



www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تاریخ ادبیات در ایران

دکتر ذبیح الله صفّا

جلد پنجم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ ادبیات در ایران

نویسنده:

ذبیح الله صفا

ناشر چاپی:

فردوس

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۵	تاریخ ادبیات در ایران جلد ۵
۲۵	مشخصات کتاب
۲۵	جلد پنجم
۲۵	[بخش اول]
۲۵	فهرست مطالب
۳۱	[مقدمه ناشر]
۳۲	مقدمه
۳۳	۶- وضع سیاسی و اجتماعی و دینی و علمی و ادبی ایران از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری
۳۳	اشاره
۳۴	فصل اول خلاصه وضع سیاسی ایران از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری «۱»
۳۴	سرآغاز
۳۷	جانشینان شاه اسمعیل صفوی
۴۹	علتهای انقراض سلسله صفوی
۵۲	افشاریان
۵۵	دولت عثمانی
۵۶	دولت گورکانی هند
۵۶	اشاره
۵۸	ازبکان
۵۹	رابطه‌های خارجی
۶۴	فصل دوم نگاهی بوضع اجتماعی ایران از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری
۶۴	ترسیم کلی اوضاع
۶۶	تجدید وحدت سیاسی و ملی و مذهبی

۶۹	ارزش تاریخی دولت صفوی
۷۱	روایی کار اقتصاد و آبادانی
۷۳	آبادانی و اقتصاد در عهد شاه عباس اول
۷۵	ثروتهای بزرگ
۷۷	سرگرمیها، جشنها و همگروهی «۲» ها
۸۱	مفاسد زمان
۸۳	ناسازگاری سرخ کلاهان و اثر آن در وضع دوران صفوی
۸۵	خشونت و خونریزی رفتارهای ناپهنگار
۹۲	کشتار خویشاوندان
۹۳	باده‌گساری
۹۵	خوگرهای «۱» زبان‌آور
۱۰۳	توان‌یابی فرهنگ تازی
۱۰۳	امتداد غلبه ترکان
۱۰۶	فصل سوم وضع دینی ایران از اوایل سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری
۱۰۶	وضع کلی دینها و مذهبها
۱۰۶	بازگفتاری درباره تشیع
۱۰۷	مختصری در قیامهای دوازده امامیان تا عهد شاه اسمعیل
۱۱۲	قیام صوفیان صفوی
۱۱۳	مرتبه والای مرشد کامل
۱۱۶	اعتقاد بمرشدان کامل و جانبازی در راه آنان
۱۲۰	خشونت و سختگیری در مبارزه با تسنن و رسمی کردن تشیع
۱۲۴	تعصبهای مذهبی
۱۲۸	عالمان دین
۱۳۰	نفوذ عالمان مذهبی

۱۳۵	خوی و کردار عالمان شرع
۱۳۸	انقطاع از پیوندهای ملی
۱۴۲	رخنه‌هایی در تشیع و در نفوذ عالمان مذهبی
۱۴۵	موضوع خلافت
۱۴۶	تصوف و صوفیان
۱۴۶	ستیزه‌جویی با صوفیان
۱۵۴	کتابهایی در ردّ تصوف
۱۵۸	بقای تصوف
۱۵۹	اثرهای صوفیان
۱۶۳	فصل چهارم وضع علوم از سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری
۱۶۳	وضع عمومی علوم
۱۶۵	دوره جامعیت
۱۶۶	زبان علمی
۱۶۷	مدرسه‌ها و مراکزهای تعلیم
۱۶۷	اشاره
۱۶۸	۱- دانشهای دینی
۱۶۸	مراکز تجمع طالبان علوم شرعی
۱۶۹	تدوین نهائی دانشهای مذهبی شیعه
۱۶۹	ملّیت عالمان شرع
۱۷۱	قراءت قرآن
۱۷۲	تفسیر قرآن
۱۷۶	نیایشنامه‌ها
۱۷۷	علم حدیث
۱۸۲	فقه و اصول

۱۸۶	علم کلام
۱۹۱	۲- دانشهای عقلی
۱۹۱	انحطاط علوم
۱۹۵	موضوعات علوم
۱۹۸	منطق
۱۹۹	حکمت، حکیمان و حکمت‌شناسان
۱۹۹	کلیات
۲۰۲	قاضی میدی
۲۰۳	غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی «۱»
۲۰۶	شمس الدین محمد خفری
۲۰۷	مصلح الدین لاری
۲۰۷	میرزا جان باغنوی
۲۰۷	میرداماد
۲۱۰	میر فندرسکی «۱»
۲۱۳	آقا حسین خوانساری «۴»
۲۱۴	آقا جمال خوانساری
۲۱۴	ملا مسیحای شیرازی
۲۱۵	میرزا محمد شروانی «۲»
۲۱۵	تجلی «۳»
۲۱۶	صدر الدین شیرازی «۱»
۲۱۹	شمسای گیلانی «۱»
۲۲۰	فتیاض لاهیجی «۲»
۲۲۱	فیض کاشانی «۱»
۲۲۷	قاضی سعید قمی «۱»

۲۲۹	ملا رجبعلی تبریزی
۲۳۱	دانشهای ریاضی
۲۳۱	اشاره
۲۳۱	میرم جلبی
۲۳۲	عبد العلی بیرجندی
۲۳۳	خفری
۲۳۳	غیاث الدین منصور
۲۳۴	دانشمند ایبوردی
۲۳۴	مظفر گنابادی
۲۳۴	محمد باقر یزدی
۲۳۵	بهاء الدین عاملی
۲۳۷	در قلمرو گورکانیان هند
۲۳۸	پزشکی و داروشناسی و دانشهای طبیعی دیگر
۲۳۸	اشاره
۲۳۹	سلطانعلی گونابادی
۲۳۹	یوسفی هروی «۳»
۲۴۱	نور الدین شیرازی
۲۴۱	شاه ارزانی «۱»
۲۴۲	داروشناسی
۲۴۲	محمد بن یوسف هروی
۲۴۲	حکیم شفایی
۲۴۳	عماد طبیب
۲۴۳	کمال الدین گیلانی
۲۴۳	حکیم مؤمن

۲۴۴	محمد مسیح طبیب
۲۴۴	محمد هاشم تهرانی
۲۴۴	نظام الدین احمد
۲۴۶	۳- دانشهای ادبی
۲۴۶	الف- دانشهای ادبی فارسی
۲۴۶	اشاره
۲۴۷	فرهنگهای پارسی
۲۴۹	(۱) [تحفه السعادة یا فرهنگ سکندری]
۲۵۰	(۲) مؤید الفضلا
۲۵۰	(۳) تحفه الاحباب
۲۵۰	(۴) مدار الافاضل
۲۵۰	(۵) سرمه سلیمانی
۲۵۱	(۶) نسخه میرزا
۲۵۱	(۷) فرهنگ جهانگیری
۲۵۴	(۸) مجمع الفرس
۲۵۶	(۹) برهان قاطع
۲۵۷	(۱۰) کشف اللغات و الاصطلاحات
۲۵۸	(۱۱) لطائف اللغات
۲۵۸	(۱۲) مفتاح المعضلات
۲۵۸	(۱۳) فرهنگ رشیدی
۲۵۹	(۱۴) چراغ هدایت
۲۵۹	(۱۵) چهار عنصر دانش
۲۶۰	(۱۶) بحر الفضائل
۲۶۱	لغتنامه‌های فارسی بترکی

- ۲۶۱ [شامل اللغة]
- ۲۶۱ [دقائق الحقائق]
- ۲۶۲ [لغت نعمه الله]
- ۲۶۲ [لغت مثلث]
- ۲۶۲ [جنان الجنان]
- ۲۶۲ [الفاظ جلیه فی بیان لغات ترکیه]
- ۲۶۳ [لغت سنگلاخ]
- ۲۶۳ دستور زبان فارسی
- ۲۶۴ یائیه
- ۲۶۴ [التحفه الهادیة]
- ۲۶۵ [جامع القواعد]
- ۲۶۵ دانشهای بلاغی فارسی
- ۲۶۹ ترسل و انشاء
- ۲۷۱ ب- دانشهای ادبی عربی
- ۲۷۱ لغتنامه‌های عربی
- ۲۷۴ صرف و نحو عربی
- ۲۷۵ علوم بلاغت عربی
- ۲۷۶ کتابهای رجال
- ۲۷۸ فصل پنجم زبان و ادب فارسی از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری
- ۲۷۸ سرآغاز
- ۲۷۸ بهره نخست وضع عمومی زبان فارسی از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری
- ۲۷۸ رواج زبان فارسی
- ۲۷۹ ترکی و ترکی‌گویی
- ۲۸۲ تغییر زبان آذری

- ۲۸۵ ادامه تأثیر و نفوذ عربی
- ۲۸۸ پارسی آشفته و آشفته‌گویان پارسی
- ۲۹۱ بهره دوم شعر فارسی از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری «۱»
- ۲۹۱ رواج شعر و ترویج شاعری
- ۲۹۲ هند، قرارگاه شعر و ادب فارسی
- ۲۹۲ اشاره
- ۲۹۲ بهمنیان و پادشاهان جزء دکن
- ۲۹۴ پادشاهان دهلی و دیگر جایهای هند
- ۲۹۵ عصر گورکانیان هند
- ۲۹۵ شاهان و شاهزادگان گورکانی هند و شعر پارسی
- ۳۰۳ خاندانها و خانان هند
- ۳۱۶ هندوان پارسی‌گوی
- ۳۱۸ هند تفرجگاه اهل ذوق و ادب ایران
- ۳۲۰ *** کشور بی‌رواج «۲»
- ۳۲۴ خریداران سخن در ایران
- ۳۲۷ صاحب قدرتات محلی
- ۳۳۰ خوانندگان سخنور
- ۳۳۲ ترکان پارسی‌گوی
- ۳۳۳ احوال شاعران
- ۳۳۹ شیوه سخنوری، ویژگیها و مرحله‌های تحول آن در عهد صفوی
- ۳۶۹ موضوعات شعر و انواع آن
- ۳۶۹ اشاره
- ۳۶۹ حماسه‌های تاریخی
- ۳۷۵ حماسه‌های دینی

۳۸۱	داستان‌سرایی
۳۸۳	منظومه شاهد و مشهود
۳۸۷	غزل‌سرایی
۳۸۸	قصیده‌گویی و مدیحه‌سرایی
۳۹۰	قصیده‌های مصنوع
۳۹۱	منظومه‌های حکمی و عرفانی
۳۹۳	ساقی‌نامه‌ها
۳۹۷	منقبت و مرثیه و دیگر شعرهای مذهبی
۳۹۹	معما
۴۰۰	ماده تاریخ
۴۰۱	هجو و هزل و طنز
۴۰۳	شهر آشوب و شهر انگیز
۴۰۶	[بخش دوم]
۴۰۶	مقدمه
۴۰۸	فهرست مطالب
۴۱۲	بهره سوم شاعران پارسی‌گوی از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری
۴۱۲	سراغاز
۴۱۳	۱- لسانی شیرازی «۱»
۴۱۶	۲- فدایی شیرازی «۱»
۴۱۸	۳- نصیبی گیلانی «۱»
۴۲۰	۴- پرتوی شیرازی «۱»
۴۲۴	۵- هاشمی کرمانی «۱»
۴۲۹	۶- شاه طاهر دکنی «۱»
۴۳۴	۷- شریف تبریزی «۱»

- ۴۳۷ ۸- فضولی بغدادی «۱»
- ۴۴۰ ۹- شرف جهان قزوینی «۱»
- ۴۴۷ ۱۰- اشکی
- ۴۴۹ ۱۱- ضمیری اصفهانی «۱»
- ۴۵۳ ۱۲- غزالی مشهدی «۱»
- ۴۶۱ ۱۳- بدری کشمیری
- ۴۶۳ ۱۴- قاسمی گنابادی «۱»
- ۴۷۱ ۱۵- میلی هروی «۱»
- ۴۷۵ ۱۶- هجری قمی «۱»
- ۴۷۸ ۱۷- قاسم اردستانی «۱»
- ۴۸۱ ۱۸- عبدی بیک نویدی «۱»
- ۴۸۷ ۱۹- کاهی کابلی «۱»
- ۴۹۱ ۲۰- وحشی بافقی «۱»
- ۵۰۰ ۲۱- ثنایی مشهدی «۱»
- ۵۰۸ ۲۲- ارسلان طوسی
- ۵۱۰ ۲۳- محتشم کاشانی «۱»
- ۵۱۴ ۲۴- عرفی شیرازی «۱»
- ۵۲۴ ۲۵- عتایی نجفی «۱»
- ۵۲۶ ۲۶- نوری اصفهانی «۱»
- ۵۳۰ ۲۷- حکیم قراری گیلانی «۱»
- ۵۳۲ ۲۸- ولی دشت بیاضی «۱»
- ۵۳۶ ۲۹- اقدسی مشهدی «۱»
- ۵۴۰ ۳۰- فیضی فیاضی «۱»
- ۵۵۱ ۳۱- سحابی استرآبادی «۱»

- ۳۲- منصف اصفهانی «۱» ۵۵۵
- ۳۳- وحشتی جوشقانی «۱» ۵۵۸
- ۳۴- رفیع خراسانی ۵۵۹
- ۳۵- انیسی شاملو «۱» ۵۶۱
- ۳۶- کوثری همدانی «۱» ۵۶۳
- ۳۷- امانی ۵۶۶
- ۳۸- نوعی خبوشانی «۱» ۵۶۷
- ۳۹- محوی همدانی «۱» ۵۷۳
- ۴۱- زمانی یزدی «۱» ۵۸۹
- ۴۲- جعفر قزوینی «۱» ۵۹۰
- ۴۳- رفیعی کاشانی «۱» ۵۹۵
- ۴۴- سنجر کاشانی «۱» ۵۹۷
- ۴۵- شکیبی اصفهانی «۱» ۶۰۱
- ۴۶- شانی تکلو «۱» ۶۰۵
- ۴۷- ملک قمی «۱» ۶۰۹
- ۴۸- فرقتی جوشقانی «۱» ۶۱۵
- ۴۹- زلالی خوانساری «۱» ۶۲۰
- ۵۰- ظهوری ترشیزی ۶۲۶
- ۵۱- عتابی تکلو «۱» ۶۳۴
- ۵۲- عارف ایگی «۱» ۶۳۶
- ۵۳- کامل جهرمی «۱» ۶۴۱
- ۵۴- صفی اصفهانی «۱» ۶۴۳
- ۵۵- حیاتی گیلانی «۱» ۶۴۶
- ۵۶- نظام دستغیب «۱» ۶۴۹

- ۵۷- نقی کمره‌یی «۱» ۶۵۲
- ۵۸- فغفور گیلانی «۱» ۶۵۶
- ۵۹- نصیرای همدانی «۱» ۶۶۰
- ۶۰- مرشد بروجردی «۱» ۶۶۳
- ۶۱- شیخ بهایی عاملی «۱» ۶۶۶
- ۶۲- صوفی آملی «۱» ۶۷۱
- ۶۳- طالب آملی «۱» ۶۷۶
- ۶۴- رضی آرتیمانی «۱» ۶۸۴
- ۶۵- شفایی اصفهانی «۱» ۶۸۸
- ۶۶- ضیاء اصفهانی «۱» ۶۹۴
- ۶۷- غیاثای شیرازی «۱» ۶۹۷
- ۶۸- نفعی رومی ۶۹۹
- ۶۹- شاپور تهرانی «۱» ۷۰۳
- ۷۰- حسن خان شاملو «۱» ۷۱۳
- ۷۱- نویدی اصفهانی ۷۱۵
- ۷۲- روح الامین اصفهانی «۱» ۷۱۷
- ۷۳- فصیحی هروی «۱» ۷۲۲
- ۷۴- مشرقی مشهدی «۱» ۷۲۷
- ۷۵- اوجی نطنزی «۱» ۷۳۳
- ۷۶- قدسی مشهدی «۱» ۷۳۵
- ۷۷- سلیم تهرانی «۱» ۷۴۲
- ۷۸- قاسم مشهدی «۱» ۷۴۸
- ۷۹- کلیم کاشانی «۱» ۷۵۱
- ۸۰- اظهري ۷۵۸

- ۸۱- الهی اسدآبادی «۱» ۷۵۹
- ۸۲- مسیح کاشانی «۱» ۷۶۵
- ۸۳- حکیم حاذق «۱» ۷۷۲
- ۸۴- سالک یزدی «۱» ۷۷۵
- ۸۵- اسیر شهرستانی «۱» ۷۷۷
- ۸۶- صیدی تهرانی «۱» ۷۸۴
- ۸۷- سرمد کاشانی «۱» ۷۸۷
- ۸۸- فیاض لاهیجی ۷۸۸
- ۸۹- ملا شاه بدخشانی «۱» ۷۹۰
- ۹۰- برهمن لاهوری «۲» ۷۹۲
- ۹۱- احسن تربتی «۱» ۷۹۵
- ۹۲- فوجی نیشابوری «۱» ۷۹۸
- ۹۳- ذبیحی یزدی ۸۰۲
- ۹۴- غنی کشمیری «۱» ۸۰۴
- ۹۵- شیدای فتحپوری «۱» ۸۰۸
- ۹۶- ناظم هروی «۱» ۸۱۱
- ۹۷- صائب تبریزی «۱» ۸۱۵
- ۹۸- فانی کشمیری «۱» ۸۲۳
- ۹۹- عزتی شیرازی «۱» ۸۲۶
- ۱۰۰- سالک قزوینی «۱» ۸۲۹
- ۱۰۱- واعظ قزوینی «۱» ۸۳۴
- ۱۰۲- رمزی کاشانی «۱» ۸۳۷
- ۱۰۳- عرشی دهلوی ۸۴۰
- ۱۰۴- مجذوب تبریزی «۱» ۸۴۴

۸۴۷	۱۰۵- بینش کشمیری «۱»
۸۵۰	۱۰۶- راقم مشهدی «۱»
۸۵۳	۱۰۷- نورس دماوندی «۱»
۸۵۵	۱۰۸- شوکت بخاری «۱»
۸۵۹	۱۰۹- ناصر علی سرهندی «۱»
۸۶۳	۱۱۰- وحید قزوینی «۱»
۸۶۶	۱۱۱- عظیمای نیشابوری
۸۶۷	۱۱۲- جویای تبریزی
۸۷۰	۱۱۳- اثر شیرازی «۱»
۸۷۳	۱۱۴- عالی شیرازی «۱»
۸۷۵	۱۱۵- میرنجات اصفهانی «۱»
۸۷۹	۱۱۶- سرخوش کشمیری «۱»
۸۸۱	۱۱۷- بیدل عظیم‌آبادی «۱»
۸۸۸	۱۱۸- مخلص کاشانی «۱»
۸۹۰	۱۱۹- عالی نیشابوری «۱»
۸۹۳	۱۲۰- شهرت شیرازی «۱»
۸۹۵	۱۲۱- ثابت اله‌آبادی «۱»
۸۹۹	۱۲۲- آفرین لاهوری «۱»
۹۰۲	۱۲۳- گرامی کشمیری «۱»
۹۰۳	۱۲۴- غنیمت پنجابی «۱»
۹۰۶	۱۲۵- امید همدانی «۱»
۹۰۷	۱۲۶- فقیر دهلوی
۹۰۹	[بخش سوم]
۹۰۹	[فصل پنجم]

۹۰۹	 اشاره
۹۱۳	 مقدمه
۹۱۴	 بهره چهارم نثر فارسی
۹۱۴	 اشاره
۹۱۴	 وضع عمومی نثر و ویژگیهای آن
۹۲۴	 انواع آثار منشور و موضوعات آنها
۹۲۴	 اشاره
۹۲۴	 *** نثر صوفیانه و عارفانه
۹۲۵	 *** اثرهای مذهبی
۹۳۷	 *** جستارهای اخلاقی
۹۴۶	 *** موضوعهای علمی
۹۴۸	 *** قصه‌ها و داستانها
۹۷۵	 کتابهای قصص و حکایات
۹۷۷	 تاریخ‌نویسی
۹۷۷	 اشاره
۹۷۸	 تواریخ عمومی عالم
۹۸۲	 تواریخ ایران و اسلام تا عهد صفویان
۹۸۴	 تاریخهای ویژه دوره صفویان و نادر شاه
۹۸۸	 تواریخ سلاطین هند
۹۹۱	 تواریخ محلی
۹۹۳	 تواریخ دینی
۹۹۵	 تراجم احوال صوفیان
۹۹۸	 سرگذشت حکیمان و عالمان
۹۹۹	 تاریخ وزیران و امیران و دولتمردان

- تذکره‌های فارسی ۹۹۹
- ترسل ۱۰۰۲
- نشرهای ادبی ۱۰۰۶
- اشاره ۱۰۰۶
- انواع دیگر نشر ۱۰۰۷
- بهره پنجم پارسی‌نویسان ۱۰۰۷
- از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری ۱۰۰۸
- ۱- حکیم الدین ادریس «۱» ۱۰۰۸
- ۲- میر جمال حسینی «۱» ۱۰۰۹
- ۳- حسن بن روزبهان ۱۰۱۰
- ۴- قاضی اختیار «۲» ۱۰۱۱
- ۵- قطب بن محیی «۲» ۱۰۱۲
- ۶- قاضی احمد غفاری «۱» ۱۰۱۳
- ۷- فاضل ابهری «۱» ۱۰۱۵
- ۸- ابن کمال پاشا «۱» ۱۰۱۶
- ۹- جمالی دهلوی «۵» ۱۰۱۷
- ۱۰- واصفی هروی «۱» ۱۰۱۸
- ۱۱- زواری «۱» ۱۰۲۰
- ۱۲- ابو الفضل منشی شیرازی «۱» ۱۰۲۱
- ۱۳- عبد الوهاب همدانی ۱۰۲۲
- ۱۴- شاه طاهر دکنی ۱۰۲۳
- ۱۵- امیر محمود «۱» ۱۰۲۵
- ۱۶- میر یحیی قزوینی و فرزندانش «۱» ۱۰۲۵
- اشاره ۱۰۲۶

- ۱۰۲۷ [میر عبد اللطیف]
- ۱۰۲۷ [میر غیاث الدین علی]
- ۱۰۲۸ [میر علاء الدوله کامی]
- ۱۰۲۹ ۱۷- مظفر بن محمد شقایب
- ۱۰۳۰ ۱۸- حکیم شاه محمد قزوینی «۲»
- ۱۰۳۲ ۱۹- فخری هروی «۸»
- ۱۰۳۲ اشاره
- ۱۰۳۵ مقدمه در هفت «منزل»:
- ۱۰۳۵ کشورهای هفتگانه و مسافتهای ششگانه:
- ۱۰۳۸ ۲۰- خورشاه «۱»
- ۱۰۴۰ ۲۱- سامی «۱»
- ۱۰۴۳ ۲۲- مصلح الدین لاری «۱»
- ۱۰۴۶ ۲۳- حسن بیگ روملو «۱»
- ۱۰۵۰ ۲۴- ملا فتح الله کاشانی «۲»
- ۱۰۵۱ ۲۵- قاضی میر احمد قمی «۳»
- ۱۰۵۴ ۲۶- وقوعی نیشابوری «۱»
- ۱۰۵۵ ۲۷- نظام الدین هروی «۱»
- ۱۰۵۷ ۲۸- امین احمد رازی «۱»
- ۱۰۶۰ ۲۹- شرفخان بدلیسی «۱»
- ۱۰۶۲ ۳۰- نمکین هروی «۱»
- ۱۰۶۳ ۳۱- محمود نطنزی «۱»
- ۱۰۶۳ ۳۲- ابو الفضل علّامی «۳»
- ۱۰۶۶ ۳۳- محمد طاهر سبزواری «۱»
- ۱۰۶۶ ۳۴- عبد الحق حقی «۱»

- ۳۵- قاضی نور الله «۱» ۱۰۶۷
- ۳۶- عبد الفتاح فومنی ۱۰۷۰
- ۳۷- محمد قاسم فرشته «۱» ۱۰۷۰
- ۳۸- خواجه نعمه الله هروی «۱» ۱۰۷۱
- ۳۹- میر تقی الدین ذکری «۱» ۱۰۷۲
- ۴۰- حسن بیگ خاکی «۱» ۱۰۷۴
- ۴۱- ظهوری ترشیزی «۲» ۱۰۷۴
- ۴۲- طرزی ۱۰۷۵
- ۴۳- ملک شاه حسین سیستانی «۱» ۱۰۷۷
- ۴۴- میر حیدر حسینی ۱۰۷۹
- ۴۵- معتمد خان «۱» ۱۰۸۰
- ۴۶- مجدی ۱۰۸۰
- ۴۷- میر تقی اوحدی «۱» ۱۰۸۲
- ۴۸- محمد باقر افصح ۱۰۸۳
- ۴۹- قبیچاق خان ۱۰۸۴
- ۵۰- عبد النبی فخر الزمانی «۱» ۱۰۸۴
- ۵۱- عبد الباقي نهانندی «۱» ۱۰۸۷
- ۵۲- اسکندر بیگ منشی «۱» ۱۰۸۹
- ۵۳- محمد صادق همدانی «۲» ۱۰۹۱
- ۵۴- علی اکبر حسینی اردستانی ۱۰۹۱
- ۵۵- منیر لاهوری «۲» ۱۰۹۲
- ۵۶- محمد یوسف اتکی «۱» ۱۰۹۳
- ۵۷- میرزا صادق مینا «۲» ۱۰۹۴
- ۵۸- عنایت الله کنبو «۱» ۱۰۹۷

- ۵۹- جلالی طباطبایی «۱» ۱۰۹۸
- ۶۰- کاشف «۳» ۱۱۰۰
- ۶۱- محمد صالح کنبو ۱۱۰۲
- ۶۲- داراشکوه «۱» ۱۱۰۳
- ۶۳- طغرا «۱» ۱۱۰۵
- ۶۴- میرزا محمد یوسف قزوینی «۱» ۱۱۰۷
- ۶۵- برهمن ۱۱۰۹
- ۶۶- ولی قلی شاملو «۳» ۱۱۰۹
- ۶۷- عرشی ۱۱۱۰
- ۶۸- محمد مفید مستوفی «۳» ۱۱۱۰
- ۶۹- نصرآبادی «۱» ۱۱۱۳
- ۷۰- محمد ابراهیم نصیری ۱۱۱۵
- ۷۱- سید حسن استرآبادی ۱۱۱۶
- ۷۲- نعمت خان عالی ۱۱۱۶
- ۷۳- شاه محمد دارابی «۱» ۱۱۱۷
- ۷۴- بیدل ۱۱۱۸
- ۷۵- ابو الفتح بن مظفر ۱۱۱۹
- ۷۶- واله داغستانی «۱» ۱۱۲۰
- ۷۷- ممتاز فراهی «۱» ۱۱۲۳
- ۷۸- میرزا مهدیخان منشی «۱» ۱۱۲۵
- فهرست عام اعلام تاریخی و جغرافیایی و اماکن و اسامی کتب و فرق و اقوام ۱۱۲۸
- اشاره ۱۱۲۸
- ۱- فهرست اعلام تاریخی «۱» ۱۱۲۸
- ۲- فهرست اسامی کتب و رسالات ۱۲۷۰

۳- فهرست اماکن و اعلام جغرافیایی ۱۳۶۳

۳- فهرست نام قبایل، طوایف، فرقه‌ها و سلسله‌ها ۱۳۸۷

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۴۰۷

تاریخ ادبیات در ایران جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : صفا، ذبیح الله، ۱۲۹۰ - ۱۳۷۸.

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ ادبیات ایران / تالیف ذبیح الله صفا؛ تلخیص از محمد ترابی

مشخصات نشر : تهران: فردوس: مجید، -۱۳۵۵

شابک : : ج. ۲: ۹۶۴-۵۵۰۹-۱۷-۳۶۵۰۰ ریال ؛ ج. ۲: ۹۶۴-۵۵۰۹-۱۷-۳۶۵۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : ج. ۲: چاپ چهارم: ۱۳۶۹؛ بها: ۷۵۰ ریال

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : ج. ۱. خلاصه جلد اول و دوم: تاریخ ادبیات در ایران: از آغاز تمدن اسلامی تا اوایل سده هفتم هجری ... / ذبیح الله صفا

-- ج. ۲. خلاصه جلد سوم: بخش اول - دوم: تاریخ ادبیات در ایران: از اوایل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم / محمد ترابی ISBN

۹۶۴-۵۵۰۰-۱۷-۳

موضوع : ادبیات فارسی — تاریخ و نقد

شناسه افزوده : ترابی، سید محمد، ۱۳۲۸ - ، مترجم

رده بندی کنگره : PIR۳۳۷۴/ص ۲۷ ت ۲

رده بندی دیویی : ۸/۹۰

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۴-۲۸۲۰

جلد پنجم

[بخش اول]

فهرست مطالب

مقدمه جلد پنجم ص پانزده- هجده

فصل اول خلاصه وضع سیاسی ایران از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری ص ۵- ۵۹ سرآغاز ص ۵- ۱۱

جانشینان شاه اسمعیل صفوی ۱۱- ۳۲

علتهای انقراض سلسله صفوی ۳۲- ۳۸

افشاریان ۳۸- ۴۳

دولت عثمانی ۴۴- ۴۶

دولت گورکانی هند ۴۶- ۵۰

تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵ ب ۱، ص: ۴

ازبکان ۵۰- ۵۱

رابطه‌های خارجی ۵۱- ۵۹

- فصل دوم نگاهی بوضع اجتماعی ایران از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری ص ۶۰-۱۳۱ ترسیم کلی اوضاع ص ۶۰-۶۳
- تجدید وحدت سیاسی و ملی و مذهبی ۶۳-۶۸
- ارزش تاریخی دولت صفوی ۶۸-۷۲
- روایی کار اقتصاد و آبادانی ۷۲-۷۵
- آبادانی و اقتصاد در عهد شاه عباس اول ۷۵-۷۹
- ثروتهای بزرگ ۷۹-۸۳
- سرگرمیها، جشنها و همگروهیها ۸۳-۸۹
- مفاسد زمان ۸۹-۹۱
- ناسازگاری سرخ کلاهان و اثر آن در وضع دوران صفوی ۹۲-۹۶
- خشونت و خونریزی و رفتارهای ناپهناکار ۹۶-۱۰۷
- کشتار خویشاوندان ۱۰۷-۱۱۰
- باده گساری ۱۱۰-۱۱۳
- خوگرهای زیان آور ۱۱۳-۱۲۶
- توانیابی فرهنگ تازی ۱۲۶-۱۲۸
- امتداد غلبه ترکان ۱۲۸-۱۳۱
- تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵، ص: ۵
- فصل سوم وضع دینی ایران از اوایل سده دهم تا میانه سده دوازدهم ص ۱۳۲-۲۲۸ وضع کلی دینها و مذهبها ص ۱۳۲-۱۳۳
- بازگفتاری درباره تشیع ۱۳۳-۱۳۵
- مختصری در قیامهای دوازده امامیان تا عهد شاه اسمعیل ۱۳۵-۱۴۳
- قیام صوفیان صفوی ۱۴۳-۱۴۵
- مرتبه والای مرشد کامل ۱۴۵-۱۴۹
- اعتقاد بمرشدان کامل و جانبازی در راه آنان ۱۴۹-۱۵۶
- خشونت و سختگیری در مبارزه با تسنن و رسمی کردن تشیع ۱۵۷-۱۶۲
- تعصبهای مذهبی ۱۶۲-۱۶۹
- عالمان دین ۱۷۰-۱۷۴
- نفوذ عالمان مذهبی ۱۷۴-۱۸۳
- خوی و کردار عالمان شرع ۱۸۲-۱۸۷
- انقطاع از پیوندهای ملی ۱۸۷-۱۹۲
- رخنههایی در تشیع و نفوذ عالمان مذهبی ۱۹۲-۱۹۸
- موضوع خلافت ۱۹۸-۲۰۱
- تصوف و صوفیان (۲۰۱-۲۲۸) ستیزه‌جویی با صوفیان ص ۲۰۱-۲۱۴
- تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵، ص: ۶

- کتابهایی در رد تصوف ۲۱۴-۲۲۰
- بقای تصوف ۲۲۰-۲۲۲
- اثرهای صوفیان ۲۲۲-۲۲۸
- فصل چهارم وضع علوم از سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری ص ۲۲۹-۴۱۸ وضع عمومی علوم ص ۲۲۹-۲۳۳
- دوره جامعیت ۲۳۳-۲۳۵
- زبان علمی ۲۳۶
- مدرسه‌ها و مراکزهای تعلیم ۲۳۶-۲۳۹
- ۱- دانشهای دینی (ص ۲۳۹-۲۷۷) مراکز تجمع طالبان علوم شرعی ص ۲۳۹-۲۴۰
- تدوین نهایی دانشهای مذهبی شیعه ۲۴۰-۲۴۱
- ملیت عالمان شرع ۲۴۱-۲۴۴
- قراءت قرآن ۲۴۴-۲۴۶
- تفسیر قرآن ۲۴۶-۲۵۲
- نیایشنامه‌ها ۲۵۲-۲۵۳
- علم حدیث ۲۵۳-۲۶۲
- تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵ ب، ص: ۷
- فقه و اصول ۲۶۲-۲۷۰
- علم کلام ۲۷۰-۲۷۷
- ۲- دانشهای عقلی (ص ۲۷۸-۳۶۶) انحطاط علوم ص ۲۷۸-۲۸۴
- موضوعات علوم ۲۸۵-۲۸۹
- منطق ۲۸۹-۲۹۲
- حکمت، حکیمان و حکمت‌شناسان کلیات ۲۹۲-۲۹۷
- قاضی میدی ۲۹۷-۲۹۹
- غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی ۲۹۹-۳۰۴
- شمس الدین محمد خفزی ۳۰۴
- مصلح الدین لاری ۳۰۴-۳۰۵
- میرزاجان باغ نوری ۳۰۵-۳۰۶
- میرداماد ۳۰۶-۳۰۹
- میرفندرسکی ۳۱۰-۳۱۴
- آقا حسین خوانساری ۳۱۴-۳۱۶
- آقا جمال خوانساری ۳۱۶
- ملا مسیحای شیرازی ۳۱۶-۳۱۷
- میرزا محمد شروانی ۳۱۷
- تجلی ۳۱۷-۳۱۸

- صدر الدین شیرازی ۳۱۹-۳۲۵
- شمسای گیلانی ۳۲۵-۳۲۶
- تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵ ب ۱، ص: ۸
- فیاض لاهیجی ۳۲۶-۳۲۸
- فیض کاشانی ۳۲۸-۳۳۶
- قاضی سعید قمی ۳۳۶-۳۴۰
- ملا رجبعلی تبریزی ۳۴۰-۳۴۳
- دانشهای ریاضی میرم چلبی ۳۴۳-۳۴۴
- عبد العلی بیرجندی ۳۴۴-۳۴۷
- خفری ۳۴۷
- غیاث الدین منصور ۳۴۷
- دانشمند ابیوردی ۳۴۸
- مظفر گنابادی ۳۴۸
- محمد باقر یزدی ۳۴۸-۳۵۰
- بهاء الدین عاملی ۳۵۰-۳۵۲
- در قلمرو گورکانیان هند ۳۵۲-۳۵۳
- علم موسیقی ۳۵۳-۳۵۴
- پزشکی و داروشناسی و دانشهای دیگر وضع پزشکی و داروشناسی ۳۵۴-۳۵۵
- سلطانعلی گونابادی ۳۵۵-۳۵۶
- یوسفی هروی ۳۵۶-۳۵۸
- نور الدین شیرازی ۳۵۹
- شاه ارزانی ۳۶۰-۳۶۱
- داروشناسی ۳۶۱
- محمد بن یوسف هروی ۳۶۱
- تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵ ب ۱، ص: ۹
- حکیم شفایی ۳۶۱-۳۶۲
- عماد طبیب ۳۶۲
- کمال الدین گیلانی ۳۶۲
- حکیم مؤمن ۳۶۲-۳۶۳
- محمد مسیح طبیب ۳۶۳
- محمد هاشم تهرانی ۳۶۳
- نظام الدین احمد ۳۶۴
- چند داروشناس دیگر ۳۶۴

دامپزشکی ۳۶۴-۳۶۶

۳- دانشهای ادبی (ص ۳۶۶-۴۱۸) الف- دانشهای ادبی فارسی مطالعه عمومی ۳۶۶-۳۶۸

فرهنگهای پارسی: ۳۶۸-۳۹۱

طرح کلیات ۳۶۸-۳۷۲

(۱) تحفه السعاده (فرهنگ سکندری) ۳۷۲-۳۷۳

(۲) مؤید الفضلا ۳۷۳-۳۷۴

(۳) تحفه الاحباب ۳۷۴

(۴) مدار الافاضل ۳۷۴-۳۷۵

(۵) سرمه سلیمانی ۳۷۵

(۶) نسخه میرزا (فرهنگ میرزا) ۳۷۵-۳۷۶

(۷) فرهنگ جهانگیری ۳۷۶-۳۸۰

(۸) مجمع الفرس ۳۸۰-۳۸۴

(۹) برهان قاطع ۳۸۴-۳۸۶

(۱۰) کشف اللغات و الاصطلاحات ۳۸۶

تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵ب، ۱، ص: ۱۰

(۱۱) لطائف اللغات ۳۸۶-۳۸۷

(۱۲) مفتاح المعضلات ۳۸۷

(۱۳) فرهنگ رشیدی ۳۸۷-۳۸۸

(۱۴) چراغ هدایت ۳۸۸-۳۸۹

(۱۵) چهار عنصر دانش ۳۸۹-۳۹۰

(۱۶) بحر الفضائل ۳۹۰-۳۹۱

لغت نامه‌های فارسی بترکی ۳۹۱-۳۹۴

دستور زبان فارسی ۳۹۴-۳۹۷

دانشهای بلاغی فارسی ۳۹۸-۴۰۵

ترسل و انشاء ۴۰۵-۴۰۸

ب- دانشهای ادبی عربی لغت نامه‌های عربی ۴۰۸-۴۱۲

صرف و نحو عربی ۴۱۲-۴۱۴

علوم بلاغت عربی ۴۱۴-۴۱۶

کتابهای رجال ۴۱۶-۴۱۸

فصل پنجم زبان و ادب فارسی از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری ص ۴۱۹ تا پایان جلد حاضر سرآغاز

۴۱۹-۴۲۰

تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵ب، ۱، ص: ۱۱

بهره نخست وضع عمومی زبان فارسی (ص ۴۲۱-۴۴۲) رواج زبان فارسی ۴۲۱-۴۲۲

ترکی و ترکی گویی ۴۲۳-۴۲۸

تغییر زبان آذری ۴۲۸-۴۳۲

ادامه تأثیر و نفوذ عربی ۴۳۲-۴۳۶

پارسی آشفته و آشفته گویان پارسی ۴۳۶-۴۴۲

بهره دوم شعر فارسی (ص ۴۴۳-۶۳۳) رواج شعر و ترویج شاعری (ص ۴۴۳-۴۴۵)

هند، قرارگاه شعر و ادب فارسی (ص ۴۴۵-۴۹۱)

بهمینان و پادشاهان جزء دکن ۴۴۵-۴۴۸

پادشاهان دهلی و دیگر جایهای هند ۴۴۹-۴۵۰

عصر گورکانیان هند ۴۵۰

شاهان و شاهزادگان گورکانی هند و شعر پارسی ۴۵۰-۴۶۳

تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵ ب ۱، ص: ۱۲

خاندانها و خانان هند ۴۶۳-۴۸۴

هندوان پارسی گوی ۴۸۴-۴۸۶

هند، تفرجگاه اهل ذوق و ادب ایران ۴۸۶-۴۹۱

کشور بی رواج ۴۹۱-۴۹۷

خریداران سخن در ایران ۴۹۷-۵۰۲

صاحب قدرتات محلی ۵۰۲-۵۰۶

خوانندگان سخنور ۵۰۶-۵۰۹

ترکان پارسی گوی ۵۰۹-۵۱۱

احوال شاعران ۵۱۱-۵۲۱

شیوه سخنوری، ویژگیها و مرحله‌های تحول آن در عهد صفوی (ص ۵۲۱-۵۷۵) ۱) سیر تدریجی و مرحله بمرحله ۵۲۱-۵۲۲

۲) مقیاس فصاحت ۵۲۲

۳) تعدد و تنوع سبکها ۵۲۲-۵۲۴

۴) سبک هندی ۵۲۴

۵) تمایز دوره‌ها و شیوه‌های چند گانه شعر فارسی ۵۲۴-۵۲۷

۶) شیوه عرفی ۵۲۷

۷) شیوه باباغانی ۵۲۷-۵۲۹

۸) امتناع حکم کلی ۵۲۹-۵۳۰

۹) معنی و مضمون ۵۳۰-۵۳۱

۱۰) خیال‌بندی ۵۳۱-۵۳۲

۱۱) طرز خیال ۵۳۲-۵۳۴

۱۲) تخیل و توهم ۵۳۴-۵۳۹

۱۳) تمثیل ۵۳۹-۵۴۰

- (۱۴) ارسال مثل ۵۴۰-۵۴۲
- (۱۵) بیت‌های مشهور ۵۴۲-۵۴۳
- (۱۶) تازه‌گویی ۵۴۳-۵۴۹
- (۱۷) تتبع و تقلید ۵۴۹-۵۵۰
- تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵، ص: ۱۳
- (۱۸) پیروی از شیوه‌های قدیم ۵۵۰-۵۵۱
- (۱۹) سادگی لفظ و تازگی زبان ۵۵۱-۵۵۹
- (۲۰) تشبیه و مجاز و استعاره، ترکیب‌های تشبیهی و استعاری، استعاره تمثیلی ۵۵۹-۵۶۱
- (۲۱) اقتران با طبیعت و محیط زندگانی ۵۶۱-۵۶۵
- (۲۲) مضمون ربایی ۵۶۵-۵۶۸
- (۲۳) مبالغه در ایجاز ۵۶۸-۵۷۰
- (۲۴) معنی‌های دیرپاب ۵۷۰-۵۷۱
- (۲۵) بازی با کلمه ۵۷۱-۵۷۳
- (۲۶) تکرار قافیه ۵۷۳-۵۷۵
- موضوعات شعر و انواع آن (ص ۵۷۵-۶۳۳) حماسه‌های تاریخی ۵۷۵-۵۸۴
- حماسه‌های دینی ۵۸۴-۵۹۳
- داستان سرایی ۵۹۳-۶۰۲
- غزل سرایی ۶۰۳-۶۰۶
- قصیده‌گویی و مدیحه‌سرایی ۶۰۶-۶۱۰
- قصیده‌های مصنوع ۶۱۰-۶۱۲
- منظومه‌های حکمی و عرفانی ۶۱۲-۶۱۵
- ساقی نامه‌ها ۶۱۵-۶۲۱
- منقبت و مرثیه و دیگر شعرهای مذهبی ۶۲۲-۶۲۵
- معما ۶۲۵-۶۲۶
- ماده تاریخ ۶۲۶-۶۲۸
- هجو و هزل و طنز ۶۲۸-۶۳۱
- شهر آشوب و شهر انگیز ۶۳۱-۶۳۳
- تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵، ص: ۱۴

[مقدمه ناشر]

بسم الله الرحمن الرحيم اگرچه مؤلف در مقدمه جلد نخستین کتاب حاضر یادآور شده است که:

«در تاریخ ادبیات هریک از ادوار، باید به عنوان مقدمه، وضع سیاسی و اجتماعی و دینی و علمی آن دوره هم، مورد مطالعه قرار گیرد.»؛ اما از دیدگاه ویژه‌ای که مؤلف در این مجلد به مباحث مربوط به روحانیت و تشیع و تسنن پرداخته، ناشر و به یقین عده‌ای

از خوانندگان ارجمند کتاب، با وی هم عقیده نیستند و جای دارد که محققان ارجمند با نقد عالمانه‌ای متناسب و هم‌سنگ شیوه تحقیق کتاب، به توضیح و تبیین و پاسخ این دیدگاه، برخیزند.

کتاب، بدون حتی یک کلمه تغییر یا حذف، به احترام آزادی در بیان عقاید علمی، عیناً همچنانکه مؤلف آن را پرداخته است، چاپ شده و در دسترس همگان قرار گرفته است، اما واضح است که طبیعتاً ناشر و به طریق اولی خوانندگان حق عدم قبول برخی مطالب یا شیوه بررسی آنها و حتی انتقاد از آنها را برای خود محفوظ می‌شمارند. «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ».

ناشر امیدوار است که دانشمندان و محققان ارجمند جامعه اسلامی ایران، با تحلیل و نقد و پاسخ علمی در نشریه‌های آکادمیک کشور، به برخی از مباحثی که زمینه گفتگو و اختلاف سلیقه و بویژه اعتراض و انتقاد دارد، هم در روشن شدن آن مباحث بکوشند و هم برای ناشر این فرصت مغتنم را فراهم آورند که در چاپهای بعد از میان بهترین نقدها، یکی را برگزیند و در آغاز کتاب، درج نماید.

انشاء الله.

ناشر

تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵، ص: ۱۵

مقدمه

خداوند یکتای بی‌همتا را سپاس که با همه دشواریها مرا یارای آن بخشید تا کار دیرپای دراز آهنگ خود را درباره «تاریخ ادبیات در ایران» دنبال کنم و بفضل بی‌منت و نعمت بی‌صنشتش مجلد پنجم ازین کتاب را آماده طبع و نشر سازم.

موضوع این جلد بحث در تاریخ ادب فارسی است در سده‌های دهم و یازدهم و نیمی از سده دوازدهم هجری، یعنی عهدی که با پادشاهی شاه اسمعیل صفوی (م ۹۳۰ ه) آغاز شد و بکشته شدن نادرشاه افشار (۱۱۶۰ ه) پایان پذیرفت، دورانی از توانایی و پهنای ایران و رواج پر دامنه فرهنگ آن.

شیوه کار در تألیف این جلد همانست که در جلدهای پیشین بود و در مقدمه‌یی که سی سال پیش ازین بر جلد اول کتاب نوشته‌ام، درباره آن سخن گفته‌ام. تنها تفاوتی که این جلد با جلدهای پیشین دارد در تفصیل جستارهای چندگانه آنست نه در چیزی دیگر، و آن هم بدین سبب است که موضوع این جلد دورانی دویست و پنجاه ساله را دربر می‌گیرد و بمحیطی بسیار پهن‌تر از قاره آسیا باز بستگی دارد، و طبعاً دامنه سخن هم بهمان نسبت باید وسیع‌تر از دیگر قسمتهای این کتاب باشد.

بنابر روش ثابتی که در تألیف کتاب داشته‌ام فصلهای مقدماتی این جلد تا آنجا که ممکن بود کوتاه‌تر تدوین شده است و با این حال نباید تصور کرد که آن فصلهای مقدماتی، خاصه فصل چهارم، از فوائد ادبی خالیست، چنانکه خواننده

تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵، ص: ۱۶

خود درخواهد یافت.

در همه جلدهای این کتاب قسمت اساسی پنجمین فصل آنست که بتحقیق در زبان و ادب فارسی در دوره مربوط اختصاص دارد، با این تفاوت که در دوران صفوی باید بدنال زبان و ادب فارسی و شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی از جانبی تا دروازه‌های اروپا در بالکان، و از طرفی دیگر تا مرزهای چین و تا کناره‌های شرقی و جنوبی هند پیش رفت زیرا پارسی‌گویان ایرانی یا تربیت شدگان آنان در همه این ناحیتهای پهن‌تر پراکنده بودند و از شرایط خاصی که وضع سیاسی آسیا در آن عهد برایشان پدید آورده بود، بهره‌مندی داشتند. همین پهنای محیط ادبی باعث شده است که فصل پنجم ازین جلد بیش از عادت بتفصیل گراید و از سیصد و نوزدهمین صحیفه ازین بخش تا پایان این جلد که گویا از هزار و پانصد صفحه تجاوز خواهد کرد، امتداد یابد و بشرحی

که در آغاز فصل مذکور می‌بینید به پنج قسمت که هریک را «بهره» نام داده‌ام منقسم گردد.

آنچه از صفحه ۳۱۹ تا ۶۳۳ ازین بخش می‌خوانید فقط کلیات است درباره زبان و ادب فارسی و بحثی عمومی و کلی در باب شعر، بنحوی که ترجمه حال و ذکر آثار شاعران زمان و بحث درباره نثر فارسی و نویسندگان و مؤلفان بیک یا دو بخش دیگر موکول خواهد گشت و بهنگام سخن گفتن از حال و کار شاعران [که شماره آنان از رومی و ایرانی و هندی از یکصد و بیست و پنج تن تجاوز خواهد کرد]، از هریک بقدر امکان نمونه شعر برگزیده خواهد شد.

از اثرهای بیشتر این شاعران، که گروهی از آنان گویندگانی توانا بوده‌اند، اکنون جز نسخه‌های معدود و گاه منحصر در دست نیست و برای آشنایی بیشتر با آنان چاره‌ی جز نقل نسبتاً زیاد از اثرهایشان نیست و من همین کار را درباره بسیاری از آنان کرده‌ام، اما خواننده آن اثرهای منقول نباید تصور کند که همه آنها را بعنوان نشانه‌ها و نمودارهایی از فصاحت گویندگانشان در این جلد گنجانیده‌ام، چنین نیست، بلکه در این کار بیشتر بدو اصل نظر داشتم: نخست آنکه نمونه کافی از افکار و انواع ادبی و سیر آنها و تحول زبان فارسی را در عهد مورد مطالعه خود

تاریخ ادبیات در ایران، فهرست ج ۵، ص: ۱۷

بخواننده ارائه کنم، و دوم آنکه از اثرهای کمیاب که اینسوی و آنسوی جهان در کتابخانه‌های دوردست ذخیره شده، نمونه‌های کافی در یکجا گرد آورم و در دسترس خواننده بگذارم.

شماره عالمان و ادیبان و مؤلفان و نویسندگان و شاعران که درین جلد خواهید دید بسیار است اما همه آنان که باید باشند نیستند. با آنکه در راه تألیف این جلد بسیار سفر کرده و کتاب و دیوان و مثنوی خوانده و درباره آنها و صاحبان آنها سخن گفته‌ام، هنوز ناگفته بسیار است. همینقدر باید بدانیم بسی از گویندگان عهد که دیوانی و اثری قابل توجه، حتی متوسط، از آنان بازمانده در اینجا ذکر خیری از ایشان شده و شرحی باختصار یا بتفصیل نسبی درین راه نگاشته آمده است.

اینهمه را گفتم، اما این را ناگفته گذاردم که این جلد با همه تفصیل بی‌تردید از نقیصه‌های بسیار عاری نیست و چگونه از کسی چون من که پس از سالها رهنوردی هنوز در آغاز راه است، کاری آراسته بکمال برآید؟ پس اگر دوستان در این کار پیرامنه نقصهایی می‌بینند بر من خرده نگیرند بلکه در رفع آن بکوشند و چاره‌ی بیندیشند تا این قسمت بسیار مهم از تاریخ فرهنگ و ادب ما چنانکه سزاوار آنست شناخته و شناسانده گردد.

در پایان برعهده مؤلف است که مراتب امتنان خود را از دوست با وفایش آقای دکتر سید محمد ترابی بسبب زحمات خستگی‌ناپذیر او ابراز دارد. وی که عهده‌دار و تیمارخوار اصلی این کتاب، خواه در طبع اول و خواه در طبع ثانی آن، بود در راه آن بهیچ‌روی از صرف وقت و بذل همت دریغ نوزید.

خدایش یاری دهد و قدم همتش در طریق ادب و فرهنگ پویا باد.

دهم بهمن ماه ۱۳۶۳

ذبیح الله صفا

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳

– ۶ – وضع سیاسی و اجتماعی و دینی و علمی و ادبی ایران از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

اشاره

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵

فصل اول خلاصه وضع سیاسی ایران از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری «۱»

سر آغاز

دوره‌یی که اینک کار خود را درباره آن آغاز می‌کنم، دوران مهمی از تاریخ ایرانست که نیک و بد احوال آن در وضع روزگاران بعد بتمام معنی مؤثر است. این دوران و دنباله منطقی آن تا انقلاب مشروطیت، با فراز و نشیبهایی که داشت، مجموعه‌یی از تضاد با جنبه‌های خوب و بد آن شمرده می‌شود، زیرا در همان حال که با کامیابیهای نظامی و سیاسی و با جنگاوریه‌ها و پیروزیهای مردانی چون شاه اسمعیل و شاه عباس صفوی و نادر شاه افشار همراه بود، با فرمانروایی مردانی نالایق و عیاش و با نفوذ مفسده‌جویان و با پیشوایی فکری و عقلی متعصبان کوته‌نظر جاهل نیز ملازمه داشت؛ و اگرچه با ایجاد

(۱) - درباره مطالب این فصل بمأخذهای زیرین مراجعه کنید:

حبیب السیر، غیاث الدین خواندمیر، تهران خیام: ج ۴، ۱۳۳۳.

عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ منشی، چاپ اول، تهران ۱۳۱۷ و چاپ دوم تهران ۱۳۵۰.

تاریخ سلاطین صفویه، میرزا محمد معصوم، تهران ۱۳۵۱.

مآثر الامرا، میر عبد الرزاق خوافی، شاهنوازخان. ۳ جلد، کلکته ۱۸۸۸ - ۱۸۹۰.

واقعات درانی، میروارث علی سیفی، پنجاب ۱۹۶۳ میلادی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶

وحدت ملی در آن عهد مرکزیت و تمامیت ایران که با حمله تازیان و هجوم مغول و ایلغار تیمور از میان رفته بود، احیاء شد ولی در همان حال با برتری یافتن شمشیر -

- نادر شاه، ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۹.

دره نادره، میرزا مهدیخان منشی استرابادی، تهران ۱۳۴۱.

جهانگشای نادری، میرزا مهدیخان منشی، تهران ۱۳۴۱.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، صفری، ج ۱، تهران ۱۳۵۰؛ ج ۲، تهران ۱۳۵۳.

شیخ صفی و تبارش، سید احمد کسروی، چاپ اول تهران ۱۳۲۳.

مشعشعیان، سید احمد کسروی، تهران ۱۳۲۴.

رستم التواریخ، محمد هاشم آصف، چاپ سوم تهران ۱۳۵۷.

مجله یادگار، عباس اقبال آشتیانی، سال دوم، تهران ۱۳۲۴.

تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ابو القاسم طاهری، تهران ۱۳۵۴.

طبقات اکبری، نظام الدین احمد، کلکته ۱۹۱۳ میلادی.

همایون نامه، گلبدن بیگم، لندن ۱۹۰۲ میلادی.

اکبر نامه، ابو الفضل علامی، کلکته ۱۸۷۷ میلادی.

تذکره شاه طهماسب، برلین ۱۳۴۳ ه ق.

تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷.

شاه جهان نامه، محمد صالح کنبولاهوری، هند.
 پادشاه نامه، ملا عبد الحمید لاهوری (۳ جلد) کلکته ۱۸۶۷ میلادی.
 روضه السلاطین، فخری هروی، چاپ سندی ادبی بورد، حیدرآباد ۱۹۶۸ میلادی.
 عالم آرای صفوی، تهران ۱۳۵۰. همین کتاب بنام «عالم آرای شاه اسمعیل» یک بار بسال ۱۳۴۹ در تهران چاپ شده است.
 شاه اسمعیل صفوی باهتمام دکتر نوایی، تهران ۱۳۴۷.
 تاریخ فرشته، محمد قاسم فرشته، اول و دوم، بمبئی، ۱۸۳۲.
 نامه عالم آرای نادری، محمد کاظم، مسکو ۱۹۶۶ میلادی.
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۷
 زنان بی فرهنگ سرخ کلاه و با چیرگی عالمان قشری ظاهربین دورانی جدید از

– بدایع الوقایع، زین الدین محمود آصفی، ج ۱ و ۲، ۱۹۶۱ میلادی.
 شاه طهماسب صفوی باهتمام عبد الحسین نوایی، تهران ۱۳۵۰.
 تاریخ نادر شاهی، محمد شفیع تهرانی، تهران ۱۳۴۹.
 زندگانی شاه عباس اول، نصر الله فلسفی، ج ۱ تا ۴، تهران ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶.
 فرامین و احکام دوران صفوی، تقی موسوی، باکو ۱۹۶۵ میلادی.
 طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول. ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۱۲.
 حماسه سرائی در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، چاپ سوم تهران ۱۳۵۳.
 تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۴ تهران ۱۳۵۶.
 روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، میرزا محمد باقر موسوی، ج ۱، تهران ۱۳۹۰ ه ق و ج ۴، تهران ۱۳۹۱ ه ق. و چاپ جدید آن در چند جلد.

تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، جلد دوم، چاپ اول ۱۳۳۰.
 تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، عباس اقبال، تهران ۱۳۴۶.
 تاریخ ادبیات ایران، پروفیسور ادوارد برون، ج ۴، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۶.
 تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران، دکتر لورنس لاکهارت Dr. L. Lockhart چاپ شده در «ایران شهر» (مجموعه‌یی که توسط کمیسیون ملی یونسکو در ایران زیر نظر شادروان علی اصغر حکمت و با شرکت گروهی از اهل تحقیق درباره ایران فراهم آمده)، ج ۱، تهران ۱۳۴۲ از ص ۲۵۳ ببعد.

خلاصه تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عهد صفوی، دکتر ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۵۶.
 دلیران جانباز، دکتر ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۵۵.
 ایران در زمان صفویه، دکتر احمد تاج بخش، تبریز ۱۳۴۰.

تذکره الملوک، با مقدمه و ترجمه مرحوم پروفیسور مینورسکی V. Minorsky، لندن ۱۹۴۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۸

تنزل فکری و عقلی و ادبی در ایران پی‌ریزی شد که نه تنها با سقوط دولت صفوی از میان نرفت، بلکه هنوز و شاید تا دیرگاه هم برقرار خواهد ماند؛ و باز اگرچه این عهد با انضباط شدیدی که شاه اسمعیل بانی آن بود، و با نظام درباری و اجتماعی والایی که

شاه عباس بزرگ بوجود آورده بود، یکی از دوره‌های خوب تاریخ

– انقراض سلسله صفویه، دکتر لورنس لاکهارت، ترجمه ابو القاسم دولتشاهی، تهران ۱۳۴۴. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۹

ایران شمرده شده است، لیکن در همان حال با بی‌نظمی‌ها و کشتارها و قانون شکنیهایی که در پادشاهی کسانی چون شاه اسمعیل دوم و شاه سلطان محمد خداپسند و شاه صفی و شاه سلیمان و شاه سلطان حسین و شاه تهماسب دوم و قسمت اخیر سلطنت نادر رواج یافته بود، می‌تواند از عهدهای ناسازگار تاریخ هم بشمار آید.

باری تاریخ ایران درین عهد پراست از ملاتم و ناملاطم، زشت و زیبا و نیک و بد، و اینها را جز با توضیح کافی و مطالعه مشروح در احوال این دوران نمی‌توان بازگفت. پیداست که در ادای چنین وظیفه‌ی دشوار بار سنگین تحقیق بر دوش تاریخ نویسانی خواهد بود که مطالعات اجتماعی و فرهنگی را با ذکر وقایع سیاسی همراه کنند، و آنچه من درین مجلد خواهم نوشت شمه‌یست از ترسیم کلی اوضاع تا بتوان با مطالعه آن محیط فکری دوران را بهتر و بیشتر شناخت.

اما مطلبی که در سرآغاز این مطالعه طولانی نباید فراموش شود اشاره‌یست بموضوع آمیزش دین و سیاست درین عهد که مقصود از آن جلوه دادن سلطنت است بصورت یک مأموریت مقدس دینی و الهی. توضیح این مقال آنست که نابغه خردسال صفوی شاه اسمعیل، با دعوی گماشتگی از سوی «امام زمان» و ادعای یافتن کمر و شمشیر و تاج و فرمان «خروج» از او «۱»، طغیان خود را بر پادشاهان عهد که همگی از اهل سنت بوده‌اند، بصورت قیامی مذهبی و مأموریتی دینی ارائه کرد و مدعی شد که هرچه می‌کند بحکم و اراده «صاحب الامر» است که بنا بر اصول اعتقادی امامیان درباره مسئله امامت «۲»، ولی عصر و فرمانروای باستحقاق عالم است. سپس این دعوی با رؤیاهایی که او و پسرش تهماسب مدعی بوده و بگفتار خود در آنها دستورهای

(۱) – عالم آرای صفوی، از نویسنده ناشناخته در عهد صفویان، تهران ۱۳۵۰، ص ۴۷.

(۲) – درباره امام و «امامه» و مقصودهای مختلف از آن در میان فرقه‌های اسلامی و از آن جمله فرقه‌های امامیه رجوع شود به: Imama, par W. Madelung, Encyclopedie del'Islam, nouvelle edition, tome III, P. ۱۱۹۲- ۱۱۹۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۰

جنگ و ستیز از پیشوایان دین می‌گرفته و بسرداران ابلاغ می‌کرده‌اند «۱»، دنبال شد و اندک‌اندک موضوع چنان مسلم و جدی شد که نصب شاهان صفوی بسلطنت از جانب امامان صورت یک حقیقت اعتقادی گرفت، بویژه که عالمان مذهبی آن دوران هم در هماوایی و همگامی با پادشاهان صفوی از پای ننشسته حدیث‌هایی جعل کردند درباره تأیید پادشاهی شاه اسمعیل و دیگر فرمانروایان صفوی «۲»، و این اعتقاد تا پایان عهد صفوی باقوت تمام رایج و زبانزد همگان و محور اصلی فعالیت‌های سیاسی

Histoire de la Philosophie islamique, par Henry Corbin, tome ۱, Paris ۱۹۶۴, P. ۵۳- ۱۰۹.

(۱) – درین باب بنگرید بفصلهای اوضاع اجتماعی و اوضاع دینی در همین جلد.

(۲) – «در فارسنامه ناصری حاجی میرزا حسن طیب شیرازی فسائی (چاپ سنگی تهران در ۱۳۱۳ ه ص ۹۱ در دنبال سرگذشت شاه اسمعیل و رخ داده‌های سال ۹۰۸) از جلد پنجم خلاصه التواریخ آورده که نگارنده آن [یعنی میر احمد بن میر محمد حسینی قمی،

معروف به میر منشی معاصر شاه تهماسب اول] می‌نویسد: من از شیخ بهایی حدیثی شنیدم که در آن از فرمانروایی شاه اسمعیل آگاهی داده شده است بدینگونه: ان لنا باردیبل کتز و ای کتز فلیس بفضه و لا ذهب و لکنه رجل من اولادی یدخل تبریز مع اثنی عشر الفا راکبا بغله شهباء و علی رأسه عصاؤه حمراء، سپس می‌گوید که سید کبیر سید حسن بن سید جعفر عاملی کرکی استاد پدر فقیر پیدرم گفت که در اوائل پادشاهی اسمعیل که بطوس می‌رفتم بتبریز رسیدم و شاه در شکار بود. در بازگشت از آن بر اشتی سفید سوار بود و برای گرفت چشم دستمال سرخی بر سر بسته داشت و لشکر هم بده هزار سوار می‌رسید و در آن هنگام این حدیث بیادم آمد» (نقل از فهرست دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۱۲۰۸-۱۲۰۹). این میرمنشی تا بخشی از عهد شاه عباس زنده بود و بسال ۱۰۰۱ درگذشت.

یکی دیگر از عالمان دینی دوران صفوی حدیثی را که مربوط بظهور کسی از سرزمین دیلم است که مشرک و مؤمن را باطاعت خود درمی‌آورد [و قاعده باید بنفع یکی از سلاطین دیلمی جعل شده باشد]، درباره شاه عباس دوم دانسته که دولخانه او در دیلمه کوچه قزوین بود! (ایضا همان کتاب و همان جلد ص ۱۲۰۷)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۱

و اجتماعی و دینی و فکری بوده است «۱» و باید در مطالعاتی که در پیش داریم در نظر باشد و نتیجه‌های آن بمورد تحقیق درآید.

جانشینان شاه اسمعیل صفوی

چنانکه پیش از این دیده‌ایم «۲» شاه اسمعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ ه) در حوادث سن با نبوغ خداداد و توانایی شگفت-انگیز و سرعت عمل بسیار کشوری آشفته را که عرصه کشاکش ترکمانان و تیموریان و ازبکان بود، در مدتی کوتاه بزیرلوای یک دولت مرکزی درآورد که هم تمامیت فرهنگی خود را بازیافت و هم توانست با قدرتهای خاور و باختر کشور آماده در آویختن باشد. این مرد مصمم و توانا یقیناً در طول زمان می‌توانست منشاء خدمتهای شگرف-تری بایران باشد و سلسله‌یی را که بنیان نهاده بود با آینده‌یی روشنتر برای بازماندگان خود باقی گذارد لیکن نتوانست از عمری دراز برخوردار گردد و پنجه مرگ او را، با همه زورآوری که داشت، در عین جوانی درهم شکست و بیماری حصبه بساط عمرش را درنوردید (۹۳۰ ه) و کشوری را که هنوز بوجود او نیاز داشت نصیب فرزند خردسالش تهماسب میرزا کرد که از تاریخ مرگ پدرش تا سال ۹۸۴ ه بر ایران فرمانروایی نمود. وی در تذکره‌یی که از احوال خود ترتیب داده آغاز پادشاهیش را از ده سالگی ضبط کرده است «۳». اگرچه این خردسالی شاه تهماسب ببعضی از سران قزلباش فرصت آشوبگریهایی داد لیکن هنوز نیروی راه برنده قیام شاه اسمعیل مانع آن بود که شیرازه‌یی که بسته بود باسانی فرو گسلد.

در عهد او ازبکان از حمله‌های مکرر بخراسان دست برنداشتند چنانکه پس

(۱)- بیت زیرین، در مدح شاه سلیمان شاهیست بر این مدعا (تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۶):

پادشاهی که علی بن ابی طالب بست کمر شاهیش از دست ولایت بمیان

(۲)- همین کتاب، ج ۴، ص ۲۵-۲۸.

(۳)- تذکره شاه تهماسب، برلین ۱۳۴۳ ه ق، ص ۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۲

از مرگ شاه اسمعیل بسرداری پادشاه خود عبید الله خان بر آن مرز تاختند و با تاخت و تاز پنج ساله بسی ویرانی ببار آوردند و گروهی از مردم آن دیار را کشتند تا آنکه شاه تهماسب بسال ۹۳۴ ه لشکر بدان سوی کشید و عبید الله خان که در جنگ مجروح

شده بود بفرارود (ماوراء النهر) گریخت ولی باز در همان سال و بار دیگر دو سال پس از آن بخراسان هجوم برد و هرات را در حصار گرفت و یک سال و نیم چون بلایی بر آن بوم سایه افکند و چون باز از آمدن شاه تهماسب و سرخ کلاهان آگهی یافت فرار را برقرار برگزید و همین کار را در سال ۹۴۰ ه که سام میرزا حاکم خراسان بر برادر خود تهماسب طغیان نموده از هرات بقتلدار رفته بود، تکرار کرد و هرات را بباد غارت داد تا در سال ۹۴۳ ه چون از عزیمت شاه تهماسب بجانب خراسان آگهی یافت، آن سامان را رها کرد و از راه بلخ ببخارا بازگشت و بسال ۹۴۶ ه همانجا بمرد «۱».

حمله‌های عثمانیان نیز در عهد شاه تهماسب تا چند گاهی بر ایران تجدید می‌شد چنانکه سلطان سلیمان خان قانونی (۹۲۶-۹۷۴ ه) بسال ۹۳۹-۹۴۰ ه که شاه تهماسب سرگرم کار خراسان بود بایران تاخت و تا سلطانیه و گیلان پیش آمد لیکن برف و سرمای سخت او را ناگزیر بتخلیه آن سامان و هجوم بعراق و فتح بغداد کرد و سال بعد نیز باز بآذربایجان حمله برد و این بار هم چندان در آن دیار نماند و ازین پس واقعه مهمی میان دو طرف رخ نداد تا طغیان القاص میرزا برادر دیگر شاه تهماسب.

وی که از سال ۹۴۴ ه ببعد حکومت شروان را بر عهده داشت، در سال ۹۵۱ ه بر برادر شورید و اگرچه شاه او را بخشید لیکن باز در ۹۵۳ ه عصیان از سرگرفت و بخاک عثمانی گریخت و سلطان سلیمان را بحمله مجدد بر ایران برانگیخت. سپاهیان عثمانی تبریز را مسخر کردند و القاص میرزا با شش هزار سوار تا همدان و اصفهان پیشرفت و از آنجا ببغداد تاخت و عاقبت چون ترکان با القاص اختلاف یافتند او را رها کردند و آن شاهزاده در کردستان بدست سپاهیان تهماسب افتاد و در زندان برادر جان سپرد.

(۱)- عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰: ص ۵۰-۶۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۳

در سال ۹۵۸ ه شاه تهماسب بعد از مطیع کردن گرجستان و شروان و خشونت کم سابقه‌یی در آن دیار، پسر دلیر خود اسمعیل میرزا را بفتح ارزنة الروم فرستاد و بسرداری او آنچه از ارمنستان و کردستان که سلطان سلیمان تصرف کرده بود، باز گرفت. سلطان سلیمان بتلافی برخاست و بسال ۹۶۰ ه بنخجوان حمله برد لیکن بزودی بمستقر حکومت خود بازگشت.

در ۹۶۶ ه یکی از پسران سلطان سلیمان یعنی بایزید بایران پناهنده شد. شاه تهماسب او را بگرمی پذیرفت لیکن سرانجام بزندان افگند و پس از چند گاه بدنال صلحی که با سلطان سلیمان نمود (۹۶۸ ه) او را پیدر بازداد و ازین پس صلح با دولت عثمانی تا پایان زندگانی شاه تهماسب برقرار بود.

از رویدادهای قابل ذکر در دوران پادشاهی تهماسب پناه آوردن همایون پادشاه هند است بایران. وی پسر و جانشین ظهیر الدین بابر بنیان‌گذار سلسله گورکانیان هند (م. ۹۳۷ ه) است و اگرچه دنبال فتوحات پدر را در هند گرفت لیکن بر اثر مقاومت شیر شاه افغان پادشاه دهلی (۹۴۶-۹۵۲ ه) و شکستهایی که ازو یافت بسال ۹۵۱ ه پناه بشاه تهماسب برد و پس از یک سال اقامت در ایران بیاری قزلباشان بدفع دشمنان پرداخت و قندهار را در همان سال تصرف نمود و بنابر عهده‌ی که کرده بود بقزلباشان سپرد و از آن پس تا سال ۹۶۲ ه بعد از جنگهای پیاپی با مخالفان خود دهلی را مسخر کرد و یک سال بعد از بام کتابخانه خویش که برای تماشای برآمدن زهره و گزاردن نماز رفته بود، بزمین درافتاد و جان سپرد و پسرش جلال الدین اکبر مشوق بزرگ و نام‌آور زبان و ادب فارسی (پادشاهی از سال ۹۶۳ تا ۱۰۱۴ ه) بجای او نشست.

سفر همایون پادشاه بایران از حیث تشیید و تجدید رابطه خاندان تیموری با ایران و فرهنگ ایرانی، و حفظ و ادامه دوستی میان جانشینان شاه اسمعیل و بازماندگان ظهیر الدین بابر اهمیت بسیار داشت. همایون پادشاه در مدت اقامت خود در ایران با بعضی از اهل شعر و ادب و هنر آشنا شد و جمعی از آنان را به‌مراه خود به‌هندوستان برد، و نیز از گروهی دیگر خواست تا بعد از بازگشت و استقرارش در ملک بنزد او

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۴

روند و آنان نیز چنین کردند و این امر موجب شد که ادب و هنر ایرانی پناهگاهی نو و بهتر از آنچه تا آن زمان داشت، در سرزمین هند فراهم آورد و ازین راه گسترشی جدید حاصل کند و این گسترش مخصوصاً در عهد جانشینش جلال الدین اکبر محسوستر و آشکارتر گردد. در نتیجه همین نفوذ مجدد فرهنگ ایرانیست که سبک نقاشی عهد گورکانیان در هند که آمیزه‌یی از صورتگری ایرانی و هندیست و نزد اهل فن بسبک مغول هندی شهرت دارد، پدید آمد. از جمله نگارگرانی که همایون بهندوستان طلبید میر سید علی تبریزی و عبد الصمد شیرازی بودند. این دو مأمور شدند که با همکاری صورتگران هندی مجلسهایی برای داستان «امیر حمزه» ترسیم کنند. ازین راه هزار و چهارصد مجلس فراهم آمد که در عهد پادشاهی جلال الدین اکبر آماده گشت «۱».

(۱) - درباره همایون پادشاه و پناهندگی او بایران و پی آمد آن بنگرید به:

اکبرنامه، ابو الفضل علامی، کلکته ۱۸۷۷ میلادی.

طبقات اکبری، نظام الدین احمد، کلکته ۱۹۱۳ میلادی.

همایون نامه، گلبدن بیگم، لندن ۱۹۰۲ میلادی.

عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ منشی، تهران ۱۳۵۰.

احسن التواریخ، امیر حسن بیگ روملو، تهران چاپ افست ۱۳۴۷.

طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۱۲ ص ۲۹۳-۲۹۴.

و نیز بنگرید بمقاله آقای عبد الحسین نوایی زیر عنوان «یادی از عظمت ایران» مجله یادگار، تهران، سال دوم شماره اول ص ۹-۲۸؛ و به «فرمان شاه تهماسب صفوی در استقبال و پذیرایی نصر الدین محمد همایون ...» در شماره ۲ از مقاله «پژوهشی در کتاب قصص الخاقانی» مندرج در شماره ۱۸۴ و ۱۸۵ مجله هنر و مردم، بهمن و اسفند ۱۳۵۶، بقلم آقای دکتر سید حسن سادات ناصری.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۵

بجز این رویدادها از آنچه در عهد شاه تهماسب شایسته باز گفتن است هجوم خشونت باریست که سه بار بگرجستان کرد و قزلباشان درین هجومها که از سال ۹۴۷ تا ۹۵۸ بدرازا کشید، از کشتن و بستن و اسیر کردن مرد و زن و کودک و غارت و ویرانکاری وحشیانه هیچ باقی نگذاشتند «۱». باقی حوادث دوران او از قبیل حادثه‌های عادی ایران یعنی طغیان حاکمی و هجوم مخالفی و در گرفتن جنگهای محلی و کشتارهای معتاد زمان بود که در کتابهای تاریخ مندرجست.

از مجموع آنچه در شرح سیرت شاه تهماسب نوشته‌اند چنین برمی آید که فاقد بسیاری از خصلتهای عالی پدرش بود: از جنگ بیم داشت و تا می‌توانست بقول خود خویشتن و مسلمانان را در مهلکه نمی‌افکند و در عوض توسل بحيله را در برابر دشمن زورمند مباح می‌شمرد. مثلاً در برابر پیشرفتهای سلطان سلیمان قانونی در کشور خویش آبادیهای سر راه او و سپاهیانش را از خواربار و علوفه تهی می‌کرد و یا می‌سوزانید و با تذکار نیرومندی سپاه عثمانی چنین می‌گفت: «علاج ما اینست که از هر جانب راه آذوقه ایشان را مسدود سازیم. جنگ با ایشان همینست و سوای این دیوانگی و بی‌صرفگی است» و می‌نوشت که «در حرب خواه بگریز و خواه بفریب، نوعی می‌باید کرد که فرصت بدشمن نداد» «۲». البته نباید انکار کرد که این نظرهای او نشان از تدبیر او و نوعی از حيله‌گری می‌داد که اثرهای آن را در سیاست داخلی وی نیز می‌بینیم.

وی مردی بود لثیم و بسا از بامداد تا شام را برسیدگی دفترها می‌گذراند تا طلبها را تا آخر دریافت و ذخیره کند. خست او باعث شد که مستمری سپاهیان را در چهارده سال آخر از پادشاهی خود نپردازد؛ از بیست سالگی بعد که توبه کرده بود

(۱) - بنگرید به: احسن التواریخ روملو حوادث سالهای مذکور در متن و مأخذهایی دیگر خاصه عالم آرای عباسی.

(۲) - درباره گفتارهای شاه تهماسب که در متن آمده بنگرید به «تذکره شاه تهماسب» چاپ برلین، ص ۲۸، ۲۹، ۵۱، ۵۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۶

حالتی شبیه بوسواس داشت، چنانکه بسیاری از روزها از بام تا شام در گرمابه بشست و شوی و گرفتن ناخن می گذراند؛ بیشتر چیزها را پلید می دانست و بدانها دست نمی یازید؛ بزنان و آمیزش با آنان بویه بسیار داشت و با همه رفتی مال فراوان در پای آنان می ریخت؛ در جوانی نوشتن و نقاشی را دوست میداشت و بعد از آن خرسواری پیشه کرد و ازیروی در عهد او خره‌های مصری بازین و برگ زرین در آمدوشد بودند و شاعری طنزگوی معروف به «بوق العشق» درین باره گفت:

بی تکلف خوش ترقی کرده اند کاتب و نقاش و قزوینی و خر در اواخر حیات سالها از «دولتخانه» بیرون نیامد و بفریاد دادخواهان نرسید.

بهمین سبب گماشتگانش بدادخواهان که خویشتن را بدیوارهای دولتخانه می - آویخته و از بسیاری خشم و اندوه پیراهن بر تن می دریده اند، دشنام می گفتند و آنان را بسنگ و بتازیانه می آزرده و بسیاری را می کشته اند. او می گفت که در کشور قاضیان را گماشته است تا بداد مردم برسند و دیگر حاجتی بدآوری او نیست. غافل از اینکه آن قاضیان از گناهکاران رشوت می ستاندند و بی گناهان را می آزرده و چون از بی - عنایتی پادشاه بحال آنان خبر داشتند از بیدادگری پروا نمی کردند. «پادشاه دین پناه» شاعران را بیهانه آنکه مبالغه گر و دروغپردازند بخود راه نمی داد، اما حقیقت حال آن بود که نمی خواست سیم و زری که انباشته بود صرف آنان شود و در همان حال چنان بارباب دانشهای عقلی بی اعتنا بود که بسیاری از دانشمندان ایران در عهد وی از کشور بیرون رفتند اما جانب عالمان شرعی شیعه را بسیار می گرفت و از آنجمله دستور داده بود که فرمان محقق کرکی را که مجتهدی عرب نژاد بود در سراسر کشور بپذیرند. بهیچ جای کشور از بیم پرداخت مستمری داروغه نمی فرستاد و بهمین سبب دزدی و ناامنی و جنگ و ستیز مردم با یکدیگر در عهد او بسیار شایع بود.

با این همه که گفتیم سرخ کلاهان او را که مرشد کامل و مرادشان بود، بسیار دوست می داشتند و اگر چنین نمی بود یقیناً حاصل رنجهای شاه اسمعیل در تشکیل

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۷

حکومت بعهد پادشاهی با این همه خصلتهای مذموم بر باد می رفت «۱».

از اواخر پادشاهی شاه تهماسب آثار ضعف در حکومت آشکار شد و هینه نظام شاه اسمعیلی از میانه برخاست. امیران و خانان طایفه‌های سرخ کلاه بویژه در جانب‌داری از شاهزادگان با یکدیگر باظهار مخالفت پرداختند و زنان حرمسرا نیز در این دو گانگیها وارد شدند.

کار اختلاف بدانجا کشید که بمحض فوت شاه تهماسب در شب سه‌شنبه پانزدهم ماه صفر سال ۹۸۴ ه دو دسته از قزلباشان بجان یکدیگر افتادند. حیدر میرزا پسر محبوب شاه تهماسب که بوصایت پدر می‌بایست جانشین او شود، و هنگام مرگ شاه تهماسب در حرمسرا بر بالین پدر بود، در گیرودار مبارزات دسته‌های مخالف، بی آنکه فرصت بیرون رفتن از حرمخانه و نجات جان خود داشته باشد، در برابر چشم مادر شربت مرگ نوشید و اسمعیل میرزا که تا آن هنگام نزدیک بیست سال در دژ معروف قهقهه زندانی بود، برای سلطنت دعوت شد و بنام شاه اسمعیل ثانی و با عنوان «پادشاه عالم پناه» در قزوین براریکه سلطنت تکیه داد «۲».

از این تاریخ یعنی از سال ۹۸۴ تا سال ۹۹۵ ه شاهنشاهی صفوی دستخوش اغتشاشها و انقلابها و قتلها و غارت‌های پیاپی بود و فجایعی که در این مدت رخ داد در تاریخ ایران کمتر نظیر دارد.

(۱) - درباره آنچه گذشت بنگرید به:

احسن التواریخ روملو، تهران ۱۳۴۲ افست شده از روی چاپ کلکته، ۱۹۳۱ میلادی ص ۴۸۸ - ۴۸۹؛ تذکره شاه تهماسب، چاپ برلین صفحه‌های مختلف؛ جهان آرای غفاری نسخه موجود در موزه بریتانیا؛ یادداشتهای بعضی از مسافران و سفیران که در عهد شاه تهماسب بایران آمدند مانند وین چنتود الساندري (Vincenzo d'Alessandri) که در سال ۱۵۷۱ میلادی بایران آمد و بیاری حیدر میرزا پسر شاه تهماسب بخدمت پادشاه رسید؛ و آنتونی جنکین سن Antonny Jenkinson انگلیسی و جز آنان؛ و نیز بنگرید به: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تهران ۱۳۵۴ ص ۱۸۱ ببعد.

(۲) - احسن التواریخ از ص ۴۶۵ ببعد؛ عالم آرای عباسی از ص ۱۹۳ ببعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۸

شاه اسمعیل دوم اگرچه بیش از یک سال و نیم پادشاهی نکرد، در همین مدت کوتاه بسیاری از برادران و برادرزادگان خود را از بیم آنکه مبادا منازع او شوند از میان برد. هنگامی که او بر تخت سلطنت جلوس می‌کرد از برادران وی هشت تن مانده بودند و او هفت تن از آنان را که هریک حکومت شهری و دیاری داشتند بقتل رسانید، بر برادرزادگان خردسال خود نیز رحم نکرد و بر آن بود که برادر بزرگتر خود محمد خدابنده را با پسرش عباس میرزا که حاکم هرات بود بدیار نیستی فرستد که مرگ آمد و آب از آسیا افکند. بروایتی مسموم شد لیکن بقولی درست‌تر از مبالغه در شرابخواری و صرف معجون افیون‌دار از پای درآمد «۱» (۹۸۵ ه). بعد ازین واقعه امیران و سران قزلباش محمد میرزا، بزرگترین پسر شاه تهماسب را که از بیماری آبله کور شده و در آن زمان حاکم فارس بود و بنابر حکم شاه اسمعیل دوم می‌بایست کشته شود، پادشاهی برگزیدند (۹۸۵ - ۹۹۶ ه). دوران یازده ساله سلطنت این پادشاه سست رای درویش مآب که آلت دست این و آن بود، دوره‌یی سیاه از بی‌سامانی احوال و آشوب و طغیان و تمرد بزرگان کشور و رواج فسادها و تباه‌کاری‌ها و نابهنجاریها بود. همسرش مهدعلیا خیر النساء بیگم بعلت بیماری و ناتوانی شوهر بر کارها مسلط شد، و گروهی را از میان اعضاء خاندان پادشاهی و رجال و بزرگان که مزاحم خود می‌دانست از میان برد. پسر بزرگ شاه محمد خدابنده، حمزه میرزا که جوانی شجاع و لایق بود بی‌تدبیری و ضعف پدر را تا حدی جبران می‌کرد و اگر این شاهزاده دلیر در دستگاه سلطنت نمی‌بود شاید مملکت دچار تباهی بیشتر و مصیبت‌های تحمل‌ناپذیرتر می‌- گردید، اما او نیز بآسانی دستخوش فساد و نابخردیهای امیران و سران کشور شد و وجود لایق او چنانکه می‌بایست سودی ببار نیاورد. این اوضاع پریشان دشمنان قدیم ایران یعنی ازبکان و عثمانیان را که چندگاهی

(۱) - نوشته‌اند که یکی از مقربانش حسن بیک حلواچی اوغلی با دشمنانش همداستان شده مغز فیل بخوردش دادند و خفه‌اش کردند، و نیز گویند که چون بافراط تریاق که معجونی افیون‌دار بود، می‌خورد، مسموم شد. احسن التواریخ ص ۳۹۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۹

آرام بودند، دوباره بتکاپوی تجاوز افکند. نخست عثمانیان بجنگهای سرحدی دست زدند و پس از برخورداریهای مقدماتی تعرضهای گسترده‌تری را آغاز کردند.

سلطان مراد سوم (۹۸۲ - ۱۰۰۳ ه) بعضی از سرداران مشهور خود مانند مصطفی پاشا و سنان پاشا و فرهاد پاشا را پیایی با سربازان بسیار و توپخانه‌های نیرومند بایران گسیل داشت و آنان گرجستان و شروان و اران و برخی از ناحیتهای شمالی آذربایجان را تصرف کردند. عاقبت در سال ۹۹۳ ه تبریز، با آنکه خدابنده پادشاه و پسرش حمزه میرزا از آن دفاع می‌کردند، بتصرف نیروی عثمانی درآمد و فقط مبارزات مردانه تبریزیان و خرابکاریهای آنان و همچنین نبردهای نامرتب حمزه میرزا توانست سدی در برابر نیروی مهاجم عثمانی شود و آنان را از پیشرفت بیشتر در داخله ایران منصرف سازد. عاقبت دو طرف بصلح رضا دادند و سفیرانی از ایران

بدرگاه «خواندگار» (۱) رفتند.

در این اوان کار ضعف حکومت صفوی بنهایت رسیده بود، تمام سران قزلباش که از قبیله‌های مختلف ترک‌نژاد بودند بجان یکدیگر افتادند و بسیاری از سران لشکری و کشوری از راه جنون و دیوانگی نابود شدند و برای خاندان سلطنتی اهمیت و اعتباری باقی نماند. سلطان محمد خدابنده بهیچ روی از عهده اداره کردن کارها برنمی‌آمد، مهد علیا نیز در تصرف امور و عزل و نصب سران قزلباش بیداد می‌کرد. حمزه میرزای جوان که گروهی از امیران قزلباش همسال او ویرا احاطه کرده و بیاده‌گساری تشجیع نموده بودند، چنان بی تدبیری کار می‌کرد که همه دولتخواهان را از گرد خود پراگند. در این سوی و آن سوی کشور هر جا امیری و سرداری از قزلباشان علم طغیان برافراشته بود و دیگر برای «مرشد کامل» حرمتی و ابهتی نمانده بود.

(۱) - خواندگار یا خوندگار کوتاه شده از واژه خداوندگار فارسی و عنوان رایج سلاطین عثمانی بود. در تذکره شاه تهماسب و دیگر متون تاریخی دوران صفوی بسیار بکار رفته است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۰

کار جسارت سرداران بجایی کشیده بود که دست اهانت بخاندان شاهی دراز کردند، بحرمسرای سلطنتی ریختند و مهد علیا خیر النساء بیگم همسر خدابنده پادشاه و مادر حمزه میرزا و عباس میرزا را در سال ۹۸۷ ه بوضع فجیع آشکارا بقتل رسانیدند. آشفته‌گیهای کشور در وضع خراسان نیز اثر کرد. سرخ کلاهانی از دو طایفه شاملو و استاجلو که با عباس میرزا در آن سامان می‌زیستند از فرمانبرداری پادشاه سر باز زدند و بر آن شدند که عباس میرزا را پادشاهی نشانند. سلطان محمد ناگزیر حمزه میرزا را برای فرو نشانیدن شورش بخراسان فرستاد. نبرد میان دو برادر بدرآزا کشید و سرانجام هردو از در آشتی درآمدند و قرار بر آن نهادند که پدر را در سلطنت نگاه دارند و حکومت هرات و خراسان سهم عباس و فرمانروایی عراق نصیب حمزه باشد. بعد از این پیمان آشتی، حمزه میرزا بجانب تبریز شتافت و عثمان پاشا سردار عثمانی را از آن شهر بیرون راند (۹۹۳ ه) ولی خود بسال ۹۹۴ ه بخیانت گروهی از قزلباشان کشته شد.

چون این خبر بخراسان رسید سران قزلباش با عباس میرزا که درین زمان هجده ساله بود، از مشهد بسوی قزوین حرکت کردند و در ذی الحجه سال ۹۹۶ ه بدان شهر رسیدند و عباس میرزا را بسلطنت برداشتند و سلطان محمد که آن وقت در شیراز بسر می‌برد بقصد سرکوب مخالفان بجانب قزوین حرکت کرد لیکن چون در میان راه طرفدارانش پراکنده شدند ناگزیر پادشاهی پسر رضا داد و بدینگونه دوره‌یی جدید از شاهنشاهی صفویان آغاز شد.

شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸ ه) نجات دهنده شاهنشاهی صفوی از زوال و رساننده آن بعظمت و کمال است. این نابغه نوسال هنگامی بقدرت رسید که دولت صفوی نه در درون کشور ارجی داشت و نه در بیرون از آن بهایی. سرکشان داخلی از هر سوی کر و فر داشتند، بخشهایی پهناور از باختر کشور صفوی در چنگ عثمانیان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۱

بود، ازبکان در خاور تاخت و تاز و چپاول و تاراج می‌کردند و سرخ کلاهان نیز از دخالت در کار ملک باز نمی‌نشستند خاصه طایفه استاجلو بریاست مرشد قلیخان و طایفه شاملو بسرکردگی علی قلیخان که هردو از راه اتحاد با یکدیگر شاه عباس را از خراسان آورده و به سلطنت رسانیده بودند.

نابغه نوسال مصمم بود که با همه این انگیزه‌های سستی و ناتوانی بجنگد و مخالفان قدرت را از میان ببرد. پس نخست بیبانه خون برادر سرداران مقتدری را که در این کار دست داشتند یا متهم بدین خیانت بودند سر برید و مال و مکت آنان را مصادره کرد. سپس عده‌یی دیگر را که با تسلط مرشد قلی استاجلو بر کارهای ملک مخالفت داشتند بدست مرشد قلیخان بدیار عدم فرستاد. خود

مرشد قلی هم با جمعی از قزلباشان در محاصره هرات بدست ازبکان از میان رفت و علی قلی خان شاملو نیز که بر امور سلطنت غلبه و تصرف تام داشت در سر راه سفر بخراسان در چادرش پاره پاره شد؛ و بدین ترتیب عاملان اصلی ضعف و ناتوانی دولت در مدتی کوتاه از میان رفتند. عاملان پرخطر دیگر سرکشان داخلی بودند که در ولایتهای مختلف مانند یزد و کرمان و گیلان و رستمدر و کجور و لر کوچک و جز آنها بعضیان و طغیان خود ادامه می دادند.

شاه عباس همه این سرکشان را تا سال ۱۰۰۵ ه از میان برد و در همان حال چون می دانست که جنگ همزمان در دو جبهه خاوری و باختری کشور با کامیابی همراه نخواهد بود، با دولت عثمانی از در صلح در آمد و تبریز و شروان و گرجستان و قسمتی از لرستان و عراق را بدان دولت وا گذاشت و با خیالی آسوده از سال ۱۰۰۶ ه آهنگ دفع ازبکان کرد.

پادشاه ازبکان عبد الله خان ثانی (۹۹۱-۱۰۰۶ ه)، از کارآمدترین شاهان آن طایفه، مانند پدران خود چشم طمع بخراسان دوخته بود و پسرش عبد المؤمن خان در چند سال از دوره ضعف سلطنت صفوی خراسان را بیاد غارت داده تا دامغان پیش آمد و بسیاری نفائس از هرات و مشهد و دیگر شهرها بتاراج برد. شاه عباس

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۲

در سال ۱۰۰۶ در هرات بر ازبکان پیروز گشت و چون عبد الله خان در همین اوان بدروید حیات گفت و پسرش عبد المؤمن نیز شش ماه بعد از پدر بدست امیران خود کشته شد، بلای ازبکان تا پایان عمر شاه عباس کبیر از ایران مرتفع گردید و او بعد از این واقعه دسته‌یی از کردان را برای حفظ ایران از حمله‌های ازبکان در مرزهای خراسان مستقر ساخت (۱۰۰۷ ه) و وضعی بوجود آورد که تا چندین سال آرامش آن استان محفوظ ماند.

در بازگشت از سفر خراسان بقزوین، شاه عباس دو برادر انگلیسی را بنام سر رابرت شرلی «۱» و سر آنتونی شرلی «۲» که با جمعی از هموطنان خود بقزوین آمده بودند، پذیرفت. بیاری همین برادران و کارشناسان ملازم آنان بود که پادشاه ایران وضع ارتش را سروسامان داد و در اندک مدتی پانصد توپ برنجی و مقدار کثیری تفنگ با شصت هزار تفنگدار فراهم آورد و بجای قزلباشان پیشین ارتش تازه‌یی مرکب از یکصد و بیست هزار سوار و بیست هزار پیاده ترتیب داد و نخبه‌یی از قزلباشان را نیز نگاه داشت و آنگاه در جنگهایی که از سال ۱۰۱۱ تا ۱۰۳۴ چندبار در گرفت بر سپاهیان عثمانی شکستهای سخت وارد کرد و همه متصرفات آنان را در ایران و عراق عرب بازپس گرفت.

شاهنشاه صفوی همراه این کامیابیها از کار خلیج فارس هم که تسلط دولتهای غربی در آن ریشه دوانیده بود، غافل نشست چنانکه سردار معروف او الله وردیخان حاکم فارس در سال ۱۰۰۹ ه بعد از مطیع کردن خانان لار بحرین را از چنگ پرتغالیان بیرون آورد و در ۱۰۲۳ ه امامقلی خان فرزند و جانشین الله وردی بفتح بندر جرون که در جوار بندر عباس امروزیست موفق شد و سپس با همکاری عاملان شرکت هند شرقی انگلستان و استفاده از کشتیهای آن شرکت قشم و هرموز را در سال ۱۰۳۱ تسخیر نمود و عاقبت پرتغالیان در سال ۱۰۳۴ ه با شاه عباس از در صلح درآمدند و

(۱)- Sir Robert Sherley

(۲)- Sir Anthony Sherley

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۳

قدرت آنان پس از یک قرن و اندی در خلیج فارس پایان گرفت.

گذشته از این کامیابیها شاه عباس در ایجاد یا حفظ و گسترش رابطه سیاسی و اقتصادی با کشورهای خارج موفقیت‌های بسیار داشت و او بی تردید یکی از بزرگترین پادشاهان ایران و همدریف شهر یاران سازمان دهنده‌یی از قبیل داریوش و انوشیروان است. کامیابی او

در تأسیس یک ارتش منظم قوی، ایجاد امنیت داخلی، کوتاه کردن دست بیگانگان از ایران، آبادانی و بنای کاخها و عمارتها و مسجدها، احداث راهها و کاروانسراها برای ترویج بازرگانی، بسط عدل و داد و کسب اطلاع از حال و کار مردم، سختگیری در اجرای فرمانها، تشویق عالمان دین، ترویج هنر و هنرمندان، گستردن رابطه‌های خارجی و مانند اینها کمتر در تاریخ دوران اسلامی ما نظیر دارد.

با همه این ویژگیهای افتخارآمیز، دامن شهرتش برخی از زشتیها آلوده است.

از آنجمله خونریزیهای بی دریغ و مجازاتهای بسیار خشونت آمیز او و کشتن و کور کردن پسران سه گانه خود و همانند این کارهاست که در فصل دیگر ذکر خواهد شد و بهر حال با همه توفیق‌هایی که او در کار ملک داشت با مرگ او دولت صفوی بسرعت راه انحطاط پیمود و محققان و ناقدان تاریخ بعضی از مقدمات این انحطاط را در دوران سلطنت این پادشاه قوی پنجه جست‌وجو می‌کنند.

از میان جانشینان شاه عباس بزرگ، یعنی شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هـ) و شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ هـ) و شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۶ هـ) و شاه سلطان حسین (۱۱۰۶-۱۱۳۵ هـ)، تنها شاه عباس دوم تا حدی شایسته آن بود که نام نیای خود و تخت او را تصاحب کند و آن سه دیگر با زیاده‌روی در کشتار و تبهکاریهای گونه‌گون، نیندیشیدن در کار ملک و رای زدن با زنان حرم و با خواجه سرایان، کیفر ندادن بدکاران و بداندیشان و بیدادپیشگان، و یا مبالغه در درویش مآبی و ملا-پیشگی و بازگذاشتن دست ملایان و ملاباشیان دربست و گشاد کارها و در ترویج تعصب و خام‌اندیشی و همانند این کج‌رویها مایه تباهی کار و سستی پایه‌های

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۴

فرمانروایی خود و ناتوانی حکومت مرکزی و گسیختن شیرازه امور شدند و شاهنشاهی زورمند صفوی را بلب پرتگاه سقوط کشانیدند.

نتیجه منطقی این فسادها و تباهی‌ها آن گشت که دولتی با آن همه شکوه و قدرت با حمله قومی ناتوان و بی‌بهره از ساز و سامان جنگ، یعنی افغانان علجایی و ابدالی، بدان آسانی از میان برود.

از رویدادهای شایسته گفتار در دوران این چهار پادشاه نخست تجدید حمله‌های عثمانیانست بایران که اندکی پس از مرگ شاه عباس، در عهد سلطنت سلطان مراد چهارم (۱۰۳۲-۱۰۴۹ هـ) و بسررداری صدر اعظم او خسرو پاشا آغاز شد و ترکان تا بخشی از قسمتهای داخلی ایران پیشرفت کردند و چندگاهی بغداد را در محاصره گرفتند و باز در سال ۱۰۴۳ هـ حمله‌های خود را تکرار نمودند، و در سال ۱۰۴۵ هـ سلطان مراد خود با سپاهیان باذربایجان تاخت و ایروان را مسخر کرد و تا تبریز پیش آمد و آن را آتش زد ولی سرمای سخت او را ناگزیر ساخت تا بداخله خاک عثمانی بازگردد. سلطان مراد در سال ۱۰۴۸ هـ صدر اعظم جدید خود محمد پاشا را بفتح بغداد فرستاد و شاه صفی تقاضای صلح نمود و آن شهر را بدولت عثمانی وا گذاشت. - در مدت تسلط افغانان بر ایران باز نیروی عثمانی تا بنزدیکیهای اصفهان پیش آمد لیکن کاری از پیش نبرد جز اینکه اشرف از در صلح درآمد و سلطان را با عنوان «امیر المؤمنین» سزاوار اطاعت دانست.

از گرفتاریهای بزرگ دیگر در زمان چهار پادشاه یاد شده شدت دست‌اندازیهای دولت روس (مسکوی) بود در متصرفات ایران. این تجاوز را تزاران روس از دوران پادشاهی تهماسب آغاز کرده بودند بدین معنی که پس از گسترده شدن دامنه پیروزیهایشان و رسیدن بکناره‌های دریای مازندران طمع در ناحیتهای شمالی قفقازیه بستند و بیخشهای خاوری گرجستان تاختند و این کار را تا عهد شاهنشاهی شاه عباس دنبال نمودند لیکن کاری که در خور گفتار باشد از پیش نبردند و نیرومندی ایران در روزگار آن پادشاه نیز آنان را چند گاهی از پی‌گیری این اندیشه بازداشت و

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۵

چون آن زمانه بسر آمد موقع برای تجاوز روسیان مناسب گردید چنانکه در دوران شاه عباس دوم گروهی که بهشتصد تن برمی آمد بنام گفت و گو در باز کردن راه بازرگانی ایران و روسیه بقزوین فرستادند و چون آشکار شد که آنان تنها در بویه گرفتن بخشود گیهای گمرکی آمده اند از ایران بیرون رانده شدند. در این زمان پتر بزرگ تزار روسیه بود. وی ازین کار دولت ایران سخت برآشفت و بکشتیهای خود در دریای مازندران دستور داد تا فرح آباد را آتش بزنند و سپاه بکنار مرداب استرآباد پیاده کنند. این سپاهیان در شبه جزیره میانکاله محصور و بیشترشان دستگیر شدند. در روزگار شاه سلطان حسین باز پتر بزرگ اندیشه خود را که دست یافتن بر آبهای گرم بود، از سرگرفت و با دولت ایران به بهانه‌هایی از در جنگ درآمد و بعد از آنکه افغانان کار دولت صفوی را ساختند بنام حمایت و جانبداری از شاه تهماسب دوم همه کناره‌های دریای مازندران را از دربند تا استرآباد تسخیر کرد و شاه تهماسب نیز که در جست و جوی یار و یاور بهردری می زد با ریسمان تزار فراچاه رفت و در خیال حمایت آن مرد گسترش خواه دربند و باکویه و همه کناره‌های جنوبی دریای مازندران را تا استرآباد رسماً بدو وا گذاشت بی آنکه تزار گامی دریای او بردارد، تا آنکه ظهور نادر شاه کارها را دگر گونه کرد.

دیگر از رویدادهای روزگار این چهار پادشاه تاخت و تاز گورکانیان هند بود بر استان قندهار که آن را از زمان ظهیر الدین بابر همواره از آن خویش می پنداشتند و از عهد پادشاهی شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ه) این دعوی را از سر گرفتند و آن را تصرف کردند و تا سال ۱۰۵۹ بر آن چیرگی داشتند و پس از آن اگرچه چندین بار بر آن دیار تاختند لیکن دیگر نتوانستند آنرا تسخیر کنند.

اما بلای بزرگ در روزگار این پادشاهان چهارگانه سستی تدریجی بود که بر پیکر دولت صفوی چیره می شد. شاه صفی پسرزاده شاه عباس بزرگ جوانی بی تدبیر بود که بجای نیای خود نشست و در چهارده سال شاهنشاهی هیچگونه لیاقتی از خود نشان نداد و اگر رشادت سرداران تربیت شده نیایش در برابر هجومهای عثمانیان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۶

و فتنه گرجیان و ایلغارهای ازبکان نبود کار مملکت بر سوایی می کشید. عاقبت هم بغداد و عراق عرب از دست ایران بیرون رفت و در داخله کشور نیز نابسامانیهای بسیار رخ داد. بر سر این بی لیاقتیها وی مردی عیاش و شرابخواره بی بی رحم بود که از کشتن و کور کردن مستوفیان و وزیران و سرداران و شاهزادگان و مردم دیگر حتی زنان حرمسرا ابا نداشت و بسیاری از کارگزاران دولت و مردان شایسته ملک چون زینل خان شاملو سپه سالار و امامقلی خان سردار لایق شاه عباس بزرگ و فاتح هرموز با سه فرزند دلیرش در چنین داهیه دهشتناک از میان رفتند. شاه عباس دوم هم که طبعی ملایم تر داشت و بعمارت و آبادانی و رعایت حال عالمان دین بیشتر می پرداخت، در اوایل سلطنت طولانی خود میرزا تقی اعتماد الدوله صدر اعظم را بتحریک بدخواهان کشت (۱۰۵۵ ه)، و با آنکه چندگاهی باده گساری را منع کرد، خود چنان گرفتار این بلا شد که از تدبیر ملک بازایستاد و با هرکس و ناکس بشرابخواری نشست، و عاقبت هم در جوانی (سی و پنج سالگی) جان بر سر این کار نهاد.

جانشین او صفی میرزا که پس از چندگاه شاه سلیمان نامیده شد، بنابر رسمی که از زمان شاه عباس بزرگ باب شده بود، دوران کودکی را تا زمان سلطنت در یکی از کاخهای شاهی زندانی و با اهل حرم هم نشین بود و تربیتی که شایسته شاهانست نداشت و در نتیجه مردی سست رای و عیاش و خرافی بیار آمد و از معاشرت با زنان و خواجه سرایان و مشورت با آنان در کار پادشاهی و سرسپردگی ملایان دست بر نمی گرفت و اگر وزیر با تدبیری چون شیخ علیخان زنگنه نمی داشت کارها سخت نابسامان می گشت؛ و او گذشته ازین خوشبختی در تمام پادشاهیش از تعرض دولتهای بیگانه هم در امان زیست اما این آرامش مانع تباهی کار ملک نبود که بر اثر فساد دستگاه حکومت و امیران و دولتیان و شاهزادگان و ملازمان سلطان و اهل حرم و دخالت عالمان دین و غلبه آنان، روبفرونی می نهاد و آثار این انحطاط در روزگار پادشاهی سلطان حسین که مردی بسیار سست رأی و بی تدبیر و ناتوان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۷

بود، بنهایت رسید و سرکشی امرای ولایات و خودکامگی آنان و تجاوزهای گسترده پتر بزرگ تزار روسیه در کناره‌های جنوبی دریای مازندران و اینگونه بی‌نظمیها در کشور شدت یافت بی‌آنکه «پورسون حسین» (۱) پادشاه ساده‌دل صفوی، و اطرافیان عافیت‌جوی او را از خواب گران بیدار کند و پادشاه را که دل بحر‌مسرای با رونق و پر از حوران بهشتی بسته «۲» و هنگام فراغ از کار زنان و تجرع کأس مدام «۳» با مدعیان «علم» به طلبگی نشسته و دل از ملک و کار ملک گسسته بود، بخود آرد و از عاقبت شومی که در کمین وی بود، برحذر دارد.

اینها همه سهل، اما بدتر از آنها آتش اختلاف و ناخشنودی بود که زبانه‌های خود را هر روز بالاتر می‌کشید. از جانبی خواجه‌سرایان و دولتیان و ملایان متنفذ باهم بر سر کسب قدرت رقابت می‌کردند و برای یکدیگر پاپوش می‌دوختند و از جانبی دیگر دستورهای شاه که زیر نفوذ و بفتوای ملایان، در آزار سنیان صادر شده بود، مردم داغستان و بلوچستان و افغانستان و دیگر جایهای سنی‌نشین را بر دولت

(۱) - کروسینسکی (Krusinsky) از آباء یسوعی که پیش از هجوم افغانان در اصفهان می‌زیست، در وصف شاه سلطان حسین می‌گوید: «این پادشاه حالت طلبگی داشت و از علم فقه بی‌اطلاع نبود، بی‌اندازه تحت نفوذ ملاها واقع می‌گشت و در انجام دادن مراسم دینی و تلاوت قرآن جدی بلیغ داشت بحدی که برای خود لقب ملا- یا پورسون حسین (Porson Hossein) تحصیل کرده بود» (تاریخ ادبیات برون ج ۴، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۶ خورشیدی، ص ۹۲). وی حجره‌یی خاص طالب علمی خود در مدرسه مادر شاه اصفهان داشت که هنوز هم بنام او مشهورست.

(۲) - در این باره بنگرید بشرح مستوفای محمد هاشم آصف، رستم التواریخ، چاپ سوم، تهران ۲۵۳۷ شاهنشاهی، ص ۷۴-۷۶.

(۳) - کروسینسکی در این باب گوید: «هرچند بدوا در نهی منکرات سعی کامل مبذول می‌داشت اما بعدها باصرار مادر بزرگ و ابرام ندمای شرابخوار و خواجه‌سرایان جاه طلب لب بآن مایع ممنوع آلوده ساخت و بتدریج چنان در وی تأثیر نمود که بهیچ‌وجه مقتضیات کار را رعایت نکرده تمام مشاغل را باختیار ندما و خواجهگان خود وا می‌گذاشت.» ادوارد برون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴ ترجمه یاسمی، ص ۹۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۸

می‌شورانید. راهها نیز ناامن بود و راهداران بجای حمایت از کاروانها از آنان باج و تالان می‌خواستند. درباریان و خانان و حاکمان و والیان در پایتخت و استانها بگرد آوردن مال و مکنت و تاراج ملک و ملت پرداخته بودند و شاه نیز آن‌چنان غرقه دریای لذائذ بود که بهیچ کار دیگر نمی‌پرداخت.

بدتر از همه اینها گسیختگی نظام ارتش بود که پس از مرگ شاه عباس بزرگ آغاز شد. امنیت ظاهری که پس از آن پادشاه چند گاهی در ایران برقرار بود مایه آن گردید که پادشاهان اهتمامی در نگاهداری نیروی نظامی شاه عباسی نداشته باشند ضعف و تباهی کار ارتش ایران با کشتار بیشتر سرداران آزموده سپاه بفرمان شاه صفی و شاه سلیمان با آخرین درجه رسید و شاه سلطان حسین و درباریان خود بهیچ روی اعتنایی بکار سپاهیان و سپاهیگری نداشتند بنحوی که چون بلوچها در زمستان سال ۱۱۱۰ ه طغیان کرده کرمان را فروگرفتند، دربار شاهی متوسل بگریگوری یازدهم والی گرجستان شد و او توانست آن فتنه را دفع کند. این گریگوری یازدهم همانست که به «شاهنواز خان» و «گرگین خان» شهرت دارد و اوست که بعد از بروز ناآرامی در میان قبیله‌های سنی افغان مأمور حکومت بر قندهار و آرام نگاه داشتن آن سامان شد (۱۱۱۶ ه) و چنان غوغایی از آزار و کشتار در آن سرزمین پیا کرد که کار بطغیان و عصیان افغانان و قتل او و همه گرجیانی که در قندهار بودند، کشید.

غلبه افغانان بر اصفهان تقریباً بهمان سهولت انجام گرفت که چیرگی تازیان بر تیسفون. زیرا آخر عهد صفوی از حیث فساد دربار

شاهی و تباهی کار ملک و غلبه اوهام و خرافات و چیرگی عالمان شرع در کار مملکت، یعنی پرداختن آنان باموری که باز بسته بدانش و اطلاعاتشان نبود، و خود کامگی والیان و حاکمان و سرکشی رئیسان ایلها و تبارها و گسیختگی کامل ارتش و فقدان نیروی کار آزموده نظامی و مانند این عاملهای خردکننده با پایان عهد ساسانی یکسان و همانند بود و طبعاً نتیجه کار هم می‌بایست در هردو داهیه و مصیبتی که بایرانیان رسید بر یک منوال باشد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۹

واقعۀ از اینجا آغاز شد که بر اثر آزارهای گرگین خان گروهی از غلزائیان قندهار بدادخواهی باصفهان رفتند لیکن هیچگاه شاه را که در حرمسرا می‌گذراند نیافتند و ویژگیان گرجی شاه سلطان حسین هم سدی استوار بر سر راه آنان بودند، و چون کارد باستخوان رسید میرویس غلزائی کلانتر قندهار بتن خود راهی اصفهان شد تا مگر گرهی از کار فرو بسته افغانان بگشاید لیکن خاصگیان گرجی او را نیز سرگردان نگاه داشتند و او عاقبت با سم سفر حج از اصفهان بیرون رفت و چون بیایتخت بازگشت وضع را آشفته‌تر دید و اتفاق را با فرستادگان پتر بزرگ که در اصفهان بودند بازخورد. آن جماعت بخوبی از بی‌سروسامانی اوضاع آگاه بودند و می‌کوشیدند که آبرای گل‌آلوده‌تر کنند تا هم دولت از پا افتاده صفوی یکباره بزانو درآید و هم آرزوی تزار در دست یافتن بر تمام کناره‌های دریای مازندران آسانتر بنتیجه برسد. پس میرویس را بشورش در قندهار تشویق کردند و آوازه حمله پتر بزرگ را بگرجستان و ارمنستان با همدستی گرگین خان در اصفهان درافکندند. در نتیجه میرویس دوباره کلانتری قندهار یافت و مأمور شد که مراقب کارهای گرگین نیز باشد. میرویس در ۱۱۱۳ هـ گرگین خان را غافلگیر کرد و کشت و بیاری غلزائیان سر بشورش برداشت و پس از زد و خوردهایی بر قندهار مسلط و مستقل شد. اندکی بعد افغانان ابدالی نیز در هرات سر بشورش و اعلان استقلال برداشتند. بعد از میرویس پسرش محمود ابدالیان را مطیع خود کرد و این کار را بعنوان خدمتی بدربار غفلت زده اصفهان جلوه داد و لقب حسینقلی خان و یک شمشیر مرصع و حکومت قندهار را برسم پاداش گرفت (۱۱۲۰ هـ).

در این اوان، که سرکشی و طغیان از همه‌سوی گسترش می‌یافت، ملک - محمود سیستانی حکمران تون که خود را از بازماندگان صفاریان می‌دانست، مشهد را تصرف کرد و بر خراسان مستولی شد (۱۱۲۲ هـ).

محمود غلزائی هم سیستان و کرمان را تسخیر کرد لیکن از لطفعلی خان داغستانی والی فارس شکست خورد و بقندهار گریخت. عم لطفعلی خان یعنی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۰

فتحعلی خان اعتمادالدوله که وزیر شاه سلطان حسین بود بر آن شد تا والی فارس را برای برکندن ریشه فساد بقندهار روانه کند لیکن درباریان فاسد که از توفیق وزیر و برادرزاده‌اش خشنود نبودند پادشاه نادان صفوی را بر آن داشتند تا او را کور و خانه‌نشین کند و از این راه لطفعلیخان را هم از کار انداخته معزول و مقید ساختند.

این کار بی‌خردانه داغستانیان را خشمگین ساخت چنانکه بشروان تاخته قتل و غارت وحشتناکی براه انداختند و سپس بگرجستان حمله بردند و در آن سامان نیز ویرانی بسیار آوردند (۱۱۳۱ هـ). برادرزاده گرگین خان، وختانگ ششم «۱» آماده قلع و قمع شورشیان یاد شده بود که بر اثر توطئه دولتیان از اصفهان فرمان رسید تا با آنان مدارا شود. وختانگ ازین فرمان چنان برآشت که سوگند خورد هرگز بخاطر پادشاه دست بشمشیر نبرد و چنین نیز کرد یعنی هنگامی که پادشاه صفوی در محاصره افغانان افتاد، بدرخواست کمک وی پاسخی نداد و او را رها کرد تا در چنگ دشمنان گرفتار بماند.

محمود که این بار راه پیشرفت را بازدید، با گروهی اندک دوباره سیستان و کرمان را تصرف کرد (۱۱۳۴ هـ) و از راه یزد باصفهان یورش برد و سپاه نامنظم اصفهان را که بمقابله آمده بود باآسانی تارومار کرد و اصفهان را در محاصره گرفت.

نکته سزاوار گفتن در این میانه آنست که دو قوم درین یورش افغانان را یاری دادند تا دولت صفوی را براندازند: نخست زردشتیان

کرمان و یزد که از بس از قزلباشان و شاعیان و ملایان ظاهرینشان خواری کشیده بودند هجوم افغانان را فوزی عظیم شمردند. دوم سید عبد الله مشعشع پیشوای مشعشعیان که بعد ازین در باره آنان سخن خواهم گفت. این فرقه مذهبی هم که مبعوض اهل زمان بودند از آزار صفویان برکنار نماندند و با این حال هنگامی که افغانان بجانب اصفهان پیش

(۱)- Wachtang VI.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۱

می‌رفتند سید عبد الله با دوازده هزار عرب بیاری پادشاه صفوی آمد ولی نهانی بسر قصد تاراج داشت چنانکه هنگام رویا رویی سپاه اصفهان با سپاه محمود افغان از جای نجبید مگر برای غارت اردوگاه ایران که پس از شکست شرم‌انگیز سپاه اصفهان رخ داد. دیگر از نکته‌های عبرت‌انگیز که در گيراگیر واقعه افغانان شایسته بیانست این که: شاه سلطان حسین و دیگر مؤمنان که یارای ستیزه با افغانان نداشتند بنذر و نیاز و چله‌نشینی، و دعا و وردهای گوناگون که برای دفع همه بلاها و بیماریها و فتنه‌ها در کتابهای «علما» مندرج بود، و سحر و جادو و احضار پادشاه جن با سپاه جنیان، و استفسار از احکام نجومی، و نوشتن نامه به «حضرت صاحب الامر» و بمشتم نهادن و بآب دادن آن، و همانند این چاره‌گریهای زنانه متوسل شدند تا مگر آن بلای بی‌امان را از خود بگردانند «۱» اما با این همه «تدابیر» کاری از پیش نرفت و اصفهان در محاصره هشت ماهه چنان گرفتار قحط و غلا شد که گندم منی به پنج و ده تومان (دوهزار درهم) رسید و سپس نه گندمی در میان بود و نه جوی و برنجی و ارزنی، و کار بخوردن گوشت خر و شتر و سگ و موش و اجساد مردگان و کشتن و خوردن کشتگان کشید در حالی که همه چیز در بیرون حصار یافته می‌شد «۲».

(۱)- درین باره بنگرید بشرح جالب محمد هاشم آصف که پدرش در فتنه افغان زنده بود.

رستم التواریخ، ص ۱۴۳-۱۴۴

(۲)- روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، میرزا محمد باقر خوانساری: ج ۱، تهران ۱۳۹۰ ه ق ص ۱۱۷-۱۱۸؛ تاریخ ایران سرپرستی سایکس ترجمه فخر داعی ج ۲ تهران ۱۳۳۰ خورشیدی ص ۳۲۵ ببعده؛ مشاهدات مسافران و مأموران خارجی مذکور در تاریخ ادبیات برون، ج ۴، ترجمه رشید یاسمی ص ۱۰۵؛ گزارش مأموران شرکت هند شرقی هلند در اصفهان منقول در شماره ۱ مجله ایران دیروز (تهران، تابستان ۱۳۵۷) زیر عنوان «روزنامه سقوط اصفهان».

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۲

عاقبت در دوازدهم محرم سال ۱۱۳۵ اصفهان تسلیم شد و محمود دو روز بعد در کاخ چهل ستون بر تخت سلطنت نشست و تاج پادشاهی را که «طلبه علوم شرعیه» مدرسه چهار باغ اصفهان تسلیم او نموده بود، بر سر گذاشت و بدوران پادشاهی او که از رسواترین عهدهای تاریخ ایران بود پایان بخشید.

بعد از تسلیم کردن تاج و تخت صفوی بدست شاه سلطان حسین بمحمود افغان، پسر سلطان حسین یعنی تهماسب دوم در قزوین اعلام سلطنت کرد (۱۱۳۵ ه) لیکن بهمین اعلام ساده اکتفا نمود و چون فوجی از افغانان بقزوین تاختند او آن شهر را رها کرد و بتبریز گریخت و پس از آن هم چندگاهی آلت دست فتحعلی خان قاجار و سپس متکی بر دلاوری و اراده نادر قلی بیگ افشار بود و عاقبت هم بدست همین سردار نامی از پادشاهی عزل شد (۱۱۴۴ ه) و بعد ازو نیز چندگاهی نوبت این سلطنت اسمی با پسرش عباس سوم بود (۱۱۴۴-۱۱۴۸ ه) و با اعلام سلطنت نادر این آخرین نشانه پادشاهی تبار شیخ صفی الدین اردبیلی از میان رفت و نوبت شاهنشاهی بنادر قلی بیگ افشار رسید که با عنوان «نادر شاه» بر اریکه سلطنت تکیه داد.

علتهای انقراض سلسله صفوی

دولت صفوی در یک هسته اعتقادی و انضباطی صوفیانه بتدریج از دوران پیشوایی شیخ صفی الدین اردبیلی (م ۷۳۵ ه) و جانشینان او شکل پذیرفت و وقتی دور ارشاد بشاه اسمعیل رسید قدرت اعتقادی تازه‌تر و شدیدتری بر آن افزوده شد و آن باور داشت این دعوی بود که قیام کننده صفوی برگزیده و برگماشته صاحب الامر و مفتخر بدریافت تاج و کمر و شمشیر از دست اوست و باید در رکاب او برای نشر دین حق شمشیر زد، کشت و کشته شد تا توان بسعادت ابدی رسید.

بدینگونه دوره‌یی از انضباط و از خود گذشتگی مقرون بتعصب بسیار شدید، اگرچه کوتاه بود، در تاریخ ایران آغاز شد که از بعضی جهت‌ها تجدیدی از همان وضع صدر اسلام و همان سختگیری و کشتار بر سر اعتقاد دینی و پیروی از یک نوع

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۳

انضباط اعتقادی استوار بود. اگر این اعتقاد و انضباط بهمان وضعی که آغاز شده بود باقی می‌ماند یقیناً دولت صفوی دوران درازتری را از تاریخ ایران شامل می‌گشت، اما چنین نماند و بزودی اختلاف و دودستگی و طمع ورزی و سرکشی و طغیان امیران و دولتیان از یک طرف، و خودکامگی و عیاشی و فساد و راحت‌طلبی و بی‌کفایتی بیشتر «مرشدان کامل» و شاهان از طرفی دیگر، دولتی را که با چنان قوت و جهش آغاز شده بود دچار سستی و تباهی نمود.

یکی از مهمترین انگیزه‌های این سستی و تباهی سوء تربیت شاهزادگان صفوی بود، خلاف آنچه در نحوه تربیت شاهزادگان عثمانی و ازبکی و حتی گورکانیان هند مشاهده می‌شد. چنانکه در شرح وضع اجتماعی این عهد خواهیم دید بیشتر شاهزادگان صفوی یا در حیات پدران کشته یا کور یا زندانی یا معتکف گوشه حرمسرا می‌شدند، و یا اگر از چنین بندهایی می‌رستند در دام توطئه‌هایی می‌افتادند که پسر عثمان و برادران سلطنت یافته در طریق حیاتشان می‌گسترند و مسلماً هیچیک از سلسله‌های پادشاهان ایران در ارتکاب این سنخ جنایت بگرد خاندان صفوی نرسید و اگر در گیرودار این غوغای خویشاوندکشی شاهزاده‌یی چون عباس میرزا، برحسب اتفاق و از حسن تصادف از قتل حتمی نجات نمی‌یافت، با انقلابها و شورشهای پایان عهد سلطان محمد خدا بنده و با ناتوانی آن پادشاه سست رای علیل، کسی برای تصاحب تاج و تخت صفوی باقی نمی‌ماند و پادشاه نامبرداری چون «شاه عباس کبیر» آوازه عظمت ایران را تا سرزمینهای دوردست نمی‌رسانید. این پادشاه توانا دولت بیمار صفوی را که بحالت احتضار افتاده بود از بستر ناتوانی بیرون کشید و بر سمند کامیاری برنشاند و در حقیقت نهضت شاه اسمعیلی را که بعد از او با آهنگی منظم راه فتور می‌پیمود، با همان شجاعت باضافه تدبیر و کاردانی خاص خود تجدید کرد و در مدتی قریب بنیم قرن ایران را در ردیف شکوهمندترین کشورهای آن روزگار قرار داد.

اما همه تاریخ‌دانان وقتی بخواهند فصل انقراض حکومت و سلسله صفوی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۴

را بنویسند از همین شاهنشاه بزرگ آغاز سخن می‌کنند. شگفت است که این مرد توانا درست مانند مرد توانای دیگری که تاریخ ایران در دوره‌یی مشابه عهد صفوی بخود دید، یعنی خسرو انوشیروان، در همان حال که جان تازه‌یی بقدرت خاندان خود بخشید، مقدمه انقراض آن نیز شد. شاه عباس با درهم شکستن سیطره سرخ کلاهان مدافعه اعتقادی آنان را نسبت بخاندان صفوی هم از میان برد. درستست که او برای تجدید نیروی سلطنت چاره‌یی جز ضعیف ساختن آن گروه که در حقیقت حکم حکومتی را درون حکومتی دیگر یافته بود، نداشت ولی از آن پس شمشیر زنان «مرشد کامل» «۱» یا یکباره از کارها کنار رفتند و یا اگر بصورت قسمتی کوچک از نیروی عظیم دولتی باقی ماندند، در حکم حاکمان یا سپاهیان یا فرماندهان جیره‌خوار بودند و همینکه جانشینان شاه عباس نسبت باین سپاهیان جیره‌خوار بی‌عنایتی آغاز کردند ضعف ایران از حیث قدرت نظامی آشکار شد و این نیرو بدنبال

نیروی اعتقادی که از دیرگاه بسستی گراییده بود، راه نیستی گرفت.

آن پادشاه بزرگ چنانکه می‌دانیم، بزور سپاه منظمی که ترتیب داده بود توانست صلح و امنیت بی‌سابقه ممتد برای ایران فراهم کند و جانشینان او که قدر نیروی نظامی را در ایجاد چنین صلح طولانی نمی‌شناختند، فریب آرامشی را که هنوز از پرتو لیاقت شاه عباس بزرگ در ایران برقرار بود، خورده آغاز سهل‌انگاری در کار ارتش کردند. نخست آنکه خلاف نیای خود که آنان راحتی بهنگام صلح با ورزشهایی همچون شکار و چوگان بازی و تیراندازی و همانند آنها، پیگیری خوی جنگجویی عادت می‌دادند، از اینگونه کارها بر اثر تن آسانی که در آنان راه بسته بود، خودداری نمودند؛ دوم آنکه بجای خرج کردن مبلغهایی از خزانه در راه نگاهداشت

(۱) - نباید مانند برخی از اهل تحقیق چنین پنداشت که عنوان مرشد کامل در عهد شاه عباس از میان رفته بود. اینک شاهی از سخن حسنخان شاملو حاکم هرات در عهد آن پادشاه

شها تویی که چو پا در رکاب عزم کنی زمانه جان بره ابرشت نثار کند
پیاده‌ام بره بندگی، امیدم هست که لطف مرشد کامل مرا سوار کند

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۵

آن سپاه، کوشیدند تا آن پولها را در خزانه شاهی بینارند، و دربارهای خود را بجای آراستن بوجود جنگاوران و سرداران شایسته و مردان کاردیده بزرینه و سیمینه و گوهرینه آراسته سازند و برتری جویی را در چنین ظاهرهای فریبنده بیندارند.

نتیجه این اشتباه آن شد که هنگام حمله محمود افغان بر اصفهان نه سپاه منظمی در پایتخت بود و نه اسلحه کافی، حتی باروت! تا آنجا که کارگزاران سلطنت صفوی برای حفظ جان پادشاه تقاضای باروت و توپچی کار آزموده از مأموران شرکت هند شرقی هلند می‌کردند و مأموران آن شرکت بیهانه مجهز نبودن و ضعف و ناتوانی خود درین مورد آنان را بمراجعه و توسل بشرکتهای انگلیسی و فرانسوی مستقر در اصفهان تشویق می‌نمودند و سرانجام چون کار بجنگ کشید سی یا چهل هزار سپاهی از اصفهان از دوازده هزار سپاه محمود شکست خوردند و برسوایی تمام تارومار شدند. بسیاری ازین سپاه سی یا چهل هزار نفری بچوبدستی مسلح بوده‌اند! ...

«۱» علت بزرگتر دیگر در افتادن دولت صفوی بسراشیب انحطاط و زوال پیش گرفتن سیاست خاص شاه عباس نسبت بولیعهد و شاهزادگان دیگر بود. تا دوران او معمول چنان بود که شاهزادگان، حتی از خردسالی، بحکومت شهرهای مهم مانند هرات و مشهد و شیراز و تبریز و جز آنها گماشته می‌شدند و عده‌بی از سران قزلباش آنان را در بست و گشاد کارها یاری می‌دادند. نخستین کسی که این رسم را از میان برد شاه عباس اول است که گویا از اینکه پسر محبوب و دلیرش صفی میرزا مانند او که پدر را از سلطنت برکنار کرده بود، روزی مزاحم وی گردد، بیمناک بود؛ و او نه تنها بهمین خودداری از واگذاشتن حکومت و اقتدار محلی بصفی میرزا بسنده نکرد بلکه با اندک بدگمانی آن جوان شجاع را که مورد علاقه ایرانیان بود، کشت و دو فرزند دیگرش امام قلی میرزا و محمد میرزا معروف بخدابنده میرزا نیز بزودی کور

(۱) - بنگرید بگزارش مأموران شرکت هند شرقی هلند مذکور در پاورقی صفحه ۳۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۶

و خانه‌نشین شدند و این دومی که تاب کوری و خانه‌نشینی نداشت خود را کشت! شاهنشاه مقتدر صفوی با همه مآل‌اندیشی که داشت بسبب همین ترس، نوادگان خود را بخواجه‌سرایان و اهل حرم سپرد تا در کنار خواجگان و زنان بزرگ شوند و از آن میان

سام میرزا را خوب می‌شناسیم که بعد از جلوس بجای نیا با اسم پدر خویش نامیده شد و «شاه صفی» لقب یافت. وی دوران سلطنت خود را به باده‌گساری و خوش‌گذرانی با زنان بسرآورد و زمام امور را در دست وزیر و ندیمانش نهاد. باقی پادشاهان صفوی تا آخر بر همین منوال تربیت شدند و هنگامی که شاه سلطان حسین بمحاصره افغانان دچار شد در «دمورقایی ... چهل شاهزاده صاحب ریش ... و صد و ده شاهزاده بسن پانزده سال و چهارده سال کمتر بودند» (۱) که یقیناً گروه بزرگی از آنان حاصل همخوابگیهای متمادی آن «پادشاه جمشید نشان» با زنان و کنیزکان بی‌شمارش بود. همه این شاهزادگان از همان تربیتی برخوردار بودند که شاه عباس بزرگ مرسوم کرده بود یعنی ادب آموختن از زنان حرم و خواجه‌سرایان و سواد آموختن از معلمان و مؤدبانان که معمولاً در سرخانه بزرگان آموشد می‌کردند.

لیکن از تربیتی که لازمه فرمانروایی و لشکر آرای بود بهره‌ی نداشتند و بهمین سبب چون پادشاهی یافتند بست و گشاد کارها بدست وزیران و خواجه‌سرایان و اهل حرم افتاد و پادشاهانی که وجودشان مدار کلی امور بود بمردان عاطل بیهوده‌ی مبدل گردیدند و در این میان هم بر اثر سعایت و دخالت مغرضان یا در نتیجه درنده‌خویی شاه صفی و شاه سلیمان و بی‌لیاقتی شاه سلطان حسین بسیاری از مردان لایق و مؤثر بقتل رسیدند که فقدان بعضی از آنان مانند امامقلی فاتح هرموز و زینل خان شاملو سپهسالار ضایعه‌ی بزرگ برای کشور بود. از جمله آخرین کارهای اینگونه پادشاهان که پایه‌های تخت پادشاهی صفویان را بطور قطع درهم شکست کور کردن و زندانی ساختن فتحعلی خان اعتماد الدوله داغستانی وزیر اعظم شاه سلطان حسین

(۱) - رستم التواریخ، چاپ سوم، ۲۵۳۷ شاهنشاهی ص ۱۴۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۷

و بزدان افگندن خویشاوند دلیر او لطفعلی خان درهم‌شکننده نخستین حمله افغانان و رنجانیدن خویشاوند شجاع آنان و اختانگ والی گرجستان مدافع تاج و تخت ایران در برابر قبایل سرکش لرگی بود که همه آنها بتحریک و توطئه ندیمان و مشاوران مغرض و خائن شاه سلطان حسین که سود خود را در برانداختن این مردان می‌دانستند انجام شد و در نتیجه اصفهان بدان آسانی و با آن همه رسوایی بدست افغانان افتاد.

گرفتاری بزرگ ایران در پایان عهد صفوی اعتقاد بیشتر مردم بدین امر بود که شاهان صفوی مأموران و نصب شدگان امامانند بحکومت و سلطنت «۱» و دولتشان بحکم احادیث و اخباری که عالمان دین نقل کرده‌اند «مخلد و بظهور قائم آل محمد متصل» است «۲». این تصور باطل بمردان لایقی که توانایی قیام علیه صفویان داشتند امکان مذهبی و اجتماعی چنین اقدامی را نمی‌داد و حتی نادر قلی افشار که بعد از کامیابیهای نظامی مقدمات کار سلطنت را برای خود فراهم می‌آورد، ناگزیر شد چندگاهی بعنوان نیابت و وکالت «عباس ثالث» فرزند شاه تهماسب دوم زمام امور سلطنت را در دست داشته باشد.

شاید اگر این اعتقاد بحقانیت پادشاهی صفویان در چنین زمانی وجود نمی‌داشت صاحب قدرتی از گوشه‌ی برمی‌خاست و آن قدرت ضعیف شده را از میان می‌برد و جای یکی از آن پادشاهان سست‌رای بعد از شاه عباس بزرگ را می‌گرفت؛ اما در این مورد هم وضع پایان عهد ساسانی تجدید شد چنانکه در آن تاریخ هم ایرانیان چنین می‌پنداشتند که فرمانروایی بر ایران از روی حق و لزوم شرعی ویژه خاندان ساسانی است نه حق سرکشان و زورمندانی از قبیل بهرام چوبین و مانند‌گان او. بهمین سبب بود که هیچیک از زورآزمایان داخلی که هرکدام چند صباحی بر

(۱) - درین باره بجای خود سخن گفته خواهد شد.

(۲) - گذشته از ص ۹ از همین مجلد، درین باره بنگرید بکتاب رستم التواریخ ص ۹۸ و ۱۴۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۸

تیسفون تسلط یافتند نتوانستند خود را شاهنشاه بخوانند بلکه بهانه حمایت از شاهزادگان ساسانی فرمانرواییهای کوتاهی کردند و از میان رفتند، و عاقبت تغییر حکومت ساسانی، درست مانند دگرگونی پادشاهی صفوی، بدست مردمی انجام شد که از بیرون و خارج از محیط اعتقادی ایرانیان آمده بودند. این را باید از عیبهای صریح حکومتهایی شمرد که در آنها سیاست و دین توانمند.

افشاریان

چنانکه پیش ازین دیده شد با حمله افغانان دولت شاه سلطان حسین بآسانی درهم ریخت، مانند کوهی که بکاهی بند باشد! در ایامی که محمود افغان اصفهان را در محاصره می گرفت، تهماسب میرزا سومین فرزند شاه سلطان حسین در اندیشه گردآوردن نیرو از اصفهان گریخت لیکن بجای آنکه بلا را از خود بگرداند در شهر قزوین بخوش گذرانی نشست و همینکه خبر تسلیم شدن پدر بدو رسید سلطنت خود را در آن شهر اعلام کرد (۱۱۳۵ هـ)، و اندکی بعد در برابر حمله فوجی از افغانان به تبریز گریخت. محمود (۱۱۳۵-۱۱۳۷ هـ) و پس از او اشرف (۱۱۳۷-۱۱۴۲ هـ) چند سالی بر قسمتهایی از ایران پادشاهی داشتند و در این مدت از قتل عامها و کشتارهای پیاپی و آزار و غارت هیچ فرونگذاشتند چنانکه شرح همه کارهای آنان بمالات خاطر می انجامد. دو دولت روسیه و عثمانی هم که دنبال نمدی از کلاه درهم گسیخته صفوی می گشتند، بی سامانی کشور را دست موزه چیرگی بر بخشهایی از ایران کردند و سرانجام شمال و خاور آن را میان خود تقسیم نمودند. بخش روسیه تمام کناره‌های دریای مازندران از دربند قفقاز تا استراباد، و سهم عثمانی آذربایجان و کرمانشاهان و همدان شد و دولت اخیر بدنبال چنین قراری تبریز را محاصره کرد. شاه تهماسب که در جست‌وجوی متحدی بود، چیرگی پتر تزار فزونی جوی روسیه را بر همه سرزمینهایی که چشم بر آنها دوخته بود، پذیرفت بدان شرط که نیرویی بیاری وی فرستد. پتر هم جوانمردی کرد و همه سرزمینهای یاد شده را گرفت اما کسی بیاری شاه بی تاج و تخت صفوی نفرستاد.

دولت عثمانی هم دچار پات‌رزم اشرف شد و او اگرچه تا نزدیک اصفهان پیش‌رفت

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۹

لیکن آخر کار سپاهیان سلطان از مبارزه با یک دولت سنی خودداری کردند و پراکنده شدند و کار میان دو طرف بصلح کشید بدان شرط که اشرف سلطان عثمانی را «امیر المؤمنین» و «خلیفه مسلمین» بشناسد و سلطان هم از همه سرزمینهای غربی ایران چشم پوشد و اشرف را پادشاه ایران بداند.

با همه این احوال حکومت حقیقی ایران گرداگرد وجود شاه تهماسب ثانی که فاقد هرگونه لیاقتی بود، شکل می‌پذیرفت زیرا نخست فتحعلی خان قاجار و اندکی بعد نادر قلی بیگ افشار بهانه بازگرداندن سلطنت بصفویان زمام اختیار دولت شاه تهماسب را در دست گرفتند.

نادر قلی بیگ که بعد از تصاحب تخت و تاج ایران نادر شاه افشار خوانده شد، از عشیره کوچک قرخلو، شعبه‌یی از ایل افشار، بود. ایل یاد شده دسته‌یی از ترکمانان بودند که مقارن حمله مغول بآذربایجان رفتند و در دوران شاه اسمعیل به ابیورد خراسان کوچانده شدند. نادر در میان عشیره مذکور بسال ۱۱۰۰ هـ در دستگرد (از ناحیه دره گز خراسان) ولادت یافت. در هژده سالگی بخدمت یکی از رؤسای ایل افشار ابیورد که حاکم آن دیار بود، درآمد و دختر او را بزنی گرفت و پس از وی بجای او عهده‌دار ریاست قبیله و حکومت ابیورد شد و بدینگونه زندگی نظامی و سیاسیش آغاز یافت.

در این اوان ملک محمود سیستانی که در خراسان دم از استقلال می‌زد، نادر را بدفع ازبکان مأمور کرد و او اندکی بعد سر از طاعت محمود پیچید و با او بستیزه پرداخت و یکبار او را در نزدیکی مشهد منهزم ساخت و شاه تهماسب را بخراسان دعوت کرد، و

چون تهماسب دعوت او را پذیرفت بسیاری از طرفدارانش در خراسان بنادر پیوستند و کار او بالا گرفت و بدو لقب تهماسب‌قلی (چاکر تهماسب) داده شد.

تهماسب‌قلی در محرم سال ۱۱۳۹ ملک محمود سیستانی را در مشهد محاصره کرد و در صفر همان سال فتحعلی خان قاجار را که سمت سپهسالاری شاه تهماسب داشت از میان برد و بجای او سپهسالار گردید، و چون کار ملک محمود را در ربیع الثانی سال تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۰

۱۱۳۹ ه تمام کرد بسرعت دنبال کار افغانان ابدالی که در هرات استقلال داشته و تا حدود قائنات پیش آمده بودند رفت و تا ۱۱۴۱ ه غائله آن قوم را خواباند و بی‌درنگ آهنگ اصفهان نمود و اشرف را در ربیع الثانی ۱۱۴۲ ه در مورچه خورت بسختی شکست داد و سپس او را تعقیب کرده در دشت زرقان نزدیک شیراز بار دیگر منهزم نمود چنانکه سر از پای نشناخته بجانب لار گریخت و در راه بسیاری از افغانان از پای درآمده یا کشته شدند. اشرف از لار آهنگ بازگشت بقندهار کرد لیکن در بلوچستان کشته شد و غائله افغانان پایان رسید و بدینگونه تاج و تخت صفویان که از سال ۱۱۳۵ تا سال ۱۱۴۲ ه در تصرف بیگانه بود بهمت نادر دوباره، ولی برای مدتی کوتاه یعنی سه سال دیگر (از ربیع الثانی ۱۱۴۲ تا ربیع الاول ۱۱۴۵ ه) نصیب صفویان گردید و این مدت برای نادر کافی بود تا هم‌دست روسیان و عثمانیان را از ایران کوتاه کند و هم افغانان ابدالی را که دوباره قیام کرده بودند بسر جای خود نشاند. سپس شاه تهماسب را که در جنگ نااندیشیده‌یی با عثمانیان شکستی سخت خورده و تا همدان و کرمانشاه و تبریز را از دست داده و در اصفهان بعیاشی و ارتکاب کارهای زشت پرداخته بود، باصلاح دید بزرگان مملکت از سلطنت خلع کرد و پسر خردسالش عباس میرزا را بجای وی بسلطنت برگزید و خود نایب السلطنه شد (۱۱۴۵ ه).

پس از این مقدمات تا سال ۱۱۴۸ ه نادر در چند جنگ با عثمانیان ناحیه‌هایی را در عراق و ارمنستان و گرجستان پس گرفت و در همان حال سرداران او بعضی شورش‌های داخلی را از میان بردند. آنگاه از آن سوی رود ارس بدشت موقان آمد و در آنجا اردو زد و در همان دشت بود که واقعه انتخاب وی بسلطنت و تاجگذاری او رخ داد (۲۴ شوال ۱۱۴۸ ه) و بدین ترتیب دولت صفوی که بعد از واقعه اصفهان تنها اسمی از آن مانده بود قطعاً منقرض شد.

پیشامدهای بعد از این تاریخ تا کشته شدن نادر (یازدهم جمادی الاخر ۱۱۶۰ ه) بسیار است و غیر از لشکر کشیهای داخلی او که همه بقصد سرکوب سرکشان انجام شده، فتح قندهار (۱۱۵۰ ه) و لشکر کشی بهند و فتح دهلی (۱۱۵۱ ه) و پیروزیهای تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۱

مکرر در جنگ با دولت عثمانی قابل ذکرست. این جنگها که با دولت عثمانی شد بیشتر بر سر قبولانیدن شرطهای مذهبی نادر بر عثمانی و بستن پیمانی برای تعیین مرزهای مشخص با متصرفات آن دولت در جانب ایران بود و عاقبت این پیمانه نامه میان دولت عثمانی و سفیران نادر (میرزا مهدیخان منشی و مصطفی خان شاملو) بسال ۱۱۶۰ ه امضاء شد و مفاد آن شناختن مرزهای ایران و عثمانی بنابر پیمان میان شاه صفی و سلطان مراد چهارم، تعهد کارگزاران عثمانی در حفظ سلامت حاجیان ایرانی و نقل و انتقال آنان در راه زیارت کعبه، تعیین سفیرانی در دو پایتخت بمدت سه سال، بازداشتن ایرانیان از دشنام‌گویی بخلیفگان سه گانه، ترک دشمنی و ادامه صلح از هردو جانب، مطالبه نکردن باج و خراج از بازرگانان یکدیگر ... بود.

با همه این خدماتها که نادر بایران کرده بود هیچگاه نتوانست اعتماد ایرانیان را جلب کند و این بی‌اعتمادی و نارضایتی خاصه از هنگامی که سلطنت ایران را بزور دسیسه تصاحب کرد و بیرانداختن آخرین بازمانده صفوی پرداخت قوت گرفت و بعد از چندی بشورش‌های پیاپی مردم در این سوی و آن سوی کشور پهناورش کشید و درین میان داستان شورش ازگیان داغستان و سفر نادر از مشهد بدان دیار (محرم ۱۱۵۴ ه) و تیر انداختن مردی ناشناخته بر او و متهم شدن پسر دلاور نادر یعنی رضا قلی میرزا بدین جنایت و کور کردن او در داغستان پیش آمد که یکباره آن سردار پرتدبیر را بآدم‌کش بی‌باکی مبدل ساخت و مال دوستی بی‌حسابش که

بعد از فتح دهلی گریبانگیر او شده بود بر این آتش سنگدلی و خونریزی دامن زد چنانکه در مطالبه مال از هر کس و هر دیار راه مبالغه پیش گرفت و ازین راه آسیبه‌های بسیار بایرانیان رسانید و سخت‌کشی و آزار و قتل عام‌های او مانند کارهایش در شوشتر و شیراز و لار و ساختن کله منارها در فارس و کرمان و کور کردن گروهی بزرگ از زیردستان و همانند این کارهای نابهنجار او بجایی کشید که عرصه را بر مردم تنگ کرد و کار را بشورشها و انقلابهای پی‌پی و بدگمانی میان او و سردارانش کشانید چنانکه چند تن از آنان که نادر در اندیشه کشتنشان بود، شبانگاهی در فتح‌آباد خوشان، بسرپرده او هجوم بردند و او را از پای درآوردند (جمادی الثانی ۱۱۶۰هـ).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۲

این واژگونگی حال را در نادر می‌توان بگونه‌یی از دیوانگی تعبیر کرد و اگر این حال به پیش نمی‌آمد جهانگشای افشار بی‌تردید یکی از درخشان‌ترین چهره‌های تاریخی جهان می‌بود. وی کشوری را از غرقاب نیستی بدیار هستی کشانید و بدان آبرو و رونق و شکوه بخشید و حد مملکت را بهمان مرزها رسانید که قلمرو فرهنگ ایرانیست، و در دنبال پیروزگریهای خود بموضوعهایی چون ایجاد نیروی دریایی در دریای مازندران و در خلیج فارس همت گماشت، و بالا-تر از همه در تغییر محیط تعصب‌آلود و خرافه آمودی که صفویان و همدستان متعصبشان پدید آورده بودند، کوشش بسیار کرد، بکشوری از هم گسیخته و درهم‌ریخته نظمی و نسقی داد، اما گردش ایام بالای دست او بود و نگذاشت که او دیرزید و نیکوکار و سودمند باقی بماند تا شد آنچه شد و گذشت آنچه گذشت!

با کشته شدن نادر خاندان افشاری اهمیت خود را بگونه‌یی آشکار از دست داد و اگرچه تا قسمتی از دوران قاجاری باقی ماند ولی بزودی بیک حکومت ضعیف محلی در خراسان مبدل گردید و در سال (۱۲۱۸هـ) بعهد پادشاهی فتحعلیشاه قاجار منقرض شد. *** در پایان این مطالعه کوتاه که در شناخت محیط سیاسی ایران از اوایل سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری داشته‌ایم، اشاره مختصر و فهرست واری بوضع آسیای صغیر و قلمرو دولت عثمانی، هندوستان و فرارود شایسته می‌نماید زیرا:

۱) بخشهایی ازین سرزمینها که نام برده‌ام تا پیش از دوران معاصر جزو خاک ایران و در قلمرو مستقیم فرهنگ ایرانی قرار داشته است مانند همه سرزمینهای میان آمویه دریا و سیر دریا و بخشهای گسترده‌یی از خراسان که در دوران قاجاریان بچنگ روسیان افتاده یا دولت نوساخته و نوحاسته افغان بگونه‌هایی که بجای خود خواهم گفت آنرا ضمیمه خاک خود کرده است، و مانند بعضی از ولایتهای عثمانی در مرزهای

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۳

غربی و جنوب غربی آن، و ولایت سند از شبه قاره هند. قسمتهای دیگری از تمام سرزمین هند و آسیای صغیر بشرحی که در مجلدهای پیشین این کتاب دیده‌اید، از سده‌های پیشین زیر نفوذ شدید فرهنگ ایرانی درآمده بود بنحوی که هنگام بحث در تاریخ فرهنگ و ادب ایرانی نمی‌توان، و نباید، آنها را نادیده گرفت و بویژه از کوششهای گسترده‌یی که بسود زبان و ادب فارسی در آنها انجام می‌گرفت صرف نظر کرد.

۲) با قیام شاه اسمعیل و سرخ کلاهان ترکی زبان و با ادامه سیاست مذهبی تعصب‌انگیز و سفاهت‌آمیز دولت صفوی و کارگزارانش در برابر سنیان، و همچنین با انقلابهایی که در دوران سلسله یاد شده تا فتنه افغان رخ داد بسی از ایرانیان خود را از آتش بلا بیرون افکنده جای آرام و آسایش را بیرون از زادگاه خود جست و جو کرده و در سرزمینهای یاد شده سکونت گزیده و همانجا بخلق آثار خود در علم و ادب پرداخته‌اند.

۳) گورکانیان هند از عهد همایون و خاصه از دوران جلال الدین اکبر ببعد، بنحوی خاص حمایت از فرهنگ ایرانی بویژه زبان و ادب فارسی را بر عهده گرفتند؛ و سلاطین عثمانی و همه بزرگان درگاهشان در تشویق و ترغیب عالمان ایرانی و ایجاد کتابخانه‌های

پرارزشی از نسخه‌های فارسی که هنوز هم گنجینه‌هایی از آنها در ترکیه باقی است، کوششهای دیرباز داشتند، درحالی که پادشاهان صفوی و سرخ کلاهان همزمان با فعالیتهای یاد شده در این راهها کاری که شایسته گفتار باشد انجام ندادند. رعایت این نکته‌ها ما را بر آن می‌دارد که در ذیل این مبحث نگاهی، اگرچه کوتاه، بوضع سیاسی سرزمینهای زیرین نیز بیفکنیم. اما پرداختن بدین موضوع نباید خواننده این کتاب را باین اندیشه اندازد که من، خدای ناخواسته و ناکرده، آن سرزمینها را بعنوان قلمرو سیاسی دولتهای ایرانی بحساب می‌آورم. روشنست که چنین نیست و در جلدهای پیشین ازین کتاب نیز چنین نبود. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۴

دولت عثمانی

پیش ازین دیده‌ایم که رابطه دولت تیموری و دولت عثمانی با جنگ و همسایگی میان تیمور و بایزید اول (سلطنت ۷۹۲ تا ۸۰۵ هـ) آغاز شد لیکن حادثه‌های نظامی بعد از تیمور و تشکیل دولتهای قراقویونلو و آق قویونلو میان دو دولت عثمانی و تیموری فاصله افکند و رابطه آنها از راه مکاتبه و فرستادن تحفه‌ها و هدیه‌ها انجام می‌گرفت، و در این میان رفت‌وآمد دانشمندان و ادیبان میان دو کشور برقرار سابق ادامه داشت.

وقتی شاه اسمعیل صفوی با رسمی کردن مذهب دوازده امامیان و اصرار در دشنام‌گویی خلیفگان سه گانه و کشتار اهل سنت کار خود را آغاز کرد، پادشاهان عثمانی که تا این هنگام بداخله ایران تجاوز نکرده بودند، همت بر آن گماشتند که هم در تعقیب شیعیان طرفدار صفویه و هم برسم اعتراض بدولت صفوی در آزار سنیان و بدگویی بزرگان اهل سنت، سرخ کلاهان را تنبیه کنند. جنگ چالدران بدینگونه آغاز شد و کفری سخت بود که بصفویان و قزلباشان داده شد و ربعی که از آن حاصل شد تا دوران هنرنماییهای شاه عباس بزرگ باقی ماند چنانکه شاه تهماسب تا پایان عمر خود از رویارویی با سپاهیان عثمانی برحذر بود «۱»، اما عثمانیان تا پایان عهد صفوی هیچگاه از مبارزه مذهبی با آن دولت باز نایستادند و بدین بهانه هر وقت توانستند در داخله کشور ایران پیش‌رفته بعضی از شهرها و دژها را ویران کرده یا طعمه آتش ساخته‌اند. جنگهای ایران و عثمانی که تا دوران پادشاهی نادر، و بعد از آن، ادامه داشته در حقیقت نتیجه‌یی جز خونریزیهای دائم و صرف مال و مکتد دو کشور ببار نیاورد. در سراسر این جنگها تنها یک‌بار سپاهیان عثمانی ادامه آنرا جائز ندانستند و آن هنگامی بود که لشکریان خواندگار اشرف افغان را در عقب-نشینی بسوی اصفهان تعقیب می‌کردند و عاقبت ادامه ستیز را با یک پادشاه سنی و سپاهیان سنی مذهب او حرام شمرده دست از جنگ برداشتند و ازین راه مایه پیروزی اشرف گردیدند.

(۱)- رجوع شود بهمین کتاب و همین جلد ص ۱۲-۱۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۵

از دوران شاه اسمعیل تا پایان پادشاهی نادر هجده سلطان عثمانی از بایزید ثانی (۸۸۶-۹۱۸ هـ) تا محمود اول (۱۱۴۳-۱۱۶۸ هـ) بر کشور خود فرمان راندند و در عهد همین پادشاهانست که دائم جنگ و صلح بی‌سرانجام و آمدو شد بی‌حاصل سفیران عثمانی و ایرانی ادامه داشت، ولی اگر این شهریاران در جانب ایران کامیابی محسوسی نداشتند در اروپا و شمال افریقا و بخشی از آسیا پیروزیهای بسیار یافتند و تا پشت دیوارهای وین پیش رفتند و سراسر اروپا و حوزه ریاست مسیحیت را در آن دیار بوحشت طولانی دچار ساختند؛ و در ضمن همین پیشرفتهاست که بعد از فتح شام و مصر و عربستان (۹۲۳ هـ) در حرمین خطبه بنام سلطان سلیم خان اول (۹۱۸-۹۲۶ هـ) خواندند و ازین تاریخ بود که سلطانان عثمانی عنوان خلافت یافتند. پسر همین سلطان سلیم یعنی سلطان سلیمان اول که تا ۹۷۴ هـ سلطنت کرد امپراطوری عثمانی را از مرزهای ایران تا تنگه جبل الطارق و از کناره‌های دانوب تا سواحل دریای

سرخ و کرانه‌های افریقا در مدیترانه گسترش بخشید و اگرچه فواره قدرت عثمانی درست بعد از همین سلطان «کبیر» آغاز سرنگون شدن کرد، لیکن آن دولت تا بعد از جنگ اول بین الملل و تشکیل جمهوری ترکیه از بازمانده خاک عثمانی باقی ماند. ثروت سرشار سلطانان عثمانی و تسلط آنان بر بخشهای بسیار پهناوری از کشورهای اسلامی باعث شد که در گاهشان مرکز اجتماع گروه بزرگی از دانشمندان و ادیبان دیارهای گوناگون گردد. دسته بزرگی از این عالمان و ادیبان از آغاز عهد صفوی ببعد بعثتهایی که پیش ازین گفته‌ام از ایران مهاجرت کرده و در دوره‌هایی محدود یا نامحدود در خاک عثمانی باقی مانده و کتابهایی عبری و بفارسی در آنجا تألیف نموده‌اند. علاوه بر این بر اثر توجه خاصی که پادشاهان عثمانی و بزرگان دولتشان بزبان و ادب فارسی داشتند، پایتخت آنان از پناهگاههای بزرگ شاعران و ادیبان زمان و محل گردآمدن نسخه‌های فراوان از کتابهایی که عالمان و ادیبان ایرانی بتازی و پارسی تألیف کرده‌اند، در کتابخانه‌های شاهان و بزرگان در گاهشان گردید که هنوز

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۶

هم بسیاری از آنها در جای خود باقیست. اجتماع همین کتابهای بیشمار و کتابهای دیگری از سراسر بلاد اسلامی در روم باعث شد که بهترین کتابها در ذکر موضوعات علوم و معرفی کتابهایی که در فنون مختلف تا عهد مؤلفانشان پدید آمده بود، در آن دیار بوجود آید مانند مفتاح السعاده تألیف طاش کبری زاده و کشف الظنون حاجی خلیفه و ایضاح المکنون اسماعیل پاشا و هدیه العارفین در ذکر نام و بیان خلاصه احوال مؤلفان و شاعران و عالمان و ادیبان عبری و فارسی و ترکی، و جز آن. گذشته از اینها چون زبان فارسی در حوزه این امپراطوری پهناور بعنوان زبان نیم رسمی دولتی و اشرافی بکار می‌رفت، در سراسر خاک عثمانی، حتی در یوگوسلاوی امروزی، زبان فارسی و آثار استادان بزرگ ایرانی خاصه سعدی و مولوی و حافظ رائج بود و در خاندانهای رجال و بزرگان تعلیم می‌شد. در فصلهای مختلف این مجلد نام کسانی را از عالمان و ادیبان ایرانی خواهید یافت که زندگی را در خاک روم و در خدمت سلطانان و بزرگان آن دیار گذرانیده و بنام آنان اثرهایی فراهم آورده‌اند. خلاصه سخن آنکه اگر در عهد فرمانروایی سلسله صفویان بعثتهایی مختلفی که شمه‌یی از آنها در فصل مربوط باز نموده خواهد شد، درباره دانشهای عقلی و ادبی و پرورش سخنوران فارسی کوتاهی می‌شد، وجود دولت عثمانی در خارج از ایران قسمتی ازین کوتاهی و قصور را جبران می‌نمود و جبران قسمتی دیگر را برای گورکانیان هند باقی می‌گذاشت.

دولت گورکانی هند

اشاره

این گورکانیان هند که بتعبیر مورخان غربی و مؤلفان هندی «مغول هند» یا «مغول کبیر هند» نامیده می‌شوند، اخلاف ظهیر الدین بابر تیموری معاصر و هم‌پیمان شاه اسمعیل صفوی در مبارزه با اوزبکان، بوده‌اند. اینان مانند نیاکانشان بزبان و ادب فارسی و هنر و فرهنگ ایرانی عشق می‌ورزیدند و دربارهایشان را بوجود گروهی بزرگ از شاعران پارسی‌گوی و پارسی‌نویسان و فرهنگ‌دانان ایرانی می‌آراستند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۷

نسب ظهیر الدین بابر در پشت چهارم بجلال الدین میرانشاه پسر امیر تیمور گورکان می‌رسید و در آغاز جوانی بر قسمتی از فرارود فرمانروایی داشت لیکن چون ازبکان او را از آن دیار راندند بافغانستان هجوم برد و در همان حال از راه اتحاد با شاه اسمعیل چندبار در بازگرفتن فرارود کوشید و چون دید که کارش با ازبکان بسامان نمی‌رسد آن دیار را رها کرد و در گسترش حوزه قدرتش در سرزمین افغانستان اهتمام جست و پس از آنکه کابل را بسال ۹۱۰ هـ فراچنگ آورد آن را پایتخت خود کرد و از آنجا بهمراهی

فوجهایی از ترکان جغتای که خود آنان را مغول می‌نامید، حمله‌های خویش را برهند آغاز کرد و از سال ۹۳۲ ه تا سال ۹۳۷ ه که سال مرگ اوست، تمام بخشهای شمالی هند را از رود سند تا بنگاله تصرف کرد «۱».

همزمان با این کوششها سلسله‌های متعددی از پادشاهان مسلمان در شبه قاره هند حکومت می‌کردند که در دستگاههای امارت همگی آنان زبان و ادب فارسی رسمی بود و مردان سیاست و فرهنگ ایرانی بر سر کارها بوده زمام امور را در دست داشتند و بویژه در این اوان تا چند مدتی از عهد گورکانیان هند نباید از اهمیت سلسله‌های پادشاهان دکن که محل اجتماع بسیاری از بزرگان علم و ادب و سیاست ایرانی بوده است غافل ماند «۲». بابر و جانشینان معروفش ناصر الدین همایون (۹۳۷-۹۶۳ ه) و جلال الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ ه) و نور الدین جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ ه) و شهاب الدین شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ه) و محیی الدین اورنگ زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ ه) بتدریج همه اینها را از میان بردند و بر سراسر هند تسلط یافتند بنحوی که هنگام مرگ اورنگ زیب تمام هندوستان جز قسمت کمی از شبه جزیره دکن ملک گورکانیان هند شده بود و در آن بهره کوچک هم نحوی فرمانبرداری از دولت گورکانی

(۱)- درباره او گذشته از توضیحات کافی خواندمیر در حبیب السیر بنگرید به اکبر نامه ابو الفضل علامی ج ۱ ص ۶۷-۹۲.

(۲)- درباره فهرست این حکومتها و پادشاهانشان بنگرید به «طبقات سلاطین اسلام» ص ۲۶۵-۲۹۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۸

وجود داشت.

بعد از اورنگ زیب آثار ضعف تدریجی در سلسله گورکانیان هند آشکار شد و در این میان بازگشت روزافزون امیران و راجه‌های محلی بقدرت، حمله نادر شاه افشار بهند، دخالتهای شرکتهای فرانسوی و هلندی و انگلیسی خاصه دسیسه‌ها و دست‌اندازیهای شرکت هند شرقی انگلیس انحطاط دولت گورکانی را تسریع نمود و آن سلسله بسال ۱۲۷۵ ه هنگام سلطنت بهادر شاه ثانی بدست انگلیسیان برافتاد.

دوره پادشاهی گورکانیان هند عهد اعتلاء نفوذ فرهنگ ایرانی و رواج بی‌چون و چرای زبان و ادب فارسی در سراسر شبه قاره هند بود و این رواج و نفوذ خاصه با استقرار سلطنت همایون بعد از بازگشت از ایران مسلم و پابرجای گردید. پیش ازین «۱» شرحی درباره تأثیر پناهندگی همایون بایران و بازگشتش بکشور خویش در نشر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در هندوستان نوشته‌ام. این نفوذ و رواج که در دوران پادشاهی جلال الدین اکبر معاصر شاه عباس اول بکمال خود رسید، بعد از آن همچنان در حال گسترش بود و وضعی در هند بوجود آورد که دیگر زبان و شعر و نثر پارسی اختصاص بکسانی نداشت که از اصل ایرانی بودند بلکه بسیاری از هندوان مسلمان و نامسلمان، یا بازماندگان ایرانیانی که از روزگاران پیش بهندوستان رفته بودند در شمار سخنوران نامبردار بزبان فارسی درآمدند و از میانشان نویسندگان و گویندگان استادی همانند فیضی فیاضی و ابو الفضل علامی و داراشکوه و برهمن وفانی کشمیری و غنی و بسیاری دیگر ازینگونه بزرگمردان برخاستند.

با مراجعه‌ی ببخش شعر و شاعران و نویسندگان و مؤلفان در همین جلد بروشنی تمام دیده می‌شود که شهرهای بزرگ هند در عهد چند پادشاه نخستین گورکانی براستی بمحیطی ایرانی تبدیل شده و جولانگاه و مأمن فرهنگ ایرانی بوده است

(۱)- بنگرید بهمین کتاب و همین جلد ص ۱۳-۱۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۹

و اینان نه تنها خود و فرزندانشان پارسی‌دان و گوینده و نویسنده بدین زبان بودند بلکه همه سرداران و وزیران و بزرگان در گاهشان

نیز چنین و بیشتر آنان از خاندانهای مشهور ایرانی بودند، و قدم هر شاعر زبان‌آور یا نویسنده سخن‌گستری را که از ایران فراز می‌رسید بردیده می‌نهادند و در نوازش آنان دقیقه‌یی را فرو نمی‌گذاشتند.

در همان زمان که در ایران صفوی بیشتر عنوانها و سمتهای لشکری و درباری و دیوانی ترکی بود [مانند: اونچی باشی، ایل‌بیگی، بیگلربیگی، چرک‌چی باشی، سورات باشی، قورچی باشی، گرک‌یراق باشی، یورتچی باشی، قوللر باشی، ایشیک آقاسی ...] بسیاری از خطابها (- لقبها، عنوانها) در هند فارسی متداول آن زمان بود [مثل: میرجمله، بخشی، هزاری، خانجهان، خاندوران، خانخانان، آصفخان، ارادتخان، اسلام خان، اصالتخان، اشرف خان، اعتقاد خان، افضل خان امانتخان، مهابتخان، شایسته خان، شاهنواز خان و جز آنها چنانکه در کتابهای مربوط بآن دیار و بهتر و گردآمده‌تر از همه در مآثر الامراء میر عبد الرزاق خوافی مخاطب بشاهنواز خان می‌توان دید].

شاهان و شاهزادگان گورکانی هند نیز نامهایی چون همایون، جهانگیر، شاهجهان، داراشکوه، اورنگ زیب، جهاندار، شهریار، خسرو، پرویز، دارا، کام‌بخش، فرخ‌سیر، نیکوسیر بر خود می‌نهادند، و مؤلفان و تاریخ‌نویسان درباری در کتابهایشان بجای ماههای تازی و سالهای ترکی [سیچقان ئیل، اودئیل، بارس ئیل، توشقان ئیل و جز آنها] که در ایران معمول بود، از تقویم اسلامی و گاه‌شماری ایرانی بیک‌سان استفاده می‌نمودند «۱» و حتی در تقویم شمسی معروف بتاریخ الهی که بامر جلال الدین اکبر به‌مراه اعلام دین الهی تنظیم شده و تقویم رسمی دربار گردیده

(۱)- برای نمونه بنگرید به: شاهجهان نامه محمد صالح کنبولاهوری که در ذکر بیشتر حادثه‌ها نخست روز و ماه و سال تقویم اسلامی را آورده و آنگاه روز و ماه تقویم ایرانی را مثل روز انیران آبانماه و خرداد روز آذرماه و مانده آن ذکر نموده؛ و نیز بنگرید به «اکبر نامه» ابو الفضل علامی و به پادشاه نامه ملا عبد الحمید لاهوری.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۰

بود، همه ماهها از فروردین تا اسفند ارمنده ماه ایرانی بوده است.

ازبکان

اما فرارود (ماوراء النهر) در سراسر عهد صفوی سرچشمه دشواری‌هایی برای ایرانیان خاوری بود و این دشواریها پی‌آمد چیرگی قبیله‌های تازه‌یی بود بر آن سامان که از اعقاب مغولان و از خاندان «شییان» و به «اوزبک» مشهور بودند و شعبه‌یی از آنها از آخرهای سده نهم بعد مزاحم شاه-زادگان بازمانده تیموری در فرارود گردیدند و آنها را بتدریج تا آغاز سده دهم از آن دیار بیرون راندند و خراسان را نیز از چنگ فرزندان سلطان حسین بایقرا بدر آوردند. درین اوان بود که قدرت محمد خان شیانی (شیک خان) رئیس قبیله‌های اوزبک ماوراء النهر بکمال رسیده «از ولایت بسطام و دامغان تا نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرفش قرار گرفت» «۱».

قبیله‌های اوزبک بدو دسته بزرگ منقسم می‌شدند: دسته‌یی از آنان بریاست ابراهیم پسر پولاد از اعقاب منگو تیمور «خانات بخارا» را تشکیل دادند و گروهی دیگر بریاست عربشاه پسر دیگر پولاد «خانات خیوه و خوارزم» را بنیاد نهادند.

نسب پولاد به «منگو تیمور» و ازو بچند واسطه به «شییان» و ازو به «جوجی» پسر چنگیز خان مغول می‌رسید.

امیران خانات بخارا و خانات خیوه و خوارزم همان پادشاهان ازبکند که در تاریخ دوران صفوی آنهمه بنامشان بازمی‌خوریم و یکی از آخرین آنها که در پایان این عهد یعنی در دوران پادشاهی نادر بنواحی شمال شرقی ایران تاخته بود ایلبرس خان فرمانروای خوارزم است که نادر او را در سال ۱۱۵۳ هـ مقهور و مقتول ساخت «۲».

ازبکان مسلمان و مانند دیگر ترکان آسیای مرکزی بر مذهب اهل سنت بوده‌اند و بهمین سبب با شاه اسمعیل صفوی و سرخ کلاهان که بنام ترویج مذهب شیعه قیام کرده بودند بمعارضه برخاستند و تعرضهای خود را بر ایران تا پایان عهد صفوی بارها

(۱) - حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴ ص ۳۹۲.

(۲) - درباره خاندان شیبان بنگرید به طبقات سلاطین اسلام، تهران ۱۳۱۲ ص ۲۱۲ ببعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۱

تکرار کردند و چون شاه اسمعیل در کشورگشایی خود متعرض اهل سنت و عالمان و ادیبان سنی بود و آنان را ناگزیر پذیرفتن تشیع می‌کرد، آنانکه میل بتغییر مذهب نداشتند بکشورهای همسایه ایران و از آنجمله بفرارود می‌گریختند و بخدمت پادشاهان ازبک درمی‌آمدند و از جمله مشهورترین آنان یکی فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی «۱» دانشمند و مورخ و مؤلف معروف، صاحب عالم آرای امینی در تاریخ خاندان بایندری، و مهمان نامه بخارا در تاریخ سلسله امرای ازبک، و سلوک الملوک در اخلاق است که بنام عبید الله خان نوشته شده. گذشته ازین شاهان و شاهزادگان ازبک، بویژه کسانی مانند محمد خان شیبانی و برادرزاده‌اش عبید الله خان و یونس مغول پسر یونس بوقاخان و پسرش سلطان محمود خان و جز آنان غالباً شاعران پارسی گوی بوده و یا شاعری را با زبان فارسی آغاز می‌کرده و آنگاه شعر ترکی می‌پرداخته‌اند «۲».

رابطه‌های خارجی

از مطلبهای شایسته مطالعه در دوران صفوی رابطه روزافزونیست که میان ایران و مغرب زمین پدید می‌آمد. پیداست که این کتاب بهیچ روی جای آن نیست که درین مطلب بسیار مهم و اساسی بشرح و تفصیل بپردازم و بهمین سبب کوشش خواهد شد که با رعایت جانب اختصار ببعضی جریانهای قابل ذکر درین باره اشاره شود.

در دوران پیش، چنانکه دیدیم، خواه بوسیله قراقویونلوهای و آق‌قویونلوهای و خواه در زیر لوای تیمور و تیموریان رابطه خارجی ایران با خاور و باختر در حال توسعه بود «۳».

(۱) - درباره او رجوع شود بهمین کتاب، ج ۴ ص ۵۳۸ - ۵۴۰.

(۲) - رجوع شود به: روضه السلاطین فخری هروی، چاپ سندی ادبی بورد، حیدرآباد ۱۹۶۸ م. ص ۲۳ ببعد و نیز بهمین کتاب و همین جلد، فصل پنجم.

(۳) - رجوع شود بهمین کتاب، ج ۴ ص ۲۰ - ۲۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۲

انگیزه بنیادی غریبان در داشتن رابطه با ایران سه مطلب بود: نخست بازرگانی و فراز آوردن سودهای مالی؛ دوم دفاع از خود در برابر هجومهای سنگین و پیشرفتهای سریع عثمانیان در کشورهای اروپا و سرزمینهای کرانه مدیترانه، سوم حمایت از عیسویان و نشر مسیحیت در قلمرو حکومت صفوی. در امر بازرگانی پرتغالیان بسبب برخورداری از بحریه نیرومند و چیرگی بر راه دریایی که از دماغه امید و اقیانوس هند می‌گذشت و از سویی بخلیج فارس و از سویی دیگر بکناره‌های هندوچین ختم می‌شد، بر دیگران پیشدستی و برتری داشتند و بهمین دلیل بود که از آغاز قرن شانزدهم میلادی شروع بدست‌اندازی در خلیج فارس کردند و آلبوکرک «۱» دریا سالار معروف پرتغالی در سال ۱۵۰۷ میلادی (۹۱۳ ه) با هفت کشتی بر جزیره هرموز حمله بر دو آنرا بعد از جنگی نسبتاً سخت متصرف شد و دژی در آن بنا کرد و همینکه این موفقیت نصیب پرتغالیان شد چیرگی بر سراسر خلیج و در

دست گرفتن تجارت در دریا بار بانحصار آنان درآمد.

این رویدادها مصادف بود با دوران مبارزه‌های شاه اسمعیل صفوی و نخستین سالهای قدرت او و بهمین سبب دولت نوپای صفوی نتوانست بموضوع با نظر جدی بنگرد. اندک‌اندک اهمیت بازرگانی خلیج فارس و مقام آن در مسأله بحریمایی در دریای عمان و اقیانوس هند دولتهای غربی دیگر را هم در صحنه تنازع وارد کرد و از آنجمله بودند هلندیان و انگلیسیان و اسپانیولی‌ان. پرتغالیان هم از اوضاع آشفته ایران، که بعد از مرگ شاه تهماسب تا مدتی ادامه داشت، استفاده کرده بعضی از بندرها را مانند جرون یا گمبرون (بندرعباس) و جاسک بتصرف درآورده و بعبارت دیگر از آبهای خلیج فارس بخاک ایران تجاوز نموده بودند و این امر مایه تحریک حس رقابت دولتهای دیگر با دولت پرتغال شده بود. در این گیرودار پرتغالیان بسال ۱۰۳۰ هـ

(۱) - آلفونس دالبوکرک (Alphonse d'Albuquerque م ۱۵۱۵ م) دریاسالار مشهور پرتغالی بانی قسمت پرتغالی هند و مستعمرات آن کشور در خلیج فارس

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۳

قسمتی از جزیره قشم را بتصرف درآوردند و قلعه‌یی در آن بنا نهادند و هنوز بنای قلعه پایان نرسیده بود که با سپاهیان ایران و با مردم لار درآویختند و بیش از هزار تن از آنان کشتند.

این واقعه همزمان بود با سی و پنجمین سال از سلطنت شاه عباس بزرگ و تا این زمان یک قرن و اندی از تسلط نظامی پرتغال بر خلیج فارس می‌گذشت و در سراسر این مدت گویا دولت صفوی یا اصلاً متوجه خطر استعمار پرتغالی نبود یا بدان چندان اهمیتی نمی‌داد، ولی واقعه مذکور شاه عباس را بیدار و از اهمیت حادثه خبردار ساخت.

خبر کشتار ایرانیان بدست پرتغالیان هنگامی بشاه عباس رسید که در زرد کوه بختیاری در راه اقدام به پیوند دادن کارون بزاینده رود، بسر می‌برد. وی ازین جسارت پرتغالیان سخت برآشفته و بسردار مشهور خود امامقلی خان پسر الله وردی خان، فرمانروای فارس، دستور داد که متجاوزان را از بندر جرون و جزیره‌های هرموز و قشم بیرون براند و چون نیروی دریایی در اختیار نداشت بر آن شد که از رقابت دولتهای بزرگ که در خلیج فارس نیروی دریایی داشتند استفاده کند. پس با انگلیسیان طرح اتحاد ریخت و وعده داد که جای پرتغالیان را در تجارت خلیج فارس بدانان بسپارد بدان شرط که با دولت ایران در قلع و قمع آن قوم همراهی کنند و بعد از پایان جنگ غنیمتها را میان خود تقسیم نمایند و از دستاوردهای گمرکی بندر گمبرون هم بهره‌یی بانگلیسیان داده شود.

امامقلی خان بیاری نیروی دریایی انگلستان و با فراهم کردن دویست قایق ایرانی سپاهی بفرماندهی امامقلی بیگ و پولاد بیگ و شاه قلی بیگ و شارق علی و علی بیگ بجزیره‌های هرموز و قشم فرستاد و آنها را از چنگ پرتغالیان بیرون آورد (۱۰۳۱ هـ). داستان فتح جزیره قشم و جزیره هرموز (جرون) در دو منظومه حماسی جنگ نامه کشم، و جرون نامه که در حدود سال ۱۰۳۲ بدست شاعری بنام «قدری»

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۴

پرداخته شده بنظم درآمد «۱».

پس از فتح جزیره جرون (هرموز) و قشم و بندر جرون (گمبرون) بافتخار شاه عباس نام بندر اخیر را باسم او «بندر عباس» خواندند. شاه عباس بعد ازین فتح بزودی انگلیسیان را از خیال خامی که داشتند منصرف و تسلط خود را بر خلیج مستقر ساخت و حتی آنان را از بنای استحکامات در بندرهای جنوب بازداشت.

پرتغالیان نیز بعد از این شکست تمام امتیازهای خود را در خلیج فارس از دست دادند و فقط از شاه اجازه یافتند که در بندر کنگ

نزدیک بندر لنگه تجارتخانه‌یی بسازند «۲».

رابطه ایران با کشورهای غربی در عهد صفویان منحصر بدانچه در خلیج فارس گذشته است، نبود، بلکه دنبال ارتباطهایی که از عهد تیموریان و ترکمانان با آنها وجود داشته در سال ۹۷۰ هـ (۱۵۶۲ م) نخستین رابطه سیاسی و اقتصادی میان ایران و انگلستان آغاز شد و آنتونی جن کینسن «۳» که حامل نامه الیزابت اول ملکه آن کشور برای شاه تهماسب بود، در قزوین بحضور پادشاه صفوی رسید. مقصود ازین رسالت ایجاد رابطه بازرگانی با ایران بود و اگرچه جن کینسن بسبب مسیحی بودن از درگاه «مرشد کامل» رانده شد ولی بهر حال این رابطه بازرگانی میان دو کشور سرگرفت و هیأت اعزامی جن کینسن توانست چند سال بعد از راه روسیه با ایران تجارت کند و این رابطه را پس از این رسالت برادران شرلی (سر آنتونی شرلی و سر رابرت شرلی) که پیش ازین نامشان را دیده‌اید «۴»، استوارتر کرد با این تفاوت که این بار پادشاه روشن‌بینی چون شاه عباس بزرگ زمام کارها را در دست داشت و نمایندگان غرب را بجرم مسیحی بودن از درگاه نمی‌راند و فرمان نمی‌داد که جای پایشان را برای ازاله نجاست بشویند!

(۱) - حماسه‌سرایی در ایران، دکتر صفا، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۳ ص ۳۶۶ - ۳۷۰.

(۲) - نقل از: خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عهد صفوی، دکتر صفا، تهران ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) ص ۲۵۳ - ۲۵۵.

(۳) - Anthony Jen Kinson

(۴) - همین کتاب و همین جلد ص ۲۲

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۵

در سال ۱۰۳۲ هـ شاه عباس رابرت شرلی را برای تسریع در اجرای عهدنامه بازرگانی میان ایران و انگلستان بدان کشور فرستاد و چندی بعد نماینده‌یی ایرانی بنام نقد علی بیگ بفرنگستان اعزام داشت و دولت انگلستان نیز در ۱۰۳۶ هـ (۱۶۲۷ م) سفیری بنام سر دودمور کوتن «۱» بایران گسیل کرد و در این میان شرکت هند هلند بعد از کسب اجازه از دولت در ایران بفعالیّت پرداخت و توانست بزودی از رقیب انگلیسی خود در کار تجارت با ایران پیش‌افتد. فرانسویان نیز در دوران شاه عباس بزرگ سعی فراوان برای دست زدن بفعالیت‌های تجاری بکار بردند لیکن اقدام‌هایشان در این راه سالها بعد بنتیجه رسید.

دوره میان سلطنت شاه صفی و هجوم افغانان دوران بهره‌برداری از کوشش‌های شاه عباس بزرگ برای گسترش رابطه سیاسی و بازرگانی با مغرب زمین بود و بهمین سبب دولتها و مؤسسه‌های بازرگانی که تا آن هنگام اجازه فعالیت در ایران کسب کرده بودند، بکار خود ادامه دادند. شاه عباس دوم مانند نیای خود برابره دولت ایران با دولتهای فرنگستان اهمیت می‌داد. در عهد این پادشاه کشیشی فرانسوی بنام رافائل دومان «۲» بسال ۱۶۴۲ میلادی (۱۰۵۲ هـ) باصفهان رسید. وی ریاضی‌دان ماهری بود و با مطالعه در وضع اجتماعی ایران و فراگرفتن زبان فارسی توانست کتابی درباره ایران بنام «وضع ایران در ۱۶۶۰» «۳» که بمنزله گزارشی برای کلبر «۴» وزیر دارایی فرانسه بود، فراهم آورد. این کتاب شامل همه دانستی‌هایی بود که کلبر برای تشکیل شرکت فرانسوی هند شرقی لازم داشت. در سال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۷۵ هـ) گروه آمیخته‌یی از نمایندگان دولت فرانسه و شرکت فرانسوی هند شرقی بایران آمدند و بعضی امتیازهای بازرگانی بدست آوردند لیکن نخستین قرارداد تجارتی میان ایران و فرانسه بسال ۱۷۰۸ میلادی (۱۱۲۰ هـ) با کوشش میشل «۵»

(۱) - Sir Dodmor Cotton

(۲) - Raphael du Mans

Etat de la Perse en ۱۶۶۰- (۳)

Colbert- (۴)

Michel- (۵)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۶

نماینده فرانسه بسته شد و این قرارداد ضمناً متضمن موادی برای حمایت روحانیان و مبلغان مذهبی فرانسوی در ایران نیز بود. روسیان کوشش خود را برای ایجاد رابطه سیاسی و اقتصادی با ایران از عهد شاه عباس دوم آغاز کردند اما چه در این زمان و چه در دوره شاه سلطان حسین و حتی در عهد شاه تهماسب ثانی همیشه از عقد معاهده بازرگانی مقصودهای سیاسی نیز داشته‌اند. قصد آنان در این کار بظاهر ایجاد رابطه دوستانه و در باطن بدست آوردن اطلاعاتی از ایران در راه توسعه طلبی خود و نیز تحصیل امتیازهایی بود که تنها بنفع آنان باشد. مثلاً در سال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۷۵ هـ) دو نماینده با ۸۰۰ عضو از روسیه بایران آمدند و بزودی معلوم شد مرادشان از فرستادن این گروه کثیر آنست که از موقع سیاسی خود برای معافیت گمرکی استفاده کنند. این امر موجب خشم ایرانیان و مرگ یک تن از گروه یاد شده گردید. در سال ۱۷۰۸ میلادی (۱۱۲۰ هـ) باز هیأتی روسی بسرپرستی «اسرائیل اری» (۱) باصفهان رسید که همین مقصود یعنی معافیت از پرداخت عوارض گمرکی را در پوشش مأموریت سیاسی داشت. هفت سال بعد ولینسکی «۲» نامی از جانب تزار برای مذاکره درباره تجارت ابریشم ایران باصفهان آمد که در خفا مأمور فراهم آوردن دانستی‌هایی از نیروی نظامی ایران بود و چون تزار روسیه بیاری این سفیر از بی‌سامانی کار در عهد شاه سلطان حسین آگهی یافت، چنانکه پیش از این گفته‌ام آغاز دست‌اندازی بقلمرو دولت صفوی کرد.

رابطه شرکتهای بزرگ هند شرقی انگلیسی و هلندی باضافه آمد و شدهایی میان دربار ایران و دربار پاپ و امارتهای آلمان و جز آنها نیز در این دوران ادامه داشت و بیشتر منظور از آن یا ترغیب دولت ایران بجنگ با دولت عثمانی بود و یا تجارت و کسب منفعت‌های مادی. در مورد نخستین پادشاهان فرنگ و حتی پاپ، جانشین عیسی مسیح، با ظاهری آراسته بدولت ایران وعده یاوریهای بسیار می‌دادند

Israel Ori- (۱)

A.P. Volynsky- (۲)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۷

تا با عثمانیان بجنگ و ستیز برخیزد و آنان را چندگاهی از شر لشکر کشیهای پیاپی خواندگاران باروپا باز دارد، ولی چون جنگ میان ایرانیان و عثمانیان در می‌گرفت فرنگیان پای پس می‌کشیدند و هردو را بحال خود می‌گذاشتند، شاید هم علت این پیمان‌شکنیها آن بود که آل عثمان و اخلاف شیخ صفی الدین برای ستیزه‌گری با یکدیگر نیازی بیرانگیزاننده و محرک نداشتند و بهانه‌جوییهای ارضی و دینی برای آن دو بسنده بود.

در رابطه‌های بازرگانی هم همواره کشورهای اروپایی دنبال جلب سودهای یکسویه می‌گشتند و در اندیشه کسب اجازه فعالیت‌های گسترده تجاری و معافیت از گمرک و مالیات و همانند اینها بودند و در همه حال از تقاضای حمایت و رعایت جانب‌هایتهای مذهبی مسیحی هم غافل نمی‌نشتند.

تجارت میان ایران و اروپا در عهد صفوی، و آمد و شد سفیران و بازرگانان و صنعت‌گران و مبلغان مذهبی مسیحی و بعضی از اهل حرفه و هنر اروپایی بایران و رواج ساخته‌های فرنگیان مانند ساعتهای سویس، قبله‌نما (قطب‌نما)، عینک و چیزهای شیشه‌یی، بافته‌ها بویژه ماهوت و اطلس و کمخای فرنگی و تافته شامی، و همچنین تأثیر سبک نقاشی فرنگی در اواخر عهد صفوی، بنحوی که در

تصویرهای چهل ستون اصفهان می‌بینیم، و نظایر اینها همگی نتیجه مستقیم ارتباطیست که در دوران مورد مطالعه ما میان ایران و اروپا در حال گسترش بود؛ و این تأثیرها طبعاً در دوران بعد از صفوی روز بروز گسترده‌تر و ژرف‌تر گردید. دامنه تأثیر این رابطه‌ها حتی بادب فارسی نیز کشید و وصف فرنگیان مضمونهایی در اختیار شاعران زمان گذارد. شاهدان و زیارویان فرنگ، حسن فرنگ، رخ فرنگ، بت فرنگ، می پرتگال (پرتغال)، باده پرتگال (پرتگالی) و اینگونه واژه‌ها به‌مراه این مضمونها و وصفها بسیار بکار می‌رفته است و از آنهاست غزل زیرین از ملا اسمعیل ذبیحی شاعر سده یازدهم صاحب منظومه «نرگسدان» که پس از این یاد خواهم کرد.

دارم دلی از چشم سیاه تو فرنگی وحشی تر از آهوی نگاه تو فرنگی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۸ جان یابد اگر سجده کنم در قدم تو آن بت که بدیرست اله تو فرنگی

دارند سر کشتنم از همسری هم‌بخت من و وارونه کلاه تو فرنگی

مذهب دل و دین داده ناز تو ستمگردین خاک‌نشین سر راه تو فرنگی

خورشید فلک رنگ چو مهتاب ببازداز شرم برو روی چو ماه تو فرنگی

بتخانه دل را کند از فیض چراغان یاد رخ خورشید پناه تو فرنگی

از قتل ذبیحی مکن اندیشه که عیسی خواهد ز خدا عذر گناه تو فرنگی «۱» و باز از و از دیگر شاعران عهدست:

یا بما یار مشو یا چو شدی چون ما شو ما چو رسوای جهانیم تو هم رسوا شو

عاشق و رند غزلخوان و فرنگی مشرب‌رند و لاقید و ملامت کش و بی‌پروا شو (ذبیحی)

از فرنگی نرگسی تیر نگاهی خورده‌ایم شمع سبزی بر سر لوح مزار ما زنید (میرزا جلال اسیر) تاریخ ادبیات در ایران ج ۵، بخش ۱، ص ۵۸

رابطه‌های خارجی ص: ۵۱

بی‌نقش چین نه حسن فرنگ آفریدنست بهزادی تو دست ز دنیا کشیدنست (بیدل)

غار ت سرشته نگه کافر توایم یاد از غبار ما کن و طرح فرنگ ریز (بیدل)

ساقی بجام ریز می پرتگال راماه تمام ساز بیک شب هلال را (غنی کشمیری)

فرنگی شاهدانت ساقی بزمندهان ای دل‌صنم می‌گوی و می‌کش باده‌های پرتگالی را (طالب آملی)

راحت نبود بزیر این خیمه تنگ یک خیمه و صد گروه ترسا و فرنگ

ز ابنای زمانه داوری مهر مجوی پرورده روز و شب نباشد یکرنگ (قاضی داوری)

ز دل بگویم با آن بت فرنگ که چه ز حال شیشه بگوید کسی بسنگ که چه (قصاب)

(۱) - تذکره نصرآبادی، ص ۳۰۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۹ پیاله نقش دگر زد رخ فرنگ ترا شراب روغن گل شد چراغ رنگ ترا (شوکت بخاری)
دو منظومه «جنگ نامه کشم» و «جرون نامه» که پس ازین در شمار منظومهای حماسی معرفی خواهم کرد، هم نتیجه همین رابطه‌های ایران و فرنگ در آن روزگارست.

درباره رابطه میان دولت ایران با دولتهای عثمانی و ازبکان و گورکانیان هند مطلب همانست که در صفحه‌های پیشین گذشته است و نیازی بباز گفتن ندارد. ازین رابطه‌های همسایگی آنچه میان ایران و هند جریان داشت از همه سودمندتر و شایان توجه بیشتر است. این رابطه دوستی و برادری بدست بنیانگذاران دو سلسله صفوی و گورکانی هند یعنی شاه اسمعیل و ظهیرالدین بابر بنیاد نهاده شد. واقعه مرو میان شاه اسمعیل و شیبیک خان چنانکه می‌دانیم به پیروزی ایران تمام شد. از جمله اسیران مرو یکی خواهر

ظهیر الدین بابر بود که شاه اسمعیل او را با احترام بنزد برادر گسیل داشت و همین جوانمردی موجب ارادت بابر پادشاه جوان صفوی گردید.

بعد از آن شاه اسمعیل چند بار ظهیر الدین را در نبردهایی که با ازبکان داشت یوری کرد ولی چنانکه می‌دانیم بابر بعد از ناکامی در برابر ازبکان ناگزیر فرا رود را رها کرد و بفتح افغانستان همت گماشت و سرانجام در سال ۹۳۲ هـ بهند تاخت و سلطنت گورکانیان هند را بنیاد نهاد. بعد از و پسرش همایون بشرحی که پیش از این دیده شد بر اثر شکست از شیر شاه و مخالفت‌های برادران بشاه طهماسب پناه برد و بیاری او قندهار را فتح نمود. این واقعه رابطه مودت را میان دو طرف بیش از پیش استوار ساخت و اگرچه حمله نابایسته نادر بهندوستان و کشتار دهلی و تاراج گنجینه‌های آن رنجشی زوال ناپذیر در هند ایجاد نمود، لیکن هیچگاه نتوانست بنیاد دوستی و رابطه فرهنگی روزافزون میان دو جانب را سست کند. آمدوشد میان ایران و هند در تمام دوران مورد مطالعه ما بصورت ارتباط فرهنگی و مهاجرت و داد و ستد بازرگانی دایر بوده است، و دولتی را که چنین بیکدیگر پیوسته و در ارتباط دایم و همه سویه باشند کمتر می‌توان در مشرق زمین یافت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۰

فصل دوم نگاهی بوضع اجتماعی ایران از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

ترسیم کلی اوضاع

پیش از آنکه سخنی در وضع اجتماعی این عهد گفته آید ذکر چند نکته را بر سیل اشاره اجمالی، و بیان بعضی از کلیات را در اینجا لازم میدانم.

(۱) در این، بحث کلیات بسیاری مطالب را با اشاره و بی ذکر مأخذها و شاهدها نه چنانکه شیوه من در کار تحقیق است، بیان می‌کنم. علت آنست که همه آنها یا در مبحث اوضاع سیاسی بمناسبت مقام و باجمال آمده و یا در گفتارهای آینده با ذکر شاهد و مأخذ به تفصیل نسبی بمورد مطالعه و بحث درمی‌آید.

(۲) در آنچه در این ترسیم کلی اوضاع می‌نویسم جز بذکر حقیقت‌های شیرین و تلخ و گوارا و ناگوار نظری ندارم و افسوس می‌خورم که تاریخ قاضی خشک و سخت‌گیر است و ترازوی عدالت آنرا با شاهینی بسیار تیز ساخته‌اند و از داوریه‌های آن، خوش آیند باشد یا ملال‌انگیز، بهیچ‌روی نتوان شانه خالی کرد.

(۳) دوران مورد مطالعه ما از حیث جریان‌ات اجتماعی بر رویهم عهد نامساعدی بود. این درستست که قیام شاه اسماعیل و سرخ کلاهان، بیک دوران جدید از

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۱

هروسپ شاهی «۱» که در ایران آغاز شده بود، پایان بخشید، و با اعلام مذهب رسمی تشیع ایرانیان را خواه و ناخواه بجانب نوعی از وحدت که جنبه دینی داشت سوق داد اما در مقابل مایه گسترش و رواج مفاسد و بنیادگذاری پایه‌های انحطاط فکری و علمی و ادبی و اجتماعی، و شیوع خرافات و سبک مغزیهای تحمل‌ناپذیر در ایران گردید.

(۴) درین دوران بنام سه تن از مفاخر تاریخ نظامی و سیاسی ایران باز می‌خوریم و عاده آنرا از دورانه‌های با رونق تاریخ ایران می‌شمایم و شاید از پاره‌یی جهات در این راه بدرستی پای نهاده باشیم اما در همان حال که در طریق سرافرازی سیر می‌کنیم نباید بسیاری اعمال زشت و نابخشدنی را که در این عهد افتخار جاری بود فراموش کنیم که بجای خود انگیزاننده شرم و خفت است. بلی در همین دوران بارور تاریخ ایران بتازیانه زدن و کشتن داجویان و باز گذاشتن دست بیدادگران، کشتارهای بزرگ مردم،

کور کردن، پوست کندن آدمیزاد، سوزاندن فرزندان آدم در آتش یا در قبای باروتی، افکندن انسان در قفس و سوزانیدن او، محبوس ساختن آدمی در خم و فرود انداختن از بالای مناره مسجد، بریدن گوش و زبان و بینی و بسیاری از این گونه عملهای وحشیانه از جمله کارهای جاری و عادی بود. شرابخواری و اعتیاد بافیون و حب فلونیا و چرس و بنگ و حشیش در این دوران نه تنها میان مردم عادی بلکه بین طبقات برگزیده کشور و در خاندان سلطنتی و میان پادشاهان بهمراهی ندیمانشان باب بوده و آن گروه را اندک اندک از جنگاوری و دلاوری که در آغاز دوران صفوی داشتند به سستی و زبونی پایان آن عهد افکند.

(۵) اگر در آغاز این عهد انضباط شدید و از خود گذشتگی حیرت انگیز سرخ کلاهان را در رکاب سردار شجاع مردانه‌اشان ملاحظه می‌کنیم، چیزی از

(۱)- harvisp shahi. هروسپ یعنی گونه‌گون و بعض غیر معین. هروسپ شاهی ترکیبی است که من آن را بمعنی پادشاهی‌های گونه‌گون و متعدد بکار برده و در برابر کلمه فرانسوی) feodalite (نهاده‌ام که عاده آن را به «ملوک الطوائف» ترجمه می‌کنند درحالی که ترکیب ملوک الطوائف تنها هنگامی رساننده چنین معنایی تواند بود که پادشاهانی از چند طائفه برخاسته باشند نه چند حکومت که مردانی زورمند در کشوری بر این و آن تحمیل نمایند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۲

افول ستاره «خاقان اسکندرشان» (۱) نمی‌گذرد که با احساس تأسف پراگندگی آراء و جنگهای خانگی آنان را بر سر مطامع دنیوی در نوبتهای گوناگون می‌بینیم و نیز ملاحظه می‌کنیم که چگونه فرمانروایی چند تن از پادشاهان نالایق و عیاش و نفوذ گرویی از مفسده جویان و آزمندان و دراز دستان و دام گسترتهای بدعت گذاران دوران باشکوه صفوی را بعهدی نامساعد برای پیشرفت ایران و ایرانیان، در زمانی که دنیای غرب بپاخاسته بود، تبدیل نمود و از بلندیهایی شکوه به پستیهای انحطاط فروافکند.

(۶) خلاصه سخن آنکه اگر نیک و بد این عهد را در ترازوی سنجش بگذاریم، بدیها بر خوبیها می‌چربد. دوره‌یست که از حیث نظامی خوب شروع شد و بوضع بسیار بد پایان یافت و اگر ظهور مردی توانا چون نادر شاه افشار دنبال شکست شرم‌انگیز سلطان حسین اتفاق نمی‌افتاد رسوایی تاریخی ملت ایران بدین آسانیه‌ها فراموشی پذیر نبود. عهدیست که با ثروت و سروسامان کار آغازید و بغارت و تهی‌دستی و بی‌سامانی انجامید؛ با بازمانده‌یی از روتق نسبی دانشهای عقلی که در عهد تیموریان و ترکمانان فراهم آمده بود بعرصه حیات آمد و با انحطاط کامل آن دانشها عمرش بنهایت رسید. قیام متعصبانه شیعیان اثنی عشری دوره‌یی از پیروگری را پی‌افکند و سرانجام مردمی گرفتار انواع خرافات باقی گذاشت که بزودی در دام بدعت گذاران عهد قاجاری درافتادند و بر آتش پراگندگی اندیشه‌ها دامن زدند. نتیجه این همه عاملهای ناباب و ناساز آن بود که جامعه ایرانی در بعد ازین عهد یعنی در دوران قاجاریان جامعه‌یی تهیدست با جامعه گردانانی تهی مغز ببار آمد که تقریباً همه چیز خود را از دست داده بود و تنها گذشته‌یی افتخار- آمیز داشت که آنرا نمی‌شناخت؛ ملتی ماند ولی ملیت خود را چنانکه بود درک نمی‌کرد. بقول سون همدین «۲» ایرانی بود «در حال احتضار» و «سرزمینی که با خودش دشمنی داشت و خودش خودش را تهدید به سقوط می‌کرد و فقط مسابقه

(۱)- لقبی که برای شاه اسمعیل اول بکار برده می‌شد که البته اشارتی به پیرومندی او بهمان نحو که اسکندر داشت، در آن دیده می‌شود.

(۲)- Sven Hedin جهانگرد مشهور سوئدی (۱۸۶۵-۱۹۵۲ میلادی).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۳

میان همسایه‌های نیرومند، انگلیس و روسیه، آنرا تا حدی بر سرپا نگه می‌داشت» (۱) سرزمینی که در حدود ده میلیون از باقیمانده

مردم خود، گرفتاران چنگال بیماری و جهل و ناتوانی را، غذا می‌داد اما نه برای آنکه زندگی کنند بلکه فقط برای آنکه نمیرند! (۷) چنین دوره پرماجرایی را نمی‌توان بیک نگاه شناخت و نیز نمی‌توان نادیده از آن گذشت. همه را باید بررسی کرد و باید گفت اما آوخ که این کتاب جای بیان همه آنها نیست بلکه در اینجا تنها ذکر نکاتی بایسته است که از حیث ترسیم کلی محیط فکری زمان بکار ما آید و از آنها بعضی در همین فصل «اوضاع اجتماعی» و بعضی دیگر در فصل اوضاع دینی خواهد آمد. لیکن این فصلها را من همواره بعنوان مقدمه کتاب فراهم می‌آورم و دو فصل اساسی من در این تألیف آنهاست که موقوف بر شناخت ادبیات و دانشها در هر عهدهست، و اگر کسی همه فصلهای این مجلد را بدقت بخواند خواهد دید در دوره‌یی که تصور می‌کنیم ایران از قید اسارت زردپوستان آسیای مرکزی رسته بود، چگونه گرفتار مصیبت کسانی شد که ترک‌تر از ترک بودند، قبایل و اقوام مختلفی که همان درشتخویها و همان سنتهای ترکمانان و حتی زبان و اصطلاحهای لشکری و کشوری آنان را بی‌کم و کاست در این عهد بکار بردند؛ و نیز ملاحظه خواهد کرد که چه وسایلی در کار آمد تا آخرین مایه‌های دانش که از پایان عهد تیموری بازمانده بود بتدریج از دست برود؛ و باز خواهد دید در دوره‌یی که وحدت ایران پس از زمانهای دراز دوباره بدست آمده بود، ایرانیان برای نگاهداشت ادب و اندیشه‌های نیاکان خود چگونه دریوزه‌گر ترکان عثمانی و گورکانیان هند گردیدند.

تجدید وحدت سیاسی و ملی و مذهبی

یکی از والا-ترین ارزشهای تاریخی صفویان آنست که در دوره چیرگی و تشکیل حکومتشان کشور ایران بصورت یک سرزمین مستقل در محدوده جغرافیایی و فرهنگی و با

(۱) - نقل با اندک تغییر در زمان فعلها، از کتاب کویرهای ایران، ترجمه پرویز رجبی، تهران ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ص ۷۰۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۴

مرزهای ویژه آن در دورانهای استقلال خود در آمد و بدینگونه از دیگر کشور-های اسلامی بطور قطع متمایز و مشخص گردید. توضیح آنکه با چیرگی تازیان بر ایران، این کشور جزئی از امپراطوری پهناور اسلامی شد و بعد از آن هم که بهمت صفاریان و سامانیان استقلالی بدست آورد همواره در دست امیرانی بود که خواه ایرانی و خواه ترک، تنها بر قسمتی از ایران فرمانروایی داشته و «منشور امارت» خویش را از خلیفه بغداد که در نعمت غارت آورد و عیش دین پرورد خود غوطه می‌خورد، بچنگ می‌آورده‌اند. بعد از آن دور چیرگی ترکمانان سلجوقی و هنگامه ایلغار مغول و تاتار فراز آمد تا کردند آنچه تازی نکرد و بردند آنچه غز و کیماک و قراختای و قفچاق نبرد! پس از آنها فرماندهان پراکنده بد فرجام ایرانی و سپس جبار خون آشام جغتائی سرزمین ایران را در زیر سم اسبان خود کوفتند و آنگاه فرزندان آن ستمکار به باد افرا به کرداریهای پدر گرفتار شده بجان هم افتادند و دوره‌یی نو از گیرودار و ستیزه و پیکار پدید آوردند و ترکمانان سپید گوسپند و سیه گوسپند نیز در این ترک جوشیها با آنان یار شدند تا سر-انجام شاه اسمعیل صفوی بدستیاری سرخ کلاهان این سد سدید را شکست و حکومت ایران را بدست پادشاهانی از اعقاب خود داد که هر که و هر چه بودند از درون ایران برمی‌خاستند و بر همه سرزمین تاریخی ایران فرمانروایی داشتند

بدین‌سان فصل نوی در تاریخ ایران گشوده شد و کشوری که سده‌های دراز در گسیختگی و هروسپ شاهی بسر برده و یا جزو امپراطوریهای وسیع ترکمانان سلجوقی و مغول و تیموری و ترکمانان آق قویونلو و قراقویونلو شده بود، سرزمینی واحد و مستقل گشت که فرمان‌بردار پادشاهی از خود بود با مرزهایی همسان زمان ساسانی و دولتی که باز بشیوه عهد ساسانی با دین توأمان بود. در آن سال که نابغه خردسال صفوی سپاه قزلباش را بجانب تبریز سوق می‌داد (۹۰۷هـ)، علاوه بر شروانشاهان در شروان و الوند میرزای بایندری در

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۵

آذربایجان و صوفیان صفوی که سرگرم ایلغار خود بودند «چند حاکم که هریک داعیه استقلال داشتند در ولایت ایران لوای انا و لا غیر برافراشته بودند بدین تفصیل:

خاقان اسکندرشان در آذربایجان و سلطان مراد در اکثر عراق و مراد بیگ بایندر در یزد و رئیس محمد کرّه در ابرقوه و حسین کیای چلاوی در سمنان و خوار و فیروزکوه و باریک بیگ پرناک ابن علی بیگ در عراق عرب و قاسم بیگ بن جهانگیر بیگ بن علی بیگ در دیار بکر و قاضی محمد باتفاق مولانا مسعود بیدگلی در کاشان و سلطان حسین میرزا در خراسان و امیر ذوالنون در قندهار و بدیع الزمان میرزا در بلخ و ابو الفتح بیگ بایندر در کرمان» (۱).

خاندان صفوی در چنین موقعی که تشتت و تجزیه بکمال رسیده بود برای چیره شدن بر همه ایرانزمین بتکاپو افتاد و بوحدتی دست یافت که سیر تاریخ ایجاد آن را آسان ساخته بود. بعد از حکومت واحد تیمور گورکان و تسلط طولانی اعقاب او بر همه قلمرو فرهنگ ایرانی و شیوع روزافزون مذهب تشیع، ایران داشت بصورت یک قلمرو واحد حکومتی درمی آمد، یعنی عواملی شبیه بعوامل اجتماعی آغاز دوره ساسانی در حال وجود یافتن بود. در این میان دو نیروی گسترش جوی در دو جانب ایران استقرار می یافت: عثمانیان در مغرب و ازبکان در مشرق، و ایرانزمین در میان این دو قدرت فشرده می شد و برای دفاع از خود احساس حاجت بوحدت می کرد، احساسی ناخودآگاهانه؛ و یکی از علت های پیشرفت بسیار سریع قدرت صفوی همین احساس مبهم ملی بوحدت و تمرکز بود و ادامه همین احساس است که بعد از وفات شاه اسمعیل در دورانه های سخت حکومت صفویان یعنی در گیرودار کشاکش زورمندان ملک تا اوایل عهد شاه عباس اول، باز باعث باقی ماندن وحدت ملی ایرانیان در برابر دشمنان شرق و غرب گردید.

نخستین عامل اساسی که در ایجاد این وحدت و تمرکز تأثیر داشت گرایش ملت ایران بمذهب تشیع و دوری روزافزون از مذهب های اهل سنت بود. این

(۱) - احسن التواریخ روملو، ص ۶۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۶

دوری روزافزون از هنگام سقوط بغداد بر دست هلاکوی مغول بطور جزم آغاز شد و بشرحی که در دو مجلد پیشین ازین کتاب دیده ایم پیوسته در حال گسترش بود بنحوی که هر ساله تمایل ایرانیان بزرگداشت پیشروان شیعه دوازده امامی بیشتر و آثار این احترام در نظم و نثر پارسی آشکارتر و در میان طبقات جامعه پایداتر گردید و چون کار بنهضت سرخ کلاهان شیعی و اعلام رسمیت مذهب آنان کشید قبول آن برای مردم آسان شد و ما چگونگی این قبول و کیفیت تغییر سریع مذهب را در شرح اوضاع دینی زمان خواهیم دید.

دومین وسیله و عاملی که بایجاد این وحدت و تمرکز یاری کرد دفاع ناگزیران ایرانیان از هستی و سنت و اعتقاد خود بود در برابر هجوم ممتد چندین سدگی ترکان آسیای مرکزی بر ایران، و چنین بنظر می رسد که اثر این هجوم های دیرپا و کشتارها و تاراج های پایان ناپذیر در دل ایرانیان مانند دملی در حال آماس کردن و سرگشودن بود و تنها نشتری می خواست تا سربگشاید و این همان قیام شاه اسمعیل بیاری قزلباشان بود که بنام و نشان تصوف و تشیع انجام گرفت.

هنگامی که امیر یار احمد اصفهانی معروف به «نجم ثانی» دومین وزیر شاه اسمعیل صفوی، ازبکان ماوراءالنهر را هر جامی یافت بدار بوار می رسانید، آنان چنین می گفتند: «گویا روزگار این بلای سیاه را در برابر قتل عام چنگیز خان و امیر تیمور خان بانتقام فرستاده است بجانب ترکستان، چون جزای عمل حق است و این دجال (۱) است، اگرچه دجال را این قهر و غضب و تغلب نیست»

«۲». با همین اندیشه انتقام بود که نجم ثانی هنگام فتح قلعه قرشی که مقرر

(۱) - دجال (از ریشه سریانی دگالا daggala یعنی دروغگو) نام کسی است که بعقیده مسلمانان در پایان زمان می‌آید و مدتی که آنرا از ۴۰ روز تا ۴۰ سال نوشته‌اند بر عالم حکومت خواهد کرد. داستان دجال در اسلام از مسیحیت اقتباس شده است. درباره آن رجوع شود به «آنسیکلو - پدی اسلامی»، چاپ جدید، ص ۷۷-۷۸، مقاله دجال بقلم A. Abel.

(۲) - عالم آرای صفوی، تهران ۱۳۵۰ ص ۳۷۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۷

ازبکان بود «فرمود که حتی سگها و گربه‌های قرشی را بقتل درآوردند، و فرمود که هموار کنید «۱»، و چون دیار در آن دیار نماند، گفت: حال اندک دلم تسلی شد، عوض قتل - عام چنگیز و امیر تیمور را کردم!...» «۲». همین نجم ثانی از اطاعت یا اظهار انقیاد و التجای شاهزادگان تیموری مانند بابر و برادرزاده‌اش اویس میرزا و بعضی از شاهزادگان ازبک یعنی بازماندگان مغول بدرگاه شاه اسمعیل بهمانگونه خشنود بود که از شکست یا انخزال آنان، زیرا این هم در نظر او نوعی از انتقام بود که ایرانیان از مغولان و ترکان جغتای یا اقوام مشابه آنان می‌گرفتند و او در این حال می‌گفت: «نمردم و دیدم که نواده چنگیز خان و تمام پادشاهان ترکستان التجا بدرگاه پادشاه آوردند!» «۳».

شاه اسمعیل خود هنگامی که با ازبکان می‌جنگید، ایشان را «ترک تنگ چشم خیره‌سر» خطاب می‌کرد «۴» درحالی که سپاهیان قزلباش او خود ترک تصور می‌شده و در مقابل تاجیکان یعنی ایرانیان قرار می‌گرفته‌اند «۵». «*»

(۱) - یعنی قلعه را با خاک یکسان کنید!

(۲) - عالم آرای صفوی ص ۳۷۲.

(۳) - عالم آرای صفوی ص ۳۴۳.

(۴) - ایضا ص ۴۴۴.

(۵) - ایضا ص ۴۲۵ و ۵۹۴ ببعد.

(*) - در مأخذی که مطالب زیرین از آن نقل شده (یعنی «عالم آرای صفوی» و بتسمیه دیگر «عالم آرای شاه اسمعیل») اشارتیست موهم بر این که کتاب یاد شده یکبار در عهد شاه تهماسب تحریر شده و بعد از آن تا بعهد پادشاهی شاه سلیمان چند بار بهنگام نسخه برداری در آن اندکی دست برده‌اند، و آخرین تاریخ آن سال ۱۰۸۶ مصادف با دوران پادشاه مذکور بود. تاریخ حیات شاه اسمعیل در این کتاب در همان حال که منطبق بر وقایع تاریخی است خالی از تصرفات اعتقادی هم نیست، و بر رویهم کتایبست نشان دهنده روحیه عامه ایرانیان در عهد صفوی و ازین روی نکته‌هایی که از آن نقل شده اگر هم منسوب بگویندگان آنها باشد نه از ملفوظات واقعی آنان، بیان کننده اعتقاد عموم مردم و نشان دهنده نظر آنهاست نسبت بکسانی که از دور ایلغار مغول و تاتار تا قیام شاه اسمعیل ایران را بصرحه کشتارها و تاراجهای پیایی مبدل ساخته بودند؛ و اینکه شاه اسمعیل و وزیر دلیر و توانایش نجم ثانی سرداران و بزرگانی از ایران بودند که شکستها و ناکامیهای گذشته را جبران می‌کردند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۸

سرّ اینکه قیام شاه اسمعیل بدان سرعت و با مخالفت‌های کم در ایران پذیرفته شد، و در مدتی کوتاه بایجاد یک حکومت ملی و مذهبی واحد و متمرکز انجامید، همین ارضاء خاطر ملتی بود که چند صد سال از هجومهای زردپوستان غارتگر و قتال رنج کشیده و اینک هم از پیشرفت روزافزون ازبکان که تا نزدیکیهای سمنان پیش آمده و همه‌جا را بباد کشتار و غارت داده بودند در اضطراب

و وحشت بسر می برد.

در ایجاد این وحدت، دانسته یا نادانسته موضوع حفظ مرزهای طبیعی ایران و قلمرو فرهنگی آن همیشه موضوع اصلی مبارزه‌های دولت صفوی و نادر شاه افشار بود و تنها در دوران ضعف زندیان و قاجاریان بود که این مبارزات سستی گرفت و باستعمارگران شرق و غرب فرصت پیشرفت در خاک ایران داده شد.

ارزش تاریخی دولت صفوی

رسیدن ایرانیان بمرزهای طبیعی خود، و در بعضی مواقع خاصه در عهد پادشاهی شاه عباس بزرگ و نادر بمرز دوران ساسانی، بازیافتن وحدت ملی و تشخص ملی، و بازگشت بهمان نیرویی که در دوران اشکانیان و ساسانیان مدتها پشت امپراطوری روم را می لرزاند، بایران شکوه و جلال پیشین را باز داد. پایداری ایران در برابر دولت بسیار نیرومند عثمانی در این دوره شبیه است بمقابله دلیرانه چند صد ساله ایران عهد اشکانی و ساسانی در برابر دولت توانای روم و جانشین آن، دولت بیزانس (روم شرقی). این مقاومت چنانکه می دانیم برای اروپا که جدا معرض خطر دولت عثمانی شده بود، بسیار گرانبها بود بنحوی که مآل اندیشان قوم در آن دیار دولت صفوی را مایه نجات خویش و نعمتی برای خود می پنداشته و بهمین سبب با پیامهای دلگرم کننده خود پادشاهان ایران را بادامه جنگ و ستیز با خواندگار تحریض می کرده اند. بعد از عقب نشینی سلطان سلیمان قانونی از آذربایجان و تحمل تلفات سنگینی از سرما و برف و فقدان خواربار «۱»، فرستاده و نیز در دربار

(۱) - بنگرید بهمین جلد ص ۱۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۹

عثمانی با میر خود چنین نوشت: «تا آنجا که عقل سلیم گواهی می دهد این امر جز مشیت باری تعالی چیز دیگری نیست زیرا می خواهد که جهان عیسوی را از ورطه اضمحلال نهایی رهایی بخشد...» «۱» و سفیر دیگری از دولتهای فرنگ که در استانبول بسر می برد، همین معنی را بدین عبارت بیان کرد که: «میان ما و ورطه هلاک فقط ایران فاصله است، اگر ایران مانع نبود عثمانیان بسهولت بر ما دست می یافتند...» «۲».

اما همین فایده‌یی که تشکیل دولت صفوی برای نجات اروپا داشت زبانی بزرگ برای عالم اسلام بود، بدین معنی که با رسمی کردن تشیع و ضعیف ساختن تسنن وحدت مذهبی ممالک اسلامی را که تا آن دوران باقی مانده بود، از میان برد و آن محیط پهناور و یگانه جغرافیایی را از وسط قطع کرد و بخطر انداخت. ثانیاً دولت عثمانی که امپراطوری اسلام را با همان قدرت دوران اموی تجدید کرده و سرگرم توسعه پیاپی آن بود، بر اثر مناقشه‌های ممتد با صفویان همواره از مرز-های شرقی خود بیمناک بود و ناگزیر بخش بزرگی از نیروی نظامی خویش را در آن جانب صرف می کرد و از پیشرفت و تمرکز نیرو در جبهه‌های اروپا باز می ماند و این همان بود که دولتهای اروپایی می خواسته و سفیران خود را بدنال آن تا تبریز و قزوین و اصفهان می فرستاده اند.

اگر از دید تاریخی ایران معاصر بموضوع بنگریم، دولت صفوی دارای دو ارزش اساسی و حیاتیست: نخست ایجاد ملتی واحد با مسئولیتی واحد در برابر مهاجمان و دشمنان، و نیز در مقابل سرکشان و عاصیان بر حکومت مرکزی. دوم ایجاد ملتی دارای مذهبی خاص که بدان شناخته شده و بخاطر دفاع از همان مذهب دشواریهای

(۱) - نقل قولیست از: Trevisiano سفیر دولت و نیز یا در دربار سلطان عثمانی.

بنگرید بتاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ...، طاهری، ص ۱۹۳.

(۲) - نقل قولیست از Busbecq سفیر فردیناند Ferdinand در دربار عثمانی. بنگرید به ج ۴ تاریخ ادبیات برون، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۶ ص ۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۷۰

بزرگ را در برابر هجومهای دو دولت نیرومند شرقی و غربی تحمل نموده است.

در این مورد مذهب رسمی شیعه دوازده امامی همان کاری را انجام می‌داد که اکنون ایده‌آل‌لویزیهای سیاسی در تشکیل حکومت‌های ملی می‌کنند. از نامه‌یی که عبید الله - خان ازبک پادشاه ایران، تهماسب صفوی، نوشت کاملاً مشهود است که چگونه این اختلاف مذهبی بنوعی از دوگانگی سیاسی هم منجر می‌شد. وی در علت مبارزات نظامی خود با دولت ایران برها کردن «طریقه حق» یعنی شیوه اهل سنت و پیروی ایرانیان از بدعت گذاران و ضلالت پیشگان اشاره می‌کند و می‌گوید:

«اما با آن طایفه گفتگوی و مجادله داریم که مذهب و ملت پدران خود را گذاشته تابع بدعت و ضلالت شیاطین شده، طریق بر حق را برطرف کرده رفض و تشیع اختیار نموده ...» (۱) و در حقیقت سرمایه اختلاف فیمابین را پیروی از دو طریقه مذهبی اسلام می‌داند، و این نشان می‌دهد که ازبکان و محرّکان غربی آنان یعنی عثمانیان از یک سو و صفویان و متابعانشان از سویی دیگر یکی از دو نوع تلقی نظریه‌های فقهی و اجتماعی اسلام را بهانه جنگ و تسخیر متصرفات یکدیگر می‌ساختند و ازین راه هنگامه جویهای خود را مشروع جلوه می‌دادند درحالی که هیچیک از دولت‌های سه گانه اختلاف اساسی در مسائل فرهنگی و خاصه زبان و ادب با یکدیگر نداشتند، هر سه ترک زبانان پارسی گوی و مسلمانانی ناقض احکام اسلامی بودند.

بهرحال، با تشکیل دولت صفوی گذشته دیربازی از گسیختگی پیوندهای ملی ایرانیان بدست فراموشی سپرده شد و بار دیگر بقول برون از ملت ایران «ملتی قائم بالذات، متحد، توانا و واجب الاحترام ساخت و ثغور آن را در ایام سلطنت شاه عباس اول بحدود امپراطوری ساسانیان رسانید» (۲).

رشته اصلی و اساسی این پیوند ملی، همچنانکه گفته‌ام، مذهب تشیع دوازده امامی بود، و گر نه با وضعی که آن ایام در ایران وجود داشت هیچ عامل دیگری

(۱) - احسن التواریخ روملو، ص ۲۳۰.

(۲) - برون، ج ۴ تاریخ ادبیات ایران، ترجمه رشید یاسمی ص ۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۷۱

نمی‌توانست چنین تأثیری در بازگرداندن آن پیوند و همبستگی داشته باشد چنانکه سنیان ایران که در عهد شاه اسمعیل و شاه تهماسب بسختی زیر فشار قرار گرفته بودند، بقای دولت عثمانی و ضمیمه شدن ایران را بخاک آن دولت آرزو می‌کردند. در مجموعه فریدون بیگ منشی «۱» چند بیت شعر فارسی ببحر هزج دیده می‌شود از دانشمندی بنام خواجه اصفهانی، یا خواجه مولانای اصفهانی «۲» که در آن همراه تهنیت فتح چالدران بسلطان سلیم عثمانی بوی هشدار داده است که نباید «قزل برک» (- قزلباش، سرخ کلاه) یعنی شاه اسمعیل را بعد از شکست بحال خود رها کند و روا ندارد که مشتی «گبر» و «ملحد» اصحاب محمد (یعنی: ابو بکر، عمر و عثمان) را دشنام دهند و باید در راه نصرت «دین» بت شکنی پیشه کرده ملک فارس (- ایران) را بملک روم منضم سازد:

قزل بُرکست همچون مارِ افعی سرش را تا نکوبی نیست نفعی

تویی امروز ز اوصاف شریفه خدا را و محمد را خلیفه

روا داری که گبر و ملحد و دددهد دشنام اصحاب محمد؟

تو او را بشکنی از زور مردی سرش را نابریده بازگردی (۳)؟

اگر گیرد امانی در سلامت بگیرم دامت را در قیامت
چنین دیدم ز اخبار پیمبر که ذوالقرنین بُد در رُوم قیصر
بذوالقرنین از آن خود را علم کرد که ملک فارس را با روم ضم کرد

(۱) - فریدون بیگ از منشیان دولت عثمانی بود که مجموعه‌یی از نامه‌های دولتی عثمانی را پیش از سال ۹۹۱ هـ فراهم آورده و «منشآت السلاطین» نام داده است. این مجموعه که حاوی اطلاعات تاریخی سودمند است در دو مجلد بسال ۱۲۷۴ هـ در استانبول چاپ شد. بعضی از منشآت یاد شده بفارسی و باقی بترکی و عبری است و زمان تحریر آنها از عهد امیر تیمور یعنی از آخر قرن هشتم هجری بعد است.

(۲) - درباره او بنگرید بحیب السیر، تهران خیام، ج ۴ ص ۶۰۷.

(۳) - مقصود آنست که: با آنکه او را بمردی و مردانگی شکست دادی بی‌آنکه از میان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۷۲ بیا از نصر دین کسر صَیْنَم کن بملک روم ملک فارس ضم کن (۱) چند بیت محدود مذکور، وقتی با قرینه‌ها و خبرهای تاریخی همراه شود، این معنی را می‌رساند که بسیاری از سنیان ایران، حتی آنانکه از بیم خونریزیهای قزلباشان نگریخته بودند، با چنین آرزویی مخالفت نداشتند چنانکه دسته‌هایی از کردان سنی که متمایل بطاعت از یک پادشاه شیعی نبودند، بی‌هیچ گونه مقاومت و مخالفتی در قلمرو عثمانی باقی ماندند؛ و دست بدست گشتن بعضی از ناحیتهای کردنشین مذکور میان دو دولت عثمانی و صفوی در این معنی اثری نمود.

چنین اندیشه‌یی اصلاً در ایران دوران اسلامی تازگی نداشت، بدین معنی که پس از استقرار قطعی فرهنگ اسلامی در میان ایرانیان و سستی پذیرفتن سیاست ملی و نژادی که در قرن‌های سوم و چهارم و نیمی از سده پنجم هجری بود، سلطنت هر مسلمان سنی خواه ایرانی و خواه انیرانی، بی‌هیچگونه مخالفت بنیادی پذیرفته می‌شد، مگر از جانب قدرت‌جویان رقیب؛ و سرّ موفقیت غلامان و قبایل گوناگون ترک‌نژاد در حکومت چندسدگی آنان بر ایران همین بود.

با مروری بر آنچه گفتیم روشن می‌شود که اگر با قیام شاه اسمعیل صفوی و رسمی کردن تشیع گونه‌یی از تشخص ملی در ایران حاصل نمی‌شد غلبه عثمانیان در عهد گسترش متصرفات آنان بر ایران و پذیرفته شدن آن در کمال سهولت، استبعادی نداشت؛ و ارزش قیام مذکور و نیز تأثیر رسمیت تشیع در ایجاد نوعی از پیوند ملی میان ایرانیان از همینجا معلوم می‌گردد.

روایی کار اقتصاد و آبادانی

ثبات قدرت دویست و پنجاه ساله صفوی و پیش‌گیری نسبی آن دولت از ایلغارها و قتلها و غارت‌های پیاپی قوم‌های نیم-وحشی که بایران می‌تاختند مایه گسترش آبادیها و فزونی

برداری بازگشته‌ای توضیح آنکه سلطان سلیم نتوانست از فتح چالدران نتیجه مطلوبی حاصل نماید و بی‌آنکه شاه اسمعیل را تعقیب کند و کارش را بسازد بآناطولی بازگشت.

(۱) - نقل از ج ۴ تاریخ ادبیات ایران، برون، ترجمه یاسمی چاپ اول ص ۶۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۷۳

جمعیت و روایی صنعت و بازرگانی شد، آیینها و فرهاد (۱) هایی در آنچه بنگهبانی کشور از دستبرد یغماگران می‌پیوست فراهم

آمد، راههای کاروان رو در درون کشور ساخته شد و شهرها و آبادیها و بناها و مدرسه‌ها و مسجدها و رابطها و کاروانسراهای بسیار در همه سوی ایران احداث گشت. در کارهای صنعتی و هنری و معماری آنچنان پیشرفتی فراز آمد که آن دوران را از ممتازترین زمانهای تاریخ ایران ساخت. نخستین درخشش‌های این دگرگونی را می‌توان از همان اوان پادشاهی شاه اسمعیل فرا دید آورد چنانکه در دوران حکم‌گزاری او شهرهایی مانند اردبیل و تبریز و خوی و اصفهان روبگسترش نهاد. اردبیل شهر مقدس صفویان و آرامگاه نخستین پیشوای صوفیان سرخ کلاه بود، و مردم بسیار از دیار-های گونه‌گون بآهنگ زیارت شیخ صفی‌الدین بدانجا می‌آمدند و از این راه بر ثروت آن می‌افزودند. خوی مرکزیت سپاهی داشت و یک بنای «دولتخانه» (۲) در آن برپا بود که با «دولتخانه» تبریز کوس برابری می‌زد. تبریز که نخستین پایتخت صفویست پیش از شاه اسمعیل از آبادگریهای دودمان بایندری برخوردار و بکاخها و مسجدها و گرمابه‌ها و بناهای دیگر آراسته و فراز آمد نگاه‌گویندگان و نویسندگان و دانشیان و هنرمندان نامور زمان بود، و چون دور بشاه اسمعیل رسید بسی از بزرگان پس از برافتادن دولتهای کوچک بدرگاهش روی نهادند و بدان شهر رونقی تازه بخشیدند. در این میان بویژه دسته‌یی از هنرمندان هرات را باید بیاد داشت که با انتقال بتبریز مرکز هنری تازه‌یی از آن شهر آراسته ساختند. گذشته ازین شهر تبریز از زمان تیموریان بعد از مرکزهای بزرگ دادوستد و آمدوشد بازرگانان شده بود و در عهد شاه اسمعیل و چندگاهی از دوران پادشاهی پسرش تهماسب بازار گرمتری از پیش برای مبادله کالاهای یافت.

نهضت بازرگانی که با ایجاد قدرت متمرکز صفوی آغاز شده بود، یکی

(۱)- فرهاد، قانون و قاعده

(۲)- دولتخانه: باصلاح عهد صفوی کاخ شاهی و مرکز کارهای دولتی بود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۷۴

از دو سلسله جنبان رابطه‌های ایران با انیران گردید. آن سلسله جنبان دیگر، چنانکه می‌دانید، بیم فرنگیان از پیشرفتهای عثمانیان در خاک اروپا و تحریک و ترغیب مزورانه ایرانیان بدنبال کردن جنگ با خواندگاران بود.

بعد از دوران شاه اسمعیل آوازه توانایی ایران همه اروپا را فراگرفت و آمد و شد مردم آن دیار بایران، چه بآهنگ بازرگانی و چه برای کارسازیهای سیاسی فزونی یافت. سفر آنتونی جنکین سن «۱» انگلیسی برای پی‌ریزی رابطه بازرگانی میان انگلستان و ایران از راه دریای مازندران از جمله قدیمترین سفرهایی از این قبیل است «۲» که پس از مرگ شاه اسمعیل اتفاق افتاد و اینگونه سفرهای بازرگانان و سوداگران که در برابر متاعهای خارجی کالاهای ایرانی را بکشورهای دیگر می‌بردند تا پایان عهد صفوی بسیار بوده است.

پیدااست که مرکز تجارت خارجی پس از آنکه قزوین بعهد شاه تهماسب پایتخت ایران گردید، بدین شهر انتقال یافت ولی تبریز همچنان اهمیت و مقام خود را در تجارت و حمل و نقل کالاهای حفظ کرد. هنگامی که در زمان سلطنت شاه عباس بزرگ نوبت پایتختی باصفهان رسید اصفهان مرکزیت تجاری فراوان یافت و محل استقرار بسیاری از نمایندگان و فرستادگان شرکت‌های بزرگ مانند شرکت‌های هند شرقی هلند و انگلیس و فرانسه و همانند آنها گردید. ذکر اهمیت هیچیک ازین مرکزهای بازرگانی نباید ما را از بیان ارزش بازرگانی خلیج فارس و بندرهای آن غافل سازد.

بعد از آنکه شاه تهماسب صفوی پایتخت را از تبریز بقزوین انتقال داد، آن شهر بتدریج رونق و گسترش یافت و بزودی بصورت یکی از بزرگترین مرکزهای مبادله کالاهای درآمد بنحوی که کاروانهای بسیار از چند جای کشور بدانجا می‌رفتند

(۱)- Anthony Jenkinson

(۲) - جنگین سن در سفر اول خود بعثت مسیحی بودن توفیقی نداشت ولی بعدها موفق شد راه بازرگانی را از روسیه بایران دایر نماید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۷۵

و از آنجا، هرگاه جنگ و ستیزی میان ایران و عثمانی نبود، از راه حلب و یا از راه بازرگانی استانبول استفاده می کردند ولی چنانکه پیش ازین دیده‌ایم، شاه تهماسب برای جلوگیری از پیشرفتهای سپاه عثمانی در داخل خاک ایران از شیوه جنگی خاصی استفاده می کرد که عبارت بود از ایجاد ویرانیهای گسترده‌یی در اطراف نیروی مهاجم و سپس فرسودن آن از طریق حمله‌های پراکنده «۱»، و این شیوه، گذشته از زیانهای فراوان که برای ساکنان یا زارعان آن ناحیتها بیار می آورد باعث بسته شدن راهها و دشواری کار تجارت نیز می گردید. با تمام این احوال بازرگانان آن عهد، حتی با استفاده از راهی که از درون خاک روسیه می گذشت کالاهای بسیار از خارج بایران و از ایران باروفا می برده در بازارهای مهم کشورهایمانند لهستان و سوئد و دانمارک و آلمان می فروختند. بعد از دوران دیرپای پادشاهی شاه تهماسب که بیشتر آن قرین آرامش بود، بازرگانی خارجی، حتی در دوران شاه اسمعیل ثانی و محمد خدابنده پادشاه، همچنان ادامه داشت و نامه‌ها و سفرنامه‌های بازرگانان اروپایی آن عهد، خاصه تجار ونیزی پر از اطلاع درین باره و نیز درباب وضع کلی ایران در آن دوره است.

آبادانی و اقتصاد در عهد شاه عباس اول

هنگامی که سخن از رونق و آبادانی در عصر صفوی رود، دوران چهل و دو ساله پادشاهی شاه عباس اول پیشتر و بیشتر از همه بیاد خواننده می آید زیرا عهد این دومین نابغه دودمان صفوی بواقع دورانی زرین است که نزدیک نیم قرن از عصر دویست و پنجاه ساله مورد مطالعه ما را دربر گرفته است، و نه تنها بهمین مدت از پادشاهی او ختم نشد بلکه تا نزدیک پایان دوره صفویان بدرازا کشید بویژه که پادشاهی شاه عباس دوم هم تا حدی وسیله‌یی برای پایداری آن روایی و شکوه گردید و بدینگونه نابهنجاریهای سلطنت شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه) و شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۰۷۷ ه)

(۱) - برای نمونه بنگرید به «تذکره شاه طهماسب» چاپ برلین ۱۳۴۳ ه ق، ص ۳۳-۳۵ و نیز صحایف ۳۷-۴۲ و ص ۵۱ بعد و، همچنین مراجعه شود بهمین کتاب و همین جلد ص ۱۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۷۶

۱۱۰۵ ه) و شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ ه) را هم در سایه خود پوشانید.

پیش ازین «۱» دیدیم که این مرد توانای مدبر چگونه، هم از آغاز جوانی، توانسته بود سرکشان داخلی و مهاجمان خارجی را یکی پس از دیگری بجای خود نشاند و در همان حال که همه اندیشه‌هایش در گرو نگاهبانی ایران از گزند این و آن بود، باصلاحات داخلی نیز پردازد. ره‌آوردهای او از این راه دشوار چهره‌های گوناگون دارد. او بهمان اندازه که بگسترش داد و دین، بزرگداشت عالمان، تشویق هنرمندان و همانند این کارها نظر داشت، بتجارت و روایی کار اقتصاد، راه‌سازی، معماری، احداث شهرها یا تکمیل کردن و توسعه بخشیدن بدانها نیز توجه می نمود، و چون می دانست که نگاهبانی از امن و امان و سرعت عمل در نقل و انتقال نیروهای نظامی بی داشتن راههای ارتباطی میسر نیست، بایجاد چندین جاده و بنای کاروان-سراهای بسیار بر سر راهها پرداخت و چون بیشتر وقتش در سیاحت کشور می گذشت خود بهترین پاسدار و نگهبان آن راهها بود؛ و گذشته ازین، امنیت بی سابقه‌یی که او در کشور پدید آورده بود، استفاده کاروانهای بازرگانی را ازین راهها بسیار آسان می ساخت «۲».

تأثیر کاروان‌سراهای شاه عباسی در بهبود وضع کاروانها و آسایش کاروانیان و نیز در روایی کار تجارت تردید ناپذیر بود بویژه در

راههای کم آب یا در کوهستانهای سخت گذاره، و این تأثیر سودمند نه تنها بعهد شاه عباس انحصار نیافت بلکه تا زمان احداث راههای ارباب‌رو بدرازا کشید. این کاروانسراها اگرچه بنای ساده‌یی داشت، لیکن استواری آن مایه بازماندن بسیاری از آنها تا روزگار ما گردید. آیینی که شاه عباس در ساختن کاروانسراها گذارد پس از او رها نشد بلکه او با دست زدن بدین کار نهضتی پدید آورد که تا پایان دوران صفوی، حتی در زمان شاه سلطان حسین،

(۱) - همین کتاب و همین جلد، ص ۲۰ بعد.

(۲) - از جمله این راه‌سازیه‌ها کوششهای فراموش ناشدنی شاه عباس در ساختن راه کوهستانی مازندرانست، بنگرید بعالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰ ص ۹۸۹-۹۹۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۷۷

بدرازا کشید. شماره این کاروانسراها چه در اصفهان و چه در جایهای دیگر کشور در اواخر عهد صفوی بسیار بود چنانکه پیرامون سال ۱۰۸۴ ه (دوران شاه سلیمان) شاردن سیاح نامور فرانسوی از وجود ۱۸۰۲ کاروانسرا تنها در اصفهان خبر داده است «۱» و در میان عامه اهل ایران هنوز شایع است که فقط شاه عباس ۹۹۹ کاروان-سرا در ایران بنا کرد «۲» و طبعاً ذکر چنین شماریه‌یی برای نشان دادن کثرت است.

یکی از آخرین کاروانسراهایی که در اصفهان ساخته شد «سرای فتحیه» اصفهانست که بنای آن بدوران شاه سلطان حسین نسبت داده می‌شود و گذشته ازین هنوز چند کاروانسرای بزرگ از عهد صفوی در اصفهان باقی است از آنجمله کاروانسرای عظیم شاهی پهلوی مدرسه مادر شاه اصفهان که در سالهای اخیر بهتل باشکوه شاه عباس مبدل گردید و در این تبدیل و تکمیل بزنده کردن هنر عهد صفوی و قاجاری توجه بسیار شد.

ساختن مسجدها و آب انبارها و ساختمانهای عالی و کاخهای پادشاهی و پی‌افگندن پلها و احداث خیابان در برخی از شهرها و یا حتی ایجاد شهری مانند «اشرف البلاد» (- بهشهر امروزی) و نظایر این کارهای بزرگ شاه عباس خود از علت‌های بنیادی روایی کار و توزیع ثروت در عهد آن مرد بزرگ بود. دو مسجد شیخ لطف الله و شاه که هر دو در کنار میدان نقش جهان اصفهان بنا شده بصورت دو گوهر فروزان بر تارک هنر ایرانی درخشیده و زینت‌افزای تاریخ تمدن دوران صفوی شده‌اند.

کوشش شاه عباس در توسعه اصفهان و در آوردن آن بصورت یکی از بزرگترین پایتخت‌های قرن یازدهم هجری، خود یکی از نشانه‌های دورنگری آن مرد تواناست. وی در سال ۱۰۰۰ ه ق پایتخت را از قزوین باصفهان منتقل ساخت و آن را که بعد از عهد سلجوقی از اعتبار افتاده بود، رونق بخشید و خود و بزرگان

(۱) - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور ... ص ۲۱۶.

(۲) - تاریخ مفصل ایران ... ص ۶۸۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۷۸

دولتش کاخها و مسجدها و باغها و خیابانها در آن ساختند. میدان نقش جهان (میدان شاه) و چهار بازار را شاه عباس در سال ۱۰۱۱ ه و بنای مسجد شاه را در ۱۰۱۹ ه پی‌افگند و برای اقامتگاه شاهانه ساختمان هفت طبقه‌یی بنام عالی‌قاپو در کنار میدان احداث کرد. این شهر بزرگ تا پایان عمر شاه عباس بمرتبیه‌یی از گسترش رسید که جهانگردان آن روزگار و سفیران اروپایی آنرا از جمله آبادترین و بزرگترین پایتخت‌های آن روزی جهان معرفی نموده‌اند.

آزادمنشی شاه عباس بزرگ نسبت بارمنیان و استفاده از آنان در امر تجارت و آبادانی، خود یکی از عامل‌های بزرگ توسعه اصفهان

بود. شهر جلفای اصفهان که در جوار پایتخت ساخته شده بفرمان پادشاه کلیسایی عظیم یافت و همین امر گروهی نو از ارمنیان را بدان شهر کشانید و بر رونق بازار سوداگران اصفهان افزود. بعضی از شهرهای دیگر ایران خاصه آذربایجان و مازندران و گیلان نیز از وجود این مردم کوشا بی بهره نماند.

بدینگونه اصفهان در مدتی کوتاه که از سی سال در نمی گذشت بزرگترین شهر آن روز ایران و دارای باغهای بزرگ و دوازده دروازه و آبادیهای بسیار شد و نظیر همین توسعه در دیگر شهرهای بزرگ مانند کاشان و مشهد و تبریز و برخی از بلاد شمال و جنوب ایران بر اثر گسترش کارهای اقتصادی و افزایش امن و امان حاصل گردید.

شهرت جهانگیر شاه عباس در کشورداری، و اصلاح وضع اقتصادی ایران، و تسلط بر خلیج فارس بتجارت خارجی ایران رونق بسیار بخشید چنانکه اصفهان و بندرگاههای خلیج بارانداز بازرگانانی شد که از اروپا و از کشورهای همسایه می آمدند. وی در سال ۱۰۳۲ هـ (۱۶۲۳ م) رابرت شرلی را برای تسریع در اجرای عهدنامه بازرگانی با انگلستان بدان دیار فرستاد و پس از چندی نماینده دیگری بنام «نقد علی بیگ» بهمین قصد باروپا گسیل داشت. یکی از مهمترین کالاهای بازرگانی که پیش از شاه عباس و خاصه در عهد او و بعد از آن باروپا فرستاده می شد ابریشم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۷۹

بود. غیر از انگلیسیان و پرتغالیان، هلندیان و فرانسویان نیز در ایجاد و ادامه رابطه بازرگانی با ایران کوشش بسیار می کردند و در دوره شاهان اخیر صفوی بازرگانان روسی هم بویژه در شماخی و شروان و باکو به فعالیت تجاری داشتند و بیشتر بتجارت ابریشم مشغول بودند و گاه نیز متاع روسی مثل پارچه و برنج بایران می آوردند «۱».

ثروتهای بزرگ

همه مورخان بگشاده دستی شاه اسمعیل و بخشش او اشاره کرده ولی درباره فرزندش شاه تهماسب سخن از فراز آوردن مال و اندوختن زر و سیم بسیار گفته اند. امیر شرف الدین خان بن شمس الدین بدلیسی از تربیت یافتگان درگاه تهماسبی، صاحب کتاب مشهور شرفنامه، که در زمان شاه اسمعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵ هـ) بصورت برداشتن از خزانه دولتی گماشته شده بود، در این باره توضیحی روشن دارد. از سخن وی معلومست که شاه تهماسب «بجمع مال و منال و خزینه حرص تمام داشت چنانکه از سلاطین ایران و توران، بعد از قضیه چنگیز خان، بلکه از ظهور اسلام، هیچ پادشاهی در هیچ عصر و زمان در جمع بیت المال بآن مقدار نقود و اجناس و اقمشه و امتعه از ظروف طلا و اوانی نقره سعی و اقدام نکرده. درحالی که شاه اسمعیل مسود این اوراق [یعنی شرف الدین

(۱)- سخن گفتن از همه پیشرفتهای اقتصادی و عمرانی در عهد شاه عباس جستار را سخت بدرازا خواهد کشانید و اگر خواننده جویای آگاهی بیشتری درباره دو جستار «روایی کار اقتصاد و آبادانی» و «آبادانی و اقتصاد در عهد شاه عباس اول» است، از میان کتابها و مقالات بسیار بدینها بنگرد:

تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، ترجمه فخر داعی، ج ۲، ص ۲۳۸-۲۸۹.

تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران، دکتر لارنس لاکهارت، ایرانشهر، ج ۱، ص ۴۴۰ بعد

زندگانی شاه عباس اول، نصر الله فلسفی ج ۱-۴، تهران ۱۳۴۴-۱۳۴۶.

تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال، چاپ تهران خیام ص ۶۸۶ بعد.

تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ابو القاسم طاهری، ۱۳۵۴ ص ۳۱۵ بعد.

ایران در زمان صفویه، دکتر احمد تاج‌بخش. تبریز ۱۳۴۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۸۰

بدلیسی] را بتفحص خزینه و بیت المال و سایر اموال شاه مرحوم مأمور گردانید سیصد و هشتاد هزار تومان از نقد طلا- و نقره مسکوک و متطلّس و ششصد عدد خشت طلا- و نقره هریک از قرار سه هزار مثقال شرعی و هشتصد عدد پوشش طلا و نقره و دویت خروار حریر و سی هزار جامه و فراجه دوخته از اقمشه نفیسه و اسلحه و یراق و سی هزار سوار از جبه و جوشن کجیم و برگستوان در جبه خانه و سه هزار شتر ماده، سه هزار رأس مادیان تازی پاکیزه، و دویت رأس اسب خاصه در طویله موجود بود...».

اشارتهای سفرنامه نویسان و فرستادگان اروپایی بدربار صفوی هم بنحوی است که قول شرف الدین بدلیسی را تأیید می‌کند، لیکن در برابر این مال دوستی مبالغه‌آمیز شاه تهماسب پسرانش اسمعیل و محمد خدابنده گشاده‌دستی نیای خود شاه اسمعیل اول را تجدید کردند، چنانکه این پادشاه اخیر خزانه تهماسبی را بزودی با بخششهای خود و بقصد استوار ساختن پایه‌های تخت خویش تهی ساخت و بقول حسن بیگ روملو «خزائن شاه دین پناه [شاه تهماسب] که در قزوین بود از جواهر و نقود و اسباب و آلات حرب بر امرا و صلحا و سادات و فقرا و لشکری و سفری و حضری قسمت نمود، مواجب لشکر را که شاه دین پناه مدت چهارده سال بود که نداده بود، و یک دینار نخواست داد، و اسمعیل میرزا صدیک آنرا بصد فلاکت داده بود، آن حضرت مجموع را شفقت فرمودند چنانکه مرد مجهولی دویت تومان و صد تومان زر گرفت، جهانیان کرم او گتای قآن را در طاق نسیان گذاشتند...» (۱) شاه عباس اول اگرچه بر اثر رونق دادن بکار تجارت و اقتصاد بر درآمد خزانه افزوده بود، لیکن او ثروت سرشار دولت را صرف اصلاحات گوناگون لشکری و کشوری و احداث راهها و کاروانسراها و بناهای آباد می‌کرد و بهمین سبب آنچه هنگام مرگش در خزینه مانده بود با آنچه نیایش تهماسب باز نهاده بود توانایی برابری نداشت. با این حال ثروت دولت پس از مرگ وی، بعلت اصلاحاتی که کرده بود،

(۱) - احسن التواریخ روملو، ص ۵۰۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۸۱

همچنان راه افزایش می‌سپرد بویژه که تجدید شیوه کشورداری او در عهد شاه عباس دوم توانست مملکت را در راه تازه‌یی از پیشرفت و رونق وارد کند. توجه خاص وی باحداث بناهای نو مثل باغ و بنای سعادت‌آباد، کاخ مشهور چهل ستون، عمارتهای طاووسخانه و شبکه و خلوتخانه، پل زاینده‌رود و جز آنها، و بسیاری از کارهای عام - المنفعه دیگرش همگی نشان از ثروتمندی دولت ایران در عهد وی می‌دهد.

اگر مطالعه‌یی در شکوه و ثروت دربار صفوی در عهد شاه سلطان حسین و رفاه و گشاده‌دستی مردم در زمان او، کنیم می‌توانیم باآسانی تأثیر اقدامهای اقتصادی و اجتماعی شاه عباس اول و دوم را در دوران بعد از آنان ببینیم. محمد هاشم آصف که پدرش امیر حسن و خود او دوران دگرگونی سلطنت صفوی را بحکومت افشاری و زندی و قاجاری درک کرده بودند، شرحی درباره این ثروت دربار شاه سلطان حسین می‌دهد (۱) و در ضمن آن حکایت می‌کند که بر اثر رفاه و آسایش مردم «... شهر دلگشای خلدآسای دار السلطنه اصفهان که پای تخت اعلا بود، چنان بر متوطنین و ساکنین تنگ شده بود از فرط معموری و آبادی، [که] جا و مکان خالی نیست و نایاب شده بود، که زمین ساده ذرعی بده تومان (۲) قیمت رسیده بود و یافته نمی‌شد و ازین قیمت بیشتر هم خرید و فروش می‌شد اما بسیار کم» (۳) و چنانکه او می‌گوید علت اصلی بنای «فرح‌آباد» در دامنه «کوه صفه» همین تنگی جا در شهر بود و او بدنبال این مدعا از شکوه و جلال و ثروت بی‌کران دوره شاه سلطان حسین گزارشی می‌دهد که خالی از مبالغه بنظر

نمی‌رسد «۴» ولی آنچه بیشتر جالب توجه است گنجینه بسیار پر ثروتیست که خاندان صفوی در پایان عهد خود داشته و آنرا

(۱) - رستم التواریخ، تهران ۲۵۳۷ شاهنشاهی از ص ۶۹ ببعد.

(۲) - هر «تومان» پنجاه «عباسی» بود و هر عباسی سکه‌یی از سیم ناب که چهار شاهی یعنی دویست دینار می‌ارزید و بنابراین پنجاه عباسی معادل می‌شد با ده هزار دینار؛ و «دینار» پول رایج میان مردم بود و هر پنجاه دینار به یک شاهی برمی‌آمد.

(۳) - رستم التواریخ ص ۷۱.

(۴) - ایضا همان کتاب ص ۷۱ ببعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۸۲

در دوره طولانی فرمانروایی از راه عوائد حاصل از ملک‌های خالصه و تحفه‌ها و هدیه‌های خارج و داخل و دیگر درآمدها فراهم آورده و ذخیره کرده بودند. از آنجمله بود کتابخانه آن خاندان متضمن نسخه‌های نفیس از بزرگترین خطاطان دوران اسلامی از یاقوت مستعصمی تا میر عماد و استادان متأخر دیگر - جواهر خانه‌یی مملو از گوهرهای رنگ‌رنگ آبدار مانند قطعه یاقوت معروف به «مشعشع نور بخش اورنگ زیبی» یا گوهر شبچراغ، و مانند آن - عجایب خانه حاوی شگفتیهایی که بقول محمد هاشم آصف «از دیدن آنها عقول محو و اوهام مات می‌گردید» - داروخانه دارای داروهای کمیاب پرارزش بسیار - جباخانه، سلیح‌خانه، رکیب‌خانه، صندوق خانه، و تزیینات نفیس کاخها که تقویم مجموع آنها واقعا دشوار بود «۱».

بازرگانان مالدار و پر ثروت که از عهد شاه عباس بزرگ بتدریج در اصفهان و خاصه در محله جلفا گرد آمده بودند، نیز بسیار بودند مانند میرزا محمد تقی تاجر باشی، و خواجه مگردیج ارمنی جلفایی مشهور به «خواجه سرافراز» که در پایان عهد صفوی یعنی در دوران شاه سلطان حسین می‌زیسته؛ و درباره ثروت فراوان آنان داستانهایی میان مردم رواج داشت «۲»، و از راه «عوارض» و «مالیات» قانونی که از ینگونه بازرگانان بزرگ ایران و بازرگانان خارجی خاصه اروپایی و از کشتزارها و چراگاهها و مانند اینها وصول می‌شد بر ثروت بی‌کرانه خزانه افزوده می‌گشت.

اگرچه ثروت بی‌منت‌های صفویان و درآمد فراوان دولتی در آخر عهد صفوی بر اثر حیف و میل دارایی کشور نقصان یافته بود، ولی هنوز برای چپاول و غارت افغانان و فتنه‌جویان دیگری که از تاخت و تاز آنان استفاده کردند بسیار باقی مانده بود.

(۱) - محمد هاشم آصف توصیف مشروحی از گنجینه‌های عهد شاه سلطان حسین کرده که با خواندن آن ثروت هنگفت خاندان صفوی بر خواننده آشکار می‌شود. رستم التواریخ ص ۸۵ ببعد.

(۲) - ایضا ص ۹۴ - ۹۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۸۳

در عهد نادر با فتحهایی که او کرده و خاصه با تصرف گورکانیان هند و آوردن زر و گوهر از آن سرزمین ثروت سرشاری بایران منتقل گردید و جنگهای پرهزینه نادر را بخوبی ترمیم کرد، گذشته از آنچه سپاهیان او در قتل عام و غارت نابایسته دهلی بچنگ آوردند، خود نادر تنها از پیشکش‌های امیران و دولتیان هند از گوهرینه و نقدینه پیرامون پانزده کرویر بهره یافت و اما غنیمتهای دیگری که از هند باو رسیده و بایران انتقال یافته از ۸۷۵۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰۰۰ لیره انگلیسی برآورد شد و از آن جمله بود گوهرهای تخت طاوس در قلعه سرخ دهلی و الماس مشهور بکوه نور «۱».

سرگرمیها، جشنها و همگروهی «۲» ها

ثروتهای سرشار عهد صفوی و امنیت و آسایش نسبی که از آغاز تا پایان آن دوران، جز در بعضی فاصله‌های کوتاه، ادامه داشت، مایه شیوع سرگرمیها، همگروهیها و وقت گذرانیهایی شد که یا در آن دوره بوجود آمده و یا از مقوله احیاء و تجدید آیینهای پیشین بود. از جمله این سرگرمیها که بویژه در اصفهان بسیار دیده می‌شد گردآمدن مردم از طبقات مختلف در قهوه‌خانهها و میخانهها و شربتخانهها بوده است. در این جایهای آرامش و شادکامی همه مردم از اهل ادب و هنر و تجارت و سوداگری و سماع و شراب، باهم وعده دیدار داشتند و حتی گاه، شاه عباس با بزرگان در گاه یا با بعضی از سفیران در آنها حاضر می‌شد. در این جایهای همگروهی شاه‌نامه- خوانان و داستانگزاران داستانهای ملی ایران را برای حاضران روایت می‌کردند و قصه خوانان و دفترنویسان برخی از آنها را تدوین می‌نمودند و از اینروست که بسیاری از داستانهای موجود ما، از انواع مختلف، تحریر شده و کتابت آن زمانست «۳».

نوازندگی و آوازخوانی (گویندگی) هم از ویژگیهای این مکانها بود و بهمین

(۱)- تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال، ص ۷۲۸.

(۲)- همگروهی: فراهم آمدن گروهی از مردم در یک‌جا، اجتماع، اجتماعات.

(۳)- درباره قهوه‌خانهها از آنروی که جای ملاقات شاعران روزگار بود، باز هم سخن خواهم گفت

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۸۴

سبب در آن روزگار گروهی از نوازندگان و گویندگان استاد شهرت یافتند که در شهرهای بزرگ بسر می‌برده و بمجلسهای ثروتمندان یا در جایهای آسایش و آرامش همگانی آمدوشد داشتند. مثلاً از گویندگان و سازندگان عهد شاه تهماسب و شاه عباس و میانه این دو دوره طولانی کسانی را می‌شناسیم که در هرات و در قزوین و اصفهان شهرت داشته و در خدمت شاهان و شاهزادگان و امیران مقبول و محترم بوده‌اند و تنها شاه تهماسب پس از اجتناب از مناهمی نسبت ببعضی از آنان بدرفتاری کرد. بهرحال ازین قوم بوده‌اند: حافظ صابر برقاق، قاسم قانونی، استاد شاه محمد سرنایی، حافظ دوست محمد خوافی، استاد یوسف مودود، حافظ جلاجل، حافظ مظفر قمی، حافظ هاشم، میرزا محمد کمانچه‌یی، محمد مؤمن، شاهسوار، شمسی شتر کوهی، استاد معصوم کمانچه‌یی، استاد سلطان محمود طنبوریه‌یی، میرزا حسین طنبوریه‌یی، استاد سلطان محمد چنگی، مولانا حیدر قصه- خوان، مولانا محمد خورشید اصفهانی، مولانا فتحی، شاه مراد خوانساری، احمد کمانچه‌یی میر فضل الله مشهدی و چند تن دیگر «۱».

گذشته از اصفهان در شهرهای دیگر خاصه در جنوب ایران قهوه خانهها و شرابخانههای بسیار وجود داشت «۲» و در غالب آنها شراب را بوفور و قهوه تلخ را برسم ترکان می‌نوشیدند. قهوه‌نوشی از آغاز عهد صفوی از راه روم بایران رسید و در دوران شاه تهماسب در قزوین متداول گردید. اگرچه شاه عباس در اواخر سال ۱۰۲۹ چندگاهی شرابخوارگی را منع کرد و خود نیز در آن مدت لب بمی نیالود، لیکن در سال بعد عشق دیرینه خویش را بمیخوارگی از سرگرفت و مردم نیز مانند باقی ایام پادشاهی او در این کار بازادی عمل کردند «۳».

(۱)- فرمان شاه تهماسب در پذیرایی از همایون پادشاه، یادگار سال ۲، شماره ۱. عالم آرای عباسی ص ۱۹۰-۱۹۱.

(۲)- سفرنامه توماس هربرت انگلیسی، نقل از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس ص ۳۲۵.

(۳)- ایضا همان کتاب، ص ۳۲۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۸۵

از مشروبها یا مخدرهای دیگر که در دوران اخلاف شیخ صفی الدین اردبیلی بسیار رواج داشت آب کوکنار یا شربت کوکنار و

مفرح افیونی و بنگ و حشیش و اینگونه زهرهای جان شکار بود که درباره آنها و چگونگی استعمالشان در جای خود سخن خواهم گفت.

از سرگرمیهای دیگر این دوران شکار بود که از روزگاران کهن در ایران رواج داشت و در این زمان از عهد شاه اسمعیل بعد میان پادشاهان و سپاهیان و منتفذان محلی بسیار متداول بود و بدین آهنگ یوز و باز و باشه و شاهین و چرخ و شنقار در دستگاههای امارت تربیت و نگاهداری می شد «۱». بازیهای نیز، اصلا در میدان نقش جهان اصفهان در حضور پادشاه و سفیران، و تقلید از آن در جایهای دیگر انجام می گرفت مانند بندبازی، شعبده بازی، معرکه گیری، کشتی گیری و آتشبازی. چوگان بازی «۲» و تیراندازی که با تشریفات خاص در میدان نقش جهان انجام می شد طبعاً ویژه سپاهیان بود و حکم تمرین جنگی آنان در روزگاران صلح داشت.

جشنهای مذهبی و ملی در آن عهد کم نبود خاصه عیدهای مذهبی شیعه اثنی عشری که با اجرای سیاست مذهبی صفویان ملازمه داشت و در آنها مجلسهای شادی و ساز و سرور تشکیل می یافت و چنانکه آشکارست هیچیک از آنها در زمانهای بعد از رواج نیفتاد، بویژه آیین سالروز ولادت امام دوازدهم، و چون ایرانیان از روزگاران کهن همواره در انتظار چنین غایب منتظری بوده و هستند از برگزاردن آیینهای بسیار درین مورد دریغ نداشته و هر سال بر آیینهای این جشن افزوده اند. دانستن این نکته خالی از فایده نیست که از جشنهای عهد صفوی که تاریخ

(۱) - بنگرید بفرمان شاه تهماسب بحکمران خراسان در پذیرایی از همایون پادشاه، مجله یادگار سال ۲ شماره ۱ ص ۱۹.

(۲) - پیترو دل‌واله (Pietro della Valle) جهانگرد نام‌آور ایتالیایی درباره آیین چوگان زدن در میدان نقش جهان و شکوه و جلال و برتری آن بر بازیهای همانندی که در اروپا می شد شرحی جاذب دارد. بنگرید بتاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس ص ۳۳۱ - ۳۳۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۸۶

قطعی تداول آن باید از اوان تسلط شیعه بر ایران باشد، «جشن عمرکشان» بوده است که بعد ازین در شرح اوضاع دینی درباره آن سخن خواهم گفت.

از جشنهای ایرانی در این عهد تنها نوروز مقام و مرتبه دیرین را تا اندازه‌ی حفظ کرده بود و آنهای دیگر که رسم «گبران و آتش پرستان» شمرده می شد، جز میان مزدپرستان ایران که در وضعی بد بسر می بردند، باقی نبود. علت بازماندن نوروز در آن دوران تعصب آلود توافق آنست با روز جلوس علی بن ابی طالب بخلاف (سال ۳۵ ه ق) و نیز مقارنه آن با روز غدیر خم (۱۸ ذی حجه) که در سال دهم از هجرت مصادف بود با روز ۲۹ حوت یعنی یک و یا دو روز در سالهای کبیسه دار پیش از نوروز «۱». این امر و خبرهای پیاپی که درباره بزرگداشت نوروز از امامان شیعه اثنی عشری نقل و یا بدانان نسبت داده شده، مایه بازماندن نوروز و چهره مذهبی گرفتن مراسم آن میان دوازده امامیان گردید. در این روز همه بزرگان و اشراف بسلام پادشاه صفوی می رفتند و هریک در حد مرتبه و فراخور مقام خویش هدیه‌ی نفیس بشاه پیشکش می کرد و اگر کسی را چنین هدیه گرانها نبود چند «اشرفی» که گاه شماره آن بده هزار می رسید تقدیم می نمود. حاکمان و والیان ولایتها نیز یا خود هدیه‌های خویش را عرضه می کردند یا نمایندگانشان در روز نوروز برای تقدیم آنها حاضر بودند و در این ایام هریک از ایرانیان بخوی دیرینه خود جامه‌ی نو دربر می کرد «۲».

از جشنهای آتش ایرانیان «جشن سوری» «۳» هنوز هم باقی و به «چهارشنبه سوری» معروفست. مداومت آیین جشن مذکور تا روزگار حاضر ما را بتداول آن در عهد صفوی خستو می کند. لیکن جشن سده اگر در آن عهد وجود داشت تنها میان

(۱) - جشن نوروز، از نگارنده این اوراق، مندرج در یکی از مجموعه‌های مقالات-تش بنام «گاه شماری و جشن‌های ملی ایرانیان»، تهران، انتشارات شورای عالی فرهنگ و هنر، ۲۵۳۷ (۱۳۵۷)، ص ۷۵.

(۲) - ترجمه سفرنامه تاورنیه ص ۹۳۷.

(۳) - گاه شماری و جشنهای ملی ایرانیان، دکتر صفا، ص ۱۰۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۸۷

زردشتیان یزد و کرمان بود که از بس در روزگار مرشدان کامل آزار می‌دیدند مهاجمان افغانی را با آغوش باز پذیرفتند و با آنان یاریها کردند. کالمستجیر من الرضاء بالثارا!

از رسمهای دیگر عهد صفوی برپاداشتن عزای اهل بیت، و مجلسهای روضه خوانی، وعظ و تذکیر، شبهای احیاء و همانند اینها بود. رسم تعزیه‌داری اهل بیت بویژه کشتگان کربلا و براه‌انداختن دسته‌های عزاداران که در حال عبور از گذرگاهها نوحه‌خوانی می‌کنند و خود را می‌زنند و یا گاه بر اثر جوشش خشم و غلیان احساسات بخود آسیب می‌رسانند، از دوران غلبه آل بویه بر بغداد آغاز شد و بتدریج در دوره‌های بعد از آن، بنحوی که در مجلدات پیشین گفته‌ام، توسعه پذیرفت و در عهد صفوی با مبالغه بسیار و تشریفاتی که هنوز هم در شهرستانهای ایران باقیست، همراه گشت.

مجلسهای روضه‌خوانی که از همین دوران رواج یافته و در شمار مراسم مکرر شیعیان درآمده، نام خود را از کتاب معروف کمال الدین حسین بن علی کاشفی سبزواری (م ۹۱۰ ه) «روضه الشهداء» گرفته است که بسال ۹۰۸ ه، یکسال بعد از اعلام پادشاهی اسمعیل پسر سلطان حیدر صفوی در تبریز، نوشته شد. این کتاب فارسی در ذکر مصیبت اهل بیت و واقعه کربلاست، و رسم بر آن بود که «روضه خوان» یعنی خواننده همین کتاب، آنرا در مجلسی که عزاداران واقعه کربلا فراهم می‌آوردند، می‌خواند و دیگران می‌شنیدند و می‌گریستند. پس اینگونه محفلها را «مجلس روضه‌خوانی» نام نهادند. کتاب روضه الشهداء بسبب شهرتی که یافت دوبار بترکی ترجمه شد، یکبار بدست فضولی بغدادی (۹۷۰ ه) و بار دیگر بهمت جامی قیصری «۱». پیداست که روضه‌خوانان اندک‌اندک از مرحله «خواندن» یا «از برخواندن» کتاب یاد شده پیشتر رفته و باختلاف طبقات از کتابها و دانسته‌های دیگر مذهبی بهره بر گرفتند و مجلسها را بسختان تازه و بشعرهای مناسب مقام آراستند، و گذشته

(۱) - درباره کمال الدین حسین کاشفی و اثرهایش بنگرید بهمین کتاب، ج ۴ ص ۵۲۳-۵۲۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۸۸

ازین در همین مجلسها هم اشعاری که از قدیم بهمت شاعران شیعی مذهب در منقبت یا مصیبت اهل بیت سروده شده بود بر رسم «مناقیبان» «۱» بوسیله «مناقب‌خوانان» یا «مدح‌خوانان» یا «مصیبت‌خوانان» با لحن تأثرانگیز خوانده شد و مردم بر آن خواننده‌ها و سروده‌های حزن‌آور گریستند و این رسم هنوز در ایران متداولست.

در این مجلسهای عزای اهل بیت و شهیدان کربلا از روزگاران پیشین چنین معمول بود که یکی می‌گفت و دیگران می‌گریستند و هردوان کار خود یعنی گریاندن و گریستن را وسیله‌ی قاطع برای کسب درجات بلند اخروی می‌شمردند، و هنوز نیز چنین است. در قصیده‌ی از سیف الدین محمد فرغانی شاعر بلندپایه قرن هفتم و هشتم هجری «۲» که بزودی درباره آن سخن خواهم گفت، بیت زیرین رساننده همین معنی است:

در گریه سخن نکو نیاید من می‌گویم شما بگریید و اما سرودن شعر در «مراثی اهل بیت» و «ذکر مصیبت شهیدان کربلا» از روزگاران پیش آغاز شده بود و یکی از بهترین نمونه‌های آن قصیده‌یست از سیف الدین فرغانی یاد شده که مسلماً برای خواندن

در عزای «کشته کربلا» سروده شد و گوینده در آن مردم را در طلب «نزول غیث رحمت» بگریستن و نعره زدن و نالیدن و ندبه کردن دعوت کرده است، و آن قصیده بدین مطلع آغاز می‌شود:

ای قوم درین عزا بگرییدر کشته کربلا بگریید «۳» سرودن اینگونه منظومه‌ها در عهد صفوی بمقتضای زمان بسیار بیشتر از پیش روایی گرفت و با سروده‌های محتشم کاشانی (م ۹۹۶ ه) بمرتبۀ اعلی رسید، و پس از شیوع این رسم در میان شاعرانست که مجموعه‌هایی از مرثیۀ اهل بیت ترتیب

(۱) - درباره «مناقیان» رجوع شود بهمین کتاب، ج ۲ چاپ پنجم ۲۵۳۶ شاهنشاهی ص ۱۹۲-۱۹۳.

(۲) - درباره او و شرح احوال و آثارش بنگرید بهمین کتاب ج ۳ ص ۶۲۳-۶۴۵.

(۳) - همین کتاب، ج ۳، ص ۱۴۲-۱۴۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۸۹

یافته و در مجلسهای عزاداری محل استفاده شده است.

تعزیه‌خوانی یعنی نمایش منظوم واقعه کربلا- که همانند تأثرهای قدیم یونانی و رومی در هوای آزاد انجام می‌شد، از همین دوره رواج یافت و در عهد قاجاری بکمال رسید، و بموقع درباره آن سخن خواهم گفت.

تشکیل مجلسهای مذهبی دیگری از دوران صفوی در ایران معمول شد که شیعیان در آن حضور می‌یافته و به‌مراه یکی از «اهل عمام» دعا می‌خوانده و از کتابهای متعددی که در تمام آن دوره در بیان «ادعیه و اذکار» فراهم می‌آمده در اینجاها استفاده می‌کرده‌اند. این مجلسها در «لیالی متبرکه» بویژه در شبهای «احیاء» در ماه رمضان تشکیل می‌شد. کسی که در اشاعه این رسم در عهد صفوی کوشیده محقق ثانی علی بن حسین عبد العالی کرکی «۱» (م ۹۴۰ ه) معاصر شاه تهماسب است.

وی همانست که عالمان سنی او را مخترع مذهب شیعه لقب دادند «۲» زیرا بسیاری از سنتها را بدعوی آنکه نایب امام است، گذارد و از آنجمله در «اقامت جمعات و جماعات» سعی بسیار بکار برد «۳» و شیوه‌یی که او در این راه داشت تا پایان عهد صفوی جاری بود و آخرین کسی از عالمان دین آن دوره که در این باب بسیار می‌کوشید ملا محمد باقر مجلسی «۴» (م ۱۱۱۰ ه) معاصر شاه سلیمان و شاه سلطان حسین بود. وی توانست در «ایام شریفه» و «لیالی الاحیاء» هزاران تن از خلق را در «مواضع عبادات» و «احیاء» گردآورد و بخواندن دعا و ذکر و ورد بگمارد «۵».

مفاسد زمان

در برابر بسیاری از جنبه‌های افتخارآمیز تاریخ ما که عهد صفوی بدانها آراسته است فسادهایی هم دامنگیر اهل

(۱) - درباره او بنگرید بروضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۰ بعد. عادة نام این عالم را «علی بن عبد العال» می‌نویسند.

(۲) - ایضا روضات ج ۴ ص ۳۶۲.

(۳) - ایضا همان جلد ص ۳۶۹.

(۴) - درباره او بنگرید بروضات الجنات، ج ۲ ص ۷۸ بعد.

(۵) - ایضا ج ۲ ص ۸۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۹۰

ایرانزمین بود که بازگفتن بعضی از آنها از باب عبرت خواننده خالی از فایده نیست دسته‌یی ازین فسادها مولود سوء تربیت طبقه

حکومت گزار آن دوران خاصه قزلباشان بود که پایه‌های تخت صفوی بر شانه‌های آنان استقرار داشت ولی فساد دستگاه سلطنت را که درست پس از دوران طلایی شاه عباسی آغاز یافت، باید بر سر همه این تباهیها پنداشت. محروم ساختن شاهزادگان از زندگی در جامعه و از تمرین فرمانروایی و جنگاوری، وقتی با ثروت سرشار و انباشتگی خزانه سلطنتی بیکجا فراهم آمد، آنان را بعیش و نوش و استماع ساز و سرود و غفلت از بود و نبود ملک فراخواند.

جانشین شاه عباس، سام میرزا، که در پادشاهی «شاه صفی» خوانده شد، بر همین منوال پرورش یافته و از کار سیاست و ریاست بی‌خبر مانده بود. در روزگار سلطنت بمهمات ملک علاقه‌ی نشان نداد و مانند دیگر پادشاهان دوره اخیر صفوی رشته کارها را بدست وزیران سپرده و خود بیاده‌گساری در کنار زنان حرمسرا پرداخته بود. خونخواری و آدم‌کشی او عاده در مستی صورت می‌گرفت و یکی از بزرگترین قربانیان این حالت امام قلی خان حاکم فارس و سردار بزرگ شاه عباس بود و گذشته ازین گروه بزرگی دیگر از سرداران سپاه را در این حال «علف شمشیر» گردانید و اثر این قتلها شکستهایی بود که از عثمانیان بر او وارد شد چنانکه پیش ازین گفته‌ایم.

این خوی زشت باده‌گساری را جانشین شاه صفی، شاه عباس دوم، هم رها نکرد. او با آنکه تنها پادشاه بزرگ صفوی بعد از شاه عباس اولست و از وی اثرهای خوب بازمانده، در باده‌نوشی چنان افراط می‌کرد که از توجه بکار ملک غافل می‌ماند و با هر کس و ناکس بر بساط شراب و کباب می‌نشست و عاقبت هم جان بر سر این خوی زشت نهاد و در سی و سه سالگی درگذشت (۱۰۷۷ هـ) و اگر خود را بدین سان از میان نمی‌برد شاید عمری درازتر می‌یافت و می‌توانست از انحطاط سریع دولت صفوی پیش‌گیری کند.

جانشین وی شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ) که او نیز دوران جوانی را در

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۹۱

حرمسرا با زنان و خواجه‌سرایان بسرآورده بود، چنان با آنان الفت داشت که تصمیم-های کشوری را در حال مصاحبت و با مشورت ایشان می‌گرفت و اگر وزارتش بر عهده مرد کاردانی مانند شیخعلی خان زنگنه نمی‌بود شاید پایان کار صفویان در دوره همین پادشاه فرا می‌رسید. او نیز مانند شاه صفی در حالت مستی و بیخودی بسیاری از بزرگان مملکت را بدست جلادان سپرد.

وقتی بدوران شاه سلطان حسین برسیم تأثیر سوء ثروت سرشار و راحت‌طلبی و کامرانیهای نابخردانه صفویان و دولتیاران را بهتر مشاهده می‌کنیم. از آن روزگار اطلاع مستقیمی داریم از تاریخ‌نویس خوش ذوق طنزگرایی بنام محمد هاشم آصف که خود و پدرش امیر محمد حسن خان و نیایش امیر شمس الدین محمد کارخانه آقاسی «۱» در دستگاههای اخیر دولت صفوی دخیل و شاهد بسیاری از جریانها بوده‌اند. وی اطلاعات دقیقی درباره شاه و دربار و بزرگان عهد و مفاسد درباری و اجتماعی و فساد متصدیان امور دینی فراهم آورده و در کتاب خود نقل کرده است. بنابر تخمینی که او زده مجموع ثروتی که شاه سلطان حسین از میراثهای گرانهای پدران و از درآمد سرشار دولت تنها در راه التذاذهای جسمانی خرج کرده بیست کرور تومان بود «که هر کروری پانصد هزار تومان و هر تومانی ده هزار دینار باشد» «۲». آنچه از عیش و نوش این پادشاه بوسیله مؤلف مذکور گزارش شده شگفت‌انگیز و عبرت آمیزست و عجیب‌تر آنکه پسر و جانشین شاه تهماسب ثانی از آنچه بر سر پدرش آمده بود پند نگرفت و با ارتکاب کارهای شرم‌آور قدرت از دست رفته‌ی را که بزور شمشیر و تدبیر نادری باز یافته بود، یکباره از کف داد «۳».

(۱)- بنگرید برستم التواریخ ص ۱۰۹.

(۲)- ایضا همان کتاب، ص ۸۳.

(۳)- شرح کارهای شاه تهماسب دوم بعد از شکست از سپاه عثمانی (۱۱۴۳ هـ) و بازگشت باصفهان و میخوارگی و عیاشی او، و اتخاذ تدبیر معروف نادر در نشان دادن آن پادشاه در حال ارتکاب منهیات بسرداران خود و عزل او، در رستم التواریخ (ص ۲۰۱-).

۲۰۲) به تفصیل آمده و آنچه در آنجا می‌بینیم همانست که در دیگر مأخذها با اندک تساهل در نقل حقایق ثبت شده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۹۲

ناسازگاری سرخ کلاهان و اثر آن در وضع دوران صفوی

مردانی که برگرد شاه اسمعیل صفوی جمع آمده بودند از طایفه‌های ترک زبان مختلفی بودند که در آذربایجان و دیار بکر و شام و آناتولی و کرانه‌های دریای مازندران سکونت داشتند مانند تکلو، روملو، شاملو، استاجلو، افشار، قاجار و جز آنها. اینان همه از ترک‌نژادانی بودند که در برابر ترکمانان عثمانی و آق‌قویونلو و قراقویونلو نتوانستند نمدی از کلاه فرسوده ایران و آسیای صغیر ببرند و بدنبال فرصتی می‌گشتند تا از رویدادهای آذربایجان و آناتولی و شمال عراق برای رسیدن بآب و نان و جاه و مقام، و یا گرفتن انتقام خود از ترکمانان امارت یافته مذکور بهره بردارند، و همینکه ستاره بخت «مرشد کامل» درخشیدن آغاز کرد پیشگاه او هجوم بردند و در شمار قزل برکان یا قزلباشان اصلی درآمده هسته بنیادی سپاه صفوی را تشکیل دادند و مردانه و از جان گذشته در رکاب مرشد جوان خود شمشیر زدند.

تا جذبه وجود استثنایی شاه اسمعیل در میان بود، این ترکان شمشیرزن همه شرطهای اطلاعات و انضباط را رعایت می‌کردند، اما همینکه آن کشورگشای دلاور بیماری حصه درگذشت، این ترکان وفادار و شیعیان خالص آغاز نفاق و جدال کردند، و چون دومین پادشاه صفوی تهماسب در آغاز کار خود ده سال بیشتر نداشت دسته‌های سرخ کلاه بدنبال همان محرک اصلی یعنی طلب قدرت و ثروت بجان هم افتادند خاصه طایفه‌های شاملو و روملو و تکلو در مقابله با طایفه استاجلو بکشتار یکدیگر برخاستند و یک جنگ بزرگ در نزدیکی سلطانیه میان آنان رخ داد که بشکست قبیله استاجلو تمام شد «۱» (۹۳۲ هـ) ولی کار بهمین جنگ خاتمه نیافت و

(۱) - احسن التواریخ روملو ص ۱۹۱ - ۱۹۴. یک سال بعد از واقعه زبرین یعنی در سال ۹۳۳ هـ جنگ دیگری میان همین قبیله‌ها نزدیک اردبیل در گرفت و پیروزی استاجلو انجامید. استاجلوها با نیروی کافی بجان تبریز یعنی پایتخت پیش‌رفتند لیکن شکست در آنان افتاد و گروه کثیری از آنان بقتل رسیدند (احسن التواریخ ص ۱۹۸ - ۲۰۰).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۹۳

فتنه‌ها میان آن دو گروه بردوام بود و در این گیرودارها بسی از آنان بدیار نیستی شتافتند، و کار حتی بغارت دارایی مخصوص پادشاه کشید و دسته‌یی از این ترکان درهم افتاده دوبار «مکمل و مسلح» به «دولتخانه» حمله‌ور شدند. از بخت بلند شاه تهماسب این طایفه‌ها که بجان هم درافتاده بودند، خود یکدیگر را از میان می‌بردند و شاه تهماسب نیز که از استعدادی فطری برای چاره‌گری در اینگونه دشواریها برخوردار بود، با تحریک هر دسته‌یی از آنان دسته دیگر را کشتار می‌کرد. مثلاً وقتی که یکی از سران شاملو با ایل خود بدولتخانه هجوم کرد طایفه تکلو را بر سر آنان گماشت و کشتاری بواجب از ایشان کرد و بعد که طایفه تکلو بهمین جسارت مبادرت نمودند شاملوها را مأمور نابود ساختن آن قوم نمود و بسیاری از سران آن طایفه را بدین طریق بدیار بوار فرستاد «۱» - باید قبول کرد که در این غوغای خطرناک اختلاف سرخ کلاهان که طبقه واقعی حاکم بر ایران بودند، تنها وسیله بقای حکومت مرکزی واحد پیشوایی مرشد کامل و قیادت مذهبی بعنوان ولایت و ریاست اعتقادی بود و اگر چنین نمی‌بود بی‌گمان دوران هروسپ شاهی ترکان دیگر باره در ایران بر سر کار می‌آمد.

در سال ۹۸۲ هـ شاه تهماسب بیماری تب محرقه گرفتار شد و مزاجش از اعتدال افتاد. سرخ کلاهان که پایان عمر مرشد کامل را نزدیک دیدند باز بر سر تحصیل قدرت بجان یکدیگر افتادند و «میان امرا و ارکان دولت خصومت و نزاع چند نوبت واقع شد» «۲» و

همینکه شاه تهماسب در ۱۵ صفر ۹۸۴ بدرود حیات گفت جنگ و ستیز وحشتناک بین طایفه استاجلو و طایفه‌های تكلو و روملو و افشار و قاجار و بیات و جز آنها در گرفت و بقتل حیدر میرزا پسر شاه تهماسب که مدعی جانشینی پدر بود، و طرفداران او منجر گردید و همین اختلافها بود که سرانجام به

(۱) - درباره همه این وقایع اسف‌آور رجوع شود به «تذکره شاه طهماسب» چاپ برلین ۱۳۴۳ ه ق، از ص ۱۰ تا ص ۱۹.

(۲) - احسن التواریخ ص ۴۵۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۹۴

بیرون آوردن اسمعیل میرزا پسر دیگر تهماسب از قلعه قهقهه و اجتماع طایفه‌های قزلباش بر گرد او و انتخاب وی پادشاهی کشیده شد و مسلماً یکی از علت‌های باز-گشودن دست شاه اسمعیل دوم در قتل بستگان خود و عده کثیری از سران قزلباش همین درگیریهای چند جانبه بود «۱» چنانکه در این راه حتی از کشتن حامی بزرگ خود حسینقلی خلفا نیز دست بازداشت و طبعاً همه سران استاجلو که از حیدر میرزا جانب‌داری کرده بودند از چشیدن جام قهر پادشاه خونریز در امان نماندند و کار این انتقام گرفتن از استاجلوها بدانجا کشید که در هر جای کشور هر کس بر یکی از بزرگان آن طایفه دست می‌یافت می‌توانست بی‌هیچ بهانه‌ی او را از پای درآورد و در همان حال هم شاه اسمعیل بقلع‌و‌جمع صوفیان کرد که در قزوین اجتماع داشتند گماشته در یک روز پانصد تن از آنان را بدیار نیستی فرستاد و آنگاه گروه بزرگی از سران قزلباش و شاهزادگان صفوی بهانه دست داشتن در این کشتار نابود شدند و پیداست که همین زیاده‌رویها در قتل این و آن بود که بقولی بمسموم ساختن شاه اسمعیل دوم بردست یکی از امیران پایان یافت «۲».

اما با مردن یا مسموم شدن اسمعیل ثانی اختلاف سران قزلباش پایان نگرفت بویژه که ناتوانی محمد خدابنده پادشاه و دخالت‌های ناموجه همسرش مهد علیا در کارهای کشور و مخالفتها یا جانبداریهای دسته‌های قزلباش، آنان را روز بروز بیشتر بجان هم می‌افکند و یا در طغیان و خودکامگی مصمم‌تر می‌ساخت و بر هرج و مرج شگفت‌انگیز ایران در یازده سال پادشاهی خدابنده می‌افزود و حتی دامنه کشاکش را بخاندان شاهی می‌کشاند تا بجایی که خدابنده و پسرش حمزه میرزا ناگزیر برای مطیع کردن طایفه شاملو که در خراسان بحمايت از عباس میرزا برخاسته بودند بدان‌جانب لشکر بردند؛ و حمزه میرزا هرات را که مقر حکومت برادرش بود در حصار گرفت و عاقبت بشرط تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ بین او و عباس میرزا

(۱) - درباره همه این رویدادها بنگرید باحسن التواریخ ص ۴۶۵ ببعد.

(۲) - احسن التواریخ ص ۴۹۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۹۵

با برادر صلح کرد.

در دنباله همین اختلافها بود که حمزه میرزا با توطئه قزلباشانی از طایفه‌های ترکمان و افشار کشته شد (۹۹۴ ه) و سپس وضع کشور بدان درجه از نابسامانی رسید که عباس میرزا و حامیانش علی قلی خان شاملو و مرشد قلی خان استاجلو از خراسان بقزوین تاختند و این واقعه بود که بخلع محمد خدابنده از سلطنت و جلوس شاه عباس بزرگ بسال (۹۹۶ ه) و رهایی قطعی مملکت از پریشانی منجر گردید.

شاه عباس که در عین جوانی بیاری استعداد فطری خود علت اساسی ضعف سلسله صفوی را خوب شناخته بود بمحض استقلال در امر سلطنت نقشه نابود کردن متنفذان قزلباش را طرح کرد و آنگاه، پیش از آنکه شروع بجنگهای مشهورش با ازبکان یا عثمانیان

نماید یک لشکر سواره از خزانه خود تشکیل داد و با همان سپاه بدفع سرکشان داخلی پرداخت و بیاری بعضی از همین سپاهیان بود که توانست خود را از شر تسلط مرشد قلی خان رئیس قبیله استاجلو برهاند و او را بوضع فجیعی بدست آنان بقتل رساند، اما ضعف قزلباشان هنگامی فرارسید که شاه عباس بیاری برادران شرلی سه دسته معروف از سپاهیان مجهز خود را بنام «شاه سیون» (-) هواخواه شاه) تشکیل داد یعنی: دسته قوللر که سواره نظام تفنگدار بود، و دسته پیاده نظام، و دسته توپچیان. بعد از تشکیل این سه دسته که از طایفه‌های قزلباش نبودند، شاه عباس شماره سپاه قزلباش و نیروهای چریک را که در هر ولایت از درآمد همان سامان سازمان می‌یافتند بنصف تقلیل داد و بدین طریق از اتکاء قدرت خود بر قزلباشان بی‌نیاز گردید، و چون ارتش «شاه سیون» هم از نژادهای گوناگون چرکس و ارمنی و گرجی و تاتار و ترکمان و تاجیک تشکیل یافته و اصلاً موضوع اتکاء دسته‌های سپاهی بر قبیله معینی مطرح نبود، اثر قزلباشان در حمایت یا عدم حمایت از پادشاه از میان رفت، و یکی از علت‌های ثبات اوضاع در دوران بعد از شاه عباس، با عدم لیاقت و کاردانی پادشاهان، همین بود و اگر جانشینان شاه عباس

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۹۶

در نگهداری چنین سپاه ورزیده و مجهز مراقبت می‌کردند و آن را بتدریج متلاشی نمی‌نمودند، دچار وضع وخیم شاه سلطان حسین در برابر افغانان نمی‌شدند.

خشونت و خونریزی رفتارهای نابهنجار

بنیاد سلطنت صفوی از همان آغاز کار بر خشونت و خون-ریزی‌هایی نهاده شد که گاه تا مرز توحش و بربریت پیش می‌رفت. این خوی خون‌آشامی چهره ناساز خود را بگونه-های گوناگون می‌نمود: گاه در پوشش دین و پراگندن «دین حق»، گاه در جامه سیاست و تدبیر ملک، و بیشتر در راه فرونشاندن آتش خشم و کینه و نفاق. درین راه سربریدن، دست و پا بریدن، مثله کردن، پوست کندن، گاه در پوست آدمیزاد انباشتن، دوشقه کردن، چشم کندن، میل در چشم کشیدن، خفه ساختن و ازینگونه کارهای بسیار وحشیانه بآسانی انجام می‌شد و «مرشدان کامل» اگر در فرونشاندن آتش خشم و آزی که درین زمینه داشتند کسی از دوران نمی‌یافتند بنزدیکان خود، بحرم خویش و برادران و پسر عمان و آخر کار بفرزندان خود «۱» می‌پرداختند، چنانکه صحیفه‌های تاریخ بتلخی تمام گویای چنین حقیقت‌هاست.

شاه اسمعیل اول بعد از غلبه بر الوند میرزای بایندری در جنگ «شرو» که بسال ۹۰۷ ه رخ داد، فرمود تا خلیفگان سه گانه نخستین (یعنی ابو بکر و عمر و عثمان) را در کوی و برزن لعن کنند و «هرکس خلاف کند سرش از تن بیندازند» «۲» و همین کار را چنانکه خواهیم دید، در همه مرحله‌های بعدی انجام داد و در حقیقت

(۱)- یکی از پلیدترین و پست‌ترین کارهایی که شاید در شمار بزرگترین جنایتهای تاریخ باشد کشتن محمد باقر میرزا مشهور به «صفی میرزا» پسر ارشد شاه عباس است که جوانی شجاع و نیک‌سیرت و خوشخوی بود. دستور قتل او برای حفظ ظاهر، صورت توطئه شرم‌انگیزی یافته است. یکی از غلامان چرکسی شاه بنام «بهبود بیگ» مأمور این جنایت شده بود. او شاهزاده را در حالی که تنها و بقصد دولخانه از کوچه‌یی می‌گذشت، کشت و بعد بطویله خاص شاهی تحصن جست و پس از اندک زمانی بخشوده شد (۱۰۲۴ ه) (عالم آرای عباسی ص ۸۸۳-۸۸۹). باز درین باره و کور کردن دو پسر دیگر شاه عباس سخن خواهیم گفت.

(۲)- احسن التواریخ روملو، ص ۶۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۹۷

مذهب دوازده امامی را با خون ریختن و ایجاد بیم و هراس همگانی در ایران شایع ساخت و بدتر از همه آنکه هر نوع رفتاری را

درینگونه موردها به «حضرات ائمه» نسبت داد یعنی مدعی کسب دستور از آنان، چه در بیداری و چه در خواب، بخشونت و کشتار و تاراج گردید!

یکی از جهانگردان ایتالیایی بنام آنژیوللو «۱» که شاه اسمعیل را دیده و اطلاعات مشروحی درباره سیرت و شمائل او داده است، در شرحی از کشتار سپاهیان الوند میرزا و زن و مرد و آل و تبار سلطان یعقوب بایندری، و سیصد تن از درباریان و بسیاری دیگر از خاص و عام تبریزیان، چنین نوشته است: «گمان ندارم که از عهد نرون تاکنون چنین ظالمی بوجود آمده باشد!» «۲». وی در شرح ورود شاه اسمعیل بتبریز خشونت‌های عجیب ازو نقل می‌کند «۳». اما سخت‌ترین رفتاری که وی با اسیران خود کرد آنست که در چیرگی بر کیا حسین چلاوی فرمانروای مازندران، و «محمد کرّه» حکمران یزد از او سرزد. کیا حسین چلاوی را که در دژ فیروزکوه پناه بسته بود، بعد از قتل عام ده هزار تن از طرفدارانش در قفسی آهنین محبوس ساخت و آن بیچاره از اضطراب گردنش را بر یکی از سیخهای سرتیز قفس چندان فشرد تا مرد. با این حال جسد او را همچنان در قفس به‌مراه سپاه تا اصفهان بردند و در آنجا آتش زدند «۴». اما عذاب محمد کرّه ابرقوهی ازین سخت‌تر بود. وی در انقلابهایی که مقارن قیام شاه اسمعیل بروز کرده بود، یزد را تسخیر نموده و سر بطاعت پادشاه صفوی درنیاورده بود. شاه اسمعیل در سال (۹۱۰ هـ) او را مغلوب و مقید کرد و در قفسی محبوس ساخت و فرمان داد غسل بر تنش بمالند «تا از نیش زنبوران الم فراوان

(۱)-Angiolello.

(۲)- ترجمه تاریخ ادبیات ایران، برون، ج ۴، تهران ۱۳۱۶ ص ۴۹.

(۳)- ایضا ص ۵۰.

(۴)- حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴ ص ۴۷۸؛ احسن التواریخ روملو ص ۷۷؛ عالم آرای صفوی، تهران ۱۳۵۰، ص ۹۸-۹۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۹۸

بدان جاهل نادان رسد» «۱» و او را بهمین حال به‌مراه سپاه می‌بردند تا در اصفهان با هفت تن از اطرافیان خود بحکم پادشاه صفوی با قفس در آتش انداخته شد (۹۱۰ هـ) «۲».

در همین سال ۹۱۰، موقعی که شاه اسمعیل سرگرم محاصره یزد بود، نامه‌یی از سلطان حسین بایقرا با مقداری تحفه و هدیه دریافت داشت ولی چون آنها را لایق مقام و مرتبه خود نمی‌دانست کینه‌یی سخت در دل گرفت و بی‌آنکه مقدمه نقاری میان او و پادشاه تیموری باشد از راه بیابان یزد بشهر طبس حمله‌ور شد و او و قزلباشان «هرکس را در آن بلده یافتند بتیغ بی‌دریغ گذرانیدند و غنیمت بی‌نهایت گرفته آثار کمال اقتدار ظاهر گردانیدند، آنگاه سورت غضب پادشاه عجم و عرب سمت تسکین پذیرفته بفتح قلعه التفات نمود و عنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد توجه فرمود» «۳» و در این حادثه «قریب هفت هزار کس از مردم طبس کشته شدند» «۴».

عقل سلیم این ایلغار ناجوانمردانه را بر مردم بی‌گناه شهری که اصلا در داستان مکاتبه پادشاه تیموری بفتح صفوی دخالت نداشتند، نمی‌بخشد و آنرا فقط نوعی از ارضاء شهوت «آدم کشی مغولانه» می‌داند!

رفتار شاه اسمعیل با جسد بیروح محمد شبیانی (شییک خان) هم از گفتنیهای تاریخت. درستست که ازبکان با آنهمه تاراج و کشتار که در خراسان کرده بودند، اصلا شایستگی بخشش نداشتند، اما این سختگیری تنها نسبت بزندگان جوانمردانه بود نه درباره مردگان و اجساد بی‌روان. و آنگهی، چنانکه بعد از این خواهیم دید، جنگهای ازبکان با دولت صفوی بیبانه‌های مذهبی بود نه ارضی. امیر حسن روملو می‌نویسد: «بعضی از ملازمان موکب همایون در میان کشتگان شییک خان را یافتند که از غلبه مردم خفه شده جان تسلیم کرده بود خاقان اسکندرشان همان لحظه فرمود

(۱) - احسن التواریخ، ص ۸۴.

(۲) - حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴، ص ۴۷۸ - ۴۸۰؛ احسن التواریخ ص ۸۲ - ۸۴؛ عالم آرای صفوی، ص ۹۹ - ۱۰۳.

(۳) - حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۸۰.

(۴) - احسن التواریخ ص ۸۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۹۹

که سر پرشّر او را از بدن جدا ساخته پوست کردند و پرگاه کرده بسلطان بایزید پادشاه روم فرستادند و استخوان کله‌اش را در طلا گرفته قدحی ساختند و در آن جام شراب ریخته در مجلس بهشت آیین بگردش درآوردند...» (۱). بنابر اشاره نویسنده مجهول تاریخ شاه اسمعیل که واقعه را ناآگاهانه بنحوی دیگر نقل می‌کند، چهار دست‌وپای شییک خان را نیز بفرمان مرشد کامل از مرفق و زانو بردند (۲) و دست او را در مصاحبت میرزا محمد طالش برای آقا رستم پادشاه مازندران که حاضر نشد در جنگ با شییک خان شرکت کند، فرستاد و گفت که «اندیشه از حشمت آقا رستم نکرده و از دوال پایان و کرگساران هیچ پروایی نکند و برود در میان بیشه مازندران و هیچ وجودی بر دیوان مازندران نگذارد» (۳). بروایت همین مورخ چون آقا رستم دست بریده شییک خان را دید «زهره‌اش شکافت» و بیهوش بیفتاد (۴).

این رفتارهای نابهنجار آدمیزادگان را با هموعان خویش در سراسر آن عهد همراه هرگونه خشونت و خونریزی ملاحظه می‌کنیم. شاه تهماسب در حمله‌یی که بسال ۹۴۷ هـ بقصد «نصرت دین اسلام و تقویت دین رسول» (۵) بگرجستان کرد، در آن سرزمین غوغایی از قتل و غارت براه انداخت که نهب و تاراج ازبکان در خراسان بهیچروی یارای برابری با آن نداشت. شرح مفصلی که امیر حسن روملو در این باره می‌دهد اگرچه شاید موجب انبساط خاطر خود او بود، لیکن بواقع رقت‌بار

(۱) - احسن التواریخ، ص ۱۲۲.

(۲) - عالم آرای صفوی، تهران ۱۳۵۰، ص ۳۱۴.

(۳) - ایضا ص ۳۲۲. امیر حسن روملو در این باره می‌نویسد: «حاکم مازندران آقا رستم روزافزون روزی پیش از فتح خراسان بر زبانش جاری شده بود که دست منست و دامن شییک - خان! چون خاقان اسکندرشان شییک خان را بقتل آورد حکم کرد که درویش محمد یساول یک دست شییک خان را بساری برده در دامن آقا رستم اندازد بنابر آن اعراض کرده رحلت نمود.» (احسن التواریخ، ص ۱۲۴).

(۴) - عالم آرای صفوی، ص ۳۲۵ - ۳۲۷.

(۵) - احسن التواریخ ص ۲۹۶

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۰۰

و نشانه‌یی از کمال سنگدلی و بی‌رحمیست (۱). در این حمله بی‌رحمانه «غازیان ظفر شعار بزخم خنجر آبدار و شمشیر آتش‌بار عرصه ولایت گرجستان را از وجود گبران ناپاک پاک گردانیدند!» (۲). مقصود ازین «گبران ناپاک» مسیحیان گرجستانست! .. و در همان حال روشنگر بداندیشیها درباره بهدینان. در حمله سوم «شاه دین پناه» (۳) بگرجستان که بسال ۹۵۸ هـ انجام شد «غازیان ظفر شعار پست و بلند دیار کفار را احاطه فرمودند و هر کوه و کمر که گریزگاه آن قوم گمراه بود از لگدکوب دلاوران با هامون یکسان شد و یک متنفس از آن مشرکین از دایره قهر و کین و الله محیط بالکافرین جان بسلامت بیرون نبرد و اهل و عیال و اموال و اسباب بارث شرعی از مقتولان بقاتلان انتقال نمود. خوبرویان گرجی‌نژاد و پری‌وشان آدمی - زاد ... مقید عبودیت و پرستاری شدند

... «۴». حسن روملو فجایعی را که شاه تهماسب و قزلباشان در پوشش «دین» از تخریب و غارت و کشتار و برده کردن زنان و کودکان مسیحی و قتل «کشیشان بدگهر کریه منظر» و خرد کردن ناقوس عظیم هفتاد منی هفت جوش و حتی کندن درهای آهنین و زرین کلیساها و فرستادن آنها «بخزانه عامره» با همه گنجینه‌ها که در معابد مسیحیان گرج فراهم آمده بود و بسیار نابهنجاریهای دیگر، با لحنی حماسی مقرون بکمال تفاخر شرح می‌دهد «۵» اما نمی‌گوید که قصد واقعی «شاه دین پناه» و «غازیان ظفر شعار» از آزار مردمان ضعیف یک ولایت بچنگ آوردن خواسته و مال آن دیار و باسارت بردن «پری‌وشان آدمی‌زاد» گرجی بود که از آن تاریخ بعد در حرمسراهای پادشاهان و بزرگان عهد صفوی بوفور یافته می‌شد- ند و گر نه اینان همان بودند که چون از حمله سپاهیان عثمانی خبر می‌یافتند آبادیهای سر راهشان را تاراج و تهی می‌کردند و خود را بدشمن نمی‌نمودند تا با عبور از راههای

(۱)- احسن التواریخ حوادث سال ۹۴۷.

(۲)- ایضا ص ۲۹۷.

(۳)- شاه دین پناه لقب و یا عنوانیست که برای شاه تهماسب بکار می‌رفته.

(۴)- احسن التواریخ ص. ۳۵۲

(۵)- احسن التواریخ، ص ۳۵۱-۳۵۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۰۱

بی‌آب و آذوقه خسته شوند و راه خود پیش گیرند و بوطن مألوف باز گردند «۱».

اینگونه خونریزیها که در سراسر عهد شاه تهماسب جریان داشت مسلماً دنباله همان شیوه‌یست که سرخ کلاهان در قیام «خاقان اسکندرشان» «۲» آموخته و بکار برده بودند و موضوع تازه‌یی در دوران پادشاهی صفویان و یا اصولاً- کار تازه‌یی از عهد خوارزمشاهان آل اتسز و چنگیزیان بعد نیست؛ ولی آن پادشاه سنت «آدم‌سوزی» راهم که پدرش باب کرده بود برطاق نسیان نهاد. در سال جلوس شاه تهماسب (۹۳۰ هـ) آخرین وزیر شاه اسمعیل یعنی امیر جلال‌الدین محمد تبریزی معروف به «جلال‌الدین خواندامیر» هنوز بشغل خود ادامه می‌داد. وی بتوضیح غیاث‌الدین خواندمیر مردی فاضل و از خاندانی شریف بود «۳» و چنانکه امیر حسن روملو گفته است «۴» میان وی و الله و امیر الامراء شاه تهماسب، دیو سلطان روملو، کدورتی رخ داد و بهمین سبب وی را نیز طعمه آتش کردند.

شاه تهماسب خود این موضوع را چنان ساده گرفته بود که در تذکره در کمال ایجاز چنین نوشت: «و خواجه جلال‌الدین محمد بنابر بعضی قبایح که ازو صادر شده بود مؤاخذ گشت و آخر سوختندش ...» «۵». معروفست که خواجه در سوختگاه این بیت می‌خواند:

گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد! اندکی دنبال‌تر ازین واقعه، در سال ۹۳۲ هـ، جماعت شاملو که موجبشان نرسیده بود، بخانه خواجه حبیب‌الله، از وزیران و سرداران تهماسب، که مردی

(۱)- بنگرید بهمین جلد، ص ۱۵.

(۲)- عنوانیست که معاصران و مورخان شاه اسمعیل بدو دادند.

(۳)- حبیب‌السیر، تهران خیام، ۴، ص ۵۴۹-۵۵۰ و ۵۹۸-۵۹۹.

(۴)- احسن التواریخ، ص ۱۸۴.

(۵)- تذکره شاه تهماسب، چاپ برلین، ۱۳۴۳ هـ ق، ص ۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۰۲

نیکونهاد بود، ریختند و او و پسر و صد تن از اتباعش را پاره پاره کردند، چون سگانی گرسنه که بر سر مردارها افتند! «... وی بغایت کریم بود و در ماه رمضان هر کس که استعداد گوشت خریدن نداشت زیاده از آنچه در آن ماه او را کافی بود بوی دادی. در اوایل زمستان بمحتاجان عور جامه‌های پنبه‌دار و پوستین حرارت شعار ارزانی داشتی و مقرر کرده بود که مریضان محتاج اسباب علاج از شربت‌خانه او ستانند و یکی از ملازمان خود را تعیین کرده بود که هر روز در اطراف ولایت گردیدی، غریبی که فوت شده باشد او را کفن دادی و از مردم اکابر کسی که بصحبت او می‌رسید از وی می‌پرسید که اگر در جوار تو محتاجی باشد مرا اعلام کن...» (۱).

در سال ۹۴۳ ه یکی از سنیان، خواجه کلان غوریانی، که عیب‌الله خان ازبک را در عبور از ناحیه غور پذیره شده و از بیم آن ازبک پادشاه ایران را بنیکی یاد نکرده بود، بدستور تهماسب محکوم بقتل شد. «فرمان‌بران او را کشان‌کشان بچهار سوق هرات برده پوست کنند و پر کاه کرده بر سر چوب تعبیه کردند!» (۲).

سال بعد (۹۴۴ ه) خواجه کلان دیگری در دام بلا افتاد. او را بتبریز بردند و «چون نظر شاه خجسته نهاد بر آن بد اعتقاد افتاد فرمود که او را از مناره نصریه از خصیه‌اش آویختند تا بمشقت تمام بدار الجزا انتقال نمود!» (۳).

در همین سال خواجه محمد صالح بیتکچی از استراباد برسم اسارت بتبریز برده شد. «چون بتبریز رسید غازیان بتوهم آنکه الفاظ بی‌ادبانه بر زبان وی جاری نگردد جوال‌دوزی بر زبان آن بد روز زده قوت تکلم ازو سلب کردند و بنظر سیاست اثر نواب شاهی رسانیدند. پادشاه ظفر ورود آن مردود را فرمود که در خم کرده بر بالای مناره نصریه برده، بیندازند. فرمان‌بران امتثال حکم کرده در حال آن

(۱) - احسن التواریخ، ص ۱۹۸.

(۲) - احسن التواریخ، ص ۲۷۹.

(۳) - ایضا ص ۲۸۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۰۳

بد فعال بعالم دیگر انتقال نمود». (۱) نظیر همین رفتار با مظفر سلطان امیر دیباج (دیباچ) شد. فرمان شاه تهماسب او را در قفس آهنین گذاردند و از میان دو مناره مسجد حسن پادشاه تبریز آویختند و آتش زدند (۲)؛ امیر سعد الدین عنایت الله خوزانی هم با قفس آهنین طعمه حریق گردید و رکن الدین مسعود کازرونی از عالمان و پزشکان نام‌دار که بخشم سلطان گرفتار شده بود در میان شعله‌های آتش جان سپرد (۳).

خونریزیهای شاه اسمعیل ثانی چندان بود که بی‌گمان نشان از جنون خاص او درین راه می‌دهد و چنان در تاریخ مشهورست که حاجت بیازگفتن ندارد، و گذشته ازین آنجا که بحثی از کشتار بستگان بدست شاهان صفویست، از بد کرداریهای او سخن خواهد رفت، و همانجا حرص شاه عباس اول را درین راه بگونه‌یی می‌یابیم که بقتل پسر ارشدش صفی میرزا و بکود کردن دو پسر دیگرش انجامید. در عهد آن پادشاه نامور که خدمت‌های جایی برای انکار تنگ چشمان ناسپاس نمی‌گذارد، گاه رفتارهای عجیب با خلق خدا باز می‌خوریم مثلاً- از جمله کیفرهایی که در عهد و فرمانش جاری بوده است جوشانیدن آدمیزادگان بود در روغن گداخته و یا پوشانیدن قبای باروتی بر تن محکومان بدبخت و آتش زدن آن، و یا شکم دریدن، زنده پوست کردن، دست و پا بریدن، میل در چشم کشیدن، گوش و بینی بریدن، سرب گداخته در گلو ریختن، زبان بریدن، بسیخ کشیدن، پوست آدمی بکاه انباشتن، از دروازه‌ها واژگونه آویختن، در پوست گاو کشیدن، در گچ گرفتن و ازینگونه کارهای نابهنجار (۴).

- (۱) - احسن التواریخ، ص ۲۸۵.
- (۲) - عالم آرای عباسی، ص ۱۱۱.
- (۳) - احسن التواریخ، ص ۲۸۲-۲۸۳.
- (۴) - درباره این کیفرهای گوناگون بنگرید به: عالم آرای عباسی که بتفاریق و بمناسبت خلافهای بعضی از خدمتکاران یا سرکشان در ذکر حوادث سالها آمده است و به «زندگانی شاه عباس اول»، نصر الله فلسفی، ج ۲ و مأخذهایی که آنجا نشان داده شده است؛ و نیز به «تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس» تهران ۱۳۵۴، ص ۳۴۲.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۰۴
- یکی از کارهای بسیار وحشیانه دریدن محکوم بدندان و خوردن گوشت او بود! «پادری پول سیمون» از کشیشان کرملی که بارها در دیوان عدل عباسی حضور داشت و انواع مجازاتها را دیده و وصف کرده، از دوازده سگ آدمی خوار و دوازده مرد «زنده‌خوار» سخن می‌گوید که حتی در مجلس بار شاه عباس آماده دریدن و خوردن کسانی بودند که پادشاه حکم می‌داد و فرمان او را بی‌چون‌وچرا می‌گذاشتند «۱». این زنده‌خواران را «چیگین» یعنی دسته گوشت خام‌خوار می‌نامیدند و آنان پوششی خاص داشته و مأمور بوده‌اند که هنگام اجرای حکم محکوم را بدندان بدرند و گوشت خام او را بخورند!
- یکی از آباء یسوعی بنام «پدر کروسینسکی» «۲» چند سالی از دوره سلطنت شاه سلطان حسین و انقلابهای بعد از او، تا آغاز عهد شاه تهماسب دوم، با عنوان ریاست ژنرالیته‌های اصفهان در آن شهر می‌گذرانید. وی کتابی پرارزش درباره اواخر دوران صفوی نوشت بنام «تاریخ انقلاب ایران» که در آن سرگذشت دودمان صفوی را از آغاز تا سال ۱۷۲۷ میلادی (۱۱۴۰ هـ ق) یعنی تا مدتی بعد از رفع فتنه افغانان و قسمت بزرگی از دوران پادشاهی تهماسب دوم نگاشته است، و در آن کتاب دوره سلطنت شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هـ) را یکی از بدترین دوره‌های خون-آشامی تاریخ ایران شمرده و درباره آن گفته است که «بتحقیق در ایران باین خون-آلودی و بی‌شفقتی هرگز نبوده است» «۳» و هم او زمان پادشاهی آن گرج‌زاده خون‌آشام را دوره‌یی از «یک سلسله انقطاع ناپذیر از بی‌رحمی و خونریزی» توصیف نموده و چنین وصفی را هر جا که از او سخن گفته تکرار کرده است.
- این پادشاه که در حرمرای نیای خود تربیت یافته بود هیچیک از صفات او

- (۱) - تاریخ کشیشان کرملی ج ۱ ص ۱۵۸-۱۵۹. نقل از: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۳۴۰-۳۴۱.

(۲) - Pere Krusinsky

- (۳) - ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴ ص ۹۰.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۰۵
- را بمیراث نداشت و چنان از کار ملک بی‌خبر بود که بقول یکی از مورخان پایان عهد صفوی «۱» اگر در حال مستی فرمان قتل سران و بزرگان را نمی‌داد نشانی از پادشاهی آشکار نمی‌شد. درباره وی می‌نویسند که «هنگام مستی طبع خونخوار و ظالمش خودنمایی می‌کرد. یکی از قربانیان او امام قلی خان حاکم فارس و سردار سابق شاه عباس بود. همچنین عده زیادی از سرداران سپاه بدست او بقتل رسیدند و در نتیجه سپاه ایران بعزت آنکه تعداد معتناهی از امرای مجرب خود را از دست داده بود نتوانست هنگامی که جنگ با ترکها تجدید شد در مقابل آنان مقاومت کند. این جنگ دوره مصیبت‌باری را طی کرد و بالاخره در سال ۱۰۴۸ هجری (۱۶۳۸ م) بسقوط بغداد منتج شد. در سال قبل هم شاه جهان امپراطور مغول هند قندهار را دوباره به تصرف درآورد» «۲».

صفت‌های نیک جانشین او شاه عباس دوم بدیهایش را پوشانید چنانکه می‌توان از آنها در گذشت اما پسر شاه عباس دوم، شاه سلیمان که اصلاً نام نیای خود شاه صفی را داشت همان میخوارگی و درشتخویی او را تکرار کرد و بقول کروسینسکی «اهمیت عهد او فقط در سیاست‌های بیرحمانه و وحشیگریهایی است که حتی بیان یکی از آنها بر شخص گران می‌آید. وقتی که در حال مستی یا غضب بود، هیچکس از مجاورینش بر جان و مال خود ایمنی نداشت. دست‌ها، پاها، بینی‌ها و گوش‌ها برید، چشم‌ها بیرون آورد و زندگانی‌ها فدای کوچکترین هوس خویش ساخت. شخصی که در ابتدای مجلس طرب بیش از همه حضار طرف توجه او بود، در انجام مجلس بزم بقربانگاه می‌رفت. این حالتی است که سرجان شاردن نقل می‌کند و مشار الیه در بعضی از محافل مزبوره خود برای العین آن وقایع را دیده است. اشخاصی که

(۱) - جونس هانوی، دارای چند اثر مهم درباره اواخر عهد صفوی و عهد نادری. برون، ۴، ص ۹۴.

(۲) - لارنس لاکهارت، تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران، ایرانشهر ج ۱، تهران ۱۳۴۲، ص ۴۴۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۰۶

بحضور می‌رفتند چنان خود را در خطر می‌دیدند که یکی از بزرگان می‌گفت وقتی از حضور او مراجعت نمودم چند دفعه توجه کردم آیا سرم روی شانه‌هایم قرار دارد یا نه؟ «۱» - عجیب است که این مرد با آنهمه درنده‌خویی و تباهی دم از حمایت دین و «حفظه شرع مبین» می‌زد و از آقا حسین خوانساری مجتهد عهد خود (م ۱۰۹۹ ه) می‌خواست که هنگام غیبت او از اصفهان از وی در کار سلطنت نیابت کند و بجایش بنشینند و چنانکه می‌خواهد در کار ملک تصرف نماید و آقا حسین نیز چنین می‌کرد «۲». و عجیب‌تر آنکه از چنین مرد سفاک خون آشامی، پسری چون شاه سلطان حسین پدید آمد که بقول کروسینسکی از کثرت رحم‌آوری حتی در آن موردها که اجراء سیاست لازم و ضرور بود حرکتی از خود نشان نمی‌داد و روزی که بتصادف مرغایی را با تپانچه مجروح کرد فریاد کشید که: وای بخون آلوده شدم! «۳».

گویی ایران با آن پوست‌کندها و سوختن‌ها و آویختن‌ها خو گرفته بود و همینکه شاه نرمی و بی‌آزاری پیشه کرد ندیمان و خواجه‌سرایان دست بخود کامگی زدند و بیمی از کس بخود راه ندادند و هر وقت که خواستند سلطان را بصدور حکمهای ناروا و ارتکاب کارهای بیجا کشانیدند. شاه تهماسب دوم هم که در باز- یافتن قدرت از دست رفته خود را بآب و آتش می‌زد بزودی بازیچه دست نادر شد و آنچه بصرافت طبع خود انجام داد جز نشانه‌هایی از ضعف و شهوت نبود.

فته افغانان و سپس ظهور نادر و در دست گرفتن قدرت همه نتیجه همین اوضاع ناسازگار بود که بویژه از عهد شاه سلیمان بعد جریان داشت. خونریزی‌ها و ویرانگری‌ها و غارت‌های افغانان در ایران، خاصه در اصفهان از شرح بیرون و ذکر آن موجب تأثر و ملالست و چون از آن بگذریم بدوران نادر شاه افشار، از آغاز

(۱) - تاریخ ادبیات برون، ۴، ترجمه یاسمی، ص ۹۱.

(۲) - روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۲ ص ۳۵۱.

(۳) - تاریخ ادبیات ایران، برون، ج ۴ ص ۹۱-۹۲ نقل از تاریخ انقلاب ایران تألیف کروسینسکی (Pere Krusinsky)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۰۷

سپهسالاری تا پایان پادشاهیش می‌رسیم، که اگر خدمت‌های بزرگش در نجات دادن ایران از تسلط افغانان و عثمانیان و روسیان و دیگر کامیابی‌ها نمی‌بود، یقین جز نامی زشت از او باز نمی‌ماند. خشونت‌ها و آزارهای بی‌حساب او بویژه از هنگامی آغاز شد که بناحق و تنها بر اثر سعایت مغرضان و یا از راه بدگمانی و ترس بیجا فرزند رشیدش رضاقلی میرزا را کور کرد (۱۱۵۴ ه) و آنگاه پنجاه تن

از بزرگان درگاه را بدین بهانه که در روز واقعه دست از پایمردی برداشته بودند بدست جلادان سپرد.

بعد از غارت گنجینه‌های دهلی عشق بزخارف دنیوی و آزمندی چنان بر او چیره شده بود که در راه وصول مالیات و عوارض و جریمه‌های بی‌حساب دمار از خلاق برآورد و چون ناخشنودیهای مردم بشورشهایی در بعضی ولایتها کشید دست بکشتار خلق گشود و در خوزستان و فارس و کرمان و دیگر جایها قتل عامها کرد یا «کله‌منارها» برآورد تا پایان غم‌انگیز حیاتش فرا رسید و با فنای ناگهانش ایران بلبه پرتگاه کشانیده شد (جمادی الاخر ۱۱۶۰ هـ).

کشتار خویشاوندان

خشونتها و سخت کشیهای عهد صفوی تنها به محکومان و مظلومان از میان آحاد ملت منحصر نبود بلکه آتش این درخویی بسا دامن نزدیکان و بستگان پادشاهان خودکامه را نیز می‌گرفت چنانکه گروهی بزرگ از شاهزادگان صفوی بر سر این بدخویی در کام مرگ رفتند و ای بسا که در میان آن کشتگان ناحق مردمی با استعداد پیش از آنکه فرصتی از روزگار یابند بیدار نیستی شتافتند. شاه عباس بزرگ یکی از همین شاهزادگان مستعد بود که شاه اسمعیل ثانی فرمان کشتنش را داده و یکی از سران قزلباش، علی قلی خان شاملو، را برای اجرای حکم بهرات فرستاده بود. از خوشبختی علی قلی خان در ماه رمضان بدان شهر رسید و اجرای فرمان را بعد از ماه روزه موکول ساخت و قرار بر آن نهاد که عباس میرزای خردسال را در شب سوم شوال ۹۸۵ هـ بیدار نیستی فرستد، ولی در شب دوم آن ماه خبر مرگ اسمعیل ثانی بهرات رسید و شاهزاده

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۰۸

جوان از دام مرگ رست تا بزودی مایه افتخارهایی بزرگ برای کشورش گردد.

بتحقیق باید گفت یکی از مؤثرترین عاملهای ضعف خاندان صفوی همین کشتار بستگان بدست پادشاهان بود ولی این خوی زشت منحصر بدوران سلسله مذکور نیست و مرده ریگی است از دوران تیموری که اثر آن بزودی در دودمان جدید شاهی آشکار شد چنانکه قسمتی از انقلابهای عهد شاه تهماسب نتیجه کدور-تهای او و برادرانش سام میرزا و القاص میرزا و بهرام میرزا بود و از آن میان طغیان القاص در سال ۹۵۴ هـ بعثت پناه بردنش پیدایش عثمانی خطری بزرگ برای سلطنت شاه تهماسب ایجاد کرده بود. خویشاوندکشی صفویان ازین روزگار آغاز شد و بعد از تهماسب با کشتار عجیبی که شاه اسمعیل ثانی از شاهزادگان صفوی کرد «۱» بحد اعلای خود رسید؛ و در عهد محمد خدابنده با آنکه او خود مردی ناتوان بود، همین وضع بدست نزدیکانش ادامه یافت. زنش خیر النساء بیگم ملقب به «مهد علیا» این بار بجای پادشاه ایفای نقش اصلی را در کشتار برعهده گرفت و از نخستین قربانیهای او پریخان خانم خواهر پادشاه و از هوشمندان کارآمد خاندان صفوی بود که از سالهای آخر عهد شاه تهماسب تا آغاز دوره سلطنت خدابنده در اداره کارهای سیاسی کشور تأثیر بسیار داشت و بویژه در حفظ پایتخت (قزوین) از انقلاب و رفع اختلاف قبیله‌های قزلباش تا رسیدن پادشاه جدید یعنی خدابنده میرزا از شیراز و نشانیدن او بر تخت سلطنت همه اقدامهای اساسی بر عهده او بود، و اینک پادشاه خدمتهای گرانسنگ خود را دریافت می‌کرد. همینکه شاه نو و همسرش بقزوین رسیدند یکی از امیران قزلباش را بنام خلیل خان افشار که سابقا لله پریخان خانم بود، در مقابل ده هزار تومان پول نقد و تمام اسباب و اثاثیه مجلل پریخان خانم، مأمور خفه کردن آن بانوی مدبر مقتدر کردند و او فریب دیو آز پذیرفت و با پرورده خود بی‌وفایی کرد! این

(۱) - همین جلد، ص ۱۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۰۹

را هم بدانیم که پریخان خانم از مادری چرکسی و خالویش شمخال خان سلطان یکی از سرداران لایق ایران در خدمت شاه

تھماسب و شاه اسمعیل ثانی بود، و طبعاً در توطئه نابودی خواهرزاده می‌بایست دامی نیز در راه خالو بگسترانند. یکی دیگر از قبیله افشار بنام امیر اصلان مأمور این جنایت شد تا در پاداش حکومت شکی را که بر عهده شمخال خان بود بوی گذارند «۱». این هردو «اقدام شاهانه» در نخستین روز ورود محمد خدابنده بقزوین باضافه قتل شاه شجاع فرزند شیرخوار شاه اسمعیل ثانی انجام یافت. این درازدستی «مهد علیا» مقدمه درازدستیهای دیگر او بود که نتیجه قطعی آن کشته شدن خودوی و بروز اختلافی عظیم میان محمد خدابنده و حمزه- میرزا از طرفی و عباس میرزا از طرفی دیگر، گشت و سرانجام بحمله عباس میرزا و طرفدارانش بقزوین و اعلام سلطنت شاه عباس در سال ۹۹۶ هـ پایان گرفت.

هنگامی که شاه عباس قدرت را در دست گرفت، خاصه بعد از قلع و قمع سران متنفذ قزلباش، می‌بایست محاسبه دقیقی از جریانهای نامساعد خانوادگی صفویان بکند و همراه نظم عمومی که در کشور ایجاد می‌کرد، نظمی هم در رابطه اعضا خاندان صفوی بوجود آورد و ترتیبی دهد که بعد از دودمانش راه زوال نیاماید. اما او نه تنها چنین نکرد بلکه همان راه بیگانگی را با نزدیکان پیمود و حتی گامهای خود را در پیمودن این راه پرخطر تندتر و استوارتر ساخت. وی در ابتدای پادشاهی پدر و برادران و چند تن دیگر از خویشاوندان را در خفا بدژ ورامین فرستاد و در آنجا زندانی کرد و اگرچه در دومین سال پادشاهی بدنانان آزادی داد لیکن باز همان نقارهای پیشین خانوادگی شاه جوان را بتجدید خشونت برانگیخت، چنانکه محمد خدابنده تا بسال مرگ خود (۱۰۰۴ هـ) در حرمسرا زندانی گشت و برادران شاه عباس ابو طالب میرزا و تھماسب میرزا و برادرزاده اش اسمعیل میرزا کور شدند. چند سال بعد همین انگیزه کدورت‌های خانوادگی و بدگمانی نسبت بنزدیکان باعث شد

(۱)- درباره این وقایع رجوع کنید بعالم آرای عباسی، تهران، ج ۱ ص ۲۲۶، بعد، و باحسن التواریخ ص ۵۰۰-۵۰۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۱۰

که شاه عباس حتی بر پسران سه گانه خود نبخشاید، ارشد آنان صفی میرزا را بکشد و دو پسر دیگر محمد میرزا مشهور بخدابنده میرزا، و امامقلی میرزا را کور کند.

همین پادشاه نیرومندست که دربندان کردن پسران را در حرمسرا باب نمود و از بیم آنکه مبادا منشاء توطئه‌یی شوند چنان درباره آنان سختگیر بود که اگر کسی از بزرگان دولت بدانان تقرب می‌جست جان بر سر این کار می‌نهاد. مسلماً این بدرفتاری شاه عباس نسبت بفزندان خود یکی از بزرگترین علت‌های ضعف و انحطاط سلطنت صفوی پس از وی گردید زیرا صفی میرزا که ارشد اولاد وی بود و پس از حق جانشینی داشت جوانی شجاع و جنگاور و خوش خوی و بردبار و عاقل و مورد محبت و علاقه عموم طبقات بود و اگر کشته نمی‌شد می‌توانست پایه‌های سلطنت صفوی را مانند پدر استوار نگاه دارد، در صورتیکه پسرش سام میرزا که پس از نیا با نام شاه صفی بسلطنت نشست، جوانی درنده‌خوی و سست رأی بود که در گوشه حرمسرا برآمده بود و با نابهنجاریهای خود چنانکه دیدیم از نقطه آغازی انحطاط دولت صفوی قدم برداشت. این خویشاوندکشی صفویان، بعد از شاه عباس همچنان ادامه یافت و شاه صفی در این راه چنان پیشرفت که از قتل محارم و صید آهوان حرم نیز شرم نکرد. رفتار بسیار ناجوانمردانه نادر شاه با پسر دلیر و برازنده اش رضاقلی میرزا هم چنان زبانزد است که حاجت باعاده شرح ندارد، رفتاری که اگر رخ نمی‌داد شاید بنیاد شاهنشاهی پرشکوه نادر بدان آسانی فرو نمی‌ریخت.

باده‌گساری

از عیبه‌های بزرگ صفویان شرابخواری همه آنان حتی آنها نیست که شراب را در قسمتی از مدت فرمانروایی خود منع کرده بودند. می‌دانیم که ایرانیان با شیوع اسلام یکباره از شوق دیرینه‌یی که بباده کهن داشتند قطع نظر نکردند و این عادت مخصوصاً در

دستگاههای فرمانروایی شاهان و امیران و دیگر صاحبان قدرت رواج و روایی بسیار داشت. اما در طول تاریخ بنام فرمانروایانی باز می‌خوریم که بسبب اعتقاد دینی و یا بعثتهای دیگر در ترک این ناشایست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۱۱

از خود شایستگی نشان داده‌اند و پادشاهان صفوی که هریک عنوان مرشد کامل و دعوی ریاست دینی داشته و بعنوان ترویج دین حق شمشیر می‌زده‌اند، ناگزیر می‌بایست هیچگاه گرد این منکر نگردند ولی آنان نه تنها چنین نکردند بلکه دوران قدرتمند-یشان یکی از دوره‌های رواج شرابخواری و رونق «شرابخانه‌ها» و خرابات بود.

اگرچه در سال ۹۳۹ ه یعنی در نهمین سال سلطنت شاه تهماسب «فرمان همایون شرف نفاذ یافت که محتسبان آبروی پیاله و جام عقوبت انجام را ریخته شیشه ناموس ایشان را بسنگ افسوس زنند و بنصایح الحق مژ پنبه غفلت از گوش صراحی بکشند و اگر سرکشی کند گردن او را نرم سازند» (۱) ولی بعد از عهد آن پادشاه دوباره نوشیدن می آزاد شد و بویژه در دوران امن و آرامش شاه عباسی شرابخانه‌ها رونق یافت. «بسیاری از جهانگردان خارجی و سفیران بیگانه که در این عهد بحضور شاه عباس رسیدند و شاهد اعمال این شهریار در سفر و حضر بودند، درباره عشق مفرط وی بشراب مطالبی نگاشته‌اند. بطور کلی مردم ایران، بویژه اغنیا علاقه فراوانی بپاده‌گساری داشته‌اند. توماس هربرت (۲) یک‌جا در سفرنامه خود شرح می‌دهد که بهترین تحف حکام و والیان بزرگ بدرگاه شاه شرابه‌ای ناب بود. وی درباره می‌گساری مردم این عهد می‌نویسد: میان ترکان و ایرانیان تفاوت بسیار است، از آنجمله در می‌گساری، چه ترکان بتبعیت از اوامر و نواهی دین بظاهر از استعمال مسکرات اجتناب می‌ورزند اما پنهانی می‌نوشند و حال آنکه ایرانیان کنونی مثل ایرانیان ادوار باستان آشکارا و بافراط می‌گساری می‌کنند» (۳).

اگرچه شاه عباس در ۱۰۲۹ ه شرابخواری را منع کرد و این امر او جز در

(۱)- احسن التواریخ، ص ۲۴۶.

(۲)- Sir Thomas Herbert

(۳)- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس ابو القاسم طاهری، تهران ۱۳۵۴ ص ۳۲۷. قسمت منقول از سر توماس هربرت انگلیسی از سفرنامه ذیقیمتی است که نوشته.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۱۲

فارس یعنی قلمرو حکومت امام قلی خان و در شیراز که بهترین شرابها را در آنجا تهیه می‌کردند، در همه‌جای کشور بدقت اجرا شد، اما شاهنشاه هشت ماه بعد از صدور فرمان مذکور یعنی در جمادی الثانی سال ۱۰۳۰ بر خمارآلودگان بخشایش آورد و از منع شراب دست برداشت. بنا بر آنچه «پیترو دلاواله» (۱) اشاره کرده است علت رفع این ممنوعیت آن بود که شراب‌خواران بعد از محروم شدن از صرف می‌ناب بآب کوکنار و تریاک روی آوردند و خواستند تا بد را بیدتر دوا کنند.

عادت شرابخواری بعد از این همچنان بقوت خود برقرار بود و جانشینان شاه عباس در راه این افراط گامها را فراختر برمی‌داشتند. نواده او شاه صفی چون مست می‌شد درنده‌خویی خطرناک و آدم‌کشی بی‌باک از کار درمی‌آمد و شاه عباس دوم اگرچه در آغاز سلطنت منع شراب کرد اما خود زودتر از همه توبه شکست و چنان در شرب مدام افتاد که بیشتر اوقات از کار ملک غافل می‌ماند و پسرش شاه سلیمان هرچه برسنش افزوده می‌شد بنوشیدن می‌آزمندتر می‌گشت؛ و اما شاه سلطان حسین، با آنکه دم از زهد و مسلمانی می‌زد نتوانست دست از می خوشگوار بکشد. در آغاز کار از مسکرات پرهیز داشت لیکن بزودی وسوسه ندیمان و اهل حرم در او درگرفت و چنان آلوده عیش و مستی شد که بقول کروسینسکی از مقتضیات امور چشم پوشید و عنان کارها را بدست ندیمان و خواجه‌سرایان داد (۲) و «از تأثیر سپهر آبنوسی آخر الامر دولتش چنان بمغلوبیت و مقهوریت و مخذولیت و منکوبیت و

ذلت و افتضاح انجامید که ذکر آنها باعث کلال و ملال و غم و هم شنوندگان خواهد شد» (۳).

در همان روزگار که تخت‌نشینان تبریز و قزوین و اصفهان در کاخهای خود

(۱) -Pietro della valle سیاح معروف ایتالیایی.

(۲) -لاکهارت، تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران، ایرانشهر ج ۱ ص ۴۴۶؛ برون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ص ۹۲.

(۳) -رستم التواریخ، تهران ۲۵۳۷ شاهنشاهی، ص ۹۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۱۳

بساط شراب می‌گسترند، اخلاف ظهیر الدین بابر هم در قصرهای باشکوه فتحی‌پور سیگری و آگره و دهلی از دلرباییهای «دختر رز» سرگرم التذاذ بودند و در بزمهایشان انواع شراب از شراب انگوری و «رام رنگی» و «شراب قندی» یا «شراب شکری» بکار برده می‌شد. طالب آملی ملک الشعراى دربار جهانگیر گوید:

نه باده شکری سازدم نه انگوری از آن ز شیشه و پیمانه می‌کنم دوری *
مگو که باده انگور دردم دارد که آب غوره شرف بر نی شکر دارد
نه‌ایم منکر صهبا و لیک می‌گوییم که رام رنگی ما نشأه دگر دارد
قدح پر از می انگور کن که طالب را شراب قندی هندوستان ضرر دارد

خوگرهای «۱» زبان آور

این طالب آملی، شاعر توانای نیکوسخن، که از جوانی باز بمیخوارگی خوی کرده بود، در صرف افیون و بکار بردن مفرح افیونی نیز اصرار داشت و گاه چنان در این راه زیاده‌روی می‌کرد که نیروی گفتار از او سلب می‌شد. معروفست که در نخستین باریابی بحضور جهانگیر پادشاه چندان افیون بکار برده بود که زبانش از گفتار بازماند و شعری را که ساخته بود نتوانست بخواند و در قطعه‌یی که بعد از آن ساخت علت این عارضه را بدینگونه شرح داد:

دو چیز مهر زبان سخنوری گردید مرا بزم شهنشاه خوش عیار سخن
یکی زبونی طالع که دایم از اثرش بهر دیار قریبم بگونه گونه محن
دگر زیادتى نشأه‌یی که نامش رانمی‌توانم از شرم بر لب آوردن
مفرّحی زده بودم «۲» بقصد گفتن شعر عروج نشأه آن کرد هرچه کرد بمن و این «نشأه» یی که طالب نمی‌توانست از شرم نامش را بر لب آرد، معجونى بود

(۱) -خوگری: عادت، اعتیاد. نیاکان ما چه خوش گفتند که «خوگری بتر از عاشقی است!»

(۲) -زدن: مجازاً بمعنی بکار بردن مخدر و مسکر.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۱۴

از افیون و دیگر چیزهای سستی آور (-مخدر) که آنها که از می‌پرهیز می‌کردند آن را چون «کیف حلال» بکار می‌بردند تا دهان به «حرام» نیالایند، از چاه پرهیز می‌کردند و بگرداب می‌افتادند. کلیم کاشانی در دو بیت زیرین همین مفرح را از ممدوح طلب می‌کند:

بلند قد را، سرگشتگان وادی غم مفرحی پی دفع ملال می‌خواهند

چو باده بی تو حرامست، ز آن نمی طلبند حرام عیشان کیف حلال می خواهند «۱» این مفرح افیونی همانست که شاه اسمعیل ثانی را از پای درآورد و او را از خود و خلق را ازو رهایی بخشید! درست نمیدانم که عادت بافیون و مفرح افیونی و شربت کوکنار «۲» از چه هنگام در ایران رواج یافت. هرچه باشد این بلای خانمانسوز پیش از عهد صفوی بایران روی آورده بود و درست از آغاز آن عهد در ایران و هند رواج داشت.

واژه «افیون» از ریشه یونانی «اوپیون» «۳» گرفته شده است. خشخاش از دوران بسیار قدیم در مصر علیا کاشته می شد و بعد از عهد جنگهای صلیبی زراعت آن در آسیای صغیر رائج گشت و از آنجا بایران آورده شد و بتدریج در بسیاری از ناحیتهای این کشور که استعداد کافی برای تربیت گیاه یاد شده دارد، پراگند، و آنگاه از این دیار به هندوستان و از آنجا به چین رفت. طرز استخراج شیریه از حقه خشخاش یعنی کوکنار هم در کتابهای کهن پزشکی مانند آثار دیسکوریدوس «۴» و جز او مذکور است

(۱) - شعر العجم، شبلی نعمان، ترجمه فخر داعی، ج ۳، تهران ۱۳۳۴، ص ۱۴۷-۱۴۸.

(۲) - کوکنار، نارکوک، نارخوک، غوزه و حقه خشخاش که افیون شیریه آنست.

(۳) - Opion

(۴) - Diskourides d'Anazarbas در متون تازی: دیسکوریدس العین زربی) پزشک مشهور یونانی سده نخستین میلادی. مولف کتاب معروفی در داروهای گیاهی که نزد عالمان اسلامی به «الحشائش» شهرت دارد. درباره او بنگرید بتاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دکتر ذبیح الله صفا، چاپ چهارم، تهران ۲۵۳۵ (۱۳۵۵)، ص ۱۱۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۱۵

و در سر راه شیوع کشت خشخاش از مصر تا به چین همه جا مورد استفاده قرار گرفت «۱».

در اثرهای پزشکان و داروشناسان اسلامی استفاده از افیون در تهیه بعضی معجونها و مفرحها توصیه شده اما نه بقصد نشاء و «کیف» بلکه برای دارو و درمان، و گمان می رود که استعمال آن در ایجاد لذت از مرده ریگهای دوره مغولان و مقارن همان زمانهایی باشد که بنگ در ایران رائج شده بود، چنانکه بکار بردن «عرق» از دوران تیمور ببعد در ایران متداول شده «۲» و در عهد صفویان نیز بکار رفت.

مفرحی که از شیریه کوکنار (افیون) با زعفران و دارچین و بعضی ادویه دیگر بصورتهای مختلف ترتیب می داده و «تریاک» یا «مفرح افیونی» می نامیده اند، از عهد شاه تهماسب ببعد در ایران بکار برده می شد. «کمفر» «۳» جهانگرد و پزشک آلمانی سده هفدهم میلادی درباره اینگونه ترکیبها و طرز تهیه آنها در ایران توضیحات سودمندی داده است. «۴»

غیر از این مفرح جوشانده‌یی نیز از کوکنار و بنگ و حشیش و بعضی ادویه هندی فراهم می آمده که به «آب کوکنار» معروف بوده و آن هم از عهد شاه تهماسب بکار می رفت و گروهی از رجال درباری و متعینان بدان عادت داشتند «۵» و جوشانده سکرآور وحشتناکی بود که استعمال زائد از حد آن بمرگ منتهی می شد.

ترکیب دیگری هم از همین قبیل وجود داشت که بصورت «حب» فراهم می آمد مانند حب فلونیا که ترکیبی بود از بنگ و حشیش و آن هم ایجاد سکر شدیدی

(۱) - درباره افیون و چگونگی رواج آن در ایران رجوع شود به: Encyclopedie de l'Islam, nouvelle edition, Tome I, P. ۲۵۱-۲۵۲, art. Afyun'par G. E. Dubler.

(۲) - همین کتاب ج ۴ ص ۳۵ نقل از حافظ ابرو، ذیل ظفرنامه، طبع پراگ ص ۲۳.

(۳)-Kaempfer

(۴)- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۳۲۸-۳۲۹.

(۵)- ایضا همان کتاب و همان صفحه.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۱۶

می نمود و گروهی از خلق بدان مبتلا بودند.

از اینگونه معجونها، غیر از «کیف» گاه برای آرام کردن دردهای سخت نیز استفاده می کردند. درباره علت اعتیاد شاه اسمعیل ثانی بتریاق یعنی معجون افیونی بهمین نکته اشاره کرده اند. روملو نوشته است که: «وی تریاق می خورد بافراط، و قولنج عظیمی داشت، هرچند روز یک نوبت قولنج می شد چنانکه مردم مضطرب می شدند...» (۱) با این سخن روملو شایعه‌یی که درباره مسموم شدن اسمعیل ثانی بدست حسن بیگ حلواچی اوغلی وجود داشت تکذیب می شود، و نیز از فحوای گفتار او چنین برمی آید که از «تریاق» برای تسکین دردهای حاد استفاده می شد همچنانکه از مرفین در عهد ما. بهر حال اسمعیل دوم چنان فریفته افیون و فلونیا بود که بعضی از نزدیکان و ندیمان خود باصرار از آن ترکیبهای زهر آگین می خورانید (۲).

در دورانهای بعد این معجونهای مرگ بار همراه دیگر مسکرات همچنان بکار می رفت و حتی مخالفت شدید شاه عباس با تریاک و تریاکیان نتوانست از شیوع آن بکاهد. مردم آزاد اگر می خواستند آنرا آشکار و پنهان، و امرا و رجال پنهان از دیگران بکار می بردند و چنانکه سر توماس هربرت در سفرنامه خود گفته در طبقات مختلف گروهی بخوردن تریاق و نوشیدن شربت کوکنار خوینگر بودند.

پیش ازین گفته ام که شاه عباس در سال ۱۰۲۹ شراب را منع کرد ولی بنابر اشاره «پیترو دلّا والّه» (۳) در سفرنامه خود این فرمان چنان موجب رواج افیون و مسکرات دیگر شد که شاه را از کرده پشیمان ساخت. پس فرمان خود را لغو نمود

(۱)- احسن التواریخ، ص ۴۹۵.

(۲)- عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ ترکمان، تهران، ج ۱ ص ۲۱۹.

(۳)- ۱۰۸، I, p. Pietro della valle.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۱۷

و در عوض برای پیش گیری از خرید و فروش تریاک مقرراتی وضع کرد (۱)، ولی همینکه آن پادشاه قوی پنجه روی در نقاب خاک کشید، هرگونه دار و گیری در این باره از میان رفت و بازار خرید و فروش کوکنار و تریاک رواج گرفت و چنانکه تاورنیه (۲) در سفرنامه خود اشاره کرده است بعهد شاه عباس دوم چندین «کوکنارخانه» یعنی دکانهای فروش و آشامیدن شربت کوکنار، در اصفهان وجود داشت و نوشندگان آن شربت چنان می شدند که همچون دیوانگان می خندیدند و حرکتهای شگفت آور می کردند (۳).

در دوران پادشاهان اخیر صفوی مرکزهای مهمی از بازرگانی افیون در ایران وجود داشت که نه تنها در درون کشور فعالیت می کرد بلکه مبداء صدور تریاک بقلمرو دولت عثمانی از یک سو و سرزمین هند از سویی دیگر، نیز بود و از آن میان یزد و اصفهان از همه بیشتر اهمیت داشت (۴)، و صدور تریاک بهند باعث شده بود که این مخدر خطرناک در حوزه فرمانروایی «مغول کبیر» رواج و اثر بسیار حاصل کند و بسیاری از برگزیدگان آنرا بکار برند (۵).

استعمال افیون و بنگ و چرس و حشیش بعد از دوران صفوی همچنان در ایران و کشورهای مجاور ادامه یافت و پیش گیریهای دولت ایران میان سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷ ه ش، و حتی منع کشت خشخاش بمدتی محدود، و مبارزه سخت با تجارت آشکار و پنهان

افیون و دیگر ماده‌های مخدر، مانع خوگیری ایرانیان بدین بلاهای

(۱) - Encyclopedie de l'Islam, N. E Vol. I, p. ۲۵۲.

(۲) - Jean-Baptiste Tavernier جهانگرد فرانسوی (۱۶۸۹-۱۶۰۵ م)

(۳) - ترجمه سفرنامه تاورنیه ص ۹۴۳. نقل از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۳۲۹.

(۴) -

.Chardin, Voyages, Amsterdam, ۱۷۳۵, III, ۱۴, ۹۲ sqq. ۵۸, ۶۷, etc

آنسیکلوپدی اسلام، طبع جدید، ج ۱ ص ۲۵۲.

(۵) - بنگرید بهمین جلد، ص ۱۱۳-۱۱۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۱۸

جان شکار نگردید. پیشینیان ما بیهوده نگفته‌اند که: خوگری بتر از عاشقی است!

در دوران صفوی تنها کسی از شاهان که واقعا با استعمال افیون و فلونیا و شربت کوکنار مخالفت صریح می کرد شاه عباس اول بود، چنانکه پیش ازین گفتم.

وی بقدری از یزیدگونه خوگرهای زشت بیزار بود که می گفت «بمردم تریاکی و بی هنر مواجب نمی‌دهم» (۱).

اگرچه نوشیدن شراب با همه رواجی که داشت، گناهی شرعی شمرده می‌شد لیکن حتی عالمان دین ممکن بود گاه عیش را بهنرش ببخشند (۲). مثلا صدر الدین محمد دشتکی شیرازی پسر حکیم مشهور غیاث الدین منصور دشتکی (۳) در رساله‌یی که در ذم شراب و بنگ و غنا نوشته گفته است: انّ الخمر و ان کان فیها اثم کبیر و لکن فیها منافع للناس کما حقّقنا حقیقه نفعها... (۴) اما استعمال بنگ را بعزت زیان‌آورهای بسیار خطایی نابخشودنی دانسته است. وی در رساله یاد شده که بسال ۹۶۱ هـ، مقارن سلطنت شاه تهماسب صفوی تألیف کرده، از قول پدرش غیاث-الدین منصور (م ۹۴۸ هـ) توضیحاتی درباره حشیشة البنج (گیاه بنگ) که از بوته شاهدانه بری یا بستانی یا هندی گرفته می‌شود، داده و گفته است که: اهل بطالت و درویشان و قلندران آنرا صرف می‌کنند و می‌پندارند که بیاری آن می‌توان به راستای-تصوّف و شناخت-حق و ارتقاء بمقامات عارفان نائل شد. آنگاه نوشته است که مردم عادت کرده‌اند آنرا در مفرّحات بکار برند و شیوع آن بیشتر از شرابست و بهمین سبب تازیان آنرا شراب عجمان (خمر الاعاجم) نامند در صورتی که در بلاد آنان

(۱) - زندگانی شاه عباس، نصر الله فلسفی، تهران چاپ دانشگاه، ج ۲ ص ۲۷۲.

(۲) -

عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگوی نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند حافظ

(۳) - درباره او رجوع کنید بهمین جلد، هنگام ذکر حکما

(۴) - روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۷، ص ۱۸۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۱۹

بیشتر از ایران بکار برده می‌شود؛ سپس بذکر حرمت آن در نزد همه مسلمانان جز بعضی از شافعیان پرداخته (۱) و حدیثهایی از پیامبر در نابایستگی بنگ آورده است که اگرچه با توجه بقرینه‌های تاریخی مجعول بنظر می‌آیند لیکن نقل و انتشار آنها در قرن دهم، و شاید قرن نهم، نشانه‌یست از ناخرسندی گروهی از مسلمانان از ابتلاء بچنین عادت ناشایسته. در همه این حدیثها کلمه «بنج»

که معرّب «بنگ» است بکار رفته که در صدر اسلام هنوز بزبان عربی راه نیافته بود. از آن جمله است: سیّاتی زمان علی امّتی یا کلون شیئا اسمه البنج، انا بریء منهم و هم بریئون منی؛ و: من احتقر ذنب البنج فقد كفر؛ و: من اكل البنج فكأنما هدم الکعبه سبعین مرّه و كأنما قتل سبعین ملکا متّربا و كأنما قتل سبعین نبیا مرسلا و كأنما احرق سبعین مصحفا و كأنما رمی الی الله سبعین حجرا و هو ابعد من رحمۃ الله من شارب الخمر و آكل الزبا و الزانی و النّمام» (۲).

این را باید دانست که استعمال حشیش که از برگ گیاه شاهدانه (شهدانج) بدست می‌آید، از دنیای قدیم یعنی از دوران آکادیان و بابلیان و آشوریان و مصریان کهن معمول بود، منتهی در آرام کردن دردها و در درمان‌هایی که حاجت بتخدير داشت. در کتیبه‌های بابل و آشور سده هشتم پیش از میلاد بنام «کتابو» (۳) یعنی گیاه شاهدانه باز می‌خوریم و این همان واژه‌یست که در پارسی «کنب» و «کنف» و در تازی «قنب» شده است.

اما «بنگ» که یک واژه فارسی است بر ماده سبزی اطلاق می‌شود که از برگ شاهدانه و سیکران (بزر البنج) می‌گیرند و در اوستا بصورت بنگهه (۴) (بانون غنه)

(۱) - روضات الجنات، ج ۷ ص ۱۸۸ - ۱۸۹.

(۲) - ایضا، ج ۷، ص ۱۸۹.

(۳) - Kunnabu

(۴) - bangha

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۲۰

یعنی مخدر و مستی دهنده بکار رفته و هم‌ریشه است با واژه سانسکریتی «بهنگا» (۱) (بانون غنه) و همین کلمه است که در عربی بصورت «بنج» پذیرفته شده است. گویا استعمال این ماده برای کیف و لذت اصلا از هندوستان آغاز شده باشد چه در آنجاست که سائیده برگ شاهدانه را با آرد و ادویه و «گنجا» (۲) آمیخته بنام «بهنگا» برای تخدير و التذاذ بکار بردند. گنجا یا چرس عبارتست از گرد یا ماده چسبنده‌یی که بر گل شاهدانه می‌نشیند و برای گرفتن آن ماده در هند و ایران روشهای مختلفی رائجست.

در کتابهای طبی مسلمانان از حدود سده چهارم هجری بعد، علاوه بر حشیش، نام بنج در جزو سموم ذکر شده است. البته پیش از آن در کتاب السموم منسوب به «جابر ابن حیان» از بنج بعنوان داروی مخدر یاد شده منتهی چنانکه می‌دانیم در صحت انتساب کتابهای کیمیا و پزشکی به جابر بن حیان و حتی در وجود چنین مؤلف پرکاری که از علوم اولین و آخرین با خبر بود، تردید بسیارست و نیز روشنست که بعضی از مؤلفات منسوب باو از کدام دانشمندانیست که در قرنهای بعد ازو می‌زیسته‌اند (۳). اما از جمله قدیمترین مؤلفان مسلم کتابهای داروشناسی و پزشکی ابو منصور موفق بن علی هروی صاحب کتاب مشهور فارسی «الابنیه عن حقایق الادویه» (۴) (سده چهارم یا آغاز سده پنجم ه) شهدانج یعنی دانه گیاه معروف را برای انواع درد سر و درد گوش توصیه نموده است. مؤلفان دیگر اسلامی هم در مداوای اینگونه

(۱) - bhanga

(۲) - ganja

(۳) -

Aldo Mieli, La Science arabe, Leiden ۱۹۳۸, p. ۵۵- ۵۸, ۸, ۹, ۱۳, ۲۴, ۲۵, ۳۱, ۶۳, ۶۵, et App. II

(۴) - درباره ابو منصور هروی و اثرش بنگرید بهمین کتاب ج ۱، چاپ پنجم ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۶۲۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۲۱

دردها از شهدانج و واژه عربی آن قُتَب یاد کرده‌اند.

استعمال حشیش بیرون از قلمرو دانش پزشکی در میان مسلمانان قدمت چندانی ندارد. از طرفی در داستانهای الف لیله و لیله (هزار و یک شب) بارها با استفاده از حشیش برای خوابانیدن در حکایات اشاره شده است. باید بدانیم الف لیله و لیله بنحوی که اکنون رائجست همان هزار افسان (- الف خرافة) نیست که از زبان پهلوی عبری نقل شده و ابن الندیم (قرن چهارم هجری) از آن در الفهرست یاد کرده است بلکه چنانکه می‌دانیم بسیاری عناصر اسلامی از عرب و مصر و ایرانی و جز آن در آن نفوذ کرد و محققان مجموع داستانهای آن را به سه بخش منقسم می‌دارند: قسمت اصلی مأخوذ از ادبیات پهلوی و قسمت بغدادی و قسمت مصری؛ ولی حتی قسمتی که از مبداء ایرانیست از قبول تأثیرهای گسترده اسلامی برکنار نیست «۱». بنابراین موضوع استفاده از حشیش در این کتاب بعنوان مخدر خواب‌انگیز نمی‌تواند بصورت عادت کهن در ایران پیش از اسلام، یا حتی نخستین سده‌های اسلامی شناخته شود. «۲»

با اینهمه نباید پنداشت که استعمال حشیش و یا اعتیاد بآن در تمدن اسلامی فقط در سده‌های اخیر رواج گرفته است بلکه اطلاعات مستقیم ما در این باب تا حدود قرن ششم هجری می‌رسد و آن موضوع بکار رفتن حشیش است در میان دسته‌یی از شیعیان اسمعیلی که به «نزاریه» شهرت داشته و در سوریه و ایران پراکنده

- (۱)- درباره الف لیله و لیله رجوع شود بمقاله تمتع E. Littmann در دائرة المعارف اسلامی، طبع جدید، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۷۵.
- (۲)- درباره حشیش و سوابق تاریخی آن رجوع شود به مقاله حشیش در دائرة المعارف اسلامی، چاپ جدید، ج ۳ ص ۲۷۳-۲۷۵ بقلم M. Levey؛ و درباره بنگ بنگرید بمقاله بنج بقلم م. میرهوف M. Meyerhof در دائرة المعارف اسلامی، طبع جدید، ج ۱ ص ۱۰۴۵-۱۰۴۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۲۲

بوده‌اند «۱». این فرقه اسمعیلی برای مرعوب ساختن مخالفان خود یا کشتار آنان از جانبازانی بنام «فدایی» استفاده می‌کردند که سرگذشت آنان و کارهایی که در این راه انجام داده‌اند مشهورست. پیشروان فرقه ضمن تربیت فدائیان و بقصد القاء مطالبی بدانان در نوعی از حالت بی‌خبری، بنابر مشهور از حشیش استفاده می‌کردند.

بهمین سبب از قرن ششم هجری پیروان طریقه نزاریه را در سوریه «حشیشیه» و «حشاشین» نام دادند و همین نامست که بوسیله جنگجویان صلیبی بصورت اسم عام اسمعیلیان باروپا برده شد «۲».

درباره اینکه چگونه بعضی از داعیان نزاریه بفدائیان بنگ می‌خورانیده و آنان را در عوالمی که به بهشت تشبیه یا تعبیر می‌کرده سیر می‌داده‌اند، پیش ازین اشاره‌یی داشته‌ام «۳»، و نیز در آنجا گفته‌ام که مارکوپولو «۴» در شیوه تربیت فدائیان و بهشت حشاشین شرحی در سفرنامه خود آورده است «۵». توضیحات مارکوپولو در آن سفرنامه با شرحی که دیگر مؤلفان غربی و نگارندگان شرقی آورده‌اند نیز سازگار است و از آن جمله با آنچه «آرنولد لوبکی» «۶» ذکر کرده است «۷».

استعمال حشیش و بنگ بعد از دوره صفوی همچنان برواج خود در میان ایرانیان ادامه داد و برای کیف و التذاذ بکار رفت. ناظم الاطباء نفیسی (۱۲۶۳-۱۳۴۲)

- (۱)- درباره نزاریه بنگرید بهمین کتاب، ج ۲، چاپ پنجم، ۲۵۳۶ شاهنشاهی ص ۱۶۸

- (۲)- این نام حشاشین بعدها بصورت S (assassin) در زبان فرانسوی تغییر یافته است بمعنی قاتل.

(۳) - همین کتاب، ج ۲ چاپ پنجم ص ۱۷۴-۱۷۵.

(۴) - Marco polo جهانگرد ونیزی (۱۲۵۴-۱۳۲۳ م) که تمام آسیا را تا سوماترا سیاحت کرد.

(۵) - سفرنامه مارکوپولو، چاپ لندن، ۱۹۳۸ میلادی، ج ۱ ص ۴۰ ببعد.

(۶) - ۱۶، IV, Arnold de Lubeck, Chronicon Slavorum.

(۷) -

Encyclopedie de l'Islam, nouvelle edition, art. Hashishyya, par B. Lewis, tome III, p. ۲۷۵-

۲۷۶ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۲۳

ه ق) در «فرنودسار» (۱) ذیل واژه «بنگ» شرح زیرین را می‌نویسد که بسبب آشنایی که او از راه شغل پزشکی با طبقات مختلف درباری و غیر درباری زمان داشته قابل توجهست. وی گوید: «بنگ: ماده سبزی که از برگ کنب گیرند» (۲) و از آن بنگ آب ساخته در اویش مانند مخدر مسکر بنوشند، و ازین ماده سبز ماده سقزی و سَمی گیرند که چرس گویند (۳) و آن را در سرقلیان با تنباکو مخلوط کرده بکشند و کیف کنند» (۴) و همین عمل اکنون با آمیختن حشیش و توتون سیگار انجام می‌شود. ابتلا باینگونه چیزهای سستی‌انگیز در عهد صفوی باعث تألیف رساله‌هایی درین باب یا نظم شعرهایی در بدگویی یا ستایش آنها و اظهار نفرت از آنها یا میل بدانها شده است، مثلاً از توتون و تنباکو که بوسیله بازرگانان فرنگ یا از راه آسیای صغیر بایران و هند آورده و معمول شده و حتی بکشت آن هم آغاز کرده بودند، در شعر نظیری نیشابوری بدینگونه یاد شده است:

نی سنبل تنباکویی نه آتش رخساره‌یی دل بوی خامی می‌دهد بی‌داغ آتشپاره‌یی

در نخل تنباکو نگر صوفی شده بازآمده در کوی خود سرگشته‌یی در شهر خود آواره‌یی

چون بید مجنون هر طرف افکنده از سر طره‌یی چون دلق سالک هر کجا افکنده از برپاره‌یی ولی سرمد کاشی (م ۱۰۶۹) آن را بدین سان نکوهیده است:

(۱) - نام کتاب سودمندست در لغت فارسی و عربی که در جای خود معرفی خواهد شد.

(۲) - بصحفه ۱۱۹-۱۲۰ از همین جلد مراجعه شود.

(۳) - ایضا همان صفحه.

(۴) - فرنودسار، چاپ اول، ج ۱، ص ۶۵۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۲۴ تنباکو چیست آفت برگ امید گلخن به از آن گلو که این دود کشید از تنباکو نفع توان داشت گمان از دود اگر خانه توان کرد سپید (۱) و شیخ علی نقی کمره‌یی (۲) (م ۱۰۶۰ ه) از عالمان مشهور مذهبی صرف توتون را تحریم کرد و رساله‌یی درین راه ترتیب داد بنام «فی حرمة التتن و شرب دخانه» (۳). فلونیا و افیون و کوکنار هم ازینگونه سستی‌انگیزهاست که سخن نیک و بد درباره آنها میان گویندگان عهد روان بود. رضی الدین آرتیمانی خویگران بتریاک (تریاکیان) را درین رباعی سخت بباد نکوهش گرفته و گفته است:

تریاک‌ی اگر سینه کنی صد چاکش از دل نرود خباثت امساکش

چون غنچه تریاک سرافکنده پیش سر بر نکند تا نرسد تریاکش بعضی از شاعران چنان بافیون و ترکیبهای افیونی گرفتار بودند که همه استعداد خود را در عشق باین زهر قاتل می‌باختند. درباره میرزا ابو تراب بیگ فرقتی که ترجمه حالش را خواهید دید نوشته‌اند که «در آخر عمر شعر کم گفتمی چرا که فلونیا گذرا» (۴) شده بود و کیفیت افیون او را مغلوب خود ساخته» (۵). وی بگفته اوحدی بلیانی در عرفات «هر روز چهل مثقال بلکه بیشتر فلونیا می‌رساند، لهذا شعله آتش طبعش فی الجملة فرونشسته که از نهال فکرتش

گل تازه سر برنژده».

مخفی رشتی از ملا زمان امام قلیخان حاکم فارس چندان در شرب کوکنار مبالغه می کرد که او را «کوکناری» لقب داده بودند و او حتی در مجلس امام قلیخان نمی توانست از نوشیدن شربت کوکنار خودداری کند. «۶»

(۱) - تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۳۱۱.

(۲) - او غیر از علی نقی کمره‌یی دیگریست که در شعر نقی تخلص می کرد. بشرح حالش در همین جلد بنگرید.

(۳) - روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۸۲-۳۸۳.

(۴) - گذرا: مؤثر

(۵) - تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۴۱۳.

(۶) - نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۶۴۹-۶۵۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۲۵

در نکوهش بنگ و حشیش و چرس هم بهمینگونه سخنان میان اثرهای شاعران و اهل قلم در آن روزگار باز می خوریم. شاه قاسم فهمی قزوینی درباره بنگ گوید «۱»:

افراط بنگ عالم حیرانی آورد حیرانی و هزار پریشانی آورد

اول برد ز عالم انسانیت برون آخر ترا بنشأ حیوانی آورد

ناصر مگو که بنگ خور و ترک باده گیرکاری چرا کنم که پشیمانی آورد و فضولی بغدادی مثنوی بنام بنگ و باده دارد چنانکه در ترجمه حالش خواهید دید.

بعضی رسواییهای شاعر معروف میرزا ابراهیم ادهم پسر میر رضی آرتیمانی که بنگ خوار قهاری بود، دانستنی است «۲» و میرزا جلال اسیر چنان گرفتار بنگ - خواری بود که گاه کارش پیریشانگویی می کشید. بشرح حالش بنگرید. او چنان در ارتکاب این گناه زبانزد بود که رندان از راه استهزاء ببنگ خواری وی سوگند می خوردند «۳».

صفی اصفهانی (م ۱۰۲۸) که شرح حالش را خواهید دید از بنگیان روزگار بود، این بیت ازوست:

در وقت خمار چون یزیدم بنگم چو رسید با یزیدم و سلیم تهرانی از خنده ناپایدار و دیوانه وار بنگیان و گریه مالیخولیانه مستان این

(۱) - هفت اقلیم امین رازی، تهران، ج ۳ ص ۱۷۹.

(۲) - بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۵۰۵-۵۰۷.

(۳) - مقصود «قسمیه لطفعلی بیگ افشار» است و این بیت از آن:

بسلطان علی بیگ و جام میش ببنگ جلالی و آب ویش تذکره نصرآبادی، ص ۳۳. و این سلطان علی بیگ از معاصران شاه عباس اول بود. نصرآبادی ص ۲۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۲۶

مضمون زیبا را یافت:

ماتم و سور این جهان خراب گریه مست و خنده بنگیست.

و یقیناً خواننده ابتلا به زیان بخش طالب آملی را بمعجون افیون دار و گرفتاری ابو طالب کلیم را بمفرح افیونی که از آن به «کیف حلال» تعبیر نموده و در آغاز این گفتار آورده ام فراموش نکرده است «۱».

توان‌یابی فرهنگ تازی

از ویژگی‌های عهد صفوی که نمی‌توان ناگفته گذاشت، یکی تجدید نفوذ فرهنگ و زبان عربی و دیگر امتداد یافتن غلبه عنصر ترک بر ایرانست. - درباره موضوع نخستین می‌دانیم که از دوران حمله مغول، بویژه پس از انقراض خلافت عباسی، نوعی از انقطاع میان ایرانیان و مرکز ثقافت عربی اسلامی (بغداد) حاصل شد و گسترش آن که از هر حیث روزافزون شده بود، سستی پذیرفت. این سستی در عهد فترت پس از ایلخانان و در دوران چیرگی تیموریان و ترکمانان بحداً اعلا رسید؛ ولی در دوره صفوی بیعضی جهات موقع مناسبی برای توان یافتن آن فرهنگ و نفوذ مجدّدش از راه آموزش و پرورش در اندیشه و زبان طبقه باسواد ایران فراهم آمد. با قیام شاه اسمعیل و اعلام رسمیت مذهب شیعه دوازده امامی، تشیع برای بیشتر ایرانیان بمنزله مذهبی نو و بی‌سابقه بود، مگر برای اقلیتی که پیش از آن بر این طریقه می‌رفتند. لیکن چه این طبقه اخیر و چه آنانکه بتازگی در صف دوازده امامیان درآمده بودند، بشرحی که در فصل اوضاع دینی خواهیم دید، از داشتن عالمان مذهبی توانا و مطلع محروم بودند زیرا پس از آزادی شیعه در عهد تسلط ایلخانان، چنانکه در مجلد سوم این کتاب گفته‌ام، بیشتر عالمان شیعه مثل ابن طاوس حلّی

(۱) - همین جلد ص ۱۱۳ به بعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۲۷

و محقق حلّی و ابن فهد حلّی و علامه حلّی و پسرش فخر المحققین حلّی، و شهید اول شمس الدین عاملی و ابن میثم بحرانی و گروه بزرگ دیگر از سرزمینهای عربی خاصه الحساء و البحرين و جبل عامل و چند شهر از عراق عرب، ظهور کرده و آن ناحیتها را بمرکزهای اصلی تحقیق در دانشهای مذهبی دوازده امامیان مبدل ساخته و همگی آنان از اصل عرب و غیر ایرانی بوده‌اند. با این وصف، وقتی سخن از نشر تشیع در ایران بمیان آمد، دست نیاز ایرانیان بسوی آن مرکزها دراز شد و از همان روزگار ببعده، نخست بدعوت و بتشویق شاهان صفوی و بدنبال آن در راه بهره‌مندی از مزیت‌های مادی، عالمان شیعی مذهب مذکور از ناحیتهای یاد شده پیاپی با خاندانهای خود بایران روی آوردند و در شهرهای بزرگ ایران سکونت گزیدند.

اگر کسی بخواهد از شماره این خاندانهای مهاجر نظری اجمالی کسب کند تنها مراجعه بکتاب امل الآمل تألیف شیخ محمد بن حسن معروف به «الحرّ العاملی» کافیت. در آن کتاب نام بیشتر از یک‌هزار و یکصد تن از عالمان ذکر شده که جز چند تن از معاصران ایرانی نژاد مؤلف، و یا گروه معدودی از عالمان پیشین، باقی همگی از جبل عامل و البحرين و الاحساء و از عراق عرب آمده و در ایران سکونت گزیده و بتألیف و تعلیم اشتغال ورزیده بودند و یکی از آنان همین مؤلف یعنی الحرّ العاملی بود که در مشهد اقامت داشت.

پیدااست که این گروه فقط عالمان قابل ذکر در کتاب امل الآمل اند نه همه آنانکه از دیارهای یاد شده آمده و نامشان در کتابهای مشابه دیگر مذکور است، و نه آنها که بعد از حرّ عاملی بایران مهاجرت نمودند، و نه خاندان و پسران و دختران و نوادگانسان که با حفظ سنتهای خانوادگی در ایران زیسته و باقی مانده‌اند، و نه شاگردان بیشمار آنان که طبعاً باستادان خود اقتدا می‌نمودند.

تمام آنچه این طبقه نوشته و گفته‌اند، و نزدیک بتمام آنچه فرزندان و شاگردان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۲۸

ایرانی یا ایرانی شده آنان تألیف کرده‌اند، بتازیبست و روشنسست که تعلیماتشان، چنانکه تعلیمات و تقریرات شاگردان و تربیت یافتگانسان، هم بدین زبان بود، و اینها بر رویهم در نشر مجدّد زبان و فرهنگ عربی در ایران تأثیر بسیار داشته است.

امتداد غلبه ترکان

در همان حال که این توان یابی مجدد و نامرئی بتدریج انجام می‌یافت، یک جریان فرهنگی غیر ایرانی دیگر که از قرنهای پیش آغاز شده بود، بقوت دیرینه خود ادامه می‌داد که اگر بخواهیم معرفی روشنی از آن بکنیم باید آن را «امتداد غلبه قبایل ترک‌نژاد بر ایران» بنامیم. توضیح این مقال آنکه از دوران غلبه ترکان قراخانی و ختایی و بویژه از عهد حمله ترکمانان سلجوقی ببعد طوایف متعددی از زردپوستان غز و قراغز و قرقیز و کیماک و یغما و چگل و توخشی و قفچاق باضافه غلامان ترک که باسارت می‌آورده و در ایران سکونت می‌داده‌اند، بقلمرو گسترده فرهنگ ایرانی راه جسته، حکومت‌هایی تشکیل داده و در ناحیتهای مختلف این کشور پهناور سکونت گزیده در حوادث بزرگ اجتماعی و سیاسی ایران دخالت‌هایی جسته‌اند «۱».

در حمله مغول و تاتار بایران، به‌مراه آنان و یا بتدریج در دنبال حمله و غلبه آنها، قبیله‌های دیگری مانند اویغور و کرائیت و نایمان و شعبه‌های متعددی از ترکمانان بقلمرو فرهنگی ایران آن روزگار یعنی ایران و آسیای مرکزی و قفقاز و قسمتهای شرقی آسیای صغیر و شمال عراق عرب راه جسته در آنها ساکن شدند و یا حکومت‌هایی پدید آوردند. پیداست که بعد از ضعف حکومت ایلخانی، و در آن روزگار که حکومت‌های

(۱) - درباره این قبیله‌های ترک و پیشرفت آنها در سرزمین ایران و تشکیل حکومت و نتایجی که از این جریان حاصل شده بنگرید بهمین کتاب، ج ۲ ص ۳-۳۷ و ۶۸-۱۰۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۲۹

پراکنده و ناتوان محلی در ایران بر سر کار بود، امیر تیمور گورکان به‌مراهی ترکان جغتائی، ایلغار مغول را تجدید کرد و با حکومت متمرکزی که ایجاد نمود، فرصت اظهار وجود را از این حکومت‌های ترک نوپا برای مدتی سلب کرد ولی همینکه تیمور و تیموریان در مشرق فلات ایران فرونشست ترکمانان از جانب غرب آن فلات سر برآوردند و بزودی صفحات شمال غرب و مرکز و جنوب ایران را از چنگ هم‌نژادان دیگر درآوردند و چندی ازین وقایع نگذشت که دودمان شیخ صفی الدین اردبیلی از طریق پیوند خانوادگی با آنان درآمیختند و جزو آنها و حتی رقییشان گردیدند بدین معنی که نیای شاه اسمعیل یعنی جنید بن صدر الدین ابراهیم پیشوای صوفیان صفوی با اوزون حسن بایندری مؤسس سلسله ترکمانان آق‌قویونلو (۸۷۲-۸۸۲ هـ) که در دیار بکر مستقر بود، از در دوستی و اتحاد درآمد، خواهر او خدیجه بیگم را به‌مستی گرفت و از همین زن ترکمان پسر بنام حیدر ولادت یافت که بعد از کشته شدن پدر در سال ۸۶۰ هـ جانشین او شد. گویا از همین زمان بود که زبان مادری مرشدان کامل از زبان محلی ایرانی آذری به ترکی تبدیل یافت. سلطان حیدر (کشته در ۸۹۳ هـ) هم پیوند خویشاوندی خود را بسا ترکمانان سپید گوسپند حفظ کرده دختر-دائی- خود اوزون حسن، یعنی علم‌شاه خاتون معروف به «بگی‌آغا» را بزنی گرفت و از همین زنست که شاه اسمعیل صفوی ولادت یافت، و او اگرچه بشیوه همه بزرگ‌زادگان و شاهان و شاهزادگان زمان پارسی می‌دانست «۱» و شعر پارسی هم می‌گفت «۲»، لیکن ترکی را بعنوان زبان مادری داشته و دیوان اصلی او بدان زبان تنظیم یافته بود، و آن همان مجموعه شعرهای ترکیست که آکادمی علوم

(۱) - بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۲۹-۱۴۶.

(۲) - ایضا، ج ۴، ص ۱۳۶-۱۳۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۳۰

آذربایجان شوروی باعنوان «شاه اسمعیل خطائی «۱» اثر لری» بسال ۱۹۶۶ میلادی طبع کرده است.

وقتی شاه اسمعیل بعد از اقامت پنج ساله لاهیجان را ترک گفت، چون به طارم رسید «نظر در احوال عساکر نصرت مآثر کرده موازی هزار و پانصد کس از صوفیان روم و شام ملازم رکاب ظفر انتساب یافت» (۲). این صوفیان روم و شام طرفداران مشایخ صفوی بودند که در قلمرو دولت عثمانیان و ترکمانان بسر می‌بردند و مجموع آنان که در آذربایجان و دیاربکر و آناتولی و کرانه‌های جنوب غربی دریای مازندران پراکنده بودند، از قبیله‌های مختلف ترک زبان تشکیل می‌شد که نام آنان در بیان احوال شاه اسمعیل صفوی از هنگام کودکی تا قیام وی بر ضدّ الوند میرزای آق‌قویونلو بدفعات در تاریخ‌های مربوط ذکر شده مانند طایفه‌های قرامانلو، ذو‌القدر، قیچاقی، صوفیان دیار روم، صوفیان قراجه داغ و تومان و مشکین، استاجلو، شاملو، روملو، حمیدلی، تکلو، افشار، قاجار، ورساق، بای‌برتلو و جز آنها (۳). از مجموع این قبیله‌ها که در همه دوران قیام صفویان از عهد سلطان جنید و سلطان حیدر و سلطان علی و شاه اسمعیل بعد مدار کارها بر آنان بود، دسته مشهور «قرل بورک» یا «قرلباش» یعنی سرخ کلاه، و سرخ سر، بوجود می‌آمد و آنها بودند که تمام حادثه‌ها تا زمان تشکیل سپاه «شاه سیون» در عهد شاه عباس بزرگ بر محور وجودشان می‌چرخید، همه پیروزیها بهمت آنان انجام گرفت، حکومت شهرها و للگی پادشاه‌زادگان و سرداری سپاه و بست و گشاد کارهای کشوری و لشکری در دست آنان بود و فرهنگ قومی آنها بعنوان فرهنگ غالب و حاکم در میان ایرانیان رواج می‌یافت و زبانشان زبان شاهان و خانواده‌های شاهی و زبان رسمی یا زبان نخستین از دو زبان رسمی و رائج

(۱) - خطائی تخلص شاه اسمعیل در شعر ترکی و پارسی او بود.

(۲) - احسن التواریخ روملو، ص ۲۶.

(۳) - این نامها را در احسن التواریخ روملو صفحه‌های: ۵، ۶، ۲۶، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۵۹ و جز آنها بدفعات می‌بینید و نیز در تاریخهای دیگر عهد خاصه در عالم آرای عباسی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۳۱

مملکت بود، و سرانجام با سست شدن پایه‌های قدرت صفوی دو طایفه از میان همین طایفه‌ها، یعنی افشار و قاجار توانستند قدرت حکومت مرکزی را در ایران تجدید کنند.

یکی از علت‌های سستی بنیاد فرهنگ ایرانی و ضعف و فتوری که در زبان و ادب فارسی در عهد مورد مطالعه ما رخ داد همین موج نو از چیرگی ترکان و ترکی زبانان بود که چون با توان‌یابی دوباره فرهنگ تازی در ایران همراه گشت بصورت خطری مهیب درآمد. برآستی اگر ایران آن زمان دو پناهگاه بزرگ فرهنگی عثمانی و گورکانیان هند را نداشت ادب فارسی بروزگار بسیار بدی دچار می‌شد.

این نکته روشنست که شاه اسمعیل و فرزندانش فارسی می‌دانستند و بفارسی شعر می‌ساخته و کتاب می‌نوشته‌اند (۱)، ولی زبان ارتباطی شاهان با قزلباشان و اطرافیان خودخواه و ناخواه ترکی بود و تصمیم‌های مرشد کامل تنها می‌توانست بمعاضدت زبان ترکی پیروان و سپاهیان ترک زبان او ابلاغ شود و همین امر بخودی خود باعث شد که زبان ترکی بصورت زبان درباری صفوی درآید و تا آخر بهمان حال بازماند.

بر سر این بلای ترک‌مآبی عهد صفوی باید اثرهای بازمانده از حکومت ترکان جغتائی و هجومهای پیاپی ازبکان را در ایران شرقی افزود، بویژه که در آن عهد فرا-رود (ماوراء النهر) عملاً- در قلمرو حکومت‌های ازبک که طایفه‌یی از مغول بوده‌اند، قرار گرفت و بالمره از ایران جدا شد و کوششهای نادر در مطیع ساختن خانات بخارا و خیوه (۱۱۵۲-۱۱۵۳ ه) اگرچه با کامیابی همراه بود ولی نتیجه مداومی از آن به دست نیامد و «فرارود» که از پیرامون سده ششم هجری در ذهن ایرانیان پاره‌یی از خاک ترکستان بشمار آمده بود، ترکستانی واقعی گشت!

(۱) - بنگرید بهمین جلد، فصل پنجم.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۳۲

فصل سوم وضع دینی ایران از اوایل سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

وضع کلی دینها و مذہبها

دوران صفوی عهد غلبه و رواج قطعی مذهب شیعه امامی اثنی عشریست. هنگام قیام شاه اسمعیل کیشها و آیینهای ایران همان حال را داشتند که در آخرهای عصر تیموری بود یعنی: دین رسمی اسلام بروش اهل تسنن بود و از میان مذہبهای سنی مذهب حنفی کیش خاندانهای تیموری و جغتایی و بیشتر ایلها و طایفه‌های ترک نژاد شرقی و قبیله‌های بلوچ و افغان بود و در ناحیتهای جنوبی و مرکزی و غربی ایران مذهب شافعی غلبه داشت. - از شیعیان گروههایی در مرکزهای دیرین خود مانند شمال ایران، مشهد، سبزوار و بیهق، ری، قم و کاشان متمرکز و بعضی در ناحیتهای دیگر بصورت اقلیتهای پراکنده بودند و چنانکه پیش ازین «۱» گفته‌ام کیش آنان در حال توسعه و رواج بود و بعلاّ احترام روز افزونی که نسبت بخاندان رسالت اظهار می‌شد و نیز بنابر وضعی که بعد از غلبه مغول بر ایشان

(۱) - همین کتاب، ج ۴، ص ۵۲ بعد و بویژه ص ۵۶ - ۵۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۳۳

حاصل شده بود، کمتر مورد تعرض و آزار بودند مگر بندرت و بعلتهای محلی و انگیزه‌های شخصی پیداست که با قیام شاه اسمعیل و اعلام رسمیت تشیع وضع دیگرگون شد، تشیع مذهب اکثریت گردید و تسنن کیش اقلیت، چنانکه در بسیاری از ناحیتهای و شهرها بالمره متروک ماند و بعضی از قسمتها، چنانکه هنوز هم هست محدود شد.

غیر از تشیع امامی اثنی عشری، دسته‌هایی از شیعه غالبه «۱» در مغرب ایران، و بازمانده‌یی از شیعه اسمعیلیه نیز در آغاز عهد صفوی بوده‌اند و شاه طاهر پیشوای این فرقه اخیر در دوران قدرت شاه اسمعیل ناگزیر شد ایران را ترک گوید و بدکن مهاجرت کند، چنانکه در بیان حالش خواهیم گفت.

از دینهای پیشین آیینهای زردشتی و یهودی و ترسایی هم در عهد صفوی باقی ماند؛ مسیحیان قلمرو دولت صفوی در گرجستان، ارمنستان و بعضی از بخشهای غربی آذربایجان می‌زیستند و شاه عباس اول گروهی از ارمنیان را در آذربایجان و گیلان و مازندران و اصفهان مستقر ساخت.

در عهد شاه تهماسب اول نسبت بعیسویان خاصه اهل گرجستان رفتارهای بسیار خشن سر زد چنانکه پیش ازین [ص ۹۹ - ۱۰۰] دیده‌ایم لیکن بعد از او بویژه در عهد شاه عباس اول و شاه عباس دوم با آنان بمهربانی رفتار می‌شد؛ اما حال و کار زردشتیان درین دوره بر همان شیوه نابهنجار پیشین بود تا آنجا که ناگزیر شدند با محمود افغان در برانداختن صفویان همگامی کنند [همین جلد، ص ۳۰].

بازگفتاری درباره تشیع

شیعه دوازده امامی (امامیه اثنی عشریه) همچنانکه در جستار - های گذشته این کتاب دیده‌اید، شاخه‌یست از معتقدان بجانشینی علی

بن ابی طالب و نفی آن از سه خلیفه نخستین مسلمانان. اختلاف این دسته یعنی معتقدان بخلاف علی (ع) با دیگر فرقه‌های اسلامی

(۱) - درباره این دسته که هنوز هم باقیست، در جلد ششم ازین کتاب سخن خواهم گفت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۳۴

بر سر مسأله امامت آغاز می‌شود «۱» یعنی درباره پیشوایی مسلمانان بعد از مرگ پیامبر اسلام، همانکه بتعبیر دیگر خلافت یعنی جانشینی پیامبر است دربرگراشتن فرمانهای خدا.

موضوع این اختلاف آنست که دسته‌یی از مسلمانان تعیین جانشین را امری الهی و بنص و تصریح پیامبر می‌دانند (شیعه و باصطلاح اهل سنت: اهل رفض، رافضی) و دسته دیگر آنها بانتخاب و انتصاب امت جایز می‌شمرند (اهل سنت و جماعت، و باصطلاح شیعه: ناصبی). این دو طرز تفکر اگرچه در آغاز انگیزه سیاسی داشت لیکن بسرعت رنگ اعتقادی گرفت و اصرار و ابرام درین دو گونه اعتقاد بتعصب و بروز حادثه‌های غم‌انگیز منجر گردید که در جلد‌های پیشین بارها بدانها اشاره شد.

گذشته ازین، هر دو اندیشه مذکور گرچه در آغاز بسیار ساده و دور از چونها و چراها بود، بزودی مایه بحثها و مشاجره‌های گوناگون شد و در تاریخ متمدن اسلامی بظهور فرقه‌های متعدد و قیامهای نظامی و دینی و انقلابها و کشتارها کشد. با این

(۱) - اهل سنت و شیعه ریشه تاریخی این اختلاف را تا بسال دهم از هجرت و سپس بروز در گذشت پیامبر (سیزدهم ربیع الاول سال ۱۱ ه) می‌رسانند و در اثبات حق برای هریک از دو طرف دلیلهایی اقامه می‌کنند و چون باز گفت آن گوی و مگوها در اینجا مطرح نیست خواننده را بدو کتاب زیرین که نخستین در پایان روزگار رسمی بودن تسنن در ایران و دومین در نخستین سالهای رسمی شدن تشیع نگارش یافته است مراجعه می‌دهم: (۱) روضه الصفا چاپ لکهنوج ۲ از ص ۲۱۰ بعد و ص ۲۲۰-۲۲۲ خاصه موضوع اختلاف علی بن ابی طالب با ابو بکر و تأمل در بیعت با او در صفحه اخیر. (۲) حبیب السیر. تهران خیام، ج ۱ ص ۴۱۱-۴۱۲ و ۴۴۶-۴۴۸؛ و نیز بنگرید به: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۳۵

تفاوت که تشعب در میان اهل سنت چه در اصول معتقدات و چه در فروع احکام خیلی زودتر از آن امر در میان شیعه متوقف شد ولی در بین شیعه مسأله جانشینی امامان و موضوع مهمتر دیگر یعنی «غیبت» و «رجعت» خود مسبب تشکیل فرقه‌های جدید گردید و دامنه این اختلافها تا عهد نزدیک بما کشیده شد، و در این باب هم هر جا که لازم بود در جلد‌های پیشین باختصار سخن گفته‌ام. از میان سه دسته اساسی شیعه که هنوز هم باقی هستند یعنی: شیعه امامیه اثنی عشریه، شیعه زیدیه و شیعه اسمعیلیه، فرقه‌یی که بیش از همه در عهد مورد مطالعه ما منشاء حوادث شده دسته اولست.

مختصری در قیامهای دوازده امامیان تا عهد شاه اسمعیل

قیامهای شیعه، از زیدیان و اسمعیلیان و دوازده امامیان، در تاریخ ایران پیش از سده دهم هجری اصلاً تازگی نداشت. از آنچه زیدیان و اسمعیلیان و شعبه‌های کوچک اسمعیلیه خاصه قمرطیان در درازای عهد اسلامی کردند، پیش از اینها در همین کتاب سخن گفته شد. اما پس از هجوم مغول بر ایران بافتوری که در اسلام ایجاد شد، بویژه بعد از سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسی یا انتقال آن بمصر و ادامه اسمی در قاهره، شیعه که تا این هنگام دچار دشواریهای بسیاری بودند، نفسی تازه کردند؛ و ظهور متکلمان و محدثان و فقیهان بزرگ این فرقه از عهد فعالیت خواجه نصیر الدین طوسی (م ۶۷۲ ه) و تمایل غازان بتشیع و پذیرفتاری آن بوسیله اولجایتو خان همه انگیزه‌هایی برای تجدید نیروی شیعه گردید و ازین پس آنانرا بقیامهای محلی برای تشکیل حکومت‌های جدید برانگیخت.

در این انگیزش نوین دست بالاییین از پیشروان تصوّف و دین بود چنانکه از میان آنان نخست دسته‌یی از درویشان شیعی مذهب سبزواری که بر سیرت فتیان و جوا- نمردان می‌زیستند، قیام سربداران را بوجود آوردند و حکومتی در خراسان تشکیل

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۳۶

دادند که از ۷۳۸ هـ تا روزگار یورشهای تیمور بر سرپا بود؛ در همان اوان میر قوام الدین مرعشی آملی که چند گاهی در خراسان بسیر و سلوک اشتغال داشت بیاری مریدان حکومت مستقلی از حدود سال ۷۶۰ هـ در مازندران پی‌افکند که تا سده دهم هجری همچنان بر همه یا بر قسمتی از آن دیار فرمان می‌راند.

درستست که تشکیل این حکومت‌های محلی شیعه مقدمه قیام‌های سیاسی این فرقه در دورانیهای بعد بود، ولی اولاً این قدرتهای کوچک بخش‌های محدودی از ایران انحصار داشت و مقصود شیعیان را در عالمگیر کردن تشیع بر نمی‌آورد و ثانیاً یورشهای تیمور و چیرگی ترکان سنی مذهب جغتایی بر ایران نقشه شیعیان را در رسمی کردن مذهب شیعه نقش بر آب کرد. بنابراین تشیع می‌بایست راه خود را برای کسب عمومیت در ایران از سر گیرد. قیام‌هایی که در عهد تیموریان با دعوی مهدویت انجام شد مانند قیام سید محمد مشعشع در خوزستان و قیام سید محمد نوربخش در ختلان و سپس در جایهای دیگر؛ و همچنین اقدام حاجی بکتاش بایجاد فرقه بکتاشیه و حمایت از حروفیه در طی همین راه دراز انجام گرفت و سرانجام با نهضت صفویان تا روی کار آمدن شاه اسمعیل نتیجه قطعی رسید.

مشعشعیان شاخه کوچکی از انشعابهای شیعه اثنی عشری هستند که در «حویزه» حکومتی مذهبی تشکیل دادند. مؤسس این فرقه سید محمد بن فلاح واسطی (م ۸۶۶ هـ) در حدود سال ۸۴۰ هـ دعوی خود را آشکار کرد و دستاویزش در این اقدام یک دعوی قدیم در عالم تشیع بود یعنی ادّعای مهدویت. وی در هفده سالگی از واسط به «حله» رفت و در خدمت عالم بزرگ شیعه شیخ جمال الدین احمد بن فهد حلّی (۷۵۶-۸۴۱ هـ) «۱» بفرارگرفتن دانشهای مذهبی شیعه همت گماشت و گویا در همان اوان تحصیل گاه زبان بدعوی مشهور خود می‌گشود و با آنکه استاد او را از اعاده این گفتار باز می‌داشت وی همچنان در پندار خود استوار بود و حتی یک سال در مسجد جامع کوفه اعتکاف

(۱)- درباره او بنگرید بامل الآمل، حرّ عاملی، نجف، ج ۲ ص ۲۱ و نیز باعیان الشیعه.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۳۷

گرفت و در آن حال بسیار می‌گریست و چون سبب گریه را از وی می‌پرسیدند می‌گفت:

بر آنان می‌گرم که بشمشیر من کشته خواهند شد! چون بواسط بازگشت در دعوت خود راسخ تر شد و بزودی پیروانی از عشیره‌های عرب خوزستان فراهم آورد چندانکه توانست بر حویزه چیره گردد و بساط فرماندهی بگستراند. وی گاه خود را مهدی و گاه جانشین او معرفی کرده و عنوان «ولی الله» اختیار نموده و زیارت‌نامه‌یی برای خود ترتیب داده بود که پیروانش هر روز آن را می‌خواندند و در کتاب خود بنام کلام المهدی داستان کهن حلول جوهر الوهیت را در علی بن ابی طالب از سر گرفته و ازین راه بفرقه اهل حق مشابهت یافته بود. وی ذکری متضمن همین معنی ترتیب داد که پیروانش در حال عبادت و ستایش آن را می‌خواندند و در حالت بیخودی که بر آنان دست می‌داد اعمال شگفت‌آور انجام می‌دادند. غیاث الدین خواندمیر در این باب گوید «جماعتی از اعراب حویزه که ایشان را مشعشع گویند بالوهیت حضرت شاه ولایت علیه السلام و التحیه قایلند و چنان استماع افتاده که بعد از مبادرت بعبادتی که معهود آن قومست ایشان را کیفیتی طاری می‌شود که در آن حالت مطلقاً تیغ و تیر بر بدن ایشان تأثیر نمی‌کند چنانکه قبضه شمشیر در زمین فرو برده و شکم بر نوکش نهاده قوّت می‌کنند و لفظ علی الله بر زبان می‌رانند تا آن شمشیر مانند کمان خم می‌شود یا می‌شکند...» «۱» از دنباله گفتار خواندمیر چنین برمی‌آید که مشعشعیان این دعوی الوهیت را برای خود سید

محمد و جانشینانش نیز داشتند چنانکه مقارن قیام شاه اسمعیل صفوی بالوهیت سلطان محسن و سپس پسرش سلطان فیاض اعتراف می‌نمودند «۲». بهر حال قیام مشعشعیان که با تزویر و دروغ همراه بود دولتی محلی را در بخشی از خوزستان بوجود آورد که از سده نهم هجری تا چند سده بعد گاه با قوت و گاه با ضعف ادامه داشت.

(۱) - حبیب السیر، تهران خیام، ۴ ص ۴۹۶.

(۲) - ایضا ص ۴۹۶-۴۹۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۳۸

در سال ۹۱۴ ه که شاه اسمعیل لشکر بیگداد کشید، خبر یافت که «قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض که از فیض عنایت حضرت عزت بی‌بهره است اعتراف می‌نمایند و رقم نسخ بر احکام شریعت غزا کشیده بادیه ضلالت و غوایت می‌پیمایند» «۱»، پس از بغداد بجانب حویزه شتافت و سلطان فیاض را که بمقابل آمده بود مغلوب و مقتول ساخت و حکومت حویزه را بیکی از قزلباشان واگذاشت لیکن این شکست مایه انقراض حکومت آل مشعشع نگردید و در سال ۹۴۸ که شاه تهماسب بخوزستان سفر کرده بود رئیس مشعشعیان «سید سجادین بدران مشعشی» برای عرض اطاعت و انقیاد بخدمت او شتافت و پادشاه صفوی حکومت حویزه را باز بوی رجوع نمود «۲».

ازین پس دولت آل مشعشع بصورت یک حکومت خراجگزار صفوی باقی ماند و حتی در جریان محاصره اصفهان سید عبد الله مشعشع با دوازده هزار عرب در زمره مدافعان اصفهان حضور داشت لیکن وقتی جنگ آغاز شد صلاح در آن دانست که ناظر اوضاع باشد و چون شکست در سپاه مدافعان افتاد غارت لشکرگاه اصفهان را فوزی عظیم شمرد و در این راه با مهاجمان همگام شد «۳».

همین رفتار زشت مشعشعیان مایه آن شد که چون نادر بقدرت رسد کمر بقلع و قمع آنان بندد، و او بهمین قصد در سال ۱۱۵۰ ه لشکر بحویزه کشید و دولت مشعشی را برانداخت ولی پس از کشته شدنش در سال ۱۱۶۰ بازماندگان آن خاندان قدرت خود را تجدید کردند و در عهد زندیان و قاجاریان ضمن اطاعت از دولت مرکزی با نوعی قدرت محلی بحیات خود ادامه دادند «۴».

(۱) - حبیب السیر، ۴ ص ۴۹۷.

(۲) - احسن التواریخ روملو، ص ۳۰۰-۳۰۱.

(۳) - بنگرید بهمین جلد، ص ۳۰ و ۳۱.

(۴) - درباره مشعشعیان رجوع شود به:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۳۹

فرقه نوربخشیه که پیش ازین اشارتی کوتاه بکیفیت احوالشان داشتم «۱»، بعد از عهد تیموری نیز بکارشان ادامه دادند و اگرچه سید محمد نوربخش با دعوی مهدویت آغاز کار کرده بود و خود را امام عصر و صاحب تجلی می‌دانست لیکن جانشینانش بدعوت خانقاهی بسنده می‌کردند، و چون این شعبه از صوفیان در دوران صفوی فعالیت مؤثری داشت، بجای خود درباره آن سخن خواهم گفت.

و اما صفویه مهمترین دسته از این قبیل طبقات بوده‌اند که نهضتشان بهتر و بیشتر از همه به نتیجه‌ی انجامید. خاندان صفوی شهرت اجتماعی خود را از خانقاه آغاز کرد «۲» و بزودی آنرا با مذهب امامی اثنی عشری درآمیخت و با قدرتی که از راه گرد آوردن مریدان و معتقدان بدست آورد، بساط ارشاد را برای جولان در میدانهای جنگ و شرکت در حوادث سیاسی ترک گفت. اتکاء این

خاندان در قیام نظامی و سیاسی بر طایفه‌های جنگاوری بود که حلقه ارادت مرشدان صفوی را در گوش کرده و در راه اجرای فرمانشان جان بر کف نهاده بودند. اینها ترکمانانی بودند ساکن ناحیتهای اناتولی و شام و دیاربکر و کناره‌های جنوب غربی دریای مازندران، که

مشعشعیان یا بخشی از تاریخ خوزستان، سید احمد کسروی، تهران ۱۳۲۴.

خاندان مشعشعی یا ذیل تاریخ مشعشعیان، جهانگیر قائم مقامی، مجله یادگار، سال دوم شماره نهم، ص ۹-۲۶.

حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴ ص ۴۹۶-۴۹۷.

عالم آرای صفوی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۳۵-۱۳۸.

احسن التواریخ روملو، ص ۳۰۰-۳۰۱.

عالم آرای عباسی، ص ۳۵، ۵۰۲، ۵۲۴، ۹۱۴-۹۱۵، ۹۵۱-۹۵۲، ۹۵۹، ۱۰۱۲. Encyclopedie de l'Islam, nouvelle edition, tome IV, P. ۵۲

(۱)- همین کتاب، ج ۴، ص ۵۸-۶۰ و ۷۸.

(۲)- درباره صوفیان صفوی که سلسله‌یی از «صوفیه معروفیه» اند، رجوع شود بطرائق الحقائق، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۴۰

بقبایله‌های متعددی منقسم می‌شدند و از عهد ترکمانان سلجوقی بطریق مهاجرت در آن ناحیته‌ها گردآمده بودند و از همان ایام بعد در اوضاع آسیای صغیر و قسمتهایی از ایران تأثیر داشتند. تمایل این ترکمانان بمذهب شیعه از پیرامون سده ششم هجری سابقه دارد «۱» و حتی در آن روزگار شایع بود که هنگام ظهور مهدی موعود ترکان در رکاب او شمشیر خواهند زد «۲».

طایفه‌های مذکور در دوران جانشینان شیخ صفی الدین اردبیلی (م ۷۳۵ ه) بتدریج بطریقت صوفیه صفویه درآمدند و شاید یکی از علت‌های تمایل خاندان شیخ صفی از مذهب شافعی بمذهب امامی اثنی عشری داشتن همینگونه مریدان و لزوم هم‌رنگی و هماهنگی با آنان بود و گرنه دلیلی بر شیعی بودن خاندان یاد شده از ابتدای کارشان در دست نیست و بالعکس از اشاره حمد الله مستوفی (م بعد از ۷۴۰ ه) در نزهة القلوب برمی‌آید که اهل اردبیل در عهد او شافعی و مرید شیخ صفی الدین بوده‌اند، و نیز از توضیحات ابن بزاز در صفوة الصفا که در شرح حال مرادش شیخ صفی الدین است، مطلبی درباره شیعی بودن او بدست نمی‌آید. جانشینان شیخ صفی-الدین تا چندگاه بر مذهب سرسلسله خود بودند و سپس، همچنانکه گفته‌ام، بدنبال گرویدن ترکمانان شیعی بمذهب بطریقت آنان، بمذهب دوازده امامیان تمایل یافتند تا دور پیشوایی در سال ۸۳۰ ه بشیخ جنید رسید. وی که بر اثر دخالت جهانشاه قراقویونلو در موضوع پیشوایی طریقه صفویه با او اختلاف یافته بود، بامیر حسن بیگ بایندر رئیس ترکمانان آق‌قویونلو پناه برد و او که بر مذهب اثنی عشری بود با جنید از در دوستی درآمد و خدیجه بیگم خواهر خود را بزنی بدو داد. سلطان حیدر، که موضوع تشیع صفویان در عهد ریاست او آشکارا شد از همین مادر شیعی مذهب بوجود آمد «۳».

این نکته قابل ذکر است که تغییر عقیده از مذهب شافعی بمذهب امامی اثنی

(۱)- بنگرید بهمین کتاب، ج ۲، چاپ پنجم ص ۱۸۹ ببعد.

(۲)- همین کتاب، ج ۲، ص ۱۹۰-۱۹۱. تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۱ ۱۴۰ مختصری در قیامهای دوازده امامیان تا عهد شاه اسمعیل ص: ۱۳۵

(۳)- و نیز بنگرید بتحقیق آقای ابو القاسم طاهری در همین باره در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه

عباس، ص ۱۳۳ بعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۴۱

عشری چندان دشوار نبود. توضیح این مقال آنکه مذهب شافعی از میان مذهبهای اهل سنت نزدیکی بسیار بمبادی مذهب امامیه دارد و محمد بن ادریس شافعی شخصا بعلی بن ابی طالب و خاندان او ارادت خاص می‌ورزید و «بیرون از مناقب در حق حسین و شهدای کربلا مراثی بسیار گفته است» (۱) و بهمین سبب حتی در قرن ششم هجری که دوره غلبه سلجوقیان حنفی مذهب بود از شرکت عالمان شافعی در مراسم تعزیت شهیدان کربلا نشانه‌هایی می‌بینیم (۲). گذشته ازین شافعیان مانند شیعه اثنی عشری بغیبت «صاحب الزمان» و رجعت او اعتقاد دارند و از میان عالمان آن فرقه چند تن در این باب رساله‌هایی نوشته‌اند مانند ابو عبد الله محمد بن یوسف بن الکنج الشافعی مؤلف «البيان فی احوال صاحب الزمان» و حافظ ابو نعیم اصفهانی شافعی مؤلف مشهور کتاب المصاحف در رساله‌های «الاربعة» و «ذکر المهدی» و حافظ محمد بن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» و جز آنها (۳).

پیداست که خاندان شیخ صفی الدین بعد از قبول مذهب امامی سابقه مذهبی نیاکان خود را دگرگون ساخته آنرا بتاریخ قدیمتری بالا بردند و طبعا شیخ صفی الدین مؤسس طریقت صفویه را از شیعیان خالص جلوه دادند ولی مورخان و مطلعان مخالف آن خاندان ازین تزویر تاریخی اطلاع داشته و آن را باز می‌گفته‌اند. در نامه‌یی که منشیان عبید الله خان ازبک از قول او بشاه تهماسب نوشته‌اند یک‌جا صریحا باین معنی، یعنی سنی بودن جد او شیخ صفی الدین اشاره کرده و پادشاه صفوی را از اینکه مذهب اجدادی را رها ساخته و به «رفض» گراییده است سرزنش نموده و گفته‌اند: «اما با آن طایفه گفتگوی و مجادله داریم که مذهب و ملت پدران خود را

(۱) - کتاب النقص، تهران ۱۳۳۱، ص ۴۰۲.

(۲) - همین کتاب، ج ۲ چاپ پنجم، ص ۱۹۵.

(۳) - رجوع شود ببحث طولانی میرزا محمد اخباری (م ۱۱۷۸ ه) در کتاب تحفه الامین، منقول در روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۷، ص ۱۳۵-۱۳۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۴۲

گذاشته تابع بدعت و ضلالت شیاطین شده، طریق بر حق را برطرف کرده رفض و تشیع اختیار نموده ...» (۱)؛ و باز جای دیگر نوشته‌اند: «پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را هم‌چنین شنیده‌ایم که مردی عزیز و اهل سنت و جماعت بوده» (۲). در همین نامه است که موضوع سیادت صفویان هم که گویا پیشوایان این خاندان بعد از شیعه شدن برای رونق بیشتر کار بر خود بسته بودند، بکنایه و تعریض مورد شک و تردید قرار گرفته و بعد از شرحی درباره مقام معنوی علی بن ابی طالب (ع) چنین گفته شده است که اگر شما صفویان واقعا از نسب او می‌بودید چنین و چنان می‌کردید و بویژه این عبارت متضمن تعریضی نزدیک بتصریح است: «دیگر ایشان (۳) دعوی فرزندی و محبت حضرت مرتضی علی علیه السلام می‌کنند از دو بیرون نیست: فرزند آن بزرگوار هستند یا نیستند. چون دعوی فرزندی می‌کنند (۴) چرا که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که هرکس پدر کس دیگر را گوید که پدر منست و پدر او نباشد، آن کس بهشت در نمی‌آید، و اگر فرزند حضرت مرتضی علی علیه السلام‌اند آن بزرگوار کدام مرده را از گور بدر آورده و سوخته است» (۵) و چند کس را ریش و

(۱) - احسن التواریخ ص ۲۳۰.

(۲) - ایضا ص ۲۳۱.

(۳) - یعنی شاه تهماسب صفوی.

(۴) - گویا از اینجا جمله‌ی نظیر این: «.. نه بر طریق صواب می‌روند» بعمد حذف شده باشد و در غیر این صورت عبارت ناقص و ابتر است.

(۵) - گویا اشاره‌ی باشد بحمله شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ هـ بشروان و بیرون آوردن جسد سلطان خلیل پادشاه شروان از گور و آتش زدن آن بانتقام قتل جد او سلطان جنید. بنگرید به احسن التواریخ ص ۴۷- و یا شاید بازگفتی باشد از ویران کردن قبر ابو حنیفه النعمان پیشوای سنیان حنفی در سال ۹۱۴ هـ پس از فتح بغداد، بفرمان شاه اسمعیل؛ همراه با دیگر بی‌ادبها. حیرتی شاعر با اشاره بهمین کار گفته است:

شیعه بر گور حنیفه مؤمنان دیدی چه کرد؟ هست ریدنگاه شیعه سجده گاه سنیان! بنگرید بفهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، محمد تقی دانش‌پژوه، حاشیه ص ۲۱۵۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۴۳

ابرو تراشیده در گوش حلقه انداخته خلیفه اسلام ساخته «۱» «...» «۲».

این تعریضها بی‌شک بیان اندیشه کسانی بود که از دعوی سیادت که صفویان براه انداخته بودند، خبرها داشتند؛ اما این دعوی چنان در عهد قیام شاه اسمعیل مورد قبول پیروان او شده بود که دیگر صفویان را در ادامه این ادعای بی‌بنیاد دچار هیچگونه تردید و دودلی نمی‌کرد و حتی دعوی ارتباط مستقیم آنان را در بیداری و خواب با «حضرات ائمه» بآسانی محل قبول ترکان خوش‌باور سرخ کلاه می‌ساخت.

درباره کیفیت این ارتباطهای دائم شاه اسمعیل و پسرش شاه تهماسب بانیانکان نو- یافته‌اشان، و حتی دریافت شمشیر و تاج و فرمان قاطع در قتل عام مخالفان تشیع از «صاحب الامر» و دیگر امامان شیعه، بعد ازین سخن خواهم گفت.

اما بالاتر از همه اینها دعوی مشایخ صوفیه صفویه، و یا شاید تنها اعتقاد پیروانشان بود به «حلول جوهر الوهیت» در جسم مرشد «۳»، و شاید عنوان مرشد کامل که تا اواخر عهد سلطنت صفویان برای آنان بکار می‌رفت، از همین دعوی نشأت کرده باشد «۴».

قیام صوفیان صفوی

استوار شدن بنیاد اعتقاد قبیله‌های چندگانه ترکمان «۵» نسبت به پیشوایی شریعتی و طریقتی مشایخ صفویه، دعوی این مشایخ بسیادت و ارتباط با ائمه دین و حتی حلول جوهر

(۱) - اشاره است بساختن خلیفه دروغین از باب استهزاء و تمسخر که در عهد صفویان می‌کرده‌اند و نوعی از تفریحات بود.

(۲) - احسن التواریخ، ص ۲۳۰ - ۲۳۱.

(۳) - بنگرید به: دائرة المعارف اسلامی، طبع جدید، ج ۴ ص ۵۱.

(۴) - میدانیم که صفویان در این دعوی حلول جوهر الوهیت در جسم مرشد کامل تنها نبودند و در عصر آنان همین نکته در دعوی نوربخشی و پسیخانی و حروفیه و مشعشعیه بصورت‌های گوناگون وجود داشت.

(۵) - یعنی ترکمانان قرامانلو، ذو‌القدر، قیچاق، قراجه داغ و تومان و مشکین، استاجلو، شاملو، روملو، حمیدلی، تکلو، افشار، قاجار، ورساق، بای برتلو و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۴۴

الهی در آنان و شایستگی‌شان برای ریاست بر امت محمدی، نیرو گرفتن اعتقاد بتشیع و عناد نسبت باهل سنت و خلفای آنان که غاصبان حق شمرده می‌شدند، وقتی با ریاست‌جویی مشایخ صفویه جمع شد اندیشه قیام و آرزوی تشکیل حکومت را در اخلاف شیخ صفی الدین رسوخ داد.

وقتی دور پیشوایی صوفیان صفوی بشیخ جنید رسید «۱»، نخستین بار و بی آنکه سابقه‌یی در کار باشد برای خود عنوان «سلطان» اختیار کرد و بزودی با جهان‌شاه قراقویونلو در افتاد و با حسن بیگ بایندری از در دوستی درآمده خواهر او را بزنی گرفت و «نیت جهان‌بانی و کشورستانی بخاطر خطیر گذرانید» «۲» و در گیرودار همین کشورستانها بود که در سال ۸۶۰ ه در نبرد با امیر خلیل الله شروانشاه کشته شد «۳».

پسرش حیدر با حفظ عنوان «سلطان» همان سنت پدر را ادامه داد و گذشته ازین در ایجاد نوعی از انضباط نظامی در پیروان خویش و استوار ساختن روحیه سلحشوری و جنگ‌آوری در آنان کوشش بسیار کرد و هم اوست که کلاه یا تاجی دوازده ترک «۴» از سقرلات «۵» سرخ برسم شعار و نشانه درویشان صفوی برای خود و پیروانش ترتیب داد «۶» و ازین راه همه ترکمانان تابع طریقه خود را که از طایفه‌های مختلف بودند،

(۱) - سلطان جنید جانشین شیخ شاه ابراهیم و او جانشین خواجه علی و او جانشین صدر الدین موسی و او جانشین شیخ صفی الدین اردبیلی بود.

(۲) - حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴، ص ۴۲۵.

(۳) - حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۲۶.

(۴) - دوازده ترک نشانه دوازده امام بود و بتنهایی می‌توانست دلیل قاطعی بر انحراف صفویان از مقاصد عالیه تصوف بجانب اعتقادات مطلق مذهبی باشد. اما بواقع در کلاه فقر بجز سه ترک نیست:

«ترک دنیا ترک عقبی ترک ترک»!

(۵) - سقرلات یا سقرلاط «نوعی از جامه پشمین که از فرنگ آوردند و رنگ آن سرخ پررنگ است» فرنودسار، ج ۳، ص ۱۹۰۸.

(۶) - حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۲۶-۴۲۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۴۵

یکسان و یک نشان بزیر یک لوا درآورد تا با شعاری واحد و با احساس یگانگی در رکاب مرشد کامل و در راه نشر تشیع شمشیر زنند و جانبازی کنند. بسبب داشتن همین کلاه سرخ رنگ بود که از آن پس صوفیان صفوی را قزلباش یعنی سرخ‌سر، یا قزل‌برک یعنی سرخ کلاه خواندند.

این سرخ کلاهان صوفی مسلک شیعی مذهب بنابر بازبستگی بقبیله‌های خود بدسته‌هایی منقسم می‌شدند که هریک رهبری بنام خلیفه و مجموعاً رئیسی با تعیین مرشد کامل داشتند باعنوان خلیفه الخلفا که فرمانها و وصایای مرشد کامل را بهمه آنان ابلاغ می‌نمود. این تقسیمات در همان حال که نظام طریقتی داشت بصورت نظام ارتشی و جنگی هم محل استفاده بود.

سلطان حیدر (کشته در ۸۹۳ ه) و جانشینش سلطان علی (کشته در ۸۹۹ ه) بشیوه سلطان جنید در طلب ریاست و قدرت شمشیر زدند و جان باختند و این قیام منظم و مداوم که بتدریج بهیأت یک نهضت سیاسی و نظامی پرنضباط درآمده بود، مقدمات کار شاه اسمعیل را در قیام نهایی او فراهم آورد.

مرتبه والای مرشد کامل

مقام بلند «شیخ» و «مرشد» در تاریخ تصوف بهیچروی تازگی ندارد. در همه طریقتها برای پیران خاصه آنها که مؤسس طریقه بودند، رابطه نزدیک با آنسوی جهان آخشیجان پنداشته می‌شد و از نیروی نسبت دادن هر گونه «کرامت» بدانان چنان در میان پیروان طریقتها رواج داشت که خواننده تیزبین را گاه ازینهمه زود باوری آدمیزادگان بخشم می‌افکند. این کرامتها از اشراف بر ضمایر آغاز و بتصرف در امور طبیعت ختم می‌شد و شگفت است که حتی حکیم آگاهی چون پورسینا برای اثبات این «کرامتها» با اتکاء بر شیوه حکمت مشائی خویش بجست و جوی دلائل می‌پرداخت «۱»! اما او در این راه از حدّ اتصال نفوس مهذب مشایخ بعقل فعال که

(۱) - بنگرید به سه نمط آخر از کتاب الاشارات و التنبیهات، خاصه نمط نهم با عنوان «فی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۴۶

«مدبر امور کره مادون قمر» است، فراتر نرفت و حال آنکه در نظر معتقدان موضوع اتصال این نفوس بملکوت اعلی امری ثابت و انکارناپذیر بود. در سده نهم این اتصال بصورت حلول جوهر الوهیت در نفوس برخی از مشایخ مانند سید محمد نوربخش و سید محمد مشعشع و دیگران درآمد، چنانکه پیش ازین گفتیم، و پیداست که در چنین حالی پیشروان صوفیه صفویه هم بی کار نماندند و همین دعوی را تکرار کردند، و یا اگر چنین گناهی از آنان سر نزده باشد معتقدان و پیروانشان چنین مقامی فوق مقامهای عادی آدمیان برای آنان قائل شدند و سرانجام همان نغمه‌ها را تکرار نمودند که فرقه‌های حلویه از دیرباز در تمدن اسلامی سر داده بودند «۱» و خداوند عالمیان را از فراز مسند عزت و کبریائش بجسدهای فناپذیر آدمیان پایین آورده.

نمی‌دانیم که در میان صوفیان صفوی این فراخ گامی از کی آغاز شده بود ولی این را می‌دانیم که تصور مذکور پیش از عهد شاه اسمعیل شیوع داشت. فضل الله بن روزبهان در عالم آرای امینی «۲» مدعیست که پیروان سلطان جنید برای شیخ خویش قائل بمرتبه الوهیت بودند و پسرش سلطان حیدر را «پسر خدا» می‌شمردند «۳». این پیروان که خنجی از آنان سخن می‌گوید ده هزار تن از صوفیان صفوی بوده‌اند که

مقامات العارفین». عبد السلام فارسی در ترجمه اشارات شیخ این قسمت را با نثری فصیح بفارسی درآورده است. ترجمه اشارات و تنبیهات، تهران ۱۳۳۲، ص ۲۴۵-۲۵۶ و: گنجینه سخن، دکتر صفا، ج ۳، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۳۸-۲۴۶.

و نیز درباره این کوشش شیخ رئیس رجوع کنید به: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دکتر صفا، چاپ چهارم، تهران ۲۵۳۵ (۱۳۵۵)، ص ۲۵۷-۲۶۰ و باز همان کتاب، ص ۲۲۸-۲۳۰.

(۱) - همین کتاب، ج ۱، چاپ پنجم، تهران ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) ص ۶۱-۶۳.

(۲) - همین کتاب، ج ۴، تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی ص ۵۳۹.

(۳) - عالم آرای امینی، نقل از: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۱۳۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۴۷

از روم آمده و در رکاب شیخ جنید با سپاه سلطان خلیل پادشاه شروان می‌جنگیده‌اند.

بگفته فضل الله این «ابلهان روم» با آنکه جسد مرشد خود را در میدان جنگ آغشته بخاک و خون می‌یافتند او را مرده نمی‌شمردند و سخن گفتن از مرگ جنید برای آنان با بیم هلاکت همراه بود.

دور نیست که فضل الله خنجی بعلت عنادی که با خاندان شیخ صفی الدین داشت، در بیان این مطلب راه مبالغه پیموده باشد اما چون دنباله چنین فکری را در عهد شاه اسمعیل و گرما گرم جنگها و کشتارهای او هم می‌بینیم، نمی‌توانیم حقیقت گفتار پسر

روزبهران را یکباره انکار کنیم.

تاریخ‌نگاران صفویه از بیان چنین مطلبی که در نظر آنان کفر آشکار بود، خود-داری داشتند و بجای آن مرشدان کامل را بصورت‌های دیگری می‌ستودند اما اشاره‌های مسافران فرنگی که در دوران قدرت شاه اسمعیل در ایران بودند، غالباً سخنان خنجی را تأیید می‌کند مثلاً یک بازرگان و نیزی «۱» می‌گوید: «متابعان این صوفی، خاصه لشکریان، او را مانند خدایی می‌پرستند. بعضی از آنها بی‌سلاح بجنگ می‌روند و معتقدند که مرشد در گرمگاه مصاف حافظ و مراقب آنان خواهد بود...» «۲». در دنباله سخن همین بازرگان این مطلبها را می‌خوانیم: «بهمان‌سان که مسلمانان روی زمین همه‌جا جمله لا اله الا الله محمد رسول الله را بر زبان جاری می‌کنند ورد زبان ایرانیان لا اله الا الله اسمعیل ولی الله است. همه کس بویژه سپاهیان ویرا جاودانی می‌شمردند.» «۳» نظیر همین معنی از گفتار دیگر فرنگیانی که در آن روزگار بتبریز رسیده بودند، برمی‌آید «۴» و از همه این اشارتها معلوم می‌شود که شاه اسمعیل از اینکه پیروانش

(۱)- یادداشتهای این بازرگان که نامش معلوم نیست، در مجموعه‌یی بنام مسافرت‌های جهانگر-دان و نیزی مندرج است که بسال ۱۸۷۳ میلادی در لندن بطبع رسیده.

(۲)- ترجمه تاریخ ادبیات ایران، برون، ۴ ص ۴۰.

(۳)- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۱۵۵.

(۴)- اشاره سفیر ونیزی Angiolello مندرج در مسافرت‌های جهانگردان ونیزی، لندر ۱۸۷۳ ص ۱۰۲. ترجمه تاریخ ادبیات ایران، برون، ۴ ص ۴۸-۴۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۴۸

او را خدا خطاب می‌کردند متغیر و خشمگین بود «۱».

علت امتناع «مرشد کامل» از دنبال کردن اعتقادی که تا آن زمان فقط در حلقه صوفیان صفوی رواج داشت، آن بود که از آن پس قلمرو قدرت صوفیان منحصر بآن حلقه محدود نبود و می‌بایست جهت اعتقادی دیگری که در موازات اعتقادات عموم باشد اختیار کرد و آن همان دعوی ارتباط با امامان شیعه اثنی عشری در بیداری و خواب و ادعای مأموریت مستقیم از جانب امام دوازدهم و وراثت «خلافت مرتضوی» و سرانجام دعوی مقام و مرتبه‌یی در حد امامت بود که در قدیمترین کتابهای تاریخ دوران صفوی باشارتهایی متضمن آن معنی باز می‌خوریم؛ از آن جمله در حبیب السیر که مؤلف آن قسمت مربوط بشاه اسمعیل را در هرات و دور از پایتخت شاه اسمعیل تألیف می‌کرد «۲»، از آن پادشاه معمولاً- با این وصفها و عنوانها یاد شده است: «در دریای ولایت» (تهران خیام، ۴ ص ۴۳۴)، «ثمره شجره بوستان امامت» (نیز، ص ۴۶۲)، «قدوه خاندان کرامت و امامت» (نیز، ص ۴۶۷)، «وارث خلافت مرتضوی» (نیز، ص ۴۶۷)، «پادشاه مرتضوی خصال» (نیز ص ۴۳۵، ۵۴۵)، «کرامت نژاد» (نیز، ص ۴۲۷)؛ در همین کتاب پیروان شاه اسمعیل «خداام امامت آشیان» (نیز، ص ۴۶۳) شمرده شده و خاندان صفوی «دودمان امامت مکان» (نیز، ص ۴۲۹) معرفی گردیده است.

این مقام والای طریقتی و شریعتی مرشدان کامل پیروان آنان را تا حد سجده کردن و نماز بردن بآنان پیش می‌برد و همین زمین بوس خود یکی از علت‌های تصور-خدایی مرشدان کامل در نظر ناظران خارجی بود. موضوع نماز بردن بر این مرشد-ان یعنی پادشاهان صفوی بارها باعتراض دیگر مسلمانان کشیده شد. یکی از اعتراض‌های سلطان عثمانی آنست که بشاه تهماسب شده بدین مضمون که: «کیف تأذنون فی ان

(۱) - ایضا، ترجمه تاریخ ادبیات برون، ۴ ص ۴۹.

(۲) - رجوع کنید بشرح حال غیاث الدین خواندمیر، همین کتاب ج ۴ بویژه بصفحه ۵۴۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۴۹

یسجد لکم الناس مع انّ السجود لغير الله تعالى کفر لیس به یقاس» و امیر غیاث الدین منصور حکیم، وزیر شاه تهماسب ناگزیر بود در پاسخ آن اعتراض از قول پادشاه چنین بنویسد: «حکایه سجود الرعیه لناهی مثل سجود الملائکة لجَدْنَا آدم حین اوحی الامر بذلک الیهما انما يفعلون ذلک شکرا لله سبحانه و تعالی علی ما انعم بنا علیهم و اظهار الکمال المسرّة علی ما ظهر مِنّا باعانه الله و امضاء الله من اعلاء کلمه الحق و اطفاء نایره الباطل فی بلاد الله علی رغم اعداء الله.» (۱)

در نامه عبید الله خان ازبک بشاه تهماسب هم همین معنی تکرار شده و او سجده کردن را جز برای خداوند کفر دانسته و ادعا کرده است که صفویان این کردار زشت را بر رعیت الزام و تحمیل نموده‌اند. (۲)

سجده کردن و زمین بوسیدن در برابر مرشدان کامل و پادشاهان صفوی حتی برای خارجی‌ان و سفیرانی که بار می‌یافتند الزامی بود. شاردن در مجلد سوم از سفرنامه خود می‌گوید وقتی سفیری بخدمت پادشاه می‌رسید می‌بایست زانو بزند و سه بار زمین را ببوسد بنحوی که پیشانی‌اش بر زمین بساید، و آنگاه نامه‌یی را که از جانب پادشاه خود آورده بود، پیادشاه ایران بدهد.

اعتقاد بمرشدان کامل و جانبازی در راه آنان

مطلبهایی که در ذیل این عنوان می‌نویسم از آنچه تاکنون گفته شد نیز بنیکی آشکارست. اعتقاد قزلباشان نسبت بمرشدان چنان بود که جانبازی در راه او برایشان حکم کسب ثواب اخروی داشت و بمنزله شهادت در جنگهای صدر اسلام بود (۳). درباره شاه اسمعیل چنین می‌پنداشتند که او با «صاحب الامر مهدی»

(۱) - روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۹۲.

(۲) - احسن التواریخ، ص ۲۳۱.

(۳) - عالم آرای صفوی، تهران ۱۳۵۰، ص ۷۴ و موردهای متعدد دیگر در همان کتاب و نیز اشارتهای سفرنامه نویسان که پیش ازین دیده‌ایم یا پس ازین خواهد آمد؛ و بسی از سخنان و نقلهای وقایع‌نگاران دوره صفویان.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۵۰

ملاقات کرد و ازو تاج و شمشیر و خنجر و کمر با رخصت «خروج» گرفت (۱)، و مادام که با آن شمشیر می‌جنگد ظفر با اوست. دعوی خوابهای شاه اسمعیل و شاه تهماسب هم در واقع کوششی دیگر در راه استوار کردن اعتقاد پیروان و آماده ساختنشان در جانبازی و از خود گذشتگی بود. توضیح آنکه شاه اسمعیل در بیشتر جنگها و اقدامهای خویش مدعی بود که در حالت رؤیا از جدّ خود علی بن ابی طالب دستور جنگ می‌گیرد و یا تدبیرهای لازم را می‌آموزد و پیندار پیروانش این رؤیاها از زمان کودکی و پیش از رسیدن بمرتبه شهریار بدو دست می‌داد (۲)، و این معنی در عهد صفویان جزو حقایقی بود که از کتابی بکتابی نقل می‌شد. روملو ازینگونه رؤیاهای «خاقان اسکندرشان» چندبار یاد کرده و از آنجمله در ابتدای قیام او بسال ۹۰۶ پیش از عزیمت بجاناب شروان، چون اختلافی در این باب میان اطرافیان او بروز کرد، او «قرارداد که امشب استخاره خواهیم کرد، آنچه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین فرمایند آن را بفعل خواهیم آورد. روز دیگر خاقان اسکندرشان سالکان طریق دولخواهی را بپایه سریر شاهی طلب داشته فرمود که دوش از ارواح مطهره ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین بر ما محقق شد ...» (۳) و بعد از فتح شروان و تسخیر قلعه باکو ضمن محاصره قلعه گلستان باز مدعی تکرار این معنی شد و بدین تدبیر قزلباش را از پای قلعه گلستان بسوی تبریز

کشید و «در آن اثنا در خواب خاقان

(۱) - ایضا عالم آرای صفوی ص ۴۵ - ۴۷؛ ۵۰؛ ۵۳؛ ۵۴. اصطلاح «خروج» که در این مورد بکار رفته گویا با معنایی که دوازده امامیان از آن می‌گرفتند، بعلت ادعای مأموریت شاه اسمعیل از جانب صاحب الامر مهدی، بی‌رابطه نباشد. در اصطلاح این فرقه «خروج» بجای «رجعت» استعمال می‌شود. اما باید در نظر داشت که در همین کتاب یاد شده بارها خروج بمعنی قیام نیز بکار رفته یعنی نهضت کردن و برخاستن در طلب ریاست و سلطنت.

(۲) - ایضا عالم آرای صفوی ص ۴۳ و ۴۴ - ۴۵ و ۶۴.

(۳) - احسن التواریخ، ص ۴۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۵۱

اسکندرشان یکی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در آمده امر فرمود که از پای قلعه گلستان برخاسته بجانب آذربایجان عنان عزیمت معطوف دارد» (۱) و طبعاً هنگام بروز مشکلات نظیر همین «واقعه‌ها» بمرشد کامل دست می‌داد تا دستورهای لازم را از «حضرات ائمه» کسب کند (۲).

اعتقاد راسخ قزلباشان و مریدان «مرشدان کامل» باعث بود که بعضی از کارهای آنان را، همینکه از حد عادت فراتر می‌رفت، از مقوله «کرامات» بینگارند مثلاً داستان گذشتن شاه اسمعیل و سپاهیان را از رود کر. توضیح آنکه شاه اسمعیل پیش از رسیدن بفرخ یسار شروانشاه و حمله باو می‌بایست از رودخانه کر بگذرد؛ پس یکی از سران قزلباش را با دو هزار سوار فرستاد تا پلی بر آن رودخانه بندند. آنان وقتی برودخانه رسیدند که ساحل مقابل را سپاهیان شروانشاه فرا گرفته بودند و ناگزیر بشاه اسمعیل خبر دادند که پل بستن میسر نیست و شاه تدبیری دیگر اندیشد. اما «شاه با سپاه آمد و زدخود را بر آب دریا، بتوفیق خدای عالم یک کس را آب نبرد» (۳). این مطلب را خواندمیر نیز بتفصیل ذکر کرده و کامیابی شاه اسمعیل را در این مورد نتیجه «هدایت بخت» و «مضمون حدیث همایون مثل اهل یتیمی کمثل سفینه نوح» دانسته و نوشته است که «بواسطه وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد جنود ظفر ورود نسبت بزبده اولاد صاحب مقام محمود بیفزود» (۴).

اگر خواننده بداستان فریدون و کیخسرو که هردو فرشاهی داشتند و از اشویان دین مزدایی بودند، بنگرد، مانده همین کار شگرف را چون نوعی معجزه در سرگذشت آنان می‌یابد. نخستین در دنبال کردن اثری دهاک از ارونرود گذشت و دومین هنگام

(۱) - ایضا همان کتاب، ص ۴۷.

(۲) - عالم آرای صفوی، ص ۵۵.

(۳) - عالم آرای صفوی، ص ۵۷؛ و نیز بنگرید به احسن التواریخ ص ۴۳.

(۴) - حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴، ص ۴۵۵ - ۴۵۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۵۲

گریز از تورانیان همراه گیو و فرنگیس آمویه دریا را بی‌کشتی گذاره کرد بی‌آنکه تار مویی از آنان کم شود. (۱)

منظور از مقایسه این دو داستان آنست که مریدان شاه اسمعیل و نویسندگان احوالش چه در دوران حیات و چه پس از مرگ او، درباره وی تصور احوالی نظیر «کرامت» و «معجزه» می‌کردند و بهمان نحو که پیش از این دیده‌ایم او را ولئی از اولیاء الله می‌شمردند (۲) و این معنی در یادداشتهای جهانگردان و سفرنامه نویسان اروپایی آن روزگار هم تکرار شده است و چون مطالب آنان را با آنچه مؤلف کتاب عالم آرای صفوی نوشته مقایسه کنیم هماهنگی بسیار میان آنها مشاهده می‌نماییم، مثلاً در اینجا

می‌بینیم که جنگجویان تصور می‌کنند در راه شیخ خود بدرجه «شهادت» نایل می‌شوند «۳» و یا ملاحظه می‌کنیم که سرخ‌کلاهان حتی کمترین تصور نامساعدی را درباره پیشوای خویش «کفر» می‌شمارند. «۴»

درباره شاه تهماسب هم نظیر همین اعتقاد وجود داشت. بقول «ون سان دالساندری» سفیر ونیز در دربار شاه تهماسب مردم ایران او را مانند خدا ستایش می‌کردند. او گوید که: نزد کسانی که بیمار یا تنگدست بودند اثر شفابخش نام شاه تهماسب زیاده‌تر از یاری خواستن از درگاه خداوند تصور می‌شد. پاره‌یی نذر می‌کردند که اگر بمراد دل خود برسند ارمغانی پیش وی فرستند و برخی بامید آنکه دعایشان مستجاب شود درهای دولخانه را در قزوین می‌بوسیدند. گروهی چنان بکرامت‌های آن «سید بزرگوار» امیدوار بودند که آب وضویش را اکسیر تب ریز می‌شمردند و تکه‌یی

(۱) - حماسه‌سرایی در ایران، دکتر صفا، چاپ دوم تهران ۱۳۳۳ خورشیدی: فریدون:

(ص ۴۶۱-۴۶۹) و کیخسرو (ص ۵۱۵-۵۲۴).

(۲) - همین کتاب و همین جلد، ص ۱۴۳.

(۳) - عالم‌آرای صفوی ص ۵۸-۵۹.

(۴) - ایضا ص ۱۱۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۵۳

از پارچه تن پوش یا شالش را برای تبرک یا ایمنی از چشم بد همیشه همراه داشتند «۱».

البته این «مرشد کامل» هم از دعوی کرامات دور نبود و مانند پدر ادعا می‌کرد که در حوادث دشوار «حضرات ائمه معصومین» بخواب او می‌آیند و او را راهنمایی می‌کنند. در واقعه معروف خود با ازبک می‌نویسد: «در آن شب آقا و مولای خود حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام را در واقعه دیدم که بر روی من تبسم فرموده گفت فتحي نیکو الحمد لله ترا میسر شد!» «۲» و باز می‌گوید: «... در شب چهاردهم بشهر ذیحجه مذکور «۳» که از هری سه منزل بیرون آمده بودیم تب کردم و چند روز مریض بودم، شب در واقعه دیدم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خانه زینل خان که در قزوین است و در آن محل دولخانه بود، نشسته‌اند و جوان محاسن سیاهی که تخمیناً بیست و پنج ساله بوده باشد در عقب سر آن حضرت بر سر پای استاده بود. من پیش آن حضرت رفته زمین خدمت بوسیدم و بدو زانوی ادب نشستم و سؤال کردم که یا حضرت، قربانت شوم، بدان طرف «۴» می‌روم، آیا مرا با جماعه اوزبک جنگ می‌شود یا نه؟

حضرت امیر المؤمنین فرمودند که ای تهماسب، تا غایت «۵» کدام مهم تو بجنگ ساخته شده که دیگراره شود؟ مرتبه دیگر سؤال کردم که قربانت شوم، بفرمای که حال ما در آن طرف آب «۶» چون خواهد شد؟ جواب فرمودند که در آن طرف آب هیچ نیست، هرچه هست در این طرف آبست. سه مرتبه تکرار این سخن کردم، همین

(۱) - نقل از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۲۱۲.

(۲) - تذکره شاه تهماسب، چاپ برلین، ۱۳۴۳ ه ق، ص ۱۵.

(۳) - یعنی ذیحجه سال ۹۳۸ ه.

(۴) - مقصود بجانب خراسان و بجنگ ازبکان است.

(۵) - یعنی تا این زمان.

(۶) - یعنی آنسوی آب آمویه، فرارود، ماوراء النهر.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۵۴

جواب فرمودند «...» (۱).

شاه تهماسب موضوع توبه خود را از شرابخوارگی و ارتکاب دیگر مناهای نیز نتیجه دو رؤیا در دو شب پیاپی وصف کرده است و می‌نویسد که: «در سن بیست سالگی که این سعادت نصیب شد این رباعی را انشاد کردم:

یک چند پی زمرد سوده شدیم یک چند بیاقوت تر آلوده شدیم

آلودگی بود بهر رنگ که بودشتیم بآب توبه آسوده شدیم» (۲) ازین رباعی بروشنی دریافته می‌شود که «مرشد کامل» چند گاهی باستعمال حشیش و شرابخوارگی دچار بود، و چون از این آلودگیها دست شست بدعوی او «از کل مملکت فسق و فجور برافتاد» لیکن دیده‌ایم که چنین نبود، اگرچه شاه تهماسب شخصا تا پایان حیات در این راه ثابت‌قدم و در تظاهر با اجرای احکام شرع پای برجا ماند (۳).

مطلب مهمی که از سطرهای گذشته برمی‌آید آنست که سرسپردگی و اعتقاد شدید صوفیان قزلباش بخاندان شیخ صفی سرّ اصلی و اساسی پیشرفتهای سریع آن در بدو تشکیل شاهنشاهی صفویست، و اگر چنین اعتقاد راسخی مخصوصا در پادشاهی طولانی شاه تهماسب وجود نمی‌داشت شاید بقای دستگاه وسیع سلطنت شاه اسمعیل در برابر فشارهای شدید دو دولت عثمانی و ازبک، با احترازی که شاه تهماسب از رویارویی با دشمنان داشت، باسانی میسر نمی‌گشت.

اعتقاد به «مرشد کامل» و شیوع چنین تعبیر و اصطلاحی (۴) میان درویشان

(۱) - تذکره شاه تهماسب، ص ۲۳.

(۲) - تذکره شاه تهماسب، ص ۳۰-۳۱.

(۳) - ایضا، ص ۱۴، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۴۸ و جز آنها.

(۴) - عالم آرای صفوی، ص ۳۸، ۳۴۳، ۵۷۴، ۵۹۲، ۵۹۳ و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۵۵

صفوی چنان بود که از همان آغاز کار پیشروان آنان را بجهانجویی و جهانگیری برمی‌انگیخت و این اعتقاد بعد ازین هم مدت‌ها باقی ماند و مسلما ادامه یافتن همین اعتقاد راسخ بمرشدان و تصور مقامات بلند دینی برای آنان بود که بنیادی استوار برای دراز آهنگی پادشاهی صفویان گردید و گرنه نابسامانیهایی که چند بار در پادشاهی آنان رخ داده بود قاعده می‌بایست بنابودی آن سلسله بینجامد.

این اعتقاد همانقدر که برای امتداد دوران صفوی سودمند بود، در اواخر عهد صفویان بزیان کشور تمام شد، زیانی که حتی ظهور نادر نتوانست آنرا جبران کند و شاید بتوان گفت که پیامدهای نامطلوب آن دامنگیر خود نادر هم گردید.

این وضع درست همانند پایان عهد ساسانی در تاریخ پیش از اسلام ایرانست زیرا در آن روزگار اعتقاد دینی مردم بشاهنشاهان ساسانی مایه آن شده بود که مردم با همه بی‌نظمی‌های بعد از دوران خسروا پرویز و نابسامانیهای اوضاع بسازند و بفرمان روایی هیچیک از سرداران که توانایی تشکیل حکومت جدیدی را داشتند، تن در ندهند و عاقبت خود با هرچه بود و نبود بر سر این اعتقاد نادرست بروند.

همین اعتقاد شدید مردم باعث بود که دولت صفوی از ضربه درونی درهم نریزد، و کسانی هم که بعد از سقوط دولت شاه سلطان حسین خواستند زمام امور را در دست گیرند یا بعنوان حمایت از فرزند و فرزندزاد گانش یا بصورت وکالت و نمایندگی از طرف آن خاندان حکومت کردند.

از این اعتقاد شدید، مخصوصاً در دوران شاه اسمعیل، گاه بداستانهای شگفت- انگیزی بازمی‌خوریم. از آن جمله است واقعه «کشته شدن خلیل سلطان». وی از سران قزلباش و حاکم فارس بود، در جنگ چالدران خدمتی چنانکه می‌بایست از او مشهود نیفتاد و شاه اسمعیل تصمیم به بادافراه او گرفت. پس «کور سلیمان قورچی» را مأمور کشتن او کرد و بشیراز فرستاد و او «در وقتی بدان بلده رسید که خلیل سلطان مجلسی در کمال زیب و زینت آراسته بود و با اکثر امرا و مقربان خود بتجرع شراب ناب و استماع نغمات چنگ و رباب اشتغال می‌نمود ... کور سلیمان مانند بلای

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۵۶

ناگهان بدان محفل درآمده ... آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا مضا براین جمله شرف نفاذ یافته که ترا بضرب دوازده چوب تأدیبه نموده مراجعت نمایم و در ساعت بازگردم ... لایق آنکه بخلوتخانه درآیی تا حسب الحکم عمل نموده بازگردم. خلیل سلطان به نهانخانه درآمده کور سلیمان از عقبش بشتافت و نشانی که در باب قتلش بمهر همایون رسیده بود ظاهر کرد. خلیل سلطان گفت: چه کند بنده که گردن نهد فرمان را؟ و کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته از آن خانه بیرون آورد ...» (۱).

مأموریت‌های گوناگون قزلباش در کشتن یا کور کردن شاهزادگان و بزرگان دولت صفوی هم بهمین سادگی و با همین قاطعیت و اطاعت بی‌قیدوشرط از مرشدان، انجام می‌گرفت!

این نکته هم نباید فراموش شود که مقبول افتادن ادعای صفویان در سیادت و انتساب بخاندان امامت در نفوذ اجتماعی آنان و ادامه قدرت و حکومتشان بسیار مؤثر بود و این جنبه مذهبی آنان هرچه بر عمر حکومتشان و استواری اعتقاد مردم به خاندانهای سیادت افزوده می‌شد، بیشتر قوت می‌گرفت. اگر رسیدن مرشدان کامل پیادشاهی اندک‌اندک از وجهه خانقاهی آنان کاست، دعوی سیادت این نقصان را جبران کرد.

نسبت داشتن بچنین خاندان «سیادت و کرامت» تا آن درجه در نظر ایرانیان اهمیت یافته بود که حتی چند مدت بعد از زوال دولت صفوی، وقتی اعقاب فتحعلی خان قاجار (کشته در ۱۱۳۹ ه) خواستند اریکه شهریاری ایران را تصاحب کنند با افسانه- سازی خود را بصفویان بستند و از نسل آنان دانستند. در این باب بجای خود سخن خواهد رفت.

(۱)- حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴، ص ۵۵۰-۵۵۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۵۷

خسوف و سختگیری در مبارزه با تسنن و رسمی کردن تشیع

«مرشدان کامل» از هنگامی بکامیابیهای نهایی رسیدند که بهانه‌های دینی را بر مقالات خانقاهی افزودند، صوفیانی سرسپرده را بحربه تعصب مجهز کردند و بجان مخالفان خود انداختند و چنان کردند که سر از پای نشناخته بقریان گاه می‌رفتند و می‌کشتند یا کشته می‌شدند. چنین نهضتی که تعصب- کور آتش‌افروز- آن بود، جز با سخت کشی و خشونت کار نمی‌توانست داشت و چنین نیز بود. شاه اسمعیل خود این سختگیریها و خشونت‌ها را ببهانه اطاعت از فرمان امامان دین آغاز کرد و پیروانش نیز با یقین قاطع بدرستی آن هنجار راه او را دنبال کردند.

نخستین لهیب این تعصب بسال ۹۰۶ ه نزدیک شماخی در جنگ با امیر خلیل الله شروانشاه زبانه کشید. بعد از شکست خلیل سرش را بریدند و سپس بیکر وصل کرده بسوختند و از سرهای کشتگان منارها ساختند (۱) و از آن پس این شیوه نامیمون را هر جا که دستشان رسید معمول داشتند.

هنگامی که شاه اسمعیل الوند میرزای بایندری را در شرور منهزم ساخت (۹۰۷ هـ) و تبریز وارد شد تصمیم قاطع برسمی کردن تشیع گرفت و «هم در اول جلوس همایون فرمان واجب الازعان شرف نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام نامی ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر خوانند و پیش نمازان تمامی بلدان در اقامت صلوٰه و سایر عبادات رسوم مذموم مبتدعه را منسوخ گردانند.

مؤذنان مساجد و معابد لفظ اشهد انّ علیا ولی الله داخل کلمات اذان سازند و غازیان عابد و لشکریان مجاهد از هر کس امری مخالف ملت بیضا مشاهده نمایند سرش از تن بیندازند» (۲) و نتیجه اجراء این سیاست آن شد که آوازه منقبت امامان شیعه بر سر منبرها بلند شود و «سنان متعبد و خوارجیان متعصب از وهم حسام بهرام انتقام

(۱) - احسن التواریخ، ص ۴۵.

(۲) - حبیب السیر، تهران خیام، ۴، ص ۴۶۷-۴۶۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۵۸

غازیان عظام خاسر و خائب و حیران و هارب روی باطراف آفاق نهند» (۱)

اعلام رسمیت تشیع بهمین حد خاتمه نیافت بلکه با کشتار عده‌ای و سکوت اجباری عده‌ی دیگر همراه بود. صاحب تاریخ عالم آرای صفوی شرح این واقعه را با تفصیل بیشتری آورده است (۲) و بنابر توضیح او این بار نیز «مرشد کامل» مدعی ارتباط با پیشروان دین در عالم رؤیا گردید. در این رؤیا بدو آموخته شد که اگر تبریزیان بقبول مذهب شیعه تن درنهند چگونه آنان را طعمه شمشیر آبدار قزلباشان سازد. بحساب این تاریخ‌نویس از شش بهر مردم تبریز تنها دو بهر کیش دوازده امامی داشتند و هنگام لعن بر خلیفگان سه گانه «بیش با دو کم مباد» گفتند و آن چهار بهر دیگر نیز از بیم شمشیرهای برهنه قزلباشان چنین کردند. اما گویا واقعه بدینگونه پایان نگرفت و در این داستان تبرا و تولّای تبریزیان بسیار سرها «علف شمشیر» سرخ کلاهان گشت و این معنی از اشاره یک بازرگان ونیزی که در تبریز بود آشکارست (۳) و حتی بتصریح یکی دیگر از آنان مجموع کسانی که در این حادثه و حادثه‌های همانند بعدی در تبریز بقتل رسیدند به بیست هزار تن بالغ گشت (۴).

این شیوه هر جا که نشانه‌ی از خلاف در آنها دیده می‌شد بکار رفت و همواره با تهدید و کشتار همراه بود. هنگامی که شاه اسمعیل بعد از شکست و قتل محمد شاهی - بیگ بسوی هرات می‌رفت یکی از ملازمان وزیرش نجم ثانی را برای اعلام ورود پادشاه بدان شهر گسیل داشت. با رسیدن این فرستاده که قلیخان نام داشت بیم و هراس بر شهر مستولی شد چه از راه نارسیده چند تن را سر برید و قاضی هرات را که در

(۱) - حبیب السیر ص ۴۶۸.

(۲) - عالم آرای صفوی، ص ۶۴-۶۵.

(۳) - سفرنامه جهانگردان ایتالیایی، لندن ۱۸۷۳ منقول در: ترجمه تاریخ ادبیات برون، ۴، ص ۴۹.

(۴) - سفرنامه آنژیوللو. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۱۵۳ و ۱۶۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۵۹

«لعنت بر اعدای دین و دولت» تعلل ورزیده بود (۱) با خطیب شهر در مسجد گردن زد و سپس کلاتر و شیخ الاسلام را پیش چشم هرویان همانجا بقتل آورد و پنجهزار تومان نقد را که مردم برای نجات شیخ الاسلام گردآورده بودند تصرف نمود و گفت: «هر کس لعنت بر خلفای ثلاثه می‌کند یک تومان از این زر باو می‌دهم. شیعیان خبردار شدند و لعن کردند و هر سری یک تومان زر

گرفتند، و آن چنان واهمه‌یی در دل مردم هرات کار کرد که چون او را می‌دیدند قالب تهی می‌کردند...» «۲» «و در آن چند روز قریب بده نفر از کدخداهای بزرگ سنی را کشت که می‌گفت لعنت کنید، تا ایشان اندک ایستادگی می‌کردند بدست خود گردن می‌زد، تا می‌گفت از ترس او همان دم باآواز بلند ناچار لعنت می‌کردند» «۳».

اما سفاک‌ترین کس از میان پیروان شاه اسمعیل در راه مبارزه با اهل سنت و کشتار بی‌امان آنان، نجم ثانی امیر یار احمد اصفهانی، وزیر معروف او بود. وی در جنگهای فرارود با سنیان آن دیار رفتارهای بسیار خشن داشت و بسی از آن بیچارگان را گروه‌ها گروه بتیغ قزلباشان سپرد. از جمله بدترین قتل عامهای نجم ثانی در آن دیار کشتار گروه قرشی است. وی حتی از کشتار جمعی سیدان سنی مذهب آن قلعه خودداری نکرد و گفت: «سید سنی را ما سید نمی‌دانیم!» و سپس آنها را که در مسجد تحصن بسته بودند یکجا طعمه شمشیرها کرد چنانکه در آن قتل عام مجموعاً پانزده هزار تن بجرم سنی بودن طعم هلاک چشیدند «۴».

در آن ایام رسم چنان بود که باسیران جنگ ابلاغ تشیع مینمودند و بنابر اصطلاح قزلباشان از آنان می‌خواستند تا «علی ولی الله» بگویند. اگر می‌گفتند

(۱) - عالم آرای صفوی ص ۳۴۶.

(۲) - ایضا همان صفحه.

(۳) - ایضا ص ۳۴۷.

(۴) - درباره این قتل عام بنگرید به: حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴ ص ۵۲۷-۵۲۸ و به عالم آرای صفوی ص ۳۷۱-۳۷۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۶۰

رستگار می‌شدند و اگر نه یا بقتل می‌رسیدند و یا در آتش می‌سوختند «۱»؛ و این وضع درست ما را بیاد نخستین دوران ابلاغ دین اسلام و نشر آن می‌افکند که هم از آغاز کار اسلام بر محصوران و اسیران عرضه می‌شد و اگر پذیرفته نمی‌آمد کار بجنگ و کشتار می‌کشید. قزلباشان نیز چنین بودند، بمخالفان پیشنهاد تبرا و تولّا می‌کردند، اگر می‌پذیرفتند آسوده بودند و گرنه بی‌درنگ جان بر سر کار مخالفت می‌نهادند.

این رفتار را شاه اسمعیل و سرخ کلاهان، همه جا بیک شیوه داشته‌اند. هنگامی که شاه اسمعیل بسال ۹۰۹ ه در تعاقب سلطان مراد آق‌قویونلو بشیر از تاخت، بعد از فتح آن شهر چندی آنجا ماند «۲». در این اوان حوزه علمی شیراز از برکت وجود استادانی که از اواخر عهد تیموری بازمانده بودند اهمیت علمی خاصی داشت «و کان اکثر علمائها من المخالفین»، یعنی مخالفان مذهب شیعه و بر طریقه اهل سنت.

«شاه اسمعیل امر باحضر آنان کرد و فرمان داد تا خلیفگان سه گانه را دشنام گویند ولی آنها از این کار خودداری کردند زیرا تقیه در نزد آنان (یعنی اهل سنت) معمول نیست «۳»، پس فرمان داد تا آنان را بکشند. بعد از آن بشاه اسمعیل گفته شد که یکی ازین دانشمندان بنام شمس الدین خفری «۴» صاحب حاشیه بر الهیات کتاب تجرید، باقی مانده است! شاه او را بخواند و فرمان داد تا آن خلیفگان را لعن کند. خفری چنین کرد و بدترین دشنامها را نثار آنان نمود و از مرگ رست و چون از خدمت پادشاه بیرون آمد یاران او را پذیره شدند و گفتند چگونه از مذهب خویش برگشتی و پیشوایان سه گانه خود را دشنام دادی؟ وی در پاسخ بیارسی گفت: یعنی از برای

(۱) - عالم آرای صفوی ص ۵۳-۵۴، ۶۲-۶۳، ۱۱۱ و جز آن.

(۲) - حبیب السیر، ۴، ص ۴۶۹-۴۷۵ درباره فتح عراق و فارس.

(۳) - مقصود از تقیه در نزد شیعیان کتمان عقیده مذهبی خود است در مقام اضرار، و این از آنجا پدید آمد که فرقه یاد شده مدت‌های دراز در معرض خطر اهل سنت و تعصب آنان بود.

(۴) - مراد شمس الدین محمد خفّری دانشمند مشهور است که ذکرش در شمار فیلسوفان خواهد آمد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۶۱

دو سه عرب کون برهنه مرد فاضلی همچون من کشته شود! «۱».

ازینگونه فاضلان که بجرم نافرمانی در لعن خلیفگان سه گانه کشته شدند، قاضی میر حسین میدی (م ۹۰۹ ه) صاحب حاشیه شمسیه و شرح حکمۃ العین و شرح هدایه در حکمت و حاشیه طوابع در کلام و جز آنهاست «۲». شرح هدایه این فاضل جلیل هنوز هم از کتابهای معتبر درسی در حکمت پورسیناست. دیگر ازینگونه فاضلان امیر غیاث الدین محمد اصفهانی است که «کثرت مکنت و ثروت آن جناب نه آن مرتبه داشت که بدستکاری قلم و بنان شرح آن توان داد» «۳» و او معلوم نیست بچه سبب و گویا برای مال و مکنت و نفوذ فراوانی که داشت بغضب خاقان اسکندر - شان گرفتار شده راه دیار نیستی پیمود «۴».

گروهی دیگر از دانشمندان سنی که فرصت گریز داشتند بخاک عثمانی یا بهند رفتند و یا بفرارود پناه بردند و از آن جمله اند مصلح الدین شافعی لاری از دانشمندان بزرگ قرن دهم، شاگرد ملا جلال الدین دوانی که بروم رفت و همانجا بسال ۹۷۹ ه درگذشت «۵»؛ و ملا عبد العلی بیرجندی دانشمند بسیار معروف که نامش را در شمار عالمان خواهیم دید؛ و خواجه مولانای اصفهانی (م ۹۲۰ ه) که از آذربایجان بهرات و از آنجا به بخارا گریخت و همانجا بود تا درگذشت «۶»؛ و امیر عبد الوهاب شیخ الاسلام تبریز در عهد بایندریان که نخست بهرات و سپس بروم رفت و همانجا ماند «۷»؛ و فضل الله بن روزبهان خنجی که بفرارود رفت و همانجا بود تا بعد از سال

(۱) - بنگرید به روضات الجنات، ج ۷ ص ۱۹۵.

(۲) - احسن التواریخ ص ۸۲.

(۳) - حبیب السیر، ۴، ص ۶۰۷.

(۴) - حبیب السیر، ۴، ص ۶۰۷.

(۵) - تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ص ۳۵۵ - ۳۵۶.

(۶) - حبیب السیر، ۴، ص ۶۰۷ و نیز همین جلد ص ۷۳.

(۷) - ایضا همان جلد ص ۶۰۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۶۲

۹۲۱ بدرود حیات گفت و در بخارا بخاک سپرده شد «۱».

از داستانهای خواندنی که در این میان شیوع یافته بود موضوع تغییر مذهب خاندان دشتکی شیرازی است. این خاندان در قرن نهم و قرن دهم اعتبار فراوان داشته و ریاست و علم را باهم جمع کرده بود و درباره آن بویژه وزیر و حکیم مشهور امیر غیاث الدین منصور (م ۹۴۸ ه) در ذیل احوال فیلسوفان عهد بتفصیل سخن خواهیم گفت. این دودمان نیز مانند اکثر اهل زمان خود بر مذهب اهل سنت بود و بعد از نهضت صفویان طریقه‌یی نو برای تغییر آئین یافت یعنی بقول قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین، یکی از آنان بخواب دید که کتاب مشکوٰه را در اخبار و احادیث بخدمت پیامبر اسلام می‌برد و او بر حدیثهای اهل سنت انگشت محو می‌کشید و اثر انگشت وی بر آنها می‌ماند و چون از خواب برآمد کتاب را بر همان منوال یافت که در عالم رؤیا دیده بود و از نیروی همه آن خاندان قبول تشیع کردند. قاضی نور الله نوشته است که هنوز اثر آن انگشت بر نسخه یادشده خاندان دشتکی

شیرازی باقیست. پیداست که این «رؤیا» تأثیری بسیار سودمند در حفظ ریاست خاندان دشتکی داشت چنانکه امیر غیاث الدین منصور یک چند وزارت شاه تهماسب کرد و بازماندگان وی تا دیرگاه مقام بلند خود را در فارس حفظ نمودند و بر مراد خود زیستند.

تعصبات مذهبی

نهضت صفویان، بنحوی که تاکنون با آن آشنایی یافته‌ایم، می‌بایست هم از آغاز کار با واکنشهای سخت سیاسی و مذهبی همراه باشد. نخستین نشانه‌های این واکنش از نامه‌هایی که میان بایندریان و عثمانیان درباره سلطان حیدر و پیروانش مبادله شد آشکارست. سلطان یعقوب بایندری (۸۸۴-۸۹۶ هـ) در نامه‌هایی فارسی که بسلطان بایزید ثانی (۸۸۶-۹۱۸ هـ) نوشت، آن شیخ را سرحلقه ارباب ضلال و مریدان او را گناهکارانی اعدای دین

(۱)- همین کتاب، ج ۴، ص ۵۳۸-۵۴۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۶۳

و دشمنان پیامبر معرفی نموده «۱» و الوند میرزای بایندری (۹۰۵-۹۰۷ هـ) هم در نامه فارسی خود بدان سلطان وعده داده است که دربرانداختن «اوباش قزلباش» از بذل هیچ کوشش دریغ نرزد، و با یزید در جواب فارسی خویش از وعده مساعدت برای مقابله با «طایفه باغیه قزلباشیه» سخن گفت.

لحن این مکتوبها از دورانی که شاه اسمعیل خشونت‌های فرقه قزلباش را با قوت تمام آشکار ساخته و بسبب خلیفگان سه گانه و کشتار سنیان پرداخته بود شدیدتر شد. سلطان سلیم در نامه فارسی خود که بتاریخ ۹۲۰ هـ بعید الله خان ازبک نوشته پادشاه نوحاسته صفوی را «صوفی بچه لئیم ناپاک ائیم افکاک ذمیم سفاک» خوانده و عید الله را بخونخواهی پدر تحریض نموده است و پادشاه ازبک در پاسخ وی که بفارسی است و در همان سال ۹۲۰ هـ نگاشته، بکشته شدن نجم ثانی وزیر و سردار لایق شاه اسمعیل در فرارود (۹۱۸ هـ) اشاره کرده و او را «سگ کوچکی که نایب و سردار سگ بزرگ بود» شمرده و سرخ کلاهان را «زنادقه اوباش و ملاحده قزلباش» لقب داده است و این تعبیر از قزلباشان به «زندیق» و «ملحد» از تعبیرهای رائج آن عهد میان سنیان بود.

اختلاف صفویان با عثمانیان و ازبکان بدینگونه آغاز شد. هردو طرف یکدیگر را ملحد و مخالف آیین پیامبر و دشمن خدا می‌شمردند و بنام «دین حق» شمشیر بر روی یکدیگر می‌کشیدند. قزلباشان در هر ناحیه که بدستشان می‌افتاد سنی کشی می‌کردند و سنیان عثمانی و ازبک هم هرگاه فرصت ایلغار بایران می‌یافتند همین کار را در مقابل انجام می‌دادند.

هجومهای محمد شبانی خان که از پایان عهد تیموری آغاز شده بود در عهد

(۱)- از مجموعه منشآت دولتی گردآورده فریدون بیگ منشی دربار عثمانی در قرن دهم هجری، چاپ استانبول ۱۲۷۴ هـ ق در دو مجلد. نقل از ترجمه تاریخ ادبیات برون، ۴، ص ۵۴. اشاره به باقی نامه‌های این مجموعه نیز مبتنی است بر نقل ادوارد برون در همان کتاب از صفحه یاد شده تا ص ۶۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۶۴

صفوی ادامه یافت و بعد از کشته شدن او در عهد ریاست عید الله خان جنبه مذهبی گرفت و دنبال شد. ازین پس هرگاه ازبکان بر قسمتهای شیعه‌نشین ایران استیلا یافتند از قتل عامهای وحشت‌انگیز خودداری نمودند. در سال ۹۳۵ هـ هنگامی که عید الله - ازبک در یکی از حمله‌های خود بر هرات مستولی شد هرکس را که متهم بلعن خلفا بود بمجرد شهادت دو تن بدیار نیستی فرستاد و درین

میان رندان بهره‌های مالی خوب برداشتند. هرکس را که مال و ثروتی داشت بتهمت لعن خلفا بچنگ عبید الله می‌افکندند و دارایی او را بغارت می‌بردند. روملو این واقعه را چنین توصیف می‌کند: «از اموری که در آن ایام از آن قوم ناتمام بوقوع انجامید آن بود که با هرکسی از مردم هرات که به اندک جهاتی گمان می‌بردند دست در دامن وی می‌زدند و بنزد قاضی می‌بردند و می‌گفتند که این مرد در زمان قزلباش لعن صحابه کرده است و آن بدبخت بی‌آنکه تحقیق احوال نماید بمجرد شنیدن صیغه شهادت از آن‌دو کذاب بی‌سعادت حکم بقتل می‌کرد. محتسبان او را ناحق کشان کشان بمیدان هرات می‌بردند و بسان دزدان بقتل درمی‌آوردند. بسا مردم سنی مذهب متعصب که سبب مال او را شیعه گفتند در آن زمان کشته گردید و بسا شیعیان محتاج و موالیان بی‌تاج که بنابر عدم تمول سالم ماندند...» (۱)

چند سال بعد، در ۹۴۲ هـ که باز عبید الله خان هرات را متصرف شده بود، «هر روز بحکم آن خان بی‌ایمان پنج شش کس بواسطه تشیع باقوال جهال در چهار سوق هرات کشته می‌شدند و روستاییان بی‌دیانت و شهریان با خیانت با هرکس که عداوتی داشتند او را گرفته بنزد قاضی می‌بردند که این مرد در زمان قزلباش لعن ابو بکر و عثمان کرده است. بسخن آن‌دو گواه جاهل قاضی بقتل آن مظلوم حکم می‌داد... از شومی ایشان امواج محن و افواج فتن بدرجه اعلی رسید و سلب و نهب در اطراف خراسان شایع گردید...» (۲).

(۱) - احسن التواریخ، ۲۲۲.

(۲) - ایضا، ص ۲۷۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۶۵

قیام شاه اسمعیل، در همان حال که بر آتش گزافه‌کاریهای ازبکان در مشرق ایران دامن زد، خشم سلاطین عثمانی و مفتیان سنی مذهب آن دیار را علیه ایران و شیعیان برانگیخت چنانکه در داخله سرزمین خود با شیعه درافتادند و بر آن شدند که با قطع ریشه آن قوم خویشتن را از گرفتاریهای آینده برهانند؛ عالمان سنی مذهب آن دیار هم در پایتخت محفلی ساخته فتوی دادند که دعویهای مذهبی شیعیان از مقوله کفر است و آنان کافرن و جهاد با کافر واجب و ثواب کشتن شیعی از هر کافر حربی دیگر بیشتر است (۱). در همان حال نیز سلطان عثمانی از راه مکاتبه با عبید الله خان ازبک او را بمداومت دادن در حمله‌های خود بر ایران تحریض می‌کرد و مرزهای غربی ایران را با تحریک کردن سنی آشفته می‌ساخت.

در این میان حادثه‌یی رخ داد که بر ثبات قدم عثمانیان در این مخالفت افزود.

بدین معنی که صوفیان شیعی مذهب روم که از دیرباز در حلقه مریدان صفویه درآمده بودند، از پیروزی‌های شاه اسمعیل چنان مست باده غرور شدند که باندیشه تقلید ازو در چیرگی بر شهرهای نزدیک بخود افتادند، و خلیفه آنان شاه قلی بابای تکلو پانزده- هزار صوفی شمشیرزن گردآورده بر حاکم ولایت تکه ایلی شورید و او را کشت «و جمعی کثیر از رومیان اسیر و دستگیر شدند. شاه قلی بابا مقتیدان را بتمامی از تیغ گذرانید» (۲) (۹۱۷ هـ). این پیروزی شاه قلی بابا را بطمع تسخیر ولایتهای دیگر انداخت ولی در ادامه جنگهای خود کشته شد و گروه بزرگی از صوفیان همراه او نیز در این جنگها بقتل رسیدند و باقی بایران گریختند.

این واقعه دولت عثمانی را مصمم ساخت که خطر صوفیان شیعی را از ریشه برکند. سه سال بعد از واقعه شاه قلی بابا در عهد سلطنت سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶ هـ) هرکس که با صوفیان تکه‌ایلی رابطه و در قیام شاه قلی بابا بنحوی دخالت یا با آن

(۱) - سلیم‌نامه، منقول در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۱۶۳.

(۲) - احسن التواریخ روملو، ص ۱۲۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۶۶

رابطه داشت از دم تیغ گذشت و پیشانی دیگران را که در این فتنه دست نداشته اما متهم برفض بودند داغ کردند تا از آن پس شناخته شوند. در این واقعه چهل هزار تن از شیعیان بقتل رسیدند و همه مورّخانی که درباره این کشتار «مغولانه» سخن گفته‌اند آنرا بسیار سخت و وحشیانه دانسته‌اند. فن هامر در تاریخ عثمانی نوشته است که «قتل عام مزبور یکی از دهشتناکترین اعمالیست که بنام مذهب صورت گرفته است حتی نسبت به سبعیت‌هایی که در هیئت تفتیش مذهبی در اسپانیا و کشتار سن بارتولومی ظهور یافت» (۱).

آزار شیعیان بوسیله دولت عثمانی و کار گزارانش، از آن پس هیچگاه انقطاع نپذیرفت و تا پایان عهد صفوی امتداد داشت. میدانیم که سلطان مراد چهارم عثمانی (۱۰۳۲-۱۰۴۹ هـ) بسال ۱۰۴۸ در دوران شاه صفی بغداد را محاصره و فتح کرد و شاه صفی که قدرت بازگرفتن آن شهر را در خود نمی‌دید ضمن تقاضای صلح بغداد را بدولت عثمانی واگذاشت. در این اوان نوح افندی مفتی روم فتوایی متضمن سخت‌ترین تصمیمات اهل سنت علیه شیعه داد و در آن جنگ با شیعیان و کشتار آنان و برده ساختن زنان و فرزندان‌شان را واجب اعلام نمود و در همین فتوی شیعه را کافر و فاجر دانسته و گفته است که آنان انواع کفر و طغیان و عناد و فسق و زندقه و الحاد را در خود جمع کرده‌اند و هرکس که درباره کفر و الحاد و وجوب جنگ با آنان و جواز کشتن آن قوم تردید کند مانند خود آنان کافر است. نوح افندی دلیل

(۱) Von Hammer, Gesch. d. Osmanisch. Reich نقل از ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴، تهران ۱۳۱۶، ص ۵۸. درباره قتل عام مذکور، گذشته از اشاره برون در تاریخ ادبیات خود (ترجمه مذکور) بنگرید به: تاریخ مفصل ایران، از مرحوم عباس اقبال آشتیانی ص ۶۶۶؛ و قسمت تاریخ فرهنگی و سیاسی ایران بقلم لارنس لاکهارت، مندرج در کتاب ایران‌شهر، ج ۱ تهران ۱۳۴۲ ص: ۴۳۶؛ و تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تهران ۱۳۵۴ ص ۱۶۰-۱۶۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۶۷

اصلی جهاد با رافضیان را کفر و طغیان ایشان شمرده و بعد از شرح مبسوطی درباره این طغیان و کفر (البغی و الکفر) بدین نکته تصریح کرده است که: «فیجب قتل هؤلاء الاشرار الکفار الفجّار، تابوا او لم يتوبوا، فلا يجوز تركهم علی ما هم علیه باعطاء الجزیة و لا- بأمان موقت و لا- بأمان مؤبد، و يجوز استرقاق نساءهم لا- استرقاق المرتدة بعد ما لحقت بدار الحرب جائز و يجوز استرقاق ذرارهم تبعاً لأمها تهم لان الولد يتبع الام فی الاسترقاق» (۱).

شیخ علی نقی کمره‌یی طغایی شیرازی (م ۱۰۶۰ هـ) از معاصران شاه صفی و شاه عباس دوم در ردّ این فتوای نوح افندی حنفی و در مسأله امامت کتابی در دو مجلد تألیف کرده است؛ ولی این نظر اهل سنت نسبت بشیعه پیش از فتوای نوح افندی یا بعد از آن بارها اظهار شد و مطلقاً مطالب تازه‌یی نیست. در نامه‌یی که عبید الله خان ازبک بشاه تهماسب نوشته «۲» و پیش ازین بقسمتی از آن اشاره شده، این مطلب اخیر یعنی ادعای کفر و الحاد شیعه در نظر اهل سنت نیز تصریح گردیده است. وی در اینجا قزلباشان را «اهل بدعت و ضلال» دانسته و با تأسف توضیح داده است که آنان در هرات «مساجد و معابد را طویله اسبان و خران کرده بلکه مبرز ساخته بودند و همه کاشیهای زرنگار را ویران کرده درها و چوبها را جهت هیمة برده بودند و اکثر مساجد و معابد را شرابخانه ساخته بوده‌اند».

از جمله علت‌های اعتراض عبید الله خان بر شاه تهماسب و دیگر شیعیان ایران در این نامه آنست که اینان در «سب شیخین» اصرار می‌ورزیدند. وی گوید: «با وجود آنکه می‌دانند که سب شیخین کفر است این کفر را شب و روز شعار خود ساخته» اند! از جانب سلطانان عثمانی هم بارها به «سب خلفای ثلاث» اعتراض شده است خاصه که آنان مدعی خلافت بوده و دفاع از مقام خلافت را

وظیفه خود می‌شمرده‌اند.

در نامه‌یی که سلطان روم بشاه تهماسب نوشته دشنام گفتن بخلیفگان سه‌گانه را عمل

(۱) - روضات الجنات، ج ۴ ص ۳۸۳-۳۸۴.

(۲) - احسن التواریخ، ص ۲۲۶-۲۳۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۶۸

مردم جلف و سبکسار و فرومایه دانسته است «۱» و البته نظایر این اعتراضها بسیار بود.

دشنام گفتن بخلیفگان سه‌گانه که از آغاز دوران صفوی در ایران شیوع یافته بود گاه ببعضی تظاهرها یا برپاداشتن جشنهایی هم می‌کشید. از آن جمله است «جشن عمر کشان». این جشن می‌بایست در ۲۶ ذی حجه هر سال برگزار شود. لیکن شیعه آن را در نهم ربیع الاول برپا می‌داشتند و مجلسی در بحار الانوار (ج ۸، ص ۳۱۳) خبری در این باب و بایستگی مسرت شاعیان در آن روز از مآخذ پیشین نقل کرده، اگرچه خلاف ضبط مورخانست. یکی از معروفترین کتابها در این باب که محل مراجعه عالمان مذهبی شیعه بوده کتاب «عقد الدرر فی بقرطن عمر» است که حاجی میرزا حسین نوری (م ۱۳۲۰ ه) از آن در کتاب شاخه طوبی که آن نیز درباره مرگ عمر است استفاده و نقل کرده است. گویا این کتاب در سده دهم تدوین شده باشد و در آن خبرها و شعرهای بسیار بتازی در ذکر فضائل این روز و بایستگی سرور و شادمانی شیعیان امامی در آن و پوشیدن جامه‌های خوب و صرف طعامهای لذیذ و نیکی کردن بشیعیان تهی دست، آمده است؛ و جز این دو کتاب که برشمرده‌ام چند کتاب دیگر در همین باب بدست عالمان مذهبی شیعه امامیه مدون گردیده «۲». نگارنده این کتاب در روزگار کودکی چندبار شاهد برگزاری آیین این جشن در شهر بار-فروش مازندران (- بابل) بود که مردم عادی و زنان و کودکان در آن گرد می‌آمدند.

در این مراسم آدمکی از بوریا و کاه که آنرا عمر نام می‌دادند، می‌ساخته و بنفت می‌آغشته و آتش می‌زده و گرد آن بدست کوفتن و سرود خواندن و شادمانی کردن می‌پرداخته‌اند. پیداست که چنین آیینی ممکن نبود در عهد غلبه اهل سنت، جز در خفا، برگزار گردد، و مساعدترین دوران رواج آن عهد صفوی و دوره دشنامگویی بسه خلیفه نخستین مسلمانان بود.

(۱) - روضات الجنات، ج ۷ ص ۱۹۲.

(۲) - بنگرید بشرح مبسوطی که ذیل نام کتاب «عقد الدرر فی بقرطن عمر» در فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۱۴۱۵-۱۴۲۱ در متن و حاشیه آمده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۶۹

این اختلاف شیعه و سنی و لعن و طعن دو طرف بر یکدیگر البته ایجاد مزاحمتهایی از هر سوی بر سوی دیگر می‌کرد مثلاً دشنام گفتن بسه خلیفه نخستین در ایران مایه آن بود که اهل سنت در قلمرو دولت عثمانی بر عالمان شیعی بتازند و آنان را آزار دهند چندان که ناگزیر شدند از شیخ علی بن حسین بن عبد العالی کرکی مجتهد بزرگ عهد شاه تهماسب که در سب خلفای سه‌گانه مبالغه می‌نمود، درخواست کنند تا دست از این درشتخویی بردارد. در پیامی که عالمان شیعی مکّه چند مدت دنبال‌تر ازین، بعالمان مذهبی و اهل منبر اصفهان فرستادند این عبارت جالب توجه است که: «انکم تسبّون ائمتهم فی اصفهان و نحن فی الحرمین نعذب بذلک اللعن و السبّ» «۱».

در اینجا وارد این بحث نمی‌شوم که عالمان شیعه و اهل سنت در اثبات و ردّ نظرهای خود و مخالفان چه کوششها و اثرهایی داشته‌اند چه جای این سخن در جستار دانشهای دینی آن عهد است، اما این نکته قابل ذکر است که بحث و جدل در این موضوع در

حد بیان و بنان محدود نمی ماند و بفتوای الحاد و نفی بلد و کشتن و سوختن و اینگونه کارهای نابهنجار هم می کشید چنانکه پیش ازین در شرح کارهای شاه اسمعیل بنمونه هایی از آن بازخورده ایم. طبعاً اگر از میان عالمان شیعه نیز کسی بچنگ پادشاهان مخالف می افتاد همین رفتار با آنان جاری بود و نمودار بارز آن کشتن قاضی ضیاء الدین نور الله شوشتری مرعشی (۹۵۶-۱۰۱۹ هجری) مؤلف کتابهای مشهور مجالس المؤمنین و «احقاق الحق و ازهاق الباطل» است. در این دو کتاب قاضی شوشتری سخت بر «ناصبیان» تاخته و هرجا توانسته با اقامه دلیلهای و برهانها در باطل شمردن مذهب آنان کوشیده است، و بسبب همین ابرام و اصرار در ناصواب دانستن مذاهب اهل سنت بود که بدستور نور الدین محمد جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هجری) آنقدر او را با تازیانه خاردار زدند تا مرد، و من طبعاً در همان مبحث دانشهای دینی که گفته شد درباره این عالم جلیل و کتابهایش سخن خواهم گفت.

(۱)- روضات الجنات، ج ۴ ص ۳۶۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۷۰

عالمان دین

با مطالعه در آنچه گذشته است روشن می شود که حوزه اقتدار صفویان و سرخ کلاهان در محیطی کاملاً دور از دنیای گذشته شیعیان دوازده امامی یا دیگر فرقه های شیعه تشکیل یافت و بیش از هر چیز متکی بود بر اعتقاد عامیانه و دور از تحقیق و تعلیل مطالب مذهبی. هنگامی هم که شاه اسمعیل بقصد خونخواهی پدر و نیای خود از لاهیجان بطارم و از آنجا باردیبل و سپس بجانب شروان و باکویه و گلستان و تبریز می شتافت، همه سران و اطرافیان او جنگجویانی از قبیله های مختلف ترکمان بودند که پیش ازین شناختیم، و او بعد از فتح تبریز و اعلان تشیع و الزام مردم به «سب خلفای ثلاث» و ذکر ولایت علی بن ابی طالب در خطبه ها، از یآوری یک حوزه علمی شیعه در ایران که آمادگی کار داشته باشد، برخوردار نبود. گذشته ازین شیعه در درازای دوران تیموری نتوانستند در ایران، چنانکه باید، فعالیتی داشته باشند تا امکان تشکیل حوزه های علمی بزرگی برایشان فراهم باشد. بنحوی که پیش ازین گفته شد «۱» بعد از سقوط بغداد بدست هلاکو و ضعف عالمان اهل سنت در ایران و عراق، حوزه دانشهای مذهبی شیعه در حله و دیگر شهرهای عراق قوت گرفت، و هنگامی که صفویان برای تعلیم مراسم شرعی تشیع حاجت بعدهی از عالمان دین یافتند مراکز مهم و اصلی تجمع اینگونه عالمان مذهبی بیشتر در عراق عرب و بحرین و جبل عامل لبنان بود.

شاه اسمعیل و پسرش شاه تهماسب برای تعلیم اصول و فروع مذهب امامی اثنی عشری نخست از عالمان معدودی که در ایران و در دسترسشان بود استفاده کردند و آنان را بشهرهای مختلف فرستادند «۲» و یا بترجمه و تألیف کتابهایی درباره فقه دوازده امامیان گماشتند. روملو در ذیل واقعه فتح تبریز و اعلام رسمیت تشیع می نویسد که: «در آن اوان از مسایل مذهب حق جعفری و قواعد و قوانین ملت ائمه اثنی عشری

(۱)- همین کتاب و همین جلد، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

(۲)- ضمن وجود شواهد مختلف بنگرید به حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴، ص ۶۰۸ و روضات الجنات، ج ۷ ص ۱۹۶ و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۷۱

اطلاعی نداشتند زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود و جلد اول از کتاب قواعد اسلام «۱» که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین مطهر حلّی است که شریعت پناه قاضی نصر الله زیتونی داشت از روی آن تعلیم و تعلم مسایل دینی می نمودند تا آنکه روز بروز آفتاب حقیقت مذهب اثنی عشری ارتفاع پذیرفت «۲».

نتیجه فقدان عالمان کافی برای آموختن اصول و فروع دین اسلام بر طریقه مذهب امامی اثنی عشری آن شد که پادشاهان صفوی دست نیاز بجانب عالمان شیعی مذهب کشورهای عربی زبان دراز کنند و در نتیجه از آغاز تا اواخر عهد صفویان بتدریج گروه بزرگی از آنان بایران مهاجرت نمایند و در این کشور باقی بمانند.

پیش ازین بدین نکته اشارتی داشته «۳» و بعد از این در سر گذشت دانشهای دینی باز فرصت گفتار در این زمینه خواهیم داشت. عالمان مذکور با تعلیمات خود در ایران و عراق حوزه‌هایی برای دانشهای دینی پدید آوردند، و در این حوزه‌ها بر اثر حمایت پادشاهان صفوی و گنج‌افشانیهای آنان و دیگر مالداران و صاحبان جاه و مقام سرعت گروه بزرگی از عالمان مذهبی جدید تربیت و در سراسر ایران پراکنده شدند.

کسب احترام روزافزون اینگونه عالمان و برخورداری آنان از رفاه و تن آسانی فراوان نه تنها موجب غلبه و نفوذ اجتماعی آنها گردید بلکه در طبقات جوان که دنبال سوادآموزی و کسب دانش بودند، شوقی وافر بفرار گرفتن دانشهای مذهبی و درآمدن در صف عالمان دین پدید آورد، و این شوق چنان قاهر و غالب بود که هر که ازین پس راه مدرسه می‌پیمود منحصر در آرزوی آموختن دانشهای شرعی و در مقدمه آنها، زبان عربی، بود و گفتی که همگان دانش را منحصر بهمین دو رشته از اطلاعات

(۱) - مقصود کتاب «قواعد الاحکاء» است که محقق کرکی آنرا شرح کرد.

(۲) - احسن التواریخ ص ۶۱.

(۳) - همین کتاب و همین جلد، ص ۱۲۶ و ۱۲۷ ببعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۷۲

می‌شمردند و آن دیگر دانشها را که در حوزه علمی اسلامی رائج بود یا بر طاق نسیان نهادند و یا جز برای برآوردن نیازهای دینی بدانها نپرداختند.

بر اثر توجه بکسب دانشهای دینی ایجاد مدرسه‌های مذهبی رواج گرفت و برای آنها تعیین موقوفه‌ها و مستمریها و تقدیم نذرها و نیازها بیش از آنچه در روز- گاران پیشین بود، باب شد.

در عهد صفویان ریاست دینی بر عهده «صدر الشریعه» بود و این مقام از دوران تیموری وجود داشت. صدر عهده‌دار همه کارها و سازمانهای مذهبی بود و از جانب او در شهرها نماینده‌یی با عنوان «شیخ الاسلام»، برای بست و گشاد مسائل شرعی و مراقبت در اجرای قاعده‌ها و قانونهای دینی گماشته می‌شد و پیداست که عالمان محلی با وی همکاری داشتند، مگر آنکه گاه ستیزه‌هایی میان آنها درمی‌گرفت.

این شیخ الاسلامان نقش «محتسب» را که در روزگاران پیش بود، اجرا می‌کردند. از اواخر سده یازدهم هجری بجای صدر الشریعه کسی با عنوان «ملاباشی» یعنی رئیس ملایان رعایت و اجرای احکام شرع را زیر نظر می‌گرفت و این ملاباشیان در عهد پادشاهان اخیر صفوی نفوذ بسیار و در امور مملکت دخالت و تأثیر فراوان داشتند.

از جمله کارهای صدر الشریعه و شیخ الاسلام و ملاباشی و ملایان تابع او، غیر از نظارت در رعایت و اجرای احکام دین و رسیدگی بهمه نیازهای شرعی مردم، تشکیل «جماعات» و برگزاردن «جمعات» بود. مراد از جماعات فراهم آمدن مردم برای بعضی مراسم مذهبی مانند تشکیل مجلسهای سوگواری یا مجلسهای «احیاء» و اینگونه کارها بود که برخی از ملاباشیان مانند ملا محمد باقر مجلسی اهتمامی خاص درباره آنها داشتند. «جمعات» یعنی نمازهای جمعه هم بوسیله همین دسته برگزار می‌شد.

منصب قضا بفرمان پادشاه بکسی تفویض می‌گشت، بدین معنی که پادشاه یکی از عالمان بلند مقام شرع را عنوان «اقضی القضا» «۱» می‌داد و او قاضیان شهرها

(۱) - درباره این عنوان بنگرید به حبیب السیر، ۴، ص ۶۰۸ و جز آن.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۷۳

را معین می‌کرد، بهمان نحو که از قدیم متداول بود.

اما بر گزاردن نماز جمعه در غیبت امام، یعنی پیش از رجعت امام منتظر، میان عالمان دینی شیعه محل بحث و مشاجره سخت بود «۱»، بعضی آنرا حرام می‌شمردند و گروهی دیگر واجب می‌پنداشتند. مثلاً از میان عالمان مذهبی مشهور شیخ لطف الله - بن عبد الکریم عاملی (م ۱۰۳۲ ه) نماز جمعه را در غیبت امام واجب می‌دانست «۲» و علی نقی کمره‌بی (م ۱۰۶۰ ه) رساله‌یی بعنوان «حرمة صلاة الجمعة» داشت «۳» و علیرضای شیرازی مشهور به «تجلی» (م ۱۰۸۵ ه) رساله‌یی در همین باب یعنی منع نماز جمعه در غیبت امام نگاشت «۴». بعضی از عالمان مانند محمد طاهر بن محمد حسین قمی، مخالف فیلسوفان و صوفیان، تارکان نماز جمعه و کسانی را که در تحریم آن کتابی تألیف می‌کرده یا سخنی می‌گفته‌اند، تکفیر می‌نمود «۵» و «ملاباشی» عهد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین یعنی ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ه) در بر گزاردن «جمعات» و تشکیل «جماعات» و برپای داشتن «مجامع عبادات» و «لیالی الاحیاء» و مانده اینها نگرش و کوششی ویژه داشت تا بدانجا که پس از مرگ او دیگر چنان مجلسهای پر ازدحام را نشان نداده‌اند «۶».

عالمان مذهبی شیعه در عهدی که مطالعه می‌کنیم از حیث تأمین معاش در درجات گوناگون قرار داشتند. بیشتر مجتهدان بزرگ و مرجع را از پادشاهان مستمری و وظیفه خاص بود و گاه بفرمان شاهان برایشان مسکنی خریده می‌شد «۷»

(۱) - احسن التواریخ، ص ۲۵۵؛ روضات الجنات، ج ۶ ص ۸۲-۸۳.

(۲) - روضات الجنات ج ۱ ص ۳۲.

(۳) - ایضا همان کتاب، ج ۴، ص ۳۸۳.

(۴) - ایضا، ج ۲، ص ۶۹.

(۵) - روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۴.

(۶) - ایضا، ج ۲ ص ۸۶.

(۷) - تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۴، ۱۵۷ و جز آن.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۷۴

و گذشته ازین سهم امام یعنی مالیاتی که می‌بایست بامام زمان پرداخت، از جانب ثروتمندان معتقد در اختیار آنان گذارده می‌شد و یا می‌بایست که بحکم اداء وظیفه گذارده شود، و بر سر همه اینها از عایدی - موقوفه مدرسه‌ها و مسجدها و تکیه‌ها بمدرّسان و پیشنمازان و برگزارندگان منقبت‌ها و تعزیت‌های پیشوایان دین سهمی می‌رسید و متولیان اوقاف توزیع این سهمیه‌ها را بر عهده می‌گرفتند.

نفوذ عالمان مذهبی

با سیاست استوار دینی که صفویان و سرخ کلاهان در پیش گرفتند ناگزیر همان وضع در ایران تجدید می‌شد که در عهد رواج سیاست دینی غزنویان و سلجوقیان و دیگر حکومت‌های ترک‌نژاد ایران برقرار بود. در آن دوران یکی از چند نتیجه مستقیم سیاست مذهبی غلبه عالمان شرع و تسلط آنان در همه مراکزهای اجتماعی و حتی سیاسی بود، و من در مجله‌های پیشین ازین کتاب هر جا

که می‌بایست درین باره سخن گفته‌ام. سیاست دینی صفوی هم‌چنین ثمری داشت و حالتی از غلبه عالمان مذهبی پدید آورد که از میانه سده دهم آغاز شد و جز در بعضی فترت‌های کوتاه همواره بقوت خود باقی ماند. اگرچه شاه اسمعیل شخصا عالمان شرعی شیعه را بدیده احترام می‌نگریست و از بذل لطف و مال بدانان دریغ نمی‌ورزید، لیکن تسلط او بر امور چنان بود که مجالی بدیگران برای تحمیل نفوذ خود نمی‌داد و این چیرگی عالمان دین بر همه امور شرعی و عرفی در واقع از زمان پادشاهی تهماسب آغاز شد. هنوز چند سالی از دوران سلطنت این پادشاه نگذشته بود که از جمیع «مناهی» توبه کرد (۹۳۹ هـ) «۱» و شاعری گمنام در تاریخ این تصمیم چنین گفت:

سلطان کشور دین تهماسب شاه عادل سوگند داد و توبه خیل سپاه دین را

(۱) - احسن التواریخ، ص ۲۴۶؛ تذکره شاه تهماسب، برلین ۱۳۴۳ هـ ق، ص ۳۰-۳۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۷۵ تاریخ توبه کردن شد «تَوْبَةُ نَصُوحًا» «۱» سرّ الهی است این منکر مباح این را «۲» نتیجه این اقدام آن شد که در سراسر کشور «شرابخانه‌ها و بوزه «۳» خانه‌ها و بیت اللطف و سایر نامشروعات» را بستند «۴» و صرف بنگ و حشیش و بوزه و شراب از ملاء عام بمجلس‌های پنهانی خواص و عوام انتقال یافت.

این اقدام تهماسب مقدمه دوره‌یی از دعوی تعیّد و تقدّس بوسیله پادشاه صفوی و ملازمانش شد که تا پایان حیات او (۹۸۴ هـ) بدرازا کشید و در خلال همین مدتست که کار معاشرت شاه با عالمان دین و حتی حضور در مجلس‌های بحث آنان بالا گرفت و احترام و اعتقاد بعالمان دین تا بدانجا رسید که حتی، بشیوه صوفیان نسبت بمشایخ خود، برای آنان دعوی «کرامت» شد «۵».

درستست که در میان اهل سنت حدیث‌ها و خبرهایی در حفظ حرمت «علماء امت» جاریست، اما در بین شیعه اثنی عشری حدیث خاصی در این مورد بامام صادق نسبت داده شده که قوت و حکومت عالمان شرعی آن فرقه را بیالاترین حد می‌رساند و کسانی را که از اطاعت آنان سرباز زنند در شمار مشرکان و دشمنان خدا درمی‌آورد و آن چنین است «انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فارضوا به حکما، فانی قد جعلته حاکما، فاذا حکم بحکم فمّن لم

(۱) - از «تَوْبَةُ نَصُوحًا» سال ۹۶۳ استخراج می‌شود و بنابراین یا شاعر را اشتباهی دست داده و یا این شعر را شاعر بی‌اطلاعی در زمانی دور از تهماسب سروده است.

(۲) - تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۵۴۷.

(۳) - بوزه نوعی شراب بود که از آرد برنج و ارزن و جو می‌ساختند و در ایران و فرارود (ماوراء النهر) بسیار می‌نوشیدند.

(۴) - تذکره شاه تهماسب، ص ۳۰. شاه تهماسب درباره این توبه بتفصیل در تذکره خود سخن گفته و یک رباعی هم بدین مناسبت سروده است. همین جلد، ص ۱۵۴.

(۵) - احسن التواریخ، ص ۲۵۶؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۷۱-۳۷۲ و ۳۷۵، و جلد ۱، ص ۸۱-۸۲ و جز آن.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۷۶

یقبله منه فانما بحکم الله استخفّ و علینا ردّ و هو رادّ علی الله و هو علی حد الشرک». «۱» پیداست با نشر چنین حدیثی میان اثنی عشریان میزان قدرت و نفوذ عالمان شرع بکجا می‌رسد، خاصه که بر این مطلب موضوع نیابت مجتهد اعلم و اتقی از امام غایب و نیابت سایر مجتهدان بدرجاتهم از نایب امام قدرت شرعی والایی بدین قوم می‌بخشد.

این موضوع نیابت از امام غایب و هم‌چنین استناد بحدیثی که نقل کرده‌ام، از مطلب‌هایی است که هم از آغاز عهد صفوی محل توجه پادشاهان بوده و دست طبقه یاد شده را در همه کارهای عرفی و شرعی باز می‌کرده است. یکی از اسرار قدرت و نفوذ عظیم عالمان

دینی شیعه در عهد صفوی در رعایت همین دو نکته نهفته است. شاه تهماسب در فرمانهایی که درباره اطاعت از محقق کرکی (م ۹۴۰ ه) داده چندبار، چنانکه خواهیم دید، او را با عنوان «نایب الامام» ستوده و علاوه بر این در یکی از یادداشتها که می‌گویند بخط او بود، بعد از اشاره بحديث مذکور که بامام صادق نسبت داده شده، چنین نوشته است: «لایح و واضح است که مخالفت حکم مجتهدین که حافظان شرع سید المرسلین اند با- شرک در یک درجه است. پس هر که مخالفت خاتم المجتهدین، وارث علوم سید المرسلین نائب الائمة المعصومین ... کند و در مقام متابعت نباشد بی‌شائبه ملعون و مردود و در این آستان ملک آشیان مطرود است ...»

کتاب تهماسب بن شاه اسمعیل الصفوی الموسوی «۲».

چنین حکم و دستوری خطمشی دولت صفوی را تا پایان این عهد معلوم کرد و اگرچه جانشین شاه تهماسب یعنی شاه اسمعیل با اظهار تمایل بعالمان اهل سنت، چنانکه خواهیم دید، نظر و حکم مذکور را اندکی سست نمود لیکن چون دوران قدرتش کوتاه بود در این نظام مذهبی شدید رخنه‌یی حاصل نشد بخصوص که شاه عباس بزرگ با تجدید احترام عالمان دین سیاست مذهبی نیای خود را

(۱)- نقل از روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۲-۳۶۳.

(۲)- روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۷۷

با قوت تمام دنبال نمود.

این قدرت و نفوذ اگرچه با انقراض صفویان و ظهور نادر و کم اعتنایی او بعالمان مذهبی و نپرداختن کریمخان زند باین موضوع چندگاهی فرونشست لیکن بزودی در عهد فتحعلی شاه باوج کمال رسید، چنانکه بعد ازین گفته خواهد شد.

چون دولت صفوی حاجت بافزایش عالمان شرع بطریقه امامیان داشت، از همان آغاز کار خود شروع بتشویق آنان از راه مساعدتهای مالی کرد. این کار از عهد شاه اسمعیل شروع شد و در عهد شاه تهماسب بکمال رسید و او برای گروهی از عالمان شیعه که در قلمرو سلطنت وی می‌زیستند مستمری و هدایا و حتی موقوفه‌هایی برقرار کرد. از جمله برای ابراهیم بن سلیمان قطیفی بحرانی «۱» که هدیه‌ها و جائزه‌های شاه تهماسب را نپذیرفته و گفته بود که حاجتی بدان ندارد و بهمین سبب هم محقق کرکی او را سرزنش کرد و گفت که نمی‌بایست آنها را رد کند، چه در این صورت خلاف سنت امام حسن مجتبی عمل کرده است که جوائز معاویه را می‌پذیرفت درحالی که شاه تهماسب بدتر از معاویه نیست، و شاه تهماسب برای همین محقق ثانی وظیفه و مقرری سالانه معین کرد و از جمله سالی هفتصد تومان بعنوان سیورغال در بلاد عراق عرب بود و علاوه بر این موقوفاتی برای او و فرزندانش معلوم نمود و حتی چنانکه بتواتر گفته شده شاه تهماسب او را در کارهای پادشاهی نایب خود ساخت و فرمان داد که در همه کشور حکم او را اطاعت کنند و محقق مذکور هم درباره دستور خراج و کیفیت تدبیر کارهای خلق احکامی باطراف مملکت فرستاد و حتی جهت قبله را در ایران، علی‌رغم آنچه عالمان علم هیئت معین کرده بودند، تغییر داد «۳» و معروفست که چون در قزوین بخدمت شاه تهماسب رسید پادشاه بدو گفت: «تو از من پیادشاهی

(۱)- درباره او بنگرید به: روضات الجنات ج ۱، ص ۲۵-۲۹.

(۲)- ایضا همان جلد، ص ۲۵.

(۳)- ایضا ج ۴، ص ۳۶۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۷۸

سزوارتری زیرا تو نایب امامی و من از عاملان تو، و در اجرای امر و نهی تو آماده‌ام!» (۱).

غلو و مبالغه پادشاه صفوی درباره این عالم مذهبی شیعه بویژه در فرمان موقوفه و مقرری که بنام وی صادر کرد، بکمال رسید. در همین فرمان بود که شاه تهماسب دست محقق کرکی را در هر عزل و نصب و یا صدور هر حکم و فرمان باز گذاشت (۲).

حرمتی که همین پادشاه برای احمد بن محمد اردبیلی معروف به «مقدس» (م ۹۹۳ ه) مرعی می‌داشت کمتر از این نبود. سید نعمه الله جزائری در کتاب مقامات آورده است که مقدس نامه‌یی در تقاضای مساعدت بسیدی بشاه تهماسب نوشت.

چون نامه بدست پادشاه رسید باحترام از جای برخاست تا آنرا بخواند؛ ناگهان دید که مقدس وی را در نامه خود برادر خطاب کرده است و چنان شد که فرمان داد تا کفنش را بیاوردند و نامه را در آن نهاد و وصیت کرد که با همان دستخط او را بخاک بسپارند ... (۳)

پایه‌های احترام و نفوذ عالمان شرعی شیعه بدینگونه در دوران صفوی نهاده شد و در عهد اقتدار شاه عباس بزرگ استوارتر گردید. وی برای دانشمندان مذهبی قائل باحترام بسیار بود، برایشان وظیفه خاص معین می‌کرد، آنان را بتألیف کتابهایی در مسائل مذهبی شیعه می‌گماشت، بدیدنشان می‌رفت (۴) و بعضی را در موبک خود بسفر می‌برد و با ایشان در راه گفت‌وگو و مزاح دوستانه داشت (۵)؛ درباره شیخ لطف الله بن عبد الکریم عاملی که بتازگی از جبل لبنان فرا رسیده بود، احترامها ملحوظ داشت (۶)، برای پیش‌نمازی او و بنام وی مسجد مشهور اصفهان را بنا کرد و مقرری

(۱) - روضات الجنات ج ۴، ص ۳۶۱.

(۲) - ایضا، ج ۱، ص ۳۶۴.

(۳) - ایضا ج ۱، ص ۸۴.

(۴) - ایضا ج ۱، ص ۳۳.

(۵) - ایضا ج ۲، ص ۶۲ ببعد.

(۶) - ایضا ج ۱، ص ۳۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۷۹

و راتبه خاص در نظر گرفت، چه همشهری آن مرد یعنی شیخ بهاء الدین عاملی که خود از مقربان درگاه بود، وی را پادشاه بزرگ صفوی معرفی کرده بود (۱).

نویسندگان احوال عالمان دین که شرح اینگونه احترامهای پادشاهان را با آب و تاب در کتابهای خود می‌آوردند، مقدس اردبیلی یاد شده را که ظاهرا در سال ۹۹۳ ه، سه سال پیش از آنکه شاه عباس پادشاهی رسد، بدروود حیات گفته بود، طول عمر عنایت نموده و همعصر این پادشاه توانا نیز ساخته‌اند تا داستان یک مکاتبه مجعول را میان آن‌دو رایج کنند (۲)؛ ولی این نکته روشنست که پادشاه فاتح صفوی در نامه‌های خود بدینگونه عالمان از رعایت کمال احترام خودداری نداشت (۳).

شاه عباس دوم هم در پیروی از سیرت نیای همنام خود در بزرگداشت عالمان دین اهتمام بسیار داشت. میرزا محمد طاهر وحید قزوینی (م ۱۱۱۰ ه) در تاریخ «عباس

(۱) - روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۱.

(۲) - نوشته‌اند که شاه عباس در بزرگداشت مقدس اردبیلی در غیاب وی مبالغه می‌کرد و تحفه‌ها و هدیه‌های شگرف برایش

می‌فرستاد و ازو که در نجف بسر می‌برد خواهش می‌کرد که بسرزمین ایران بیاید ولی او در پاسخ اقامت در عتبات را ترجیح می‌داد و از قبول درخواست پادشاه سرباز می‌زد و همین عالم در مکتوبی که از باب شفاعت یکی از گناهکاران بشاه عباس نوشته این عبارت را آورده است: «بانی ملک عاریت عباس بدانند! اگرچه این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم می‌نماید. چنانچه از تقصیر او بگذری شاید که حق سبحانه و تعالی از پاره‌یی از تقصیرات تو بگذرد. کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی». و گفته‌اند که شاه عباس اصلاً ازین خطاب بی‌ادبانه نرنجید و در جواب چنین نوشت: «بعرض می‌رساند عباس، که خدماتی که فرموده بودید بجان منت داشته بتقدیم رسانید. امید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنند. کتبه کلب آستانه علی، عباس» (روضات الجنات ج ۱، ص ۸۴-۸۵)

(۳)- وی یکی از عالمان عصر خود بنام (شیخ خضر) را در مکاتبات چنین خطاب می‌نمود:
«بموقف عرض حضرت مخدومی قبله گاهی مدظله العالی می‌رساند.» (طرائق الحقائق، ۳، ۷۲)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۸۰

نامه» که در شرح سلطنت آن پادشاهست، درین باب شاهدهای مختلفی ذکر می‌کند که از آن جمله است درخواست پیش‌نمایی شاه عباس ثانی از ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه) و اقتدا بدو، و مأمور کردن ملا خلیل الله قزوینی (م ۱۰۸۹ ه) بتألیف شرحی بر کتاب کافی از کتابهای اربعه شیعه و گماشتن ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی (م ۱۰۷۰ ه) بشرح کتاب دیگر از ارکان اربعه شیعه یعنی من لایحضره الفقیه «۱».

این پادشاه در ترفیه حال عالمان دین کوشش بسیار داشت و در تعیین وظیفه و راتبه از محل اوقاف برای آنان غفلت نمی‌ورزید و حتی برای بعضی از آنان که از حیث مقام و مسکن در تنگنا بودند، خانه می‌خرید «۲». در شرح حال ملا محسن فیض یاد شده نوشته‌اند که «شاه قدردان شاه عباس ماضی «۳» چون آوازه عدالت آن جناب را از دور شنیده بود ایشان را طلب داشته در سفر انیس و جلیس بوده کمال قرب داشت «۴».

همین شیوه بزرگداشت عالمان شرع در عهد جانشین شاه عباس دوم یعنی شاه سلیمان مرعی بود و او نیز در فراهم آوردن اسباب معاش و مقام عالمان و حفظ حرمت آنان و دعوتشان از عتبات بایران و گماشتن باداء وظیفه‌های شرعی مبالغه می‌نمود «۵» و گویی که می‌خواست کفاره گناهان خود را ازین راه بدهد! از بزرگان عهد او یکی آقا حسین پسر آقا جمال خوانساری است. این پدر و پسر هردو از دانشمندان بزرگ در دانشهای عقلی و نقلی بوده‌اند، و شاه سلیمان که با همه ملازمان بدرشتخویی رفتار می‌کرد چنان در تبجیل آقا حسین می‌کوشید که گستاخانه با وی می‌نشست و سخن می‌گفت. روزی بدیدار پادشاه رفت و چون نشست دید که او «جبه‌یی گرانها

(۱)- عباسنامه، چاپ اراک، ۱۳۲۹، ص ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳ و ۲۵۵.

(۲)- تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۴ در شرح حال ملا رجبعلی تبریزی (م ۱۰۸۰ ه)؛ و نیز در شرح حال میرزا محمد حسن شروانی (م ۱۰۹۹ ه)، تذکره نصرآبادی ص ۱۵۷.

(۳)- مقصود شاه عباس ثانی است.

(۴)- تذکره نصرآبادی، ص ۱۵۵.

(۵)- روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۵۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۸۱

پوشیده است چنانکه چشم زمانه مانند آن را در زیبائی و نرمی و جواهرنشانی ندیده.

آقا «۱» دستش را بر زیر آن جبه برد و آنرا بستود، و هنگامی که از نزد پادشاه بیرون رفت، سلیمان فرمان داد تا آن را در جامه‌دانی بگذارند و نزد او برند و از اینکه چنین تحفه ناچیزی درخور مقام او نیست پوزش طلبید و درخواست تا آن را بپذیرد «۲». همین پادشاه یکبار که از پایتخت بیرون می‌رفت از آقا حسین خواست که بنیابت او، بر جایش بنشیند و فرمان‌دهی کند و او نیز چنین کرد «۳».

نفوذ قاطع ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ)، ملاباشی ایران بعد از آقا حسین خوانساری در امور کشوری عهد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین معروفست. وی همچنانکه دیده‌اید بعد از وفات آقا حسین بسال ۱۰۹۹ هـ ریاست دینی و دنیوی یافت و ملاباشی ایران گردید و بویژه از ضعف شاه سلطان حسین و ملا منشی او برای دخالت در کار ملک بهره گرفت چنانکه درباره او نوشته‌اند که پادشاهی سلطان حسین موقوف بر وجود او بود و چون مرد آثار فتور در آن آشکار گردید «۴» ولی حقیقت امر آنست که یکی از چند علت خرابی کار آن پادشاه ناتوان غلبه این مرد متعصب سخت-کش و یارانش بود. وی در سختگیری و آزار اهل سنت، و بر کسانی که متهم ببدعت و الحاد می‌شدند، و در کشتار صوفیان و نشر خرافات و اوهام و نظایر این گزافه-کاریها مشهورست «۵».

(۱)- «آقا» عنوانیست که ایرانیان شیعی در مقام اشاره بعالم شرعی خود بکار می‌برند.

(۲)- روضات الجنات، ج ۲ ص ۳۵۱.

(۳)- ایضا همان جلد و همان صفحه.

(۴)- ایضا همان جلد، ص ۷۸.

(۵)- رجوع شود بکردارهایی که ازو ضمن بیان حالش برشمرده‌اند. روضات الجنات، ج ۲، ص ۷۸-۹۳. از جمله کارهای جالب ملا محمد باقر مجلسی یکی اینست که سفارش کرده بود تا هرکس که می‌مرد کسانش چهل امضاء از شاهدان روی کفن آن مرده جمع می‌کردند

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۸۲

خوی و کردار عالمان شرع

این نشر خرافات و اوهام شاید بدون بداندیشی و قصد سوء انجام می‌گرفت زیرا تعلیماتی که این قوم می‌دیدند آنان را بتوقف در گفتار پیشینیان و قبول وادار می‌کرد.

این تعبد و پذیرفتاری بی‌اندیشه خوییست که میان مسلمانان از دیرگاه پدید آمده و گسترش یافته بود، یعنی از دوره شکست معتزلیان و چیرگی اشعریان بر اندیشه مسلمانان و نتیجه آن تعبد و تقلید و عدم توسل بعقل در حل دشواریهای دینی و اکتفا بخبر و حدیث و به‌قول سلف صالح، و اعتقاد بجبر و تجسم و جز آنهاست که از اوایل قرن

در ادای شهادت بدرستی ایمان مرده. مراد این بود که وقتی در «شب اول قبر» نکیر برای گرفتن اقرار بنزد مرده می‌آید آن بیچاره دلیل کافی برای دفاع از خود داشته باشد. این «عالم» روزی که در مسجد جامع اصفهان سرگرم وعظ بود، فرمان داد تا کفن او را آوردند و چهل تن از مؤمنان حاضر در آن مجلس شهادت خود را در اثبات ایمان شیخ الاسلام بر آن نقش کردند. (روضات الجنات، ج ۲، ص ۸۹-۹۰). از جمله کارهای دیگر او یکی شکستن بتی است که هندوان مقیم اصفهان، نهانی و دور از نظر اغیار می‌پرستیدند. چون ملا محمد باقر ازین کار آگاهی یافت شکستن بت را وجهه همت ساخت. هندوان پذیرفتند تا نقدینه‌یی گزاف بپردازند و بت را ناشکسته و سالم از ایران بیرون برند لیکن وی تن بدین گذشت درنداد. بت را شکست و یکی از ملازمانش

ریسمانی بر گردن آن انداخت و در کوچه و بازار اصفهان بر زمین کشید. (ایضا روضات الجنات، ج ۲ ص ۷۹). - از اصلاحات بزرگ او در عهد شاه سلیمان یکی آن بود که فرمان داد تا مردم در اقامت نماز جمعه و تشکیل مجلسهای عبادات و عزاء و شبهای احیاء شرکت کنند، و چنان شده بود که در روزهای معروف شیعه و شبهای احیاء هزاران تن مردم در اینگونه مجلسها گرد می‌آمدند، و در همان مواقع که کشورشان آماده سقوط و درافتادن در معرض قتل و غارت و شورش و طغیان می‌شد، غافل از همه فتنه‌های روزگار وقت را بشب‌زنده‌داریها و گریه و زاریها می‌گذراندند (ایضا روضات الجنات ج ۲، ص ۸۶). ولی همین عالم بزرگ که برای توشه راه آخرت از شاه‌دان ایمان خود نوشته می‌گرفت بتصریح شاگرد و همکارش سید نعمه الله جزایری، در زندگی داخلی با تجمل و شکوه و آراستگی بزینتهایی که در آن روزگار میسر بود، بسر می‌برد چنانکه حتی شلواریهای زنان خدمتکار و کنیزکان او از قماشهای گرانبهای کشمیری بود. (ایضا روضات الجنات، ج ۲، ص ۹۰).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۸۳

پنجم بعد در ایران با آن مواجه بودیم «۱»، و توانا شدن همین دسته در تمدن اسلامی است که مقدمه انحطاط فکری روزافزون آن گردید بویژه که تا پایان عهد صفوی بسبب حاجتی که بتدوین نهائی مسائل تشیع وجود داشته دسته اخباریان چیره بودند و کوشش دراز آهنگ همین دسته است که در آثار ملا محمد باقر مجلسی خاصه در بحار الانوار او انعکاس یافته.

در فصل آینده که به بحث در وضع علمی زمان اختصاص دارد، شرحی در باره «میوه‌های ناگوار» از ماحصل اندیشه‌ها و اندیشیده‌های این عالمان داده خواهد شد که برای آگاهی از چگونگی نشر خرافات و اوهام بوسیله آنان باید بدان مراجعه کرد.

نه تنها بسیاری ازین عالمان شرع نزد مردم دانشمند بجهل منسوب بودند، بلکه بین خود آنان نیز بسیار کسان بودند که بیکدیگر نسبت نادانی می‌دادند. حسین عقلی رستم‌داری از دانشمندان دوران شاه تهماسب صفوی، در حدود سال ۹۷۸ ه از شیراز باصفهان و از آنجا بقزوین رفته و کتاب خود ریاض‌الابرار را در شرح موضوعات علوم تألیف نموده بود. وی امید داشت که در پایتخت پادشاهی بزرگ چون تهماسب بجمع عالمان و خردمندان باز خورد، لیکن امیدش در آنجا بی‌أس انجامید و بهمین سبب در دیباچه کتاب خود شرحی مبسوط در بدگویی عالمان دینی قزوین آورده و آنان را بجهل مرگب منسوب کرده و متصف بحرص و آز و بسیاری از نقصها و عیبهای دیگر دانسته است، درحالی که شاه تهماسب در همان اوان، چنانکه پیش ازین گفتیم، از بذل مال و مقام و مرتبه بدانان دریغ نمی‌کرد و وزیر دانشمند خود غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی را که در عهد خویش سرآمد فاضلان و حکیمان بود «۲» بخاطر علی بن حسین بن عبد العالی کرکی برنجان.

(۱)- در این باب بنگرید بهمین کتاب، ج ۱، ص ۲۴۰-۲۴۴ و ۲۷۷-۲۷۸ و جلدهای بعد از آن.

(۲)- رجوع کنید به جستار دانشهای عقلی در فصل آینده همین جلد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۸۴

رفتار تند این مرد تازی و اختیار فراوانی که شاه تهماسب در بست و گشاد- کارها بدوداد چنان بر ملازمان و عالمان دیگر گران آمده بود که بسیاری از آنان بدشمنی او برخاستند و نامه‌های بهتان‌آمیزی علیه او به «دولتخانه» افکندند و چون دم از نیابت امام غایب می‌زد یک عالم تازی دیگر را بنام شیخ ابراهیم قطیفی بحرانی بدین مقام شناختند. از میان رجالی که با او مخالفت داشتند امیر جمال الدین محمد استر- آبادی وزیر شاه اسمعیل و شاه تهماسب- و امیر غیاث الدین منصور مذکور- و امیر نعمه- الله حلی که خود از دعویداران نیابت بوده- و امیر محمود بیگ مهرداد و عده‌یی دیگر را نام برده‌اند و حتی گفته‌اند که امیر محمود بیگ مذکور و چند تن دیگر از امرای دولت باهم قرار داده بودند که بخانه او هجوم برند و او را بکشند لیکن در همان روز مواضعه محمود بیگ در بازی چوگان از اسب درافتاد و مرد؛ و عاقبت بتصریح عده‌یی از نویسندگان احوال او سرانجام همین «امناء دولت»

او را مسموم کردند و «قد قتل شهیدا» (۱).

در مخالفتی که با محقق کرکی در گرفته بود، چنانکه در فهرست ستیزه‌جویانش دیده‌ایم، چند تن از عالمان شرعی شرکت داشتند مانند شیخ ابراهیم قطیفی بحرانی که در موضوع نیابت از امام غایب میان او و محقق مذکور هم‌چشمی و ستیزه‌گری بود، و امیر نعمه الله حلی، یکی دیگر از تازی‌نسان دولتخانه تهماسبی، که «از جمله سادات رفیع‌الشان حله بود و فضایل و کمالات آن حضرت و مهارت در علوم که از لوازم اجتهادست بمرتبه‌یی بود که جمعی گمان اجتهاد بدو داشتند» (۲) و او نیز بهمدستی شیخ ابراهیم قطیفی دعوی معارضه با محقق ثانی می‌کرد و «کتابات بشیخ ابراهیم قطیفی می‌نوشت و او را بر بعضی امور که مستلزم نقض حضرت خاتم‌المجتهدین بود

(۱) - درباره همه این مطلبها و توضیح‌های بیشتر بنگرید بترجمه حال علی بن حسین بن عبد‌العالی کرکی عاملی مشهور به محقق کرکی یا محقق ثانی در روضات الجنات ج ۴ ص ۳۶۰-۳۷۵؛ و احسن التواریخ روملو ص ۲۵۴-۲۵۶.
(۲) - احسن التواریخ ص ۲۵۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۸۵
ترغیب می‌کرد» (۱) [مقصود از خاتم‌المجتهدین همین محقق کرکی است] و کسان دیگری مانند ملا حسین اردبیلی، قاضی مسافر، و گروهی دیگر از عالمان دین و فقیهان (۲).

این ستیزه‌جویی‌های عالمان شرع با یکدیگر معمولاً بر سر «ریاست» درمی - گرفت، یکی از عوامل اصلی این ریاست دنیوی رسیدن بمرحله‌یی از اطلاعات در حدیث و فقه شیعه بود که از آن به «اعلمیت» تعبیر کنند، و نیز قرار داشتن در مقامی از «تقوی» که مورد قبول همگان باشد. پس وقتی این «حافظان دین» با یکدیگر بستیزه‌گری برمی‌خاستند می‌بایست هردو وسیله ریاست را از یکدیگر سلب کنند چنانکه درباره محقق کرکی مذکور، با وجود جانبداری دربار صفوی از او، می‌کردند و پیش‌ازین دیدیم. از میان دشمنان یاد شده محقق کرکی شیخ ابراهیم قطیفی از همه سختگیرتر بود چنانکه تهمت‌هایی بدو می‌زد و بدو نسبت نادانی و عدم فضیلت و حتی بی‌دینی و بیدادگری می‌داد و او خود مدعی نیابت و رؤیت امام غایب بود و گروهی از عالمان شرعی دوران صفوی زیر دست او تربیت شده و کسب «اجازه» نموده‌اند (۳).

شیوه‌یی که ابراهیم قطیفی و محقق ثانی در اینگونه ستیزه‌جوییها و بدزبانیها داشتند مرده ریگی برای آیندگان گشت «و لکن هذه طریقه قد جرى علیه جملة من العلماء من تخطئه بعضهم بعضاً فی المسائل، و ربما انجر الی التجهیل و الطعن فی العدالة» (۴). گام برداشتن در این راه ناهموار میان عالمان شیعه کاری تازه نبود و پیشینه‌یی دراز داشت (۵) و بعد از صفویان، در دوران بعد نیز ادامه یافت، و اگر قرار بر ذکر همه این اختلافها و شرح و توضیح آنها نهم سخنم درین مقام بدرازا خواهد کشید

(۱) - احسن التواریخ، ص ۲۵۴.
(۲) - روضات الجنات، ۴، ص ۳۷۰؛ احسن التواریخ، ص ۲۵۵.
(۳) - درباره نامهای شاگردان مشهورش بنگرید بشرح احوال وی در روضات الجنات ج ۱، ص ۲۵-۲۹ و نیز بهمان کتاب ج ۲ ص ۷۰-۷۱.

(۴) - ریاض العلماء میرزا عبد‌الله افندی منقول در روضات، ج ۲ ص ۷۰-۷۱.

(۵) - روضات الجنات ج ۲ ص ۷۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۸۶

و بهتر است که جوینده چنین مقالات بکتبهای مربوط مراجعه کند و اگر چنین کند بسیار بازبستن «کفر و الحاد و فساد» و همانند این گزافه‌کاریها یکدیگر، در میان آن پیشروان امت باز خواهد خورد، حتی میان بزرگان چون: ملا محسن فیض کاشانی و شیخ علی شهیدی و محقق سبزواری و محمد طاهر قمی و سید محمد موسوی معروف به میر لوحی و محمد باقر مجلسی که همگی از سران طریقت امامیه اثنی عشریه در دوران صفوی و مقتدای خلق زمان بوده‌اند «۱».

از کارهای دیگر این عالمان دین و حافظان شرع مبین اقتباسهای بی‌نام و نشانی از اثرهای یکدیگر است که از باب نگهداشت ادب نام آنرا «انتحال» می‌گذارم و این کار که خود ادامه اعمال پیشینیان بود، هم از آغاز عهد صفوی میان «فاضلان» زمان رواج داشت چنانکه دو تن از عالمان مشهور را بنام ابو الحسن کاشانی و ملا میرزا جان شیرازی ذکر کرده‌اند که کتابهای کمیاب غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی حکیم معروف ابتدای قرن دهم را بنام خود درآورده و آنگاه مدعی شده‌اند که از همان کتابهای حکیم دشتکی جز نام باقی نیست! ملا ابو الحسن کاشانی یاد شده در یکی از رساله‌های خود شش دلیل بر اثبات واجب الوجود آورده و آنها را از مخترعات قریحه مستقیم خود شمرده است و حال آنکه همه آنها را از شرح هیاکل النور میر غیاث الدین منصور برداشته است «۲».

درباره محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری (م ۱۰۹۰ هـ) معاصر شاه عباس دوم و شیخ الاسلام عهد او نوشته‌اند «۳» که بیشتر عبارتها و معنیهای کتاب «ذخیره المعاد فی شرح الارشاد» را از کتاب مدارک الاحکام سید نور الدین علی بن حسن موسوی

(۱) - درباره همه اینها بنگرید به: فهرست دانشگاه تهران ج ۳ ص ۱۴۹۷-۱۵۰۵ و ۱۸۸۰؛ احسن التواریخ روملو ص ۲۵۵؛ روضات الجنات ج ۱ ص ۲۵ بعد و ج ۲ ص ۶۸-۷۸ و ج ۴ ص ۱۴۴ و ج ۶ ص ۱۴۴ و ۸۰-۸۱.

(۲) - روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۷۹-۱۸۰.

(۳) - ایضا همان کتاب، ج ۲، ص ۶۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۸۷

عاملی بی‌ذکر نام او بدفتر خود درآورده است.

از اینگونه «انتحال» ها در میان عالمان یاد شده بسیار است «۱»، و این غیر از نقلها و تکرارهای مطالب فراوان و بی‌شماری از کتابها و رساله‌های یکدیگر و از گفتارهای گذشتگان است که عاده بی‌ذکر مأخذ انجام گرفته و یکی از علت‌های بنیادی در انبوهی این همه تألیفها و تصنیفها در دانشهای شرعی ما گردیده و غالبا تکرار مکرر و زائد بر حاجت و تنها برای اثبات لیاقت اجتهاد یا اظهار علم و اطلاع صورت تدوین یافته است.

انقطاع از پیوندهای ملی

آموزش عالمان دینی روزگار صفوی و پس از آن، چنانکه پیش از این گفته شد، با استادانی آغاز یافت که همگی از مرکزهای دینی شیعه در بحرین و شام و لبنان و عراق عرب آمده بودند، و یا در همان جایها بساط تعلیم می‌گسترده و شاگردانی را که از ایران می‌رفتند تربیت می‌نموده‌اند. ازین روی عالمان دینی این دوره از چند جهت زیر تأثیر مستقیم فرهنگ تازی بودند، درسها را با زبان تازی آغاز می‌کردند و تا باخر با آن زبان سروکار داشتند و بیشتر تألیفهای خود را بعربی خوب یابد، و گاه نادرست «۲» نوشتند و از این راه، دورانی تازه از چیرگی فرهنگ تازی، بر سر دوره‌های پیشین، در ایران پدید آوردند.

با این وصف اگر گروه یاد شده را یکباره دور از دوستداری فرهنگ ایرانی بیابیم جای شگفتی نیست. آشنایی با فرهنگ هر ملت تنها از راه آموختن تاریخ

(۱) - بنگرید بفرهست دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۶۰۳-۶۰۵ داستان دزدی صاحب کتاب «کاشف الحق» از کتاب حدیقه الشیعه اردستانی که در جستار تصوف خواهیم شناخت. این دزدی با تغییرات بسیار جزئی در آغاز و انجام و برخی جایهای دیگر حدیقه و در آوردن کتاب بنام مؤلف (!) جدید، صورت عمل پذیرفت!

(۲) - اثرهای حاج ملا هادی سبزواری حکیم عهد قاجاری از نمونه‌های بارز این «غلطنویسی» در زبان عربیست. بنگرید بفرهست دانشگاه تهران، ج ۲، ع منزوی، ص ۳۷۲-۳۷۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۸۸

و زبان و ادب و جست‌وجو در اندیشه‌ها و آیین‌ها و باورها و فرآمدهای ذوقی و فکری او میسر است. گروه یاد شده همه اینها را که گفتیم تنها در ارتباط با قوم عرب، حتی از دوره جاهلیت، فرا می‌گرفتند و گذشته از کشش نژادی که بسیاری از آنان بسبب پیشینه خانوادگی، بسرزمینهای تازی‌نشین داشتند، از این راه هم باز بسته بدان سرزمینها و بازگشاده از پیوندهای ملی ایرانی می‌شدند. اثبات این دعوی تنها از راه مطالعه نوشته‌ها و کتابهای بازمانده از این قوم میسر است چنانکه اگر بتصادف نامی از گذشته ایران و ایرانیان بر قلم آنان رفت بنیکی نبود بنحوی که در سطرهای آینده از همین جستار خواهید خواند، و در مقابل کتابها و نوشته‌هایشان پر است از ذکر جمیل عرب و «رجال و اقوام و انساب و اشعار و امثال و ایام و لیالی مشهوره و اعیاد» آن قوم که خود انعکاسی است از آنچه در محضر استادان خود آموخته و یا بسفارش آنان خوانده و بیاد سپرده‌اند.

از آقا حسین خوانساری (م ۱۰۹۹ ه) مجتهد معروف و متنفذ دوران شاه سلیمان پرسیدند این حدیث صحیح است که: «ان الدنيا كانت بایدي الفرس قبل هذا الخلق» یعنی پیش از خلقت آدمیان جهان در دست ایرانیان بود (۴) و او بطعنه از باب تصحیح کلام چنین پاسخ داد: «لا بل كانت ابدا بایدي الحمار» (۱). این سخن یادآور گفتار مشهور صاحب بن عبّاد ادیب و فقیه معروف شیعی مذهب و وزیر آل بویه است (۲) که از کثرت عرب دوستی که داشت می‌گفت بآینه نمی‌نگرم تا چشمم بیک عجمی نیفتد! و باز هم این سخن شایسته نگرش است که اتفاقا در بیان حال پسر عباد و در

(۱) - و هذا يشبه بما نقله الراغب في محاضراته انه قيل لشعار الفقيه باصبهان: اين درب الحمير؟ فقال ادخل ايّ درب شئت فكلها دروب الحمير. روضات الجنات، ج ۲ ص ۳۵۶. - با این تفسیر مراد آقا حسین از جوابش چنین می‌شود که هم پیش از این خلقت و هم پس از آن همیشه در دست خران بود! و با این تعبیر تکلیفها روشنست!

(۲) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۱ ص ۶۳۹ و به «دانشنامه ایران و اسلام»، ص ۶۸۲-۶۸۶ و به دائرة المعارف اسلامی، طبع جدید، ج ۳ ص ۶۹۲-۶۹۴ و مآخذ مذکور در آنجا.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۸۹

ذکر کتاب «فضائل النیروز» او نوشته‌اند که: «لا شرف للنیروز ایضا عند احد من المسلمین الا باعتبار رجوع الخلافة الى امیر المؤمنین» (۱).

بیقین در نتیجه همین انقطاع از گذشته بود که دوازده امامیان از پیرامون سده پنجم و ششم در برابر داستانگزاران و «فضائلیان» سنی که داستانهای ملی ایران را برای مردم روایت می‌نمودند، داستانهای حماسی از جنگاوریهای دودمان پیمبری بهمان شیوه داستانهای ملی ایرانی ساخته بودند و مدح خوانان و «مناقبیان» آنها را برای مردم می‌خواندند، و بر اهل سنت طعن می‌زدند که قومی را برانگیختند «تا مغازیهای بدروغ و حکایات بی‌اصل وضع کردند» (۲) در حق رستم و سرخاب و اسفندیار و کاووس و زال و غیر ایشان و خوانندگان این تره‌اب را در اسواق بلاد ممکن کردند تا می‌خوانند، تا رد باشد بر شجاعت و فضل امیر المومنین، و هنوز

این بدعت باقیست، که: باتفاق امت محمد مصطفی مدح گبرکان «۳» خواندن بدعت و ضلالت است» «۴».

لحن بسیار شدید شیخ عبد الجلیل رازی «۵» عالم شیعی سده ششم هجری در عبارت منقول نشانه‌یست از پندار او و عالمان همطرازش نسبت بنیاکان خویش، و

(۱) - روضات الجنات ج ۲، ص ۲۹. راجع بنظر شیعه دوازده امامی درباره نورو و ارزش مذهبی آن رجوع شود بهمین کتاب و همین جلد، ص ۸۶.

(۲) - پیداست که این ادعای «وضع» یعنی «جعل» داستانهای رستم و سهراب و اسفندیار و جز آنها تنهازاده تعصب و بغض نسبت بگذشته است و مسلما صاحب کتاب النقض که این عبارت ازو نقل شده از کهن بودن داستانهای یاد شده آگاه بود و شگفت است که او لا اقل بگفتار هم‌آیین خود فردوسی درباره این داستانها ننگریست تا باز گفتن آنها را منحصر بسنجان شمارد!

(۳) - گبرک واژه مصغر استهزایی است که این عالمان مذهبی برای امت زردشت بکار می‌بردند.

(۴) - کتاب النقض، تهران ۱۳۳۱، ص ۳۴-۳۶، و نیز بنگرید بشرح مفصلی که از ص ۱۹۲ تا ۱۹۵ ج ۲ تاریخ ادبیات در ایران نوشته‌ام.

(۵) - درباره او و اثرش، کتاب النقض، بنگرید بهمین کتاب، ج ۲، س ۹۸۵-۹۸۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۹۰

نیز نشانست از نفرت آن قوم از داستانهای ملی ایرانی زیرا در آن داستانها مفاخر نیاکانشان نهفته است و باز گفتن همین مفاخر است که در نظر آنان «مدح گبرکان» و از مقوله «بدعت و ضلالت» بود و هست «۱».

همین نفرت از داستانهای ملی سبب شد که بیشتر منظومه‌های داستانی و یا سرگذشتهای قهرمانی و پهلوانی که پیش از عهد مغول فراهم آمده بود، از دوره غلبه عالمان مذهب دوازده امامی متروک شود چنانکه نسخه‌های آن آثار بیشتر در هند، میان پارسیان آن دیار و یا در دستگاه مغول کبیر و رجال آن درگاه یافته می‌شد و بندرت در ایران.

شگفت است که عالمان شیعی حتی از نشر داستان ابو مسلم خراسانی (ابو مسلم نامه) هم که در تحریرهای عهد صفوی چهره بسیار متعصبانه شیعه اثنی عشری در برابر اهل سنت پذیرفته است «۲» خوشدل نبوده‌اند. مطهر بن محمد مقدادی در کتابی که سال ۱۰۶۰ در رد صوفیان فراهم آورده است گوید که میر لوحی «۳» مردم را از ذکر ابو مسلم خراسانی و بازگفتن سرگذشتان منع می‌کرد و بهمین سبب صوفیان عوام را بازار او برانگیختند. اگرچه بهم بازستن این دو جریان پیوند دادن آسمان با ریسمانست لیکن بد گفتن میر لوحی از ابو مسلم آشکار و این نکته روشنست که بهمراه میر لوحی چند تن از عالمان دین دفتراهی در سرزنش کردن بو مسلم پرداخته‌اند «۴»

(۱) - در اینجا این سخن گستاخانه سیف الدین فرغانی بیاد آمد که یکبار دیگر نیز بدان در مجلد سوم همین کتاب استشهاد کرده‌ام:

نزد عاشق گل این خاک نمازی نبود که نجس کرده پرویز و قباد و کسری است

(۲) - آقای اقبال یغمائی نسخه‌یی از این داستان را که از تحریرهای همین دوره و مقتبس از تحریر قدیمتریست در انتشارات گوتنبرگ، تهران، طبع کرده است.

(۳) - مقصود سید محمد بن محمد موسوی سبزواری از عالمان مذهبی دوران پادشاهان اخیر صفوی و معارض با معاصر خود ملا محمد باقر مجلسی است که بدگوییهای او از مجلسی دوم و پدرش ملا محمد تقی مجلسی و وارد کردن ایرادهای بسیار سخت بر

آنها مشهور است.

(۴) - الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۴، ص ۱۵۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۹۱

و از آنهاست رسالتی از سید احمد پسر زین العابدین علومی عاملی بنام «اظهار الحق و معیار الصدق» که بسال ۱۰۴۳ نوشت «۱». میر لوحی در رساله «ترجمه ابی مسلم» او را از آن باب که دودمان ستمکار عباس پسر عبد المطلب را بخلافت نشانده و بفر - مانروایی امامان شیعه نیندیشیده بود ملامت کرد، ولی گویا بیاد نداشت که ابو مسلم مروزی و ابو سلمه خلّال پیشروان قیام بر بنی امیه، پس از فتح ایران و عراق کسانی بنزد بزرگانی از آل علی مانند جعفر بن محمد الصادق و عبد الله بن حسن بن حسن بن علی و عمر الاشرف بن علی بن حسین بن علی فرستادند و آنان را بخلافت خواندند لیکن با خودداری همه آنان از پذیرفتاری پیشنهاد خود روبرو شدند؛ پس ناگزیر بخلافت عباسیان تن در دادند و این کار پایه و مبنای کینه‌یی بود که ابو العباس سفّاح و برادرش منصور دوانیقی از این دو بنیان‌گذار خلافت خود در دل گرفتند؛ نخستین در عهد سفّاح بتوطئه غافلگیر و کشته شد و دومین را منصور بناجوانمردی در خانه خود بخون درنشانده، چنانکه در کتابهای تاریخ بتفصیل باز گفته‌اند «۲».

میر لوحی خود در کتاب «کفایه المهدی فی معرفه المهدی» شرحی آورده است درباره مخالفت سختی که «مردم نادان» بعلت بدگویی او از ابو مسلم مروزی با وی کرده و شمشیر کین از نیام کشیده و قصد کشتن او نموده و بر وی آزارها روا داشته‌اند و اینکه نگارش هفده رساله بوسیله عالمان دین (در جانب‌داری از وی و بدگویی از ابو مسلم خراسانی و داستان‌ش یعنی ابو مسلم‌نامه) در راه دفاع از او بوده است «۳».

حقیقت امر آنست که داستان ابو مسلم (ابو مسلم‌نامه) یک رمان قهرمانی ایرانیست که ایرانیان شرقی آنرا بشیوه داستانهای ملی خود پرداخته و کینه خویش را بامویان

(۱) - الذریعه ج ۴، ص ۱۵۰؛ و نیز فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۱۴۹۷ - ۱۴۹۸.

(۲) - بنگرید بمقاله من بنام «ابو مسلم خراسانی» دلیران جانباز، ص ۶۳ - ۱۰۶.

(۳) - فهرست این هفده رساله در الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۴ ص ۱۵۱ آمده است، بدانجا مراجعه شود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۹۲

و یارانشان که جانبدار سیاست‌نژادی عربی بوده‌اند، در آن نشان داده‌اند، و شاید سبب دشمنی عالمان شرعی از خاندانهای عاملی و بحرانی و جز آن، با آن کتاب بهمین سبب بوده است و گر نه این کتاب که گویا اصلاً روایت ابو طاهر محمد بن حسن طرسوسی «۱» صاحب دارابنامه و قهرمان‌نامه بود، در روایت‌های عهد صفوی چنان بسلیقه دوازه امامیان تغییر صورت داده است که «حفظه دین مبین» نمی‌بایست اصلاً بییمی از آن بخاطر راه دهند «۲».

چون قدرت پادشاهان گورکانی هند با جلب خشنودی و حمایت مسلمانان آن دیار و عالمان آن قوم بستگی داشت، این قوم در آن سامان نیز از نفوذ خود برای آزار مخالفان و از آن جمله صوفیان بهره برگرفتند و بفتوای خویش جمعی از آنان را بدیار نیستی فرستادند. از آنجمله است سرمد کاشانی شاعر معروف که بسال ۱۰۷۰ ه بدیار نیستی فرستاده شد و یکسال پیش از واقعه آن شاعر عارف پیشه واقعه محمد دارا شکوه پسر و ولیعهد شاه جهان رخ داد. وی از بزرگان سلسله قادریه هند و صاحب کتابهای پرارزشی در تصوف و عرفان است و بتحریک برادرش اورنگ زیب و بفتوای عالمان شرع که حکم بزندقه و الحادش داده بودند بسال ۱۰۶۹ ه کشته شد.

رخنه‌هایی در تشیع و در نفوذ عالمان مذهبی

در بنیان نفوذ عالمان شرع عهد صفوی، با همه استواری که داشت، دو سه بار رخنه و خللی راه جست که با ترک حمایت از تشیع یا موقوف گذاردن سیاست دینی از جانب قدرت مرکزی همراه بود و این وضع نخستین بار در سلطنت

(۱) - درباره او و آثارش رجوع شود بمقدمه دارابنامه طرسوسی، بتصحیح این بنده، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص: بیست و شش - بیست و هفت.

(۲) - ازین داستان نسخه‌های متعدد در دستست و آقای اقبال یغمایی یکی از تحریرهای آن را در شمار انتشارات گوتنبرگ تهران طبع کرده است. در همین نسخه چاپی (ص ۳۲) ابو طاهر طرسوسی بعنوان «راوی اخبار» یاد شده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۹۳

کوتاه شاه اسمعیل ثانی (۲۷ جمادی الاولی سال ۹۸۴ تا ۳ ذی الحجه سال ۹۸۵ ه) پیش آمد. این فرزند دلیر و جنگجوی شاه تهماسب که در خلق و خلق همانند نیای خود بود، در چند جنگ محلی با عثمانیان دلاوری‌هایی داشت و با این حال بپاره‌یی علل نزدیک بیست سال را تحت الحفظ در دژ قهقهه قرا داغ گذراند و همین امر او را کینه‌جو و آماده انتقام و مخالفت با بسیاری از رفتارهای پدر کرد و از آنجمله بود مخالفتی که او پس از رسیدن پیداشاهی با سیاست مذهبی شاه تهماسب آغاز نمود.

پدرش از بیست سالگی طریق زهد پیش گرفت «و قاعده آن حضرت آن بود که یک روز ناخن می‌گرفت و یک روز دیگر صباح تا شام در حمام می‌بودی و اکثر اشیاء را نجس می‌دانست و نیم‌خورده خود را بآب و آتش می‌ریخت و در نخوردن شراب غلوّی عظیم داشت و قرب پانصد تومان تریاق فاروق «۱» بآب حل کرد و جمیع لذات را ترک کرده بود...» «۲» و رفتارش با عالمان شیعه آن بود که پیش ازین دیدیم. شاه اسمعیل ثانی که ازین رفتارها بیزار بود خلاف همه آنها عمل کرد. نخست با رفتاری انتقامجویانه برادران و کسان خود را یکی پس از دیگری بقتل رسانید «۳» و صوفیان را بشدت سرکوب کرد «۴» و در همان حال راه بی‌اعتنائی بعالمان دین سپرد و حتی مخالفت با تشیع و تقویت مذهب اهل سنت را وجهه همت قرار داد خاصه که تربیتش در تبریز زیر دست امیر معین الدین سید ابو الفتح محمد بن عبد الباقي حسینی شریفی شیرازی معروف به «میرزا مخدوم» (۹۴۷-۹۹۸ ه) نواده میر سید شریف گرگانی که از عالمان معروف حنفی مذهب است، انجام شد و ازینروى بمذهب اهل سنت تمایل جسته بود «۵».

(۱) - تریاق فاروق یکی از چند نوع مفرح افیون‌دار بود.

(۲) - احسن التواریخ روملو، ص ۴۸۹.

(۳) - بنگرید بفهرستی ازین کشتگان در احسن التواریخ، ص ۴۹۰.

(۴) - ایضا همان کتاب، ص ۴۸۶-۴۸۷.

(۵) - تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۵۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۹۴

این میرزا مخدوم مؤلف کتابی در رد بر تشیع است بنام «نواقض الروافض» که خود کوتاه شده از کتاب بزرگ دیگرست که او در این باب نوشته بود. وی کتاب نواقض الروافض را در سال ۹۸۸ ه بسططان مراد ثالث (۹۸۲-۱۰۰۳ ه) تقدیم داشت و این همان کتابست که قاضی نور الله شوشتری (م ۱۰۱۹ ه) کتاب مصائب النواصب را در رد بر آن تألیف کرد. میرزا مخدوم بعد از مرگ شاه اسمعیل ایران را ترک گفت و بخاک عثمانی رفت و مقام مفتی و قاضی مکه و عراق و مدرسه مرجانیه بغداد یافت.

شاه اسمعیل دوم بر اثر القآت این استاد و وزیر خود و علی رغم رسم و شیوه پدری آغاز مخالفت با عالمان شیعه و راه و رسم شاعیان در دشنام‌گویی بخلیفگان سه‌گانه کرد. آنان را از «سب و لعن» بازداشت و هر که را ازین راه مستمری می‌گرفت ازین نعمت باد آورد محروم ساخت «۱» و عالمانی را که بتهمت سنی‌گری از درگاه رانده شده بودند در سایه حمایت خود درآورد و فرمان داد تا نام امامان را بر سکه‌ها نقش نکنند و همه کسانی را که از بازار با رونق زهدفروشی در عهد شاه تهماسب بهره‌ور بودند از آب و نان انداخت و مجلسهای بحث میان عالمان شیعه و سنی ترتیب داد و حتی گاه با عالمان شیعی تند و بد زبانی می‌کرد تا آنجا که متهم بترویج مذہبهای اهل سنت گردید.

بنابر آنچه از نوشته‌های عالمان شیعی برمی‌آید «۲» گذشته از میرزا مخدوم مذکور گروهی دیگر از ناصبیان یعنی اهل سنت و قلندریه که با اسمعیل در دژ قهقهه زندانی بودند در رفتار او تأثیر داشتند و تنها کسی از میان عالمان شیعی که با پادشاه نو در این راه که پیش گرفته بود مخالفت آغاز کرد امیر سید حسین کرکی عاملی بود و اسمعیل فرمان داد تا او را در گرمابه‌یی بسیار گرم زندانی کنند چندانکه بیم

(۱) - عالم‌آرای عباسی، تهران، ج ۱ ص ۲۱۴.

(۲) - روضات الجنات ج ۲ ص ۳۲۲ - ۳۲۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۹۵

هلاکتش می‌رفت لیکن خود در همان اوان مسموم شد! اما گویا شاه اسمعیل دوم تا دم مرگ شیوه مخالفت را با تشیع دنبال کرد و در اواخر ایام خود بر اثر اعترا - ضهای بعضی از سران قزلباش دست از این کار برداشت و مسلماً بر اثر همین تغییر روش بود که روملو در شرح سلطنت وی، او را از حامیان دین خوانده و گفته است که «آن حضرت در اقامت جمعه و جماعات و امضای احکام صیام و صلوة و استدامت امر معروف و نهی منکرات و رفع بدع و مناهی و زجر و رفع ملامتی یذبیضا نمود» «۱» و حال آنکه رفتار «آن حضرت» در آغاز پادشاهیش مسلماً خلاف این بود که مورخ مذکور درباره وی نوشته است.

دومین خطری که بمذهب دوازده امامیان روی آورد سخت‌تر و پاینده‌تر بود و آن حالتی است که با چیرگی افغانان آغاز شد و بعد از آن با تسلط نادر بر کارهای کشوری و لشکری و رسیدن او بمقام سلطنت امتداد یافت.

فته افغانان چنانکه می‌دانیم نتیجه مستقیم نابخردی شاه سلطان حسین و درباریان او و از ارمغانهای خشونت شیعیان نسبت باهل سنت و کشتار و آزار آنان سرچشمه گرفته بود. «در آن وقت شیعیان ... «۲» از مطالعه مصنفات و مؤلفات علمای آن زمان چنان می‌دانستند که خون سنیان و مالشان و زانشان و فرزندشان حلالست ...

و شروع نمودند بایذا و آزار نمودن اهل سنت» «۳» افغان و همین امر سبب شد که رئیس افغانان غلجائی پس از نومید شدن از دادرسی «امنای ملت» در اصفهان، ناگزیر از عالمان سنی فتوایی در بایستگی جنگ با شیعه و کشتارشان گرفت و همان فتواست که دستاویز قیام افغانان شد و کار را بمحاصره اصفهان و مخدول و منکوب کردن سران دولت و عالمان امت شیعه کشانید (۱۱۳۴ هـ).

(۱) - احسن التواریخ، ص ۴۸۰ - ۴۸۱.

(۲) - بجای این نقطه‌ها در اصل دشنامهایست بر شیعیان.

(۳) - رستم التواریخ، محمد هاشم آصف، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۲، ص ۱۱۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۹۶

پیدااست که سپاهیان سنی مذهب افغان و سران و مفتیان‌شان در دوران پیروزی و حکومت از درازدستیهایی که پیش می‌آمد

خودداری نداشتند و رفتار خشونت آمیزشان از حیث تعرض بجان و مال و ناموس شیعیان بهر جا که رسیدند، خاصه در اصفهان، مشهور است «۱» چنانکه اسمعیل بن محمد مازندرانی معروف به «خواجوی» (م ۱۱۷۳ هـ) در یکی از رساله‌های خود که در اوان حمله افغانان تألیف کرده آن دوران را عهد کشتار مؤمنان و در افتادن زنانشان در دست مردم ملحد فاجر و غارت اموال و اولادشان بدست بی‌دینان کافر و دوران رواج ظلم و بیداد و غم و اندوه و هرج و مرج معرفی نموده و شرحی غم‌انگیز درباره آن داده است «۲».

عالم معروف دیگر امیر محمد حسین بن امیر محمد صالح خاتون‌آبادی دختر زاده ملا- محمد باقر مجلسی که در همین اوان از اصفهان گریخته و در خاتون‌آباد واقع در دوفرسنگی آن شهر سکونت گزیده بود، شرحی طولانی‌تر در این باره داده و آتش فتنه‌یی را که در عراق عرب و عجم بالا- گرفته بود وصف کرده و خاصه وضع اندوهبار اصفهان و قحط و غلای شدید آن را در محاصره افغانان و نهب و غارت و کشتار و هتک ناموس شیعیان و نظایر این فجایع را بتفصیل بیان کرده و از آن جمله است این عبارت غم‌انگیز او: «و احزنه علی تخریب المدارس و المعابد و فقدان الفضلاء و العلماء و الصلحاء و وامصیته علی اندراس کتب الفقهاء و انحاء آثارهم بین الاذکیاء الطالبین للاهتداء» «۳» و همین خاتون‌آبادی هم از آزار آنان در امان نماند چنانکه او را زدند و بزدان افگندند و اموالش را غارت کردند و بعضی از کسانش را کشتند و او بزحمت توانست با بعضی از یاران، بعد از تحمل شدائد جان از معرکه بیرون برد.

روشنست که افغانان بعد از تسلط بر ایران و تشکیل دولت مستعجل خویش،

(۱)- روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۱۴.

(۲)- ایضا همان کتاب و همان جلد، ص ۱۱۵

(۳)- روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۹۷

و با آنچه با مذهب شیعه و عالمان این مذهب و مراکزهای درس و بحث آنها کردند، رسمیت مذهب شیعه را در قلمرو فرمانروایی خود بجای نگذاشتند و حتی اشرف افغان بنحوی که پیش از این گفته شد در پیمان صلحی که بسال ۱۱۳۹ با سلطان عثمانی بست سمت او را بعنوان خلیفه مسلمانان و امیر مؤمنان پذیرفت.

بعد از فتنه افغانان دوران چیرگی نادر و نزدیکان او رسید که خلاف سیاست صفویان با عالمان مذهبی شیعه صفایی نداشتند و او خود در مجلس مشهور صحرای موقان شرطهایی برای قبول پادشاهی با ایرانیان در میان نهاد که نشانه طرفداری از مذهبهای اهل سنت و مخالفت مدارانمایی با مذهب جعفری بود؛ و حتی در سخنانی که در این مورد بدو نسبت داده می‌شود مخالفتش با سیاست صفویان در ترویج تشیع بخوبی آشکار است، زیرا او نشر طریقه «رافضیان» و سب خلیفگان را در ایران از جمله علت‌های اصلی فساد و آشوب و از میان بردن امنیت و آرامش دانسته است و چون صدر الصدور با این گفتار مخالفت آغاز کرد بفرمان فاتح افشاری از حلیه حیات عاری شد «۱».

از پنج شرطی که نادر برای پذیرفتن مقام پادشاهی با ایرانیان بست دو شرط بزبان کیش جعفری بود نخست آنکه ایرانیان از انکار و عناد گذشته خود نسبت باهل سنت دست بردارند تا اهل سنت مذهب جعفری را مانند مذهبهای چهارگانه و پنجم آنها بشناسند. و دوم آنکه در خانه کعبه که رکنهای چهارگانه‌اش خاص پیشوایان چهار مذهب اهل سنت است، ایرانیان در یکی از آنها با سنیان شریک شوند و بطریقه جعفری نماز بگزارند و این دو شرط همراه چند شرط دیگر در مجلس موقان که از بزرگان سیاسی و نظامی و مذهبی تشکیل شده بود، پذیرفته گشت (۱۱۴۸ هـ) و بعد از آن بسال ۱۱۵۶ هـ در مجمعی از عالمان اهل سنت و تشیع در نجف

تصویب شد لیکن سلطان عثمانی آن را مردود دانست. گذشته ازینها چون نادر از دشت موقان

(۱) - تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، ترجمه فخر داعی، ج ۲ تهران ۱۳۳۰ ص ۳۶۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۹۸

بقزوین رسید فرمان داد اوقاف مملکت را که در دست عالمان شرعی و در واقع تیول آنان بود بسود سپاهیان نادری ضبط کنند.

موضوع خلافت

پیش ازین «۱» سرگذشت خلافت اسلامی بعد از گشوده شدن بغداد بدست هولاگوی مغول باختصار بیان شد و گفته‌ام که از آن پس مرکز خلافت عباسی بقاهره انتقال یافت و در پناه مملوکان مصر درآمد (۶۵۹ هـ)، و بعد از آن بازماندگان دودمان عباسی با فرمانبرداری از سلاطین مصر عنوان ظاهری خلافت را تا سال ۹۲۳ هـ حفظ کردند. در این سال سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ هـ) بر کشور مصر تسلط یافت و کمی بعد حرمین را نیز ضمیمه متصرفات خود نمود و در آنها خطبه بنام سلطان سلیم خوانده شد و بدین ترتیب خلیفگان عباسی که اسما در مصر رسم خلافت نیاکان را ادامه می‌دادند از آن عنوان ظاهری که داشتند محروم شدند و چیزهایی را که مدعی تعلق آنها به پیامبر اسلام بودند بعثمانیان واگذاشتند و حق خلافت بسطان سلیم و پس ازو بجانشینانش اختصاص یافت و از این تاریخ سلاطین عثمانی عنوان امیر المؤمنین اختیار کردند. «۲»

پیدااست که پادشاهان صفوی و همه شیعیان امامیه چنین عنوانی را برای سلطان عثمانی نمی‌شناختند و یکی از علت‌های اختلاف میان دو دولت نیز همین بود و حتی در عهد تسلط افغانان پادشاه عثمانی که چشم طمع بولایتهای غربی ایران دوخته بود و خیال جنگ با اشرف افغان داشت، از مفتیان سرزمین خود فتوی گرفت که با وجود او که امیر مؤمنانست کسی دیگر حق پیشوایی و پادشاهی بر مسلمانان ندارد و این تدبیراندیشی از آن روی بود که سپاهیان دولت عثمانی جنگ با یک پادشاه سنی و سپاهیان سنی او را جایز نمی‌شمردند، و سرانجام در پیمان

(۱) - همین کتاب، ج ۳، ص ۱۲۵-۱۲۶.

(۲) - احسن التواریخ ص ۴۶۱. طبقات سلاطین اسلام ترجمه عباس اقبال، تهران ۱۳۱۲ ص ۱۷۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۹۹

صلحی که بسال ۱۱۳۹ هـ میان سلطان احمد سوم و اشرف افغان بسته شد یکی از شرطها که بر اشرف تحمیل گردید پذیرفتن عنوان امیر المؤمنین برای فرمانروای عثمانی بود. اما چون دولت افغانان دوامی نکرد این پذیرفتاری زود بناباوری انجامید «۱». در همان حال که عثمانیان کثرت خلافت می‌کشیدند، گورکانیان هند نیز چنین دعوایی داشتند. این دعوی از زمان نیایشان امیر تیمور گورکان آغاز شده بود که مورخ خاصش نظام شامی (شنب غازانی) وی را با عنوانهای «خلافت پناه» و «خلافت پناهی» یاد می‌کرد. پس ازو دیگر پادشاهان تیموری هم عنوانهایی ازین قبیل داشتند «۲».

بعد از آنکه بازمانده دولت تیموری بههندوستان منتقل شد همین عنوان خلافت مدتها برای جانشینان ظهیر الدین بابر حفظ گردید و آنها با عنوانهایی مانند «خلیفه بر حق» «۳» و «حضرت خلافت مرتبت» «۴» و فرزندان و دودمانشان با توصیفهایی مثل «گوهر سحاب خلافت کبری» «۶» و «دودمان خلافت» یاد می‌شدند و دربارشان «موقف خلافت کبری» و پایتختشان «دار الخلافه» «۷» نام داشت «*» کلیم کاشانی در

- (۱) - شگفتست که باوجود رابطه مذهبی و دوستی میان سلطان عثمانی و پادشاهان ازبک، اینها نیز از دعوی عنوان خلافت بدور نبودند. برای نمونه بنگرید باحسن التواریخ روملو ص ۹۸ داستان فتح هرات بر دست شیبک خان (۹۱۳ ه) و خطبه خواندن بنام او.
- (۲) - همین کتاب، ج ۴، ص ۵۱-۵۲.
- (۳) - سکینه الاولیاء داراشکوه چاپ هند.
- (۴) - شاه جهان نامه، چاپ هند، ج ۲، ص ۴.
- (۵) - ایضا شاه جهان نامه، ج ۱، ص ۲۷۷.
- (۶) - ایضا همان کتاب، ج ۲، ص ۸۰.
- (۷) - بنگرید بکتابهای: پادشاه نامه، منتخب اللباب، شاه جهان نامه و نظایر آنها در موارد مکرر.
- (*) راجع باین نوع تعبیرها درباره اثبات خلافت گورکانیان هند باز نگاه کنید به:
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۰۰
- تهنیت ولادت داراشکوه پسر شاه جهان گوید:
- یکی اختر از برج شاهی دمیده که نورش گرفته زمه تا بماه
گرامی خلف این چنین باید الحوز صاحبقران خلافت پناهی
- بفر فریدونیش هر که دیده بدارا شکوهیش داده گواهی و این عنوان «صاحبقران» هم که در قطعه بالاین آمده در تاریخهای دوره گورکانیان هند بارها تکرار شد و مرده ریگی است از تیمور گورکان برای جانشینانش.
- و اما پادشاهان صفوی، اگرچه عنوان خلافت گاه درباره اشان بکار رفته «۱» ولی مقصود از خلافت در این مورد «خلافت مرتضوی» «۲» است نه خلافت بدان معنی که میان اهل سنت متداول بود، و این مرتبه خلافت برای پادشاهان ایران در آن عهد و بعد از آن، و همچنین عنوان «دار الخلافه» برای پایتخت هایشان از همین وجهه اخیر آن ناشی بود، ولی عنوانهایی که در عهد شاه اسمعیل عاده برایش بکار می رفت بیشتر اوصافی بود از قبیل «وارث خلافت مرتضوی»، «درّ دریای ولایت» «ثمره شجره بوستان امامت» و نظایر آنها؛ و با همین اندیشه بود که خاندان صفوی را «دودمان امامت مکان» می خواندند «۳» و این حال تا آخر عهد آن طایفه بقوت خود برقرار بود و چنین می پنداشتند که پادشاهان آن سلسله سلطنت را چون و دیعه‌یی از امامان در اختیار دارند و این بیت از محمد طاهر نصرآبادی درباره شاه سلیمان پدر شاه سلطان حسین گویای همین معنی است:

جهانگیرنامه محمد صالح کنبوی لاهوری وقایع سال ۱۰۲۴ چند بار و ۱۰۳۷ و جز آن- و به پادشاه نامه ملا عبد الحمید لاهوری وقایع ۱۰۶۵ و ۱۰۳۷.

- (۱) - احسن التواریخ روملو، ص ۶۰.
- (۲) - حبیب السیر، تهران خیام، ۴، ص ۴۶۷.
- (۳) - ایضا حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۳۴، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۲۹ و جز آنها و احسن التواریخ، ص ۶۰.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۰۱ پادشاهی که علی بن ابی طالب بست کمر شاهی از دست ولایت بمیان «۱»

تصوف و صوفیان

ستیزه‌جویی با صوفیان

عهد صفوی، اگرچه با نهضت دسته‌یی از صوفیان آغاز شد، لیکن دورانی نامساعد بحال تصوف است و هرچه پایان آن نزدیکتر شویم این نابسامانی را بیشتر و روشتر مشاهده می‌کنیم و بوضعی نامطلوب باز می‌خوریم که از آن روزگار فراتر رفت و تا آغاز پادشاهی محمد شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ ه) ادامه یافت بی‌آنکه بتواند سیر عمومی تصوف و عرفان ایرانی را متوقف سازد و یا از تمایل فطری ایرانیان بدین شیوه خاص از جهان‌بینی بکاهد.

برای وضع نامطلوب تصوف در این عهد دو علت اصلی می‌توان شناخت:

چیرگی صوفیان صفوی و غلبه عالمان قشری.

دسته صوفیان صفوی در زمان قیام و توسعه قدرت شاه اسمعیل و پسرش شاه تهماسب فاقد جنبه تربیتی تصوف بود؛ و نه تنها از مقاصد عالی آن خبر نداشت بلکه بدان اعتقادی عامیانه می‌ورزید و از آن اطاعتی ناآگاهانه می‌کرد؛ و چون بطریقت مشایخ خود جاهلانه عقیده داشت هر جریان اعتقادی دیگر را در این راه مردود می‌شمرد و کمر بنابودی آن می‌بست.

ترکان صوفی شعار قزلباش از موقعی که سلطان جنید و سلطان حیدر بجای خرقة درویشی جامه رزم براندامشان کردند و تسبیحهای عابدانه‌اشان را بشمشیرهای برآن مبدل ساختند، و آنها را از زوایای خانقاهها بفرابخانای میدانهای جنگ کشانیدند، دیگر در حقیقت و واقع صوفی نبودند لیکن با شگفتی می‌بینیم که باصرار خود را صوفی می‌گفته و دم از صوفی‌گری می‌زده و پیشوایان خود را با عنوان

(۱)- تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۰۲

مرشد کامل می‌ستوده‌اند (۱).

این دعوی صوفی‌گری تا مدتی از دوران صفوی باقی ماند، اما نه حالت این قوم سرخ کلاه شبیه بمجاهدت و تحمل ریاضت صوفیان پیشین بود و نه «مرشدان کامل» آنان مانند مشایخ گذشته در مقام ارشاد قرار داشتند بلکه این هردو عنوان تنها میراثی بود از دوره‌یی که نیاکان دودمان صفوی بتعلیم پیروان خود اشتغال داشته و هنوز بر مسند فرمانروایی تکیه زده بودند.

باید گفت نظام خاص خانقاهی که صوفیان صفوی داشتند، آنگاه بدرستی از هم گسیخت که شاه اسمعیل دوم با حسینقلی خلفا، خلیفه‌الخلافت مرشد کامل، راه بی‌مهری سپرد و سرانجام او را بخواری کور کرد. می‌دانیم که همین «مرشد کامل» در کشتار برادران و برادرزادگان و صوفیان پایتخت و سرخ کلاهان دیگر مبالغه بسیار کرد و اینها همه رخنه‌هایی بود که در کلاه دوازده ترک حیدری می‌افتاد. بعد ازین، جنگهای طولانی طایفه‌های قزلباش با یکدیگر و سستی و تباهی کار مرشد کامل در دوران پادشاهی محمد خدابنده، بر تفرقه صوفیان سرخ کلاه افزود و طبعاً رشد قدرت عالمان مذهبی هم در این میان بضعفی که در آن نظام حاصل شده بود شدت بخشید چنانکه وقتی دور پادشاهی شاه عباس رسید دیگر از قدرت تصوف و قزلباشان صوفی شعار چندان چیزی باقی نمانده بود.

همین قزلباشان صوفی‌نما، همینکه در قیام شاه اسمعیل با آن تعصب شگرف بنشر تشیع و کشتار مخالفان آن پرداختند، نادانسته بسست کردن نهضت اصلی خود، که بهر صورت بر بنیاد تصوف استوار بود، دست زدند. از پوست تخت درویشی

(۱)- در صفحه‌های زیرین از کتاب عالم آرای صفوی بسیار بعنوان صوفی برای سرخ کلاهان و بدعوی صوفی‌گری و یا بلقب مرشد کامل برای پادشاه صفوی باز می‌خوریم و در دیگر مأخذهای عهد صفوی هم از یافتن اینگونه نسبتها و عنوانها نومید نتوان بود:

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۵۳، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۲، ۳۳۰، ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۶۰، ۴۶۸، ۵۲۴، ۵۶۰ و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۰۳

برخاستند و بسجاده زاهدان نشستند اما چون زهد بدان امارت جویان شمشیرزن و دردی‌خواران حشیش آشام نمی‌برازید، هردو قدرت از دستشان رفت و بمرجعهای دیگر تعلق گرفت.

مهمترین مرجعی که این قدرت معنوی را بخود اختصاص داد، حوزه فعالیت عالمان مذهبی شیعه بود. این گروه که از آغاز عهد صفوی بر اثر حاجت شدید ایرانیان شیعی شده و شیعیان ایرانی شده براهنمایان مذهبی، از دیار عربان بساحت عجمان روی آوردند، مهمانانی بودند که بزودی بر میزبانان خود چیره شدند. اینان بسائقه اندیشه‌های مذهبی خود که از دیرباز بمیراث داشتند با جریانهای فکری و ذوقی ایرانیان و از آنجمله با تصوف بمبارزه برخاستند.

اما مبارزه عالمان مذهبی اسلام، خاصه شیعه با صوفیان امری تازه نبود، جنگی دیرینه بود که از قرنهای پیشین بازمانده و بدین عهد رسیده بود. سید مرتضی ابن داعی رازی عالم شیعی قرن ششم و هفتم هجری «۱» صوفیان را بکفر و الحاد نسبت داده و بزرگانی از قبیل حسین بن منصور حلاج و شبلی و بایزید بسطامی را کافر و ملحد دانسته و مقالات ایشان را از مقوله کفر و زندقه شمرده و «صد هزار لعنت» بر آنان و بر کسانی دیگر از همین فرقه فرستاده است زیرا بنظر او صوفیان بی‌دین و مردود و زندیق و دشمن اهل بیت و تارک فرایض و وضو و نماز و غسل هستند «۲».

علت این دشمنی عالمان شیعه با صوفیان آنست که عالمان مذکور «ولایت» و راهبری خلق را خاص امام و در غیبت وی ویژه نواب او می‌دانند و حال آنکه صوفیان اقطاب و مشایخ خود را در زمره اولیاء الله درآورده اطاعت از آنان را

(۱) - همین کتاب، ج ۲، ص ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴.

(۲) - تبصرة العوام، تهران ۱۳۱۳، ص ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱ - ۱۳۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۰۴

پنهان و آشکارا واجب می‌شمردند و بعالمان شرع که مدعی جانشینی پیامبر و ائمه دین‌اند وقتی نمی‌گذارند؛ و پیداست که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند اگرچه درویش با همه خلق خدا بر گلیمی بخسبد.

با توجه باین نکته تا هنگامی که عالمان مذهبی شیعه بقدرت تام خود در عهد صفوی دست نیافته بودند، صوفیان کم و بیش از تعرض آنان رنجی نمی‌دیدند اما دیری نکشید که با توان‌یابی این دسته دشنام گفتن و نسبت دادن کفر و زندقه و الحاد بدانان و تألیف رساله‌ها و کتابها در ردّ تصوف و نکوهش صوفیان آغاز شد و این درست مصادف بود با اوایل قسمت دوم از دوران پادشاهی صفویان.

تا این زمان، یعنی در قسمت اول از عهد صفوی، چه در میان عالمان دین و چه در بین حکیمانی که عادة تألیفهایی در برخی از دانشهای شرعی نیز داشتند، تمایل بعرفان و وارد شدن در بحثهایی از قبیل یگانگی هستی و گرایش بعشق و مکاشفه عرفانی و مانده اینها را مشاهده می‌توان کرد؛ و اینها همگی تربیت یافتگان سده دهم هجریند که تا پاره‌یی از سده یازدهم می‌زیسته و هریک بنوعی از زلال معرفت عرفانی سیراب بوده‌اند و گفتارشان گاه با جذوه‌هایی از شعله شوق و جذبه‌هایی از پرتو ذوق صوفیانه همراه بود، مانند: شیخ بهاء الدین عاملی (م ۱۰۳۱ ه) و میر محمد باقر داماد متخلص باشراق (م ۱۰۴۱ ه) و میر ابو القاسم فندرسکی (۹۷۰ - ۱۰۵۰ ه) و ملا صدر الدین ابراهیم شیرازی (م ۱۰۵۰ ه) و همدرس او ملا مسیحای گیلانی و چند تن دیگر ...

طبقه‌یی که بی‌فاصله بعد ازین دسته آمدند، مانند ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ ه) و ملا- محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۰ ه) و برخی از همگامانشان که بجای خود نام برده خواهند شد، چون تربیت یافتگان استادان بزرگ پیشینند مانند آنان علم شریعت و طریقت و حکمت را باهم جمع کرده و بی‌آنکه تعارضی بین آنها مشاهده نمایند عطش تحقیق را با سیراب شدن ازین سرچشمه‌های

تفکر فرو می‌نشانند و هنوز محیط تعصب‌آمیزی که با سیاست دینی صفوی خلق شده بود در آنان اثر

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۰۵

نداشت «۱».

اما بخشی از زندگانی همین گروه اخیر مقارنه داشت با پیدائی دسته‌یی که افکارشان محصول واقعی آن محیط تعصب‌آمیز بود، یعنی گروهی از عالمان قشری که مبارزه با اندیشه گران و فیلسوفان و صوفیان و حتی با اهل اجتهاد بوسیله همین گروه آغاز شد و از بدبختی در نیمه دوم عهد صفوی غلبه واقعی بر محیط فکری و اجتماعی و حتی دخالت گونه‌یی در محیط سیاسی ایران هم با همین جمع بوده است.

در زمره این گروه مقدم، یعنی آنها که در مقالاتشان باندیشه‌های صوفیان و عارفان تمایل جسته بودند ملا محمد تقی مجلسی (۱۰۰۳ - ۱۰۷۰ هـ) «۲»، پدر ملا محمد باقر مجلسی، که از فقیهان عالیمقدار شیعه امامیه است، سخت در معرض ملامت برخی از همطرازان خود قرار گرفت و از آن میان سختگیرتر از همه عالم محدث اخباری معروف محمد طاهر بن محمد حسین نجفی (م ۱۰۹۸ هـ) بود که بعثت اقامت در قم به محمد طاهر قمی یا محقق قمی مشهور شده است «۳». وی با مجلسی مذکور بر سر

(۱) - مؤلفان صوفیه در قرنهای اخیر نام چندین تن از عالمان مشهور شیعه را در شمار طرفداران طریقه خود یاد کرده از هریک شواهدی دال بر اعتقاد یا تمایلشان بمتصوفه و مقالات آنان آورده‌اند مانند: شهید اول - سید حیدر آملی - جمال الدین احمد بن فهد حلی - شیخ علی بن هلال جزائری - سید محمد بن فلاح شوشتری مشعشعی - شهید ثانی - محقق کرکی - شیخ محمد ابن علی احسائی - سید نور الله شوشتری - شیخ بها الدین عاملی - ملا محمد باقر سبزواری - ملا محمد تقی مجلسی و عده‌یی دیگر (طرائق الحقائق، ج ۱ ص ۱۱۸ - ۱۴۴).

(۲) - وی در شرح فارسی و عربی «من لا یحضره الفقیه» و شرح فهرست رجال آن کتاب «چندان مطالب حقیقت تصوف را ذکر فرموده که مجال انکار برای احدی نیست.» (طرائق - الحقائق، ج ۱، ص ۱۵۰). در طرائق بخشهای مفصلی از سخنان ملا محمد تقی از شرح عربی و شرح فارسی من لا یحضره الفقیه نقل شده که نشاندهنده مجاهدتها و ریاضتهای او در راه تحصیل کمالات نفسانی بشیوه متصوفه و نماینده اعتقادش بمبانی عرفان و تصوف است. (طرائق الحقائق ج ۱، از ص ۱۴۴ ببعد).

(۳) - درباره او بنگرید بامل الآمل ج ۲ ص ۲۷۷؛ تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷ ص ۳۷۴؛ اعیان الشیعه ج ۴۵، ص ۲۵۲؛ الذریعه، ج ۶ ص ۱۵۷؛ روضات الجنات ج ۴ ص ۱۴۳ - ۱۴۶ و جز آن.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۰۶

موضوع تصوف منازعه سخت و مکاتبه‌هایی داشت که بکدورت فیما بین انجامید «۱».

پسر ملا محمد تقی مجلسی، ملا محمد باقر، از دشمنان بی‌امان صوفیان و بهمین سبب مورد سرزنش شدید شاگرد میر داماد و شیخ بهائی، یعنی سید محمد بن محمد موسوی سبزواری معروف به «میر لوحی» است، خاصه در پیش گرفتن راهی خلاف رفتار پدر در همگامی با اهل عرفان «۲». ملا محمد باقر چون انتساب پدر را بتصوف خلاف شیوه‌یی می‌دید که خود در دشمنی با آن قوم داشت، پندار خویش در تطهیر پدر و بری ساختن او از نسبت داشتن به «این شجره خبیثه زقومیه» کوششها کرد «۳».

وی در رساله‌یی تازی ار آن خود بنام «اعتقادات» چنین نوشت: «بپرهیزید از آنکه درباره پدر دانشمند آخوند ملا محمد تقی مجلسی گمان بد برید و چنین پندارید که او از جمله صوفیان و یا معتقد بدوستی طریقه و مذهبشان بود. هرگز چنین نبود و چگونه می‌توانست چنین باشد درحالی که او آشناترین و داناترین مردم زمان خود بخیبرهای اهل بیت و سخنان ایشان بود. بلکه او مردی بود پارسا و پاکدامن که در آغاز کار خود نام تصوف بر خویش نهاد تا صوفیان بدو پیوندند و اروی نگریند و بدین وسیله آنان را با

بحثهای نیکو و سودمند براه راست خوانند، و چون در پایان زندگانی دید که ازین مصلحت‌اندیشی سودی برنمیخیزد و درفشهای گمراهی و سرکشی برافراشته شده و لشکرهای شیطان چیرگی یافته‌اند دریافت که آنان آشکارا دشمنان خدایند. پس از ایشان کناره جست و کفرشان را آشکارا نمود؛

(۱) - روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۴.

(۲) - درباره او و سخنان بسیار تندش بر محمد باقر مجلسی و ایرادهایی که بصوفیگری و عوام‌فریبی ملا محمد تقی مجلسی و آنگاه کوشش پسرش در رد صوفیه داشت بنگرید بفهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص ۱۴۹۷ بعد.

(۳) - مستفاد از عبارت طولانی پر از دشنام که در قصص العلما چاپ لکنهو قسمت دوم ص ۱۹ در این باب آمده و بتامی در ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴، ص ۲۵۷ نقل شده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۰۷

و من بباورداشتهای پدر داناترم و نوشته‌هایش در این باره نزد منست» (۱).

ملا محسن فیض (م ۱۰۹۱ ه) هم مانند ملا محمد تقی مجلسی مقامی بلند در میان عالمان دین داشت ولی در مشرب حکمی و عرفان و ذوق ازو بسیار پیشتر و بالاتر بود. درباره او نوشته‌اند که از بسیاری جهات بر مشرب حجة الاسلام امام محمد غزالی طوسی (م ۵۰۵) می‌رفته و طرح برخی از اثرهایش بر منوال آثار آن متفکر مذهبی است. کتاب محجة البیضاء وی را جانشین احیاء علوم الدین غزالی در جمع آثار شیعه امامیه دانسته‌اند. از جمله مطلبهایی که در کتابهایش انگیزه طعن عده‌یی از عالمان شرع شده اعتقادش بیگانگی هستی (وحدت وجود) است ولی این دلیل همگامی وی با صوفیان نیست بلکه او در کتاب «کلمات الطریقه» بر صوفیان ظاهری و آنها که تصوف را بر خود می‌بستند و یا دعوی اتصال و اطلاع از غیب و همانند این گفتارهای صوفیان را می‌کردند تاخته و گفته است که اینان از علم معرفت و مشاهده معبود و مانند این مطلبها جز لفظ چیزی نمی‌دانند (۲).

البته همگامی فیض با عارفان و وارد شدنش بمبحثهای عرفانی در پاره‌یی از کتابهای خود و داشتن چنان لحن آشکاری در اشعارش، تا آنجاست که نمی‌توان منکر تمایل او بمقالات عالیه متصوفه و خاصه بحقایق عرفانی شد، و پیداست که

(۱) - نقل باختصار و با اصلاح عبارتی از طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۴۵. آقای محمد تقی دانش‌پژوه نیز خلاصه‌یی از این گفتار را در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۳، ص ۵۳۵ آورده است در ذیل نام «اعتقادات» که رساله‌یست از ملا محمد باقر مجلسی در «اعتقادات» و «اعمال».

(۲) - شاگرد معروف فیض سید نعمه الله جزائری شرحی مفصل در دفاع از اعتقاد استاد خویش و براءت او از مقالات اینگونه صوفیان دروغین آورده است. روضات الجنات، ج ۶ ص ۹۳-۹۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۰۸

مردی با آنهمه منزلت که بتواند سزاوار جانشینی اسنادی بلند مرتبه چون صدرای شیرازی شود یقیناً صوفی پشمینه‌پوش ظاهر فریبی نبود که از تصوف بظواهر آن بسنده کند ولی از حقیقتهای والای عرفانی فرسنگها بدور ماند. در حقیقت آنچه متعصیان قوم از نوشته‌های فیض بتصوف تعبیر می‌کردند اندیشه‌های عرفانی او بود نه تصوف ظاهری و قشری، و همین بود که بر آن ظاهرینان سبحه شمارگران می‌آمد و زبان و بیانشان را در نکوهش وی گویا می‌کرد.

بهرحال، دوره‌یی از تاریخ تصوف در عهد صفوی (قسمت اول آن عهد) که بنظائر فیض ختم شد، دورانی بود که بقول میرزا محمد باقر موسوی خوانساری «مذهب تصوف در دیار عجم شهرت و روایی داشته و ایرانیان را در تمایل بآن غلو و مبالغه‌یی بوده است و

ملا محسن فیض که زیر نفوذ تعلیمات ملا صدر است در این راه بمرتبه اعلی رسیده بود» (۱).

همان ستیزه‌جویی که با ملا محمد تقی مجلسی از باب توجه بتصوف شده بود، با هم‌عصرش فیض نیز صورت گرفت. شیخ یوسف بن احمد بحرانی (م ۱۱۸۶ هـ) صاحب لؤلؤة البحرين این عالم محدث اخباری را که بر مجتهدان می‌تاخته و آنها را فاسق و کافر می‌شمرد، سخت ملامت نموده و گفته است که خود او در بعضی از مقالات خویش بر مذهب صوفیان و فیلسوفان رفته تا بجایی که کارش بکفر انجامیده و از آن جمله است سخنانی از وی که نشان از قول بوحدت وجود می‌دهد؛ و آنگاه گوید: «من رساله‌یی زشت و قبیح ازو یافتم که در آن بروشنی این اعتقاد را باز گفته و در آن بر پندارهای ابن العربی زندیق رفته است، و ما بعضی از سخنان او را از آن رساله و رساله‌های دیگرش در کتاب خود که در ردّ صوفیان و به النفحات

(۱) - نقل بمعنی از روضات الجنات، ج ۶، ص ۹۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۰۹

الملکوتیه موسومست، آورده‌ایم ...» (۱).

ستیزه‌جوی سخت‌گیر دیگری که با فیض پرخاشگریها می‌کرد ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸ هـ) است که پیش از این نام وی را دیده‌اید و باز هم خواهید دید.

این مرد چنان با فیض درشتخوی بود که او را شیخ گبر نام داده بود (۲) ولی سرانجام بنادرستی ایرادهای خود پی برد و با او از در آشتی درآمد. یکی دیگر از هم‌طرازان فیض بنام شیخ علی شهیدی که نام وی را بعد ازین هم خواهید دید، از مخالفان قهار صوفیان بوده و از ملا محسن فیض بدشنامهای بسیار زشت و شرم‌انگیز یاد می‌کرده است (۳).

این مخالفتها که با آخرین عرفان دوستان قرن یازدهم می‌شده ما را با گروهی از معاندان تصوف آشنا می‌سازد که کینه توزانی آشتی‌ناپذیر با صوفیان و عارفان بوده و در این راه دفترها می‌پرداخته و بزرگانی را از ملا صدرا تا فیض و هم‌عهدا- نشان را بتیغ زبان می‌خسته‌اند؛ و ما در دنبال این مقال نام و آثارشان را خواهیم دید؛ اما این پرخاشگریها بمنزله مقدمه‌یی بود برای کینه‌ورزیهای بسیار سختی که از پایان قرن یازدهم با تصوف و عرفان آغاز شده و در قرنهای دوازدهم و سیزدهم بسختگیریها و خشونتها کشید.

نیرومندترین کسی که در این دوره اخیر با صوفیان درافتاد، چنانکه پیش ازین به مناسبت گذشت، ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) بود. در یادداشت‌هایی که از او بر نسخه‌یی از تهذیب الاحکام شیخ الطائفه طوسی باقی‌مانده است (۴)، چنین می‌بینیم که: «چون دیدم که مردم بصوفیان بدعت‌گذار و حکیمان زندیق می‌پردازند، آن بود که در برابر آنان اثرهای امامان را میانشان پراگندم» و او براستی درین راه چنان

(۱) - لؤلؤة البحرين، نقل از روضات، ج ۶، ص ۹۰.

(۲) - روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۶.

(۳) - روضات الجنات، ج ۶، ص ۸۰ - ۸۱.

(۴) - نسخه دانشگاه تهران. فهرست، ج ۳، ص ۱۲۴۱ بعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۱۰

بود که نوشته‌اند «سعی غایة السعی فی سدّ تلك الشقاق الغافرة و اطفاء باثرة تلك البدع البائرة» (۱) و باز درباره وی نوشته‌اند که نه پیش اورو نه پس از وی هیچکس با او ... دربر کندن ریشه مخالفان دین و بدعت‌گذاران خاصه صوفیان، برابر نبوده است (۲)؛ اما شگفت است که ازین دشمن بزرگ تصوف سخنانی در تأیید تصوف شیعی و صوفیان دوازده امامی نقل شده است (۳)، و آن

پاسخی است مشروح در پرسشی که از وی شده، و برای من محقق نیست که این سخنان را ملا- محمد باقر برای خشنود داشتن صوفیان گفته و یا چنین فتوایی را صوفیان پس از دوران حیات ملا محمد باقر جعل کرده و بدو نسبت داده‌اند تا از شدت آزار مخالفان خود بدین تدبیر بکاهند.

سرزنشها و نکوهشهای عالمان شرع باهل تصوف فراوانست و مطالعه‌ی در آثار آنان اطلاعات بسیار در این راه در دسترس ما می‌نهد و رساله‌های متعددی که این قوم در ردّ بر صوفیه نوشته‌اند بتنهایی برای ارائه‌ی عناد آنان نسبت باهل خانقاه و حتی عارفان کافی است. برای آنکه نمونه‌ی از این نکوهشها در دست باشد بخشهای کوتاهی از سخنان ملا- محمد طاهر قمی را در اینجا می‌آورم «۴». از پرسیدند که آیا درستست که باید هنگام «ذکر» و «فکر» صورت «شیخ» را در قلب مشاهده نمود؟ و او پاسخی مشروح بصورت رساله‌ی در ردّ این دستور صوفیان نوشته و آنرا بمنزله دامن تزویری دانسته که در راه سالک می‌گسترند تا او را بمرتبه‌ی بکشانند تا بهنگام یاد کردن خالق صورت شیخ را بجای وی در ذهن مرتسم سازد و همان کند که غلات می‌کنند یعنی چنین پندارند که شیخ (مرشد) انسانی کامل است که

(۱)- روضات، ۶، ۹۱.

(۲)- لؤلؤة البحرين منقول از روضات الجنات، ج ۲، ۷۸.

(۳)- طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۵۱-۱۵۳.

(۴)- ایضا ج ۱، از ص ۲۱۹ ببعده.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۱۱

خدا در او ساکن می‌گردد و تکلم می‌کند، و بحالتی ارتقاء می‌جوید که ازو بولی یا امام حی ناطق بتوان تعبیر کرد چنانکه مولوی گوید:

پس امام حی ناطق آن ولی است خواه از نسل عمرخواه از علی است یا شاه نعمه الله گوید:

خواهی که خدای خود بینی در چهره سیدم نظر کن یا مانند بعضی دیگر از غلات شود که گویند خدا در هیأت خلق ظاهر می‌شود و از صورتی به صورتی انتقال می‌جوید ...

و در همین پاسخنامه عباراتی بسیار تند درباره صوفیان و درویشان و قلندریان و پیشوایان آنان دارد و از آن جمله گوید: «پس هر که ملاحظه حال درویشها و جماعت قلندریه را بکند اگر هزار غیب بگویند و اگر هزار قاب طعام از سقف خانه حاضر کنند و هزار مرده قبرستان را بجشم مرید وانمایند که یک مو اعتقاد بآنها نباید کرد. در جایی که از مثل محمد بن عبد الله (ص) بالیقین ثابت نباشد احیاء ده نفر میت، چگونه از برای قلندری که گاهست از لواطه و شرب خمر و امثال آن مضایقه نکند و یک مسئله از مسائل دین خود را نداند و حتی غسل جنابت را نداند، هزار میت از قبرستان باستقبال او بیرون می‌آیند؟ و اگر غیب هم بگوید و کرامات دیگر ظاهر کند همان جهل او بشریعت مقدسه بلکه سایر علوم و معارف هم شاهد کذب و بطلان اوست ...» «۱» و آنگاه چند تن از بزرگان تصوف را یاد کرده و گفته است که ائمه دین از آنان تبری می‌نموده‌اند و «این جماعت را ذره‌ی مناسبت با شرع و اهل شرع و ائمه اطهار نبوده ...» «۲».

محقق قمی در دنبال همین سخنان می‌گوید که مقصود این رئیسان طریقت

(۱)- نقل از طرائق الحقائق، ج ۱ ص ۲۲۵.

(۲)- ایضا همان جلد و همان صحیفه.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۱۲

«بغیر دنیاپرستی و عوام‌فریبی چیزی نیست و بسیاری از ایشان امرشان بفضیحت انجامید و بسیاری از مریدان ایشان افشای اسرار آنها کرده‌اند که ایشان را هیچ غرضی بغیر حرمت دنیا و سرکردگی و ریاست اهل حمقی چیزی نیست و تتبع احوال ایشان را که کردیم نه از مسائل دین چیزی دانستند و نه طریق غسل و نماز خود را می‌دانستند و بافعال شنیعه هم بعضی از ایشان معروف بودند بلکه از معتمدین و ثقات که مدتی فریب ایشان خورده بودند مسموع شد که در فروع دین بی‌مبالا و بی‌پروا بودند بسرحدی که جزم حاصل می‌شد بعدم اعتقاد ایشان اصلا، و از پیشینیان ایشان بی‌اعتقادی بعبادات و طاعات معروف و مشهور...» (۱)

و باز گوید: «جماعت قلندریه که از زمان ما تا بمعروف کرخی می‌رسد، هیچیک از اینها را توثیقی و تعدیلی ثابت نیست و آنچه معاین است از مشایخی که در عصر ما مرشد بودند مثل مشتاقعلی و مقصودعلی و معصومعلی و نرعلی و امثال آنها که مریدان ایشان در شأن ایشان غلو داشته‌اند، و مریدان صاحب کمال ایشان آنها را بصفات خاصه الهیه خطاب می‌کردند و تالی تلو عبادت با آنها بسر می‌بردند، محقق شد که متصف بهمه ناخوشیها بوده‌اند و احوال همگی بفضیحت و رسوایی رسیده و معلوم شد که بغیر عام‌فریبی و دنیاپرستی و ریاست عوام کالا- نعام و بی‌مبالا در دین و بی‌خبری از احکام شرع مبین از برای ایشان نبوده. اگر همه مشایخ این زمان این طایفه بدنشان این جماعتند حال ایشان معلوم...» (۲).

سخنان محقق قمی در این رساله بسیار مفصل و طولانیست و پیداست که صوفیان نیز بر این تعریضها و تعرضها جوابهای مشروع مستدل داشتند که نمونه آنها هم در طرائق الحقائق از صحیفه ۲۳۲ تا ۲۶۴ از جلد اول می‌یابیم.

(۱)- طرائق الحقائق ص ۲۲۵-۲۲۶ از ج ۱.

(۲)- ایضا ص ۲۲۶ از همان مجلد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۱۳

محقق قمی که شعر نیز می‌سروده در قصیده‌ی طولانی «۱» صوفیان و فیلسوفان را سخت بیاد استهزاء و انتقاد گرفته است. از آن قصیده بیهای زیرین در نکوهش صوفیان و عارفانست:

جماعتی پی تسخیر ابلهان پوشند کلاه و خرقة و عرعر کنند همچو حمار
کنند رقص چو آواز مطربان شنوند کشند آه ز بهر بتان لاله عذار
کنند نغمه سرایی چو مطربان امابها نه کرده خدا بهر گرمی بازار
بدل نباشدشان ذره‌ی ز مهر خدا اگرچه لاف محبت زنند لیل و نهار
بسر نباشدشان جز هوای کاکل و زلف بسر گواه بود ذات عالم الاسرار
ز راه دین طلب سیم و زر کنند این قوم از آن شدند مریدان مالک دینار
هوای درد انا الحق فتاده در سرشان از آن کنند چو حلاج کفر خود اظهار
ز روی جهل دم از وحدت وجود زنند زنند لاف انا الحق از آن سبب بسیار
زنند لاف خدایی بذکر سبحانی همین کمست ز آیین کفرشان زنار
جمع پیر و حلاج و بایزید و جنید تمام بی‌خبر از شرع احمد مختار
ز جهل در همه عمر خویش در ره دین نمی‌روند بطرز ائمه اطهار
کنند دعوی تسخیر جنیان بدروغ که تا کنند الاغان انس را افسار
زنند دستک و رقصند، ای مسلمانان نهید پنبه بگوش و کنید استغفار

کنند رقص ز جهل و نهند طاعت نام کنند دین خدا را بلعب و بازی خوار
 نمی‌رسند بجایی اگر تمامی عمرزنند چرخ پیایی چو اشتر عصار
 کنند عاشقی امردان و می‌گویند بود مجاز پل عشق حضرت جبار
 خدا گواه منست آنکه عاشقی هرگز نبوده است ز آیین حیدر کزار
 بنای قاعده دینشان بود بر جهل ز اهل دانش و بینش از آن کنند کنار
 ز راه شرع برون می‌برند مردم را حذر کنید ازین قوم یا اولی الابصار

(۱) - این قصیده موسوم است به «مونس ابرار» و تمامی آن با شرح در نسخه خطی بشماره ۲۱۱۴ (Suppl.) فارسی) در کتابخانه ملی پاریس نقل شده.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۱۴

درستست که بیرون از قلمرو تشیع، صوفیان چندان بدشواری سر نمی‌کردند لیکن در آن جایها نیز هرگاه فرصتی نصیب عالمان می‌شد با اهل خانقاه ستیزه‌گری آغاز می‌کردند چنانکه در هند چند تن از سران تصوف در دست آن طبقه طعم مرگ چشیدند. داراشکوه پسر شاه جهان که از سران فرقه قادریه بود و در تصوف و عرفان دفتراهای سودمند پرداخت، بسال ۱۰۶۹ بفتوای عالمان دین کشته شد و خاندانش برافتاد و باز در همان روزگاران حکیم سرمد کاشانی، از تربیت یافتگان محضر میر فندرسکی و ملا صدرای شیرازی، را که در هند بسر می‌برد بسال ۱۰۷۰ بفتوای ملاقوی نام و فقیهان دیگر بقتل رسانیدند «۱».

از کارهای شگفت‌انگیزی که مفتیان عثمانی در مخالفت با آثار عارفان کردند، یکی فتواییست که ابو السعود محیی الدین محمد حنفی مفتی قسطنطنیه در عهد سلطان سلیمان اول، داد. این مفتی چون در الهامات آسمانی حافظ شیرازی «خرافات خارج از نطاقات شریعت شریفه» یافته بود، بهتر آن دانست که مسلمانان از خواندن آن احتراز جویند و «سم افعی را تریاق نافع نشمرند» «۲». این سخن در کشوری گفته می‌شد که دو شرح معروف از دیوان حافظ آنجا تدوین شده و دیوانهایی باستقبال از غزلهای حافظ بترکی ترتیب یافته و دیوان لسان الغیب زینت‌افزای بسیاری از کتابخانه‌ها و خانه‌ها بوده است.

کتابهایی در ردّ تصوف

در ستیزه جویهای عالمان مذهبی با صوفیان، تنها بدشنام و نکوهش بسنده نمی‌شد بلکه رساله‌ها و کتابهایی هم درین راه فراهم می‌آمد و درین امرگاه حکیمان روزگار نیز که شیوه متصوفه، و یا بهتر بگوییم متشبهان بمتصوفه، را در دعوی شناخت حقایق

(۱) - بهارستان سخن، مدارس ۱۹۵۸ میلادی، ص ۵۱۲-۵۱۵؛ ریاض العارفین، تهران ۱۳۱۶، ص ۱۴۱-۱۴۳. شرح حالش را در شمار شاعران این عهد خواهید دید.

(۲) - کشف الظنون طبع استنبول، ستون ۷۸۴؛ مجله یادگار سال اول شماره نهم، ص ۷۶-۷۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۱۵

مردود می‌دانسته‌اند، شرکت داشتند. حکیم صدرای شیرازی که نام و آثار او را در شمار فیلسوفان خواهید دید، کتابی دارد بنام «کسر الاصنام الجاهلیة فی کفر جماعه الصوفیه» و شاگرد معروفش ملا محسن فیض کاشانی در مقاله شصت و دوم و شصت و سوم و شصت و چهارم از کتاب «الکلمات الطریفه» و نیز در کتاب بشاره الشیعه در نکوهش صوفیان سخنانی مشروح دارد.

درباره حکیم صدر را نوشته‌اند «کان حکیم فلسفیا صوفیا بحثا» (۱) و این انتساب او بتصوف درست نظیر همان نسبتی است که بشاگرد و دامادش فیض در این مورد می‌دادند. اما این نکته روشنست که صدر و فیض هردو در مقالات خود متمایل بحقایق عرفانی و بیان مقاصد عالیه متصوفه بوده‌اند نه پای‌بند ظواهری که صوفیان در سنت‌های خانقاهی بدانها دلبستگی داشته‌اند، و ازین رویست که گفته‌اند نظر ملا صدر در کتاب کسر الاصنام الجاهلیه «به متدلّسین و متشبهین است بصوفیه» (۲)، و چنین نیز هست، چنانکه برخی از محققان در قسمت دوم از نام این کتاب یعنی «فی کفر جماعه الصوفیه» تصرفی را جایز دانسته‌اند تا بتوان خواند: «... فی مدح جماعه الصوفیه» (۳) زیرا که صدرای شیرازی در این کتاب در ستایش «اهل الله و ارباب التصوف» که بمدارج واقعی عرفان رسیده باشند، مبالغه می‌کند بهمان نحو که پشمینه پوشان ظاهر ساز و پوست‌نشینان دروغپرداز را سخت می‌نکوهد.

سید نعمه الله جزائری شاگرد فیض در کتاب «مقامات» ضمن دفاع از استاد خود که متهم بتصوف بود گفته است که استاد استادش یعنی ملا صدر منکر طریقه صوفیان بوده و کتاب کسر الاصنام الجاهلیه را هم با همین اعتقاد نوشته است. بدنبال همین مقال در کتاب روضات الجنات (ج ۶، ص ۱۰۰) چنین آمده است که علت تاختن صاحب لؤلؤة البحرين، شیخ یوسف بحرانی، بحکیم صدر و مولانا فیض این

(۱) - لؤلؤة البحرين، نقل از طرائق الحقائق، ج ۱ ص ۹۶.

(۲) - طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۹۷.

(۳) - طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۹۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۱۶

بود که او از شیوه ارباب معقول بی‌خبر بوده و میان آنان که حکیم ربّانی بوده‌اند با فقیر صوفی و لا قید مدّعی تفاوت نمی‌گذارد است، در صورتی که جدایی میان آن دو گروه همانست که بین بینا و کور و بهشتی و دوزخی و میان حقیقت‌جویان و دروغ‌پردازانست.

اما عالمان شرع ازین حدّ فراتر می‌رفتند و بعارف و صوفی هردو بیک چشم می‌نگریستند، یکی را از باب اعتقاد بمسائلی از قبیل مکاشفه و شهود و وحدت وجود، و دیگری را بسبب سنت‌های خانقاهی و سماع و سرود و جز آنها که در دیده آنان خلاف شریعت و سرمایه ضلالت بود. این دسته در دوره‌یی که مطالعه می‌کنیم دفترها در ردّ صوفیان پرداختند و از میان آنان این گروه شایسته ذکرند:

(۱) محمد طاهر بن محمد حسین قمی، صاحب کتاب «الفوائد الدینیة فی الردّ علی الحکماء و الصوفیة» و کتاب دیگری بنام «ملاذ الاخیار» و رساله «تحفة الابرار».

از رساله‌یی که در پاسخ سؤالی درباره منع از ترسیم صورت شیخ بهنگام «ذکر» و «فکر» نوشته پیش ازین نام برده‌ام و نیز از قصیده‌اش. وی در آن رساله بصوفیان و پیشوایانش و مبانی اعتقادات این فرقه سخت تاخته است، و در کتاب نخستین خود گروهی از عالمان و عارفان را تکفیر کرد و حتی کسانی را هم که در کفر آنان تردید کنند کافر شمرد و در آثار خویش پوشیدن خرقة و صوف و چله نشستن‌ها - (اربعینات) و عزلت از خلق و سماع و حتی بر زبان آوردن دو کلمه طریقت و حقیقت و اعتقاد بعشق حقیقی و بمکاشفات عرفانی و بتجرد ارواح را کفر و ضلالت دانسته است (۱). وفاتش در ۱۰۹۸ اتفاق افتاده و پیش ازین بآخذ احوالش اشاره کرده‌ام.

(۲) میر لوحی، سید محمد بن محمد سبزواری از معاصران ملا محمد تقی مجلسی و پسرش ملا محمد باقر و معارض و مخالف آن‌دو، از ستیزه‌گران با متصوفه و دارای تألیفاتی در این باره بود، و خود در مقدمه کتاب «کفایة المهتدی فی معرفة

(۱) - روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۴-۱۴۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۱۷

المهدی» که اربعینی است «۱» درباره غیبت و رجعت، بکتابهایی از خود در ردّ تصوف اشاره کرده است مانند: «تنبيه الغافلين و اخزاء المجانين» و «اعلام المحبين» و «رياض المؤمنين و حقائق المتقين» «۲».

۳) شیخ علی بن محمد بن حسن عاملی (۱۰۱۳-۱۱۰۳ ه) که بعثت انتساب به «شهید ثانی» «۳» به شهیدی معروف بود، مانند عده‌ی دیگر از عالمان شیعی عهد صفوی از جبل عامل باصفهان آمده و در آنجا مانده و همانجا درگذشته است. وی از دشمنان سرسخت صوفیان بود و از آنان بعبارات زشت یاد می‌کرد. کتاب «السهم المارقه من اغراض الزنادقه فی الرد علی الصوفیه» و کتابی دیگر در تحریم غنا از اوست که در آن بعالم معاصر خود ملا محمد باقر سبزواری «۴» تاخته و عبارتهای سخیف رکیک درباره او نوشته و او را «بی‌سواد» و «مدعی» خوانده و از اینکه او معتقدان بقدم عالم (یعنی حکما) را «تکفیر» نمی‌کرده بسیار خشمگین بوده است! همین «آقا شیخ علی» با ملا محسن فیض هم درافتاده و درباره او سخنانی ناروا در پایان رساله تحریم الغنا گفته و دشنامهای زشت داده و کافر و ملحد شمرده است و فیض نیز بسبب آنکه نسب شیخ علی بچهار واسطه بشهید ثانی می‌رسیده از او به تاریخ ادبیات در ایران ج ۵، بخش ۱، ص ۲۱۷ کتابهایی در رد تصوف ص: ۲۱۴

(۱) - مراد از اربعین و اربعینات کتابهایی هستند حاوی چهل حدیث در یک موضوع معین از موضوعهای مذهبی شیعه امامیه اثنی عشریه.

(۲) - فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳ ص ۶۱؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص ۱۴۹۷.

(۳) - یعنی زین الدین بن علی بن احمد عاملی مقتول بسال ۹۶۶ ه.

(۴) - ملا محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری (م ۱۰۹۰ ه) از عالمان نامبردار عهد شاه عباس دوم و مورد احترام او و وزیرش خلیفه سلطان و در حکمت و کلام و فقه و اصول و حدیث از سرآمدان عهد خود بود. وی با ملا محسن فیض دوستی و همفکری بسیار داشت.

درباره معارضات شیخ علی عاملی و همچنین شیخ ابراهیم قطیفی با ملا محمد باقر سبزواری بنگرید بطرائق الحقائق ج ۱ و بروضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۸-۷۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۱۸

«هضم رابع» تعبیر نموده است «۱».

۴) شیخ محمد حسن معروف به حرّ العاملی (م ۱۱۰۴ ه) صاحب کتاب مشهور امل الآمل از عالمان اخباری سده یازدهم هجری بود که از وی تألیفات بسیار بر جای مانده و از آنجمله است «الرد علی الصوفیه» یا «اثنی عشریه» در دوازده باب.

حرّ در این رساله نزدیک بیکهزار حدیث در ردّ بر صوفیه (۴) نقل کرده است «۲». وی با حکیمان و اصولیان نیز ستیزه می‌کرد و حتی شهادت کسانی را که بفراگرفتن علم اصول سرگرم بودند و یا کتابهای وابسته باین دانش را می‌خواندند نمی‌پذیرفت «۳».

۵) ملا احمد تونی بشرویه‌یی در مشهد مجاور و با حرّ عاملی مذکور معاصر بود. وی نیز رساله‌یی در تحریم غنا و دفتری «فی الرد علی الصوفیه» داشت «۴».

۶) ملا محمد باقر مجلسی که پیش ازین مخالفت او را با اهل طریقت ذکر کرده‌ام، در باب ذکر از کتاب عین الحیوة شرحی در نقض متصوفه نگاشته است.

(۷) محمد اسمعیل بن محمد حسین مازندرانی معروف به «خواجوی» (م ۱۱۷۳ هـ) رساله‌ی فارسی دارد بنام «الرد علی الصوفیه» که گویا همان باشد که در روضات الجنات باسم «الرد علی الصوفیه الملعونه» ضبط شده و آن هم بفارسی است «۵».

(۸) به ملا احمد بن محمد اردبیلی «۶» مشهور به «مقدس اردبیلی» (م ۹۹۳ هـ) کتابی فارسی بنام حقیقه الشیعه نسبت داده می‌شود که قسمتی از آن در ردّ تصوف و بدگویی از صوفیان و انباشته از حدیثهای مجعول درباره آنانست. انتساب چنین

(۱) - روضات الجنات، ج ۶، ص ۸۰-۸۱.

(۲) - امل الآمل، حر عاملی، نجف ۱۳۸۵ هـ ق، ج ۱ ص ۱۴۴.

(۳) - درباره او و اثرها و اندیشه‌هایش بنگرید بمقدمه امل الآمل و به روضات الجنات، ج ۷، ص ۹۶-۱۰۵.

(۴) - امل الآمل، ج ۲، ص ۲۳.

(۵) - روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۹.

(۶) - طرائق الحقائق ج ۱ ص ۹۹؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص ۶۰۱-۶۰۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۱۹

کتاب بویژه آن بخش که در نکوهش تصوف و صوفیانست، بمقدس اردبیلی بارها بوسیله عالمان دین و نویسندگان احوال آنان مردود شمرده شده است «۱». در قسمت الحاقی این کتاب که در ردّ بر تصوفست، شرحی درباره آغاز کار صوفیه آمده و اینکه بانی این طریقه ابو هاشم عثمان کوفی (سده دوم) است که مانند رهبانان پشمینه می‌پوشید و مثل ترسایان قائل بحلول و اتحاد بود، با این تفاوت که ترسایان این مزیت را برای عیسی مسیح قائلند و او برای خود، و در این دو دعوی [یعنی دعوی حلول و دعوی اتحاد] مردّد بود تا بمرّد، در ظاهر جبری بود و در باطن ملحد و دهری «۲»، و مرادش از آوردن این طریقه بر هم زدن اسلام بود، از امامان چند حدیث در طعن او وارد است، پیروان او را خواه صوف می‌پوشیدند و خواه نه «صوفی» می‌گفتند.

بعد ازو سفیان ثوری و بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلاج و نظایر اینان آمدند و هریک اصلی برمبانی اعتقادات مذکور افزودند و مقالاتی که همه کفر و زندقه بود آوردند؛ و ایشان را بتعبیرهای گوناگون، غیر از «صوفی» بعنوانهای دیگر نیز خوانده‌اند مانند حلولیه و اتحادیه و وحدتیه (- وحدت وجودی) و مبتدعه و زرقیه (مکاران، خدعه گران) و غاویه (گمراهان) و غالیه و متصلفه (لاف‌زنندگان)، و چون خود سخنان خویش را در اصطلاحهای خاصی بکار بردند آنرا تصوف گفته و ازین راه متصوفه نامیده شدند ... در پایان این سخنان آمده است که از امامان شیعه حدیثهای بسیار در طعن این طایفه روایت شده و متقدمان مذهب شیعه در ردّ مذهب آنان کتابهای بسیار نوشته‌اند؛ و خلاصه سخن درباره بزرگان این طایفه آنکه همگی ملحد و زندیق بوده‌اند ... «۳» این بود نموداری از بخش نکوهش صوفیان که بر کتاب حقیقه الشیعه افزوده شده و بنام مقدس اردبیلی که خود تمایلات صریح عارفانه داشته، شهرت یافته است. سازنده و پردازنده آن معز الدین محمد پسر

(۱) - ایضا همان مأخذها.

(۲) - دهری: قائل بازلت دهر (- زمان) است مانند زروانیان.

(۳) - تمام آنرا در طرائق الحقائق، ج ۱ ص ۱۰۱-۱۰۲ و یا در متن متداول حقیقه الشیعه ببینید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۲۰

ظهیر الدین محمد حسینی اردستانی معروف به «ملا معز» ساکن حیدرآباد هند است که در سده یازدهم هجری می‌زیسته و نه تنها این قسمت کتاب را در میانه آن قرن ساخته بلکه حدیثهای مذکور در آن را نیز جعل کرده و بر حدیثهای بی‌شمار - بر - ساخته

عالمان دوازده امامی سده‌های واپسین افزوده است. این ملا معز ضمناً کتاب حدیقه الشیعه را دزدیده و با تغییرات مختصری که در آن داده بنام کاشف الحق موسوم ساخته و پادشاه شیعی غلکنده سلطان عبد الله (م ۱۰۸۳ ه) تقدیم داشته است. درباره او نوشته‌اند که وی دنبال زخارف دنیوی بهند رفته و در دربار قطب شاهیان راه بسته و در آنجا بکارهایی که گفته‌ایم دست یازیده است «۱».

بقای تصوف

درستست که ستیزه‌جوییهای عالمان مذهبی، از میانه عهد صفوی ببعد با تصوف و صوفیان، و حتی با عرفان ایرانی، سخت و طولانی بود، لیکن با همه شدت و توانایی نتوانست بنیاد این جریان خاص فکری و ذوقی را براندازد. نهضت‌های صوفیان شیعی مذهب دوران تیموری که پیش ازین بدان اشاره کرده‌ام «۲»، ضامن بقای تصوف در دوران ترویج قهرآمیز تشیع و همچنین در عهد غلبه عالمان قشری می‌توانست بود و چنین نیز شد زیرا صوفیان شیعی در زمره دیگر شیعیان، بی‌آنکه حاجت بتظاهر داشته باشند، توانستند خود را از دوره شدت عمل بیرون کشند و بحیات اجتماعی خود ادامه دهند. از سویی دیگر میان عالمان اخباری و اصولی و بعضی از حکیمان بیش و کم کسانی بودند که یا خود بنحوی تمایل بمقالات عارفان و صوفیان داشتند و یا در برابر آنان خاموش می‌نشستند و بدین طریق صوفیان مجال بازماندن و گستردن دایره کوشایی خود می‌یافتند.

(۱) - مستدرک الوسائل، ج ۳ ص ۳۹۴، فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۶۰۰-۶۰۵.

(۲) - همین کتاب، ج ۴ ص ۷۷-۷۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۲۱

در همین احوال، اگر ایران آن عهد جولانگاه آمادگی برای صوفیان نبود، در بیرون از مرزهای آن محیطهای امنی برای آن قوم وجود داشت مانند قلمرو دولت عثمانی که در آن بکتابشایان شیعی و مولویان سنی آزادانه عمل می‌کردند و بویژه آثار «حضرت مولانا» «۱» و پیروان او حرمت فراوان داشتند؛ و هندوستان که در آن سهروردیان و چشتیان و نعمه‌اللهیان و مرشدان و قادیان و همانندگان آنان باسانی و با احترام بسر می‌بردند، و هنوز هم صوفی مشربان آن دیار با نگاهداشت همه سنتهای پیشین در مراسم خود شرکت می‌کنند، و من که آرزوی حضور در مجلس سماع صوفیان داشتم باین آرزوی خود در غیاث‌آباد دهلی، در خانقاه چشتیان، بر مزار نظام الدین اولیا و امیر خسرو دهلوی رسیدم و برون آزادگانی که آنجا خفته‌اند درود فرستادم و همین لذت معنوی در قونیه، بر مزار مولانا جلال الدین محمد و خانقاه مولویان، دست داد.

همزمان با سختگیریهای قزلباشان نسبت باهل سنت، فرقه‌های صوفیه سنی هم طرد شدند و از آن میان فرقه مرشدیه کازرونیه زحمت بسیار دیدند و گروهی از آن جماعت کشته شدند. آزدردن صوفیان سنی و شیعی همچنان ادامه داشت تا دور ریاست دینی بملا محمد باقر مجلسی رسید که بحکم او تکفیر و آزار و شکنجه کردن صوفیان بنهایت شدت یافت و حتی از صوفیان سرخ کلاه هم در این راه صرف نظر نشد.

بر اثر این شدت عمل بیشتر طریقه‌های تصوف ایرانی عملاً- از آغاز قرن دوازدهم هجری بیرون از مرزهای ایران انتقال یافت و بر طریقه‌هایی که پیش از آن بود افزوده شد و مهمترین آنها، که هنوز هم در خارج از ایران پیروانی دارند عبارتند از دنباله سهروردیه مولتان، چشتیه، قادریه، خلوتیه، بکتاشیه، مولویه، نقشبندیه، رفاعیه، نعمه‌اللهیه و جز آن. طریقه نعمه‌اللهیه چنانکه خواهیم دید از

دوران زندیان بایران بازگشت داده شد و در همان حال بازمانده فرقه‌های دیگر بتدریج و خاصه از اواسط

(۱) Mevl n- تلفظ کلمه مولانا و عنوان ویژه برای جلال الدین محمد بلخی است در ترکیه و در سرزمین‌هایی که بوسیله عثمانیان با مولانا آشنا شدند مانند ناحیه‌های مسلمان‌نشین یوگسلاوی و غیره.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۲۲

سده سیزدهم دنباله تعلیمات خود را گرفتند و بدین ترتیب از سلسله‌هایی که گفتیم تا بامروز جمعیت‌هایی در ایران و هند و آسیای صغیر و آسیای مرکزی وجود دارند که در مجلد دیگر این کتاب درباره آنها سخن خواهم گفت.

اثرهای صوفیان

صوفیان این عهد، در ایران و انیران، اثرهایی که غالباً در مرتبه‌های دوم و سوم اهمیت قرار دارند، بنظم و نثر پدید آوردند و آیین پیشینیان را در این راه دنبال کردند. هیچیک از این کتابها و دفترها ارزش آثار عارفان بزرگ گذشته را ندارد، نه از حال و ذوق و فصاحت آنان در اینجا اثریست و نه از عمق فکر و اندیشه پاره‌یی از آنها در اینها خبری. بیشتر در آنها به بیان آیینها و سنت‌ها، تعبیرها و اصطلاحها و یا تکرار مطلبهای گذشتگان با شرح و بیانی که درخور زمان باشد توجه شده است. بعضی هم در شرح حال و اثرها و سخنان عارفان پیشین و یا ترجمه احوال مشایخ متأخر است.

درباره مثنوی مولوی در این عهد دنباله کارهای قرن نهم و آغاز قرن دهم گرفته شد و حتی بر اثر نفوذ و شیوع روزافزون این اثر جاویدان، بتلخیص و توضیح و تفسیر آن توجهی بیشتر از پیش شد و ازین راه چند کتاب بفارسی و ترکی فراهم آمد مانند: جزیره مثنوی از ملا یوسف مولوی معروف به «سینه‌چاک» (م ۹۵۳ ه) که در آن ۳۶۰ بیت برگزیده از مثنوی شرح شده است. شرح مصطفی بن شعبان سروری (م ۹۶۹ ه) بفارسی.

شرحی در شش مجلد بترکی از شمعی (م بعد از سال ۱۰۰۰ ه).

شرح ترکی دیگری از سودی (متوفی پیرامون سال ۱۰۰۰ ه).

شرح مبسوطی از دفتر اول مثنوی بدست عبد الله بن محمد رئیس الکتاب عثمانی (م ۱۰۷۲).

شرح دیگری بترکی از درویش علی.

شرح موسوم به کاشف الاسرار بفارسی از حسن چلبی معروف به ظریفی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۲۳

شرح ممزوجی که شیخ عبد المجید معروف به شیخ سیواسی (م ۱۰۴۹ ه) باشاره سلطان احمد خان عثمانی ترتیب داد و توانست بداستان نخجیر و شیر در اواسط دفتر اول برسد.

شرح موسوم به «ازهار مثنوی و انوار معنوی» در بیان مشکلات مثنوی از علائی ابن محبی واعظ شیرازی. وی در این کتاب نخست بشرح دیباچه پرداخته آنگاه بتوضیح الفاظ عربی که در هریک از دفترهای مثنویست بترتیب حرفها و سپس بر همین منوال بتوضیح واژه‌های فارسی آن همت گماشته است.

فاتح الایات در شش مجلد از شیخ اسمعیل انقروی مولوی معروف به «دده» پسر احمد مولوی (م ۱۰۴۲ ه)؛ و نیز از همین مؤلف کتاب جامع الآیات در شرح آیتهای قرآن و حدیثها و شعرهای عربی و بعضی از واژه‌های دشوار مثنوی بترکی.

اسمعیل دده در این کتاب گفته است که چون بسال ۱۰۳۵ ه بشرح دفتر پنجم مثنوی رسید نسخه‌یی از مثنوی به دست او افتاد که

تاریخ تحریر آن سال ۸۱۴ ه و در هفت دفتر بود، آنرا خرید و بتمامی خواند و دانست که بیقین از مولوی است، درحالی که مشهورست که مولوی مثنوی را در شش دفتر نظم کرد. صوفیان مولویه این سخن را سخت انکار کردند و بر او چهار اشکال وارد آوردند لیکن اسمعیل دده از اعتقاد خود باز نایستاد و آن اعتراض‌ها را مردود دانست و دفتر هفتم را هم شرح کرد. - همین اسمعیل دده در سال ۱۰۴۱ (یکهزار و چهل و یک ه) منتخبی از مثنوی فراهم آورد بنام «نصاب المولوی» و آن را بسه قسمت کرد: بخش نخست در آداب طریقت، بخش دوم در آداب شریعت و بخش سوم در معرفت و حقیقت «۱».

شرح مثنوی از محمد رضا صاحب مکاشفات رضوی (سده یازدهم ه).

شرح محمد قره‌طوی رومی متخلص به ضعیفی.

شرح «روح البیان» از شیخ اسمعیل حقی ابن مصطفی اسلامبولی حنفی (م)

(۱) - درباره همه این شرح‌ها بنگرید به: کشف الظنون، ستونهای ۱۵۸۷-۱۵۸۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۲۴

(۱۱۳۷ ه).

شرح سید عابد ده یعقوبی کابلی نقشبندی حنفی «۱».

کتابهای دیگر عرفانی از این عهد داریم که بصرافت طبع و ذوق مؤلفان، خارج از دایره شرح و تفسیر نوشته شده است مانند: «ریاحین البساتین» بفارسی تألیف وحید الدین ابو الحسن محمد مرید شیخ زین الدین الاسفر غانی بسال ۹۷۱ در بخارا. این کتاب در سیزده فصل نوشته شده و مراد از نگارش آن بیان بنیادهای تصوف و «سلوک» است و در آن بسی حکایات از زندگانی پیغامبر اسلام و یاران او و پیشوایان تصوف آمده است تا سرمشق سالکان طریقت باشد. وحید الدین در تألیف این کتاب مأخذهایی را نشان داده است که مؤید مراجعه او بـمآخذ معتبر پیش مانند کشف المحجوب جلابی هجویری، کیمیای سعادت غزالی، تذکره الاولیاء عطار، نفحات الانس جامی و شواهد النبوه جامی است. مطلبهای اصلی کتاب عبارتست از بحث درباره: فنا، ذکر و فکر، تقرب، ترک، ادب، تواضع، حسن خلق، حلم، کمال نفس، سخا، کرامت، مسائلی که فارق میان معتزله با سایر اهل سنت است «۲».

«رساله فی التوحید» بفارسی، تألیف شیخ نظام الدین عبد الشکور تهنائیری «۳» در «تحقیق سخن بعضی صوفیه که در توحید هفت مرتبه نهاده‌اند از علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و حقیقه الحق و حق الحقیقه ...». بلوشه حدس زده است که این شیخ نظام الدین همان جلال الدین محمود تهنائیری باشد که نامش در سفینه الاولیا آمده و پدرش اهل بلخ و موسوم بوده است به قاضی محمد؛ در هفت سالگی همه علوم اسلامی

(۱) - ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، ترکیه، ج ۲، ۱۹۴۷، ستون ۴۲۷.

(۲) - درباره این کتاب بنگرید به: E. Blochet, Catalogue des manuscrits persans de la Biblio- theque Nationale, tome ۱, p. ۱۱۲- ۱۱۳.

(۳) - خوانده شود: تانیسر.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۲۵

را آموخته و بعد بخدمت شیخ عبد القدوس کنکوی درآمده و در ذی الحجه ۹۸۹ ه در نود و شش سالگی بدرود حیات گفته و در تهنائیر بخاک سپرده شده است «۱».

اگرچه این حدس بلوشه را عینا یاد کرده‌ام لیکن تنها تهنائیری بودن دو تن دلیل یکی بودن آن دو نمی‌تواند بود. همین مؤلف یعنی

شیخ نظام الدین رساله دیگری درباره لاهوت و ملکوت و بحث در وجوه سه گانه واحدیت، احدیت، وحدت دارد بفارسی «۲».

«الجواهر الخمس» بفارسی تألیف شیخ ابو المؤید محمد بن خطیر الدین که رساله‌یی مختصر است درباره پنج موضوع عبادت، زهد، دعوت، اذکار، عمل محققان اهل طریقت. این رساله را شیخ بسال ۹۵۶ در گجرات نوشت «۳» و عبد النبى العثمان الشطاری شرحی بر سومین بخش ازین رساله (درباره دعوت) پرداخته و بگفته خود در تهیه آن از تألیف استاد خود شیخ سراج الدین عبد الله صوفی شطاری بنام کشف الانوار از شرح جواهر اسرار استفاده کرده است «۴».

«ارشاد الطالبین» رساله‌یست فارسی بطریقه صوفیان درباره توحید و فنا.

مؤلف آن یکی از مشایخ چشتیه هند بنام جلال الدین محمود تهنائیری است که بسال ۹۸۹ وفات یافته. این رساله بچند بخش منقسم گردیده و هر بخش آن با واژه «فصل» آغاز شده است «۵».

«عشره کامله» رساله‌یست بفارسی از خواجه محمد بن ابو محمد محمود بن محمد

(۱) - بلوشه، فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۱ ص ۱۱۸.

(۲) - ایضا همان مأخذ و همان صفحه.

(۳) - کشف الظنون، استنبول، ستون ۶۱۴.

(۴) - بلوشه، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۱، ص ۱۱۹.

(۵) - ایضا، ج ۱ ص ۱۲۵-۱۲۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۲۶

دهدار شیرازی (م ۱۰۱۶ هـ) «۱». وی از دانشمندان و عارفان و متکلمان سده دهم و آغاز سده یازدهم هجریست. این دفتر را درباره ده مسئله از مسئله‌های عرفانی نگاشته و در آن داستانی از تکفیر ابو سعید ابی الخیر میهنی عارف بزرگوار آغاز سده پنجم هجری آورده است.

«درّ یتیم» رساله فارسی دیگریست از خواجه دهدار که بسال ۱۳۱۹ خورشیدی در شیراز چاپ شده. در این رساله با همه تظاهر بعرفان پیشگی طبقاتی از اندیشه - مندان مانند حروفیان و سوفسطائیان و نقطویان را همراه ملحدان و کفار هند در شمار پست‌ترین آفریدگان خداوند در می‌آورد.

«رساله توحید» اثر دیگریست بفارسی از همین مؤلف در یک مقدمه و سه فصل و یک خاتمه.

«وحدۃ الوجود» از خواجه دهدار است بتازی درباره اینکه هستی منحصر است بذات واجب و همه موجودات پرتوی از آنند؛ و بحث درباره اصالت وجود و اصالت عقل و علّیت هستی برای تشخیص و تفرّد و عیّت علم واجب الوجود.

«ترجمه رساله اقرب الطرق الی الله» بفارسی از خواجه دهدار. متن عربی این رساله از آثار نجم الدین کبری (م ۶۱۷ هـ) است «۲» در سیروسلوک مشتمل بر ده قاعده:

توبه، زهد، توکل، قناعت، عزلت، ملازمت ذکر، توجه بخدا، صبر، مراقبت، رضا. طامۃ الکبری در این رساله از میان سه راه بخداوند (یعنی: ۱- راه اهل معاملات و سنت ۲- راه اهل ریاضت و مجاهدت ۳- راه اهل سلوک و محبت و جذبه) راه

(۱) - درباره او و آثارش بنگرید به:

تاریخ نظم و نشر در ایران، سعید نفیسی، ص ۳۹۷. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, II, p. ۸۱۶.

فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۲۲۵۷-۲۲۶۱ و ص ۵۱۷.

(۲)- درباره این کتاب و دیگر آثار نجم الدین کبری بنگرید بهمین کتاب ج ۲ چاپ پنجم ص ۱۰۱۳-۱۰۱۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۲۷

سوم را انتخاب کرده و شرطهای ده گانه آن را چنانکه گفته‌ام بیان می‌نماید.

«رساله ذوقیه» بفارسی از خواجه دهدار «که کلمه بیست برسم انموذج از ذوقیات عقلی و معقولات ذوقی بطریقی که مطابق مشرب صافی صوفیه و متکلمین نیز باشد».

«رساله اصطلاحات صوفیان» از خواجه دهدار بفارسی که بنابر آنچه در آغاز آن آمده از کلام شیخ عبد الرزاق کاشی (م ۷۳۶ ه) که بتازیت گرفته شد.

«رساله مشواق» بفارسی از ملا- محسن فیض (م ۱۰۹۰ ه) درباره معنی و مقصود از پاره‌یی واژه‌ها و اصطلاحها که صوفیان بویژه شاعران عارف پیشه بکار برده‌اند مانند رخ و زلف و خال و خط و شراب و ساقی و خرابات و بت و زنار و جز آنها.

مراد فیض از نگارش این رساله آن بود که حقیقت اشارات و تعریضهای صوفیان را معلوم نماید و از طعن و ملامت قشرپرستان درباره آنان پیش‌گیری کند.

«الحقائق القدسیه و الرقائق الانسیه» یا «المبدء و المعاد» عبری، نوشته نور-الدین محمد بن مرتضی نواده برادر فیض، که در آن بعضی از مباحثهای فلسفی و کلامی را بروش عارفان و با همان لحن و سبک مورد بحث قرار داده و کتاب خود را در سال ۱۱۰۵ بپایان برده است (۱).

«الکلمات النوریه و الآیات السریه» عبری از همان مؤلف در هفتاد کلمه و یک خاتمه درباره مسئله‌های عرفانی و فلسفی همراه با شعرهای فارسی (۲).

سفینه الاولیاء از محمد داراشکوه (م ۱۰۶۹ ه) پسر شاه جهان حاوی سرگذشت پیران طریقت جنیدیه و قادریه و نقشبندیه و چشتیه و کبرویه و سهروردیه، و زنان عارف و جز آن. این کتاب در ۱۰۴۹ تألیف شد.

«سکینه الاولیاء» در شرح حال مشایخ قادریه از آغاز تا بعهد مؤلف آن دارا- شکوه. تألیف این کتاب بسال ۱۰۵۹ خاتمه پذیرفت.

(۱)- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۴۸۹.

(۲)- ایضا همان کتاب و همان جلد، ص ۴۷۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۲۸

«رساله حق‌نما» در تحقیقات عرفانی، هم از داراشکوه که بسال ۱۰۵۶ ه از نگارش آن فراغت یافت.

«حسنات العارفین» متضمن شطیحات مشایخ پیش از مؤلف آن. این کتاب را داراشکوه بسال ۱۰۶۲ نوشت.

«مجمع البحرين» در مقایسه عرفان اسلامی و هندی و یافتن وجه اشتراک میان آن‌دو. این کتاب را داراشکوه بسال ۱۰۶۵ تألیف کرد. «سر اکبر» یا «سر الاسرار» که ترجمه بیست از بخشی از «اوپانیشادها» از زبان سانسکریت پیاری بهمت داراشکوه و بیاری یکی از عالمان دینی هندو.

درباره همه این اثرهای پارسی داراشکوه که بطبع رسیده و مشهور است بجای خود توضیح کافی داده خواهد شد.

«رساله صاحبیه» اثریست از خواهر داراشکوه، جهان آرایگم دختر شاه جهان، بفارسی. وی که نخست بر طریقت چشتیه بود، پیروی از برادر بطریقه قادریان پیوست و این کتاب را بر شیوه آنان پیاری خوبی نوشت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۲۹

فصل چهارم وضع علوم از سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

وضع عمومی علوم

دوره‌یی که درباره آن مطالعه می‌کنیم عهد انحطاط دانشهای عقلی در ایران و انتقال آنها بکشورهای مجاور. و دوران ترقی و توسعه نهایی دانشهای مذهبی دوازده امامیان در قلمرو دولت صفوی است.

هنگامی که شاه اسمعیل اول در رسمی کردن عقیده مذهبی خود کوشش می‌کرد، جمعی از دانشمندان ایرانی، که میراث‌دار دانشهای عقلی باز مانده از دوران تیموری و بایندری بودند، و حاضر بترک اعتقاد مذهبی خود نمی‌شدند، بقتل رسیدند، و دسته کوچکی بدگرگونی اعتقاد مذهبی تن در داده در ایران باقی ماندند و گروه بزرگی از آنان از بیم جان از ایران گریختند؛ چنانکه دانشمندان خراسان بفرارود و بسرزمین هند پناه بردند و عالمان آذربایجان بخاک عثمانی و بسی از دانایان فارس و کرمان و خوزستان بعرستان. بهمین سبب است که در سده دهم هجری شاهد وجود بسیاری از فرهیختگان ایرانی در کشورهای چندگانه یاد شده‌ایم که همگی با زن و فرزند جلای وطن کرده و در آن سرزمینها مانده‌اند و این مسلما یکی از بزرگترین اثرهای نامطلوبی بود که رفتار شاه اسمعیل و سرخ‌کلاهان در محیط علمی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۳۰

ایران بر جای گذارد.

اگر عهد صفوی برای جبران چنین زیان بزرگی مساعد می‌بود می‌توانست هم جای دانشمندانی را که ایران در آغاز سده دهم از دست داده بود، پر کند و هم کاروان دانش را در فرصتی طولانی و مغتنم از مراحل تکامل بگذرانند. اما چنین نشد و پادشاهان صفوی در دوران ممتد قدرتشان سعی خود را منحصر بتشویق و تربیت عالمان دین کردند و محیطی در ایران بوجود آوردند که توانست فقط آماده برای تکامل سریع دانشهای مذهبی شیعه باشد.

ویژگی چنین «علم» چنانکه می‌دانیم، اتکاء آنست بر گذشته و آنچه از «سلف صالح» بازمانده باشد. در اینگونه دانشها هرگونه استدلال و اثبات بر گرد محور نقل دور می‌زند نه استناد بر عقل و فر نهادهای بی‌طرفانه آن، و پیداست که در چنین عوالمی از قاعده‌های مسلم دانشهای تجربی و اثباتی، که بنیاد همه پیشرفتهای جهان نوین است، خبری نیست.

چند اندیشه‌مند فاضل هم که در این دوره ظهور کردند، و نامها و اثرهایشان را پس ازین خواهیم دید، همه با این روش کار خود را آغاز نموده و سپس در دنبال اندیشه-های خود بفرابخانی «عقل» و دانشهای عقلی وارد شدند، درحالی که مرده ریگ پیشین را با خود داشتند و از قبول تأثیرهای آن دست برنداشتند؛ و اگر روشتر بگوییم متفکرانی بودند. در خدمت اعتقادات دینی خویش نه عالمانی بمعنی جهانی خود، و بعید نیست که اگر بار «علم قال» را بر دوش عقل نمی‌نهادند، راه بهمان منزلهایی می‌بردند که همزمانانشان در مغرب‌زمین بدانها رسیدند.

پس دوره مورد مطالعه ما از حیث علوم بهیچ‌روی نمی‌توانست نظیر دورانی باشد که بزرگان علم را در ایران، مانند محمد بن موسی خوارزمی و رازی و ابو الوفاء بوزجانی و ابو ریحان بیرونی و همانندگان آنان، پرورش داد. عهدی که آن مردان بلندمرتبه را تربیت می‌کرد هنوز در دنبال نهضت علمی اواخر عصر ساسانی و امتداد آن در اوایل عهد اسلامی ایران سیر می‌کرد، و دوره‌یی که ما در آن

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۳۱

مطالعه می‌کنیم نهضت فکری اسلامی خاصی را که از قرن پنجم و ششم هجری در ایران آغاز شده بود، و پیش ازین درباره آن

گفت‌وگو داشته‌ایم، ادامه می‌داد، و از نیروی عهد توقف در اندیشه‌های پیشینیان و عدول نکردن از آن مقوله‌ها بود، و اگر بحثی درمی‌گرفت در نحوه تلقی آن مقولات بود نه از باب شک و تردید در آنها یا قبول و انکار آنها بصرافت طبع.

در چنین احوالیست که استناد تام و تمام بر محفوظات رواج می‌گیرد و پیداست که هرچه اتکاء بر حافظه بیشتر شود از نیروی عاقله بیشتر کاسته می‌شود؛ چنین نیز بود تا بدانجا که بیشتر عالمان این دوره که عنوان جامعیت در معقول و منقول را داشته‌اند مردمی بودند که «متون» را از برداشته و حتی یک‌عده مثالهایی را که پیشینیان در توضیح قاعده‌ها بکار برده بودند تکرار می‌کرده و نیروی تغییر و تبدیل آنها را بمثالهای تازه‌تر و مأنوس‌تر فاقد بوده‌اند.

این نکته شایان توجهست که تکامل و توسعه شگفت‌انگیز دانشهای مذهبی شیعه در این دوره محصول همکاریهای وسیع عالمان ایرانی با هم‌طرازانشان بود که از کشورهای عربی زبان می‌آمده و در ایران می‌مانده و بتربیت عالمان جدید همت می‌گماشته‌اند.

اما درباره دانشهای عقلی عکس این حالت وجود داشت یعنی آنها که بدینگونه دانشها سرگرم بودند، اگر احیاناً در ایران تربیت می‌یافتند، از بازار کاسد علم در این دیار می‌گریختند و بخاک عثمانی یا بهند روی می‌نهادند تا در آن جایها از حمایت و تشویق پادشاهان و صاحبان جاه و مقام بهره‌مند شوند. عاده تألیفهای این عالمان عقلی ایرانی، اگر در خاک عثمانی بودند بیشتر بتازی و اگر در سرزمین هند سر می‌کردند غالباً بفارسی بود. شماره عالمانی که در ایران تربیت شده یا در این دیار باقی‌مانده باشند در این دوره کم بود و مطالعه فهرست این دسته از عالمان و آثارشان در همین جستار می‌تواند گواه دعوی ما باشد.

اما وضع عمومی دانشهای معقول چنین بود که: در آغاز این عهد آنچه از

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۳۲

حوزه‌های علمی دوران تیموری و بایندری باقی‌مانده بود، بصورت میراثی بمحیط نامساعد عهد صفوی انتقال یافت و بتدریج نیروی خود را از دست داد و بنهایت ضعف و سستی انجامید. نتیجه این حال آن بود که در قرن دهم و بخشی از سده یازدهم بنام گروهی از دانشمندان باز می‌خوریم که یا از عهد پیشین بازمانده و یا زیردست همین بازماندگان تربیت یافته بودند ولی چون اقتضای زمان جویندگان جدید دانش را بسوی حوزه‌های مذهبی می‌کشانید، طبعاً از شماره عالمانی که بدانهای ریاضی و طبیعی روی آورند کاسته می‌شد.

مهمترین شاخه از دانشهای معقول که در این دوره اهمیت و اعتباری داشت منطق و حکمت بود که آن هم با بازماندگان حوزه‌های علمی عهد تیموری در ایران، مانند شمس الدین محمد خفری و غیاث الدین منصور دشتکی آغاز شد و با میر داماد و صدرای شیرازی بدرجاتی جدید از ترقی ارتقاء جست و سپس در مرحله توقف و انحطاط تدریجی و شرح و تفسیر و بازگویی سخن متقدمان و اکتفا بتعلیم بعضی از متنهای مشهور باقی ماند، درحالی که شدیداً در استخدام دانشهایی از قبیل علم کلام و علم اصول، و در خدمت دین برای استشهاد و اثبات پاره‌یی از آیات و اخبار درآمده بود، و با تمام این احوال از آسیب حمله‌ها و مخالفت‌های سخت که از جانب بعضی عالمان مذهبی نظیر محقق قمی و محمد باقر مجلسی و دیگران با آن می‌شد، در امان نماند.

شماره کسانی که در این عهد، در دانشهای نظری و ریاضی و طبیعی کتاب نوشته باشند کم نیست اما نکته اینجاست که: (۱) بیشتر این کتابها بدست عالمانی فراهم آمد که در بیرون از ایران بسر می‌برده و گروهی از آنان ایرانی نبوده‌اند.

(۲) از این کتابها هرچه در دانشهای عقلی است یا تکرار سخنان گذشتگان بصورتی ناقص‌تر از پیش، و یا شرح و حاشیه بر آنها، و یا تلخیص آنها و شرح آن تلخیص‌هاست؛ و هیچ کار اساسی که بتواند جای کارهای استادان بزرگ قرن چهارم و پنجم را بگیرد در این عهد انجام نیافت مگر منحصرآ بدست ملا صدرای شیرازی در معدودی از

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۳۳

آثارش. اگر دوران ممتد ثبات و ثروت صفوی با روشن‌بینی بیشتری همراه می‌بود شاید برای آشنایی با دانشهای عملی راهی پدید

می‌آورد چنانکه در بعضی از فنون مانند اسلحه‌سازی و ساعت‌سازی، با تقلید از استادکاران و آموزندگان فرنگی، اندک توفیقی حاصل شد؛ و شگفت است که شاه عباس صفوی باهوش خداداده‌اش، در همان حال که اجبار زمان را در استفاده از فنون غربیان احساس می‌کرد از آن تنها برای توپ و تفنگ در مقابله با عثمانیان بهره برد و از هیئت‌های غربی برای راه بردن براز ترقیاتی که آغاز کرده بودند استفاده‌ی نمود و فقط بمجالست با عالمان مذهبی و بزرگداشت آنان بسنده کرد.

دوره جامعیت

از ویژگی‌های دانش‌اندوزی در این دوران، کوشش در راه جامعیت است، یعنی رسیدن بدرجه‌ی که بلوغ بمرحله نهایی آن تلقی می‌شد و چنین مرتبه‌ی حاصل نمی‌گشت مگر با دانستن یک دوره کامل از همه دانشهایی که بتدریج در تمدن اسلامی رسمیت و قبول عام یافته بود و آن مقدماتی است از طبیعی و ریاضی و بحثهایی در حکمت مقبول نزد مسلمانان و همراه کردن آنها با همه دانشهای شرعی از تفسیر و حدیث و کلام و فقه و مقدمه‌ها و شعبه‌های آنها. سعی در رسیدن بچنین جامعیتی طبعاً از آن هنگام معمول شد که دانشهای متداول در تمدن اسلامی بمرحله نهایی تدوین رسید و سپس کتابهای درسی معینی در هر باب شناخته شد و برای تعلیم و تعلم بکار رفت و اگر بجلدهای پیشین این کتاب مراجعه کنید خواهید دید که این وضع از پایان قرن هفتم و بویژه در سده هشتم هجری به پیش آمد و از آن بعد است که طالبان مستعد علوم توانستند با یک دوره تحصیل منظم در هر دانشی کتابی معین را نزد استاد بخوانند و یک دوره از متون را باصطلاح خود از نظر بگذرانند و جامع همه آن دانشها شوند و حال آنکه پیش از آن دانشمندان معدودی که بندرت چنین مرتبه‌ی می‌یافتند ناگزیر بودند از راه تحقیق طولانی و تحمل رنج فراوان و صرف عمری دراز در چنین راه دشواری قدم نهند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۳۴

در دوران صفوی بعضی از عالمان را می‌شناسیم که جامع معقول و منقول بوده و در بیشتر آن دانشها اثرهایی از خود باز نهاده‌اند مانند غیاث الدین منصور دشتکی و میر داماد و صدر الدین شیرازی و آقا حسین خوانساری و ملا محسن فیض و چند تن دیگر. این طالبان جامعیت در حفظ میراثهای علمی گذشتگان بواقع تحمل زحمت می‌کردند و در محیطی که فاقد بسیاری از وسیله‌ها برای تکمیل اطلاع دانش‌طلبان بود، برای آموختن هر مطلب در زاویه «حجره» های مدارس شبها را بسپیده‌دمان می‌کشاندند و در راه دانشهایی که هیچگاه به نتیجه محسوس نمی‌انجامید زندگانی را بانجام و آغازی را بفرجام می‌بردند.

یکی از همدورگان مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ ه) ملا حبیب الله شیرازی معروف به میرزا جان باغ نوی «۱» (م ۹۹۴ ه) بود که هردو نزد جمال الدین محمود شیرازی شاگرد جلال الدین دوانی درس می‌خوانده و از دانشمندان جامع عهد خود شده‌اند.

باغ نوی از عالمان متکلم اصولی منطقی و صاحب چند اثر معروف در این زمینه- هاست. درباره او نوشته‌اند که از کثرت اشتغال بمطالعه و تحقیق و دقت در متنها درسی و علمی شبها را بامداد می‌کشاند و حتی برای ریختن پیشاب از جای بر نمیخاست چنانکه چون بامداد به پیشابگاه می‌رفت ازو با پیشاب خون می‌تراوید و صاحب روضات درین باره توضیحی دارد که باید خواند «۲»!

گاه به‌همراه اینگونه مرارتهای طالبان علم بر خود می‌گماردند بارهای سنگینی از زحمت و رنج استادان هم بر دوش آنان گذارده می‌شد و در این باره خوبست داستان دانش‌آموزی سید نعمه الله جزائری شوشتری (م ۱۱۱۲ ه) را بخوانیم که چگونه با همدارسان خود برای خانه ساختن آموزگار سنگ و آجر می‌کشید و یا

(۱) - منسوب به «باغ نو» محله‌یی در شیراز.

(۲) - درباره این توضیح «طبیانه» و شرح حال میرزا جان بنگرید به: روضات الجنات ج ۳، ص ۱۲ و نیز به ج ۱ ص ۸۲ ذیل ترجمه مقدس اردبیلی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۳۵

چون یاران دیگر بارهای استاد را از اینجا بدانجا می‌برد و در همان حال چگونه از تهیدستی و گرسنگی پوست خربزه را که بر زمین افکنده بودند بآب می‌شست و بجای طعام صرف می‌کرد (۱).

از این نمونه‌ها در تاریخ علم و عالمان دوره اسلامی ما خاصه در چهار پنج قرن اخیر بسیار است و اتفاق را بیشتر دانشمندان و ادیبان و شاعران ما در چنین حالی از تهی‌دستی و با رنجبرداریهای بسیار در راه دانش‌آموزی بمرتب‌های بلند رسیده و در تاریخ ایران نام‌آور شده‌اند و تا روزگار تحصیل من و همدرسانم هنوز نمو- دارهایی ازینگونه جوانان تنگدست رنجبردار دیده می‌شدند که بسد رمقی بسنده می‌کردند و در راه تحصیل دانش شب از روز باز نمی‌شناختند.

اما اینگونه رنجبرداریها بکوشش کسی می‌مانست که تخم در شوره‌زار افکند. سعی در شناخت جهانی که پروردگار دانا هر حرکت و تحول را در آن تابع قانونی خاص کرده، ممکن نیست مگر در تماس مستقیم با همان جهان حرکت و تحول، و چنین تماس برای کسی که در دریای الفاظ غوطه‌ور باشد و تخیلات پیش ساخته‌یی را در گوشه انزوای خود بنیروی منطق ارسطویی اثبات کند، هرگز میسر نیست و او هیچگاه بدان نتیجه‌ها نمی‌رسد که طرفداران تجربه و استقراء رسیده‌اند.

کسانی که در حوزه دانش‌های تجربی و اثباتی سنت‌گرایی آغاز کرده و خود را در تاروپود گفتارهای گذشتگان درافکنده باشند و از این «زندان ابد» راهی بعالم خارج نجویند، فقط در همان عوالم ابتدائی گذشته باقی می‌مانند و هرگز بمحیطی که جهان تازه گیهاست نمی‌رسند چنانکه این «جامعان علوم» که آنهمه در درک گفتار پیشینیان رنج می‌برده و شرح و حاشیه پیروان آنها را در تفسیر و اثبات گفتارهایشان بدفعات می‌خوانده‌اند هم هیچگاه بجایی نرسیدند و تنها ارزش وجودی آنان نگهداشت نسبی میراث‌های فکری گذشته بود.

(۱) - در کتاب قصص الحکما چاپ لکنهو بنقل از گفتار سید نعمه الله جزائری شرح مفصل این مرارتهای آمده است. ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴ ص ۲۳۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۳۶

زبان علمی

نکته دیگر که در این طرح کلیات شایسته گفتنت آنکه زبان اصلی این عهد در دانش‌های شرعی عربی بود و فارسی درین مورد عنوان زبان درجه دوم داشت. تقریباً تمام کتابهای اصلی که در همه دانش‌های شرعی، مگر تفسیر قرآن. نوشته شده و یا کتابهای اساسی حکمت، بتازیست و آنچه درین رشته‌ها بزبان فارسی نوشته‌اند، اگرچه کم نیست، لیکن همیشه در شمار کتابها و رساله‌های درجه دوم و سومست، و یا ترجمه‌هاییست از کتابهای اساسی شیعه برای آنکه عامه اهل ایران را بکار آید، و بندرت کتابی مشهور مثل جامع عباسی بفارسی تدوین شده است.

در پاره‌یی از دانشها مانند ریاضیات و هیئت و نجوم و پزشکی و داروشناسی غلبه با کتابهای فارسیست چنانکه می‌توان درینگونه علوم زبان فارسی را مقدم بر زبان عربی دانست و البته این نهضتی است که از دوران پیش بعهد صفوی انتقال یافت. و این نکته هم

نباید فراموش شود که باقتضای عهد هیچیک ازین دسته کتابها در مقام و مرتبه کتابهای معتبر قدیم که بهمین زبان نوشته شده باشد مانند دانشنامه و ذخیره یا اثرهای مشهور افضل الدین کاشانی و نظایر آنها نیست.

مدرسه‌ها و مراکزهای تعلیم

اشاره

شماره مدرسه‌ها در دوره‌یی که مطالعه می‌کنیم بسیار بود، چه آنها که از قدیم، خاصه از دوران تیموری بازمانده بود و چه آنها که در عهد صفوی ساخته و بر جویندگان دانشهای دینی وقف کرده بودند. البته هنگام تحقیق درباره محلّهای تعلیم دانشهای شرعی نباید تنها بمدرسه‌ها بسنده کرد چه شماره بزرگی از مسجدها هم باید درین ردیف درآید؛ درین دسته از مسجدها علاوه بر شبستان و محل عبادت حجره‌ها و مدرسه‌هایی وجود داشته و دارد که بکار تعلیم دانشهای دینی می‌آید و عکس این حالت برای دسته‌یی از مدرسه‌ها هم وجود دارد.

در اینجا ذکر فهرست‌وار همه مدرسه‌ها و مسجدهایی که برای تدریس محل استفاده بود، دشوارست زیرا ذکر همه آنها نوعی تکرار در ارائه نمونه است مثلاً در اصفهان شماره مدرسه‌های موجود بسی می‌رسد که مهمترین آنها از عهد صفویست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۳۷

و عدد مسجدها که بیشتر محل درس و بحث نیز هست از یکصد و هشتاد در می‌گذرد.

از میان مدرسه‌های قدیم مدرسه ملا عبد الله (م ۱۰۲۲ هـ) از دوران شاه عباس بزرگ است که بفرمان او بنا شده. در عهد شاه عباس دوم دو مدرسه بنام جدّه بزرگ و جدّه کوچک در سالهای ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ هـ بنا شد. - بعضی از مدرسه‌ها و مسجدها با اختصاص برای عالمان همزمان پادشاهان بنا شده است مانند مدرسه ملا عبد الله که پیش ازین گفتیم و مسجد شیخ لطف الله و مسجد حاج آقا رحیم ارباب و مسجد قاضی هندی و مدرسه صدر و مدرسه صدر خواجه و جز آن. از میان همه مدرسه‌های اصفهان مدرسه چهارباغ یا مدرسه مادر شاه یا مدرسه سلطانی از باب ظرافت و نفاست معماری و کاشی‌کاری کم نظیر خود مهمتر و عالی‌تر و از جمله اثرهای کم‌نظیر قدیمست. بنای این مدرسه در حدود سال ۱۱۲۸ هـ بفرمان شاه سلطان حسین بپایان رسید و پادشاه خود حجره‌یی در آن مدرسه داشت و بعضی از اوقات خود را در آنجا بدرس و و فحص می‌گذرانید. از میانه این مدرسه‌جویی می‌گذرد و آن را صحن بزرگی با حجره‌های متعدد و مسجد و حوض خانه و آشپزخانه است.

از مدرسه‌های معروف دیگر که در عهد صفویان ساخته شد مدرسه نواب است در خیابان نادری مشهد که در دوران سلطنت شاه سلیمان بسال ۱۰۸۶ بوسیله میرزا صالح نقیب رضوی بنا گردید. مدرسه ملا محمد باقر در همان شهر و از دوره همان پادشاهست که بسال ۱۰۸۳ احداث شد و مدرسه میرزا جعفر در شمال شرقی صحن عتیق مشهد (سال ۱۰۵۹ هـ) و مدرسه خیرات خان از دوران شاه عباس دوم «۱».

از آثار عهد صفویه و زندیه در شیراز می‌توان این مدرسه‌ها را نام برد: مدرسه حکیم، مدرسه محبیه، مدرسه مقیمیه «۲»، مدرسه خان، مدرسه ایمانیه، مدرسه تقویه،

(۱) - سالنامه شرق، مشهد، سال ۱۳۱۸ هـ ش.

(۲) - مدرسه مقیمیه را حاجی مقیم نامی از طایفه آتشی‌ها در اواخر عهد صفویان ساخت (آثار عجم ص ۴۹۷).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۳۸

مدرسه خنجیه، مدرسه دشتکیه (۱)، مدرسه زینییه، مدرسه شریفیه، مدرسه صالحیه، مدرسه مؤمنیه، مدرسه محسویه، مدرسه محمدیه، مدرسه هاشمیه، مدرسه باهلویه، مدرسه قوام، مدرسه نظامیه (۲).

بیشتر این مدرسه‌ها در دوره قاجاریان و در زمان سلسله پهلوی بازسازی شد و نام بعضی از آنها بسبب همین بازسازیها چند بار تغییر یافت، مثلاً مدرسه حکیم را که در عهد صفویان بنا شده بود، هم در آن دوران تعمیر کردند و چون چندی بعد میرزا آقای حکیم شیرازی از عالمان عهد قاجاری در آن تدریس می‌کرد بدین نام معروف شد. مدرسه محبیه از آثار میرزا محب الله مستوفی بود که آن را بسال یکهزار و اندی بنا نهاد و بعدها میرزا علی اکبر نامی آن را مرمت کرد و بهمین سبب آن را مدرسه میرزا علی اکبر هم نامیده‌اند. مدرسه نظامیه که از آثار قدیم بود یک‌بار بهمت میرزا نظام الملک وزیر فارس بسال ۱۰۷۰ تعمیر شده و بنام او شهرت یافت و سپس بسال ۱۲۹۴ بفرمان حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزای قاجار بدست محمود خان مروذشتی مرمت شد و گویند ملا احمد اردبیلی (م ۹۹۳ ه) چندی در آن مدرسه تدریس می‌کرد. مدرسه خان از بناهای الله وردی خان سردار معروف عهد صفوی و پسرش امام قلی خان است که بسال ۱۰۲۴ ه بنا کرد و املاک بسیار بر آن وقف نمود. فرصت الدوله شیرازی این مدرسه را چنین وصف کرد: «این مدرسه از دیگر مدرسه‌ها بزرگتر و باشکوه‌تر است. دورتابدورش سی و دو حجره است و بهمین عدد است حجرات فوقانیه‌اش و بهرچهار سمت آن طاقی بلند و ایوانی دلپسند ساخته‌اند و پیشانی طاقها و حواشی رواقها را بکاشیهای الوان زینت داده و سوره‌های قرآن نوشته‌اند. حوضی بزرگ هشت گوشه در وسط آنست و بر فراز کریاس دالانش

(۱) - آن را مدرسه منصوریه هم گویند و از ساخته‌های امیر صدر الدین محمد دشتکی است در سال ۸۸۳ ه برای پسرش غیاث الدین منصور.

(۲) - فارسنامه ناصری ص ۱۶۲ - ۱۶۳ و آثار عجم فرصت الدوله شیرازی، بمبئی ۱۳۵۴ ه ق، ص ۴۹۴ - ۴۹۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۳۹

یک ارسی هفت دهنه بزرگ است که در آن صدر المتألهین شیرازی مباحثه می‌فرموده» (۱)

۱- دانشهای دینی

مراکز تجمع طالبان علوم شرعی

در تاریخ تعلیم و تعلم دانشهای دینی این عهد چند حوزه عمده در ایران برای گردآمدن مدرسان آن دانشها و طالبان علم شهرت یافته و علاوه بر آنها حوزه‌های دیگری هم در خارج از ایران یعنی در شهرهای عراق محل توجه قرار گرفته بود. طبعاً این حوزه‌ها در شهرهایی مستقر بود که یا اهمیت و ارزش سیاسی و اقتصادی داشته و محل تمرکز جمعیت و ثروت کافی بوده است و یا مؤمنان بسبب مرکزیت مذهبی بدانها اقبال می‌نموده‌اند، خواه در ایران و خواه بیرون از آن و حتی در قلمرو دولت عثمانی و محل نفوذ اهل سنت. شهرهایی از قبیل شیراز، تبریز، قزوین، اصفهان و مراکز ولایتها و ایالت‌های پر ثروت از دسته اول و شهرهایی چون مشهد، قم، کربلا- و نجف از دسته دوم بود. پیداست که در عهد صفویان پایتخت‌های آنان خاصه آخرین آنها اصفهان بعنوان مرکز اساسی دانشهای دینی و محل تجمع استادان معروف و شا- گردان متعدد آنان بود.

بنابر عادتی که از دیرباز میان مسلمانان جاری بود، مجلسهای درس شرعی معمولاً در مدرسه‌ها و گاه در مسجدهایی که قسمتی از آنها برای استفاده درسی ساخته شده بود، تشکیل می‌یافت و در آنها حجره‌هایی برای اقامت شاگردان و استادان وجود داشت و ما پیش ازین نمونه‌هایی از این هردو تربیت گاههای شرعی را ذکر کرده‌ایم.

باز هم بخوی دیرین مسلمانان، خواه استاد و خواه شاگرد ممکن بود در یکی

(۱) - آثار عجم، بمبئی ۱۳۵۴ ه ق، ص ۴۹۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۴۰

از مرکزهای تجمع و شهرها که گفتیم اقامت کند و از آنجا بجای دیگر نرود ولی بعضی دیگر هرچند گاه در یکی از شهرها بسر می‌بردند چنانکه در شرح عالمان این عهد گروه بزرگی از شاگردان را می‌بینیم که در طلب علم از شهری بشهری و حتی از کشوری بکشوری دیگر می‌رفتند و همچنین استادانی را می‌شناسیم که شهر علمی و درسی خود را چندبار تغییر می‌دادند و عاقبت در یکی از آنها اقامت دائم می‌گزیدند.

اما تربیت‌شدگان آنان که خود را برای خدمتهای شرعی آماده می‌کردند بنابر عادت پس از اخذ درجه اجتهاد و «اجازه» های درسی و روایتی بشهر و دیار خود باز می‌گشتند و تنها سرآمدان آنها در مرکزهای مهم علمی باقی ماندند تا جای استادان پیشین را در تعلیم و تألیف یا احراز منصب‌های عالی دینی بگیرند.

تدوین نهائی دانشهای مذهبی شیعه

این نکته را نباید فراموش کرد که عالمان علوم شرعی در این عهد که عصر غلبه شیعه دوازده امامی در ایران بود، با سعی فراوان و بر بنیاد کوششهای محدثان و فقیهان و متکلمان پیشین خود توانستند تدوین نهائی دانشهای مذهبی شیعه برسند. هرچه حدیث و خبر، خواه صحیح و خواه ضعیف که بر طریقه دوازده امامیان روایت شده بود جمع کردند، از آنها دفترها ساختند و درباره آنها بهر نوع تحقیق که ممکن بود اعم از استخراج احکام و اندرزها و دستورهای زندگانی و جز آن پرداختند؛ و درباره وجوه مختلف احکام فقهی اعم از آنکه واقعی باشد یا فرضی مطالعه کردند و کتابهای موجز و مشروح در مجموع احکام فقه شیعه تألیف کردند؛ و در علم کلام و تفسیر و تدوین ادعیه و اذکار آخرین کوششهای خود را بکار بردند و خشک و تری در این راه باقی ن نهادند و این تنها توفیقی بود که این عالمان بی‌شمار در راه «علم» حاصل کردند.

در این راه طولانی تدوین پستیها و بلندیا بسیار بود. بعضی از عالمان دین در رعایت امامت علمی نامبردار و گروهی دیگر یا در این باب گشاده دست و یا یکباره باین خوی عالمانه بی‌اعتنا بودند. نتیجه این بی‌اعتنایی از طرفی و اصرار

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۴۱

در انتساب هر کمالی بگذشته و رفع هر نقصانی از راه استناد بحدیث و خبر و یا اثبات هر ادعایی از مدعیات شیعه بجعل خبر و حدیث می‌کشید و گروهی از عالمان شیعه را در چهار قرن اخیر می‌شناسیم که مطلقاً در این راه تردیدی بخود راه نمی‌دادند و هرگاه موقع و مقام را مقتضی می‌دیدند بجعل خبر می‌پرداختند و یا حدیثی را با علم بضعف و حتی اطمینان بجعل آن روایت می‌کردند و ما در جای خود بنمونه - هایی ازین خبرسازیا باز خواهیم خورد.

ملیت عالمان شرع

پدیدآورندگان این آثار دینی بر دو دسته بودند: آنها که اصلشان از شیعیان سرزمینهای دیگری مانند لبنان خاصه جبل عامل، بحرین، و بعضی از شهرهای شیعه‌نشین عراق و امثال آنها بود، و آن گروه که منشاء ایرانی داشتند و در آغاز کار بیشتر زیردست گروه نخستین تربیت می‌شدند.

پیش ازین درباره علت دعوت عالمان شیعی غیر ایرانی از بحرین و عراق و لبنان بایران و روی آوردن آن گروه بشهرهای این کشور سخن گفته‌ایم. از میان این طبقه خاندانهایی را می‌شناسیم که از آغاز عهد صفوی بایران آمده در شهرهایی که مرکزیتی داشت

توطن اختیار کردند. اینان یا بدعوت و خواهش پادشاهان صفوی و یا بمیل و علاقه خود ایران را چون میهی نو برگزیدند و انگیزه بنیادی در این امر نیاز ایرانیان شیعی بداشتن عالمان مذهبی بود زیرا بر اثر فترت دیرین کیش دوازده امامی در ایران، فقیهان این فرقه نسبت بنیاز همگان نادر بودند و بهمین سبب دولت صفوی مهاجران مذکور را از طریق دعوت و تعیین «سیورغال» بکار خود تشویق و تحریض می کردند، و چون این مهاجران در «بلاد عجم» بآب و نان می رسیدند طبعاً همدیارانشان نیز بدنبال آنان براه افتادند و هریک شهری از این کشور را برای باشید نگاه خود برگزیدند. بعضی از اینان در آغاز ورود اصلاً فارسی نمی دانستند «۱» لیکن چیزی نمی گذشت که بحکم احتیاج فارسی می آموختند

(۱) - مثلاً سید نعمه الله جزائری شوشتری، از عالمان، مشهور مذهبی در اواخر عهد صفویان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۴۲

و گاه خود یا فرزندانسان بتألیف کتابها و رساله‌هایی بیاری نوفیق می یافتند، ولی از بیان اینکه «قومی از عرب‌اند» امتناعی نداشتند و بهرحال زبان اصلی و رسمی آنان در تألیف و تعلیم عربی بود، و این زبان رسمی علمی در حوزه تعلیمی آنان و شاگردان و جانشینان همچنان بقوت خود باقی ماند.

از جمله نخستین عالمان شیعه که بدعوت شاهان صفوی بایران آمدند نور-الدین علی بن حسین بن عبد العالی کرکی عاملی معروف به محقق ثانی (م ۹۴۰ ه) «۱» است که بسیار مورد احترام عالمان شیعی بعد از خود است. وی پیش از آنکه بایران آید هر سال هفتاد هزار دینار از شاه اسمعیل وظیفه داشت تا آن مبلغ را میان طالبان دانشهای مذهبی شیعه تقسیم کند، و این نشان از نیازی می دهد که آن پادشاه بتربیت عالمان شرعی شیعه و حلب آنان بایران احساس می کرد. محقق ثانی در عهد شاه تهماسب از شام بمصر و از آنجا بعراق عرب و سپس بایران سفر کرد و در قزوین بخدمت پادشاه رسید و آن شاه برای او سالانه هفتصد تومان «سیورغال» تعیین کرد

هنگامی که با برادرش در راه مهاجرت بایران، بشیراز رسیدند، از یکی از آشنایان این عبارت را آموخته و بحفظ سپردند که: «مدرسه منصوریه را می خواهیم» و با تکرار آن براه افتادند.

او خود در سرگذشت خویش این داستان را چنین شرح داده است: «... پس با پای برهنه آن راه را طی کردیم، و من یازده ساله بودم، و در وقت نماز صبح بشیراز رسیدیم. پس بخانه آن شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و ما می خواستیم در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از اقارب ما در آنجا بود. پس آن شیخ گفت که این راه را بگیرید و بگوئید که: مدرسه منصوریه را می خواهیم! و ما فارسی نمی دانستیم. پس ما رفتیم و سخن را تقطیع کردیم، یک کلمه را من ضبط کردم و کلمه دیگر را آن دیگری ضبط کرد. پس هر که را می دیدیم یکی می گفت مدرسه منصوریه و آن دیگری می گفت می خواهیم تا بآن مدرسه رسیدیم» (نقل از ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴ ص ۲۳۳-۲۳۴ و آن خرد منقرست از کتاب قصص العلما چاپ تهران، ص ۳۳۳.

(۱) - درباره او بنگرید به لؤلؤة البحرين ص ۱۵۱-۱۵۴؛ روضات الجنات ج ۴ ص ۳۶۰-۳۷۵؛ فهرست مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱ ص ۳۷۹-۳۸۰ و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۴۳

و مزارعی در عراق برای او و اولادش وقف نمود. محقق کرکی عده کثیری از فقیهان و محدثان شیعی را تربیت کرد که همگی منشاء تربیت گروه بزرگی از عالمان دیگر شدند و بعضی از آنان کسانی بودند که از جبل عامل یا از عراق و بحرین آمده بودند و

بعدها در شمار عالمان شیعی ایران قلمداد شدند. پسر محقق ثانی یعنی عبد العالی بن شیخ علی کرکی «۱» و دخترزادگانش سید حسین بن سید ضیاء-الدین کرکی عاملی «۲» و سید حسین بن سید حیدر کرکی عاملی «۳» از میان اخلاف او شهرت یافته از طرف پادشاهان صفوی بشغل قضاء قزوین و اردبیل و جز آن گمارده شدند و چنانکه می‌دانیم یک دختر محقق ثانی مادر میر محمد باقر بن میر شمس الدین داماد بوده است که پدرش بسبب مصاهره با محقق عنوان «داماد» یافت.

همین محقق کرکی بشاه تهماسب توصیه کرد تا دانشمند شاعی دیگری را از جبل عامل شام بایران بخواند و او عزالدین حسین بن عبد الصمد جبعی عاملی (م ۹۸۴ ه) پدر شیخ بهاء الدین عاملی است که در عهد شاه تهماسب بایران آمده چندی در اصفهان بود و سپس بامر شاه تهماسب مدتی بنوبت شیخ الاسلام قزوین و خراسان و هرات شد و اگرچه بعد از چندی خدمت ببحرین رفت و همانجا ماند لیکن پدرش بهاء الدین بفرمان شاه تهماسب در ایران ماندنی شد.

شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن بن علی (م ۱۱۰۴ ه) که از سال ۱۰۷۳ در مشهد مجاورت اختیار کرده و همانجا در گذشته کتاب مشهور خود امل الآمل را درباره عالمان جبل عامل نوشته و در آنجا چه از خاندان محقق ثانی و چه از خاندان خود مؤلف و دیگر عاملیان عده کثیری را می‌یابیم که دنبال کارهای فقهی بایران آمده در شهرهای مختلف ماندند و ایرانی شدند. از البحرین و عراق نیز گروه بزرگی از عالمان مذهبی شیعه بشیوه عاملیان عمل

(۱)- درباره او رجوع شود به روضات الجنات ج ۴ ص ۱۹۹ ببعد.

(۲)- ایضا روضات ج ۲ ص ۳۲۰ ببعد

(۳)- ایضا همان جلد ص ۶۲ ببعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۴۴

کردند و خود و فرزندانشان بایران مهاجرت نمودند و در این سرزمین بخدمات شرعی اشتغال ورزیدند و همینجا ماندند. این مهاجرتها تا پایان عهد صفوی هیچگاه منقطع نگردید. مثلاً یکی از شاگردان و همکاران معروف ملا محمد باقر مجلسی در تألیف کتاب بحار الانوار دانشمند است بنام سید نعمه الله جزائری که پیش ازین هم چند بار بمناسبت نام او را دیده‌اید. وی باتفاق برادرش بایران آمد و در شیراز نزد چند تن از عالمان عرب‌نژاد که آنجا مجتمع شده بودند مانند سید هاشم احسانی و شیخ جعفر بحرانی و شیخ عبد علی الحویزی درس خواند و چندی هم از محضر میرزا ابراهیم پسر ملا صدرا شیرازی بهره‌مند بود و سپس باصفهان رفت و از چند عالم دانش آموخت و سرانجام در شوشتر مستقر گردید و بشوشتری معروف شد و پدرش سید نور الدین علی و نواده‌اش سید عبد الله هر دو از محدثان و فقیهان معروف ایران شدند. دومین فرقه عالمان مذهبی این عهد آنها هستند که از منشاء ایرانی بوده‌اند.

از این گروه دسته کوچکی بازمانده عهد تیموری و یا تربیت شدگان آنان بودند که بیشتر بدانش‌های عقلی و کمتر بدانش‌های شرعی اشتغال داشتند و از میان آنان مردان بزرگی مثل غیاث الدین منصور دشتکی و شمس الدین محمد خفّری (م ۹۴۲ ه) و مصلح الدین محمد لاری (م ۹۷۹ ه) و ملا-میرزا جان باغ نوی شیرازی (م ۹۹۴ ه) و مانند گانشان را می‌شناسیم؛ و دسته بزرگتر ایرانیانی بودند که زیردست عالمان غیر ایرانی مذکور تربیت یافتند و بزودی ریاست بیشتر حوزه‌های مذهبی را در دست گرفتند و بنوبه خود تربیت عالمان ایرانی جدید در دانش‌های شرعی پرداختند مانند شیخ محمد تقی مجلسی و پدرش ملا محمد باقر مجلسی و آقا جمال خوانساری و پدرش آقا حسین و پسر او آقا جمال ... وعده کثیر دیگر که بجای خود نام و اثرهای آنان را خواهیم دید.

دانشهای مربوط بقرآن طبعاً در این دوره هم روی رزمه همه دانش‌های دینی بود و از آن جمله قراءت قرآن و علم تجوید

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۴۵

است. با آنکه قدمهای بسیار اساسی درباره این علم در دورانهای گذشته، خاصه در نخستین قرن‌های هجری، برداشته شده بود، باز هم در این دوره کتابهایی در این باب تدوین شد که البته ارزش کتابهای قدیم را ندارد. از آنجمله است:

ترجمه «الدّر النّظیم» از عربی بفارسی بدست احمد بن حاجی محمد سکاکی طبری که کار خود را در سال ۹۲۶ هـ پایان رسانید. این کتاب حاوی مطالبی است در فضائل تلاوت قرآن و آداب و طریقه ختم آن و اثرها و خاصیت‌های آیه‌ها و سوره‌های قرآن «۱». الکشف عن القراءات السبع تألیف قاضی سعید قمی (م ۱۱۰۳ هـ) شاگرد ملا- محسن فیض (م ۱۰۹۱ هـ). قاضی سعید در این رساله میان اختلاف قرائتهای قرآن را با تأویلهای عرفانی جمع نموده است «۲».

تحفه القراء بفارسی در علم قراءت و تجوید تألیف ملا مصطفی قاری تبریزی بسال ۱۰۶۷ هـ. وی گفته است چون مدار قرائت قرآن در این زمان قرائت عاصم «۳» گردیده رساله خود را در بیان آنچه لازمه آن قرائت و اختلافهای راویان اوست از اول تا بآخر قرآن نوشته است. ملا- مصطفی این کتاب را بنام شاه عباس دوم در یک مقدمه و دوازده فصل و خاتمه پرداخته و سپس در سال ۱۰۶۸ رساله‌یی در پنج فصل بنام «متّم تحفه القراء» در بیان اسم هر سوره و عدد آیات آن و جزو و نصف جزو و حزب و وقف لازم و وقف معانقه و وقف غفران و وقف النبی و سجده‌های واجب و سنت و سکتة تألیف کرده و رساله دیگری هم در شرح حال عاصم و راویان او و سند قراءات عاصم و سند قراءت خود و استاد خود در پنج فصل نوشته و به «ملحق

(۱)- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، ابن یوسف، ص ۱۴.

(۲)- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۱۸۲.

(۳)- مراد عاصم بن ابی النجود معروف به «ابن ابی النجود» (م ۱۲۹ هـ) از قراء سبع است.

بنگرید به همین کتاب، ج ۱، چاپ پنجم ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ هـ ش) ص ۶۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۴۶

تحفه القراء موسوم نموده است «۱». بدینگونه ملاحظه می‌شود که تحفه القراء یکی از کتابهای خوب و نسبتاً جامع در قراءت قرآن بزبان فارسی است.

خلاصه القراءه بفارسی تألیف محمد مؤمن بن عبد الکریم قاری از علمای قراءت قرن دوازدهم هجری «۲».

منظومه «الکامل فی الصّناعه» در تجوید سروده شیخ جعفر بن کمال الدین زین- القراء بحرینی (م ۱۰۹۱ هـ) بحرینی، درسی باب «۳».

رساله تجوید بفارسی از محمد بن محسن بن سمیع قاری در مقدمه و هشت فصل و خاتمه «۴».

شرح لغتهای قرآن هم در این عهد بمنزله یآوری در خواندن قرآن و دریافتن معنیهای آن، گذشته از آنچه در کتابهای تفسیر می‌بینیم، معمول بوده «۵»، و همچنین بود تنظیم فهرست برای آن مانند «کشف الآیات» از ملا موسی هزاره‌یی (سده یازدهم هجری) و «الزّساله الواضحه لاستخراج الآیات القرآنیة» تألیف ملا محمد ابن علی کربلانی از سده یازدهم هجری و «کشف الآیات» محمد رضا نصیری طوسی از سده یازدهم هجری «۶».

تفسیر قرآن

و اما تفسیر قرآن در این عهد از جمله دانشهای رائج دینی بود چنانکه کتابها و رساله‌های متعدد بصورت‌های گوناگون و بزبانهای فارسی و عربی پرداخته شد. تفسیرهای قرآن در عهد مورد مطالعه ما بر

(۱) - فهرست کتابخانه سپهسالار، ج ۱ (۱۳۱۳-۱۳۱۵ ه. ش) ص ۱۸۴؛ فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ج ۳، ص ۱۰-۱۱ و:

Catalogue des manusclits Persans par Blochet, tome ۱, p. ۲۳

(۲) - فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۱، ص ۱۸۶.

(۳) - فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۱۷۸-۱۸۰.

(۴) - فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱، ص ۱۸۷.

(۵) - فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳ ص ۲۹ و ۳۶.

(۶) - فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۲۱۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۴۷

چند دسته بود:

نخست شرحهایی بر تفسیرهای قدیم که از میان آنها شرحهایی که بر کتاب انوار-التنزیل بیضاوی نوشته شده بیشتر از همه است. «۱» این شرحها و تعلیقه‌ها در ایران بدست عالمان شیعی و در بیرون از ایران بدست عالمان اهل سنت و تشیع در سراسر سده‌های هشتم و نهم و دهم و یازدهم فراهم آمده و این دلیل روشنی است بر اهمیت کتاب یاد شده میان مسلمانان اعم از شیعه و سنی. «۲» از آن جمله است حاشیه محیی الدین محمد بن مصلح الدین مصطفی قوجوی (م ۹۵۱ ه) در هشت مجلد که بهترین حاشیه بر انوار التنزیل شمرده شده است؛ و حاشیه قاضی زکریا بن محمد انصاری (م ۹۲۶ ه)؛ و حاشیه ابو الفضل کازرونی (م ۹۴۵ ه)؛ و حاشیه شیخ محمود بن حسین افصلی حاذقی گیلانی (م پیرامون سال ۹۷۰ ه)؛ و دو حاشیه صغری و کبرای مصطفی بن شعبان سروری (م ۹۶۹ ه)؛ و حاشیه عصام الدین ابراهیم بن محمد بن عربشاه اسفراینی (م ۹۴۳ ه)؛ و تعلیقه مصلح الدین محمد لاری (م ۹۷۹ ه)؛ و تعلیقه محمد امین معروف به ابن صدر الدین شروانی (م ۱۰۲۰ ه) «۳»؛ و حاشیه محیی الدین محمد بن محمد بردعی تبریزی (م ۹۲۷ ه)؛ و حاشیه اسمعیل بن عبد الله شروانی (م ۹۴۲ ه)؛ و حاشیه نور-الدین بن نور الله شروانی (م ۱۰۶۵ یا ۱۰۹۵ ه)؛ و حاشیه قاضی صالح قره‌باغی شروانی (م ۱۰۷۳ ه)؛ و حاشیه مهدی فکاری شیرازی (م ۹۷۵ ه) و دو حاشیه از شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد عاملی اصفهانی (م ۱۰۳۱ ه). همه این حاشیه‌ها و تعلیقه‌ها، همراه عده کثیری دیگر از همین قبیل که بر تفسیر بیضاوی نوشته شده «۴»

(۱) - درباره این تفسیر از بیضاوی و شرحهای آن و آگاهی کوتاه از ترجمه حالش بنگرید به همین کتاب، ج ۳، چاپ دوم. تهران ۱۳۵۳، ص ۲۱۸-۲۱۹.

(۲) - درباره این شرحها و تعلیقه‌ها مخصوصا رجوع شود بکشف الظنون ستونهای ۱۸۸-۱۹۴ و بایضاح المکنون ستونهای ۱۳۸-۱۴۲

(۳) - نقل باختصار و انتخاب از کشف الظنون، ستونهای ۱۸۸-۱۹۳.

(۴) - ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، ترکیه ۱۹۴۵ میلادی، ج ۱ ستونهای

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۴۸

بزبان عربیست که چون قسمت بزرگی از آنها در خارج از ایران فراهم شده و از ایرانیان نیست، از ذکر آنها خودداری شده است. تألیف تفسیرهایی بزبان عربی، نه شرح یا حاشیه بر آثار گذشتگان، هم در این عهد میان عالمان شیعی معمول بود و از آنجمله است: کنز الدقائق تألیف میرزا محمد بن محمد رضای قمی که در ۱۰۹۷ ه از تنظیم آن فارغ شد «۱».

الوجیز فی تفسیر القرآن العریز تألیف علی بن حسین از خاندان «ابی جامع» که تألیفات دیگری نیز دارد و از عالمان قرن یازدهم است.

تفسیر معین تألیف نور الدین محمد بن مرتضی اخباری از عالمان سده یازدهم و آغاز سده دوازدهم، نواده برادری ملا محسن فیض کاشانی، و صاحب تألیفات دیگری مانند «حقائق قدسیه» و «کلمات نوریه» (۲).

تفسیر سوره انسان با سوره دهر تألیف شمس الدین محمد گیلانی معروف به ملا شمس از عالمان سده یازدهم صاحب کتاب تحقیقات.

تفسیر مقتبس الانوار من الائمة الاطهار از محمد مؤمن بن شاه قاسم سبزواری (م بین سالهای ۱۰۷۰-۱۰۷۷ ه). وی در این کتاب معنیهای آیات را چنانکه از امامان درک کرده‌اند بیان نموده و گاه روایتهای آنرا نقل کرده و قصه‌های قرآن را نیز از کتاب مجمع البیان طبرسی آورده است. مؤلف در این کتاب مدعیست که قرآن را جز از طریق استناد بحدیثهای درست نباید تفسیر کرد (۳).

۱۳۹-۱۴۲: و نیز فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱ ص ۴۳، ۱۲۱، ۱۲۲، و فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۹۳، ۹۴، ۹۵.

(۱)- فهرست مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱، ص ۱۶۴.

(۲)- بنگرید بفهرست کتابخانه آستانه قدس رضوی. ج ۱ شماره ۱۸۲، و فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۶۵-۶۶.

(۳)- فهرست مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱ ص ۱۷۵-۱۷۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۴۹

تفسیر مرآة الانوار تألیف ابو الحسن شریف عاملی (م ۱۱۳۸ ه) در دو مجلد.

جلد اول مشتمل است بر مقدمات تفسیر بروش اخباریان شیعی و شیوه تأویل باطنی آنان که شباهت بسیار بتأویل اسمعیلیان دارد، و در آن اخبار بسیار از پیشینیان نقل شده؛ و جلد دوم شامل تفسیریست از نصف سوره بقره. جلد اول این کتاب بسال ۱۲۹۵ ه ق در تهران بنام عبد اللطیف کازرونی چاپ شده و این انتساب در چاپ دوم که بسال ۱۳۷۵ انجام گرفته اصلاح گردیده است (۱).

تفسیر برهان سید هاشم بن سلیمان بحرانی (م ۱۱۰۷ ه) با استناد بر خبرهایی از پیامبر و امامان. در مقدمه این کتاب مطلبهای گوناگونی راجع بقرآن و فضیلت آن و بیان انواع آیتها از محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و جز آن و تقسیم محتوای قرآن و علت نزول آن بزبان عربی و همانند این موضوعها نوشته شده است. این تفسیر بسال ۱۲۹۵ ه ق در تهران بطبع رسید. شیوه کار در تدوین مطلبهای یاد شده و بحث در تفسیر آیتها استناد و اکتفا بنقل خبرهاست بی هیچگونه تصرفی.

دسته‌یی از تفسیرهای این عهد بقصد استخراج احکام فراهم آمده و از جمله آنهاست:

زبدۃ البیان فی براهین احکام القرآن عبری معروف به «آیات الاحکام اردبیلی» تألیف احمد بن محمد معروف به مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ ه) از عالمان بزرگ دینی در سده دهم که تألیفهای متعدد در فقه و کلام دارد و از عالمان معدود مذهبی است که تعلقی بتصوف داشت؛ راما تفسیر آیات الاحکام او بترتیب کتابهای فقه تنظیم شده و شامل هجده کتابست، نخستین در طهارت و واپسین در قضا و شهادت، و آیتهای قرآنی را در هریک ازین «کتابها» بجای خود آورده و بنابر خبرهایی که از اهل بیت رسیده تفسیر نموده است (۲).

(۱)- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص ۲۷۸۵.

(۲)- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۱ ص ۸۳؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۱۲۴-۱۲۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۵۰

آیات الاحکام نام تفسیر دیگرست تألیف میرزا محمد بن علی استرآبادی (م ۱۰۲۸ ه) صاحب تألیفات متعدد مانند رجال کبیر و رجال وسط و رجال صغیر و حاشیه تهذیب و جز آنها. این کتاب نیز بشیوه تدوین کتابهای فقهی فراهم آمده و در آن بحدیثها و خبرهایی که از امامان نقل شده استناد گردیده است (۱).

مسالك الافهام الی آیات الاحکام از جواد بن سعد الله کاظمینی معروف به «فاضل جواد» از عالمان قرن یازدهم شاگرد شیخ بهاء الدین عاملی (م ۱۰۳۱ ه) و صاحب کتابهای دیگری مانند غایة المأمول در شرح زبدة الاصول شیخ بهائی و جز آن. از عالمان دیگر شیعی که درباره «احکام القرآن» کتاب نوشته‌اند کسانی مانند محمد بن حسن طوسی (سده دهم ه) و شاه قاضی یزدی صاحب تفسیر قطب شاهی و سید محمد سعید قهپایی (م ۱۰۹۲ ه) و سید محمد حیدر عاملی (م ۱۱۳۹ ه) و میر سید ابراهیم قزوینی (م ۱۱۴۹ ه) را می‌توان نام برد.

تفسیرهای عرفانی این عهد که آمیخته با تعبیرهای حکمی و کلامی باشد، قابل ذکر است. منتهی باید دانست که این کتابها بشیوه تفسیرهای عرفانی فارسی که پیش ازین دیده و شناخته‌ایم، و با همان شورو حال نیست، و نه مانند تعبیرهای دلپذیر صوفیانه که مشایخ بزرگ پیشین در «مجالس» خود از آیه‌های قرآنی می‌کرده‌اند، و حتی روش کار در این تفسیرها بگونه‌ی دیگر و بیشتر متکی است بر خبرها و حدیثهای منقول از اهل بیت همراه با توجیهات و تأویلات عرفانی و کلامی آمیخته با اصطلاحهای حکمی و بمنظور اثبات احکام قرآنی و سخنان منقول از بزرگان دین.

گاه هم موضوع بصورت عکس این قضیه درمی‌آید و بهیأت استخراج مطالب عرفانی و حکمی از آیتها و خبرها با توسل بهرگونه تأویلی که لازم باشد جلوه گر می‌گردد.

از جمله اینگونه تفسیرهاست آنچه از ملا صدرای شیرازی (م ۱۰۵۰ ه) داریم مانند اسرار الآیات و انوار البیّنات در بیان تفسیر آیات قرآنی از نظر عرفانی و فلسفی.

(۱) - فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار ج ۱ ص ۸۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۵۱

ملا صدرا در مقدمه این کتاب بعد از تقسیم حکمت باقسام نظری و عملی گوید چون دانشمندان پیشین قاعده‌های مسائل فرعی را چندبار از قرآن استخراج کرده‌اند، اکنون من می‌پردازم بمسائل اصولی. این کتاب یک مقدمه و سه «طرف» دارد درباره (۱) علم ذات واجب (۲) افعال او (۳) معاد؛ و بسال ۱۳۱۹ ه ق همراه قسمتی از کتاب الحکمة لعشریه آن استاد در تهران چاپ شد. وی تفسیری دیگر دارد بنام متشابه القرآن در شش فصل که در آنها روشهای گوناگون دانشمندان را در تفسیر آیه‌های متشابه توضیح داده و مذهب خود را در تأویل چنین آیه‌ها بیان کرده و سرانجام بعضی از آیه‌ها را بطریق تأویل حکیمانه و عارفانه تفسیر نموده است. بعضی تفسیرهای او مانند تفسیر آیه الكرسي و تفسیر سوره یاسین و تفسیر سوره الجمعة و تفسیر آیه النور و تفسیر سوره الواقعة و امثال آنها هم موجودست و قسمتی از آنها که هریک بمنزله رساله‌یست در مجموعه‌ی بنام مفاتیح الغیب در تهران بسال ۱۳۲۰ ه ق طبع شد (۱).

تفسیر صافی و تفسیر اصفی و تفسیر المصطفی که بترتیب مفصل و متوسط و مختصر است، هر سه از آثار شاگرد مشهور ملا صدرا، یعنی ملا- محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه) صاحب تألیفات متعدد در فقه و حدیث و حکمت و عرفانست. وی در مقدمه تفسیر صافی دلیلهایی می‌آورد در اینکه علم قرآن نزد اهل بیت است نه نزد دیگران و فصلی دارد در بیان گونه‌های جوراجور تفسیر و تأویل و ظهر و بطن و حید و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و جز آنها، یک فصل هم اختصاص دارد به اقسام آیه‌ها و مشتمل

بودن آنها بر بطنها و تأویلها، و در پایان آن مقدمه بتوضیح اصطلاحهای خود در آن تفسیر پرداخته و علاوه بر آوردن خبرهایی ضمن تفسیر آیه‌ها اندیشه‌های عرفانی و اشراقی

(۱) - از این کتابها و رساله‌های حکیم صدرای شیرازی نسخه‌های خطی متعددی هم در کتابخانه‌های ایران موجود و محفوظ است بنگرید بروضات الجنات، ج ۴ ص ۱۲۱؛ و بفهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۱، ص ۸۷ و ۱۲۸؛ و بفهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۱ ص ۷ و ۴۰ و ۱۹۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۵۲

خود و استادش ملا صدرا را نیز در گزارش قرآن گنج‌نیده است «۱».

تفسیرهای فارسی این عهد بیشتر، خاصه آنها که ارزش ادبی دارد، بدست کسانی پرداخته شد که از تربیت‌یافتگان عهد تیموری و بایندری بوده‌اند و یا بوسیله شاگرد-ان همین گروه اخیر. پیداست که اینگونه کتابها از باب اهمیت خاص خود در ادبیات فارسی عهد صفوی باید در فصل مربوط بادب فارسی معرفی شود و چنین نیز خواهد شد، و در اینجا برای آنکه دنباله سخن را رها نکنیم باید بذکر مهمترین آنها پردازیم یعنی: تفسیر شاهی یا آیات الاحکام تألیف میر سید ابو الفتح محمد بن ابو سعید حسینی شریفی (م ۹۵۰ ه) نواده میر سید شریف گرگانی و شاگرد قاضی‌زاده رومی دانشمند بزرگ سده نهم. - تفسیر جلاء الازهان تألیف ابو المحاسن حسین بن حسن گرگانی (سده دهم) معروف به تفسیر گازر. - تفسیر منهج الصادقین از ملا فتح الله بن ملا شکر الله کاشانی (م ۹۸۸ ه). - تفسیر ترجمه الخواص تألیف علی بن حسن زواری که بسال ۹۴۶ ه فراهم آمده. - تفسیرهای عرفانی از خواجه محمد بن محمود دهمدار. - لطایف غیبی و عواطف لاریبی تألیف احمد بن زین العابدین عاملی (م میان ۱۰۵۴ - ۱۰۶۰ ه) که تفسیر است بشیوه متکلمان.

نیایشنامه‌ها

در این دوره عالمان شیعی با کوششی تمام بتدوین کتابهای زیر عنوان «ادعیه و اذکار» همت گماشتند. هم خود بتألیف کتابهای بسیار در این زمینه دست زدند و هم بترجمه و شرح دعاها و ذکرها و مجموعه-هایی که درین باب از پیشوایان و عالمان شاعی مذهب بدانان رسیده بود، پرداختند.

مهمترین مجموعه دعاها و ذکرها که درین عهد مورد مراجعه و تحقیق و ترجمه و نوشتن حاشیه و تعلیقه بود «صحیفه سجّادیه» انشاء امام علی بن حسین بن علی ملقب به «زین العابدین» (۳۸-۹۴ ه) است مشتمل بر پنجاه و چهار دعاء اصل و ملحقاتی مرکب از چهارده دعای دیگر. این کتاب میان شیعه دوازده امامی و نیز شیعه زیدیه اهمیت

(۱) - درباره تفسیرهای فیض رجوع کنید بفهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱ ص ۸۰ و ۱۳۴، و بفهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۱ ص ۱۵۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۵۳

بسیار و رواج فراوان دارد و نسخه‌های متعدد مختلف از آن در کتابخانه‌های امکنه مذهبی ایران موجود است «۱». در عهد صفویان دنباله کار ابراهیم بن علی کفعمی عالم معروف شیعی سده نهم و آغاز سده دهم (م ۹۰۵ ه) در شرح این مجموعه گرفته شد و عالمان بزرگی مانند میر داماد و شیخ بهائی و علی بن حسن زواری و ملا محسن فیض کاشانی و محمد صالح روغنی قزوینی و ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی و پسرش ملا محمد باقر، و سید نعمه الله جزائری شوشتری و شیخ حسین جیلانی لبنانی و دیگران بر

آن شرح و تعلیقه و حاشیه نوشتند و آقا حسین بن آقا جمال خوانساری عالم معروف سده یازدهم ترجمه‌یی پی‌اف‌ای از آن ترتیب داد «۲» و گذشته ازین، چند ترجمه و شرح فارسی دیگر از آن داریم که در جزو آثار مذهبی فارسی ذکر خواهد شد.

مجموعه‌های دیگری از دعاها که سلسله روایت آنها تا بامام صادق و امام باقر می‌گردد، بنام «ادعیه سر» رائجست و غیر از آنها مجموعه‌ها و کتابهای فراوان دیگر از «ادعیه و اذکار» در این عهد فراهم آمده که برای شناختن آنها بهتر است بفهرستهای مربوط در این زمینه رجوع شود «۳».

از مجموعه نیایشهای فارسی و آیینهای نیایشگری دفترهایی در این عهد پی‌اف‌ای ساخته شد که هنگام مطالعه در ادبیات دینی پی‌اف‌ای، اشارتی بیرخی از آنها خواهیم داشت.

علم حدیث

عالمان مذهبی این عهد باهمی بیش از هر زمان دیگر بتوسعه و تکمیل علم حدیث شیعه اثنی عشری پرداختند و در این راه

(۱) - صحیفه سجاده بر دو گونه است: صحیفه کامله سجاده یعنی همینکه میان شیعیان دوازده امامی رائج است، و صحیفه دیگر که شیعه زیدیه دارند و آنرا شیعه اثنی عشری «صحیفه ناقصه» می‌نامند.

(۲) - ازین مجموعه چاپهایی داریم و برای اطلاع از مجموع کارهایی که درباره آن شده بنگرید به: روضات الجنات، ج ۲ ص ۳۵۹؛ فهرست دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۱۵۲-۱۶۱ که در آنجا چهل و شش شرح از صحیفه برشمرده شده است.

(۳) - از آنجمله: فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۱ ص ۱۳-۷۷ و فهرست دانشگاه تهران مجلد اول.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۵۴

از نوشتن کتابهای بسیار و شرحها و حاشیه‌های بی‌شمار دریغ نمودند. این دفترهای گوناگون یا نقل قولهایست از امامان و یا راجعست باثبات امامت آنان و با حاکمیت از مسئله غیبت و رجعت و یا مربوطست بیان اصول دین و فروع آن و یا متوجهست بیان احکام و جز آنها که بیشتر عبری و اندکی بفارسی فراهم آمده است.

این کوشایی مبالغه‌آمیز که زاده حاجت شیعه در عهد صفوی بود، در سراسر آن دوره ادامه داشت و نیز همین نیاز بود که در آن عهد بچیرگی اخباریان کشید که نتیجه الزامی آن فراهم آوردن خبرها و دفترها در این زمینه و تأثیر مستقیم آنها در تدوین کتابهای مشهور فقه در آن دوره بود.

عالمان این عهد در تدوین حدیثها و خبرها شیوه‌یی را که از دیرباز میان شیعیان رواج یافته بود دنبال نمودند و در این راه از همه منابع موجود اعم از آنها که بر اصول اربعمائه و یا بر انواع خبرهای متواتر و واحد و جز آن مبتنی بود استفاده کردند، و نیز مانند پیشینیان درباره محدث و روایت حدیث یا تدوین آنها و کیفیت استناد بمأخذ-های موجود و مانند این موضوعها شرطهای ویژه‌یی داشته‌اند «۱»، و همچنین درباره اجازه روایت آیین خاصی بود که می‌بایست رعایت کنند.

با همه شرطها و احتیاطهایی که درباره محدث و کیفیت روایت حدیث و انواع حدیثها از دیرباز شده، ابتلاء محدثان شیعه بنقل حدیثها و خبرهای سست و گاه مجعول بسیار بود. بازگفتن خبرهای سست و مجعول، بازستن بسیاری از حکمتها و پندهای پیشین پیشوایان دین، نسبت دادن کتابهایی در جفر و کیمیا و پزشکی و غیره بدانان.

درین دوره هم مانند روزگاران گذشته رواج داشت.

بیشتر کتابهای حدیث که در عهد صفوی نوشته‌اند چندبار بچاپ رسیده و از بعضی دیگر نسخه‌های متعدد در کتابخانه‌های ایران «۲» و دیگر کشورها موجودست

(۱) - درین باره بنگرید بکتاب جامع المقال فی ما يتعلق باحوال الحديث و الرجال، از فخر الدین بن محمد نجفی (م ۱۰۸۵).

(۲) - بویژه در کتابخانه‌های آستانه قدس رضوی، مدرسه‌های قدیم خاصه مدرسه سپهسالار، دانشگاه تهران، مجلس شورای ملی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۵۵

و در اینجا بذکر بعضی از آنها و مؤلفان آنها پرداخته می‌شود:

اربعیات نام کتابهاییست شامل چهل حدیث از پیغامبر که عده‌ی کثیر از عالمان اهل سنت و شیعه هریک بگونه‌ی و با سلسله‌های روایت مختلف بتهیه آنها پرداخته و حدیثهایی را که بکار دین و دنیای امت آید روایت و تدوین نموده‌اند. این عمل عالمان شرع مبتنی است بر یک حدیث ضعیف که از پیامبر روایت شده است بدین نحو که: هرکس از امت من چهل حدیث را که بامر دین او مربوطست حفظ کند خداوند در روز رستاخیز او را در شمار فقیهان و عالمان برمی‌انگیزاند «۱». بهمین سبب بسیاری از عالمان شرع از سده‌های سوم و چهارم بعد بگرد آوردن یا شرح کردن کتابهایی بنام «اربعین» پرداختند، و چون در عهد صفویان دور بعالمان شیعه رسید همان کار را دنبال کردند حاجی خلیفه در کشف الظنون «۲» و اسمعیل پاشا در ایضاح - المکنون «۳» عده کثیری از این «اربعین» ها را ذکر کرده‌اند که صعبا غلبه با تألیفهای عالمان اهل سنت است. در فهرستها و کتابهای دیگر عده‌ی از همینگونه کتابها که عالمان شیعی نوشته‌اند آمده «۴» و از جمله آنهاست اربعین شیخ بهاء الدین محمد عاملی (م ۱۰۳۱ ه) که دو سه بار در ایران بطبع رسید. و اربعین دیگری از نیای او شیخ عبد الصمد عاملی دانشمند معروف، و اربعینهای دیگری بنام «دار السلام و مدار الاسلام»، «ورد الجنة و بدر الدجنة» و جز آنها. این نکته را هم بدانیم که مؤلفان اربعینها کوشید-ه‌اند که هریک چهل حدیث درباره موضوع معینی از موضوعهای دینی فراهم آورند. منظور اصلی همچنانکه در آغاز گفتم آن بود که هر مؤمن بتواند دست کم چهل حدیث باز گفته از پیامبر را بیاد بسپارد تا در روز رستاخیز با عالمان امت محشور گردد.

(۱) - کشف الظنون، چاپ استنبول، ستون ۵۲.

(۲) - ایضا ستونهای ۵۲ - ۶۱

(۳) - ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، ستون ۵۳ - ۵۶.

(۴) - بنگرید به فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱، ص ۲۰۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۵۶

شیخ بهائی مذکور کتابهای دیگری در حدیث دارد مانند حبل المتین، جامع حدیثهای مربوط به بابهای گوناگون فقه که فقط یک جلد از آن پایان رسیده و بسال ۱۳۱۹ ه ق همراه وجیزه و مشرق الشمسین و تفسیر عروۃ الوثقی از او در تهران چاپ شده است. از جمله کسانی که در عهد صفوی کوشش بسیار در احیاء و نشر حدیث و علم برجال حدیث کرده ملا محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی مشتهر به «مجلسی» پدر ملا محمد باقر مجلسی است. وفاتش در ۱۰۷۰ اتفاق افتاد. درباره او نوشته‌اند که «او، پس از ظهور صفویان، نخستین کسی است که حدیث شیعه را نشر داد» «۱».

روایت او در حدیث از استادش محقق ثانی یا محقق کرکی (م ۹۴۰ ه) عالم و مجتهد معروف معاصر شاه اسمعیل و شاه تهماسب بود و چنانکه خواهیم دید از مبلغان بزرگ طریقه اخباری در عهد صفویست. از مهمترین کتابهای وی روضۃ المتقین در شرح مشیخه «من لا یحضره الفقیه» تألیف شیخ صدوق ابن بابویه قمی م ۳۸۱ ه است عبری و شرحی دیگر درباره همین کتاب بفارسی دارد، و دو شرح بر صحیفه سجاده عبری و بفارسی، و حدیقه المتقین بفارسی در فقه و رساله رضاعیه و کتابی در رجال و رساله مقادیر و جز آنها.

از عالمان بزرگ بعد از او در حدیث ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ) است که در بسیاری از رشته‌های علوم معقول و منقول سرآمد اقران بود. مهمترین اثرش در علم حدیث کتاب وافی است. این کتاب یکی از بزرگترین و جامعترین کتابهای حدیث در عهد صفویست و فیض آن را در پانزده مجلد بسال ۱۰۶۸ هـ تمام کرد.

وافی جامع همه خبرهایست که در کتابهای معتبر حدیث شیعه مانند کتاب کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار (-الکتاب الاربعه المتقدمه) باضافه آیه‌هایی از قرآن درباره اصول و فروع دین آمده است و هر جا که آیه یا حدیثی محتاج توضیح و حتی تأویل بود بدان کار مبادرت جست. فیض در آغاز این کتاب عظیم

(۱)- روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۱۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۵۷

علت تألیف آنرا جمع کردن بین کتابهای چهارگانه اساسی شیعه (- ارکان اربعه- الکتاب الاربعه المتقدمه) گفته است. بدین معنی که هریک از آن چهار کتاب را که مرجعهای بنیادی شیعه دوازده امامی در اصول و فروع دینست دارای نقصهایی دیده و دانسته است که تنها از راه جمع‌آوری همه آنها در یک جا و افزودن آیت‌های متناسب قرآن در هر مورد می‌توان بر کتاب کاملی در این باب دست یافت و گذشته از اینها دشواریهایی در آن کتابها یافته می‌شود که باید با توضیحی که داده می‌شود مرتفع گردد. فیض در شرح این مشکلات بکتابهای معتبر حدیث استناد جست و از این راه کتابی پدید آورد که جوینده را از مراجعه بکتابهای چهارگانه مذکور بی‌نیاز سازد.

چون کتاب وافی بسیار مفصل است، فیض خود بکوتاه کردن آن همت گماشت و از این راه کتابی در دو جزء فراهم آورد بنام شافی که تألیف آن بسال ۱۰۸۲ پایان یافت، و سپس کتاب دیگری که حکم تکمله شافی را دارد بنام نوادر الاخبار فراهم آورد و در آن خبرهایی را که بنظر او از امامان روایت شده جمع کرد و آنرا در هفت کتاب تنظیم نمود بدینگونه: (۱) کتاب العقل (۲) کتاب العلم (۳) کتاب التوحید (۴) کتاب النبوه و الامامه (۵) کتاب الفتن (۶) کتاب انباء القائم (۷) کتاب المعاد.

با مروری در آثار فیض مشاهده شد که او با تدوین کتاب «وافی» توانست یکی از کتابهای پایه را در حدیث شیعه فراهم کند که بسبب اهمیت وافری که در عالم تشیع حاصل نمود نخستین کتاب از واپسین کتابهای چهارگانه شیعه (الکتاب الاربعه المتأخره) شناخته شد. توضیح آنکه شیعیان دوازده امامی چهار کتاب اساسی قدیم (الکتاب الاربعه المتقدمه) در حدیث دارند از «محمدان سه گانه» (۱) که پیش ازین در جلد اول و دوم این کتاب از آنها یاد کرده‌ام. فیض و سه تن دیگر از عالمان مشهور عهد صفوی با تألیف کتابهای مشروحتری در حدیث شیعه چهار کتاب اساسی

(۱)- محمدون الثلاثة یعنی محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ هـ) صاحب کتاب کافی، و شیخ صدوق محمد بن علی بن موسی معروف بابن بابویه (م ۳۸۱ هـ) صاحب من لا یحضره الفقیه، و شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ هـ) صاحب دو کتاب تهذیب الاحکام و استبصار.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۵۸

دیگر در این علم بوجود آوردند که به «الکتاب الاربعه المتأخره» شهرت دارند.

دومین کتاب از «واپسین کتابهای چهارگانه» جوامع الکلم است از سید میرزا محمد بن شرف الدین علی بن نعمه الله جزائری معروف به «سید میرزا» از عالمان بزرگ شیعه در قرن یازدهم هجری و از جمله استادان ملا- محمد باقر مجلسی. جزائری در این کتاب حدیث‌های کتب چهارگانه پیشین را باضافه آنچه در کتابهای معتبر دیگر یافت، گردآورد.

سومین کتاب از «واپسین کتابهای چهارگانه» کتاب تفصیل وسائل الشیعه معروف به «وسائل» است از شیخ محمد حسن حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ه) صاحب امل - الآمل و چند کتاب معتبر در حدیث. این کتاب متضمن مقدار کثیری از حدیثهای مقبول شیعه است و مؤلف آن را بترتیب فقهی، از طهارت تا دیات، تنظیم کرده و چندبار در سه مجلد در تهران و تبریز چاپ شده است. حاجی میرزا حسین نوری (م ۱۳۲۰ ه ق) حدیث‌هایی را که در این کتاب از نظر حر عاملی فوت شده بود در کتابی بنام «مستدرک الوسائل» گردآورده است که در سه جلد بزرگ دوبار بسالهای ۱۳۱۸ ه ق و ۱۳۸۲ ه ق در تهران بطبع رسید. - کتاب من لا یحضره الامام حر عاملی بمنزله فهرست تفصیلی کتاب وسائل اوست که آن نیز در تهران چاپ شده. وی کتابهای دیگری دنبال وسائل مانند «تحریر وسائل الشیعه و تحبیر مسائل الشریعه» و «تعالیق علی وسائل الشیعه». نوشت. - کتاب معروف دیگر حر عاملی «اثبات الهدات بالنصوص و المعجزات» است حاوی حدیثهایی درباره پیامبر و فاطمه الزهراء و امامان شیعه، و حرّ در تألیف آن از قریب پانصد مأخذ معتبر اسلامی استفاده کرد.

این کتاب همراه ترجمه فارسی آن در هفت مجلد در شهر قم بسال ۱۳۷۸ ه ق طبع شد. کتاب دیگرش «الفصول المهمّة فی اصول الائمه» است که بدعوی مؤلف «فیه اکثر من الف باب، یفتح من کل باب الف باب» و آن در تبریز و نجف بچاپ رسید. کتاب دیگر بدایه الهدایه است که حدیثهای مربوط بواجبها و حرامها را بترتیب بابهای فقه بطریق اختصار جمع کرده و چندبار در تهران و لکنه طبع شده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۵۹

دیگر الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة شامل بیش از ششصد حدیث و شصت و چهار آیه قرآن که با ترجمه فارسی در قم چاپ شد، و الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه که یک بار در بمبئی بسال ۱۳۰۲ ه ق و بار دیگر در نجف بسال ۱۳۸۴ طبع شد. مقصود از احادیث قدسی خطابه‌های الهیست شامل حکمت و موعظه که بقصد تعلیم و ارشاد و نه اعجاز بر پیامبر نازل شده و حر عاملی مدعیست که او نخستین کسی است که آنها را گردآورده و شاید وی در این دعوی نظر بر علمای خاصه داشت و گر نه پیش ازو محیی الدین محمد بن علی بن العربی (م ۶۳۸ ه) یکصد و یک حدیث مسند و غیرمسند قدسی را گردآورده و بسال ۵۹۹ ذیل عنوان «الاحادیث القدسیه» تألیف کرده است «۱». و باز کتاب دیگری را نام برده‌اند باسم «الاتحاف السنیه بالاحادیث القدسیه» تألیف شیخ محمد معروف به عبد الرؤف المناوی الحدادی (م ۱۰۳۵ ه) در دو باب که باب اول آن متضمن حدیثهاییست که با «قال الله» آغاز می‌شود و باب دوم حدیثهایی که متضمن گفتار خداوندیست «۲».

چهارمین کتاب از «کتب اربعه متأخره» بحار الانوار است از ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ه) ملا باشی دوران شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی و صاحب مؤلفات بسیار عبری و فارسی در نیایشها و حدیث و شرحهایی بر کتابهای پیشین شیعه. مهمترین آن اثرها که آخرین و مشروحترین کتب از «واپسین کتابهای چهارگانه» شمرده می‌شود بحار الانوار است. این کتاب مجموعه کلانیست از همه حدیثها و خبرها و نظرهای مقبول شیعه با شرحها و اضافات بسیار بر آنها. این کتاب عظیم در بیست و پنج مجلد بزرگست و هم از روزگار مؤلف محل توجه عالمان شیعه گشت چنانکه دفترهای آن را همینکه پرداخته و آماده می‌شد دست بدست می‌بردند و از آنها نسخه‌ها برمی‌داشتند. بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار گذشته از خبرهایی که در «کتابهای چهارگانه پیشین» شیعه نقل شده بیشتر اصلهای چهارصدگانه

(۱) - کشف الظنون، ستون ۱۴.

(۲) - ایضا همان کتاب، ستون ۷.

(اصول اربعمائه) را شامل است باضافه آنچه از گفتارهای عالمان شیعی و سنی که با مطالب کتاب در هر مقام مناسبتی داشت. مجلسی بر همه مطالبی که ازین مأخذها نقل و تلفیق کرده بود شرح و توضیح و تأویل نوشته و ازین راه دائرة المعارفی حاوی کلیه خبرها و حکمهای فقهی و دستورهای اخلاقی و اجتماعی و واجب و مستحب و مکروه و حرام و بیان مسائل اصولی و کلامی و جز آنها برای شیعه دوازده امامی ترتیب داده است و ازین روی باید آن را «فرهنگنامه تشیع» دانست که نه پیشتر و نه پستر از مجلسی بچنان هیأتی وجود نیافته بود. بهترین فهرست مطالب این کتاب عظیم را شیخ عباس قمی در «سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار» آورده است و آن در نجف بسال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ هـ ق طبع شد. ابن یوسف شیرازی هم در فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار فهرست مطالب اساسی همه مجله‌های بحار را بفارسی مذکور داشته است (۱). ولی هنوز فهرست موضوعی دقیق و فهرست الفبائی مشروح این کتاب فراهم نیامده است. همه کتاب بحار یکبار از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۵ هـ ق در تهران و سپس قسمتهایی از آن چندبار در تهران و تبریز طبع شد.

از میان دیگر کتابهای حدیث که مجلسی برعی تألیف کرد یکی صراط النجاة است که بسال ۱۱۳۶ هـ ق در تهران بطبع رسید و دیگر مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول در دوازده مجلد که طبع آن در تهران از ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۵ هـ ق زمان گرفت. - از کتاب بحار الانوار او نیز در زمان حیاتش گزیده‌یی بنام «درر البحار» بدست محمد ابن محمد بن مرتضی، برادرزاده ملا محسن فیض کاشانی ترتیب یافت.

عبد الله بن نور الله بحرینی شاگرد مجلسی که با استاد خود در جمع آوردن بحار- الانوار همکاری داشت، خود نیز کتاب بسیار مشروحی در احادیث و اخبار دارد بنام «عوالم العلوم» که بعلت عظمت و کثرت مجلداتش به «العوالم الکبیر» شهرت

(۱)- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱ ص ۲۱۰-۲۱۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۶۱

شهرت یافت و بعضی شماره جلدهای آنرا تا «قریب یکصد» ذکر کرده‌اند (۱). در این کتاب همه خبرهایی که در کتابهای معتبر خاصه و عامه درباره هر موضوع بوده با ذکر مأخذ و همراه با «بیان» و «توضیح» نقل شده است.

شاگرد و همکار دیگر مجلسی در گردآوردن بحار سید نعمه الله بن عبد الله جزائری شوشتری (م ۱۱۱۲ هـ) است که کتابهای معتبری مانند غایة المرام در شرح کتاب تهذیب الاحکام، کشف الاسرار در شرح کتاب الاستبصار، نوادر الاخبار، انیس- الوحید در شرح کتاب التوحید ابن بابویه و چند کتاب دیگر در حدیث دارد.

یکی دیگر از معاصران مجلسی، قاسم بن محمد معروف به ابن الوندی و به «فقیه کاظمی» (م ۱۱۰۰ هـ) کتاب معتبری در حدیث دارد بنام استبصار الاخبار که حدیثهای مذکور در آن از کتابهای معروف پیشین گردآمده و بهمین سبب به «الجامع» شهرت یافته است. اثرهای چند عالم بزرگ که در ذیل عنوان علم حدیث بدانها اشاره کرده‌ام نموداری است از کوشایی کم‌نظیر عالمان این عهد در تدوین دانشهای مذهبی شیعه و گر نه کتابهایی که دانشمندان دوران صفوی در این زمینه پدید آورده‌اند بسیارست.

با آنکه زبان فارسی‌زبان علمی عالمان دینی عهد صفوی نبود، توجه بترجمه یا تألیف کتابهایی بفارسی در حدیث شایسته ذکرست و هنگام مطالعه در «ادبیات مذهبی فارسی» درباره بعضی از آنها سخن خواهم گفت. عالم معروف قرن دهم علی بن حسن زواری کتابهای مهم حدیث شیعه، کشف الغم بهاء الدین اربلی (م ۶۹۲ هـ) و احتجاج طبرسی را بدستور شاه تهماسب بیارسی درآورد. زین الدین علی نقی کمره‌یی (م ۱۰۶۰ هـ) و ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ هـ) و محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) و چند تن دیگر هم آثاری بفارسی در این علم دارند که بجای خود مذکور

(۱) - فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۱ ص ۲۸۰ بنقل از فاضل فقید حاج سید نصر الله تقوی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۶۲

خواهد افتاد.

فقه و اصول

همان کوشایی پر دامنه را که عالمان این عهد در تدوین حدیث بر مذاق دوازده امامیان داشتند، در فقه و اصول نیز نشان دادند چنانکه اگر بخواهیم همه اثرهای آنان را در اینجا یاد کنیم سخن را سخت بدرازا خواهیم کشانید. بر رویهم این را باید دانست که در این دوره دو شیوه اصلی در تدوین کتاب‌های فقهی شیعه وجود داشت: شیوه اخباریان و شیوه اصولیان.

اخباریان که تا پایان عهد صفوی برتری داشتند در تدوین اصول فقه بحديثها و خبرها و درایت در آنها برای استخراج حکمهای شرعی اکتفا می‌کردند، و مبنای عملشان بر حجیت خبرها و قاعده‌های کلی است که از آنها اقتباس می‌شود؛ این دسته اجتهاد و حجیت ظن و قیاس را انکار می‌نمایند و معتقدند که بر تمام حکمها نصی از امامان وجود دارد و هر حکمی که از آنان نرسیده باشد باطل است. در برابر این دسته طرفداران طریقه اصولی یا طریقه اجتهاد قرار دارند که عمل بظن و رأی می‌کنند و کتابهای مفصل در بیان اصول و قواعد این علم و کیفیت تحقیق و استدلال در آن برای روشن کردن تکالیف دینی بنابر اصول شرع بروش اهل بیت دارند، و حتی رساله‌های ویژه‌ی نوشته‌اند در مبحث‌های گوناگون این دانش مانند حجیت مظنه، ظن خاص، شهرت، ظواهر، عقل، حسن و قبح عقلی، قیاس و جز آنها؛ و مسأله بسیار مهم در نزد آنان اجتهاد است که آنرا واجب عینی و یا لا-اقل واجب کفائی می‌دانند و هر کس را ملزم می‌شمارند که باندازه توانایی خود اجتهاد کند و یا از مجتهد زنده‌ی پیروی نماید و تقلید از مجتهد مرده را نیز مردود می‌شمارند و در این راهها کتابهایی دارند.

اختلاف اخباریان و اصولیان (یا مجتهدان) در دوره مورد مطالعه ما و تا مدتی بعد از آن بسیار شدید بود. طبعاً تا مدتی از دوران تفقه شیعه در آن زمان که گردآوردن حدیثها و خبرهای مقبول امامیان برای استخراج حکمها بسیار بایسته بنظر می‌رسید: شدت این اختلاف چندان آشکار نبود، لیکن همینکه دور بطرفداران

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۶۳

اجتهاد و بسنده کردن برای و نظر رسید، آتش اختلاف بالا گرفت و در این ستیزه - گری گاه کار از دو سوی بناسزاگویی و تکفیر کشید.

از جمله عالمان اخباری شیخ عبد الله بن صالح سماه‌جی بحرانی (م ۱۱۳۵ ه در بهبهان) «۱» در کتاب منیة الممارسین اختلاف اخباریان و اجتهادیان (اصولیان، مجتهدان) را تا چهل مورد رسانید و صاحب روضات قسمتی از آنها را در کتاب خود نقل نموده است «۲»، و عالمان مذهبی سده سیزدهم هجری هم که نگران این اختلاف بودند بموردهایی تا همین حد باز خورده‌اند «۳»: نخست اینکه اجتهادیان اجتهاد را عیناً و تخیراً لازم می‌دانند و اخباریان آن را ممنوع می‌شمارند و چنین می‌پندارند که باید تنها از راه روایت از «معصوم» گرفته شود. دیگر اینکه بر کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل اعتماد می‌کنند «۴» در صورتیکه اخباریان اعتماد بر کتاب و سنت را کافی می‌دانند. - اجتهادیان کار کردن باندیشه‌ها (ظنون، گمانها) را در حکم شرعی جائز می‌شمارند ولی اخباریان جز بر علم تکیه نمی‌کنند و علم در نظر آنان منقسم است به: قطعی، واقعی، عادی، اصلی؛ و مراد آنان از علم در اینجا حکمهای معلوم و مشخصی است که از معصوم رسیده و عادة خطائی در آن متصور نیست. - مجتهدان حدیثها را بچهار نوع (صحیح، حسن، موثق، ضعیف) و اخباریان بدو گونه (صحیح و ضعیف) منقسم می‌دارند. - اجتهادیان مردم شیعی را بدو دسته مجتهد و مقلد بخش می‌کنند و اخباریان می‌گویند که همه شیعیان مقلد

(۱) - درباره او بنگرید بروضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۷-۲۵۵.

(۲) - ایضا ج ۱، ص ۱۲۷-۱۳۰.

(۳) - عبد الصاحب بن محمد جعفر دوانی فارسی (سده سیزدهم) در کتاب میزان الصواب این اختلافها را تا ۳۹ مورد ذکر کرده است و شیخ جعفر کاشف الغطاء نجفی (م ۱۲۲۷ ه) در حق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئه الاخباریین همان چهل مورد یاد شده را ذکر می کند.

(۴) - شیخ بهاء الدین عاملی گفت: ادله شرعیه نزد ما چهار است: کتاب، سنت، اجماع و دلیل عقل. روضات، ج ۶، ۸۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۶۴

معصوم‌اند و مراجعه آنان به مجتهد جز در مورد حدیث صحیح صریح درست نیست. - اصولیان تحصیل درجه اجتهاد را در زمان غیبت امام و پیروی مستقیم از او را در دوران حضورش واجب می‌شمارند ولی اخباریان تنها معتقدند به اخذ از امام حتی اگر بواسطه باشد. - اجتهادیان جز در مقام اجتهاد کسی را شایسته «فتوی» نمی‌دانند و اخباریان این حق را برای روایت کنندگان از معصومان و آگاهان بر حکمهای آنان جاز می‌شمارند. - طرفداران اجتهاد گویند که مجتهد مطلق بطریق «ملکه» همه حکمهای دینی را می‌داند و اخباریان پندارند که هیچ کس جز معصوم داننده همه حکمهای خداوند نیست - اجتهادیان شرط اجتهاد را دانستن چند دانش و از آن جمله علم اصول فقه می‌دانند و اخباریان هیچ شرطی در این راه ندارند مگر علم بر گفتارهای «اهل بیت». - گویندگان اجتهاد میان خبرهای ناسازگار آن را می‌پذیرند که ظن اجتهادی برتری دهد و اخباریان جز آنچه را که در نص خبر برتری یافته است شایسته کردار نمی‌دانند. - بیشتر اجتهادیان پیروی یا تقلید از مرده را ناشایسته لیکن اخباریان آنرا مجاز می‌شمارند و دلیلهایی بر درستی این اندیشه دارند و بر این سخن اجتهادیان که «گفتار مرده یا اندیشه او مانند خود مرده است» خرده می‌گیرند و گویند «حق» مردنی نیست و بتعبیر دیگر حقیقت با مرگ و زندگانی آدمیان تغییر نمی‌پذیرد. - اجتهادیان اکتفا بظاهر کتاب (قرآن) را مجاز می‌شمارند و بلکه آن را بر ظاهر خبر ترجیح می‌دهند و اخباریان هیچ گونه استنادی را بر آن جایز نمی‌شمارند مگر از راه تفسیر و توضیح امامان ...

از میان عالمان اخباری ملا محمد امین بن محمد شریف استرآبادی (م ۱۰۳۳ ه) مؤلف کتاب معروف «الفوائد المدنیة فی الرد علی من قال بالاجتهاد و التقليد فی الا - حکام الالهیة» در اثبات شیوه اخباریان پافشاری بیشتری داشت. وی بدانشمندان مشهور شیعه که پیش از وی می‌زیسته‌اند مانند علامه حلی و شهید اول و شهید دوم تا معاصر خود بهاء الدین عاملی که پایه‌گذاران اجتهادند خرده گرفته است. محمد امین در آغاز امر بنابر شیوه استادان گذشته در زمره اهل اجتهاد بود لیکن چندی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۶۵

بعد این روش را ترک کرد و بقول صاحب روضات به «تخریب قواعد دین و تخریب «۱» جماعت مجتهدین» پرداخت و «اسیس بین اهل الحق اساس الخلاف و النفاق و اوحد فیهم نائرة الفتنة و الشقاق الی میعاد یوم التلاق» «۲». وی این اندیشه اخباری خود را از آخرین استادش میرزا محمد علی بن علی استرآبادی صاحب کتابهای رجال کبیر و متوسط و صغیر گرفته و گفته است که طریقه اخباریان ریشه‌ی قدیم دارد و استادش بدو فرمان داد که «احیاء طریقه اخباریین بکن و شبهاتی که معارضه با آن طریق دارد، رفع آن شبهات بکن» «۳» و بهمین نظر در کتاب «الفوائد المدنیة» شرحی درباره کسانی که نخستین قدمها را در هموار کردن راه اجتهاد برداشتند با رد نظرهای آنان، آورده و بر بسیاری از سخنانشان خرده گرفته و آنها را مردود دانسته و روش اخباریان را بر شیوه مجتهدان برتری داده است «۴».

البته میرزا محمد امین در دعوی که پیش گرفت تنها نماند بلکه هم از عهد او ببعد عالمان نامبرداری بجانبداری از اندیشه اخباری

وی برخاستند مانند شیخ عبد الله بن صالح سماهیجی بحرانی (م ۱۱۳۵ هـ) در منیة الممارسین که پیش ازین بدان اشاره کردیم، و ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ) در کتابهای مختلف خود و از آن جمله در سفینه النجات «۵»، و ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ هـ) در دو شرح مشهور خود بفارسی و عبری بر من لا یحضره الفقیه «۶»، و محدث عاملی (حسین بن شهاب-

(۱)- تشریب: سرزنش کردن، نکوهیدن.

(۲)- روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۲۰.

(۳)- روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۲۱.

(۴)- بنگرید بگزارش گسترده‌یی که میرزا محمد باقر موسوی خوانساری در روضات الجنات، ج ۱ ص ۱۲۰-۱۳۹ از او و اندیشه و گفتارش داده است.

(۵)- وی چنان با اجتهاد مخالف بود که بمجتهدان نسبت فسق و کفر می‌داد. روضات، ۶، ۹۰.

(۶)- این عالم بقول صاحب روضات (ج ۲ ص ۱۱۹) «کان کثیر الجمود علی الاخبار منکرا لحجیة ظواهر الکتاب شدید الانکار...».

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۶۶

الدین م ۱۰۷۶ هـ) در هدایة الأبرار فی اصول الدین، و رضی الدین محمد بن حسن قزوینی (م ۱۰۹۶ هـ) در لسان الخواص، و ابو الحسن بن محمد طاهر عاملی (م ۱۱۳۸ هـ) در الفوائد الغرویة ...

این اختلاف اخباریان و قائلان باجتهاد بعد ازینها هم امتداد داشت و عالمانی از دو سوی برد و ایراد یکدیگر سرگرم بودند، ولی تا پایان عهد صفوی، با وجود دانشمندان اخباری که دیده‌ایم، و با قدرت و نفوذ اخباری توانایی مثل ملا محمد باقر مجلسی و همعصرانش، چیرگی با اخباریان بود، و از اوان انقراض سلسله صفوی و در گیرودار اختلاف‌هایی که سلطنت جویان بعد از نادر با یکدیگر آغاز کرده بودند، طرفداران اجتهاد در حال کسب قدرت و غلبه بسر می‌بردند، چنانکه در مجلد آینده به‌جای خود خواهیم گفت.

در این دوره تألیف‌های عالمان دین در فقه بسیار و غالب آنها بزبان عربی و اندکی پارس‌ی بود. علاوه بر این کتابهای مشهوری از فقیهان پیشین هم بصورت کتابهای درسی میان طالبان علمهای دینی رواج داشت و یا بر آنها شرحها و حاشیه‌ها نوشته می‌شد مانند کتابهایی از شیخ الطائفة طوسی و علامه حلی و محقق حلی و جز آنها. از جمله معتبرترین کتابهای این عهد در علم اصول یکی معالم الدین و ملاذ لمجتهدین است از جمال الدین حسن بن شهید ثانی زین الدین بن علی عاملی (۹۶۵-۱۰۱۱ هـ) که دارای مقدمه‌یست در مبحثهای مهم اصول در دو مقصد، و این کتاب بسبب رواجی که میان عالمان فقه و اصول شیعه دارد چند بار بطبع رسیده است. کتاب معتبر دیگر در این علم زبدۃ الاصول است از شیخ بهاء الدین محمد عاملی (م ۱۰۳۱ هـ) که بطریق اختصار فراهم آمده و بهمین سبب مؤلف خود بر آن حاشیه نوشته و سپس عالمان متأخر چند حاشیه دیگر عبری و فارسی بر آن نگاشته‌اند. زبدۃ الاصول بسال ۱۳۱۹ هـ ق در تهران چاپ شد.

از میان کتابهای فراوان این عهد که در علم فقه تألیف شده این کتابهای عربی را که معروفتر و رایج‌تر از دیگر کتابهای مشابهست ذکر می‌توان کرد:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۶۷

مسالك الافهام که شهید ثانی (زین الدین بن علی عاملی مقتول در ۹۷۶ هـ) آن را بصورت شرحی بر شرایع الاسلام علامه حلی (م ۷۲۶ هـ) نوشته، در واقع کتاب مستقلی است در فقه که مانند دیگر کتابهای او محل مراجعه طالبان دانشهای مذهبی شده است. شهید این کتاب را در شش مجلد ترتیب داده و بنابر ادعای بسیاری از عالمان دینی هرکس آن کتاب را داشته باشد چنانست که دارای

تمام فقه امامیان باشد و با مطالعه آن از دیگر کتابهای فقه بی‌نیاز خواهد بود. این کتاب که از جمله کتابهای معتبر درسی فقه است چندین بار در ایران طبع شده. از کتابهای دیگر شهید تمهید القواعد، شرح لمعه دمشقیه و شرحهایی بر الفیه است.

بر کتاب شرایع الاسلام علامه حلی شرحهای دیگری هم نوشته‌اند که از آن میان مدارک الاحکام تألیف محمد بن علی عاملی (م ۱۰۰۹ ه) دخترزاده شهید ثانی و شاگرد مقدس اردبیلی است که همراه متن کتاب و حاشیه آقا محمد علی بهبهانی (م ۱۲۱۶ ه) در تهران طبع شده است. «صاحب مدارک» حاشیه‌های دیگری نیز بر کتابهای مشهور فقه نوشته است. دیگر از شرحهای بسیار معروف شرایع کتاب جواهر الکلام از کتابهای معتبر فقه در دوره بعد از صفویانست.

نظیر همین توجه که بشرایع شده بکتاب دیگری در فقه بنام ارشاد الاذهان برای شرح و توضیح مبذول گردیده است. ارشاد الاذهان الی احکام الایمان تألیف علامه حلی (جمال الدین ابو منصور حسن حلی م ۷۲۶ ه) از کتابهای بسیار معروف فقه امامیانست شامل پانزده هزار مسئله از مسائل فرعی. بیش از بیست شرح و حاشیه بر این کتاب نوشته‌اند که از آن میان شرح احمد بن محمد اردبیلی معروف به «مقدس» (م ۹۹۳ ه) است بنام «مجمع الفائدة»؛ و شرح ارشاد نصر الله بن حسن استرآبادی از عالمان سده سیزدهم بنام تنقیح البیان، و جز آنها.

از کتابهای دیگر علامه حلی که موضوع شرحهایی گردیده کتاب قواعد- الاحکام اوست. محقق کرکی (علی بن حسین کرکی م ۹۴۰ ه) عالم متنفذ عهد شاه تهماسب شرحی بر آن کتاب دارد بنام جامع المقاصد که اگرچه حاوی همه

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۶۸

مبحثهای فقه نیست لیکن بتنهایی کتابی بزرگ در شش مجلد است که بسال ۱۲۷۲ ه ق در تهران بطبع رسید. باقی مبحثهای این کتاب را ملا عبد الله شوشتری (م ۱۰۲۱ ه) با عنوان «جامع الفوائد فی تکملة شرح القواعد» در پنج مجلد و قسمتی دیگر را فاضل هندی (محمد بن حسن اصفهانی م ۱۰۶۲ ه) در چند مجلد با عنوان «کشف اللثام» تمام کرد، با توجه باین همه تفصیل که در شرح کتاب قواعد علامه بکار رفته باید مجموعه‌یی را که ازین راه پدیدآمده تألیفی مستقل دانست. محقق کرکی چندین تألیف دیگر هم بصورت شرح یا تزییف دارد و از آن جمله است رساله جعفریه درباره نماز و احکام آن شامل یک مقدمه و پنج باب که مؤلف آن را بسال ۹۱۷ ه در مشهد بانجام رسانیده و چندبار شرح شده است.

العقد الطهماسبی یا رساله وسواسیه از عز الدین حسین عاملی (م ۹۸۴ ه) پدر شیخ بهائی که بعد از محقق کرکی مذکور شیخ الاسلام عهد شاه تهماسب در قزوین و مشهد و هرات بود و این رساله را چنانکه از اسمش آشکارست بنام شاه تهماسب نوشت و رساله دیگری نیز در مسائل فقهی بنام «رساله طهماسبیه» و رساله‌یی در وجوب عینی نماز جمعه «۱» و چند اثر دیگر دارد. پسرش بهاء الدین محمد معروف به شیخ بهائی (م ۱۰۳۱ ه) هم چند کتاب در فقه دارد که از آن میان کتاب مشهور جامع عباسی بفارسی است. از کتابهای دیگر او رساله‌یی در تعیین جهت قبله و کتاب «مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین» در فقه استدلالی مبتنی بر چهارصد حدیث و در مبحث طهارت است. دیگر کتاب «حبل المتین» اوست در خبرهایی که راجع بهممه بابهای فقه است در چهار «منهج» عبادات، عقود، ایقاعات، احکام. مؤلف باتمام همه بخشهای این کتاب توفیق نیافت ولی تا آنجا که از عهده تألیف برآمده کار بسیار پرارزشی کرده است. شیخ بهائی چند کتاب دیگر درباره موضوعهای نماز، زکوة، خمس، روزه و حج هریک در دوازده فصل دارد که بهمین سبب

(۱)- درباره وجوب یا امتناع برگزاردن نماز جمعه در غیبت امام بحثهای طولانی میان عالمان مذهبی این عهد وجود داشت و بعضی بوجوب و برخی بحرمت آن فتوی داده‌اند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۶۹

«اثنی عشریه» نام یافته‌اند. این اثنی عشریه‌ها بتقلید از ابو منصور جمال الدین حسن عاملی (م ۱۰۱۱ هـ) که اثنی عشریه‌یی درباره نماز دارد نوشته شده و بعد از شیخ بهائی مذکور و میر داماد (م ۱۰۴۱ هـ) درباره طهارت و نماز و بعضی دیگر در مسائل فقهی و کلامی کتابهایی بهمین نام دارند.

ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ) هم کتاب استدلالی مختصری در فقه دارد شامل دوازده بخش بنام «مفاتیح الشرایع» که بقصد آسان ساختن یادگیری طالبان علم نوشته شده و بهمین سبب شهرت بسیار یافته و چند شرح و حاشیه بر آن نوشته شده است. وی کتاب معتبر دیگری در فقه بنام «معتصم الشیعه فی احکام الشریعه» نوشته است.

یقیناً برای خواننده جویا ذکر همین چند نمونه از کتابها که بعضی از راه شرح و توضیح و بعضی باستقلال در فقه شیعه دوازده امامی بزبان عربی تألیف شده، کافی است تا از رواج شگفت‌انگیز دانشهای دینی، خاصه فقه، در دورانی که مورد بحث ماست آگاه شود، و پیداست که اگر می‌خواستیم در اینجا بذکر حاشیه‌ها و حاشیه‌ها، و شرحها و شرحها، و تلخیصها و شروح و حواشی بر آنها، و همچنین بیاد کردن همه کتابهای فقهی که خیل ملایان عهد صفوی بزبان تازی نوشته‌اند، پردازم کارم سخت بدرازا می‌کشید و بکلی از مقصود خود باز می‌ماندم.

اما کتابهایی که بفارسی در علم فقه فراهم آمده باشد بفرآوانی کتابهای عربی در این دانش نیست، و چون هنگام مطالعه در ادبیات مذهبی فارسی یادی از آنها خواهم کرد، در اینجا باختصار از کوششهای چند تن در این راه سخنی بمیان می‌آورم مانند: کمال الدین حسین الهی اردبیلی معاصر با شاه اسمعیل و شاه تهماسب، مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ هـ)؛ شیخ بها الدین محمد عاملی (م ۱۰۳۱ هـ) صاحب جامع عباسی؛ ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ) مؤلف ابواب الجنان؛ ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ هـ) مؤلف کتاب «احکام عبادات» و «حدیقه المتقین» و «لوامع صاحبقرانی»، ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) صاحب رساله‌های «الشک فی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۷۰

الصلوة» و «حدود و تعزیرات» و «الدیات و القصاص» و جز آنها ...

علم کلام

همزمان با کوششهای مفسران و محدثان و فقیهان بزرگ شیعی این دوره گروهی هم بدانش کلام روی آوردند و باستقلال کتابهایی در این باره تألیف کردند یا بشرح کتابهای معروف هم‌کیشان گذشته خود و گاه بترجمه آنها بفارسی پرداختند. بیشتر متکلمان این عهد در عین اشتغال بدین علم بتحقیق و تعلّم و تعلیم حکمت مشاء و یا اشراق نیز سرگرم بودند و در حقیقت دو شیوه تفکر غیردینی (فلسفه) و دینی (کلام) را که در طی دوران اسلامی بیکدیگر بسیار نزدیکی یافته بود، به‌مراه یکدیگر مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دادند؛ دسته دیگری هم در همان حال که بفقه و اصول فقه می‌پرداختند گاه بموضوعهای کلامی توجه می‌کردند و نتیجه این وضع آن شد که ما در این مبحث ناگزیر نام بعضی از کسانی را که در قسمتهای دیگر از دانشهای شرعی کار کرده‌اند، دوباره می‌بینیم، و نیز باسم کسانی در همینجا باز می‌خوریم که باید بعد ازین در ذیل عنوان حکمت و فلسفه هم از آنان یاد کنیم.

در شمار این بزرگان می‌توان نام دانشمندان زیرین را که هریک همراه کار-های دیگر علمی بتألیف و تصنیف در کلام پرداخته‌اند، در اینجا آورد: قاضی نور-الله شوشتری (م ۱۰۱۹ هـ) و شیخ بهاء الدین عاملی (م ۱۰۳۱ هـ) و میر محمد باقر داماد (م ۱۰۴۱ هـ) و شاگرد بسیار مشهور این دو استاد یعنی صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازی قوامی معروف به ملا صدرا (م ۱۰۵۰ هـ) و شاگردان نامبردارش محمد بن مرتضی معروف به ملا محسن فیض (م ۱۰۹۱ هـ) و ملا-عبد الرزاق فیاض لاهیجی قمی (م ۱۰۷۲ هـ) وعده‌یی دیگر که نامشان را در همین مبحث و یا به‌هنگام مطالعه در سیر دانشهای عقلی خواهیم آورد. پیداست که در سطرهای آینده هر جا لازم شود بمناسبت نام همین گروه که برشمرده‌ام، در شمار دیگر نامهای متکلمان عهد اعاده خواهد شد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۷۱

از کتابهای پیشینیان، کتاب تجرید الکلام (یا تجرید العقائد) «۱» خواجه نصیر الدین طوسی (م ۶۷۲ ه) بیش از همه در این دوران محل توجه بود و این خود روشنیست که ارزش پیشتازانه آن دفتر در پی ریزی عالمانه کلام شیعه، مایه آن همه نگرشها بود. علامه حلی (م ۷۲۶ ه) و شمس الدین محمود اصفهانی (م ۷۴۶ ه) و علاء الدین علی بن محمد قوشچی (م ۸۷۹ ه)، در سده‌های هشتم و نهم شرحهای اساسی بر آن کتاب نوشتند و این شرحها در میان طالبان علم چندان روایی داشت که در سده دهم و پس از آن حاشیه‌های بسیار بر آنها نگاشته آمد. ازین شرحها شرح شمس الدین محمود به «شرح قدیم» و شرح علاء الدین قوشچی به «شرح جدید» شهرت یافته است. بر شرح اخیر علامه جلال الدین دوانی (م ۹۰۸ ه) حاشیه‌ی دارد که به «حاشیه قدیم جلالیه» معروفست، و میر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (م ۹۰۳ ه) نیز حاشیه‌ی بنام سلطان با یزید خان عثمانی بر آن نگاشت و در آن بر علامه دوانی ایرادهایی وارد دانست و علامه در پاسخ حاشیه‌ی تازه بر تجرید نوشت که به «حاشیه جدید جلالیه» شهرت یافت، و باز صدر الدین محمد حاشیه‌ی در رد بر اعتراضهای ملا جلال پرداخت که ملا را ناگزیر بتحریر حاشیه‌ی دیگر برای جوابگویی بصدر الدین ابراهیم کرد و این را حاشیه اجدد جلالیه می‌نامند. مجموع حاشیه‌های این دو استاد «طبقات صدریه» و «طبقات جلالیه» نام یافته است و پس از مرگ آن دو غیاث الدین منصور دشتکی (م ۹۴۸ ه) پسر صدر الدین محمد یاد شده در رد بر جلال الدین دوانی حاشیه‌ی بر «شرح جدید» ترتیب داد.

از عالمان دیگر عهد صفوی شمس الدین محمد خفری (م ۹۴۲ ه) و میرزا جان-باغ-نوی شیرازی (م ۹۹۴ ه)، و ملا عبد الرزاق لاهیجی (م ۱۰۷۲ ه)، و آقا جمال الدین خوانساری، و قاضی علاء الدین عبد الخالق قاضی‌زاده کرهرودی شاگرد شیخ بهاء الدین عاملی، و ملا شمسای گیلانی، و احمد بن زین العابدین عاملی شاگرد شیخ-

(۱)- در شش مقصد: (۱) امور عامه (۲) جوهرها و عرضها (۳) اثبات هستی آفریدگار و صنعتهای او (۴) نبوت (۵) امامت (۶) رستخیز.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۷۲

بهائی و دیگران حاشیه‌هایی بر شرحها و حاشیه‌های پیشین نوشتند «۱».

در همان حال که شرح‌نویسی و حاشیه‌پردازی درباره علم کلام میان عالمان دین رواج داشت، برخی از آنان بنوشتن کتابهایی بپارسی و تازی در این راه سر-گرم بودند که البته از حیث مطلبها کم‌وبیش همانند آن شرحها و حاشیه‌ها و اصلهای آنها بود و عبارت دیگر «درسهای از بر شده» یی هستند که بتحریر درآمده‌اند و امتیاز آنها بر یکدیگر در کیفیت همین «تحریر» و «تقریر» است نه در اصل موضوع.

از مطلبهای اساسی که در اینگونه کتابها دیده می‌شود اثبات پایه‌های کیش دوازده امامی است که آن هم دنباله و یا تکرار است از آنچه پیشینیان نوشتند، چه پیش ازین عهد عالمان شیعی از دوران اشتهاار خواجه نصیر و حوزه تعلیمی او و شاگردانش باین مبحث توجه خاص کردند. علامه حلی کتاب معتبری در این مورد نوشت بنام «نهج الحق و کشف الصدق» که فضل الله پسر روزبهان خنجی معروف به «خواجه ملا» «۲» ردی بر آن دارد موسوم به «ابطال نهج الباطل و اهمال کشف العاطل» «۳». قاضی نور الله شوشتری صاحب کتاب مشهور مجالس المؤمنین مقتول بسال ۱۰۱۹ ه ردی بر این رد نوشته است بنام «احقاق الحق و ازهاق الباطل» و بعلت نوشتن همین کتاب و کتاب مجالس، او را بامر جهانگیر پادشاه هند چندان تازیانه زدند تا مرد. کتاب احقاق الحق بعد از قاضی نور الله میان دوازده امامیان شهرت یافت و در عهد شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه) ترجمه‌ی در دو جلد از آن بدست نصیر الدین حسین بن عبد الوهاب بهبهانی انجام گرفت و «ایضاح احقاق الحق» نام یافت «۴» و ترجمه‌ی دیگر از آن بهمت میرزا محمد نایینی (م ۱۰۳۵ ه)

- (۱) - بنگرید بکشف الظنون حاج خلیفه، ستونهای ۳۴۶-۳۵۱؛ و بفهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ میانه صحایف ۲۲۹-۲۴۹.
- (۲) - درباره او رجوع کنید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۵۳۸-۵۴۰.
- (۳) - ایضا ص ۵۴۰.
- (۴) - نسخه‌ی ازین ترجمه در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است. فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص ۵۴۱-۵۴۲، و الذریعه ج ۱ ص ۲۹۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۷۳

ترتیب داده شد. همین قاضی نور الله کتاب دیگری دارد بنام «مصائب النواصب» که آنرا بسال ۹۹۵ هـ پایان رسانید و آن در رد نواقض الروافض میرزا مخدوم شریفی (م ۹۹۸ هـ) نوشته شده است «۱». این میرزا مخدوم امیر معین الدین سید ابو الفتح محمد- بن عبد الباقي حسینی شریفی شیرازی، نواده میر سید شریف گرگانی و از رجال مشهور عهد شاه تهماسب و پسرش شاه اسمعیل دوم است «۲». وی در آغاز، و گویا به مصلحت، دعوی تشیع می‌کرد. خطیب بود و در خطبه‌های خود بسنیان دشنام می‌داد. پس از مرگ شاه اسمعیل دوم بروم رفت و مذهب حنفی آشکار کرد و بهمین سبب دربار عثمانی بدو منصب قضای مکه و عراق داد. او بعد از سنی شدن همان کرد که شهاب الدین تواریخی صاحب کتاب بعض فضائح الروافض کرده بود یعنی از اطلاعاتی که درباب اسرار تشیع فراهم آورده بود استفاده نمود و نقض نامه خود را بر تشیع ترتیب داد و آن را چنانکه دیدیم «نواقض الروافض» نامید و قاضی نور الله کتاب مصائب النواصب را در رد همین کتاب نوشت و چنانکه می‌بینید در نامگذاری کتاب خود از تواریخی تقلید گونه‌ی دارد. این کتاب مصا- تب النواصب را یکی از عالمان معاصر شاه عباس بزرگ بنام محمد تقی حسینی، و بار دیگر محمد اشرف بن عبد الحسیب عاملی شاگرد مجلسی بسال ۱۰۷۰ هـ پیارسی درآوردند. علاء الملک محمد علی پسر قاضی نور الله هم بدستور سلطان محمد قطب شاه هندی (م ۱۰۳۵ هـ) آن را پیارسی نقل کرد، و میرزا محمد علی مدرّس رشتی چهاردهی (م ۱۳۳۴ هـ) بهمراه نواقض ترجمه‌ی از آن ترتیب داد. بر کتاب نواقض الروافض رد دیگری هم نوشته شد بنام «عذاب النواصب علی الجاحد»

- (۱) - و آن غیر از کتاب دیگریست بنام «النواقض للروافض» تألیف سید محمد بن عبد- الرسول برزنجی شهرزوری (م ۱۱۲۳ هـ) صاحب الاشاعه فی اشرط الشاعه. بنگرید بایضاح المکنون ج ۲. ستون ۶۸۲ و ج ۱ ستون ۸۶.
- (۲) - و بنگرید بهمین جلد ص ۱۹۳-۱۹۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۷۴

الناصب «۱».

در میان آثار عالمان دوازده امامی کتابهایی در بیان اصول اعتقادات این فرقه داریم که آنها را معمولاً- بهمین نام «اعتقادات» می‌خوانند «۲». در عهد صفوی نوشتن اینگونه کتابها ادامه داشت. شیخ بهاء الدین عاملی (م ۱۰۳۱ هـ) رساله‌ی به‌همین نام دارد که دو ترجمه پارسی از آن بشماره‌های ۳۵۵ و ۳۵۶ در کتابخانه آستان قدس رضوی موجودست و متن اصلی بسال ۱۳۲۶ هـ ق طبع رسید؛ و ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) هم کتابی بدین نام نوشته که بسال ۱۲۹۶ هـ ق چاپ شد. درباره این موضوع چند کتاب هم بفارسی داریم که از آن جمله است «بیان اعتقادات قلبیه» از عز الدین بن جعفر آملی (سده دهم) و حدیقه الشیعه از مقدس اردبیلی (احمد- بن محمد م ۹۹۳ هـ) و جز آنها.

از دعویهای دوازده امامیان که شایسته ژرف نگریست مسأله «بداء» است «۳».

این دعوی از دیرباز محل انکار دسته‌هایی از شاعیان (خاصه اسمعیلیان و قرمطیان) و طبعاً همه اهل سنت بود. در عهد صفوی

گروهی از عالمان باثبات این دعوی توجه کردند مانند میر محمد باقر داماد استرآبادی (م ۱۰۴۱ ه) در کتابهای: «قبسات» و

(۱)- مشروح سخن درباره این ترجمه‌ها و ردها در فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۶۱۷-۶۱۸ و مأخذهایی که آنجا بازنموده‌اند، یافته شود.

(۲)- از جمله قدیمیترین آنها اعتقادات ابن بابویه قمی (م ۳۸۱ ه) است که بسال ۱۲۹۶ ه ق در تهران بطبع رسید. بعد از آن عالمان دیگر مانند شیخ مفید (چاپ بغداد ۱۳۴۳ و ترجمه و طبع بفارسی بسال ۱۳۲۴ ه ش) و خواجه نصیر الدین طوسی (م ۶۷۲ ه) و فخر-المحققین (م ۷۷۱ ه) هم رساله‌هایی نوشتند که بهمین نام شهرت یافته‌اند.

(۳)- مقصود بروز علت‌هایست که بتغییر حکم الهی می‌کشد و ازین روی محل بحث این مسأله بر ساخته در کتابهای کلامی دوازده امامیان آنجاست که از «تغییر اراده الهی» سخن می‌گویند. در این باره بنگرید به: آنسیکلوپدی اسلامی چاپ جدید، ج ۱، ص ۸۷۳-۸۷۴: گفتار «بدا».

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۷۵

«نبراس الضیاء فی شرح باب البداء» (۱)؛ و مثل صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازی (م ۱۰۵۰ ه) در کتاب اسفار آنجا که بحث از اراده الهی مطرح است؛ ملا-محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه) در کتابهای واف و علم الیقین و عالمانی دیگر هم این مسأله را با روش حکمی نگریستند و کتابها و رساله‌هایی در این راه پدید آوردند مانند ملا محمد شفیع گیلانی (پایان عهد صفوی) در رساله «بدا» (۲).

از بزرگترین مؤلفان کتابهای کلامی بفارسی که در این عهد زیسته و کار کرده- اند ملا عبد الرزاق لاهیجی قمی متخلص به فیاض (م ۱۰۷۲ ه) صاحب گوهر مراد و «سرمایه ایمان» است که بجای خود درباره وی سخن خواهم گفت. پسرش میرزا حسن قمی (م ۱۱۲۱ ه) هم از میان آثار خود چند کتاب فارسی را بمبحث‌های کلامی اختصاص داده مانند «شمع الیقین فی معرفه الحق و الیقین» و «زواهر الحکم». درباره او و چند تن دیگر از اینگونه عالمان فارسی نویس بهنگام سخن خواهد رفت.

از جمله اشتغالات عالمان دینی شیعه در این عهد، و البته در دوره بعد از آن، تألیف کتابهایی در رد مخالفان اسلام و یا تاختن بردینهایی چون کیش یهودی و آیین ترسایی بود.

بدنبال آمدوشدهای فرنگیان از زمان ترکمانان و خاصه از اوایل عهد صفوی بایران، پای مبلغان نصرانی باین کشور باز شد. هندوستان نیز که شرکتهای هلندی و فرانسوی و انگلیسی بتدریج در آن رخنه می‌کردند، همین حال داشت، و کوشش معتاد و معهود داعیان مسیحیت در این هردو سرزمین، همراه نفوذ اقتصادی غرب، بر دوام بود. ترجمه و نشر انجیلها و کتابهای «عهد عتیق» و یا تألیف کتابهایی بفارسی درباره کیش ترسایی که بدست مبلغان مذکور انجام می‌شد، چنان بود که مسلمانان را بر سر غیرت می‌آورد و بر آن می‌داشت که در نکوهش ترسایان و خوار داشتن دین آنان دست‌وپایی نکنند. از جمله کتابهایی که درباره مسیحیت به پارسی داریم

(۱)- روضات الجنات، ج ۲، ص ۶۶.

(۲)- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۵۴۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۷۶

یکی «مرآت القدس» است درباره زندگانی پسر مریم که یک مسیحی یسوعی (ژزوئیت) بنام ژروم گزایوه (Pere Jerome Xavier) تألیف کرد. این «پدر گزایوه» در سال ۱۵۷۱ میلادی (۹۷۹ ه) به مأموریت تبلیغی به «گوا» (۱) رفت و در همان بندر

بسال ۱۶۱۷ میلادی (۱۰۲۷ هـ) درگذشت. وی بخشی بزرگ از زندگانش را در دربار جلال الدین اکبر پادشاه آزاداندیش گورکانی هند (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) و پسرش جهانگیر گذراند. همین «پدر گزایه» جلال الدین اکبر را برانگیخت تا دستور دهد که چند کتاب از آثار مسیحیان به فارسی ترجمه شود و خود نیز بهمین آهنگ و بخواهش اکبر مرآت القدس را، بعد از آنکه هفت سال فارسی می‌آموخت، تألیف نمود و آن را بسال ۱۶۰۲ میلادی (۱۰۱۱ هـ) در شهر اگرانجام رسانید و بیاری عبد الستار پسر قاسم لاهوری بیارسی درآورد. همین پدر گزایه کتاب دیگری بنام «وقایع حواریان دوازده گانه» فراهم آورد که بیاری همان عبد الستار لاهوری بیارسی نقل شد.

کتاب دیگری بفارسی بر همین منوال بنام «کتاب انتخاب دین الهی» در دستست که «پدر گابریل» «۲» نامی در ذکر بنیادهای آیین ترسایی و جستارهای اخلاقی و معنوی آن کیش در دوازده فصل نوشت (سده ۱۷ م- قرن یازدهم هـ). نصرانی دیگری با اسم «کاردینال بلارمن» «۳» (سده ۱۷) کتابی موسوم به «التعلیم المسیحی» در بیان «عقاید و عملیات دین عیسویان» تألیف نمود که در سده هجدهم بچند زبان و از آنجمله بفارسی ترجمه شد. ترجمه فارسی کتاب دیگری بنام «تعلیم المسیحی» یا «تعلیم عیسوی» در بیست و هشت فصل (سده ۱۷) در دستست از «ریشلیو» «۴» کشیش «لوسون» «۵». این کتاب

(۱)- Goa بندریست در کناره‌های خاوری هندوستان از متصرفات پیشین پرتغال.

(۲)- Pere Gabriel.

(۳)- Cardinal Bellarmin.

(۴)- Pere Richelieu.

(۵)- Lucon ناحیه‌یی در کشور فرانسه

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۷۷

در سال ۱۶۳۶ میلادی در شهر حلب بعربی ترجمه شد و گزارنده آن کشیشی بود بنام «پدر ژوست دوبوو» «۱» و دور نیست که همین عالم نصرانی ترجمه فارسی مذکور را ترتیب داده باشد «۲».

در سال ۱۰۶۶ هجری یکی از آباء یسوعی که ملازم «پدر گزایه» یاد شده بود کتابی در ردّ بر «مصقل صفا» تألیف سید احمد بن زین العابدین عاملی از عالمان سده یازدهم هجری نوشت و بدان عنوان «جواب بر کتاب مصقل صفا در تجلیه و تصفیه آئینه حق‌نما» داد «۳». کتاب مصقل صفا «۴» خود ردّیست بر کتاب آئینه حق‌نما که خلاصه‌یست از مرآت القدس پدر گزایه، و جواب گوینده آن در پاسخهای خویش لغزشهای سید احمد عاملی را معلول دسترس نداشتن باصل کتاب آئینه حق‌نما یعنی کتاب مرآت القدس دانسته است. این سید احمد عاملی کتاب دیگری هم در ردّ بر کیش ترسایی نوشت بنام «اللوامع الربانیة فی رد الشبهات النصرانیة» و از آن در پایان شرحی که بر «تجرید» خواجه نصیر الدین طوسی موسوم به «حظیره الانس» دارد، یاد کرده است. وی تفسیری هم بیارسی بر قرآن نوشت و «لطائف غیبی» نامید.

کشیشی نصرانی، از همعصران شاه سلطان حسین صفوی، که اسلام آورده و علی قلی نام یافته بود، کتابی فارسی در ردّ یهودیان و ترسایان نگاشت با اسم «سیف- المؤمنین فی قتال المشرکین» و در آن چند گونگیهای «سفر پیدایش» را در متنهای عبری و یونانی و لاتینی با دستبردهایی که در آنها شده است، نشان داد و گزارش بخشهایی از تورات و حکمت سلیمان را که بپندار او گواه درستی کیش شیعه و امامت علی بن ابی طالبست، بر آن افزود و ایرادهایی بر آنها وارد دانست «۵».

(۱) Pere Juste de Beauvais

(۲) - درباره این سه کتاب اخیر بنگرید به: ۱۴- ۹، p. ۱، t. ۱، E. Blochet, Catalogue des manuscrits persans,

(۳) - ایضا فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۱ ص ۱۴-۱۵.

(۴) - نسخه‌ی ازین کتاب در کتابخانه مجلس شورا است.

(۵) - نسخه‌ی ازین کتاب در کتابخانه دانشگاه تهران است. فهرست آن کتابخانه، ج ۳، ص ۵۸۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۷۸

۲- دانشهای عقلی

انحطاط علوم

مطالعه جستارهای گذشته ما را بر آن می‌دارد تا دوران صفوی را عهدی ناسازگار برای دانشهای عقلی، یعنی علم بمعنی مشهور آن، بدانیم. چنین هم بود و در آن عهد بدنبال سده‌های پیاپی که از نیمه راه تمدن اسلامی ایران آغاز شده بود، علم بقیه‌قرا می‌رفت و متفکران و عالمان ریاضی و طبیعی و پزشکی پیشین در کتم عدم ناپدید و اثرهای ارزنده آنان نایاب و نامفهوم می‌گردید. پی‌جویی دانش اندیشه آزاد می‌خواهد که در محیطهای آلوده بتعصب امکان آن بسیار اندک و ناچیز است. دورانی که درباره آن سخن می‌گویم عهد غلبه دسته‌ی از اهل سواد بود که بیشتر بدانشهای شرعی اشتغال می‌ورزیده و در کار خود چنانکه دیده‌ایم، کامیاب بوده‌اند اما آن دیگران که می‌بایست از رازهای طبیعت پرده بردارند چنان کامیاب بودند که حکم نایاب داشتند و براستی یا اصلاً نبودند و یا اگر بودند یادگیران و بیاد سپاران خستویی بودند که گفتار پیشینیان را چون پیام خداوند می‌پنداشتند و تصرفی را در آن جایز نمی‌دیدند و همگی همت را بر آن می‌گماشتند تا «سطوح» و «متون» برگزیده‌ی آثار گذشتگان را بیاد سپارند و با آموختن دوره‌ی از کلیات عنوان «جامع علوم» را بخود بندند.

اینان صفای علم را در درک کلیات و احکام مجردی می‌دیدند که بر سر اثبات یا رد آنها بحثها و جدلها براه اندازند بی آنکه از تنگنای حفظ بفرابخانی عالم تجربه و استقراء درآیند. دانش‌اندوزان و حکمت‌آموزان فرمانبرداری بودند که در برابر «فحول علما» ی پیشین سر انقیاد فرود می‌آوردند و از گفتارها و نوشته‌های آنان هرگز تخطی و تجاوز روا نمی‌داشتند.

بر بنیاد همین دانش‌اندوزی و حکمت‌آموزی در این عهد کتابهایی فراهم آمده است که بجز چندتای معدود، باقی بمنزله جمع آورده دانسته‌ها و نوشته‌های پیشینیان یا گزارش گفتارهای آنان و یا ترجمه‌ها و کوتاه شده اثرهای علمی گذشته بویژه در پزشکی و ستاره‌شناسی است و حتی از واپسین تازگیهای دانش هم که در

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۷۹

حوزه حمایت الغ بیک تیموری بدانها باز می‌خوریم، اثری در این عهد مشاهده نمی‌کنیم، و اگر تازگیهایی باشد در کتابهای نقل شده از زبان هندوستان که بدست هندوان یا مسلمانان هند پیاری درآمده است.

مطلب مهمی که در تاریخ علوم عهد صفوی قابل تأمل است سیر قهقرایی دانش است در آن دوران. بدین معنی که فعالیت‌های علمی، با همه نقصهایی که در آن دیده و بازگفته‌ام، مربوط با آغاز عهد صفوی، یعنی سده دهم و چندسالی از سده یازدهمست و عبارت دیگر آنچه از اثرهای علمی در دوره یاد شده می‌بینیم یا باز- مانده عهد تیموری و یا میراث تربیتی عالمان عهد مذکور بدانش طلبا نیست که سالهای شبابشان مصادف با آغاز دوران صفوی بود، و بعد از آنکه پیامدهای قیام سرخ کلاهان در محیط تفکر آشکار گشت، آثار انحطاط علمی هم در قلمرو حکومت صفوی محسوس گردید منتهی این سستی کار دانش را در ایران عهد صفوی، روایی آن در سایه تشویقهای پادشاهان گورکانی هند و دل نمودگیهای پادشاهان و بزرگان دولت عثمانی، تا حدی جبران می‌نمود،

ولی انحطاط عمومی علوم در کشورهای اسلامی آن روزگار بدرجه‌ی رسیده بود که اینگونه رواجهای نسبی دانش اثری در آن نمی‌یاریست داشت.

در چنین حالتی، شماره اثرهای علمی هم بنسبت با دوره طولانی که درباره آن مطالعه می‌کنیم می‌بایست کم و ناچیز باشد. چنین هم بود، و نه تنها این نقصان را در چندی بلکه در چونی هم می‌بینیم و اگر میزان تألیفهایی را که در آن روزگار در رشته‌های دانش شده بررسی کنیم باین نتیجه می‌رسیم که شماره عالمان علوم عقلی و کتابهایشان در سده دهم و نیمی از سده یازدهم، یعنی در نصف اول از دوران صفوی، بسیار بیشتر از نیمه ثانوی آنست زیرا چنانکه پیش ازین باجمال گفته‌ام در آن مدت آموزندگان دانشها که در پایان سده نهم می‌زیستند، و یا شاگردان بلا-فصلشان، زنده و سرگرم کار بودند، و بهمان نسبت که شماره آنان نقصان می‌یافت روایی کاردانش نیز کاستی می‌گرفت و از آن بدتر در گیرودار قیام شاه اسمعیل صفوی و پیروزیهای وی بازمانده عالمان ایران که بیشتر سنی بودند بسرزمینهای همسایه، بویژه آناتولی و هند می‌گریختند و در آنجاها بساط تعلیم می‌گسترند. بهمین

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۸۰

سبب است که می‌بینیم بیشتر مؤلفان و شارحان و حاشیه‌نویسان کتابهای علمی آن عهد، اگرچه غالباً از منشاء ایرانی بودند، در سرزمینهای هند و روم و یا آن سوی آمویه دریا می‌زیستند و همانجاها می‌ماندند و می‌مردند مثل عصام الدین اسفراینی شاگرد جامی که بسال ۹۴۳ در سمرقند درگذشت، و فاضل خنجی (فضل الله بن روز-بهان) که بقلمرو تسلط ازبکان رفت و پس از سال ۹۲۱ ه در بخارا بخاک سپرده شد، و مانند بسیاری دیگر که در روم و هند ماندند و مردند و نامشان را در صحیفه‌های آینده خواهیم آورد.

اما شاعیان که مقارن قیام سرخ کلاهان در ایران بودند، و سنیان شیعی شده آن روزگار، چنان از دانشها بی‌بهره بودند که ناگزیر برای رفع نیازهای شرعی، عالمان شیعی خارجی را از البحرین و الاحساء و شام و عراق بایران خواندند. این نیازمندی در حالی جریان داشت که مؤلفان شیعی از قاضی نور الله شوشتری صاحب مجالس المؤمنین گرفته تا میرزا محمد باقر خوانساری مؤلف روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات بیشتر عالمان سده نهم یا پیش از آن را بخود می‌بستند و مدعی بودند که آنان از راه «تقیه» تشیع خود را اظهار نمی‌نموده‌اند، ولی حقیقت امر از کردار صفویان در دعوت و بزرگداشت مبالغه‌آمیز عالمان غیرایرانی بایران آشکارست. کوشش این سلسله در استوار ساختن پایه‌های تشیع باحترام فراوان همه عالمان شرع کشید و این امر طبعاً موجب نیرومندی و مبارزه سنی آنان با فیلسوفان و اصحاب علوم عقلی دیگر شد.

نمونه‌های این رفتار را هم از آغاز عهد صفوی با دانشمندان می‌بینیم، مانند بدخویی عالمان شرع در قزوین پایتخت شاه تهماسب با سید حسین عقلی رستم‌داری مؤلف کتاب ریاض الابرار در موضوعات علوم، و این بدرفتاری چنان بر آن سید فاضل گران آمد که بخش بزرگی از مقدمه کتاب خود را بنکوهش آن قوم اختصاص داد و آنان را بنادانی و حرص و حسد و دیگر خویها و خصلتهای زشت موصوف دانست.

این ناسازگاری میان دو دسته از عالمان مذکور هرچه بیشتر از عمر دولت

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۸۱

صفوی گذشت بیشتر نیرو یافت و این خود مولود دو طبیعت کاملاً مباینی است که ذات علم در نظر این دو دسته از دانشوران دارد چنانکه حتی بهاء الدین عاملی که طعم دانشهای عقلی را چشیده و در بعضی از آنها تألیفهایی داشته است از تکرار همان مقولات عالمان شرع با فیلسوفان و پزشکان خودداری نمی‌کرد و می‌گفت «کلام ابن سینا نزد ما رواجی ندارد!» «۱».

حکیم بزرگ آن دوران، صدرای شیرازی (م ۱۰۵۰ ه)، با همه جلالت قدر مورد طعن و لعن عالمان شرع بود زیرا می‌پنداشتند که در بیشتر کتابهایش «کلمات غیرملائم با ظواهر شریعت» وجود دارد و بهمین سبب گروهی از فقیهان بکفر او فتوی دادند تا آنجا که

یکی از آنان درباره شرح ملا صدرا بر اصول کافی گفته است که بسیار شرحها بر کافی نوشته‌اند ولی نخستین کسی که شرح کفرآمیز بر آن نوشته صدر است؛ و درباره پسر او میرزا ابراهیم که بر مسلک پدر نرفت گفته‌اند که او مصداق «یخرج الحی من المیت» است (۲). و ملا صدرا خود در مقدمه بعضی از کتابها و از آنجمله در کتاب «الواردات القلییه» خود از نامهربانیهای معاصران از فقیه و مدرس و محدث و متقلد کارهای حکومتی، همگی گله می‌کند (۳).

فیلسوف نام‌آور قاضی سعید قمی (م ۱۱۰۳ ه) در دیباچه رساله خود بنام «الانوار القدسیه» از کسانی که بدروغ جای پیشوایان دین و راهبران مؤمنین را گرفته‌اند و با دانش و فرهنگ دشمنی می‌کنند و دیگران را بی‌دین و کافر می‌خوانند بیدی یاد می‌کند و نفرین و لعنت نثارشان می‌سازد.

در اثرهای فقیهان و محدثان معروف آن دوران بسا که بمخالفتهای آشکارشان

(۱) - موضوع بحث وجود زندگانی (حیات) و احساس یا عدم آنها در دندان بود و شیخ با استناد بحدیثهایی که از امامان نقل شده بود، اعتقاد داشت که دندان و مو و ناخن و شاخ «مما لا تحله الحیوه» است. پزشکی حاضر بود و گفت ابن سینا در قانون گفته است که دندان را حس و حیاست! شیخ در پاسخش آن گفت که در متن آورده‌ام. مشروح داستان را در طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۳۹ بیابید.

(۲) - روضات الجنات، ج ۴ ص ۱۲۱-۱۲۲.

(۳) - الواردات القلییه، تهران ۱۳۰۲ ص ۲۵۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۸۲

با دانشهای عقلی و با دانشمندان بازمی‌خوریم. قطب الدین محمد نیریزی (م در حدود سال ۱۱۷۳ ه) در کتاب «الحکمه العلویه» بر فیلسوفان طعنهای زده و اشعاری را که در نکوهش آنان سروده آورده است. وی خواندن کتابهای حکمی مانند اشارات و شفا و شرح تجرید و شرح مطالع را گمراه‌کننده دانست و اندیشه فلسفی را بی‌اساس شمرد و گفتار فیلسوفان را در رهایی آدمی از خطایی ثمر و بلکه بنیاد اشتباه و مبنای گمراهی پنداشته و گفته است:

و منطقهم لن یعصمن عن الخطا و لیس بمغنی بل اساس الخطیئه ... «۱» ملا- محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸ ه) که سخنان درشتش را درباره صوفیان و عارفان پیش ازین دیده‌ایم، در کتاب «الفوائد الدینیة فی الرد علی الحکماء و الصوفیه» فیلسوفان را نیز بباد انتقاد گرفته است. وی کتابی دیگر دارد بنام «حکمه العارفین» که آن نیز در رد فیلسوفانست، و او همانست که ملا محسن فیض را بسبب آنکه تمایلی بحکمت و عرفان داشت «شیخ مجوسی» می‌خواند (۲).

وی در قصیده «مونس ابرار» خویش که پیش ازین یاد کرده‌ام (۳)، کسانی را که از بو علی سینا و بهمنیار (۴) پیروی کرده و مقلد سقراط و پیرو بقراط گردیده و فلسفه آموخته‌اند مردمی باطل‌گوی و غافل از دین می‌داند و بعبارت دیگر همان می‌گوید که بسیار بیشتر از سخنوران و مؤلفان اسلامی سده پنجم و ششم هجری می‌گفتند و پیش ازین بتفصیل درباره مقالات آنان سخن گفته‌ام (۵).

بهرحال بیهوده‌ای محقق قمی در نکوهش فلسفه و فیلسوفان اینست:

جماعتی شده دور از در مدینه علم نموده پیروی بو علی و بهمنیار

(۱) - فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۴۳۱.

(۲) - روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۶. و درباره این شیخ محمد طاهر قمی بنگرید بهمان کتاب و همان جلد از ص ۱۴۳ ببعد و نیز بنگرید بامل الآمل، ج ۲، ص ۲۷۷، الذریعه، ج ۶، ص ۱۵۷، اعیان الشیعه، ج ۴۵، ص ۲۵۲ و جز آنها.

(۳) - همین جلد، ص ۲۱۳.

(۴) - بنگرید به همین کتاب، ج ۱، چاپ پنجم، ص ۳۱۸ - ۳۱۹.

(۵) - همین کتاب، ج ۲، ص ۲۷۴ - ۲۸۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۸۳ ز جهل گشته فلاطونی و ارسطویی فتاده دور ز راه ائمه اطهار

شده مقلد سقراط و پیرو بقراطز قول باقر و صادق نموده اند فرار

بزعم باطل ایشان که غافل از دیند کسی که فلسفه داند بود تمام عیار

بود تمام عیار آن کسی بنزد خدای که هست پیروی آل مصطفاش شعار

من استفاده علم از در مدینه کنم مرا بحکمت یونانیان نباشد کار

بود کتاب حدیث نبی اشاراتم شفای من شده قرآن خالق جبار

مرا شفا و اشارات مصطفی کافیست دگر مرا بافادات بو علیست چه کار

بیا و حکمت حق از در مدینه طلب مرو بسوی ملط «۱»، سوی فلسفه زنهار

حدیث اهل ملط غالبش غلط باشد بود صحیح حدیث ائمه اطهار

حذر نما ز نماز حکیم یونانی که همچو سحر و فسون دل شود از آن بیمار

نجات کن طلب از آل مصطفی ای دل بود نجات تو در دین احمد مختار شیخ الاسلام محمد باقر مجلسی در نسخه‌یی از تهذیب

الاحکام که از آن او بود نوشته که چون توجه مردم را بصوفیان بدعت گذار و حکیمان زندیق مشاهده کرد سعی در نشر آثار امامان

نمود تا خلق را از گمراهی برهاند «۲». وی در جواب کسی که ازو در باب حکمت و تصوف پرسشی کرده بود این عبارت را دارد:

«... اما مسئله اولی یعنی طریقه حکما و حقیقت بطلان آن را باید دانست که حق تعالی اگر مردم را در عقول خود مستقل می‌دانست

انبیا و رسل برای ایشان نمی‌فرستاد ... پس در امور بعقل خود مستقل بودن و قرآن و احادیث متواتره را بشبهات ضعیف حکما تأویل

کردن و دست از کتاب برداشتن عین خطاست ...» «۳».

با همه مخالفت و ستیزه‌جویی که در عهد صفوی با دانشمندان و فیلسوفان شد، توسن اندیشه ایرانی از رفتار بازنماند و در آن دوران

نه تنها بنام چند تن از

(۱) - ملاطیه. مقصود گوینده از «اهل ملط» اهل یونانست.

(۲) - مأخوذ از یادداشتهای آقای محمد تقی دانش‌پژوه در فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ۳، ۱۲۶۰.

(۳) - طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۵۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۸۴

حکمت‌شناسان مطلع باز می‌خوریم، بلکه بعض آنها را مانند صدر الدین ابراهیم شیرازی در صف مقدم حکیمان ایران می‌یابیم و

آن دیگران یا در تعلیم حکمت و درک متنهای فلسفی پیشین و نوشتن شرح و حاشیه بر آنها توانا بودند و یا تعلیم و فراگیری آن

متنها را همراه دانشهای دینی و ادبی بر خود الزام می‌کرده‌اند و ازین دسته اخیر هنوز هم گروهی در میان طالبان دانشهای قدیم دیده

می‌شوند، اگرچه کار آنان بفراگرفتن «متون» و «سطوح» و توقف در مطالب آنها، و بعبارت دیگر بنوعی از «شاگردی» منحصر و

مقصود باشد. علت عمده این امر آنست که حکمت، بعد از کوششهای متکلمان معتزلی و استادانی از فارابی تا پورسینا و شاگردان

و طرفدارانشان، خاصه نصیر الدین طوسی بنحو بسیار مطلوبی با اصول معتقدات اسلامی سازش یافت و با «کلام» معتزلیان و اشعریان

و شاعیان اسمعیلی و دوازده امامی بستگی حاصل نمود و بهمین سبب بسیاری از مباحث آن در آموختن فن کلام بکار رفت و

می‌رود، و مقدمه حکمت یعنی منطق هم بعنوان یکی از دانشهای ناگزیران در آموختن دانشهایی از قبیل کلام و اصول فقه و جدل و خلاف بمحل استفاده و تعلیم و تعلم درآمد، بنحوی که در میان حکمت‌شناسان عهد صفوی کسانی را مانند میرداماد و ملا محسن فیض و ملا- عبد الرزاق لاهیجی و همانند گانشان می‌یابیم که هم بکار دانشهای دینی اعم از تفسیر و حدیث و فقه و حتی تألیف کتابها در دعاها و ذکرها پرداخته و هم متوجه بحث در جستارهای گوناگون کلام و مباحثی از حکمت بوده‌اند که با کلام رابطه بسیار نزدیک دارد.

همین نزدیکی میان حکمت و پاره‌یی از دانشهای دینی، و نیز ایجاد تقارب و تقارن میان بعضی از پایه‌های اندیشه فلسفی با آیه‌ها و خبرها از راه تأویل و توجیه آنها، وسیله‌یی شد برای ادامه دادن سنت مکتبهای قدیم فلسفه و حکمت اسلامی در دوره‌یی که از هر حیث فاقد علت‌های مرجح برای بقای آن بود.

هنگام بحث درباره «حکمت، حکیمان و حکمت‌شناسان» که بزودی خواهد آمد، باز درباره وضع حکمت در این دوره و در دنبال این سخنان، بسبب اهمیت و اعتبار خاصی که داشت، باختصاص سخن خواهم گفت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۸۵

موضوعات علوم

در میان اثرهای پارسی و تازی دانشمندان این عهد چندبار بکتابهایی باز می‌خوریم که در بیان «موضوعات علوم» نوشته و در این راه از عالمان پیشین، که پیش ازینها یاد کرده‌ایم، تقلید نموده‌اند، اما اساسی‌ترین این کتابها بعربی و بیرون از ایران تألیف شده است.

مقارن با شروع این عهد شکر الله شروانی کتاب ریاض العلوم را برای سلطان بایزید خان ثانی (۸۸۶-۹۱۸ هـ) در نه باب بفارسی تألیف کرد، بدین شرح:

(۱) تصوف (۲) منطق (۳) هیئت (۴) نجوم (۵) حساب (۶) علم فراست (۷) علم شعر (۸) علم معما (۹) علم انشاء. «۱»

چند سالی بعد از تألیف کتاب یاد شده، کتاب دیگری هم بفارسی، ولی مشروحتر، نه ارزشمندتر از آن در ایران نوشته شد که نسخه‌یی از آن در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است و آن کتاب ریاض الابرار است اثر حسین عقیلی رستم‌داری از دانشمندان سده دهم هجری که بدعوی خود بیست سال در زادگاه خویش و جایهای دیگر در اندوختن دانش کوشید و دفترهای بسیار که فهرستی از آنها یاد کرده است، خواند و چندی در شیراز و مدتی در اصفهان بسربرد و سرانجام بقزوین که در آن روزگار پایتخت کشور بود، رفت و در آن شهر با گروهی از اهل علم بازخورد که از آنان بنیکی یاد نمی‌کند و بویژه شرحی دراز در نکوهش «علمای قزوین» یعنی عالمان شرعی آن شهر در این مقام آورده و آنان را بنادانی و جاهل و حرص و حسد و انواع نقایص و رذایل توصیف کرده است. وی بدنبال این سرگذشت گوید که در قزوین بخواهش بعضی از دوستان بتألیف کتاب ریاض الابرار دست یازید، در محرم سال ۹۷۹ هـ، اواخر عهد شاه تهماسب یکم (م ۹۸۴ هـ)، آنرا آغاز کرد و در ربیع الثانی همان سال پایان برد. این کتاب که بمنزله دائرة المعارف مشروحی از دانشهای مختلف متداول میان مسلمانان است، یک «فاتحه»، دوازده «روضه» و یک «خاتمه» دارد و هریک از اینها به بخشهای کوچکتری تقسیم می‌شود

(۱)- کشف الظنون، ج ۱، ستون ۹۳۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۸۶

که اسمهای آنها تغییر می‌یابد مثلاً بخشهای فاتحه «حدیقه» نام دارد و بخشهای روضه اول «مقاله» و بخشهای روضه دوم «مقصد» ...

رستمداری در نوشتن این کتاب از یک سوی متأثر است از سنت علمی که از عالمان پیشین و تألیفهای آنان بخاطر سپرده است، و از سویی دیگر بوضعی خاص و بمقتضای زمان تحت تأثیر عقاید عالمان شیعی و شاید تحصیلات مذهبی و اعتقادهای شخصی قرار دارد و بهمین سبب مقولات تازه‌یی در قلمرو «دانش» می‌آورد مثل این دعوی که نخستین امام شیعیان منشاء همه دانشهاست و شرحی طولانی در اثبات این دعوی؛ و وارد کردن تفسیر خطبه شقشقیه در کتابی که خاص موضوعات علوم است (فاتحه ریاض الابرار)؛ و یا بحث در حدیث روایت شده از پیامبر اسلام در اینکه امت او بهفتاد و سه فرقه منقسم می‌شوند که یکی از آنها یعنی فرقه دوازده امامی «فرقه ناجیه» است و آنهای دیگر گمراه، و بحث در اثبات گمراهی آنها؛ یا بحث در بعضی از نامهای خداوند و خواص آنها، و خواص سوره‌ها و آیتهای قرآن و حرفهای الفبا؛ و یا بیان مقالات «جاماسب نامه که متعلق بحالات حضرت رسالت پناه و شاه حقایق- آگاه و جناب صاحب الزمان است و کیفیت ظهور آن حضرت و دجال بیکبار و خرابی جهان ...». اما از میان دانشها، رستمداری تنها بذکر دانشهای واقعی و شعبه‌های آنها اکتفا نکرده بلکه «علوم غریبه» یعنی اندیشه‌های خرافی قدیم را هم که بعنوان «علم» در تمدن اسلامی باقی مانده و در کتاب‌های مربوط بموضوعات علوم گنجانده شده، در این کتاب آورده و در کنار دانشهایی مثل کائنات جوّ و کیمیا قرار داده است چنانکه در روضه نهم از خرافه‌هایی مانند جفر و تسخیرات و عزایم و طلسمات و نیرنجات و مغیبات و سیمیا و ریمیا بعنوان «علم» سخن گفته است. این نکته را هم باید بدانیم که در این کتاب بعضی از مباحث‌های علم کلام وارد شده مثل اثبات حقانیت شیعه امامیه و اثبات واجب و اثبات صفات سلویه ...- بیان همه بخشها و فصلها و موضوعهای گوناگون دانشها که در این کتاب شناسانده شده سخن ما را بدرازا می‌کشاند و اگر خواننده بخواهد در این باب بیشتر آگاهی یابد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۸۷

باید باصل آن مراجعه کند «۱».

دیگر از ینگونه کتابها «رسالة الاعضالات فی فنون العلوم و الصناعات» است از میر محمد باقر داماد استرآبادی (م ۱۰۴۱ ه) که موضوع آن از نامش پدیدار است.

دیگر «رساله صناعیه» تألیف میر ابو القاسم فندرسکی استرآبادی (م ۱۰۵۰ ه) که در آن از دانشهای گوناگون یاد شده است. این کتاب بهمراه اخلاق ناصری بسال ۱۲۶۷ ه ق در بمبئی و بار دیگر بسال ۱۳۱۷ شمسی در تهران چاپ شد.

کتاب دیگر از ین مقوله «فهرست العلوم» است از ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه) در شرح انواع و اصناف دانشها، و کتاب دیگر «انموذج العلوم» از محقق شروانی میرزا محمد بن حسن (م ۱۰۹۹ ه).

بهترین کتابها در موضوعات علوم که در عهد مورد مطالعه ما تدوین شده آنهاست که در خارج از ایران فراهم آمده است و این حکم البته با سیر انحطاطی دانشها که در ایران جریان داشته، سازگار است. سبب مبادرت بذکر این کتابها در اینجا اهمیتی است که آنها در تحقیق دانشهای تمدن اسلامی و در شناخت کتابهای معتبر تازی و پارسی و ترکی از رشته‌های مختلف دانش و ادب دارند. از قدیمترین آنها کتاب مشهور «مفتاح السعادة و مصباح السیادة» است عبری که در این کتاب بارها بنام آن اشاره کرده‌ام و از جمله بهترین و کاملترین کتابها در موضوعات علومست «۲». مؤلف آن احمد ابن مصطفی معروف به «طاش کبری‌زاده» (طاشکو- پروزاده) «۳» مرده بسال ۹۶۸ ه است. وی در کتاب خود از یکصد و پنجاه رشته از

(۱)- و بنگرید به: Supplement of the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British

Museum by Charles Rieu. London, ۱۸۹۵, P. ۱۰۳-۱۰۵

(۲)- چاپی خوب بر کاغذی بسیار بد و پوسیده از ین کتاب مشروح و جامع در حیدرآباد دکن شده است.

(۳)- «طاشکوپرو» نام محلی است نزدیک «قسطمونی» در آسیای صغیر. این نام

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۸۸

رشته‌های گوناگون دانش پندار عالمان تمدن اسلامی، سخن گفته است، و پسرش کمال الدین محمد (م ۱۰۳۲ هـ) اثر پدرش را با افزودن دانشهای دیگری که شماره آنها به پانصد رسیده، بترکی ترجمه کرد «۱» و آن با عنوان «موضوعات العلوم» بسال ۱۳۱۳ هـ ق در استانبول طبع شده است «۲». طاش کبری زاده در ذکر هریک از فنون شرح جامعی در تعریف و تاریخچه آن و سپس کتابهای اساسی و محل مراجعه را که در آن فن از آغاز تا بعهد او تألیف شده با اشاره مختصر و سودمندی درباره مؤلف آن آورده است. آنچه طاش کبری زاده درباره تقسیم علوم نوشته جامعترین و بهترین تقسیمی است که در تاریخ تمدن اسلامی تا زمان وی شد. بخشهای مفتاح- السعادة بدین طریق تنظیم یافته است: ۱) مقدمه درباره برتری دانش و آموزش (تعلیم) و آموختگاری (تعلم) و شرطهای هریک ۲) دوحه اول علوم خطیه ۳) دوحه دوم علوم متعلق بالفاظ با ذکر کتابهایی که در این باب تألیف شده و اشاری بسرگذشت مصنفان آنها و شاعران و عروضیان و مترسلان و لغویان و نحویان و قاریان، علم تاریخ و مورخان و سرگذشتهایشان و ذکر از کتابهای مشهور در تاریخ ۴) دوحه سوم علم منطق و علم آداب درس و علمهای جدل و خلاف و نام مؤلفان آنها ۵) دوحه چهارم علوم حکمی و علم کلام و مقالات فرقه‌ها و دانش پزشکی و

به خاندان معتبری از عالمان هم که از آن دیار برخاسته‌اند، با جزء ترکیبی «زاده» برای بیان نسبت داده و در موقع تحریر بخط عربی «طاش کبری زاده» خوانده شده است. پدر طاش کبری زاده یعنی مصطفی پسر خلیل الدین (۸۵۷-۹۳۵ هـ) فقیهی مشهور و آموزگار سلطان سلیم اول بوده است. کتاب دیگر طاش کبری زاده را بنام «شقائق» دانشمند آلمانی «رشر» (Rescher) بآلمانی ترجمه کرده است. چاپ استانبول ۱۹۲۷ میلادی.

(۱)- کشف الظنون ج ۲، ستون ۱۷۶۲.

(۲)-

Aldo Mieli, La Science Arabe, Leiden ۱۹۳۹, P. ۲۷۴

آنچه درباره «طاشکوپرو» و «طاش کبری زاده» نوشته‌ام نیز مأخوذ است از مأخذ فوق؛ و نیز بنگرید بمقدمه کشف الظنون، چاپ استانبول، ۱۹۴۱ میلادی بقلم محمد شریف الدین یالتقیا.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۸۹

فَنّ کشاورزی و جز آن با نام کتابهایی که در این راهها تألیف شده با ترجمه حال نویسندگان آنها ۶) دوحه پنجم حکمت عملی مانند علم الاخلاق و تدبیر منزل، و دانشهای دینی مثل قرائت و تفسیر و حدیث و فقه با ذکر عالمان مشهور و اثرهایشان. ۷) دوحه ششم در «علوم الباطن».

کتاب معتبر دیگری، باز در قلمرو امپراطوری عثمانی، نوشته شده است بنام «کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون» تألیف مصطفی بن عبد الله ملقب به «کاتب چلبی» و مشهور به «حاجی خلیفه» (۱۰۱۷-۱۰۶۸ هـ). علت شهرت او به «خلیفه» معاونتش بود در یکی از اداره‌های ارتشی عثمانی. وی مؤلفی پرکار بود و شماره اثر- هایش به بیست و دو کتاب رسید و از آن میان کشف الظنون بمنزله دائرة المعارف بزرگی برای شناخت کتابها و انواع دانشهایست که میان مسلمانان رواج داشته است و حاجی خلیفه نام آن دانشها را با نام کتابها درآمیخته و بترتیب الفبائی در جای خود آورده و با توضیح کافی شناسانده و کتابهای مشهور مربوط بهر دانش را در پایان توضیح معرفی نموده است. این کتاب چندبار طبع و یکبار بلاتینی و بار دیگر بفرانسوی ترجمه شد. بر کشف الظنون چند ذیل نوشته‌اند که از همه مهمتر ایضاح- المکنون تألیف اسمعیل پاشا (م ۱۳۳۹ هـ ق) است. این کتاب در دو مجلد بسالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۷ در استانبول طبع رسید. حاجی خلیفه نام و توضیح نزدیک به سیصد علم و فن و ۱۵۰۰۰ کتاب و دیوان تازی

و پارسی و ترکی و ۹۵۰۰ مؤلف را در کتاب خود آورده است «۱».

منطق

فعالیتی که عالمان این عهد طولانی در شرح یا حاشیه‌نویسی بر کتابهای منطقی و یا تألیف و تدوین کتابهای تازه در این باب داشته‌اند، حتی نسبت بدوره مقدم، که از یک قرن تجاوز نمی‌کرد، بسیار

(۱) - درباره کاتب چلبی و کشف الظنون او رجوع شود بمقدمه کشف الظنون چاپ استانبول بقلم محمد شرف الدین یالتقیا، ص ۱۰-۱۱ و نیز به: Aldo Mieli, La Science Arabe, P. ۲۷۴-۲۷۵ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۹۰

کمتر است و کسانی هم که اثری در منطق دارند بیشتر در سده دهم هجری زندگی می‌کرده و تربیت شده عالمان قرن نهم بوده‌اند و این حکم همچنانکه گفته‌ایم، و باز هم خواهیم دید، در بیشتر دانشهای عقلی دیگر نیز صادق است. اما این نکته مانع از آموختگاری دانش منطق در شمار درسهای متداول زمان نبود، چه همچنانکه پیش ازین گفتیم این علم بمنزله پایه در دانشهای دیگر شرعی و حکمی مانند آداب البحث و اصول و کلام و جدل و خلاف و حکمت نظری و عملی بود و بنابراین آموختن آن با دیگر «مقدمات» آغاز می‌شده است.

گروهی از تربیت شدگان اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم که زمانشان مصادف با نخستین سده پادشاهی صفویان بود، شرحها و حاشیه‌هایی بر کتابهای منطقی قدما داشته و در حقیقت کار استادان خود را در این راه دنبال می‌کرده‌اند.

از جمله این کتابها یکی «شمسیه» از کتابهای معروف نجم الدین دیران (م ۶۷۵ ه) «۱» است که چنانکه می‌دانیم از سده هشتم هجری بعد چندین شرح بر آن نوشته شد و در قرن نهم تا اوایل عهد صفوی، هنوز نگارش شرحهایی بر این کتاب در روم و ایران ادامه داشت مانند شرح قاضی میر حسین میبدی (م ۹۱۰ ه) و دو حاشیه از شجاع الدین الیاس رومی (م ۹۲۹ ه) و حاشیه شیخ محمد بدخشی (م ۹۲۲ ه) و حاشیه ملا عبد العلی بن محمد بیرجندی (م ۹۳۲ ه) و غیره «۲».

آداب البحث قاضی عضد الدین ایجی «۳» هم از جمله همینگونه کتابهاست که بازماندگان منطقیان قرن نهم درباره آن سرگرم کار بوده‌اند از آنجمله قاضی میر- حسین میبدی و محیی الدین محمد بن محمد بردعی (م ۹۲۷ ه) و عصام الدین ابراهیم بن

(۱) - همین کتاب، ج ۳، ص ۲۴۲-۲۴۳.

(۲) - کشف الظنون، ستونهای ۱۰۶۳-۱۰۶۴.

(۳) - همین کتاب، ج ۳، ص ۲۴۳. درباره علم آداب البحث بنگرید به کشف الظنون ستون ۳۸، و همین کتاب، ج ۳، ص ۲۴۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۹۱

محمد اسفراینی (م ۹۴۳ ه در سمرقند) و شرح ملا عبد العلی بیرجندی «۱».

آداب البحث دیگری داریم از شمس الدین محمد بن اشرف حسینی سمرقندی صاحب کتاب صحائف و کتاب القسطاس (م در حدود سال ۶۰۰ ه) «۲» که باز در اوایل این عهد چند شرح و حاشیه، بیشتر در خارج از ایران، بر آن نوشته شده مثل حاشیه عماد الدین یحیی بن احمد کاشی از دانشمندان سده دهم هجری بر شرح کمال الدین مسعود شروانی رومی از عالمان قرن نهم. حاشیه عماد الدین کاشی را به علت اشکال و دقت معنی حاشیه سوداء می‌نامند و بهمین سبب تعلیقاتی بر آن نوشته شده مثل تعلیقه شجاع الدین الیاس رومی مذکور، و تعلیقه دیگری از پسر همین شجاع الدین موسوم به لطف الله، و تعلیقه شیخ رمضان بهشتی رومی (م ۹۷۹ ه)، حاشیه معروف دیگر بر شرح کمال الدین مسعود از عصام الدین اسفراینی مذکور است که از کتابهای دقیق در این مورد

شناخته شده است «۳».

در شمار همینگونه کتابهای معتبر درسی منطق است کتاب «تهذیب المنطق و الکلام» از علامه سعد الدین تفتازانی (م ۷۹۲ هـ) «۴» که مهمترین شرح آن را بر قسمت منطق علامه جلال الدین دوانی (م ۹۰۸ هـ) «۵» نگاشت. بر این شرح بسبب اهمیتی که یافت چند حاشیه نوشته شد و از آنجمله حاشیه میر ابو الفتح سعیدی (م ۹۵۰ هـ) و حاشیه محمد بن صلاح لاری (م ۹۸۰ هـ) و حاشیه سید حسین حسینی خلخالی (م ۱۰۱۴ یا ۱۰۳۰ هـ) و شرح احمد قزوینی (م ۹۵۳ هـ) که آن را در شهر دمشق تألیف کرد، و حاشیه سید میرزا ابو الفتح (م ۹۷۷ هـ) از اعقاب میر سید شریف گرگانی. - دیگر از شرحهای مشهور تهذیب المنطق شرح مرشد بن امام شیرازی است که آنرا بنام سلطان

(۱) - ایضا کشف الظنون، ستون ۴۱.

(۲) - همین کتاب، ج ۳، ص ۲۴۶.

(۳) - کشف الظنون، ستونهای ۳۹ - ۴۰.

(۴) - همین کتاب، ج ۳، ص ۲۴۵ - ۲۴۶.

(۵) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۹۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۹۲

بایزید ثانی (م ۹۱۸ هـ) نوشت و دیگر شرح عبید الله بن فضل الله خبیسی «۱».

از جمله کتابهای منطق که در شمار «مقدمات» دانشهای قدیم آموخته می شده کتاب «کبری» است بفارسی از میر سید شریف گرگانی (م ۸۱۶ هـ) که عصام الدین اسفراینی شرحی فارسی بر آن نوشته است. کتاب کبری بعّلت آنکه از کتابهای درسی است چندین بار چاپ شده است.

کتابهای دیگری هم بوسیله فاضلان ایرانی این عهد در منطق نوشته شده است مانند آداب مناظره فخر الدین محمد بن حسین حسینی استرآبادی از عالمان سده دهم شاگرد غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی (م ۹۴۸ هـ) و «تعلیق در مبادی قیاسات» بفارسی از قوام الدین رازی از دانشمندان سده یازدهم هجری و نظایر اینها که آثار اساسی مهمی در این علم نیستند.

حکمت، حکیمان و حکمت‌شناسان

کتابات

دنبال سخنانی که پیش ازین درباره وضع عمومی دانشها و از آن جمله حکمت گفته شد، بیان چند نکته دیگر در اینجا بایسته است: (۱) نخست آنکه در این عهد دو مرکز اصلی برای آموختن حکمت و طبعا پدید آوردن اثرهایی در این زمینه داریم: شیراز و اصفهان، و همین دو مرکز اصلی هستند که در دوران بعد به مرکزهای جدیدی مانند مشهد و تهران مایه داده‌اند.

شیراز در پایان قرن نهم و آغاز سده دهم در پرتو وجود ملا جلال دوانی (م ۹۰۸ هـ) و حوزه مهم تدریس او و بسبب تربیت شاگردان مشهوری که زیردست خود داشت، و نیز بر اثر کوششهای امیر صدر الدین محمد بن ابراهیم دشتکی شیرازی (کشته در سال ۹۰۳ هـ) در نشر علوم و تربیت طالبان علم حکمت و کلام، و همچنین باوجود عالمان و ادیبان دیگر اهمیت و ارزشی را که از اوان حمله مغول کسب

(۱) - درباره همه این شرحها و حاشیه‌ها بنگرید بکشف الظنون، ستون ۵۱۶ - ۵۱۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۹۳

کرده بود، همچنان ادامه می‌داد، و چون نوبت تعلیم به امیر غیاث الدین منصور پسر صدر الدین محمد مذکور رسید بر میزان این اهمیت فلسفی بسی افزوده شد. این ارج و مقام علمی و ادبی شیراز مدتها بعد و حتی در عهد سلطنت قاجاریان باقی بود و در این میان با ظهور صدر المتألهین صدرای شیرازی، و استقرار حوزه تعلیمش در شیراز، این اهمیت بمرتبہ اعلای خود رسید.

اگر عمر پایتختی قزوین بدرآزا می‌کشید، شاید آن شهر هم می‌توانست بزودی جانشین تبریز شود که بعد از سقوط پادشاهی بایندری مقام علمی و ادبی خود را از دست داده بود، و در دوران کشورگشائی شاه اسمعیل هم فرصتی برای رشد علمی آن فراهم نیامد. اما شاه تهماسب که تخت پادشاهی را از تبریز به قزوین آورده بود، ترجیح می‌داد که در گاهش را بوجود عالمان مذهبی امامیه اثنی عشریه بیاراید و حتی آنان را از بلاد عرب بسرزمین «عجم» بکوچاند، و امیر غیاث الدین منصور هم که چندی منصب صدارت او داشت نتوانست در محیطی که پادشاه متعبد صفوی بهمدستی عالمان شرعی پدید آورده بود، تاب اقامت بیاورد و ناگزیر بشیراز بازگشت و بر مسند تعلیم پدر تکیه زد و همت بتربیت شاگردان و تألیف کتابهای مشهورش گماشت.

اما اصفهان، با علاقه شاه عباس یکم بجلب عالمان بزرگ بزودی مرکزی اساسی از دانشهای معقول و منقول شد و از همان دوران استادان بزرگی مانند میر محمد باقر داماد و شیخ بهاء الدین عاملی با شاگردانی که در خدمت داشتند در آنجا گردآمدند. در این زمان بود که مکتب جدیدی از حکمت که می‌توان آن را مکتب فلسفی اصفهان نامید، پی‌ریزی شد و بزودی چنان اعتبار یافت که طالبان علوم حکمی را از دورونزدیک بسوی خود کشید و حتی با انقراض دولت صفوی و انقلابهایی که بعد از آن رخ داد، همچنان بقوت خود باقی ماند چنانکه وقتی حاجی محمد حسین خان مروی مدرسه مروی را در تهران بنا کرد، برای تدریس حکمت در آن مدرسه دست توسل بدامان حکمت‌شناسان اصفهان دراز کرد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۹۴

۲) نکته دیگری که باید در اینجا بیاد آوریم آنست که اشتغال بدانشهای معقول خاصه منطق و حکمت در این دوره بتدریج چنان رایج شد که حتی بیشتر عالمان دین هم بدانها پرداختند، و اگرچه بعضی از علمای قشری، چنانکه دیدیم، سخت با این امر مخالف بودند و گاه هم کار این مخالفت را بازار می‌کشانیدند، لیکن حاجتی که بفراگرفتن بخشی از دانشهای معقول برای آسانی کار در آموختگاری دانشهای منقول احساس می‌شد گروه بزرگی را از آنان بتحصيل حکمت خاصه حکمت مشاء وادار می‌کرد و بدین سبب در شرح حال بسیاری از عالمان معروف در دانشهای دینی می‌بینیم که در حکمت و کلام دست داشته و گاه بتألیف کتاب یا نوشتن شرح و حاشیه در این دانشها می‌پرداخته‌اند، و پیداست که اگر بخواهیم همه آنان را در صف حکیمان یا مدرسان حکمت درآوریم هم خلاف شهرت آنان در فن اختصاصی که داشته‌اند عمل کرده‌ایم و هم کار ما در مطالعه وضع حکمت و حکیمان این عهد سخت بدرآزا و بتعبیر پیشینیان بتطویل لاطائل خواهد کشید.

۳) و امّا آنان که اختصاصاً بحکمت می‌پرداخته‌اند یا بزرگانی هستند که بمقامات بلند رسیده و شایسته آن شده‌اند که عنوان «حکیم» یابند، و این گروه در این دوره بسیار نادرند. دسته دیگر که شماره آنان بسیارست، کسانی بودند که در راه شناخت حکمت و کتابهای اساسی که از عهد فارابی ببعده در ابواب گوناگون فلسفه و کلام نوشته شده بود، با ژرف‌نگری می‌آموختند و سپس بآموزش آنها و گاه نوشتن کتابها و رساله‌هایی در همان زمینه‌ها و محدود بهمان حدود می‌پرداختند، اما در نوآوری و بنای مکتب جدید ناتوان بودند. در این مختصر بدینگونه استادان، که البته مردمی دانشمند و بزرگوار بوده‌اند، عنوان «حکمت‌شناس» داده‌ام نه حکیم، و پیداست که می‌توان آنان را مدرّسان و مؤلفان حکمت هم خواند.

۴) نکته دیگر آنکه همه حکیمان و حکمت‌شناسان این دوره در یک راه نمی‌رفته

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۹۵

اند. بعضی متمایل باشراق و برخی متوجه بحکمت مشاء و پاره‌یی مجذوب عرفان بوده‌اند و در بحثهای خود از آنها دفاع می‌کرده‌اند. اما برخی دیگر بدنال همه اینها می‌رفتند برای آنکه آنها را خوب بشناسند و در مجلسهای درس نیاز شاگردان خود را برآورند. بنابراین نمی‌توان درباره غلبه هیچیک از مکتبهای فکری در این دوره حکم قاطعی کرد. فقط این نکته را باید یاد داشت که با تعلیمات میر غیاث الدین دشتکی و میر داماد استرآبادی و با ظهور ملا صدرا شیرازی در این دوره تمایل خاصی بمکتب اشراقی و عرفانی حاصل شد و آن تمایل در میان دسته‌یی از حکیمان و حکمت شناسان تا روزگار ما باقی ماند. ولی این تمایل بمکتب اشراقیان بهیچروی مانع از ادامه عمقی طریقه مشائیان و قرار داشتن آن در بنیان و اساس سیستم فلسفی آن روزگار نبود، بلکه این دو شیوه تفکر که تا اواخر قرن نهم دوشادوش یکدیگر سیر می‌کردند در سده‌های دهم و یازدهم بهم نزدیک شدند و بنحو متقابلی یکدیگر را تهذیب و تکمیل کردند و ازین راه مکتب خاصی، بدانگونه که در اثرهای حکیمان عهد صفوی می‌یابیم بوجود آمد. در این مکتب حکمت اثباتی و ذوقی و الهی و مقالات عارفان و مبانی اعتقادات مذهبی دوازده امامیان باهم درآمیختند و بصورت واحدی درآمدند بنحوی که هرچند بتهنایی هیچیک از آنها نیست ولی همه آنها را دربردارد. در این مکتب نوچنانکه خواهیم دید مسائلی از قبیل وحدت و اصالت وجود و حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول و مانند اینها یا بتازگی مطرح شد و یا بصورت کامل شده‌یی در آمد و بویژه دین و فلسفه بعد از قرن‌ها کشاکش باهم جانب صلح و آمیزش گرفتند.

۵) در حقیقت باید گفت علت اصلی و غائی توسعه دامنه حکمت در عهد صفوی و بعد از آن در میان شیعیان ایران، حاجت آنان بود بوفق دادن میان میراثی که از گفتارها و سنتها و پندارهای مذهبی خود داشتند، با شیوه اثباتی حکیمان، و عبارت دیگر ایجاد پیوند دائم میان «اعتقاد» و «اثبات» و بدست آوردن مقیاسهایی عقلی برای این پیوند یگانگی و وحدت. پس آنچه در مبنای این نحوه جدید

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۹۶

از تفکر قرار می‌گیرد اعتقاد مذهبی است نه کنجکاوی فلسفی؛ و منجر شدن بحثهای حکیمان و متکلمان زمان بیعضی از نتایج جدید، در این مورد همانست که در مکتب فکری معتزله و اشاعره بود. یعنی بهمان نحو که معتزلیان و اشعریان بدنال پی - جوئیهای متکلمان خود در حکمت مشاء باندیشه‌های حکمی جدیدی می‌رسیدند، متفکران شیعی مذهب قرن دهم و یازدهم ایران هم که در مبنا و اساس عالمانی مذهبی بودند، در جست‌وجوی دلایل اثباتی و با اتکاء بر شیوه استدلالیان برای اثبات مبانی اعتقادی و میراثهای مذهبی خود با آنچه از مشائیان و اشراقیان بدانان رسیده بود بنتایج تازه‌یی بدان نحو که در کتابهای اساسی میر محمد باقر داماد و ملا صدرا و قاضی سعید قمی و فیض کاشانی می‌بینیم، دست یافتند؛ و این سر اصلی ظهور و توسعه مکتبی جدید از حکمت است در عصری که مطلقاً مساعد باحوال علوم عقلی نبود و نه تنها در ترقی انواع دانشها سهمی نداشت بلکه در حفظ و نگاهداشت میراث علمی گذشتگان نیز قدمی برنداشت.

۶) اما دو امر باعث شد که در این مجلد بیشتر از دیگر جلدهای این کتاب بمبحث حکمت پردازم: نخست آنکه در تاریخهای ادبی که برای این عهد نوشته‌اند غالباً بی‌آنکه مطالعه‌یی در این زمینه کرده باشند آنرا دورانی خالی از بزرگان متفکر جلوه داده‌اند و چنین نیست. دوم آنکه ادبیات قرنهای ۱۰-۱۳ تحت تأثیر همان سلسله از مبانی فکری قرار دارد که درباره حکمت گفته‌ایم، و ای بسا غزل و قصیده و مثنوی و رباعی که سرچشمه مضامین آنها را باید در این شیوه از تفکر یافت و نتیجه و ثمره تحصیلات و مطالعات گویندگانشان در زمینه‌های چندگانه فکر که برشمرده‌ایم، دانست.

بیشتر شاعران این عهد مردمی درس خوانده و حکمت شعار و عارف مشرب بوده‌اند، همچنانکه تقریباً همه حکیمان و حکمت‌شناسان این دوران شاعر بوده و آثاری از خود در این راه باقی گذارده و گاه مانند میرزا علی رضای تجلی و ملا محسن فیض و ملا عبد الززاق فیاض و ملا هادی سبزواری دیوانهای بزرگ شعر از خود بیادگار گذارده -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۹۷

اند، چنانکه در صحیفه‌های آینده اشاره خواهم کرد. پس شایسته است که با این همه اهمیت که حکمت و تحصیلات فلسفی در تربیت اندیشه‌های این عهد دارد، در این جستار اندکی مشروح‌تر از پیش سخن گفته شود.

قاضی میبدی

در آغاز این عهد، و در گیرودار نهضت سرخ کلاهان، یکی از حکمت‌شناسان و عالمان مشهور که در دوره پیشین زیر دست ملا جلال دوانی تربیت شده بود، یعنی قاضی کمال الدین میر حسین بن معین الدین حسینی میبدی متخلص به «منطقی» (۱)، چنانکه پیش ازین دیده‌ایم بسال ۹۱۰ هـ «۲» بعلت سنی بودن بفرمان بنیان‌گذار دولت صفوی بقتل رسید. وی حکیمی مشائی بود ولی مانند استاد خود و بسی دیگر از متفکران عهد در شعر مذاق عرفانی داشت و ازو چندین اثر پارسی و تازی در منطق و حکمت و کلام و ادب بازمانده

(۱) - درباره او رجوع شود به:

* همین کتاب، ج ۴، ص ۱۰۰-۱۰۱ و ۱۱۵.

* حبیب السیر، چاپ تهران کتابخانه خیام، ج ۴، ص ۶۰۷.

* روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، چاپ قم، ج ۳ ص ۲۳۵ ببعد.

* احسن التواریخ روملو، تهران، ص ۸۲.

* طرائق الحقائق، الحاج محمد معصوم شیرازی، تهران ۱۳۱۶-۱۳۱۹ هـ ق، ج ۳، ص ۵۳. تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۱ ۲۹۷

قاضی میبدی ص : ۲۹۷

* تحفه سامی، تهران، ۱۳۱۴، ص ۴۸.

* تذکره نصرآبادی، چاپ ارمغان، ص ۵۱۲-۵۱۳.

* ریحانه الادب، ذیل نام صاحب ترجمه.

* الذریعه، ج ۵ ص ۲۵ و ج ۶ ص ۳۳ و موردهای دیگر.

* آتشکده یزدان، آیتی، ص ۳۳۲.

* فهرست کتابخانه تهران، ج ۲، ع متزوی، ص ۱۲۱-۱۲۴.

* کشف الظنون، حاجی خلیفه، چاپ استنبول. ستون ۵۳۳ و جایهای دیگر.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱، ص ۸۳-۸۴.

(۲) - این تاریخ را ۹۰۹ و ۹۱۱ هم نوشته‌اند. گویا ۹۱۰ درست‌تر باشد. پیش ازین یک بار سال ۹۱۱ ذکر کرده‌ام. بنگرید بهمین

کتاب ج ۳ ص ۲۵۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۲۹۸

است. از همه آنها مهمتر شرح هدایه الحکمه اثر الدین ابهری (م ۶۶۳ هـ) «۱» است بتازی که هم از اوان تألیف در شمار کتابهای رایج درسی حکمت درآمد و بر آن حاشیه‌ها نوشته‌اند که از آنهاست حاشیه سید امیر فخر الدین حسینی که بسال ۹۲۸ ترتیب یافت. شرح هدایه میبدی یکبار جداگانه بچاپ سنگی و بار دیگر در حاشیه نهج البلاغه میرزا باقر نواب در تهران طبع شد. - کتاب دیگر او شرح طوابع الانوار قاضی بیضاوی (م ۶۸۵ هـ) «۲» است بعربی. طوابع کتابی مختصر در کلام است. - دیگر شرح کافیه ابن حاجب. -

دیگر حاشیه آداب البحث و شرح شمسیه که پیش ازین یاد کردیم. این شرح اخیر در حاشیه کتاب میزان الانتظام بسال ۱۳۲۷ ه ق در استانبول چاپ شد. - دیگر حاشیه بر تحریر اقلیدس خواجه نصیر الدین طوسی.

- دیگر شرح دیوان علی بن ابی طالب بفارسی. - دیگر «جام گیتی‌نما» بفارسی که خلاصه‌یست در حکمت الهی بلحن عرفانی که در یک «فاتحه» و سی «مقصد» و یک «خاتمه» ترتیب یافته و از کتابهای سودمند در باب خود، و نیز از نخستین نشانه‌های تقارب حکمت و عرفان در آغاز این دوره است. ترجمه‌ی عربی از این کتاب همراه با ترجمه لاتینی آن بر دست «آبراهام اکشلن سیس» (۳) بسال ۱۶۴۱ میلادی در پاریس بطبع رسید. - دیگر از کارهای قاضی میبدی شرح اوست بر حکم العین نجم الدین دبیران (م ۶۷۵ ه) - قاضی میر حسین شعر می‌سروده و منطقی تخلص می‌کرده. نصر - آبادی درباره او گفته است که در لغز و معما دست داشته و ازو چند معما نقل کرده که یکی از آنها اینست باسم «علی»:

جمعی که بخاک راه یکسان نشوند در روی زمین امیر و سلطان نشوند

با جمع اعالی چو نشینی منگر آنها که انیس زیردستان نشوند مقصود آنست که: در کلمه «اعالی» الف‌ها را که بزیردست خود یعنی بعد از خود

(۱) - همین کتاب ج ۳ ص ۲۴۷ و ۲۵۴ - ۲۵۵.

(۲) - همین کتاب ج ۳ ص ۲۱۸.

(۳) - Abraham Ecchellensis

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۲۹۹

نمی‌چسبند در نظر مگیر. در این صورت از «اعالی» علی می‌ماند. سام میرزا این مطلع را ازو ذکر میکند:

دگر شب آمد و من مبتلای هجرانم کجا روم چه کنم؟ چاره‌ی نمی‌دانم!

غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی «۱»

اواخر ایام جلال الدین دوانی در شیراز مصادف بود با دوران جوانی دانشمند و حکیم که یکی از معارضان بزرگ علّامه دوانی و نویسنده ردهایی بر اوست. وی امیر غیاث - الدین منصور بن امیر صدر الدین محمد حسینی دشتکی شیرازی (م ۹۴۸ ه) است که هم از عهد شباب بسبب مهارت «در فنون حکمی و ریاضی ضرب المثل جمهور علماء نزدیک و دور» شد «۲» و حتی بنحوی که در کتاب سلم السموات ابو القاسم کازرونی و در دیگر مأخذها بدفعات آمده است، او را بعنوانهای ویژه خواجه نصیر الدین طوسی یعنی «استاذ البشر» و «عقل حادی عشر»

(۱) - درباره او بنگرید بمأخذهای زیرین:

* احسن التواریخ روملو، ص ۲۴۴ و ۳۰۳ - ۳۰۴.

* طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۵۱ - ۵۲.

* روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۷ ص ۱۷۶ ببعد.

* تذکره شاه تهماسب، چاپ برلین ص ۱۷.

* آثار عجم، فرصت الدوله شیرازی، چاپ دوم، بمبئی ۱۳۵۴ ه ق، ص ۴۵۹.

* الذریعه، آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۱ ص ۱۰۸.

* ریحانه الادب، ج ۴ ص ۲۵۸.

* فارسنامه ناصری، حاج میرزا سید حسن شیرازی، ج ۲ ص ۱۳۹ بعد.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی ص ۳۷۵-۳۷۶.

* الکنی و الالقاب ج ۲ ص ۴۹۷.

* مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری قسمت حکما.

* فهرست دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۳۵۳-۳۵۴ و ۲۳۵۶-۲۳۵۷.

(۲)- حبیب السیر، تهران، خیام ص ۶۰۴ از ج ۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۰۰

هم موصوف داشته‌اند و بعید نیست که این نحو از توصیف بسبب همانندی این دو استاد در مقامات معنوی و دنیوی بوده باشد. وی نزد پدر خود امیر صدر الدین محمد بن ابراهیم «۱» (کشته در سال ۹۰۳ ه) معاصر و معارض ملا جلال دوانی و چند تن دیگر از عالمان عهد دانشهای عقلی و نقلی را فراگرفت چنانکه در بیست سالگی از کسب همه دانشهای زمان خود فراغت یافت. ولادتش بسال ۸۶۶ ه اتفاق افتاد و هنگام تصرف فارس بر دست شاه اسمعیل (۹۰۹ ه) چهل و سه یا چهار سال داشت و گویا در همین اوان یا در سفر دوم شاه اسمعیل بشیراز از جانب آن پادشاه مأمور تعمیر رصدخانه مراغه گردید. در آغاز سلطنت شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ ه) بدعوت آن پادشاه بدربارش رفت تا در صدارت با میر جلال الدین محمد استرابادی سهیم باشد لیکن غیاث الدین نتوانست این همکاری را ادامه دهد و بشیراز بازگشت تا آنکه در سال ۹۳۶ ه باستقلال مقام صدارت را احراز نمود و این شغل را تا سال ۹۳۸ بر عهده داشت. در این سال بین او و محقق کرکی که پیش ازین چند بار بنام او اشاره شده است، کار بنقار کشید تا آنجا که در مجلس شاه تهماسب میان آن دو بحث و مشاجره در گرفت و پادشاه بحمایت از حسین بن علی بن عبد العالی، امیر غیاث الدین را رنجاند و بقولی از وزارت بر کنار کرد، و استاد سالهای بعد را در شیراز گذراند و همانجا بتألیف و تصنیف و تعلیم سرگرم بود تا در ششم جمادی الاولی سال ۹۴۸ بدرود حیات گفت، و در بقعه منصوریه شیراز بخاک سپرده شد. این بقعه در مدرسه منصوریه واقع و مزار صدر الدین محمد دشتکی و پسرش غیاث الدین است. درباره او نوشته‌اند «۲» که از بیماری آتشک (سیفلیس) که در آن روزگار شایع بود، بسیار بیم داشت و «از آن جهت از جمیع اهل عالم متنفر گشته

(۱)- درباره او بنگرید به: طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۵۱- مجالس المؤمنین، قسمت حکما- حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴، ص ۶۰۳-۶۰۴- آثار عجم ص ۴۵۸-۴۵۹- بهارستان سخن، مدارس، ۱۹۵۸، ص ۶۰۲-۶۰۳- روضات الجنات، ج ۷ ص ۱۷۶-۱۷۷- سلم السموات کازرونی و جز آنها.

(۲)- روملو، احسن التواریخ، ص ۳۰۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۰۱

بود و دست بدست هیچ فردی از افراد انسانی نمی‌رساند بملاحظه آنکه مبدا آتشک داشته باشد. اگر گاهی اراده مصافحه با اکابر و اعالی نمودی دست در آستین کشیده مصافحه کردی»- از تألیفات مهم او در کلام و حکمت یکی کتاب حجة الکلام است که در مبحث معاد از آن بر حجة الاسلام غزالی تاخه است- دیگر شرح اثبات الواجب صدر الدین محمد، و کتابی هم در این موضوع از خود غیاث الدین بنام «مشارق» که نشان دهنده مطالعات دقیق او در همین مورد از گفتار محمد بن زکریا و شکوک در این بابست- کتاب دیگرش «مرآة الحقائق» نام دارد که غیاث الدین در آن مدعی مخالفت خود با دیگر حکیمان در سی مسأله فلسفی شده و گفته است که آنها را که از زمره اشراقات نوریست، در رؤیایی که دیده، در جهان «هورقلیایی» کشف نموده است و بهمین

سبب می‌گوید که این کتاب را بر بنیاد کشف نهاده است نه برهان. این کتاب را غیاث الدین در هفت قسمت که هریک مجلی نام دارد تألیف نموده است بدین شرح: ۱) مبادی فلسفی (۲) مسائل طبیعی (۳) مسائل فلکی (۴) امور عام (۵) مقولات (۶) واجب الوجود و خلقت (۷) معاد.

در مرآة الحقایق، بسی مبحثهای تازه حکمی آمده و غیاث الدین در پاره‌یی از آنها با مشائیان و هم با اشراقیان بمخالفت برخاسته است. در همین کتاب باثر دیگری از مؤلف آن اشاره شده است باسم «معارف منصوری» که در آن سخن از وجود مستقل صورتهای عقلی (همانند مثل افلاطونی) می‌رود (۱).

غیاث الدین منصور در کتابهای خود چندبار بر ملا جلال دوانی تاخته و نوشته‌های او را بیاد انتقاد گرفته است. بعید نیست که انگیزه اصلی این خرده-گیریها رفتار ناروای دوانی در اوایل جوانی با او بوده باشد. تفصیل واقعه چنینست که غیاث الدین در هجده سالگی خود چندی پیش از نوشتن شرح هیاکل النور روزی همراه پدر بخدمت دوانی رسید و مطلبهای دشواری را بطریق بحث و مناظره

(۱)- آقای محمد تقی دانش‌پژوه خلاصه سودمندی را ازین کتاب در «فهرست کتابخانه دانشگاه تهران» ج ۳، ص ۳۵۳-۳۵۴ بازنموده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۰۲

در محضر او مطرح کرد درحالی که دوانی در او نمی‌نگریست و بهیچروی پاسخی پرسشهای او نمی‌داد. امیر صدر الدین محمد ازین بی‌تفاتی دوانی برآشفته و بیارسی بدو گفت: «بنده‌زاده چنین می‌گوید...» ملا جلال در پاسخ گفت: «شما بفرمائید تا بینم چه می‌گویید...» (۱) چندی بعد که امیر غیاث الدین شرح هیاکل النور را می‌نوشت جواب این بی‌اعتنایی را داد.

کتاب هیاکل النور از شیخ شهید شهاب الدین یحیی سهروردی (کشته در ۵۸۷ ه) فیلسوف اشراقی نوآور است که پیش ازین تأثیر آشکار حکمت خسروانی را در اندیشه‌های او بتفصیل بازنموده‌ام (۲) و این کتاب که شیخ شهید آنرا در هفت «هیکل» نوشته، درباره جسم و جان و جهات و خالق و عدم تناهی حوادث و جاویدان بودن روح و نبوت است و چندبار شرح شده مثل شرح ملا جلال دوانی بنام «شواکل الحور» و شرح ترکی شیخ اسمعیل مولوی انقروی (م ۱۰۲۰ ه) و شرح همین غیاث الدین منصور که بتصریح خود آنرا در بیان لغزشهای دوانی در شواکل الحور نوشته و نام آن را به «شواکل الغرور» برگردانده و کتاب خود را «اشراق هیاکل النور لکشف ظلمات شواکل الغرور» نامیده است (۳).

وی بجز این کتاب اثرهای دیگری را از دوانی رد کرده است مثل حاشیه آن استاد بر شمسیه و بر تهذیب که پیش ازین یاد کرده‌ام، وانمودج العلوم و رساله الزوراء او، و بهرحال مانند پدر خود امیر صدر الدین محمد بن شرف المله ابراهیم، ملقب به «صدر العلماء» که با علامه دوانی مشاجره قلمی داشت، همان شیوه را چه در حیات پدر و چه بعد از آن دنبال نمود، و با ترتیب دادن «محاکمات» میان آن دو استاد سعی کرد تا سخنان پدر را در برابر دوانی بر کرسی نشاند و از این راه محاکمات میان آن دو را در حواشی بر شرح تجرید- و در حواشی بر شرح مطالع- و در

(۱)- روضات الجنات، ج ۷ ص ۱۷۷.

(۲)- همین کتاب، ج ۲ چاپ پنجم، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) ص ۲۹۷-۳۰۵.

(۳)- کشف الظنون، ستون ۲۰۴۷ و فهرست دانشگاه تهران ج ۳ ص ۱۴۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۰۳

حواشی شرح عضدی فراهم آورد.

غیاث الدین اثرهای متعدد دیگر در حکمت و کلام و دیگر اقسام علم دارد، مانند حاشیه بر شرح حکمة العین - نجم الدین دبیران و بر شرح الهیات شفا و بر شرح اشارات، و کتاب التجرید فی الحکمة، آمال الایمان در علم کلام، دلیل الهدی در علم کلام، اخلاق منصوری، تعدیل المیزان که کوتاه شده منطق «شفا» است، رساله فی الکمالات الالهیه، حاشیه بر تفسیر کشاف زمخشری، تفسیر سوره هل اتی، «اللوامع و المعارج» در هیئت که در هژده سالگی تألیف نمود، و «معالم الشفاء» در پزشکی، کتاب «خلاصه التلخیص فی المعانی و البیان» و جز آنها.

خاندان دشتکی بعد از امیر صدر الدین محمد و امیر غیاث الدین منصور تا دیرگاه خدمتهای علمی و ادبی خود را دنبال کرد. دو پسر غیاث الدین منصور یعنی اشرف الدین علی و صدر الدین محمد «۱» دارای مقامات علمی و تألیفاتی در زمینه دانشهای شرعی و عقلی بوده‌اند و فرزندان و عم زادگانشان هم بشیوه آنان ریاست و علم را باهم جمع داشتند. یکی از اعقاب صدر الدین محمد بن غیاث الدین بنام نظام الدین احمد بن ابراهیم بن سلام الله، ملقب به «سلطان الحکما» و «سید العلماء» که نسبش بچهار واسطه بغیاث الدین منصور می‌رسد از جمله مؤلفان در کلام و حکمت بوده است. او رساله‌هایی دارد که به اثبات الواجب کبیر و اثبات الواجب وسط و اثبات الواجب صغیر معروفست. در اثبات الواجب کبیر، نظام دشتکی روش ارسطو را در اثبات هستی خداوند کافی ندانسته و خود بروشی آن را ثابت نموده است. وی در این کتاب نام گروهی از حکیمان اسلامی را از فارابی تا دوانی و نیای خود یاد می‌کند. وفاتش در سال ۱۰۱۵ اتفاق افتاد. نواده‌اش سید علیخان کبیر نامش را در سلافة العصر آورده و شرح حالش را مذکور داشته است. «۲»

(۱) - درباره آن دو بنگرید بروضات الجنات، ج ۷ ص ۱۸۰ ببعد.

(۲) - و نیز بنگرید بامل الآمل، ج ۲ ص ۹، روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۹۷؛ الذریعه ج ۱، ص ۱۰۳؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۱۳۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۰۴

این سید علی خان یعنی صدر الدین علی بن معصوم بن احمد معروف به سید علی خان مدنی و ملقب به کبیر (م ۱۱۱۸ ه) صاحب سلافة العصر و کتاب طراز اللعنه و چند کتاب دیگر از ادیبان بسیار معروف زمان خود و از عالمان بزرگ شرعی بوده و بعد ازین بنام و اثرهایش اشاره خواهد شد.

نواب صمصام الدوله (میر عبد الرزاق) یکی دیگر از اعقاب غیاث الدین منصور را نام می‌برد که با اسم نیای خود موسوم بوده و در شعر «فکرت» تخلص می‌کرده است، و می‌گوید که همشیره زاده میر محمد زمان مشهدیست و قسمتی از دوران جوانی را در شیراز و اصفهان گذرانده و سپس بهندوستان رفته و ملازم عالمگیر پادشاه، اورنگ زیب (۱۰۶۹ - ۱۱۱۸ ه) شده و «منصب پانصدی» یافته است؛ و چند مطلع مطبوع از غزلهایش را نیز نقل کرده است «۱».

شمس الدین محمد خفری

از شاگردان مشهور صدر الدین محمد دشتکی عالم معروف شمس الدین محمد بن احمد خفری «۲» (م ۹۴۲ ه) است. وی بیشتر عمر خود را در شیراز و کاشان گذرانیده و در این شهر اخیر متقلد کارهای دینی بوده است. خفری چند کتاب و رساله در حکمت دارد مثل اثبات واجب؛ تحقیق الهیولی؛ سواد العین که حاشیه‌یست بر شرح میرک بخاری (شمس الدین محمد بن مبارکشاه) بر حکمة العین نجم الدین دبیران؛ رساله حل مالاینحل در مبحثی از منطق؛ شرح تجرید الکلام تا آخر بحث وجود ذهنی؛

حاشیه بر الهیات شرح تجرید.

مصلح الدین لاری

از شاگردان میر غیاث الدین منصور دشتکی، مصلح الدین محمد انصاری لاری (م ۹۷۹ هـ) است که از سنیان شافعی

(۱) - بهارستان سخن ص ۶۰۲-۶۰۴.

(۲) - درباره او بنگرید بروضات الجنات، ج ۷ ص ۱۹۴ و ۱۹۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۸۵؛ طرائق الحقائق ج ۳ ص ۵۷؛ حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴ ص ۶۱۱؛ مجالس المؤمنین، مجلس حکما؛ بستان السیاحه در ذیل بلوک خفر.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۰۵

مذهب لاری بود. وی دوران جوانی را در شیراز بتحصیل علم در خدمت جلال الدین دوانی و میر کمال الدین حسین بن محمد لاری و میر غیاث الدین منصور گذراند و از آنان دانشهای زمان را فرا گرفت و سپس عازم هند شد و چندگاهی در عهد همایون (م ۹۶۳ هـ) و جلال الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) در آن دیار بسر برد و در سال ۹۶۳ هـ بسفر حج و آنگاه باستانبول رفت و پس از سه چهار سال رهسپار آمد شد و چون تولیت مدرسه خسرو پاشا را در آن شهر بسال ۹۶۷ بوی سپردند همانجا ماند تا بسال ۹۷۹ درگذشت. وی که جامع دانشهای زمان خود بود چند کتاب فارسی و تازی در حکمت و کلام و ریاضی و تاریخ و ادب و دانشهای دینی داشت مانند شرح رساله زوزاء جلال الدین دوانی و حاشیه بر شرح میبدی بر هدایه الحکمه اثر الدین ابهری و حاشیه بر تهذیب المنطق و الکلام تفتازانی و حاشیه بر طوالم - الانوار قاضی بیضاوی در کلام و تعلیقه بر تفسیر بیضاوی و حاشیه بر مطول تفتازانی و شرح کافیه ابن حاجب. ازین دانشمند کتابی بفارسی در علم هیئت بازمانده و آن شرحیست بر رساله فارسی قوشچی بنام «رساله فی علم الهیئه» که بنوشته قوشچی «مشمول است بر یک مقدمه و دو مقاله». مقدمه درباره اصول علم هندسه است و مقاله اول «در بیان احوال اجرام علوی» و مقاله دوم «در بیات هیأت زمین و قسمت او باقالیم و بیان آنچه لازم آید او را بحسب اختلاف اوضاع علویات» «۱».

میرزاجان باغنوی

دیگر از حکمت‌شناسان سده دهم ملاً حبیب الله معروف بملا - میرزاجان باغنوی «۲» شیرازی (م ۹۹۴ هـ) است که صاحب روضات او را بانتحال آثار میر غیاث الدین منصور دشتکی متهم کرده «۳». وی چند کتاب در جستارهای فلسفی دارد مانند حاشیه بر اثبات واجب قدیم دوانی و حاشیه بر حاشیه

(۱) - بنگرید بفهرست: نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲ ص ۶۶؛ و نیز رجوع شود بتاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۳۵۵-۳۵۶.

(۲) - باغ نو نام محله‌ایست در شیراز.

(۳) - روضات الجنات، ج ۷ ص ۱۷۹، و درباره او بنگرید بهمان کتاب ج ۳ ص ۱۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۰۶

قدیم دوانی بر شرح تجرید و حاشیه بر شرح میرک بخاری بر حکمه العین نجم الدین دبیران.

«۱» در اوایل سده یازدهم هجری بنام چند تن از حکیمان و حکمت‌شناسان معروف بازمی‌خوریم که بزرگتر از همه آنان میر محمد باقر بن میر شمس الدین حسینی استرآبادی مشهور به «میرداماد» و متخلص به «اشراق» (م ۱۰۴۱ ه) جامع علوم معقول و منقول و از عالمان رتبه اول عهد خود در این هردو دسته از دانشهاست. مادرش دختر محقق کرکی و بهمین سبب پدرش میر شمس الدین ملقب به «داماد» بود و میر محمد باقر را بنسبت پدر «میرداماد» می‌گفتند. میرداماد دوست و همتای شیخ بهاء الدین محمد عاملی بوده و این هردو در خدمت شاه عباس بزرگ مقام و منزلت خاص داشته‌اند. آثارش در رشته‌های مختلف عقلی و نقلی متعدد و از آن میان چند اثر مهم در حکمت است مانند: قیاسات، عیون المسائل، نبراس الضیاء، خلسه الملوك، الزواشع السماویة، السبع الشداد، خلق الاعمال، الافق المبین، جبل المتین، تقویم الایمان، صحیفه ملکوتیه، الصراط - المستقیم، عرش التقدیس، علم واجب و کتاب فارسی جذوات و مثنوی موسوم به «مشرق الانوار» در برابر مخزن الاسرار نظامیست. آموختگاری او نزد دائیش شیخ - عبد العالی (م ۹۸۴ ه) پسر محقق کرکی، و میر فخر الدین محمد سماکی استرآبادی شاگرد میر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی، و سید نور الدین علی عاملی شاگرد شهید ثانی، و شیخ حسین بن عبد الصمد پدر شیخ بهائی صورت گرفت و خود نیز

(۱) - درباره او می‌توان بمأخذهای بسیار مراجعه کرد. از آن جمله است: امل الآمل چاپ بغداد ج ۲ ص ۲۴۹ که او را با عنوان الامیر الکبیر یاد کرده؛ سلافة العصر از سید علی خان مدنی چاپ مصر ۱۳۳۴ ه ق ص ۴۸۵ ببعده؛ روضات الجنات ج ۲ ص ۶۲ ببعده؛ قصص العلماء ص ۲۳۸ - ۲۴۰؛ تاریخ عالم آرای عباسی، تهران امیر کبیر ج ۱ ص ۱۴۶ - ۱۴۷؛ ریاض الشعراء چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۲۷۸؛ تذکره نصرآبادی تهران ۱۳۱۷ ص ۱۵۱ - ۱۵۲؛ ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۱۷ - ۱۲۱؛ آتشکده آذر چاپ آقای دکتر سادات ناصری ص ۹۲۴ - ۹۲۵؛ مجمع الفصحاء چاپ قدیم ج ۲ ص ۷؛ اسلام ایرانی، هانری کربن، ج ۴، ص ۹ - ۵۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۰۷

شاگردان مشهوری تربیت کرد که ملا صدرای شیرازی بزرگوارترین آنانست.

درباره او نوشته‌اند که مردی عابد بود و در خواندن قرآن زیاده‌روی می‌کرد و خود در بیان احوال خویش مدعی کراماتی از قبیل رؤیت علی بن ابی طالب در یکی از خلسه‌هایش شد که شرح آن را خوانساری در روضات آورده است «۱». او ابو علی بن سینا را «سهیم سالف و شریک دارج» خود می‌نامید و رباعی مستتراد متوسطی دارد که باسقبال و بتضمین مصراع‌ی از رباعی مشهور آن حکیم سروده و بمقام بلند علمی خود در آن اشاره کرده و آن چنین است:

تجهیل من ای عزیز آسان نبود بی از شبهات

محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود بعد از حضرات

مجموع علوم ابن سینا دانم با فقه و حدیث

وینها همه ظاهریست و پنهان نبود جز بر جهلات کار اساسی میرداماد در نزدیک ساختن فلسفه و دین، بی‌گمان گامی نو نیست که او در این راه برداشته باشد. این کاریست که از دوران کوشایی معتزلیان و اشعریان و مشائیان آغاز یافت و در محیط تشیع عهد صفوی بر شدت آن بسی افزوده شد.

با اینهمه کوششهای میرداماد در این راه و همچنین در آوردن حکمت مشاء برنگ اشراقی آن قابل توجهست. وی در الافق المبین از «تناهی زمان» و در نتیجه آن از «حدوث دهری» که یکی از نوآوریهای او در حکمت است، سخن می‌گوید و در همین کتاب و نیز در قیاسات بحث در اصالت وجود و اصالت ماهیت را پیش می‌کشد و سرانجام باصالت ماهیت تن در می‌دهد ولی شاگرد مشهورش ملا صدرا در این هردو مطلب در طریقی مخالف استاد خود گام نهاد و بعضی از حکمت‌شناسان دیگر که بعد از او آمدند

همچنان اندیشه‌های میر داماد را درباره زمان مردود شمردند مانند محمد بن محمد زمان کاشانی «۲» در کتاب خود بنام «مرآة الزمان»، و جمال الدین

(۱) - روضات الجنات، ج ۲ ص ۶۴-۶۵.

(۲) - درباره او بنگرید به روضات الجنات ج ۷ ص ۱۲۴-۱۲۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۰۸

خوانساری (م ۱۱۲۵ ه) در حاشیه خود بر حاشیه خفزی بر الهیات تجرید؛ لیکن محمد اسمعیل بن محمد حسن مازندرانی معروف به «خواجویی» «۱» (م ۱۱۷۳) در رساله «ابطال الزمان الموهوم» میان اندیشه داماد و ریشه‌های آن و ردّ خوانساری حکومت و داوری کرده و در آن اشارتی دارد بعقیده محمد طاهر بن محمد حسین قمی شیخ الاسلام قم (م ۱۰۹۸ ه) در کتاب «بهجة الدّارین» که وجود زمان را پیش از آفرینش جهان بعنوان امتدادی نامتناهی تصور می‌کرد و این هم بنوبه خود بی-شبهت نیست بگفتار محمد بن زکریای رازی (م ۳۱۳) که زمان را مانند قدمای چهارگانه دیگر امری وجودی و «قدیم» می‌شمرد و البته در این اندیشه از اعتقاد ایرانیان به «قدمای خمسه» پیروی می‌کرد، چنانکه در ذکر حال او و حکمت وی در مجلد اول ازین کتاب و نیز در کتاب «تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی» سخن گفته‌ام، و این را هم باید دانست که رازی خالق را در فوق آن «پیشینگان پنجگانه» یعنی: روان، خرد، جای، گاه، توم (هیولی) می‌گذارد و در این صورت زمان نزد او قدیم بالعرض می‌گردد که همانند است با پنداشت زمان در اندیشه پاره‌یی از متکلمان که آن را مفهومی منتزع از ابدیت وجود خالق شمرده‌اند. - بهرحال میر داماد مبحثی خاص را درباره زمان در عهد مورد مطالعه ما گشود که پس از او مدت‌ها بازماند. میر در اثرهای خود از پیشینیان مانند فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق و فخر رازی و مانند گانشان بسیار یاد کرده و بنوشته‌های آنان استناد جسته است.

چنانکه پیش ازین گفتم میر داماد شعر فارسی می‌سروده و «اشراق» تخلص می‌کرد. ازوست:

چشمی دارم چو روی شیرین همه آب‌بختی دارم چو چشم خسرو همه خواب

جسمی دارم چو جان مجنون همه دردجانی دارم چو زلف لیلی همه تاب *

(۱) - منسوب بمحلّه «خواجوی اصفهان» که خانه محمد اسمعیل مذکور در آنجا بود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۰۹

*

نتوان ز غم تو دل بتدبیر برید کودک نتوان بمهد از شیر برید

بر من نتوان بست بزنجیر دلتوز تو نتوان دلم بشمشیر برید *

هجران تو چون وصال جاوید شومده از تو به از هزار خورشید شود

حسرت ز تو شیرین‌تر از امید شودای وای کسی که از تو نومید شود *

ز آن پیش که خاک ما فلک کوزه کندبازیچه دور چرخ فیروزه کند

بر مرقد ما خرام تا روح قدس از تربت ما حیات دریوزه کند *

جان در غمت از جهان جدایی داردسر در رخت آرزوی پایی دارد

دل وصل تو می‌خواست قضا گفت آری این جغد کنون سرِ همایی دارد *

دل عادت چشم جنگجوی تو گرفت جان کرد هزیمت سرکوی تو گرفت

گفتم که خط تو جانب من گیرد آن هم طرف روی نکوی تو گرفت *

از شرم رخت چهره نهان دارد مهر روز عشق توتب در استخوان دارد مهر

مهر تو که نور مهر و مه سایه اوست من دارم و من، گر آسمان دارد مهر *

ای عشق مگر مایه بود آمده‌ای کز سر تا پا تمام سود آمده‌ای

نقصان بتو از چشم بد کس مرصاد کآرایش دکان وجود آمده‌ای *

اشراق دل از غم بتان شاد مکن بتخانه ز سنگ کعبه آباد مکن

این دیر فنا را سر آبادی نیست اندر ره سیل خانه بنیاد مکن

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۱۰

میر فندرسکی «۱»

از همدورگان مشهور میر داماد، امیر ابو القاسم فرزند میرزا بیگ پسر امیر صدر الدین موسوی فندرسکی معروف به «میر فندرسکی» است که پیرامون سال ۹۷۰ ه و ولادت یافته و در سال ۱۰۵۰ بهشتاد سالگی در اصفهان بدرود حیات گفته و در تخت پولاد بخاک سپرده شده است. وی با شاه عباس نخستین و جانشینش شاه صفی همزمان و از بزرگداشت آندو برخوردار بود. تذکره‌نویسان او را در عصر و زمان خود بلکه در همه عهدها و زمانها بی‌مانند شمرده و در این راه البته طریق مبالغه پیموده‌اند ولی بهرحال او جامع معقول و منقول و مردی دانا و وارسته و صوفی منش و از مصاحبت صاحب جاهان و مقامداران برحذر بود. پشمینه می‌پوشید و با مردم تنک مایه می‌جوشید. گویند روزی شاه عباس بتعریض در اثنای سخن با میر گفت «شنیده‌ام بعضی از طلبه علوم در سلک اوباش حاضر و بمزخرفات ایشان ناظر می‌شوند» و میر که مقصود را دریافته بود گفت:

«من هر روزه در کنار معرکه‌ها حاضر و کسی را از طلب در آنجا نمی‌بینم!» «۲». وی مدتی را بطریق سیر آفاق و انفس در سرزمین هند گذراند و دوبار بمعرفی آصف خان

(۱) - درباره او بنگرید به:

- * تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷ ص ۱۵۳-۱۵۴.
- * طرائق الحقایق، ج ۳ ص ۷۰.
- * ریاض العارفین هدایت، تهران ۱۳۱۶ ص ۲۷۶-۲۷۸.
- * ریحانه الادب، ج ۳ ص ۲۳۱-۲۳۲.
- * آتشکده آذر، بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، تهران ص ۷۹۲-۷۹۷.
- * روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۲ ص ۶۸ و ۳۵۴ و در حاشیه ص ۳۵۴-۳۵۵ داستانی از ملا محمد نراقی درباره میر فندرسکی نقل شده و بی‌گمان از کرامتهای ساختگی درباره اوست. آگهی خوانساری درباره فندرسکی هم سخت ناچیزست.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ج ۲، لندن ۱۸۸۱ ص ۸۱۵.
- * ترجمه تاریخ ادبیات ایران، ادوارد برون، ج ۴، تهران ۱۳۱۶ ص ۲۶۱ و ۲۸۶.
- (۲) - ریاض العارفین، ص ۲۷۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۱۱

وزیر شاه جهان، یک بار بسال ۱۰۳۷ و بار دیگر در ۱۰۴۶ ه با آن پادشاه دیدار کرد و سرانجام در عهد فرمانروایی شاه صفی

(۱۰۳۸-۱۰۵۲ هـ) باصفهان بازگشت و بقول نصرآبادی «آن پادشاه قدردان بدیدنش رفته، باوجود این اعتبار تغییر در اوضاع او بهم نرسیده همان در عالم بی‌تکلفی و بی‌تعلقی سیار بود تا روح پر فتوحش در بهشت جاویدان مأوا گرفت». بنابر آنچه در دبستان مذاهب آمده وی بر اثر معاشرت با بعض پیشوایان زرتشتیان هند با اندیشه‌های آنان آشنایی یافت «۱» و گذشته ازین اقامتش در هندوستان موجب شد که بافکار هندوان در حکمت و عرفان نیز راه جوید و همین امر مایه تمایل وی بتدوین منتخبی از کتاب «جوگ باشد» «۲» و نوشتن شرحی بر آن گردید. جوگ باشدت تفسیر است از عرفان هندی بدست «آناندان» کشمیری که بامر جلال‌الدین اکبر پادشاه تیموری هند (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) مانند بسیاری دیگر از کتابهای معتبر هندویی پیارسی درآمد. گزارنده این کتاب از سانسکریت پیارسی نظام الدین پانی‌پتی است. میر فندرسکی ازین ترجمه منتخبی ترتیب داد و بر آن شرحی نوشت و بعدها فرهنگی برای آن تنظیم شد که گویا از خود میر نباشد «۳».

از میان اثرهای دیگر میر معروفتر از همه کتاب اوست در موضوعات علوم بنام «صناعیه» بفارسی که پیش ازین بدان اشاره کرده‌ام «۴». دیگر رساله‌یی باسم «مقولۀ الحرکۀ و التحقیق فیها» که در آن گوید هر حرکتی بمحرک اول که خالق یگانه است باز می‌گردد و اعتقاد بر مثل افلاطونی را درین مورد باطل می‌شمارد. دیگر پاسخنامه‌ییست بفارسی درباره «ذاتی و تشکیک و عدم تشکیک او» که مسئله‌یست

(۱)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، لندن ۱۸۸۱، ج ۲ ص ۸۱۵-۸۱۶.

(۲)- Jog-Basishtth یا Yoga-Vasishttha

(۳)- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ابن یوسف شیرازی، ج ۲ ۲۵۵؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۴۲۸-۴۲۹.

(۴)- همین کتاب و همین جلد ص ۲۸۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۱۲

میان مشائیان و اشراقیان. میر در آغاز این پاسخنامه گوید: «معتقد این ضعیف آنست که شاید ذاتی مقول بتشکیک باشد» «۱». همچنانکه نوشته‌ام میر ابو القاسم شعر فارسی می‌سرود و قصیده‌یی حکیمانه از او که بسیار لحن اشراقی و عرفانی دارد، مشهورست. آن قصیده را آقا محمد صالح خلخالی شرح کرده است «۲». قصیده یاد شده میر باستقبال از قصیده استادانه و حکیمانه ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی سروده شد که بدین مطلع است:

چيست اين گنبد که گویی پر گهر دریاستی یا هزاران شمع در پنگانی از میناستی و منتخبی از قصیده میر چنین «۳»:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیبایستی صورتی در زیر دارد هرچه بر بالاستی

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت بررود بالا، همان با اصل خود یکتاستی «۴»

این سخن را درنیابد هیچ فهم ظاهری گر ابو نصرستی و گر بو علی سیناستی

جان اگر نه عارضستی زیر این چرخ کهن این بدنها نیز دایم زنده و بریاستی

هرچه عارض باشد او را جوهری باید نخست عقل بر این دعوی ما شاهی گویاستی

(۱)- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۱۹۱.

(۲)- طرائق الحقائق ج ۳ ص ۲۳۶.

(۳)- در این قصیده استعمال یاء در پایان بیتها گاه درست و گاه بیرون از قاعده دستور زبان فارسی است. مثلاً در بیت نخستین از

قصیده میر فندرسکی دستور فصحای پارسی گوی را در این راه بکار نیست و لیکن در بیت دوم دانسته یا نادانسته قاعده را رعایت نمود.

استعمال این یاء، بجز معنی استمرار و مداومت عمل، تنها در جمله‌های شرطی و رجایی و تشبیهی و جواب شرط مجاز است، و چون در اینجا مجال توضیح بیشتر ندارم خواننده را دست کم بهمین قصیده استاد ناصر بن خسرو قبادیانی که در متن ذکر کرده‌ام، مراجعه می‌دهم تا بدانند که استادان پارسی گوی پیشین در رعایت دستورهای زبانی چگونه عمل می‌کرده‌اند.

آن قصیده بتمامی در نسخه‌های چاپی دیوان ناصر خسرو و در مجمع الفصحاء هدایت، چاپ قدیم، ج ۱ ص ۶۲۹-۶۳۰ درج شده است.

(۴)- میر در این بیت همان اندیشه را گنجانده است که در رساله «مقوله الحركة» آورد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۱۳ می‌توانی توز خورشید این صفتها کسب کرد و روشنست و بر همه تابان و خود تنه‌استی صورت عقلی که بی‌پایان و جاویدان بود با همه هم بی‌همه مجموعه و یکتاستی جان عالم گویمش گر ربط جان دانی بتن در دل هر ذره هم پنهان و هم پیداستی هفت ره بر آسمان بالای ما فرمود حق هفت در از جانب دنیا سوی عقباستی می‌توانی از رهی آسان شدن بر آسمان راست باش و راست رو کآنجا نباید کاستی ره نیابد بر دری از آسمان دنیا پرست در نه بگشایند بر وی گرچه درها واستی هر که فانی شد باو یابد حیات جاودان چون بخود افتاد، کارش بی‌شک از مَوَ تاستی این گهر در رمز دانایان پیشین سفته‌اند پی برد بر رمزها هر کس که او داناستی زین سخن بگذر که این مهجور اهل عالمست راستی پیدا کن و این راه روگر راستی هر چه بیرونست از دانش نیاید سودمند خویش را کن ساز اگر امروز و گر فرداستی نیست حدی و نشانی کردگار پاک رانی برون از ما و نی با ما و نی بی‌ماستی قول زیبا نیست بی‌کردار نیکو سودمند قول با کردار زیبا لایق و زیباستی گفتن نیکو بنیکویی نه چون کردن بود نام حلوا بر زبان راندن نه چون حلواستی عقل کشتی آرزو گرداب و دانش بادبان حق تعالی ساحل و عالم همه دریاستی نفس را چون بندها بگسست یابد نام عقل چون ببندی بررسی بند دگر برجاستی گفت دانا نفس ما را بعد ما حشرست و نشر هر عمل کامروز کرد او را جز افرداستی گفت دانا نفس ما را بعد ما باشد وجود در جزا و در عمل آزاد و بی‌همتاستی نفس را نتوان ستود، او را ستودن مشکل است نفس بنده عاشق و معشوق آن مولاستی گفت دانا نفس را وصفی نیارم هیچ گفت نه بشرط شیء باشد نه بشرط لاستی این سخنها گفت دانا، هر کسی از وهم خویش در نیابد این سخنها کاین معما هاستی بیتکی «۱» از ابو معین «۲» آرم در استشهاد این گرچه او در باب دیگر لایق اینجاستی

(۱)- استعمال «بیتکی» در مقام استشهاد بگفتار استادی بلندمرتبه چون ناصر خسرو خالی از غرابت نیست!

(۲)- مقصود ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی متکلم و ادیب و شاعر بزرگ است چنانکه در متن گذشت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۱۴ هر کسی چیزی همی گوید بتیره رای خویش تا گمان آید که او قسطای بن لوقاستی

«۱»

کاش دانایان پیشین می‌بگفتندی تمام تا خلاف ناتمامان از میان برخاستی خواهشی اندر جهان هر خواهشی را در پی است خواهشی باید که بعد از وی نباشد خواستی این رباعی هم از میرست: دنیا بگذاشتم باهل دنیادینا نکند قبول مرد دانا

الّا سه چهار چیز ناچاری را آب رز و باده و شراب و صهبا از بازماندگان میر ابو القاسم فندرسکی یکی میر ابو طالب فندرسکی بود که بر التکمله فی شرح التذکره شمس الدین محمد خفّری، که خود شرحیست بر تذکره الهیئه اثر خواجه نصیر الدین طوسی، حاشیه‌یی نوشت «۲»؛ و دیگر سید محمد فند-رسکی که در پایان سده سیزدهم و آغاز سده چهاردهم هجری در تهران بسر می‌برد و صاحب طرائق الحقائق او را می‌شناخت و وی را ستوده و مرگش را بسال ۱۳۱۳ ه در تهران نوشته است «۳».

آقا حسین خوانساری «۴»

از شاگردان معروف میر فندرسکی حسین بن آقا جمال الدین خوانساری (م ۱۰۹۸ ه) است که حکیم و متکلم و محدّث و فقیه بزرگ عهد خود بود و بسبب اهمیتی که در حوزه-

(۱)- مراد قسطا بن لوقا البعلبکی پزشک و فیلسوف و ریاضی‌دان مسیحی، مترجم نام‌آور کتابهای علمی از یونانی بتازیست که در سده‌های دوم و سوم هجری می‌زیست و من در کتاب «تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی» بتفصیل درباره او سخن گفته‌ام. بنگرید بآن کتاب، چاپ چهارم، (۱۳۵۵ خورشیدی) صفحه‌های ۷۱-۷۳ و ۳۴۵-۳۴۷. قسطا را باید یکی از چند پایه‌گذار دانشهای عقلی در تمدن اسلامی دانست که اتفاقاً نزدیک بهمه آنان نامسلمان و ادامه دهنده سنتهای مراکز علمی ایران و کناره‌های بالاین فرات و کشورهای نزدیک دریای میانه (مدیترانه) بوده‌اند.

(۲)- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۹۱۰؛ گاهنامه سال ۱۳۱۱ ص ۱۶۳.

(۳)- طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۳۰۹-۳۱۰.

(۴)- درباره او بنگرید به:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۱۵

های علمی یافت به «محقق خوانساری» مشهور گشت و نیز بعلت آنکه پدر و پسرش هردو جمال الدین نام داشتند ازو با لقب «ذو الجمالین» یاد شده است. وی در حکمت شاگرد میر فندرسکی بود و در فقه و حدیث شاگرد ملا-محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، و علاوه‌براین دو چند تن از استادان مشهور عهد خود را درک و در محضر آنان تلمّذ نمود و خود نیز گروه بزرگی از عالمان معقول و منقول را تربیت کرد. آقا حسین خوانساری در دوران پادشاهی شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه) اعتبار بسیار و بر شخص سلطان نفوذ فراوان داشت و این ارجمندی او دستمایه‌یی وافر برای ترویج دانشهای عقلی و حمایت از حکمت و حکیمان گشت. محقق خوانساری چند اثر در حکمت دارد که مهمتر از همه آنهاست: حاشیه بر شرح اشارات طوسی؛ دو حاشیه بر کتاب الشفاء؛ ترجمه الهیات شفا بفارسی؛ الجبر و الاختیار؛ الجزء الذی لا یتجزأ؛ حاشیه بر شرح تجرید قوشچی؛ رساله در شبهات (شبهه الاستلزام، شبهه الطفره، شبهه الايمان و الکفر)؛ شرحی بر هیئت فارسی قوشچی. از آقا حسین مجموعه‌یی از منشآت مانده که حاوی چند نامه و وقفنامه و قبالة و نظایر آنهاست و ارزش انشائی خاصی ندارد «۱». وفاتش بسال ۱۰۹۸ ه در اصفهان اتفاق افتاد و در تخت فولاد بخاک سپرده شد و بحکم شاه سلیمان قبه‌یی بر آرامگاه او بنا نهادند که هنوز برجاست. از جمله مادّه تاریخهای وفات اوست: «رفت از جهان کسی که نیامد عدیل او» و «امروز هم

* روضات الجنات، چاپ قم، ج ۲، ص ۳۴۹-۳۵۸.

* امل الآمل، بغداد، ج ۲، ص ۴۲.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۲-۱۵۳.

* ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۸۷-۴۸۸.

* ریاض العارفین، تهران ۱۳۱۶، ص ۳۱۶.

* نتایج الافکار، بمبئی، ۱۳۳۶، ص ۱۹۰-۱۹۱.

* قصص العلماء، چاپ تهران، ص ۲۸۱.

* آتشکده آذر، تهران ص ۱۰۴۸-۱۰۵۰.

(۱)- مجله یادگار، سال اول، شماره ۸ ص ۳۸-۴۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۱۶

ملائیکه گفتند یا حسین» (-۱۰۹۸). وی شعر پارسی می سرود و ازوست:

چیزی نمانده در ره دین شیخ ساده راجز دامن ردا که کند صاف باده را *

تا دست بهمت رسایی نرنی برمنت خلق پشت پایی نرنی

چون حلقه مباحش در جهان چشم تهی تا هر ساعت در سرایی نرنی *

ای باد صبا طرب فرا می آیی از طرف کدامین کف پا می آیی

از کوی که برخاسته‌ای راست بگوای گرد بچشم آشنا می آیی *

تا کی پی هر صورت زشتی باشی در مذهب آب و گل کنشتی باشی

دل بر نکنی ز قالبی چند تهی خاکت بر سر که کم ز خشتی باشی

آقا جمال خوانساری

پسر آقا حسین خوانساری، آقا جمال هم از فقیهان و متکلمان و حکمت‌شناسان عهد خود بود و همراه چند تألیف در فقه و اصول

کتابهایی هم در حکمت داشت که از آنهاست حاشیه بر شفا و حاشیه بر اشارات.

مرگش در ۱۱۲۵ ه روی داد و گورش در تخت فولاد اصفهان، در مزار پدرش هست «۱».

ملا مسیحای شیرازی

محمد مسیح بن اسمعیل فسایی از شاگردان آقا حسین خوانساری بود که گذشته از تألیف در حکمت بتازی و پارسی شاعری

می کرد و چندی هم شیخ الاسلام فارس بود. از اثرهای او یکی کتاب اثبات واجب بفارسی است. در شعر «معنی» تخلص می کرد و

با میرزا محمد محمد طاهر نصرآبادی صاحب تذکره دوستی و رابطه داشت مرگش در تذکره نصرآبادی بسال ۱۱۱۵ و در بعضی از

مآخذهای دیگر ۱۱۲۷ ه نوشته شده است. این بیتها ازوست:

(۱)- روضات الجنات، ج ۲ ص ۲۱۴-۲۱۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۱۷ بپیری پیش گیرند اهل دنیا دامن خواهش قد این خاها چون خم شود قلاب می گردد

همچو داغ لاله بخت ما نقاب وصل ماست گر در آغوش تویم از پیرهن در آتشم
رنگش ز شوخ چشمی نظاره بشکند بر روی او بدیده معنی نظر کنید «۱»

میرزا محمد شروانی «۲»

میرزا محمد بن حسن شروانی داماد ملا محمد تقی مجلسی و از شاگردان آقا حسین خوانساری بود. وی همراه اثر-های متعدّدش در موضوعهای دینی چند کتاب در حکمت دارد مانند حاشیه بر شرح تجرید قوشچی، حاشیه بر حاشیه قدیم دوانی و حاشیه بر شرح حکمه العین و رساله‌یی بفارسی در باب توحید و نبوت و امامت، رساله‌یی در معنی بداء، رساله در معنی اختیار، رساله در کائنات جو، رساله‌یی در هندسه و کتاب انموذج العلوم و جز آنها. وی شعر فارسی می‌سرود. ازوست:

یاد تو کنم دلم پر از خون گردد وین دیده اشک خیز جیحون گردد
هرچند ز دیده اشک حسرت بارم در سینه‌ام آتش غم افزون گردد

تجلی «۳»

میرزا علی رضای اردکانی متخلص به «تجلی» از شاگردان مشهور محقق خوانساری است. وی از کدخدازادگان اردکان فارس بود که در آغاز جوانی باصفهان رفت و در آنجا بکسب دانش پرداخت و پس از مدّتی تعلّم در خدمت محقّق مذکور سفری بهند کرد و از جانب بزرگان آن دیار مهربانیه دید لیکن در آنجا دیر نماند و باصفهان بازگشت و بسبب مقام علمی که داشت در آن شهر شهرت بسیار یافت و بمرتبّه مدرّسی مدرسه والده رسید و شاه عباس دوم بسال ۱۰۷۲ محلی را در اردکان برسم سیورغال بدو واگذاشت و او در همان حال که حوزه درسی خود را اداره می‌کرد بتألیف و تصنیف و سرودن

(۱)- تذکره نصرآبادی ص ۱۷۴؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۱۳۳.

(۲)- درباره او بنگرید به: روضات الجنات، ج ۷ ص ۹۳ بعد؛ تذکره نصرآبادی ص ۱۵۷.

(۳)- رجوع شود به: بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، ص ۵۷۵-۵۷۸؛ تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷ ص ۱۶۸-۱۷۰؛ آتشکده آذر، بمبئی، ص ۲۶۵؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۵۳؛ سرو آزاد، میر غلامعلی آزاد، ص ۱۱۵-۱۱۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۱۸

شعر نیز سرگرم بود و با این حال پس از چند سال مسند تدریس را رها کرد و بمکه و از آنجا بشیراز رفت و همانجا بود تا بسال ۱۰۸۵ ه بدرود حیات گفت. تجلی در موضوعهای علمی و دینی اثرهایی دارد از آنجمله است رساله‌یی بفارسی در منع نماز جمعه در غیبت امام که ملحقاتی بر آن در رد رساله ملا محمّد باقر خراسانی درباره وجوب عینی آن افزود که خود حکم رساله‌یی مستقل دارد. ملا محمد گیلانی معروف به «سراب» رساله‌یی در رد رساله علی رضا تجلی نوشت. تجلی تفسیری بفارسی بر قرآن و رساله‌یی هم بفارسی درباره امامت دارد بنام سفینه النجاه و گذشته ازینها دیوان قصیده و غزل «۱» و یک مثنوی بنام معراج الخیال «۲» ازو در دستست. از اوست:

از اضطراب کار مهیا نمی‌شود سیل از دویدنست که دریا نمی‌شود

باز آ که بی‌جمال تو آغوش عشرتم همچون کمان حلقه ز هم وا نمی‌شود *

نقابش از صفای چهره صبح اندود می‌گردد گل رخسارش از مهتاب گردآلود می‌گردد

فلک را آه گرم عشق‌بازان مضطرب دارد چو فانوس خیال این آرزو از دود می‌گردد *

آن را که منزّه نبود ذات و صفات از درس کلام و حکمتش نیست نجات
در طبع بدان بجهل برگردد علم در طینت مار سم شود آب حیات *
گر نگذری از طریقه علم و عمل هر تفصیلی که هست یابی مجمل
کثرت همه از وجود اصلی خیزد از نفس دوم دو تا ببیند احول *
در حسن و حیا آب روان در کشتست در دل اثرش چو شعله در انگشتست
مشممار نکو حسن خراباتی را چون معنی بیت هجو خوش ز شست

(۱) - فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، ج ۳ ص ۶۶۶.

(۲) - ضمیمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۲۳۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۱۹

صدر الدین شیرازی «۱»

نام آورترین فیلسوف عهد صفوی صدر المتألهین صدر الدین - محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به «ملا صدرا» ست. وی مراحل واقعی تعلم فلسفی را در خدمت استاد بزرگ عهد خود میر محمد باقر داماد گذرانده و در دانشهای منقول شاگردی شیخ بهاء الدین عاملی کرده و خود جامع همه دانشهای عقلی و نقلی زمان خویش بوده است. وی در این هردو دسته از دانشها تألیفات پرارزش از خود بیادگار نهاد، خواه در حکمت که با ذوق اشراقی و عرفانی خود مبحثهای خاصی را در آن پیش کشید، و خواه در تفسیر قرآن که چندین رساله مقرون بتأویلهای فلسفی در این راه بوجود آورد، یا در دیگر دانشهای دینی که در همه آنها همساز با اندیشه‌های عرفانی و حکمی خود کار کرد و بعلم اینهمه «تجاوزها» که بمرزهای اعتقادی قشریان روزگار «مرتکب» گشت از آسیب اعتراضها و تکفیرهای ظاهر بینان برکنار نماند. شیخ محمد باقر خوانساری می‌نویسد «۲»:

«در چندین کتاب از مصنفاتش سخنانیست که با ظواهر شریعت سازگار نیست، و ظاهراً مبتنی است بر اصطلاحهایی که ویژه اوست و نمی‌توان آنها را بهیچروی

(۱) - درباره او بنگرید به:

* امل الآمل، شیخ حرّ عاملی، چاپ نجف، ج ۲ ص ۲۳۳.

* روضات الجنات، چاپ قم ج ۴ ص ۱۲۰-۱۲۲.

* سلافه العصر ص ۴۹۱.

* اعیان الشیعه، ج ۵ ص ۹۹.

* الذریعه ج ۲ ص ۲۳۲ و موردهای دیگر در ذکر کتابهایش مانند ج ۲ ص ۶۰ و ج ۶ ص ۱۹ و ج ۷ ص ۹۹ و جز آنها.

* طرائق الحقائق، ج ۱ ص ۹۶-۹۷.

* ترجمه جلد چهارم از تاریخ ادبیات برون، چاپ اول ص ۲۶۱ و ۲۸۰.

* الکنی و الالقاب، ج ۲ ص ۴۱۰.

*

Henry Corbin, Terre Celeste et Corps de Resurrection, ۱۹۶۰, - p. ۱۸۱- ۱۸۲- En- Islam

۱۲۲- ۵۴. iranien'IV'P.

(۲)- ترجمه از روضات الجنات، ج ۴ ص ۱۲۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۲۰

دلیل کفر و تباهی اعتقاد او شمرد، اگرچه این امر مایه بدگمانی گروهی از فقیهان بزرگ باو و بکتابه‌های او و بلکه فتوی دادن بکافریش شده است؛ و از میان این فقیهان عالم یکی در وصف شرحی که صدر الدین بر اصول کافی نوشته چنین گفت که: شرح‌های کافی بسیار و همه در مرتبه‌ی بلند هستند ولی نخستین کسی که آن را شرح کفرآمیز کرده این صدر است! ... و باز صاحب لؤلؤة «۱» از او ضمن استادان دامادش مولی محسن فیض در حکمت و کلام یاد کرده و گفته است: اما مولی- صدر الدین مذکور صدر الدین محمد بن ابراهیم مشهور بملاً صدرا حکیم و فلسفی و صوفی بحت «۲» بوده و هنگامی که بسفر می‌رفت در بصره بسال ۱۰۵۰ در گذشت، و او را پسری دانشمندست ... بنام میرزا ابراهیم که مردی فاضل و عالم و متکلم بزرگوار شریف و جامع بیشتر دانشها خاصه دانشهای عقلی و ریاضی بود و یکی از یاران ما «۳» بعد از ستایش او گفت که او برآستی مصداق یخرج الخی من المیت است «۴»، و او دانش را از چند تن و از آنجمله از پدرش آموخت لیکن بر مسلک او راه نیمود و خلاف طریقه پدر در تصوف و حکمت بود، و در زمان دولت شاه عباس دوم بسال ۱۰۷۰ در شیراز در گذشت و از تألیف‌های او حاشیه‌ی بر شرح لمعه تا کتاب زکات، و کتاب عروۃ الوثقی در تفسیر است.»

اینست لحن عالمان شرعی زمان ملا صدرا و بعد از او درباره‌اش، و بهمین سبب است که ازو، با همه جلالت قدر و رجحانی که در تفکر بر بیشتر از آنان داشته، در چند کتاب این عهد که در شرح عالمان نوشته شده، بسیار باختصار یاد کرده‌اند و از

(۱)- مقصود لؤلؤة البحرين تألیف شیخ یوسف بن احمد البحرانی (م ۱۱۸۶ ه) است و این مطلب در صفحه ۱۳۱ آن کتاب نقل شده.

(۲)- بحث بفتح اول و سکون دوم و سوم: ساده و خالص از هر چیز.

(۳)- مراد عالمی از عالمان دینست.

(۴)- می‌خواهد بگوید که پدید آمدن چنین پسری دیندار از آن‌چنان پدر بی‌دین ملحد مصداق فراز آمدن زنده است از مرده! و این بدترین بدگوییست که عالمان دین از صداری بیچاره کرده‌اند!

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۲۱

زندگانش اطلاع زیاد در دست نیست؛ ولی با تحقیقاتی که در این چند سال اخیر شده، و بویژه با پژوهشهای بخش ایرانشناسی انستیتوی ایران و فرانسه که فاضل فقید معاصر استاد هانری کربن «۱» سرپرستی می‌کرد، کارهای اساسی درباره او انجام گرفت. گذشته ازینها چون از اواخر عهد صفوی ببعد اثرهای ملا صدرا در حوزه‌های تدریس و تحقیق فلسفی محلّ مراجعه استادان و دانشجویان این فنّ بود، تقریباً همه کتابها و رساله‌های اساسی او چندبار بطبع رسید و گذشت روزگار، برغم معاندان کج‌اندیش، مقام و مرتبه بلند او را بصورتی روزافزون حفظ کرد و بمدارج بلند رسانید. علاوه بر این آثار ملا صدرا بسبب همین اهمیت که گفتیم، مورد تحقیق بسیاری از حکمت‌شناسان و آموزندگان فلسفه قرار گرفت و بر آنها شرحها و حاشیه‌ها نوشته شد.

صدر المتألهین بعد از طی مراحل تحصیل در خدمت استادان خود نزدیک ده سال در ده «کهک» نزدیک قم انزوا اختیار کرد و ایام خود را بر ریاضت و مکاشفه گذرانید و بعد از آن بشیراز رفت و در مدرسه الله وردیخان بتعلیم حکمت پرداخت و تا پایان عمر خود هفت بار پیاده بسفر حج رفت و در بازگشت از آخرین سفر در بصره بدرود حیات گفت (۱۰۵۰ ه).

اثرهای ملا صدرا در حکمت و بعضی از رشته‌های علوم شرعی متعدّدست و شماره آنها از کتاب و رساله از چهل در می‌گذرد و جز رساله سه اصل همه آنها بتازیت. از جمله مهمترین کتابهای او در حکمت است: «الحکمة المتعالیة» معروف به «الاسفار الاربعة»،

اتصاف الماهیه بالوجود، رساله تصوّر و تصدیق، شرح بر قسمت طبیعی و الهی هدایه اثیر الدین ابهری، الشواهد الربوبیه، الحکمه العرشیه، الواردات القلبیه، المظاهر الالهیه، المسائل القدسیه، المبدء و المعاد، المشاعر، طرح الکونین، کسر اصنام الجاهلیه، اتحاد العاقل و المعقول، اکسیر العارفين فی معرفه طریق الحق و یقین، اجوبه عن مسائل عویصه، حدوث العالم، حاشیه بر شرح حکمه الاشراق

(۱) Henry Corbin

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۲۲

قطب الدین شیرازی، حاشیه بر الهیات شفا. - تفسیرهای فلسفی او را پیش ازین نام برده‌ام. تقریباً همه کتابها و رساله‌های ملا صدرا جداگانه و یا جمعا (مجموعه رسائل او) هرکدام یک یا چندبار چاپ شده است. بر اثرهای صدر الدین شیرازی بسبب اهمیت وافر و رواج شدید آنها در حوزه - های فلسفی و در میان حکمت‌شناسان سه قرن اخیر شرحها و حاشیه‌هایی نوشته شده و بعضی از آنها نیز موضوع بحث موافقان و مخالفان اندیشه‌های فلسفی او و رد و ایراد آنان بر یکدیگر گردیده است.

شرح‌هایی که بر کتاب اسفار ملا صدرا نوشته شده متعددست مثلاً از حکمت‌شناسان متأخر حاجی ملا هادی سبزواری، میرزای جلوه، ملا محمد اسمعیل بن محمد سمیع اصفهانی، میرزا محمد رضای قمشهی، ملا عبد الله زَنُوزی، آقا علی مدرس تبریزی، ملا علی نوری، میرزا محمود قمی و سید محمد مشکات بیرجندی بر آن حاشیه‌هایی نگاشته‌اند «۱»؛ و الشواهد الربوبیه او را علی بن جمشید نوری در سال ۱۲۴۶ هـ بصورت پراکنده شرح کرد و میرزا احمد اردکانی آنرا در سال ۱۲۴۵ هـ پی‌ریزی در آورد «۲»؛ المشاعر را شیخ احمد احسائی بطریق رد و انکار شرح نمود و نیز محمد جعفر بن محمد صادق لنگرودی، زین العابدین بن محمد جواد نوری، ملا - علی نوری، ملا - اسمعیل اصفهانی و میرزا احمد اردکانی بر آن شرحها یا حاشیه‌هایی نوشتند که بعضی از آنها بطبع رسیده است «۳»؛ الحکمه العرشیه در شرحی که احسائی بر آن نوشته بمورد ایراد وی درآمده و سپس ملا محمد اسمعیل اصفهانی شرح دیگری بر آن نگاشت و بر شرح احسائی ایرادها گرفت و باز همین کار را زین العابدین -

(۱) - درباره اسفار و حاشیه‌های آن بنگرید به: الذریعه ج ۲ ص ۶۰ و ج ۶ ص ۱۹ و ج ۷ ص ۹۹؛ و فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص ۲۲۰۷.

(۲) - درباره این هردو رجوع شود به فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳، ص ۲۴۴ و ص ۲۹۹.

(۳) - ایضاً همان فهرست، ج ۳ ص ۲۸۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۲۳

بن محمد جواد نوری کرد «۱».

اکنون برای نمونه موضوعهای بعضی از کتب صدر المتألهین را با رعایت کمال اختصار می‌آورم: کتاب «الحکمه المتعالیه» یا «اسفار اربعه» در چهار قسمت وجود، جوهر و عرض، الهی و نفس است و اختصاص دارد بکلیات اندیشه صدرای شیرازی در حکمت طبیعی و حکمت الهی که در آن برهان و شهود را بهم آمیخته و از این دو راه بیان مطالب مهمی درباره اصالت وجود، حرکت جوهری، اتحاد عاقل و معقول، حدوث عالم، تجرّد خیال، مثال افلاطونی و عالم مثال، معاد، با رعایت جانب استدلال توفیق یافته است.

الشواهد الربوبیه در میان کتابهای ملا صدرا ارزش خاص دارد زیرا چنانکه او خود گفته بسیاری از اندیشه‌های خود و اسرار حکمت

خویش را که بتفاریق در کتابهایش آورده و یا اصلاً از بیم نامحرمان نتوانسته است آشکارا بگوید در این کتاب مندرج ساخته است. صدر المتألهین این کتاب را بر پنج مشهد منقسم کرده و در آنها معانی عامه، وجود واجب و آفرینش، معرفت معاد، معاد جسمانی و بهشت و دوزخ، و نبوت را مورد بحث قرار داده است.

در «الحکمة العرشیه» از معرفت واجب الوجود و معاد سخن رفته است؛ و الواردات القلبیه موقوف شده است بر بیان اسراری از حکمت الهی که از حکیمان دیگر بعاریت نگرفته و از اشراقیتست که بر قلب صدر الدین وارد گردیده است؛ و کتاب المشاعر اختصاص بحکمت الهی دارد و در آن از وجود واجب و یگانگی صفتهای او و خلقت سخن می‌رود و بر مبنای معرفت وجود که از بنیادهای اصلی حکمت صدراییست، شناخت وجود خالق و موضوع معاد و مسأله اتحاد عاقل و معقول و مانند این جستارها بمورد بحث و تحقیق در می‌آید. در رساله «طرح الکونین» بدین اصل توجه شده است که معاد و رستخیز برای همه هستیهاست و جملگی «هستها» بجهان الهی و ملکوتی بازگشت خواهند داشت.

(۱) - ایضا همان کتاب و همان جلد، ص ۳۰۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۲۴

پیداست که نه شرح کتابهای ملا صدرا، که پر است از اندیشه‌های تازه و غامض او در فلسفه، و نه شرح حکمت او چنانکه خواننده را از چندی و چونی آن بتمامی آگاه سازد، در این مختصر میسر نیست. آنچه گفته شد بقصد ترسیم دورنمایی از مطلبهای اساسی کتابهایش بود، و درباره خلاصه حکمت او باید این چند کلمه را بیاد داشت که در اندیشه فلسفی او سیر حکمت و عرفان اسلامی ایران بمرحله کمال پیوست و استدلال و ذوق و وحی و شهود و اشراق با دیدی بسیار وسیع درباره عالم امکان و مبانی وجود باهم در آمیخت و بصورت واحدی درآمد چنانکه جدا شمردن آنها از یکدیگر نه جائز است و نه ممکن.

وی در حکمت مبحثهای مهمی را یا ابداع کرد و یا اگر پیش از او مطرح بود بکمال رسانید و در نوشته‌های خود آورد مانند وحدت، تشکیک، اصالت وجود، تجرّد خیال و خلّاقیت آن، اتحاد عاقل و معقول، حرکت جوهری و مانده آنها.

بالاخر از همه اینها در اندیشه او کاری که از دوران فعالیت نخستین دانایان معتزلی در پیوند دادن دین و فلسفه آغاز شده و در تمام دوره اسلامی امتداد یافته بود، به نتیجه رسید و بهمین سبب اگرچه این حکیم عالیقدر در حیات خود از طعن فقیهان در امان نماند، و بعد از او هم تا چندگاه حمله‌هایی بدو و بنظام فلسفی او شد، لیکن آثارش زود بمورد مراجعه و تعلّم و تعلیم حوزه‌های عالمان علمی و متعلّمان مذهب شیعه درآمد و هنوز هم در شمار کتابهای عالی درسی آنان و در ردیف شرح اشارات و کتاب الشفا و حکمة الاشراق و شرح‌های آنها قرار دارد و اگر بخواهیم موضوع را از دید شیعه امامیه بنگریم آثارش از نوشته‌های حکیمان دیگر برتر است چه گفتار بوعلی بر پایه سخنان یونانیانست که آنهمه طرف طعن و بدگویی عالمان و شاعران اسلامی بوده‌اند، و مقالات شیخ اشراق بسبب ریشه داشتن در اندیشه‌های ایرانی چنان بود که جان گوینده را بر سر گفتار خود نهاد و حال آنکه ملا صدرا کوشید تا در هر مورد و مقامی واردات و اشراقات خود را بر آیه‌های قرآن و گفتارهای منسوب پیامبر اسلام و پیشروان شیعه انطباق دهد و بدانها استشهاد نماید

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۲۵

و ازین راه به بینونت دین و حکمت، که داستانی بلند در درازای تاریخ تمدن اسلامی دارد، پایان بخشد.

شمسای گیلانی «۱»

شاگرد دیگر میر داماد که او هم در حکمت شهرت یافت شمس الدین محمد گیلانی مشهور به «ملا شمس» ست که با همدوره

خویش ملا صدرا مکاتبه داشت و فیلسوف شیرازی او را از بزرگترین برادران خود می‌خواند «۲». وی عمر خود را در سفرهای پیاپی بزیارتگاهها چون مکه و مشهد می‌گذراند و چند گاهی در مکه «مجاور» بود چنانکه در «رساله فی علم الله» که بسال ۱۰۴۸ ه در مکه نوشت خود را «محمد الشهیر بشمس الجیلانی ... المجاور بمکه» معرفی نمود و در رساله دیگری که یکسال پیش از آن، در ماه صفر ۱۰۴۷، درباره وجود واجب و هستی مخلوقات پرداخته باقامت خود در حجاز اشاره نموده است.

پیش از آن در سال ۱۰۴۵ که رساله‌یی در اثبات حدوث عالم می‌نوشت با تمام آن در شهر مشهد اشاره نمود و سپس رساله دیگری ازو بنام مسالک الیقین می‌بینیم که آن را بسال ۱۰۶۰ در مشهد به پایان رسانید. پس مجاورتش در مکه دایم و تا پایان حیات نبود. رساله‌های شمس را نمی‌توان مانند اثرهای هم‌دوره نام‌آورش صدرا، بعنوان کارهای اساسی در حکمت معرفی کرد و از آنها آشکارا برمی‌آید که او درهم آهنگ ساختن باورداشت‌های شیعه و بنیادهای فکری فلسفه دنباله کار استاد خود و حوزه فلسفی اصفهان را گرفته و همان راه را ادامه داده است. غیر از رساله‌هایی که ازو نام برده‌ام از وی رساله‌های دیگری بنام اثبات وحدۃ الواجب، حاشیه شرح تجرید، و دو رساله فارسی بنام «اظهار الکمال علی اصحاب الحقیقه»

(۱) - درباره او بنگرید بروضات الجنات، ج ۳، ص ۳۵۰، ذیل احوال محمد زمان تبریزی.

(۲) - در پاسخ ملا- صدرا بملا- شمس درباره بعضی از مقولات حرکت و خاصه حرکت کمی و ادراکهای جزئی انسان و حیوان و حدوث یا عدم حدوث نفس ... رساله موجود در کتابخانه دانشگاه تهران (ج ۳، ص ۱۷۹).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۲۶

و الحال و «بیان احوال موجودات» باقی مانده است «۱».

فیاض لاهیجی «۲»

از شاگردان مقرب صدر المتألهین ملا عبد الرزاق بن علی لاهیجی قمی متخلص به «فیاض» (م ۱۰۷۲ ه) است. درباره او و پدرش میرزا حسن قمی پیش ازین در مبحث کلام اشارتی داشته و بیان حالش را ببعد موکول کرده بودم. وی شوی دختر ملا صدرا بود و نوشته‌اند که عنوان قلمی (تخلص) فیاض را استادش بدو داد چنانکه داماد دیگرش ملا محسن را «فیض» خواند. اصل عبد الرزاق از لاهیجانست و چون دیرگاه در شهر قم ماند و در مدرسه معصومه آن شهر تدریس کرد به «قمی» شهرت یافت. وی در حکمت و کلام و منطق و

(۱) - همه این رساله‌ها که یاد کرده‌ام در کتابخانه دانشگاه تهران موجود و از جمله کتابهای پر ارزشیست که مرحوم استاد سید محمد مشکات بیرجندی سالها پیش بدان دانشگاه بخشید. فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، صفحه‌های ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۹۸، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۷۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۵۴.

(۲) - درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۶.

* نتایج الافکار، محمد قدرت الله گویاموی هندی، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۵۳۸-۵۳۹.

* امل الآمل، شیخ حر عاملی، بغداد، ج ۲ ص ۱۴۸.

* الذریعه، آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۴، ص ۲۳۸ و ذیل کتابهای او.

* بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، مدارس ۱۹۵۸، ص ۵۰۳-۵۰۴.

* ریحانة الادب، ج ۳، ص ۲۳۳-۲۳۵.

* مجمع الفصحاء، هدایت، ج ۲، ص ۲۷.

* ریاض العارفین، هدایت، تهران ۱۳۱۶، ص ۳۹۱.

* ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴، ص ۲۶۱ و ۲۸۶.

* روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۹۶-۱۹۸.

* آتشکده آذر، چاپ تهران ص ۸۴۶-۸۵۰.

* الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۳۰.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۳، ص ۳۸۶.

* ضمیمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۲۰۵. H. Corbin, Terre Celeste et Corps

۱۸۲. de Resurrection, p. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۲۷

ادب و شعر و در دانشهای منقول دست داشت و در همه آنها توانا بود. وفاتش را صاحب روضات الجنات باشتباه در سال ۱۰۵۱ نوشته است و بعضی دیگر آن را بسال ۱۰۷۲ ذکر کرده‌اند و چون او دیرگاه بعد از استاد خود، تا دوران سلطنت شاه عباس ثانی، می‌زیست، تاریخ دوم درست بنظر می‌رسد، درحالی‌که همدرس و همدامادش فیض نزدیک بیست سال بعد از مرگش زنده بود. فیاض در کلام و حکمت آثار متعدد دارد. درباره دو کتاب فارسیش در کلام بنام گوهرمراد و سرمایه ایمان، که هردو تا بعهد ما در تعلیم این دانش بکار می‌رود، پیش از این اشارتی داشتم و بعد از این بجای خود درباره آنها سخن خواهم گفت.

در آغاز این هردو کتاب توضیح کافی درباره علم منطق آمده است. از آثار مشهور دیگر او کتاب «مشارق الالهام فی شرح تجرید الکلام» است که در آن بیحث در امور عامه توفیق یافته از آغاز تا مسأله کلام الهی را بمورد شرح و تحقیق درآورده است. این کتاب چندبار بطبع رسید. - دیگر حاشیه بیست بر حاشیه شمس الدین محمد خفری بر الهیات تجرید، که آن را بدرخواست شاگردان خود ترتیب داد. - دیگر حاشیه بیست بر قسمت جواهر و اعراض از شرح تجرید قوشچی که در آن بویژه بیان اختلاف حکیمان از یونان تا شیخ اشراق در موضوع علم واجب- الوجود پرداخته است. - دیگر حاشیه بیست بر حاشیه ملا عبد الله یزدی بر تهذیب- المنطق سعد الدین تفتازانی. - دیگر حاشیه بر شرح اشارات خواجه نصیر الدین طوسی.

از کتابهای معتبر دیگر لاهیجی است: شرح الهیاکل فی حکمة الاشراق؛ حدوث- العالم؛ شوارق الالهام در حکمت؛ الکلمات الطیبة در حکومت میان میر داماد و ملا صدرا در اصالت ماهیت (میر داماد) یا اصالت وجود (صدرا). این کتاب اخیر را لاهیجی بنام شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۸ ه) نگاشته و چندبار چاپ شده است.

همچنانکه پیش ازین گفتم پسر لاهیجی یعنی میرزا حسن قمی که از بهترین شاگردان پدر خود بود، مانند پدر در کلام و حکمت هردو اثرهایی بفارسی و بتازی دارد. کتاب معروفش در حکمت «مصایح الهدی و مفاتیح المنی» است بعربی،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۲۸

و رساله‌یی بفارسی در پاره‌یی از جستارهای فلسفی که محل اختلاف و نظر است.

او کتابی در اخلاق بشیوه اهل ایمان دارد بنام جمال الصالحین بفارسی که در مبحث حکمت عملی بدان اشاره خواهد شد.

ملا عبد الرزاق لاهیجی شعر فارسی می‌گفته و در شعر «فیاض» تخلص می‌کرده و نسخه‌هایی از دیوان قصیده و غزلش در دستست و بطبع رسیده. از او در شمار شاعران این عهد سخن خواهم گفت و نمونه‌هایی از غزلهای وی نقل خواهد شد.

فیض کاشانی «۱»

محمد محسن بن شاه مرتضی بن شاه محمود کاشانی معروف به ملا محسن فیض (م ۱۰۹۱ هـ) شاگرد و داماد دیگر ملا صدرا و از نامبرداران عهد خود در دانشهای معقول و منقول بود. چنانکه پیش ازین هنگام مطالعه در علم حدیث دیده‌ایم یکی از واپسین کتابهای چهارگانه (الکتب الاربعه) -

(۱) - درباره او بنگرید به:

* امل الآمل، چاپ نجف، ص ۳۰۵ - ۳۰۶.

* سلافه العصر، سید میرزا علی بن احمد، ص ۴۹۹.

* الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۳۴ - ۳۹.

* الذریعه، ج ۲، ص ۱۲۴ و ۳۹۸ و موردهای دیگر.

* ریحانه الادب، ج ۴، ص ۳۶۹.

* آتشکده آذر، چاپ بمبئی ص ۲۴۵ - ۲۴۶.

* تذکره روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۶۴۱.

* مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۲۵ - ۲۶.

* روضات الجنات چاپ قم، ج ۶، ص ۷۹ - ۱۰۳ و، ج ۱، ص ۱۳۳.

* ریاض العارفین، تهران ۱۳۱۶ ص ۳۸۸.

* تذکره نصر آبادی، تهران ۱۳۱۷ ص ۱۵۵.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶ ص ۵۴۱.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱ و ۲، خاصه، ج ۲، ص ۶۵۱ درباره دیوان او.

* ترجمه، ج ۴، از تاریخ ادبیات ایران، ادوارد برون، تهران ۱۳۱۶ ص ۲۸۲ - ۲۸۵. Henry Corbin. Terre Celeste et

Corps de Resurrection de تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۲۹

المتأخره) شیعه امامیه بنام «وافی» از همین ملا- محسن فیض است و او بدنبال تألیف این کتاب مشروح، از راه اختصار آن کتاب «شافی» و تکمله آن را بنام «نوادر- الاخبار» فراهم آورد که هر سه از کتابهای بسیار معتبر دوازده امامیان در دورانهای اخیر است. خوانساری در روضات الجنات شرح مفصّلی در معرفی اثرهای معروف این مرد پرکار آورده و گفته است که شاگرد فیض، سید نعمه الله جزائری شوشتری می گفت: استاد ما فیض نزدیک دویست کتاب و رساله تألیف نمود.

ولادتش بسال ۱۰۰۷ هـ در کاشان اتفاق افتاد. پدرش شاه مرتضی در آن شهر بسبب شهرت علمی و کتابخانه بزرگی که داشت محل عنایت و توجه اهل دانش بود و فرزندانش همگی در دانشهای زمان خود صاحب مقام و مرتبه‌یی شدند مانند:

نور الدین کاشانی اخباری صاحب کتاب مصفاه الاشباح در اخلاق و ترجمه فارسی کتاب حقائق ملا محسن در اسرار دین. این نور الدین پدر ملا محمد هادی شارح کتاب- المفاتیح (یعنی مفاتیح ابواب الجنان در فقه از فیض) و صاحب بعضی اثرهای دیگر است. پسر دیگر شاه مرتضی عبد الغفور و پسر عبد الغفور محمد مؤمن هم از عالمان کار آمد زمان در دانشهای شرعی بودند و این محمد مؤمن در محضر عم خود فیض تربیت یافت و دوران تدریس خود را در شهر اشرف مازندران (- بهشهر) گذرانید «۱». - پسر فیض یعنی علم الهدی محمد هم از عالمان معروف دینی و در حیات پدر مشهور بفضل و سرگرم تعلیم بود «۲». - دائی فیض، نور الدین کاشانی مشهور به «ملا نورا» هم در عهد شاه عباس دوم شهرت و اعتبار تمام داشت و بدین ترتیب ملاحظه می شود که خاندان فیض بقول میرزا محمد باقر خوانساری از «کبار بیوتات- العلم و العمل و الفضل و الادراک» بود و ظهور عالم جامعی چون فیض از آن

خاندان دانش تازگی نداشت خاصه که او بعد از طی مراحل مقدماتی علوم رخت اقامت بشیراز

l, Iran Mazdeen a l'Iran shi'ite. Paris ۱۹۶۰, p. ۱۸۳

(۱) - روضات الجنات، ج ۶، ص ۸۰.

(۲) - فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱، ص ۶۵، ۸۱، ۳۹۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۳۰

کشید و در آنجا از محضر دو استاد بزرگ عهد خود بهره برداشت. ازین دو استاد یکی سید ماجد بن محمد صادقی بحرانی محدث و فقیه و قاضی شیراز و اصفهان «۱»، و دیگر صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازیست، و اختصاص واقعی فیض در تعلم بیشتر باین دانشمند بزرگ دوم یعنی ملا صدراست که در خدمت او تقرب بسیار داشته مانند فیاض لاهیجی بشرف دامادی او رسیده و از محضرش در حکمت و اصول کسب فیض نموده و هم بفرمان استادش عنوان قلمی (- تخلص) فیض برای خود انتخاب نموده است؛ و غیر ازین دو از چند تن دیگر از عالمان کسب دانش کرد مانند شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانی، خلیل قزوینی و محمد صالح مازندرانی که هر سه از شاگردان شیخ بهاء الدین عاملی بودند.

بحث در احوال و آثار فیض بسبب کوشش پردامنه علمی او و بعثت عمر دراز و شهرت و نفوذ فراوان و جانبداریها و ستیزه جوییها که با او شده، سخن ما را بدرازا خواهد کشانید. شماره کتابهای او بسیار و ارزش بعضی از آنها هم بسیار است. عدد کتابهایی را که بعضی از عالمان از وی دیده‌اند تا بهشتاد برشمرده‌اند «۲» و سید نعمه الله جزایری شاگرد فیض شماره آنها را تا دویست بالا برده است «۳».

وی در حکمت دنباله شیوه استاد خود را رها نکرد بلکه مانند او سخت بذیل اشراق تمسک جست چنانکه ازین بابت دچار طعن گروهی از همدستاران گردید.

فیض در عرفان، و یا بهتر بگوییم در بحثهای فلسفی خود که منجر باشراق و عرفان می‌شد، بسیار متمایل باندیشه‌ها و اثرهای محیی الدین بن العربی «۴» و طبعاً معتقد بوحدهت وجود بود که نزد عالمان قشری از هر کفری زشت‌تر و از هر پلیدی پلیدتر است، و این خود کافی بود که قشریان بر او بٹازند و او را با منزلتی که در

(۱) - درباره او بنگرید بروضات الجنات ج ۶ ص ۷۴-۷۶؛ امل الآمل ج ۲ ص ۲۲۵.

(۲) - روضات الجنات، ج ۶ ص ۸۷.

(۳) - ایضا ج ۶ ص ۹۳.

(۴) - درباره او رجوع کنید بهمین کتاب، ج ۳، ص ۱۹۸-۱۷۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۳۱

حدیث و فقه دارد، بدین سبب و بعثت اشتغال بحکمت، ملامت و سرزنش کنند.

از جمله این بدگویان یکی شیخ یوسف بن احمد بحرانی (۱۱۸۶ هـ) محدث و فقیه اخباری معروف «۱» صاحب کتاب لؤلؤة البحرين است که فیض را در آن کتاب بسبب مقالاتی که بر وفق فیلسوفان و صوفیان داشت، و بویژه بانگیزه باور داشت وحدت وجود، سخت نکوهیده و گفته است که از فیض رساله‌یی قبیح مطالعه کرده است که در آن آشکارا بدین مطلب اشاره شده و مؤلف آن به «عقاید ابن العربی زندیق» رفته و بسیاری از گفتارهایش را با عنوان «یکی از عارفان» در آن رساله آورده است. شیخ یوسف خود کتابی بنام «التفحات الملکوتیه» دارد که در رد بر صوفیانست و بعضی از سخنان فیض را از رساله یاد شده و از اثرهای دیگرش در آن کتاب نقل کرده و در پایان سخنش از فسادی که زاده سرکشی اندیشه‌ها و لغزش گامهاست بخدا پناه برده است و یقینست که

این «طغیان الافهام و زلل الاقدام» را برای ملا محسن می‌پنداشته و او را در مقصود داشته است.

دیگر از جمله این بدگویان سختگیر ملا محمد طاهر قمی متکلم و محدث اخباری (م ۱۰۹۸ هـ) صاحب کتاب «حجة الاسلام» است که فیض را «الشیخ المجوسی» می‌خواند و پیش ازین درباره مخالفت او با حکیمان و حکمت و با صوفیان و تصوف سخن گفته‌ام (۲).

(۱) - درباره او بنگرید بروضات الجنات، چاپ قم، ج ۸، ص ۲۰۳-۲۰۸.

(۲) - شگفت است که این مرد خود نیز از شر زبان هم پیشگان خود در امان نماند چنانکه در مجلس یکی از عالمان معاصر و معارض او بنام ملا-خلیل قزوینی، از (استادان فیض و شاگرد شیخ بهاء الدین محمد عاملی) درباره وجه تسمیه «قم» این داستان بر ساخته را می‌گفتند که: پیغامبر در شب معراج، هنگام سیر در آفاق و انفس، مردی را با کلاه سرخ درین مکان بر منبر دید که سرگرم گمراه کردن مردم بود! از جبرئیل (که درین سفر راهنما و مهماندار او شده بود) پرسید که آنجا کجاست و این کیست که بر منبر است؟ جواب داد که آنجا منزلگاه پیروان تو و دوستداران خاندان تست (یعنی عالمان شیعه که بر سازندگان همین داستانند) و این که بر منبر است شیطانست که خلق را بگمراهی می‌کشاند. پیامبر چون

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۳۲

دیگر شیخ علی شهیدی عاملی بود که بچهار پشت بشهید ثانی عالم معروف و سند شیعوی می‌پیوست. وی در رساله‌یی که در تحریم غنا نوشت افکاری بفیض نسبت داد که بنا بر رأی عالمان دین خلاف شرع و موجب گمراهیست مثل اعتقاد بوحدت وجود و عقیده بمخلد نبودن کفار در آتش دوزخ و نجات نیافتن اهل اجتهاد. فیض هم دائما در طرف نقیض این شیخ علی شهیدی بود و سخنان وهن‌انگیز درباره او می‌گفت و از آنجمله او را «شیخ علی هضم رابع» می‌نامید و درین تعبیر بانتساب وی در چهار نسل بشهید ثانی نظر داشت «۱» و ازو گذشته بعضی دیگر از مخالفان خویش را از میان عالمان دین، از حمله‌ها و طعنهای خود بی‌نصیب نمی‌گذاشت تا آنجا که او را «کثیر الطعن علی المجتهدین» معرفی کرده‌اند خاصه در رساله او موسوم به «سفینه النجاة»، تا بجایی که از آن کتاب چنین برمی‌آید که بگروهی از عالمان دین نسبت کفر و الحاد داده است «۲» و بهرحال بازار مخالفت میان فیض و مخالفان او گرم بود، و این خود نموداریست از آنچه بین عالمان دین در دوره مورد مطالعه ما می‌گذشت تا سرمشق همگان باشد. پیداست که موافقان فیض هم کوشیدند تا تهمت الحاد را ازو رفع کنند زیرا این مرد فاضل یکی از «محمودون اربعه» و مؤلف یکی از «کتب الاربعه المتأخره» بود. از جمله این مدافعان سید نعمه الله جزائری شوشتریست که در خدمت فیض شاگردی کرده بود و او توجه استاد را باصول عرفان و داشتن لحن عرفانی و اشرافی در بحثهای حکمی دلیل صوفی بودنش نشمرده است «۳». علاوه بر این خود فیض هم

حقیقت حال را دریافت بانگ بر ابلیس زد که: «قم یا ملعون» و بدین سبب نام آن مکان «قم» شد! ... ملا خلیل گفت: «آن شیطان که پیامبر دید اکنون نیز در این مکان مبارک بر منبر می‌رود و مردم را از راه راست باز می‌دارد!» و مراد او همین ملا محمد طاهر قمی شیخ الاسلام قم بود. (روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۴).

(۱) - روضات الجنات، ج ۲، ص ۸۱.

(۲) - ایضا همان جلد، ص ۹۰.

(۳) - ایضا، ج ۳، ص ۹۳ بعد و بویژه ص ۹۸-۹۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۳۳

درباره مدعیان تصوف نظرهای خاص داشت که ضمن بیان احوال او در روضات- الجنات بصورت تلخیص آمده است. میرزا محمد باقر خوانساری نیز لحنی مدافعه آمیز از این عالم فاضل نشان داده چنانکه با مراجعه بترجمه حالش در روضات آشکار می‌شود «۱». کسان دیگری هم مانند شیخ حرّ عاملی با همه دشوار خواری که در بیان مقام علمی عالمان داشت، در امل الآمل؛ و سید علیخان شیرازی در سلافة العصر از فیض با احترام بسیار یاد کرده‌اند.

اثرهای ملا محسن فیض، همچنانکه گفته‌ام، متعدّدست و پیش ازین بعضی را بمناسبت ذکر کرده‌ام. از آثار دیگرش ذکر این کتابها در اینجا مناسبتست: کتاب علم- الیقین در چهار مقصد شناخت خداوند، شناخت فرشتگان، شناخت پیامبران و کتابها- یشان، شناخت روز شمار که جستارهایی از دانش کلام را با شیوه عرفانی و فلسفی دربر دارد. کتاب انوار الحکمة که خلاصه و برگزیده‌یست از علم الیقین. کتاب المعارف که آن نیز کوتاه شده از علم الیقین است. کتاب عین الیقین یا «الانوار و الاسرار» درباره بنیادهای علم و شناخت آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست همراه با گفتار- های حکمی و برهانهای عقلی و مکاشفه‌های ذوقی که بتوصیه مؤلف باید از نااهل پنهانش داشت زیرا بنظروی «هو مخّ العلم و لبّ الحکمة و لباب المعرفة و عین الحق

(۱)- خاصه در ص ۹۹- ۱۰۰ از جلد مذکور که در آن دفاعی خردمندانه از فیض و صدرا درباره اتهام آنان بتصوف کرده و میان اهل عرفان و حقیقت و صوفیان حرفه‌یی تمیزی عالمانه داده و کلمات الطریقه فیض و کتاب «کسر اصنام الجاهلیه» ملا صدرا را دلیل قاطع صوفی نبودن آن دو شمرده و آنگاه بر شیخ یوسف بحرانی صاحب لؤلؤة البحرین تاخته و ازینکه ملا صدرا و ملا محسن را از جماعت صوفیان پنداشته سخت بشگفت افتاده و گفته است علت این اشتباه دوری شیخ یوسف از طریقه ارباب معقول و فرق نهادن میان مکاشفه‌های صاحبان علم و فهم و بی‌رسمیهای نادانان و کانایان و تفاوت بین بهشتیان و دوزخیان و جدایی میان راستگویان و دروغپردازان بود و آنگاه این عبارت را از یکی از کتابهای رجال درباره براءت فیض از انتساب بصوفیان نه عارفان شاهد آورده است: «کان من جهابذة المحدثین رمی بالتصوف و حاشاه ثم حاشاه، بل هو من العرفاء الاماجد...» روضات، ج ۶، ص ۹۹- ۱۰۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۳۴

و زبده نتائج الافکار». فیض آن را در سال ۱۰۳۶ ه باتمام رسانید و چنانکه از تعریف آن آشکارست کتابی اساسیست در بیان اندیشه‌های خاص مؤلف. این کتاب بهمراه کتاب عین الیقین بسال ۱۳۰۳ در تهران چاپ شد. کتاب «المحجّزة البيضاء فی احیاء کتاب الاحیاء» که چند سال پیش از این بطبع رسیده و تهذیبی است از احیاء علوم الدین غزالی و تأیید مطالب بازمانده با اخباری که از امامان یا سخنانی که از عالمان شیعی روایت شده و بقول فیض همان احیاء العلوم غزالی است که شیعی امامی شده است. کتاب الحقایق که خلاصه‌یست از محجّزة البيضاء. اصول المعارف که خلاصه‌یست از عین الیقین. الکلمات المکنونة در دانشهای اهل معرفت و گفتار- هایشان. الکلمات المخزونه که کوتاه شده الکلمات المکنونة است. کتابی الالکی المستخرجة من الکلمات المکنونة که منتخبی از کلمات مکنونة است «۱». کتاب الکلمات الطریفة در ذکر منشاء اختلاف امت اسلام «۲» و در همین کتابست که فیض بآنها که تصوف را پیشه‌یی ساخته و بحقیقت آن نپرداخته‌اند می‌تازد. درباره این کتاب فیض قطعه زیرین را ساخته است:

کلمات طریفه ما رابشنو و فهم کن بکار آور

برسانش بسمع گمشدگان ره نماشان بدین دیار آور

آنکه او قابل هدایت نیست در دلش خاها ببار آور

زین سخنها که هریکی بحریت آب در جوی روزگار آور

شد خزان باغ علم از شبهات چمن علم را بهار آور

کار دین شد کساد و بی‌رونت تازه آبی بروی کار آور - کتاب الانصاف که فیض در آن سرگذشت علمی خود را بیان کرد و نشان داد که چگونه متمایل بشیوه فیلسوفان و عارفان شد و کتابهایی همانند آنان پرداخت.

(۱) - کلمات مکنونه در عرفان و حکمت همراه با آیه‌های قرآن و خبر است در صد «کلمه» و اللآلی چهل کلمه برگزیده از کلمات مکنونه است و این هردو کتاب چندبار در هند و ایران چاپ شد. فیض در این دو کتاب بسیاری شعر از شاعرانی مانند سنایی و مولوی و سعدی و شیخ محمود شبستری و عراقی و عرفی و دیگران، و از خود آورده است.

(۲) - شرح قسمتهایی ازین کتاب در روضات الجنات، ج ۶، ص ۹۴ بعد آمده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۳۵

هدیه‌الاشراف خلاصه‌یست از کتاب الانصاف که چندبار بطبع رسید.

فیض یکی از شخصیت‌های بارز اندیشه و دانش در سده یازدهم است چنانکه باید کوشش‌های او را در حکمت و علم دنباله و نتیجه وجودی علم و فکر میر داماد و ملا صدرا از طرفی و شیخ بهاء الدین عاملی و شاگردان او و شیخ ماجد بحرانی و حوزه علمی وی از طرف دیگر، دانست که در وجود واحد فیض گرد آمد و او را یک تنه بجای چند تن از برگزیدگان دانشهای عقلی و نقلی سده دهم و آغاز سده یازدهم هجری قرار داد، و پیدا است که شخصیتی چنین که با چند جنبه فکر و علم بکار پردازد دور از پذیرفتاریها و ناپذیرفتاریهای طبقات گوناگون عالمان نخواهد ماند. او هم محدثی جامع بود و هم فقیهی کامل و هم منتجع در کلام و اصول و هم عارفی که بسر منشاء حقایق عرفانی راه یافته و هم حکیمی اشراقی که استدلال و اثبات را از طریقه مشائیان بارث برده و هم متفکری که گاه بخود آزادی بیرون جستن از قیدهای سنتی و تعلیمی می‌داده و بعد از سیر در دنیای ویژه خود رخصت بازگشت بعالم عادی و رسمی به خویش می‌بخشیده است. بهمین سبب است که نمی‌توان او را تنها دنباله‌رو ملا صدرا شمرد، بلکه او ادامه دهنده مکتبی است در حکمت که آن را مکتب فلسفی اصفهان نامیده‌ام «۱»، و در همان حال «جامع» پرکاریست برای تدوین عالمانه و ظریفانه سنتهای علمی که صاحبان علوم منقول در حوزه‌های علمی شیعه داشته و از راه تعلیم بدو رسانیده بودند.

فیض شاعری متوسط هم بود و مجموعه بزرگ اشعاری بزبان پارسی ازو بازمانده که مشتمل است بر انواع شعر از قصیده و غزل و قطعه و رباعی در منقبت و مناجات و بیان مطلبهای عرفانی و اخلاقی و جز آنها، جز آنکه در همه آنها نه خشکی زهد و تعبدی که از مرد فقیه و محدث انتظار می‌رود رخنه کرده نه آنچه از عارفی که بکنه ذوقیات رسیده باشد. از اوست:

بهوش باش که حرف نگفتنی نجهنده هر سخن که بخاطر رسد توان گفتن

یکی زبان و دو گوش است اهل معنی را اشارتی بیکی گفتن و دو بشنفتن

(۱) - همین کتاب و همین جلد، ص ۲۹۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۳۶ سخن چو سود ندارد نگفتنش اولی است که بهترست ز بیداری عبث خفتن *

در عهد صبا کرده جهالت پست‌ایام شباب کرده غفلت مست

چون پیر شدی رفت نشاط از دست کی صید کند ماهی دولت شست *

باشد باشد که یار حاضر باشد باشد که یار ناظر باشد

باشد که در اوّل نظر آخر گردم تا یار مرا اول و آخر باشد *

ای آنکه گمان کنی که داری همه چیزاینک روی از جهان گذاری همه چیز

یابی باقی اگر ز فانی گذری داری همه چیز اگر نداری همه چیز *

با من بودی منت نمی دانستم یا من بودی منت نمی دانستم
چون من ز میان شدم تو گشتی پیداتا من بودی منت نمی دانستم

قاضی سعید قمی «۱»

شاگرد ملا محسن فیض و ملا عبد الرزاق لاهیجی که جانشین واقعی آنان شمرده می شود، حکیم عارف و ادیب و مفسر مشهور، قاضی میرزا محمد سعید بن محمد مفید، معروف به «قاضی سعید قمی» و «ملا سعیدا» و «حکیم کوچک» (م ۱۱۰۳ هـ) است. وی بسبب آنکه منصب قضای قم را به عهده داشت به قاضی شهرت یافت. نوشته اند که نزد شاه عباس دوم مقامش بلند و حرمتش بسیار بود و اگرچه در صف عالمان دین قرار داشت لیکن بسبب شاگردی نزد دو استاد یاد شده و همچنین در خدمت ملا رجبعلی تبریزی که شرح حالش خواهد آمد، میلی شدید بحکمت و عرفان یافت و در همین راه نامبردار شد. از اثرهای او رساله‌یی در تحقیق معنیهای «اسماء الله»؛ و حاشیه‌یی بر شرح اشارات؛

(۱) - درباره او بنگرید به: روضات الجنات، ج ۴، ص ۹-۱۱؛ طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۷۲؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۵۲؛ تذکره نصرآبادی ص ۱۶۷، و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۳۷

و کتابی فارسی بنام «کلید بهشت» و نیز مجموعه‌یی موسوم به «اربعینیات» در حکمت و عرفان شهرت دارد که پس ازین درباره آن سخن خواهیم گفت. - دیگر از اثرهای فلسفی او «الانوار القدسیه» است شامل سه مبحث که هریک را «نور» نامیده و هر نور را منقسم بچند «فتوح» ساخته و در آنها از هیولی و صورت و نفس بشیوه عارفان سخن گفته است. - دیگر تعلیقاتیست که بر «اثولوجیا» «۱» منسوب بارسطو نوشته، و چون بنابر یک خبر که عالمان شیعی از پیامبر روایت می کنند، آن فیلسوف یونانی را از پیامبران شمرده، درباره این کتاب منسوب بدو گفته است که آن را نمی توان از راه معمول دریافت زیرا اسرار مذکور در آن از منشاء نبوت و ولایت آمده است «۲» و در راه شناخت آنها باید تن بریاضت درداد و ازین طریق بخاندان رسالت نزدیک شد.

(۱) - Theologia درباره این کتاب بنگرید بتوضیحاتی که چند سطر بعد در متن خواهد آمد.

(۲) - درباره نبوت ارسطو از پیغمبر اسلام خبری روایت کرده اند که متن آن در کتاب تعلیقات اثولوجیای قمی بدینگونه نقل شده است: «قال النبی فی شأن ارسطو انه کان نبیاً قد جهله قومه لو ادرکنی لاستفاد منی» و این مطلب را عبد الرزاق لاهیجی هم در محبوب - القلوب (ص ۱۴ و ۱۰۷) و میر فندرسکی در کتاب صناعیه که پیش ازین شناخته ایم (تهران، ۱۳۱۷، ص ۱۸) آورده اند، و نیز شیخ بهاء الدین عاملی در حدیقه هلالیه و لاهیجی در محبوب القلوب از علی بن طاوس (م ۶۶۴) نقل کرده اند که بیشتر فیلسوفان مانند هرمس و و ابرخس (هیپارخس) و بطلموس و نظایر آنان پیامبران بوده اند. برای اطلاع از مفصل این مجمل بنگرید بیادداشت دوست فاضلم آقای محمد تقی دانش پژوه آملی تبرستانی در حاشیه صفحه ۲۰۸ از ج ۳ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران.

نگارنده این سطرها که با خواندن شرح هدایه میبدی تعلم حکمت را نزد استاد فقید خویش شیخ محمد حسین فاضل تونی آغاز کرد، هنگام اعتراض بر دو برهان تطبیقی و سلمی در اثبات تناهی ابعاد، همین سخن را درباره نبوت ارسطو، همراه با اعتراض و پرخاش بسیار سخت آن وجود ارجمند عزیز، شنید. خدای بزرگ روان پاکش را بانوار قدوسی و ملکوتیش بیوشاناد. پیداست که خبر مذکور مانند هزاران خبر و حدیث دیگر که از پیامبر اسلام نقل شده، ساخته و پرداخته عالمان ذینفع اسلامی بوده است. این نکته را هم بدانیم که اسمعیلیان، حکیمان بزرگ یونان را در زمره انبیاء خاصه درآوردند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۳۸

این کتاب اثولوجیا که عالمان اسلامی گاه نام آن را از راه ترجمه «الربوبیه» و گاه باصطلاح خود «الهیات» و بندرت بسنت حکیمان سریانی «المیامر» (۱) می-نویسند، اصلاً مأخوذست از فصلهای چهارم و پنجم و ششم از کتاب «تاسوعات» (۲) «فلوطینس» (۳) فیلسوف نو افلاطونی بزرگ (۲۰۳ یا ۲۰۵ - ۲۷۰ میلادی) اسکندریه که بهمت شاگردش فروریوس (۴) «۲۳۲ یا ۲۳۳ - ۳۰۴ میلادی) از مقالات استاد در شش بخش و هر بخش مرکب از نه کتاب ترتیب داد و بهمین سبب به «تاسوعات» (- نه - گانه‌ها) موسوم گردید. اثولوجیا که سه فصل ازین کتابست باستقلال بصورت کتابی میان حکیمان اسکندریه و حوزه‌های دنباله‌رو آن، از آنجمله حوزه‌های فلسفی اسلامی انتشار یافت و با اینکه مسلماً از فلوطین است از دیرباز بنام ارسطو شهرت گرفت و عالمان اسلامی هم آن را از آغاز تا بانجام همیشه از آثار ارسطو شمرده‌اند و این یکی از چند علت اصلی آمیزش حکمت ارسطویی با حکمت نو افلاطونی در تمدن اسلامیست.

در چهار میمر نخستین از میمرهای ده گانه اثولوجیا از مبداء اول، عقل کلی، نفس کلی، نفس ناطقه، نفسهای بهیمی و نامیه و طبیعی، شرف عالم عقلی و لزوم خلع بدن و تسکین حواس و وسوس نفسانی برای عروج بعوالم عقلانی سخن می‌رود در میمر پنجم از خالق و کیفیت ابداع، در میمر ششم از کواکب، در میمرهای هفتم تا نهم از نفوس شریفه و نفس ناطقه و بقای آن بعد از مرگ جسم و در میمر دهم از علت اولی و آنچه ازو پدید آمده «۵».

(۱)- میامر جمع کلمه سریانی میمر بمعنی مبحث و گفتار است. اثولوجیا جمعا ده میمر دارد. (تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، از نگارنده این کتاب، موارد مختلف خاصه ص ۳۵۷-۳۵۸).

(۲)- Les Enneades.

(۳)- Plotinos.

(۴)- Prophyrios de Batanea شاگرد فلوطین و لونگین-Longin از حکیمان بزرگ نو افلاطونی مؤلف کتاب ایساغوجی Isagoge است.

(۵)- درباره اثولوجیا بنگرید بتاريخ علوم عقلی، دکتر صفا، موارد مختلف خاصه ص ۳۵۷-۳۵۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۳۹

این کتاب که از آن نسخه‌هایی در کتابخانه‌های ایران داریم، از دیرباز محل عنایت و توجه خاص حکیمان و حکمت‌شناسان بود و چون یکی از اثرهای بنیادی در فلسفه نو افلاطونی و اشراقیست میر داماد و شاگردان و پیروانش بدان نگرش ویژه‌ی داشتند. می‌گویند میر داماد هفتاد بار آن را خواند تا دریافت و اگر این سخن از راه مبالغه گفته شده باشد دست کم نشان دهنده علاقه‌یست که او، با مشرب اشراقی خود، بدین کتاب داشت. و علت توجه قاضی سعید بدان هم همین رواج و ارزشی است که اثولوجیا در حوزه عقلی استاد استادانش داشته است و نیز بسبب عشق و کششی که آنان بعرفان و حکمت ذوقی داشتند، و اصولاً در آثار ملا سعیدا بحثهای ژرف حکمی و کلامی با ذوق اشراق و عرفان همراهست و حتی او خبرها و حدیثهای رائج میان عالمان شیعه امامی و تکلیفهای دینی از قبیل نماز و اعمال آن و موضوع قرائتهای هفتگانه قرآن را بتأویلهای ذوقی و عرفانی می‌آراید و در معرض توجیهات دور و دراز خود قرار می‌دهد.

از ویژگیهای سعیدا آنست که خلاف استاد استادانش صدرای شیرازی به اصالت وجود اعتقاد ندارد بلکه با پذیرفتاری اصالت ماهیت نظر میر داماد و فیلسوفان پیش ازو را تأیید می‌کند و این نکته را بویژه در کتاب نفحات الهیه بمورد بحث و تحقیق درمی‌آورد.

قاضی سعید با همین شیوه تأویل اشراقی و عرفانی بنویشتن مجموعه معروف «اربعینات» خود همت گماشت و اگرچه می‌خواست در این مجموعه چهل رساله از خلاصه مطالعات خویش در اسرار حکمت و عرفان پردازد، لیکن تنها به نگارش ده رساله توفیق یافت بدینگونه: ۱) در «روح الصلوٰۃ» که بنام استاد خود فیض کاشانی نگاشته اسرار نماز و اعمال آن را بشیوه تأویلی فیلسوفان و عارفان توجیه نمود، و ۲) در الکشف عن القراءات السبع موضوع این اختلاف در خواندن قرآن را با بحثهای فلسفی اشراقی «حل» کرد، و ۳) در الفوائد الرضویه، که تفسیری فلسفی است از «حدیث رأس الجالوت» یعنی گفت‌وگوی امام هشتم شیعیان با

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۴۰

راهبر یهودیان، همین کار را کرده و در مقدمه آن گفته است که حکمت بتمامی آنست که در «کتاب» (قرآن) و سنت و علمی که از «مدینه العلم» (علی بن ابی طالب) برخاسته است، آمده و در خبرهای امامان بسی حقایق برای عابدان و عالمان نهفته است و پیدا است که چنین حکمی را جز با تأویلهای حکمی نمی‌توان ثابت کرد و این همان راهیست که عالمان دینی اسلام هنوز هم دنبال می‌کنند. و ۴) در رساله مرقات الاسرار درباره ربط حادث بقدم و حدوث زمانی عالم و ضمنا در موضوع اصالت ماهیت و نفی اصالت وجود سخن می‌گوید و باثبات مثل افلاطونی همت می‌گمارد، و ۵) در النفحات الالهیه و الخواطر الالهامیه باز نفی اصالت وجود و اثبات اصالت ماهیت را پیش می‌کشد، و ۶) در الانوار القدسیه که مشتمل بر سه «نور» است بترتیب درباره هیولی، صورت، و نفس سخن می‌گوید. در دیباچه این رساله ملا سعید از عالمان شرع که ستیزه‌گری‌های دیرین را با دانش و فرهنگ و اصحاب خرد و حکمت دنبال می‌کردند، شکایت می‌کند و آنان را بدکارانی می‌داند که جای هادیان اُمت را گرفته و بر اهل دانش تهمت بی‌دینی و الحاد می‌زنند و سرانجام نفرین و لعنت نثارشان می‌دارد، و ۷) در المقصد الاسنی فی تحقیق ماهیة الحرة و وجودها ضمن بحث در این موضوع مهم فلسفی بابطال وجود ذهنی می‌پردازد، و ۸) در الحدیقة الوردیة فی السوانح المعراجیة موضوع معراج را مورد تأویل فلسفی و عرفانی قرار می‌دهد، و ۹) البرهان القاطع ترجمه‌یست از رساله وجود استادش ملا رجبعلی تبریزی از فارسی به عربی. درباره آن پس ازین سخن خواهم گفت، و ۱۰) الطلائع و البوارق یا البوارق الملکوتیه رساله‌یی مفصل در یک مقدمه و شش «طلیعه» است و هر طلیعه بچند «بارقه» تقسیم می‌شود.

قاضی در این رساله از بسیاری مبحثهای فلسفی با روش عرفانی گفت‌وگو می‌کند «۱».

ملا رجبعلی تبریزی

از جمله استادان معروف حکمت در سده یازدهم ملا رجبعلی تبریزی فاضل عارف مشرب متخلص به «واحد» بود

(۱) - درباره این مجموعه بنگرید بفهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۲۱۲۴ - ۲۱۳۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۴۱

(م ۱۰۸۰ ه) که در اصفهان اقامت داشت و چند تن از بزرگان زمان را در آنجا تربیت کرد. صاحب ریاض العلماء درباره وی نوشته است که وی حکیم ماهر منطقی و مورد احترام در عهد شاه عباس دوم بود و شاگردانی چون محمد تنکابنی و حکیم محمد حسین «۱» و محمد سعید معروف به «حکیم کوچک» را تربیت کرد و این آخری، (یعنی قاضی سعید) هم نزد پادشاه محترم بود و دانشهای حکمی را بیشتر در خدمت عبد الرزاق لاهیجی در قم فراگرفت و همانجا بود تا درگذشت «۲»، و ازو در زمره بزرگانی که در مدرسه شیخ لطف الله اصفهان تربیت شده یا تدریس کرده‌اند، یاد نموده و در آنجا یکی دیگر از شاگردان معروفش میر قوام الدین تهرانی صاحب کتاب عین الحکمه را هم نام برده‌اند «۳». باز هم در میان شاگردان معروف او نام ملا عباس مولوی صاحب اصول الفوائد در اصول مسائل فلسفی است، و محمد تنکابنی مذکور همان محمد بن عبد الفتاح تنکابنی معروف به «سراب» (م ۱۱۲۴ ه)

صاحب کتابها و رساله‌های فارسی و عربی در موضوعهای دینی و در کلام و حکمت و از آنجمله کتاب توحید و کتابی در اثبات وجود صانع قدیم است «۴».

میرزا طاهر محمد نصرآبادی در ذکر حال «مولانا رجبعلی» گفته است که مدتی در مدرسه شیخ لطف الله بدرس و افاده سرگرم بود «بعد از آن بعباس آباد سکنی نموده شاه جنت مکان شاه عباس ثانی بنا بر ارادتی که بایشان داشت خانه‌یی در شمس آباد که محله بیست در بیرون حصار اصفهان خریده ...» «۵».

سال وفاتش همچنانکه نوشته‌ام ۱۰۸۰ هجریست و میرزا محمد طاهر نصرآبادی

(۱) - حکیم محمد حسین برادر قاضی سعید قمی بود که ترجمه حالش گذشت. نام او را محمد محسن هم نوشته‌اند. وی نویسنده تفسیری از قرآن بفارسی است.

(۲) - نقل از روضات الجنات، ج ۴ ص ۱۰ در ذیل ترجمه قاضی سعید قمی.

(۳) - ایضا ج ۳ ص ۳۵۱.

(۴) - درباره او بنگرید باعیان الشیعه ج ۴۵ ص ۲۷۱؛ روضات الجنات، ج ۷ ص ۱۰۶؛ الذریعه ج ۱۲ ص ۲۰۳؛ ریحانه الادب ج ۳ ص ۵ و مأخذهای دیگر.

(۵) - تذکره نصرآبادی ص ۱۵۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۴۲

معاصر او ماده تاریخی که همین سال از آن حاصل می‌شود در مرگ او یافت «۱».

از اثرهای مهم ملا رجبعلی کتابیست بفارسی بنام «وجودیه» یا «اثبات واجب» در یک مقدمه و پنج مطلب و یک «خاتمه»، و در آن مسائلی می‌آورد از قبیل اشتراک لفظی وجود میان واجب و ممکن و تعیین اینکه صفت غیر از ذاتست، و اینکه خداوند خالق را صفتی نیست زیرا یا خود او خواهد بود یا زائد بر او و این هر دو باطلست. ازین کتاب نسخه‌هایی در دستست «۲» و سعید ای قمی هم چنانکه دیده‌ایم ترجمه‌یی از آن بعربی ترتیب داد. «۳»

ملاً رجبعلی مانند بسیاری از حکیمان و عارفان عهد خودش شعر می‌سرود.

تخلصش در شعر «واحد» است و از اوست «۴»:

ای آنکه به رای تست رای همه کس وی آنکه تویی مرا بجای همه کس

در پای تو افتاده‌ام دستم گیر کوتاه کن از میانه پای همه کس *

واحد که بکوی دوست منزل دارد غم نیست اگر غم تو در دل دارد

پیوسته بتعمیر بدن مشغول است بیچاره همیشه دست در گل دارد *

واحد که چو آتش ببرت می‌گردد گر خاک شود خاک درت می‌گردد

گر آب شود روان بسوی تو شودور باد شود گرد سرت می‌گردد **

(۱) - مرگش را در ۱۰۰۸ (ریاض العارفین ص ۴۰۹) و ۱۰۶۵ (فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص ۱۳۲) هم نوشته‌اند که درست بنظر نمی‌آید.

(۲) - فهرست کتابخانه آستانه قدس رضوی ج ۴ ص ۱۵۱؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص ۱۳۲.

(۳) - از ملا رجبعلی تبریزی در طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۷۲ هم یادی شده و در آنجا کتاب کلید بهشت باشتباه باو نسبت یافته است.

(۴) - نقل از تذکره نصرآبادی، ص ۱۵۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۴۳

پیداست که برشمردن همه مؤلفان حکمت و حکمت‌شناسان این عهد که از سده دهم آغاز و بمیان سده دوازدهم انجام یافت، درین مختصر ممکن نیست و من حتی از ذکر چند تن که در این راه شهرتی حاصل نموده‌اند چشم پوشیده و بهمین سبب هم از آوردن ترجمه حال و توضیح اثرهای برخی دیگر که بمرتب‌های بلندتری رسیده بودند دست بازداشته‌ام، مانند: ابو جعفر محمد تقی استرآبادی مرده بسال ۱۰۵۸ هجری از شارحان فصوص الحکم فارابی؛ و ملا سید محمد باقر ابن محمد مؤمن سبزواری (م ۱۰۹۰ ه) که حاشیه معروفی بر شفای بو علی سینا دارد، و محمد اسمعیل خواجویی مازندرانی (م ۱۱۷۳ ه) صاحب کتاب ابطال زمان الموهوم و جز آنان.

دانشهای ریاضی

اشاره

آغاز عهد صفوی در دانش‌های ریاضی میراث‌دار پیشرفتهایی بود که آن علم‌ها در دوران تیموری خاصه در مکتب سمرقند حاصل کرده بودند، لیکن عهدی که شایستگی چنین میراثی نداشت گنجینه گرانبهائی را که بچنگ آورده بود در کوتاه زمانی از کف داد. ریاضی‌دانان این عهد یا از بازماندگان قرن نهم و تربیت شدگان مستقیم آنان بوده و در شهرهای آسیای صغیر (روم) و ایران بسر می‌برده‌اند و یا ادامه دهندگان مکتب آنان که بتدریج از شماره‌اشان کاسته می‌شد. در میان جویندگان «جامعیت» هم بندرت کسانی بودند که مقدماتی ازین دسته دانشها کسب می‌کردند و گاه رساله‌های متوسطی در این باره از خود برجای می‌نهادند و بر رویهم در میانشان کسی که او را بتوان جانشین ریاضی‌دانان بزرگ پیشین دانست، وجود نداشت.

میرم چلبی

یکی از تربیت‌شدگان عهد تیموری که در آغاز این عهد می‌زیست ملا-محمود بن محمد بن قاضی‌زاده رومی معروف به «میرم چلبی» (م ۹۳۱ ه) است. درباره نیای او قاضی‌زاده پیش از این سخن

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۴۴

گفته شد «۱» و او خود در دوران سلطنت با یزید دوم (۸۸۶-۹۱۸ ه) و جانشین وی «قاضی عساکر ولایت آناتولی» بود. از آثارش یکی کتاب فارسی «دستور العمل و تصحیح الجدول» در شرح مقاله نخستین از کتاب زیج جدید سلطانی یا زیج الغ بیک است. میرم در آغاز این کتاب ملا علی قوشچی «۲» شاگرد قاضی‌زاده را «حضرت جدی و افتخاری علامه العالم ... مولانا علی القوشچی» معرفی کرده و ازین برمی‌آید که او هم نیای میرم چلبی و قاعده نیای مادری او بود و دور نیست که در تربیت وی سهمی داشته بوده باشد. میرم گوید که شرح قوشچی بر زیج الغ بیک «۳» «مقصورست بر براهین هندسی و تعلقی بتوضیح اعمال ندارد» و ازین روی خواسته بود که طریقه عمل را در تنظیم جدولها نشان دهد و درین شرح توانسته است تنها بمقالت اول زیج یاد شده که منحصر است به «تواریخ» بپردازد «۴».

میرم چلبی دو کتاب فارسی دیگر در هیئت دارد بنام «ربع مجیب» «۵» و «ربع المقنطرات» «۶» در بیست فصل که بنام سلطان با یزید مذکور نوشت.

تاریخ مرگ او را حاج خلیفه ذیل «رساله فی الربع المجیب» سال ۹۳۱ ه (احدی و ثلاثین و تسعمائة) نوشته لیکن بلوشه، نمی‌داند باستناد کدام مأخذ، سال ۹۳۲ ه ضبط کرده است.

عبد العلی بیرجندی

ریاضی‌دان و منجم بزرگ دیگری که در آغاز این عهد شهرت بسیار یافته و تربیت شده استادان قرن نهم بود، ملا عبد العلی بیرجندی (نظام الدین عبد العلی بن محمد حسین بیرجندی حنفی، م ۹۳۴ هـ)

- (۱) - همین کتاب، ج ۴ ص ۱۰۴-۱۰۵.
 - (۲) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۰۵-۱۰۶.
 - (۳) - آن شرح موسوم است به «سلم السماء».
 - (۴) - درباره دستور العمل و تصحیح الجدول رجوع شود بفهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲ ص ۶۸-۶۹.
 - (۵) - کشف الظنون، چاپ استانبول، ستون ۸۶۷.
 - (۶) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۶۹.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۴۵
- است. شهرت او در اوایل سده دهم چندان بود که غیاث الدین خواندمیر ضمن اشاره باحوالش او را «جامع اصناف علوم محسوس و معقول و حاوی انواع مسائل فروع و اصول» معرفی کرد و گفت «در علم نجوم و حکمیات بی‌مثل و بدلت» (۱) و هم بتصریح خواندمیر حکمت و ریاضی را نزد منصور بن معین الدین کاشانی فرا گرفت. پدر این منصور یعنی معین الدین شاگرد و خواهرزاده غیاث الدین جمشید کاشانی و همکار و دستیار او در بنای رصد سمرقند و تنظیم زیج گورکانی (زیج الغ بیکی) بود (۲). بیرجندی غیر ازین استاد بخدمت چند تن از استادان سده نهم رسید و از آنان دانشهای عقلی و نقلی را فراگرفت «علم حدیث را نزد خواجه حافظ غیاث مطالعه نموده ... و سایر علوم متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین القنوی کسب کرده و در خدمت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و مولانا کمال الدین مسعود شروانی نیز شرط تلمذ بجای آورده ...» (۳). از این استادان که خواندمیر برشمرده کمال الدین شیخ حسین از عالمان بزرگ عهد خود و محتسب هرات بود و بسال ۸۸۸ هـ درگذشت (۴)؛ و سیف الدین احمد بن قطب الدین یحیی بن محمد بن سعد الدین مسعود تفتازانی شیخ الاسلام هرات و جامع معقول و منقول بود و بسال ۹۱۶ هـ بامر شاه اسمعیل بقتل رسید (۵)؛ و «خواجه حافظ غیاث» از محدثان بزرگ سده نهم است که محل تدریسش هرات بود و بسال ۸۹۷ هـ در همان شهر درگذشت (۶)؛ و کمال الدین مسعود شروانی از عالمان بزرگ در دانشهای عقلی و نقلی بود و از آثار مهمش شرح حکمة العین است، وفاتش بسال ۹۰۵ هـ در هرات اتفاق افتاد (۷).

- (۱) - حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴، ص ۶۱۵.
- (۲) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۸ و ۱۰۲؛ و بحیب السیر ج ۴، ص ۲۱ و ۳۴.
- (۳) - حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۰۸.
- (۴) - ایضا همان جلد ص ۳۴۹.
- (۵) - حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴، ص ۳۴۹.
- (۶) - ایضا همان جلد، ص ۳۳۷.
- (۷) - ایضا همان جلد، ص ۳۴۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۴۶

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که بیرجندی تحصیل دانشهای عهد خود را بتمامی نزد معروفترین استادان زمان، در هرات انجام داد و سپس شروع بشرح کتابهای مشهور در ریاضیات و تألیف کتابهایی در دانشهای دیگر کرد. درباره او نوشته‌اند که: «بصفت تواضع و پرهیزگاری و حلم و دینداری اتصاف» داشت (۱). سال درست وفاتش همان ۹۳۴ هجریست که نوشته‌ام و علاوه بر آن سالهای ۹۱۱ و ۹۱۶ و ۹۲۴ هم ضبط کرده‌اند (۲).

اثرهای بیرجندی متعدد و از آن جمله است: شرح الفوائد البهائیه فی الحساب که اصل آن تألیف عماد الدین عبد الله بغدادی است و بسال ۶۷۵ ه بنام شمس الدین محمد جوینی فراهم آمد، و بیرجندی آن را در سال ۸۹۱ شرح کرد و حاج خلیفه گوید (۳) که آن شرحی بزرگ و بسیار سودمند است. - شرح تذکره النصیریۃ فی الهیئۃ از خواجه نصیر الدین طوسی. این کتاب خواجه نصیر بعلت اختصار و اشتغال بر مطالب فشرده علم هیئت چند بار شرح شده و کاتب چلبی (- حاج خلیفه) از آنها در ذیل نام مذکور یاد کرده و در پایان بشرح بیرجندی اشاره نموده و گفته است که آن را ندیده (۴). این شرح بعربیت و بیرجندی آن را در ربیع الاول سال ۹۱۳ ه باتمام رسانیده و از آن نسخه‌هایی موجودست. - شرح تحریر مجسطی که متن آن هم از خواجه نصیر طوسیست و عبد العلی بیرجندی کار خود را درباره آن بسال ۹۳۱ پایان برده است. - شرح شمسیه فی الحساب که متن آن اثر حسن بن محمد نیشابوری معروف به «نظام اعرج» (م ۸۲۸ ه) است (۵). - شرح زیج جدید سلطانی (زیج گورکانی، زیج الغ بیکی) که بسال ۹۲۹ ه انجام پذیرفته. - شرح بیست باب در معرفت اسطرلاب از خواجه نصیر الدین طوسی که در سال ۸۹۳ سمت اتمام پذیرفت. - کتاب بیست

(۱) - حبیب السیر ج ۴، ص ۶۱۶.

(۲) - تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۸۰۶.

(۳) - کشف الظنون، ستون ۱۲۹۶.

(۴) - کشف الظنون، ستون ۳۹۲.

(۵) - ایضا همان کتاب ستون ۱۰۶۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۴۷

باب در معرفت تقویم و اختیارات بپارسی که ملا- مظفر گنابادی آن را شرح کرد. - شرحی بعربی بر «الملخص فی الهیئۃ» تألیف محمود بن محمد چغمینی خوارزمی (م ۷۴۵ ه) (۱). - رساله در ابعاد و اجرام که موضوع آن بحث در بعدهای ستارگان از مرکز عالم و مقدار جرم آنهاست (۲) و بیرجندی آن را بسال ۹۳۰ تألیف کرد (۳). - رساله تشریح در پرگار. - کتاب مسالک و ممالک یا عجایب بلاد. - تحفه الحاتمیه در اسطرلاب- رساله‌یی در تقویم که بسال ۸۸۳ نوشت، و چند کتاب دیگر (۴).

خفری

شمس الدین محمد خفری (م ۹۴۲ ه) که نام او را پیش ازین دیده‌ایم، بر تذکره النصیریۃ خواجه نصیر الدین شرحی نوشته و نام آنرا «التکملۃ فی شرح التذکره» نهاده و آن را بسال ۹۳۲ ه پایان برده است. میر ابو طالب فندرسکی نواده میر ابو القاسم فندرسکی چنانکه پیش ازین گفتیم بر این کتاب حاشیه نوشت. دیگر از اثرهای خفری «منتهی الادراک فی مدارک الافلاک» است در هیئت که در ۹۱۰ پایان رسانید (۵).

غیاث الدین منصور

غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی (م ۹۴۸ ه) که ذکر او در شمار حکیمان این عهد گذشته، چند کتاب در ریاضی و هیئت نوشت. از آنجمله است اللوامع و المعارج که در هجده سالگی تنظیم کرد.

دیگر کتاب السفیر فی الهیئة در چهار باب و هر باب شامل چهار فصل که دوره‌ی اجمالی در این فنست و در پایان آن مؤلف طالبان تفصیل در این باب را بکتاب اللوامع خود مراجعه داده است. دیگر کتاب الاساس در علم هندسه و کتاب کفایة الحساب «۶».

(۱) - همین کتاب، ج ۲ ص ۲۷۴.

(۲) - درباره این دانش بنگرید بکشف الظنون ستون ۳ ذیل «علم الابعاد و الاجرام».

(۳) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۲ ص ۵۹، و جز آن.

(۴) - درباره ملا عبد العلی بیرجندی غیر از مأخذهایی که ذکر شد بنگرید بتاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۲۸۳ و ۳۸۴ و ۸۰۶ - ۸۰۷.

(۵) - ایضا تاریخ نظم و نثر در ایران ص ۳۸۵.

(۶) - روضات الجنات، ج ۷ چاپ قم، ص ۱۷۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۴۸

دانشمند ابیوردی

از ریاضی‌دانان بنام این عهد ابو الحسن بن احمد ابیوردی معروف بدانشمند است که در همه دانشهای زمان خود بویژه در ریاضیات مهارت داشت و معروفست که هجده مسئله در ریاضی از زمان‌های قدیم باقی مانده بود که خواجه نصیر طوسی شش تا و دانشمند ابیوردی دوازده تای آنها را حل کردند و ابیوردی درین زمینه رساله‌ی بنام حل لاینحل نوشت. در باره او نوشته‌اند چنان هوشیار بود که در چهارده سالگی شرح تجرید را با حواشی آن و در بیست و پنج سالگی مجسطی را درس می‌گفت و حافظه‌اش چنان بود که هر کتاب را یک بار می‌خواند و بیاد می‌سپرد. وی بیشتر در کاشان در مصاحبت خان میرزا پسر معصوم بیگ که از جانب شاه تهماسب حکمران آن شهر بود بسر می‌برد و معلم او بود و سرانجام در یکشنبه بیست و سوم رمضان سال ۹۶۹ درگذشت و در اردبیل بخاک سپرده شد. ابو الحسن دانشمند در الهیات و کلام و ریاضیات تألیفهایی داشت که از آن میان دو کتاب مشارق و مرآت الافلاک در ریاضیات و نجوم و اثرهای دیگری مانند حاشیه بر شمسیه و حاشیه بر تهذیب المنطق و الکلام تفتازانی در حکمت بود. وی شعر نیز می‌سرود «۱».

مظفر گنابادی

مظفر بن محمد قاسم بن مظفر گنابادی معاصر شاه عباس بزرگ بسال ۱۰۰۵ ه بر بیست باب بیرجندی شرحی نوشت و این متن و شرح بارها چاپ شد. وی کتابی در احکام نجوم دارد بنام تنبیهات المنجمین که آن را بسال ۱۰۳۱ ه بنام شاه عباس تألیف نمود «۲» و چون اثرهایش در شمار کتابهای درسی بوده در عهد خود و بعد از آن شهرت بسیار یافت.

محمد باقر یزدی

از تربیت شدگان اواخر سده دهم هجری که در نیمه نخستین از سده یازدهم سرگرم کارهای ارزنده خود در ریاضیات و آموزش و تألیف در این زمینه بود، خاتم المهندسین ملا محمد باقر بن زین العابدین

(۱)- درباره او بنگرید بتاريخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۳۹۱-۳۹۲.

(۲)- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۹۰۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۴۹

یزدی «۱»، زنده در ۱۰۴۷ ه و شاید تا بخشی از نیمه دوم سده یازدهم است که دوران پادشاهی شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ ه) و جانشینش شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه) را درک کرده بود و اینکه بعضی دوران حیاتش را تا عهد شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه) کشانده‌اند درست بنظر نمی‌آید. وی استاد شیخ بهاء الدین محمد عاملی (۹۵۳-۱۰۳۱ ه) بوده و غیر از استاد دیگر شیخ بهاییست بنام ملا عبد الله بن حسین یزدی صاحب شرح قواعد در فقه و حاشیه بر شرح شمسیه و التهذیب فی المنطق «۲».

نواده و همنامش محمد باقر بن محمد حسین بن محمد باقر هم از مؤلفان ریاضی بود و چنان می‌نماید که دانش او تا چند گاه در خاندانش بمیراث ماند. از اثرهای ملا- محمد باقر یزدیست مطالع الانوار در علم هیئت، عیون الحساب در یک مقدمه (در تعریف و تقسیم عدد) و هفت باب که هر باب بچند «مطلب» تقسیم می‌شود و آن هفت باب چنین است: (۱) حساب صحاح (۲) کسور (۳) حساب ستاره‌شناسان با نشانه‌ها و جدولهای نجومی و تبدیل کسور هندی و ستینی و سیاقی بیکدیگر (۴) مساحت (۵) تناسب (۶) خطائین (۷) جبر و مقابله؛ و فصلهایی در قاعده‌های کلی حساب همراه با حل یکصد و چهل و هشت مسئله. وی در این کتاب بکامیابی خود در حل بعضی از معادلات جبر که پیش از او میسر نشده بود اشاره می‌کند.

بر کتاب عیون الحساب محمد باقر یزدی یکی از ریاضی‌دانان معروف بعد از ملا علی محمد مهندس اصفهانی (م ۱۲۹۳ ه) شرحی بنام تکملة العیون نوشته و بنام ملا محمد باقر هم که پیش ازین ذکر او گذشته کتاب نیای خود را شرح کرده و آنرا کفایة الالباب فی شرح مشکلات عیون الحساب نامیده و بنام شاه سلطان- حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ ه) تمام کرده است.

(۱)- درباره او رجوع شود به: گاهنامه تألیف سید جلال الدین طهرانی، ۱۳۱۱ شمسی؛ تاریخ ریاضیات تألیف دکتر غلامحسین مصاحب؛ فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی و فهرست کتابخانه معارف (- کتابخانه ملی ایران)؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳، ص ۹۲۱-۹۲۵ و ۹۳۲.

(۲)- امل الآمل، ج ۲ ص ۱۶۰-۱۶۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۵۰

از تألیفهای دیگر ملا محمد باقر یزدی حاشیه اوست بر «التکملة فی شرح- التذکره» از شمس الدین محمد خفري-. دیگر حاشیه بر تحریر خواجه نصیر طوسی از «کتاب الاشکال الکریه» تألیف منالاولس اسکندرانی «۱» ریاضی‌دان سده نخستین میلادی «۲»-. دیگر حاشیه بر تحریر خواجه طوسی از کتاب مخروطات ابلونیوس «۳» ریاضی‌دان سده سوم پیش از میلاد «۴»-. دیگر حاشیه بر تحریر خواجه از کتاب «الکره- المتحرکه» اثر اوطولوقوس بیثانی «۵» ریاضی‌دان سده چهارم پیش از میلاد «۶»-. دیگر کتاب فتوحات غیبیه در ذکر برهانه‌های اعمال هندسی ابو الوفاء بوزجانی (۳۲۸-۳۸۷ ه) «۷».

بهاء الدین عاملی

شاگرد ملا محمد باقر یزدی، شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی (۹۵۳-۱۰۳۱ ه) معروف بشیخ بهایی، اگرچه مقام و مرتبه بلند استادش را در ریاضیات و نجوم کسب نکرد، لیکن بسبب جامعیتی که داشت و نیز بعلت تقرب بشاه عباس و ارجمندی میان عالمان شرعی در سده‌های اخیر بعنوان یکی از ریاضی‌دانان بزرگ پنداشته و شمرده شده است. نام او تاکنون چند بار در این کتاب آمده و

شرح حالش را در شمار شاعران این دوران ذکر خواهم کرد. او چند کتاب و رساله در هیئت و حساب و اسطرلاب و جز آنها دارد که مهمتر از همه کتاب «خلاصه الحساب» است. عربی در حساب و هندسه و جبر و مقابله و بعضی مبحثهای دیگر با اختصار. این کتاب چند بار شرح و ترجمه و در ایران و هند و عثمانی چاپ شده است. شیخ بهایی این کتاب را بروش نظام الدین نیشابوری معروف به نظام اعرج (۸) در کتاب الشمسیه فی الحساب نوشت. بر این کتاب شاگرد شیخ بهایی

(۱) Menelaos D'Alexandrie.

(۲) - همین کتاب، ج ۳ ص ۲۶۷-۲۶۸.

(۳) Appolonius de Pergamon.

(۴) - همین کتاب، ج ۳ ص ۲۶۹-۲۷۰.

(۵) Autolycus de Pythane.

(۶) - همین کتاب ج ۳ ص ۲۶۳.

(۷) - همین کتاب، ج ۱، چاپ پنجم، ۱۳۵۶، ص ۳۳۴.

(۸) - همین کتاب، ج ۳ ص ۲۷۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۵۱

جواد بن اسعد کاظمی، اندکی بعد از مرگ استاد خود شرحی عربی نوشت که در سال ۱۲۷۳ ه ق در تهران بطبع رسید. شاگرد دیگر شیخ بنام محمد اشرف بن حبیب الله طباطبائی در ۱۰۳۸ شرحی دیگر در یک مقدمه و ده باب و خاتمه بر آن نوشت. از شاگردان دیگر شیخ بهایی، شمس الدین علی خلخالی و شمس الدین محمد گیلانی هم آن را شرح کرده‌اند و باز شرحهای دیگر بر آن کتاب ترتیب یافته است، و از جمله شرحهای فارسی آن «کنز الحساب» است که معتمد الدوله فرهاد میرزا پسر عباس میرزای نایب السلطنه آنرا بسال ۱۲۵۶ پرداخت و این شرح دوبار در تهران چاپ شد.

علت توجه بسیار بخلاصه الحساب آن بود که این کتاب مدتها از عهد شیخ بهایی بعد کتاب درسی بوده و میان طالبان علم دست‌بدست می‌گشته است و بهمین سبب هم یکبار آن را بنظم عربی در آوردند (میرزا قوام الدین محمد بن محمد مهدی قزوینی مرده در حدود ۱۱۵۰ ه)، و یک بار هم بدست نسلمن «۱» بآلمانی ترجمه و بسال ۱۸۴۳ م در برلین چاپ شد.

شیخ بهایی اثرهای متعدد دیگری در ریاضیات و هیئت دارد مانند الصحیفه عربی در اسطرلاب و شرح آن بنام حدائق الصالحین که شیخ خود ترتیب داد؛ و کتاب التحفه الحاتمیّه در اسطرلاب بفارسی؛ و کتاب تشریح الافلاک که خلاصه‌یست در علم هیئت و جزو کتابهای درسی میان طالبان دانش رائج بوده و چند شرح بر آن نوشته شده و چندبار بطبع رسیده است ... و جز آنها.

همچنانکه گفتم اهمیت آثار شیخ بهایی در آنست که آنها را بقصد تدوین کتابهای درسی برای طالبان علم ترتیب می‌داده و در تدوین آنها طریق اختصار و سهولت بیان می‌سپرده است و ازینرو هم از دوران زندگانش در مدرسه‌های قدیم رواج یافت و چون شیخ شخصیت مطلوب و محترم دینی هم شمرده شده ناگزیر اینگونه کتابهایش، با آنکه در ذکر پاره‌یی از دانشهای معقولست، میان طالبان

(۱) G H F. Nesselmann.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۵۲

علمهای شرعی متداول و مخجل اعتنا بود و این توجه و اقبال بنوبه خود در حجّیت و سندیت آثارش مؤثر افتاد، در صورتیکه او را

نمی‌توان، حتی با مقایسه با استادان قریب العهدش، در مقام والایی از دانشهای ریاضی قرار داد «۱».

در قلمرو گورکانیان هند

کوششهایی که در قلمرو گورکانیان هند درباره دانشهای ریاضی می‌شده شایسته یاد کردنست زیرا آنچه آنجا درین زمینه فراهم آمده بفارسی است و از پاره‌یی نظرها تازگی دارد. از جمله کارهای سودمند آن دیار ترجمه بعضی از کتابهای ریاضی هندی بود، به همراه دیگر ترجمه‌ها از سانسکریت به پارسی. یکی از آن کتابها «لیلاوتی» «۲» در جبر است که شیخ ابو الفیض فیاضی شاعر مشهور (م ۱۰۰۴ هـ) بامر جلال الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) از سانسکریت به پارسی در آورد. متن سانسکریت این کتاب که تألیف «بهاسکر اچاری» «۳» است در کلکته (۱۸۳۲ میلادی) و ترجمه انگلیسی آن در بمبئی (۱۸۱۶ میلادی) و لندن (۱۸۱۷ میلادی) و ترجمه پارسی در کلکته (۱۸۲۸ میلادی) چاپ شد. ازین بهاسکرا کتاب دیگری در جبر بنام «بیج گنت» «۴» بدست عطاء الله رشیدی ابن احمد نادر بهارسی منظوم نقل شد (۱۰۴۴ هـ). این منظومه که یک مقدمه و پنج مقاله دارد بطبع رسیده است. ترجمه‌یی فارسی از کتاب خلاصه الحساب شیخ بهاء الدین عاملی، که پیش- ازین شناخته‌اید، بصورت منتخبی از آن بسال ۱۰۹۲ هـ در هند انجام شد. انتخاب

(۱)- شرح حال و اثرهای شیخ بهایی بعد ازین خواهد آمد. درباره اثرهای ریاضی او بنگرید به: امل الآمل، ج ۱ ص ۱۵۵-۱۵۶؛ روضات الجنات ص ۵۹ از ج ۷ بعد؛ الذریعه ج ۲، ص ۲۹ و موردهای دیگر؛ احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی تألیف سعید نفیسی، تهران ۱۳۱۶ خورشیدی؛ فهرستهای کتابخانه‌های مجلس شورای ملی ایران، دانشگاه تهران، آستانه قدس رضوی، کتابخانه معارف (- ملی)؛ تاریخ ریاضیات تألیف دکتر غلامحسین مصاحب و جز آنها.

(۲)- Lilavati

(۳)- Bhaskarachrya

(۴)- Vijaganita

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۵۳

کننده و گزارنده لطف الله بن استاد احمد معمار لاهوری متخلص به «مهندس» است.

وی رساله‌یی فارسی بنام «خواص اعداد» در چهار مقاله دارد. برادرش عطاء الله که او هم شاعر بود، منظومه‌یی فارسی در حساب و جبر ترتیب داد شامل ده باب و آن را بنام شاهزاده دانشمند داراشکوه (م ۱۰۶۹ هـ) درآورد. زیج شاهجهانی که بیبانه تنظیم جدول نجومی سلطنت شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ) بدست ملا-فرید ابراهیم دهلوی منجم دربار شاهجهان تنظیم شد، شامل یک مقدمه و چهار مقاله است و در آن از شیوه تدوین و فصل‌بندی زیج الغ بیکی پیروی و نمونه برداری شد.

زیج دیگری در دوره سلسله گورکانیان هند بفارسی تنظیم شد بنام «زیج جدید محمد شاهی» که مؤلف آن «راجہ جی سنگ سوائی» «۱» معاصر ناصر الدین محمد شاه (۱۱۳۱-۱۱۶۱ هـ) و حاکم اگره و مالوه بود «۲».

*** در پایان این مقال که بدانشهای ریاضی اختصاص داشت، یادآوری می‌شود که در عهد مورد مطالعه ما کاری که شایسته بیان باشد در علم موسیقی انجام نگرفت و این را هم باید دانست که دوران چیرگی دانشهای شرعی نمی‌توانست فرصت مناسبی برای رشد علم موسیقی باشد بویژه که در این عهد تألیف کتابها و رساله‌ها و اظهار نظرهای مکرر عالمان شرعی شیعی در بیان حرمت غنا و شنیدن لحنهای موسیقی رواج داشت و از آنجمله است کتاب صدر الدین محمد معروف بصدر ثانی پسر غیاث الدین منصور

دشتکی شیرازی بنام «الذکری» که بسال ۹۹۱ ه تألیف کرد و در آن بآیت‌هایی از قرآن در حرام بودن موسیقی استناد جست و حدیث‌هایی از پیامبر و از پیشوایان شیعه در این باره نقل نمود «۳»، و بعد از چند تن دیگر از عالمان

(۱) Rajah Jai -Singh SaWa'i

(۲) - درباره چند اثر مذکور در «قلمرو گورکانیان هند» بنگرید به: فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ج ۲، ص ۴۴۹ - ۴۶۱.

(۳) - روضات الجنات، ج ۷ ص ۱۸۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۵۴

شرح تا پایان عهد صفوی رساله‌هایی در این باره دارند و این خود غیر از فتواها- ییست که فقیهان گاه بمناسبت در اثرهای خود و یا هنگام رد بر صوفیان در تحریم غنا و سماع داده‌اند، و میرزا محمد باقر موسوی خوانساری صاحب روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، که خود از عالمان معروف امامیه است، بصراحت نوشته که «حَرَم الامامیه و الشیعه الغناء و آلاتها مطلقاً» (۱).

اما وضع در میان مسلمانان بیرون از ایران چنین نبود چنانکه بعضی از شاعران که در هند و روم می‌زیسته‌اند چنانکه خواهیم دید موسیقی‌دان و نوازنده بوده‌اند و گذشته از آن مصنفانی را در آن سامانها می‌یابیم که کار مؤلفان قدیم موسیقی را در عهد مورد مطالعه ما ادامه می‌داده‌اند مانند عبد العزیز مراغی نواده عبد القادر مراغی که در روم می‌زیسته و کتاب نقاوة الادوار را بنام سلطان سلیمان (۹۲۶-۹۷۴ ه) تألیف کرده و در آن استخراج نه دایره از ادوار موسیقی را مدعی شده و گفته است که فارابی بر اوتار قدیم دو تار افزوده و کامل نام گذاشته و عبد الرحمن دوتار دیگر بر آن بیفزود و اکمل نام داد و من دوتار دیگر اضافه کردم و مکمل نامیدم «۲».

پزشکی و داروشناسی و دانشهای طبیعی دیگر

اشاره

پزشکی و داروشناسی و دانشهای طبیعی دیگر در این عهد همان حال را داشتند که برای دانشهای ریاضی یاد کرده‌ایم، یعنی در آغاز هنوز بازمانده‌یی از جریانهای عهد تیموری و حوزه‌های تربیتی دانشمندان آن روزگار در ایران دیده می‌شود، و آن بتدریج از میان می‌رود و بانحطاط می‌گراید. این خاصیت عمومی عهدیست که در باره آن مطالعه می‌کنیم. همه دانشها در آغاز هنوز بازمانده‌یی از توش و توان خود

(۱) - روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۸۷.

(۲) - تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۸۱۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۵۵

داشتند و سپس اندک‌اندک از نیروی آنها کاسته شد، خاصه که در گیرودار نشر تشیع بعضی از پزشکان حاذق که شیعی نبوده و یا پذیرفتن این مذهب تن در نمی‌دادند بقلمرو دولت عثمانی و یا به سرزمین هند و یا بفرارود نزد ازبکان و امیران سنی مذهب آن دیار رفتند چون حکیم عین الملک دواپی شیرازی که از جانب مادر نواده علامه جلال دوانی بود. وی در لاهور زیست و در پایان سده دهم هجری در دیار هند بدرود زندگانی گفت. گروهی نیز که در ایران سامان اقامت نمی‌دیده و عرصه رفاه را بر خود تنگ می‌یافته‌اند همچون حکیم ابو الفتح گیلانی و برادرانش نور الدین محمد و حکیم همام عزم دیار هند می‌کردند و همانجا می‌ماندند.

این هرسه معاصر جلال الدین اکبر بوده‌اند و از میان آنان حکیم ابو الفتح نفوذ بسیار داشته و در حمایت و تربیت شاعران و ادیبان ایرانی که بهند می‌رفتند می‌کوشیده است و ما درباره او و برادرانش بجای خود سخن خواهیم گفت.

سلطانعلی گونابادی

از پزشکان آغاز عهد صفوی سلطانعلی گونابادی مؤلف کتاب دستور العلاج است بفارسی که آن را بسال ۹۳۳ ه در دو مقاله نوشت: مقاله اول که از بیست و پنج فصل تشکیل شده درباره بیماریهای موضعی و مقاله دوم که در هشت فصل است از بیماریهای عمومی گفت و گو می‌کند.

سلطانعلی در مقدمه این کتاب گفته که تا سال نهصد و سی و سه چهل سال (و در نتیجه از روزگاران واپسین تیموری) در خراسان و ماوراء النهر، بویژه در سمرقند دانش پزشکی می‌آموخت و در ملازمت ابو المنصور کوچکونجی خان ازبک (پسر ابو-الخیر خان و نواده دختری الغ بیک) معروف به «کوچوم خان» (پادشاهی از ۹۱۶ تا ۹۳۶ ه) بسر می‌برد و این کتاب را بدرخواست یکی دیگر از خانان ازبک باسم ابو-المظفر محمود سلطان (پدر عبید الله خان ازبک) تألیف نمود و در سال ۹۳۴ با تمام رسانید. چندی بعد سلطانعلی بدستور ابو الغازی سلطان ابو سعید خان ازبک پسر کوچوم خان مذکور که از ۹۳۶ تا ۹۳۹ فرمانروایی داشت، کتاب فارسی دیگری موسوم به «مقدمه دستور العلاج» تنظیم کرد. این کتاب در یک مقدمه و دو مقاله شامل

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۵۶

چندین فصل «در بیان حفظ صحت و بیان حد طب و احوال تندرستی و بیماری و احوال نبض و غیره» تدوین شده است «۱». دستور العلاج سلطانعلی گونابادی غیر از دستور العلاج دیگرست که «جانی محمد کاظم بن فتح الدین محمد کاشانی فتح خانی» نوشته است و آن هم بفارسی و در دو مقاله است. مقاله نخستین که به بیست و سه فصل تقسیم می‌شود درباره همه بیماریها و مقاله دوم منحصرا درباره حمیات (تبها) است «۲».

یوسفی هروی «۳»

پزشک معروف دیگری که از پایان عهد تیموری باقی مانده و در آغاز این عهد چند اثر فارسی در طب از خود باز نهاده یوسف بن محمد بن یوسف طبیب هروی مشهور به یوسفی (م ۹۵۰ ه) است. وی اصلا از اهل خواف بود و قسمت بزرگی از دوران حیاتش را در هرات گذراند و در اواخر زندگانی خود ظاهرا از بیم سرخ کلاهان بهند رفت و در ربار ظهیر الدین بابر (۹۳۲-۹۳۷ ه) و همایون (۹۳۷-۹۶۳ ه) بسر می‌برد و بنام آن دو چند کتاب تألیف کرد و در همان دیار بود تا بسال ۹۵۰ ه درگذشت. اهمیت او بویژه در آنست که برای آسان کردن دانش پزشکی چند منظومه در این فن سرود که در سطرهای

(۱)- درباره این دو کتاب و مختصری از احوال سلطانعلی گونابادی و آثار و معاصرانش بنگرید بفرهست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲ ص ۴۷۲-۴۷۳؛ فرهست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۲ ص ۱۲۱، ۱۳۱ و ۱۳۳.

(۲)- فرهست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲، ص ۱۱۶-۱۱۷.

(۳)- درباره یوسفی هروی طبیب بنگرید به:

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، سعید نفیسی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۸۲ و ۳۹۸-۳۹۹ و ۸۰۸.

* کشف الظنون، حاج خلیفه، چاپ استنبول ستون ۵۶۷.

* فرهست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، محمد تقی دانش‌پژوه، ص ۷۴۴ و ۷۵۴ و ۷۹۳ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۸۰۴.

*

۱۳۳- ۱۳۱ et ۱۲۴- ۱۲۱, E. Blochet, Catalogue des Manuscrits persans, tome II, pp. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۵۷

آینده بآنها اشاره خواهم کرد. از اثرهای منظوم و غیرمنظوم اوست: (۱) علاج- الامراض در نشانه‌های بیماری‌ها و مداوای هریک که منظومه‌یی مرکب از ۲۸۹ رباعی بود و یوسفی از آن در مقدمه کتاب جامع الفوائد خود یاد کرد. (۲) شرح این منظومه که آن را جامع الفوائد نامیده است و آن بچاپ رسیده است. (۳) قصیده‌یی در حفظ صحت که بسال ۹۳۷ ه بنام ظهیر الدین بابر ساخت و در آن شرایط حفظ صحت را در خوردن و آشامیدن و خواب و بیداری در فصلها و هواهای مختلف و جز آن شرح داد. (۴) ریاض الادویه که در سال ۹۴۶ بنام همایون تألیف کرد. (۵) دلائل البول که بسال ۹۴۲ نوشت و شناخت بیماریها را با نگرش پیشاب در آن باز نموده است. (۶) دلائل النبض که در آن از شناخت بیماریها بدلال نبض سخن رفته و یوسفی آن را در سال ۹۴۲ تألیف کرده. (۷) جواهر اللغه یا بحر الجواهر در بیان واژه‌ها و اصطلاحهای پزشکی که بسال ۹۲۴ از نگارش آن بازرسه بود. (۸) منظومه‌یی بشیوه نصاب الصبیان در ذکر و شرح نامهای داروها از هندی پیارسی که بدین بیت آغاز می‌شود:

نام هر چیزی بهندی بشنو از من ای پسرخاصه نام هردوایی نفع برداری مگر.

(۹) فوائد الاخیار که منظومه‌یست در طب و رؤیا که در هر دو یا سه بیت از آن یکی از مسئله‌های پزشکی توضیح داده شده و یوسفی آن را بسال ۹۱۲ پایان برده و چنین آغاز می‌شود:

بدان چون که گفתי سپاس و درود که در فن طبست این قطعه‌ها

فوائد شدش نام و هر حرف ازوستز دریای حکمت دری بی‌بها (۱۰) رساله منظوم مأكول و مشروب ببحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف در تدبیرهای پزشکی برای خوردنیها و آشامیدنیها، و چنین آغاز می‌شود:

زبان را چو در اول این کلامز حمد و تحیت رساندی بکام

بدان ای خردمند روشن ضمیر که گوید چنین یوسفی حقیر

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۵۸ که این نسخه بهر تو کردم رقمز تدبیر مأكول و مشروب هم ...

(۱۱) بدایع الانشاء که آن را در سال ۹۴۰ برای پسرش رفیع الدین حسین نوشت.

در همین اوان کسان دیگری را می‌یابیم که در پزشکی تألیفاتی داشته و در این فن مشهور زمان خود بوده‌اند مانند حکیم علاء الدین تبریزی که از یک خاندان پزشکی در تبریز بود و کتابی فارسی شامل واژه‌ها و اصطلاحهای پزشکی بنظم الفبایی موسوم به «کامل علایی» بنام شاه اسمعیل صفوی (م ۹۳۰ ه) تألیف کرد «۱»؛ و غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی (م ۹۴۸ ه) حکیم و متکلم معروف که دو کتاب در پزشکی نوشت بنام معالم الشفا و مختصری از آن موسوم به «شافیه» «۲».

بجز کتابهایی که بعضی از پزشکان ایرانی مهاجر بههندوستان (مانند یوسفی مذکور) در این دوره تألیف کرده‌اند، کتابهای دیگری هم بفارسی در آن دیار بوجود آمد که غالباً اثر پزشکان هندی یا باشند در هند بود، از آنجمله است:

معدن الشفاء سکندر شاهی تألیف بهوه بن خواص خان (م ۹۲۴ ه) که از بزرگان درگاه سکندر شاه لودی (۸۹۴-۹۲۳ ه) ابن بهلول لودی، و مدتی حاجب خاص و سپس «میر عدل» (وزیر دادگستری) او بود «۳». این کتاب در سه بابست: (۱) در مقدمات علاج (۲) تشریح بدن انسان (۳) بیماریها و درمان آنها «۴». کتاب دیگری بنام «شافیه در علاج» باسم جلال الدین اسکندر در هند تألیف شده است «۵» که معلوم نیست همین سکندر شاه لودی باشد «۶». دیگر از ینگونه کتابها کتاب «علاجات-

- (۲) - روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۷۹.
- (۳) - درباره او بنگرید بتاريخ فرشته ج ۱ ص ۳۳۰، ۳۴۵، ۳۵۰.
- (۴) - درباره این کتاب بنگرید بفهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲ ص ۴۷۱.
- (۵) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس ج ۲، ص ۹۷-۹۹.
- (۶) - زیرا در اصل کتاب او را متمایز ننموده‌اند و میدانیم که سکندر شاه‌های دیگری
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۵۹

نور الدین شیرازی

داراشکوهی» است از نور الدین عبد الله حکیم شیرازی ساکن هند که آن را بنام محمد داراشکوه پسر شاهجهان نوشته است. این داراشکوه همان شاهزاده فاضل از خاندان گورکانی هند است که بسال ۱۰۶۹ کشته شد. کتاب علاجات داراشکوهی که بنام او تألیف شده از جمله اثرهای جامع و ارزنده پزشکی و داروشناسی است که طبیبان متأخر ایرانی بپارسی فراهم آورده‌اند زیرا مؤلف آن، چنانکه خود گفته، بسیاری از کتابهای معتبر پزشکی پیش از خود مراجعه و از آنها استفاده کرده مانند آثار محمد بن زکریای رازی، یوحنا بن سرافیون، ابو علی بن سینا، حنین بن اسحق، یحیی (یوحنا) بن ماسویه ... و همچنین بعضی از کتابهای پزشکی یونانیان که ترجمه آنها بوی رسیده بود.

نور الدین شیرازی این کتاب را بیک مقدمه بنام «مفتاح» و ده گفتار و یک خاتمه تقسیم نموده است. بخش «مفتاح» خود در چهل و دو مقاله است و مؤلف بنابر شیوه پزشکان گندی‌شاپوری در آن از روانشناسی و سخن در جهان بزرگ و جهان کوچک (عالم کبیر و عالم صغیر) و رؤیا و مانده این جستارها گفت‌وگو کرده و آنگاه ده «گفتار» در پزشکی آورده و «خاتمه» را بقربادین اختصاص داده است. در گفتار سوم از قسمت پزشکی این کتاب جستارهایی از موسیقی و نجوم و حساب و هندسه و مقیاس‌ها و جز آنها که بیرون از طبست سخن رفته ولی گفتار واپسین یعنی گفتار دهم به «علاج صبیان و کودکان» اختصاص یافته است. در این کتاب بسی از اصطلاح‌های پزشکی هندی و داروهایی که در آن دیار بکار می‌رفته دیده می‌شود. «۱»

در سلسله‌های متأخر هند بوده‌اند مثل سکندر شاه تغلقی (۷۹۵ هـ) و سکندر شاه افغانی (م ۹۶۲ هـ) و دو سکندر شاه از پادشاهان بنگاله و سکندر شاه گجراتی (م ۹۳۲ هـ) و جز آنان.

- (۱) - بنگرید بفهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲، ص ۱۰۳-۱۰۴.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۶۰

شاه ارزانی «۱»

پزشک بزرگ دیگری که بعد ازین در دیار هند باثرهای پارسی او باز می‌خوریم میر محمد ارزانی بن میر حاجی مقیم معروف بشاه ارزانی یا میر محمد اکبر است که از صوفیان قادری هند و از پزشکان مشهور آن دیار بوده و در عهد اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هـ) می‌زیسته است و آثارش را تاکنون بارها بطبع رسانیده‌اند. وی دانش پزشکی را در هند و در شیراز آموخت و سپس بتألیف چند کتاب فارسی در این رشته توفیق یافت که از آنجمله است (۱) طب الاکبر که اصلاً ترجمه‌یست از شرح اسباب و علامات نفیس بن عوض کرمانی «۲» با اضافاتی از کتابهای دیگر که گزارنده در مقدمه نام آنها را می‌آورد. میر محمد اکبر این ترجمه و تألیف را بسال ۱۱۱۲ هـ پایان برد، و آن بارها در هند و ایران بطبع رسید (کلکته ۱۸۳۰ میلادی؛ دهلی ۱۲۶۵ هـ؛ بمبئی ۱۲۶۴ هـ و ۱۲۷۵ هـ و

۱۲۷۹ ه؛ تهران ۱۲۷۵ ه؛ لکنه ۱۲۸۹ ه). ۲) کتاب میزان- الطب که مختصریست در پزشکی پیرسی و میر محمد اکبر آن را برای بهره‌مندی شاگردانش تألیف نموده و سه مقاله در کلیات و داروهای مفرد و مرکب و بیماریها و درمان آنها منقسم ساخته است. این کتاب در کلکته بسال ۱۸۳۶ میلادی و در کانپور بسال ۱۸۷۴ و در لکنه بدون تاریخ چاپ شده است. ۳) کتاب مجربات اکبری در باب داروهای مرکب که در چندین باب تألیف و در هریک از آن بابها بیماریها و داروهای مربوط بآنها شناسانده شده است. این کتاب را در لکنه بسال ۱۲۸۰ ه و در بمبئی بسال ۱۲۷۸ ه چاپ کرده‌اند. ۴) کتاب قراپادین قادری که میر محمد اکبر آن را بسال ۱۱۲۶ ه نوشت و چون از پیروان سلسله قادریه بود، کتاب را بدین نام موسوم و آن را در بیست و سه باب تألیف نمود و در هریک از آنها کیفیت ترکیب هر دارو را در ذیل نام مرضی که با آن دارو بهبود یابد شرح

(۱)- درباره او و آثارش رجوع شود بهمین کتاب ج ۴ ص ۱۰۹.

(۲)- درباره او و اثرهایش بنگرید بفهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲ ص ۴۷۸-۴۸۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۶۱

داد. این کتاب بسال ۱۲۷۷ ه در بمبئی و در ۱۲۸۶ ه در دهلی چاپ شد. شاه ارزانی در مقدمه کتاب قراپادین قادری از کتابهای دیگری که تألیف کرده مثل مفرح القلوب و تعاریف الامراض نیز نام برده و بدین طریق می‌بینیم که وی از پزشکان پرکار عهد خود بوده و نظر بارزش کارهایش اثرهای او رواج بسیار یافته و در هند شایع شده بود.

داروشناسی

از میان مبحثهای طب قدیم درین دوره بسیار محلّ توجه بود و بجز فصلهایی که در کتابهای پزشکی بدین موضوع اختصاص می‌یافت، چند کتاب مستقلّ نیز درباره آن تألیف گردید. در سطرهای گذشته بنام ریاض الادویه یوسفی و دو کتاب مجربات اکبری و قراپادین قادری از شاه ارزانی بازخورده‌ایم که اعاده ذکر آنها لازم نیست و اینک نام چند کتاب پارسی دیگر را که درین زمینه تألیف شده و بعضی از آنها هنوز هم شهرت دارد، درینجا می‌آورم:

محمد بن یوسف هروی

از پزشکان آغاز سده دهم محمد بن یوسف هروی کتاب بحر الجواهر را با مراجعه بکتابهای معروف پزشکی و داروشناسی بسال ۹۳۸ ه تألیف کرد. در این کتاب نام داروها و اصطلاحهای طبی و پزشکان بنظم الفبایی آمده است و آن بسال ۱۲۸۸ ه در ایران چاپ شد.

حکیم شفایی

مظفر بن محمد حسینی شفایی کاشانی اصفهانی معروف به «حکیم شفایی» (م ۹۶۳ ه) چند کتاب در پزشکی و داروشناسی داشت و از آنجمله است کتابی بنام طب شفایی یا قراپادین شفایی که یکی از عالمان دینی ترسا بنام «آنژدوسن ژرژف» «۱» اهل تولوز آن را با عنوان فارما کوپئا- پرسیکا «۲» ترجمه کرده و بسال ۱۶۸۱ در پاریس بطبع رسانیده است «۳». این حکیم شفایی بجز حکیم شفایی دیگر (حکیم شرف الدین حسن بن حکیم ملای اصفهانی

(۱)- Le pere Ange de Saint -Joseph

(۲) - داروشناسی پارسی Pharmacopoea Persica

(۳) - بلو شه، فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲ ص ۱۰۱-۱۰۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۶۲

(م ۱۰۳۷ ه) از معاصران شاه عباس اول است که طب می‌دانست و آن دانش را از پدرش حکیم ملا و برادرش حکیم نصیرا آموخت و بر در مسجد اصفهان مطب داشت «۱».

عماد طبیب

عماد الدین محمود بن مسعود بن محمود طبیب شیرازی مشهور بعماد طبیب در اواخر دوران شاه تهماسب (م ۹۸۴ ه) و پایان سده دهم هجری شهرت بسیار داشت. پزشکی را از آغاز جوانی نزد پدر آموخت و سپس بخدمت امیر عبد الله خان استاجلو حاکم شروان و پس از آن بخدمت شاه تهماسب صفوی درآمد و بنام او کتابی در قرابادین بعربی نوشت موسوم به «المرکبات الشاهیة» «۲» و گویا بعد از این تاریخ بهند رفت زیرا در مقدمه کتاب دیگر خود بفارسی درباره «طریق خوردن چوب چینی و فواید آن» «۳» گوید که بیست سال در هند بسر برده. از اثرهای دیگر او بفارسی رساله «مفرح یاقوتی» است «۴» و دیگر رساله «افیونیه» «۵» و دیگر «ینبوع» در پزشکی «۶».

کمال الدین گیلانی

از پزشکان عهد شاه عباس نخستین یکی کمال الدین افضل بن یحیی گیلانی بود. از وی کتابی فارسی در داروشناسی بازمانده است بنام «جامع الجوامع» در چهل «فائده» و در آن انواع داروهای مفرد و مرکب و طریق آماده کردن و استعمال آنها را شرح داده است «۷».

حکیم مؤمن

محمد مؤمن حسینی تنکابنی دیلمی معروف بحکیم مؤمن از پزشکان و داروشناسان معروف معاصر شاه سلیمان صفوی

(۱) - تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۵۱۴-۵۱۵

(۲) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲ ص ۴۷۴.

(۳) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۲ ص ۱۲۶

(۴) - فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۸۰۸.

(۵) - فهرست کتابخانه آستانه قدس رضوی، مشهد، ج ۳ ص ۲۴۳.

(۶) - فهرست ریو، ج ۲، ص ۴۷۴.

(۷) - ایضا، ص ۴۷۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۶۳

(۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه) است. پدرش میر محمد زمان و نیای او از طبیبان دربار صفوی و خود او پزشک ویژه شاه سلیمان بود و بنام وی کتاب معروف خود تحفه المؤمنین را در معرفت داروهای مفرد و مرکب با استفاده از مأخذهای مختلف قدیم و شرح و توضیح کافی درباره هریک از آنها و چگونگی ساختن و آماده کردن داروها در دو بخش فراهم آورد. این کتاب جامع و سودمند چندبار

در ایران به چاپ رسید.

محمد مسیح طیب

محمد مسیح بن محمد صادق هم از پزشکان عهد شاه سلیمان بود و پس از وی چند سالی از عهد شاه سلطان حسین را نیز درک کرد. پدرش محمد صادق پزشک بود و محمد مسیح پزشکی را در محضر حکیم محمد مؤمن فراگرفت و مانند استاد خود در داروشناسی ماهر بود. معجون مسیحی و مفرح مسیحی از نسخه‌های اوست و جز این کتابی در فن خود دارد بنام «دستور مسیحی» (۱)

محمد هاشم تهرانی

یکی دیگر از معاصران شاه سلیمان بنام محمد هاشم بن محمد طاهر تهرانی در سال ۱۱۰۳ هـ از تألیف کتابی مشروح بفارسی در داروشناسی با اسم «مصباح الخزائن و مفتاح الدفائن» فراغت یافت و آن را بنام آن پادشاه درآورد. این کتاب از یک مقدمه و پنج مقاله و یک خاتمه تشکیل شده و هریک از آنها را چند فصل است. البته این کتاب غیر از کتاب دیگری بهمین نام از حاج زین العطار صاحب اختیارات بدیعی است که در مجلد پیشین از آن یاد شده (۲). محمد هاشم کتاب دیگری بفارسی در شناخت سودمندیه‌های چوب چینی دارد بنام «عین الحیوة» و نیز کتاب فارسی دیگری در پزشکی در یک مقدمه و دو مقاله بسال ۱۰۷۹ هـ بنام شاه سلیمان تألیف نموده و نام آن را تحفه سلیمانی نهاده است. (۳)

(۱) - بلوشه، فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۱۰۷.

(۲) - بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۲۷۸.

(۳) - درباره محمد هاشم تهرانی و اثرهایش بنگرید بفهرست بلوشه، ج ۲ ص ۱۰۷-۱۰۸ و ۱۳۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۶۴

نظام الدین احمد

یکی از پزشکان ایرانی قرن یازدهم بنام نظام الدین احمد گیلانی در هند و در خدمت قطب شاهیان گلکنده بسر می‌برد. این خاندان از ۹۱۸ تا ۱۰۹۸ هـ در گلکنده فرمانروایی داشت و نظام الدین احمد از آن سلسله با سلطان عبد الله (۱۰۲۰-۱۰۸۳ هـ) معاصر بود و در خدمت وی بسر می‌برد و کتاب فارسی اسرار الاطباء را در شناخت بعضی داروها بنام او نوشت و آن را در چهار فصل ترتیب داد. وی کتاب دیگری بپارسی در «درمان بواسیر» دارد. این پزشک بعضی خرافات و اوهام در دانش پزشکی اعتقاد داشته و آنها را در گفتارهای طبّی خود راه داده است و ازینروی در ذکر داروها و درمانها حتی بخاصیت چیزهایی مثل دندان و استخوان و سرگین جانوران، کشتن بوم و وارونه سوار شدن بر خر هم اشاره می‌کند. وی نام و خاصیت داروهای هندی را هم همراه داروهای دیگر در کتاب خود آورده است (۱).

چند داروشناس دیگر هم در پایان این عهد اثرهایی از خود بر جای نهاده‌اند مانند مسیح الملک محمد یوسف معاصر با احمد شاه درانی (۱۱۶۰-۱۱۸۷ هـ) صاحب رساله چوب چینی در ذکر فایده‌ها و راه بکار بردن آن (۲)؛ محمد شریف خان دهلوی معاصر شاه عالم (۱۱۷۳-۱۲۲۱ هـ) و محمد شاه ثانی (۱۲۲۱-۱۲۵۳ هـ) صاحب کتاب فارسی «تألیف شریف» در ذکر داروهای هندی و خواص آنها بترتیب حروف، و کتاب فارسی علاج الامراض که آن را بسال ۱۱۷۷ تألیف نمود (۳).

در دامپزشکی نیز کتابهایی بفارسی ازین عهد در دستست. مراد ما از دامپزشکی دانشی است که موضوع آن تربیت و نگاهداشت جانوران اهلیست و ایرانیان آن را به ستور پزشکی و شکره‌داری (تربیت و نگاهداشت مرغان شکاری) منقسم

(۱)- از کتابهایش نسخه‌هایی در کتابخانه دانشگاه تهران موجودست. فهرست آن کتابخانه ج ۳، ص ۷۱۷ و ۷۵۱.

(۲)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۱۳۲. تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۱ ۳۶۴ نظام الدین احمد ص : ۳۶۴

(۳)- ایضا همان کتاب و همان جلد، ص ۱۱۰-۱۱۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۶۵

می‌کردند و دانشی که بدین نامها داشتند از دوران پیش از اسلام بعهد اسلامی منتقل شد و باقی ماند.

درباره تیمارداری ستوران بویژه اسب از دیرباز کتابهایی خاص با اسم فرس- نامه یا خیل‌نامه، و یا گاه بخشهایی در کتاب‌های متناسب (مثلاً- در آداب الحرب و الشجاعة از فخر مدبر «۱») فراهم آمد، و در عهد مورد مطالعه ما بیشتر کتابهایی که درین باره نوشته‌اند در هند تألیف شد، خواه آنچه از سانسکریت پیارسی درآورده و خواه بفارسی تصنیف کرده باشند. از این کتابهاست دفتری که گویا بسال ۹۸۳ در دوازده باب و هر باب در چند فصل درباره اسب و اسب‌داری و بیماریها و درمانها و علوفه اسبان و جز این جستارها در آن سخن رفته است «۲»- و کتاب «سالهوتر «۳» که عبد الله بن صفی آن را بسال ۱۰۰۰ ه از سانسکریت پیارسی درآورد «۴»، و ترجمه‌یی دیگر از همین کتاب با عنوان «فرسنامه» با سرپرستی و مقدمه عبد الله خان فیروز جنگ (م ۱۰۵۴ ه) معاصر شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸) ترتیب یافت «۵». این سالهوتر یا سالهوتر کتبی بود که «دورگسی» «۶» پسر «سرگسی» بسانسکریت در شناخت اسبان و بیماریها و درمان آنها تألیف کرده و از کتابهای اساسی هندی در این باب بود.

از مؤلفان ایرانی که در هند بتألیف چنین کتابهایی مبادرت جسته باشند شیخ محمد بن ابو طالب زاهدی گیلانی است که «رساله فرسنامه» خود را در حدود سال ۱۱۲۷ ه درباره اسب و شناخت آن و بیماریهایش نوشت. وی دفتر فارسی دیگری

(۱)- بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، ص ۱۱۶۷-۱۱۷۰.

(۲)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۴۸۱.

(۳)- Salihotra در هندی.

(۴)- ایضا فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۴۸۰-۴۸۱.

(۵)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۱۴۰.

(۶)- Durgarasi

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۶۶

دارد بنام «رساله در خواص الحیوان» در یک مقدمه و دو باب «۱»- میرزا نظام الدین احمد در سال ۱۰۷۱ ه بفرمان شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه) کتابی بنام مضممار دانش پیارسی نوشت در یک مقدمه، سه مرحله و یک خاتمه، که در آن درباره خلقت اسب و اهلی کردن و صفتهای نیک و بد آن و درمان بیماریهایش سخن گفت «۲».

چند کتاب هم درباره تربیت و نگاهداشت مرغان شکاری از این عهد بازمانده است مانند «بازنامه» تألیف محب علی خان ملقب به «خان خاص محلی» مرده بسال ۹۸۹ ه، فرزند نظام الدین علی خلیفه مرغلانی وزیر ظهیر الدین بابر. وی در اواخر زندگانی حکمران دهلی بود و کتاب خود را نزدیک بشصت سالگی در شصت و یک باب نوشت و در آن آئین شکار و اوصاف میر شکار و

چگونگی صید و پرورش باز و دیگر مرغان شکاری و نشانهای تندرستی و بیماری آنها خاصه باز، و راه درمان کردن آن و همچنین چگونگی گزینش و پرورش یوز (سگ شکاری، تازی) را شرح داده است. بازنامه دیگری داریم از شاعری بتخلص «بهادر»، از پیروان سلسله قادریه معاصر اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ ه) در چهل و سه باب و تقریباً در همان مطلبهای کتاب پیشین «۳».

۳- دانشهای ادبی

الف- دانشهای ادبی فارسی

اشاره

مطالعه عمومی: در دانشهای ادبی این عهد، بویژه سده دهم و بخشی از سده یازدهم، همان شیوه‌ی دنبال می‌شد که در عهد تیموریان دیدیم زیرا بیشتر تربیت

(۱)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۴۸۳.

(۲)- ایضا ص ۴۸۲-۴۸۳.

(۳)- درباره این هردو بازنامه بنگرید به فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۴۸۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۶۷

شدگان پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم در آغاز این دوران ادامه حیات می‌دادند و تا چندگاه سرگرم همانگونه کارهایی بودند که در مرکزهای علمی و ادبی عهد تیموری در پیش داشتند، منتهی در عهد صفوی جریانی پیش آمد که اشتغال بآداب عربی و تألیف و تدوین کتابهای فراوانی را بدان زبان و فنون وابسته بدان افزایش بسیار داد و آن مهاجرت خاندانهای متعددی بود از عالمان شیعی جبل عامل و بحرین (-بحران، الاحساء) و مرکزهای شیعی عراق عرب بایران و سکونت در شهرهایی مانند تبریز و شیراز و قم و مشهد و قزوین و اصفهان. درباره انگیزه این مهاجرتها پیش از این سخن گفتیم و تأثیر آن را در فساد و تباهی زبان فارسی بعد از این روشن خواهیم کرد.

این عالمان تازیگوی در تعلیم و تألیف طبعاً بزبان عربی سخن می‌گفتند و شاگردان و تربیت شدگان آنان نیز همین رسم را دنبال می‌کردند. اینست که در این دوره که عهد بی‌اعتنایی بزبان و ادب پارسی بود، دوره احیاء مجدد زبان و ادب عربی و فنون وابسته بآن در ایرانست تا بدانجا که بسیاری از تربیت شدگان مکتبهای دینی و فلسفی این دوران، اگرچه ایرانی بودند، لیکن یا در نوشتن به پارسی عاجز و ناتوان بودند و یا از آن ننگ داشتند و برای نگارش مطلبهای «عالیه» یی که در دیدگانشان برآستی درست و استوار می‌نمود، نارسا می‌شمردند.

با اینهمه شگفتی در آنست که کتابهای اساسی در ادب عربی، خواه تألیف و خواه شرح و تلخیص و حاشیه، که ازین عهد داریم، بیشتر در قلمرو دولت عثمانی، فراهم آمد که محل اجتماع مردمی دانشمند شده بود که گروهی از آنان از ایران گریخته و بدان سامان پناه برده بودند، و کارهایی که در ایران در زمینه زبان و ادب عربی انجام می‌گرفت بندرت بپایه آن آثار می‌رسید.

اما زبان فارسی در دربارهای روم و هند همچنان مقام و مرتبه خود را حفظ می‌کرد و حتی دربار گورکانیان هند زبان رسمی درباری و لسان اهل علم و ادب و سیاست و دین بود و بدین سبب بزرگان و نام‌آوران عهد بدان توجه خاص

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۶۸

می‌کردند و برای آموزش و آموختگاری آن کتابهای بسیار در لغت و دستور و انشاء و ترسل (نامه‌نگاری) ترتیب یافت.

ارتباط میان زبان فارسی و ترکی، که نتیجه رویدادهای زمان بود، در این میان موجب تألیف کتابهایی خاصه در لغت فارسی بترکی و برعکس شد، و یا- وسیله‌ی برای شرح دیوانها و کتابهای درسی فارسی و تدوین رساله‌هایی در دستور زبان فارسی و نظایر این کارها گردید و بتدوین لغت‌نامه‌هایی از ترکی به فارسی و یا از فارسی بترکی کشید.

فرهنگهای پارسی

کار بسیار بنیادی ادب فارسی این دوران در راه ایجاد فرهنگهای فارسی انجام گرفته و تشویق کنندگان اصلی در این راه پادشاهان تیموری هند بوده‌اند که بسیرت نیاکان خود در بزرگداشت سخنوران ایرانی از بخشش سیم و زر دریغ نمی‌کردند. گذشته ازین زبان فارسی که در هند و روم و آسیای مرکزی زبان دین و تصوف و ادب و شعر و سیاست و اشرافیت شده بود، بسی از طبقات را بتعلیم و تعلم خود سرگرم می‌ساخت. بر اثر این انگیزه‌ها و در نتیجه نیاز فراوان دلباختگان شعر و ادب پارسی که بتتبع آثار استادان پیشین سرگرم بوده و یا خود به شاعری و نویسندگی و انشاء و ترسل اشتغال داشته‌اند، چندین لغت‌نامه مشروح که هنوز هم از کتابهای مرجع در لغت فارسی است، تدوین شد که بیشتر آنها از آثار قرن دهم و یازدهم تا میانه سده دوازدهم و چند تای معدود از قرنهای بعد است؛ و همچنانکه گفته‌ام سهم اصلی و اساسی درین راه با مؤلفانیست که یا هندی بوده و یا از ایران بیدار هند رفته و در پناه پادشاهان و بزرگان آن دیار بتألیف و تصنیف پرداخته‌اند.

از حیث فن لغت‌نویسی فارسی پیشرفت تدریجی که از دیرباز آغاز شده بود، در این عهد ادامه داشت. چنانکه می‌دانیم نخستین فرهنگهای کهن مثل فرهنگ منسوب بابو حفص سغدی و فرهنگ منسوب بقطران تبریزی و لغت فرس اسدی و مانندهای آنها که در مجلدهای پیشین این کتاب دیده‌ایم، برای بیان مشکلات

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۶۹

زبان دری تدوین می‌شد و در آنها پاره‌یی از لغتهای دشوار که در شعر پارسی بکار رفته برای آنان که لهجه دری نداشتند، توضیح داده می‌شد. بهترین لغت‌نامه که چنین خاصیتی داشت لغت‌نامه اسدی (لغت فرس) بود. این روش مدتها در زبان فارسی بکار می‌رفت تا آنکه پارسی‌شناسان و فارسی‌گویان هند و ایرانیان هندنشین کار خود را آغاز کردند و بتدریج از زبان دری سره یا بقول خود از «لغت فرس و پهلوی و دری» بسوی زبان گفتاری پارسی‌گویان در شعر و نثر متمایل شدند و کوشیدند دشواریهای این زبان بویژه مشکلات آثار شاعرانی مانند فردوسی و انوری و نظامی و خاقانی و مانندگان آنان را بیان کنند و مقداری از واژه‌های تازی و ترکی و بعضی از لغت‌ها و ترکیبها و استعاره‌ها و کنایه‌ها را که در زبان ادیبان بکار می‌رفته است، با آن لغتهای «فرس و پهلوی و دری» بیامیزند و حتی بقول خود و چنانکه صاحب فرهنگ جهانگیری کرد، از زبان «زند و پازند و اوستا» هم درین راه بهره بردارند و بدین ترتیب نام ایزدان و امشاسپندان و اسم روزها و ماهها و فرشتگان موکل بر آنها و جشنها و بسی ازینگونه واژه‌ها هم در لغت-نامه‌ها راه جست که نمونه کامل آن را نخست در فرهنگ جهانگیری و سپس در فرهنگهایی که مأخذ اصلیشان همین لغت‌نامه بود، می‌بینیم. اما جمال الدین حسین اینجو هنوز بمرحله‌یی نرسیده بود که همه اینها را بهم بیامیزد بلکه آنها را در پنج قسمت جدا از یکدیگر آورد و پشت سر هم قرار نداد و این کار، یعنی درهم آمیختن همه این واژه‌ها، اگرچه کمی پیش از جمال الدین اینجو بگونه ناتمام و ناقص آغاز شده بود، با کوشش کسانی چون محمد حسین بن خلف تبریزی صاحب برهان قاطع و کسانی که دنباله کار او را گرفتند، صورت عمل پذیرفت. کار این دسته چنان بود که با تفحص در لغت‌نامه‌های پیش از خود و خاصه فرهنگ جهانگیری، همه واژه‌های فارسی و تازی و ترکی و بعضی از ترکیبات لغوی را بنظم هجایی دنبال هم قرار دادند، ولی کارهای نهایی درین راه در دوره بعد و بویژه پس از آشنایی ادیبان ایرانی با شیوه کار اروپائیان در این زمینه انجام گرفت که بجای خود باز

نموده

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۷۰

خواهد شد.

در مقدمه بیشتر این لغت‌نامه‌ها که بتدریج اسم «فرهنگ» بر آنها گذارده شده و باقی‌مانده است، بنابر رسمی که از بلاد روم آغاز شده و در سرزمین هند به تکامل رسیده بود، خلاصه‌یی از بعضی مطلبها مانند تعریف زبان فارسی و دری و پهلوی و تاریخ آنها (البته بسیار سطحی و مقرون بقلّت اطلاع) و مبحث‌هایی از دستور زبان فارسی و قاعده‌های املاء و همچنین پاره‌یی قاعده‌های لغوی آمده است که باید آنها را مقدمه تدوین کتابهایی در صرف و نحو فارسی (دستور زبان فارسی) دانست. اینگونه بحثها هم در مقدمه فرهنگهای این دوره بویژه فرهنگ جهانگیری گسترش کافی یافت و سپس در فرهنگهای دیگر بیش و کم از آن تقلید شد.

بعضی از فرهنگهای این دوره لغت‌نامه‌هایی برای فهم واژه‌ها و ترکیبهای دشوار معینی از شاعران و نویسندگانست مانند لطائف اللغات اثر عبد اللطیف بن عبد الله عباسی، و مفتاح المعضلات شیخ برهان الدین سیکری وال و امثال آنها، و در بعضی دیگر نظر مؤلفان بتوضیح واژه‌های دشوار چند کتاب یا دیوان معدود از بزرگان گذشته بود مانند کشف اللغات و الاصطلاحات تألیف عبد الرحیم بن احمد سوربھاری، و فرهنگ دساتیر، و لغات جوک «۱» تألیف نظام الدین پانی‌پتی (سده دهم) و جز آنها.

نظم واژه‌ها در همه این فرهنگها الفبایی است باین صورت که بعضی حرف دوم واژه را باب و حروف اول را فصل یا عکس آن قرار می‌داده و بعضی حرف آخر را باب و حرف اول را فصل می‌ساخته‌اند ... در صورت اول مثلاً واژه «پدر» را می‌بایست در باب دال بی نقطه و فصل پ یافت، و در صورت دوم همان واژه در باب «پ» و فصل دال بی نقطه یافته می‌شود.

شماره فرهنگهایی که در عهد مورد مطالعه ما تألیف شد بسیار است. برخی از آنها در شمار فرهنگهای خوب فارسی است و چند بار در ایران و هند بطبع رسید،

(۱) - درباره آن رجوع شود بهمین جلد ذیل نام میر ابو القاسم فندرسکی ص ۳۱۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۷۱

و از برخی دیگر که کم ارج‌ترند نسخه‌هایی در کتابخانه‌های هند و ایران و اروپا پراکنده است. بیشتر این فرهنگها همچنانکه گفته‌ام در هند بدست فارسی‌دانان هند یا ایرانیان هندنشین تألیف شد و از آنهاست: تحفه السعادة تألیف محمود فرزند شیخ ضیاء الدین محمد که بسال ۹۱۶ تألیف شد. - مؤید الفضلا اثر محمد پسرلاد که بسال ۹۲۵ ترتیب یافت. - مدار الافاضل فراهم آورده الله داد فیضی سرهندی در سال ۱۰۰۱. - سرمه سلیمانی اثر تقی الدین محمد اوحدی (سده یازدهم). - فرهنگ جهانگیری تألیف جمال الدین حسین اینجو بتاریخ ۱۰۱۷ هـ. - برهان قاطع جمع آورده محمد حسین بن خلف تبریزی بسال ۱۰۶۲ هـ. - کشف اللغات و الاصطلاحات تنظیم کرده عبد الرحیم فرزند احمد سور بهاری بسال ۱۰۶۰ هـ. - لطائف اللغات تألیف عبد اللطیف پسر عبد الله عباسی (سده یازدهم). - مفتاح المعضلات اثر شیخ برهان سیکری وال (سده ۱۰ - ۱۱). - فرهنگ رشیدی تألیف عبد الرشید تتوی در سال ۱۰۶۴ هـ. - چراغ هدایت تصنیف سراج الدین علی خان آرزو بسال ۱۱۴۷ هـ. - مصطلحات الشعرا اثر سیالکوتی مال متخلص به «وارسته» بسال ۱۱۸۰. - بهار عجم تألیف رای تیکچند بهار بسال ۱۱۶۲ هـ. - چهار عنصر دانش اثر امان الله حسینی (م ۱۰۴۶ هـ). - غیاث اللغات از محمد غیاث الدین که چندین سال پس از دوره مطالعه ما یعنی بسال ۱۲۴۲ ترتیب یافت.

دسته دیگری از فرهنگهای این عهد در ایران پدید آمده است و آنها عبارتند از:

تحفه الاحباب حافظ اوبهی (تألیف در ۹۳۶ هـ). - نسخه میرزا یا فرهنگ میرزا ابراهیم (سده دهم). - مجمع الفرس یا فرهنگ سروری از محمد قاسم سروری (م بعد از ۱۰۳۶ هـ). - بحر الفضائل تألیف محمد بدر خزانه بلخی (سده یازدهم).

عیب عمده این کتابها آنست که بر اثر نداشتن روش دقیق در جمع‌آوری لغت بیشتر آنها از ارزش علمی عاریند. در بسیاری از

موردها اتفاق افتاده است که قرائت غلط واژه‌های تازی یا ترکی و فارسی وسیله ایجاد لغتی جدید برای لغت نویسان شد مثلاً «نوبین» یا «نویان» مغولی بصورت نوبان و نوبین ثبت شده

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۷۲

و با معنی شاهزاده بعنوان لغت فارسی جاخورده است و جز آن و جز آن. مطلب دیگر آنکه در دوره جلال الدین اکبر دسته‌یی از پارسیان هند بمقصودهای خاصی چند کتاب بنام «دساتیر» و «شارستان» و «آیین هوشنگ» جعل کردند و در آنها لغتهای برساخته بسیار بعنوان لغتهای ناب فارسی، و مطلبهایی برساخته درباره تاریخ ایران باستان که مطلقاً دروغست وارد نمودند. این کتابهای مجعول واژه‌هایی بی‌بنیاد پدید آورد مانند پرخیده، ابرخیده، فرنودسار، سفرنگ، سمراد و جز آنها که بعنوان لغتهای خالص فارسی در فرهنگها، بویژه از برهان قاطع ببعد، راه جست و در دوران قاجاری و حتی بعد از آن محل استفاده کسانی قرار گرفت که بگمان خود خواستند پارسی ناب بنویسند و آنگاه آنها را در اثرهای خود بکار بردند و نوشته‌های نامفهومی از این راه پدید آوردند. مطلبهای برساخته تاریخی هم از کتابهای یاد شده در اثرهای دوره قاجاری که درباره ایران قدیم نوشته‌اند، راه جست. بعد از طرح این کلیات، اینک مطالعه‌یی اجمالی درباره هریک از فرهنگهای معروف این عهد و معرفی کوتاهی از آن سودمند بنظر می‌رسد:

(۱) [تحفه السعادة یا فرهنگ سکندری]

از فرهنگهای فارسی موجود که ساخته آغاز این دوراست کتاب تحفه- السعادة یا فرهنگ سکندری فراهم آورده مولانا محمود فرزند شیخ ضیاء الدین محمد شاعر همزمان سلطان سکندر لودی معروف به «سکندر ثانی» (۸۹۴-۹۲۳ ه) پسر بهلول لودی. خاندان لودی که از ۸۵۵ ه بوسیله بهلول در قلمرو پیشین سلسله تغلقیه تشکیل شده بود، بعد از جانشین این «سکندر ثانی» یعنی با پادشاهی سلطان ابراهیم (۹۲۳-۹۳۰ ه) منقرض شد و دیرنپایید. بنابر اشاره محمد قاسم فرشته در گلشن ابراهیمی، که فراهم آوردن تحفه السعادة را در عهد سکندر ثانی استوار داشته، مولانا محمود تاریخ یا منظومه‌یی درباره پادشاهی سکندر پسر بهلول پرداخته بود و بهرحال روشنست که او بعد از ستوده خود اسکندر در گذشت زیرا در شعری از مرگ آن پادشاه یاد می‌کند و می‌گوید:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۷۳ سکندر شه هفت کشور نماندنماند کسی چون سکندر نماند کتاب فرهنگ سکندری با دیباچه‌یی نخست شعر و سپس بنثر آغاز می‌شود بدینگونه:

ابتدا می‌کنم بنام حکیم کوست محی العظام و هی رمیم

بعد نعت رسول صاحب جودمدح شاه جهان بگو محمود

به که سازی بنامه خامه روان در ثنا و دعای شاه جهان

پادشاه جهان سکندر نام‌دین اسلام ازو گرفته نظام وی در همین دیباچه مراد خود «خواجه شیخ سعید الدین» را نیز ستوده است. محمود از شعرهایی نیز که سروده درین دیباچه یاد کرده و گفته است که بسی از دوستان ازو خواسته‌اند تا فرهنگی فراهم آورد که آنان را در خواندن و شناختن گفتارهای گویندگان پیشین یآوری کند «گفتند که مطلوب ما کلی است که جزوی چند از لغات مختلف ملخص و معرب و مصحح از کتب اسالیف تألیف کن تا اغلب لغات ابیات شعرای شیرین کلام و فضلالی عالی نام معلوم گردند و علی الخصوص اشکال الفاظ اشعار فصاحت شعار مفهوم گردند». این درخواست او را بر آن داشت تا واژه‌های دری و پارسی و زبان فرارودی (ماوراء النهری) و ترکی و برخی از واژه‌های تازی را در دفتر خود گرد آورد و از واژه‌نامه‌هایی که در زمان او بر سر دستها بود یاری جست و تحفه السعادة را در دهم صفر سال ۹۱۶ ه پایان رسانید و درین باره گفت:

بر گذشته دهم ز ماه صفرسنه تسع مائه سته عشر

که شد از فضل ذو الجلال تمام کرده‌ام تحفه السعادت نام «۱»

(۲) مؤید الفضلا

فرهنگ مشهور دیگرست از واژه‌های پارسی و تازی و ترکی متداول در آثار استادان شعر فارسی و یا در اصطلاحهای عارفان و فقیهان

(۱) - درباره این کتاب رجوع کنید به:

فهرست کتابخانه ملی پاریس ج ۲، ص ۲۰۰-۲۰۱؛ فهرست کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲، ص ۴۹۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۷۴

و پزشکان و مغنیان که بدست محمد پسرلاد پیرامون سال ۹۲۵ ه ترتیب یافت و محمد لاد در فراهم آوردن آن از کتابهای مشهور لغت تازی و پارسی پیش از آن تاریخ و بعضی کتابهای دیگر بهره برگرفت بشیوه‌یی که در خواندن و دریافتن معنای شاهنامه استاد طوس و سته سنایی و پنج گنج نظامی و دیوانهای عنصری و انوری و ظهیر فاریابی و خاقانی و سعدی و حافظ و سلمان ساوجی بتوان از آن یاری جست و این یکی از موردهای نادرست که مؤلف یک واژه‌نامه فارسی کتاب خود را با استناد بر اثرهای ادبی معین و نه بر حفظ و بتصادف و اکتفا بر بیان لغتهای دشواری که بنظرش می‌رسید، فراهم آورده است. سروری ازین کتاب در فرهنگ خود که بسال ۱۰۰۸ ه ترتیب داده بهره برده است «۱».

(۳) تحفه الاحباب

فرهنگ دیگرست که در آغاز این عهد بدست یکی از بازماندگان دوره تیموری تألیف شد. فراهم آورنده آن حافظ اوبهی است که از «اوبه» یکی از دیه‌های هرات برخاسته بود و در هرات زندگی می‌کرد و در خدمت وزیر خراسان که نامش را نمی‌برد بسر می‌برد. گویا این وزیر خواجه کریم الدین حبیب الله ساوجی بوده باشد که در سال ۹۲۸ ه بهرات رفت و در حضور بزرگان آن شهر فرمان شاه اسمعیل را دایر بر حکومت دورمیش خان و وزارت خود اعلام داشت. تألیف تحفه الاحباب بسال ۹۳۶ ه پایان رسید و حافظ بابها و فصلهای کتاب را بنابر حرفهای اول و آخر واژه‌ها تنظیم نمود. ازین کتاب در تألیف فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری استفاده شد. نسخه‌یی از تحفه الاحباب در کتابخانه موزه بریتانیا موجود و در فهرست آن کتابخانه مذکورست.

(۴) مدار الافاضل

فراهم آورده الله داد فیضی پسر اسد العلما علی شیر سرهندی، که از آن نسخه‌های متعدد در دستست، بسال ۱۰۰۱ ه با مراجعه بلغت‌نامه‌های معتبر تازی بفارسی و فارسی بفارسی تنظیم شده و ریشه هر واژه‌یی با نشانه «ع» - (عربی)

(۱) - فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران ج ۳، ص ۱۲۰؛ فهرست کتابخانه ملی پاریس ج ۲، ص ۲۰۱-۲۰۲؛ فهرست کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲، ص ۴۹۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۷۵

و «ف» (فارسی) و «ت» (ترکی) روشن گردیده است.

(۵) سرمه سلیمانی

در بیان واژه‌های دشوار فارسی و برخی از نامهای تاریخی و جغرافیایی و داروها و پاره‌ی اصطلاحها و کنایه‌ها و مانند آنها، فراهم آورده تقی الدین محمد اوحدی بلیانی (سده یازدهم) که شرح حال و آثارش را بعد ازین خواهیم دید.

۶) نسخه میرزا

یا فرهنگ میرزا اثر میرزا ابراهیم بن میرزا شاه حسین اصفهانی از جمله لغت‌نامه‌هایست که در پایان دوران پادشاهی شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴) فراهم آورده شد. مؤلف این کتاب واژه‌های فارسی و عربی یا ترکی را که در فارسی بکار رفته ذکر نموده و اساس کار او در این تألیف کتاب شرفنامه منیری «۱» بوده چنانکه تعبیرات ابراهیم فاروقی مؤلف آن فرهنگ را گاه عینا نقل نموده و تنها بعضی کلمات بر آن افزوده است و شاید سبب اشتباه این کتاب به «نسخه میرزا» همین دزدی و انتقال از کتاب شرفنامه منیری باشد تا بدینوسیله نموده شود که این کتاب در حقیقت نسخه‌یست که میرزا ابراهیم مذکور از اثر میرزا ابراهیم فاروقی ترتیب داد. صاحب نسخه میرزا پسر میرزا کمال الدین شاه حسین اصفهانیست که بروزگار جوانی در اصفهان بنائی و معماری می‌کرد و سپس در خدمت داروغه آن شهر درآمد و با خدمتهایی که کرد منظور نظر شاه اسمعیل شد و بمرتب و کالت آن پادشاه رسید و چندی این کار بزرگ را برعهده داشت تا بسال ۹۲۹ هـ در توطئه دشمنان کشته شد «۲» و ازو دو پسر ماند یکی میرزا اسمعیل که زندگانی خوشی داشت و دیگر میرزا ظهیر الدین ابراهیم یعنی همین صاحب نسخه میرزا. بقول امین رازی وی «همواره نقش همنشینی اهل فضل و اصحاب طبع بر لوح خاطر می‌نگاشت و با آنکه اکثر اوقاتش بتنگ‌دستی و پریشانی گذشتی هرگز ادراک تنگدلی و اظهار دلتنگی ننمودی ... و میرزا ابراهیم خط نستعلیق را در غایت جودت تحریر می‌نموده

(۱)- بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۱۲-۱۱۳.

(۲)- احسن التواریخ روملو ص ۱۷۷-۱۸۰؛ هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۳۹۸-۴۰۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۷۶

و گاه گاه بشیوه جدّ و روش هزل بیتی یا رباعی انشاء می‌کرده ...» «۱». اسکندر بیگ ترکمان «۲» او را در زمره خوشنویسان عهد شاه تهماسب یاد کرده و گفته است که «در شعر فهمی و تتبع لغات فرس دعوی افراد می‌نمود، رساله‌یی که در لغات فرس تألیف نموده اکنون در عراق شایع است» و از لحن عبارت او درباره میرزا ابراهیم چنین برمی‌آید که در سال تألیف عالم‌آرا (۱۰۲۵ هـ) زنده نبود. از چند بیت که امین رازی ازو نقل کرده این رباعی پرمعنی و زیباست:

رندان گاهی ملک جهان می‌بازند گاهی بنگاهی دل و جان می‌بازند

این قسم قمار را نه چندست نه چون هر نوع برآید آن‌چنان می‌بازند اگرچه نسخه میرزا در مرتبه فرهنگهای مشروحی که پیشتر و پستر ازو فراهم آمده نیست، لیکن بهر حال در شمار مأخذهای فرهنگ‌نویسان بعد ازو مثل جمال الدین حسین اینجو در فرهنگ جهانگیری و محمد قاسم سروری در فرهنگ سروری درآمده است «۳».

۷) فرهنگ جهانگیری

که نامی جهانگیر یافته تألیف نواب عضد الدوله جمال-الدین حسین اینجو «۴» (م ۱۰۳۵ هـ) است. پدرش فخر الدین حسن نام داشته و بعلت

(۱) - هفت اقلیم، ج ۲، ص ۴۰۱.

(۲) - عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۷۲.

(۳) - ازین فرهنگ سه نسخه در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار است و آقای ابن یوسف شیرازی احتمال داده است که تاریخ تألیف آن سال ۹۸۰ یعنی چهار سال مانده پایان دوران شاه تهماسب است (فهرست آن کتابخانه ج ۲، ص ۲۳۱) و هم او مقایسه‌ی میان این فرهنگ و شرفنامه منیری کرده و چگونگی کار میرزا ابراهیم را در نسخه‌برداری بی‌دریغ از آن فرهنگ نشان داده است. نسخه‌ی دیگر از این فرهنگ در کتابخانه مجلس شورای ملی ایرانست (فهرست آن کتابخانه ج ۳، ص ۱۰۹ - ۱۱۰).

(۴) - درباره او بنگرید به:

* فارسنامه ناصری گفتار دوم ص ۴۱ - ۴۲ و ۴۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۷۷

سیادت به «شاه حسن» مشهور بوده است. صاحب فارسنامه در ذیل عنوان سادات اینجو (انجو) که در شیراز می‌زیسته‌اند گوید «۱» که شاه حسن انجوی شیرازی «بعد از تحصیل کمالات علمیه بهندوستان رفته در مملکت گجرات توقف نمود و در سال نهصد و بیست و هشت برهان نظام الدین شاه هند وی او را از گجرات بولایت احمد نگر خواسته مسائل و احکام مذهب اثنی عشریه را ازو بیاموخت». مقصود ازین برهان نظام الدین شاه هندوی، برهان اول از سلسله نظامشاهیان احمد نگر (دکن) است که از سال ۹۱۴ تا ۹۶۱ پادشاهی کرد. خاندان اینجو (انجو، انجویه) ی شیراز از سادات حسنی هستند که از دیرباز در آن شهر می‌باشیدند و بکارهای شرعی اشتغال می‌داشتند. در دوران پادشاهی شاه تهماسب دو تن از آن خاندان بنام میر شاه محمود و میر شاه ابو تراب بترتیب شیخ الاسلام و قاضی القضاة ایران شدند. از همین خاندان شاه حسن مذکور بهند رفت و در آنجا بماند و چنانکه دیدیم کار نیاکان خود را در آن دیار دنبال کرد و پسرش جمال الدین حسین نخست مدتی در خدمت پادشاهان دکن بود و سپس در سال ۹۹۴ بخدمت جلال الدین اکبر درآمد و با ماهانه ۸۵ روپیه بخدمت دیوانی پرداخت و در عهد جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ ه) حکومت ولایت بهار یافت و در سال ۱۰۲۷ لقب عضد الدوله بدو ارزانی شد تا بسال ۱۰۳۵ در شهر اگره چشم از جهان فرو بست. وی در مقدمه فرهنگ خود گوید که از آغاز

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۳۹۷

* فرهنگ جهانگیری چاپ لکنه ۱۲۹۳ ه.

* فرهنگ جهانگیری با تصحیح و مقدمه آقای دکتر رحیم عفیفی استاد دانشگاه فردوسی، مشهد، سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ خورشیدی، در سه مجلد.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲ ص ۲۰۵ - ۲۱۱.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲ ص ۴۹۶ - ۴۹۷.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲ ص ۲۱۲ - ۲۱۵.

(۱) - گفتار دوم، ص ۴۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۷۸

جوانی با دوستان دیوانهای شاعران قدیم را می‌خواند «و چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود بر لغات پارسی و پهلوی و دری و اصطلاحات در شعر و غیر آن، ناچار بکتب لغات پارسی که آن را فرهنگ می‌خوانند رجوع افتاد» لیکن یا آنها را در این فرهنگها نمی‌یافت و یا اگر پیدا می‌کرد چندان در معنی باهم اختلاف داشتند که گاهی از کار او در حل مشکل نمی‌گشودند. این نقصها و

کمیوهای دیگر جمال-الدین را بر آن داشت تا بتحقیق و تتبع در لغت فارسی بپردازد و پس از سی سال چندان لغت و اصطلاح فراهم آورد که هیچیک از فرهنگ‌نویسان دیگر بدانها نرسیده بودند و از بس درین رشته تتبع و تفحص کرده بوده قولش پیش اهل فن مقبول و بیان او در معنیهای لغتها و اصطلاحها برهان قاطع شده بود تا بجایی که سلطان جلال‌الدین اکبر در سال ۱۰۰۵ او را بخدمت خواست و گفت: «از آن زمان که عربان را بر بلاد عجم استیلا دست داده زبان پارسی با کلام عرب آمیزش پذیرفته اکثر لغات پارسی و دری و پهلوی متروک بل نابود گشته بنابراین شرح کتبی که در قدیم الایام پارسی زبانان پرداخته‌اند و معانی اشعاری که شعرای باستان بزیور نظم آراسته‌اند در سراپرده اخفا و ستر حجاب مخفی و مستور مانده و لهذا قبل ازین چندی از بنده‌های درگاه افاضل پناه را بترتیب کتابی مشتمل بر جمع لغات پارسی باستان و مصطلحات امر فرموده بودیم، هیچکدام از عهده آن بیرون نتوانستند آمد، باید که تو درین فن شریف کتابی بنام نامی و اسم سامی ما مرتب‌سازی ...».

بدینگونه حسین اینجو در کار ایستاد و لغت‌نامه‌هایی را که پیش‌ازو فراهم آمده بود از «فرهنگ ابو حفص سغدی» «۱» که قدیمترین آنها بود تا فرهنگ مؤید-الفضلائی محمد لاد و فرهنگ سروری که قریب بعهد او بودند، همه را جمع آورد. شماره این فرهنگها که اینجو برشمرده به ۴۴ می‌رسد و گذشته ازین او از کتابهای دیگر در تفسیر قرآن و پزشکی و تاریخ و جغرافیا بهره برگرفت و فرهنگ خود را که بنظر او کاملترین آنها بود ترتیب داد اما چون نتیجه کار او

(۱)- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۱، چاپ پنجم، ۱۳۵۶، ص ۱۷۸-۱۷۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۷۹

بنگرم آن را چندان بزرگ که او پنداشته نمی‌یابیم و از آن چنین برمی‌آید که او از هریک ازین کتابها که برشمرده بهره‌ی اندک برداشته و آنها را بتمامی ننگریسته و از آنها لغت و اصطلاح بیرون نکشیده است و او درین مقدمه همان شیوه‌ی را در بزرگ نشان دادن کار خویش در پیش گرفته که آن دیگران داشتند و هریک بسیاری کتاب برای مأخذ کار خویش ذکر کرده‌اند تا کار را بزرگ جلوه دهند لیکن چون بکار آنان برسیم نتیجه را بسیار ناچیز و ناکافی می‌یابیم. بهرحال این فرهنگ بعد از مرگ جلال‌الدین اکبر یعنی در عهد پادشاهی جهانگیر، بسال ۱۰۱۷ پایان رسید و باسم این پادشاه اخیر نامیده شد.

فرهنگ جهانگیری در بیست و چهار باب بترتیب حروف تهجی فارسی، و یک «مقدمه» در دوازده «آیین» و یک «خاتمه» تألیف شده است. در مقدمه بعضی از مبحثهای دستوری زبان فارسی را، چنانکه ذیل عنوان «دستور زبان فارسی» خواهیم دید، آورد و در خاتمه «کنایات و اصطلاحات و استعارات و لغات مرکبه از پارسی و عربی و لغات عربیه که دانستن آنها ضرور بود و از آن گزیری نبود و آنها را داخل اصل کتاب که مشتمل بر فرس قدیم است مناسب ننمود، هرکدام را در دری علی حده درج نمود» و هر دری را بر چند «جلوه» مرتب گردانید.

درهای پنجگانه خاتمه که در مقام خود خالی از اهمیت نیست چنین است: در اول مشتمل بر کنایات. در دوم مشتمل بر لغات مرکبه از پارسی و عربی یا دو کلمه عربی که بروش پارسی آورده باشند یا پارسی و ترکی یا پارسی و لغت دیگر. در سیوم مشتمل بر لغاتی که یکی از حروف بیگانه در آن یافته شده. در چهارم مشتمل بر لغات زند و پازند و وستا. در پنجم مشتمل بر لغات غریبه. موفقیت حسین اینجو در دست یافتن بر واژه‌های زند و پازند و اوستا نتیجه همکاری یکی از ایرانیان زردشتی است که آزاد منشی جلال‌الدین اکبر او را به «اگرا» و «فتح پورسیگری» کشانیده بود. جمال‌الدین حسین در شرح واژه «برسم» «۱»

(۱)- برسم از اصل baresman در اوستا، دسته گیاهی است که «دستور» هنگام

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۸۰

می‌گوید: «شرح این لغت از مجوسی است که در دین خود بغایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و مجوسیان او را موبد می‌دانستند و حضرت عرش آشیانی «۱» محض از برای «۲» تحقیق لغات فرس ... از کرمان طلبیده بودند». ملاقات کسی از خاندان سیادت و شریعت با مردی زردشتی و همنشینی و کسب اطلاع از او در محیط تعصب آلود ایران آن روزگار بهیچروی امکان نداشت ولی آزاد اندیشی جلال-الدین اکبر در هند این کار را امکان‌پذیر کرد و ازین راه مقداری لغت از ریشه پهلوی و اوستایی در فرهنگ جهانگیری و بعد از آن در فرهنگهای دیگری که با استفاده از آن تألیف شد، راه یافت و از آنجمله است برهان قاطع و فرهنگ ناصری یا انجمن آرای ناصری رضا قلیخان هدایت که چنانکه خواهیم دید تنظیم جدیدیست از فرهنگ جهانگیری. جمال الدین اینجو درباره چگونگی بهره بردن از موبد اردشیر کرمانی گوید: «فقیر حقیر که راقم این حروفم پیری از پارسیان را که در دین زردشت بود دیدم که جز وی چند از کتاب زند و ستا داشت. چون مرا رغبت و شغف تمام بجمع لغات فرس بود، و در فرس از زند و ابستا کتابی معتبرتر و بزرگتر نیست، بجهت تحقیق لغات با او صحبت می‌داشتم و اکثر لغاتی که در خاتمه این کتاب‌اند از زند و پاژند و ابستا نقل شده از تقریر آن زردشتی ...» و این نخستین بار، بعد از پشت کردن ایرانیان مسلمان بر گذشته خود بود که کسی از میان آنان دوباره آهنگ روی آوردن بدان می‌نمود. آیا این هم یکی از برکتهای وجود جلال الدین اکبر نبود؟

(۸) مجمع الفرس

یا فرهنگ سروری یا لغت فرس سروری کتاب مشهور دیگری در لغت فارسی است، تألیف محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی متخلص به

برگذاشتن آیینهای دینی در دست می‌گیرد و بجانب آسمان نگاه می‌دارد. بنگرید به: C. de Harlez, Manuel de la langue de l'Avesta, Paris ۱۸۸۲, p. ۳۸۹.

(۱) - مراد جلال الدین اکبرست که هنگام پایان یافتن فرهنگ جهانگیری در گذشته بود.

(۲) - محض از برای: تنها برای، فقط برای.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۸۱

«سروری» «۱» (م بعد از سال ۱۰۳۶ ه). بنابر اشاره تقی الدین محمد اوحدی بلیانی صاحب عرفات العاشقین همزمان و همشهری او، پدرش مردی کفشگر بود و او خود حافظه‌ی چنان نیرومند داشت که سی هزار بیت بخاطر سپرده بود و چنانکه تقی الدین گفته لغت‌نامه‌ی در بیان معنی واژه‌های دشوار شعرهای نظامی و برخی از شاعران دیگر ترتیب داده بود. مسکنش اصفهان بود و در آنجا جهانگرد مشهور ایتالیایی «پیترو دلاواله» «۲» را بسال ۱۰۳۲ ملاقات کرد و پیرامون چهار سال پس ازین دیدار بهند رفت چنانکه بسال ۱۰۳۶ ه در لاهور می‌گذراند و گویا چندگاهی از دوران پادشاهی شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ه) را هم درک کرد و سپس زیارت کعبه رفت و در راه درگذشت. او را نباید با مصطفی پسر شعبان سروری (م ۹۶۹ ه) گزارنده گلستان سعدی اشتباه کرد. نصرآبادی درباره او می‌نویسد «سروری کاشی محمد قاسم نام داشته، بغیر از ربط بشعر تتبع لغات فرس هم نموده چنانچه فرهنگی هم در آن باب نوشته، سهل و مختصر است، اگرچه بعنوان اشتباه تکراری در لغت واقع شده اما خیلی زحمت کشیده، نسخه‌ی که در ایران نوشته سهل و مختصر است اما در هند که رفت فرهنگ میر جمال الدین انجوی را بنظر گذاشته فرهنگ مبسوطی

(۱) - درباره او بنگرید به:

* کشف الظنون، چاپ استانبول، ستون ۱۵۵۸.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۲۹۱.

* صبح گلشن، سید علی حسن، هند ۱۲۹۵ ه، ص ۲۰۳.

* سفینه خوشگو، بندرا داس متخلص بخوشگو، پتنا ۱۹۵۹ میلادی.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۳۹۷-۳۹۸.

فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲، ص ۴۹۸-۴۹۹.

* فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۲۱۵-۲۱۶.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، ص ۲۱۹-۲۲۳.

* فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۴۴۳-۴۴۴.

(۲)- Pietro della valle

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۸۲

نوشت.

گویا آن فرهنگ «سهل و مختصر» که سروری در ایران نوشته بود همان باشد که حاجی خلیفه هم آنرا دیده و با عنوان «الوجیز لغت سروری عجم» در ذیل عنوان علم اللغة از آن یاد کرده و گفته است که بترتیب حروف مرتب شده. البته مراد او از «وجیز» همین معنی مختصر است که در گفتار نصرآبادی می‌بینیم اما سخن نصر-آبادی در اینکه نسخه کوتاه لغت سروری در ایران و پیش از تهیه نسخه مفصل مجمع الفرس در هند، فراهم آمده درست نیست بلکه سروری در هند نسخه‌یی تنظیم نکرد مگر آنکه شاید کتاب خود را با افزودن بعضی یادداشتها تکمیل کرده و نسخه مشروحتری فراهم آورده باشد. وی در مقدمه مجمع الفرس گوید که بعد از تفحص در آثار شاعران قدیم و یاری جستن از شانزده فرهنگ پارسی که پیش از او تألیف شده بود بسال ۱۰۰۸ کتاب خود را بنام شاه عباس تدوین کرد.

این فرهنگ یک دیباچه و بیست و چهار باب بشمار حرفهای الفبای فارسی، و خاتمه‌یی دارد و در آن لغتهای عربی و واژه‌های ساده فارسی ذکر نشده است، و برای روشن کردن معنای بسیاری از لغتها بشعر شاعران استشهاد گردیده و نیز تلفظ هر کلمه‌یی بشیوه لغت‌نویسان با دادن یک کلمه هم‌وزن مشهور معین شده است.

بعد از آنکه فرهنگ جهانگیری و شامل اللغة قراحصاری که از فارسی بترکی است، و فرهنگ تحفه السعاده ملا محمود بن شیخ ضیاء الدین در ایران بدست سروری رسید، نسخه دیگری از فرهنگ خود فراهم آورد یعنی همان مجمع الفرس را در تحریر جدید مشروحتر و کاملتر ساخت و شاید مقصود نصرآبادی از آن نسخه «سهل و مختصر» همان نسخه یا تحریر نخستین از مجمع الفرس باشد و این ظاهرا همان «الوجیز لغت سروری عجم» است که کاتب چلبی ذکر کرده و گفته بنام شاه عباس است. کتاب مجمع الفرس در تهران بطبع رسید.

سروری تحریر سومی از مجمع الفرس دارد که آن را «خلاصه المجمع» نامیده و بنام اعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر شاه عباس پرداخته است. این اختصار را

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۸۳

سروری بدان قصد انجام داد که نسخه برداری از فرهنگ خود را آسانتر کند. وی در مقدمه این نسخه کوتاه شده گفته است: «بنده مذنب جانی سروری کاشانی چون از تألیف مجمع الفرس باز پرداخت دید که بعضی از یاران بواسطه اینکه ایجاز در کلام مطلوبست یا بجهت آنکه در اجرت کاتب تخفیفی شود، در نوشتن آن ابیات استشهاد و اعراب که صحت لغت بدان منوط و

مربوطست، حذف می‌کنند و چهره شاهد این نسخه را از حلی ربط عاطل می‌سازند. بنابر تمهید این مقدمات بخاطر این ضعیف رسید که با تصحیح حروف ... خلاصه‌یی بنویسم و مجملی مرقوم گردانم از آن نسخه که مؤلف است از شانزده کتاب ... تا جمعی که معانی آن لغات را مفصل و لغات را مستشهد خواهند بمجمع الفرس رجوع فرمایند و بعضی که مجمل و محذوف الاستشهاد خواهند باین خلاصه توجه کنند و زبان قلم را از انتخاب و قلم زبان را از اعتراض قاصر و کوتاه سازند و این نسخه را به خلاصه-المجمع موسوم ساختم ...» (۱).

نام سروری را در شمار شاعران عهد او نیز می‌بینیم. سخنانی که ازو نقل شده چندان نیست ولی استوارست، و از آنهاست «(۲):

بصحرای غمت منزل گرفتم چو صحرا کوه غم در دل گرفتم

دم رفتن بدستی دامن جان بدستی دامن قاتل گرفتم *

رویش چو بزیر زلف دیدم گفتم صبحی نهفته در شام

یا صیادان چشم مستش خورشید فگنده‌اند در دام

(۱)- نقل از فهرست مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، ص ۲۲۲-۲۲۳. نسخه‌یی که ضیاء-الدین حدائق (ابن یوسف) شیرازی دیده بود در کتابخانه حاجی محتشم السلطنه اسفند-یاری (رئیس پیشین مجلس شورای ملی ایران که اینک چندسالیست درگذشته) محفوظ و بسال ۱۰۱۸ ه کتابت شده بود، یعنی در حیات سروری و سالها پیش از سفرش بهند.

(۲)- نقل از تذکره نصرآبادی، ص ۲۹۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۸۴

*

بی‌دست طلب بدامن پیر زدن کس را نشود مقام عرفان مسکن

چون رشته که نگشود رهش تا نهادسر در قدم راست روی چون سوزن *

دلا بصدق امانت گرین که تا یابی امان ز حیلہ آن گوژپشت بی‌سروین

چو خامه باش که نگرفته می‌کند هر دم کنار صفحه پر از گوهر خوشاب سخن

نه چون دوات که بسیار گیرد و کم کم همی دهد اگرش نی‌کنند در ناخن

(۹) برهان قاطع

لغت‌نامه بسیار مشهوریست از محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به «برهان» که از مؤلفان و شاعران سده یازدهم هجری ساکن هندوستان بود و کتاب خود را بنام سلطان عبد الله (۱۰۳۵-۱۰۸۳ ه) از قطب شاهیان گلکنده درآورد. این سلسله از جمله چند سلسله پادشاهان هندوستانست که پس از تجزیه ممالک تغلقیه در آن سامان پیدا شده و بیشتر آنان ناشران ادب فارسی بوده‌اند.

برهان کتاب برهان قاطع را با استفاده از فرهنگ جهانگیری، فرهنگ سروری، سرمه سلیمانی و صحاح الادویه حسین انصاری با حذف شواهد و مکررات و افزایش پاره‌یی واژه‌ها و استعاره‌ها و ترکیبهای لغوی فراهم آورد و کار اصلی او در تألیف همین تهذیب و تنظیم و فراهم آوردن همه واژه‌های آن کتابهای اصلی در یک کتابست و او حتی مقدمه کتاب خود را که در بیان بعضی از قاعده‌های دستور فارسی است از کتاب فرهنگ جهانگیری «بوجه تلخیص» اقتباس نموده است. با این حال تألیف او در شهرت از همه کتابهای مأخذش در گذشته و بعد از تألیف از جمله مرجعهای اساسی در لغت فارسی شده است.

پیدااست که در برهان قاطع واژه‌های فارسی و ترکی یا عربی که فارسی-زبانان بکار برده‌اند یکجا فراهم آمده و در کنار هم قرار

گرفته‌اند و برهان مانند جمال-الدین حسین اینجو آنها را از یکدیگر جدا نکرد و یا مانند سروری بگرد آوردن واژه‌های فارسی اکتفا نمود و با توجه بکیفیت تألیف بعضی از فرهنگها که یاد تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۸۵ کرده‌ایم، روشن می‌شود که برهان در این کار هم مبتکر نبود.

برهان قاطع در بیست و نه «گفتار» و هر گفتاری در چند «بیان» است و مقدمه آن درنه «فائده» تنظیم شده که در آنها بزبان دری و پهلوی و فارسی، و حرفهای تهجی، و دال و ذال فارسی، و تبدیل حرفهای فارسی بیکدیگر، و ضمیرها، و برخی فرندهای دستوری و انشائی دیگر پرداخته و در این راه قسمتهایی از مقدمه فرهنگ جهانگیری را که در دوازده آیین تنظیم شده محل استفاده قرار داده است. تألیف برهان قاطع بسال ۱۰۶۲ پایان یافته و برهان ماده تاریخ زیرین را بدین مناسبت سروده است:

چو برهان از سر توفیق یزدان مر این مجموعه را گردید جامع

پی تاریخ اتمامش قضا گفت: کتاب نافع برهان قاطع قصه‌های فرهنگ برهان قاطع بسبب شهرت بسیاری که حاصل کرد، محل اعتناء پارسی‌شناسان بعد شد و در نتیجه کتابهایی بصورت تعلیق بر آن ترتیب یافت خواه در راه تکمیل کردن آن و خواه در ذکر اشتباههایی که در آن راه یافته است. ازینگونه کتابهاست «قاطع برهان» و «ساطع برهان» و «رافع هذیان» و جز آنها. ترجمه‌ی ترکی نیز از برهان شده است بنام «تبیان نافع» بدست سید احمد عاصم عنتابی از پارسی‌شناسان آغاز سده سیزدهم روم «۱».

برهان قاطع چندین بار در هند و ایران چاپ شد. از چاپهای مهم آن یکی چاپ کلکته بسال ۱۲۳۳ هـ (۱۸۱۷ میلادی) است با مقدمه‌ی مشروح و افزودن تکمله‌ی بر آن از ۳۷۱۷ واژه و ترکیب فارسی که از نظر «برهان» ساقط شده بود و این مجموعه جدید «ملحقات برهان قاطع» نام دارد. چاپ کاملتر و بهتر برهان قاطع کار مشهور دوست فاضل فقیدم دکتر محمد معین است که با مقدمه‌ی جامع و با حواشی بسیار در شرح ریشه واژه‌ها و تصحیح خطاهای صاحب برهان قاطع و افزودن بسیاری از لغت‌ها در حاشیه و دادن معادل واژه‌های فارسی در سایر زبانها

(۱) - دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، تهران ۱۳۱۴، ص ۶۸-۶۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۸۶

و لهجه‌های ایرانی در چهار مجلد (از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۵ خورشیدی و چندبار پس از آن تاریخ) در تهران بطبع رسید چنانکه باید آنرا تألیف پر ارج تازه‌ی در لغت فارسی شمرد که بمراتب بر آنچه برهان بن خلف فراهم آورده بود برتری دارد. آمرزش خدای بر او باد.

۱۰) کشف اللغات و الاصطلاحات

از جمله کتابهای نادر لغت درین دوره است که اختصاص بشرح واژه‌ها و اصطلاحهایی دارد که در دسته معینی از اثرهای ادبی یعنی در کتابهای اهل تصوّف و عرفان بکار رفته و طبعاً لغتهایی از اصل فارسی و عربی باهم در آن گردآمده است. گردآورنده این لغت‌نامه عبد الرّحیم فرزند احمد سوربهاری از ناحیه بهار هندوستانست. وی که خود از مشایخ تصوف بود، در مقدمه کتاب حکایت می‌کند که بسیاری از هم طریقتان از وی درباره معنی واژه‌ها و اصطلاحهایی که میان آنان متداول بود پرسشهایی می‌کردند و او بتدریج پاسخهای خود را بدان پرسشها می‌نوشت. در همان حال هم پسر او شیخ شهاب که دیوان قاسم انوار را می‌خواند از کثرت واژه‌های عربی آن بزحمت افتاده بود و او در جست‌وجوی معنای آنها بچند کتاب لغت فارسی و عربی مراجعه کرد و معنی دلخواه را در آنها نیافت. پس همت بتألیف کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات گماشت و با مراجعه بچند کتاب لغت و بعضی از

کتابهای اهل تصوف کتاب خود را بسال ۱۰۶۰ ه تألیف کرد. حاجی خلیفه «۱» صاحب این کتاب را شیخ عبد الرحیم بن شیخ احمد مشهور به سوربهای معرفی کرده است.

(۱۱) لطائف اللغات

فرهنگیست از واژه‌های مثنوی که عبد اللطیف پسر عبد الله عباسی از ادیبان اواخر قرن یازدهم هجری ترتیب داد و او همانست که بعد از ویراستاری چند ساله مثنوی نسخه‌یی از آن بنام «نسخه ناسخه» فراهم آورد و مقدمه‌یی باسم «مرآة المثنوی» بر آن افزود و شرحی از مثنوی موسوم به (لطائف -

(۱) - کشف الظنون ستون ۱۴۹۴؛ و نیز بنگرید بفهرست بلوشه ج ۲ ص ۲۰۲ و فهرست ریو، ص ۴۹۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۸۷

المعنوی» تألیف نمود. کتاب لطائف اللغات بسال ۱۸۷۷ میلادی در هند بطبع رسید «۱».

(۱۲) مفتاح المعضلات

هم یکی ازین قبیل لغت‌نامه‌هاست که برای دریافتن واژه - های دشوار فارسی و تازی در یک اثر معین ادبی فراهم آمده. مؤلف آن شیخ برهان سیکری وال «۲» از معاصران جلال الدین اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ ه) است و او این کتاب را «در فراهم آوردن الفاظ مغلقه مکتوبات» شیخ ابو الفضل بن مبارک وزیر و منشی معروف (م ۱۰۱۱ ه) تألیف کرد و چون در دیباچه ابو الفضل علّامی را با دعای «نور الله مرقد» یاد کرده پس تألیف کتاب بعد از کشته شدن آن منشی فاضل بوده است. «۳»
درباره بخشهایی از منشآت ابو الفضل فرهنگهای دیگری نیز ترتیب یافته است «۴».

(۱۳) فرهنگ رشیدی

که از جمله چند فرهنگ فارسی معروفست اثریست از سید عبد الرشید تتوی پسر سید عبد الغفور حسینی مدنی تتوی. منشاء او شهر تته (- تته) از شهرهای ناحیه سند در پاکستان امروزی و اصلش از سادات مدینه و خود باشندند هند در عهد پادشاهی شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ ه) و در شمار دانشمندان و بزرگان معروف عهد خویش بود. وی همانست که کتاب منتخب اللغات شاهجهانی را بسال ۱۰۴۶ هجری بنام شاهجهان پرداخت و این لغت‌نامه فارسی را هجده سال پس از آن بسال ۱۰۶۴ ه باز بنام همان پادشاه درآورد. بعد ازین تاریخ تنها اطلاعی که از او در دستست یافتن ماده تاریخ جلوس اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ ه) است در آیه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ... * الآية، و بنابر این تا سال ۱۰۶۸ زنده بود و پس از آن خبری از او در دست نیست.

(۱) - بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۳ ص ۴۶۶؛ و ضمیمه فهرست ریو، ص ۱۱۹؛ و فهرست مدرسه عالی

سپهسالار، ج ۲، ص ۲۲۷؛ و فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، ج ۳ ص ۱۰۷.

(۲) - Sikrival.

(۳) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲، ص ۲۰۴ - ۲۰۵.

(۴) - ضمیمه فهرست ریو، ص ۱۱۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۸۸

فرهنگ او، چنانکه خود در دیباچه آن گفته، جمع میان دو فرهنگ معروف پیش ازو یعنی فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری است با مقدمه‌یی که مأخوذست از فرهنگ جهانگیری و تلخیصی از آن. رشیدی بسیاری از استشادهای صاحبان دو فرهنگ مذکور را باشعار پارسی در توضیح معنی لغتها زائد دانسته و نیز بیان معنای دسته‌یی از واژه‌ها را که در آنهاست ناقص و غیر وافی بمقصود شمرده و همچنین آوردن یک لغت را در چند مورد، بعلت تغییرهای جزئی در تلفظ یا نگارش و اینگونه چیزها کاری ناصواب خوانده است. کار رشیدی در تألیف این فرهنگ تا حدی مانده است با کار محمد حسین برهان در تدوین برهان قاطع. این کتاب در بیست و چهار باب است و در پایان هر فصل از هر باب استعاره‌هایی که واژه‌های آن فصل مربوطست ذکر شده. فرهنگ رشیدی را در هند و ایران چاپ کرده‌اند.

(۱۴) چراغ هدایت

فرهنگی است در توضیح واژه‌های دشوار اشعار. مؤلف آن سراج الدین علی «۱» متخلص به «آرزو» یکی از شاعران پارسی‌سرا و هندی‌گوی بود که بسال ۱۱۰۱ هـ در اکبرآباد هند متولد شد. نسبش بشیخ کمال الدین یکی از اعقاب نصیر الدین چراغ دهلی می‌رسید و او بعد از کسب مقدمات در سال ۱۱۳۲ هـ بدلهلی رفت و نام آورانی چون مؤتمن الدوله اسحق خان و پسرش نجم-الدوله مقدم وی را بزرگ داشتند و بعد از چند سال از دهلی بلکنهو هجرت نمود و در آنجا بسال ۱۱۶۹ هـ درگذشت. وی در سال ۱۱۶۴ تذکره‌یی بنام مجمع النفائس تألیف نمود. اثر مهمش فرهنگست بنام «سراج اللغة» که در آن واژه‌های دشوار شاعران پیشین را که در فرهنگ جهانگیری و سروری و برهان قاطع نیامده،

(۱)- درباره سراج الدین علیخان آرزو بنگرید بخزانه عامره، و بتذکره نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۷۹-۸۲؛ و به: Garcin de Tassy, Litterature Hindoui, Vol. ۱, p. ۶۹; Rieu Cat, of Pers. Mss. p. ۵۰۱-۵۰۲ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۸۹

توضیح داد، و آن را بسال ۱۱۴۷ هـ پایان برد. آرزو در آن کتاب واژه‌ها را بر دو دسته کرد: دسته نخستین واژه‌های دشواری که پارسی‌گویان هند بکار نمی‌بردند، و دسته دوم واژه‌ها و ترکیه‌هایی که در هند درست بکار نمی‌رفته است. در کتاب چراغ هدایت این هردو دسته از واژه‌ها بترتیب الفبایی منظم شد. این کتاب در حاشیه غیاث اللغات بسال ۱۸۷۴ میلادی در هند چاپ شد. از اثرهای دیگر سراج الدین علی خان کتاب تنبیه الغافلین در نقد او بر سخن حزین لاهیجی، و شرحی بر اسکندر-نامه نظامیست که یک بار در حاشیه اسکندرنامه نظامی چاپ بمبئی (۱۲۷۷ هـ) بطبع رسید.

(۱۵) چهار عنصر دانش

فرهنگ مشروحست از واژه‌های فارسی و عربی تألیف امان الله حسینی متخلص به «امانی» و مخاطب به «خانه‌زاد خان فیروز جنگ» پسر مه‌ابتخان زمانه بیگ مخاطب به «خان خانان سپهسالار» پسر میر محمد غیور کابلی. وی چنانکه گفته خواهد شد، از رجال معروف دوران نور الدین جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هـ) و شهاب الدین شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ) بود و شغل‌های بزرگ از قبیل حکومت کابل بر عهده داشت و در دوران شاهجهان لقب «خان زمان» بر عنوانهایش افزوده شد. مرگش بسال ۱۰۴۶ اتفاق افتاد. از وی دیوان شعر و مجموعه‌یی بنام گنج باد آورد و یک کتاب در تاریخ و کتابی بنام «امّ العلاج» در پزشکی باقی ماند «۱». از اوست:

بر دور جام ما بنویسند نام ماتا نام ما بدور بماند ز جام ما

دوران اگر بکام نگردید گومگرداین بس که دور جام بگردد بکام ما امانی چهار عنصر دانش را بنام جهانگیر و فرمان او نوشت و در آن بیشتر واژه‌های

(۱) - درباره پدرش مه‌آبتخان و خود او بنگرید به مآثر الامرای میر عبد الرزاق صمصام - الدوله شاهنواز خان خوافی و به بهارستان سخن هم ازو، چاپ مدراس ۱۹۵۸ میلادی، ص ۴۸۵ - ۴۸۷؛ و به تذکره نتایج الافکار مولانا محمد قدرت الله گویاموی هندی، ص ۴۶ - ۴۷؛ و بفهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۵۰۹ - ۵۱۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۹۰

فارسی و عربی را که محل حاجت فارسی خوانان بود، فراهم آورد. مقدمه این کتاب هم مانند بسیاری دیگر از فرهنگها که بعد از فرهنگ جهانگیری سمت تألیف یافته از آن کتاب با تغییر اندک نقل شده است و متن کتاب در چهار بخش، هریک بنام «عنصر» ترتیب یافته. عنصر نخستین لغت‌نامه‌یی عربی است که لغتهای آن از قاموس، صراح، کنز اللغات، کشف اللغات و جز آنها گرفته شده. عنصر دوم شامل واژه - های فارسی است. عنصر سوم ترکیبهای مجازی و استعاری و لغتهای زند و پازند و عنصر چهارم اصطلاحهای پزشکیست.

(۱۶) بحر الفضائل

فرهنگیست فارسی شامل لغتهای فارسی و تازی. مؤلف آن محمد بدر خزانه بلخی پسر قوام پسر رستم پسر احمد پسر محمود بدر خزانه بلخی (سده یازدهم هجری) است. وی در مقدمه این لغت‌نامه گوید که مقصودش از تألیف این کتاب توضیح واژه‌های دشوار پارسی و تازیست که در اثرهای شاعران و نثر نویسندگان فارسی بکار رفته و بهمین سبب در تدوین این لغت‌نامه به بسیاری از اثرهای شاعران و نویسندگان پارسی مراجعه کرده از قبیل دیوان رودکی و عنصری و عمیق بخاری و خاقانی و انوری و نظامی و سعدی، و شرف الدین شفروه و امیر خسرو دهلوی و کلیله و دمنه و دیوان ظهیر فاریابی، بعضی از ترسل‌ها، رساله‌هایی در اصطلاحهای صوفیان، و جز آنها. چند لغت‌نامه عربی نیز در شمار مأخذهای او بود مانند تاج المصادر ابو جعفر مقرئ بیهقی (م ۵۴۴ ه) «۱» و کتاب الصیاح جوهری فارابی (م ۳۹۸ ه) «۲» و مقدمه الادب جار الله زمخشری (م ۵۳۸ ه) «۳» و المغرب فی لغة - الفقه از امام ابو الفتح مطرزی خوارزمی (م ۶۱۰ ه) «۴» و السامی فی الاسامی تألیف ابو الفضل احمد بن محمد میدانی نیشابوری (م ۵۱۸ ه) «۵» و چند لغت‌نامه دیگر تازی.

(۱) - بنگرید بهمین کتاب ج ۲، چاپ پنجم، ص ۳۲۰ - ۳۲۱.

(۲) - ایضا همین کتاب، ج ۱، چاپ پنجم، ۱۳۵۶ خورشیدی ص ۳۵۴.

(۳) - ایضا همین کتاب، ج ۲، ص ۳۲۰.

(۴) - ایضا همین کتاب، ج ۲، ص ۳۲۱.

(۵) - ایضا همان جلد، ص ۳۱۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۹۱

گذشته ازین چند کتاب در تفسیر قرآن نیز مورد مراجعه محمد بدر خزانه بوده است و بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که بحر الفضائل بسبب کثرت منابع کتابی بزرگ شده که مؤلف آن را بدو قسم که هریک جلدی جداگانه است منقسم ساخته ولی از ذکر شاهد

برای هر لغتی خودداری نموده و حتی در توضیح دادن واژه‌ها نیز باختصار کوشیده و ضعف خود را در شناخت فارسی ازین راه آشکار ساخته است «۱». محمد بدر خزانه شرحی بر مخزن الاسرار نظامی گنجیه‌یی نیز نوشته و آن را بسال ۱۰۹۱ هـ باتمام رسانیده است.

لغتنامه‌های فارسی ترکی

مقصود ازین دسته از لغتنامه‌ها آنهاست که از فارسی ترکی و یا از ترکی بفارسی است. تألیف اینگونه فرهنگ-ها در قرن نهم هجری در روم رواج داشت و این بسبب نشر روزافزون زبان پارسی بود در ظل توجه و علاقه سلاطین عثمانی و بزرگانی که در خدمت آنان بودند. پیش ازین «۲» بفهرنگهای معروفی که حلیمی در سده نهم و رستم مولوی در آغاز سده دهم در این زمینه تألیف کرده‌اند اشاره‌یی نمودم و نیز گفتم که «کوشش لغت‌نویسان ترک زبان پارسی‌دان در تألیف لغتنامه‌های پارسی ترکی و حتی گاه ترتیب منظومه‌هایی بدین آهنگ در سده دهم امتداد یافت» و اینک باید بر آن گفتار این سخن را نیز بیفزایم که در عهد صفوی ایران جولانگاه بسیار مساعدی برای زبان ترکی شده بود و از این روی می‌بینیم که از سده دهم بعد تألیف لغتنامه‌های فارسی ترکی منحصر بسرزمین روم نبود بلکه در ایران و فرارود (ماوراء النهر) نیز چند کتاب درین راه بوجود آمد.

[شامل اللغة]

بعد از لغتنامه‌های مشهوری که در مجلد پیشین نام برده‌ام، از کتابهای قابل ذکر یکی کتاب شامل اللغة است بفارسی تألیف حسن بن حسین قراحصاری. وی درین

(۱)- درباره او بنگرید بفهرست بلوشه، ج ۲، ص ۱۸۶-۱۸۷؛ و بضمیمه فهرست ریو، ص ۱۵۷.

(۲)- همین کتاب، ج ۴، ص ۱۱۳-۱۱۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۹۲

کتاب واژه‌های پارسی را باعتبار حرفهای آخر آنها بنظم الفبائی درآورد و آنها را بشماره حرفها به باب و سپس به «نوع» تقسیم نموده و برای هریک مترادفی یا توضیحی ترکی آورده و کتاب خود را بنام سلطان با یزید عثمانی (۸۸۷-۹۱۸ هـ) پرداخته است. این کتاب یکی از مأخذهای کتاب نعمه الله است که بعد ازین شناخته خواهد شد، و نیز سروری از آن در تحریر مجدّد فرهنگ خود استفاده کرد. «۱»

[دقائق الحقائق]

کتاب مشهور دیگری از سده دهم در لغت فارسی ترکی داریم بنام دقائق الحقائق تألیف احمد بن سلیمان معروف به ابن کمال پاشا (م ۹۴۰ هـ) که نام او و اثرهایش خاصه کتاب نگارستان را در ذیل نام نویسندگان پارسی این عهد خواهیم دید. ابن-کمال پاشا کوشیده است تا در «دقائق الحقائق» واژه‌های همسان و مترادف (مثل:

بزرگ و بزرگوار، سترک و کلان؛ و مانند: خاشاک و خاشه، خس و خسک) را برگزیند و معنای هریک را شرح دهد. در حقیقت باید گفت این لغتنامه که اصلاً بترتیب الفبائی تنظیم نشده بیشتر بنحوه استعمال واژه‌ها در ادب فارسی توجه داشته تا بیان معنای هرواژه، و نظم دادن آنها بصورت لغتنامه عادی؛ و بهمین سبب احمد بن خضر اسکوبی شاعر معروف به علوی آنرا بنظم الفبائی حرفهای اول هرواژه درآورده و لغتنامه منظمی از آن ترتیب داده است.

[لغت نعمه الله]

دیگر لغت نعمه الله است بفارسی تألیف نعمه الله بن احمد بن قاضی مبارک رومی که آن را بسال ۹۴۷ ه تألیف نمود. نعمه الله در مقدمه این کتاب گفته که با استفاده از چند لغت نامه فارسی و انتخاب واژه‌ها از آنها، این کتاب را در سه قسمت فراهم آورده است: (۱) مصادر (۲) قواعد زبان دری (۳) اسمهای جامد و مشتق؛ و ترتیب حروف را بر قاعده لغت نامه اقنوم عجم «۲» بسه باب مفتوح و مکسور و مضموم نهاد تا حرکت اول هر کلمه معلوم باشد و هر لغت را جداگانه توضیح داد و در پایان گفت که این لغت نامه را «بنام خود اضافت کردم یعنی لغت نعمه الله نام نهادم». حاجی خلیفه

(۱) - فهرست ریو، ج ۲، ص ۵۱۳.

(۲) - درباره آن بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۱۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۳۹۳

این کتاب را «نعمه الله فی لغة الفرس» نامیده است «۱». وفات نعمه الله رومی بسال ۹۶۹ ه اتفاق افتاد. ازین لغت نامه نسخه‌های متعدد در کتابخانه موجود است.

[لغت مثلث]

دیگر لغت مثلث است از فارسی ترکی تألیف محمد بن بدر الدین منشی (م ۱۰۰۱). درین لغت نامه واژه‌هایی ضبط شده که بیک املاء نوشته می‌شود ولی برحسب اصوات بسه گونه تلفظ می‌شود. مؤلف آن یعنی محمد بن بدر الدین آق - حصاری صارو خانی بوده و شعر فارسی می‌سروده و در شعر «منشی» تخلص می‌کرده است. وی درباره لغت مثلث که در آن با روش ابتکاری خود کار کرده و آن را بسال ۹۹۱ ه پایان برده، می‌گوید:

مثلث هست فکر بکر منشی کسی دیگر نکرد این شیوه در کار

بود تاریخ تا روز قیامت بطعن بی حدش مخراش ای یار

[جنان الجنان]

از تألیفهای دیگر محمد منشی لغت نامه بیست فارسی بنام جنان الجنان که آن را بسال ۹۹۳ ه تنظیم کرده و درباره تاریخ آن گفته است:

بوی تاریخ آیدت فایح نشر این روضه را چو طی نکنی ولی اثر اساسی و مهمش تفسیر قرآنست بنام نزیل التنزیل و معروف به تفسیر المنشی که آن را بسال ۹۸۱ بنام سلطان مراد خان عثمانی تألیف نموده و در پاداش عنوان «مشيخة الحرم النبوی» بوی ارزانی شده و او در مدینه مجاور بود تا در گذشت «۲».

«سودی بسنوی» شرح دیوان حافظ را بخواهدش همین محمد منشی تألیف نمود.

[الفاظ جلیه فی بیان لغات ترکیه]

دیگر الفاظ جلیه فی بیان لغات ترکیه است از خواجه طیب بخاری نقشبندی شامل لغتهای ترکی شرقی بفارسی و بحثی درباره دستور زبان ترکی که بنام ناصر - الدین محمد شاه غازی (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ ه) از خانان فرارود در پنجاه فصل و یک خاتمه تنظیم کرد.

(۱) - کشف الظنون، ستون ۱۹۶۵.

(۲) - کشف الظنون، ستون ۴۵۹ و ۱۹۵۰. تاریخ وفاتش را حاج خلیفه یکبار ۱۰۰۰ (ستون ۴۵۹) و بار دیگر ۱۰۰۱ نوشت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۹۴

[لغت سنگلاخ]

دیگر لغت سنگلاخ است و آن کتاب مشهوریست در لغت ترکی جغتائی که امیر علی شیرنوی (م ۹۰۶ ه) در آثار خود آورده است. مؤلف این کتاب میرزا مهدی خان استرآبادی (م بعد از سال ۱۱۶۱ ه) منشی معروف نادر است که ذکر احوال و آثار او در شمار نویسندگان و مترسلان در این دوره خواهد آمد. میرزا مهدی خان مقدمه‌یی بر این کتاب بنام «مبانی اللغه» در دستور زبان ترکی نوشت که بدعوی خویش خود آن را استخراج کرده است. این کتاب برای آگاهی از زبان ترکی بهمان میزان ارزش دارد که برهان قاطع برای زبان فارسی و در آن ضمن توضیح واژه‌ها و ترکیبهای ترکی از شعر امیر علی شیر شواهد بسیار نقل شده است. این کتاب را حکیم باشی محمد بن عبد الصبور خوئی معاصر و ملازم عباس میرزا - نایب السلطنه با حذف واژه‌های مشتق و شواهد و بعضی مکررات، تلخیص کرده و «خلاصه عباسی» نامیده و در مقدمه آن «قواعد و ضوابط لغت ترکی» را بیان نموده است. درباره توضیح واژه‌های ترکی جغتائی که امیر علی شیر در اثرهای خود آورده کتاب دیگری بنام «مقالید ترکیه» موجودست که فتحعلی بن کلبعلی سپانلو بسال ۱۲۳۲ ه تألیف کرده است «۱».

تألیف و تدوین لغت‌نامه‌های دیگر از فارسی بترکی یا از ترکی بفارسی در دوره مورد مطالعه، و بعد از آن بنحو بسیار وسیعی در قلمرو دولت عثمانی و بصورت محدودی در آسیای مرکزی ادامه داشت ولی از آن میان بدانچه معرفی شده است بسنده می‌کنم.

دستور زبان فارسی

بهمان میزان که ترک زبانان و هندوان با آگاهی از لغت فارسی نیاز داشتند، شناختن دستور زبان فارسی نیز برای آنان ناگزیران بود و بهمین سبب درین دوره بدنبال عهد پیشین شاهد تألیف کتابهایی درین زمینه هستیم. این را باید دانست که لغت‌نویسان فارسی این دوران همچنانکه

(۱) - فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، ص ۱۰۰؛ فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، ص ۱۷۳-۱۷۶ و ۲۶۸؛ فهرست بلوشه، ج ۲، ص ۲۲۰-۲۲۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۹۵

در صفحه‌های گذشته دیدیم، هریک مقدمه‌یی برای لغت‌نامه خود ترتیب داده و در آن درباره تعریف زبان فارسی (و دری و پهلوی) و تاریخ و قاعده‌های آن سخن گفته‌اند و آنها را فی الواقع باید در زمره نخستین طرحهای دستور زبان فارسی بشمار آورد. از میان این مقدمه‌ها آن که نخستین بار از همه مشروحتر و بهتر تنظیم شد مقدمه‌یست که جمال الدین حسین اینجو بر فرهنگ جهانگیری نگاشت و آن بسبب اشتغال بر بسیاری از فرهنگهای دستوری بوسیله لغت‌نویسان بعدی تقلید و بصورت کوتاه‌شده‌یی در مقدمه فرهنگهایشان نقل شد. مقدمه جهانگیری در دوازده «آیین» است بدین شرح: «آیین اول در بیان اطلاق اسم فارس بر ملک ایران و آنکه در زمان قدیم و عهد باستان از کجا تا کجا را فارس می‌نامیده‌اند و تعداد زبان فارسی که چند است و ذکر فصاحت و تفصیل آن بر دیگر زبانها. - آیین دوم در چگونگی زبان فارسی. - آیین سوم در تعداد حروف تهجی که نزد پارسی‌زبانان متداول

است و بیان تفرقه حرف دال و ذال منقوطة و تعیین صیغ آن که چند است. - آیین چهارم در ذکر ترتیب این کتاب که بر چه سان و چند بابست. - آیین پنجم در بیان تفرقه میان حروف و علامات هر حرفی. - آیین ششم در بیان تجوُّز تبدیل هریک از حروف بیست و چهار گانه بحروف دیگر در بعضی از مواضع برای آسانی منشیان و شاعران. - آیین هفتم در بیان ضمائیر. - آیین هشتم در ذکر حروف و کلماتی که بجهت ترتیب و حسن کلام بیاورند و آن را در معنی مدخلی نباشد. - آیین نهم در بیان حروف و کلماتی که باواخر اسماء و افعال بجهت حصول معانی گوناگون در آورند و بدون ترکیب افاده معنی نکند. - آیین دهم در بیان حروف مفرده‌یی که در اوایل و اواخر کلمات بیاورند بجهت دریافت معانی مختلفه. - آیین یازدهم در املاء. - آیین دوازدهم در عقد انامل. بدینگونه می‌بینیم که بعضی از مقدمات کار دستورنویسان بدست مؤلفان لغت - نامه‌های فارسی انجام شد. قسمتی دیگر را کسانی که دستورهای درباره انشاء

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۹۶

«ترسیل» می‌نوشتند انجام دادند و همچنانکه پیش ازین گفتم «۱» قدیمترین آنها محمد میهنی نویسنده کتاب دستور دبیری است. بخشی دیگر را نیز کسانی که درباره فرندهای سخنوری فارسی کار می‌کردند (مانند شمس قیس رازی در المعجم) انجام دادند و اما کار اصلی و اساسی در این زمینه بهمت پارسی‌شناسان ترک زبان و هندوان و هندوستانیان انجام گرفت همچنانکه گام آغازی و فرجامی را در تدوین فرندهای دستوری زبان تازی ایرانیان برداشتند.

پیشینه کار پارسی‌شناسان یاد شده را پیش ازین «۲» تا پایان سده نهم و آغاز سده دهم یاد کرده و گفته‌ام که پس از آن روزگار کوششهایشان در این راه دنبال شد و دفترهای تازه‌یی درین زمینه پدید آمد خواه تنها درباره دستور فارسی یا فرندهای دستوری و آیین‌های سخنوری برای آماده کردن منشیان و نویسندگان.

از جمله آن کتابهاست: رساله یائیه از ابن کمال پاشا (م ۹۴۰ ه) صاحب کتاب دقائق الحقائق در لغت و نویسنده کتاب نگارستان که پیش ازین نام او را آورده‌ام.

یائیه

در شرح گونه‌های «یاء زائد» است که در آخر واژه‌ها و فعلهای فارسی می‌آید و کمال پاشا بیست گونه از آنها را یافته و معرفی نموده است و از شاعران پیشین بیتهایی برسم استشهد آورده. چنانکه می‌بینید این کمال پاشا درین رساله هم مانند کتاب دقائق الحقائق بیشتر بنحوه استعمال واژه‌ها در متنهای ادبی کار داشته است تا بتدوین کتابی مستقل در دستور زبان فارسی «۳».

[التحفة الهادیة]

یکی دیگر از ترکان عثمانی، محمد بن حاجی الیاس (سده دهم هجری) دفتری بفارسی برای آموزش بنیادهای دستوری فارسی بکودکان نوآموز نوشته است بنام التحفة الهادیة یا «دانستن»، از آنروی که با این واژه آغاز شده است. ده

(۱) - همین کتاب ج ۴، ص ۱۱۵.

(۲) - ایضا، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.

(۳) - نسخه‌یی از آن در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود است. فهرست آن کتابخانه، ج ۲، ص ۳۹۹ - ۴۰۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۹۷

بخش ازین کتاب درباره صرف فعل و چهار فصل آن شامل واژه‌های دستیاب فارسی با گزارش آنها بترکی عثمانیست «۱».

[جامع القواعد]

کتاب فارسی دیگری بنام «جامع القواعد» بسال ۱۱۷۴ هـ در دستور زبان فارسی همراه با قاعده‌های سخنوری نگاشته شد. نگارنده آن محمد قلی خان متخلص به- محب از پارسی‌دانان هندنشین همزمان با شاه عالم جلال الدین (۱۱۷۳-۱۲۰۲ هـ) پادشاه گورگانی هند بود و چنانکه در دیباچه دفتر خود گفت آن را با بهره برداشتن از کتابهای استادان پیشین و فراز آمده‌های اندیشه خود نوشته است. این دفتر در شش «مقاله» فراهم آمده است که در آنها از حرف و کلمه و جمله، گونه‌های مصدر و چگونگی ساختن فعل گذشته و آینده و تصریف فعلها، حرفهای منفصل و فرنها‌هایشان، نحو و اشتقاق و دو باب در عروض و قافیه سخن رفته است. «۲»

چندین رساله با نام و بی‌نام دیگر در دستور زبان فارسی در سرزمین هند تألیف شده و در دستت که بعضی از آنها بطبع رسیده و از بعضی دیگر نسخه‌هایی موجودست مانند قانون نصیری تألیف صفدر علی؛ آمد نامه بدیع اثر سکهرام داس «۳»؛ کتابی از نظام الدین احمد که بسال ۱۱۸۸ تألیف شد، کتابی که شیخ عبدالباسط (زاده در ۱۰۹۹ هـ) در هفده باب تألیف کرد، کلید الفاظ عجم؛ تحقیق القوانين؛ رساله «شرح آمدن» در تصریف افعال فارسی و جز آنها که همگی در هند بقصد آموختن و فراگرفتن زبان فارسی بویژه برای نوآموزان فراهم آمد «۴».

(۱)- کشف الظنون ستون ۳۷۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۱۶۷. نسخه موجود ازین کتاب در کتابخانه ملی پاریس بنابر توضیح ادگار بلوشه از آغاز سده ۱۷ است بنابرین قاعده عهد مؤلف آن جدیدتر از سده دهم هجری نیست.

(۲)- فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۵۱۹-۵۲۰.

(۳)- سکهرام داس ولد نیلکنته ابن بهکوتیداس کایته

(Sukhramdas b nilkanth b Bhagwatidas Kayath)

(۴)- درباره این دفترها بنگرید به: فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۹۸

دانشهای بلاغی فارسی

چنانکه در شرح دانشهای بلاغی فارسی در سده نهم دیده‌ایم «۱» در آن قرن معما سازی و تألیف رساله‌هایی در فنّ معما رواج بسیار یافت. دنباله این کار بسده دهم و پس از آن کشید و در تذکره نصرآبادی که در اواخر عهد صفوی تألیف شده فصلی دراز بمعما گویان اختصاص یافته که نام گروهی بزرگ از شاعران دوران مذکور را در آن می‌بینیم «۲» و این نشانه‌یی از رواج معما در عهد باریک‌اندیشی شاعران پارسی گوئیست.

طبعاً بررسی اثرهای گذشتگان بویژه کتابهای مشهور معما مثل حلل مطوّز از شرف الدین علی یزدی و دستورهای سه گانه جامی و نوشته‌های دیگر دوره مقدم مثل آثار میر حسین معمایی و سید شریف معمایی و کمال الدین محمد بدخشی و یوسف بدیعی و سیفی بخارایی «۳» و جز آنان در چنین دوره‌یی رواج بسیار داشت و گذشته ازین چند کتاب هم در همین عهد، خواه در شرح کارهای مؤلفان پیشین و خواه باستقلال، نوشته شد که هیچیک ارزش خاص تازه‌یی ندارند و اهمیت آنها بیشتر در ادامه دادن کار مؤلفان گذشته است.

در اوایل این دوره و اواخر عهد تیموری شاعری بنام حقیری که خود معما ساز بود، رساله‌یی منظوم در معما پرداخت و آن را بسال

۹۱۸ هـ پایان برد «۴». این

ج ۲، ص ۵۲۰، ۵۲۱ و ضمیمه آن فهرست ص ۱۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲، ص ۱۶۶-۱۶۷.

(۱)- همین کتاب، ج ۴، ص ۱۱۹ بعد.

(۲)- تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۴۹۲ بعد (در ذکر الغاز و سایر اشعار مرموزه).

(۳)- درباره آن نوشته‌ها بنگرید به همین کتاب، ج ۴، ص ۱۱۸ بعد.

(۴)- نسخه‌ی ازین منظومه جزو مجموعه‌ی بشماره ۸۸۳ در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران موجود است. (فهرست آن کتابخانه، ج ۳، ص ۱۳۲).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۳۹۹

حقیری باید همان باشد که امیر علی شیر «۱» و میرزا محمد طاهر نصرآبادی «۲» نامش را ملا شهاب الدین و سام میرزا «۳» «شهاب معمایی» نوشته‌اند. سام میرزا گوید که شهاب معمایی در باب معما رساله‌ی «درسلک نظم آورده است» و میرزا محمد طاهر گفته است که «ملا شهاب الدین حقیری» ماده تاریخی در فوت آصفی (م ۹۲۳ هـ) ساخته است، و همین حقیری را مولوی محمد مظفر حسین بهرات نسبت داده است «۴» و بنابراین اسم کامل او چنین می‌شود: ملا شهاب الدین بن نظام الدین هروی متخلص بحقیری و چون او در تاریخ مرگ آصفی زنده بود، پس وفاتش بعد از آن تاریخ یعنی بعد از سال ۹۲۳ هـ اتفاق افتاد.

دیگر ازینگونه مؤلفان محمود بن عثمان لامعی برسوی (م ۹۳۸ هـ) «۵» مؤلف «شرح معنیات اسماء حسنی» است. این معنیات اسماء حسنی مثنوی بیست در نود و نه بیت بحر رمل مسدس در ذکر اسماء حسنی از «الله» تا «الصبور» و چنین آغاز می‌شود:

نیست حدّ خامه از حدّ اله دم زدن، باید زبان دارد نگاه «۶».

دیگر مصطفی بن شعبان سروری که معنیات جامی را شرح کرد و باز شرحی دیگر از معنیات «علی کر» که مختصریست بفارسی در ذکر فرهادهای معما، بسال ۹۵۵ ترتیب داد «۷».

(۱)- مجالس النفائس چاپ تهران، ص ۷۰ و ۲۳۹.

(۲)- تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۴۷۱.

(۳)- تحفه سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۲۷.

(۴)- تذکره روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۲۱۸.

(۵)- کشف الظنون، ستون ۱۰۳۵.

(۶)- نسخه‌ی ازین کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی است. فهرست آن کتابخانه، ج ۳، ص ۱۳۲.

(۷)- کشف الظنون، ستون ۱۷۴۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۰۰

ضیاء الدین اردوبادی متخلص بشفیعی «۱» شرحی بر معنیات میر حسین معمایی نوشته است. قابل ذکر است که میر حسین معمایی خود هم در شعر شفیعی تخلص می‌کرد «۲»، و این میر حسین شفیعی معمایی البته غیر از میر حسین بن محمد شیرازی معمایی است. محمد بن علی نونداکی (یا: یونداکی) «۳» از ادیبان سده دهم نیز شرحی بر معنیات میر حسین معمایی دارد که در آن از حلل مطرز شرف الدین علی یزدی و منتخب حلل مطرز، هم از شرف الدین، و حلیه الحلل نور الدین عبد الرحمن جامی، و از افکار الشریف

سید شریف معمایی، و «ضابطه حل معما» ی کمال الدین بدخشی و برخی دیگر از اینگونه دفترها نقلهایی کرد. نسخه موجود ازین کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران مورخست بتاریخ ۹۷۴ هـ بخط محمد بن سلطان حسین طوسی «۴»، و بنابر این مصنف کتاب پیش ازین تاریخ و بعد از دوران تألیف معميات میر حسین معمایی (آغاز قرن دهم) زنده بود «۵». نسخه دیگر ازین کتاب که در کتابخانه

(۱) - در چاپ اول ج ۴ از این کتاب حاضر ص ۱۱۹، اسم مذکور «شفیقی» چاپ شد.

در طبع اول کشف الظنون هم «شفیقی» است.

(۲) - تذکره روز روشن، ص ۴۲۷، و نیز بنگرید بحاشیه ص ۴۰۱، ج ۲، از فهرست کتابخانه دانشگاه تهران تألیف ع. منزوی.

(۳) - این واژه در کشف الظنون، ستون ۱۷۴۲، یونداکی ثبت شده ولی بعضی (ابن یوسف شیرازی، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، ج ۳، ص ۱۲۹، باستناد نسخه موجود در آن کتابخانه) آن کلمه را نونداکی نوشته‌اند. اسم نونداک را در کتابهای جغرافیایی که در دسترس داشتم نیافته‌ام، این واژه در فرهنگها بمعنی ناگاه، بغته، فوراً ثبت شده. نونده (- نوندک) نیز بمعنی تازه، بدیع و نوظهور است ولی گمان نمی‌رود که صاحب اسم خواسته باشد ازین معنی استفاده‌ی کند.

(۴) - فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، ص ۱۲۸.

(۵) - در کشف الظنون (ستون ۱۷۴۳) نوشته شده است که یونداکی این کتاب را بسلطان عبد العزیز عثمانی (۱۲۷۷-۱۲۹۳ هـ) اهداء کرد و این بسیار بعید بنظر می‌رسد و نونداکی مذکور ظاهراً معاصر بود با سلطان سلیمان اول (۹۲۶-۹۷۴ هـ).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۰۱

دانشگاه تهران موجودست بتاریخ ۹۸۶ هـ کتابت شده است «۱».

کاتب چلبی (حاجی خلیفه) در شمار کسانی که بعد از میر حسین معمایی (م ۹۰۴ هـ) کتابهایی خواه بصورت شرح یا باستقلال در باب معما نوشته باشند عبد الوهاب صابونی و شیخ ابراهیم نیازی و خواجگی بلخی و بعضی دیگر را هم نام می‌برد «۲» که یقیناً میانه آغاز سده دهم و ۱۰۶۷ هـ (سال فوت حاجی خلیفه) می‌زیسته‌اند.

با مطالعه در سطرهای گذشته این معنی آشکار می‌شود که تألیف کتاب و رساله و نگارش شرح و حاشیه درباره معما تا اواخر سده دهم ادامه یافت و بعد از آن اگرچه معماگویی از رونق نیفتاد لیکن با وجود کتابهای مشروحی که درین باره نوشته شده بود نیازی بتألیف جدید درین راه نبود.

در علم عروض و قافیه چند کتاب ازین دوره بازمانده است که هیچگونه تازگی در آنها دیده نمی‌شود و بیشتر زاده نیاز اهل زمان بیان کوتاه و ساده‌ی درین دو فن است. از جمله اینهاست رساله‌ی در قافیه تألیف امیر برهان الدین عطاء الله حسینی نیشابوری. وی از تربیت‌شدگان هرات در عهد سلطان حسین بایقرا و مدرس مدرسه سلطانیه و مدرسه اخلاصیه در آن شهر بود و از کتابهایش رساله‌ی در قافیه و کتابی در صنایع شعری شهرت داشت. در اواخر روزگار خویش از هرات بمشهد انتقال یافت و در آنجا بود تا بسال ۹۲۹ هـ در گذشت «۳». وی در مقدمه کتاب خود در فن قافیه گفته است که آن را «بعرف شعرای عجم» نوشت و از کتاب دیگر خود بنام «تکمیل الصناعات» انتخاب نمود. مطالب کتاب قافیه او همانست که در دیگر کتابهای این فن دیده می‌شود «۴».

(۱) - فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۴۰۳.

(۲) - کشف الظنون، ستون ۱۷۴۲.

(۳) - حبیب السیر، تهران، خیام، ج ۴، ص ۳۵۳.

(۴) - نسخه‌ی از آن در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است. ضمیمه فهرست ریو، ص ۱۲۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۰۲

دیگر کتابیست در عروض و قافیه موسوم به «جمع مختصر» که بنام مؤلف آن «عروض و قافیه وحیدی تبریزی» یا «مختصر وحیدی» نیز خوانده می‌شود.

وحیدی تبریزی از شاعران سده دهم هجری بود که اگرچه تبریزست ولی چون دیرگاهی در قم سکونت داشت سام میرزا او را بنام «وحیدی قمی» یاد کرده و گفته است «۱» که از جمله نادره گویان قم است و در اواخر عمر بگیلان رفته و همانجا بسال ۹۴۲ در گذشته است. وی برای تبریز نیز شهرانگیزی ساخت. در خلاصه - الاشعار هم باصل تبریزی او و با شیدنش در قم اشارت رفته و آمده است که «رساله‌ی در عروض و قافیه نوشته که در اکثر بلاد عراق و آذربایجان مشهور است».

وی کتابی در لغت فارسی بنام «مفتاح البدایع» تألیف کرد و دیوان شعری ازو باز - مانده است «۲» و ازین کتاب وی نیز نسخه‌هایی یافته می‌شود «۳».

رساله‌ی دیگر در عروض تألیف میر محمد مؤمن حسینی استرآبادی است که از عالمان دوران شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ ه) و معلم فرزند او حیدر میرزا بود و بعد از کشته شدن آن شاهزاده که اندکی بعد از مرگ پدر اتفاق افتاده بود، و در زمان پادشاهی شاه اسمعیل دوم (۹۸۴ - ۹۸۵ ه) بهندوستان رفت و در دکن بخدمت سلطان ابراهیم قطب شاه (۹۵۷ - ۹۸۹ ه) رسید و بعزت پذیرفته شد و سپس بملازمت جانشینش محمد قلی (۹۸۹ - ۱۰۲۰ ه) درآمد و بر حرمت و نفوذش افزوده شد و اسکندر بیگ ترکمان می‌نویسد «۴» که در سال ۱۰۲۵ ه زنده بود. آذر «۵» و امین رازی «۶» او را در شمار شاعران استرآباد ذکر کرده و بیتهایی ازو آورده‌اند. رساله او در

(۱) - تحفه سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۲۶.

(۲) - دانشمندان آذربایجان، مرحوم محمد علی تربیت، تهران ۱۳۱۴، ص ۳۹۳ - ۳۹۴.

(۳) - در کتابخانه شخصی مؤلف نسخه‌ی عکسی از این کتاب موجود است.

(۴) - عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۴۶.

(۵) - آتشکده، تهران، بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، ص ۷۹۸ - ۷۹۹.

(۶) - هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۱۱۳ - ۱۱۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۰۳

عروض یک مقدمه و دو فصل و یک خاتمه دارد. از دو فصل مذکور فصل نخستین بوزنهای متداول و مطبوع که اشعار شاعران مشهور بدانهاست اختصاص یافته و فصل دوم بوزنهایی که چنین نیستند «۱».

کتابی در شرح همین رساله میر محمد مؤمن موجود است بنام «لعل قطبی».

مؤلف آن محمد مشهور به «نصیرای همدانی» است که از منشیان و شاعران همزمان میر محمد مؤمن و مانند او از بستگان دربار قطب شاهیان گلکنده دکن بود و کتاب خود را هم بنام قطب شاه لعل قطبی نامید. میرزا محمد طاهر نصرآبادی درباره او می‌نویسد که بفنون مختلف خاصه ریاضی آشنا و در انشاء «صاحب ثمر» بوده و در «تقریر شعر معانی رنگین» داشت و دیوانی متضمن هزار و یک بیت ازو باز مانده بود و در سال ۱۰۳۰ ه درگذشت «۲». از اوست:

نگاه گرم تو روی سخن بمن دارد که چشم پرسخت با دلم سخن دارد

بهار می‌رود اما ز سبزه خط تو زمانه سر خط تعلیم صد چمن دارد

چو توتیا که بکاغذ کنند، باد صباغبار کوی تو بر برگ یاسمن دارد *

وقتست که دهقان فلک گردد سست‌وز سنبله‌اش حبه نماند چو نخست

در چرخ هلال نیست، گویم بتو راست یک پره ز چرخه فلک مانده درست کتاب لعل قطبی را نصیرا در شرح عروض میر محمد مؤمن و بعثت درسی بودن آن فراهم آورد و بسال ۱۰۲۱ ه یعنی دورانی که هنوز میر محمد مؤمن زنده بود، پایان برد و در آن گذشته از شرح مطالب محمد مؤمن مطلبهای تازه‌یی از خود افزود که مدعیست جای دیگر نتوان یافت (۳).

(۱) - نسخه‌یی ازین رساله در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجودست. (فهرست آن کتابخانه، ج ۲، ص ۴۴۲-۴۴۳).

(۲) - تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۶۶-۱۶۷.

(۳) - نسخه‌یی ازین کتاب در مدرسه عالی سپهسالار موجودست (فهرست آن کتابخانه، ج ۲، ص ۴۴۳).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۰۴

کتاب دیگر در اینگونه مطالب دستور الشعرا در عروض و قافیه و بدیع و سرقات شریست تألیف محمد مازندرانی متخلص به «امانی» در یک مقدمه، سه مقاله و خاتمه. مقدمه در تعریف شعر و شاعر، مقاله اول در علم عروض، مقاله دوم در علم قوافی، مقاله سوم در صنایع و بدایع شعری و خاتمه درباره سرقات شعری است (۱). مؤلف این کتاب در سده یازدهم می‌زیسته و تاریخ مرگش را ۱۰۶۱ ه نوشته‌اند (۲).

کتاب معتبر دیگری بنام «مطلع» تألیف رضی الدین محمد بن محمد شفیع از مستوفیان خاصه دوران شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه) در دستست که بسال ۱۰۶۳ ه تألیف شد. در مقدمه کتاب که با نثری استوار و منشیانه نگارش یافته، مؤلف آنرا بخلیفه سلطان وزیر فاضل شاه عباس ثانی (۳) تقدیم داشته است، و در اول کتاب گفته که آن را در دو «مصراع» پرداخته: «مصراع اول متضمن شرح عروض و قوافی، مصراع ثانی محتوی بر صنایع شعری بر وجهی وافی. مصراع اول شامل چهار «رکن» و هر رکن محتوی سه «حرف» است. رکن اول در تعریف شعر و تفصیل اقسام اشعار و حد عروض و وزن و تعداد اسباب و اوتاد و شرح حروف و حرکات.

رکن دوم در حد تقطیع و بیان ازاحیف و تعداد فروعی که از استعمال ازاحیف متولد گردند. رکن سیم در شرح بحوری که از ترکیب ارکان منبعث گردند و ثبت دوایر و فک بحور و تفصیل بحور اصلی و فرعی. رکن چهارم از مصراع اول در علم قوافی. - مصراع ثانی در صنایع و بدایع شعری در چهار رکن: رکن

(۱) - ازین کتاب نسخه‌هایی در کتابخانه آستانه قدس رضوی (فهرست آن کتابخانه، ج ۳، ص ۱۷۲) و مجلس شورای ملی (فهرست، ج ۳، ص ۱۲۶) و کتابخانه دانشگاه تهران (فهرست، ج ۲، ص ۳۸۷) موجودست.

(۲) - ترجمه ج ۴ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد برون، تهران ۱۳۱۶ ص ۱۶۷ و ۱۷۲.

(۳) - درباره او و مقام ادبیش بنگرید به تذکره نصرآبادی، ص ۱۵-۱۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۰۵

اول در بیان آنچه بفن معانی و بیان اختصاص دارد. رکن ثانی در ذکر صنایع معنوی. رکن ثالث در ذکر صنایع لفظی. رکن رابع در ذکر سایر آنچه ضرور است در اتمام این بنای رفیع (۱). این کتاب بسیار خوب تدوین شده و بسط و توضیح وافی مطالب در آن نشانه‌یست بارز از کمال اطلاع رضی الدین محمد از دانشهای بلاغی عربی و فارسی (۲).

ترسل و انشاء همراه با سبکهای متغیر نثر درین عهد بحیات خود ادامه می‌داد و گروهی از منشیان کوچک و بزرگ در روم و ایران و هند سرگرم کار بودند که طبعاً نام و شیوه گفتارشان را در سرگذشت نثر فارسی خواهیم دید. کتابهایی هم در تعلیم فن ترسل و انشاء ازین دوره داریم که ارزش آنها بیشتر در بیان فرندهای نگارندگی است نه در ذات انشاء و نویسندگی مثل رساله‌یی «در احکام دانستن انشاء و املائی که ضرورست» (سده یازدهم هجری، هند) «۳» یا «رساله در بیان الفاظی که در ترسیلات بکار آید» (سده یازدهم هجری، هند) «۴» و رساله‌یی دیگر در همینگونه مطلبها از ابو القاسم بن محمد رضا مجلس نویسنده نصیری (سده یازدهم، هند) «۵»

مجموعه‌هایی دیگر در دست است که بشیوه مؤلفان پیشین در آنها گذشته از بیان فرندهای انشاء، نمونه‌های منشآت بعنوان سرمشق نامه‌نگاری و بیان دستورهای

(۱) - نقل باختصار از مقدمه کتاب مطلع.

(۲) - ازین کتاب نسخه‌یی همراه دیوان حسن خان شاملو در کتابخانه ملی پاریس بشماره Suppl. ۲۰۶۱ از مجموعه نسخه‌های فارسی دیده‌ام که اگرچه اندک نقصی دارد لیکن نسخه خوبیست. نسخه‌یی هم ازین کتاب در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار است (فهرست آن کتابخانه، ج ۲، ص ۴۵۰-۴۵۱).

(۳) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ج ۲، ص ۵۰۴-۵۰۶.

(۴) - ایضا، همان جلد ص ۵۰۸.

(۵) - ایضا، همان جلد، ص ۵۱۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۰۶

در چگونگی عنوانها و خطابها و لقبها و صفتی که باید برای هریک از طبقات مردم در نامه-نگاری بکار بر دو لحنی که باید هنگام خطاب بآنان داشت آمده است. اینگونه مجموعه‌ها از آن بابت اهمیت داشت که منشیان نوکار یا متوسط از آنها هنگام تنظیم نامه‌ها استفاده می‌کردند تا بتوانند حد هرکس را رعایت کنند یا در نامه‌هایی که از جانب مخدوم خود و بصره آنان فراهم می‌آوردند، دچار خطا و اشتباه نشوند.

ازینگونه دفترها در عهدی که مطالعه می‌کنیم بسیار بود چه بیشتر منشیان هند و روم بدانها ضمن کارهای درباری و اداری نیاز داشتند. از جمله آنهاست:

لوائف الانشاء که یکی از منشیان عهد سلطان سلیم عثمانی (م ۹۲۶ ه) بنام او فراهم آورده است و آن دفترست در یک مقدمه متضمن فرندهای نامه‌نگاری، و سه «مطلب» که بترتیب بزبان فارسی، ترکی و عربی اختصاص یافته و هریک دارای دو بخش است: بخش نخستین در رسائل سلطانی و بخش دوم در رسائل اخوانی؛ و هر بخش بچند قسمت جزئی دیگر، بحسب موضوعهایی که در نامه‌نگاری متداول بوده منقسم گردیده است «۱».

دیگر صحیفه الاخلاص است که مجموعه‌ییست از چند نامه خوش عبارت از عبد الغفار صدیقی حسینی خراسانی نیشابوری هروی که آن هم بنام سلطان سلیم عثمانی تنظیم گردیده است. مؤلف آن که در نیشابور ولادت یافته و در هرات مسکن گزیده بود، در سال تألیف کتاب در بخارا بسر می‌برد و کتاب خود را از آنجا برای سلطان سلیم فرستاد. عبد الغفار در نگارش نامه‌های این مجموعه از نور الدین عبد الرحمن جامی تقلید کرده و بهمین سبب بلوشه او را بحدس یکی از شاگردان جامی شمرده است و شاید با عبد الغفور لاری اشتباه کرده باشد «۲».

دیگر کتاب بدایع الانشاء معروف به «انشاء یوسفی» است از مولانا حکیم یوسفی منشی همایون (۹۳۷-۹۶۳ ه) که کتاب خود را بسال ۹۴۰ ه برای پسرش رفیع-

(۱)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۲۷۶-۲۷۷.

(۲)- ایضا، همان جلد، ص ۲۷۶-۲۷۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۰۷

الدین حسین تألیف کرد و در آن مقداری نامه بعنوان سرمشق برای رسته‌های مردم از مرتبه‌ها و مقامهای گوناگون نوشته و مرتب کرده است. این کتاب در هند بطبع رسیده است.

کتاب دیگر ازین قبیل ارشاد الطالبین یا «انشاء هرکرن» است از هرکرن پسر متهراداس کنبوه «۱» مولتانی. وی بنابر آنچه در مقدمه کتاب گفته آنرا بخواش دوستان در فن نامه‌نگاری نوشته و بهفت باب تقسیم نموده و در هریک از آنها سرمشق‌های لازم را درباره نوشتن نامه‌های سلطانی، فرمانها، پروانه‌ها، عریضه‌ها نامه‌های اخوانی، تمسک نامه‌ها و قبالة نامه‌های شرعی، دستک‌ها و سرنامه‌ها و جز آنها معلوم کرده است. هرکرن خود مدتها منشی اعتبار خان از بزرگان درگاه جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷) بود و در ۱۰۳۳ درگذشت. کتاب ارشاد الطالبین بسال ۱۷۸۱ میلادی در کلکته و بسال ۱۸۶۹ در لاهور بطبع رسید «۲».

کتاب دیگر «ترسل منصوری» است از منصور بن محمد بن علی که از اواخر روزگار شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ ه) تا پیرامون سال ۱۰۳۲ (زمان شاه عباس بزرگ) ازو خبر داریم. وی در مقدمه کتاب گفته است که برای استفاده طالبان فن انشاء مقداری از نامه‌های «امناء» عهد خویش را فراهم آورده است تا سرمشق کار باشد.

این نامه‌ها معمولا بنام شاه تهماسب (سالهای ۹۵۴، ۹۶۱، ۹۷۱، ۹۷۲ ه) یا بعد از آن (۱۰۳۲ ه) است «۳».

کتابهای دیگری هم درین زمینه وجود دارد مانند تحفه السلطانیه از حسن پسر گل محمد (سده یازدهم هجری) «۴»؛ ضوابط الانشاء از سید علی نقی خان پسر سید

(۱)- Harkarn B. Mathuradas Kanbuh

(۲)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲، ص ۲۷۷-۲۷۸؛ و فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۵۳۰.

(۳)- ایضا، فهرست کتابخانه موزه بریتانیا ص ۵۲۹-۵۳۰.

(۴)- فهرست بلوشه، ج ۲، ص ۲۷۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۰۸

حشمت علی (سده دوازدهم ه) «۱» و جز آنها که همگی بر گرده کارهایست که دیده‌ایم و تقریبا در بردارنده همان مطلبها با نمونه‌های دیگر از انشاء این و آن.

ب- دانشهای ادبی عربی

لغتنامه‌های عربی

درین دوره نهضتی که از دوران پیش در تدوین لغت‌نامه-های تازی بپارسی پیدا شده بود همچنان ادامه داشت، اما بیشتر در بیرون از ایران خاصه در هند، و بجای آن در ایران که محل رواج فرهنگ عربی شده بود چند لغت‌نامه تازی بتازی تألیف گردید و یا بر

کتابهای مشهور لغت که پیش ازین عهد نوشته شده بود حاشیه‌ها و شرحهایی، بیشتر عبری، ترتیب یافت.

در مورد شرح لغت‌نامه‌های عربی قدیم، بیش از همه دو کتاب صحاح اللغه و قاموس محل توجه بود: از کتاب صحاح اللغه فارابی «۲» اختصار خوبی بدست ملا محمد عیسی (م ۱۰۱۶ ه) ترتیب یافت چنانکه گفته‌اند که از مختار الصحاح محمد بن ابو بکر رازی که آن را بسال ۶۶۰ ه تنظیم کرده بود، بهتر است «۳». - اختصار دیگری از صحاح بهمت محمود بن احمد زنجانی بنام «تنقیح الصحاح» «۴»، و تهذیبی از همان کتاب باسم (ترویج الارواح) هم بوسیله او فراهم آمد «۵».

(۱) - فهرست ریو، ج ۲، ص ۵۳۰-۵۳۱.

(۲) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۱، چاپ پنجم، ۱۳۵۶ خورشیدی ص ۳۵۴.

(۳) - کشف الظنون، ستون ۱۰۷۳.

(۴) - ازین کتاب نسخه‌یی در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار است (فهرست، ج ۲، ص ۱۶۶).

(۵) - کشف الظنون ص ۱۰۷۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۰۹

وضع کتاب قاموس المحيط فیروزآبادی «۱» نیز همین بود و پیداست که در خارج از ایران توجه باین کتاب پرارزش بیشتر رواج داشت «۲» و اگر بخواهم آنها را در شمار اثرهای ادب‌شناسان ایرانی بیاورم کاری دور از انصاف کرده‌ام. تنها ذکر نام یکی از آنها را که در همه کشورهای اسلامی رواج دارد، در اینجا لازم می‌دانم و آن شرح و تکمیلیست بسیار مشروح از قاموس بنام «تاج العروس من جواهر القاموس» تألیف سید محمد مرتضی حسینی واسطی (م ۱۲۰۵ ه) که اثر خود را در ده مجلد پرداخت و آن تاکنون چندبار در مصر و لبنان بطبع رسید.

از جمله کارهای ادیبان پارسی‌گوی ایران و هند که درباره این کتاب کرده‌اند یکی شرحی است بفارسی از محمد بن حسن شروانی (م ۱۰۹۸ ه) که اسمعیل پاشا بدان اشاره کرده است. دیگر دو کار سودمند است از محمد یحیی بن محمد شفیع قزوینی (سده یازدهم ه) به فارسی که نخستین ترجمه‌یی از قاموس است بنام «ترجمان-اللغه» که یک بار بسال ۱۲۷۳ ه در حاشیه قاموس و باری دیگر نیز بهمین گونه چاپ شد و دومین تکمیلیست بر قاموس بنام «الجموع و المصادر» که در آن جمعها و مصدرهایی که بنظر صاحب قاموس نرسیده است گردآمده و در دو «مقصد»، هریک شامل چند باب، مذکور افتاده است. از این کتاب نسخه‌هایی در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار وجود دارد.

ترجمه دیگری از قاموس داریم بنام «قابوس» که در آن گذشته از قاموس فیروزآبادی از برخی لغت‌نامه‌های دیگر هم برای افزودن لغتها و اصطلاحها استفاده شده. نام گزارنده محمد حبیب الله است و او کار خود را بسال ۱۱۴۷ آغاز کرد و آن را بنام ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۶۱) درآورد «۳».

(۱) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، چاپ دوم، ص ۲۸۶.

(۲) - کشف الظنون ستونهای ۱۳۰۸-۱۳۱۰، دیباچه تاج العروس چاپ بیروت.

فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، ص ۲۳۷-۲۴۱.

(۳) - نسخه‌هایی ازین کتاب در کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲، ص ۵۱۱؛ فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ج ۳، ص ۱۱۱ موجود است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۱۰

ریو «۱» بترجمه پارسی دیگری از قاموس اشاره می‌کند که عبد الرحمن بن حسین بسال ۱۲۰۷ هـ انجام داد. علاوه بر اینها و یکی دو کار مهم دیگر که در ایران شده یک کتاب معروف بنام منتهی الارب از قاموس منشأ گرفته است که بزودی درباره آن سخن خواهم گفت.

از لغتنامه‌های عربی و عربی که درین عهد ترتیب یافته باشد یکی طراز اللغه است تألیف سید علیخان کبیر (صدر الدین علی بن امیر نظام الدین احمد، م ۱۱۱۸ هـ) از بازماندگان غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی. وی بسبب آنکه در مدینه متولد شده بود به «مدنی» هم معروفست. چندی در هند بسر برد و در سال ۱۱۱۶ بشیراز بازگشت و در آنجا بدرود حیات گفت. سید علیخان غیر از طراز اللغه که نسخه‌های آن رایجست چند کتاب دیگر در دانشهای ادبی دارد. طراز اللغه کتابیست مفصل ولی ناتمام در لغت عربی و مؤلف آن کوشیده است در ذیل هر واژه اگر در آیه یا خبر یا مثل و یا در اصطلاحهای علمی آمده باشد، آنها را هم تفسیر و توضیح کند.

کتاب معتبر دیگر درین زمینه مجمع البحرین است از شیخ فخر الدین طریحی نجفی مجاور مشهد (م ۱۰۸۵ هـ) در بیان واژه‌های دشوار قرآن و حدیثهای امامیان در دو مجلد که بارها در ایران چاپ شد.

از لغتنامه‌های عربی و فارسی که درین عهد تألیف شده یکی منتخب اللغات شاهجهانی است از عبد الرشید بن عبد الغفور حسنی مدنی تتوی که باز نام او را ذیل فرهنگ رشیدی دیده‌ایم. این کتاب بنام شاهجهان گورکانی (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ) تألیف شده و واژه‌های آن برگزیده‌یست از لغتنامه‌های معتبر عربی با رعایت این شرط که مورد استعمال باشد یعنی از ذکر لغت‌های غریب عرب که میان پارسی-گویان متداول نیست صرف نظر شد و مؤلف در شرح واژه‌ها سعی کرد که از «فارسی عام فهم خاص‌پسند» استفاده کند. عبد الرشید در مقدمه این کتاب بر شیوه فیروزآبادی

(۱)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲، ص ۵۱۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۱۱

در تدوین قاموس نه عیب برشمرده که بعضی از آنها وارد است و سعی نموده که کتاب خود را از آن نقص‌های نه گانه برکنار دارد. منتخب اللغات شاهجهانی بسال ۱۰۴۶ پایان رسید و این ماده تاریخ که ضمناً مأخذهای کتاب نیز در آن آمده بدین مناسبت سروده شده است:

نسخه جامع ز لغات عرب از نسخ معتبره منتخب

نسخه قاموس و مهذب صحاح کتو و اسامی و مصادر صراح «۱»

یافته اتمام بعهد شهی از حق و از خلق جهانش آگهی

سلطنت آرای ممالک ستان‌شاه جهان ثانی صاحبقران

از پی تاریخش بی‌قال و قیل گفت خرد منتخب بی‌بدیل ازین کتاب نسخه‌های خطی بسیار موجودست و بسال ۱۲۲۳ هـ در کلکته بطبع رسید.

کتاب بسیار مهم و معتبر دیگر در لغت عربی و فارسی، که از کتابهای مورد مراجعه اهل ادب در هند و ایرانست و تاکنون چندبار در این دو کشور چاپ شده، منتهی الارب فی لغات العرب است. مؤلف آن عبد الرحیم بن عبد الکریم صفی پوری است که برای تنظیم این لغتنامه اساسی مفصل از کتابهای معتبر لغت عربی و عربی و فارسی مثل صحاح و دیوان الادب و تاج المصادر و صراح اللغه و جز آنها استفاده کرده لغت‌نامه تازه و کاملی از زبان تازی و فارسی ترتیب داد. واژه‌ها در این لغت‌نامه بترتیب حرف اول و دوم با رعایت ریشه‌های آنها مرتب شده و عبارتها و تعبیرها و معادلهای فارسی که در توضیح واژه‌های عربی آورده بسیار

استادانه و اصیل است. لغت‌نویسان بزرگ دوران اخیر ایران مثل ناظم الاطباء نفیسی در «فروندسار» و علی اکبر دهخدا در «لغت‌نامه دهخدا» از آن کتاب بسیار بهره‌ور شده‌اند.

(۱) - درباره این لغت‌نامه‌ها در مجلدات پیشین این کتاب سخن گفته‌ام. بدانها مراجعه شود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۱۲

اقدام به شرح نصاب الصّبیان ابو نصر فراهی (م ۶۴۰ ه) «۱» و یا تقلید از آن در این دوره ادامه داشت. از جمله تقلیدهایی که درین عهد از آن شده «نصاب نزّه الصّبیان» است که «عبد المجید» نامی آن را بسال ۱۱۰۸ هجری بنظم در آورد و «تاریخ اختتامش که زیاده صد و هشت سال [بر هزار] از هجرت نبویست علیه السلام برین گونه در سلک نظم کشید:

لله الحمد که این نظم لطافت آگین‌یافت اتمام در ایام سعادت آمود

سال تاریخ چو جستم ز «نهانخانه دل» ناگهان پیر خرد نظم نو آیین فرمود» «۲» یکی از چند شرحی که در این دوره برای نصاب الصّبیان فراهی فراهم آمد «شرح نصاب الصّبیان» کریم دشت بیاضی کوهستانی معاصر جلال الدّین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ ه) است که اشعار فراهی را با اضافات منظومی که پدرش فصیح محمد بقصد تکمیل نمودن نصاب سروده بود، شرح کرد «۳».

کتابها و رساله‌های دیگری در لغت عرب بصورت‌های گوناگون مثل مجموعه‌های لغت، فعل، اسم، مصدر و همانند اینها ازین دوره در دستست که بیشتر در راه آسان کردن آموزش زبان تازی فراهم آمده و نام آنها در فهرستهای کتابخانه‌های ایران و انیران یاد شده و دوباره گویی آنها درینجا بایستگی ندارد.

صرف و نحو عربی

کتابهای اساسی صرف و نحو که در حوزه‌های درسی این عهد رواج داشت، مانند قرن نهم همان کتابهای معتبر درسی است که در سده‌های هفتم و هشتم هجری فراهم آمده بود «۴» و بهمین سبب هم دنباله کار شرح‌نویسی و حاشیه‌پردازی بر آنها درین دوران گرفته شده و گروهی

(۱) - بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، ص ۲۸۴-۲۸۵.

(۲) - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۱۸۶.

(۳) - ایضا، همان جلد ص ۱۸۸-۱۸۹.

(۴) - درباره آن کتابها بنگرید بهمین کتاب ج ۳، ص ۲۸۷-۲۹۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۱۳

در ایران و انیران بدین کارها سرگرم شده‌اند. مثلاً بر شرحی که نور الدین عبد الرحمن جامی (م ۸۹۸ ه) بر کافیه «۱»، بنام «الفوائد الصّیائیه» نوشته «۲»، همچنانکه پیش ازین گفتم عبد الغفور لاری (م ۹۱۲ ه) و عصام الدین اسفراینی (م ۹۴۳ ه) بر آن حاشیه نگاشته‌اند و بر حاشیه‌های آندو چندین حاشیه و شرح در فرارود و ایران و روم پرداخته شد که بیشتر آنها را کاتب چلبی در کشف الظنون زیر عنوان «الکافیة فی النحو» یاد کرده است «۳» مانند حاشیه ملازاده کردی (م پس از ۱۰۷۰ ه) بر حاشیه عصام الدین و حاشیه مصلح الدین محمد لاری (م ۹۷۹ ه) «۴» که در آن نظرهایی نسبت بهردو حاشیه عبد الغفور و عصام الدین اظهار کرده است؛ و حاشیه شهاب-الدین احمد عبادی (م ۹۹۴ ه) بر حاشیه عصام الدین.

گذشته از اینها حاشیه‌های متعدد دیگر بر الفوائد الصّیائیه جامی نوشته‌اند و این بسبب انتشار فراوان آن در سده‌های دهم و یازدهم

میان نحویان بوده است، و یکی از آنهاست حاشیه‌یی از سید نعمت الله جزائری (م ۱۱۱۲ هـ) بر قسمتی از فوائد، و شرح و ترجمه فارسی آقا هادی مازندرانی «۵».

شافیه ابن حاجب نیز که در صرف است همین حال را داشت و مانند کافیه بر آن شرحها و حاشیه‌ها نوشته شد لیکن در تمام دوره مورد مطالعه ما غلبه شارحان و حاشیه‌نویسان آن کتاب با ادب‌شناسان روم بود و در ایران از شرحهای قابل ذکر بعد از شرح عصام الدین اسفراینی، شرح و ترجمه بیست که آقا محمد هادی ماندرانى یاد شده، پسر ملا صالح مازندرانی و دخترزاده ملا محمد تقی مجلسی بر آن

(۱) - مقصود «مقدمه النحو» مشهور به «کافیه» است از ابن حاجب (م ۶۴۶ هـ) بنگرید بهمین کتاب، ج ۳ ص ۲۸۸.

(۲) - بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۱۵.

(۳) - کشف الظنون، ستونهای ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳.

(۴) - درباره او رجوع کنید بهمین کتاب و همین جلد ص ۳۰۴ - ۳۰۵.

(۵) - درباره او در سطرهای آینده سخن خواهیم گفت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۱۴

نگاشته است. این آقا محمد هادی یا آقا هادی (م ۱۱۲۰ هـ یا اندکی دنبال تر از آن «۱») بسبب آنکه اثرهای خود را خلاف همطرازان بفارسی می‌نوشت (مثل شرح کافیه، شرح صحیفه سجّادیه، شرح معالم، همین شرح و ترجمه شافیه و ترجمه قرآن) «مترجم» لقب یافته بود.

از کتابهای معروف نحو که درین دوره تألیف شده و در مرکزهای آموزشی قدیم بسیار رواج داشته کتاب فوائد الصّمدیه است و آن مختصریست در نحو تازی که شیخ بهاء الدین عاملی (۱۰۳۱ هـ) برای برادرش عبد الصّمد نوشته است. آن را باختصار «صمدیه» می‌گویند و چندین شرح بر آن نوشته‌اند و آن با شرح و بی - شرح چندبار بطبع رسیده است. مهمترین شرح این کتاب آنست که سید علیخان کبیر «۲» (م ۱۱۱۸ هـ) نگاشت. وی شرحی مبسوط بعربی بنام «الحدائق النّدیّه» معروف به «شرح کبیر» بر صمدیه نوشته و آن را در سال ۱۰۹۹ هـ پایان برد و چون این شرح بسیار مفصل شد آن را کوتاه کرد و شرح عربی دیگر بنام «الفرائد البهیّه» ترتیب داد که بشرح صغیر معروفست. این هردو شرح بسالهای ۱۲۷۴ هـ و ۱۲۷۰ هجری در تهران چاپ شد. سید علیخان کبیر دو کتاب معروف دیگر در نحو دارد یکی بنام موضح الرّشاد در شرح ارشاد و دیگر کتاب الرّهره.

علوم بلاغت عربی

شیوه کار در دانشهای بلاغی تازی یعنی معانی و بیان و بدیع و جز آنها نیز همان بود که در دیگر دانشهای ادبی این عهد رواج داشت، یعنی: نظر در کتابهای گذشتگان و کوشش در درس دادن، فراگرفتن، باز گفتن و سرانجام نوشتن حاشیه و احیاناً شرح یا تلخیص آنها. این هنر رائج نام‌آوران ایران در روزگار نزدیک بما بود و بس، و شخص پرکار

(۱) - مرگ او را در سال مذکور در متن نوشته‌اند، با این حال صاحب روضات الجنات (ذیل نام پدرش محمّد صالح مازندرانی) گوید که او تا فتنه افغانان زنده بود، یعنی تا سال ۱۱۳۵ هـ.

(۲) - بنگرید بهمین جلد، ص ۴۱۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۱۵

کوشنده‌یی که خود کاری کرده باشد، مثل سید علیخان مدنی، در میان آنان نادر است. در چنین حالی باز هم باید بسراغ دانشمندان بازمانده از عهد تیموری و تربیت شدگان‌شان رفت که تا سده یازدهم می‌زیستند و بعد از آن بهمان میزان که از خرد ایرانیان کاسته می‌شد ذوقشان نیز درین زمینه‌ها کاستی می‌پذیرفت.

از جمله کتابهایی که دنباله کار پیشینیان درباره آن گرفته شد کتاب تلخیص المفتاح است که خطیب قزوینی (م ۷۳۹ هـ) از مفتاح العلوم سکاکی فراهم آورده و در آن انحصاراً به خلاصه کردن قسمت مربوط بعلوم بلاغی پرداخته بود و آنگاه چون آن را سخت کوتاه یافت خود شرحی بر آن نوشت و «الایضاح» نامید «۱»، و بر خشتی که او نهاد خشته‌ها تا ثریا بالا رفت! از جمله کسانی که در عهد مورد مطالعه ما درین باره کوششی کردند اینها هستند: از ایرانیان ساکن روم عصام الدین اسفراینی (م ۹۴۳ هـ)، عبد الرحیم بن احمد عبادی (م ۹۶۳ هـ) صاحب «معاهد التنصیص» در شرح شعرهای شاهد تلخیص؛ مصلح الدین محمد لاری (م ۹۷۹ هـ) مؤلف شرحی بر مطول تفتازانی؛ و از ایرانیان دیگر ملا میرزا جان باغ نوی شیرازی (م ۹۹۴ هـ) نویسنده حاشیه‌یی بر مطول؛ ملا عبد الله بن شهاب- الدین یزدی (م ۹۸۱ هـ) «۲» صاحب حاشیه‌هایی بر مختصر و بر مطول و بر حاشیه‌های ملا عثمان خطائی (م ۹۰۱ هـ) بر مطول و مختصر و نیز بر حاشیه میر سید شریف که بر مطول نوشته بود؛ قاضی نور الله شوشتری (م ۱۰۱۹ هـ) و آقا رضی قزوینی (م ۱۰۹۶ هـ) و محمد بن حسن شروانی (م ۱۰۹۸ هـ) هم بر حاشیه‌های خطایی مذکور حاشیه نوشته‌اند؛ شیخ بهاء الدین محمد عاملی و حسین بن شهاب الدین کرکی- عاملی (م ۱۰۷۴ هـ) و سید عبد الله بن نور الدین شوشتری جزائری (م ۱۱۷۳) حاشیه- هایی بر مطول دارند «۳».

(۱)- بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، ص ۲۹۳.

(۲)- در کشف الظنون (ستون ۴۷۶) ۱۰۱۵ ثبت شده.

(۳)- درباره این حاشیه‌ها و اطلاعات مشروح دیگر درین مورد بنگرید به: کشف-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۱۶

از تألیفات معروف که درینگونه دانشها شده کتاب عربی «انوار الربیع فی انواع البدیع» است که سید علیخان کبیر آن را در شرح قصیده بدیعه خود ساخت. آن قصیده بدین بیت آغاز می‌شود:

حسن ابتدائی ذکر جیره الحرمه براءه شوقی یستهل دمی و در ۱۴۷ بیت و متضمن ۱۵۳ صنعت بدیعی است و در هریک از ابیات صنعتی که در آن نهفته است ذکر شده مثلاً همین بیت یاد شده دارای صنعت «براعت استهلال» است. سید علیخان کتاب انوار الربیع خود را بر شالده همین صنعتهای بدیعی و در شرح این قصیده بنا نهاده و در ذکر صنعتها بیتهایی از شاعران مشهور تازیگوی برسم استشهد آورده است. این کتاب در ایران و هند طبع شده است.

کتابهای رجال

در ذیل دانشهای ادبی عربی اشاره‌یی کوتاه بکتابهای رجال مذهبی شیعه درین عهد بی‌مناسبت نیست چه بیشتر آنها بعربی و در شمار اثرهای معروفیست که عربی‌دانان این دوره، که عادةً از عالمان شرعی شیعه بوده‌اند، پدید آورده‌اند. در این کتابها سرگذشت عالمان مذهب شیعه، سلسله تعلیم یا سلسله اجازه‌های آنان، اثرها و نظرها، حوزه تعلیم، شاگردان و بازماندگان‌شان سخن رفته است و بدینگونه می‌بینیم که در آنها دانشهایی از قبیل «علم رجال الحدیث» و «درایه الحدیث» و نگارش فهرست کتابهای عالمان شیعه بهم پیوند یافته و ازین راه شیوه‌یی نو در شناخت عالمان شیعه و اثرهایشان فراهم آمده است که بکتابهای مذکور رنگ ادبی داده و تا بروزگار ما، با سیر تکاملی، بر همان قرار مانده است بگونه‌یی که در آنچه زیر عنوان یاد شده ذکر خواهد شد زندگینامه محدثان، راویان، مفسران، فقیهان، متکلمان، ادیبان، شاعران تازیگوی و حتی بعضی از پارسی‌سرایان که بیان حالشان موضوع تذکره‌های شعر

است

الظنون ستون ۴۷۶ بعد ذیل تلخیص المفتاح؛ الذریعه، ج ۶ ذیل عنوان تلخیص المفتاح؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۳۵۰-۳۵۵؛ فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ابن یوسف شیرازی، ج ۲، ص ۴۰۹ و ۴۱۱ و ۴۲۴ و ۴۲۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۱۷

در کنار هم قرار گرفته است، خواه مبنای تألیف در اینگونه کتابها ذکر نام رجال مذهبی (بنظم الفبایی) و یا ذکر نام کتابهایشان (بنظم الفبایی و موضوعی) و مانند آنها باشد.

تألیف کتابهای رجال در میان شیعیان دوازده امامی تاریخی کهن دارد ولی کتابهای اساسی درین زمینه یعنی کتابهای پنجگانه آنان در سده پنجم هجری فراهم آمد «۱» و از آن پس عالمان شیعه در تألیف نظایر آنها یا نوشتن شرح و ذیل بر اثرهای پیشینیان، بی کار نشستند و بویژه از سده دهم بعد درین راه گامها را استوارتر کردند چنانکه حاصل کارهایشان از آن روزگار تا بامروز از دهها کتاب و رساله در گذشته که بیشتر عربی و ندرهٔ بفارسی است و بعضی از آنها بچندین مجلد برمی آید «۲».

از میان آنچه تا میانه سده دوازدهم در این زمینه تألیف شده کتابهای زیرین درینجا شایسته ذکرند:

مجمع الرجال تألیف ملا عنایه الله قهپایی که بسال ۱۰۱۶ ه از رجال کشی و نجاشی و ابن غضائری و رجال طوسی و فهرست طوسی یکجا و بنظم الفبایی فراهم آمد.

مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری (م ۱۰۱۹ ه) بفارسی که هم متضمن ذکر بسیاری از رجال شیعه در زمینه‌های گوناگون مذهبی و عرفانی و علمی و ادبی و کتابی بسیار پرارزش در نوع خود است و چندبار طبع شده.

(۱) - مقصود اختیار رجال کشی؛ رجال طوسی؛ فهرست (هرسه از شیخ الطائفه طوسی م ۴۶۰ ه)؛ و رجال ابو العباس نجاشی (م ۴۵۰ ه)؛ و الرجال الضعفاء ابن غضائری (سده پنجم) است. - اختیار الرجال شیخ الطائفه برگزیده‌یست از کتاب معرفه الناقلین ابو عمر و محمد بن عمر کشی از عالمان مذهبی سده چهارم هجری.

(۲) - آقای ع. منزوی در جلد دوم فهرست کتابخانه دانشگاه تهران تحقیقی سودمند درین باره کرده است بدانجا مراجعه شود. ص ۴۸۲ بعد و ۶۳۷ بعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۱۸

منهج المقال از میرزا محمد استرآبادی (م ۱۰۲۱ ه) که ۶۶۶۵ تن از رجال را در آن معرفی کرده و بسال ۱۳۰۶ در تهران همراه امل الآمل چاپ شده. میرزا محمد کتابهای کوچکتری درین باب بنام تلخیص المقال و الوجیز دارد.

زبدۃ الرجال از خداوردی افشار (سده یازدهم هجری).

نقد الرجال از میر مصطفی حسینی تفرشی (م ۱۰۲۱ ه) که در تهران بطبع رسیده و بر آن حاشیه‌ها و شرحهایی نوشته‌اند.

امل الآمل از محمد بن حسن حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ه) که بیشتر در ذکر عالمان شیعی جبل عامل و دنباله خاندانهایشان در ایران و احیاناً بعضی دیگر از عالمان مذهبی نوشته شده و چندبار بطبع رسیده است و میر محمد ابراهیم قزوینی (۱۱۴۵ ه) ذیلی بر آن بنام تتمیم امل الآمل نوشت.

سلافة العصر از سید علیخان مدنی ملقب به «کبیر» (م ۱۱۲۰ ه) که در مصر بطبع رسیده است.

ریاض العلماء اثر ملا عبد الله افندی پسر میرزا عیسی اصفهانی (م ۱۱۳۱ ه) در دو بخش: بخش اول درباره عالمان شیعی و بخش دوم درباره عالمان سنی.

غیر از این چند کتاب مهم که برشمرده‌ام چند کتاب و رساله دیگر در همین عهد تألیف شده و گذشته از آنها در دوره بعد از صفویان تا روزگار ما چندین کتاب معتبر و بسیار مشروح دیگر درین زمینه تألیف شده است که بجای خود از آنها یاد خواهم کرد. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۱۹

فصل پنجم زبان و ادب فارسی از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

سر آغاز

فصل پنجم از این جلد، همچنانکه در جلدهای پیشین دیده‌اید، اساسی‌ترین فصل و مشروح‌ترین آنهاست، زیرا موضوع آن ادب فارسی بمعنی اخصّ آنست و فصلهای پیشین در حکم مقدمه‌یی بود برای این یک. وسعت دامنه گفتار درین فصل مرا بر آن می‌دارد که بخش‌های آن را بگونه خاصی، چنانکه در دو جلد سوم و چهارم دیده‌اید، تقسیم نمایم. پس این فصل بنحو ذیل برای فاصله زمانی میان اوایل قرن دهم و اواسط قرن دوازدهم تنظیم می‌شود:

۱- بهره نخست: وضع عمومی زبان فارسی.

۲- بهره دوم: شعر فارسی.

۳- بهره سوم: شاعران پارسی‌گوی.

۴- بهره چهارم: نثر فارسی.

۵- بهره پنجم: پارسی‌نویسان.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۲۰

نکته شایسته توضیح آنست که درین فصل بیشتر از جستارهای پیشین، دایره بحثها و جست‌وجوهایم از مرزهای ایران بیرون می‌رود و تا آن سرزمینها که دامنه شعر و ادب فارسی بدانها کشیده شده بود، گسترش می‌یابد، و من بدنبال شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی و تشویق‌کنندگان آنان و خدمتگزاران ادب پارسی تا بهر جای از روم و هند و فرارود که شایسته باشد پیش خواهم رفت و هر پارسی‌گوی استاد را که در این سرزمینها بیابم، خواه ایرانی و خواه هندو و رومی، موضوعی برای باز گفت حال و یاد کرد گفتار او خواهم ساخت. هر مشوق شاعران و ادیبان پارسی درین مبحث برای من چون برادرست که از کوی و برزن من برخاسته و با من زیسته باشد خواه ترک و تاجیک یا رومی و هندی.

امیدوارم این کار که مشوب بهیچ شائبه سیاسی نیست، دست آویز تأویلهایی چنانکه می‌دانیم و می‌شناسیم نگردد و از گامهای اندیشه‌ام درین راه غبار ملالی بر صفحه خاطری نشیند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۲۱

بهره نخست وضع عمومی زبان فارسی از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

رواج زبان فارسی

تاریخ رواج و انتشار زبان فارسی از آغاز سده پنجم هجری شروع می‌شود، بنحوی که در جلدهای پیشین گذشت. در آن روزگار که دولت صفوی در ایران تأسیس می‌شد دامنه نشر این زبان به‌مراه پیروزیهای دولت عثمانی حتی بطرف شبه جزیره بالکان در اروپا

گسترده می‌شد، و از جانبی دیگر در سرزمین هند جانشینان دولت بهمنی دکن و لودیان و شیر-شاهیان دهلی و پادشاهان و حاکمان مستقل بنگاله و گجرات و کشمیر و خاندیش و جز آنها هریک بنوعی میراث‌دار زبان و ادب فارسی در هند بودند، و در آنسوی آمویه دریا تا میانه‌های آسیا ازبکان و خانان مغول پیارسی‌دانی و پارسی‌گویی میل می‌کردند اما در آغاز عهد صفوی حادثه جدیدی در هند رخ داد که بابتی نو در رواج و نفوذ زبان و ادب پارسی گشود و آن سرزمین را بزرگترین پناهگاه نویسندگان و مؤلفان و شاعران فارسی‌گوی مبدل ساخت و آن حمله ظهیرالدین بابر است از سال ۹۳۲ هـ بهندوستان و تشکیل سلسله گورکانیان هند که گردش آن از آغاز تا دیرگاه بدست رجال ایرانی و یا تربیت شدگان نشان انجام یافت و آن را بصورت یک دولت تمام عیار ایرانی در خارج ایران درآورد که حتی از اجرای آیینهای گوناگون ما، بیرون از ساحت کشور ما، نکته بنکته و موبموبا و امتناعی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۲۲

نداشت.

ازین تاریخ تا مدت‌ها زبان فارسی بصورت زبان رسمی دربار هند و زبان سیاست و ادب و شعر درآمد و دیری نکشید که شاعران بسیار از میان مردم آن سامان در کشمیر و لاهور و دهلی و دیگر جایها برخاستند و در آن دیار کتابهای معتبر در انواع گوناگون نثر و نظم بفارسی پرداخته شد. پیداست که همین توجه بزبان و ادب پارسی در هند مایه آن شد که بسیاری از گویندگان ایرانی که بازار رائجی در ایران نداشتند بدرگاه پادشاهان و سران و بزرگان آن دیار، که بیشترشان از ایران بدانجا رفته بودند، روی آوردند و عده‌یی از آنان با خانواده‌های خود در آن مرزوبوم باقی بمانند و کانونهای فعالی برای نشر و بقاء و دوام زبان و ادب پارسی در آن سرزمین بوجود آوردند.

بنابراین با آنکه دوران صفوی دوره مساعدی برای زبان و ادب فارسی در ایران نبود، بر اثر توجهی که در قلمرو دولت عثمانی و بوسیله امیران ترک و مغول آسیای مرکزی و بویژه بهمت فرمانروایان هند و فرمانگزارانشان در آن سرزمین شبه قاره پیارسی و پارسی‌گویان می‌شد، سده‌های دهم و یازدهم و دوازدهم هجری را یکی از بهترین دوره‌های رواج و روایی این زبان در آسیا می‌توان دانست و طبعاً همین امر بفراوانی نوشته‌ها و سروده‌های نویسندگان و شاعران یآوری بسیار نمود و مایه آن شد که دوران صفوی یکی از بارورترین دوره‌های تاریخ برای ادب فارسی شود و من این معنی را در سرآغاز بهره دوم از همین فصل و در ذیل عنوان- نهایی که بعد از آن خواهد آمد مشروحتر و روشنتر بازخواهم گفت.

اما این رواج و انتشار روزافزون دلیل آن نبود که پارسی بهمان میزان از استواری باقی بماند که در دورانهای پیشین بود بلکه دگرگونگیهایی که از سده نهم و آغاز سده دهم در آن رخ داده بود و در جلد چهارم ازین کتاب بتفصیل باز- نموده‌ام، در این عهد با نیروی بیشتری ادامه داشت و انگیزه‌هایی نهم بر آنچه پیش ازین بود باین دگرگونی یآوری می‌داد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۲۳

ترکی و ترکی‌گویی

پیش ازین «۱» دیده‌ایم که قیام شاه اسمعیل صفوی همراه بود با چیرگی چندین قبیله و عشیره از ترکمانان که همگی ترک‌خوی و ترکی‌گوی بودند و از عهد آن پادشاه تا بهری از دوران پادشاهی شاه عباس زمام بیشتر کارها را در دست داشتند و بر اثر غلبه و فرمانروایی آنان زبان ترکی‌زبان حکمداران و سپاهیان و سپاهیگری شد و بدینگونه محیط مساعدی که برای نشر زبان و فرهنگ ترکان در ایران فراهم آمده بود، نه تنها با تشکیل دولت صفوی از میان نرفت بلکه بوجود خود ادامه داد و از دوران شاه عباس بیعد هم اگرچه او بسیار از قدرت قزلباشان کاست، لیکن اولاً این کاهش بیشتر از راه برکشیدن کسانی از همان ترکان و ترکی‌گویان که بی‌اتکاء بر قبیله‌ها و بصرف جانبازی مقام و منزلتی یافته بودند، انجام گرفت «۲» نه از راه نابود کردن و بیکار نمودن قزلباشان؛ و

ثانیا بیشتر کسانی که بفرمان پادشاه بمقامهای لشکری و حکومت شهرها و استانها گماشته شده بودند از میان قزلباشان و اویماقهای تابع آنها انتخاب شده بودند، خاصه از طایفه‌های شاملو، استاجلو، ذو‌القدر، قاجار، افشار، ترکمان، روملو، بیات، جغتای خراسان و جز آنها، «۳» و بهمین سبب است که می‌بینیم تا پایان عهد صفوی همان محیط فرهنگی که همراه غلبه قزلباشان در ایران پدید آمد برقرار بوده است.

بهرحال این دوره طولانی از حیث رواج زبان ترکی و نفوذ آن در اصطلاحات دیوانی و در حوزه‌های امارت و حکومت، بویژه در میان طبقه سپاهی، امتدادی بود از دوران تیموری و غلبه ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو، و با تسلط صفویان نه تنها تغییر محسوسی ازین حیث مشاهده نشد بلکه حتی ادب ترکی هم در زیر لوای جانشینان شیخ صفی الدین اردبیلی از رواج و توسعه باز نایستاد.

(۱) - همین جلد ص ۱۲۸ - ۱۳۱.

(۲) - بنگرید بعالم آرای عباسی ص ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹.

(۳) - ایضا ص ۱۰۸۴ - ۱۰۸۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۲۴

قزلباشان چنانکه پیش ازین دیده‌ایم، ترکمانانی بودند که بیشتر از روم و از کناره‌های دریای سیاه و دریای مازندران و برخی از ناحیتهای آناتولی و آذربایجان فراهم آمده و درین سرزمین اخیر کسب قدرت نموده و در تمام دوره شاه اسمعیل و در بخشی از عهد تهماسبی در آنجا متمرکز بوده‌اند. شاه اسمعیل خود در بین این ترکمانان برآمده و زبان مادریش ترکی بود، و مانند گویندگان ترک‌زبان عهد خویش بفارسی و ترکی هر دو شعر می‌سرود.

پس چراغ دولت صفوی در کانون فعالی از ترک‌خویی و ترکی‌گویی درخشنده‌گی آغاز کرد و اگرچه از همان ابتدا پارسی‌گویان فاضلی در میان اهل آن دولت راه جستند، لیکن آن زبان ترکی که در اردوی شاه اسمعیل بود هیچگاه از رواج و روایی نیفتاد. از میان لهجه‌های ترکی، ترکی آذربایجانی در ایران آن عهد پا گرفت و دارای ادبیات شایسته اعتنا گردید و نخستین شاعر بزرگ آن بنیان‌گذار پادشاهی صفوی، شاه اسمعیل بود که دیوان ترکیش چنانکه پیش ازین «۱» گفتم بوسیله آکادمی علوم آذربایجان شوروی باعنوان «شاه اسمعیل خطائی اثرلری» بسال ۱۹۶۶ میلادی انتشار یافته است و او در شعر ترکی خطائی تخلص می‌کرد.

در همان عهد شاه اسمعیل و پسرانش میان اطرافیان ایشان شاعرانی بودند که بترکی و گاه هم ترکی و فارسی شعر می‌ساختند. سام میرزا ازین گروه که همگی معاصر او بودند، چند تن را نام برده و از آنجمله‌اند یوسف بیگ از طایفه استاجلو که بترکی و فارسی سخن می‌گفت «۲»؛ و نارنجی سلطان پسر یاری سلطان شهرزوری که در خدمت شاه اسمعیل و پس از او در ملازمت برادرش بهرام میرزا می‌گذراند «۳»؛ و خیالی که «از شعرای ترکی گوی کم کسی را رتبه شعر او بود،

(۱) - همین کتاب، ج ۴، ص ۱۳۷.

(۲) - تحفه سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۸۴.

(۳) - ایضا. همان کتاب و همان صفحه.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۲۵

دیوان تمام کرده و قصاید دارد، در مثنوی نیز خوب بود، جواب گوی و چوگان «۱» گفته «۲»؛ و دیگر یوسف بیگ توشمال که اصلش از ترکان جغتای بود و بفارسی و ترکی شعر می‌سرود «۳»؛ و دیگر طفیلی ابدال از ترکان خراسان «۴».

پیداست که ازینگونه شاعران ترکی گوی بسیار بودند و غالب سرداران و حاکمان و امیرانی از طایفه‌های قزلباش، که نصرآبادی

نامشان را در «فرقه اول» از صف اول کتاب خود آورده «۵» و شعر پارسی از آنان نقل کرده بحدس نزدیک یقین از قبیل همان ترکان پارسی گوی ترکی سرای بوده‌اند که سام میرزا از آن سخن گفته است و بعبارت دیگر در زمره شاعران ذواللسانین عهد خویش بوده و کم و بیش زبان بشاعری می‌گشوده‌اند.

از میان اینگونه شاعران دو زبانه بعضی در عهد صفوی نام‌آور و صاحب دیوان شده‌اند مانند فضولی بغدادی (م ۹۶۳ هـ) معاصر شاه اسمعیل و شاه تهماسب که غیر از دیوان غزل و قصیده بترکی مثنویهای لیلی و مجنون، شاه و گدا، بنگ و باده و جز آن نیز سروده است؛ و یا مانند میرزا امان الله امانی از سران قزلباش که از عهد شاه تهماسب تا قسمتی از دوران شاه عباس زندگی کرد و ازو دیوان فارسی و ترکی در دستست. وفاتش ظاهراً اندکی بعد از سال ۱۰۱۶ اتفاق افتاد.

این نکته پیش ازین نیز روشن شده است که ادب ترکی خواه ترکی جغتایی و خواه ترکی آذربایجانی و دیگر لهجه‌های آن همگی از شعر و نثر پارسی متأثر و زیر تأثیر مستقیم آنها و با همان قالبها، وزنهای، ترکیبها و تعبیرها، همان موضوعات، همان نوعها از غزل و قصیده و جز آن بوجود آمده است چنانکه گاه همان فارسی همراه با فرندهای دستوری ترکی است نه چیزی دیگر و ازینجاست که همه شاعران

(۱) - مقصود گوی و چوگان و یا کارنامه قاسمی گنابادیست.

(۲) - تحفه سامی ص ۱۸۵.

(۳) - ایضا، ص ۱۸۶.

(۴) - ایضا، ص ۱۸۶.

(۵) - تذکره نصر آبادی ص ۱۵-۵۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۲۶

ترک که در دوران تیموری و صفوی در فرارود و ایران زیسته‌اند، و طبعاً آنان که در سطرهای پیشین معرفی کرده‌ام، بزبان فارسی شعر می‌ساخته‌اند.

این رابطه بسیار نزدیک میان فارسی و ترکی از جانبی، و افتادن قدرت فرمانروایی در دست ترکمانان قزلباش و نفوذ شدید آنان و زبان و فرهنگشان در دستگاه سلطنت موجب آن بود که زبان ترکی همان اثر شدیدی را که از سده هفتم در زبان فارسی یافته بود حفظ کند.

در جلد‌های گذشته دسته‌هایی از واژه‌ها و ترکیبهای مغولی و ترکی یا ترکیبهای مخلوط از آنها و واژه‌های فارسی را که در شعر و نثر بکار رفته یاد کرده‌ام و اینک ببعضی دیگر که در شعر و نثر این عهد متداول بوده و از نوشته‌های همین دوره استخراج شده است اشاره می‌کنم و فقط باید بدانیم که این عשרی از اعشار واژه‌های ترکی در پارسی آن زمانست و کسانی که طالب نمونه‌های بیشترند باید بکتابهای زمان بنگرند «۱».

قدغن (تأکید. قدغن کردن - سفارش اکید کردن. اکنون بمعنی منع کردن و ممنوع بکار می‌رود). بیگ. بیگم. قشلاق. ییلاق. یورش. منقلای، منغلای (جلودار سپاه). جلو. ایل. جلوریز. ایلخی (رمه اسبان). ایلغار (هجوم). یزک (پیش‌قراول). تومان. اردو. یورت (منزل و مقام). لو (پسوند انتساب در مورد عشیره‌ها و قبیله‌ها). اویماق (شعبه از یک ایل). قشون. قزل. باش (سر). قزلباش:

(۱) - این واژه‌ها بانحصار از چهار کتاب درین عهد که در آغاز و میانه و پایان عهد صفوی تألیف شده استخراج گردیده است تا نشانه تمادی استعمال آنها در تمام دوران صفوی باشد و آنها عبارتند از احسن التواریخ روملو، عالم آرای اسکندری، عالم آرای

صفوی از مؤلف بی‌نام، و رستم التواریخ از محمد هاشم آصف. هریک از واژه‌ها که در متن آورده‌ام چندین بار در کتابهای مذکور و در بسی از کتابها و اثرهای آن عهد و زمان بکار رفته است و ازین روی ذکر نام و کتاب و شماره صفحه را درین راه لازم ندیدم. خواننده با مراجعه‌ی مختصر بدان کتابها و دیگر اثرهای مشابه شاهدهای بسیار در استعمال هرواژه و نیز واژه‌های بسیار دیگر ازین قبیل خواهد یافت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۲۷

(سرخ‌سر). قزل بورک (سرخ کلاه). باشی (رئیس، مدیر، و بصورت پسوند در بسیاری از شغلها بکار می‌رفته). قاپو. قرق. قولوق. قلتاق (جزء چوبی از زین).

کسکن (گرز). کنگاش (رای‌زنی). مچلکا (سند، شرط و عهد). سیبه، سیبا (سنگر). یساق (مجازات). یساول (ملازمی که پیشاپیش بزرگان حرکت می‌کرد).

اخترمه (غنیمت). قیلوقه (نوعی شکنجه). ساخلو (پادگان). سیورغال (تیول).

سیورسات (ملزومات)، و جز آنها و جز آنها ...

گذشته ازینگونه واژه‌ها که معمولاً بحالت بسیط یا مرکب بکار می‌رفته و بسیاری از آنها در زبان فارسی باقی مانده‌اند، اصطلاحهای اداری و نظامی و دیوانی بسیار ترکی یا مرکب از ترکی و فارسی برای شغلها و مقامهای گوناگون متداول بود مانند:

قورچی (سلاح‌دار). قورچی باشی (رئیس سلاحداران). قاپوچی (دربان).

قاپوچی باشی (حاجب). دیوان بیگی. بیگلربیگی (حاکم کل، استاندار، بزرگ شهر). قرقچی. کشیک‌چی. اونچی، اونچی باشی (اونچی یعنی آرد). ایاغ‌چی باشی.

ایشیک آقاسی (رئیس حاجبان، داروغه دیوانخانه). ایلچی (سفیر). ایل بیگی (رئیس عشایر): باشماق‌چی (کفش‌دار). طوقچی (علمدار). نسق‌چی (متصدی نظم اردو). یورتچی، یورتچی باشی. قرقچی، قرقچی باشی. چرک (نان)، چرک‌چی.

ایلخان. بیگابیگی (امیر الامرا) و جز آنها ...

در تقویم نیز شیوه سالشناسی ترکان بکار می‌رفت یعنی هر سال بتقویم هجری (سال قمری) و با نام ترکی نموده می‌شد مثل توشقان ئیل. پیچی ئیل و تخاقوی ئیل و جز آن.

نامهای خاص ترکی برای آدمی و مکانها نیز در آن دوره بسیار معمول بود مانند ساروقپیلان، قرابیگ، ارغون، کپک، قایتمس و مانند آنها.

بعد از صفویان، دوره افغانان زودگذر و ناپایدار بود، نادر خود از طایفه ترک‌نژاد افشار برخاست و بدینگونه چیرگی ترک زبانان و ترک زبانی تا پایان عهدی که

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۲۸

مطالعه می‌کنیم امتداد یافت.

تغییر زبان آذری

اما تأثیر زبان ترکی در پارسی و در لهجه‌های محلی بهمین حدّ باقی نماند، بلکه تمادی غلبه ترکان بر ایران اندک‌اندک کار را بتغییر زبان در برخی از ناحیتهای ایران خاصه در آذربایجان کشانید چنانکه درین دوره لهجه آذری که از لهجه‌های قدیم ایرانست در آن سامان از میان رفت و جز در برخی از ناحیتهای باقی نماند.

این نکته را باید بدانیم که دامنه تردّد ترکان غز آسیای مرکزی، که از اوایل سده پنجم و آخرین سالهای عمر سلطان محمود غزنوی

(م ۴۲۱ ه) در ایران آغاز یافته بود، بزودی بآذربایجان کشیده شد چنانکه در همان اوان که سلطان دسته‌هایی از آنان را در خراسان بسختی سرکوب کرده بود، دسته بزرگی خراسان را ترک گفته بعراق و آذربایجان روی آورد و گروهی از این دسته که در مهاجرت خود از حدود اصفهان بجانب شمال غربی ایران توجه کرده بودند مورد استفاده امیر ابو منصور و هسودان بن مملان (پادشاهی از ۴۱۰ بعد) از امیران روادی آذربایجان «۱» قرار گرفتند لیکن چون بزودی مزاحم کار و هسودان شدند، آن پادشاه آنان را از آذربایجان بیرون راند «۲». این ترکان تا مدتی که در آذربایجان بوده و در جنگهای و هسودان بمنزله سربازان مزدور کار می‌کرده‌اند، در چادرهای خود و جدا از آذربایجانیان بسر می‌برده و بهمین سبب به «ترکان خر گاهی» موسوم بوده‌اند «۳» و چون بزودی از آذربایجان رانده شدند ادنی اثری در آن دیار، چه در زندگانی اجتماعی و چه در زبان مردم نکردند.

بعد از آن تاریخ اگرچه اتابکان آذربایجان نژاد ترکانه داشتند لیکن چنانکه می‌دانیم از جمله بزرگترین خاندانهای مشوق شعر و ادب پارسی در عهد خود بوده

(۱) - همین کتاب، ج ۲، چاپ ششم ص ۴۴.

(۲) - ایضا، ص ۸۶.

(۳) - ایضا، ص ۸۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۲۹

و هیچگونه اثری در ضعف یا تغییر زبان محلی آذربایجان یعنی آن لهجه ایرانی معروف که آن را «آذری» می‌گوییم نداشته‌اند و عجبست که استقرار متمادی ایلخانان مغول و چوپانیان و جلاریان و ترکمانان سپید گوسپند و سیه گوسپند نیز هیچیک در این راه اثر قابل ملاحظه‌ای از خود برجای نهد، و حتی در تمام این دوره متمادی که از سده هفتم تا ابتدای سده دهم بدرزا کشید آذربایجان از جمله مرکزهای مهم ادبی و بویژه در دوران قدرت بایندیان تبریز محل اجتماع نویسندگان و شاعران پارسی‌گوی بود و تا پایان این دوره مطلقا در متهای تاریخی و جغرافیایی نشانه‌یی از تغییر لهجه ایرانی آن دیار در دست نیست و حتی تا میانه سده یازدهم هجری، یعنی در تاریخی که یک قرن و نیم از دوران پادشاهی صفویان می‌گذشت اطلاع موثق داریم که زبان رائج آذربایجان هنوز زبان ایرانی آذری بود و آن مطلب صریحیست که از سیاحتنامه اولیا محمد ظلی بن درویش معروف باولیا چلبی (م ۱۰۸۹ ه) درباره آذربایجان برمی‌آید. وی که دوبار، نخست از ۱۰۵۶ تا ۱۰۵۸ ه و دوم از ۱۰۵۸ تا میانه سال ۱۰۶۰ در آذربایجان و کردستان بوده، می‌گوید که زبان او یعنی ترکی را مردم آذربایجان در نمی‌یافته‌اند «۱».

از رساله روحی انارجانی «۲» هم درست بهمین نتیجه می‌رسیم. وی از معاصران سلطان محمد خدابنده پادشاه (۹۸۵-۹۹۶ ه) و شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸) بوده و گویا همان باشد که در مجمع الخواص صادقی افشار (معاصر شاه عباس) بعنوان روحی تبریزی معرفی شده «۳» و رساله خود را در بیان رسمها و عاداتهای مردم تبریز

(۱) - مقدمه رساله روحی انارجانی بقلم شادروان سعید نفیسی، ج ۲، فرهنگ ایران زمین.

(۲) - منسوب به انارجان که گویا همان دیه انار Onar نزدیک مشکین شهر کنونی باشد.

ایضا بنگرید بمقدمه رساله روحی انارجانی مذکور.

(۳) - ترجمه مجمع الخواص صادقی افشار، تبریز ۱۳۲۷، ص ۲۷۶-۲۷۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۳۰

از طبقه‌های مختلف نوشته «۱» و در پایان فهرست مشروحی از «اصطلاحات و عبارات جماعت اناث و اعیان اجلاف تبریز» را بر آن

افزوده است که همه آنها بی هیچگونه استثناء از لهجه قدیم ایرانی آذربایجانست که اصطلاحاً از آن باآذری تعبیر می‌کنیم و این نشان می‌دهد که مسلماً تا زمان او زبان تبریزیان و بتبع آن زبان شهرها و آبادانیهای دیگر آذربایجان بهمان نحو که از گفتار اولیا چلبی بر- می‌آید آذری بوده است نه ترکی و تغییری که در زبان قسمتهای بزرگی از آذربایجان بلهجه‌یی که از آن ترکی تعبیر می‌کنند، بعد از آن روزگار حاصل گردیده است «۲» و آن نوعی از ترکی است که بنای آن بر زبان اصلی آذری و فارسی نهاده شده است باضافه فرهنگهای دستوری ترکی و مقداری از واژه‌های ترکی که بنسبت با واژه‌های آذری و فارسی و عربی دخیل کم و با فعلها و رابطه‌ها در بین بیست تا سی درصد از مجموع زبان ترکی آذربایجانست.

با توجه بآنچه گذشت معلوم می‌گردد که تغییر زبان آذری ترکی در آذربایجان از آخرهای سده یازدهم صورت پذیرفته است ولی نباید این تغییر را دفعی پنداشت بلکه امری تدریجی بوده و حتی دوران غلبه ترکی بر آذری در

(۱)- درباره این رساله و معرفی مطالب آن بنگرید به: مقاله شادروان عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار، سال دوم (۱۳۲۴ شمسی) شماره ۳، ص ۴۳-۵۰؛ و بمقدمه رساله روحی انارجانی از شادروان سعید نفیسی که در آذرماه سال ۱۳۳۳ نگاشته و بهمراه اصل آن رساله در «فرهنگ ایرانزمین» منتشر ساخته است.

(۲)- درین باب بنگرید برساله شادروان سید احمد کسروی در باب زبان آذری، تهران ۱۳۰۴؛ و بمقاله شادروان عباس اقبال آشتیانی با عنوان زبان ترکی در آذربایجان در شماره سوم از سال دوم مجله یادگار ص ۱-۹؛ و بمقاله «زبان مردم تبریز در پایان سده دهم و آغاز سده یازدهم هجری» از مجموعه مقالات آقای دکتر ماهیار نوابی، ج ۱ شیراز ۱۳۵۵ خورشیدی؛ و مقدمه رساله روحی انارجانی از مرحوم سعید نفیسی که در پاورقی صفحه پیش یاد کرده‌ام؛ و به «مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی» از نگارنده، چاپ چهارم، انتشارات ابن سینا، ص ۶۸-۶۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۳۱

نیمه دوم سده یازدهم نیز گویا همین حال را داشته است.

اما مبدء این تغییر را باید نهضت قزلباشان در آذربایجان دانست. پیش ازین ذیل عنوان «امتداد غلبه ترکان» «۱» و همچنین درباره مبادی تشکیل دولت صفوی گفته‌ام که همه قزلباشان از قبایل متعدد ترک بوده‌اند که هریک بشعبه‌ها و باصلاح آن زمان به «اویماقات» منقسم می‌گردیده است. زبانشان ترکی و رسم و راهشان ایلی بود و چون در همه کارها مانند للگی شاهزادگان، اداره کارهای لشکری و کشوری، حکومت بر شهرها و دیارها، مستقیم یا غیرمستقیم دخالت داشتند، طبعاً در اهل زمانه خود از درباریان و خاندانهای سلطنتی گرفته تا مردم عادی مؤثر بودند، در رابطه خود با دیگران و دیگران با آنان زبان ترکی را بکار می‌بردند و گذشته ازین خاندانهایشان که در اردبیل و تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان استقرار یافته بودند کانونهایی دائم برای نشر زبان ترکی بوده‌اند.

این انگیزه‌ها سبب گردید که زبان ترکی بتدریج از آغاز چیرگی شاه- اسمعیل و قزلباشان بر آذربایجان بسیار زیاده‌تر از آنچه از دوره‌های مقدم بر آنان انتظار می‌رفت، در زبان مردم آن دیار اثر کند و با یک حرکت تدریجی در آن رخنه نماید، تمام عنصرهای مطلوب از بنیاد لغوی آن را نگاه دارد و صورت ظاهر و هیأت خارجی آن را بگونه‌یی در آورد که وسیله‌یی برای ارتباط ذهنی جانین گردد.

زبانی که ازین آمیزش پدید آمد همانست که آن را ترکی آذربایجانی می‌نامیم و آن نوعی یا لهجه‌یی از ترکیست که چنانکه گفته‌ام بنیاد لغوی آن در حقیقت همان آذری پیشین و فارسی و عربی دخیل در فارسی باضافه مقدار نسبتاً کمتری از واژه‌های ترکیست «۲» ولی چیرگی اساسی و بنیادی فرهنگهای دستوری

(۱) - همین جلد، ص ۱۲۸-۱۳۱.

(۲) - در مقاله زبان کنونی آذربایجان (مجموعه مقالات ماهیار نوابی)، ص ۱-۱۴۶ بیش از سه هزار واژه آذری و فارسی در زبان رایج آذربایجان نشان داده شده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۳۲

و لسانی ترکی (فعلها، پیشوندها و جز آنها) هیأت ظاهری ترکی بدان داده است.

گویا محیط آغازی این حرکت تدریجی اردبیل و تبریز بوده و بعد از آن شهر- های دیگر آذربایجان در این راه گام نهادند و سرانجام ترکی زبان اغلب اهل آن دیار گردید.

با این حال هنوز در بعضی از جایهای آذربایجان همان زبان آذری کهن باقی مانده است که قرابت بسیار با لهجه‌های مرکزی ایران دارد مانند لهجه هرزن دیلی که در محال هر زن رائجست و لهجه‌های متداول در محال حسنو در قراجه داغ و بعضی از دیه‌های هروآباد و خلخال و جز آنها.

ادامه تأثیر و نفوذ عربی

چنانکه پیش ازین «۱» گفته‌ام همراه نشر تشیع در ایران عهد صفوی و احیاء دانشهای مذهبی این فرقه و مهاجرت گروهی بزرگ از عالمان تازی نژاد شیعه با خاندانها و نزدیکان خود به ایران، دوره جدیدی از نفوذ فرهنگ تازی در ایران آغاز شد.

در حوزه‌های مذهبی شیعه درین عهد زبان اصلی تعلیم و تألیف عربی بود و نگارش کتاب و رساله بفارسی درین راه بندرت و تنها از باب «هدایت خلق» انجام می- گرفت. در مدرسه‌های بی شمار آن دوران هر کس که زانوی تعلّم بر زمین می زد با دستور زبان تازی، نه پارسی، آموختن ادب آغاز می نمود و تا پایان کار در هر رشته مجاز که تحصیل می کرد با کتابهای عربی سروکار داشت و چون بکار ادب و یا تألیف در زمینه‌های مختلف علمی و دینی می پرداخت آموختگاری و خوگری وی با زبان تازی بسراغش می آمد و او را باستعمال بیش از دربايست واژه‌ها و ترکیبهای تازی برمی انگيخت و یا بر آتش می داشت که یکباره از زبان مادری چشم بپوشد و تازی نویسی آغاز کند.

اما داستان نفوذ زبان تازی در زبان فارسی حدیثی تازه نبود و همراه چیرگی تازیان و پراگنده شدن کیش اسلام در ایران آغاز شد و با انگیزه‌هایی که در

(۱) - همین جلد، ص ۱۲۶-۱۲۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۳۳

جلدهای پیشین بازنموده‌ام، بگونه‌یی روزافزون، ریشه دوانید و افزایش یافت، و پیداست که دوران صفوی ازین فرهاد بر کنار نبود، با این تفاوت که انگیزه یاد شده در آغاز این گفتار، بر انگیزه‌های دیگری که پیش از آن وجود داشت افزوده شد و شدت این تأثیر و نفوذ را دو چندان کرد، بگونه‌یی که اگر سیری کوتاه در نوشته‌های آن عهد کنیم بکار بردن واژه‌ها و تعبیرها و ترکیبهای تازی را در همه انواع نثر بوسعت بسیار و فراوانی مشاهده می کنیم و از چگونگی کاربرد آنها در یک حالت آمیختگی شدید و جوش خوردگی با واژه‌ها یا حرفها و نشانهای پیوند فارسی «۱» بآسانی می توان دریافت که این نفوذ سطحی و تنها حاصل ادب آموزی نویسندگان و شاعران زمان نیست، بلکه نفوذی ژرف و عمقی در زبان همگانی آن عهدست که آمیزه و آمیگی از فارسی و عربی، و زبانی بود بیشتر تازی و کمتر پارسی! درین زبان آمیخته گاه کار بآنجا می کشد که از واژه‌های پارسی نشانی

نیست و واژه‌های تازی تنها و بهمراهی حرفها و نشانهای پیوند فارسی بکار می‌رود «۲» و اگر چنین نباشد شمار واژه‌ها و ترکیبهای تازی بر واژه‌های پارسی (بجز حرفها و

(۱) - مراد لغتهای مرکبست که ازین دوره و یا از آخرهای سده نهم بعد در زبان فارسی راه جسته و بیشتر آنها هنوز هم باقی مانده‌اند، و آنها یا ترکیبهایست که یک جزء آن عربی و جزء دیگر فارسیست، خواه بی‌یآوری حرفها و نشانهای پیوند باشد مانند: مفقود گردیدن، شیوع یافتن، تعدی کردن، اختیار نمودن، مرعی داشتن، مبالغه فرمودن، علمدار، بی‌قرار، بدقبال، عالم افروز، عافیت سوز، خوشحال؛ و خواه بیاری حرف اضافه (- کسره اضافه) مثل: شاهدان گلستان، سرپنجه اقبال، عرصه آسمان و جز آنها. در نوع دیگر ازین لغتهای مرکب دو یا چند جزء تازی بوسیله حرفها و نشانهای پیوند فارسی بهم پیوسته‌اند و این نوع را شماری نیست مانند: ابواب التفات، عرض اقدس اعلی، شامت ظلم، حدت شوق، فارسان مصاف نظم، عاکفان کعبه مراد، صید معنی، بحر خاطر، صرصر حادثه و جز آنها و جز آنها ...

(۲) - مانند: حقایق حال بر ضمیر منیر اشرف جلوه ظهور یافت. حضرت اعلی ظل اللهی بالهام غیبی بخاطر آوردند (عالم آرای عباسی ص ۱۰۴۸) و ...

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۳۴

نشانهای پیوند) برتری بسیار دارد. «۱»

از کتابهای این دوره واژه‌های مفرد و مرکب زیرین را می‌توان بعنوان نمونهایی از آنچه میان سخنوران متداول بود، یافت که بعضی از سده‌های گذشته (هفتم تا دهم) و بعضی از همین عهد است. ترکیبهایی که نقل می‌شود یا تمام عربی و یا آمیخته از تازی و پارسی و مقداری از آنها از جنس ترکیبهای اضافی یا وصفی است: ابکار افکار. حجله خاطر. مشاطه اصلاح. منظور نظر. حسن معانی. جلوه-

(۱) - برای نمونه درینجا عبارتهایی را از چند کتاب دوران صفوی نقل می‌کنم تا میزان کاربرد واژه‌های مفرد یا ترکیبهای تمام عربی یا ترکیبهای آمیغی در آنها، و نسبت مجموع آنها را با واژه‌های فارسی بشناسیم: «در حوالی آن بلده شنیدند که پانصد نفر از تجار با متاع وافر و اموال متکثر از تبریز متوجه رومند. قوت طامعه ایشان بحرکت آمده ...» (احسن التواریخ ص ۱۲۶)؛ «مولانا قطب الدین بغدادی در جامعیت علوم عقلی و نقلی بر اقران رجحان بسیار و تفوق بی‌شمار داشت، ذهن دراکش کشف غوامض معارف یقینی و فهم با ادراکش حلال مشکلات مسایل دینی، باوجود استجماع فضایل و دانش در فن انشاء و سخن پردازی سرآمد منشیان بلاغت شعار و در شیوه عبارت آرای مقتدای سخنوران فصاحت آثار» (احسن التواریخ حوادث سال ۹۷۰).

درین چند سطر بر رویهم ۵۴ واژه مفرد و مرکب داریم که تنها ده‌تای آنها (یعنی اندکی کمتر از بیست درصد) فارسی است و باقی یا عربی خالص و یا ترکیبی از فارسی و تازی عبارت زیرین از محبوب القلوب معروف بشمسه و قهقهه است: «اگر عدم جنسیت را موقوف الیه آن امر می‌دانند بدیهیست که انسان سرکرده قبیله جمیع موجوداتست، از آنجا که حق جلّ و علا را بدین طایفه نظر اعانت‌های عظیم است یکن که بآبروی سعادت او رونق تمام باین دودمان بهم رسد. اگر ملک بسبب خلف وعده این جوان را مأیوس ازین امید سازد یکن که حرمان او را تأثیرات عظیمه باشد و خللها روی در سلسله گذارد.»

درین عبارت بجز حرفها و نشانهای پیوند، در برابر سی و یک واژه یا ترکیب عربی و ترکیبهای آمیغی، کمتر از دوازده واژه فارسی دیده می‌شود! و این حال در بیشتر و نزدیک بتمام اثرهای منثور دوران صفوی مشهودست.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۳۵

گاه فیض. جلوه گری. جلوه شناس. جلباب خفا. عرایس سخن. شاهد نوآیین.

تماشایی. ممر. مستور. نشأه. ارباب حسن. طلعت. اتفاق اقامت. شاهد ماه جبین.

مشاطگی کلک انجم نگار. نقد جان. لآلی منظوم. در سلک بیان کشیدن. عروس - رعنا. زیور عاریتی. (از کارستان ملا منیر، نسخه خطی).

تلبیس و تلقین ابلیس. خلاف شرع متین. جادونفس. نکته طراز. سحر - پرداز. صحیفه روزگار. رواق عشق و محبت. خمخانه حقیقت و معرفت. حکایت پر کیفیت (معدن الجواهر ملا طرزی، خطی).

موی دقیق. روی حقایق. طعام کلام. در معانی. فصل الخطاب. خرقة خلق.

عامه رعایا. اجناد سپاهی. ارباب حسد. باب نفاق. اصحاب غرض. بازار نفاق.

(نگارستان کمال پاشازاده، خطی).

باغ فضل. ایام عیش و نشاط. هنگام مسرت. آثار انظار. سطح خاک.

ساحت افلاک. صحن چمن. دوستان موافق. ساقی سحاب. لطف سرشار. مبذول داشتن. تکلیف کردن. نشأه آب. رسام ربیع. الواح اغصان. منشی ندرت نگار.

صفایح گلشن. خط ریحان. فقرات رنگین. ماشطه صبا. عروسان باغ. عقیقین جام.

نسیم بهاری. مشام روزگار. معطر ساختن. جمال جهان آرا. لعبت نوشاد.

تماشائیان. اطفال دبستان. تماشای حسن. ساقی روزگار. باده مروق. دیر خراب.

سبزه مطرا. (بهار دانش از عنایت کنبوه، خطی).

اشهب زرین ستام. منزل نور. عرصه آسمان. عنان سمند. رعنا خرام. زمام جواد سعادت. رکاب دولت. کف آمال. سرپنجه اقبال. طی مراحل. مراحل اشتیاق.

ادهم قلم. مرحله مراد. رأی مؤاخات مسیر. دل بی قرار. وادی استخبار. حقایق حالات. حالات سعادت دلالات. حدت شوق. شوق ملاقات. آتش التهاب.

روانه حضور. مخفی و مسور بودن. جلیل الشأن. عظیم الشأن. نظام حال. مذهب حنیف. اهل اسلام. تحقق یافتن. رویه. طریقه. مرعی داشتن. ملحوظ داشتن.

حدود و ثغور. مصون داشتن. محروس داشتن. (از منشآت میرزا مهدیخان استرآبادی).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۳۶

چند سطر. نسخه خطی). جریان یافتن. شاهدان گلستان. عالم افروز. دست تطاول.

نهب و غارت. شیوع یافتن. درازدستی فتنه. دست تعدی دراز شدن. مسدود گردیدن. مفقود گردیدن. شامت ظلم و ستم. بعالم آخرت رفتن (مردن). جلای وطن. اختیار نمودن. اقطار آفاق. متفرق شدن. تفرقه جستن. حال خلاق. احوال عالم. سلسله نظام جهان. از انتظام افتادن. نیر عالم افروز. سلطنت عظمی. خلافت کبری. ساحت حال. عنایت الهی. رحمت نامتناهی. وسعت آباد جهان. افق عظمت.

ابد مدت. علمداران قضا. اعلام ظفر. دار المؤمنین. دارالسلطنه. ایام حیات. امر - بمعروف. نهی از منکر. مبالغه فرمودن. اغراقات شاعرانه. اکاذیب باطله. سمع قبول. ابواب التفات. مؤید. مقال. مهد علیا. قرب منزلت. قصیده غزا. عرض اقدس اعلی. حلیه صدق و صواب. (حدائق الخلد، جلد هشتم از خلد برین تألیف محمد یوسف قزوینی برادر میرزا طاهر وحید قزوینی، خطی).

پارسی آشفته و آشفته‌گویان پارسی

تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۱ ۴۳۶ پارسی آشفته و آشفته‌گویان پارسی ص: ۴۳۶

آمیختگی شدید حاصل سده‌های پیاپی از راهجویی بی‌امان تازی در پارسیست و نمی‌توان آن را یکجا بدوران صفوی بازبست، با این تفاوت که در دورانه‌های کهن‌تر این آمیختگی بیشتر در زبان ادیبان و درس‌خواندگان روزگار بود نه در زبان ساده‌یی که نزدیک بهمه طبقه‌های جامعه بکار برند.

درین دوره چنانکه از همه نوشته‌های ساده از قبیل داستانهای مثنوی که در هند و ایران نگارش یافته و متنهای تاریخی غیرمصنوع برمی‌آید آن زبان آمیخته فارسی که دیده‌ایم، همه‌جا بکار رفته و در واقع زبان مکتوب همگان بوده و یقیناً در گفت‌وگو (تخاطب) نیز از همین زبان استفاده می‌شده است زیرا مردم جوراجوری که از شهرها و ناحیتهای و حتی سرزمینهای گوناگون در شهرهای بزرگ ایران و هند گردمی‌آمدند و در دربارها و درگاهها و دیوانها و پادگانها بسر می‌بردند زبانها و لهجه‌های مختلف داشتند و محتاج بیک زبان رابط بودند که همین فارسی آمیخته‌یی بود که دست فرسود ترک و تازی و هند و نیز گشت و درین گیرودارها از اصالت

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۳۷

آن بیش از پیش کاسته شد و در همان حال نفوذ و رواج روزافزونش در سرزمینهای غیرایرانی توانست مایه‌یی نو برای بعضی نابسامانیها در آن گردد و یک دگرگونی ژرف را در آن باعث شود.

زبان شعر فارسی اگرچه ازین نابسامانیها تا اندازه‌یی برکنار بود، اما آن زبان آمیخته و از اصالت بازمانده تا چندگاه از عهد صفوی رخنه کمتری در آن داشت زیرا شاعران زمان با آنکه از شکستن برخی سنتهای لغوی و لفظی ابا نداشتند، زبانی بهتر و گزیده‌تر در شعر خود بکار می‌بردند و علت این امر آن بود که در تمرین شاعری و آموختن آن ناگزیر باثرهای استادان پیشین مراجعه می‌کردند و بخشی از سروده‌هایشان را بیاد می‌سپردند و این ورزش ذهنی بیقین فصاحتی در گفتارشان می‌آفرید و بیان بهتری در زبان خامه‌اشان می‌نهاد.

با این حال تأثیر زبان متداول عهدشان در شعر یکی از مایه‌های اصلی تفاوت سخن آنان با سخن پیشینیان بود و حتی در بعضی از آنان که شیوه گذشتگان را در شعر دنبال نمی‌کردند موجب لغزشهای لفظی بسیار می‌گشت.

بهر تقدیر، زبان فارسی در عهد صفوی، آنگونه که در اثرهای ادبی می‌بینیم، در حالتی ممتد از دگرگونگی سیر می‌کرد و این دگرگونی بصورتی مختلف مانند ساده‌تر شدن برخی از واژه‌ها، تغییر یافتن معنی بعضی از آنها، متداول شدن واژه‌های تازه، رواج یافتن تعبیرها و ترکیبهای نو تحقق می‌یافت و بهر صورت با زبان ادبی استوار دورانه‌های پیش تفاوت می‌پذیرفت و عدم توجه بهمین دگر- گونگیست که بیشتر سخنوران عهد بازگشت و معاصر ما را باحساس نوعی از فساد و انحطاط در زبان فارسی آن عهد کشانید اما اگر در زبان سخنوران دوران صفوی به نشانهایی از فساد و انحطاط باز می‌خوریم ازین جهت نیست بلکه بعلت- های دیگرست، مثلاً بدین سبب که بیشتر گویندگان از مردم عادی و از پیشه‌وران و یا بی‌سرمایگان از ادب فارسی بودند؛ و یا آنکه عده‌یی از همین گویندگان اصلاً پارسی زبان نبودند و از دیار ترکان و هندوان برمی‌خاستند؛ و یا آنکه سنتهای

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۳۸

ادبی قدیم که اهل قلم را کارگشته و مجرب بیار می‌آورد بندرت اجراء می‌شد.

طبیعی است که گفتار اینگونه کسان می‌توانست آلوده بلغزشها و خطاهایی باشد که عاده در زبانهای تخاطب جاریست و رواج همان خطاهاست که موجب شد تا بسیاری از غلطها چهره صواب پذیرد و در غزلها و قصیده‌ها و مثنویها و یا در نوشته‌های دیگر

رخنه کند و رفته رفته توجه بفرندهای دستوری و لغوی برای کسانی که صبح و شام خود را در «خیالبندی» و مضمون‌یابی می‌گذراندند امری ثانوی گردد و سست‌گویی و کم‌مایگی بمدامت و استمرار بینجامد.

این سست‌گویی و کم‌مایگی بلایی بود که از سده نهم دامنگیر ادب فارسی شد و هیچ تازگی نداشت، اما در عهد مورد مطالعه ما همچنانکه گفته‌ام انگیزه‌های تازه بر آنچه پیش از آن بود افزوده شد، و چون این وضع در دوره‌ی طولانی‌تر و در سرزمینهایی پهناورتر جریان داشت طبعاً پیامدهای آن آشکارتر از پیش بود چنانکه ذکر نمونه‌هایی از خطاها و لغزشهای سخنوران زمان نیازمند بحثی مفصل است پس درین باره تنها بذکر شاهد‌های زیرین، بی‌رعایت نظم تاریخی، بسنده می‌شود:

باشد همیشه یار درون دلم مدام آن زهره‌ام کجاست که بینم بسوی دل (ثنایی)
همیشه و مدام تکرار یک معنی است.

بس که گلش دست ستم خورده شد شیفته چون خاطر پژمرده شد (بینش کشمیری)
یعنی بر گلش ... و «شیفته» بمعنی آشفته نیست!

اساس پارسایی را شکستم تا چه پیش آید سر بازار رسوایی نشستم تا چه پیش آید (سقای ماوراء النهری)
اساس را نمی‌شکنند؛ بر سر بازار، نه سر بازار.

گلندامی که می‌جوشد نزاکت از گریبانش بدست خویش بدم برگ گل گیرم چو دامانش
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۳۹

(ناصر علی سهرندی)

نزاکت، واژه‌ی برساخته از نازک است! - برگ گل را اگر ببندید از آن چه می‌ماند؟

نزاکتهاست در آغوش میناخانه حیرت‌مژه بر هم مزن تا نشکنی رنگ تماشا را (بیدل)

نزاکت برکنار، رنگ تماشا چگونه رنگیست و آنرا چگونه می‌شکنند؟

حسرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌یست طاموس جلوه زار تو آینه‌خانه‌یست (بیدل)

کشته از بس که فرونست کفن نتوان کرد! و باز این دو بیت از او:

شکار وحشی چشم سیاه او گردم که عکس موج خط سرمه رشته رم اوست

ترشح مایه نازی، دلی را محو احسان کن تبسم می‌کنی آینه برگیر و نمکدان کن اولی نامفهوم و دومی غلط و بی‌مزه است! و باز ازوست در صنعت بی‌معنی گفتن:

رم بیتابی تغییر رنگی گردش حالی‌فسردی بی‌خبر جهدی که شاید واکنی باری رم حرکت ناگهانی حیوانست از احساس ترسی یا دیدن موجودی و سایه‌ی ترسناک، معلوم نیست که بیتابی چگونه رم می‌کند. بی‌تابی را مضاف تغییر رنگ و گردش حال قرار داده و حال آنکه باید بیتابی از ... باشد.

سیر گلشن کن اگر تشنه دیدار خودی آب از چشمه آینه رود در جوها

یاد چشم تو اگر در دل صحرا گذرد سرمه ناز فروشد رم آهوها (اسیر)

معنی مصراع دوم از بیت اول چیست؟ چشمه آینه که از آن آب بجوی میرود چگونه چیزیست؟ در مصراع دوم از بیت دوم فعل جمع و فاعل آن مفرد است!

می‌رسد از چمن آینه آشفته نازمی توان یافت که غارت زده ناز خود است (اسیر)

استعاره‌ی که در مصراع اول می‌بینیم چگونه قابل توجیه است؟ آینه آشفته چه معنی دارد؟ و معشوق یا معشوقه شاعر آینه ناز کسی نبود بلکه می‌بایست «جوهر ناز» خود باشد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۴۰ کواکب می نمودی در زمانه چو چشم گربه در تاریک خانه (زلالی خوانساری)
 فعل برای کواکب باید جمع باشد. نمیدانم شاعر زمانه یعنی دوران را بمعنی آسمان پنداشته یا جهان (گیهان)؟ بیت در وصف
 شبست و مقصود گوینده اینست که درخشش ستارگان در تاریکی شب مانده روشنی چشم گربه در خانه (اتاق) تاریک بود. تشبیه
 زیباست ولی کلام نادرست!

من کی گفتم وفا نداری داری اما بما نداری (زلالی)

بما یعنی با ما! و این استعمال ب اضافه بجای باء معیت از غلطهای بسیار رایج سده های نهم تا دوازدهمست چنانکه در
 شعرهای منقول از شاعران عهد بتکرار خواهید دید.

ز موج لاله از بس خورده پهلوبود راهش بصد بار یکی مو (طغرا)

«صد بار یکی» معنی ندارد. شاید مقصود صد بار باریکتر باشد.

خلعت دنیا زیاد از خویشان در دسر است آنچه می آید زیاد از آستین چین می شود (قاسم مشهدی)

«زیاد از خویشان» ترکیب درستی نیست. مقصود شاعر «زائد از اندازه خویشان» است.

رفتی و از اشک بلبل بر چمن طوفان گذشت روز بر گل چون چراغان شب باران گذشت (میرزا رضی دانش)
 «شب باران» بجای شب بارانی بکار رفته.

خاک بباد رفته آن شوخ جلوه ایم گردد پری بشیشه هوا از غبار ما (شوکت بخاری)

ظاهر کلام در مصراع نخستین آنست که شاعر خاک معشوق شوخ جلوه خویش است که بر باد رفته. پس معشوق شاعر مرده و
 خاک شده و آن خاک تبدیل بعاشق

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۴۱

او یعنی شوکت بخاری گردیده است که اکنون حکایت از برباد رفتن (نه بباد رفتن) خود می کند! آیا واقعا شوکت چنین معنای
 زنده زشتی را اراده کرده بود؟ و آیا می خواست دشنامی نثار معشوقه خود کند؟ بنگرید که ندانستن زبان چها می - کند! پیشینیان
 که بموجودهای موهومی مانند جنّ و پری اعتقاد داشتند چنین می - پنداشتند که جادوگران آنها را تسخیر می کنند و در شیشه
 بزدان می افکنند.

شوکت می پندارد که چون خاک بر باد رفته و غبار او را اگر در شیشه کنند پری که در شیشه است بهوا تبدیل می شود! آیا
 آشفته گویی بیش ازین ممکن است؟ و باز او می گوید:

افتادگیست خرقه ما بخیه نقش ماست از جاده کرده اند مگر پود و تار ما؟ این بیت هم از همان قماش است که بیت پیشین بود.

معاندان که مرا دلخراش انفاسند بلفظ ناس و بمعنی تمام نسناسند

برغم خود همه گلچین عقل وز آن غافل که در مجاور گلزار دهر کُنا ساند (طالب آملی)

ترکیب دلخراش انفاس بسیار زشتست اگرچه می توان برای آن تعبیری دست و پا کرد و اما شاعر «در مجاور» را بجای «مجاور» یا
 «در مجاورت» بکار برده است!

آمیخته برق نفس چون کشم آهی در خرمن گردون نگذارم پر کاهی

دود نفس شعله چو خاشاک بسوزد آمیزش این برق میناد گیاهی (طالب آملی)

مصراع نخستین از بیت اول یعنی «چون آهی کشم که آمیخته با برق نفس [من] باشد ...» و بیت دوم نارساست مگر آنکه ناسخان در
 آن دست برده و خرابش کرده باشند.

نزاکت اینقدر نی برگ گل نی یاسمن دارد که هر عضوت بخوبی یوسفی در پیرهن دارد (اسیر)

از نزاکت سخن نمی‌گوییم! اما در مصراع دوم بخاطر حفظ ردیف «دارد» را بجای «باشد» آورده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۴۲ ز چشم بی‌نگه بودم خراب آباد غارتهابحیرانی مژه برداشتم کردم عمارتها هجوم داغ شوق کرد ایجاد سرشک من عرق ریزست هرجا جمع می‌گرد حرارتها (بیدل)

در مصراع اول از بیت اول شاعر فرق خراب و «خراب‌آباد» را ندانسته و مژه برداشتن را بمعنی مژه بالا کردن آورده است. در مصراع دوم از بیت دوم عرق‌ریز معنی «عرق‌انگیز» دارد ولی در پارسی عرق‌ریز یعنی آنکه عرق می‌ریزد نه آنچه موجب عرق‌ریزی شود. اینها و صدها مورد ازینگونه خطاها، آنهم از زبان اهل بلاغت، خرابی و فساد زبان اهل مدرسه یا تمام سوادان و نیم‌سوادان زمان را بنیکی می‌رساند و در نثر هم وضع بر همین منوالست و اگر بسراغ «اهل عمام» آن روزگار برویم کار را بسی آشفته‌تر می‌یابیم چنانکه «گفتن نتوانیم».

پیداست که این فساد و تباهی زبان بگفتار اهل فلسفه «دفعی» نبود بلکه بتدریج و بمرور زمان حاصل شد. در آغاز این عهد آن تباهیها که مرده ریگ دوران تیموری بود و در جلد چهارم برشمرده‌ام، وجود داشت و در دو سده و نیم دیگر اندک‌اندک تباهیهای دیگر در زبان اهل ادب راه جست. احمدک زیبا بود آبله نیز بر آورد!

در پایان این مقال باید گفت که این آشفته‌گویی و کم‌مایگی را نباید بپای همه گویندگان آن زمان گذارد زیرا گروهی از آنان را می‌شناسیم که پای‌بند همه سنتهای سخنوری بوده و پای در جای پای استادان پیشین مینهادند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۴۳

بهره دوم شعر فارسی از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری «۱»

رواج شعر و ترویج شاعری

دولت صفوی در ایران و دولت گورکانی در سرزمین هند هنگامی پا می‌گرفت که ادب فارسی خاصه شعر بصورت یکی از پایه‌های اصلی «کمالیات» مورد توجه و استقبال همه بزرگان روم و ایران و هند بود. هر شاه و شاهزاده و امیر و امیرزاده، و همه آنان که می‌خواستند بر مسندهای قدرت و جلال تکیه زنند خود را ناگزیر از فراگرفتن ادب می‌دانستند و یا بدان تظاهر می‌کردند، و این «ادب» همان مفهوم وسیعی را داشت که «فرهنگ» از ایران عهد ساسانی ببعدها داشته و خط و انشاء و شعر و دانشهای ادبی و مقدماتی از دانشها و اطلاعات گوناگون را در بر می‌گرفته است.

اینکه می‌بینیم در پایان عهد تیموری تقریباً همه شاهان و شاهزادگان تیموری و بایندری و عثمانی و بهمنی و مغولی یا شاعر صاحب دیوان بوده و یا بهرحالی خود را در جرگه پارسی‌گویان و یا ترویج‌کنندگان شعر و ادب فارسی در می‌آورده‌اند «۱»، از آن بابت بود که نمی‌خواستند از آن جنبه کمالی مقبول عامه محروم باشند و یا به بیمایگی متهم گردند و همین حالت از پایان سده نهم و آغاز سده

(۱) - بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۲۹ ببعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۴۴

دهم بشاهان و شاهزادگان صفوی و گورکانی هند و امیران جزء دکن و دیگران انتقال یافت چنانکه اگر بخواهیم همه شاهان و شاهزادگان و یا امیران و بزرگان عهد را که بنحوی در ترویج و یا شرکت در کار ادب و شعر کوشیده‌اند، برشماریم محتاج تألیف کتابی مشروح خواهیم بود.

در همان حال که شاهان و بزرگان روم و ایران و فرارود و بویژه هند تلاش پرثمر خود را درین باب ادامه می‌دادند، بسیاری از اهل علم، حتی عالمان دین، و ادیبان و ادب‌شناسان و شاعرانی که از میان مردم برمی‌خاستند در احراز این خاصیت کمالی می‌کوشیدند و این کوششهای خود را بصورت‌های گوناگونی مانند شاعری، تألیف و تدوین کتابها در بیان مباحثهای مختلف ادبی از تاریخ و قصص گرفته تا تذکره و لغت، آشکار می‌نمودند و نتیجه این امر آن شد که معرفی کتابهای این عهد در رشته‌های شعر و ادب بواقع نیازمند تدوین فهرستی طولانی باشد.

بیشتر این کوششها برگرد محور شعرشناسی و شاعرشناسی دور می‌زد زیرا شعر روی رزمه این کمالات و اصل و مبنای آنها شمرده می‌شد؛ ماله‌ها برای شعر و شاعران صرف می‌گردید و سیم و زر بسیار در این راه بذل می‌شد تا بجایی که بعضی از شاعران را، چنانکه خواهیم دید، در ایران و هند با پول کشیدند و هموزنشان سکه رائج بدانان بخشیدند و این بخشندگیها بنوبه خود بر رواج شعر و تربیت شاعران و افزایش شماره آنان تأثیر داشت.

بهمین نسبت هم تا آنگاه که این روحیه در سرزمینهای یاد شده وجود داشت شعر و شاعری در حال نشر و شماره شاعران در افزایش بود و از آن روزگار که روحیه یاد شده در مرکزهای قدرت سستی یافت از شمار شاعران استاد کاسته شد. پس این نکته را نباید از یاد برد که وضع شعر و ادب در این دوران طولانی بیک حال نبود. از آغاز کار تا دیرگاه در راه رواج و انتشار سیر می‌کرد و سپس دوره توقف و پس از آن انخزال آن بخصوص در دربار شاهان صفوی و دستگاههای

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۴۵

قدرت ایرانی شروع شد، بهمان حال و وضعی که در دانشهای عقلی و ادبی گفتیم و دیدیم.

هند، قرارگاه شعر و ادب فارسی

اشاره

سهم اصلی و اساسی در گزاردن این خدمت شگرف با دربار گورکانیان هند و پادشاهان جزء دکن و امیران و بزرگانی بود که بیشتر از ایران بدان سامان می‌رفته و چون قدرت و ثروتی حاصل می‌کردند در گاه خود را بروی ادیبان و ادب‌شناسان و شاعران می‌گشودند و کیسه‌های سیم و زر بپای آنان می‌ریختند؛ و باید اذعان کرد که اگر چنین نمی‌بود شعر و ادب پارسی در آن روزگار چنان رشدی که یافته بود حاصل نمی‌کرد.

بهمنیان و پادشاهان جزء دکن

در آن اوان که ظهیرالدین بابر بسرزمین هند لشکر می‌کشید، سلسله پادشاهان بهمنی که دکن و میسور را در تصرف داشت بضعف می‌گرایید و آماده انقراض می‌شد و بجای آن در دکن چند حکومت جزء پدید می‌آمد که از میان آنها بویژه سلاطین نظامشاهی در احمدنکر (از ۸۹۶ تا ۱۰۰۴ هـ) و عادلشاهی در بیجاپور (از ۸۹۵ تا ۱۰۹۷ هـ) و قطب شاهی در گلکنده (از ۹۱۸ تا ۱۰۹۸ هـ) در نگاهداشت شاعران و مؤلفان ایرانی بر دیگران پیشی داشتند.

این سلسله‌های مختلف در بزرگداشت ادب و ادیبان فارسی میراث‌دار پادشاهان بهمنی بودند و دربارهای خود را بوجود وزیران و منشیان و شاعران ایرانی می‌آراستند و گذشته ازین عالمان دینی ایرانی و مشایخ صوفیه بویژه جانشینان شاه-نعمه‌الله ولی در نزد آنان مقام و منزلت خاص داشتند زیرا سید نعمه‌الله (م ۸۳۴ هـ) در حیات خود پسرش شاه سید نور الله را بدکن فرستاد و او نزد پادشاهان بهمنی مقام بلند و در میان مردم نفوذ بسیار داشت تا آنکه بعد از مرگ شاه نعمه‌الله پسر و جانشینش شاه سید خلیل الله بسبب رنجشی که از میرزا شاهرخ گورکانی حاصل کرده بود برادر پیوست.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۴۶

میرزا قاسم فرشته درین باب می‌نویسد: «چون کاشف اسرار ازلی شاه نعمه‌الله ولی در سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه در قریه ماهان ودیعت حیات سپرده بحظایر قدس تشرّف فرمود، شاه خلیل الله نیز مع مخدومزاده‌های دیگر شاه حبیب الله غازی و شاه محب الله بدکن تشریف حضور ارزانی فرمود. شاه حبیب الله بدامادی سلطان احمد شاه «۱» اختصاص یافت و شاه محب الله بدامادی شاهزاده علاء الدین «۲» معزز گشت ... و علی ایّ حال باین وصلت اولاد شاه خلیل الله با علی مراتب دنیوی فایز گشته صاحب اعتبار گشتند ...» حبیب الله بکار ارشاد پرداخت و محب الله در کار-های دیوانی و لشکری مرتبه بلند یافت و در اختلافهای اواخر روزگار بهمنیان دخالت می‌ورزید و عاقبت در همان انقلابها بسال ۸۶۴ کشته شد «۳».

بهرحال این نکته روشنست و پیش ازین هم در بیان حال بعضی از شاعران مانند حکیم آذری «۴» و نویسندگان مثل خواجه جهان عماد الدین محمود «۵» دیده‌ایم که در دربار پادشاهان مذکور گروهی از اهل ادب و شعر و نثر فارسی بسر می‌برده و از بخششهای آنان برخوردار بوده‌اند و درین باب شواهد بسیار در کتابها پراکنده است.

سلسله‌های عماد شاهی دربرار (۸۹۰-۹۸۰ ه)، و برید شاهی در بیدار (۸۹۸-۱۰۱۸ ه)، و قطب شاهی در گلکنده (۹۱۸-۱۰۹۸ ه)، و عادل شاهی در بیجاپور (۸۹۵-۱۰۹۷ ه)، و نظامشاهی در احمدنگر (۸۹۶-۱۰۰۴) که جای بهمنیان را در دکن گرفتند و اصل بیشتر آنان و بزرگان درگاهشان هم به ایران می‌رسید، با همان رجال دستگاه بهمنی و با همان زبان فارسی و همان فرهنگ ایرانی آمیخته

(۱)- مراد احمد شاه ثانی بهمنی است که از ۸۳۸ تا ۸۶۲ ه پادشاهی می‌کرد.

(۲)- مراد علاء الدین همایونشاه بهمنی است که بعد از پدرش احمد شاه از ۸۶۲ تا ۸۶۵ سلطنت نمود.

(۳)- تمام اطلاعات مربوط بفرزندان شاه خلیل الله که در تاریخ فرشته آمده عینا در طرائق الحقائق ج ۳ ص ۳۸ بعد با ذکر مأخذ نقل شده است.

(۴)- همین کتاب، ج ۴ ص ۳۲۳-۳۳۳.

(۵)- همین کتاب، ج ۴ ص ۴۹۹-۵۱۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۴۷

با فرهنگ هندی بر سرزمین دکن فرمانروایی کردند و حتی بعضی از آنها مثل عادل-شاهیان اولین بار اعتقاد بمذهب اثنی عشری را در سرزمین هند آشکار نمودند «۱».

درباره مؤسس همین سلسله عادل شاهی یوسف عادلشاه (۸۹۵-۹۱۶ ه) از قول شاه طاهر دکنی «۲» که از پیشروان مذهب اسماعیلی در عهد خود و صاحب نفوذ بسیار در دکن بوده است، نقل شده که گفته است «۳» بعد از مهاجرت از ایران و عزیمت بسوی دکن «در زمانی که بندر کووه رسیدم با سید احمد هروی که مردی کهنسال بود و عمر عزیز را در مملکت دکن خدمت یوسف عادلشاه صرف کرده ملاقات کردم. مردی بود خوش محاوره و خوش منظر، و از فنون علم صاحب وقوف و در روزگار یوسف عادل شاه و اسمعیل عادل شاه «۴» بمنصب صدارت معزز و مکرم بوده، و من تا وقتی که در بندر کووه بودم بنقل حکایات رنگین و لطیفه‌های نمکین زنگ کلفت و اندوه از آینه ضمیر می‌زدود، شنیدم که می‌گفت: یوسف عادل شاه تجربه روزگار بسیار داشت و بسخاوت و علم موصوف بود و بشجاعت و عدالت و بانواع حسنات معروف، خط نستعلیق را خوب نوشتی و در علم عروض و قافیه وقوف تمام داشتی و در علم موسیقی سرآمد روزگار بود، طنبور و عود نیکو نواختی و اهل حرفن را اعزاز و اکرام نمودی، و همواره در مجلس او شعر قدما خوانده شدی، و گاهی نیز خود شعر گفتی و این اشعار ازوست:

تا بار غم عشق کشد قافله ما گلها شکفتد هر طرف از مرحله ما

با آنکه بجان با تو نکردیم بخیلی پیش دگران بهره کردی گله ما
تبخاله بلب آمد و برباره عشقت رفتیم که شد هادی ره آبله ما
ما مسئله فقه ندانیم چو یوسف آسان شده از عشق بتان مسئله ما **

(۱) - طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۴۴.

(۲) - درباره او بنگرید ببخش نویسندگان فارسی در همین جلد.

(۳) - طرائق الحقائق ج ۳ ص ۴۴ - ۴۵.

(۴) - جانشین یوسف عادلشاه که از ۹۱۶ تا ۹۴۱ پادشاهی کرد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۴۸ گر واریسی بدرد دل ناتوان من کی می برد بمرگ کسان رشک جان من
درد دل خود ار نکنم کار مشکل است ظاهر که می کند بتو درد نهان من
با آنکه صد رهم بجفا آزموده ای تیغی کشیده ای ز پی امتحان من
ای گل رسیده است بگوش تو قصه ام بلبل بخواند وقت سحر داستان من
گویا که بلبلان چمن نقل کرده اند حرفی ز بی وفایی گل از زبان من
یوسف بزاری دل من گوش کس نکرد کو بحث آنکه گوش کند نکته دان من **
دوشینه بر آستان یار از سردرد می مالیدم سر و دو دست و رخ زرد

بر حلقه در دست زدم گفت چرا؟ بیهوده بود کوفتن آهن سرد! نظامشاهیان احمد نگر دکن نیز همین وضع را در نشر مذهب دوازده
امامیان و زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی و پرورش عالمان و ادیبان پارسی گوی داشتند و درین راه بویژه کوششها و
همکاریهای شاه طاهر دکنی، پیشوای اسمعیلیان که از بیم شاه اسمعیل بهند گریخته بود، شایان توجه است «۱». خود او و برادرش شاه
جعفر و فرزندانش شاه حیدر و شاه ابو الحسن نیز با نظامشاهیان احمد نگر و عادلشاهیان بیجاپور رابطه نزدیک داشته اند و درین باره
باز هنگام تحقیق در احوال شاه طاهر دکنی سخن خواهم گفت.

بسیاری از ادیبان و شاعران ایران که در سده دهم و یازدهم به هندوستان رفتند در خدمت همین پادشاهان جزء دکن بسر می بردند و
آنان را مدح می گفته اند و چون بیشتر پادشاهان مذکور یا خود شعر می سروده و یا دوستدار شعر فارسی بوده اند، با آن ادیبان و
شاعران رابطه دوستانه می داشته و آنان را در شمار ندیمان خود در می آورده اند و مراجعه بسرگذشت شاعرانی چون ملک قمی،
نظیری نیشابوری، ظهوری ترشیزی، نویدی اصفهانی و عرشی و همانند گانشان این معنی را روشنتر خواهد کرد.

(۱) - بنگرید بتاریخ فرشته جلد دوم از مقاله سوم ضمن احوال نظام شاه بحری و نیز رجوع شود بطرائق الحقائق، ج ۳ ص ۵۷ ببعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۴۹

پادشاهان دهلی و دیگر جایهای هند

مقارن همین احوال در دهلی و دیگر جایهای هند هم شعر و ادب فارسی خریدارانی داشت. در این اوان هندوستان در دست چندین
دولت بزرگ و کوچک مسلمان بود مانند حکومت لودیان و شیرشاهیان در دهلی، و پادشاهان بنگاله، مالوه، گجرات، کشمیر و
خاندیش که همه آنها کم و بیش پارسی دوست و گاه پارسی سرای بوده اند و از آن میان سکندر شاه لودی (۸۹۴ - ۹۲۳ ه) دومین
پادشاه از سلسله لودیان دهلی «با شاعران نشست و برخاست بسیار داشت و خود هم صاحب طبع بود و گاه گاهی نظمی بتخلص

گلرخ بآن روش قدیم هندوستانیان می‌گفت و صحبت او بشیخ جمالی ازین رهگذر خوش برآمده بود و این چند بیت از نتایج طبع سلطانت که در غایت تقدیر بصنعت گفته:

سروی که سمن پیرهن و گل بدنستش روچست مجسم که در آن پیرهنستش

مشک ختنی چیست که صد مملکت چین در حلقه آن زلف شکن در شکنستش

گلرخ چه کند گوهر دندان و را وصف همچون دُر سیرابِ عدن در دهنستش»^(۱) توجه همین سکندر شاه باعث شده بود که دهلی بیش از روزگاران گذشته اهمیت ادبی یابد چنانکه مقارن حمله ظهیر الدین بابر به هندوستان (۹۳۲ هـ)، درین راه با شهرهای ایران رقابت می‌کرد و نه تنها بیشتر مسلمانان در آنجا و سرزمینهای تابع آن پارسی‌دان بودند بلکه «کافران بخواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان در میان ایشان معمول نبود پرداختند»^(۲). پیداست که مقصود از «کافران» کسانیست که کیش هندویی داشتند و از این پس و بویژه در عهد گورکانیان چند شاعر و نویسنده پارسی‌گوی از میان آنان برخاستند و «یکی از شعرای عهد سلطان سکندر برهمن بود»^(۳). می‌گویند که با وجود کفر کتب علم رسمی را درس میگفت و این مطلع ازوست ...

(۱) - منتخب التواریخ، عبد القادر بدآونی، کلکته ۱۸۶۵، ج ۱ ص ۳۲۳.

(۲) - تاریخ فرشته، محمد قاسم فرشته ابن هندو شاه استرآبادی، ج ۱ ص ۳۴۴.

(۳) - او غیر از چندربهان برهمن است که ترجمه حالش را در بخش شاعران خواهید دید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۵۰ دل خون نشدی چشم تو خنجر نشدی گره گم نشدی زلف تو ابتر نشدی گر»^(۱).

عصر گورکانیان هند

همه این دلنمود گیها که در هند نسبت بزبان و ادب فارسی شده بود بمنزله پیش‌درآمدی بود برای آغاز عصر گورکانی در آن سرزمین، که بی‌هیچگونه تردید یکی از بهترین دوره‌های ترویج زبان و شعر فارسی در سرزمین هندو عهد تشویق و ترغیب مؤلفان و نویسندگان و شاعران پارسی‌گوی بحد اعلای امکان در سراسر دوران تاریخ ادب فارسیست و دیگر هیچگاه نظیری نیافت و نخواهد یافت.

بحقیقت باید گفت که نهضت دوران گورکانیان هند در ادب فارسی نجات بخش واقعی شعر و ادب فارسی از زبونی و رهایی دهنده آن از تنهایی و انخدالی بود که چیرگی ترکان قزلباش و ملایان عرب‌نژاد و تربیت‌یافتگان تازیخوی آنان، برایش در عهد صفوی فراهم آورده بود. اندک توجه و نگرشی که صفویان در آغاز عهد خود بشعر پارسی کردند زود با توبه و زهدمآبی شاه تهماسب از میان رفت و از دو پسرش اسمعیل و محمد نیز کاری برنیامد، و اگر در همان مدّت همایون و اکبر و جهانگیر و شاهجهان و داراشکوه «۲» و وزیران و سپهسالاران و صوبه‌دارانشان با دست و دل گشاده خریدار شعر و ادب پارسی نمی‌شدند آنهمه داوطلب شاعری و ادیب و نویسنده در ایران عهد صفوی تربیت نمی‌شد و راهی هند نمی‌گردید. حتی باید اذعان داشت که نگرش خاص شاه عباس بشاعران پارسی‌گوی و تشویق‌هایی که از آنان می‌کرد از باب تشبّه بجلال الدین اکبر و دربار ادب گستر او بود و پس از مرگ او کمتر دنبال شد.

شاهان و شاهزادگان گورکانی هند و شعر پارسی

این شاهان و شاهزادگان گورکانی هند، در حقیقت ظرافت طبع و گرایش بشعر و ادب پارسی و صنعت‌های ظریف ایرانی را از نیاکان با ذوق خود بارث برده بودند. درباره شاهان و

(۱) - منتخب التواریخ بدآؤنی، ج ۱، ص ۳۲۳.

(۲) - نام جهانگیر و شاهجهان و ولیعهدش داراشکوه بعلت توجهی که بشعر و ادب پارسی داشته‌اند در اینجا آمده است نه بسبب همزمانی با شاه تهماسب و دو پسرش اسمعیل ثانی و محمد خدابنده.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۵۱

شاهزادگان تیموری ایران و دل نمود گیهایشان بشعر پارسی پیش ازین در جلد چهارم سخن گفته‌ام و در اینجا بشمّه‌یی از کارهایشان در هند، و نیز بخلاصه‌یی از اشتغالات ادبی آنان اشاره خواهم کرد:

ظهیر الدین محمد بابر شاه (م ۹۳۷ هـ) با همه سرگرمیها که در زدو خورد با ازبکان و تسخیر کابل و بدخشان و قندهار و سپس فتح هندوستان داشت، از پرداختن بکارهای ادبی و علمی غافل نمی‌نشست. «از مؤلفاتش رساله‌یست در عروض و رساله‌یست در فقه حنفی و تاریخیست در وقایع احوال خود (- واقعات بابری)، و صحبت فضلا و علما را بسیار دوست می‌داشته و خود نیز طبع شعر داشته و شعر هموار می‌گفته، از آن جمله اینست:

آمد بهار و دلشده‌یی را که یار نیست پروای لاله‌زار و هوای بهار نیست

در روزگار فتنه بسی دیده‌ام ولی چشم تو فتنه‌یست که در روزگار نیست مولانا شهاب الدین معمای «۱» رساله‌یی در تبیین و توضیح علم معما نظم کرده بدیشان فرستاد و پادشاه بعد از مطالعه این رباعی گفته باصله لایق بوی روان ساخته:

نامت ز عجم رفته بملک عربست و ز نامه تو در دل محزون طربست

هرکس بدر آرد از معما نامی نام از تو بر آورد معما عجبت ...» «۲» تخلصش در شعر «بابر» بود «۳» و او بترکی نیز شعر می‌سرود «۴» و دیوانش بطبع رسیده «۵».

(۱) - وی از ادیبان مشهور آغاز قرن دهم هجریست. بابر در «واقعات بابری» درباره وقایع هشتم ماه ربیع الاول سال ۹۳۵ نوشته است که «خواندمیر مورخ کتاب حبیب السیر و مولانا شهاب الدین معمایی و میرزا ابراهیم قانونی که از هرات آمده بودند و هریک در فن خود نظیر و همتا نداشتند در آن روز آمده ملازمت کردند و نوازشات یافته از جمله مقربان گشتند. (نقل از تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۹۲)

(۲) - هفت اقلیم، امین احمد رازی، تهران، ج ۱ ص ۴۲۶-۴۲۷.

(۳) -

نوروز و نوبهار و می و دلبری خوشست با برعیش کوش که عالم دوباره نیست.

(۴) - همین کتاب، ج ۴، ص ۱۳۳.

(۵) - و نیز بنگرید بتاریخ فرشته، بمبئی ۱۸۳۲، ج ۱، ص ۳۹۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۵۲

نصیر الدین همایون (۹۳۷-۹۶۳ هـ) پسر و جانشین بابر هم گذشته از معاشرت با ادیبان و شاعران و هنرمندان و نگهداشت آنان، خود شعر پارسی می‌سروده و «همایون» تخلص می‌کرده، و چنانکه ابو الفضل علّامی نوشته دیوانی داشته که نسخه آن در کتابخانه اکبر پادشاه محفوظ بوده است «۱». وی که با سپهسالار معروف خود محمد بیرام خان «۲» دوستی داشت، زمانی که بیرام در قندهار بسر می‌برد این رباعی را برایش فرستاد:

ای آنکه انیس خاطر محزونی چون طبع لطیف خویشتن موزونی

چون می‌دانی که بی تو چون می‌گذرد چون می‌پرسی که در فراقم چونی «۳» امین احمد رازی «۴» سه رباعی زیرین را از همایون نقل کرده است:

یا رب که رضای دل درویشان ده این ریش دل شکسته را درمان ده
حد نیست که گویم این بده یا آن ده چیزی که رضای تو در آنست آن ده *
جمعست دلم با تو درون خانه در تفرقه‌ام بی تو چو در ویرانه
چون با تو شوم با خودم و هشیارم چون بی تو شوم بی خودم و دیوانه *
یا رب بکمال لطف خاصم گردان واقف بحقایق خواصم گردان «۵»
از عقل جفاکار دل افگار شدم دیوانه خودخوان و خلاصم گردان.
معروفست هنگامی که همایون از بیم شیر شاه افغان و نفاق برادران بایران

(۱) - آیین اکبری، کلکته ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۳۶۸.

(۲) - بشر حالش در همین جلد رجوع کنید و نیز بنگرید بـمآثر الامراء، میر عبد الرزاق خوافی، ج ۱، کلکته ۱۸۸۸، ص ۳۷۱-۳۸۴.

(۳) - تاریخ فرشته، ج ۱ ص ۴۵۱.

(۴) - هفت اقلیم، ج ۱، ص ۴۳۶.

(۵) - این مصراع از تاریخ اکبری ج ۱ ص ۲۷۱ نقل شده و در نسخه چاپی هفت اقلیم چنین است: «از زمره عارفان خواصم گردان».

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۵۳

پناه می‌برد در «غره شوال ۹۵۰ محبت نامه‌یی بنام شاه تهماسب ماضی صفوی نوشت که معنون باین ابیات بود:

خسروا عمریست تا عنقای عالی همتم قله قاف قناعت را نشیمن کرده است

روزگار سفله گندم نمای جو فروش طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است

دشمنم شیرست اما پشت بر من کرده بودوین زمان از ناحفاظی روی بر من کرده است

التماس از شاه آن دارم که با من آن کند آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است...» «۱» مولوی محمد مظفر حسین صبا

مؤلف روز روشن دنبال بیت‌های زیرین «این چند شعر از کلام همایون» آورده است:

داغ عشق تو بر جبین منست خاتم لعل تو ننگین منست

تا که گشتم چو خاک بر در تو پشت بام فلک زمین منست *

دریا دلیم و دیده ما معدن دُرست گر دست ما تهیست ولی چشم ما پُرست *

این نه سروسست که در باغ قد افراخته است شمع سبزست که پروانه او فاخته است *

ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب حال دل خود مگوی با هیچ طیب

کاری که ترا بآن جفاکار افتاد بس قصه مشکست و بس امر عجیب *

ای آنکه جفای تو بعالم علمست روزیکه ستم نبینم از تو ستمست

هر غم که رسد از ستم چرخ بدل ما را چو غم عشق تو باشد چه غمست از شعرهای دیگر او دو غزل در تاریخ فرشته «۳» و دیگر

مأخذها نقل شده است.

(۱) - روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۹۳۱-۹۳۲.

(۲) - ایضا ص ۹۳۲.

(۳) - تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۴۵۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۵۴

وی گروهی از شاعران پارسی گوی را در دربار خود داشته مثل جلالی هندی، نادر سمرقندی، جنونی بدخشانی، خواجه ایوب ماوراء النهری، دردی سمرقندی و قاسم کاهی و جز آنان.

غیر از همایون، پسران دیگر بابر میرزا کامران (م ۹۶۴ ه) و میرزا عسکری (م ۹۶۱ ه) و میرزا هندال (م ۹۵۸ ه) هم هر سه شاعر بودند. این غزل از میرزا کامرانست:

چشم بر راه تو داریم و شد ایامی چندوقت آن شد که نهی جانب ما گامی چند

بهر صید دل ما دانه خال تو بس است هر دم از زلف منه بر سر آن دامی چند

آنکه هرگز نفرستد سوی ما پیغامی چه شود گر کندم شاد بدشنامی چند

ما خراباتی و رندیم، تو با ما منشین حیف باشد که نشینی تو و بدنامی چند

کامران این غزل تر بهمایون بفرست باشد ارسال کند سوی تو انعامی چند و این رباعی از میرزا عسکری:

ای عسکری ارمست مدامی خوش باشور معتقد باده و جامی خوش باش

گفتی بخرابات نباشم بی اوبا یار اگر در این مقامی خوش باش و رباعی زیبای ذیل را میرزا هندال سروده:

ز آن قطره شبنم که نسیم سحری از ابر جدا کند بصد حیلہ گری

تا بر رخ گل فشاند ای رشک پری حقا که هزار بار پاکیزه تری «۱» جلال الدین اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ ه) جانشین همایون، در مرتبه‌یی از ترویج شعر پارسی و پرورش شاعرانست که هیچکس از شاهان ایران و هند و منتسب به فرهنگ ایرانی بدان نرسیده است و عجیبست که سپهسالار این پادشاه یعنی میرزا عبد الرحیم خان خانان پسر بیرام خان در تشویق شاعران و گردآوردن آنان در درگاه خود با مخدوم خویش همچشمی و با او آهنگ همسری داشت و ازینرو بسیاری از شاعران عهد آن دو ستایشگر هردو بوده و ببارگاه این دو بزرگ بیکسان تعلق و

(۱) - درباره این سه شاهزاده بنگرید بهفت اقلیم، تهران، ج ۱، ص ۴۴۹-۴۵۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۵۵

ارتباط داشته‌اند. درباره این سردار بزرگ شعر گوی و شعر دوست بجای خود سخن خواهم گفت اما مخدوم نام‌آورش اکبر با آنکه باندازه پدر از دانشهای زمان آگاه نبود، شعر فارسی را ازو بهتر می‌سرود. درباره او گفته‌اند که روز آدینه آغاز ماه جمادی الاولی سال ۹۸۷ در فتحپورسیگری بر منبر رفت و بیتهای زیرین را که خود سروده بود بجای خطبه برخواند:

خداوندی که ما را خسروی داددل دانا و بازوی قوی داد

بعدل و داد ما را رهنمون کردبجز عدل از خیال ما برون کرد

بود وصفش ز فهم و عقل برترتعالی شأنه الله اکبر درباره زنی هندو منیار نام که چوری (دستبند) می‌فروخته چنین گفت:

منیار که خون شد دلم از دوری او «۱» من یار غم ز دست مهجوری او

در آینه چرخ نه قوس قرحست عکسی است نمایان شده از چوری او و این بیتها که بقول امین رازی «بین الجمهور مشهور» بود، ازوست:

دوشینه بکوی می‌فروشان پیمانه می‌بزر خریدم

اکنون ز خمار سرگرانم «زر دادم و دردسر خریدم» «۲» *

از بار گنه خمیده پشتم چه کنم‌نی راه بمسجد نه کنشتم چه کنم

نی در صف کافر نه مسلمان جایم‌نی لایق دوزخ نه بهشتم چه کنم *

شبم مگو که برورق گل فتاده است کآن قطره‌ها ز دیده بلبل فتاده است *

(۱) - این مصراع را در بعضی از تذکره‌ها چنین ضبط کرده‌اند: «من یار دلم که خون شد از دوری او» (روز روشن، تهران، ص ۷۰) ولی آنکه در متن آمده از هفت اقلیم و از عرفات عاشقین است. گویا آنها که معنی منیار را نمی‌دانسته‌اند بیت را بگمان خود اصلاح نمودند. در نسخه چاپی هفت اقلیم این اسم باشتباه «میناز» چیده شده.

(۲) - این مصراع تضمین است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۵۶ گریه کردم ز غمت موجب خوشحالی شد ریختم خون دل از دیده دلم خالی شد «۱» این نکته را نباید فراموش کرد که بعضی از مؤلفان مانند ملا عبد القادر بدآؤنی در منتخب التواریخ (چاپ کلکته، ۱۸۶۸ میلادی) و نواب محمد صدیق حسنخان مؤلف تذکره شمع انجمن (چاپ بهوپال ۱۲۹۳ ه) جلال الدین اکبر را ضمن متهم داشتن بکفر و الحاد به بیسوادی هم موصوف کرده‌اند، لیکن اگرچه این پادشاه مانند پدر و نیای خود و بسنت خاندانش فرصت فراگیری دانشهای زمان نداشت، امّا هم از کردار و گفتارش، و هم از اشارات معاصرانش و از آنجمله ابو الفضل علّامی در اکبرنامه، پیداست که فارسی نیک می‌دانست و با اثرهای شاعران بزرگی چون مولوی و حافظ آشنایی داشت. امّا والاترین فضیلت او در نظر پارسی‌گویان همانا تشویق و ترغیب سخنوران پارسی و بزرگداشت آنان و نواختنشان بمال و نعمت بسیار بود و همین کار ستوده او بود که مایه جلب پارسی‌گویان ایران و هند بدرگاه وی و نیز انگیزه‌ی بزرگ در تحریض صاحب طبعان روزگار بوقف کردن عمر در راه شعر و ادب پارسی و آموختن آنها گشت که طبعاً دنباله آن پس از زوال عمر آن نیکمرد، بدین آسانیه‌ها منقطع نمی‌گردید. سنتی هم که او در دربار گورکانیان هند از حیث انتخاب ملک الشعرا و ترتیب دادن صفهای شاعران در تشریفات رسمی و تعیین راتبه و وظیفه برای سخنوران و برگماشتن بعضی از فاضلان بتألیف کتابهای فارسی و یا ترجمه از هندی بپارسی گذارده بود، تا دیرگاه باقی ماند و حتی قشرپرستیهای اورنگ زیب هم نتوانست رخنه‌ی در آن پدید آورد. گذشته ازینها دل نمود گیهای جلال الدین اکبر بشعر و شاعران پارسی موجب شد که بزرگان درگاه او از میرزا عبد الرحیم خانخانان گرفته تا همه

(۱) - درباره اشعار جلال الدین اکبر پادشاه بنگرید به: هفت اقلیم، تهران، ج ۱، ص ۴۴۹، عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی؛ روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۶۹ - ۷۰؛ نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۴۳ - ۴۴؛ تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، حاشیه ص ۱۵۸ - ۱۵۹ و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۵۷

منصبداران خرد و بزرگ دیگر و همچنین امیران و شاهان تابع او در قندهار و کابل و سند و هند، هریک بگونه‌ی همّت بترتیب و نگهداشت سخنوران پارسی بگمارند.

بدینگونه باید پذیرفت که باروری ادب پارسی که بر اثر تشویقهای شاهان و شاهزادگان تیموری از عهد میرزا شاهرخ و پسرش میرزا بایسنقر آغاز شده و در دوران پادشاهی سلطان حسین بایقرا در مرکز ادبی و هنری هرات بکمال رسیده بود، با پادشاهی جلال الدین اکبر از سر گرفته شد و این بار ثروت سرشار پادشاهان و امیران هندو دکن خاصه گورکانیان و وزیران و سرداران و صوبه‌داران و پایه‌وران بارگاه آنان نیروی بیشتری بدرخت تناور پارسی و باروری دراز آهنگ آن در هند و ایران بخشید و حتی

پادشاهان صفوی را که یکچند، از دوران توبه‌کاری تهماسب و انقلابهای بعد از او تا عهد استقرار قدرت شاه عباس، نسبت به نگهداشت شاعران پارسی‌گوی کم اعتنا گردیده بودند، بخود آورد و وضعی را که در عهد شاه عباس و اندکی بعد از او در ایران خواهیم دید، نسبت بتربیت سخنوران باعث شد.

شماره شاعرانی که در دربار جلال‌الدین اکبر بسر می‌برده و یا بدان انتساب داشته و از دور و نزدیک او را مدح می‌گفته‌اند بسیار است. ابو‌الفضل علّامی در آیین اکبری ذیل عنوان «قافیه سنجان» شاعران زیرین را که منتسب بدربار اکبر بوده‌اند، ذکر کرده است «۱»: ملک‌الشعرا فیضی - خواجه حسین ثنایی مشهدی - غزالی مشهدی - عرفی شیرازی - نظیری نیشابوری - حزنی اصفهانی - قاسم کاهی - میلی هروی - جعفر بیگ قزوینی - خواجه حسین مروی - حیاتی گیلانی - شکیبی اصفهانی - انیسی شاملو - صالحی هروی - محوی همدانی - حرفی ساوجی - قراری گیلانی - عتابی نجفی - ملا محمد صوفی مازندرانی - جدایی - وقوعی نیشابوری - خسروی قائنی - وفایی اصفهانی - شیخ ساقی - رفیعی کاشی - غیرتی شیرازی - حالتی - سنجر کاشی - جذبی - تشبیهی کاشانی - اشکی قمی - اسیری رازی - فهمی رازی - قیدی شیرازی - پیروی ساوجی - کامی سبزواری - پیامی -

(۱) - آیین اکبری، کلکته ۱۸۷۷، ص ۲۳۵ - ۲۶۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۵۸

سید محمد هروی - قدسی کربلایی - حیدری تبریزی - سامری - قریبی - فسونی شیرازی - نادری ترشیزی - نوعی مشهدی - بابا طالب اصفهانی - سرمدی اصفهانی - دخلی اصفهانی - قاسم ارسلان مشهدی - غیوری حصاری - قاسمی مازندرانی - رهی نیشابوری. گذشته ازینان گروهی از شاعران معروف را می‌شناسیم که در دربار اکبر می‌زیسته و یا وابسته بآن بوده‌اند مانند: بایزید هروی - درویش بهرام سقای ماوراءالنهری - حرفی کشمیری - صبوخی جغتایی - مشفق بخاری - فکری مشهدی - صبوخی کابلی - نویدی نیشابوری - روغنی - سهمی بخاری - شیخ حسین صوفی چشتی - فارغی کابلی - هاشم قصه‌خوان متخلص به محترم و جز آنان. ازین پس تا چندگاه شماره شاعران بارگاه گورکانیان هندو بزرگان درگاهشان فراوان و عاطفت پادشاهان و رجال درباره آنان فزایان بود.

نورالدین جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ ه) نخستین میراث‌دار این گنجینه بزرگ بود که هم خود و هم بانوی تهرانش نور جهان بیگم (م ۱۰۵۵ ه) شاعر و دوستدار شاعران و حامی آنان بوده‌اند. جهانگیر که پیش از پادشاهی سلیم نام داشت، پس از جلوس خود را بنام جهانگیر و بلقب نورالدین خواند. وی چه در دوران ولیعهدی و چه در عهد پادشاهی گروه بزرگی از شاعران را در شمار ستایشگران خود داشت. مانند نیای خود بابر «واقعات» حیات خویش را از زمان ولادت تا هنگام تألیف کتابی بنام توزک جهانگیری یادداشت نمود امّا نه بترکی بلکه بفارسی، و بعضی از طبع آزماییهای ادبی خود را هم در شمار این واقعات درآورد. یک بار بیت زیرین را از میرزا عبد الرحیم خانخانان:

بگذر مسیح از سرما کشتگان عشق یک زنده کردن تو بصد خون برابرست بر بدیهه چنین جواب گفت:

از من متاب رخ که نیم بی تو یک نفس یک دل شکستن تو بصد خون برابرست و چون خواند چند تن از شاعران درین استقبال با او همراهی کردند. بار دیگر که عادل خان از سران بزرگ دولتش را بسرداری و ولایت سراسر دکن برگزید این

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۵۹

رباعی را بر تصویر خویش بخط خود نوشت و برایش فرستاد:

ای سوی تو دائم نظر رحمت ما آسوده‌نشین بسایه دولت ما

سوی تو شبیه خویش کردیم روان تا معنی ما ببینی از صورت ما وقتی خانخانان مصرع مشهور جامی «بهر یک گل زحمت صد خار

می‌باید کشید» را تتبع کرد و غزلی بدان وزن و قافیه سرود. میرزا رستم صفوی «۱» و میرزا مراد پسر او نیز بدین وزن و قافیه طبع آزمودند و چون این معنی بعرض جهانگیر رسید مطلع ذیل را بر بدیهه سرود:

ساغر می بر رخ گلزار می‌باید کشید ابر بسیارست می بسیار می‌باید کشید بدینگونه استقبالات و نیز بعضی از بیتها و رباعیها که بمناسبت‌هایی می‌سرود، در توزک او چندبار اشاره شده است «۲». غزل و رباعی را بد نمی‌ساخت و بنام خود جهانگیر تخلّص می‌کرد. در خدمت فیضی فیاضی شاگردی کرده و زیردست میرزا عبد الرحیم خان‌ناتان برآمده بود. ازوست:

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد تا چشم نارمیده دگر بر دگر رسد

مستانه می‌خرامی و مست تو عالمی اسپند می‌کنم که مبدا نظر رسد

در وصل دوست مستم و در هجر بی‌قرارداد از چنین غمی که مرا سربسر رسد

مدهوش گشته‌ام که بپویم ره وصال‌فریاد از آن زمان که مرا این خبر رسد

وقت نیاز و عجز جهانگیر هر سحر امید آنکه شعله و نور اثر رسد «۳» بیت‌های زیرین را در وصف کشمیر ساخته:

شده مشکبو غنچه در زیر پوست چو تعویذ مشکین بازوی دوست

غزلخوانی بلبل صبح خیز تمنای میخوارگان کرده تیز

بهرچشمه منقار بط آبگیر چو مقراض زرین بقطع حریر

(۱) - متخلص به «فدایی». درباره او بزودی سخن خواهم گفت.

(۲) - بنگرید به «توزک جهانگیری» چاپ لکنه، صفحه‌های ۱۱۲، ۱۵۰، ۲۳۴، ۲۴۶.

(۳) - نقل از توزک جهانگیری ص ۷۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۶۰ بنفشه سر زلف را خم زده گره در دل غنچه محکم زده «۱» و این بیتها در وصف مجلسی است که همسرش نور جهان بیگم آراسته بود:

دل‌افروز بزمی شد آراسته بخوبی بدان‌سان که دل خواسته

فگندند در پیش این سبز کاخ بساطی چو میدان همت فراخ

ز بس نکهت بزم می‌رفت دور فلک نافه مشک بود از بخور

شده جلوه گر نازنینان باغ‌رخ افروخته هر یکی چون چراغ «۲» و نیز او راست:

ای آنکه غم زمانه پاکت خورده‌اندوه دل و سوسه ناکت خورده

مانده قطره‌های باران بزمین جا گرم نکرده‌ای که خاکت خورده *

هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد آینه خویش را جلا خواهد داد

هر جا که شکسته‌یی بود دستش گیر بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد همسر محبوب جهانگیر پادشاه، نور جهان بیگم دختر اعتماد الدوله غیاث - الدین محمد تهرانی از تبار خواجه ارجاسب امیدی رازی بود. هم شاعران را تشویق می‌کرد و هم خود شعر می‌سرود. درباره او و سخنش، آنجا که از تبار خواجه ارجاسب یاد خواهیم کرد سخن گفته خواهد شد.

شهاب الدین محمد شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ ه) پسر و جانشین جهانگیر در ذوق و دانش و ادب و ارث پدر و نیاکان خود بود. بمعمراری و هنرهای ظریف دلنمودگی بسیار نشان داد. عمارت تاج محلّ در اگره که برای آرامگاه زن محبوبش ممتاز محلّ دختر آصف الدوله (برادر نور جهان بیگم) ساخته و خود نیز در آن مدفونست، از شاهکارهای فنّ معماری در جهانست. وی در شعر و دانش شاگرد قاسم بیگ تبریزی و حکیم دواپی گیلانی و شیخ ابو الخیر و وحید الدین گجراتی بود. دربارهش بوجود بسیاری از

فاضلان و پزشکان و شاعران زمان آراسته بود: از شاعران حاجی محمد

(۱) - توزک جهانگیری، ص ۱۹۱.

(۲) - ایضا ص ۳۰۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۶۱

جان قدسی، ابو طالب کلیم کاشانی ملک الشعراء سعیدای گیلانی، حکیم رکنای کاشی، میرزا محمد طاهر آشنا، امان الله امانی، الهی همدانی، حکیم حاذق گیلانی، میر یحیی کاشی، میرزا رضی دانش، صیدی تهرانی، صائب تبریزی و جز آنان؛ و از مورخان و نویسندگان ملا منیر لاهوری صاحب «انشاء منیر»، ملا عبد الحمید لاهوری مؤلف پادشاهنامه، محمد صالح کنوه لاهوری نویسنده «عمل صالح» یا شاهجهاننامه، میرزا جلال طباطبایی مؤلف شاهجهاننامه. - می نویسند که شاهجهان در بخشش درم و دینار بشاعران بی اختیار بود چنانکه در پاداش قصیده‌یی از حاجی محمد جان قدسی بوزن او روپیه بخشید و ازین راه پنجهزار و پانصد روپیه نصیب شاعر شد «۱».

پسر و ولیعهد شاهجهان، داراشکوه (م ۱۰۶۹ ه) نویسنده و شاعری فاضل بود، با عارفان و شاعران مصاحبت و معاشرت داشت. نوشته‌اند «۲» که بمیرزا رضی دانش (م ۱۰۷۶) در پاداش بیت زیرین از غزلی «۳»:

تاک را سیراب کن ای ابر نیسان در بهارقطره تا می می تواند شد چرا گوهر شود صد هزار روپیه برسم انعام بخشید و خود در جواب آن چنین سرود:

سلطنت سهل است خود را آشنای فقر کن قطره تا دریا تواند شد چرا گوهر شود کوشش او در ترجمه اثرهای عرفانی و حکمی هند بفارسی، بهمت خود یا بدست کسانی که برمی گزید، در حقیقت دنباله کار جلال الدین اکبر در شناساندن

(۱) - پادشاهنامه عبد الحمید لاهوری، کلکته ۱۸۶۷، ج ۲ ص ۱۴۲.

(۲) - بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۵۶۹؛ نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶ ص ۲۴۷.

(۳) - تمام آن غزل اینست:

موسم آن شد که ابر تر چمن پرور شودنکته گل مایه شور جنون در سر شود

تاک را سیراب کن ای ابر نیسان در بهارقطره تا می می تواند شد چرا گوهر شود

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۶۲

میراث فکری و ادبی و دینی هندوان بمسلمانان بود. درباره این شاهزاده آزاده که او را بتهمت الحاد با اهل و تبار از میان بردند، بهنگام مطالعه در وضع نثر پارسی یاد خواهیم کرد.

اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه (۱۰۶۹ - ۱۱۱۸ ه) آخرین پادشاه بزرگ از گورکانیان هند بود که در پادشاهیش چیرگی و شکوهمندی آن خاندان بحدّ اعلاّی خود رسید. وی منشی ماهر بود و بدانشهای ادبی وقوف تمام داشت. در دوران شاهزادگی و صوبه‌داری دکن شعر و ادب و معاشرت با شاعران توجه داشت «۱»، لیکن بعد از آنکه بر پدر عصیان ورزید و برادر خود داراشکوه را که ولیعهد بود مقید ساخته بیهانه اینکه عالمان شرع بالحادث فتوی داده‌اند، کشت، خود سیاست دینی سختی در پیش گرفت و آن آزادمنشی را که جلال الدین اکبر نسبت بهندوها داشت و جهانگیر و شاهجهان هم آن را رها نکرده بودند، بیهانه دینی از میان برد و حتی بر آنان جزیه مقرّر کرد و از این راه بر تشویش خاطرشان افزود «۲». بدنبال چنین سیاست ریاکارانه‌یی اورنگ‌زیب نسبت بشاعران هم همان رفتاری را که پیش از شاه تهماسب صفوی در ایران داشت تکرار نمود بدین معنی که «بنا بر پاس مراتب شریعت

... با شعر رغبتی و با شعرا توجهی» نمی‌کرد «۳» و حتی بشاعران توصیه می‌نمود که بعد از آن فکر شعر نکنند «۴». با اینهمه در عهد او هنوز بازمانده شاعران پیشین و شاعران دیگری که هم در عهد وی نام برآوردند در هند بسیار بودند که گروهی از آنان از هند برخاستند مانند غنی کشمیری، ناصر علی سهرندی (سهرندی)،

_____ ناله بلبل نهان در پرده برگ گل است بی‌دماغم کاش ازین یک پرده نازکتر

شود

ما بذوق گریه مستی درین بزم آمدیم می بده ساقی بقدر آنکه چشمی تر شود
راز پوشیدن نیاید دانش از بیتاب عشق در میان انجمن پروانه خاکستر شود.

(۱) - بهارستان سخن، ص ۶۰۴.

(۲) - مآثر الامراء، میر عبد الرزاق خوافی، ج ۲ کلکته ۱۸۹۰ ص ۲۰۸.

(۳) - بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، ص ۵۳۷، ۵۸۴.

(۴) - ایضا ص ۵۳۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۶۳

غنیمت کنجانی گجراتی، عبد القادر بیدل و دیگران؛ و حتی عده‌یی از شاعران ایرانی و هندی در عهد او و فرمان او صاحب مقامهای بلند دولتی شدند مانند حسن بیگ رفیع قزوینی، میرزا رضی دانش مشهدی، ملا سالک یزدی، عاقل خان خوافی و جز آنان. و شگفتست که همین اورنگ‌زیب دختری شاعر داشت بنام زیب النساء بیگم متخلص به «مخفی» که نامش را در شمار شاعران همین عهد خواهم آورد.

وی قصیده و غزل می‌سرود و در شاعری شاگرد ملا محمد سعید اشرف - مازندرانی بود «۱».

بعد از اورنگ‌زیب با آنکه دوران ضعف سلسله گورکانیان هند آغاز شد، درخت تناور فارسی همچنان باروری داشت و هندوستان بوجود شاعران متعددی که نامشان زینت بخش تذکره‌های متعدد هندیست آراسته بود، و گذشته از آنان شاعران استادی مانند واله داغستانی و محمّد علی حزین و نظایرشان هنوز هوس گلگشت هند داشتند و از ایرانزمین بدان سامان رخت اقامت می‌کشیدند. شاهان گورکانی هم با همه دشواریها که در کار حکومتشان پدید آمده بود، نه از یاوریهای خود بشاعران پارسی‌گوی باز می‌ایستادند و نه از پرداختن شعر و ادب پارسی.

آخرین آنان بهادر شاه ثانی (۱۲۵۳ - ۱۲۷۵ ه) بود که در شعر «ظفر» تخلص می‌کرد و این غزل ازوست:

بتی، سرکشی، کافری، کج کلاهی برخ آفتابی برخسار ماهی

معطر کن مغز جان دو عالم بعنبر فشانی زلف سیاهی

نه در خاکساری چو من بی‌نویی نه در ناز و تمکین چو او پادشاهی

فگند از سر زلف آن ماه خوبان ظفر بر من بی‌بضاعت نگاهی «۲»

خاندانها و خانان هند

درین جستار شناخت بعضی از بزرگان هند در عهد پادشاهی گورکانیان محل توجهست. شاید عنوانی که برگزیده‌ام

(۱) - بهارستان سخن، ص ۵۸۷.

(۲) - نقل از «فارسی‌گویان پاکستان»، دکتر سید سبط حسن رضوی، راولپندی، ۱۳۵۳ خورشیدی، ص ۳۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۶۴

رساننده مقصود من نباشد ولی دربرگیرنده بسیاری از دولتیان و صاحب نفوذان عهد گورکانیست که یا بشعر فارسی پرداخته و یا شاعران فارسی را در کنف حمایت گرفته‌اند و در میان آنان حتی گاه بنام پزشکان و مستوفیان عهد گورکانی هم باز- می‌خوریم. این را هم بگویم که مراد من درینجا بدست دادن چند نمونه است از چگونگی کردار و رفتار بزرگان آن عهد درباره شعر و شاعران پارسی و نیز سرگرم بودن بسیاری از سران و سرداران دولت گورکانی بشعر و ادب و پیروی از پادشاهان و مخدومان خود درین زمینه، و اگر بخواهم درین مبحث بذکر همه آن بزرگان و کار و کردارشان پردازم سخن بسیار بدرازا خواهد کشید.

خاندان ارغونیان تته نخستین خاندان معتبریست که درینجا شایستگی ذکر دارد. این خاندان یک طبقه جدید از امیران محلی سند بود که از سال ۹۶۲ بقدرت رسید. چهارمین فرمانروا ازین خاندان میرزا جانی بیگ «۱» بسال ۹۹۹ پس از لشکر کشی میرزا عبد الرحیم خان خانان مطیع جلال اکبر پادشاه گردید و همچنان در فرمانبرداری بسر می‌برد تا بسال ۱۰۰۸ ه بدرود حیات گفت. وی شعر پارسی می‌سرود و این دو رباعی ازوست:

خوش آن وقتی که عشق غمخوارم بود آه شب و گریه سحر کارم بود

بدگردی چرخ بین که با من نگذاشت کالای غمی که زیب بازارم بود *

عشقی خواهم که از خودم پاک کند آب مژه‌بی که دهر نمناک کند

پایی که بیابان امل را سپرددستی که گریبان هوس چاک کند پسرش میرزا غازی بیگ وقاری «۲» پس از مرگ پدر بجای او معین گشت و

(۱)- درباره او بنگرید بهفت اقلیم، تهران ج ۱، ص ۴۶۷-۴۶۹ و بمأخذهایی که درباره پسرش میرزا غازی بیگ اشاره خواهم کرد.

(۲)- درباره او بنگرید به:

* مآثر الامراء، میر عبد الرزاق خوافی، ج ۳، کلکته، ص ۳۴۵-۳۴۸.

* هفت اقلیم، امین احمد رازی، تهران، ج ۱ ص ۴۶۷-۴۶۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۶۵

محل عنایت اکبر پادشاه و پس از وی جهانگیر پادشاه بود چنانکه جهانگیر گذشته از ولایت سند صوبه‌داری قندهار را نیز بر عهده او نهاد و او در همانجا بود تا بسال ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۱ در بیست و پنج سالگی بدست یکی از غلامانش مسموم شد. وی یکی از مشوقان بزرگ شاعران بود و آنان را در درگاه خود بعزت نگاهداری می‌نمود و از ستایشهایشان برخوردار بود. از جمله شاعران درگاه اویند: مرشد بروجردی، میر نعمه الله وصلی، طالب آملی، محوی اردبیلی، سروری یزدی، ملا اسد قصه‌خوان، شمسای زرین قلم، میر عبد الباقي قصه‌خوان، میر الهی همدانی، بزمی و چند تن دیگر، و ازین میان مرشد بروجردی را با نامه‌های لطف آمیز از شیراز بسند خواند و او را بسیار معزز و مکرم می‌داشت و لقب خانی و منصب و کالت بدو رزانی کرد. و او خود مردی با ذوق بود، در موسیقی دست داشت، نغمه‌شناس و طنبورنواز ماهر بود، شعر می‌سرود و بگفتار فخر الزمانی در میخانه: شعرش کم از شعرای ... جزو زمان» وی نبود، غزل را خوب می‌ساخت و دیوانش از قصیده و غزل و مثنوی بقول فخر الزمانی به پنجهزار بیت می‌رسید. ساقی نامه‌اش در ۸۸ بیت ببحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف در تذکره میخانه (ص ۲۹۴-۲۹۹) نقل شده است. ازوست:

در عهد تو ما را همه با غیر خطابست سرپنجه مژگان و گریبان عتابست

در بزمگه حیرت تو بی‌خبران را کیفیت دیدار تو از جنس شرابست

آهم ز غم موی تو همنافه مشکست اشکم ز گل روی تو همطبع گلابست

از دیدن گل دیده اگر تیره نگشتی آینه چرا پیش تو با چشم پرآبست
از روز ازل نغمه پرستیم وقاری دیوانگی ما گُلِ مضراب رُبَابست

* تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۲۹۰-۲۹۹ متن و حاشیه.

* روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۹۰۸.

* ایضاح المکنون، اسمعیل پاشا، ج ۱، استنبول ۱۹۴۵، ستون ۵۳۸.

* عرفات عاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۶۶

**

اگر هوشمندی و پاکیزه رای بمیخانه شو زین سپنجی سرای
که تا هی زنی این سرای فسوس کند روز عیش ترا آبنوس
فلک پیر زالیست بی آبروی ازو آب و رنگ جوانی مجوی
ازو گر تمنی کنی مردمی زند سنگ بر شیشه خرمی

امید نکویی ازو داشتن بود تخم در رهگذر کاشتن حکیم مسیح الدین ابو الفتح گیلانی پسر مولانا عبد الرزاق از درباریان فاضل اکبر پادشاه و از حامیان بزرگ اهل ادب و شعر در هندوستان بود. پدرش حکیم عبد الرزاق یا بقول ملا عبد الفتاح فومنی «۱» «ملا عبد الرزاق دانشمند» وزیر کیا احمد سلطان (خان احمد) گیلانی فرمانروای ولایت «بیه پیش» گیلان بود و او بشرحی که خواهیم دید از دست فرستاده شاه تهماسب منهزم و مقید گردید و چند تن از بزرگان در گاهش و از آنجمله مولانا عبد الرزاق را هم بپند افکندند و «حسب فرمان شاه تهماسب بزندان بقلعه الموت فرستادند» «۲» و او در همانجا بدرود حیات گفت پسران حکیم عبد الرزاق یعنی حکیم مسیح الدین ابو الفتح و حکیم همام الدین و حکیم نور الدین گیلان را ترک گفتند و از آنجا بنا بر شرحی که در ترجمه حال حکیم قراری (- حکیم نور الدین) خواهیم دید بعراق و خراسان و سپس بهند رفتند و در سال بیستم از پادشاهی جلال الدین اکبر (- ۹۸۳ ه) در دربار آن پادشاه باحترام پذیرفته شدند. ازین تاریخ حکیم ابو الفتح «ملازمت» اکبر یافت و «هرسه برادر بمنصب در خور سرافرازی یافتند» «۳» و «چون حکیم ابو الفتح شایستگی دیگر داشت و بمزاج روزگار آشنا و نبض زمانه شناسا بود در پیشگاه خلافت ترقی نموده سال

(۱)- تاریخ گیلان، تهران ۱۳۴۹، ص ۴۸.

(۲)- درباره این واقعه بنگرید بتاریخ گیلان عبد الفتاح فومنی، تهران ۱۳۴۹، ص ۴۵-۴۹؛ و نیز بعالم آرای عباسی، تهران، ج ۱ ص ۱۱۰ بعد.

(۳)- مآثر الامراء، میر عبد الرزاق خوافی، ج ۱ کلکته ۱۸۸۸ میلادی، ص ۵۵۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۶۷

بیست و چهارم (- ۹۸۷ ه) بصدارت و امینی صوبه بنگاله تعیین گردید. پس از آنکه امرای فتنه سرشت بنگ و بهار اتفاق نموده، مظفر خان ناظم آنجا را از میان برداشتند حکیم و بسیاری از دولتمخواهان پادشاهی بقید افتادند. او روزی قابو دیده خود را از فراز قلعه انداخت و بدشوار رویی و آبله پایی بمأمنی رسیده احرام حضور بست. چون بآستان بوسی فایز شد بر قرب و اعتبارش افزوده بر

اقران و امثال خود رجحان گرفت، اگرچه در منصب از هزاری فراتر نرفت اما در رتبه از پایه وزارت و وکالت درگذشت...» (۱) و سرانجام بسال ۹۹۷ در موبک جلال الدین اکبر سر راه کشمیر بکابل، چند روز بعد از مرگ امیر عضد الدوله شیرازی مؤلف فرهنگ جهانگیری درگذشت. حرفی ساوجی از شاعران در گاه جلال الدین اکبر تاریخ واقعه را چنین یافت:

امسال دو علامه ز عالم رفتند رفتند، مؤخر و مقدم رفتند

تا هردو موافقت نکردند بهم تاریخ نشد که «هر دو باهم رفتند» (۹۹۷) جلال الدین اکبر از غایت عنایتی که بحال او داشت «هم بیادیت سایه عاطفت انداخته پرسش نمود» (۲) و هم پس از فوت قرین تأسف و اندوه گشته وقت نزول بحسن ابدال بفاتحه ترویج روح او فرمود. حکیم دقیقه شناس هوشیار مغز بیدار دل عالی فطرت بود. فیضی در مرثیه او گوید:

تقریرش از حقایق تقدیر ترجمه تدبیرش از مآثر اقبال ترجمان در مهم سازی خلاق خود را معاف نداشتی و هرچه ازو ظهور یافتی بمیزان خرد سنجیده نمودی، کریم الصیفات محسن زمان و بکمالات یگانه روزگار بود، و ممدوح شعرای وقتست، خصوص ملا عرفی شیرازی که اکثر قصائد غزا در مدح او گفته. این قطعه از یکی از قصیده‌های اوست:

(۱) - مآثر الامراء، ج ۱، ص ۵۵۸ - ۵۵۹.

(۲) - و همین پادشاه در دلداری و تسلی حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح بوی گفت که «او ترا یک برادر بود و ماراده، از حساب دو چشم یک تن کم‌وز شمار خرد هزاران بیش» (مآثر الامراء، ج ۱ ص ۵۶۵).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۶۸ آسمان گفت ندانم که حلول از چه نکرد صورتش پیشتر از صورت عالم بمحل ز آنکه چون روز ارادت ز افق سر برزد صبحدم دولت او زاد و شبانگاه ازل زین سخن جوهر فعال بر آشف و بگفت کای تنک بهره ز فهم رصد علم و عمل

بیم آن بود ز خاصیت یکتایی او که هیولی نپذیرد صور مستقبل...» (۱) این مسیح الدین ابو الفتح سه برادر داشت: حکیم نور الدین که قراری تخلص می‌کرد و شرح حالش را جداگانه آورده‌ام؛ حکیم لطف الله که چندی بعد از ورود برادرانش بهند بدان سرزمین وارد شد و بوساطت حکیم مسیح الدین منصبی در دستگاه دولتی بدو واگذار شد ولی او دیر نپایید و زود درگذشت؛ سومین حکیم همام الدین بود که اصلاً همایون نام داشت و بعد از آنکه بادو برادر دیگر بخدمت جلال الدین اکبر پیوست نخست همایونقلی و بعد از آن همام نام گرفت. شرح حالش بتفصیل در مآثر الامراء میر عبد الزقاق خوافی (جلد اول ص ۵۶۳ - ۵۶۵) آمده و پس ازین در ذیل عنوان حکیم قراری (برادرش) بنام او و فرزندانش اشاره خواهد شد.

حکیم ابو الفتح و برادرانش، که همگی در هند باقی مانده و همانجا فرزندان بهم رسانده و در گذشته‌اند، تعلقی خاص بزبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی داشته و خود نیز گذشته از احراز مقام‌های دیوانی و اشتغال بکارهای دولتی شعر می‌گفته‌اند، و از میان آنان خاصه حکیم ابو الفتح از حامیان شاعران پارسی‌گوی که از ایران بدربار اکبر می‌رفته‌اند بود و بقول معاصر مشهورش ملا عبد الباقی نهانندی که ضمن بیان حال خواجه حسین ثنایی در مآثر رحیمی آورده «... قدردان دانشمندان و تربیت کننده بی‌خان و مانان عراق و خراسان [بود] تربیت و رعایت و احسان آن عالیجاه مرحوم نسبت باین فرقه گرامی [شاعران] و سایر خلق الله در میان طوایف و انام مشهورست...» و این مرد فاضل شاعرانی معروف چون همین خواجه حسین ثنایی و عرفی شیرازی و حیاتی گیلانی و نظایر این بزرگان را که بدربار جلال الدین اکبر روی نهاده بودند در کنف حمایت گرفت و بشهرت رسانید.

(۱) - مآثر الامراء، ج ۱، ص ۵۵۸ - ۵۶۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۶۹

باز هم ازین حکیم در ذکر حال حکیم قراری و حکیم حاذق سخن خواهد رفت.

محمد بیرام بدخشانی ملقب به «خان خانان» «۱» یکی دیگر از رجال بزرگ گور- کانیان هند بود که با تشویق شاعران نامی جاوید از خود باز گذاشته است. وی خود شاعر بود و در شعر بنام خویش «بیرم» تخلص می‌کرد. نسبش بسه واسطه به «علی شکر بیگ بهارلو» می‌رسید و آن طایفه از قبیله‌های ترکمان قراقویونلو بود و علی شکر بیگ در عهد تسلط آن قوم همدان و دینور و کردستان و توابع آنها را باقطاع داشت و ناحیه علی شکر که اکنون الیستر یا الشتر نام دارد، بنام او موسومست. پسرش پیر علی بیگ در دوران فترت حکومت ترکمانان مذکور چندی در عراق و فارس گیرورداری داشت و عاقبت در فارس کشته شد و پسرش یار بیگ با فرزند خود یوسف قلی بیگ بدخشان شتافت و پس از چندی بدرگاه ظهیر الدین بابر (م ۹۳۷ هـ) پیوست. محمد بیرامعلی یا بیرام خان پسر یوسف قلی بیگ در بدخشان ولادت یافت و پس از مرگ پدر ببلخ رفت و پس از کسب مقدمات دانش و ادب در شانزده سالگی بخدمت همایون پادشاه (۹۳۷-۹۶۳ هـ) پسر ظهیر الدین بابر درآمد و بر اثر فداکاریهایی که در رکاب او کرد بزودی از جمله مصاحبان و دوستان نزدیکش گردید چنانکه او را «یار وفادار، برادر نیکوسیر، فرزند سعادت‌مند» خطاب می‌کرد و در سال ۹۶۳ هـ او را اتالیق (استاد و مربی) شاهزاده محمد اکبر نموده به‌مراه او بصوبه‌داری پنجاب فرستاد. وی در سفر همایون بایران در رکابش بود و در بازگشت به‌ند مرتبه سپهسالاری یافت.

(۱)- درباره او بنگرید به:

* هفت اقلیم، تهران، ج ۱، ص ۴۵۶-۴۶۱.

* مآثر رحیمی، ج، ص ۶۱.

* مآثر الامراء، میر عبد الرزاق خوافی، کلکته، ج ۱، ۱۸۸۸ میلادی، ص ۳۷۱-۳۸۴.

* ذخیره الخوانین، چاپ کراچی، ص ۱۱.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ص ۴۵۵-۴۵۶.

* تاریخ عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۹۷ و ۹۹.

* آتشکده آذر، تهران، ص ۴۹-۵۰.

* تاریخ فرشته، ج ۱ ص ۴۷۲ و ج ۲ ص ۴۶۳-۴۶۹.

* بهارستان سخن، ص ۴۵۷-۴۵۸.

* مقدمه دیوان بیرام خان، چاپ کراچی، ۱۹۷۱ میلادی (بانگلیسی).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۷۰

بعد از مرگ همایون، جلال الدین اکبر که در غره ربیع الاول سال ۹۶۳ هـ بر تخت سلطنت جلوس کرده بود، به بیرام خان عنوان «وکیل السلطنه» و لقب خان خانان و خطاب «خان بابا» ارزانی کرد و بست و گشاد همه کارهای مملکت و سپاه را بر عهده او گذارد. با این حال بوسوسه فتنه‌جویان اندک‌اندک میان پادشاه و اوتقار افتاد چنانکه در سال ۹۶۷ کارش با اکبر بجنگ کشید و بشکست خان انجامید لیکن اکبر پادشاه او را زینهار داد و گرامی داشت و رخصت داد تا بسفر حج رود و او در آهنگ این سفر در گجرات بخنجر یکی از معاندان از پای درآمد (۹۶۸ هـ). جسد او را بدهلی بردند و در سال ۹۸۵ بمشهد انتقال دادند. وی بر مذهب دوازده امامی و در اعتقاد خود راسخ بود.

بیرام خان از بزرگترین کسانست که در استوار ساختن پایه‌های پادشاهی گورکانیان هند دخالت و تأثیر داشته و بهمین نسبت بمرثبه‌های بلندی از قدرت و ثروت رسیده بود و ازینرو تاریخ‌نویسان هند ازو بسیار سخن گفته‌اند، لیکن ارزش او تنها در جنگها

و پیروزیهایش نیست بلکه بیشتر از این جهتست که او در تربیت شاعران و اهل علم و ادب و بزرگداشت آنان یکی از نخستین سرمشکهای رجال عهد گورکانی هند بوده است و بویژه در ترغیب و تشویق شاعران و عالمانی که از ایران بهند می‌رفته‌اند مبالغه می‌کرد و بدین سبب گروهی از سخنوران بعهد قدرت و شوکت او از ایران بهند رفتند و در دستگاه امارتش بگرمی پذیرفته شدند. بیرم خان شعر فارسی می‌سرود و بنام خود تخلص می‌کرد «۱». دیوانش در دستست و بسال ۱۹۷۱ در کراچی بطبع رسید. گذشته ازین مجموعه‌یی بنام «دخلیه» ازو شهرت داشت که متضمن تصرّفات او در شعر بعضی از گویندگان بقصد بهتر ساختن لفظها یا مضمونهای آنها بود. ازوست:

(۱) - در ستایش علی بن ابی طالب گوید:

شها غلام تو بیرم که از عنایت تست که گشته سلطنت ظاهری میسر او

ولی بخاک جناب تو روی خویش نسوداز آنچه سود که بر چرخ سود افسر او

ز هجر خاک درت حال ابتری داردز گردش فلک و اختر ستمگر او

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۷۱ ای کوی تو کعبه سعادت ما راوی روی تو قبله عبادت ما را

خوش آنکه بجذبه عنایت‌سازی‌وارسته ز قید رسم و عادت ما را *

ای واقف اسرار نهان همه کس‌وی در همه حال رازدان همه کس

بی‌یاد تو من نیم زمانی هر گزای ذکر تو بر سر زبان همه کس *

ای در دلم از هر خم زلفت‌بندی هر بندی را بجان من پیوندی

در هر چه نظر کنیم مانند تو نیست مانند تو کس نیست، تو بی‌مانندی *

حرفی ننوشتی دل ما شاد نکردی ما را بزبان قلمی یاد نکردی

آباد شد از لطف تو صد خانه ویران‌ویرانه ما بود که آباد نکردی میرزا عبد الرحیم خانخانان «۱» پسر محمد بیرام خان خانخانان یکی از بزرگترین

(۱) - درباره او بنگرید به:

* مآثر رحیمی، ملا عبد الباقي نهاوندی، چاپ کلکته ۱۹۲۴ - ۱۹۳۱ که تماماً وقف بر احوال او و شاعران و دانشمندانست که یا در ملازمت او بوده و یا بنحوی با او ارتباط داشته‌اند.

* مآثر الامراء، میر عبد الرزاق خوافی، ج ۱، کلکته ۱۸۸۸ ص ۶۹۳ - ۷۱۳.

* تذکره میخانه، ملا عبد النبی فخر الزمانی، تهران، ۱۳۴۰ موردهای مختلف بمناسبت ذکر حال ستایش گران او و نیز حاشیه همان کتاب ص ۳۰۳ - ۳۰۴ از آقای احمد گلچین معانی.

* عرفات عاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی، خطی.

* آتشکده آذر، تهران بتصحیح آقای سادات ناصری ص ۵۹ - ۶۰.

* هفت اقلیم محمد امین رازی، ج ۱ ص ۴۶۱ - ۴۶۴.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۵۵ - ۵۶.

* بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، مدارس ۱۹۵۸، ص ۴۵۷ - ۴۶۱.

* نتایج الافکار، محمد قدرت الله گوپاموی هندی، بمبئی ۱۳۳۶ ص ۲۶۵ - ۲۶۷.

* تاریخ نظم و نثر در ایران تا قرن دهم، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۶۱-۳۶۲.

* مجمع الفصحاء، هدایت. ج ۱، ص ۲۹-۳۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۷۲

حامیان و تشویق کنندگان شاعران پارسی گوی در هند بود. ولادتش در چهاردهم صفر سال ۹۶۴ ه در لاهور اتفاق افتاد و هنگامی که پدرش را کشتند (۹۶۸ ه) وی چهار ساله بود و بهمت بعضی از دوستان با مادرش از معرکه تاراجگران نجات یافته در سال ۹۶۹ با گره برده شد و جلال الدین اکبر او را تحت حمایت و تربیت درآورد و بعد از رسیدن بسن رشد و تمیز خطاب «میرزا خان» داد و او از آن پس بسرعت مدارج مختلفی را مانند «میر عرضی حضور» و جز آن طی کرده در سال ۹۹۱ ه به «اتالیقی» شاهزاده سلیم (که بعد از پادشاهی نور الدین جهانگیر نامیده شده) ارتقاء جست و بعد از آن اتالیقی شاهزادگان دیگر، مراد و دانیال نیز باو واگذار شد. سال بعد یعنی در ۹۹۲ ه گجرات را فتح نمود و به «خان خانان» ملقب گردید. در سال ۹۹۹ ه ولایت سند را از دست ارغونیان بیرون آورد و میرزا جانی بیگ را باطاعت پادشاه گورکانی درآورد «۱».

بعد از پیروزیهای یاد شده خانخانان مأمور فتح دکن شد و از آن پس چه در عهد اکبر و چه در دوران جهانگیر پادشاه در دکن و در حال جنگ و صلح با پادشاهان جزء آن سامان و یا شرکت در حادثه‌ها و لشکر کشیهای دیگر گذراند و درین دوران دراز جز چند گاه که فتوری در کارش روی داده بود، همیشه با احترام و در مقام بلند خانخانانی بسربرد تا بسال ۱۰۳۶ در هفتاد و دو سالگی در دهلی در گذشت و تاریخ وفاتش را «خان سپهسالارکو»- (۱۰۳۶) یافتند. گورش متصل بمقبره همایون در دهلی است. بهترین شرح درباره ارزش ادبی او آنست که میر عبد الرزاق خوافی در

(۱)- شکیبی اصفهانی از شاعران ملازم خانخانان درباره این فتح یک مثنوی ساخته که این بیت از آنست:

همایی که بر چرخ کردی خرام گرفتی و آزاد کردی ز دام و مراد ازین «هما» میرزا جانی مذکور بود. معروفست که خانخانان در پاداش سرودن این مثنوی هزار اشرفی بشکیبی بخشید و میرزا جانی نیز همان مبلغ برای همین یک بیت بدو داد و گفت: «رحمت خدا مرا هما گفتی، اگر شغال می گفتی زبانت که می گرفت؟!» (مآثر الامراء، ج ۱ ص ۶۹۸).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۷۳

مآثر الامراء (ص ۷۰۹) بعد آورده و گفته است. «خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود، و او عربی و فارسی و ترکی و هندی روان داشت، شعر خوب می فهمید و می گفت، رحیم تخلص می کرد و گویند که باکتر زبانها حرف می زد و سخا و همت او ضرب المثل هند است بلکه برخی حکایات مستبعد شمارند. گویند روزی بربراتها دستخط می کرد، بربرات پیاده‌یی بجای هزار تنگه هزار روپیه دستخط کرد و همان بجای داشت. مکرر شعرا را در صله بزر سرخ سنجید. روزی ملا- نظیری گفت که لک روپیه (یکصد هزار) چقدر توده می شود، ندیده‌ام! فرمود از خزانه بیارند و چون جمع کردند ملا گفت شکرا لله که بسبب نواب من اینقدر زر دیدم! فرمود که بملا دهند که حالا شکر الهی کند. همواره مبلغهای خطیر بدرویشان و علما باعلان و اخفا می داد، و بدوردستها سالیانه می فرستاد. اجتماع اهل کمال از هر فن در وقت او مثل عهد سلطان حسین میرزا «۱» و میر علی شیر «۲» بود. بالجمله در شجاعت و سخاوت و دانش و تدبیر ملکی سرآمد روزگار بود» «۳». اگرچه پدرش بیرام خان دوازده امامی معتقدی بود لیکن میرزا عبد الرحیم بمصلحت روزگار اظهار تسنن می کرد و پسرانش هم سنی متعصب بودند. از آنان یکی شاهنواز- خان و دیگری داراب خان بود و دیگری میرزا رحمن که از زنی هندی داشت و یکی دیگر میرزا عبد الله نام که از کنیزکی بزاد. پسرخوانده‌یی «میان فہیم» نام داشت که بسیار با تدبیر و دیندار و درویش دوست لیکن در کار سپاهیگری سختگیر و سختکش بود. ولی پس از مرگ خان خانان بیشتر یاران و نزدیکانش بدشمنی صاحب نفوذان دیگر از میان رفتند و کسی از خاندانش برنخاست.

امین رازی که معاصر او بود درباره‌اش گوید «۴» «در سرایش بر اصناف فضلا گشاده و همیشه افاضل کرام هم صحبتش می‌باشند و مدام فصیحای عالی مقام در

(۱) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۵۲۶ - ۵۲۸.

(۲) - ایضا همین کتاب، ج ۴ ص ۳۸۲ - ۳۸۶.

(۳) - مآثر الامراء، ج ۱ ص ۷۰۹ - ۷۱۱.

(۴) - هفت اقلیم، تهران، ج ۱ ص ۴۶۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۷۴

خدمتش بسر می‌برند، تقویت علما و رواج فضلا و فصحا درین روزگار اوست و اینکه بزرگانی نام باقی می‌خرد اوست... تقریباً همه شاعران مشهور سده دهم و آغاز سده یازدهم که بهند رفته‌اند بنوعی از بخششهای خان خانان برخوردار بوده‌اند و از آنانند رسمی قلندر، نظیری نیشابوری، شکیبی اصفهانی، عرفی شیرازی، حیاتی گیلانی، نوعی خوشانی، کفری، ملک قمی، ظهوری ترشیزی، خواجه حسین ثنایی، حکیم فغفور لاهیجانی، محمد باقر خرده، میر دوستی سمرقندی، میر غروری کاشانی، کامل جهرمی، مجبعلی سندی، شراری همدانی، شاه نظر قمشویی، نادم گیلانی، محمد مؤمن وجودی و جز آنان. اثر معروف او ترجمه واقعات بابریست از ترکی بفارسی که در سال ۹۹۷ باتمام رسانید و از نظر جلال الدین اکبر پادشاه گذرانید و «آفرین فراوان اندوخت» «۱» وی در شعر «رحیم» و «رحیمی» تخلص می‌کرد. از اوست:

شمار شوق ندانسته‌ام که تا چندست جز این قدر که دلم سخت آرزومندست
بکیش صدق و صفا حرف عهد بیگانه است نگاه اهل محبت تمام سوگندست
نه دام دلم و نه دانه، این قدر دلم که پای تا بسرم هرچه هست دربندست
خیال آفت جان گشت و خواب دشمن چشم‌بلای نیم شبست این نه عهد و پیوندست
مرا فروخت محبت ولی ندانستم که مشتری چه کسست و بهای من چندست
ادای حق محبت عنایتیست ز دوست و گرنه خاطر عاشق بهیچ خرسندست
بدوستی که بجز دوستی نمی‌دانم خدای داند و آنکو مرا خداوندست
از آن خوشم بسخنها دلکش تو رحیم که اندکی باداهای عشق مانندست *
نشان یافتن صد هزار مضمونست نخوانده نامه ما را چو پاره پاره کند
بهای خون من و صد هزار همچومنست که من بخون طیم و قاتلم نظاره کند *
چه حالتست ندانم جمال سلمی را که بیش دیدنش افزون کند تمنی را

(۱) - مآثر الامراء، ج ۱، ص ۶۹۶ - ۶۹۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۷۵ رسید و مضطربم کرد و آنقدر نشست که آشنای دل خود کنم تسلی را *
در راه وفا نیازمندی چه خوشست دل سوختگی و دردمندی چه خوشست
زلف تو که دل شکاری لاغر اوست از دل صیدی ازو کمندی چه خوشست *
جاسوس دلم بسوی تو بوی تو بس درمان مجازیان همین خوی تو بس
استاد پریشانی من موی تو بس مشاطه روی تو همین روی تو بس *

سرمایه عیش جاودانی غم تو بهتر ز هزار شادمانی غم تو

گفتی که چنین واله و شیدات که کرددانی غم تو و گر ندانی غم تو *

آنم که حیات خود بسائل دهمی گر سر طلبد بتیغ قاتل دهمی

از دست دل آنچنان بتنگم امروز گر خاک طلب کنند من دل دهمی در عهد جلال الدین اکبر، غیر از کسانی که یاد کرده‌ام بزرگان دیگر هم بکار ادب و شعر توجه خاص داشتند مانند خان زمان متخلص به «سلطان» و خان اعظم کوکلتاش برادر همشیر اکبر. این دو هم بشیوه بزرگان عهد شاعران را بجاه و مال می‌نواختند چنانکه گویندگانی بزرگ مثل غزالی مشهدی در خدمت خان زمان، و جعفر هروی، سهمی، مدامی، بدخشی و مقیمی در ملازمت خان اعظم بسر می‌بردند. این رباعی از خان اعظم کوکلتاشست:

عشق آمد و از جنون برومندم کردوارسته ز صحبت خردمندم کرد

آزاد ز بند دین و دانش گشتم تا سلسله زلف کسی بندم کرد زمانه بیگ مه‌بختان خانانان از رجال بزرگ ایرانیست که از اواخر عهد میرزا- عبد الرحیم خانخانان شروع بترقی کرد و کوششهای آن سردار معروف را در فتح دکن دنبال نمود. وی پسر غیور بیگ شیرازی از سادات رضویه آن شهر بود که چون بکابل رفت و آنجا اقامت گزید بکابلی شهرت یافت. پسرش زمانه بیگ خدمت

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۷۶

خود را در هند بعهد جلال الدین اکبر آغاز کرد و در ابتدای پادشاهی جهانگیر خطاب «مه‌بختان» یافت و بصوبه‌داری کابل و بعد از آن بصوبه‌داری بنگاله مأمور شد. در سال اول جلوس شاهجهان (۱۰۳۷) مرتبه سپهسالاری و خطاب خان خانان بوی تفویض گشت و تا هفت سال از دوران شاهجهان نیز زنده و در استقرار پادشاهی او مؤثر بود. شرح حالش بتفصیل در مآثر الامراء میر عبد الرزاق خوافی (ج ۳، ص ۳۸۵-۴۰۹) و بعضی دیگر از کتابهای تاریخ و تراجم و تذکره‌ها آمده و مرگش بسال ۱۰۴۵ بوده است. «گویند نقد کم داشت، کرور رویه سالی مداخل بود، همه را خرج می‌کرد، صاحب همت بود، روزی گفت ... مرد آنست که بهر وجه زر پیدا کند و صرف نماید، لیکن پوشاک خاصه او همگی به پنج رویه نمی‌کشید، طعام هم کم داشته ... و اصلاً بتکلف آشنا نبود ... از علم بهره‌ی نداشت ... اما احوال و انساب پیشینیان از هر قوم و طایفه سر زبان داشته. شیفته صحبت ایرانی بود، می‌گفت خلاصه آفرینش‌اند ... گاهی شعر هم می‌گفت اما اظهارش مکروه می‌دانست ...» (مآثر الامراء) «فهمی بس بلند و حوصله‌ی فراخ داشته، با شعرای عصر کریمانه پیش می‌آمد و هر سخنوری را بقدر حالت تعظیم می‌کرد و خود بحسب تکلیف وقت شعر می‌گفت، دیوان مختصری دارد ...» (سفینه خوشگو). پسر این زمانه بیگ یعنی،

خان زمان بهادر، میرزا امان الله متخلص به «امانی» «۱» هم در حیات پدر و بعهد پادشاهی شاهجهان مقامی بلند یافت و پیروزیهایی بر دست او میسر گشت و بنوبت

(۱)- درباره او بنگرید به:

* مآثر الامراء، ج ۱ از ص ۷۴۰ ببعد.

* بهارستان سخن، ص ۴۸۵-۴۸۷.

* عرفات عاشقین، خطی.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* نتایج الافکار، ص ۴۶-۴۷.

* تذکره میخانه متن و حاشیه از ص ۷۶۵ ببعد.

* تذکره نصر آبادی ص ۵۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۷۷

صوبه‌داری چند ولایت برعهده او گذارده شد. در پایان حیات چند سالی بملازمت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر در دولت آباد بسربرد تا بسال ۱۰۴۷ در گذشت و «رستم زمانه مرد» - (۱۰۴۷) را تاریخ وفاتش یافتند. «گویند دم واپسین بافاقه آمده این بیت مشهور بر سخت:

جان بلب دارد امانی چون چراغ صبحدم جنبشی ز آن آستین خواهم که کار آخر شود در شجاعت و سپاهیگری یگانه وقت و بسیار غضوب و غیور بود و با وصف آن حلم و تواضع را بمرتبه‌یی ورزیده که آنهایی که با پدرش مدعی جان بودند برای او بساط محبت و یکدلی می‌گسترند ... در فهم و دانش هم بی‌نظیر وقت بود، تاریخی متضمن حالات جمیع سلاطین زمین برشته تألیف کشیده، مجموعه گنج باد آورد نیز جمع اوست. امانی تخلص می‌کرد، صاحب دیوانست ...» (۱)

عبد النبی فخر الزمانی ضمن بیان حال خود شمه‌یی درباره شعر دوستی و شاعر پروری میرزا امان الله آورده «۲». وی پزشکی می‌دانست و در شعر شاگرد مرشد - خان «۳» بود. ازوست:

بر دور جام ما بنویسد نام ماما نام ما بدور بماند ز جام ما

دوران اگر بکام نگردید گومگرداین بس که دور جام بگردد بکام ما *

ز دست رفتم و ذوق می از دماغ نرفت خراب گشتم و از دل غم ایاغ نرفت

اگر شراب نباشد بکعبه نتوان شد کسی بخانه تاریک بی چراغ نرفت *

بیگانه خویشم آشنا می‌خواهم در پهلوی عندلیب جا می‌خواهم

چون غنچه مهیای شکفتن شده‌ام تحریک نسیمی از صبا می‌خواهم این سه غزل او از بیاض میرزا بیدل [نسخه شماره ۸۰۲، ۱۶. Add کتابخانه موزه بریتانیا] نقل می‌شود:

(۱) - نقل از مآثر الامراء، ج ۱، ص ۷۴۷ - ۷۴۸.

(۲) - تذکره میخانه، ص ۷۶۵ - ۷۶۶.

(۳) - درباره او بنگرید بهمین جلد بخش شاعران.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۷۸ تیغ کرشمه داده‌ای نرگس سرمه‌سای را از همه بیشتر بزن زخم بمن خدای را

از دم سرد زاهدان صومعه ز مهریر شد کو قدحی که بشکنم سردی این هوای را

گر بیتی خدا مرا گرم کند بعاشقی منت آن بجان نهم شکر کنم خدای را

حشمت فقر امانی ار عرضه دهد، ز روی عجزپادشه آرزو کند سلطنت گدای را **

ز روی چون بهارت دل بسیر گلشنست امشب نه مهتاب و نه شمع و کلبه ما روشنست امشب

نسیم و عندلیب گو صلاهی باغ کمتر زن ز خون دیده یک خرمن گل در دامنست امشب

بشهاد شکر می‌شویم زبان از شکوه دوران بخت خویش می‌نازم که نازش با منست امشب

ز شوق شمع روی او فنا شد جامه جانهاهمین فانوس را بینم که با پیراهنست امشب

نه با بلبل همی سازد نه با پروانه می‌سوزد بخت خود نمی‌دانم چرا دل دشمنست امشب

امانی یار مهمانست و محروم از رخس چشمم ز بیم صبحدم از بس بسوی روزنست امشب **

یوسف مصر اگر نیست مرا یاری هست عشق هر جا که بود گرمی بازاری هست

در سواد خط خوبان نظرم خیره کجاست عینکی گر نبود ساغر سرشاری هست

چون تو دامن کشی از من نکشم دست از تو گر ترا نیست بمن کار، مرا کاری هست
 گوشه‌یی گیر دلا کعبه و بتخانه مخواهمه‌جا مشغله سبچه و زناری هست
 بسیاهی ز سیه بختی امانی خو کردتار زلف تو اگر نیست شب تاری هست تبار خواجه ارجاسب امیدی تهرانی «۱» از خاندانهای
 بزرگ ریاست و صدارت

(۱) - درباره این خاندان از مأخذهای زیرین استفاده شد:

- * هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۶۳-۸۱.
- * مآثر الامراء میر عبد الرزاق خوافی، کلکته، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۵۱ و موردهای متعدد دیگر بمناسبت ذکر بزرگان این خاندان.
- * بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، ص ۴۶۵-۴۷۲.
- * تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، حاشیه ص ۴۴۱-۴۴۲ و متن آن در چند مورد.
- * سروآزاد، میر غلامعلی آزاد، لاهور ۱۹۱۳، ص ۵۱-۵۳.
- * عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.
- * نتایج الافکار، ص ۱۵۸.
- * تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۵۱۳ ذیل فریبی تهرانی، هجری تهرانی، سلامی و کلامی اصفهانی، ص ۳۸۲ ذیل
 امین احمد رازی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۷۹

در عهد گورکانیان هند بود. درباره نیای اعلای این خاندان یعنی خواجه ارجاسب امیدی رازی پیش ازین سخن گفته‌ام «۱». پسرش
 خواجه محمد طاهر نیز شعر می - سرود ولی اختصاصش بیشتر بترسل و انشاء بود. فرزند او خواجه محمد شریف متخلص به «هجری»
 در عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ ه) چند سال وزارت بیگلریگی خراسان داشت و سپس هفت سال بوزارت یزد و ابرقوه و
 بیابانک و بعد از آن بوزارت اصفهان گمارده شد و در اصفهان دو برادر شاعر بنام «سلامی» و «کلامی» او را می‌ستوده‌اند و او خود
 غزل را خوب می‌سرود. وفاتش در ۹۸۴ ه اتفاق افتاد. ازوست:

آتشِ خَرَمَن من سوخته خرمَن داند همچو من سوخته‌یی سوز دل من داند

بی‌غمان پای بدامان فراغت دارند پایِ عشاق کجا لذت دامن داند

هجری از روی تو و بوی تو می‌یابد فیض باغبان قدر گل و لذت گلشن داند *

ای یاد تو پیوسته انیس دل ناشادگر از تو فراموش کنم از که کنم یاد

هر گل بلباسی ز تو با پیرهن چاک هر مرغ برنگی ز تو در ناله و فریاد

هجری نشود کار تو از زلف بتان راست گویا که ز روز ازل این طرح کج افتاد دو پسر دیگر خواجه محمد طاهر یعنی خواجه میرزا
 احمد و خواجه خواجهگی شعر و ادب توجه داشتند و ازین سه برادر پسران مشهور بر جای ماندند بدین شرح:
 از خواجه محمد شریف: خواجه محمد طاهر که نام نیای خود داشت، و خواجه غیاث الدین محمد که ذکرش در سطرهای آینده
 خواهد آمد.

از خواجه میرزا احمد که شاه تهماسب بدو محبت بسیار داشت، میرزا - محمد امین. از خواجه خواجهگی: خواجه شاپور.

میرزا محمد امین پسر میرزا احمد تهرانی (امین احمد رازی) همانست که کتاب پرارزش هفت اقلیم را تألیف کرد؛ و خواجه شاپور
 پسر خواجهگی شاعری نام‌آور بود که ترجمه حالش در بخش شاعران از همین جلد خواهد آمد؛ و خواجه

(۱) - همین کتاب، ج ۴ ص ۴۲۵ - ۴۳۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۸۰

محمد طاهر پسر خواجه محمد شریف در شعر وصلی تخلص می‌کرد و در نثر نیز استاد بود. ازوست:

چند از عشق دلابی سروسامان باشیم بلکه یک‌چند ازین کرده پشیمان باشیم

هجر و وصلست کز آن شاد و غمینست عاشق ما چه در هجر و چه در وصل پریشان باشیم

گر بوصلیم جگر خسته خار رشکیم ور بهجریم دل آزرده هجران باشیم

وصل آمیخته با رشک کم از هجران نیست وصلی از وصلِ چنین به که گریزان باشیم خواجه غیاث الدین محمد اعتماد الدوله برادر خواجه محمد طاهر وصلی مردی ادیب و دانشمند و در انشاء توانا بود، خطی خوش و تتبعی بسیار در دیوانهای استادان داشت و بر سر همه اینها مردی خوشرفتار و کارگزار و نیکو گفتار بود. وی پس از مرگ پدر با خان‌ومان بهند هجرت کرد و پس از تحمل سختیها در راه بفتح - پورسیگری پایتخت جلال الدین اکبر رسید و بوسیله ملک مسعود بازرگان، قافله - سالار کاروانی که غیاث الدین از قندهار تا هند در آن راه می‌پیمود، بخدمت پادشاه گورکانی معرفی و بکار گماشته شد و بر اثر کاردانی و حسن تدبیر مدارج ترقی را طی کرد تا آنکه بمنصب دیوانی بیوتات رسید.

درین میان همسر میرزا غیاث بیگ در اندرون شاهی آمدوشد داشت و دخترش مهر النساء که در راه سفر هندزاده شده بود با او همراه بود. شاهزاده سلیم که پس از جلوس خود را جهانگیر خواند، آن دختر را می‌دید و بدو مهر می‌ورزید.

پس از چندگاه مهر النساء بشوی رفت لیکن شویش در توطئه‌یی جان باخت و مهر النساء در ششمین سال پادشاهی جهانگیر (۱۰۲۰ ه) بعقد جهانگیر پادشاه درآمد و به «نور جهان بیگم» موسوم گردید.

غیاث الدین محمد، که در آغاز پادشاهی جهانگیر لقب اعتماد الدوله یافته بود، پس از این خویشتاوندی بوکالت کل پادشاه و منصب ششزاری ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره سرافراز شد و همچنان در مقام بلند خود بود تا بسال ۱۰۳۱ درگذشت.

وی همچنانکه گفتم مردی دانشمند بود و بشعر و ادب دلنمود گیها داشت، در ترسل و خط استاد بود، بسیار شعر بیاد داشت و شعرشناس قابل بود و بهمین سبب شاعران

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۸۱

و اهل ادب و انشاء را گرامی می‌داشت.

از پسران او میرزا ابو الحسن آصفخان از همه بیشتر در جاده ترقی سیر کرد و ازین حیث جای پدر را گرفت. دخترش ارجمند بانو بیگم مخاطب به «ممتاز محل» در سال هفتم جهانگیری - (۱۰۲۱ ه) بعقد شاهجهان درآمد و ازینروی پدرش میرزا ابو الحسن مقامات بلند یافت. نخست لقب «اعتقاد خان» و سپس عنوان «آصفخان» بدو داده شد و در سال بیست و یکم جهانگیری (۱۰۳۵ ه) مرتبه وکالت کل یافت و نظر بکوششهایی که بعد از جهانگیر پادشاه در استقرار سلطنت شاه جهان کرد، خطاب «عمو یمین الدوله آصفخان» و منصب نه هزار ذات و نه هزار سوار که تا آن هنگام بکسی داده نشده بود، بوی ارزانی گردید و پس از فوت زمانه بیگ مهابتخان (۱۰۴۵ ه) بمرتبه سپهسالاری رسید با خطاب «خانخانان»، و در سال پانزدهم از پادشاهی شاهجهان یعنی بسال ۱۰۵۲ بدرود حیات گفت.

پسر او میرزا ابو طالب خانجهان برادر ممتاز محل بیگم، که در سال بیست و یکم جهانگیری (۱۰۳۵ ه) خطاب «شایسته خان» و منصب پنجهزاری یافته بود، در سال سی‌ام شاه جهانی (۱۰۶۷ ه) با لقب «خانجهان» صاحب منصب ششزاری و ششزار سوار شد و در آغاز پادشاهی اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۹ ه) با لقب «امیر الامراء» صوبه‌دار دکن و سپس صاحب صوبه بنگال و آخر الامر

صوبه‌دار اکبر آباد گردید و در همین سمت در گذشت.

بهر حال رجال این خاندان بزرگ تا اواخر عهد گورکانیان هند عهده‌دار مقامهای بلند بوده و در بیشتر از مهمات هند دخالت داشته‌اند و بر شمردن همه آنان خارج از وظیفه من در این کتابست «۱». بیشتر مردان و زنان این خاندان اهل شعر و ادب و مشوق شاعران و ادیبان بوده‌اند، چنانکه بعضی از آنان اشاره شد، و اما نورجهان بیگم دختر اعتماد الدوله تهرانی که بر اثر تأثیرش در مزاج جهانگیر

(۱) - میر عبد الرزاق خوافی بیشتر از بزرگان این خاندان را تا آخرهای عهد گورکانیان هند در کتاب معروفش مآثر الامراء و در بهارستان سخن معرفی کرده است. بدانها رجوع کنید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۸۲

پادشاه قدرت بسیار حاصل کرده بود، در کارهای ملک تصرف و دخالت می نمود و بغیر از «خطبه» آنچه از بایستگیهای پادشاهی بود باو تعلق می گرفت و حتی چون دختری را که از شوهر نخستین خود داشت بشهریار پسر خرد جهانگیر نامزد ساخته بود، باندیشه ولیعهدی او افتاد و مزاج جهانگیر را از ولیعهدش شاهجهان منحرف ساخت و این امر مایه پدید آمدن فتنه‌های بزرگ در کشور گردید لیکن جانفشانیهای مهاتخان خانان در طرفداری از شاهجهان عاقبه الامر کار را بسود او تمام کرد و بهمین سبب بعد از مرگ جهانگیر پادشاه (۱۰۳۷ هـ) دست نورجهان بیگم از کارها کوتاه شد و او در لاهور بسر می برد تا بسال ۱۰۵۵ در گذشت. وی زنی تیزهوش و خوش ذوق و بدیهه گوی و لطیفه پرداز بود. ازوست:

از پنجه من چاک گریبان گله داردوز گریه من گوشه دامن گله دارد

سنبل بچمن نافه بچین مشک بتاتاراز نکهت آن زلف پریشان گله دارد

که بت شکم گاه بمسجد زخم آتش از مذهب من گبر و مسلمان گله دارد

در بزم وصال تو بهنگام تماشانظاره ز جنبیدن مژگان گله دارد «۱» *

گشاد غنچه اگر از نسیم گلزارست کلید قفل دل ما تبسم یارست

نه گل شناسد و نه رنگ و بو نه عارض و زلف دل کسی که بحسن و ادا گرفتارست میر عبد الرزاق خوافی نوشته است که او مخفی تخلص می کرد «۲» لیکن می دانیم که مخفی تخلص زیب النساء بیگم فرزند محیی الدین اورنگ زیب عالمگیر بود و درباره او بجای خود سخن خواهم گفت، و نیز تخلص شاعر دیگری لاهیجانی معروف به «مخفی کو کناری» بود که دیوانش در هند بطبع رسیده است.

خاندان رکن السلطنه خواجه ابو الحسن تربتی هم یکی دیگر از خاندانهای ایرانی بود که در دستگاه گورکانی هند اعتبار و نفوذ بسیار بهم رسانید. خواجه

(۱) - نقل از نتایج الافکار، ص ۱۵۸. مؤلف این کتاب غزل نقل شده را «در بیاض یکی از ثقاء» دیده و از آن بکتاب خود آورده است.

(۲) - بهارستان سخن، ص ۴۶۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۸۳

ابو الحسن و پسرش خواجه ظفر خان احسن و نواده اش میرزا محمد طاهر آشنا ملقب به «عنایت خان» در پرورش شاعران و ادیبان پارسی گوی شهرت فراوان در عهد خود حاصل نمودند. درباره این پدر و پسر و نواده بعد ازین ذیل عنوان «احسن» در بخش

شاعران سخن خواهم گفت، اما در اینجا بد نیست این عبارتها را از صمصام-الدوله شاهنواز خان میر عبد الرزاق خوافی درباره احسن نقل کنم که گفت: «... زرها بمردم ایران می‌داد، خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم می‌فرمود. سخنوران صاحب استعداد دل از اوطان برداشته روی امید بدرگاهش می‌گذاشتند و بمنتهای متمنا می‌رسیدند، خود نیز شعر را بکمال رسانیده ...» (۱) و او چون صاحب دیوانست بعد ازین در شمار شاعران یاد خواهد شد و افزودن این نکته دور از مناسبت نیست که درگاه ظفر خان احسن مانند دستگاه امارت میرزا عبد الرحیم خانخانان محل اجتماع شاعران استاد بود و بویژه کشمیر در دوره صوبه‌داری او از جمله مراکزهای مهم ادب فارسی گردید.

میرزا قوام الدین قزوینی آصفخان متخلص به «جعفر» از جمله همین امیران فاضل ایرانی در درگاه تیموریان هندست که از شاعران مشهور عهد خود بود و درباره او جداگانه در بخش شاعران از همین جلد سخن خواهم گفت.

رستم میرزای صفوی و پسرش میرزا مراد هم ازینگونه بزرگان ایرانی در دیار هند بوده‌اند. رستم میرزا پسر سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا پسر شاه اسمعیل اول بود که چندی حکومت قندهار داشت ولی در فتنه اوزبک ببرداری عبد الله خان ثانی (پادشاهی از ۹۹۱ هـ تا ۱۰۰۶ هـ) ناگزیر آنجا را رها کرد و بهند رفت و در خدمت اکبر پادشاه درآمد. در عهد پادشاهی جهانگیر بخطاب برادری ممتاز گردید. بعد از مرگ میرزا غازی بیگ وقاری بسال ۱۰۲۱ چند گاهی حکومت سند داشت. وی در شعر فدایی تخلص می‌کرد و از جمله مشوقان و حامیان شعرای ایرانی در هند بود. ازوست:

(۱)- مآثر الامراء، ج ۲، کلکته ۱۸۹۰ ص ۷۶۱-۷۶۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۸۴ پا برهنه از کفش بمنّت بهتر چون نیست وفا، ترک محبت بهتر در مذهب من زود بدوزخ رفتن بسیار ز انتظار جنت بهتر *

برچیده دلم بساط ایمانی راکج باخته‌ام نرد خدادانی را

ابروی بتی قبله‌نما ساخته‌ام بر طاق نهاده‌ام مسلمانی را اگر بخوایم بهمینگونه درباره همه امیران و بزرگان درگاه گورکانیان هند که بیشتر ایرانی یا ایرانی‌نژاد بوده و بشعر و شاعران پارسی دلنمود گیها می‌نموده‌اند، سخن گویم کار بسیار به درازا خواهد کشید. مراجعه بکتاب پرارزش مآثر الامراء میر عبد الرزاق خوافی کافیت که ما را با فهرست درازی از نامهای اینگونه بزرگان آشنا سازد. اینان بهمان میزان در نشر پارسی و رسمی کردن آن در سرزمین هند مؤثر بودند که پادشاهان گورکانی، جانشینان ظهیر الدین بابر، درین راه اثر داشتند. یادشان بخیر و نامشان جاوید باد.

هندوان پارسی‌گوی

بازتاب این همه نیکوداشت و دلنمودگی بزبان و ادب پارسی آن شد که زبان ما در عهد گورکانیان هند بیشتر از روزگاران گذشته رواج یابد و در میان رده‌های گوناگون از مردم آن سرزمین رسوخ نماید.

در بسیاری از شهرها و ناحیها و مراکزهای بزرگ سیاسی و اقتصادی هند مانند سند و کشمیر و لاهور و دهلی و اگره و سرزمین دکن کسانی بودند که از راه آموزش پارسی روزگار می‌گذراندند و شاگردان بسیار زیر دست خود داشتند که از میانشان شاعرانی ظهور می‌نمودند. مثلاً شیخ محسن فانی کشمیری (م ۱۰۸۱ هـ) از پارسی-شناسان و پارسی‌گویان مشهور هند، خود شاگرد ملا یعقوب صرفی کشمیری و از پیروان شیخ محب الله آبادی بود و در کشمیر «اوقات گرامی پیوسته بشغل درس و تدریس معمور می‌داشت و از علقه تدریس او اکثری از اهل کمال مثل ملا محمد طاهر غنی و حاجی اسلم سالم علم شهرت برافراشتند» (۱) و ممتاز محمد سعید اعجاز-

(۱) - نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۵۴۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۸۵

شاهجهان آبادی (م ۱۱۱۷ ه) که خود از شاعران مشهور هند است، بتربت شاگردان پارسی خوان اشتغال داشت «۱»؛ و میر غلامعلی آزادبلگرامی (م ۱۲۰۰ ه) مؤلف و شاعر نامبردار نیز بتربت شاگردانی ازین قبیل سرگرم بود «۲»؛ و ازینگونه نمونه‌ها، اگر بخواهم درینجا یاد کنم، بسیار و بسیارند، و پرورش یافتگان این قبیل استادان و یا سخنوران ایرانی که بهند می‌رفته و در آنجا می‌مانده و واسطه انتقال فرهنگ ایرانی بهند می‌گردیده‌اند، بنوبه خود شاعری و نویسندگی آغاز می‌کرده و وسیله ظهور پارسی‌گویانی دیگر در نسلهای بعد از خود می‌گردیده‌اند و ازینروی می‌بینیم که شاعران پارسی‌گوی صاحب دیوان یا مؤلفان و منشیان و نویسندگان صاحب اثر در عهد مورد مطالعه ما در هند بسیارند که معدودی از آنان اصل و منشاء ایرانی دارند و باقی همگی از هندوان مسلمان شده یا بازمانده در کیش هندویی هستند.

ازین پارسی‌گویان مشهور هند گروهی را در شمار شاعران و مؤلفان این عهد نام خواهم برد مانند فیضی فیاضی، ابو الفضل علامی، هاشمی دهلوی، مظهر اکبر - آبادی، ناصر علی سرهندی (سهرندی)، گرامی کشمیری، بیدل عظیم آبادی، فقیر دهلوی ... و پیداست که این چند تن را بسبب شهرت بسیارشان از میان دیگران برگزیده‌ام و گرنه با مراجعه‌ی مختصر و گذرا بتذکره‌های مرقوم در هند بنام گروهی بزرگ از آنان باز می‌خوریم که ذکر حال و نقل نمونه‌هایی از اثرشان درین کتاب بواقع دشوارست و براستی می‌توان از فهرست نام و حال و اثر شاعرانی از کشمیر و سند و لاهور و دهلی و دیگر جایهای هند کتابهای مشروح ترتیب داد چنانکه درباره بعضی از آنها چنین کاری شده است، با این حال ذکر نام بعضی از آن بزرگان در پایان این گفتار خالی از فایده‌ی نیست، مانند: شاه فضل الله جمالی دهلوی (م ۹۴۲ ه)؛ ملا شاه لاهوری (م ۱۰۷۲ ه)؛ چندربهان برهمن اکبرآبادی (م ۱۰۷۳)؛ شیدای فتحپوری (م ۱۰۸۰ ه)؛ میرزا جلال الدین سیادت لاهوری (م ۱۱۰۰ ه)؛ بینش کشمیری م ۱۱۰۰ ه)؛ اعجاز شاهجهان آبادی (م ۱۱۱۷ ه)؛ محمد افضل سرخوش (م ۱۱۱۷ ه)؛ بهوپت رای -

(۱) - نتایج الافکار، ص ۵۶.

(۲) - ایضا، ص ۸۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۸۶

بیغم بیراگی (م ۱۱۳۲)؛ میر سید محمد شاعر بلگرامی (۱۱۵۰ ه)؛ شرف الدین علی پیام اکبرآبادی (م ۱۱۵۰ ه)؛ میر محمد افضل ثابت اله آبادی (م ۱۱۵۱ ه)؛ آفرین لاهوری (م ۱۱۵۴ ه)؛ ثبات اله آبادی (م ۱۱۶۲ ه)؛ سراج الدین علیخان آرزو اکبر - آبادی (م ۱۱۶۹ ه)؛ لال شیورام داس جیا اکبرآبادی (م ۱۱۴۴ ه)؛ میر محمّد هاشم موسوی خان جرأت اورنگ آبادی (م ۱۱۷۵ ه) و بسیاری ادیبان و منشیان و مؤلفان پارسی‌گوی دیگر. بجز شاعرانی که از میان سرایندگان هند برگزیده‌ام و در بخش شاعران یاد خواهم کرد، از چند نویسنده و منشی هندی همراه نویسندگان و مؤلفان ایرانی هم بجای خود سخن خواهم گفت.

در ذیل این مقال باید بگویم که اگر درین کتاب نام این شاعران یا مؤلفان هندی را می‌آورم، خدای ناخواسته مرادم تجاوز بمفاخر سرزمینهای دیگر نیست بلکه این کار از باب ارتباط و انتساب بسیار نزدیک آن بزرگانست بفرهنگ ایرانی، و بسبب خدمت شایسته‌ی که آن آزادمردان بادب فارسی کرده‌اند. ازینروی جایشان در دل ماست و اگرچه از خاک ما دورند ولی در خاطر ما و در یاد ما و همواره در کنار ما و با ما هستند، و گزافه نیست اگر بگویم از بسیاری ساکنان ایران ایرانی‌ترند و در خدمت بزبان پارسی مقامشان بر بسی از زادگان این آب و خاک که پارسی را لگد - مال کرده‌اند برتری دارد. یادشان گرامی باد و نامشان جاویدان.

هند تفرجگاه اهل ذوق و ادب ایران

تشویق‌های گونه‌گون و زرفشانیهای پیاپی در مقدم شاعران و منشیان و نویسندگان و ادب‌شناسان پارسی‌گوی باعث بود که آنان از مرکزهای مختلف ادبی ایران بویژه از شهرهایی مانند شیراز و کاشان و اصفهان و مشهد و تهران و تبریز و همدان، پس از آموختن ادب و تمرین و سرآمدن درین راه، بازار کاسد ایران را رها کنند و بهند روی آورند. نباید پنداشت که آغاز این توجه پا گرفتن دولت بابری در هند بود، بلکه فضل تقدم درین راه با پادشاهان جزء دکن است که تا چند گاهی از عهد قدرت گورکانیان هند هنوز سرگرم تشویق و ترغیب گویندگان پارسی بودند و بزرگانی را چون شاه طاهر دکنی و خورشاه بن قباد حسینی و ملک قمی و ظهوری ترشیزی و نظیری نیشابوری در کنف حمایت خود داشتند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۸۷

با اینهمه باید روی آورندگان بهند را بیشتر در قلمرو گورکانیان و در دربار-های آنان یا در دستگاههای امارت سرداران و صوبه‌دارانشان جست‌وجو کرد چنانکه گاه ازدحام عالمان و ادیبان و نویسندگان و شاعران ایرانی در آن حریمهای امنیت و رفاه شگفت‌انگیز است و ما این نکته را با مرور در صحایف پیشین بنیکی دریافته‌ایم. ازین زائران هند بعضی بصرافت طبع و بابتکار خود بار سفر برمی‌بستند و گروهی دیگر با نامه و خواهش پادشاهان و بزرگان آن دیار آهنگ آن دیار می-کردند. مراجعیه‌ی بسرگذشت مرشد بروجردی، حسن بیگ و روح الامین و بعضی دیگر از بزرگان ادب در همین جلد می‌تواند ما را در باور داشت این سخن بیشتر یآوری کند، ولی از سویی دیگر شوق «شکرستان هند» چنان در دلها جای گرفته بود که کمتر بنامه و نوید حاجت می‌افتاد و این «شوق سفر هند» بدانگونه آشکار و برملا بود که خود بایجاد مضمونهایی در شعر آن دوره انجامید، مانند:

دلم را آرزوی هند خون کرد که خون بادا دل هند جگرخوار (مشرقی)

جَدا هند کعبه حاجات خاصه یاران عافیت جو را

هر که شد مستطیع فضل و هنر رفتن هند واجبست او را (فیاض)

سوی زلفش می‌کشد آشفته سامانی مرا می‌کند تکلیف هندوستان پریشانی مرا (فیاض)

و این «تکلیف پریشانی» فیاض بیان کننده همان معنی کاسد بودن بازار ادب در ایرانست که خواهم گفت و رباعی زیرین از طالب آملی این معنی را بسیار روشنتر و بی‌پرده بیان می‌کند:

طالب گل این چمن بیستان بگذار بگذار که می‌شوی پریشان بگذار

هند و نبرد تحفه کسی جانب هند بخت سیه خویش بایران بگذار و ازینگونه شاعران و ادیبان که از بخت سیاه خویش در ایران بامان می‌آمدند بسیار بودند که همگی بنوعی در آتش اشتیاق هند می‌سوختند. میرزا صائب می‌فرمود:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۸۸ همچو شوق سفر هند که در هر سر هست رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست و واقعا سفر هند مایه کمال و نام‌آوری شاعران ایرانی بود زیرا آنجا تفرجگاه پارسی سرایان و محل اجتماع استادانشان شده بود؛ با رفتن بهند بیک تیر دو نشان می‌زدند:

نام‌آوری و ثروت، افزایش استعداد و مهارت در هنر شعر. همان صائب استاد که در توانایش میان معاصران شکی نیست، می‌گوید:

هند را چون نستایم که درین خاک سیاه‌جامه شهرت من شعله رعنائی یافت *

پیش ازین هرچند شهرت داشت در ملک عراق سیر ملک هند صائب را بلند آوازه کرد حسن بیگ رفیع قزوینی هم که از دوری راه هند دلخوش نبود می‌خواست بعد طریق را با توقفهای کوتاه در سفر جبران کند، لیکن چون او را با نامه بهند طلب کردند در شوق دیدار آن دیار سر از پا نشناخته راه پیمود. دل بدریا زد و رفت، درحالی که می‌گفت:

راه دور هند پا بست وطن دارد مرا چون حنا شب در میان رفتن بهندستان خوشست «۱» این شوقها، نام یابیها، کامرواییها و مال‌اندوزیها باعث بود که گاه یک خاندان از شاعران و ادیبان راه هند را در پیش می‌گرفتند چنانکه گویی لاهور و کشمیر یا اگره و بیجاپور و برهانپور شهرها و دیارهایی از ایرانست که خاندانی ازینسوی آن بدانسوی رود و خانه و زندگی را ازینجا بدانجا کشاند و همانجا رحل اقامت افکند، بیاشد و ببالد و بمیرد و بخاک رود. خاندانی بزرگ چون تبار خواجه ارجاسب امیدی تهرانی وقتی در ایران سامان اقامت نیافت بنه کن راه هند پیش گرفت و از آن مردانی مشهور مانند محمد امین رازی صاحب هفت اقلیم، شاپور تهرانی شاعر بزرگ، اعتماد الدوله غیاث بیگ پدر نورجهان بیگم وعده کثیر دیگر در هند شهرت و مقام و نفوذ سیاسی و نظامی و درباری حاصل کردند و مصدر کارهای بزرگ شدند. سه برادر بنام حکیم رکنا، حکیم نصیرا و حکیم قطبا، و پسر خاله‌اشان طالب با زن و دو دختر و خواهرش که در عقد نصیرا بود، خان‌ومان خویش را در ایران رها کردند

(۱) - بهارستان سخن، ص ۳۷۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۸۹

و بهند روی نهادند و همانجا ماندند و مردند. - جد میر محمد زمان راسخ شاعر مشهور «۱»، بنام میر عماد در عهد جلال الدین اکبر عراق عجم را بقصد هند رها کرد و همانجا رحل اقامت افکند و اعقابش در کارهای دیوانی و ادبی نام یافتند و از آن میان راسخ در شمار شاعران بزرگ پارسی گوی هند درآمد. ازینگونه خاندانها بسیارند و با مروری در فهرست نامهای بزرگان و امیرانی که میر عبد الرزاق خوافی در مآثر الامراء ذکر کرده می‌توان بکثرت آنها پی‌برد و اگر نامهای شاعران و ادیبان و عالمانی را که در تذکره‌ها و تاریخهای هند یاد شده بر آن فهرست مذکور بیفزاییم از فراوانی آنها بحیرت می‌افتیم و در اینجا است که معنی سخن آنانکه بازگشتن از هند را مایه پشیمانی می‌شمردند دریافته می‌شود. ملا عبد النبی فخر الزمانی قزوینی گوید «۲»: «این مثل میان عالمیان اشتها سرشاری دارد که هریک نوبت گشت هند نمود و بهره‌ی ازین ملک فیاض برداشت، وقتی که بایران رفت، اگر در راه این سرزمین و این بلاد نمیرد، البته در آرزوی این خاک مرادبخش میرد» این گفتار با سخن کلیم بی‌شبهت نیست که در توصیف هند گفته است:

توان بهشت دوم گفتنش باین معنی که هر که رفت ازین بوستان پشیمان شد و باز از یک غزل او که بهنگام بازگشت از نخستین سفر هند بایران سروده، این بیتها شایسته نقلست:

ز شوق هند ز انسان چشم حسرت برقفا دارم که روهم گر براه آرم نمی‌بینم مقابل را

اسیر هندم وزین رفتن بیجا پشیمانم کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را

بایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان‌پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را اما اقامت هند همواره با این دلگرمیها همراه نبود و حتی بعضی سفر بهند را

(۱) - بهارستان سخن، ص ۶۰۵-۶۰۶.

(۲) - تذکره میخانه، ص ۲۵۸-۲۵۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۹۰

نوعی از «ابتلاء» می‌شمردند چنانکه در لطائف الخیال محمد بن محمد عارف شیرازی هنگام سخن گفتن از حال قدسی مشهدی می‌بینیم که «روزگار سفله‌پرور او را بعد از پنجاه سالگی به اضطراب سفر هند مبتلا نموده...»، و حیدری «۱» شاگرد لسانی شیرازی که اکثر بهند سفر می‌کرد در قصیده‌ی از نابرخورداری خود از آن دیار شکایت کرده است. این رباعی گله‌آمیز هم ازوست:

در کشور هند شادی و غم معلوم در عالم غم خاطر خرم معلوم

جایی که بیک رویه آدم بخزند آدم معلوم و قدر آدم معلوم میرزا محمد رضا همدانی متخلص به «امید» (م ۱۱۵۹ ه) که شرح حالش را جداگانه خواهیم دید، از سختیهای اقامت هند بعلی پناه برده و گفته است:

از هند نجات من بامداد علیست وز درد شفای دلم از یاد علیست

کی از دگری چشم ترخم دارم امید من از علی و اولاد علیست میر سنجر کاشانی پسر میر حیدر معنایی که ترجمه حالش را خواهید دید، اگرچه از بخت سیاهی که در ایران داشت بهند گریخت لیکن از آن دیار دلی خوش بغنیم نیافت و در ساقی نامه مشهور خود شرحی مستوفی از تاریکی بازار هند باز گفت «۲»:

چه سودم رسید از خریدار هند سودای تاریک بازار هند

سیه روزم از کید هندوی خویش نمی آرم از شرم بر روی خویش

... دریغا که این هند بیداد گرفرو برده دندانم اندر جگر

ز هندم مجال گریزست کی که دریاست در پیش و پیلیم ز پی

از آنم چو پیلان جنگی بخشم که هندم شب تیره آید بچشم ...

غنی کشمیری (م ۱۰۷۹ ه) هند را بنمکزاری مانند کرده است که در آن نهال شادمانی را شادایی نباشد:

(۱)- درباره او بنگرید بهفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۲۴۲-۲۴۵؛ آتشکده آذر، تهران ص ۱۱۴-۱۱۵؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۵-۱۲۶.

(۲)- این ساقی نامه در دیوان سنجر و نیز در تذکره میخانه از ص ۳۲۵ بیعت ثبت است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۹۱ در نمکزار سواد هند شادابی کمست گر گل ابری نمایانست آنهم بی نمست و از بخت مدد می خواست تا او را از هوای دلگیر هند برهاند و بیباغ کشمیر برساند و آنگاه با تابشیر صبح وطن از حرارت غربی خویش بکاهد:

کر دست هوای هند دلگیر مرا ای بخت رسان بیباغ کشمیر مرا

گشتم ز حرارت غربی بی تاب از صبح وطن بده تابشیر مرا اظهار اینگونه ملالتهای در اثرهای شاعرانی که بهند رفته و آنجا می باشند کم نیست امّا گویا بیشتر نتیجه دوری آنان از یار و دیار بود نه محرومی از نعمتهای آن سامان؛ ولی این نکته قابل ذکرست که چندین تن از شاعران استاد ما مانند عرفی شیرازی و قدسی مشهدی و محوی اردبیلی و جز آنان در آن دیار از آسیب و باواسهال در گذشتند و بسی دیگر مثل طالب و سنجر جوانی را در گرو نعمتهای آن سرزمین گذاشتند، و مادر شرح حال گروهی از شاعران که درین مجلد آمده چندبار بدینگونه گرفتاریها که داشته اند باز می خوریم «۱».

*** کشور بی رواج «۲»

اگر بهمت قطب شاهیان و عادلشاهیان و گورکانیان، هند سر- زمین روایی سخن پارسی و فرهنگ ایرانی شده بود، کشوری که سرچشمه آن ادب و فرهنگ بود در راهی دیگر سیر می کرد. آنجا جولانگاه شمشیرزنان ترکمان ورداپوشان تازی گوی یا تازیخوی گردیده بود.

نه چون سرزمین هند نعمت وافر داشت و نه پادشاهان و بزرگانی نعمت بخش و گشاده دست. درستست که در طول دوران صفوی جسته و گریخته بدوستانانی از ادب و

(۱) - فخر الزمانی در میخانه، ضمن بیان حال خود از گرفتاری خویش بیماری باد-فرنگ که نوعی جوشش پردرد و واگیر بود، و نیز فرار از طاعون و وبا که لاهور را فرا-گرفته بود، سخن می‌گوید (ص ۷۶۹-۷۷۰) و این نموداری کوچک از گرفتاری ایرانیان است که در طمع مال روی بهند می‌نهادند. بیماری آتشک (سیفلیس) نیز در آن دیار، چنانکه در ایرانزمین، بیداد می‌کرد و ظاهراً حامل آن بیماری خطرناک بایران و هند دریانوردان اروپایی بوده‌اند.

(۲) - این تعبیر از «صفی صفاهانی» است چنانکه در سطرهای آینده خواهید دید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۹۲

تشویق کنندگانی از شعرا باز می‌خوریم، مانند شاه عباس و میر میران و امام قلیخان و سلطان ابراهیم صفوی و حسن خان و حسینخان شاملو که درباره هریک بجای خود سخن خواهد رفت، اما نه شماره این گروه بوفور نظایرشان در هند بود و نه ثروتی که در اختیار داشتند و نه سخاوت‌مندی و فراخ دستی که در چنین حال و مقامی بایسته است. بعضی از شاهان و رجال مملکت هم اصلاً در چنین حطی سیر نمی‌کردند و با کفهای فشرده خود بر ناروایی بازار دانش و ادب در ایران می‌افزودند. در شکایتنامه‌یی که رستم‌داری در مقدمه ریاض‌الابرار آورده چیرگی عالمان دین هم بصورت انگیزه‌ی بزرگ درین راه وصف شده و این نیز بتمام معنی درستست. شاعران نیز هریک بنحوی ازینگونه شکایت نامها در سخنان خود دارند. مثلاً آقا صفی صفاهانی که شرح حالش را خواهیم دید، سرزمین ایران را کشور بی‌رواج خوانده و آرزوی رفتن بهند کرده است، چنین نیز کرد و آنجا در خدمت دو بزرگمرد ایرانی یعنی میرزا جعفر آصفخان و زمانه بیگ مهابتخان بمال و مقام رسید. وی در ساقی‌نامه خود که در ایران سروده بود، گوید:

بیا ساقی از احتیاجم برآروزم کشور بی‌رواجم برآر

بهندم رسان خوش در آن مرزوبوم بویرانه تا کی نشینم چو بوم

بملک عراقم چو گنجی بخاک و یا موم در آتش تابناک و میر سنجر کاشانی با آنکه از هند دلخوش نبود و «حب وطن» خاطرش را می‌خست «۱»، از آشکار ساختن این راز تن نمی‌زد که:

نبودش وطن وسع گنجایم بغربت از آن کرد هرجایم

مرا داشت بر روی ترکش خدنگ‌ز دستم برون داد از آن بی‌درنگ

ز کف داده بی‌درنگش منم که بر روی ترکش خدنگش منم این عبارت «وسع گنجایی» یعنی آمادگی برای پذیرفتاری شخصیت شاعر که میر سنجر بکار برده باز هم در گفتار گویندگان عهد بتعبیرهای دیگر دیده می‌شود،

(۱) - اشاره است باین بیت از ساقی‌نامه او:

شبی خاطر من خست حب وطن غم غربتم کرد بس ممتحن

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۹۳

حتی در بیان گوینده‌یی راجع بگوینده دیگر که «کشور بی‌رواج» بلندی قدر او را برنتافت چندانکه آنرا رها کرد و بهند رفت. در شرح حال حکیم رکنای کاشی (مسیح) مرده بسال ۱۰۶۶ ه، خواهیم دید که چندی ملازم شاه عباس بود لیکن سرانجام دچار بی‌مهری او شد و ناگزیر ایران را رها کرد و روی بهند نهاد. بعضی از معاصران که بمرتبه بلندش در شاعری معترف بودند ازین پیش‌آمد متأثر شدند و از آنجمله مشرقی او را بگوهری گرانبها مانده کرد که «ایران» از «بی‌جوهری» او را بفروخت و از دست داد: گوهری بفروخت ایران آخر از بی‌جوهری کز شرف شد پنجه خورشید و دست مشتری ...

از اینگونه سخنان باز هم در اثرهای شاعران آن عهد و زمان می‌یابیم و اگر هم چیزی نگفته و اظهار اسراری نکرده باشند نفس عمل

آنان در هجرت از ایران و تحمل دشواریهای سفری دراز تا بهندوستان، خود بیان کننده همین حقیقتی است که بر زبان صفی و سنجر و مشرقی رفت.

نخستین کسی که در دوران صفوی بی‌علاقگی خود را نسبت بشاعران و شنیدن قصیده مدحی و غزل و قطعه از آنان ابراز کرد شاه تهماسب بود که چنانکه خواهیم دید ازین راه شاعران را متوجه سرودن شعر در منقبت و مرثیه امامان کرد و یا بعبارت دیگر این نوع شعر را که سابقه طولانی در ادب فارسی پیدا کرده بود، بنوی رواج و روایی بخشید، و اگرچه این کار او از رواج غزل و ترانه و ظهور شاعران غزلگوی بسیار پیش‌گیری نکرد اما طبعاً از میزان اجتماع شاعران در دربار صفوی کاست چنانکه حتی تشویقهای شاه عباس اول از چند شاعر نتوانست از هجوم آنان بهندوستان جلوگیری کند، و درست در گیرودار شکوه و جلال شاه-عباسی بعضی از شاعران [از آنجمله میر عقیل کوثری م ۱۰۱۵ هـ در آغاز منظومه فرهاد و شیرین خود] از کساد بازار شعر در ایران شکایت داشتند و بعد از روزگار آن پادشاه جلیل هنوز آن شکایت بقوت خود باقی بود چنانکه از گفتار میر محمد-قلی سلیم مرده در سال ۱۰۵۷ در بیت زیرین برمی‌آید:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۹۴ نیست در ایرانزمین سامان تحصیل کمال تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد ملا محمد صوفی مازندرانی (م ۱۰۳۵ هـ) که بعد از چند گاه سیاحت در ایران باحمدآباد گجرات رفته و آنجا را مقرّ دائم خود ساخته بود، درباره ناروایی فضل و دانش در زادگاه خود، در ساقی‌نامه خویش چنین گفته است:

مرا گرچه طبیعت گیتی فروز در ایران زمین چون چراغم بروز

ندارم به هر بوم و بر نیتی نیزم بیک نان بی‌متی

حقیرم به هر کوی و هر انجمن چو فضل اندر ایران و درد رعدن

ندارد بمن رغبتی هیچکس در ایران چنانم که در دیده خس

ازین بوم و بر مهر برداشتم همه بوده نابوده انگاشتم

چنان می‌روم زین دیار خراب که ماهی ز خشکی رود سوی آب

چو رفتم ازین منزل چون قفس چو عمر شده بازنایم ز پس ... «۱» اوجی (م ۱۰۵۰) راست می‌گفت که شاعران تهی دست چون بهند می‌رفتند توانگر می‌شدند:

مفلسان از سفر هند غنی گردیدند وقت آنست که از هند شود ایرانی و کلیم کاشانی (م ۱۰۶۱) که در نخستین سفر خود بهند نتوانست بیش از دو سال و اندی دوری از وطن را تحمل کند «۲»، در غزل زیرین سرخوردگی خود را از سرزمین اجدادی و از وطنی که «تمام خس و خار بی‌کسی» بود، بیان می‌کند و دیار غربت را اگرچه با خاک میهن برابری نمی‌توانست کرد، بر آن ترجیح می‌نهد و غزل شیوای زیرین را در ذکر همین معنی می‌سراید:

نگویمت که دل از حاصل جهان بردار بهرچه دسترس نیست دست از آن بردار

اگر نسیم ریاض وطن هوس داری بناله دامن خرگاه آسمان بردار

بعندلیب شنیدم که باغبان می‌گفت ز گلبنی که بود سرکش آشیان بردار

براه عشق که زاری و عجز می‌طلبند ساز و برگ سفر چون جرس فغان بردار

(۱)- تذکره میخانه، ص ۴۹۲.

(۲)- بشرح حالش در همین جلد مراجعه کنید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۹۵ پیاله گر بکف آید بپند گو منگر چو گل بود نظر از روی باغبان بردار

اگرچه صرفه پسندیده نیست از مستان‌چو شیشه جلوه کند شمع از میان بردار

زمانه هرچه دهد در بهای عمر بگیرز بد معامله گلخن بگلستان بردار

وطن تمام خس و خار بی کسی است کلیم‌پرو سواد وطن را از آستان بردار علت اساسی این بی‌توجهی نخست آن بود که دولت صفوی، همچنانکه چندبار گفته‌ام، بدست ترکمانان پایه‌گذاری شده و خاندان سلطنتی تا مدتی طولانی با همین ترکمانان موصلت داشت و زبان اصلیش ترکی بود نه فارسی و شعر فارسی را هم، کسانی چون شاه اسمعیل و پسران او و شاه تهماسب و فرزندان و فرزندزادگانش که همه ترک‌زاد بوده‌اند «۱»، بهمانگونه می‌سرودند که عبید الله خان اوزبک یا ابو الغازی عبد الله خان اوزبک یا غازی‌گرای خان حاکم قریم (کریمه) و دیگر ترکان پارسی سرای، و این درست حالتی است مقابل وضع خانوادگی و درباری خاندان بایبری که تا چند پشت بفارسی چون زبانی اصلی و خانوادگی می‌نگریستند و از مرئیان ایرانی (زن و مرد) برای تربیت فرزندان خود استفاده می‌کردند. اینجا فارسی «شکر» بود و آنجا ترکی «هنر».

علت بزرگ دیگر نفوذ و دخالت ترکمانان قزلباش در کارهای اساسی و اصلی کشور بود که از عهد شاه اسمعیل اول تا مدتی طولانی ادامه داشت و اگرچه از میان این ترکمانان بعضی مشوق پارسی سرایان بوده‌اند لیکن چیرگی با کسانی بود که جز بکارهای لشکری و حکومتی نمی‌پرداختند و اگر شاعری مداح را بخود راه می‌دادند چون یکی از اسباب بزرگی و ریاست بدو می‌نگریستند. هم شاهان و بزرگان دولت آن عهد بجای توجه بادب بیشتر مصروف تربیت و نگهداشت عالمان دین بود، چنانکه در فصلهای مربوط دیده‌ایم، و این تربیت و بزرگ داشتن را سیاست دینی صفویان و نیازشان بتقویت بنیاد تشیع ایجاب می‌کرد و طبعاً زیانش بحوزه‌های علوم عقلی و بادب و شعر متوجه می‌شد.

از بزرگترین شاعران عهد شاه تهماسب که در نو کردن شیوه غزلگویی اثر

(۱) - سلطان خانم مادر شاه اسمعیل دوم و سلطان محمد از طایفه موصولی ترکمان بود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۹۶

بسیار داشته میرزا شرف جهان قزوینی متخلص به «شرف» است. فخر الزمانی درباره او می‌نویسد «۱» که: «جمعی از معاندان بعرض اشرف اقدس فرمانروای ایرانزمین رسانیدند که آن نوباوه بستان سیادت یکی از ارباب تعصب اهل تسنن است.

شاه بعد از استماع این خبر ... از آن منبع فصاحت و بلاغت بغایت مکدر شد و از نظر کیمیا اثرش بینداخت. بهر تقدیر در حین حیات و بعد از وفات والد خود از سعادت ملازمت پادشاهی و تفاخر بندگی شاهنشاهی بی‌بهره ماند».

همین پادشاه با رفتار نابهنجاری که با قاسمی گنابادی کرد باعث شد که او درگاه صفویان را بعد از سرودن دو منظومه در پادشاهی شاه اسمعیل و شاه تهماسب رها کند و بدربارهای امن‌تری روی آورد. درین باره باز هم سخن خواهم گفت.

از دوره همین فرمانروا تا بعهد شاه عباس صفوی یکی از شاعران پرکار بنام ضمیری اصفهانی و معروف به «خسرو ثانی» مورد عنایت پادشاهان بود اما نه بخاطر هنرش بلکه از آنروی که رمالی می‌دانست و «رمال خاصه» دربار بود!

شاه اسمعیل دوم با آنکه خود شعر می‌گفت و «عادلی» تخلص می‌کرد، بیچاره خواجه حسین ثنایی (م ۹۹۵ هـ) را که بعد از کشته شدن ممدوح خود سلطان ابراهیم - میرزا صفوی [هم بفرمان این پادشاه بسال ۹۸۴ هـ] بدرگاه «مرشد کامل» پناه برده بود رنجاند و از خود راند. می‌گویند خواجه حسین «این قصیده بر سبیل تهنیت جلوس و ره آورد بایستادگان آستان او گذرانید:

بر تخت جم سکندر گیتی ستان نشست یوسف ز چه برآمد و بر آسمان نشست این قصیده را بغایت خوب گفته است ولیکن از گردش فلک کجروش مرضی طبع آن پادشاه نشد و فرمود که نام من درین قصیده نیست، البته ثنایی این قصیده را برای سلطان ابراهیم میرزا گفته بود که الحال بمن می‌گذراند. ازو در خشم شد. بنابر آن خواجه حسین ثنایی از بیم جان ننگ فرار بر فخر قرار

ترجیح داده از ایران بدار الامان هندوستان آمد ...» (۲)

(۱) - تذکره میخانه، ص ۱۵۲.

(۲) - تذکره میخانه، ص ۲۰۴ - ۲۰۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۹۷

درباره حکیم رکنای کاشی متخلص به «مسیح» و «مسیحا» «مسموع شد که از شاه عباس ماضی نسبت باو کم توجهی و کم شفقتی ظاهر شد، این بیت را گفته روانه هندوستان شد:

گر فلک یک صبحدم بر من گران باشد سرش شام بیرون می‌روم چون آفتاب از کشورش در آن ولایت اعتبار بهم رسانیده بعد از مدتی بکاشان مراجعت [کرده] و در زمان پادشاه جنت مکان شاه صفی باصفهان آمده وضع و شریف شادیهها نمودند، بعضی از اهل حسد بدگویی او نموده چندان التفاتی از پادشاه نیافت» (۱).

میرزا صائب که بعد از بازگشت از هند در عهد شاه عباس ثانی بگرمی پذیرفته شد و عنوان ملک الشعرائی یافت، در جلوس شاه سلیمان دچار بی‌مهری شاه نو گشت چنانکه در تمام عمر توجهی باو ننمود. تذکره‌نویسان درین مورد گناه را بر عهده صائب نهاده و از یافتن اسم سلیمان در مطلع قصیده‌یی که صائب در تهنیت جلوس آن پادشاه ساخته بود:

احاطه کرد خط آن آفتاب تابان را گرفت خیل پری در میان سلیمان را افسانه‌یی ساختند و گفتند چون شاه سلیمان در بدو جلوس نورسته و نوحط بود ازین بیت رنجید ... غافل از اینکه آن پادشاه در آغاز جلوس هنوز نام نیای خود صفی را داشت و سلیمان اسم ثانوی اوست که چندی بعد اختیار کرد، و اگر واقعا رنجشی از میرزا صائب داشت بعلتی دیگر بود.

خریداران سخن در ایران

درستست که ایران عهد صفوی و نادری بنسبت با سند و هند و دکن متاع سخن را خریداری نمی‌کرد، اما بهرحال پیکر شعر و ادب که در عهد تیموری و بایندری توانی داشت، هنوز افتان و خیزان در سرزمین فردوسی و سعدی راه خود را دنبال می‌نمود. شاه اسمعیل و فرزندانش درست همان تربیتی را در «ادب» و «فرهنگ» داشتند که جوانان خاندانهای بزرگ عهدشان حاصل می‌کردند. درباره شاه اسمعیل و اشتغالش بشعر ترکی و فارسی پیش ازین سخن گفتم (۲)، پسرانش تهماسب، سام، بهرام و القاص -

(۱) - تذکره نصرآبادی، ص ۲۱۵.

(۲) - همین کتاب. ج ۴. ص ۱۳۶ - ۱۳۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۴۹۸

میرزا همگی شعر می‌سروده و از ادب و ترسل بهره‌یی داشته‌اند. تذکره شاه تهماسب مشهورست، در شعر «عادل» تخلص می‌کرد و این رباعی را در بیست سالگی هنگام توبه از حشیش و شراب و مناهی دیگر سرود:

یکچند پی زمرد سوده شدیم یکچند بیاقوت تر آلوده شدیم

آلودگی بود بهر رنگ که بودشستیم بآب توبه آسوده شدیم (۱) سام میرزا (م ۹۸۴ ه) خود در تحفه سامی بسیار بشعردوستی و شعرخوانی خود اشاره کرده و با گروهی از شاعران عهد خویش معاشرت داشته است، شعر می‌گفته «و سامی» تخلص می‌کرده و دیوان داشته است. درباره او و اثر معروفش تحفه سامی و شعرش در شمار تذکره‌نویسان سخن خواهم گفت. برادر دیگرش بهرام میرزا (م ۹۵۵ یا ۹۵۶ ه) در جوانی درگذشت، این رباعی او تناسبی عجیب بحالش دارد:

بهرام درین سراچه پرشورشورتا کی بحیات خویش باشی مغرور

کردست درین بادیه صیاد اجل در هر قدمی هزار بهرام بگور «۲» سام میرزا این رباعی را ازو نقل کرده است:

افسوس که در خیال و خوابیم همه در پرده ظلمت و حجابیم همه

پیوسته بفکر ناصوابیم همه و ز شومی نفس در عذابیم همه القاص میرزا که از جانب برادرش تهماسب حاکم شیروان بود، از سال

۹۵۳ بعد تا پایان زندگانی در طغیان با او بسر می برد. این رباعی ازوست:

چون شیر درنده درشکاریم همه دایم بهوای نفس یاریم همه

چون پرده ز روی کارها بردارند معلوم شود که در چه کاریم همه از پسران شاه تهماسب سلطان محمد میرزا شعر می سرود و فهمی

تخلص می کرد و اسمعیل میرزا نیز شاعر بود با تخلص عادل تا نام زنگی را کافور نهاده باشند.

ازوست:

شادم بخدنگ تو که ناوک فگنان راسوی هدف خویش نهانی نظری هست

(۱) - تذکره شاه تهماسب، برلین ۱۳۴۳ ه ق، ص ۳۱.

(۲) - آتشکده، تهران، ص ۴۹؛ مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۱۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۴۹۹ چون غنچه چه دانی تو که در خلوت نازی کز بهر تو چون باد صبا در بدری هست

از خنده پنهانی لعل تو توان یافت کز حال دل گمشده او را خبری هست *

دوران ما را ز وصل شادان نکند جز تربیت رقیب نادان نکند

هرگز نرساند دل ما را بمرادکاری بمراد نامرادان نکند «۱» پسر بهرام میرزا، سلطان ابراهیم میرزا، والی خراسان در عهد شاه تهماسب،

و شاهزاده‌یی بسیار مستعد و صاحب ذوق و هنرمند بود. نستعلیق را خوش می نوشت، مصوری ماهر بود، در موسیقی و علم ادوار و

تصنیف قول (آهنگ سازی) مهارت داشت، ساز رانیک می نواخت، درودگری و سازتراشی و خاتم بندی می دانست.

در مدت حکمرانی خراسان با شاعران و ادیبان مصاحبت داشت و آنان را تربیت و تشویق می کرد، کتابخانه عالی و چینی خانیه‌یی

ممتاز داشت. او نیز مانند بسیاری دیگر از شاهزادگان صفوی طعمه بیداد شاه اسمعیل ثانی گردید (۹۸۴ ه). در شعر جاهی تخلص

می کرد و صاحب دیوان بود. ازوست:

تا از سمن تو سنبل آمد بیرون صد ناله ز من چو بلبل آمد بیرون

پیوسته ز سبزه گل برون می آید این طرفه که سبزه از گل آمد بیرون «۲» پسر سلطان محمد، عباس میرزا (شاه عباس اول) که در شعر

بنام خود تخلص می نمود، در ترغیب شاعران و نگهداشت و تشویق آنان بیشتر از همه صفویان کوشش داشت و نمونه‌هایی از رفتار

نیکش با شاعرانی از قبیل اقدسی، شفایی، میر حیدر معمایی، فصیحی، حکیم رکنای مسیح، انیسی و نظایر آنان در تذکره‌ها ذکر

شده است و در ضمن بیان حال هریک بدانها اشاره خواهد شد. گذشته ازین

(۱) - آتشکده. تهران. ص ۷۵؛ مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۳۹. و نیز درباره شاعری بهرام میرزا و شاه تهماسب و سام میرزا و

پدرشان شاه اسمعیل بنگرید به «روضه السلاطین» فخری هروی، چاپ حیدرآباد سند، ۱۹۶۸ میلادی؛ و همچنین درباره اشعار القاص

میرزا بنگرید به: آتشکده، تهران، ص ۴۳؛ مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۱۰. و درباره سخن سلطان - محمد میرزا رجوع شود به تحفه

سامی، ص ۱۰.

(۲) - آتشکده، تهران، ص ۵۰ - ۵۱؛ عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۰۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۰۰

در دفترخانه شاهی که او داشت گروهی از منشیان و شاعران مشهور زمان مانند میرزاشانی و میرزا رضی آرتیمانی و مشرقی و میرزا شفیع خوزانی گردآمده بودند و این دفترخانه بعد از مرگ شاه عباس همچنان محل اجتماع و نگهداشت ادیبان زمان بود، و دور نیست که این پادشاه قسمتی از این کوششها را بهم چشمی با معاصر خود جلال الدین اکبر انجام می‌داد. وی خود نیز گاه شعر می‌سرود. ازوست:

محبت آمد و زد حلقه بر دل و جانم درش گشودم و شد تا بحشر مهمانم

نه هست هستم و نه نیستم، نمی‌دانم که من کیم، چه کسم، کافر، مسلمانم؟

اگر مسخر کفرم که بست ز نارم و گر متابع دینم کجاست ایمانم؟

ازینکه هردو نیم بلکه عاشقم عاشق محبت صنمی کرده نامسلمانم

اگرچه هیچم و از هیچ کمتر، اما یگانه گوهر دریای بحر امکانم

عجب که از الم عشق جان برد عباس که درد بر سر دردست و نیست درمانم صادقی افشار کتابدار وی در مجمع الخواص گفته است که پادشاه مزبور «اگرچه بشعر گفتن تنزل نمی‌کند ولی وقتی اراده شعر گفتن کند چنین گوید:

ز غمت چنین که خوارم ز کسان کنار دارم من و بی کسی و خواری بکسان چه کار دارم

مگذار بار دیگر بدلم ز سر گرانی که بسینه کوه حسرت من بردبار دارم

مگشا زبان پیرشش بگذار تا بمیرم که ز جور بیحد تو گله بی‌شمار دارم این بیت زیبا نیز ازوست:

هرکس برای خود سر زلفی گرفته است زنجیر از آن کمست که دیوانه پُر شدست «۱».

از جمله کارهای سودمندش این بود که بعضی از عالمان و ادیبان را مأمور تدوین کتابی می‌کرد و هرساله مزدی بدو می‌داد تا کار را پایان برد. برخی از آن مؤلفان برای آنکه دوران انتفاع را درازتر کنند تدبیرهایی می‌اندیشیدند مانند میر صدر الدین پسر میرزا شرف جهان قزوینی که مأمور تألیف کتابی بنام تذکره الشعرا بود

(۱) - تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۸-۹؛ ترجمه مجمع الخواص صادقی افشار، تبریز ۱۳۲۷، ص ۵-۶؛ آتشکده، تهران، ص ۷۶-۷۷؛ دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، تهران ۱۳۱۴، ص ۲۵۳-۲۵۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۰۱

«قرب ده سال هر ساله مبلغی کلی از نواب کامیاب مالک رقاب اشرف همایون ابو المظفر شاه عباس بهادر خان خلد الله ملکه ابدی می‌گرفتند که تذکره را تمام کنند...» «۱» - او بقول نصرآبادی با آنکه «کم متوجه خواندن و نوشتن شده بود اما بقدرت ادراک در نظم و نثر تصرفاتی می‌نمود که فصحا و بلغا در آن حیران بودند» «۲» و این نکته که نصرآبادی بدان اشاره کرده از ظرافتها و لطیفه گوییهای آن مرد هوشمند با شاعران عهد بحقیقت می‌پیوندد. مثلاً روزی شکوهی همدانی و میر-الهی همدانی در «قهوه‌خانه عرب» در اصفهان نشسته بودند، شاه عباس بدانجا در آمد و از شکوهی پرسید «که چکاره‌ای» و چون او خود را شاعر معرفی کرد از وی شعری خواست، شکوهی این بیت خود را خواند:

ما بیدلان بیباغ جهان همچو برگ گل پهلوی یگدگر همه در خون نشسته‌ایم شاه عباس او را تحسین کرد ولی گفت که مانده کردن عاشق ببرگ گل «اندکی ناملایم است» «۳»؛ آنگاه از میر الهی پرسید که تخلص شما چیست؟ گفت:

الهی. شاه دست بر سر میر گذاشت و گفت: «الهی!» «۴».

یکی دیگر از شاعران عهد او زمانی یزدی «۵» بود که دیوان خواجه حافظ را جواب گفت و نسخه‌ی بهمراه نامه‌ی برای پادشاه

فرستاد و نوشت که «دیوان خواجه را جواب گفته‌ام» و شاه عباس بالای نامه‌اش پاسخ داد که «جواب خدا را چه خواهی گفت!» «۶» وی در نهمین سال پادشاهی خود شانی تگلو را در برابر ستایشی که از علی بن ابی طالب کرده بود، بزر کشید «۷». این بخشش شگفت‌انگیز که نشانه‌یی از

(۱) - از گلستان هنر قاضی احمد بن میر منشی قمی، نقل از تاریخ تذکره‌های فارسی، گلچین معانی، ج ۱ تهران ۱۳۴۸، ص ۲۶۷.

(۲) - تذکره نصرآبادی، ص ۹.

(۳) - تذکره نصرآبادی، ص ۲۳۹.

(۴) - ایضا همان کتاب، ص ۲۵۵.

(۵) - درباره او و الهی همدانی در بخش شاعران سخن خواهم گفت.

(۶) - تذکره نصرآبادی، ص ۲۴۵.

(۷) - عالم آرای عباسی، ص ۵۱۵-۵۱۶؛ تذکره نصرآبادی، ص ۸-۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۰۲

تجدید سیاست دینی شاه اسمعیل و شاه تهماسب بود، بعضی از شاعران دیگر را رنجیده‌خاطر ساخت، چنانکه ملا عجزی تبریزی که بوسیله ملا-علیرضای خوشنویس در مجلس شاه عباس راه یافته و از ملازمان او شده بود «روزی در محوطه طویله قزوین که حرف بزرکشیدن ملاشانی در میان افتاد ... گفت چرا مرا بزر نمی‌کشی که به از ملاشانیم؟» و شاه عباس بمناسبت مقام و محلّ در پاسخ او گفت: «ملاشانی در خزانه بود، چون تو در طویله‌ای ترا با سرگین باید کشید!» «۱». او چنانکه در ذکر حالش نوشته‌اند گاه غزلی را برای جوابگویی طرح می‌کرد و خود نیز در آن شرکت می‌نمود «۲». اظهار نظر او درباره معما که نوع رایجی از شعر در آن روزگار بود، و نصرآبادی نقل کرده بامزه است. شاه می‌گفت: «معما بلندگرچینی ختایی می‌ماند که سرپوش بر سر داشته باشد و گرسنه‌یی بگمان اینکه طعامست سرپوش بردارد و پر از کاه بنظر آید!» و حق با اوست.

شاه عباس ثانی هم که پاره‌یی از خویهای نیا را بارث داشت درباره اهل ادب و دانش و سخنوری توجهی می‌نمود و آن دیگران اگر احيانا چنین می‌کردند پیروی از سنت می‌نمودند نه اظهار علاقه، چه اشتغالات آنان بمطلبهای دیگری بود که مشهور است.

صاحب قدرتان محلی

بر رویهم توجه و علاقه پادشاهان صفوی بشعر و ادب کم و نسبت بدلنمود گیهایشان به «اهل عمام» ناچیز بوده است و اگر بخواهیم آنرا در کفّی برابر آنچه در هند بود بنهیم حاصلی که ازین مقایسه بدست می‌آید بگفتن نمی‌ارزد؛ و ظهور شاعران متعدّد را در عهد صفوی در واقع مدیون ادامه سنت عهد تیموری و شوق‌انگیزی بازار هند و نیز توحه چند تن معدود از صاحب قدرتان محلی ایران نسبت باهل علم و ادب هستیم.

از جمله این صاحب قدرتان مشوّق غیاث الدین محمد میر میران و پسرش شاه خلیل الله از بازماندگان خاندان شاه نعمه الله ولی در ایرانند که بسبب وصلت

(۱) - تذکره نصرآبادی، ص ۹.

(۲) - ایضا همان صفحه

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۰۳

با خاندان صفوی اهمیت و اعتباری خاص داشتند و در یزد بساط حکومتی شاهانه گسترده بودند «۱». اینان درست بهمان آیین پادشاهان شاعران را می‌پرورده و در جشنها و روزهای بار از آنان شعر می‌شنیدند، و خاندان حکومتی همزمانشان در کرمان یعنی ولی سلطان افشار و پسرش بکتاش بیگ که دختر میر میران را بزنی داشت مانند خویشاوندان یاد شده خود در تربیت سخنوران دیار خویش و نگهداشت آنان می‌کوشیده‌اند.

همزمان با این دو خاندان حاکمی بفرمان شاه طهماسب در کاشان بسر می‌برد بنام محمد سلطان که «در ایام حکومت او اهل نظم رعایت بسیار می‌یافته‌اند و شعر و شاعری در شهر مذکور رواج تمام داشته است» «۲» و یکی از علت‌های اصلی کثرت عدد شاعران کاشان در سده دهم و بعد از آن وجود همین مرد شعر دوست و تشویق و تربیت او بوده است.

چنانکه در شرح حال شاعرانی چون فصیحی و اوجی و مشرقی و ناظم هروی و شوکت بخاری خواهیم دید «۳»، خاندانی از طایفه شاملو در هرات چندین شاعر استاد را در کنف حمایت و تربیت داشت. ازین خاندان حسینخان، پسرش حسنخان و نوادگانش عباسقلی خان و صفی قلیخان دیرگاهی از عهد صفوی در هرات حکومت داشته و چند تن از آنان شعر پارسی می‌سروده و شاعران را می‌پرورده و بساختن منظومه‌هایی می‌گماشته‌اند. از این خاندان در ذیل نام حسنخان شاملو (م ۱۰۴۰ ه) در بخش شاعران با تفصیل بیشتر سخن خواهم گفت.

از همینگونه قدرتمندان محلی بوده‌اند مرتضی قلی خان پرناک و پسرش محمد قلیخان حاکم شبانکاره فارس «۴»؛ و خان احمد گیلانی و مانند گانشان.

(۱) - درباره آنان بنگرید به: جامع مفیدی، ج ۳، تهران ۱۳۴۰، ص ۶۰ بعد و نیز رجوع کنید بشرح حال وحشی بافقی در همین جلد.

(۲) - تذکره میخانه، تهران، ص ۱۸۱.

(۳) - و نیز بنگرید بتذکره نصرآبادی، از ص ۲۰ بعد

(۴) - بنگرید بهمین جلد ذیل نام مرشد بروجردی؛ و نیز تذکره میخانه، ص ۵۹۸؛ و مآثر رحیمی ج ۳، ص ۷۸۱ بعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۰۴

این خان احمد گیلانی «۱» پسر سلطان حسن کارکیاوا از سلسله‌یی از پادشاهان محلی بود که در ولایت بیه پیش گیلان حکومت داشتند و بسبب خدمتی که هنگام پناهندگی شاه اسمعیل بدان ولایت کردند محل عنایت وی و شاه تهماسب بودند، چنانکه همین خان احمد در سال ۹۴۳ ه با آنکه کودکی یکساله بود پس از مرگ پدرش سلطان حسن بفرمان شاه تهماسب بجای او منصوب گردید و چندسالی بعد حکومت همه گیلان یعنی دو قسمت بیه‌پس و بیه‌پیش بدست او افتاد لیکن بغرور جاه بر خداوند- گار خویش عصیان ورزید و ازینروی بسال ۹۷۴ مقید و در قلعه قهقهه و سپس در قلعه اصطخر زندانی شد و همچنان در حبس بود تا آنکه سلطان محمد خداوند پادشاه بهنگام جلوس خود (۹۸۵ ه) او را آزاد ساخت و با خود بقزوین برد و خواهر خود شاهزاده مریم سلطان را بعقد وی درآورد و او همچنان در گیلان حکومت داشت تا بسال ۱۰۰۰ ه از بیم شاه عباس بخاک عثمانی گریخت و آنجا بسال ۱۰۰۵ ه درگذشت «۲».

خان احمد مردی ادیب و عالم بود. در ادب و شعر و موسیقی و هیئت و حکمت دست داشت و با صاحبان این فنون معاشرت و مصاحبت می‌نمود و درگاه او یکی از بزرگترین محلهای اجتماع دانشمندان و شاعران پارسی‌گوی در ایران

(۱) - درباره او بنگرید به:

* عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۱۰-۱۱۳ و ۱۳۵ و ۱۶۸ و ۱۷۵ و ۲۲۳ و موردهای دیگر از آن کتاب.

* تاریخ گیلان عبد الفتاح فومنی، تهران ۱۳۴۹، ص ۴۱ بعد.

* تذکره میخانه، ص ۴۵۳ بعد (متن و حاشیه).

* نتایج الافکار، ص ۳۵-۳۶.

* خلاصه اشعار، خطی.

* آتشکده، تهران، ص ۴۱-۴۲ (متن و حاشیه).

* ترجمه مجمع الخواص، تبریز، ۱۳۲۷، ص ۱۲-۱۳.

* مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۸.

(۲)- سال مرگش در نتایج الافکار و آتشکده و مجمع الفصحاء باشتباه ۹۲۰ ثبت شده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۰۵

بود. وزیرش مولانا عبد الرزاق پدر حکیم مسیح الدین ابو الفتح گیلانی بود که ذکرش گذشته است، مدت‌ها صدارت خان را بر عهده داشت، و از دانشمندان معروف عهد خود بود. حکیم عبد الرزاق پس از مقید شدن احمد خان در سال ۹۷۴ بفرمان شاه تهماسب مأخوذ و در قلعه الموت محبوس شد و همانجا درگذشت. - بهرحال گیلان در دوره شکوه و جلال خان احمد از مرکزهای اجتماع شاعران و ادیبان و عالمان بود لیکن چون او دوبار مقید و محبوس گردید آن اجتماع ارزشمند دوبار دستخوش تفرقه شد و بعضی از آنان که در این جمع بودند ناگزیر بهندوستان پناه بردند، مثلاً بعد از ۹۷۴ که گیلان بدست سپاهیان شاه تهماسب افتاد حکیم مسیح الدین ابو الفتح پسر مولانا عبد الرزاق مذکور با برادران خود پس از چندی سرگردانی در ایران بهند رفت و بدرگاه جلال الدین اکبر پیوست، یا حکیم فغفور لاهیجانی و حیاتی گیلانی بعد از برجیده شدن بساط خان احمد راه هند پیش گرفتند و آنجا علم شهرت برافراشتند، چنانکه در ذکر حالشان خواهید دید. از ملازمان معروف دیگر خان احمد مولانا عبد الجبار استرآبادی خوشنویس و ادیب بود «۱» و دیگر حکیم کمال الدین شیرازی «۲» و دیگر محمد مؤمن عودنواز موسیقی شناس «۳» و جز آنان. خان احمد شعر می سرود و «احمد» تخلص می کرد و بهمین سبب نامش را در تذکره‌ها به همراه دیگر شاعران می یابیم. ازوست:

بخت وارون، دوست دشمن، یار یاری دیگرست نیست دوران آنچه دیدی، روزگاری دیگرست

بر مراد خاطر اغیار خواهد خواریم دشمنان را پیش آن مه اعتباری دیگرست

سوزدم دل در چمن هرگه که بینم لاله را کز غم عشق تو او هم داغداری دیگرست

نیست جرمی تا کشی ای مه من دیوانه رابی گناه، گر تو خواهی کشت کاری دیگرست

(۱)- عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۷۵.

(۲)- ایضا همان کتاب، ص ۱۶۸.

(۳)- ایضا، ص ۱۹۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۰۶

*

برون ز کوی تو با خون دیده خواهم رفت هزار طعن ز مردم شنیده خواهم رفت

بپای بوس تو چون آمدم چه دانستم که پشت دست بدنندگان گزیده خواهم رفت *

شام فراق کار من زار مشکست صبح وصال گر ندمد کار مشکست

جان دادم بپای تو آسان بود ولی محرومیم ز دولت دیدار مشکست

شاید اجل مدد کند احمد که وارهم از محنت حیات که بسیار مشکست *
 زمانه مرهم ریشی نمی‌نهد بر دل که بر جراحت من کار بیشتر نکند
 مراست طاقت یک ناله دگر احمدنعود بالله اگر در دلش اثر نکند *
 از کینه چرخ واژگون می‌گریم وز جور زمانه بین که چون می‌گریم
 با قد خمیده چون صراحی شب و روز در قهقهه‌ام «۱» و لیک خون می‌گریم *
 ایام شباب رفت و خیل و حشمش تلخست می‌پیری و من می‌چشمش
 خم گشته قدم ز پیری و من ز عصازه کرده‌ام این کمان و خوش می‌کشمش ***

سخن گفتن درباره همه اینگونه قدرتمندان محلی کار را بدرازا می‌کشاند، و چون هنگام مطالعه درباره دانشمندان و مؤلفانی که پیش ازین دیده‌اید، یا درباره سخنورانی که بعد از این خواهند آمد، بنام اینگونه بزرگان باز می‌خورید، همین اشاره کوتاه را درباره چند نمونه از آنان کافی می‌دانم.

خوانندگان سخنور

در همان روزگار که شاه اسمعیل صفوی متخلص بخطایی سرگرم ایجاد دیوان ترکی خود بود «۲»، خواندگار «۳» روم سلطان-

(۱)- ایهامست بدژ قهقهه که در آن محبوس بود.

(۲)- بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۳۶-۱۳۷.

(۳)- پیش ازین دیده‌ایم که «خواندگار» یا «خوندگار» (- خداوندگار) عنوان خطابی سلاطین عثمانی بود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۰۷

سلیم عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ هـ) دیوان فارسی خویش را ترتیب می‌داد درحالی که بعکس بنیانگذار سلسله صفویه از وی شعر ترکی بسیار کم و گویا تنها یک بیت روایت شده است. درباره شاعری او و پسرش سلطان سلیمان خان قانونی (۹۲۶-۹۷۴ هـ) متخلص به «محبی» پیش ازین «۱» سخن گفته‌ام و تکرار آن درینجا شایسته نیست.

تنها این نکته را باید یادآوری کنم که نسخه دیوان فارسی سلطان سلیم که در جلد گذشته از قول فخری هروی مؤلف روضه السلاطین بدان اشاره نموده‌ام در کتابخانه ملی پاریس از نظر گذشت «۲» که در حدود یکهزار و پانصد بیت از قصیده (در ستایش خدا و پیامبر) و غزلست که در آنها گاه سلیم «۳» و گاه سلیمی «۴» تخلص کرده است، و از آن برای تتمیم فائده این سه غزل نقل می‌شود:

ای ز سودای سر زلف تو حیرانی ما بر سر کوی غمت حشمت سلطانی ما
 شانه سنبل مشکین تو شد پنجه غیرحق علیمست کز آنست پریشانی ما
 هردو زلفت که بود مطلع دیباچه حسن سر خط عشق ازو شد خط دیوانی ما
 دور از خاک درت رونق شاهی جستیم بجز این نیست در ایام پشیمانی ما
 یا رب از غیرنهان دار چو سرّ ابدی عشق آن عارض و غم خوردن پنهانی ما
 صید کردیم بافسون سخن خوبان را گو بدانند مه و مهر پریخوانی ما
 چون نسیمیم کم آزار سلیمی که دهند همه آفاق گواهی بمسلمانی ما *
 در دلم باز از غم تو گفت و گویی دیگرست ماهرویان را ملال ماهرویی دیگرست

جلوه خوبی وزن ای شمع بر چشمم بسی کآتشم در جان ز عشق عشوه جویی دیگرست
گر ترا خو با جفا و جور و بیدادی شدست بیدلان را نیز با هجر تو خوبی دیگرست
چون سلیمی یکدل و یکروی عشق آن مهم گرچه او را دل بسویی رو بسویی دیگرست

(۱) - همین کتاب، ج ۴، ص ۱۴۲ - ۱۴۳.

(۲) - نسخه خطی فارسی بشماره (Ancien fonds persan ۳۵۰)

(۳) -

سلیم خصم سیه دل چه داند این حالت که از ظهور الهیست فتح لشکر ما

(۴) -

سوخت از حسرت سلیمی رحم کن بر حال اوماه من تا کی فروزی آتش رخسار را

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۰۸

*

روزی که شود خاک ره یار سر من ترسم که برد باد ز کویش اثر من

گفتم که مگر خال لبث نقطه جانست لب بست که نشست مگس بر شکر من

پامال غم کرد قد دوست چو سایه یعنی که بجایی مرو از خاک در من

صراف بسی وصف در و گوهر خود گفت خندید که بهتر نبود از گهر من

گفتی نبود عاشق زاری چو سلیمی احسنت، زهی دلبر صاحب نظر من پسر و جانشین سلطان سلیم، یعنی سلیمان قانونی هم با همه اشتغالهای نظامی و سیاسی «گاهی بنظم اشعار خاطر شریف خود را می گماشت» (۱)، و این دو پادشاه که نام برده‌ام درست معاصر و معارض دو پادشاه بزرگ صفوی یعنی شاه اسمعیل و پسرش شاه تهماسب بودند و سنت پارسی‌گویی و پارسی‌سرایی و ترغیب صاحب سخنان فارسی را از عثمانیان پیشتر از خود بعهد صفوی کشانیدند و بعد از آنان این سنت همچنان تا دیرگاه از دوره مورد مطالعه ما امتداد داشت و نه تنها خاندان سلطنتی بلکه رجال و بزرگان کشور و خاندانهای معروف و نیز مشایخ صوفیه مولویه و بکتاشیه، در روم و بعضی از کشورهای تابع عثمانی بزبان و ادب پارسی توجه و اشتغال داشته آنرا بعنوان یک زبان اشرافی می‌آموخته و بگرد آوردن نسخه‌ها از شعر پارسی می‌پرداخته و بانشاء و ترسل بدین زبان آشنایی حاصل می‌نموده‌اند، ولی نه دلمودگی خواندگاران پیارسی و پارسی‌گویی پادشاهان هند و ایران می‌رسیده و نه استقبال پارسی‌گویان بدرگاه آنان و بزرگان درگاهشان (مگر در آغاز عهد صفوی و در بحبوحه کشتار و آزار سنیان و عالمان و ادیبان سنی چنانکه دیده‌ایم)، زیرا آنان هم همان تعصب صفویان را بنوعی دیگر و در مقام واکنش نسبت بسیاست قزلباشیه، داشته‌اند، و از اینرو «باب عالی» و درگاههای وابسته بآن نمی‌توانستند پناهگاههای دلپذیری برای آزاداندیشان باذوق ایرانی باشند. ازین گذشته هرچه بر عمر سلسله آل عثمان افزوده گشت بهمان نسبت توجه آنان و اهل روم از پارسی کاسته و بر ترکی

(۱) - تحفه سامی، ص ۱۹؛ مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۳۰ و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۰۹

اضافه شد. بیشتر شاعران پارسی‌گوی عهد صفوی هم که در روم بسر می‌بردند بقصدها و خواسته‌های ویژه درباری، خاصه سرودن منظومه‌هایی بشیوه حماسه‌های تاریخی در ذکر پیروزیها و جهانگشاییهای خواندگاران، مورد استفاده قرار می‌گرفتند و ازینرو

نام گروهی از آنان را هنگام سخن گفتن درباره حماسه‌های تاریخی خواهیم دید.

ترکان پارسی‌گوی

با غلبه ازبکان و دیگر سلسله‌های مغول‌نژاد بر آسیای مرکزی و برافتادن قطعی حکومت تیموریان، رونق و رواج زبان و ادب فارسی در آن سامان آغاز کاستی و نقصان کرد؛ ولی هنوز در عهد صفوی و خاصه در نیمه نخستین آن عهد خاندانهای ریاست و امارت در آن دیار برسم گذشته با زبان فارسی آشنایی داشته «۱»، بدان زبان شعر می‌سروده و مؤلفان و شاعران پارسی-گوی را در خدمت نگاه می‌داشته و بمال و نعمت می‌نواخته‌اند. پیداست که پناه جستن گروهی از ادیبان و مؤلفان سنی مذهب ایران هم که از بیم قزلباشان بدان دیار روی آورده بودند، بر میزان این رونق و روایی می‌افزود «۲»، و گذشته از اینها بعضی از خانان و خانزادگان آن سامان که معمولاً از شعبه‌های حکام مغول‌نژاد بوده‌اند، خود بزبان فارسی شعر می‌سروده و یا شاعری را با این زبان آغاز می‌نموده‌اند و از آنجمله‌اند محمد شیبانی خان معروف به «شیبک خان» (۹۰۶-۹۱۶ هـ)؛ عبید الله-خان (۹۴۰-۹۴۶ هـ) بن محمود خان، برادرزاده شیبک خان؛ عبد اللطیف خان (۹۴۷-۹۵۹ هـ)؛ رستم خان بن جانی بیگ (۹۶۸-۹۹۱ هـ)؛ عبد العزیز بهادر خان (۹۴۷-۹۵۷ هـ) پسر عبید الله خان؛ سلطان ابو سعید خان (۹۷۵-۹۸۰ هـ) بن کوچکنوجی خان؛ جوانمرد-علی خان (۹۸۰-۹۸۶ هـ) پسر سلطان ابو سعید خان، و گروهی دیگر از ینگونه خانان که ذکرشان در پاره‌یی از تذکره‌ها آمده و از هریک اشعاری نقل شده است «۳».

(۱)- بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۴۵-۱۴۶.

(۲)- همین جلد، ص ۵۰-۵۱.

(۳)- رجوع شود به:

* تحفه سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۹-۲۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۱۰

از میان این خانان که برشمرده‌ام عبید الله ازبک متخلص به «عبیدی» شعر ترکی و فارسی بسیار داشت. ازوست:

از چه رو با من مسکین نظری نیست ترامردم از هجر ز حال خبری نیست ترا

جانب غیر چرا می‌نگری از ره لطف گوشه خاطر اگر با دگری نیست ترا

سرم ای سروسهی خاک رخت گشت و هنوز گاهگاهی بسرم چون گذری نیست ترا

ریخت خون جگرم از ره دیده برهت تا نگویند رقیبان جگری نیست ترا

در ره عشق عبیدی چو گذشتی از جان‌راست رو ره که درین ره خطری نیست تر *

بوی ارباب وفا از گل ما می‌آید کعبه ز آنرو بطواف دل ما می‌آید

نیست سرمنزله ما لایق هر نااهلی هر که اهلست بسرمنزله ما می‌آید *

ای قوم که از شما وفایی نرسد بر خلق خدا بجز جفایی نرسد

سهلست اگر سر شما می‌آرند باید قدم شما بجایی نرسد *

گر ز مردم بتو آزار رسد باکی نیست جهد کن کز تو بمردم نرسد آزاری و از عبد الله خان ثانی این رباعی لطیف شایسته نقلست:

دور از تو که آتشم بجان می‌پیچد در دامن دل پای فغان می‌پیچد

* روضه السلاطین فخری هروی، حیدرآباد سند، ۱۹۶۸ میلادی، ص ۲۳ بعد.

* عرفات عاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.

* مذكر الاحباب نثاری بخاری، خطی. درباره این کتاب بنگرید بتاریخ تذکره‌های فارسی، گلچین معانی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، از ص ۲۲۰ بعد، و بویژه فهرست شاعرانی از میان پادشاهان که در ص ۲۳۲ نقل شده است.

* آتشکده آذر، تهران، ص ۷۷ و ۷۸.

* میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۵۷۲-۵۸۳.

* مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۳۹ و ۴۰- و جز آنها ...

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۱۱ از آنگونه ز غمها بجان می پیچم کز رشک بخویش آسمان می پیچد و این بیت زیبا در میان بیتهایی که از عبد العزیز خان ترکستانی پسر ندر محمّد خان صاحب بلخ «۱» و معاصر شاه عباس صفوی نقل کرده‌اند، سزاوار حفظست:

سبک خرام‌تر از باد در چمن بگذریای گل منشین آنقدر که خار شوی و از رستم خان شیانی پسر جانی بیگ سلطان بن سلطان ابو الخیر خان این قطعه مشهورست «۲»:

با آنکه جز گناه نکردم دمی مرا بی نعمتی نماند در ایام زندگی

آنکو بفضل خویش مرا عقل و جان بدادز آن پیش کاید از من بیچاره بندگی

شاید که لطف باز نگیرد بوقت مرگ هنگام بی کسی و زمان فگندگی ***

احوال شاعران

نخستین نتیجه تشویقها و ترغیبهایی که از طرف اکثر شاهان و رجال عهد، از هر جانب خاصه در شبه قاره هند، نسبت بسخنوران می شد آن بود که هر که طبعی داشت بشاعری پرداخت و درین راه تمرین کرد و در انجمنهای شاعران و محفلهای آنان حضور یافت تا نامی برآورد و بمرکزهای قدرت و ثروت راه یابد؛ و این امر سبب فزونی شاعران در عهد مورد مطالعه ما گردید که از میان آنان عده کثیری صاحب دیوان شدند. اتفاقاً این حالت در دنباله وضعی قرار گرفت که در پایان دوره تیموریان پدید آمده و فزونی عدد شاعران انجامیده، و اثر آن هم درست در پایان دوره بایندری و آغاز عهد صفوی آشکار شده بود.

این شاعران فراوان همگی درس خوانده یا از خاندانهای دانش و ادب نبودند، عده‌یی از آنان را می شناسیم که برسم دوران تیموری «۳» از میان پیشه‌وران برمیخاستند، خواه آنکه از پیشه خود دست بازداشته و تنها بشاعری پرداخته باشند تاریخ ادبیات در ایران

ج ۵ بخش ۱ ۵۱۱ احوال شاعران ص: ۵۱۱

(۱)- مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۳۹.

(۲)- مجمع الفصحاء، ج ۱ ص ۲۹ بنقل از مذكر الاحباب نثاری بخاری.

(۳)- بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۶۱ (حاشیه) و ص ۱۷۰-۱۷۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۱۲

و خواه در همان شغل و کار نخستین باقی مانده باشند. از میان این طبقه گاه شاعران نامداری مانند خواجه حسین ثنایی و خواجه شاپور تهرانی پدید می آمدند اما بدیهیست که همگی را توانایی ارتقاء بچنین مقامها و مرتبه‌های بلند نبود.

اینگونه پیشه‌وران شاعر بسیار و بعضی از آنان قابل ذکرند مثل آقا مسیب چیت گر «۱»، و محمّد طاهر نقاش «۲» که شغلشان از

عنوانشان پیداست؛ میرزا جانی عزّتی در دفترخانه شاهی کار می‌کرد و «در آن مرتبه نهایت راست قلمی بعمل می‌آورد» ولی پس از چندگاهی ازین شغل دست بازداشت «۳». میر الهی همدانی شاعر صاحب دیوان مشهور مدتی در اصفهان قهوه‌چی بود و سپس بهند رفت.

دوستش ملا شکوهی شاعر نیز همکار او بود «۴». شغل شاغل شاپور تهرانی بازرگانی بود چنانکه در ترجمه حالش خواهید دید. منصف شیرازی برادر مقیما و شریفا اگرچه در شعر شهرت داشت لیکن زندگانی بی‌بازارگانی می‌گذراند «۵». زکی همدانی (م ۱۰۳۴ ه) «۶» که از شاعران نامدار عهد خود بود با دیوانی قریب به پنجهزار بیت، بقول صادقی افشار در مجمع الخواص بنعلگری اشتغال داشت و با کسب خود امرار معاش می‌کرد و گویا بعثت همین مناعت طبع بود که نه بخدمت خود در دستگاه محمد قلی خان پرنایک در شیراز ادامه داد و نه باوجود سفر بدکن چندان زمانی در آنجا باقی ماند و بهمان شغل که بقول صادقی بیگ «کم سود و پرزحمت» بود بسنده کرد. ملا علی نقی قمی متخلص به «قسمت» از شاعران اواخر عهد صفوی

(۱) - تذکره نصرآبادی، ص ۳۶۹.

(۲) - ایضا ص ۳۷۰.

(۳) - ایضا ص ۲۵۶.

(۴) - ایضا ص ۲۵۵.

(۵) - ایضا ص ۲۵۱.

(۶) - درباره او بنگرید به: عرفات العاشقین اوحدی بلیانی، خطی؛ ترجمه مجمع - الخواص صادقی افشار ص ۲۰۸؛ تذکره نصرآبادی ص ۲۳۶ - ۲۳۷؛ تذکره میخانه ص ۵۸۰ - ۵۸۷؛ نتایج الافکار ص ۳۰۲ - ۳۰۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۱۳

بنا بود «۱»، و استاد محمد رضا خوانساری کارگری می‌نمود «۲»، و امیر بیگ معاصر شاه صفی و شاه عباس ثانی قصّایی داشت «۳» و ملا قدرتی اصفهانی بَرّازی «۴» و ملک محمد اصفهانی صحافی «۵» و امیر جعفر کاشی معلّمی «۶» و محمد طاهر اصفهانی شعر - بافی می‌کرد «۷» و ازینگونه شاعران که هریک با پیشه‌یی امرار معاش کنند بسیار بودند و در میان آنان بعضی در صف هنرمندان معروف عهد خود قرار داشتند مثلا صادقی بیگ افشار کتابدار شاه عباس که بعد ازین درباره او سخن خواهد رفت خوشنویسی بود که بازرگانان هر صفحه از رقم او را سه تومان می‌خردند و بهندوستان می‌بردند «۸»؛ و رمزی که شرح حالش را خواهید دید مثبت کار ماهر بود «۹».

اشتغال اینهمه از اهل حرفه و صنعت بشعر صریحا معلوم می‌دارد که چگونه آرزوی شاعری برای نمودن برتری نفسانی، همه دلها را فروگرفته بود. برای بعضی شغل شاغل بود و برای برخی دیگر وسیله تفریح خاطر، و حتی بعضی ازین گویندگان که نامشان بخشنامه‌وار در تذکره‌ها گردان شده در خواندن و نوشتن چندان مایه‌ور و توانا نبودند و مهارت در شاعری را بیشتر از راه معاشرت با شاعران و بحفظ داشتن گفتار این و آن و بصرافت قریحه و طبع کسب می‌کردند.

اما آنانکه شاعری شغل و پیشه‌اشان بود بی‌زحمت و تعب تحصیل و تمرین بمقام بلند خود نمی‌رسیدند و مقبول خاص و عام نمی‌شدند. گاهی این تحصیل و تمرین در یک خاندان بتمامی انجام میشد. مثلا پسران ملا شمسای یعنی منصف و مقیما و شریفا همگی شاعر بودند «۱۰»

(۱) - تذکره نصرآبادی ص ۳۶۸.

- (۲) - ایضا ص ۳۸۱.
- (۳) - ایضا ص ۴۱۹.
- (۴) - ایضا ص ۴۲۱.
- (۵) - ایضا ص ۴۲۳.
- (۶) - ایضا ص ۲۹۷.
- (۷) - ایضا ص ۴۲۳.
- (۸) - ایضا ص ۳۹ - ۴۰.
- (۹) - ایضا ص ۳۷۳.
- (۱۰) - ایضا ص ۲۵۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۱۴

و عظیم و مقیم و کریم پسران ملا قیدی شعر را از پدر آموختند «۱» و میر سنجر کاشانی زیر دست پدرش میر حیدر معمای تربیت شد «۲».

بهر حال، هر شاعری استادی داشت و او کارهای شاگرد را می‌دید و او را امتحان می‌کرد و نظر خود را درباره کیفیت کارش می‌گفت یا باو یاد می‌داد چه کند و چه دیوانهایی را بخواند تا نقصها و ناهمواریهای طبع خود را از میان ببرد و بقول خودشان طبعش گشاده شود. نمونه دادن درین مورد دشوارست و بهتر آن می‌دانم که بشرح حال شاعران در همین جلد بنگرید، با این حال بد نیست بدانید که میرزا امان الله امانی ملقب به «خان زمان» معاصر شاهجهان در شاعری شاگرد «مرشد خان» «۳» بود و خان مرشد غزلهایش را ارزیابی می‌کرد و عیب و هنرش را می‌نمود. امانی در پایان یکی از غزلهای خود گوید:

ای امانی سوختی تا پخته شد مغز سخن مرشد ما این غزل را خام می‌گیرد هنوز «۴» شکیبی اصفهانی (م ۱۰۲۲) شاگرد میر صبری روزبهان اصفهانی بود و صائب تبریزی شاگرد حکیم رکنای مسیح (م ۱۰۶۶ هـ)، و غنی کشمیری (م ۱۰۷۹ هـ) شاگرد فانی، و نورس دماوندی (م ۱۱۰۵ هـ) و میر نجات (م ۱۱۲۶ هـ) و ملا محمد سعید اشرف مازندرانی و راقم مشهدی و جویای تبریزی و تأثیر تبریزی از شاگردان صائب (م ۱۰۸۱ هـ) بوده‌اند؛ سرخوش (م ۱۱۲۷ هـ) شاگرد منعم حکاک شیرازی و ماهر اکبرآبادی و موسوی خان فطرت بود و در همان حال با ناصر علی سهرندی (م ۱۱۰۸ هـ) که ازو بسال بزرگتر بوده طرح معاشرت ریخت تا از محضر او نیز فایده بگیرد.

اگر شاعری در نزد استادی زانوی ادب بر زمین نمی‌زد و مدارج شاعری را زیر نظر او نمی‌پیمود، اگرچه بمرتبه استادی هم می‌رسید بر او طعن می‌زدند و ازو عیب می‌جستند چنانکه در احوال خواجه حسین ثنایی می‌بینیم.

(۱) - تذکره نصرآبادی، ص ۳۱۵ - ۳۱۷.

(۲) - بشرح حالش در همین کتاب و همین جلد مراجعه کنید.

(۳) - بشرح حال او درین مجلد بنگرید.

(۴) - تذکره میخانه، حاشیه ص ۷۶۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۱۵

بیشتر شاعران بجز استاد معینی که داشتند سعی می‌کردند با حضور در جرگه شاعران خود را ورزیده و از رموز فن آگاه کنند. این جرگه‌ها در بعضی از شهرها بصورت اجتماع عادی سه یا چهار تن و بیشتر و کمتر درمی‌آمد که در خانه‌یی و مکتبی و دکانی

تشکیل می‌شد. مثلاً میرزا قوام الدین آصفخان که ترجمه حالش را ذیل عنوان «جعفر» در همین جلد خواهید دید پیش از سفر هند در مکتب‌خانه ملا خلیل قاری در قزوین با او و با میرزا سلمان حسابی و ضمیری اصفهانی ملاقات و مشاعره داشت. وی در آن اوان دیوان شرف جهان «۱» را تتبع می‌کرد تا طبع خود را تربیت نماید، پس «پاره‌یی از اشعار خود بر آن خردمندان فرو خواند ... آن سه عزیز «۲» بعد از استماع ابیات رنگین آن سخن آفرین آواز تحسین باوج علین رسانیدند، مولانا ضمیری گفت ... در مقابله این فرد میرزا شرف جهان چه فرموده‌اید که:

اوراق گل ز حرف وفا ساده یافتم بر حال بلبلان چمن خون گریستم چون جعفر بیگ بر متانت این بیت مطلع شد از گفته‌های خود پشیمان شده در ساعت اوراق اشعار خود را در آب آن حوض که با عزیزان مذکور در کنار آن نشسته بودند شست. «۳». همین جعفر بیگ آصفخان بر اثر چنین تمرینها و تتبع سبکها و دیوانها توانست در زمره شاعران معروف عهد خود درآید چنانکه شیرین و خسرو او را بهترین منظومه‌یی دانسته‌اند که باقتفاء از نظامی ساخته شده «۴».

نمونه دیگر دکان طراح میر محمود طرحی شیرازی (سده دهم) بود که گروهی از شاعران شیرازی عهد در آن گرد می‌آمدند مانند غیرتی شیرازی، عرفی شیرازی، عارف لاهیجی، قیدی شیرازی، قدری شیرازی، حسین کاشی مورخ، میر ابو تراب محروم رازی، تقیای ششتری، رضای کاشی و تقی الدین محمد اوحدی بلیانی

(۱) - شرح حالش را در بخش شاعران از همین جلد بخوانید.

(۲) - مقصود خلیل قاری و حسابی و ضمیریست که در متن دیده‌اید.

(۳) - تذکره میخانه ص ۱۵۷-۱۵۸.

(۴) - بنگرید بشرح حال جعفر در همین جلد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۱۶

مؤلف تذکره عرفات عاشقین، اوحدی بلیانی در شانزده سالگی خود (- ۹۸۹ ه) در این اجتماع راه یافت و شعر خود را بر حاضران عرضه کرد لیکن بعّلت حوادث سن دعوی او را نپذیرفتند و شعر را از او ندانستند. پس عرفی از باب امتحان اوحدی غزلی را از دیوان امیر خسرو دهلوی طرح کرد و او آنرا در همان مجلس جواب گفت و روزهای بعد که غزلهای باباغانی در همان محفل طرح می‌شد، اوحدی نیز در استقبال و جوابگویی شرکت می‌نمود «۱».

از جایهایی که اینگونه محفلهای انس شاعران در آن بسیار تشکیل می‌شد قهوه‌خانه بود. در عهد صفوی قهوه‌خانههای بسیار در شهرهایی چون اصفهان و شیراز دایر بود. چنین محلّ وقت‌گذرانی و استراحت نخستین بار در سده نهم هجری (قرن پانزدهم میلادی) در عربستان دایر شد، و آن پس از بردن قهوه از حبشه بدانجا بود. مردم درین محلّ گرد می‌آمدند و قهوه می‌نوشیدند و بعضی سرگرمیها مثل بازی شطرنج و رقص و سماع و امثال این کارها می‌پرداختند. احداث اینگونه جایها بزودی در خاک عثمانی و مصر باب شد و از آنجاها در سده دهم (سده شانزدهم میلادی) بایران و باروفا سرایت نمود «۲».

قهوه‌خانههای اصفهان از عهد شاه عباس تا پایان دوران صفوی متعدّد و محلّ اجتماع طبقات مختلف بود، شاه عباس شخصا در بعضی از آنها حضور می‌یافت و با حاضران بگفت‌وگو و مطایبه می‌پرداخت چنانکه درباره شکوهی یزدی و الهی همدانی دیده‌ایم «۳» و باز هم بجای خود خواهیم دید. درین قهوه‌خانهها غالباً شاعران بدیدن یگدیگر می‌رفته و باهم درباره شعر سخن می‌گفته و غزلهای خود را عرضه می‌نموده و یا بطرح غزلهایی از استادان برای جواب گفتن می‌پرداخته‌اند.

روزی زلالی خوانساری که ترجمه حالش را خواهیم آورد، بقهوه‌خانه رفت در

(۱) - سرگذشت طرحی شیرازی مستخرج از عرفات العاشقین اوحدی بلیانی، در تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۱-۲۲.

(۲) - برای کسب اطلاع بیشتر درین باب بنگرید بآنسیکلوپدی لاروس (Larousse)

(۳) - و نیز رجوع شود بتذکره نصرآبادی ص ۲۳۹ و ۲۵۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۱۷

حالی که «مسوده اشعار در دست داشت، بدست ملا غروری «۱» داد، این بیت را که در تعریف براق برابر یک دیوان شعرست خط باطل بر آن کشیده بود:

ز جستن جستن آن سایه در دشت چو زاغ آشیان گم کرده می گشت ملا غروری گفت چرا این بیت را خط باطل کشیده‌ای؟ گفت بعضی یاران گفتند که معنی ندارد «۲» - از جمله این قهوه‌خانه‌ها که شاعران بحضور در آن میلی داشتند قهوه - خانه‌یی بود که مظفر کاشی معروف به مظفر لنگ در آن می‌باشید و در آنجا با بزرگان و با شاعران مصاحبت می‌نمود «۳».

ضمن مطالعه حال بسیاری از شاعران بوجود محفلهایی ازین دست که بر - شمرده‌ام در شهرهایی مانند یزد، کاشان، شیراز، اصفهان، مشهد و جز آنها باز می - خوریم که اهل ادب و شعر در آنها بملاقات یکدیگر می‌رفتند و باهم غزلی یا موضوعی را «طرح» می‌کردند و در ساختن یا جواب گفتن آنها شرکت می‌ورزیدند و یا درباره شعر استادان پیشین و حکومت بین شاعران بزرگ اظهار نظر من نمودند «۴». گاه نیز درین رابطه‌ها کارشان بعیب‌جویی از یکدیگر می‌کشید چنانکه میان ملا شیدای فتچوری و محمد جان قدسی و منیر لاهوری «۵»؛ و میان شیخ ناصر علی سهرندی و میرزا عبد القادر بیدل عظیم آبادی «۶» رخ داد.

مطرح کردن غزل و قصیده و قطعه درین محفله‌ها و رابطه‌ها و استقبال کردن آنها گاه بفراهم آمدن یکدسته شعر (غالباً غزل) با یک وزن و قافیه در جنگها و دیوانهای متعدّد منجر می‌شد مثلاً فغفور لاهیجی (م ۱۰۳۰ ه) غزلی دارد بمطلع:

مجنون نیم دارم دلی چون سنگ طفلان در بغل هم شور جانان در سر و هم شورش جان در بغل که بعد ازو قدسی و سید و فصیحی و صائب و غالب و چند تن دیگر آن را تتبع نمودند

(۱) - درباره او بنگرید بتذکره نصرآبادی، ص ۲۹۰.

(۲) - ایضا همان کتاب، ص ۲۳۰.

(۳) - ایضا ص ۱۶۵-۱۶۶؛ تذکره میخانه، ص ۸۹۵-۸۹۷.

(۴) - برای نمونه بنگرید بتذکره نصرآبادی ص ۲۳۹-۲۴۰ و ۲۸۲.

(۵) - بهارستان سخن ص ۴۷۷-۴۸۳.

(۶) - ایضا بهارستان سخن ص ۶۴۲-۶۴۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۱۸

و ازین راه یک سلسله غزل همسان پدید آوردند. میرزا بیدل در بیاض خود بیشتر این غزلها را نقل کرده و من دیده‌ام «۱» و حق آنست که از میان آنها غزل قدسی که میر - عبد الرزاق خوافی «۲» آن را «غزل عالمگیر» خوانده از همه و حتی از غزل فغفور بهتر باشد.

از مطلبهای گفتنی درباره شاعران دوران صفوی یکی مشابعت تخلصهای بسیاری از آنانست بیکدیگر. مثل مخفی رشتی و مخفی دیگر بنام زیب النساء بیگم دختر اورنگ زیب که هردو دیوان دارند؛ غروری کاشی و غروری شیرازی؛ قوسی تبریزی و قوسی شوشتری؛ ذوقی اردستانی و ذوقی کاشی؛ خضری قزوینی و خضری خوانساری؛ نویدی شیرازی و نویدی تهرانی و نویدی اصفهانی؛

شعوری مشهدی و شعوری کاشی؛ سالک قزوینی و سالک یزدی؛ صوفی مازندرانی و چند صوفی تخلص دیگر؛ فیضی اکبرآبادی و معاصرش فیضی تربتی و معاصر دیگرش فیضی سرهندی (سهرندی) و فیضی اصفهانی که همگی در دربار جلال الدین اکبرپادشاه جمع بودند و چند فیضی دیگر. فیضی اصفهانی بر اثر نفوذ فیضی اکبرآبادی ناگزیر شد تخلص خود را تغییر دهد. گاه بعضی از تخلصها بیهای گرانی خریداری می‌شد مانند تخلص «وقاری» که میرزا غازی بیگ ترخان «۳» والی سند و قندهار آن را بهزار روپیه از شاعری دیگر خرید «۴».

البته شاعران این عهد هم مانند دورانه‌های گذشته با یکدیگر دوستیها، ذکر خیرها، بدگوییها، مدحها، هجوها، شوخیها و حتی بداندیشیها و توطئه‌گریها داشته‌اند که بازگفتن همه آنها سخن را بدرازا می‌کشاند و هرچه بود بازتابی بود از حال جامعه عهد و خوی و کردار همگان که گویا تا عهد ما نیز چندان تغییری نیافته باشد.

پیدااست که در ترجمه حال بعضی ازین شاعران که در این جلد آمده، هر جا که مناسبتی

(۱) - کتابخانه موزه بریتانیا، نسخه‌های فارسی بشماره: ۱۶,۸۰۲ and ۱۶,۸۰۳ Add.

(۲) - بهارستان سخن، ص ۴۸۸.

(۳) - همین کتاب و همین جلد، ص ۴۶۴ - ۴۶۶.

(۴) - تذکره میخانه، ص ۲۹۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۱۹

داشته باشد ازین مقوله‌ها سخن بمیان خواهد آمد.

از جمله این روابط که شایسته بازگفتنست بحثها و مناظراتیست که شاعران در انتقاد بر گفتارهای یکدیگر و یا تغییر و اصلاح آنها داشتند. یکی از آنها که بسیار قابل توجهست اعتراض شیدا فتحپوری (م ۱۰۸۰ ه) است بر قصیده‌یی از میرزا محمد - جان قدسی (م ۱۰۵۶ ه) و حکومتی که ملّا منیر لاهوری (م ۱۰۵۴ ه) در قصیده خود میان آن دو کرد. چند بیت از قصیده قدسی و اعتراضهای شیدا بر آن بیتها و محاکمه منیری را میر عبد الرزاق خوافی در بهارستان سخن (از ص ۴۷۸ ببعده) نقل کرده است.

یکی دیگر ازینگونه اعتراضها آنست که ملّا نشانی (م ۱۰۲۰ ه) بر فیضی می کرد. فیضی فیاضی (م ۱۰۰۴ ه) در بیتهایی که ازو در مورد نوآوریهای عهد نقل خواهم کرد بر بعضی از شاعران زمان که بیهانه تواردیا «بهتر بستن معنی» دیگران مضمونها و نکته‌ها و معنیهای این و آن را تاراج می کردند تاخته و در آن میان خود را مبتکر شمرده است. ملا نشانی که او «را با شیخ فیضی مباحثات و مشاعرات بسیار بوده و مکرّر کنایات بوی فرموده‌اند» «۱»، در بیتهای زیرین از مثنوی خود بر آن استاد تاخته و گفته است:

چند زنی لاف که در ساحری سامریم سامریم

هر نفسم معجزه عیسویست شعله نور شجر موسویست

در سخنم نادره روزگار اهل سخن را منم آموزگار

هر نفسم برده ز جادو شکیب هر سخنم سحر ملایک فریب

خسرو ملک همه دانی منم حاکم اقلیم معانی منم

جوهری سلک سخندانیم صیرفی نقد سخنانیم

این منم امروز درین داوری شعله آتش بزبان آوری

دعوی ایجاد معانی مکن شمع نه ای چرب‌زبانی مکن

(۱) - منقول از هفت آسمان، تهران ۱۹۶۵ ص ۱۲۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۲۰ طبع تو هر چند در هوش زدیک سخن تازه نشد گوشزد آنچه تو گفתי دگران گفته اند در که تو سفتی دگران سفته اند ... الخ «۱» در پایان سخن بیان این نکته لازمست که شاعران این عهد همه باز بسته بمرکزهای قدرت و بدر بارهای پادشاهان نبوده اند. پیش ازین دیدیم که گروهی از آنان هریک پیشه یی داشته و از حاصل کار و کوشش خود نان می خورده اند. شماره اینگونه شاعران بسیار بود، شعر را بصرافت طبع می ساختند و با شرکت در محفلهای شاعران ذوق شاعرانه را جلا می بخشیدند. گروهی دیگر از زمره خانقاهیان بوده اند که بنا بر رسم گذشتگان خود عواطف صوفیانه خویش را از راه شعر بیان می کردند و یا بگمان خود از راه سخنوری بهدایت خلق می پرداختند. گروهی نیز مردم متعین و صاحب مقامی بودند که در میانشان از حاکمان و والیان و صوبه داران گرفته تا سپهسالاران و وزیران و شاهزادگان و پادشاهان دیده می شدند. این دسته در راه نمایش کمال معنوی خود گاه بطبع آزمایی هم می پرداختند، بعضی موفق بودند و بعضی برآستی شاعری را بخود می بستند و تنها ارزش و اهمیت کارشان این بود که ازین راه بمخالطت با شاعران و ترغیب و تشویق آنان کشانیده می شدند.

مهمترین گروه از شاعران آن عهد که از بیشترشان دیوانها و منظومه های خوب بیادگار مانده آن دسته اند که شاعری پیشه اشان بود و بهمین نام در خدمت پادشاهان و شاهزادگان و سپهسالاران و بیگلربیگیان و صوبه داران بسر می بردند. این دسته هم غزل سرا بودند، هم قصیده ساز و هم مثنوی پرداز. غزل را برای دل خود می سرودند، قصیده را برای امرار معاش و اظهار مهارت در شاعری و مثنویها را برای اثبات توانایی در پیروی از استادان بزرگی چون نظامی و خسرو و خواجه و جامی. پیداست که راه یافتن بمرکزهای ثروت و قدرت بسبب آنکه هجوم خلا-یق بدانها بسیار بود، دشواری و صعوبتی هم داشت و کسی یا کسانی در این نهضت انتجاعی کامیاب تر بودند که زبان آورتر و داناتر و تواناتر باشند.

پس بیشتر آنانکه در زمره این گروه اخیر درآمده اند مانند وحشی، محتشم،

(۱) - هفت آسمان، ص ۱۲۹ - ۱۳۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۲۱

فیضی، عرفی، نظیری، ظهوری، طالب، کلیم، قدسی، صائب و دیگران، سرآمد سخنوران عهد خویشند و می توان آنان را نگهبانان واقعی سخن در دوره یی دانست که درباره آن سخن می گویم. - پیداست که این سخنوران خود مرتبه های مختلفی داشتند و همه را نباید در یک ردیف درآورد اما بهرحال و بر رویهم از دیگر گویندگان زمان خود برگزیده تر بودند و بهمین سبب هم از دولت هنرشان روزی می خوردند و هم بخاطر ارزشی که آن هنر داشت چون مردم کمال یافته و برگزیده یی در محفل بزرگان قوم و زورمندان و صاحب دولتان راه می جستند و با آنان معاشرت می نموده اند.

شیوه سخنوری، ویژگیها و مرحله های تحول آن در عهد صفوی

(۱) شعر فارسی در عهدی که از اوایل سده دهم تا نیمه سده دوازدهم بدرازا کشیده در یک سیر تدریجی و مرحله بمرحله پیش می رفته و تحول و تغییر می یافته - است. روشنست که شعر ما هیچگاه بر یک حال نماند و مراجعه مختصری بجلدهای پیشین همین کتاب نیز این نکته را روشن می سازد، و این معنی را هم درین گشت و گذارهای ادیبانه دریافته ایم که هر تحوّل مسبق بسابقه ها و معلول علت هایی بود که از دیرباز فراهم آمده و پی آمد آنها دیرگاهی بعد از وجود انگیزه ها محسوس گردیده است. تحول و دگرگونی شعر در دوران صفوی هم همین حال را داشت و ما نمی توانیم شیوه شاعری این عهد را یکجا و در بست معلول قیام

سرخ کلاهان یا غلبه و چیرگی عالمان شرع یا رواج زبان ترکی و یا بروز تحول در زبان و همانند این مطلبها بدانیم، یا تصور کنیم که درین عهد یک سبک و یک شیوه در شعر بوده- است و بس، و آنگاه نظری را که نسبت بآن یک شیوه و سلیقه داریم بتمام عهد صفوی تعمیم دهیم و شعر آن دوره را یکجا خوب و یا بد بدانیم.

شعر دوران صفوی مانند هنر آن عهد دنبال وضع و حالتی حرکت می کرد که در اواخر سده نهم بود یعنی بطرف نکته سنجی، مضمون آفرینی، خیالپروری و سادگی زبان. تمام شاعرانی که در سده دهم ظهور کرده و بعضی از آنان مانند

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۲۲

شرف قزوینی، غزالی مشهدی، وحشی بافقی، ثنایی مشهدی، عرفی شیرازی و محتشم کاشانی از استادان شعرند، در همان حال که بنابر رسم شاعران پایان سده نهم و آغاز سده دهم قدمهایی در نوآوری برمی داشتند، سخت تحت تأثیر زبان و شیوه بیان شاعران نزدیک بدان عهد و زمان خاصه حوزه ادبی هرات بودند و حتی در طرح غزلها و نظم قصیده‌های خود بسیار باثرهای آن بزرگان نظر می دوختند، و بهر حال زبان و شیوه بیان و اظهار معنی و مقیاس فصاحت و بلاغت کلام در نزد آنان همان نبود که نزد شاعران ماقبل سده نهم می بینیم و بهمین سبب است که در سخن آنان بینونت تمام با کلام گویندگان قدیم مشاهده می کنیم.

(۲) پس نخستین مطلبی که اینجا باید در نظر داشت آنست که از آغاز تا پایان عهد صفوی باید آن مقیاس فصاحت را که در سخن شاعران سده چهارم و پنجم تا پایان سده هشتم بوده است رها کرد و مقیاسهایی دیگر جست. نباید بسیار دنبال ایستاد و بسیار پیش را نگریست و آن فضای میان توقفگاه خود و نظرگاه خویش را فراموش کرد.

همه کسانی که بانحطاط شعر و فساد و تباهی مطلق سخن در عهد صفوی فتوی داده‌اند چنین می کنند. قدمهای اندیشه را بتفاوت میان یکی از سده‌های چهارم و هشتم می نهند و در سخن شاعران عهد صفوی همان نحوه تفکر و بیان را توقع می نمایند که در سخن عنصری و فرخی و فردوسی تا سعدی و حافظ دیده می شود، و عبارت دیگر از شاعرانی چون غزالی مشهدی و نوعی خوشانی تا کلیم و مسیح و صائب و گرامی همان زبان و همان شیوه سخنوری را می خواهند که از فردوسی و نظامی و خاقانی و سعدی انتظار دارند و حقا که چنین توقع و انتظاری دور از توقع و انتظار اهل تحقیق است.

(۳) در عهد صفوی تعدد و تنوع سبکها از مطلبهایست که نباید از نظر دور بماند. این عهد نه دوره‌ی کوتاهست و نه محیط شاعری آن منحصر بیک یا دو موضع محدود. دوره‌یست که دو قرن و نیم زمان گرفت و در این زمان طولانی از روم تا دکن شاعرانی ظهور کردند و سخنوری نمودند. چگونه ممکن است شاعرانی را

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۲۳

که در اوایل این دوره می زیستند، مثلا- محتشم و وحشی را، با شاعرانی از اواخر این عهد، مثلا صائب و نورس، یکسان دانست و درباره همه بیک حکم اکتفا نمود؟ و نیز چگونه می توان ضمیری اصفهانی، غزالی مشهدی، ولی دشت بیاضی و عرفی شیرازی را با فیضی اکبرآبادی، شوکت بخاری، هاشمی دهلوی، بیدل عظیم آبادی، گرامی کشمیری و غنیمت کشمیری با یک نظر نگریست؟

بعبارت دیگر درین دوره طولانی و در آن محیطهای مختلف شیوه‌های مختلف وجود داشت نه یک شیوه که علی‌الرسم بسبک هندی مشهور شده است. - بفرض آنکه در این عهد ممتد تنها یک سبک سخنوری می داشتیم، آیا درست بود که آنرا هندی بنامیم؟ در چنین حال تکلیف آنهمه شاعر که در ایران تربیت شده و بعضی از آنان حتی هند را در عالم رؤیا هم ندیده بودند، چه می شود؟ و اینکه بعضی نوشته‌اند که چون بیشتر طرفداران این شیوه بهند رفته و آنجا قصیده و غزل ساخته‌اند، باید سبکشان را «هندی» گفت، بدنبال نوعی سفسطه و تخیل در استدلال خود رفته‌اند زیرا اگر قرار بر اقامت چندساله کسی در محلی باشد چرا محل تربیت او ازین حیث معتبر نباشد ولی محل سیاحت و انتجاع وی درین راه بحساب آید، آنهم هند یعنی دربار گورکانیان و شاهان دکن، که از مهمترین جایهای اجتماع عالمان و ادیبان ایرانی و پایگاه بزرگ فرهنگ ایرانی در عهد صفوی بوده است.

آن دسته هم که هنگام تقسیم سبکهای شعر فارسی از آغاز تا سده سیزدهم آنها را بسه سبک خراسانی، عراقی و هندی منقسم داشته‌اند، بیک تقسیم بسیار شتابزده، کلی، خیلی مبهم، و حتی کاهل منشا دست زده‌اند. چگونه می‌توان سبک خاقانی و ظهیر و کمال الدین اسمعیل و سعدی و اوحدی و خواجه و حافظ را یکی دانست و همه را یکجا «عراقی» نامید؟ و بهمان صورت چگونه شیوه شاعری شرف قزوینی و وحشی و ثنایی و فیضی و نوعی و نظیری و ظهوری و طالب آملی و شاپور و اسیر و کلیم و مسیح و صائب و نورس و شوکت و ناصر علی و همانندگانشان را می‌توان یکی شمرد و هندی نام داد؟ میان سخنهای بعضی ازینان چنان تفاوتی هست که حتی یک مبتدی آن را در نخستین نگاه درک می‌کند، و بین این شاعران

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۲۴

بواقع نمی‌توان بجز در صفات عمومی و همگانی شعر فارسی وجه اشتراکی در سخنوری یافت مگر آنکه آنانرا در چند دسته جای داد و برای شیوه هر دسته نامی جست.

۴) بلی، سبک هندی درستست، ولی برای آن دسته از سخنوران بزرگ هند که با آموختن فارسی و قرار داشتن زیر تأثیر محیط و داشتن لهجه معینی از فارسی که در آن سرزمین رائج شده بود، شعر فارسی را بنوعی خاص و با زبانی ویژه خود و تعبیرهای سازگار با آن سرودند، بنحوی که سخنشان با گویندگان همعهدشان در ایران بسیار تفاوت یافته است، و درین شیوه حتی فیضی را هم نمی‌توان شرکت داد درحالی که او از هند است ولی در زمانی مقدم می‌زیسته و تربیت یافته فارسی‌زبانان یا کسانی بود که فارسی را مستقیماً از اهل زبان آموخته بودند، و خود او و برادرش ابو الفضل علامی اصراری در احیاء شیوه استادان بزرگ نظم و نثر پارسی پیش از خود داشته‌اند.

پس این «سبک هندی» می‌تواند شیوه سخنوری شاعرانی پارسی‌گوی از سرزمین هند باشد که از اواخر سده یازدهم بعد در هند ظهور کرده‌اند و ما ترجمه حال و اثرهای بعضی از آنان مانند فانی، غنی، ناصر علی، جویا، بیدل، ثابت، گرامی و چند تن دیگر را در شمار شاعران این عهد خواهیم آورد.

۵) آنچه درباره تفاوت و تمایز دوره‌ها و شیوه‌های چندگانه شعر فارسی این عهد از یکدیگر گفته‌ام پیشتر ازین چند بار بصورت‌های تقریباً مشابهی بر خامه ناقلان سخن رفت، و از آنجمله شرحی مستوفی است از ملا عبد الباقی نهاوندی مؤلف «مآثر رحیمی» که برسم مقدمه در آغاز دیوان عرفی شیرازی که بدست محمد قاسم سراجای اصفهانی در سال ۱۰۲۶ هـ تنظیم شده است آمده. وی بعد از آنکه سیر شعر را تا عهد سلطان حسین بایقرا (م ۹۱۱ هـ) شرح داده گوید «... در زمان میرزای مؤمنی الیه مولانا عبد الرحمن جامی و میر علیشیر نوایی و بابافغانی و اهلی شیرازی و خواجه آصفی و میر شاهی و دیگر دانشمندان و سخنوران بوده‌اند و طرز و روشی خاص که از قدما تجاوز نموده، بطریقی که الحال در میانه مستعدانست، اختیار

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۲۵

نموده‌اند و سخن آفرینیها کرده‌اند و آن طرز را مستعدان و سخن‌سنان پسندیده بآن رغبت نموده‌اند ... چون این سخن‌سنان سر در نقاب خاک کشیدند جمعی دیگر صاحب عیار دار المعیار سخنرانی و سخن‌دان دار الملک نکته‌دانی شدند مثل میرزا شرف جهان و مولانا لسانی و شریف تبریزی و یحیی لاهیجانی «۱» و مولانا محتشم کاشی و ضمیری اصفهانی و وحشی بافقی. این طبقه غیر از آن طرز را اختیار نموده‌اند، که بروش متأخرین آشناتر شده‌اند، تا آنکه نوبت جهان‌داری بمیرزا قلی میلی و خواجه حسین ثنایی و ولی دشت بیاضی و محمد میرک صالحی و قاضی نور الدین - اصفهانی و حزنی اصفهانی و فهمی و حاتم کاشی و مولانا ملک و میر الهی قمی و عرفی شیرازی و طوفی تبریزی و میر صبری روزبهان و هلاکی همدانی و میرزا حسابی نظری و شیخ علی نقی کمره‌یی «۲» و دیگر سخن‌سرایان بلاد عراق و خراسان رسید.

این طبقه یکباره منکر طرز متقدمین شدند و خواجه حسین ثنایی بیشتر از همه قدم در وادی تازه‌گویی نهاد. با آنکه ضمیری

اصفهرانی و محتشم کاشی و دیگران آن طرز را پسندیده می‌داشته‌اند، این جماعت یکباره خود را از آن طرز و روش بیگانه ساختند و مستعدان ایران را طرز این جماعت که با آغاز تازه‌گویی و زبان‌دانی وقوع درهم بود، بغایت خوش آمده اشعار ایشان را در سفاین خاطر خود ثبت می‌نمودند و هرچه بر زبان حقیقت میان ایشان می‌گذشت بدستور باد صبا در سراسر ایران و توران سیار می‌بود: تا آنکه روزگار میدان سخنوری و عرصه فصاحت و دانشوری را بوجود فایض - الجود حسن الزمان مولانا عرفی شیرازی بیار است ... و طرز متقدمین و متأخرین که قبل از زمان سخن‌سنجی و نکته‌گرایی او در میدان فصاحت اسب بلاغت رانده بودند منسوخ ساخته طرز تازه که در میان مستعدان ربع مسکون پسندیده است میانه مردم عالم آورده و فاضلان این فن و استادان این علم باین طرز معتقد شده پایه سخنوری و مدار نکته‌پردازی بدان نهادند و شیخ ابو الفیض فیضی در هندوستان

(۱) - مقصود قاضی یحیی لاهیجانیست (م ۹۵۲ یا ۹۵۳ ه). آتشکده، تهران، ص ۸۶۱-۸۶۳ متن و حاشیه و مأخذهایی که آنجا نشان داده شده است.

(۲) - بیشتر این گروه در شمار شاعران همین دوره در بخش شاعران معرفی خواهند شد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۲۶

و جمعی دیگر از فحول شعرای ایران مثل حکیم رکنای مسیحی و حکیم شفایی اصفهرانی و مولانا شانی تکلّو و سایر مستعدان و موزونان این روزگار طرز خود را بطرز او آشنا ساخته و نقود تأثیر سخن را در سکه‌خانه معنی بنام نامی خود مسکوک ساخت ... و پیش از او دیگری باین طرز و روش منتقل نشده حرف نزد ...»

حاصل سخن ملّا عبد الباقی نهانندی آنست که شاعران عهد سلطان حسین بایقرا (۸۷۵-۹۱۱ ه) یعنی شاعران اواخر سده نهم و اوایل سده دهم طرز نوی پدید آوردند [که همان شعر ساده با زبان متمایل بمحاوره و همراه با مضمونهای باریک و نکته‌های لطیف و خیالهای دقیقست که پیش ازین بازشناساندهام «۱»]، و این طرز را گروهی شاعران از لسانی (م ۹۴۲ ه) تا وحشی (م ۹۹۱ ه) یعنی تا پایان سده دهم ادامه دادند، ولی در همین سده و سده بعد دسته دومی از شاعران تازه‌گوی و طرفدار مکتب وقوع و بیان حال خود بر زبان حقیقت پیدا شدند که بکلی منکر طرز و روش پیشینیان بودند [میلی ... علی نقی کمره‌یی]، تا آنکه دور شاعری بعرفی شیرازی رسید و او آن هردو طرز مذکور را منسوخ ساخت و شیوه‌یی تازه آورد که گروهی از معاصران او [فیضی ... شانی تکلّو] آنرا دنبال کردند.

این خلاصه سخن عبد الباقی نهانندیست لیکن او در بیان شیوه‌ها و طرزهایی که نام برده شاعرانی از سبکهای متفاوت را در کنار هم نهاده است مثلاً میلی را از مخالفان شیوه پیش از خود معرفی نموده است و حال آنکه شیوه‌یی ساده در سخن دارد که بر سیاق دنبال‌کنندگان سبک آخر سده نهم و آغاز سده دهم است، و بهر - حال او هرگز نوآوری نکرد و همچنین اند بعضی دیگر از دسته‌یی که در ردیف میلی آمده‌اند مانند قاضی نور الدین اصفهرانی (نوری)، ولی دشت بیاضی، ملک قمی و میرزا حسابی، درحالی که از میان این گروه خواجه حسین ثنایی پایه‌گذار شیوه‌یی نو است که در شرح حالش باز خواهم نمود، و عجیب است که میرزا عبد الباقی ولی دشت بیاضی را که معارض و مخالف طرز ثنایی بود و سخن او را بسخریه می‌گرفت، از همقدمان وی دانسته است. شاید مقصود میرزا عبد الباقی ازینکه این شاعران را

(۱) - همین کتاب، ج ۴ ص ۱۶۳-۱۶۴ و بعد از آن.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۲۷

باهم و مثل هم طرفدار طرز و روش تازه‌یی دانسته است، توجه و مبادرت همه آنان بیان وقوع و اظهار معانی در زبان حقیقت بوده

است.

۶) آنچه ملّا عبد الباقی درباره شیوه عرفی و پیروی دسته‌یی [از فیضی تا حکیم رکنای مسیح و حکیم شفایی] از او آورده محلّ تأملست. البتّه عرفی بر سر راه تکامل شیوه‌یی از سخنوری قرار داشت که بعدها بهندی شهرت یافت، و او را می‌توان یکی از ستونهای آن بنای رفیع شمرده امانه همه آن کاخ بلند، و اگر در سخن او، خاصه در غزلش، دقیق شویم می‌بینیم که او بسیار در دنبال شاعران آغاز قرن نهم تا آغاز قرن دهم حرکت می‌کند منتهی قدرت و صلابت طبعش او را در شمار مستثنیات درآورده است.

از جمله بیانهای روشنی که درباره سخنوری عرفی شده از میر عبد الرزاق- خوافی است که گوید: «بیشتری از اساتذده سخن شناس اتفاق دارند که در کلام مولانا جزالت با سلاست و لطافت با متانت جمع آمده و بدین شیوازبانی و شیرین‌بیانی کم کسی بوده. در نظم قصاید چنان بلندمرتبه افتاده که هیچکس را با وی یارای شراکت و هم‌چشمی نمانده» (۱). حق همینست که شاهنواز خان گفت زیرا عرفی با قدرت و قوت کم‌سابقه طبع و قریحه خود توانست سخن جزیل و استوار شاعران آغاز قرن نهم را با لطافت اندیشه غزلگویان پایان آن قرن درهم آمیزد و با توانایی خاصّ خود در ایراد معناهای لطیف و ترکیبهای تشبیهی و استعاری در بیانی سلیس و روان بابی نو در کتاب شاعری افتتاح نماید نه آنکه شیوه پیشینیان را درهم بریزد و بر روی آن کاخ درهم ریخته بنایی تازه برآورد، و حال آنکه ثنایی با طرز خاصّ خود که عبارت از گنج‌نیدن مفهومیهای بلند و خیالهای دور و دراز در کلام کوتاه و فشرده است، چنین کاری انجام داده است، چنانکه در ذکر حالش خواهیم دید.

۷) درینجا نقل سخن علی ابراهیم خان خلیل را در صحف ابراهیم لازم می‌دانم که درباره شیوه باباغانی «۲» [و اگر حقیقت را بخواهیم شیوه متداول در عهد باباغانی] و ادامه یافتن طرز او تا دیرگاهی از دوره مورد مطالعه ما، صریحتر سخن

(۱)- بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۴۲۰.

(۲)- همین کتاب، ج ۴ ص ۴۱۱-۴۱۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۲۸

گفته است. وی درباره شیوه سخنوری فغانی نوشته است که «ملّا محتشم کاشانی و ملّا نظیری نیشابوری و ملا عرفی شیرازی و ضمیری اصفهانی و ملّا وحشی بافقی و حکیم رکنای مسیح کاشی که اساتذده صاحب اقتدار و نامدار فن بلاغت و فصاحت‌اند، همه متقلّد و متّبع اویند اگرچه هرکدام ازین بلند سخنان تصرّفی و اختراعی کاربند شده و بطرز خاصّی حرف زده‌اند اما در حقیقت جاده رفتار اینان مسلک باباغانیست». علی ابراهیم خان دنبال نفوذ سبک عهد فغانی (م ۹۲۲ یا ۹۲۵ هـ) را تا بحکیم رکنای مسیح (مسیحی) کاشانی (م ۱۰۶۶ هـ) کشانیده درین حکم طریق انصاف سپرده است ولی در این میان نامهای بسیار مشهور دیگری را فراموش کرده مثل نصیبی گیلانی (م ۹۴۴ هـ)، غزالی مشهدی (م ۹۸۰ هـ)، قاسم اردستانی (م ۹۸۶ هـ)، نوعی خوشانی (م ۱۰۱۹ هـ)، ظهوری (م ۱۰۲۵ هـ) و شاپور تهرانی (م ۱۰۴۰ هـ) و عده‌یی دیگر که خواننده می‌تواند با مرور در ترجمه حال شاعران این عهد همه آنان را باسانی تشخیص دهد.

پس طرز بیان ساده روان ولی استوار و درست و خالی از تکلف همراه با نکته سنجی و مضمون‌آفرینی و بکارداشتن خیالهای لطیف و عاطفه و احساس رقیق و بدیع و پرشور، بهمانگونه که در سخن فغانی و همعصران و همطرازانش می‌بینیم تا مدتی دراز از دوره‌یی که محلّ مطالعه ماست امتداد داشت و درین میان طبعاً راه تحوّل می‌پیمود و با سلیقه‌های شخصی شاعرانی که دیده‌ایم و خواهیم دید در آن تغییرهایی رخ می‌داد، باضافه اینکه زبان فارسی هم درین مدّت در حال تحوّل طبیعی خود بود و می‌توانست بنوبه خود در دگرگونی تدریجی سبک مؤثر باشد.

و اینکه ملا عبد الباقی نه‌آوندی نوشته است شاعرانی چون «میرزا قلی میلی و خواجه ثنایی ... الخ، یکباره منکر طرز متقدّمین شدند»

درست نیست بلکه ازین میان آنکس که طرزش با متقدمان تفاوت یافت و شیوه‌ی نویناد نهاد، خواجه- حسین ثنایی بود که اتفاقاً مورد طعن بعضی از معاصران خویش قرار گرفت ولی بهرحال مبداء تحوّل در قصیده و غزل گردید، چنانکه بزودی خواهیم دید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۲۹

در پایان این مقال بهتر آنست که نظر والہ داغستانی را که درست در پایان عہدی که مطالعه می‌کنیم می‌زیسته است، درباره بابافغانی و تأثیر شیوه‌اش در شاعران عہد صفوی نقل کنم. وی نیز فغانی را موجد و مبتکر سبک تازه‌ی می‌داند که بعد از او تا دیرگاه مورد تقلید استادان سخن بود و پیش از فغانی کسی بدان شیوه سخن نمی‌گفت. والہ دنباله سبک فغانی را بدوران شاعری میرزا صائب (م ۱۰۸۱) امتداد داده یعنی متجاوز از صد و پنجاه سال از تاریخ شعر فارسی را در زیر سیطره سبک فغانی پنداشته است و گوید: «... بابای مغفور مجتهد فنّ تازه‌یست که پیش از وی احدی بآن روش شعر نگفته، پایه سخنوری را بجایی رسانیده که عنقای اندیشه پیرامون او نمی‌تواند پرید، اکثر استادان زمان مثل مولانا وحشی یزدی و مولانا نظیری نیشابوری و مولانا ضمیری اصفهانی و خواجه حسین ثنایی و مولانا عرفی شیرازی و حکیم شفایی اصفهانی و حکیم رکنای مسیح کاشی و مولانا محتشم و غیر هم منتجع و مقلد و شاگرد و خوشه‌چین خرمن طرز و روش اویند تا بمیرزا صائب رسید. میرزای مغفور که شاگرد حکیم رکنای و حکیم شفایی است، تغییر شیوه داده در طرز خود مجتهد و امام آن فن شده، چنانچه «۱» الحال شعرای زمان، اکثر منتجع طرز میرزا صائب شده‌اند، با آنکه در عہد ما ناطقی که بنطق او یک لحظه گوش توان داد بنظر نمی‌آید ... راقم حروف تا دیوان فغانی را ندیدم و تعمّق در آن نمودم شعر نفهمیدم و تا پی بروش او نبردم شعر نتوانستم گفت اگرچه حق آنست که اکنون هم شعر نمی‌فهمم و نمی‌توانم گفت، لیکن اینقدر هست که اگر فی الجمله موزون از ناموزون فرق توانم کرد بیمن فیض دیوان بابای مرحومست.»

۸) با نظری اجمالی درین سیر طولانی شعر و دگرگونیهای آن از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم بنوعی از امتناع حکم کلی درباره آن پی می‌بریم و آن را بکلی خلاف تحقیق می‌یابیم. طبیعی است که می‌توان بعضی از ویژگیهای شعر را، چه لفظی و چه معنوی، در این دوره، با توجه بدسته‌بندیهایی که شده، در ذیل یک

(۱) - بجای چنانکه.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۳۰

عنوان آورد، مثلاً درباره توجّه عمومی شاعران بمضمون آفرینی و باریک اندیشی، یا بارسال مثل در شعر، یا به بیان حال و واقعه در عشق (وقوع) و مانده‌های اینها بطور کلی، اما اینها هیچیک بیان حکم کلی درباره سبک واحد شعر درین دوره نخواهد بود. - من ضمن بیان حال شاعرانی که درین مجلد آورده‌ام سعی نموده‌ام شاعرانی را که بنحوی در سیر تحوّل شعر در عہد خود مؤثر بوده‌اند معرفی کنم و طرز و شیوه‌اشان را بشناسانم، و اگر خواننده از من متوقّع بحث بیشتری در سبک شعر این دوره باشد باید بآن نوشته‌ها رجوع نماید و برای مثال ببیند که وحشی و محتشم و عرفی و نظیری و نوعی و مسیح و شاپور و ثنایی و زلالی و صائب و شوکت و بیدل و دیگران هریک چه ویژگیهایی در سخنوری داشته‌اند و یا چه کسانی بر شیوه و طریقه آنان رفته‌اند زیرا حتی در یک عہد و زمان نمی‌شود برای مثال میان سبک و شیوه محتشم و وحشی تفاوتی نگذاشت و یا طرز زلالی و ملک را که با یک سال فاصله در گذشته‌اند یکی پنداشت.

۹) آن عنصر از کلام شاعران این عہد که بیشتر از همه در تغییر سبکشان مؤثر افتاد معنی و مضمون است. مقصود آن نیست که توجه بمعنی و مضمون، یا بهتر بگوییم نکته سنجی و مضمون آفرینی پیش ازین دوره پرتحوّل در شعر فارسی معمول نبود. چنین نیست ولی چنانکه می‌دانیم از آغاز کار میانه معنی و لفظ شعر رعایت نوعی مساوات مبنی و اساس کار بود ولی هرچه بر عمر

شعر فارسی افزوده شد کفّه معنی بر لفظ چربید زیرا توسعه دانشها و ذوقیات و سنتهای شعری در درازای زمان باعث شد که معنیهای گوناگون و پردامنه بذهن شاعران متأخر هجوم آورد و دایره لفظ را بهنگام سخنوری بر آنان تنگ سازد. هرچه هجوم این معنیهای شاعرانه سخت‌تر و پردامنه‌تر می‌شد بهمان نسبت بیان آنها نیز دشوارتر می‌گردید زیرا وقتی که گوینده در سنگلاخ تصوّرها و خیالهای دور و دراز افتد بیرون آمدن از آن دشوار می‌گردد، و یا بیان ساده‌تر وقتی خیال پردامنه با معنیها ملازم و همدوش باشد، اظهار معانی در لفظ کم امکان نمی‌یابد؛ اما شاعران عهدی که بدان پرداخته‌ایم پیروی از سرمشقهایی که تا آن وقت بدستشان رسیده بود، عادت یافته بودند که تاملکن است معنیهای

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۳۱

بلند را در کلام کوتاه بیاورند و آنها را تا می‌توان در یک بیت و گاه در یک مصراع چنان بگنجانند که قابل گردش در افواه گردد، زود بیاد سپرده و اینجا و آنجا نقل شود.

«مضمون» باشد، مضمونی که از زبانی بزبانی دیگر راه جوید و در نزد خواننده و شنونده تخیل‌انگیز و اعجاب‌آمیز افتد.

۱۰) این پیروی از خیال و همدوش کردن آن با معنی و مفهوم ذهنی شاعر، که در بیان سخن‌سنان آن عهد و زمان «خیال‌بندی» نام یافته است، بنیاد شعر یعنی کلام متخیل موزونست، و همیشه مایه دلپذیری شعر بود و هست، اما از آن هنگام محلّ ایراد شد که شاعر از گنجانیدن آن در کلام عاجز ماند و یا چنان دامنه خیالش وسیع گردید که خواننده از لفظ او پی بآن خیال پردامنه نبرد و در نتیجه مدّعی تهی بودن سخن از معنی گردید.

درباره خواجه حسین ثنایی (م ۹۹۵ یا ۹۹۶ ه) نوشته‌اند که نخستین بار چنین راهی در سخنوری پیش گرفت و بهمین سبب می‌گویند که او «سرکرده تازه‌گویانست اول کسی است که موجد روش متأخرین گردیده خطّ نسخ بر طرز قدما کشید» (۱) -

این تازه‌گویی خواجه حسین ثنایی بدین معنیست که بنیاد کارش بر ابداع معنیهای غریب و نکته‌های دیربایی بود که بدنال تصوّر و تخیلی ژرف فراز آمده بود و در لباس تشبیه‌هایی که بیشتر خیالی و وهمی است، و مجازها و استعاره‌ها و کنایه‌های بعید بیان می‌شد، و چون در این «خیال‌بندی» ها و نکته‌پردازیهایی متخیلانه دور از ذهن مظروف بر گنجایی ظرف فزونی دارد، غالباً کلام شاعر مبهم و نارسا می‌شد چنانکه گروهی از سخن‌سنان معاصر ثنایی این عیب را در سخن او یافته و اظهار کرده‌اند.

ملا عبد الباقي نهاوندی در ترجمه حال خواجه ثنایی نوشته که «سخنان او را بعبع نارسایی لفظ و اینکه اکثر معانی او ناقص است و مطلب از ابیاتش بیرون نمی‌آید،

(۱) - بهارستان سخن، ص ۴۱۶. ملا عبد الباقي نهاوندی نیز سخنی در همین حد دارد و درباره او گوید «چندان ابداع معانی غریبه و نکات عجیبه که او کرده هیچیک از متأخرین نکرده و در متقدمین نیز سخن می‌رود و طرز و روش خاصی دارد و آن روش او را مسلم است». (مآثر رحیمی).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۳۲

بخامی طبیعت منسوب ساختند» (مآثر رحیمی) و علت این نارسایی که بدان اشاره شده همان مبالغه در تخیل و سعی در یافتن نکته‌های باریک زائد بر ظرف لفظ است که شاعران و نکته‌سنان عهد وی مانند میرزا قلی میلی (م ۹۸۳ ه) و ولی دشت بیاضی (م ۱۰۰۲ ه) را که با او در خدمت سلطان ابراهیم میرزای صفوی والی خراسان بسر می‌بردند بنکوهش وی برمی‌انگیخت. ولی دشت بیاضی درین معنی گفت:

ای فکر ترا شحنه نقصان زده راه‌دور از نفست اثر چو طاعت ز گناه

معنیت چو بخشش لثیمان ناقص و الفاظ چو خلعت خسیسان کوتاه این طرز ثنایی در سخنوری، یعنی ایراد نکته‌ها و مضمونهای

باریک پر تخیل در کلامی که وافی بمقصود نباشد، پس از بوسیله بعضی از شاعران دنبال شد تا آنکه زلالی خوانساری (م ۱۰۲۵ هـ) دست بالای دست او نهاد. وی در ابداع ترکیبهای خیالی چیره دست بود و تشبیه‌ها و استعاره‌هایش چنان با خیالهای باریک همراه است که خواننده را بدنیایی متراکم از تصوّر و توهم می‌کشاند و چون چنین خیالپردازی مبالغه‌آمیز نیازمند کلامی وافیست که شاعر از گنج‌اندیدن آن در وزنهای کوتاه مثنوی عاجز است ناگزیر هم ترکیبهایش ناقص می‌شود [مانند «غنچه‌خواه دشت» یعنی کسی که در دشت دنبال غنچه و یا چیدن غنچه گردد؛ «هوس پخت فضای دشت و فرسنگ» یعنی آنکه هوس فضای فرسنگ در فرسنگ دشت را داشته باشد ... و جز آن]، و هم معنی بعضی از بیتها قابل تأمل یا مبهم و گاه نامفهوم می‌گردد چنانکه در ترجمه حالش بیاید.

بر سر راه این «نهضت خیال‌بندی» شاعران دیگری نیز ایستاده‌اند که هریک در کوشش خویش بر پیشینیان کوس برتری نواخته و گامهایی فراختر برداشته است مثل:

طالب آملی (م ۱۰۳۵ هـ)، کلیم کاشانی (م ۱۰۶۱ هـ)، میرزا جلال اسیر (م ۱۰۶۹ هـ)، صائب تبریزی (م ۱۰۸۱ هـ)، راقم مشهدی (پایان سده یازدهم) و چند تن دیگر در ایران و در هند.

۱۱) درین «طرز خیال» و نکته‌پردازی و مضمون‌آوری هرچه از ثنایی دور شویم و بصائب نزدیکتر گردیم صفای اندیشه و جلای لفظ را بیشتر و بهتر احساس می‌کنیم یعنی طرزی را که مقرون بنقصها و ناهمواریها بود اندک‌اندک بی‌عیب‌تر و تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۳۳

هموارتر می‌یابیم و در آن با ظرافتهای شاعرانه و حتی گاه با صلابتهای حکیمانه‌رو با روی می‌گردیم، و بگفتار روشنتر بآن شیوه‌یی از سخنوری می‌رسیم که میرزا صائب (م ۱۰۸۱ هـ) با هنرنماییهای استادانه خویش آن را بنام خود منحصر ساخت. درین طرز تازه عنصر لفظ هم از تغییر و تبدیل برکنار نماند و با آنچه پیشتر از آن بود بسیار تفاوت حاصل کرد چنانکه پس ازین خواهیم گفت. درین میان نکته‌یی باقی می‌ماند که نباید فراموش کرد و آن اینست که بعضی از سخن سنجان گذشته «طرز خیال‌بندی» را بمیرزا جلال اسیر (م ۱۰۶۹ هـ) منحصر داشته‌اند. مثلاً- میر عبد الرزاق خوافی (م ۱۱۷۱ هـ) درباره‌اش نوشته است که او «در شعرانی بنیاد خیال‌بندیست و خیال‌بندان زمان حال را پیروی او سرافتخار بلندست، اگرچه طرز خیال بطریق ندرت در اشعار قدما یافته می‌شود و برخی از متأخرین که پیش از وی گام سپر وادی تازه‌گویی بودند نیز بدین روش و لوح تمام داشتند اما او اساس سخنوری بر همین طرز نهاد و این قانون شگرف را بدست آیندگان قوافل وجود داد، بلکه سخن را بمرتبه‌یی نازک ساخته که تا موشکافان بزم معانی نظر بروی کار نیارند سر رشته آن بدست نیاید و هر قدر که تعمق بکار برند لطائف دیگر حاصل آید و معهذا کلامش رطب و یا بس بسیار دارد ...»

۱) این سخن میر عبد الرزاق شاهنواز خان را دیگران نیز تکرار کرده «۲» و همه‌جا میرزا جلال را بانی خیال‌بندی شمرده‌اند. آری، میرزا جلال چنان اسیر خیال خود بود که بارها از فرهادهای دانش در تدبیر ملک سخن غافل می‌ماند، اما با این همه او بانی «طرز خیال» نیست بلکه در آن فضای بی‌انتها از همه طوطیان شکرشکن شیرین گفتار دورتر پرواز کرده و از آنسوی دیار اندیشه‌ها گهگاه ره‌آوردهای دلپذیر به‌مراه آورده است. بترجمه حالش بنگرید.

حق اینست که چه در راه «خیال‌بندی» و «طرز خیال» و چه در دیگر ویژگیهای

(۱)- بهارستان سخن، ص ۴۴۶.

(۲)- از آنجمله احمد علی هاشمی صاحب مخزن الغرائب در شرح حال اسیر سخن میر عبد الرزاق را تلخیص کرده و بی‌ذکر نام او نقل نموده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۳۴

سبک اخیر، هرچه پیش از صائب و یا در اوان جوانی او در دنیای شعر فارسی گذشته بود حکم مقدمه‌یی برای ظهور این شاعر توانا داشت و پس از و طرز سخنش که بگفتار خود او «شیوه تازه» بود «۱»، بسرعت رواج گرفت زیرا در حکم دانه‌یی بود که در زمینی آماده و بارور و مساعد برای کشت و ورز افشاندن شود.

در میان شاعرانی که از آن پس در طرز خیال قدرت شگرف نشان دادند ذکر نام غنی کشمیری (م ۱۰۷۹ هـ)، شوکت بخاری (م ۱۱۰۷ هـ)، ناصر علی سهرندی (م ۱۱۰۸ هـ)، جویای تبریزی (م ۱۱۱۸ هـ)، بیدل عظیم آبادی (م ۱۱۳۳ هـ)، آفرین لاهوری (م ۱۱۵۴ هـ)، گرامی کشمیری (م ۱۱۵۶ هـ)، غنیمت کشمیری (م ۱۱۵۸ هـ) لازمست که بعضی از آنان درین طرز بغایت قصوی رسیده و از همه در گذشته‌اند و بهمان نسبت هم در گفتار خود لغزشهایی دارند، و همین گروه از گویندگان که نزدیک بتمامشان از هند برخاستند صاحبان واقعی سبک معروف به «هندی» هستند، و درستست که همه این شاعران هندی بر نشانه‌های پای اسیر و صائب در معنی و لفظ قدم می‌نهادند ولی حقاً که از آن دو در راه نکته‌یابی و اصرار در ایراد مضمونهای باریک که لفظ گنجایی آنها را ندارد بسیار دورتر رفتند چندانکه بعضی از بیتهایشان را بدشواری و با تأویل و توجیه باید دریافت؛ و زیاده‌رویهای اینها و همه کسانی که از آن پس در هند و ایران خواسته‌اند شیوه اسیر و صائب را دنبال کنند باعث بدنام شدن و متروک ماندن آن طرز در سده سیزدهم و چهاردهم در ایران گردیده است خاصه که زبان این دسته هندی‌گویان هم، بعلت قطع ارتباط تدریجی ایران و هند از زبان سالم فارسی دور شد و بصورت یک لهجه اختراعی فارسی درآمد که قاعده باید آن را «فارسی هندی» نامید.

۱۲) در طرز خیال مدار سخن بر تخیل و توهم است و شاعر در هر مورد، خواه در تشبیه و استعاره و خواه در وصف و تمثیل، یا هر مورد دیگر از بیان مطلب بنحو ساده و عادی آن امتناع داشت بلکه آن را با ترکیبهای تشبیهی و استعاری که برپایه

(۱) -

منصفان استاد دانند که از معنی و لفظ شیوه تازه نه رسم باستان آورده‌ام (صائب)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۳۵

تخیل و توهم استوار باشد، بیان می‌کرد و بهمین سبب تشبیهات خیالی و وهمی و استعاره‌های متخیل ژرف در کلام این دسته از شاعران بسیار است، بحدی که گاه رسیدن بکنه معنیهای آنان مشروط بر داشتن همان نازک خیالیهای گوینده می‌گردد، و یا خواننده باید بهمان عالم توهم که شاعر در آن سیر می‌نموده است وارد شود تا مقصود حقیقی او و مفهوم واقعی سخنش را درک کند.

از جمله اختصاصهای این طرز آنست که شاعر بخیال خود «تشخص» می‌بخشد و سپس همان عملها و صفتها و نسبتها را که برای یک جاندار متصور است برای آن «شخص خیالی» بکار می‌برد، مثلاً درین بیت از ناصر علی سهرندی:

کریمان با توانگر هم باحسان پیش می‌آیند نباشد چشم بر سامان دریا ابر نیسان را «ابر نیسان» بگونه فردی ذیروح درآمده که چشم نداشتن یعنی انتظار نداشتن چیزی از کسی [که درینجا دریای ثروتمند و صاحب سامانست] باو نسبت یافته و یا عمل او تصوّر گردیده است. و باز ناصر علی در بیت زیرین:

ندارد حیرت دل تاب حسن بی حجابش را که باشد صافی آینه شبم آفتابش را برای دل تصوّر احساس تحیر کرده و آنگاه آن حیرت را تشخص بخشیده و سخن از ناتوانی آن در برابر حسن بی حجاب معشوق بمیان آورده است. حسن معشوق هم در نظر او زیبانگاری بی‌پرده است که حتی حیرت را بحیرت می‌افکنند و بناتوانی می‌کشاند. خیال‌انگیزتر از مصرع اول بیت بالا مصرع دوم آنست.

منظور من آن نیست که درینجا صفحه‌ها از نقل اینگونه تعبیرها سیاه کنم.

مراجعه خواننده بمنتخب اشعار بسیاری از شاعران در همین جلد برای او بیشتر از نقلهای من سودمند خواهد بود اما بیان این نکته درینجا ناگزیرانست که اینگونه تخیلهای حاد و ساختن و پرداختن «اشخاص خیالی» شعر نوعی از ابهام در معنی می‌بخشد و معنیهای ابهام‌انگیز بوجود می‌آورد، مثلاً در این بیت از بیدل:

بس که برق یأس بنیاد من ناکام سوخت می‌توان از آتش سنگ نگینم نام سوخت برق یأس چنان بنیاد حیات او را سوخته که حتی آتش بر نگین انگشتریش

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۳۶

افتاده و از شعله آن بیمست تا نامش نیز بسوزد. گویا بیدل این مضمون را در مقابله مضمونی شبیه از صائب آورده باشد:

دل آسوده‌یی داری چه می‌پرسی ز آرام‌نگین را در فلاخن می‌نهد بی‌تابی نامم درین بیت کثرت اضطراب و ناآرامی شاعر بنام او که اینجا چون جاننداری پذیرای ناآرامیست نیز سرایت کرده و او را بی‌تاب ساخته، و آن بی‌تابی چنان شدیدست که از نام بنگین انگشتری (که پیشینیان اسم خود را بر آن می‌کنند) سرایت کرده است، و اینک او را چنان از جای خود می‌کند و پرتاب می‌کند که سنگی را از فلاخن پرتاب نمایند!

طالب آملی گوید:

ز آن چهره گل بدامن اندیشه می‌کنم خورشید می‌فشارم و در شیشه می‌کنم درین بیت اندیشه چون کسیست که قبایی و آن قبا دامانی داشته باشد و او آن دامان را از «گل چهره» معشوق پرکند، اما در اینجا مظلوف چندان زیاد و ظرف چنان کوچک است که به «خورشید فشرده» یی ماند که در شیشه‌یی بگنجانند!

این بیت میرزا عبد القادر بیدل هم خواند نیست:

نقد پیری ثمر عاقبت‌اندیشی ماست زندگی زیر قدم دید خمی پیدا شد زندگی گذران چون رهروی صاحب قدم در گذرگاه خود در جستجوی «نقد پیری» خم شد و بزیر قدم خویش نگریست. قامت خمیده سالخوردگان بدینسان پدید آمده است!

کار ابهام در بیت زیرین از بیدل سخت بالا- می‌گیرد، در سخن گفتن از چنار بی‌ثمر که از راه مصلحت‌اندیشی آتش در خود می‌افکند تا دیگرانش بگناه بی‌ثمری نسوزانند:

بهار بی‌ثمری جمله باب سوختنست خیال مصلحت‌اندیشی چنارم سوخت! شوکت بخاری با آن لحن دلنوازی که در سخنها خود دارد، دیوانش را با این بیت آغاز می‌کند و همه‌جا بهمین سیاق پیش می‌رود:

الهی رنگ تأثیری کرامت کن زبانه را بموج اشک بلب آب ده تیغ زبانه را

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۳۷

تیغ زبانش را برای برش و تأثیر باید مانند هر شمشیر آب داد، اما از کدام آب؟ از اشک بلب! نه، از دریای اشک بلب که موج از آن برآید!

میرزا جلال اسیر که در ساختن اینگونه بیتها از پیشقدمان شناخته شده است در نزدیک تمام غزلهای خود ازین قبیل بیتها آورده است. گوید:

صبرم حریف عربده نیم باز نیست شادم که عمر رنجش بیجا دراز نیست ناز معشوق چو سیه مستی عربده‌جویی می‌کند و صبر شاعر با همه توانایی و زورمندی حریف آن عربده‌جوی غوغاگر نیست اما شاعر دلش را بدین خوش می‌کند که رنجش بیجای وی دیر نمی‌ماند و عمری دراز ندارد. تشخص وجودهای خیالی در همه این اجزاء آشکار است؛ و نیز درین بیت او:

سرمه چشم هوس بادا کف خاکسترم گر بدام شعله چون خاشاک بال‌وپر زخم شخص خیالی هوس چشمی دارد که سرمه بر آن

کشیده‌اند، و شعله دامی است که خاشاک چون مرغی در آن بال‌وپر می‌زند! ازینگونه بیتها بسیار و بسیار در دیوانش خواهید یافت. اگر خواننده از من توقع توضیح هر بیتی [که طبعاً سخن را بدرازا خواهد کشانید]، نداشته باشد، می‌تواند این چند بیت دیگر را هم بخواند و خود آنها را تحلیل و تعبیر نماید. از زلالی خوانساری:

ز بس لبریز مهرت شد درونم نمی‌گنجد بخونم رنگ خونم

چو مژگان تر کشی کرده حمایل همه پیکان تیرش غنچه دل

پی نظاره مهر از تاب آن رو گرفته دست بر بالای ابرو

ز جستن جستن آن سایه در دشت چو مرغ آشیان گم کرده می‌گشت از میرزا جلال اسیر:

پس از عمری بسویم گر نگاهی کرد جا دارد شهید زخم شمشیر تغافل اجرا دارد

غیرت روا نداشت که تنها گذارمش عمر عزیز بر قدم نامه بر گذشت

در پریشانکده یأس بود فیض رساسایه بید خوش آینده شمالی دارد

صبح خندان می‌شود بر روی تیغ آفتاب کاملی باید که از تقصیر جاهل بگذرد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۳۸ گفتم ندهی دل نشیندی سخنم را از آینه دیدی چقدر ناز کشیدی! از کلیم کاشانی:

که دل بر جا تواند داشت پیش چشم شهلایش کشد ز آئینه بیرون عکس را مژگان گیرایش

نیست نفس دون امانت دار یک جو اعتبار حق بدست ماست گر چیزی بخود نسپرده‌ایم

پیش پا را نتواند ز سیه روزی دید در کف هر که چراغی ز هنر یافته‌ام از سلیم تهرانی:

چشم توام ز هوش تهی دست می‌کند یک سرمه‌دان شراب مرا مست می‌کند

دل از هوای صحبت جانانه پُر شد دست یک کس درون نیامده و خانه پُر شد دست

بفکر عشق بنازم که خوب پیدا کرد برای قفل جنون پره بیابان را از حکیم رکنای مسیح:

قطره‌ها جمع شد از دیده من دریا گشت ناله‌ها پهن شد از سینه من صحرا گشت

فضاها بس که پر شد از غبار خاطر تنگم بهر جا سست گشتم تکیه بر دیوار خود کردم از حکیم شفایی اصفهانی:

پرستاری ندارم بر سر بالین بیماری مگر آهم ازین پهلویان پهلوی بگرداند

ناتوان مرغ ضعیفی مگر افتاده بدام که صبا در خم زلفش قفس از مومی ساخت از طالب آملی:

لخت دل بر مژه سیماب شد از گریه ماسرمه در چشم سفیداب شد از گریه ما

شوق نظاره رخسار تو از پرده دل‌اشک را رقص کنان بر سر مژگان آرد

چنان ز حسن تو اجزای بزم رفته ز هوش که گر صراحی می‌بشکند صدا نکند

طالب نگهم عزم لبی داشت که ناگاه پای مژه لغزید و بچاه ذقن افتاد

مردم ز رشک، چند بینم که جام می‌لب بر لب ت گذارد و قالب تهی کند از میرزا صائبی تبریزی:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۳۹ روشندان همیشه سفر در وطن کنند استاده است شمع و همان گرم رفتنت

گذشت خواجه و چون عنکبوت مرده هنوز مگس شکار کند تارهای آمالش!

روی شکفته شاهد جان فسرده است آواز خنده شیون دل‌های مرده است

شب که صحبت بحديث سر زلف تو گذشت هر که برخاست ز جا سلسله برپا برخاست (۱۳) این خیالهای تشخص یافته یا این

«اشخاص خیالی» در مورد تمثیل از همه‌جا بهتر محل استفاده شاعران بود. در چنین موردی شاعر نخست مطلبی را از هر باب و در

هر موضوع که بخواهد دعوی می‌کند و سپس مثالی می‌آورد که از بس بداهت در معنی می‌تواند مانند دلیلی دعوی او را ثابت و

مبهرن نماید یا علت آن را آشکار سازد و یا بعنوان نظیر و عدیل آن دعوی تلقی شود. مثلاً در سه بیت زیرین از صائب تمثیل اول بقصد اثبات دعوی و تمثیل دوم بقصد بیان علت و تمثیل سوم از باب نشان دادن شبیه و نظیر است:

سهل مشمر همت پیران با تدبیر را کز کمال بال و پر پرواز باشد تیر را

عالمی را کشت و دست و تیغ او رنگین نشد تیزی شمشیر پاک از خون کند شمشیر را

ریشه نخل کهنسال از جوان افزون ترست بیشتر دلبستگی باشد دنیا پیر را در سه بیت ذیل از میرزا محمد طاهر وحید هم همان حال را می بینیم که در سه بیت منقول از صائب تبریزی دیده ایم:

غلط مکن چو سرت گشت گرم فکر بلند که باز گشت نباشد فتاده را بر بام

بشاهان می رسد از زیردستان فیض پنهانی بنای خانه را از خشت زیرین محکمی باشد

عیب خود نسبت بعاجز می دهد فرمانروا بار چون افتد مکاری چوب بر استر زند و در بیت زیر از محمد سعید اشرف مراد از تمثیل نشان دادن شبیه و نظیر است:

نقره چون انگشتی گردید می پیچد بلعل می شود در وقت پیری حرص دنیا بیشتر گاهی این تمثیل ها از لحاظ قوت تخیل و نیروی تصویر خیال در همان درجه و مرتبه است که ممثل له چنانکه درین بیت از میرزا بیدل می بینیم:

سُرمه سنگین نکند شوخی چشم او رادرس تمکین ندهد گرد رم آهو را بهترین تمثیلهای بصورت های گوناگون می توان در دیوان صائب یافت چنانکه

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۴۰

باید او را درین باره سرآمد همه شاعران پارسی گوی شمرد و کمتر غزلی از او می توان یافت که در همه یا بیشتر از بیت های آن کار گوینده بتمثیل نکشیده باشد.

بترجمه حالش بنگرید.

۱۴) نوعی از تمثیل ارسال مثل است و آن آوردن مثلی رائجست از آنچه میان خلق شهرت یافته و شاعر برای اثبات مدعای خود یا بیان حال خویش و اینگونه موردها از آن استفاده می کند چنانکه در دو رباعی زیرین می بینیم، نخستین از جلال الدین اکبر پادشاه و دومین از بهاء الدین محمد عاملی (بهایی):

دوشینه بکوی می فروشان پیمانه می بزر خریدم

اکنون ز خمار سرگرانم «زر دادم و دردسر خریدم» *

تا منزل آدمی سرای دنیاست کارش همه جرم و کار حق لطف و عطاست

خوش باش که آن سرا چنین خواهد بود «سالی که نکوست از بهارش پیداست» ازین مثلها بعضی سابقه طولانی در زبان و ادب فارسی دارند و بعضی دیگر از کلام شاعران و نویسندگان بزرگ اخذ و در افواه منتشر شده و حکم مثل سائر یافته اند، و اینها عاده از نوع همان تمثیلهایی هستند که شاعران بکار می برده اند و درباره آن سخن گفته ام. اینگونه مثل های سائر مأخوذ از گفتار شاعران پارسی گوی بسیار و قسمتی از آنها از سخنوران همین عهدست که محل مطالعه ماست، و اینک چند نمونه از آنها:

از کلیم کاشانی:

گرچه محتاجیم چشم اغنیا بر دست ماست هر کجا دیدیم آب از جو بدریا می رود

می پذیرند بدان را بطفیل نیکان رشته را پس ندهد هر که گهر می گیرد

ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

روزگار اندر کمین بخت ماست دزد دایم در پی خوابیده است

چشمان تو ترک دل عاشق نتواند با شیشه گران کار بود باده کشان را
تا توانی ناتوانان را بچشم کم مبین یاری یک رشته جمعیت دهد گلدسته را
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۴۱
از طالب آملی:

مرا کیفیتی ز آن چشم کافست ریاضت کش بیادامی بسازد از امانی:
در ره عشق صلاح از من رسوا مطلب کافر عشق چه داند که مسلمانی چیست از قدسی:

نیکو نبود هیچ مرادی بکمال چون صفحه تمام شد ورق برگردد
بار دل عارف نشود جلوه دهر آینه ز عکس کوه سنگین نشود

زود به کردم من بی صبر داغ خویش را اول شب می کشد مفلس چراغ خویش را از سالک قزوینی:
همت بر جسته از ننگ علائق فارغست خار نتواند گرفتن دامن کوتاه را از سالک یزدی:

آشنایی کهنه چون گردید بی لذت بود کوزه نو یک دو روزی سرد سازد آب را از واعظ قزوینی:
سر برون آورد عکس از روزن آینه گفت فیض صحبت می تواند سنگ را آدم کند از میر صیدی:

دست و دل باید فراخ از جود صاحب مال راتنگ چشمی می کند سرگشته تر غربال را از میرزا جلال اسیر:
نیست آسان خاطر جمعی پریشان داشتن می گدازد برق خود را چون بخرمن می زند از قاسم خان جوینی:

بعد ازین در عوض اشک دل آید بیرون آب چون کم شود از چشمه گل آید بیرون از میرزا صائبا:
ده در شود گشاده شود بسته چون دری انگشت ترجمان زبانست لال را

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۴۲ ریخت چون دندان امید زندگی بی حاصل است می رسد بازی بآخر مهره چون بر چیده
شد

محو شد نور خرد تا شد مرا سودا بلند روزها کوتاه گردد چون شود شبها بلند از میرزا عبد القادر بیدل:

تواضعهای ظالم مکر صیادی بود بیدل که میل آهنی را خم شدن قلاب می سازد

مُرده هم فکر قیامت دارد آرمیدن چقدر دشوارست! اینگونه تمثیلهای که حکم مثل سائر یافته باشد در اشعار شاعران عهد صفوی
بسیارست زیرا آن گویندگان چنانکه خواهیم دید بسی از مضمونهای شعری را از محیط دُوروبر خود و از زندگانی روزانه
برمی داشتند و بهمین سبب در سخنانشان نکته‌های قابل انطباق بر زندگی اجتماعی و فرهنگهای اخلاقی فراوان یافته می شود.

۱۵) درین میان نباید از بعضی بیتهای مشهور آن عهد غافل بود که از کثرت شهرت و رواج بعد شیاع رسیده حکم مثل سائر یافته‌اند
اما مثل نیستند و عاده در توضیح مقال گوینده و اثبات یا تعلیل و توجیه آن بکار می روند و در چنین موردیایست که می توان آنها
را جانشین و قائم مقام مثل دانست. از آنهاست:

عمر اگر خوش گذرد زندگی خضر کمست و بسختی گذرد نیم نفس بسیارست (حسن بیگ رفیع قزوینی)

شبهای هجر را گذرانندیم و زنده‌ایم ما را بسخت جانی خود این گمان نبود! (شکبیه)

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند (حکیم شفایی)

ز غارت چمنت بر بهار منتهاست که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند (طالب آملی)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۴۳ تو ای کبوتر بام حرم، چه می دانی تپیدن دل مرغان رشته برپا را (فیضی فیاضی)

کم طالعی نگر که من و یار چون دو چشم همسایه‌ایم و خانه هم را ندیده‌ایم (میر صیدی)

جواب نامه من غیر ناامیدی نیست ز دست سودن بال کبوترم پیدااست (سالک یزدی)

تا که را سیراب کن ای ابر نیسان در بهارقطره تا می می تواند شد چرا گوهر شود (میرزا رضی دانش)
 از تواضع می توان کردن مسخر عالمی خاتم دست سلیمانی همین پشت دو تاست (ناصر علی)
 هر که امشب می نمی نوشد بما منسوب نیست پارسا در مجلس مستان نشستن خوب نیست (قدسی)
 هر سبز خطی را نرسد پیش تو دعوی رعنائی طاوس ندادند مگس را (فیضی)
 بهوش باش دلی را بسهو نخراشی بناخنی که توانی گره گشایی کرد (صائب)
 سنگ بالین کن و آنکه مزه خواب بین تا بدانی که چه در زیر سر مردانست (فیاض)

۱۶ از مطلبهای قابل توجه در تاریخ شعر این دوره اصرار شاعران بود بابتکار در سخنوری و آوردن معنیهای تازه و مضمونها و حتی لفظهای نو، و بتعبیر خودشان تازه گویی. چنین نهضتی طبعاً نتیجه خستگی و ملالت شاعران از تکرار اندیشه‌ها و گفته‌های پیشینیان بود ولی توفیق نهایی آنان درین راه بدان سرعت که پنداشته می شد میسر نگردید و کار این تجدید سبک و شیوه تا نیمه دوم از سده یازدهم یعنی دوران صائب بدرآزا کشید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۴۴

این توجه بنوآوری امریست که از آخرهای عهد تیموری، از همان روزگار که شاعرانی از قبیل فغانی و هلالی ظهور می کردند، قوت گرفته و دنباله خود را بسده دهم و بشاعرانی مانند وحشی و عرفی و فیضی کشانیده بود.

فیضی (م ۱۰۰۴ ه) در منظومه مرکز ادوار بحثی دارد که نشان از ملامت شدید همعهدانش از پرداختن شاعر بطواهر و نیندیشیدن بمعنی و مضمون می دهد. حاصل سخنش اینست که چنین شاعران هنر خود را در قافیه سنجی و آوردن ردیف و عبارت پردازی دانسته از فکر نو و معنی نو که در لفظ استادانه بیان شود غفلت دارند، و توصیه می کند که باید در این راه واپس ننگریست و بلکه تنها به پیش رفت یعنی براه تازگی و نوی، بگرد سخن کس نگشت و از کسی معنی برنداشت. او می پندارد که باب فیض ازلی همواره باز است و باید از راه تصفیه باطن این در را بسوی خود گشود؛ نباید بتاراج لفظ و معنی و خیال دیگری رفت و گفت که آری این معنی دیگر نیست ولی من به ازو پرورش داده‌ام، یا آنکه معنی و مضمون دیگری را آورد و دعوی توارد کرد، و یا آنکه از شعر این و آن بیهانه تضمین دیوان خود را پر نمود.

اینها همه کارهای کودکان و نابخردانه است، باید آماده بهره‌مندی از فیض ازلی بود که هیچگاه منقطع نگردیده و نخواهد گردید:

شعر باندازه جمعی ظریف پیروی قافیه هست و ردیف

رفته و خود را عبارت زده فکرشان خانه غارت زده

تا ز تو آراسته گردد سخن معنی نو باید و لفظ کهن

در ره دل پیش‌رو و پس مگرد گرد بگرد سخن کس مگرد

تصفیه باطن مرتاض کن رو بسوی مبداء فیاض کن

دزد سخن راه بجایی نبرد کز کف او باز قفایی نخورد

چند بتاراج سخن ساختن بزم ز شمع دگر انداختن

چند خیال دگر اندوختن کیسه پی نقد دگر دوختن

گر بتو گویم که خیال تو نیست وین همه اندیشه مجال تو نیست

بانگ بر آری که نکو بسته‌ام معنی او را به از و بسته‌ام

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۴۵ گرچه تو این حرف کزو بسته‌ای خود بگرفتم که نکو بسته‌ای

ماشطه با غالیه و سندروس دعوی شویی نکند بر عروس

قطع نظر کن ز خیال دگرز آنکه پسرخوانده نگردد پسر

هرچه خدا داد بآن شادباش طالب معنی خداداد باش

قصد خیال دگران تا بکی جود بمال دگران تا بکی

گه بتوارد علم افراختن گاه بتضمین سپر انداختن

اینهمه از کودکی راه تست وینهمه از فکرت کوتاه تست

فیض ازل را نبود انقطاع ملک ابد را نبود انتزاع ایما فیضی اگرچه میان هندیان پارسی گوی در عهد خود یکتا بود لیکن تازگی

سخنش چندان نبود که بتواند گویندگان عهد را بر این سیاق راهبری کند بهمین سبب بود که علی احمد نشانی لاهوری (م ۱۰۲۰

ه) پسر مولانا حسین نقشی لاهوری انگشت بر سخن او نهاد و او را مقلد و تکرارکننده لفظ و معنی این و آن خواند و در ابیاتی

برهمان وزن مرکز ادوار بر او تاخت و گفت:

... دعوی ایجاد معانی مکن شمع نه‌ای چرب زبانی مکن

شعله سرشتا ز گهرهای پاک لاف مزین هست چو در کیسه خاک

طبع تو هرچند در هوش زدیک سخن تازه نشد گوشزد

آنچه تو گفتی دگران گفته‌اند در که تو سفتی دگران سفته‌اند

خانه که از نظم بیا راستی آب و گلش از دگران خواستی

سقف منقش که در آن خانه است رنگ وی از خامه بیگانه است

طبع تو دارد روش باغبان ساخته باغی ز نهال کسان

سبزه آن باغ ز راغ دگرهر گل رعناش ز باغ دگر

غنچه آن گرچه روانپروست لیک ز خون جگر دیگرست

بید که بی میوه سری بر کشید برکش از آن دانه مشجر کشید

تازگی آن نه ز باران تست از خوی پیشانی یاران تست

چند پی نقد کسان سوختن چشم بمال دگران دوختن

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۴۶ جمع مکن نقد سخن پروران کیسه مکن پر ز زر دیگران

شربت بیگانه فراموش کن آب ز سرچشمه خود نوش کن

کر خضری آب حیات تو کوور شکری شاخ نبات تو کو

نخل صفت سر بفلک می‌بری میوه بجز خسته نمی‌آوری

سرو که بر چرخ بساید سرش چاشنی میوه نباشد برش ...

... یک سخن از نظم تو نبود درست مضحکه اهل سخن نظم تست

گرچه بروی تو نگوید کسی عیب تو پیش تو نجوید کسی

لیک بغیب تو ملامت گران انجمن آرای سخن پروران

شعر ترا گر بمیان آورند عیب تو یک یک بزبان آورند

شعر ترا پیش تو تحسین کنندوز پس تو لعنت و نفرین کنند. «۱» دعوت به «تازه‌گویی» و یا دعوی و بحث در این راه در تمام سده

یازدهم ادامه داشت و بر رویهم تقلید از دیگران خواه در لفظ و خواه در معنی و مضمون عیب شمرده می‌شد و بهتر آن می‌دانستند

که اگر سخن از خود ندارند لب از سخن فرو بندند.

غنی کشمیری (م ۱۰۷۹ ه) چنین می‌گفت.

گر سخن از خود نداری به که بر بندی دهان تا بکی چون خامه‌داری حرف مردم بر زبان «۲» و کلیم کاشانی (م ۱۰۶۱ ه) مدعی بود که حتی یک معنی خود را دوبار بیان نمی‌کند تا چه رسد ببرد داشتن و تکرار کردن معنی دیگران، و استفاده معنی را تنها از خدا جایز می‌شمرد یعنی از «کلام خدا»:

چگونه معنی غیری برم که معنی خویش دوباره بستن کفرست در طریقت ما

(۱) - نقل بانتخاب از هفت آسمان، ص ۱۲۹ - ۱۳۱.

(۲) - گویا مقصودش از «خام گویان» در بیت زیرین همین گونه شاعران باشد که از بی‌توفیقی سخن و معنی دیگران را بعاریت می‌پذیرفته‌اند:

خام گویان بس که می‌سازند معنیها شهید شد زمین شعر آخر چون زمین کربلا! و بهر حال او شعر را بمنزله علمی می‌دانست که شاعر بعد از کسب آن تواند بمرتبه استادی رسید:

در علم شعر هر که شد استاد چون غنی برداشت نسخه از ورق بوریای ما

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۴۷ منم کلیم بطور بلندی همّت که استفاده معنی جز از خدا نکنم

بخوان فیض الهی چو دسترس دارم نظر بکاسه در یوزه گدا نکنم و غنی کشمیری (م ۱۰۷۹ ه) دعوی داشت که اگر مضمونش شباهتی بمضمون دیگران یافت از «نراکت» خواهد افتاد و او خود مضمون خویش را چنان می‌آراست که کسی را یارای انتحال آن نباشد:

از نراکت اوفتد مضمون من گر بمضمون کسی پهلوی زند

ز مضمون بردن یاران نمی‌باشد غمی ما را چنان بستیم معنی را که نتواند کسی بردن این توجه بآوردن «معنی جدید» یا «معنی برجسته» و لفظ نو عاده «اختراع سخن» و «تازه‌گویی» نامیده می‌شد و گفتار و سبک «مخترعان سخن» و «تازه‌گویان» را «سخن تازه» و «شیوه تازه» و «روش تازه» و «طرز تازه» می‌نامیدند، چنانکه در بیت‌های زیرین می‌بینیم: از طالب آملی:

چو باغ دهر یکی کهنه گلشنم طالب بهار تازه من «معنی جدید» منست

خیالبافی از آن پیشه ساختم طالب که «اختراع سخن» های خوش قماش کنم

طالب عندلیب زمزمه‌ایم «سخن تازه» آفریده ماست

طالب از هر روشی شیوه ما تازه‌ترست روش ماست کز آن تازه‌تری نیست پدید از کلیم کاشانی:

می‌نهم در زیر پای فکر معنی از سپهر تا بکف می‌آورم یک «معنی برجسته» را از صائب تبریزی:

هر که چون صائب به «طرز تازه» دیرین آشناست دم بذوق عندلیب باغ آمل می‌زند

میان اهل سخن امتیاز من صائب همین بس است که با «طرز» آشنا شده‌ام

منصفان استاد دانند که از معنی و لفظ «شیوه تازه» نه رسم باستان آورده‌ام این شیوه نو، در هر حال و بهر نام، موضوع گفت‌وگو میان شاعران زمان و

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۴۸

نکته‌دانان عهد بود و تذکره‌هایی که در همان روزگار نوشته می‌شد پر است از اشاره باین مطلب «۱»، و از آن جمله است سخنان والہ داغستانی در ریاض الشعرا که چندبار درین باره گفته است. وی در ذیل احوال بابافغانی، پس از آنکه بامتداد سبکش تا متداول شدن شیوه صائب اشاره کرده، گفته است که اکثر آنان که در عهد او سخن‌گویی می‌کرده‌اند شایستگی آن نداشتند که کسی یک

لحظه بگفتارشان گوش دهد، و سپس در ذیل نام میر نجات اصفهانی (م ۱۱۲۶) بذکر فسادى که ببهانه «نراکت گویی» در شعر راه بسته بود پرداخته و ضمن تخطئه شیوه شاعری میر نجات و زیاده- رویهای شاعرانی که طرز او و زلالی و اسیر را دنبال می کردند نوشته است: «... اما در شاعری آنچه مردم باو گمان دارند نبود، بلکه می توان گفت که خون مذمت شعر بد بعد از زلالی خوانساری و میرزا جلال اسیر و شوکت بخارایی در گردن میر نجات مرحومست، چه زلالی و میرزا جلال را در بعضی اشعار راه بوادی مهملات افتاده باعتقاد خود این روش را نراکت گویی دانسته و حال آنکه از فرط بیماریگی درین وادی پی غلط کرده از منزل مقصود دور افتاده اند، از عهده روش نراکت بندی ملا- ظهوری ترشیزی بقوت طبع و زورمایه برآمده و هرکس تتبع او کند البته کارش بمهمل گویی می انجامد. اما میر نجات مرحوم ماورای روش آنها طرز تازه‌یی اختراع کرده است که پسندیده طبع عوام شده، یعنی تابع روزمره اجامره و اوباش و بازاریان گردیده بطریق گفت و گوی ایشان بنای شاعری را گذاشته است و چون اکثر خلق از دریافت دقایق مراتب سخنوری محروم و بدانچه مطابق سلیقه و موافق طبعشان اتفاق افتاده باشد راغب می باشند لهذا بروش او رغبت تمام پیدا شده اکثر بهمان طرز مایل گردیده اگر موزون باشند تتبع آن می نمایند و برخی دیگر از

(۱)- برای نمونه بنگرید بداوری میر عبد الرزاق خوافی درباره «طرز تازه» زلالی در مثنوی سرایی (بهارستان سخن ص ۴۴۹)، یا درباره میرزا جلال اسیر که بانی «طرز خیال» می داندش (ایضا ص ۴۴۶)؛ و بتذکره میخانه ص ۲۱۵ درباره نوآوری عرفی مراجعه کنید؛ و یا بتذکره نصرآبادی ص ۲۲۳ در بیان روش طالب آملی و نظایر این اظهار نظرها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۴۹

شعرای زمان ما مثل آقا رضا امیدی «۱» که مخاطب بقزلباش بود و جمعی دیگر نازک مهملی های طرز زلالی و اسیر را علاوه طرز میرنجات نموده کوس مزخرفات بر بام فضیحت می نوازند.

(۱۷) اگرچه اندیشه نوآوری در عهد صفوی تقریباً میان همه شاعران رواج داشت، امّا در همان حال توجه خاص به تتبع و تقلید اثرهای معروف گذشتگان هم همچنان بقوت سابق برقرار بود و استادانی چون خاقانی و انوری و ظهیر و کمال الدین اسمعیل در قصیده، و غزلگویانی از سعدی تا فغانی، و حماسه سرایانی از فردوسی تا هاتفی، و داستانسرایانی چون نظامی و خسرو دهلوی و جامی در این نهضت «نظیره گویی» و «استقبال» یا «تبع» و «جوابگویی» محلّ توجه و عنایت گویندگان بودند.

بعضی از شاعران که می توانستند قصیده و غزل و مثنوی بسازند بهمه این استادان نظر داشته و بقدر وسع و امکان از هریک اثرهایی را برای جواب گفتن برمی گزیده اند، و بعضی دیگر که تواناییشان منحصر بیکی ازین نوعهای اصلی شعر بود باقتفا از دسته معین مناسبی اکتفا می نمودند.

گاه تمام سروده های یک شاعر برای جواب گفتن برگزیده می شد یعنی مثلاً تمام خمسه نظامی را تقلید می کردند «۲»، و یا دیوان حافظ شیرازی را برای طبع- آزمایی برمی گزیدند چنانکه زمانی یزدی (م ۱۰۲۱ ه) و میرک نقّاش (م ۱۰۶۱ ه) همه آن دیوان را جواب گفتند و میرزا قوام الدین قزوینی متخلص به «جعفر» و ملقب به «آصفخان» تمام دیوان شرف جهان قزوینی را غزل بغزل تتبع نمود «۳»، و ضمیری اصفهانی (م ۹۷۳ ه) بنحوی که در شرح حالش خواهید دید دیوان چندین شاعر مثل سعدی و حافظ و باباغانی و جامی و بنایی و جز آنان را جواب گفت و از دیگر شاعران عهد کمتر کسی را می توان یافت که درین راه قدمی برنداشته و چند قصیده

(۱)- درباره او و میر نجات و دیگر شاعرانی که واله نام برده است بهمین جلد ذیل احوال شاعران رجوع کنید.

(۲)- هنگام تحقیق در انواع شعر، در همین فصل ازین مقوله سخن خواهد رفت.

(۳) - تذکره میخانه، ص ۱۵۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۵۰

و غزل از استادان معروف گذشته و معاصر برای جواب گفتن انتخاب نکرده یا با یاران در طرح غزل و قطعه‌یی برای استقبال شرکت ننموده باشد «۱».

۱۸) در همان حال که شاعران عهد صفوی نو جوییهایی در شعر داشتند بعضی از آنان در پیروی از شیوه‌های قدیم خاصه طریقه قصیده‌گویان طبع آزمایی می کردند مانند عارف ایگی (م ۱۰۳۵ ه) و اظهري شیرازی و بعضی دیگر مثل شاپور تهرانی، ظهوری، نظیری، غزالی مشهدی در قصیده و ترکیب و ترجیع دنباله کار شاعران سده هشتم و آغاز سده نهم را رها نکردند و مانند همانان از التزامها و تجدید مطلعها و انتخاب ردیفهای دشوار در قصیده‌های طولانی خودداری نداشتند.

غزالی مشهدی (م ۹۸۰ ه) در مقدمه دیوان خود شرحی درباره التزام آورده و از چند گونه آن سخن گفته و یکی از التزامهای دشوار آن را دانسته است که بنای قصیده بر سه قافیه باشد بی هیچ جدایی و انفصال قافیه‌ها از یکدیگر، و اینکه حرفهایی که میان قافیه‌هاست دارای اجزاء مساوی باشد چنانکه در سه بیت زیرین می‌بینید:

باز بر شد بر سما ماه جهان آرای عید جلوه گر شد در هوا رخس زمان پیمای عید

عید گویا پادشاه عشرت آمد کز هلال می کشد کلک قضا بر آسمان طغرای عید

گوشه ابرو نمود از طاق گردون ماه نوتافتد ایام را اندر میان غوغای عید چنین التزام دشواری در قصیده یادآور التزامهایی ازین قبیل در قصیده‌گویی از سده ششم هجری بعد است، و نشان می‌دهد که پرداختن شاعران بغزل و بلطافتهای ذوقی در شعر مانع آزمایش طبع در راه تصنع و تکلف نبود، بویژه که ازینگونه التزامها در قصیده‌های آن عهد باز هم می‌توان یافت، و از همین گونه تکلفهاست اصرار قصیده‌گویان آن عهد در داشتن قصیده‌های طولانی مردف با تجدید مطلعهایی که گاه بهفت و هشت بار می‌رسد «۲» و از جمله همین تکلفهاست التزام واژه‌های دشوار

(۱) - همین جلد، ص ۵۱۷-۵۱۸.

(۲) - غزالی مشهدی در قصیده‌یی بمطلع ذیل:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۵۱

در هر بیت یا هر مصراع بنحوی که از سده ششم میان پارسی‌گویان معمول شده بود، و پیش ازین در همین کتاب دیده‌ایم. نورس دماوندی (م ۱۱۰۵ ه) از شاعران غزلگوی و قصیده‌سرای استادیست که در آخرهای عهد صفوی می‌زیست. وی در جواب این قصیده کاتبی «۱»:

مرا غمیست شتروارها بحجره تن شتر دلی نکنم غم کجا و حجره من قصیده‌یی بمطلع پایین دارد که در دیوانش ثبت است:

مرا دلیست شتر حجره ساز داده وطن شتر شتر غم او را بحجره حجره تن بیشتر قصیده‌های مشهور زبان فارسی که شاعران بزرگ قرنهای ۶-۸ سروده‌اند، با تکرار همان ویژگیها که دارند بوسیله شاعران قصیده‌گوی این عهد استقبال شد اما هیچیک از آنها چه در لفظ و چه در معنی با اثرهای شاعران سده‌های پنجم و ششم و حتی سده هفتم شباهت ندارد بلکه ازین حیث، شاعران زمان بیشتر از قصیده‌گویان قرن نهم و قرن هشتم سرمشق گرفته‌اند.

با این حال بندرت شاعرانی ازین عهد را می‌شناسیم که در شیوه شاعری بدنبال سبک شاعران نخستین سده‌های ادب فارسی، خاصه شاعران قصیده‌گوی خراسان رفته‌اند مانند عارف ایگی (م ۱۰۳۵ ه) و اظهري شیرازی (م ۱۰۶۱ ه) و تا حدی میرزا محمد حسین بورس دماوندی (در قصیده‌های خود). ازین میان عارف ایگی در پیروی از شیوه بیان شاعران خراسانی بسیار توانا بود چنانکه در

ترجمه حالش گفته خواهد آمد.

۱۹) مطلب مهم دیگر در شعر دوران صفوی سادگی لفظ و تازگی زبان شعر است بنحوی که با زبان سخنوران پیشین تفاوت کلی دارد. البته این تحول ژرف

باز دست فتح شاهنشاه گردون اقتدار کوس دولت زد بر اوج قبه نیلی حصار
هفت بار تجدید مطلع کرده است و این دراز نفسی در قصیده و ترکیب و ترجیع در دیوان بیشتر شاعرانی ازین دست مانند محتشم، عرفی، فیضی، نظیری، ظهوری، شانی، طالب، شاپور و چند تن دیگر بسیار دیده می‌شود.

(۱) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۲۳۳ بعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۵۲

زبان امری تازه در عهد مذکور نیست بلکه دنباله وضعیست که در سده نهم در حال تکون بود و آثار آن بتدریج در شعر و بویژه در زبان غزلسرایان ظاهر می‌گردید بنحوی که چون سده دهم بر سیم سادگی زبان را، بجز در شعر چند تن که اصرار در پیروی از شاعران سده هشتم و نهم داشته‌اند، آشکار می‌یابیم. اگر بخواهیم نظر استادان بزرگ سده دهم را که در حقیقت پیشروان اصلی شعر در عهد صفوی بوده‌اند، درباره زبان شعر دریابیم، بهتر آنست که نوشته غزالی مشهدی (م ۹۸۰ هـ) گوینده توانای آن قرن را که قصیده‌گوی استاد و هم مثنوی سرای صاحب ذوق و هم غزلگوی خوش لهجه‌یی بوده است، درینجا بیاوریم. وی در مقدمه دیوان خویش [نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا بشماره ۰۲۳، ۲۵. Add.] معتقدست که ب استعمال الفاظ دشوار و بیان «مغلق» آوردن معنی مقرون باشکال می‌گردد، و می‌گوید:

صورت حجاب چهره معنیست کاشکی یکبارگی خراب شود هرچه صورتست «و هرکس معنی بیشتر داشته رعایت تکلف اصلاح و آرایش کمتر کرده، و هرکس معنی کمتر داشته برگرد تکلفات صورت گردیده و حضرت نورا «۱» در منع مقدمه، که در باب نظم و نثر بسیار در خیال آرایش لفظ و عبارت نباشند، قطعه‌یی فرموده‌اند و آن قطعه اینست:

خیال خاص باشد خال روی شاهد معنی چو خال اندک فتدبرخ دهد حسن فراوانش و گر بسیاری آن خال گیرد روی شاهد را میان ساده رخساران سیه‌رویی رسد ز آنش»

این حکم از همان سده دهم و بیشتر از آن در سده‌های بعد تا دوره بازگشت بشیوه‌های کهن مخالف عمده‌یی نداشت و یقیناً شیوه گویندگانی چون لسانی و غزالی و وحشی و محتشم و بیشتر از همه عرفی درین توجّه روزافزون بروانی لفظ و خالی بودن آن از پیچیدگیهای معهود مؤثر بود. مثلاً- همین عرفی شیرازی در همان حال که معنیهای دقیق در قصیده‌هایش می‌آفرید و ترکیبهای تشبیهی و استعاری نو بسیار بکار می‌برد، با این حال گاه چنان از قید تکلف و تصنع رها می‌شد که در بیان مطلب بشیوه‌یی از سخنگویی که در محاورات دیده می‌شود، می‌رسید، اما این

(۱) - نور الدین عبد الرحمن جامی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۵۳

کارش اصلاً بمعنی استفاده از زبان محاوره در شعر نبود. گویا همین طرز از سخنوریست که ملا عبد الباقي نهانندی بهنگام سخن گفتن از عرفی آنرا «طرز تازه» دانسته و گفته است که «الحال در میانه مستعدان اهل زمان معروفست و سخن سنجان تتبع او می‌نمایند» (۱).

ساده‌گویی در سخن وقتی با ایراد معنیهای نو و نکته‌های دقیق و مضمونهای باریک ملازم گردید طبعاً شاعر را بیشتر از آنچه باب شده بود بساده گفتن واداشت، یعنی همچنانکه غزالی مشهدی گفته، و نقل کرده‌ام، شاعر بدنبال تکلف و تصنع در کلام نرفت بلکه

بجای آن وقت خود را صرف یافتن معنیهای تازه و باریک کرد، ولی همانطور که پیش ازین گفتیم کار شاعران بهمین توجه بمعنیهای دقیق منحصر نماند بلکه پرداختن بمضمونهای دقیق آنان را در هر گام بیشتر از پیش بفرو رفتن در خیالهای ژرف واداشت و چون بیان وهمهای باریک در کلام محدودی که در هر بیت داریم باستانی و مهارت تام و تمام بازسته است، اندک اندک خیالپردازی

(۱) - برای آنکه خواننده بحقیقت این توصیف راه جوید چند بیت از یک قصیده او که در ستایش مسیح الدین ابو الفتح گیلانی سروده است نقل می شود تا بگفت و گوی ساده او در قصیده هایش پی ببریم:

خدا یگانا دارم حکایتی بر لب که چون مدیح تو نتواندم بلب استاد
خیال بند گیت دوش نقش می بستم ز روی کسب شرف نی زر وی استعداد
که ناگه از در اندیشه خانه شاهد عدل که شمع خلوت اسرار مبداءست و معاد
کرشمه سنج و تبسم کنان در آمد و گفت که عید بندگی صاحب مبارک باد
من از تبسم این حرف دلگشا گفتم که ای ز لطف کلام تو ملک هزل آباد
نه آسمانم و نی آفتاب و نی بهرام کزین مطایبه گردم ز ساده لوحی شاد
تو هم ز حرف تنک مایه تر زبان نشوی بگو که صورت این مژده از چه معنی زاد
جواب داد که این مژده را دلیلی هست که دست فطرم آن را بطاق حصر نهاد
همین نفس ادب آموز قدسیان جبریل دریچه حرم قدس را بدیده گشاد
بسوی کاتب اعمال بانگ برزد و گفت که ای رقم کش کردار خوب و زشت عباد
بشوی نامه عرفی که ایزد متعالز بندگان خودش برگزید و کرد آزاد
اگر نه بندگی صاحب بفال آمدسبب چه بود که جبریل این ندا در داد
بخدمت آمدم اینک بگو چه مصلحت است بر آستان تو باید نشست یا استاد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۵۴

قویتر و سخن آرای ضعیف تر گشت و در همان حال هم چون پاره‌یی از شرطهای سنگین شاعری بنحوی که در دورانهای پیشین بود، متروک ماند، این عدم توجه بکلام پخته و استوار کمتر محسوس افتاد تا بجایی که شاعران، حتی آنها که کوس استادی می زدند، لغزشهایی در لفظ دارند تا چه رسد بآن گروه که هم اصرار در مبالغات خیالی داشتند و هم بهره‌اشان از شناخت زبان باستانان بزرگ عهدشان نمی رسید که طبعاً خطاهای بیشتری در شعر مرتکب می گردیده‌اند. پیش از این «۱» بعضی ازین لغزشهای لفظی را باز نموده‌ام و اینک تکرار آن را درینجا لازم نمی بینم، بویژه که مقصودم ازین بحث بیان این نکته بود که زبان شعر در عهد صفوی، بتدریج از آغاز تا پایان آن دوره، بسادگی می گرایید و بیشتر بزبان گفت و گوی آن زمان نزدیک می شد و این خود نوع دیگری از تجدد در شعر و یا یکی از ویژگیهای «طرز تازه» بود.

از نتیجه‌های طبیعی استفاده از زبان تحوّل یافته تازه در شعر آنست که شاعر از محدوده زبان ادبی دیرین که زبان طبقه منتخب ادیبان و فرهیختگان بود بیرون آمد و بسیاری از واژه‌ها و ترکیبهای متداول زمان خود را بکار برد، در حالی که از زبان سنتی ادبی هم تا هرجا که می توانست و موافق ذوق سلیم می شمرد بهره برمی گرفت؛ و پیداست که منشیان و نثر نویسندگان نیز در این هردو مورد با شاعران همراه و همگام بوده‌اند. بهمین سبب است که در شعر و نثر این دوره واژه‌ها و ترکیبهای نو بسیار باز می خوریم که اگرچه هیچ بعید نیست همه یا قسمتی از آنها در زبان فارسی رایج زمانهای پیش هم وجود داشته بوده باشد، اما استعمال آنها در متنهای

ادبی یا اصلاً سابقه نداشت و یا بسیار نادر بود. بیشتر مثلثایی هم که در شعر این عهد آمده از قبیل همین واژه‌ها و ترکیبها و تعبیرهای تازه است که در دوران صفوی رواج داشت. این نکته هم روشن و از کلام شاعران و نویسندگان عهد آشکارست که در بیان آنان تنها واژه‌ها و تعبیرهای زمانشان بکار نمی‌رفت، بلکه آنان اصلاً ابائی نداشتند که گفتار خود را با دستور تحوّل یافته فارسی نیز همساز

(۱) - همین جلد، ص ۴۳۶ - ۴۴۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۵۵

کنند و همین دو نکته اخیر باعث است که ما خود را با زبان و بیان شاعران و مؤلفان سده‌های دهم تا دوازدهم بسیار آشنا و مأنوس می‌یابیم و حال آنکه چنین انسی را مثلاً با شاعران سده‌های چهارم و پنجم و ششم نداریم. اگر بخواهم برای توضیح بیشتر سخن بذکر شاهدهایی از گفتار شاعران آن زمان پردازم تفصیل از حد در خواهد گذشت، پس برای آنکه خواننده آشنایی بیشتری با بحث حاضر حاصل کند بنقل چند بیت ذیل اکتفا می‌کنم و برای شناختن واژه‌ها و ترکیبها و تعبیرهای تازه یا آنها که در اثرهای شاعران پیشین کمتر دیده شده است، یا واژه‌هایی که از دیرباز بکار می‌رفته ولی در عهد مورد بحث ما معنی تازه‌یی یافته، آنها را در میان دو هلال می‌نویسم:

از حکیم رکنای مسیح:

در غربت مرگ بیم تنهایی نیست یاران عزیز (آن طرف) بیشترند

عشقی که (رفته‌رفته) جنون آورد چه سود دیوانه گشتن از نگه اولین خوشست

خوش بی تو زنده مانده‌ام از (بی سعادت) من چون کنم نمی‌کشد این زهر (عادت)

با فلک (دست و بغل می‌روم) ای خواجه ببین که (تماشاست) (تلاش) دو زبردست (بهم)

بهر محفل که شمع قامت او جلوه گر گردد چو (فانوس خیال) آن خانه‌اش برگرد سر گردد از صائب تبریزی:

در مجالس (حرف سرگوشی زدن) با یکدیگر در زمین سینه‌ها تخم نفاق افگندنت

من گرفتم که (قمار از همه عالم بردی) (دست آخر) همه را باخته می‌باید رفت

تا زلف تو دم می‌زند از نافه گشایی بی‌شرمی مشکست ز (مادر بخطایی)

غم عالم فراوانست و من یک غنچه دل دارم چسان در (شیشه ساعت) کنم ریگ بیابان را

هرسو مروای دیده که چون از حرکت ماندرو در حرم کعبه بود (قبله‌نما) را

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۵۶ شعله‌های شوخ از صرصر شود بی‌باک ترسیلی استاد (بازیگوش) می‌سازد مرا

خاموش بی‌کمال چو (باروت بی‌صدا) ست باشد ز (پوچ گو بمراتب) کشنده‌تر

در خاک و خون کشیده مرا ترک زاده‌یی مژگان به (ناز بالش) دل تکیه داده‌یی

بهار عمر ملاقات دوستدارانست چه (حظ کند) خضر از آب زندگی تنها

طاعت کند سرشک ندامت گناه را (بارش) سفید می‌کند ابر سیاه را

نه از روی بصیرت سایه بال هما افتد (سیه مست) است دولت تا کجا خیزد کجا افتد

لب سؤال سزاوار (بخیه) بیشترست عبث بخرقه خود (بخیه می‌زند) درویش

با دوستان حق چه کند خصم (شعله‌خو) باغ و بهارهاست در آتش خلیل را از عنایت خان آشنا:

حظ از وصال نیست چو معشوق (شعله‌خو) ست ماهی در آب گرم شناور نمی‌شود از میرزا عبد الرحیم خان‌خانان (رحیم):

از آن خوشم بسخنهای آشنای رحیم که اندکی به (ادا) های عشق مانندست

نیم (فضول) که جویم وصال همچو تویی بس است همچو منی را خیال همچو تویی از طالب آملی:

مصاحبان (تُنک ظرف) چون نگین (دولایی) شوند پرده در عیب هم بوقت جدایی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۵۷ گر من بجای جوهر آینه بود می بی (رونما) ترا بتو کی می نمودی

چنان ز حُسن تو اجزای بزم رفته ز هوش که گر صراحی می بشکند (صدا نکند) از طغرای مشهدی:

حروف و نقط جمله از بوی هم (سیه مست) افتند بر روی هم از ملا منیر لاهوری:

خواهم که کشم قامت او را در بر (انداز) بلند است، خدا آرد راست

ای عام بدور نگهت بیهوشی با ابروی تو کرشمه را (سرگوشی)

از سرمه سخنگو شده چشم سیهت (حرفی) است که سرمه آورد خاموشی از میرزا جلال اسیر:

اجل هم جان بمنت می گرفت از کشته نازت گر از چشم تو می آموخت (کافر ماجرای) را

نرگستان شده بزم از نگهت (چقدر نام خدا خوش چشمی!) از کلیم کاشانی:

خورشید اگر نقابدارست (منقل) مشعوق در کنارست

محراب جهانیان (بُخاری) است تسبیح خلاق از شرارست از سلیم تهرانی:

به (عیش آباد) هندستان غم پیری نمی باشد که مو نتواند از شرم کمرها شد سفید اینجا

نو بهارست چمن در پی سامان گلست ابر بر روی هوا دود (چراغان) گلست از میرزا رضی دانش:

رفتی و از اشک بلبل بر چمن طوفان گذشت روز بر گل چون (چراغان) شب باران گذشت

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۵۸ درین وادی که من می باشم آبادی نمی باشد (سیاهی می کند) از دور گاهی چشم

آهوئی از چندربهان برهن:

چه (اختلاط) بارباب عقل شیدا رابه (طور) خود بگذارید لحظه یی ما را از غنی کشمیری:

تا تو رفتی کس دگر نشست در پهلوی مارنگ با این (اختلاط) آخر پرید از روی ما

گشت چون رشته عمرم کوتاه معنی (سالگره) فهمیدم از نصیرا:

بهر راحت نزدَم (بخیه) بزخم دل خویش دوختم سینه که بار دگرش چاک کنم

بشعر شهره آفاق گشته ام، اینست یکی ز جمله (غلطهای در جهان مشهور)

بهار می رود اما ز سبزه خط تو زمانه (سَرخطِ تعلیم) صد چمن دارد از محمد سعید اشرف:

گر نگین نیست نگین دان طلا را (عشق است) (حُسنِ لیمویی) آن (آبله روهم بد نیست)

چو نور چشم ضعیف از نظاره (عینک) شود ز ساغر می (خاطر پریشان جمع) از نوعی خبوشانی:

ز بزم که شد صبح دل شام او چراغیست خور گرد (گلجام) او از تأثیر تبریزی:

روشن بود ز عالم بالا فضای دل (گلجام) دارد از مه تابان سرای دل

هزار شکر که هنگام رفتن از در تو چو (استخاره نمودم) با شک (راه نداد) از قاسم خان جوینی:

از پس صد سال آتش می فروزد از چنار تا نینداری که درس عشق (پیرآمور) نیست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۵۹

از میرزا حسن بیگ رفیع قزوینی:

راه دور هند (پابست) وطن دارد مرا چون حنا (شب در میان) رفتن بهندستان خوشست

نوبهارست و هوا سایه عشرت دارد (مُفَت) رندیست که می‌دارد و فرصت دارد

لرزید دل و داد نشان ز آن خم ابرورسم است تپیدن نفس (قبله‌نما) را از میرزا عبد القادر بیدل عظیم آبادی:

(قُماش) فهم نداریم و نه خوبان را (اتوی) پیرهن ناز چین پیشانیست

سرشک هرژه (اندازش) آنسوی نظرت (شررعنانی) این طفل نی‌سوارم سوخت

فرصت (کفیل) اینهمه شوخی نمی‌شود خوابت گران و سایه دیوار (نازک) است ۲۰ از ویژگیهای شعر درین عهد استفاده شاعرانست از تشبیه و مجاز و استعاره بحد اکثر امکان. مقصود آنست که درین نحوه‌های بیان که البته لازمه سخن شاعرانه است، مبالغه شدیدی در کار بود و هرچه پایان عهد صفوی نزدیکتر شویم این مبالغه دراز آهنگ‌تر و بنیرو ترمی گردید چنانکه گویی سخن ساده آزاد ازینگونه آرایشهای معنوی در نزد سخن‌سنان ارزشی نداشت و بی‌مزه و فاقد ملاحظه بنظر می‌آمد.

بهمین دلیل بود که طالب آملی می‌گفت:

ز ساده‌گویی افسرده نادمم طالب‌من و سخن بهمان طرز استعاره خویش

سخن که نیست در و استعاره نیست ملاحظه نمک ندارد شعری که استعاره ندارد هر نوع تشبیه یا استعاره نامکّر تازه مجاز بود خواه مفرد یا مرکب، محسوس یا معقول، و خیالی یا وهمی. هرچه پیچیده‌تر و دیرپاب‌تر و آلوده‌تر بتخیل و توهم بود بهتر و دلپذیرتر و استادانه‌تر بنظر می‌رسید. تمام دیوانهای شاعران عهد ازینگونه

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۶۰

تشبیه‌ها و مجازها پر است ولی هرچه پایان آن نزدیکتر شویم دقت شاعر در ایراد آنها و صعوبت فهم برای مستمع بیشتر می‌گردد و نگاهی بآنچه ازین شاعران در بخش مربوط ازین جلد نقل خواهد شد برای درک این معانی کافیت. اما مطلب مهم ترکیبهای تشبیهی و استعاری و بکار بردن استعاره تمثیلی «۱» فراوانست در شعر این عهد که اگرچه در ادب فارسی مسبوق بسابقه طولانیست، اما در هیچ عهد و زمانی مبالغه درین راه باندازه دوره‌یی که محلّ مطالعه ماست نبوده است. بعضی از شاعران مانند عرفی و طالب و اسیر و کلیم و صائب و شوکت و بیدل و ناظم درین مبالغه دست بالا را دارند و اگرچه ترکیبهایی که بکار می‌برند غالباً خیال‌انگیز و دلپذیر است اما دشواری کار باعث بود که در آنها گاه دچار لغزشهایی هم بشوند.

برای آنکه خواننده نمونه‌یی چند از ترکیبهای تشبیهی و استعاری شاعران عهد صفوی را دیده باشد بنقل چند بیت زیرین مبادرت می‌گردد (باقرار دادن آنگونه ترکیبها میان دو هلال):

نواى ناله نی می‌رسد به (غارت هوش) تو (برق تازی) این (نی‌سوار) را دریاب! (سالک یزدی)

چشم‌ت هنوز از (صف مژگان) بقتل عام‌سان در (زمین آینه) بیند سپاه را (صیدی)

خواهم که (رخش بد عمل زهد) پی کنم تسبیح (تازیانه گلگون می) کنم (ناظم هروی)

ز سیر باغ و زندان برنیاید (کام سودا) یم‌نه شاخ سنبلی بر سر نه زنجیر یست درپایم (ناظم هروی)

(۱) - مقصود مجاز مرکب بالاستعاره است، یعنی کلامی که در غیر معنی موضوع له با علاقه مشابهت و قرینه مانع از اراده معنی حقیقی استعمال شود. آیین سخن، از نگارنده، چاپ چهارم، تهران ۱۳۳۸، ص ۵۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۶۱ کنی تا چند خواب ای (مست غفلت) ناله‌یی سر کن سر (مینای دل) بگشا (دماغ دیده) یی تر کن (ناظم هروی)

چو (زلف سنبلی) ابیات من پریشان بودند داشت (طُره شیرازه) روی دیوانم (صائب)

(لقمه چرب خوشامد) نکند رام مرادل من از سگ کوی تو وفادارتر است (آشنا)

شب عیدست و می‌بینم قدح در دست رنگینش (شبستانِ حنا) امشب (چراغ روشنی) دارد (میر رضی دانش)
 (مسافران چمن) نارسیده در کوچ اندشکوفه می‌رود و شاخ (بار می‌بندد) (ظفر خان احسن)
 بسکه لبریزست گلشن از (بهار جلوه) ات‌بال بلبل آشیان گردید و از پرواز ماند (جویای تبریزی)
 حرف جانبازی فرهاد ز بس شیرین بود خواستم سر کنم از (جوی قلم) شیر چکید (محمد هاشم جرأت)
 دل (دامن مجاورت) چشم تر گرفت با (طفل اشک) صحبت دیوانه در گرفت (کلیم کاشانی)

(۲۱) یکی از ویژگیهای شعر در عهد صفوی اقتران با طبیعت و محیط زندگانی شاعرانست یعنی برگرفتن فکر و مضمون و نکته از آنچه در دور و بر آنان، در دسترس و در چشم رس ایشان، بود. البته این نگرش بجهان مادی و بعالم بیرون از وجود گوینده امر تازه‌یی در ادب فارسی نیست و هم از آغاز میان گویندگان رائج و در

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۶۲

بعضی از آنان خاصه شاعران سده چهارم و سده پنجم از عنصرهای بنیادی شعرشان بود، منتهی نگرش آن شاعران بعالم خارج بیشتر با وصف آن همراه بوده است نه با ابراز احساسات و عواطفی که ازین راه در آنان می‌توانست ایجاد شود.

توصیف‌های ماهرانه استادان دو سده مذکور، مثلاً کسائی مروزی، فردوسی طوسی و منوچهری دامغانی چنان با قدرت و توانایی همراه بود که بترسیم دورنماها در پرده‌های تصویر می‌مانست، اما شاعران عهدی که مورد مطالعه ماست درین تصویرگری بهمان شیوه سخن می‌گویند که شاعران دوره رمانتیسیم در ادب اروپایی، یعنی عالم و همه چیز اطراف خود را با احساسی که خود از آنها دارند می‌نگرند و درک می‌کنند نه چنانکه آنها هستند، و یا بهتر بگوییم با احساسات و عواطفی که از راه تماس با عالم خارج در آنان پدید می‌آید، بیاری شعر خود جواب می‌گویند و یا آنها را در بیان شاعرانه خویش ترسیم می‌نمایند. آنها را چنان می‌بینند که می‌خواهند، نه چنانکه هستند. موی که بر روی شاهد روید سرمشق برای رویش سبزه چمنزارست:

بهار می‌رود اما ز سبزه خط تو زمانه سرخط تعلیم صد چمن دارد (نصیرا)

شعله شمع چشم او و فتیله مژگانش است، لیکن در اینجا چشم یک قدم جلوتر از مژگان می‌رود، چنانکه چشم شاعر در تماشای معشوق او:

در تماشايت برنگ شمع هر جا می‌رویم دیده ما یک قدم پیش است از مژگان ما (بیدل) دل خانه‌یست که سینه سقف آنست و غم خاکی که از آن سقف بر خانه دل ریزد، چون آواری که از سقف خانه تهیدستان بر سرشان فرود آید:

غمی هر دم بدل از سینه صد چاک می‌ریزد ز سقف خانه درویش دایم خاک می‌ریزد (صائب) حباب هوا می‌خورد و فربه می‌شود چنانکه فقیر قناعت می‌ورزد و توانگری دارد:

چنان قناعت فقر است سازگار مرا که چون حباب شوم فربه از هوا خوردن (سلیم) گداختن شیشه بمنزله مومیایی آنست تا زخم شکستگی را علاج کند:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۶۳ چاره‌یی نبود شکست توبه را جز انفعال از گدا ز خویش باشد مومیایی شیشه را (وحید) باید نرم زبانی را از قلم موی نقاشان آموخت که نرم نرم کار خود را چنانکه می‌خواهد بپایان می‌برد:

از زبان کلک نقاشان شنیدم باره‌ابی زبان نرم کی صورت پذیرد کارها (واعظ)

حرف وطن دل را در سینه برقص می‌آورد، مثل صدای آب که ساز ماهیانست:

دل درون سینه‌ام می‌رقصد از حرف وطن هیچ سازی ماهیان را چون صدای آب نیست خفتگان نقش قالی از صدای دلپذیر پای لطیف معشوق از خواب دائم بیدار می‌شوند و گلهای تصویر نهالی (نهلی، دوشک) از تن او بوی خوش می‌پذیرند:

بتن بویا کند گلهای تصویر نهالی رابیا بیدار سازد خفتگان نقش قالی را (طالب)

همین نگرش بدوروبر خود دریافتن و ساختن مضمونهاست که شاعران زمان را بمطالعه در احوال طبیعت می‌کشاند نه برای آنکه آنها را بشناسند و چنانکه هستند بنمایانند، بلکه آنها را مطابق احساس و درک شاعرانه خود توصیف کنند، یا تحوّل و تصریف آنها را در عالم تخیل خود صورت اعمال اشخاص خیالی دهند، و یا بسادگی آنها را منشاء استخراج مضمونهای ملائم با گفتار خود نمایند. گل در کتم عدم از شور عشق گریبان می‌درد و همچنان گریبان چاک در گلشن بعالم وجود می‌آید:

در عدم هم ز عشق شوری هست گل گریبان دریده می‌آید (سرخوش)

رگهای انگور که دانه‌های آنرا بهم پیوند می‌دهد حکم شیرازه‌یی برای جمعیت دلها در باغ وجود دارد، قلم پابرنه راه می‌رود؛ نفس آدمی در همصحبتی زمستان افسرده دود می‌شود (یعنی نابود می‌گردد، مثل دود بهوا می‌رود)، ابروی خمیده معشوق مثل هلال جامه کتان حیات را می‌سوزاند (از میان می‌برد)، سرو آزاد [از تعلّق] می‌آید و آزاد می‌رود؛ نهال سایه خود را پریشان می‌دارد، بهار بر غنچه‌یی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۶۴

که تنها در بوستان می‌شکفت نظر عطوفت دارد؛ ماه نو از خودنمایی جویای نظر خلق است؛ بلبل از خار می‌نالد اما خار چون در گلزار می‌روید گل است؛ چنار از اندوه درون و داغ دل خود آتش می‌گیرد؛ آب تا گرمست با آتش می‌جوشد (الفت دارد) ولی در نهاد دشمن اوست؛ مینا در بزم بانتظار جام گردن کشیده است تا حاجتش را برآورد؛ سرو آزاد کسی را بهمراهی نمی‌پذیرد؛ بید مجنون در شیوه افتادگی تمام عیار است؛ بید تهی‌دست از خجالت احباب «عرق» می‌کند؛ آتش آرزومند جامه خاکستریست و باصطلاح برای آن می‌میرد؛ کروی بودن زمین موجب آنست که هرکسی در مقام بلند قرار داشته باشد؛ [مضمونهای یاد شده را بترتیب درین بیتها بیابید]:

از خوشه انگور عیان شد که درین باغ شیرازه جمعیت دلها رگ تا کست (سرخوش)

دائم برهنه پا چو قلم راه می‌رود باشد اگرچه کفش طلا تیره بخت را (محمد طاهر وحید)

حیات از صحبت افسردگان نابود می‌گردد که چون فصل زمستان شد نفسها دود می‌گردد (محمد سعید اشرف)

مهرت چو بدر شود با دلم چه خواهد کردهلال یکشبه ابروت کتانم سوخت (محمد علی دانا)

قسمت مازین چمن بار تعلّق بود و بس سرو را نازم که آزاد آمد و آزاد رفت (فیاض)

غم ز بی‌مهری او نیست که یکچند نهال سایه مرحمت خویش پریشان دارد (میر صیدی)

چو غنچه‌یی که بگلشن شکفته باشد فردز گلرخان بتو دارد نظر بهار امروز (میر صیدی)

نیست جویای نظر چون مه نو ماه تمام خودنمایی نکند هرکه کمالی دارد (صائب)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۶۵ نقص عشق است که از خار بنالد بلبل نسبت هرچه بگلزار رسد گل باشد (میر صیدی)

بسوز عاریتی تن نمی‌دهد جوهرز آتش جگر خود چنار می‌سوزد (صائب)

دل منه بر الفت دشمن که تا گرمست آب گرچه می‌جوشد بر آتش لیک با او دشمنست (رفیع)

چشم ارباب کرم در جستجوی سائلست ز انتظار جام باشد گردن مینا بلند (صائب)

آزاده بهمراهی کس بند نگرده خاصیت سرو است که پیوند نگرده (واعظ)

یادگیر از بید مجنون شیوه افتادگی گر گذارند ازّه بر فرق تو سر بالا مکن (واعظ)

نیست جز خجالت از احباب تهی‌دستان رایید را جز عرق بید نباشد ثمری (واعظ)

ظاهر آرای نباشد شیوه روشندان میرد آتش از برای جامه خاکستری (واعظ)

از بس کُروی فتاده ایجاد زمین هر کس بمقام خود بلندی دارد (شوکت)

۲۲) مضمون‌هایی که شاعران بدین خون دل از هر جا دست و پا می‌کردند گاه محل استفاده و یا بهتر بگوییم دستخوش مضمون ربایی دیگران می‌گردید؛ مثلاً از میان شاعران معروف سلیم تهرانی (م ۱۰۵۷ هـ) در برداشتن معناهای دیگران معروف بود، شاعری درباره او گفت:

دخلی که نکردی بکلام الله است بیتی که نبرده‌ای تو بیت الله است درحالی که سلیم خود از اینکه مضمون‌هایش را شاعران دیگر برمی‌داشته‌اند، رنجیده خاطر بود و آن را «غارت» می‌نامید:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۶۶ دیوان خود بدست حریفان مده سلیم غافل مشو که غارت باغ تو می‌کنند و حتی چنین می‌پنداشت که دیوان هیچیک از معاصرانش از سخنان وی خالی نیست:

دیوان کیست از سخنانم تهی سلیم تنها نه بر من این ستم از دست صائبست و بنابرین پای میرزا صائب (م ۱۰۸۰ هـ) را هم بمیان کشید. میر غلامعلی آزاد بلگرامی (م ۱۲۰۰ هـ) که از سخن شناسان معروف عهد بود، در این مورد بحمایت از صائب برخاسته و شرحی مستوفی درین باب آورده است.

وی معتقد است هر معنایی که گویند صائب از سلیم برداشته از مقوله توارد است «۱» ولی معلوم نیست که درین حکومت تا کجا جانب انصاف را گرفته باشد. برای آنکه چند مورد ازین «توارد» ها را بشناسیم بنقل بعضی درینجا مبادرت می‌شود؛ سلیم گفته است:

صدا چگونه برآید که این سیه چشمان بسنگ سرمه شکستند شیشه ما را و صائب سروده است:

نماند ناله دل درد پیشه ما را بسنگ سرمه شکستند شیشه ما را سلیم:

زینت ارباب معنی جوهر ذاتی بس است لاله در کوه بدخشان گر نباشد گو مباش صائب:

شمع بر خاک شهیدان گر نباشد گو مباش لاله در کوه بدخشان گر نباشد گو مباش سلیم:

چشم توام ز هوش تهی دست می‌کند یک سرمه‌دان شراب مرا مست می‌کند صائب:

از چشم نیم مست تو با یکجهان شراب ما صلح کرده‌ایم بیک سرمه‌دان شراب سلیم:

ز آشفته‌گی طره مقصود خبر دادهر فال که از شانه شمشاد گرفتیم

(۱) - سرو آزاد، لاهور ۱۹۱۳، ص ۶۸ بعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۶۷

صائب:

خواهد فتاد دامن زلفش بدست من این فال را ز شانه شمشاد دیده‌ایم برداشتن مضمون از دیوان این و آن، یا توارد و یا بهرنام دیگر، منحصر بمیان سلیم و صائب و نیز موقوف بهمین چند مورد معدود نبود، امری بود تقریباً رائج که می‌توان آنرا گاه از مقوله توارد دانست و گاه آزمایش ذوق در بهتر ساختن همان مضمون و بسا از اوقات انتحال. مثلاً تکرار مضمون بیت زیرین از سلیم تهرانی بوسیله صائب بسیار متفاوتست با آنچه در بیت غنی کشمیری می‌بینیم و خواننده بتشخیص خود می‌تواند کار این دو گوینده اخیر را بهر نوعی ازین سه حالت که خواست تعبیر کند:

سلیم: مشاطه را جمال تو دیوانه می‌کند کآینه را خیالِ پریخانه می‌کند

صائب: دل را نگاه گرم تو دیوانه می‌کند آینه را رخ تو پریخانه می‌کند غنی:

هر کس که دید روی تو دیوانه می‌شود آینه از رخ تو پریخانه می‌شود و باز غنی کشمیری مضمون سلیم را یعنی «بسنگ سرمه شکستند شیشه ما را»، بدینگونه «بست»:

ز بیم آنکه مبادا صدا بلند شودز سنگ سرمه شکستیم آبگینه خویش و شگفتست که همین غنی مدعی بود که مضمون از کسی برنمی‌دارد و می‌گفت:

برنداریم ز اشعار کسی مضمون راطبع نازک سخن کس نتواند برداشت کلیم کاشانی (م ۱۰۶۱ هـ) هم با همه توانایی که در خلق مضمونهای متنوع داشت، مضمونهایی را از دیگران برمی‌داشت ولی آن را از مقوله توارد معرفی می‌کرد و می‌گفت:

منم کلیم بطور بلندی همت که استفاده معنی جز از خدا نکنم
بخوان فیض الهی چو دسترس دارم نظر بکاسه دریوزه گدا نکنم
ولی علاج توارّد نمی‌توانم کردمگر زبان بسخن گفتن آشنا نکنم نمی‌دانم از سلیم تهرانی و کلیم کاشانی که معاصر هم و هردو مقیم هند بودند، کدامیک

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۶۸

این مضمونها را از دیگری برداشت:

سلیم:

شوق رویش همه کس را بغریبی داردسبب اینست جلای وطن آینه را کلیم:

چند در خانه‌اش آتش فتد از پرتو توزین ستم آینه در فکر جلای وطنست سلیم:

چون کشم بار گران غم دوری کز ضعف‌نگه خود نتوانم ز رخت بردارم کلیم:

ز ناتوانی خود این قدر خبر دارم که از رخت نتوانم که دیده بردارم بهر تقدیر، همچنانکه گفتم «برداشتن مضمون» و «انتحال» یا اگر مؤدبانه سخن گوئیم، «توارّد» در میان شاعران عهد صفوی رواجی شگفت‌انگیز داشت و منحصر بیک یا چند تن نبود که در اینجا از کارشان نمونه داده شود. در تتبعی که میر غلامعلی آزاد بلگرامی درین باره کرده پای عده کثیری از شاعران معروف زمان مانند میر صیدی، ملا غربتی، واعظ، خُزنی، فطرت، ناصر علی، خالص، ناظم، وحید، فیاض، دانش، قاسم دیوانه، بیدل و انسان را بمیان کشیده است «۱» ولی اگر استقصایی در این مورد بشود دست بسیاری دیگر را هم می‌توان باین ماجرا بند کرد، و این بسیار طبیعی است: در عهدی که از شاعر فقط مضمون و نکته باریک می‌خواستند، ناگزیر پس از خرج همه ذخیره‌های مغز روزی کارش بدریوزگی می‌کشید چنانکه کشید و دیدیم. ازین گذشته هر که لذت دارایی چشید از داشتن سیری نداشت!

۲۳) از دشواریهای بزرگ در بیان این مضمونهای گوناگون مبالغه در ایجاز بود که عاده کار سخن را به «ایجاز مَحَلّ» می‌کشانید. توضیح این سخن آنکه معنی شعر هرچه دقیق‌تر و خیال‌انگیزتر باشد برای صراحت بلفظ روشنتر که متناسب با آن باشد حاجت دارد اما شاعران عهد صفوی عادت داشتند که آن معنیهای

(۱) - سروآزاد، ص ۷۰-۷۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۶۹

دقیق خود را در بیت و یا حتی در مصرعی بگنجانند و معنایی دور گرد «۱» را با لفظی اندک آشنایی دهند. چنین وضعی البته از ابتدای عهد صفوی که هنوز شاعران دنباله مکتب هرات و شیوه شاعران پایان سده نهم و آغاز سده دهم را بکلی رها نکرده بودند، وجود نداشت و از آن روزگار که شعر «مجموعه خیال» «۲» و معرکه «جادوخیالان» «۳» شد ناگزیر بهیأت ظرفی درآمد که مظلوف از آن بزرگتر بود، زیرا غزل که جولانگاه چنین و همهای باریکست بار لفظ را تا حدّ معینی می‌توانست کشید و برای هر مضمون بیشتر از یک بیت را نمی‌توانست در دسترس گوینده بگذارد «۴».

پیدااست که اگر شاعرانی نیرومند مثل طالب و کلیم و صائب بحریم چنین خیالها راه می‌یافتند تدبیر گنجاندن آنها را در لفظ هم

می‌کردند و کمتر بتنگنا می‌افتادند و بدین سبب در شعر اینگونه استادان بیشتر بکلام موجز فصیح باز می‌خوریم، ولی بعضی دیگر از شاعران سده یازدهم و دوازدهم را می‌شناسیم که در «خیالافی» (۵) - های خود در مانده و بکمبود لفظ دچار شده و در نتیجه سخن مبهم گفته‌اند.

اگر ایجاز را در شعر دسته اول بنگریم از مقوله «ایجاز حذف» است یعنی کمی لفظ لیکن روشن بودن معنی بعثت روشنی قرینه، ولی اگر بسخن دسته دوم نگاه کنیم غالباً «ایجاز مخّل» دارند زیرا آن نقصان لفظ مانع صراحت معنی گردیده است و قرینه روشنی برای درک آن در دست نیست؛ و ازین ایجازهای مخّل در کلام دسته اخیر از شاعران بسیارست.

(۱) -

من آن «معنی دور گرد» م جهان را که با هیچ لفظ آشنایی ندارم (صائب)

(۲) -

«مجموعه خیال» من آمد بروی کارمنسوخ گشت نسخه دیوان انوری (طالب آملی)

(۳) -

طالب جادو خیالم کز مقالات فصیح رشک خاقانیست بر من چون بر او رشک اثر
(۴) - کمتر معنایی مثل نکته زیرین از شاعران این عهد داریم که دو بیت را پر کرده باشد:

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد باین و آنروز دگر بکندن دل زین و آن گذشت
(۵) -

خیالافی از آن شیوه ساختم طالب که اختراع سخنهای خوش قماش کنم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۷۰

شاعرانی چون صائب که بتمثیل متوسّل می‌شده‌اند بسیاری از معناهای بلند را در پناه صراحت تمثیل یا بیاری ارسال مثل مفهوم می‌ساخته‌اند و شاعرانی هم که پیش از او و یا در زمان او یا بعد از آن شاعر چنین شیوه‌ی داشتند تا حدّی از اشکال کار خود می‌کاستند.

در بسیاری از بیتهایی که پیش ازین بمناسبتهای مختلف آورده‌ام، باین هردو نوع ایجاز و نیز بتمثیلها و ارسال مثلهای روشنگر معنی و خیال می‌توان باز خورد.

پس در اینجا به ذکر چند مثال برای نمودن نوع اخیر از ایجاز (ایجاز مخّل) بسنده می‌کنم:

اسیر: شد بیستون چو حوصله سختی خمارفرهاد برق تیشه می دیر می‌رسد

سیر گلشن کن اگر تشنه دیدار خودی آب از چشمه آینه رود در جوها

آشفستگی ز سایه من موج می‌زند کس روشناس پرتو خورشید راز نیست شوکت:

بی تو امشب از هجوم تو به عیشم تنگ بود پنبه مینا ز مهتاب شب آدینه داشت

شوکت ز لاغری نشوی صید هیچکس مژگان چشم حلقه فتراک خویش باش بیدل:

در وادی که شرم نقابت گشوده است بر چشم نقش پا مژه پوشد گیاه او

باین طاقتمی‌دانم چه خواهد بود انجام‌نگین بی‌نقش می‌گردد اگر کس می‌برد نامم (۲۴) همین توجه مبالغه‌آمیز به «خیالات رنگین» که گاه عرصه لفظ را بر گوینده تنگ می‌کرد، بعثت دور گردی معنی و دشواری در فهم مطبوع سخن - سنجان سده یازدهم

و بیشتری از سده دوازدهم بود. بنابراین ایراد ما بر معنیهای دیریاب از نظری که امروز نسبت بسخنوری داریم برمی‌خیزد نه از دید اهل تمیز در آن روزگار. ما امروز سخن ساده و خالی از ابهام و دور از مقدمه‌چینی‌های نادر بایسته را می‌پسندیم و در آن روزگار خلاف این می‌خواستند. پس شاعر نیز با اهل روزگار همساز می‌شد. عنایت خان آشنا که اسمش را در ذیل نام پدرش ظفر خان احسن صوبه‌دار کشمیر خواهید دید، با چنین دیریابی و دور گردی معنی مخالف

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۷۱

بود و می‌گفت «شعری که از یک مرتبه شنیدن بفهم من نیاید بی‌معنیست» «۱» اما این سخن او که ما امروز بهتر بمعنی آن پی می‌بریم در نزد اهل زمان پسندیده نیامد و ملا طاهر غنی کشمیری شاعر مشهور وقتی «این دعوی را شنید گفت تا حال اعتمادی بشعر فهمی عنایت خان داشتم، امروز آن اعتماد برخاست» «۲» و عجیب است که نوشته‌اند از آن پس دیگر غنی با آشنا همصحبت نگردید! همین غنی کشمیری که اشعارش «بیشتر بطرز ابهامست» «۳» و «در تمثیل گویی بی‌نظیر» «۴» شناخته می‌شد، از اینگونه سخنان دیریاب شگفت‌انگیز و معنیهای پرغرابت و بیتهای بسیار دقیق و «نازک» دارد که بواقع مانند سبزه‌رویان کشمیر دلشین و دلپذیرند. مثل:

تا رنگهم رشته گوهر شده از اشک این دیده تمنای بنا گوش که دارد

چو میل سرمه برآمد ز چشم جانان گفت که سیر میکده شوید غبار خاطرها

کند در هر قدم خلخال فریاد که حسن گلرخان پا در رکابست

دهد چون قدسیان را چشم او صهبای مدهوشی سبوی عرش از دوش ملایک بر زمین افتد

با دامن تر شدم بمحشر گفتند در آفتاب بنشین

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر دام همرنگ زمین بود، گرفتار شدم معروفست که صائب درباره بیت اخیر غنی می‌گفت: «کاش آنچه درین عمر گفته‌ام باین کشمیری می‌دادند و این بیت را بمن!» «۵».

یکی از سرچشمه‌های مضمون‌آفرینی در نزد شاعران دوره دوم شعر فارسی در عهد صفوی استفاده از کلمه یا بقول مشهور بازی با کلمه بصورت‌های گوناگون بود که اگر شاعر می‌توانست خوب ازین هنر بهره بگیرد قادر بآفرینش نکته‌های جالب می‌گردید. در این راه شاعر از صنعت‌های جناس و ایهام و نظایر آنها بهره‌مند بود که ممکن بود هم استفاده می‌کرد. در بیت زیرین گوینده ساعد معشوق را

(۱) - بهارستان سخن، ص ۵۲۱.

(۲) - ایضا همان کتاب و همان صفحه.

(۳) - بهارستان سخن، ص ۵۱۹.

(۴) - نتایج الافکار، ص ۵۱۲.

(۵) - بهارستان سخن، ص ۵۲۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۷۲

بنقره خامی تشبیه می‌کند که بدست غیر داده باشند و سپس از همین تعبیر ترکیب خام دستی را بیرون می‌کشد:

بدست غیر دادی ساعد چون نقره خامت بقربان سرت کردم مکن این خام دستیها (مخلص)

یا «بیت» (- یک فرد شعر) می‌گوید و سپس از همان معنی «خانه» را اراده می‌کند و از آن تمثیلی دست‌وپا می‌نماید:

چون گرفتی بیت شاعر در عطا سستی مکن تا کسی مضطر نباشد کی فروشد خانه را (مخلص)

غنی کشمیری در بیت زیرین، نخست گله‌مند است که هنگام نزع کسی بر سرش نبود، و آنگاه از مصدر «بسر آمدن» (پایان رسیدن)

که برای عمر بکار برده استفاده معنوی دیگر یعنی بسروقت کسی رفتن، بعیادت بیمار رفتن، می‌کند، و در برابر این محبت که از عمر دیده ازو شرمنده است:

کس وقت نزع بر سرم از بی کسی نبود شرمنده‌ام ز عمر که آمد بسر مرا و از همین قبیل است بیت‌های زیرین:
از غنی:

نه دار آخرت نه دار دنیا در نظر دارم ز عشقت کار چون منصور با دارِ دگر دارم
مرا چون آستین صد چین ز غیرت بر جبین افتد اگر آن ساعد سیمین بدست آستین افتد
نمی‌کند بمن ناتوان نگه آن شوخ ز بیم آنکه نگویند ناتوان بین است از شوکت:
سخن را قطع کن تا قطع راه دل توانی کرد که من از قُرصِ مهر خائشی زاد سفر دارم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۷۳ از طُغرا: کلاه فقر ز ترک گل و گیاه مکن بغیر ترک هوا صرف این کلاه مکن نوع دیگر از بهره برداشتن از واژه‌ها آنست که شاعر یک کلمه را شایسته آن می‌یابد که با آن مضمون تازه‌یی بیافریند و در یک قطعه یا یک غزل شروع بیازی- کردن با همان کلمه و ساختن چند مضمون مینماید که محتوی همان واژه باشد. ظاهر امر در اینگونه قطعه‌های شعر آنست که شاعر یک کلمه را فی المثل در یک غزل چند بار تکرار کرده و ازین راه مرتکب خطائی شده است اما حقیقت آنست که او پای بند چنین قیدی نیست و کار خود را تنها از راه تفنّن انجام می‌دهد. آفرین لاهوری (م ۱۱۵۴ هـ) در غزلی بمطلع:

در آتش بس که دل را می‌گدازد یاد ایامی چو شمع نیست غیر از سوختن در نامه پیغامی که در ذیل ترجمه حالش خواهید دید، در بیت‌های ۳ و ۴ و ۵ با کلمه «طوفان» چنین کرده- است، یکجا از «طوفان کردن بی‌تابی» و سپس از طوفان خیال و بعد از آن از جلوه طوفان‌سای محبت سخن گفته است.

۲۶) و اما تکرار قافیه که در دیوانهای سده یازدهم و سده دوازدهم نمونه‌های بسیاری از آن می‌بینیم، مخصوصا در غزل معمول بود و بعضی از شاعران مثل طالب آملی و صائب تبریزی و عالی نیشابوری و بیدل عظیم‌آبادی در این راه مبالغه کرده‌اند. شاید خواننده اینگونه غزلها در بادی امر تصوّر ناتوانی برای گوینده کند، لیکن وقتی می‌بینیم شاعران توانای استادی بتکرار چنین کرده‌اند باید علت را بجویم.

تصور می‌رود علت اساسی آنست که بیشتر شاعران در مضمون بندیهای خود از معنی قافیه‌ها بهره برمی‌گرفتند چنانکه مثلاً «شایان» باهم قافیه‌های خود «گریان» و «درمان» اگر قرار شود در غزلی بیابند هریک معنی و مضمونی خاص برمی‌انگیزند. گاه چنین اتفاق می‌افتاد که شاعر برای یک یا دو تا ازین واژه‌ها که برای قافیه بر- می‌گزید چند مضمون را بخاطر می‌آورد و بجای یک بیت دو یا سه بیت با همان قافیه یا قافیه‌ها در همان یک غزل می‌سرود و در یادداشتهای خود حفظ می‌کرد تا بعد کدامیک را پسندد و نگاه دارد، یا خواننده کدامیک را ترجیح دهد و حفظ کند

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۷۴
و ازین راه قضیه تکرار قافیه پیش می‌آمد. مثلاً- در یک غزل طالب آملی (شماره ۲۰۱ از دیوان او چاپ تهران بتصحیح طاهری شهاب) لب سه بار و مشرب دوبار غیر از مصراع اول از مطلع، بنحو ذیل تکرار شده است:

میم باز بیگانه مشربست تبسم غریب دیار لبست
عروس غمست اینکه بر خاطر م‌زبان در دهانست و لب بر لبست
می عیش در ساغر ما غریب چو مو بر کف و استخوان بر لبست
همه دیو خیزد ز مذهب‌سرای پری در عزب‌خانه مشربست

نه بر علم نازم چو طالب نه شعر بهین شیوه‌ام وسعت مشربست نظیر همین کار هم با مصراع دوم یک بیت در غزل می‌شد مشروط بر آنکه شاعر مضمون دلخواهی برای گنجانیدن در آن مصراع یافته باشد. در این صورت چند بار برای آن مصراع اولی ترتیب می‌داد تا کدامیک متناسب‌تر افتد. مثلاً عالی نیشابوری برای مصراع «چو صحرا جامه عریانی من دامنی دارد» که مضمون دلخواهی در نظرش داشت، سه مصراع اول ساخت و در نتیجه در یکی از غزلهایش این سه بیت را می‌یابیم:

ز جیب تازه چون گل قاتم پیراهنی دارد چو صحرا جامه عریانی من دامنی دارد

نیم دلتنگ اگر چون غنچه‌ام شد چاک پیراهن چو صحرا جامه عریانی من دامنی دارد

درین گلشن چو گل خودرو بود چاک گریبانم چو صحرا جامه عریانی من دامنی دارد گاه هم برای یک غزل چند مطلع ساخته می‌شد و این در صورتی بود که شاعر بمطلعی که سروده بود قانع نبوده و یک یا دو تای دیگر بر آن افزوده است تا خود و خواننده کدامیک را بپذیرند مانند این غزل از ملک قمی:

برآمد از سر کو ماه من شراب زده لبش بخنده نمک بر دل کباب زده

شراب خورده و ناشسته روی و خواب زده هزار طعنه خوبی بر آفتاب زده

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۷۵

و دهها قصیده و غزل از شاعران دیگر.

موضوعات شعر و انواع آن

اشاره

درین جستار نظر من بتقسیم موضوعی و منطقی شعر است نه بتقسیمی که معمولاً ادب‌شناسان ما در گذشته می‌کردند و در آن بقالب و هیأت ظاهری شعر نظر داشتند نه بمعنی و مقصودی که در آن نهفته بود. بدیهیست که گاه در ضمن گفت‌وگو درباره بعضی از موضوعها که در پیش داریم از مثنوی و قصیده و غزل و جز آنها نیز صحبتی در میان خواهد آمد اما نه درباره قالب ظاهری آنها [که بر همان روال قدیم باقی مانده و تغییری نکرده بود]، بلکه در باب موضوعی که با هریک از آنها همراه است، چه هیچ مانعی ندارد که مثلاً یک مدیحه را شاعر در قالب مثنوی یا قصیده یا غزل یا رباعی و یا قطعه بسراید، و چنین نیز بود، و همچنین بود در موضوعات غنائی، دینی، عرفانی و جز آنها.

حماسه‌های تاریخی

نظم داستانهای قهرمانی ملی در عهد صفوی مطلقاً مطرح نبود اما سرودن منظومهایی ببحر متقارب مثمن مقصور یا محذوف در بیان حال بزرگان دین و دولت در ایران و روم و هند رواج داشت و گویندگان آنها عادهً بشاهنامه استاد طوس و مقلدان او نظر داشتند. پیش ازین «۱» وعده داده‌ام که درباره کوششهای شاعری از اوایل این عهد در سرودن منظومهای تاریخی سخن گویم. وی قاسمی گنابادی (م ۹۸۲ ه) معاصر شاه اسمعیل و پسر و جانشینش شاه تهماسب اول (م ۹۸۴ ه) است که درین جلد شرح حالش را خواهید دید و تنها وجه ارتباطش با عهد تیموری ساختن منظومه‌یی بود درباره پادشاهی شاهرخ بن تیمور، که نظم آن بسال ۹۵۰ یعنی مدتها بعد از برچیده شدن بساط تیموریان در ایران پایان رسید. دو منظومه معروف دیگر او بر این منوال یکی شاهنامه ماضی در شرح سلطنت شاه اسمعیل و دیگری شاهنامه نواب عالی در تاریخ پادشاهی شاه تهماسب است هریک در چهار هزار و پانصد بیت که در

(۱) - همین کتاب، ج ۴، ص ۱۹۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۷۶

در جای خود بدانها اشاره خواهم نمود.

پیشتر و پستر از حماسه‌های تاریخی بسیاری در ایران و روم و هند فراهم آمد که قسمتی از آنها موجودست و نام بعضی دیگر بتفاریق در کتابهای ادب و تذکره‌ها و تراجم ذکر شده و از جمله آنها که نسخه‌های مخطوط یا مطبوعی از هریک داریم اینها قابل ذکرند:

نسبانه شهریار در هجده هزار بیت در شرح پادشاهی سلسله قطب شاهیان گلکنده (۹۱۸-۱۰۹۸ ه) که از آن میان دوران پادشاهی محمد قلی قطب شاه (۹۸۸-۱۰۲۰ ه) بتفصیل بازنموده شده و ناظم آن حسینعلی شاه فرسی منظومه خود را بسال ۱۰۱۶ پایان برده و کار او را خوشدل منشی حیدر قلی خان تکمیل نموده است و از آن نسخه‌یی در کتابخانه اود نشان داده شده است «۱» و گویا تواریخ قطب شاهی که نسخه‌یی از آن در ایندیا آفیس است تلخیصی از همین منظومه باشد «۲».

همایون‌نامه منظومه‌یست ناتمام در شرح پادشاهی همایون (۹۳۷-۹۶۳) که نظم آن در عهد سلطنت جلال الدین اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴) انجام یافت «۳».

غزای سلیمانی درباره پیروزیهای سلطان سلیمان اول (۹۲۶-۹۷۴) پسر سلطان سلیم اولست که بتشویق وزیرش ابراهیم پاشا سروده و بسال ۹۳۳ تمام شده است. گوینده این منظومه در تقلید از استاد نامبردار طوس سعی و اصراری بیهوده داشت «۴».

شاهنامه بهشتی در توصیف جنگهای سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳) با سلطان محمد خدابنده پادشاه صفوی (۹۸۵-۹۹۶ ه) بسال ۹۸۵. ناظم این منظومه

(۱)- ۴۰۹. p, Oud Catalogue, Sprenger

(۲)- تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۷، ص ۶۴.

(۳)- ایضا همان کتاب و همان صحیفه.

(۴)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ادگار بلوشه، ج ۳ ص ۳۳۵-۳۳۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۷۷

مولانا بهشتی مشکوکی است «۱».

فتوح العجم در باب فتح تبریز بدست عثمان پاشا در سال ۹۹۳ است که شاعری بنام جمالی بن حسن شوشتری از شاعران سده دهم آنرا یکسال پس از فتح مذکور یعنی بسال ۹۹۴ بنظم آورد «۲».

سفرنامه بغداد این نام را بمنظومه‌یی داده‌ام که عنوان اصلی آن چنینست: «سفر فرخنده اثر حضرت پادشاه عالم نصره الله تعالی علی اعدائه بجانب بغداد خجسته بنیاد علی طریق الاجمال» و موضوع آن جنگهای سلطان سلیمان اول برای فتح بغداد است در عهد پادشاهی شاه تهماسب که بسال ۹۴۱ اتفاق افتاد «۳».

فتحنامه عباس نامدار یا شاهنامه صادقی از صادق بیگ صادقی افشار شاعر و هنرمند عهد شاه عباس اول که نامش را بعد ازین خواهیم دید.

کارنامه اثر محمد رضا بن محمد جان عرفان در بیان پیروزیهای علیمردانشاه امیر الامرای شاهجهان «۴».

شاهجهان‌نامه در شرح پادشاهی شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ه) است که سه تن از شاعران دربار آن پادشاه که هر سه معاصر و معاصر یکدیگر بوده‌اند، بنظم آن دست زده و اثر هریک بنامی شهرت یافته ولی موضوع همه آنها با اندک تفاوت یکی است:

نخست «پادشاه‌نامه» از میر یحیی کاشی (م ۱۰۶۴ ه). اصل خاندانش از شیراز بود ولی چون پدرش بکاشان رفته و آنجا مانده و میر

یحیی در آنجا زاده شد، بکاشانی شهرت یافته است. نوشته‌اند که او بجایزه تاریخ تعمیر قلعه ارگ شاهجهان آباد که بسال ۱۰۵۸ ه انجام شده بوده [شده شاهجهان آباد از شاه جهان آباد] صد اشرفی حاصل کرد (غزّه ذی قعدة سال ۱۰۵۹ ه) و بنظم شاهجهان‌نامه مأمور گردید ولی تمامش

(۱) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳ ص ۳۵۴.

(۲) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲ ص ۶۶۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۳۵۵.

(۳) - فهرست کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۳ ص ۳۴۵.

(۴) - تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ص ۶۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۷۸

نکرد. اته نام این منظومه را «پادشاه‌نامه» نوشته است «۱». این بیت میر یحیی بدیوانی می‌ارزد و نوشته‌اند که بر سنگ مزارش نقش شد:

ای که از دشواری راه فنا پرسی مپرس بس که آسانست این ره می‌توان خوابیده رفت این رباعی هم از میر یحیی است:

از باغ جنان فتاده در دام عذاب آدم ز پی گندم و ما بهر شراب

مرغان بهشتیم عجب نبود اگر از پی دانه رفت و ما از پی آب «۲» دوم «ظفرنامه شاهجهانی» اثر حاجی محمد جان مشهدی متخلص به «قدسی» (م ۱۰۵۶ ه) شاعر مشهور دربار شاهجهان که ترجمه حالش را خواهیم دید. این منظومه که چنین آغاز می‌شود:

بنام خدایی که داد از شهن جهان پادشاهی بشاه جهان در جزو کلیات قدسی موجود و مرگب از قسمتهای مجزا از یکدیگر است مربوط بجلوس شاهجهان و احوال خاص او و چند حادثه از آغاز پادشاهیش «۳».

سوم «شاهنشاه‌نامه» از ابو طالب کلیم (م ۱۰۶۱ ه) که در بعضی از نسخه‌ها و از آنجمله در نسخه موجود در موزه بریتانیا بشماره Or ۳۵۷، پادشاه نامه و در نسخه کتابخانه اود «شاهنشاه‌نامه کلیم» «۴» و در پاره‌یی نسخه‌ها شاهجهان‌نامه نام دارد و در حدود پانزده هزار بیت است و جز مقدمات معمول منظومه‌ها قسمتی از آغاز آن بسرگذشت تیمور و فرزندان و جانشینانش تا ظهیر الدین بابر و همایون پادشاه اختصاص یافته و در باقی از زادن شاهجهان و زندگانی وی و دوران پادشاهیش از مرگ جهانگیر تا فتح تبت بدست ظفر خان احسن (بسال ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ ه) سخن رفته است. این منظومه بدینگونه آغاز می‌شود:

(۱) - ایضا تاریخ ادبیات فارسی، ص ۶۴.

(۲) - درباره میر یحیی کاشی بنگرید به: نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۷۸۸ - ۷۸۹، روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۹۴۳ - ۹۴۴.

(۳) - نسخه کلیات قدسی در کتابخانه موزه بریتانیا بشماره ۳۲۳. Or

(۴) - ۴۵۴، p, Oud Catalogue, Sprenger

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۷۹ بنام خدایی که از شوق جوددو عالم عطا کرد وسائل نبود

حکیمی که شمع زبان در دهن فروزان نماید بباد سخن

رحیمی خطابخش مسکین نواز شوق کرم گشته محتاج ساز «۱» عادلنامه درباره سلسله پادشاهان عادلشاهی دکن است که از سال ۸۹۵ تا ۱۰۹۷ در بیجاپور حکومت داشتند. این منظومه را آتشی شاعر در اواخر عهد آن سلسله بنام محمد عادلشاه (۱۰۳۵ - ۱۰۷۰ ه) فراهم آورد.

جنگنامه کشم (قشم) منظومه کوچکی است در ۲۶۳ بیت که در یکشنبه نهم محرم سال ۱۰۳۲ پایان رسید و گوینده آن ظاهراً «قدری» سراینده «جرون‌نامه» است که بزودی درباره آن سخن خواهم گفت. جنگنامه چنین آغاز می‌شود:

بنام خدا ایزد ذو الجلال‌خدایی که وی را نباشد زوال

خدایی که لیل و نهار آفرید خزان برد و فصل بهار آفرید و شاعر آن را بنام شاه عباس و ستایش او و امام قلیخان پسر و جانشین الله وردی خان بیگلر- بیگی فارس فاتح قشم و جرون، سروده و از امام قلیخان همه‌جا بذکر عنوانهایی چون «نواب انجم سپاه» و «خان عدالت شعار» بسنده کرده و آنگاه داستان را بدینگونه آغاز نموده است:

چو مدح شه و خان پایان رسید بنظم آورم داستانی جدید

چو الف و ثلاثین بد از هجر سال بیامد یکی لشکر از پرتگال

سپاهی بیامد چو مور و ملخ بگر می چو آتش بسردی چو یخ این اشارات راجعت بدست‌اندازی پرتغالیان از سال ۱۰۳۰ بجزیره قشم و حوالی هرمز. توضیح آنکه «روی فریراداند رادا» سردار پرتغالی پس از جنگی با بحریه شرکت هند شرقی انگلیس که بشکست وی پایان یافت بر آن شد که جزیره قشم و کناره‌های هرمز را تسخیر نماید تا از جانبی شاه عباس را مرعوب و وادار ببر آوردن خواهشهای خود کند و از جانبی دیگر جلو بازرگانی ابریشم انگلیسیان را در ایران بگیرد. بهمین قصد در حدود ماه رجب ۱۰۳۰ بخشی از آن جزیره را در جوار هرمز

(۱)- حماسه‌سرایی در ایران، دکتر صفا، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۷۲-۳۷۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۸۰

تسخیر کرد و نزدیک دریا قلعه‌یی بنا نهاد و هنوز قلعه او ناتمام بود که با سپاهیان ایران و مردم لار در آویخت و از آنان بیش از هزار تن کشت:

هنوز قلعه شوم بد ناتمام که آنجا گرفتند یرد و مقام

بهم باز کردند بنیاد جنگ سپاه مسلمان و اهل فرنگ

بناگاه آن کافر بد نهاد شکست سپاه مسلمان بداد ...

درین هنگام یعنی در سال ۱۰۳۰ ه امام قلیخان بیگلریگی فارس در زردکوه بختیاری و کنار آب کورنگ با جمعی دیگر از والیان ایالات جنوبی و غربی ایران در رکاب شاه عباس برای اتصال آب کارون بزاینده‌رود حاضر بود:

رسید این خبر چون باب کورنگ بنواب عالی که آمد فرنگ

بجنید نواب عالی بقره‌بفرمود بر لشکر آرای دهر مراد از «نواب عالی» شاه عباس و مقصود از «لشکر آرای دهر» امام قلیخانست که بعد از گماشته شدن بنبرد با پرتغالیان بتهیه مقدمات جنگ پرداخت و پس از همداستانی با انگلیسیان و بهره‌مندی از نیروی دریایی آنان، با جنگ سختی قلعه را بتصرف آورد. روی فریرا با ساکنان قلعه تسلیم شد، و از آن پس امام قلیخان جنگ با پرتغال را تعقیب کرد و بتصرف جزیره هرمز (- جرون) برخاست «۱».

رویدادهای این جنگ بتامی و با توضیح جزئیات، مگر استمداد از انگلیسیان، در جنگنامه کشم آمده است. فرمانده پرتغالیان در این جنگ کیتان (کاپیتان) تمر معرفی شده است:

سر آن سپه‌بد کیتان ترمردمی داشت از کینه و خشم پُر در پایان منظومه نیز بفرمان تعقیب جنگ از جانب شاه عباس اشاره شده است:

چو مژده بنواب عالی رسیددو رُخسار او همچو گل بشکفید

طلب کرد آنگاه یک خامه‌ی بسردار بنوشت یک نامه‌ی

(۱) - درباره این وقایع بنگرید به عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۹۵۹ - ۹۶۰ و ۹۷۹ بعد؛ و به «تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه»، شادروان نصر الله فلسفی، ج ۱ ص ۷۲ - ۷۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۸۱ که اکنون روان شو تو مردانه وار بکن تابع امر من بنکسار
مسخر بکن بنکسار و جرون بکن دشمن شاه را سرنگون و پس از سه بیت دیگر چنین آمده است: «تمام شد جنگنامه کشم فی تاریخ
یوم الاحد نهم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۳۲» «۱».

جرون نامه از قدری نام شاعری از اهل فارس در سده یازدهم هجری، که گویا همان باشد که منظومه جنگنامه کشم را ساخته. وی
دنباله کار امام قلیخان را در فتح جزیره جرون (هرمز) و تصرف قلعه آن را که بنام آلبو کرک دریاسالار نامبردار پرتغالی موسوم بود
(سال ۱۰۳۱ ه)، در منظومه‌ی بنام جرون نامه شرح داده است. ازین منظومه نسخه‌ی بشماره Add.۷۸۰۱ در کتابخانه موزه بریتانیا
موجود است و چنین آغاز می‌شود:

از اول بنام بزرگ خداسر دفتر نطق را برگشا

سخن را بنام خدا بازگویی مراد خود از نام نامی بجوی «۲» وقایع الزمان یا «فتحنامه نور جهان بیگم» اثر ملا کامی سبزواری، منظومه -
بیست بنام جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ ه) که کامی آن را بسال ۱۰۳۵ ه در کابل باتمام رسانید، و مربوطست بجنگهایی که
بتحریک نورجهان بیگم برای انتخاب فرزندش شاهزاده خرم بجانشینی جهانگیر رخ داده بود و شرح آن در تواریخ عهد جهانگیر و
شاهجهان بتفصیل آمده است. مولانا کامی سبزواری از شاعران نام - آور عهد جلال الدین اکبر و جانشینش جهانگیر بوده و در
خدمت میرزا عبد الرحیم خانخانان بسر می‌برده و قصیده را خوب می‌سروده است «۳»، و او غیر از کامی دیگر یعنی میر علاء الدوله
پسر میر یحیی قزوینی (م ۹۸۲ ه) است که از بیم شاه تهماسب بدهلی گریخت و در آنجا بدرود حیات گفت «۴». کامی سبزواری از
قصیده‌سرایان نیست که

(۱) - این منظومه را لوئیگی بونلی Luigi Bonelli در نشریه ماه آوریل ۱۸۹۰ فرهنگستان لینیچی Lincei چاپ کرده است.

(۲) - درباره این منظومه و منظومه «جنگنامه کشم» بنگرید به «حماسه‌سرایی در ایران» از نویسنده این کتاب، چاپ سوم، تهران
۱۳۵۲، ص ۳۶۲ - ۳۷۰.

(۳) - هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۲۹۳.

(۴) - روز روشن، تهران، ص ۶۷۳ - ۶۷۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۸۲

شیوه قدیم را در شعر دنبال می‌کرد. ازوست:

یک ره در پیر میفروشی نزدیم در کوی خرابات خروشی نزدیم

بر سعی فسرده طبع خود می‌سوزیم کاین شعله فرو نشست و دودی نزدیم آشوب هندوستان مربوطست بستیزه‌جوییهای فرزندان
شاهجهان از قیام شاه - زاده مرادبخش در احمدآباد تا قتل داراشکوه (از ۱۰۶۷ تا ۱۰۶۹ ه) و رسیدن محیی الدین اورنگ زیب
پادشاهی (۱۰۶۹ - ۱۱۱۸ ه). ناظم این منظومه «بهشتی» از شاعران عهد شاهجهان و اورنگ زیب است و چنانکه خود گفته بدرگاه
شاه - زاده مرادبخش وابسته بود و درین جنگهای خانگی حضور داشت «۱» و منظومه خود را پیش از مرگ شاهزاده مذکور (سال
۱۰۷۱ ه) سرود و آنرا با آشوب هندوستان موسوم ساخت:

شد این نامه از همت دوستان مسّی بآشوب هندوستان «۲» جهان نامه منظومه‌یی طولانیست درباره تاریخ هند از «فنایی» «۳» که در عهد پادشاهی اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ ه) بعد از سال ۱۰۹۹ سروده شده و چنین آغاز می‌شود:

بنام جهاندار جان‌بخش و هوش‌نوازنده جسم با چشم و گوش از جلد اول این منظومه نسخه‌یی بشماره ۳۳۴. Or در کتابخانه موزه بریتانیا موجودست.

شاهنامه عباسی از کمالی سبزواری که به «افصح» شهرت داشت و در «نرد قصیده همگنان را دوشش طرح دادی و در شطرنج شعر فهمی لجلج وقت خود

(۱)-

من این رزمها را همه دیده‌ام ز کس همچو افسانه نشنیده‌ام

(۲)- بنگرید بفهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ج ۲ ص ۶۸۹-۶۹۰.

(۳)- چند فناپی شاعر داریم که دو تن از آنان یعنی فناپی جغتایی و فناپی مشهدی ملازم دربار جلال الدین اکبر پادشاه بوده‌اند. (روز روشن ص ۶۳۸-۶۳۹). این فناپی که جهان- نامه ساخت در عهد اورنگ زیب می‌زیست، چنانکه در متن دیده‌اید، و گمان نمی‌رود که یکی از آن دو باشد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۸۳

بودی. این چند بیت در وصف شب مراور است:

شبی چنان که نمودی بجنب ظلمت اومه دو هفته چو خال رخ بتان چگل

ز بس سیاهی شب در نظر نمی‌آمد خیال یار که یک دم ازو نیم غافل

نمی‌رسید بهم دیده از سیاهی او اگر نه نور بصر در میان شدی شاعل

شبی چنانکه نفس باوجود آتش هجرنیافتی ره بیرون شدن ز خانه دل» «۱» از همین چند بیت و از بیتهای دیگری که محمد امین رازی ازین شاعر نقل کرده بصراحت معلومست که کمالی سبزواری در قصیده پیرو شاعران استاد خراسانی در سده ششم و در این پیروی توانا و موفق بود و همین مرتبه بلند را هم در غزل داشت.

مولوی محمد مظفر حسین صبا درباره او می‌نویسد «۲» که «در عهد شاه عباس ماضی (مقصود شاه عباس اولست) نام برآورده و شاهنامه عباسی برشته نظم کشیده مگر از نامساعدی بخت بحضور پادشاه نرسیده و در سنه عشرين و الف (۱۰۲۰) ازین جهان سفری گردیده...»

رزم‌نامه شاه اسمعیل با شیک خان منظومه‌یست کوتاه در ششصد و هفتاد بیت از ملا محمد رفیع واعظ قزوینی (م ۱۰۸۹ ه) که در نسخه‌های دیوان او ثبت است و چنین آغاز می‌شود:

سزوار شکر آفریننده‌یست که هر قطره از وی دل زنده‌یست درباره این منظومه و نمونه‌یی از آن در ترجمه حال واعظ سخن خواهم گفت.

شرفنامه محمد شاه اثر میر محمد رضا از شاعران سده دوازدهم درباره ناصر الدین محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۶۱ ه) و چندتن از نیاکانش از اعظم- شاه پسر اورنگ زیب بعد، که نسخه‌یی از آن بشماره ۲۰۰۳. Or در کتابخانه موزه بریتانیاست.

منظومه نادری از گوینده‌یی بنام محمد علی در ذکر حال نادر شاه افشار و

(۱)- هفت اقلیم، ج ۲، ص ۲۹۴.

(۲) - روز روشن، ص ۶۸۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۸۴

پیروزیهای او در هفت هزار و پانصد بیت که بدینگونه آغاز می‌شود:

خدایا تویی چاره‌ساز همه‌بتو روی عجز و نیاز همه

دهی هر که را هر چه بایسته نیست کسی را کرم جز تو شایسته نیست «۱» شهنامه نادری در باب حمله نادر بهندوستان و فتح آن کشور است بسال ۱۱۵۱-۱۱۵۲ که نظام الدین عشرت سیالکوتی قرشی از معاصران احمد شاه درانی (م ۱۱۸۷ هـ) پادشاه افغانستان، بسال ۱۱۶۲ هـ تمام کرد و تاریخ ختم کتاب را در بیت زیرین آورد:

چو بلبل ز تاریخ آن دم مزناگر چشم داری بین باغ من «۲» عده‌یی دیگر ازینگونه منظومه‌ها می‌شناسیم که در بعضی از تذکره‌ها بشاعرانی نسبت داده شده است «۳» ولی نسخه‌های آنها دیده نشده، و باز هم در فهرستهای کتابخانه‌ها بمثنویهای گمنامی از قبیل آنچه گفته‌ام باز می‌توان خورد.

حماسه‌های دینی

نظم حماسه‌های دینی در بیان منقبتها، معجزه‌ها و پیروزیهای پیامبر اسلام و بزرگان مذهب شیعه از اوایل این عهد رایج بود و درین راه از همه خبرها و روایتها، خواه تاریخی و خواه داستانی، که رونقی بدینگونه منظومه‌ها بخشید استفاده می‌شده اما تقریباً همه این سنخ منظومه‌ها، حتی مهمترین آنها یعنی حمله حیدری باذل فاقد ارزشهای بزرگ ادبی و در شمار مثنویهای بسیار متوسط حماسی و قهرمانی هستند.

صاحبقران‌نامه منظومه قهرمانی مهمی است که ناظم آن را نمی‌شناسیم و آن را می‌توان از پراچ‌ترین منظومه‌های قهرمانی دانست که از دوران صفوی بازمانده است، زیرا: (۱) کارنامه یکی از قهرمانان ملی ایران در عهد اسلامیت و (۲) پر است از داستانهای قهرمانی که همه آنها بشیوه داستانهای ملی ایران ترتیب یافته و از آنها تقلید و دوباره‌گویی شده است و (۳) بیشتر این اعمال پهلوانی در سر-

(۱) - حماسه‌سرایی در ایران، دکتر صفا، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۷۳.

(۲) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه بریتانیا، ریو، ج ۲ ص ۷۱۷.

(۳) - بنگرید بتاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، ص ۵۰۹-۵۱۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۸۵

زمین ایران جریان یافته و با نام بزرگان ایران همراه است.

علّت آنکه این منظومه طولانی را در شمار حماسه‌های دینی ذکر می‌کنم آنست که هم از آغاز درباره یکی از بزرگان ایرانی که قیام دینی کرده بود، یعنی حمزه پسر آذرک شاری (معروف به «حمزه بن عبد الله خارجی» م ۲۱۳ هـ) پدید آمده «۱»، و هم بعد از آنکه نام او را از آن داستان برداشتند آن را به حمزه دیگری، ملقب به «سید الشهداء» که پسر عبد المطلب و عمّ پیامبر اسلام (ص) بوده نسبت داده‌اند، در حالی که او پیش از لشکرکشی تازیان بایران کشته شده و اصلاً بایران نیامده و خبری ازو درین دیار نبوده و دخلی در اصل و بنیاد این داستان نداشته است.

این حمزه پسر آذرک شاری بعّلت پیروزیهایش در سیستان و کرمان و خراسان و افغانستان تا سرزمین سند در زبان داستانگزاران «صاحبقران» لقب یافته بود (-امیر حمزه صاحبقران) و بهمین سبب است که بقصه امیر حمزه گاه «قصه امیر حمزه صاحبقران» نام

داده‌اند.

حمزه بن عبد الله خارجی از سران و پیشوایان بزرگ «خوارج» در مشرق ایرانست که در نیمه دوم سده دوم و اوایل سده سوم هجری می‌زیست، در سیستان بر عامل خلیفه عباسی قیام کرد و دعوی خلافت نمود و کرمان و سیستان و خراسان و افغانستان و ناحیه سند را یک چند زیرنگین داشت و کار او چنان بالا گرفت که هرون الرشید ناگزیر شد بسال ۱۹۲ هـ بتن خود بخراسان رود لیکن چنانکه می‌دانیم در همین سفر در گذشت و حمزه نیز پس از آن بغزوسند و هند رفت و بسال ۲۱۳ بدرود حیات گفت «۲».

دلوریهای این مرد دینی جنگاور پیروزمند باعث شد که درباره کارهایش

(۱) - دوست فاضلم آقای دکتر جعفر شعار در نقل مطلبی از من درباره منشاء این داستان (مقدمه قصه حمزه، تهران ۱۳۴۷) نوشته است که کتاب مذکور (یعنی قصه حمزه) بدستور حمزه بن عبد الله خارجی تحریر یافته. تصور می‌کنم مقصود نویسنده محترم «درباره» باشد نه «بدستور». باقی مطلب مرا در متن بخوانید.

(۲) - بنگرید به: دلیران جانباز، دکتر صفا، تهران ۱۳۵۵ خورشیدی، ص ۱۴۱-۱۵۳ و بتاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ پنجم، ۱۳۵۶ خورشیدی، ص ۳۵-۳۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۸۶

داستانی قهرمانی بر زبان داستانگزاران مشرق جریان یابد، بهمان شیوه که برای ابو مسلم مروزی ترتیب داده‌اند، و در ابداع آن داستان، همچنانکه در ابو مسلم‌نامه، بسیاری از اعمال قهرمانی را که در داستانهای ملی قدیم خود می‌بینیم، حتی شیوه روایت آن داستانها را، تقلید نمایند و بصورتی قریب باصل درباره این «امیر حمزه- صاحبقران» بیان کنند. ولی چنانکه می‌دانیم بساط اقتدار خوارج سیستان با روی- کار آمدن دولت‌های صفاری و سامانی برچیده شد و از آن پس ارزش مذهبی حمزه بن عبد الله، چون دیگر نام‌آوران خارجی مشرق هم از میان رفت لیکن داستانش بر زبان راویان و داستانگزاران باقی ماند. پس چاره کار آن بود که آنرا به «حمزه» دیگری که از برگزیدگان اسلام است، نسبت دهند؛ چنین کردند و داستان با بعضی تصرفات بنام این یک شهرت یافت.

صاحبقران نامه سال ۱۰۷۳ هـ بنظم در آمد، در شصت و دو قسمت [در حالی که اصل قصه امیر حمزه در شصت و نه «داستان» است]، و ناظم در مقدمه منظومه خود ستایش یزدان و نعت پیامبر و فهرست مطلبهای کتاب را آورده و پس از ختم کتاب داستان دیگری را بنام «احوال قیطور و واقعه وفات عمر» نقل کرده که راجعست بعمر پسر حمزه بن عبد المطلب «۱». ازین منظومه نسخه‌یی در کتابخانه ملی پاریس Ancien fond ۲۷۹ (موجودست. تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۱ ۵۸۶ حماسه‌های دینی ص: ۵۸۴

مه حیرتی از منظومه‌های حماسی نادریست که ببحر هزج مسدس مقصور (یا محذوف) سروده شده و موضوع آن جنگهای پیامبر و بزرگان مذهب شیعه است در متجاوز از بیست هزار بیت، و چنین آغاز می‌شود:

الهی از دل من بند بردار مرا دربند چون و چند مگذار

الهی ساز آسان مشکلم رانما راهی بملک جان دلم را گوینده در پایان بنام منظومه و عدد بیتها و اسم خود بدینگونه اشاره نموده است:

چو نظم من بنام شاه دینست ز روی راستی شهنامه اینست

بمدح شاه باید راند خامه بنام شاه باید شاهنامه

(۱) - بنگرید به: حماسه‌سرایی در ایران، دکتر صفا، چاپ سوم، ص ۳۷۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۸۷ چو دل در فکر تعیین عدد شد دوباره ده هزار و هشتصد شد
درین گفتن مدد لطف خدا بودو گر نه حیرتی را حد کجا بود ...

و امّا ملا- حیرتی تونی «۱» از شاعران معروف سده دهم هجریست که در عهد شاه تهماسب صفوی می زیست و چند گاهی از ملازمان در گاه او بود. سام میرزا درباره او نوشته است که: «مشهورست که از مروست اما خود می گوید که از تونم. از شعرای مشهورست، در همه باب شعر گفته اما در منقبت بسیار کوشیده. در اوایل جوانی بسیار لابلایی و بی قید بود و در اکثر بهجو مردم لب می گشود و اهاجی که بین او و وحیدی قمی «۲» واقع شده مشهورست اما از غایت رکاکت ایراد آن نتوان کرد ...» و نیز قصیده‌یی ازو در هجو مردم قزوین و متهم داشتن آنان پیروی از مذاهب اهل سنت مشهور است «۳»، و گویا بسبب همین کارها و تجاهر بلابلایی گری چند گاهی مغضوب شاه تهماسب شد و بگیلان گریخت و سپس بخاطر قصیده‌یی که در منقبت علی بن ابی طالب سرود بخشوده شد، و بعید نیست که دوره کوشش او در منقبت از همین زمان و بهمین گونه آغاز شده باشد. بعد از آن حیرتی دوباره پیاپی تخت شاه- تهماسب برگشت و باز چندی ملازمت آن پادشاه کرد و سرانجام بکاشان رفت و همانجا بود تا در ماه صفر سال ۹۶۱ ه از بام درافتاد و بمرد. یکی از شاعران عهدش

(۱)- درباره او بنگرید به:

* ترجمه مجالس النفائس، تهران، ص ۱۵۳ و ۳۷۹.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۳۱۶-۳۱۹.

* بهارستان سخن، ص ۴۰۹-۴۱۰.

* آتشکده، تهران، ص ۲۶۱-۲۶۲.

* تحفه سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۰۵ و ۱۲۶.

* حماسه سرایی در ایران، ص ۳۸۳-۳۸۴.

* نتایج الافکار، ص ۱۸۰-۱۸۱.

* ترجمه مجمع الخواص، ص ۱۶۵.

(۲)- تحفه سامی ص ۱۲۶.

(۳)- ترجمه تاریخ ادبیات برون، تهران ۱۳۱۶، ص ۱۳۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۸۸

ماده تاریخ وفاتش را بدینگونه یافت:

سال فوتش چو خواستم گفتند او بماء صفر ز بام افتاد (۹۶۱) پس اینکه آذر گفته که «طالمی بطمع مال او را کشته) باطلست و سالی نیز که او درین باب ذکر کرده باطل تر.- با آنکه حیرتی در غزل استاد بود، بیشتر بمنقبت گویی شهرت یافت و بهرحال او غزل سرایی خوش بیان و قصیده گوی و مثنوی پرداز بود. ازوست:

بی شرمی که کرد دل کامجوی مابس شرمها اگر که بیاری بروی ما

داریم آرزو که گشاید خدادری گر خلق بسته است در آرزوی ما

مشکن سبوی ما که مبادا خورد شکست مینای چرخ بر سر جام و سبوی ما ***

که دل از عشق بتان گه جگرم می سوزد عشق هر لحظه بداغ دگرم می سوزد

همچو پروانه بشمعی سرو کارست مرا که اگر پیش روم بال و پر می سوزد

من ز خود بی خبر و آتش هجران در دل‌وه که این شعله شبی بی خیرم می سوزد ***

نهادی بر سر بالین من پای سرت بالین بیماری نبیند

مرا کردی بدرد دل گرفتار دلت درد گرفتاری نبیند غزونا مه اسیری منظومه‌یی بی‌حرف متقاربست در شرح غزوه‌های پیامبر اسلام، و بهمین سبب نام آنرا «غزونا مه» گذارده‌ام، و آن سروده شاعری است اسیری نام که نمی‌تواند نه اسیری لاهیجی (م ۹۱۲ ه) باشد و نه اسیری رازی (میر غازی) که چندی در هند می‌گذرانید و با آخر بری بازگشت و همانجا بمرد، و نه محمد قاسم - اسیری (م ۱۰۱۰ ه) معاصر و ملازم جلال الدین اکبر. این اسیری که غزونا مه را سرود در عهد شاه تهماسب بروم رفت و خدمت سلطان سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۴ ه) اختیار نمود و غزونا مه را بنام او پرداخت. ازین گذشته وی خمسه‌یی نیز بتقلید از نظامی ترتیب داد و در آن خود را همشأن جامی دانست:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۸۹ بود آیت شعر در شان من که مشهور دهر است دیوان من
نه در خمسه‌ام نکته خامی است مرا پنجه در پنجه جامی است غزونا مه اسیری بدین بیتها آغاز می‌شود:
بنام خدایی که بخشنده اوست برآورنده کام هر بنده اوست

خدای زمین و خدای زمان خداوند روزی ده غیب دان و در آخر کتاب در تاریخ ختم آن گوید:

بود ختم برخیر انجام او که این نامه شد ختم بر نام او

بکن سال تاریخ او را طلب حساب از «صفات النبی العرب» و «صفات النبی العرب» ۹۶۷ است «۱».

حمله حیدری منظومه دینی معروفیست در سرگذشت پیامبر و علی و کوششهایی که امام نخستین شیعیان در نشر اسلام و برانداختن دشمنان رسول کرد، و سرگذشت وی بعد از مرگ پیامبر تا پایان خلافت و کشته شدن. این مثنوی طولانی شروع می‌شود بستایش خداوند و نعت پیامبر اسلام و امامان تا بدوازدهمین آنان و آنگاه داستان بدینگونه آغاز می‌گردد:

چنین گفت داننده داستان رساننده قصه از راستان

از آن پیش کاحکام ربّ جلیل رساند بشاه رُسل جبرئیل

چنین داشت عادت شه انبیا که اکثر برفتی برون از سرا

بکوهی که حرّا بُید او را لقب شدی شهریار قریشی نسب و پس از آن داستان بعثت و باقی رویدادهای دوران حیات محمد باضافه بسیاری روایتها و داستانها درباره کرامتهای او و شجاعتها و جنگاوریهای علی و قضیه غدیر خم، مرگ پیامبر و جانشینی ابو بکر و عمر و عثمان و واقعه‌های عهد آنان برای علی و خاندان محمد، خلافت عثمان و کشته شدن او ...

این قسمت از حمله حیدری در حدود ۲۴۰۰۰ بیت و گوینده آن میرزا محمد باذل ملقب به «رفیع خان» است و باقی کتاب در باب خلافت علی بن ابی طالب و

(۱) - حماسه‌سرایی در ایران، ص ۳۸۴ و مأخذی که آنجا نشان داده‌ام.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۹۰

سرگذشتش تا ضربت خوردن و مردن را شاعری دیگر باسم ابو طالب فندرسکی اصفهانی تمام کرد، و در سال ۱۱۳۵ ه شاعری بنام «نجف» که می‌خواست حمله حیدری باذل را تمام کند، آن قسمت از سروده ابو طالب اصفهانی را بر اثر باذل افزوده است.

مأخذ حمله حیدری درباره زندگانی محمد کتاب معارج النبوة و مدارج الفتوة تألیف معین الدین بن شرف الدین حاجی محمد فراهی معروف به ملا مسکین یا معین مسکین (م ۹۵۴ ه) «۱» است.

ناظم اصلی این منظومه همچنانکه گفته‌ام میرزا محمد باذل ملقب به «رفیع - خان» «۲» است. نسب او بخواجه شمس الدین محمد

صاحب‌دیوان جوینی می‌رسید و خاندانش پیش از انتقال بهند در مشهد بسر می‌برد. عمش میرزا محمد طاهر ملقب به «وزیر خان» در عهد سلطنت شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ) از مشهد بهند رسید و در شمار ملازمان اورنگ زیب عالمگیر درآمد و بعد از جلوس عالمگیر بر تخت پادشاهی (۱۰۶۹ هـ) بنوبت صوبه‌دار برهانپور و اکبرآباد و مالوه شد تا بسال ۱۰۸۳ بدرود حیات گفت. میرزا محمد طاهر دو برادر داشت: نخست میرزا جعفر سروقده که سه پسر او نورالدین محمد خان و فخرالدین محمد خان و کفایت خان بهند رفتند و منصب‌ها

(۱)- رجوع شود به «کشف الظنون»، ستون ۱۷۲۳-۱۷۲۴.

(۲)- درباره او بنگرید به:

* مآثر الامرا، میر عبد الرزاق خوافی، ج ۳، کلکته ۱۸۹۱، ص ۹۴۰.

* بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، مدراس ۱۹۵۸، ص ۶۱۸-۶۱۹.

* سروآزاد، لاهور ۱۹۱۳، ص ۱۴۱-۱۴۲.

* حماسه‌سرایی در ایران، تهران چاپ سوم، ۱۳۵۲، ص ۳۷۹-۳۸۳.

* ریاض الشعراء، واله داغستانی، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۱۱۱.

* کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش، چاپ هند ص ۱۰-۱۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۹۱

و خطابهای درخور یافتند. - دوم میرزا محمود که او نیز مانند برادر سفر هند اختیار کرد و در آنجا مقامی یافت و محمود پوره در اورنگ‌آباد و محمود پوره دیگر در برهانپور بنام اوست و او در این جای دوم بخاک سپرده شد «۱». میرزا محمد باذل پسر همین میرزا محمود مشه‌دست که در شاهجهان‌آباد ولادت یافت و در دوران پادشاهی عالمگیر اورنگ زیب مدتی ملازم شاهزاده معزالدین بود و از جانب او حکومت کوالیار یافت و تا آخر عهد اورنگ زیب در خدمت دولت سر می‌کرد و پس از آن بدهلی بازگشت و آنجا بسال ۱۱۲۳ درگذشت «۲». وی شعر می‌سرود و بعاتد شاعران زمان بیشتر بغزلگویی اشتغال داشت اما شهرتش بسبب منظومه حمله حیدریست که همچنانکه گفته‌ام بیست و چهار هزار بیت از آن را سرود و باقی را میرزا ابو طالب فندرسکی اصفهانی تمام کرد. با این حال میر عبد الرزاق خوافی شاهنواز خان یکبار در مآثر الامرا عدد بیتهای آن را چهل هزار و بار دیگر در بهارستان سخن نود هزار نوشته و میر غلامعلی آزاد هم در سروآزاد همین تخمین اخیر را پذیرفته و تکرار کرده است و این اختلاف در تعیین شماره بیتهای حمله حیدری نشان از اختلاف نسخه‌های آن می‌دهد. حمله بدین بیت آغاز می‌شود:

بنام خداوند بسیاربخش خردبخش دین بخش دیناربخش و گوینده سبب نظم این منظومه را بدینگونه بیان کرده است که: شامگاهی تنها از همدمان و دور از یاران توسن خیال را بآهنگ صید غزال غزل بهر سو جولان می‌داد

- فهرست کتابخانه بودلن، ص ۵۱۸-۵۱۹.

* فهرست نسخه‌های فارسی در موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۰۴.

* ضمیمه فهرست نسخه‌های فارسی در موزه بریتانیا، ص ۲۱۱-۲۱۲.

* ۱۵۰، p, Oud Catalogue, Sprenger

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۴۰۴-۴۰۵.

(۱)- درباره میرزا محمد طاهر وزیر خان و خاندانش مخصوصاً بنگرید بـمآثر الامرا، ج ۳ ص ۹۳۶-۹۴۰.

(۲)- ماده تاریخ وفاتش را «جامهر علی بجنتش داد» (۱۱۲۳) یافتند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۹۲

لیکن صیدی بدام نمی آمد و او را ازین بی حاصلی غم برغم می افزود:

که از عالم غیب فرخ سروش در آمد چو مرغ سحر در خروش

بمن گفت ای نقش بند خیال بری چند بیهوده رنج و ملال

بفکر غزل تا یکی خون خوری چنین خون بیحاصلی چون خوری

چه حاصل ترا از غزل غیر این که بر تو کند سامعت آفرین

ز هاتف شنیدم چو این گفت نغزبسر آمد از ذوق در جوش مغز

دواندم بهر سوی پیک خیال ندیدم یکی قصه بی قیل و قال

بغیر از دروغی ند هیچ راست که بی آب روغن نیاید زماست

زدم رای با دل درین مدعا پیاسخ دلم گفت باذل چرا

نبندی عروس سخن راحلی ز نعت نبی و ز مدح علی

در آن داستان هیچ جز راست نیست سر مویی آنجا کم و کاست نیست و آنگاه بدشواری کار درین راه اشاره کرده و نام چند تن از

استادان فن را در سرودن حماسه‌های ملی و تاریخی آورده است که از باب اهمیت موضوع نقل آنها را درینجا لازم می بینم:

چو بر بحر شهنامه کردم گذر صدفها در او یافتم پر گهر

ولی بود بر هر صدف پاسبان نهنگی در آن قلمز بی کران

بدیدم ز هر سو یکی ارجمند ستاره سر راه را کرده بند

همه زورمند و همه یکه تاز بملک سخن دست کرده دراز

بگفتم که این جای جولانگریست که میدان مردان بازو قویست

بیارم چرا از کسی پای کم زدم چون در آن دشت اول قدم

رسیدم بفردوسی ارجمند بدیدم سر راه کردست بند

ز شهنامه بر دوش گرز گرانوز آن کرده سرکوب بر همگان

دگر سو اسد شور انداخته درفش فریدون برافراخته

دگر سو ستاده نظامی چو کوه زفر سکندر گرفته شکوه

بسوی دگر خواجه آراسته ز سام نریمان مدد خواسته

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۹۳ بجای دگر هاتفی در فغان که این بنده را بسته صاحبقران

برابر ستاده چو شیران نراز آن راهها ساخته پرخطر

دگر جانب استاده قاسم دلیر بتأیید فرزند حیدر چو شیر

براه دگر قدسی پهلوان ستاده باقبال شاه جهان «۱» دنبال همین بیتهاست که باذل موضوع منظومه خود و نام آن را بدینگونه آورده:

چو دیدم سر راه را جمله بند بنیروی مردان اقبالمند

بدل گفتم اکنون چه چاره کنم چسان پیش بگذارم اینجا قدم

که افتاده بر هفتخان ره مرامدد جستم آنکه ز شیر خدا
 ببردم سوی تیغ حیدر پناه دلیرانه بگذاشتم پا براه
 بیک جلوه کآن برق لامع نمودناستاد در پیش من هر که بود
 گرفتم بنیروی شیر ژیان بیک حمله میدان ز دست یلان
 شکستم در گنج معنی بزوردر آن پاسبانان درافکنده شور
 چو چربید بر دستها دست من زدم کوس شاهی بملک سخن
 کنون نامه را می شوم مبتدی بنام نبی و بنام علی
 چو صرصر روان گشت چون خامه امز لطف نبی و علی نامه ام
 بر آن نامه ها یافت بالاتری شدش نام از آن حمله حیدری حمله حیدری را در هند و ایران طبع کرده اند (چاپ تهران سربی و
 بی تاریخ و پر از غلط است).

داستان سرایی

در تمام دوره‌یی که مورد مطالعه ماست نظم داستانهای عاشقانه و پدید آوردن مجموعه از مثنویهایی که درین زمینه ساخته می شده محل توجه و علاقه شاعران بود. ویژگی همه این منظومه ها نازلتر بودن

(۱) - درین بیتها منظور از «اسد» اسدی طوسی ناظم گرشاسب نامه است، نظامی سراینده اسکندرنامه، خواجه گوینده سامنامه، هاتفی سازنده تمرنامه، قاسم (مراد قاسمی گنابادیست) سازنده شاهرخنامه و شهنامه در شرح پادشاهی شاه اسمعیل صفوی، و قدسی صاحب شاهجهان نامه (بخشی از آن چنانکه پیش ازین دیده اید).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۵۹۴

آنهاست از آنچه پیشتر تا عهد جامی و هاتفی، ساخته شده بود، و ساده تر بودن و کوتاه تر بودن. بعضی ازین مثنویها که شاعران سرودن آنها را تعهد کرده بودند ناتمام و برخی چنان کوتاه است که گویی منظور از ساختن آنها رفع تکلیف و اطاعت از امر سفارش دهنده و تعجیل در دریافت پاداش و انعام بوده است و بس.

سادگی زبان و عاری بودن مطلب از ساز و پیرایه‌هایی که استادان داستانسرایی پیشین در اثرهای خود بکار می بردند، و نیز خالی بودن آنها از تفنّی‌هایی که در منظومه - های معروف سابق می بینیم از ویژگیهای این منظومه های عهد صفویست.

عده‌یی ازین مثنویها متضمن داستانهایست از موضوعهای ابتکاری مانند «سوز و گداز» یا تمام مثنویهای «قضا و قدر» و یا همه داستانهای که از راه ترجمه از اصل هندی بوجود آمده باشد مثل نل و دمن، کامروپ و کاملتا، مدهمالت، هیرو- رانجهن و جز آنها. منظومه های «محمود و ایاز» و «سلیمان و بلقیس» و امثال آنها را هم می توان تا حدّی دارای همینگونه موضوعها دانست که از داستانهای مورد توجه و نوعی تقلید همراه با بعضی ابتکارها بود. برخی از مثنویها که استقبالی از یوسف و زلیخا ولی در اسم و موضوع بجز آن بوده در شمار این دسته اخیر از تقلیدهای مقرون بابتکار شمرده می شود.

در همه این دسته های چند گانه نفوذ شاعران پیشین که در نظم داستانها شهرت داشته اند، خاصه نظامی و خسرو و همچنین دو شاعر قریب العهد باین دوره یعنی جامی و هاتفی آشکارست، زیرا سرایندگان آن داستانها بهرحال و با داشتن هر موضوعی که مقدور بود، می خواستند پای در جای پای استادان گذشته نهند تا شاید بتوانند ازین راه مرتبه‌یی در شعر بدست آورند، و با غلبه چنین خیالیست که بعضی از آنان سعی داشتند تا هر پنج منظومه نظامی و یا هر هفت اورنگ جامی را جواب گویند، و گاه هم بدین حدّ

بسندہ نمی‌کردند و مانند عبدی بیک شیرازی دو خمسه می‌ساختند.

از میان آنها که درین عهد بنظم یک یا چند منظومه داستانی و یا بجواب گفتن مجموعه‌هایی از مثنویهای پیشین، و یا ترجمه منظوم داستانهای هندی، و یا ابتکار و

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۹۵

ایجاد داستانی باقتفاء گذشتگان پرداخته باشند شاعران زیرین را می‌توان در اینجا یاد کرد. ترجمه حال بعضی ازین گروه که شهرت بیشتری دارند، در شمار شاعران عهد و در بخش مربوط بدانان درین جلد خواهد آمد و درباره بعضی دیگر بهمین اشاره که اینجا می‌کنم بسندہ می‌شود:

از جمله شاعران قدیم عهد صفوی ضمیری اصفهانی (م ۹۷۳ ه) است که بغیر از دیوانهای متعدد غزل که ترتیب داده بود چند منظومه داستانی داشت بنامهای:

ناز و نیاز، وامق و عذرا، لیلی و مجنون، اسکندرنامه و بهار و خزان.

شاعر پرکار دیگری بنام قاسمی گنابادی (م ۹۸۲ ه) لیلی و مجنون و خسرو و شیرین نظامی گنجیه‌یی را به‌مراه منظومه‌های دیگری که دیده‌ایم تقلید نمود.

محمد قاسم خان موجی (م ۹۷۹ ه) شاعر و امیر معاصر همایون پادشاه و جلال-الدین اکبر پادشاه یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون داشت.

بدری کشمیری معاصر و ستایشگر عبد الله خان ثانی پادشاه معروف ازبک (۹۹۱ تا ۱۰۰۶ ه) در مقدمه قصه ذی القرنین چنانکه خواهیم دید مدعی سرودن مثنویهای متعددی بود.

سعد الدین رهایی خوافی (مردۀ در حدود ۹۸۳ ه) معاصر جلال الدین اکبر پادشاه لیلی و مجنونی بنظم آورد.

عبدی بیک شیرازی (م ۹۸۸ ه) که دو خمسه ترتیب داده است، منظومه‌های دفتر درد و جام جمشیدی را در برابر خسرو و شیرین-مجنون و لیلی و خزائن-الملوک را برون لیلی و مجنون-هفت اختر و انوار تجلی را باستقبال از هفت گنبد-آیین سکندری و فردوس العارفین را در برابر شرفنامه و اقبال‌نامه سرود.

محمود بیگ سالم تبریزی منظومه‌های مهر و وفا، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا را سرود. وی معاصر بود با شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ ه)

وحشی بافقی (م ۹۹۱ ه) منظومه‌های فرهاد و شیرین و ناظر و منظور را سروده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۹۶

عرفی شیرازی (م ۹۹۹ ه) فرهاد و شیرین ناتمامی ساخت.

میر معصوم نامی صفوی معاصر و مقرب جلال الدین اکبر منظومه حسن و ناز را که نظیر یوسف و زلیخاست، و پری صورت را در برابر لیلی و مجنون بنظم آورد.

ناظم هروی (م ۱۰۸۱ ه) یوسف و زلیخای خوبی بر وزن و باستقبال از یوسف و زلیخای جامی دارد.

فیضی فیاضی (م ۱۰۰۴ ه) طرحی برای سرودن یک «پنج‌نامه» در برابر پنج گنج نظامی داشت بدینگونه: مرکز ادوار در برابر مخزن الاسرار، نل و دمن باستقبال از لیلی و مجنون، سلیمان و بلقیس نظیر خسرو و شیرین، هفت کشور بتقلید از هفت پیکر، اکبرنامه در جواب اسکندرنامه. ازین طرح آنچه بنهایت رسیده و نسخه‌های آنها رائجست مرکز ادوار و نل و دمن است. منظومه نل و دمن متضمن داستان نل (Nala) و دمیانتی (Damyanti) از «مهابهاراتا» ست.

نواب میرزا قوام الدین جعفر آصفخان متخلص به «جعفر» (م ۱۰۲۱ ه) از نامبرداران عهد جلال الدین اکبر و جانشینش جهانگیر،

منظومه خسرو و شیرین دارد بنام «نورنامه» که سخن‌شناسان عهد او و پس از وی آن را از بهترین تقلیدهایی دانسته‌اند که از خسرو و شیرین نظامی شده است.

حکیم شفایی اصفهانی (م ۱۰۳۷) منظومه مهر و محبت را در برابر خسرو- و شیرین سروده است و او چنانکه بعد ازین خواهیم گفت دو منظومه حکمی هم دارد.

روح الامین میر جمله (م ۱۰۴۷) منظومه لیلی و مجنون بتقلید از نظامی بنام محمد قلی قطب شاه (۹۸۹-۱۰۲۰ ه) از قطب شاهیان گلکنده سروده و در آغاز آن گفته است که منظومه «شیرین و خسرو» را هم درباره عشقبازی خسرو پرویز بنظم کشیده است. این منظومه او بسال ۱۰۱۷ شروع و در ۱۰۱۸ در هشت هزار بیت تمام شد و آن هم بنام قطب شاه مذکورست. وی آسمان هشتم یا فلک البروج را در برابر هفت گنبد بسال ۱۰۲۱ ه بنام سلطان محمد قطب شاه جانشین محمد قلی قطب شاه بنظم آورد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۹۷

میر عقیل کوثری (م بعد از ۱۰۱۵ ه) فرهاد و شیرین دارد و آنرا بنام شاه عباس سروده و گفته است که مقصودش از نظم این داستان تمام کردن کار وحشی است.

میر محسن رازی (م ۱۰۲۰ ه) از شاعران عهد جلال الدین اکبر مثنوی شیرین و خسرو را باقتفاء نظامی نظم کرد.

زلالی خوانساری (م ۱۰۲۵ ه) هفت مثنوی دارد که از آن میان ذره و خورشید در برابر سبحة الابرار جامی، و آذر و سمندر یا گل و بلبل در برابر لیلی و مجنون نظامی، و سلیمان‌نامه یا سلیمان و بلقیس بر وزن اسکندرنامه نظامی، و محمود و ایاز بر وزن خسرو و شیرین است که این آخری از همه مفصل‌تر است و زلالی در نظم آن از فخر الدین علی صفی (م ۹۳۹ ه) [تحفه سامی، ص ۶۸] و انیسی (م ۱۰۱۴) پیروی کرده. درباره منظومه انیسی و منظومه زلالی بشرح حال آن‌دو در همین جلد مراجعه شود؛ و باز در همین دوره صفوی میرزا محمد علی صائب (م ۱۰۸۱ ه) و حاجی میرزا ابو طالب مازندرانی معاصر شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵ ه) آن را بنظم درآوردند.

محمد شریف کاشی (م ۱۰۲۶ ه) که در گلکنده خدمت قطب شاهیان می‌کرد خسرو و شیرین دارد و همچنین اند شاپور تهرانی (م ۱۰۴۰ ه) و میرزا ملک مشرقی (م ۱۰۵۰ ه) و ابراهیم ادهم (م ۱۰۶۰ ه) و محمد طاهر و صلی تهرانی خویشاوند شاپور تهرانی که نسخه منحصر منظومه او درایندیا آفیس بشماره ۳۲۸ محفوظست.

محمد قاسم ظرافت لاهوری منظومه عاشقانه‌یی مانند خسرو و شیرین سرود بنام «ثمره الفؤاد و نتیجه الوداد» که آن را در دو دفتر، نخستین را بسال ۱۱۴۶ و دومین را بسال ۱۱۴۹ تمام کرد و شماره بیت‌های هر دو دفتر ۶۲۶۸ است. نسخه‌یی ازین کتاب بشماره Add ۵۴۵، ۱۸. در کتابخانه موزه بریتانیاست [ریو، ۲، ۷۱۰].

میرزا ارجمند آزاد کشمیری پسر عبد الغنی بیگ کابلی کشمیری (م ۱۱۳۹ ه) منظومه-یی دارد موسوم به «نیاز و ناز» که نظریه‌یست بر خسرو و شیرین [نسخه ۳۴۵. Or در کتابخانه موزه بریتانیا] و گوینده آنرا بنام مراد خود سید میر ابو الوفا سروده و

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۹۸

از آنروی نیاز و ناز گفته تا با ناز و نیاز ضمیری اصفهانی اشتباه نشود.

منظومه شاهد و مشهود

داستانی عاشقانه است بر وزن حدیقه سنایی غزنوی، از محمد عظیم بن محمد جعفر متخلص به «اکسیر» که به «عظیمای اکسیر» نیز شهرت داشته و دیوان غزل دارد.

بینش کشمیری (م ۱۰۸۵ ه) از شاعران معروف سده یازدهم در هند است که ترجمه حالش را خواهیم دید. وی مثنویهایی دارد که

از آن میان شور خیال تقلیدی از خسرو و شیرین و رشته گوهر در برابر هفت گنبد است. مثنویهای دیگرش غیر از بینش ابصار که استقبال از مخزن الاسرار است، در مدح اورنگ زیب و بزرگان عهد او و وصف کشمیر و لاهور است و اینگونه مثنویها که بویژه در وصف کشمیر سروده شده باشد درین عهد متعدّد است.

حیاتی گیلانی (م ۱۰۲۸ ه) منظومه سلیمان و بلقیس ببحر متقارب مثنی مقصور در سه هزار بیت دارد.

میر محمد مؤمن عرشی (م ۱۰۹۱ ه) مهر و وفا را باستقبال از خسرو و شیرین بنظم کشید.

در عهد صفوی بدسته‌یی از داستانهای منظوم بازمی‌خوریم با عنوان «قضا و قدر». مدار این داستانها بر حکایت از واقعه‌ییست که از قضا رخ داده و در زندگی قهرمان داستان تغییر عظیم پدید آورده، او را بعشقی گرفتار نموده، بحرمان و یأس افکنده، از یاری جدا داشته و بفراقی گرفتار ساخته است. درینگونه منظومها، اگر آن را نیک بفشاریم، همه مطلب در چند بیت معدود گنجایی دارد، اما رسم بر آن بود که شاعر آن را پیروانند و با توصیفهای متناسب با موضوع شاخ و برگ دهد و از سادگی بیرون آرد، و این نوعی از طبع آزماییهای صاحب طبعان در آن روزگار بود، و من یکی دو نمونه منتخب ازین «قضا و قدر» ها را هنگام ذکر حال شاعران زمان خواهم آورد.

از جمله کسانی که در عهد صفوی ازینگونه منظومه‌ها پرداخته‌اند سلیم تهرانی (م ۱۰۵۷ ه) و طالب آملی (م ۱۰۳۵ ه) و حکیم رکنا مسیح (م ۱۰۶۶ ه) و سلیم -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۵۹۹

یزدی (سده یازدهم) و میرزا نور الله اصفهانی متخلص بضیاء (سده یازدهم) و میر - یحیی کاشی (م ۱۰۶۴ ه) را می‌توان یاد کرد «۱». چنانکه پیش ازین گفته‌ام دسته‌یی از داستانهای منظوم این عهد ترجمه‌هایی هستند از ادب هندی که از پاره‌یی ترجمه‌های منشور نیز موجود است چنانکه بجای خود مذکور خواهد افتاد. این کار هم از سده دهم آغاز شده و تا پایان عهدی که مطالعه می‌کنیم ادامه داشته و معمولاً در نظم آنها شاهکار نظامی، خسرو و شیرین، و وزن و شیوه تنظیم آن مورد توجه بوده است. از جمله قدیمترین آنها یکی ترجمه منظوم «رامایانا» است که بفرمان جلال الدین اکبر و بهمت ملا عبد القادر بدآؤنی بسال ۹۹۷ ه انجام شد و اینکه بعضی آن را فیضی فیاضی نسبت داده‌اند درست نیست. همین داستان یک بار دیگر بوسیله مسیحا پانی‌پتی در عهد پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ ه) بشعر درآمده و منظومه مفصلی ازین راه فراهم شده که بطبع رسیده و مشهور است. شیخ سعد الله متخلص به «مسیحا» «۲». مولدش قصبه کرانه در حوالی شهر پانی‌پت است، ازینجا به پانی‌پتی شهرت دارد. قصه رام و سیتا که در زبان هندی خالص بود بزبان فارسی نظم نمود و با ملّا شیدای فتحپوری [م ۱۰۸۰ ه] کمال اتحاد داشت «۳». ترجمه‌های دیگری هم ازین داستان شده است «۴» و باز هم درباره آن سخن خواهم گفت.

فیضی فیاضی (م ۱۰۰۴ ه) منظومه مشهور خود نل و دمن را که پیش ازین یاد کرده‌ام، از منظومه معروف حماسی هند مهابهارا تا اخذ کرد و کار خود را در نقل آن بنظم فارسی در سال ۱۰۰۳ پایان برد.

(۱) - ازین مثنویها قضا و قدر سلیم تهرانی و طالب آملی را در دیوانهایشان دیده و همانها باضافه دیگر «قضا و قدر» ها را در مجموعه‌یی از کتابخانه موزه بریتانیا بشماره ۴۷۷۲. Or) ضمیمه فهرست ریو ص ۲۳۴ - ۲۳۶) خوانده‌ام.

(۲) -

برخوان عطای تو مسیحا محروم چون صورت تصویر که باشد برخوان

(۳) - روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، تهران ۱۳۴۳، ص ۷۳۸.

(۴) - ترجمه رامایانا، تهران ۱۳۵۰، مقدمه بقلم آقای عبد الودود اظهر دهلوی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۰۰

چند سالی بعد نوعی خبوشانی (م ۱۰۱۹) موضوع مثنوی معروف خود «سوز و گداز» را از سرگذشت زنی هندو گرفت چنانکه در شرح حال آن شاعر خواهید دید.

داستانهای منظومی ازین سنخ که بعد ازین روزگار در هندوستان ساخته شده باشد متعدّد است «۱» و از آنجمله داستان کامروپ «۲» و کاملتاست «۳» که چند تن از شاعران آن عهد در هندوستان آن را بنظم کشیدند مانند محمد مراد که آن را بنام میر عیسی همت خان «دستور همت» نامید؛ و «تک چند چند» هندی معاصر اورنگ زیب- عالمگیر که «گلشن عشق» نامش داد؛ و حاجی ربیع انجب دهلوی که آن را باسم «فلک اعظم» بسال ۱۱۵۷ یعنی در پایان عهد مورد مطالعه ما تمام نمود. مولوی محمد مظفر حسین صبا درباره این «انجب» می نویسد: «حاجی ربیع مغربی دهلوی است.

مذهب حکما مطبوعش بود و عمر خود هفتصد سال بیان می کرد و در جوانی بدهلی رسیده توطن گزید و در نظم بمرتضی قلی بیگ صفاهانی تلمذ داشت ...» «۴» و چنانکه اته نوشته است «۵» خمسه و دیوانی بزرگ داشت و مهابهاراتا را بفارسی درآورد و صد سال بزیست «۶»- میر علی شیر قانع تتوی صاحب تاریخ تحفه الکرام و تذکره مقالات الشعرا که نامش خواهد آمد، نیز داستان کامروپ و کاملتا را بشعر پارسی درآورد.

از همین گونه داستانهای منظوم که دارای موضوع هندی و ترجمه از آن زبان باشد مدهو مالت و منوهر «۷» است. این داستان قصه عشق منوهر پسر پادشاه

(۱)- هرمان اته Hermann Ethe در تاریخ ادبیات ایران (ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۷، ص ۹۱-۹۶) مهمترین آنها را شناسانده است.

(۲)- Kamrupa

(۳)- Kamalata

(۴)- روز روشن، تهران، ص ۸۷.

(۵)- تاریخ ادبیات ایران (ترجمه ... ص ۹۲.

(۶)- و نیز بنگرید بفهرست نسخه‌های خطی فارسی در موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۱۱.

(۷)- Madhoumalat -Manohar

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۰۱

کانگرا «۱» بشهزاده بانو مدهومالت است که آن را شیخ جمن یا منجهن «۲» نامی بزبان هندو نظم کرده بود و در سال ۱۰۵۹ ناصر علی سهرندی (سهرندی) (م ۱۱۰۸ ه) آن را بشعر پارسی درآورد. چند سال بعد عاقلخان رازی (م ۱۱۰۸) والی دهلی در زمان سلطنت اورنگ زیب همان داستان را باسم «مهر و ماه» منظوم ساخت یعنی اسم منوهر را به «مهر» و نام مدهومالت را به «ماه» مبدل نمود «۳» و این یکی بیشتر از نظم ناصر علی مقبول افتاد.

همین عاقلخان رازی داستان پدماوت «۴» را که آن هم از منشاء هندیست بنام «شمع و پروانه» بنظم آورد و آن چند بار دیگر بنثر و نظم تحریر و سروده شد «۵».

شاعری دیگر از اهل سند، مولانا حاجی محمد رضائی، در سال ۱۰۵۳ داستان عاشقانه‌یی را درباره عشق پنون «۶» به «سی سی» «۷» با تبدیل اسم عاشق و معشوق به «زیبا» و «نگار» بشعر پارسی نقل کرد و بعد ازو نیز چند بار این کار تکرار شد «۸».

داستان عشق هیر «۹» به «رانجهن» «۱۰» هم نخستین بار بهمت شاه فقیر الله آفرین (م ۱۱۵۴ ه) بسال ۱۱۴۳ ببحر متقارب مثنی مقصور

یا محذوف بنظم کشیده شد چنانکه در شرح حالش خواهید دید. وی منظومه خود را ناز و نیاز نامید و

(۱)–Kangra

(۲)–Jamman یا Mandjhan

(۳)– بنگرید به: بلوشه، فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۳۸۷؛ و چارلز ریو، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲ ص ۷۰۰؛ و هرمان اته، تاریخ ادبیات ایران (ترجمه ...)، ص ۹۳.

(۴)–Padmawat

(۵)– اته، تاریخ ادبیات ایران (ترجمه ...) ص ۹۴.

(۶)–Panun

(۷)–Sisi

(۸)– فهرست کتابخانه موزه بریتانیا ص ۶۸۴؛ تاریخ ادبیات ایران، اته، ص ۹۴.

(۹)–Hir

(۱۰)–R ndjhan

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۰۲

چنین آغاز کرد:

بنام چمن ساز ناز و نیاز که خار نیازش بود سرو ناز گارسن دوتاسی «۱» خاورشناس فرانسوی این داستان را از یک تحریر هندی بزبان خود ترجمه و در مجله خاور زمین «۲» بسال ۱۸۵۷ چاپ کرد «۳».

از منظومه‌های دیگر بر همین سیاق و از همین سنخ موضوعها «عصمت‌نامه» ملا حمید و تصویر محبت از شمس الدین فقیر دهلوی را باید نام برد که نخستین در ۱۰۱۶ و دومین در ۱۱۵۶ هـ سروده شد و موضوع هردو داستان عاشقانه است.

بعضی از منظومه‌های عاشقانه این عهد سرگذشت واقعی شاعرانیست که در دام عشق افتادند و سپس یا خود بشرح داستان خویش پرداختند و یا دوستی همراز آن را بنظم آورد. منظومه‌یی از نوع اول «ناظر و منظور» حاجی ابرقوهی و منظومه‌یی از نوع دوم «واله و سلطان» فقیر دهلوی است.

حاجی ابرقوهی از شاعران سده دهم و ستایشگر شاه تهماسب صفوی بود، دیوان قصیده و غزل و مثنوی و رباعی دارد. مثنوی او در شرح داستان عشق ویست که بسال ۹۷۲ سرود:

ما در طبع من این طفل خیال‌زاد در نهصد و هفتاد و دو سال

چون فلک قرعه پی نامش زدنم این ناظر و منظور آمد «۴» و اما منظومه واله و سلطان شمس الدین فقیر دهلوی (م ۱۱۸۳ هـ) درباره عشق بدفرجام واله داغستانی مؤلف ریاض الشعر است بدخترعش خدیجه سلطان، و فقیر آن را بسال ۱۱۶۰ هـ یعنی درست در آخرین سال از دوره‌یی که درباره آن کار می‌کنم باتمام رسانید. درباره او و منظومه‌اش بعد ازین سخن خواهم گفتم.

(۱)–Garcin de Tassy

(۲)–Revue de l'Orient, ۱۸۵۷

(۳)– درباره ناز و نیاز آفرین بنگرید به «سروآزاد»، لاهور ۱۹۱۳، ص ۲۰۵ و نیز رجوع شود بفهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲ ص ۷۱۰.

(۴) - فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، ص ۲۵۲-۲۵۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۰۳

غزلسرای

مهمترین نوع شعر درین عهد غزل است، چنانکه باید این دوره ممتد را دوران غزلسرایی در تاریخ ادب فارسی نام نهاد. هرکس از شاه و امیر و وزیر و عالم و عامی که خواست طبعی بیازماید از ساختن غزلی غافل نماند، خواه دل‌انگیز و استادانه و خواه سست و عامیانه. دیوان گروهی از شاعران، چنانکه در شرح حالشان خواهیم آورد، تنها با غزل‌هایشان ترتیب یافته بنحوی که جز آنها حتی یک رباعی و قطعه نیز در آنها دیده نمی‌شود، و در بعضی دیگر بندرت دیگر نوعهای شعر بر غزل می‌چربد، مگر کلیات شاعرانی که در چند نوع از شعر یا در همه آنها طبع آزمایی کردند و یا دفترهای شعر گویندگانی که مثنوی‌سرا یا ترانه‌گوی بودند و بس.

خاصیت این غزل‌های بی‌شمار یکنواختی عمومی آنها در بیان حالتهای عشق و وصال و فراق و امید و حرمان و شوق و یأس و اینگونه عاطفه‌های گوناگون بود که طبعاً در شعر غنایی بدانها بازمی‌خوریم. درباره نحوه ایراد مضمونها و نکته‌ها و زبان و چگونگی بیان مقصود در این غزل‌ها در صحیفه‌های پیشین از همین فصل بتفصیل سخن گفته‌ام و دیگر اعاده آن مطلبها درینجا شایسته نیست، تنها افزودن این نکته لازمست که غزل‌های آن زمان که محلّ مطالعه ماست همگی عاشقانه نبودند بلکه بنابر رسمی که از پیش متداول بود بعضی شاعران بیان اندیشه‌های حکمی یا عرفانی خود درین نوع از شعر مبادرت داشتند، برخی بنحو انحصار و بعضی با همراه کردن هردو سه نوع اندیشه باهم؛ و از نکته‌های شایسته توجه آمیزشیست که غالباً میان اندیشه‌های عرفانی و دید مذهبی هندی و ایرانی اسلامی دیده می‌شود، و این امر از جانبی محصول اقامت بسیاری از شاعران ایرانی در سند و هند و دکن و آمیزش با هندوان و عشق‌بازی با سبزچهرگان هند است که طبعاً بتقارب ذهنی و عقیدتی و جهان‌بینی آنان می‌کشید؛ و از طرفی نتیجه معاشرت آنان با اهل فضل و ادب هندی نژاد یا ایرانیان هندی شده، بود که روزه‌روز در حال افزایش بودند؛ و از جانبی دیگر مولود آشنایی ایرانیان و مسلمانان پارسی‌دان مقیم هند با ترجمه‌های آثار متعدد هندی بود که بتشویق پادشاهان دکن و گورکانیان هند خاصه جلال الدین اکبر و

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۰۴

محمد داراشکوه فرزند شاهجهان فراهم می‌آمد.

با ذکر این مطلب نخواسته‌ام اشاره‌ی خاصّ بوجود اندیشه‌های عالی حکمی و عرفانی در غزل‌های عهد داشته باشم زیرا آنچه ازین قبیل اندیشه‌ها در غزل‌ها یا بطور کلی در شعر آن زمان، حتی در شعر آن گروه که منحصر عارف یا حکیم بوده‌اند می‌بینیم، تکرارهاییست از آنچه بزرگان پیشین بنحوی بهتر و کاملتر و دل‌انگیزتر گفته بودند.

اما آنچه در غزل دوران صفوی مهم و قابل توجه و تازه است استفاده ازین نوع افکار و اندیشه‌هاست بصورت نکته‌ها و مضمون‌هایی که حکم مثل‌های سایر یافته و با رواج میان عارف و عامی کاربردهای اجتماعی حاصل نموده و در زندگانی روزمره مردم بکار رفته‌اند. اینگونه فکرها بیشتر مبنای اخلاقی و اجتماعی دارند و اگرچه تقریباً همه شاعران غزلگوی زمان را می‌توان در این کار شریک و سهم دانست ولی بعضی مانند طالب و کلیم و صائب و غنی درین راه توانسته‌اند سرآمد همگان باشند و دست بالای دست‌ها نهند. در بیت‌های زیرین، که فقط بعنوان نمونه نقل می‌کنم، ازینگونه دستورهای اخلاقی و اجتماعی که البته زاده اندیشه‌های سنتی در جهان‌بینی حکمی و عرفانی و اخلاقی ما هستند، می‌توان دید؛

از کلیم کاشانی:

بی‌دیده راه اگر نتوان رفت پس چراچشم از جهان چو بستی از آن می‌توان گذشت

مفلسان را کس نمی‌خواهد، ز مینا کن قیاس تا تهی شد دیگرش کس دست در گردن نکرد
تا توانی ناتوانان را بچشم کم مبین‌یاری یک رشته جمعیت دهد گلدسته را
در حقیقت تنگدستی مایه دیوانگیست در چمن بید از ره بیحاصلی مجنون شود
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۰۵ آخر بسان فاختم‌ام شد گلو کبودمّت ز خلق بس که بگردن گرفته‌ام
بر ستمگر بیشتر دارد اثر تیغ ستم عمر کوتاه از تعلّی می‌شود سیلاب را از صائب تبریزی:
بهمواری ادب کن خصم سرکش را که خاکستر بنرمی زیر دست خویش می‌گرداند آتش را
عنان نفس را بگذار تا چندی براه آید که از خامی برآرد اسب سرکش را دویدها
بد خوب نگردد از ریاضت خونریز ز چله شد کمانها
مظلوم حیف خود نگذارد بظالمان از گریه داغ بر دل آتش نهد کباب
ناگوار از صحبت نیکان گوارا می‌شود عیب تلخی را ز خلق خوش هنر سازد گلاب
نیست ناقص را کمالی بهتر از اظهار عجز دستگیر ناشناور دست بالا کردنست
در مجالس حرف سرگوشی زدن با یکدگر در زمین سینه‌ها تخم نفاق افگندنست
دوستی با ناتوانان مایه روشندلیست موم چون با رشته سازد شمع محفل می‌شود از غنی کشمیری:
کج را بتکلف نتوان راست نمودن کی تیر توان ساختن از چوب کمانها
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۰۶ نیفتد کارسازان را بکس در کار خود حاجت بخاریدن نباشد احتیاجی پشت ناخن را
بر تواضعهای دشمن تکیه کردن ابلهی است پایبوس سیل از پا افگند دیوار را
سعی بهر راحت همسایها کردن خوشست بشنود گوش از برای خواب چشم افسانها
تا سرکه پیشانی دوانان نهچشیدیم دندان طمع کند نشد در دهن ما
در دم صبح، غنی، پیر فلک می‌گوید که قضا نان دهد آن وقت که دندان گیرد

قصیده‌گویی و مدیحه‌سرایی

اگرچه دوره مورد مطالعه ما عهد غزل و غزلسرایی بود لیکن نوع قصیده با همه ناتوانی که یافت، همچنان راه خود را در طول زمان می‌پیمود. بیشتر غزلگویان این عهد قصیده و طبعاً ترکیب بند و ترجیع بند هم ساخته‌اند. شاعران معروفی مانند لسانی شیرازی، حیرتی تونی، محتشم کاشانی، ثنایی مشهدی، عرفی شیرازی، فیضی اکبرآبادی، نوعی خوشانی، نظیری نیشابوری، ظهوری ترشیزی، شاپور تهرانی، طالب آملی و بسیاری دیگر تا صائب تبریزی و نورس دماوندی و همانندگانشان در همان حال که شور خاصی در ساختن غزلهای دل‌انگیز داشتند بکار قصیده‌گویی نیز پرداخته‌اند.

و بدینگونه، خلاف آنچه در بادی امر ممکنست بنظر آید، چراغ قصیده با مرگ بزرگانی چون بنایی هروی (م ۹۱۸ ه) که او را اشعر شعرای خراسان خوانده‌اند، و میر حاج انسی (م ۹۲۳ ه) و امیدی تهرانی (م ۹۲۵ ه) و اهلی شیرازی (م ۹۴۲ ه) که آخرین سالهای خود را در عهد بنیانگذار سلسله صفوی می‌گذرانیدند، خاموش نشد، بلکه تا دیرگاه شعله‌ور بود، منتهی همه آنان که در راه شاعری قدم برمی‌داشتند و دیوان و دفتری فراهم می‌آوردند توانایی دست زدن بدین کار را نداشتند و یا اگر طبعی می‌آزمودند شهرتی حاصل نمی‌نمودند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۰۷

محرّک شاعران استاد قصیده‌گوی زمان در سرودن این نوع از شعر، پس از داعیه استادی در فنّ شاعری، نخست فراهم کردن ساز و

سامان زندگانی بود و دوم پرداختن بیاور داشتهای مذهبی و کسب ثواب اخروی. اینکه بعضی سرودن قصیده‌های دینی (منقبت‌گویی) و رواج آن را درین عهد تنها معلول وضع عهد صفوی می‌دانند، درست نیست. البته وضع سیاسی آن دوره و سعی در اشاعه اعتقاد مذهبی شیعه و تأیید و ترویج نهایی آن طبعاً کار را بترغیب شاعران در سرودن قصیده‌ها و ترکیبها و ترجیعهای فراوان در منقبت اهل بیت می‌کشانید، ولی چنانکه پیش ازین در شرح حال شاعران سده نهم و آغاز سده دهم دیده‌ایم، این کار بدست چند تن از بزرگان شعرای آن روزگار پایه و بنیاد استوار یافت و چون بدوران صفوی رسید مقتضیات زمان باشاعه بیشتر آن یآوری کرد و چنان شد که کمتر شاعری را می‌بینیم که قصیده ساخته و ترکیب و ترجیع پرداخته و ستایشنامه‌های مشهوری از پیامبر اسلام و امامان شیعه ترتیب نداده باشد. حتی چندین تن از شاعران را می‌شناسیم، و در بخش شاعران از همین جلد بنامشان می‌رسیم، که ترکیبها یا ترجیعهایی باسم دوازده امام ترتیب داده و همه آنانرا بترتیب، هریک را دربندی، ستوده‌اند و این غیر از قصیده‌هاییست که جداگانه در ستایش پیامبر و منقبت امامان، خاصه نخستین و هشتمین و دوازدهمین از آنان، ترتیب داده و دیوانهای خود را بدانها آراسته‌اند.

اما مدح شاهان و سرداران و امیران و وزیران در قصیده‌های مدحی که در سراسر این عهد رواج داشت، سنتی بود دیرین در شعر پارسی و مرده ریگی بود از شاعران پیشین و وسیله‌ی پرحاصل و ثمربخش برای انتجاع و اعاشه شاعران که طبعاً دنباله کار در این راه بترکیبها و ترجیعها و قطعه‌ها و حتی رباعیها و غزلها نیز می‌کشید و مطلبی بود که تازگی نداشت؛ و چون خریداران اینگونه شعرها در سرزمین هند بیشتر و ثروشان از همطرازان ایرانی بیشتر بود شاعرانی که در هند بسر برده‌اند در این کار پرکارتر بوده‌اند. زبان قصیده و شیوه نظم آن در آغاز عهد صفوی بیشتر متمایل بهمان طرز بود که در قصیده‌های شاعران پایان سده هشتم و اوایل سده نهم می‌بینیم و چنانکه

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۰۸

می‌دانیم همان طرز با تمایلی محسوس بسبک شاعران اواخر سده ششم و آغاز سده هفتم بوسیله گویندگانی چون بنایی و میر حاج انسی و اهلی شیرازی در پایان سده نهم و آغاز سده دهم تجدید شده بود و چون بعضی از آن استادان چندسالی از دوران صفوی را درک کرده بودند پرورش‌یافتگان طبع آنان نیز در سده دهم و تا چندی از سده یازدهم طرز گفتارشان را دنبال می‌نمودند. بهمین سبب است که ما در سده دهم و اوایل سده یازدهم شاعرانی را می‌شناسیم که زبان قصیده‌سرایان مذکور را در شعر خود بکار می‌بردند و شیوه سخنوری آنان بشاعرانی که بعد از ایشان در ایران و هند شهرت یافتند شباهت ندارد، بعضی از آن دسته بشیوه شاعران پایان سده هشتم و آغاز سده نهم و بعضی دیگر بدوره‌های قدیمتر، حتی بعهد شاعران خراسانی سده ششم و اوایل سده هفتم بازگشتند. ازین گروهند شاه طاهر دکنی (م ۹۵۴)، حیرتی تونی (م ۹۶۱)، عتابی نجفی (سده دهم)، قاسم کاهی (م ۹۸۸)، محتشم کاشانی (م ۹۹۶)، قاضی نورالدین نوری (م ۱۰۰۰)، کمالی سبزواری معروف به «افصح» (م ۱۰۲۰)، نظیری نیشابوری (م ۱۰۲۱)، ظهوری ترشیزی (م ۱۰۲۵)، ملا کامی سبزواری (سده دهم - یازدهم)، عارف ایگی (م ۱۰۲۸ هـ). بعضی ازین گروه مثلاً شاه طاهر و عارف چنان سخن می‌گفتند که گفتی در سده‌های پنجم - ششم هجری زندگی می‌کردند و در دیاری از سرزمین خراسان بسر می‌بردند و این نبود مگر بعلمت تتبع آنان در دیوان‌های شاعران استاد در سده‌هایی که گفته‌ام. - چند تن دیگر ازینگونه قصیده‌گویان هستند که پاره‌هایی از قصیده‌هایشان را در تذکره‌ها می‌بینیم مثل امیر صافی (هفت اقلیم، ج ۱، ص ۲۸۳) و صدقی (ایضا، ۳، ۱۱۵) و کمال الدین چلبی بیگ (ایضا، ۳، ۲۳۷) و فسونی (ایضا، ۳، ۲۴۰) و حیدری (ایضا، ۳، ۲۴۴) و جز آنان.

در عهد همین قصیده‌گویان استاد کسانی را می‌شناسیم که از سخنشان آثار تازگی مشهود است و می‌خواهند بر بنای کهن شعر آرایش نو بیفزایند و ازین راه طرزی تازه بیافرینند مثل وحشی بافقی (م ۹۹۱) و ثنایی (م ۹۹۵) و عرفی (م ۹۹۹) و ظهور همین دسته است که مقدمه‌ی برای تغییر شیوه در قصیده‌گویی گشت،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۰۹

همچنانکه در غزلسرایى شد. شیوع غزل هم که زبان ساده روان و نرم لازمه آنست، وقتی با آموختگی همه شاعران زمان باین نوع از شعر همراه شد، باعث گردید که زبان قصیده از طنطنه و صلابت قدیم باز ایستد و بسادگی و لطافت و روانی غزل نزدیک شود و حتی در پاره‌یی از آنها همان گسیختگی معنوی بیتها که در بیشتر غزلهای آن عهد می‌بینیم راه یابد.

این تغییر شرایط لفظی و معنوی قصیده، هرچه از میانه سده یازدهم پایان دوره صفوی نزدیکتر شویم بیشتر می‌گردد بنحوی که می‌توان تاریخ مذکور را تقریباً حدّ زمانی فارقی میان شیوه قصیده‌گویی در عهد مورد مطالعه ما قرار داد.

درین دوره دوم زبان قصیده و ترکیب و ترجیع خیلی بیشتر از سابق بزبان تخاطب زمان نزدیک شد.

البته روشنست که این نزدیکی قصیده بغزل تنها در نحوه ایراد کلام نبود بلکه از جهت خلق معانی و جنبه فکری و ذوقی هم بین این دو نوع شعر یک هماهنگی دائم و ناگسستنی وجود می‌یافت و توسعه می‌پذیرفت و شاعر سعی داشت همان شیوه مضمون آوری و نکته‌پردازی را که در غزل داشت در قصیده نیز داشته باشد منتهی اینجا آن شیوه را در راه تغزل یا وصف طبیعت و بویژه در ستایش ممدوح و گاه نیز در بیان حال خود بکار می‌برد چنانکه قصیده‌های این عهد، از خواجه حسین ثنایی و عرفی بعد، وارد مرحله‌یی جدید از طرز بیان معانی شد و آن برابری لفظ و معنی که پیشینیان شرط عمده بیان در قصیده می‌شمردند، بذکر مضمونها و معنی‌هایی بدل گردید که عاده وسیع‌تر از قالبهای لفظی خود بودند منتهی اگر بدست شاعران استاد می‌افتادند چنان ادا می‌شدند که خواننده متوجه این برتری معنی بر لفظ نمی‌گردید زیرا در آنها ردّ پای اندیشه در راه فکری گوینده آشکار و مشهود است و قرینه‌های کافی برای درک معنیهای پوشیده موجود؛ امّا اگر شاعری توانایی لفظی کافی و مهارت وافى برای بهره‌برداری از واژه‌های مفرد یا مرکب در بیان فکرهای باریک و معانی دقیق نداشت این روشنی معنی در سخنش از میان می‌رفت، و برای اثبات این دعوی شاهد‌های بسیار در قصیده‌های شاعران متأخر عهد صفوی می‌توان یافت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۱۰

از ویژگیهای قصیده و ترکیب و ترجیع در عهد صفوی بلندی و تفصیل آنهاست و همین امر باعث بود که شاعر چند بار در آنها موضوع سخن را تغییر دهد و مسائل مختلفی را در خطاب بممدوح مطرح سازد. پیداست که سادگی زبان و آزاد بودن شاعر از قیدهایی که قصیده‌سرایان پیشین داشته‌اند، او را درین دراز نفسی یآوری می‌کرد. گاه اتفاق می‌افتاد که درین قصیده‌های بلند، شاعر چندبار بتجدید مطلع مبادرت می‌نمود.

همین سادگی زبان مایه آن بود که شاعران کمتر خود را بداشتن ردیفهای دشوار ملزم نمایند و التزامشان در این مورد از انتخاب اسمهایی مثل آفتاب، آینه و یا فعلهایی مثل افشاند و اندازد و انداخت و همانند اینها کمتر تجاوز می‌نمود ولی شیوه‌یی که پیشینیان در التزام کلمه‌ها و ترکیبهای دشوار [مثل موی و مور، شتر گربه، شتر حجره] برای اثبات مهارت خود در شعر داشتند در این دوره نیز بندرت دنبال می‌شد «۱».

قصیده‌های مصنوع

ازین مقدمه می‌توان دریافت که ساختن قصیده‌های مصنوع درین دوره کم و بیشتر منحصر باغاز آن عهد بود، و چنانکه پیش ازین دیده‌ایم «۲» شاعرانی مانند اهلی شیرازی (م ۹۴۲) «۳» و عیشی هروی «۴» (معاصر شاه اسمعیل صفوی) قصیده‌هایی مصنوع بیروی از سید ذوالفقار شروانی و سلمان ساوجی در ستایش سلطان حسین بایقراى تیموری و شاه اسمعیل صفوی داشته‌اند.

اندکی بعد شاعری دیگر بنام جنونی بدخشی معمائی که در خدمت همایون پادشاه گورکانی بسر می‌برد و ستایشگر او بود، دنباله کار را درین مورد گرفت.

وی قصیده‌بی ساخت در سی و هشت بیت در ستایش همایون و صنعتهایی که سید-

(۱)- بنگرید بهمین جلد، ص ۵۵۱-۵۵۲.

(۲)- همین کتاب، ج ۴، ص ۱۸۳-۱۸۶.

(۳)- ایضا، ج ۴، ص ۴۴۷-۴۵۵.

(۴)- ایضا، ج ۴، ص ۴۶۱-۴۶۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۱۱

ذو الفقار و سلمان در قصیده‌های خود از آنها غفلت کرده‌اند، در آن آورد «۱». مولوی محمد مظفر حسین صبا درباره او می‌نویسد: «جنونی، بدخشانیست که دلش عشق منزل بل سراپایش محبت آب و گل بود و همایون پادشاه نظر بعلم و فضلش در تربیت وی همت می‌گماشت. قصائد بسیار مشتمل انواع صنایع و بدایع دارد و این مطلع قصیده اوست که در سه بحر خوانده می‌شود: رخ تو لاله و نسرین خط تو سبزه و ریحان لب تو غنچه رنگین قد تو فتنه بستان یکی فعلا تن چهار بار، دوم مفاعیلین چهار بار، سوم مفاعیلن فعلا تن دو بار» «۲».

این طبع آزمایی پایی که در آغاز عهد صفوی برای نظم قصیده‌های مصنوع وجود داشته در سراسر آن عهد ادامه یافت اما دیگر توانایی که شاعران پیشین در شناخت رمزهای سخنوری داشتند نمی‌توانست با همان قوت ادامه داشته باشد و ازیروی صنعت گران نام‌آوری درین عهد نداریم که شایسته ذکر باشند. با این حال آوردن نام تیمور حسینی، معاصر شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه) درینجا لازمست. وی بقصد دنبال کردن کار اهلی شیرازی و رفع نقصهایی که در سه قصیده مصنوع او می- یافت قصیده‌بی ساخت بدین مطلع:

هزار گلشن رویت بدهر حسن نماغبار برزن کویت بمهر داده ضیا و چنانکه خود در معرفی آن نوشته (مشتمل است بر یکصد و شصت و دو بیت و قریب یکصد و سی بیت ازو مشتق می‌شود متناول بر اصول بحور و منشعبات و مزاحفات از مطبوع و نامطبوع که مخصوص شعرای عربست و دوایر سته که مخرج اوزان نوزده گانه است و تفکیک بحور و اوزان مختلف و تعاریف اقسام قوافی صحیح و سقیم و ذکر صحت ایطاء جلی در بعضی موارد و حدود محسنات از صنایع بدیع و بیان که برساله فارسی که اختلاف کثیره داشت ملتفت نشده، بدان عمل شد و قریب

(۱)- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا قرن دهم هجری، مرحوم استاد سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۴۱۰-۴۱۱.

(۲)- روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۱۸۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۱۲

بچهل صنعت از صنایع بدیع با چند بحرو لقب قافیه مزید قصیده مولانای مذکور [یعنی اهلی شیرازی] شده و ببعضی از صنایع که تکرار در آن قصیده واقع شده بود التفات ننموده متوجه صنایع غریبه شده مع آنچه وظیفه شعر است از غزل و قطعه و رباعی و مستزاد و لغز و معما؛ و ابیات مصنوعه متفرقه را نیز مثنوی توان شمردن ...» «۱»

منظومه‌های حکمی و عرفانی

موضوعهای اخلاقی (خاصه اخلاق مبتنی بر سنتهای دینی) و حکمی و عرفانی که در آنها از راه شرح و توضیح و تمثیل بیان مطلب و مقصود پرداخته شده باشد، درین دوره کم نیست.

سرمشق شاعران در سرودن این منظومه‌ها نخست مخزن الاسرار نظامی و بعد از آن منظومه‌های مشهوری از قبیل حدیقه سنایی غزنوی، بوستان سعدی، مثنوی مولوی، سبحه و تحفه جامی و همانند آنها بوده است، و تقریباً در همه جز تکرار اندیشه‌ها و گفتارهای پیشینیان در طرز نوی از بیان فکر، چیز تازه‌یی دیده نمی‌شود. کار اساسی در سرودن این منظومه‌ها، مانند منظومه‌های داستانی، تقلید و استقبال و جوابگویی، بقصد اثبات توانایی شاعر در شاعریست، نه ابتکار در گویندگی، یا نوآوری در جهان اندیشه‌مندی؛ و ازینرو پیداست که شیوه سخنوری درین دسته از منظومه‌ها تحت تأثیر آن استادی از شاعران پیشین است که منظومه جدید بتقلید از او ساخته می‌شد، اگر در جواب مخزن الاسرار بود لحن استاد گنجه و حتی روشی که او در ستایش خدا و پیامبر و صفت معراج و فصل‌بندی مطلبهای خود داشت، در نظر گوینده نو بود؛ و اگر از شاعران دیگر بود باز بهمین نحو عمل می‌شد و این خود خاصیت اصلی تقلید و نظیره‌گوییست.

شماره شاعرانی که درین راه قدم نهاده باشند و منظومه‌هایی که ازین راه پدیدآمده باشد، کم نیست و سهم اصلی درین کوشاینها با خمسه‌سازان و مقلدان نظامیست چنانکه درین باب باز باید از کسانی چون هاشمی کرمانی (سراینده مظهر آثار)،

(۱) - نقل از فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، ج ۳، تألیف ابن یوسف شیرازی، تهران ۱۳۱۸ - ۱۳۲۱، ص ۵۳۴ - ۵۳۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۱۳

قاسمی گنابادی (صاحب زبده الشعراء)، عبدی بیگ نویدی شیرازی (گوینده مظهر اسرار و جوهر فرد)، وحشی بافقی (نظم کننده خلد برین)، عرفی شیرازی (سازنده مجمع البکار)، فیضی فیاضی (گوینده مرکز ادوار)، ضمیری اصفهانی (طرازنده جنة الاخيار)، غزالی مشهدی (ناظم نقش بدیع و اسرار مکتوم) شروع نمود. نام این سرایندگان و اثرهایشان را در شعر داستانی پیش ازین خواننده و باز هم در ترجمه حالشان خواهیم دید. فقط این نکته گفتنی است که بعضی ازین گویندگان مثل عبدی بیگ شیرازی تنها پیروی از نظامی اکتفا نمی‌کردند و مثلاً همین شاعر اخیر مظهر اسرار و جوهر فرد را در دو خمسه خود در جواب نظامی و بوستان خیال را در تقلید از بوستان سعدی سرود چنانکه بیاید؛ یا حکیم شفای اصفهانی که دیده بیدار را بتقلید از مخزن الاسرار گفته، نمکدان حقیقت را در جواب حدیقه سنایی ساخته است؛ یا روح الامین میر جمله که مطمح الانظار او نظیر مخزن - الاسرار است، آسمان هشتم را بر وزن و در جواب حدیقه سروده است؛ یا زلالی - خوانساری که حسن گلسوز او جواب مخزن الاسرار نظامیست، شعله دیدارش همانند مثنوی ملای روم و میخانه‌اش همطراز حدیقه سنایی و ذره و خورشیدش بر وزن سبحة الابرار جامیست.

درین میان منظومه‌های دیگری داریم که تنها دینی است منتهی آنها هم هر یک بتقلید از یکی از استادان گذشته مذکور فراهم آمده مثل خمسه حسن بن سید فتح الله هندی که در نوع خود تازگی دارد [فهرست ریو، ج ۲، ص ۶۸۰ - ۶۸۱]؛ یافوز عظیم از عظیمای نیشابوری (م ۱۱۱۱ ه) که لحن دینی و حکمی را باهم جمع کرده است [ایضا ص ۷۰۱]؛ یا مسلک المتقین که در عرفان و اخلاقست با توجه بسننهای دینی بر - وفق مذهب حنفی [ایضا ص ۷۰۲]، یا حقایق المعارف اثر شیخ سعد الدین احمد معروف به دیوانه و متخلص بقدوسی که موضوع طی مدارج عرفانی را با توجه بقرآن و حدیث مورد بحث قرارداد [ایضا ص ۷۱۲] و جز آنها.

در ذیل این گفتار یادآور می‌شوم که مولوی احمد در «آسمان اول» از کتاب «هفت آسمان» خود [چاپ کلکته ۱۸۷۳ میلادی] شرحی مستوفی درباره نظیرسازان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۱۴

بر مخزن الاسرار آورده است و در آنجا جز کسانی که در سطرهای پیشین یاد کرده و شرح اثرهایشان را در ترجمه حالشان خواهم آورد، این اثرها را نام برده که شایسته ذکرند:

گوهر شهوار از عبدی گونابادی «در ریاض الشعرا نوشته عبدی گونابادی اصلش از تونست، شاعر خوبگوی خوش اعتقادی بوده

مَدّاحی اهل بیت طاهره می‌کرده، کتاب گوهر شهوار از تصنیفات اوست، از آنجاست:

عشق چو شد قفل بقا را کلیدمّت جان بهر چه باید کشید

شکر که بی‌عشق بتان نیستم چون دگران زنده بجان نیستم» (۱) منظور انظار از رهایی مروی که آن را در ۹۸۲ هـ بنام جلال الدین اکبر

ساخت و چند بیت زیرین از آنجاست در ستایش پادشاه:

چرخ که این قبه خرگاه تست‌هاله زده گرد رخ ماه تست

ذات تو لعلست و جهان حقّه‌یی اطلس چرخ از علمت شقه‌یی

می ز لبّت خون جگر می‌خورد ز هر بدور تو شکر می‌خورد

مس بقبول تو چو زر می‌شود عیب بلطف تو هنر می‌شود (۲) مهر و وفا از محمد بیگ پسر ابو الفتح بیگ ترکمان متخلص به «سالم» است.

وی نخست در خدمت قاضی جهان پدر شرف جهان قزوینی، در قزوین بسر می‌برد، از آنجا بشیراز و از آن شهر بتبریز رفت. او را یوسف و زلیخا، شاهنامه، و منظومه مهر و وفاست. ازین منظومه اخیر اوست:

چون غم پیری بکسی رو نهد روی بر آینه زانو نهد

هر دم از آینه زانوی خویش روی اجل را نگردد سوی خویش

لرزه درافتد ز ضعیفی پیادست شود از پی رفتن عصا

خلعت شبیت چو دهد آسمان‌رگ شود آجیده‌وش از تن عیان (۳) و این غیر از مهر و وفای دیگرست که بلوشه در فهرست خود [ج ۳، ص ۳۸۸] معرفی کرده و بطهماسب قلی بیگ یزدی نسبت داده.

(۱) - هفت آسمان، ص ۹۹.

(۲) - ایضا ص ۱۰۵.

(۳) - ایضا ص ۱۰۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۱۵

تحفه میمونه از محمد حسن دهلوی (نیمه دوم سده دهم و نیمه نخستین از سده یازدهم).

منع الانهار از ملک قمی که شرح حال و آثارش را بجای خود خواهید دید.

دولت بیدار از ملّا شیدای فتحپوری که بجای خود ذکر خواهد شد.

ناز و نیاز از نجاتی گیلانی معاصر شاه عباس.

ساقی‌نامه‌ها

پیش ازین «۲» درباره منشأ ساقی‌نامه‌ها و تاریخ پیدایی آن در شعر فارسی و تحولاتی که از قرن ششم تا آغاز سده دهم و نظم ساقی‌نامه‌های مستقل نمود، سخن گفته و نیز بدو نوع ساقی‌نامه که تا بآن روزگار متداول شده بود، یعنی ساقی‌نامه بیحر متقارب مضمن مقصور یا محذوف و ساقی‌نامه بصورت ترکیب‌بند یا ترجیع‌بند اشاره کرده‌ام.

از سده دهم بعد این قسم از شعر رواج بیشتری یافت و ساقی‌نامه‌سازی از رکنهای اصلی شاعری و ساقی‌نامه از انواع مهم و معتبر شعر شمرده شد و کمتر کسی از شاعران بزرگ و کوچک را می‌شناسیم که درین راه طبع آزمایی نکرده و ساقی‌نامه‌یی باستقلال و یا جزو منظومه‌یی که معمولاً بیحر متقارب و پیروی از فردوسی (شاهنامه) یا نظامی (اسکندرنامه) سروده می‌شد، ترتیب نداده باشند.

نوع اندیشه‌ها درین ساقی‌نامه‌ها بر رویهم همانست که پیش ازین عهد بود، با تغییرهایی در نحوه بیان یا با وارد کردن موضوعهایی که پیش از آن در ساقی‌نامه‌ها مطرح نبود، ولی ساقی‌نامه‌ها همچنان جولانگاهی بود برای اظهار عواطف شاعرانه درباره ناپایداری و بیهودگی جهان و هستی آن، عاقبت دردانگیز ما فرزندان آدم درین نشأ گذران و فناپذیر، پناه بردن بعالم مستی و بیهوشی برای رهایی از دردها و غمهایی که بار منت این هستی دروغین بر دوش جان ما می‌نهد، گریختن از خراب‌آباد جهان از راه روشن خرابات، یافتن گمشده‌های آرزو در کوی میفروش، شهود جلوه راستی و حق در مصطبه پیر مغان و رها شدن از تهمت کفر و ایمان، شناخت خود در بیخودی، اعتکاف در خلوتخانه دل و آمادگی سیر در

(۲) - همین کتاب، ج ۳ ص ۳۳۴-۳۳۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۱۶

لاهورت و ملکوت و نظایر اینگونه فکرهای باریک دلپذیر.

از اینجاست که باید ساختن این ساقی‌نامه‌ها را بمنزله کفاره ستایشگریهای قصیده‌گویان و بی‌پرواییهای غزلسرایان دانست و در آنها جلوه اندیشه‌گویندگان را با ساز و سامانی نو تماشا کرد و شاعران را بواقع از مطاوی بیت‌های این منظومه‌ها شناخت.

درین ساقی‌نامه‌ها شاعر گاه خطاب بساقی می‌کند و گاه بدامن مغنی می‌آویزد، و در بعضی از آنها مثلاً در ساقی‌نامه حکیم پرتوی (م ۹۴۱ هـ) [که طرز ساقی‌نامه گویش در شاعران بعد از وی بسیار مؤثر بوده و در حقیقت شیوه‌ی نو درین قسم از شعر ایجاد کرده «۱»]، اصلاً اشاره‌ی بمعنی نیست و او دمام ساقی را بفریادری می‌خواند. می‌خواهد بمستی پرده روزگار را بدرد و انتقام ناکامیهای خود را از او بکشد زیرا ثمری ازو نچید مگر میوه‌های جهل‌آلوده بزهر. شهد عمر را بی‌حلاوت یافت و دانشوران را محروم و پرهیزگاران را از سرافرازی در تقوی برکنار.

روزگار چنان در نظرش با محنت مقرون شد که زنده بر مرده حسرت می‌برد و چون در عالم هشیاری آرامش و سکون نمی‌یابد می‌خواهد بعالم بیخودی و جنون پناه برد:

درین خاکدان پریشان نهاد که گلبرگ دانش همه برده باد

نبینی بری بر درختان دهر بجز میوه جهل‌آلوده زهر

حلاوت نماندست در شهد عمر همه طفل جهلست در مهد عمر

نه دانشوران را ز دانش بری نه تقوی وران را بتقوی سری

عجب روزگاری گران محنتست که بر مردگان زنده را حسرتست

(۱) - تقی الدین اوحدی بلیانی مؤلف عرفات عاشقین (خطی) هنگام سخن گفتن از مولانا پرتوی شیرازی گوید که: «اشعار غرای او، خصوص ساقی‌نامه در کمال بمرتبه‌یست که نه هرکس چنان شعری تواند گفت. اکثر متأخرین در ساقی‌نامه تتبع طرز و روش وی کرده و می‌کنند، و قائل (یعنی خود تقی الدین) نیز ساقی‌نامه‌ی موسوم به: «نشأ بی‌خمار» گفته و اکثر حضرات از معاصرینم بآن طرز و روش ساقی‌نامه‌ها گفته‌اند، اما از وی ممتازست».

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۱۷ مه زندگی را شده غره سلخ‌بکام انگبین حیاتست تلخ

جهان چون دل عاشقان حزین بیکبار زیر و زبر شد چنین

بلاریز گردیده گردون دون‌شده کار دین همچو دنیا زبون

چه شاه و گدا و چه نیک و چه بد فروماند گانند در کار خود

چو زلف بتان عالم آشفته است بهر دل سیه مار غم خفته است

چو در عالم هوش نبود سکون من و عالم بیخودی و جنون

دهم همچو چشم سیه مست یار سر و کار خود را بمستی قرار و سرانجام بر سر راه این بیخودیها و دل آزردها کارش بالتجاء بدرگاه خدای چاره - ساز می کشد تا ازو بسوگندان گران راه رستگاری بخواهد ...

می بینید که درینجا سخن از باده گساریها و سیه مستیها و عربدهای مستانه نیست. می در ساقی نامه‌هایی که بدین و تیره باشد نامیست مجازی برای آن جرعه جام حقیقت که آدمی را از تنگنای عالم مجاز برهاند و بسر منزل هستی جاوید بکشاند.

میخانه و میفروش و می آشام و میگسار و چنگ و دف و نی همه در فرهنگنامه‌های این شاعران معنی و مفهومی جز آنچه بظاهر دریافت می شود دارد.

بعضی ازین ساقی نامه‌ها با حفظ همه ویژگیها که گفته‌ام، بمدح پایان می پذیرد، گاه بمدح یکی از امامان و بیشتر بستایش نخستین امام شیعیان چنانکه ساقی نامه‌های شرف جهان [تذکره میخانه، ص ۱۶۱] و ثنایی [ایضا ۲۰۶] و محمد باقر خرده کاشی [ایضا ۶۱۸] و نظام دستغیب [ایضا ۶۴۳] و میر عسکری [ایضا ۷۲۱] و اوجی کشمیری [ایضا ۷۳۴] و ملهم کاشی [ایضا ۹۲۸] و جز آنها؛ و گاه بمدح پادشاهان و بزرگان دیگر چنانکه ساقی نامه قاسم گنابادی در ستایش شاه تهماسب [ایضا ۱۷۳] و اقدسی در مدح شاه عباس [ایضا ۲۴۳] و نوعی در ستایش میرزا عبد الرحیم - خانخانان [ایضا ۲۶۲] و غیاثی منصف در مدح شاه عباس [ایضا ۲۸۳] و شکیبی در مدح خانخانان [ایضا ۳۰۷] و صحیفی در ستایش شاه عباس [ایضا ۳۱۷] و جز آنها.

بعضی از ساقی نامه‌ها از صورت منظومه‌های موجز بیرون رفته و بتفصیل

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۱۸

گراییده است مثل ساقی نامه نوعی خوشانی [میخانه ۲۶۲] و سنجر کاشی [ایضا ۳۲۵] و ظهوری [ایضا ص ۳۶۵]؛ و در این ساقی نامه اخیر از ظهوری کار تفصیل بحدود چهار هزار و پانصد بیت بنحوی که در چاپ کانپور (۱۸۷۶ م) می بینیم کشیده است.

شماره بیتهای ساقی نامه نوعی بحدود ۳۵۰ می رسد. وی کار خود را با توحید و ستایش «اولین پیر میخانه» آغاز می نماید و آنگاه بتعریف سخن، صفت شراب، خطاب با ساقی، تعریف بهار، شکایت از روزگار، خطاب مجدّد با ساقی، خطاب با مغنی، خطاب دیگر با ساقی و اظهار حال خود، ستایش خانخانان، تاریخ اتمام سخن می پردازد و سرانجام بمناجات می رسد و بسوگند از خدای یکتا می خواهد که او را ازین دیر دلگیر نادلگشا بمیخانه وحدت راهنمایی کند، دامنش را از حیضابه تاک بشوید و لبش را که در یوزه شراب طهور می کند بیک قطره شرمنده سازد.

اما سنجر کاشی که ساقی نامه‌اش از پانصد بیت درمی گذرد، در تحویل سال جام صبحی در دست می گیرد و بشکرانه دو شادی، نوروز و می، آغاز مناجات بدرگاه حق می کند و ساقی نامه خود را بمدح شاه عباس خاتمه می دهد و درین میان حکایتها و تمثیلهای می آورد، در حب وطن سخن می گوید، فرزند را نصیحت می دهد و تعریف صبح و شب و عشق می کند و می گوید:

غم عالم از دل برد یاد عشق دلاورد خود ساز اوراد عشق سخن ظهوری در ساقی نامه طولانی باثنای ایزد پاک آغاز می شود:

که خورشید را صورت جام ازوست شراب شفق در خم شام ازوست

ازو لاله نشأه بر فرق می وزو شکر نغمه در کام نی

رگ تاک امید را نم ازولگدکوب مستی سر غم ازو

سکون در رهش همعنان باشتاب ازو مست گر ذره گر آفتاب

پرستار اورندی و زاهدی طلبکار او دیری و مسجدی

یکی در حرم پای بست نمازیکی در خرابات مست نیاز و با همین لحن استعاری زیبا ستایش آن مرکز پرگار هستی را که زمین و

زمان مست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۱۹

جلوه اویند دنبال می‌کند و سپس بتعریف بهار می‌پردازد و بخطاب با زاهد، تعریف میخانه و میفروش و میگسارومی، مذمت روزگار و اهل روزگار، تعریف دل و عشق، بیان شام و خطاب بمطرب تا پایان سخن ... درین منظومه بلند چند غزل، هم بر آن بحر متقارب مثنی مقصور و محذوف گنجیده و سوگندنامه (قسمیه) یی دراز و درازتر از همه سوگندنامه‌های همانند در آن آمده است و این سوگندهای گران بساقیست که شاعر ازو نگاهی خالی از جفا و ناز می‌خواهد. وی نیز مانند همه ساقی - نامه‌گویان همه چیز را در جهان فانی عرضه زوال می‌بیند و فنای پهلوانان و بزرگان تاریخ داستانی ما را، چنانکه رسم بیشتر ساقی‌نامه‌گویانست، شاهد بی‌وفایی‌های روزگار می‌داند و می‌گوید:

برستم چه کرد این جفا پیشه زال تو خود ناتوانی، بین چیست حال
 بشو دست از صلح این پر نبرد که خون سیاووش در طشت کرد
 چهی کند دستان و مکروفتش که هم گیو آنجاست هم بیژنش
 ستمهای گردون نه رسم نویست که هر دخمه‌یی غار کیخسروست
 نگوید بخون سیاوش دریغ چو اندازد افراسیابانه تیغ
 ندارد وفا بانوی روزگار چو جم کشته هر گوشه شوهر هزار ...

بهرحال، ساقی‌نامه که در تمام عهد مورد مطالعه ما جولانگاه ذوق شاعران و مجلای اندیشه‌مندیها، دردها، غمها، عشقها و آرزوهای آنان بود، یکی از بهترین اقسام شعرست که روانهای ما را بروانهای نیاکانمان پیوند می‌دهد و از زمانهای دیر و مکانهای دور دوستیها و آشناینها بهمراه می‌آورد.

تا اینجا هرچه نوشته‌ام مربوطست بساقی‌نامه‌هایی که ببحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف ساخته شده و «ساقی‌نامه» بمعنی مشهور و متداول خود است. نوع دیگر ساقی‌نامه آنست که بصورت ترکیب‌بند یا ترجیع‌بند سروده شده و نخستین بار فخر الدین عراقی همدانی ترجیع‌بند معروف خود را با ترجیع:

در میکده می‌کشم سبویی‌باشد که بیابم از تو بویی سرود که بساقی‌نامه مشهور شده است و چنانکه می‌بینید در بحر هزج مسدس اخرب

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۲۰

مقبوض محذوف (وزن لیلی و مجنون نظامی) است. این ترجیع‌بند عراقی پس ازو مورد توجه شاعران شد و موجب گردید که ساقی‌نامه‌گویی را تنها در پیروی از شیوه‌یی که در اصل و اساس نظامی بانی آن بود ندانند بلکه در ترکیب و ترجیع هم امکان گفت‌وگو با پیر مغان و هم‌نواپی با مغنیان یابند و بر این منوال ساقی‌نامه - هایی نو آیین بسرایند چنانکه در سده دهم و بعد از آن چند تن از گویندگان ترجیع - بندهایی بدین شیوه ساختند که عاده ببحر هزج مثنی اخرب مکفوف محذوف (مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن) است مثل ترجیع‌بند وحشی بافقی (م ۹۹۱) که ترجیعش اینست:

ما گوشه‌نشینان خرابات الستیم تا بوی میی هست درین میکده مستیم و ترجیع‌بند ابو تراب بیک فرقتی (م ۱۰۲۵) با این ترجیع:
 ما خشک لبان تشنه دیدار شرابیم تا کاسه ما گشت تهی خانه خرابیم و ترجیع‌بند فغفور لاهیجانی (م ۱۰۳۰) با ترجیع زیرین:
 ما دجله‌کشی یاد گرفتیم ز استادما را خط بغداد به از خط بغداد و ترجیع‌بند نظام دستغیب (م ۱۰۲۹) با ترجیع ذیل:
 از دامن ساقی نفسی دست نداریم جز ساغر می پیش کسی دست نداریم و ترجیع‌بند کامل جهرمی (م ۱۰۱۰) با ترجیع زیرین:
 ما صاف‌دلان دردکش بزم الستیم با نغمه و می لب‌لب و دست‌بدستیم و ترجیع‌بند محمد جان قدسی بدینگونه است:

عمریست که در پای خم افتاده خرابیم همسایه دیوار بدیوار شرابیم و از آن میرک نقاش (م ۱۰۶۱) چنین:

ساقی بده آن باده که در ظلّ سحابیم لب تشنه رخساره آن آتش و آیم و نفعی (م بعد از سال ۱۰۳۲) ترجیع‌بند خود را با این ترجیع سرود:

ما عاشق شوریده و مستان خرابیم تا عشق بتانست اسیر می‌نایم و جز اینها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۲۱

بعضی دیگر از شاعران که همین بحر و وزن را نگاه داشته‌اند، بجای ترجیع - بند ترکیب‌بند سروده‌اند مانند نظیری نیشابوری (م ۱۰۲۱) و حکیم شفایی (م ۱۰۳۷) و حکیم رکنا مسیح (م ۱۰۶۶)، و از میان این دسته بعضی چون فصیحی (م ۱۰۴۹) وزن دیگری را برگزیده است در ترکیب‌بندی که مطلع بند اول آن چنین است:

ساقیا آن قدح نور بیار آن چراغ دل منصور بیار مطالب شاعران درین ترجیع‌بندها و ترکیب‌بندها از همان سنخ ساقی‌نامه‌های مثنوی است که بیحر متقارب سروده‌اند ولی آن عمق و آزادی در بیان اندیشه‌های متنوع درین مورد کمتر است. با این حال ترکیب‌بند نظیری از میان این دسته از ساقی - نامه‌ها متضمن اندیشه‌های بلند حکیمانه و عارفانه و از ترکیب‌بندهای عالی در شعر فارسیست. مطلع بند اول نظیری اینست:

آن جلوه که در پرده روشهای نهان داشت از پرده برآمد روشی خوشتر از آن داشت در پایان مقال بی‌فایده نیست بدانیم که در عهد صفوی بسبب اهمیتی که بساقی‌نامه‌ها می‌دادند نسبت بجمع‌آوری و ترتیب دادن سفینه‌یی از آنها هم توجه می‌نمودند از آنجمله میر عیسی مخاطب به «همت خان» (۱) پسر میر ضیاء الدین حسین مخاطب به «اسلام خان» بدخشی، که در خدمت اورنگ زیب عالمگیر مرتبه‌های بلند یافته و سرانجام امیر الامراء و نگاهبان قلعه اجمیر گردید، مجموعه‌یی از ساقی - نامه‌ها بنام «خمکده» ترتیب داد و قریب بصد و بیست ساقی‌نامه تازه گویان در آن جمع کرد. گذشته ازین چنانکه می‌دانیم ملا عبد النبی فخر الزمانی قزوینی تذکره معروف خود «میخانه» را درباره گروه بزرگی از ساقی‌نامه‌گویان تا زمان خود، با ترجمه حال و نقل ساقی‌نامه هریک، فراهم آورد. درباره او و کتابش بجای خود سخن خواهم گفت.

(۱) - درباره او رجوع شود به تذکره روز روشن، ص ۹۳۸. وفاتش در ۱۰۹۲ بود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۲۲

منقبت و مرثیه و دیگر شعرهای مذهبی

کمتر شاعری را درین دوره توان یافت که قصیده یا ترکیب و ترجیعی در ستایش پیامبر اسلام و امامان شیعه سروده باشد. چنین بنظر می‌آید که شاعران این کار را زکوة طبع و قریحه خود بشمار می‌آوردند و از گزاردن آن بعنوان یک وظیفه محتوم دینی، غفلت نداشتند. اما نباید، چنانکه بعضی پنداشته‌اند، منقبت‌گویی را ویژه شعر عهد صفوی و یا ابتکاری از شاعران آن دوره دانست چه این کار سابقه طولانی در شعر فارسی دارد و علی‌الخصوص در سده‌های هشتم و نهم که مصادف با نیرو گرفتن فرقه شیعه اثنی عشری بود، بشاعران متعدد منقبت‌گوی باز می‌خوریم (۱) چنانکه منقبت‌گویان دوران صفوی را باید بمنزله دنبال‌کنندگان کار آنان بحساب آوریم.

نظام استرابادی (م ۹۲۱) (۲) و اهلی شیرازی (م ۹۴۲) (۳) و لسانی شیرازی (م ۹۴۰ یا ۴۱ یا ۴۲) از نخستین شاعران معروفی هستند که در آغاز عهد صفوی می‌زیسته و بسرودن قصیده‌هایی در ستایش اهل بیت شهرت یافته‌اند و حال آنکه تربیت آنان در پایان عهد تیموریان و در زمان غلبه بایندریان بر قسمتی از ایران صورت پذیرفته بود و در آن روزگار آماده شاعری شدند نه در دوره صفویان،

و اینها در حقیقت سنتی را که شاعران مقدم بر آنان در قرن هشتم و نهم داشتند بسده دهم منتقل ساختند.

پیداست که غلبه نهایی تشیع و رسمی شدن آن می‌توانست درین امر تأثیر تازه‌یی داشته باشد و چنین نیز بود بویژه که پس از شاه اسمعیل رسمی کننده کیش دوازده امامی در ایران، پادشاه توبه کاری مثل شاه تهماسب با سلطنت طولانی خود روی کار آمد و سیاست دینی پدر را باضافه تظاهرهای عابدانه و همکاری نزدیک با عالمان مذهبی شیعه دنبال نمود، و اگرچه در سلطنت یکساله پسرش شاه اسمعیل -

(۱) - بنگرید بهمین کتاب، ج ۳ ص ۳۳۶ - ۳۳۸ و ج ۴ ص ۱۸۶ - ۱۸۷.

(۲) - ایضا ج ۴ ص ۴۶۳.

(۳) - ایضا ج ۴ ص ۴۴۷ - ۴۵۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۲۳

دوم اندک فترتی درین شیوه از حکم‌گزاری حاصل گردید لیکن بعد از آن، خاصه در عهد پادشاهی «کلب آستان شاه ولایت عباس» و جانشینانش تا آخر عهد صفوی همان سیاست با قوت تمام دنبال شد و کار ایرانیان درین راه بسختگیریها و تعصب‌های معروف و مشهور کشید.

معلومست که در بحبوحه چنین سیاست مذهبی کار منقبت‌گویی هم به‌مراه هرگونه تظاهر مذهبی دیگر شیعه رونقی بیشتر از پیش می‌یافت، و چنین نیز شد، بویژه که شاه تهماسب با آن رفتار مشهور خود با محتشم کاشانی «۱» و شاه عباس با بخشندگی معروفش بشانی تکلو «۲» بر رونق این بازار پرمشتری افزودند و ستایش از امامان شیعه را در میان سخنگویان عهد صفوی کاری همگانی ساختند.

از همان روزگار که شاه تهماسب از پذیرفتن ستایشنامه‌های شاعران درباره خود اعراض کرد، گویندگان و ستایندگان بزرگ زمان وی مانند حیرتی تونی (م ۹۶۱) و محتشم کاشانی (م ۹۹۶ ه) در دنبال پیشروان خود که نامشان را دیده‌ایم، سرگرم ساختن شعرهای دینی، بویژه مناقب آل رسول بوده‌اند. درباره حیرتی نوشته‌اند که «چهل هزار بیت قصیده در مدایح ائمه سروده» بود «۳» و ازو منظومه معروفی در ذکر غزوه‌ها و معجزه‌های پیامبر و امامان در دستست بنام «شاهنامه» یا «کتاب معجزات» که درباره آن سخن گفته‌ام «۴». بنابراین او توانست شاعری عدیل و نظیر ابن حسام خوافی (م ۸۷۵) «۵» صاحب دیوان معروف در منقبت و گوینده خاوران‌نامه باشد و قائم مقام آن گوینده نامبردار در سده دهم گردد.

از آن پس کار منقبت‌گویی ادامه داشت و همچنانکه زیر عنوان «قصیده‌گویی

(۱) - عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۷۸؛ تاریخ مختصر تحول نظم و نثر پارسی، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۵۳، ص ۹۳.

(۲) - تذکره نصرآبادی، ص ۸.

(۳) - تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۴۶۵.

(۴) - همین کتاب و همین جلد، ص ۵۸۶ - ۵۸۸.

(۵) - همین کتاب، ج ۴، ص ۳۱۵ - ۳۲۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۲۴

و مدیحه‌سرایی «گفته‌ام» «۱»، قصیده‌ها و ترکیبها و ترجیعهای فراوان در تمام سده‌های دهم و یازدهم و دوازدهم درین راه ساخته و پرداخته گردید و تقریباً همه شاعران نام‌آور عهد درین طبع‌آزمایی شرکت داشته‌اند؛ اما اهمیت کار محتشم کاشانی در آنست که

ساختن مراثی اهل بیت را، که البته سابقه‌ی طولانی پیش از او داشت «۲»، با سرودن «دوازده بند» معروف خود، باقتفاء «هفت بند حسن کاشی» «۳»، رواجی تازه بخشید چنانکه از میان مرثیه‌های شهیدان کربلا «شأنی دیگر و شرف قبولیتی بالاتر» «۴» یافت و اگرچه چند تن از شاعران بعد از او کوشیدند که نظیر آن را بیاورند لیکن هنوز ترکیب‌بند محتشم بهترین و مؤثرترین آنها شناخته می‌شود. میر عبد-الرزاق خوافی درباره این منظومه می‌نویسد که: «مرثیه سید الشهداء و خامس آل عبا که مولانا در سلک نظم آورده گوشواره گوش سخنوراست و بر مرثیه شیخ آذری «۵» که هیچکس از شعرا تتبع آن نتوانستند کرد رحجان تمام دارد» «۶». ساختن مرثیه اهل بیت پس ازین نیز در ادب فارسی دامنه پیدا کرد و بویژه در عهد قاجاری توسعه یافت. در شمار اینگونه منقبت‌ها و مرثیه‌هاست بعضی مثنوی‌ها که لحن مذهبی در آنها بر دیگر مطلب‌ها غلبه داشت و یا تنها در موضوعهای دینی سروده می‌شد مانند مثنوی حرز النجات از سلیمی تونی «۷» که مطلب‌هایی از «اصول و فروع» دین موافق عقیده دوازده امامیان در آن آمده است؛ و مثنویهایی از ناصر علی سهرندی (سهرندی) «۸»؛

(۱)- همین جلد، ص ۶۰۶-۶۱۰.

(۲)- همین جلد، ص ۸۸.

(۳)- همین کتاب، ج ۳، ص ۷۴۵-۷۵۱.

(۴)- نتایج الافکار، ص ۶۲۲.

(۵)- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴ ص ۳۲۳-۳۳۳.

(۶)- بهارستان سخن، ص ۴۱۳.

(۷)- نسخه‌ی از آن در کتابخانه مجلس موجودست، فهرست آن کتابخانه، ج ۳ ص ۶۶۲.

(۸)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۶۹۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۲۵

و شاهراه نجات و مثنوی مشروح دیگری از مجذوب تبریزی «۱»؛ و دستور العفاف از «تراب» معاصر شاه سلطان حسین «۲» و نظایر اینها، و این خود غیر از بخش‌های طولانی از بیشتر مثنوی‌ها خاصه آنهاست که باستقبال از مخزن الاسرار نظامی ساخته شده و در آنها پس از درود بر آفریننده جهان ستایش‌های دراز آهنگ از پیامبر و صفت معراج و گاهی منقبت امامان شیعه بنظم درآمد.

معما

پیش ازین «۳» درباره توجه خاصی که در سده نهم و آغاز سده دهم بعلم معما و بمعماسازی می‌شده سخن گفته و نمونه‌ی از معما را برای شناختن آن نشان داده‌ام؛ و نیز در همین جلد (ص ۳۹۸-۴۰۱) باهمیت «علم معما» و تألیف‌هایی که درین عهد راجع بآن کرده‌اند، اشاره شده است.

این قسم از شعر که روزی هواخواهان بسیار داشت نوعی ملال‌انگیز از آنست که از هرگونه ظرافت شاعرانه خالیست. شاه عباس بزرگ نوع مذکور از شعر را بدینگونه توصیف می‌نمود: «معما بلنگری چینی خطائی می‌ماند که سرپوش بر سر داشته باشد و گرسنه‌ی بگمان اینکه طعامست سرپوش بردارد و پر از کاه بنظر آید!» «۴». با این حال گروه بزرگی از ادیبان و شاعران عهد صفوی از آغاز تا پایان بساختن و شناختن و گردآوردن معما سرگرم بودند و از شگفتی‌ها آنست که دانشمندی چون قاضی میر حسین میبدی (م ۹۱۰) معما می‌ساخت و معماهایش شهرت داشت «۵»، و یا شیخ زین الدین خوافی متخلص بوفایی (م ۹۴۰) با اشتغال خاطری که در تعهد صدارت همایون پادشاه برایش فراهم بود، از پرداختن بمعما خودداری نمی‌کرد و درین نوع شعر ماهر بود «۶».

بجز اینان در سده‌های دهم و یازدهم از معماسازان متعدد مشهوری خبر

- (۱) - ایضا همان فهرست، ج ۲ ص ۶۳۸.
 - (۲) - ایضا، همان جلد، ص ۷۰۵.
 - (۳) - همین کتاب، ج ۳ ص ۱۱۷-۱۲۱ و ۱۹۳-۱۹۵.
 - (۴) - تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۹.
 - (۵) - ایضا همان کتاب، ص ۵۱۲-۵۱۳.
 - (۶) - تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۴۱۱
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۲۶
- داریم که نام مقدّم‌انسان در آغاز سده دهم در کتاب مجالس النفائس امیر علیشیر و کتاب تحفه سامی از سام میرزای صفوی متخلّص به «سامی»، و اسم بسیاری از آن گروه که تا اواخر سده یازدهم می‌زیسته‌اند در تذکره نصرآبادی «۱» (و از آنجمله خود میرزا محمد طاهر نصرآبادی) آمده است؛ و از آن میان می‌توان نام این چند تن را بعنوان نمونه آورد: نظام معنایی (م ۹۲۱) و برادرش مهدی استرآبادی (م ۹۲۴)، ملا شهاب معنایی (م ۹۴۲)، اهلی شیرازی (م ۹۴۲)، دودی سمرقندی (م ۹۴۲)، نثاری تونی (م ۹۶۸)، فضولی بغدادی (م ۹۶۳ یا ۷۱)، ملا قاسم کاهی (م ۹۸۸)، میر حیدر معنایی (م ۱۰۲۵)، شیخ علی نقی کمره‌یی (م ۱۰۲۵) و جز آنان. میرزا محمد طاهر نصرآبادی از همه معماسازان که نام برده، و از خود، هریک چند معما نقل کرده و آنها را توضیح داده و حلّ کرده است. جوینده بتذکره او رجوع کند. - از اوایل عهد صفوی بجز از منظومه‌ها و تألیف‌هایی که پیش ازین ذکر شده «۲»، منظومه‌یی درباره معنیا داریم بنام «مخزن گوهر» که یعقوب شاه نور الله بسال ۹۲۸ ه آن را سروده، نخست معنیا را تعریف کرده و سپس در برابر هر کلمه‌یی شعرهایی آورده است «۳».

ماده تاریخ

از آغاز تا پایان این عهد ماده تاریخ‌هایی، چنانکه در دو سه قرن پیشتر معمول شده بود «۴»، ساخته می‌شد و همه شاعران، خاصه آن گروه که در دربارها یا در خدمت صاحبان قدرت و مقام بسر می‌بردند، بمناسبت‌های گوناگون قطعه‌هایی حاوی تاریخ واقعه بحساب ابجدی می‌ساخته‌اند.

یکی از موردهای بسیار رائج در ساختن ماده تاریخ، ذکر ماه و سال وفات بزرگان علم و ادب و شاهان و رجال معروف دیگر بود، مخصوصا شاعران در ساختن ماده تاریخ برای ضبط تاریخ وفات همکاران خود توجه خاص داشته و ازین راه خدمت

- (۱) - تذکره نصرآبادی، ص ۴۹۷-۵۴۶.
 - (۲) - همین جلد، ص ۳۹۸-۴۰۱.
 - (۳) - فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۲۳۳۹.
 - (۴) - همین کتاب، ج ۳، ص ۳۴۰-۳۴۳.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۲۷
- سودمندی در شناخت تاریخ حیات و ممات آنان کرده‌اند.
- تعیین تاریخها بحساب ابجدی ممکن بود در قطعه‌های کوتاه و بلند، یا در پایان منظومه‌های مثنوی در یکی دو بیت انجام گیرد و ما

تاریخ اتمام عده زیادی از منظومه‌ها را ازین راه می‌شناسیم، چنانکه تاریخ بنای کاخها، زاد روزها، درگذشتها و جز آنها را؛ و بهر حال این قسم از شعر یکی از اقسام سودمند آنست که در چند سده اخیر تا بامروز میان پارسی‌گویان متداول گردیده است. میرزا محمد طاهر- نصرآبادی آنجا که «در ذکر تاریخ» سخن گفته نمونه‌های گوناگون آن را از شاعران عهد صفوی، از لسانی گرفته تا خود که نزدیک باواخر عهد صفوی می‌زیست، ذکر نموده است و درین راه نام شاعران معروفی مانند لسانی، قاسم کاهی، حیرتی تونی، هلاکی، وحشی، محتشم، میر حیدر معنائی، میر یحیی قمی، فیضی فیاضی را همراه نامهای بسیار دیگر آورده و بدین گونه خواسته است ماده تاریخهای مشهور را ثبت نماید «۱».

بعضی از ماده تاریخهای آن زمان چنان خوب ساخته شده که در شمار شاهکارهای این هنر شاعرانست مثلاً چنانکه می‌دانیم شاه اسمعیل ثانی بسال ۹۸۴ بجای پدرش شاه تهماسب نشست و سال بعد (۹۸۵ هـ) درگذشت. میر حیدر معنائی این قطعه زیبا را در تاریخ جلوس و وفات او سرود که در آن «شهنشاه روی زمین» (۹۸۴) تاریخ جلوس و «شهنشاه زیر زمین» (۹۸۵) تاریخ مرگ ویست:

شهنشاه جم قدر گیتی پناه که می‌خورد گردون بذاتش قسم

پی تاجداری روی زمین برافراخت در دهر سالی علم

دو تاریخ زینده می‌خواست فکر که بر لوح عالم نگارد قلم

یکی بهر جاهش در اقلیم دهریکی بهر عزمش بملک عدم

«شهنشاه روی زمین» گشت ثبت «شهنشاه زیر زمین» شد رقم «۲» ازین نمونه‌های عالی و قطعه‌های تاریخی زیبا در دیوانهای شاعران تاریخ-

(۱)- تذکره نصرآبادی، ص ۴۶۸-۴۹۱.

(۲)- ایضا ص ۴۷۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۲۸

ساز فراوانست، اما گاه شاعرانی را می‌بینیم که درین راه بتفنن‌های خاصی دست زده‌اند مثلاً وحشی درباره منظومه «ناظر و منظور» خود که بسال ۹۶۶ تمام کرد مصراعی یافت که چهار بار می‌توان از آن همان یک تاریخ را استخراج کرد، یکبار از حرفهای نقطه‌دار، یکبار از حرفهای بی‌نقطه، یکبار از حرفهای متصل و بار آخر از حرفهای منفصل که در آن مصراعست «۱». و همین کار را میرزا امین نصرآبادی درباره تمام کردن کار خود در نسخه‌برداری از مثنوی مولوی کرد و مصراعی یافت که می‌توان از آن چهار بار تاریخ ۱۰۷۷ را استخراج کرد «۲». و کار دشوارتر ازین دو را محتشم کاشانی در شش رباعی تاریخ‌دار خود نمود که می‌توان از آنها بوجوه مختلف چند بار استخراج تاریخ کرد «۳»، و محمد طاهر نصرآبادی در تاریخ بنای هشت- بهشت بسال ۱۰۸۰ نخست مثنوی ساخت که چهار بار در مصراع آخر از چهار بیت آخر آن تاریخ ۱۰۸۰ را می‌توان یافت و سپس همتش بدین قانع نشد و دو رباعی ساخت که هر مصراع آنها همین تاریخ را دارد و آنگاه یک مثنوی بیست و چهار بیتی بدنبال آنها آورد که هر مصراع از هر بیت همین تاریخ را دارد یعنی چهل و هشت بار در چهل و هشت مصراع پیاپی همان یک تاریخ تکرار شده است، و همین کار را باز در تاریخ ریختن توبی بسال ۱۰۸۲ هـ کرد «۴».

هجو و هزل و طنز

درین دوران مانند همه دوره‌های شعر فارسی، هجو و هزل و طنز رواج داشته است. هجو که در قانون ادب مکروه است یقین در

عهد صفوی همچنان مطرود و ناخوشایند بود که در روزگار ما، و بهمین سبب بعضی از شاعران که چندی لب بدینگونه سخن می‌گشودند و ژاژخایی می‌کردند در میان اهل زمان نیک پذیرفته نمی‌شدند و ناگزیر از ارتکاب این مکروه توبه می‌نمودند. مثلاً درباره شریف تبریزی (م ۹۵۶ ه) شاگرد لسانی شیرازی

(۱) - تذکره نصرآبادی، ص ۴۷۲.

(۲) - ایضا ص ۴۸۶.

(۳) - ایضا ص ۴۷۳ - ۴۷۴.

(۴) - ایضا ص ۴۸۷ - ۴۹۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۲۹

(م ۹۴۰ یا ۴۱ یا ۴۲) نوشته‌اند که هم نسبت با استاد خود بی‌ادبها کرد و هم با یکی از مستوفیان شاه تهماسب، بسبب آنکه صله مدح نداد، درافتاد و او را هجوها کرد.

مداومت شریف در هجو سرانجام مایه کدورت خاطر شاه تهماسب گردید چندانکه حکم بقتلش داد و بعد او را بخشید بشرط آنکه دیگر هجو نگوید «۱».

از شاعران استاد آن عهد وحشی بافقی (م ۹۹۱ ه) در هجو زبانی تند داشت و میان او و چند تن از همعصرانش مانند موحد الدین فهمی کاشانی و شجاع الدین غضنفر کاشانی کره جاری «۲» و محتشم کاشانی و تابعی خوانساری مهاجرات بسیار رخ داد «۳»
شاعران معروف دیگری مانند وحیدی قمی (م ۹۴۲) و حیرتی تونی (م ۹۶۱) و نادم لاهیجانی (مردۀ در اواسط سده ۱۱) و شفایی اصفهانی (م ۱۰۳۷) و شیدای فتحپوری (م ۱۰۸۰) هریک چند گاهی زبان قلم را بپلیدی هجو آلودند اما درین راه دیر نپویدند و هریک در رشته‌های دیگر شعر بویژه عزل شهرت بسیار فراز آوردند.

درباره توانایی حکیم شفایی در هجو نوشته‌اند که «از تاب شمشیر مهاجرات او اکثر شعرای عراق و غیره بر خود می‌لرزیدند» «۴» ولی بقول خود چون کردارش پسند صاحب ایران شاه عباس نبود، بدست او ازین کار توبه کرد «۵». شیدا چند تن از گویندگان

(۱) - هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۲۳۵ - ۲۳۰.

(۲) - درباره این غضنفر کره جاری بنگرید بهفت اقلیم، تهران، ج ۲ ص ۵۱۶ - ۵۱۷.

وی بقول امین رازی «با اکثری از شعرا» مناظره و مهاجرات داشت. او را مثنوی «پیر و جوان» قریب بچهار هزار بیت و دیوان غزل و مجموعه‌یی بنام «پیش آمد احوال» از همه قسم سخنی بود.

(۳) - در مقدمه دیوان وحشی بتصحیح آقای دکتر حسین نخعی، تهران ۱۳۳۸، نمونه‌های مشروح از این هجونامه‌ها آورده شده است.

(۴) - نقل از سخن تقی الدین اوحدی، عرفات، در ترجمه حال شفایی.

(۵) -

رسم هجا چو لازم ماهیت منست چون کهربا کزو نتوان برد جذب کاه

اما پسند صاحب ایران نمی‌شوم تا با منست این هنر اعتبار کاه

بار دگر نه از لب و بس، از صمیم قلب تجدید توبه می‌کنم اما بدست شاه (شفایی)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۶۳۰

معروف عهد خود مثل طالب آملی و میر الهی و کلیم را هجو گفت و بر قدسی‌زبان باعتراض گشود و عاقبت خود نیز در دهان

هجو گویان افتاد «۱».

اما هزل و طنز در شعر عهد صفوی فاقد نیروی دورانهای گذشته بود. محمد امین رازی در شمار شاعران استرآباد کسی را که باید در سده دهم می‌زیسته باشد بنام مولانا معین اللذه که در شعر معین تخلص می‌کرد اسم می‌برد «۲» که «بذله گو و شیرین زبان بوده و در بوستان مطایبه باعتدال تازه نهالان خاطرش در آن عصر درختی نرسته بود و در گلستان معارضه بخوش نوایی بلبان طیتش هزاردستانی دستانسرانگشته، همواره بکلمات هزل آمیز و سخنان مزاح‌انگیز زنگ کلفت و کدورت از خاطرهای زدوده مستحسن اعیان دهر و مستکمل ارباب هر دیار و شهر بودی...». این معین اللذه بیتهایی بشوخی می‌گفت که بظاهر طیب و در باطن متضمن طعن بر بعضی از طبقات اهل زمان بود. مثلاً درباره نایب الصدر عهد خود و وکیل او که پنجه در مال وقف داشتند گوید:

جایی که نه فضل است و نه دانش نه سرورگر خود همه مجلس شیو خست و صدور

گر غوربغه «۳» در افشردن افتد به ز آنکه وکیل میر بینم از دور و یا واعظی را چنین تعریف مینماید:

ای وعظ ترا انکذه و منکذه نهوز قول بدت بجز وبال و بزّه نه

چون جغدک برنشسته برکنده خشک چقاچق و چقاچق و هیچش مزه نه این رباعی او نیز خالی از طنز و بی‌مقصودی نیست:

عیسی صفتان فتح فتوحند همه عبد البطان عذاب روحند همه

زهار معین چشم مؤاخات مدارز ابناي زمان که قوم نوحند همه در شعرهای دیگری که امین رازی از او نقل کرده علاوه بر ملایان عهد بطبقات دیگر خاصه به «میرزایان» و «قلیان» که مرادش طبقه حاکم دوره‌اش بود، نیز تاخته است

(۱) - سروآزاد، ص ۸۲؛ بهارستان سخن، ص ۴۷۵ بعد.

(۲) - هفت اقلیم. ج ۳، ص ۱۱۶-۱۱۹.

(۳) - غوربغه: غورباغه، وزغ، بزغ، وک.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۳۱

و گذشته از اینها رساله‌یی بنثر دارد که در هفت اقلیم نقل شده و بی‌شبهات برساله تعریفات عبید زاکانی نیست.

امین رازی شاعران طنزگوی دیگری را هم مانند حافظ صابونی قزوینی «۱» و «سگ لوند» و «نظام کلاغ» که هردو از قزوین بوده‌اند در کتاب خود معرفی کرده است «۲» که قریب بزمان تألیف هفت اقلیم (۱۰۰۲ ه) می‌زیسته‌اند.

در نیمه اول سده یازدهم شاعر طنزگوی تواناتری از آنان که دیده‌ایم زندگی می‌کرد. وی ملّا احمد فوقی یزدی است که مردی فاضل و شاعر بود و طنزگویی را پیشه ساخته دیوانی متضمن ۳۹۰۰ بیت درین راه ترتیب داده بود شامل (۱) دیباچه (۲) نغمات (۳) فرهاد و شیرین (۴) ساقی‌نامه (۵) قصائد و ترجیعات (۶) مناجات‌نامه (۷) غزلیات، که تمام آن را بهزل گذرانده و بروش عبید زاکانی حقایقی را در پرده طنز بیان نموده است و خود درباره سخنانش گفته که «اگرچه شیرازه جامعیت این رساله برشته هزل بسته اما در زیر هر نکته‌اش چندین حرف پندآمیز» پنهانست. وی مثلاً فرهاد و شیرین خود را چنین آغاز کرده است:

کبوتر باز بام خوش بیانی چنین زد چکله بر مرغ معانی و لیلی و مجنون را بدینگونه شروع نموده:

سخن تر تیزک بستان فکرسن سخن طوطی هندستان فکرسن و در مناجات‌نامه چنین گفته: «الهی الهی بطوق و بوق قلندران و یکه تازی ایشان در عرصه وحده و بدم و دود نامرادان و نیازمندی ایشان در نزد خلوت...» «۳».

شهر آشوب و شهر انگیز

از رسمهای شاعران عهد صفوی در شعر ترتیب دادن مجموعه‌هایی است در وصف شهری و مکانی و اصناف خلق در آنها و

توصیف خوبرویان هر صنف و اظهار عشق

- (۱) - هفت اقلیم، تهران، ج ۳ ص ۱۸۶-۱۸۷.
- (۲) - ایضا همان جلد، ص ۱۸۸.
- (۳) - درباره این شاعر بنگرید بضمیمه فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۲۳۵؛ و بفهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، ص ۳۷۵-۳۷۷؛ و جامع مفیدی، ج ۳ تهران ۱۳۴۰، ص ۴۴۸-۴۵۰.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۳۲
- بایشان و یا برعکس هجو و بدگویی از آنان، و اینگونه مجموعه‌ها را عادة «شهر آشوب» و «شهرانگیز» می‌خواندند. این مجموعه‌ها حاوی نوع خاص تازه‌یی از شعر نیست بلکه آنچه در آنهاست از قبیل همان شعرهای وصفی و غنایی است با این امتیاز که منحصرآ درباره دسته‌یی معین یا خوبروی معینی از دسته معین فراهم آمده، خواه بتعریف و خواه بتکذیب.
- وصف اصناف خلق در جامعه‌یی یا شهری پیش ازین هم در شعر فارسی سابقه داشت مثل مثنوی در صفت ندیمان سلطان عضد الدوله شیرزاد که در قسمت اخیر از دیوان مسعود سعد سلمان می‌بینیم «۱»، و یا آنچه در حدیقه الحقیقه سنایی در وصف بعضی از اصناف جامعه ملاحظه می‌کنیم و آنچه در کارنامه بلخ او در مطایبه با بعضی از اطرافیان پادشاه غزنین مشاهده می‌نماییم «۲». اما نه آنها دفتری خاص را بوجود می‌آورده و نه شهر آشوب بمعنی مصطلح بوده است.
- از نخستین مجموعه‌ها با عنوان شهر آشوب و شهرانگیز یکی از لسانی شیرازی است شامل ۵۴۰ رباعی درباره شهر تبریز و پیشه‌وران آن شهر و وصف عشق خود که آن را مجمع الاصناف نامید؛ و مجموعه‌یی دیگر از شاعر همزمان او بنام وحیدی قمی (م ۹۴۲) «۳» که آن هم درباره تبریزست و سام میرزا آن را «شهرانگیز» نامیده است و محمد امین رازی «شهر آشوب» خوانده اما این دفتر مجموعه رباعی نیست بلکه یک مثنوی بر وزن حدیقه سناییست و در تحفه سامی درباره آن چنین می‌خوانیم که وحیدی «از جهت تبریز شهرانگیزی گفته و این چند بیت از آنجاست:
- شکر لاله که بهر شهرانگیز از هری آدمم سوی تبریز
تا بوصف بتان تبریزی همچو طوطی کنم شکرریزی
و چه تبریز رشک هشت بهشت مردمش خوبروی و پاک سرشت
نازنینان بناز و محبوی در کمال لطافت و خوبی

- (۱) - همین کتاب، ج ۲، ص ۴۹۰.
- (۲) - ایضا، ج ۲، ص ۵۶۳.
- (۳) - درباره او بنگرید به: تحفه سامی ص ۱۲۶-۱۲۷؛ هفت اقلیم ج ۲ ص ۵۰۴-۵۰۵.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۳۳
- و در تعریف پسر شیشه گر گفته:
- دلبر شیشه گر بر عنایی مردم دیده راست بینایی
- بس که شد شیشه‌اش پسندیده همچو عینک نهند بر دیده» یکی از شهر آشوبها آنست که محمد بیگ رشکی همدانی از شاعران سده دهم ساخت. تقی الدین اوحدی در عرفات نوشته است که او «وقتی شهر آشوبی بجهت اردوی شاه جنت مکان شاه تهماسب و اهل قزوین گفته و بجهت هر کس درین قصیده اهاجی رکیکه بسیار گفته، بعد از شهرت حضرت علین آشیانی او را محبوس کردند بل

حکم قتل فرمودند، بجهت معذرت گناه و شفاعت تاجی از ابریشم بافت دوازده ترک یک وصله سر هر ترکی نام یکی از ائمه اثنی عشر قرار داده و نقش کرده ...»

ساختن شهر آشوب یا شهرانگیز پس از سده دهم همچنان دنبال شد و حتی در شعر ترکی نیز مورد تقلید قرار گرفت و حاجی خلیفه چند تا از این شهرانگیزها را ذکر کرده است «۱».

(۱) - کشف الظنون، ستون ۱۰۶۸.

- دوست دانشمندم آقای احمد گلچین معانی درباره «شهر آشوب در شعر پارسی» و نیز چند شهر آشوب منشور کتابی دارد که بسال ۱۳۴۶ در تهران بطبع رسید. از بخت بد در این دیار دور از میهن که سرگرم تألیف این جلد هستم از مطالعه آن کتاب که بیقین سودمند و مقرون باطلاع کافیت محروم و اطلاع بر وجود آن کتاب را از کتاب دیگر ایشان بنام «تاریخ تذکره‌های فارسی» (ج ۲ ص ۸۱۴) بدست آورده‌ام.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۶۳۴
منتشر کرده‌ایم:

* تاریخ ادبیات در ایران (جلد اول)

تألیف دکتر ذبیح الله صفا / ۷۳۶ صفحه / ۳۰۰۰ ریال

* تاریخ ادبیات در ایران (جلد دوم)

تألیف دکتر ذبیح الله صفا / ۱۱۴۴ صفحه / ۴۰۰۰ ریال

* تاریخ ادبیات در ایران (جلد سوم بخش اول و دوم)

تألیف دکتر ذبیح الله صفا / ۱۴۸۶ صفحه / ۳۷۰۰ ریال

* تاریخ ادبیات در ایران (جلد چهارم)

تألیف دکتر ذبیح الله صفا / ۶۲۴ صفحه / ۲۲۰۰ ریال

* تاریخ ادبیات در ایران (جلد پنجم - بخش اول)

تألیف دکتر ذبیح الله صفا / ۶۵۶ صفحه / ۲۷۰۰ ریال

* تاریخ ادبیات در ایران (جلد پنجم - بخش دوم)

تألیف دکتر ذبیح الله صفا / ۷۸۶ صفحه / ۲۷۰۰ ریال

* تاریخ ادبیات در ایران (جلد پنجم - بخش سوم)

تألیف دکتر ذبیح الله صفا

* تاریخ ادبیات ایران

خلاصه دو بخش جلد سوم از کتاب (تاریخ ادبیات در ایران)

تألیف دکتر ذبیح الله صفا / ۳۲۲ صفحه / ۷۵۰

* گنج و گنجینه

برگزیده دوره گنج سخن و گنجینه سخن

تألیف دکتر ذبیح الله صفا / ۷۲۰ صفحه / ۲۲۰۰ ریال

* فرهنگ تلمیحات

(اشارات اساطیری، داستانی، تاریخی و مذهبی در ادبیات فارسی)

تألیف دکتر سیروس شمیسا / ۶۵۲ صفحه / ۲۲۵۰ ریال

* سیر غزل در شعر فارسی

تألیف دکتر سیروس شمیسا / ۳۲۰ صفحه / ۱۲۰۰ ریال

* آشنایی با عروض و قافیه

تألیف دکتر سیروس شمیسا / ۱۲۸ صفحه / ۴۵۰ ریال

* نگاهی تازه به بدیع

تألیف دکتر سیروس شمیسا / ۱۵۲ صفحه / ۸۰۰ ریال

* معانی بیان

تألیف دکتر سیروس شمیسا / زیر چاپ

* آئینه در شعر فرخی، سعدی و حافظ

ریکاردو زیپولی / ۷۲ صفحه / ۱۵۰

* دیوان سیف فرغانی

با تصحیح و مقدمه دکتر ذبیح الله صفا / ۹۱۲ صفحه / ۱۸۵۰ ریال

* ورقه و گلشاه عیوقی

به کوشش دکتر ذبیح الله صفا / ۹۱۲ صفحه / ۲۴۰ ریال

* زخمه جنون (مجموعه شعر)

رحمانیان حقیقی / ۱۴۴ صفحه / ۸۰۰ ریال

تاریخ ادبیات در ایران، مقدمه ج ۵ ب ۲، ص: ۵

[بخش دوم]

مقدمه

دانای خردآفرین و دارای آسمان و زمین را درود بی‌پایان و سپاس فراوان باد که توفیق اتمام دومین بخش از پنجمین جلد تاریخ ادبیات در ایران را نصیب این ناچیز فرمود، و اگرچه کار طبع آن بیش از انتظار بدرازا کشید، دشواریها را بهمت و بیاری دوست و همکار فاضل و شفیقم آقای دکتر سید محمد ترابی، که دقیقه‌یی در پی‌گیری کار از پای ننشسته است، آسان ساخت.

چنانکه خواننده گرامی ملاحظه می‌کند، این بخش با همه تفصیل تنها موقوفست بر بیان حال و آثار شاعران عهد صفوی، خواه آنان که از ایرانزمین برخاسته و در آن زیسته یا پس از شهرت در شاعری بقصد انتجاع بهند و روم آمدوشدی داشته یا بدانجایها مهاجرت کرده‌اند، و خواه آنانکه در آن دیارها (غالباً میان خاندانهای مهاجر ایرانی یا وابسته به آنها) زاده شدند و زیر نفوذ قاطع فرهنگ ایرانی تربیت یافتند و زبان بیارسی‌گویی گشودند.

پس گروه معدودی از شاعران مذکور در این بخش یا اصلاً

تاریخ ادبیات در ایران، مقدمه ج ۵ ب ۲، ص: ۶

ایرانی نبوده و یا مع الواسطه بایران نسبت داشته‌اند و ذکرشان ذیل عنوان «ادبیات در ایران» دور از مسامحه نیست. ازین‌روی

شایسته‌تر آن می‌بود که در اسم کتاب، درین مجلد و خاصه درین بخش، اندک تغییر راه می‌یافت تا باین تسامح حاجت نمی‌افتاد، ولی نه چنین تغییری هنگام ادامه تألیف کتاب میسر بود و نه خاطر می‌کرد تا از بیان حال بزرگمردانی از هند و روم و افغان، چون فیضی و نفعی و کاهی و نظایر آنان، در این فرصتی که دست داده است، خودداری کنم و آوازه سخن آفرینی‌هایشان را بگوش پارسی‌گویان و دوستان ادب فارسی نرسانم.

مطالعه در شعر عهد صفوی و بیان تاریخ آن بی‌مراجعه به احوال و آثار این بزرگان ناقص خواهد بود. چگونه می‌توان از تحول شعر فارسی در این عهد سخن گفت و از بزرگانی چون فیضی و برهمن و غنی و غنیمت و بیدل و جز آنان یادی نکرد؟ اینان حلقه‌های اصلی زنجیری هستند که از سده دهم تا سده دوازدهم در حال

تاریخ ادبیات در ایران، مقدمه ج ۵، ص: ۷

تشکیل و امتداد روزافزون بود و برداشتن هریک از آن حلقه‌ها مایه گسستن آن زنجیره فکری و ذوقی خواهد بود.

بهمین سبب است که تاریخ ادبیات ایران را در عهد مذکور نمی‌توان بدون توجه به سیر ادب فارسی و نظم و نثر آن در سرزمینهای مجاور بویژه هند نوشت چه غالب نویسندگان و شاعران آن عهد یا چند صباحی در آن سرزمینها گذرانده و یا پس از اکتساب فنون ادب راهی دربارها و دستگاههای قدرت خارج از ایران گردیده و یا اگر در آن دیارهای غیر ایرانی زاده شدند زیر دست استادان ایرانی تربیت یافتند و پارسی و پارسی‌گویی را از آنان آموختند.

دربارهای خارج، خاصه هند، هم‌چنان با سنت‌های ایرانی خویگر بودند که بی‌داشتن چندین تن از آن نویسندگان و شاعران ایرانی در دسترس شاهان و شاهزادگان آرام نمی‌گرفتند و مترسلان و ملک-الشعراهایشان از میان ادیبان ایرانی انتخاب می‌شدند. بعضی از گویندگان آن عهد نیمی از دوره شاعری و نویسندگی

تاریخ ادبیات در ایران، مقدمه ج ۵، ص: ۸

خود را در دکن و هند و پاکستان امروزی می‌گذرانند و نیمی دیگر را در ایران و بعضی میان درگاههای گوناگون مشوق شعر و نثر در سرزمینهای پهناور هند و ایران و افغانستان و فرارود و روم در حال آمدود شد دائم بودند و یا اگر خود نمی‌رفتند دیوانها و اثر-هایشان را می‌فرستادند، و یا اگر خود نمی‌فرستادند طالبان آن آثار در آن سرزمینها بجست‌وجوی آنها برمی‌خاستند.

ازینجاست که برای نویسنده تاریخ ادبیات فارسی در این دوره جدا کردن این سرزمینها، خاصه ایران و هند، از یکدیگر و جدا نوشتن تاریخ ادبیات فارسی در هر ناحیه، جدا از نواحی دیگر، کاری نه‌تنها دشوار، بلکه سرسام‌انگیز است.

پس اگر من در تدوین این بخش شرح‌حال چند شاعر معدود غیر ایرانی را با ترجمه احوال شاعران ایرانی در آمیخته‌ام نباید شایسته ملامت باشم بلکه بهمان نحو که در نخستین بخش این جلد (ص ۴۲۰) نوشته‌ام «امیدوارم این کار که مشوب بهیچ شائبه سیاسی نیست،

تاریخ ادبیات در ایران، مقدمه ج ۵، ص: ۹

دست‌آویز تأویلهایی چنانکه می‌دانیم و می‌شناسیم نگردد و از گامهای اندیشه‌ام غبار ملالی بر صفحه خاطری نشیند» و امید است همین توضیح مختصر وافی بمقصود باشد و موجب ترضیه خاطر دوستانم در همه کشورهایی گردد که در این کتاب به پارسی‌گویان و مشوقان شعر و ادب پارسی در آنها اشاره کرده و ذکر خیری از آنان نموده‌ام.

راستی را بخواهید برای من میسر نیست تا از یاد کسانی که قلبهای پاکشان در مهر ایران و ادب ایرانی می‌تپید آنی غافل بمانم و همه آنان را، از هندی و رومی و ترک و ایرانی، بیک‌سان و با یک نظر کاملاً بی‌طرف و خالی از هرگونه ریب و ریای سیاسی در کنار یکدیگر نهم و با همه‌دوستی بی‌شائبه نداشته باشم و به آثارشان بیک نحو عشق نورزم. این پاک‌طینتان در خاطر من از بسیار کسانی که در سرزمین ایران خانه دارند ولی هیچگاه در حفظ و اشاعه فرهنگ ایرانی قدمی برنداشته‌اند، ایرانی‌ترند. بلی اینها

اگرچه در کابل و کشمیر و قندهار و دهلی و اگره و حیدرآباد و روم و جز

تاریخ ادبیات در ایران، مقدمه ج ۵ ب ۲، ص: ۱۰

آنها بجهان آمدند و مایه‌های افتخار ملت‌های وابسته بخودند، اما در دل هر ایرانی هم‌چنان خانه کرده‌اند که ستردن یادشان از خاطر نه تنها دشوار بلکه ناممکن است. روانه‌ایشان شاد و اثرهایشان جاودانه در یاد باد.

بیاری خداوند توانا و بخواست بی‌چون و چرایش، در بخش سوم این جلد، اگر روزگار فرصت دهد، درباره وضع نثر پارسی و احوال پارسی‌نویسان، بر شیوه دو بخش اول و دوم، سخن خواهم گفت، و تا آن زمان خواننده گرامی را در سایه الطاف و عنایات الهی بازخواهم نهاد.

لوبک، ۳ خردادماه ۱۳۶۴

ذبیح الله صفا

تاریخ ادبیات در ایران، مقدمه ج ۵ ب ۲، ص: ۱۱

فهرست مطالب

دنباله فصل پنجم (زبان و ادب فارسی از نخستین سال‌های سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری)

بهره سوم شاعران پارسی‌گوی ص ۶۳۵-۱۴۲۰

سرآغاز ص ۶۳۵-۶۳۶

۱- لسانی شیرازی ۶۳۶-۶۴۱

۲- فدایی شیرازی ۶۴۱-۶۴۴

۳- نصیبی گیلانی ۶۴۴-۶۴۸

۴- پرتوی شیرازی ۶۴۸-۶۵۳

۵- هاشمی کرمانی ۶۵۳-۶۶۱

۶- شاه طاهر دکنی ۶۶۲-۶۷۰

تاریخ ادبیات در ایران، مقدمه ج ۵ ب ۲، ص: ۱۲

۷- شریف تبریزی ۶۷۱-۶۷۴

۸- فضولی بغدادی ۶۷۴-۶۷۹

۹- شرف جهان قزوینی ۶۷۹-۶۹۱

۱۰- اشکی ۶۹۱-۶۹۳

۱۱- ضمیری اصفهانی ۶۹۴-۷۰۰

۱۲- غزالی مشهدی ۷۰۰-۷۱۳

۱۳- بدری کشمیری ۷۱۳-۷۱۷

۱۴- قاسمی گنابادی ۷۱۷-۷۲۹

۱۵- میلی هروی ۷۲۹-۷۳۵

۱۶- هجری قمی ۷۳۵-۷۴۱

۱۷- قاسم اردستانی ۷۴۱-۷۴۶

۱۸- عبدی بیک نویدی ۷۴۶-۷۵۴

۱۹- کاهی کابلی ۷۵۴-۷۶۰

۲۰- وحشی بافقی ۷۶۱-۷۷۷

۲۱- ثنایی مشهدی ۷۷۷-۷۸۸

۲۲- ارسلان طوسی ۷۸۸-۷۹۱

۲۳- محتشم کاشانی ۷۹۲-۷۹۹

۲۴- عرفی شیرازی ۷۹۹-۸۱۴

۲۵- عتابی نجفی ۸۱۵-۸۱۷

۲۶- نوری اصفهانی ۸۱۸-۸۲۴

۲۷- حکیم قراری گیلانی ۸۲۴-۸۲۷

۲۸- ولی دشت بیاضی ۸۲۷-۸۳۲

۲۹- اقدسی مشهدی ۸۳۲-۸۳۸

تاریخ ادبیات در ایران، مقدمه ج ۵ ب ۲، ص: ۱۳

۳۰- فیضی فیاضی ۸۳۸-۸۵۷

۳۱- سحابی استرآبادی ۸۵۸-۸۶۵

۳۲- منصف اصفهانی ۸۶۵-۸۶۸

۳۳- وحشتی جوشقانی ۸۶۹-۸۷۰

۳۴- رفیع خراسانی ۸۷۰-۸۷۳

۳۵- انیسی شاملو ۸۷۳-۸۷۶

۳۶- کوثری همدانی ۸۷۶-۸۸۱

۳۷- امانی ۸۸۱-۸۸۳

۳۸- نوعی خبوشانی ۸۸۳-۸۹۲

۳۹- محوی همدانی ۸۹۲-۸۹۶

۴۰- نظیری نیشابوری ۸۹۷-۹۱۶

۴۱- زمانی یزدی ۹۱۷-۹۱۹

۴۲- جعفر قزوینی ۹۱۹-۹۲۸

۴۳- رفیعی کاشانی ۹۲۸-۹۳۱

۴۴- سنجر کاشانی ۹۳۱-۹۳۷

۴۵- شکیبی اصفهانی ۹۳۷-۹۴۳

۴۶- شانی تکلو ۹۴۳-۹۴۹

۴۷- ملک قمی ۹۴۹-۹۵۷

۴۸- فرقتی جوشقانی ۹۵۷-۹۶۵

۴۹- زلالی خوانساری ۹۶۶-۹۷۶

- ۵۰- ظهوری ترشیزی ۹۷۷-۹۸۸
- ۵۱- عتابی تكلو ۹۸۹-۹۹۲
- ۵۲- عارف ایگی ۹۹۲-۱۰۰۰
- تاریخ ادبیات در ایران، مقدمه ج ۵ ب ۲، ص: ۱۴
- ۵۳- کامل جهرمی ۱۰۰۰-۱۰۰۳
- ۵۴- صفی اصفهانی ۱۰۰۳-۱۰۰۷
- ۵۵- حیاتی گیلانی ۱۰۰۷-۱۰۱۲
- ۵۶- نظام دستغیب ۱۰۱۲-۱۰۱۷
- ۵۷- نقی کمره‌یی ۱۰۱۷-۱۰۲۴
- ۵۸- فغفور گیلانی ۱۰۲۴-۱۰۳۱
- ۵۹- نصیرای همدانی ۱۰۳۱-۱۰۳۴
- ۶۰- مرشد بروجردی ۱۰۳۵-۱۰۳۹
- ۶۱- شیخ بهایی عاملی ۱۰۳۹-۱۰۴۷
- ۶۲- صوفی آملی ۱۰۴۷-۱۰۵۵
- ۶۳- طالب آملی ۱۰۵۶-۱۰۶۸
- ۶۴- رضی آرتیمانی ۱۰۶۹-۱۰۷۴
- ۶۵- شفایی اصفهانی ۱۰۷۵-۱۰۸۲
- ۶۶- ضیاء اصفهانی ۱۰۸۳-۱۰۸۷
- ۶۷- غیاثای شیرازی ۱۰۸۷-۱۰۹۰
- ۶۸- نفعی رومی ۱۰۹۰-۱۰۹۷
- ۶۹- شاپور تهرانی ۱۰۹۷-۱۱۱۰
- ۷۰- حسن خان شاملو ۱۱۱۱-۱۱۱۴
- ۷۱- نویدی اصفهانی ۱۱۱۵-۱۱۱۷
- ۷۲- روح الامین اصفهانی ۱۱۱۷-۱۱۲۶
- ۷۳- فصیحی هروی ۱۱۲۶-۱۱۳۴
- ۷۴- مشرقی مشهدی ۱۱۳۵-۱۱۴۴
- ۷۵- اوجی نطنزی ۱۱۴۴-۱۱۴۷
- تاریخ ادبیات در ایران، مقدمه ج ۵ ب ۲، ص: ۱۵
- ۷۶- قدسی مشهدی ۱۱۴۷-۱۱۵۸
- ۷۷- سلیم تهرانی ۱۱۵۸-۱۱۶۷
- ۷۸- قاسم مشهدی ۱۱۶۷-۱۱۷۰
- ۷۹- کلیم کاشانی ۱۱۷۰-۱۱۸۱
- ۸۰- اظهري ۱۱۸۱-۱۱۸۳

- ۸۱- الهی اسدآبادی ۱۱۸۳-۱۱۹۳
- ۸۲- مسیح کاشانی ۱۱۹۳-۱۲۰۳
- ۸۳- حکیم حاذق ۱۲۰۳-۱۲۰۸
- ۸۴- سالک یزدی ۱۲۰۹-۱۲۱۱
- ۸۵- اسیر شهرستانی ۱۲۱۲-۱۲۲۳
- ۸۶- صیدی تهرانی ۱۲۲۳-۱۲۲۷
- ۸۷- سرمد کاشانی ۱۲۲۸-۱۲۳۰
- ۸۸- فیاض لاهیجی ۱۲۳۰-۱۲۳۳
- ۸۹- ملا شاه بدخشانی ۱۲۳۴-۱۲۳۶
- ۹۰- برهمن لاهوری ۱۲۳۶-۱۲۴۱
- ۹۱- احسن تربتی ۲۲۴۱-۱۲۴۵
- ۹۲- فوجی نیشابوری ۱۲۴۶-۱۲۵۱
- ۹۳- ذبیحی یزدی ۱۲۵۲-۱۲۵۵
- ۹۴- غنی کشمیری ۱۲۵۵-۱۲۶۰
- ۹۵- شیدای فتحپوری ۱۲۶۰-۱۲۶۶
- ۹۶- ناظم هروی ۱۲۶۶-۱۲۷۰
- ۹۷- صائب تبریزی ۱۲۷۱-۱۲۸۴
- ۹۸- فانی کشمیری ۱۲۸۵-۱۲۸۸

تاریخ ادبیات در ایران، مقدمه ج ۵، ص: ۱۶

- ۹۹- عزتی شیرازی ۱۲۸۸-۱۲۹۲ تاریخ ادبیات در ایران مقدمه ج ۵، ص ۱۶ فهرست مطالب ص: ۱۱
- سالک قزوینی ۱۲۹۳-۱۳۰۱
- ۱۰۱- واعظ قزوینی ۱۳۰۱-۱۳۰۶
- ۱۰۲- رمزی کاشانی ۱۳۰۶-۱۳۰۹
- ۱۰۳- عرشی دهلوی ۱۳۱۰-۱۳۱۶
- ۱۰۴- مجذوب تبریزی ۱۳۱۶-۱۳۲۰
- ۱۰۵- بینش کشمیری ۱۳۲۱-۱۳۲۶
- ۱۰۶- راقم مشهدی ۱۳۲۶-۱۳۳۰
- ۱۰۷- نورس دماوندی ۱۳۳۰-۱۳۳۳
- ۱۰۸- شوکت بخاری ۱۳۳۳-۱۳۳۹
- ۱۰۹- ناصر علی سرهندی ۱۳۴۰-۱۳۴۶
- ۱۱۰- وحید قزوینی ۱۳۴۶-۱۳۵۱
- ۱۱۱- عظیمای نیشابوری ۱۳۵۱-۱۳۵۳
- ۱۱۲- جویای تبریزی ۱۳۵۳-۱۳۵۸

- ۱۱۳- اثر شیرازی ۱۳۵۸-۱۳۶۲
- ۱۱۴- عالی شیرازی ۱۳۶۲-۱۳۶۶
- ۱۱۵- میرنجات اصفهانی ۱۳۶۷-۱۳۷۲
- ۱۱۶- سرخوش کشمیری ۱۳۷۲-۱۳۷۶
- ۱۱۷- بیدل عظیم آبادی ۱۳۷۶-۱۳۸۶
- ۱۱۸- مخلص کاشانی ۱۳۸۶-۱۳۸۹
- ۱۱۹- عالی نیشابوری ۱۳۸۹-۱۳۹۳
- ۱۲۰- شهرت شیرازی ۱۳۹۴-۱۳۹۷
- ۱۲۱- ثابت اله آبادی ۱۳۹۷-۱۴۰۳
- تاریخ ادبیات در ایران، مقدمه ج ۵، ص: ۱۷
- ۱۲۲- آفرین لاهوری ۱۴۰۳-۱۴۰۸
- ۱۲۳- گرامی کشمیری ۱۴۰۹-۱۴۱۱
- ۱۲۴- غنیمت پنجابی ۱۴۱۱-۱۴۱۴
- ۱۲۵- امید همدانی ۱۴۱۴-۱۴۱۷
- ۱۲۶- فقیر دهلوی ۱۴۱۷-۱۴۲۰
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۳۵

بهره سوم شاعران پارسی‌گوی از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

سر آغاز

با خواندن صحیفه‌های پیشین از همین فصل، نخستین نکته‌یی که می‌تواند بخاطر خواننده خطوط کند فراوانی عده شاعرانست درین عهد، بنحوی که برشمردن همه آنان نیازمند وقتی بسیار باشد. بیشتر شاعران این سالهای دراز و سرزمینهای پهناور که نامشان در تذکره‌ها و فهرستهای ایران و هند و روم آمده دارای دیوان یا منظومه‌های گوناگونند و از آنها نسخه‌هایی در کتابخانه‌های ایران و انیران یافته می‌شود. برخی ازین دیوانها یا منظومه‌ها بطبع رسیده و از بعضی نسخه‌های متعدد یا منحصر در دستست و از دسته‌یی دیگر که اکنون نسخه‌یی نمی‌شناسیم دور نیست که نمونه‌هایی بازمانده باشد و روزی شناخته و مشهور گردد. از بعضی شاعران هم آنقدر شعر در جنگها و بیاضها و تذکره‌ها نقل شده است که می‌توان در ذیل حال هریک صفحه‌هایی را از بازمانده اثرشان انباشت، و گروهی از آنان هم صاحب‌ذوقانی بودند که نامشان بتصادف در تذکره‌ها آمده و هریک چند بیت شعر مشهور دارند و بس.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۳۶

از مجموع شاعران یادشده معدودی تالی استادان سده‌های هشتم و نهمند و بعضی اگرچه گویندگانی متوسطند اما نمی‌توان اثرهایشان را نادیده گرفت زیرا در حکم دانه‌های زنجیر تحول زبان و فکر در عهد خودند و نباید ناشناخته بمانند، و اگر دایره تحقیق را محدود بهمین دو دسته اخیر کنیم باز هم باید بترجمه حال و ذکر اثرهای گروهی بزرگ پردازیم، ولی من از میان آنان درین جلد بذکر عده معینی که دیوان بیشترشان را دیده و خوانده‌ام، بسنده می‌کنم و بعضی را بتفصیل و برخی را باختصار معرفی می‌نمایم و می‌کوشم تا از هریک مقدار کافی شعر بیاورم تا خواننده را در شناخت شیوه سخنوری آنان یآوری کند.

در ترجمه حال و ذکر اثرهای شاعران معروف عصری که مورد مطالعه است، چنانکه از آغاز شیوه کارم بود، بقدر وسع و گنجایش این کتاب، بشناساندن اسلوب بیان آنان نیز اشاره شده است ولی بحث کلی درباره شعر که در بهره دوم از همین فصل داشته‌ام درین راه بیشتر محل استفاده است زیرا شباهت کار و گفتار بسیاری از گویندگان عهد بیکدیگر ما را غالباً از بحث مجدد درین باب بی‌نیاز می‌کند و گرنه کار بتکرارهای ملال‌انگیز خواهد کشید.

از شاعران آغاز عهد صفوی چند تن را در جلد پیشین یاد کرده‌ام و درینجا دنباله کار را از همان عهد که طبعاً پیوسته بپایان دوره تیموریان و بایندریانست، آغاز می‌کنم:

۱- لسانی شیرازی «۱»

وجیه الدین عبد الله لسانی پسر محمد مشکف فروش شیرازی از شاعران

(۱)- درباره او بنگرید به:-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۳۷

نیمه نخستین از سده دهم هجری و آغاز دوران صفویست. مولدش شیراز بود ولی زندگانش بیشتر در بغداد و تبریز گذشت و درین شهر اخیر از مصاحبت و حمایت بزرگان عهد شاه اسمعیل، از آنجمله پسر دانشمندش سام میرزا و وزیر معروفش امیر نجم ثانی برخوردار بود و چون بمدیحه‌سرایی خاندان پیامبر نام برآورده بود در او بدیده حرمت می‌نگریستند. قاضی نور الله شوشتری که ذکر حال او را در پایان مجالس المؤمنین آورده نوشته است که بالغ بر یکصد هزار بیت شعر در ستایش امامان شیعه داشت و اگر چنین می‌بود می‌بایست دیوانی عظیم از وی یافته شود! گویا آن مؤلف بسبب شهرت قصیده‌یی که لسانی بمطلع زیرین در ستایش علی بن ابی طالب (ع) دارد:

* بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، مدراس ۱۹۵۸، ص ۴۰۱-۴۰۲.

* نتایج الافکار، محمد قدره الله گویاموی هندی، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۶۱۱-۶۱۲.

* روز روشن، محمد مظفر حسین صبا، تهران ۱۳۴۳، ص ۷۰۰-۷۰۱.

* تحفه سامی، سام میرزا صفوی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۰۴-۱۰۵.

* هفت اقلیم، محمد امین رازی، تهران ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۹.

* طرائق الحقایق، الحاج محمد معصوم الشیرازی، ج ۳، ص ۵۴-۵۵.

* مجالس المؤمنین، قاضی نور الله شوشتری، ص ۵۴۱-۵۴۲.

* ریاض الشعراء و اله داغستانی، خطی.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* احسن التواریخ روملو، چاپ افست تهران از روی چاپ کلکته بسال ۱۹۳۱، ص ۲۵۶، حوادث سال ۹۴۰ ه.

* آتشکده، لطفعلی بیگ آذر، بمبئی ص ۲۹۲.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، سعید نفیسی، ص ۴۳۶.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ابن یوسف شیرازی، ج ۲ ص ۶۶۶-۶۶۷.

* فهرست کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ج ۲، ص ۶۵۶-۶۵۷.

* تذکره پیمانه، احمد گلچین معانی، مشهد ۱۳۵۹، ص ۴۴۷-۴۵۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۳۸ می‌رسم از گرد راه رقص کنان چون صباباد جنون در دماغ عاشق و سر در هوا کار مبالغه را باینجا کشانیده باشد. این قصیده چنانکه بعد ازین خواهیم دید مورد استقبال شاعران بود، اما لسانی تنها در سرودن ستایشنامه- های مذهبی سرآمد شاعران آغاز عهد صفوی نبود بلکه در شیوه‌های دیگر سخن نیز مبتکر و بعدها مورد تقلید بوده است از آنجمله در ساختن ترکیب- بندهای کوتاه که پس از وی کسانی مانند هجری و وحشی آنها را تقلید کردند؛ و نیز او پدیدآورنده مجموعه و قسمی نو از شعر وصفی و غنایست بنام شهر آشوب یا شهرانگیز که پیش ازین درباره آن سخن گفته‌ام (۱). مجموعه رباعیاتی که او در توصیف تبریز و پیشه‌وران آن و وصف عشق و جز آن گفته و شهر آشوب نامیده موسومست بمجمع الاصناف و شامل ۵۴۰ رباعیست که بطبع رسیده (۲).

وی بجز قصیده و رباعی غزل را نیز گاه خوب می‌سرود. سام میرزا درباره غزلهایش گفته است که «اشعار او شتر گربه واقع شده چه یک غزل او که تمام خوب باشد کمست و اما آنچه خوبست بسیار خوب واقع شده ...» و این معنی از غزلهای منتخب او که در ذیل همین گفتار می‌آورم هم آشکارست.

از دیوانش نسخه‌های ناقص در دستست و من نسخه خوبی از آن را در کتابخانه موزه بریتانیا (بشماره ۳۰۷۰۲) دیده‌ام که هشت هزار بیت غزل و یک ساقی‌نامه ببحر متقارب مثنی مقصور دارد. نسخه‌یی که آذر بیگدلی دیده و یاد کرده «قریب بدوازده هزار بیت» داشته است و آن قسمت از شعرش که همراه دیوان اهلی خراسانی در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالارست از یک هزار بیت در نمی‌گذرد.

وی بر رویهم شاعری خوب و از بازماندگان استادان سده نهم بود

(۱)- همین جلد، ص ۶۳۱-۶۳۳.

(۲)- در ذیل عنوان رساله شهر آشوب در شعر فارسی، آقای گلچین معانی، تهران ۱۳۴۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۳۹

که در شیوه شاعری گویندگان سده دهم خاصه محتشم، ضمیری، وحشی تأثیر داشت و سخن‌شناسان پیشین بدین معنی بارها اشاره کرده‌اند. از شاگردان مشهور او شریف تبریزی بود که ترجمه حالش جداگانه خواهد آمد. وی پاس حرمت استاد را نگاه نداشت و مجموعه‌یی از شعر سست و بی‌معنی که از لسانی و یا بر ساخته و منسوب بدو بود، ترتیب داده و نام آن را «سهو اللسان» گذارده بود و در برابر آن شاگرد دیگر لسانی بنام حیدری «لسان الغیب» را در دفاع از استاد خود ترتیب داد. سام میرزا در باره عمل ناجوانمردانه شریف چنین نوشت: «شعری چند که شریف شاگرد او مشهور ساخته و موسوم بسهو اللسان گردانیده از روی ستم ظریفیست و از اکثر آنها او را خبری نیست» (۱).

سال مرگش در نسخه چاپی تحفه سامی ۹۴۲ و در دیگر مأخذها ۹۴۱ و در احسن التواریخ روملو ذیل حوادث سال ۹۴۰ هجری ثبت شده است.

وی را در مقبره سرخاب تبریز بخاک سپردند. از اوست:

زهی عشقت بباد بی‌نیازی داده خرمنهاخم فتراک شوق سرکشان را طوق گردنها

ز ذوق باده لعل تو مدهوشند و لا یعقل شهان بر مسند شاهی و مسکینان بمسکنها

ز گل نازکتری برخوردار که با داغ تو چون لاله‌سیه‌چشمان بخون دیده تر کردند دامنها

دم گرمی بیستان برد باد از گرمی خویت‌زبانها بر زمین از تشنگی سودند سوسنها

بخاک آستان خواب مرگم برده بود امشب سگان آن سر کو ناله‌ها کردند و شیونها
شب غم تا نیفتد نور مه در محنت آبادم ز دود آتش دل بسته بودم راه روزنها
ز بخت بد جهانی دشمن من، دوست دشمن هم چه سازد چون کند مسکین لسانی با تن تنها *
در مقام لطف جایی نیمشب دیدم ترا ذوق صحبت داشتی، حالی عجب دیدم ترا

(۱) - تحفه سامی ص ۱۰۴، سام میرزا در ذیل نام شریف (تحفه، ص ۱۲۱) این سخن را پیش آورده و از شرمساری و پشیمانی
شریف در اهانتی که با استاد خود روا داشته بود سخن گفته است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۴۰ آرزوی من همی بوسیدن پای تو بودوز حیای حسن سر تا پا ادب دیدم ترا
کام جان آتشین چون تشنه لب باشد بآب پیش از آن در خون عاشق تشنه لب دیدم ترا
چشم از عین طرب با عاشقان در عشو بود چشم بد غایب که در عین طرب دیدم ترا
بهر خونریز لسانی سر گران کاکل بدوش خورده بودی می، برنگ بلعجب دیدم ترا *
یک دم از عشق تو بی غم نتوانیم نشست بی غم عشق تو یک دم نتوانیم نشست
غیر خوبان جهان مردم عالم هیچ با مردم عالم نتوانیم نشست
چیست دانی غرض عشق نشستن با هم پس غرض چیست که با هم نتوانیم نشست *
روی او خوبست اما رسم و آیینش بدست با بدان نیکست و با نیکان بدست اینش بدست
مصلحت بیند که گردد یار مگذار ای رقیب مصلحت خوبست اما مصلحت بینش بدست
نیکوان را زیور از تمکین محبوبی نکوست هست بدخواه آنکه می گوید که تمکینش بدست
دور از آن رو خواب دشوار آید این درمانده را خواب دشوار آید آنکس را که بالینش بدست
آنکه بوی زلف مشکینش مرا آشفته ساخت چون لسانی گر نگیرم زلف مشکینش بدست *
ای شوخ بقصد دل ما چند توان بود سنگین دل و بی مهر و وفا چند توان بود
با اهل وفا تیره و چون آینه با غیر با اهل کدورت بصفا چند توان بود
بر گرد مهت دایره بست آن خط نازک در دایره جور و جفا چند توان بود
رخسار خراشیدم و بر خاک نشستم ماتم زده کوی بلا چند توان بود
آن گل بمراد دگرانست لسانی چون بلبل بیهوده سرا چند توان بود *
خوبرویان همه اسباب جفا ساخته اند عاشقان را هدف تیر بلا ساخته اند
هر کجا سیمبران جیب گشادند چو گل بیدلان پیرهن از شوق فنا ساخته اند
نیست کوتاه نظران را خبر از عشق بتان جلوه گاه از رخشان دیده ما ساخته اند
سبزه جان لب شیرین دهناست کز آن مایه زندگی و شهد شفا ساخته اند
لعل سیراب بتان آب حیاتست ولی تشنه بر خون دل اهل وفا ساخته اند
با غم عشق لسانی جگرخوار بساز که بهر درد و غمی سوخته‌ها ساخته اند
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۴۱

*

تو نخل حسنی و جز ناز و غمزه بار تو نیست کدام عشو که در چشم پر خمار تو نیست

گرم بجور و جفا می کشی نمی رنجم که مست حسنی و اینها باختیار تو نیست
 هزار میوه ز بستان آرزو چیدم یکی بلذت پیکان آبدار تو نیست *
 نه با تو دست هوس در کمر توان کردن نه آرزوی تو از دل بدر توان کردن
 نه از پی تو توان آمدن ز بیم رقیب نه بی تو ره بدیار دگر توان کردن
 بیا که گریه من آنقدر زمین نگذاشت که از فراق تو خاکی بسر توان کردن
 چنین که عاشق روی توام، ز بیم رقیب کی از جمال تو قطع نظر توان کردن
 لسانی از پی وصل تو گر زیاده رود متاع زندگیش مختصر توان کردن *
 ای فلک ذات تو هر روز روالی دارد در سر از گردش بیهوده خیالی دارد
 نه همین خاطر من از تو ملالی دارد هیچکس نیست درین پرده که حالی دارد
 صورت حال درین پرده ندیدست کسی نه چنین صورت حالی بشنیدست کسی
 از جفای تو بتنگم دل سنگی تا کی نیستی خانه مور اینهمه تنگی تا کی
 گاه روبه صفتی گاه پلنگی تا کی ای دغل با من یکرنگ دورنگی تا کی
 این چه رنگست که گه شیشه و گه سنگ شوی هیچ رنگی به ازین نیست که بی رنگ شوی ...

۲- فدایی شیرازی «۱»

فدایی شیرازی از شاعران عهد شاه اسمعیل و از بازماندگان سده نهم

(۱)- درباره او بنگرید به:-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۴۲

است که تا چند سالی از سده دهم زنده و سرگرم کار بود. وی معروفست به «شیخزاده لاهیجی» بنسبت پدرش شیخ شمس الدین محمد لاهیجی متخلص باسیری (م ۹۱۲ ه) «۱» مؤلف کتاب مفاتیح الاعجاز در شرح گلشن راز، که بعد از سید محمد نوربخش در شیراز بساط ارشاد گسترده و پیشوای نوربخشیان آن دیار بوده و خانقاهی بنام «نوریه» داشته است. پسرش فدایی در شیراز ولادت یافت و همانجا تربیت شد و پس از پدر بر مسند ارشاد نشست و چون شاه اسمعیل پدرش ارادت می ورزید نزد آن پادشاه عزت و اعتباری داشت و «اکثر اوقات با ارکان دولت صاحبقران مغفور بتخصیص نجم ثانی زرگر مصاحب بود» «۲» و یکبار از جانب شاه اسمعیل نزد محمد شبانی خان (شییک خان) ازبک سفارت رفت و سپس طریق عزلت پیش گرفت و در شیراز بود تا درگذشت. وفات او را در سال ۹۲۷ ه نوشته‌اند و اینکه در بعضی مأخذها مانند «روز روشن» و نتایج الافکار سال ۹۷۷ (سبع و سبعین و تسعمائه) ذکر شده نادرست بنظر می آید. وی شعر را بهتر از پدر و بشیوه قدیم می ساخت، سام میرزا در مورد سخنوریش گوید «در

* تحفه سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۶۷.

* هفت اقلیم، تهران ج ۳، ص ۱۴۱-۱۴۲.

* آتشکده، تهران بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، ص ۸۴۱-۸۴۲.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۲۲.

* نتایج الافکار، محمد قدرت الله گوپاموی هندی، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۵۳۲.

* روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، تهران ۱۳۴۳، ص ۶۰۹-۶۱۰.

* ریاض الشعراء، علی قلی خان واله داغستانی، نسخه خطی.

* ریاض العارفین، تهران ۱۳۱۶، ص ۳۹۰.

* عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

(۱)- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴ ص ۴۵۵ و ۵۲۹-۵۳۱.

(۲)- تحفه سامی، ص ۶۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۴۳

اصناف شعر خصوصاً رباعی بی‌بدل بود، فدایی تخلص می‌کرد... از اوست:

وہ کز تو غم خویش نہفتن نتوانم وز بیم رقیبان بتو گفتن نتوانم

طالع نگر ای شوخ کہ چون در سخن آیی بیخود شوم از شوق و شنفتن نتوانم

شوخی دل و دین برد بغارت ز فدایی وین طرفہ کہ می‌دانم و گفتن نتوانم *

حرم کہ قبلہ بود ہر طرف نماز در او برای سجدہ خوبان بہانہ عجیبست! *

از باغ جنان فتادہ در دام عذاب آدم ز پی گندم و من بہر شراب «۱»

مرغان بہشتیم، عجب نیست اگر او از پی دانہ رفت و من از پی آب *

گر چشم گشایم بجمال تو خوشست و دیدہ بیندم بخیال تو خوشست

ہیچ از تو بجز فراق تو ناخوش نیست و آن نیز بامید وصال تو خوشست *

دل عادت خوی جنگجوی تو گرفت جان کرد عزیمت سر کوی تو گرفت

گفتم کہ خط تو جانب من گیرد آنہم طرف روی نکوی تو گرفت *

خواہم کہ چو پیراہن گل فرسایت در جامہ جان کشم قد رعنائت

گہ بوسہ زنم چو آستین بر دست گہ سر بنہم چو دامن اندر پایت *

در موسم نوروز زبان شد ہمہ بیدوز آمدنت ببوستان داد نوید

گشتند درختان ز شکوفہ ہمہ چشم و ندر رہ انتظار کردند سفید *

فصل گل و مل نوای مرغان بہارہست این ہمہ و تو غایب ای زیبایار

(۱)- براستی او «از غایت شرب مدام فرق میان صبح و شام نمی‌کرد» (تحفه سامی، ۶۷).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۴۴ آنجا کہ تو حاضری ازینہام چہ سودو آنجا کہ تو غایبی باینہام چہ کار *

بس بند کہ بر مشکل خود می‌بینم وز خویش برون منزل خود می‌بینم

من عشق نمی‌شناسم الا امروز شور عجبی در دل خود می‌بینم *

ہر گاہ کہ دل بوصل شادان کردیم دیدیم کہ خاطرت پریشان کردیم

ناچار شدیم و خو بہجران کردیم بر خود دشوار و بر تو آسان کردیم *

ای گل نظری بعندلیان نکنی می در کف و یاد بی نصیبان نکنی

ناکامی و غربت نکشیدی ہر گز آنست کہ پروای غریبان نکنی *

باز آی که با سوز و گدازم بینی بیداری شبهای درازم بینی
نی نی غلطم که خود فراق تو مراکی زنده گذارد که تو بازم بینی

۳- نصیبی گیلانی «۱»

بابا نصیبی گیلانی از شاعران نیمه نخستین از سده دهم هجریست.

(۱)- درباره او بنگرید به:

- * تحفه سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۱۰.
- * روز روشن، تهران ۱۳۴۳ ص ۸۲۱-۸۲۳.
- * فهرست کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۳، ص ۳۵۰.
- * آتشکده آذر، تهران، ص ۸۵۸-۸۶۰.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۴۵
- مولدش گیلان بود و از آنجا در روزگار جوانی تبریز رفت و در آن شهر چنانکه سام میرزا گفته بحلوافروشی روزگار می گذاشت تا آنکه با فغانی شاعر مشهور (م ۹۲۲ یا ۹۲۵ ه) آشنایی یافت و آن گوینده استاد سخن نصیبی جوان را پسندید و او را پیشگاه سلطان یعقوب بایندری (۸۸۴-۸۹۶ ه) معرفی کرد و از آن پس نصیبی در همان شهر می بود و تمام دوران پادشاهی شاه اسمعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ ه) و بخشی از آغاز دوران شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ ه) را درک کرد تا درگذشت.
- وفاتش را سام میرزا در «شهور سنه اربع و اربعین و تسعمائه» (۹۴۴ ه) در تبریز نوشته و اینکه بلوشه آن واقعه را بسال ۹۸۱ مربوط دانسته درست نیست. دیوان غزل و مقطعات و رباعیات او بشماره ۷۲۶ment Supple در کتابخانه ملی پاریس دیده شد (۱۵۰۰ بیت). شعرش بشیوه غزلگویان پایان قرن نهم هجری و سخنش روان و سهل ولی متوسط و کم مضمونست و در دیوانش بیتهای سست گاه بچشم می آید و گاه بیت بی معنی «۱» و یا مضمونهایی که از دیگران برداشته باشد «۲» هم در آن می توان یافت لیکن بیتهای خوب دلپذیر هم دارد. ازوست:

* هفت اقلیم، تهران، ج ۳ ص ۱۳۸-۱۳۹.

* تذکره غنی، محمد عبد الغنی، علیگر ۱۹۱۶، ص ۱۳۶.

* عرفات عاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* شمع انجمن، هند، ص ۴۶۶-۴۶۷.

(۱)- مانند این بیت:

دل تو بردی و بجان تو خورم من سوگند که ترا بر من دل سوخته یک سوگندست

(۲)- مثلاً دو بیت اول از غزل دوم که ازو نقل کرده‌ام، مضمون بیت زیرین از سعدی را دارد:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن من خود بچشم خویشان دیدم که جانم می رود

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۴۶ ساختی آینه خویش دل شیدا را روی خود دیدی و هم روی نمودی ما را

عاشقان را نه جنون راهبر صحرا شد آهوی چشم تو بنمود ره صحرا را
 باش دریادل و از دیده دُر اشک بریز که در آن کو نبود قدر در دریا را
 چند بر ما نگری کج، چه شدست ای زاهدراست‌بین باش چو ما و نگر آن بالا را
 دل ما را ز خرابات بخلوت مطلب که نباشد هوس شید دل شیدا را
 بشراب دگر از سر نرود سودایت هم مگر لعل تو از سر برد این سودا را
 پر کن از بهر نصیبی قدح می ساقی چه غم از کاسه می عاشق بی پروا را *
 چو دوش از برم آن سرو سیمتن می رفت بچشم خویش بدیدم که جان من می رفت
 لبم بشیون و چشمم بگریه طوفان کرد که یار می شد و جان من از بدن می رفت
 ز دیده رفت مرا روشنی هم اول شب که شمع جلوه گر من ز انجمن می رفت
 نشد مجال وداعم بگاه رفتن اوپی نظاره‌اش از بس که مرد و زن می رفت
 دلم چو بلبل شوریده باز می نالید که سرو گل رخم از عرصه چمن می رفت
 فغان که رفت و نظر پس نکرد تا بیند که چون نصیبی مسکین ز خویشتن می رفت *
 نیکورخان که جانب ما رو نمی کنند دانسته‌اند هیچ که نیکو نمی کنند؟
 و آن عاشقان که بر رخ نیکو نهند چشم هرگز که گوش جانب بد گو نمی کنند
 از چارسوی عشق نکویان نمی روند تا کار ما تمام بیکسو نمی کنند
 از بس که خون کشته آن غمزه خورده اند تازی سگانش میل باهو نمی کنند
 دارند روی دل بنصیبی بتان شهرپیش رقیب اگر چه باو رو نمی کنند *
 کسی کو شد شهید از غمزه آن چشم بی باکش بجای لاله خیزد چشمه خون از سر خاکش
 چه گویم وه از آن حالت که او می نوشد و از شوق مرا در آب و آتش افکند روی عرفناکش
 لبش گرچه سخن گوید بنرمی با تو اما تونگردی غافل ای دل از خدنگ چشم بی باکش
 در آن چاه ذقن تا کی دل ما مبتلا باشد طناب زلف مشکین را بر او انداز و بالا کش
 نصیبی را سیه گشتی درون از آتش حسرت اگر نه دود دل می شد برون از سینه چاکش
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۴۷

*

پای گلبن حسنت هزار داستانیم که هر زمان بزبان دگر ترا خوانیم
 ز سرّ عشق تو آگه شدم بلی سرّی ز ما نهان نتوان کرد، ما حریفانیم
 اگر دمی بنشینی بروی خاک نیاز حدیث آتش خود در دل تو بنشانیم
 چو گنج باطن ما از غم تو معمورست بروی ظاهر اگر چه ز رنج ویرانیم
 ز ما عمل مطلب چون ز لا مکان آییم که جوهر عملی نیستیم، ارکانیم
 حدیث لعل درینجا که گوش خواهد کرد؟ که همچو دُر همه از لعل باده غلطانیم
 بما مگوی نصیبی سخن ز علم و عمل که جز حدیث محبت سخن نمیدانیم *
 من که با آن شوخ کمتر آشنایی می کنم بیشتر اندیشه روز جدایی می کنم
 چون ز درد او نیارم گفت یا رب یا ربی گویم الله بر درش، یعنی گدایی می کنم

جان نبرد از دست آن بیگانه دل یک آشنا بعلجب جایی دلا من آشنایی می‌کنم
 نیستم هشیار یکدم از شراب عاشقی طرفه تر بنگر که دعوی پارسایی می‌کنم
 با نوای ناله‌ها دارد نصیبی حالتی تا نگویی ناله‌ها از بی‌نوایی می‌کنم *
 هست زنجیر بلا سلسله اهل جنون می‌رود سلسله اهل جنون تا مجنون
 چون بمقصود برم ره ز بیابان طلب شامگه کوب اشک ار نشود راهنمون؟
 مطلب همت عالیست دلا رتبه عشق گرد زهاد مگرد و مطلب از هردون
 هیچکس می‌نچشیدی بخدا در عالم گر نبودی لب آن دلبر دلکش میگون
 آن‌چنان آه بتنگ آمده در دل که اگر دهنی باز کنم راست رود تا گردون *
 دل رفته چند جویی ز فقیر ناتوانی بتو من نکرده بودم دل خویش را ضمائی
 نه همین ز ناله من من و همدمم بتنگیم بفغان در آمد اکنون ز فغان من جهانی
 ندهی از آن لبم کام و دهی هزار وعده چه امید از تو کس را تویی و همین زبانی
 غم و ناله چند پنهان بدرون کنی نصیبی گذری فکن برونها که برآورم فغانی *
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۴۸ شبهای وصال دوست را یاد کنم در روز فراق دل بدان شاد کنم
 و آنکه که بفکر او فتم، و او نبود بر خیزم و صد هزار فریاد کنم *
 آن یار جفا جو که وفا کم دارد بسیار مرا بجور می‌آزارد
 با اینهمه بی‌وفا مرا خواند، آری کافر همه را به کیش خود پندارد! *
 امروز جدا مانده ز دلدار منم بی‌مونس و بی‌رفیق و بی‌یار منم
 آنکس که نخفت در شب تار منم القصه بهر غمی گرفتار منم

۴- پرتوی شیرازی «۱»

حکیم پرتوی شیرازی از شاعران اوایل سده دهم است که بیست و

(۱)- درباره او بنگرید به:

* مجالس النفائس، امیر علیشیر نوایی، بتصحیح شادروان علی اصغر حکمت، ص ۳۹۷.

* تحفه سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۲۶.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خلیل، خطی.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* هفت اقلیم، امین رازی، تهران، ج ۱ ص ۲۵۴.

* میخانه بتصحیح آقای احمد گلچین معانی، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۲۴-۱۴۰.

* عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی، خطی.-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۴۹

یک سال از آخر عمر را در عهد پادشاهی شاه اسمعیل صفوی سپری کرد.

صاحب میخانه مولد او را لاهیجان نوشته و گفته که در جوانی از آنجا بشیراز رفت، ولی دیگر مؤلفان تذکره‌ها چنین خبری نداده‌اند

و حتی معاصرانش مانند امیر علیشیر نوایی در مجالس النفائس و سام میرزا در تحفه سامی او را شیرازی دانسته و دیگران هم همین سخن را تکرار کرده‌اند.

پرتوی از شاگردان علامه جلال الدین دوانی (م ۹۰۸ هـ) بوده و دانشهای عقلی را ازو فراگرفت. گویند که علامه مذکور مرتبه پرتوی را در مقامات عرفانی می‌ستود و درباره او می‌فرمود «ما رأیت اتم مسکنه منه و هو عندی من السالکین». امیر علیشیر نوشته است که او در نجوم دست داشت و آمدن پادشاهی را از مغرب و خوانده شدن خطبه بنام او در تبریز بسال ۹۲۰ در تقویمی که بنام شاه اسمعیل در همان سال نوشته بود، پیش‌بینی کرد و آن‌چنانکه می‌دانیم مربوطست بواقعه چالدران و شکست قزلباش و تصرف تبریز بدست سلطان سلیم عثمانی ...

وفات پرتوی بسال ۹۲۸ هـ در شیراز اتفاق افتاد و او را در جوار مقبره شیخ اجل سعدی بخاک سپردند و اینکه ملا عبد النبی فخر الزمانی مرگش را بسال ۹۴۱ در بغداد نوشته درست نیست.

وی از گویندگان مبرز عهد خود و در انواع سخن استاد بود و بهمین سبب است که همه معاصران و مؤلفان نزدیک بعهدش او را شاعری بلیغ دانسته‌اند. سام میرزا نوشته است که «پرتو کلام بلاغت انجامش همه‌جا تافته، قبول سخنان مقبولش در دل اهل وفا جا یافته»، و امین رازی در اشاره کوتاهی که باو دارد گوید «اشعار دلفریب بسیار دارد» و تقی الدین اوحدی او را شاعری «خوش طرز و بلند کلام» شمرده و گفته است «اشعار

—* آتشکده آذر، چاپ هند، ص ۲۶۴.

* طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۵۷.

* تاریخ نظم و نثر در ایران ...، سعید نفیسی، ص ۴۶۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۵۰

غرای او خصوص ساقی‌نامه در کمال نه بمرتبه‌یست که هرکس چنان شعری تواند گفت، اکثر متأخرین در ساقی‌نامه تتبع طرز و روش وی کرده و می‌کنند» و ملا عبد النبی فخر الزمانی که جمع‌کننده ساقی‌نامه‌ها و واقف بطرز و شیوه ساقی‌نامه‌گویان بود، ساقی‌نامه او را از همه ساقی‌نامه‌ها که دیده و در میخانه نقل کرده بهتر دانسته است؛ و او اگرچه بسبب ساقی‌نامه خود مشهور شده لیکن دیوان قصیده و غزل داشته و تقی الدین «قصیده‌یی چند مع غزلی بسیار» از آن دیده بود، و صاحب میخانه دیوانش را از نظر گذرانده و «قریب بچهارهزار بیت» تخمین زده و نیز گفته است که در اواخر ایام حیات مثنوییی بطرز حدیقه سنایی گفت که در میان مردم چندان اشتعاری نیافت. بیتهای منتخبی از غزل‌هایش در تذکره‌ها نقل شده و دوست فاضلم آقای احمد گلچین معانی سه غزل او را از جنگ غیاثی مذهب که در اوایل سده دهم نوشته شده و بشماره ۳۶۶۷ در کتابخانه ملی ملک محفوظست، در حاشیه تذکره میخانه (ص ۱۲۸-۱۲۹) نقل کرده است.

تمام ساقی‌نامه او که دویست و هشتاد و یک بیت بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوفست در تذکره میخانه و یکصد و بیست و پنج بیت از همان در تذکره عرفات آمده. ارزش ساقی‌نامه‌اش بیشتر در بسط مطالب و مضمونهای متداول برای ساقی‌نامه‌ها و بیان احساسات متنوع شاعرانه و عارفانه در آنست. برای کسب اطلاع بیشتر درباره آن بذیل عنوان ساقی‌نامه‌ها در همین جلد (ص ۶۱۵-۶۲۱) مراجعه شود. ازوست:

دلا پرده بردار از روی کاربمستی بدر پرده روزگار

بکن ناخوش دهر بر خویش خوش‌بمستی ازو انتقامی بکش

ز بیداد چرخ مرقع لباس علم‌وار دارم بگردن پلاس

ندارد بقا مهر و افسوس چرخ تبه کرده این بیضه طاوس چرخ
صداء مردم آید ز دیوار و در کزین خاکدان الحذر الحذر
ز هر در در آید غم سینه‌سوز در شادمانی شده میخ‌دوز
حلاوت نماندست در شهد عمر همه طفل جهلند در مهد عمر
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۵۱ نه دانشوران را ز دانش بری نه تقوی و رانرا بتقوی سری
عجب روزگاری گران محتسبست که بر مردگان زنده را حسرتست
جهان چون دل عاشقان حزین بیکبار زیر و زبر شد چنین
بلاریز گردیده گردون دود شده کار دین همچو دنیا زبون
چو زلف بتان عالم آشفته است بهر دل سیه مار غم خفته است
چو در عالم هوش نبود سکون من و عالم بیخودی و جنون
دهم همچو چشم سیه مست یار سروکار خود را بمستی قرار
بمستی ز دنیا و دین و اهرم که این هر دو کوهند سد رهم
می از نقش هستی کند ساده‌ام رهاند ز رنگ ریا باده‌ام
شراب ریاسوز هستی گداز گدا را ز شاهان کند بی‌نیاز
بده می که در مذهب و کیش دل چه کعبه چه بتخانه در پیش دل
بزن شیشه کفر و ایمان بسنگ‌بنه خشت خُم بر سر صلح و جنگ
غرض را چو یکسو نهد بلهوس سر صلح و جنگش نماند بکس
مشو پای‌بند گل کفر و دین بمستی فشان دست بر آن و این
سمند طبیعت فلک‌تاز نیست تذرو هوس عرش پرواز نیست
بهویی چو از شاخسار بقاها گیر خواهد شدن مرغ ما
بزن عندلیبانه زین گلستان صغیری بمرغان قدس آشیان
بکن خیمه قید ازین کهنه فرش سراپرده برکش از آنسوی عرش
بکن همچو غنچه ازین باغ دل‌فرو چون درختان مبر پا بگل
چو گل خیمه زن زین میان برکنار که پامال شد سبزه در رهگذار
بدنیا کسانی که دین باختند ز خرمهره فیروزه نشناختند
بیا ساقی از می مرا واره‌ان که در بیخودی کردم از آگهان
بدستم ده آن آب آتش مزاج که اینست افسردگان را علاج
ز تحریک این صیقل غم‌زدامگر گردد آینه‌ام رونما
بآبی بشویم سیه نامه رادگرگون کنم گردش خامه را
بهنگامه حشر با صد امید در آیم سیه مست و نامه سفید
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۵۲ در خلوت دل ببندم ز غیرشوم عرش پرواز لاهوت سیر
بده ساقی آن آب کوثر سرشت کزو بشنود روح بوی بهشت
بیک جام می پخته کن خامیم ببین بعد از آن دوزخ آشامیم

بده می که طومار غم طی کنم دمی پیک اندیشه را پی کنم
 بده ساقی آن باده بت شکن فرو ریز در جامم آن دُرد دَن
 که بر کوه اگر ز آن می بی خماری بریزی بریزد ز هم چون غبار
 بذرات اگر برسد زین شراب کند ذره بی کار صد آفتاب
 نمی گر کشد بحر ازین دُرد دَر دبر آید بچرخ از ته بحر گرد
 انا الحق ز ماهی رسد تا بماه ز خرد و بزرگ و سپید و سیاه
 بیا ساقی آن باده بی گزند که زاهد فریبست و دانا پسند
 بده می که این آتش شرک سوز شب تیره بختان کند همچو روز
 غنیمت شمر پنج روزه حیات که دنیا نبخشد بقا و ثبات
 شد افسرده صحبت حرارت نماند فنا گشت سود و تجارت نماند
 دریغا که ایام فرصت گذشت همه عمر در خواب غفلت گذشت
 ندارم کنون غیر شرمندگی ز پیر مغان، آه ازین زندگی
 سر خجلت خویش تا زنده ام من مست در پیش افکنده ام
 مگر لطف ساقی کند کار خویش سر خجلتم را برآرد ز پیش ... «۱» *

سر جدا کرد از تنم شوخی که با من یار بود قصه کوتاه کرد، ورنه درد سر بسیار بود
 تیغ بیداد آن بت صیادوش از خون نشست تا فغان و ناله مرغی درین گلزار بود
 بخت بد بنگر که چشمم را بخواب مرگ بست در چنین روزی که با او وعده دیدار بود
 صبحدم گردی ز خاک در گهت می برد بادروشن آن چشمی که در وقتی چنان بیدار بود
 دوش خاک خواریم بر سر ز هر سو ریختند دشمنم در کوی او گویی در و دیوار بود
 پرتوی چون رشته امید از آن بت بگسلد کش رگ جان از ازل پیوند با زنار بود

(۱) - این مایه ابیات منتخب است از ۱۱۷ بیت اول از ساقی نامه پرتوی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۵۳

*

نه بخود ناله جرس از دل ناشاد کند گرهی در دل او هست که فریاد کند
 حد من نیست که برقع ز رخس بر فگنم گاهگاهی مگر این بی ادبی باد کند
 غیر ارباب محبت که درین قحط وفانام مجنون برد و یاد ز فرهاد کند؟
 عالمی را بنگاهی بکشد یار اگر چشم میگون سیه از سرمه بیداد کند
 پرتوی تا فتد آن آهوی وحشی در دام و چه گویم که چه خون در دل صیاد کند *
 چند گردم بسر کوی تو گریان و خجل خاک خواری بسر و پای محبت در گل
 مگسل دست امید من از آن دامن پاک تو مبر رشته مهر و رگ جان گو بگسل
 سرم از باده گران دل ز محبت لرزان دست از آن گاه بسر دارم و گاهی بر دل
 دل کجا جان برد از غمزه شوخی که کند بیکی چشم زدن مرغ هوا را بسمل

درنیا بد بفسون پرتوی آن تازه جوان آه کاین نخل بهر باد نگرده مایل

۵- هاشمی کرمانی «۱»

شاه جهانگیر هاشمی کرمانی از شاعران سده دهم هجریست. نسبش

(۱)- در مأخذهای زیرین ترجمه حال او آمده و در بعضی آنها با شرح حال میرهاشم شاه نعمه اللهی آمیخته است:

* هفت اقلیم، تهران، ۱، ص ۲۷۹-۲۸۲.

* هفت آسمان، کلکته ۱۸۷۳، ص ۹۰-۹۹ و ۱۴۹.

* طرائق الحقایق ج ۳، ص ۴ و ۴۲-۴۳.

* آتشکده، چاپ بمبئی، ص ۱۳۰ و ۳۲۷-.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۵۴

بچهار واسطه بمعین الدین علی حسینی معروف بشاه قاسم انوار عارف و شاعر مشهور سده نهم (م. ۸۳۵ یا ۸۳۷ هـ) «۱» می‌رسید و مادرش از تبار شاه نعمه الله ولی کرمانی بود. نامش چنانکه دیده‌ایم جهانگیر بود و عنوان «شاه» را بمناسبت سیادت و ارشاد داشت و هاشمی در عین آنکه نشان‌دهنده نسب اوست تخلصش نیز بوده است.

در بعضی از مأخذها او را «امیر هاشمی» نوشته و با «میر هاشم شاه» فرزند میر محمد مؤمن عرشی (م ۱۰۹۱) که از تبار شاه نعمه الله ولی بود اشتباه کرده‌اند. این میر هاشم شاه در ۱۷۰۳ ولادت یافته و در ۱۱۵۰ در دهلی کشته شده و همانست که سلسله هاشم‌شاهی را که شعبه‌یی از طریقت نعمه اللهی است بدو منسوب داشته‌اند «۲». آمیختن شرح حال هاشمی و هاشم شاه تذکره‌نویسان را بتناقض‌گوییهای واداشت که شرح آن را خواهید دید و برای روشن کردن مقال بهتر آنست که نخست سخن آنان را که نزدیکتر بزمان هاشمی بوده‌اند نقل کنیم زیرا آنان از چنین اشتباهی برکنار بوده‌اند و میر هاشم شاه هنوز در عهد تألیف کتابهایشان بجهان نیامده بود.

امین رازی در هفت اقلیم ذیل شاعران کرمان گوید: «شاه جهانگیر هاشمی ...

* روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۹۲۲.

* ریاض العارفین، تهران ۱۳۱۶، ص ۲۶۵.

* مجمع الفصحا، ج ۲ ص ۵۶.

* ریحانه الادب، ج ۴، ص ۳۰۶-۳۰۷.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی، خطی.

* کشف الظنون حاج خلیفه، چاپ دوم ستون ۱۷۲۲.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۴۰۹-۴۱۰.

(۱)- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۲۵۲-۲۶۴.

(۲)- ریاض العارفین، ص ۲۶۵، طرائق، ص ۴۲ از ج ۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۵۵

چون وارد ولایت سند گردید والی آن دیار میرزا شاه حسین بن امیر ذوالنون ارغون مقدمش را گرامی داشته در غایت عزت با وی سلوک کرد و بعد از چند سال مراجعت نموده چون بحوالی کیج (- کفج، قفج) و مکران رسید جمعی از قطاع الطريق سر راه بر او گرفته رشته حیاتش را منقطع گردانیدند و او را بغیر از مظهر الآثار که در تتبع مخزن الاسرار گفته دیوانی بود مشتمل بر قصاید و غزل و رباعی...، تقی الدین اوحدی نیز نزدیک بهمین سخنان دارد و نیز گوید که وی جامی را دیده و با او صحبتها داشته. واله داغستانی نیز درباره «امیر هاشمی المشهور بشاه جهانگیر» و تقدمش بر فضلی مجلس ارغونشاه و نظم مظهر الآثار سخن می گوید و می نویسد که آن مثنوی را دیده و از آن فیضها برده است. این مؤلفان همگی نامش را بهمانگونه که ضبط کرده‌ام آورده‌اند و امین رازی نسبش را از جانب پدر بشاه قاسم انوار و از جانب مادر بشاه نعمه الله ولی کرمانی رسانده است.

پس چنانکه می بینید چه امین رازی که کتاب خود را در سالهای ۹۹۶-۱۰۰۲ می نوشت و چه تقی الدین اوحدی که عرفات را در ۱۰۲۲-۱۰۲۴ تألیف می کرد، این جهانگیر شاه متخلص بهاشمی را شناخته و مظهر- الآثارش را دیده و یاد کرده‌اند و در آن تاریخها هنوز میر هاشم شاه متولد در ۱۰۷۳ و مرده در ۱۱۵۰ زاده نشده بود تا او و اثرش را با دیگری اشتباه کنند، و واله داغستانی هم که ریاض الشعرا را در ۱۱۶۱ ه تنظیم می کرد و قاعده معاصر میر هاشم شاه نعمه اللهی بود، مظهر الآثار را از شاه جهانگیر مذکور دانسته و در این مورد، یا در بیان حال شاه جهانگیر هاشمی، یادی از میر هاشم شاه و پدرش میر محمد مؤمن عرشی که از نبیرگان شاه نعمه الله بوده‌اند نکرده است.

بنابراین مقدمات سخن دو صوفی نعمه اللهی مشهور یعنی رضا قلیخان هدایت صاحب ریاض العارفین و محمد معصوم شیرازی مؤلف طرائق- الحقایق که کوشیده‌اند سرگذشت میر هاشم شاه مقتول در دهلی را با هاشمی کرمانی بیامیزند و نظم مظهر الآثار را بدو یعنی بمیر هاشم شاه نسبت دهند،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۵۶

درست نیست. هدایت در ریاض العارفین گوید: «هاشمی کرمانی و هو العارف بالله میر محمد هاشم شاه مشهور بجهان شاه (- جهانگیر شاه؟) و مکنی به ابو عبد الله خلف الصدق میر محمد مؤمن عرشی از یک طرف نسبش بشاه نور الدین نعمه الله ولی و از طرفی بشاه قاسم انوار می رسد. ابا عن جد مقبول خواص و عوام و مقتدای اهل ایام بودند. وی در دهلی بترویج مذهب حقه و تنسیخ آرای باطله اشتغال داشت و بقوت کمال نفسانی و فضایل روحانی علمای زمان خود را مغلوب فرمود، در گهش مرجع فضلا و مجلسش مجمع عرفا و مثنوی مظهر الآثار ازوست. در آتشکده نوشته که او شیخ- الاسلام بخاراست و یک بیتش ثبت است، دیگرباره در ضمن شعرای کرمان دو بیت از مظهر الآثار وی مندرج است. همانا دو کس پنداشته و از حال-تش چنانکه باید استحضاری نداشته. ولادتش در سنه ۱۰۷۳ شهادتش در سنه ۱۱۵۰ بوده».

خواننده اگر این سخنان هدایت را با آنچه پیش ازین آورده‌ام مقایسه کند، بترک جوشی که وی ساخته است بنیکی پی خواهد برد. میر هاشم شاه بمیر هاشمی تبدیل شده و بجهانشاه مشهور گردیده، از جانب پدر و مادر نسبش بشاه نعمه الله ولی و شاه قاسم انوار رسیده (یعنی واژگونه شده) و آنگاه در دهلی کشته شده و مظهر الآثار سروده است در حالی که در سده‌های یازدهم و دوازدهم بسر می برد.

شگفتست که هدایت مظهر الآثار را در دست داشته و از آن نقل کرده ولی ندیده است که گوینده بساختن و سرودن آن بسال ۹۴۰ در شهر تته سند تصریح نموده است و آن تاریخ ۳۳ سال پیش از ولادت میر محمد هاشم شاه بود و گذشته از آن گوینده هنگام ساختن مثنوی خود در تته سند می زیست نه در دهلی. و اما داستان اعتراض هدایت بر آذر ازینجا نشأت کرده است که مؤلف آتشکده یک بار [بمبئی، ص ۱۳۰] هاشمی را کرمانی و بار دیگر [ایضا ص ۳۲۷] در شمار شاعران بخارا و شیخ الاسلام آن شهر دانسته و بقول هدایت «همانا دو کس پنداشته». شرح هاشمی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۵۷

کرمانی را پیش ازین دیده‌ایم اما این هاشمی که شیخ الاسلام بخارا و بقول آذر صاحب مثنوی مظهر الانوار بود و در مدینه درگذشت، از مشایخ نقشبندیه است و شرح او در روز روشن [تهران، ص ۹۲۱-۹۲۲] چنین است که او شیخ الاسلام بخارا و خلف عصمت بخاری و نبیره خواجه محمد پارسا است و معاصر با عبد الله خان ازبک. خواجه عصمت بخاری بسال ۸۴۰ در گذشته «۲» و خلف او می‌بایست در نیمه دوم سده نهم و نیمه اول سده دهم زیسته و با سلطان عبد الله ازبک [پادشاهی ۹۴۶-۹۴۷] همزمان بوده باشد. پس در اینکه او و میر محمد هاشم دهلوی دو کسند شکی نیست و اعتراض هدایت ازین حیث وارد نیست. اما دشوار است که او و جهانگیر شاه هاشمی را دو کس بینداریم زیرا زمان زندگی هر دو یکیست و گذشته ازین هاشمی [چنانکه از آغاز مظهر الآثار بصراحت برمی‌آید]، بنور الدین عبد الرحمن جامی (م ۸۹۸ ه) که از رجال بسیار معتبر طریقت نقشبندیست ارادت می‌ورزید و نیز بقول تقی الدین اوحدی بلیانی «جامی را دیده و با او صحبتها داشته است» و این از کسی که در ۹۴۰ یعنی ۴۲ سال پس از مرگ جامی مظهر الآثار را تمام کرده بود مستبعد بنظر نمی‌آمد. پس چه استبعاد دارد که هاشمی سراینده مظهر الآثار همان هاشمی باشد که مدتی شیخ الاسلام بخارا بود، و اسم منظومه‌اش را مظهر الانوار نوشته ولی آن را ندیده‌اند. «۳»

خلاصه کلام آنکه: شاه جهانگیر هاشمی از اعقاب شاه قاسم انوار (م ۸۳۵) بود و نسب مادرش بشاه نعمه الله ولی کرمانی می‌رسید. ولادتش در نیمه دوم سده نهم اتفاق افتاد، با جامی (م ۸۹۸ ه) هم صحبتی داشت، (۱)- همین کتاب، ج ۴ ص ۴۸۲-۴۸۳.

(۲)- همین کتاب، ج ۴، ص ۲۸۶-۲۹۳.

(۳)- فقط این نکته جای تأمل است که گفته‌اند هاشمی شیخ الاسلام بخارا در مدینه مرد. شاید چنین خبری معلول بی‌خبری اهل بخارا از شیخ الاسلام خود بعد از خروج از بخارا و بازنگشتن بدانجا باشد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۵۸

ظاهراً چند گاهی شیخ الاسلامی بخارا می‌کرد (؟) و آنگاه بشهر تته در سند رفت و ملازم درگاه میرزا شاه حسین ابن امیر ذو النون والی آن دیار (م ۹۶۲) «۱» گشت و پس از مدتها اقامت در تته و تمام کردن مثنوی مظهر- الآثار خود بسال ۹۴۰ در آن شهر، از راه قفج (- کوچ، قفص، کیچ) و مکران عازم ایران شد لیکن بدست راهزنان در سال ۹۴۸ کشته شد.

هاشمی شاعری زبردست بود، قصیده و غزل و مثنوی را خوب می‌سرود و بویژه در مثنوی سرایی توانایی داشت. اثر بسیار معروفش مظهر الآثار اوست که باستقبال از مخزن الاسرار، بسال ۹۴۰ در شهر تته، مرکز ولایت سند، پایان برد و درباره تاریخ اتمام آن چنین گفت:

شکر که این نظم بدایع نظام گشت بتوفیق الهی تمام

در بلد تته حریم شمال حرسها الله عن الاختلال

نهصد و چل بود که از فیض پاک نقش بقا یافت بر این لوح خاک

نامه خاصی است مبرا از عیب صفحه او مظهر آثار غیب

لا جرم این نامه قدسی نظام شد ز قضا مظهر آثار نام هاشمی در نظم این منظومه به استاد بزرگ پیش از خود نظامی، امیر خسرو و جامی نظر داشته و ختم دور سخن را باین استاد اخیر می‌دانسته و می‌گفته است:

خاتمه بر نامه دوران کشید ختم سخن بر سر عنوان کشید و چون نیک می‌دانست که فیض الهی متوالیست و هر سخن را نوبتی و هر سخنور را فرصتیست، پس از روح نظامی و از نفس خسرو و جامی مدد خواست و گفت:

هاشمی از لوث غرض پاک باش برتر ازین مشّت غرضناک باش

دست بزن بر سخنان بلندتا نرسد بر سر کاخش کمند

(۱) - بنگرید بهفت اقلیم، تهران، ج ۱، ص ۴۶۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۵۹ باده معنی ز نظامی طلب چاشنی از خسرو و جامی طلب اهل سخن را بدعا یاد کن روح و روان همه را شاد کن گذشته ازینها در ستایش سه استاد بزرگ مذکور بیتهای بلند در آغاز منظومه خود آورده است و او بحق یکی از مقلدان خوب آن بزرگان و مظهر آثارش بواقع مظهر توانایی او در بیان معانی عرفانی و حکمیست.

مولوی آغا احمد علی احمد در هفت آسمان و هدایت در ریاض العارفین و پیشتر از آنان امین رازی ازین منظومه و نیز از باقی شعرهایش نمونه‌های کافی نقل کرده‌اند. ازوست:

گفت بمجنون صمنی در دمشق کای شده مستغرق دریای عشق
عشق چه و مرتبه عشق چیست؟ عاشق و معشوق درین پرده کیست؟
عاشق یکرنگ حقیقت شناس گفت که ای محو امید و هراس
نیست درین پرده بجز عشق کس اول و آخر همه عشقت و بس
عاشق و معشوق ز یک مصدرند شاهد عینیت یکدیگرند
عشق مجازی بحقیقت قویست جذبه صورت کشش معنویست
گوش کن این بیت که آزاده‌یی گفت بسودای عربزاده‌یی
«آه من العشق و حالاته احرق قلبی بحراراته»
آتش عشق از من دیوانه پرس کوکبه شمع ز پروانه پرس
عشق کجا راحت و آسودگی عشق کجا دامن و آلودگی
عشق بهر سینه که کاوش کندخون دل از دیده تراوش کند
گر تو درین سلسله آسوده‌ای عاشق آسایش خود بوده‌ای
عشق همه سوز و گدازست و بس نیستی و عجز و نیازست و بس
گرم رو عشق در آتش خوشست نقد روان صافی و بیغش خوشست
آتش عشق از تو گدازد تراصافتر از آینه سازد ترا
عشق کزو مزرع جان و شنست یک شررش آتش صد خرمنست
ما که درین آتش سوزنده‌ایم کشته عشقیم و بدو زنده‌ایم
آب خضر گرچه ز جان خوشترست چاشنی عشق از آن خوشترست
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۶۰

*

عشق که بازار بتان جای اوست سلسله بر سلسله سودای اوست
گرمی عشاق خرابست عشق آتش دل‌های کبابست عشق
عشق نه وسواس بود نه مرض عشق نه جوهر بود و نه عرض *
لوح دل از اشک ندامت بشوی دست ملامت ز سلامت بشوی

اهل ملامت که سلامت روند راه سلامت بملامت روند

عشق و شکایت ز ملامت که چه؟ عاشقی و زهد و سلامت که چه؟

هر که بود مرد ره عشق پاک عاشق تر سا بچه باشد چه باک *

مرد رهی، از کجی اندیشه کن راستی و راستروی پیشه کن

در طی این ورطه قدم تیز کن وز خطر بادیه پرهیز کن

پای برون نه ز مضیق جهات روی بگردان ز همه کائنات

هر که کند روی طلب سوی اوقبله ذرات شود روی او

سفله که زر در گره مشت اوست هر درمی ناخن انگشت اوست

گر همه در ناخن او نی کنی نیم درم حاصل ازو کی کنی؟

هر که جفاپیشه و بدخو بود دشمن او خوی بد او بود

هاشمی از مزرع جان توشه گیر در چله خم شو چو کمان گوشه گیر *

گفته بی فایده بنهفته به و آنچه پسندیده بود گفته به

شیخ نظامی که سخن ملک اوست گوش کن این نکته که از کلک اوست

لب مگشا گرچه در او نوشهاست کز پس دیوار بسی گوشهاست (از مظهر الآثار)

معلم عشق و عارف طوطی و مرآت عرفانش سبق معنی و صورت ابجد لوح دبستانش

عجب لوحیست لوح مکتب معموره عالم که عالم عالمی معنیست در هر نکته پنهانش

درین ره جز خطر نبود، معاذ الله چه راهست این که شد ذرات جسم رهروان ریگ بیابانش

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۶۱ چو صوفی وقت و جدا ز چرخ گردان دامن افشاند نماید هیأت چرخ دگر از دور

دامانش

چو پشت پا زند مانند چو گان بر جهان سالک نماید گنبد گردون چو گویی پیش چو گانش

سراسر دیده شو چون آینه تا روشنش بینی که با این دیده تاریک هرگز دید نتوانش

تو تاریکی و گر نه بنگری آن آفتابی را که تابانست نور فیض بر آباد و ویرانش

در و گوهر کجا آید پیش چشم آن رندی که باشد قطره‌های اشک چون درهای غلطانش

چنان از دوست مملو شد محیط باطن عارف که از سر می‌رود بیرون سرشک چشم گریان

جهان را در ره معراج همت مشت خاکی دان که در چشم لثیمان می‌زند از مکر شیطان

بود منعم باسباب جهان شاد و نمی‌داند که آخر آن همه خواهد شدن اسباب حرمانش

بمقدار تعلق جان دهد هر کس، خوش آن مفلس که از وارستگی شد تلخی جان کندن آسانش *

خوبرویان چه کسانند دلارامی چند دام بدنامی و آشوب نکونامی چند

وه که پیمان ما پر شد و در پای خمی نکشیدیم ز دست صنمی جامی چند

هاشمی قطع تمنا مکن از صبح وصال گر بنومیدی هجران گذرد شامی چند *

کجاست آنکه مرا ساغری بدست دهد نه درد گوید و نه صاف، هر چه هست دهد

چو هاشمی من و خون جگر، که ساقی دهر می‌مراد بدون همتان پست دهد *

می‌روم وز گلشن کویت گرانی می‌برم رخت هستی بسته بار ناتوانی می‌برم

این چنین کز آستان می‌روم ناداده جان شرم می‌دارم که نام زندگانی می‌برم *
 با تو نبود هوس ساغر می در سر ما که همه چشمه خورشید بود ساغر ما
 روز گاریست که زایل شده از گریه هجر صورت خرمی از خاطر غم پرور ما
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۶۲

۶- شاه طاهر دکنی «۱»

شاه طاهر بن شاه رضی الدین حسینی خواندی انجدانی دکنی از پیشروان مشهور مذهب اسماعیلی در سده دهم و در همان حال دانشمند و نویسنده و شاعری نامبردار بود. نسب وی به المصطفی لدین الله نزار بن المستنصر - ابو تمیم معد بن الظاهر خلیفه فاطمی مصر می‌رسید، همانکه فرقه نزاریه از اسمعیلیان معتقدند که خلافت بعد از مرگ المستنصر (۴۸۷ هـ) حق او بود نه حق برادرش المستعلی بالله ابو القاسم احمد «۲»؛ و علت آنکه این شاه طاهر بن شاه رضی عنوان «شاه» داشت پیشوایی دسته‌یی از نزاریان بود

(۱) - درباره او رجوع کنید به:

- * تحفه سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۲۹.
- * بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۴۰۳-۴۰۶.
- * طرائق الحقایق، تهران ۱۳۱۹ هـ ق، ج ۳، ص ۵۳-۶۶.
- * تاریخ فرشته، ج ۲، مقاله سوم احوال نظامشاه بحری.
- * نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۴۳۶.
- * آتشکده آذر بیگدلی، تهران، ص ۱۲۶۶-۱۲۷۲.
- * عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی، خطی.
- * تذکره الشعراء غنی، علیگر، ۱۹۱۶، ص ۸۳.
- * مجالس المؤمنین، قاضی نور الله، ص ۳۴۲-۳۴۴.
- * ریاض العارفین، هدایت، تهران ۱۳۱۶، ص ۱۶۹-۱۷۰.
- * تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۴۷۰.
- * روضات الجنات، ج ۷، قم ۱۳۹۲ هـ ق، ص ۱۹۷.
- * تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۳۶۷-۳۶۸ و ۸۰۳ بعد.

(۲) - بنگرید بهمین کتاب، ج ۲، چاپ چهارم، تهران ابن سینا ۱۳۴۷، ص ۱۶۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۶۳
 چنانکه بزودی خواهیم دید.

اما علت اشتهاش به «خواندی» انتسابش بخاندان سادات خواندیه است که اخلاف نزار بن مستنصر بودند. جد شاه طاهر، محمد شمس الدین برادر رکن الدین خورشاه آخرین رئیس فرقه نزاریه صباحیه بود که بسال ۶۵۴ بر دست هلاگوی مغول مقید گردید و اندکی بعد کشته شد. برادرش شمس الدین بعد از گرفتاری برادر باذربایجان گریخت و چند سال نهانی بدعوت اشتغال داشت. ازو سه پسر ماند: مؤمن شاه، قاسم شاه و کیاشاه.

مؤمن شاه و قاسم شاه هر دو بعد از پدر مدعی امامت شدند و دو فرقه جدید مؤمنیه و قاسمیه را بوجود آوردند. قاسم شاه برای

دعوت بگیلان رفت و مؤمن شاه پروستای خواند نزدیک رودبار انتقال یافت و همانجا بماند و بساط دعوت بگسترده و بهمین سبب خاندانش به «سادات خواندیه» مشهور شدند (۱). بعد از او بترتیب محمد، رضی الدین، طاهر، رضی الدین، طاهر یعنی همین شاه طاهر دکنی خلافت و سجاده‌نشینی یافتند، و چون این شاه طاهر مردی دانشمند و ادیب و شاعر و نویسنده بود، بزودی شهرت یافت و پیروان او یعنی اسمعیلیان مؤمنیه در ایران و عراق و سوریه و مصر و فرارود فزونی گرفتند، چندانکه مورد سوء ظن شاه اسمعیل قرار گرفت و بهمین سبب بظاهر ترک سجاده‌نشینی گفت و در اوایل سال ۹۲۶ هـ بوساطت میرزا حسین اصفهانی وزیر شاه اسمعیل که از مریدان شاه طاهر بود بشاه اسمعیل معرفی شد و در شمار عالمان درگاه او درآمد و منصب تدریس کاشان حاصل نمود و بدانجا رفت و در آن دیار مریدانی نو فراهم آورد و بسیاری از معتقدانش نیز از اطراف در آن شهر گرد آمدند چنانکه کلانتران کاشان از او بیم افتاده خطر دعوت او را باطلاع پادشاه رسانیدند و شاه اسماعیل را از اعاده قدرت اسمعیلیان بوخت افکندند و او فرمان

(۱) - بعضی «خواندیه» را خداوندیه معنی کرده و مخفف آن دانسته‌اند (همچنانکه در خواندگار مخفف خداوندگار، که عنوان خطابی سلطان عثمانی بوده است، می‌بینیم).
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۶۴
داد تا پروانه قتلش را بنویسند.

میرزا حسین اصفهانی که از جریان امر واقف بود نهانی کس بشاه طاهر فرستاد و او را از خطر آگاه کرد و گفت که باید هرچه زودتر از قلمرو حکم آن پادشاه قهار بیرون رود، و شاه طاهر بی آنکه فرصت را از دست دهد با خاندان خویش بسرعت خود را ببندر جرون (بندرعباس) رسانید و در کشتی که از قضا همان روز روانه هند می‌شد نشست و از خطر رست. گویند قورچانی که فرمان قتل شاه طاهر با ایشان بود پس از رسیدن بکلشان از فرار او آگاه شدند و بسرعت دنبال او را گرفتند لیکن هنگامی بجرون رسیدند که کشتی بمیان دریای رفته و مرغ از قفس جسته بود!

شاه طاهر درین سفر نخست به بیجاپور پایتخت عادلشاهیان رسید و آن زمان مصادف بود با پادشاهی اسمعیل عادلشاه (۹۱۶-۹۴۱ هـ) ولی او توجهی بحال شاه طاهر نکرد و شاه طاهر در جستجوی حمایتگری دیگر بود که برهان نظامشاه (۹۱۴-۹۶۱ هـ) پادشاه احمدنگر او را بمستقر سلطنت خود دعوت نمود. شاه طاهر در احمدنگر پیروان بسیار فراهم کرد و کارش بالا گرفت چندانکه بوکالت نظام شاه ارتقاء یافت و دین اسمعیلی مذهب رسمی دربار نظامشاهیان گردید. کیفیت گرویدن نظامشاه بحری بکیش اسمعیلی که مؤلفان اثنی عشری سعی کرده‌اند آن را کیش خود بنمایانند، بتفصیل در تاریخ فرشته ضمن بیان حال نظامشاه مذکور نقل شده و عین آن بی‌کم و کاست در طرائق الحقایق آمده است.

با نظری اجمالی بمجموعه منشآت شاه طاهر (انشاء روح افزا) بمرتبه و میزان نفوذ او در دکن خاصه در حکومت‌های نظامشاهی و عادلشاهی و نیز در حوزه‌های مذهبی آن سامان پی می‌بریم و او در چنین مرتبه و مقام بلند اجتماعی و دینی همچنان در احمدنگر بسر می‌برد تا درگذشت در حالی که بسبب طول مدت اقامتش در سرزمین دکن بدکنی مشهور شده بود.

تاریخ وفاتش را سام میرزا و قاضی نور الله ۹۵۲ نوشته‌اند و در بهارستان سخن و طرائق ۹۵۶ است. بعضی از روایتها حاکی از آنست که

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۶۵

او بر دست قاسم بیگ نامی کشته شد و از اینرو ماده تاریخ مرگش را «قاسم بیگ کشت» گفته‌اند که از آن عدد ۹۵۳ استخراج می‌گردد و گویا همین تاریخ درست باشد. استخوان او را پس از چند سال بکربلا بردند و در جوار قبر حسین بن علی بخاک

سپردند.

کوشش شاه طاهر در نشر مذهب اسمعیلیه (شعبه مؤمنیه) در دکن باعث شد که آن مذهب در هند نیز پیروانی داشته باشد و اکنون از آن قوم در مدراس هند، و نیز در سوریه، بسر می‌برند و شماره‌شان نزدیک بیست هزارست و این فرقه نزاریه مؤمنیه با دیگر فرقه‌های اسمعیلی رابطه‌ی ندارند «۱».

بعد از شاه طاهر پسرش شاه حیدر که هنگام مرگ پدر در ایران و بخدمت شاه تهماسب بسر می‌برد، بهند بازگشت و بر مسند پدر نشست.

برادر شاه طاهر یعنی شاه جعفر نیز در ملازمت برهان نظام شاه مرتبه‌ی بلند داشت و از معتمدان او بود و بعد از برادر در همان احمدنگر ماند تا درگذشت.

شاه طاهر دکنی از دانشمندان و ادیبان و عارفان معروف عهد خود بود. در تفسیر و حدیث و فقه و اصول و حکمت و ریاضی مهارت داشت.

دانشهای عقلی را نزد شمس الدین محمد خفری «۲» فراگرفت و در مجموعه منشآتش نامه‌ی بهمین استاد می‌بینیم که بجای خود ذکر خواهم کرد و نیز در قسمت نثر و نویسندگان این عهد بتألیفها و نامه‌نگاریها و بعضی از معاصرانش اشاره خواهد شد. وی از شاعران بزرگ عهد خود بود که در قصیده و غزل شیوه استادان قدیم را دنبال می‌نمود. از دیوان و منشآت او موسوم به «انشاء روح افزا» نسخه‌هایی موجودست و از آنجمله نسخه‌ی بشماره ۲۱۱۴ Supp.

(۱)- در این باره بنگرید بتاریخ نظم و نثر در ایران ...، سعید نفیسی، ص ۸۰۳-۸۰۵.

(۲)- همین کتاب و همین جلد، ص ۳۰۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۶۶

فارسی در کتابخانه ملی پاریس ملاحظه شد. در آغاز آن نسخه قصیده‌ی از ملا محمد طاهر قمی بخطی غیر از نسخه اصل افزوده شد «۳» و بهمین سبب تمام آن را اشتباها از ملا محمد طاهر مذکور تصور کردند و من این نکته را بموقع بمسئول نسخه‌های خطی فارسی در آن کتابخانه گوشزد کرده‌ام. بعد از قصیده مذکور که در تاریخی متأخر نوشته باقی آن نسخه حاوی منشآت و دیوان شاه طاهر دکنی است.

این دیوان شامل قصائد در ستایش نبی، علی مرتضی، شاه تهماسب، همایون پادشاه، شاه نظام شیخ برهان (که بتکرار او را مدح گفته)، غزل، رباعی و چند ماده تاریخ است. یکی از قطعه‌هایش در ذکر تاریخ مرگ شاه اسمعیل و جلوس شاه تهماسب است. همه این قصیده‌ها و غزلها و رباعیها و قطعه‌ها استادانه و منتخب و در اقتفاء استادان پیشین است. ازوست:

چو عندلیب درآید سحر بناله زارز خواب ناز کند طفل غنچه را بیدار

ز شیر ابر شود سیر و غنچه خنده زنده روی مادر بستان چو طفل پستان خوار

صبا نهد بلب غنچه لب ز غایت شوق شمال دست زند هر طرف بدست چنار

کشد بفرق ریاحین شکوفه چتر سفید «سفیده دم که زند ابر خیمه در گلزار»

نسیم بار چو یابد بخلوت غنچه «گل از سراچه خلوت رود بصفه بار»

دگر پیاله نرگس ز باده خالی نیست چرا کشد بچنین موسم ابتلای خمار

مبند در برخ شاهدان باغ امروز و گرنه سر بدر آرند یکسر از دیوار

بیا که جلوه گری می کند جمال ازل بجلوه گاه دل و دیده اولو الابصار

ز لعل دلکش میگون غنچه سیراب ز چشم جادوی مخمور نرگس بیمار
 بده زبان کند آیات صنع را تقریراگر کنند حدیثی ز سوسن استفسار
 لب شکوفه نیاید بهم ز خنده، مگر شنید مژده وصل گل از زبان هزار
 هزار قطره شبنم درون غنچه نهان چنانکه در دل دانا جواهر اسرار
 زمانه باز بیاراست روی گیتی رابخط سبزه و خال بنفشه فصل بهار

(۳) - همین جلد، ص ۲۱۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۶۷. بخش ابر غبار دی از رخ غبرانوش سبزه بلوح چمن بخط غبار
 نشان دولت باد بهار در بستان برات روزی مرغان باغ در گلزار
 برهنه گشته سر کوه از عمامه برف مگر بماتم دی بر زمین زده دستار
 ز لطف آب شده تیز خنجر سبزه ز اعتدال هوا کند گشته سوزن خار
 ز بید مشک شکستست قدر نافه مشک خجل ز گریه بیدست آهوی تاتار
 بسایه سمن و سایبان اطلس بیدز تاب مهر بهر جا مهی گرفته قرار
 پیروشان ملایک فریب مردم کش سهی قدان صنوبر خرام خوش رفتار
 همه سمنبر و سیمین تن و سمن ساعده همه شکرلب و شیرین دهان و شیرین کار
 در آن زمان که ز می لاله را پیاله پر است پیاله گیر بروی بتان لاله عذار
 بین در آینه جام جلوه ساقی که بر فروخته چون گل ز تاب می رخسار
 بیار باده که مستور نیست از من مست رموز عشق که با کس نکرده اند اظهار
 حرام نیست می شوق در پیاله عشق بشرط آنکه بمستی نهان کنند اسرار
 بهرزه پند من ای شیخ خود پسند مده مرا که عاشق مستم بحال خود بگذار
 بیمن همت پیر مغان خلاص شدم ز قید رشته تسبیح و حلقه زنار
 کجاست ساقی سیمین بدن که بزاید بصیقل می از آینه دلم زنگار
 ز بار منت دوان بجانم ای ساقی سبک برطل گرانم خلاص کن زنهار *
 نظر کن بتاریخ شاهان پیشین کزین دیر دیرینه بستند محمل
 کجا شد فریدون فرخنده سیرت کجا رفت کیخسرو آن شاه عادل
 روانست پیوسته از شهر هستی بملک عدم از پی هم قوافل
 همان گیر کز فیض فضل الهی شدی بهره مند از فنون فضایل
 بکلک بدیع البیان معانی در اقسام حکمت نوشتی رسایل
 زدی تکیه بر مسند فضل و دانش نهادند نام تو صدر الافاضل
 چه حاصل که از صوب تحقیق دوری بنزدیک دانا بچندین مراحل *
 برآمد گل از مطلع شاخ دیگر چو خورشید ازین کاخ فیروزه منظر
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۶۸. عیان شد پس از ظلمت دی شکوفه کما ادبر اللیل و الصبح اسفر
 صبا جوید از عطسه خار نافه هوا گیرد از گریه بید عنبر

معطر از آن گشته پیراهن گل که در زیر او غنچه افروخت مجمر
 از آن قد برافراخت در باغ نرگس که در گوش گل افگند حلقه زر
 وز آن منحنی گشت قد بنفشه که بوسد کف پای سرو و صنوبر
 چرا خاک زر می شود در کف گل اگر نیست گل در چمن کیمیاگر
 کنون کز گل آتش پرستست طبعش فروزد بر آتشکه شاخ آذر
 از آن آب آتش مزاج ار توانی پی دفع سوء المزاجم بیاور
 که با اختر بخت ناسازگارم سر کینه دارد سپهر ستمگر
 درین روز فرخنده فال همایون که بر مرکز عدل می گردد اختر
 ندانم چرا می کند جور با من سپهر ستم پیشه سفله پرور
 چرا ساخت رخساره بخت ما راچو آئینه طبع جاهل مکدر
 چرا محنت از شش جهت شد محیطم بدوران فرمانده هفت کشور
 محمد همایون که بخت بلندش گذشتست از تارک چرخ اخضر *

لطف ساقی تا بمی همدم نمی سازد مرافارغ از اندیشه عالم نمی سازد مرا
 باد بوی زلف یار آورد ورنی بوی گل این چنین آشفته و درهم نمی سازد مرا
 گرچه می از آینه دل می زداید غم ولی یکزمان آن فکر او بی غم نمی سازد مرا
 از سفال درد درد محنت و غم می کشم باده عشرت ز جام جم نمی سازد مرا
 تا خیال آن پری از خود مرا بیگانه کرد آشنایی با بنی آدم نمی سازد مرا
 چون بنای هستی من رو بویرانی نهاد سیل اشک و دیده پر نم نمی سازد مرا ...

بنمود ماه نیمشب از گوشه‌یی رخسار خود از ماه کمتر نیستی بنما تو هم دیدار خود
 عیدست و خوبان جلوه گر هرسو تماشای دگر صد خار حسرت در جگر ما راز گلرخسار خود
 دارم دلی و صد هوس مهری نمی بینم ز کس پیش که گویم یک نفس حال دل بیمار خود
 از بیم خویش یک زمان چون نیست یارای فغان با نی نهادم در میان راز دل افکار خود

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۶۹ تا نی با آواز حزین گوید بر آن نازنین حال دل اندوهگین از ناله‌های زار خود
 سیل سرشکم دم بدم سازد بر سوایی علم شرمند گیها می کشم از دیده خونبار خود
 طاهر ره آن سنگدل شب کرده‌ای از اشک گل امروز خواهی شد خجل از گریه بسیار خود *

امید وصل نرفت از دل فگار هنوز نشسته‌ام بسر راه انتظار هنوز
 دلم ز آتش عشق تو بی قرار و همانز گریه غرقه بخون چشم اشکبار هنوز
 ز شوق روی تو داریم جان همه حسرت ولی ز روی تو هستیم شرمسار هنوز
 گمان مبر که بآخر رسد حکایت عشق چو هست حسن ترا ابتدای کار هنوز
 شراب بیخودی از سرگذشت طاهر رانشد خلاص ز درد سر خمار هنوز *

تو ناوک می زنی بر سینه و من در غم آنم که پیدا می شود از زخم تیرت زخم پنهانم
 ز تو صد غنچه امید در دل داشتم پنهان شکفت آخر گل نومیدی از هر خار مژگانم

نه کام از بخت دارم نه امید زیستن بی‌اوندانم چون کنم، در چاره این کار حیرانم
 دوا از من که هستم بی‌سروسامان چه می‌خواهی که من وارسته از فکر سر و فارغ ز سامانم *
 برخیز و برکش تیغ کین تا دادن جان بنگری وز خنجرم بشکاف دل تا داغ پنهان بنگری
 سرو از قدت گردد خجل چون سوی باغ آری گذر گل آب گردد از حیا گر در گلستان بنگری
 جایی که آن رشک قمر گردد بخوبی جلوه‌گرای دیده شرم باد اگر در ماه تابان بنگری
 در مجلس ما ای خضر از چشمه حیوان مگو کز شرم بر بندی زبان گر لعل جانان بنگری
 طاهر ز خود بیگانه شو تا آشنای او شوی وز دیدن خود در گذر تا رویش آسان بنگری *
 تا یک نفس از حیات باقیست مرادر سر هوس شراب و ساقیست مرا
 کاری که من اختیار کردم اینست باقی همه کار اتفاقیست مرا *
 در دهر کسی که عشق را شاید نیست یاری که ازو دلی بر آساید نیست
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۷۰ صد گونه ملامت که نمی‌باید هست یک لحظه فراغتی که می‌باید نیست *
 عمری بودم بدولت وصل تو شاد هجر آمد و برد لذت وصل از یاد
 افسوس ز اوقات ملاقات افسوس فریاد ز ایام جدایی فریاد *
 چون یار ز چهره برقع ناز گشود عشق آمد و صبر کم شد و شوق افزود
 از کعبه مقصود نشان می‌جستم عشقم بسر کوی بتی راه نمود *
 گر کسب کمال می‌کنی می‌گذرد دور فکر محال می‌کنی می‌گذرد
 دنیا همه سر بسر خیالست خیال هر نوع خیال می‌کنی می‌گذرد *
 آزرده ز جور فلک مینارنگ در گوشه غم نشسته‌ام با دل تنگ
 گه ریخته در دیده امیدم خاک گاه آمده بر شیشه ناموسم سنگ *
 آنی که بجان و دل گرفتار توام آشفته دل از حسرت دیدار توام
 شب تا بسحر بدیده خوابم نرو داز بس که خراب چشم بیمار توام *
 ماییم که هرگز دم بی‌غم نزدیم خوردیم بسی خون دل و دم نزدیم
 بی‌شعله آه لب ز هم نگشودیم بی‌قطره اشک چشم بر هم نزدیم *
 بی‌طاقت و بی‌قرار و بی‌دل ماییم در کوی غمت گرفته منزل ماییم
 آشوب خیال و آفت عقل تویی آشفته آن شکل و شمایل ماییم *
 دوش با دردی کشان صاف دل در پای خم‌باده می‌خوردیم کاواز آمد از بالای خم
 کای حریفان چون شما ما نیز رندان بوده‌ایم خاک گشتیم و کنون خشتیم بر سرهای خم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۷۱

۷- شریف تبریزی «۱»

شریف تبریزی از شاعران نیمه نخستین سده دهم هجری و شاگرد لسانی شیرازی و از ملازمان درگاه شاه تهماسب صفوی بود. درباره بدزبانی و هجاپردازی او اشاره‌های پیاپی داریم، از آنجمله امین رازی داستان درازی از بدزبانیهایش نسبت بخواجه غیاث الدین مستوفی، از درباریان شاه تهماسب، نوشته و پنج بند از ترکیبی را که او در هجو آن مستوفی ساخته بود نقل کرده و گفته

است که سبب آن بدگویی آن بود که غیاث الدین در برابر ستایشی که شریف از او کرده بود زفتی کرد و پاداشی نداد. و چون غیاث الدین از بدزبانی شریف شکایت پادشاه برد وی بسیار برآشفته و خواست که آن شاعر را بیازارد لیکن شریف شوخ چشمی کرد و رخصت خواست تا تمام هجونه را بخواند و چون تمام برخواند تهماسب را خوش آمد و از آزارش چشم پوشید بدان شرط که از غیاث الدین پوزش خواهد، او چنین کرد و خواجه غیاث سی تومان بدو

(۱) - درباره او بنگرید به:

* تحفه سامی، ص ۱۲۱-۱۲۲.

* احسن التواریخ روملو، ص ۳۳۹.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۳ ص ۲۳۰-۲۳۵.

* آتشکده، تهران، ص ۱۱۵.

* عرفات العاشقین، خطی.

* نتایج الافکار، بمبئی، ص ۳۶۸.

* ریاض الشعراء، خطی.

* ترجمه مجمع الخواص صادقی کتابدار، تبریز، ص ۱۴۴-۱۴۷.

* تذکره غنی، ص ۷۳.

* دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، ص ۱۹۲-۱۹۷.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۴۶۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۷۲

داد و از شر زبانش رست.

از کارهای بسیار زشت شریف آن بود که مجموعه‌یی از اشعار سست بنام استاد خود لسانی گرد آورد و یا بر ساخت و بدو منسوب داشت و نام آن را سهو اللسان گذارد، ولی بقول سام میرزا ازین کار نابهنجار پشیمان بود و «سوگند بغلاظ و شداد می‌خورد که این معنی باغواي جمعی مفتن که عقل در سر کار ایشان حیرتی دارد سمت ظهور یافت و آخر از آن بغایت خجل و منفعل بود، یحتمل که روح مولانا نیز ازو این عذر پذیرفته باشد».

اگرچه امین رازی گفته است که او بدعای بد استاد مرد و چنانست که می‌خواهد بگوید پیش از مرگ لسانی و بمحض نفرینش بادافراه بدکرداری خود یافت، لیکن چنین نیست و میان مرگ استاد تا درگذشت شاگرد سالها فاصله بود زیرا همچنانکه سام میرزا گفته بهنگامی که خود در اردبیل بسر می‌برد، در سته ست و خمسین و تسعمائه (۹۵۶) شریف بآن شهر رفت «و در وبای عامی که آنجا واقع شده از پای درآمد و دست تعلقات از دامن حیات گسست و روح شریف او بحظیره قدس پیوست». روملو در احسن - التواریخ هم تاریخ مرگش را همین سال ۹۵۶ نوشت. - همشاگرد او حیدری در برابر سهو اللسان او کتاب «لسان الغیب» را درباره لسانی و دفاع از مقام سخنوری او ترتیب داد [آتشکده، تهران، ۱۱۳]. از دیوان شریف نسخه‌هایی و از آنجمله یکی در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار بشماره ۱۲۱۲ موجود است و بقول سام میرزا «شرافت سخنانش از دیوانش معلوم می‌شود». وی چون استادش و دیگر معاصران، در سخنگویی پیرو شاعران سده هشتم بود. ازوست:

جز خون دلم بی‌تو ز مژگان چه گشاید زین خار بغیر از گل حرمان چه گشاید

بی‌خط تو از سبزه نوخیز چه خیزد بی‌لعل تو از غنچه خندان چه گشاید

خونابه گشای دل ریشم دگر آمد تا باز ازین رخنه گر جان چه گشاید
ای خضر حیات ابد از نوش لبی جوی پیداست که از چشمه حیوان چه گشاید
چون غنچه شریف از گره دل چه بتنگی دل چاک کن، از چاک گریبان چه گشاید
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۷۳

*

«۱» نعمه الله اختر برج سعادت شاه یزدآنکه چرخش سرنمی پیچد ز طوق انقیاد
چون بتبریز آمد ارباب سخن گشتند ازوبر مراد خویش قادر جز شریف نامراد
با وجود آنکه گفتم مدح او بیش از همه از همه کمتر در انعام بر رویم گشاد
گرچه محتاجم ولیکن بیش از آنم همت است کز عطاهاى کمم گردد دل غمدیده شاد
کاشکی هیچم ندادی تا چو حافظ گفتمی «شاه یزددم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد»
«۲» زهی ز خوی بدت گرم فتنه را بازار خدا ز خوی تو بزار و خلق در آزار
ز روی و خوی تو صد بار بر دلست مرابدست و رویت و خویت از آن بتر صدبار
چو سرنگون شود ابروی زرد و چشم کبود که سقف قصر جمال تراست نقش و نگار
بعینه بچه ماند به نونی از زرنیخ که باشدش ز پی زیب نقطه از زنگار
قلم که بود کلید در خزانه جود بدست ممسک تو چون رسید شد مسمار
چو کارم از تو گشادی نیافت چون دفتر بیچ بر خود از اعراض هجو چون طومار
تو از خری در نظم مرا اگر نخری نه نظم را شکند قدر و نه مرا مقدار
ولی ترا شکند طمطراق استیفاز من شکست چو یابی بهجو مستوفا
کسی بچشم کبود تو کم نمودارست چرا که آیینه ات در حجاب زنگارست
مرا گمان که ز نیل است داغ بر زرنیخ ترا خیال که گل کرده زعفران زارست
ز آتش دل ما در گرفته گوگردیست کزو همیشه فروزان چراغ ادبارست
بوقت گریه چو قاروره شکسته بود کز آن دو شیشه روان شاشه دو بیمارست
دو لاجورد نگیرند لیک ناکنده اگر اشاره نمایی کننده بسیارست

(۱) این قطعه را به نعیم الدین نعمه الله ثانی معروف بشاه نعمه الله یزدی فرستاد.

(۲) دو بند از ترکیبی که در هجو غیاث الدین مستوفی سرود برای نمونه‌یی از هجاهایش که معروفست، نقل می‌شود. چنانکه از گفتار شاعر معلومست غیاث الدین مذکور مردی زردموی و کبودچشم بود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۷۴ از آن خرف که تو پیروزه کرده‌ای نامش پیش خرده‌فروشان هزار خروارست

ز چشم و روست بزدی و ازرقی شهره پدید گشته ز یک کهربا و خرمهره *

غمش در سینه جا می کرد دل را شاد می کردم بشریف بلا جان را مبارکباد می کردم

دمادم دوش از آن دست ملامت می زدم بر سر که یک یک پندهای دوستان را یاد می کردم *

کی غم عاشق ز گشت باغ و صحرا می رود عشق چون با اوست غم با اوست هر جا می رود

آخر عمر شریفست ای صبا رو پیش یار گو یک امروزش مران از در که فردا می رود *

کو همنفسی تا کنم اظهار غم دل ز آن پیش که بندد غم دل راه نفس را
روزی که دهم جان و فغانی نکند کس معلوم شود بی کسی ما همه کس را

۸- فضولی بغدادی «۱»

محمد بن سلیمان بغدادی متخلص بفضولی از شاعران پارسی سرا و

(۱)- درباره او رجوع شود به:

* تحفه سامی، ص ۱۳۶.

* هفت اقلیم، تهران ج ۱ ص ۱۱۰.

* عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.

* تذکره نصرآبادی، ص ۵۱۹-۵۲۱ و ص ۴۹۶.

* آتشکده، تهران ص ۹۱۶-۹۲۰ متن و حاشیه آن صفحه‌ها بتحقیق آقای دکتر سادات ناصری.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۷۵

ترکی گوی سده دهم هجریست. وی از طایفه بیات و اصلاً آذربایجانی بود، ولی زادگاهش در عراق عرب و ظاهراً کربلا بوده و چون زندگانش بیشتر در بغداد گذشته و آنجا می‌باشیده بهمین سبب ببغدادی شهرت یافته است.

تحصیلاتش نیز در همان دیار و بیشتر در حله انجام شد و بر کیش دوازده امامی بود. شاعری را از عنفوان شباب آغاز کرد و تا پیش از فتح بغداد بوسیله سپاهیان عثمانی، ابراهیم خان والی بغداد را که از جانب دولت صفوی در عراق می‌بود می‌ستود و از سال ۹۴۱ بعد که بغداد در قلمرو دولت عثمانی درآمد سلطان سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۴) و وزیرش ابراهیم پاشا و دیگر بزرگان روم را مدح گفت و در پاداش مستمری سالانه از جانب باب عالی برایش معین گردید تا سرانجام بسال ۹۶۳ بیماری طاعون درگذشت.

وی مانند «خطایی» (شاه اسمعیل صفوی) از بنیان‌گذاران ادب منظوم ترکی آذربایجانیست و هم مانند او کار اساسیش آنست که وزنهای، قالبها، ترکیبها، مضمونها و معنیهای شعر فارسی را از راه ترجمه و یا بعین عبارت در ترکی بکار برده و با این استفاده از ادب فارسی شعر نوزاد ترکی آذربایجانی را حیات بخشیده است. از کلیات فارسی او [شامل قصیده و

* روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۶۳۳-۶۳۴.

* کشف الظنون، چاپ استنبول، ستون ۸۰۵.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، ص ۶۴۶-۶۴۷.

* فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۶۵۹ و ضمیمه آن ص ۱۹۴.

* فهرست کتابخانه اود OUDE ص ۲۲.

* ریحانه الادب، ج ۳، ص ۲۲۲-۲۲۳.

* ترجمه مجمع الخواص صادقی بیگ افشار، تبریز، ص ۱۰۳-۱۰۵.

* مقاله «فضولی، محیط، زندگانی و شخصیت او» ترجمه دکتر خیامپور، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۳، شماره ۱ و ۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۷۶

غزل و قطعه و رباعی و یک ساقی‌نامه بنام هفت‌جام] نسخه‌های متعدد موجود است و بطبع رسیده. وی بترکی هم دیوان قصیده و غزل با مثنوی لیلی و مجنون، شاه و گدا، بنگ و باده (بنام شاه اسمعیل در ۳۵۰ بیت) و جز آن دارد. کتاب روضه الشهداءی ملا حسین کاشفی را بزبان ترکی ترجمه کرد و «حدیقه السعداء» نامید. وی رساله‌یی بنام لطائف المعارف یا سفرنامه روح دارد که مناظره‌یست میان روح و عشق. رساله‌یی بنظم و نثر باسم «رند و زاهد» پرداخته که بسال ۱۲۷۵ ه ق در تهران چاپ شد. فضولی عبری هم شعر می‌گفت و دیوانی بدان زبان دارد. شعر فارسیش خواه مثنوی یا قصیده و غزل و جز آن ساده و روان، در قصیده متوسط و در قطعه و غزل تواناترست، بجز ستایش از بزرگان عهد خود منقبت‌هایی هم دارد و بعضی از قصیده‌ها و قطعه‌هایش متضمن وعظ و اندرز است. ازوست:

اگر عمرها مردم بدسرشت بود همدم حوریان بهشت
در آن محفل پرفضا روز و شبز جبریل خواند فنون ادب
بر آن اعتقاد سرانجام کارنگردد ازو جز بدی آشکار
اگر سالها گوهر تابناکفتد خوار و بی‌قدر بر روی خاک
بر آنم که کمتر نشیند غبارز خاکش بر آینه اعتبار
چو از خاک خیزد همان گوهرست‌شهان را برازنده افسرست *
عشقت از دایره عقل برون کرد مراداخل سلسله اهل جنون کرد مرا
در غم عشق بتان هیچکسی چون من نیست نظری کن که غم عشق تو چون کرد مرا
بامیدی که مگر طعنه‌زنان نشناسندشادم از اشک که آغشته بخون کرد مرا
رسته بودم ز گرفتاری شیرین‌دهنان باز لعل تو مقید بفسون کرد مرا
کم نشد با لب شیرین تو جان‌کندن من‌وه که این شیوه ز فرهاد فزون کرد مرا
از ازل بود فضولی دل من در غم عشق فلک آشفته بدینسان نه کنون کرد مرا *
آمد صبا وز آن گل نارس خبر ندادتسکین آتش دل و سوز جگر نداد
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۷۷ بنمود رخ ولی نظری سوی من نکردفریاد از آن نهال که گل کرد و برنداد
می‌خواستم بگریه کنم با تو شرح حال حیرت بگریه رخصت این چشم تر نداد
امشب بدیده خواست کشد رخت خویش خواب‌سیل سرشک دیده باو رهگذر نداد
خوش آنکه داد جان بتو در اول نظربا ناله‌های زار ترا دردرس نداد
امید داشتم که ز وصل تو برخورم نخل امید غیر ندامت ثمر نداد
از من مجو قرار فضولی بهیچ باب‌چون بخت بد رهم سوی آن خاک درنداد *
برندان از جهنم می‌دهد دائم خبر واعظمگر مطلق ندیده در جهان جای دگر واعظ
گریبان چاک ازین غم می‌کند محراب در مسجد که آب روی منبر برد با دامن تر واعظ
بتفسیر مخالف می‌دهد تغییر قرآن راتمنای تفوق می‌کند با این هنر واعظ
دم از کیفیت اعراب مصحف می‌زند هر دم بنای خانه دین می‌کند زیر و زبر واعظ
ز کوی آن صنم سوی بهشت هشت در هر دم چه می‌خواند مرا یا رب که افتد دربدر واعظ
تنزل از مقام خود نمی‌کرد اینچنین دایم اگر در منع می‌می‌داشت قول معتبر واعظ
فضولی نیست میل صحبت واعظ مر از آن‌رو که منع اهل دل کرد از بتان سیمبر واعظ *

نی همین سرگرم سودای بتان تنها منم هر که باشد عشق می‌ورزد ولی رسوا منم
تاری از زلفیست در هر تن که می‌جنبد رگی نی همین در بند محبوبان مه‌سیما منم
حیرتی دارم که در هر جا که باشد پیکرم کس نمی‌داند که آن نقشی است از من یا منم
زین ستم کز دست من امروز دامن می‌کشی آنکه خواهد دست زد در دامت فردا منم
جای گر زیر زمین سازم ز بیم غم چه سود روی بر من می‌نهد سیلاب غم هر جا منم
اعتباری نیست دنیا را فضولی پیش ماترک دنیا کرده‌یی گر هست در دنیا منم *
سرم را درد بر بالین محنت سود دور از توتنم در بستر بیچارگی فرسود دور از تو
بر آن بودم که چون دور از تو گردم کم شود دردم ندانستم که خواهد محنتم افزود دور از تو
بلای هجر بسیارست و ما بسیار کم طاقت نمیدانیم حال ما چه خواهد بود دور از تو
مرا گفתי که خواهی مرد در هجران من بی‌شک محالست این سخن کی می‌توان آسود دور از تو
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۷۸ نماند از ناله من تاب صحبت هم‌نشینان را کجا شد آنکه ما را صبر می‌فرمود دور از تو
تو آتش‌پاره‌ای من خار ره، بر من چو بگذشتی اثر مگذار کز من بر نیاید دود دور از تو
جهان شد تیره در چشم فضولی بی‌مه رویت فلک هر گز ره راحت بدو ننمود دور از تو *
ما را هلاک غمزه خونریز کرده‌ای تیغی عجب بکشتن ما تیز کرده‌ای
دل را نمی‌رسد ز فرح پای بر زمین تا بسته‌اش بزلف دلاویز کرده‌ای
جانم فدای طور تو باد ای امید وصل کاندوه هجر را طرب آمیز کرده‌ای
شد تازه داغ شوق تو تا باغ حسن را آراسته بسبزه نوخیز کرده‌ای
ای دل باهل زهد نداری ارادتی زین ناکسان خوشست که پرهیز کرده‌ای
بغداد را نخواست فضولی مگر دلت کاآهنگ عیشخانه تبریز کرده‌ای *
نوجوانان را خدا در اول نشو و نما چون ملک از هر خطا پاک و مطهر آفرید
شدت تکلیف و طاعت را از ایشان رفع کرد بر دل احباب نقش طاعت ایشان کشید
بی‌تردد نعمت جنت بایشان وقف شد بی‌تعب از خوان قسمت روزی ایشان رسید
تا بتدریج زمان و امتداد روزگار عابدان متقی گردند و پیران رشید
با زر و زور و حیل این فرقه معصوم راهر که از عفت بیندازد نخواهد خیر دید *
بهر دفع دشمن و فتح بلاد و حفظ نفس پادشه را منت خیل و حشم باید کشید
مفلسان کم‌قناعت را ز بهر لقمه‌یی از سگان منعمان پیوسته غم باید کشید
گوشه‌گیران قناعت‌ورز را در کنج فقر محنت ستر تن و قوت شکم باید کشید
هر کرا میل قناعت هست در دنیای دون بر خط جمعیت خاطر رقم باید کشید
یا بیاید ساخت با محنت بهر حالی که هست یا ازین سر منزل محنت قدم باید کشید *
ای زلف تو سرمایه رسوایی ماعشق تو بهار گل شیدایی ما
رخسار تو شمع‌یست که می‌افروزد از پرتو او چراغ بینایی ما *
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۷۹ بخرام که بینم قد رعنا ترانظاره کنم چهره زیبای ترا
مستانه نهم بیای تو هر دم سر بر دیده کشم خاک کف پای ترا *

آیین وفا ز ماهرویان مطلب آسودگی از عربده‌جویان مطلب
 رسم بدی از بدان طمع دار ولی آثار نکویی از نکویان مطلب *
 عمرم بطلبکاری صانع بگذشت در حیرت آثار صنایع بگذشت
 گر عمر گذشت نیست افسوس مرا افسوس ز عمریست که ضایع بگذشت *
 صد شکر که زهاد بدانندیش نه‌ایم شیخان سفیه حیلہ‌اندیش نه‌ایم
 چون زاهدکان و شیخکان سالوس مداح خود و معتقد خویش نه‌ایم *
 خوش آنکه دمی با تو کنم سیر چمن من پر کنم از اشک کنار و دامن
 ما را نبود رقیب در پیرامن من باشم و تو باشی و تو باشی و من

۹- شرف جهان قزوینی «۱»

میرزا شرف الدین سیفی حسنی قزوینی پسر قاضی جهان «۲»، متخلص به

(۱)- درباره او بنگرید به:

- * هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۱۶۹-۱۷۱.
- * احسن التواریخ روملو، چاپ افست تهران ۱۳۴۲، ص ۳۷۳-۳۷۶ و ۴۱۶.
- * خلاصه‌الاشعار تقی الدین کاشی، خطی. * ریحانه‌الادب، ج ۲ ص ۳۰۴.
- * عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۷۱.
- * مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۲۳.
- * نتایج الافکار، ص ۳۶۸-۳۶۹.
- * عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.
- * صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.
- * ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.
- * آتشکده آذر، بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، ص ۱۱۷۴-۱۱۸۷.
- * تذکره میخانه بتصحیح آقای گلچین معانی، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۵۱-۱۶۸.
- * تاریخ نظم و نثر... سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۴۳۹-۴۴۰.
- * ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، ج ۱، استانبول ۱۹۴۵. ستون ۵۱۰.
- (۲)- این قاضی جهان «میر نور الهدی» نام داشته، (میخانه، ص ۱۵۱).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۸۰

«شرف» «۱» که نامش را باضافه ابنی شرفجهان (- شرف جهان) می‌نویسند، از خاندان معروف سادات سیفی قزوین، یعنی از اعقاب قاضی سیف الدین حسنی قزوینی بود. این قاضی سیف الدین در عهد ایلخانان مغول می‌زیسته و مورد احترام و بزرگداشت اولجایتو سلطان بوده است و بازماندگانش سالیانی دیر سمت قضای قزوین داشتند. پدر شرف الدین یعنی میر نور الهدی معروف به «قاضی جهان» صبح پنجشنبه دوازدهم محرم سال ۸۸۸ ه در

(۱) - این تخلص که مأخوذ از اسم شاعرست در پایان غزل‌های او تکرار شده و او غیر از «شرف» دیگری بنام شرف الدین علی یزدی است که پیش ازین (همین کتاب، ج ۴ ص ۲۹۹-۳۰۹ و ۴۸۳-۴۸۶) از وی یاد کرده‌ام و او را در تذکره‌ها برای تمایز معمولاً شرف یزدی (روز روشن ص ۴۱۹ و ریاض العارفین ص ۳۶۳ و جز آن) می‌نامند و این یک را گاه شرف قزوینی و گاه «شرفجهان» می‌نویسند، و من درین کتاب نخستین را بنام مطلق «شرف» ثبت کرده‌ام. شاعران دیگری هم با تخلص شرف داریم که در مقام این دو نیستند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۸۱

قزوین ولادت یافت و چنانکه از گفتار امیر حسن روملو «۱» و خواندمیر «۲» برمی‌آید در دوران وزارت قاضی محمد کاشانی (که از سال ۹۱۰ بفرمان شاه اسمعیل آغاز شده بود)، قاضی جهان ملازم وی شد و بتدریج در مدارج ترقی سیر نمود چنانکه در سال ۹۲۴ هنگام فتح رستم‌دار و مازندران بر دست دورمش خان یکی از دو نماینده برای مذاکره صلح «عالی‌جناب، قدوة الاشراف و الاعیان قاضی جهان» بود «۳». در سال ۹۳۰ پس از مرگ شاه اسمعیل که آخرین وزیر او خواجه جلال الدین خواند امیر تبریزی و نخستین وزیر شاه تهماسب را به دسیسه امیر الامراء دیو سلطان روملو در بوریا پیچیدند و وحشیانه سوزاندند «۴»، مقام وزارت بقاضی جهان مفوض گردید لیکن چنانکه می‌دانیم در اوایل پادشاهی شاه تهماسب میان دو طایفه استاجلو و تکلو بر سر وکالت پادشاه و در دست داشتن قدرت نزاع درگرفت «۵» و در کشاکش این احوال قاضی جهان بگیلان افتاد و مدتی دراز در زندان مظفر سلطا صاحب آن ولایت بسر برد و او بتحریک صوفیان نوری بخشی که مخالف قاضی جهان بودند آزار بسیار بدو رسانید تا پس از فرونشستن آتش فتنه مظفر سلطان از حبس رهایی یافت و با مشارکت امیر سعد الدین عنایت الله خوزانی بر مسند وزارت نشست و بعد از برکناری امیر سعد الدین مذکور در منصب وزارت مستقل شد و پانزده سال باستقلال عهده‌دار این شغل بود تا آنکه بر اثر پیری و ضعف از آن مقام کناره گرفت و بسال ۹۶۰ ه درگذشت «۶». در خلال این احوال گوناگون مدتی هم «حکومت

(۱) - احسن التواریخ ص ۳۷۳-۳۷۶ ذیل رویدادهای سال ۹۶۰ ه.

(۲) - حبیب السیر، چاپ تهران خیام، ج ۴ ص ۵۶۰.

(۳) - ایضا همان کتاب و همان جلد، ص ۵۶۰.

(۴) - احسن التواریخ روملو، ص ۱۸۴.

(۵) - ایضا، ص ۱۸۷ ببعد.

(۶) - ایضا ص ۳۷۳-۳۷۶؛ و نیز تذکره میخانه ص ۱۵۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۸۲

و دارایی مملکت فارس ... بقاضی جهان مرجوع شد» «۱». وی مردی باتدبیر و در ادب و در بسیاری از دانشهای زمان توانا بود و در لطف انشاء و حسن خط و تهذیب عبارت و لطافت بیان شهرت داشت چنانکه طالبان فن انشاء منشورها و فرمانهای او را دست بدست می‌بردند. امین رازی نوشته است که «... از آثار بزرگ او یکی اجرای نهر کربلاست که ابو نصر حسن پادشاه (اوزون حسن) قرب ده هزار تومان صرف نموده و بدان موفق نگشت» «۲».

میرزا شرف الدین یکی از دو پسر قاضی جهانست «۳» که در روز چهارشنبه ۲۸ ربیع الثانی سال ۹۱۲ ه در قزوین ولادت یافت «۴»، در جوانی مقدمات دانش و ادب را در زادگاه خود فراگرفت «۵» و سپس بقول عبد النبی فخر الزمانی در مدتی «که حکومت و دارایی مملکت فارس بوالد ماجدش قاضی جهان مرجوع شد بشیراز رفته» «۶» نزد امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی دانشمند نام‌آور عهد (م ۹۴۸) «۷» و خواجه جلال الدین محمود شیرازی شاگرد

- (۱) - تذکره میخانه ص ۱۵۱.
- (۲) - هفت اقلیم، ج ۳ ص ۱۶۹.
- (۳) - دیگری میر عبد الباقی نام داشت. شخصی دیگر بنام قاضی روح الله قزوینی (م ۹۴۸) را هم نوشته‌اند که برادر شرف الدین بود (عالم آرای عباسی، ص ۱۷۱) ولی او برادر قاضی جهان بود (هفت اقلیم، ۳، ۱۷۱).
- (۴) - این تاریخ منقولست از ضبط مرحوم استاد سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران ص ۴۳۹، ولی در هفت اقلیم، ج ۳، ص ۱۷۰، صبح چهارشنبه هجدهم ربیع الآخر نهصد و دو ضبط شده است، و این ضبط محمد امین رازی درست بنظر نمی آید زیرا چنانکه خواهیم دید میرزا شرف در سال ۹۶۸ ه. (بضبط روملو در احسن التواریخ) در ۵۶ سالگی درگذشت. پس تاریخ ولادتش همان سالست که در متن آورده‌ام.
- (۵) - بروایت فخر الزمانی استاد او در مقدمات «نظام الدین احمد قزوینی» بود «که در جمیع فنون و علوم نظیر و شبیه نداشت» (میخانه، ص ۱۵۱).
- (۶) - تذکره میخانه، ص ۱۵۱.
- (۷) - درباره او بنگرید بهمین کتاب و همین جلد، ص ۲۹۹-۳۰۴.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۸۳
- جلال الدین دوانی بکسب دانشهای معقول همت گماشت و همین آشنایی با شیوه دو استاد معارض یکدیگر «۱» باعث بود که بتصریح ملا عبد النبی، میرزا شرف «سخنان میر و ملا را بنوعی حاصل کرده که دانشمندان زمان را در مجلس شریفش بدو سخن نبوده» «۲» و دانشمندان زمان مانند ابو الحسن بن احمد باوردی معروف به «دانشمند» «۳» حکیم و دانشمند مشهور بفضل او گواهی داده‌اند.
- دانشهای شرعی و عقلی در خاندان سادات سیفی میراث گونه‌یی بود، و میرزا شرف علاوه بر آنها در ادب و دانشهای ادبی نیز امتیاز داشت؛ در خط و انشاء و شعر و حتی در موسیقی و آواز «فرید زمان خود گردیده جمیع اکابر زمان بادراک ملازمتش افتخار می نمودند» «۴» و او بروش خواجه عبد الحی منشی «۵» از صاحب قلمان معروف آن روزگار، می نوشت.
- میرزا شرف در مدت اشتغال پدرش بکارهای دیوانی بوی یاری می داد. امیر حسن روملو می نویسد: «میرزا شرف ولد قاضی جهان قزوینی وکیل شاه دین پناه (- شاه تهماسب) بود، جامع اقسام علوم و مستجمع انواع فضایل و کمالات بود، فی الواقع بهر نوع فضیلت و استعدادی که والد ماجد وی اتصاف داشت او را زیاده از آن حیثیات و فضایل بود با دیگر کمالات، بلکه انشای او بسیار نسبت پدیر زیاده تر و فطرتش عالی تر افتاده بود، سلیقه اش بشعر بسیار موافق بوده، در شاعری و سخنوری یگانه آفاق. در زمانی که والد ماجد وی متقلد منصب وزارت بود بنیابت آن حضرت بانتظام مهام جمهور انام انتظام داشت و صاحب رقم بود ...» «۶».
- (۱) - مقصود اختلافیست که میان ملا جلال دوانی از طرفی و صدر الدین محمد دشتکی و پسرش غیاث الدین منصور و بویژه این دومی از طرف دیگر در بحثهای حکمی و کلامی وجود داشت، چنانکه در ذیل احوال غیاث الدین منصور نوشته‌ام.
- (۲) - تذکره میخانه، ص ۱۵۲.
- (۳) - درباره او بنگرید بهمین کتاب و همین جلد، ص ۳۴۸.
- (۴) - تذکره میخانه، ص ۱۵۲.
- (۵) - حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴، ص ۶۱۵.

(۶) - احسن التواریخ، ص ۴۱۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۸۴

با همه این احوال نوشته‌اند که میرزا شرف کمتر بملازمت پادشاه تن درمی‌داد و این امر موجب رنجش و تکدر خاطر پدرش بود؛ ولی می‌دانیم که شرف سابقه خانوادگی خود را در انتساب بدربار صفوی از دست نداد و چنانکه از اشاره قاضی احمد قمی در گلستان هنر بصدر الدین محمد پسر میرزا شرف برمی‌آید او یکچند وزارت خراسان داشت و صدر الدین محمد نیز چنانکه خواهیم دید زندگی را در جزو ملازمان و درباریان صفوی بپایان برد. وفات میرزا شرف روز یکشنبه ۱۷ ذی القعدة سال ۹۶۸ در پنجاه سالگی اتفاق افتاد و او را در مزار شاهزاده حسین قزوین بخاک سپردند.

یکی از شاعران همعهدش بنام «مجازی» درباره تاریخ وفاتش چنین گفت:

جستم حساب سال وفاتش ز پیر عقل فرمود: آه آه شرف رفت از جهان (۹۶۸) امین رازی گوید که بعد از شرف پسرش صدر الدین محمد جای پدر را گرفت و «مکان آبا و اجداد را بشموع نیکنامی روشن داشته بفرط قابلیت از اقران و امثال ممتاز و مستثنی است، خصوص در علم موسیقی و ادوار که در آسمان آن شیوه مانند هلال انگشت نما گشته چند نقش و کار ازو در صفحه روزگار بیادگار مسطور است و در دار الضرب اشعار متقدمین و متأخرین نقد تتبعش بغایت رایج و نیکوعیار» (۱). اسکندر بیگ منشی اشاره مفصلی باین میر صدر الدین محمد و هنرهای خاصه خط نستعلیق او دارد و گوید که در آن بسیار ماهر بود چنانکه فرق خط او با مولا سلطانعلی دشوار بود و نیز نویسد که در علم موسیقی و ادوار سرآمد روزگار و «در تصنیف قول و عمل نادره کار و نقشهای بدیعش مجلس آرای شکفته طبعان و زبانزد گویندگان روزگار» بود، و در عهد سلطان محمد خدابنده از زمره مجلسیان و مقربان شاهزاده حمزه میرزا بود و در عهد شاه عباس همواره ملازم رکاب بود تا آنکه در سفر خراسان در گذشت.

اسکندر بیگ درباره همین میر صدر الدین محمد نوشته است که بعد از سالها

(۱) - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۱۷۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۸۵

مطالعه در کتابهای تاریخ و تتبع اشعار متقدمان و متأخران تذکره‌یی تألیف کرد که پیش از او بدان تفصیل تألیف نکرده بودند، ولی ناتمام ماند «۱»؛ و این همان تذکره است که قاضی احمد قمی در فصل سوم از گلستان هنر ضمن بیان حال میر صدر الدین مذکور بدان اشاره کرده و گفته است که قریب چهل سال بتألیف تذکره الشعرائی باسلوب و بطرز دولتشاه سمرقندی سرگرم بود و کاری نساخت و بدین بهانه نزدیک دهسال هر ساله مبلغی کلی از خزانه دریافت داشت و بعد گویا گناه ناتمام ماندن آن را بگردن قاضی احمد افکند. میر صدر الدین در ربیع الاول سال ۱۰۰۷ که در رکاب شاه عباس بخراسان می‌رفت در بسطام در گذشت.

درباره اعتقاد مذهبی میرزا شرف جهان ظاهرا گفت‌وگوهایی در میان بود. فخر الزمانی نوشته است که شرف را در خدمت شاه تهماسب متهم به تسنن و تعصب در آن نمودند و بهمین سبب از نظر او افتاد. درستی یا نادرستی این سخن روشن نیست اما این نکته گفتنی است که میرزا شرف میان معاصران خود متهم بمعاشرت‌های نامطلوب در نظر قشری مذهب‌ان بود چنانکه روملو می‌نویسد «مجملاً نقصی که ذات فایض البرکات میرزا شرف جهان را بود خلطت و مصاحبت مولانا فضل خلخالی» (۲) بود که خباثت ذات او بر جهانیان ظاهرست» این «فضل خلخالی» و برادرش شیخ احمد خلخالی از نبیرگان شیخ ابو یزید خلخالی بوده‌اند (۳) و احمد در خدمت امیر غیاث الدین منصور دشتکی و مولانا ابو الحسن بن احمد ابیوردی معروف بدانشمند و شمس الدین محمد خف‌ری که نامشان را بارها درین جلد دیده‌ایم، تحصیل دانش کرد و پس از آن در قزوین مجلس درس داشت تا بسال ۹۷۵ در گذشت. برادر احمد یعنی «مولانا فضل خلخالی» هم مردی دانشمند و بقول امین احمد رازی «بحلیه کمالات صوری و معنوی آراسته بود». گویا

علت اشتها

(۱) - عالم‌آرای عباسی، ص ۱۷۱-۱۷۲.

(۲) - در اصل: فضیل خلخالی.

(۳) - درباره این هر دو برادر بنگرید بهفت اقلیم، تهران، ج ۳ ص ۲۵۹-۲۶۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۸۶

این دو برادر بخت ذات در نظر ظاهرینان، همین اشتغالشان بدانشهای عقلی و بکمالات معنوی بود، و اینکه میان این مولانا فضل و میرزا شرف دوستی و معاشرت بر دوام بود سببش سنجیت آنها و همگامی در راه تحصیل دانشهای عقلی نزد استادانی مشترک بوده است.

میرزا شرف بر سر همه فضیلت‌ها و مقامهای دنیوی که داشت، شاعری توانا بود که همه نویسندگان احوالش بمقام بلند وی در شاعری اعتراف کرده‌اند. امین رازی «فضای جهان بوقلمون» را «از جواهر نظم‌ش چون صدف افلاک پر در شب افروز» دانسته و درباره نثرش نیز بهمین گونه سخن گفته است، و آذر که در داوری نسبت بشاعران عهد صفوی سختگیرست، درباره او گوید: «در مراتب سخنوری بزعم فقیر در قزوین کسی تا بحال بحلاوت زبان و ملاحات بیان ایشان نبوده بلکه سرآمد معاصران زمان خود بوده ... بطریقه ضمیری و امثال آن شعر می‌گفته و دوهزار بیت دیوان ترتیب داده». درستست که میرزا شرف و کمال الدین ضمیری اصفهانی هر دو در قزوین معاشر و مجالس هم بوده‌اند لیکن فرق این دو در آنست که ضمیری جوابگوی دیوانهای گذشتگان می‌کرده لیکن شرف بدنبال کلام مبتکر و منتخب و باحال بوده است و توجهی بکثرت اثرهای خود نمی‌کرد.

فخر الزمانی درباره داوری ضمیری اصفهانی نسبت بسخن دوست خود شرف و نگه داشتن حرمت او داستانی ضمن بیان حال میرزا جعفر بیگ آصفخان نقل کرده است که در ذیل ترجمه حال «جعفر» خواهم آورد.

بهرحال میرزا شرف با داشتن سخن منتخب و غزلهای کوتاه و بسیار باحال خود بنابر گفته تقی الدین اوحدی مبتکر طرز جدیدیست که آن را «طرز وقوع» نامیده‌اند و گوید «از متأخرین و متوسطین پیش ازو در آن بنسبت او کم کوشیده‌اند. الحق در شیوه خویش در آن عصر و زمان ممتاز و در روش خود یگانه و بی‌انبار بود و رندان تازه‌گوی گوی سخن از میدان زبان او آورده‌اند».

شرف مانند دیگر همعصران خود که در نیمه اول سده دهم و حتی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۸۷

مدتها بعد از آن دنباله شیوه شاعران اواخر عهد تیموری را رها نکرده بودند، سعی داشت تا اندیشه‌های باریک و لطیف را در زبان ساده روشن بیان کند و ازیروی در سخن او و همانندگان وی بدان ابهام که در شیوه خیال‌بندان سده یازدهم و دوازدهم می‌بینیم باز نمی‌خوریم. دیوان او را آذر دوهزار بیت و فخر الزمانی که آن را مطالعه کرده بود چهارهزار و هشتصد و پنجاه و پنج بیت و اسمعیل پاشا هزار و یک «احد و الف» بیت نوشته‌اند، و نسخه‌های معدودی از آن در دستست. غزلهای او مشهور و ساقی‌نامه‌اش که بمدح شاه تهماسب ختم شده، بسبب اشتمال بر اندیشه‌های حکیمانه و داشتن بیان فصیح قابل توجهست. از اوست:

عجب مانده‌ام زین خم نیلگون که صد گونه رنگ آمد از وی برون

جهان راست آیین ناداشتی فلک زود خشمی است دیر آشتی

درین باغ کش خار شد دلخراش منه دل تماشاگر باغ باش

گذر کن ازین منزل پرستیز تو برخیز ازو تا نگویند خیز

اگر رفت سرمایه گل ز دست غنیمت شمر پنج روزی که هست

چه گویی ز عمر و ز ایام او مبر با چنین کوتاهی نام او
 بگیتی کسی یافت عمر دوبار کزو ماند نام نکو یادگار
 بود کوشش ما ز روی قیاس چو پیمودن راه گاو خراس
 که گردد سحرگاه تا وقت شام در اول قدم شامگاهش مقام
 نبینی درین تنگنا همدمی که بردارد از خاطر ما غمی
 دریغا ز یاران خاکی نهاد که رفتند زین خاکدان همچو باد
 بصحبت همه شمع مجلس فروز چو انجم شب آورده با هم بروز
 همه روز در بوستان یار هم چو گلها شکفته بدیدار هم
 دریغا که این دیده خونفشان نبیند کنون هیچ ازیشان نشان
 دمی چند گفتند و خامش شدند ز یاد حریفان فرامش شدند
 یکی نیست ز آن غمگساران همه من و غم، که رفتند یاران همه
 ببالین چسان سر نهم خوابناک حریفان همه کرده بالین ز خاک
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۸۸ کند کنج تنهائیم دل هوس ندارد سر صحبت هیچکس
 ندارم سر همدمان بیش و کم اگر راست پرسی سر خویش هم
 دریغا که پرده نشینان راز رفتند جایی که آیند باز
 ز آشفته‌گی چون بر آن خاک درد فدام چو خاک و نشستم چو گرد
 بر آن خاک فریاد کردم بسی بگو شم نیامد جواب کسی
 بسا نو که کهنه شده در جهان همان کهنه پیر جهان نوجوان
 دلا عبرتی گیر از حالشان فرو شو زمانی در احوالشان
 بگیر آتشی از سفالینه جام زن آتش در اوراق دفتر تمام
 چه خسیسم ایمن درین مرحله که ماندیم تنها و شد قافله
 نماند درین مرحله هیچکس تفاوت بود لیک در پیش و پس
 گذشته چنان شد که گویی نبود رود نیز آینده چون رفته زود
 پس و پیش این راه چون اندکیست رونده اگر پیش و گر پس یکیست
 ز یاران دو گامی اگر واپسم نه بس دیر مانم، بدیشان رسم
 ندانیم ازینجا کجا می‌رویم چرا آمدیم و چرا می‌رویم
 دریغا که نابرده راهی بجای بنا کام باید شدن زین سرای
 ندانسته راز جهان می‌رویم چنان کآمدیم آن چنان می‌رویم
 ز اندیشه خون شد جگرها بسی ولی حل نکرد این معما کسی
 کس از سر این پرده آگه نشد خرد را بدانش بدو ره نشد
 سخن چند گویی ز اندوه و درد سخن بشنو، این طرز را درنورد
 مجو رهنمایی ز پندار عقل که این کار عشق است نی کار عقل
 چو با عشق گردد دلت آشنا شود از صفا جام گیتی نما

اگر رخت در کوی مستی بری ازین نیستی ره بهستی بری
 چه خوش گفت پیر خرابات دوش گرت محنتی هست جامی بنوش
 بنه بر کف آینه جام راکه در وی ببینی سرانجام را
 همان به که افتی بمیخانه مست بشویی بمی دست از هرچه هست
 بیا ساقی بزم مستان، بیایا قبله می پرستان، بیا
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۸۹ بیا وین دم نقد فرصت شمربادا که فرصت نیابی دگر
 بده می که عمرم بغفلت گذشت مده انتظارم که فرصت گذشت
 بمستی دمی آشنایم ده وزین خودپرستی رهایم ده ...
 (ساقی نامه)

*

ای شوق دیدنت سبب جستجوی ماهردم فزوده در طلبت آرزوی ما
 آلوده گشته ایم بزرق و ریا کجاست ساقی که از شراب کند شستشوی ما؟
 کو باده تا بشیشه گردون ز نیم سنگ تا کی زمانه سنگ زند بر سبوی ما
 گر جذبه یی نباشد از آن کعبه مراد پیداست تا کجا رسد این جستجوی ما
 در عشق اگر فسانه شدیم ای شرف چه غم باشد بگوش یار رسد گفت و گوی ما *
 ای رفته دل و دین بتمنای تو ما رایبگانه ز خود ساخته سودای تو ما را
 رفتی و سراپای ترا سیر ندیدیم صد داغ بدل ماند ز هر جای تو ما را
 تو وعده بفردا دهیم کشتن و امروز ترسم که کشد وعده فردای تو ما را
 مستغرق عشق تو چنانیم که نبود با یاد رخ خوب تو پروای تو ما را
 احسنت شرف این چه کلام نمکین است شوری بدل افکند سخنها ی تو ما را *
 خوش آن دم کز رقیبان با من آن بدخو سخن میگفت بد من هرچه می گفتند در خلوت بمن می گفت
 فغان کز بخت من اکنون ندارد ره بکوی او کسی کز حال من حرفی بآن پیمان شکن می گفت
 شدم خوشدل بسی از خشم پنهانش چو در مجلس پی دفع گمان دیگران با من سخن می گفت *
 سری کجاست که در وی هوای کوی تو نیست دلی کجاست که در آرزوی روی تو نیست
 بکعبه خواند مرا پیر ره، ولی چه روم بخانه یی که درو پرتوی ز روی تو نیست
 شرف حکایت ناکامی تو سوخت مرا مگو مگو که مرا تاب گفت و گوی تو نیست *
 ز ضعف تن دل پرداغم از درون پیداست چو لاله داغ درون من از برون پیداست
 همیشه کینه ما بود در دل تو ولی نهفته بود اگر پیشتر، کنون پیداست
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۹۰ خیال کشتن ما کرده ای، نهفته مدارز سرگرانتی ای ترک مست چون پیداست
 می پرس طالع ما، چون ز حال ابتر مانشان بخت بد و طالع زبون پیداست
 ز جام عشق، شرف، مست گشته ای دیگرز چشمهای تو کیفیت جنون پیداست *
 آمد پرسش من و دردم فرود و رفت صبری که من نداشتم آنهم ربود و رفت
 تا کی کشد ز منت اینم که یک نفس آمد بر من و بمردم نبود و رفت

آخر شرف براه سگان تو جان سپرد رسم وفا بمردم عالم نمود و رفت *

خوش آن زمان که غیر منت همزبان نبودراز دلی که داشتی از من نهان نبود

می گفتمت اگر گله‌یی بود از توام کس گفت و گوی ما و ترا در میان نبود

از گفت و گوی غیر بما بدگمان شدی این بدگمانی از تو مرا در گمان نبود *

باز آمدم و شوق تو در دل همانکه بودوز گریه پا بکوی تو در گل همانکه بود

باز آمدم و شوق همان آرزو همان سودا همان تصور باطل همانکه بود

هجران کشنده، عشق همان دشمن قدیم نومید از وفای توام دل همانکه بود

کردم سفر و لیک نبردم رهی بدوست آواره جهانم و منزل همان که بود

تو در خیال بردن جان شرف هنوز آن ساده دل ز فکر تو غافل همانکه بود *

ای رازدار اهل دل و کاردان عشقوی دیده سالها ستم بیکران عشق

در بوته محبت و در مجمر بلاصد ره گداختست ترا امتحان عشق

دیری بمان که جز تو درین دیر کس نمانداز درد پروان وز دودی کشان عشق

بر لب رسید جان شرف از جفای تووقت ترحم است بر این ناتوان عشق *

رفتیم و این سراچه پرغم گذاشتیم دنیا و محتش همه با هم گذاشتیم

روز وداع بر سر کوی ز خون دل صد جا نشان دیده پر نم گذاشتیم

شد حال ما بکام رقیبان کینه جو ما کار خود بیاری همدم گذاشتیم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۹۱ در دل نماند کن مکن عقل را مجال این ملک را بعشق مسلم گذاشتیم

دادیم جان براه غم دوست چون شرف نامی میان مردم عالم گذاشتیم *

ز عشقش بر زبان دارند شهری گفت و گوی من روم زین شهر تا نشنیده ترک تندخوی من

نگردم همزبان با او که می ترسم شود آگه ز عشق من چو فهمد اضطراب از گفت و گوی من

۱۰- اشکی

میر اشکی قمی از سادات طباطبایی قم بود که در جوانی با شنیدن آوازه کامیابیهای غزالی مشهدی بقندهار و از آنجا بهند رفت تا با گره رسید و چند گاهی در شمار شاعران دربار جلال الدین اکبر بود تا آنکه بسال ۹۷۲ ه در اکره یا در دهلی بدرود حیات گفت. نسخه‌یی از دیوان او بشماره ۴۶۱۶Or در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد متضمن غزل بنظم الفبایی، و در پایان آن چند رباعی و قطعه «۱». درباره سرنوشت دیوانش نوشته‌اند که «در هنگام مرض اشعار خود بمیر جدایی مصور ترمذی سپرد تا ترتیب بخشد، میرجدایی ابیات بکار آمد را جدا کرده داخل خزانه افکار خود نمود و باقی را در آب انداخت» «۲» و گویند که «اشعارش شامل دو دیوان غزل و یک دیوان قصاید و یک دیوان اهاجی بوده و در شعر از روش آصفی شاعر معروف قرن نهم پیروی می کرده است» «۳». دیوانی که من

(۱)- ضمیمه فهرست ریو، ص ۱۹۵؛ و نیز بنگرید به:

. p, Catalogue Oude, Sprenger. ۳۰، ۵۶، ۱۱۸.

(۲)- نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۴۱.

(۳) - تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا قرن دهم هجری، ص ۴۳۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۹۲

ازو دیدم در حدود نه هزار بیت غزل و چند رباعی و قطعه و مفردات دارد و نمی‌دانم آنچه درباره سرنوشت اشعارش نوشته‌اند تا چه میزان با حقیقت همراه است. شعر او ساده و بطرز وقوعست. ازوست:

سنگی بعالم کو کزو بر سر نخوردم بارها کو مشت خاکی کز غمش بر سر نکردم بارها
آورده‌اند آن ماه را بهر عیادت بر سرم چون از طبیبان خواستم درمان دردم بارها
یکدم من دیوانه را آرام نبود بی‌رخش تا گرد کوی آن پری شبها نگردم بارها
از بس که یاد قامتش هر دم کنم، سرو سهی چون بید لرزد در چمن از آه سردم بارها
منسوبه نرد فلک یکباره نی بر هم زنم اشکی بساط چرخ را درهم نوردم بارها *
پنداشتم که ساقی ما مست باده است او مست حسن بود که بیخود فتاده است
نیک و بد زمانه ندانست شوخ من جانم فداش باد که او ترک ساده است
بگشاد یار چاک گریبان خویش رابر روی ما خدا در رحمت گشاده است
بخرام سوی باغ و بین سرو در چمن کز بهر خدمت تو بیک پا ستاده است
حاصل ز آدمی نشود مثل او پدید گویا فرشته‌خوی من از حور زاده است
اشکی، شنید در حق من قول مدعی‌ورنه مرا برای چه دشنام داده است *
هر گه ز رخ غبار ره از آستین برد گرد غم ز خاطر اندوه‌گین برد
از شوق جان فدا من بیدل کنم روان «۱» هر گه که یار دست سوی تیغ کین برد
از روی ناز جانب من چون نگه کند آن مه بیک نگاه ز من عقل و دین برد
از رشک خون شود جگر آهوان چین گر بوی زلف یار صبا سوی چین برد
اشکی نهد بخاک درت روی زرد راتا از سگ تو منت روی زمین برد *
از چشم من درازی شبهای تار پرس بی‌خوابی من از مژه اشکبار پرس
ای باد اگر بجانب کویش گذر کنی حال دل رمیده ما ز آن نگار پرس

(۱) - روان: سرعت و بجابکی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۹۳ در بزم ای حریف چو بینی مرا خراب حال مرا ز ساقی سیمین‌عذار پرس

ای همنفس مرا اگر آشفته بنگری آشفته‌گی من ز سر زلف یار پرس

از من مپرس گریه اشکی برای چیست این راز را ز دیده شب‌زنده‌دار پرس *

دیده وام از مردمان در بزم آن بدخو کنم تا بهر چشمی تماشای جمال او کنم

پیش من مشکل نماید محنت هجران او چند روزی گر بوصل آن پریرو خو کنم

وه چه خوش باشد در آرد دست در گردن مرا آن پریرو را اگر با خویش همزانو کنم

روی خود را بر رخسار خواهم که مالم دم‌بدم طوق چون در گردن او حلقه بازو کنم

ز آتش داغ جنون در گیرم اشکی قفا چون تماشای قد رعنا ی آن دلجو کنم *

سوزش عشق فزون کرد می بی‌غش من از دم باده برافروخته شد آتش من

سر عشاق بفتراک جفا می‌بندد غالباً بر سر کین است بت سرکش من
از چه رو خلعت گلرنگ دگر پوشیده گر ندارد سر خونریز بت مهوش من
کاسه دیده کنم اشکی بیدل پر خون جام می گر ندهد ساقی حوری‌وش من *
چون قدم از سر کنم کآیم سوی در گاه اوهر سر مویم شود پای دگر در راه او
چون نهم بر سایه‌اش پا تا نیاید همرهش سرکشد از زیر پای من رود همراه او
ناله جانکاه عاشق چون ترا دارد زیان جان من اندیشه کن از ناله جانکاه او
هرچه در دل بگذارند بگذرد در دل مرا هست آگاهی دلم را از دل آگاه او
می کشم خود را برای خاطر آن نازنین می‌کنم کاری من بیدل بخاطر خواه او
دل ز زلف او کند میل ز نخدانش مدام این دل دیوانه اندیشد کجا از چاه او
رو بدیوارش چو اشکی ماند اشک از دیده ریخت خواست گیرد اشک در گل این تن چون کاه او *

من کیم از خان و مان آواری بی‌دلی سرگشته‌یی بیچاره‌یی
بی‌دل و دینم کند از یک نظر گر بسوی من کند نظاره‌یی
چهره تا فروخت از تاب شراب شعله در جانم زد آتش پاره‌یی
در دلش کی می‌کند آهم اثر چون دل او یست سنگ‌خاره‌یی
اشکی از کوی بتان آواره شد در جهان نبود چو او آواره‌یی
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۹۴

۱۱- ضمیری اصفهانی «۱»

مولانا کمال الدین حسین «۲» بن محمد ضمیری اصفهانی از شاعران معروف سده دهم و غیر از ضمیری دیگریست که اهل همدان بود. معاصر وی سام میرزا درباره‌اش نوشته است که «جوانی بغایت دردمند و بی‌قیدست و بسی فضیلت دارد. از جمله در نجوم و رمل از بی‌نظیرانست و در دقت ذهن و حدت طبع و فهم از بی‌بدلان و طبعش در اسالیب سخن چسبان...» و بنابراین او از روزگار جوانی در علم و ادب شهرت یافته بود و معلوم نیست چرا تقریباً همه تذکره‌نویسان درباره وی نوشته‌اند که در بزرگسالی کسب دانش آغاز کرد. وی در محضر میر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی دانش آموخت و طب و ریاضی و نجوم فراگرفت و در رمل مهارت یافت و

(۱)- درباره او بنگرید به:

- * بهارستان سخن، ص ۴۰۷-۴۰۸.
- * آتشکده، تهران، ص ۹۵۸-۹۶۳.
- * تحفه سامی، ص ۱۲۴.
- * خلاصه‌الشعار تقی الدین کاشی، خطی.
- * صحف ابراهیم، خطی.
- * مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۳۳۵.
- * نتایج الافکار، بمبئی، ص ۴۳۲-۴۳۴.

* عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۷۸-۱۷۹.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲ ص ۴۱۷-۴۲۱.

* ایضاح المکنون، اسمعیل پاشا، ج ۱، استانبول ۱۹۴۵، ستون ۵۱۴.

* عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.

* تاریخ تذکره فارسی، گلچین معانی، ج ۱، تهران ۱۳۴۸، ص ۸-۱۰.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۴۴۶-۴۴۷.

(۲)- نام او را «حسن» نیز نوشته‌اند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۹۵

از همین راه در خدمت شاه تهماسب و خاندان شاهی راه جست، و تا آخر عمر بهمین شغل روزگار گذاشت. سال مرگش را اسمعیل پاشا در ایضاح- المکنون ۹۷۳ ضبط کرده و در تذکره غنی سال ۱۰۰۰ ذکر شده است، و از جانبی دیگر بعضی خدمت درباری او را تا بعهد شاه عباس کشانیده‌اند که دور از صحت بنظر می‌آید؛ چون بنابر قول تقی الدین اوحدی در عرفات، محتشم کاشانی (م ۹۹۶ ه) ماده تاریخ مرگ ضمیری را ساخت پس سال یکهزار را نمی‌توان تاریخ وفات ضمیری دانست؛ سال ۹۷۳ که فعلاً بعنوان سال درگذشت ضمیری پذیرفته می‌شود تا حدی محل تأمل است زیرا اسکندر بیک منشی او را در شمار شاعرانی ذکر کرده است که «در حین ارتحال شاه جنت‌مکان (شاه تهماسب م ۹۸۴) هنگامه سخن‌پردازی ایشان گرم بود»، پس ضمیری قاعده بایست در آن سال زنده بوده باشد چنانکه باقی کسانی که درین شمار ذکر شده‌اند (محتشم، وحشی، ولی دشت بیاضی، ثنایی، میر حیدر ...) همه سالها بعد از وفات شاه تهماسب زنده بودند.

مولانا کمال الدین در آغاز شاعری بمناسبت شغل پدرش «باغبان» تخلص نمود و بعد از آن تخلص ضمیری اختیار کرد و بهمین نام شهرت یافت.

با شاعران معروف زمان خود، خاصه آنها که با دربار صفوی ارتباط داشتند آشنا و با بعضی از آنان معاشر بود مانند شرف و محتشم و حسابی ... ضمیری از شاعران پرکار عهد خود و در قصیده و غزل و مثنوی توانا و ازین دو جهت با امیر خسرو دهلوی همانند بود و بهمین سبب است که او را «خسرو ثانی» خواندند. امین رازی نوشته است که «وارداتش صدهزار بیت است که از آنجمله هفتاد هزار بیت آن غزلست و دوازده هزار بیت قصیده که تمامی مزین بمدح ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین گردیده و تتمه مثنویست» یعنی هجده هزار بیت.

شگفت‌ترین کار ضمیری تنظیم چند دیوانست که در هریک از آنها یکی از شاعران مشهور را تتبع و استقبال نموده و ازین راه مجموعه‌هایی فراهم آورده و بر هریک نامی نهاده است؛ چند دیوان دیگرش آنهاست که پیروی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۹۶

از کسی نظم نیافته و بصرافت طبع شاعر گرد آمده است. تقی الدین کاشی که برای جمع‌آوری اشعار شاعران اصفهان مدتی در آن شهر بسر می‌برده و مهمان ضمیری بوده و همه دیوانهای او را دیده و هزار بیت از منتخب آنها را در کتاب خود خلاصه‌الاشعار نقل کرده، درباره کلیات او نوشته است:

«... اسامی بعضی از غزلیات و مثنویاتی که در جواب شعرا و غیر آن مرتب ساخته‌اند و دواوین غزلش برین موجب است: سفینه اقبال، صورت حال، کنز الاقوال، عشق بی‌زوال، صیقل ملال، عذر مقال، قدس خصال، مجموعه اجلال- فی جواب شیخ مصلح الدین سعدی: طاهرات، صنایع، بدایه الشعر، نهایه السحر- عیون الزلال فی جواب خواجه حافظ- آئینه جمال فی جواب بابا فغانی- معراج الآمال فی جواب مولانا جامی- انیس الیال فی جواب لسانی- سحر حلال فی جواب شاهی- فراغ بال فی جواب بنایی- درر

مثال فی جواب میر صالح - سحاب جلال فی جواب خواجه آصفی - خجسته‌فال فی جواب مولانا شهیدی - لوا مع خیال فی جواب میر همایون - ترانه وصال فی جواب میرزا شرف - احیای کمال فی جواب شیخ کمال - معشوق لا یزال فی جواب امیر خسرو - حسن مآل فی جواب حسن. و چندین دیوان دیگر در سبک نظم دارند، چون تمام نشده بود لهذا تفصیل اسامی آن درین اوراق ثبت نشد. و نیز از جمله منظومات این بحر سخن شش کتاب مثنویست که اوقات را بتکمیل آن صرف نموده‌اند برین تفصیل: ناز و نیاز، وامق و عذرا، بهار و خزان، جنه‌الاخیار، لیلی و مجنون، اسکندرنامه؛ و الحق لطافت طبع ازین مثنویات نیک معلوم می‌شود خصوصا مثنوی بهار و خزان وی که از مطالعه آن نسخه گرامی غنچه دل چون دل غنچه از نسیم سحری شکفتن می‌گیرد ...

و دیگر از منظومات این موفق بتوفیق اله دو دیوان قصائدست در مدح ائمه و اهل البیت علیهم السلام که یکی از آن دو موسومست بصحایف اعمال و دیگری باصداف لآل ...» (۱)

(۱) - نقل از انتخاب آقای احمد گلچین، تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۸-۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۹۷

آذر نیز همین فهرست از مجموعه‌های سخن ضمیری را، گویا از خلاصه‌الاشعار، با حذف و اختلاف، نقل کرده است. پیداست که اینهمه کار از یک شاعر مستبعد و مقرون بغرابت تام و تمامست و بهمین سببست که آذر نوشت: «تمامی عمر مولانا لایلا و نهارا و سرا و چهارا وفا بخواندن کتب مرقومه نمی‌کند تا بگفتن و نوشتن چه رسد!» و اگرچه تقی الدین کاشی مدعیست که بیشتر دیوانهای تمام شده و مثنویها و دو دیوان قصائد او را دیده لیکن بعید نیست که بیشتر یا بعضی ازین نامگذاریها بطریق ادعا صورت گرفته بود یا در جزو طرح کارهایی قرار داشت که ضمیری می‌خواست اما نتوانست همه آنها را بانجام رساند و گرنه قاعده می‌بایست شماره بیتهایش از صدهزار که امین رازی تخمین زده است درگذرد. شگفتی درینجاست که بغیر از تقی الدین کاشی که گوید هزار بیت از شعرهایش برگزید، نه امین رازی و نه دیگران از آنهمه زادگان طبع ضمیری بجز چند بیت نیافته و نقل نکرده‌اند، و با آنکه از نزدیک بتمام شاعران عهد صفوی، همه و یا قسمتی از آثارشان را در دست داریم، از ضمیری، حتی یک دیوان از آنهمه دیوانها موجود نیست و یا من ندیده و نیافته‌ام. اسمعیل پاشا که در ذیل «فصل الدواوین» نام بسیاری از دیوانهای عهد صفوی را آورده درباره دیوان ضمیری چنین نوشته است: «فارسی هو کمال الدین حسین بن محمد - الاصبهانی المتوفی سنه ۹۷۳ ثلاث و سبعین و تسعمائنه سماه سفینه اقبال» و اینکه او از کلیات پرنام ضمیری تنها بسفینه اقبال بسنده کرده است یا از آن جهتست که هیچیک را ندیده و تنها همین نام را شنیده بود و یا همین یک دیوان از آنهمه دیوانهای ضمیری را یافته و نام برده است.

بهرصورت از ضمیری که بگفته امین رازی صدهزار و بنابر تفصیلی که تقی الدین کاشی داده باحتمال خیلی بیش از صدهزار بیت شعر داشته، آنچه در دستست بسیار کمست. گویا یکی از علت‌های قلت اشعارش آن باشد که بقول تقی الدین اوحدی بلیانی در عرفات پسر ضمیری یعنی ملا میرک متخلص به «داعی» اصفهانی «از لا ابالی گری مسودات اشعار پدر را بدکان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۶۹۸

بقالی و حلویی گرو گذاشته همه را صرف افیون کرد» و اگر چنین باشد سخن تقی الدین کاشی در خلاصه‌الاشعار درست نیست که گفت: «بعضی دیوانها که مشار الیه (یعنی ضمیری) باتمام جواب آن توفیق نیافته پسرش ملا میرک متخلص به داعی بگفتن باقی آنها اوقات صرف می‌نماید». جمع میان این دو روایت می‌تواند چنین باشد که ملا میرک پیش از گرفتاری بمعجون افیون‌دار که از ابتلا-آت بزرگ عهد بود، دنبال کار پدر را گرفت لیکن پس از اسارت در چنگال دیو افیون چاره‌یی جز فروختن یا به گرو نهادن حاصل کار پدر و خود نزد بقال و حلویی نداشت!

درباره علت تسمیه ضمیری به «خسرو ثانی»، تقی الدین کاشی نوشته است «روزی در مجلس شاه تهماسب سخن از امیر خسرو

دهلوی می‌رفت، شاه اشاره بوی (ضمیری) کرد و گفت: ما نیز خسرو نادره گویی داریم! از آن پس او را خسرو ثانی خواندند.» از بازمانده‌های اشعار اوست که همه بشیوه شاعران عهد فغانی و همعصرانش هست:

«۱» پیش نظر چو آورم وعده لطف یار راذوق وصال طی کند صدمت انتظار را
غمزه تیزچنگ را جام عتاب پر مده گرم بخون من مکن چشم ستیزه کار را *
بیگانه بودی از من و می‌سوختم کنون من سوزم از برای کسی کاشنای تست
هرگاه می‌روم که شکایت کنم ز توجون گوش می‌کنم بزبانم دعای تست *
ای عهدشکن آن همه صحبت بکجا رفت آن بستن پیمان محبت بکجا رفت
خوی کرده رخ از تشنه دیدار چه پوشی ما هیچ نگوییم، مروت بکجا رفت *
مشکل شده کارم ز تو، درد دلم اینست آگه نه‌ای از درد دلم، مشکلم اینست

(۱) با کمال تأسف نسخه‌هایی از اجزاء خلاصه‌الاشعار که در دسترسست فاقد هزار بیتی است که تقی کاشی بانتخاب آنها اشاره کرده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۶۹۹ سیلاب سرشک از در او می‌بردم آه‌عمری اثر گریه بی‌حاصلم اینست *

اگر بینم که از کوی کسی دلشاد می‌آید فریبی کز وی اول خورده بودم یاد می‌آید
بدام انتظار او من آن مرغ گرفتارم که جانم می‌رود تا بر سرم صیاد می‌آید *

نومید چو آیم بسر کوی تو گویم امید که این بار چو هربار نباشد
فریاد از آن لحظه که درد دلم آتشوخ‌پرسد ز من و قوت گفتار نباشد *
دور از تو گریه هم نتوانم بکام کرد ترسم که سیل اشکم ازین دورتر برد
سر در جهان نهاد ضمیری سرشک تو ترسم ز جور یار بعالم خبر برد *

آنچه می‌بینم برویت نیست با روی دگرورنه می‌دادم ز جور دل بیدخوی دگر
ز آنهمه خواری که آمد بر من از عشقت نماند پای رفتن ز آستان بر سر کوی دگر *

می‌کشد سروقدت را بکنارم امروز آرزویی که بدیدار تو دارم امروز
آنچه دوشینه بمن حسرت دیدار تو کرد بدعا آه اگر دست برآرم امروز *

درمانده بدر دل بی‌حاصل خویشم رو همدم و بگذار بدر دل خویشم
گیرد همه کس روز جزا دامن قاتل جز من که بجان منفعل از قاتل خویشم *

فریب بین که فرستد نوید وصل دمامد باین خیال که شاید در انتظار بمیرم
نداده وعده وصلم بروز حشر ضمیری ز بیم آنکه مبادا امیدوار بمیرم *

دگر از حال خود با یار می‌دانم چه می‌گویم باو گر می‌رسم این بار می‌دانم چه می‌گویم
باو گر می‌رسم اظهار رنجش می‌کنم امانمی رنجانمش بسیار و می‌دانم چه می‌گویم *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۰۰ دلا چون ما همه مهر و وفا بیم کجا در خاطر آن مه در آییم
نشسته گرد خواری بر رخ از عشق بچشم غیر از آن کم می‌نماییم
در وصلش زنم هر دم ضمیری که تا بر خود بلا را در گشاییم

۱۲- غزالی مشهدی «۱»

ملک الشعراء غزالی مشهدی از شاعران نام‌آور سده دهم هجریست

(۱)- درباره او بنگرید به:

* بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۴۱۰-۴۱۲.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۵۱۰-۵۱۱.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* آتشکده آذر، تهران بتصحیح دکتر سادات ناصری ص ۴۷۱ بعد.

* کشف الظنون، استنبول ۱۹۴۱-۱۹۴۳، ستون ۱۹۷۴.

* هدیه العارفین، اسمعیل پاشا، استنبول ۱۹۵۱، ج ۱ ستون ۸۱۲.

* منتخب التواریخ بدائونی، ج ۳ ص ۱۷۰.

* طبقات اکبری، نظام الدین احمد هروی، کلکته، ص ۴۸۴ منقول در تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، ص ۶۶۹-۶۷۰.

* ریحانه الادب، ج ۳، ص ۱۵۱-۱۵۲.

* هفت آسمان، تهران ۱۹۶۵، ص ۱۰۰-۱۰۴.

* مجمع الفصحاء هدایت، ج ۲، ص ۲۵.

* ریاض العارفین هدایت، تهران ۱۳۱۶ ص ۱۹۶-۱۹۸.

* گلزار جاویدان، محمود هدایت، تهران ۱۳۵۳، ص ۹۹۰-۹۹۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۰۱

که بیشتر از دوران نامبرداری و برخورداری ادبی خود را در سرزمین هند گذرانید. ولادتش پیرامون سال ۹۳۶ ه در مشهد اتفاق افتاد «۱» و همانجا بتحصیل ادب پرداخت و شاعری آغاز کرد و در اوان جوانی بدربار شاه تهماسب صفوی راه یافت و در ۹۵۸ از جانب او مأمور شد تا بشیراز رود و خواجه امیر بیک کججی مهردار «۲» را که پادشاه ازو بسببی آزرده‌خاطر بود سرزنش و هجو کند و در این زمان برنایی بیست و دو ساله بود.

اما خود غزالی که نمی‌توانست از آزادمنشی‌های شاعرانه خود دست بازدارد بزودی بتهمت الحاد گرفتار شد چنانکه از بیم بدخواهان در محیط تعصب‌آلود ایران سامان اقامت نیافت و ناگزیر روی بهندوستان نهاد و بدکن

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا قرن دهم هجری، سعید نفیسی، ص ۴۱۴-۴۱۵.

* هفت اقلیم، محمد امین رازی، تهران، ج ۲ ص ۲۱۱-۲۱۵.

* فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۳ ص ۳۴۹.

* فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ج ۲ ص ۶۶۱-۶۶۳.

(۱)- وی در مقدمه آثار الشباب گوید که در سال ۹۶۶ هجری بسی سالگی تمام رسید.

باین حساب سال ولادتش ۹۳۶ است.

(۲) - خواجه امیر بیگ کججی مهرداد (م ۹۸۳ ه) از مردم کججان نزدیک تبریز بود و در عهد شاه تهماسب مقامهای مختلف درباری یافت و در سال ۹۵۸ که در شیراز بسر می‌برد دعوی «تسخیر کواکب» کرد. شاه تهماسب چون ازین کارش آگاه گشت ترسناک و خشمگین شد و فرمان داد تا او را در صندوقی حبس کنند و بر دستهایش بند نهند تا نتواند با انگشتان خود ستارگان را مسخر خود سازد (!) و در همین هنگام غزالی را بشیراز فرستاد تا آن مرد «افسونگر» را سرزنش کند و هجو گوید. این خواجه امیرک بعدها چندی بفرمان تهماسب در کرمان بود و سپس مدتی وزارت خراسان داشت ولی باز مغضوب و در دژ قهقهه زندانی شد و همانجا بسال ۹۸۳ درگذشت (تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۶۹۱-۶۹۲).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۰۲

رفت لیکن آنجا بخت بدو روی نمود تا آنکه خان زمان علی قلی خان بن حیدر سلطان اوزبک شیپانی صوبه‌دار جونپور از حال او آگاه شد، هزار روپیه و چند اسب برایش فرستاد و این رباعی را بدو برسم دعوت نوشت:

ای غزالی بحق شاه نجف که سوی بندگان بیچون آی

چونکه بی‌قدر گشته‌ای آنجاسر خود گیر و زود بیرون آی «۱» غزالی دعوت خان را پذیرفت و چند سال در ملازمتش بسر برد و از منظومه - های خود «نقش بدیع» را که در ایران بنام شاه تهماسب آغاز کرده بود، در هزار بیت بنام خان زمان پایان داد، و نوشته‌اند که در برابر هر بیت یک سکه طلا صله یافت.

این علی قلی خان و برادرش محمد سعید خان پسران حیدر سلطان اوزبک شیپانی و از مادری اصفهانی بودند، فارسی نیک می‌دانستند و هر دو شعر می‌سرودند و بشاعران پارسی گوی ارادت می‌ورزیدند. جانفشانیها و رشاد - نشان در رکاب همایون پادشاه سبب ترقی آن دو گردید و در خدمت جلال الدین اکبر نیز مقام بلند یافتند. علی قلی خطاب «خان زمان» یافت و محمد سعید خطاب «بهادر خان». صوبه‌داری جونپور بر عهده خان زمان بود ولی با همه این سوابق مودت، هر دو برادر بر جلال الدین اکبر خروج کردند و کارشان در ۹۷۴ ه بجنگ کشید، و هر دو منکوب و مقتول شدند «۲»، و «مولانا غزالی بدست اولیای دولت قاهره افتاده منظور نظر پادشاهی گشت

(۱) - سر خود گرفتن یعنی بمیل و باراده خود کاری کردن و بجایی رفتن. اما این تعبیر در خطاب بغزالی متضمن معنی دیگریست. سرواژه غزالی حرف «غ» است که بحساب ابجدی هزارست و آن اشاره است بهزار روپیه‌یی که خان زمان برای شاعر فرستاده بود.

(۲) - درباره «خان زمان» رجوع شود به «مآثر الامراء»، میر عبد الرزاق خوافی، ج ۱، کلکته ۱۸۸۸ میلادی، ص ۶۲۲-۶۳۰؛ و درباره بهادر خان، همان جلد ص ۳۸۴-۳۸۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۰۳

و بملک الشعرائی مفتخر گردید «۱» و شش سال آخر عمر را در دربار آن پادشاه مقتدر ادب‌دوست با سربلندی بسر برد. او نخستین شاعریست که در دولت گورکانی هند مرتبه ملک الشعرائی یافت و با شاعران بلندپایه دربار اکبری معاشر و مجالس بود تا بنابر نقل بدائونی در منتخب التواریخ شب جمعه ۲۷ رجب سال ۹۸۰ ه در احمدآباد گجرات بمرگ ناگهانی درگذشت و بفرمان اکبر در «سرگنج»، آرامگاه پادشاهان و مشایخ، بخاک سپرده شد.

اسمعیل پاشا در هدیه العارفین سال مرگش را ۹۸۸ ضبط کرده و غلطست.

فیضی در تاریخ مرگ غزالی قطعه زیرین را سرود که در آن عبارت «سنه نهصد و هشتاد» بحساب ابجدی نیز ۹۸۰ است:

قدوه نظم غزالی که سخن همه از طبع خداداد نوشت

نامه زندگی او ناگاه آسمان با ورق باد نوشت

عقل تاریخ وفاتش بدو طور «سنه نهصد و هشتاد» نوشت غزالی شاعری بود توانا، فصیح، پرکار و باحال. قصیده‌های غرای او که در مدح شاه تهماسب، خان زمان، جلال‌الدین اکبر و بعضی دیگر از بزرگان عهد سروده شد، همراهست با هنرنامه‌هایی که قصیده‌گویان سده هشتم و نیمه اول سده نهم بسیار بآنها دل بسته بودند، و بهمین سببست که در آنها بالتزام ردیفهای گوناگون و گاه دشوار بازمی‌خوریم و تجدید مطلعهای متعدد در آنها می‌بینیم که گاه بهفت و هشت بار در یک قصیده می‌رسد (۲). در همه این چکامه‌ها توانایی شاعر در سخنوری هویداست، هم

(۱) - بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، ص ۴۱۱.

(۲) - مثلاً در قصیده طولانی بمطلع ذیل:

باز دست فتح شاهنشاه گردون اقتدار کوس دولت زد بر اوج قبه نیلی حصار بعد از مطلع اول هفت بار دیگر تجدید مطلع شده است و تمام قصیده هشت مطلع دارد و چنین کاری را با قافیه‌های دیگر چند بار در قصیده‌هایش تکرار کرده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۰۴

توانایی طبیعی و قریحی و هم نیرویی که از راه کسب ادب و دانش برایش حاصل شده بود، و در سراسر آنها سخنش استوار و جزیل و در همان حال روان و صریحست و او چنانکه در مقدمه منشور دیوان خود گفته با آوردن واژه‌ها و ترکیبهای دشوار مخالف و معتقدست که با «اغلاق در لفظ» آوردن معنی مشکل می‌شود:

صورت حجاب چهره معنیست کاشکی یکبارگی خراب شود هرچه صورتست می‌گوید «و هرکس معنی بیشتر داشته رعایت تکلف اصلاح و آرایش لفظ کمتر کرده و هرکس معنی کمتر داشته بر گرد تکلفات صورت گردیده ...». این استحکام و انسجام همراه با روانی کلام و صراحت معنی از ویژگیهای سخن غزالی در همه اقسام شعر اوست با این تبصره که قصیده‌ها و ترکیبها و ترجیعهایش جزالت و فخامت را که لازمه این دسته از انواع شعرست بخاطر عذوبت و روانی از دست نداده، در حالی که در غزلهایش با لطافتی که خواننده از غزل توقع دارد همراه شده است. وی در این نوع از شعر پا بر جای پای فغانی گذاشته و همان سادگی و روانی، سوز و حال، و فصاحت او را تکرار کرده است. بیتهای منتخب بسیار بلند و زیبا درین غزلها فراوان و تعبیرها و ترکیبهای استعاره‌ای دلنشین در آنها زیاده‌ست و نکته‌یی که درباره آنها قابل ذکرست آمیخته بودن غالب آنهاست با اندیشه‌های عرفانی که بنابر عادت غزلسرایان عارف‌پیشه بطریق رمز و کنایه بیان می‌شود.

مثنویهای غزالی همه، خاصه نقش بدیع، در زمره بهترین اثرهایست که از دوران صفوی داریم و نحوه بیان در آنها همان ویژگیهای عمومی شعر وی را بهمراه دارد. روان و پخته و منتخب و صریحست و مضمون‌یابیهای استادانه‌یی که در آنها می‌بینیم ما را بیاد هنرنامه‌های ساحرانه نظامی می‌افکند. او درین راه بیشتر بمخزن الاسرار آن استاد بزرگ نظر داشته و چنانکه خواهیم دید چندبار بجوابگویی آن برخاسته است.

با این تفصیلهای باید گفت که غزالی بر رویهم شاعریست که در تمام سده دهم کمتر نظیر یافته است تا چه رسد بسده‌های یازدهم و دوازدهم، و

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۰۵

از کسانیست که گویندگان بزرگ عهد پیش از خود را در همه قسم از اشعار زنده و مرتبه بلندشان را در سخنوری تجدید کرده است. از مقدمه‌هایی که بر اجزاء مختلف کلیات خود نوشته و از دیگر اثرهای منشورش توانایی وی در نشر، مرسل و مصنوع آن، نیز هویداست.

شماره ابیات کلیاتش را تا پنجاه هزار بیت نوشته‌اند و محمد امین رازی مجموع آنها را از غزل و قصیده و مثنوی هفتاد هزار برشمرده

و بعضی دیگر مانند شاهنوازخان میر عبد الرزاق خوافی در بهارستان سخن همین معنی را تکرار کرده و برخی نیز ازین حد فراتر رفته و عدد بیت‌های او را تا نود و یکصد هزار هم گفته‌اند.

از کلیات اشعار غزالی نسخه‌یی که شامل بیشتر اثرهایش از قصیده و ترجیع و غزل و قطعه و رباعی و مثنویست بشماره ۰۲۳، Add ۲۵ در کتابخانه موزه بریتانیا دیده شد. نسخه‌یی از «نقش بدیع» او را هم بشماره Supp. ۷۴۶ در کتابخانه ملی پاریس خواندم. کلیات او مشتمل است بر: ۱) غزل‌هایی که باستقبال از بیست غزل حسن دهلوی ساخته با مقدمه‌یی کوتاه از خود شاعر.

این مجموعه را غزالی بخواهش رکن السلطان محمد نیشابوری ترتیب داد.

۲) گنج اکبری حاوی اشعاری که در ستایش جلال الدین اکبر سروده شده است از قبیل قصیده‌هایی که نخستین آنها در آغاز بیست و پنجمین سال پادشاهی اکبر (۹۷۵ هـ) سروده شد، و یک مثنوی و چند قطعه که یکی از آنها در تاریخ ولادت نخستین پسر اکبر یعنی جهانگیر بسال ۹۷۷ است. ۳) آثار الشباب با مقدمه‌یی از غزالی و آغاز می‌شود باین بیت:

ای عقل بخوان خطبه حمدی و ثنایی بر ذات خدایی که جز او نیست خدایی از مقدمه این بخش دریافته می‌شود که شاعر آن را بسال ۹۶۶ هـ که سی سال تمام از عمرش می‌گذشت بنظم الفبایی آخر ابیات در آورد و بجلال الدین اکبر تقدیم داشت و آن چند سال پیش از تاریخی بود که خان زمان کشته و غزالی نهاییه بدربار اکبر منتقل شود. این دیوان مشتمل است بر مقدمه، قصائد، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، غزل بنظم الفبایی، مثنوی، قطعات،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۰۶

رباعیات. ۴) اسرار مکتوم که منظومه‌یی مثنویست درباره عشق عرفانی (۵) سنت الشعرا که مجموعه‌ییست از قصائد بنظم الفبایی با مقدمه‌یی بنثر.

بیشتر قصیده‌های این مجموعه در ستایش شاه تهماسب، بعضی در مدح خان زمان و اندکی در ستایش منعم خان و بعضی امیران دیگر هندست و بدین بیت شروع می‌شود:

ما بحریمان گذاشتیم جهان رادور فگندیم نیم‌خورد سگان را (۶) نقش بدیع، مثنویست در حکمت و عرفان پیروی از مخزن الاسرار نظامی با مقدمه‌یی کوتاه بنثر و آغاز می‌شود به:

بسم الله الرحمن الرحیم نقش بدیعست ز کلک قدیم در ابتدای منظومه مدحی از شاه تهماسب آمده و ستایش خان زمان بر آن افزوده شده است و ازینجا معلوم می‌گردد که غزالی در ایران بنظم این مثنوی دست یازیده و در هند آن را پایان رسانیده است. حاج خلیفه ازین منظومه یاد کرده و گفته است که بنام علی قلی خان خانزمان ساخته شده و این همانست که اسمعیل پاشا [هدیه العارفین ستون ۸۱۲] تفسیر بدیع نامیده است. در هفت آسمان تألیف مولوی احمد علی احمد (ص ۱۰۰) تقلید دیگری از مخزن الاسرار بنام «مشهد انوار» بغزالی نسبت داده شده که بعضی از بیت‌های منقول از آن در همین نقش بدیع یافته می‌شود و بعید نیست که نام این مثنوی اصلاً مشهد انوار، در مقارنه با مخزن اسرار، بوده لیکن بعداً بمناسبت اولین بیت آن که نقل کرده‌ام «نقش بدیع» نام یافته باشد. ۷) مثنوییی در ذم یکی از عالمان دین که بر غزالی عارف پیشه مسلمان تاخته و بالحادث فتوی داده بود. ۸) مثنوی دیگری در ذم قلیچ خان از امیران دوران اکبر، متخلص به الفتی. ۹) آینه خیال که مجموعه کوچکیست از غزلها و قطعه‌ها و رباعیها بنظم الفبایی آخر بیت‌ها با مقدمه‌یی بنثر.

علاوه برینها در هفت آسمان دو منظومه مثنوی دیگر از غزالی ذکر شده: اول مرآت الصفات که بنام اکبر شاه سروده شده و دوم قدرت آثار که اسپرنگر از آن در فهرست کتابخانه اود یاد کرده و هر دو پیروی از

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۰۷

مخزن الاسرار فراهم آمده است. در هفت اقلیم آمده که «از منشوراتش اسرار مکتوم و رشحات حیات و مرآت الکائنات امروز

متداولست» [ج ۲، ص ۲۱۲]. مثنویهای دیگری هم باقتفاء از اجزاء خمسه نظامی داشت. ازوست:

خاک دل آن روز که می‌بیختند رشحه‌یی از عشق بر او ریختند
 دل که بآن رشحه غم‌اندود شد بود کبابی که نمک سود شد
 زین همه شوری که کنون در دلست اشک ز شورابه آن حاصلست
 بی‌اثر مهر چه آب و چه گل بی‌نمک عشق چه سنگ و چه دل
 چند زنی قلب سیه بر محک سنگ بود دل که ندارد نمک
 دل گهر مرسله بند گیس چاشنی عشق در او زند گیس
 هر که می‌عشق ازین جام خورد ز ندگی یافت که هرگز نمرد
 ذوق جنون از سر دیوانه پرس لذت سوز از دل پروانه پرس
 آنکه شرر تخم نجاتش بود شعله به از آب حیاتش بود
 دل که ز عشق آتش سودا دروست قطره خونست که دریا دروست *
 غمزده‌یی بی‌رخ جانان خویش چاک زد از غصه گریبان خویش
 زنده دلی گفت که ای چاره‌جوی واسطه چاک گریبان بگوی
 گفت ز نادیدن آن سنگدل در غم هجران شده‌ام تنگدل
 تنگ شد از غم دل بی‌حاصلم باشد ازین رخنه گشاید دلم
 داد جوابش که تو در پرده‌ای راه نه اینست، غلط کرده‌ای
 یار بجز در دل عاشق کجاست هستی ما پرده معشوق ماست
 روی دل از گرد خودی پاک کن جهد کن و جامه جان چاک کن
 تا بنماید بتو آن حسن پاک‌ورنه چه حاصل که کنی جامه چاک
 ای که غم عشق عنانت گرفت جذبه او دامن جانت گرفت
 ذیل تجرد ز جهان برفشان بلکه ز خود دامن جان برفشان *
 عاشقی از گرم روان عجم زد بصنم خانه مغرب قدم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۰۸ برهمنی دید که بر کیش بت سجده کنان آمده در پیش بت
 هر نفس از پرده رازی دگر می‌کندش عرض نیازی دگر
 دست برآورده که دادم بده کعبه تویی زود مرادم بده
 غیرت عاشق چو در آن دید تیز طعنه زنان بانگ بر او زد که خیز
 ز آتش آن سوز که آبت دهد غم بکسی گو که جوابت دهد
 منع ز بت نیست پرستنده رالیک پرستار بت زنده را
 آنکه درین خاک بود جان پاک پیش جمادی چه نهد رو بخاک
 جان چه بود رشحه جام الست بت چه بود نقش جهان هر چه هست
 به که کند بت شکنی رای توتا ز بتان کعبه شود جای تو *
 ای که بنظاره شدی دیده باز سهل مبین در مژه‌های دراز
 کآن مژه در سینه چو کاوش کند خون دل از دیده تراوش کند

روی بتان گرچه سراسر خوشست کشته آنیم که عاشق کشت
هر بت رعنا که جفاکیش ترمیل دل ما سوی او بیشتر
در رخ بی فتنه چو گیسو مپیچ نافه بی مشک نیرزد بهیچ
لاله‌عذارى که جفاجوی نیست همچو گلی دان که در او بوی نیست
سوزش و تلخیصت غرض از شراب‌ورنه بشیرینی ازو خوشتر آب
یار گرفتم که بخوبی پریست سوختن او نمک دلبرست
ناله ز بی درد نباشد پسندچند دل و دین، چو نه‌یی دردمند
یا منگر سوی بتان تیز تیزیا قدم دل بکش از رستخیز
لاله‌رخان گرچه که داغ دلندروشنی چشم و چراغ دلند
قهر و جفاکاریشان دلفروز دیدن و نادیدنشان سینه‌سوز
خرمی ما غم عشقست و بس شادی ما ماتم عشقست و بس *
از پس این پرده سیمابگون آنچه بیاست بیامد برون
هرسر مویی که درین رشته است از سر یک رشته جدا گشته است
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۰۹ تا نشوی خوار مشو خودپرست هست بصد خوبی ما هر که هست
پای عزیزان ز سر ما بهست عیب کسان از هنر ما بهست
بی هنری ز آن شده‌ای عیبگوی بی هنر البته بود عیبجوی
نام خود و نام پدر زنده کن مرده خود را بهنر زنده کن
از پدر مرده مگو هر زمان گرنه سگی، چون خوشی از استخوان (نقش بدیع)
دو آینه است صنع کبریا را که اندر وی توان دیدن خدا را
یکی آمد جمال بی نظیران یکی دیگر دل پر نور پیران
مرا هست از جوانان سینه ریش همی خواهم ز پیران قسمت خویش *
خواب اگر بینم من آن مست عتاب‌آلوده راتا قیامت شکر گویم بخت خواب‌آلوده را
قطره جان می‌چکد از چشمه حیوان بخاک پاک کن بهر خدا لعل شراب‌آلوده را
عکس رویم گفته‌ای در چشم پراشک تو چیست دیده‌ای در شیشه گلبرگ گلاب‌آلوده را
شوق دیدارت نقاب غنچه از گلها کشید عشق رسوا ساخت خوبان حجاب‌آلوده را
می‌کشم گفתי غزالی را بچشم خوابناک کشته کردم غمزه آن چشم خواب‌آلوده را *
بی درد دل بکوی تو کس منزلی نداشت آنجا کسی نبود که درد دلی نداشت
هر کس که پی بسر دهان تو برده بود در صورت تو یک سر مو مشکلی نداشت
دیدیم در طریق طلب صدهزار بحردریای عشق بود که آن ساحلی نداشت
ز آن در طریق عشق نکردیم ره غلط‌کاین راه غیر پیر مغان کاملی نداشت
از صاف و درد باده بنا کرد کاخ عیش هر کس که دست و پای در آب و گلی نداشت
گر چشم او بغمزه مرا کشت باک نیست هرگز شهید عشق چنین قاتلی نداشت
کامی نداشت بی تو غزالی ز عمر خویش حاصل، بغیر محنت و غم حاصلی نداشت *

زاهدا عرفان بدلق و سبچه و مسواک نیست عشق پیدا کن که اینها داخل ادراک نیست
هرکجا افروخت آتش برق استغنای عشق غیر بال جبرئیل آنجا خس و خاشاک نیست
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۱۰ خون دل ناخورده لاف پاکدامانی مزندامنی کآن را بخون دل نشویی پاک نیست
دردواری گر رسد از ساقی دوران بنوش ز آنکه صاف عیش در خمخانه افلاک نیست
خواه زاهد خواه فاسق بسته دام تواند نیست صیدی کآن ترا در حلقه فتراک نیست
داشت از خوبان غزالی آرزوی قتل خویش کشته آن غمزه خوبان اگر شد باک نیست *
میخانه را بصاحب دردی سپرده اندهر منزلی که هست بمردی سپرده اند
مجنون اگر نه یی بره عشق پا منه کاین راه را ببادیه گردی سپرده اند
بی بهره است روی بزرگان ز گرد فقرا این گرد را بچهره زردی سپرده اند
خودبین بسر نکته وحدت کجا رسد این نکته را بعاشق فردی سپرده اند
گر سالکان راه، غزالی، گذشته اند بهر رخ نیاز تو گردی سپرده اند *
آیا مصاحبان قدیمی کجا شدند در ما چه یافتند که از ما جدا شدند
گویی که بود صحبت ایشان خیال و خواب در بزم عمر جمله بخواب فنا شدند
آنها که بود کحل بصر خاک پایشان آخر چو خاک زیر قدم توتیا شدند
یادی نمی کنند چو بیگانگان ز ما گویی که با گروه دگر آشنا شدند
ما از سمند عمر گرفتیم زین عیش ویشان دو اسبه جانب ملک بقا شدند
مرغان باغ انس که رفتند ازین قفس یکسر مقیم کنگره کبریا شدند
بیهوده نقد عمر غزالی مده ز کف بنگر که دوستان و عزیزان کجا شدند *
از بزم جهان باده گساران همه رفتند ما با که نشینیم چو یاران همه رفتند
نی کوهکن بی سروپا ماند و نه مجنون از کوی جنون سلسله داران همه رفتند
برخیز که ماندیم درین راه پیاده راهیست خطرناک و سواران همه رفتند
زین شهر شهیدان تو با گریه جانسوز ماتم زده چون ابر بهاران همه رفتند
از دست غمت بی سر و پایان همه مردند با داغ وفا سینه فگاران همه رفتند
بر حلقه زلف تو چو دیدند گره ها از سلک خرد سبچه شماران همه رفتند
ز آن طوطی طبع تو خموشست غزالی کآینه دلان، نکته گذاران، همه رفتند
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۱۱

*

بود ما را بخاک آستان آمدن مشکل که دریاها میان ما ز آب دیده شد حایل
تویی اهل وفا را کعبه مقصود، می میرم چو می بینم که می بندند بر عزم درت محمل
عجب گر دولت وصلت نصیب چون منی گردد زمان هجر بسیارست و دور عمر مستعجل
مگر فکری کند درباره ما دولت وصلت که آخر رنج دل ضایع شد و شد سعی من باطل
نهال نازکی کو را بخون دیده پروردم نشد جز درد و داغ ناامیدی هیچ ازو حاصل
نیم گر دولت وصل ترا شایسته اینم بس که گه در جان من دارد خیالت خانه گه در دل

غزالی آرزو دارد که گردد خاک پای تو ولی ماندست پای او ز آب چشم ما در گل *

ما غیر خون دل می نابی نخورده‌ایم هرگز بخوشدلی دم آبی نخورده‌ایم

ای محتسب چرا ز تو منت کشیم ماخونی نکرده‌ایم و شرابی نخورده‌ایم

از دام دلفریبی افلاک فارغیم چون دیگران فریب سرابی نخورده‌ایم

هرگز بجانب تو نیفگنده‌ایم چشم کز غمزه تو تیر عتابی نخورده‌ایم

نگرفته است زلف تو در دست خود رقیب کز دست او چو زلف تو تابی نخورده‌ایم

ما را جگر کباب شد و خون دیده می‌زین خوبتر شراب و کبابی نخورده‌ایم

آورده‌ایم باده غزالی بکف ولی بی‌دردمند خانه خرابی نخورده‌ایم *

از قید خود ای جان گرفتار برون آی وی دل دگر از پرده پندار برون آی

چون سلسله شاهد گیتی همه بندست برخیز و ازین سلسله زنهار برون آی

ای خفته ره ملک ابد دور و دراز است از دایره خاک سبکبار برون آی

آهم همه خاکستر دل را برت آوردای آینه چرخ ز زنگار برون آی

دیوانه شدیم از غم نادیدنت ای ماه‌بهر دل سودازده یکبار برون آی

بر خاک شهید غم او گل چه فشاندگو از سر خاکش پس از این خار برون آی

بی‌او غم دل چند توان خورد غزالی گو خون شو و از دیده خونبار برون آی *

ای غزالی گریزم از یاری که اگر بد کنم نکو گوید

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۱۲ من و آن ساده‌دل که عیب مرا همچو آینه روبرو گوید *

هست روی زمین بدیده عقل‌پارهی بحر و پارهی ساحل

ای ز دل بی‌خبر چه می‌جویی از سفر کرده‌های عالم گل

جهد کن جهد تا رسی آخر سفر کرده‌های عالم دل *

بحر را گفتم ای خضر سیرت که بیاکان دل تو معتادست

بر فرازت عبور ابدالست در کنارت سکون او تادست

چیست این پاره چوب کشتی نام‌گفت نعلین سالک بادست *

سودای تو کرد از دو جهان فرد مرا وندر طلبت ساخت جهانگرد مرا

از کتم عدم جانب اقلیم وجود قلاب محبت تو آورد مرا *

در کعبه اگر دل سوی غیرست ترا طاعت همه فسق و کعبه دیرست ترا

ور دل بحقیقت و ساکن می‌کده‌ای می‌نوش که عاقبت بخیرست ترا *

ملکیست جهان که صد سلیمان دیدست بزمی است که صد هزار خاقان دیدست

بحریست که صد هزار کشتی بشکست نوحیست که صد هزار طوفان دیدست *

در عشق نه جاه و نه حسب می‌بایدنی علم و نه فضل و نه نسب می‌باید

این واقعه را کسی عجب می‌باید معشوق غیورست، ادب می‌باید *

تا کی گویی که گوی اقبال که بردتا کی گویی که ساغر عیش که خورد

اینها چه فسانه است؟ می‌باید رفت! اینها چه بهانه است؟ می‌باید مرد! *

آنانکه درین بزم می ناب زدندیدار نگشته تا ابد خواب زدند
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۱۳ از هستی ما همین نمونه است چو موج نقشی است وجود ما که بر آب زدند *
 می ده که وداع خرد و هوش کنیم وین عقل خرف گشته فراموش کنیم
 از ساغر و پیمانه چه مستی خیزد دریا دریا بیار تا نوش کنیم *
 ماییم بسان موج بر سطح عدم بر هم زده جنبش دریای قدم
 از هستی ما نیست بر این صفحه رقم تا همچو حباب میزنی چشم بهم *
 بر شهر وجود سربسر می گذرم آهسته ز خانه خانه درمی گذرم
 هر خانه که نیست اندرو آدمی زو هیچ نمی جویم و برمی گذرم *
 در دیده ز هجر اشک آلی دارم بر چهره ز غم گرد ملالی دارم
 از ضعف تن همچو خلالی دارم دور از تو چه گویم که چه حالی دارم *
 سلطان گوید که نقد گنجینه من صوفی گوید که دلق پشمینه من
 عاشق گوید که داغ دیرینه من من دامن و من که چیست در سینه من *
 اشکی دارم که سنگ خون گردد ازو آهی که سپهر سرنگون گردد ازو
 شوقی که دل فلک زبون گردد ازو عشقی که جماد ذو فنون گردد ازو

۱۳- بدری کشمیری

بدر الدین بن عبد السلام بن ابراهیم حسینی کشمیری از شاعران پر کاریست
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۱۴

که در نیمه دوم سده دهم هجری می زیست. من قصه ذو القرنین او را [نسخه شماره ۵۰۱ Supp. کتابخانه ملی پاریس] که بعد ازین درباره آن سخن خواهم گفت خوانده و اطلاعاتی که او خود درباره خویش در مقدمه مثنوی آن منظومه آورده است درینجا خلاصه می کنم:

تخلص او بدری است «۱» و پیشه او در شاعری بیشتر قصیده سرایی بود چنانکه غزلش را نیز لحن قصیده است «۲»، و معاصر بود با پادشاه مشهور ازبک عبد الله بهادر خان ثانی (۹۹۱-۱۰۰۶ ه) از اعقاب محمد شبانی خان ازبک که ازو در قصیده‌یی بمطلع ذیل:
 ای یکی کرده نگینت چار ارکان جهان ظل چترت سایه بان خرگه هفت آسمان چنین نام می برد:
 وارث ملک سلیمان نایب شرع رسول شاه ابو الغازی ولی العهد عبد الله خان بدری بر طریقت نقشبندی بود و از «خواجگان» آن طریقت بخواجه محمد اسلام و پسرش خواجه سعید الدین سعد ارادت می ورزید و آنان را نیز در قصیده‌هایی می ستود و در مقدمه قصه ذو القرنین گوید که همین خواجه محمد اسلام گاه او را بسرودن قصیده یا غزلی تشویق می کرد و او اطاعت می نمود و ازین راه شاعری آغاز کرده بفراهم آوردن مثنویهای متعددی توفیق یافت که خود آنها را چنین برشمرده است:
 در ۹۷۶ ه مثنوی شمع دل افروز (از مزاحفات بحر هزج مسدس) را در پنجهزار و پانصد بیت در سه ماه سرود.
 در ۹۸۱ ه معراج الکاملین را در ستایش مراد خود در نود و نه جزو مشتمل بر قصیده و غزل و نثر در شش ماه فراهم آورد.

بدری سوخته در سلسله اوست اسیر که درین سلسله پیمود دو عالم بدو گام

(۲) - این سخن را از روی اندک مایه غزلی که در مقدمه قصه ذی القرنین آورده است، می‌گوییم.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۱۵

در ۹۸۳ هـ روضه الجمال را مشتمل بر منشآت و قصاید و مثنویها و غزلها و رباعیها و مقطعات و مفردات در هشت هزار بیت و در پنج ماه نظم داد.

در ۹۸۶ سراج الصالحین را شامل منشآت و منثورات در ذکر مقامات قطب الاقطاب امیر یونس محمد صوفی مروی در سی جزو و در چهل روز تألیف کرد.

در ۹۸۸ هـ مجموعه‌یی از هفت هزار بیت قصیده و غزل در ستایش پیامبر و خواجگان نقشبندی ترتیب داد.

بعد از آن مدتی کوتاه دم فرو بست تا آنکه پیرش در عالم رؤیا بدو فرمان داد تا کار فرو گذاشته را از سر گیرد. پس در همان سال ۹۸۸ مجموعه‌یی از هفت مثنوی بنام بحر الاوزان در ده هزار بیت ترتیب داد. این مجموعه که بتقلید از مثنویهای معروف گذشتگان فراهم آمده بود تشکیل می‌شد از (۱) منبع الاشعار از مزاحفات بحر سریع یعنی (مفتعلن مفتعلن فاعلن) در برابر مخزن الاسرار نظامی، (۲) ماتم سرا از مزاحفات بحر رمل (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) در برابر منطق الطیر عطار نیشابوری، (۳) زهره و خورشید از مزاحفات بحر خفیف (فاعلاتن مفاعلن فعلن) بر مثال کلام حدیقه سنایی (۴) شمع دل افروز از مزاحفات بحر هزج مسدس (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) بر مثال کلام خسرو و شیرین امیر خسرو دهلوی، (۵) مطلع الفجر از مزاحفات بحر رمل (فاعلاتن فاعلاتن فعلن) مثل سبحة الابرار جامی، (۶) لیلی و مجنون از مزاحفات بحر هزج مسدس (مفعول مفاعلن فعولن) بر مثال لیلی و مجنون هاتفی، (۷) رسل نامه از مزاحفات بحر متقارب مثنی (فعولن فعولن فعولن فعولن) بر مثال بوستان سعدی.

بدری در پایان این فهرست گفته است «۱»: چون بحر الاوزان تمام شد در تاریخ اسم «حافظ» (- ۹۸۹ هـ) رسل نامه (- نامه پیامبران) بنا نهاده شد

(۱) - نقل قول بمعنی است نه عبارت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۱۶

در صد و پنجاه هزار بیت و در آن از کتابهای معروف تاریخ مثل قصص - التنزیل، تاج القصص، زین القصص، قصص اللطائف، تاریخ طبری، تاریخ ابن اعثم، تاریخ گزیده، تاریخ رشیدی، تاریخ شرف (- ظفرنامه شرف الدین یزدی)، تاریخ محمود (تاریخ غازانی)، تاریخ چنگیز خان، و از سیر امام عمر نسفی، شیخ سعید کازرونی، مولانا معین الدین واعظ، امیر جمال الدین محدث استفاده شد و مطالب برگزیده آنها از نثر بنظم درآمد و در همین سال ۹۸۹ برای پاکنویس کردن بمنشیان سپرده شد.

یکی از قصه‌های رسل نامه همین قصه ذو القرنین «۱» است که از نسخه موجود آن یاد کرده‌ام، در هفت هزار بیت و پنجاه و چهار جزو که هریک از آنها را «خامه» نام داده است.

نمی‌دانم که بدری کشمیری براستی اینهمه شعر، آنهم در فاصله‌های زمانی کوتاه که خود گفته، توانسته است بسراید یا نه؟ از اثرهای او تنها همین اسکندرنامه یا قصه ذو القرنین را با مقدمه‌یی که بنثر مصنوع مزین بر آن نوشته است دیده و خوانده‌ام و آن آغاز می‌شود بستایش کردگار و نعت پیامبر و صفت معراج و مدح عبد الله خان ازبک، و آنگاه اصل داستان شروع می‌گردد که بدری در بیان آن بسیار باسکندرنامه نظامی نظر داشته است.

پیدا است که از چنین شاعری پرکار پرگوی، سخنی باستواری گفتار استادان نمی‌توان خواست. شاعریست بسیار متوسط که قصیده و غزل و مثنوی می‌سرود و در منظومه حاضر او هم جز بیان سریع قصه، با سخنی کم‌مایه، چیزی نمی‌بینیم و در آن از پیرایه‌های هنری

و فکری اصلاً خبری نیست و ابیات قابل نقل ندارد. چند بیت ذیل را تنها برای آنکه نمونه‌یی از قصه ذو القرنین بخوانید می‌آورم:

چنان رسم بودی بدین کیان که هر کس که آتش پرستد بجان
در آتش کند گنج زر را بنابر آتش پرستی شود ازدها

(۱) - فراموش نکنیم که داستان «گجستک الکسندر ارومیک» را مسلمانان با قصه «ذو القرنین» درآمیختند. بحماسه‌سرایی در ایران بنگرید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۱۷ بدان رسم خلقی کشیدند رنج در آتش نهادند زر گنج گنج
بدی کارشان آتش افروختن ز جان سوده زر بر آن سوختن
چو شه کشت آتش بدریای آبروان گنجها شد ز دیر خراب
بهرجا که آتشکده کافتند زر گنج قارون در آن یافتند ...

۱۴- قاسمی گنابادی «۱»

میرزا محمد قاسم یا میرزا قاسم قاسمی گنابادی از جمله شاعرانیست که هر دو

(۱) - درباره او بنگرید به:

- * تحفه سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۲۶-۲۸.
- * تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۶۹-۱۸۰.
- * آتشکده، تهران ص ۲۷۸-۲۷۹.
- * احسن التواریخ روملو، ص ۴۶۲.
- * هفت اقلیم، تهران، ج ۲ ص ۳۱۱-۳۱۳.
- * صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.
- * هفت آسمان، تهران ۱۹۶۵، ص ۱۳۶-۱۳۸.
- * بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸ ص ۳۹۳-۳۹۵.
- * روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۶۴۴.
- * همین کتاب، ج ۴، ص ۱۹۱.
- * ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.
- * حماسه‌سرایی در ایران، از مؤلف، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۲ ص ۳۶۳-۳۶۶.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳ ص ۳۴۷.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲ ص ۶۶۰-۶۶۱.
- * تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۴۱۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۱۸

دوره تیموری و صفوی را درک کرد. وی از خاندان محترمی از سادات گناباد بود که کلاتری آن دیار بدان اختصاص داشت و از همین‌روی پدرش، مشهور به «امیر سید» در آنجا پیشوایی و ریاست می‌کرد و پس ازو پسر نخستین یعنی همین میرزا قاسم که وارث

مقام پدر می‌بود شغل او را برادر خود میرسید ابو الفتح واگذاشت. وی در شعر و ادب شاگرد هاتفی بود و در پاره‌یی از مأخذها نوشته‌اند که دانشهای عقلی را در خدمت غیاث-الدین منصور دشتکی شیرازی آموخت و بویژه در علم ریاضی ریاضت کشید و بعد از بلندآوازی دولت شاه اسمعیل بخدمت او درآمد و پس از وی از شاعران درگاه شاه تهماسب بود و بعد از مدتی از ملازمت او کناره جست و بنزد سلطان محمود خان والی دیار بکر رفت و منظومه‌یی ببحر متقارب بر آنگونه که برای شاه اسمعیل و شاه تهماسب ساخته بود، برای این سلطان محمود خان و در بیان جنگها و پیروزیهایش سرود. انگیزه وی در رها کردن دربار شاه تهماسب و رفتن بدیار بکر آن بود که پادشاه صفوی در برابر نظم شهنامه ماضی (درباره پادشاهی شاه اسمعیل) و شهنامه نواب عالی (درباره شاه تهماسب) چیزی بقاسمی نپرداخت و او بقول خود عطای لثیمان را همپایه مرگ شمرده «۱»، از تقاضای آن روی برتافت و بدیار غربت پناه برد و همانجا ماند تا مرد.

امیر حسن روملو، در حالی که بجایزه نیافتن قاسم از «شاه دین‌پناه» اشاره نموده مرگ او را در ذیل متوفیات سال ۹۸۲ ثبت کرده است «۲».

در تذکره‌هایی که از حال او سخن رفته نوشته‌اند که زندگی خود را در معاشرت با اهل دانش و ادب می‌گذرانید و «اختلاط فضلا و شعرا بخدمت او بسیار اتفاق افتادی و حضرتش مجمع فضلا و ظرفا بودی و در ایام هرم املاک موروثی خود را که قریب دوهزار تومان می‌شد وقف روضه امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا نموده باذخار ثبوتات اخروی

(۱)- گوید:

درین باغ دوران که بی‌برگ نیست عطای لثیمان کم از مرگ نیست

(۲)- احسن التواریخ چاپ افست تهران از روی چاپ کلکته، ۱۹۳۱، ص ۴۶۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۱۹

می‌پرداخت تا لوای عالم مخلد برافراخت «۱» و این معنی با کم‌وبیش تغییر در مأخذهای دیگر تکرار شده است.

سام میرزا درباره مقام شاعری و شعر او می‌نویسد که: «بهمه صفتی آراسته و پاکیزه، همه قسم شعر را می‌گوید اما در مثنوی درین زمانه سر-آمدست و بی‌تکلف مدح گستره بی‌بدلت، و درین زمانه کسی مانند او مثنوی را نگفته و در مثنوی چهار کتاب نظم کرده اول شاهنامه که فتوحات زمان حضرت صاحبقران (- شاه اسمعیل) را نظم فرموده ... دوم کتاب لیلی و مجنون که بنام صاحبقران گفته ... دیگر کارنامه در صفت گوی‌بازی حضرت صاحبقرانی حسب الامر مطاع در سلک نظم کشیده ... دیگر کتاب خسرو و شیرین که بنام من (- سام میرزا) [ساخته] «۲» و علاوه براین دو مطلع از غزلهای او و یک رباعی هم از وی آورده که نشان‌دهنده اشتغال قاسمی بدیگر انواع شعرست.

ولی اطلاع کافی درباره همه منظومه‌های قاسمی در نفائس-المآثر میرزا علاء الدوله یافته می‌شود که از قاسمی بدست آورده است و آن در هفت آسمان بدینگونه نقل شده است که «میرزا علاء الدوله قزوینی کامی تخلص که یکی از امرای اکبری و معاصر قاسمی بوده در نفایس المآثر نوشته که ... در فرصتی که جامع این کلمات متوجه دیار هند بود در بلده کاشان بصحبت ایشان [یعنی قاسمی] رسید، این چند کلمه بر سبیل عریضه ببندگان حضرت اعلی [جلال الدین اکبر پادشاه] قلمی فرمودند، شرح منظوماتش فی الجملة از آن معلوم می‌گردد، و العبارة هذیه: بنده کمترین قاسم جنابدی بذروه عرض ملازمان درگاه عرش اشتباه پادشاه خلاق پناه خلد الله تعالی ظلال دولته و معدلته علی مفارق العالمین می‌رساند که فلانی [یعنی علاء الدوله] در گذرگاهی که متوجه سفر هند بودند این کمینه بخدمت ایشان رسیدم و فرصت بغایت تنگ، ازین مخلص استدعای بعضی ابیات کردند، عجاله الوقت

(۱) - هفت اقلیم، ۲، ۳۱۱.

(۲) - تحفه سامی، ص ۲۶-۲۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۲۰

خود را بوسیله صفت معراج حضرت نبوی مذکور ضمیر منیر اقدس ساخت، ان شاء الله تعالی کتاب شاهنامه ماضی که چهار هزار و پانصد بیت است، و شاهنامه نواب اعلی که آن نیز اینقدر است، و شاهرخنامه که پنج هزار بیت است، و لیلی مجنون که سه هزار بیت است، و خسرو و شیرین که آن نیز سه هزار بیت است، و زبده الاشعار که چهار هزار و پانصد بیت است تمامی بخدمت فرستاده می شود، و الامر اعلی. پس از آن مجموع کتب و اشعار مذکور بدرگاه معلی حضرت اعلی فرستادند و در مقابل بتحف و هدایای پادشاهانه سرفراز شدند» (۱).

مولوی احمد علی احمد بعد از نقل سخن علاء الدوله قزوینی نوشته است که «از مثنویات او یکی شهنامه است، دوم لیلی مجنون، سیوم کارنامه که گوی و چوگان نیز او را نامست، چهارم شیرین و خسرو، پنجم شاهرخنامه، ششم عاشق و معشوق، هفتم زبده الاشعار و جز سیومین (یعنی کارنامه) و هفتمین (یعنی زبده الاشعار) باقی پنج مثنوی او در کتابخانه آشیاتک سوسیتی (انجمن آسیایی) کلکته هست».

با مرور در فهرست یادشده از منظومه‌های قاسمی معلوم می شود که اولاً- کوشش آن شاعر در نظم تاریخ پادشاهی و جنگها و پیروزیهای سه تن از پادشاهان معروف سده نهم و دهم شرکت مؤثر او را در نظم حماسه‌های تاریخی فارسی مسلم ساخته است و ثانیاً او درواقع خواسته است برسم مثنوی- سازان، منظومه‌های پنجگانه نظامی را جواب گوید و چنین نیز کرد و سبب اینکه عدد مثنویهایش از پنج تجاوز کرده و بهفت رسیده، آنست که او در برابر اسکندرنامه سه منظومه شاهرخنامه، شهنامه ماضی و شهنامه نواب عالی (اعلی) را سرود. وی خود نیز در اشعارش بتقدم استاد گنجه و پیروی از او اشاره کرده و در شهنامه ماضی چنین گفته است:

نظامی در آن دم که شد گنج‌سنگ سر مار کلکش فرو ریخت گنج
گل از باغ اندیشه بی‌خار بود پذیرفت چندانکه در کار بود ...

(۱) - هفت آسمان، ص ۱۳۶-۱۳۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۲۱

و سپس بتقدم استادانی چون جامی و هاتفی در همین مورد بر خود، و آنگاه شرکت خود درین کوشش دیرباز بدینگونه اشاره کرده است:

چو خورشید جامی فروزنده گشت ز انفس وی عالمی زنده گشت
می جانفزای سخن نوش کرد چو خضر از حریفان فراموش کرد
درین بحر چون هاتفی پا نهاد سریر سخن بر ثریا نهاد

بر آورد چندان در شاهوار که پر کرد از آن دامن روزگار ازین منظومه‌ها که فهرست آنها را دیده‌اید شاهرخنامه درباره پادشاهی و جنگهای شاهرخ تیموری (۸۰۷-۸۵۰ ه) ساخته و بانتخاب ناظم بدین نام موسوم شده است «۱»، اما خواننده نپندارد که قاسمی آن را در عهد شاهرخ و یا حتی در عهد فرمانروایی تیموریان ساخته بود زیرا این کتاب در دوران پادشاهی شاه تهماسب سمت نظم یافته و بمدح آن پادشاه صفوی آغاز شده و بسال ۹۵۰ ه در پنجهزار بیت پایان یافته است و نسخه آن بشماره Supp. ۱۹۸۵ در کتابخانه ملی پاریس مطالعه شد.

از شهنامه ماضی که به «شاهنامه قاسمی» نیز مشهورست نسخه بسیار نفیسی در کتابخانه موزه ایران باستان دیده و خوانده‌ام. نسخه‌یی از آن هم بسال ۱۲۸۷ ه ق در بمبئی چاپ شده است. نسخه‌یی دیگر از آن بشماره (Add.۷۷۸۴) در کتابخانه موزه بریتانیا خوانده‌ام. تاریخ ختم این منظومه سال ۹۴۰ ه است و بنابراین تا ده سال پس از مرگ شاه اسمعیل نظم آن ادامه داشت. از شهنامه نواب عالی نیز نسخه‌هایی در دستست. این دو شهنامه همانست که بعضی از تذکره‌نویسان مجموع آنها را «شهنشاه‌نامه» نامیده و عدد بیت‌های آن را نه‌هزار نوشته و گفته‌اند «در دو دفتر مرقوم قلم مشکین رقم خود فرموده است» (۲). شاعر خود نیز این دو منظومه را یک «نامه» در دو دفتر قلمداد کرده و درباره این دو دفتر و شماره بیت‌های آن گفته است:

(۱) - گوید:

کتابم که شد ز آسمان کامیاب فلک شاهرخ‌نامه کردش خطاب

(۲) - تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۷۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۲۲ چو در نامه کردم علم خامه رارقم بر دو دفتر زدم نامه را

پس از مدتی کاخترم داد کام‌یکی ز آن دو صیدم درآمد بدام

چنان خواهم از فضل پروردگارکز آن دیگری کردم امیدوار

کشم نقشی از کلک مانی‌پسندکز آن صورت چین شود بهره‌مند

نکوتر کشم ز آنکه نقاش چین کشد نقش آخر به از اولین

بود عقد این گوهر آبدارز روی عدد چارباره هزار

بلطف از سر «نظم» گر بگذری روان پی بتاریخ آن آوری بنابراین شمار بیت‌های این «دفتر» نخستین چهارهزار و تاریخ اتمام آن «نظم»

با حذف حرف اول آنست که مساوی می‌شود با عدد ۹۴۰؛ و اما درباره دفتر دوم از «نامه» یی که آغاز کرده و آرزوی تمام کردن

آن را داشت، چنین گفت: تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۲ ۱۴۷۲۲ - قاسمی گنابادی ص: ۷۱۷

گهرها که آورده‌ام در شمارشمارش بود پنج‌باره هزار

بود در سوادم ز نیک‌اختری طلب سال تاریخش از «مشری» و بدینگونه شمار بیت‌های آن پنجهزار و تاریخ پایان یافتنش «مشری» (-

۹۵۰) است

گویا بیچاره قاسمی نمی‌بایست مانند استاد و پیشرو بزرگوارش، فردوسی آزاده، از کوشش خود بهره‌یی بردارد و این را هم

می‌دانست که «خاصیت شهنامه» محرومی و نابرخورداری از درازدستان زری‌رستست. همچنانکه فردوسی نامدار پس از صرف همه

ثروت میراثی از کف ناگشاده محمود ترکزاد بهره‌یی «جز بهای فقاعی» نیافت، قاسمی نیز از انعام پادشاهی زفت و مالدوست که

دانگ بر دانگ می‌نهاد، محروم ماند و «چون جایزه شهنامه نداده بودند این چند بیت در شکوه گوید:

بریدم زبان طمع خامه را که خاصیت اینست شهنامه را

ز دونان طمع عین بی‌دولتیت کمال زبونی و بی‌همتیت

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۲۳ درین باغ دوران که بی‌برگ نیست عطای لئیمان کم از مرگ نیست» (۱) لیلی و مجنون

قاسمی هم بنام شاه تهماسب در دوهزار و پانصد و چهل بیت سروده شده و شاعر درباره آن گفته است:

چون یافت تمامی این معما کاسمیت نموده بی‌مسمما

تاریخ وی از ره معانی «ظل ازلی» (۲) است تا بدانی

عقد گهری که گشت حاصل باشد دوهزار و پانصد و چل (۳) ظل ازلی مساویست با ۹۷۸، و این مثنوی نیز در همان مجموعه مثنو-

یهای قاسمی متعلق بکتابخانه ملی پاریس (شماره ۱۹۸۵Supp) و همراه شاهرخنامه و شهنامه است.

کارنامه یا چوگان‌نامه بر وزن لیلی و مجنونست، و بسال ۹۴۷ هـ بدستور شاه تهماسب در هزار و پانصد بیت بمدت سه هفته ساخته شد و آن هم در جزو مجموعه مثنویهای قاسمی در کتابخانه ملی پاریس مندرجست. تاریخ اتمام آن «ظل ابدی» (۹۴۷) است: این نامه که از زبان خامه کردم لقبش بکارنامه

چون ماه دو هفته‌اش در ایام در عرض سه هفته دادم اتمام

این عقد گهر که شد سرآمد باشد عددش هزار و پانصد

تاریخ تمام این معانی «ظل ابدی» است تا بدانی «۴» خسرو و شیرین قاسمی بنام سام میرزا پسر شاه اسمعیل در سه هزار بیت بسال ۹۵۰ سروده شد. آن را به همراه کارنامه و شاهرخنامه در نسخه

(۱) - احسن التواریخ روملو، ص ۴۶۲.

(۲) - ظل ازلی مساویست با ۹۷۸. بنابر نظر آقای گلچین معانی (میخانه، حاشیه ص ۱۷۱) در اصلاح نسخه اساس که «نظم ازلی» - (۱۰۳۸) است.

(۳) - تذکره میخانه، ص ۱۷۱ - ۱۷۲.

(۴) - ایضا، ص ۱۷۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۲۴

یادشده کتابخانه ملی پاریس دیده‌ام. شاعر درباره عدد ابیات و سال اتمام آن گفته است:

گهرهایی که زاد از بحر توفیق سه بار آمد هزار از روی تحقیق

چو سر زد از قلم این فیض جانبخش که چون آب حیات آمد روانبخش

ز غیب آمد حدیثی بر زبانها که شد تاریخ سالش «فیض جانها» فخر الزمانی بعد از آنچه درباره مثنویهای قاسمی نوشته، گوید که اشعار متفرقه از قصیده و غزل بسیار دارد. شمارشی از بیتهای این منظومه‌های معروف و آنچه در مثنوی عاشق و معشوق و زبده الاشعار و شاهرخنامه و شرح فتوحات سلطان محمود والی دیار بکر باضافه قصیده‌ها و غزلهایی که فخر الزمانی از او دیده و یاد کرده است، ما را بعدد شگرفی بالاتر از سی هزار بیت می‌رساند.

در سخن قاسمی تأثیر مستقیم پیروان نظامی در سده نهم بویژه جامی و هاتفی آشکار است. از اختصاصهای مثنویهایش آوردن ابیات بسیار در توحید و ستایش پیامبر و صفت معراج است که البته در بنیاد همانست که نظامی و مقلدانش کرده‌اند. پیداست که در عهد چیرگی تشیع ستایش علی ابن ابی طالب هم بر آنچه بود افزوده می‌شد و او نیز چنین کرد ساقی‌نامه او در شه‌نامه مکرر است و بعضی از ابیات آنها خالی از لطف نیست. ازوست:

ای دل شرف فلک و بالست ایام کمال را زوالست

این عمر دو روزه را بقا نیست در باغ جهان گل وفا نیست

دیوان عمل سیاه تا چند بر دل رقم گناه تا چند

بیداد مکن بزور اقبال اندیشه کن از جزای اعمال

مغرور بجاه و مال فانی تا چند بحیله بگذرانی

یاد آر که آصف سلیمان کش بود جهان بزیر فرمان

چون کرد قلم سپهرش انگشت ز انگشت و قلم تهی شدش مشت

ز آن طرف نگین که مایلش بود صد نقش مراد در دلش بود
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۲۵ امروز که غصه حاصل اوست صد داغ نهاده بر دل اوست
از میل قلم بصرمه سایی گر داشت بدیده روشنایی
آخر ز مدار چرخ و انجم شد نرگس او تهی ز مردم
یعنی که زمانه ستمگرز آن میل کشید چشمش از سر (چوگان‌نامه)

*

شبی بود چون زلف لیلی سیاه‌چو مجنون در او عقل گم کرده راه
شبی بُلعب بود و روزش نبود چو روز جزا غیر سوزش نبود
سیه گشته از دود دل عالمی جهان را ببر کسوت ماتمی
سپهر افسر مهر انداخته علم در ره کینه افراخته
فلک بسته مشکین نقابی بروی پی ماتم روز بگشاده موی
همای شب قیرگون سایه‌سای جهان سایه گردیده سر تا پپای
ز بس قیر جان کواکب بلب در روز شد بسته بر روی شب
سپهر از شراب شفق گشته مست ز مستی درافتاده جامش ز دست
شهاب از ستم میل آذر کشید ز هر گوشه در چشم اختر کشید
فلک را در آزار مردم سری ز عقرب بر او حلقه زن اژدری
شد از چشمه‌اش مهر تابان خجل که گل شد ره و مانده پایش بگل
فرو بسته دزد شب از داروگیره کاروان را ز دریای قیر
فلک مجمری پر ز دود و شرار شرار اندک و دود دل بی شمار
درین حقه چرخ فلک سرمه‌سای سیه عالم از سرمه سر تا پپای
ز نیلوفر تازه پر شد جهان که خورشید بود از نظرها نمان
چنان در سیاهی جهان بود غرق که کس دود از آتش نمی کرد فرق
سواد شب و شعله‌های چراغ یکی زاغ بود و یکی بال زاغ
در آن تیرگی مهر اگر تافتی رخ چرخ خال سیه یافتی
ز ظلمت در آن عرصه لا محال مجال گذر تنگ شد بر شمال
خدنگی که رفتی برون از کمان که سازد نشان سینه آسمان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۲۶ ندانسته راه سپهر برین برون جسته از ناف گاو زمین
ازین تیزرو ناله در رهگذر فتاده بخاک سیه زنگ زر
بر آورده دیوان ز هر سو غریونگین سلیمان نهان کرده دیو
بچاه زمین یوسف مهر پست بزنجیر جور و ستم پای بست
زلیخای صبح اشک ریزان هلاک ز سودای او پیرهن کرده چاک ...

*

دلا گر نسیم خزان شد وزان بهارست میخوارگان را از آن

ز برگ خزان صحن گلزار تنگ چو مکتب شد از کاغذ رنگ رنگ
 چمن از خزان پر ز نقش و نگار خزانی چنین بهتر از صد بهار
 درختان ز باد خزان جلوه ساز چو طاوس رعنا بجولان ناز
 چمن سرخ و زرد از ورقهای شاخ چو از پرتو تابدان صحن کاخ
 چه غم گر خزانست و از پی دی است که دی را بهاری دگر در پی است
 چو نرگس بتان در تماشای باغ بروی گل جمله چشم و چراغ
 بهار خط گلرخان مشک بار خزانست سرمایه صد بهار
 خزانی چنان نوبهاری چنین غنیمت بود روزگاری چنین
 خزانست و برگ رزان سرخ و زرد رخ زرد باید بمی سرخ کرد
 نظر کن که تا نرگس می پرست گشادست چشم از شرابست مست
 ز زهد ریایی پریشان دلم پریشان دل از زهد بی حاصلم
 دلم هر دم از آرزوی شراب خورد غوطه در بحر خون چون حباب
 چه جویم نشاط دل از دور دور می عیش ازین ساغر سرنگون
 دل آمد بسوی قدح مایلم دعای قدح حرز جان و دلم
 چرا جام صهبا نگیرم بدست چو نرگس کنم صرف می هر چه هست
 دلم را بمی چاره سازی کنم وز آن دلق تقوی نمازی کنم
 نهم زیر شاخ خزان جام پیش در آینه بینم رخ زرد خویش
 بیا ساقی ای نو خط گلغذار بسوزه بر آراسته لاله زار
 خزانست می ده مرا پیش از آن که همچون بهاران نماند خزان
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۲۷ ز جو برده برگ خزان تاب رازده صیقل آینه آب را
 تو هم کن از آن آب گلگون کرم کز آینه دل برد زنگ غم
 بیا مطربا ز آن نی هفت بند پر آوازه کن هفت چرخ بلند
 بلب نه نی و در دم بنده ساز بدم چون مسیحا مرا زنده ساز
 خزانست از ایام گل یاد کن چو بلبل ز نی نغمه بنیاد کن
 نی خشک کو نغمه تر دهد نهانست کاندرا خزان بر دهد
 بیا ساقی آن راحت روح رامداوای دلهای مجروح را
 بمن ده که رنجورم و ناتوان گل زرد من کن بمی ارغوان
 خزانی چنین فرصت از روزگار بهار جوانی غنیمت شمار
 بغفلت مده زندگانی بیاد ممکن بر بهار و خزان اعتماد (شاهرخنامه)
 «۱» جهان گردیده دانای سخن دان چنین رخسار راند بمیدان
 که چون مرغ دل فرهاد مسکین مقید شد بدام زلف شیرین
 شهنشه را کسی ز آن آگهی داد که بر خسرو مبارک عشق فرهاد
 دلش شد زلف شیرین را عنان گیر بخود دیوانه آمد سوی زنجیر

بیاد لعل آن شیرین شمایل در آب و آتش است از دیده و دل
لب میگون وی دل بردش از دست خیال می فتاد اندر سر مست
هوای آن زنخدان بردش از راه پایی خود شتابان شد سوی چاه
خیال زلفش او را در سر افتاد بخود رفت و بدام غم در افتاد
تمنای لبش پیش آمد او رانمک بر سینه ریش آمد او را
ببالایش دل او مبتلا شدز دست دل گرفتار بلا شد
بیاد لعل شیرین با دل تنگ برون می آورد لعل از دل سنگ
بیاد چشم او گریان و نالان کند نظاره مشکین غزالان

(۱) نقل این بیتها از شیرین و خسرو قاسمی برای آنست که خواننده چگونگی تقلید پایی مقلدان نظامی را ازو بداند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۲۸ بسودای خرام آن دلارای تذروان را دهد صد بوسه بر پای

چو خسرو را از آن معنی خبر شدز خون دیده اش رخساره تر شد
چو شمع آتش علم برزد ز جاننش ز غیرت سوخت مغز استخوانش
پر از دود از تف دل شد دماغش عجب نیلوفری سرزد ز باغش
ز دل مرغ نشاطش کرد پروازروانی کوهکن را داد آواز
چو آمد کوهکن خسرو بر آشفته زبان بگشاد و از روی غضب گفت
که با عشقت چرا بود آشنایی بگفت از حکم و تقدیر خدایی
بگفتا کیستی دل داده از دست بگفتا عاشقی دیوانه و مست
بگفتا جان نخواهی از لبش برد بگفت از آب حیوان کس کجا مرد
بگفتا بهر جانت در کمین است بگفتا در تنم جان بهر اینست
بگفت ار جان خود با خویش داری بگفتا جان دهم در جان سپاری
بگفتا گر بتیغت سر رباید بگفتا سرکشی از من نیاید
بگفتا گر نهد بر دیده ات پای بگفت از مردمان خالی کنم جای
بگفتا دشمن جان و دلت اوست بگفتا ز آن چه غم می دارمش دوست
بگفتا گر سرت بندد بفتراک بگفتا بگذرانم سر ز افلاک
بگفتا از رقیبانی پریشان بگفتا خواهم از حق مرگ ایشان
بگفتا مرگ از هجر حبیب است بگفتا ز آن بتر وصل رقیب است
بگفتا با تو زلفش در چه سازست بگفت افسانه دور و درازست
بگفت از شمع آن رخسار شو دور بگفتا چون کند پروانه بی نور
بگفتا شمع رخسارت بر فروخت بگفتا بایدم پروانه وش سوخت
بگفت از عشق جانت در زوالست بگفت این بس که عشقم را کمالست
بگفتا زلف او زنجیر سوداست من دیوانه را گفتا چه پرواست
بگفتا خواهی از سودای او مرد ترا گفتا چرا باید غم خورد

بگفت اندیشه آزار خود کن بگفتا رو تو فکر کار خود کن
ازو خسرو دل و جان در شکایت بنوعی دیگر آمد در حکایت
کز آن قامت بجز غم حاصلت نیست بری زین نخل جز بار دلت نیست
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۲۹ ز شیرین تمنایی دگر شد بتلخی عمر شیرینت بسر شد
لبش گر ز آب حیوان بهر داردمشو غافل که چشمش زهر دارد
زبان بگشاد فرهاد جگرسوز که هستم همچو بخت خود سیه روز
من از دل دارم این درد جگر ریش مبادا کس گرفتار دل خویش
دلم پیموده راه این هوس ران باشد دل بفرمان هیچکس را
من و دل را گزیر از غم نباشد که یاران را گریز از هم نباشد (خسرو و شیرین)
در عشق تو گر چنین حزن خواهم بود رسوای زمانه بعد ازین خواهم بود
دلدار اگر تویی چنان خواهم شد دل داده اگر منم چنین خواهم بود *
از صبر و وفا بصد فسون و نیرنگ بردوخت قضا دو جامه رنگارنگ
آن بر قد عشق من بغایت کوتاه وین بر بدن حسن تو بی غایت تنگ

۱۵- میلی هروی «۱»

میرزا محمد قلی خان تکلوی هروی متخلص به «میلی» از گویندگان

(۱)- درباره او بنگرید به:

- * منتخب التواریخ بدائونی، ج ۳، ص ۳۲۹.
- * صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.
- * ایضاح المکنون، اسمعیل پاشا، ج ۱، استانبول ۱۹۴۵، ستون ۵۳۲.
- * خلاصه الافکار، بمبئی، ص ۶۱۹-۶۲۰.
- * آتشکده، تهران بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، ص ۸۸-۹۳.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۳۰
- بنام در سده دهم هجریست. اسم او و تخلصش را معمولاً در تذکره‌ها «میرزا قلی میلی» و گاه «میلی ترک» نوشته‌اند و نسبت «ترک» از آنجا می‌آید که او از طایفه تکلوی، قبیله‌ای از ترکمانان که سپاه قزلباش را تشکیل می‌دادند، بود. محل ولادت و منشاء او هرات و جای نشو و نما و تربیتش مشهد بود «۱».
- صادقی افشار نوشته است که او «خدمتکارزاده محمد خدا بنده پادشاه بود، در ملازمت مرحوم سلطان ابراهیم میرزا تربیت یافت و شاعر مسلم گردید».

این سلطان ابراهیم میرزا پسر بهرام میرزا پسر شاه اسمعیل بود که بفرمان شاه تهماسب بر خراسان حکومت می‌راند و در سال ۹۸۴ بفرمان شاه اسمعیل ثانی کشته شد. میلی در ملازمت آن شاهزاده هنرمند فاضل در مشهد با شاعرانی مانند خواجه حسین ثنایی و ولی دشت بیاضی معاشر بوده است و شاید بسبب طول اقامتش در مشهد بوده باشد که بعضی مانند آذر در آتشکده و قدرة الله گوپامو در نتایج الافکار نشو و نمای او را در آن شهر دانسته‌اند اما میلی خلاف ثنایی که تا پایان زندگانی سلطان ابراهیم میرزا با او

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* خلاصه‌الاشعار تقی الدین کاشی، خطی.

* مجمع الخواص صادقی افشار (ترجمه دکتر خیام‌پور) تبریز، ۱۳۲۷.

* مآثر رحیمی، ج ۳، چند بار.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۴۲۱.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲ ص ۶۶۶.

* مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۳۹-۴۰.

(۱)- استاد فقید سعید نفیسی درین باب نوشته است که: «چنان می‌نماید که در آغاز زندگی در تبریز و عراق و یزد و شیراز می‌زیسته است زیرا که گاهی وی را تبریزی یا عراقی یا یزدی یا شیرازی دانسته‌اند، و چون مدایحی بنام ابراهیم خان بن محمد بیگ ابن امیر علاء الملک بن جهان‌شاه پادشاه لار که در ۹۴۸ سلطنت رسیده است دارد، پیداست که چندی هم در دربار وی بوده» (تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۴۲۱).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۳۱

خراسان بسر می‌برد، چند سالی پیش از کشته شدن آن شاهزاده هنرمند، عازم هندوستان شد و آن‌چنانکه علاء الدوله قزوینی متخلص به «کامی» در کتاب نفائس المآثر نوشته است مصادف بود با سال ۹۷۹ هـ.

میلی بعد از ورود بهندوستان مدتها در خدمت نورنگ خان «۱» بسر برد و او را در چند قصیده ستود لیکن بنابر بعض روایتها سرانجام خان یادشده بر او بدگمان شد و فرمان داد تا زهر در طعامش ریختند و او را کشتند.

مرگش چنانکه در نتایج الافکار آمده بسال ثلاث و ثمانین و تسعمائه (۹۸۳ هـ) در «مالوه» بود و همانجا بخاک سپرده شد و بعدها استخوانش را بمشهد بردند و مزارش در آن شهر باقیست. دوست فاضل فقیدم شادروان سید محمود فرح نوشته است که «میلی مشهدی قبرش هنوز در مشهد نزدیک باغ امین آباد بر سر تپه خاکی بصورت اولیه باقیست و سنگی بر مزارش ایستاده و قطعه شعری که تاریخست بر آن نقر شده:

سال فوتش ز عقل جستم: گفت آه میلی جوان ز عالم رفت» (- ۹۸۴)

تقی الدین کاشی در خلاصه‌الاشعار ضمن بیان حال حیاتی گیلانی اشاره بواقعه‌یی دارد که میان او و میلی رخ داده بود. ماجرا را در بیان حال حیاتی خواهیم دید.

میلی شاعری قصیده‌گو و غزلسرا بود و ارزش وی در آنست که سخنی ساده و دور از ابهام و تعقید دارد و معانی خود را، در هر مرتبه و میزانی که باشد، در کلامی که مناسب و مساوی آنست می‌گنجاند، خلاف معاصر خود ثنایی که گاه بسبب مبالغه در باریکی خیال و مضمون دچار نارسایی کلام

(۱)- نورنگ خان پسر قطب الدین خان غزنوی بود. قطب الدین در دوران جلال الدین اکبر مقامهای بلند یافت و عاقبت در جنگ با مظفر شاه گجراتی اسیر و کشته شد (۹۹۱ هـ). نورنگ خان یکی از دو پسر اوست «که چندی در حضور [اکبر] بوده پس‌تر در صوبه مالوه جاگیر یافته آخرها از اقطاع‌داران صوبه گجرات گردید ... سال سی و نهم [پادشاهی اکبر- ۱۰۰۲ هـ] بدرد شکم رخت هستی بر بست» (مآثر الامراء، ج ۳ ص ۵۹).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۳۲

می‌شد «۱»، و بهمین سبب بود که میلی و ولی دشت بیاضی هر دو با او در این راه معارضه داشته‌اند. - همه نویسندگان احوال میلی از لطف طبع او سخن گفته و او را «صاحب فکر بلند و طبع چالاک» «۲» دانسته و نوشته‌اند که «دلش از رموز عاشقی آگاه و طبعش در نظم شکفته و دلخواه» «۳» بود، و هدایت با آنکه بنظایر میلی و انتخاب شعرهایشان توجهی چندان نداشت، درباره او نوشت که «طبع صافی و سلیقه وافی و ذوق عشق‌بازی از طریقه غزل‌سازی او واضحست» «۴» و بهمین سبب بیت‌های منتخب از او نقل نموده است. آذر که نظرش «بخیالات او بسیار مایلت» همچنین کرده. نسخه‌یی از دیوان او بشماره ۳۱۴۰۲ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد که در حدود ۲۲۰۰ بیت غزل و رباعی را شاملست باضافه قصیده‌هایی در مدح جلال الدین اکبر و نورنگ خان. بیشتر غزل‌هایش بطرز وقوعست. ازوست:

دل که زیاده می‌کند قاعده نیاز رامایه ناز می‌شود خوی بهانه‌ساز را
خون کدام تنگدل ریخته بر زمین که تو بر زده‌ای چو شاخ گل دامن سرو ناز را
پیش تو نیم جان خود بازم اگر بمردمی باز کنی بسوی من نرگس نیم‌باز را
تا بدرون بزم خویش از سر ناز خوانیم آیم و از برون در عرض کنم نیاز را
وعده خلاف کرده‌ای با من و سازیم خجل رنجه بفرض اگر کنی لعل فسانه‌ساز را
میلی خسته بگسلد رشته عمر کوتهت رخصت سرکشی دهی گر مژه دراز را *
از مستی شب زلف تو بی‌تاب نماید از آتش می‌لعل تو بی‌آب نماید
حسن تو ز آسیب نگاه هوس آلود چون مجلس بر همزده اسباب نماید
هر چشم زدن آهوی ناخفته شب تواظهار خمار و هوس خواب نماید

(۱) - بشرح حالش در همین جلد بنگرید.

(۲) - نتایج الافکار، ص ۶۱۹.

(۳) - آتشکده، تهران، ص ۸۹.

(۴) - مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۳۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۳۳ مژگان تو در پیش سرافکنده ازین شرم کز چشم تو آثار می‌ناب نماید

چون اشک من آن خانه‌نشین پرده‌داری بود از شرم کنون چون در نایاب نماید
میلی شده پابسته آن زلف و بچشمش مژگان تو چون خنجر قصاب نماید *
بار غم سنگین دلان بر جان غم‌فرسا نهند هر کرا از پا دراندازند بر سر پا نهند
در مقام چاره‌سازی چون شوند این سرکشان بر سر زخم تمنا داغ استغنا نهند
منزل از بس که چون ماتم سرا پرشیونست خلق یک‌یک چشم بر در گوش بر غوغا نهند
شرم بادا عاقلان را کز پی دفع جنون داغ بر سر بند بر پای من شیدا نهند
خلق را شد عذر تقصیرات ما تقریر حرف با تو صد بیگانه دل بر آشنایان نانهند
پا برون نتوانم از ویرانه چون میلی نهاد بس که طفلان سر بدنال من رسوا نهند *
حاصل ما از نوید وصل پیغامست و بس کار او از پخته کاری وعده خامست و بس
داد دشنام از دعا، گویا نمی‌داند که مامدعایی کز دعا داریم دشنامست و بس

خوشدلم کز بهر ناکامی نباشد بهره‌مند کامجویی کش بدل اندیشه کامست و بس
 کی دلم چون مرغ بسمل گیرد از مردن قرار عاشقان را در دل آرام از دلارامست و بس
 ای که داری خار هستی در قدم منشین ز پاکز تو تا منزلگه مقصود یک کامست و بس
 مست می را سرخوشی هر لحظه از بیمار است سرخوشان عشق را مستی ز یک جامست و بس
 هر طرف در عهد حسنت نامزد خلقی بعشق میلی بیچاره در عشق تو بدنامست و بس *
 ز من در شکوه آن شوخ بلا بودست دانستم رقیبان را سر جنگ از کجا بودست دانستم
 بمجلس صحبت او با رقیبان گرم بود امشب بایشان پیش ازین هم آشنا بودست دانستم
 در آغاز محبت چند روزی کز وی آسودم فریش مانع جور و جفا بودست دانستم
 رقیبان در تماشا بوده‌اند امروز و من غافل تغافلای امروز از کجا بودست دانستم
 نشد تغییر در اطوار آن غیر آشنا پیداقبول التماسم از حیا بودست دانستم
 بمجلس باز آمد یار بعد از رفتن میلی از آن رفتن چه او را مدعا بودست دانستم *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۳۴ بمن که مست خرابم شراب ناب مده‌بین خرابی حال من و شراب مده
 تمام عمر دلم رخت زیرکی اندوخت ز سیل باده تو این خانه را بآب مده
 بزم خون دل از دیده صراحی می‌مریز، گریه بیاد من خراب مده
 بمی میر ز دلم اعتدال تا عمری مرا ز کلفت شرمندگی عذاب مده
 بمستی ار سخن بیخودانه‌یی گویم مرنج از من و جرم مرا جواب مده
 دلم که چون جگر میلی از تو می‌سوزد حلال تست، کسی را ازین کباب مده *

از بس که کرده‌ام گله هر جا ز خوی او شرم آیدم دگر که بینم بسوی او
 شرمندوار می‌گذرد چون بمن رسد تا آنچه کرده است نیارم بروی او
 قاصد بمن خبر مگو از التفات یارو با کسی بگو که ندانسته خوی او
 هر دم رقیب از پی تحقیق حال من سازد بهانه‌یی و کتد گفت و گوی او
 هر دم ز بهر یک نگه آشنای یار تا صید کیست آهوی بیگانه‌خوی او
 میلی چنین که برده ز راهش فسون غیر بودن نمی‌توان بره آرزوی او *

دلت ای غیر از رشک دلم شادست پنداری با ستغنی او کارت نیفتادست پنداری
 ز من بگذشت و دست او رقیب از دست نگذار دهنوزش خون چون من ناکسی یادست پنداری
 چنان وقت تماشا حیرتم بر حیرت افزاید که چشمم بر رخس هرگز نیفتادست پنداری
 ز غیر آن تندخو رنجیده و ظاهر نمی‌سازد بنای رنجش او سست بنیادست پنداری
 بوقت آشتی هر دم گناهم بر زبان آرد هنوز آن جنگجو در بند بیدادست پنداری
 بزمش رفته‌ام ناخوانده و بینم هراسانش نهان از من پی غیری فرستادست پنداری
 ز کف مرغ دل میلی بسوی نخل بالایش شتابان می‌رود، مرغ نو آزادست پنداری *

ای جان تلخکام، خراب از چه باده‌ای کز پا فتاده‌ای و دل از دست داده‌ای
 ای دیده، در مشاهده کیستی که باز هر سو بروی خود در دولت گشاده‌ای
 ای صبر هر زمان ز زمان دگر کمی‌وی درد هر دم از دم دیگر زیاده‌ای

شوخی که وعده داشت بمن دوش می گذشت گفتم بخود که بهر چه روز ایستاده‌ای
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۳۵ برخاستم که در پیش افتم بناز گفت بنشین که در خیال محالی فتاده‌ای
گفتم امیدها بتو دارم، بخنده گفت میلی برو برو که تو بسیار ساده‌ای *
امشب منم آزرده دل و سینه فگار جان بر لب و جسم زار و من در آزار
نی طاقت بیداری و نی راحت خواب نی قوت اضطراب و نی تاب قرار *
اکنون که دلم بدست عشقت گرونی رای سفر مانده نه پای تک و دو
دیگر مکش انتظار من ای همره بگذار مرا و راه خود گیر و برو *
قرار صبر بخود داده باز ماندم ازوباین امید که تن در دهم بتنهایی
فراق می کشدم این زمان و می گویدسزای آنکه کند تکیه بر شکیبایی!

۱۶- هجری قمری «۱»

در صحیفه ۶۴۱ از همین جلد دو بند از مربع ترکیب لسانی شیرازی

(۱)- درباره او بنگرید به:

* خلاصه اشعار تقی الدین کاشی، خطی.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲ ص ۵۱۵.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* آتشکده، تهران بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، ص ۱۳۵۰-۱۳۵۴.

* شمع انجمن، ص ۵۳۳-.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۳۶

را نقل کرده‌ام که قدیمترین نمونه از مربع ترکیبها و مسدس ترکیبهای سده دهمست که همه در زمانهای قریب بیکدیگر و بر یک وزن و بیک شیوه ساخته شده‌اند، و اگر بخواهیم واسطه میان اثر لسانی شیرازی و وحشی بافقی سازنده بهترین آنها را در همان سده دهم بجویم باید بآثار هجری قمری مراجعه کنیم.

قاسم بیگ (ابو القاسم) هجری شمشیرگر قمری از شاعران مشهور سده دهم و غیر از محمد شریف هجری تهرانیست که نام او را ذیل عنوان «تبار خواجه ارجاسب تهرانی» پیش ازین دیده‌ایم. تقی الدین محمد ذکری کاشانی در خلاصه اشعار آورده است که او را در سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه (۹۸۲) که بکاشان رفته بود، دیده و در آن تاریخ سنش متجاوز از هفتاد سال بود، و بدین ترتیب می‌بایست در دهه نخستین از سده دهم ولادت یافته باشد.

وی بیشتر در زادگاه خود قم بسر می‌برد و شغل شمشیرگری داشت و درین فن سرآمد همگان بود. در اولهای جوانی با شاعران و خوش طبعان همنشینی می‌نمود و چندی از آن روزگار را در کاشان می‌گذرانید و بسبب عشقی که آنجا بهم رسانده بود شعرهای دلنشین در آن دیار ساخت خاصه مسدس ترکیبی که در آن زمان بسیار مشهور شده بود [و بقول تقی الدین کاشی آن را با یک دیوان برابر می‌شمردند، در وصف همان معشوق] که بتمامی در خلاصه اشعار همراه مسدسی دیگر بر همان سیاق و مضمون نقل شده است و خواننده با نگرستن در آن بآسانی درمی‌یابد که مسدس ترکیب وحشی (م ۹۹۱ ه) (ای گل تازه که بویی ز وفا نیست

ترا... باید ظاهراً بتقلید از آن مسدس که در آن روزگار شهرت بسیار داشته، ساخته شده باشد، بویژه که وحشی بافقی قسمتی از دوران جوانی را مانند هجری قمری در کاشان می‌گذرانید و از شهرت مسدس ترکیب هجری در آن سامان متأثر بود.

* ترجمه مجمع الخواص صادقی افشار، ص ۷۲.

* روز روشن، تهران، ص ۹۲۳.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا قرن دهم هجری، ص ۵۰۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۳۷

تقی الدین شرحی مستوفی در آراستگی هجری بکردار و رفتار نیکو آورده و دیوان او را که دیده و از آن شعر انتخاب نموده متجاوز از ده هزار بیت دانسته و غزلهای او را ستوده است. درباره هجری قمری در مأخذهای دیگر نیز سخن رفته است، از آنجمله در هفت اقلیم چنین آمده: «هجری شمشیرگر شاعری با کر و فر بوده چون صمصام زبانش در میدان بیان جلوه گر شدی مدعی سپر عجز بر سر کشیدی و پی سپر او گشتی، و تیغی که او بدست خود آنگیزی کردی از شعله برق اجل فتنه آمیزتر و فنا انگیزتر بودی...».

صادقی افشار در مجمع الخواص نام او را «قاسم بیگ» و نام پدرش را «اژدها سلطان» و آن دو را از قبیله افشار دانسته و حال آنکه در روز روشن نام وی «میر ابو القاسم» و اسم پدرش «آقا محمد صادق» است و پیداست که درین مورد اعتماد بگفتار صادقی افشار شایسته ترست و دور نیست که مولوی محمد مظفر حسین صبا نام و نسب این هجری را با هجری دیگری که نمیدانم که بود، اشتباه کرده باشد.

درباره شهر و دیار هجری هم گفتارهای گونه گونی داریم و در همان کتاب روز روشن می‌بینیم که «در آفتاب عالمتاب و شمع انجمن او را قمری و در نگارستان سخن تفرشی و بعضی او را اصفهانی نوشته و جهت آنکه خودش از سرزمین قم و اصلش از تفرش و منشاء و مکسب علم و هنر وی اصفهان بود» و پیداست که با تصریح تقی الدین کاشی بدینکه «مولانا هجری از شعرای مقرر دار المؤمنین قمست» در قمری بودن این شمشیرگر شکی نمی‌ماند.

سال وفات هجری بدرستی معلوم نیست، و چون تقی الدین در سال ۹۸۲ هـ او را در کاشان دیده و بعد از آن هم با وی رابطه داشته و هجری چند دیوان برایش از قم بعاریت فرستاده بود، پس باید تاریخ وفاتش چند سالی پس از ۹۸۲ هـ بوده باشد. و در روز روشن آمده است که «در خطه رشت جلاد اجل تیغ هلاک بر سرش گذاشت».

اگرچه هجری در اصل شاعری غزلگوی بود، اما اهمیتش برای ما در

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۳۸

همان نظم مسدس ترکیبهایست که بنابر آنچه از قول تقی الدین دریافته می‌شود در روزگار جوانی در کاشان سروده بود، و اگرچه او درین نوع از شعر ابتکاری نداشت، ولی گمان می‌رود که کار او مقدمه و سابقه‌یی در نظم مربع ترکیبها و مسدس ترکیبهای وحشی شده باشد زیرا چنانکه در شرح حال وحشی بافقی خواهیم دید، وی چند سالی از عهد جوانی را در شهر کاشان گذرانیده بود و بیقین در همان ایام مسدس ترکیب هجری را که بقول تقی الدین در آن شهر شهرت داشته شنید و بفکر استقبال از آن افتاد. بهر حال مسدس ترکیب هجری، اگرچه استادانه و مقرون بجزالت و انسجامی که انتظار می‌رود نیست ولی «ظاهراً کسانی که مسدس گفته‌اند هیچکدام بآن طرز نگفته‌اند و در آن قسم سخنوری قصب السبق از امثال و اقران ربوده» [خلاصه الاشعار]. مجموع بیتهایی که تقی الدین از او نقل کرده از مسدس و قصیده و غزل و رباعی به ۲۱۹ بیت می‌رسد. مسدس ترکیب او با زبانی بسیار ساده و نزدیک بزبان محاوره زمان، با همان سادگی و روانی که در کلام معاصرش وحشی می‌بینیم اما پایین تر از او، ساخته شده بحدی که

در پاره‌یی از مصراعها سست بنظر می‌آید. این را هم نباید فراموش کرد که هجری مردی پیشه‌ور بود و زندگانی و خاصه فعالیت شاعری خود را در حوزه‌های ادبی یا در میان شکوه و جلال دربارها نمی‌گذرانید و از نیروی سخن را فراخور محیطی می‌گفت که در آن بسر می‌برد. پس سستی و گاه نزدیک بودن سخنش را بمحاورات عوام الناس باید بر او بخشود. از مسدس ترکیب او که طولانیست بنقل این یازده بند اکتفا می‌شود:

ای که مستی ز می حسن و جمالست ترارفتی از هوش بیکبار، چه حالست ترا
نشوی غره که حسنی بکمالست ترا که ز امروز دگر روز زوالست ترا
موی فرداست که بر چهره وبالست ترا تو درین فکر نه‌ای، وه چه خیالست ترا
دایم این گرمی بازار نخواهد بودن ناز را خلق خریدار نخواهد بودن
... مشو ای شمع بر غم من پیراهن چاک همدم مردمک تیره آرایش ناک

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۳۹ دامن پاک نگهدار که در عالم خاک ساده رو را که بود دامن از آرایش پاک
گر شود عارضش از مشک تر آلوده چه باک خط مشکینش کند عالمی از شوق هلاک
آن چنان زی که چو مو بر گل رویت بینم دل خلقی فدی هر سر مویت بینم
کردم ای شوخ همه عمر بجان خدمت تو پیش کس شکوه نکردم ز غم و محنت تو
گرچه صد داغ بدل داشتم از حسرت تو سر نزد هیچ‌گه از من بر کس غیبت تو
این چنین دور چرا مانده‌ام از خدمت تو با منت خواری و با غیر بود عزت تو
عمر خود بیهده در کار تو بدخو کردم حیف اوقات که صرف تو جفا جو کردم
کاش هرگز بتو دمساز نمی‌گردیدم با حریفی چو تو همراز نمی‌گردیدم
مبتلای تو دغا باز نمی‌گردیدم هیچ‌گه گرد تو غماز نمی‌گردیدم
تا ز عشق تو سرافراز نمی‌گردیدم سخره مردم طناز نمی‌گردیدم
این زمان کار من از دست برون رفته چه سود تو بهر حال ز من گوش کن این گفت و شنود
بیش ازین همدمی مردم بدنام مکن نام خود را بیدی شهره ایام مکن
هوس صحبت هر تیره سرانجام مکن از کف مردم بیگانه می‌آشام مکن
صبح امید مرا از غم خود شام مکن جای می‌خون من دلشده در جام مکن
همه جا قصه رندی و می‌آشامی تست مکن ای شوخ که این موجب بدنامی تست
سخن من بشنو کز تو دل افکار منم وز تو رسوا شده کوچه و بازار منم
با تو زین جمع که هستند وفادار منم همه نظاره کنانند و گرفتار منم
وه کزین گونه که با دیده خونبار منم همه پیش تو عزیزند و همین خوار منم
عار می‌آیدت از همدمی و یاری من چیست یا رب برت ای گل سبب خواری من
یاد باد آنکه منت یار موافق بودم بغلامی تو شایسته و لایق بودم
از غم عشق تو رسوای خلاق بودم از همه سیمبران پیش تو عاشق بودم
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۴۰ لیک بر ماه رخت عاشق صادق بودم نه چو این عاشقک چند منافق بودم
گر زمانی همه لب تشنه پابوس تواند لیک در دل ز پی بردن ناموس تواند
این زمان نیز ازین قوم کران گیری به ترک همراهی این پرده‌دران گیری به

خویش را دور ازین حیلہ گران گیری به زین میان جانب خونین جگران گیری به
جای در دیده صاحب نظران گیری به هم درین واقعه پند از دگران گیری به
من سرگشته که باشم که دهم پند ترا گفتم از روی محبت سخنی چند ترا
گرچه زینسان سخنان تلخ ترند از حنظل سخنی را که بود تلخ برآور بعمل
زود پیدا شود اکنون بخلاف اول که بهار تو بینم بخزان گشته بدل
رسدت صد الم از طعنه خصمان دغل آن زمان این سخنان شهد نماید چو عسل
ور به پیشست سخن من غرض آلود بود گوش بر قول کسی کن که ترا سود بود
من تصور کنم ای مه که ندیدم رویت یا همه عمر نکردم گذری در کویت
نشدم شیفته سرو قد دلجویت نکشیدم همه بیداد و ستم از خویت
دل نبستم بخم طره عنبربویت بلکه هرجا گذری نیز بینم سویت
کس چرا بر دل خود بار جفای تو نهد تو که باشی که کسی دل بوفای تو نهد
زین پس ای شوخ جفاجو نکنم یاد از تونکشم سنگدلا اینهمه بیداد از تو
وه که شد خرمن عمرم همه بر باد از تودل ویران شده من نشد آباد از تو
اینقدر بهره که دیدم من ناشاد از توتو نینی ز خود و غیر میناد از تو
ای پرچهره چو اشک از نظرت افگندم از لب لعل تو دندان طمع برکندم این چند رباعی نیز از اوست:

هجری بر یار بنده می باید شد سر در قدمش فگنده می باید شد
روزی صدفبار پیش چشم و دهندش می باید مرد و زنده می باید شد
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۴۱ وصل تو بکام غیر دیدن مشکل وز دیدن تو طمع بریدن مشکل
گفتی که بمیر تا بوصلم برسی مردن آسان ولی رسیدن مشکل *

ای دوست اگر با تو نشینم میرم ور از تو مفارقت گزینم میرم
القصه چنانم که رخ خوب ترابینم میرم و گر نبینم میرم

۱۷- قاسم اردستانی «۱»

شیخ ابو القاسم اردستانی که در شعر خود گاه قاسم و گاه قاسمی تخلص می کرد، از شاعران سده دهم هجری و از ستایشگران شاه عباس بزرگ بود. درباره زندگانش در تذکره‌ها مطلب مهمی نوشته و همه جا باختصار تمام بسنده کرده‌اند. از مجموع آنها جز عرفات العاشقین، چنین برمی آید که

(۱)- درباره او بنگرید به:

* هفت اقلیم، تهران ج ۲، ص ۴۴۴.

* روز روشن، تهران، ص ۶۴۶.

* آتشکده، تهران، ص ۹۷۷.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.

* تذکره الشعراء غنی، ص ۱۰۵.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* شمع انجمن، ص ۳۸۹.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۶۴۳.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۳۶۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۴۲

او از سادات اردستان بود و در زادگاهش کسب دانش و ادب کرد و زندگی را بعزلت و انزوا می‌گذرانید و دیوان او با مثنوی انیس العارفینش از معانی عرفانی پر است و وفاتش بسال نهصد و هشتاد و شش یا نهصد و هشتاد و نه بود.

اینست آنچه از تذکره‌ها، بغیر از عرفات، درباره او بدست می‌آید، اما چون همراه با بعضی خطاهاست ناگزیر بگفتار معاصرش تقی الدین اوحدی که او را دیده و چندی «بصحبت وی رسیده» بود، باید استناد جست که نوشته است: «قاسم مقسوم خیرخواهی، درویش قانع از پادشاهی، معز الزمانی مولانا قاسم اردستانی، از مردم گوشه‌نشین محال خود (یعنی اردستان) بود.

گاهی بصفاهان از اردستان می‌آمد. فی الواقع مردی نامراد هموار خوش فهمی چنان در عرصه کمتر دیده‌ام. درخور امکان پیرویات «۱» و تتبعات نموده بود و از هرچیز بهره داشت. بنده بصحبت وی رسیده‌ام. بعد از تحمّل الف درگذشت».

تاریخ وفاتش باید همان باشد که تقی الدین اوحدی بلیانی نوشته است و سالهای نهصد و هشتاد و شش یا هشتاد و نه بی‌تردید نادرستست زیرا در دیوان او شاه عباس که پادشاهیش از ۹۹۶ ه آغاز شده چون پادشاه فاتح توانایی مدح و وصف شده است «۲» که قاعده باید مربوط بزمانی باشد که آن پادشاه فاتح بنخستین پیرویهایش دست یافته بود، و نیز پس از تاریخی که پایتخت صفویان بفرمان شاه عباس از قزوین باصفهان منتقل گشت (پیرامون سال ۱۰۰۰ ه) تا آمد و شد شیخ ابو القاسم از اردستان باصفهان برای عرضه داشت ستایشنامه‌های خود سودمند افتد. این دلایلی ما را بر آن می‌دارد که تاریخ

(۱) - جمع عجیبی است برای واژه «پیروی» که درینجا بمعنی تحقیق و تتبع استعمال شده است.

(۲) - گوید:

سر سروان وارث ملک جم‌ابو الفتح عباس شاه عجم

خدايگان سلاطین شرق و غرب که هست‌بندگی درش کائنات را اقرار

پناه ملت و دین خسرو جهان عباس که باد تا ابد از بخت و تخت برخوردار

بگرد بیضه اسلام پاس هیبت اوبدست عدل برآورد آهنین دیوار

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۴۳

مرگ قاسم را بعد از سال ۱۰۰۰ و بقول تقی الدین اوحدی «بعد از تحمل الف» بدانیم نه سالهای نهصد و هشتاد و شش یا هشتاد و نه که بعضی نوشته‌اند.

نسخه‌یی از دیوان شیخ ابو القاسم را که بشماره Supp. ۱۷۶۵ همراه با دیوان ابو تراب بیک فرقتی است در کتابخانه ملی پاریس خواندم، شامل قصیده، غزل، رباعی و چند مثنوی کوتاه در بحرهای مختلف. قصیده - هایش در ستایش پیامبر و امامان و شاه عباس سروده شده است، و او شاعرست نیکو سخن و کلامش دور از لحن شاعران عهد وی و بلکه بیشتر متمایل بشیوه گویندگان پیش از سده دهم است و واژه‌ها و ترکیبهای قدیمتر از عهد و زمانش بسیار دارد، و چنانکه از شعرش پیداست تتبع وی در اثرهای شاعران گذشته بسیار بود و بایراد مضمونها و معنیهای عرفانی و اخلاقی نیز زیاد توجه می‌نمود. از نکته‌های قابل ذکر در قصیده‌هایش آنست

که غالباً از اینکه اهل روزگار او را درست نشناخته‌اند شکایت دارد و برآستی اگر دیوانش را نیک تصفح کنیم درستی آنچه را که تقی الدین اوحدی درباره او گفته است بروشنی ملاحظه خواهیم کرد. ازوست:

شنیدم بلبلی در فصل نوروز اسیر دام شد با صد غم و سوز
ز دامنش بر قفس کردند منزل فراق گل شکستش خار در دل
فراخیهای بستان یاد می‌کردز تنگی قفس فریاد می‌کرد
دل صیاد بر وی مهربان شد بتدبیرش بسوی بوستان شد
گل پژمرده‌یی آورد پیشش کز آن مرهم شود آسوده ریشش
چو بلبل در قفس سیمای گل دید چو گل بشکفت و همچون غنچه خندید
چنان شد ز آن گل پژمرده مدهوش که شد گل‌های بستانش فراموش
پس از عمری کز آن تنگ‌آشیان رست قفس بشکست وز آن بند گران رست
بسوی بوستان آورد پرواز بعدادت گشت با مرغان هم‌آواز
ز هر سویی نشان راز می‌جست گل پژمرده خود بازمی‌جست
بگلشنها ندید از وی نشانی برآورد از دل پر خون فغانی
که بس بی‌حاصلم زین باغ و گلشن دریغا کو گل پژمرده من
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۴۴ گل پژمرده حسن این جهانست کز آن گلزار دولت یک نشانست
بنوعی زین گل پژمرده شادیم کز آن گلشن بکلی دل نهادیم
از آن ترسم که چون دیگر شود حال زند این مرغ بیرون زین قفس بال
نباشد ز آنهمه گلشن دلت شاد گل پژمرده باری می‌کنی یاد! *
ز ترک تازی این رومیان زنگ‌سوار بر آن سرم که بگیرم ز زنگ و روم کنار
جهان بگشتم و یک دل نیافتم خشنودزهی زمانه بدمهر و چرخ ناهموار
مرا ز بخت همی گل شکفتی از بر گل‌بغیر خار نروید کنونم از بر خار
فراغت و طرب و امن و عیش و عشق و شباب‌ببرد از من یک‌یک زمانه غدار
بهار عمر مرا چون رسید فصل خزان بکوه و صحرا خواهی خزان و خواه بهار ...

*

از سخن پردرمن هم‌چون صدف هر گوش راقفل گوهرساز یاقوت زمردپوش را
در جواب هر سئوالی حاجت گفتار نیست چشم گویا عذر می‌خواهد لب خاموش را
خوابگاه از فرش اطلس کن که نامحرم بود صورت دیبای بستر آن بر و آغوش را
برنمی‌تابد لب از لطف آب زندگی خضر اگر پیش آورد جامی میالا هوش را
قاسمی ما سربسر عییم در زیر سپهر آه از آن ساعت که بردارند این سرپوش را *
دگر که نور دهد کلبه خراب مرا که شد ز روز فراموش آفتاب مرا
فرشته بر در و بامم بسی طواف کنند اگر تو پای نهی مجلس شراب مرا
شبی بهشت برین را بخواب می‌دیدم پروز وصل تو تعبیر رفت خواب مرا
دگر بعشوه مزین بر جراحت الماس بس این قدر که نمک ریختی کباب مرا

چو قاسم امشبم از دیده خواب رفته که دوش طلوع در دل شب بود آفتاب مرا *

آینه جمال ازل چیست روی دوست خوش آنکه کرد روی ارادت بسوی دوست

گر آفتاب قبله شود آسمان حرم حاشا که من سجود کنم جز بسوی دوست

خواهم ز تن برآیم چون مشتری و ماه گرد جهان بگردم در جست و جوی دوست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۴۵ بعد از هلاک مهر تو ورزد که مرگ نیز از جان قاسمی نبرد آرزوی دوست *

خرابی دل عاشق ز چشم مست تو باشد شکست خاطر ناشاد ما بدست تو باشد

تو شمع جمعی و پروانه تو جان عزیزان مرو که رونق این مجلس از نشست تو باشد

بیا که صد صف طاعت فدای بزم سربایی که هم پیاله لب لعل می پرست تو باشد

بیا که حور و پری گر هزار جلوه نمایند چون کرشمه‌یی از چشم نیم مست تو باشد

شکست کار تو قاسم ز کار تست و گرنه تو کیستی که کسی در پی شکست تو باشد *

ز بار دل همی خواهم که دل از سینه بردارم نیرزد سر باین زحمت که من از درد سر دارم

اگر خاموش بنشینم پنداری که خرسندم سراپا درد و داغم لیک دندان بر جگر دارم

نه عمر خضر می خواهم نه آب چشمه حیوان اسیر درد هجرانم تمنای دگر دارم

حدیث بزم خاص و عزت اغیار می دانم ز طرز اختلاط با هوسناکان خبر دارم

نیامد خواب در چشمم چو قاسم تا سحر شبها که آن چشمان خواب آلود در پیش نظر دارم *

منم بی روی تو سالان و ماهان هلاک خویش را جویان و خواهان

دل مشتاق من صابر نگر دد بوصل دیر دیر گاه گاهان

بیار ای ابر رحمت تا توانی که خاک تشنه جویانست باران

فتد بر زنده رود از لعلش از عکس شکر بار آورد کشت صفاهان

نهان کن کشتن قاسم که خوش نیست سر درویش بر فتراک شاهان *

با یاد تو کیفیت شادی غم رابا وصل تو لذت طرب ماتم را

آنکس که ز رخسار تو برداشت نقاب از چشم من انداخت همه عالم را *

از روی تو گل حسن و جوانی آموخت وز وصل تو بخت کامرانی آموخت

پیش از تو نمی شناخت جز غم دل من در تو نگریت، شادمانی آموخت *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۴۶ در جستن آنکه صفحه صنع آراست بسیار دویدند ز هرسو چپ و راست

نه خامه پدید و نه مصور پیدا است جز نقش که بر هستی نقاش گواست *

بیمار غمت خط امانی دارد مقتول تو عمر جاودانی دارد

خاکستر آنکه در تمنای تو سوخت خاصیت آب زندگانی دارد

۱۸- عبدی بیک نویدی «۱»

خواجه زین العابدین علی بن عبد المؤمن شیرازی از شاعران و مستوفیان سده دهم هجریست. تقی الدین کاشی اسمش را در خلاصه الاشعار بهمانگونه

(۱) - درباره او بنگرید به:

* تحفه سامی، سام میرزا، تهران ۱۳۱۴، ص ۵۹.

* هفت اقلیم، تهران ج ۱، ص ۲۳۶.

* آتشکده آذر، بمبئی، ص ۲۹۷.

* روز روشن، تهران، ص ۸۵۶-۸۵۷.

* هفت آسمان، تهران، ص ۱۰۵-۱۰۶.

* خلاصه الاشعار تقی الدین کاشی، خطی.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* مقدمه آقای رحیموف بر چاپ آثار عبدی شیرازی.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۸۵، ۴۰۳، ۴۴۴، ۸۰۷.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۱۹۵-۱۹۶. و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۴۷

که نوشته‌ام آورده و او خود در آغاز «بوستان خیال» گفته است که در بدایت حال در قصیده‌ها و غزلها نویدی تخلص می‌نمود و سپس تخلص عبدی اختیار کرد. شاید بهمین سبب باشد که سام میرزا (م ۹۶۹) که تحفه سامی را در سال ۹۵۷ با تمام رسانده نام این شاعر را ذیل عنوان «عبدی بیگ» آورده و در همان حال گفته که تخلصش نویدیست و چنانکه از گفتارش آشکارست این شاعر در اوان تألیف تحفه سامی دوران شباب را می‌گذرانده و «جوانی محبوب هنرمند» بوده است. پس او که از دوران جوانی آغاز شاعری کرده بود زود تغییر تخلص داد و با این حال هنوز با تخلص نخستین هم شهرت داشت.

مولدش را سام میرزا و امین رازی و تقی کاشی و آذر شیراز و او را از بزرگ‌زادگان آن شهر دانسته‌اند اما مولوی محمد مظفر حسین صبا در روز روشن نوشته است که او اصفهانی بود «و بوجه کثرت قیامش در شیراز بعضی او را شیرازی دانسته‌اند» و گاه هم او را بنیشابور نسبت داده یعنی با مولانا عبدی نیشابوری از خوشنویسان مشهور پایان عهد تیموری و آغاز دوره صفوی اشتباه کرده‌اند.

عبدی بیگ دوران جوانی را بآموختن ادب و علم و سیاق و ترسل گذرانده و بهمین سبب درین رشته‌ها خاصه در سیاق و حساب بزودی نام برآورد و چون در امانت و درستی هم زبانزد بود بدولتخانه راه یافت و در «دفترخانه» (۱) پادشاهی عهده‌دار حساب و استیفا شد و «بعد عزل از آن عهده بکتابت اوقات می‌گذرانید» (۲). امین رازی هم او را «در شیوه ترسل و علم سیاق شهره آفاق» معرفی کرده است (۳).

همه نویسندگان احوال عبدی بیگ او را بشاعری ستوده‌اند و سام میرزا گفته است که او در مثنوی «ید طولی دارد و خیال‌انگیزی او در مثنوی

(۱) - این اصطلاح را سام میرزا بکار برده است، تحفه، ۵۹.

(۲) - روز روشن، ص ۸۵۷.

(۳) - هفت اقلیم، ۱، ۲۳۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۴۸

بسیار پرچاشنی واقع شده ... و در صغر سن کتاب جام جمشید گفته. این چند بیت از آن کتابست:

دهانش را صفت چون حد من نیست چه گویم چون در آن جای سخن نیست

بسان آب حیوان ناپدیدارنگشته خضر از وی هم خبردار

بود مویی بر اندامش کمرنام چه گویم، مو کجا بودش بر اندام

بیا افکنده گیسوی سمن‌سای بلی تاریک باشد شمع را پای ...» تقی الدین هم بهمین مثنوی عبدی پیش از عهده‌دار شدن پیشه استیفاء اشاره نموده است و بعد از آن چنانکه از کثرت اثرهای عبدی دریافته می‌شود، او جوانی را در راه سرودن شعر، خاصه پرداختن مثنویها و جواب گفتن خمسه پیروی رسانید تا هم بتصریح تقی الدین کاشی در سال ۹۸۸ ه در اردبیل مرد.

شماره شعرهای او را محمد امین رازی ده‌هزار بیت نوشته لیکن اگر مجموع اثرهایش را که در دستست جمع کنیم ازین میزان درمی‌گذرد.

تقی الدین گوید او بجز جام جمشید سه دیوان ترتیب داد و دو خمسه سرود و می‌دانیم که «بوستان خیال» و بعضی اثرهای دیگر این مرد پرکار را باید بر آنچه او گفته است افزود.

بوستان خیال که عبدی بیک سال ۹۶۱ سروده از اثرهای مهم اوست و آن را شاعر بتقلید از بوستان سعدی و بر همان وزن و سیاق بنام شاه تهماسب سروده است:

اگر سعدی از نام بو بکر سعدخط شاهد نظم را کرد جعد

کنون عبدی از نام تهماسب شاه‌سخن را زند بر فلک بارگاه این منظومه با ستایش خالق و پیامبر و صفت معراج آغاز شده و آنگاه ستایش پادشاه در آن آیین یافته و پس از آن گوینده بیان «سبب نظم کتاب» پرداخته است. بوستان خیال در ده باب بدین شرح تنظیم شده: ۱) در شرح حال پادشاهان، ۲) در شرح حال وزرا، ۳) در شرح حال مستوفیان و کتاب، ۴) در شرح حال علما، ۵) در شرح غازیان ظفرفرجام و سپاهیان مریخ انتقام

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۴۹

که بمردی و مردانگی بدرجات عالی رسیده‌اند، ۶) در باب شعرا، ۷) در شرح حال اغنیا و ترغیب بحدود و سخا، ۸) در شرح حال فقرا، ۹) در شرح حال عاشقان، ۱۰) در شرح حال جوانان. این منظومه در دوم ربیع الاول سال ۹۶۱ پایان رسید:

بروزی که فردوس من شد درست‌دوم روز بود از ربیع نخست

نوشتم بامداد مشکین مدامرین خاتمه بر ورق با مراد

چو گسترده کلکم ظلال جلال‌فلک یافت تاریخ نظم «ظلال» (۹۶۱ - ۱)

و اما خمسه‌های عبدی بیک که بگفته سام میرزا، شاعر هم از عهد جوانی و پس از سرودن جام جمشید بدانها پرداخته، یقیناً دو خمسه نخستین اوست که هنگام سرودن صحیفه لا ریب (پیش از ۹۶۸ ه) دو تای آن یعنی «جوهر فرد» و «دفتر درد» را نظم کرده بود. دو خمسه نخستین عبدی چنین بود:

۱) در برابر مخزن الاسرار نظامی دو مثنوی بنام مظهر اسرار، جوهر فرد ۲) در برابر خسرو و شیرین نظامی دو منظومه دفتر درد، جام جمشیدی ۳) در برابر لیلی و مجنون نظامی لیلی و مجنون، خزائن الملوک ۴) در برابر هفت گنبد نظامی هفت اختر، انوار تجلی ۵) در برابر اسکندرنامه نظامی آیین سکندری، فردوس العارفین.

عبدی بیگ در سفر خود بگرجستان (۹۶۱ ه) خمسه دیگری که سومین خمسه اوست بپایان رسانید بدینگونه: ۱) روضه الصفات ۲) دوحه الازهار ۳) جنه الاثمار ۴) زینه الاوراق ۵) صحیفه الاخلاص ۲).

(۱) - درباره بوستان خیال بنگرید به ضمیمه نسخه‌های خطی فارسی در موزه بریتانیا، ص ۱۹۵-۱۹۶؛ و بفهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۳، ص ۳۵۱.

(۲) - ازین منظومه‌ها روضه الصفات (۱ و ۲) در مسکو بسال ۱۹۷۴ بهمت آقای رحیموف باضافه دوحه الازهار (مسکو ۱۹۷۴) و مجنون و لیلی (مسکو ۱۹۶۶) چاپ شده و ایشان سرگرم چاپ دیگر اثرهای این شاعرند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۵۰

منظومه دیگر عبدی بیگ مثنوی «خزائن الملکوت» اوست که جنبه مذهبی دارد و بنام سبعة عبدی شیرازی هم معروفست. این مثنوی مذهبی از هفت بخش تشکیل می‌شود که هریک از آنها «خزانه» نام دارد و در برابر حدیقه الحقیقه سنایی و بر همان وزن سروده شده است و در سرفصلهای مختلف برسم منظومه‌های عرفانی و مذهبی آیه‌های قرآن و حدیثهای پیامبر ثبت شده و در ضمن اشعار حکایت‌هایی آمده است. سبعة مذکور چنین است:

(۱) صحیفه لایب مشتمل بر بسمله و حمدله و ما يتعلق بهذ الباب (۲) لوح مسطور در نعت خاتم الانبیا (۳) بحر مسجور محتوی بر مناقب ائمه معصومین (۴) منشور شاهی در حسن سیر شاه دین‌پرور (۵) مروج الاسواق در خیرخواهی خواص و عوام (۶) مهیج الاشواق در حقیقت عشق و محبت (۷) نهایه الاعجاز در خاتمه کتاب.

در پایان منظومه تاریخ ختم آن (۹۶۸ ه) بدینگونه بیان شده است:

بود سال فراغ ازین فکرت نهصد و شصت و هشت از هجرت

حظ جانهاست این خجسته کتاب سال ختمش ز حظ جانها یاب بهمراه نسخه خطی انیس العارفین قاسم انوار که بشماره ۲-۴۶۴۹ در کتابخانه انستیتوی شرقشناسی سرایه‌وو (یوگوسلاوی) محفوظست، منظومه‌یی ببحر متقارب از عبدی بیگ خوانده‌ام که بنام شاه تهماسب سروده و موضوع آن مناظره گلها با یکدیگر و نیز مناظره باد صبا با سلطان گل است. نام کتاب را در فهرست کتابخانه مذکور «کتاب گل ریحان» نوشته‌اند و حال آنکه در متن آن بعد از بیت‌هایی که در ستایش شاه تهماسبست این عنوان دیده می‌شود: «آغاز کتاب مناظره ریاحین و ورد» و شاعر خود در پایان منظومه چنین گفته است:

سخن چند گویی، بیا عبدیا ازین گفتن پر بانصاف آ

بوصف ریاحین و گل برمیچ که در عالم اعتبارند هیچ و پس از چند بیت منظومه خود را بدین سخنان پایان می‌دهد:

ریاحین که دل را ز تو برده‌اند گیاهی دو سه خشک و پژمرده‌اند

فروغند اینها و اصلست خاک بکن دل ز نقش فروعات پاک

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۵۱ بشو خاک چون شد لقب خاکیت که ز آلودگی به بود پاکیت

همی خاک می‌شو براه کسان کز ایشان رسد فیض نی از خسان

که تا جسم هرکس نگرید خاک نگرید ز آلودگی جمله پاک

طریقی فرا پیش گیر و رهی همی رو که از قید هستی رهی

خلاصی اگر خواهی از کش مکش یکی پای در دامن خویش کش

بکن دل ز ناپاک و رو کن بدوست که هرچیز را جمله مرجع بدوست از مثنویهای عبدی بیگ شیرازی نسخه‌هایی در کتابخانه‌های ایران و بیرون از ایران پراکنده است و بعضی از آنها چنانکه در حاشیه صفحه گذشته اشاره کرده‌ام بطبع رسیده.

عبدی بیگ کتابی در تاریخ عهد خود بنام «تکمله الاخبار» نوشته و آن را بسال ۹۷۸ بپایان رسانیده و به پری‌خان خانم دختر شاه تهماسب تقدیم داشته است. کتابی دیگر بنام «صریح الملک» در شرح املاک و رقبات و عمارتها و بناهای بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی دارد که بفرمان شاه تهماسب بسال ۹۷۵ نوشت «۱».

اگرچه پرکاری شگفت‌انگیز عبدی بیک مانع آن بود که در سخنوری متکلف باشد و یا بسیار بخلق مضمونهای تازه و ترکیبهای استعاری نو بکوشد، با این حال مثنویهایش در عهد او مطبوع طبع ناقدان سخن بود و بتعبیر سام میرزا «خیال‌انگیزی او در مثنوی بسیار پرچاشنی واقع شده ... و بسیار معانی خاص در آن درج کرده». او چنان در تقلید از استادان پیشین اصرار می‌ورزید که بعضی از قسمتهای منظوماتشان را بیت بیت و قافیه بقافیه جواب می‌گفت. مثلاً نخستین بیت‌های نظامی را در هفت پیکر بقول خود

(۱) - درباره اثرهای منظوم و منثور عبدی بیک بنگرید بضمیمه فهرست ریو، ص ۱۹۵-۱۹۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه ج ۳ ص ۳۵۱-۳۵۲؛ تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران صفحه‌های ۳۸۵، ۴۰۳، ۴۴۴، ۸۰۷؛ مقدمه آقای رحیموف بر منظومه‌های عبدی بیک که پیش ازین یاد کرده‌ام.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۵۲

تیمنا بانفاسه قافیه بقافیه پیروی کرده و در صحیفه لا ریب چنین گفته است:

ای که هستی نبود پیش از تو برده هر هست ره بخویش از تو

تا نهایت بدایت همه چیز چون بدایت نهایت همه نیز

ای رخ افروز میغ بارقه خند منطق آموز کلک منطق بند

داده صنعت رواج کار همه‌ای بصنع آفریدگار همه ... الخ و نظامی هفت پیکر را بدین بیتها آغازید:

ای جهان دیده بود خویش از توهیچ بودی نبود پیش از تو

در بدایت بدایت همه چیز در نهایت نهایت همه نیز

ای برآرنده سپهر بلند انجم افروز انجم پیوند

سازمند از تو گشته کار همه‌ای همه و آفریدگار همه ... الخ و همین کار را با هشت بهشت امیر خسرو (مناجات) و کمال‌نامه خواجو

(مناجات) و سلسله الذهب جامی (مناجات) کرده و آنگاه «مناجات درویشانه زاده طبع خود» ساخته است. شعرهایش همواره در

نهایت سادگی و نزدیکی بزبان گفت‌وگوی زمان شاعریست. ازوست:

گفت ارسطو حکیم پاک خصال که مجو با وجود حکمت مال

یعنی ار حکمت بود در دل مطلب مال تا شوی کامل

این نگویی که مال یابی به جای مال ار کمال یابی به

چون بتوفیق دولت و اقبال شدی آراسته بدین منوال

گر کنی میل منصب و جاهی بدهی این زمان بری راهی

کوش تا منصبی بدست آری که از آن بر هوا شکست آری *

«۱» راستی را شعار ساز و دثار که خدایست از بدان بیزار

(۱) عبدی بیک فرزندی داشت جلال الدین سلطان محمد نام، که هنگام سرودن خزائن الملکوت از ده سالگی گذشته بیازده

سالگی رسیده بود و شاعر او را درین بیتها نصیحت می‌کند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۵۳؛ اولاً راستی دست که هست راستان را کلید رزق بدست

مال مردم مبر بهیچ فنی تا نلرزد تنت بهر سخنی

خاصه در صورتی که در آفاق باشدت حامیان اهل سیاق

گر معاذ الله از تو بی توجیه صورتی سرزند بسرجه شبیه
 گر بود صد دلیل سهو و خطانکند کس قبول آن قطعا
 سرجه خوانندش اهل بغض و حسد غیر قطع یدش نباشد حد
 باش باهوش و احتیاط تمام تا عدو مطلقا نیابد کام (از خزائن الملکوت، مروج الاسواق)
 تعالی الله چه شب بود این شب دوش که دریاهاى دولت بود در جوش
 شبی فرخنده تر از عید نوروز بانوار سعادت عالم افروز
 نسیم نوبهاری در وزیدن ریاحین بهشتی در دمیدن
 هوای دلکش اردیبهشتی معطر از ریاحین بهشتی
 سر زلف شب اندر مشک سایی فلک رقصان چو آهوی خطایی
 نسیم نرم رو پیشی گرفته بارواح قدس خویشی گرفته
 دمیده بوی مشک از نافه خاک گریبان هوا از لطف آن چاک
 هوا گیسوی شب را شانه کرده بافسون عقل را دیوانه کرده
 کواکب بر فلک در سرمه سایی وز آن چشم جهان را روشنایی
 سپهر جوهری دکان گشاده همه سرمایه بر دکان نهاده
 فلک مانند صورتخانه چین زمین از روشنی افلاک تزیین
 سپهر حقه باز دردی آشام چو شب بازان فشانده آتش از کام
 چو صورت باز گردون سبک روبرون آورده هر دم صورتی نو
 لطافت‌های باد عنبرافشان معطر کرده گیتی را گریبان
 بدشت از شوق باد نوبهاری معلق زن غزالان تتاری
 صبا مستانه رقص آغاز کرده برخ درهای دولت باز کرده ...
 (از دوحه الزهار)

ای ز عشق تو پای دل در گل‌وز نسیمت شکفته غنچه دل
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۵۴ آبدار از تو لعل دلداران وز تو خونین دل جگرخواران
 از تو شد زلف مهوشان طراز چون شب عاشقان سیاه و دراز
 تابناک از تو روی دلداران خوابناک از تو بخت بیداران
 عارض افروز ماه تابانی قامت افروز سرو بستانی
 دل عشاق را رسیده بغور چشم خوبان سیاه کرده بجور
 در رخ دلبران بزم آرای قلم قدرت تو چهره گشای
 ای رخت قبله غم اندوزان جلوه گر در دل جگرسوزان
 نمایی رخ جهانتابی تا کسی دیده را دهد آبی
 نتواند کست عیان دیدن در دل آگهت توان دیدن
 آنکه دیدار را بود قابل چشم را آب می‌دهد از دل
 توحلی بند شاهد گلزار از غمش کرده حال بلبل زار

از تو در این سرای ویرانه شمع مایل بسوز پروانه
 سروی افراختی ز گلشن جان نام کردیش قامت جانان
 شمعی افروختی ز آتش دل خواندیش روی گلرخان چگل
 از تو در هفت پرده زردوزنورده هفت شمع بزم افروز ...
 (از هفت اختر)

از روضه الصفات در وصف انگورستان:
 از طرف شرقی این بوستان باغ رزستان ز پی دوستان
 خاسته اعناب ز جنب نخیل جنت عدنست و بس است این دلیل
 فخری او فخرکنان بر نبات بوده طبر زد به از آب حیات
 صاحبیش برده ز دلها قراراز دل صاحب نظران برده بار
 کشمش او آمده با آب و تاب شیشه پرشربت قند و گلاب
 خوشه او لایق صد آفرین نیشکر از خرمن او خوشه چین
 طبع ز ملاحی او ذوق یاب چون سر انگشت بتان در خضاب
 احمدیش نازک و شیرین و تراز همه شیرین تر و پاکیزه تر ...
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۵۵

۱۹- کاهی کابلی «۱»

سید نجم الدین ابو القاسم محمد میانکالی کابلی متخلص به «کاهی» از شاعران معروف در دربار همایون پادشاه (۹۳۷-۹۶۳) و جلال الدین اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴) بود. نامش را محمد قاسم و یا باختصار قاسم نیز نوشته‌اند ولی ضبط محمد امین رازی درستست که «سید است» نامش نجم-الدین محمد و کنیتش ابو القاسم بوده». وی از سادات میانکال واقع در میان بخارا و سمرقند بود و در آن دیار پیرامون سال ۸۶۸ یا ۸۷۸ زاده شد «۲». در جوانی، و چنانکه امین رازی نوشته در پانزده سالگی، خدمت مولانا عبد الرحمن جامی را دریافت، و محتملست که بدین قصد و در اندیشه کسب کمالات سفر هرات اختیار کرده باشد و هم درین سفر بود که حلقه ارادت خواجگان

(۱)- درباره او بنگرید به:

- * هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۳۷۶-۳۸۳.
- * صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.
- * منتخب التواریخ بداؤنی، کلکته ۱۸۶۹، ج ۳، ص ۱۷۳-۱۷۵.
- * عالم آرای عباسی، ص ۱۰۶۶.
- * تذکره نصرآبادی، ص ۴۶۹.
- * طبقات اکبری، نظام الدین احمد هروی، کلکته ۱۹۲۷.
- * مقدمه دیوان کاهی بقلم شادروان پرفسور هادی حسن، کلکته، ۱۹۵۳.
- * نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۵۹۹-۶۰۱.

* هفت آسمان، کلکته ۱۸۷۳، ص ۱۰۷-۱۰۸.

* ریاض العارفین، تهران ۱۳۱۶، ص ۲۱۲.

(۲)- کاهی در ۹۸۸ در گذشت و در آن سال بقول نظام الدین احمد هروی در طبقات اکبری یکصد و بیست سال عمر داشت و بگفته محمد امین رازی یکصد و ده سال، پس بفرض اول در ۸۶۸ و بفرض دوم در ۸۷۸ زاده شد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۵۶

نقشبندی بر گوش جان نهاد. بعد از آن بکابل رفت و دیرگاه در آنجا بسر برد چندانکه بکابلی اشتهار یافت و خود را «بلبل چمن آرای کابل» خواند و گفت:

کاهی تو بلبل چمن آرای کابلی زاغ و زغن نه‌ای که بهندوستان شوی ولی خلاف گفتار خویش دوبار سفر هند اختیار کرد. سفر نخستین او بدان سامان از سال ۹۳۵ آغاز شد و تا بسال ۹۵۶ بدرازا کشید. درین سفر بود که با شاه جهانگیر هاشمی سراینده «مظهر آثار» (م ۹۴۸) که درباره او سخن گفته‌ام، ملاقات کرد و بدو ارادت یافت، و چند تن از بزرگان و فرمان-روایان هند را ستود مثل بهادرخان سلطان گجرات از ۹۳۳ تا ۹۴۳ ه [سپهر مکرمت سلطان بهادر خسرو غازی- مبادا آفتاب دولت او از سر ما کم]، و عسکری میرزا برادر همایون پادشاه و نایب السلطنه او در گجرات در ۹۴۲ ه [شاهنشاه زمانه و خاقان روزگار- سلطان عصر خسرو دین شاه عسکری]، و محمود خان سلطان گجرات از ۹۴۳ تا ۹۶۱ ه [یا رب همیشه بادا در اوج سرفرازی- سلطان ملک معنی محمود خان غازی].

سفر دوم کاهی بهند از ۹۶۱ آغاز شد و تا پایان حیاتش بطول انجامید و او این بار در اگره و دهلی بسر می‌برد و از شاعران مقدم دربار همایون و اکبر بود و نیز مدتی در جونپور و بنارس خدمت خان زمان (علی قلی خان) و بهادر خان (محمد سعید خان) «۱» را دریافت و آن دو را مدح گفت.

وفاتش در دوم ماه ربیع الثانی سال ۹۸۸ ه در اگره اتفاق افتاد و چند تن از شاعران دربار اکبر ماده تاریخهایی درباره مرگ او ساختند و از آنجمله فیضی فیاضی استادانه چنین گفت:

افسوس که شد قاسم کاهی فانی در گلشن خلد کرده پرافشانی

تاریخ وفات و سال و ماهش جستیم گفتا «دویم از ماه ربیع الثانی» «دویم از ماه ربیع الثانی» که روز و ماه وفات کاهیست بحساب ابجدی

(۱)- درباره این دو برادر بنگرید بهمین جلد، ص ۷۰۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۵۷

۹۸۸ است.

کاهی از دانشهای زمان خود، خاصه تفسیر و کلام و عرفان و هیئت و معما و تاریخ آگاه بود، در علم موسیقی و ادوار مهارت داشت تا آنجا که امین رازی او را درین رشته بر نادره طبعان روزگار برتری داده و گفته است که «چندین صوت و عمل از وی اشتهار یافته، از آنجمله این غزل خود را صوتی بسته:

باز در دل خار خاری دارم از عشق گلی بی سروسامانم از سودای مشکین کاکلی و هم درین غزل صوت دیگر بسته:

چون سایه مهریم بهر سو روان شوی شاید که رفته رفته بما مهربان شوی» «۱» با این همه کاهی مردی وارسته و درویش مشرب بود، زن نگرفت و گفت:

عروس دهر را کاهی نزدیک از آنرو، همچو عیسی گشته فردم و در حفظ ظاهر خود قیدی نداشت، «اگر برهنه‌اش داشتندی بودی و

اگر پوشانیدندی پوشیدی و دشمن‌ترین چیزی نزد او دنیایی بود چنانچه (- چنانکه) در بدخشان میرزا عسکری هجده کرور خزانه خود را بدو بخشید و او نظر بدان نیالود» (۲).

همچنانکه گفتم کاهی عمری دراز کرد، صد و ده سال یا صد و بیست سال، و خود بشوخی می‌گفت که من از خدا ده سال خردترم! مردی بود زورمند و تناور و یک‌تنه با ده مرد درمی‌افتاد و بر آنان چیره می‌شد و در دویدن از همه چابک‌قدمان پیشی می‌جست. بی‌اعتنایی او بظواهر خردنگران و تنگ‌نظران را بر آن می‌داشت تا درباره او حکم بزندقه و الحاد دهند، و او که ازین تهمتها نمی‌هراسید با همه درمی‌ساخت و از همنشینی با هیچ گروه سر باز نمی‌زد، و اگر مالی بچنگ می‌آورد با قلندران و نیازمندان بکار می‌داشت. چنانکه از اکبر پادشاه در برابر قصیده‌یی که در بیشتر مصراعها و در همه بیت‌های آن لفظ «فیل» را التزام کرده بود هزار تنگه نقد معادل

(۱)- هفت اقلیم، ج ۳، ص ۳۷۸.

(۲)- ایضا، ص ۳۷۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۵۸

پنجهزار روپیه صله یافت و همه را میان تهی‌دستان و دوستان قسمت کرد.

معاصران کاهی او را در سخنوری ستوده‌اند. سخنش بر شیوه شاعران پیشین بود. قصیده و غزل و مثنوی و رباعی و قطعه می‌سرود. دیوانش که بطبع رسیده شامل ۱۷۲۸ بیت است. منظومه‌یی در بحر متقارب باستقبال از بوستان سعدی ساخت بنام گل‌افشان که قافیه بقافیه در جواب بوستان بود.

منظومه‌یی دیگر در معما بر وزن حدیقه سنایی داشت و برای هر قسم از معما مثالی بر همان وزن آورده و در منظومه گنجانیده است. بدآونی قصیده-یی در باب اصطربلاب مذیل بمدح همایون پادشاه و رساله‌یی در علم موسیقی بدو نسبت داد، همچنین مثنوی گل‌افشان را. ازوست:

چشمه که می‌زاید ازین خاکدان‌اشک مقیمان دل خاک دان

نرگس شهلا نبود هر بهاراین که برآید بلب جویبار

چشم بتانست که گردون دون بر سر چوب آورد از گل برون *

«۱» چنان شد موج‌زن بحر سرشکم در غمش شبها که نشاند خیالش را کسی از جرم کوبها

بغیر از شمع آه خود ندارم یار دلسوزی که با او در غم هجران بروز آورده‌ام شبها

از آن روزی که شد معلوم طفلان قصه حسنت نمی‌خوانند دیگر سوره یوسف بمکتبها

بر اطراف چمنها نیست ای سرو روان لاله که از شوق گل‌اندامان تهی کردند قالبها

باهل زهد کاهی آشنا هرگز نخواهد شد کجا صحبت برآید چون موافق نیست مذهبا *

بهر سرمزلی باشد براه عشق مشکلهاز سر گر نگذری مشکل توانی قطع منزلها

چنان بی‌لعل او بحر سرشک من بجوش آمد که از هر موج او افتد هزاران در بساحلها

شهیدان غمت را پیرهن گر برکنند از تن نشان لاله بینی داغهای تازه بر دلها

جواب حافظ شیراز گفتی آنچنان کاهی که تحسین کرد سعدی آفرین خسرو بمحفلها

(۱) این چهار غزل از بیاض میرزا بیدل که بشماره‌های ۸۰۲ Add و ۸۰۳ Add در کتابخانه موزه بریتانیاست استخراج شد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۵۹

*

مصور تا بصورت کرد نسبت این پیرو رانمی‌خواهم که بر دیوار بینم صورت او را
 هوس دارد که آموزد فسون چشم او نرگس مگر در خواب بیند شیوه آن چشم جادو را
 ز عارض برگرفتی زلف و دل بردی بهر مویی فرونگذاشتی در دلربایی یک سر مو را
 چه شد یکبار کاهی را اگر از خاک برداری که از بار دل خود بر زمین ماندست پهلوی را *
 بلبل ببوی غنچه مکن تیز ناله را کآلوده کرده‌اند بزهر این پیاله را
 ای گل صبا چو وصف تو در لاله‌زار کردشوق رخت برقص درآورد لاله را
 چون گل شکفته باش نه چون غنچه تنگدل یعنی مده ز دست چو نرگس پیاله را
 خوش وقت آن حریف که دارد بکنج دیرساقی خردسال و می دیرساله را
 کاهی که شد سگ تو بسویش نظر مکن ای صید کرده آهوی چشم غزاله را *
 باش ثابت قدم دلا در فقر برتر آمد چو ثابت از سیار
 همچو کشتی مرو بهر سویی گرد خود گرد آسیا کردار
 پای بیرون منه ز مرکز خویش گر کنندت دو پاره چون پرگار *
 هندوی پیری بدر سومنات خواند یکی بیت و من آموختم
 «حاصل عمرم سه سخن بیش نیست خام بدم پخته شدم سوختم» «۱» *
 خواه زاهد خواه رند باده‌نوش با همه کس بر سر انصاف باش
 تا کشندت خوب رویان در بغل همچو شیشه با درون صاف باش *
 ای که پا می‌نهی براه طلب گر ز بد بگذری نکو گردی

(۱) - بیت از مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی است و بدینگونه هم ثبت شده:

حاصل ازین سه سخنم بیش نیست سوختم و سوختم و سوختم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۶۰ مرکب سعی خویش را میران تا بجایی که جمله او گردی *
 گر ز یاری نصیحتی شنوی خاطر خود از آن مساز ملول
 مقبل است آن کسی که گوید پندنیک بخت آن کسی که کرد قبول *
 چو داری جاه کس را دل میازار مبادا زین گنه در چاه افتی
 اگر از آسمان افتی بسی به که از طاق دلی ناگاه افتی *
 کاهی رهی بکعبه مقصود هر که یافت دیگر نیست توسن همت بمیخ آز
 کوتاه‌مندی که پی حاصل دو کون دست طمع بحضرت بیچون کند دراز *
 ای آنکه زبانت بمعانی گویاست وز نور یقین چشم دلت پرده گشاست
 کاری نکنی کز آن پشیمان گردی حرفی نرنی که عذر آن باید خواست *
 تا چند باین و آن مقید باشیم در چشم نکویان جهان بد باشیم
 از مردم عالم چو ندیدیم وفا آن به که دگر بعالم خود باشیم

۲۰- وحشی بافقی «۱»

مولانا شمس الدین (یا کمال الدین) محمد وحشی بافقی یکی از شاعران

(۱)- درباره او بنگرید به:-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۶۱
زبردست ایران در سده دهمست که هم از عهد زندگانی خود در ایران و هند نام برآورده و شعرش دست بدست گشته است. دوران حیاتش مصادف بود با پادشاهی تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) و شاه اسمعیل ثانی (۹۸۴-۹۸۵) و شاه محمد خدابنده (۹۸۵-۹۹۶) و او در شعر خود شاه تهماسب را ستوده

* جامع مفیدی، محمد مفید مستوفی، جلد سوم، تهران ۱۳۴۰، ص ۴۲۳-۴۲۶.

* خلاصه الاشعار تقی الدین کاشی، خطی.

* هفت اقلیم، امین رازی، تهران، ج ۱ ص ۱۵۷-۱۵۹.

* عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* آتشکده آذر، تهران بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، ص ۶۳۴-۶۵۴.

* عالم آرای عباسی، اسکندر بیک منشی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۸۱.

* تذکره میخانه، بتصحیح آقای گلچین معانی، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۸۱-۱۹۷.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۴۷۲.

* گنج سخن، ج ۳، ص ۲۷-۳۹.

* بهارستان سخن، مدراس، ص ۴۱۴-۴۱۶.

* هفت آسمان، ص ۱۰۹-۱۱۱.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا قرن دهم هجری، ص ۴۳۴-۴۳۵.

* نتایج الافکار، بمبئی، ص ۷۳۳-۷۳۶.

* روز روشن، تهران، ص ۸۹۷-۹۰۱.

* مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۵۱-۵۴.

* مقدمه‌هایی که بر دیوان وحشی و مثنویهای او نوشته شده مانند مقدمه دکتر حسین نخعی بر دیوان او (تهران ۱۳۳۸)؛ و مقدمه رشید یاسمی منقول در فرهاد و شیرین و خلد برین و مسمطات وحشی چاپ کوهی کرمانی، تهران ۱۳۳۴؛ و مقدمه ایرج افشار بر دیوان وحشی، تهران ۱۳۳۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۶۲

و درباره جلوس شاه اسمعیل ثانی ماده تاریخی ساخته است.

وی از خاندانی متوسط در بافق برخاسته بود. برادر سالمندترش مرادی بافقی نیز از شاعران روزگار خود بود و در تربیت وحشی و

آشنا کردنش با محفلهای ادبی اثر بسیار داشت ولی پیش از آنکه وحشی در شاعری شهرت رسد بدرود حیات گفت و وحشی ازو در اشعار خود چند بار یاد کرده است.

ولادتش ظاهراً در میانه نیمه اول سده دهم در بافق (بر سر راه یزد و کرمان) اتفاق افتاد و چون بافق را گاه از اعمال کرمان و گاه از یزد در قلم می آورده‌اند، بهمین سبب هم وحشی را گاه یزدی و گاه کرمانی گفته و نوشته‌اند. آغاز حیاتش در زادگاه او سپری شد و در آنجا بغیر از برادرش در خدمت شرف الدین علی بافقی بکسب دانش و ادب پرداخت. این شرف-الدین علی از شاعران و ادیبان زمان و از ستایشگران شاه تهماسب و دارای دیوانی از قصیده و غزل پیرامون چهارهزار بیت بود «۱». آذر درباره او نوشته است که «بصفت کمالات مشهور جهان [بود و] بعد از هشتاد سالگی در قزوین در سنه ۹۷۴ متوفی» شد «۲». این رباعی ازوست:

نفست بکمال دانش آراسته به افزونی تن مبین که تن کاسته به

تن چیست ترا بطرف دامن گردی این گرد ز دامن تو برخاسته به وحشی پس از آموختن مقدمات ادب از بافق بیزد و از آنجا بکاشان رفت و چندی در آن شهر سرگرم مکتب‌داری بود و پس از روزگاری یزد بازگشت و همانجا ماند و بشاعری و ستایش فرمانروایان آن شهر سرگرم بود تا بسال ۹۹۱ ه بدرود حیات گفت و «ملاقب شده باف بجهد تاریخ فوت او این قطعه گفته:

وحشی آن دستاوسای معنوی گشته خاموش و بهم پیوسته لب

(۱)- عرفات العاشقین، خطی.

(۲)- آتشکده آذر، تهران، ص ۶۲۱-۶۲۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۶۳ از غم لب بستن وحشی گشاد در پی افسوس گفتن بسته لب

سال تاریخش چو جستم از خرد در جواب من گشود آهسته لب

دست بر سر ای دریغا گفت و گفت بلبل گلزار معنی بسته لب (- ۹۹۱) یکی از اکابر نیز فرموده که: نظامی ز پا افتاد «۱» [یعنی حرف آخر نظامی که از آن پپای نظامی تعبیر کرده حذف شد؛ و درین صورت «نظام» (- ۹۹۱) می ماند]، و همین تاریخ در چند قطعه دیگر که شاعرانی چون میر حیدر معمای و دیگران گفته‌اند تکرار شده است، پس اینکه بعضی سال مرگش را نهصد و شصت و یک و نهصد و نود و دو نوشته‌اند درست نیست.

درباره علت وفاتش سخنانی هست که اگر راست باشد می تواند مایه شگفتی خواننده گردد. مثلاً بعضی نوشته‌اند [اوحدی بلیانی و آذر] که از افراط در میخوارگی مرد، «عرق تندی نوشید و خلعت بقا پوشید»، و برخی دیگر [مؤلفان خلاصه الافکار و ریاض الشعرا] مدعی شده‌اند که وی بر دست «معشوق بی مروت خود (!) کشته شد» در حالی که مؤلف روز روشن گوید «وفاتش بمرض حمی محرقه ... اتفاق افتاده ...». بهر حال وحشی در یزد در گذشت و همانجا در کوی «سر برج» بخاک سپرده شد و گویا همان زمان یا بعد از آن سنگی بر گورش نهادند که این غزل وحشی را بر آن کردند:

کردیم نامزد بتو بود و نبود خویش گشتیم هیچکاره ملک وجود خویش ...

و بعید نیست که همین غزل منشاء رواج داستان کشته شدن وحشی بر دست «معشوق بی مروت خود» (!) گردیده باشد.

گور وحشی در کشاکش زمان محو و سنگ گورش از جایی بجایی برده شد تا آنکه خانزاده دانشمند بختیاری امیر حسین خان که در سال ۱۳۲۸ شمسی حکمران یزد بود آن را از گلخن «حمام صدر» بیرون کشید و در صحن ساختمان تلگرافخانه آن شهر بنای یادبودی بساخت و آن سنگ

(۱)- تذکره میخانه، ص ۱۸۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۶۴

را بر آن نصب کرد. لیکن در مهرماه سال ۱۳۵۷ هنگامی که آخرین بار در شورای انجمن آثار ملی ایران حضور داشتم گزارشی را شنیدم که آن ساختمان بر اثر احداث خیابان ویران شد و سنگ مزار وحشی را بر گوشه خیابان نهادند. تصمیم گرفتیم که جایی را در مجاورت همان محل بخرند و سنگ را در آنجا بر بنای یادبود تازه‌یی نصب کنند. بعد از آن تاریخ کار ایران بواژه گونگی گرایید و نمی‌دانم که داستان آن سنگ گور و بنای یادبود و هریادبود دیگری بکجا کشید. یزدان خاک گرامی مرا از گزندها نگاه دارد. وحشی مردی پاکباز، وارسته، حساس، خرسند، بلندهمت و گوشه‌گیر بود، با آنکه سنت شاعران عهد وی، سفر و مهاجرت بهند و بهره‌مندی از نعمتهای دربار گورکانی هند و امیران و سرداران و بزرگان آن دولت بود، او از ایران پای بیرون نهاد و حتی از بافق تنها چندگاهی بکاشان و باقی عمر را بیزد رفت و همانجا بماند. مقصود او از شاعری در حقیقت اشتغال بهنر و ادب و بیان اندیشه‌ها و احساسهای خود از آن راه بود نه کسب مال و اندوختن سیم و زر. دوران کمال شاعری را در یزد گذراند و برای کسب معاش تنها بستایش رجال یزد و کرمان پرداخت. در دیوان او قصیده‌یی در ستایش شاه تهماسب و ماده تاریخی درباره وفاتش دیده می‌شود ولی ممدوح و حامی واقعی او میرمیران حاکم یزد بوده است.

غیاث الدین محمد میرمیران پسر شاه نعمه الله باقی پسر امیر نظام الدین از نوادگان دختری شاه نعمه الله ولی «۱» بود. امیر نظام الدین چندی وزارت شاه اسمعیل اول را بر عهده داشت و در جنگ چالدران کشته شد. پسرش نعمه الله باقی شوهر «خانیش بیگم» دختر شاه اسمعیل اول بود که بفرمان شاه تهماسب در عقد ازدواج او درآمد و حکومت یزد یافت، غیاث الدین محمد میرمیران پسر او از دختر شاه اسمعیل است و پسر او شاه خلیل الله نیز صفیه

(۱) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۲۲۸ - ۲۳۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۶۵

سلطان دختر شاه اسمعیل دوم را بزنی داشت «۱». میرمیران و شاه خلیل الله هر دو ممدوح وحشی بوده‌اند، و از ممدوحان دیگر او بکتابش بیگ افشار از خاندان حکومتی کرمانست که دختر میرمیران را بزنی داشت و بدنبال مفسده‌جوییهایی که کرد کشته شد. در دستگاه حکومتی یزد عده‌یی شاعران محلی می‌زیستند که وحشی با آنان آشنایی و گاه معارضه داشت. از میان آنان مهمتر از همه مولانا موحد الدین فهمی بود که او و وحشی با یکدیگر مهاجرات داشتند و تقی الدین کاشی ترکیب‌بندی دراز را که فهمی در هجو وحشی ساخته است در خلاصه - الاشعار آورد. شاعر بزرگ دیگری از معاصران وحشی محتشم کاشانیست که بقول تقی الدین اوحدی در عرفات، هر دو یکدیگر را «هجوهای رکیک کرده‌اند». دیگر شجاع الدین غضنفر کاشانی کره جاری و تابعی خوانساری «۲».

کلیات وحشی متجاوز از نه‌هزار بیت و شامل قصیده، ترکیب و ترجیع، غزل، قطعه، رباعی و مثنویست.

قصیده‌های او در ستایش شاه تهماسب، غیاث الدین محمد میرمیران، شاه خلیل الله، بکتابش بیگ افشار، اعتماد الدوله عبد الله خان پسر میرزا سلیمان وزیر، و بزرگان دینست. ترکیبها و ترجیعهایش، خاصه مربع و مسدس آنها همه از نظمهای بسیار دلپذیر عهد صفویست. ساقی‌نامه طولانی او که بصورت ترجیع‌بند سروده در نوع خود کم‌نظیر و بعد از وحشی بر همان وزن و با همان مفهوما و نحوه بیان موضوع بارها مورد استقبال و جوابگویی شاعران عهد صفوی قرار گرفت «۳»؛ همین ارزش را مسدس ترکیبها و مربع ترکیبهای وحشی در شعر غنایی فارسی دارد و از دل‌انگیزی و خوبی بدرجه‌یست که کمتر پارسی‌زبان شعردان نیست که همه یا بخشی از آن را

(۱) - درباره میرمیران و پدرونیا و پسر او رجوع شود بجامع مفیدی، ج ۳، تهران، ۱۳۴۰، ص ۵۴ ببعد.

(۲) - بنگرید بهمین کتاب و همین جلد، ص ۶۲۹.

(۳) - درباره این دسته از ساقی‌نامه‌ها بنگرید بهمین جلد ص ۶۱۵ - ۶۲۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۶۶

بر لوح ضمیر نگاشته و در خاطر نگاه نداشته باشد. اگرچه وحشی، چنانکه پیش ازین، بویژه در ترجمه هجری قمی دیده‌ایم، در ساختن این نوع ترکیبها مبتکر نیست ولی چنان دست بالای دست همه سازندگان اینگونه شعر غنایی گذارده است که کمتر کسی جرأت استقبال و جوابگویی یافته و درین مرحله میدان را برای استاد بافق باز گذارده است.

این مسدس ترکیبها و مربع ترکیبها را ضمنا می‌توان از بهترین نمونه‌های طرز وقوع در شعر پارسی دانست زیرا نهایت قدرت شاعر در بیان دلباختگی و حالات دلدادگی خود و نیز توضیح ماجرای که میان او و معشوق در جریان بوده بکار رفته است و همین طرز زیبای وقوع را هم شاعر در غزلهای خود با چیره‌دستی تمام بکار داشته است.

با همه استادیه‌ها که وحشی در مسدس ترکیبها و مربع ترکیبهای خود از باب بیان احساسها و عاطفه رقیق شاعرانه‌اش نشان داده، باید غزلهای او را سرآمد شعرهای او در این راه دانست چندانکه بیشتر آنها در صف اول از اثرهای غنایی پارسیست. در غالب آنها احساسهای تند شاعر و عاطفه حاد و تأثر و درد درونی او با زبانی شیوا و در همان حال ساده و روان، بروشنی هرچه تمامتر دیده می‌شود.

وحشی دو مثنوی باستقبال از خسرو و شیرین نظامی دارد یکی بنام «ناظر و منظور» (۱) و دیگری بنام فرهاد و شیرین. مثنوی نخستین بسال ۹۶۶ پایان رسید و ۱۵۶۹ بیت است و اما مثنوی دوم که از شاهکارهای ادب دراماتیک پارسیست، هم از عهد شاعر شهرت بسیار یافت لیکن وحشی بیش از ۱۰۷۰ بیت از آن را نساخت و باقی آن را وصال شیرازی شاعر مشهور سده سیزدهم هجری (م ۱۲۶۲) سروده و با افزودن ۱۲۵۱ بیت آن را پایان رسانیده است و این منظومه کامل شده بچاپ سنگی طبع شده و رایجست. شاعری

(۱) - ناظر و منظور دیگری بنام جمال الدین محمد اردستانی (م ۸۷۹) ثبت شده (ایضاح المکنون ج ۲ ستون ۶۱۵). وی منظومه دیگری بنام استقامت‌نامه دارد (ایضا ج ۱، ص ۷۲).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۶۷

دیگر بنام صابر بعد از وصال ۳۰۴ بیت بر این منظومه افزود. - مثنوی معروف دیگری که وحشی پیروی از نظامی سروده «خلد برین» است بر وزن مخزن الاسرار، و مرتب بهشت روضه که آن هم جداگانه طبع رسیده است.

مثنویهای کوتاهی از وحشی در مدح و هجو و نظایر آنها بازمانده که اهمیت منظومه‌های یادشده را ندارد.

وحشی بی‌تردید یکی از شاعران مبرز دوران صفویست که بویژه بسبب سبک خاص خود در سخنوری اهمیت دارد. ارزش او در آنست که مضمونها و نکته‌های شاعرانه دقیق و همچنین احساسها و عاطفه‌های رقیق و نازک خیالیه‌ها و نازکدلیهای خود را که بدانها شهرت یافته، با زبانی بسیار ساده، نزدیک بزبان تخاطب بیان می‌کند (۱) و گاه چنانست که گویی سخن روزانه

(۱) - مثلاً درین قطعه، که گویی در آن با ممدوح خود در حال مکالمه و مخاطبه است:

ایا آفتاب معلا جناب که از سایهات آسمان پایه‌جوست

در اظهار انعام حکام بافق سخن بر لب و گریه‌ام در گلوست

در آن ده مجاور شدم هفت ماه‌نرسید حالم نه دشمن نه دوست

جواب سلام ندادند باز از آنرو که اطلاق دادن بر اوست یا این قطعه که در وصف سر خود ساخته و در آن بیتی از استاد تضمین کرده است:

نشستم دوش در کنجی که سازم سر کل را بزیر فوطه پنهان
در آن ساعت حکیمی در گذر بود مرا چون دید آنسان گشت خندان
پریشانحال بودم خود در آنوقت ز فعل او شدم از سر پریشان
بمن گفتا که دارویی مرا هست کز آن دارو سر کل راست درمان
بیا تا بر سرت پاشم که روید ترا موی سر از خاصیت آن
کشیدم از جگر آهی و گفتم: مگر نشنیده‌ای حرف بزرگان
«زمین شوره سنبل برنیاردر او تخم امل ضایع مگردان» و همه سخنان او که نمونه‌های آنرا خواهید دید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۶۸

خود را می گوید. وی بجای زیاده روی در استفاده از اختیارات شاعری، سعی دارد اندیشه‌های لطیف خود را همراه با عواطف گرم با زبان ساده و پر از صدق باز گوید تا بتواند بواقع بیان کننده سوزها و سازها و حالها و رازهای خود باشد؛ و بهمین سبب است که هم در طرز وقوع یکی از توانا ترین شاعران عهد خود شد و هم بی آنکه عمدی داشته باشد مثنویها و غزلهای او پر از نکته‌های دلپذیر و مضمونها و فکرهای تازه گردید و مخصوصا غزلهایش چنان با احساسهای حاد و سوزنده همراه شده که گاه باخگرهایی سوزان شباهت یافته است.

مثنویهای وحشی، خاصه فرهاد و شیرین او، که بی گمان در نوع خود کم نظیرست، دارای همان زبان ساده و گرمی و دلپذیری ویس و رامین فخر الدین اسعد گر گانیست زیرا این هر دو نهال عشق از یک چشمه آب خوردند، از سرچشمه عواطف طبیعی عاشقان و صدق و صفای آنان در بیان بی پیرایه خود.

در شعر وحشی تا آنجا که ممکنست از واژه‌های دشوار و ترکیبهای عربی ناهموار خبری نیست و بجای آن از واژه‌ها و ترکیبهای متداول زمان، چنانکه رسم اغلب شاعران عهد بوده، بسیار استفاده شده است. توجه به صنعتها و آرایشهای لفظی نیز در آیین سخنوری وحشی ستوده نمی بود مگر آنکه نسج کلام اقتضا کرده باشد، چنانکه در سخن دیگر ساده گویان فارسی می بینیم. پیروی او در ایجاد مثنویها بیشتر از نظامی و در غزل بصورت استقبال از غزلگویان نام آور گذشته بود اما این امر وحشی را از آزمایش طبع ابتکار جویش باز نداشت و غزلهایش غالبا بنحویست که خود قابلیت استقبال یافته است. از اوست:

الهی سینه‌یی ده آتش افروز در آن سینه دلی و آن دل همه سوز

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست

دلم پرشعله گردان سینه پر دود ز بانم کن بگفتن آتش آلود

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۶۹ کرامت کن درونی درد پرورد دلی در وی درون درد و برون درد

بسوزی ده کلام را روایی کز آن گرمی کند آتش گدایی

دلم را داغ عشقی بر جبین نه ز بانم را بیانی آتشین ده

سخن کز سوز دل تابی ندارد چکد گر آب ازو آبی ندارد

دلی افسرده دارم سخت بی نور چراغی زو بغایت روشنی دور

ندارد راه فکر روشنایی ز لطف پرتوی دارم گدایی

اگر لطف تو نبود پرتوانداز کجا فکر و کجا گنجینه راز

ز گنج راز در هر کنج سینه نهاده خازن تو صد دفینه
ولی لطف تو گر نبود، بصد رنج پیشیزی کس نیابد ز آنهمه گنج
چو در هر کنج صد گنجینه داری نمی‌خواهم که نومیدم گذاری
براه این امید پیچ در پیچ مرا لطف تو می‌باید دگر هیچ *

یکی میلست با هر ذره رقاص کشان آن ذره را تا مقصد خاص
رساند گلشنی را تا بگلشن دواند گلخنی را تا بگلخن
شود این میل چون جمع و قوی پی شود عشق و درآید در رگ و پی
اگر صد آب حیوان خورده باشی چو عشقی در تو نبود مرده باشی
مزاج عشق بس مشکل پسندست قبول عشق در جای بلندست
شکار عشق نبود هر هوسناک نبندد عشق هر صیدی بفتراک
عقاب آنجا که در پرواز باشد کجا از صعوه صیدانداز باشد
گوزنی بس قوی بنیاد باید که بر وی شیر سیلی آزماید
مکن باور که هرگز تر کند کام ز آب جو نهنک لجه آشام
دلی باید که چون عشق آورد زور شکبید با وجود یک جهان شور
اگر داری دلی در سینه تنگ مجال غم درو فرسنگ فرسنگ
صلای عشق درده، ورنه زنه‌ار سر کوی فراغ از دست مگذار
در آن طوفان که عشق آتش انگیز کند باد جنون را آتش آمیز
اساسی گر نداری کوه بنیاد غم خود خور که کاهی در ره باد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۷۰ یکی بحرست عشق بی کرانه درو آتش زبانه در زبانه
اگر مرغایی اینجا مزین پردرین آتش سمندر شو سمندر
یکی خیلست عشق عافیت سوز هجو مش در ترقی روز در روز
فراغ بال اگر دانی غنیمت ازین لشکر هزیمت کن هزیمت
ز ما تا عشق بس راه دراز است بهر گامی نشیبی و فرازیست
نشیش چیست خاک راه گشتن فراز او کدام از خود گذشتن
نشان آنکه عشقش کار فرماست ثبات سعی در قطع تمناست (از فرهاد و شیرین)
آنکه بما قوت گفتار داد گنج گهر داد و چه بسیار داد
کرد بما لطف ز فیض عمیم نادره گنجی و چه گنجی عظیم
آنکه ازین گنج نشد بهره مند قیمت این گنج چه داند که چند (از خلد برین)
«۱» ساقی بده آن می که ز جان شور برآرد بر دار انا الحق سر منصور برآرد
آن می که فروغش شده خضر ره موسی آتش ز نهاد شجر طور برآرد
آن می که افق چون شودش دامن ساغر خورشید ز جیب شب دیحور برآرد
آن می که چو ته جرعه فشانند بخاکش صد مرده سرمست سر از گور برآرد
آن می که گر آهنگ کند بر در ماتم ماتم ز شعف زمزمه سور برآرد

آن می که چو تفسیده کند طبع فسرده صد العطش از سینه کافور برآرد
 آن می بکسی ده که بمیخانه نرفتست تا آن میش از مست و ز مستور برآرد
 ما گوشه‌نشینان خرابات الستیم تا بوی می هست درین میکده مستیم
 گو مطرب خوش نغمه که آتش اثر آید آن نغمه برآرد که ز جان دود برآید
 آن نغمه که سر می و میخانه کند فاش تا زاهد پیمانه‌شکن شیشه گر آید

(۱) این ساقی‌نامه ترجیع شائزده بند است و از آن بندهای ۳، ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۰ درینجا نقل می‌شود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۷۱ آن نغمه که چون شعله فروزد بدر گوش از راه نفس بوی کباب جگر آید
 آن نغمه که چون گام نهد بر گذر هوش جان رقص کنان بر سر آن رهگذر آید
 آن نغمه شیرین که پرد روح بسویش مانند مگس کو بسلام شکر آید
 آن نغمه پر حال که در کوی خموشان هر ناله‌اش از عهده صد جان بدر آید
 ز آن نغمه خبر ده بمناجاتی مسجدنی آنکه چو ما از دو جهان بی خبر آید
 ما گوشه‌نشینان خرابات الستیم تا بوی می هست درین میکده مستیم
 دیرست که ما معتکف دیر مغانیم رندیم و خراباتی و فارغ ز جهانیم
 لای ته خم صندل سر ساخته، یعنی ایمن شده از درد سر کون و مکانیم
 چون کاسه شکستیم نه پر ماند و نه خالی بی کیسه بازارچه سود و زیانیم
 ما هیچ بها بنده کم از هیچ نیرزیم وین طرفه که اندر گرو رطل گرانیم
 شیریم سر از منت ساطور کشیده قصاب غرض را نه سگ پای دکانیم
 پروانه‌یی از شعله ما داغ ندارد هر چند که چون شمع سراپای زبانیم
 هشیار شود هر که درین میکده مستست اما دگرانند چنین، ما نه چنانیم
 ما گوشه‌نشینان خرابات الستیم تا بوی می هست درین میکده مستیم
 تا راه نمودند بما دیر مغان را خوش می گذرانیم جهان گذران را
 از مغیچگان بس که درو غلغل شادیست نشنیده کس آوازه اندوه جهان را
 دیری نه، بهشتی ز می و مغیچه در وی از کوثر و از حور فراغت دل و جان را
 آن دیر که هر مست که آنجا گذر انداخت خود گم شد و گم کرد ز خود نام و نشان را
 دیری که سر از سجده بت باز نیاورده کس که درو خورد یکی رطل گران را
 مسجد نه که در وی می و میخواره نگنجد صد جوش درین راه هم این را و هم آن را
 غلطیده چو ما پیش بتی مست ببوی هر گوشه هزاران و نیالوده دهان را
 ما گوشه‌نشینان خرابات الستیم تا بوی می هست درین میکده مستیم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۷۲ گر عشق کند امر که ز نار ببندیم ز نار مغان بر سر بازار ببندیم
 صد بوسه بهر تار دهیم از سر تعظیم تسبیح بتش بر سر هر تار ببندیم
 گر صومعه داران مقلد نپسندند هر چند گشایند دگر بار ببندیم
 در صدق محبت بود این نکته و گر نه آن به که ز دعوی در گفتار ببندیم

معلوم که بر دل چه در لطف گشاید آن عشق که بر خویش بمسمار ببندیم
 بر لب تری باده و خشک از نم او خلق پیداست چه طرف از در خمار ببندیم
 ما گوشه‌نشینان خرابات الستیم تا بوی میی هست درین میکده مستیم
 خواهیم که شب جمعیه‌ی از خانه خمار آیم بدر صومعه زاهد دیندار
 در بشکنم و از پس هر پرده زرقی بیرون فکنم از در او صد بت پندار
 بر تن درمش خرقة سالوس و از آن زیر آرم بدر صومعه صد حلقه زنار
 تا خلق بدانند که بیت الصنمی هست آیات کلام صمدش بر در و دیوار
 مردان خدا رخت کشیده بکنارند چیزی بمیان نیست مگر جبه و دستار
 این صومعه‌داران ریائی همه زرقند بس تجربه کردیم، همان رند قدح‌خوار
 می خوردن ما عذر سخن کردن ما خواست بر مست نگیرند سخن مردم هشیار
 ما گوشه‌نشینان خرابات الستیم تا بوی میی هست درین میکده مستیم *

عزت مبر در کار دل این لطف بیش از پیش را این بس که ضایع می‌کنی بر من جفای خویش را
 لطفی که بدخو سازدم ناید بکار جان من اسباب کین آماده کن خوی ملال‌اندیش را
 بر کافر عشق بتان جایز نباشد مرحمت‌بی جرم باید سوختن، مفتی منم این کیش را
 عشقم خراش سینه شد گو لطف تو مرهم منه گر التفاتی می‌کنی ناسور کن این ریش را
 چون نیش زنبورم بدل گو زهر می‌ریز از مژه‌افیون حیرت‌خورده‌ام زحمت ندانم نیش را
 با پادشاه من بگو وحشی که چون دور از تو شد تاریخ می‌خوان گه گهی خوبان عهد خویش را *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۷۳ ابروی تو جنبید و خدنگی ز میان جست بر سینه چنان خورد که از جوشن جان جست
 این چشم چه بود آه که ناگاه گشودی این فتنه دگر چیست که از خواب گران جست
 من بودم و دل بود و کناری و فراغی این عشق کجا بود که ناگاه بمیان جست
 در جرگه او گردن جان بست بفتراک هر صید که از قید کمند دگران جست
 گردن بنه ای بسته زنجیر محبت کز زحمت این بند بکوشش نتوان جست
 گفتم که مگر پاس تف سینه توان داشت حرفی بزبان آمد و آتش ز دهان جست
 وحشی می‌منصور بجامست مخور هان ناگاه شوی بیخود و حرفی ز زبان جست *

ترسم درین دل‌های شب از سینه آهی سرزند برقی ز دل بیرون جهد آتش بجایی درزند
 از عهده چون آید برون گر بر زمین آید سری آن نیمه‌های شب که او با مدعی ساغر زند
 کوس نبرد ما مزین اندیشه کن کز خیل ما گر یک دعا تا زد برون بر یک جهان لشکر زند
 آتش‌فشانست این هوا پیرامن ما نگذری خصمی بیال خود کند مرغی که اینجا پر زند
 می‌بی‌صفا، نی‌بی‌نوا، وقتست اگر در بزم ماساقی میی دیگر دهد مطرب رهی دیگر زند
 ما را درین زندان غم من بعد نتوان داشتن بندی مگر بر پا نهد قفلی مگر بر در زند
 وحشی ز بس آزرده‌گی زهر از زبانم می‌چکد خواهم دلیری کاین زمان خود را بر این خنجر زند *

کردیم نامزد بتو بود و نبود خویش گشتیم هیچکاره ملک وجود خویش
 گو جان و دل بر و غرض ما رضای تست‌حاشا که ما زیان تو خواهیم و سود خویش

من بودم و نمودی و باقی خیال تورفتم که پرده‌یی بکشم بر نمود خویش
 غماز در کمین گهرهای راز بود قفلی زدیم بر در گفت و شنود خویش
 یک وعده خواهم از تو که باشم در انتظار حاکم تویی در آمدن دیر و زود خویش
 بزم نشاط یار کجا وین فغان زار و حشی نوای مجلس غم کن سرود خویش *
 دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید
 قصه بی‌سروسامانی من گوش کنید گفت و گوی من و حیرانی من گوش کنید
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۷۴ شرح این آتش جانسوز نهفتن تا کی سوختم سوختم این سوز نهفتن تا کی
 روزگاری من و دل ساکن کویی بودیم ساکن کوی بت عربه جویی بودیم
 عقل و دین باخته دیوانه رویی بودیم بسته سلسله سلسله مویی بودیم
 کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود یک گرفتار ازین جمله که هستند نبود
 نرگس غمزه زنش این همه بیمار نداشت سنبل پرشکنش هیچ گرفتار نداشت
 این همه مشتری و گرمی بازار نداشت یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت
 اول آنکس که خریدار شدش من بودم باعث گرمی بازار شدش من بودم
 عشق من شد سبب خوبی و رعنائی اوداد رسوایی من شهرت زیبایی او
 بس که دادم همه جا شرح دلارایی اوشهر پر گشت ز غوغای تماشایی او
 این زمان عاشق سرگشته فراوان دارد کی سر برگ من بی‌سروسامان دارد
 پیش او یار نو و یار کهن هر دو یکیست حرمت مدعی و حرمت من هر دو یکیست
 قول زاغ و غزل مرغ چمن هر دو یکیست نغمه بلبل و فریاد زغن هر دو یکیست
 این ندانست که قدر همه یکسان نبود زاغ را مرتبه مرغ خوش الحان نبود
 چون چنین است پی کار دگر باشم به چند روزی پی دلداری دگر باشم به
 عندلیب گل رخسار دگر باشم به مرغ خوش نغمه گلزار دگر باشم به
 نوگلی کو که شوم بلبل داستان سازش سازم از تازه جوانان چمن ممتازش
 گرچه از خاطر وحشی هوس روی تو رفت وز دلش آرزوی قامت دلجوی تو رفت
 شد دل آزرده و آزرده دل از کوی تو رفت با دل پرگله از ناخوشی خوی تو رفت
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۷۵ حاشیاء که وفای تو فراموش کند سخن مصلحت آمیز کسان گوش کند *
 ای گل تازه که بویی ز وفا نیست ترا خبر از سرزنش خار جفا نیست ترا
 رحم بر بلبل بی‌برگ و نوا نیست ترا التفاتی با سیران بلا نیست ترا
 ما اسیر غم و اصلا غم ما نیست ترا با اسیر غم خود رحم چرا نیست ترا
 فارغ از عاشق غمناک نمی‌باید بود جان من این همه بی‌باک نمی‌باید بود
 همچو گل چند بروی همه خندان باشی همزه غیر بگل گشت گلستان باشی
 هر زمان با دگری دست و گریبان باشی ز آن بیندیش که از کرده پشیمان باشی
 جمع ما جمع نباشد تو پریشان باشی یاد حیرانی ما آری و حیران باشی
 ما نباشیم که باشد که جفای تو کشد بجفا سازد و صد جور برای تو کشد

شب بکاشانه اغیار نمی‌باید بود غیر را شمع شب تار نمی‌باید بود
 همه جا با همه کس یار نمی‌باید بود یار اغیار دل آزار نمی‌باید بود
 تشنه خون من زار نمی‌باید بود تا باین مرتبه خونخوار نمی‌باید بود
 من اگر کشته شوم باعث بدنامی تست موجب شهرت بی‌باکی و خودکامی تست
 دیگری جز تو مرا این همه آزار نکرد جز تو کس در نظر خلق مرا خوار نکرد
 آنچه کردی تو بمن، هیچ ستمکار نکرد هیچ سنگین دل بیدادگر این کار نکرد
 این ستمها دگری با من بیمار نکرد هیچکس این همه آزار من زار نکرد
 گر ز آزدن من هست غرض مردن من مردم آزار مکش از پی آزدن من
 نخل نو خیز گلستان جهان بسیارست گل این باغ بسی، سرو روان بسیارست
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۷۶ جان من، همچو تو غارتگر جان بسیارست ترک زرین کمر موی میان بسیارست
 با لب همچو شکر تنگ دهان بسیارست نه که غیر از تو جوان نیست، جوان بسیارست
 دیگری این همه بیداد بعاشق نکند قصد آزدن یاران موافق نکند
 مکن آن نوع که آزرده شوم از خویت دست بر دل نهم و پا بکشم از کویت
 گوشه‌یی گیرم و من بعد نیام سویت نکنم بار دگر یاد قد دلجویت
 دیده پوشم ز تماشای رخ نیکویت سخنی گویم و شرمنده شوم از رویت
 بشنو پند و مکن قصد دل آزرده خویش ورنه بسیار پشیمان شوی از کرده خویش
 از سر کوی تو با دیده تر خواهم رفت چهره آلوده بخوناب جگر خواهم رفت
 تا نظر می‌کنی از پیش نظر خواهم رفت گر نرفتم ز درت شام، سحر خواهم رفت
 نه که این بار چو هر بار دگر خواهم رفت نیست باز آمدنم باز اگر خواهم رفت
 از جفای تو من زار چو رفتم رفتم لطف کن لطف که این بار چو رفتم رفتم *
 شد یار و بغم ساخت گرفتار مرا بگذاشت بدرد دل افکار مرا
 چون سوی چمن روم که از باد بهار دل می‌ترکد چو غنچه بی‌یار مرا *
 می‌خواست فلک که تلخکامم بکشد نا کرده می‌طرب بجامم بکشد
 بسپرد بشحنه فراق تو مرا تا او بعقوبت تمامم بکشد *
 فریاد که سوز دل عیان نتوان کرد با کس سخن از داغ نهان نتوان کرد
 اینها که من از جفای هجران دیدم یک شمه بصد سال بیان نتوان کرد *
 دل ز آن بت پیمان گسلم می‌سوزد برق غم او متصلم می‌سوزد
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۷۷ از داغ فراق اگر بنالم چه عجب یاران چه کنم؟ وای دلم می‌سوزد! *
 تا کی ز مصیبت غمت یاد کنم آهسته ز فرقت تو فریاد کنم
 وقتست که دست از دهن بردارم از دست غمت هزار بیداد کنم

۲۱- ثنایی مشهدی «۱»

خواجه حسین پسر خواجه غیاث الدین محمد مشهدی متخلص به ثنایی از

(۱) - درباره او بنگرید به:

- * بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، مدراس ۱۹۵۸، ص ۴۱۶.
- * تذکره نتایج الافکار، محمد قدره الله گوپامو، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۱۳۳.
- * مآثر رحیمی، عبد الباقي نهاوندی، کلکته، ج ۳، ص ۳۵۴ ببعده.
- * صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.
- * خلاصه الشعار، تقی الدین کاشی، خطی.
- * تذکره میخانه، عبد النبی فخر الزمانی، بتصحیح آقای گلچین معانی، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۹۸-۲۱۴.
- * آتشکده، بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، تهران ۱۳۳۸، ص ۴۶۳-۴۶۵.
- * تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۴۱۶.
- * ایضاح المکنون، اسمعیل پاشا، ج ۱، استانبول ۱۹۴۵، ستون ۴۹۵.
- * تذکره غنی، محمد عبد الغنی، علیگره ۱۹۱۶.
- * ترجمه مجمع الخواص صادقی افشار، تبریز ۱۳۲۷، ص ۱۴۹-۱۵۰.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۷۸

شاعران سده دهم هجریست که بسبب دخالتش در تغییر سبک شعر موضوع گفت و گوی موافق و مخالف معاصران خود و آیندگان شده است. پدرش خواجه غیاث الدین محمد یا بروایت فخر الزمانی «غیاث الدین علی» در مشهد «اوقات خود بزاری می گذرانیده تا در آن پیشه سامان بسیاری بهم رسانیده» و بهمین سبب در تذکره‌ها «غیاث بزاز» خوانده شده است. پسرش حسین چنانکه خود در مقدمه دیوانش نوشته است در اول جوانی شعر نمی گفت، ولی بدنبال رؤیایی روی بشاعری آورد و بی آنکه مرحله‌های مقدماتی را درین راه طی کند زبان بسرودن چکامه‌ها گشود «و هرچه می گفت خالی از حالی و رتبه‌یی نبود» و چنانکه ملا عبد الباقي نهاوندی توجه کرده «الحق از منظوماتش نیز ظاهر می گردد که کسبی نیست، وهبی است» و همین بی توشگی خواجه ثنایی از مقدمات ادبی همواره موجب طعن مخالفان بود چندانکه سخن او را بسبب همین ناآگاهی از دانشها نارسا می دانستند.

خواجه ثنایی پس از آغازیدن بشاعری بزودی میان ادیبان زادگاهش نام برآورد و از خوشبختی او در همان اوان یکی از شاهزادگان باذوق و هنرمند صفوی حکومت خراسان یافت و ثنایی را زیر چتر حمایت خود گرفت، و او سلطان ابراهیم میرزا پسر بهرام میرزا پسر شاه اسمعیل اول بود که خود مردی شاعر و شعر دوست بود و در شعر جاهی تخلص می کرد «ا» و تا کشته شدنش بامر شاه اسمعیل ثانی در سال ۹۸۴، ثنایی در خدمت او می گذرانید و چنان مقرب درگاهش بود که هیچکس حق ممانعت او از درآمدن بمحضر شاهزاده نداشت و خواجه قصیده‌ها در مدح او پرداخت و ساقی نامه خود را هم در

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۲۶۹-۲۷۳.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، تهران ۱۳۱۶-۱۳۱۸، ص ۵۷۵-۵۷۷

* ضمیمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی در موزه بریتانیا، چارلز ریو، لندن ۱۸۹۵، ص ۱۹۷.

(۱) - بنگرید بهمین جلد، ص ۴۹۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۷۹

ستایش او سرود و حتی گاه سلطان ابراهیم میرزا مطلعها و قصیده‌هایی را برای استقبال بدو می داد و از آنجمله است این مطلع از

لسانی، و آن از قصیده‌یست در ستایش علی ابن ابی طالب (ع) که بتامی در مجالس المؤمنین نقل شده:

می‌رسم از گرد راه رقص کنان چون صبا باد جنون در دماغ عاشق و سر در هوا و خواجه ثنایی قصیده‌یی مشهور در جواب آن ساخت بدین مطلع:

در روش حسن و ناز هست بسی خوش‌نماغمزه بطرز ستم عشوه برنگ جفا در درگاه سلطان ابراهیم میرزا شاعران معروف دیگری هم بسر می‌بردند که در تاریخ شعر فارسی مشهورند مثل ولی دشت بیاضی و میلی هروی که شرح حال هر دو را در همین جلد می‌یابید. ملا عبد الباقی نهاوندی نوشته است که ثنایی و آن دو «قصیده‌یی چند در آن زمان ... طرح نموده بمدح آن شاهزاده گفتند ...».

دوران تقرب خواجه ثنایی بدرگاه صفویان با کشته شدن سلطان ابراهیم میرزا در ۹۸۴ بسر آمد؛ او می‌خواست بدربار شاه اسمعیل ثانی راه جوید و بهمین آهنگ خود را بدولتخانه رسانید و قصیده‌یی که در تهنیت جلوس پادشاه گفته بود گذرانید بدین مطلع:

بر تخت جم سکندر گیتی‌ستان نشست یوسف ز چه برآمد و بر آسمان نشست «۱» و «این قصیده را بغایت خوب گفته است و لیکن از گردش فلک کج‌روش مرضی طبع آن پادشاه نشد و فرمود که نام من درین قصیده نیست، البته ثنایی این قصیده را برای سلطان ابراهیم میرزا گفته بود که الحال بمن می‌گذراند.

ازو در خشم شد، بنابراین خواجه حسین از بیم جان ننگ فرار بر فخر قرار ترجیح داده از ایران بدارالامان هند آمد ...» «۲»

(۱) - اشاره است برهایی شاه اسمعیل ثانی از زندان قلعه قهقهه و جلوس بر تخت شاهی بشرحی که پیش ازین گذشت.

(۲) - تذکره میخانه، ص ۲۰۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۸۰

انگیزه خواجه ثنایی در ترک یار و دیار، بایست همین بوده باشد و گرنه بقول ملا عبد الباقی نهاوندی در مآثر رحیمی زندگی ثنایی «در خراسان بخوبترین وجهی می‌گذشت و از حاصل املاک و منافع زراعات چندان بدست می‌آورد که گاهی در رعایت فقرا و موزنان می‌کوشید» و حاجتی نداشت که ملک و مال و آسایش را در شهر و دیار رها کند، و باز بقول عبد الباقی نهاوندی «رخت بدمعاشی بهند کشد». پس اینکه گفته‌اند که ثنایی از راه «زیاده‌طلبی» راه هند پیش گرفت محل تأمل است. پس از آنکه ثنایی بهند رسید در سلك شاعران دربار جلال الدین اکبر درآمد و اگرچه در آغاز امر چنانکه انتظار داشت کارش بالا نرفت ولی ابو الفتح مسیح الدین گیلانی که پیش ازین بعلاقه و توجهش بدانشمندان و شاعران ایرانی اشاره داشتیم، او را در کنف حمایت گرفت «۱» تا اندک‌اندک نام و آوازه‌یی در هند بدست آورد و سپس در شمار ستایشگران میرزا عبد الرحیم خان خانان سپهسالار اکبر درآمد و چنانکه در مآثر رحیمی می‌خوانیم «از ملازمت دیگران بی‌نیاز شد و پیرانه‌سر بمطلب و مدعای خود رسید و ما بقی عمر خود را صرف مداحی و ثناگویی ایشان نمود و ... بصلات و انعامات و تکلفات که لایق حال او و فراخور احسان این صاحب‌احسان بود ممنون گردید و زنگ کدورت و آلام محنت و غربت را بالطف ایشان از خاطر زدود و قصاید غرا بمدح ایشان پرداخت ...».

وفات خواجه ثنایی بسال ۹۹۵ یا ۹۹۶ در لاهور اتفاق افتاد و همانجا

(۱) - مولانا محمد قدره الله گویاموی هندی می‌نویسد: «با آنکه حکیم ابو الفتح و برادرانش هنگام مهاجرت بهند در مشهد بوساطت و معرفی ثنایی بمصاحبت سلطان ابراهیم میرزا رسیدند، وقتی ثنایی بهند رسید از حکیم مراعاتی ندید و خلاف آنچه انتظار داشت ازو بظهور رسید (نتایج الافکار، ص ۱۳۳) ولی گفتار میر عبد الرزاق خوافی و پیش ازو نوشته عبد الباقی نهاوندی آنچه را که در متن آورده‌ام، یعنی رعایت حال ثنایی از جانب حکیم ابو الفتح، تأیید می‌نماید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۸۱

بخاک سپرده شد و پس از چندی کسان و بستگانش استخوان او را بمشهد بردند.

ثنایی «سرکرده تازه گویانست و اول کسیست که موجد روش متأخرین گردیده خط نسخ بر طرز قدما کشید» (۱). اساس کار او بر ابداع معنیهای غریب و نکته‌های دیربایست که بدنبال تصور و تخیل ژرف فراز آید و گوینده در بیان آنها از تعبیرها و ترکیبهای تشبیهی و استعاری خیال‌انگیز استفاده کند. درین نکته پردازی متخیلانه گاه ممکن است میزان تصور و تخیل شاعرانه یعنی مظهر لفظ بر گنجایش ظرف بچربد و در چنین حالیست که عیب «نارسایی» در سخن گوینده پیدا می‌شود، و اتفاقاً شعر ثنایی را بعضی از معاصرانش دارای همین عیب شمردند و چنین نقصی را نیز معلول کم‌دانشی ثنایی، بتفصیلی که پیش ازین دیدیم، دانستند و «سخنان او را بعیب نارسایی لفظ و اینکه اکثر معانی او ناقص است و مطلب از ایاتش بیرون نمی‌آید، بخامی طبیعت منسوب ساختند» (مآثر رحیمی) و ملا عبد الباقی نهاوندی که ضمن بیان این عیب‌جویی معاصران سخت بتکاپوی جانبداری از خواجه ثنایی افتاده ناگزیر بایرادی که تقی الدین کاشی در خلاصه‌الاشعار از همین نارسایی لفظ ثنایی بر او گرفته، تن در داده و گفته است «در وادی نارسایی لفظ ظاهراً که میر تقی محق بوده باشد و اگر این نقص در افکار عالیه او نمی‌بود حسان زمان خود بودی» و براستی اگر کسی بتواند معنی بسیار و خیالهای دراز آهنگ را در لفظ کوتاه بگنجانند نه تنها حسان زمان بلکه فردوسی دوران خواهد بود اما این سعادت برای ثنایی کمتر حاصل بود و او هرگاه در قصیده‌های خود شیوه سنتی را دنبال کرد موفق بود «۲»، و هر

(۱) - بهارستان سخن، ص ۴۱۶.

(۲) - مثلاً در این بیتها که در مدح شاه اسمعیل دوم ساخته و در آن برسیدنش از ذلت زندان برفعت پادشاهی که مشهورست، اشاره کرده:

بر تخت جم سکندر گیتی‌ستان نشست یوسف ز چه برآمد و بر آسمان نشست
شاهها اگر نه ز اختر بدمهر مدتی در سنگ‌خاره ذات تو فولادسان نشست
با این سپهر مصلحتی داشت ز آنکه تیغ برنده‌تر شود چو بسنگ فسان نشست ...

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۸۲

وقت در پیچ‌وخم تخیل و تصور افتاد دچار ضعف و ناتوانی شد تا بجایی که آذر با همه سخن‌شناسی نوشت: «دیوانش ملاحظه شد، بزعم فقیر یا کسی فهم معنی کلام ایشان ندارد، یا کلام ایشان معنی ندارد!» (۱) و معاصرش مولانا ولی‌دشت بیاضی که شاعری سخندان بود این رباعی را در خطاب باو سرود:

ای فکر ترا شحنه نقصان زده راه‌دور از نفست اثر چو طاعت ز گناه

معنیست چو بخشش لئیمان ناقص و الفاظ چو خلعت خسیسان کوتاه اما باوجود این عیب اهمیت ثنایی در آنست که او در شعر فارسی راهی تازه باز کرد و سبکی نو را بنیان نهاد «و بنای قصیده را که شگرف‌ترین انواع شعرست، نوعی گذاشت که از رگ اندیشه خون چکانید و بایراد معانی متعین و معانی برجسته قصیده‌های سنجیده دارد که سخن‌سنان در ادراک آن درمی‌مانند» (۲).

با مطالعه این عیبگیرها گمان نرود که ثنایی هرچه بشیوه خاص خود گفت معیوبست، بلی عده کثیری از بیتهای او را باید بزحمت و با افزایشها و نقصانهای لفظی و معنوی حل کرد، ولی بسیار هم درین راه یعنی در راه مضمون‌سازیها و نکته‌پردازیهای او لطافتها و دل‌انگیزیهای نصیب گفتارش شده و بیتهای دلپذیری فراهم آمده است و همین موفقیتهاست که ملا عبد الباقی را بر آن داشته تا بنویسد «در متأخرین مثل وی پیدا نشده و نخواهد شد ...

و چندان ابداع معانی غریبه و نکات عجیبه که او کرده هیچیک از متأخرین نکرده و در متقدمین نیز سخن می‌رود و طرز و روش

خاصی دارد و آن روش او را مسلم است ... و بنا در سخنی و افکار عمیق و خیالات دقیق کوس یکتایی و بی‌مثلی زده سخن سنجان و مستعدان زمان با شعریت و تقدم وی قایل گشته ...

هرگاه باره تفکر بزریران فصاحت و بلاغت درمی آورده و توسن تیزپای باد کردار اندیشه را در میدان دانشوری جولان نمودن و جلوه‌گری می‌فرموده

(۱) - آتشکده، تهران، ص ۴۶۳ - ۴۶۴.

(۲) - بهارستان سخن، ص ۴۱۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۸۳

دست ادراک هیچکس بعنان یکران بکر دانشش نمی‌رسیده و در نخستین قدم بر زبر آسمان معنی عروج می‌نموده و در مضمار سخنوری و عرصه نکته‌دانی گوی مسابقت و پیش‌بینی از فارسان این فن شریف و همگنان می‌ربوده، خاقانی عصر و زمان خودست و کسی را با او سنجیدن و کفو او دانستن بی‌انصافیست و طرز و روش او را اصلاً مناسبت با آن جماعت نیست ...».

و البته این سخنان ملا عبد الباقی دور از مبالغه‌های و داد‌آمیز نیست و معلوم نیست چگونه در حالی که بایراد میر تقی‌الدین کاشی درباره نارسایی لفظ ثنایی تن در داده، حاضر شده است که این همه در ثنای او سخن گوید و چگونه از بعضی بیت‌های او که واقعا بی‌معنیست «۱» سرسری گذشته و حقیقت را کتمان کرده است.

این نکته گفتنیست که ثنایی اگرچه غزل بسیار دارد اما در حقیقت شاعری قصیده‌سراست و بیشتر این نازک‌کاریها که باو نسبت داده‌اند در قصیده‌هایش دیده می‌شود «۲» تا در غزلهایش و آنهم در قسمت مدیحه از قصیده‌ها بیشتر ملاحظه می‌شود تا در تشبیب یا تغزل. وی قصیده‌هایی در منقبت دارد

(۱) - مثلاً این غزل که بیت‌هایش هم سست است و هم بیشتر غلط:

کردی ز من آنچنان فراموش کز قالب مرده جان فراموش

هنگام نظاره تو کردم در خنجر استخوان فراموش

کردست ز لقمه‌های زهرم از طعم شکر دهان فراموش

جانم ز غم نشاط بخش کرد از می ارغوان فراموش ... تا آخر غزل

(۲) - مثلاً درین بیتها از چند قصیده:

هوا مقلد مرآت آب گشته مگر که سرنگون شده‌ات را بامتحان برداشت

چون شخص سرفراز رود سایه بر زمین آینه‌دار قدر تو گردد گر آفتاب

از قبول تو اگر نطفه بیابد اثری پس ازین جای کند در حرم دل ز شکم

شادمانی بزمان تو چنان شد که کند تهمت دشمنی مرده بصاحب ماتم

ناید ازین پس دگر طفل رحم سرنگون‌حامله را گر دهی از کف دولت غذا

امر تو در گیرودار حکم دهد گر بیاد موج سلاسل شود از پی قید صبا

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۸۴

ولی در همان حال مدیحه‌سرایست که ممدوحانش را پیش ازین شناخته‌اید.

با مطالعه در دیوان ثنایی معلوم می‌شود که او آن را دوبار جمع کرد و بعبارت دیگر دو دیوان دارد. نسخه‌یی از دیوانش را که

بشماره Or.۴۹۱۳ در کتابخانه موزه بریتانیا دیده‌ام دو مجموعه متمایز از شعر ثناییست با مقدمه‌یی بنثر از شاعر و پیرامون ۴۵۰۰ بیت قصیده و غزل و قطعه و مثنوی و رباعی. از دو نسخه موجود در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار بشماره ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ یکی ۲۸۵۸ بیت و دیگری ۳۱۴۲ بیت دارد و ثنایی در مقدمه آن دیوان نام و نسب و زادگاه خود را برشمرد و خویشتن را ندیم سلطان ابراهیم میرزای صفوی معرفی نموده است و در مدح او قصیده‌هایی دارد. ازوست:

بیا دل بمیخانه اهل رازبکش جام معنی صورت گداز
چنان خویش را کن ز صورت بری که از دیده گردی نهان چون پری
مگر شوق آن رهنمایت شود بکوی خرابات جایست شود
جهانی بیایی لبالب ز شوق در و دشت او آفریده ز ذوق
نه دست تصرف فلک را در آن نه پای تردد ملک را بر آن
نرفته در او فکر امید و بیم در او گشته شخص توکل مقیم
ز کبر و منی دور پیرامنش نیاز از عدم زاده در دامنش
گرفته وطن عشق چون جان در او بدل کرده با کفر ایمان در او
زمینش چو آینه صافی ضمیرز عکس جنان گشته صورت پذیر
هوایش مبرا ز گرد ملال کمالش ندیده چو نقصان زوال
گروهی در آن دور از خشم و کین بمی دست شسته ز دنیا و دین
همه فارغ از ننگ و ناموس و نام برسوایی خویش در اهتمام
برون کرده از منظر غیب سرولی همچو خورشید عین هنر
گروهی بوارستگی چون فنا بصورت چو درد و بمعنی دوا
درو چشمه جام مهر سپهرزالش جهانگیر چون نور مهر
درو گنجد این عالم آب و گل چو اندیشه آفرینش بدل
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۸۵ و گر بر وی افتد خیال سهادرو نه فلک را توان داد جا
درو شیشه آینه جان شده تهی از خود و پر ز جانان شده
بهر گوشه او ز اهل نیاز شده مجمعی از پی درس راز
درو کرده تعلیم شخص سوچو اشراقیان علم بی گفت و گو
دل روشنش از هر اندیشه پاک زده دست بر سر چو اندیشه ناک
ز دریای اندیشه همچون حکیم دمامد گشاید زلال نعیم
بود هر خمش عالمی بی گزاف زمین و سپهرش ز درد و ز صاف (از ساقی نامه)
در روش حسن و ناز هست بسی خوش نماغمزه بطرز ستم عشوه برنگ صفا
آن بت بیگانه را گر شوم آینه دارنایدش اندر نظر صورت خویش آشنا
گر بمثل جا کند در پس آینه شخص بیند تمثال خویش تافته رو در قفا
درد طلب کشته دل با همه آسودگی هست مگر آن پری در پی درمان ما
جور بین کز جفا راه ندارد برش مهر نگر کز جفا در دل من کرده جا
مرده صد ساله را داده خرامت حیات فتنه افتاده را آمده قدت عصا

می‌کشدم خنده‌ات، این سخت یاد بادکز تو نخواهم جز این روز جزا خون‌بها
 دور ز بی‌مهریت گشته بیاری مثل چرخ ز بدعهدیت هست علم در وفا
 وقت رسیدن بتو هوش هراسان بتن گاه گذشتن ز تو سعی گریزان ز پا
 لذت آسودگی داده بعهدت ستم باعث آزرده‌گی گشته بدورت دوا
 طور تو ویران کن سلسله آرزوخواهی تو بر هم زن معرکه مدعا
 فتنه بنازد بتو همچو ستم با سپهرمرده نخواستد ز تو همچو زمان از بلا
 بزم ز تو خوش‌نما همچو جسد از روان‌شرم ز تو خوش‌ادا همچو ادب از حیا
 باعث حیرانی دیده شود آفتاب‌شاهد حسنت در او گر بنماید لقا ...

*

درد خدنگت بجان لذت درمان شکست‌خار جفایت بدل رونق بستان شکست
 مهر مثال رخت نیست که نقاش صنع در دم تصویر آن خامه امکان شکست
 ذوق شهید غمت گشت چو معلوم خضر جام بقا بر لب چشمه حیوان شکست
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۸۶ هر که غبار دویی ز آینه دل زدود در وی مرآت وصل صورت حرمان شکست
 زلف تو بس پردلست ز آنکه بدوران شاه‌رسم تطاول نهاد بیعت ایمان شکست ...

*

شد اعتدال هوا آنچنان ز فیض بهار که خارپشت گل آرد برنگ گلبن بار
 صفای خاک بدانگونه شد که اهل نظر کنند پرتو خورشید را خیال غبار
 اگر ز راه اثر بگذرد هوا بمشام‌دگر بخویش بروید گل از سر دستار
 شدست خوبی دهر آنچنان که عابد را گذشتن از سر دنیا بسی بود دشوار
 ادیم خاک بانواع رنگ گشت چنان ز اعتدال هوا و ز اهتمام بهار
 که از تغیر هربار همچو هم نایداگر بخویش نمایند اسم آن تکرار
 هوا چنان برطوبت که بیم ویرانیست کشند اگر بمثل شکل ابر بر دیوار
 زمین بحسن چنان شد که عارفان دیگر بخاک رو نهند از برای استغفار
 جمال خاک چنان شد که عاشقان را نیست دگر ز دیدن معشوق لذت دیدار
 سزد که نغمه رنگین تحقیقی یابد هوا اگر چو نفس در رود بموسیقار
 رسیده حسن درختان بغایتی که بدن ز چوب گاه سیاست نمی‌کشد آزار ...

*

مانع ز دیدنت بودم گر هزار چشم افتد مرا بروی تو بی‌اختیار چشم
 چشم از رخ تو برنتوان داشت ز آنکه کرد در دیدن تو پای نظر استوار چشم
 بی‌باک من ز راه مگر می‌رسد که باز ترسند می‌رود بره انتظار چشم
 از بس خیال روی ترا نقش بسته‌ام باشد ز نور باصره صورت نگار چشم
 از ره رسی کرشمه‌کنان تا چها کند باز از نظاره تو بدلهای زار چشم
 ذوق نظر بین که بهنگام دیدنت دل را بیک نظاره کند شرمسار چشم

یک ره ندید دیده بسویت که دل نسوخت هرگز نگشت با دل من سازگار چشم
 بر هر زمین که بگذری ای نوبهار حسن روید بجای سبزه از آن رهگذار چشم
 خواهم که سیر بینمت از بیم غمزه لیک ترسم بیک نگاه کند اختصار چشم
 مردافگنی است گاه نظر نرگست مگر سودی بدست ثانی اسفندیار چشم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۸۷ فخر زمان سمی خلیل «۱» آنکه آفتاب مالد بخاک در گهش از افتخار چشم *

که تنگ بست ندانم میان تنگ ترا که خسته کرد چنین سرو لاله رنگ ترا
 چو صید لاغرم آخر که تنگ چشمی تو نصیب من نکند لذت خدنگ ترا
 مکن در آینه عرض جمال خویش که نیست کرشمه‌های بلا چشم شوخ و شنگ ترا
 همان سگی تو ثنایی کز اعتماد وفانست یار بفتراک پالهنک ترا *

آن نازنین که دی ز برم خشمگین برفت شیرین چو شهد آمد و چون انگین برفت
 وین حیرتم ز دل نرود تا بروز حشر کآمد چنان بخشم و بناز این چنین برفت
 صدفار زنده گشتم و هربار بر سرم آمد چو جان و چون نفس واپسین برفت
 ای پندگوی، دل ز ثنایی مجو که دل از وی رمید و از پی آن نازنین برفت *

چو یار سلسله مشکبو بجنابند دل مرا بهزار آرزو بجنابند
 طپیدن دل و رقص هوس بدان ماند که باده نوش می اندر سبو بجنابند
 هزار جان مقدس بمستی اندازد چو آن دو لب ز پی گفت و گو بجنابند
 هزار صید ز هر سو بخاک و خون غلتد بغمزه گر مژه آن تندخو بجنابند
 ز پا فتاد ثنایی خوش آنکه آن بدخوسری ز روی تأسف بر او بجنابند *

سخن نگفت و از آن لعل جانستان خجلم نگه نکرد و از آن چشم ناتوان خجلم
 چگونه عرض تمنا کنم بتو که برت سخن هنوز نیاورده بر زبان خجلم
 مکن قیاس ازین درد انتظار مرا که آمدی و من از روی دل همان خجلم
 تو خوی بد نگذاری و من ز بس که نهم جفای عشق تو بر خود، ز روی جان خجلم
 چه کثرت نمک است این که گاه حرف زدن بگفت تلخ تو من ز آن لب و دهان خجلم
 بگرد خوی تو گردم چه دوستی تو که من شهید عشقم و از زخم امتحان خجلم

(۱) - مراد از همنام «خلیل الله»، سلطان ابراهیم میرزاست.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۸۸ مگو نکرد ثنایی دعای دولت تو ز بس دعای تو کردم ز آسمان خجلم *

ای مایه ناز جمله کار تو خوشست مانند بهار روزگار تو خوشست
 ناخوردن و خوردن میت هر دو نکوست چشم تو و مستی و خمار تو خوشست *

آزار گرت بدر شهوار رسد کی از ستم چرخ ستمکار رسد
 تنگست ترا دهان و از تنگی جای ناچار بساکنانش آزار رسد *

لبهات بگفتن چو شکر بار شوند زنهان چنان مکن که بیکار شوند
 ترسم که ز هم جدا نگردند اگر از لذت یکدگر خبردار شوند *

ای خاک‌نشین در گه قدر تو ماه‌دست طلب از دامن وصلت کوتاه
در کوی تو ز آن خانه گرفتم که مباد آزرده شود خیالت از دوری راه

۲۲- ارسال طوسی

قاسم مشهدی متخلص به «ارسلان» از شاعران همعصر جلال الدین اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) است که در شعر ارسال و گاه بنام خود «قاسم طوسی» تخلص می‌کرد. وی در خوشنویسی خاصه نستعلیق بسیار ماهر بود چنانکه او را «میر علی ثانی» لقب داده بودند. امین رازی درباره او نوشته است که «از مستعدان زمان خود بوده، در دقایق خط‌شناسی و خوشنویسی فایق بر اقران و در شیوه تاریخ و شعر فهمی راجح بر همگان ...» (۱).

(۱)- هفت اقلیم، تهران، ج ۲ ص ۲۱۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۸۹

صدیق محمد حسن خان نیز به‌مینگونه درباره او سخن گفته (۱) و باختصار گذشته است، لیکن در برابر این اشاره‌های موجز و اشاره کوتاه‌تر ابو الفضل علامی (۲) باحوال وی، بداؤنی (۳) شرح روشن‌تری از زندگی او داده است و از سخنان چنین برمی‌آید که پدر شاعر مدعی بود از نسل ارسال جاذب سردار معروف سلطان محمود غزنویست و تخلص «ارسلان» از همینجاست. بداؤنی بدنبال این مطلب نوشته است که «اصل او از طوس است و نشو و نما در ماوراءالنهر یافته، شاعری شیرین کلام و بحسن خط و لطافت طبع مقبول خاص و عام، بشیوه بسط و انبساط آراسته و بصفت حسن اختلاط و ارتباط پیراسته بود، در یافتن تاریخ عدیل نداشت، صاحب دیوانست».

ارسلان پس از مهاجرت بهند در شمار شاعران ملازم دربار اکبر پادشاه درآمد و در اواخر عمر در لاهور اقامت گزید و همانجا بود تا بقول بداؤنی در سال ۹۹۵ بدرود حیات گفت و اینکه صدیق محمد حسن خان آن را در شمع انجمن بسال ۱۰۹۵ نوشته حتما نادرست و ظاهراً سهوی در نسخه برداریست.

نسخه‌یی از دیوان ارسال که در حدود یک‌هزار بیت غزل و قطعه و مثنوی دارد در کتابخانه مجلس شورای ملی ایرانست (بشماره دفتر ۱۵۲۴۲).

شعر او بشیوه سخنوران پیش از سده دهم بویژه گویندگان متأخر خراسانیست.

در غزلهایش اندیشه‌های عرفانی رسوخ دارد و او خود را از پیروان عارف جام (شیخ احمد زنده‌پیل) معرفی می‌کند:

ساقی ز عکس می‌شده روشن ضمیر ماجمی بده که عارف جامست پیر ما و از جانبی دیگر در مثنوی ببحر متقارب مثنی مقصور (یا محذوف) کوه اجمیر را بسبب آنکه آرامگاه خواجه معین الدین چشتی (۴) (م ۶۳۳) است

(۱)- شمع انجمن، هند ۱۲۹۳ هـ ق، ص ۶۲-۶۳.

(۲)- آیین اکبری، لکنه ۱۸۸۲ میلادی.

(۳)- منتخب التواریخ، کلکته ۱۸۶۹، ج ۳، ص ۱۷۸.

(۴)- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۳ ص ۱۷۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۹۰

ستوده و گفته است:

خوشا کوه اجمیر عنبر سرشت مقام سر مقتدایان چشت
 چه کوهی که چون سود بر اوج سرمحیط سپهرش بود تا کمر
 نمایند جرم مه و آفتاب بر آن کوه مانند چشم عقاب ...
 این بیتها از همان مثنوی و درباره همان کوه و درختیست که بر آن بود:
 ز بالای آن قلعه گاه نگاه فلک چشمه و چشم ماهیست ماه
 برد سیل آن قلعه پر شکوه هزاران چو الوند و البرز کوه
 چو برخیزد از دامن آن عقاب فتد سایه اش بر مه و آفتاب
 بین اربلان رفعت پایه اش که جا کرده خورشید در سایه اش ...
 از غزلهای اوست:

ساقی ز عکس می شده روشن ضمیر ماجامی بده که عارف جامست پیر ما
 بردیم نقد جان بره یار و سیم اشک اینها بود متاع قلیل و کثیر ما
 از پرتو خیال تو ای آفتاب حسن چون صبح روشنست ضمیر منیر ما
 با خود غبار کوی تو بردیم زیر خاک در جنت این بسست لباس حریر ما
 خشتی ز آستان تو و خاک در گهت در ملک عشق آمده تاج و سریر ما
 از پا افتاده ایم ز عصیان ولی چه غم باشد که عفو شامل او دستگیر ما
 جز جام باده نیست درین دور اربلان صافی دلی که روشن ازو شد ضمیر ما *
 جز غم نگشاید در کاشانه ما رایا رب که نشان داد باو خانه ما را
 دیوانه زنجیر سر زلف بتانیم زنجیر چه حاجت دل دیوانه ما را
 افسانه ما باعث صد گونه ملالست آن به که کسی نشنود افسانه ما را
 فریاد که پیمان شکنی چند شکستند از سنگ ستم ساغر و پیمانه ما را
 شمع رخ آن زهره جبین قاسم طوسی شب سوخته بال و پر پروانه ما را *
 بر دهانت تهمت هستی گمانی بیش نیست آب خضر از لعل جان بخش نشانی بیش نیست
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۹۱ یک زمان بنشین که می خواهم به پیش جان دهم ز آنکه باقی مانده عمرم زمانی بیش نیست

از جفا و جور خوبان اربلان چندین منال چون جفا و جور ایشان امتحانی بیش نیست *
 قصر حیات را بفلک سر کشیده گیر هر دم درو بعمر طبیعی رسیده گیر
 پیمانه بقا دم آخر چو پر کنند از جام عیش باده عشرت چشیده گیر
 چون ناامیدست سرانجام روز گار از نخل عمر میوه امید چیده گیر
 ز آن پیشتر که رشته عمر تو بگسلد از هر چه هست تار تعلق بریده گیر
 هر جا پری وشی که بود جان خراب اواز دیگران رمیده بخود آرمیده گیر
 هر جوهری که حاصل بحر است و نقد کان از بهر زیب و زینت دنیا خریده گیر
 خلقی براه عشق تو جانها کشیده اندای شهسوار حسن عنان را کشیده گیر
 بهر خدا که گوش مکن قول مدعی حرفی ازو اگر شنوی ناشنیده گیر

ای باد اگر بخاک در او گذر کنی از بهر ارسلاں قدری نور دیده گیر *

ای شهسوار خاک ره توسنت شوم حیران چشم و غمزه مردافگنت شوم

دامن کشان بخاک اسیران چو بگذری خواهم غبار رهگذر دامت شوم

ای برده غمزات دل خلقی بساحری مفتون سحر غمزه جادوفنت شوم

بیرحم و آهین دل و خونریز و سرکشی قربان سختی دل چون آهنت شوم

می بینیم بگریه و نادیده می کنی از جان هلاک دیدن و نادیدنت شوم

با دشمنان چنین که ترا میل خاطر است من هم عجب مدار اگر دشمنت شوم

روشندلی بیاد رخ یار ارسلاں پروانه چراغ دل روشنت شوم *

آه دلم گر اثری داشتی شام امیدم سحری داشتی

چشمه خورشید شدی دیده ام سرمه گر از خاک دری داشتی

گرد سرت گشتی و کردی طواف کعبه اگر بال و پری داشتی

دیر شدی کعبه اسلام اگر چون تو ز حق بی خبری داشتی

خسرو عشاق شدی کوهکن گر غم شیرین بسری داشتی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۹۲

۲۳- محتشم کاشانی «۱»

شمس الشعرا کمال الدین محتشم کاشانی پسر خواجه میر احمد از خاندانی متمکن در کاشان بوجود آمد که اصلش از نراق بود. سام میرزا نوشته است که: «از کاشانست و بیزازی مشغولست و در شعر طبعش بد نیست» و صمصام الدوله شاهنوازخان نیز بر همین منوال نوشته است که «ابتدا بشعر بافی اشتغال داشت، پس از آن در وادی سخن طرازی قدم زده» و گمان می رود که این نسبت شعر بافی بمحتشم در آغاز حیات از همان اشتغال کمال-الدین پیش از شهرت در شاعری بیزازی برخاسته باشد و دور نیست که کمال الدین این پیشه را از پدر بارث برده باشد زیرا عنوان «خواجه» که در آن روزگار عادتاً برای بازرگانان بکار برده می شد، نشان از اشتغال او

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تحفه سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۹۰.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۴۶۰-۴۶۳.

* عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۷۹-۱۸۰.

* خلاصه الشعرا تقی الدین کاشی، خطی.

* بهارستان سخن، ص ۴۱۳-۴۱۴.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* تذکره نصرآبادی، ص ۴۷۲-۴۷۴.

* گنج سخن، دکتر صفا، ج ۳، ص ۴۰-۴۲.

* آتشکده آذر، بمبئی، ص ۲۴۷-۲۵۱.

* مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۳۶-۳۸.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۶۲۱-۶۲۹.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۶۶۵-۶۶۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۹۳

بکسب و کار در پیشه‌یی می‌دهد که ظاهراً همین بزازی و داشتن کارگاه شعربافی بود. پس محتشم مانند معاصر خود خواجه ثنایی بازرگان‌زاده‌یی بود که در آغاز جوانی کار پدر را دنبال می‌کرد و سپس از آن کار دست بازداشت و شاعری را شغل شاغل خود ساخت و درین فن شاگردی مولانا صدقی استرآبادی اختیار کرد، و با شاعران عهد خویش مانند حیرتی تونی، حالی گیلانی، مجاهد الدین خوانساری، امیر شمس الدین محمد کرمانی، میرزا سلمان جابری اصفهانی (از بزرگان دولت صفوی)، ضمیری اصفهانی و وحشی بافقی و دیگران رابطه داشته و با آنان مشاعره و مکاتبه می‌نموده است، و اگرچه زندگانی را با بازرگانی آغاز کرده بود لیکن بزودی با استفاده از مهارت خود در شعر ثروتی اندوخت و زندگی پر جلالی ترتیب داد.

محتشم در اصل و بنیاد شاعری خود قصیده‌سرایی مداح بود و پادشاهان و بزرگان را مانند شاه تهماسب صفوی، غیاث الدین میران حاکم یزد، پسران شاه تهماسب یعنی اسمعیل میرزا و سلطان محمد خداپنده میرزا و حمزه میرزا و دختر شاه تهماسب پری خان خانم می‌ستود؛ و در همان حال پادشاهان جزء دکن و جلال الدین اکبر پادشاه و میرزا عبد الرحیم خانخانان سپهسالار اکبر و امثال آنان را نیز مدح می‌گفت و قصیده‌هایی در ستایش آنان می‌فرستاد و از آنجمله «مثنوی مختصری در مدح خانخانان از کاشان بهند فرستاد، خانخانان پنجه التماس او را بجناح اجابت رنگین ساخته ...» (۱)

اما شهرت عمده محتشم در ساختن شعر مذهبی اوست، خاصه در رثاء اهل بیت. در علت اشتغال محتشم بدینگونه شعر، اسکندر بیگ منشی نوشته است که: «... مولانا محتشم کاشی قصیده‌یی غرا در مدح آن حضرت [یعنی شاه تهماسب صفوی] و قصیده‌یی دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان خانم (۲) بنظم آورده از کاشان فرستاده بود، بوسیله شهزاده مذکور معروض

(۱) - نتایج الافکار، ص ۶۲۱.

(۲) - این بیت‌ها از آن قصیده است:-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۹۴

گشت. شاه جنت‌مکان (- شاه تهماسب) فرمودند که من راضی نیستم که شعرا زبان بمدح و ثنای من آلائند، قصاید در شأن شاه ولایت‌پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند، صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند ...» (۱) و البته چنانکه دیده‌ایم، این حکم «شاه دین‌پناه» مربوط بدوران توبه اوست، و بهرحال «چون این خبر بمولانا [محتشم] رسید هفت بند مرحوم مولانا حسن کاشی (۲) که در شأن حضرت شاه ولایت ... در رشته نظم کشیده ... جواب گفته بخدمت فرستاد، صله لایق یافت».

درباره این مرثیه که شهرت و عمومیت بسیار یافته نوشته‌اند که «اگرچه اکثر عالی‌طبعان بفکر مرثیه آن حضرت [یعنی حسین بن علی] پرداختند و اما این مرثیه شأنی و شرف و قبولیتی بالاتر دارد» (۳).

محتشم در عهد خود از شاعران نام‌آور و محل احترام و توجه بود و چند تن از شاعران معروف زمان شاگرد او بوده‌اند مثل میر تقی الدین کاشانی صاحب تذکره مشهور خلاصه الافکار و نوعی خوشانی و مظفر الدین حسرتی و ظهوری ترشیزی.

از کلیات محتشم نسخه‌هایی در دستست و دو سه بار بانتخاب و بتمامی چاپ شده، از آنجمله یک بار بسال ۱۳۳۳ و بار دیگر ۱۳۴۴ در تهران. این کلیات پس از مرگ محتشم بنابر وصیت او بدست شاگردش میر تقی الدین محمد حسینی کاشانی تنظیم شده است.

میر تقی الدین مجموعه اثرهای استادش را در پنج کتاب شعر و دو کتاب آمیخته از پیوسته و پراکنده فراهم آورد
 _____ در خواب نیز تا نتواند نظر فگندنامحرمی بر آن مه خورشید احتجاب

نبود عجب اگر کند از دیده ذکور معمار کارخانه احساس منع خواب

خود هم بعکس صورت خود گر نظر کند ترسم که عصمتش کند اعراض از عتاب

فرمان دهد که عکس پذیری بعهد او بیرون برد قضا هم از آینه هم از آب

(۱) - عالم آرای عباسی، ص ۱۷۸.

(۲) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، ص ۷۴۵ - ۷۵۱.

(۳) - نتایج الافکار، ص ۶۲۱ - ۶۲۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۹۵

بدینگونه: (۱) صبائیه گرد آمده از شعرهای دوران نرسی گوینده، (۲) شبایه از عهد جوانی، (۳) شبیه از زمان پیری، (۴) جلالیه آمیخته‌یی از پیوسته و پراکنده، (۵) نقل عشاق آمیخته‌یی از پیوسته و پراکنده، (۶) ضروریات دربردارنده ماده تاریخها، (۷) معنیات. جلالیه و نقل عشاق را محتشم بهنگام آشفته‌گی و شیدایی در عشق دو تن از معشوقان خود نوشت و هر دو با نثری شاعرانه و پر از تعبیرات ادیبانه و همراه با غزلهای عاشقانه است.

مرگ محتشم بسال ۹۹۶ روی داد و اینکه در بعضی از مأخذها سال ۱۰۰۰ (الف) نوشته‌اند باطلست. مقبره‌اش در کاشان برپاست.

محتشم در شعر و نثر پیرو استادان پیشین است و چنانست که می‌خواهد شیوه شاعران پیش از سده هشتم را در قصیده‌های خود تجدید کند و اگرچه در بعضی از بیتها چنانکه باید از عهده این پیروی برنیامده ولی در بسیاری دیگر گامهای خود را بقدمهای استوار آنان نزدیک ساخته است. وی قصیده‌های خود را بیشتر در جواب استادان گذشته، حتی انوری «۱» سروده و گاه پای دعوی را فراتر از حد خود نهاده و استاد ابیورد را ریزه‌خوار خوان معنی خویش پنداشته است «۲»؛ و بعلمت همین اقتفاء استادان قدیم درباره محتشم نوشته‌اند که «صنایع و بدایع شعری که در اشعار وی مندرجست در کلام هیچیک از اقران وی یافته نمی‌شود. باتفاق کلامش پرطمطراق واقع شده اگر چه پاره‌یی غزلهایش بواسطه بعضی چیزها عذوبت ندارد اما قصایدش همگی در کمال متانت و جودتست و صاحب‌عیاران دارالملک سخنوری او را خاقانی ثانی گفته‌اند «۳» و پیداست که این مبالغه درباره محتشم نه از باب استحقاق

(۱) - گوید:

تا بدن دستگاه جان باشد دست دست خدایگان باشد

(۲) -

من چنان شمع معنی افروزم کانوری مستنیر از آن باشد

(۳) - بهارستان سخن، ص ۴۱۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۷۹۶

اوست بلکه بنسبت با اهل زمان مرتبه وی را چندین بالا- برده‌اند و او حتی در قصیده‌سرایی هم نتوانست همتراز وی شاعران قصیده‌گوی نیمه دوم سده هشتم و اولهای سده نهم باشد. و اما اینکه غزلهایش را نپسندیده‌اند گویا بسبب توجهی باشد که او در آنها بالفاظ و آرایشهای ظاهری آنها کرده است و اینکه لطفعلی خان آذر بیگدلی گفته «از بس اوقات صرف لفاظی کرده و باظهار استادی پرداخته دور نیست که اندک کوتاهی در تحصیل مضامین دلنشین تازه فرموده باشد» باید ظاهرا ناظر بهمین غرض باشد و

حقیقت آنست که او در بعضی از غزلها درست همان شیوه‌ی دارد که در قصیده‌ها داشت و مثلاً در یک غزل که نقل خواهم کرد وی در مصراع دوم از هر بیت «دی» و «امشب» و «امروز» را التزام کرده و یا در بعضی دیگر کوشیده است که از بکار داشتن صنعت مماثله و موازنه که جایش قصیده است، غافل نماند، و پیداست که این طرز در نظر غزلسرایان زمان که ساده‌گویی و مضمون‌جویی را می‌پسندیدند خوشایند نمی‌افتاد.

محتشم در ساختن ماده تاریخ و مرثیه و منقبت در عهد خود و بعد از آن مشهور بود. دوازده بند او در مرثیه حسین بن علی (ع) و واقعه کربلا از منظومه‌های معروفیست که تا زمان ما در مجلسهای عزای آن امام زبانزد مرثیه‌خوانان و روضه‌خوانان و بقول آذر «در اکثر بلاد اسلام بین الخاص و العام مشهورست».

ازوست:

دهنده‌یی که بگل نکهت و بگل جان دادبهر که هرچه سزا دید حکمتش آن داد
 بعرش رتبه عالی بفرش پایه پست ز روی مصلحت و رای مصلحت‌دان داد
 دو کشتی متساوی اساس را در بحر یکی رساند بساحل یکی بطوفان داد
 دو سالک متشابه سلوک را در عشق یکی نوید بوصل و یکی بهجران داد
 بقدر سرو روان داد جنبشی تعلیم که خجلت قد رعنا ی سرو بستان داد
 ز باغ حسن سیه‌نرگسی چو چشم انگیخت بآن بلای سیه خنجری چو مژگان داد
 بچشمهای سیه شیوه‌یی ز نار آموخت که هر که خواست بدان شیوه دل دهد جان داد
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۹۷ چو پادشاهی اقلیم صورت و معنی زیاده از همه شاهان بمیر میران داد ...

*

ز آهم بر عذار نازکش زلف آنچنان لرزد که عکس سنبل اندر آب از باد وزان لرزد
 خرامان چون شوی گردد تنت سر تا قدم لرزان بسان گلبنی کز نازکی گلها بر آن لرزد
 ز آه سرد من لرزد دل محزون بر آن کاکل چو مرغی کز نسیم صبحگه در آشیان لرزد
 جوانی جان من پند غلام پیر خود بشنومکن کاری که از دستت دل پیر و جوان لرزد
 بقصد خون مظلومان چو بندی بر میان خنجر دلم چون برگ بید از بهر آن نازک میان لرزد
 نیندیشد ز خون مردم آن مژگان مگر آن دم که رمح موشکاف اندر کف شاه جهان لرزد
 شه گیتی ستان تهماسب آن کز بیم رزم اوتن پیل دمان کاهد دل شیر زیان لرزد ...

*

نشاند شاه غمت گرد دل سپاهی را که دست نیست برو هیچ پادشاهی را
 بنیم جان چه کنم با نگاه دم بدمش که صدهزار شهیدست هر نگاهی را
 و لیک جان دو عالم بیاد داده اوست درو اثر چه بود ناله‌یی و آهی را
 براه مهر و وفا کند کوهکن صد کوه‌ولی نکند ز دیوار هجر گاهی را *

حسن روزافزون نگر کان خسرو عالی رکاب دی هلالی بود و امشب ماه و امروز آفتاب
 جرات من بین که در جولانگهش بوسیده‌ام دی زمین امروز نعل بادپا امشب رکاب
 دور آخر زد بزم آتش که آن میخواره داشت شام تمکین نیمشب تسکین سحرگه اضطراب
 محتشم در لشکر صبر از ظهور شاه عشق بود دی تشویش و امشب شور و امروز انقلاب *

خیالش را بنوعی انس با جان منست امشب که با این نیم‌جانیها دو جانم در تنست امشب
 بکف شمشیر و در سر باده چند اغیار را جویی مرا هم هست جانی گر غرض خون گردنست امشب
 ز بدمستی بمجلس دستم اندر گردن افگندی اگر من جان برم صد خونت اندر گردنست امشب
 دمی بر محتشم پیما می‌دید اری ای ساقی که دوقش جرعه‌خواه از باده مردافگنست امشب *
 در چمن دیدم گلی روی توام آمد بیاد نکستی آمد ازو بوی توام آمد بیاد
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۹۸ غنچه را لب بسته دیدم با وجود صد زبان معجز لعل سخنگوی توام آمد بیاد
 نرگس از چشمک زدن شد فتنه در صحن چمن شیوه‌های چشم جادوی توام آمد بیاد
 سرو را بر طرف جو آورد در جنبش نسیم جلوه‌های قد دلجوی توام آمد بیاد
 در فغان دیدم خوش الحان بلبلای چون محتشم عندلیب گلشن کوی توام آمد بیاد *
 حسن را تکیه گه آن طرف کلاهدست امروزناز را خوابگاه آن چشم سیاهست امروز
 تا ز بالای قدش درزند آتش بجهان فتنه در رهگذرش چشم براهست امروز
 بود بی‌زلف اگر یوسف حسنی در چاه بمددکاری او بر لب چاهست امروز
 کو دل و تاب کز آن زلف و خط و خال سیاه حسن را دغدغه عرض سپاهست امروز
 دوش عشق من ازو بود نهان وای بمن که بر آگاهی آن چهره گواهست امروز
 مهربان چرب‌زبان گرم نگه بود امشب شد چه کاو تلخ سخن تیزنگاهست امروز
 محتشم پیک نظر دوش دوانید مراروز امید مرا شعله آهست امروز *
 بس که ماندیم بزنجیر جنون پیر شدیم با قد خم شده طوق سر زنجیر شدیم
 در جهان بس که گرفتیم کم خود چو هلال آخر الامر چو خورشید جهانگیر شدیم
 بعد صد چله بقدی چو کمان در ره عشقیکی از خاک نشینان تو چون تیر شدیم
 قلعه تن که خطر از سپه تفرقه داشت ز آن خطر گه بدر از رخنه تدبیر شدیم
 رد نشد تیر بالای تو بتدبیر از ماما همانا هدف ناوک تقدیر شدیم
 محتشم عشق و جوانی و نشاط از تو که مادر غم و محنت آن تازه‌جوان پیر شدیم *
 بمهر غیر در اخلاص من خلل کردی بین کرا بکه در دوستی بدل کردی
 چه اعتماد توان کرد بر تو ای غافل که اعتماد بر آن مایه حیل کردی
 مرا محل ستادن نماند در کویت ز بس که با دگران لطف بی‌محل کردی
 بر آن شدی که کنی نام خویش در دل غیرخیال سکه زدن بر زر دغل کردی
 نبود بد عمل من، چرا در آزارم عمل بقول رقیبان بدعمل کردی
 بسی مدد ز اجل خواست روزگار و نکرد مرا بگور و لیکن تو بی‌اجل کردی
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۷۹۹ نبود مثل تو اول کسی، چرا آخربنا کسی همه‌جا خویش را مثل کردی
 دگر چه پاس تو دارم بچشم رمزشناس که آنچه در نظرم بود محتمل کردی
 حدیث نیک و بد یار محتشم دیگر مگو چو ختم حکایت بدین غزل کردی

عرفی شیرازی از شاعران مرتبه اول در سده دهم هجریست که در ایران

(۱) - درباره او بنگرید به:

* مآثر رحیمی، ملا عبد الباقي نهاوندی، کلکته ۱۹۳۱، ص ۲۹۵ بعد و مقدمه او بر دیوان عرفی تدوین سراجا.

* خلاصه الشعار میر تقی الدین کاشی، خطی.

* هفت اقلیم، محمد امین رازی، تهران، ج ۱، ص ۲۳۸ - ۲۴۶.

* تذکره میخانه، ملا عبد النبی فخر الزمانی، تهران ۱۳۴۰، ص ۲۱۵ - ۲۳۴.

* بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، مدراس ۱۹۵۸، ص ۴۱۸ - ۴۲۵.

* کشف الظنون، چاپ دوم، ستون ۸۰۱ و ۱۵۹۶.

* ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، ج ۱، استانبول ۱۹۴۵، ستون ۵۱۸.

* آتشکده آذر، بمبئی، ص ۲۸۶ - ۲۹۰.

* مجمع الفصحا، ج ۲ ص ۲۴ - ۲۵.

* نتایج الافکار، محمد قدره الله گوپامو، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۴۶۸ - ۴۷۳.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* هفت آسمان، مولوی احمد علی احمد، کلکته ۱۸۷۳، ص ۱۱۱ - ۱۱۴.

* شعر العجم شبلی نعمانی، ترجمه فخر داعی گیلانی، ج ۳، تهران ۱۳۳۴، ص ۶۶ - ۱۱۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۰۰

و هند و روم شهرت یافته و از گویندگان بزرگ عهد خویش شمرده شده و با حوادث سن و مرگ در جوانی اثرهای خوبی باز نهاده است. نام و نسبش که بگونه‌های گوناگون ضبط کرده‌اند، چنین است: جمال الدین محمد معروف به «جمال الدین سیدی» (جمال

سیدی) پسر خواجه زین الدین علی بلو (زین بلو) پسر جمال الدین سیدی. «۱»

چنانکه از گفتار ملا عبد الباقي نهاوندی در مقدمه دیوان عرفی بر می آید پدر عرفی، خواجه زین الدین علی بلوی شیرازی «گاهی پیشوای حومه شهر شیراز و گاهی داروغه آن شهر بوده» اما ملا عبد النبی فخر الزمانی گوید که «در شهر مذکور در دفتر خانهای

شاهی بشغلی از اشغال حکام آنجا اشتغال داشته» و جمال الدین در آن شهر بسال ۹۶۳ ولادت یافت و همانجا

* اکبرنامه، ابو الفضل علامی، کلکته ۱۸۷۷، ج ۳، ص ۵۹۵.

* منتخب التواریخ بداونی، ج ۳ ص ۲۸۵ و ۳۰۵.

* فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، تهران ۱۳۲۱ ص ۳۵۰ - ۳۵۴.

و جز آنها ...

(۱) - عرفی را بعضی با اشتباه سید دانسته و نوشته‌اند. او سید محمد نیست بلکه «نام اصلی این فرید زمان خواجه سیدی محمد است»

(ملا عبد الباقي نهاوندی) و عاده او را (جمال سیدی) خطاب می کردند. تقی الدین اوحدی ذیل نام طرحی شیرازی (م ۹۹۶) گفته

است (تذکره میخانه، تکمله حواشی، ص ۹۵۶) که نام عرفی «جمال الدین سیدی» بوده است. همین طرحی شیرازی در وصف آبله

عرفی نام پدر او را «زین بلو» و نام خود او را «جمال سیدی» آورده است:

دی زین بلو جامه ز ماتم بدرید کایام بروی عرفی ملحدردید

از آبله فرنگ ای همنفسان دیگر نتوان جمال سیدی را دید «جمال» در مصراع آخر هم بمعنی متعارف خود و هم ایهام بنام عرفی یعنی «جمال الدین» است. «سیدی» (بکسر یا فتح اول و سکون یاء) تلفظ عامیانه از «سیدی» یعنی «آقای من» است و این خطاب در خاندان عرفی موروث بود، و همین خطاب بعضی مانند محمد قدرة الله گوپامو و هدایت و آذر بیگدلی را باشتباه افکنده و بر آن داشته که عرفی را سید بپندارند و نامش را سید محمد نویسند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۰۱

بکسب ادب و بعضی مقدمات علمی پرداخت و بقدر وسع از موسیقی و ادوار وقوف یافت و در خط نسخ مهارت بدست آورد و بشعر توجه کرد و آغاز مجالست با شاعران نمود و همه این حالها در حوادث سن برایش فراهم آمد و از همان اوان نیز بسرودن اشعار خود پرداخت و تخلص «عرفی» را از همان زمان اختیار نمود. عبد النبی فخر الزمانی از قول شمس الانام شیرازی، خالوی عرفی، گفته است که جمال الدین «در اول جوانی بوادی شعر گفتن افتاده هرچه ازو سرمی زد خالی از رتبه‌یی نبود، یاران اهل شیراز باو عرفی تخلص دادند ... چون سال عمرش به بیست رسید آبله سرشاری برآورد، بعد از اشتداد و استخلاص از آن الم تغییری در چهره او بهم رسید چنانچه (- چنانکه) هرکس که او را می دید ازو تنفر می کرد». این همان بلا نیست که طرحی شیرازی، دوست و هم محفل عرفی آنرا «آبله فرنگ» نامیده و در حاشیه صحیفه پیشین دیده‌ایم. خالوی عرفی سبب بیرون رفتن عرفی را از شیراز همین زشتی عارضی وی دانسته و گفته است که او سخت ازین امر آزرده‌خاطر بود و از غروری که در سر داشت از وطن خارج شد و بهندوستان روی نهاد.

عرفی تا سال ۹۸۹ یعنی تا بیست و شش سالگی را در زادگاه خویش گذرانید و درین فاصله در شاعری سرآمده و در شهر و دیار خود شهرتی بهم رسانده و با شاعران مراوده یافته بود. یکی از محفلهای ادبی شیراز که عرفی در آن حضور می یافت دکان طراحی میر محمود طرحی شیرازی (م ۹۹۶ ه) که محل اجتماع شعرای مقرر آن زمان بود از قبیل غیرتی شیرازی، عرفی شیرازی، عارف لاهیجی، قیدی شیرازی، قدری شیرازی، حسین کاشی مورخ، میر ابو تراب محروم رازی، تقیای ششتری، رضا کاشی بود و تقی الدین اوحدی بلیانی که دوران جوانی را در شیراز می گذرانید در آن محفل حضور داشت و طبعاً طرحی شیرازی هم که خود شاعری معروف در شهر خود بود در این محفل حضور داشت. در همین محفل بود که عرفی از دیوان امیر خسرو

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۰۲

غزلی طرح کرد و اوحدی بلیانی آن را جواب گفت «۱».

عرفی، خواه بر اثر آزدگی از آبله‌رویی، و خواه در جست‌وجوی نام و نان، از شیراز بیرون رفت و قصد دیار هند کرد و از راه بندر جرون در سال ۹۹۰ ه بدکن رسید ولی در آنجا نماند و بشمال هندوستان، بفتحپورسیگری، مقر جلال الدین اکبر پادشاه رفت، لیکن در آن هنگام پادشاه متوجه کابل شده بود و در پایتخت بسر نمی برد و عرفی ناگزیر بر فیضی، ملک الشعراء جلال الدین اکبر وارد شد و آن شاعر بزرگ او را بگرمی پذیرفت و این دو چندگاهی با یکدیگر مصاحبت داشتند تا آنکه فیضی او را نخست با حکیم مسیح الدین ابو الفتح گیلانی، که پیش ازین درباره‌اش سخن گفته‌ام، آشنا کرد و عرفی او را در قصیده‌یی ستود و از آن پس تا پایان حیات آن مرد دانشمند و ادب‌دوست یعنی تا سال ۹۹۷ از ستایش او دست بازداشت.

حکیم ابو الفتح هم بنوبه خود او را با میرزا عبد الرحیم خانخانان سپهسالار ادب‌پرور جلال الدین اکبر آشنا نمود و برآن داشت تا قصیده‌یی در ستایش او بسراید و او نیز چنین کرد و آن قصیده او بمطلع:

زهی وفای تو همسایه پشیمانی نگاه گرم تو تکلیف نامسلمانی از قصیده‌های خوب و مشهور عرفیست و در همین قصیده است که عرفی بشیرازی بودن خود چنین اشاره می کند:

ز بس که لعل فشاندم بنزد اهل قیاس یکیست نسبت شیرازی و بدخشانی

بعهد جلوه حسن کلام من اندوخت قبول شاهد نظم کمال نقصانی

کنون که یافت چو من سرمه‌سای در شیراز خرد ز دیده کشد سرمه صفاهانی این قصیده را عرفی هنگامی سرود که خانخانان در گجرات بسر می‌برد.

پس قصیده بدرگاهش فرستاده و عرفی در جرگه گروهی بزرگ از شاعران پارسی‌گوی که پرورده خوان احسان خانخانان بودند درآمد و در همان حال

(۱) - تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۰۳

که طبع خود را وقف ستایش حکیم ابو الفتح می‌نمود، بمدح آن سردار شاعر و شاعرپرور نیز اشتغال یافت.

مرگ حکیم ابو الفتح گیلانی بسال ۹۹۷ بر عرفی سخت گران آمد زیرا آن پزشک دانا و مرد متنفذ دربار هند تنها ممدوح عرفی نبود بلکه نسبت بوی سمت مربی و حامی داشت. عرفی در قصیده‌یی که خانخانان را ستوده درین باب چنین گفته است:

چه احتیاج که گویم که مرد و عرفی را چه بر سر از هوس مرگ ناگهان آمد

تو آگهی که مرا از غروب این خورشیدچه گنجهای سعادت زیان جان آمد و نیز از آن پس بدرگاه خانخانان اختصاص یافت و تقریبش بدان درجه رسید که در خدمتش بر همه کس تقدم یافت و از کورنش و تسلیم یعنی از ادای احترام رسمی و تعظیم، معاف شد و خان نیز او را چنان در کنف عنایت و تشویق داشت که بقول میر غلامعلی آزاد در خزانه عامره در برابر یک قصیده هفتاد هزار روپیه بوی بخشید و نیز او بود که پای عرفی را در دربار اکبر و پسرش شاهزاده سلیم، که بعد از پادشاهی جهانگیر خوانده شد، باز کرد. ازین پس عرفی ستایشنامه‌های خود را تنها برای همین سه ممدوح سرود، ولی این دوران طلایی زندگانی عرفی طولانی نبود و او در سال ۹۹۹ بیماری اسهال درگذشت و حال آنکه هنوز بیش از سی و شش سال نداشت.

جسدش را در لاهور بخاک سپردند و سی سال بعد از مرگش (۱۰۲۸ هـ) بدستور میر صابر اصفهانی (م ۱۰۶۴) [وقایع نگار صوبه گجرات و دکن، از مقربان اعتماد الدوله غیاث بیگ تهرانی وزیر و پدرزن جهانگیر] بنجف انتقال یافت. شاعران عهد ماده تاریخیایی برای سال وفات عرفی یافتند و مسیر علاء الدوله قزوینی مؤلف نفائس المآثر گفت:

افسوس که زود عرفی از عالم رفت نادیده بکام دینی از عالم رفت

چون معنی محض بود از آن گفت خردتاریخ وفات «معنی از عالم رفت» (۹۹۹) عرفی بسبب مهارتی که هم از عنفوان شباب در شاعری بدست آورد،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۰۴

خود را نه تنها از شاعران عهد، بلکه از استادان بزرگ گذشته مثل انوری و خاقانی و نظامی هم برتر می‌دانست «۱» تا چه رسد بشاعران همعهدش مانند فیضی و نظیری و ظهیری و جز آنان؛ و این غرور طبعاً مایه رنجش معاصران بود چنانکه بداوئی در منتخب التواریخ و ابو الفضل علامی در اکبرنامه باین رعونت عرفی و افتادنش از دیده دلها اشاره کرده‌اند و حتی فخر الزمانی جوانمرگ شدن عرفی را معلول بی‌ادبی او نسبت بنظامی دانست و ابو الفضل علامی نیز نوشت که «اگر در خود ننگریستی زندگی را بشایستگی سپردی و زمانه لختی فرصت دادی». عجب آنست که شاعر خود نیز ازین خوی بد خویش و آزرده‌گی خلق آگاه بود چنانکه در قصیده‌یی در ستایش حکیم ابو الفتح گوید:

داورا داوری هست، اشارت فرماتا بساید فلک از بهر صداقت صندل

داد یک شهر ز عرفی بستان کاین مغرور کبر و نازش نه باندازه قدرست و محل

پرغورریست که تا من در محنت زده‌ام این گمان داشت که دورانش نیاورد بدل ...

پیداست که حوادث سن عرفی چون با فصاحت و زبان‌آوری و دانش و سخن‌گستری او همراه شد هم مایه رشک این و آن گشت و هم موجب غرور و خودبینی شاعر، و گرنه از میان معاصران او هستند کسانی که وی را بتهذیب اخلاق و نیکو طبیعتی ستوده باشند. فیضی که یکچند مهماندار عرفی و با او همنشین بود در نامه‌یی نیکوخلقی را ذاتی او دانسته است نه کسبی، و میر تقی الدین کاشی گوید: «جماعتی که او را دیده‌اند و بصحبت او رسیده می‌گویند مردی خوش طبع و ظرافت‌دوست بود، با وجود خودرایی و اشعریت

(۱) - فخر الزمانی گوید «عرفی هیچ عیبی بغیر از بی‌ادبی نداشته چنانکه شیخ نامی گرامی نظامی را بد یاد نمود» لیکن نباید مفاخره شاعران را که تاریخی کهن دارد بیدگویی آنان از کسی تعبیر کرد. عرفی در همین زمینه مفاخرت باز هم استادان دیگری را هدف قرار می‌دهد:

تفرجی که من از بهر روح ساز دهم نه انوری نه فلانی دهد نه بهمانی
انصاف بده بو الفرج و انوری امروز بهر چه غنیمت شمارند عدم را
بسم الله از اعجاز نفس جان دهشان باز تا من قلم اندازم و گیرند قلم را

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۰۵

با مستعدان و شعرای زمان در حین ملاقات دقیقه‌یی از دقایق خوش طبعی فرو گذاشت نمی‌نمود و لطایفی که میان او و شعرای دیار هند خصوصاً شیخ ابو الفیض فیضی و دیگر کسان گذشته در میان خوش طبعان مشهورست».

با مطالعه شعر عرفی خاصه قصیده‌هایش ورود او در مقدمات علم پزشکی و منطق و حکمت آشکار می‌شود. عرفی بشیوه استادان متقدم از اصطلاحها یا فرنها‌های این دانشها مضمون‌هایی بدست می‌آورد «۱» و همین استفاده شاعر از اصطلاحها و اطلا‌عهای علمیش باعث شد که شرحهایی بر قصیده‌های وی نوشته شود مانند شرحی که میرزا جان نامی باسم مفتاح النکات بسال ۱۰۷۳ نوشت.

اما نکته مهمتر در قصیده‌های او روانی آنهاست. گاه این روانی کلام بحدی می‌رسد که گویی عرفی بیان سخنان روزانه و حکایت احوال خویش سرگرمست. اما این روانی کلام، جز در پاره‌یی از موردها، مانع استواری سخن این شاعر هنرمند نشده و او بقول پیشینیان سلاست و جزالت و متانت کلام را با هم جمع نموده است. این هنر عرفی هم از عهد او، و در آن روزها که هنوز معروف نشده بود، محل توجه سخن‌شناسان عهدش گردید.

فیضی فیاضی در ایامی که عرفی تازه بفتحپورسیگری رسیده و مهمان او شده بود، در نامه‌یی چنین نوشت: «از یاران دمساز و غمخواران همراز که دل از صحبت او آب می‌خورد مولانا عرفی شیرازیست که درین نوروز بقدوم

(۱) - گوید:

خون سودایی شب زاید و فاسد گردد لا جرم نشتر روزش بگشاید اکحل
انبساطیست درین فصل که بی‌کاوش عقل شاید از باز شود عقده ما لا ینحل
زین سخن جوهر فعال بر آشف و بگفت کای تنک مایه ز فهم رصد علم و عمل
بیم آن بود ز خاصیت یکتایی او که هیولی نپذیرد صور مستقبل
چشم اعمی شود از رای تو گر نورپذیر بنظر نقطه موهوم نماید ترسیم
با صیقل ضمیر تو چون عکس آینه مرئی شود ز ظل بدن صورت حواس

کدام شهوت از آبای سبعة صادر شد چه نطفه از رحم امهات اربعه زاد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۰۶

خود بر خاک نشینان این دیار منت نهاده‌اند. بحق دوستی که ازین عظیمتر سوگندی نمی‌داند، که ببلندی و وفور قدرت در ایجاد معانی و چاشنی الفاظ و سرعت فکر و دقت نظر، فقیر کسی را چون او ندیده و نشنیده و از تهذیب اخلاق چه گوید که در خاکی نهاد شیراز ذاتی می‌باشد نه کسی...» (۱) بعد از شهرت و درگذشت نابهنگام عرفی که نظر همگان، خالی از هرگونه سود و زیانی، درباره وی معلوم شد، همین نظر اعجاب‌آمیز نسبت بقدرت کلام و قوت قریحه عرفی میان سخن‌سنان رائج بود. میر عبد الرزاق خوافی مخاطب به «شاهنواز خان» و ملقب به (صمصام الدوله) مقتول بسال ۱۱۷۱ ه درین باره چنین می‌نویسد: «بیشتری از اساتذہ سخن‌شناس اتفاق دارند که در کلام مولانا جزالت با سلاست و لطافت با متانت جمع آمده و بدین شیوازبانی و شیرین‌بیانی کم کسی بوده، در نظم قصائد چنان بلندمرتبه افتاده که هیچکس را با وی یارای شراکت و همچشمی نمانده» (۲).

شهرت عرفی در قصیده‌سازی بچند سببست: (۱) بعلت توانایی در تتبع شیوه استادان پیش از خود و (۲) بسبب توانایی در آوردن سخن روان و خالی از تکلف و در همان حال منتخب و استوار همراه با نازک‌خیالیه‌ها و مضمون‌یابی‌هایی که بعد از و مایه کار بسیاری از شاعران استاد گردید، و (۳) برای گنج‌اندیدن اندیشه‌های علمی و نکته‌هایی که می‌توان از آن استخراج نمود، در قصیده و استفاده از اطلاعات خود در خلق مضمون‌های دقیق جدید.

شاید بعلت تحسین و اعجابی که سخن‌شناسان نسبت بقصیده‌های عرفی داشته‌اند، غزل‌های او را دست کم گرفته و نستوده‌اند، و یا بعید نیست که مضمون‌یابان و مبالغه‌کاران سده یازدهم و سده دوازدهم غزل عرفی را که بمذاق آنان دور از نازک‌کاری‌های خیال‌بندانه بود نپسندیده، آنرا دست کم گرفته باشند. اینست که در داوریه‌های آنان نسبت بعرفی می‌خوانیم که: «مولانا عرفی را بغزلیات چندان توجه نبود، لهذا غزل وی دلنشین نیست مگر بندرت

(۱) - نقل از شعر العجم (ترجمه ...)، ج ۳، ص ۸۲.

(۲) - بهارستان سخن، ص ۴۲۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۰۷

برخی ابیات برجسته ناخن بدل می‌زند» (۱). اما چنین نیست. نخست باید دانست که عرفی خود از مدیحه‌سازی و قصیده‌گویی بطمع صله و انعام چندان دل خوشی نداشت (۲)، و دوم آنکه عرفی خود را غزلسرا و وظیفه خویش را غزلسرایی می‌دانست و قصیده را کار هوس‌پیشگان مالجوی می‌شمرد (۳)، و سوم آنکه پاره‌بی از غزل‌های عرفی در شمار اشعار بسیار خوب فارسی و شایسته ضبط در کنار اثرهای استادان بزرگ سخن است. گذشته از همه اینها فراموش نکنیم که معاشرت عرفی در آغاز شباب با غزلسرایانی بود که در شیراز مجتمع بودند و در شرح حال همین شاعر بحضور او به‌مراه عده‌یی از غزلگویان در دکان طرحی شیرازی اشاره کرده‌ام. پس او نیز مانند بیشتر و نزدیک تمام شاعران عهد خویش نخستین تمرین‌های خود را در غزل و با غزلسرایان انجام داد و مانند همه آنان قصیده‌سرایی برایش امری ثانوی و وسیله‌یی برای انتجاع و ارتزاق بود. بهر حال عرفی غزل‌های دلپذیر خوبی دارد و در بیشتر آنها اندیشه‌ها تازه و لطیف، معنیها صریح و روشن، ترکیبها بدیع و خوش‌آهنگ و الفاظ همراه با پختگی و استوار است؛ و هم در آنها شاهد عاطفه‌های تند و حادی هستیم که از قلبی جوان برخاسته و حرارت شباب را با آرزومندی‌ها و غمزدگی‌های حیات درآمیخته است. علاوه برینها بیشتر غزل‌های عرفی حکایت از تفکرهای عرفانی و نوعی از آزاداندیشی شاعر می‌کند که در هم‌طرازان وی کمتر دیده می‌شود.

اصرار عرفی در گنج‌اندیدن خیال‌های باریک و معنی‌های وسیع در لفظ

(۱) - بهارستان سخن، ص ۴۲۵.

(۲) - گوید:

صله نپذیرد، این حسن طلب نشماری او که عمامه عرش است نیفتد بوحل
صله برهان گدایی ستایشگریست بر ستایشگرت این آیه مبادا منزل
گرفتم آنکه بهشتم دهند بی طاعت قبول کردن و رفتن نه شرط انصافست
(۳) - گوید:

قصیده کار هوس پیشگان بود عرفی تو از قبیله عشقی وظیفهات غزلست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۰۸

کم بیشتر در مثنویهایش بویژه در مجمع الالبکار مشهودست و شاید همین مبالغه وی باعث شده باشد که آذر چنین بنویسد: «در باب استعاره اصرار بسیار دارد بحدی که مستمع از معنی مقصود غافل می شود. از آنجا مثنوی در برابر مخزن الاسرار گفته که شاید بر بی وقوف مشتبه شود اما استاد ماهر می داند که بسیار بد گفته ... و مثنوی ناتمامی در خسرو و شیرین دارد که اگر عیب استعاره خنک را نداشت بسیار بد نگفته بود» (۱). هدایت هم درباره سخنش می گوید که «اشعارش پسندیده اهالی این عهد نیست» (۲). درستست که عرفی مثنوی سرای خوبی نیست و نیز پاره‌یی از شعرهایش ایرادهایی وارد کرده‌اند، ولی چه آذر و چه هدایت در نفی همه شعرهایش ببهانه مثنویهای وی از طریق عدالت منحرف شده‌اند و شاهد من نمونهایی از قصیده و غزل اوست که نقل خواهم کرد.

بجز مجمع الالبکار (در حدود ۱۴۰۰ بیت) و فرهاد و شیرین که ناتمام مانده (۴۴۰ بیت) ساقی نامه‌یی نیز از او بازمانده که در تذکره میخانه نقل شده است.

عرفی در حیات خود کلیاتی از قصیده و غزل و قطعه و رباعی بسال ۹۹۶ ترتیب داد (۳) ولی گردآوری نهایی دیوانش در حیات او انجام نشد و چنانکه نویسندگان احوالش گفته‌اند در بیماری واپسین مجموع شعرهای

(۱) - آتشکده، بمبئی ص ۲۸۶ - ۲۸۷.

(۲) - مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۲۴.

(۳) - شاعر خود درباره تاریخ این کار رباعی زیرین را سرود:

این طرفه نکات سحری و اعجازی چون گشت مکمل برقم پردازی

مجموعه طراز قدس تاریخش یافت «اول دیوان عرفی شیرازی» از مصراع چهارم این رباعی تاریخ آن یعنی ۹۹۶ استخراج می شود و اگر یگانها (آحاد) را از آن بگیرند عدد ۲۷ یعنی شماره قصیده‌های آن مجموعه بدست می آید، و اگر دهها (عشرات) را شمار کنند شماره ۲۷۰ یعنی غزلها و اگر صدها (مآت) را فراهم نهند ۷۰۰ یعنی بیتهای قطعه و رباعی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۰۹

خود را بکتابخانه میرزا عبد الرحیم خانخانان فرستاد و درخواست تا پس از مرگش تنظیم گردد. خان نیز چنین کرد و بسال ۱۰۲۴ محمد قاسم اصفهانی متخلص بسراج و معروف به «سراجا» (۱) را بدین کار گماشت و او با یک سال و نیم کوشش در سال ۱۰۲۶ کلیاتی مشتمل بر چهارده هزار بیت قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی ترتیب داد (۲) و نویسنده و مؤلف دانشمند درگاه میرزا عبد الرحیم یعنی ملا عبد الباقي نهایندی مؤلف آثار رحیمی، بعد از سال ۱۰۲۸ دیباچه‌یی بر آن کلیات نوشت که تاکنون چند بار

بدان اشاره شد.

کلیات عرفی چند بار در هند و یکبار در تهران (کتابفروشی علمی) شامل:

رساله نفسیه، قصائد، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، غزلیات، رباعیات، ساقی‌نامه، مثنویات چاپ شد. رساله نفسیه عرفی بنثر فارسی و درباره تصوف او بقول ملا- عبد الباقی نهانندی «صوفیان و درویشان را سرلوحه دفتر تصوف و تحقیق می‌تواند شد» و از آن نسخه‌های مستقل در کتابخانه‌ها پراکنده است.

ازوست:

جهان بگشتم و حقا که هیچ شهر و دیار نیافتم که فروشند بخت در بازار
کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی کن که روزگار طیب است و عافیت بیمار
ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار

(۱)- بنگرید بروز روشن، ص ۳۵۱.

(۲)- این نکته را هم بدانیم که عرفی یکبار مجموعه‌یی از شعر خود را که بشش هزار بیت برمی‌آمد گم کرد. این بیت‌های او حکایت از فقدان زادگان طبعش می‌کند:

عمر در شعر بسر کرده و درباخته‌ام عمر درباخته را بار دگر باخته‌ام

ساقی مصطبه لطفم و می ریخته‌ام طائر باغچه قدسم و پر باخته‌ام

العطش می‌زند از تشنه‌لی هر مویم که قدحهای پر از خون جگر باخته‌ام

رصد شرع هنر چون نشود محو که من شش هزار آیت احکام هنر باخته‌ام نوشته‌اند که همین بیت‌های گم شده هم بدست سراجا افتاده و در کلیات گنجانیده شده است [بهارستان سخن، ص ۴۲۰].

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۱۰ چنین که ناله ز دل جوشد و نفس نزنم عجب مدار گر آتش برآورم چو چنار

زمانه مرد مصافست و من ز ساده‌دلی کنم بجوشن تدبیر و هم دفع مضار

مرا زمانه طنز دست بسته بتیغ زند بفرقم و گوید که هان سری می‌خار

اگر کرشمه وصلم کشد و گر غم هجره آفرین ز لبم بشنوند و نی زنه‌ار

دلم ز درد گرانمایه چون جگر بفرغان دماغم از گله خالی چو خاطر م ز غبار

گل حیات من از بس که هست پژمرده اجل نمی‌زند از ننگ بر سر دستار

برون ز صورت دیبای بالشم کس نیست کز آستین غم اشکم بچیند از رخسار

کدام فتنه شبی سر نهاد بر بالین که صبحدم نشد از خواب رو بمن بیدار

بدان خدای که در شهر بند امکان نیست متاع معرفتش نیم ذره در بازار

اگر ز بوته خاری شبی کنم بالین بسمی زلزله در دریده‌ام خلاند خار

بصید موری اگر ناوکی بزه بندم دهان مار شود در گزیدنم سوفار

یقین شناس که منصور از آن انا الحق زد که وارهد ز زمانه بدستگیری دار ...

*

ز عشو‌ها که در آن چشم فتنه گر گنجد بسینه درد تو بالله بیشتر گنجد

بعارضت نظری دارم آرزو اما خوشا دلی که درو تاب آن نظر گنجد

نظر چگونه بپوشم که با نظاره تونه لذت‌یست که آن در دل بشر گنجد
 بحیرتم که چرا نیست تاب نیم‌نظر مرا که نشتر الماس در جگر گنجد
 چه آفتی که بامید نیم‌عشوه توجهان جهان غم و حسرت بسینه در گنجد
 نه آنقدر ز غمت گریه آرزو دارم که آن بحوصله دیده‌های تر گنجد
 از آن بگریه برون می‌کنم ز دل تنگی که در دلم غم درد تو بیشتر گنجد
 میان عجز من و ناز او نه پیغامیست که در میانه بجز قاصد نظر گنجد
 ز لطف او نه بحالی شدم ز بی‌تابی که لطف دیگر و بی‌تابی دگر گنجد
 نگاه کن به تبسم که جای مرهم نیست بسینه‌یی که درو شوق بیشتر گنجد
 نه تاب چاشنیش آورد اگر بمثل حلاوت لب او در دل شکر گنجد
 شکوه مهر تو در تنگنای سینه مگر بعون حوصله شاه دادگر گنجد ...

*

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۱۱ لوحش الله ز سبک سیر سمند تو که هست دودمان کسل از شوخی او مستأصل
 آن سبک سیر که چون گرم عنانش سازی از ازل سوی ابد وز ابد آید بازل
 قطره‌یی کش دم رفتن چکد از پیشانی‌شبنم آساش نشیند که رجعت بکفل
 گر سر خصم تو بندند بپایش که نزع تا قیامت بگلوش نرسد دست اجل *

عشق کو تا خرد پر اندازد عود شوقی بمجمر اندازد
 درد را در دلم بیالاید عافیت را ببستر اندازد
 مرغ جان را برد بیاغ گلی که اگر پر زند پر اندازد
 صید دل را کشد ببند کسی که اگر سر کشد سر اندازد
 آنکه از ناز و غمزه بر جانم که سنان گاه خنجر اندازد
 شاهی کو که یک نفس گوشی بدل درد پرور اندازد
 هر شکستی که از دلم بخرد بدو زلف معبر اندازد
 در شراب افکند دل گرم دوزخی را بکوثر اندازد
 خنده جام جم بگریاند گریه شیشه خون بر اندازد
 نور خورشید می‌پرند شفق بر سر خاک اغبر اندازد
 قهقهه شیشه طبل کوچ زندهوش را خیمه بر سر اندازد
 کو مغنی که اضطراب دلم همه در نبض مزمر اندازد؟ *

تحفه مرهم نگیرد سینه افکار ماسایه گل برنتابد گوشه دستار ما
 باعث دارد رواج سبزه، کو تزویر کوتا ببندد صد گره در رشته زنار ما
 ما لب آلوده بهر توبه بگشاییم لیک بانگ عصیان می‌زند ناقوس استغفار ما
 آتش افروز تب عجزیم و کس هرگز ندید جوش تبخال شفاعت بر لب زنهار ما
 مرحبا ای چاره آسان می‌گشایی کار خلق ناخنی بس تیز داری، رخنه‌یی در کار ما!
 ساکن میخانه ما باش عرفی ز آنکه هست چشمه نور و صفا در سایه دیوار ما *

صد شکر که بتخانه اندیشه خرابست ناقوس و بتش در گرو باده نابست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۱۲ در دایره عالم تسلیم جهت نیستنی رو بسوی لطف و نه پشتم به عتابست

سیرابی و لب تشنگی از هم شناسیم اینست که آسایش ما عین عذابست

حرمان مرا شوق دهد نشاء مقصود آن شیب که با سینه گرمست شبابست

گر کبک دل ما نزنند قهقهه ذوق معذور همی دار که در چنگ عقابست

دی پیر مغان گفت دلم سوخت که عرفی جویای رموزست ولی بیهده یابست *

هرچه بگزیدم از آن کیش برهمن به بودهر که دیدم بدر بتکده از من به بود

ناله بلبلم آشفته بگلزار کشیدورنه از طرف چمن گوشه گلخن به بود

بزم داود بهشتم در یعقوب زدم کز نوای شکرین تلخی شیون به بود

دوش در مجلس احباب نشستم همه گوش هرچه بشنیدم از آن طعنه دشمن به بود

عمر در عجب و ریا رفت ندانستم حیف که مرا بتگری از پاکی دامن به بود

گذر عشق روا بود بآتشکده هم اینقدر بود که در وادی ایمن به بود

عرفی انصاف بده آنچه تو کردی همه عمرگر همه طاعت حق بود نکردن به بود *

جماعتی که ز ناموس و نام می گفتند بدیر دوش ز مستی و جام می گفتند

بیا ببین که چه فتوی دهند در مستی همان گروه که می را حرام می گفتند

فغان که جمله فتادند در شکنجه دام کسان که عیب اسیران دام می گفتند

بطوف کعبه شنیدم ز ساکنان حرم که اهل دیر مغان را سلام می گفتند

بصحن دیر شنیدم ز زایران صنم همان که بر در بیت الحرام می گفتند

رموز آتش موسی که برهمن بشکافت ز اهل دین نشنیدم، که خام می گفتند

تمام بود بیک حرف ختم و ما غافل حکایتی که همه ناتمام می گفتند

بکعبه صد ره نزدیک و دور دیدم لیک بگو که صومعه داران کدام می گفتند

فغان ز طبع تو عرفی، غلط همی گفتند سخنوران که ترا خوش کلام می گفتند *

داغ داغم کرد یأس و طالب کامم هنوز دوزخی در هر بن مو دارم و خامم هنوز

شرم خونم می خورد همت زبانم می بردوز زبان خامشی در عین ابرامم هنوز

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۱۳ اجر دردم در لحد بگشود درهای بهشت وز نعیم درد عشقت دوزخ آشامم هنوز

مو بمویم رشته زنا ر شد وز ناکسی در خرابات مغان بدنام اسلامم هنوز

آبم آتش گشت و خاکم شد بخاکستر بدل و ندرین ره کس نمی داند سرانجامم هنوز

بس که صیاد مرا هر گوشه دام و دانه بیست دانه شد در صید گاهم سبز و در دامم هنوز

آفتاب هستیم عرفی بزردی میل کردوز شب یلدای غم در اول شامم هنوز *

ما گریبان دل از گلهای غم پر کرده ایم از شراب تلخکامی جام جم پر کرده ایم

مژده باد ای دل نثار کام را آماده باش کز گل پژمردگی دامان غم پر کرده ایم

ناله ناقوس را در خون مکش زاهد که ما گوش از لیک لیک حرم پر کرده ایم

تیغ و سر بر کف بسوی عشق رفتم گفت رو کز شهیدان عافیت زار عدم پر کرده ایم

خوش بر آ عرفی زمانی با دلم خاموش باش کز هجوم ناله بازار الم پر کرده‌ایم *

ز من نبود فغانی که دوش می کردم نصیحت غم روی تو گوش می کردم

فغان نه شیوه اهل دلست ای بلبل و گرنه من ز تو افزون خروش می کردم

گرم بمجمع افسردگان قدم می رفت بنالهی همه را شعله پوش می کردم

ز دست محتسب آمد بسنگ بدنامی سبوی می که منش زیب دوش می کردم

اگر برازشانی دلم ارادت داشت چها بعباد طاعت فروش می کردم

منم بدین همه تردامنی همان عرفی که عیب زاهد پشمینه پوش می کردم *

حرم جویان دری را می پرستند فقیهان دفتری را می پرستند

برافکن هر دو تا معلوم گردد که یاران دیگری را می پرستند *

عشق آمد و نیستی بیغما برخاست از خرمن دل برق تمنا برخاست

دل معرکه بوقلمونی برچید چشمم ز دریچه تماشا برخاست *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۱۴ راهی بنما که رهنما مردی نیست صد راه و بهیچ رهگذر گردی نیست

با درد تو هیچ نسبت نیست، ولی بی نسبتی درد تو کم دردی نیست *

عرفی شب عید و باده عیش افروزست می نوش و طرب کن که همین دم روزست

این توبه بسی شکست و از ما نرمید می نوش که توبه مرغ دست آموزست *

بازار عبادت ز ریا رنگین است گلزار ریاضت ز صفا رنگین است

هنگامه عشق جاودان رنگین باد کز خون شهیدان وفا رنگین است *

از خامشیم جان سخن می سوزدوز بیخودیم یقین و ظن می سوزد

حیرت ز هم آغوشی من می نالد اندیشه ز آرزوی من می سوزد *

هر صبح چو گل شکفته و خوش کردم گرد در دلهای مشوش کردم

چون شام شود باز پریشان و ملول در خرمن خود افتم و آتش کردم *

ای مایه حسن پاکبازها بین ای دشمن دوست جانگدازها بین

تو عشق بمن ده و محبت بستان و آنگه روش دوست نوازیها بین *

از گریه تلخ بی اثر هیچ مگوی وز مرغ دعای بسته پر هیچ مگوی

از درد گران بی دوا هیچ مپرس وز ظلم طبیب بی خبر هیچ مگوی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۱۵

۲۵- عتابی نجفی «۱»

میر سید محمد عتابی نجفی شاگرد میر عزیز الله حضوری قمی است.

میر حضوری از شاعران ملازم در گاه شاه تهماسب صفوی بود و آخر کار بنجف رفت و در آنجا بود تا بسال ۱۰۰۰ بدرود حیات گفت. شاگردش میر محمد پس از کسب مقدمات و تمرین شاعری بهند رفت و ملازمت علی عادلشاه (۹۶۵-۹۸۷) پادشاه بیجاپور دکن اختیار کرد و بعد از آنکه آن پادشاه بر دست یکی از غلامانش کشته شد عتابی بخدمت جلال الدین اکبر رفت و مدتی با عزت در درگاه آن پادشاه زیست ولی بعد مغضوب شد و او را از فتحپور بقلعه گوالیار که از دژهای استوار هند بود، بردند و در

آنجا زندانی کردند «۲» و هفت و بقولی ده سال در آن دژ محبوس بود تا آنکه بوساطت شاهزادگان بخشوده و آزاد گردید و اجازه حج یافت ولی در اثنای راه دوباره بدکن رفت و این بار ملازمت درگاه نظامشاهیان اختیار نمود و در احمدنگر بخدمت برهان الملک وزیر اختصاص یافت.

او را نباید با عتابی تکلو شاعر سده یازدهم اشتباه کرد که بمرتب بسیار ازین عتابی نجفی فروتر بود و شرح حالش خواهد آمد. میر سید محمد سخنوری استاد بود و کلامش از هر جهت یادآور سخن استادان قدیم خراسان و مهارت در سخنوری از شعر او لایح و آشکارست،

(۱) - درباره او بنگرید به:

هفت اقلیم، تهران، ج ۱ ص ۱۱۸ - ۱۲۲؛ ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، ج ۱، استانبول ۱۹۴۵، ستون ۵۱۷؛ صحف ابراهیم، خطی؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۴۳۲ - ۴۳۳.

(۲) - این رباعی را از زندان برای جلال الدین اکبر فرستاد:

در بند شهان پادشهی می‌باید لشکرکش صاحب سپهی می‌باید

من خود چه کسم در چه شمارم چه سگم زندان ترا شهنشهی می‌باید

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۱۶

قصیده و غزل را خوب می‌ساخت و بدو زبان پارسی و تازی شعر می‌گفت و انشائی خوش و خطی خوب داشت. اما نوشته‌اند که مردی تندخو و بدزبان بود و هجو بسیار می‌گفت. اسمعیل پاشا دیوان او را در سه هزار بیت نوشته. ازوست: تاریخ ادبیات در ایران

ج ۵ بخش ۲ ۸۱۶ ۲۵ - عتابی نجفی ص: ۸۱۵

«۱» از سر کوی تو آلوده بهتان رفتم عصمت آوردم و تر دامن عصیان رفتم

بشب زلف تو جمعیت دلها خوش باد که ز کویت من آلوده پریشان رفتم

من ز اقلیم وفا آمده بودم چه عجب اگر از خاطر فرخنده یاران رفتم

چشمه خضر بخاک قدم می‌نازد گرچه لب تشنه تر از چاه زنخدان رفتم

از درت هر قدمی دامن از گوهر اشک بنثار در کیخسرو ایران رفتم

راه مدح تو بشبگیر خرد طی نشودورنه من رفتم و سرتاسر امکان رفتم

آسمان داند و من دانم و اندیشه من نه بیال و پر این قافیه سنجان رفتم

معجزم بنگر و بی گوشه سحرم مشناس با شریعت همه گر دست و گریبان رفتم

جز بدرگاه تو در شش جهت آباد امیدهر کجا رفتم مأیوس و پشیمان رفتم

دامن جمله گرفتم بامید مددی از فلان دست تهی جانب بهمان رفتم

در هفتاد و دو ملت زدم و از ره یأس ناامید از مدد گبر و مسلمان رفتم

عذر می‌ریخت بهر در که شدم پنداری که بدریوزه ناکامی و حرمان رفتم

هم تو یادم کن کز خاطر بیگانه و خویش تا بصد مرحله ز آن جانب نسیان رفتم

آبرو می‌رود از دست خدا را مددی که من آلوده تر از دامن مستان رفتم

در مدیح تو همان طفل الف نشناسم چون خرد گرچه دبستان بدبستان رفتم

در ره مدح تو لب تشنه تر از بادیه‌ام گرچه صد ره بسر چشمه حیوان رفتم *

ای دست معالی از تو عالی دست تو همیشه باد زین دست
در قلزم دولت تو گردون هر دم بامیدی افگند شست
آنجا که روارو تو آنجاست پستست بلندی مکان پست

(۱) معروفست که این قصیده را از زندان برای جلال الدین اکبر پادشاه فرستاد.
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۱۷ یک غنچه آفتاب نشکفت با خاک در تو تا نپیوست
کی بود که تیغ زرنگارت رنگ رخ آفتاب نشکست
بر یاد کف تو بود و باشد برق طمعی که جست اگر جست
من بنده که در کف زمانم چون شیشه بدست شوخ بدمست
آهم چو زبانه سنانت پهلوی ستاره سربسر خست
از پای فتادم و عجب نیست لطف تو اگر بگیرم دست
تا ملک بگوید و ملک نیز کز لطف فلان فلان ز غم رست
هستی تو نیستی مینادتا هستی هست و نیستی هست *

ماییم و سر ره تو دیگر کو وعده‌ات از خلاف بگذر
چشمان ترا کرشمه جادومژگان ترا ستیزه خنجر
شوریده نرگست نخیزد از خواب بصد هزار محشر
شرمنده‌ام از وفا رسانی از بس نکند دل از تو باور *

دلا از آن لب میگون چه در سبو داری که آه در جگر و گریه در گلو داری
مرا بداغ و گریبان چاک چاک ببخش بدیگری بده از مرهم و رفو داری
تو ای گل از چمن کیستی؟ نمی‌دانم! که رنگ و بوی نداری و رنگ و بو داری
مرا محبت در لجه‌های خون افگند برو برو که تو باری کنار جو داری *

هرگز ای دل بجز افسوس فراغت نخوری نفسی نیست که صد نشتر حسرت نخوری
روی زردت نشود سرخ ز جام هوسی کز کف سفله‌وشی سیلی منت نخوری
با خمار غم و درد سر اندوه بساز کز کف بخت عتابی می‌راحت نخوری *

مرا عشق کسی دیوانه دارد فسون نرگسی افسانه دارد
بغایت آشنایم با تو لیکن محبتها مرا بیگانه دارد
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۱۸

۲۶- نوری اصفهانی «۱»

قاضی نور الدین محمد اصفهانی متخلص به «نوری» از شاعران سده دهم هجریست که بدقت در سخنوری و داشتن سخن منتخب پرمعنی در عهد خود معروف بود. وی و برادرش قاضی معز الدین اهل اندانان از روستای براهان بودند و در آغاز زندگی چندگاهی در اصفهان بکسب دانشهای دینی اشتغال داشتند و سپس بقزوین رفتند تا در خدمت خواجه افضل الدین ترکه اصفهانی «۲» قاضی عسکر علم آموزند، و در آنجا گذشته از آن استاد از

(۱) - درباره او بنگرید به:

- * هفت اقلیم، تهران، ج ۲ ص ۴۰۷-۴۱۳.
- * عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۸۶.
- * خلاصه‌الشعار، میر تقی الدین کاشی، خطی.
- * عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.
- * مجمع الخواص، صادقی کتابدار افشار (ترجمه دکتر خیامپور) تبریز ۱۳۲۷، ص ۱۵۳.
- * ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.
- * روز روشن مولوی محمد مظفر حسین صبا، تهران ۱۳۴۳، ص ۸۵۲-۸۵۴.
- * آتشکده آذر، بتصحیح آقای سادات ناصری، تهران ص ۱۰۳۳-۱۰۳۹.
- * نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۷۲۱-۷۲۲.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ج ۲ ص ۶۶۹.
- * تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۴۶۰.
- (۲) - خواجه افضل الدین ترکه اصفهانی از خاندان خجندیان اصفهان بود که -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۱۹

محضر فخر الدین سماکی نیز برخوردار بودند. در روز روشن آمده است که قاضی نور مدتی در عهد شاه تهماسب از ملازمان مسیب خان تکلو «۱» بود و سپس

اصفهانیان آنان را ترکه می‌خواندند و این عنوان برای همه اهل آن خاندان باقی ماند. وی از عالمان دینی مشهور عهد خود بود. از سال ۹۶۷ در قزوین مستقر و قاضی عکسر دربار صفوی و سپس چندگاهی در دوران شاه اسمعیل ثانی قاضی اصفهان بود و در عهد سلطان محمد خدابنده پادشاه بقزوین رفت و منصب قضای عسکر را با سمت تدریس بازیافت و سرانجام بنابر آنچه اسکندر بیگ منشی در عالم‌آرای عباسی آورده است در نزدیکی ری بدرود حیات گفت (۹۹۱ هـ). خواجه افضل شاعری خوش قریحه بود و این رباعیها را امین رازی (هفت اقلیم، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۵) ازو نقل کرده است:

از محتسب امروز دلی زار گسیخت کو ریخت شراب و عود در اتار گسیخت

ز نهار در میکرده‌ها دربندید کآن خر امروز باز افسار گسیخت *

مژگان نگشایی ز هم ار نور شوم ماتم کندت هوس اگر سور شوم

دوزخ کنی آرزو اگر حور شوم با اینهمه نگذاری اگر دور شوم *

دشت از مجنون که لاله می‌روید ازو ابراز دهقان که ژاله می‌روید ازو

طوبی و بهشت و جوی شیراز زاهدماو دلکی که ناله می‌روید ازو *

بازم بسوی میکرده مست آوردی در خانه دین من شکست آوردی

که سبچه بدستم دهی و گه زنارای عشق مرا نکو بدست آوردی!

(۱) - مسیب خان پسر محمد خان از بزرگان طایفه تکلو مدتی بیگلریگی هرات و چندی حاکم تهران و در همه حال از امیران متنفذ عهد شاه تهماسب و شاه اسمعیل دوم و سلطان محمد خدابنده پادشاه بود. شعر می‌گفت و در موسیقی مهارت داشت. این رباعی

ازوست:

آراسته آمد و چه آراستنی دل خواست بعشوه و چه دل خواستنی

بنشست بمی خوردن و برخاست برقص می هی چه نشستنی چه برخاستنی! (عالم آرای عباسی صحایف متعدد؛ آتشکده، تهران ص ۷۸؛ مجمع الفصاحا ج ۱، ص ۵۶).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۲۰

منصب قضا یافت تا بتصریح تقی الدین اوحدی بسال ۱۰۰۰ بدرود حیات گفت و این قول را دیگران هم تکرار کرده‌اند.

درباره او نوشته‌اند که دیر بشاعری پرداخت، کم شعر می گفت و «زحمت بسیار کشیدی تا مصراعی ازو سر می زد اما چنان شعر می گفت که از شرح منقبت بیرونست و الحق تا آن دقت بطبیعت ضم نگردد چنین شعری رخ نمی نماید. اشعار وی هزار و پانصد بیت کم و زیاد همه بر زبانهاست» (عرفات)، و والہ داغستانی مصراعی را که قاضی نوری با زحمت بسیار می گفت چنان مصراعی دانسته که «گنجایش هزار سال فکر داشت» (!)، و امین رازی که در داوریهای خود میانه‌روتر است او را بهزار دستانی مانند کرده است که «چون سخنش بنوا درنیامده، اگر فی المثل دیگران ده‌اند او بیست است و اگر صد این دویست است» و برآستی سخن او در سختگی و پختگی نسبت بمعاصرانش قابل توجهست زیرا او قصیده‌سرایان و غزلگویان استاد عراق را که پیش از وی خاصه در سده هشتم و آغاز سده نهم می‌زیسته‌اند خوب پیروی کرده و یقیناً دیوانهای آنان را تتبع نموده و با سخن درست فصیح خویگر شده بود، و در قصیده‌ها و غزلهای خود نیز همان مضمونها و معنیها را بکار برده است که استادان مذکور داشتند و همان زبان و همان شیوه بیان را دنبال می‌کند.

از دیوان او نسخه‌هایی در ایران و خارج موجودست. نسخه شماره ۵۸۵، Add. ۱۰ از کتابخانه موزه بریتانیا متضمن قصیده و قطعه و غزل و رباعی ملاحظه شد. قصیده‌های او بیشتر در مدح شاه اسمعیل ثانیست. ازوست:

گاهی که چشم تو در خانه کمان آید شکست در صف چندین هزار جان آید

تو چون بقصد دل خسته ناوک اندازی اگرچه تیر تو بی‌خواست، بر نشان آید

بناخن از تن خود استخوان برون آرم که ناوک تو مبادا بر استخوان آید

در سرا نگشایم چو با تو می‌نوشم اگر فرشته رحمت ز آسمان آید

خیال زلف تو شبها در آرد از خوابم بسان دزد که در خواب پاسبان آید

اسیر دوست کسی دان که در برابر دوست خموش باشد و بی‌دوست در فغان آید

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۲۱ نه عندلیب که تا گل بیوستان باشند نیاز باشد و چون موسم خزان آید

ز بوستان برود، باز چون شود نوروزدو روز پیشتر از گل بوستان آید

مریض عشق تو زهر اجل چنان نوشد که از تصور آن آب در دهان آید

پس از مشاهده ذوق جانفشانیها کجا بچشم کسی عمر جاودان آید

گر از نشاط نمیرد دگر نخواهد مرددمی که دوست ببالین ناتوان آید

یکی ز روی عرقناک پرده یکسو نه که آب و رنگی بر چهره جهان آید

اگر نه بر سر بازار عشق و رسوایی مرا همیشه زیان بر سر زیان آید

گشوده‌ام در دکان جان و منتظرم که بد معامله‌یی بر در دکان آید

علاج دیده ما خاک آستان شماس‌تولی دریغم از آن خاک آستان آید

بود چو پند پدر سودمند بر دل ماملامتی اگر از عشق مهربان آید

ز بیم آب شدم این گرفتگی تا کی تبسمی که بدل قوت و توان آید
 گناهکار برحمت امیدوار شود چو خنده بر لب سلطان کامران آید
 ز شاه عشق شکستی که بر خرد آمد کجا ز تیغ اجل بر سپاه جان آید
 چنانکه کشور دل فتح کرد لشکر عشق گشاد قلعه چرخ از خدایگان آید
 جهانگشا و جهانبخش شاه اسمعیل که زر ز عشق ثنایش برون ز کان آید *
 بکام دل نشستیم در حریم وصال زهی سپاس خداوند بر سلامت حال
 درآمد از در من دلبری که از رویش چراغ دیده برافروخت شعله اقبال
 بتی چنان که بروی زمین چو بخرامد کند ز حلقه چشم فرشتگان خلخال
 بتی ز سنگدلی آنچنان که کافی نیست برای لوح سر خاک کشتگانش جبال
 نمی سزد اگر انصاف در میان آید خدنگ غمزه او را نشانه چشم غزال
 بلا به گفتمش از چهره پرده یکسو نه مگر ستاره عیشم برون رود ز وبال
 نقاب ناز برافکند و گفت می خواهم ترا بغایت ازین شادتر بروز وصال
 بنوش باده قوت فرا چو برنبردز آشیانه دل مرغ غم بسستی بال
 جواب دادم و گفتم که تا تو ورزیدی بگرم کردن هنگامه نشاط اهمال
 چنان شد دست رگم از فسرده گی در تن که از حرارت خورشید ریشه های نهال
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۲۲ مگر همان تو بمی دادم چنان سازی که استخوان شودم در ملایمت چو دوال
 میی که از دهن شیشه چون فروریزد لب پیاله زند از حرارتش تبخال
 بخوبیی که اگر دیو روی ازو شوید سرآمد همه عالم شود بحسن و جمال
 وبال کس نشود خوردنش که خیره کند فروغ طلعت او چشم کاتب اعمال
 هزار نامه سیه را لحد برافروزد بوقت عرض عمل از فروغ شمع مثال
 ز ابر ساغر آن می حذر کند ساقی که ناگهش بزند برق بر سیاهی خال
 میی که گر بچشانند از آن بحور کند هزار چشمه کوثر فدای یک مثقال
 اگر بخاک فتد قطره یی برون ریزد درون سینه نهان هر کجا که دارد مال
 باین طریق که گوید گذشته در دل او خیال دست و دل داور ستوده خصال *
 گفتمی چرا دادی ز کف آن ترک کافر کیش را اندک شکویی داشتم گم کرده بودم خویش را
 گر در دلم آن غمزه زن ناید نمی رنجم از آنک کار می نه بس آسان بود دیدن درون ریش را
 در کار من کن همتی زاهد که باز از جاهلی در ورطه یی افکنده ام عقل صلاح اندیش را
 عمرم بهجران صرف شد سوی خودم کم خوان از آنک شادی دم مردن بود حسرت فرا درویش را
 ترسم ازین بیگانگی خجلت کشد آن بی وفانوری بیادش آورم آن روزگار پیش را *
 کدام روز غمت کشوری بهم نزدست کرشمه هات صف لشکری بهم نزدست
 بدام عشق تو آن بلبلم که در همه عمر باشتیاق رهایی پری بهم نزدست
 کسی که بر سر زلف تو بنگرد داند که روزگار مرا دیگری بهم نزدست
 تو فتنه دگری ورنه تا جهان بودست بنیم تاخت کسی کشوری بهم نزدست

چه سود نوری ازین گفت و گو ترا که هنوز سفینه غزلت دلبری بهم نردست *

گهی که چشم سیاه تو میل ناز کند هزار رخنه بجان و دل نیاز کند
شکار پیشه نگاه ترا شوم قربان که صید را نگذارد که چشم باز کند
چو طوف کوی تو و سجده تو بتوان کرد چرا بکعبه رود کس چرا نماز کند *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۲۳ هر چند که آزرده ز بیداد نگردیم آن نیست که از عذر ستم شاد نگردیم
چون بتکده کهنه بنزدیکی کعبه گویا که خدا خواست که آباد نگردیم
خار سر دیوار تو بر جان زده ناخن گرد گل و پیرامن شمشاد نگردیم
کوه از مژه در عشق توان کند و لیکن بر همزن هنگامه فرهاد نگردیم
خاصیت عشق است پریشان شدن از لطف باید که سراسیمه ز بیداد نگردیم
ما حلقه بگوشان باسیری چو در افتیم همت بگماریم که آزاد نگردیم *

آتش ز شکوه بر دل اندوهگین مزین دوزخ اگر نه ای نفس آتشین مزین
ترسم که نازنین دلت اندوهگین شود بر غبار خاطر ما آستین مزین
هر استخوان که در تن ما بود آب شد الماس بر جراحت ما بیش ازین مزین
هر قطره نیست لایق آن گلشن ای سحاب آنجا جز آب دیده ما بر زمین مزین
نوری ز ناله‌ات جگر سنگ گشت خون بی درد ارغنون محبت چنین مزین *

ما بی خور و خوابیم و جهان مطبخ ماست ما کشته عشقیم و جهان مسلخ ماست
ما را نبود هوای فردوس از آنک صد مرتبه بالاتر از آن دوزخ ماست *

خوش کرد دلم که سبزه را تار گسیخت بگذاشت کلیسیا و زنار گسیخت
تا نیک پرستاری عشق تو کند سر رشته کفر و دین بیکبار گسیخت *

کی دیده ور از جمال ایمان کردم از کرده بد کجا پشیمان کردم
خاکم ز کلیسیا و آبم ز شراب کافرتر از آنم که مسلمان کردم *

تا کی بهوس بستر خواب اندازم تا چند بجوی دیده آب اندازم
تا کی چو سر از بالش غم بردارم پیراهن تر بر آفتاب اندازم *

در عشق تو ز امید فرو ریزد خون یک دم نه که جاوید فرو ریزد خون

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۲۴ اگر عشق تو زور بر سر دست آرد از ناخن خورشید فرو ریزد خون *

ای عشق نه کافرم بیخشیای دمی تعجیل بخون من مفرمای دمی
ای غم همه وقت می توان کشت مرا از راه رسیده ای بیاسای دمی

۲۷- حکیم قراری گیلانی «۱»

حکیم نور الدین محمد بن ملا عبد الرزاق گیلانی متخلص بقراری از یک خاندان علم و ادب و ریاست در گیلان بود. در ترجمه حال برادرش حکیم مسیح الدین ابو الفتح گیلانی (م ۹۹۷) [همین جلد ص ۴۶۶-۴۶۹] دیده‌ایم که او و سه برادرش نور الدین و لطف الله و همام الدین پسران مولانا عبد الرزاق دانشمند وزیر خان احمد گیلانی، بودند و چون او بسال ۹۷۴ بفرمان شاه تهماسب معزول و محبوس گردید [همین جلد ص ۵۰۴ ببعد]، مولانا

(۱) - درباره او بنگرید به:

* مآثر الامراء، میر عبد الرزاق خوافی، ج ۱، کلکته ۱۸۸۸، ص ۵۶۰-۵۶۱.

* بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، مدراس ۱۹۵۸، ص ۵۰۸-۵۰۹.

* هفت اقلیم، محمد امین رازی، تهران ج ۳ ص ۱۴۶-۱۴۹.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۴۲ و ۱۳۳.

* آتشکده آذر بیگدلی، تهران، ص ۸۵۱-۸۵۳.

* ریاض الشعراء، واله داغستانی، خطی.

* صحف ابراهیم. خطی.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۴۲۵ و ۸۲۰-۸۲۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۲۵

عبد الرزاق نیز ببنده افتاد و در دژ الموت زندانی شد و همانجا بود تا مرد.

از پسرانش مسیح الدین و نور الدین و همام الدین پس از گرفتاری پدر لاهیجان را ترک گفتند و بعراق و خراسان رفتند و بوساطت و معرفی خواجه حسین ثنایی چندی در مشهد ملازم خدمت سلطان ابراهیم میرزای صفوی (م ۹۸۴) بودند و در سال ۹۸۳ وارد هند شدند و بخدمت جلال الدین اکبر پادشاه (م ۱۰۱۴) درآمدند. این سه برادر بهنرهای گونه‌گون آراسته بودند. حکیم مسیح الدین ابو الفتح پزشک و شاعر بود و حکیم همام و حکیم نور الدین محمد خط نویس و شاعر و سخن‌شناس بودند و این امتیازها سبب شد که بزودی در درگاه گورکانی هند محل و مقامی بدست آوردند.

درباره حکیم مسیح الدین پیش ازین بقدر لزوم سخن گفته‌ام. اما حکیم همام الدین که تا بسال ۱۰۰۴ ه زنده بود، از فاضلان درگاه اکبر و بسیار مورد احترامش بود. وقتی ملا احمد تنوی که بفرمان اکبر سرگرم تألیف تاریخ الفی بود در لاهور کشته شد (۹۶۶ ه)، حکیم همام جزو دانشمندانی بود که بسرپرستی قوام الدین جعفر آصفخان قزوینی مأمور اتمام آن کتاب گردیدند و آن را بسال ۱۰۰۰ ه پایان بردند و بهمین سبب تاریخ الفی نامیدند. گذشته ازین مأموریت‌های مهم دیگری هم بر عهده حکیم همام گذارده می‌شد و از آنجمله یکبار با سید صدر جهان مفتی بسفارت نزد عبد الله خان ثانی پادشاه ازبکان (۹۹۱-۱۰۰۶) رفت و وظیفه خود را بنیکی ادا کرد. وی دو پسر داشت: حکیم حاذق و حکیم خوشحال که بعدها بمنصب هزاری ارتقاء یافت و بخشی دکن گردید (۱).

برادر دیگر مسیح الدین ابو الفتح یعنی نور الدین محمد متخلص به «قراری» از هر دو برادر دیگر هنرمندتر بود. خط را خوب می‌نوشت و خوب می‌شناخت و در شاعری زبردست بود و چند تن از تذکره‌نویسان بنام و بنمونه شعر او اشاره کرده‌اند. امین رازی درباره او گوید که «شعر را

(۱) - مآثر الامراء، ج ۱ ص ۵۶۳-۵۶۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۲۶

در غایت جودت انشاء می‌نموده؛ از سخنان اوست که: اظهار همت دیگری نزد دیگری اظهار طمعست؛ و ملازم بازاری نگاه داشتن خود را بدخو کردنست؛ و بر هر که اعتماد کنی معتمدست. عبد الرزاق خوافی در مآثر الامراء نوشته است که او حکیم ابو الفتح را «همه دنیا» گفتی و حکیم همام را مرد آخرت شمردی و خود را از هر دو برکنار داشتی (۱). وی نیز مانند دو برادر دیگر مقامهای

دولتی داشت و در پایان حیات مأمور بنگاله شد و همانجا درگذشت.

ازوست:

در هر دلی که عشق بتان آشیانه ساخت بگذاشت شادی و بغم جاودانه ساخت
 قربان دل شوم که ز روی وفا رمیداز قدسیان و با سگ این آستانه ساخت
 خود جلوه کرد با خود و خود نرد عشق باخت ما و ترا بعاشقی خود بهانه ساخت
 در حیرت از فسرده‌گی آن دلم که اوبگذاشت درد عشق و بجور زمانه ساخت *
 باز این دل خراب شده جای دیگرست سرگرمی طلب ز تمنای دیگرست
 آبتن است هر شبم از روز محشری هر روز از پی شب یلدای دیگرست
 ای میرحاج، کعبه روان را ز من بگوی کآن خانه‌یی که یار بود جای دیگرست
 چون گم شدم ز عشق تو دیدم که در تنم هر موی را بفکر تو سودای دیگرست *
 مدت سوز محبت که شناسد چندست آتشی کز ازل افروخت ابد پیوندست
 در دلش می‌گذرم یا نه فراموشم کردای محبت بسر دوست ترا سوگندست
 در درون دل بیچاره قراری غم هجر آن چنان سخت بنا شد که مگر الوندست *
 با تو بر رغم من آنها که بگلشن گردند یا رب از کوی تو آواره‌تر از من گردند
 شمع عشقم من و پروانه صفت تا بابد قدسیان گرد من سوخته خرمن گردند
 رشکم آید بخدا ورنه بذوقی گریم که ملایک همه در خون دل من گردند

(۱) - مآثر الامراء، ج ۱، ص ۵۶۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۲۷

*

ز مدعی خبر از لذت تماشا پرس حلاوت ستم یار از دل ما پرس
 شفای خسته عشق از دم مسیحا نیست علاج ما هم از آن چشم بی‌مدارا پرس
 دلت ملول شد از پرسش قراری زار ترا که گفت کز آن دردمند اینها پرس *
 گر عشق دل مرا خریدار افتد کاری بکنم که پرده از کار افتد
 سجاده پرهیز چنان افشانم کز هر تارش هزار زنار افتد *
 از جور و جفای چرخ رنجور شدیم ناکام ز یار و دوست مهجور شدیم
 نالان نالان وداع کردیم بهم گریان گریان ز یکدگر دور شدیم

۲۸- ولی دشت بیاضی «۱»

میرزا محمد ولی دشت بیاضی متخلص به «ولی» از شاعران سده دهم

(۱) - درباره او بنگرید به:

* عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۸۰-۱۸۱.

* ایضاح المکنون، اسمعیل پاشا، ج ۱، استانبول ۱۹۴۵، ستون ۵۳۸.

* روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۹۱۱-۹۱۴.

* آتشکده آذر بیگدلی، تهران، بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، ص ۶۰۶-۶۱۱.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۷۳۷-۷۳۸.

* خلاصه‌الاشعار، میر تقی الدین کاشانی، خطی.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۳۲۸-۳۳۱.

* تذکره غنی، علیگره ۱۹۱۶، ص ۱۴۳-.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۲۸

هجریست. وی از «دشت بیاض» قائنست و در آغاز جوانی بقزوین رفت و در آنجا با ضمیری اصفهانی و دیگر شاعران پایتخت معاشرت کرد و محضر گویندگان بزرگ دیگر عراق مانند محتشم و وحشی را نیز درک نمود و سپس بخراسان بازگشت و دیرگاهی ملازم درگاه سلطان ابراهیم میرزای صفوی (کشته در ۹۸۴) بود و در آنجا با شاعرانی چون شکیبی اصفهانی و ثنایی مشهدی و میرزا قلی میلی معاشرت داشت، و بعد از کشته شدن سلطان ابراهیم میرزا همچنان در خراسان باقی ماند و انقلابهای آن دیار را که بعد از مرگ شاه تهماسب (۹۸۴) و تاخت و تازهای ازبکان متواتر شده بود، تحمل کرد تا عاقبت بفرمان دین محمد خان ازبک پسر جانی بیگ خواهرزاده عبد الله خان پادشاه مشهور ازبک کشته شد. این دین محمد خان که به «یتیم سلطان» معروف بود از سال ۹۹۸ در خراسان بتاخت و تاز اشتغال داشت و عده‌یی از بزرگان خراسان و قزلباش بفرمان او و یا در جنگ با او تباه شدند و از آنجمله بود سلطانعلی خلیفه شاملو که در راه میان قاین و طبس در جنگ با او بقتل رسید و اسکندر بیگ منشی تفصیل آن را در حوادث سال ۱۰۰۲ ذکر کرد «۱»؛ و ولی دشت بیاضی مرثیه‌یی برای او سرود که در دیوانش مندرجست، و بنابراین بایست قتلش بفرمان یتیم سلطان مقارن همان سال و در حدود قائنات که در آن اوقات محل ایلغارهای یتیم سلطان بوده اتفاق افتاده باشد چنانکه گورش نیز در همان ولایت باقیست و بر سنگ مزارش تاریخ کشته شدن او را «احدی و الف» (۱۰۰۱) نوشته‌اند، با این ماده تاریخ:

— تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۴۵۸ و ۵۰۸.

* مجمع الخواص صادقی کتابدار، ترجمه دکتر خیامپور، تبریز ۱۳۲۷، ص ۱۵۲-۱۵۳.

* مجمع الفصحا، ج ۲ ص ۵۰-۵۱.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، تهران ۱۳۱۶-۱۳۱۸، ج ۲ ص ۷۰۲-۷۰۳.

(۱) - عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۴۸۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۲۹ بگریه جستم از پیر خرد دوش چو سال قتل آن استاد نامی

بگفتا چون نظامی زمان بود طلب کن سال قتلش از «نظامی» (۱۰۰۱) آذر درباره خوی و کردار او نوشته است که «در بعضی تذکره‌ها بطمع زیاد موصوف است» و صادقی افشار گوید که «چنین تریاکی طمعکار کم پیدا می‌شود. عیاذا بالله اگر کسی بخواهد بیتی از او گوش کند ناگزیر بدام طمعش گرفتار می‌گردد، هر کس که باشد هر جا که باشد هر چیز که باشد! ...» اما همگی سخن او را بنیکی ستوده‌اند حتی آذر که بشیرین کلامی او اعتراف نموده. دیوانش را در مأخذهای مختلف از دو تا پنجهزار بیت نوشته‌اند و نسخه‌یی از آن که به‌مراه دیوان خواجه حسین ثنایی در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجودست (بشماره ۱۱۷۵) شامل متجاوز از سه‌هزار بیت قصیده و غزل و قطعه و رباعیست.

ولی یکی از شاعران توانای عهد خود و در سخنوری پیرو استادان پیشینست و ازین‌روی کلامش منتخب و بقول آذر «یکدست» و

فصیحست و بنا بر رسم شاعران همعهد خود بعضی از ترکیبهای رائج اهل زمان را در غزل خود بکار برده و الحق بسیار خوب در کلام خود گنجانیده است «۱». وی قصیده و غزل هر دو را خوب می‌ساخت و قصیده‌هایی در منقبت امامان نیز دارد. ازوست: ای غمت همدم یار جانی کشت شوق تو مرا تا دانی
درد دل با تو نگویم، ترسم که بدرمان دلم درمانی

(۱) - گوید:

خوش آنکه با تو دهم شرح مشکل خود را بگریه افتم و خالی کنم دل خود را
بدوری تو که یا رب نصیب دشمن باد بدان رسیده که عادت دهم دل خود را
بهر کجا گذرد نامم از غضب نشینی بین که پند غرض گو چگونه برده ز جای
با سگ کویش ولی گفتند خواریه‌های من پیش مردم اعتباری داشتم نگذاشتند
چو دیدمش بسر وقت من نموده گذر بگریه گفتمش ای غم‌فزای شادی کاه
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۳۰ هست در می‌کده عشق مرا با وجود همه بی‌سامانی
سینه‌یی همچو خم می در جوش دیده‌یی همچو قرح مرجانی
یک دل و بیهده چندین غم و دردیک سر و این همه سرگردانی
عمر رو کرده بیهوده روی بخت خو کرده بنا فرمانی
مهره طالع از گردش چرخ مانده در ششدر بی‌سامانی
بعد ازین چاره ندارم که کنم با شه اظهار غم پنهانی
پسر عم نبی زوج بتول‌شاه مردان علی عمرانی ...

*

نماز شام که زد ماه بر فلک خرگاه درآمد آن مه شبگرد از درم ناگاه
بعشوه گرم تلافی بجلوه مایل صلح بلب خراب تبسم بچشم مست نگاه
چه گفت گفت ز بی‌تایم چو یافت خبر چه گفت گفت ز درد دلم چو شد آگاه
چه کرده‌ام که دلت شکوه جفای مرا چو صیت دعوی عشقت فکنده در افواه
چو دیدمش بسر وقت من نموده گذر بگریه گفتمش ای غم‌فزای شادی کاه
پرسشدم دم مردن میا که می‌ترسم یقین شود که ز حالم نبوده‌ای آگاه ...

*

تا ز برقع برمه رخسار خود بستی نقاب گوئیا در زیر ابری رفت ناگاه آفتاب
یک خدنگ از ترکشت برکش ز بهر خون من ناوک مژگان چه حاجت بهر قتل بی‌حساب
گل چنان بی‌آبرو شد از دو رخسارت که گر خرمی گل را بسوزی قطره‌یی ندهد گلاب
ای تمامی خواب از من برده چشم سرخوشت وی سراسر تاب من برده ز زلف نیم تاب
تاب زلفت سربسر آلوده خون ولی است گر بخواهی ریخت خویش زلف را چندین متاب *
من بی‌خبر و از پی دل عشوه‌گری هست دل بی‌تپشی نیست، حریفان خبری هست
یکچند دل از بخت فریب عجبی خورد پنداشت ترا با من مسکین نظری هست

تهمت زده‌ام کرد بعشق دگری، کاش پرسند که غیر از تو بعالم دگری هست
 چون دید ولی قاعده مرحمت دوست دانست که صد بار ز دشمن بتری هست *
 دل براه طلبت گرم عنان می‌بایست دیده شوقم ازین به نگران می‌بایست
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۳۱ زود گفتم غم دل پیش تو ز آن خوار شدم بیخودی کردم و آخر نه‌چنان می‌بایست
 بتمنای تو ترک دو جهان کرد ولی مهربانی تو هم درخور آن می‌بایست *
 گرچه مجنون را گل سودا بصحرا سبز شد داغ سودا در زمین سینه ما سبز شد
 فیض کیفیت نظر کن ز آنکه در جوش بهار قطره می‌هر کجا افتاد مینا سبز شد
 کرد گل داغ جنون از لاله‌زار سینه‌ام تا ز امداد هوا دامن صحرا سبز شد
 آنقدر محو رخس گشتم ولی کز عکس آه پرده‌های دیده در چشم تماشا سبز شد *
 کشم جفا و نگویم بکس حکایت تو که ناامید نداندم از عنایت تو
 ز بس که درد دل من محبت آمیزست بطرز شکر ادا می‌شود شکایت تو
 رقیب مانع صلح چه می‌شوی بگذار که مرگ پیش ولی بهتر از حمایت تو *
 بجوش آورده مغز طاقتم را شور سودایی هجوم آورد بر دل یاد عشق بی‌محبابی
 بتی نازک خیالی همچو بوی خود سبک‌رویی بمعشوقی همه نازی چو عاشق ناشکیبایی
 جفا آیین وفا بیگانه‌یی با صلح در جنگی سخن نشنو تغافل پیشه‌یی مغرور خودرایی
 دو چشم از فتنه مدهوشی کمند زلف بر دوشی تذرو خوشخرامی می‌برد دل را بایمایی
 بصورت ماه تابانی ولی را دین و ایمانی بمژگان ناوک اندازی بقامت سرو بالایی *
 شب باز در مقام وفای که بوده‌ای امروز عذرخواه جفای که بوده‌ای
 امروز دلفریب‌تری، شب ز روی ناز آئینه فریب‌نمای که بوده‌ای
 باز آشنای مدعیان بوده‌ای ولی مسکین درین دیار برای که بوده‌ای *
 با آنکه غمت بدشمنی تیغ افراشت دل دامن دوستیت از کف نگذاشت
 این دوستیت نگر که صد دشمن را از بهر دل تو دوست می‌باید داشت *
 از یار دلا بسی ستم خواهی دید خواری بسیار و لطف کم خواهی دید
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۳۲ هر کس که رخس بدید جز خون نگریست چشمی داری ولی، تو هم خواهی دید *
 ای عهد شکسته و وفا داده بیاد مادر همه شیر بی‌وفایی بتو داد
 اول تو چنان بدی که کس چون تو نبود آخر تو چنان شدی که کس چون تو مباد *
 هنگام جدال خصم کوتاه اندیش دل بد مکن از شکستن لشکر خویش
 زلفست سواد لشکرت گر بمثل هر چند شکست بیش رعنائی بیش *
 وصل تو بکام غیر دیدن مشکل وز دیدن تو طمع بریدن مشکل
 گفتمی که بمیر تا بوصلم برسی مردن آسان ولی رسیدن مشکل *
 آنی که مرا بکام دشمن کردی آخر چه باین سوخته خرمن کردی
 الحق که بحال دشمنان هم رحمست گر با همه آن کنی که با من کردی

۲۹- اقدسی مشهدی «۱»

مولانا محمد اقدس متخلص باقدسی از شاعران سده دهمست. ولادتش

(۱)- درباره او بنگرید به:

* خلاصه‌الاشعار میر تقی الدین کاشی، خطی.

* تذکره میخانه، بتصحیح آقای گلچین معانی، تهران ۱۳۴۰، ص ۲۳۵-۲۴۶ و حواشی.

* عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی، خطی.-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۳۳

بسال ۹۷۶ در سبزواری اتفاق افتاد لیکن چون نشو و نمایش در مشهد بود بمشهدی معروفست. وی از شگفتیهای زمان خود بود. هوشی تند و قریحه و طبعی روشن داشت. بسیار زود شروع بشاعری کرد و برای آنکه خود را در جرگه شاعران معروف عهد درافکند در آغاز شباب از خراسان بقزوین رفت و بهنگام جلوس شاه عباس در قزوین (۹۹۶ هـ) تقی الدین اوحدی صاحب عرفات «در میدان دار الموحدین قزوین جوانکی دید هنوز سبزه باغ عذارش نادمیده و میوه بستان کمالش نارسیده، سبزه‌یی تلخ با حسنکی نمکین، خود را در جرگه شعرا و فضلا داخل ساخت، و در آن وقت هنگامه عظیمی از شعرا و فضلا مجتمع بود، چون وی هندوی سبزه‌روی بود، جمعی تصور کردند که مگر غلامست».

این حکایت تقی الدین از آغاز شاعری اقدسی باید مربوط بابتدای جوانی او، در سنی نزدیک به بیست، بوده باشد زیرا چنانکه تقی الدین کاشی و تقی الدین اوحدی هر دو نوشته‌اند، اقدسی بعد از چندی اقامت در قزوین باصفهان و شیراز و از آنجا به بغداد و کربلا و نجف رفت و بعد از راه فارس و اصفهان و کاشان بقزوین بازگشت، ولی در آنجا بر اثر ابتلا ب بیماری دق در بیست و شش سالگی درگذشت و این مایه سفر و اقامتها و معاشرتها و مشاعرتهایی که با شاعران در کاشان و اصفهان و شیراز داشته نیازمند چند سال وقت بود. بهرحال مسلمست که اقدسی بسیار زود زبان بشاعری گشود و بیاری طبع خداداد و فطرت مستقیم خود از همان اوان که از خراسان بقزوین رفت «اشعار خوب و غزلیات مرغوب از گنجینه خاطر ظاهر گردانید چنانچه

* آتشکده بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، تهران ۱۳۳۸، ص ۴۶۲-۴۶۳.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۲۱۹-۲۲۰.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* مجمع الخواص صادقی افشار کتابدار، ترجمه دکتر خیامپور، تبریز ۱۳۲۷، ص ۲۲۲-۲۲۳.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، تهران ۱۳۴۴، ص ۵۱۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۳۴

(- چنانکه) مستعدان در سفاین خود ثبت نموده باطراف عراق و فارس رسانیدند» [خلاصه‌الاشعار] و این قبول خاطر و حسن سخن که خدا داده بود، همچنان تا پایان زندگانی کوتاهش ادامه داشت تا در قزوین بسال ۱۰۰۲ یا ۱۰۰۳ بدرود حیات گفت. [سال مرگش را تقی الدین کاشی سنه اثنی و الف (- ۱۰۰۲) نوشته و حکیم رکنای مسیح «ز عالم اقدسی رفت» «۱» (- ۱۰۰۳) یافته است] درباره او نوشته‌اند که «اگرچه در ظاهر ملایمت و همواری از اطوارش معلوم می‌شد و از وضعش درویشی و خودگذشتگی ظاهر می‌گشت لیکن بسبب آنکه در عنفوان جوانی بود و آن شعبه‌یی از جنونست، باندک چیزی می‌رنجید و دیر باصلاح می‌آمد و

زود سر رشته کلفت را بهجو عزیزان می کشانید و بخلاف مقتضای ظاهر اقوال و افعال نامناسب از وی ناشی می گردید» [ایضا خلاصه الاشعار] و مسلما این تندخویی که باقدسی نسبت داده و در تذکرها تکرار کرده اند، زاده غرور شباب بود که چون با جودت ذهن و صفای خاطر و حدت طبع و سرعت انتقال او جمع می شد در او احساسی از تفوق بر دیگران ایجاد می کرد و چون این احساس تند بمقاومت شاعران سالمندتری بازمی خورد درو بعقد برتری جویی مبدل می گشت و او را بر آن می داشت تا هر مقاومت کننده یی را که در برابر طبع وقاد خود می یافت بباد سخریه و هجو گیرد و بزبان شعر برنجانند.

ضمنا بنابر آنچه بصراحت از گفتار معاصر و معاشرش تقی الدین اوحدی در عرفات برمی آید، اقدسی تا مدتی بزرگان دین هم با همان نظر می نگریست که بمعاصران خلاف اندیش خود و «از غایت بدذاتی رفته از زبان جنونی قندهاری» (۲) هجو سلف و خلف نبی و ولی کرده بخط خود مکرر نوشته بخصمان

(۱)-

پی تاریخ او کز بی کسی رفت روان گفتم «ز عالم اقدسی رفت» (مسیح)

(۲)- جنونی از غزلسرایان سده دهمست که در جوانی از قندهار بعراق آمده بود و همانجا می زیست و با حکیم شفایی و اقدسی و تقی الدین اوحدی و جز آنان دوستی و رابطه داشت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۳۵

خود داده بود، و بعد ازین حال از غایت هراس مدتی هزیمت کنان در هرجا متواری بود» ولی چنانکه تقی الدین اوحدی گفته در اواخر عمر ازین کار پشیمان شده و توبه کرده بود.

همه کسانی که اقدسی را شناخته اند مهارتش را در سخنوری ستوده اند.

امین رازی او را بلطف طبع و دقت سخن «ممتاز از همگنان» شمرده و فخر الزمانی وی را «شاعری رنگین و سخنوری شیرین» وصف کرده و گفته است که «از ساقی نامه اش معلوم می شود که پایه نظم او تا کجاست». ولی شاید هیچکس در قدرت بیان و علو فکر و دقت خیال اقدسی و نیز اشاره بحال او بهتر از حکیم رکنای مسیح نگفته باشد. وی حکایتی از مجموعه خیال خود را بدو اختصاص داده است و فخر الزمانی همه آن را در میخانه (ص ۲۳۷-۲۴۳) نقل کرده و اگر کسی بخواهد بواقع مقام و مرتبه این سخنور جوانمرگ شده را بشناسد باید همه آن را بخواند و دریغست که خواننده این کتاب آن را نادیده بگذرد، و اینک منتخبی از آن:

سخندان اقدسی آن بلبل مست که بودش چون زبان بر هر سخن دست

بیانش در فصاحت جان دمیدی ز طبعش بر جگر ریحان دمیدی

مزاج صبح با نطقش موافق ضمیرش پیش خیز صبح صادق

خیال او برآوردی گل از بیدلباس نور بخشیدی بخورشید

ز بحر فکر خوردی جام آتش گشودی آب خضر از کام آتش

ز سوز سینه اش دل ناله کردی لبش وقت سخن تبخاله کردی

ز فکر او فلک را دست کوتاه که بستی زور فکرش بر فلک راه

بهار از فیض نطقش سبز و خرم صبا بودی اگر بودی مجسم

طراوت از سخن بر لاله بستی ز دور مهر بر مه هاله بستی

ضمیرش چون خیال اوج کردی چو بحر آفرینش موج کردی

فلک یکچند سرگردان نشاندش میان خاک و خون چون جان فشاندش

ولی آخر بکام جان رساندش بیزم شاه عالمگیر خواندش

ز لطف خسروی جاننش بیاسود بمرهم داغ پنهانش بیاسود

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۳۶ درین گلشن سرا کامی بر آورد چو بلبل در چمن نامی بر آورد

ز بحر فکر آن طبع فسون ساز چه می گویم، چه افسون، عین اعجاز

جهانی را بافسون بنده می کرد اجل پنهان برو صد خنده می کرد

که ای بیچاره کام خود گرفتی درین میخانه جام خود گرفتی

ز بس کآورد مضمون بکر در بکرتنش بگداخت چون مو ز آتش فکر

ز دق شد پیکر زارش هلالی سراپای وجودش چون خیالی

بنوعی ضعف کرد آخر زبونش که پیدا بود از بیرون درونش ...

... ربوده باد مهجوری تنش را گرفته خاک غربت دامنش را

مسیح و خضر عاجز از علاجش ز هم پاشیده اصل امتزاجش

پی تاریخ او کز بیکسی رفت روان گفتم: ز عالم اقدسی رفت (۱۰۰۳) ...

اشاره‌یی که حکیم بلطف خسروی درباره اقدسی کرده، مربوط ببذل عنایتیست که شاه عباس نسبت بوی نموده بود و اقدسی در

ساقی‌نامه خویش که در مدح آن پادشاهست از آن لطف و عنایت شاهانه چنین یاد کرده است:

شها تا نظر کرده‌ای سوی من کند سجده پیشم زمین و زمن

بهر ذره پرتو فگندی ز دور کند قرص خاور ازو کسب نور

بهر کس دلت گرم اشفاق شد چو خورشید مشهور آفاق شد ...

در خلاصه الاشعار و در عرفات عاشقین برگزیده کافی از شعر اقدسی نقل شده و ساقی‌نامه‌اش بتمامی در تذکره میخانه ثبتست و

لحن عرفانی از سخنانش پیداست. ازوست:

دلا صبح شد خیز و بشکن خماریو نرگس سر از خواب مستی بر آر

ز عشرت دل می پرستان شکفت گل باده بر روی مستان شکفت

خروشدن چنگ و گلبانگ عود گره از دل شیشه می گشود

تو هم لحظه‌یی بی خبر باش و مست مده دامن بزم عشرت ز دست

پی سر وحدت بهر سو مدوبیا راز سربسته از خم شنو

شرابی بلب نه که صد آفتاب بچرخ آمده بر سرش چون حباب

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۳۷ شرابی بگرمی چو خوی بتان بهر قطره دریای آتش نهان

شرابی کزو کفر ایمان شود اگر مور نوشد سلیمان شود

اگر بر فلک پرتوافکن شود فلک همچو قندیل روشن شود

ز کف ساقی از بهر این تلخکام اگر افشرد لای خم را بجام

چو جوشد برون باده از مشت او چکد آفتاب از هر انگشت او

شد از گرمی آن می بی خماریو شعله سراپای خم بی قرار

ازین می بخاری بر افلاک شدز سیاره رویش عرقناک شد

شده خاک میخانه چون مشک ازولب هفت دریا شده خشک ازو

ز تأثیر آن باده بعد از هلاک ز خاکم تراوش کند جان پاک
چنین باده‌یی گر ترا آرزوست برون آی چون غنچه یک دم ز پوست
بزمی قدم نه که صد جبرئیل کند خون خود را بمستان سبیل
درو ساقیان با دل پر نشاط بزل فطرب رفته گرد از بساط
کند دود شمعش بصد پیچ و تاب چو زلف بتان تکیه بر آفتاب
در آن بزم هر دل که مجمر شود ز دودش فلک گوی عنبر شود
غبار کدورت ز دل‌های تنگ کند پاک مطرب بگیسوی چنگ
ز ذوق تماشای آن بزمگاه در آغوش مژگان ننگجد نگاه ...
ز شادی آن مجلس چون ارم لب جام از خنده ناید بهم
نشسته در آن بزم شاه ظفر گل باغ اقبال خیر البشر
فلک قدر جمجاه عباس شاه که دوش ملک باشدش تکیه گاه ...
(از ساقی نامه)

ناله ناقوس گبران از دل افکار ماست پیچش زلف بتان از غیرت زنار ماست
مرغ روح آنکه مجنون محبت خوانیش عندلیب آشیان گم کرده گلزار ماست
کی رسد در حشر اجزای وجود ما بهم زین پریشانی که از زلف بتان در کار ماست
شعله را از پنبه آرایش کسی هرگز نکرد کور باطن را نظر بر جبه و دستار ماست
گرچه ما در مذهب پرهیزگاران کافریم قدر ما این بس که شیخ شهر در انکار ماست
اقدسی میخانه ز آن تست می خور توبه چیست رحمت ایزد کجا محتاج استغفار ماست
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۳۸

*

دل گرم چو در آتشکده غم سوزد نفسی سرزند از سینه که عالم سوزد
در شبستان طرب نور نخیزد ز دلم این چراغیست که در حلقه ماتم سوزد *
خوش آنکه در رقص آورد جان بلا فرسود را آویزد از فتراک خود این صید خون آلود را
زین دشت پیمایی مرا طوف تو باشد آرزو ورنه پس سر کرده ام صد کعبه مقصود را
چون زلف از روی ایاز افتد بمستی یک طرف از پرده اندازد برون راز دل محمود را
در مجلس میخوارگان زاهد نخواهد برد پی نزدیک مقبولان حق ره کی بود مردود را
بی دوست تا کی اقدسی سوزد دل اندر سینه ات زین انجمن بیرون فگن این مجمر پردود را *
عجبست از تو سویم نگهی بناز کردن تو کجا و بر اسیران در رحم باز کردن
ز غمت جهان چنان شد که صبا نمی تواند به تبسم نهانی لب غنچه باز کردن
سرقاتلی بنام که ز کثرت ملایک بجنازه شهیدش نتوان نماز کردن *
روزی که بقتل همچو من بی جگری پیدا کند آن نگار بدمهر سری
اجزای تنم ز شوق بسمل هریک خود را بزند بتیغ پیش از دگری

۳۰- فیضی فیاضی «۱»

ابو الفیض فیضی فیاضی اکبرآبادی ملک الشعراى دربار جلال الدین اکبر

(۱)- درباره او بنگرید به:

* اکبرنامه، ابو الفضل بن مبارک برادر فیضی، کلکته ۱۸۷۷، ج ۲ ص ۲۳۷-۲۴۳-
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۳۹
از شاعران و ادیبان بزرگ هند و از سرآمدان سخن پارسی در آن سرزمینست.

- و ج ۳، ص ۳۶۶-۳۶۸ و ۴۵۲-۴۵۳ و ۴۶۱-۴۷۴.

* خلاصه الاشعار و زبدة الافکار میر تقی الدین کاشی، خطی.

* مقدمه دیوان فیضی [نسخه خطی شماره Add.۷۷۹۴ موزه بریتانیا] که بسال ۱۰۵۰ ه بدست محمد جعفر بن عنایه الله شیرازی استنساخ شده و دور نیست که مأخذ آن نسخه‌یی بوده باشد که فیضی از برگزیده شعرهای خود بایران فرستاده بود؛ و نیز نسخه کامل ۹۸۱، Add.۲۳ از همان کتابخانه؛ و درباره این هر دو نسخه بنگرید بفهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو (Rieu Charles) ج ۲، ص ۶۷۰-۶۷۱.

* آتشکده آذر، بمبئی، ص ۳۴۵.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* سرو آزاد، میر غلامعلی آزاد بلگرامی، لاهور ۱۹۱۳، ص ۱۵ ببعد بویژه ۱۹-۲۱.

* مآثر رحیمی، عبد الباقی نهاوندی، کلکته ۱۹۲۴-۱۹۳۱.

* هفت اقلیم امین رازی، تهران، ج ۱ ص ۳۷۴-۳۷۶.

* مآثر الامرا، میر عبد الرزاق خوافی، شاهنواز خان، ج ۲، کلکته ۱۸۹۰ ص ۵۸۴-۵۹۰.

* بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، مدراس ۱۹۵۸، ص ۴۲۹-۴۳۴.

* تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۲۴۷-۲۵۷.

* هفت آسمان، مولوی احمد علی احمد، کلکته ۱۸۷۳، ص ۱۱۵-۱۲۶.

* گنج سخن، دکتر صفا، ج ۳، ص ۵۳-۶۱.

* مجمع الفصحاء، هدایت، ج ۲ ص ۲۶-۲۷.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۶۳-۳۶۴.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ابن یوسف شیرازی، ج ۲، تهران ۱۳۱۸، ص ۵۲۰-۵۲۴ و ۶۵۲-۶۵۳.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۵۳۲-۵۳۷.

* شعر العجم، ترجمه فخر داعی گیلانی، ج ۳، تهران ۱۳۳۴، ص ۲۶-۶۵.

* مقدمه کلیات فیضی، چاپ اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب لاهور، بزبان اردو، بقلم دکتر ارشد. و جز آنها ...

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۴۰

پدرش شیخ مبارک ناگوری از یک خاندان عرب‌نژاد بود. جد اعلای او از یمن بسند مهاجرت کرد و آنجا بماند و در اوایل سده

دهم شیخ خضر، پدر بزرگ فیضی، از سند بهند رفت و در ناگور اقامت گزید و پسرش مبارک همانجا بسال ۹۱۱ هـ ولادت یافت و چون بسن شباب رسید بگجرات شتافت و نزد خطیب ابو الفضل کازرونی و مولانا عماد لاری علم آموخت و در ۹۵۰ هـ باگه (اکبرآباد) رفت و پنجاه سال در آنجا بتعلیم و تألیف و ارشاد سرگرم بود تا بسال یکهزار و یک درگذشت. پسرانش شیخ ابو الفیض و شیخ ابو الفضل و شیخ ابو الخیر در آن شهر ولادت یافتند.

شیخ ابو الفیض بسال ۹۵۴ متولد شد و در خدمت پدر تربیت یافت و آنگاه چندی در محضر خواجه حسین مروزی بتحصیل فنون ادب و شعر و انشاء گذرانید. این خواجه حسین از خاندانی محترم و وزیرزاده بود، نسبش بعلاء الدوله سمنانی عارف مشهور می‌رسید، دانشهای عقلی را در خدمت عصام الدین اسفراینی (م ۹۴۳) و دانشهای دینی را از ابن حجر مکی مفتی عربستان آموخت و سپس بهند رفت و چندی در دربار همایون و آنگاه در خدمت جلال الدین اکبر بسر برد و بمقامهای بلند رسید. وی شاعر و در قصیده توانا و در انشاء و فنون ادب استاد بود و تا سال ۹۷۹ هـ در هند می‌زیست، سپس بکابل رفت و در همانسال آنجا بدرود حیات گفت «۱» و یقیناً فیضی مهارت خود را در سخن پارسی بویژه در قصیده‌هایش مرهون همین استاد فاضل بود.

با آنکه شیخ ابو الفیض هم در آغاز شباب از دانشهای زمان بهره‌مند بود لیکن نتوانست بدان زودی از نعمت نزدیکی بدربار گورکانیان هند برخوردار گردد و «ابتدا بضیق معیشت و تنگی احوال گرفتار بود» (۲)، و این بسبب دشواریهایی بود که برای خاندان وی مقارن همان احوال پدید

(۱) - تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا قرن دهم هجری، ص ۴۱۶.

(۲) - مآثر الامراء، ج ۲، ص ۵۸۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۴۱

آمد. بدین معنی که شیخ مبارک بتحریک عالمان متعصب بالحد متهم شده و خون او و خاندانش مباح گردیده بود. درین کار دو تن از معاصرانش دخالت داشتند یکی بنام شیخ عبد النبی گنگوی که اوقاف مملکت را در دست و در دوران جوانی جلال الدین اکبر در مزاج او تأثیری عظیم داشت. دیگر ملا عبد الله انصاری مخدوم الملک. این هر دو از متعصبان سختگیری بودند که بشیوه همطرازان خود هر که را مخالف خویش می‌یافتند برایگان از پای درمی‌آوردند. شیخ مبارک و فرزندانش از بیم قاتلان مدتی متواری بوده و بخانه این و آن پناه می‌جسته‌اند تا سرانجام بیاری میرزا عزیز، برادر همشیر اکبر در یکی از جشنهای سال ۹۷۴ بحضور پادشاه رسیدند و بتفصیلی که در کتاب «آیین اکبری» تألیف ابو الفضل علامی برادر فیضی، آمده از نوازشهای شاهانه برخوردار گردیدند و باحترام پذیرفته شدند. ابو الفضل در اکبرنامه نیز شرحی مستوفی درباره نخستین باریابی ابو الفیض بخدمت جلال الدین اکبر در همین سال ۹۷۴ هـ آورده است [اکبرنامه، ج ۲ ص ۲۳۷ بعد]. تمام قصیده معروف و طولانی فیضی که درباره این پذیرش شاهانه سروده است در اکبرنامه [ج ۲ ص ۲۳۹-۲۴۳] نقل شده و در همین قصیده فیضی بدشواریهایی که پیش از پذیرفته شدن بحضور اکبر پادشاه داشته و بدلنمودگیهایی که جلال الدین اکبر از وی در نخستین ملاقات نموده و نیز بمقام و مرتبه خود در شعر و ادب اشاره کرده است و این قصیده بتنهایی می‌تواند دلیلی روشن بر توانایی گوینده آن در شعر پارسی باشد «۱».

اگرچه تقدیمی که بزودی نصیب فیضی در درگاه پادشاه شد از همین قصیده آشکارست اما نباید تصور کرد که فیضی از همان آغاز بمرتبه ملک الشعرائی دربار اکبر رسید چه غزالی مشهدی (م ۹۸۰) که ملک الشعرائی اکبر بود هنوز حیات داشت و فیضی می‌بایست برای احراز مقام او چندین

(۱) - و آن بدین بیت آغاز می‌شود:

سحر نوید رسان قاصد سلیمانی رسید همچو سعادت گشاده پیشانی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۴۲

سال صبر کند یعنی تا سال سی‌ام از پادشاهی اکبر (۹۹۳ هـ) «۱» و اینکه بعضی تاریخ آن را ۹۹۶ و یا ۹۹۹ نوشته‌اند «۲» درست نیست.

بقول شاهنواز خان «پیش آمد و مصاحبت شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود، بتعلیم شاهزاده‌ها مأمور می‌شد، بسفارت هم نزد حکام دکن شتافته زیاده بر چهارصدی منصب نیافت...» «۳». این مصاحبت عالمانه چنانکه از قصیده مذکور فیضی برمی‌آید هم از نخستین باریابی بحضور جلال الدین اکبر آغاز گشت و سه سال بعد از آن تاریخ یعنی در ۹۸۷ تربیت و تعلیم شاهزاده مراد پسر دوم اکبر و سپس هر سه پسر او یعنی سلیم (- نور الدین جهانگیر) و مراد و دانیال بر عهده شاعر نهاده شد.

ازین پس کار فیضی رو بترقی بود و در زمانی که اکبر درصدد تحقیق دینهای مختلف و بنیاد نهادن «توحید الهی» برآمد، انجمنی از هجده دانشمند درگاه خود ترتیب داد که شیخ ابو الفیض و برادرش شیخ ابو الفضل از جمله آنان بودند. می‌گویند در ایجاد چنین مذهبی صوفیان هندی آن روزگار مؤثر بودند و بویژه شیخ مبارک و دو پسرش ابو الفیض و ابو الفضل در این امر دخالت داشتند. این مذهب تاریخ (تقویم) خاصی داشت که ماههای آن فارسی بود، عبادتهای ویژه‌ای در آن وجود نداشت و عده‌ای از درباریان اکبر که بیشتر از شاعران و ادیبان بودند، آن را پذیرفتند. بیشتر معاصران فیضی بر آن بودند که سبب اصلی انحراف عقیده اکبر از دین، دمدمه‌های فیضی و برادرش ابو الفضل علامی بود «۴».

(۱) - مآثر الامراء، ج ۲، ص ۵۸۷.

(۲) - بنگرید به: شعر العجم شبلی نعمانی (ترجمه فخر داعی) ج ۳، ص ۳۵، و درباره سنه دومی بتاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۶۳، رجوع کنید.

(۳) - مآثر الامراء، ج ۲، ص ۵۸۹.

(۴) - منتخب التواریخ بدائونی و مآثر الامراء، ج ۲ ص ۵۸۹ - ۵۹۰، و بهارستان سخن، ص ۴۳۲ - ۴۳۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۴۳

چنانکه می‌دانیم جلال الدین اکبر سعی خاص در مطیع ساختن حکومت‌های جزء دکن داشت که بعد از ضعف پادشاهان بهمنی در آن دیار پدید آمده بودند و چون تسخیر دکن را از راه حمله بدان حکومت‌های جزء مصلحت نمی‌دید، از راه فرستادن سفیرانی بولایتهای آن سرزمین حکومت‌های برهانپور و احمدنگر و بیجاپور و گلکنده را باطاعت خود می‌خواند. فیضی یکی از این سفیران بود که بسال ۹۹۹ ه سفر خود را آغاز کرد و بیشتر از بیست ماه در ولایت‌های یادشده بسر برد و شرح آن مأموریت را در گزارش مشروحی که برای پادشاه فرستاد بیان نمود. در همین سفرها بود که فیضی با شاعرانی مانند ملک قمی و ظهوری ترشیزی و چند تن دیگر ملاقات‌هایی داشته و از آنان در گزارش خویش نام برده است.

در سال ۱۰۰۱ فیضی از سفر طولانی دکن بازگشت و اشتغالهای درباری خود را از سرگرفت لیکن درین اوان بیماری تنگی نفس دچار شد و بهمین مرض در سال ۱۰۰۴ بدرود حیات گفت.

ابو الفیض تا مدتی دراز از زندگانی خود در شعر فیضی تخلص می‌کرد و پیداست که این تخلص را از نام خود گرفت. از میان شاعران سده دهم و یازدهم چند فیضی دیگر داریم که نامشان در تذکره‌ها آمده است و از آنجمله فیضی تربتی از معاصران جلال الدین اکبر بوده و چندی در هند توقف داشته و این رباعی مشهور ازوست:

زاهد تو ز مستی منگر پستی ماصرف ره نیستی شده هستی ما

ما مست محبتیم و تو مست غرور فرقت ز مستی تو تا مستی ما و باز در دربار همین پادشاه فیضی سرهندی شیخ الله داد اسد العلما مؤلف کتاب معروف مدار الافاضل در لغت فارسی بسر می‌برد و آن کتاب را بسال ۱۰۰۱ و کتاب دیگری بنام اکبرنامه بسال ۱۰۱۰ تألیف کرد.

یک فیضی اصفهانی غزل سرا هم در دربار اکبر می‌زیست که بر اثر نفوذ ابو الفیض فیضی ناگزیر شد تخلص دیگر برگزیند. فیضی‌های دیگری هم در آن عهد بوده‌اند اما این فیضی اکبرآبادی بواقع سرآمد همه آنانست که

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۴۴

در مجمع الفصحاء هدایت، و پیروی ازو در مأخذهای اخیر فارسی وی را «فیضی دکنی» نوشته‌اند و این اشتباهی آشکارست. شاید بسبب همین کثرت «فیضی‌ها» بود که ابو الفیض در اواخر حیات تخلص خود را به «فیاضی» تغییر داد اما شیخ عبد القادر بداؤنی مؤلف منتخب التواریخ این تغییر تخلص را معلول آن می‌داند که برادرش ابو الفضل خطاب «علّامی» از دربار یافت و فیضی «بجهت علو شأن در آن وزن [یعنی وزن واژه علامی] فیاضی اختیار نمود و سازگار نیامد و بعد از یک دو ماه رخت حیات از عالم در بسته تنگ تنگ حسرت با خود برد» و چنانکه در ذکر «نل و دمن» فیضی خواهیم دید شاعر در آن منظومه باین تغییر تخلص خود اشاره کرده و چون آن داستان منظوم را در سال ۱۰۰۳ سرود، بهمان نحو که بداؤنی اشاره نموده این تغییر در اواخر حیات و نزدیک بوفات شاعر انجام شد و بسبب انتخاب این گونه تخلص است که معمولا نام او را «فیضی فیاضی» می‌نویسند.

فیضی گذشته از شعر و انشاء و ادب با پاره‌یی دیگر از دانشهای زمانه خود آشنا بود. بداؤنی در منتخب التواریخ نوشته است که «در فنون جزئیة از شعر و معما و عروض و قافیه و تاریخ و لغت و طب و انشاء عدیلی در روزگار نداشت» و با همه مخالفت و عنادی که او با شیخ ابو الفیض داشت چنین بیان نشانه‌یست از مرتبه واقعی فیضی در دانشهای مذکور. بالاتر از همه آنکه فیضی با داشتن کتابخانه غنی خود تا پایان حیات فرصت اشتغال بدانشهای یادشده را از دست نداد. «گویند از مترو که شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح نفیس بسرکار پادشاهی ضبط شد «۱» و این کتابهای منتخب در اقسام حکمت و دانشهای عقلی و دینی و ادبی و تاریخ و شعر و جز آنها بود.

یکی از علت‌های اتهام فیضی و پدر و برادرش بالحداد، توجه و شاید

(۱) - مآثر الامراء، ج ۲، ص ۵۸۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۴۵

اعتقاد قلبی آنان بود بتصوف و عرفان و ارادت که بمشایخ صوفیه می‌ورزیده‌اند و چنانکه می‌دانیم چنین اعتقادی در نظر عالمان مذهبی که دربارهای هند را زیر نفوذ خود داشتند، جسارتی نابخشودنی و گناهی عظیم بود. خاندان شیخ مبارک بهمان دلیل برای قتل عام دچار تعقیب شدند که سرمد کاشانی و داراشکوه، چنانکه پیش ازین دیدیم. ابو الفیض همچون همه اهل طریقت از روان مشایخ پیشین کسب فیض می‌کرد خاصه از شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر دهلوی (م ۶۷۰) «۱» و طبعاً از جانشینان معروفش مانند نظام الدین اولیاء (م ۷۲۵) و جز آنان؛ و این خود نشانه‌یست از تعلق خاطر فیضی بسلسله چشتیه هند که بسیاری از شاعران و ذوق‌پیشگان آن سرزمین فریفته آنان بودند.

از ویژگی‌های فیضی آن بود که در مقام بلند درباری خود حمایت از هم‌مطرازان و هم‌پیشگان خویش را وجهه همت قرار می‌داد. او نخستین کسیست که عرفی جوان را، آنگاه که در جست‌وجوی نعمتهای دربار جلال الدین اکبر، روی با گره و فتحپور سیگری آورده بود، بگرمی پذیرفت و در سفری که برای ملازمت پادشاه بجانب پنجاب می‌کرد او را مدتی به‌مراه خود داشت و بهر گونه رعایت حال او می‌کرد و هم او بود که وسیله آشنایی عرفی را با حکیم ابو الفتح گیلانی، مشوق و حامی اصلی شاعر شیرازی، فراهم

نمود. فیضی در نامه‌یی که به حکیم ابو الفتح نوشت از عرفی چنین یاد کرد: «... بحق دوستی که ازین عظیمتر سوگندی نمی‌داند، که ببلندی و وفور قدرت در ایجاد معانی و چاشنی الفاظ و سرعت فکر و دقت نظر، فقیر کسی را چون او ندیده و نشنیده...» و نظیر همین نظر را

(۱) - درباره او بنگرید باسرار الاولیاء چاپ هند، تاریخ فرشته چاپ هند، ج ۲، سیر الاولیاء چاپ هند و جز آنها. فیضی درباره او گوید:

قطب ربانی فرید الدین شکر گنج آنکه خلق در مقام او بصد رنج سفر پی برده‌اند

رسید بهر طواف مزار گنج شکر که کرده زیر سرش نه سپهر بالینی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۴۶

در گزارشی که از دکن برای اکبر پادشاه نوشته، نسبت بملک قمی و ظهوری اظهار نموده است. این رفتار جوانمردانه فیضی نسبت بهم پیشگان خود نشانه دو ویژگی روانی اوست: نخست آنکه خود را در مقامی احساس می‌کرد که از لوازم آن در آن روزگاران، نه همیشه و نه امروز، گرفتن دست زیردستان مستعد و برکشیدن آنان بود، و دوم آنکه انصاف دادن و رعایت کردن جانب حق ذاتی او بود و چنین حالتی را تنها از مردم وارسته و جانهای کمال یافته می‌توان انتظار داشت نه از هر دست و روی ناشسته نومقام که حفظ جاه را در برانداختن دیگران و یا در بازبستن راه پیشرفت آنان می‌بیند.

با تمام این احوال ابو الفیض و برادر فاضلش از بداندیشی معاصران و سرزنش و ملامت کوتاه‌فکران زمان در امان نماندند. ملا عبد القادر بداؤنی معاصر متعصب فیضی سخت بزشتی از وی یاد کرده و خویهای نکوهیده‌یی چون خودپسندی و خودبینی و کین‌توزی و دورویی و خیانتگری و جاه‌طلبی را بوی نسبت داده و گفته است که او دشمن اسلام و مسلمانان بود و از بدگویی دین و بنیادهای آن و پست شمردن مذهب و بد گفتن یاران پیامبر و بزرگان دین از پیشینیان و پسینیان و مردگان و زندگان و دژ آگاهی پنهان و آشکار بر دانایان و نیکان خودداری نداشت، همه یهودیان و ترسایان و هندوان و گبران از وی هزار بار بهتر بودند ... «۱» و گمان نمی‌رود مردی با این همه رذیلتها در درباری که جایگاه گروهی بزرگ از ادیبان و نویسندگان و شاعران و مردان سیاست و مدعیان ریاست بود بتواند جایی

(۱) - عین عبارت ملا عبد القادر چنین است: «مخترع جد و هزل و عجب و کبر و حقد و مجموعه نفاق و خیانت و ریا و حب جاه و خیلا و رعونت بود. در وادی عناد و عداوت با اهل اسلام و طعن در اصل اصول دین و اهانت مذهب و مذمت صحابه کرام و تابعین سلف و خلف متقدمین و متأخرین و مشایخ و اموات و احیاء و بی‌ادبی نسبت بهمه علما و صلحا و فضلا سرا و چهارا لایلا و نهارا، همه یهود و نصاری و هنود و مجوس بر او هزار شرف داشتند (منتخب التواریخ)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۴۷

در پیشگاه جلال الدین اکبر برای خود باز کند و چنان او را شیفته خود سازد که در بیماری مرگ دوبار بدیدن او رود و چون او را مرده یابد از خشم دستار از سر برگیرد و بر زمین زند [منتخب التواریخ]. بی‌گمان شکرآبی میان بداؤنی و فیضی بود که کار بدگویی را بدینجا کشانید و شگفتست که از همین عبد القادر کارهایی سرزد که اکبر او را از دربار خود راند، و فیضی با آنهمه بدیها که عبد القادر ازو برشمرده، در آن هنگام که در احمدنگر دکن بسر می‌برده، نامه‌یی پیادشاه نوشته و از بدگوی خود پایمردی کرده و در شرح کمالاتش سخن گفته است «۱». بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا!

شاید اینهمه بدگویی عبد القادر بداؤنی معلول تعصب دینی او بود.

بدین معنی که او همچون بعضی از معاصران خود فیضی را مردی ملحد می‌دانست زیرا خاندان فیضی هم معروف بتشیع بود و هم متهم بتصوف و طبعاً اشتغال فیضی بحکمت و درافتادنش با ملایان سختگیر و متعصبی چون شیخ عبد‌النبی و مخدوم الملک که پیش ازین وصفشان را خوانده‌اید، و نیز شرکت وی در انجمنی بفرمان اکبر درباره پژوهش دینها و گزینش دین الهی، همه دست‌آویزهایی بود برای متعصبان تا او و پدر و برادرش را در شمار ملحدان گذارند.

شاهنوازخان میر عبد‌الرزاخ خوافی نیز وقتی سخن از اعتقاد ابو‌الفیض و ابو‌الفضل گفته آندو را «دهری و سرحلقه اهل تزویر» معرفی کرده و نوشته است که با وسوسه‌های خود خاطر اکبر را از جاده مستقیم دین منحرف ساختند و کارش را بدانجا کشانیدند که باقامه سنتهای هندوان و آتش‌پرستان و حتی آفتاب‌پرستی پرداخت «۲». بزرگترین دلیلی که میر

(۱) - درباره فحوای این مکتوب بنگرید بترجمه شعر العجم شبلی نعمانی، ج ۳، ص ۴۲-۴۳.

(۲) - بهارستان سخن ص ۴۳۳؛ مآثر الامراء ج ۲ ص ۵۸۹-۵۹۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۴۸

عبد‌الرزاخ برای صحت الحاد این دو برادر می‌جوید اشتغالشان بحکمت و تصوفست و براستی چه دستاویزی بهتر ازین! وی می‌گوید که «از کلام ابو‌الفضل که گاه بدر حکمت می‌زند و حکیمانه می‌سراید و گاهی بتصوف، و می‌خواهد محققانه حرف بزند، بیگانگی دین اسلام ظاهر می‌شود...» در دنبال همین سخنان، شاهنوازخان دلیل دیگر ارتداد ابو‌الفیض و ابو‌الفضل را تشیع آنان می‌داند و این دو بیت را از فیضی شاهد می‌آورد:

امام آنکه روز وفات پیمبر خلافت گذارد بماتم نشیند

زهی نقش‌پایی که بر دوش احمدز مهر نبوت مقدم نشیند و می‌گوید که این دو برادر «خواستند که اکبر پادشاه را نیز بمذهب امامیه درآورند، چون او بطریقه هندو بیشتر راغب بود بنابر حب جاه بمتابعت وی در ترویج رسوم زندقه و الحاد سعی بکار بردند و مقوی این نقلست آنچه شیخ عبد‌القادر بداؤنی در احوال شیخ مبارک نوشته که او در ابتدا بمرتبه‌یی تشرع داشت که اگر خانه همسایها راک «۱» می‌زدند از آن خانه قطع سکونت نموده خانه دیگر گرفت، و بعد از چندی بطریقه صوفیه میل کرده بمجلس سماع حاضر می‌شد، و چون در زمان اکبری اگره مجمع مستعدان هفت اقلیم گردید با فضلالی ایران صحبت داشته مذهب امامیه را اختیار نمود و آخر دهری گردید. بالجمله از اقوال و احوال اکبر و آنچه ابو‌الفضل نوشته خلع ربقه تقلید پرتو ظهور می‌دهد و لا شک مرتبه تحقیق نداشته، پس زیاده برین الحاد و ارتداد چه خواهد بود؟» «۲».

این بود شمه‌یی از بدگمانیها که درباره شیخ مبارک و فرزندانش وجود داشت و اگر بدقت درینگونه سخنان نگریسته و ماجرا با آنچه از گفتار و کردار ابو‌الفیض و ابو‌الفضل برمی‌آید مقایسه شود، و آنگاه درباره مذهب الهی که آنان از پایه گذارانش بوده‌اند، مطالعه‌یی کرده آید، معلوم

(۱) - راک نام نوعی از آهنگ در موسیقی هندوست.

(۲) - بهارستان سخن، ص ۴۳۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۴۹

می‌گردد که گناه بزرگ فیضی و برادرش آزاداندیشی آن دو در زیر نفوذ مطالعات عرفانی و فلسفیشان بود.

اثرهای فیضی متعدد و بنظم و نثر هر دوست و شماره آنها را تا یکصد و یک نوشته‌اند «۱». وی کتاب لیلایوتی را در حساب از سانسکریت بفارسی درآورد. بعضی ترجمه منظوم فارسی رامایانا را بدو نسبت می‌دهند و حال آنکه اولین ترجمه این کتاب در عهد

اکبر بدست ملا عبد القادر بداؤنی بسال ۹۹۷ انجام شد «۲» و بار دیگر مسیحی پانی‌پتی در عهد جهانگیر همین کار را تکرار نمود و منظومه مشهوری از این راه فراهم کرد که بچاپ رسیده است. ازین کتاب ترجمه‌های دیگری نیز شد «۳». اثر دیگر فیضی تفسیر بی‌نقطه اوست بنام «موارد الکلم» که بچاپ رسیده و کتابی دیگر در تفسیر بر همین نهج دارد بنام «سواطع الالهام» که تألیف آن را بسال ۱۰۰۲ بانجام رسانید.

از فیضی مجموعه منشآت می‌ماند که خواهرزاده‌اش نور الدین محمد پسر حکیم عین الملک جمع آورده و «لطیفه غیبی» نامیده است. کلیات فیضی تشکیل شده است از قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی و ترکیب‌بند و او از آنها مجموعه‌یی در حدود نه‌هزار بیت ترتیب داد و مقدمه‌یی منشیانه بر آن نوشت و بایران فرستاد «۴». در همین مقدمه نوشته است که جلال الدین اکبر او را بدربار خود برد و بمعلمی شاهزادگان گماشت و مرتبه امارت بخشید و ملک الشعراى خود خواند. این دیوان نه‌هزار بیتی چنانکه شاعر تصریح کرده منتخبی است از اشعار او و متضمن است

(۱) - مآثر الامراء، ج ۲، ص ۵۸۹.

(۲) - مقدمه ترجمه فارسی رامایانا، تهران ۱۳۵۰ ص چهارده و ص سی و نه.

(۳) - ایضا همان مقدمه.

(۴) - نسخه‌یی بشماره Add.۷۷۹۴ در کتابخانه موزه بریتانیا مطالعه شد که ظاهراً از روی همین نسخه برگزیده فیضی از اشعار خود استنساخ شده، بخط عنایت الله شیرازی بتاریخ ربیع الاول سال ۱۰۵۰ هـ. و نیز بنگرید بتذکره میخانه ص ۲۴۷ - ۲۴۹. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۵۰

بر قصاید و مرثی و ترکیب‌بندها و غزله‌ها، قطعه‌ها، رباعیها و یک مثنوی کوتاه. از میان قطعه تاریخهای این دیوان یکی مربوطست بتاریخ وفات شیخ مبارک بسال ۱۰۰۱ هـ یعنی نزدیک سه سال پیش از مرگ فیضی. پس این انتخاب شاعر از آثار خود چندان پیش از پایان حیات او صورت عمل نپذیرفت. اما آنچه از دیوان فیضی متداولست اینهاست: (۱) طباشیر الصبح که آن را در چهل سالگی خود ترتیب داد و متضمن نه‌هزار بیت از غزلهای اوست (۲) قصاید در موضوعهای گوناگون از قبیل مدح و اندرز و مانند آن (۳) «پنج‌نامه» در جواب پنج گنج نظامی که فیضی از سی و سومین سال پادشاهی اکبر (۹۹۶ هـ) ساختن آنها را آغاز کرد بدینگونه: الف - مرکز ادوار در برابر مخزن الاسرار. ب - سلیمان و بلقیس در برابر خسرو و شیرین. ج - نل و دمن در برابر لیلی و مجنون. د - هفت کشور در برابر هفت پیکر ه - اکبرنامه در برابر اسکندرنامه.

صمصام الدوله شاهنواز خان شماره بیهیهای این منظومه‌ها را بترتیب سه هزار و چهارهزار و پنجهزار و پنجهزار نوشته و گفته است که در سال سی و نهم پادشاهی اکبر «بانجام تأکید بکار بردند و حکم شد اول افسانه نلدمن بترازوی سخن برسجد، در همان سال پایان رسانیده از نظر گذرانید اما چون از دیرباز تنهایی دوست داشتی و راه خموشی سپردی با کوشش پادشاهی خمسه انجام نگرفت» «۱» و فیضی اندکی بعد در سال چهلیم اکبری (سال ۱۰۰۴، دهم صفر) درگذشت. بدینگونه روشن می‌شود که شماره‌هایی که میر عبد الرزاق خوافی (شاهنواز خان) ذکر کرده جزو طرح فیضی در ساختن پنج‌نامه بود نه آنچه فیضی بواقع سروده، و تصریح ابو الفضل علامی در اکبرنامه [ج ۳، ص ۴۶۳] بر اینکه فیضی نتوانست خمسه را پایان برد نیز دلیلی واضح بر این مقال است. خود شاعر نیز در نل و دمن بناتمام ماندن بعضی از منظومهای خود اشاره کرده است:

(۱) - مآثر الامراء، ج ۲، ص ۵۸۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۵۱ ز آن چار عروس هفت خرگاه کاورد بیان بنیمه راه

چندین اگرمان دهد بخت یک یک بیرم بپایه تخت ابو الفضل علامی نمونه‌هایی از منظومه‌های تمام و ناتمام فیضی را در اکبرنامه [ج ۳، ص ۴۶۴-۴۷۴] آورده، و آنچه ازین «پنج‌نامه» که شاعر با تمام آنها توفیق یافته مرکز ادوار در برابر مخزن الاسرار و نل و دمن در برابر لیلی و مجنون نظامیست. مرکز ادوار را فیضی در چهل سالگی (-۹۴۴ ه) تمام کرد «۱» و «ابو الفضل علامی بعد از فوت فیضی که بسال چهارم اکبری واقع شده بدو سال ایات مرکز ادوار که پراکنده افتاده بود و نامنظم و نامرتب بوده فراهم آورده و خاتمه‌منثور در آن نوشته که بدفتر سیم مکاتبات علامی منقولست» «۲»

و اما نل و دمن که موضوع آن از داستان نلا و دمیانتی «۳» در مه‌بهارتا گرفته شده بدین بیت آغاز می‌شود:
ای در تک و پوی تو ز آغاز عنقای نظر بلند پرواز و فیضی آنرا در سی و نهمین سال پادشاهی اکبر (-۱۰۰۳ ه) در چهارهزار بیت ساخته و گفته است.

دید این بت کارگاه آزرپیراستگی بماء آذر
سی و نهم از جلوس شاهی تاریخ مجدد الهی
چون سال عرب شمار کردم الف و سه الف بکار کردم و در همین قسمت شاعر بموضوع تغییر تخلص خود بدینگونه اشاره نموده است:

(۱)- گوید:

این می بی‌غش که کشیدم بفور دور نخستین بود از پنج دور
شوق کزین نامه پروبال داشت عقل کمال چهل سال داشت
(۲)- هفت آسمان ص ۱۱۷.

(۳)- Nala و Damayanti.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۵۲ زین پیش که سکه‌ام سخن بود فیضی رقم نگین من بود
اکنون که شدم بعشق مرتاض فیاضیم از محیط فیاض نل و دمن بسال ۱۸۳۱ در کلکنه و بسال ۱۸۴۶ در لکنه بچاپ رسید و نسخه‌های بسیار از آن موجود است. سخن فیضی چه در نثر و چه در نظم منتخب و استوار و متضمن اندیشه‌ها و مطالب تازه است. او معتقد است که باید معنی نو را در لفظ کهن یعنی در زبان استادان پیشین گنجاند و از نقل معانی این و آن ببهانه توارد و یا ادای آنها در لفظ بهتر خودداری کرد:

تا ز تو آراسته گردد سخن معنی نو باید و لفظ کهن
در ره دل پیش رو و پس مگرد گرد بگرد سخن کس نگرد
قصد خیال دگران تا بکی جود بمال دگران تا بکی
که بتوارد علم افراختن گاه بتضمین سپر انداختن ...

دقت در انتخاب لفظ تقریباً از همه نوع شعر فیضی آشکارست و بعید نیست که مفطور نبودنش بزبان فارسی او را بدین کار می‌کشانید و بسبب همین حالت است که او از ایراد واژه‌های عربی غیر لازم در میان واژه‌های فارسی عریق [که آنها را از راه ممارست در پارسی‌خوانی در ذهن خود فراهم آورده بود]، امتناعی ندارد و گذشته ازین غالباً سعی می‌کند بشیوه قصیده‌سرایان سده‌های ۶-۸ با ایراد صنعت‌های مختلف بخصوص صنعت مماثل و موازنه و ترصیع، و با استفاده از اطلاعات وسیع علمی در خلق مضمون‌های شاعرانه، بقصیده‌های خود آرایش ظاهری و رونق معنوی بخشد. درستست که فیضی در قصیده‌های طولانی‌ش توانایی خویش را در این نوع از شعر ظاهر کرده است اما حق آنست که لطف سخن او را بیشتر در مثنویها و سپس در غزل‌های وی بجویم

که در آنها حرارت و جهش خاص همراه با اندیشه‌های تازه و لفظ کهن و ترکیبهای تشبیهی و استعاری نو و توانایی در وصف دیده می‌شود اما بهر حال شیوه بیان در آنها همانست که در شعر گویندگان قرنهای هشتم تا دهم از قصیده گویان و غزلسرایان و مثنوی‌سازان (متابعان نظامی) وجود داشت. بر رویهم باید گفت که فیضی شاعر تواناییست که بویژه در میان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۵۳

گویندگان هندوستانی، بعد از خسرو و حسن، در صف اول گویندگان جای داشته و بحق مرتبه ملک الشعرائی برارنده طبع و بیانش بوده است. دیوانش بطبع رسیده و ازوست:

گل شکفت و باد نوروزی چمن‌پیرای شدجام بنشست و صراحی پیش گل بر پای شد
عاشقان را درد سودا کرد بوی گل بلندعندلیبان را دل دیوانه آتش‌خای شد
خم می دیوانه‌وش برداشت کف بر لب خروش چون کف ساقی لب مستان قدح‌فرسای شد
می‌پرستان بس که درد باده هرجا ریختند دور نبود گر درین پالغز سرو از جای شد
غلغل می گوش کن ای گوش بر دستان دهر در چنین وقتی نباید اینهمه خودرای شد
مطربی خوش لهجه خواهم گرچه در دور چمن در کف رندان صراحی را دم اندر نای شد
جرعه‌نوشان و عبیرافشان حریفان می‌روندرخش می زین کن که راه بوستان پر لای شد
مجلس آرا شو درین موسم که با برگ نشاطگل چمن آرا و شاهنشاه جهان آرای شد
شاه اسکندر منش اکبر که در بزم مرادهمچو خضر از چشمه حکمت قدح‌پیمای شد ...

*

هزار قافله شوق می‌کند شبگیر که بار عیش گشاید بعرصه کشمیر
تبارک الله ازین عرصه‌یی که دیدن او ورق نگار خیالست و نقشبند ضمیر
هوای او متنوع چو فکرت نقاش زمین او متلون چو صفحه تصویر
بطرزهای گزین کارخانه ابداع بنقشهای عجب کارنامه تقدیر
بتن موافقت آب او چو باده و گل بجان مناسبت باد او چو شکر و شیر
پیش فیض نسیمش دم مسیح سموم‌بنزد آب روانش زلال خضر غدیر
گرو بمیکده عشق خانقاه ورع‌بدل بنعره مستانه صیحه تذکیر
غریو کوس ز جوش و خروش می‌ایماصدای آب ز آواز ارغنون تعبیر
ز هوش می‌برد الله اکبر این چه صداست فداش نعره تهلیل و غلغل تکبیر
فصول او متشابه ز اعتدال هوا بهم یکی دی و اردیبهشت و بهمن و تیر
درو بجای گیا زعفران همی روید که آب و خاک طرب را چنین بود تأثیر
ز اعتدال هوایش شگفت نیست شگفت که سرزند همه عناب از نهال زریز
بحیرتم که چه آثار قدرت ازلیست بهر نظاره بنازد نظر بصنع قدیر

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۵۴ درین دیار مغنی ترانه ساز مکن بس است از لب مرغان نغمه‌سنج صغیر

شراب خورده حریفان بجای آب در او که تشنگان هوس را همین بود تدبیر

خراب آن می بی‌غش شوم که هست چو عشق بعقل در تک و تاز و بصبر در زد و گیر

بعینه زر محلول آیدت بنظراگر ازو فگنی قطره‌یی بچشمه قیر

کند مشاهده نصف النهارِ جرم سهاشعاع جوهر او گرفتند بچشم ضریر
اگر دماغ لطافت شود گلاب طلب کنند از تف این باده برگ گل تقطیر
خروج کرده غنّب در چمن سپاه سپاه کش از میان فواکه گرفته‌اند امیر
شمیم سیب دهد مغز روح را ترطیب نسیم برفکنند طبع ذوق در تعطیر
بسند نیست مگر یک دلش چو من در عشق که با هزار دل آید در این چمن انجیر
بعجز معترفم در شمار میوه و گل که هست بر قد معنی لباس حرف قصیر
بجلوه‌های فریب آهوان مشکینش کشیده شیردلان را بدام عشق اسیر
ز بس که مست کند نکبت ریاحینش کنند دست حمایل بگردن نخجیر
زمین او چو دل بیغمان طرب‌خیزست سپهر کرده مگر خاک او بیاده خمیر
زمانه تا برسد پای شهریار بر اوفکنده لاله و گل را بجای فرش حریر
بهین گزیده ایزد یگانه اکبر شاه‌خدایو غیب سپه، پادشاه عقل وزیر ...

*

خواهم سری بهمت والا برآورم وز پای عقل خار تمنا برآورم
بسیار بر زمین سپر انداختم بعجز دیگر علم بعالم بالا برآورم
آوازه هزیمت نفس از نبرد روح چون غلغل سکندر و دارا برآورم
مردانه دل برون کشم از چنگ آرزویوسف ز تنگنای زلیخا برآورم
خود را تمام بشکنم و از شکست خوددم خود مراد خاطر اعدا برآورم
بر خود کنم کمین و چو فرصت فرارسد بر نقد خویش دست بیغما برآورم
با این دو پا گریز ز مردم نه ممکنست خواهم بدوش شهپر عنقا برآورم
هر گه که دیده چون چه سیماب جو شدم آتش ز سینه از پی اطا برآورم
دیو سفید نفس کنم رستم‌مانه بنددر هفتخان بمعرکه غوغا برآورم
افراسیاب نفسم اگر صد سپه کشید زالم اگر نفس ز محابا برآورم
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۵۵ از بهر رهنمونی گم گشتگان خاک شمع از شکاف دامن صحرا برآورم
دستم بریده باد گرش در طمع کشم‌رفت آنکه از امل ید طولی برآورم
نفس محیل اگر سر دعوی برآورد از جیب آرزو خط ابرا برآورم
گیرم ز فقر مائده، وز معده هوس سودای من و منت سلوی برآورم
از منضج ریاضت و جلاب معرفت از مغز عقل مرّه سودا برآورم
شب چون بخار خاره گذارم ادیم تن بر نطع جلد صورت دیبا برآورم
کو آبروی مسکنت و خاک نیستی تا در بروی مردم دنیا برآورم
شد کاروان روان اگر همتی بود جمازه از خلّاب من و ما برآورم
مهتاب اگر نه در دل شب پر تو دم دهند نور دل از سواد سَویدا برآورم
چندین هزار لعبت دانا فریب را از پرده حقایق اشیا برآورم
از زرنگار خانه اندیشه هر زمان نقشی پسند خاطر دانا برآورم

خاطر فریبی دل برنا و پیر را پیرانه معنی از دل برنا برآورم

آفاق را بتهنیت حسن عاقبت ز اندیشه عقوبت عقبی برآورم *

ساقی بده آن دشمن هوش و خرد ما کآمد ز ازل عشق و جنون نامزد ما

غافل مشو از کسوت ما خاک نشینان کآینه خورشید بود در نمود ما

رسوایی و دیوانگی و شور ملامت در مملکت عشق بود چار حد ما

گلزار دلاراست، بشرطی که خرامد نسرين بدن لاله رخ سروقد ما

ما را منگر زیر زمین خفته که پنهان راهی سوی فردوس بود از لحد ما

ما خود بنبردیم درین معرکه فیضی وقتست که همت برساند مدد ما *

باز یاران طریقت، سفری در پیش است ره نوردان بلا را خطری در پیش است

کس نمی گویدم از منزل اول خبری صد بیابان بگذشت و دگری در پیش است

همرهان این همه نومید مباشید از من که دعای سحر را اثری در پیش است

ما نه آنیم که نادیده قدم بگذاریم شکر کن، قافله را راهبری در پیش است

ای صبا بر سر آفاق گل مژده بریز که شب تیره ما را سحری در پیش است

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۵۶ فیضی از قافله کعبه روان بیرون نیست اینقدر هست که از ما قدری در پیش است *

صبح که ترک مست من شیشه گشاد می دهد عقل بخاک می زند صبر بیاد می دهد

هم مژده اش ستیزه را دشنه بدست می دهم نگهش زمانه را عربده یاد می دهد

آه که بر دماغ دل می زندم نسیم چون جرعه ساغری که آن ترک نژاد می دهد

جلوه کاروان ما نیست بناقه و جرس شوق تو راه می برد درد تو زاد می دهد

فیضی نامراد من از بد دهر غم مخورز آنکه مراد اهل دل «شاه مراد» «۱» می دهد *

بخاطری که تویی آرزو نمی گنجد میان عاشق و معشوق مو نمی گنجد

گر سینه چشم از آن مانده ام پیش رخت که این نواله مرا در گلو نمی گنجد

ز حرف عشق اگر خامشیم خرده مگیر که در زبان و لب این گفت و گو نمی گنجد

روای حریف که من مست باده‌یی شده‌ام که در صراحی و جام و سبو نمی گنجد

بدی ز من مطلب مدعی که در دل من بجز تصور روی نکو نمی گنجد

اگر زمانه شود پر گل از نسیم بهار بغنچه دل ما رنگ و بو نمی گنجد

بدست فیضی از آن ابترست دفتر دل که در شکنجه امید او نمی گنجد *

دانی کدام طایفه اهل محبتند آنانکه هم رهین وفایند و هم رهی

سر بر قدم نهند سبکتر ز برگ گل بر دیده بگذرند چو باد سحرگهی

گفتارشان بلب چو جوانان پرده در اسرارشان بدل چو نگاران خرگهی

جایی که دامن مژه نتوان بلند کرد با صد هزار دیده نمایند ابله‌ی

نی آن گروه خیره که در پیشگاه عقل ابله فریب ساخته خود را ز آگهی

در سینه مهر نی و تمنای همدمی در کیسه خاک نی و گزاف شه‌نشی *

آنانکه زدند گام پیوست از نور یقین چراغ در دست

(۱) - مقصود شاهزاده مراد پسر اکبر پادشاه است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۵۷ راندند جمازه منزل اندیش محمل ز پس و چراغ در پیش
از بار جهان گران نگشتند با بار گران سبک گذشتند
هم مرحله زمین بریدند هم محمل آسمان کشیدند
ماندند ز پیش و پس کسان را بردند ز پیش واپسان را
دادند بهر قدم نشانهاراندند ز پیش کاروانها
رفتند و هنوز این گرانان هستند از آن جمازه رانان
بگسسته ز کاروان درایی بنشسته بخاک نقش پای
هر کس قدمی ز ماست در پیش داریم پیاو سر خویش (از نل و دمن)
صبح از غم مهر چشم من خون می ریخت گردون شفق از سپیده دم می انگیخت
نقاش سحر ز روی رنگ آمیزی شنکرف و سفیداب بهم می آمیخت *
از عمر منم بنیم جانی خرسند از وعده وصلش بگمانی خرسند
از بدرقه مراد واپس مانده افتاده درین ره بنشانی خرسند *
ساقی قدحی که نیم مستیم هنوز مخمور قرابه الستیم هنوز
ما را برهان که تا ازین هستی مایک ذره بجاست بت پرستیم هنوز *
ما عقل بصد جام لبالب ندهیم یک پرتو دل بهفت کوب ندهیم
با ما ز فروغ شب مهتاب مگو ما یک دم صبح را بصد شب ندهیم *
بنگر بسپیده تازه هر گلشن ازو گلچینان را شکوفه در دامن ازو
نی نی گردی ز لشکر خورشید دست گردی که شود چشم جهان روشن ازو
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۵۸

۳۱- سحابی استرآبادی «۱»

کمال الدین سحابی استرآبادی از عارفان و شاعران سده دهمست.

پدرش از استرآباد بود و او خود در شوشتر بزاد و چهل سال آخر عمر در نجف چون مجاوران بزیست و همانجا بمرد و ازینروی
بسحابی شوشتری و نجفی هم شهرت یافت. وی «بعد از مجاورت آستانه علویه بتحصول علوم دینی و تهذیب اخلاق حسنه موفق»
شده «۲» و «از فقیهان زمان خود بشمار می رفته

(۱) - درباره او بنگرید به:

* هفت اقلیم، چاپ تهران، ج ۳ ص ۱۱۱-۱۱۳.

* بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۴۳۵-۴۳۷.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۳۲۹-۳۳۱.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

- * مجمع الفصحاء هدایت، ج ۲، ص ۲۱.
- * ریاض العارفین، تهران ۱۳۱۶، ص ۱۳۸-۱۴۱.
- * آتشکده آذر، تهران، ص ۷۸۰-۷۸۹ و حواشی آنها.
- * تذکره الشعراء غنی، ص ۶۳.
- * ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.
- * سرو آزاد، ص ۱۴-۱۵.
- * عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.
- * فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، تهران ۱۳۲۱، ص ۴۵۳-۴۵۴.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی در موزه بریتانیا، ریو، ج ۲ لندن ۱۸۸۱، ص ۶۷۲.
- * ریحانه الادب، مدرس تبریزی، ج ۲ ص ۱۷۱.
- * الذریعه، ج ۲ ص ۴۳۳.
- * مجله ارمغان سال ۱۳ و سال ۱۸، چند مقاله درباره سحابی و رباعیات و کلیات اشعارش.
- (۲)- آتشکده آذر ص ۷۸۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۵۹

و اوقات را در مجاورت مرقد امام بیحس و درس می‌گذرانده» (۱) است. از سر گذشتش آگاهی چندان در دست نیست و آنچه تذکره‌نویسان درباره او نوشته‌اند یا در همین مایه از مطلبست و یا بعضی افسانه‌ها که درباره اهل عرفان ساخته می‌شد، مثلاً نوشته‌اند که: نوبتی بآبی رسیده می‌خواست که بگذرد، پایش فرو رفت، با خود گفت که این معنی از تعلقت و مرا بهیچ چیز جز بدیوان شعر خود تعلق نیست، پس دیوان خود را بآب انداخت و چون پیک صبا بر ساحت دریا بگذشت و چون چنین کرد طبعش گشوده شد چنانکه هفتاد هزار رباعی ساخت ... (۲) و این خبر درباره‌اش متواترست که در تمام مدت مجاورت سالها جارو کش آستان نجف بود و گویند مدت سی سال قدمش بکوچه و بازار نرسید و بغیر بوریایی و خشتی و ابریقی از حطام دنیا چیزی اختیار نکرد (۳)، و با چنین حال بعضی از معاصرانش او را به ریا و تزویر متهم داشته‌اند و از آنجمله صادقی بیگ افشار مؤلف مجمع الخواص که در میانه‌های دوره اقامتش در نجف بدانجا رفته بود درباره وی نوشته است که: «در کسوه تفرید و تجرید در عتبات عالیات و بخصوص در نجف اقامت داشت. مدت هفده سال در آن آستانه چنان بر ریاضت ریاکارانه رفتار می‌کرد که اکثر خدام و زوار را مرید خود ساخته بود چون این حالت وی مزورانه بود موقعی که بنده بعثت مشرف شدم چند عمل زشت نفسانی و بلکه شیطانی از آن حریف سرزد که در نتیجه مریدانش همه منکر گشتند، هنوز هم بر همان طریق رفتار می‌کند، مثل اینکه صاحب آن اعمال شنیع او نبوده است ...»

این گفتار کسیست که او را در دوران مجاورتش دیده بود، ولی آنها که ندیدندش همگی از وی بنیکی یاد کردند و برسم زمانه برایش قایل بکرامت شدند. در هر صورت سخنانش عارفانه است و متضمن اندیشه‌هایی که صوفیان

(۱)- تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۴۱۲.

(۲)- بهارستان سخن، ص ۴۳۵.

(۳)- هفت اقلیم، ج ۳، ص ۱۱۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۶۰

و عارفان ما از دیرباز در اثرهای خود تکرار نموده‌اند، مانند قطع علاقه‌ها برای رسیدن بمرحله تهذیب نفسانی و کمال انسانی، جلوه هستی مطلق در عالم وجود و یگانگی هستی، وحدت یا اتحاد عشق و عاشق و معشوق و ازینگونه سخنان. ضبط درست سال وفات سجابی ۱۰۱۰ هـ (سنه عشر و الف) است که در نجف اتفاق افتاد و اینکه بعضی آن را کمتر (۱۰۰۱) در عرفات) و یا زیادتر از آن (۱۲۰۱) در مجمع الفصحاء) نوشته‌اند باطل بنظر می‌رسد.

از کلیات سجابی نسخه‌های متعدد در دستست. بخش اول ازین کلیات رساله‌یست بنام عروۃ الوثقی مرکب از نظم و نثر که در آنها بآیه‌هایی از قرآن استشهاد شده است. سجابی این رساله کوتاه را بچهار بخش کرده و درباره آن گفته است: این نامه که ربط فرع و اصلش کردیم هرچند که فصل بود وصلش کردیم

چون سیر سپهر معنوی بود بر او همچون گیتی چهار فصلش کردیم و اینست عنوانهای چهار فصل مذکور: ۱) در بی‌بصریست ۲) در الهامست و آن هم در بصارت تمامست ۳) در شراب و کیفیت ظهور اوست ۴) در رجعت به الله تبارک و تعالی؛ و نویسنده آن را بدین گمان نوشت که «طالبان صادق ...

دست در آن زده برآیند یعنی از کفر مجازی بایمان حقیقی گرایند» ولی این رساله از حیث مقالات عرفانی ارزش تازه‌یی ندارد. باقی کلیات شعرهای شاعریست که بدو قسمت می‌شود: ۱) دیوان غزلها شامل ۲۸۰۰ (دو هزار و هشتصد) بیت و ۲) مجموعه رباعیات شامل عده زیادی ترانه‌های عارفانه متوسط که عدد آنها را در پاره‌یی از مأخذهای مذکور در همین گفتار شش هزار و در برخی دیگر دوازده هزار، و بیست هزار، و تا پنجاه هزار و هفتاد هزار (!) ذکر کرده‌اند و گویا این افزایش روزافزون نتیجه تصرفات ناسخان باشد چه در میان رباعیهای او ترانه‌های بسیار معروفیست که بعضی از آنها را بخیم هم نسبت می‌دهند. محمد قدره الله گوپاموی هندی در این باره می‌نویسد «گویند هفتاد هزار رباعی گفته بود من جمله قریب

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۶۱

بیست هزار رباعی از مولانا در یک جلد دیده ...» ۱) و تقی الدین اوحدی در عرفات گفته است که بنده شش هزار رباعی از او دیده‌ام و دو سه برابر آن شعر دارد و باعتقاد بعضی پنجاه هزار رباعی دارد» و این معانی چند بار در تذکره‌ها تکرار شده است. ازوست:

ای دل که طریق دوستی خوست ترا این شیوه نکوست لیک با دوست ترا
آن کس که نه اوست روی برتاب ازورو با او کن که کار با اوست ترا *
او آب جمال داده گلزار ترا و آتش قهر زد خس و خار ترا
ای آمده در شور که او کو او کو این کیست که کرده گرم بازار ترا *
آن لعل بکام درنیامد ما را آن باده بجام درنیامد ما را
از عشق نه عقل گشت آگاه نه علم این صید بدام درنیامد ما را *
هر قرعه که زد حکیم درباره مادیدیم نبود غیر آن چاره ما
بی حکمت نیست هرچه از ما سرزد مأموره اوست نفس اماره ما *
که نور علا مقام بینم خود را که ظل و گهی ظلام بینم خود را
چشمم ز فلک برون و شخصم در خاک یا رب چکنم؟ کدام بینم خود را؟ *
هستی مرا گشت هنرها همه عیب ناگاه چو افتاد بر او پرتو غیب
نیلوفر صبح خودنمایی می‌کرد چون مهر بلند شد فرو رفت بجیب *
عشق آمد و هر زیان و هر سود بسوخت جز وجه ابد هرچه که بنمود بسوخت

یعنی بجهان هستیم آتش زده‌ر چیز درو سوختنی بود بسوخت

(۱) - نتایج الافکار، ص ۳۲۹ - ۳۳۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۶۲

*

هرجا عشقست کام و ناکام کجاست سیمرغ اسیر دانه و دام کجاست
افسانه هر دو کون بر دل خواندم او می نالد همان که آرام کجاست *
وصل تو بهر صفت که جویند خوشست راه تو بهر قدم که پویند خوشست
روی تو بهر چشم که بینند نکوست نام تو بهر زبان که گویند خوشست *
توحید چو آفتاب تابان شدنست زین شب پره طالعان هراسان شدنست
گر خلق اینند عزلتی حاجت نیست از کور چه احتیاج پنهان شدنست *
هر تازه گلی که زیب این گلزارست گر بینی و گر نبینی خارست
از دور نظاره کن مرو پیش که شمع هرچند که نور می نماید نارست *
آنجا که خداست خلق را باری نیست وز پست و بلند عالم آثاری نیست
ما عاشق آن کسیم کاو هم با ماست ما را بزمین و آسمان کاری نیست *
گفتم همه بیداد نمی باید کرد گفتا که ز خود یاد نمی باید کرد
گفتم که چنان گوی سخن تا شنوم خندید که فریاد نمی باید کرد *
ای عشق بدرد تو سری می باید صید تو ز من قوی تری می باید
من مرغ بیک شعله کبایم، بگذار کاین آتش را سمندری می باید *
از کس نه سؤال و نه جوابت باید با مردم چشم خود خطابت باید
چشمی داری و عالمی در نظرت دیگر چه معلم چه کتابت باید *
قومی که دل از جان ابد زنده کنند نظاره این سپهر گردنده کنند

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۶۳ بی منت چشم و لب بدین بی خبران هر لحظه هزار گریه و خنده کنند *

آنها که بعزم راه دین برخیزند از صحبت یار و همنشین برخیزند
دین نیست درین ملول طبعان که بهم با مهر نشینند و بکین برخیزند *
بس ساده دلا کزین ره آگاه افتد بس اهل خرد که در تک چاه افتد
این کار حوالتی نه علم و عملیست چون گنج که تا که را بر او راه افتد *
نی با هر کس نکوست می باید بود بد را هم مغز و پوست می باید بود
کاری سهلست دوست بودن با دوست با دشمن نیز دوست می باید بود *
جان و دل و دیده محو جانانه شدندوز هر که سوای اوست بیگانه شدند
گشتیم چنانکه مدعای او بود علم و عمل و کتاب افسانه شدند *
موجود یکی و عالمی در تک و تازی یک راز و بر آورده هزاران آواز
این عشق که انگیخته صد ناز و نیاز دریای حقیقتی است در موج مجاز *

از هر دو جهان زیاده‌یی می‌خواهم از پرده برون فتاده‌یی می‌خواهم
صوفی تو بکار خویش رو کاین ره راپا بر سر خود نهاده‌یی می‌خواهم *
ما اصل بت از بت‌شکنان یافته‌ایم اسرار دل از طعنه‌زنان یافته‌ایم
آن راز نهان که دوست می‌فرماید در پرده لعن دشمنان یافته‌ایم *
یا می‌باید چو فرد کیشان بودن یا با همه کس چو قوم و خویشان بودن
بی‌انصافی و کوری و مردود است رد کردن خلق و همچو ایشان بودن *
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۶۴ گر خواهی ره بکوی راز آوردن منزل بحقیقت از مجاز آوردن
در کار جهان نظاره کن هیچ مگوی دریا نتوان ز موج باز آوردن *
با عشق هوس یار نخواهد بودن و باشد بسیار نخواهد بودن
با مرغ هوا مرغ سرا گر پردیش از سر دیوار نخواهد بودن *
گر مرد بد است دار گوید با او یا دشمن کین گزار گوید با او
نشنید اگر بی‌خبری پند از تو بگذار که روزگار گوید با او *
ای دعوی عشق کرده آیین تو کو قطع نظر از عقل، دل و دین تو کو
ای دم‌زده از داغ وفا لاله صفت پیراهن چاک چاک خونین تو کو *
ای زاهد و عاشق از تو در ناله و آه نزدیک تو و دور ترا حال تباه
کس نیست که از تو جان تواند بردن آن را بتغافل کشی این را بنگاه *
بنگر بجهان گرش نشان می‌خواهی افسانه چرا ازین و آن می‌خواهی
کوری تراست بس دلیلی روشن کاین راز عیان و تو بیان می‌خواهی *
گم کردم اگر تو جست و جویم نکنی آینه صفت روی برویم نکنی
در حق خود از لطف تو گفتم بسیار یا رب یا رب دروغ گویم نکنی *
آنم که ندارم بدو عالم کامی نیافته جز بیک وجود آرامی
گر خلق جهان جمله چو من بودندی لازم نشدی رسولی و پیغمبی *
ای آنکه دمی ز خویشان فرد نه‌ای داری صد درد و صاحب درد نه‌ای
دایم بی‌لهو و لعب و خواب و خوردی تو دایه طفل عادت، مرد نه‌ای!
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۶۵

*

بشتاب که آزاده نهادی باشی مپسند که بنده مرادی باشی
گر راه بدو بری همه جان گردی و در زمانی بخود جمادی باشی

۳۲- منصف اصفهانی «۱»

غیاث الدین علی اصفهانی متخلص بمنصف و معروف به «غیاث» از شاعران سده دهم و آغاز سده یازدهمست. مولدش اصفهان بود و در کودکی بشیراز برده شد و در آنجا بسن رشد و تمیز رسید و کسب ادب کرد. در بیست و سه سالگی از ایران بهندوستان رفت و بخدمت میرزا قوام الدین جعفر آصفخان که شرح حالش جداگانه آمده است، پیوست و آن خان ادب‌دوست در تربیت او کوشید

لیکن منصف پس از چندی درگاه او را رها کرد و بنزد رستم میرزای صفوی (پسر حسین میرزا پسر بهرام میرزا پسر شاه اسمعیل اول) در برهانپور دکن رفت. این رستم میرزا با برادران خود بعد از پدر و جد مدتها در قندهار حکومت داشت و بعد از تسلط عبد الله خان ازبک بر خراسان از قندهار بهند گریخت و بجلال الدین اکبر پناه برد و پس از او در ملازمت نور الدین جهانگیر بسر برد و از جانب آن پادشاه بخطاب برادری ممتاز بود.

(۱) - درباره او بنگرید به:

* عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی، خطی.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۴۳۳-۴۳۴.

* تذکره میخانه، ص ۲۸۰-۲۸۹.

* روز روشن، تهران ص ۷۷۲.

* صحف ابراهیم، خطی؛ ایضاح المکنون، ج ۱ ستون ۵۳۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۶۶

وی شعر می سرود و فدایی تخلص می کرد. رستم میرزا مقدم منصف را گرامی داشت و وکالت خود را بدو تفویض کرد ولی منصف پس از چندی از او هم جدا شده بگلکنده نزد محمد قلی قطب شاه (۹۸۹-۱۰۲۰) شتافت و چون ازو اقبالی ندید بنزد رستم میرزا بازگشت و همچنان بود تا بروایت تقی الدین اوحدی بسال ۱۰۱۲ ه بدرود حیات گفت. عبد النبی فخر الزمانی و اسمعیل پاشا وفات او را بسال ۱۰۱۹ نوشته‌اند. وی بروایت فخر الزمانی در میخانه دیوانی از غزل و قصیده و دیگر اقسام شعر در پنجهزار و دوست بیت ترتیب داده و در بیماری مرگ بیکی از دوستان سپرد تا بایران فرستد و دو روز بعد بدرود حیات گفت؛ و یا بقولی «زهر خورد و جان سپرد» (۱) در حالی که «حیران این کارخانه، غیاثا، ندانست بچه مصلحت آمد و رفت، باری باحتمال اینکه شاید تجرد نفس باعث کمی خست و عصیان گردد، مرگ را بمعشوقی از خدا مسألت نمود. نهایت دید درین کارخانه خود را بیکار دیدن و بچشم اعتبار در دنیا دیدنست ...» (۲).

او غیر از محمد اسمعیل منصف تهرانی پسر ملا شمساست که نصرآبادی او و برادرانش شریفا و مقیما را نام برده و بخوش ذوقی ستوده است (۳)، و نیز غیر از منصف لاهوریست که نسخه دیوانش در کتابخانه موزه بریتانیا موجودست (۴). از غیاثای منصف است:

بی تو نتواند کسی دیدن رخ میخانه راتا تو رفتی دشمنی شد باده و پیمانه را
هر شراری را که بینی آفت صد خرمست می تواند سوختن یک شمع صد پروانه را

(۱) - روز روشن، ص ۷۷۲.

(۲) - از وصیت نامه‌یی که گویند مقارن ممات ترتیب داد و در میخانه (ص ۲۸۲-۲۸۳) نقل شده.

(۳) - تذکره نصرآبادی، ص ۲۵۱-۲۵۲.

(۴) - فهرست ریو، ج ۲، ص ۷۰۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۶۷ ما بذوق خود بدام دوستی افتاده ایم منتی بر صید مرغ ما نباشد دانه را
هست دور از عقل واپس دادن جام شراب می توان خوردن اگر زهرست یک پیمانه را *
بر سر عشق محالست که ما خون نکنیم هر کرا دوست تویی دشمنیش چون نکنیم

خاطر از رهگذر دوستی ما جمعست آنچه گفتیم بشمشیر دگرگون نکنیم
منصف از جور زمان شکوه مکن تا ما هم سر حرفی نگشاییم و دلی خون نکنیم *
مجروح شد از شکوه دوران لب ماماتمکده شد بهشت از یا رب ما
ما را چه غم از روز قیامت که بود آستن صد روز قیامت شب ما *
دلا کهنه شد دور و نو شد بهاریمی تازه کن چهره روزگار
چو دارد زمان از جهان کینه بیش بمیخوارگی صرف کن عمر خویش
جهان چیست یکمشت خاک غرور کزو دیده شادمانیست کور
زمان چیست بیهوده گردی چنان که آرد بسر روز عمر کسان
بگیتی ندیدم دماغ تری برغم فلک ساقیا ساغری
فلک چیست تل گونه‌یی بر سراب که از جوی او کس نخوردست آب
فزون از دو صد ره درین دیر غم گل کعبه گردیده باشد صنم
فلک هیچ ازین سیر سیریش نیست جوانی بسر برد و پیریش نیست
زمان اول خود ندارد بیادولی در جهان مُرد هرکس که زاد
بگشتیم سرتاسر خاک و آب ندیدیم جایی که نبُود خراب
بکشتی دنیا نگردي سوار که بحرش چو مو جست ناپایدار
دو روزی بقای جهان بیش نیست زمان گل از گلستان بیش نیست
حبایست گردون و بادی دروست ترا خود گمان این که هستی ازوست
که جان را ز دست اجل برده است مگر آنکه در زندگی مرده است
چو هستند در کار خود جمله ماتنجویی مراد خود از ممکنات
بممکن بود پای بستی ستم وجود آن بود کو ندارد عدم
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۶۸ باین مایه هستی سزد گر حکیم چو نادان نداند جهان را قدیم
بزدان گیتی نسازی مقرر که این خانه را نیست راهی بدر
برون رو تو چون باد ازین خاکدان چو آتش مخور خار این گلستان
مشو سبزه‌وش فرش در این چمن چو گل بر سر خار منما وطن
کنی همچو نادان بخود دشمنی اگر کار امروز فردا کنی
مخور غم که فردا کسی زنده نیست منه دل بچیزی که پاینده نیست
چو در خاکدان مصیبت نهاد که کس را درو زندگانی مباد
بهر گوشه‌اش مرده‌یی خفته است ز شادی بر و بوم او رفته است
بیا تا کنیم از می خوشگوارزمین را بهشت و زمان را بهار
از آن می که نامش چو سازم بیان سخن مست آید برون از دهان
از آن می که تا روی او دیده‌ام نگه بیخود افتاده در دیده‌ام
بده ساقی آن زیور نوبهار سحاب صراحی بیارش در آرد
از آن می که آتش بود آب او بود نور خورشید مهتاب او

مرا خود غم این جهان هیچ نیست بر من هم این وهم آن هیچ نیست
 تو هم قید هستی ز خود دور کن چو زور آورد سختی زور کن
 ... از آن دم که من در جهان می‌زیم زمین آتش و من سپند ویم
 چنانم درین بزم پرانقلاب که ماهی در آتش سمندر در آب
 چنانم درین دیر پردرد و غم که در دست اعمی بود جام جم
 کشد آتش ما زبونی ز دودمگر کوکب ما ندارد صعود
 کسی در جهان پرافسوس نیست که در گنبد چرخ محبوس نیست
 چه خون کاین فلک در دل ما نکرد پامال ما سر بیالا نکرد
 اگر منصف اینست شادی و غم خوشا آنکه نامد برون از عدم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۶۹

۳۳- وحشی جوشقانی «۱»

مولانا وحشی جوشقانی از شاعران معروف سده دهم و یازدهم و از شاگردان محتشم کاشانی بود. واله داغستانی می‌نویسد که بسال ۹۹۹ بشیراز رفت و در آنجا با ابو تراب بیگ فرقتی (م ۱۰۲۶ ه) آشنایی و دوستی یافت و سپس بهند سفر کرد و چندگاه در گلکنده دکن بسر برد و همانجا بسال ۱۰۱۲ یا ۱۰۱۳ در گذشت. در بعضی از مأخذها او را کاشانی و همان خواجه حسین کاشی دانسته‌اند که میر تقی الدین ازو در خلاصه الاشعار نام برده است. شیوه او در شاعری همانست که در غالب شاعران سده دهم می‌بینیم. از دیوانش نسخه‌یی بشماره Add.۷۷۹۷ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد شامل غزل و مفردات متجاوز از هزار بیت. ازوست: سوختی داغ غمی بر دل بی‌کینه ما که بجان آمده دوزخ ز تف سینه ما
 ما سکندر صفتانیم در اقلیم سخن آفتاب رخ خوبان بود آینه ما
 بس که در سجده بت صدق برهمن دیدیم شد به بتخانه بدل مسجد آدینه ما
 تا قیامت کمردرد ببندد بمیان هر که در عشق تو بندد کمر کینه ما
 وحشی باز مگو ناله ما بی‌اثرست در دلش کرده اثر ناله دوشینه ما *

(۱)- درباره او بنگرید به:

* روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۸۹۶.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۶۷۲.

* صحف ابراهیم، خطی.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۵۱۷ و ۸۳۳.

* خلاصه الاشعار میر تقی الدین کاشانی، خطی.

* فهرست ربو، ج ۲، ص ۶۷۲.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۷۰ در شب هجران مرا هرگاه خواب غم گرفت اشک هرسو دامن مژگان من محکم گرفت

در دم مردن مرا جز اشک در بالین نبوداشک خونین عاقبت چشم مرا بر هم گرفت
هرچه در آفاق بود از آتش عشق تو سوخت آتش عشقت نه تنها در بنی آدم گرفت
دست دل ننگشود روز حشر بر گیسوی حورهرکه در خواب آن سر زلف خم اندر خم گرفت
هر گیاهی کز زمین رویید تا روز ابد بر سر خاک شهیدان غمت ماتم گرفت
دوش چندان گریه کردم از غم نادیدنش کز سرشکم در نهاد سنگ آتش نم گرفت
وحشتی مهر از گریبان فلک سر برنزد تا فروغ آفتاب روی او عالم گرفت *

چون یار سفر کرده ما از سفر آید از خاک رهش جان پی نظاره بر آید
یکبار اگر یاد نمایم ستم او خون جگرم تا ابد از چشم تر آید
کس را نبود هیچ گزیر از گذر عشق هر کس که بپا رفت ازین در بسر آید
کی با همه افروختنش دوزخ سوزان از عهده یک لحظه گناهم بدر آید
چون وحشتی آرم بنظر صورت معنی گر خاک در دوست مرا در نظر آید *

اگر عکس جمالت در دل غم پرورم افتد بجای اشک خونین آتش از چشم ترم افتد
عجب کز خواب مستی سر بر آرم روز محشر هم اگر در خواب عکس روی او در ساغر افتد
از آنرو سالها در آفتاب هجر می سوزم که شاید سایه وصل تو روزی بر سرم افتد
بیک پرتو بر آرد شعله او دود از عالم اگر از آتش دل یک شرر در پیکرم افتد
چنان در آتشم بی او که دوزخ را بر شک آرد بهر دریا که بعد از سوختن خاکسترم افتد
بگلخن وحشتی تا کی بخاکستر نهم پهلوهوس دارم که امشب آتشی در بستم افتد

۳۴- رفیع خراسانی

رفیع الدین خراسانی متخلص به «رفیع» از شاعران سده دهم هجریست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۷۱

که چنانکه خود گفته بسال ۹۴۲ در خراسان ولادت یافت و پس از کسب کمال نخست بعراق و از آنجا بهند رفت و بسال ۹۸۲ بخدمت جلال الدین اکبر پادشاه پذیرفته شد «۱» و در مأموریت‌های مختلف دیوانی و لشکری در هند و کشمیر و دکن روزگار می گذاشت و در جنگ‌های دکن (ولایت‌های برار و برهانپور و جز آنها) شرکت داشت تا آنکه در دامرنی از ولایت برهانپور جاگیری بدست آورد. بسیاری از حادثه‌های مربوط بخدمتها و مأموریت‌های یادشده را در شعر خود ذکر کرده چنانکه سرگذشتش را می توان از دیوانش بدست آورد.

ازین دیوان نسخه‌یی بشماره Add.۵۵۹۹ در کتابخانه موزه بریتانیا مطالعه شد که در حدود هفت هزار بیت قصیده و قطعه و غزل و رباعی دارد و آن بسال ۱۰۱۰ ه جمع آوری شد «۲» ولی بعد از آن باز شعرهایی بتاریخ ۱۰۱۱ بر آن افزود. تاریخهای دیگری که در این دیوان مطالعه می شود همه مقدم بر این دو سالست یعنی مربوط بسالهای میان ۹۸۲ و ۱۰۰۹.

قصیده‌هایش معمولاً در مدح جلال الدین اکبر و فرزندانش خاصه شاهزاده مراد و شاهزاده دانیال و بعضی از بزرگان دوران اکبر بویژه میرزا عبد الرحیم خانخانان و ابو الفضل علامیست.

وی شاعری بسیار متوسط است و دیوانش بیشتر اهمیت تاریخی دارد تا ادبی. با این حال بعضی از غزلها و رباعیهایش قابل نقلست. در شعر گاه رفیع

(۱) - گوید:

بملک هند رسیدم بعون و فضل اله شدم مرید بشاه زمانه اکبر شاه ...
 بیان کنم ز مهمات خویش حرفی چنداگرچه پیش از این فاش گشته در افواه
 مرا بمنصب و جاگیر سرفرازی داد بسال نهصد و هشتاد و دو بعون اله ...

(۲) - گوید:

دیوان رفیع چون بانجام رسید از حضرت پادشاه انعام رسید
 در ملک دکن جمع نمودیم و نوشت در سال هزار و ده باتمام رسید

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۷۲

و گاه رفیع الدین و گاه رفیعی تخلص می کند «۱». وی غیر از میرزا حسن بیگ رفیع قزوینی معاصر شاهجهانست که شرح حالش در تذکره نصرآبادی (ص ۲۶۸) و بهارستان سخن (ص ۵۷۱) و سرو آزاد (ص ۱۰۷) آمده. ازوست:

برفت یار و سخن در دهن گذاشت مرانه عقل ماند و نه جان در بدن گذاشت مرا
 شدست آن گل رعنا و ماند غم بر دل نه باغ و راغ و نه فکر وطن گذاشت مرا
 وزید باد خزان و بریخت برگ سمن نه سرو و سوسن و نه نسترن گذاشت مرا
 رفیع چند چو یعقوب دیده بر ره دوست برفت یوسف گل پیرهن گذاشت مرا *
 دلم در زلف مهریوان ببندست درین سودا دماغ من بلندست
 دو چشم خونفشان بر یاد جانان بغایت دردمند و مستمند است
 مکن دعوی تو در کوی خرابات که دعوی نزد مستان ناپسندست
 تو در بند خودی و خودپرستی مشو ای دل چه دانی عمر چندست
 غم دنیا مخور چندین که دنیا تمامی محنت و رنج و گزندست
 رفیع الدین ز دنیا پند برگیر که دنیا سربسر تعلیم و پندست *
 تا چند پی نفس و هواخواهی رفت و ندر عقب روی و ریا خواهی رفت
 باریست گران و راه بس دور و دراز با بار گران تا بکجا خواهی رفت *
 چشمم بدل اشک همی بارد دل دل برکندن ز دل نمی یارد دل
 گفتمی که تو دانی دل خود را بردار تو در دل و دل چگونه بردارد دل *

(۱) - گوید:

بنده کمترین رفیع الدین بنشای خدایگان برخاست
 گفتا که رفیعی برو و شکر بجای آر کاین حال که ماراست دگر هیچ کرا نیست
 رفیع چند چو یعقوب دیده بر ره دوست برفت یوسف گل پیرهن گذاشت مرا
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۷۳ جان داده لب تو در سخن پردازی دل برده دو نرگس تو در غمازی
 هرچند که شیوه تو بیداد بود یک لحظه چه باشد ار بمن پردازی

۳۵- انیسی شاملو «۱»

یولقلی بیگ انیسی شاملو از شاعران معروف سده دهم و آغاز سده یازدهم هجری بود. وی در آغاز جوانی ملازم سلطان میرزا ابراهیم صفوی (م ۹۸۴ ه) بود و تخلص انیسی را باشاره او برای خود انتخاب کرد، سپس مدتی در خدمت علی قلی خان شاملو بسر می‌برد و کتابدار اختصاصی او بود.

این علی قلی خان شاملو همانست که مدتی باتفاق مرشد قلیخان استاجلو امور خراسان را در دوران حکومت عباس میرزای صفوی (شاه عباس) اداره می‌کرد و بیگلربیگی هرات بود. وی در محاصره هرات بوسیله عبد الله خان ثانی پادشاه ازبک (۹۹۱-۱۰۰۶) در سال ۹۹۷ ه کشته شد «۲» و در این گیرودار چنانکه عبد الباقی نهاوندی در مآثر رحیمی نوشته است، انیسی بدست ازبکان

(۱)- درباره او بنگرید به:

* مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۵۱۷ ببعد.

* سرو آزاد، ص ۲۱-۲۲.

* تذکره میخانه، ص ۳۰۰-۳۰۱ و حاشیه ص ۳۰۰-۳۰۲.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۴۲۳-۴۲۴.

* آتشکده آذر، تهران، ص ۴۴-۴۶.

* صحف ابراهیم، خطی.

* نتایج الافکار، ص ۴۳ و جز آنها.

(۲)- عالم آرای عباسی، ص ۳۸۶ ببعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۷۴

اسیر و بفرارود (ماوراء النهر) برده شد و در آنجا «مسودات اشعارش بدست ناهلان افتاد». بعد ازین واقعه انیسی بهندوستان رفت و یا آنچنانکه آذر در آتشکده گفته است، از هرات بهند گریخت و بخدمت میرزا عبد الرحیم خانخانان (م ۱۰۳۶ ه) سپهسالار مقتدر و فاتح جلال الدین اکبر پیوست و در جمع شاعران درگاه او درآمد و طبعاً در شمار ستایشگران اکبر پادشاه نیز بود.

انیسی، که بگفته عبد الباقی نهاوندی «در شجاعت و سپاهیگری گوی مسابقت از فارسان عرصه شجاعت و دلیری ربوده سرآمد زمان خود بود»، تنها با سمت شاعری در دستگاه قدرت خانخانان و دولت گورکانی بسر نمی‌برد بلکه «نخست منصب میر عرضی و بعد از آن میر بخشی و سپس حکومت یافت» تا آنکه در سال ۱۰۱۴ ه در برهانپور بدرود حیات گفت و همانجا بخاک سپرده شد.

انیسی در هند با بعضی از شاعران استاد خاصه نظیری نیشابوری و شکیبی اصفهانی دوستی داشت و نظیری که خبر مرگ انیسی را در ماتم پسر خود نور الدین محمد شنید ترکیب‌بندی بسیار تأثرانگیز در رثاء آن دو عزیز ساخت که بدین بیت آغاز می‌شود:

این درد بین که از پی هم ناگهان رسیدعضوی شکست از تن و زخمی بر آن رسید انیسی غزل سرا و مثنوی گوی توانایی بود. مثنوی «محمود و ایاز» او که در برابر خسرو و شیرین نظامی و بر همان وزن سروده، اگرچه ناتمام مانده ولی مشهورست. نسخه‌یی از آن در جزو مجموعه شماره Or.۴۷۷۲ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد. قدرت شاعر در توصیف و توانایش در تشبیه‌های دقیق ازین منظومه ناقص بخوبی هویداست بی‌آنکه بسادگی سخن و روانی کلام و رسایی آن ازین راهها آسیبی رسد.

از اوست:

زمانه بر دل من سوخت داغ عالم را که مشکفاد گل عیش باغ عالم را

شراب عیش مرا ناگوار می‌آید مگر بزهر سرشتند ایاغ عالم را
 ز ننگ شعله بظلمت گریخت پروانه چه پرتویست ندانم چراغ عالم را
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۷۵ غریب نغمه‌سرای بی‌عالم آمده بود در ریغ فصل خزان بود باغ عالم را *
 مستی شوریدگان از باده و پیمانه نیست ساقی این ساغر ندارد می‌درین میخانه نیست
 التفات یار می‌خواهیم و بخت ما زبون آرزوی گنج داریم و درین ویرانه نیست
 از در و دیوار عالم کم طلب نقش وفاگر متاعی هست جز با صاحب این خانه نیست
 عاشق اندر دیر رهبانست و در مسجد امام هر که با عشق آشنا شد هیچ جا بیگانه نیست
 ما گرفتاریم انیسی رنج خود ضایع مکن هر که خواب مرگش آید گوش بر افسانه نیست *
 پس از عمری خطایی رفت در کیش وفا کردن عبادت‌های چندین ساله می‌باید قضا کردن
 قلم بر سر زدم معلوم چندین ساله خود را اکنون شاگردی از من از تو تعلیم وفا کردن
 ندارد گلستان دهر چون من نغمه‌پرداز ولی می‌باید از کنج قفس دایم نوا کردن
 جنونم را مداوا قید بود، آن لطف هم کردی مرا اکنون بدرد خویش می‌باید رها کردن
 ز ننگ بی‌وفاییها انیسی مرد و نتوانست ز تو بر تافتن روی دل و سوی خدا کردن *
 من مست محبتم شرابم مدهید در آتشم افکنید و آبم مدهید
 گر شکوه کنم و گر عتاب آغازم با اوست حدیث من جوابم مدهید از منظومه «محمود و ایاز» اوست:
 دو جا بر مرد عاشق عرصه تنگست اگر جان برد عاشق نیست سنگست
 یکی آنجا که یار عشوه‌آیین نداند کاین روش مهرست یا کین
 دگر جایی که از معشوق یکرنگ شود دانسته گر صلحست و گر جنگ
 فدای نازنینان جان عاشق که هم دردند و هم درمان عاشق *
 نشیمن کرد شهبازی بسروی که صید خود کند رعنا تذروی
 قضا را در کمینش بود صیاد گذار باز در دام وی افتاد
 چو پر زد تا خلاصی یابد از بند برو پیچید از نو رشته‌یی چند
 بر آن شد تاش بگشاید بمنقار که هم بر گردنش پیچید ز آن تار
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۷۶ برآورد آهی از جان غم‌اندوز که چون من کیست در عالم سیه‌روز
 پی صید آمدم با خاطر شادشدم آخر اسیر دست صیاد
 گر این فکرم بخاطر نقش می‌بست که صیاد دگر صیاد را هست
 قدم نهادمی هرگز درین باغ‌یاد صید دل را کردمی داغ *
 ... برافکندند از خرگه نقابی عیان شد در دل شب آفتابی
 جوانی کرد سر از خانه بیرون چو گنجی کآید از ویرانه بیرون
 نگاری با تغافل دوش بر دوش وفا داری با ستغنا هم آغوش
 رخی خالی ز خط آینه کردار قدش جا کرده اندر جان الف‌وار
 دو زلفش فتنه آشفته حالان دو ابرویش پناه نوغزالان
 گشوده هندوی زلفش دکانی بهر مویی نهاده نرخ جانی

درین بازار کایمان پرخطر بودمتاع کس میاب و کس مخر بود
 بشوخی فارغ از حرف بدآموزز سر تا پا برنگ شعله جانسوز
 بلا و فتنه چاووشان راهش اجل فرمانبر چشم سیاهش
 بغارت داده چشمش خانمانهانگاهش بسته راه کاروانها
 نمی شد سیر چشمش از شکر خواب مگر دیدار خود می دید در خواب
 بجز آن چشم کس نشیده هندو که چون ترکان بخونخواری کند خو

۳۶- کوثری همدانی «۱»

میر عقیل کوثری از سادات همدان و از شاعران سده یازدهم هجریست.

(۱)- درباره او بنگرید به:

* خلاصه اشعار میر تقی الدین کاشانی، خطی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۷۷

در آغاز بزمی و سپس کوثری تخلص می کرد. بتصریح تقی الدین کاشی در بعضی از علوم خاصه پزشکی مهارت داشت ولی بواسطه اخذ سیورغال و تجدید فرمانهای آن باردوی شاهی تردد می کرد و بیشتر در اصفهان بسر می برد و بدربار شاه عباس بزرگ بستگی داشت. وی در اعتقاد استوار خود بامامان و بزرگداشت آنان مشهور و از همین روی مورد تکریم شاه عباس بود. گویند روزی پادشاه در مجلس خود بساقی اشاره کرد تا کوثری را شراب دهد و او گفت «بسر علی که نمی خورم». شاه گفت «بسر من بخور» میر عقیل برآشف و گفت: «من می گویم بسر علی نمی خورم، می گوید بسر من بخور! من ترا از مرتضی علی دوست تر خواهم داشت؟» «۱». وی منظومه‌یی بنام فرهاد و شیرین دارد که بسال ۱۰۱۵ بانجام رسانید و گویا بعد از آن بمدتی دراز نزیست. غیر از فرهاد و شیرین از کوثری بیتهای منتخبی از غزلها در بعضی از تذکرها نقل شده و علاوه بر آنها ساقی نامه‌یی ببحر متقارب دارد که بنام شاه عباس سرود «۲».

نصرآبادی که تذکره خود را از ۱۰۸۳ تا چند سال بعد تألیف می نمود نتوانست از پسر میر عقیل در اصفهان نسخه اشعار پدر را دریافت کند و چند

* عرفات العاشقین، خطی.

* تذکره صحف ابراهیم، خطی.

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۷۸-۲۷۹.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* آتشکده آذر، بمبئی، ص ۲۵۷.

* فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲ ص ۶۷۳-۶۷۴.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۳ ص ۳۶۶.

* تذکره پیمانه، ص ۴۳۳-۴۳۴.

(۱)- تذکره نصرآبادی، ص ۲۷۹.

(۲) - این ساقی‌نامه که ۱۵۳ بیت است در تذکره پیمانه تألیف آقای احمد گلچین معانی، مشهد ۱۳۵۹، ص ۴۳۵ - ۴۴۱ نقل شده.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۷۸

بیتی از فرهاد و شیرین او و یک رباعی که از اشعار او شنیده بود در کتاب خود آورد.

از فرهاد و شیرین کوثری نسخه‌یی بشماره Or.۳۴۲ در کتابخانه موزه بریتانیا و نسخه‌یی دیگر بشماره ۶۸۸ment Supple در کتابخانه ملی پاریس دیده شد. فرهاد و شیرین کوثری در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف بنام شاه عباس نخستین سروده شده و او پس از ستایشی از شاه عباس از کساد بازار سخن در ایران و رواج آن در هند سخن بمیان آورده و ضمناً گفته است که منظومه خود را از آن روی می‌سازد تا کاری را که وحشی و عرفی نتوانستند پایان دهند بانجام رساند. نصرآبادی چند بیت از فرهاد و شیرین و این رباعی را از او نقل کرده:

چون رفت بخشم یار رنجیده من برخاست فغان از دل غمدیده من

می‌رفت و ز دنبال نگاهم می‌رفت تا نور نظر نماند در دیده من و آذر گفته است که از «بغیر مثنوی خسرو و شیرین» [بجای فرهاد و شیرین!] ناتمام بنظر نرسیده». این فرهاد و شیرین ناتمام شعری ساده و روان و دل‌انگیز دارد و از ویژگیهای آن تمثیل‌های متعددیست که شاعر به مناسبت‌های مختلف آورده است که اینک بعضی از آنها را نقل می‌کنیم:

یکی کبک دری آمد ز کهسار که بخرامد بطرف باغ و گلزار

بعزم سیر شد هر سو خرامان چو رعد دلبران مست و غزلخوان

شنید از گوشه‌یی آواز بلبل که بی‌خود ناله می‌کرد از غم گل

ز یکسوی گلستان کبک طناز بقیقه کرد بر وی خنده آغاز

که گل امروز بی‌رنج خس و خاربست هر کسی باشد بی‌بازار

شده خندان و خرم یار هر کس شکفته بر سر دستار هر کس

نماید هر دمش بیگانه‌یی بونهد بر عارض نامحرمان رو

تو اینجا در فغان و آن شوخ طناز بود جای دگر در جلوه ناز

جوابش داد بلبل از سر سوز که ای یک شب نکرده ناله تا روز

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۷۹ جمالی هست او را عشرت افزا که بی‌او نیست دلها را شکیا «۱»

شمیمی هست او را روح پرور که گردد زو دماغ جان معطر

نه تنها من گرفتارم برویش که باشد عالمی را جستجویش

مرا هم ناله جانشوز از آنست که محبوم بدست دیگرانست *

محبت بست چون آیین بازار سر منصور «۲» شد آرایش دار

نخستش دست از ساعد بریدند در آن ساعت لبش پر خنده دیدند

یکی گفتش درین دم خنده از چیست که خندیدن درین وقت از خرد نیست

بگفتا گر ز من بیریده شد دست بجرم اینکه هستم عاشق و مست

مرا دست دگر باشد که بی‌باک ربایم تاج فخر از فرق افلاک

بریده گشت گر دست صفاتم ندارد هیچ نقصانی بذاتم

وز آن خونی که از دستش روان بود که گلگون ساز روی عاشقان بود

وضو می‌کرد با خون اندر آن حال بگفتندش که ای آشفته‌احوال

درین حالت بخون کردن وضو چیست بخون رخساره کردن شستشو چیست
 بگفتا کای دلت فارغ ز محنت نمازی هست در شرع محبت
 که نبود قابل درگاه بیچوناگر آب وضویش نبُود از خون
 عجب حالیت مستان را درین راه که یک ذره نباشند از خود آگاه
 بود عشاق را صدگونه اسرار نگردد گفته آلا بر سر دار
 بلی معراج مردان دار باشد که دار افشاگر اسرار باشد
 الهی کوثری را آگهی ده بمردانش قبول مهرهی ده
 بتاج عزتش ده سربلندی بیزم الفتش ده ارجمندی
 محبت را بده با جانش الفت مگردان بی نصیبش از محبت *

(۱) - شکبیا بجای شکب یا شکبیایی!

(۲) - مقصود حسین بن منصور حلاج است که شاعران عاده او را بنام پدرش خوانده‌اند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۸۰ عزیز مصر چون گردید دانابحال یوسف و عشق زلیخا
 بچاووشان در گه داد فرمان که تا بردند یوسف را بزدان
 یکی از محرمان خاص درگاه بگفتا کای ز هرنیک و بد آگاه
 چو دانستی که یوسف را گنه نیست جفا بر بی گنه کردن سبب چیست
 عجب باشد ز عدل چون تو شاهی که بپسندد ستم بر بی گناهی
 عزیزش گفت کای غافل ز احوال نداری آگهی از صورت حال
 نه یوسف شد گرفتار مشقت که باشد بر زلیخا این عقوبت
 ندیدم هیچ بهتر زین سزایش که گردانیدم از یوسف جدایش *
 یکی را عزم سیر بیستون شد که بیند کوهکن را حال چون شد
 چگونه می تراشد سنگ خارا چسانش هست بی شیرین مدارا
 در آن کهسار سنگ آن سحرپیشه بناخن می تراشد یا به تیشه
 ز خسرو باک دارد یا ندارد کند اندیشه یا پروا ندارد
 چو سوی بیستون شد مرد هشیار بحیرت شد تماشاگر در آن کار
 جگر پرشعله عاشق پیشه‌یی دید ز جان بگذشته بی اندیشه‌یی دید
 که از پولاد چنگ خار هفرسابریدی لخت لخت آن کوه خارا
 چو دست خار هفرسا بر گشادی بریدی کوهی و پرتاب دادی
 زدی چون تیشه بر سنگ آن هنرورز تیغ غمزه بودی کارگرتر
 ز کندی گر نبردی تیشه فرمان خراشیدی رخ خارا بمژگان
 نه پروای سر و نه بیم جان داشت همیشه نام شیرین بر زبان داشت
 ز بس لذت ز نام دوست دیدی چو بردی نام شیرین لب مکیدی
 پی تسکین جان حسرت آیین بریده بود تمثالی ز شیرین

ز دیبا بر رخس بسته نقابی ببری کرده پنهان آفتابی
 دمی شوقش بریدی سنگ‌خاره دمی کردی بر آن صورت نظاره
 زمانی دیده بر پایش نهاده سرشک حسرت از مژگان گشادی
 بخود می گفت مرد کار دیده فراق مهوشان بسیار دیده
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۸۱ عجب از غیرت فرهاد دلتنگ کزینسان نقش شیرین کنده بر سنگ
 خوشا عشق و خوشا ناکامی عشق خوشا هر لحظه بی آرامی عشق
 خوشا کاری که عشقش هست معمار که باشد کوهکن مزدور آن کار

۳۷- امانی

او غیر از میرزا امان الله امانی ملقب به «خان زمان» (م ۱۰۴۶ هـ) فرزند مهایت خانست که پیش ازین دیده‌ایم «۱». این امانی از امیران قزلباش است که از عهد شاه تهماسب تا دوران شاه عباس اول می‌زیست و اندکی بعد از سال ۱۰۱۶ در گذشت «۲». وی ترکی و فارسی هر دو شعر می‌سرود. نسخه‌یی از دیوانش بشماره Or.۲۸۷۲ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد که در حدود هشت هزار بیت از قصیده و ترجیع و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی دارد و متجاوز از ۲۵۰۰ بیت غزل آن ترکی بتخلص امانیست که بعد از قسمت فارسی آن دیوان (از ورق ۱۸۰ ببعد) آغاز می‌شود. از قصیده‌ها و ترجیع‌های او قسمتی در ستایش امامان و بخشی در مدح شاه تهماسبست و از شاه عباس بسیار در قطعه‌های خود یاد می‌کند. از سخنانش آشکارست که مدتی از عمرش در هرات و یقیناً در مأموریت لشکری که معمولاً بقزلباشان مراجعه می‌شده است، گذشت «۳» و بعید نیست که زیارت آرامگاه مشایخ صوفیه آن

(۱)- همین جلد ص ۴۷۶-۴۷۸.

(۲)- درباره او بنگرید بضمیمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۱۹۹ و نیز بفهرست ترکی همان کتابخانه.

(۳)- گوید:-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۸۲
 شهر او را بنوعی از باورداشتهای صوفیانه راهبری کرده باشد «۱». شعرش با همه سادگیها خالی از لطفی نیست و بر همان شیوه‌یست که همه شاعران سده دهم از مقدّمان خود در آغاز آن قرن بارث برده بودند. ازوست:
 چنان آزرده شد دل شام غم از ناتوانیها که پنداری ندیده روزگار کامرانیها
 خیال روزگار وصل در هجران بدان ماند که یاد آرد کسی پیرانه سر وقت جوانیها
 رسد گر هر نفس صد ناوک از بیداد او بر دل نیاید بر زبان هر گز مرا از بی‌زبانیها
 غم عشقش بصد جان مینماید سوی ما ارزان از آن شد دل خریدار غمش با این گرانیها
 از آن در کنج تنهایی گرفتم الفتی با غم که می‌دانم ندارد اعتباری شادمانیها
 امانی را امان ده ای اجل چندانکه یاد آرد که روز وصل دارد آرزوی جانفشانیها*
 جای حیرت نیست گر شبها بچشم خواب نیست نیست در عالم غمی کاندل دل بی‌تاب نیست
 مستی از لعل لب جانان بود ما را مدام ساقیا این بیخودیها از شراب ناب نیست
 گر غبار آلوده باشم در سر کویش چه عیب گلخنی را گرد خاکستر کم از سنجاب نیست

گر برد خاشاک وارم هر طرف نبود عجب سیل اشکم چونکه کم از موجه گرداب نیست
 گر شوم از آستانش دور دربان را چه غم بی سروپایی چو من در کوی او نایاب نیست
 ای امانی با رقیبان التفات او چو هست بهر آن یکره نگاهش جانب احباب نیست *
 از تیغ تو گر سینه ما چاک نگردد هرگز دل غمناک فرحناک نگردد
 مژگان نتواند که ببندد ره اشکم این سیل بلا بسته بخاشاک نگردد
 آن را که نشد غرقه بخون دل ز غم عشق در قلمز اگر غوطه خورد پاک نگردد
 در حشر زبان را به تحیر نگشاید صیدی که ترا بسته فتراک نگردد

-

واقع که هرات طرفه جایی بوده خوش ملک وسیع دلگشایی بوده
 با طرح بدیع از عمارات رفیع در هر گذرش جهان‌نمایی بوده
 (۱) - گوید:

خواهی که شوی ز سر وحدت آگاه باید رفتن بجانب گازرگاه
 کز طوف مزار خواجه انصاری بی‌شبهه مقاصدت برآید دلخواه و مراد او آرامگاه خواجه عبد الله انصاریست.
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۸۳ آرام نگیرد دل بی تاب امانی تا در قدم توسن او خاک نگردد *
 آن شوخ بگرد مه کمند افکنده بر لاله دو زلف دلپسند افکنده
 از خال برای چشم زخم مردم بر آتش رخساره سپند افکنده *
 گر مهر سپهر لاجوردی باشی یا باعث هر گرمی و سردی باشی
 القصه که بحر و کان مردی باشی خاکت بسرار نه اهل دردی باشی

۳۸ - نوعی خوشانی «۱»

محمد رضا پسر محمود خوشانی مشهدی از شاعران بنام سده دهم و

(۱) - درباره او بنگرید به:

* تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.

* ریاض الشعراء، خطی.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲ ص ۳۰۷ - ۳۰۸.

* عرفات العاشقین، خطی.

* مآثر رحیمی، کلکته ۱۹۲۴ - ۱۹۳۱، ج ۳، ص ۶۳۵ - ۶۳۷.

* روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۸۵۴ - ۸۵۶.

* منتخب التواریخ بداؤنی، ج ۳، ص ۳۶۱.

* نتایج الافکار، ص ۷۱۲ - ۷۱۳.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* ایضاح المکنون، اسمعیل پاشا، ج ۱ ستون ۵۳۶ و ج ۲ ستون ۳۰.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ص ۴۳۴-.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۸۴

اوایل سده یازدهم است که مانند بیشتر استادان معاصر خود در هندوستان بسر می‌برد و بخدمت میرزا عبد الرحیم خانخانان و جلال الدین اکبر پادشاه و پسرش شاهزاده دانیال اختصاص داشت.

زادگاهش خوشان (قوچان) و باشید نگاهش مشهد بود و بدین سبب بمشهدی هم شهرت داشت. درباره بدایت حالش بهتر آنست که سخن عبد الباقي نهاوندی معاصر او را اساس قرار دهم. وی گوید که نوعی در کودکی به همراه پدر که سوداگری معزز بود، از خوشان بعراق افتاد و بکاشان که در آن روزگار مرکز بازارگانی ایران و هند بود رفت و در آنجا بخدمت محتشم کاشانی شاعری و سخنوری آموخت، همواره نزد آن شاعر استاد می‌رفت و شعر خود را برای اصلاح بر او عرضه می‌داشت و محتشم بتربیت او همت می‌گماشت و بر اثر همین توجه استاد در مدت اقامت کاشان ترقی بسیار نصیب نوعی شد و او پس از مدتی توقف از کاشان بخراسان بازگشت «۱».

اقامت مجدد نوعی در خراسان (ظاهرا مشهد) دیر نپایید و او از آنجا در طلب روزی بهند شتافت و نخست بخدمت میرزا یوسف خان رضوی مشهدی (م ۱۰۱۰ ه) که در دستگاه سلطنت اکبر پادشاه مقامی بلند داشت رسید و چندگاهی با «میر حسین کفری» «۲» که از دوستان نزدیکش بود در لاهور و

— بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی. ص ۴۳۷-۴۳۸.

* آتشکده آذر، تهران، ص ۳۸۶-۳۸۷.

* سرو آزاد، میر غلامعلی آزاد، ص ۲۲-۲۴، و جز آنها.

(۱) - فخر الزمانی (میخانه، ص ۲۵۸ ببعده) گفته است که پدر نوعی از وطن بدیدار یکی از خویشان که در گجرات صاحب سامان بود رفت و بعد از آنکه امدادی یافت بخراسان بازگشت و بقیه عمر را بانزوا و عبادت گذراند و پسرش بعد از مرگ پدر و صرف مال دوباره بهند رفت و همانجا ماند و اگر چنین باشد نوعی هرگز فرصت شاگردی محتشم نداشت و حال آنکه او شاگرد محتشم و پیرو شیوه او در شاعری بود.

(۲) - وی از شاعران عهد اکبر و دوست نوعی بود و با هم در سلسله ستایشگران -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۸۵

دیگر جایها ملازم آن امیر ادب دوست بود. این دو شاعر بعلت ظرافت ذوق محل توجه برگزیدگان قوم شدند، خاصه نوعی که هم در شعر و هم در سواری و کمانداری ماهر بود. وی پس از آنکه در خدمت میرزا یوسف خان مشهدی نام برآورد بدرگاه شاهزاده دانیال (م ۱۰۱۳ ه) پسر جلال الدین اکبر که در برهانپور بسر می‌برد، روی نهاد و در همان حال مداحی میرزا عبد الرحیم خانخانان را نیز رها نکرد و ستایشنامه‌ها درباره او سرود و ازو صله‌های گران گرفت چنانکه تنها بجایزه ساقی‌نامه مشهورش که در مدح خانخانانست یک فیل و ده هزار روپیه و اسبی عراقی و سراپای خاصه سپهسالاری از آن خان بدو رسید. رسمی قلندر «۱» در قصیده‌یی که در مدح خانخانان سروده از نعمت فراوانی که او بنوعی می‌بخشیده بدینگونه یاد کرده است:

ز نعمت تو بنوعی رسید آن مایه که یافت میر معزی ز نعمت سنجر

ز گلبن املش صد چمن گل امیدشگفت تا که بمدح تو شد زبان‌آور دوران پادشاهی نور الدین جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ ه) مصادف بود با آخرین سالهای زندگی نوعی و او آن چند سال را بمدح این پادشاه نیز گذرانید تا در ۱۰۱۹ ه در برهانپور چشم از جهان

بر بست «۲».

کلیات نوعی که از آن نسخه‌هایی در دستست، دارای قصیده، ترجیع و ترکیب، قطعه، غزل، رباعی و مثنوی و در حدود چهار هزار بیتست. ساقی‌نامه او که متجاوز از چهارصد بیتست در ستایش میرزا عبد الرحیم خانخانان سروده شده و در شمار ساقی‌نامه‌های مشهور عهد اوست. این منظومه بقسمتهای

– خانخانان در آمده ازو نیکوییها دیدند. رسمی قلندر که او نیز از مداحان خانخانان بود، درباره این دو گوید:

حدیث نوعی و کفری چسان بیان سازم چو زنده‌اند به مدح تو تا دم محشر

(۱)– رسمی یزدی از شاعران ملازم خانخانان و باشعار عارفانه خود مشهور بود و در اواخر عمر در گلکنده می‌زیست.

(۲)– این تاریخ در بیشتر مأخذها مثل مآثر رحیمی و بهارستان سخن و عرفات و جز آنها تکرار شده است، فخر الزمانی در میخانه تاریخ مرگش را ۱۰۱۸ نوشته.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۸۶

مختلفی تقسیم می‌شود که شاعر در آنها موضوعهای گوناگونی مانند توحید، تعریف سخن، صفت شراب و ساقی، تعریف بهار، مخاطباتی با ساقی و مغنی، مدح ممدوح، مناجات و جز آنها را مطرح کرده است. مثنوی سوز و گداز وی جداگانه شناخته خواهد شد و از آن و از ساقی‌نامه‌اش یکجا و باجزاء نسخه‌های متعدد موجودست. نسخه‌یی از دیوانش در حدود چهار هزار بیت بشماره Supp. ۱۰۸۹ در کتابخانه ملی پاریس دیده شد.

منظومه مشهور نوعی «سوز و گداز» است در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف نزدیک پانصد بیت، و آن هم از عهد شاعر بسیار مقبول و رایج بود و «متضمن قصه دردناک هندویی تازه‌نهال چمن جوانیست که در شب طوی با ساز و سامان سوداگری از بازار مسقف می‌گذشت، سقف فرود آمد [و جوان بخاک هلاک افتاد] و عروس که در کمال رعنائی و زیبایی بود ... خود را پروانه‌وار بر آتش سوزان زد و توده خاکستر گردید» (۱). گویند، و شاید بطریق جعل گفته باشند، که هرچه اکبر آن دختر را از خودسوزی منع کرد فایده نداشت و با همه وعده‌های مال و نعمت که بدو دادند از پیروی آیین خود باز نایستاد. نوعی این داستان را بنام شاهزاده دانیال در یک هفته سرود «۲» و آن بانگلیسی ترجمه و بسال ۱۹۱۲ م در لندن چاپ شد. از آن نسخه‌های متعدد در ایران و هند و فرنگ موجودست و یک بار بسال ۱۲۸۴ ه ق در پایان نخستین جلد اکبرنامه ابو الفضل علّامی در لکنه و اخیرا بچاپ سربی در پاکستان طبع رسید.

اگرچه نوعی مدعیست که در نظم این داستان «ره نارفته» پیموده است، و نیز اگرچه نویسندگان احوال نوعی گفته‌اند که او منظومه سوز و گداز

(۱)– بهارستان سخن، ص ۴۳۷.

(۲)– گوید:

لعاب شعله بر کاغذ تنیدم گهر در رشته آتش کشیدم

بمستی آن ره نارفته رفتم ره یکساله در یک هفته رفتم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۸۷

را بشرح یک واقعه حقیقی که در عهد اکبر پادشاه اتفاق افتاده بود، اختصاص داده و درین کار مبتکر بوده است، ولی حقیقت خلاف آنست که گفته است و گفته‌اند. پیش ازین در شرح حال حسن دهلوی دیده‌ایم که او مثنوی کوتاهی در ششصد و شش

بیت بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف دارد بنام «عشق نامه» و نوشته‌ام که «موضوع این منظومه داستان عشق جوانیست از هندوان بدختری و مردن آن دختر و سوزاندن او بمذهب هندوی و سوختن عاشق بر موافقت معشوق» (۱). حسن تصریح کرده که آن داستان را خود نیافریده بلکه از آنچه در میان خلق رواج داشته گرفته است (۲).

پس موضوع منظومه سوز و گداز تازه نیست و تنها تفاوتش با آنچه از قدیم در بین هندوان رواج داشته آنست که در روایت حسن دهلوی نخست دختر مرد و آنگاه پسر خود را در کنار او بآتش افکند و در روایت نوعی نخست پسر با فرو ریختن سقف بازار کشته شد و سپس دختر خود را بآتش سوخت. وزن هر دو منظومه نیز یکبست و اصلاً بعید بنظر نمی‌آید که نوعی در سرودن سوز و گداز به «عشق نامه» حسن دهلوی نظر داشته و از آن تقلید کرده باشد.

نوعی تنها در مثنویهای خود گفتاری دلاویز ندارد، او در قصیده‌سرایی و غزلگویی هم شاعری تواناست. زبانش روان و فصیح و بیانش خالی از عیبهای لفظی و همراه با ترکیبهای زیبای مطبوعست. در غزلهایش خیالهای لطیف با تعبیرهای بسیار صریح و دور از هرگونه ابهام و تعقید بخواننده عرضه می‌شود. احساسی بسیار عمیق و اندیشه‌ی باریک و دقیق دارد و افکار خود را بی‌هیچگونه تکلف در سخن شیوا و سلیس بیان می‌کند. هم مضمونهای دل‌انگیز در اختیارش هست و هم کلام مطیع و منقاد اوست. سخن‌شناسان صاحب تذکره غالباً او را بسبب شاگردی محتشم پیرو سبک او دانسته‌اند.

(۱) - همین کتاب، ج ۳، ص ۸۲۶.

(۲) -

نه از خود کردم این افسانه منظوم که مشهور است این قصه در این بوم (حسن دهلوی)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۸۸

درستست که نوعی مانند استادش بآوردن کلام منتخب و برگزیده توجه داشت ولی چون طبعی روانتر و قریحه‌ی شاعرانه‌تر از محتشم داشت، مانند او بدنبال بعضی صنعتگرها در شعر نرفت بلکه شعرش، خاصه غزلش، هم از جهت اشتغال بر عواطف گرم و خیالهای باریک از شعر محتشم غنی‌ترست و هم بیانش ساده‌تر و روانتر، چنانکه باید گفت نوعی شاگردی بود که شیوه استادش را در معنی و لفظ تکامل بخشید. عبارت ساده‌تر باید گفت که در شعر نوعی تازگی اندیشه و خیال و عمق آنها با سخن روان ولی برگزیده و استوار همراهست و در همان حال بسیاری ترکیبهای تازه در آن دیده می‌شود.

ازوست:

ما نقب زدیم از در دل راه حرم راهم چون مژه در دیده شکستیم قدم را

همزاد بهارست خزان در چمن مادادیم بمی آب گل شادی و غم را

برگ گلش از آبله خوناب مچیناد آن کز رگ دل آب دهد خار قدم را

آن دوزخیانیم که مشاطه قدرت گلگونه ز خاکستر ما داد ارم را

مشاطه حسن تو همان حسن تو اولی کس زحمت دهقان ندهد باغ ارم را

با وصل تو تعیین مکان شرط ادب نیست در کعبه و در دیر پرستند صنم را ...

*

شب که غم طبل شیخون زد بگرد کوی ماشه‌سوار می جوانمردانه آمد سوی ما

پرتوی بر جان فتاد از حسن ظلمت سوز دوست مشرق صبح سعادت شد بن هر موی ما

چشم بی‌مژگان نرگس کو که برچیند بذوق خار خون‌آلود را ز آینه زانوی ما

عطر گل در غنچه عزلت گیرد از بی‌رونقی گر صبا بر محمل شهرت نشاند بوی ما
 موج خوناب سرشک از سرگذشت و کس ندیدچین پیشانی دل بر گوشه ابروی ما
 با تو یک شب روبرو خفتیم کز تأثیر آن چشم بلبل بر نمی‌دارد نظر از روی ما
 غنچه چشم گل از خواب رعونت بشکفد گر کشد بلبل نوای ناله یاهوی ما
 سنگ بر ساغر زند نوعی تپیدنهای دل کاش ساقی بزم می برچیند از پهلوی ما *
 امشب نسیم ناله پیام جگر نداشت این زاده لب از دل خونی خبر نداشت
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۸۹ آن ناله کز اجازت غم بهره‌ور نبود در سنگ‌خاره نقب زد اما اثر نداشت
 یوسف چو درد فرقت یعقوب دید گفت عیسی خجسته‌بخت که داغ پدر نداشت
 محتاج حسن تربیت آفتاب نیست نخل مراد ما که بجز سایه بر نداشت
 شکر بکام و زهر پراکنده در جگر پنهان تبسمی که لبش هم خبر نداشت
 ما درد دل بناله نگاریم و سر دهیم تا شوق دوست بود چنین نامه بر نداشت
 نوعی کلید آه من اهل ریاست حیف کاین بسته خانه راه بیرون در نداشت *
 درد ما را بگل باده دوا نتوان کرد بوصلت که جز این چاره ما نتوان کرد
 جرعه‌یی در چمن افشان که درین قحط نشاط جز بمزار می‌آلوده نوا نتوان کرد
 نیست در شارع میخانه دگر دیده‌وری نقش یک پای بصد قبله‌نما نتوان کرد
 باغبان تخم گلی تعبیه کن در گل ماکه جز این آب‌وهوا نشو و نما نتوان کرد
 هر که چون باد سحر پرده در راز گلست‌دل او خازن اسرار خدا نتوان کرد
 ای گل تازه بشکرانه جمعیت حسن‌خنده بر حال پریشان گیا نتوان کرد
 یوسفی کو که بیعانه حسنش نوعی دو جهان را بتوان داد و بها نتوان کرد *
 کسان که موسم گل توبه از شراب کنند بقتل خود همه پیش از اجل شتاب کنند
 پهای خود ز سر کوی عافیت گذرند بدست غم طرب آباد دل خراب کنند
 حریف درد سر توبه کی شوند ای دل‌کسان که صندل پیشانی از شراب کنند
 جزای یکشبه وصل و شراب یکدمه نیست هزار بار در آتش گرم عذاب کنند
 چو جام باده میسر شود بدعوت صبح چه لازمست که تسخیر آفتاب کنند
 مهندسان خرابات بهر می خوردن ز صبح ساعت فرخنده انتخاب کنند
 تو مجتنب ز شرابی و گلرخان نوعی ز هر که باده ننوشید اجتناب کنند *
 خیمه بر باد زنم تا بدیار تو رسم نور خورشید شوم تا بغبار تو رسم
 نارسا بخت سیاهم نگذارد هیئات که اگر زلف تو گردم بعذار تو رسم
 بال و پر سوخته پروانه‌ام از شعله شوق نیست تابم که بیابوس شرار تو رسم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۹۰ گر شوم باد نیارم که بزلف تو وزم‌ور شوم گل نتوانم بکنار تو رسم
 گر شوم بال ملایک نتوانم نوعی که بگرد قدم آبله‌دار تو رسم *
 کو خیالش که دلیرانه در آغوش کشم غبن صد وعده از آن وعده فراموش کشم
 من که دوش فلک از پای منست آبله‌دار در ره پیر مغان غاشیه بر دوش کشم

چون نسیم گل ناخن که بطنبور وزدصد نوا از رگ دل بر لب خاموش کشم
 خامه بر صفحه رنگین کشم و ناز کنم تا بکی حسرت از آن زلف و بناگوش کشم *

وصل و هجران چیست در خواب پریشان زیستن مرگ بیداری این خوابست و حرمان زیستن
 روح ما چون عطر گل پیش از خزان بر باد رفت وقف بلبل باد بی گل در گلستان زیستن
 سایه بال هما بر فرق ما خاکسترست بخت را چون رخت هستی سوخت نتوان زیستن
 چون سبوی می تهی گشتم ز خود وز غیر نیزهم شکستم به که بر دوش لیلمان زیستن
 وقت جان دادن فلاطون این دو حرفم گفت و رفت حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن
 وجد و منع باده، زاهد این چه کافر نعمتی است دشمن می بودن و همرنگ مستان زیستن
 راه مردان گر خطرناکست نوعی باز گرد باز گرد اما بیندیش از پشیمان زیستن *

دون همتی است در غم دنیا گریستن یوسف کجا و بهر زلیخا گریستن
 چشمم ز قحط گریه سرابست بعد ازین می بایدم ز آبله پا گریستن
 کوهایی گریه، که در دل گره شدست خونابه‌های غم ز شکیا گریستن
 ترسم شراب وصل تو چون توبه بشکند عهدی که بست دیده ما با گریستن
 هر ذره‌ام ز عشق تو در خون شناورست شوقم نهفته در همه اعضا گریستن
 نوعی بفیض طبع تو لازم که رسم تست سیلاب گوهر از دل دانا گریستن *

خداوندا دلم افسردن آموخت نظر دزدیده از دل مردن آموخت
 بناخن گر بکاوی آهن و سنگ بهرجا شعله‌یی بینی بر اورنگ
 غرامت بین که این ناکس دل من نه سنگ طور شد نه سنگ آهن
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۹۱ من و این دل که گمنام زمان باد چنین دلها نصیب دشمنان باد
 ز خون این چنین دل خاک تن به چنین دل طعمه زاغ و زغن به
 بجای این دل افسرده پیکر دل پروانه‌ام ده یا سمندر
 دل ریشی از آن اجزای جان ریش دلی کز نام او گردد زبان ریش
 دلی همپایه فریاد بلبل دلی صید گل و صیاد بلبل
 دلی سر تا قدم چون شعله روشن کشیده کسوت فانوس بر تن
 که چون پروانه‌اش گردد هوادار نهد از پرده دل داغ دیدار
 دلی از رنگ و بوی گل سرشته نه همچون تن ز آب و گل سرشته
 دلی پروانه پرواز محبت بصد جان خانه پرداز محبت
 چنان مستم کن از جامی که دانی که تاب مستیش هم خود توانی
 ز شوقی کن سرم را سجده فرسای که شوق از سر ندانم سجده از پای *

جوانی چون نسیم نوبهارست ولی بر رنگ و بوی گل سوارست
 اگر دریافتی بر داشت بوس و گر غافل شدی افسوس افسوس *

چو طوفان محبت آتش افروخت زنی چون در هوای مرده‌یی سوخت
 ترا نوعی ز مردی شرم باداوزین دون همتی آزرم بادا

که نتوانی قدم بر جا فشردن برای زنده جاوید مردن (از سوز و گداز)
 تذرو چمنزار بینش دلست جگر گوشه آفرینش دلست
 دلست آنکه فیضش در آهن سرشت که آهن شد آینه خوب و زشت
 نگهبان گنج الهیست دل سلیمان اورنگ شاه‌یست دل
 ازین دل مراد آن مقدس دلست که عرشش کهن پرده محملست
 دلی ساز و برگ الهی درو بجز آرزو هرچه خواهی درو ...
 گرنامه‌ی درجی لبالب ز درتهی گشته از غیر و از دوست پر *
 الهی بمستان صهبای فیض نهنگ آشنایان دریای فیض
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۹۲ بشادابی جام گوهر نثار که شبنم نگار گلست و بهار
 بازادی دست ساغر پرست که هرگز در فیض بر کس نیست
 برخساره زرد ارباب درد که چون آفتابست در زیر گرد
 شب زنده داران ناموس دل که بر عرش بستند فانوس دل
 کرین دیر دلگیر نادلگشای بمیخانه وحدتم ره نمای
 برنجم ز شورابه آب و گل که زهرم بر آمیخت با خون دل
 ز تلخی آن هر رگم بر تنست چو ماری که از زهر آبستنت
 ز لب طعم زهر هلاهل بشوی پروبال این مرغ بسمل بشوی
 جگر خشک شورابه کثرتم نفس تر کن از باده وحدتم (از ساقی نامه)

۳۹- محوی همدانی «۱»

میر مغیث محوی از شاعران صوفی مشرب سده دهم و یازدهم هجریست.
 وی از سادات اسدآباد همدان بود و چون گویا چندی در نیشابور می‌زیست بمحوی نیشابوری شهرت یافت و او غیر از عبد العلی
 محوی اردبیلی همزمان

(۱)- درباره او بنگرید به:

* هفت اقلیم، تهران ج ۲، ص ۵۶۱.

* نتایج الافکار، ص. ۶۳۱.

* صحف ابراهیم، خطی.

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۵۹-۲۶۰.

* آتشکده آذر، بمبئی، ص ۲۵۸، و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۹۳

اوست که در هند و بیشتر در خدمت رستم میرزای صفوی در اجمیر بسر می‌برد «۱».

این محوی همدانی مانند محوی دیگر در جوانی از ایران بهند رفت و چند گاهی در آنجا بود و سپس بزیارت کعبه شتافت و پس از
 زیارت باز بهند برگشت و ملازم میرزا عبد الرحیم خاننات و از ستایشگران او گردید تا در سال ۱۰۲۰ بدرود حیات گفت.

وی قصیده و غزل می‌سرود لیکن شهرتش بر رباعیهای صوفیانه و واعظانه اوست که هم از عهد وی شهرت یافته بود. نصرآبادی نوشته است که رباعیهای او را آقا باقی برادر آقا خضر وزیر کاشان جمع کرده بود و او آنچه را که در تذکره خود بنام محوی نقل کرده از آن مجموعه برداشته است. بنا بنوشته نصرآبادی محوی غزل نمی‌گفت و آنچه غزل با اسم محوی همدانی آورده‌اند از محوی اردبیلیست و هم او گوید که محوی همدانی «در فن رباعی کم از سحابی نیست». بعید نیست که شهرت فراوان محوی در نظم رباعیهای متضمن موعظه و تحقیق نصرآبادی را بانکار غزلگویی او واداشته باشد. از شاگردان محوی یکی شاه نظر قمشهیست که او نیز در رباعی شهرت داشت و از جمله ملازمان میرزا عبد الرحیم خانخانان بود «۲». امین رازی میر مغیث را بحسن خلق و سلامت ذات و بی‌تکلفی و اندیشه و سلیقه درست در شعر ستوده است.

ازوست:

آنم چه که دل از همه بی‌پیوندست وین مرغ قفس شکسته بی‌خواندست
از نیم‌وجوب رشته که برپا دارم هر خار بنم هزار عالم بندست *
گفتی که بعالم تمنایی نیست از من بشنو کم از تو پروایی نیست
ز آن ساکن کربلا شدستی کامروز در مقبره یزید حلوایی نیست

(۱) - وی بسال ۱۰۲۴ در گذشت. رجوع شود بتذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۸۶۸ - ۸۷۱. چند محوی دیگر هم داریم که شرح حالشان مطرح نیست.

(۲) - میخانه، ص ۸۳۲ - ۸۳۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۹۴

*

راهیست ز کعبه تا بمقصد پیوست از جانب میخانه رهی دیگر هست
اما ره میخانه ز آبادانی راهیست که کاسه می‌رود دست بدست *
محوی که ز کوی عقل بیرون می‌گشت دیوانه‌تر از هزار مجنون می‌گشت
دور از تو ز دور دیدم آن گمشده رادر بادیه‌یی که باد در خون می‌گشت *
محوی بتو آشنایی او حیف است در شام تو روشنایی او حیف است
زنارپرست گشته‌ای، خوش کردی حیف است بتو خدایی او حیف است *
هان محوی هان دیده گشادی و گذشت دستی بدل خود نهادی و گذشت
دشوار مگیرش که بسی آسانست مشتش خاکی بباد دادی و گذشت *
آن روز که عاشقی بهار آن روزست جام می و صبح لاله‌زار آن روزست
گر قدر ندانیش بمن ده که مراروز آن روزست و روزگار آن روزست *
گفتی که ز فکر عقل کارم بسته است جامی جامی که دل بسی پابستست
شرمت بادا ز خویش شرمت بادا بلبل ز کدام ساغر و می مستست *
کو چشم که بر منزل و راحت گرید بر شوری بخت بی‌گناهت گرید
محوی ز کدام کوه و صحرا آرم آن ابر که بر روز سیاهت گرید *
دست و دل و صبر آخر از کار افتاد رسوایی ما بر سر بازار افتاد

حاجی تو ره حجاز رو ز آنکه مرادر بادیه دگر خر و بار افتاد *

در باغ بسوزم ار سمن او نبود آتش زخم ار گل چمن او نبود

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۹۵ زنار که بندد و که ناقوس زنددر بتکده‌یی که برهمن او نبود *

عاشق پی دل باشنایی نبردوز هیچ طرف بوی نوایی نبرد

گفتی عشقم نمود ره این غلط است عشق آن باشد که ره بجایی نبرد *

محو دیدی که دهر چون خوارت کردوین زهر هزار ساله در کارت کرد

امسال اگر آنکه نگه داشت ترا حسرتکش مرگ پار و پیرارت کرد *

هر فصل دی از عقب تموزی دارد هر جا شرری ز عشق سوزی دارد

صبری صبری دلا که این شام فراق هر چند شب منست روزی دارد *

گر نیک و بد از هم نگزینی بهترور خار بجای گل نچینی بهتر

در چشم تو نور امتیازی چون نیست ای احوال اگر هیچ نبینی بهتر *

ای جمله تنعمت بنام آسایش هان تا نکنی بخود حرام آسایش

بر بستر ناز خفته‌ای، کو راحت در خون ننشسته‌ای کدام آسایش *

خوش آنکه نه شب نه روز می دانستم نه دلبر و دلفروز می دانستم

نه روز و نه روزگار و نه کفر و نه دین عالم همه درد و سوز می دانستم *

که باعث سرسبزی شورستانم که شبنم مزرع دل ویرانم

در کوه بسنگ و در بیابان با خارباران هزار ابر سرگردانم *

هر چند بهر دو کون بشتافته‌ام بی دینم اگر بغیر او یافته‌ام

در خاک بسوی کعبه‌ام رو مکنید کز هر چه بغیر اوست رو تافته‌ام *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۸۹۶ من ناله آتشین نمی دانستم من جان و دل حزین نمی دانستم

نه نام بمن گذاشتی و نه نشان ای عشق ترا چنین نمی دانستم *

گویم سخنی ولی فراموش مکن محروم شو و ز دشمنی نوش مکن

در مجلس وعظ این گدایان منشین برخیز، هزارپاست، در گوش مکن *

تا کی تا کی ز کفر و دین خون خوردن بر خار تعصب این قدم افشردن

هان محوی هان، اگر چنین خواهی بودایمان بدر مرگ نخواهی بردن *

آن جان که ز درد تو نفرساید کوو آن دل که بحال تو ببخشاید کو

گیرم که تو خود مرهم ریشم گردی آن سینه که یک زمان بیاساید کو *

رستند همه ز بی سروسامانی محوی، تو و صد هزار سرگردانی

بدبخت ز میخانه بمسجد رفتی جایی که نه آبست و نه آبادانی *

محو تو همان زیان که داری داری و آن شوق بآب و نان که داری داری

سیل آمد و آتش به یقینها در زدای کج، تو همان گمان که داری داری *

ای بلبل مست خوش نوا آوردی وقت خوش باد خوش بجا آوردی

محو تو ز ویرانه برون می آبی این دامن پر گل از کجا آوردی *

محو بهوای دل نوایی نرنی در کوچه کس در سرایی نرنی
 بیگانگی تمام عالم دیدی زنهار که حرف آشنایی نرنی
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۹۷
 ۴۰- نظیری نیشابوری «۱»

میرزا محمد حسین نیشابوری از شاعران بلند آوازه سده دهم و اوایل

(۱)- درباره او بنگرید به:

- * هفت اقلیم، تهران، ج ۲ ص ۲۷۵-۲۸۲.
- * خلاصه الشعار، خطی.
- * مآثر رحیمی، ج ۳ ص ۱۱۵ بعد.
- * عرفات العاشقین، خطی.
- * ایضاح المکنون، ج ۱، ستون ۵۳۴.
- * تذکره میخانه، ص ۷۸۵-۸۰۰ و حواشی آنها.
- * بهارستان سخن، ص ۴۴۲-۴۴۴.
- * ریاض العارفین، تهران ۱۳۱۶، ص ۴۰۸-۴۰۹.
- * مجمع الفصحا، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۴۸-۴۹.
- * آتشکده آذر، تهران، ص ۷۱۱-۷۳۸ و حواشی آنها.
- * سرو آزاد، ص ۲۴-۲۶.
- * صحف ابراهیم، خطی.
- * دیوان نظیری نیشابوری بتصحیح دکتر مظاهر مصفا، تهران ۱۳۴۰.
- * حماسه سرایی در ایران، چاپ سوم، ص ۳۶۰.
- * گنج سخن، ج ۳، ص ۶۴-۷۶.
- * نتایج الافکار، ص ۷۱۳-۷۱۸.
- * فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲ ص ۶۸۹-۶۹۱.
- * فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، ص ۴۴۱-۴۴۲.
- * ترجمه شعر العجم شبلی نعمانی، ج ۳، ص ۱۱۲-۱۳۸.
- * فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۳۷۰.
- * روز روشن، تهران، ص ۸۳۷-۸۴۱.
- * مخزن الغرائب، خطی.
- * ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴، تهران ۱۳۱۶، ص ۱۶۸ و جز آنها
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۹۸

سده یازدهم هجری و بحق از بازماندگان نام‌آور استادان نیست که در پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم در خراسان می‌زیستند و آیین سخنوران پیشین را در گیر و دار دشواری‌هایی که در راه فرهنگ ایرانی پدید می‌آمد، پاسداری می‌کردند. میر تقی الدین کاشانی

اصل او را از «جوین» دانسته است. درست یا نادرست خود او از نیشابور بود و اگرچه زندگانش با اشتغال بازرگانی آغاز یافت، هم از ابتدای حیات بکسب علم و ادب پرداخت و زبان بشاعری گشود و در دیار خویش نام برآورد و سپس همچنانکه تقی الدین نوشته و بعد از او دیگران نقل کرده‌اند در ابتدای جوانی برسم تجارت از خراسان بیرون رفت و «بواسطه میل بشاعری و اختلاط خوش طبعان اشعار نیکو در جواب شعرا گفته منظور نظر و مقبول خاطر مستعدان عراق و آذربایجان گردید». میر تقی الدین دنبال همین سخن گفته است که نظیری بسال ۹۹۲ در کاشان بود و چند بیت از غزلهای خود را بدو داد. نظیری این کار را در سال ۱۰۰۱ با فرستادن چند قصیده از هند و در سال ۱۰۱۳ با ارسال دیوانی مشتمل بر اقسام شعر نزدیک به چهار هزار بیت برای صاحب خلاصه الاشعار تکرار کرد.

کار نظیری در سفر عراق و آذربایجان، بجز بازرگانی، معاشرت با شاعران و تمرین شاعری و جواب گفتن غزلهایی بود که در محفلهای ادبی مطرح می‌شده است، تا آنکه سفر هند در پیش گرفت و در اگره بخدمت میرزا عبد الرحیم خانخانان (م ۱۰۳۶) پیوست و اولین قصیده خود را در ستایش او سرود و افتخار ملازمت وی حاصل کرد. تاریخ سفر نظیری بهند بنابر بعضی قرینه‌ها سال ۹۹۲ یا شاید اوایل سال ۹۹۳ بود و بعد از این تاریخ اگرچه نظیری بمعرفی خانخانان بدربار جلال الدین اکبر راه یافت و آن پادشاه و فرزندانش را چندبار مدح گفت، لیکن اختصاص خود را بدستگاه هنرپرور و ادب‌دوست خانخانان همچنان حفظ نمود «و در صله قصاید مدحیه او

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۸۹۹

جمعیت شایسته اندوخت چنانچه «۱» در ذخیره الخوانین مذکورست که مولانا وقتی در تقریبی بحضور خانخانان عرض کرد که لک روپیه چه مقدار داشته باشد؟ خانخانان لک روپیه پیش او انبار کرده نمود، مولانا بمعاینه آن گفت الحمد لله که بدولت نواب این قدر زر دیدم! امیر فیاض همگی زر باو مرحمت کرد «۲» و چند سال بعد (در حدود ۱۰۰۲ ه) که خواست بزیارت حرمین رود خانخانان زاد آن سفر را در اختیار او نهاد «۳» و چون در راه دزدان و راهزنان عرب توشه او را بغارت بردند به «خان اعظم میرزا» برادر همشیر جلال الدین اکبر که او نیز در راه زیارت کعبه بود، پناه برد و وی را مدح گفت و با صله و انعامی که یافت سفر خود را پایان رسانید.

تذکره نویسان نوشته‌اند که او در بازگشت از سفر حج باحمدآباد گجرات رفت و در آنجا انزوا اختیار نمود لیکن فخر الزمانی اقامت او را در احمدآباد عنوان انزوا نداده بلکه گفته است که او در آنجا عمارتی ساخت و بتجارت پرداخت و ازین راه ثروت کلی اندوخت و از آن راه شاعران و مسافرانی را که بدو می‌رسیدند رعایتها کرد چنانکه زبان آنان را بستایش خود گویا کرد «۴». این معنی را در گفتار تقی الدین اوحدی بلیانی هم می‌یابیم.

ازین پس محل اقامت دائم نظیری احمدآباد گجرات و شغل شاغلش بازرگانی بود لیکن در همان حال شاهزاده مراد را که از جانب پدر فرمانروایی گجرات داشت، ستایش می‌نمود و نیز از مدح حامی و مشوق اصلی خود خانخانان غافل نبود تا آنکه بعد از سال ۱۰۱۴ نور الدین جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ ه) که بر جای پدر نشسته بود او را بدربار خود خواند. آن پادشاه در یادداشتهای خود بنام «تروک جهانگیری» چنین نوشته است: «نظیری

(۱) - بجای «چنانکه»!

(۲) - بهارستان سخن، ص ۷۱۴.

(۳) - و این نتیجه حسن طلب شاعر در بیت زیرین بود:

همه عیش این جهانی بعنایت تو دیدم چه عجب اگر بیابم ز تو زاد آن جهانی

(۴) - میخانه، ص ۷۸۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۰۰

نیشابوری را که در فن شعر و شاعری از مردم قرار ربوده و در گجرات بعنوان تجارت بسر می‌برد، قبل ازین طلبیده بودم، درین ولا آمده ملازمت کرد.

قصیده انوری را که ع، باز این چه جوانی و جمالست جهان را، تتبع نموده گذرانید، هزار روپیه و اسب و خلعت بصله این قصیده بدو مرحمت نمودم.

آغاز این ملازمت را از تاریخ ۱۰۱۹ نوشته‌اند «۱» و اقامتش در خدمت جهانگیر پادشاه هم چندان کوتاه نبود و «نوبتی حسب الامر جهانگیر پادشاه غزلی بجهت کتابه عمارتی گفت که مطلعش اینست:

ای خاک درت صندل سر گشته سران رابادا مژه جاروب رخت تاجوران را در جایزه آن قریب سه هزار بیگه «۲» زمین بطریق مدد معاش یافت» «۳».

بنابراین نظیری تا اواخر حیات تقریباً هیچگاه از دو پیشه اصلی خود، بازرگانی و مدیحه‌سرایی، دست بازداشت مگر آنکه در مدت اقامت خود در احمدآباد گجرات باندیشه آموختن زبان عربی و دانشهای دینی و یا افزودن اطلاعات خویش در باب آنها همت گماشت، تازی را نزد شیخ غوثی مندوی مؤلف کتاب گلزار ابرار آموخت و شیخ در آن کتاب از نظیری یاد نموده است؛ در حدیث و تفسیر از محضر مولانا حسین جوهری استفاده کرد.

در سال ۱۰۲۰ آخرین بار با احمدآباد گجرات بازگشت و گویا در همانجا ماند تا در گذشت و بعید نیست که اشاره مؤلفان درباره انزوا و گوشه‌گیری نظیری مربوط بهمین سالهای اخیر زندگانی وی باشد که کناره‌گیری ناگزیران بود نه انقطاعی زاهدانه یا صوفیانه؛ و مرگش در دنبال همین کناره‌گیری در احمدآباد اتفاق افتاد.

تاریخ وفات نظیری را مؤلفان معاصر و بعد ازو بتفاوت سالهای ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ نوشته‌اند و ماده تاریخیایی که درین راه ساخته شده

(۱) - ترجمه شعر العجم شبلی نعمانی، ج ۳، ص ۱۱۵.

(۲) - بیگه مقیاس مساحت زمین در هند، معادل ۱۲۰ پای مربع.

(۳) - بهارستان سخن، ص ۴۴۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۰۱

درستی تاریخ نخستین یعنی ۱۰۲۱ را ثابت می‌کند. او را در محله تاجپوره احمدآباد بخاک سپردند. گورش برجاست و گنبدی بر آن ساخته‌اند.

تقی الدین اوحدی گوید: «میر فایض که داماد و پسرخوانده اوست، در تاریخ وفات وی یافته:

خسرو نظم نظیری که خردگر نظیرش کند اندیشه خطاست

گرم هنگامه ازو بود کلام شد دل افسرده چو از جا برخاست

بود ملک نکت آراسته زو چون مداری که ز مرکز آراست

تا ازو بزم سخن خالی ماندنغمه نظم همه واسفاست

بی سخن تا ابد ار چه بسخن مرکز هستی او پابرجاست

چون شد از مرکز هستی بیرون در مداری که فنا عین بقاست

چرخ سرگشته بتاریخش گفت «مرکز دایره بزم کجاست» (۱۰۲۱)

این میرفایض نظیری یکی از سه دختر نظیری را بزنی داشت و یکی از اوصیای سه‌گانه آن استاد بود و خود دو سال پس از نظیری بسال ۱۰۲۳ در گذشت.

از ماده تاریخهای دیگر هم که درباره سال مرگ نظیری سروده‌اند [مانند «ز دنیا رفت حسان العجم آه» که در مخزن الغرائب آمده و «علم بکوی ابد زد پیمبر شعرا» که فخر الزمانی در میخانه نقل کرده] همین سنه ۱۰۲۱ بدست می‌آید.

نظیری بعلت اشتغال به پیشه بازرگانی و بهره‌مندی از بخششهای کلانی که در برابر قصیده‌های او می‌شد، زندگی را با تعین می‌گذرانید و در شمار خواجگان بود. بهمین سبب ملا عبد الباقی نهاوندی او را در مآثر رحیمی در ردیف امرا جای داده است. پیشی داشتن وی بر شاعران بزرگ دیگری که از ایران بهند آمده و ستایش خانخانان و جلال الدین اکبر کرده‌اند نیز در احراز این مرتبه ظاهری بی‌اثر نبود.

نظیری بر مذهب دوازده‌امامی و در عقیدت خود استوار بود و کسانی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۰۲

را که نسبت بدین بی‌اعتنایی می‌نمودند بیدی می‌نگریست و بهمین سبب در قصیده‌یی که بمدح شاهزاده مراد فرزند اکبر پادشاه سروده بتعریض بر مذهب الهی و دخالت ابو الفضل علامی و فیضی فیاضی که بدمذهبی معروف بوده‌اند، تاخته و خود شاهزاده را بنیکواعتقادی و مخالفت با الحاد ستوده است:

طبیعت همه ابنای دهر ملحد شدولی ز فطنت تو بر طرف فتاد الحاد

اگرچه فضله‌یی از فاضلان حامل دهر بطمع جاه و غنا کرد مذهبی ایجاد

پس از حصول مرادات حال آن فاسدمثل چو باغ ارم گشت و حسرت شداد از نکته‌های گفتنی در شرح حال نظیری آنکه شاعری بنام «نظیر مشهدی» همزمان او بود که در سال ۱۰۰۳ ه از خراسان بمکه و از آنجا بهند رفت و در بیجاپور بخدمت عادلشاه ابراهیم ثانی (۹۸۷-۱۰۳۵) از سلسله عادلشاهیان دکن رسید و در زمره منشیان او درآمد و «تا آن زمان نظیری تخلص داشت.

ملا- نظیری نیشابوری از وی درخواست تبدیل تخلص نمود، وی پیاس خاطرش یاء نسبت از تخلص خود ساقط کرد. ملا نظیری ده‌هزار روپیه بوی بخشید.

گویا یک حرف که ده عدد دارد [- ی] عوض ده‌هزار از وی خرید» (۱).

این «نظیر مشهدی» شاعری غزلگوی بود و از بیت‌های مشهور اوست:

معموره عشق است که بر هر طرف اوچندانکه نظر کار کند خانه خرابست

بصحبت گل و بلبل از آن خوشست دلم که آن بروز ملاقات دوستان ماند

در وطن هست همه‌چیز همین غربت نیست چه کنم آه غربی بوطن نتوان برد نکته دیگر آنکه بعضی چنین پنداشته‌اند که آن نظیری که در شمار دنبال‌کنندگان و پایان‌برندگان بهمن‌نامه آذری «۲» بوده همین نظیری نیشابوریست و چنین نیست بلکه آن نظیری از شاعران سده نهم و از پرورش‌یافتگان

(۱)- روز روشن، ص ۸۳۶؛ و نیز بنگرید بکلمات الشعراء سرخوش ص ۱۱۲؛ و جز آنها.

(۲)- درباره آذری و بهمن‌نامه‌اش بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۳۲۳ بعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۰۳

خواجه عماد الدین محمود گاو (کشته در ۸۸۶) بود و در دربار سلاطین بهمنی بتشویق آن وزیر فاضل سمت ملک الشعراپی یافته

و با شاعری دیگر بنام ملا سامعی که او هم در اتمام بهمن‌نامه دست داشته معاصر بوده است «۱».

نظیری نیشابوری از میان شاعران عهد خود با ثنایی مشهودی و شکیبی اصفهانی دوست بود. برای نخستین مرتبه‌ی ساخت و دومین را در مکاتبات اخوانی «استادی، سندی» خطاب می‌کرد «۲» ولی میان او و آن دیگران چون ظهوری و ملک و عرفی صفایی نبود و از حیث قدمت خدمت در نزد خانانان بر دیگران مقدم و بهمین سبب بسیار محترم بوده است، و اگرچه عرفی خود را از همه بزرگان گذشته و معاصر برتر می‌شمرد ولی تفوق نظیری هم در عصرش بر عرفی محل قبول بود و واقعا نیز چنین است. شاید اگر عرفی زمان می‌یافت و سالمندی بیشتر و تجربه‌ی افزونتر از آنچه در جوانی حاصل کرده بود، فراهم می‌آورد، بر حریف خود در شاعری چیره می‌گردید ولی اگر بآنچه بود و هست تکیه کنیم جلای فکر و شکوه سخن نظیری و پختگی و یکدستی الفاظ و مهارت او را در بیان معانی بیشتر می‌یابیم و از سخن‌شناسان بزرگ بعد از نظیری و عرفی، میرزا صائب باین نکته اشاره صریح دارد و ضمن اعتراف خود بفروتر بودن از مقام نظیری چنین می‌گوید:

صائب چه خیالست شوی همچو نظیری عرفی بنظیری نرسانید سخن را و شاید از میان شاعران معاصر نظیری کسی بصراحت رسمی قلندر «۳» او را در شعر خود نستوده و ببلندی مرتبه‌اش در سخنوری اعتراف نکرده باشد، آنجا که در مدح میرزا عبد الرحیم خانانان و ذکر سخنوران در گاهش گوید:

ز ریزه‌چینی خوانت نظیری شاعر رساند کار بجایی که شاعران دگر
کنند بهر مدیحتش قصیده‌ها انشاکه خون ز رشک فتد در دل سخن‌پرور «۴»

(۱) - ایضا همین کتاب، ج ۴، ص ۳۲۷.

(۲) - تذکره میخانه، ص ۷۹۳.

(۳) - درباره او بنگرید بهمین جلد، حاشیه ص ۸۸۵.

(۴) - اشاره است باینکه نظیری خود ممدوح شاعران عهد خویش بود چنانکه پیش از این گفته‌ام.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۰۴ ز نوک خامه او مضطرب دل گردون ز رشک نامه او تشنه لب لب کوثر
لباس لفظ شود تنگ دربر معنی گهی که بکر معانیش بفگند چادر همه سخندانان عهدش مانند ملا عبد الباقي نهانندی در مآثر
رحیمی و میر تقی الدین کاشانی در خلاصه الاشعار و تقی الدین اوحدی بلیانی در عرفات و فخر الزمانی در میخانه مقام والایش را
در سخندانان و سخنوری ستوده او را قدوة الفصحا و ملک الشعراء و البلغا دانسته‌اند، و چنین بود، چه هرچند که نظیری بپایه شاعران
بزرگ قدیم نرسیده ولی بنسبت با عصر زندگانی و بقیاس با همطرازان خود شایسته است که در صف اول قرار گیرد. آذر که در
نقد سخن و تعیین مرتبه شاعران سختگیر است، او را نیک می‌ستاید و می‌گوید «الحق شاعری بی نظیر است» و معاصر او امین رازی او
را «از بی نظیران زمان» می‌داند و می‌نویسد که «اشعارش بحکم لطافت مدون گشته متداولست» و شاهنوازخان و مولانا محمد قدرت
الله گوپامو و همه مؤلفان بعد از نظیری مانند معاصران وی سخنش را ستوده و باستادیش اعتراف کرده‌اند و او بی تردید چه در غزل
و چه در قصیده و دیگر اقسام شعر بر معاصران خود برتری داشت و قصیده گوی و غزل‌سرایی مقتدری بود که شیوه استادان بزرگ
پیشین را در هر دو مورد دنبال کرد و به پیش کشانید و بمرحله خاصی از سخنوری رسانید.

وی مانند استادان پایان قرن هشتم و سده نهم قصیده‌هایش را گاه باستقبال از قصیده‌سرایان بزرگ و مشهور قدیم و گاه باستقلال
می‌ساخت.

سخنانش همه‌جا استوار و خالی از عیبست و مواردی که توان بر آنها انگشت اعتراض نهاد در سخنش بندرت یافته می‌شود،
فصاحتی آشکار و بیانی دلپذیر و شیرین دارد، سخنش روان، بسیار روان و در همان حال منتخب و استوارست، ترکیبها و تعبیرهای

نو فراوان دارد و آنها را تقریباً در همه بیت‌های او بویژه در غزل‌هایش می‌توان دید و در بیان اندیشه‌های خود، یا در عرضه‌داشت احساساتش از آن ترکیب‌های تازه و مخلوق خویش بنیکی استفاده می‌کند. در یافتن مضمون‌های باریک و در تخیل چیره‌دستست اما هیچیک از خیال-تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۰۵

پردازیه‌ها و مضمون‌یابی‌های او بدرستی گفتار و متانت کلامش آسیب نمی‌رساند و او برعکس شاعران بعد از خود، که مدتها بر اثر مبالغه در اندیشه‌های باریک در بند تعبیرات سست در مانده بودند، همه مضمونها و «نکته‌های نازک» (۱) خود را در پوششی از لفظ‌های لطیف خوش ترکیب جا می‌دهد. «دامانی از شکر» و «خرواری گل» با خود دارد (۲). معانی بلند را باسانی بیان می‌کند چنانکه گویی سخنان روزانه خود را اظهار می‌دارد، در تشبیهات حسی و عقلی و خیالی و مرکب و ارسال مثل تواناست، در وصف اشخاص و احوال و توضیح احساسات بسیار مقتدرست. بر رویهم شاعریست شایسته تحسین، قصیده‌گویی استاد و غزلسرای با سخن لطیف و تخیل دقیق و کلام منتخب و یکدست، اگرچه بشیوه اهل زمان در جواب‌گویی استادان بزرگ غزل خاصه سعدی و حافظ بیکار ننشسته ولی غزل‌های ابتکاری متعدد دارد که بسیاری از آنها حکایت از نحوه جدید تفکر و بیان می‌کند، و بسی از معانی عالی صوفیانه، گاه در لباس مضمون‌های عاشقانه و گاه در تلو تفکرهای عارفانه ملازم با نوعی آزاداندیشی، در آنها آورده می‌شود. او واقعا شاعری خوش فکرست و تفکرهای فلسفی و عرفانی او که غالباً با آرایش‌های اشراقی همراهست، از قبول تأثیراتی از زندگانی ثانویش در هند برکنار نیست و در ترکیب‌بندها و غزل‌های او بسیار می‌توان باینگونه اندیشه‌های فلسفی و عرفانی او بازخورد. او در ترکیب‌بند بسیار زیبا و عالیش که در لاهور بمدح میرزا عبد الرحیم خان‌خانان ساخته و بدین بیت آغاز می‌شود: آن جلوه که در پرده روش‌های نهان داشت از پرده برآمد روشی خوشتر از آن داشت (۳)

(۱) - گوید:

نظیری بس تو خوش شیرین و نازک نکته می‌گویی ترا شکر بدامان گل بخروارست پنداری

(۲) - گوید:

نظیری بس تو خوش شیرین و نازک نکته می‌گویی ترا شکر بدامان گل بخروارست پنداری تاریخ ادبیات در ایران ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۰۵
۴۰ - نظیری نیشابوری ص: ۸۹۷

(۳) - این ترکیب‌بند در نسخه‌های خطی و چاپی دیوانش ثبت است و پنج بند آن را در گنج سخن (ج ۳) آورده‌ام.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۰۶

اندیشه وحدت وجودی خود را بصراحت بیان می‌کند و عشق را در راه درک این حقیقت تنها وسیله کار می‌شمارد. در جای دیگر توحیدی را که دین تبلیغ می‌کند نحوه‌یی از شرک و شرایع را وسیله‌های خلاف آدمیزادگان می‌پندارد و شگفتست که در همان حال از بسیاری شعرهای او اعتقادش پیشروان دین آشکارست. یکی از ترکیب‌بندهای معروفش «دوازده بند» است که چنین آغاز می‌گردد:

وقتی که شکل دایره کن فکان نبود جز نقطه حقیقت حق در میان نبود و هر بند آن در ستایش یکی از دوازده امام شیعیان اثنی عشریست.

عده زیادی از قصیده‌هایش در حمد خداوند و نعت پیامبر ص و امامان است و یکی از ترکیب‌بندهایش از آرزوی زیارت کعبه حکایت می‌کند بدین مطلع:

کشتی تن شده طوفان زده عصیانم‌وای من گر بحمایت نرسد غفرانم پس او عارفی آگاهست که رسیدن بکنه دین را دستور کار

خود می‌داند نه اکتفا بظواهر آن را، و بهمین سببست که او حقیقت حق را در مسجد و بتخانه و کعبه و دیر بیکسان می‌بابد و مشاهده می‌کند.

از جمله خوشبختیهای نظیری آن بود که بسبب استادی و تقدم در سخنوری، و نیز بیاری ثروتی که از راه بازرگانی وصله‌های جزیل خانخانان و اکبر و جهانگیر و شاهزادگان فراهم آورده بود، ممدوح شاعران عهد خویش گردید. خانه‌یی فراخ‌بنیاد در احمدآباد گجرات بنا کرده و در آنجا شاعران و زائران را می‌پذیرفت و با آنان مصاحبت و مجالست می‌کرد، تهی‌دستان را باحسان می‌نواخت و با فاضلان و اهل ادب نرد وفاق و محبت می‌باخت.

تقی الدین اوحدی بلیانی که خود مدتی با نظیری دوست و معاشر بود، می‌نویسد: «در گجرات منزلی پادشاهانه ساخت و بفرغت و رفاهیت می‌گذرانید، همیشه جمعی از اعزه اکابر و اصاغر در مجمع او حاضر بودند و (۱) - گوید:

چند از مؤذن بشنوم توحید شرک‌آمیز را کو عشق تا یکسو نهم شرع خلاف‌انگیز را

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۰۷

هنگامه شعر و صحبت در منزل او بغایت گرم بود. در هزار و شانزده که مؤلف در آن حدود واقع شد، تا زمان درگذشتن وی [یعنی تا ۱۰۲۱] همیشه صحبت اتفاق می‌افتاده. او را منفعتی عظیم از تجارت و زراعت و تکلف حضرات بهم می‌رسید و همه را صرف احباب و فقرا می‌کرد. از جمله در همان سال که فوت می‌شد نزد مخلص حساب کرد، بیست و یک هزار روپیه هوائی بهم رسانده بود، و الحق پدر و مادر درویشان و فقیران بود، نفع عظیم از او باهل استحقاق می‌رسید.»

فخر الزمانی هم در میخانه (ص ۷۸۸) نظیر این معنی را درباره نظیری بیان کرده است. وی گوید: «بتحقیق پیوسته که آن عندلیب گلشن معنی، بعد از سعادت زیارت خانه ایزد سبحان و اجازت از خان سپهسالار میرزا عبد الرحیم خانخانان در احمدآباد گجرات متوطن شده عمارت از برای خود ساخت و غلامان و ملازمان خود را بسفر زیرباد و دکن می‌فرستاد، از هر طرف مترددین او در شهر و سنین منافع و مداخل کلی بدو می‌رسانیدند. آن فرید زمان و منتخب دوران خویش در آن مکان اکثر اوقات خود بصحبت سخن‌سنگان متین و نکته‌پردازان معنی‌گرمین می‌گذرانید و همیشه فصحا و شعرای مسافر و مجاور هند را رعایت‌های بزرگانه کرده و زبان این طایفه بمدح و ثنای سخنوری و مرتبه موزون‌پروری خود گویا ساخته ...»

با مطالعه دیوان نظیری بحادثه‌های مختلف بازمی‌خوریم که بعضی از آنها در بیان حال شاعر مفیدست. از آنجمله معلوم می‌شود که پسری بنام نور الدین محمد داشت که مرد و پدر مرثیه‌یی برای او سرود، مرثیه‌یی دیگر نیز در مرگ دختر و مرثیه‌یی در فوت برادر خود دارد پس، از چند فرزند نظیری چنانکه پیش ازین دیده‌ایم سه دختر بیش بازماندند.

دیوانش که خود در سال ۱۱۲۰ یعنی یک سال پیش از وفاتش تنظیم کرده و بکتابخانه خانخانان تقدیم نموده بود شامل قصیده، ترکیب‌بند، غزل، قطعه و رباعیست. قصیده‌ها و ترکیب‌هایش معمولاً - در ستایش خداوند، نعت پیامبر، منقبت امامان شیعه، مدح خانخانان و اکبر و جهانگیر [پیش از پادشاهی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۰۸

«سلیم»] و شاهزادگان، و مرثیه‌هاست. مجموع بیت‌های کلیات او بده هزار می‌رسد که پنجهزار از آنها مجموعه غزلها را پدید می‌آورد. دیوانش بتمامی در هند و ایران بطبع رسید و مجموعه غزل‌هایش هم جداگانه در هند چاپ شد و از کلیاتش نسخه‌های متعدد ملاحظه شد. ازوست:

شعر مسیح دلست معنی او جان او چاشنی عاشقی شربت دکان او

جوهری از شعر نیست راست‌نماینده‌تر آینه فهم ماست نکته پنهان او

گرچه بجولان فهم پی بسخن برده‌اند گرد سخن گشته‌اند قافیه‌سنگان او

گرچه سخن نکته‌یست از پر پرگار طبع نیست بوسعت برون از خط دوران او
 بلبل وحی اندکی اوج فراتر گرفت ورنه ز یک پرده‌اند آن من و آن او ...
 از یک ترکیب‌بند در ستایش پیامبر:
 گوشه‌یی خفتم که راهم را سروسامان نبودلنگر افگندم که کشتی درخور طوفان نبود
 مرغ بینش را شکستم پر که طیران کند داشت‌رخش دانش را بریدم پی کزین میدان نبود
 بر سر بازار حکمت کور دیدم خلق راتوتیای حقشناسی در همه دکان نبود
 شیشه بر صد گه شکستم باده موسی نداشت غوطه در صد چشمه خوردم چشمه حیوان نبود
 اهل صحبت را ز معنی سبزه‌یی از گل نرست‌قوم وادی را ز عرفان تریه‌یی بر خوان نبود
 دل بحسرت در بر از نظاره مجلس گداخت‌جان بدرگه سوخت ز آن کش پیشتر فرمان نبود
 تا نگه کردم عنان برتافت کز یک جلوه‌اش پاره‌پاره دل چو طور موسی عمران نبود
 زخم زد اما بجولانی ز خاکم برنداشت کاینچنین گو درخور آن دست و آن چوگان نبود
 خون ما در گردن بی‌باک عشق پرده‌درحسن تا در پرده بود این فتنه در دوران نبود
 در بن هر خار صد لیلی است از دیدار اووادیی دیدی که صد مجنون در آن حیران نبود
 حسن پرتو بر جهان افگند ورنه پیش ازین شمع دل آشفته و پروانه سرگردان نبود
 این حجاب از بود باشد ورنه پیش ما و توبرقع صورت پیش چهره جانان نبود
 پرده از عالم برافتد گر برآید آشکارما عدم بودیم آن روزی که او پنهان نبود
 برنتابد برق حق جز کبریای احمدی غیر یک دل در دو عالم قابل جولان نبود
 احمد مرسل که باطن مشرق انوار داشت دوست را آینه بر اندازه دیدار داشت
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۰۹

*

آن جلوه که در پرده روشهای نهان داشت از پرده برآمد روشی خوشتر از آن داشت
 ذوقی بچمن داد که در خنده ابرست‌شوری ز گل انگیخت که بلبل بفرغان داشت
 این جلوه حسنست که در پرده نگنجداین قصه عشقست که پنهان نتوان داشت
 در باغ خروش از در و دیوار برآمد کز غنچه‌لبان خاک بدل راز نهان داشت
 بی‌خواست برآورد سر از طرف چمنهاچندانکه زمین تازه‌نهالان جوان داشت
 مشاطگی هر خس و هر خار صبا کرداز بس که چمن غالیه در غالیه‌دان داشت
 ایمن نتوان بود گر از ابر بهاری شد لاله‌ستان هرچه زمین ژاله‌ستان داشت
 دستار گل امروز مگر گشته پریشان‌دیروز گر از غنچه بسر تاج کیان داشت
 تا هست جهان هست بهاری و خزانی دل‌بسته این وضع مکرر نتوان داشت
 کو عشق که دود از دل پردرد برآرم آهی کشم، از هستی خود گرد برآرم
 عشقست که هم پرده و هم پرده درآمدغماز دل و شحنه خون جگر آمد
 عشقست که در پرده حوا بخرامیدعشقست که از کسوت آدم بدر آمد
 عشقست که بگذشته و آینده ما اوست در هر نفسی رفت و برنگ دگر آمد

هان جان و دل آغوش و بغل خوش بگشایید کآن یار سفر کرده ما از سفر آمد
او بود که از سینه بتاراج خرد خاست او بود که بر آتش دل جلوه گر آمد
آنگاه برانگیخت فراقی و وصالی در صورت یکتایی از آن هر دو برآمد
تا چشم حسودان نکند کار برین کاراز دل بدلی ره زد و از سینه برآمد
آن یار که معموری دل از ستم اوست صد شکر که این بار ستمکارتر آمد
نیک آمدی ای عقل مرا آتش خرمن لثیک، زهی چشم امیدم بتو روشن
خیزید که گیریم می از ساقی مستان گردیم بحال دل آشوب پرستان
جامی دو سه نوشیم و در آییم بازار سرّ می و میخانه بگوییم بدستان
هان ای دل غافل شده هنگام صبحوست گر جام ز ساقی نستانی مزه بستان
بی دردسر از خواب برآور که بپیمود بر ما خم و ساغر در و دیوار گلستان
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۱۰ برخیز که گر بهره‌یی از نشأ نداریم باری بنشینیم بتهمت بر مستان
ایام بهار آمد و در خانه بماندیم زین شرم که بی می نتوان رفت بیستان
تاریکی غم از افق سینه دمیدست یک شیشه می کو که کنم شمع شبستان
در کشور آن قوم که این باده حلالست گلرنگ چو رخسار بهارست زمستان
از میکده مگذر که در کعبه فرازست بسیار مرو تیز که این راه درازست
آن راز که در صومعه محجوب ز ما بود در میکده از صافی دلها بملا بود
قه‌ری که شود هیزم او آتش نمرود دیدیم که خاکستر او لطف و عطا بود
خمار دلش خوش که پی می گه و بیگاه هرگاه که رفتیم در میکده وا بود
دی راهب بتخانه بمن راه حرم رانزدیک نمود ار چه بسی دورنما بود
خورشید بزّار همی بست میانش در بتکده هر ذره که در روی هوا بود
دیدیم که در میکده هم شاهد و ساقیست آن خانه برانداز که در خانه ما بود
او بود که در هر که نظر کرد بقا یافت او بود که از هر چه گذر کرد فنا بود
این جلوه همانست کزو گریه بجوشیدشوری شد و در قالب مجنون بخروشید
غافل مگذر بتکده را هم حرمی هست ز آنسوی خرابات چو رفتی صمی هست
در دیده نمک ریز که خوابت نربایدشایسته دریافتن از عمر دمی هست
در عشق چو عقل و خرد باده پرستان ویرانم و آگه نه که بر من ستمی هست
آن نیست که در هجر دلم را نخرانند گر نیست سنان مژه نوک قلمی هست
دلتنگی من چون سبب خوشدلی اوست دریوزه کنم از در هر دل که غمی هست
ساقی غم نابودن می سخت خماریست مستیم اگر در قلدح و جام نمی هست
دل بر خود و بر هستی خود از چه نهد کس در هر نفس ما چو وجود و عدمی هست
جز جام می عشق که آینه صدقست پیمانه زهریست اگر جام جمی هست
آن به که بغیر از مژه تر نشناسیم لب تشنه بمیریم و سکندر نشناسیم ...

*

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۱۱ بزیر هر بن مو چشم روشنیست مرا بروشنایی هر ذره روزنیست مرا
 شهود بت ز پراکندگیم باز آورد دلیل راه حقیقت برهنیست مرا
 چو سایه از همه سو در کمین خورشیدم بهر کجا بن غاریست مسکنیست مرا
 باین سراچه و بستان فرو نمی آیم برون ز عالم خاکی نشینیست مرا
 بدوستی که ز بس محو لذت عشقم بکاینات ندانم که دشمنیست مرا
 هزار ناله شهرود و رود می شنوم ز سیل ناله چو کهسار دامنیت مرا
 اگر بمعرکه در خون فتاده ام چه عجب همیشه رزم بچون خود تهمت نیست مرا
 دریغ رخس فروماند و روز بیگه شد درین سفر که بهر گام رهنیست مرا
 کدام می که پس از مستیم خمار نداد چو شیشه در ته هر خنده شیونیست مرا
 بیا ز محنت جان کندم خلاصی ده که دم زدن ز فراق تو مردنیست مرا
 ز توشه های سرشکم لبالب آغوش است ز حاصلی که ترا نیست خرمنیست مرا
 گداخت چشم نظیری ز دقت نظرم که دیده تنگ تر از چشم سوزنیست مرا *
 دیدمش در دل نهفتم آه بی تأثیر رادر کمان از بس که دزدیدم شکستم تیر را
 پای رفتن نیست زین بزمم که در بیرون در بخت دارد در کمین هجر گریبانگیر را
 خوشدل از غیرم که در بزم وصال او نیافت ذوق درد اضطراب و لذت تغیر را
 از کمند عشق جستن می شود ترک ادب ورنه طغیان جنون از هم کشد زنجیر را
 بی سبب دادی گر آزارم خجل از من مباش کرده ام خاطرنشان خویش صد تقصیر را
 گشته دل پامال حسرت عشوه در کارش مکن قلب در داندود ما ضایع کند اکسیر را
 از نگاهی شد نظیری صید و من در انفعال ز آنکه آن وحشی نمی ارزد بهای تیر را *
 چند از مؤذن بشنوم توحید شرک آمیز را کو عشق تا یکسو نهم شرع خلاف انگیز را
 ذکر شب و ورد سحر نی حال بخشد نی اثر خواهم بزناری دهم تسبیح دست آویز را
 ترک شراب و شاهدیم بیمار کردست ای طیب صحت نخواهم یافتن تا نشکنم پرهیز را
 خاکی بباد آمیخته گردی ز جا انگيخته آبی بمژگان می زنم خاک غبار آمیز را
 نی عشق افزاید بر این نی مهر زبید بیش ازین کی ماند طرف قطره یی پیمانه لبریز را
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۱۲ پیوسته ابرو در کشش همواره مژگان در زدن تا کی کسی بر دل خورد این دشنه های
 تیز را *

گر بسخن در آورم عشق سخن سرای را بر و دوش سردهی گریه های را
 گل بخزان شکفته شد وین دل بسته و نشد در بن ناخنست نی بخت گره گشای را
 نی ز رهی خبر دهم نی بدلی اثر کنم صوت کجیم ز کاروان زمزمه درای را
 هر المی که صعب تر روزی عاشقان شود طعمه ز استخوان سزد حوصله همای را
 درس ادیب اگر بود زمزمه محبتی جمعه بمکتب آورد طفل گریز پای را
 پیش نظیری از فلک درد دلی برم که هست بر در شه ترددی ناله آن گدای را *
 میم در جام و ما هم تا سحر در روزنست امشب دو دستم تا بوقت صبح طوق گردنست امشب

دو چشمم حجله آیین بسته اندر گریه شادی در و بام از چراغان سرشکم روشنت امشب
 همه شب بر لب و رخسار و گیسو می‌زنم بوسه گل و نسرين و سنبل را صبا در خرمنست امشب
 مغنی می‌گساری می‌کند ساقی نواسازی‌ازین شادی که در بزم حسودان شیونست امشب
 بدل طرح وصال جاودانی نقش می‌بندم گرم خود دوست می‌آید بخلوت دشمنست امشب
 باقبال محبت شاهد می‌در نظر دارم نه من با بخت خویشم نه نظیری با منست امشب *
 هر کرا معنی نمی‌خیزد ز دل گفتار نیست نیست یک عارف که خود ساقی و خود خمار نیست
 خار خار کوی یاری هست هر کس را دل نیست نشکفد هر گل که در پای دلش این خار نیست
 توبه هشیار می‌گویند می‌گردد قبول تا نوشم می‌مرا یارای استغفار نیست
 مستی و شاهدپرستی، هرزه‌خندی و نشاطکار کار می‌گساراست و دیگر کار نیست
 پیش پای گرم و سرد روزگار افتاده‌ام سایه در ویرانه‌ام از پستی دیوار نیست
 اندکی ای ناله امشب بی‌اثر می‌یابمت آنکه هر شب می‌شنید امشب مگر بیدار نیست
 مردم از شرمندگی تا چند با هر ناکسی مردمت از دور بنمایند و گویم یار نیست
 مجلس آخر شد نظیری حال خود با او بگوهر نفس بزمی و هر دم صحبتی در کار نیست *
 گریزد از صف ما هر که اهل غوغا نیست کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۱۳ جمال مغیبه دیدی شراب مغیبه نوش مگوی عذر که در کیش ما مدارا نیست
 ز پای تا بسرش ناز و غمزه صف بسته است هزار معرکه و رخصت تماشا نیست
 بحکم عقل عمل در طریق عشق مکن که راه دور کند رهبری که دانا نیست
 فلک سراسر بازار دهر غم چیدست نشاط نیست که یکجای هست و یکجا نیست
 بپای خویش کجا می‌توان رسید کجا که طی راه فنا جز بیال عنقا نیست
 هوای وصل کسی می‌کند که بلهوس است در آن دلی که محبت بود تمنا نیست *
 ساقی قدح نداد، سفال و سبو نبود چندانکه جرعه‌یی بچشم آبرو نبود
 می‌خواست بوسه رخت اقامت بگسترد از فرش جبهه راه بر آن خاک کو نبود
 دندان زرد هزار نگاه گرسنه بود لعل لبش که باده بآن رنگ و بو نبود
 از بی‌قراری دلم آبرو ترش نکرد با آنکه می‌فروش مغان نیکو خو نبود
 ته جرعه‌یی نداد که اسرار دوستی لایق بهره مست سر چارسو نبود
 تا صبحدم صنم صنم بود بر زبان کآنجا مجال عابد الله گو نبود
 ز آن حسرتی که در دل من می‌فروش کرد بزم می‌نشد که لبم خشک ازو نبود *
 نه فوت صحبت این دوستان غمی دارند نه مرگ مردم این عهد ماتمی دارد
 میان این همه احباب عیب‌پوشی نیست دریده پرده تر است آنکه محرمی دارد
 بخوش بیانی هم صحبتان ز جای مرو که پر ز نیش بود هر که مرهمی دارد
 بهره‌ز دفتر امید هر کجا مگشای که مبتلای هوا کار درهمی دارد
 هزار حربه ز هر خار بایدهش خوردن نکوسرشتی اگر طبع خرمی دارد
 ز طعن گرسنه چشمان دلیر نماید هلال عید که آبروی پرخمی دارد

بکاوش مژه رگهای جاننش بشکافتنک دلی که چو من چشم پر نمی دارد
 ز خویش و اهل گذر کن که ملک بی خویشی برون ز عالم این خلق عالمی دارد *

پرده برداشته‌ام از غم پنهانی چندبزیان می‌رود امروز گریبانی چند
 ز آن ضعیفان که وفا داشت درین شهر اسیرقفسی چند بجا مانده و زندانی چند

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۱۴ سروسامان سخن کردن این جمعم نیست پهلوی من بنشانید پریشانی چند
 بس خرابیم ز یکدیگرمان نشناسندمانده‌ایم از ده غارت زده ویرانی چند
 کشته از بس بهم افتاده کفن نتوان کرد فکر خورشید قیامت کن و عریانی چند
 هیچ دل را ستم حادثه مجروح نکرد که نه لعل تو بر آن ریخت نمکدانی چند
 هیچکس را سر پایی نزد ایام که مابست دستی نگزیدیم بدن‌دانی چند
 چشم بر فیض نظیری همه خوبان دارند کاسه در پیش گدا داشته سلطانی چند *

ذوق وجدان و نظر خالص شد و خامم هنوز صاف شد میها ولی من دردی آشام هنوز
 گوش و لب پژمرده دیدار و قاصد در سفرخانه پر شادی و در راهست پیغام هنوز
 بر نمی‌آید هلال عیدم از ابر امید عمر رفت و همچو طفلان بر در و بامم هنوز
 روز مولودم فلک محضر بفرزندی نوشت بس که خوارم از پدر نشنیده کس نامم هنوز
 سیر هفتاد و دو ملت کرده‌ام در طور عشق کس نمی‌داند چه خواهد بود انجامم هنوز
 مکر ابلیس و فریب دانه‌ام آمد بیاد بارها گشتم ز قید آزاد و در دامم هنوز
 از درون دوزخ ز بی‌تابی برون اندازدم صد ره از خامی بآتش سوختم خامم هنوز
 گرچه از مجلس ز بدمستی بروم کرده اندجره‌یی از رحم می‌ریزند در جامم هنوز
 گر نیم شکر نظیری تلخ در طبعش نیم می‌کند گاهی لبی شیرین بدشنامم هنوز *

می‌دود حاجت براه خواهش از دنبال من همت استغنا همی آرد باستقبال من
 صدر عزت قرب می‌جوید بمن دشمن کجاست تا ببیند رتبه عشق بلند اقبال من
 عزتی دارم که گر پا بر در جنت نهم صد گره در کار رحمت افتد از اهمال من
 سعی در رفتن بدان کویم نوازش می‌کند عشق می‌بیند ز زیر چشم از دنبال من
 سیر معنی تر ز رمز دوستانم در سخن خامه می‌رقصد ز تحریر قد چون نال من
 گرچه ناخوشتر ز هر روزست وقت روزگار خوبتر از سالهای دیگرست امسال من
 روزگارم گر چنین با او نظیری بگذرد رشک آید عالمی را بر من و احوال من *

ما حال خویش بی‌سر و بی‌پا نوشته‌ایم روز فراق را شب یلدا نوشته‌ایم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۱۵ قاصد بهوش باش که بر یک جواب تلخ عرض هزار گونه تمنا نوشته‌ایم
 شیرین تر از حکایت ما نیست قصه‌یی تاریخ روزگار سراپا نوشته‌ایم
 روی نکو معالجه عمر کوتاه است این نسخه از علاج مسیحا نوشته‌ایم
 تحقیق حال ما ز نگه می‌توان نمود حرفی ز حال خویش بسیما نوشته‌ایم
 بر ما مسلمست که منشور راستی بس واژگون تر از خط ترسا نوشته‌ایم
 ما از خط پیاله و معشوق نگذریم درس صلاح تا بهمینجا نوشته‌ایم

هر جادویی که کلک نظیری نموده است خود کرده‌ایم باطل و خود وانوشته‌ایم *

از صبح روزگار گشاد جبین مجوروی شکفته از دل اندوهگین مجو

چشم ثبات و مهر ندیدم بر آسمان جنسی که بر فلک نبود از زمین مجو

قاصد پیام یار ز ما آورد بما آنجا نشان مقدم روح الامین مجو

تمثال خوبی دو جهانت نموده‌اند نقشی که در تو نیست ز روم و ز چین مجو

عشاق او ز نور و ز ظلمت گذشته‌اند در کشوری که عشق بود کفر و دین مجو

با نیک و بد بساز نظیری ز روزگار گر باغبان گیا دهدت انگین مجو *

بمویی بسته صبرم نغمه تارست پنداری دلم از هیچ می‌رنجد دل یارست پنداری

بتحریک نسیمی خاطرم آشفته می‌گردد بخودرایی سر زلفین دلدارست پنداری

چنانم می‌گزد بی‌او تماشای چمن کردن که شکل غنچه بر گلبن سر مارست پنداری

نوشم تا قدح بر من دری از غیب نگشاید کلید روزیم در دست خمارست پنداری

بنوعی طن مردم را هدف گشتم که دامانم ز سنگ کودکان دامان کهسارست پنداری

فلک را دیده‌ها بر هم نمی‌آید شب از کینم چنان هشیار می‌خواهد که بیدارست پنداری

نظیری بس تو خوش شیرین و نازک نکته می‌گویی ترا شکر بدامان گل بخوارست پنداری *

از ما نهان ز کثرت اغیار بوده‌ای چون گل بزیر پرده صد خار بوده‌ای

فریاد جان همه ز گرفتاری فراق تو در میان جان گرفتار بوده‌ای

خامش که گشته‌ایم در اندیشه بوده‌ای گویا که بوده‌ایم، بگفتار بوده‌ای

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۱۶ هم طره فتنه‌زا شد و هم غمزه عشوه‌گر کز شور حسن بر سر اظهار بوده‌ای

قومی ترا ز خلوت و عزلت طلب کنند تو شور شهر و فتنه بازار بوده‌ای

دل هر که برده است تو دلجوی بوده‌ای غم هر که داده است تو غمخوار بوده‌ای

انکار حال ما چه کنی کز دم الست با ما بدیر و میکده در کار بوده‌ای

پرسش چه می‌کنی ز خطا و صواب ما چون هر چه کرده‌ایم خبردار بوده‌ای

جان مست می‌شود ز حدیث لببت مگر هم صحبت نظیری خمار بوده‌ای *

در هجر تو مرگ هم‌نشینم با دامن‌ظور دو دیده آستینم با د

گر بی‌تو بکام دل بر آرم نفسی یا رب نفس باز پسینم با د *

جستم ز بلا بلا پناهم دادند در قلب جفا گریز گاهم دادند

بستند ره نجاتم از هر طرفی و آنگه بسر کوی تو راهم دادند *

شب مست ز خانقه بروم بردند تا دیر بنعل واژگونم بردند

گفتند بسوی دوست از کعبه در آیوز راه خرابات درونم بردند *

شوخی که نگاه بر عذارش بندند شمع‌عیست که بر شعله نارش بندند

تا چند شکفته گردد آن دسته گل کز شاخ بچینند و بخارش بندند *

یک معرکه خویش را بجایی نزدیم یک مرتبه حرف خونبهای نزدیم

صد قافله شهید از ما بگذشت ما مرده چنانکه دست و پای نزدیم *

شب تا سحرم فسانه‌خوان غم او خوابم نبرد ز داستان غم او
تا بار امانتش بخائن ندهم صد جای نشسته پاسبان غم او
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۱۷

۴۱- زمانی یزدی «۱»

ملا زمانی یزدی از شاعران نیمه نخستین سده یازدهمست. اصلش از یزد و باشیدنگاهش اصفهان بود. درباره او نوشته‌اند که بسیار مغرور بود و چنین می‌پنداشت که روح نظامی گنجی‌بی در او حلول کرده است و حتی بعضی گفته‌اند که علت انتخاب تخلص زمانی «آنست که مذهب تناسخ داشت و خود را شیخ نظامی گنجوی پنداشت و این خام خیال را در عالم قال می‌آورد که: در گنج فروشدم پی دیداز یزد برآمدم چو خورشید هرکس که چو مهر بر سر آید هرچند فرورود برآید» (۲) و قاعده باید این دو بیت از منظومه‌یی باشد در جواب لیلی و مجنون نظامی و زمانی در این بیت خواسته است خود را همانند نظامی نشان دهد و این از قبیل دعوای شاعرانه است که بتکرار در سخن سخنوران می‌بینیم و دلیلی بر اعتقاد بتناسخ نیست. تذکره‌نویسان در تفسیر و توجیه معانی شاعران ازینگونه افسانه‌های بی‌وجه بسیار پرداخته‌اند.

زمانی بجز جواب گفتن نظامی استقبال از دیوان خواجه حافظ شیرازی

(۱)- درباره او بنگرید به:

* هفت اقلیم، تهران، ج ۱ ص ۱۶۲.

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۴۴-۲۴۵.

* سرو آزاد، ص ۲۸.

* نتایج الافکار، ص ۳۰۰-۳۰۱.

* صحف ابراهیم، خطی.

* آتشکده آذر، بمبئی، ص ۲۶۰.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۴۱۳.

(۲)- سرو آزاد، ص ۲۸، و همین معنی از بعضی تذکره‌های دیگر برمی‌آید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۱۸

را نیز وجه همت قرار داد و ازین راه دیوانی پدید آورد و آن را به‌مراه نامه‌یی بعرض شاه عباس رسانید. مشهورست که شاه بر بالای نامه نوشت:

«مولانا، درین معامله جواب خدا را چه می‌دهی؟». میر غلامعلی آزاد کلیات او را ده‌هزار بیت نوشته ولی من از شعر او تنها نمونه‌هایی در تذکره‌ها دیده‌ام و از همان مایه بیتها معلومست که شعری روان با معانی تازه داشت.

نصرآبادی نوشته است که «اگرچه دیوان او دیده نشد اما از اشعار او ظاهر می‌شود که خیلی قدرت داشت» و امین رازی سخنش را در غایت روانی دانسته و این رباعی را از شیخ احمد زرگر در وصف شعرش نقل کرده است:

اشعار زمانی دُر مکنون باشد و صفش ز قیاس عقل بیرون باشد

قانون فصاحتست لفظش در شعر پیچیدن آن گرفت (۱) قانون باشد وفاتش را بسال ۱۰۷۱ یا ۱۰۲۱ نوشته‌اند. ازوست:

یکی ابلهی شبچراغی بجست که بی او نشد عقد پروین درست
 فروزانتر از ماه و خورشید بود سزاوار بازوی جمشید بود
 خری داشت آن ابله کوردل بجان خودش جان خر متصل
 چنان شبچراغی که ناید بدست شنیدم که بر گردن خر بیست
 من آن شبچراغ شهنشاهیم که روشن کن ماه تا ماهیم
 و لیکن مرا بخت ابله شعار چنین بست بر گردن روزگار *
 دلم بزلف گره گیر یار در چنگست چو آن غریب که در شام کعبه دلتنگست
 شمار قطره باران اشک هم داند اگر میان دو یکدل هزار فرسنگست
 هلاک شیشه در خون نشسته خویشم که آخرین نفسش عذرخواهی سنگست *
 الا ای در وطن در عشرت و نوش مبادا از غریبانت فراموش
 از آن یک گل بدست کس نیامد مگر باغ بهشت است آن بر و دوش

(۱) - گرفت: اخذ، ضبط و نگاهداری (فرنودسار)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۱۹ بیا یک شب براه ما برافروز چراغ زندگانی ز آن بنا گوش *
 کجاست گرم دلی آفتاب سیمایی بشام طالع ما چون ستاره پیدایی
 تلافی شب عمر گذشته ما را بس گرفتن سر زلف بلندبالایی
 کجاست مایه درستی شکست دل طلبی که بی زیان محبت کنیم سودایی *
 گر خاک پای مردم صاحب نظر شوی در چشم روزگار چو نور بصر شوی
 روزی رسی بدولت آزاد ای پسرکز بندگان حلقه بگوش پدر شوی
 گرچه بخوبی تو ملایک نمی رسند می کوش جان من که از آن خوبتر شوی *
 گیرم که بدرد خسته درمان گشتی در دیده چو سرمه سلیمان گشتی
 حال دل ما اگر نپرسی بهترانگار که گفتیم و پشیمان گشتی *
 درمش سکه توفیق نبیند هر گزهر که رو در گرو سیلی استاد نکرد *
 گر مه عید نماید فلکت رام مشو که غرضهاست درین نعل که وارون زده است *
 زبان حال خموشان کسی نمی داند و گرنه سوسن آزاد در فسانه تست

۴۲ - جعفر قزوینی «۱»

نواب میرزا قوام الدین جعفر بن بدیع الزمان بن آقا ملای دواتدار قزوینی

(۱) - درباره او بنگرید به: -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۲۰

متخلص به «جعفر» و معروف به «میرزا جعفر آصفخان» از رجال معروف و مقتدر دولت گورکانی هند و در همان حال از شاعران و منشیان زبردست عهد خود بود که نزد اهل ادب چه در ایران و چه در هند بصفای طبع و حسن گفتار شهرت داشت تا بجایی که

سخن‌شناسان معاصرش «نورنامه» او را بعد از خسرو و شیرین نظامی سرآمد همه منظوم‌های همسان آن می‌دانستند.

پدرش میرزا بدیع الزمان از جانب شاه تهماسب صفوی وزارت کاشان داشت و بهمین سبب میرزا جعفر مدتی از جوانی خود را در کاشان گذراند.

عمش میرزا غیاث الدین علی بن آقا ملا بهند رفت و در خدمت جلال الدین اکبر بمقام‌های بلند و بمرتبه آصفخانی رسید. میرزا جعفر در قزوین ولادت یافته همانجا بتحصیل ادب و دانش‌های عهد خود خاصه علم سیاق پرداخت و شاعری آغاز کرد و بتتبع دیوان‌های استادان سرگرم شد و از آنجمله در اندک روزگاری دیوان میرزا شرف جهان قزوینی (م ۹۶۸ هـ) را غزل بغزل تتبع نمود و در همان حال با شاعران مقدم بر خود که در قزوین بسر می‌بردند مانند میرزا سلمان حسابی و ضمیری اصفهانی

* هفت اقلیم، تهران ج ۳، ص ۱۷۱-۱۷۵، و درباره نیایش آقا ملا، ص ۱۷۶.

* عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۸۲.

* منتخب التواریخ بدائونی، ج ۳ ص ۲۱۶.

* تذکره نصرآبادی، ص ۵۳-۵۵.

* مآثر الامراء، ج ۱، کلکته ۱۸۸۰، ص ۱۰۷-۱۱۵.

* بهارستان سخن، ص ۴۳۹-۴۴۲.

* عرفات العاشقین تقی الدین اوحدی، خطی.

* تذکره میخانه، متن از ۱۵۵ تا ۱۶۰، حاشیه از ۱۶۰ تا ۱۶۴.

* نتایج الافکار، ص ۱۵۵-۱۵۶.

* آتشکده، تهران، ص ۱۱۵۶-۱۱۵۷.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* ضمیمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۲۰۰-۲۰۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۲۱

(م ۹۷۳ هـ) معاشرت داشت و این ایام از روزگار او مصادف بود با فتنه‌هایی که میانه مرگ شاه تهماسب (۹۸۴ هـ) و جلوس شاه عباس (۹۹۶ هـ) در ایران رخ داد و کار ملک را به بی‌سامانی و آشفتگی کشانید، و ازین‌روی میرزا قوام-الدین که هنوز عهد جوانی را می‌گذرانید و در زندگی خانوادگی هم گویا از محبت پدری برخوردار نبود «۱»، بترک یار و دیار تن درداد «۲» و بتصریح میر عبد الرزاق خوافی، در عین شباب، در بیست و دومین سال جلوس اکبر (- ۹۸۵ هـ) از عراق بهند رفت و بوساطت عم خود میرزا غیاث الدین علی بصف ملازمان پادشاه پیوست و از درجه‌یی بدرجه‌یی ارتقاء جست و از عهده هر خدمتی که باو حواله شد بنیکی برآمد و در دو سه جنگ خاصه در سرکوبی گروهی از عصیانگران افغانی پیروزی‌هایی یافت «و همچنین مصدر فتوحات عظمی می‌گشت و باقطاع ارجمند ممتاز می‌گردید. تا خلعت وزارت بر قامت قابلیتش چست آمد» «۳»، از جانب اکبر بوزارت برگزیده شد و «خطاب آصفخانی یافت و بعد از ارتحال و انتقال آن پادشاه ستاره سپاه بسعادت بندگی ... شاه نور الدین محمد جهانگیر پادشاه مستسعد گردید و در بندگی آن حضرت بمرتبه‌یی بزرگ و صاحب جاه شد که کم کسی از مردم ایران را در هندوستان تا آن زمان آن حالت دست داده بود» «۴» و گذشته ازینها در عهد جهانگیر پادشاه، سال ۱۰۲۰ اتالیقی «۵» شاهزاده پرویز پسر جهانگیر بدو

(۱)- بقول تقی الدین اوحدی در عرفات، در عنفوان حسن و جوانی این بیت ازو بر زبانها افتاد که در رنجش از پدر گفته:

میانه من و یوسف همینقدر فرقت که او عزیز پدر بود و من ذلیل پدر

(۲) - لیکن تا پایان حیات هیچگاه آرزوی وطن از دلش زدوده نشد و این بیت شاهد این معنی است:

جعفر از یار و دیارت شدی آواره چنان که مگر خاک ترا باد بقزوین ببرد

(۳) - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۱۷۳.

(۴) - تذکره میخانه، ص ۱۵۸ - ۱۵۹.

(۵) - اتالیق: ادب آموز و محافظ، لالا، لله.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۲۲

واگذار شد و آصفخان باتفاق آن شاهزاده مأمور تسخیر دکن گردید ولی در آن سامان بیماری فلج دچار شد و بسال ۱۰۲۱ بدرود

حیات گفت و در برهانپور بخاک سپرده شد و قبرش آنجا در کنار گور انیسی شاعرست که ترجمه حالش را پیش ازین دیده‌ایم.

جهانگیر پادشاه در تزوک خود نوشته است که «مدتی بود که اخبار بیماری آصفخان می‌رسید و چند مرتبه رفع مرض شد و باز عود

نمود تا آنکه در برهانپور در سن شصت و سه سالگی درگذشت ...» و دنبال همین مطلب از توجهی که پس از مرگ پدر خویش

بآصفخان مبذول داشته و او را وزیر صاحب استقلال کرده و منصب پنجهزاری بوی داده بود، سخن گفته و نوشته است که «بعد از

فوت او فرزندان او را منصبها داده رعایتها کردم»

معتمد خان بخشی تاریخ فوت او را «صد حیف ز آصفخان» (۱۰۲۱) یافت «۱» و چون بتصریح جهانگیر پادشاه «در سن شصت و

سه سالگی درگذشت، پس ولادتش بسال ۹۵۸ اتفاق افتاده بود. معتمد خان گوید که میرزا جعفر «حرمخانه عالی داشت و در

مباشرت مولع و حریص بود، آخر جان در سر این کار کرد.»

میرزا جعفر آصفخان در مدت خدمتهای لشکری و دیوانی ثروت فراوان بهم رساند چنانکه بقول تقی الدین اوحدی صاحب عرفات،

بعد از وی یک کرور و نیم از زر و زینت او نصیب خزینه شاهی شد غیر از آنچه فرزندان و نزدیکان او پنهان کرده و بخزانه

نرساندند ... و همیشه دوهزار مغول مستعد با دو سه هزار دیگر از مردم هند در خدمت او بودند و بزبان تیغ و تیغ زبان همه کس

ازو در حساب و درصدد احتساب می‌شدندی! و همین تقی الدین مدعیست که آصفخان با آنهمه ثروت که داشت کس نشنید که

در مدت حیات دستگیری یا نوازشی از یاران کرده «و اکرامی که توان گفت یکی از فضلا و شعرا و ارباب حاجت نموده باشد الا

نادرا» و حتی رسم او

(۱) - بهارستان سخن، ص ۴۴۰، اقبالنامه جهانگیری، کلکته، ص ۶۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۲۳

بود که مدح و ستایش شاعران را با شعر جواب می‌گفت و همان را جایزه و صله آنان می‌پنداشت. در حالی که بعضی دیگر از

نویسندگان احوالش و از آنجمله آذر نوشته‌اند که بتربیت اهل ادب و دانش خاصه ایرانیان توجه داشت و بعید نیست که سخن تقی

الدین اوحدی از غرضی برخاسته باشد زیرا در سرگذشت چند تن از شاعران ایرانی که در عهد او بهند رفته‌اند می‌بینیم که آصفخان

آنان را گرامی داشته و یا بدانان مساعدت مالی کرده و بخدمت پادشاه برده و سفارش نموده ... «۱»

آصفخان با همه اشتغال خاطر بکارهای لشکری و دیوانی از شعر و ادب که توشه دوران جوانیش بود، غافل نمی‌نشست. محمد امین

رازی شرحی مستوفی درباره تیزهوشی او نوشته و گفته است که «در کمال فضل و حدّت فهم بحدیست که همگان بلطف طبع وی

اعتراف نموده از دریای خاطرش افتراف می‌نمایند» و میرزا محمد طاهر نصرآبادی گوید «بجمع فنون کمالات آراسته خصوصا در

ترتیب نظم» و تقی الدین اوحدی بلیانی «نهایت روانی طبع و دقت فهم، صفای ذکا و زکای فطنت» او را ستوده و میر عبد الرزاق

خوافی هم در مآثر الامرا و هم در بهارستان سخن او را از یکتایان روزگار شمرده که «در همه فن صاحب یک فن و در هنر تمام، فهم تند او شهره آفاق بود. خود می گفت هرچه من بدیھتا نفھم بی معنی خواهد بود! گویند بیک نگاه تمام سطر را می خواند، در فراست و کاردانی و اجرای مھام ملکی و مالی ید بیضا داشت و بظاھر و باطن آراستہ، شعر و انشای او کمال متانت دارد، باعتقاد جمعی بعد از شیخ نظامی گنجوی مثنوی خسرو و شیرین را به ازو کسی نگفته».

این نکته اخیر که میر عبد الرزاق بیان کرده، یعنی موفقیت آصفخان در نظیره گویی بر خسرو و شیرین نظامی، مقبول بیشتر نویسندگان احوال اوست.

(۱) - بنگرید بشرح حال رفیعی (میر حیدر معمائی) و پسرش سنجر، و ترجمه حال «صفی» و چند تن دیگر از شاعران همعهدش در همین جلد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۲۴

میرزا محمد طاهر نصرآبادی و عبد النبی فخر الزمانی قزوینی هم بر این عقیده اند و این آخری دیوان او را بجز آنچه در ایران سروده بود بسه هزار بیت تخمین زده است که از آنجمله دوهزار بیت مثنوی در برابر خسرو و شیرین نظامیست و آن همان «نورنامه» است که آصفخان با اسم نورالدین جهانگیر گفته و بنام او نامیده و جهانگیر خود در تزوئک خویش بدان اشاره کرده و گفته است «خسرو و شیرین بنام من نظم کرده مسمی بنورنامه». این منظومه بدین بیت آغاز می شود:

خداوندا رھی از غیب بنمای ز غیبم چشم دل بر عیب بگشای اگرچه شهرت آصفخان بیشتر بر سر نظم همین منظومه دوهزار یا دو هزار و پانصد بیتی (بحر هزج مسدس مقصور و محذوف) حاصل شده است ولی او بسایر اقسام شعر هم می پرداخت. نسخه‌یی از کلیاتش بشماره ۳۲۷۴Or در کتابخانه موزه بریتانیا دیده شد که قسمت نخستین آن منظومه نورنامه و بخش دوم آن قصیده و غزل و ترجیع و رباعیست. قصیده‌هایش در مدح اکبر و جهانگیر است و شاعر بر این دیوان خود مقدمه‌یی بنثر نوشته و شمه‌یی از سرگذشت خود را تا برخورداری از رعایتها و نیکوداشت‌های جهانگیر بیان کرده و شرحی مستوفی در ستایش او نوشته است.

سخن او در همه انواع شعرش در عین روانی منتخب و استوار و خالی از هرگونه عیب تعقید و ابهام و ضعف تألیف است و در همه آنها خاصه در نورنامه او به تعبیرهای بسیار لطیف مقرون باحساسات و عواطف گرم باز می خوریم. ازوست:

مرا حرفی بدل افروخت آذر که شب پروانه گفתי با سمندر

ترا این شعله ز اسباب حیاتست مرا آتش ترا آب حیاتست

ز خامیهای تو جان بردم از رشک و گر می سوختی می مردم از رشک

مرا معشوق باید داغ دل نه اگر آتش نسوزد خاک ازو به *

خداوندا دلی ده شاد از اندوه در او گنجایش غم کوه تا کوه

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۲۵ دلی از خار خار عشق پریش ز هر نیشی دو صد جا بیشتر ریش

پر از خونابه عشقش رگ و پوست بمرهم دشمن و با نیست دوست

دل را دیده‌یی ده عاقبت بین که بت را قبله داند عشق را دین

بدل سرمایه بخش از نقد توفیق زبانی ده کلید گنج تحقیق

دم گرمی کرامت کن بیان را با آتش آب ده تیغ زبان را

ز خاک پای عشقم آبرو بخش زبانی درخور این گفت و گو بخش

مگر زین گل پدید آید گلی نو گلستان کهن را بلبل نو

که عالم پر کند ز آوازه عشق سراید داستان تازه عشق
 خداوندا که اکنون چند گاهست که اقلیم سخن بی پادشاهست
 درم بی سکه و بی خطبه منبر اگر نوبت زنی وقتست جعفر
 بیا ای دل در گنجینه بگشای ره گنجی بمن بی رنج بنمای
 ترا بر گنج باد آورد دستست مرا چندین گدا بر در نشستست
 بگنجی چون فروشد ناگهت پای در خود بر رخ آفاق بگشای
 نهان در خاک به آن گنج مقصود کزو محتاج را نبود جوی سود
 شود آن گنج را نام از جهان کم که بر حاجت فزاید حسرتی هم
 قلم را ز آستین ریز آنقدر در که عالم را کنی دامن دل پر *
 «۱» دو شیرافکن ز عشق افتاده در قید گهی صیاد هم گشته گهی صید
 زبان هر دو از شادی گرفته دل از غم خط آزادی گرفته
 چو شیرینی ز اقبال مساعد شده ساقی و بر مالیده ساعد
 جهانی دل بنازی کرده تاراج بدل صاحب دلان را کرده محتاج
 ملک را باده غم پرداز دل شد زبان مفتاح گنج راز دل شد
 هوس مطلق عنان شد شوق خود کام سر دست صنم بگرفت با جام

(۱) مقصود از «دو شیرافکن» خسرو و شیرین هردوست که بعشق یکدیگر گرفتار و مقید بودند. درین چند بیت شاعر از عشرت کردن آن دو با یکدیگر، و از شوق خسرو و از عصمت شیرین حکایت می کند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۲۶ که ای شرمنده از روی تو خورشید بتو روشن جهان را چشم امید

چنین بی نقل دادن باده تا کی بده بوسی که هم نقل است و هم می
 صنم از دست شه ز آن خواهش گرم گدازان شد گه از شوق و گه از شرم
 فتادش تن ز تاب شرم در تب ز نام بوسه زد تبخاله اش لب
 هزاران گل از آن روی عرقناک شکفت از شوق و غیرت ریخت بر خاک
 گلش در شبم خوی غوطه خورده دهن از شوق بوسه غنچه کرده
 لب شیرین چو طرح پاسخ انداخت بخوزستان شکر از شرم بگذاخت
 که می کم خور که گشتی آنچنان مست که از مستی ندانی ساغر از دست
 ز دست شه شود تا دستش آزاد بدستش بوسه یی با جام می داد
 ملک بگرفت شوقش کرده سرمست ز دستش جام و بوسیدش لب و دست
 صنم را زین خجالت دیگر آن شب بشکر خنده یی شیرین نشد لب
 چو پاس عصمت خود فرض می دید سپاه ناز خود را عرض می دید
 نگه را شد نهان صد ناز در زیر مژه خنجر کشید و غمزه شمشیر
 بخود پیچید از آن زلف درازش بجوش آمد ز غیرت خون نازش
 عتابش تیغ عالمگیر برداشت ز گردن فتنه را زنجیر برداشت ...

*

خوش درآمد از در یاری در بیداد بست از درم تنها درآمد در بروی باد بست
 خون هر جا کشته‌یی، در گردن شمشیر اوست پای هر صیدی که دیدی، دست آن صیاد بست
 از صبا در شکم اما دل بدین خوش می‌کنم کاین گلستانست نتوان در بروی باد بست *
 یار جستم که غم از خاطر مسکین بردنه که جان کاهد و دل خون کند و دین ببرد
 دل سپردم به بتی تا شود آرام دلم نه که تسکین و قرار از من مسکین ببرد
 جعفر از یار و دیارت شدی آواره چنان که مگر خاک ترا باد بقروین ببرد *
 کسی ز خون حریفان خود شراب نخورد برغبتی که تو خون می‌خوری کس آب نخورد
 بدور عربده‌جویی چنین عجب دارم که سنگ حادثه بر جام آفتاب نخورد
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۲۷ بمجلس از غلط اندازی نگاه تو دوش کسی نماند که صد زخم اضطراب نخورد *
 هر کس که شبی نشست با تو بسیار بروز ما نشیند
 تا با چو تویی توان نشستن دل پهلوی ما چرا نشیند
 از حق مگذر، نمی‌توان دید با دلبر اگر خدا نشیند
 جعفر ره کوی یار دانست مشکل که دگر ز پا نشیند *
 بیک نفس ورق عهد یار بر گردد چو روزگار بهیچ از قرار بر گردد
 پی معالجه بر سر مریض عشق ترا اگر مسیح رود شرمسار بر گردد
 قرار وصل بجعفر دهد ولی با خود دهد قرار که زود از قرار بر گردد *
 روزی که جان فدای تو بیداد گر کنم آن روز حسرتی مگر از دل بدر کنم
 پر خون دل و کفن چو در آیم بحشر گاه‌ای وای بر کسی که ازو شکوه سر کنم *
 تا خوی تو با ناز تو یگرنگ شدست دنیای فراخ بر دلم تنگ شدست
 ما را گنهی قابل رنجیدن نیست گویا که دلت را هوس جنگ شدست *
 عشق تو پسند دل غمدیده ماست وز حاصل هر دو کون بگزیده ماست
 سرچشمه زنده رود چون دیده ماست از دیده همین گریه پسندیده ماست *
 ای دل ز گزند دوست جان رنجه مدار کایمن بود از حادثه تا روز شمار
 دستی که رسید بر میانش یک ره پایی که دوید در عنانش یک بار *
 تا کرد نیازم در گستاخی باز رنجید و کشید پای در دامن ناز
 بر سنگ فراق کی خورد پای کسی در وصل اگر کند باندازه دراز *
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۲۸ دور از خدا که لاله می‌روید از و دارم چشمی که ژاله می‌روید ازو
 گیرم که ز گریه چشم خود پاک کنم با دل چه کنم که ناله می‌روید ازو

۴۳- رفیعی کاشانی «۱»

میر حیدر معمای کاشانی متخلص به «رفیعی» «۲» از شاعران سده دهم و اوایل سده یازدهم هجریست که چندی از دوران شاعری خود را در ایران و بخشی دیگر را در هندوستان گذرانده و در هر دو دیار نام‌آور بوده است.

(۱) - درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷ ص ۴۷۵ - ۴۷۷ و ۵۱۴ - ۵۱۷.

عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ج ۱ ص ۱۸۲.

* هفت اقلیم، تهران ج ۲، ص ۴۶۷ - ۴۶۸.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۴۲۰.

* مآثر رحیمی، چاپ کلکته، ج ۳، ص ۶۲۰.

* آتشکده آذر، بمبئی، ص ۲۴۳.

* تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.

* عرفات العاشقین، خطی.

* تذکره غنی، علیگر ۱۹۱۶، ص ۵۹.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

* منتخب التواریخ بداوئی، ج ۳، ص ۲۳۲.

* روز روشن، ص ۲۲۶.

(۲) - او غیر از رفیع الدین رفیعی خراسانیست که معاصر میر حیدر بود و در هند می‌زیست از دیوانش نسخه‌یی بشماره ۵۵۹۹ Add.

در کتابخانه موزه بریتانیا موجودست. (فهرست ریو، ج ۲، ص ۶۷۲ - ۶۷۳)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۲۹

وی را از آن جهت معمایی گویند که مهارت خاصی در ساختن معما داشته و از جمله چند شاعر معروف سده دهم است که کار معماسازان پایان سده نهم و آغاز سده دهم را با موفقیت ادامه می‌دادند. نصرآبادی عده‌یی از معماهای او را همراه معماهای مشهور دیگر نقل کرده است. وی همین مهارت را نیز در ساختن تاریخ و یافتن ماده تاریخهای بسیار مناسب داشته، مثلاً برای تفسیر بی‌نقطه‌یی که فیضی در سال ۱۰۰۲ هجری پایان رسانیده سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ را یافته و ازین بابت بقول امین رازی ده‌هزار روپیه جایزه بدو رسید. تاریخ فوت جلال الدین اکبر را ببیدیه چنین یافت: الف کشیده ملایک ز «فوت اکبر شاه». فوت اکبر شاه منهای الف برابر است با ۱۰۱۴ که سال مرگ اکبر پادشاه بود. برای تاریخ فوت وحشی از موضوع ناتمام ماندن مثنوی فرهاد و شیرین او استفاده کرد و با استادی تمام چنین گفت:

در مثنوی از ذوق دلارا وحشی درها افشاند

تا خاتمه نارسیده اما وحشی درها درماند

دوران پی مثنوی بی‌خاتمه‌اش تاریخ چو خواست

گفتیم که «مثنوی ملا-وحشی» بی‌خاتمه ماند! «مثنوی ملا-وحشی» منهای خاتمه آن یعنی حرف «ی» برابر است با ۹۹۱ که تاریخ درگذشت مولانا وحشی بافقیست.

در سال ۹۹۷ چهل روز بعد از نوروز برفی عجیب در راه قزوین بارید و میر حیدر همین واقعه را تاریخ یافت و گفت: «چل روز پس از نوروز برفی عجب آمد» (- ۹۹۷).

از روی همین تاریخها که ساخته است و از تذکره نصرآبادی نقل کرده‌ام معلوم می‌شود که تا سال ۹۹۷ در ایران بسر می‌برده و پس از آن بهند رفته است، یعنی بسال ۹۹۹ ه. درباره علت سفرش بهند روایت اسکندر بیگ منشی [عالم‌آرای عباسی، ص ۱۸۲] و

نصرآبادی [تذکره، ص ۴۷۵] مختلفست. بروایت نخستین میر حیدر با میرزا جعفر آصفخان در مدت اقامت کاشان دوستی داشت و پس از آنکه میرزا جعفر در هند بمقامهای بلند

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۳۰

ارتقاء جست او بهوای دوستی راه آن دیار گرفت و میرزا جعفر وی را باکبر پادشاه معرفی نمود و رعایتها کرد. بروایت دوم میر حیدر رفیعی متهم بهجو شاه عباس شده و از ترس بهند گریخته بود. تفصیل واقعه را در همان مأخذها ببینید. بهرحال این نکته مسلمست که این شاعر تاریخ‌ساز و معمارپرداز مدتی نیز از عنایتهای شاه عباس بزرگ برخوردار بود و ماده تاریخی دربارہ جلوس او سرود. پایان حیات میر حیدر در کاشان گذشت و همانجا بسال ۱۰۲۵ (و بقولی در ۱۰۳۲؟) مرد.

پسران او سنجر و میر معصوم شاعر بوده‌اند. درباره سنجر که پیش از پدر مرد و شاعری صاحب دیوانست، سخن خواهم گفت. پسر دیگرش میر معصوم را آذر در آتشکده [طبع بمبئی، ص ۲۵۳] معرفی کرده و این رباعی را ازو نقل نموده است:

ای خواجه که در عقل بمجنون نرسی نمروود اگر شوی بگردون نرسی

ز نهار فرو مرو بدنیا که اگرصد سال فرو روی بقارون نرسی نام خواهرزاده میر حیدر یعنی امیر حسینی و دوبیتی زیرین را ازو در هفت اقلیم [ج ۲، ص ۴۶۹] می‌یابیم:

فلک بی‌طالعی چون من ندارد چراغ بخت من روغن ندارد

بدرد هجر هرکو مبتلی شدعلاجی بهتر از مردن ندارد میر حیدر معمایی بغیر از معما و تاریخ غزل نیز می‌ساخت و مطایباتی هم می‌سرود. ازوست:

کم است ای گل که از گل بو نیاید مگر بو از گل خودرو نیاید ...

چنان آمیزشی کردست با غیر که هرگز در دلم بی‌او نیاید

کمان عشق او نتوان کشیدن که این از قوت بازو نیاید *

من و از نو غم یار کهن و یاری او که هنوز از همه بیش است وفاداری او

کرد آزرده مرا لیک نکردست چنان که توان کرد شکایت ز دل آزاری او

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۳۱ کرد بسیار ستم لیک چنان یاری نیست که بود یاری او کم ز ستمکاری او ...

۴۴- سنجر کاشانی «۱»

میر محمد هاشم کاشانی پسر میر حیدر معمایی، متخلص به «سنجر» مانند پدر از شاعران معروف سده دهم و یازدهم هجریست. او بیشتر دوران شاعری خود را در هند گذرانیده و در آنجا شهرت و اعتبار بسیار بهم رسانیده بود. ولادتش بسال ۹۸۰ در کاشان اتفاق افتاد و همانجا دوران جوانی و یادگیری را گذراند و هنگامی که پدرش بهند می‌رفت (۹۹۹ هـ) او نوزده ساله بود و چون به بیست و سه سالگی رسید (یعنی در سال ۱۰۰۳ هـ) بسنت پدر راه هند پیش گرفت و به «اگره» پایتخت جلال الدین اکبر رفت «۲»، و در دربار آن

(۱)- درباره او بنگرید به:

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲ ص ۴۶۸-۴۶۹.

* تذکره میخانه، تهران، ص ۳۲۱-۳۵۰.

* صحف ابراهیم، خطی.

* ریاض الشعراء، خطی.

* هفت آسمان، ص ۱۵۳-۱۵۴.

* سرو آزاد، ص ۲۶-۲۷.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۴۲۰.

* آتشکده، بمبئی، ص ۲۴۴.

* مآثر رحیمی، ج ۳ ص ۷۳۴.

* فهرست ریو، ج ۲، ص ۶۷۵.

* ایضاح المکنون، ج ۱، ستون ۵۰۹.

(۲)- با این حال بنابر آنچه در مآثر رحیمی و در آیین اکبری می‌بینیم مهاجرت سنجر مربوط به پیش از این تاریخ دانسته و حتی گفته شده است که او در سال ۱۰۰۰ بامر اکبر زندانی شد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۳۲

پادشاه ادب دوست پذیرفته شد چنانکه یک اشرفی «روزینه» برای او مقرر کردند و او بعد از آنکه پدرش از هند بایران بازگشت همچنان در اگره ماند ولی بر اثر شرابخوارگی و بعضی سخنان ناشایست از دربار طرد شد و پادشاه فرمان داد تا او را نزد یکی از رایان زمین‌دار گجرات حبس کردند لیکن آن رای (راجه) جانب حرمت سنجر نگاه داشت و بعد از چندی او را رها کرد و او باحمدآباد گجرات و از آنجا به بیجاپور دکن پایتخت عادلشاهیان رفت و بسعی شاهنوازخان شیرازی و کیل السلطنه ابراهیم عادلشاه (۱۰۰۳-۱۰۰۴ ه) از مجلسیان پادشاه شد و در آنجا شهرت بسیار یافت چنانکه آوازه آن بایران رسید و او که ساقی‌نامه مشهورش را در ستایش شاه عباس ساخته و در آن از اقامت هند اظهار دلتنگی کرده بود بدعوت شاه عباس عازم باز- گشت بایران بود که در چهل و یک سالگی بسال ۱۰۲۱ ه بیماری اسهال درگذشت.

سنجر شاعری زبردست بود. درباره‌اش گفته‌اند که بعد از عرفی در استعاره کسی از وی بهتر نبود «۱» و او خلاف پدر که قریحه تنوع‌پسندی نداشت، در انواع شعر طبع آزمایی کرد و قصیده و غزل و مثنوی را خوب ساخت.

نسخه‌یی از دیوانش بشماره Or.۲۸۶ در کتابخانه موزه بریتانیا دیده شد که متجاوز از ۴۸۰۰ بیت قصیده و غزل و مثنوی دارد. مثنوی خسرو و شیرین ناتمام در ششصد بیت بحر هزج مسدس مقصور و محذوف دارد و ساقی‌نامه زیبایی بیبحر متقارب موسوم به «فرخ‌نامه» در حدود پانصد بیت که در نوع خود کم‌نظیرست. درین ساقی‌نامه نخست بستایش آفریدگار و مناجات بدرگاه او پرداخته و آنگاه حکمت‌گویی آغاز کرده و در ضمن سخن بایراد حکایتها و تمثیل‌ها و اندرزها دست زده و سخن را بمدح شاه عباس صفوی و تعریف صبح و شب و عشق پایان داده است.

در این ساقی‌نامه طولانی سنجر چندبار از «وطن» و «حب وطن» یاد

(۱)- تذکره میخانه، ص ۳۲۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۳۳

کرده و از اقامت در هند اظهار ملالت نموده است «۱» و شگفتست که او در آغاز با نوعی رنجش از ایران روی بهند نهاده و در یکی از غزلهایش چنین گفته بود:

ایران نبود، ملک خداوند وسیعست آنجا نبود، جای دگر تاجوری هست.

قصیده‌های سنجر در مدح جلال الدین اکبر و ابراهیم عادلشاه و میرزا جانی بیگ پدر غازی بیگ و قاری فرمانروای سندست و از

آنها معلوم می‌شود که مدتی هم نزد این ممدوح آخری می‌زیسته. شعرش بسیار روان و پراحساس و بر شیوه شاعران پیش از او خاصه گویندگان سده نهم و دهم و با کلامی پخته و منتخبت و غزل را بهتر از اقسام دیگر می‌سراید. ازوست:

دستور خرد چند کنم رسم جهان رارفتم که بیک گوشه نهم نام و نشان را
تا چند توان طعن گراندستی فرهادبازو بگشاییم و ببندیم زبان را
داغم بنمک خشک شد و زخم بالماس آگه کن ازین تجربه مرهم طلبان را
بلبل برسالت چو رود نامه چه حاجت کز خون دل آراسته طومار زبان را
گل رفت بتاراج خزان حسن تو باقی‌ای تازگی از روی تو گلزار جنان را
طغیان جنونست بمن جامه مپوشیدبر قامت مهتاب مدوزید کتان را
سنجر چو فتد راه بوادی قناعت گیرم بدل آب روان ریگ روان را *

بر دست کسی چشم ندارد هوس مابر خوان سلیمان نشیند مگس ما
احباب بشمشیر اجل کشته نگردنداین مژده پیروانه دهد مشت خس ما
بردیم شب از ناله دل راه بمنزل یک قافله را راهنما شد جرس ما
ما را بگل از ناله و بو دادوستد هست‌راهی بچمن بس ز شکاف قفس ما

(۱) - گوید:

... نوایی که آن را تو دانی و من مقامی که یاد آورم از وطن

بلایست دور از بر دوستان تهیدستی آنکه بهندوستان

دریغا که این هند بیداد گزفرو برده دندانم اندر جگر

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۳۴ سنجر من و دل معتکف روضه و صلیم عیسی نفسان فیض برند از نفس ما *

طبل رحیل می‌زند صبر گران رکاب ماوه که رسید چون عنان نوبت پیچ و تاب ما

ابر نکرده تربیت چشمه نداده پرورش آب ز دیده می‌خورد مزرعه خراب ما

ما همه شب چو زلف او تافته‌ایم تا سحر صبح چو بی‌غمان زده خنده بر اضطراب ما

دور بکام تا بود، نشأ تراود از قدح بخت چو رو ترش کند، سرکه شود شراب ما

جسم غلطنمای را مظهر ذات حق شمر آب حیات جوشد از ناحیت سراب ما

روز ز بیم طعن اگر شرم کنی ز آمدن‌ای مه چارده در آنیم شبی بخواب ما

سنجر اگرچه سربسر شعر تو دلکش است لیک از همه سفینه شد این غزل انتخاب ما *

شایسته سودای تو شوریده‌سری هست در خورد تماشای تو هم چشم تری هست

تا گریه نشست از نظرم پرده غفلت اندیشه ندانست که جز من دگری هست

از کوچه تقلید به بیغوله صلح آی کاینجا بسوی کعبه و بتخانه دری هست

ایران نبود، ملک خداوند وسیعست آنجا نبود، جای دگر تاجوری هست

بی‌مشتربیی نیست دُر نظم تو سنجر از جیب برون آر که صاحب نظری هست *

شب بسختی جانم آهنگ برون رفتن گرفت خواستم آهی برآرم غیرتم دامن گرفت

نیست باک از کشتنم، ترسم پشیمانی خورد آنکه فتوای هلاک دوست از دشمن گرفت

ای که از نقد دل و جان بی نصیبم ساختی می‌توانی ذره‌یی مهر و وفا از من گرفت
هیچ گردی خود ز راه کاروانی برنخواست پیر کنعان چون سراغ از بوی پیراهن گرفت
گرد او کردم که جز کشتن ندارد شیوه‌یی نازم آن دل را که باج سختی از آهن گرفت
گرچه جز سنجر کسی در کشور عشقت نماند غم خراج کشوری امسال از یک تن گرفت *
تا چند دل از کوی تو خونین جگر آید خندان رود از پیشم و با چشم تر آید
او ساده دل و خلوتیان حيله گری چند تا باز ازین پرده چه آواز بر آید
از کبر نگردند بتان ملتفت کس بیچاره غریبی که باین شهر در آید
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۳۵ از دیدنت آن ذوق که دل یافت نیامد آن را که ز در بی خبری نوسفر آید
برخیز و نمک پاره کن آسوده دلی راسنجر نه که آن مست ز در بی خبر آید *
همه تن ز آتش دل چو چنار در گرفتم ز دلم خبر نداری ز دلت خبر گرفتم
ز لب شکر فروشت بهزار حيله امشب دل و جان گرو نهاده دهنی شکر گرفتم
پر و بال می‌نمودم بهوای بوستانی چو تو بفروختی رخ کم بال و پر گرفتم
دم واپسین زلیخا بهمین ترانه تن زد که بجذبه محبت پسر از پدر گرفتم
بتلاش کوش سنجر، نشوی ازین تسلی که ز فرقدان و جوزا کله و کمر گرفتم *
نه بر بیگانگان تنها در خلوت سرا بندم بتوفیق خیالت در بروی آشنا بندم
بندم از ادب مکتوب خود بر پای هر مرغی باو هر گه فرستم نامه بر پای هما بندم
شود از وعده‌ات ز آنگونه دست از پا فراموشم که بهر یادبودش رشته بر انگشت پا بندم
ز بس نادیده و صلح گر ازو نقدی بدست افتد نمی‌دانم کجا پیچم نمی‌دانم کجا بندم
گریبان چاک سنجر تا بکی گردد، درین فکرم که آن دیوانه را یکچند در دار الشفا بندم *
دنبال نظر چند بهر بلهوس افتم در کاسه هر سفره تهی چون مگس افتم
از شش جهت بادیه راهیست بمقصد تا چند بدنبال صدای جرس افتم
در طالع من نیست برافشاندن بالی از دام گر آزاد شوم در قفس افتم
امید که چون گرد بکویت بنشینم از راه طلب گر ز صبا باز پس افتم
سنجر ز رفیقان خردمند گسستم ترسم که شبی مست بدست عس افتم *
تو چون خنجر کشی فتراک جویان سر بدخواه بر بالین پسندند
متاع کفر و دین بی مشتری نیست گروهی آن گروهی این پسندند *
بنایی که محکم نباشد پیش مصالح گر آری ز روم و ریش
مهندس شود گر بفرض آفتاب کند در ثباتش رقم بی حساب
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۳۶ کند خشت پولاد در کار او بینداید از قیر دیوار او
بدان مایه گرچه تناور شود که سرکوب سد سکندر شود
نباشد چو در اصل محکم نهاد فرو ریزد از هم بیک تندباد *
خوشا عشق و مستی سرشار عشق خوش آن سر که شد بر سر دار عشق
کسی کاو نیچید سر زین کمند بگیتی چو منصور شد سربلند

عروسیست تا در برآید کراهما نیست تا بر سرآید کرا
 گر از خویش و پیوند بگسسته‌ای مخور غم چو با عشق پیوسته‌ای
 شهری که شناسدت هیچکس شناسایی عشق آنجات بس *
 چه خوش گفت دانای رنگین سخن بتعلیم هشیار و مست این سخن
 که هشیار هشیار یا مست مست سخن را بهر حال آور بدست
 ندانی که کار سخن سرسریست سخن نایب وحی پیغمبر است
 سخن اولین پایه قدرتست خمیر سخن مایه قدرتست
 سخن آسمانیست پستش مگیر زبردست دان زبردستش مگیر
 ز هر داده شعر خداداده به سخن زاده از آدمی زاده به
 برون نشده پا ز دروازه اش چو یوسف جهان گیرد آوازه اش
 چو فرزند ماند سخن یادگار و لیکن نه فرزند میراث خوار
 بماند پس از مرگ گر صدهزار نیاید برو دست میراث خوار
 سخن را چنان گو که ماند ز تو بهر کس سلامی رساند ز تو
 پس از مرگ فرزند ازو برخوردار نه دزدش برد نه ستمگر خورد
 اگر پیر کنعان سخن داشتی فراغی ز بیت الحزن داشتی
 ز یوسف کجا یاد می آمدش سخن به ز اولاد می آمدش
 چو هستت سخن در میان یادگار چه غم گر نداری پسر در کنار
 سخن هر کجا می روی یار تست همینست جنسی که در بار تست
 که هر جا خطاب گرامی دهند بشاعر امیر الکلامی دهند
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۳۷ یکی وحی مطلق بود شاعری که شاگردی حق بود شاعری
 خدایی که این انجمن آفرید نخستین شنیدم سخن آفرید
 سخن علت غائی آدمیست ز ما تا بحیوان تفاوت همیست (از فرخ نامه یا ساقی نامه سنجر)

۴۵- شکیبی اصفهانی «۱»

محمد رضا پسر خواجه ظهیر الدین عبد الله اصفهانی متخلص به «شکیبی» از اعقاب خواجه عبد الله امامی عارف بود و بهمین سبب
 خاندانش بامامی

(۱)- درباره او بنگرید به:

- * خلاصه الشعار میر تقی الدین کاشانی، خطی.
- * هفت اقلیم امین احمد رازی، تهران، ج ۲، ص ۴۲۴-۴۲۹.
- * مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۶ بعد.
- * آتشکده آذر چاپ تهران، ص ۹۵۴-۹۵۵.
- * گلزار ابرار، شیخ محمد غوثی منقول در تاریخ تذکره‌های فارسی ج ۲، ص ۷۰۴-۷۰۶.

* نتایج الافکار، بمبئی ص ۳۷۱-۳۷۳.

* تذکره میخانه، تهران، ص ۳۰۰-۳۱۵.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۴۲۳.

* ایضاح المکنون، اسمعیل پاشا، ج ۱، استانبول ۱۹۴۵، ستون ۵۱۱.

* عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی.

* سرو آزاد، میر غلامعلی آزاد بلگرامی، لاهور ۱۹۱۳، ص ۲۹-۳۱.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی؛ و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۳۸

شهرت داشته و عبد النبی فخر الزمانی صاحب تذکره میخانه گفته است که «بخط او بر ظهر مکاتیبی که بیاران اهل نوشته» این نسبت را دیده است.

ولادتش بتاریخ ۹۶۴ ه در اصفهان بود و چنانکه تقی الدین کاشانی نوشته اگر چه قاضی زاده بود لیکن چون طبعش بشعر تمایل داشت در زی اهل نظم درآمد «و دست طلب از خویشان و مردم دیار خود کوتاه کرده با مردم اهل درآمیخت» و بمسافرت در دیار عراق و آذربایجان و بلاد خراسان پرداخت و به «ضبط معارف و حقایق و اثبات ذوقیات» همت گماشت.

تقی الدین اوحدی در عرفات گوید که شکیبی خواهرزاده امیر روزبهان صبری و بشکیبی امامی ملقب بود. این امیر روزبهان صبری از شاعران و بزرگان نام آور آغاز عهد صفوی و با شاه تهماسب معاصر بود «۱» و یقیناً خویشاوندی نزدیک شکیبی با وی در تربیت شاعرانه اش تأثیر داشت، لیکن او بهمین مایه تربیت اکتفا نمود و از ابتدای جوانی سفر آغاز کرد و چنانکه نویسندگان احوالش بیان کرده اند چندگاهی در خراسان بسر برده در مشهد و هرات بتحصیل فنون ادب سرگرم بود و بقول عبد الباقی نهایندی در مآثر رحیمی در آن دیار «بطالب علمی و شاعری اشتغال نمود و اکثر متداولات را بنظر امعان درآورده شهره شهر و نادره دهر گردید» و از آنجا بشیراز رفت و در خدمت امیر تقی الدین نسابه شیرازی بتحصیل دانش ادامه داد و باصفهان بازگشت و از آن شهر بتاریخ ۹۹۸ ه، هنگامی که سی و چهار سال از سنش می گذشت، عزیمت دیار هند نمود و از راه دریا بنندر چپول رسید و قصد خدمت میرزا عبد الرحیم خانخانان کرد که در آن زمان در گجرات بسر می برد، لیکن چون بگجرات رسید خانخانان پایتخت رفته بود و او نیز ناگزیر بدنبالش عازم پایتخت گردید و بخدمت سپهسالار پیوست و محل توجه خان سخن شناس گردید چنانکه در سفرهای سند و دکن در رکابش بود و

(۱)- بنگرید به آتشکده آذر، تهران، ص ۹۵۶ و مأخذهایی که در حاشیه آن صفحه خواهید دید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۳۹

چون چندگاهی بدین وتیره گذشت از درگاه سپهسالار کناره گرفت و بولایت مالوه رفت ولی در آنجا بیمار شد و نذر کرد که اگر شفا یابد بزیارت حرمین شتابد و چنین کرد و سه سال در مکه و مدینه و بقعه های متبرک شیعہ گذراند و باز بهند برگشت و در برهانپور بملازمت خانخانان رسید ولی این بار هم اقامتش در درگاه سپهسالار دیر نیاید و از برهانپور عازم اگره شد و بسفارش زمانه بیگ مهابتخان «۱» در سال ۱۰۱۹ بدربار نور الدین محمد جهانگیر پادشاه معرفی شد و نزد آن پادشاه تقرب بسیار حاصل کرد چنانکه بفرمان او صدارت دهلی بوی تفویض گردید «۲» و آنجا بود تا بسال ۱۰۲۳ بدرود حیات گفت.

تاریخهای دیگری که پیش و پس این سال ذکر کرده اند همه باطلست. جسمی همدانی بنقل عبد الباقی نهایندی در مآثر رحیمی

«صدر دهلی رفت» (-۱۰۲۳) را تاریخ این واقعه یافت و میر الهی همدانی نیز همین تاریخ را در قطعه زیرین ذکر می‌کند:

روزی که کشید کلک تقدیر اله بر خاک شکیبی رقم طاب ثراه

گفت از پی تاریخ الهی ناگاه «اوایل- و امصیبتا واشوقاه» (۱۰۲۳) شکیبی از شاعران خوش سخن عهد خود و در میان همعصران وجودت طبع سلیم معروف بود. ساقی‌نامه او که بنام میرزا عبد الرحیم خانخانان سروده مشهورست. خان در برابر این منظومه ده هزار روپیه برسم صله بوی داد.

فخر الزمانی که معاصر و معاشر او بود درباره‌اش نوشته است که «تتبع بسیار نموده بود و سخنان خوب بی‌شمار بخاطر داشت، مجلس آرای شیرین‌زبان و

(۱)- رجوع شود بهمین جلد، ص ۴۷۵-۴۷۶.

(۲)- میر غلامعلی آزاد می‌گوید که او از میرزا عبد الرحیم خانخانان در سال ۱۰۱۸ درخواست گوشه‌نشینی کرد «خانخانان برای او سیورغالی و صدارت دهلی از درگاه جهانگیری برگرفت باین تقرب در دار الخلافه دهلی بدل جمعی فروکش کرد تا آنکه در سنه ثلث و عشرین و الف محمل سفر بعالم دیگر بست» (سرو آزاد، ص ۳۰).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۴۰

نقالی رنگین‌بیان بود. باعتقاد اکثر ارباب امتیاز این جزو زمان که دیوان او را مطالعه کرده و صحبتش را دیده‌اند، صحبت او را به از شعر او ادراک کرده‌اند ...» (۱). انیسی شاملو که او نیز از ملازمان خانخانان و معاشر شکیبی بود، درباره او گوید:

شکیبی کش رضا نامست و زیست‌بلی هر جا رضا آید شکیب است

شود عرش سخن چون جلوه گاهش کند عیسی نفس جاروب راهش

بهر گلشن که گردد مجلس افروزنه باد صبح می‌باید نه نوروز

کلامش در روانی بی‌شکیب است بلی سرچشمه را سر در نشیب است

بگو ای کلکت از گوهرفشانی‌زمین را چون اساس آسمانی

جوان کردی زلیخای سخن رامگر یوسف تویی این انجمن را از شعر او نمونه کافی در مآثر رحیمی و در خلاصه‌الشعار و عرفات نقل شده و ساقی‌نامه‌اش که یکصد و شش بیتست بتمامی در میخانه و بیست و چهار بیت بیشتر از آن در مآثر رحیمی آمده است، و نیز در هفت اقلیم. ازوست:

شکسته‌دل نشویم ار ترا سر جنگست که آبگینه ما هم طبیعت سنگست

ز دوست هم گله دارد ستم‌رسیده هجرستاره سوخته با آفتاب در جنگست

چو آفتاب بویرانه‌ام قدم در نه که گفته است که گامی هزار فرسنگست *

غمّت از من غم جان بیش دارد توانگر شرم مهمان بیش دارد

بشارتهاست از بخت سیاهم که ابر تیره باران بیش دارد

که می‌داند درین بستان شکیبی گیا یا سرو دوران بیش دارد *

غمزه گویند از وفا تعلیم دادش می‌دهد او کجا داد از کجا؟ بیداد یادش می‌دهد

او فرامشکار من بی‌کس، چه سازم دور از او کجا یادم کند وز من که یادش می‌دهد

بودش از راه وفا عمری شکیبی معتقد می‌کشد او را و مزد اعتقادش می‌دهد

(۱) - تذکره میخانه، ص ۳۰۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۴۱

*

شبهای هجر را گذرانیدیم و زنده‌ایم ما را بسخت جانی خود این گمان نبود *
 غم تو داد خلاصی ز بند خویشتم رهاوند فکر تو از چون و چند خویشتم
 تو گرم مهر من و من ز بهر دفع گزند نشسته بر سر آتش، سپند خویشتم
 حکایت غم من خواب مرگ می‌آرد فسانه گوی دل دردمند خویشتم
 از آن بهیچ مرادی نمی‌رسد دستم که در حمایت بخت بلند خویشتم *
 ما گل بخار و لعل بخارا گذاشتیم گوهر بتلخ رویی دریا گذاشتیم
 آتش زدیم بر تر و خشک امید و بیم خرمن بیرق و خانه بیغما گذاشتیم
 دنیا شکار هر که شد آنکس شکار اوست این صید پای بسته بصحرا گذاشتیم
 آنجا که طی مرحله بی‌نشانی است اول قدم بمنزل عنقا گذاشتیم
 کان یافتیم و دخل بخرجش وفا نکرد بیهوده بود کوشش ما، وا گذاشتیم
 هر چند ساختیم، زمانه بما نساخت یگرو شدیم و رسم مدارا گذاشتیم *
 نردیست جهان که بردنش باختست نرادی او بنقش کم ساختست
 دنیا بمثل چو کعبتین نردست برداشتش برای انداختست *
 ای آنکه بزند گانیت دسترس است مغرور مشو که شعله مهمان خس است
 این مرغ گرفتار که نامش نفس است بیرون رود از آسمانش قفس است *
 این نادره دوستان شرابی نخورند کز سینه یکدگر کبابی نخورند
 صحبت بنفاق و مهربانی بدروغ بی‌گوشه چشمی دمی آبی نخورند *
 چون باد بسیریم نه چون خاک مقیم نه رام امیدیم و نه رم کرده بیم
 چون خار نه‌ایم زحمت مرغ چمن چون بوی گلیم خانه بر دوش نسیم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۴۲

*

آنانکه ز راه طبع دورند ز هم گر نور نظر شوند کورند ز هم
 مانند دو نخ که تابشان مختلف است پیچند بهم ولی نفورند ز هم *
 نی نام ز زخم و نی نشان از دل من نی داغ ز عشق و نی فغان از دل من
 ز آن شاخ گلم ز بس بدل خار شکست بلبل شناسد آشیان از دل من *
 خوش آنکه بریم ره بسوی تو ز تو کورانه کنیم جستجوی تو ز تو
 در جور فرا که داد خود بستاند جان سختی ما ز ما و خوی تو ز تو *
 من کیستم از خویش بتنگ آمده‌ی دیوانه با خرد بجنگ آمده‌ی
 دوشینه بکوی دوست از رشکم کشت نالیدن پای دل بسنگ آمده‌ی *
 بیا تا ز میخانه بستان کنیم بویرا نه گشت گلستان کنیم

خرد را گل باده بر سر ز نیم‌چو گل تا دمی هست ساغر ز نیم
 بسینه درخت گلی پروریم که بر هر گلش بلبلی پروریم
 دم صبح از غنچه‌اش خنده‌یی بهار بهشتش پرستنده‌یی
 بیا شیشه بردار ساقی بیایا چشمه عمر باقی بیا
 بهار دل می‌پرستان بیارطرب را کلید گلستان بیار
 که بی‌خود مرا تا گلستان بردمنش جان دهم او غم جان برد
 مغنی دم صبح شد نی کجاست بلب گیر تا گویمت می کجاست
 درآور بزلف نوا تاب راز چشم صراحی ببر خواب را
 بسوزان غم جان مهجور رابزن نشتر این زخم ناسور را
 چه می بود ساقی ز جام که بودیاد که خوردم بنام که بود
 که وقف خرابات شد خانه‌ام سیل شرابست پیمانه‌ام ...
 بیا ساقی آن لاله‌گون می بده طربنامه آذر و دی بده
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۴۳ مکن تکیه چون سبزه بر جویبار که نه سرو ماند نه گل نی بهار
 بجنیدن آید چو باد خزان ز گل برگ ریزد ز بلبل زبان
 مغنی سر این مقام نماند می بود، در خورد جامم نماند
 فزون کن بر آهنگ خود پرده‌یی که خالی کند دل دل آزرده‌یی
 ندانم که آخر کدام، بگوی ز صاف خم یا ز دُرد سبوی ...
 بیا ساقی آن آب آتش شرار که با عقل دارد سر کارزار
 بده تا بر آتش نهم شرم راقلم بشکنم حرف آزر را
 که شد کارم از بی‌زبانی خراب برون آرم از زیر ابر آفتاب
 بگوهر کتی سر دهم تیشه رادر گنج بگشایم اندیشه را
 نهان‌خانه خاطر پر ز حور که نه سایه‌شان دید هرگز نه نور
 نه مشاطه‌یی را ازیشان خبر نه دلّاله‌یی سویشان راهبر
 سرافکنده هریک چو ابروی خویش نشسته سیه‌بخت چون موی خویش
 نفس برنیارد تمنایشان چو بینی کسادست کالایشان
 بر آنم گر اقبال یاری کند فلک ترک ناسازگاری کند
 بدلالگی خامه را سر کنم بمشاطگی کار آزر کنم
 بدامادی صاحب روزگار نهم تاج بر تارک افتخار
 عراقی نژادان جادوزبان سپارم بدارای هندوستان ...

۴۶- شانی تکلو «۱»

وجیه الدین نسف آقای تکلو متخلص به «شانی» در نیمه دوم سده دهم

(۱) - درباره او بنگرید به: -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۴۴

در تهران ولادت یافت و بیشتر در اصفهان و همدان و تهران بسر برد. وی از شاعران دربار شاه عباس صفوی و محل عنایت او و در سفر و حضر ملازمش بود. اسکندر بیگ منشی گوید که شانی «از وفور اخلاص و خلوص اعتقاد منظور نظر عطوفت آیین و از ندماء و مجلسیان محفل ارم تزیین بود و چند بیت مثنوی در مدح و منقبت حضرت ولایت پناه در سلک نظم در آورده بخدمت اشرف می گذرانید، چون بدین بیت رسید که:

اگر دشمن کشد ساغر و گر دوست بطاق ابروی مردانه اوست مزاج مقدس را عجب کیفیتی طاری شده این طرز مداحی و این مضمون در میزان طبع وقاد بغایت سنجیده و پسندیده افتاد، همت بحر خاصیت درباره مولانا بتموج درآمده امر فرمودند که زر بسیار در یک کفه ترازو ریخته در کفه دیگر مولانا را بوزن در آورده آن نقود وافر را بصله این شعر باو عطا فرمودند». اسکندر بیگ این واقعه را در ذیل رویدادهای سال ۱۰۰۴ ه (نهمین سال پادشاهی شاه عباس) آورده است نه چنانکه بعضی پنداشته‌اند، سال هزار که مصادف بود با پنجمین سال سلطنت آن پادشاه. آنها که واقعه را مربوط بسال اخیر پنداشته‌اند گفته‌اند که شانی قصیده‌یی در منقبت امام نخستین (ع) سرود و

* - عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۵۱۵-۵۱۶.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۸-۹.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۳۷۰-۳۷۱.

* تذکره غنی، ص ۷۰.

* صحف ابراهیم، خطی.

* آتشکده آذر، تهران، ص ۶۶-۶۷.

* سرو آزاد، لاهور ۱۹۱۳، ص ۲۸-۲۹.

* ریاض الشعراء، خطی.

* هفت آسمان، ص ۱۳۲-۱۳۳.

* ترجمه مجمع الخواص، تبریز ۱۳۲۷، ص ۱۱۲-۱۱۴.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۴۱۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۴۵

در مجلسی که سفیران روم و ازبک حاضر بودند خواند.

روایت نصرآبادی هم بدینگونه است که بزر کشیدن ملا شانی برای خاطر نظمی درباره یکی از غزوه‌های علی بن ابی طالب (ع) بود و گفته است که شاعری بنام ملا لطفی درین باره گفت:

شاه ز کرم جهان منور کردی ملک دل عالمی مسخر کردی

شاعر که بخاک ره برابر شده بود برداشتی و برابر زر کردی درباره پی آمدهای دیگر این بخشش شاهانه مراجعه بدنباله گفتار نصرآبادی (تذکره، ص ۹) و اسکندر بیگ (ص ۵۱۶) خالی از فایده نیست.

شانی در پایان حیات از اصفهان بمشهد رفت و «مجاور» شد، سالی بیست تومان باو از دربار وظیفه می دادند و همچنان بود تا بسال ۱۰۲۳ در گذشت.

وی در اقسام شعر از قصیده و غزل و قطعه و جز آن دست داشت و در سخنوری پیرو استادان پیشین بود. واله داغستانی درباره او گفته است که اگرچه در سخنوری چندان مایه نداشته لیکن بحکم سلیقه اشعار خوب دارد.

از دیوانش نسخه‌هایی موجودست و یک نسخه از آن بشماره ۷۷۹۹Add در کتابخانه موزه بریتانیا مطالعه شد که متجاوز از نه هزار بیت قصیده و ترکیب و غزل و قطعه و یک مثنوی در وزن و موضوع مخزن الاسرار و اندکی رباعی دارد. قصیده‌ها و ترکیبهایش در ستایش امامان و شاه عباس و بعضی از بزرگان دربار اوست. ازوست:

صبا چو زلف تو بر روی خوی فشان افشان
دسر آستین بچراغ هزار جان افشان
کفن لباس بقا شد تن شهیدان
راز نیم جرعه که بر خاک کشتگان افشان
صفیر ناله من در هوای سرو قدش
نثار فاخته بر سرو بوستان افشان
بهار گریه ز یاقوت ریزه‌های سرشک
بدامن مژدهام برگ ارغوان افشان
طیب عشق ز صفرای طبعم آگه شد
که بر مزعفر من آب ناردان افشان
پی تصرف دلها فسونی از لب خویش
دمید در کف خاکی و در جهان افشان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۴۶ چو غنچه غوطه بر الماس تازه زد جگرمز بس که بر دلم اسباب امتحان افشان

چمن چنان ز فراق تو شد گریبان چاک
که سبزه شبنم خونین بیوستان افشان
حذر کنید ز جوش درون پردردم
که هرچه داشت دلم بر سر زبان افشان
هجوم گریه شوقم در آستان بوست نمک
بچشم شکر خواب پاسبان افشان
طراوت گل روی تو دید مرغ چمن
ز خار خار دل آتش در آشیان افشان
چنین که دست و گریبان شدست غیرت
عشق مجال نیست که خاکی بسر توان افشان
چه خوشدلی بود آن مرگ را نمی دانم
که در رهش نتوان عمر جاودان افشان
هزار تیر تغافل بدل ترازو شد
چو ابرویت ز کمین گوشه‌یی کمان افشان
جگر نماند که در سینه‌ها کباب نشد
ازین نمک که بدلهای خونفشان افشان
باجر تربیت شاهد چمن بلبل نثار
خود همه در پای باغبان افشان
چو بلبلی که بپای درخت گل خوابد
نسیم بر سر من نقد گلستان افشان
بغیر من که دل و دین نثار غم کردم
متاع خانه که بر پای میهمان افشان
ز راه دیده برون رفت نیم بسمل
دل ز آستین کف خونین بر آستان افشان
چو شمع موی سفیدم بخون شعله نشست
که گریه بر رخ من آتش روان افشان
بدان نیاز که سرمایه سبکروچی
ز دیده در قدم ناز سرگران افشان
بدان نسیم که کحل الجواهر مقصود
ز خاک مصر بدنبال کاروان افشان
بدان بهار که از گلبن طبیعت خیز گل
مراد بدامان همگنان افشان
بدان تظلم خونین که آب بیداری بروی
تخت گران خوابم از فغان افشان
بدان شراب صبحی که ساقی دوران مرا
بچهره امید ناگهان افشان
بعذرخواهی آن قطره‌های رنگ آمیز
که ارغوان نیازم بزعفران افشان
بصبح خیزی وحی از سروش لاریبی
که راز غیب بدلهای رازدان افشان
که هیچکس ندهد داد من بجز اشکی
که دیده در قدم داور زمان افشان

امام حاضر و غایب محمد مهدی که سایه بر سر ابنای انس و جان افشاند ...

*

من کیستم آواره از خویش گذشته دنباله‌رو قافله پیش گذشته
از خون جگرزادِ ره خویش گرفته قدسی صفت از فکر کم‌ویش گذشته
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۴۷ سر در قدم بادیه شوق نهاده از صبر دل عافیت‌اندیش گذشته
چون باد صبا بر سر هر خار دویده با ریش جگر بر سر صد نیش گذشته
صد مرحله گردم برخ زرد نشسته صد قافله نیشم بدل ریش گذشته
چون بی‌خردان سبزه و زنار گسسته چون بی‌خبران از روش و کیش گذشته
صاحب‌خردی کو که بچشم خرداندیش بیند که چها بر من درویش گذشته
معجون صفت اندر نظرم بهر تسلی‌عریان نگهی مانده و آنهم سوی لیلی
من شعله آتشکده عشق و جنونم کز سوز دل افروخته بیرون و درونم
آب جگرم خون شد و خون جگر آتش‌زین بیش ترقی چه کند صبر و سکونم
عمریست که خمیازه کش بزم خمارم دیریست که ته‌جرعه‌خور جام‌نگونم
هرچند که از تاب و تب عشق ضعیفم هرچند که در چنگ غم عشق زبونم
در پای جگر پاره شود دامن گردون چون از ته دل جوش زند دردی خونم
جانان بسم آمد و جان از تن من رفت افسوس که بگذشت و ندانست که چونم
وارسته‌ام از طعنه ارباب نصیحت دیوانه و مستم چه غم از سحر و فسونم
بر مرگ دلم صبح دوم جامه دریده هم روی خراشیده و هم موی بریده
رنجش ز اسیران نظر باز نیاید ما اهل نیازیم ز ما ناز نیاید
حاجت بقفس نیست گرفتار وفا را از طایر پر سوخته پرواز نیاید
آن نیست محبت که ازو مرحمت آید پروای دل فاخته از باز نیاید
گر دوست زند دست بتاراج وجودم از کشور اعضای من آواز نیاید
هر قاصد آهی که فرستم ببر دوست همچون نفس بازپسین باز نیاید
رحم از دل معشوق و قرار از دل عاشق جز با کرم و لطف خدا ساز نیاید
دردم که جبلی است دوا از که پذیرد اعجاز جز از صاحب اعجاز نیاید
برهان کرامت علی موسی جعفر کز خاک درش خیره شود دیده اختر

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۴۸ برخیز و گرم جلوه کن قد قیامت خیز را بر عالم بالا فگن غوغای رستاخیز را
آمد نسیم صبحدم دامن جولان برفشان عطر دماغ عرش کن آن گرد عنبریز را
زخمی که در کوه بلا پرداخت مغز کوهکن در بستر آسودگی پهلوی درد پرویز را
تلخست لیکن قوت جان در نشأه دارد تعبیه در کار بیدردان مکن ناز نیاز آمیز را
سر داده‌ایم از هر طرف ما و فلک بر جان هم‌او خنجر خونریز را من ناله شبخیز را
نه زورق کون و مکان در یک طلاطم بشکند چشمم اگر بر هم زند مژگان طوفان خیز را
شانی بکف خونین دلی دارد که در کوی بتان پیش سگان می‌افکنند این طور دست‌آویز را *

در سینه من سوز دلفروز نماندست امروز مرا گرمی دیروز نماندست
 بر آتشم آبی که نباید مفشاید کآن سوز که دی داشتم امروز نماندست
 چاک دل من سر بهم آورده مزین تیر کاری که کند ناوک دلدوز نماندست
 از گریه ام آمد بسر رحم، ببینید تأثیر سرشکی که در او سوز نماندست
 مشنو سخن غیر که در خاطر شانی اندیشه تعلیم بدآموز نماندست *
 بسینه تیر خوش دلپذیر می آید که همچو روح بتن جایگیر می آید
 زمین سینه نیستان آرزو شده است ز بس که ز آن مژه باران تیر می آید
 طمع بخون دلم کرده کودکی که هنوز ز شکر لب او بوی شیر می آید
 کشیده تیغ و چنان می رسد که پنداری پی خلاصی چندین اسیر می آید
 رسید عشق و بدل درد و غم هجوم آورده هجوم می شود آنجا که میر می آید
 سرایت غم هجران نگر که دی شانی ز مجلس تو جوان رفت و پیر می آید *
 از شراب وصل امشب بی شعور افتاده ام با وجود ناصبورها صبور افتاده ام
 چاه در راهم مکن دشمن که از ضعف غمش هر شبی صد بار در سوراخ مور افتاده ام
 ساغر امیدم امشب از می عشرت تهیست چون چراغ کلبه سائل ز نور افتاده ام
 شعله دیدار را بی تابی کافی نبود چون نشد معلوم من در کوه طور افتاده ام
 تا مرا کوی تو مسکن بوده و یاد تو یار کم بسودای بهشت و یاد حور افتاده ام
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۴۹ تا شود تابنده تر از چشم آشنایک من در دل دوزخ چو آتش در تنور افتاده ام
 کعبه ما خانه گل نیست شانی می بنوش گو برو حاجی که من بسیار دور افتاده ام *
 خیز و شتابنده تر از آفتاب از رخ امید برافکن نقاب
 پای بدامان فراغت میچ روی براه آور و منگر بهیچ
 پیشتر از خاستن قافله فارغشان کن ز غم راحله *
 نفع رسان باش بهر بنده بی همچو سحاب گهر آکنده بی
 دست بیفشان ز جهان فراخ همچو درخت ثمر افشاند شاخ
 از پی چیزی که نیرزد بهیچ همچو غبار اینهمه بر خود میچ
 سرو سرافراز و سرافکنده باش خضر صفت زنده پاینده باش
 از دو جهان نام نکو دار دوست کا آنچه بماند ز تو نام نکوست
 نامزد خلق نکوشد بهشت دوزخ بدخوی بود خوی زشت
 دل مشکن ور شکنی رو گریز کز شکن سنگ شود شیشه تیز
 خاک ره مردم افتاده باش بنده مردان شو و آزاده باش
 گر نتوانی که بمردی رسی باری ازین راه بگردی رسی

۴۷- ملک قمی «۱»

ملک محمد قمی متخلص به «ملک» از شاعران معروف سده دهم و

(۱) - درباره او بنگرید به:

* بهارستان سخن، ص ۴۲۵ - ۴۲۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۵۰

یازدهمست. دوران شاعریش از آغاز جوانی شروع شد و هم در جوانی از قم بکاشان که مجمع شاعران بود، سفر کرد و چندی در آنجا بکسب دانش و ادب سرگرم بود و سپس بقزوین پایتخت صفویان در آن روزگار رفت و نزدیک بیچار سال در آنجا ماند تا آنکه در سال ۹۸۷ ه بدکن رفت «۱» و بخدمت نظامشاهیان احمدنکر رسید و از سران آن طایفه با نظامشاه مرتضی معروف بدیوانه (۹۷۲ - ۹۹۶ ه) و نظامشاه میران حسین (۹۹۶ - ۹۹۷) و نظامشاه

- * مآثر رحیمی، کلکته، ج ۳، ۱۹۳۱، ص ۴۴۶ - ۴۸۹.

* الذریعه، ج ۷، ص ۲۷۵.

* ریحانه الادب، ج ۴، ص ۷۷.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، ص ۶۸۳ - ۶۸۴.

* آتشکده آذر، تهران بکوشش دکتر سادات ناصری، ص ۱۰۰۳ - ۱۰۱۶.

* تذکره میخانه، تهران بکوشش آقای احمد گلچین معانی، ص ۳۵۱ - ۳۶۲.

* عالم آرای عباسی، تهران، ص ۱۸۳ - ۱۸۴.

* نتایج الافکار، ص ۶۳۲ - ۶۳۴.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۵۱۰ - ۵۱۵.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۴۳۳ - ۴۳۴.

* خلاصه الشعار تقی الدین کاشانی، خطی.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* منتخب التواریخ بدائونی، هند، ج ۳، ص ۲۶۹.

* ایضاح المکنون، اسمعیل پاشا، ج ۱، استانبول، ستون ۵۳۰.

* هفت آسمان، کلکته ۱۸۷۳، ص ۱۳۳ - ۱۳۴.

* مخزن الغرائب، احمد علی هاشمی سندیلوی، خطی.

* سرو آزاد، لاهور ۱۹۱۳، ص ۳۱ - ۳۳.

(۱) - علت سفرش را بهند بیشتر مؤلفان پدید آمدن نقاری میان او و شانی تکللو که شرح حالش گذشته است، دانسته‌اند، و حتی از گفتار ملا- عبد الباقي که از علت سفرش بهند اظهار بی اطلاعی می کند همین معنی برمی آید (مآثر رحیمی، ج ۳ در شرح حال ملک).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۵۱

اسمعیل (۹۹۷ - ۹۹۹) و نظامشاه برهان ثانی (۹۹۹ - ۱۰۰۳) معاصر و بویژه از بخششهای مرتضی و برهان برخوردار بود، و چون احمدنکر بسال ۱۰۰۳ بر دست میرزا عبد الرحیم خانخانان فتح شد چندی در ملازمت آن سردار ادب دوست گذرانید و با شاعرانی چون نظیری و شکیبی و جز آنان که در ملازمت خان بودند، معاشرت نمود و قصیده‌هایی در مدح خانخانان سرود و با اجازه او

عازم سفر مکه شد لیکن چون در راه به بیجاپور مستقر حکومت عادلشاهیان دکن رسید همانجا رحل اقامت افکند و بدربار عادلشاه ابراهیم ثانی (۹۸۷-۱۰۳۵) اختصاص یافت و او را در قصیده‌های خود ستود و مجموعه گلزار ابراهیم را بدستور او و با مشارکت ظهوری فراهم آورد و در آن سامان چنان حرمتی بهم رساند که او را با عنوان «ملک الکلام» یاد می‌کردند و گویا در همین شهر بود که ظهوری دختر ملک را بزنی گرفت.

قسمت اخیر عمر ملک بتمامی در بیجاپور و در مصاحبت خویشاوندش ظهوری و ملازمت ابراهیم ثانی گذشت تا بسال ۱۰۲۵ در گذشت و او را در بیجاپور نزدیک بمقبره سنجر کاشانی بخاک سپردند. میرزا ابو طالب کلیم تاریخ فوت ملک را چنین یافت:

ملک آن پادشاه ملک معنی که نامش سکه نقد سخن بود

چنان آفاق گیر از ملک معنی که حد ملکش از قم تا دکن بود

سوی گلزار جنت رفت آخر که دلگیر از هوای این چمن بود

بجستم سال تاریخش ز ایام بگفتا «او سر اهل سخن بود» (-۱۰۲۵)

میر غلامعلی آزاد بلگرامی که تاریخ میرزا ابو طالب کلیم را نقل کرده است می‌نویسد که ملک بروایت ناظم تبریزی در سنه هزار و بیست و چهار فوت شد و ملا ظهوری یک سال بعد از او؛ و بنابر اشاره عبد القادر بداؤنی در منتخب التواریخ او و ظهوری در هرج و مرج دکن بقتل رسیدند. بنا بتصریح فخر الزمانی در میخانه سن ملک هنگام وفاتش نود سال بود و بدین تقدیر بایست بسال ۹۳۴ یا ۹۳۵ زاده باشد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۵۲

از جمله شاعرانی که ملک در مدت اقامت دکن ملاقات کرده و با او مدتی معاشرت داشته فیضی فیاضی بود. همه مؤلفانی که بدین نکته اشاره کرده‌اند ملاقات این دو استاد را در احمدنگر دانسته‌اند و یقینست که فیضی در نامه‌یی که از همین شهر باکبر پادشاه نوشت بملاقات ملک و ظهوری و لیاقت و قابلیت آن دو اشاره و اظهار امیدواری کرد که بزودی ملازمت پادشاه اختیار کنند. پس اینکه غالباً گفته شده است که ملک با ظهوری در بیجاپور ملاقات نموده درست نیست بلکه گویا دوستی آن دو استاد پیش از اقامت در بیجاپور یعنی در احمدنگر آغاز شده و آن دو در شهر اخیر با هم بوده و با فیضی آشنایی یافته‌اند و پس از آن هم با یکدیگر در بیجاپور زیسته و خویشاوندی حاصل کرده‌اند.

ملک از شاعران پرکار عهد خویش و در قصیده و غزل و مثنوی توانا بود.

فخر الزمانی می‌نویسد که دیوانش با مثنویها، آنچه در میان مردم اشتها یافته قریب به بیست و پنجهزار بیتست (میخانه، ص ۳۵۲) و میر غلامعلی آزاد (سرو آزاد ص ۳۲) «کلیات ضخیمی از ملا- مک دیده» بود. دیوان غزلهای ملک در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار بشماره ۲۶۸۱ هفت هزار و صد بیتست.

نورس‌نامه یا منبع الانهار او باستقبال از مخزن اسرار نظامی در دوهزار بیت سروده شد و او اثرهای دیگری هم بمشارکت ظهوری فراهم آورد یعنی «گلزار ابراهیم» در نه هزار بیت از اقسام سخن در ستایش ابراهیم عادل شاه، و خوان خلیل بنام عادلشاه. در خلاصه الاشعار و مآثر رحیمی و ریاض- الشعرا و هفت اقلیم و میخانه از قصیده‌ها و غزلها و مثنویهایش بسیار نقل شده است.

شعر ملک را بیشتر سخن‌شناسان و نویسندگان احوالش ستوده‌اند مثلاً از معاصرانش تقی الدین کاشی گوید که وی در غزلهایش «کمال بلندی درک و جودت طبع خود را بر منصفه عرض نهاده» و محمد امین رازی که او نیز با شاعر معاصر بوده همین معنی را در عبارتی دیگر بیان می‌دارد و عبد الباقي نهاوندی در مآثر رحیمی صیت فضل و دانشش را «در سخنوری عالم گرد و

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۵۳

آوازه سخن‌سنجی و فصاحتش را جهان نورد» وصف کرده است، لیکن با آنکه ملک براستی شاعر خوبی بود، اینگونه مبالغه‌ها

افزون از حد شاعری اوست و نیز سخن آذر در آتشکده که از چند هزار بیت او تنها هشت بیت را قابل انتخاب و نقل شمرده بسیار نادرست‌تر و دورتر از انصافست.

دوست و داماد ملک، ظهوری، در ساقی‌نامه خود هفتاد و دو بیت در توصیف ملک آورده که در ساقی‌نامه وی که جداگانه چاپ شده نقل گردیده است، و گوید:

خرد شحنه طبع و قَاد اوست معانی در الفاظ مُنقاد اوست

کم افتد چنین نکته‌پرداز کم که نازند ازو لفظ و معنی بهم و این نازش لفظ و معنی در شعر ملک بیکدیگر که ظهوری گفته صفت راستین سخن اوست که لفظ و معنی در آن برابریست و ملک ازین راه معنیهای دلپذیر را در عبارتهای فصیح و روشن و منتخب ادا نموده و چه در قصیده و چه در غزل در پیروی از استادان پیشین و جواب گفتن آنان گام برداشته است.

پیداست که چنین شیوه‌یی در شعر مطبوع طبع شاعرانی که پس ازو خاصه در سده دوازدهم در هند می‌زیسته‌اند نبود زیرا آنان زیبایی کلام را در اشتغال آن بر معانی غریب همراه با تعبیرها و ترکیبهای تشبیهی و استعاری و مضمونهای باریک دیرباب می‌دانسته‌اند. بهمین سببست که میر غلامعلی آزاد (م ۱۲۰۰) درباره شعر او گوید «خوش لفظست اما معانی تازه کم دارد و تشبیه که رکن رکن فصاحتست در کلام او بسیار کم واقع شده». ازوست:

عجب مسیح نفس باد مهرگان آمد که ذره ذره در اجزای خاک جان آمد

ز مهرماه بهر دل چه مایه مهر افزودنه ماه مهر مگر ماه مهربان آمد

درست مغربی مهر در ترازو شد ازین کشش سر میزان شب گران آمد

ز بس تنوع الوان مختلف در باغ‌نگارخانه چین نقش بوستان آمد

ز کیمیای خزان سطح باغ پر زر شد چمن معاینه چون گنج شایگان آمد

ز بس تراوش ابر و نزول باد خزان‌هوای باغ گهرپاش و زرفشان آمد

دلم بحلقه روحانیان مقام گرفت‌ندای عالم غیم بگوش جان آمد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۵۴ که از نسیم عدالت جهان گلستانست بعیش کوش که دوران خان خانانست

ز کوه قهقهه کبک خرمی بشنوز دشت زمزمه مرغ بیغمی بشنو

گشای چشم و سرآغاز بهتری بنگر بدار گوش و سرآواز خرمی بشنو

دمی بصیحه اضداد کون سامع باش هزار نکته در اسرار همدمی بشنو

ز اتحاد مسلمان و گبر و کعبه و دیرشمیم یکدلی و بوی محرمی بشنو

یکیست مایه سودائیان شهر امیدسخن زیاده مگو حرفی از کمی بشنو

مسلم است جهان از نوایب حدثان ز قید حادثه حکم مسلمی بشنو

گر آدمی صفتی گوش کن بسمع رضاز گفته ملک و دیو و آدمی بشنو

که از نسیم عدالت جهان گلستانست بعیش کوش که دوران خان خانانست ...

(از ترجیع‌بند «هفت بند» در ستایش خانخانان)

بیادرفته حسنست خاک منزل ما خراب کرده عشقست خانه دل ما

خوش آمدی و نکو آمدی عفاک الله که بی‌رخ تو صفایی نداشت محفل ما

ز درد هجر تو یک آفریده زنده نماند اگر فراق تو اینست وای بر دل ما

سپهر خون شهیدان عشق می‌طلبد نعوذ بالله اگر پی برد بقاتل ما *

ساکن بزم محبت را بخواهش کار نیست خلوت عشقست اینجا آرزو را بار نیست
 با وجود آنکه کس نشنیده بوی این شراب هر دو عالم در نور دیدیم یک هشیار نیست
 از طواف کعبه طالب را غرض دیدار تست ورنه حظی از تماشای در و دیوار نیست
 گو بکش در کشتن ما هر دو عالم تیغ جوریار اگر یارست هیچ اندیشه اغیار نیست
 برقع از عارض مکش بگذار تا باشد نهان حسن اگر اینست ما را طاقت دیدار نیست
 کام ما را کفر و ایمان بر نمی آرد ملک آنچه من می خواستم در سبحه و زنار نیست *
 آنکه بر اوراق بستان نقشهای تازه بست چهره گل را بخون عندلیبان غازه بست
 راوی حسنت سر افشای سر عشق داشت هر زمان از قصه ما داستان تازه بست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۵۵ کلفت از حد رفته بود اما درآمد عشق و کردفتنه را از شهر بیرون و در دروازه بست
 پر شدم از باده وصل و خمارم کم نشدخم تهی گردید و نتوانم لب از خمیازه بست
 عشق بر غوغا دلیر و حسن در شهرت حریص چون تواند دست خاموشی در آوازه بست
 شوق منزل را صفا داد و طرب محمل گشادغصه راهی گشت و حسرت رخت بر جمّازه بست
 بر گلستان سخن طبع ملک دستی چو یافت رنگ گلهای معانی را بیک اندازه بست *

ماییم و یکی جرعه و فردای قیامت تا بی خبر افتیم ز غوغای قیامت
 ای وای اگر سوختگان تو بر آرند چون لاله سر از دامن صحرای قیامت
 مشغول تماشای خودم ساز بمحشر تا دیده بپوشم ز تماشای قیامت
 ما هیزم آتشکده دوزخ عشقیم اندیشه نداریم ز گرمای قیامت
 این جور که من دیده‌ام از محنت هجران پیشم چه نمایند جفاهای قیامت
 داد ملک امروز مینداز بفردا زیرا که ندارد سر سودای قیامت *
 برآمد از سر کو ماه من شراب زده لبش بخنده نمک بر دل کباب زده
 رخ تو مطلع خورشید و حلقه گوشت ستاره ییست که پهلوی بر آفتاب زده
 ز گریه آب زدم در ره تو ساکن باش شتاب کرده مرو در زمین آب زده
 بهر کتاب که جز حرف عشق دید ملک کشید آهی و آتش در آن کتاب زده *
 عاشق بهوس گر سروکاری می داشت جا در حرم چون تو نگاری می داشت
 ای کاش ملک بلهوسی می آموخت تا در نظر تو اعتباری می داشت *
 با جرأت من حوصله بی دردی کرد گلزار شکیب روی در زردی کرد
 بر قلب جدایی زده بودم خود را غم بی جگری و صبر نامردی کرد *
 دوزخ بود از درون من در زنه‌ارمگذار که اوفتد باهم سروکار
 تفسنده بود ریگ بیابان دلم ترسم قدم ناله شود آبله دار *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۵۶ شد هر نگه تو حیرت افزای دلم زد هر مژدهات راه تمنای دلم
 از بس که بدل نقش دو چشمم بستم نرگس زاری شدست صحرای دلم *
 سر حلقه کیش بت پرستان ماییم غارت زده متاع ایمان ماییم
 این طرفه که او راه دل و دین زده است کافر ماییم و نامسلمان ماییم *

تا دیده بر آن نخل بلند افگندیم دل در خم طره‌اش ببند افگندیم
 همت بنگر که ما بکوتاهی دست بر کنگره عرش کمند افگندیم *
 برآمد ز میخانه دل خروش دگر قلزم شوقم آمد بجوش
 الا ای مسیحای خورشیدجام که در پای کوثر نشستی، خرام
 برآور ز آغوش مینا سری بکش از سر خائن چادری
 که افسانه ما بجایی رسید که جز گوش ساغر نیارد شنید
 بده ساقی آن آب کوثر مزاج که از آب کوثر ستاند خراج
 که شاید بشویم دامن دل‌بداریم دستی ز دامن خلق
 کسی چند در عالم نام و ننگ ترازوی دل را نهد پارسنگ
 خرد حلقه‌دار رکاب غمست گهر مهره رشته ماتمست
 جهان تلخ و شکر هم آغوش شیرطرب عام و خاصان بمحنت اسیر
 فلک کهنه گرگیست در زیر پوست خرد را تصور که مغزی در اوست
 درین پوست خونست مغزی که هست نکاوی که نقشی نیاید بدست
 ز طبع عناصر مجو فتح باب‌مده خاک بر باد و آتش بآب
 جهان چیست افسانه مار و گنج که خاکش بود کشت آماس و رنج
 طلسمی بهم بسته نام آدمی وزو دیو ترسان ز نامردمی
 ازین خاک آلوده ساخته چه سرها که شد کیسه پرداخته ...
 *

که بود این که هوش از من مست بردخرد را بیک نغمه از دست برد
 مغنی ز ما بردی آیین هوش کجا خورده‌ای باده کت بادنوش
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۵۷، بگو، گرد این نغمه گردم، بگوی غبارم بآب سرودی بشوی
 من آن مرغ مجبوس پا در گلم که چون غصه نیشی زند بر دلم
 برآرم سری از شکاف قفس صفیری زنم، باز دزدم نفس
 بهارم، ولی برگ‌ریزان ز من میم، لیک مستی گریزان ز من
 گل عیش پامال اندیشه است دل لعل بازیچه تیشه است
 بنایی که خشتش ز لای خمست در آب و گلش گنج قارون گمست
 دلیری مکن با می لعل رنگ که ساغر بزرگست و پیمان تنگ
 مبادا عنانت بدست آورد درست ترا در شکست آورد
 نه این خردی و این درشتی همه نه این نرمی و سخت‌مشتی همه
 جهان نیست جز استخوان‌ریزه‌یی سگان را بگردن درآویزه‌یی
 بیا بر درش قفل خندان زنیم بر این استخوان چند دندان زنیم؟ ...
 *

خوشا ذوق اقلیم آسودگی که رخ شسته از گرد آلودگی

توکل نهال گلستان او تجرد غزال بیابان او
صراحی که دل زنده نام اوست خورد جرعه‌ی کز ته جام اوست
چنان لعبتی شد می عتاب ازو که آغوش ساغر شود آب ازو (از ساقی نامه ملک)

۴۸- فرقتی جوشقانی «۱»

میرزا ابو تراب بیگ فرقتی پسر خواجه زین الدین علی بیگ انجدانیست

(۱)- درباره او بنگرید به:-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۵۸

تخلصش بنوشته تقی الدین اوحدی در عرفات نخست «کامی» بود و سپس چنانکه میر غلامعلی آزاد در سرو آزاد و سید علی حسن خان در صبح گلشن نوشته‌اند از مؤلف مجمع الخواص یعنی صادقی افشار کتابدار در قطعه‌ی که بدو فرستاد تقاضای تعیین تخلصی برای خود کرد، وی چهار تخلص بمیرزا ابو تراب پیشنهاد نمود و او از آن میان فرقتی را برگزید ولی چنانکه باز از صبح گلشن برمی آید این امر مصادف بود با دوران آشفتگی حواس میرزا ابو تراب از آسیب افیون و بیگانه شدن طبعش از نظم و از همین روی «نوبت موزونی این تخلص در شعر وی بهم نرسید». گویا بهمین علت بوده باشد که غزلهای فرقتی عاری از تخلص و غالباً ناتمام و ابتر است.

مولدش را تذکره‌نویسان بتفاوت جوشقان، انجدان و حتی [بقول صاحب میخانه] قزوین نوشته‌اند ولی نشو و نمای او در کاشان بوده و جز از یک

* تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۴۱۳-۴۲۸.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۴۹۷.

* صبح گلشن، هند ۱۲۹۵ ه ق، ص ۱۰.

* ریحانة الادب، ج ۳، ص ۲۱۳.

* سرو آزاد، لاهور ۱۹۱۳، ص ۳۷.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۶۱۷.

* خلاصه الشعراء، خطی.

* عرفات العاشقین، خطی.

* نتایج الافکار، ص ۵۳۷-۵۳۸.

* آتشکده، تهران، ص ۱۲۸۱-۱۲۸۸.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۴۱۴ و ۵۱۷-۵۱۸.

* ریاض الشعراء، خطی.

* ترجمه مجمع الخواص، تبریز ۱۳۲۷، ص ۲۲۵-۲۲۶.

* ضمیمه فهرست ریو، لندن ۱۸۹۵، ص ۲۰۲.

* فهرست بلوشه (نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس)، ج ۳ ص ۳۶۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۵۹

بخش از زندگی که در اردوی شاه عباس گذرانده باقی دوران جوانی و کوشایی در راه شعر و ادب را در کاشان سپری کرد و همانجا ماند و از این‌روی بیشتر بکاشانی مشهورست.

پدرش زین الدین علی (- میرزا علی خان) مردی دیر و مستوفی پیشه و اهل دیوان بود و در عهد سلطان محمد خداپسند پادشاه (۹۸۵-۹۹۶) وزارت (- پیشکاری) ولیجان سلطان ترکمان، حاکم کاشان، را بر عهده داشت.

میر تقی الدین کاشانی شرحی مبسوط در کاردانی و دانش و ادب و توانایی این «خواجه زین الدین علی بیگ» در انشاء و اداء خدمت بولیجان سلطان نوشته و گفته است بعد از آنکه آن ترکمان را از حکمرانی کاشان برکنار کردند بسعی میرزا علی خان وی را بحکومت دماوند گماشتند ولی آن ترک بی‌وفایی کرد و او را از میان برد!

پسر زین الدین علی، میرزا ابو تراب، که درین هنگام هنوز نوسال بود، پس از پدر بکار دیوانی پرداخت و بکاشان بازگشت و در آنجا بکار دانش و شعر سرگرم شد و چندی بعد باردوی شاهی پیوست و در طلب شغلی دیوانی می‌بود تا بوزارت (- پیشکاری) مقصود بیگ ناظر بیوتات خاصه شاهی برگزیده شد و در رکاب شاه عباس بشیراز رفت و چندگاهی درین شغل گذراند لیکن در آن نایستاد و چون می‌خواست یکدله سرگرم شعر و ادب باشد کار دیوانی را بیگ سو نهاد و تنها بشاعری پرداخت و بفحوای سخن میر تقی الدین کاشانی در اندک مدتی در آن وادی ترقی کلی کرد چنانکه همه مستعدان تصدیق شاعری وی نمودند و شعرهایش را در سفینه‌های غزل نگاشتند. میر تقی الدین که میرزا ابو تراب را در روزگار جوانی او در کاشان دید و شناخت، او را از همه حیث، چه در شعر و ادب و چه در دانش و فرهنگ و خط (شکسته نستعلیق) و املاء درست و انشاء و حساب و سیاق و شعر- شناسی شایسته ستایش شمرد تا بدانجا که بروی «بعد از ترک تذکره‌نویسی و توبه از آن شغل خطیر لازم شد، بلکه واجب، که بار دیگر سر قلم شکسته رقم را از دوات مشکین شمامه تر سازد و نام آن جناب را با اشعار برگزیده

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۶۰

وی داخل» کتاب خود کند.

آنچه میر تقی الدین درباره فرقتی نوشته منتهی می‌شود بسال ۱۰۱۰ هجری یعنی پانزده سال پیش از مرگ فرقتی؛ ولی بعد از آن روزگار تقی الدین اوحدی بلیانی ما را از چگونگی حال شاعر آگاه می‌کند که «الحال مدتیست که بسبب عنا و آلام مکرر که از تصادم ایام و طوارق حدثان از بی‌عنایتی پادشاه دیده یکباره از مراتب ترقی افتاده هر روز چهل مثقال بلکه بیشتر فلونیا می‌رساند! لهذا شعله آتش طبعش فی الجمله فرو نشسته چنانکه مدتیست که از نهال فکرش گل تازه سیراب سر نزده و وی اکثر اوقات در کاشان می‌باشد...»

بنابر اظهار فخر الزمانی، فرقتی چندی در مشهد و هرات نیز می‌گذرانیده و در شهر اخیر مدتی مصاحب فصیحی هروی بوده است. از دیوان فرقتی نسخه‌هایی در ایران و ایران یافته می‌شود و از آن میان دو نسخه موجود در کتابخانه ملی پاریس (بشماره Supp. ۱۷۶۵ و کتابخانه موزه بریتانیا [بشماره Or. ۳۶۶۷ همراه دیوان نصیر (م ۱۰۳۰)] دیده شد، متضمن قصیده و ترکیب و ترجیع و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی و چندین مطلع که مجموع آنها پیرامون دوهزار بیت برمی‌آید. بر این دیوان میرزا عبد الکرم کاشی مقدمه نگاشته است. مثنوی فرقتی بر وزن مخزن الاسرار است و بدین بیت آغاز می‌شود.

راوی افسانه ارباب جود پرده رخسار معانی گشود و شاعر آن را بین سالهای ۱۰۰۵ و ۱۰۱۲ در کاشان سرود. قصیده‌هایش در مدح امامان شیعه و شاه عباس است. غزل‌های وی عاده بی‌تخلص و گاه بسیار کوتاهست چنانکه بعضی از آنها از دو سه بیت در نمی‌گذرد و مقداری مطلع غزل نیز که ظاهراً شاعر می‌خواست آنها را تمام کند ولی بی‌سرانجام گذاشت در دیوان او دیده می‌شود. علت

بی تخلص ماندن غزل‌های فرقتی را در آغاز همین گفتار گفته‌ام و سبب آنکه غزل‌هایش ناتمام و ابتر و حتی گاه منحصر بمطلع آنهاست همانست که تقی الدین اوحدی بیان داشته و حاجت تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۶۱

بتکرار ندارد. ترجیع‌بند ساقی‌نامه او که قسمتی از آن را نقل خواهم کرد، مشهورست. غیر از دیوان او مقدار نسبتاً قابل توجهی از شعرش در خلاصه‌الاشعار و عرفات و میخانه نقل شده است.

میرزا ابو تراب را نویسندگان احوالش بنیکوسخنی ستوده‌اند اما آذر که در انتخاب شعر بگمان خود سختگیری نشان می‌داد دیوانش را «ملاحظه کرد» و بعد از مراعات بسیار نسبت بشاعر سه بیت را ازو برگزید. شاید علت این بی‌اعتنایی آن بود که شیوه بیان فرقتی بسیار متمایل بروشیست که در آن بیان مضمونها و خیالهای باریک و پردامنه در الفاظ کم‌اهمیت داده می‌شود، چنانکه درین بیتها:

چه شد اگر مژه بر هم نمی‌توانم زد که لب بلب نرسیدست هیچ دریا را

خون تراوش می‌کند از چاکهای سینه‌ام طفل اشکم باز گم کردست راه خانه را

بس که داغ سینه‌ام را گل تصور می‌کنند در گلستانم ز جوش بلبان آرام نیست

باز کارم بجگر کاوی مژگان افتاد نوبت خنده‌ام از لب بگریبان افتاد

دیده نرگس از زمین سرمه کشیده سرزندسوی چمن اگر کنی نرگس سرمه‌سای را وی ترکیبهای تشبیهی و استعاری که بر بنیاد خیالهای باریک استوار باشد، بسیار دارد و بر رویهم شاعر نیست مضمون‌آفرین و خیال‌پرداز بی‌آنکه رعایت جانب لفظ را فروگذارد و دچار زیاده‌رویهای گردد که در سخن بعضی از شاعران بعد ازو خواهیم دید.

وفات فرقتی بر اثر مبالغه در استعمال فلونیا در شب جمعه چهارم شعبان ۱۰۲۵ اتفاق افتاد در حالی که هنوز جوان بود لیکن افیون کار او را ساخته و بیکبار گیش از پای درافکنده بود. بعضی تاریخ وفاتش را در ۱۰۲۶ نوشته‌اند ولی ماده تاریخ مرگش «قدوه شاعران ایران کو» (- ۱۰۲۵) است که محمد باقی علمی کاشانی یافت، و میرزا عبد‌الکریم کاشی هم در مقدمه دیوان فرقتی همین سال اخیر را ذکر نموده است. ازوست:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۶۲ «۱» ساقی بده آن باده که خون دل کانست آن می که چو جان در بدن شیشه روانست

آن شعله که در دیده گم گشته راهش چون آتش طور از شجر تاک عیانست

شمع لگن شیشه که چون چهره برافروخت پروانه جان گرد سرش در طیرانست

آن باده صافی که ز جامش بتوان دیدهر راز که در سینه افلاک نهانست

روشنگر آینه عیش دل ما شوز آن می که ز نور رخ او شعله دخانست

ما طاقت هجران می ناب نداریم بر هفته ما بار شب جمعه گرانست

مخمور چو در محکمه شرع در آیم اول سخن از دعوی غبن رمضانست

ما خشک لبان تشنه دیدار شراییم تا کاسه ما گشت تهی خانه خراییم

مطرب نفسی همفلس دردکشان شواز باده لبی تر کن و مضراب زنان شو

در بزم در آی و ز هلال سر ناخن برهمزن هنگامه ماه رمضان شو

در کینه ما چرخ بزهاد «۲» شریکست در عیش تو هم از خدم پیر مغان شو

چون کاسه همسایه بهر جام که گیری از نغمه عوض بخش دل دردکشان شو

ز آن باده که در سینه طنبور نهانست در جرعه تأثیر کن و ساقی آن شو

ساقی نفسی شد که رخ جام ندیدیم برخیز و بآوردن خورشید روان شو

بی ساغر می مجلس ما نور ندارد چون مهر بمشاطگی شاهد کان شو
 ما خشک لبان تشنه دیدار شرابیم تا کاسه ما گشت تهی خانه خرابیم
 واعظ که بود طایر بیهوده سرایی در قافله اهل ریا هرزه درایی
 مرغ قفس شید که طوطی صفت آموخت در مکتب عرفان خدا لفظ خدایی
 عمریست که تا زاهد افسرده اسیرست در کشور ابلیس پی کسب هوایی

(۱) این ترجیع که پانزده بند است در میخانه (ص ۴۱۷-۴۲۸) بتمامی نقل شده و در نسخه‌های دیوان فرقتی گاه بتمامی و گاه بانتخاب دیده می‌شود. در پس و پیش بودن بندها نیز اختلافی در نسخه‌ها و میان آنها با میخانه دیده می‌شود که البته مهم نیست. ازین ترجیع بند بلند درینجا نموداری را چهار بند نقل می‌شود.

(۲) - بجای «بازهاد» و این استعمال «به» بجای «با» بالای عام دوران صفویست!

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۶۳ راضی شده از گل بنظر کردن خورشیدقانع شده از باغ بیغام صباپی
 چون بنده که از خدمت مخدوم گریزد هرروز ازین خطه گریزند بجایی
 در گردنشان تا غل شیطان نماید از غایت تزویر بیچند ردایی
 زین هرزه درایی دل ما زنگ بر آورد ساقی برسان جام می زنگ زدایی
 ما خشک لبان تشنه دیدار شرابیم تا کاسه ما گشت تهی خانه خرابیم
 در کوی خرابات بلا را گذری نیست بر دردکشان خیل الم را ظفری نیست
 خمخانه سپهریست بروجش همه ناری وین طرفه که در ساحت او شور و شری نیست
 چرخ نیست منور که طلوع مه و مهرش موقوف بآمد شد شام و سحری نیست
 افروختن می ز فروغ لب ساقیست وین طرفه که بر باده نمک را ظفری نیست
 میخانه گلستان شد و خم کان گهر گشت ساقی بگه فیض کم از ماه و خوری نیست
 ساقی بده آن آب که در گرمی و پاکی چون قطره او در دل آتش شری نیست
 آبی که چو بر آتش سوزنده فشانی یاقوت صفت قطره او را ضرری نیست
 ما خشک لبان تشنه دیدار شرابیم تا کاسه ما گشت تهی خانه خرابیم *
 چنان بداغ تو خو داده روزگار مرا که گل چو لاله شود بر سر مزار مرا
 ز بس که گشته‌ام از محنت زمانه ضعیف غریب کشور خود کرده روزگار مرا
 درین چمن منم آن گلشن ندیده بهار که بلبلی نسراید بشاخسار مرا
 من آن گیاه ضعیفم که پرورد گردون بآب دیده چو خار سر مزار مرا *
 کی شود از شمع روشن کلبه احزان ما بر صد خورشید می گردد شب هجران ما
 تا قیامت سایه دیوار جوید آفتاب گر بگردون پرتو اندازد رخ جانان ما
 دامنی از پاره الماس ریزد در کنار موج زن گردد چو بحر دیده گریان ما
 سبزه‌اش چون نیش خون آلود روید از زمین در چمن افتد اگر یک قطره از مژگان ما
 آفتاب روی او هرگاه در دل بگذرد چشمه خورشید گردد روزن زندان ما
 همچنان کز زیر زلف آینه رخساره‌اش می نماید روز محشر از شب هجران ما

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۶۴

*

اینقدر تدبیر بهر کشتنم در کار نیست مرگ پیش عاشقان چون زندگی دشوار نیست
 کاو کاو نیش مژگانست نصیب جان ماست از گلستان تو ما را حاصلی جز خار نیست
 عشقبازان جانفروشانند در بازار حسن چیز دیگر جز متاع جان درین بازار نیست
 هر که راه عشق پوید کار صد مجنون کند عشق را با هرزه گرد کوه و صحرا کار نیست *
 مگو در سینه‌ام جا نخل قد دلستان دارد نهال شعله‌یی در گلشن آتش مکان دارد
 مشو درهم ز آه و ناله بسیار ما ای گل که عاشق هر چه دارد همچو بلبل در زبان دارد
 شدم گم در طریق کعبه وصلی که هامونش دل پراضطراب افزونتر از ریگ روان دارد
 سرم را باز با زانوی محنت الفت است امشب همانا غیر سر بر آستان دلستان دارد
 ز خط افزون شود حسنت که شاخ گل پس از سبزی گل نشکفته‌یی در زیر هر برگی نهان دارد
 ندارد ناقه محمل نشین ذوق از حدی گویانگاه حسرتی سر در پی این کاروان دارد *
 در غم هجر تو از جور زمان آسوده‌ایم در فراق از قضای آسمان آسوده‌ایم
 ما خسارت دیدگان کاروان ماتمیم از امید سود و از بیم زیان آسوده‌ایم
 نیست ما را میل گشتن در گلستان کسی یعنی از ناز و عتاب باغبان آسوده‌ایم *
 امشب بزم وصل چو پروانه سوختیم تا صبح همچو شمع درین خانه سوختیم
 تا دور گردد از رخ زنار چشم بدهم چون سپند سبزه صد دانه سوختیم
 خاکش ز پای شمع و کفن عکس شعله شد از رشک نیک بختی پروانه سوختیم *
 کی بود ما را غم از دریا و از طوفان او یاد آن دریا که طوفانست کشتی بان او
 هست طوفان لازم دریا ولی چشم منست بلعجب بحری که در کشتی بود طوفان او *
 روزی که لبث را بشراب اندودند زلف سیهت بمشک ناب اندودند
 چون کرد قضاخانه حسن تو تمام دیوار و درش بافتاب اندودند *
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۶۵ ما مجنونیم و چرخ ویرانه ماست مه پرتوی از چراغ کاشانه ماست
 خورشید منیر روزن خانه ماست عالم صدف گوهر یکدانه ماست *
 آن گل همه دم ز آه ما می شکفد اما غافل که از کجا می شکفد
 بلبل بنفس شکفته دارد گل را گل پندارد که از صبا می شکفد *
 در ایام غمت بی غم تنی نیست ز خون دیده خالی دامن نیست
 ز شور بلبلانم گشت معلوم که گل چیدن کم از خون کردنی نیست *
 سیه ایام از زلف دوتا نیست کزو هر تار شام فتنه زایست
 ز بحری دارم امید خلاصی که هر موجش مزار ناخدا نیست *
 دلم را در خم زلفت مکانست پریشان حالی زلفت از آنست
 گریزد مرغ هر جا دام بیند من آن مرغم که دامم آشیانست *
 جهان را تیره دارد ناله من قمر ره گم کند در هاله من

شود دامانش از خون جگر ترصبا گر بگذرد بر لاله من

۴۹- زلالی خوانساری «۱»

مولانا حکیم زلالی خوانساری «۲» از شاعران مشهور اواخر سده دهم

(۱)- درباره او بنگرید به:

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۴۸۴-۴۸۵ * سرو آزاد، ص ۴۱-۴۲.

* هفت آسمان، کلکته ۱۸۷۳، ص ۱۴۰.

* مرآة الخیال، شیر خان لودی، بمبئی ۱۳۲۴ ه ق، ص ۷۷.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۲۳۰-۲۳۴.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۳۰۱-۳۰۲.

* شمع انجمن، صدیق محمد حسن خان، هند ۱۲۹۲ ه ق، ص ۱۸۳-۱۸۴.

* عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی، خطی.

* ایضاح المکنون، اسمعیل پاشا، ج ۱، استانبول ۱۹۴۵، ستون ۴۰۵، ۵۰۷، ۵۴۲، ج ۲، استانبول ۱۹۴۷، ستون ۴۹، ۲۶، ۶۱۱ و ۴۴۵.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* مخزن الغرائب، احمد علی هاشمی سندیلوی، خطی.

* بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۴۴۹-۴۵۳.

* ریاض الشعراء، واله داغستانی، خطی.

* تذکره غنی، محمد عبد الغنی، علیگر ۱۹۱۶، ص ۶۱.

* آتشکده آذر، تهران، ص ۱۰۵۱-۱۰۵۵.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۶۷۷-۶۷۸.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۳۷۵-۳۷۷.

* فهرست کتابخانه مجلس، ج ۳، ص ۴۵۸-۴۶۳.

* گنج سخن، ج ۳، ص ۸۱-۸۴.

(۲)- اسمعیل پاشا در ایضاح المکنون همه‌جا نام زلالی را عبد النبی با لقب فخر الزمان و اسم پدرش را «خلف» و مولدش را قزوین و سال فوتش را در چند مورد سال ۱۰۳۷ ه ضبط کرده و از ظاهر حال معلومست که زلالی خوانساری را با یکی از چند زلالی دیگر اشتباه نموده است، اما همه آثاری که بنام آن «فخر الزمان عبد النبی بن خلف قزوینی» متخلص به زلالی آورده از همین زلالی خوانساریست.

ابن یوسف شیرازی در فهرست کتابخانه مجلس شوری (ج ۳، ص ۴۶۰) با استناد بر بیت زیرین از محمود و ایاز نام زلالی را محمد حسن دانسته:

مرا نامی که اکسیر سخن شد محمد اول و آخر حسن شد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۶۶

و ربع اول از سده یازدهم هجریست که از تربیت‌شدگان حکیم و دانشمند

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۶۷

مشهور میر محمد باقر داماد و از مداحان وی و شاه عباس و وزیرش میرزا حبیب الله صدر، و بویژه از نزدیکان و مقربان میر داماد و میرزا حبیب بود و در مثنویهای خود ستایشهای مبسوط از آنان می‌آورد. درباره او گفته‌اند که خوی درویشی داشت و اعتقاد بسیار پیشوایان شیعه می‌ورزید چنانکه در ستایش هریک از چهارده معصوم چهارده قصیده ساخت «۱».

سال مرگش را ۱۰۱۶ (سفینه خوشگو) و ۱۰۳۱ (شمع انجمن - خلاصه الافکار) و ۱۰۳۷ (ایضاح المکنون) و ۱۰۲۴ (تاریخ ادبیات برون) و ۱۰۲۵ (بلوشه در فهرست کتابخانه ملی) و اندکی پس از ۱۰۲۴ (ریو در فهرست خود) نوشته‌اند. تصور می‌رود نظر «چارلز ریو» و «بلوشه» که مرگ زلالی را پیرامون سال ۱۰۲۵ هجری دانسته‌اند درست‌تر از همه قولهای دیگر باشد زیرا چنانکه خواهیم دید زلالی مثنوی محمود و ایاز را در سال ۱۰۲۴ پایان برده لیکن اجل فرصتش نداد تا آن را از مسوده بیاض آرد و این کار بر دست دیگران انجام شد.

زلالی را ابو طالب خان تبریزی در خلاصه الافکار شاگرد میرزا جلال اسیر دانسته است ولی این قول درست بنظر نمی‌آید زیرا میرزا جلال که در ۱۰۲۹ یعنی قریب چهار یا پنج سال بعد از مرگ زلالی ولادت یافته بود نمی‌توانست هیچگونه ارتباطی با زلالی داشته باشد، پس اینکه بعضی او را استاد میرزا جلال دانسته‌اند [حواشی آتشکده، تهران ص ۱۰۵۱] هم درست نیست مگر اینکه مقصود ازین «شاگردی» را پیروی میرزا جلال اسیر، در خیال‌بندی، از زلالی بدانیم که بواقع چنین است و بلکه اسیر از بعضی جهات بالادست زلالی زده است.

زلالی شاعری قصیده‌گو و غزل‌ساز و مثنوی‌سرا بود اما کارش در ساختن مثنویهای بدیع چنان بالا گرفت که او را هم از عهدش منحصر گوینده‌ی مثنوی‌سرای شناختند و این شهرت همواره برای او باقی ماند. با این حال

(۱) - تذکره نصرآبادی، ص ۲۳۱. اگر این سخن راست باشد او تنها در این راه می‌بایست یکصد و نود و شش قصیده فراهم آورده باشد!

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۶۸

از دیوان قصائد و غزلیات و رباعیاتش در تذکره‌ها بیتها و نمونهایی نقل شده است اما همه آن تذکره‌ها پرست از توصیف هفت مثنوی او که بنامهای «هفت گنج» و «سبعة سیاره» و «سبعة زلالی» و «هفت آشوب» و «هفت سیاره» شهرت یافته‌اند. زلالی در تنظیم این مجموعه از هفت مثنوی در حقیقت خواسته است از شاعرانی چون امیر خسرو دهلوی و امیر علی شیر نوایی و عبد الرحمن جامی و خاصه این شاعر استاد آخری که شهرت هفت اورنگش عالمگیر بود، پیروی کند.

تنظیم سبعة زلالی، پس از مرگ او انجام گرفت و آن بر دست شیخ عبد الحسین کمره‌یی و ملا طغرای مشهدی «۱» بود، و ملا طغرا پس از گرد آوردن و تنظیم سبعة زلالی مقدمه‌یی بنثر و نظم بر آن نگاشت و مثنویهای زلالی را در آن بدین نظم یاد کرد: حسن گلوسوز، شعله دیدار، میخانه، ذره و خورشید، آذر و سمندر، سلیمان‌نامه، محمود و ایاز. همین مثنویها را نصرآبادی و آذر بیگدلی ذکر کرده‌اند، و از میان آنها محمود و ایاز از همه مفصل‌تر و ظاهرا آخرین منظومه از منظومهای زلالیست.

این نکته را باید دانست که زلالی منظومهای خود را با نظم و ترتیب و تقدم و تأخر خاصی نسروود بلکه ظاهرا غالب آنها را با هم آغاز نموده و هرگاه چند بیتی از هریک را سروده و ثبت کرده است. بهمین سبب تقی الدین اوحدی که او را شخصا دیده و با وی صحبت داشته درین باب گفته است که در هریک از بحور مثنوی بیتهایی سروده «اما اکثر نامنتظم است چه

(۱) - طغرای مشهدی از شاعران عهد شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) بود و در خدمت پسرش شاهزاده مرادبخش بسر می‌برد. آخر الامر

در کشمیر منزوی شد و در اواخر سده یازدهم آنجا در گذشت و او را نزدیک گور ابو طالب کلیم بخاک سپردند. وی نیز از خیال‌بندان مشهور عهد خود بود. این بیتها از اوست:

اگر چو آینه سر تا قدم شوی همه چشم‌بسوی دوست نگر سوی خود نگاه مکن
باید چو برق خنده‌زنان از جهان گذشت‌نتوان چو ابر بر سر دنیا گریستن (نتایج الافکار، ص ۴۴۱-۴۴۲)
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۶۹

آنکه هر چند بیت از مطلبی و جایی گفته ... بنده همیشه بوی می‌گفتم که اول متوجه یک کتاب شو و آن را چون باتمام رسانی دیگری را سر کن تا کره نوزین طبیعت توسنی از دست بنهد و سخره سخنان اراده تو گردد، و چون همت وی عالی بود خواست هر پنج کتاب را بیک نوبت تمام کند (عرفات).

زلالی خود مجموعه هفت مثنوی خود را گاه «سبعه سیاره» و گاه «هفت گنج» خوانده و در محمود و ایاز گفته است:
سفر کردم بزیر بار اشعارفلک با «سبعه سیاره» سربار

چه سبعه هر یکی دریای ژرفی بهر هفت سخن حسن شگرفی *

کلید هفت گنجم داد در مشت بایمای هلال یک سر انگشت و بدینگونه گویا نام هفت آشوب را خود بر آن نهاده بلکه این نام را دیگران از باب انقلابی که منظومه‌های زلالی در مثنوی‌گویی پدید آورده بود بدان داده باشند.

شرح سبعه زلالی بنظمی که در مقدمه ملا- طغرا آمده چنین است: ۱) حسن گلو سوز و آن منظومه بیست عرفانی در برابر مخزن الاسرار نظامی در حدود چهارصد و چهل پنجاه بیت با مقدمه‌یی از شاعر، که بنام شاه عباس ساخته شده و بدین بیت آغاز می‌شود.
بسم الله الرحمن الرحیم‌اره کش تارک دیو رَجیم ۲) شعله دیدار که منظومه بیست عرفانی بر وزن مثنوی ملای روم بنام شاه عباس با مقدمه‌یی بنثر از شاعر و در دو بیت و اند بیت. نام منظومه درین بیت آمده است:

این سخن چون نور چشم خامه شد شعله دیدار نام نامه شد ۳) میخانه که آن هم منظومه بیست عرفانی بر وزن حدیقه الحقیقه سنایی در سیصد و شصت هفتاد بیت و با مقدمه‌یی بنثر از شاعر. آغاز آن چنین است:

نام او باده، سینه میخانه است دهن هر که هست پیمانه است

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۷۰

۴) ذره و خورشید و آن داستانیست تمثیلی در بیان عشق میان ذره و خورشید، بر وزن سجه‌الابرار جامی با مقدمه‌یی بنثر از شاعر و این بیت از آغاز آنست:

سخنم کرد بنامش جاوید ذره را جوهر تیغ خورشید ۵) آذر و سمندر، یا گل و بلبل که منظومه بیست کوتاه در بیان عشق آذر و سمندر بر وزن لیلی و مجنون نظامی.

۶) سلیمان‌نامه یا سلیمان و بلقیس در داستان عشق سلیمان و بلقیس که از موضوع‌های رائج زمان و جانشین داستان دینی و عشقی یوسف و زلیخا بود و چند تن از شاعران از آن برای نظم مثنوی عاشقانه استفاده کردند. سلیمان‌نامه بر وزن اسکندرنامه نظامی در ۵۸۹ بیت سروده شده و بدین بیت آغاز یافته است:

بنام جهانگیر دل‌های تنگ که آمد سلیمان‌ش یک مور لنگ ۷) محمود و ایاز مفصل‌ترین و مهمترین منظومه از مثنویهای زلالی خوانساریست.

موضوع آن بیان عشق سلطان محمود غزنوی (م ۴۲۱ ه) است بغلام محبوبش ایاز «۱»، و زلالی آن را در جواب خسرو و شیرین نظامی، بنام شاه عباس سروده است «۲». شماره بیت‌های آن در بعضی از نسخه‌ها نزدیک ۴۷۰۰ بیت می‌رسد و چنین آغاز شده:

(۱) - مراد ابو النجم ایاز اویماق غلام ترک نژاد سلطان محمود غزنویست که در اواخر عهد وی و در دوران پسرانش محمد و مسعود بمقامهای نظامی و حکومتی رسید. مرگش بگفته ابن الاثیر در سال ۴۴۹ هـ اتفاق افتاد. داستان عشق محمود بدو از دیرباز در ادب فارسی رخنه کرده و در اثرهای مختلف مانند چهار مقاله، تذکره الاولیا، مثنوی مولوی، بوستان سعدی و سپس در داستانهای منظوم دوران صفوی، و نیز در غزلهای فارسی صورتها و تعبیرهای گوناگون عشق مجازی و عرفانی یافته است.

(۲) - پیش از زلالی صفی پسر کاشفی سبزواری [همین کتاب، ج ۴ ص ۵۳۷ و جلد حاضر ص ۵۹۷] و انیسی [همین جلد ص ۵۹۷ و ۸۷۳] این داستان را بنظم درآوردند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۷۱ بنام آنکه محمودش ایازست غمش میخانه ناز و نیازست این منظومه را زلالی بسال ۱۰۰۱ آغاز کرده «۱» و بسال ۱۰۲۴ پایان رسانیده «۲» و بنابراین قسمت بزرگی از دوران شاعری خود را صرف آن کرده است و بعید نیست که این مثنوی نخستین منظومه از سبعة زلالی باشد که در طول زمان نظم مثنویهای دیگر را هم به همراه خود داشته. محمود و ایاز زلالی یکبار در لکنه (۱۲۹۰ هـ ق) و باری دیگر در تهران (۱۳۲۰ هـ ق) چاپ شد. از سبعة او نسخه‌های متعدد در دستست.

زلالی خوانساری شاعری نوآور بود و روشی بتمام معنی مخصوص در نحوه بیان فکرهايش داشت و ازین راه ترکیبهای تازه بوجود می آورد که گاه نامفهوم و نیازمند تفسیر و توجیه است. مثل: «غنچه خواه دشت» یعنی کسی که در دشت بدنبال غنچه (و یا چیدن غنچه) می گشت. - «مرغ روز پنهان» یعنی مرغی که بهنگام روز بیرون نمی آید و پنهانست (- شب پره، خفاش). - «ساقی خونین جگر» یعنی آنکه بجای شراب از خون جگر خویش می بنوشد و خود را سقاییت کند. - «دماغ دل بفکر خام سوز» یعنی کسی که اندیشه ناصواب کند (- خام اندیش). - «هوس پخت فضای دشت و فرسنگ» یعنی آنکه هوس فضای باز فرسنگ در فرسنگ دشت را داشته باشد [این ترکیبها را در نمونه‌هایی که از شعر او خواهم آورد، ببینید]. - «نمکدان بر جراحت سرنگونساز» یعنی آنکه بر سوزش دل بیفزاید، نمک بر زخم پیاشد، در این بیت:

ایاز آن نوشخند عشوه پرداز نمکدان بر جراحت سرنگونساز و ضمنا در این بیت واژه «نوشخند» بجای آنکه «خنده نوشین» معنی دهد

(۱) - گوید:

در افتتاح این منشور نامی بجو تاریخ نظم از نظامی (- ۱۰۰۱)

(۲) - گوید:

که در اتمام محمود و ایازت پی تاریخ نظم سوز و سازت

نی خامه بمژده دود باشد «الهی عاقبت محمود باشد» (- ۱۰۲۴)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۷۲

بمعنی کسی که خنده نوشین کند استعمال شده است. اگر چنین استعمالی درست باشد بسیار نادرست.

گذشته ازین، تشبیه‌ها و استعاره‌ها و کنایه‌های زلالی هم در دریای موجی از تخیل‌های دور و دراز و ایهامهای دورپرواز شناورند، و گاه بچنان حدی از مطبوعی و دلپسندی می‌رسند که کمتر سابقه دارد، مانند:

چو چشم از ناتوانی باز می کردنگاهش تکیه‌ها بر ناز می کرد

ز جستن جستن او سایه در دست چو زاغ آشیان گم کرده می گشت

ز بس لبریز مهرت شد درونم نمی گنجد بخونم رنگ خونم شگفتست که درباره او نوشته‌اند اینهمه مضمونهای عجیب و ترکیبها و تعبیرهای نوآیین را ناآگاهانه می گفت چنانکه «روزی بقهوه‌خانه آمده مسوده اشعار در دست داشت، بدست ملا غروری «۱» داد،

این بیت را که در تعریف براق برابر یک دیوان شعرست، خط باطل کشیده بود: ز جستن جستن آن ... الخ، ملا غروری پرسید چرا این بیت را خط باطل کشیده‌ای؟ گفت بعضی یاران گفتند که معنی ندارد. غرض که آنچه می‌گفت از غیب بزبانش می‌دادند ...» (نصرآبادی، ۲۳۰).

این سخن درباره زلالی درست بنظر می‌آید زیرا اگر او بلندیهایی سخن خود را می‌شناخت بیستی‌های آن بهیچروی تن در نمی‌داد. سخن‌گویی بیشتر فطری ولی سخن‌شناسی عاده کسبی است و از راه تتبع در سخن استادان و ممارست در فنون ادب و فرندهای آن و افزودن حاصل آن بر مایه طبیعی

(۱) - مقصود ملا- غروری شیرازیست که در اواخر عمر در اصفهان بسر می‌برد و چون مجرد بود در قهوه‌خانه می‌باشید و یاران همانجا بدیدارش می‌رفتند. در آخرهای زمان شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲) در گذشت، مثنوییی بر وزن تحفه العراقین خاقانی و قصیده و غزل و رباعی داشت. از یک غزل اوست:

غم دل آواره هر دم پاره‌یی با خویش بردمایه تسکین من آواره‌یی با خویش برد

در فراق دوستان آخر ز ما چیزی نمانده که رفت از هستی ما پاره‌یی با خویش برد (تذکره نصرآبادی، ص ۲۹۰)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۷۳

و فطری حاصل می‌گردد. اما این حقیقت مانع آن نبود که زلالی بدورپروازیهایی خود در یافتن مضمونهای بسیار باریک و رسیدن بمعنیهای بلند و تازه توجه و از آن آگاهی داشته باشد و ازینکه کسی بغور سخن او نمی‌رسیده آزرده خاطر گردد: یک تن نیافتم که بغور سخن رسد برتر شود ز چرخ و بفریاد من رسد و در همین بیت کنایه لطیف بتجاوز سخنش از بلندای چرخ خواندنیست.

باز می‌گوید:

بس که با نقش معانی سر ببالین می‌نهم خاک یوسف خیز گشته بستر دیبای من و در این بیت نه تنها به پی‌گیری مداوم ذهن خود در یافتن نقشهای نو از معنی و مضمون اشاره می‌کند، بلکه زیبایی آن نقشهای بدیع هم در نظر اوست که بسترش را بدیای منقش و مصور بتصویرهایی زیبایی جمال یوسف مبدل ساخته است.

شاید از همین بحث دریافته شده باشد که زلالی در همان حال که بگفته تقی الدین اوحدی «بیتهای بلند و نکته‌های عالی دارد» بعلت مبالغه در آوردن ترکیبها و تعبیرهای دیرپا و تشبیه‌ها و استعاره‌های متخیل و مبهم و پیچیدن بوهمهای باریک، خواه و ناخواه گاه از راه راست سخنوری دور شده و بیتهای ناساز سروده است. اینست که نصرآبادی گوید: «رطب و یابس در کلامش بسیارست اما ابیات بلندش از قبیل اعجازست ...» و یا آذر نویسد که «پست و بلند در اشعارش بسیارست» و یا واله داغستانی «زالال افکارش را اکثر دردآمیز» بیابد و در همان حال معترف باشد که آنچه صاف افتاده کوثر را در خوی خجلت نشانیده. در مقابل کسانی مانند ابو طالب خان تبریزی در خلاصه الافکار، و محمد قدره الله گوپامو در نتایج الافکار و محمد امین رازی در هفت اقلیم مطلقا متعرض ضعفهای او در شاعری نشده تنها زیبایی کلام او که واقعا گاه بحد سحر می‌رسد، توجه داشته باشند. ازوست:

الهی بر دلم از عشق زن نیش که دامن دوست می‌داری دل ریش

ز بس لبریز مهرت شد درونم نمی‌گنجد بخونم رنگ خونم

چنان عصیانم از اندازه شد بیش که نازد رحمت بر وسعت خویش

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۷۴ بدلتنگی ز بس خو کرده‌ام سازشکست شیشه‌ام را نیست آواز

نفس تا می‌کشم غم صف کشیدست‌نگه تا می‌کنم حسرت چکیدست

دم هر هفته نگشاید دلم راضمیر دیگرست آب و گلم را *

نزاکت «۱» بسته موی میانش عدم گم گشته راه دهانش

لبی چون غنچه لبریز از تبسم دهانی راه خندیدن در او گم

لب او گر نمی شد خنده آلودملاحت تا قیامت بی نمک بود

ز مژگان ترکشی کرده حمایل همه پیکان تیرش غنچه دل

پی نظاره مهر از تاب آن رو گرفته دست بر بالای ابرو ...

*

بموری گفت غم نادیده موری که مغزم را بجوش آورده شوری

بیا تا سوی دشت آریم آهنگ که دل تنگست و دیده تنگ و جا تنگ

جوابش داد مور دل شکسته بدلتنگی میان را تنگ بسته

که ای وسعت طراز سینه تنگ هوس پخت فضای دشت و فرسنگ

مخوان افسون صحرا محلم را که وسعت تنگتر دارد دلم را *

حریفی غنچه خواه دشت در دشت بگل می گفت و گرد گل همی گشت

درین گلشن دلی خواهم شکسته ز هربار چمن گلدسته بسته

دلی آمد شدش با چشم و سینه چو اشک تلخ می در آبگینه

بپاسخ گفت لاله کاینچنین دل مگر روید ترا فرسوده از گل *

شبی گفتم بمرغ روز پنهان که چونی؟ گفت پیش آی و بین هان

چنان سرخوش بوصل آفتابم که روز از شب دوچندانتر خرابم *

ز آتش پاره‌یی پرسید روزی دماغ دل بفکر خام سوزی

(۱) - مصدر مجعول مأخوذ از نازک فارسی، یعنی ظرافت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۷۵ که افلاک و عناصر در چه کارند درین میخانه پیمان با که دارند

مرکب را و مفرد را غرض چیست امید جوهر و قصد عرض چیست

چه سودا با نفوس و با عقولست بیازاری که بی‌رد و قبولست

بهم آمیزش جان و جسد چیست ازل را دوری از وصل ابد چیست

بپاسخ گفت آن شمع شب افروز که ای پروانه ناپخته در سوز

همه ذرات در شورند از عشق همه افراد منصورند از عشق

کنی گر از پی موری تکاپوبری نقش پیش تا خانه «او» *

دلم یک قطره اشک سرنگونست چو عاشق می شود دریای خونست

کمند عشق چون گردد گلوگیر کند رگهای گردن کار زنجیر *

بطالع بخت محتاجی بر آشفته فلک را متهم کرد و چنین گفت

که یک ره بر مراد من نگشتی همه بر گشتگی بخت گشتی!

قضا دادش جوابی خوشتر از نوش که ای زهر تغافل خورده، خاموش

اثرها را بهم چون رام کردند فلک را در میان بدنام کردند
 بیا گر بخت خواهی بی‌هنر باش و گرنه ساقی خونین جگر باش (از مثنوی محمود و ایاز)
 ای خوشا سامان چشم پر نمی‌عشق بالادستی و صبر کمی
 بر زبان چون حرف عشق آرد گداز شعله‌ها بر شعله‌ها بینی سوار *
 همچو غنچه کار بر خود تنگ گیراشک از خون جگر گورنگ گیر
 بستن عهد و شکست دل خوشست خاطر خرم بزیر گل خوشست *
 رفت پیشین گاهی از ویرانه‌یی سوی بازار حلب دیوانه‌یی
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۷۶ گرم بازی گشته با دیوانگی داده بر باد جنون فرزانیگی
 خرقه چون گل پاره پاره در برش مو پریشان همچو آتش بر سرش
 در جگر سوزی دلش چون لاله بود بند بندش همچو نی پر ناله بود
 ناگهان دیوانه شورش در رسید بر در دکان شیشه گر رسید
 شیشه‌یی ز آن شیشه‌ها بر سنگ زد در شکستن شیشه خوش آهنگ زد
 چونکه زنگ شیشه در گوش آمدش دل درون سینه در جوش آمدش
 یک بیک بر سنگ می‌زد بی‌درنگ کز دلش بردی صدای شیشه زنگ
 شیشه گر را ز آن تماشا دل شکست دور از آن دیوانه در کنجی نشست
 تند گشت و بانگ بر دیوانه زد مصلحت را آتش اندر خانه زد
 این سخن دیوانه چون از وی شنید بر جنون افسون معقولی دمید
 گفت کای صاحب کرم معذور دار از شکستن خاطرت را دور دار
 کآنچه کردم بی‌تأمل کرده‌ام شیشه را هم دل تعقل کرده‌ام
 در شکست دل چو آن دیوانه باش بر سر هر شعله چون پروانه باش
 چون زلالی قلب را درهم شکست بت شکست و خود بجای بت نشست.
 (از مثنوی شعله دیدار)

ای که از کسوت صورت فردی پیرهن قالب آدم کردی
 چون شود کهنه همین پیراهن جیب را چاک کنی تا دامن
 بر کشی از سرو دور افگینش بکفنخانه گور افگینش
 باز پیراهن دیگر پوشی گرچه این جامه مکرر پوشی
 قید و تجرید که آثار تواند در صفت جامه تکرار تواند (از مثنوی ذره و خورشید)
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۷۷

۵۰- ظهوری ترشیزی

«۱» مولانا نور الدین محمد «۲» ظهوری از شاعران نام‌آور سده دهم و یازدهمست که از ترشیز (کاشمر کنونی) خراسان برخاست و در سرزمین هند نام برآورد و همانجا سر بخواب ابد در کشید. مولدش قریه جمند از توابع ترشیز بود. جوانیش بکسب ادب و دانشهای زمان در خراسان گذشت، سپس بعراق رفت و چندگاهی در یزد ماند و در آنجا با گروهی از اهل ادب

(۱) - درباره او بنگرید به:

* مآثر رحیمی، کلکته ۱۹۳۱، ج ۳، ص ۳۹۳-۴۴۶.

* بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۴۲۷-۴۲۹.

* خلاصه الشعار، تقی الدین کاشی، خطی.

* تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۳۶۳-۴۱۲.

* ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، اسمعیل پاشا، ج ۱ ستون ۴۴۰، ۵۱۵، و ج ۲، ستون ۳۷۶.

* نتایج الافکار، ص ۴۴۷-۴۵۱.

* صحف ابراهیم، خطی.

* آتشکده، تهران، ص ۲۶۶-۲۷۰.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، تهران ۱۳۱۶-۱۳۱۸، ص ۶۳۰.

* تذکره سرخوش، هند، ص ۷۲-۷۳.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، تهران ۱۳۴۴، ص ۴۴۵-۴۴۶.

* گنج سخن، ج ۳، ص ۷۶-۸۰.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۶۷۸.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۳۷۱.

(۲) - میر عبد الرزاق خوافی نامش را میر محمد یا نور الدین محمد، و قدره الله گوپامو در نتایج الافکار منحصر «میر محمد طاهر» ضبط کرده لیکن ملا عبد الباقي نهاوندی معاصر ظهوری که با وی در رابطه مستقیم بوده نامش را بهمانگونه آورده است که در متن ذکر کرده‌ام.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۷۸

معاشرت نمود و بدرگاه امیر غیاث الدین محمد میر میران والی یزد راه جست و چندگاهی در خدمت او بسر برد و در همان دیار با وحشی بافقی (م ۹۹۱ ه) آشنایی و مصاحبت یافت. بعد از چندگاه بشیراز عزیمت کرد و در آنجا با درویش حسین سالک شیرازی شاعر و نقاش و تذهیب‌گر معروف سده دهم دوستی و ملازمت داشت. ملا عبد الباقي نهاوندی درباره دوستی این دو تن و نهایت ایثار ظهوری درباره او شرحی دراز آورده و گفته است که ظهوری پس از آنکه از هند بمکه رفت، درویش حسین را بدانجا خواند و یا در آنجا بدو بازخورد و هرچه از توشه سفر داشت بدو داد و خود با دست تهی بهند بازگشت «۱».

تاریخ سفر ظهوری از فارس بهند روشن نیست ولی این را می‌دانیم که وی از آنجا «متوجه ممالک جنوبیه هند گشت» «۲» یعنی وارد دکن شد و در بیجاپور بدرگاه عادلشاهیان رسید و ملازمت عادلشاه ابراهیم ثانی (۹۸۷-۱۰۳۵ ه) اختیار کرد و او را در قصیده‌ها و منظومهای خود ستود و از همان سامان بود که آهنگ سفر حجاز نمود و در بازگشت بهند در احمدنکر پایتخت نظامشاهیان که بتازگی مسخر میرزا عبد الرحیم خانخانان گردیده بود، بخدمت آن سپهسالار شاعرپرور پیوست. وی پیش ازین تاریخ با دربار نظامشاهیان ارتباط داشت و برهان ثانی نظامشاه (۹۹۹-۱۰۰۳ ه) را مدح گفت و ساقی‌نامه مشروح خود را در ۴۵۰۰ بیت بنام همین پادشاه سرود ولی در اثنای همین ارتباط از پیوند با دستگاه اقتدار خانخانان غافل نبود و ستایشنامه‌های خود را برایش می‌فرستاد.

آشنایی ظهوری با ملک قمی هم در همین ناحیه دکن و ظاهراً در شهر بیجاپور حاصل شد و بمواصلت ظهوری با دختر ملک کشید و از آن پس آن دو شاعر با یکدیگر بسر برده و در ایجاد بعضی اثرهای ادبی همکاری داشته‌اند چنانکه گلزار ابراهیم و خوان خلیل

را بنام عادلشاه ابراهیم ثانی

(۱) - مآثر رحیمی، ج ۲، ص ۳۹۴ - ۳۹۵.

(۲) - نتایج الافکار، ص ۴۴۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۷۹

فراهم آوردند و ظهوری خود در دیباچه خوان خلیل بدین نکته اشاره کرده و گفته است که پیش از آن در پیرایش گلزار ابراهیم و اکنون در گسترش خوان خلیل سهیم و عدیل ملک الکلام قمی است.

درباره مرگ ظهوری بعضی (و از آنجمله ملا عبد القادر بداؤنی در منتخب التواریخ) نوشته‌اند که او و پدر زنش ملک بسال ۱۰۲۴ در شورشهای دکن کشته شدند ولی در بیشتر مأخذها وفات ظهوری را بسال ۱۰۲۵ دانسته‌اند و اسمعیل پاشا تاریخ این واقعه را در ایضاح المکنون سال ۱۰۲۶ (ست و عشرين و الف) ثبت کرده است و چون مرگ ظهوری یک سال بعد از وفات ملک (۱۰۲۵ هـ) روی داده بود همین تاریخ اخیر را باید درست‌تر دانست.

ظهوری در نظم و نثر هر دو دست داشت و در این هر دو فن میان پارسی‌گویان و پارسی‌شناسان هند، هم از عهد خود، شهرت بسیار یافت.

نثر او بشیوه نثرهای مصنوعست که با سجعها و آرایشهای گوناگون و بکار بردن واژه‌های دشوار و کنایه‌ها و استعاره‌ها و مجازهای وافر همراهست و از بسیاری شهرت و رواج در هندوستان بعنوان سرمشق فصاحت و انشاء و ترسل و بصورت کتابهای درسی بکار رفته و از آنها خاصه از «سه نثر ظهوری» نسخه‌ها پرداخته و چاپها ترتیب داده‌اند. مجموعه منشآت ظهوری تشکیل می‌شود از: (۱) دیباچه نورس «۱» که مقدمه بیست بر کتاب «نورس خیال» اثر ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور. (۲) گلزار ابراهیم در ستایش ابراهیم عادلشاه که نامش در آغاز آن آمده و ظهوری آن را با همکاری ملک قمی فراهم آورده. (۳) خوان خلیل که آن هم با مشارکت ملک بنام ابراهیم عادلشاه و در ستایش وی ترتیب یافته، و ظهوری بعضی از درباریان عادلشاه و شاعران همطراز خود را که در بیجاپور بوده‌اند در آن کتاب نام برده است. (۴) چند نامه از ظهوری مانند مکتوبی که بفیضی فیاضی نوشته، و «پنج رقع» و جز آنها.

(۱) - نورس در استعمال هندی بمعنی مجموعه است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۸۰

دیوان او شامل قصیده، غزل، ترکیب‌بند، قطعه و رباعیست که بده‌هزار و چهارصد بیت برمی‌آید و با ساقی‌نامه‌اش به ۱۴۵۰۰ بیت بالغ می‌شود. در جزو رباعیات او یک مجموعه شهر آشوب هم دیده می‌شود، رباعیهای بسیاری دارد درباره روز عاشورا، شهیدان کربلا خاصه حسین بن علی (ع) و نیز در ستایش امامان. گذشته از آنها رباعیهای عاشقانه و عارفانه بسیار سروده و اعتقاد دینی و مذهبی او از رباعیهایش بیش از دیگر اقسام شعر مشهودست.

ساقی‌نامه ظهوری بنام نظامشاه برهان ثانی ساخته شده و هم از آغاز بسبب تازگی مطلب و برداشتهای ویژه شاعرانه و عارفانه و تفصیل شهرت یافته است. «بخشی الملک همت خان ولد اسلام خان بدخشی عالمگیری قریب صد و بیست ساقی‌نامه سخن‌سنان تازه گو جمع کرد، کلام هیچکس بآن نرسید» «۱».

قصیده‌های ظهوری سرآمد اثرهای اوست که باقتضای قصیده‌گویان بزرگ پیشین تنظیم شده است و اگرچه بیشتر سخن‌شناسان همعهد و پس از او خواسته‌اند او را در این راه با استادان بزرگی از قبیل عمادی شهریار و اثیرا خسیکتی مقایسه کنند [خلاصه الاشعار میر تقی الدین کاشی] و یا تجدید - کننده رسم استادان مسلم قدیم بشمرند [مآثر رحیمی ملا عبد الباقي نهاوندی ج ۲ ص

۳۹۳-۳۹۴] ولی حقیقت آنست که او در قصیده‌های خویش بیشتر جانب لفظ را گرفته و درین راه هم آنچنانکه پنداشته‌اند قادر نبوده است و بیت‌های سست و مبهم در قصیده‌هایش گاه یافته می‌شود، و درین میان نباید فراموش کرد که او از اطلاعات علمی خود در خلق تعبیرها و تشبیه‌ها و استعاره‌هایی، بر رسم استادان قدیم، استفاده می‌کرده «۲»، و بساختن قصیده‌های

(۱)- بهارستان سخن، ص ۴۲۸.

(۲)- از آنجمله بیت‌های زیرین را که نخستین در مدح ممدوح و دو بیت دیگر در وصف فیل اوست، بخوانید:

بقطع و فصل چنان ماهرست اگر خواهد کند جواهر و اعراض را جدا از هم

حکیم خرق فلک را چرا محال نهادمگر ز صدمت دندان او نداشت خبر

گر انحنای خط استوا اراده کنی بگو که در خم خرطوم سازدش چنبر

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۸۱

مدحی طولانی توجه خاص داشته و دامنه مدح را گاه بوصف‌های گوناگون از ممدوح، خوی و کردار او، مجلس و بارگاه و شکوه و جلال وی، لشکر کشیها، اسب و فیل و شمشیر و میدانهای جنگ و پیروزمندیهایش می- کشانیده و درین توصیفها بتفصیل بسیار می‌پرداخته است. قصیده‌ها را با تغزلها یا تشبیه‌هایی که میان همتایان پیشینش معمول بود آغاز می‌کرد لیکن از عهده «حسن تخلص» بسختی برمی‌آمد یعنی غالباً نمی‌توانست مانند استادان گذشته و با مهارت آنان میان مقدمه قصیده و مقصود از آن یعنی مدح ممدوح ارتباطی ایجاد کند «۱». علاوه بر این قصیده‌هایش از لغزشهایی در سخن و ناتوانی‌هایی در ایجاد ارتباط معنوی در اجزاء کلام و از ولنگاریهایی در بکار بردن واژه‌های نادر بایست برکنار نیست. شریطه‌ها و دعا‌های او هم در قصیده‌های مدحی چندان استادانه نیست و اگر ازینگونه عیبه بگذریم شاید بتوان او را در ردیف قصیده‌سرایان متوسط سده‌های هشتم و نهم نهاد. غزل‌های ظهوری، چنانکه از شاعران همعهدش انتظار می‌رود، لطیف‌تر و با حال‌تر از دیگر انواع سخن اوست و در آنها همان نازک‌خیالیه‌ها و ظرافتها

(۱)- مانند دو بیت زیرین از تخلص قصیده‌یی در مدح خانخانان که یا ناسخان در آن تصرف کرده و آنها را بدین زشتی و ناپیوندی درآورده‌اند و یا شاعر خود چنین خواسته است:

اسیر خنجر رنگین غمزه‌یی گردم‌فتاده [ظ: فگنده] هر طرفی صد هزار قربانی

سجود جوش بر آورد (؟) در سحر هوشم ز شوق خاک کف پای میرزاخانی مراد از «میرزا خان» میرزا عبد الرحیم خانخانانست و ترکیبی که شاعر بدین مقصود ساخته الحق ترکیبی زشتست. - باز این دو بیت از تخلص قصیده‌یی در مدح میرزا عبد الرحیمست که همان ناپیوندی سابق را میان تغزل و مدح در آن می‌بینیم:

... دشمنیهای آشکار کجاست دوستی کار خود نهانی کرد

بر ستم‌دیدگان رحیمی راعدل عبد الرحیم خانی کرد ... و اگر خواننده بخواهد بولنگاریهای ظهوری در بعضی از منظومهایش پی برد خواندن تمام این قصیده برایش سودمند خواهد بود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۸۲

که در غزل‌های قرن نهم پیدا شده بود ادامه دارد و در همان حال توجهش بمعنیهای تازه و مضمونهای نو و بیان احساس‌های غنایی رقیق بخلق ترکیبها و بکار بردن عبارتها و جمله‌های استعاری یاری بسیار می‌کند اما کلامش درین غزلها همواره استوار و منتخب و مقرون باستحکام و خوش‌آوایی سخن قصیده‌گویانست.

گفتنیست که بعضی از سخن‌شناسان درباره ظهوری سخت مبالغه می‌کردند و حتی برخی او را در دقت خیال و باریکی مضامین از نظامی برتر می‌نهادند. شیر علیخان لودی صاحب مرآت الخیال درباره او نوشته است:

«... و دستگاه سخن بجایی رسانیده که امروز خیال‌بندان روزگار همه معتقد اویند. روزی در مجلس شیخ ناصر علی سرهندی که در خیال‌بندی دعوی ارجمندی دارد، ذکر شعرای سلف در میان آمده بود. گفت بر روی زمین بهتر از ظهوری نیامده. شخصی گفت چرا این چنین می‌فرمایید؟ یکی از قدما نظامی گنجه‌یست که سخن او بفهم ظهوری هم نرسیده باشد! ناصر علی گرم شده گفت: مگو، بلکه ظهوری آن سخن قابل فهمیدن ندانسته باشد!»

میر تقی الدین کاشی صاحب خلاصه الاشعار هم پای مبالغه را تا همین حدود پیش نهاده و درباره ظهوری نوشته است: «بروش عمادی شهریار و اثیر الدین اخسیکتی قصیده و غزل می‌گوید و با وجود طمطراق الفاظ و استعارات متین و تازه و مضامین دقیقه بآن ختم نموده و در آن شیوه‌گوی فصاحت در مضمار سخنوری از اقران و اکفاء ربوده همانا عمادیست یا اثیر اخسیکتی که ظهور نموده».

و معاصرش ملا عبد الباقی نهاوندی [مآثر رحیمی، ج ۲، ص ۳۹۳-۳۹۴] که بنقل ابیات بسیار از و مبادرت نموده درباره‌اش بدینگونه اظهار نظر کرده است: «در تنقیح و تنظیم اشعار و تحقیق و تذکیر افکار مهارت تمام دارد و عالی‌بنای سخن را که بجهت مرور دهور و ایام و عدم خانه خدای منهدم گردیده بود، تعمیر کرده پایه آن را به دستیاری معمار فکر رزین فرق فرقدسا گردانید و زمزمه شعر و شاعری که عنقاوار در قاف بی‌تمیزی اهل

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۸۳

زمان منزوی بود بوجود فایض الجود او غلغله در فلک اثیر و سپهر مستدیر انداخت و اهل زمان را که صورت خطی سخن را سجن تصور نموده از وی گریزان بودند بسخن‌سنجی و نکته‌گزاری آشنا ساخت و رسوم شعر و شاعری را در نظر مردم معتبر گردانید و بی‌غائله تکلف و شائبه تصلف از استادان عذیم المثل این فنست و امروز در میان مستعدان ثقه است و اکثر اهل عالم با شعریت و استادی وی قائلند».

از اوست:

«۱» بوصف پیکر فیل فتاده طبع مگر که گشته در سخن از فربهی پدید اثر
شبه گنبد گردون سرش نیارم گفت ز بیم آنکه مبادا نگنجش در سر
نمانده جای تماشا پری اگر گذرد که از مشاهده هیکلش پرست نظر
برای ساختن طوق دور دندانش قضا ز باره ناهید داده شوشه زر
فشاند چون سر دنبال در خرامیدن شکست آینه طاوس در دل شهر
دهند دانه اگر از جواهرش شاید که هست پیکر او رشک پشته عنبر
اگر گل جل زربفت او شدی خورشید بلای وقت زوالش نیامدی بر سر
بیاد پویه‌اش از گیرودار دارایی چو کاهبرگ ز جا رفته سد اسکندر
بر بلندی او بام آسمان کوتاه بجنب هیکل او پیکر زمین لاغر
بکوی زیرکی او پناه برده ذکاز پاس آگهی او بخواب رفته سهر
اگرچه طول خیابان وصف را عرض است هنوز خوب ز تنگی بر آن نکرده گذر
براه کوچه مستی چو پویه بردارد قضا کناره گزیند بدور باش قدر
فتاده در دل چرخ از مجره این وحشت بچرخ سلسله در پاکشان گذشته مگر

حکیم خرق فلک را چرا محال نهادمگر ز صدمت دندان او نداشت خبر
گر انحنای خط استوا اراده کنی بگو که در خم خرطوم سازدش چنبر
فشار ار بدهد پای بیم آن باشد که دست گاو زمین را کند ز شانه بدر

(۱) بند پنجم از یک ترکیب بند طولانی در ستایش میرزا عبد الرحیم خانخانان.
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۸۴ چو قیمتش ز بس افتاده هیکلش سنگین جبال را فکند ثقل سایه‌اش ز کمر
شگفت دست تعجب گزیده در سیرش که دید کوه بصحرانوردی صرصر
چنان بریده بهنگام جلد رفتن راه که تیغ بازوی قهر تو تارک بدخواه *
وقت می گل بگلستان آرم آب و رنگی بروی جان آرم
بتماشای شوخی ساقی نگه پیر را جوان آرم
پی گم کرده حریفان رابدر خانه مغان آرم
رفته تا مغز جان شکسته دلی مومیایی در استخوان آرم
دل بکبریت احمر آب دهم مس تن را طلای جان آرم
غم کناری گرفته نوروست باده کهنه در میان آرم
بهر روشندان صاف عیار کیمیای زلال از آن آرم
... سفر عشق کرده‌ام، غزلی بهر عشاق ارمغان آرم
حرف رویت چو بر زبان آرم یک جهان باغ و بوستان آرم
بحديث طراوت سمنت آب در رنگ ارغوان آرم
بفروغ جمالت آینه رانور در مغز استخوان آرم
گوشه چشم خوابناک ترافتنه‌های فسانه‌خوان آرم
مژه صد سینه تیردوز کند چون خم ابرویت کمان آرم
راز درد تو فاش نتوان کرد ناله را مهر بر دهان آرم
دل طلب کردم و ندادی پس بفدا صد هزار جان آرم
باید از ناله جدایی کرد چه نفسها بالامان آرم
دل بمهر تو می کند پرواز صد رهش گر باستان آرم
سینه تنگم ولی بوسعت دل مهربانی جهان جهان آرم
بخت آن کو که فرق دعوی عشق بدم تیغ امتحان آرم
تا کنی اعتماد من بر من هم ز خود بهر تو ضمان آرم ...

*

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۸۵ «۱» در دم تیغ نگه تن به تپیدن دهیم سرمه حیرت کشیم دیده بدیدن دهیم
از روش جلوه‌یی آه براه افکنیم وز خلش غمزه‌یی خون بچکیدن دهیم
بند نقابی کشیم، تیغ و ترنج آوریم یوسف یعقوب را کف ببریدن دهیم «۲»
از خس و خار رهی جیب گلستان کنیم برگ گل و لاله را نوک خلیدن دهیم

فرق ببردیم پیش زخم نگه داشت دست در پس زانوی حیف لب بگزیدن دهیم
 گوشه دامن آه ماند ته کوه ضعف اشک سبک گام را پای دویدن دهیم
 بهر تماشای حسن در ره شاهین عشق فاخته عقل را بال پریدن دهیم
 آمده نزدیک لب حرف کسی، دور نیست گر بن هر موی را گوش شنیدن دهیم
 محمل دل در حرم پای بدامن کشید بختی امید را سر بچریدن دهیم
 بخت ظهوری بجد دامن دولت گرفت بازوی اقبال را زور کشیدن دهیم ...

*

زهی ز شوق رخت دیده وقف حیرانی بداغ مهر وفای تو سینه ارزانی
 فروغ آینه دیده‌ای، چه خواهد بود که چهره تو ندادش جلای حیرانی
 ادب زبان نگشاید بگفتن جانان ز لطف در ندهی تن اگر بجانانی
 میان طاقت و دل چون هزار خون نشود نگاه شوق بر آورده سر بفتانی
 بشعله زار دل آتشین نهال آیدز کوی جلوه نسیمی بدامن افشانی
 بیک کنار کش ای دیده کشتی خود را که جوش زد ز جگر گریه‌های طوفانی
 سحاب قلم و صلی مگر فروبارد که می دهد ز دلم شعله‌های هجرانی
 خوش آنکه پی بسر چشمه وصال آرد فغان ز سینه تفسیده بیابانی
 بگاه عشوه گری چشم نامسلمانت بیک کرشمه چها کرد با مسلمانی
 اسیر خنجر رنگین غمزه‌یی گردم فگنده هر طرفی صد هزار قربانی ...

*_____

(۱) این بیتها که بتغزل بیشتر می ماند تا بغزل در رقعہ ظهوری بفیضی آمده. «گویند شیخ فیضی جوابش نتوانست فرستاد» (مرآت الخیال) و بهر حال صاحب مرآت الخیال آن را غزلی از ظهوری پنداشته است.

(۲) - در داستان معروف بانوانی که مهمان زلیخا بودند از حیرت جمال یوسف کف بجای ترنج بریدند نه یوسف!

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۸۶ می امن و امان ساخته خوف و خطر رامستی شده خوش محتسبی شور و شرم را

یک نخل خزان دیده بعیرانی من نیست طوفان غمت ریخت فرو برگ و برم را

پروانه افسرده‌ام، امید که شمعی با شعله کند دست و بغل بال و پر را

نتوان بره سعی بیای دگران رفت دنبال خود انداخته‌ام راهبرم را

خواهم که گشایم بتماشای تو چشمی از عقده تنگی بدر آور نظرم را *

آشکارا گشت رازم، لطف پنهانی بس است از گریبان شعله سرزد دامن افشانی بس است

هر نگاهی گشته زنجیری و بر پای دلست چند ازین دزدیده دیدنها، نگهبانی بس است

عقل را شور جنون زیر و زبر دارد اگر، زیر لب دیگر چه میگوی؟ فسونخوانی بس است

طبع من گرم است و شیرینی زیان می داردم زهرچشمی از تبسم، شکر افشانی بس است

در خمار زهد خشکم ساقی تردست کو خرقه‌یی آلوده سازم پاکدامنی بس است

کعبه را در تیرگی دارد صفای باطنم راه دیری پیش گیرم این مسلمانی بس است

سالکان، آخر ظهوری ره بجایی می بردم حمل و پوشش همین گرد بیابانی بس است *

آنان که جان فدای نگاری نکرده‌اند همکارشان مباش که کاری نکرده‌اند
 در سایه نهال غمی چون طرب کنند پژمردگان که فکر بهاری نکرده‌اند
 ساحل برای کشتی امید دیگران گرداییان خیال کناری نکرده‌اند
 خونی ز نوک دشنه مژگان نمی‌چکد ترکان چشم تازه شکاری نکرده‌اند
 تا کی بعجز خویش ظهوری فغان کنی خوبان بکوی رحم گذاری نکرده‌اند *
 دل را بیک کرشمه پنهان فروختیم پرکار بود مشتری ارزان فروختیم
 جنس دیار عشق بی‌بازار ریختیم آتش به پنبه شیشه بسندان فروختیم
 سودای کفر و عشق نمی‌شد بنقد دل‌ناچار بود، گوهر ایمان فروختیم
 سودائیان کاکل و زلفیم، دور نیست گر طعنه‌یی بسنبل و ریحان فروختیم
 در مخزن جگر گهری چند جمع بود دلال گشت دیده، بدامان فروختیم
 دیگر ز ما مجوی ظهوری سرود عیش لب را ز غم بناله و افغان فروختیم *
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۸۷، براه غمت پا ز سر ساختیم ز هر موی صد بال و پر ساختیم
 نداریم با آنکه پروای سربراه تو با درد سر ساختیم
 دل از آفت مرهم آسوده شد که زخم تو حرز جگر ساختیم
 خوست بادای تلخکامی خوست که ما زهر خود را شکر ساختیم
 بنقص آمدیم از طریق کمال همه عیبه‌ها را هنر ساختیم
 نبودیم مرد اراجیف عقل خبر را چو خود بی‌خبر ساختیم
 بگو شوق یکچند آسوده شو که ما صبر را پرده در ساختیم
 غزالی ز صحرای جان می‌گذشت کمندش ز تار نظر ساختیم
 چه خوش می‌زند غوطه ایمان بخون‌بلی زهد و تقوی سپر ساختیم
 ظهوری ازین توبه درهم مباش که با ساقی عشوه گر ساختیم *
 هر حرف که هست داستان من و اوست نقد دو جهان جنس دکان من و اوست
 در رشک ز عیش و عشرت یکد گریم زین ناز و نیازی که میان من و اوست *
 از فتنه چشم تو بلا می‌ترسدوز چاره درد تو دوا می‌ترسد
 در وصل بمرگ رشک راضی گشتم از هجر تو چشم صبر ما می‌ترسد *
 آن روز که راه این قفسها بستند بر وصف مه و مهر نفسها بستند
 گردون احرام کعبه کوی تو بست بر محملش این طرفه جرسها بستند *
 یا فکر دل فگار می‌باید کرد یا کشتنم اختیار می‌باید کرد
 القصه ازین بیش ندارم طاقت یک کار ازین دو کار می‌باید کرد *
 تا چند زیان کشیم، سودی بر ساداز مجمر بزم وصل دودی بر ساد
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۸۸، در کوچه آبرو بخاک قدمی از جبهه عجز ما سجودی بر ساد *
 تن کوه غمست همچو کاهش دارم دل چون تنگست عذر خواهش دارم
 جان گوش نمی‌کند مگر حرف امید در لب سخنی چند نگاهش دارم *

گردیست زمین ز عرصه جولانم بادیست هوا ز گوشه دامانم
 عکسی است قمر ز شمسه ایوانم موجیست فلک ز قطره عمانم *
 از دولت اندوه تو شد شاد دلم هر دم ز غم تو زار تر باد دلم
 آن روز که هر کس پی کاری رفتند دنبال محبت تو افتاد دلم *
 ای لطف ترا وظیفه جان بخشیدن کار کرم ز غم امان بخشیدن
 گاهی بخیالت از درآیم گستاخی تابیهاست، می توان بخشیدن *
 مگر رحمت عشق دهقان شود که در باغ جان خار ریحان شود
 مگر رستم عشق گردد سوار که از خیل هستی برآرد دمار
 مگر سایه عشق بر سر فتد که از سر تمنای افسر فتد
 کسی کو که دین را حمایت کند مگر کفر عشقت هدایت کند
 ز تطهیر دامان تقوی مگوی مگر ابر عشق آورد شستشوی
 هوس قصد ناموس دارد دریغ مگر برکشد شحنه عشق تیغ
 فرو ریختی پیش طاق زمان نکردی اگر عشق تعمیر آن
 مبین ضعف بازوی مهر و وفابگو عشق و برکن زمین را ز جا
 چو خواهی همه عیبها را هنر گرو ساز خود را و عشقی بخر ...
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۸۹

۵۱- عتابی تکلو «۱»

حسن بیگ عتابی پسر بخشی بیگ تکلو از شاعران سده دهم و یازدهم است. ولادتش بسال ۹۷۳ در هرات اتفاق افتاد «۲» لیکن دوران نشو و نما و تربیتش در قزوین سپری گردید و روزگار شهرتش مصادف بود با اقامت وی در اصفهان بخدمت شاه عباس یکم و ستایش آن پادشاه، و در همین روزگار بود که یکی از دیه‌های ورامین بنام تارند ظاهرا در پاداش منظومه‌یی بنام «ابرج و گیتی» که بر وزن مخزن الاسرار و بنام شاه عباس سروده بود، بدو ارزانی گشت. از جمله داستانهایی که در ارتباط عتابی با دربار صفوی رائجست آنکه در یکی از آیین‌بندیهای اصفهان شاه عباس بوی تکلیف شرابخواری کرد و او که بقول فخر الزمانی «افیونی گذرا بود» از پذیرفتاری فرمان سر باز زد و بهمین سبب نزدیک بود که هدف تیر شاه قرار گیرد مگر آنکه بحلال بودن می فتوی دهد، و او ناگزیر این رباعی را انشاء کرد و بلا را از خود بگردانید:

ای شاه ستاره خیل خورشید اقبال‌وی از پی سایه تو گردون چو هلال

ایام تو عیدست، در او روزه حرام‌یزم تو بهشتست، در او باده حلال «۳» در سال ۱۰۱۳ که میر معصوم بهکری سفیر جلال الدین اکبر از اصفهان

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره میخانه، ص ۴۳۷-۴۵۲.

* عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* نتایج افکار، ص ۴۷۴.

* آتشکده آذر، تهران، ص ۷۸-۷۹.

(۲)- در ۱۰۲۵ که سال وفاتش بود پنجاه و دو سال داشت، پس ولادتش بسال ۹۷۳ بود.

(۳)- تفصیل واقعه را در تذکره میخانه (ص ۴۳۸-۴۳۹) بخوانید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۹۰

بفتح‌پور بازمی گشت عتابی همراه او بهند رفت و اکبر را در قصیده‌یی ستود و آنگاه بسیاحت هند پرداخت و سپس بایران بازگشت و چندی بعد در عهد پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷) بار دیگر سفر هند اختیار نمود و در قندهار میرزاغازی ترخان متخلص بوقاری را که پیش ازین شناخته‌ایم، ملاقات و مدح کرد و از وی رعایتها دید و از آنجا روی بدیار هند نهاد، نخست خدمت اعتماد الدوله غیاث الدین محمد رازی (تهرانی) پدر نور جهان بیگم زوجه جهانگیر را درک نمود و او را در قصیده‌یی ستود و بپایمردی آن خواجه ادیب و ادب‌دوست بدرگاه جهانگیر راه یافت و ازو و بزرگان درگاهش رعایتها دید و بعد از چندی اقامت در هند، بسال ۱۰۲۵، بنا بروایتهای مختلف در قندهار یا لاهور یا اجمیر درگذشت.

عتابی شاعری پرکار بود چنانکه گذشته از قصیده‌ها و غزلها خمسه‌یی در جواب پنج گنج نظامی ساخت و غیر از آن دو مثنوی دیگر یکی در بحر متقارب بنام «سام و پری» و دیگری بر وزن مخزن الاسرار نظامی بنام «ایرج و گیتی» و منظومه‌یی دیگر باستقبال و بر وزن حدیقه سنایی داشت و ساقی‌نامه‌یی هم ازو بیادگار ماند.

تقی الدین اوحدی درباره او نوشته که در طفولیت هر دو چشمش از آبله آسیب دید و یکی بکلی نابینا شد و او اشعار بسیار داشت و سخنان خوب هم در کلام وی وافیست، «فرهاد و شیرینی باتمام رسانیده و از هر کتاب چند بیت گفته در پیش داشت، الحق بغایت بی‌حیا، نادره گو، مبرم، متهتک، همیشه در همه فنی رندانه زیستی»؛ و نباید سخن تقی الدین درباره اینکه او منظومه‌های ناتمامی در دست داشت نادرست باشد زیرا بسیار مستبعد بنظر می‌رسد که عتابی آنهمه منظومه‌ها را ساخته و بتمامی پرداخته باشد و از هیچیک سخنی اینجا و آنجا در تذکره‌ها بمیان نیامده و بازمانده باشد.

از آن مایه شعر که فخر الزمانی از عتابی نقل کرده چنین برمی‌آید که او شاعری متوسط بوده و در اشعارش نارساییهای آشکار دیده می‌شود و بیت‌های منتخبش کمست. از اوست:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۹۱ ای گدای تو پادشایی بخش‌بنده را منصب گدایی بخش

که گدای تو شاه بی‌سپهست هر که شد بنده تو پادشاهست

خاک راه تو تاج خورشیدست خاکروب در تو ناهیدست

دل که بیگانه از تو شد سنگست در دو عالم مکان او تنگست

آشنای تو داند این معنی که جوی نیست دنیی و عقبی

دل چو برداشتی ز غیر خدای نور شو در دل ستاره در آی

پای بر فرق ماه و مهر گذار پایه بر تارک سپهر گذار

یار را بی‌رقیب در بر کش ساغر از دست دوست بر سر کش

در دل شب بین تجلی طور دیده بگشای تا بینی نور (از حدائق الازهار)

شنیدم که دیوانه‌یی خاکسار بویرانه‌یی داشت گاهی گذار

قضا را یکی خواست تا خاک و خشت برد بهر دیوار و بام کنشت

چو دیوانه دید اضطرابش فروزدبان بهر تنبیه آنکس گشود

که گاهی چو دارم درین گوشه جای نخواهم که خیزد غبارش بیای
 ز ویرانیش خاطر م مضطرب مرا خشت او بالش و بسترست
 مغاکش که آب خضر شد برم نخواهم که باشد جدا از برم
 خدا را بهر ذره‌یی پرتویست مدار جهان را شمار نویست
 بهرچ افتدش دیده ناسپاس نمازش برد مرد حق ناشناس
 سر مو جدایی ندارد ز دوست ولی آشنایی نه در خورد اوست
 ز ویرانه‌یی کم نه‌ای پیش دوست که ویرانه‌ها را همه گنج اوست (از ساقی نامه)
 مگر زمانه ناساز خو بگرداند که ترک مست من از ناز رو بگرداند
 لبش نه آب حیاتست، اینقدر دلم که آب در دهن آرزو بگرداند *
 از آن خیال توام در دل خراب درآید که خانه را چو بود رخنه آفتاب درآید
 سر حیای تو گردم عرق ز چهره میفشان که گل نکو ننماید چو از گلاب درآید *
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۹۲ طرف مهش تا ز خط نقاب گرفته شهر بهم خورده آفتاب گرفته
 چشم مرا پاره‌های دل ز فراقش همچو در خانه خراب گرفته
 تهمت بیداری شب از تو نخیزد رگست از بس که رنگ خواب گرفته

۵۲- عارف ایگی «۱»

سراج الدین حسین پسر غیاث الدین علی ایگی متخلص به «عارف» از شاعران فصیح و نیکو گفتار سده دهم و یازدهمست که اگرچه ازو در تذکره‌ها کم سخن رفته است لیکن در مأخذهایی که یاد کرده‌ام اطلاع جامع و کافی درباره او آمده و نیز اگرچه دیوانی ازو نیافته‌ام آنچه از شعر او درین مأخذها نقل شده برای شناخت مقام شاعری وی که بحق در مرتبه‌یی بلند بود، کافیست. او خود برای عبد النبى فخر الزمانى صاحب میکده شرحی مستوفی از سرگذشت خویش گفته است و از آن، و نیز از آنچه تقی الدین اوحدی بلیانی درباره‌اش آورده، معلوم می‌شود که پدرش غیاث الدین علی کلانتر شبانکاره (از توابع دارابگرد فارس) بود و سراج الدین حسین بسال ۹۷۶ در ایگ (ایج) حاکم‌نشین شبانکاره ولادت یافت «۲» و همانجا بسن رشد رسید و از کودکی بشعر روی آورد و چنانکه از سخنش بخوبی آشکارست در همان حال از تتبع سخن استادان قدیم غافل نبود و با ممارست در سرودن و خواندن شعر در اوان جوانی شاعری توانا شد. پس از مرگ پدر اثر الدین

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۶۲۸-۶۴۰ و حواشی آنها.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۱، ص ۱۶۹-۱۷۱.

* عرفات العاشقین تقی الدین اوحدی، خطی.

(۲)- او خود گفته است (میخانه، ص ۶۳۶) که در سال ۱۰۲۸ پنجاه و دو ساله بود، و باین حساب ولادتش مصادف بود با ۹۷۶ هـ.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۹۳

حسن برادر سراج الدین سمت کلانتری شبانکاره را بارث برد و با برادر ناسازگاری آغاز کرد چندانکه سراج الدین در بیست و هشت سالگی زادگاه خود را رها کرد و مدتی کوتاه در یزد و کرمان گذرانید و سپس از راه سیستان روانه هندوستان شد و در

پاره‌یی از شهرهای آن سرزمین با اعیان و نکته‌سنجان دیدار و همنشینی کرد تا آنکه در آله‌آباد که مقر حکومت شاهزاده سلطان سلیم (- جهانگیر) پسر جلال‌الدین اکبر بود، بخدمت او رسید و در شمار شاعران درگاه او درآمد ولی چیزی از مدت ملازمت او نگذشت که مغضوب و دو سال در قلعه مندو زندانی گشت و سپس بخشوده شد و پنج سال دیگر در خدمت آن شاهزاده بسر برد. پس از آن از آله‌آباد گریخت و به اگره رفت و پنج سال در صف ستایشگران جلال‌الدین اکبر پادشاه (م ۱۰۱۴) گذراند. بدینگونه اگر سالهایی را که او در ملازمت جهانگیر و مدت حبس و ملازمت اکبر پادشاه برشمرده است بشمار آوریم، ورودش بهند می‌توانست مصادف با نخستین سالهای سده یازدهم بوده باشد.

پس از مرگ اکبر در ۱۰۱۴ هـ، عارف از بیم آنکه مبادا جهانگیر کینه فرار او را از آله‌آباد در دل داشته باشد از اگره بیرهانپور و از آنجا بگلکنده پایتخت قطب شاهیان دکن رفت و قصیده‌یی برسم ره‌آورد در ستایش محمد قطب شاه (۹۸۹-۱۰۲۰ هـ) گذراند و از جایزه آن برخوردار شد. بعد از آن از دکن بهرموز و از آنجا بزادگاه خود رفت و پنج سال در ایگ گذراند و باز بسبب اختلافهای خانوادگی از ایگ بیرون رفت و چندی در عراق و خراسان سیاحت نمود و سپس بقندهار و از آنجا بهند عزیمت نمود و در اگره شرف بساط بوسی شاهزاده سلیم پیشین که این بار جهانگیر پادشاه خوانده می‌شد، حاصل کرد و رباعی زیرین را بر سیل ره‌آورد سرود:

شاهیست جهانگیر شه والا بخت بی‌فرمانش برگ نیفتد ز درخت

موسیست بکوه طور بر کوه پیل عیسی بچهارم آسمان بر سر تخت و چون مدتی برین دوره جدید از ملازمت گذشت از پادشاه اجازه سیاحت هند گرفت و بسیار جای از آن دیار را بدید و در ضمن سیاحت چون به «مندو»

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۹۴

رسید جهانگیر پادشاه آنجا بود، پس قصیده‌یی در ستایش خواجه غیاث‌الدین تهرانی ملقب باعتماد‌الدوله (م ۱۰۳۱ هـ) وزیر اعظم جهانگیر سرود که این بیتها از آنست:

عارف بسازبندی از آن زلف مارپیچ تا بر تو نگذرد همه از روزگار پیچ

نیسان و نوبهار جوانی می‌است می‌یعنی بموج باده بگیر از خمار پیچ ...

... آن اعتماد دولت کز راست بینیش از موج خم جدا شود از جویبار پیچ

تا در زمانه پیچ نماند بعهد اوز آن موج آبگیر کشد بر کنار پیچ ...

و این بار بیامردی اعتماد‌الدوله، جهانگیر پادشاه مقدار پانصد بیگه «۱» زمین با پاره‌یی خرجی بدو ارزانی داشت.

گویا این جریان مربوط بود بسال ۱۰۲۶ که جهانگیر پادشاه در مندو بسر می‌برد «۲». دو سال بعد از آن یعنی در سال یکهزار و بیست و هشت هجری که عارف سرگذشت خود را برای فخر الزمانی، بگونه‌یی که دیده‌ایم، حکایت می‌کرد، پنجاه و دو سال داشت و زندگی را در آسایش عزلت می‌گذراند و تا آن روزگار بقول خود دیوانی از دوازده‌هزار بیت و منظومه‌یی ببحر متقارب بنام اندرنامه در دوهزار و سیصد بیت داشت.

بعد از سال ۱۰۲۸ هـ دیگر خبری از عارف نداریم جز آنکه در فهرست متوفیات سفینه خوشگو می‌بینیم که حکیم عارف در سنه ۱۰۲۸ بملک بنگاله وفات یافت، اما این قول درست نیست زیرا فخر الزمانی در همان سال ۱۰۲۸ با عارف در ملک بهار ملاقات داشته و اگر هم در آن سال، پس از ملاقات با او مرده بود، او بی‌خبر نمی‌ماند و در کتاب خویش که تا یک سال بعد از آن تاریخ حک و اصلاح می‌کرد از وفات دوستش یاد می‌نمود «و از طرفی در منتظم ناصری که مؤلف آن از شاهد صادق استفاده کرده، تاریخ فوت عارف را ۱۰۳۵ ثبت کرده است» «۳»، و این قول فعلاً درست‌ترین گفتار در تاریخ وفات

(۱) - معادل ۱۶۶۶ جریب.

(۲) - دریافت آقای احمد گلچین معانی از توزوک جهانگیری، حاشیه ص ۶۳۶ میخانه.

(۳) - حاشیه ص ۶۳۶ میخانه، از آقای احمد گلچین معانی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۹۵

این گوینده بنظر می آید.

دیوان عارف را ندیده‌ام و بعید نیست که در جست‌وجوهای بعدی بدست آید اما آن مایه شعر که ازو در هفت اقلیم و تذکره میخانه و تذکره عرفات نقل شده بسیار است چنانکه از روی آنها شیوه سخن عارف بنیکی روشن می‌شود. وی بتمام معنی شیوه استادان بزرگ خراسان را در قرنهای پنجم و ششم دنبال کرده و با مهارت از عهده این کار برآمده است. سخن او در قصیده و غزل و قطعه و مثنوی همان صراحت و جلای شعر عهد غزنوی و سلجوقی را دارد. همه واژه‌هایش منتخب و یکدست و فصیح و زیباست. برسم شاعران سده پنجم بسیار کم تازی بکار می‌برد زیرا می‌دانست که پارسی در شعر پارسی جایگیرتر و زیباتر و دلنشین‌تر است، شعر پارسی واژه پارسی می‌خواهد و طنطنه لسان عربی در آن خوشگوار نیست. وی گاه چنان با لحن استادان قرن پنجم سخن می‌گوید که خواننده، در عهدی که یاد آن گویندگان در زیر پرده الفاظ و خیالات جدید پنهان شده بود، همه آنان را در برابر چشم خود زنده می‌پندارد، و یقیناً بسبب همین بازگشت ماهرانه عارف بسبکهای شاعران کهنست که فخر الزمانی درباره او می‌گوید که «بطرز قدما حرف می‌زند و مطلق گرد روش شعرای این ایام نمی‌گردد و در واردات آن حکیم سخنور لغت عربی کمست و الفاظ معانی او اکثر فارسی واقع شده ...» و شگفت که تقی الدین اوحدی چنین زبان زیبایی نیاکانی را «بیگانه‌بینی» می‌نامد! و محمد امین رازی آنها را «الفاظ تازه» می‌خواند! آری «الفاظ» او تازه است اما بر بنیاد زبان کهن پارسی دری، زبانی که پنج شش سده از دوران عارف کهن‌تر بود، اما پارسی بود و بیگانه نبود و ترکیبهای تازه بود اما بنیاد کهن داشت.

با این زبان زیبای خراسانی، عارف ایگی خیال‌پردازیهایی خود را اوج می‌داد و برنگها و نگارها می‌آراست اما بهمان شیوه‌یی که مثلاً فرخی با زبان دل‌انگیزش خیالهای شعری خود را نشان می‌داد و با همان دقتی که عنصری و متابعانش بر تخیلهای خویش جامه عبارت می‌پوشانیدند. او تشبیهات خیالی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۹۶

و وهمی و مرکب کم و بجای آنها تشبیه‌های ساده و حسی زیاد دارد و در بسیاری از موارد معنایی را که از خاطرش می‌گذرد بهمان سادگی در شعر می‌آورد که گویی خراسانی استاد در سده پنجم و ششم با استاد خراسانی دیگر سخن می‌گوید، نه تشبیهی در آنست و نه استعاره‌یی و نه ترکیبی که خیال‌انگیز باشد. گاهی هم تشبیه یا استعاره خود و خیالهای شاعرانه لطیف را چنان در جامه عبارت‌های ساده عرضه می‌کند که خواننده باندیشه یافتن تشبیه و استعاره یا مجاز و کنایه‌یی در آن نمی‌افتد، با آنها همراهست و از آنها غافل. تقی الدین اوحدی خوش گفته است که عارف «شاعریست ساحر معنی پرداز، از فلک پرواز شاهین فطرتش بلندتر است و از غایت رتبه فکرت و قدرت طبیعت و میل تازه‌گویی و بیگانه‌جویی گاهی بسرحد خیالات غریبه جرأت نموده قدم بزرگواری می‌گذارد، الحق در بلندگویی و بیگانه‌بینی ممتاز و منفردست. اشعار با رتبه در کلام وی بسیارست ... دیوانش را قریب بهشت نه‌هزار بیت مدون دیدم» (عرفات العاشقین) اما در ضمن همین بیان تقی الدین یکجا هم بر عارف خرده می‌گیرد و می‌گوید که «بعضی از کلام وی در نظر راست روان جاده مستقیم فکر معوج می‌نماید» و نیز چنانکه دیده‌ایم در او «میل تازه‌گویی و بیگانه‌جویی» مشاهده می‌کند. علت این تعریضها همانست که دیدیم، یعنی سخن گفتن عارف بزبان و با شیوه‌یی که از هنجار گفتار همزمانان او بسیار دور و تقریباً بیگانه شده بود و گر نه عارف در مقام پیروی از نحوه تخیل و تکلم پیشینیان در عهد خود بواقع ممتاز بود، او شاعریست استاد و توانا که شیوه استادان بزرگ خراسان را می‌پسندید و در همدوشی آنان گامی توانا و رهوار داشت.

ازوست در وصف زادگاهش شبانکاره که بتصریح وی از «اندرزنامه» اوست:

معنبر بهشتیست عنبر سرشت کزو رنگ و بو دارد اردیبهشت

نگاریست دلشاد و خرم روان‌تنی دارد از هفت گون پر نیان

بدیدار ماهیست ناکاسته‌بآرای هر هفت پیراسته

ازو رود زن کبک در کوهسارازو دیده ور آب در جویبار

چو او نیست آزاد و آراسته‌جوان و نوآیین و نوخاسته

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۹۷ قد از سرو دارد دو دست از چنارتن از برگ گل جاننش از جویبار

رخ و زلفش از نافه و شاه بوی ز نسرين و نیلوفرش بوی و خوی

زبان دارد از سوسن آبداردم از مشکبو باد و روی از بهار

دهانش ز غنچه‌لبان از نبیدبر از ارغوان ناف از مشک بید

فراز آبگیریست مأوای من گلاب و شراب اندرو موج‌زن

ز بوی گل و باده گنجست گنج‌ز نارنج داروی رنجست رنج

ز بهر تماشای آن خاک، آب‌هزاران سرآرد برون از حباب

چو ایگ از گهر مأمن نیک بُداز آن قافیه نام او نیک شد

ز ایگ شبانکاره دارم نژاد کز آبشخور افتاده در زیر باد «۱» از «اندرزنامه»

چه داند کسی زیر این پرده چیست رواننده چار سرمایه کیست

بهر جا سری زیر این هفت زه‌برین چار نخ بسته، همچون گره

درین ره یکی مرد سرگشته نیست کزو صد گره بر سر رشته نیست

بهر سو که بینم ز مزدور و شاه‌رهی پیش دارد درین شاهراه

یکی را باختر شماری سرست شمارش بنیک و بد اخترست

یکی را هم از رنج ناپخته‌یی شمار دو کعبست بر تخته‌یی

یکی را همه رنج‌نامه فنست‌وز آن گرد داروش در هاونست

من از گرد این مهره تیزگرد جهان سخن را شدم رهنورد

سخن شاهبازیست از دام من درخشان نبیدیست از جام من

بسی ریزم از بینی خامه خون که تا گنجی ارزنده آرم برون

شکر برفشانم ز منقار زاغ که شیرین کنم کام مرغان باغ

من از پرده این سیاه دو سرپدید آورم پیکر ماه و خور

ستاره برفشانم از کنج غار کنم روز روشن ز تاریک‌سار

چو از خم نیلی درخشان نبیدچو پستان زنگی و شیر سپید

(۱) - زیرباد، زیرآباد: شهریست در بنگاله

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۹۹۸ من از نوک این خامه ارژنگ‌وارنگاری کنم رشک یزدان‌نگار

که یزدان‌نگار اندرین بت‌سراپرستشگر آید نگار مرا ...

*

امروز یکی منم جهان را کاتش زده رخت و خان و مان را
 گر نام جهان برم دوباره در آب همی کشم دهان را
 گویی که بیک شکم بزادند عهد وی و عهد بوستان را *
 دم خشکست یا سرشک تری هرچه در دستگاه خشک و ترست
 خلف و ناخلف بزاد و بکشت چار مادر که جفت نه پدرست
 در شکست خودم ز آتش دل که شکست از درخت بارورست
 اندرین دیر چار دیواری در و دیوار دشمن هنرست *
 سرتاسر این باده افسون سراست افسوس بر آن تشنه که جوینده آبست
 در سفره این دهر گدا نیست نوالی و رهت بکام مگس و چنگ ذبابست
 خارج نشود نغمه این پرده ز آهنگ تا جوش محیطست درو رقص حبابست *
 رخت چو آذر و زلفت گره چو شاخ سپندبدین سپند چه کردی بروزگار گزند
 رخی چو رنگ گلستان خطی چو ابر بهار تنی چو دیده روشن قدی چو بخت بلند *
 بر شمار هر سر مویش دلی باید نثار عشق می‌ورزی صنوبروار باری دل بیار
 آفتاب دیگری ز آن آفتی بر آفتاب‌روزگار دیگری ز آن فتنه‌ای بر روزگار
 آو‌خا کاندل دل آن سنگدل کاری نکرد آه من چون ناله کبک دری بر کوهسار *
 جهان را یکی پشت پایی زنم‌نگیرد اگر دست او دامنم
 نیارم شد از جای برخاستن بفکر جهان بس که آبستم
 تو گویی که از آه‌م ریختند که پیکان غم بشکند بر تنم *
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۹۹۹ چو گل‌های سایه چو مرغان دیبا پریدن نیارم شکفتن ندانم
 چو تار کتان جز گسستن نبینم چو عهد بتان جز شکستن ندانم
 درین دشت خونخوار چون شیر عارف یکی گرد بادم که مسکن ندانم *
 توان مهره افعی از کام افعی بانگشت تدبیر بیرون کشیدن
 و گر پیکر مور گردی نیابی ز انبار این دهخدا یان یک ارزن *
 سرم چرخ‌یست آبستن ز گردش‌های گوناگون گهی از باد گردانست و گاه از آب و گاه از خون
 من از سوز درون یابم چو شاهد از رخ زیامن از خون جگر بینم چو عاشق از لب میگون
 گر از موی جنون بر سر شکرواری برافشانم بزیر موی درپوشم همه آوازه مجنون *
 دردا که ندیدم آشنا رویی زین هفت محله نیستم کویی
 عارف پیوند ازین جهان بگسل کو بس نیک و تو بس گران‌خویی *
 چشم بُت‌هندی دلم از ناز گرفت ز آنسان گویی که کبک را باز گرفت
 از یوز توان گرفت آهو، نتوان از چشم بتان هند دل باز گرفت *
 در دهر چنان بزی که آبت نرود گل باش و چنان کن که گلابت نرود
 خشت سر خم شو که شرابت نرود تا از سر تیغ آفتاب نرود *

ای آنکه همیشه یار می‌جویی یاریار از در روزگار امید مدار
 مارست جهان و یار چون مهره ماراز مار بود مهره گرفتن دشوار *
 طول املم چو دود و عمرم چو شرار پیوسته بهم چو مار و چون مهره مار
 من اَکَمَه بی‌عصا و عالم همه چاه‌من طفل برهنه‌پای و گیتی همه خار *
 ای خواجه بزیر هفت اهریمن پیرتن را خاکی و جان خود بادی گیر
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۰۰ آوازه جان درین تن سخت‌پذیر چون دامن کوه دان و بانگ نخجیر *
 گیتی بن خار و بخت من چون خرگوش‌دوران سگ تیزپای و من بار بدوش
 دندان سگ است و لاش خر آخر کاربر خویش مگیر سخت و بیهوده مکوش *
 یکجا نشویم ما و غمهای جهان تنگست بما و غم او جای جهان
 دیدم همه مو بمو سراپای جهان مویست بچشم من تماشای جهان *
 رویت ختنی و زلف هندستانی چشمان تو ترک و دل من ایرانی
 ترک تو و هندوی تو برد از بر من ایرانی را به سحر ترکستانی

۵۳- کامل جهرمی «۱»

قوام الدین عبد الله پسر نظام الدین علی طباطبائی جهرمی، متخلص بکامل از شاعران نیمه دوم سده دهم و نیمه نخست از سده یازدهمست. ولادتش در جهرم بود و در شیراز کسب دانش کرد و همانجا شاعری آغاز نمود و در بیست و پنج سالگی از راه هرموز بدکن رفت و چندی در گلکنده و بیجاپور گذراند و سپس بخدمت میرزا عبد الرحیم خان خانان پیوست و مدتی ملازم او بود تا بعثت

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره میخانه، ص ۷۰۴-۷۱۴.

* عرفات العاشقین، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی.

* مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۳۴۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۰۱

منازعه‌یی که با حیاتی گیلانی داشت از درگاه خانخانان طرد شد و رخت اقامت به «اگره» کشید و در آنجا ملازمت شاهزاده خرم یکی از پسران جلال الدین اکبر اختیار نمود و پس از چندی از اگره روی بکشمیر نهاد و از آن پس چنانکه تقی الدین اوحدی گفته بازرگانی پیشه کرد و در هندوستان سیار بود تا بسال ۱۰۲۸ خبر مرگش شایع شد. وی مثنوی بنام محمود و ایاز ساخت و بیاضی از شاعران پیشین ترتیب داد و مقدمه‌یی بر آن نوشت و آن را «مرشد کامل» نامید، و خود نیز دیوانی در پنجهزار بیت از قصیده و ترجیع و غزل و جز آنها داشت که صاحب میکده آن را دیده بود. در غزل تتبع شیوه حافظ می‌کرد و با آنکه مایه کافی از دانش نداشت بیاری طبع خداداد شاعری نیکو گفتار بود. فخر الزمانی «ساقی‌نامه ترجیع» او را که در شانزده بند سروده و در نوع خود زیبا و دلپذیر و مقرون بفصاحتست، نقل کرده و اینک نموداری را چند بند از آن در اینجا می‌آورم:

خواهم که ز خود دور کنم نام و نشان راتا خدمت شایسته کنم پیر مغان را

لای ته خم صاف کنم و آنکه و از وی شویم ز دل خون‌شده غمهای جهان را
آفت همه‌جا هست مگر در کَنَفِ خُم در دیر مغان راه نباشد حَدَثان را
می نوش و قدح گیر که هم عاقبت کاره بر سر آبست جهان گذران را
از نشأه خم بهره ندارد دل افلاک آن شیشه ازین باده نیالوده دهان را
خواهم که فراموش کنم محنت ایام یک ره بلبم نه سبک آن رطل گران را
ای ساقی سرمست بما ده دو سه جامی کز شوق می و نغمه گشاییم زبان را
ما صاف‌دلان دُرْدکش بزم السّیم با نغمه و می لب بلب و دست بدستیم
عمریست که از نیک و بد خود خبرم نیست از نغمه گزیری و ز ساقی گذرم نیست
که دامن خم گیرم و گاهی لب ساقی در دیر جز این عربده کار دگرم نیست
گویند که در دیر مغان گنج میی هست زین و سوسه‌ها هیچ به از ترک سرم نیست
دل دارم اگر کیسه تهی ماند چه باکست قلب سیهم هست اگر سیم و زرم نیست
دیریست که از دیر نرفتم بگلستان جز عارض ساقی چمنی در نظرم نیست
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۰۲ ای باد ز گلشن خبرم ده که ز مستی شوق چمنم هست ولی بال و پرم نیست
هنگامه میخانه همینست که از وی رمزی بتو گفتم، خبر از بیشترم نیست
ما صاف‌دلان دردکش بزم السّیم با نغمه و می لب بلب و دست بدستیم
چون پیر مغان گفت که ز نار ببندیم از طره هر مغیچه یک تار ببندیم
رفتیم که چون دیر مغان خانه دل راصد صورت بت بر در و دیوار ببندیم
آیین بتان را نتوان یافتن آسان یک‌چند میان از پی این کار ببندیم
زین دست که ناقوس مغان نغمه سراید بس قول و عمل بر سر بازار ببندیم
چون لعل بتان هست بمیخانه چه حاجت وقتیست که رخت از در خَمّار ببندیم
در بتکده و صومعه نقشی و نگاریست می ده که بساز دگر این تار ببندیم
ما صاف‌دلان دردکش بزم السّیم با نغمه و می لب بلب و دست بدستیم
در مدرسه و صومعه بسیار دودیم در علم و عمل چاشنی عشق ندیدم
تحقیق نمودم چه مسائل چه دلائل حرفی که دهد بوی ز دردی نشنیدم
در ظلمت اوراق سیه‌شان همه عمر صد چشمه نظر کردم و آبی نچشیدم
تقلید و جدل را همه آماده و حاضر کاین حرف که گفתי بفلان حاشیه دیدم
این مسأله‌دانان همه حَمّال کتابند گردیدم و زین قوم بمردی نرسیدم
غرقند بدریای ریا و حسد و بخل با عشق بیوستم و زیشان بیریدم
دیدم که همین گفت و شنودست و دگر هیچ باز آمدم و رخت بمیخانه کشیدم
ما صاف‌دلان دردکش بزم السّیم با نغمه و می لب بلب و دست بدستیم
از مال جهان گرچه ندارم زر و سیمی دارم ز دل و دیده خود ناز و نعیمی
خورشید چو گردد بجهان هیچ نیابد در کیسه قانع نه جدیدی نه قدیمی
هر عیش که بینی ز پیش بیم زوالیست در سفره درویش نه عیشست و نه بیمی

از روح غذاگیر که این آذرستان آخر ز پس مزبله دارند جحیمی
 نانم ز کریمی است که بی کدیه دهد رزق هرگز نکشم تنگ سؤالی ز لئیمی
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۰۳ با عشرت میخانه و عیش رخ ساقی جنت بیکی جو نخرم حور بنیمی
 آبادی میخانه بماناد که از وی گاهی بنسیمی خوشم و گه بشمیمی
 ما صاف دلان درد کش بزم الستیم با نغمه و می لب بلب و دست بدستیم
 می نوش که بنیاد جهان بر سر آبست چیزی که ز خویش برهاند می نابست
 با اهل خرابات خمراست مکافات در نامه مستان نه ثواب و نه عقابست
 با نشأه می باک مدار از غم پیری بیمی ز خزان نیست اگر ریشه در آبست
 آن به که بمستی و خرابی گذرد عمر چون کار جهان عاقبت کار خرابست
 مستست کسی کز خودی خویش بر آید اینجا غرض از می نه خیالست و نه خوابست
 ای ساقی مستان بزکات سر ساغررحمی که میان من و مستی شکرابست
 دامن تو از کف مگذاریم درین دیر تا کوزه ما را نمی از عهد شبابست
 ما صاف دلان درد کش بزم الستیم با نغمه و می لب بلب و دست بدستیم

۵۴- صفی اصفهانی «۱»

آقا صفی مشهور به «صفیا» ی اصفهانی از شاعران سده دهم و سده

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۳۰۵.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲ ص ۴۳۲-۴۳۳.

* تذکره میخانه، تهران، ص ۴۲۸-۴۳۶.

* مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۶۵۳.

* صحف ابراهیم، خطی.-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۰۴

یازدهم هجریست «۱». پدرش خواجه قاسم مستوفی دار السلطنه اصفهان بود و او هم مانند پدر علم سیاق و حساب و دفتر را بنیکی آموخت. خط شکسته را خوب می نوشت و شعر و غزل عارفانه عاشقانه می ساخت، سخن پیشینیان را تتبع می کرد و شعر فهم و سخن شناس بود. با اینهمه سامان اقامت در ایران نیافت و بهند رفت و همانجا ماند. ملا عبد الباقی نهاوندی در ترجمه حالش نوشته است که «بسببی که بر راقم ظاهر نیست بوسعت آباد هندوستان آمده ...» اما چنانکه از سخنان خود شاعر برمی آید وی در فرار از نیازمندی بدیار غربت افتاد، در ساقی نامه گوید:

بیا ساقی از احتیاجم بر آروزم کشور بی رواجم بر آر

شهی کو ستاند ز گردون خراج بساقی گشاید کف احتیاج

بهندم رسان خوش در آن مرز و بوم بویرانه تا کی نشینم چو بوم

بملک عراقم چو گنجی بخاک و یا موم در آتش تابناک ...

ازین سخنان پیداست که صفیا خود را از فشار تنگدستی که در ایران داشت رهانید و در آغاز جوانی راه دیار هند پیش گرفت. در هند ملازمت قوام الدین جعفر آصفخان قزوینی که شرحش گذشته است، اختیار کرد و به‌مراه او بکشمیر سفر نمود. چندی هم ملازم میرزا عبد الرحیم خانخانان بود و بعد از آن در جامه قلندران درآمد و در سند و هند سیاحت آغاز کرد تا باگروه رسید و در آن شهر زمانه بیگک مهابتخان که نامش را پیش ازین دیده‌ایم،

* روز روشن، ص ۴۷۵.

* ایضاح المکنون، ج ۱، ستون ۵۱۳.

* عرفات العاشقین، خطی.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۶۸۴.

(۱)- او غیر از چند صفی دیگر است، مانند صفی یزدی (نصرآبادی، ص ۲۹۸) و خواجه محمد صفی پسر حاجی محمد ظهیر مخمل‌باف (ایضا ص ۲۹۹) و صفی قلی بیگ متخلص بصفی که دیوانی از غزل و رباعی در ۱۷۰۰ بیت دارد (فهرست کتابخانه مجلس شورای ج ۳ ص ۱۶۴-۱۶۵)؛ و نیز رش‌صحف ابراهیم. تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۲ ۱۰۰۵ ۵۴ - صفی اصفهانی ص: ۱۰۰۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۰۵

او را از لباس فقر بیرون آورد و در خدمت خود گرفت و او در دستگاه آن خان ادب‌دوست ترقی کرد چندانکه وظیفه سالانه‌اش به ۳۵۰۰۰ روپیه رسید و همه کارهای مربوط بسپاهیان و زیردستان مهابتخان از کلی و جزئی در کف کفایت صفی درآمد چنانکه بقول معاصرش عبد الباقي نهاوندی از عمال معتبر و کاردان هند شد، و همچنان در خدمت مهابتخان بسر می‌برد تا در سفری که همراه او بکابل رفت بسال ۱۰۲۸ ه درگذشت.

محمد امین رازی درباره او گوید «بلطف طبع وحدت ذهن موصوف بوده بسیار مهربان و بدل نزدیک و گرم‌خونست و در یاری پای‌برجای چون بیستون». صفی اشعار بسیار داشت چنانکه تقی الدین اوحدی بلیانی شمار آنها را چهارهزار بیت و فخر الزمانی در میخانه قریب بشش‌هزار نوشته و ساقی‌نامه او را در هشتاد و شش بیت و دو بیت مشهور دیگر را از او نقل کرده و گذشته ازین منتخبی از اشعارش در مآثر رحیمی و عرفات و هفت اقلیم و تذکره نصرآبادی آمده است. شیوه‌اش همان شیوه سنتی شاعران پایان سده نهم و سده دهمست که می‌شناسیم. زبانش فصیح و گفتارش خالی از نقصست.

ازوست:

خارد ار پشت مرا انگشت من خم شود از بار منت پشت من

همتی کو تا نخارم پشت خویش وارهم از منت انگشت خویش *

الا ای خردپرور کامجوی همی باده مگذار و روی نکوی

از آن غم برون کن از انبارهاوزین شادی آور بخوارها

مکن تکیه بر هستی بی ثبات غنیمت شمر چند روزه حیات

ز هستی مزن دم که مستی بودترا بند و زنجیر، هستی بود

مر این بند و زنجیر را جز بمی‌نداند شکستن فلاطون و کی

علاج غم آن به که از می کنی کنون گر نکردی، دگر کی کنی ...

... بده ساقی آن کیمیای ریحق کزو شیشه شد لعل و ساغر عقیق

بعزت بیاشام و عزت بده که در ده بزرگست سالار ده
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۰۶ بده ساقی آن عور مستور راجگر گوشه تاک انگور را
مرا میزبانیست هم کیش من نهد خوان رنج و بلا پیش من
بمن هر زمان درد و غم می دهد کریمست و منع، نه کم می دهد
جفای فلک را چو روین تنم درین آسیا سنگ زیرین منم
نیاسایم از جور گردون دمی نخورده غمی پیشم آید غمی
بیا ساقی آن دشمن فکر رابمن بخش آن شاهد بکر را
که با او دمی شادمانی کنم کلاه نمد را کیانی کنم
ایا شاهد سرو بالای من فدای قدت جمله کالای من
برقص اندر آیم کنم جان نثاربخاک رخت سازم ایمان نثار
تو دامن فشانی چو از روی نازمنت جان فشانم ز راه نیاز
نکویی کن و روز فرصت شمار که هر هستی دارد از پی خمار (از ساقی نامه)

*

منم که جان و دل از ننگ من ز تن بگریخت ز بس که بیهده گفتم ز من سخن بگریخت
بجلوه بود بازار خودفروشی گل چو دید روی تو از شرم در چمن بگریخت
هلاک فیض محبت شوم که از یعقوب هزار رنج بیک بوی پیرهن بگریخت *
نصیب کس نشود این دلی که من دارم ز دل میرس که با دیده هم سخن دارم
هزار بت بشکستم برغم نفس و هنوز درون کعبه یکی کهنه برهن دارم
گناهکار توام، گر کشی و گر بخشی بدست تیغی و دست دگر کفن دارم *
مکن، ناگشته از خاطر فراموشا، فراموشم که چون از خاطرت رفتم ز خاطرها فراموشم
ببازار محبت از پی سودای دل رفتم دچارم شد خریداری که شد سودا فراموشم
صفی چندان بدم کز لوح محفوظ ضمیر اوچو نیکی از نهاد مردم دنیا فراموشم *
از دوری ما هیچ غمین نیست دلت یا خود ز جفای ما بکین نیست دلت
ز آزدن ما یقین پشیمان شده‌ای پر بی مهری، اگر چنین نیست دلت
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۰۷

*

پرسید از من ز روی پرکاری دوست کز بهرچه مار بفگند دائم پوست
گفتم چو بزللف تو کنندش نسبت در پوست نمی گنجد و حق هم با اوست *
در هجر بتی دیده پر خون دارم اشکی که درو گمست جیحون دارم
آهی که بسوز دل گردون دارم اینها همه از طالع وارون دارم *
سیمرغم و بال مگسی می طلبم آزادم و کنج قفسی می طلبم
فریاد که فریاد رسم خاموشیست خاموشم و فریادرسی می طلبم

۵۵- حیاتی گیلانی «۱»

حیاتی گیلانی از شاعران معروف اوائل سده یازدهم هجریست. آغاز زندگانی را در زادگاه خود گیلان گذراند و در روزگار جوانی بازارگانی پیشه کرد و بدنبال تجارت، چنانکه تقی الدین کاشانی نوشته است، بکاشان آمد و

(۱)- درباره او بنگرید به:

* خلاصه اشعار میر تقی الدین کاشانی.

* مآثر رحیمی، ملا عبد الباقي نهاوندی، ج ۳، کلکته ۱۹۳۱، ص ۷۳۸-۷۸۱.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۱۴۹-۱۵۱.

* ضمیمه تغلق نامه امیر خسرو از حیاتی گیلانی، باهتمام دکتر سید امیر حسن عابدی، دهلی.

* تذکره میخانه، تهران، ۱۳۴۰، ص ۸۰۹-۸۱۰ و حواشی آن بجست و جوی آقای احمد گلچین معانی، از ص ۸۱۰ تا ۸۱۷.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۳۱۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۰۸

- شد داشت و در آنجا با شاعران معاشرت و مشاعرت می کرد. در یکی ازین سفرها با میلی شاعر که شرح حالش پیش ازین آمده است، برخوردی و نزاعی داشت و او در مستی شمشیری بر دست حیاتی زد چنانکه دستش را چندگاه از گیرایی انداخت و او ناگزیر در بازگشت بگیلان مدتی سرگرم مداوا بود و سپس از آنجا بکاشان رفت و از آن شهر آهنگ هندوستان کرد.

اطلاعاتی که ملا عبد الباقي نهاوندی در مآثر رحیمی و امین رازی در هفت اقلیم و میر غلامعلی آزاد در خزانه عامره و عبد النبی فخر الزمانی در میکده می دهند همه راجع ببعد از دوره بیست که تقی الدین کاشی از حیات حیاتی یاد کرده است. ازین مأخذها چنین دریافته می شود که حیاتی پس از ورود بسرزمین هند نخست بخدمت همشهری دانشمند و شعر دوست خود حکیم مسیح الدین ابو الفتح گیلانی درآمد و ازو دلجویی و ملاطفت دید و هم بیاری او بحضور جلال الدین اکبر پادشاه معرفی گردید و در سلک ملازمان آن پادشاه ادب دوست درآمد و قرب و منزلت بسیار یافت و ضمناً بمیرزا عبد الرحیم خانخانان سپهسالار منتفذ اکبر تقرب جست و بعد از آنکه تسخیر دکن بر عهده آن خان گذارده شد با وی همراه بود و ازو منصب هزاری یافت و در رزم و بزم ملازمت او می کرد و هم بر اثر توجه آن سپهسالار در برهانپور توطن جست و آنجا خانه و مسجد و باغی ساخت و ده سال در آن شهر بپاشید و سپس مصاحبت و منادمت جهانگیر اختیار کرد و ملازم خدمت وی بود تا بسال ۱۰۲۸ هجری در اگره بدرود حیات گفت و ملا عبد الباقي نهاوندی تاریخ وفاتش را «حیات باقی یافته» (۱۰۲۸) یافت.

عدد بیهیای دیوان حیاتی را معاصر او فخر الزمانی قریب به هفت هزار نوشته و از آن نسخه های نادری در دستست «۱»، و او غیر از قصیده و غزل و جز آن دو مثنوی معروف دارد بنام «سلیمان و بلقیس» در سه هزار بیت بحر هزج

(۱)- از آنجمله نسخه یی بشماره ۵۵۶۵ در کتابخانه ملی ملک که دوست فاضلم آقای احمد گلچین معانی آن را دیده و از آن در حاشیه میخانه (ص ۸۱۰) سخن گفته است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۰۹

مسدس مقصور یا محذوف؛ و ضمیمه یا تتمه تغلق نامه که تکمله بیست بر تغلق نامه امیر خسرو دهلوی «۱» که بامر جهانگیر پادشاه ترتیب یافت و اینکه بعضی آن را بحیاتی کاشانی نسبت داده اند «۲» درست نیست. دوست فاضلم آقای دکتر امیر سید حسن عابدی

استاد دانشگاه دهلی آن را بطبع رسانیده است.

حیاتی در عهد خود از شاعران معروف و مورد ستایش سخن شناسانی چون تقی الدین کاشی و امین رازی و ملا عبد الباقی نهاوندی بود چنانکه او را «در شیوه نظم غزل بصفت قدرت موصوف و در شیمه دریافت غث و سمین ابیات استادان سخن بغایت مهارت معروف ... در سرعت شعر گفتن ماهر و ...

بر دفع شبهات و ملتزمات ظرفا قادر» (خلاصه الشعار) و «در مضمار فصاحت و بلاغت از مشاهیر فرقه سخنوران» (مآثر رحیمی) و موصوف «بلطف طبع و شکفتگی خاطر و وسعت مشرب و گرمی هنگامه» (هفت اقلیم) دانسته‌اند.

او شعر و خاصه مثنوی را بروانی سخن گفتن روزانه سروده ولی در همان حال همه جوانب فصاحت را رعایت کرده است و یکی از علت‌های سرعت او در ساختن شعر داشتن همین زبان ساده روان بود و این ویژگی چنانکه می‌دانیم برای هر گوینده‌ی فراهم نیست. وی غزل‌های استادان پیشین و حتی لحن و شیوه مولوی را در بعضی از آنها به آسانی پیروی کرده است. در این غزلها برای مضمونها و معنیهای باریک غنایی بترکیبهای استعاری و تشبیهی پیچیده باز نمی‌خوریم بلکه شاهد زبان و گفتاری ساده و صریح در بیان آن خیالهای دقیق هستیم. یکی از تازگیهای کار او آنست که ساقی‌نامه را، که بیشتر گویندگان دیگر منحصر ببحر متقارب مثنی محذوف یا مقصور کرده‌اند، او ببحر هزج مسدس مقصور یا محذوف نیز کشانیده و در «سلیمان و بلقیس» خود گنجانیده است. اگرچه موضوع این ساقی‌نامه از سنخ دیگر ساقی‌نامه-های زمان حیاتی است، ولی در آن گذشته از لحن تازه بمعنی‌های تازه و

(۱)- بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، ص ۷۷۱ ببعد.

(۲)- آزاد بلغرامی در خزانه عامره، و تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۵۲۱-۵۲۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۱۰

مطلبهای نوی هم بازمی‌خوریم که بیشتر نشان از احساس و درک صمیمانه او از حیاتست. ازوست:

بیا ساقی بیا اندوهگینم نه از عهد تو، از دوران غمینم

رگ ما را که هر جا تار بگسست ز هر آهی هزاران بار بگسست

بجوش آور اگر خونی در او هست بدور آور میی گر در سبوه هست

که از می تازه شد آب و گل ماازو گردید حل هر مشکل ما

چه دانی کاین سپهر و اخترانش جهات و امهات و گوهرانش

بنفس خویشان مشغول کارند نه مجبورند، بل بااختیارند

از «او» دان جمله را نز چرخ و محور کجا از آسمان تا آسمانگر

مغنی پردهات خوش عشق کارست هوای سینه را آتش بخارست

ز سر ناله آگاهی تو داری بدل درد و بلب افغان تو کاری

ز لحت مرغ از آواز ماندهمان بر شاخ از پرواز ماند

بیا ای ساقی اندیشه سوزم قدح را تاج افریدون فروزم

بده تا وارهم از ننگ ایام همان از صلح و هم از جنگ ایام

مرا از خویشان بس ننگ و عارست که با دوران گردونم چکارست

من و عشق و تمنای دل خویش هزاران گیرودار مشکل خویش *

تا در فروبندم بخود غمخانه‌یی باید مرا آباد کرده همتم، ویرانه‌یی باید مرا

از قصه فردا و دی عالم پریشان می‌شود از گفت و گوی درد خود افسانه‌یی باید مرا
از کشتهای این جهان کآن خرمن گاوست و خرنی خرمی نی خوشه‌یی نی دانه‌یی باید مرا
گر تیر غازی می‌کشد و تیغ کافر راضیم من تشنه خون خودم پیمانه‌یی باید مرا
منشین حیاتی پیش من شور مرا بر هم مزین عاشقم تو عاقلی، دیوانه‌یی باید مرا *

کوی عشقست این سر بازار نیست لب ببند اینجا زبان در کار نیست
نال و بر من نبخشاید کسی در جهان یک دل مگر افکار نیست
در میان کافران هم بوده‌ام یک میان شایسته زنا نیست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۱۱ غم مگو با کس حیاتی در جهان هیچکس را در جهان غمخوار نیست *

با بخت کس ستاره بد رهنمون مباد دشمن بکینه‌توزی بخت زبون مباد
تا ریخت جرعه‌یی بقدر سرنگون کند عیش کسی حواله بچرخ زبون مباد
عاشق بهر فغان که کند زهره خودست گو نای و تار و زمزمه ارغنون مباد
عشق آشکار جلوه کند در نهان کشد این نعل پیش راه کسی واژگون مباد *

کس نیست که دامن بچراغم نفشانند صرصر نشود نوبر باغم نفشانند
از نازکی خوی تو ترسم که ازین پس بوی تو صبا هم بدم باغم نفشانند
مرهم چه تمنا کنم، ار عشق همین است جز آتش و الماس بد باغم نفشانند
از عشرت امروزه من پرس که ساقی می‌نوشد و جز خون با باغم نفشانند
آنکس که دهد پند من از عشق حیاتی گو روغن خود را بچراغم نفشانند *

مست آمد و مست آمد با نرگس مست آمده‌ام از لب و هم از چشم پیمانه پرست آمد
هر موجه طوفان را نوح دگری باید هر جای که عشق آمد بر عقل شکست آمد
پیمانه بیاراید خمخانه تهی سازیده‌ان باده و هان ساقی کآن باده پرست آمد
بالایی سرو عمر تا سی و چهل باشد چون رفت چهل ز آن پس هنگام نشست آمد
از شش جهت عالم رو سوی دگر آورتا چند حیاتی چند، خود عمر بشست آمد! *

خرابه گرد تو هرگز هوای خانه ندارد شکسته‌بال قفس شوق آشیانه ندارد
تو خواه در قفس گل‌فشان و خواه شررریز که مرغ دام تو پروای آب و دانه ندارد
بدوست داشتنی دشمن و بدشمنی دوست چه دوستی است که خوی تو با زمانه ندارد
برون میار سر از بند آن دو زلف حیاتی که عندلیب بهر شاخ آشیانه ندارد *

بهر سخن که کنی خویش را نگهبان باش ز گفتنی که دلی بشکند پشیمان باش
چه بال مرغ، که گر شغل روزگار اینست ز مور نیز قدم وام کن، گریزان باش *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۱۲ در کوچه عشق منزلی می‌خواهم بال و پر شمع محفلی می‌خواهم
نه دین ز کسی خواهم و نه دنیایی شایسته دوستی دلی می‌خواهم *

عمر بی‌درد دلی هرگز مبادزندگانی در گرفتاری خوشست *

ترا هرگز گریبانی نشد چاک چه دانی لذت دیوانگی را

۵۶- نظام دستغیب «۱»

میرزا نظام الدین «۲» پسر میر امین الدین حسین دستغیب شیرازی از شاعران

(۱)- درباره او بنگرید به:

* مقدمه دیوان نظام دستغیب نوشته کسی از معاصرانش بنام «حیان مالی» که در آغاز نسخه‌های دیوان مذکور یافته می‌شود.

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۷۱-۲۷۲.

* نتایج الافکار ص ۷۲۳-۷۲۴.

* عرفات العاشقین، خطی.

* میخانه، تهران، ص ۶۴۱-۶۶۰.

* صحف ابراهیم، خطی.

* آتشکده آذر، بمبئی، ص ۲۹۷.

* ریاض الشعراء، خطی.

* روز روشن، ص ۸۲۹-۸۳۲.

* ضمیمه فهرست ریو، ص ۲۰۲-۲۰۳.

(۲)- نام او را تقی الدین اوحدی میرزا نظام الملک ضبط کرده و چارلز ریو نیز پیروی ازو چنین نموده.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۱۳

اوایل سده یازدهم است. در شعر بنام خود تخلص می‌کرد و بسبب آنکه از خاندان «سادات دستغیب» شیراز بود به «نظام دستغیب» مشهورست.

پیشینیان این خاندان مدعی بودند که کسی از راه انکار از جدشان شجره نسب سیادت طلب داشت، ناگهان دستی از غیب برآمد و آن شجره نسب را بدان مدعی نمود و ازیروی او و بازماندگانش بدستغیب شهرت یافتند!

وی در آغاز جوانی با دانشهای زمان آشنا شد و در خط نستعلیق مهارت یافت و چنانکه عبد النبی فخر الزمانی گفته بر اثر آشنایی با میر محمد مؤمن عزّی فیروزآبادی که در شیراز بسر می‌برد، شروع بتمرین شاعری کرد.

عزّی بدانشهای ادبی عربی آشنا و در نظم و نثر قادر بود «۱» و میرزا نظام را در حجر تربیت گرفت و او بزودی در شعر مهارت یافت و در این راه هم از عنفوان شباب نام برآورد و بقول عبد النبی فخر الزمانی «در آغاز جوانی آنقدر اشتها یافته که دیگران در انجام پیری نیافته‌اند». همین امر، یا آغاز کردن شاعری در ابتدای جوانی باعث شد که نظام با آنکه در جوانی مرد، دیوانی بکمال ترتیب داد. شمار اشعارش را نصرآبادی و مؤلف روز روشن سه‌هزار بیت نوشته‌اند و صاحب میخانه عدد آنها را مقارن بیست و هشت سالگی شاعر چهار هزار بیت گفته است. نسخه‌یی از دیوانش که به شماره Or.۲۹۹۳ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد در حدود دوهزار بیت دارد و از قصیده و غزل و ساقی‌نامه بحر متقارب و ترجیعات و ترکیبات تشکیل شده است. قصیده‌هایش بیشتر در منقبت امامانست. نسخه‌هایی دیگر از همین دیوان در دستست. در مقدمه نسخه مشروحه بثر که جامع دیوان او «حیان مالی» نام نوشته شرح حال شاعر و کیفیت جمع‌آوری دیوانش آمده است و جمع آوردن این دیوان بوسیله حیان مذکور، بتصریح خود او، بسال ۱۰۳۰ یعنی یک سال پس از مرگ نظام انجام شد.

(۱) - درباره او بنگرید بمیخانه ص ۶۴۱؛ آتشکده، بمبئی ص ۲۹۰ و عرفات - العاشقین.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۱۴

نظام در شاعری استعدادی وافر داشت و همچنانکه گفته سعی می کرد لفظ و معنایی از دیگران بعاریت نگیرد و اگرچه این دعوی را پایان نبرد «۱» ولی بهرحال شعر او تازگی و طراوت خاصی دارد که یقین از شور جوانی سرچشمه می گرفت.

وفاتش بنابر آنچه در مقدمه دیوانش آمده روز یکشنبه ۲۵ ذی الحجه سال ۱۰۲۹ (تسع و عشرين و الف) بسی و دو سالگی اتفاق افتاد (درین صورت تاریخ ولادتش سال ۹۹۷ بود) و او را در حافظیه شیراز بخاک سپردند «۲» ازوست:

ذوق محبتی کو تا سر کنم فغان راویران کنم بآهی بنیاد آسمان را

در حیرتم که از مصر تا بوی پیرهن رفت چون غیرت زلیخا ره داد کاروان را

از بس مرا تعلق با خاک این چمن بودصد جا نهادم از شوق بنیاد خانمان را

گویا غبار غیری بر آن درست کامشب خوش گرم گریه دیدم چشم گهرفشان را (۱) -

لاف شعر آن کس تواند زد که مانند نظام گرد لفظ کس نگشت و معنی کس برنداشت

(۱) - زیرا او هم در زمره استقبال کنندگان از این و آنست و طبعاً تحت تأثیر لفظ و معنی آنان.

(۲) - جامع دیوان او نوشته است که میر ابو محمد تاریخ مرگ نظام را بدینگونه یافت:

ای بوده بزندگی پناه شعراخاک تو شدست قبله گاه شعرا

پرسیدم از ارباب خرد تاریخش گفتند «نمانده پادشاه شعرا» این تاریخ (۱۰۳۵) است نه (۱۰۲۹)؛ و همین شاعر در رباعی دیگری که درباره مرگ نظام ساخته وفاتش را در سی و دو سالگی بیان کرده است. اما در تذکره نصرآبادی (نسخه چاپی) سال وفات نظام ۱۰۳۹ و در «روز روشن» سنه تسع و عشرين (۱۰۲۹) یا تسع و ثلاثین (۱۰۳۹) ضبط شده و گویا بهمین سبب باشد که چارلز ریو (فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۶۸۲) تاریخ اخیر را برای واقعه مرگ نظام دستغیب آورده است، ولی تاریخ مرجع آنست که جامع دیوان گفته، یعنی ۱۰۲۹، در حالی که دیوانش را در سال ۱۰۳۰، پس از وفات شاعر، جمع‌آوری می کرد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۱۵ اشک ز دیده برگشت گویا نظام امشب در چشم خود کشیدی آن خاک آستان را *

پر مکن در کار غیر آن غمزه خونریز راکی زند هرگز کسی بر سنگ تیغ تیز را

چشم چون پرعشوه کرد اول بسوی خویش دیدپاره‌یی خود خورد ساقی ساغر لبریز را

گر فلک با من هم آغوشش نماید دور نیست باغبان بر چوب بندد گلبن نوخیز را

منع دل از دیدن او چون کنم روز وصال چون شود بیمار بهتر بشکند پرهیز را

خون دل آمیخت با اشکم بیاد روی او شغل ازین بهتر نباشد عشق رنگ آمیز را

گرمی شعر تو ترسم خامه را سوزد نظام لب فرو بلد از سخن کلک شرانگیز را *

بی‌رخش کس سوزش پنهان ز من باور نداشت سوختم صدمبار و خاکم رنگ خاکستر نداشت

سینه را سوراخها کردی بپیکان ستم خوب کردی کلبه تاریک بود و در نداشت

گر بما لطفی نمود آن تندخو عمدا نبوددر کمان جور گویا ناوک دیگر نداشت

بس که شوق او صبا را گرم رفتن کرده بوداز چمن چون دید بوییش برگ سبزی برنداشت

لاف شعر آنکس تواند زد که مانند نظام گرد شعر کس نگشت و معنی کس برنداشت *

صبح چون باد صبا دفتر گل وا می‌کرد بلبل از دور بهر صفحه تماشا می‌کرد
گر پس از مرگ مرا زنده نکرد از عارست تا نگویند که او کار مسیحا می‌کرد
چه عجب گر عرق آلود ز بستر برخاست شرم از همدمی صورت دیبا می‌کرد
یوسف از شعله عصمت بخود آتش می‌زد گر نه اعجاز در بسته بر او وامی‌کرد
قلم از شوق خود آمد بکف و کرد رقم چون نظام از سر درد این غزل انشا می‌کرد *

ما لب خود بتمنای ستم بگشاییم دیده را از پی نظاره غم بگشاییم
نیست آزاده دلی چند که مانند حباب گاهگاهی گرهی از دل هم بگشاییم
تا نمیریم تبسم نکند غمزه او کی بود کاین گره از کار عدم بگشاییم
تا سراپای ره شوق تو نظاره کند از نشان کف پا چشم قدم بگشاییم
شکوه محنت هجران چو نویسیم نظام چشمه خون دل از نوک قلم بگشاییم *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۱۶ اگرچه رشک نسیم در اضطراب انداخت ولی خوشم که ز رخسار او نقاب انداخت
ترا که خشکی زهدست لاف باده مزین لباس خشک کسی کی بافتاب انداخت
تمام چین جبینش نگه ز بیم نخواند چو طفل کند زبان سطری از کتاب انداخت
بروی تیغ خود افکنده قطره خونم چو کرد کار نکو ز آن سبب در آب انداخت
نظام یار گر آمد کجاست تاب نگاه همین بس است که دل را در اضطراب انداخت *
دل بجز در خم آن زلف سیه نتوان داشت چشم جز در ره آن شوخ بره نتوان داشت
سرمه چشم منست آنچه بچشمش ماند در محبت گله از بخت سیه نتوان داشت
دل که افسرده شد از سینه برون باید کرد مرده هر چند عزیزست نگه نتوان داشت
گفتم از دست مینداز دل زار نظام گفت آتش بسر دست نگه نتوان داشت *
آن رفت که دل وصل نگاری می‌خواست در بزم پری ز جان قراری می‌خواست
بسیار شکست خار حسرت در دل مرغ غم او بوته خاری می‌خواست *
امشب ز تبم راحت صد ساله بسوخت در سینه امید و در جگر ناله بسوخت
تا بر تب ما گزند صحت نرسد لب ز آتش دل پسند تبخاله بسوخت *
دشمن بگریز چون قدم بگشاید آن نیست که وقت فرصت از پی ناید
گر سایه رود ز پیش و خورشید ز پس چون وقت زوال شد ز دنبال آید *
غم سینه دردناک را بشکافد صد قطره خون پاک را بشکافد
اشک آمد و سینه‌ام سراسر زد چاک ز آنگونه که آب خاک را بشکافد *
گر سرخ شدست نرگس آن بی‌باک از سرخی او مباحش ای دل غمناک
چون تیغ نگاه را بخونم آلود با دامن چشم خویش کرد از خون پاک *
تا کی ز خمار می‌سرافکنده شویم کو می‌که چو آفتاب تابنده شویم
پیمانه هر که پر شود می‌میرد پیمانه ما چو پر شود زنده شویم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۱۷

۵۷- نقی کمره‌یی «۱»

علی نقی کمره‌یی که با اسم خود «نقی» تخلص می‌کرد، از شاعران سده

(۱)- درباره او بنگرید به:

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۴۸۲-۴۸۳.

* عالم‌آرای عباسی، تهران، ص ۷۲۲.

* تذکره غنی، علیگر ۱۹۱۶، ص ۱۳۸.

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۳۴-۲۳۶.

* سرو آزاد، لاهور ۱۹۱۳، ص ۳۸-۳۹.

* ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۳-۲۴.

* روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۸۲-۳۹۰.

* مجمع الخواص (ترجمه ...) صادقی کتابدار، تبریز ۱۳۲۷، ص ۱۶۶-۱۶۸.

* عرفات العاشقین، نقی الدین اوحدی، خطی.

* ایضاح المکنون، ج ۱، ستون ۵۳۵.

* ضمیمه فهرست چارلز ریو، ص ۲۰۳-۲۰۴.

* نتایج الافکار، ص ۷۱۸-۷۱۹.

* ریاض الشعراء، خطی.

* آتشکده، تهران، ص ۱۰۵۶-۱۰۶۶ و حواشی.

* بهارستان سخن، ص ۴۴۴-۴۴۵.

* مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۴۹-۵۰.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، ص ۶۴۱-۶۴۲؛ و نیز ج ۱، ص ۳۰۴-۳۰۶ و ۳۴۷-۳۵۰.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، آقای گلچین معانی، ج ۱ ص ۵۵۶-۵۶۳، ذیل نام «خلاصه و منتخب خلاصه الاشعار». این گفتار از

مقاله‌یی است هم از آقای گلچین که در شماره ۲-۳ سال سوم مجله دانشکده ادبیات مشهد (آذر ۱۳۴۶) درج شده.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۱۸

دهم و یازدهم هجریست. ولادتش بسال ۹۵۳ در کمره اتفاق افتاد «۱» اما نشو و نمایش بیشتر در کاشان بود و دانشهای زمان را

همانجا فراگرفت و بر اثر تحصیلات ژرف علمی بقول معاصر و معاشرش نقی الدین اوحدی بلیانی «بغایت فاضل کامل محقق مدقق»

بار آمد و گذشته از دانشهای رسمی زمان چنانکه باز از اشاره اوحدی برمی آید در تصوف و عرفان تحقیق داشته و موحدی قایل

بوحدت وجود بوده است.

نقی بعد از کسب دانشهای ادبی و نظری در کاشان و معاشرتهایی که در آنجا با شاعران معروفی مانند محتشم و وحشی داشت،

باصفهان رفت و در آن شهر بود که اوحدی بلیانی بتکرار او را دیده و با وی مشاعره‌ها داشته و میان آندو کمال اتحاد و یگانگی

برقرار بوده است.

وی در اصفهان با پیشه شاعری می‌زیست و یکی از رجال عهد شاه عباس بنام حاتم بیگ اختصاص و وظیفه‌یی سالانه ازو داشت که

تا چند سالی پس از مرگ آن بزرگ بدو می‌داده‌اند. این حاتم بیگ، خواجه اعتماد الدوله صافی اردوبادی از بزرگان دربار صفوی، پسر ملک بهرام و از اعقاب خواجه نصیر الدین طوسی بود. در آغاز حکمرانی کرمان داشت و سپس بفرمان شاه عباس استیفای کشور و چندی بعد منصب وزارت بدو داده شد. وفاتش در سال ۱۰۱۹ نزدیک اورمیه اتفاق افتاد (۲). حاتم بیگ چند تن از شاعران زمان را در کنف حمایت داشت مانند همین علی نقی کمره‌یی و میرزا ملک مشرقی. از حادثه‌های سخت زندگانی نقی مرگ پسرش ابو الحسن بود که پس از دانش‌آموزیها در جوانی بسال ۱۰۱۵ درگذشت و پدر ترکیب‌بندی

(۱) - وی تاریخ ولادت خود را «امام دانش و دولت دین» (۹۵۳) یافته و این دو بیت را گویا بجای پدر و از زبان او ساخته است:

فرزند علی نقی گزین در ثمین آمد بوجود و حظّ وافر یقین

از دانش و دین و دولتش هست که هست تاریخ «امام دانش و دولت و دین»

(۲) - درباره او رجوع شود بعالم‌آرای عباسی، ص ۷۲۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۶۹۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۱۹

جانسوز در رثاء او پرداخت و این مصیبت چنان در او اثر کرد که بگفته دوستش تقی الدین اوحدی «دیگر کمر حیات نتوانست راست کرد» و بعد ازین واقعه بیشتر در موطن خود کمره بسر می‌برد تا درگذشت. سال مرگش در شاهد صادق ۱۰۲۹ و در تذکره نصرآبادی ۱۰۳۰ و در ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، سرو آزاد، و نتایج الافکار ۱۰۳۱ ضبط شده است.

وی را همه نویسندگان احوالش بنیک‌خویی و صفا و انصاف و نیک‌رفتاری با خاص و عام وصف کرده و سلیقه‌اش را در سخنوری ستوده‌اند. سخنش روان و دور از ابهامها و تعقیدهای لفظی و معنویست. مقصود خود را بسادگی و رها از هرگونه تکلف بیان می‌کند. هم قصیده‌سراست و هم غزلگوی، و اگرچه تعلیمات مدرسه‌یی او در کلامش بی‌تأثیر نمانده است ولی در غزلش شور و حال و بیت‌های مضمون‌دار پرمعنی بسیارست. قصیده‌هایش در ستایش پیامبر و امامان و شاه عباس اول و حاتم بیگ و مرشد قلیخان و امام قلیخان و بعضی دیگر از سران عهد شاه عباس است.

از اثرهای او نخست تلخیصی است از قسمت متقدمین از خلاصه‌الاشعار میر تقی الدین کاشانی که ازین راه تذکره‌یی نو پدید آمده است. - دوم دیوان قصیده‌ها و ترکیبها و غزلها و قطعه‌ها و رباعیهای اوست که از پنجهزار بیت در می‌گذرد و از آن نسخه‌هایی در ایران و انیران پراکنده است، از آنجمله سه نسخه بشماره‌های ۵۵۲۸ و ۵۳۸۹ و ۴۸۸۱ در کتابخانه ملی ملک و نسخه‌یی در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار و نسخه‌یی بشماره Or.۳۵۰۵ در کتابخانه موزه بریتانیا. در دیوانش جز آنچه گفته شد معما و مرثیه و تاریخ نیز دیده می‌شود.

بعضی از مؤلفان، خاصه آنان که در ذکر حال عالمان مذهبی کتابهایی پرداخته‌اند (مانند صاحبان روضات الجنات، الذریعه، ریحانه الادب و کسانی که از آنان پیروی کرده‌اند)، بسبب تشابه اسمی، این «نقی» شاعر را با عز الدین علی النقی مشهور بشیخ علی نقی بن شیخ ابو العلا محمد هاشم طغایی کمره‌یی (م ۱۰۶۰) اشتباه کرده‌اند. این شیخ عز الدین علی نقی کمره‌یی که درست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۲۰

سی یا سی و یک سال بعد از آن علی نقی شاعر متوفی بسال ۱۰۲۹ یا ۱۰۳۰ وفات کرده، از عالمان بزرگ دین بود و در عهد شاه صفی بخواهش امام قلیخان حاکم فارس بشیراز رفت و قضاء آن شهر را بر عهده گرفت و در دوران شاه عباس دوم باصفهان بازگشت. وی کتابهایی در کلام و حکمت و موضوعهای مذهبی دارد (۱) و در روضات الجنات شعرهایی بنام او ضبط شده که ظاهراً از «نقی» است.

دیوان نقی که در کتابخانه موزه بریتانیا بشماره Or.۳۵۰۵ دیده‌ام متجاوز از چهارهزار بیت قصیده و غزل و رباعی دارد با مقدمه‌یی بنثر خطاب بامام قلیخان والی فارس، و در آن گفته که بعثت پیری از خدمت خان دور بوده و دیوان خویش را بمجلس او تحفه نموده است؛ در حالی که علی نقی طغایی کمره که بدرخواست امام قلیخان قاضی شیراز شده و چند سال در آن شهر بسر برده بود طبعاً چنین ادعایی نمی‌کرد.

از دیوان «نقی» است:

دیدم ریاض عارض و خال معنبرش یاد آمد از خلیلم و گلزار آذرش
حیف آمدم که عارض و قد و لب ترانسبت کنم بجنت طوبی و کوثرش
ماه جهانفروز کند کسب روشنی از پرتو جمال من الشمس ازهرش
نبود عجب که آب شود درّ شاهواربار دگر ز خجلت ناسفته گوهرش
شهدیست جان بتحفه آن لعل مندرج زهریست مرگ تعبیه بر نوک خنجرش
چشم بجادوی همه عالم گرفته است ملک دلی نمانده که نبود مسخرش
چشم ترا که پادشه ملک دلبريست خال تو هندویست شده نام عنبرش
نخلی کز آب دیده خود پرورش دهم پیکان زنگ بسته حسرت بود برش
فصاد هجر تا رگ جان مرا گشود آتش زبانه می کشد از نوک نشترش

(۱) - رش روضات الجنات ج ۴ ص ۳۸۲ - ۳۹۰. بسبب همین اشتباه که میان دو فاضل مذکور رخ داده و مایه آمیزش شرح حال و انتساب آثار هریک با دیگری شده ناگزیر در ذکر مأخذهای احوال نقی بیعضی از مرجعها مثل روضات و الذریعه و جز آن هم اشاره کرده‌ام.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۲۱ یک شب بروز بی تو نمی‌کرد جان من گر التفات شاه نمی‌بود یاورش ...

*

تا پیش تو باد آورد این خسته‌روان را بستم بسر انگشت صبا رشته جان را
از دیده ما اشک روان کرد چو برخاست سروت که نشاند از حرکت آب روان را
تیر مژه از جوشن جان صاف برون شد تا کرد بلند ابروی او تیر و کمان را
برداشتن دیده از آن روی چو خورشید شرطست که در چشم کند تیره جهان را
درد دل من صعب و نفس سوخته مشکل کز سینه ببالا برد این بار گران را
پیش تو نقی این قدر از قصه دوشین دانست که می‌سوخت سخن کام روان را *
چندان دلم بپرسش چشم تو شاد نیست داند که بر تواضع مست اعتماد نیست
ناقابل است حسن تو را خال عارضی مقبول نیست بنده که آن خانه‌زاد نیست
بختم بزیر دامن حرمان چراغ عیش آن شب کند نهفته که آسیب باد نیست
ناکامیم نگر که ز بعد زمان هجرشادم که ذوق روز وصالم بیاد نیست
چشم نقی سفید شد از انتظار توجز عکس خال روی تو بروی سواد نیست *
پس از وفا دل اهل وفا بتان ببرند خورند نعمت خوان این گروه و خوان ببرند
پاس عقل مشو غره کاین سیه‌چشمان ز دیده مردمک چشم پاسبان ببرند

گر این جمال بیستان برند لاله‌رخان رواج و رونق نسرين و ارغوان ببرند
 اسیر داغ فراقست جان مهجوران گمان مبر که بمرگ از فراق جان ببرند
 چه وقت بود که این بادهای نوروژی بجای برگ گل از باغ ما خزان ببرند
 چه حکمتست نقی کاین بتان دل عشاق اگر چه فاش توان برد هم نهان ببرند *
 من از کجا و گزیدن لب شکرخایش که خون شود دل اندیشه در تمنایش
 خورد هوس همه جا دورباش غمزه اورود بلا همه جا پیش پیش بالایش
 امل ز باده پرستان لعل میگونش اجل ز گوشه نشینان چشم شهلايش
 از آن بمهر تو اجزای پیکرم ببرند که کرد جذب خیال تو حفظ اجزایش
 کشد پیوست از آن نافه مشک را که شدست ز تازیانه زلفت سیه سرایش
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۲۲ بوادی که فشانی کلالة مشکین چو نافه بوی دهد خار خشک صحرایش
 سیاه‌خامی معجون کند بلیلی عرض که کرد ظاهر و باطن احاطه سودایش
 بهشت آید و گل در ره نظر ریزد قدم نهی چو نقی در ره تماشایش *
 ما متاع زهد و تقوی را بآب افکنده ایم خویش را چون عکس ساقی در شراب افکنده ایم
 با لبش صد حرف موقوف تمنائی و ماعقده‌ها بر رشته عیش از حجاب افکنده ایم
 غم مخور ای دل که امروزست یا فردا که ما شاهد مقصود را از رخ نقاب افکنده ایم
 غیر با او در شکر خوابست شبها تا بروز ما بیداری نمک در چشم خواب افکنده ایم
 تا ز جور بی حساب او نقی لب بسته ایم ما جزای خود بی‌بازار حساب افکنده ایم *
 خوش بود ز تو هر چه شب دوش کشیدیم هر زهر که دادی همه چون نوش کشیدیم
 گردون نتواند که کشد غاشیه ماما غاشیه عشق تو بر دوش کشیدیم
 شاخش همه شد سرکشی و برگ همه نازسروی که بیاد تو در آغوش کشیدیم
 از پیرهن چاک گل آن برگ که گفتیم بر گوش تو ای سرو قباپوش کشیدیم
 آنها که تو ز آن زلف و بناگوش کشیدی کردیم نقی حلقه و در گوش کشیدیم *
 بلب بگو که در آشتی فراز مکن تو هم نگاه بر آن چشم فتنه ساز مکن
 فدای نیم نگاه تو جان و دل کردیم تو هم مضایقه با ما بنیم ناز مکن
 فرشته‌ای تو و کس ظن بد نخواهد برد باین بهانه ز عشاق احتراز مکن
 بیک سخن که نهانی بمدعی گویی ره هزار حکایت بخویش باز مکن
 خوشست ناز ولی لذتش ز استغناست بیک نیاز که بینی هزار ناز مکن
 بسوخت جان جهانی ز آه و ناله تو مکن مکن نقی این آه جانگداز مکن *
 قطره خونی که ریزد دیده بر یاد گلی در هوا گیرد پر و بالی و گردد بلیلی
 هر شرر کافتد ز آه آتشین دل، شود داغدل پروانه‌یی بر یاد شمع محفلی
 در وی آید جان سوزانی و مجنونی شود سایه‌یی کز من فتد بر خاک در سرمزلی
 قامت و رخسار و زلفی دان که گردیدست خاک در چمن هرجاست سروی یا گلی یا سنبلی
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۲۳ چشم عبرت بین اگر در باغ بگشایی نقی هر طرف بینی ز دست عشق او پا در گلی *

پرسید که کیست هم‌و ثاقت همه شب‌چون می‌گذرد در اشتیاق همه شب
 با وصل و فراق تو چه روزی چه شبی و صلت همه روزست و فراق همه شب *
 از خلق بریدن اثر بد گهریست آمیزش نیکان ثمرش پره‌ریست
 از خویش ببر و صلت بیگانه گزین پیوند درخت باعث خوش ثمریست *
 بی‌تابی تن ز پیچ و تابش پیداست بی‌ظرفی دل ز اضطرابش پیداست
 راز دل پر عشق نگردد ظاهر تا شیشه بود نیمه شرابش پیداست *
 بشکن که درست گردد ای دل کارت روشن گردد ز لمعه انوارت
 ویرانه شو ای خانه اگر می‌خواهی خورشید در آید از در و دیوارت *
 در بزم وصال جا کنون خواهم کردوز دل غم هجر او برون خواهم کرد
 چشم از سر اختر زبون خواهم کندخون در دل روزگار دون خواهم کرد *
 در روزنه همچو زندگان بهره ز نور در شب نه چو مردگان نصیبی ز حضور
 ما را همه روز تیره‌روز تیره عمر ما را همه شب سیه‌شب اول گور *
 در وادی عشق جمله نازست و نیاز طی می‌شود اینجا همه اوضاع مجاز
 هر سوی در آن کوی توان برد سجود در کعبه ز هر جهت توان کرد نماز *
 می‌سوختی اول دل و جان و تن هم‌اکنون نرنی بر آتش دامن هم
 دارم سخنی، راست بگویم یا نه؟ با من تو چنان نه‌ای که بودی، من هم! *
 بی‌حوصلگیست این که سالک ناگاه خواهد شود از حقیقت کار آگاه
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۲۴ و امانده بود راهروی کاو هر دم پرسد خبر از دوری و نزدیکی راه *
 تا دل بفنای تن در آن کو نهدی از دست جفای یار بدخو نرهی
 یار آتش سوزان بود ای پروانه تا او نشوی از ضرر او نرهی

۵۸- فغفور گیلانی «۱»

وی از شاعران و عالمان معروف سده دهم و یازدهم هجریست. نامش محمد حسین است (تذکره غنی) ولی عادة او را در تذکره‌ها تنها بتخلص همراه با عنوان علمی و یا سیادتش نامیده‌اند مثل «میر فغفور» و «حکیم فغفور»، و حتی صادقی افشار در مجمع‌الخواص او را «عبد الغفور» نام داده و اسمعیل پاشا در ایضاح المکنون فغفور متخلص به فغفوری گفته است و حال آنکه

(۱)- درباره او بنگرید به:

* مآثر رحیمی، چاپ کلکته، ج ۳ ص ۹۰۱-۹۲۷.

* تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۴۵۳-۴۷۱ و حواشی آنها.

* ایضاح المکنون، ج ۱، ستون ۵۲۲.

* عرفات العاشقین، خطی.

* آتشکده آذر، تهران، ص ۸۴۳-۸۴۵.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* سرو آزاد، ص ۳۷-۳۸.

* تذکره غنی، علیگر ۱۹۱۶، ص ۱۰۲.

* ترجمه مجمع الخواص، تبریز، ص ۲۳۳-۲۳۴.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۲۴۳-۲۴۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۲۵

فغفور تخلص حکیم محمد حسین و آن هم دومین تخلص او بود که در مدت اقامت هند برگزید زیرا پیش از آن در ایران «رسمی» تخلص می‌نمود و بعد از آن بجز تخلص «فغفور» گاهی «میر» هم بکار می‌برد.

پدرش سید احمد نام داشت و نیاکانش در گیلان صاحب مال و مکنت و نزد فرمانروایان محلی دارای اعتبار و مقامی بوده‌اند و فغفور خود دوران جوانی را در همان ولایت بکسب دانش و ادب بویژه دانش پزشکی گذراند و علم طب را نزد خالوی خود حکیم تاج الدین حسین پزشک میر سلطان مراد خان از امرای مازندران، آموخت و بیشتر کتابهای متداول پزشکی را از نظر گذراند و بهمین سبب او را حکیم (یعنی پزشک) گفته‌اند. فغفور از آموختن ادب پارسی و تازی و تمرین شعر و تتبع در علم ادوار و موسیقی و تألیف رساله‌هایی در موسیقی و حساب اصابع هم غافل نماند.

ابتدای عمرش در خدمت خان احمد گیلانی «۱» که خود شاعر و مشوق شاعران و عالمان بود، گذشت تا آنکه خان احمد بخواندگار روم پناه برد (سال ۱۰۰۰ هـ) و سپس آوازه درافتاد که در آهنگ بازستاندن ملک بگنجه آمده است. فغفور بدنبال این آوازه برسم بازرگانی به آذربایجان رفت و از آنجا بترغیب پزشکان فرمانروای گرجستان که گیلانی بوده‌اند، بدان سرزمین سفر کرد و از جانب الکسندر خان فرمانروای آن دیار بگرمی پذیرفته شد، لیکن پس از چندی از آنجا باصفهان رفت و با «حکیم شفایی» آشنایی یافت و سپس بخدمت شاه عباس راه جست و او را در قصاید خود ستود و نیز درین مدت محل توجه و بزرگداشت علی قلی خان شاملو دیوان بیگی شاه عباس بود.

در سال ۱۰۱۲ فغفور از اصفهان بهند سفر کرد. در راه هند چندگاهی در قندهار و نزد میرزا غازی ترخان که ترجمه حالش را پیش ازین آورده‌ام بسر برد و آنگاه به لاهور و از آنجا به «اگره» رخت عزیمت کشید و در شهر اخیر چندی در خدمت حکیم علی گیلانی از پزشکان معروف ایرانی در هند

(۱)- درباره او رجوع شود بهمین جلد، ص ۵۰۴-۵۰۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۲۶

و در دربار اکبر و جهانگیر، گذراند بطمع آنکه او را بدربار معرفی کند لیکن آن پزشک چنین نکرد و او خود توانست بدستگاه میرزا عبد الرحیم خان راه یابد و بوساطت او بصف مصاحبان و مقربان شاهزاده پرویز پسر جهانگیر پیوندد. ملا عبد الباقي نهاوندی در مآثر رحیمی نوشته است: «الحال که سنه هزار و بیست و چهار هجریست در دار السلطنه برهانپور خاندیس علم دانشوری و سخنوری برافراشته کوس یکتایی و بی‌مثلی می‌زند و می‌زیبدش، و اشعار آبدار در مدح این سپهسالار (- میرزا عبد الرحیم خانخانان) بر روی روزگار بیادگار گذاشته و می‌گذارد و در میانه مستعدان این زمان بی‌مثل و مانندست ...»

عبد النبی فخر الزمانی می‌نویسد که «چون بموجب فرمان قضا جریان جهانگیر جهانبان شاهزاده پرویز به «اله‌آباد» آمد، فغفور نیز در رکاب سعادت صاحب خویش ببلده مذکور داخل شد و در آن شهر نقد حیات بقابض ارواح سپرد، مدفنش در نیم‌گروهی «۱» اله‌آباد بر سر راه اگره واقعست» «۲»، تاریخ وفات او ۱۰۲۹ هـ است و ماده تاریخ مرگش را «هم‌نوا با عندلیبان بهشت» (- ۱۰۲۹)

یافتند. «دیوان آن فغفور ملک سخندانی از قصیده و غزل قریب پنجهزار بیت باشد» (۳) نصرآبادی سال وفاتش را ۱۰۳۰ و دیوانش را قریب بچهار هزار بیت نوشته است (۴) و بعید نیست که سال ۱۰۳۰ سالی باشد که خبر مرگ فغفور باصفهان رسیده بود و گرنه همان تاریخ ۱۰۲۹ که قبلا نقل شده تاریخ واقعی مرگ شاعر است.

فغفور مردی دانشمند و شاعری ادیب و موسیقیدان و طیب بود.

معاصرش ملا عبد الباقي نهاوندی گوید: «ذات شریفش نقش تخته عبارات تازی و حجازیست و از قطرات فوائد بحار علوم درهای شب افروز در صدف

(۱) - گروه بضم اول یک ثلث فرسنگ است.

(۲) - میخانه، ص ۴۵۸.

(۳) - ایضا ص ۴۵۹.

(۴) - تذکره نصرآبادی، ص ۲۴۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۲۷

سینه طلبه و اهل علم می‌نهد و در تنقیح مسائل حقیقه و نشر علوم یقینیه کوشیده حوصله طبع سلاک و مستعدان را پر لآلی شاهوار می‌سازد و در فن شاعری و نکته‌سنجی زین بیان را بر مراکب مسرعه افکار نهاده در مضمار حسن طبیعت و میدان فصاحت گوی سبقت از فارسان این فن می‌رباید و در علم ادوار و موسیقی نیز مهارتی تمام دارد و تصانیف (۱) مشهوره او در عراق و گیلان و مازندران در میان ندما و اهل نغمه شهرتی تمام دارد و در خط نسخ تعلیق از استادان این زمان در گذشته، الحق شاعری جامع حیثیات و مستجمع کمالات است و صیت شاعری و دانشوری او چون پرتو آفتاب عالمگیر است، اکثر مستعدان عراق و خراسان بفضائل و کمالات او در هر فن قائل گشتند ... و بدرست گویی و تمام سخنی مشار الیه در میان این طبقه کسی پیدا نمی‌شود ...».

نظیر همین ستایش را فخر الزمانی نیز از او کرده و همه اینها شایسته این شاعر تواناست که سخنش پاپای استادان قرن هشتم و نهم پیش می‌رود و از خطاها و لغزشها و یا افراطها و تفریطهای لغوی و دستوری که در زمان او رائج بود بریست، سخنی یکدست و پخته و بیتهایی منتخب و سنجیده دارد و از همه آنها مقام والایش در دانشهای زمان آشکارست. وی مثنوی شهر آشوبی در بحر خفیف و قصیده و ترکیب و ترجیع و غزل و رباعی دارد که در مآثر رحیمی ۱۳۳ و در میخانه ۱۰۹ و در دیگر مأخذها و مجموعه‌ها بیتهای بسیار دیگر از او نقل شده است. دیوانش را نیافتم. از ساقی‌نامه ترجیعش که همه بیتهای منتخب و عالیست، چند بند (از میخانه) و از مجموعه یا «بیاض میرزا بیدل» موجود در موزه بریتانیا دو غزل و از سفینه شماره ۵۸۲ مجلس شوری یک غزل (بانتخاب آقای گلچین معانی) و از دیگر مأخذها یک غزل و چند ترانه از او درینجا نقل می‌شود:

(۱) - تصانیف در اینجا بمعنی سروده‌های همراه با شعر است که اکنون نیز بهمین معنی بکار می‌برند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۲۸ ... رفتیم بیکباره ره دیر و حرم رایکدست گرفتیم صمد را و صنم را

در یوزه گر کوی خرابات مغانیم در کاسه سر ریخته هر حق قدم را

آب خضر از کاسه ما جوی که اینجاعیسی بدی آب دهد معجز دم را

ما مست شرابیم چه دریا و چه قطره دیر یست که نه بیش شناسیم و نه کم را

ز آن جام مصفا که نسیمی ز شمیمش بر جای بصر نصب کند قوت شم را

در دیر فروزیم چراغی که فرستد پروانه معزولی قندیل حرم را

کو ساز مغنی که ز یک پرده کند سازبا چاشنی مستی ما ذوقِ نغم را
 تو منکر پیمانه و من منکر پیمان زاهد، نخورم جای می ناب قسم را
 جام عرقی خوشترم آید ز عراقین مستان چه شناسند عرب را و عجم را
 ما دجله کشی یاد گرفتیم ز استادما را خط بغداد به از خطه بغداد
 چون خوشه پروین که ازو نور فشردند از بهر دل ما دل انگور فشردند
 بر مردمک تاک ره افتاد مغان راز آن از کف پا آبله نور فشردند
 در ساحت میخانه گدایان تهیدست بر گنج گهر پای چو گنجور فشردند
 از شعلعه نور تجلی کف موسی است پایی که بداغ جگر طور فشردند
 این دیر مغانست که اینجا بلب مست آلودگی از دامن مستور فشردند
 در جنت میخانه بنوش از کف غلمان آن باده که گویی ز لب حور فشردند
 از مست بجز نعره مستانه نخیز دیبجا گلوی دعوی منصور فشردند
 خون از دل من سر زد و از چشم صراحی چون نای نی و شهرک طنبور فشردند
 سرمستی و دیوانه دلی قسمت من شد آن روز که در مغز جنون شور فشردند
 ما دجله کشی یاد گرفتیم ز استادما را خط بغداد به از خطه بغداد
 زاهد اگر ت میل سبکباری جانست بر دوش سبو گیر که سجاده گرانست
 در خود شده گم چند ره صومعه پویی یک گام ز خود پیشترک دیر مغانست
 اینجا نه مه و هفته، حساب از دم نقدست اینجا نه شب جمعه نه روز رمضانست
 گر سنگ بیندازی و پیمانه بگیردانی که چه خون در جگر شیشه گرانست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۲۹ کارت چو شکستست چه پیمانه چه پیمان گر شیشه همان نیست چه شد سنگ
 همانست

در جام خزانست که در عین بهارست در بزم بهاریست که در عین خزانست
 ساقی همه یک دور بده قسمت ما راتا دور دگر هستی ما را که ضمانست؟
 گر خانه بیغمای عسس رفت چه نقصان صد شکر که جان در گرو رطل گرانست
 تا دایره ازرق پیمانه ما نیست این لجه اخضر که محیطش بکرانست،
 ما دجله کشی یاد گرفتیم ز استادما را خط بغداد به از خطه بغداد
 همت طلب از مشرب رندان قدح نوش چون شیشه یکی پنبه غفلت بکش از گوش
 یکره بلب کاسه رندان بزن انگشت بنگر چه صداهاست درین میکده، بنیوش
 در کار جهان کوشش ما را اثری نیست باری چو همی کوشی در عیش و طرب کوش
 در کینه تهمتن شودت زال زمانه از دست منه باده چون خون سیاوش
 خون در رگ افسرده شود گرم ز باده از باده کجا گل شود این آتش خس پوش
 من همچو سبو خانه بمیخانه گرفتم تا مست از آنجا ببرندم بسر دوش
 ما مست جنونیم ره عقل ندانیم صد مرحله بیش است ز ما تا خرد و هوش
 تا پیر مغان عیش بیاد دل ما داد کردیم غم و محنت ایام فراموش

در کاسه ما کشتی صد نوح بگرداب طوفان ز تنور خم ما یک کف سر جوش
ما دجله کشی یاد گرفتیم ز استاد ما را خط بغداد به از خطه بغداد ...

*

خسم که جلوه برقی کند شکار مرابدام شعله کشد دانه شرار مرا
بوعده گر دهم عمر خضر طی گردد در اولین قدم راه انتظار مرا
بیا که تا تو گرفتی کنار آغوشم گرفته حسرت آغوش در کنار مرا
خیال قد تو دائم بچشم تر دارم جز این نهال نروید ز جویبار مرا *

مرا آتش درون سینه خرمن خرمنست امشب دل آتش پرست من مقیم گلخنست امشب
ز رویش بزم ما بر خانه خورشید می خندد چراغ تیره روزان محبت روشنست امشب
نگه را رخصت گلچیدنی از باغ رخسارش گل نظاره ام زین باغ دامن دامنست امشب
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۳۰ ز محرومی نگرده آرزو گرد دل محزون تمنا دور گرد و حسرت پیرامنست امشب
ز دامن هوس فغفور مگسل خار نومی که از باغ تمنا فرصت گل چیدنست امشب *

چشم بکرشمه جان فروشد مژگان بیلا سنان فروشد
یک غمزه از آن دو چشم و صد جان مگذار که رایگان فروشد

امروز زمین ز سایه تو خورشید با آسمان فروشد

ناز تو متاع بی قراری بر رشته امتحان فروشد

فغفور غمت ز نقد هستی ارزان خرد و گران فروشد *

مجنون نیم دارم دلی چون سنگ طفلان در بغل هم شور جانان در سر و هم شورش جان در بغل

هم خوابه بخت بدم بر آستان هجر اوصبح جزا در زیر سر، شام غریبان در بغل

خواهم نسیم جلوه بی تا گل کند رسوایم چون غنچه دارم تا بکی چاک گریبان در بغل

یکچند بر سر می زدم مستانه گلها زین چمن اکنون ز بیم باغبان ریزم ز دامن در بغل

فغفور طبع روشنم بس شاهد آغوش من من عیسیم زبید مرا خورشید تابان در بغل *

جفا پرورده بوم و بر تست وفا آواره بی از کشور تست

چو بر خیزی ز خواب آشوب خیزد که دست فتنه در زیر سر تست *

بر تو همه شب همچو شب گل گذرد بر من همه روز روز بلبل گذرد

ز آن طره با شفتگیم عمر گذشت چون آب که در سایه سنبل گذرد *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۳۱ ای کز هوس دل هوس در تابست وز چشم تو چشم عافیت در خوابست

یکدره غمت سنگدلان را کافیت در خانه مور قطره بی سیلابست

۵۹- نصیرای همدانی «۱»

خواجه نصیر بن خواجه محمود «۲» بن خواجه بیگ معروف به «نصیرا» و متخلص به «نصیر» از شاعران سده یازدهم هجریست. خاندانش اصلاً بروجردی و در آن شهر عهده دار حکومت بود لیکن پس از آن بامامزاده سهل از محال همدان انتقال یافت و افراد این خاندان، از آنجمله نصیرا، متولی امامزاده مذکور بودند. نصیرا دوران جوانی را بدانش اندوزی گذراند و از بیشتر دانشهای عهد

خود بهره گرفت. در روز روشن آمده که او «کسب علم از شیخ بهاء الدین عاملی نموده» و درین صورت می‌بایست در پی دانش-اندوزی باصفهان رفته و مدتی آنجا ساکن بوده باشد، و نیز در همان شهر بود که توانست از معاشرت با شاعرانی چون زکی همدانی و شراری همدانی

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۱۶۶-۱۶۷.

* ریاض الشعراء، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی.

* روز روشن، ص ۸۲۳-۸۲۵.

* ضمیمه فهرست ریو، ص ۲۰۲.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۵۳۲.

* آتشکده، چاپ بمبئی، ص ۲۵۸.

(۲)- چارلز ریو (ضمیمه فهرست، ص ۲۰۲) نامش را محمود و شادروان سعید نفیسی (تاریخ نظم و نثر در ایران) مسعود ضبط کرده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۳۲

و میر مغیث همدانی و رشکی همدانی و چند تن دیگر از اهل شعر و ادب برخوردار شود.

میرزا محمد طاهر نصرآبادی درباره خوی و رفتار نصیرا و رابطه او و شیخ بهایی گوید: «فقیر بخدمت او نرسیده‌ام اما از عزیزان مسموع شد که قطع نظر از فضیلت بسیار خوش صحبت و خوش طبیعت بود. خالوی فقیر چون بخدمت علامی شیخ بهاء الدین محمد ربط داشت، نقل می‌کرد که شیخ وعده فرمودند که بمنزل فقیر آیند، فرمودند که نصیرا را خبر کنید تا مجلس نمکی بهم رساند» و بنابراین نصیرا و بهاء الدین بیشتر بدو انیس جلیس می‌مانستند تا بااستاد و شاگرد. بهر حال نصیرا بر اثر کسب فضیلت در اصفهان با دانشهای عقلی خاصه ریاضی و نیز با دانشهای ادبی و انشاء و شعر آشنایی یافت و نویسندگان احوالش او را بدین فضائل ستوده‌اند. از جمله کسانی که نصیرا در اصفهان با او معاشرت داشت مظفر حسین کاشانی متخلص به «مظفر» (۱) بود که گاه در کاشان و گاه در اصفهان بسر می‌برد. پای این شاعر در حادثه‌ی شکست و لنگ شد و نصیرا چون از واقعه خبر یافت در حالی که از ملازمت مظفر دور بود بدو چنین نوشت: «بحق صحبت قدیم که تا بمقتضای گردش ناساز، چرخ توسن فلک پای مبارک آن ثابت قدم مقام کمال را شکسته، خاطر دوستان از آن شکسته‌تر است:

چو پای ترا چرخ بیجا شکست مرا دل شکست ار ترا پا شکست باری با قضا کوشش و با قدر آمیزش سودی ندارد، و شکیبایی در امثال این وقایع بغایت پسندیده است. امید که مرهم عنایت الهی جبر این شکستگی نماید، که سوای مرحمت وی درمانی نیست. اگرچه از ملازمت دورست اما بمومیایی دعای صبح و شام در درست‌سازی شکستگیهای احوال خجسته

(۱)- درباره او بنگرید بتذکره نصرآبادی ص ۱۶۴-۱۶۵؛ و بتذکره میخانه ص ۸۹۵-۸۹۶ و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۳۳

مآلست. باجابت مقرون باد» (۱).

همین انشاء استوار زیبا که ازو نقل شده در باور داشت سخن نصرآبادی کافیت که نوشته است «از اکثر فنون بهره‌ور و دوحه

طبعش باقسام علوم خصوصاً ریاضی صاحب ثمر، در ترتیب انشاء سخنانش دلنشین... و گویا منشآت نصیرا در هند بیش از آنچه نصرآبادی پنداشته شهرت داشت و بعنوان سرمشق مهارت در ترسل محل استفاده بود و ملا طغرای مشهدی آن را با نثر ظهوری که هنوز هم سرمشق انشاء در میان پارسی‌خوانان هند تعلیم می‌شود، مقایسه می‌نمود «۲».

نصیرا تعلیق‌هایی بر عروض محمد مؤمن حسینی استرآبادی نوشته است که در ذیل احوال عرشی بدان اشاره خواهد شد و پیش ازین درباره آن سخن گفته‌ام «۳». وی مانند بسیاری از شاعران همشهری و همعهد خود که رهسپار هند شدند، بدان دیار رفت و چندی در شمار ستاینندگان جلال الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴) بود و سپس بدرگاه قطب شاهیان گلکنده روی نهاد و عاقبت، بنابر آنچه در نگارستان سخن آمده است، بسال ۱۰۳۰ درگذشت.

ماده تاریخ وفاتش چنین است:

تاریخ وفاتش از خرد جست‌گفتا ز «سریر فضل» افتاد «نصیر» [سریر فضل - ۱۳۸۰؛ نصیر - ۳۵۰؛ پس سریر فضل منهای نصیر مساویست با ۱۰۳۰]. دیوانش در حدود هزار بیت قصیده، ساقی‌نامه ترجیع، قطعه، غزل، دو مثنوی کوتاه یکی در مدح شاه عباس و دیگری در بیان حال خود و هر دو ببحر هزج مسدس مقصور یا محذوفست و نسخه‌یی از آن بشماره Or.۳۶۶۷ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد. ازوست:

نگاه گرم تو روی سخن بمن دارد و گرنه دل بتو بی مهر صد سخن دارد

(۱) - این نامه را آقای احمد گلچین معانی در سفینه شماره ۲۹۵ مجلس شوری که بسال ۱۰۷۳ جمع آمده است، یافته و در حاشیه میخانه ص ۸۹۵ نقل کرده است.

(۲) - ضمیمه فهرست ریو، ص ۲۰۲.

(۳) - همین جلد، بخش یکم، ص ۴۰۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۳۴ چنان ز پرتو حسن تو انجمن گرمست که شمع از پر پروانه بادزن دارد

چو توتیا که بکاغذ کنند، باد صباغبار راه تو بر برگ یاسمن دارد

بهار می‌رود اما ز سبزه خط تو زمانه سر خط تعلیم صد چمن دارد

از آسمان همه نعم النصیر می‌شنوم که طبع من حق بسیار بر سخن دارد *

چه کرده‌ام که دگر یار بر سر نازست‌نگاه در قفس و عشوه گرم پروازست

شبی دعای تو کردم، گذشت عمر و هنوز باین امید در هفت آسمان بازست

اگر فسانه طفلان شوم مرنج نصیر که طفل اشک تو خوندار یک جهان رازست *

دارم دلی که روی دل از هیچکس ندید گل دسته دسته داد و عوض خار و خس ندید

مرغ دلم سراسر گلزار دهر گشت جایی بدلنشینی کنج قفس ندید

جز من که از سیاهی زلفت شکسته‌ام از لشکر شکسته ظفر هیچکس ندید *

بر چهره حرف اشک سراپا نوشته‌ایم سرمشق بهر خاطر دریا نوشته‌ایم

نسیان نه طور ماست ولی بهر احتیاط بر لوح سینه نام تو صد جا نوشته‌ایم

دور افگند پدر ز پسر جذبه‌های شوق تعبیر خوابهای زلیخا نوشته‌ایم

هرگز بنامه دردسر او نداده‌ایم احوال خویش بر پر عنقا نوشته‌ایم

از نسخه لبت چو طبیبان بالتماس یک نسخه از برای مسیحا نوشته‌ایم

قابل نه‌ای نصیر که یادت کند کسی در این صحیفه نام تو بیجا نوشته‌ایم *
 وقتست که دهقان فلک گردد سست‌وز سنبله‌اش حبه نماند چو نخست
 در چرخ هلال نیست گویم بتو راست یک پره ز چرخه فلک مانده درست
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۳۵

۶۰- مرشد بروجردی «۱»

مرشد بروجردی «۲» ملقب به «مرشد خان» از شاعران پارسی‌گوی سده یازدهم در هند، و یکی از استادان محترم و مقبول در دربار گورکانیان آن دیار و درگاه امیران آن حکومت بود. مشروحترین اطلاع را درباره او معاصرانش ملا عبد الباقی نهاوندی در مآثر رحیمی و ملا عبد النبی فخر الزمانی در میخانه و بعد از آن دو تقی الدین اوحدی در عرفات داده است. آنچه نصرآبادی در تذکره خود و آذر در آتشکده (ذیل عنوان میر مرشد یزدجردی) و دیگران که گاه همین نسبت یزدجردی را بکار برده‌اند، درباره‌اش نوشته‌اند همه کوتاه و کم‌ارزش است. وی بروجردی و از بزرگ‌زادگان دیار خود بود و در آنجا مقدمات ادب و دانش را فراگرفت و سخنوری آغاز کرد. سپس بهمدان رفت و در آنجا مدارج ترقی را در شعر و ادب بیمود و با شاعرانی مانند زکی همدانی و رشکی و هلاکی و میر الهی و مغیث محوی آشنایی یافت و قصیده‌ها و غزلها ساخت و چندی میان آن شهر و بروجرد و خرم‌آباد در آمد و شد و با حکمرانان و فرمانروایان آن

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره میخانه، ص ۵۹۷-۶۱۳ و حواشی آنها.

* عرفات العاشقین، خطی.

* مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۷۸۱-۷۸۸.

* سرو آزاد، ص ۳۹-۴۱.

* آتشکده، چاپ بمبئی، ص ۲۵۸.

* ریاض الشعراء، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی.

(۲)- در بعضی تذکره‌ها مثل آتشکده و سرو آزاد و نصرآبادی و صحف ابراهیم او را یزدجردی نوشته‌اند یعنی بروجردی را با اشتباه چنین خوانده‌اند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۳۶

سامان در ارتباط بود و سپس بفارس رفت و یکچند ملازم محمد قلیخان پسر مرتضی خان پرنایک ترکمان گردید که حکومت شبانکاره داشت، و با او بدارابگرد مقر حکمرانش رفت و هشت سال با وی انیس و همنشین بود و ساقی‌نامه خود را در ستایش او سرود و پس از مرگ آن خان بشیراز بازگشت تا آنکه میرزا غازی ترخان والی سند که نامش را پیش ازین دیده‌ایم، او را بسند دعوت کرد و مرشد از راه هرموز به «ته» پایتخت ترخانیان سند رفت و در خدمت میرزا غازی ترقی بسیار نمود و عنوان «مرشد خان» یافت و چون میرزا غازی بحکومت قندهار برگزیده شد مرشد خان را به‌مراه خود برد و پس از کشته شدن او بسال ۱۰۲۱، مرشد بدعوت جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷ ه) بخدمت او شتافت و اندکی بعد بخواهش زمانه بیگک مهابتخان (م ۱۰۴۴ ه) از امرای بسیار متنفذ دوران جهانگیر در شمار ملازمان او درآمد و از سال ۱۰۲۳ تا ۱۰۲۶ با وی در بزم و رزم همراه بود و سپس

بخدمت شاهزاده خرم فرزند جهانگیر که بعد از پادشاهی بشاهجهان معروف گردیده، پیوست تا در سال ۱۰۳۰ بدرود حیات گفت. مرشد خان مردی مردانه و صاحب اراده و نیک‌اندیش بود. در شعر شیوه متقدمان را پیروی می‌کرد و بقول عبد الباقی نهاوندی که با وی دوستی داشت «هم طرز متقدمین را نیکو تتبع نموده و هم روش متأخرین را بغایت خوب ورزیده». گذشته ازین در ترسل و انشاء نیز مهارت داشت. ازوست:

دلم سوخت بر حال دیوانه‌یی که می‌گشت بر گرد ویرانه‌یی
سری پر ز سودا دلی پر ز یاربر آورد فریاد شوریده‌وار
که گبرم بکیش محبت اگر بجز یار دانم خدایی دگر
بدو گفتم ای کافر حق‌گذار «۱» ازین حرف بس کن، بنالید زار
که بهر پرستیدن آن صنم بملک وجود آمدم از عدم
و گر نه مرا ذوق هستی نبود سر و برگ یزدان پرستی نبود *

(۱) - حق‌گذار: رهاکننده حق.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۳۷ کیم من غریبی جگرخواری ز ملک وجود خود آواره‌یی
سری همچو چشم بتان پرخمار دلی چون درون اسیران فگار
گرفتار شوخی که هر جا دلیست از آن شوخ در ورطه مشکلیست
حریفی که هر گوشه صد می‌پرست ز چشم و لبش گشته مخمور و مست
نهالی که روید ز بوم و برش بجز مرگ عاشق نباشد برش
بوصف لبش گر سخن سر کنم جهان را پر از لعل و شکر کنم
شراب از لبش آنچنان مست شد که چون مست دیدارش از دست شد
خوشا من که دارم بکنج کنشت ز شوق رخ او دلی چون بهشت
سحرگه که خیزم بیادش ز خواب برآید ز چشمم هزار آفتاب
از آن چشم تنگ ملایک فریب که آفاق را تنگی آمد نصیب
چنان تنگ شد راه در سینه‌ام که دلگیر شد آه در سینه‌ام
مرا دور از آن طره مشک‌بار که شیراز زو گشته رشک تار
نفس بس که پیچید بر دود آه در آویزد از لب چو مار سیاه
چنان روشنست از رخسار کوکبم که از شمع مه تار گردد شبم
چو بر یاد آن غمزه ساغر زخم گل زخم سیاره بر سر زخم
همه شب بیاد لب آن صنم لب خود دهم بوسه تا صبحدم
چو مست لب او کند گریه سرهمه شهد ریزد ز مژگان تر
غمش ریخت در جان اهل نظر شرابی ز عیش جهان تلخ تر
ز شوق لبش بس که بی‌تاب شد سراپای مرشد می‌ناب شد *

خوشا صبح وصل و می خوشگوار خوشا جام می خاصه از دست یار
خوشا ساقی رند آزاده‌یی که ما را ز جامی دهد بادیه‌یی

کز آن جام هر ذره‌یی ساغریست وز آن باده هر قطره‌یی گوهریست
 من و عشق آن ساقی توبه‌سوز که چون گردد از چهره مجلس فروز
 گهی از لبش کاسه پرمل کنم گهی از رخس دیده پرگل کنم
 من و می، که تا یافتم ذوق می‌وجودم چنان پر شد از ذوق وی
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۳۸ که هر که بگریم ز سوز درون چشم می ناب آید برون
 بهر ره که مستانه افتم ز پای غبارش ز صرصر نخیزد ز جای
 من آن می‌پرستم که هرگز سحاب‌نبارد بخاکم بغیر از شراب
 من آن رند سرمست و لا یعلم که مستانه خیزد گیاه از گلم
 چنان مستم از گردش چشم یار که اهل دل از ساغر شهریار
 محمد قلیخان گردون شکوه که با حلم او ذره‌یی نیست کوه *
 عاقبت تا در بلا افسردنست زندگی هر دم بدردی مردنست
 عشق و آسایش نمی‌سازد بهم خوی با غم کن بخان و مان غم
 مرگ آزادت کند از بندگی گر نخواهی آن تو و آن زندگی! *
 بسیار ز حد می‌گذرد گرمی مجلس دلسوخته‌یی در پس دیوار نباشد
 بازار شکر گرم ز جوش مگسانست یوسف بچه ارزد چو خریدار نباشد
 از تنگی جا در دل مرشد نتوان یافت آهی که ز سر تا قدم افکار نباشد *
 بیاد نرگس مخمور جانان نفس در سینه می‌غلند چو مستان
 ز بس کز دست هجران پاره کردم نمی‌دانم دلست این یا گریبان
 گریبان دلم در دست طفلی است که شناسد گریبان را ز دامان
 نشیند در برم لیکن بنوعی که در بتخانه کافر با مسلمان
 پس از مردن مرا هر ذره خاک شراری دیگرست از تاب هجران *
 آخر فتاد سوی مغیلان گذار من پای برهنه عاقبت آمد بکار من
 صد کوه غم بدامن هر ذره سر نه‌دبر هر زمین که باد فشاند غبار من
 خاکسترش با آتش طور آبرو دهد پروانه‌یی که سوخت ز شمع مزار من *
 گر نغمه سازت بسکون می‌آید در مزیت بگویمت که چون می‌آید
 از بس که بگرد زخمه‌ات می‌گردد پیچیده ز طنبور برون می‌آید
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۳۹

*

تا چند دلم محبت‌اندوز شود تا چند محبتم جگر سوز شود
 او شب بخیال قتل من خوابد و من تا روز بفکر این که کی روز شود *
 مژگان نبود بگرد چشم من زار غیرت بره نظاره‌ام ریخته خار
 در دیده سیاهیم نه از مردمکست جذب نگهم ربوده خال از رخ یار *
 رهبان کلیسای حرمان شده‌ام ناقوس نواز دیر هجران شده‌ام

نه معصیتی نه طاعتی، وای بمن شرمنده کافر و مسلمان شده‌ام

۶۱- شیخ بهایی عاملی «۱»

شیخ الاسلام بهاء الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد عاملی متخلص

(۱)- درباره او بنگرید به:

* آتشکده آذر، تهران ص ۹۲۶-۹۲۷.

* طرائق الحقایق، الحاج محمد معصوم شیرازی (معصوم‌علی)، تهران ۱۳۱۶-۱۳۱۹ ه ق، ج ۱ ص ۱۳۶ ببعد.

* امل الآمل، الحر العاملی، بغداد ۱۳۸۵ ه ق، ص ۱۵۵-۱۶۰.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۰-۱۵۱.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۱۰۳-۱۰۵.

* ریاض العارفین، تهران ۱۳۱۶، ص ۷۲-۷۷.

* مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۸-۱۰.

* بهارستان سخن، ص ۴۵۳-۴۵۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۴۰

به «بهایی» و معروف به «شیخ بهایی» از جمله عالمان و شاعران معروف سده یازدهم هجریست. پدرش شیخ عزالدین از عالمان دینی جبل عامل لبنان بود و در شهر بعلبک سکونت داشت و از آنجا در عهد شاه تهماسب صفوی با خاندان خود بایران مهاجرت کرد و سه سال در اصفهان ماند و سپس بدعوت شاه تهماسب بیایتخت او قزوین سفر کرد و شیخ الاسلام آن شهر شد و هفت سال آنجا بود و سپس بمشهد و از آنجا بهرات رفت و هشت سال با همان درجه شیخ الاسلامی در آن شهر بماند و آنگاه بقزوین بازگشت و با کسب اجازه از پادشاه بسفر حج رفت لیکن پسرش بهاء الدین محمد و پسر دیگرش ابو تراب عبد الصمد «۱» در ایران بزماندند، و او خود در بحرین (-بحران، الاحساء) سکونت گزید و همانجا بود تا بسال ۹۸۴ درگذشت. وی تمایل بتصوف داشت و تألیفهایی در فقه دارد که از آن میان بعضی را مانند رساله طهماسبیه و رساله العقد الطهماسبی معروف به «وسواسیه» بخواهدش شاه

* روز روشن، تهران، ص ۱۲۱-۱۲۲.

* روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۷ ص ۵۶-۸۴.

* هفت آسمان، کلکته ۱۸۷۳، ص ۱۳۹-۱۴۰.

* احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی، سعید نفیسی، تهران ۱۳۱۶.

* ریحانة الادب ج ۲، ص ۳۸۲-۳۹۸.

* تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۹۶۷-۹۶۸.

* فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۲ ص ۱۷۲، ۲۲۸، ۲۸۹، ۵۹۰؛ ج ۳ ص ۲۳۰۸، ۲۳۷۰-۲۳۷۲.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱ ص ۷۱-۷۲.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ج ۲ ص ۹۶۷-۹۶۸.

* کلیات شیخ بهایی، تهران کتابخانه سنائی، بی تاریخ.

* دائرة المعارف اسلام، چاپ جدید، ج ۱، ص ۴۴۸-۴۴۹. و جز آنها.

(۱)- این عبد الصمد همانست که شیخ بهایی فوائد الصمدیه را برای او نوشت.

وی قاضی هرات بود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۴۱

تہماسب بتازی نوشت «۱».

و اما پسرش بهاء الدین محمد (شیخ بهایی) بسال ۹۵۳ در بعلبک ولادت یافت و در خردسالگی به همراه پدر و خاندانش بایران آمد و با برادرش عبد الصمد در محضر پدر و بعضی از عالمان دیگر تربیت یافت و در ادب عربی و فارسی و دانشهای دینی و بعضی از دانشهای عقلی بویژه ریاضی مهارتی حاصل کرد و چنانکه دیده‌ایم به همراه پدر چند گاه در اصفهان و قزوین و مشهد و هرات گذراند و جز اصفهان خانہ‌یی در مشهد داشت، و هنگامی که پدرش بدیار عرب بازمی گشت عہدہ دار کارهای وی شد تا منصب شیخ الاسلامی یافت و پس از چندی بزیارت حج رفت و سپس مدتی که آن را سی سال نوشته‌اند «۲» بسیاحت پرداخت و آنگاه بایران بازگشت و از آن پس در اصفهان ملازم در گاہ شاه عباس و از مقربان او بود و با عالمان مشہوری مانند میر محمد باقر داماد در آن شهر معاشرت داشت و بتألیف کتابها و ساختن منظومها و تربیت شاگردان خود سرگرم بود تا در ہشتاد و اند سالگی بسال ۱۰۳۰ یا ۱۰۳۱ درگذشت و تاریخ مرگش را «بی سروپا گشت شرع و افسر فضل اوفتاد» یافتند، ولی اینکه بعضی «۳» سال وفاتش را تا ۱۰۳۲ و ۱۰۳۵ پیش برده‌اند اشتباه کرده‌اند. جسدش را بمشهد انتقال دادند و در خانہ‌یی که آنجا داشت بخاک سپردند.

شیخ بهایی شاگردان معروفی در دانشهای دینی و ادب عربی داشت مانند عز الدین حسین بن حیدر کرکی عاملی، سید حسین بن سید حسن موسوی، شاه محمود حسنی شیرازی، محمد بن احمد معروف به ابن خاتون، شیخ محمد

(۱)- درباره او و اثرهایش بنگرید بروضات الجنات، ج ۲، ص ۳۳۸-۳۴۶ و کتابهای مربوط دیگر و نیز همین جلد ص ۲۶۸.

(۲)- روضات، ج ۷، ص ۶۲.

(۳)- ریاض العارفین ص ۷۲، امل الآمل ج ۱ ص ۱۵۸ درباره قولهای دیگر مربوط بسال مرگش بنگرید به روز روشن ص ۱۲۱، روضات الجنات ج ۷ ص ۵۹ و ۶۲ و مأخذهای دیگر.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۴۲

تقی مجلسی اصفهانی، ملا محسن فیض کاشانی، ملا محمد باقر سبزواری، محمد صالح مازندرانی، و نظام بن حسین ساوجی که بعد از مرگ استاد خود کتاب فارسی او را در فقه بنام جامع عباسی بفرمان شاه عباس تمام کرد.

تألیفهای بسیار و از آن جمله است: خلاصۃ الحساب، تشریح الافلاک و حواشی آن، کتاب اسطرلاب الکبیر، جبل المتین فی احکام احکام الدین، مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین در فقه و حدیث، فوائد الصمدیه در نحو، فوائد الییان در نحو، زبده در اصول فقه، اثنی عشریات خمس در طہارت و نماز و زکوۃ و روزه و حج، جامع عباسی بیارسی تا آخر مبحث حج، کشکول که مجموعہ بیست از مطلبهای گوناگون که حکم سفینہ‌یی دارد و بسیاری از شعرهای عربی و فارسی او هم در آن درجست و چند بار بطبع رسیدہ و بتمامی یا باجزاء بیارسی ترجمہ شدہ است «۱»، و کتابهای دیگر ...

بہاء الدین بتازی و بیارسی شعر می سرود و در شعر بهایی تخلص می کرد.

از کلیات شعر پارسی او و خاصہ از مثنویهایش نسخہ‌های بسیار رائجست.

کلیاتش بطبع رسیدہ شامل منظومہ‌های نان و حلوا، سوانح الحجاز، شیر و شکر، نان و پنیر، غزلها، اشعار پراکنده از مثنوی و قصیدہ و مخمس و مستزاد، رباعیها و کتاب موش و گربه بشر است. از مثنویهای اصلی شیخ بهایی (۱) نان و پنیر در ۳۰۹ بیت، (۲) طوطی نامہ

در ۱۴۳۴ بیت در بحر رمل مسدس مقصور، (۳) شیر و شکر در ۱۴۲ بیت بحر خفیف، (۴) نان و حلوا یا سوانح الحجاز در ۴۰۸ بیت بحر رمل مسدس مقصوره، (۵) الزاهره بعربی در وصف هرات در ۴۰۸ بیت (آغاز: الحمد لله العلی العالی) است و هریک چند بار در ایران و انیران جداگانه و یا به‌همراه دیگر اثرهایش چاپ شده.

وی نه شاعر درباری بود و نه در زمره کسانی که شاعری را پیشه خود کرده و روزگار را در آن بسر می‌برده‌اند. پیشه اصلیش ادای وظیفه‌هایی

(۱) - فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۱۷۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۴۳

بود که عالمان دین داشتند، و اشتغال خاطرش بیشتر تألیف و تعلیم و تربیت شاگردان متعدد مشهورش؛ و بهمین سبب او دیوانی بزرگ ترتیب نداد ولی آنچه گفت با همه اثرپذیری از علم و اطلاع و زندگانی متشرعانه او، خالی از لطفی نیست. مردیست ذی فنون و عالمیست مذهبی که خواست استعدادش را در شعر نیز بیازماید، پس شاعری متوسط از کار درآمد که چون مایه علمیش از دیگران بیشتر بود، میان همطرازان نامی برآورد و شهرتی یافت و باید گفت که شهرت او در شاعری که از بسی از استادان سخن عهد صفوی در گذشته، بیشتر مرهون شهرتش در دانشهای دینی و مقام بلند اجتماعی و مذهبی اوست. وی خواه در مضمون و خواه در کلام در صف اول شاعران عهد خود نیست، و چون پارسی زبان اصلی او نبود و آن را از راه تتبع اثرهای اصیل فارسی آموخت، زبانی درست ولی پرآمیغ در شعر خود دارد، و اندیشه‌های خویش را که هیچیک از آنها در عالم ادب و عرفان ایرانی تازه و بدیع نیست با بیانی ساده و روان و تحت تأثیر زبان رائج عهدش اظهار کرده است.

یکی از علت‌های رواج اشعار بهایی چاشنی تند عرفانی آنهاست. این ذوق عرفانی که در سخن او می‌یابیم اصلاً تازگی ندارد و تنها وجه اهمیتش در اینست که یک عالم شرعی متنفذ آنها را آزادانه در عهد غلبه ملایان متعصب قشری از سر گرفته و باز گفته و ازین راه شعر خود را محل توجه و مراجعه اهل ذوق ساخته است.

از سخنان گفتنی درباره او اینست که مدعی بود تا نیاکانش در جبل عامل بسر می‌بردند کرامتها داشتند و خرق عادت‌ها می‌کردند چنانکه برف بتنور گرم می‌بستند (!) و نان پخته برمی‌آوردند (!) ولی چون بایران آمدند آنهمه کرامت و بزرگواری از آنان سلب شد! و آنگاه بدین شعر حافظ تمثیل می‌نمود:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد درین دیر خراب آبادم! «۱»

(۱) - روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۴۰ - ۳۴۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۴۴

و پدرش شیخ عز الدین پس از سالها اقامت در ایران و تنعم از خوان ملا نواز تهماسبی چون بدیار عرب بازگشت پسر خود یعنی همین بهاء الدین محمد نوشت که اگر طالب دنیاست بهند رود و اگر خواهان عقبی است بتزد او در عربستان روی آورد و اگر هیچیک ازین دو را نمی‌جوید در ایران بماند «۲».

ازوست:

مرحبا ای پیک فرخ‌فال من مرحبا ای مایه اقبال من

مرحبا ای عندلیب خوش نوافرغم کردی ز قید ماسوی

ای نواهای تو نار موقده‌زد بهر بندم هزار آتشکده

مرحبا ای بلبل دستان حی کآمدی از جانب بستان حی
 بازگو از نجد و از یاران نجدتا در و دیوار را آری بوجد
 بازگو از مسکن و مأوای مابازگو از یار بی پروای ما
 آنکه از ما بی سبب افشاند دست عهد را ببرید و پیمان را شکست
 از زبان آن نگار تندخواز پی تسکین دل حرفی بگو
 ای خوش آن دوران که گاهی از کرم در ره مهر و وفا می زد قدم
 شب که بودم با هزاران کوه در دسر بزانوی غم و بنشسته فرد
 جان بلب از حسرت گفتار اودل پر از نومیدی دیدار او
 آن قیامت قامت پیمان شکن آفت دوران بلای مرد و زن
 فتنه ایام و آشوب جهان خانه سوز صد چو من بی خانمان
 از درم ناگه درآمد بی حجاب لب گزان از رخ برافکنده نقاب
 طره مشکین بدوش انداخته از نگاهی کار عالم ساخته
 گفت ای شیدادل محزون من وی بلاکش عاشق مفتون من
 کیف حال القلب فی نار الفراق گفتمش و الله قلبی لا یطاق
 یک دمک بنشست بر بالین من رفت و با خود برد عقل و دین من
 گفتمش کی بینمت ای خوش خرام گفت نصف اللیل لکن فی المنام

(۲) - ایضا همان جلد، ص ۳۴۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۴۵

*

علم رسمی سر بسر قیلت و قال نه ازو کیفیتی حاصل نه حال
 طبع را افسردگی بخشد مدام مولوی باور ندارد این کلام
 علم نبود غیر علم عاشقی ما بقی تلیس ابلیس شقی
 سینه خالی ز مهر گلرخان کهنه انبانی بود پر استخوان
 دل که فارغ شد ز مهر آن نگار سنگ استنجای شیطان شمار
 لوح دل از فضل شیطان بشوی ای مدرس درس عشقی هم بگوی
 چند و چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بدان
 دل منور کن بانوار جلی چند باشی کاسه لیس بو علی
 با دف و نی دوش آن مرد عرب و چه خوش می خواند از روی طرب
 ایها القوم الذی فی المدرسه کَلِّما حصلتموه الوسوسه
 فکر کم ان کان فی غیر الحیب ما لکم من نشأه الاولی نصیب
 فاغسلوا یا قوم من لوح الفؤاد کلّ علم لیس ینجی فی المعاد
 ساقیا یک جرعه از روی کرم بر بهایی ریز از جام قدم

تا کند شق پرده پندار را هم بچشم یار بیند یار را
هر که را توفیق حق آمد دلیل عزلتی بگزید و رست از قال و قیل
عزت اندر عزلت آمد بی گمان تو چه جویی ز اختلاط این و آن
پا مکش از دامن عزلت بدر چند گردی چون گدایان در بدر
گر ز دیو نفس می جویی امان رو نهان شو چون پری از مردمان
از حقایق بر تو بگشاید دری زین مجازی مردمان گر بگذری (از مثنوی نان و حلوا)
بعالم هر دلی کو هوشمندست بزنجیر جنون عشق بندست
بکف دارند خلقی نقد جانها سرت کردم مگر بوسی بچندست
بهایی گرچه می آید ز کعبه همان دُردی کش ز نار بندست *

ز جام عشق او مستم دگر پندم مده ساقی نصیحت گوش کردن را دلی بیدار می باید
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۴۶ مرا امید بهبودی نماندست ای خوشا روزی که می گفتم علاج این دل بیمار می باید
بهایی بارها ورزید عشق اما جنونش رانمی بایست زنجیری ولی این بار می باید *
ساقیا بده جامی ز آن شراب روحانی تا دمی بر آسایم زین حجاب جسمانی
دین و دل بیک دیدن باختیم و خرسندیم در قمار عشق ای دل کی بود پشیمانی
زاهدی بمیخانه سرخرو ز می دیدم گفتمش مبارک باد بر تو این مسلمانی
زلف و کاکل او را چون بیاد می آرم می نهم پریشانی بر سر پریشانی
ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید بر دل بهایی نه هر بلا که بتوانی *
سجاده زهد من که آمد خالی ز عیوب و عاری از عار
پودش همگی ز تار چنگ است تارش همگی ز پود زنار *

در میکده دوش زاهدی دیدم مست تسبیح بگردن و صراحی در دست
گفتم ز چه در میکده جا کردی گفت از میکده هم بسوی حق راهی هست *
هر تازه گلی که زیب آن گلزارست گر بینی گل و گر بچینی خارست
از دور نظر کن و مرو پیش که شمع هر چند که نور می نماید نارست *
تا منزل آدمی سرای دنیاست کارش همه جرم و کار حق لطف و عطاست
خوش باش، بحشر هم چنین خواهد بود سالی که نکوست از بهارش پیداست *
تا نیست نگردي ره هست ندهند این مرتبه با همت پست ندهند
چون شمع قرار سوختن تا ندهی سر رشته روشنی بدست ندهند *
فردا که محققان هر فن طلبند حسن عمل از شیخ و برهمن طلبند
از آنچه دروده‌ای جوی نستانندوز آنچه نکشته‌ای بخرمن طلبند *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۴۷ از خوان فلک قرص جوی بیش مخورانگشت عسل مخواه و صد نیش مخور
از نعمت الوان شهان دست بدار خون دل صد بیوه و درویش مخور *
آهنگ حجاز می نمودم من زار کآمد سحری بگوش دل این گفتار
یا رب بچه روی جانب کعبه رود گبری که ازو کلیسیا دارد عار *

از ناله عشاق نوایی بردار از درد و غم دوست دوایی بردار
 از منزل یار تا تو ای سست قدم یک گام زیاده نیست پایی بردار *
 ای دل که ز مدرسه بدیر افتادی و ندر صف اهل زهد غیر افتادی
 الحمد که کار خود رساندی تو بجای صد شکر که عاقبت بخیر افتادی *
 تا از ره و رسم عقل بیرون نشوی یک ذره از آنچه هست افزون نشوی
 یک لمعه ز روی لیلیت بنمایم عاقل باشم اگر تو مجنون نشوی

۶۲- صوفی آملی «۱»

مولانا محمد صوفی آملی «۲» از شاعران سده دهم و یازدهم هجریست

(۱)- درباره او بنگرید به:

- * مآثر الامراء میر عبد الرزاق خوافی، ج ۳ کلکته ۱۳۰۹ ه ق، ص ۴۵۰-۴۵۱.
- * هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۱۲۸-۱۳۲.
- * روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۴۸۴.
- * تذکره میخانه، تهران، ص ۴۷۶-۴۹۲ و حواشی آن.
- * عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.
- * صحف ابراهیم، خطی.
- * خلاصه الاشعار، تقی الدین کاشی، خطی.
- * ایضاح المکنون، ج ۱، استانبول ۱۹۴۵، ستون ۵۱۴.
- * تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۵۳۷-۵۳۸.
- * لطائف الخیال، خطی.

(۲)- چند صوفی دیگر هم در عهد صفوی بوده‌اند مانند صوفی شیرازی (نصر- آبادی ص ۳۱۲) و صوفی همدانی (ایضا ص ۳۱۳) و صوفی کازرونی (صحف ابراهیم) و جز آنان.
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۴۸
 که بیشتر دوران شاعری خود را در هند گذرانیده و همانجا در گذشته است.

وی در شعر غالباً محمد یعنی بنام خود تخلص می‌کرد، مردی وارسته و عارف مشرب و صوفی طبیعت بود و بقناعت روزگار می‌گذاشت. ولادتش در آمل طبرستان اتفاق افتاد و در اوان جوانی از زادگاه خود بیرون رفت و روی بشیراز نهاد و روزگاری دراز در آن شهر که هنوز مرکز دانش و ادب بود گذرانید و از همانجا بکازرون رفت و از محضر شیخ ابو القاسم کازرونی از مشایخ صوفیان مرشدیه آن روزگار بهره‌مند شد و او را در قصیده‌یی ستود و سرانجام از فارس بآهنگ زیارت کعبه بیرون رفت و خود برای ملا عبد النبی فخر الزمانی صاحب تذکره میخانه که او را در اجمیر ملاقات کرده بود، چنین حکایت کرد که پانزده سال در مکه بسر برد و در آن مدت هر سال یک بار زیارت مدینه می‌رفت و بسی جایهای دیگر را هم دید، سپس بهند رفت و در گجرات توطن جست و از همانجا بود که برای زیارت قبر خواجه معین الدین چشتی باجمیر سفر کرده و مؤلف میخانه او را در آنجا دید؛ و او در هند هم مانند مکه در حال تجرید بسر می‌برد چنانکه امین رازی نوشته که «الحال قطع تعلق از همه جهت کرده بزئی اهل تجرید

روزگار می‌گذراند» و فخر الزمانی گوید که «هیچیک از اعیان دولت را بطبیعت خود ندید مگر آنکه بزرگ اهلی او را از روی خواهش و آرزومندی بخانه خود می‌برد، بعد از آنکه می‌رفت فی الحال پشیمان می‌شد و در خانه او چندانی شکفته

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۴۹

نمی‌شد، کم می‌گفت و کم می‌شنید تا از آن منزل بکلبه درویشی خود می‌آمد» و بهمین سبب بود که چون در مدت اقامتش در اجمیر (سال ۱۰۲۴ هـ) جهانگیر پادشاه با خدم و حشم بان شهر رفت و بزرگان دولت از صوفی‌های خود دعوت و در این راه مبالغه می‌کردند، شاعر ترک آن شهر گفت و باحمدآباد گجرات بازگشت.

علت اقامت صوفی در احمدآباد بیشتر آن بود که میر سید جلال الدین صدر (م ۱۰۵۷ هـ) متخلص به رضایی «۱»، که از بزرگان آن دیار و از رجال متنفذ دوران جهانگیر و شاه جهان بود، و خود نیز شعر می‌گفت، او را نزد خود نگاه داشته بود و ازو دانش و ادب می‌آموخت؛ و صوفی در همان حال که احمدآباد گجرات را مستقر خود ساخته بود باینسوی و آنسوی هند سفر می‌کرد، چنانکه یک سال بعد از نخستین سفرش باجمیر باز هم بدان شهر رفت و چند بار از آنجا بمکه سفر کرد و بازگشت. تقی الدین اوحدی بلیانی که چندگاه از معاشران صوفی بود در عرفات نوشته است که صوفی «مدتی در ایران سیاحت کرد و الحال در گجرات سکون یافته چند نوبت از آنجا بمکه رفته بازگشت و مجدداً در احمدآباد بصحبت او می‌رسیدیم، همان بلباس فقر و روش اهل سلوکست، و الحق دیر آشنایی او از غرور و نخوت نیست، با لذات چنین آمده است ... میان وی و ملا نظیری در احمدآباد مناظره و مباحثه بود، از ملا نظیری در اواخر رنجیده بود، چنانچه (- چنانکه) بعیادت او نیز نیامد، اما بر جنازه وی حاضر شد، در سنه ۱۰۲۵ در اجمیر باز او را یافتیم».

از جمله کارهای مهم صوفی در احمدآباد انتخاب شصت هزار بیت از اشعار شاعران پیشین بود در مجموعه‌یی که آن را بتخانه نامید «۲» و آن را بگواهی فخر الزمانی دلیل «شعرفهمی» خود می‌دانست و فخر الزمانی خود

(۱) - درباره او بنگرید به مآثر الامراء میر عبد الرزاق خوافی، ج ۳، کلکته ۱۳۰۹ هـ ق، ص ۴۴۷ - ۴۵۱.

(۲) - مآثر الامراء، ج ۳، ص ۴۵۱؛ میخانه، ص ۴۷۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۵۰

بزیارت آن بتخانه دست یافته بود و یکی از بساط بوسان و مریدان مولانا صوفی بنام عبد اللطیف بن عبد الله عباسی که وطن ثانوی او هم احمدآباد گجرات شده بود، و بقول خود «در استکتاب و مقابله آن کتاب مستطاب بقدر دخلی داشت»، مقدمه‌یی بر بتخانه نوشته تراجم شاعرانی را که شعر از آنان انتخاب شده بود بر کتاب افزود «۱».

در مدتی که مولانا صوفی در احمدآباد گجرات بسر می‌برد بوسیله میرزا غازی ترخان متخلص بوقاری، حاکم سند و قندهار، ازو دعوت شد تا بقندهار رود و صوفی‌نامه‌یی در جواب آن امیر ادیب و ادب دوست نگاشت و از پذیرش دعوت او پوزش خواست. این جواب نمونه‌یست دلپذیر از مکاتبه‌های آن روزگار، و چنین است: «آن عزیز را خدا یار و روزگار سازگار، استماع اخلاق و اطوار و اوضاع ایشان تخم محبت در دل محمد کشته بود، و رسیدن نامه گرامی چون آفتاب بحمل و باران بمحل آن را بکمال رسانید، اکنون شوق دیدار غالبست و لیکن مسافت بعیدست و مرا پیری دریافته و ناتوانی فرو گرفته،

پیری سر راه ناصوابی دارد گلنار رخم برنگ آبی دارد

بام و در چار رکن دیوار وجودلرزان شده روی در خرابی دارد دستم از گیرایی مانده و پایم از روایی،

فرو مانده دستم ز می خواستن گران گشته پایم ز برخاستن از بار محنت ایام پشتم دو تا، و روی بر پشت پاست،

راکعم کرد روزگار حسودوز پی این رکوع داشت سجود

گشت قامت دو تا و با من گفت که همی زیر خاک باید خفت

(۱) - نسخه‌ی ازین مجموعه در دو جلد بشماره‌های ۱۲ و ۱۳۲ جزو کتابهای اهدایی مرحوم سید محمد صادق طباطبائی در کتابخانه مجلس شوری موجودست. آقای احمد گلچین معانی که آن را دیده مقدمه آن را در حاشیه تذکره میخانه (ص ۴۷۸ - ۴۷۹) نقل کرده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۵۱
از تطاول لیل و نهار آیم از روی رفته و رنگ از موی،
موی چون روی پنبه‌زار شده روی چون پشت سوسمار شده
مانده‌ام چون معانی باریک‌پرخطرتر ز خاطر تاریک القصه،
شکسته شد آن مرغ را بال و پر که جولان زدی در جهان سال و ماه روزی که موکب عالی بدین حدود نزول نماید، ان شاء الله
العزیز،

لنگ و لوک و چفته‌شکل و بی‌ادب‌سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب تا مستوفی دفترخانه ارادت از دیوان کن فیکون پروانه ماهیات
مجرده بسیطه و اسناد تشخصات ماده مرکبه را بمحصلان وجود داده، نقد عشرت را بجنس محنت در دفاتر لیل و نهار از محاسبه
ارباب تحاویل زمان، بصیغه تبدیل بخرج باقی مجری دارد، همیشه ساحت دار الملک اخلاص بنده کمترین جولانگاه ابلق شفقت و
عنایت آن مخدوم باد «۱».

آزادگی صوفیانه مولانا محمد صوفی و اعتقاد او بمبانی عرفان باعث بود که عالمان ظاهربین قشری او را ملحد و کافر بدانند و این
سخن از گفتار تقی الدین اوحدی هم برمی‌آید و امری تازه و بی‌سابقه نیست.
وفاتش بسال ۱۰۳۵ ه اتفاق افتاد و درین باره میر عبد الرزاق خوافی نوشته است که «سیف خان صوبه‌دار گجرات اعتقادی باملا
داشت، حسب الطلب جنت‌مکانی [میر سید جلال صدر] لا-علاج ملا- را روانه نمود، در راه فوت کرد و در آن حالت این رباعی
گفت:

ای شاه نه تخت و نه نگین می‌ماند از بهر تو یک دو گز زمین می‌ماند
صندوق خود و کاسه درویشان را خالی کن و پر کن که همین می‌ماند» «۲» ماده تاریخ وفات صوفی را «مجردانه یکی شد بحق
محمد صوفی»

(۱) - این نامه را آقای گلچین معانی از بیاض شماره ۲۳۷ مجلس شوری ص ۲۰۳ نقل کرده (حاشیه میخانه ص ۴۷۸) و من از آنجا
برداشته‌ام.

(۲) - مآثر الامراء، ج ۳، ص ۴۵۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۵۲

(- ۱۰۳۵) یافتند.

دیوان صوفی را فخر الزمانی و تقی الدین اوحدی بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ بیت تخمین زده‌اند. آن مایه سخن که ازو بازمانده دلیل
آشنائیش با شیوه استادان پیشین است و فخر الزمانی هم که دیوانش را دیده و ساقی نامه‌اش را نقل کرده می‌نویسد «طرز حرف زدن
او بقدمانندست بلکه تمام بروش آن طایفه سخن می‌نماید» [میخانه، ۴۷۶] و نمونه نثر او نیز که دیده‌ایم از همین معنی حکایت
می‌کند. از شعر او ابیات بسیار از قصیده و غزل و مثنوی و رباعی و دوبیتی در میخانه و عرفات و هفت اقلیم و دیگر تذکره‌ها نقل

شده. بساختن دویستی و رباعی بسیار مایل بود و گاه هم فهلوی می‌سرود. از شعرش ناخشنودی از حیات و سرخوردگی از همه کس و همه چیز آشکارست و بعید نیست که یکی از علت‌های مجرد او و زیستن در لباس فقر تحمل چنین حیات دلگیر پرآزاری بوده باشد. از اوست:

شب‌ی غرق بودم درین بحر ژرف بهر باب می‌کردم اندیشه صرف
 شنیدم ز طاس فلک این طنین که بیهوده تا کی روی این چنین
 مکن فکر در کار این روزگار که این بحر بی‌بن ندارد کنار
 مگو کز چه شد این چنین و آن چنان یکی شد زمین و آن دگر آسمان
 بگفتم شب‌ی پیر میخانه راهمان از خود و خلق بیگانه را
 که ما را بهشت برین آرزوست خدای زمان و زمین آرزوست
 بر آشفست و گفت ای نه در خورد من نخواهی رسیدن تو در گرد من
 بهشت برین خاطر شاد ماست خدای غنی طبع آزاد ماست *
 درین کهنه ماتم سرا ای حکیم درین بزمگاه تهی از ندیم
 نشستیم در ماتم خود چو شب گذشتیم چون جام می جان بلب
 شنیدم که از گردش آسمان بفرساید این کوه‌های گران
 ز بس باد و باران بر اجزای اونماند درازا و پهنای او
 ندانم درین مدت دیر باز درین روزگار بدینسان دراز
 چگونه توان بود در زیر خاک چگونه بود حال این جان پاک
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۵۳ درین فکر و اندیشه جانم بسوخت تن خسته ناتوانم بسوخت
 دریغا دریغا دریغا دریغا که بستند راه گریغ
 مگر پیر میخانه کاری کند که بر تربت من گذاری کند
 بفرماید آن سرو آزاد راهمان ساقی پاک بنیاد را
 که ریزد یکی جرعه بر خاک من برافروزد این گوهر پاک من (از ساقی نامه)
 کفن بسی به از آن پیرهن که بر تن مردنه از ترشح خوناب دیده تر باشد
 ازین چه شد که عتاب تو خنده آمیزست که زهر کارگر است ار چه در شکر باشد *
 چه باده است کزو جمله مست و مدهوشند چه آتشست کزو کائنات در جوشند
 بگوش مجلسیان صبا برید صبا چه گفته است که خون می‌خورند و خاموشند *
 فدای پای او سر می‌توان کرد ز خاک پایش افسر می‌توان کرد
 سر او چون شود گرم از می لعل چراغ از روی او برمی‌توان کرد
 اگر خورشید برناید میا گو ترا خورشید خاور می‌توان کرد *
 نگارینا همیشه شاد می‌باش چو گل خرم چو سرو آزاد می‌باش
 ندانم ای پری پیکر که گفت بتن سیم و بدل فولاد می‌باش
 محمد بیستون آسمان رابناله تیشه فرهاد می‌باش *
 دلی دارم چو خم باده در جوش لبی همچون لب پیمانه خاموش

چو کرم پيله از جور زمانه هم اندر زندگی گشتم کفن پوش
 مرا در زیر این گردنده گردون چراغی دان نهفته زیر سرپوش *
 ایام مرا بکار نگذاشت جز بی دل و بی قرار نگذاشت
 گفتم که شوم بروزگار اهل نااهلی روزگار نگذاشت
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۵۴

*

با آنکه سرآمدی بدانش هستی در عشق سخت نادان
 طوفان سرشک عاشقان را گردون نکشد بزیر دامن *
 آن کله که آرزو در او انبارست روزی بینی که جای مور و مار است
 آن مار همه زاده اندیشه اوست و آن مور همه نتیجه پندارست *
 فریاد ز دست دوستداران که مراست دشمن بهتر ز جمیع یاران که مراست
 هرچند که غمگسار بهتر ز غمست غم به باشد ز غمگساران که مراست *
 ویران شهری که اندرو مردی نیست آن باغ مباد کاندرا آن وردی نیست
 گم باد سری که نیستش سودایی خون باد دلی که اندرو دردی نیست *
 سوزنده بسان اخگرم ساخته اند آیا ز کدام گوهرم ساخته اند
 هرگز نرسم بهیچ مقصد گویی همطالع تیر بی پریم ساخته اند *
 هرچند وجود را بهم بیخته اند مانند تو پیکری نینگیخته اند
 کافور همانا به یخ آمیخته اند وین قالب بیهوده از آن ریخته اند *
 مفلس که وصال شاهش امید بود آن امیدش چو میوه بید بود
 رنج ابد و عذاب جاوید بود آن شب پره را که مهر خورشید بود *
 غمخوار دلم نمی شود از غم سیر آری نشود جراحت از مرهم سیر
 سوز تو بوصل کم نمی گردد هیچ گر من بخورم ترا نمی گردد سیر!
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۵۵

*

ای دوست که گفته‌ای محمد چونی عیشت بادا همیشه در افزونی
 استاده بزیر آسمان چونانم کاستاده بزیر دار باشد خونی *
 چو آن دارم که بارش خورده باشند چو آن ویران که گنجش برده باشند
 بدان پیری همی می مانم ای دوست که رودان جوانش مرده باشند *
 بهر جا جوشد آبی از دل خاک مگو چشمه که چشم گریه ناکيست
 شکافی هر زمینی را که بینی گریبان پاره‌یی یا سینه چاکيست *
 بتی در بزم وصل دلبرستم ز دل عود و بسینه مجمرستم
 نه کار آخرت کردم نه دنیا یکی بی سایه نخل بی برستم *
 مرا چشمی است، دور از روی یاران ازو آتش بجای آب باران

درین عالم محمد آن چنانست که در میخانها پرهیزگاران *
 چو من یک سوت‌ده دل پروانه‌یی نه جهان را همچو من دیوانه‌یی نه
 همه ماران و موران لانه دارند من دیوانه را ویرانه‌یی نه *
 سری دارم ز هر اندیشه خالی دلی مست و خراب و لاابالی
 وصالی با تو می‌خواهم که باشد زمین و آسمان از غیر خالی
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۵۶

۶۳- طالب آملی «۱»

طالب آملی (طالباً) از شاعران معروف ایران در سده یازدهم هجریست که در دیار هند شهرت بسیار یافته و در صف اول شاعران عهد خود جای

(۱)- درباره او بنگرید به:

- * تذکره نصرآبادی، ص ۲۲۳-۲۲۵.
 - * بهارستان سخن، ص ۴۷۲-۴۷۵.
 - * خزانه عامره، غلامعلی خان آزاد بلگرامی، چاپ لکنهو ص ۲۲۴ و ۳۰۰.
 - * تزوئک جهانگیری، چاپ علیگر، ص ۶، ۱۲، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۸.
 - * ریاض الشعراء، واله داغستانی، خطی.
 - * تذکره میخانه، تهران، ص ۵۴۵-۵۷۰.
 - * لطائف الخیال، محمد عارف شیرازی، خطی.
 - * خلاصه الافکار، ابو طالب محمد تبریزی، خطی.
 - * شعر العجم، شبلی نعمانی، ترجمه فخر داعی گیلانی، ج ۳، تهران، ص ۱۳۹-۱۵۷.
 - * گنج سخن، دکتر صفا، ج ۳، ص ۸۵-۹۱.
 - * ریاض الافکار، میر وزیر علی عبرتی عظیم آبادی، خطی.
 - * مقاله دکتر محمد مرسلین، چاپ شده در حاشیه آتشکده آذر، چاپ تهران بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، ص ۸۷۰-۹۰۴.
 - * آتشکده آذر، چاپ یادشده، ص ۸۷۰ بعد.
 - * عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی، خطی.
 - * صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.
 - * مخزن الغرائب، احمد علی هاشمی سندیلوی، خطی.
 - * عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۶۰۵، ۶۳۰، ۷۰۳، ۷۰۸.
 - * نتایج الافکار، ص ۴۳۸-۴۴۱.
 - * کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی، بتصحیح و با مقدمه طاهری شهاب، چاپ تهران، کتابخانه سنائی، ۱۳۴۶. و جز آنها.
 - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۵۷
- گرفته بود. وی در شعر بنام خود «طالب» تخلص می‌کرد. ولادتش در آمل اتفاق افتاد و همانجا بتحصیل دانش و ادب پرداخت و در

آستانه شباب، خیلی زود، زبان بشاعری گشود و از سنی قریب به بیست سالگی مدح حکمران آمل و معاریف دیار خود آغاز نمود «۱». این معنی که در آن روزگار از بعضی دانشها بهره داشته و در شاعری توانایی یافته بود گذشته از سخن شاعر از گفتار تقی الدین اوحدی نیز برمی آید که او را در اصفهان دیده و گفته است «با آنکه هنوز در عنفوان شباب بود و بر صفحه عذار خطی نداشت، رقم خط و نظم دلپذیرش چون زلف دلبران صید قلوب عارفان می کرد، الحق خوش می نویسد و شعر را از چاشنی و تازگی و مزه رتبه عالی داده و طالع شهرتی غریب و عجیب دارد».

طالب زود، و چنانکه از گفتار محمد عارف شیرازی در لطائف الخیال برمی آید در حدود سال ۱۰۱۰ ه از مازندران بیرون رفت و چندی در اصفهان اقامت کرد و آن در حالی بود که بقول تقی الدین اوحدی هنوز «بر صفحه عذار خطی نداشت». بعد از اصفهان سراغ طالب را در کاشان داریم که بنابر قول فخر الزمانی [میخانه ص ۵۴۵] مدتی «در آنجا متوطن شد و تاهل اختیار کرد». طالب در کاشان خویشاوندان مادری داشت. حکیم نظام الدین علی کاشی، طبیب دیوان شاه تهماسب و خداینده، شوهرخاله او بود و حکیم رکنای مسیح، شاعر بسیار مشهور، پسرخاله وی، و بهمین سبب اقامتش در آن شهر بچهار یا پنج سال بالغ شد و سپس از آن شهر بزادگاه خود و از آنجا بخراسان رفت و در مرو شاهجهان ملازمت بکتش خان استاجلو (م ۱۰۱۷ ه) «۲».

(۱) در قصیده‌یی بمطلع:

آنم که ضمیرم بصفا صبح‌نژادست چون باد مسیحم نفسی پاک‌نهادست که گویا نخستین قصیده مدحی او باشد و در ستایش میر ابو القاسم که از سال ۱۰۰۷ حاکم آمل شده بود، سروده سخن از رسیدن بحدود بیست سالگی کرده و گفته است «پا بر دومین پایه اوج عشراتم» و در همین قصیده مدعیست که اقسام علوم عقلی را می‌داند و در خط و شعر ماهرست.

(۲) - درباره او بنگرید بعالم آرای عباسی، تهران، ص ۸۰۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۵۸

حاکم آنجا را اختیار نمود و چنانکه فخر الزمانی گفته مثنوی بوزن خسرو و شیرین بنام او ساخت و در همان منظومه از بکتش خان رخصت سفر بمازندران و دیدار خویشاوندان خواست «۱»، لیکن پس از ترک کردن مرو که پیش از سال ۱۰۱۷ و ظاهراً نزدیک بهمان تاریخ بود، راه نخستین دوره از سفر خود را بهندوستان در پیش گرفت و پس از چندی سرگردانی در هند عاقبت ستاره بخت خود را در قندهار و در ملازمت میرزا غازی خان ترخان متخلص بوقاری (م ۱۰۲۱ ه) یافت و چندگاهی در خدمتش برفاهیت گذراند و چند قصیده مشهور خود را در ستایش او سرود، خاصه قصیده‌یی بدین مطلع:

زهی بزلف تو ناموس کفر ارزانی بلند از نگهت صیت نامسلمانی که سه مطلع دارد و الحق طالب بخوبی از عهده سرودن این قصیده طولانی رنگارنگ برآمده است. در پایان همین قصیده است که شاعر از سرگردانی خود در هند تا رسیدن بقندهار سخن گفته و نشان داده است که چگونه از اگره تالاهور و مولتان گذراند و طبعاً دهلی را نیز در همین سفر دید و چندی در آنجا بود. بعضی از تذکره‌نویسان این دوره از سرگردانی در هند را سفر اول طالب بهند دانسته‌اند چنانکه مؤلفان خزانه عامره و شمع انجمن.

بعد از مرگ میرزا غازی ترخان بسال ۱۰۲۱ طالب ناگزیر دومین دور از سفر هند را آغاز نمود و در این تاریخ که مصادف بود با دوران پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷)، نخست از قندهار باگره رفت و در آنجا با فخر الزمانی مؤلف میخانه دیداری داشت و صاحب میخانه درین دیدار «جوانی دید بانواع هنر آراسته ... در فن شعر از امثال و اقراں ممتاز ...» و خلیق و زودآشنا و مهربان و شعرشناس [ص ۵۴۸].

(۱) - گوید:

اگر لطف تواس دستور بخشد چو خور کاو ذره‌یی را نور بخشد

عنان سوی وطن تاییده چندی کند خویشان خود را ریشخندی ...

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۵۹

طالب از اگره بیدر سورات نزد ملک چین قلیچ خان «۱» رفت و ستایش او را بر عهده گرفت ولی چون حکومت و قدرت آن خان دیر نپایید ناگزیر باگره بازگشت و در آنجا سفارشنامه‌یی از محمد حسین دیانت خان دشت بیاضی (م ۱۰۴۰) «۲» بعبد الله خان فیروز جنگ (م ۱۰۵۴ هـ) «۳» [حاکم گجرات، از اعقاب خواجه عیید الله احرار نقشبندی]، که هر دو از نام‌آوران عهد جهانگیر بودند، گرفت.

فیروز جنگ طالب را بگرمی پذیرفت و مشمول نیکوداشتهای خویش کرد ولی طالب زیاد در خدمت آن سردار سفاک نماند و از گجرات باگره بازگشت و بلاهور رفت و در آن شهر با آقا شاپور تهرانی [که شرح حالش را خواهید خواند]، شاعر مشهور، پسرعم اعتماد الدوله غیاث الدین محمد تهرانی ملاقات کرد و گویا شاپور او را با اعتماد الدوله معرفی نمود و آن وزیر ادب دوست وی را بیارگاه جهانگیر رسانید. از آن پس طالب بسرعت پای در مدارج ترقی نهاد تا در سال ۱۰۲۸ مرتبه ملک الشعرايي یافت «۴» و بعد از آن در کمال عزت زیست تا هفت هشت سال بعد، پس از مدتی رنجوری و بروز اختلال گونه‌یی در حواس «۵» بسال ۱۰۳۵ یا ۱۰۳۶ درگذشت و پسرخاله او حکیم رکنای مسیح کاشی که او نیز در هند و در بعضی سفرها همراه طالب و بسال از او کلانتر بود، رباعی زیرین را در مرگ وی سرود:

(۱) -

سخندان چین قلیچ آن خان جم قدر که آب گوهر جاه و جلالست ...

(۲) - درباره او بنگرید به مآثر الامراء، ج ۲، ص ۲۲-۲۳.

(۳) - ایضا همان کتاب و همان جلد، ص ۷۷۷-۷۸۹.

(۴) - این تاریخ مأخوذست از تزوک جهانگیری، ص ۲۸۹. معلوم نیست شبلی نعمانی چگونه تصور کرده است که طالب درین هنگام از بیست سال بیشتر نداشت (ترجمه شر العجم، ج ۳، ص ۱۳۹).

(۵) - در شرح حال طالب نوشته‌اند که در اواخر حیات طالب اندک اختلالی در حواسش پدید آمد و مرگ او بدنبال همین عارضه رخ داد. تصور می‌رود که این -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۶۰ فرزند عزیز و طالب خویشم رفت زین واقعه تا چه بر دل ریشم رفت

من بودم و آن عزیز در عالم خاک خاکم بر سر که آنهم از پیشم رفت! یکی از دو برادر همین حکیم رکنای کاشی، یعنی نصیرای کاشی، خواهر طالب موسوم به ستی النساء «۱» را در عقد خود داشت و پس از مرگ

- اختلال حواس، اگر حقیقت داشته باشد، نتیجه مداومت در استعمال معجون افیون‌دار بوده باشد. طالب هنگامی که قرار بود به پیشگاه جهانگیر معرفی شود زین مفرح افیونی خورده و در نتیجه هنگام باریافتن باختلال حواس دچار شده بود و نتوانست در برابر محبتها و عنایتهای شاهانه کلمه‌یی بر زبان آورد و در قطعه‌یی که بعد از آن از راه اعتذار سروده چنین گفته است:

مفرحی زده بودم بقصد گفتن شعرعروج نشاء آن کرد هرچه کرد بمن

ببزم پادشهم ز آن زبان نمی‌گردید که گشته بود مرا خشک از آن زبان و دهن این «مفرح زدن» طالب کار تازه‌یی ازو نبود و وی در اشعار خود باعتیاد خویش بر استعمال افیون اعترافهایی دارد و از آنجمله گوید:

طالب نصیب ما ز می لاله رنگ نیست ما را براتِ نشأه بافیون نوشته‌اند

روی گردان می‌شود از صحبتش فیض شراب همچو طالب هر که او معتاد افیون می‌شود

بی‌نشأه افیون بنتم هوشی نیست این زهر گوارنده کم از نوشی نیست

ماشی است مرا خوراک افیون آنگاه ماشی که برابر گه موشی نیست پس بیچاره طالب بخوردن افیون خو کرده بود و خوگری بدین زهر پرخطر نتیجه‌های بدی دارد که یکی از آنها هوش ربایی و عقل زداییست و دچار شدن شاعر پراستعدادی چون طالب باختلال حواس باید بیشتر از همین راه بوده باشد.

(۱) - درباره سستی النساء بیگم، باید بدانیم که او سالمندتر از طالب و بسیار دوستدار برادر خود و زنی باسواد بود و از پزشکی اطلاع داشت، و بعد از آنکه طالب از کاشان بیرون رفت او را ندیده و چهارده سال از وی دور مانده بود و سرانجام در طلب دیدار برادر راه هند پیش گرفت لیکن هنگامی با گره رسید که طالب در رکاب جهانگیر سیاحت هند می‌کرد و چون خبر وصول خواهر را با گره شنید در قطعه‌یی از پادشاه اجازه بازگشت به پایتخت خواست. این چند بیت از آن قطعه است:

پیر همشیره بیست غم خوارم که باو مهر مادرست مرا

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۶۱

طالب دو دختر را که ازو بازمانده بود بفرزندی پذیرفت و تربیت کرد زیرا گویا مادر آن دو فرزند را طالب از دست داده بود «۱». بدینگونه دوران حیات شاعری که از نوآوران ادب پارسیست، در جوانی پایان رسید، در حالی که با فرصت کوتاهی که از روزگار یافته بود مجموعه‌یی بزرگ از شعر فراهم آورد.

دیوان او را تذکره‌نویسان از نه هزار تا پانزده هزار نوشته‌اند ولی

در طبابت چو عیسی است ولی مریم روحپورست مرا

با چنین حالتی که من دارم درخور و سخت درخورست مرا

چارده سال بلکه بیش گذشت کز نظر دور منظرست مرا

دور گشتم ز خدمتش بعراق وین گنه جرم مُنکرست مرا

او نیاورد تاب دوری من که بمادر برابرست مرا

آمد اینک با گره وز شوقش دل‌طیان چون کبوتر است مرا

گر شود رخصت زیارت او بجهانی برابرست مرا

فال تقصیر چون زخم اکنون کاین سعادت میسر است مرا در ادبیات شفاهی مازندران منظومه‌یی بنام «طالب» داریم که ترجیع آن چنین است:

طالب مه طالب، طالب سیوریش نومه گهوبختا نیشته مار پیش و معنی اینست:

طالب، ای طالب سیاه ریش من نامزد کبودبخت تو نزد مادر نشسته است.

و مازندرانیان می‌گویند که آن را خواهر طالب در فراق برادر سروده است.

سستی النساء چون پزشکی می‌دانست در خدمت نورجهان بیگم تقرب داشت و این نکته از یک قطعه طالب که به آن ملکه خطاب کرده است (دیوان چاپی، ص ۱۲۴-۱۲۶) برمی‌آید. وی پس از دوران جهانگیر در عهد شاه جهان، نزد زوجه وی ممتاز محل همین مرتبه را دارا بود و تعلیم فارسی و فن قرائت جهان‌آرا بیگم نیز بر عهده او بود و بعد از مرگ ممتاز محل ریاست کل حرم بدو

محول گردید تا بسال ۱۰۵۶ درگذشت و او را بفرمان شاه جهان در آرامگاهی که بجانب غربی تاج محل بنا شده بخاک سپردند.

(۱) - این نکته هم از بیت سوم قطعه‌یی که پادشاه اشاره کرده (ص ۱۲۲ دیوان) و هم از قطعه دیگری که خطاب به ملکه نورجهان بیگم ساخته بنیکی برمی آید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۶۲

نسخه چاپی آن (تهران ۱۳۴۶) که بهمت دوست فقیدم طاهری شهاب بطبع رسیده، شامل: ۲۲۹۶۸ بیت از قصیده و ترکیب و ترجیع و مثنوی و غزل و قطعه و رباعی و مفرداتست. قصیده‌ها و ترکیبها و ترجیعهایش در ستایش حاکمان مازندران و میرزاغازی ترخان و دیانت خان و عبد الله خان فیروز جنگ و اعتماد الدوله و جهانگیر پادشاه سروده شده و مقداری از آنها نیز در ستایش امامانست. بعضی قطعه‌های او در مدح این و آن و بعضی دیگر بمناسبت‌های گوناگون سروده شده. از مثنویهایش یکی منظومه کوتاه قضا و قدر (بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف) و منظومه کوتاه دیگری بر همان وزن بنام سوز و گداز و یک مثنوی ببحر متقارب باسم جهانگیرنامه که فخر الزمانی آن را بجای ساقی‌نامه در میخانه نقل کرده است. بخش اساسی و اصلی دیوان طالب قسمت غزل‌های اوست و گذشته از آن ۷۵۵ رباعی در موضوعهای گوناگون دارد.

وی را همه معاصرانش بحدودت ذهن و هوش سرشار و استعداد کم نظیر در سخنوری و وسعت اطلاع ستوده‌اند و بحقیقت چنین بود. بعضی از مؤلفان خاصه تقی الدین اوحدی درباره‌اش بمبالغه بسیار سخن گفته‌اند. بعضی دیگر هم مثل آذر در آتشکده سخنش را «مطلوب شعرای فصیح» نمی‌دانند.

خلاصه و نقاوه سخن ستایش گران او بازگوینده فصاحت کلام و تازگی معنی و مضمون طالب در شعریست که مثل گلی که باران بهاری خورده باشد طراوت دارد و پر است از استعاره‌های دقیق و تخیلی بالا-تر از خیالپردازیهای همعهدان او یا پیش از او، و ما حصل کلامشان آنکه او «شاعر لفظ تراش معنی آفرین و موجد طرز تازه» است (صحف ابراهیم).

حقیقت امر آنست که طالب بسبب تأثیری که در تحول سبک شعر دوران صفوی دارد شاعر قابل توجه و تحقیقی است. او در شمار کسانیست که شیوه شاعری را از آنچه دنباله سبک آغاز سده دهم محسوب می‌شده، بجانب یک تحول سریع و تغییر قاطع بردند که در همان سده یازدهم بظهور شاعرانی چون میرزا جلال اسیر و کلیم کاشانی و صائب تبریزی انجامید. هوش سرشار و

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۶۳

فطرت عالی و استعداد خداداد طالب همانقدر که او را شاعری بسیار زودرس ساخت بهمان اندازه هم بوی فرصت نوآوری داد و او خود باین تجدد در لفظ و معنی واقف بود و «اختراع سخنهای خوش قماش» خویش را مرهون «خیالبافی» خود می‌دانست و به «روش تازه» اش که آن را از همه روشها تازه‌تر می‌شمرد مغرور بود «۱»، و اگرچه قریحه خداداد وی او را از تنگناهای خیالبندی و مضمون‌آفرینی غالباً کامیاب بیرون می‌آورد اما گاه هم خیالهای دور و دراز شاعر از گنجایی لفظ بیرون می‌رفت و بیتها یا نادرست از کار در می‌آمد و یا اگر بتوان لفظها را بتأویلی درست کرد ناگزیر باید بخشی از پیوندهای لفظی را در عالم خیال یافت، مانند:

صبا را غالباً گستاخی ره داد با زلفش که دیگر بوی شمشیر از زبان شانه می‌آید

ما مصیبت زده مرغان قفس مشتاقم گرد پروانه بشوید ز بال و پر ما

آمیخته برق نفس چون کشم آهی در خرمن گردون نگذارم پر کاهی

دود نفس شعله چو خاشاک بسوزد آمیزش این برق میناد گیاهی

حجابم غنچه‌سان در پرده ناموس غم دارد دریغا کاش می‌چیدم گل بی‌انفعالی را طالب ازینگونه بیتها باز هم دارد و بهمین سبب است که شاعران و ناقدان عهد بازگشت ادبی مانند آذر طرز او را مطلوب شاعران فصیح ندانسته و یا همچون رضا قلیخان هدایت حتی از ذکر نام او ابا کرده‌اند، لیکن چه آنها که راه مبالغه در پیش گرفته و مرتبه طالب را در «فصاحت و ملاحه کلام» بسیار بالا

نهاده‌اند، و چه آنان که او را یکباره مطرود شمرده‌اند، هر دو راه افراط و تفریط پیموده‌اند، زیرا او در همان حال که گاه بیت‌های سست و ناروا

(۱) -

خیالبافی از آن پیشه ساختن طالب که اختراع سخنهاى خوش قماش کنم
طالب از هر روشی شیوه ما تازه‌تر است روش ماست کز آن تازه‌تری نیست پدید
طالب عندلیب زمزمه‌ایم روش تازه آفریده ماست
بطرز نغمه خود گو مثال بلبل مست که هست این روش تازه آفریده ما

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۶۴

و نامفهوم یا بی‌مزه «۱» دارد، بسیار بیت‌های دل‌انگیز که از حیث لفظ و معنی برابر و زیبا و رسا و تازه و بدیعست سروده و بدینگونه دیوان بزرگی از شعر که بیشتر، و خاصه غزل‌های آن، مطبوعست ترتیب داده.

توجه بایراد تشبیه‌ها و استعاره‌هایی که غالبا مرکب و خیالی و وهمی است، و مبالغه در ایراد آنها، و حتی بی‌مزه شمردن کلامی که خالی از آنها باشد «۲»، و بکار بردن ترکیب‌های فراوان تشبیهی و استعاری و کنایه‌های دقیق و ارسال مثلها، و سعی در ایراد صنعت‌های لفظی [بویژه در قصیده‌ها] و نظایر اینها از اختصاص‌های اصلی شعر طالب است و پیداست که او در بسیاری از آنچه راجع بکلیات شعر در عهد صفویه [شیوه سخنوری، ویژگی‌ها و مرحله‌های تحول آن در عهد صفوی] گفته‌ام با دیگر شاعران مشابه خود، یعنی نوآوران و صاحبان «روش تازه» در شعر شریک و سهیم است و باز گفتن آن مطلبها در اینجا مایه طول کلام خواهد بود.

این نکته هم درباره شعر طالب گفتنی است که او با همه دعوی نوآوری، که البته در آن صادقست، از استقبال استادان پیش از خود یا نزدیک بزمان خویش هم خودداری نداشت و بسی غزل با استقبال سعدی و مولوی و خسرو و حافظ و فیضی و نظیری و عرفی ساخت. همچنین است در قصیده‌های خود که غالبا متمایل بشیوه خاقانی بود، و می‌گفت:

نظم طالب می‌کند نسبت بخاقانی درست گو خطابش از فلک خاقانی ثانی مباد و اگرچه همان دراز آهنگی خاقانی را در قصیده‌گویی دارد ولی هیچگاه از عهده آنهمه رنگ‌آمیزی و زبان‌آوری که استاد شروان دارد برنمی‌آید.
قسمتی از این قصیده‌ها با ردیف و بعضی دیگر با قافیه‌های ساده است و استعمال

(۱) - گوید:

معاندان که مرا دلخراش انفاسند بلفظ ناس و بمعنی تمام نسناسند
بزعم خود همه گلچین عقل وز آن غافل که در مجاور گلزار دهر کناسند
(۲) - گوید:

سخن که نیست در او استعاره نیست ملاحه نمک ندارد شعری که استعاره ندارد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۶۵

ردیف که طالب بدان میل وافری دارد در نزدیک بتمام غزل‌های او نیز مشهود است. تکرار قافیه در شعر طالب برسم هم‌روز گارانش بسیار دیده می‌شود.

ازوست:

آبی که بی‌توزین مژه تر فروچکد چون برگ گل بکسوت آذر فروچکد

گل‌های آتشین دمد از آب دیده‌ام گر قطره‌بی بیال سمندر فروچکد
 عود قمار از جگرم گر کنی بخورخونابه از مشبک مجمر فروچکد
 اجزای نامه آب شد از شرم روی دوست‌نشگفت اگر ز بال کبوتر فروچکد
 در چین طره تو ز دل‌های بیدلان چون مشک تازه خون معطر فروچکد
 تا بامداد حشر ز بالین و بسترم گر بفشرد خون سمندر فروچکد
 نشگفت گر ز تلخی خونم زمانه راصاف هلاهل از دم خنجر فروچکد
 بیمار اشتیاق ترا آتش فراق اجزای آب گشته ز بستر فروچکد
 در روزگار حسن تو فصاد غمزه راخون فرشته از سر نشتر فروچکد
 از آفتاب حامله گردیده لا جرم زین تیره ابر قطره منور فروچکد
 از کاو کاو نیش فغانم بصحن باغ دل خون شود ز دست صنوبر فروچکد
 بر هایهای گریه من در سراغ دوست خون ترحم از دل کافر فروچکد
 از بس که آتشین گهرم گاه انفعال آب از رخم بکسوت آذر فروچکد
 مرغایان بحر مرا گر بتیغ موج بسمل کنند خون سمندر فروچکد
 ز الوان حسرتم بگریبان ز گنج چشم هر قطره خون بگونه دیگر فروچکد
 خونابه چون چکد نمکین از دل کباب از چشم حیرتم نمکین تر فروچکد
 خوش در ترشح آمده خون دلم مبادر شحی از آن بدامن داور فروچکد
 یعنی امیر غازی ترخان که آب فتح چون شبنمش ز سبزه خنجر فروچکد ... «۱» *

تا کی ز بیم خوی تو دزدم نگاه رادر سینه هوس شکم تیر آه را
 لذت‌شناس درد تو هم چاشنی گرفت خونابه سیاست و شهد گناه را

(۱) - در این چند بیت از تشبیب یک قصیده قافیه خنجر دو بار، آذر سه بار، سمندر سه بار و تر سه بار تکرار شده است!

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۶۶ نازم بشمع روی تو کز شعله‌های حسن گلگونه عذار دهد مهر و ماه را

بر مزرعی که قطره زند ابر گریه‌ام مژگان مثال برگ برید گیاه را

طالب بکوش در طلب کام خویشتن تا کی بهانه سازی بخت سیاه را *

ندارد چون سراب از بود امیدی نمود ماعدم را تنگ در آغوش جان دارد وجود ما

تو سود خود طلب ما را مکن منع از زیان کردن که ما سرچشمه‌ایم اندر زیان ماست سود ما

بآه و اشک گرم خود جهان را آفتیم آفت زمین از آتش ما سوزد و گردون ز دود ما

صفای وقت ما بیحاصلان را می‌شدی حاصل بگوش دردنوشان می‌رسیدی گر درود ما

دل ما بی‌شریک افتاده در شغل جگرسوزی ندارد هیچ مجمر بهره‌یی از دود عود ما

ترنج شکر بویا می‌شدی دل را بکف طالب بسیب آن زنخدان می‌رسیدی گر سجود ما *

دست حسنش باز بر رخ زلف پیچانی شکست سنبلستانی در آغوش گلستانی شکست

تا تبسم ریش آوردم در آغوش خیال در دلم هر گوشه پنداری نمکدانی شکست

چشم طوفان جوش را نازم که از دامن اوهر ترشح شیشه ناموس عمانی شکست

شرم دار ای اشک آخر از کدامین سنگدل شیشه لبریز آتش در گریبانی شکست
 غمزه نشناسم کدامست و دل طالب کدام نشتری دانم که در آغوش شریانی شکست *
 بچشم ما گل می آب و رنگ جان دارد پیاله در کف ما گردش زمان دارد
 دمی ز ناله نیاساید این برهمن دیر زبان مگوی که ناقوس در دهان دارد
 تو آن شکارفریبی که هر کجا مرغیست بسوی دام تو راهی ز آشیان دارد
 گل دعای که می چند این غریب که بازسری بخرقه و دستی بر آسمان دارد
 سخن صریح چه گویی حدیث مهر و وفاست برمز گوی که دیوار و در زبان دارد
 طراز دامن هر قطره گوشه جگر است چکیده سر مژگان ما نشان دارد
 بیحر همت ما مفلسان قطره وجود سفینه از پر سیمرغ بادبان دارد
 چرا بعرض ننازد کسی که چون طالب سمند ناطقه مطلق العنان دارد *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۶۷ بی تو شب کار حریفان با فراق افتاده بود شیشه دل‌های مشتاقان ز طاق افتاده بود
 دوش باز نیش رشکی در رگ جان می خلید تا کدامین فتنه با او هم وثاق افتاده بود
 چون پر پروانه ام ز آن سوخت سر تا پا که دوش کار دل با شعله یعنی اشتیاق افتاده بود
 در هوای محملی من هم بیابانی شدم چون کنم بیچاره مجنون سخت طاق افتاده بود
 ز آن نشد طالب نفاق آمیز کز عهد ازل صحبتش با همدمان بی نفاق افتاده بود *
 وام گیر ای جبهه چین از ابروی غم وام گیرنی غلط گفتم غلط از زلف ماتم وام گیر
 صد نوای عیش مرهون ساز گر صاحب‌دلی وز لب ما بیدلان یک نغمه غم وام گیر
 اینک آمد حسن و دکان ملاحظت باز کرده هر کرا زخمیست گو پیش آی و مرهم وام گیر
 این حریم حرمت عشقست هان دل زینهار گر نداری شرمگین چشمی ز محرم وام گیر
 سبزه‌های جنت از شوق طراوت سوختند آخر ای رضوان بیا زین دیده شبنم وام گیر
 اتصالی رشته امید را در کار هست یک گره ز آن گوشه ابروی پر خم وام گیر
 گریه بی حد ناله بی اندازه شیون بی شمار گو بیا صد ماتمی اسباب ماتم وام گیر
 در خمارم سوختی طالب تغافل بهر چیست گر نداری قدرت جامی رو از جم وام گیر *
 سوختم در آتش سودای خویش ساختم با سوز جان فرسای خویش
 بال و پر در باختم پروانه وار در هوای یار بی پروای خویش
 من براه عشق رسوای دلم دل نه رسوای تو شد رسوای خویش
 بس که از حد شد هجوم گریه ام گوش بگرفتم ز هایاهای خویش
 در فراق او تراوشهای داغ داردم شرمنده از اعضای خویش
 بس که دست و پا زدم در راه دوست گاه بوسم دست خود گاه پای خویش
 طالب آسایش نمی بینم بخواب در زیان چشم طوفان زای خویش *
 ما نیش کفر در دل ایمان فشرده ایم در ساغر عمل می عصیان فشرده ایم
 شمشیر کرده ناله و بر دل کشیده ایم الماس کرده ناخن و در جان فشرده ایم
 درهم شکفته غنچه دل لاله جگر بر هر زمین که دامن مژگان فشرده ایم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۶۸ غیرت نگر که چاشنی خنجر ترادر قطره قطره خون شهیدان فشرده‌ایم
تا تلخی حیات ابد امتحان کند در کام خضر چشمه حیوان فشرده‌ایم
صد کعبه در تهیه احرام طوف ماست تا ما قدم بخار مغیلان فشرده‌ایم
طالب توفیض گیر ز وصل بتان که مایای طلب بدامن حرمان فشرده‌ایم *
ذوق مستی کو که هر ساعت تهی سازم خمی ناخنی کردم بفریاد آورم ابریشمی
فتنه افلاک و انجم کم نمی گردد کجاست عالمی کآنجا نه افلاکی بود نه انجمی
بارها از هم جدا کردم جهان را بود و تارهمچو کار خود ندیدم رشته سردرگمی
هان مخوان گندم‌نمای جو فروشم ز آنکه من نه جوی دارم درین دهقان سرا نه گندمی
جز دل خونابه‌نوش تنگ میدانم که دید قطره‌یی کز آستینش سر بر آرد قلزمی
ای که از ملک عدم جستی نشان آباد باد کشوری آرام بنیادی خوش و خوش مردمی
جز دل طالب نیابی گوهر والا نژاد چار ارکان را اگر تا حشر جویی بی خمی *
انتظارم کشت، از آن عالم نیامد آدمی هست می‌دانم حرمگاهی ولی کو محرمی
هیچ کفری در جهان بالاتر از انکار نیست بت پرستان عالمی دارند و ما هم عالمی
گفتم از مژگان خبر گیرم نمودم چشم یار سبزه‌یی دیدم بر او بنشسته خونین شب‌نمی
گر شبی تا صبحدم شرح غمت کردم هنوز مانده نیم افسانه‌یی بر لب، دمی بنشین دمی
هم نمک در کنج لب دارید و هم در گنج چشم زخمیان امیدوارانند چون ما مرهمی
نقد هر داغی و دردی از غریبان مانده بود کرده در دامن ما گردون، مگو کو حاتمی
بخت اگر پیر است در مرگش مشو پیر ناصبور نو جوانان ماتمی دارند و پیران ماتمی
وای اگر با بیغمی در عشق می‌افتاد کار اینکه سر تا پا غم حاشا اگر دارم غمی
پور اکبر شاه را طالب مریدم در جهان شکر لله نیستم محتاج پور ادهمی
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۶۹

۶۴- رضی آرتیمانی «۱»

میر محمد رضی آرتیمانی از شاعران صوفی مشرب نیمه نخستین از سده یازدهمست. مولدش آرتیمان در نیم فرسنگی تویسرکانست. آنچه در تذکرها از او سخن گفته‌اند بسیار کوتاه و خالی از اطلاع درباره او و اثرهایش است. همینقدر معلومست که در آغاز عهد شباب بهمدان رفت و در آنجا با شاعرانی که از آن شهر و ناحیهای نزدیک به آن مانند توی و سرکان و نهاوند بودند معاشرت داشت مثل میر مغیث محوی و مرشد بروجردی و رشکی و هلاکی، و بعید نیست که در همان اوان خدمت میرزا ابراهیم حسنی همدانی از پیشروان اهل تصوف آن دیار را نیز دریافته و ازین راه متمایل بمقالات اهل تصوف و عرفان شده باشد «۲».

(۱)- درباره او بنگرید به:

* آتشکده آذر، بمبئی، ص ۲۵۵-۲۵۶.

* بهارستان سخن، ص ۵۰۵.

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۷۳-۲۷۴.

* نتایج الافکار، ص ۲۶۴.

* ریاض العارفین هدایت، ص ۱۲۹-۱۳۱.

* سرو آزاد، میر غلامعلی آزاد، ص ۸۴.

* صبح گلشن، سید علی حسن خان، هند، ص ۱۷۹.

* مقدمه دیوان رضی الدین آرتیمانی، تهران ۱۳۴۶.

* آقای احمد گلچین معانی در حاشیه میخانه (ص ۹۳۶-۹۳۷) بیشتر اشاره‌های کوتاه مأخذهای یادشده را جمع و نقل کرده است و در همان چاپ از میخانه ساقی نامه رضی که در آن کتاب جنبه الحاقی دارد در ۶۱ بیت گنجانیده شده است. نقل تاریخ وفات رضی هم از آنجاست.

(۲)- این معانی مستفاد است از گفتار ملا عبد الباقی نهاوندی در ضمن بیان حال مرشد بروجردی (مآثر رحیمی، ج ۳) بدانجا رجوع شود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۷۰

بعد از آن روزگار رضی باصفهان رفت و اگر بدانچه در تذکره صبح گلشن آمده استناد کنیم در جمع میرزایان دفتر شاه عباس نخستین درآمد و قاعده باید مواصلتش با زنی از خاندان صفوی در همین مدت اقامت در اصفهان انجام شده باشد. همه آنان که سخن از پسر رضی یعنی میرزا ابراهیم ادهم گفته‌اند، او را از جانب مادر صفوی دانسته‌اند.

بنابر آنچه از مقدمه دیوانش که جامع آن نوشته است برمی‌آید، رضی در اواخر حیات بآرتیمان بازگشت و تا پایان زندگانی در آنجا سرگرم ارشاد بود و گذشته از آن چون منشور شیخ الاسلامی تویسرکان و توابع بوی داده شده بود، بیست و گشاد کارهای دینی خلق سرگرم بود. وفاتش در منتظم ناصری در ذیل وقایع سال ۱۰۳۷ ه ثبت شده است و او را در زادگاهش بخاک سپردند. مجموع اشعارش از قصیده و غزل و قطعه و ترجیع و رباعی و ساقی نامه اندکی از هزار و پانصد بیت درمی‌گذرد. دیوانش بسال ۱۳۴۶ در تهران چاپ شد و ساقی نامه او در مدح شاه عباس اگرچه بیش از ۱۷۵ بیت ندارد و از بسیاری ساقی نامه‌های عهد صفوی کوتاه‌تر است، بسبب رقت عواطف گوینده از دیرباز شهرت یافته است اما این شهرت دلیل آن نیست که رضی را در صف شاعران بزرگ عهدش درآوریم بلکه او از هر حیث شاعری متوسط و گاه بدست «۱». همه شعرهای رضی نشان از اندیشه‌های صوفیانه او

(۱)- این چند بیت نمونه‌یست از بسیاری بیت‌های سست که در دیوان چاپی رضی یافته می‌شود. بعضی از آنها چنان سست و آشفته است که باید یا آنها را الحاقی و یا نتیجه اشتباه ناسخ یا خطای چاپی بدانیم زیرا بعید است که شاعری چنان سخن گوید:

تو بدین چشم شوخ و روی چو ماه‌ببری دل ز دست سنگ سیاه (!)

عقل کلی شده فراموشم بس که مالیده عشق گوش مرا

بهار عشق دل از دیده مبتلا گردیده‌ر آن وفا که تو بینی بلاست بر سر ما

بس حرف که بر رضی گرفتیم بعضی سخنان گرفت ما را -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۷۱

می‌دهد و ازینجاست که تذکره‌نویسان ضمن اشاره‌های کوتاهی که بحالش دارند او را «سرحلقه عارفان آگاه» (نصرآبادی) و «بعرfan و از خود گذشتگی معروف» (خوشگو) و «عارفی با افضال، در معارف الهیه مسلم آفاق و در مدارج حقانیه در عالم طاق» (هدایت) گفته‌اند.

پسرش میرزا ابراهیم ادهم که از مادری صفوی‌نژاد بود، نیز مانند پدر شعر می‌گفت، اما شاعری بود در ارتکاب مناهای بی‌پروا و

مردی تند خوی و رندی بی‌باک، در عهد شاهجهان (۱۰۳۶-۱۰۶۸ ه) بهند رفت و بوساطت حکیم داود تقرب خان در خدمت پادشاه و اطرافیانش تقرب بسیار یافت لیکن بر اثر افراط در استعمال بنگ و غلامبارگی و بی‌بندوباری و بی‌ادبی بزدان افتاد و عاقبت در هند بسال ۱۰۶۰ ه بدرود حیات گفت «۱». از سخنان رضی آرتیمانست:

الهی بمستان میخانه‌ات بعقل آفرینان دیوانه‌ات
بنور دل صبح خیزان عشق ز شادی بانده گریزان عشق
برندان سرمست آگاه‌دل که هرگز نرفتند جز راه دل
بانده پرستان بی‌پاوسریشادی فروشان بی‌شور و شر
که خاکم گل از آب انگور کن سراپای من آتش طور کن
بمیخانه وحدتم راه ده دل زنده و جان آگاه ده
که از کثرت خلق تنگ آمدم بهرجا شدم سر بسنگ آمدم
بیا ساقیا می بگردش در آر که دلگیرم از گردش روزگار
می ده که چون ریزش در سبوبرآرد سبو از دل آواز هو

در سینه هزار چاکم افزون شد تا دیده‌ام آن چاک گریبان را
عاجز گشتی و گر نه از هوئی ریزیم بخاک خون خاقان را
کم فرصتی ار نباشد از آهی بر باد دهیم خاک کیوان را ... و بسی دیگر از اینگونه بیت‌های ناتندرست که بر من دشوار است تا آنها را از رضی بدانم.

(۱)- درباره او رجوع کنید بتذکره نصرآبادی، ص ۳۵۹-۳۶۰؛ بهارستان سخن ص ۵۰۵ تا ۵۰۸؛ سرو آزاد ص ۸۴-۸۵؛ صحف ابراهیم، خطی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۷۲ از آن می که در دل چو منزل کند بدن را فروزاتر از دل کند
می معنی افروز صورت گداز می گشته معجون راز و نیاز
از آن آب کآتش بجان افگند اگر پیر باشد جوان افگند
می از منی و تویی گشته پاک شود جان چکد قطره‌ی گر بخاک
می سربسر مایه عقل و هوش می بی‌خم و شیشه در ذوق و جوش
دماغم ز میخانه بویی کشید حذر کن که دیوانه هویی کشید
بگیرید زنجیرم ای دوستان که پیلیم کند یاد هندوستان
دلم خون شد از کلفت مدرسه خدا را خلاصم کن از وسوسه
مغنی نوایی دگر ساز کن دلم تنگ شد، مطرب آواز کن
بگو زاهدان اینقدر تن زنند که آهن ربایی بر آهن زنند
ازین دین بدنیافروشان مباش بجز بنده باده‌نوشان مباش
چه درمانده دلق و سجاده‌ای مکش بار محنت بکش باده‌ی
ز قطره سخن پیش دریا مکن حدیث فقیهان بر ما مکن

مکن قصه زاهدان هیچ گوش قدح تا توانی بنوشان و نوش
 سحر چون نبردی بمیخانه راه چراغی بمسجد مبر شامگاه
 خراباتیا سوی منبر مشوبهشتی، بدوزخ برابر مشو ...
 ... رخ ای زاهد از می پرستان متاب تو در آتش افتاده‌ای من در آب
 که گفتت که چندین ورق را بین بگردان ورق را و حق را بین
 ردا کز ریا بر زنج بسته‌ای بینداز دورش که یخ بسته‌ای
 فزون از دو عالم تو در عالمی بدینسان چرا کوتاهی و کمی
 تو شادی بدین زندگی، عار کو گشودند گیرم درت، بار کو
 نماز ارنه از روی مستی کنی بمسجد درون بت پرستی کنی
 بمسجد رو و قتل و غارت بین بمیخانه آی و فراغت بین
 بمیخانه آی و حضوری بکن سیه کاسه‌ای کسب نوری بکن
 چو من گر ازین می تو بی من شوی بگلخن درون رشک گلشن شوی ...
 (از ساقی نامه)

*

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۷۳ داند آن کس که ز دیدار تو برخوردار است که خرابات و حرم غیر در و دیوار است
 ای که در طور ز بی حوصلگی مدهوشی دیده بگشای که عالم همگی دیدار است
 همه پامال تو شد خواه سر و خواهی جان و آنچه در دست من از تست همین پندار است
 برخور از باغچه حسن که نشکفته هنوز گل رسوایی ما از چمن دیدار است
 باور از مات نیاید بلب بام در آی تا ببینی که چه شور از تو درین بازار است *
 مگر شور عشقت ز طغیان نشیند که بحر سرشکم ز طوفان نشیند
 عجب باده خوشگوار است عشقت که در خون گبر و مسلمان نشیند
 نشسته است ذوق لبث در مذاقم چو گنجی که در کنج ویران نشیند
 رضی شد پریشان آن زلف یا رب پریشان کننده پریشان نشیند *
 جایی که بطامات مباحات توان کرد محراب صنم قبله حاجات توان کرد
 من روی بکعبه نهم از خاک در تواز کعبه اگر رو بخرابات توان کرد
 چون روح قدس در طلبت زنده شوقم در عشق تو اظهار کرامات توان کرد
 نه جرأت پروانه و نه تاب سمندر دعوی محبت بچه آیات توان کرد
 آنجا که منم ز اهرمن اعجاز توان دید و آنجا که تویی بندگی لات توان کرد *
 آنجا که وصف آن قد و بالا نوشته ایم اقرار عجز خویش همانجا نوشته ایم
 حاصل، دمی ز یاد تو غافل نبوده ایم یا گفته ایم حرف غمت یا نوشته ایم
 از سوز اشتیاق نیارم که دم زنم کآتش گرفت دست و قلم تا نوشته ایم
 گویی بنوش باده که عمرت شود دراز ما خط عمر خویش بشبها نوشته ایم
 دانیم راه راست ولی بهر مصلحت خط الف بعادت ترسا نوشته ایم

شد پشت و روی نامه سیه با وجود آن از پشت و روی نامه یکی نانوشته‌ایم

ناخوانده نامه پاره کند دور افگندنام رضی بهرزه در آنجا نوشته‌ایم *

کیم از جان خود سیری ز عمر خویش بیزاری سیه‌روزی سراسر داغ جانسوزی جگرخواری

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۷۴ ندانم لذت آسودگی لیک اینقدر دانم که به باشد دل آزرده از سودای بسیاری

بهم شیخ و برهمن در خرابات مغان رقصندنه آن در بند تسبیحی نه این در بند زناری

چه در خلوت چه در کثرت بهر جا هر که را دیدم نه خالی خلوتی از تو نه بیرون از تو بازاری

مگر صبح ازل سازد خلاصم ورنه چون سازم که پیچیده است گردم شام هجران چون سیه ماری

بکار خویشان مشغول هر کس را که می‌بینم بغیر از عاشقی کاری نیاید از رضی باری *

این وادی عشق طرفه شورستانیست غافل منشین که خوش حضورستانیست

هر دل که درو مهر بتی شعله گرفت هر جا میرد چراغ گورستانیست *

در عشق اگر جان بدهی جان آنست ای بی سروسامان سروسامان آنست

گر در ره او دل تو دردی دارد آن درد نگه دار که درمان آنست *

چون نام لب تو سرو چالاک بریم رنگ از رخ آب زندگی پاک بریم

دادیم بیاد بر تمنای تو عمرمگذار که حسرت تو بر خاک بریم *

تا چند بساط شادی و غم گیریم راه و روش مردم عالم گیریم

کو زلف مشوشی که بر هم پاشیم کو شعله آتشی که درهم گیریم *

صد شکر که نیستم من از بی خبران که مست ز وصلم و گهی از هجران

دانشمندان تمام گریان بر من خندان من دیوانه بدانشمندان *

گر بویی از آن زلف معنبر یابی مشکل که دگر پای خود از سر یابی

از خجلت دانایی خود آب شوی گر لذت نادانی ما دریابی *

از دوری راه تا بکی آه کنی وز رهرو رهزن طلب راه کنی

یا رب چه شود که بر سر هستی خودیک گام نهی و قصه کوتاه کنی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۷۵

۶۵- شفای اصفهانی «۱»

حکیم شرف الدین حسن بن حکیم ملا محمد حسین اصفهانی متخلص بشفای از عالمان و پزشکان مشهور زمان خود در اصفهان

بوده و نزد خاص و عام آن شهر و نیز در دستگاه سلطنت و حکومت حرمت بسیار داشته است. وی بسال ۹۶۶ هـ ولادت یافت. پدرش

حکیم ملا محمد حسین معروف بحکیم ملا

(۱)- درباره او بنگرید به:

* خلاصه الاشعار میر تقی الدین کاشی، خطی.

* بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، ص ۴۶۲-۴۶۳.

* نتایج الافکار ص ۳۷۳-۳۷۵.

- * مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۲۱-۲۳.
 - * ریاض العارفین، ص ۳۶۶-۳۷۵.
 - * تذکره نصرآبادی، ص ۲۱۲-۲۱۴.
 - * هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۴۲۹-۴۳۰.
 - * آتشکده، تهران، ص ۹۵۰-۹۵۴.
 - * تذکره میخانه، تهران، ص ۵۲۳-۵۳۴.
 - * صحف ابراهیم، خطی.
 - * عرفات العاشقین، خطی.
 - * ترجمه مجمع الخواص، ص ۲۰۴-۲۰۵.
 - * ریاض الشعراء، خطی.
 - * هفت آسمان، مولوی احمد علی احمد، کلکته ۱۸۷۳، ص ۱۳۴-۱۳۵.
 - * ایضاح المکنون، ج ۱، ستون ۵۱۱.
 - * عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۰۸۲-۱۰۸۳.
 - * ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۳۰-۳۳۱.
 - * فهرست بلوشه، ج ۳، ص ۳۸۳.
 - * تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۵۱۴-۵۱۵.
 - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۷۶
- از شاگردان میر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی بود. نیاکان و خاندانش روزگار را بیزشکی می‌گذراندند و او خود آن فن را از پدر خویش و برادرش حکیم نصیرا فراگرفت و بر در مسجد جامع اصفهان پزشک خانه داشته و در آنجا بدرمان بیماران می‌پرداخته است و نزد پادشاه و دولتیان محترم و گرامی بوده خاصه که علاوه بر مقامهای علمی از غنای طبع و همت بلند برخوردار داشت. نصرآبادی درباره او نوشته است که «طبعش در کمال استغنا بود و در هیچ زمانی شاعری بآن اعتبار و غنای طبع نبوده چنانچه (-) چنانکه) از حاجی مطیعا «۱» مسموع شد که برفاقت حکیم بتختگاه هارون ولایت می‌رفتیم، در محله نیم‌آورد شاه عباس ماضی برخورد و شاه اراده نمود که از مرکب بزیر آید. حکیم مانع شد، شفقت بسیار بحکیم نموده روانه شدند، جمیع امرا جهت مراعات حکیم پیاده شدند تا حکیم درگذشت»
- شفایابی بجز پزشکی حکمت نظری را هم فراگرفته بود لیکن چون شهرت و مهارتش در شعر بر معرفت حکمی او می‌چربید بدان شهرت نیافت.
- میر محمد باقر داماد، دانشمند و حکیم معاصر شفایابی درباره او می‌گفت که شاعری فضیلت حکیم شفایابی را پوشیده «۲» و براستی «حکیم» شاعری توانا بود و سخن بشیوه استادان سلف می‌گفت و اندیشه‌های عالی تازه در کلام

(۱)- مطیعی تبریزی ساکن اصفهان بود، ادب بسیار داشت و همواره از صحبت اهل حال بهره برمی‌گرفت. با پسرش بهند رفت، پسر در آنجا بدرود حیات گفت و او آن دیار را ترک گفت و باصفهان بازگشت و همانجا ماند تا درگذشت. شعر خوب می‌ساخت، ازوست:

چو وسعت عدم در خیال می‌آیدز تنگنای وجودم ملال می‌آید

بآستانه نشینان بچشم کم منگر که ره بصدر ز صف نعال می آید *

پای در راه طلب جز بدویدن مگذار و وحشی فرصت خود را بر میدن مگذار

چوب معنی است ترا هر مژه در تیر نگاه بی تامل نظر شوخ بدیدن مگذار بنگرید به تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۱-۳۹۲.

(۲)- ایضا، ص ۲۱۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۷۷

خود می گنجانید و او را بحق باید یکی از شاعران منتخب دوران صفوی شمرد و طبیعی است که مایه علمی او خاصه در حکمت و عرفان درین راه او را یاری بسیار کرد چنانکه مثنویهای او بویژه نمکدان حقیقت یکی از مثنویهای خوب عارفانه و متضمن مطلبهای عالی عرفانیست. او این مثنوی را باستقبال و بشیوه حدیقه الحقیقه سنایی ساخت و چنان درین راه توفیق یافت که بعضی آن را از سنایی تصور کرده اند (۱).

میر تقی الدین کاشی که متوجه ارزش کار حکیم شفایی در دو وادی سخنوری و بیان معنیهای عالی عرفانی و غنایی بود، درباره اش چنین نوشته است: «بزعم اکثر مستعدان طریق شاعری را از پیش برده بخوبترین وجهی جلوه گر شده و بقرار داوطلبان وادی عرفان یقین بر یقین افزوده پیش آفتاب ضمیر منیر اهل وحدت بنیکوترین لباسی در ظهور آمده و ازین جهت محققین و اهل درک او را ذو جہتین می دانند و مدققین و اهل فن ذو فنون و ذو اللسانین می خوانند ... و قطع نظر از تکلفات منشیانه در وادی شعر خصوصاً غزل بحظ کامل و نصیب شامل رسیده و در شعرش پختگی و درستی که قبل از این نبود پیدا گردیده ...» و بسبب همین بلندی مقام که تقی الدین کاشی در شفایی یافته بود، با آنکه خلاصه اشعار را تمام کرده و دفتر را بر بسته بود و نسخه های کتابش اینسوی و آنسوی پراکنده شده بود، باز قلم بر دست گرفت و شرح حالش را در نسخی که خود داشت افزود (۲).

تقی الدین اوحدی معاصر دیگر حکیم شفایی نیز پس از آنکه شرحی مبسوط درباره مهارتش در پزشکی و درمان بیماران و نیز در هجو نوشته وی را «اشعر شعرای زمان و از همگان ممتاز» دانسته است و میرزا صائب که از فقدان شفایی متأسف بود از وی با عنوان «نبض شناس سخن» یاد کرده است و گفته:

در اصفهان که بدرد سخن رسد صائب کنون که نبض شناس سخن شفایی نیست

(۱)- مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۲۱-۲۲.

(۲)- و من آنرا از حاشیه ص ۵۲۵-۵۲۶ میخانه، تهران ۱۳۴۰، نقل کرده ام.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۷۸

درباره او می نویسد که بسیار حاضر جواب و بدیهه طراز و شوخ طبیعت بود چنانکه محتشم کاشانی موقعی که شفایی چهارده ساله بود (- ۹۸۰ ه) در اصفهان مهمان حکیم ملا محمد حسین شد و از شفایی جوان «شعر طلب نمود، حکیم [شفایی] یک دو غزل می خواند، ملا محتشم می گوید خوب گفته ای اما بخربوزه گرمک اصفهان می ماند که بحسب ندرت شیرین واقع می شود! حکیم در جواب می گوید که الحمد لله بگرمک کاشان نمی ماند که در کل شیرینی ندارد! و ملا محتشم روی خود را تازه می دارد و خندان می شود» (۱) و یقین توانائیش در هجو که زبانزد همه معاصران بود از همین شوخ طبعی او برمیخاست و او درین راه چنان شهرت داشت که میر محمد باقر داماد می گفت «شعرش را هجا پنهان ساخته» (۲) و فخر الزمانی مدعی بود که او در هزالی از سوزنی گرو برده، و بقول خود شفایی «رسم هجا لازم ماهیت» او بود و همچنانکه اسکندر بیگ منشی در عالم آرای عباسی نوشته است «درین طرز بدیع معانی رنگین و ظرایف شیرین بناز کترین روشی ادا نموده داد سخن- پردازی می داد» و تقی الدین اوحدی گوید که «در اهاجی بی مثل است ...

چنانکه از تاب شمشیر مهاجرات او اکثر شعرای عراق و غیره بر خود می‌لرزند.» و بگفتار اسکندر بیگ چون شاه عباس این کار حکیم را دوست نمی‌داشت، وی در اواخر حیات از آن دست کشید و بقول خود بر دست شاه ازین عادت توبه کرد «۳». وفاتش بسال ۱۰۳۷ ه اتفاق افتاد.

کلیات آثار شفایی در حدود پانزده هزار بیت است شامل قصیده، غزل، ترکیب، ترجیع، قطعه، رباعی، شهر آشوب، و چهار مثنوی، دیده بیدار

(۱) - تذکره نصرآبادی، ص ۲۱۲.

(۲) - تذکره میخانه، ص ۵۲۳.

(۳) - گوید:

رسم هجا چو لازم ماهیت منست چون کهربا کزو نتوان برد جذب کاه

اما پسند صاحب ایران نمی‌شوم تا با منست این هنر اعتبار کاه

بار دگر نه از لب و بس، از صمیم قلب تجدید توبه می‌کنم اما بدست شاه

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۷۹

(بر وزن و پیروی از مخزن الاسرار)، مهر و محبت (در برابر خسرو و شیرین) نمکدان حقیقت (پیروی از حدیقه الحقیقه سنایی)، مجمع البحرين (باستقبال از تحفه العراقین خاقانی). دیوان غزلهای او را که در حدود ۵۵۰۰ بیت است بشماره Supp. ۱۲۰۴ در کتابخانه ملی پاریس دیده‌ام. ازوست:

منم که صبح کنم نام شام ماتم راهلال عید کنم نقش ناخن غم را

نمک ز گرمی داغم بخویش می‌لرزد کند جراحت من زخم‌دار مرهم را

بصرفه خرج کن آزر دگی ز کیسه دل‌نگاه دار پی روز خوشدلی غم را

بشکر لذت درد تو می‌توان دادن زکات یکشبه غم روزگار خرم را

بدرد کوش شفایی که هیچکس نخرد بهیچ سینه بی‌درد و چشم بی‌غم را *

گفتم بحریم محرم این خانه کدامست آهسته بمن گفت که بیگانه کدامست

همسایه افسرده‌دلان چند توان بودای سوختگان کوچه پروانه کدامست

بر غیرت دل رشک تماشا نفزودیم با دیده نگفتیم که جانانه کدامست

از سایه ره خانه خورشید توان یافت از کعبه پیرسید که بتخانه کدامست

در سینه بدیدم دل آواره و گفتم دیوانه آن گوشه ویرانه کدامست

صد میکده خون بر سر هم می‌کشم امشب همسایه دل در ته میخانه کدامست *

در باغ ما بلاله می‌ناب می‌دهند صد خار از برای گلی آب می‌دهند

هر مردکی بگوشه دستار می‌زند آن غنچه را که آب بخوناب می‌دهند

طاقت نماند و تاب برافتاد از جهان خوبان هنوز زلف سیه تاب می‌دهند

با خون دل بساز که در بزم دوستی پیمانه‌های زهر باحباب می‌دهند

یک تار در کتان شکیم درست نیست خوبان بهرز زحمت مهتاب می‌دهند

نام خرد مبر که بدار الشفای عشق آن را که عقل ره زده جُلّاب می‌دهند

بختم بخواب نیز شفای نبیندش چشم مرا فریب شکر خواب می دهند *
 همت بدلم گفت که خو از همه واگیر با عشق شب و روز کن و بوی وفا گیر
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۸۰ بر تیره دلان دامن پرهیز بیفشان با صبح نشین آینه دل بصفا گیر
 آن خانه که در کوچه آزست بسوزان بی برگ سرایی بسر کوی سخا گیر
 از دست نسیمی بر با نکعت زلفی مستانه صباحی سر راهی بصبا گیر
 بر دیده خورشید نشینند حریفان کمتر ز غباری نتوان بود، هوا گیر
 پروانه کمر بسته سوز نفس ماست ای شمع تو هم خرقة و تسبیح ریا گیر
 تا یا رب شبها بود از ناله چه آید صد سینه نالان ده و یک دست دعا گیر
 پیدا است که از جرعه آبی چه گشاید گر عمر ابد می طلبی راه وفا گیر
 چون عشق بهر دل گذر انداز شفای آنجا که بخشند بدامان تو جا گیر *
 ز طرهات که چو جانم مشوش است هنوز امید را رگ جان در کشاکش است هنوز
 بخون نشان دلم از ناوک نگه کاین تیرز شست غمزه خونریز دلکش است هنوز
 شراب حسن تو شد آخر و ز روز نخست دلم ز ساغر عشق تو سرخوش است هنوز
 دلم بکوثر وصلش پایمردی بخت هزار غوطه فرون خورد و آتش است هنوز
 ز جور بس مکن آخر که صبر پابرجاست بکش بکش که تحمل بلاکش است هنوز
 بجام عشق ز سر جوش دل می دارم که همچو باده حسن تو بی غش است هنوز
 فسون مهر و محبت نکرد تسخیرش فرشته خوی شفای پیروش است هنوز *
 همچو خونا به گره چند شوم در بر خویش روم از گریه بیرسم ره چشم تر خویش
 با لب تشنه بسرچشمه کوثر نرویم هر کسی داند و سوز جگر و گوهر خویش
 بی نسیم طلبی میوه ما ریزانست منم آن نخل که بی خواست فشانم بر خویش
 مهر و فرماندهی خطه خوبان، هیئات حکم کن حکم که بیرون رود از کشور خویش
 رنجشی داشتم از طالع برگشته خود دیدم از دورش و راضی شدم از اختر خویش
 منم آن شیفته عشق که چون پاک بسوخت رنگ عشق از سر نو ریخت بخاکستر خویش
 نتوان بود شفایی چو صبا هر جایی ما سپهریم بجایی نرویم از در خویش *
 آهی زدیم و خاطر خرم گداختیم سرمایه حضور بیکدم گداختیم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۸۱ با شمع بزم صحبت ما دوش در گرفت خود را تمام از نفس هم گداختیم
 ننگ دوا قبول نمی کرد زخم مالماس ریزه یی سر مرهم گداختیم
 خواهش کم از ریاضت لب تشنگی نبود رفتیم و در برابر زمزم گداختیم
 با ما سری ببالش بی طاقتی نهاد از گرمی نفس جگر غم گداختیم
 برقع ز روی مهر شفایی چو برگرفت در جلوه نخست چو شبنم گداختیم *
 دوزخ ز دلم جوش زند یا نفس است این حسرت بجگر کاشته ام یا هوس است این
 تلخست مذاق دلم از کنج لب یار هر جا شکری عشق فروشد مگس است این
 بر گلبن اگر بال زنم رشک ندارم پاداش گرفتاری کنج قفس است این

نوبر سوی او غنچه دل می‌برم اول در باغ محبت ثمر پیش‌رس است این
هرچند که بی‌طاقتیم سوی تو آردناده‌ام انگاری و گویی چه کس است این
بر مرغ دلم بوی چمن آفت بالست در ساخته با آب و هوای قفس است این
جامی ز می وصل بدست آر شفایی مقصود اگر رفع خمارست بس است این *
مستی دیگر دهد مردم می گلگون اوجز گیاه مهر چیزی نیست در معجون او
توبه باشد شرط دینداری ولی مقبول نیست توبه از مستی بدور آن لب میگون او
در جهان عشق هرگز بر کسی جوری نرفت خیرخواه عاشقانست انجم و گردون او
با دو عالم شکوه، پیشش مهر دارم بر دهان بس که می‌بندد زبانش چشم پرافسون او
کشته تیغ محبت خاک گشت و همچنان آید از شمشیر بیداد تو بوی خون او
مطلع دیوان خورشیدست آن ابرو ولی آگهی کس را شفایی نیست از مضمون او *
ای کاشکی گمان خریدار بردمی تا دست دل گرفته بازار بردمی
گر دانی که زود خزانستی آن چمن گل در بهار وصل بخروار بردمی
امشب بیزم دست و دلی کاش بودمی تا دامن ز لذت دیدار بردمی
در چارسوی حشر فراغت نمی‌خرندای کاش رفتی و غم یار بردمی
دانستم از زیان محبت کی این چنین انجام عشق منت اظهار بردمی
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۸۲ جیب نظر پر است شفایی ز گل مرا از گلبنی که دایم ازو خار بردمی (از دیوان غزلها)

*

هر کسی در خیال داور خویش صورتی ساختست درخور خویش
چون شود مغز معرفت بی‌پوست همه دانند کاین قفاست نه روست
هر چه گفتند و هر چه می‌گویند همه راه خیال می‌پویند *
یک زبان بینی و سخن بسیاریک نسیم است و موج در تکرار
هر زمانیش جلوه دگر است لیک چشم علیل بی‌خبر است
بخل در مبداء حقیقت نیست دو تجلی بیک طریقت نیست
آب در بحر بیکران آبست چون کنی در سبو همان آبست
هست توحید مردم بی‌درد حصر نوع وجود در یک فرد
لیک غیر خدای جل جلال نیست موجود نزد اهل کمال
هر که داند بجز خدا موجود هست مشرک بکیش اهل شهود
وحدت خاصه شهود اینست معنی وحدت وجود اینست
حق چو هستی بود بمذهب حق غیر حق نیستی بود مطلق *
معرفت کی ز قال می‌زاید رهبر کور کور کی شاید
حبس در دام احتمال همه موم در دست قیل و قال همه
برگ این راه راز اهل کمال دیده بستان نه پای استدلال *
هر که با صبح هم‌نشین باشد نور دولت در آستین باشد

ور بود انتظام او با شام همچو شب روی دل کند شب فام (از مثنوی نمکدان حقیقت)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۸۳

۶۶- ضیاء اصفهانی «۱»

میرزا نور الله اصفهانی متخلص به ضیاء از مترسلان و شاعران سده یازدهمست. اصلش از قریه کفران رویدشت اصفهان، و در شمار بزرگان آن دیار بود. دانشهای عهد را نیک می دانست و بگفتار نصرآبادی در آنها «از طالبان علم سر کمی نداشت» و در دفترخانه شاهی بعهد شاه عباس یکم کار می کرد و در آنجا با ادیبانی مانند میرزا شانی و رضی آرتیمانی و مشرقی و میرزا شفیع خوزانی و دیگران مصاحبت و همکاری داشت. وی غزل می سرود و قصیده‌هایی در مدح و از آنجمله در ستایش خلیفه سلطان وزیر اعظم شاه عباس داشت. یک مثنوی قضا و قدر ازو در جزو مجموعه‌یی بشماره Or.۴۷۷۲ کتابخانه موزه بریتانیا در دستست «۲» که آن را دیده و خوانده‌ام. آذر مربع ترکیب زیبایی ازو نقل کرده است که از آن و از چند قطعه او شوخ طبعیش بنیکی آشکارست. درباره احوالش جز نصرآبادی که اطلاع نسبتاً کافی داده در دیگر تذکره‌ها بکوتاهی بسیار سخن رفته است. از قطعه‌یی که خطاب بخلیفه سلطان ساخته هم شغل دیوانی و دفتری او معلوم می گردد و هم دریافته می شود که مدتی از نرسیدن مرسوم ماهانه یا سالانه خود در رنج بوده، گوید:

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۸۹-۹۰.

* آتشکده، تهران، ص ۹۶۳-۹۶۶.

* عالم آرای عباسی، تهران، ص ۷۱۶.

* روز روشن، تهران، ص ۴۹۰.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی.

* مجمع الفصحا ج ۲ ص ۳۳۵-۳۳۶.

(۲)- ضمیمه فهرست ریو، ص ۲۳۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۸۴ داورا ایران مدارا قبله گاهای صاحبای غبار آستانت سرمه چشم ترم

کار من از دست رفت و غافلی از کار من از ضرورت چند حرفی بر زبان می آورم

نخل طورم لیک خشک از قحط سال مردمی طوبی باغ بهشتم لیک بی بار و برم

مکنی می خواستم در خورد همت ای دریغ رستم بی گرز و تیغ جبرئیل بی پرم

نه فلک بر در گهت دارند هریک خدمتی من که اینجا هرزه گردم از کدامین کمترم

لطف کردی منصبی دادی و ممنونم ولی دمبدم در کار بی پرگار خود حیران ترم

نفع نه مرسوم نه عزت نه استقلال نه مجمل شرمنده کلک و دوات و دفترم

از پریشانی غلام و نوکر از من شد نفور نیست کس کز قطره آبی گلو سازد ترم

بس که وجه جیره و مرسوم بر من جمع گشت چون شتر در زیر بار ساربان و مهترم

چون ندارم هیچ چیز از چالپوسی چاره نیست ساربانم را غلامم مهترم را کهترم

بیش ازین میسند بی سامان و سرگردان مرارخصتی گر هرزه کارم شفقتی گر نوکرم
خط آزادی، اگر لایق نیم در بندگی سرخط مرسوم، اگر بهر غلامی درخورم
قصه کوتاه طاق محنت ندارم بیش ازین رخصتم ده گر نخواهی داد چیز دیگرم و قطعه زیرین را نیز گویا بهمین مناسبت بمیرزا
سعید مستوفی الممالک خطاب نمود، و چون بخیرش امیدی نداشت از آزارش زینهار خواست:

صبا بخدمت مستوفی الممالک دهراگر رسی ز منش هیچ دردسر مرسان
ور او کند گله از من بحق نکبت گل که هرچه بشنوی از وی مرا خبر مرسان
مگو چرا ز تو نفعی نمی رسد بضیاکه من گذشته ام از نفع گو ضرر مرسان
همین بس است که گویی ز خیر و شر با او مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان از مربع ترکیب او که موضوع آن دوباره گویی و
تقلیدی از ترکیب بند هجری است، این چند بند نقل می شود. همه آن را در آتشکده و در مجمع - الفصحا ببینید:

ای بت هرزه گرد هر جایی وی برآورده سر برسوایی

هرزه گردی و باده پیمایی عاقبت می کشد برسوایی

بس که گفتم زبان من فرسودچه کنم پند من ندارد سود

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۸۵ گرچه در پاکی تو نیست شکی این نمی داند از هزار یکی

شب اگر با مسیح در فلکی مورد تهمتی اگر ملکی

لب بد گو نمی توان بستن وز بد او نمی توان رستن

کی گمان داشتم که آخر کارننگ و ناموس را نهی بکنار

همه جا رو شوی و باده گسار ساده رویی ترا بباده چکار

یار هر کس مشو ز بی مغزی کج منه پا و گر نه می لغزی

من بیچاره مردم از وسواس که تو خود را چرا نداری پاس

حسن خود را ز کس نگیر قیاس گفتمت قدر خویشتن بشناس

که اگر با فرشته مقرونی صرفه او می برد تو مغبونی

آنکه پیشت نشسته شام و سحر که منم پاکباز و پاک نظر

نکنی عشق پاک او باور که هوس پیشه است و افسونگر

این همه سعی نیست بی غرضی هست البته در دلش مرضی

آنکه گوید که در تو مفتونم در تماشای صنع بیچونم

من درین شیوه از وی افزونم اگر این راست نیست ملعونم

در خواهش بروی او و کن قدرت ایزدی تماشا کن

این هوس پیشگان کام طلب همه دوشاب دل تو شکر لب

با گروهی چنین بزم طرب می کشی جام باده شب همه شب

همه آلوده اند و تو بی باک چون توان کرد حفظ دامن چاک ...

مثنوی «قضا و قدر» ضیاء در دویست و شصت بیت است که چنانکه گفتم در مجموعه شماره Or.۴۷۷۲ (از ورق ۸۳ بعد) ثبت شده
و منتخبی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۸۶

از آن درینجا نقل می‌شود، تا هم نمونه‌یی از شعر ضیاء و هم نموداری از مثنویهای متعدد قضا و قدر باشد که پیش ازین درباره آنها سخن گفته‌ام:

شنیدم روزی از بیخورد و خوابی چو سیخ تفته سر تا پا کبابی
مصیبت دیده ماتم فروشی چو باد از گرد صحرا حله پوشی
پیشان خاطری صحرانوردی چو فکر اهل هیئت دور گردی
که یک روز از اشارتهای تقدیر هوای سیر مروم شد عنان گیر
بقرب آن سواد قدسی القاب شبی خوابم بدشتی داد پرتاب ...
... یکی دیوانه‌یی دیدم در آن برعرقچینش ز داغ عشق بر سر
بیابان جنون دار الشفایش چو مجنون موی سر زنجیر پایش
همه تن درد چون اعضای ناسوریابان سوز همچون آتش طور
چو مرغ از چشمه دام زمین سانش از رخنه‌های داغ پیدا
سراپا همچو افغانی در آغوش بچنگ از ناله‌های زار همدوش
نمی‌کردش در آن فقر و فقیری بجز داغ غمش کس دستگیری ...
بدو گفتم که ای محزون غمناک چرا چون سایه داری روی بر خاک
فروغ آتش آه تو از چیست هجوم درد جانکاه تو از چیست

پس از تکلیف آن گمره بمقصود کشید آهی که شد آفاق پردود پس سرگذشت عشق خود را بدختری بادیه‌نشین حکایت کرد و گفت پس از مدتها عشقبازی او را رام خود ساخت چنانکه با یکدیگر بجانب مرو گریختند و همچنان راه می‌بردند:

که تا از بخت بد چون مرگ ناگاه علفزاری به پیش آمد در آن راه
چو خاطر جمع شد ز آن قوم پردل بطرف چشمه‌یی کردیم منزل
چه چشمه چون فلک تلخی فروشی بمرگ همنشینان نیل پوشی
گل اطراف آن حوض پرآفات سراسر چون گل تابوت اموات
یکایک موج آن تلخ آب بی‌برگ خلایق را دلیل کوچه مرگ
همه سوهان روح و دشنه جان‌چو موج آب خنجر تشنه جان
در آن منزل دمی آن شوخ چسبان مرا خواباند و شد مشغول اسبان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۸۷ پس از یک دم در آن غم‌دیده صحرا از خواب هولناکی جستم از جا
شدم از چشمه سوی یار جانی نشستم من چو او در دیده‌بانی
از آن غمگین بیابان چون در ناب‌نگارم شد بسوی چشمه آب
دم آبی از آنجا خورد و خوابید قضا گریان شد و تقدیر خندید
چو خفت آن نوجوان لاله‌رخسار قضا پیر قدر را کرد بیدار
قضا را کهنه ماری دشت خیزی بتن دوزخ بجنبش رستخیزی
اجل آهنگ ماری حور آزارمگو مارش که دیوی بد پریخوار
چو آمد بر سر آن دلستان رفت قضا گفتا که جان رفت و روان رفت
برآمد ناله در صحرا و کهسار چو می‌شد آن شکرلب بر دم مار

جهان چون زلف و گیسویش برآشفت در آن وقتی که آن مه الامان گفت
 من از فریاد او بی تاب گشتم طلبکار کنار آب گشتم
 در آن منبع یکی پتیاره دیدم ستمگر عقری سرخواره دیدم
 بچنگ مار دیدم جان خود را بکام اهرمن ایمان خود را
 بدهلیز سقر دیدم یکی حورچرا یا رب نبودم آن زمان کور ...
 ... از آن تاریخ ای یار وفادار بدین روزم که می بینی گرفتار
 ضیا انجام انسان این چنین است اگر قیصر اگر فغفور چین است
 اگر باشد چو قارونش سر و برگ که آخر هست قوت اژدر مرگ

۶۷- غیاثی شیرازی «۱»

غیاث الدین شیرازی معروف به «غیاثی حلوی» از شاعران سده یازدهم

(۱)- درباره او در مأخذهای زیرین باختصار تمام سخن گفته اند:

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۳۸-۲۳۹.

* آتشکده آذر، بمبئی، ص ۲۹۰-۲۹۱.

* صحف ابراهیم، خطی.

* ریاض الشعراء خطی.

* فهرست ریو، ج ۲، ص ۶۸۲-۶۸۳.

* تذکره پیمانه، ص ۳۱۶-۳۲۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۸۸

هجریست. در میانه دوران زندگانی از شیراز باصفهان رفت و در آنجا بسیار محل توجه و اعتناء ادب شناسان گشت و «دار الشفای شهر که جنب قیصریه است حجره‌یی در مرتبه فوقانی گرفته متوطن شده در آن اوقات آبله برآورد. چنانکه خود در آن باب گفته:

ای فلک بنگر که در سامان کدام افزونتریم از تو اختر وز بیابان ریگ و از ما آبله [تذکره نصرآبادی ص ۲۳۸] و دور نیست که کوریش در پایان عمر از پی آمدهای همین بیماری آبله بوده باشد. این نابینایی پایان حیات انگیزه آن شد که شبی بنیازی از حجره خود بیرون آید و از بام فروافتد و بمیرد. این واقعه در عهد پادشاهی شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه) رخ داد. از وی دیوان قصیده و ترکیب و ساقی نامه و غزل و قطعه و رباعی در حدود ۳۰۰۰ بیت باقی مانده. نسخه‌یی از آن بشماره ۲۹۹Or در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد. قصیده‌ها و ترکیبهایش در مدح امامان و بزرگان عهدست. غزلهایش کوتاه و بی تخلص است و بشیوه شاعران آغاز سده دهم و پیروان بابا فغانی سخن می گوید. ازوست:

«۱» ... مرقع گونه درویش را منگر بچشم کم که در قرب طلب آن رقعها آمد ز یزدانش
 کجا با قدر درویشی برآید مسند شاهی که دود دل بود از پرده داران شبستانش
 چو مصحف پوست پوشان دیده‌ام بسیار کز ایشان بدل سر الهی بوده و آیات سبحانش

توکل می‌سزد از بی‌نوای چشم و دل‌سیری که از تشویش نان کردست فارغ یاد منانش
کسی کاو پرنیان معنیش فرشت در خانه‌چه باک از طعن خلقتش گرچه باشد جامه خلقتانش
کسی کز هر دو عالم صاف چون اصحاب صفه شدنمی گنجد نبی هم در میان او و یزدانش
تو صافی شو که فیض از تست چون صورتگر چینی که در جرم مصیقل رو نمود اشکال الوانش

(۱) از قصیده‌ی طولانی و استادانه در حکمت و موعظه بدین مطلع:

چه نور است اینکه پیدا و نهان بیند اعیانش - فضای خاطر هر ذره‌ی میدان جولانش
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۸۹ اگر عادت‌سرای تن دو روزی شد بفرمانت ز دست‌انداز آخر چون بخواهی دید
ویرانش

تلافی خانه عقبی بفریادت رسد فردا که خصمی با تو گر بد کرد فردا می‌رسد آتش
بیا تا صورت احوال تو یک‌یک شود روشن ز مرگ آینه‌ی در پیش نه آنکه فروخوانش
بر آ از پوست شاید لذتی از عمر خود یابی که بادام مقشر نازکی باشد دوچندانش
اگر خواهی که جان دوستی را پیکری گردی مرنج از آنکه رنجاند ترا وز خود مرنجانش
حذر کن تا توانی از جمال شاهد زیبا که پالغز مه و خورشید شد چاه زرخدانش
طرب را عیش گردد تلخ از لبهای شیرینش خرد را دست و پا گم گردد از سرو خرامانش
خیال عارض آینه‌رویان زنگ کفر آردمکن در سینه همچون عکس در آینه پنهانش
مجو از غیر حق یاری که درها بر تو بگشاید خلیل از غیر چون بگذشت شد آتش گلستانش *
چنان در کاوش آن سر دهم چشم گهرزا را که افتد بخیه‌ها بر روی کار از موج دریا را
ز شوق وعده وصلت سواد چشم من گویی که بر دامان خود بسته بیاض روز فردا را
دلم سودای آن دارد که بیند یار را جایی ز سر بیرون کند ای کاشکی سودای بیجا را *

دیوانه دل که سوخته و مبتلای تست بیگانه منست ولی آشنای تست

کندم بنوک ناخن و هستم خجل ز تواین سینه را که تخته مشق جفای تست

غمگین مشو که سوخته‌جانی، که بی‌غرض تو در فنای اوئی و او در بقای تست

یک گام در پیت ز غیوری کسی نرفت حیران سایه‌ام که چسان در قفای تست *

من و دل بهر صف‌آرایی مژگانی چندعرض کردیم بهم چاک گریبانی چند

ای خوشا قید محبت که بخون دل خویش یاد‌گاری بنویسیم بزندانی چند

یک گریبان چه کند با همه شوقی که مراست مگر از سینه کنم طرح گریبانی چند

ای ترا طره دستار به از طره زلف تو کجا و الم بی‌سروسامانی چند

عشق را این همه آوازه شهرت ز کجاست چون ندارد بجز از کشور ویرانی چند *

ز بس که خاک سر کوی اوست دامنگیر زمانه کرد بهر ذره‌اش دلی تسخیر

دلیل سنگدلیهای آسمان این بس که هم ز آه خودم می‌کند نشانه تیر

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۹۰ بدست‌بوس کس و ناکشش بیاید ساخت کسی که هست چو جام شراب صاف ضمیر

*

برخیز ای حریف که تا ناله سر کنیم تحریک لب گشودن مرغ سحر کنیم
 ما عندلیب زاده پروانه طینتیم در بیضه مشق سوختن بال و پر کنیم
 صد شکوه دارم از تو و یک آه زیر لب این گفت و گوی را بهمین مختصر کنیم
 در طالع ستاره ما نیست این که مابا آفتاب خویش شبی را سحر کنیم *
 داغ دل ما ز حلقه دام کسی است چاک جگرم نشان چاک قفسی است
 هر مصرع تازه‌یی که گویم از درد تاریخ تولد غم تازه‌رسی است *
 در وادی شوق که دمی ناسایم بر دوش صباست گام ره فرسایم
 همراه همی رود بزیر قدم چون سایه بال نقش مرغ پایم *
 در دیده از فراق ترسیده من شد گوشه نشین خاطر رنجیده من
 با بخت دل شکسته از بس که نشست همچون دل من شکسته شد دیده من *
 هر چند چو لاله کام دل سوخته‌ای در هر قدمی آتشی افروخته‌ای
 آتشبازیست عشقبازی ای دل یک دم چو شوی غافل از سوخته‌ای

۶۸- نفعی رومی

در میان نسخه‌هایی از دیوانهای شاعران نیمه اول قرن یازدهم هجری در کتابخانه ملی پاریس بدیوانی از قصیده‌ها و غزلها و ترجیع و قطعه و رباعی بازخوردیم از کسی بنام نفعی که در روم (آسیای صغیر) و دارالملک آن تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۹۱ (استانبول) می‌زیست و در شمار دل‌باختگان مولوی بود. شماره دیوانش در کتابخانه یادشده ۱۲۶۹Supp است. وی چنانکه خود گوید «۱» بدو زبان فارسی و ترکی شعر می‌سرود و سخنانش بیشتر در نعت خداوند و ستایش پیامبر و ثنای پیشوای معنوی جلال الدین محمد بلخی رومی بود و ازین روی خود را «نفعی نعت‌سرا» معرفی می‌کرد «۲».

دوران حیاتش همچنانکه گفتم سده یازدهم هجری و بقول خود شاعر «پس از سال هزار» بود «۳» و ازین سده چنانکه از نام ممدوحانش برمی‌آید نیم اول آن را درک کرد. ازین ممدوحانند:

(۱) سلطان مراد خان رابع (۱۰۳۲-۱۰۴۹ ه) که شاعر او را در قصیده‌یی باقتفاء انوری ستوده است:

هر سر مویم از زبان باشد در ثنای خدایگان باشد
 ... حضرت خان مراد عالی‌شان که درش قبله شهان باشد
 خلف خاندان عثمانی کز شرف شمع خاندان باشد ...

(۲) شاه سلیم پادشاه هند یعنی نورالدین جهانگیر که نام اصلیش سلیم و در تمام دوران ولیعهدی بهمین نام معروف بود ولی پس از رسیدن پادشاهی بنام «نورالدین جهانگیر پادشاه» خوانده شد (پادشاهی از ۱۰۱۴ تا ۱۰۳۷ ه).

خواننده نباید این «شاه سلیم» را همان سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ ه) و یا سلطان سلیم ثانی (۹۷۴-۹۸۲ ه) بپندارد زیرا نخست آنکه آن دو پیش از سال هزار می‌زیسته‌اند و دوم آنکه در قصیده‌یی که این شاه سلیم در آن مدح شده نشانه‌های زیاد از حکمروایی او بر سر زمین هند دیده می‌شود و

ساحر هر دو لسان بلعجب روم و عجم نه ره توریه نه وادی ایهام گرفت

(۲) -

نفعی نعت سرایم که چو وحی منزل حکم فیض سخنم در همه اقلام گرفت

(۳) -

قدیمی نعت گوی خاص پیغمبر که در عالم پس از سال هزار آمد ز بیم رشک حسانش

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۹۲

نفعی خود در آن می گوید که شعر خود را از روم بهند فرستاده است:

در سینه دلم چنان بجنبد کز جنبش او جهان بجنبد ...

در کام زبان بجنبد الادر مدح خدایگان بجنبد

در مدح شهی که با ثنائش کام و لب خسروان بجنبد

آن شه که بفتح ملک ایران آنگه که عنان کشان بجنبد

از حمله او ز حد کشمیر تا خطه اصفهان بجنبد

... ای خسرو کامران که مهتر چون جان بدلم نهان بجنبد

در روم و خامه ام بمدحت چون هندوی نکته دان بجنبد

نفعیم و از گهر فشانی سودم بدل زیان بجنبد

فیضی نیم و دلم چو دریادر مدح تو در فشان بجنبد ۳) حسام الدین گرای خان از خانان قریم (کریمه). نامش را در فهرست خانان

آن سلسله نیافته ام لیکن معلومست که در نیمه اول سده یازدهم می زیسته است. درباره او گوید:

چرخ اگر خیر اگر شر اندازدهمه نا در برابر اندازد

... رستم خاندان چنگیزی که سر خصم حیدر اندازد

سیف مسلول حق حسام گرای که بیک حمله عسکر اندازد ولی از همه ممدوحان آنکه واقعا نفعی او را از دل و جان می ستود، بعد

از پیامبر اسلام، مراد و مرشد معنوی او جلال الدین محمد مولوی رومی بود که شاعر چند قصیده غرا در ستایش او سروده است و از

آن جمله در یکی از قصیده ها کیفیت ارادت خود را بمولوی از راه کلام و حسن بیانش باز می نماید و می گوید:

سرچشمه فیض ازلی مولوی روم کز وی عرب و هند و عجم بهره ور آمد

مهدی علی کوکبه سر الله اعظم کاندیشه اش استاد قضا و قدر آمد

علامه اسرار الهی که کلامش چون آیت منزل همه جا معتبر آمد

توحید الهی ز دلش ناطقه پرداخت تحقیق ازو یک سخن مختصر آمد

... چون حسن بیانش بشنیدم بزمانه از شوق دلم بر در سمع و بصر آمد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۹۳ دیدم پس از آتش بمذاق دل و جانم یک داروی شیرین تر و هوشبر آمد

دارو نه شراب خم وحدت که ببویش عقلم ز وجود دو جهان بی خبر آمد

از لذت او خاصیتی یافت مداوم در محبره نی رفت قلم نیشکر آمد

نفعیم و عیم هنر افتاده ز توفیق هر عیب که سلطان پسندد هنر آمد وی در شعر پیرو استادان پیشین بود و سعی داشت قصیده ها و

غزل های معروف آنان را جواب گوید. زبان و شیوه بیان معنی در شعرش اصلا بهمدور گانش در ایران و هند شباهت ندارد و او

همان سبک و همان طرز گفتار و همان اندیشه هایی را در شعر دارد که پیشینیان خاصه گویندگان بزرگ صوفیه داشته اند. در

قصیده‌یی که در نعت پیامبر اسلام سروده درباره مقام بلند شاعری خود، از راه مبالغه و اغراق، سخن گفته و خود را مرید عطار و مولانا دانسته است و از باقی شاعران تنها حافظ را پسندیده و او را از ندیمان خداوند و طبع او را دل عشق و عین عشق شمرده، و تحلیلی که از شیوه شاعران مختلف درین قصیده کرده بسبب اهمیتی که در شناخت اندیشه‌های معاصرانش درباره شاعران گذشته دارد، قابل توجه و ملاحظه است. وی گوید:

هنوز اندر عدم بودم که بفرستادم از همت زکات فیض معنی را بخاقانی و خاقانش
بخسرو دادم اسباب جهانگیری معنی را که دلتنگ آمدم از خواهش بی حد و پایانش
مرید شیخ عطارم غبار پای مولانا که بنشینم چو مشک بیخته بر روی دکانش
سنایی را نمی‌افتد سروکارم درین بیشه‌او حکمت سنج و من ساحر نه از خیل حریفانش
بجامی هم ندارم نسبت اندر نکته‌پردازی که او ملا و من شاعر نه همدرس دبستانش
باخلاص آورم از دل بلب نام نظامی را که او شیخ و من از رندان نه از امثال و اقرانش
حریفم نیست فردوسی چه گویم کوز پرگویی جهان بگرفته وز افسانه خالی کرد انباش
بدار الملک روم آرایش نو دادم از معنی که ننگ آرد بخلاق معانی از صفاهانش
من و فردوس دار الملک روم و روضه شیراز مبارک باد بر سعدی و بستان و گلستانش
نه رندست آنکه چون دم می‌زند از عالم وحدت سیاحتنامه بنویسد نه حسب حال وجدانش
بنازم طبع حافظ را که طبع او دل عشقست سراپا گفت و گوی حال رنداست دیوانش
مگو حافظ که او هم از ندیمان خداوندست دل او ساقی عشقست و عقل از می پرستانش
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۹۴ جهان می‌خندد از شوخی طبع انوری الحق چه شوخیها کند از بهر یاران سخندان
کلیم سحر سازست او نه حکمت سنج و نه شاعر که در اعجاز اندیشه ید بیضاست برهانش
ظہیرست از یکی پاکیزه گویان سخن اما اگر بودی خلاص از قید فکر جامه و نان
ز جراری خلاق معانی خود مپرس از من که ترساند مدیح خویش را اول بهذیانش
زهی دولت که عرفی را مسلم شد در اندیشه که با کلکش کند سجده لوای خان خانانش
محصل سخت معجز گوی بی پرواست در معنی که تحقیق آشنایی می‌کند با سهو اذعان
هنوز از پرده پندار نهاده قدم بیرون ز همت گشته مسلوب الرجا از فیض منانش
باندک مایه قانع از تنک ظرفی و هم مغرور سخن را منحصر داند بخود از نقص عرفانش

نه بسیار آرزو باید نه اندک همت آن کس را که باشد در ترازوی حقیقت راست میزانش بر رویهم باید پذیرفت که نفعی خواه از اصل ایرانی برخاسته باشد یا از خاندان رومی، شاعری خوب و تواناست که بویژه در قصیده‌سرایی و ساختن چکامه‌های طولانی و پرمطلب مهارت دارد. در شعرهایش نفوذ اندیشه عرفانی بشدت مشهود است. بیشتر رباعیهایش در حقیقت بیان مقامات سلوک یا اصطلاحهای اهل خانقاه و بازگفت باورداشتهای صوفیانست. غزلهایش در دنبال همان روشی پرداخته شده است که از دیرباز در دیوان شاعرانی چون عطار و مولوی و سیف الدین محمد فرغانی و اوحدی مراغی و همانند گانشان می‌بینیم یعنی بیان مقصودهای صوفیانه در لباس عشق و مضمونهای عاشقانه.

از غزلها و رباعیهای اوست و نیز چند بند از ساقی‌نامه ترجیعش:

ساقی بده آن جام که خورشید بهارست آن باده که مهتاب فروز شب تارست
آن شعله که تاب نگه افروز فروغش آب رخ گل‌های گلستان عذارست

آن آتش رخشنده که چون صبح تجلی از شعله او مهر یکی مرده شرارست
 آن مهر جهانتاب که در عالم عشرت هرگاه که از مشرق خم شعشعه بارست
 از پرتو او با همه تنگی دل تاریک چون عرصه پهنای فلک آینه زارست
 درده قدحی ز آن می و یک بوسه ز لب هم زیرا غرض از صحبت می بوس و کنارست
 رندان جهانیم که بی باده و دلبر گلزار جنان در نظر ما خس و خارست
 ما عاشق شوریده و مستان خرابیم تا عشق بتانست اسیر می ناییم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۹۵ ساقی بده آن شعله رنگین و روان راتا آب دهم لالهستان دل و جان را
 آن شعله که گر بر فلک افتد تف و تابش آتش فگند خاک ره کاهکشان را
 آن باده که از پرتو انوار جلی هم پنجه خورشید کند برگ رزان را
 آن مایه پیرایه عالم که ز فیضش خاصیت نوروز دهد طبع خزان را
 سرمایه مردی که گر اندیشه کند یاربر معدن الماس زند تیغ زبان را
 یادش گذرد گر ز دل غمزه خوبان بر هم شکند کار که کون و مکان را
 گر عاشق بی تاب کشد جرعه جامش آماده شود معرکه ناز بتان را
 ما عاشق شوریده و مستان خرابیم تا عشق بتانست اسیر می ناییم

مطرب نفسی برکش و بنواز نغم راوز نغمه تر آب بیاش آتش غم را
 آن نغمه که داود اگر بشنود او رادر لب شکند پای برون رفتن دم را
 آن نغمه که با جنبش رقصش برهاند دل که گرفتار شود زلف صنم را
 آن نغمه که با ذوق سماعش دل عاشق تن در ندهد حلقه گیسوی بخم را
 هر غنچه او بلبل گوینده شود گرزین نغمه تر آب دهی باغ ارم را
 ما مست سراسیمه کیف نغماتیم ساقی تو فراموش مکن رسم کرم را
 برخیز و بعشق نفس مطرب مجلس یک جام بده تا نکشم منت جم را
 ما عاشق شوریده و مستان خرابیم تا عشق بتانست اسیر می ناییم

ما دُردکشان خاک در پیر مغانیم آب رخ جمعیت رندان جهانیم
 از صافی اندیشه ماهیت رندی عکس افکن مرآت دل یکد گرانییم
 بیرون نشد از میکده پای هوس ماما از غم دل در گرو رطل گرانییم
 از رنگ ریا نیست اثر در روش ماهر گونه محبت که ببینیم همانیم
 با اینهمه از غایت شوریدگی دل آیین مدارا شناسیم و ندانیم
 زیرا همه در شیوه اندیشه رندی سر در قدم نفعی شمشیرزبانیم
 گر ناز کند ساقی دوران بیک جام تیغ زبان جام پیایی بستانیم
 ما عاشق شوریده و مستان خرابیم تا عشق بتانست اسیر می ناییم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۹۶

*

ساحرانیم و دو صد بلعجی پیشه مامعنی بوقلمون صورت اندیشه ما

عهد کردیم که بی مغیچه جامی نکشیم گر بود از دل جبریل امین شیشه ما
 کوهکن سنگ تراش آمده گوهر جو نیست گم شود در دل خارا بطلب تیشه ما
 گلبن گلشن عشقیم که در باغ جهان نم ز آتشگه دوزخ بکشد ریشه ما
 جز ز لخت جگر خویش غذایی نخوریم نفعی ار شیر خدایی حذر از بیشه ما *
 چشم سرمستش که ناز و شیوه در فرمان اوست رنگ روی فتنه از شمشیر خون افشان اوست
 غمزه یکتا قهرمان ملک حسن و دلبری زیور صاحبقرانی ترکش مژگان اوست
 غمزه اش از دلبران گر باج بستاند رواست حسن عالم وقف روی چون مه تابان اوست
 نیست دور حلقه گیسو بطرف ابرویش چشم او سرمست ناز و فتنه سرگردان اوست
 صد جهان دلداده را نفعی کفایت می کند این همه خوبی و رعنائی که اندر شان اوست *
 بسوز غم که دل در سینه رقصد چو عکس شعله در آینه رقصد
 کی افتد در خمار آن دل که فرداز کیف باده دوشینه رقصد
 نگاهی می کند آن غمزه کز وی محبت در کمین کینه رقصد
 شه از تاج و کمر در زیر بارست گدا در خرقة پشمینه رقصد
 فلک در خاک پای طبع نفعی چو مفلس بر سر گنجینه رقصد *
 بحر پر گوهر عشقم دل جوشان دارم مایه از خاک در باده فروشان دارم
 یک شرر کم نشد از آتش عشقم در دل گرچه از دیده دو دریای خروشان دارم
 غمزه هر چند در آید ز در ناز و نیاز من ز بیم نگهش خوی خموشان دارم
 تکیه بر تخت سلیمان نزنم از همت هوس سلطنت خانه بدوشان دارم
 بنده آن خم زلفم که بیادش نفعی آرزوی روش حلقه بگوشان دارم *
 دل آینه صورت و معنی خداست هم قبله نمای عالم استغناست
 ز آنست که از دل بجناب مطلق راهیست که هم روشن و هم ناپیداست
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۰۹۷

*

اندیشه که لبریز و پریشان آید چون نشأ جام گهرافشان آید
 چون باده تراود ز سبوی وحدت هر معنی صافی که ز وجدان آید *
 عمری بره فتنه غنودن باید فارغ ز غم بود و نبودن باید
 و آنکه بخم چنبر چوگان قضا پنهان شدن و گوی ربودن باید *
 خواهی که حیات جاودانی یابی از دست قضا خط امانی یابی
 در نقطه گرداب حقیقت گم شوتا گوهر اسرار معانی یابی

۶۹- شاپور تهرانی «۱»

آقا شاپور تهرانی پسر خواجه خواجگی از شاعران استاد سده یازدهم

(۱) - درباره او بنگرید به:

* هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۷۳-۷۸.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۲۳۷-۲۳۸.

* تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۵۳۵-۵۴۴.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۳۷۵-۳۸۳.

* آتشکده، تهران بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، ص ۱۰۸۲-۱۰۸۷.

* مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۲۳.

* ریاض الشعراء، خطی.

* تذکره غنی، علیگر ۱۹۱۶ میلادی، ص ۶۹.

* سرو آزاد، ص ۵۱-۵۳.

* عرفات العاشقین، خطی.

* ترجمه مجمع الخواص صادقی کتابدار، تبریز ۱۳۲۷، ص ۲۰۱-۲۰۳. تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۲ ۱۰۹۸ ۶۹ - شاپور

تهرانی ص: ۱۰۹۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۹۸

و از رجال معروف هند در عهد فرمانروایی گورکانیان بود. وی از یک خاندان بزرگ و اصیل تهرانیست که بسیاری از رجال آن هم در دولت صفوی و هم در دولت گورکانی هند مقامات بلند داشته، شعر می‌سروده و مشوق شاعران روزگار خود بوده‌اند. درباره این خاندان که بازماندگان خواجه ارجاسب بن خواجه شیخعلی تهرانی متخلص به امیدی «۱» بوده پیش ازین سخن گفته‌ام و اینجا باختصار یادآور می‌شوم که پدر خواجه شاپور یعنی خواجه خواجگی که «گاهی شعر می‌گفت» «۲» پسر خواجه محمد طاهر و او پسر خواجه ارجاسب امیدی بود. برادر خواجگی، خواجه محمد شریف هجری دو پسر شاعر و ادیب داشت یکی بنام خواجه محمد طاهر متخلص به «وصلی» و دیگری خواجه غیاث الدین محمد اعتماد الدوله از رجال بسیار متنفذ عهد اکبر و جهانگیر، و پدر مهر النساء که بعد از ازدواج با جهانگیر نخست بلقب نورمحل و سپس «نورجهان بیگم» خوانده شد. خواجه محمد امین رازی مؤلف هفت اقلیم پسر خواجه میرزا احمد بن محمد طاهر و پسرعم مستقیم خواجه شاپور بود.

بدینگونه دریافته می‌شود که خواجه شاپور از خاندان ادب و هنر بر- خاسته بود و می‌توانست در عالم ادب مقامی شایسته احراز کند و چنین نیز بود. وی از آغاز جوانی با تخلص «فریبی» شروع بشاعری کرد. معاصر و معاشر شاپور تهرانی، تقی الدین اوحدی بلیانی، که مدعیست نام شاپور در

* فهرست کتابخانه مجلس شوری، ج ۲، ص ۲۵۳ و ۲۶۲-۲۶۳.

* فهرست کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۳۶۹.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲، ص ۶۷۴ و ضمیمه آن ص ۲۰۴.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۵۱۳.

* گلزار ایران، ص ۶۷۴-۶۷۵.

(۱) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۴۲۵-۴۳۱.

(۲) - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۷۲-۷۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۰۹۹

آغاز ارجاسب بوده «۱»، گوید در بدایت شاعری مدتی دراز فریبی تخلص می کرد و بعد از آنکه بهند رفت (در نوبت دوم شاعری خود) شاپور تخلص نمود و او ویرا در آغاز جلوس شاه عباس (سال ۹۹۶ ه) در قزوین دید و «صحبت خوب با هم» داشتند. تقی الدین دنبال همین سخنان گوید «وی چند مرتبه بهند سفر کرده بعراق بازگشت نموده بنده او را در صفاهان باز دریافته در آنجا صحبتها داشتیم، بل دیوان سنایی هم با یکدیگر مقابله کردیم و در اثنای آمدن مخلص بهند، وی نیز باین جانب شتافت لیکن در این مدت در لوهور رخت اقامت افکنده بود، در ۱۰۰۳ از لوهور باز بعراق متوجه شده ... دیوانش قریب بده هزار بیت باشد و از حیاتش بیست سال و کسری تخمینا گذشته باشد». این سخنان تقی الدین می رساند که هم شاپور زود شاعری آغاز کرده بود و هم زود بسفر هند رفت منتهی چنانکه از گفتار نصرآبادی برمی آید او این سفرها را بقصد بازرگانی می کرد نه بقصد انتجاع، و در همان اوان که او بهند آمد و شد می نمود پسرعم پدرش غیاث الدین محمد دوران ترقی خود را در دولت جلال الدین اکبر می گذراند چنانکه اندک اندک بمنصب سیصدی و در ۱۰۰۳ بصاحب دیوانی کابل برگزیده شده بود ولی این هنوز آغاز ترقی او در خدمت گورکانیان هند بود و از آن پس خود و فرزندان و نوادگانش در خدمت جهانگیر و شاهجهان بمقامات بلند رسیدند چنانکه پیش ازین دیدیم، و شاپور هم طبعاً از آنهمه عزت و شوکت که در هند نصیب خاندانش شد برخوردار بود، ولی او پس از آنکه اقامت طولانی خود را در هند آغاز کرد بیشتر در ملازمت میرزا جعفر آصفخان گذرانید و پس از مرگ آن دوست و حامی مقتدر خود (سال ۱۰۲۱ ه) چندان در هند نماند و بسال ۱۰۲۵ ه بتهران بازگشت. عبد النبی فخر الزمانی صاحب

(۱) - یعنی بنام جد خود ارجاسب امیدی رازی و این را والہ داغستانی در ریاض الشعرا تکرار نموده. این را هم بدانیم که میر تقی الدین کاشی گفته است که اسم او شرف الدین بود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۰۰

میخانه که در همین سال او را در لاهور دیده و در بازگشتش بایران حضور داشته از قول او نوشته است که تخلص «فریبی» را چندگاهی پیش رها کرده بنام خود یعنی شاپور تخلص می نماید.

فخر الزمانی بعد از تاریخ یادشده از حال شاپور چنین خبر می دهد که سفری بمکه کرده و بتهران معاودت نموده و در سال ۱۰۲۷ ه در آنجا بسر می برده است.

ریو [ضمیمه فهرست، ص ۴۰۴] تاریخ وفاتش را سال ۱۰۳۰ نگاشته و در بعضی مأخذهای دیگر «۱» آن را سال ۱۰۴۸ ه نوشته اند. خواجه شاپور از بازرگانی و شاعری در هند ثروتی فراهم آورده بود چنانکه در بازگشت بتهران و اقامت دائم در زادگاه خود «موزونان بعضی توقعها ازو داشتند، چون بفعل نیامد او را اهاجی رکیک کردند، الحق فراخور استطاعت خست بسیار داشت» «۲» لیکن تن درندادن بآزمندی شاعران تهیدست دلیل پستی طبع شاپور نیست چنانکه تقی الدین اوحدی که با او معاشرت طولانی خالی از طمع داشت او را «بغایت سلیم نفس، خوش طبیعت، درویش نهاد کامل فطرت» وصف کرده است و پسرعمش امین رازی هم او را «صاحب اخلاق حمیده و فهرست آثار محمود» دانسته.

مقام شاپور در شاعری والاست و او را معاصرانش باستادی و مهارت ستوده اند. تقی الدین اوحدی، آنگاه که هنوز بیش از بیست و اندی از سن شاپور نمی گذشت، نوشته «امروز در جمیع مراتب حال باطنی و ظاهری ترقی نموده اشعار خوب بسیار گفته و الحق هر قسم سخن را چنانکه شاید و باید می گوید. اشعارش همه باشعار تازه و طراوت و مزه بی اندازه در عرصه کمالند» و فخر الزمانی گفته است: «در فن سخنوری نادره جهان و منتخب زمان خودست. لفظ سخنان شیرین و معنی نکته های رنگین آن سخن آفرین همه

(۱) - قاموس الاعلام، نقل از حاشیه ص ۵۳۶ میخانه؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۵۱۳.

(۲) - تذکره نصرآبادی، ص ۲۳۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۰۱

نازک و نازنین واقع شده درین جزو زمان هیچکس بزاکت او حرف نمی‌تواند زد، نازک گفتن را پخته کرده بر طاق بلند نهاده» [میخانه، ص ۵۳۵]؛ و امین رازی هم بهمینگونه بچابک‌سواری او در میدان فصاحت اشاره کرده است.

اهمیت شاپور در آنست که توانست نازکی و دقت خیال را با رسایی کلام و فصاحت آن جمع کند و بقول محمد قدرت‌الله گویاموی هندی در نتایج - الافکار فصاحت و بلاغت را با نازک‌خیالی و «خوش‌ادایی» هم‌نوا سازد، و بهمین سبب مضمونهای او در همه انواع شعرش و بتمامی گرم و گیرنده و خیال‌انگیز است. او خلاف رسم همعهدانش مبالغه‌ی در آوردن ترکیبهای استعاری که مبتنی بر تخیلات پر دامنه باشد نمی‌کند بلکه آن خیالهای باریک را در عبارتهای روان و روشن بیان مینماید چنانکه بنوبه خود خواننده را در دام خیالات تازه می‌افکند مانند این بیتهای زیبا:

صد چاک بجیب سحر از مردن شمع است ما سنگدلان ماتم پروانه نداریم

هیچ جرمی نیست در عالم ز غمازی بتر عشق معذورست گر منصور را بر دار کرد

بدل بردن چه نسبت غمزه را با تار زلف او که چشم این شیوه را صد بار نازکتر ز مو دارد

بقدر کار باشد رتبه هر کس که در چشمش همیشه فتنه برپاست و مژگان صف‌نشین باشد

شبهای پی سراغ دل خود چراغدار تنگنای سینه فروزم ز داغها

تو بدخویی و من ز آنگونه مشتاق تماشا می‌که از بی‌طاقتی بر خویش می‌پیچد نگاه من

اگر دلداری بی‌مهرست من هم غیرتی دارم گر او رفت از نظر من نیز خواهم رفت از یادش و بسی دیگر ازینگونه بیتهای پرمعنی و مضمون‌دار و خیال‌انگیز که همه آنها با زبانی بلیغ و بیانی فصیح ساخته شده و از همینجا معنی سخن فخر الزمانی را درمی‌یابیم که گفته بود «نازک گفتن را پخته کرده و بر طاق بلند نهاده».

در همان حال که شاپور مضمونهای تازه می‌آفرید و شیوه‌ی نو در بیان آنها و اندیشه‌ها و خیالهای دقیق خود داشت، از تتبع سخن پیشینیان هم غافل نبود و این تتبع شیوه استادان پیشین، یعنی سخنوران استاد در عراق، خاصه در قصیده‌های او آشکارست ولی این امر مانع آن نیست که او گاه قصیده‌ها را در معنی و لفظ بهمان شیوه معهود خود بسازد، چنانکه از چهار

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۰۲

قصیده او که نقل می‌کنم نخستین از هر حیث نماینده شیوه خاص اوست و سه قصیده دیگر لهجه سخنوران پیشین دارد، و بهر حال شاپور شاعر استادیست که بسنت خانوادگی تربیت ادبی کافی یافته و با اثرهای مشهور استادان سخن، چنانکه از قدیم معمول بود، آشنا شده بود و چون شاعری آغاز کرد از این آشنایی کسبی برای تأیید و تحکیم استعداد فطری بهره برگرفت و ازین راه بخلق اثرهای زیبا دست یافت.

شاپور شاعری پرکار بود. هنوز بیست و اندی از سالهای حیاتش سپری نشده بود که بقول معاصر و دوستش تقی‌الدین اوحدی دیوانی نزدیک بده هزار بیت فراهم آورده بود و بعد از آن هم از کوشش در کار شاعری باز نایستاد چنانکه دیوانش از پانزده هزار بیت در گذشت. از آن نسخه‌هایی در کتابخانه‌های ایران و ایران موجودست و از آنجمله است نسخه موجود در کتابخانه ملی پاریس بشماره ۷۵۶ Supp. که ملاحظه شد و دو نسخه بشماره‌های ۳۳۲۴ Or. و ۷۸۱۶ Add. در کتابخانه موزه بریتانیا و نسخه کتابخانه ملی ملک در تهران بشماره ۴۸۵۵ و نسخه موجود در کتابخانه مجلس شوری و جز آنها. نسخه کتابخانه ملی پاریس که خواننده‌ام بیشتر از ۳۵۰۰ بیت قصیده و غزل و مثنوی (خسرو و شیرین) و قطعه و رباعی دارد.

قصیده‌ها و ترجیعات و ترکیبات وی بیشتر در مدح امامان شیعه است.

از ویژگیهای این سخنور پرکار شیرین‌زبان آن بود که با همه زبان-آوری بسیار کم سخن می‌گفت و بقول صادقی کتابدار در مجمع الخواص بمیل خود سخن آغاز نمی‌نمود مگر آنکه از او پرسند و او پاسخ گوید و از سخنان بیهوده که به نتیجه نینجامد سخت پرهیز داشت.

نکته دیگر در زندگی او آنکه وی اقامت در هند را بقصد مداحی اختیار نکرد و بهمین جهت قصیده‌هایش بیشتر در ستایش امامانست و او هر دو سفر خود را به هندوستان بآهنگ بازرگانی انجام داد و ازین راه ثروت اندوخت و بهمین سبب هم در صف ملازمان پادشاه یا پادشاهزادگان درنیامد، در لاهور اقامت گزید و همانجا بتجارت اشتغال داشت و ملازمتش بانواب

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۰۳

آصفخان (میرزا جعفر) هم‌چنانکه از بیان فخر الزمانی برمی‌آید بیشتر رنگ دوستی داشت تا ستایشگری یا خدمتگزاری. او خود «خواجه» بی بود محل احترام نزدیکان و اطرافیان و مردی بود از خاندانی بزرگ که مانند دیگر اقبای خود شاعری نیز کرد و در این راه نام برآورد و همین مقام بلند خانوادگی او مایه آن بود که شاعران دیگری بیارایش مقاماتی یابند و از آنجمله است طالب آملی که بوسیله او بغیث الدین محمد اعتماد الدوله پسرعم شاپور معرفی شد. طالب شاپور را در لاهور ملاقات کرد و غزل‌مانندی در ستایش او سرود بدین مطلع:

بحمد الله که در ملک سخن دستور را دیدم همان رشک عطارد شاعر مشهور را دیدم تا آنجا که گوید:

بخسرو داشتم روی نیازی در جهان طالب‌ازو و ساختم چون صنعت شاپور را دیدم

چه خوشحالم که بعد از مدت یکساله مهجوری خوش و خوشوقت او را دیدم و لاهور را دیدم از سخنان شاپور تهرانیست:

صید کند تا دلم نکهت زلف ترا از نفس افکنده دام در ره باد صبا

تا چه فسون می‌کند چشم تو کاویخته است این همه بیگانگی در نگه آشنا

زد بدلم هر که را دست بسنگی رسید در همه عالم که دید شیشه سنگ آزما

بی‌تو از آن مانده‌ام زنده که در گرد من می‌رسد از بس هجوم زخم بلا بر بلا

دوری دیوار و در پرده معشوق نیست جام جم عاشقست دیده گیتی‌نما

در چمن آرزوی رنگ پذیرد خزان از مژه در چشم او سرمه شود توتیا

غمزه‌اش از من بقرض جان طلبد گر بقرض نیست نگویم، که هست وام‌ستان خوش‌ادا

یار نسازد بما کاش گذاریم باز ما غم او را باو او دل ما را بما

وعده وفا می‌کند یار که پاینده باد و وعده او را کند عمر کسی گر وفا

دیر از آن می‌رسد حشر که بگرفته است دست شهیدان او دامن روز جزا

قافله شیشه‌ایم آمده از راه دور کیست که گوید ز ما سنگدلان را صلا

غنچه دل نیستم چند در این تنگنا تا نفسی خوش زخم چاک کنم سینه را

دستگه دل فراخ گشته ز عریانیم در خفقان افکند تنگدلان را قبا

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۰۴ گرچه در این آشیان ریخته بال و پر مگر بیراند کسم سایه کنم بر هما

کشت امیدم هنوز میوه نیاورده باز بدرقه باد گشت گردم از این آسیا

بر سر این چارسو پهن گشاده بساط جوهری ار نیستم پس ز چه روی و چرا

دیده گریان من گشت ترازوی دُرپیکر بیجان من شد محک کهربا

ملک جهان یکدمست خاک خور و شاد باش همچو سکندر مدوز کیسه بر آب بقا
 صرف وفا گشت عمر و ه که در این روزگار خرم ازین ده دهست دلم ازین ناروا
 کرده‌ام از حد فزون در همه جا آزمون مهر ندارد شگون یمن ندارد وفا
 در گره روزگار صبح شب تار من مانده چو دشنام او در گرو صد دعا
 آرزوی وصل اوست طرفه درختی که هست خانه خرابی برش چون هوس کیمیا
 مقصد جان سخت دور تا بکجا می بردشوق ز یک پای کفش کرده دوپایی مرا
 کعبه مقصود را بسته‌ام احرام شوق مانده ز حسرت ز من دوری ره در قفا
 رو که نخواهم کرد منت پا را قبول ما که سر آورده‌ایم تحفه راه رضا
 شاه خراسان علی آنکه ز خاک درش بخش کند در بهشت تحفه نسیم صبا *
 چو ناله سحری قفل از زبان برداشت خروس عرش ز فریاد من فغان برداشت
 ز بسکه زرد و ضعیفم بجذبه کاهرباز پشت و پهلوی من یک یک استخوان برداشت
 صد آفتاب بهرسو کلافه در دستند کنون که حسن تو یک تخته از دکان برداشت
 بدامنت نرسد دست کس که جلوه نازترا بیام فلک برد و نردبان برداشت
 بجز سخن که گهی بر لب گذار کنندیده‌ام که کسی کام از آن دهان برداشت
 گرم بدیده درافتد ز بیم گم شدنش دگر دو چشم نخواهم از آن میان برداشت
 بین بچشم حقارت که طفل اشک منست فتاده‌یی که بفزندیش توان برداشت
 شهید عشق بشوقی که شاخ گل گیرند ز دست قاتل خود زخم جانستان برداشت
 به حجله پس زانو دلم بوصل نشست نظر حجاب نظر بود، از میان برداشت
 ز آشنایی مردم علاقه کردم باز ز کس خلاف طبیعت نمی توان برداشت
 بملک ری سر از آنم فرو نمی آید که عاشقی ز دلم شوق خانمان برداشت
 هلاک یار صفاهانیم که دانسته پلاس کهنه ما را پیریان برداشت

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۰۵ جدائیم ز صفاهان بود بسی مشکل که زود زود دل از دل نمی توان برداشت
 ز عین سرمه بچشم بتان سیه پوشست که پا برای چه از خاک اصفهان برداشت
 گمانش اینکه مرا برگرفته است از خاک فلک که رویم از آن خاک آستان برداشت
 بیخت عشق مکارید تخم عیش بدل که گل بچهره من کشت و زعفران برداشت
 هنوز رسم گدایی نبود در عالم که دیده کاسه بدریوزه بتان برداشت
 مسافر پی کحل الجواهر و چشم جهان بزیر پی آورد تا نشان برداشت
 به آستانه شاه نجف که خاکش رابتویایی کحال اختران برداشت *
 هر کس که زد بصدق دم از عشق چون سحر از جیب آفتاب برآرد همیشه سر
 ز آسودگیست گر بودت پیرهن درست از خامی است گر بودت آب در جگر
 از خویشتن برون رو ز آنسانکه سوی دوست صد بار اگر شوی نشود سایه را خبر
 از جور یار برنتوان داشت دل ز یاراز بهر درد سر نتوان کرد ترک سر
 در فرقت تو روز حیاتم بشب رسیدای شام طره‌ات شب هجر مرا سحر

یک ره چو دولت از در امید من در آی ای از غم جمال تو خورشید در بدر
 دردم ز بد گمانی باور نمی کنی گر چون سرشک خویشتن افتم ز دل بدر
 ای فتنه را کرشمه چشم تو رهنمای دل‌های خسته را سر زلف تو راهبر
 مگذر بیوستان که مبادا کند ز شوق با قامت تو سرو سهی دست در کمر
 دست طلب ز دامن خورشید بازداشت هر ذره‌یی که دید بروی تو یک نظر
 ای رشک آفتاب بدوران حسن تورسمی است تازه عاشقی ذره با قمر
 انجم ز دیدن مه روی تو کرده اند خورشید را ز انجمن آسمان بدر
 مغرور حسن خویشی و دانسته‌ای تو هم کاین رتبه در جمال ندارد کسی دگر
 قدرت ز آسمان گذرد گر ز روی صدق سایی جبین بخاک در شاه بحر و بر
 شاه نجف علی ولی آنکه در گهش بر پیش طاق کیوان ساید ز قدر سر *
 بتی که داشت نگاهش مرا ز حیرت لال در آمد از در من نیم شب خیال مثال
 چو شمع شعله شوق منش روان از پیش چو سایه دود دل عاشقانش از دنبال
 نگه چو تیز زبانان بگفت و گو مشغول کرشمه همچو کریمان در انتظار سؤال
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۰۶ ضیا گرفته چو خوربند دستش از یاره بها گرفته چو مه ساق پایش از خلخال
 نهفته سنبل زلفش درون دود آتش نهاده معجز حسنش بروی آتش خال
 عیان ز کنج دهانش دل شکسته من چو بر کناره کوثر یکی شکسته سفال
 ز غیرت رخ او لحظه لحظه پروانه طپانچه‌ها برخ شمع می زد از پر و بال
 جلا گرفتی چشم از نظاره اش در دم غذا گرفتی روح از تکلمش در حال
 گشود لب بحدیثی که هر زمان می کردم میان سینه و لب روح قدسش استقبال
 چه گفت؟ گفت که ای عاشق پریشان روز چه گفت؟ گفت که ای یار نابسامان حال
 فراق دوست چو حسرت سیاه دل چون هجر کناره جوی چو غم پاشکسته همچو ملال
 چه حالتست که خورشید طالعت هر گز بر آسمان نکند سیر جز بسمت زوال
 بر آن سرم که همین لحظه رغم گردون رابشام هجرت پوشم لباس روز وصال
 بخوش حریفی اول بیاده روی آریم بمی ز صفحه خاطر بریم گرد ملال
 بلب ز حلق صراحی کشیم پنبه برون چنانکه شیر ز پستان مادران اطفال
 می ز شیشه برون ریخت کز مشاهده اش چو ماه چارده پرنور گشت جام هلال
 می که توبه ز نورش چو سایه بگریزد اگر پبای نهندش سلاسل و اغلال
 ز خم چو باده فروشش بر آورد گویی ز چاه ماه مقنع نموده است جمال
 می چنانکه در آینه عکس اگر فکند چو سنگ شیشه گدازد ز گرمیش تمثال
 می که از سر حدت چو قطره افشاند شود پیاله مشبک بصورت غربال
 بجرعه قدحش گر فلک رساند لب بر آید از لب گردون سهیل چون تبخال
 می چنان که خیالش چو بگذرد در دل شوند مست ز بویش مخدرات خیال
 کشید پرده عصمت بروی و نماید ز فرط شوق بنا محرمان فکر جمال

می چنان که ز شرم رخس برون آید چو قطره‌های عرق لعل از مسام جبال
می سهیل شعاعی که دارد آن تأثیر که سرخ‌رو شود از وی صحیفه اعمال
از آن شراب که گر اعمیش کشد در چشم‌بروز روشن بیند در آسمان اشکال
چنانکه شیوه ساقیست ساغری درداد چو جام لاله ز صافی و درد مالامال
بلابه گفتمش ای نازنین بعزت عشق که توبه کارم از ارتکاب این افعال
بعشوه گفت که بگذار زهد را کاین می بود چو خون دل دشمنان شاه حلال
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۰۷

*

بدوقی می کنم تکرار حرف دلستانی را که دل در سینه پندارد که می بوسم دهانی را
نمی دانم تو خواهی بود یا گردون ولی دانم که دامن گیر گردد خون من نامهربانی را
ز سوز عشق مغرم پخته شد و نیست باور بسنگ امتحان بشکن ز جسمم استخوانی را
بیار آورد چندین نخل حسرت در دلم دوران یکی نشانند در دامن من سرو روانی را
بمهر دلبری بر هم خورد هنگامه یوسف چو در بازار رعنایی بر آرایی دکانی را
گرانی می برم شاپور از کویی بصد حسرت خجل گشتم ز بس تصدیع دادم آستانی را *

چنین که شد می خون جگر حواله مابلاکشی نتوان یافت هم پیاله ما
ز بس که شهره بخون خوردنیم در عالم نمی خورند حریفان می از پیاله ما
بجای درس و دعا زمره سیه بختان رموز عشق تو خوانند از رساله ما
چگونه زار ننالیم کاهل محنت راسرود مجلس عیش است آه و ناله ما
بیار باده که گردید بر طرف شاپورز وصل یکدمه اندوه دیرساله ما *

نخواهد روز شد تا نیم جانی در تنست امشب بفردای قیامت گوئیا آبستنت امشب
می رشکی که دایم غیر را در کاسه می کردم سرت گردم چرا آن باده در جام منست امشب
عجب دارم که فردای قیامت نیز برخیزم که خوش کوه غمی بی او مرا بر دامنست امشب
نیاسود از هجوم اشک یکدم چشم خونبارم چراغ دیده را اشک دمام روغنست امشب
شبست ای آشنا احوال شاپور از که می پرسی خدا داند که جایش در کدامین گلخنست امشب *

من و خیال تو پروای این و آنم نیست دماغ صحبت یاران همزمان نیست
ز روزگار ندانم چه طالعست مرا که یک ستاره بهر هفت آسمانم نیست
چگونه شام فراق ترا بروز آرم که گرچه صبر بود عمر جاودانم نیست
حدیث شکوه من گفته اند می ماند برنگ گفته من لیک از زبانم نیست
خدا که شاهد حالست داند این شاپور که غیر مغز محبت در استخوانم نیست *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۰۸ کی بی تو دم زدم که تن مبتلا نسوخت از آه گرم سینه جدا دل جدا نسوخت
جز شمع کس بر آتشم امشب نداشت دست جز بهر آشنا جگر آشنا نسوخت
تا دل نسوختم دم گرمی نیافتم افسرده آنکه سینه بداغ جفا نسوخت
نهاد تیغ جور ز کف تا مرا نکشت نشست آتش غضبش تا مرا نسوخت

آن شمع کز نظاره او سوخت عالمی در حیرتم که بر بدنش چون قبا نسوخت
 شاپور در فراق تو هرگز دمی نزد کز برق آه خرم من صد بی‌نوا نسوخت *

دل که سودای بتی غارت ایمانش کردید بیضا نتوانست مسلمانش کرد
 دم‌بدم خنجر حسرت بجگر می‌خلدش تا ز خونریزی من رحم پشیمانش کرد
 دل ز گلزار رخت هر گل مقصود که چیداشک حسرت همه از دیده بدامانش کرد
 این که بر کار دلم صد گره از طره فگندست می بود که بر زلف پریشانش کرد
 صبر و آرام گهی بود دلم را شاپوردوش سیلاب سرشک آمد و ویرانش کرد *

دل بنا کام جدا ز آن بت خود کام افتاد کار دادوستد بوسه پیغام افتاد
 تهمت کفر و وبال گنه و عزت نفس جمله بر گردنم از زلف دلارام افتاد
 سرخوش آن سرو خرامنده ازین کوچه گذشت آفتاب از پی نظاره‌اش از بام افتاد
 نیست بر مرغ دلم منت آزادی کس ضعف تن آن قدرش بود که از دام افتاد
 فال شایستگی عشق بهر نام ز دندقرعه غلطان بکنار من بدنام افتاد
 سنگ پندارم از آن دست شد امروز نصیب میوه قسمتم از شاخ هوس خام افتاد
 خاک ره باش که سردفتر خاصان گردی خضر شد هر که چو پل بر گذر عام افتاد
 ذکر باقی گرو جام دل افروز منست ز زبانها بجهان نام جم از جام افتاد
 روز خوش ز آن سپس از عشق ندیدم شاپور بر من آن روز که چشم بد ایام افتاد *

زلف تو هندوست زنارش نگرواژگون چون هندوان کارش نگر
 جادو استان بابل رخسار اوست ساحران سرنگونسارش نگر
 بر سر انگشتش بطرف زلف او اضطراب نبض بیمارش نگر

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۰۹ موشکافیهای چشمش دیده‌ای ساده‌لوحیهای رخسارش نگر
 با وجود باددستیهای زلف‌باد در دست هوادارش نگر
 بعد آزادی ز راه تیر او بر نمی‌خیزد گرفتارش نگر
 بی‌طلب شاپور در بزمش مروذوق اگر داری بدیوارش نگر *

شکوه بی‌صبرست خواهم ترک کردن کام خویش جای رنجش نیست زین درمی‌برم آرام خویش
 تا یکی از رشک گردد بند بندم داغ داغ می‌روم یک داغ می‌سوزم بهفت اندام خویش
 بس که از دوران سیه‌بختن من کوتاه‌روزهم ز شمع صبح افروزم چراغ شام خویش
 هرگز از صید مرغی کام دل حاصل نشدوز حریصی بارها افتاده‌ام در دام خویش
 زهر دوری قاتل و زهراب حسرت جانگزا است طرفه زهر آلوده خونی کرده‌ام در جام خویش
 من کجا شاپور و وصل بزم، بس باشد مرا این که نام یار می‌بینم گه از ایام خویش *

تنها نه خانه دل دیوانه سوختیم زین آه خانه‌سوز بسی خانه سوختیم
 پشمینه صلاح که گل شد از شراب آتش زدیم و بر در میخانه سوختیم
 از بهر چشم زخم حریفان باده‌نوش جای سپند سبزه صد دانه سوختیم
 امشب بزم وصل ز سر تا قدم چو شمع از رشک خویش و طعنه بیگانه سوختیم

روشن نشد ز آتش ما شمع خانه‌یی همچون چراغ کور بویرانه سوختیم
 دل را سر شنیدن قول و غزل نمانداز بس دماغ خویش بافسانه سوختیم
 شاپور شمع عارض جانان چو بر فروخت پروای جان نکرده چو پروانه سوختیم*
 منزل بجز از گوشه ویرانه نداریم ما خانه‌خرابان خبر از خانه نداریم
 مگذر ز خرابات که زیر فلک امروزجایی بصفای در میخانه نداریم
 صد چاک بجیب سحر از مردن شمع است ما سنگدلان ماتم پروانه نداریم
 چون فاخته عمریست که همسایه سرویم در سایه دیوار کسی خانه نداریم
 ظرفی که ز دل بود درین خانه شکستیم ز آن کف قدح ماست که پیمانه نداریم
 شاپور بخاکیم درین کوی برابر آن نیست که قدری بر جانانه نداریم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۱۰

*

نمی‌گویم در آ در دیده یا در سینه مسکن کن بین هر جا که بنشیند دلت آنجا نشیمن کن
 براه دوستی اول بدست امتحانم ده اگر صادق نباشم گوش بر گفتار دشمن کن
 جهانی مرد و زن را آتش غیرت زدی در دل که گفت ای آه سوز سینه‌ام بر خلق روشن کن
 ز گرمی تو با اغیار ترسم سردهد آهی سرت گردم تلافی دل آزرده من کن
 فزاید دردت ای شاپور قول مطرب مجلس اگر خواهی که دل خالی کنی بنیاد شیون کن*
 بیند چو سویم مدعی عمدا خبردارم کنی زهری بجام دوستی بینی و در کارم کنی
 افغان که با این ضعف تن افزوده بروی بار غم‌ای ناله کوتاهی مکن شاید سبکبارم کنی
 بر شاخسار عاشقی با آنکه مرغ زیر کم اینست اگر طرز نگه آخر گرفتارم کنی
 از چشمم ای افسانه گو با اشک می‌آید برون گر خواب را چون توتیا در چشم خونبارم کنی
 جان صرف شد در راه غم شاپور باید تا تو هم از پای نشینی دمی سر در سر کارم کنی*
 دل فال مرادی از کتابی نگرفت از خود خبری بهیچ بابی نگرفت
 ایام فراق را ندانم چند است کز زندگی خویش حسابی نگرفت*
 مرغ دل من که صید دیدن باشد کی از قفسش سر پریدن باشد
 پیداست که تا کجا بود پروازش مرغی که پریدنش تپیدن باشد*
 شب کآتش آه افسرم می‌گردد خونابه‌فشان چشم ترم می‌گردد
 هر لحظه پی زیارتم پروانه می‌آید و بر گرد سرم می‌گردد*
 خواهم خود را بدرد دل یار کنم جان را بغم عشق گرفتار کنم
 ای عقل مرا ز عشق می‌ترسانی رفتم که سر اندر سر این کار کنم*
 برخیز، چه خفتی ای ندیم سحری کآورد سپیده دم شمیم سحری
 پرویزن شب مگر حریرست که بازخوش بیخته می‌وزد نسیم سحری
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۱۱

۷۰- حسن خان شاملو «۱»

حسنخان عبدلوی شاملو متخلص به «حسن» فرزند حسین خان شاملوست.

خاندانش از سران قبیله شاملو بود و ریاست یکی از اویماقهای آن قبیله را بارث داشت. شاملوها از مهمترین قبیله‌های قزلباش بودند که توانستند با گيرودارهای سختی که بعد از مرگ شاه تهماسب با استاجلوه‌ها داشتند قدرت خود را حتی در عهد سلطنت شاه عباس حفظ کنند و بقول اسکندر بیگ ترکمان «سردفتر اویماقات قزلباش» گردند و هفت تن از سران آن طایفه رتبه امارت یابند «۲» و از آن هفت تن در مدت درازی از عهد پادشاه مذکور همین حسن خان و پیش از او پدرش «حسینخان قورچی شمشیر شاملو» بوده‌اند. حسین خان شاملو در اوایل عهد شاه عباس چند سالی حاکم قم و سپس والی لرستان بود «۳» تا بسال ۱۰۰۷ که فرهاد خان حاکم هرات بعلت بدگمانی شاه و بفرمان او کشته شد «حکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرائی کل خراسان» بر او قرار گرفت «۴» و از آن پس همواره در آن سمت روزگار می‌-

(۱)- درباره او بنگرید به:

* عالم‌آرای عباسی، اسکندر بیگ منشی، تهران ۱۳۵۰، ص ۹۴۲ و صحایف متعدد دیگر که بخاندان شاعر مربوطست و بجای خود ذکر خواهد شد.

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۰-۲۲.

* نتایج الافکار، ص ۱۹۰.

* تذکره غنی، ص ۴۴.

* صحف ابراهیم، خطی.

* آتشکده، تهران، ص ۵۵-۵۶؛ و جز آنها.

(۲)- عالم‌آرای عباسی ص ۱۰۸۴.

(۳)- ایضا ص ۴۳۳، ۴۴۱، ۴۴۳، ۵۳۳-۵۴۱.

(۴)- ایضا ص ۵۷۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۱۲

گذرانید تا در سال ۱۰۲۷ پس از بیست سال حکومت هرات و مقام بیگلربیگی و امیر الامرائی خراسان درگذشت و در مشهد بخاک سپرده شد و «خلف صدقش حسن خان بجای پدر منصوب گشته الکاء و قشون و منصب جلیل - القدر امیر الامرائی خراسان باو تفویض یافته بلوازم دارایی پرداخت» «۱»

حسن خان از سال ۱۰۲۷ ه تا پایان عهد شاه عباس (۱۰۳۸ ه) و سپس تا بخشی از عهد شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه) زنده و در سمت خود باقی بود و بعد از او بفرمان شاه صفی پسرش عباسقلی خان بجایش نشست و او چندین سال از عهد شاه صفی (م ۱۰۵۲) و شاه عباس ثانی (م ۱۰۷۷) و شاه سلیمان (م ۱۱۰۵) را درک نموده و در مقام نیا و پدر برقرار بوده است چنانکه نصر- آبادی [ص ۲۲] که گویا شرح حال او را در اواخر عهد شاه سلیمان و اواخر عمر خود بر کتابش می‌افزود، نوشته است که «الحال قریب سی و چهار سال است» که حاکم هرات و بیگلربیگی خراسانست.

با توجه باین توضیح از یک سوی نادرستی گفتار آذر در آتشکده که دوران حیات حسن خان شاملو را تا عهد شاه سلیمان کشانیده است آشکار می‌شود و از سوی دیگر معلوم می‌گردد که قول محمد عبد الغنی صاحب تذکره غنی در اینکه حسن خان بسال ۱۱۰۰

(یکهزار و صد هجری) در گذشته درست نیست.

و اما عباسقلی خان پسر حسن خان که در سطرهای گذشته از او یاد کرده‌ام، مانند پدر شاعری غزلسرا بود، در شعر عباس تخلص می‌کرد، شاعران را می‌نواخت و با آنان معاشرت داشت، این دو بیت او شایسته نقلست:

تلخند بس که آدمیان در مذاق هم لب خوش نمی‌کنند بشهد و ثاق هم

با هم مگوی خلق جهان متفق نینددارند اتفاق ولی در نفاق هم حسن خان شاملو بغیر از لیاقت در کار حکومت و امارت مردی خوش ذوق، ادیب، شاعر، خوشنویس و «در خط نستعلیق مشهور عهد خود بوده» (۲)

(۱) - عالم‌آرای عباسی ص ۹۴۲.

(۲) - آتشکده، ص ۵۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۱۳

و با اهل شعر و ادب و هنر مجالست داشته است. چند تن از شاعران معروف سده یازدهم مانند فصیحی و اوجی و مشرقی که شرح حالشان را جداگانه می‌بینیم، در خدمت و ملازمت او تربیت شدند و او خود دیوانی داشت که نصرآبادی شماره بیت‌های آن را تا سه‌هزار گفته ولی نسخه‌یی از آن که بشماره Supp. ۲۰۶۱ در کتابخانه ملی پاریس دیده‌ام کوچکتر از آن و چنانکه از مقدمه منشور شاعر برمی‌آید منتخبی است از دیوان او و او عقیده داشته است بیت‌هایی که مضمونهای بازگفته در دیگر دیوانها را شامل باشد شایسته نقل نیست و بهمین سبب از بیشتر غزل‌های خود سه یا دو و گاه تنها یک بیت را نقل کرده و باقی را فرو گذاشته است و البته غزل‌های تمام و کامل هم در آن کم نیست. ازوست:

شب ما بی‌نیاز از ماهتابست چراغ مجلس مستان شرابست

بکف از عمر تا سرمایه داری بدست آور گل ساغر که نابست

اگر شیخ است بی‌پیمانه مست است و گر صوفیست بی‌ساغر خرابست

هوا با آن سبکرو حی که داردز بار بوی گل در پیچ و تابست

حسن خاک هرات آن فیض دارد که آبش نشأه‌افزا چون شرابست *

آنها که فکر نیک و بد کار ما کنند زنجیر عدل ما رسن دار ما کنند

گر زاهدان بسر حقیقت برند راه تسبیح خود ز رشته زنا را ما کنند

باید که آورند چراغی ز بزم طورروشدلان چو فکر شب تار ما کنند *

با شوق همعنانم و مستانه می‌روم مست طرب بگوشه میخانه می‌روم

از اختلاط ساخته عاقلان چه حظشکر خدا بخانه دیوانه می‌روم

تا شمع را بروی تو تشبیه کرده‌انداز جا ز رشک جلوه پروانه می‌روم

صد باغ و بزم چشم براه منست و من دست جنون گرفته بویرانه می‌روم

رسواییم پسند محبت نشد حسن بار دگر ز شیشه به پیمانه می‌روم *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۱۴ هرگاه رو بکعبه و بتخانه کرده‌ایم اول دعای دولت پیمانه کرده‌ایم

رازی که گفته‌ایم بدیوانه گفته‌ایم عیشی که کرده‌ایم بویرانه کرده‌ایم

صد بار گشته‌ایم بدیوان دل حسن تا انتخاب ناله مستانه کرده‌ایم *

برای سوختن دیوانه‌ام من سمندر نیستم پروانه‌ام من

ز هر عضو نوایی می‌زند جوش نه چون گل گوش بر افسانه‌ام من
 دهم جان تا بر آید کام احباب حسن هم مشرب پیمانه‌ام من *
 یا رب این مخمور غفلت را می‌اسرار ده همچو آهم بر در دل‌های روشن بار ده
 روزگاری شد که حرف گوشه‌گیری می‌زنم یا رب این گفتار را توفیقی از کردار ده
 تا بکی چون داغ در یکجا کسی گیرد قرار همچو اشکم آبروی یک قدم رفتار ده
 شال‌پوشی را که حسرت بر قماش دولتست در لباس عافیت یک پیرهن آزار ده
 پاس خاطر چند دارم یک جهان بیگانه را آشنایی با خودم در خلوت دیدار ده
 کام همت میوه آزادگی دارد هوس‌ای بهار عمر نخل نیم را بار ده
 خرقة از کوتاهی شوقم گریبان می‌درد در رفور کاریش از جسم ضعیفم تار ده
 چون حسن می‌ترسم از مخموری روز جزا باده آمرزشم از جام استغفار ده *
 ای شمع تو داده شور پروانه مرا از صبر و شکیب کرده بیگانه مرا
 بهر چه بازار تو گشتم راضی عشق تو اگر نکرد دیوانه مرا *
 دل سرخوشی از جلوه داغی دارد زین ساغر خوناب دماغی دارد
 از پرده فانوس ندارد گله‌یی پروانه چو آه خود چراغی دارد *
 در دیده دل آشفته نگاهی دارم در سینه بخون نشسته آهی دارم
 غیر از تو نظر نکرده‌ام بر دگری چو مردمک دیده گواهی دارم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۱۵

۷۱- نویدی اصفهانی

محمد قاسم نویدی اصفهانی از شاعران متوسط نیمه اول سده یازدهم هجریست. او غیر از نویدی شیرازی و نویدی تهرانیست که نامشان را در تذکره نصرآبادی [ص ۲۸۶ و ۲۸۷] می‌یابیم. دیوان او را در کتابخانه ملی پاریس بشماره Supp. ۱۶۲۹ دیده‌ام که پیرامون ۶۵۰۰ بیت قصیده و غزل و ترکیب‌بند و قطعه و رباعی دارد و بخط شاعر نوشته شده و «بتاریخ یوم الا- ربعا ۱۵ شهر محرم الحرام سنه ۱۰۴۴ بسعی اقل عباد الله محمد قاسم الشهیر بنویدی اصفهانی سمت تحریر یافت. گر بهم برزده بینی خط من عیب مکن که مرا گردش ایام بهم برزده است»؛ و از همین نسخه می‌توان دریافت که نویدی خط نیم‌شکسته را خوش می‌نوشت و از تاریخی که نمی‌دانیم بدکن رفته بود و در آنجا بسر می‌برد و شاید در همانجا بدرود حیات گفته باشد. در دیوانش چندین بار باظهار ملالت و دلتنگی شاعر از اقامت در هند و دکن باز می‌خوریم و می‌بینیم که دلش در آتش اشتیاق وطن می‌سوخت اما بدلیلی که نمی‌دانم، و شاید بسبب تهی‌دستی، یارای بازگشت بمیهن نداشت. این رباعی یکی از آن اشاره‌های مکرر وی بدین حال دشوارست:

عمریست که گشته‌ام گرفتار محن نه تاب سفر دارم و نه روی وطن

چون هندو مغولم سروسامانی نیست سرکش تر و بی‌کس ترم از هند و دکن وی شعر را بشیوه شاعران سده‌های نهم و دهم می‌سرود، زبانش ساده و بیانش خالی از تعقیدها، و مضمون‌هایش دور از باریک‌اندیشیهای مبالغه آمیزست. قصیده‌هایش در ستایش امامان دوازده‌گانه است که هریک را یکی از آنان اختصاص داده، بسیاری از غزلهایش هم کوتاهست و هم بی-تخلص. ازوست:

یک تن بجهان نیست که آزرده ز من نیست امروز برسوایی من هیچ سخن نیست
 از مرد جهان گشته‌یی این نکته شنیدم کز ملک خدا هیچ دیاری چو وطن نیست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۱۶ در دهر گلی نیست که با روی تو سنجم یک سرو بر عنایی قدت بچمن نیست
 بسیار مکرر شده است اطلس و دیبا امروز لباسی بجهان به ز کفن نیست *
 هزار شکر که از گریه‌های مستی ماتهی نگشت ز خونابه جام هستی ما
 نه دین بجا و نه ایمان که صرف عشق کنیم کسی مباد بعالم بتنگدستی ما
 بر آمدم ز اسلام و برهمن نشدیم که خاک بر سر ما باد و بت پرستی ما *
 جز خون دل و دیده کسی همسر ما نیست جز آه جگرسوز کسی در بر ما نیست
 آسوده دلانیم بکنج الم خوددوزخ بفروز ته خاکستر ما نیست
 شب نیست که تا روز براه طلب او چون حلقه در دیده ما بر در ما نیست
 از ما مطلب منصب پروانه نویدی کاین مرتبه در طالع بال و پر ما نیست *
 کسی که پیش رخت پای بند خواهد شد چو مهر کوکب بختش بلند خواهد شد
 چو غنچه بسته لبی داشتی چه دانستم که در دو روز چو گل هرزه خند خواهد شد
 قدت که عمر دراز منست، آخر کار بلای جان من دردمند خواهد شد
 دو بوسه ام بده و جان و دل بگیر ای دوست مکن حساب که بوسی بچند خواهد شد
 من از ادای نویدی برمز دانستم که او بر آتش خوبان سپند خواهد شد *
 ما باز اختیار پیرواز داده‌ایم خود را بدست طالع ناساز داده‌ایم
 مانند تاجری که بود عاری از وقوف غم زو خریده‌ایم و جگر باز داده‌ایم
 در محفلی که نخل قدی جلوه گر شده مانند شمع سر بره گاز داده‌ایم
 یک لحظه دلخوشش نگذاریم شام غم گویا زری بقیمت دم‌ساز داده‌ایم
 آسودگی بخواب نویدی ندیده‌ایم تا دل بعشق خانه برانداز داده‌ایم *
 عاقبت از حلقه اسلامیان بگریختیم برده ایمان را بکفر زلف او آویختیم
 از رفیقان سبک در دل گرهما داشتیم همچو تار سبزه زین بدطیبتان بگسیختیم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۱۷ تا تو منظور نظر باشی بهر نوعی که بود فتنه‌یی در دهر بهر خویشتن انگیختیم
 چهره ما را نویدی نیست رنگ مردمی آب آن را بس که بر درگاه هر دون ریختیم *
 خالت که صلا بشیخ و بر شاب زده مهریست که بر خم می ناب زده
 نی نی غلطم که در گلستان ارم هندو بچه‌یی تکیه بمهتاب زده *
 در عشق تو هر چند وفادارترم پیش تو ز هر بد که بود خوارترم
 هر چند دواي درد خود بیش کنم از مردم چشمان تو بیمارترم *
 دور از تو ز غارت زده رنجورترم وز زخم نمک رسیده ناسورترم
 هر چند که بیشتر کنم طی ره وصل صد مرحله از مطلب خود دورترم *
 عیش از پی مرد بی هنر می گردد دانا چو رود بیحر برمی گردد
 نامردان را دهد فلک کام مدام مرد از پی کام در بدر می گردد *
 با لعل تو کس شراب نتواند گفت رویت کسی آفتاب نتواند گفت
 تقلید خطت نمی تواند کس کرد کس مصحف را جواب نتواند گفت

۷۲- روح الامین اصفهانی «۱»

میر محمد امین میرجمله شهرستانی اصفهانی از رجال معروف سده

(۱)- درباره او بنگرید به:-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۱۸

یازدهم بود که در شعر و ادب نیز نام برآورده و شهرت یافته است. نامش در تذکره‌ها گاه ذیل عنوان میرجمله شهرستانی و گاه ذیل تخلص وی یعنی روح الامین آمده و از همه جا بهتر در مآثر الامراء میر عبد الرزاق خوافی زیر عنوان «میر محمد امین میرجمله شهرستانی» بازگو شده است. میر محمد امین شهرستانی اصفهانی از اعیان سادات اصفهان مشهور به «سادات شهرستان» است چه اصلشان از شهرستان اصفهان و از خاندانی بزرگ در آن سامان بود.

ازین خاندان سه برادر یعنی میر جلال الدین حسین متخلص به «صلایی» و میرزا محمد تقی (پدر میرزا رضی صدر وزیر شاه عباس، م ۱۰۲۶ ه) و سوم همین میر محمد امین میرجمله شهرت دارند. ولادتش چنانکه از اشاره وی در بیت‌های زیرین از شیرین و خسرو برمی‌آید، بسال ۹۸۱ اتفاق افتاد، اوایل شباب را در اصفهان بتحصیل دانش و ادب گذراند و در بیست و نه سالگی روانه هندوستان شد و نخست بخدمت سلطان محمد قلی قطب شاه (۹۸۹-۱۰۲۰) پادشاه گلکنده دکن درآمد و پس از یک سال مقامی ازو یافت و چون شش سال دیگر برآمد بمقام میرجملگی (وزارت) ارتقاء یافت چنانکه گوید:

چو نه بر بیست افزون شد بسالم پیامد آیت دولت بفالم

روانم کرد سوی هند اختربآب خضر شد کام روان‌تر

پس از سالیم دولت یار گردیدز خوابم چشم دل بیدار گردید

* مآثر الامراء، میر عبد الرزاق خوافی، ج ۳ کلکته ۱۳۰۹ ه ق، ص ۴۱۳-۴۱۷.

* بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، مدراس ۱۹۵۸، ص ۴۹۱ (باید دانست که شرح حال میرجمله در چاپ حاضر بهارستان سخن با ترجمه حال کلیم کاشانی درآمیخته است).

* عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۸۸۳.

* روز روشن، تهران، ص ۳۱۵.

* فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، ص ۲۹۰-۲۹۳ و ۵۰۹.

* سفینه خوشگو، ص ۲۱۸-۲۲۰.

* تذکره نصرآبادی، ص ۵۶-۵۷.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ج ۲، ص ۶۷۵ و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۱۹ رهی گشتم یکی فرمان‌روا را که زبید برتری بر وی خدا را

شدم از خادمان پایتختش مرا بنواخت بیش از پیش بختش

شمار عمر چون بگذشت شش سال‌بچو گانم درآمد گوی اقبال

نهادم حد خدمت را بطاقی که کردی همچو خور دعوی طاقی

بدان مشعوف بودم گاه‌وبیگاه‌شده باشد بتو معلوم از افواه

چو هفده شد فزون بر الف تاریخ درخت دولتم را سخت شد بیخ خلاصه این سخن آنکه او در بیست و نه سالگی بهند رفت و یک سال بماند تا در خدمت فرمانروایی مقامی یافت و چون شش سال دیگر بر آن برآمد (- بیست و نه سال باضافه یک سال باضافه شش سال مساویست با سی و شش سال) یعنی بقول خود او در سال ۱۰۱۷ بمقامی که از همه مرتبه‌ها بالاتر بود (- میرجملگی، وزارت) نائل گشت. با مختصر تحلیلی درین قول می‌توان دریافت که او در تاریخ ۱۰۱۷ سی و شش ساله بود، پس ولادتش در سال ۹۱۸ ه اتفاق افتاد و بدین تقدیر بیست و نه سالگی او مصادف بود با سال ۱۰۱۰ ه و در همین سال بود که او سفر هند اختیار کرد و با این حساب سخن میر عبد الرزاق [مآثر الامراء، ۳، ۴۱۴] که گفت «بالجمله میر محمد امین در سنه ۱۰۱۳ هزار و سیزده از عراق بدیار دکن وارد گشته ...» درست نیست مگر آنکه پنداریم که او چندگاهی بعد از عزیمت از عراق اینجای و آنجای در هند بسر می‌برد تا بدکن رسید.

آن فرمانروا که نامش در چند بیت مذکور نیامده، بنابر مقدمه‌یی که شاعر بنظم و نثر بر شیرین و خسرو خود نوشته سلطان محمد قلی قطب شاه پادشاه گلکنده و از سلسله قطب شاهیان دکن بود که از ۹۸۹ تا ۱۰۲۰ پادشاهی کرد و ورود میر محمد امین در خدمت او بمعرفی میر محمد مؤمن استرآبادی پسر میر علی حسینی و خواهرزاده فخر الدین سماکی انجام گرفت. درباره این میر محمد مؤمن استرآبادی که چندین سال وکیل شاه تهماسب صفوی و معلم پسرش حیدر میرزا بود، پیش ازین هم بمناسبت‌هایی سخن گفته‌ام. وی پس از کشته شدن حیدر میرزا (۹۸۴ ه) به دکن رفت و محمد قلی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۲۰

قطب شاه او را بوکالت و صدارت برگزید و او بسال ۱۰۰۷ اشعار خود را بدستور آن پادشاه جمع‌آوری کرد و رساله‌یی هم در اوزان و مقادیر معروف به «مقداریه» نوشت و سالها در منصب پیشوایی و وکالت باقی ماند «۱».

«میر محمد امین از مددکاری بخت و توافق اقبال در مزاج محمد قلی که از دوام ارتکاب مدام خود بمهمات ملکی نمی‌پرداخت، چنان جا کرد که او را بخطاب میرجملگی برنواخته همگی حل و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشت» «۲».

با توجه باین مقدمات نمی‌توان قول نصرآبادی را پذیرفت که نوشته است «در اوان شباب روانه هندوستان شده در خدمت جهانگیر پادشاه نهایت اعتبار بهم رسانیده ...» «۳» چه اولاً هنگام ورودش به هندوستان (سال ۱۰۱۰ ه) هنوز چهار سال بآخر عمر جلال الدین اکبر (م ۱۰۱۴ ه) مانده بود و ثانیاً همین منظومه شیرین و خسرو که بیت‌های مذکور از آن نقل شده و سرگذشت سفر هند از آن برمی‌آید بمحمد قلی قطب شاه تقدیم شده نه بدیگری و اینکه نصرآبادی سفر میرجمله را بدکن بعد از چندی خدمت در دربار جهانگیر دانسته اشتباه است. اسکندر بیگ ترکمان هم که معاصر میر محمد امین بوده و چنانکه از گفتارش برمی‌آید با او ملاقات و «از جناب میر استماع» کرده همان گفته است که ما نوشته‌ایم. وی میر محمد امین را هنگامی ملاقات کرده بود که میر پس از مرگ محمد قلی قطب شاه (۱۰۲۰ ه) نتوانست با داماد و برادرزاده و جانشینش سلطان محمد بسازد زیرا بقول میر عبد الرزاق خوافی «او از رشادت و هوشمندی خود متوجه مهمات ایالت گشت و نقش میر با او خوب ننشست. اما سلطان محمد اصلاً دست تصرف و طمع باموال و اشیاء میر دراز نکرده بآیین نیک رخصت فرمود. میر از گلکنده به بیجاپور [که در تصرف عادلشاهیان بود] پیوست، با عادلشاه [ابراهیم ثانی، ۹۸۷-

(۱) - مآثر الامراء، ج ۳، ص ۴۱۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۸۳۰.

(۲) - ایضاً مآثر الامراء، ج ۳، ص ۴۱۴.

(۳) - تذکره نصرآبادی، ص ۵۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۲۱

[۱۰۳۵] نیز صحبت او درنگرفت، ناگزیر براه دریا بوطن مألوف شتافته ...» (۱) و در موقعی که شاه عباس از سفر گرجستان بازمی‌گشت (سال ۱۰۲۳ هـ)، «در کنار رود ارس بشرف رکاب‌بوسی اشرف سرافراز گردیده اعزاز و احترام یافت ... و پیشکش لایق از جواهر و اسباب گذرانیده چندگاه در اردو بود، از بسیاری رشد و بلندپروازی سخنان گزاف ازو سر می‌زد که مستحسن طباع سلیمه نبود، و جز وزارت دیوان اعلی و وکالت نفس همایون بهیچ منصبی از مناصب دیوان راضی نمی‌شد. بالجمله مطالب او در آن اوقات بحصول نیوست و در مازندران رخصت یافته باصفهان آمد، با آنکه در وطن اصلی منازل خوب و املاک مرغوب و اسباب معیشت بزرگانه آماده داشت مرغ طبیعتش در هوای منصب عالی و حب جاه و حشمت پرواز می‌کرد، دیگر باره جلاء وطن اختیار نموده فرزندان و متعلقان را در صفاهان انداخته از راه بیابان بقصد ادراک ملازمت حضرت پادشاه والاجاه شاه سلیم (- جهانگیر پادشاه) فرمانفرمای ممالک هندوستان روانه آن دیار گردید و حضرت اعلی [شاه عباس] اغماض پادشاهانه فرموده اصلاً از فرار او اظهار نقاری نفرمودند و فرزندانش در سایه معدلت شاهانه آسوده حال روزگار می‌گذرانند» (۲).

گمان نمی‌رود که بیان چگونگی بازگشت میر محمد امین از ایران بهند بهمان صورت باشد که در عالم آرا می‌بینیم و اگر بنوشته میر عبد الرزاق اعتماد کنیم روح الامین پس از اقامت چهار ساله در ایران و گذرانیدن پیشکشهای لایق چون منصبی عالی چنانکه می‌خواست نیافت و احساس کرد که مقصود شاه عباس آنست که او را بدلگرمیهای زبانی سرگرم دارد و نفایسی را که با خود از هند برده بود ازو بگیرد. بملازمان پادشاه ملتجی شد ولی آنان حقیقت حال او را دگرگونه جلوه دادند و شاه عباس بخط خود فرمانی خاص در احضار میر محمد امین نوشت و میر که از حقیقت حال باخبر شده

(۱) - مآثر الامراء، ج ۳، ص ۴۱۴.

(۲) - عالم آرای عباسی، ص ۸۸۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۲۲

بود از اصفهان فرار کرد و در سال سیزدهم پادشاهی جهانگیر (۱۰۲۷ هـ) بملازمت او پذیرفته شد و «بمنصب دوهزار و پانصدی و خدمت عرض مکرر سرافراز گردید» و در سال پانزدهم (۱۰۲۹) درجه «میرسامانی» یافت و این سمت اخیر را در عهد شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) نیز چندی حفظ نمود تا آنکه در سال هشتم پادشاهیش (- ۱۰۴۴ هـ) بمرتب «میربخشی گری» و «منصب پنجهزاری دوهزار سوار» ارتقاء جست و در همان مقام بود تا بسال ۱۰۴۷ هـ (سال دهم شاهجهانی) در دهلی بدرود حیات گفت. درباره او نوشته‌اند که مردی بخشنده و دستگیر تهی‌دستان بود اما خویی تند داشت و سخنان درشت می‌گفت (۱)، درباره میهن خود تعصب می‌ورزید و «بنابر تعصب هرگاه حرفی در باب ایران در مجلس می‌گذشت جوابهای درشت می‌گفت. مشهور است که وقتی پادشاه [هند] می‌فرمود که هرگاه ایران را بگیرم اصفهان را باقطاع بتو می‌دهم. او در جواب گفت:

مگر ما را بعنوان اسیر بایران برند!» (۲).

روح الامین از شاعران پرکار عهد خود بود که در مثنوی و دیگر انواع شعر دست داشته و اثرهای متعددی پدید آورده است. نصرآبادی که همه کلیاتش را ملاحظه کرده بود آن را قریب بیست هزار بیت تخمین زد و معلومست که بجز غزلها، قصیده‌ها و مثنویهایش را هم در این شمار آورد.

از مثنویهایش یکی لیلی مجنونست که بنام محمد قلی قطب شاه سرود.

در آغاز این منظومه شاعر باثر دیگر خود درباره عشقبازی خسرو پرویز (- شیرین خسرو) و نیز بمثنوی مطمح الانظار اشاره کرده و گفته است که این سومین منظومه از «خمس» اوست. در مقدمه منظومه دیگر خود که آسمان هشتم نامیده گفته است که مثنوی لیلی مجنون را در مدت هفت ماه سروده. لیلی مجنون او بدین بیت آغاز می‌شود:

ای حسن طراز عشق پرداز انجام نمای کار ز آغاز

(۱) - مآثر الامراء، ج ۳، ص ۴۱۶.

(۲) - تذکره نصرآبادی، ص ۵۶-۵۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۲۳

و از آن نسخه‌یی بشماره ۰۸۸، Add.۲۴ در کتابخانه موزه بریتانیا دیده شد که در حدود هشت هزار بیت دارد. شیرین خسرو او که در همین منظومه بدان اشاره کرده همانست که بسال ۱۰۱۷ آغاز نموده و بسال ۱۰۱۸ در هشت هزار بیت پایان برده و در مقدمه‌یی که بنظم و نثر بر آن نوشته کتاب را بقطب شاه مذکور تقدیم داشته است، و آن بدین بیت آغاز می‌یابد. خداوندا بعشقم راه بنمای دری بر رویم از تأیید بگشای از شیرین خسرو روح الامین نسخه‌یی بشماره دفتر ۱۳۳۳۰ در کتابخانه مجلس شورای ملی باقیست.

آسمان هشتم یا فلک البروج که بر وزن حدیقه الحقیقه سنایی است بدین بیت آغاز می‌شود:

ای روان آفرین دل‌آرای وی خرد را بخویش راهنمای از آن نسخه‌یی بشماره ۹۰۳، Add.۲۵ در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است و عدد بیت‌های آن به ۳۰۰۰ می‌رسد و میرجمله آن را بنام محمد قلی قطب شاه سروده و در مقدمه آن شرحی مبسوط در ستایش او آورده است. محمد قلی قطب شاه در جریان نظم این کتاب درگذشت (۱۰۲۰ ه) و ازین روی شاعر نام جانشینش را بر آن افزود و کار خود را بسال ۱۰۲۱ پایان برد و درباره سال اتمام آن گفت:

در سنه کاف الف فزون ز هزار گشت کامل چو چرخ این گلزار

شد چو این کاخ سربلند تمام کردمش آسمان هشتم نام غیر از اینها که دیده‌ایم میرجمله «بهرام‌نامه» در مقابل هفت گنبد نظامی و جواهرنامه در برابر اسکندرنامه سروده است و بدین منظومه اخیر در شیرین خسرو بدینگونه اشاره نموده:

جواهرنامه‌یی ایدون که گفتم دری از معدن الماس سفتم

نپنداری که کاری سرسری شدجهان همچون دکان جوهری شد

کنون شیرین کنم کام و دهان راز نی‌شکر کنم کلک بیان را

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۲۴

روح الامین دیوانی از غزل در پنجهزار بیت دارد بنام گلستان ناز و در مقدمه‌یی که بر آن نوشته گفته است که غزل‌های آغاز عهد شاعری اوست.

نسخه‌یی از این دیوان بشماره Or.۲۸۴ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد و شاعر در غزل‌های آن گاه «روح الامین» و گاه «روح امین» تخلص می‌کند.

با توجه بآنچه درباره اثرهای روح الامین گفته‌ایم معلوم می‌شود که عدد بیت‌های کلیاتش (خواه خمسه او و خواه یکی دو منظومه خارج از خمسه و دیوان غزل‌هایش) بحدود سی هزار بیت بالغ می‌شود و خیلی بیش از آنست که نصرآبادی شماره کرده بود، و شگفت است که میرجمله این همه شعر را با اشتغال‌های دراز آهنگ دیوانی خود سروده است و این نبود مگر نتیجه قوت طبع و آسانی نظم شعر برای او و نیز زبان بسیار ساده و روانی که برای شاعری اختیار کرده بود. شیوه او در شاعری همانست که در سده دهم و اوایل سده یازدهم در اثرهای بسیاری از شاعران می‌بینیم. سخنش ساده و روان و توانائیش در مثنوی بیشتر از غزلست. غزل‌هایش بیشتر بطرز وقوع و بیان حال خود در وصال و هجران است و از معانی حکمی و عرفانی در آنها کمتر نشانی دیده می‌شود و بعید نیست که این وضع نتیجه جوانی شاعر هنگام تنظیم «گلستان ناز» بوده باشد. از اوست:

دلا هم گریه شد با شمع مجلس چشم تر امشب ز طوفانی که خواهد شد ترا کردم خبر امشب
کنم مانند گلبن بر چمن هردم گل افشانی اگر آن شمع آتشبار را گیرم ببر امشب
بود یا رب که بخت من کند امشب چراغانی بگردد دست پرداغم بگرد آن کمر امشب
فتاده گرچه آن آتش ز بزم دورتر لیکن ز شبهای دگر سوزد دلم را بیشتر امشب
ز سوز سینه‌ام تار نظر گشتست آتش بارندام ز آن بروی یار خود کردن نظر امشب *
چشم سیاه مست تو تا باده‌نوش گشت شد شیشه گر سپهر و هوا میفروش گشت
تنها همین نه لاله بدورت پیاله خورزاهد بکنج صومعه هم باده‌نوش گشت
صوفی شدند خلق جهان سربس ز شوق تا آفتاب روی تو پشمینه‌پوش گشت
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۲۵ بی‌پرده بود چشمه آب حیات توشکر خدا که خضر خطت پرده‌پوش گشت
صحرا ز شوق روی تو گردید لاله‌پوش دریا بیاد من همه جوش و خروش گشت
گردش اتاقه سر خورشید و مه شود هر سر که خاک در قدم میفروش گشت
روح الامین چو نام تو بردیم بر زبان گردون ز پای تا بسر خویش گوش گشت *
بهر دل که آن خار مژگان نشیند چو گل چاک بر سینه خندان نشیند
ز عکسش چو آینه جاندار گردد دل من چو تصویر بیجان نشیند
بچشم نظر هر که افگند روزی چو خال تو پیوسته حیران نشیند
رخت در ته خط بدانسان نشسته که خورشید بر سبز ایوان نشیند
بهشت زلیخا بود بی تکلف چو با یوسف خود بزندان نشیند
ترا دیده روح الامین یار گریان چو گل بهر آن شاد و خندان نشیند *
خود را چو آفتاب پهلوی او کشید من خود چه گویم آنچه وی از خوی او کشید
می‌خواست تا هلال شود تاج آفتاب ز آتش قضا مشابه ابروی او کشید
از تاب عارضش نشود تا کباب مهر خود را بزیر سایه گیسوی او کشید
روز تمام خلق جهان در سیاهی است از سرمه‌یی که نرگس جادوی او کشید
روح الامین رسید بمعراج خویشتن خود را چو از هنر بسر کوی او کشید *
در ره عشق بتی در اولین گامم هنوز سوختم صد بار در عشق وی و خامم هنوز
در دلم روزی تمنای تماشایش گذشت می‌چکد از شرم رویش خون ز اندامم هنوز
گر برون می‌رفتم از دام تو می‌مردم ز رشک هست چیزی باقی از عمرم که در دامم هنوز
تیرگی هجر یارم کرد ز آنسان تیره‌روز کز دلم روز وصالش سر زد و شامم هنوز
نقد هستی صرف کردم در رهش روح الامین ناامید از یاری آن شوخ خود کامم هنوز *
چو عقد گوهری از طبع نکته‌دان گیرم هزار نکته رنگین ببحر و کان گیرم
ز تاب آه شرناک من چو شعله برق کشد زبانه اگر آب در دهان گیرم
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۲۶ کند چو تیغ سرافراز او هواداری بنیم قطره خون عمر جاودان گیرم
چو هست قوت بازوی طبع و تیغ زبان قدم به پیش نهم عرصه جهان گیرم
پیش گفته روح الامین شوم چون گوش هزار نکته نایابش از بیان گیرم

۷۲- فصیحی هروی «۱»

میرزا فصیح الدین فصیحی انصاری هروی پسر ابو المکارم پسر مولانا میرجان، از شاعران مشهور سده یازدهم و در قصیده و غزل در شمار استادان مقدم عهد خویش بوده است. اسکندر بیگ منشی در تاریخ عالم آرای عباسی نوشته است که وی از اشراف و اعیان هرات بود و نسبش بخواجه ابو اسمعیل عبد الله انصاری (م ۴۸۱) «۲» می‌رسید و این نکته در بعضی از تذکرها تکرار

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره میخانه، تهران، ص ۵۷۱-۵۸۰.

* آتشکده، تهران، ص ۷۷۰-۷۷۲.

* سرو آزاد، ص ۵۰-۵۱.

* عرفات العاشقین، خطی.

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۴۷-۲۴۹ و ص ۲۷۰.

* نتایج الافکار، ص ۵۳۹-۵۴۰.

* روز روشن، تهران. ص ۶۲۸-۶۳۰.

* عالم آرای عباسی، ص ۹۸۸-۹۸۹.

* تذکره غنی، ص ۱۰۱.

* تذکره سرخوش، ص ۸۵-۸۶.

* هفت آسمان، ص ۱۵۴ و جز آنها.

(۲)- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۲، چاپ ششم، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۴۷، ص ۹۱۱-۹۱۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۲۷

شده است. در میخانه آمده است که نیای فصیحی یعنی مولانا میرجان در غلبه عبید الله خان ازبک بر خراسان و بهنگام بازگشت او بفرارود (ماوراء النهر) با چند تن دیگر از بزرگان هرات و خراسان بدان سامان کوچ داده شد. میرجان در بخارا بماند و در آنجا کتاب روضه الاصحاب را در ترجمه حال پیامبر اسلام فراهم آورد. پدر میرزا فصیح الدین و خود فصیح الدین هم در بخارا ولادت یافتند تا پس از چیره شدن عبید الله خان ازبک (۹۹۱-۱۰۰۶ ه) بر هرات (سال ۹۹۷ ه) ابو المکارم با خاندانش بهرات بازگشتند و همانجا ماندند و در این اوان فصیح الدین ده ساله بود. اگر باین شرح استناد کنیم باید ولادت فصیحی در نهمین دهه از سده دهم روی داده باشد.

از آن پس باشید نگاه و جای پرورش فصیحی هرات بود و او زود سخنوری آغاز کرد و شهرت یافت و نزد والیان و بیگلربیگیان هرات و خراسان تقرب جست و آنان را ستود. فخر الزمانی صاحب میخانه مدعیست که او در آغاز پادشاهی شاه عباس بهمراه او بقزوین رفت و این مناقض گفتار اوست که گفت فصیحی بعد از غلبه عبد الله خان ازبک بسال ۹۹۷، در ده سالگی بهمراه پدر از بخارا بهرات رفت و ندانست که بحساب او، هرگاه مقارن سال ۹۹۶ در رکاب شاه عباس عازم قزوین می‌شد و «بسعادت ملازمت آن خسرو ستاره سپاه مستسعد» می‌گردید بنابر گفتار خود او کمتر از ده سال و در حدود هشت یا نه سال می‌داشت.

حقیقت آنست که فصیحی آغاز جوانی و ابتدای دوران شاعری را همچنانکه گفته‌ام در هرات گذراند و درباره همین دوره از زندگانی فصیحی است که تقی الدین اوحدی بلیانی نوشته است «وی همچنان در هراتست، چند نوبت عزم هند کرد و مانع او

شدند. دیوان خود را در سنه ۱۰۱۴ با گره فرستاده بود» و از اینجا پیداست که سخن فخر الزمانی در اینکه فصیحی در حوادث سن آغاز شاعری کرد، درستست زیرا با شماری که از تاریخ تقریبی ولادت فصیحی گرفته‌ایم می‌بایست که در حدود سال ۱۰۱۴ هـ تقریباً میانه ۲۸ تا ۳۰ سال از عمرش گذشته باشد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۲۸

از خوشبختیهای فصیحی و چند شاعر همعهدش در خراسان آن بود که حکمرانی آن مرز بر عهده پدر و پسر شاعر دوست و شاعر پرور بنام حسین خان شاملو (م ۱۰۲۷) و حسن خان بود که ذکر حالشان را باختصار دیده‌اید [همین جلد از ص ۱۱۱۱ بعد] فصیحی یکی از مقدمان این گروه و مورد تشویق آن پدر و پسر هردو بود لیکن او که دربار ثروتمند هند را بر پیشگاه بیگریگی خراسان رجحان می‌داد، در سال ۱۰۲۲ نایوسان راه هند در پیش گرفت و از هرات بقندهار گریخت لیکن در راه گرفتار سوارانی شد که والی خراسان بدنبالش فرستاده بود، و چون او را بهرات بازگرداندند بفرمان حسین خان بزدان افتاد و پس از اندک زمانی بخشوده شد.

چند سال پس از این واقعه، در عهد حکمرانی حسن خان شاملو (از ۱۰۲۷ بعد) و در مجلس او، مناظره میان حکیم شفایی (م ۱۰۳۷ هـ) و فصیحی رخ داد. در این مناظره که بمشاجره پایان یافته بود، حسنخان جانب فصیحی را گرفت، شفایی رنجید و از هرات برآمد و فصیحی را هجو گفت.

چنانکه در عالم‌آرای عباسی [ص ۹۸۸] و برخی از تذکره‌ها می‌بینیم شاه عباس در سفر سال ۱۰۳۱ هـ خود بهرات فصیحی را بعنایت خویش مفتخر ساخت و با خود بهمراه برد. قدرت الله گوپامو صاحب نتایج الافکار که سخن او و میر غلامعلی آزاد در این مورد یکسانست، گوید: «در سنه احدی و ثلثین - و الف که رایت دولت شاه عباس ماضی پرتوافکن سواد هرات گشته، میرزا فصیحی شرف باریابی دریافت و از صحبت رنگین منظور نظر شاه گردید.

شاه بمصاحبتش گرفته بمعیت خود بعراق عجم و مازندران برده بتربیت و ترقی او می‌پرداخت» و بعید نیست که شاگردی میرزا جلال اسیر در خدمت فصیحی مربوط بهمین دوره از حیات وی بوده باشد. این بیت از میرزا جلال درباره میرزا فصیحی است: آنانکه مست فیض بهارند چون اسیر ته‌جرعه‌یی ز جام فصیحی کشیده‌اند درباره خلق و خوی فصیحی نوشته‌اند که «در کمال همواری و ملایمت بود و نهایت خلق و پاک‌زبانی و مهربانی و خوش ذاتی داشت» (نصرآبادی، ۲۴۸).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۲۹

وفات فصیحی بسال ۱۰۴۹ هـ اتفاق افتاد و شاگردش درویش واله تاریخ آن را «بگو فصیحی آزاده سوی جنت شد» یافت. در روز روشن (ص ۶۲۹) تاریخ این واقعه ۱۰۳۱ ثبت شده که البته نادرستست.

شعر فصیحی روان و سالم و بسیار متمایل بشیوه استادان خراسانست. غور در مضمونهای دقیق و فدا کردن الفاظ در راه بیان آنها در سخن او مشهود نیست و او هر معنی و نکته‌یی که انتخاب می‌کرد در بیان صریح و روان خود بسادگی و بی‌آنکه بترکیبهای استعاری پیچیده و دشوار نظر داشته باشد بشعر درمی‌آورد، بهمین سبب است که تقی الدین اوحدی او را در خوش‌طرزی مستثنی دانسته و اشعارش را «بغایت بامزه و تر و تازه» یافته است و گفته که «کمال حلاوت و نمک با ادای کلام و بیان او هست» و فخر الزمانی هم او را «فصیح‌ترین شعرای خراسان» و سرآمد مستعدان آن سامان و اقسام اشعارش را بی‌نظیر و دلپذیر دانسته است.

با این حال فصیحی چنانکه رسمست از گزند بداندیشان زمان در امان نماند، بدین معنی که رندان با اندک تصرفی در یکی از بیتهایش او را بباد تمسخر گرفتند و بتعبیر امروزی «او را دست انداختند». اصل آن بیت که از بحر هزج مثنی‌اخرمکفوف محذوفست، اینست:

صبح از پی گل چیدن چون عزم چمن کرد دامن شده تن جمله گل لعل نشان را تصرف رندانه بداندیشان در مصراع اول ازین بیت

بود که با تغییر «کرد» به «کردم» هم وزن آن را تغییر دادند و هم معنی آن را بکلی از آنچه مراد شاعر بود دور نمودند و به بیمزگی کشانیدند. آنگاه یکی از معاصرانش بنام «ملا سیری گلپایگانی» که مردی شوخ طبع و بی پروا و از ملازمان امام قلیخان والی فارس بود قطعه زیرین را در این باره خطاب بفصیحی ساخت:

ای آنکه بیازار سخن طبع منیرت بگشوده بهم چشمی خورشید دکان را

بیتی ز تو افتاده در افواه خلاق کان بیت دهد چاشنی قند دهان را

لیک اهل نفاقش بهم از روی تمسخر گویند که این بیت بلندست فلان را

یک مصرع آن چون شب هجران بدرازی بندست گلوی خرد و گردن جان را

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۳۰ در کوتاهی آن مصرع جان پرور دیگر چون روز وصالست دل غمزدگان را

کو دست که بتوان چو ره وصل تو پیمود این رشته پریچ و خم زلف بتان را

میزان نه که از وی بتوان تفرقه کردن در لحظه سبک سنگی این در گران را

باری تو همانش بترازی طبیعت برسنج که کوتاه کنند از تو زبان را

آن بیت گرانمایه همین است که کردست پردر و گهر گوش زمین را و زمان را

«صبح از پی گل چیدن چون عزم سفر کردم دامن شده تن جمله گل لعل نشان را» (۱) از جمله ایرادهایی که ناقدان پیشین بر شعر

فصیحی گرفته اند خالی بودن آن از مضمونهای دقیق و یا نادر بودن مضمون تازه در آنهاست [سرو آزاد، ۵۱] و این یقینا بدان سبب

است که او مضمونهای زیبا و دقیق را در کلام روان و رسا چنان گنجانیده است که گویی سخن ساده و معنی عادی را بیان می کند

و دنبال مضمون یا نکته تازه‌یی نیست و آنها را بر رسم شاعران عهد در لفافه عبارتهای مبهم خیال انگیز که برای دریافتن محتاج

تأمل باشد نمی پیچد. با این حال در شعر او مضمونهای دقیق بسیارست، مانند:

خنده می بینی ولی از گریه دل غافل خانه ما اندرون ابرست و بیرون آفتاب

رتبه حسن بلندست چه حاجت بنقاب بهر منع نگهی کز مژه کوتاه تر است

گر لذت داغ جگر اینست فصیحی افسوس که بر هر سر مویم جگری نیست

سینه بگذارم و دل خون کنم و جان سوزم شعله شوقم و خاصیت من بسیار است

گریه گر دیده گدازست فصیحی گله چیست کشتی نوح شکستن هنر طوفان است

بعد عمری که فصیحی شب وصلی رو دادمردم دیده ما در سفر دریا بود

هزار بار قسم خورده ام که نام ترابلب نیاورم، اما قسم بنام تو بود

فرداست وعده جنت و امروز شد نصیب آری خلاف وعده کریمان چنین کنند

ما و توایم با گل رعنا درین چمن از خون پریم و رنگ به بیرون نمی دهیم فصیحی خط شکسته را خوب می نوشت. وی نسخه‌یی از

دیوان خود را بسال ۱۰۱۴ ه باگه فرستاده بود و تقی الدین اوحدی آن را در آنجا

(۱) - درباره ملا سیری و قطعه اش رجوع شود بتذکره نصرآبادی، ص ۲۶۹ - ۲۷۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۳۱

دیده و از آن در تذکره عرفات نقل کرده است. فخر الزمانی که او هم آن دیوان را دیده چنین می نویسد: «دیوانی از آن عزیز در دار

الامان هندوستان بنظر این محقر در آمد، عدد ابیات آن دیوان از قصیده و غزل و غیره همگی چهار هزار بیت بود» لیکن مسلم است

که فصیحی از سال ۱۰۱۴ تا سال ۱۰۴۹ یعنی در مدت سی و پنج سال دیگر از دوران زندگی خود بیکار ننشسته و فرصتهای بسیار

برای ستایشگری و غزلگویی داشته است. اینست که نصرآبادی که دیوان کاملش را دیده و از آن شعر برگزیده آن را «قریب بشش هزار بیت» تخمین زده است. از دیوانش نسخه‌یی در کتابخانه بانکی‌پور موجود است شامل قصیده و غزل و ترکیب و ترجیع و قطعه و رباعی. نسخه‌یی دیگر را از آن مولوی احمد علی احمد صاحب هفت آسمان در کتابخانه آشیاتیک سوسایتی (انجمن آسیایی) کلکته نشان داده که علاوه بر آنچه گفته‌ایم دو مثنوی نیز دارد. در سفینه‌یی از اشعار که بتاريخ ۱۰۴۲ و در زمان حیات فصیحی فراهم آمده یکهزار بیت از قصیده و غزل فصیحی با عنوان «انتخاب قصائد و غزلیات میرزا فصیح الدین هروی سلمه الله» درج شده است. این سفینه در ملکیت آقای حسین پرتو بیضائی از شاعران معاصر ماست «۱». دیوانش شایسته جستجوی بیشتر و طبع است و شعرش نمونه‌یی از سخن پخته و کلام منتخب پارسی است که سخن‌شناسان روزگار بکار می‌بردند. ازوست «۲»

ساقیا آن قدح نور بیار آن چراغ شب دیجور بیار
آن شفای تن رنجور بده کیمیای دل رنجور بیار
جرعه‌یی در قدح خاور ریز محک حوصله طور بیار
سرو نوحاسته خلد تویی روی آراسته حور بیار
صافتر از نفس عیسی کن گرمتر از دل منصور بیار

(۱) - بنگرید بحاشیه ص ۵۷۸ تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰.

(۲) - از اشعار او که در اینجا می‌آورم، قسمتی از متن تذکره میخانه و قسمتی دیگر از حواشی آن کتاب، ص ۵۷۹ - ۵۸۰ نقل شده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۳۲ که بهار آمد و نوروز رسید عیش با طالع فیروز رسید

آن می صاف که بی صوفی روح یافت در خلوت عشاق فتوح
می توان کرد ز بس پرتو آن در دل تیره شب هجر صبح
از فروغش شده بی منت چشم در گلزار تماشا مفتوح
ساقیا ز آن گهر جام کزوست غرقه شرم ابد کشتی نوح
جرعه‌یی بخش کز اسباب جهان سینه‌یی دارم و آنهم مجروح
روز گاریست که ماتم زده‌ام چون سر زلف تو بر هم زده‌ام
نوبهارست و چمن جلوه فروش گل و بلبل همه در جوش و خروش
ابر در گریه و گل را ز نشاط دهن از خنده رسد لب تا گوش
نگه از شوق چنان رفته ز خویش که کشندش مژه‌ها دوش بدوش
مطربا سینه تاری بخراش بلبل باغ نشاطی بخروش
زنده کن تار بمضربی چند که رگ مرده بود تار خموش
دو جهان را بنوایی مستان ناله‌یی را بدو عالم مفروش
خوش هواییست حزینم میسند طرفه فصلی است بزن راهی چند
این چه فردوس طرب فرجامست که در آن خاک سیه گلفامست
چون سموم از غم آن باغ بهشت رنجه دائم ز تب سرسامست
بی سبب مرغ صفیری زد دوش که بهین جنت دنیا شامست

باغ زد خنده که ای خام‌نوا آخر این چه دم بی‌هنگامست
 در هری دم زدن از خوبی شام سجده در کعبه بر اصنامست
 بیش ازین نیست بهم نسبتشان که هری صبح بود آن شامست
 آن ولی شام غم دورانست این صبح طرب ایامست
 خاصه امروز که از دولت خان صاف عیش ابدش در جامست
 خان جم جاه فلک قدر حسین‌ای ز عدل تو خراسان با زین
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۳۳

*

دی قاصد یار آمد و مژگان تری داشت از یار مگر بهر هلاکم خبری داشت
 عمری بره یار دلم تخم وفا کشت پنداشت که این تخم که می‌کاشت بری داشت
 آن بود دل جمع که از دست بتان بود صد پاره و هر پاره او را دگری داشت
 ز آن پیش که تازی فرس ناز بمیدان با حلقه فتراک تو این کشته سری داشت
 غمنامه من بین چه کنی قصه یعقوب او نیز چو من داغ فراق پسری داشت
 پایان شب محنت من صبح اجل بود بس طرفه شبی بود و قیامت سحری داشت
 شد جزم بعزم سفر عشق فصیحی هر چند که در هر قدم آن ره خطری داشت *

آن سرو خرامان که گذشت از چمن کیست و آن شمع برافروخته از انجمن کیست
 شمعی که چراغ دل ما روشن ازو شد روشن شود ای کاش که در انجمن کیست
 جان یافتم از بوی تو ای باد سحرگاه این بوی خوش از طره عنبرشکن کیست
 بویی که منور شد ازو دیده یعقوب بو برده ام امروز که در پیرهن کیست
 آن مرغ که رم کرد ز من رام که گردید و آن روح که رفت از تن من در بدن کیست
 شبها دو لب من بهم از ناله نیاید تا او همه شب خفته دهن بر دهن کیست
 در نظم فصیحی رقم نام چه حاجت پیدا بود از حسن ادا کاین سخن کیست *

ماییم جدا از تو بغم ساخته‌یی چند با یاد تو دل از همه پرداخته‌یی چند
 ماییم ز سودای بتان سودندیده‌بی فایده نقد دل و دین باخته‌یی چند
 دیدی که چسان راز مرا پرده دریدند از روی نکو پرده برانداخته‌یی چند
 کردند لگد کوب ستم اهل وفا رادر عرصه حسن اسب جفا تاخته‌یی چند
 رخسار تو کردند بآینه برابر از بی‌بصری قدر تو نشناخته‌یی چند
 بگشای خدنگ مژه کز ذوق بمیرند جانها سپر تیر بلا ساخته‌یی چند
 ارباب محبت چه کسانند فصیحی در کوچه محنت علم افراخته‌یی چند
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۳۴

*

جان بی‌رخ تو درد دل غمزده داند ماتمزده حال دل ماتمزده داند
 پی برده ام از عشق بجایی که ره آنجادیوانه پا بر سر عالم زده داند

این ذوق پیایی که مرا از می عشقست در بزم بلا جام دمام زده داند
 ز آن طره بر هم زده آشفته دلان را حالست که آشفته برهم زده داند
 کوه غم فرهاد ز من پرس فصیحی کاندوه دل غمزده را غمزده داند *
 هرگز مباش آتش سوزان سپند باش خود را بسوز و دفع هزاران گزند باش
 چون شعله سر مکش که بر آرند از تو دودشو خاک راه و در دو جهان سربلند باش *
 آن قوم که دلشان ز دورنگیها رست سجاده بدوشند و می ناب بدست
 بتخانه و کعبه پیششان یکسانست دیدارپرستند نه دیوارپرست *
 هرچند دلم ز درد خونریز ترست بر من دم تیغ آسمان تیزترست
 در کین دلم دلیر باشید که زنگ ز آینه ام از عکس سبک خیزترست *
 ز آن خوبتری که کس خیال تو کند یا همچو منی فکر وصال تو کند
 شاید که بآفرینش خود نازدایزد که تماشای جمال تو کند *
 روشنگری آینه دل کردیم و آنگاه بروی تو مقابل کردیم
 عکس رخ تو جدا نگشت از رخ تو ما بیهده سعی های باطل کردیم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۳۵

۷۴- مشرقی مشهدی «۱»

میرزا ملک مشرقی از شاعران و منشیان معروف عهد پادشاهی شاه عباس بزرگ بود. مولد او را بتفاوت قزوین و اصفهان و خراسان نوشته‌اند. نصرآبادی گوید که «گویا خراسانیست» و آذر نوشته که «مشهدی الاصل و اصفهانی- المولد» است و بهر حال نشو و نمایش در مشهد بوده و آغاز دوران شاعری را در هرات گذرانده و از شاعران مورد علاقه و محبت حسن خان شاملو بیگلریگی خراسان و ملازم او بوده و در درگاه او با فصیحی و اوجی و ناظمی و شاعران دیگر معاشرت داشته است. مشرقی مانند همکار خود فصیحی پس از آنکه چند سالی در هرات سپری کرد در شمار ملتزمان شاه عباس درآمد و چون در فن انشاء مهارت داشت از جمله منشیان «دار الانشاء» سلطنتی گردید و گویا در این امر ممدوح او حاتم بیگ اعتماد الدوله اردو- بادی (م ۱۰۱۹) وزیر شاه عباس مؤثر بود «۲»، و پس از آنکه پادشاه از دانش و استعداد ملک در شعر و نثر آگاهی یافت او را بیشتر مورد تشویق قرار داد و مشرقی قصائدی در مدح وی سرود و در همان حال که از مداحان او می‌بود در دار الانشاء بخدمت خود ادامه می‌داد و این مقام را بعد از مرگ شاه عباس

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۴۶-۲۴۷.

* تذکره میخانه، تهران، ص ۵۸۸-۵۹۶.

* آتشکده آذر، تهران، ص ۵۰۲-۵۰۳.

* سرو آزاد، ص ۵۸.

* عرفات العاشقین، خطی.

* ریاض الشعراء، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۶۸۳.

(۲) - تذکره میخانه، ص ۵۸۸ - ۵۸۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۳۶

(۱۰۳۸ ه) و چند سال از پادشاهی شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ه) حفظ کرد و چند قصیده در مدح او سرود و چون در دیوانش ماده تاریخی مربوط بسال ۱۰۵۰ ه دیده می‌شود «۱» پس تا این سال زنده بود. بعضی وفات او را در همین سال و بهرحال در آخر عهد شاه صفی نوشته‌اند و گمان نمی‌رود که پس از مرگ آن پادشاه (۱۰۵۲ ه) زیسته باشد.

نصرآبادی که ذکر او را چند سالی پس از وفاتش در تذکره خود می‌آورد درباره او چنین گفت که «اگرچه در عداد شعرا بود اما در کمال نزاکت و بلندپروازی بود، چنانچه در لباس تکلف بسیار می‌کرد و وضع بزرگانه آدمیانه‌یی داشت، ملازمان و غلامان صاحب حسن در خدمت او بودند» و پیداست که چنین زندگی اشراف‌منشانه او لازمه مقامی بود که در دربار پادشاهی داشت. در مدتی هم که ملازم حسن خان شاملو می‌بود ظاهراً با او چون دوستان می‌زیست نه چون خادمان و ممتعان، و پس از آنکه مشرقی باصفهان منتقل گردید، بگفته نصرآبادی «خان غزلی در مفارقت او گفته یک بیتش اینست:

تا مشرقی از کنار من رفت از مشرقم آفتاب رفته؛ گویا همین زندگانی بزرگانه مشرقی او را بدوستاری موسیقی و اشتغال باین هنر کشانیده بود. تقی الدین اوحدی بلیانی صاحب عرفات گوید که «ازو تصانیف عالی بر زبانها» بود. مراد از این «تصانیف» سرودها و ترانه‌ها (جمع تصنیف) است چنانکه امروز می‌گوئیم، و کسی را که تصنیف می‌ساخت «مصنّف» می‌خواندند مثل باقیای مصنف (میخانه ص ۸۷۲) و حریفی مصنف (میخانه ص ۹۰۲) و جز آنان.

تا سال ۱۰۲۸ که فخر الزمانی از حال مشرقی خبر داشت دیوانش به پنجهزار بیت برمی‌آمد لیکن نصرآبادی که شرح حال شاعر را بعد از مرگ او می‌نوشت و دیوانش را نیز دیده بود شماره بیهیای آن را قریب ده‌هزار بیت تخمین کرده است. نسخه‌یی از دیوان او را بشماره Add.۷۸۰۰ در کتابخانه موزه بریتانیا دیده‌ام که در حدود چهارهزار بیت قصیده و

(۱) - فهرست ریو، ۲، ۶۸۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۳۷

غزل و قطعه و رباعی و مثنوی‌های ساقی‌نامه (بالغ بر ۸۵ بیت) و شیرین و خسرو را شامل است.

قصیده‌هایش بیرونی از شاعران خراسانی و با زبانی ساده و رسا و خالی از عیب و بیشتر در ستایش امامان و مدح شاه صفی و درباریان‌ش است.

غزل‌هایش غالباً کوتاه و گاه مقصور بدو سه بیت، بعضی با تخلص و بسیاری ناتمامست و همه آنها با همان زبان ساده و روان و معانی و نکته‌های صریح و روشن و دور از ابهام.

منظومه شیرین و خسرو او در حدود ۲۵۰ بیت دارد و ناتمامست و در آن مانند همه همطرازانش باثر نظامی نظر داشت. آغاز آن چنین است:

خدایا دل ز من بستان بزاری نمی‌آید ز من بیماردراری

درین گلشن دلم چون لاله داغست نفس در سینه‌ام دود چراغست

نظامی را بلندآوازه کردی وز آن طرز سخن را تازه کردی

مرا هم دستگاه خسروی ده کلامم را رسایی و نوی ده مشرقی این منظومه ناتمام را بامر شاه صفی آغاز کرده و در دنباله بیهیای

یادشده بدین معنی اشاره کرده و گفته است:

... پس از روی کرامت گفت با من که ای چشم دل از روی تو روشن

در این کشور ز استادان نامی تویی در شاعری بعد از نظامی

بشیرینی نوای عیش کن ساز در آور روح خسرو را پرواز

نگاری جلوه ده از پرده غیب که چون خورشید عاری باشد از عیب از دیوانش بجز نسخه‌یی که دیده‌ام نسخه‌های دیگر نیز در دستست. از اوست:

ای سبکروح جسم جان‌پرورای نشاط آور بشارت بر

گه در آغوش سرو داری دست گاه بر نخل بید سایی بر

از تو تاریک خانه لاله‌وز تو روشن کلالة عنبر

بوستان سبز و دوستان جمعند چون نیاری بسوی باغ گذر

بگلستان خرام و فاش بین صورت چین و معنی آزر

باغبان گنج شایگان می‌داشت گر گل و لاله می‌فروخت بزر

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۳۸ دامن باغ پرز مرد گشت هر که افشانده مشیت خاکستر

پرده چشم آفتاب پُرس از نم نوبهار در خاور

اگر از ابر سر برون آرد مهر بر باد می‌دهد معبر

بزمین می‌رود ز شرم فروگر ببارد از آسمان گوهر

در کف ساقی از رطوبت می‌پشت لب سبز می‌کند ساغر

شده رنگین در آسمان امروز پر طوطی چو برگ نی‌شکر

همچو مریم ز باد حامله گشت مادر رز باده احمر

سایه دست برگ تاک امروز خط آزادی است در کشور

آسمان صاف کرد آینه را بر طرف شد خراش روی قمر

هرچه در خاطر بهار گذشت همه را عندلیب کرد از بر

گر بدینگونه بگذرد ایام هر طرف می‌شود پیام و خبر

چشم واکرد غنچه نرگس در گرفت آسمان ز تاب نظر

در گلستان ز قمری و بلبل فارغ از مطربیم و رامشگر

سبزه هم بستر است و هم بالش لاله هم آتش است و هم مجمر

عوض تخم بوستان فردا دیده مور لاله آرد بر

شده در بوستان ز خوشبویی سایه گل شمامه عنبر

باد بر آتشی که دامن زردبوی مشک آمدش ز خاکستر

رنگ «۱» از بوی لاله رفت بخواب کوه واکرد از انتعاش کمر

نکته دوست بشنود ناگاه باش تا بگذرد نسیم سحر

روزگار این چنین و من حیران نوبهار این چنین و من مضطر

بتو ز آن حال خویش نوشتم که ندارم ز حال خویش خبر

بس که بر خاک سوده‌ام پهلو آتش سوده گشته خاکستر
 شیخ سجاده گر بآب افکندمن در آتش فگنده‌ام بستر
 در جهان قطب اگر شوی بمثل نتوان کرد تکیه بر محور
 چند پیچی درین سراچه تنگ به نی خشک همچو نیلوفر ...

(۱) - رنگ: نخجیر، بز کوهی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۳۹

*

ز پیکان تو در دل رخنهای کارگر دارم هنوز از حال خود با این پریشانی خبر دارم
 نیم گر سایه گل پرتو خورشید تابانم که از خون گرمی خود در دل خارا اثر دارم
 سزاوار نشستن نیستم چون دود بر مجمر که سودای پریشان گشتن از صد رهگذر دارم
 براهت می‌دهم تسبیح را ز نار می‌گیرم درین سودا اگر یک سود دارم صد ضرر دارم
 مدام از عندلیب گلشن شیراز می‌گویی درین گلزار من هم حرفی از گل تازه‌تر دارم
 تو یک عیب مرا می‌بینی و من صد هنر دارم شراب تلخم اما رنگ خوناب جگر دارم
 نمی‌آسایم از پرواز و یک ساعت نمی‌دانم که مکتوب کدام آشفته را بر بال و پر دارم
 در آن گلشن بهارم می‌کند تکلیف گل چیدن که گردانم ز دست افتد نمی‌خواهم که بردارم
 درین ایام از دست دلم کاری نمی‌آیدنه داغی بر جگر نه آفتابی در نظر دارم
 چو ابر از قطره‌های اشک خود یاری نمی‌خواهم اگر لب تشنه‌ام کی چشم بر آب گهر دارم
 سحاب رحمتم وز قیمت گوهر نمی‌گویم نمی‌خواهم سرشک خویش را از خاک بردارم
 ز خون‌افشانی بال و پر عالم گلستان شد درین گلزار از یک زعفران صد نخل تر دارم
 از آن نوباوه‌یی هر لحظه بر لب می‌رسانم من که در هر گوشه دل نخلهای بارور دارم
 سکندر نیستم کآینه‌یی خواهم که از دلها هزار آینه چون خورشید هر شب زیر سر دارم
 چه شد کز خون دل رگهای چشمم شاخ مرجان شد درین دریا جواهر دارم و بی‌حد و مر دارم
 اگر خاک بدخشان نیستم خون شهیدانم که در هر قطره آن پاره‌یی چند از شرر دارم
 چو کرم شب‌فروز از پرتو دل راه سرکردم نه با خضری رفیقم نه چراغی راهبر دارم
 نشان عافیت در کشور یک دل نمی‌بینم درین ایام ازین ویرانه‌ها عزم سفر دارم
 ز آن دایم بیاد بی‌نیازی می‌دهم کشتی که امید نجات از پادشاه بحر و بر دارم ...

*

مجنون طبیعتیم و جنونست کار ماسر مشق عالمی شده لوح مزار ما
 پاس نفس بدار که الماس سوده‌ایم ناگاه در دل تو بماند غبار ما
 ما چون گل چراغ در آتش شکفته‌ایم در دامن کسی نخلیدست خار ما
 برگ حنا‌ایم و بامید رنگ و بودر دست دیگرست خزان و بهار ما
 ما مشرقی بهار گلستان عشرتیم پیمانه می‌است گل آبدار ما *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۴۰ نماند ذوق گلستان درین بهار مرا که نیست نکه گل بی تو سازگار مرا
عبیر نیستم اما ز خاکساری دل هنوز بوی گلی مانده در غبار مرا
ز ساغر گل رعنا تنک شراب ترمز دست می دهی آخر نگاه دار مرا
کجاست مشرقی آسایشی که یک ساعت خلاص سازد ازین ناله های زار مرا *
هرچند که از جانب او شکوه روا نیست گر هست گناهی همه از جانب ما نیست
در مشرب آتش نفسان شعله گواراست بر غنچه ما نیست سمو می که صبا نیست
از شوق طلبکاری او هر پر کاهی نوید ز حسن طلب کاه را نیست
در شهر اگر هیچ نباشد سفر اولیست آسودگی دل کم از آسایش پا نیست *
طیب شهر را پروای ما نیست کسی با دردمندان آشنا نیست
در هفت آسمان را گر نبستند چرا امشب در میخانه و نیست
درین کشور مرا از داغ حرمان زری در دست هست اما روا نیست
در میخانه و خواهد شد آخر کلید رزق در دست شما نیست
کسی کز نیستی دلتنگ باشد زن دنیا است او مرد خدا نیست
ز بی پروایی دل در فغانم که آن دیوانه را پروای ما نیست
مران از در که خود مشرقی را که خوان پادشاهان بی گدا نیست *
سرم با شور معجون آشنا نیست دلم را هیچ ذوقی از نوا نیست
علاج مستی از پیر مغان پرس که اینجا هیچ دردی بی دوا نیست
جهان از زاهدان ذوق پیمای چنان پر شد که در میخانه جا نیست
همه چون سایه با خاکیم یکسان کسی در ملک ما صاحب نوا نیست
خس و خاشاک دور افتادگان رارفتی بهتر از باد صبا نیست
ز هر جانب بسوی کعبه راهیست ولی راهی به از راه خدا نیست
سرم بیگانه این گفت و گوهاست نوای ما بجایی آشنا نیست
چنان عیب است آمیزش درین باغ که بوی گل در آغوش صبا نیست
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۴۱

*

بیگانه ییست چرخ ز بزمش برون کنید پیمانه یی تهیست فلک، سرنگون کنید
ای باده دوستان جگرم را گداختید یک ذره التفات بدریای خون کنید
من عاشقم بداغ تسلی نمی شوم اول علاج پینه داغ جنون کنید
کیفیت سرشک کم از خون باده نیست ای مردمان دیده، رخم لاله گون کنید *
دل دیوانه بیرون از خم زلف تو چون آید محالست اینکه معجون از پریشانی برون آید
صنوبرقامتی ای باغبان عزم چمن دارد ازین گلشن برون بر سرو را تا او درون آید
از آن ساقی که هر کس ساغر سرشار می گیرد اگر جامی بدست عاشق آید سرنگون آید
اگر صد زخم بر دل باشدم چون غنچه می خندم ستم نادیدگان را گریه بر بخت زبون آید

مخند ای غنچه از حرف صبا در هر گلستانی مبادا مشرقی هم بر سر شور جنون آید *
صبح شد برخیز تا برخیزد از دلها خروش جرعه‌یی در کارستان کن ز ته مینای دوش
از نسیم صبح دل در سینه‌ام چون گل شکفت از صبا خونم چو شاخ ارغوان آمد بجوش
ای پسر پیمانه‌یی پر ساز تا پیدا کنیم قوت پایی که نتوان آمد از مستی بهوش
سرخ خون شفق پیدا شد از دامن صبح باقی می را غنیمت دان و در باقی مکوش
روز وصل از گریه نتوان مشرقی را منع کرد فصل گل نتوان ز افغان کرد بلبل را خموش *

ما و دل ایمن از غم عالم نشسته‌ایم در سایه چراغ دل هم نشسته‌ایم
بگذار تا دمی بفراغت برآوریم این یک نفس که با دو سه همدم نشسته‌ایم
نشسته گرد بر جگری از غبار مابر هر گل زمین که چو شبنم نشسته‌ایم
رفتیم و روشنایی ما شمع راه ماست در سایه چراغ کسی کم نشسته‌ایم
مانند داغ لاله در این باغ مشرقی بر روی خون خویش بماتم نشسته‌ایم *
صوفی که درد در قدح دوست می کند صاف اعتقاد نیست اگر پور ادهمست
آن نیستم که عجز کنم پیش هیچکس غیر از خدا که واقف اسرار مبهمست
رفتی همیشه تخت سلیمان بروی بادوین منزلت نه پایه فرزند آدمست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۴۲ این خود اشارت‌یست که از دور روزگار بر باد می‌رود همه گر مسند جمست
القصه بیش ازین مکن آزار بندگان اکنون که مزرع املت سبز و خرمست
شاید سپهر دور کند بر مراد ما عالم بیک قرار نماندست، عالمست! *
فکر من درد نوش می باید کرد بی باده وداع هوش می باید کرد
دل را ز فغان نگاه می باید داشت این آتش را خموش می باید کرد *
از نام تو غنچه را زبان می سوزد دوز بوی گل تو بوستان می سوزد
پروانه جدا ز شمع خود چون می سوخت بی دوست دل من آنچنان می سوزد *
امشب بگریستن سری داشته‌ام آزر دگی از رهگذری داشته‌ام
از هر مژه دیده تری داشته‌ام گویا ز جدایی خبری داشته‌ام *
دیرست که بیمار و خرابست دلم از دوری آتشی کبابست دلم
گر آهن تفته نیست چون هر ساعت از دست تو در آتش و آبست دلم *
دلا تا کی از گردش روزگار کشی بهر یک جرعه چندین خمار
مجرد شو از قید هستی و نام‌زمانی بمیخانه ما خرام
چه میخانه معراج اهل گناه ولی کعبه از رونقش روسیاه
بهر گوشه او ز اهل نظر جهانی ولی در جهانی دگر
ز بس روشنایی ز دیوار وی عیان راز دلها چو از شیشه می
نه دیوار بل سد یا جوج غم ندیده عذارش غبار الم
شده ظل او عاصیان را پناه بامید او گرم پشت گناه
همیشه درین بزمگه جام زرز می پر ولی خالی از درد سر

که کردی کسی گر بساقی نگاه فتادی نظر مست در نیمه راه
وز آن می چنان بزم پر شد ز نور که گر چشم بر وی فتادی ز دور
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۴۳ چنان عکس دامن زدی بر بصر که در دل نشستی خدنگ نظر
ز بس روشنی کاندرا آن خانه بود ضیا سایه بال پروانه بود
نمی دید چشم اندر آن بزمگاه سیاهی بجز نور شمع نگاه
فتادی بر آن بزمگاه چون نظر شدی سرمه دیده نور بصر
بمحفل ز بس روشنی بود جمع درو سایه روشن فتادی چو شمع
صراحی در آن مجلس پرسرور چو شمعی است از پای تا فرق نور
بگردش درو جام می صبح و شام چو زوار بر دور بیت الحرام
چه جام آفتاب از فروغش خجل چو آینه عاشقان صاف دل
درو عکس شمع از صفای شراب چو اخگر سیه گون نمودی در آب
بدورش زده حلقه نور نگاه ولی تیره چون هاله بر دور ماه ...

*

دلم شد سیاه از غم روزگار گرفته مگر ماتم روزگار
بحدی سیاهی درو گشته جمع که در وی سویدا کند کار شمع
ز بس تیرگی از دلم دود داغ عیان چون در آینه عکس چراغ
من بیدل از تیره بختی چو دوداگر در جگر شعله کارم چه سود
که بر سینه ام داغهای سپهر چراغیست هریک فروزان چو مهر
شود روشن از نور آهم جهان که خورشید در سینه دارم نهان
اگر پنبه بردارم از روی داغ جهان سوزد از سایه این چراغ
دل من که شد پایمال ستم نشسته است چندان بر او گرد غم
که چون شعله باشد ز دودش کفن چو اخگر ز خاکسترش پیرهن ...

*

سرشکم که بحرست ازو منفعل غباریست آغشته با خون دل
چو از گرمی سینه پر شرار شود خشک چشمم شود پر غبار
بدامان ز مژگان چو می ریزمش ز پرویزن دیده می ییزمش
ولی باشد آن توتیای بصر همه پر ز پرگاله های جگر
دمی چون برم سر بجیب جنون بیاد آرم آن زلف زنگارگون
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۴۴ بشبهای بس تیره چون روز رشک خیالش کنم تار و تسبیح اشک
چو آن رشته غایب شود از نظر شود دامنم پر ز یاقوت تر ...
(از ساقی نامه)

ملا- اوجی نطنزی از شاعران نیمه اول سده یازدهم هجریست که با ملک مشرقی و فصیحی از ملازمان حسنخان شاملو بیگریگی خراسان بود که پیش ازین باحوال او اشاره شده است. اوجی در مدح این خان شاعر و شعر دوست قصیده‌هایی سروده است. درباره سیرت او گویند که در جوانی «بعلت مشرب صافی پاره‌یی بی‌پروایی کرده در آخر تائب شده قصیده‌یی در باب توبه گفته و اظهار پشیمانی بسیار کرده» [نصرآبادی، ۲۴۹] دیوانش را نصرآبادی بده‌هزار بیت تخمین زده است و از آن نسخه‌هایی در کتابخانه مجلس شوری بشماره ۱۴۱۰۹ و کتابخانه موزه بریتانیا بشماره ۲۷۸Or موجود است و من این نسخه اخیر را دیده‌ام که در حدود سه‌هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی و ترکیب و ترجیع و قطعات دارد. قصیده‌های او در

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۴۹-۲۵۰.

* مجمع النفائس سراج الدین علیخان آرزو.

* سرو آزاد میر غلامعلی آزاد، ص ۵۷-۵۸.

* ریاض الشعراء، واله داغستانی، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی.

* فهرست کتابخانه مجلس شوری، ج ۳، ص ۲۳۴ و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۴۵

نعت پیامبر و امامان و بزرگان عهد خاصه حسنخان شاملو و شاه صفی و میر- ابو المعالی وزیرست. یکی از ترکیب‌بندهای او از دسته ساقی‌نامه ترکیب‌هایست که در این عهد بسیار رواج داشته و پیش ازین بنوع آنها زیر عنوان ساقی‌نامها اشاره کرده‌ام. شیوه او در شاعری همانست که در سده دهم و نیمه اول سده یازدهم رواج داشته. در غزل‌هایش اندیشه‌های باریک و تعبیرهای دقیق کنائی و استعاری کم نیست، قصیده را چندان خوب نمی‌سازد.

ازوست:

از داغ سوختیم دل آرمیده را آتش زدیم خرمن آفت‌رسیده را

نی فصل ماتمی نه بهار مصیبتی‌ای ابر آبرو چه بری آب دیده را

تا انجمن‌فروز نگشتی ز لاف حسن کوتاه نکرد شمع زبان بریده را

در روزگار زلف تو یا رب چه می‌کند آینه چشم خواب پریشان‌ندیده را

با لعل آبدار برابر نمی‌کند اوجی لب جراحت پیکان‌مکیده را *

گریه‌ام را تا بسوی باغ راه افتاده است باغبان پندارد آتش در گیاه افتاده است

رهرو آزاد را از سختی منزل چه باک کاه پندارد اگر کوهش براه افتاده است

دشت محشر سنگلاخی گشته از عصیان من هر کجا پا می‌نهم کوه گناه افتاده است

چشم امیدم براه کاروان خضر نیست یوسفم در عالم دیگر بچاه افتاده است

گلشن وصل ترا نازم که چندین نوبهار سایه دیوار او را در پناه افتاده است

کشته تیر خودم، اوجی شهید ناله‌ام آتشم در خانمان دل ز آه افتاده است *

یک نکته شیرین بمذاق هوسم نیست تلخست سخن، گفتم و پروای کسم نیست

در راه وفا گرم روان را همه دیدم آتش بجهان در زده‌یی چون نفسم نیست

سوزند ز نزدیکی آتش همه و من غمگین که چرا دست در آغوش خشم نیست
تا چند گره بر گره، ای بخت گشادی من بلبل خوش نغمه و ایران قفسم نیست
چون رشته پرتاب ز بیتابی زلفی بر خود شده پیچان سر الفت بکسم نیست
اوجی بشکرخنده راحت مفیریم کاین شهد گوارا بگلوی مگسم نیست
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۴۶

*

ناله‌یی را که دلم رخصت پرواز دهد بلبلان را خبر سرمه با آواز دهد
کی گرفتاری ما در نظرش می‌آید می‌ستاند دل ما را که بما باز دهد
سعی در کشتن خود بیش ز قاتل دارم برق را خرمن من سوی خود آواز دهد
اول عشق عجب سوز و گدازی دارم بخت انجام مرا لذت آغاز دهد
عافیت خونی در دست کسی می‌خواهم که سراغش بمن خانه برانداز دهد
حکم ساقیست که چشم سیهش اوجی رامی دهد هرچه دهد از قدح ناز دهد *
شعله طبعان که ز تاب سخن افروخته اند شمع را از نفس خویشتن افروخته‌اند
بهر آن زندگیم داد که زارم بکشد چون چراغم ز پی سوختن افروخته‌اند
شمع خورشید غم از صرصر ایامش نیست مگرش از جگر گرم من افروخته‌اند
لذت سوز مرا از دل پروانه پیرس شمع بسیار درین انجمن افروخته‌اند
از چراغان سرشک من و اوجی داغند لاله و گل که چمن در چمن افروخته‌اند *
مستیم خیز تا ره میخانه سر کنیم توفیق هم‌رهست بیا تا سفر کنیم
گر بی خود آمدیم بکوی تو دور نیست فرصت نیافتیم که خود را خبر کنیم
نور چراغ انجمن طور می‌دهد چشمی که در مصیبت پروانه تر کنیم
ما را سری بکسوت سامان نداده اند خاکی اگر ز دست برآید بسر کنیم
افسرده است صحبت داغ جنون مامجنون کجاست تا گله از دوست سر کنیم
در زیر بار منت تأثیر نیستیم اوجی بیا که شکر دعای سحر کنیم *
در گلشن دهر آبرو نتوان یافت یک قطره می در این سبو نتوان یافت
من بیت به بیت دیدم این دیوان رایک مصرع دلنشین در او نتوان یافت *
از ضعف بدن بلب روانم نرسد اظهار شکایت بزبانم نرسد
از بس که سبک کرده مرا درد گران پرواز هما باستخوانم نرسد *
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۴۷ ای هوش بکاوش جگر می‌مانی ای عقل تو هم بدر دسر می‌مانی
ما نابلدان کوچه توفیقیم همراهی ما ممکن که در می‌مانی

۷۶- قدسی مشهدی «۱»

حاجی محمد جان قدسی مشهدی نزدیک بوایسین دهه از سده دهم هجری

(۱) - درباره او بنگرید به:

- * تذکره میخانه، ص ۸۲۱-۸۲۸.
- * نتایج الافکار، ص ۵۶۲-۵۶۴.
- * بهارستان سخن، ص ۴۸۷-۴۹۰.
- * سرو آزاد، ص ۶۱-۶۳.
- * هفت آسمان، ص ۱۴۳-۱۴۴.
- * تذکره نصرآبادی، ص ۲۲۵-۲۲۷.
- * تذکره سرخوش، ص ۹۰-۹۲.
- * آتشکده، تهران، ص ۴۹۷-۴۹۹.
- * تذکره غنی، علیگر، ص ۱۰۷.
- * مرآت الخیال، شیر خان لودی، بمبئی ۱۳۲۴ ه ق، ص ۸۵-۸۸.
- * شاهجهان‌نامه (عمل صالح) محمد صالح کنبولاهوری، کلکته، ج ۲، ص ۸۷، ۱۶۱، ۴۷۲، و ج ۳ ص ۴۰۲.
- * کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش، هند، ص ۹۰.
- * شمع انجمن، محمد صدیق بهادر، کلکته، ص ۳۸۳-۳۸۴.
- * عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.
- * صحف ابراهیم، خطی.
- * همین کتاب و همین جلد، ص ۴۶۱-۴۶۰.
- * ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.
- * فهرست کتابخانه مجلس شوری، ج ۳، تهران ۱۳۲۱، ص ۳۷۹-۳۸۱.
- * فهرست ریو، ج ۲ ص ۶۸۴-۶۸۶ و ضمیمه آن، ص ۲۰۵.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۴۸

در مشهد ولادت یافت «۱» و همانجا ادب آموخت. در آغاز کار روزگارش به «بقالی می‌گذشت و از آن کار ثروت و جمعیت بهم رسانده» «۲» و حتی بنوشته تقی الدین اوحدی «کدخدای بقالان» مشهد شده بود، و در همان حال با اهل ادب و مرتبت معاشرت داشت، تا چنانکه فخر الزمانی در میخانه گفته است بمرتبه «خزینهداری» آستانه رضوی ارتقاء جست و چنانکه از بیهیای زیرین برمی‌آید «۳» در برابر این شغل وظیفه‌یی داشت ولی ناگزیر بود خزانه تهی را پاسداری کند و از شرم اهل طلب خود را پنهان سازد و در همان حال گرفتار بدفرجامیهای مال وقف باشد:

از آن وظیفه چه خیزد که پاره باید کرد هزار کفش برای برات صد دینار
 خزانه‌دار که رنگ زرش بجای زرست بکار خود شده حیران چو صورت دیوار
 خزانه‌داری من اسم بی‌مسمائی است و گرنه چون خجلم از رخ صغار و کبار
 ز من وظیفه نقدی اگر کنند طلب جواب نیست جز اینم بزمه اخیار
 وظیفه دیدن مهر در خزینه بس است چه حاجتست بتصدیع درهم و دینار
 ز شرم اهل طلب تا کی از میان خود را چو فرد باطل دفتر کسی کشد بکنار
 بمال وقف چو بی‌برکتی فرو شده‌ام چنانکه وقف بود بر سرم چو گل دستار

ز رقعہ‌های عزیزان روم مرقع پوش چو نخل پیش عماری بکوچه و بازار

اگر خزانه تهی شد ز نقد باکی نیست پرست مخزن طبعم ز گوهر شهوار درین میان، پیش از خزانه‌دار شدن یا پس از آن، سفری بمکه کرد و «حاجی» شد و همچنان در مشهد بسر می‌برد تا سرانجام پس از پنجاه سالگی باضطرار سفر هند اختیار کرد و بسال ۱۰۴۱ یا چنانکه محمد صالح کنبولاهوری در

(۱) - او در سال ۱۰۴۱ یا ۱۰۴۲ خود را بدرگاه شاهجهان رسانید و در این اوان پیرامون ۵۲ سال داشت. پس باید قاعدۀ ولادتش در حدود ۹۸۹ - ۹۹۰ ه بوده باشد.

(۲) - میخانه ص ۸۲۱.

(۳) - این بیتها را آقای احمد گلچین معانی از دیوان قدسی استخراج کرده است.

میخانه، حاشیه ص ۸۲۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۴۹

شاهجهان نامه نوشته است، در ربیع الثانی سال ۱۰۴۲ در درگاه شاهجهان بار یافت و قصیده‌یی برسم «ره‌آورد» در ستایش او گذراند و پاداش دوهزار روپیه صله گرفت و در صف ستایشگران شاه جهان پذیرفته شد. میر عبد الرزاق خوافی در بهارستان سخن نوشته است که او از سفر حج یکسره بهند رفت و آن واقعه را در عنفوان شباب او دانسته نه در پنجاه و دو سالگی وی، و گوید در سال پنجم شاهجهانی (که مصادف با همان سال ۱۰۴۲ هست) بآستان‌بوسی شاه جهان توفیق یافت و منظور نظر او گردید و «در مدحت‌سرایی سرآمد سخنوران عهد گشت چنانکه مکرر اعلی حضرت وی را بزر سنجیده مبلغ همسنگ بوی عنایت فرمودند. گویند نوبتی در جایزه قصیده رنگین وی اعلی حضرت هفت بار از جواهر قیمتی دهانش پر ساختند» (۱). مفصل این مجمل را شیخ عبد الحمید صاحب شاهجهان‌نامه در وقایع جشن نوروز سال ۱۰۴۵ ه نوشته و گفته است که در آن نوروز حاجی محمد جان قدسی قصیده‌یی در مدح شاهجهان ساخته و او را بفرمان پادشاه بزر برکشیدند و هموزن او را که پنجهزار روپیه بود بوی سپردند و چهار سال بعد یعنی در اواسط ربیع الاول سال ۱۰۴۹ صد مهر بعنوان صله شعر بدو عنایت شد و در جشن شفا یافتن جهان‌آرا بیگم دختر پادشاه از آسیب آتش، که در شوال سال ۱۰۵۴ ترتیب یافته بود، خلعت و دو هزار روپیه بدو بخشیده شد. شیر خان لودی در مرآت - الخیال نوشته است که «حاجی محمد جان قصیده‌یی رنگین در مدح صاحبقران ثانی [شاه جهان] گفته بعرض رسانید، پادشاه اقسام جواهر قیمتی طلبیده فرمود تا هفت بار دهانش را از آن پر کردند». میر غلامعلی آزاد بلگرامی دنبال این منقولات می‌نویسد که «مؤلفین شاهجهان‌نامه مثل ملا- عبد الحمید لاهوری و ملا علاء الملک تونی و صاحب عمل صالح [محمد صالح کنبولاهوری] که هر کدام حالات پادشاهی مستوفی می‌نگارد، صله پر کردن دهان قدسی بجواهر بزبان قلم نیاورده‌اند. [سرو آزاد، ۶۲].

(۱) - بهارستان سخن، ص ۴۸۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۵۰

قدسی ازین زرهای بی‌قیاس که بچنگ می‌آورد برای کسان و بستگان خویش بمشهد می‌فرستاد تا آنان نیز از نمد هند کلاهی بدوزند. کامیابی شگفت‌انگیز قدسی در ملازمت شاه جهان باعث گردید که بعضی از تذکره نویسان او را ملک الشعراي آن پادشاه قلمداد کنند، لیکن چنانکه در شرح حال میرزا ابو طالب کلیم خواهید دید، این منصب را او داشت، زیرا پیش از رسیدن قدسی بدرگاه شاهجهان بدین مقام نایل شده بود و گرنه هم در آن عهد بسیار کسان بودند که قدسی را در شعر برتر از کلیم می‌دانستند و

کلیم خود باستادی وی معترف بود و ترکیب‌بند طولانی او در رثاء قدسی گواه این معنی است. پس سخن نصرآبادی آنجا که گفت «طالبای آملی که بمنصب ملک الشعرائی ممتاز بود، جهت مراعات خاطر او [یعنی قدسی] در دربار شاه پایین دست او می‌ایستاد» [تذکره، ۲۲۵] قاعده راجعست بهمین ابو طالب کلیم که در سخن نصرآبادی بجای طالب آملی نشسته، و گرنه طالب آملی ملک الشعرائی جهانگیر پدر شاهجهان بود و پیش از مرگ ممدوح خود و بیست و یک سال قبل از وفات قدسی درگذشت. مطلبی که نباید در ذکر سرگذشت قدسی فراموش شود آنست که بزرگترین حامی وی در هند و کسی که باعث ورود شاعر بدربار شد عبد الله خان فیروز جنگ (م ۱۰۵۴ هـ) متخلص به «زخمی» از اعقاب خواجه عبید الله احرار نقشبندی (ممدوح و مراد نور الدین عبد الرحمن جامی)، بود که در عهد جهانگیر و شاه جهان بمقامهای بلند رسید «۱». شیر خان لودی در مرآت-الخیال نقل کرده است که وقتی قدسی قصیده‌یی در مدح فیروز جنگ ساخت و در لشکرگاه بر او خواند، وی چنان شد که از جای برخاست و قدسی را بر مسند خویش نشاند و خیمه و خرگاه و خزینه را با هرچه در آن لشکرگاه بود بدو بخشید و رفت. میر عبد الرزاق که این داستان را نقل کرده آن را خالی

(۱)- درباره او بنگرید بآثر الامرا، میر عبد الرزاق خوافی، ج ۲، ص ۷۷۷-۷۸۹؛ و به بهارستان سخن، ص ۴۸۷-۴۸۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۵۱

از غرابت ندانسته، و چنین هم هست، اما وجود چنین حکایت درباره قدسی و توجه باو و شعر او نشانه‌یست از ارزشی که معاصران یا ادیبان و سخن-شناسان قریب العهدش برای گفتار فصیح او قائل بودند، و بیقین از همین جاست افسانه هفت بار پر کردن دهانش بگوهرهای گوناگون، و چند بار همسنگ ساختنش با رویه که تنها یک بار بوده است نه بیش.

وفات قدسی بسال ۱۰۵۶ بر اثر ابتلاء باسهال اتفاق افتاد. محل فوتش را بعضی لاهور و بعضی کشمیر نوشته‌اند و گورش را نیز برخی در کشمیر در کنار گور محمد قلی سلیم و ابو طالب کلیم و ملا طغرای مشهدی [که بمزار-الشعرا مشهور است «۱»] می‌دانند و برخی مثل نصرآبادی و میر عبد الرزاق خوافی نوشته‌اند که استخوانش را بمشهد بردند و بخاک سپردند. میرزا ابو طالب کلیم ترکیب‌بند بلندی در رثاء قدسی سرود و ماده تاریخ وفاتش را چنین یافت:

بچمن گریه کنان رفته ز گل پرسیدم بچه تاریخ برون قدسی ازین بستان شد

گل ز شبنم همه تن اشک مصیبت شد و گفت «دور از آن بلبل قدسی چمنم زندان شد» (- ۱۰۵۶)

از کلیات قدسی نسخه‌های متعدد در ایران و ایران بدست می‌آید. من خود نسخه‌یی از آن را بشماره Or.۳۲۳ در کتابخانه موزه بریتانیا خوانده‌ام که متجاوز از یازده هزار بیت از قصیده و غزل و ترکیب و ترجیع و رباعی و مثنوی را شاملست. برین کلیات مقدمه‌یی بتاریخ ۱۰۴۸ (هشت سال پیش از مرگ قدسی) در اگره بقلم جلال الدین محمد طباطبائی [از ورق ۲۱۵ بعد] نوشته شده است. اما تاریخ این مقدمه دلیل آن نیست که کلیات مذکور فقط شامل سخنان قدسی تا آن زمان باشد.

قصیده‌هایش بیشتر در ستایش امامانست و بعضی دیگر در مدح حاکم مشهد، حسنخان شاملو بیگلریگی خراسان، شاه جهان، و ترکیب‌ها و ترجیع‌ها در ساقی نامه، مرثیه پسرش و چند تن دیگر. مثنوی ببحر متقارب بنام ظفرنامه

(۱)- نقش پارسی بر احجار هند، شادروان علی اصغر حکمت طاب ثراه، ص ۹۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۵۲

شاهجهانی که بدین بیت آغاز می‌شود:

بنام خدایی که داد از شهبان جهان پادشاهی بشاه جهان و آن جز از ظفرنامه شاهجهانی دیگریست که میرزا ابو طالب کلیم کاشانی

بنظم آورده و آغازش چنینست:

بنام خدایی که از شوق جوددو عالم عطا کرد و سائل نبود «۱» مثنوی دیگری از قدسی در کلیاتش می‌بینیم «در وصف باغ و راه و کهنسار کشمیر» بحر هزج مسدس مقصور که با جزاء مختلف تقسیم می‌شود، و مثنوی کوتاه دیگری بهمین وزن در ستایش شاهجهان که چنین آغاز می‌یابد:

بنام پادشاه پادشاهان سرافرازی ده صاحب کلاهان در هفت آسمان مثنوی در بحر سریع مطوی موقوف (وزن مخزن الاسرار نظامی) بقدسی نسبت داده شده و این بیت از آن یاد گشته.

پاکی دامان ز نکویان نکوست آینه را زخم قفا روبروست شعر قدسی استادانه، استوار، یکدست و دور از ناهمواری در کلامست. صراحت بیان او بشعرش رونق خاصی بخشیده و او با استعدادی که درین باب داشته توانسته است بسیاری معنیهای باریک و خیالهای دقیق را بی‌تکلف در عبارتهای روشن و دور از تعقید و ابهام بگنجاند، یعنی بهمان مهارت باز گردد که پیشینیان او در خراسان داشتند. قدسی مضمون آفرید لیکن کلام را فدای آن نکرد، و خیالبندی نمود لیکن قالب متناسب برای خیال خود جست. وی در قصیده‌گویی استادی مسلم است و اینکه نصرآبادی نوشت «در قصیده خیلی قدرت دارد» بیهوده نیست، و حق آن بود که می‌گفت ترکیبها و ترجیعها و غزلهای خود را هم با همان قدرت، با همان زبان فصیح و بهمان استادی می‌سراید که قصیده‌هایش را.

(۱) - درباره ظفرنامه شاهجهانی کلیم رجوع شود بحماسة‌سرای در ایران، دکتر صفا، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۷۲-۳۷۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۵۳

از اوست.

مخمور ز دل سوی لب آمد نفس مافریادرس ای ساقی فریادرس ما
بی‌می لب ما همچو لب مرده خموش استرنجیده ز لب بی‌لب ساغر نفس ما
ما حوصله سرکشی شعله نداریم بر آتش می سوخته به مشیت خس ما
در دل ز خمارم نفس آغشته بخونست جز طایر بسمل نبود در قفس ما
ما بار سفر بر در میخانه گشودیم بی‌واسطه مستانه ننالد جرس ما
ساقی شب عیدست چرا تیره نشینیم با آنکه بساغر نبود دسترس ما
در کنج خرابات ز بی‌مهری ساقی از باده برافروز چراغ هوس ما
عمریست که در پای خم افتاده خراییم همسایه دیوار بدیوار شرابیم
شب همنفسی غیر می ناب نداریم تا چشم قدح باز بود خواب نداریم
ساقی بصبوحی نفسی پیشتر از صبح برخیز که تا صبح شدن تاب نداریم
هرچند که نایاب بود گوهر وصلت دست از طلب گوهر نایاب نداریم
شب نیست که تا صبحدم از غمزه ساقی در خون مژه چون پنجه قصاب نداریم
جز باده پرستی نبود طاعت مستان سهل است اگر روی به محراب نداریم
همسایگی می چو میسر شده غم نیست گر دست تصرف بمی ناب نداریم
عمریست که در پای خم افتاده خراییم همسایه دیوار بدیوار شرابیم
هرگز دل مستان ز غم آزار ندارد تا باده بود غم بکسی کار ندارد
چون مهر فلک شب همه شب پرده‌نشین نیست خورشید می از برهنگی عار ندارد

در کوی خرابات کرا حرفه جنگست آنجاست که جز شیشه کسی یار ندارد
 مطرب مده از دست هوس طره ساقی قانون طرب بهتر ازین تار ندارد
 ای زهدفروش از سر این کوی دکان رابرجین که متاع تو خریدار ندارد
 ما معتکف زاویه بادهفروشم همسایگی شیخ بما کار ندارد
 عمریست که در پای خم افتاده خرابیم همسایه دیوار بدیوار شرابیم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۵۴ از صومعه چون راه نبردیم بکامی در کوی خرابات گرفتیم مقامی
 همچون لب مخمور بفریاد درآید بی باده گر انگشت زنی بر لب جامی
 امشب که شب غره ماه رمضانست دارم بکف از ساغر می ماه تمامی
 آن باده که در ساغر آن نور تجلی در پرتو خورشید بود ظلمت شامی
 آن می که ز شوقش بخرابات اسیرند مرغان حرم بی مدد دانه و دامی
 ما باده پرستان خرابات نشینیم در کعبه چه شد گر نگرفتیم مقامی
 عمریست که در پای خم افتاده خرابیم همسایه دیوار بدیوار شرابیم *
 اگرچه خدمت مجلس نشد حواله ما چراغ میکده روشن شد از پیاله ما
 بسنگ خاره چه می کرد بازوی فرهاد نمی گشود اگر راه تیشه ناله ما
 ز عکس چهره ما زرد شد رقم ورنه آب زر ننویسد کسی رساله ما
 چو کاسه‌یی که بدان می زخم برون آرند بمی درون و برون شسته شد پیاله ما
 حدیث مختصر اولیست ورنه چون قدسی هزار شرح فزون داشت هر رساله ما *
 ناگفته ماند صد سخن آرزو مرالب بست ناامیدی ازین گفت وگو مرا
 در چشم خلق بس که مرا خوار کرده‌ای نشناسد آب روی کس از آب جو مرا
 دور از تو کار خنجر الماس می کند ساقی گر آب خضر کند در گلو مرا
 من دل بخال و خط ندهم مهر پیشه کن بلبل نیم که مست کند رنگ و بو مرا
 پیمان ما باده درستست و داده اندروز نخست دست بدست سبو مرا
 خوردم هزار زخم نمایان ز تیغ اوهر گز نبود لطف چنین چشم ازو مرا
 قدسی چه حالتست که آلوده تر شوم هر چند آب دیده کند شست و شو مرا *
 چنان دلم شب هجران بر آتش غم سوخت که هر نفس که کشیدم ز سینه عالم سوخت
 ز جور چرخ دلم در میان بخت سیاه چو جان اهل مصیبت بشام ماتم سوخت
 تبسم که نمک پاش ریش دلها شد که داغهای دلم در میان مرهم سوخت
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۵۵ دلم ز شعله سودای عارضی گرمست چنانکه نام دلم هر که برد در دم سوخت
 چو کرد صبحدم اظهار عشق گل بلبل چنان ز شرم برافروخت گل که شبنم سوخت
 فغان که در دل صبحی ز برق حسرت دوش متاع صبر و شکیب آنچه بود درهم سوخت *
 ز آب چشم من هر قطره طوفان دگر باشد بجز دامن صحرا کاش دامن دگر باشد
 دلی دارم که چون سیماب اگر صد پاره‌اش سازی پی بسمل شدن هر پاره را جان دگر باشد
 ندانم کز کدامین چاک پیراهن برآرم سرکه هر چاک گریبانم گریبانی دگر باشد

دگر گونست احوالم شگفت آرم که چون قدسی دلم را طاقت یکروزه حرمان دگر باشد *
 شکیب عاشقان معشوق را دیوانه می سازد محبت شمع را پروانه می سازد
 ز سنگ محتسب خالی نگرده حلقه مستان ز خاک یک سبو ایام صد پیمانه می سازد
 بدیوار حرم چون تکیه کردم چاک زد جامه سر شوریده حالان سنگ را دیوانه می سازد
 تو هم در بی قرارها مرنج از من چو می بینی که با آن سرکشها شمع با پروانه می سازد
 ز حرف آشنا بگریز در کوی بتان قدسی که این آب و هوا با مردم بیگانه می سازد *

دزدم ز بس حدیث ترا از زبان خویش دارم چو غنچه مهر ابد بر دهان خویش
 ز آمیزش صبا نبود غنچه را گزیر بلبل بشکوه چند گشاید زبان خویش
 در گلشن آرمیده روم چون نسیم صبح تا عندلیب رم نکند ز آشیان خویش
 با آنکه آب دیده‌ام از آسمان گذشت بختم نشست دیده ز خواب گران خویش
 هر جا که رفته‌ام پی خود رفته‌ام چو باد زدیده‌ام ز دیده مردم نشان خویش
 در منع خون دیده فشردم بدیده دست انداختم بدست خود آتش بجان خویش
 نه برگ عیش ماند مرا نه دماغ غم آسوده شد دلم ز بهار و خزان خویش *
 دارم دلی اما چه دل صد گونه حرمان در بغل چشمی و خون در آستین اشکی و طوفان در بغل
 کو قاصدی از کوی او تا در نثار مقدمش هر طفل اشک از دیده‌ام آید برون جان در بغل
 بوی ترا یک صبحدم گر باد آرد در چمن گل غنچه گردد تا کند بوی تو پنهان در بغل

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۵۶ برقع ز عارض برفکن یک صبحدم تا از صبا گردد فرامش صبح را خورشید تابان در بغل

قدسی ندانم چون شود سودای بازار جزا و نقد آمرزش بکف من جنس عصیان در بغل *
 ما چشم طمع بر شجر طور نداریم جز لاله درین بادیه منظور نداریم
 این طرفه که پیوسته گرفتار خماریم با آنکه لب از می چو قدح دور نداریم
 بی روی تو گر آینه گردیم ملولیم و مهر شویم از تو جدا نور نداریم
 در سایه جغدست نشاط ابد ما آن روز که ماتم نبود سور نداریم
 از حسرت نزدیکی خورشید هلاکیم هر چند که تاب نظر از دور نداریم *
 شمعی و تن ز اشک دمام گداختیم داغیم و از تبسم مرهم گداختیم
 از بس که کرده‌ایم بغم خویش را غلطغم ناتوان و ما ز تب غم گداختیم
 ای جان برو چو عهد دلم تازه کرد غم کز اختلاط ساخته هم گداختیم
 در مهر شعله ز آتش پروانه سوختیم در عشق گل ز غیرت شبنم گداختیم
 کس تهمت شفا ننهد بر مریض عشق قدسی ز لاف عیسی مریم گداختیم *
 حیرانم از افسردگی در کار و بار خویشتن کو عشق تا آتش زخم در روزگار خویشتن
 گفتم مبادا بعد من ملک کسی گردد غمت تا تیغ بستم کردمش وقف مزار خویشتن
 در محفل روحانیان گردد ز مو باریکتر تا نغمه‌ی بیرون کشد مطرب ز تار خویشتن
 با آنکه عمرم در چمن در پای گلبن صرف شد هرگز ندیدم تا منم گل در کنار خویشتن

این عقده کز دل غنچه را بگشود کی بودی چنان گر از دل بلبل صبا رُفتی غبار خویشتن
 عمری نمی شد صرف خود گر زود می آمد غمت بر شاخ چون ماند گلی گردد نثار خویشتن
 بیخود شبی می خواستم کردم بگرد کوی او هر جا نظر انداختم گشتم دچار خویشتن
 گر فصل گل جستم خزان معذور دار ای باغبان من عاشقم برداشتم چشم از بهار خویشتن
 روزی که چون گلبن بتان میل گل افشانی کنند از پاره دل برکنم من هم کنار خویشتن *
 بنومیدی خوشم ناکامیم کامست پنداری دلم چون بی سرانجامی سرانجامست پنداری
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۵۷ شراب ناامیدی خوش گوارا شد مزاجم راحریفان را می وصل تو در جامست پنداری
 میان روز و شب بی دوستان فرقی نمی بینم بچشمم اول صبح اول شامست پنداری
 بگو شمشاد امشب آواز جرس نزدیک می آید ز من تا محمل مقصود یک کامست پنداری
 خیال وصل بستن بهتر از وصلش کند شادم نشاط و نشأه ام در باده جامست پنداری
 ز اهل خانقه قدسی ز بس کید و ریا دیدم بچشمم حلقه توحیدشان دامست پنداری *
 نشنید خرد که عشق را کالا چیست کس را چه خبر که در دل دانا چیست
 خس در بالا حباب را بیند و بس بشنو ز صدف که در ته دریا چیست *
 تا مهر تو در سینه صد چاک نشست گردی ز حسد بر دل افلاک نشست
 پیوست بتن چو حرز جان ساخت غمت این تیر ز صید جست و در خاک نشست *
 یار تو غم اندوخته بی می باید دل گرم جگر سوخته بی می باید
 از بهر دلالت صبحی خیزان شمع سحرافروخته بی می باید *
 گاهم ز وصال دل ز غم فرد کند گاهم ز فراق جان پر از درد کند
 خاصیت آفتاب دارد مه من خود سبزه پرویاند و خود زرد کند *
 هر کام که در جهان میسر گردد چون کار پایان رسد ابتر گردد
 نیکو نبود هیچ مرادی بکمال چون صفحه تمام شد ورق بر گردد *
 گه کار بعشق دلبرت می افتد گه راه بفکر دیگر می افتد
 دیوار تو بی ثبات و سیلاب قوی بگریز که خانه بر سرت می افتد *
 قدسی بدلت هوای کامست هنوز خوناب جگر بر تو حرامست هنوز
 آسوده دلی تهمتی عشق مشودر آب مزین کوزه که خامست هنوز
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۵۸

*

رمزیست حدیث عشق دریافتنی این رشته نیامد ز ازل تافتنی
 ای عقل مکن ستیزه با عشق که نیست سرپنجه آفتاب بر تافتنی

۷۷- سلیم تهرانی «۱»

میرزا محمد قلی سلیم طرشتی تهرانی «۲» از شاعران نیمه اول سده یازدهم هجریست. از بدایت حالش اطلاع کافی در دست نیست و چنانکه نوشته اند

(۱) - درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۲۷ - ۲۳۰.

* آتشکده، تهران، ص ۶۴ - ۶۵.

* بهارستان سخن، ص ۵۱۰ - ۵۱۲.

* سرو آزاد، ص ۶۳ - ۶۷.

* هفت آسمان، ص ۱۴۴ - ۱۴۵.

* ریاض الشعراء، خطی.

* نتایج الافکار، ص ۳۳۲ - ۳۳۴.

* صحف ابراهیم، خطی.

* شمع انجمن، ص ۲۰۱.

* فهرست کتابخانه مجلس شورای ج ۳، ص ۳۰۱، ۶۶۹.

* مخزن الغرائب، احمد علی هاشمی سندیلوی، خطی.

* دیوان محمد قلی سلیم، بکوشش آقای رحیم رضا، تهران ۱۳۴۹.

(۲) - در بعضی از تذکرها او را اهل تهران و در بعضی دیگر از مردم طرشت (درشت) دانسته‌اند و آن دهی است در شمال غربی تهران که اکنون بدان متصل شده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۵۹

تحصیل منظم مدرسه‌یی نداشت ولی چنانکه از شعرش دریافته می‌شود گذشته از استعداد فطری، از دانشهای زمان خود بی‌اطلاع نبود. نخستین روزگار شاعری او در لاهیجان گذشت و در آنجا به‌مراه ملا- واصب (واصب قندهاری) «۱» و ملا- حسینی متخلص بصبوحی (م ۱۰۷۸ ه) «۲» ملازم میرزا عبد الله وزیر بیه پیش گیلان (لاهیجان) بود و همانجا زنی اختیار کرد و ازو پسری داشت. شیفگی او بزبیر خان گیلکی و سکونتش در لاهیجان از این بیت او آشکارست:

بی‌هوشیم ز جلوه سبزان گیلکست در لاهجانم و می کشمیر می خورم چندی هم یوسف سلطان حاکم کسگر گیلان (م ۱۰۳۷ ه) «۳» را ستود و ظاهراً بعد از عزل او از حکومت کسگر راه عراق پیش گرفت و چند سالی از اواخر عهد شاه عباس نخستین (۹۹۶ - ۱۰۳۸ ه) و آغاز دوران شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲) را در اصفهان بسر می‌برد و این هر دو را ستود لیکن از دربار صفوی توجهی را که انتظار داشت نیافت و ناگزیر از اصفهان بشیراز رفت و در آنجا پایمردی میرزا ابو الحسن حسینی فراهانی ادیب و شاعر سده یازدهم (م ۱۰۴۰ ه) شارح دیوان انوری، بامام قلی خان والی فارس (م ۱۰۴۲) معرفی شد و چندی در خدمت او بسر برد، لیکن اقامتش در آن شهر هم پانگرفت «۴»

(۱) - تذکره نصرآبادی، ص ۳۳۷.

(۲) - ایضا، ص ۳۵۷ - ۳۵۸ و صحف ابراهیم.

(۳) - درباره او رجوع شود بعالم آرای عباسی، ص ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲.

(۴) - تذکره نویسان علت این امر را بدخویی و درشت‌سخنی سلیم دانسته و گفته‌اند یک بار که در خدمت امامقلی خان بود خان فرمان داد تا برای سلیم قلیان آوردند. آن قلیان چینی جثه‌یی بزرگ داشت و سلیم را چون دیده بر آن افتاد گفت «در خانه

بکدخدای ماند همه چیز» و چون امام قلی قوی جثه بود از این لطیفه رنجید.

با این حال هنگامی که سلیم عزم سفر هند کرد خلعت و پنج تومان باو ارزانی داشت (نصرآبادی، ۲۲۷).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۶۰

و ناچار در جست‌وجوی آب و نان راه هند پیش گرفت «۱» و از راه دریا بدان دیار رفت «۲» و پیرامون سال ۱۰۴۱ هـ بگجرات رسید «۳» و دیری نگذشت که در سلک ملازمان میر عبد السلام مشهدی درآمد. این میر عبد السلام از رجال معروف عهد شاه جهان بود که نخست در زمان ولیعهدیش عنوان «اختصاص خان» و سپس در دوران پادشاهی او خطاب «اسلام خان» یافت و چندگاهی ناظم گجرات و ناظم بنگاله بود و سپس بپایه وزارت ارتقاء جست و پس از آن صوبه‌دار دکن گردید تا بسال ۱۰۵۷ بدرود حیات گفت و در اورنگ‌آباد بخاک سپرده شد «۴».

آشنایی سلیم با اسلام خان در همین مقامهای اخیر حاصل شد و شاعر پس از چند سال ملازمت او و آمد و شد بمرکزهای قدرت هند مانند اگره و لاهور

(۱) - گوید:

طوطیم در بی‌نویی همچو طوق فاخته رفتن هندوستان بر گردنم افتاده است

(۲) - گوید:

ای دل سفر بلجه عمان مبارکست دریا بما چو چشمه حیوان مبارکست

بر دوش باد سیر جهان کرده می‌رویم کشتی بما چو تخت سلیمان مبارکست

(۳) - اگر آنچه درباره وساطت میرزا ابو الحسن فراهانی در معرفی شاعر بامام قلیخان و بخشش امیر مذکور بسلیم در وقت مسافرت بهند نوشته‌اند درست باشد باید سفرش بین سالهای ۱۰۴۰ (سال کشته شدن میرزا ابو الحسن فراهانی) و ۱۰۴۲ (سال کشته شدن امام قلیخان بفرمان شاه صفی) انجام شده باشد و چنین نیز بود زیرا در همین اوان بود که قحط و غلای سختی در گجرات رخ داد و سلیم که هنگام ورودش بگجرات دچار آفت شده بود، چنین گفت:

چو ما از طالع خود ناامیدیم چنین وقتی بهندستان رسیدیم

درین کشور همه پامال قحطیم ز بی‌قدری متاع سال قحطیم

درین قحطی مسلمانان گجرات چو نان بینند بفرستند صلوات

(۴) - درباره او بنگرید به: مآثر الامرا، میر عبد الرزاق خوافی، ج ۱ ص ۱۶۲-۱۶۴ و بهارستان سخن، ص ۵۱۰-۵۱۱ و سرو آزاد ص ۶۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۶۱

و ستایش پادشاه و اسلام خان و دیگر بزرگان، در کشمیر انزوا گزید «۱» و همانجا بود تا بسال ۱۰۵۷ هـ یعنی همان سال وفات حامی خود، درگذشت. گورش در مزار الشعرا کشمیرست و بعد از او قدسی مشهدی و کلیم کاشانی و طغرای مشهدی را هم نزدیک او بخاک سپردند.

دیوان سلیم نزدیک به نه‌هزار بیت و مشتمل است بر قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنویهای قضا و قدر «۲» و وصف کشمیر «۳» در ۱۸۰۰ بیت بحر هزج مسدس مقصور و مثنوی در بحر سریع مطوی موقوف (وزن مخزن الاسرار) و جز آنها. ازین دیوان نسخه‌هایی در ایران و انیران در دستست و یک بار بسال ۱۳۴۹ در تهران چاپ شد.

سلیم را بنازکی خیال و خلق مضمونهای دقیق تازه و سعی در ارسال مثل و تمثیل وصف کرده‌اند. زبانش در شعر ساده و گاه (خاصه

در قصیده و مثنوی) تا حد سستی و نزدیک بزبان عامیانه است و این بیشتر از آنجاست که سلیم تحصیل منظم مدرسه‌یی کافی نداشت و گویا تتبع او هم در دیوانهای استادان گذشته کم بود و بیشتر بنیروی استعداد شاعری می‌کرد «۴». با همه این احوال

(۱) - گوید:

گوشه‌یی گیر بکشمیر سلیم و بنشین رفتن و آمدن اکره و لاهور بس است

(۲) - این مثنوی بکوشش آقای پرتو بیضائی بسال ۱۳۴۱ در تهران طبع شد.

(۳) - تذکره‌نویسان گویند که سلیم هنگام اقامت در لاهیجان منظومه‌یی در وصف آن سرود و چون بهند و کشمیر رفت آن را بوصف کشمیر تغییر داد. خدای داناترست.

(۴) - بیهیای غلط هم در دیوانش دیده می‌شود مثل بیت زیرین که درست خلاف مقصود شاعر معنی می‌دهد:

شد مدت سه سال که بر در گهت مرا حرفی نه از وزیر و نه از شاه می‌رود می‌خواست بگوید که نه بر زبان وزیر حرفی از من می‌رود و نه بر زبان شاه، و چنان بیان کرد که خواننده بدینگونه درمی‌یابد: سه سال است که بر زبان من حرفی از وزیر و شاه نرفته است! قصیده‌هایش قافیه‌های مکرر و بیهیای سست کم‌مایه بسیار دارد. ترکیب -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۶۲

سخن او (بویژه مثنویها و غزلهایش) را همراه با نازکی خیال و مضمونهای تازه بسیار دانسته‌اند و این درستست، اما نکته قابل ذکر آنست که دقت در ایراد مضمون و نکته‌پردازی و خیال‌بندی در غزلهای او هم از روانی و سادگی گفتارش نکاسته بلکه صراحت معنی و سهولت فهم سخنش در این نوع از شعر هم آشکار است.

اگرچه سلیم متهم برداشتن مضمون از دیگران بود «۱» ولی عجب در آنست که بسی از مضمونهای او را شاعران معاصر و جوانتر از او مانند کلیم و صائب و غنی کشمیری بلفظ یا بمعنی و یا باندک تغییر تکرار کرده‌اند و پیش ازین در مبحث «مضمون‌ربایی» به نمونه‌هایی ازین انتحال که تذکره‌نویسان خواسته‌اند آن را بحساب توارد بگذارند، اشاره کرده‌ام. میرغلامعلی آزاد

- «احسان بردن» بجای احسان دیدن؛ و «تحسین کشیدن» بجای تحسین شنیدن در بیت ذیل قابل تأملست:

بمطلعی برم از آفتاب صد احسان بمقطعی کشم از روزگار صد تحسین «لب شیرین» در بیت زیرین ترکیبی عامیانه و از زبان مخاطب است و او از اینگونه ترکیبها بسیار دارد:

شود بخنده او رغبتم فزون هر دم | اگرچه نیست گوارا شراب لب شیرین و «شیرین» هم که در بیت ذیل آمده از همین قبیل است: چنین که از سر هر موی زهر می‌چکدم چگونه در دل او خویش را کنم شیرین در همین قصیده سلیم (مسافریست قلم کز معانی شیرین ...) تنها در تشبیه آن قافیه «رنگین» هفت بار تکرار شده است!

باز هم برای بدست آوردن شاهدهایی ازین مقوله بنگرید بشعرهای منقول ازو در ذیل این ترجمه حال.

(۱) - نصرآبادی (تذکره، ص ۲۲۷) گوید: «اگرچه شهرتی در اخذ معنی مردم دارد اما معانی غریب و لطیف هم زاده طبع خود دارد» و یکی از شاعران همعهدش وارسته‌نام این بیت سست را درباره‌اش گفت:

دخلی که نکردی بکلام الله است بیتی که نبرده‌ای تو بیت الله است

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۶۳

بلغرامی نمونه‌های متعدد از مضمونهای سلیم را که دیگران از او اخذ و گاه بتمام لفظ تکرار کرده‌اند در سرو آزاد (از ص ۶۸ ببعد) آورده است، و سلیم هم در شعر خود ازین باب سخن گفته و اظهار رنجش کرده است:

دیوان خود بدست حریفان مده سلیم غافل مشو که غارت باغ تو می‌کنند
 دیوان کیست از سخنانم تهی سلیم تنها نه بر من این ستم از دست صائبست از اوست:
 سخن هر جا ز صنع کرد گارست گواه پای بر جا کوهسارست
 خصوصاً کوه گردون قدر کشمیر که تیغش می‌زند برابر شمشیر
 نگویم کوه ابدالی تنومند هزاران کوچک ابدالش چو الوند
 سپهر سرفرازش کرده تقدیر در او تابان نجوم از چشم نخجیر
 زمین طفلی بدامان دایه‌وارش فلک نیلوفری از چشمه‌سارش
 عجب گر آفتاب از سرفرازی تواند کرد با او تیغ‌بازی
 ز رفعت سبزه او چرخ اخضر در او بادام گویی چشم اختر
 سر تیغش بناف آسمانست شکم دزدیدن افلاک از آنست
 بتیغ او نهد گر برق انگشت ز انگشتش چو غنچه پر شود مشت
 بود بختی مست کوه کوهان شده از ابر بر هر سو کف افشان
 بفرقش مهر و مه در چشم انصاف ز آب زر دو نقطه بر سر قاف
 شکسته شیشه افلاک سنگش ستاره پنبه داغ پلنگش
 شهید او چه پرویز و چه فرهاد بخونریزیست تیغش تیغ جلا
 در او از گرم رفتاریست نو میدسوار شیر بر فین است خورشید
 پی خدمت به پیشش چرخ دوار بیک پا ایستاده همچو پرگار
 ز عشقش قاف دایم می‌زند لاف بساط عشق بین از قاف تا قاف
 در او گردیده از سنگ آشکارا رهی باریک همچون تار خارا
 همانا کافرست این کوه خونخوار که دارد بر کمر زین راه زنار
 بتی لوح سرین از لخت سنگش شده موی کمر این راه تنگش
 چو روین تن کمندی کرده پرچین وز آن هر گام خالی کرده صد زین
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۶۴ رهی بر این چنین راه درشتی بهم پیچیده مار و سنگ پشتی
 رهی پیچیده همچون قفل و سواس مشقت خیز چون ایام افلاس
 رهی بر پای دل زنجیر اندوده رهی همچون صدا پیچیده در کوه
 رهی از زلف خوبان پیچش افزون ازین ره گشته کج رفتار گردون
 ز پیچ و تاب ماری گشته ظاهر بقصد آشیان نسر طایر
 بود در قید پیچ و خم گرفتار در او خورشید همچون مهره مار ...
 جمال هند گلزار تجلی است بر او کشمیر خال سبز لیلی است
 تعالی الله ز خاک پاک کشمیر که گل را کرد صاحب زر چو اکسیر
 در او دلها همیشه فارغ از غم گل سوری بفرق اهل ماتم
 هوایش معتدل چون باد شبگیر برنده آب او چون آب شمشیر
 بود در فصل گل همچون زمستان بزم میکشان این گلستان

چنان شد دلنشین این روضه پاک که نخل موم دارد ریشه در خاک
فضایش چون بساط نیک بختان پر طوطی در او برگ درختان
ز شبنم بس که سرسبزست و شاداب ز موج سبزه باشد بیم سیلاب
بصحرایش گل و لاله هم آغوش بباغش سرو و سبزه دوش بر دوش
کند تا لاله زارش را نظاره فلک شد سر بر سر چشم از ستاره ...
(از مثنوی وصف کشمیر)

در مقام بی خطر آزادگان را خواب نیست جوهر آینه را دلگیری از گرداب نیست
واصلان عشق را نبود بغیری احتیاج طاعت اهل حرم را قبله و محراب نیست
دل درون سینه ام می رقصد از یاد وطن هیچ سازی ماهیان را چون صدای آب نیست
فیض بر قدر عمل باشد که از باغ بهشت جز نشان خون گلی بر دامن قصاب نیست
عاشقان را نیست بیم از فتنه دور جهان ماهیان بحر را اندیشه از سیلاب نیست
سایه یار از سر عاشق مبادا کم سلیم بر سر مستان گلی به از گل مهتاب نیست *
پیش رویش مژه را قدرت جنبیدن نیست دیده داریم ولی حوصله دیدن نیست
هر که زین باغ گذشته است ادا می فهمد بر میان دامن سرو از پی گلچیدن نیست
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۶۵ وای بر آنکه کند توبه در ایام بهار این گناهیست که مستوجب بخشیدن نیست
شاید این طور توان یک دو قدم پیش افتاد هیچ بهتر بره شوق ز لغزیدن نیست
کعبه اهل نیازست در دوست سلیم حاجت مرحله و بادیه گردیدن نیست *
حاصل من نیست از شهد سخن جز کام تلخ در دهان من زبان تلخست چون بادام تلخ
گفته اند از نام آتش لب نمی سوزد ولی تلخ می گردد دهان من برم چون نام تلخ
گرچه آب زندگانی می چکد از لب مرا یک نفس همچون صراحی نیستم بی کام تلخ
ز آن لب شیرین عجب دارم که اینها سرزند قاصد آیا از کجا آورده این پیغام تلخ
بوسه یی هم کاشکی می شد نصیب من سلیم بشنوم تا چند از شیرین لبان دشنام تلخ *
دلم از ناله مرغان چمن می لرزد هر که فریاد کند پیکر من می لرزد
نفس باد خزان در تو اثر کرده مگر سخت آواز تو ای مرغ چمن می لرزد
جوهر جرأت هر دل ز زبان معلومست دلو در چاه چو خالیست رسن می لرزد
بس که رسوائیم آورده قیامت بسرش چون بری نام مرا خاک وطن می لرزد
جنبش لاله و گل نیست ز تأثیر صبا که ز رشک رخت اعضای چمن می لرزد
پیش او کشته شدن را سببی نیست سلیم دل چو سیماب از آن در بر من می لرزد *
ای بغیر از من ناکام بکام همه کس باده وصل تو چون آب بجام همه کس
بکسی هر نفس الفت نتوان کرد ای دل چون کبوتر منشین بر لب بام همه کس
باده ناب چه خاصیت خاصی دارد که حلال تو شد ای شیخ و حرام همه کس
قاصد آورد بیاران خبر یار سلیم بود در نامه بجز نام تو نام همه کس *
کدام سر که نشد خاک آستانه عشق علاج باد غرورست رازیانه عشق

متاع صبر و خرد را بجای دیگر بر که نیست غیر زر قلب در خزانه عشق
 چو کاغذی که در آید ز مدّ مشق بموج تنم سیاه شد از نقش تازیانه عشق
 بموج فتنه چو سیلاب خانه ما را خراب کرد که بادا خراب خانه عشق
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۶۶ چو فاسقی که بپوشد لباس اهل صلاح بروز گار تو دارد هوس نشانه عشق
 حدیث درد دل ما بگوش کس مرسان که خواب می برد از دیده‌ها فسانه عشق
 پس از وفات دلم را سلیم آفت نیست بخاک مور بود پاسبان دانه عشق *
 ای کاش زخم سینه ما وا کند کسی شاید ترحمی بدل ما کند کسی
 از ما چو برق می گذرد آفتاب ما کو فرصتی که عرض تمنا کند کسی
 تکلیف جلوه قامت او را ز عقل نیست آن فتنه را برای چه برپا کند کسی
 کس را چو تاب دیدن او نیست در جهان گردد چو آفتاب که پیدا کند کسی
 خسرو بطعنه گفت که پنداشت کوهکن کاریست کار عشق که تنها کند کسی
 خورشید هر کجا که حدیث تو بشنود باید که اضطراب تماشا کند کسی
 نام وطن ملال غریبی فزون کند باید سفر بشیوه عنقا کند کسی
 سهل است زر بخاک چو خورشید ریختن از خاک زر خوش است که پیدا کند کسی
 ای دل چه پیش می روی آن به که در جهان از دور چون ستاره تماشا کند کسی
 دیوانگی سلیم بجایی نمی رسد خود را بکوی عشق چه رسوا کند کسی *
 صبح است و نوای بلبل می آید ز آن طره نسیم سنبل می آید
 همچون مژه در دیده ما جا دارد خاری که از بوی گلی می آید *
 افسوس که از شورش این بحر خطیر عاجز گردید ناخدای تدبیر
 از موج بموجست گذارم گویی مورم که رهم فتاده بر روی حصیر *
 ای دشمن اهل سخن از بی سخنی در عیب هنر کار تو گوهر شکنی
 انصاف چگونه در تو گنجد که پر است بیرون تو از کبر و درونت ز منی همچنانکه گفتم سلیم در تمثیل تواناست و اینک چند نمونه
 از آن:

کی ز حسن سبز در ایران توان شد کامیاب هر کرا طاوس باید جور هندستان کشد
 یار ما با همه جهان یکروست شمع را پشت و رو نمی باشد
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۶۷ باقتضای قضا کار خویش را بگذار که سعی بیهده پاپوش می درد، مثل است
 بلند و پست جهان هر چه هست در کار است ز حکمت است که انگشتها برابر نیست
 جان بده اول سلیم آخر قبول عشق کن عهد را هر کس که آسان بست آسان بشکند ...

۷۸- قاسم مشهدی «۱»

ملا محمد قاسم مشهدی مشهور بدیوانه و متخلص بقاسم از غزل سرایان سده یازدهم هجریست. ولادتش در مشهد اتفاق افتاد و از آنجا در پی تحصیل ادب باصفهان رفت و در صف شاگردان میرزا صائب درآمد و در این باره از راه تفاخر چنین گفت:
 سرور عقل بشاگردی من فخر کند قاسم امروز که صائب بود استاد مرا و در شعر شیوه استاد خود را تقلید و تتبع می کرد و

مضمونهای باریک و خیالهای تازه بسیار دارد با بیانی که گاه روان و وافی بمعنی است و گاه بسیار مبهم و نامفهوم. وی مانند بسیاری از معاصرانش بهند رفت «۲» و همانجا ماند تا بقول صاحب

(۱) - درباره او بنگرید به:

* بهارستان سخن، ص ۵۶۶ - ۵۶۷.

* صحف ابراهیم، خطی.

* سرو آزاد، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

* نتایج الافکار، ص ۵۶۴ - ۵۶۶.

* ریاض الشعراء، خطی.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ج ۲ ص ۷۰۷.

(۲) - ریو اقامتش را در هند سال ۱۱۳۶ نوشته که بر فرض شاگردیش در نزد صائب (م ۱۰۸۱) تصور نمی‌رود درست باشد. گویا اصلاً ۱۰۳۶ بود (؟)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۶۸

نتایج الافکار در اواسط سده یازدهم در شاهجهان‌آباد دهلی در گذشت.

نسخه‌یی از دیوانش بشماره Add.۵۶۳۵ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد که در حدود ۲۸۰۰ بیت غزل و رباعی و مفردات دارد. شعرش گاه دلپذیر و پراحساس و پرتخیل و گاه چنان بی‌معنی است که خواننده را مبهوت می‌سازد!

معلوم نیست چرا بدیوانه مشهور شد. چارلز ریو حدس می‌زند که او را بسبب این بیت نخستین از غزلش چنین خوانده‌اند: عشق دارد زنده دل آب و گل دیوانه را گرم دارد جوش می‌هنگامه میخانه را و این مستبعد بنظر می‌آید. اما او خود بارها در شعرش از دیوانگی دم می‌زند، آشفتگی کلامش نیز گاه چنانست که خبر از دیوانگی می‌دهد. خدا داناترست. ازوست:

بس که افتاد از غمت شوریدگی در کار ما بر سر ما خود بخود و می‌شود دستار ما

سست بنیادست عشرتخانه ما بی‌غمان افتد از پا گر کشی تصویر بر دیوار ما

در حریم نیستی آسوده حالی داشتیم آمد و رفت نفس شد باعث آزار ما

از ضعیفی جسم ما را قوت فریاد نیست‌نغمه گر جنبد ز جا افتد گره بر تار ما

جنبش نظاره ما چهره او بر فروخت از نسیم بال بلبل بشکفت گلزار ما

در شهادت جز فنا معراج دیگر کسب کن بر قد منصور ما کوتاه باشد دار ما

زندگانی بی‌سر زلف تو کردن کافرست در گلوی ما نفس شد رشته زنار ما

بس که از گرد کدورت خانه ما پر شدست سقف ما بر جا بماند گرفت دیوار ما

نیست قاسم چهره ما سرخ از تعمیر می‌رنگ ما از ضعف تن ماندست بر رخسار ما *

جام می‌لبریز می‌گردیده مژگان ماست آیت خوناب دل نازل چو شد در شان ماست

یک کف خون می‌تواند مشهدی رنگین کند صلح هفتاد و دو ملت جنگ در میدان ماست

چشم بر راه خطر داریم اگر طوفان شدیم موج بادام دو مغز دیده عمان ماست *

ز گریه دیده حیران پر آب می‌بایست برهنه سر کو را نقاب می‌بایست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۶۹ بسال و ماه نگنجد شمار داغ دلم حساب داغ تو روز حساب می‌بایست

بیک گشودن چشم تو گشت معلوم فسانه‌یی که بچندین کتاب می‌بایست
 خموش وصل جمال تو می‌کند فریاد که مهر بر دهن آفتاب می‌بایست
 شهید زخم تو تا روز حشر می‌گوید که خون خفته ما مشک ناب می‌بایست *
 تنم بی‌وصل او از تهمت هستی خجل باشد نفس در سینه‌ام بال تپیدنهای دل باشد
 بگرد کلفت از بس چهره زردم گرفتارست بدریا گرفتد عکس از دلم در زیر گل باشد
 تراود هستی از سیمای خود اهل شهادت را بیچم گر سر از شمشیر او خونم بحل باشد
 بپوشم گر ز رویش چشم قاسم زنده کی مانم نفس در سینه با تار نگاهم متصل باشد *
 تا چند نشاء موج زند در دماغ دل‌ای عشق مستیی که بریزم ایاغ دل
 یا رب اسیر دام که شد، هر نفس غمی در سینه‌ام در آید و جوید سراغ دل
 دوزخ کجا و سینه لبریز غم کجا گردی بود چکیده ز دامان داغ دل
 مدهوش تا بحشر بمانیم اگر شود بوی غم تو باده فروش دماغ دل
 قاسم بریز تخم جنون را که جوش زدصد چشمه‌سار درد بهر سوز داغ دل *
 بس که تاریکست از بخت سیه کاشانه‌ام جامه نیلی می‌کند مهتاب در ویرانه‌ام
 نیستم فارغ ز سیر بند و زندان یک نفس گاه در چاک قفس گه در شکاف شانه‌ام
 چون دلم گیرد تپیدن چرخ را از جا کند در فلاخن می‌گذارد آسیا را دانه‌ام
 بی‌تو در عمری که می‌در ساغر عشرت کندی کشد شمشیر بر ساقی لب پیمانه‌ام
 قصه بی‌تابی من چرخ را حیران کند پای رهرو را کند در خواب خوش افسانه‌ام
 گر نباشد شمع در محفل بیاد بزم او می‌نشیند چون مگس بر انگین پروانه‌ام
 نی‌نسیم نوبهارم نی‌شمیم زلف یار حیرتی دارم نمی‌دانم چرا دیوانه‌ام
 با دل مخمور قاسم جذبه‌یی دیگر نبود می‌خود آید از لب خم تا لب پیمانه‌ام *
 ز بس با بی‌قراریهاست پیوند قرار من زند دامان وحشت بر رم آهو غبار من
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۷۰ بیاد چشم او تنها نه من بر خویش می‌پیچم بود شاخ غزالی هر رگ سنگ مزار من
 نسازد کام تر همچون گریبان هوسناکان لب دریا شود گر عطف دامان و کنار من
 رگ سنگی است در کوه و گیاهی خشک در صحرا بهر جا عشق افکندست دامی در شکار من
 پس از مردن ز قید زلف او فارغ نیم قاسم بین تار کفن گردید آخر شام تار من *
 تا شود آینه جای صورت احوال او پاره سازد بند برقع شوخی تمثال او
 باده شوق ترا از جام وحشت هر که خورد همچو نقش پا دو عالم ماند از دنبال او
 گر بدین رعنائی از طرف چمن پیدا شود طوق سرو از گردن قمری کند خلخال او
 قاسم از اخلاص هر کس مصحف دل را گشود آیه لا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ آمد فال او *
 می‌تپد دل در برم از شوخی سیاره‌یی چشم داغم می‌پرد، می‌آید آتشیاره‌یی
 سیر گلشن رفتی و رنگ چمن پرواز کرد گل بسیلی سرخ می‌دارد مگر رخساره‌یی
 تا نگشتم محو رخسار تو معلوم نشددین و دنیا چیست، کار مردم بیکاره‌یی
 می‌زنی لاف مجرد تن چه آرای بی‌زرق خرقه درویش بس باشد دل صد پاره‌یی

در شکست ماست حکمتها، که چون کشتی شکست غرقه‌یی را دستگیری می‌کند هر پاره‌یی غیر یکرنگی بهاری نیست قاسم عشق را چون نگریم خون ز دست دلبر میخواره‌یی

۷۹- کلیم کاشانی «۱»

ملک الشعرا میرزا ابو طالب کلیم کاشانی مشهور به «طالبای کلیم» که

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۲۰-۲۲۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۷۱

او را «خلاق المعانی ثانی» خوانده‌اند «۱»، از شاعران معروف سده یازدهم هجریست. اصل او را بیشتر تذکره‌نویسان از همدان دانسته و گفته‌اند که چون در کاشان اقامت داشت بکاشانی معروف شد. وی دانشهای زمان را در کاشان و شیراز آموخت و هم در آغاز جوانی، بعهد پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷) بهند رفت و ملازمت شاهنواز خان [پسر رستم میرزا پسر حسین میرزا پسر بهرام میرزا پسر شاه اسمعیل اول] اختیار کرد که در خدمت ابراهیم شاه ثانی عادلشاهی (۹۸۷-۱۰۳۵ ه) والی بیجاپور بسر می‌برد، و بنابراین نخستین مأمونی که ابو طالب جوان در هند یافت بیجاپور دکن بود و اینکه محمد صالح کنبو لاهوری درباره کلیم نوشته است که او چندی در دکن سرگردان و آواره بوده است، نشان می‌دهد که کلیم در نشانه‌گیری اول دربار عادل شاهیان

* بهارستان سخن، ص ۴۹۰-۴۹۸.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* آتشکده، بمبئی، ص ۲۴۶-۲۴۷.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۶۰۱-۶۰۵.

* شاهجهان‌نامه (عمل صالح)، کلکته ۱۹۳۹، ج ۲، ص ۳۵۳ یبعد.

* مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۲۸.

* گنج سخن از مؤلف این کتاب، ج ۳، ص ۹۲-۱۰۱.

* ترجمه شعر العجم شبلی نعمانی، تهران ج ۳، تهران ۱۳۳۴، ص ۱۷۲-۱۷۹.

* سرو آزاد، ص ۷۷-۸۱.

* صحف ابراهیم و تذکره‌های دیگر مانند خزانه عامره، مرآت الخیال شیر خان لودی، کلمات الشعراء محمد افضل سرخوش و جز آنها.

* فهرست ریو، ج ۲، ص ۶۸۶-۶۸۷.

* فهرست بلوشه، ج ۳، ص ۳۸۸-۳۸۹.

* دیوان کلیم کاشانی، تهران ۱۳۵۴ ه ق و تهران، ۱۳۳۶ ه ش.

(۱)- این لقبی است که بعضی از تذکره‌نویسان (تذکره نصرآبادی ص ۲۲۰؛ سرو آزاد، ص ۷۷ و جز آنها) باو داده‌اند. خلاق المعانی اول کمال الدین اصفهانیست.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۷۲

و ملازمت شاهنواز خان را فراچنگ نیاورد بلکه در این راه چندی اینسوی و آنسوی دوید. در قطعه‌یی که در ستایش شاهنواز خان گفته معلوم می‌شود که چون عزم «سیر بیجاپور» کرد راهداران او را بگمان جاسوسی در بند افکندند و بازجویی و واریسی کردند و او در همان قطعه از شاهنواز خان در-خواست نموده است تا او و یارانش را از چنگ راهداران برهاند (۱).

همین قطعه که چند بیت از آن را در ذیل این صفحه می‌بینید نشان می‌دهد که کلیم جوان هنوز در شعر ناپخته بود و این سخن با گفتار میر عبد الرزاق خوافی که چند سطر بعد خواهم آورد سازگاری دارد که گفت:

«در آن وقت مشق شعرش پختگی و متانت نداشته» اما از دنباله همین سخن میر عبد الرزاق چنین برمی‌آید که کلیم درین سفر نخستین هند به اگره هم سری زده بود، خواه پیش از رفتن به بیجاپور و یا بعد از آن. وی چنین می‌نویسد: «... نورجهان بیگم که بسخن سنجی و شعرفهمی ممتاز بود بر اکثر شعرهایش اعتراض می‌کرد. گویند روزی طالبا را این بیت بخاطر رسیده و با اراده اینکه جای اعتراض ندارد بخدمت بیگم فرستاد:

ز شرم آب شدم آب را شکستی نیست بحیرتم که مرا روزگار چون بشکست بیگم در زیر بیت نوشت: یخ بست و شکست! [بهارستان سخن، ۴۹۰-۴۹۱]. این نقد بی‌مزه که گویا بر ساخته تذکره‌نویسانست نشانه‌یست از اینکه نخستین سفر میرزا ابو طالب بهندوستان همراه با کامیابی نبود و او بسال ۱۰۲۸ پس از مرگ شاهنواز خان بعراق بازگشت و چنین سرود:

طالب ز هواپرستی هندبرگشت سوی مطالب آمد

تاریخ توجه عراقش «توفیق رفیق طالب» (۱۰۲۸) آمد

(۱)-

بعزم سیر بیجاپور گشتم‌رهی با اختری چون (کذا) راه‌پیما

بچنگ راهداران اوفتادیم چه گویم تا چها کردند با ما ...

... ز بس تفتیش از هم می‌گشودند اگر دربار ما بودی معما ...

اشارت کن که چون اقبال گردیم بخاک آستانت جبهه‌فرسا

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۷۳

لیکن چنانکه از یک غزل مشهورش برمی‌آید ازین رفتن دل خوشی نداشت و می‌گفت:

ز شوق هند ز انسان چشم حسرت بر قفا دارم که رو هم گر براه آرم نمی‌بینم مقابل را

اسیر هندم و زین رفتن بیجا پشیمانم کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را

بایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان‌پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را و همین پشیمانی از سفری که در پیش گرفته بود باعث گردید که بیش از دو سال و اندی در ایران نماند و بهندوستان بازگردد. این بار کلیم ملازمت میر محمد امین میرجمله شهرستانی متخلص به روح الامین (شرح حالش بنگرید) اختیار کرد و پس از چندگاه در آغاز پادشاهی شاه جهان (جلوس در ۱۰۳۷ هـ) بدین پادشاه تقرب جست و محل توجه و عنایت او گردید و سرانجام خطاب ملک الشعراپی یافت. در اواخر عمر کلیم بدرد پا دچار شد و در یکی از قصیده‌های خود بدین بیماری اشاره کرده و گفته است:

روزگارم بس که دارد ناتوان از درد پا چون دم تیشه است بر پا عطف دامان قبا

شام اگر عزم نشستن می‌کنم مانند شمع رفته رفته صبح خواهم با زمین شد آشنا و اینکه نصرآبادی گفته «در آخر کوفتی بهم رسانیده رخصت توطن در کشمیر یافت» اشاره‌یست بهمین بیماری. کلیم این اجازه را هنگامی دریافت که به‌مراه شاهجهان به کشمیر رفته و آن سرزمین را برای واپسین جای اقامت برگزیده بود ولی وابستگی او بدرگاه شاهجهان با این گوشه‌گیری از میان نرفت بلکه او در

آن سرزمین مقرری سالانه‌یی از دربار داشت و همچنان شاعر برگزیده شاهجهان و ستایشگر او بود و در آنجا بنظم «پادشاه‌نامه» یا «فتوحات شاهجهانی» اشتغال داشت و هنگامی که شاه جهان بسال ۱۰۵۵ دوباره بکشمیر رفت کلیم قصیده‌یی در تهنیت مقدم پادشاه سرود و خلعت و دوپست اشرفی برسم صله گرفت و همچنان در آن دیار بسر می‌برد تا در ۱۰۶۱ [یا ۱۰۶۲ باختلاف ضبط در تذکره‌ها] درگذشت و همانجا در کنار گور سلیم تهرانی و قدسی مشهدی بخاک سپرده شد و غنی کشمیری در قطعه زیرین با تعیین محل گور او تاریخ وفاتش را بدینگونه یافت:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۷۴ عمرها در یاد او زیر زمین خاک بر سر کرد قدسی و سلیم عاقبت از اشتیاق یکدگر گشته‌اند این هر سه در یک جا مقیم

گفت تاریخ وفات او غنی «طور معنی بود روشن از کلیم» (۱۰۶۱) وی مردی نیکونهاد و گشاده‌دست بود. نوشته‌اند که هرچه از انعامها و صله‌ها درمی‌یافت «صرف فقرا و اهل کمال می‌کرد» (۱)، با شاعران همطراز خود با محبت و مهر خاص رفتار می‌نمود چنانکه در آیینهای درباری زیر دست قدسی مشهدی می‌ایستاد و درباره بعضی از گویندگان عهد چنین می‌گفت:

میرزای ما جلال الدین «۲» بس است از سخن سنجان طلبکار سخن راستی طبعش استاد منست کج نهم بر فرق دستار سخن

بغیر صائب و معصوم «۳» نکته‌سنج و سلیم‌دگر که ز اهل سخن مهربان یکدگرند کسی را بحربه شعر نیاززد و مذمت نکرد:

گر هجو نیست در سخن من ز عجز نیست حیف آیدم که زهر در آب بقا کنم

تنبيه منکران سخن می‌توان کلیم گر ازدهای خامه بآنها رها کنم در طلب نان توسل بهر کس را جائز نمی‌شمرد، همتش والا- و تعلقش بزخارف دنیوی برای پر کردن پیمانۀ حیات بود، در عین حاجت چشم بر مال اغنیا نداشت و کشیدن بار منت احسان را بر دوش جان رنجی روح‌فرسا می‌شمرد:

آشنایی از ره بیگانگی چسبان‌تر است بس که کم رفتم بدرها روشناس هر درم

بغیر دیده که پوشیدم از مراد دو کون بقدر همت خود جامه‌یی نپوشیدم

نیست نفس دون امانت‌دار یک جو اعتبار حق بدست ماست گر چیزی بخود نسپرده‌ایم

گرچه محتاجیم چشم اغنیا بر دست ماست هر کجا دیدیم آب از جو بدریا می‌رود کلیم بجز شاعرانی که تاکنون نام برده‌ام با استادانی از قبیل صیدی

(۱) - تذکره نصرآبادی، ص ۲۲۰. بهارستان سخن، ص ۴۹۳.

(۲) - میرزا جلال اسیر.

(۳) - میر معصوم پسر میر حیدر معمائی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۷۵

و سنجر برادر میرزا معصوم مذکور، و میرزا ابراهیم ادهم پسر رضی آرتیمانی و ملا-علیرضا تجلی و ملک قمی و چند تن دیگر معاصر و با بعضی از آنان معاشر بوده و درباره مرگ ملک هم، چنانکه بجای خود دیده‌ایم، ماده تاریخی ساخته و نیز ترکیب‌بند طولانی ماده تاریخ‌داری در رثاء قدسی مشهدی سروده است.

کلیم شاعری پرسخن بود. مجموع شعرهای او را تا ۲۴۰۰۰ بیت نوشته‌اند و کاملترین نسخه کلیات او که دیده‌ام [نسخه کتابخانه ملی پاریس بشماره Supp.۶۹۵] در حدود نه‌هزار و پانصد بیت بیشتر ندارد و اگر آن را با ظفرنامه شاهجهانی او که در پانزده‌هزار بیتست یکجا نهیم همان یا اندکی بیشتر از آن می‌شود که گفته‌اند. از دیوانش نسخه‌های خطی متعدد وجود دارد و چند بار بطبع

رسیده و ظفرنامه شاهجهانی او که بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوفست در نسخه‌های موجود گاه پادشاهنامه و شاهنشاه-نامه کلیم نیز نامیده شده است و این غیر از ظفرنامه شاهجهانی قدسی است که پیش ازین در بیان حال قدسی مشهدی یاد کرده‌ام. نظری بکلیات آثار کلیم نشان می‌دهد که او در همه انواع شعر طبع آزمایی کرده است ولی مهارت و شهرت او در غزلسرایست. در مثنویهایش زبانی ساده و گاه دور از انسجام و استواری دارد و واژه‌های هندی را هر جا که ذکر حرفه‌ها، صنعتها، منظره‌ها، گیاهان، گلها و درختان لازم بود بکار برده و درین راه بسی بیشتر از دیگر شاعران پارسی‌گوی که بهند می‌رفته‌اند اثرپذیری خود را از آن سرزمین و زندگی کردن در آنجا نشان داده است. وی همین زبان ساده را در قصیده‌های خود نیز بکار داشته لیکن درین مورد سروکارش با آفرینش مضمونها و تعبیرات خیالی و استعاره در بیانی نزدیک بزبان گفت‌وگوست «۱»، خواه در مدح و خواه در بیان حالات روحی خود

(۱)- گوید

بنوعی آتش گل در گرفتست که بلبل رفت و در آب آشیان کرد -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۷۶

و خواه در وصفهای طبیعی، مبالغه‌های کلیم درین قصیده‌ها خاصه آنجا که سخن از ستایش پادشاه باشد کم سابقه است. اما همچنانکه گفتم مهارت و شهرت عالمگیر کلیم در غزلهای اوست که در آنها زبان ساده و گفتاری روان و سخنی استوار را با مضمونهای غالباً تازه و معنیهای بدیع و ناگفته که از اندیشه‌های غنائی و حکمی و اجتماعی برخاسته است همراه کرده، اما این زبان ساده و روان او در غزلهایش بیشتر از انواع دیگر شعرهایش واژه‌های برگزیده و محکم و «خوش‌تراش» دارد. او خود باین معنی آفرینیهای «خوش‌ادا»ی خویش توجه دارد و می‌داند قدر زحمتی را که درین راه تحمل می‌کند تنها شاعران همپایه او می‌شناسند. سعی وی در آنست که از غیر معنایی بر ندارد، و اگرچه دیگر شاعران دورانش هم این دعوی را دارند ولی کلیم اگر این دعوی را بصدق تمام نکرده باشد راستی قولش درین راه بر ناراستی می‌چربد چنانکه حتی از دوباره‌گویی معنیهای خود نیز گریزانست «۱». وی در ارسال مثل و یا آوردن مصراعها و بیتهایی که حکم مثل داشته باشد بسیار تواناست و اگرچه این هنر در عهد وی ویژه

کشیده‌اند بهم تیغ ابرو و مژه‌ها اگر سری بمیانجی کشیم صرفه ماست
خورشید دگر نقابدارست منقل معشوق در کنارست
محراب جهانیان بخاریست تسبیح خلایق از شرارست
ماهی در یخ میان جدول چون موج بتخته چنارست
فراستش بخبرگیری ممالک رفت چو بازگشت خبر ز آشیان عنقا داد
بملکش راهزن مانند جاده‌بمنزل می‌رساند کاروان را
کفش پرداخت کان گوهر و زرفلک برچید آخر این دکان را

(۱)-

غیر شاعر کس نمی‌فهمد تلاش ما کلیم شعر فهمان جمله صیادند صید بسته را
چگونه معنی غیری برم که معنی خویش دوباره بستن کفرست در طریقت من

جز سوز عشق نیست سر هر بیان ما چون شمع یک سخن گذرد بر زبان ما
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۷۷
او نبود اما کلیم و چند تن دیگر درین هنرنمایی مهارت خاص دارند «۱». ازوست:
نیلگون شد فلک از تیرگی اختر ما گردد آینه سیه تاب ز خاکستر ما
بی کسانیم گذاری بسر ما که کند مگر از گریه گهی بگذرد آب از سر ما
نه تذرویم و نه طاوس چه در ما دیدست که پرد دیده دام از پی بال و پر ما
روی گرمی چو نینیم بکس وانشویم نخل مومیم و بجز شعله نچیند بر ما
ای دل انگار که چون تیغ بیند افتادیم بهتر آنست که ظاهر نشود جوهر ما
نشأه از باده ندیدیم و طرب از مستی خاک محنت زده‌یی بود گل ساغر ما
اشک اختر همه از دیده گردون بچکد مصلحت نیست که دودی بکند مجمر ما
پیش این جوهریانی که درین بازارند قیمت رشته فزونتر بود از گوهر ما
نیست دور از اثر طالع پست تو کلیم که بجاه افتد اگر سیر کند اختر ما *
چشم بفسون بسته غزالان چمن را آموخته طوطی ز نگاه تو سخن را
پیدا است که احوال شهیدانش چه باشد جایی که بشمشیر بیرند کفن را
معلوم شد از گریه ابرم که درین باغ جز باد بکف نیست هوادار چمن را
آب دم تیغ چو بخاطر گذرانم خمیازه کند باز لب زخم کهن را

(۱) - از تمثیلهای و ارسال مثلهای اوست:

مرا مسوز که نازت ز کبریا افتد چو خس تمام شود شعله هم ز پا افتد
بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا چشم از جهان چو بستی از آن می توان گذشت
در محفلی که تازه در آیی گرفته باش اول باغ غنچه گره بر جبین زند
روزگار اندر کمین بخت ماست دزد دایم در پی خوابیده است
تا توانی ناتوانان را بچشم کم مبین یاری یک رشته جمعیت دهد گلدسته را
تو بی زبانی ما را حریف حرف نه ای بداد ما برس امروز تا زبانی هست
روشن دلان حباب صفت دیده بسته اندروزن چه احتیاج اگر خانه تار نیست
ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم اول و آخر این کهنه کتاب افتادست
میخانه نشینیم نه از باده پرستی است از دل نتوان کرد برون حب وطن را ...
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۷۸ هر شمع که روشنتر از آن نیست درین بزم روشن کند آخر ز وفا چشم لگن را
میخانه نشینیم نه از باده پرستی است از دل نتوان کرد برون حب وطن را
بی سینه روشن رخ معنی ننماید آینه همینست عروسان سخن را
زاهد نبرد نام کلیم این ادبش بس اول اگر از باده نشسته است دهن را *
ابر را دیدیم چون ما چشم گریانی نداشت برق هم کم مایه بود از شعله سامانی نداشت
با مسیحا درد خود گفتیم پرسودی نکرد ز آنکه چون بیماری چشم تو درمانی نداشت

سینه ما هیچ‌گه بی‌ناوک جوری نبود این مصیبت‌خانه کم دیدم که مهمانی نداشت
لذت رو بر قفا رفتن چه میداند که چیست هر که در دل حسرت برگشته مژگانی نداشت
از در و دیوار می‌بارد بلا در راه عشق یک سرابم پیش ره نامد که طوفانی نداشت
نامه‌ام را می‌بری قاصد زبانی هم بگوخامه شد فرسوده و این شکوه پایانی نداشت
مایه حزنست هر بیت ز سوز دل کلیم هیچ محنت دیده چون من بیت احزانی نداشت *

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست رو پس نکرد هر که از این خاکدان گذشت
در راه عشق گریه متاع اثر نداشت صد بار از کنار من این کاروان گذشت
از دستبرد حسن تو بر لشکر بهاریک نیزه خون گل ز سر ارغوان گذشت
طبعی بهم رسان که بسازی بعالمی یا همتی که از سر عالم توان گذشت
مضمون سرنوشت دو عالم جزین نبود آن سر که خاک شد بره از آسمان گذشت
در کیش ما مجرد عنقا تمام نیست در بند نام ماند اگر از نشان گذشت
بی‌دیده راه اگر نتوان رفت پس چراچشم از جهان چو بستی از آن می‌توان گذشت
بدنامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد باین و آن روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت *

چو شمع گرمی آن بی‌وفا زبانی بود شکفتگی گل کینه نهانی بود
بگرد میکده می‌گردم و نمی‌یابم از آن شراب که در ساغر جوانی بود
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۷۹ مرا ز کار جهان بی‌خبر که می‌گوید گذشتن از همه کاری ز کاردانی بود
ز گلستان تمنا نداشتم رنگی بغیر ازینکه گل اشک ارغوانی بود
خیال آن لب خندان بخاطر غمگین بسان آب بقا در سرای فانی بود
دل این جفا که ز بیداد روزگار کشیدستم نبود، مکافات سخت جانی بود
کلیم رنجش یار بهانه‌جو از من عبث نبود، تلافی سرگرانی بود *

گر تمنای تو از خاطر ناشاد رود داغ عشق تو گلی نیست که بر باد رود
نرود حسرت آن چاه زنخدان از دل تشنه را آب محالست که از یاد رود
نتوان از سر او برد هوای شیرین لشکر خسرو اگر بر سر فرهاد رود
کاش چون شمع همه سر شود اعضای کلیم تا سراسر بره عشق تو بر باد رود *

چشم جادوی تو در دلجویی اهل نیاز هیچ کوتاهی ندارد عمر مژگانش دراز
رشته جان و رگ دل در خم مژگان اوست هیچ کس دیدی بیک مضراب بنواز دو ساز
هر کسی سازی بذوق خویشتن سر می‌کند دل میان مطربان خوش کرده یار دلنواز
در قمار عشق‌بازی با تو نقشم خوش نشست چون نباشد این چنین تو پاک بر من پاکباز
از نشان خون ناحق کشتگان او را چه باک بال گنجشک است فرش آشیان شاهباز
تا نبود این تاج زرین بر سرش آسوده بود شمع افتاد از هوای سرفرازی در گداز
شعر اگر وحی است محتاج سخن فهمان بود چون ممیز در میان نبود چه سود از امتیاز

بیشتر ما را کلیم آفت رسد ز ابنای جنس شیشه از سنگست و از وی بیش دارد احتراز *

از ثبات عشق دایم پا بدامن داشتم همچو داغ لاله در آتش نشیمن داشتم

شعله برمیخاست از بی طاقتی و می نشست من نجیبدم ز جا تا جا بگلخن داشتم

کی بهر نامحرمی چاک جگر خواهم نمودم که زخمش را نهان از چشم سوزن داشتم

هیچکه ذوق طلب از جستجو بازم نداشت دانه می چیدم من آن روزی که خرمن داشتم

روشنی از بزم من در یوزه می کرد آفتاب در چراغ عیش تا از باده روغن داشتم

همچو ماهی غیر داغم پوشش دیگر نبود تا کفن آمد همین یک جامه بر تن داشتم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۸۰ داغ را جز بر کنار رحم نهدام کلیم دیده را بر رخنه دیوار گلشن داشتم *

نه همین می رمد آن نوگل خندان از من می کشد خار درین بادیه دامن از من

با من آمیزش او الفت موجست و کنار روز و شب با من و پیوسته گریزان از من

گرچه مورم ولی آن حوصله با خود دارم که ببخشم بود ار ملک سلیمان از من

قُمری ریخته بالم پناه که روم تا بکی سرکشی سرو خرامان از من

بتکلم بخموشی بتبسم بنگاه می توان برد بهر شیوه دل آسان از من

نیست پرهیز من از زهد که خاکم بر سر ترسم آلوده شود دامن عصیان از من

اشک بیهوده مریز اینهمه از دیده کلیم گرد غم را نتوان شست بطوفان از من *

فزون از صبر ایوبست تاب محنت دوری که رنجوری نباشد آن چنان مشکل که مهجوری

چنان بی روی تو دست و دلم از کار خود مانده که ساغر در کفم لبریز و من مردم ز مخموری

ز گوش این نکته پیر مغان بیرون نخواهد شد که مستی خاکساری آورد پرهیز مغروری

ز چشم اعتبار خلق چون پنهان شوی دانی که باشد مستی و رسوایی ما عین مستوری

تو همچون شعله سرکش ز هر آلاشی پاکی ز ما گردی بدامن تو ننشیند مگر دوری

نصیب ما نشد یکبار دیدار ترا دیدن بخوابت هم نمی بینم، زهی کوری زهی کوری

چنان عالم ببند اعتبار ظاهر افتاده که پروانه نسوزد گر نباشد شمع کافوری

نگویی بی اثر دیگر کلیم این اشک ریزی راز بختم گریه آخر هم سیاهی برد و هم شوری *

هر چند که مرد قول و فعلش تبهست برداشتن پرده ز کارش گنهست

رسوا شود آنکس که درد پرده کس زر قلب بر آید و محک روسیهست *

ای دل گر رفع احتیاجت هوسست بر خویش مگیر تنگ تا دسترسست

حاجت کمتر چو دستگه نیست فراخ خاریدن گوش را یک انگشت بسست *

از راز دو گون گر کس آگاه افتد چون جاده سر براه در راه افتد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۸۱ بیچاره بتنگنای دنیا چه کند مانند شناوری که در چاه افتد *

چون لاله خوریم آتش خرمن خویش ما خود شده ایم خار پیراهن خویش

ما را بدو جرعه ساقی از خود برهان تا چند بسر بریم با دشمن خویش *

با گردش دهر و خلق پرشور و شرش کاری چو نداری چه غمست از ضررش

خاری که تمام مایه آزارست در پا نخلد تا نرنی پا بسرش *

هنگام بهار سیر گلشن نکنیم ما بلبل را بخویش دشمن نکنیم
تا نستانیم رخصت از پروانه در خانه خود چراغ روشن نکنیم*
ز بار منت احسان اگر آگه شوی دانی که هر کس دست بخشش بسته تر دارد کرم دارد
به از دل خلوتی خواهم که پنهان سازمش آنجا که از مژگان او چون سبزه دلها ره بهم دارد

۸۰- اظهري

بوداق اظهري شیرازی «۱» از شاعران نیمه دوم سده یازدهم هجری بود.
از دیوانش که پیرامون یازده هزار بیت از قصیده و غزل و مثنوی و رباعی دارد نسخه‌ی منحصر در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود است «۲» که بخط

(۱)- وی در دیوان خود بشیرازی بودنش اشاره کرد:

گر نیم یونانی اما اصلم از شیراز بس کو حکیمی تا ز فضلم مایه حکمت برد

(۲)- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ابن یوسف شیرازی، ج ۲، ۱۳۱۶-۱۳۱۸، ص ۵۶۱-۵۶۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۸۲

شاعر و با مقدمه‌ی بنثر از و بازمانده. از تاریخهایی که درین دیوان آمده معلوم می‌شود که اظهري بسال ۹۹۱ هـ ولادت یافت زیرا یک جا آمده است که در تاریخ ۱۰۱۲ شاعر بیست و یک ساله بود و جای دیگر یعنی در پایان دیوان و در «خاتمه» یی که بر آن بسال ۱۰۵۴ نوشت بشصت و سه سالگی خود اشاره کرده و بعد از آن در حاشیه‌های دیوان، بسال ۱۰۶۱ هـ از هفتاد سالگی یاد نموده است و پس ازین تاریخ اثری از و در دیوان دستنوشته‌اش نیست و باید نزدیک بهمان زمان در گذشته باشد. وی در شعر اظهري تخلص می‌نمود «۱».

دیوان اظهري تشکیل شده است از قصیده‌هایی که هریک را نامی است (مانند: ورد الابرار، ضیاء القلوب، منتخب النفائس، تحفه الخیال، افتخار- الملوک، تحفه الاغنیاء، انوار العیون)؛ و غزلها و قطعه‌ها و مثنویها و رباعیها.

قصائد اظهري در توحید، ستایش پیامبر و امامان، مدح شاه عباس اول و شاه صفی و شاه عباس دوم و بزرگان آن عهد، و موضوعهای عرفانی و اندرزی، و وصف فصلها و جز آنهاست. از سخن شاعر هویداست که در دانشهای زمان دست داشته و دیوان استادان قدیم را تتبع نموده و بویژه در قصیده- گویی پیرو آنان بوده و درین راه با قدرت پیش می‌رفته و علاوه بر نظم استوار خود نثری پخته و خوب [در مقدمه دیوان و مقدمه غزلها و خاتمه دیوان] داشته و بر رویهم شاعری ادیب و حکیمی شاعر بوده است. اینک یکی از قصیده‌هایش بنام «سوداء الضمیر»:

هرچند که شایسته شمشیر بلایم یکباره مدار ای فلک این ظلم روایم

در پای میفکن که گرانمایه متاعم در دام میازار که فرخنده‌هایم

بر تخت فراغت گهر افسر شاهم در کنج قناعت درر گوش گدایم

در زیر لب خسته دلان نکته مهرم بر لوح دل سیمبران حرف وفایم

چون کلک قضا چهره گل گشت نگارم چون باد سحر طره شبرنگ گشایم

(۱)- این تخلص بارها در دیوانش آمده و از آنجمله است:

کار تو اظهري همه لهو و لعب بود آسوده دل ز زلف پریشان نمی شوی
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۸۳ در محفل نازک بدنان نو گل حسنم بر مشهد خونین کفنان مهر گیایم
 ذوق دل اطفال گلستان چو نسیم رنگ رخ گلزار نکویی چو حیایم
 در ناصیه کینه و ران عقده گدازم از آینه تیره دلان زنگ زدایم
 در زیب گلستان گهر آمیز صباحم در بزم ریاحین طرب انگیز مسایم
 چون یاد رخ شمع و شان شعله فروزم چون درد دل غمزدگان ناله فزایم
 چون پیک غم ماهرخان سینه نوردم چون دست دل درد کشان جیب گشایم
 افلاک برد فیض ز سیاره فکرم خورشید کشد شرم ز آینه رایم
 طوطی رود از هوش ز شیرینی نطقم بلبل فتد از ناله ز گلبانگ نوایم
 طاوس ارم بر تن خود جامه زند چاک از غیرت این خرقة صد رنگ نمایم
 از بال طبیعت بودم جلوه گه موج کز جان ملایک نرود ذوق هوایم
 آن دم که باقلیم تخیل فقدم سیر چون سایه دود روح عطارد ز قفایم
 بر خاک فتادست از آن پرتو خورشید تا عارض خود سوده کند در ته پایم
 ای چرخ نگویی که بآن گرمی بازار با این گهر طبع چه دادی به بهایم
 یکبار بنه گوش رضا بر سخن من بی مصلحتی نیست اگر هرزه سرایم
 از سستی آیین تو شد ورنه نمودی گنج دو جهان بخشش ایام ندایم
 من تا بدم مرگ برای تو دویدم هرگز تو نرفتی سر مویی برضایم
 ای سنگدل آخر چو تویی را چه سرایت گیرم که اثر سرزند از جیب دعایم
 ما و سپر اندازی رزم تو ازین پس تدبیر دگر نیست تو دانی و خدایم

۸۱- الهی اسدآبادی «۱»

میر عماد الدین محمود بن میر حجه الله «۲» حسینی اسدآبادی همدانی از

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۵۵-۲۵۶.

* بهارستان سخن، ص ۵۰۱-۵۰۳.

* آتشکده، بمبئی، ص ۲۵۵.

* سرو آزاد، ص ۸۵.

* عمل صالح (شاهجهان نامه) ج ۳ ص ۴۰۵.

* نتایج الافکار، ص ۱۷-۱۸.

* عرفات العاشقین، خطی.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۵۱۸-۵۲۴.

* صحف ابراهیم، خطی. و جز آنها.

(۲) - اسپرنگر (Sprenger) در فهرست مخطوطات کتابخانه اود (Oude) اسم پدرش را حجه الدین نوشته است (؟)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۸۴

شاعران معروف سده یازدهم هجریست. در روزگار جوانی در شیراز بکسب دانش سرگرم شد و سپس از فارس بعراق رفت و یکی دو سال در اصفهان گذراند و در آنجا با شاعران معروف، خاصه حکیم شفایی معاشرت داشت و از سخن نصرآبادی برمی آید که با ملا شکوهی همدانی «۱» در «قهوه‌خانه عرب» اصفهان قهوه‌چی بود. شاه عباس بآن قهوه‌خانه رفت و با آن هر دو شاعر صحبت داشت. نخست از ملا شکوهی پرسید چکاره‌ای؟ جواب داد که شاعرم. ازو شعری طلبید، این بیت را خواند:

ما بی دلان بیاغ جهان همچو برگ گل پهلوی یکدگر همه در خون نشسته‌ایم شاه عباس او را تحسین کرد و گفت «عاشق را بیرگ گل تشبیه کردن اندکی ناملایمست» آنگاه از میر الهی پرسید که «تخلص شما چیست؟» گفت «الهی».

شاه پنجه بر سر او نهاد و گفت: «الهی!».

اما گویا تشویقهای پادشاهانه نسبت بمیر الهی از همین حد تجاوز نکرد و او در طلب آب و نان قهوه‌خانه عرب اصفهان را رها نمود و روانه هند شد و بر سر راه خود چندگاهی در قندهار و سپس در کابل ماند. ملا عبد الباقی

(۱) - درباره او بنگرید بتذکره نصرآبادی، ص ۲۳۹ - ۲۴۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۸۵

نهایندی در ذیل احوال مرشد بروجردی «۱» شرح مبسوطی از عنایت میرزا غازی ترخان متخلص بوقاری که ترجمه حالش را پیش ازین دیده‌اید، بشاعران آورده و در شمار آنان که در قندهار ملازمش بوده‌اند نام الهی اسدآبادی را ذکر کرده است، و چون می‌دانیم که وقاری بسال ۱۰۲۱ ه در قندهار مسموم شد پس میر الهی پیش ازین تاریخ بقندهار رسیده بود، اما اوحدی بلیانی تاریخ عزیمتش را بهند همین سال ۱۰۲۱ نوشته و بنابر اظهار او میر الهی در حدود سالهای ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ در ملازمت زمانه بیگ مهابتخان (م ۱۰۴۵ ه) «۲» بسر می‌برد و اوحدی چندگاهی با او در اگره مصاحبت داشت. بعد از آن از سال ۱۰۳۳ در کابل ملازم ظفر خان احسن الله تربتی متخلص به احسن (م ۱۰۷۳ ه) بود. احسن در سال ۱۰۳۳ ه از جانب جهانگیر بحکومت کابل گمارده شد و در دیوان میر الهی قطعه‌یی در ستایش اوست که در همین سال سرود.

پس از آنکه ظفرخان از کابل باگره بازگشت میر الهی نیز بهند رفت و این مصادف بود با اواخر روزگار جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷) و چنانکه میر عبد الرزاق در بهارستان سخن نوشته میر الهی بسبب بلندهمتی که داشت بگرمی پذیرفته شد، ملا طغرای مشهدی در منشآت خود او را «سر حلقه فقرای صاحب کمال هند» شمرد و از وی بزرگی یاد نمود.

الهی در هند بیشتر با حاجی محمد جان قدسی مشهدی دوستی داشت و در عهد سلطنت شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ ه) در شمار شاعران دربار او و از ستایشگران وی بود و در همان حال ملازم ظفر خان احسن را ترک نکرد چنانکه در سال ۱۰۴۱ که آن امیر شعردوست بحکومت کشمیر برگزیده شد، با وی بدان سامان رفت و همانجا ماند و با مواجهی که از دربار برایش معین شده بود روزگار را بعزلت و قناعت گذراند تا در سال ۱۰۶۴ بدرود حیات گفت.

نسخه دیوان میر الهی بشماره ۳۳۰، Add.۲۵ در کتابخانه موزه بریتانیا دیده

(۱) - مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۷۸۱ - ۷۸۸.

(۲) - همین جلد، ص ۴۷۵ - ۴۷۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۸۶

شد که نزدیک به پنج هزار بیت از قصیده [در ستایش امامان و شاهجهان و مه‌ابت‌خان و جز آنان] و ترکیب و ترجیع و غزل و قطعه و ساقی‌نامه و چند مثنوی کوتاه دیگر و رباعی دارد. وی تذکره‌یی بنام «خزینه گنج» شامل شرح حال و منتخب اشعار چهارصد تن از شاعران قرنهای هشتم و نهم و دهم نوشته و دکتر اشپرنگر در فهرست مخطوطات کتابخانه اود (ص ۶۶-۸۷) فهرستی از محتوای آن داده است.

همه نویسندگان سرگذشت میر الهی سخن‌پخته و استوار و خیالهای باریک و استعاره‌های لطیف او را ستوده‌اند. اوحدی بلیانی که او را در نخستین دوران سفرش بهند ملاقات کرده بود، بدینگونه وصفش نموده است:

«الحق جوانیست در غایت دقت طبع و ادراک عالی، کمال شوخی و صفای خاطر دارد، آب نظمش در نهایت عذوبت، ابر فکرش در غایت رطوبتست و بر هرگونه سخن قدرتی تمامش هست...». وی در قصیده‌گویی توانا و درین راه پیرو شیوه استادان پیشین بود. از قصیده‌هایش تبحر او در دانشهای زمان و اطلاع از فرهنگ ایرانی اسلامی آشکار است. غزلهایش با بیانی استوار و بر شیوه استادان مقدم بویژه سعدی و گاه باستقبال از آنانست. رباعیهای دلپذیر خوب دارد و بویژه در سرودن رباعیهای عاشقانه قویست؛ به ارسال مثل توجه بسیار دارد «۱» و قطعه‌های اندرزی خوب می‌سراید؛ در هجو هم دست بالا داشت و بر رویهم شاعری بود قوی و خوش‌اندیشه و خوش‌گفتار. ازوست:

آراست دکاندار چمن باز دکان را گل بست حنا دست زمین را و زمان را
طغرای بهار از رقم سبزه نوشتند بشکست قلم منشی دیوان خزان را
دی رفت و بهار آمد و غم خفت و طرب خاست می‌نوش و بده بوسه لب آب روان را
چون بلبله بلبل بسحرگاه بر آورد صوتی که نگارد بهوا صورت جان را

(۱) - گوید:

وین هست بعینه مثل آنکه همی گفت «قصاب غم پیه خورد بز غم جان را»
اندوخت کمال از اثر صحبت یاران آلو چو بالو نگر د رنگ بر آرد
این مثل باری درست آمد بقول آنکه گفت «چون معانی جمع گردد شاعری آسان بود»
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۸۷ خنیاگر آب آمده در رود نوازی چون زخمه بر آن رود نگر باد وزان را
از فیض هوا سبز شود چون پر طوطی‌زنگی که دم تیغ دهد روی فسان را
ریزد ز تری غالیه لاله بهر سوی چون باد گشاید بچمن غالیه‌دان را
زاینده خورشید بود شاخ گل زرد حرا چه غلط کرد که مایل نشد آن را
پیرست و جوان خضر صفت شاخ شکوفه دادست بهارش مگر آب حیوان را
تقلید شکوفه نتوان کرد که هر سال نتوان بحیل بست بخود شکل جوان را
کاو را سر هر سال بهار دگر آید من جلوه دهم هر نفس آیین خزان را
مجموعه اوراق گلست این که نوشتند بر وی رقم عبرت ابنای زمان را
هر برگی ازو چون سبیل خون شده افسوس در چشم بصیرت چه کسان را چه خسان را
هر باغ با آواز بلند از کتف شاخ گوید که فلان نیست، مجوید فلان را
غفلت زد گانیم، بیا ساقی و بنشین در کالبد شیشه فگن روح روان را
بلبل بخروش آمد و شد سامعه گلچین از بلبله افشان گل صوت بلبان را

یک ساغر می‌بخش که توحید همینست مستان خرابات رو کوی مغان را
نگشوده بسی مانده معمای صراحی کو قاعده‌دانی که گشاید سر آن را
نعم البدل توبه شرابست و عجب این کز من بگرفتند هم این را و هم آن را
مطرب تو هم از نغمه تر آب روان آرتا سبز کنی ریشه عمر گذران را
آن عهد چو بگذشت که گفت انوری از پیش «باز این چه جوانی و جمالست جهان را»
هم بگذرد این حسن و جوانی جهان نیز «وین حال که نو گشت زمین را و زمان را»
دل را غم دینست ولی چون کنم ای وای کاین نفس بدنای دنی داده عنان را
وین هست بعینه مثل آنکه همی گفت قصاب غم پیه خورد بز غم جان را
بز را چه دل خوش که پس از کشتن او پیه شمع شب نوروز شود بزم شهان را
یا آنکه چو شد روغنش آمیخته با موم بر خشکی لب سود دهد قیصر و خان را
چون شیشه مرید می نابد حریفان از منکر می ز آن همه جویند کران را
ما توبه چون سنگ در آغوش گرفتیم گو از بر ما شیشه کند نقل مکان را
بی حالتی باده ز من پرس که یکچند پیر همه‌دان بوده من هیچ‌مدان را
می چیست یکی آتش ناساز که سوزد پیرایه حسن عمل پیر و جوان را
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۸۸ آن ام خبائث که تولد کند از وی ترسا بچه فتنه بدامان حدثان را
آرد خفقان در دل آزاده اگر چه حک از ورق چهره نماید یرقان را
دانی که حبابش ز چه بر صورت صفر است یعنی مخور این هیچ سراپای زیان را
معشوق خرد معنی بکر است الهی عاشق چه شوی دختر رعنای رزان را
در شأن سخن رتبه نه از معنی تنهاست کاین منزلت از شوکت لفظ است بیان را
مگشا لب اگر ناطقه الماس نباشد کز حدت طبعست برش تیغ زبان را
با آنکه هم از لمعه رای و نی کلکم باشد ید بیضا و عصا موسی جان را
هرگاه که خواهم ز ثنا تحفه دهم نظم سلطان رسل تاج ملوک دو جهان را
از خجالت ناقابلیم نوک قلم نیز دزدد بخود از طبع سیاهی سیلان را *

... بر عنان سمند او زده چنگ دولت و نصرت از یمین و یسار
چه سمند آنکه پیش رفتارش رفتن باد هست ناهموار
نرم رو چون حباب بر رخ آب گرم رو همچو زخمه بر سر تار
نشکند زیر پای او شبنم در چمن چون کند بصبح گذار
نوک خامه نلغزد ارچه بر او گاه تحریک بگذرد صد بار
آگهست از صدای پای نگاه بس که باشد چو مردم هشیار
زیر کست آنچنانکه گر سازد آلت حک ز نعل آتشبار
بر کند داغ را ز لاله چنانک نشود برگ از سمش افگار
رفتنش چست و چون تصرف حسن جستش زود همچو رنجش یار
چون شود گرم جسمش از رفتار سوی گردون سبک رود چو شرار

سزدش نعل ز ابروی خوبان مژه حور زبیدش مسمار
 خیزد آهنگ شعبه‌ها و مقام از صدای سمش گه رفتار
 هم برفتن سبک چو نشأه می‌هم بی‌بکر گران چو رنج خمار
 سبقتش زودتر ز بذل کریم صورتش خوبتر ز وصل نگار
 بی‌سکون همچو موی بر کف بادبی توقف چو بر زبان گفتار
 تخته چرخ در بر گامش تنگ چون چشم کعبتین قمار

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۸۹ نیست گر آسمان بی‌آرام از چه بر وی شد آفتاب سوار * (۱)

تا عشق بصحرا نکشد رخت هوس را خلوت‌نگه معشوق نسازد دل کس را
 در وادی غم کس نشنیدست بجز مرگ از قافله گم‌شدگان بانگ جرس را
 گر مرغ چمن ذوق اسیری بشناسد خوشتر ز گلستان شمرد کنج قفس را
 ما لب ز پی خواهش کامی نگشاییم آلوده تأثیر نسازیم نفس را
 دایم هدف تیر بلا باش الهی تا رشک بر احوال تو باشد همه کس را *

گرچه ما را آرزوی عافیت از یاد رفت کی تواند از دل ما لذت بیداد رفت
 بس که تیغش بر جراحات کار مرهم می‌کند لذت مرهم ز یاد خاطر ناشاد رفت
 صورت شیرین اگر در بیستون گیرد رواست ز آن مصیبت‌ها که روزی بر سر فرهاد رفت
 خانه عمری که معمارش بود دست قضا چون سرایی دان که او را آب در بنیاد رفت
 خواری عاشق الهی آنچنان رونق گرفت کآبروی شاهد عزت از آن بر باد رفت *

اسیر دام ترا تاب آرمیدن نیست که رسم مرغ گرفتار جز تپیدن نیست
 چنان ز عشق تو خوارم که گر نسیم شوم بگلشن تو مرا رخصت وزیدن نیست
 حجاب عشق بنوعی ره تماشا بست که در رخ تو نگه را مجال دیدن نیست
 بخون روح قدس تیغ اگر بی‌لایی شکفته شو که سزاوار لب گزیدن نیست
 باضطراب دل خود چنان گرفتارم که فرصتم بتمنای آرمیدن نیست
 بآن گیاه حسد می‌برم که در بستان ز ضعف هیچ‌گهش قوت دمیدن نیست
 چه حالتست الهی که خار هجران رابیای اهل هوس عادت خلیدن نیست *

سهی قدان که ز جام کرشمه مدهوشند بقیمت دو جهان نیم ناز نفروشدند
 بجلوه گاه تو نظارگی شود پامال ز بس هجوم نظرها که دوش بر دوشند

(۱) - مراد از «آفتاب» ممدوح شاعر است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۹۰ کدام جور تو عشاق را تسلی داد که باز بر سر کویت ز ناله خاموشند
 حسد برم همه بر مردمان دیده خویش که با خیال تو شبها چرا هم آغوشند
 برغم کیست الهی تپیدن که دگرز غیرت تو ملایک تمام در جوشند *

بی‌صفای مهربانی بر دلم صهبا مریزاده بر خاکم اگر ریزی باستغنا مریز
 در حقیقت خون ما با آبروی ما یکیست خون ما را تا نریزی آبروی ما مریز

دلبر ما را نصیب غیر می‌پسند ای رقیب از کف لب تشنه مستان آب و بر دریا مریز
 غنچه گل دست پرورد بهار بی‌غمی است آتشم بر فرق ریز اما گلم بر پا مریز
 ای که درد باده بهر ریختن آماده‌ای گوشه سجاده ما هست بر صحرا مریز
 بر الهی خصمیت ای ساقی طالع بس است زهرش اندر کام عیش از زهر اژدرها مریز *
 صبا بر دوش او چون افگند زلف از بنا گوشش سیه‌مستی است پنداری که می‌آرند بر دوشش
 شهادت را حلاوت این قدر سرشار کی باشد مگر این نوش دارو را سرشتند از لب نوشش
 نه آسانست بیخود شعله را در بر کشیدن گدازش یافت هر دستی که بست احرام آغوشش
 نیارم یاد هجران در وصال همچو ناکامی که دولت یابد و دوران بد گردد فراموشش
 بتعلیم ادب گر با الهی سر کنم روزی بساط حکمت یونان شود بازیچه هوشش *
 یا زخمها بسینه ز تیغ جفا بریم یا از دل تو کینه بسعی وفا بریم
 جان داده‌ایم بهر تو سهلست اگر دمی فیض حیات از آن نگه آشنا بریم
 ای کاش گردی از سر کویش بما دهند تا عزل نامه‌ها بسوی تو تیا بریم
 ترک مروتست که بیمار عشق را از بستر هلاک بدار الشفا بریم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۹۱ روزی که در رهش چو الهی شویم خاک در معرض هنر گرو از کیمیا بریم *
 به که سجاده تقوی شراب اندازم طی کنم نامه طاعات و بآب اندازم
 کف ساقی شوم و از هوس رشحه می‌خویش را در قدم جام شراب اندازم
 چشم مرهم نبود محرم نظاره داغ‌بیر عارضش از پینه نقاب اندازم
 مست و بی‌باکم الهی عجیبی نیست اگر سبحة در آتش و آتش بکتاب اندازم *
 در خروش آمد سحر مست لبالب از ملی‌یادم از مینای پر می‌داد و بانگ غلغلی
 شور عشقی گر نداری گرد معشوقان مگرد خرم گل را نشاید خوشه چین جز بلبلی
 می‌زند زلف پریشانی ره جمعیت کز کتاب نوبهار آمد بفالم سنبلی
 بی‌رخت چشم و دلم دریای آب و آتش است بر دو دریا زین قد خم گشته می‌بندم پلی
 از پریشانی الهی بر سر آمد در غمت چون پر کاهی که در ماتم فتد بر کاکلی *
 کسی که صاحب عرفان بود بمسند فضل ز فحش عامی اگر منفعل شود عامیست
 اگر یکی ز صفتها در آدمی باشد چو گفتیش که ترا نیست فحش و بدنامیست
 بمرد گفتن نامرد اگر چه دشنامست بحیز گفتن ناحیز طرفه دشنامیست *
 تا چند آب زهد بری ای ورع شکن از حرص جرعه‌یی که بصد فتنه باعث است
 تا کی بلب نکاح کنی این خبیثه رانشیده‌ای هنوز که ام الخبائث است *
 ای عهد تو صورت پشیمانیهای زلف تو معنی پریشانیها
 تو جلوه حسن می‌طرازی در چشم من مانده در انتخاب حیرانیها *
 غم طفلی عزیز و ارجمندست مرادل آتش و خوشدلی سپندست مرا
 لب بر سر مشق ز هر خندست مرا حیران مصیبت که چندست مرا *
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۹۲ رخسار تو آب در رخ گل نگذاشت زلف تو شکن بجعد سنبل نگذاشت

تا همچو بهار از گلستان رفتی گل نوبت فریاد به بلبل نگذاشت *

از دوریت ای تازه گل باغ مراد چون غنچه چیده خنده‌ام رفته ز یاد

گریان چو پیاله پرم در کف مست نالان چو سبوی خالیم در ره باد *

در آتش تب چو رویت افروخته شد پنداشت دلم که مصحفی سوخته شد

تا رنگ ترا شکسته دیدم چون خط چشمم چو لب زخم بهم دوخته شد *

بر لب ز غم تو خنده خوناب شود گر شیشه بطاق دل نهم آب شود

این شوری بخت بین که شبهای وصال بر دیده اگر نمک زنم آب شود *

در کعبه عشق اگر چه شبهای دراز کردیم من و شمع بیک قبله نماز

من جمله نیاز گشتم او شد همه ناز من محرم هجر گشتم او محرم راز *

تا چند ز داغ این سخنها سوزم پروانه صفت در انجمنها سوزم

آن به که بگوشه‌یی روم وز تف دل چون شمع سر مزار تنها سوزم *

ای ناله بسینه بسته شد راه از تونوبت بنفس نمی‌دهی آه از تو

ای بخت چه آفتی که بر قامت شب پیراهن صبح ماست کوتاه از تو *

در گوشه چشمت ای جگر گوشه ماه بر روی کرشمه می‌رود فتنه براه

تا خوی بناز کرده آن چشم سیاه افتاده قیامتش بدنبال نگاه *

ماییم و خروش و جوشی از هر طرفی چون شمع ز آتش بلب آورده کفی

زین غمکده چون صورت فانوس خیال ما را ندهند غیر دودی و تفی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۹۳

۸۲- مسیح کاشانی «۱»

حکیم رکنای کاشانی، رکن الدین مسعود پسر حکیم نظام الدین علی، متخلص بمسیح و مسیحی «۲»، از پزشکان و شاعران معروف سده دهم و یازدهم هجریست. خاندانش از دیرباز پیشه پزشکی داشت و پدرش حکیم نظام الدین علی در عهد پادشاهی شاه تهماسب صفوی سه سال طبیب دیوان بود و پس از چند سال که از شغل درباری کناره‌گزید باز در دوران پادشاهی محمد خدابنده (۹۸۵-۹۹۶) عهده‌دار همان مقام گشت. وی شعر نیز می‌سرود و

(۱)- درباره او بنگرید به:

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۴۶۴-۴۶۶.

* سرو آزاد، ص ۸۹-۹۱.

* ریاض العارفین، ص ۳۹۹-۴۰۰.

* خزانه عامره، میر غلامعلی آزاد، کانپور ۱۸۷۱، ص ۴۱۲.

* آتشکده، بمبئی، ص ۲۵۲-۲۵۳.

* بهارستان سخن، ص ۴۹۸-۵۰۱.

* تذکره میخانه، ص ۴۹۳-۵۲۲.

* خلاصه اشعار، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی.

* عرفات العاشقین، خطی.

* نتایج الافکار، ص ۶۴۰-۶۴۳.

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۱۴-۲۱۷.

* ایضاح المکنون، ج ۱، ستون ۵۳۰.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۶۸۸-۶۸۹.

(۲)- مانند «مسیح این چه گستاخی و خودسریست ...» و «من خضرم و می آب حیاتست مسیحی ...»

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۹۴

غیر از رکن الدین مسعود دو پسر دیگر داشت بنام: نصیر الدین (حکیم نصیرا) و قطب الدین (حکیم قطبا). طالب آملی پسرخاله آنان بود و نصیرا دخترخاله خودستی النساء بیگم (خواهر طالب) را بزنی داشت. پسر حکیم قطبا هم یکی از دو دختر طالب آملی را بحاله نکاح درآورد.

رکن الدین مسعود که نامش را در تذکره‌ها بتفاوت «حکیم رکنای مسیح» و «حکیم رکنای مسیحی» و «حکیم رکنای کاشی» یا «مسیح» آورده‌اند از آغاز جوانی پزشکی و شاعری را با هم جمع کرده بود و درین هر دو فن شهرت داشت. میر تقی الدین کاشی مقارن سال ۹۹۲ که رکن الدین برای دیدار پدرش بقزوین رفته و در آنجا چندی بیمار شده بود، او را دیده و شرحی مقرون بستایش بسیار درباره‌اش نوشته و گفته است «جوانیست بجدت طبع و حدت ذهن آراسته و بزور صنوف علوم و فنون فضائل پیراسته و در علم معقول و منقول مهارتی زیاده از وصف حاصل کرده خصوصا در علم طب که در آن وادی بحسب ارث و استحقاق مدخل می‌نماید و ... کتابی عربی در فن معالجات در غایت تنقیح و لطافت ... تألیف فرموده‌اند و آن را ضابطه العلاج نام نهاده ... و با این حالات در وادی خوشنویسی قلم نستعلیق شریک غالب خوشنویسانست و در این اثنا بعضی اوقات شریف را بنظم غزلیات رنگین و قصاید متین و رباعیات دلنشین مصروف می‌سازد و می‌توان گفت که در سلک شعرای انام و مشاهیر بلغای ایام انتظام دارد ... و در طرز غزل و رباعی و مثنوی نیز اشعار لطافت آیات ... دارد ...»

این تاریخ ۹۹۲ ه که میر تقی الدین کاشی مقارن آن از حال رکنای جوان سخن می‌گفت نوزده سال زودتر از تاریخ ۱۰۱۱ ه است که ابو الفضل علمای در اکبرنامه آن را سال ورود حکیم رکنا بهند گفته است «۱»؛ و نیز این تاریخ یعنی ۹۹۲ چهار سال پیش از ورود شاه عباس در هجده سالگی بقزوین و جلوس بر تخت پادشاهی بود. و حکیم رکنا که تفاوت سنی بزرگی با پادشاه جوان نداشت بخدمت او پذیرفته شد و در پیشگاه وی

(۱)- اکبرنامه، چاپ کلکته، ج ۳، ص ۸۱۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۹۵

«کمال قرب و نسبت بهم رسانید چنانکه از کثرت تقرب در سفر و حضر همیشه در رکاب دولت و سعادت بسر در خدمت می‌ایستاد، و آن خسرو انجم سپاه سه روز در کاشان مهمان آن مسیح زمان شده و به فرمان قضا جریان شاه عالمیان در آن ایام آن معدن فطرت دیوان عندلیب گلزار معانی بابا فغانی را غزل بغزل از ابتدا تا انتها جواب گفته، الحق که آن دیوان را خوب تتبع نموده ...» «۱»

فخر الزمانی اوقات جوانی مسیح را همراه با باده‌گساری و بی‌پروایی توصیف کرده و گفته است که تا در مجلس شاه عباس بود

بیدیه گویی و هم جامی با معاشر فرمانروای خود می‌گذراند و چون بخانه می‌رفت بساغر کشی و کتابخوانی و شعر گویی می‌پرداخت و در همین مدت اقامت در ایران بنظم منظومه‌یی باستقبال از خسرو و شیرین بنام شاه عباس سرگرم بود که از باب رعایت ادب نسبت بحکیم نظامی آن را «مجموعه خیال» نامید، و در همان حال هم قصیده‌هایی در ستایش پیامبر و امامان می‌سرود، چنانکه «مجموع شعرهایی که در ایران ساخت بهشت هزار بیت رسید» (۲).

حکیم رکنا پس از مدتی که در ملازمت و منادمت شاه عباس گذرانید، باغوای حاسدان از چشم آن شهریار افتاد و او که رنجیده‌خاطر بود آهنگ بیرون رفتن از ایران کرد و غزلی بدین مناسبت ساخت بدین مطلع:

گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش شام بیرون می‌روم چون آفتاب از کشورش و شاعر معاصر او مشرقی در قصیده خود بدین واقعه چنین اشاره کرد:

گوهری بفروخت ایران آخر از بی‌جوهری کز شرف شد پنجه خورشید و دست مشتری رکنا بعد از ورود بهندوستان با گره رفت و بیاری میرزا جعفر آصفخان بحضور جلال الدین اکبر بار یافت. بعد از چندگاه از اگره باله آباد سفر کرد و در شمار درگاهیان شاهزاده سلیم (- جهانگیر) درآمد و با او با گره بازگشت

(۱) - تذکره میخانه، ص ۴۹۷.

(۲) - ایضا ص ۴۹۷ - ۵۰۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۹۶

لیکن دیری در آنجا نماند و از آنجا بدکن سفر گزید و چندی در گلکنده در خدمت محمد قلی قطب شاه (۹۸۹ - ۱۰۲۰ ه) و وکیل السلطنه او میر محمد مؤمن استرابادی گذراند و سپس از آنجا به بیجاپور نزد عادلشاهیان انتقال یافت و در آنجا هم دیر نماند و بار دیگر راه درگاه جهانگیر در پیش گرفت و از حدود سال ۱۰۲۳ ملازمت زمانه‌بیگ مهابتخان که پیش ازین چندبار بنامش بازخورده‌ایم، اختیار نمود و با او در تته و اجمیر بسر برد، سپس در درگاه جهانگیر پادشاه پذیرفته شد. و پس از او در خدمت جانشینش شهاب الدین شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ ه) گذراند و در برابر ماده تاریخی که برای سال جلوسش سرود «۱»، از دوازده هزار روپیه صله برخوردار گردید.

بتصریح میر عبد الرزاق خوافی در بهارستان سخن، در سال پنجم شاهجهانی که مصادف با سال ۱۰۴۱ ه بود، حکیم رکنا بقصد زیارت مکه و مشهد از شاهجهان اجازه سفر خواست «و حین رخصت یک دست خلعت فاخره و پنجهزار روپیه از پیشگاه شاهی حاصل ساخت». از هند بمشهد و از آنجا بکاشان و اصفهان رفت ولی چون از جانب شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ه) توجهی بدو نشد بشیراز و کاشان سفر نمود و همانجا ماند و چون از ستایشگران دودمان گورکانی بود او را در بیشتر سالها بانعامی یاد می‌کردند و او همچنان در زادگاه خویش بسر می‌برد تا بسال ۱۰۶۶ ه بدرود حیات گفت و تاریخ وفاتش را «رفت بسوی فلک باز مسیح دوم» یافتند.

مسیح از شاعران پرکار بود، چنانکه عدد بیت‌های او را تا صد هزار نوشته‌اند. علت آنست که زود شروع بشاعری کرد و عمری دراز یافت و توفیقی چنین حاصل نمود. سه دیوان فراهم آورد، یکی در ایران و دو در هند، و تقی الدین اوحدی که آن هر سه دیوان را دیده و با مسیح معاشر بوده، گوید:

(۱) - گوید:

پادشاه زمانه شاهجهان خرم و شاد و کامران باشد

حکم او بر ممالک عالم همچو حکم خدا روان باشد

بهر سال جلوس او گفتم در جهان باد تا جهان باشد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۹۷

«فی الواقع قدرتی غریب در سخن دارد و شعر گفتن در جمیع حالات وی را مسلم آمده است خاص که بجمع امور در نشأ ظهور ملهم می گردد. مسیح وقتست باسم و مسمی» و تقی الدین کاشی و صادقی کتابدار مؤلف مجمع الخواص هم که او را در جوانی دیده بودند از توانایش در سرودن هر گونه شعر سخن گفته‌اند. بواقع هم سخن او با آنهمه پرکاری استوار و یکدست و کلامش منتخب و خالی از عیب و مقرون باندیشه‌های ژرف است. زبانی فصیح و بیانی روان و خالی از هر گونه تعقید و استادانه و همراه با خیالات بسیار باریک و دقیق و مضمونهای عالی و نازک دارد که از بس در بیان آنها مهارت بکار رفته آسان‌یاب بنظر می‌آیند ولی معلوم نیست که اگر بدست رکنای مسیح نمی‌افتادند چنین جاندار و پر حالت از کار درمی‌آمدند.

از دیوان و مثنویهای او نسخه‌های متعدد در ایران و انیران موجودست و من نسخه‌یی از آن را که ناتمام و ناقصست، بشماره Supp. ۲۰۸۷ در کتابخانه ملی پاریس و نسخه‌یی دیگر را بشماره Add. ۷۸۱۵ در کتابخانه موزه بریتانیا دیده‌ام و برای آنکه هر سه دیوان قصیده‌ها و غزلها و رباعیها و قطعه‌هایش نظم کامل یابد مقابله چند نسخه از آنها لازمست. مجموعه‌یی از سه مثنوی او یعنی مجموعه خیال (در برابر خسرو و شیرین) و ساقی‌نامه و منظومه‌یی در برابر مخزن الاسرار بشماره Or. ۴۷۵ و مثنوی دیگر باسم: «رام و سیتا» (در برابر خسرو و شیرین) بشماره Or. ۱۲۵۰ و مثنوی دیگری بنام «قضا و قدر» در مجموعه‌یی بشماره Or. ۴۷۷۲ در کتابخانه موزه بریتانیا دیده شد. کلیاتش بحق شایسته تتبع و نشرست.

از حکیم رکنای پرسی بنام محمد حسین در جوانی در گذشت. رباعی ذیل از حکیم درباره این واقعه است:

آن آهن تفته‌ام که جوشم بردند آن کهنه درایم که خروشم بردند

چون خار ترانگین درین عالم تلخ‌نیشم بگذاشتند و نوشم بردند این محمد حسین شاعری خوب بود و غزل را نیک می‌ساخت.

نکته‌یی که درباره حکیم رکنای شایسته گفتنست حسن خلق و رفتار نیکش

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۱۹۸

بود. میرزا محمد طاهر نصرآبادی نوشته است که «چند مرتبه فقیر بخدمت او رسیده حقا که ملکی بود در لباس بشر. سخنان حکیم و

اعراضش از زندگانی درباری و ندیمی پادشاه گویای این حقیقت است و این بیت‌ها چه خوب ازین معنی حکایت می‌کند:

درد سر بود اگر بر سر ما افسر مآشد کلاه نمدی صندل درد سر ما *

هرگز نشدم بسوزنی بار کسی‌وین دیده ندوخت چشم بر تار کسی

صد شکر که در جهان نبستم هرگز تحت الحنکی بقصد دستار کسی وی میان سخن‌شناسان عهد مقامی والا داشت. هنگامی که از

هند بایران بازگشت اوجی که پیش ازین درباره‌اش سخن گفته‌ام، بدینگونه از دیدارش اظهار خشنودی کرد:

میان هممنفسان خواستم مسیحا راهزار شکر که دیدم حکیم رکنای را

سفینه سخن از ورطه برکنار آمدگذر بساحل ایران فتاد دریا را

کهن شراب جوان نشأ طبیعت اونوید عمر طبعی دهد احبا را

ز می مباد تهی دست ساقی که رساند بپایوس صراحی پیاله ما را میرزا صائب تبریزی که بقولی شاگرد حکیم رکنای بود، نامش را در

پایان غزلی که باستقبال از حکیم ساخته بود بدینگونه با احترام و بزرگداشت آورده است:

این آن غزل حضرت رکناست که فرمود پای ملخی پیش سلیمان چه نماید ازوست:

زین هرزه کاران جهان هر دم کشم آزارها کآخر چرا جز عاشقی ناموختم از کارها

تسبیح زاهد می کند پهلوی ز ما خالی ولی از شوق ما دل می تپد در سینه زنارها
تا چند شیخ و برهمن هریک کنند انکار هم ز آن روی برقع بر فگن یگرو کن این انکارها
گو درد من افزون شود مگشای مکتوب مرا تو پاکدامنی و خون ریزد ازین طومارها
گلزار عشقست این برو ای بلهوس کاینجا بود سرهای خونین جای گل بر گوشه دستارها
چشمان مشتاق مسیح از ذوق وصلت گشته پر همچون دل بی طاقتان از حسرت دیدارها
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۱۹۹

*

می وصلم بجام و رشک جلاد منست امشب شرابم آب حیوانست و کارم مردنست امشب
چنان بر خویش می بالم ز شوق دیدن رویش که هر ساعت چو شمعم جانی از نو در تنست امشب
گلستان ارم در آتش رخسار او دیدم گرم در گلخن اندازند بر من گلشنست امشب
سراپا همچو فانوس خیالی گشتم از حیرت بجای رشته شمعم رگ جان روشنست امشب
چنان از دیدن او رشک بر خود می برد جانم که در پهلوی من دل رازدار دشمنست امشب
می از دلها چنان شسته است گرد کینه مستان که باد صبحدم بر شمع مجلس روغنست امشب
تو در جانی و تن از پرتوت گشت آنچنان روشن که پنداری تن من جان و جان من تنست امشب
بخواری ای اجل در پیکر بیمار من منگر که در کوی وفا بر مرگ من صد شیونست امشب
مسیح از یوسف ما بوی امیدی نمی آید مشام پیر کنعان رهن پیراهنست امشب *
مرا سوزی از آن لب در دل دیوانه می افتد که گر لب می گشایم آتشم در خانه می افتد
چنان کآتش فتد در آب دود از باده می خیزد گهی کان عکس لب از دیده در پیمانه می افتد
دلا در خوشه سودای او بنگر که چون بیخود هزاران جان خون آلود از هر دانه می افتد
بیخش ای باد اوراق دل ما می فروشان را که روزی سیر ما هم جانب میخانه می افتد
چه شد گر ناز را با گوشه چشمت بود الفت مسلمانی گهی با کافری همخانه می افتد
اگر در کشتی خصمی بخوردم پا عجب نبود که محمود ولی در کشتی خصمانه می افتد
مسیح از داغ دل عنوان آهت مهر کن اینک که چون مکتوب روزی پیش آن بیگانه می افتد *
دور از آن لب باده عشرت لب ساغر ندید تا تو رفتی چشم عشرت روشنی دیگر ندید
هیچ دل غیر از دل من لذت از پیکان نداشت هیچ سر غیر از سر من راحت از خنجر ندید
غیر داغ ناامیدی بر دل سوزان من آتش دوزخ کسی در مشت خاکستر ندید
تا نهادم چون مسیحی پای در صحرای عشق آن چنان شد دیده عقلم که پای از سر ندید *
رفتم از کویش روم راه عدم پیدا نبود ز آن دهن گفتم بپرس آن نیز هم پیدا نبود
شب مؤذن ماند خامش تا طلوع صبحدم کز هجوم دود آهم صبحدم پیدا نبود

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۰۰ چون سکندر خواستم آیینی از جام شراب در میان جام می پیدا و جم پیدا نبود
بس که می رفتم سبک در راهش از بیم رقیب سربسر بر خاک یک نقش قدم پیدا نبود
حشمتی در وحدت خود داشت معشوق ازل آن زمان آن کثرت خیل و حشم پیدا نبود
بس که از حیرت برویش چشم شوقم بازماندهمدم در دیده پیدا بود و دم پیدا نبود

دوش رفتم تا طواف کعبه کویش کنم از هجوم خیل نامحرم حرم پیدا نبود
 با قناعت سیر می گشتند اهل دل مسیح نام دینار و نشانی از کرم پیدا نبود *
 در امید و بیم سرد و گرم ایامم هنوز پخته مغزم همچو خورشید و چو مه خامم هنوز
 سیر هر کامی بهر گامی که گویی کرده‌ام گو بیا بنگر که نگشوده ز هم گامم هنوز
 با وجود آنکه عالمگیر چون اسکندر اندرین ظلمات نشنیدست کس نامم هنوز
 همچو ماهی دم بدم بر تابه بریانم ولی بر نیاور دست صیاد من از دامم هنوز
 شمع گیتی گشت روشن شام من تاریک ماند ظرف گردون گشت خالی پر نشد جامم هنوز
 گرچه در خون می تپد چون مرغ بسمل روز و شب یاد تمکین تو دارد مست آرامم هنوز
 من صلائی درد بر عالم زدم لیکن ز ثقل گوش اهل عافیت نشنیده پیغامم هنوز
 صد هزاران ساله ره ز آنسوی آغاز آمدم من که در راه تو پیدا نیست انجامم هنوز
 سیل اشکم آب دریا برد و من در آتشم در میان آب کوثر دوزخ آشامم هنوز
 کی توانم چون مسیح آزاد بودن از نیاز در کمند زلف آن سرو گل اندامم هنوز *
 امشب که ما و شمع حریفانه سوختیم تا صبح داغ بر دل پروانه سوختیم
 نگریختیم از نفس شعله چون شرار کردیم پای محکم و مردانه سوختیم
 ای سیل اشک آتش از امید شعله زد تو خانه کن خراب که ما خانه سوختیم
 روشن نگشت راز و چراغ مراد مرد این شمع را تمام بافسانه سوختیم
 ناسور شد تمام بیک حرف او مسیح این داغها که بر دل دیوانه سوختیم *
 شب خیالش از دلم مستانه می آید برون کافر بدمست ز آتشی که می آید برون
 بس که دشمن خیز شد آب و هوای خانه‌ام گر درون رفت آشنا بیگانه می آید برون
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۰۱ از سیه بختی بهر منزل که جا کردم دو روز حسرت از بوم و بر آن خانه می آید برون
 کهنه شد افسانه فرهاد اکنون دور ماست در جهان هر روز یک افسانه می آید برون
 می تواند چشم او کار دلم کردن تمام مست خوب از عهده دیوانه می آید برون
 در جهان هر غم که بیرون کرد سر از گوشه‌ی نیک چون دیدم بمن همخانه می آید برون
 گر بکارد دانه‌های اشک گرم خود مسیح خوشه‌های شعله از هر دانه می آید برون *
 غمزه‌ات با خلق اگر پنهان زبانی داشتی کشته ناز تو بودی هر که جانی داشتی
 هیچ دل بی زخم ناسوری نزادی از ازل گر قضا مانند ابرویت کمانی داشتی
 ای تن بدروز چون گرد از درش برخاستی در زمین چون خو گرفتی؟ کآسمانی داشتی
 ای نفس از مصر جان بی بوی یوسف می رسی پیش ازین گاهی خبر از کاروانی داشتی
 ای زبان از حیرت دیدار خاموشیت چیست گاه با خود ماجرای داستانی داشتی
 دل قوی دار ای دل بی صبر و دل کاندلر میان گم نمی گردی که از داغش نشانی داشتی
 بی زبانیهای خود را عرض کردی ای مسیح در طریق بی زبانی خوش زبانی داشتی *
 همدم چو بخاک در سپاری تن ماسازی ز پلاس چاک پیراهن ما
 آن آب که بر تربت ما خواهی ریخت ز نهار بیفشار هم از دامن ما *

از دود دلم زلف صبا در گرهست خون در رگ نافه ختا در گرهست
این رشته جان که در تنم خفته چو شمع در هر عضوی جدا جدا در گرهست *
سرپنجه زبون شد و دلیری هم رفت روباهی ما زود چو شیری هم رفت
ایام شباب عطسه‌یی بود و گذشت خمیازه عمر بود پیری، هم رفت *
کس نیم گل از روی تو چیدن نگرفت کآن رنگ گل از کفش چکیدن نگرفت
تا روی ترا خدای دیدن نگرفت گویی سامان آفریدن نگرفت *
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۰۲ گر آتش دوزخم نشیمن گردد دوزخ حیران سینه من گردد
گر پینه داغ من شود رشته شمع هر چند کشند باز روشن گردد *
روزی که مرا زین ده ویرانه برند تابوت مرا عاقل و دیوانه برند
این نقل مکانیست که بیماران رازین خانه بدشگون بدان خانه برند *
آنانکه ز یکدگر جگر ریش ترند قومی پس تر قبیله‌یی پیش ترند
در غربت مرگ بیم تنهایی نیست یاران عزیز آن طرف بیش ترند *
من باده ز کوی می فروش آوردم مغز سر عقل را بجوش آوردم
تا بی تو چو خار و خس بسوزم خود را خود رفتم و خار و خس بدوش آوردم *
با آنکه بنیک و بد ندارم کاری صد رشک بدین دو چیز دارم باری
مردی که همیشه خو کند با دردی عمری که همیشه بگذرد با یاری *
ای خواجه که رخ چو بدر آراسته‌یی تا درنگری چو ماه نو کاسته‌ای
امروز بکش باده که فردا چون گرداز دامن روزگار برخاسته‌ای (از دیوان مسیح)
شبی بی بهره از نور خدایی سیاهی بخش ایام جدایی
ز ظلمت مظهر قهر خداوند بظلمت خانه او مهر در بند
سیه گردید در وی چشم امیدز تاریکی درو گم گشته خورشید
ز سودا پیکر مه گشته باریک چو سودایی گرفته کنج تاریک
نه اول داشت نه آخر نه نیمه پر از طفل عدم صلب و مشیمه (از مجموعه خیال)
دلم را مهین اوستادی که ساخت ندانم که بسیار یا کم گداخت
همی دانم اکنون که بیگاه و گاه درو غم کند چون صف مور راه
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۰۳ منش بار دیگر گدازم ز سرمگر ره نیابد درو غم دگر *
مرا آزمودست آن ترک مست که می آیدم حق و باطل ز دست
که از سبزه آرم در ایمان گره زخم فاش بر رشته جان گره
که آرم بزناز دستی درست گره بر گشایم ز هر سبزه چست
دلش گرچه سنگست و فولاد و روی نکو می شناسد دغل را نکوی
باین شادمانم که بی هیچ شک ز سنگین دل خویش دارد محک *
چو زهر اجل باید آخر چشید چرا باید از چرخ منت کشید
چرا باید از مردن اندیشه کرد چو باید همین عاقبت پیشه کرد

چرا باید از گور غمناک بود همان گیرم آن خاک این خاک بود (از ساقی نامه)
 دلا پیوسته در بند رضا باش چو شاهین عدل میزان قضا باش
 بگرم و سرد همچون سایه خوش باش اگر هم آفتابی سایه‌وش باش
 چه سود آخر ترا زین گرم و سردست که چون سایه قضا دنبال مردست (از: قضا و قدر)

۸۳- حکیم حاذق «۱»

حکیم حاذق پسر حکیم همام الدین پسر حکیم عبد الرزاق گیلانیست.

(۱)- درباره او بنگرید به:

* مآثر الامرا، میر عبد الرزاق خوافی، ج ۱، کلکته ۱۸۸۸، ص ۵۸۷-۵۹۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۰۴

درباره دو عمّ او حکیم ابو الفتح مسیح الدین گیلانی و حکیم نور الدین محمد قراری گیلانی پیش ازین سخن گفته‌ام. ولادت حاذق بعهد پادشاهی جلال الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) در فتحپورسیگری نزدیک اگره اتفاق افتاد. پدرش در خردسالی وی درگذشت و او در نگهداشت عمان خود، بشیوه خاندانش بتحصیل ادب و دانشهای زمان بویژه طب همت گماشت و بسنت خانوادگی بخدمت دیوانی درآمد و در دوران پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هـ) بمنصبی در دستگاه دولتی امتیاز یافت و بعد از آن در عهد شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ) منصب هزار و پانصدی با ششصد سوار بدو ارزانی شد و در نخستین سال پادشاهی او (۱۰۳۷ هـ) بسفارت عازم دربار امام قلی خان ازبک گردید و پس از انجام دادن این مأموریت بسال ۱۰۴۱ هـ بمنصب سه‌هزاری و «خدمت عرض مکرر» که مرتبه‌یی بلند در دربار گورکانیان هند بود مفتخر شد و بعد از آن بعلتی از منصب افتاد و در اکبرآباد گوشه انزوا برگزید و سالانه بیست‌هزار روپیه و بعد از آن تا بسال ۱۰۵۴ بتدریج سالی چهل‌هزار روپیه برایش مقرر معلوم کردند و او همچنان در اکبرآباد بسر می‌برد تا بسال ۱۰۶۸ هـ بدروود حیات گفت. سال مرگش را ۱۰۶۷ هـ نوشته‌اند. درباره او گفته‌اند که «بسیار تندمزاج با رعونت و تبختر بود. از خویشتن‌بینی و بر خود غلطی طرفه‌پندار داشت» (مآثر الامرا) چنانکه هنگام

* بهارستان سخن، میر عبد الرزاق خوافی، مدراس ۱۹۵۸، ص ۵۰۸-۵۰۹.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی. تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۲ ۱۲۰۴ ۸۳ - حکیم حاذق ص: ۱۲۰۳

* مخزن الغرائب، احمد علی هاشمی سندیلوی، خطی.

* سرو آزاد، میر غلامعلی آزاد، لاهور ۱۹۱۳، ص ۹۱-۹۲.

* هفت آسمان، مولوی احمد علی احمد، کلکته ۱۸۷۳، ص ۱۴۵.

* شمع انجمن، صدیق محمد حسن خان، ص ۱۲۷.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۱۹۱-۱۹۲.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۶۱-۶۲.

* ضمیمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، لندن ۱۸۹۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۰۵

مراجعت از سفارت توران در کابل بامیر الهی اسدآبادی که بدیدارش رفته بود، رفتاری مؤدبانه نداشت و بهمین سبب میر الهی ازو رنجید و این رباعی را درباره‌اش سرود:

دایم ز ادب سنگ و سبو نتوان شد در دیده اختلاط مو نتوان شد

صحبت به حکیم حاذق از حکمت نیست با لشکر خط روبرو نتوان شد هرچند در پزشکی چنانکه باید ممارست نداشت لیکن بسبب شهرت و اعتباری که حاصل کرده بود امرا و بزرگان برای علاج بدو رجوع می کردند. چندی هم در نگارش تاریخ شاهجهانی شرکت داشت و سپس آن کار را رها کرد.

از دیوان او نسخه‌یی بشماره Or.۴۳۹۱ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد که در حدود ده هزار بیت از غزل و رباعی و قطعه و قصیده‌های کوتاه دارد. در هفت آسمان یک مثنوی بوزن مخزن الاسرار بدو نسبت داده شده است. بسیاری از غزل‌هایش در نعت خداوند و ستایش پیامبر اسلام و امامان و مدح پادشاه یا خطاب باوست و اعتقاد راسخ دینی از شعرهایش هویدا است.

نکته‌یی که از مطالعه دیوانش دریافته می شود آنست که گویی او خود را بتکلف بشاعری وامی داشت و درین راه اصرار می ورزید. بهمین سبب در دیوان بزرگ او شعر لطیف و پرمعنی و مضمون و بیت‌های خیال‌انگیز دلپذیر کمست «۱». با این حال نشانه‌های خودبینی و خودستایی بارها در سخنش بچشم می خورد. ارزش گفتار او بیشتر در آنست که سعی داشت از شیوه سخنگویی استادان پیشین پیروی کند و از همینجاست که میر عبد الرزاق گوید: «شعرش صاف و درستست. سخن سازی پیشین را با طرز تازه گویان آمیخته خالی از

(۱) - حتی بیت‌های نامطلوب هم در غزل‌هایش زیادت مثلاً در غزلی بمطلع:

بگذشت عمر و عمری دیدار جان ندیدیم بی او مه و ستاره بر آسمان ندیدیم گوید:

ده حلقه فیل بر در وقت شباب بود ما راده سال شد که بر در ما فیلان ندیدیم

از بطن مام پیرم بیرون نموده باشند وقت شباب خود هم خود را جوان ندیدیم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۰۶

حلاوت نیست لیکن او خود را به از انوری می دانست. دیوانی در کمال ترین مرتب ساخته در قاب مرصع گذاشته هرگاه بمجلس می آورد هرکه بتعظیم آن بر نمی خاست اگر عمده هم می بود ناخوشی می کرد و آن را بر رحل طلا گذاشته می خواندند» (مآثر الامرا). ازوست:

پر از محبت معشوق ماست سینه ماقرین کس نشود یار بی قرینه ما

ستاره‌یی که شب بخت را کند روشن طلوع می کند از آسمان سینه ما

نزاکت دل ما بین و حرف سخت مگوی که سنگ راست خطرها ز آبگینه ما

سپهر و کرسی و عرشند زینه‌های دلم نعوذ بالله اگر کس فتد ز زینه ما

ز کشتی دل ما پا برون منه حاذق بر آب خضر روان می شود سفینه ما *

هر که جمعیت آن زلف پریشان دیدست او پریشانی ایام فراوان دیدست

تشنگان لب جانبخش ترا خضر چو دیدشد پشیمان که چرا چشمه حیوان دیدست

گل بخلوت ندهد بار بهر کس ورنه همچو بلبل همه کس راه گلستان دیدست

حاذق از دیدن روی تو چه بیند یا رب زلف نادیده بسی خواب پریشان دیدست *

مقید سر زلف تو پرغرورانندشکار آهوی چشم تو شیر زوراند

جماعتی که مرا پند می دهند از عشق نکرده اند برویت نگه که کوراند
 ز بس که معنی شیرین بهر طرف ریزم بگرد خامه من صف کشیده موراند
 غمین مباش تو حاذق ز خلق کاین مردم بشکل مردم و در فعل چون ستوراند *
 لب تشنه ایم و بر لب دریا نشسته ایم یک گام ره نرفته و از پا نشسته ایم
 راه سفر چگونه کنم طی که در دو گام مانند نقش پای بصد جا نشسته ایم
 هر لحظه همچو باد کنم سیر عالمی با آنکه همچو کوه بیک جا نشسته ایم
 گر حفظ ما خدا نکند حال چون شود ما شیشه ایم و پهلوی خارا نشسته ایم
 از کنج خانه بر در کس پا نمی نهیم آسوده از شرارت دنیا نشسته ایم
 دی وعده کرد یار و نیامد برم کنون در انتظار وعده فردا نشسته ایم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۰۷

*

نه خبر ز راز دارم نه خبر ز رازداران من مست را چه پرسی ز کلام هوشیاران
 بفراز چرخ توسن شده ام سوار از آن رو که پیاده در رکابت نروند خرسواران
 چو تو پرده برنگیری چه شب و چه روز روشن چو تو در چمن نیایی چه خزان و چه بهاران
 بشکفت گل و لیکن تو ز خواب برنجستی نه ز آه سینه من نه ز ناله هزاران
 فگنند روز محشر تن باد را بزندان که مباد پرده خیزد ز جمال شرمساران
 نفسی بیک قرارم نگذاشت عمر گویی من و زیقیم هر دو ز نژاد بیقراران
 ز ازل نصیب هر کس شده حالتی و جایی تو و بوستان و بلبل من و کبک و کوهساران
 نروند آشنایان ز دلم برون اگر چه بفراق آشنایان بگذشت روزگاران
 برسم چو حاذق آخر بمراد خویش روزی که جهاندم اسب همت ز قفای شهسواران *
 باز ای دل شوریده تمنای که داری حیران که گشتی و تماشای که داری
 در حلقه زلفش مه و خورشید ببندند در دام که افتادی و سودای که داری
 سودی سر خود در قدم یار همه عمر باز این سر فرسوده ته پای که داری
 جنت بمن آن روز که بخشند نگیرم حاذق همه دانند تمنای که داری *
 ضرر و نفع چون دکان برچید یأس اندر حقیقت است و امید
 حرص اندر ضمیر روشن مردم چو دو دست در سرای سفید *
 آینه دل از غم تو زنگ خورد غمهای فراخ سینه تنگ خورد
 جام دل من اگر شکستی چه عجب در بزم تو مینای فلک سنگ خورد *
 راز تو نه در سکوت و آوا گنج داین باده نه در ساغر مینا گنجد
 گر مور ز خوان وسعتش ریزه خورد در کاسه چشم مور دریا گنجد
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۰۸

*

سیمرغ محبتی کنام تو چه شده منام جمی بگو که جام تو چه شد

هر کس بمقام خود، مقام تو کجاست ای ساکن قعر چاه بام تو چه شد *
 عنقا بسر بام تو پر اندازداز هیبت تو کوه کمر اندازد
 آن اختر روشنی که هر صبح ز شرم بر پای تو آفتاب سر اندازد *
 افتاد مرا بخویش کار عجبی تاراج دلم نمود یار عجبی
 پیشم بخلاف عادت آورد سپهرروز عجبی و روزگار عجبی *
 ز هر تسبیح دستم عار دارد که سبحه بر میان زنار دارد
 من آن تسبیح را بر دست گیرم که او ذاکر بود گر من بمیرم *
 در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل هر که دارد میل دیدن در سخن بیند مرا *
 دلم بهیچ تسلی نمی شود حاذق بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم «۱»

(۱) - این بیت حاذق بسیار شهرت یافته و میرزا صائب آن را در غزلی تضمین نموده و گفته است:

جواب آن غزل حاذقست این صائب بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۰۹

۸۴ - سالک یزدی «۱»

ملا- سالک یزدی از شاعران نیمه دوم سده یازدهم هجری بود. آغاز عمرش در شیراز گذشت و در آنجا بقول میرزا محمد طاهر نصرآبادی «شانه رنگ می کرد» سپس در جامه درویشان باصفهان رفت و پس از چندی از آنجا عازم هند گشت و مدتی در گلکنده دکن در خدمت عبد الله قطب شاه (۱۰۲۰-۱۰۸۳ ه) گذراند و بعد از آن بشاهجهان آباد رفت و مورد توجه همشهری خود «دانشمند خان» گردید. این دانشمند خان یعنی ملا شفیعی یزدی از عالمان عهد خود در ایران بود و در عهد شاهجهان بهند رفته و از سال ۱۰۶۰ ه بدرگاه آن پادشاه راه بسته و محل عنایت او شده و در سال ۱۰۶۵ خطاب «دانشمند خان» یافته بود و سپس در عهد پادشاهی عالمگیر اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ ه) بمرتبه بخشیکری و منصب پنجهزاری رسید. وفاتش بسال ۱۰۸۱ ه اتفاق افتاد «۲».

دانشمند خان ملا سالک را در اواخر سال سی ام پادشاهی شاهجهان (۱۰۶۶ ه) بخدمت او معرفی کرد و او از آن هنگام در سلک ملازمان پادشاه درآمد و در شاهجهان آباد بود تا درگذشت. از سال وفاتش خبری ندارم و

(۱) - درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۳۲۹ - ۳۳۰.

* بهارستان سخن، ص ۵۶۴ - ۵۶۶.

* روز روشن، ص ۳۴۳ - ۳۴۵.

* آتشکده، بمبئی، ص ۲۶۰.

* سرو آزاد، ص ۱۱۰ - ۱۱۱.

* صحف ابراهیم، خطی. و جز آنها.

(۲) - درباره او رجوع کنید به: مآثر الامراء، ج ۲، کلکته ۱۸۹۰، ص ۳۰ - ۳۲، و بهارستان سخن، ص ۵۶۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۱۰

دیوانش را بدست نیاوردم مگر آنچه از شعر او در تذکره‌ها و در بعضی از جنگها دیده‌ام و از آنجمله است قصیده مفصلی در وصف باغ بهشتی و مدح میرزا حکیم کلانتر که چند بیت آن را از جنگ شماره Or.۴۷۷۲ کتابخانه موزه بریتانیا نقل می‌کنم، ولی کارش بیشتر غزلسرای بود و بیت‌های مشهوری دارد. در روز روشن آمده است که شاگرد حکیم رکنای مسیح کاشانی بود. میر عبد الرزاق خوافی گوید که «گویند حکیم رکنای همیشه می‌گفت که اگر اشعار تمام شعرا را یک طرف بگذارند و این بیت را یک طرف، و مرا ممیز کنند، من این بیت سالک نکته‌سنگ را ترجیح می‌دهم:

از بس بدشت کرده‌ام آشفته ناله‌ها چون زلف دلبران شده شاخ غزاله‌ها» و بگمان من در درستی این گفتار باید تأمل بسیار کرد. غیر از این سالک یزدی چند سالک دیگر داریم مانند سالک اصفهانی و سالک کاشانی و سالک قزوینی. بروایت صاحب روز روشن میان سالک قزوینی و سالک یزدی مناظره و مناظره‌یی رخ داد. از سالک یزدیست:

حبذا «باغ بهشتی» که بود خلد برین سهو گفتم که برد خلد برین رشک بر این
جان بیابد بتنش خاصیت آب حیات گر رود خسته درو در نفس بازپسین
نوعروسان گلستان لطافت امروز کرده رخسار بگوناب گل او رنگین

عارضش در عرق شرم خورد غوطه اگر بتماشای گلش جلوه کند حور العین

تابش ذره خورشید ببرگش بارست سایه پرورد درختانش چو نخل موین

در سر بال و پرش بس که هوای شوخیست عندلیب چمنش بیضه گذارد رنگین

از رطوبت چمنش موج‌زنان دریایست صدفش گوش گل و ژاله در او در ثمین

گشته بر سطح هوایش ز رطوبت ظاهر خوشه ژاله درخشنده چو عقد پروین

بس که شیرین‌روش و خوش حرکاتست آبش خون شد از غیرت آن شیر بجوی شیرین

حوضه‌اش صافتر از چشمه خورشید منیر جدولش راست‌تر از فکرت ارباب یقین

وصف آن خانه در آفاق دویدست بسی دلنشین همه کس گشته چو بیت رنگین

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۱۱ در گهش همچو در فیض بعالم باز است هیچ سائل نرود از در این خانه غمین

همچو خاتم زبر و زیر طلا اندودست خشت خشتش بزر و سیم نشسته چو نگین

و چه گویم ز سواران نگارستانش فتنه‌یی چند مصور همه در خانه زین

گره طاق وی از بس که قضا شیرین بست طاق ابروی بتان رفت ز غیرت در چین

تخته پوشش بسر چرخ نهم تخته زده شمس‌ه‌اش پنجه خورشید بتابیده ز کین

روزنش جام بکف منتظر مهمانست همچو خسرو که بود چشم براه شیرین

گردبادیست مجسم که برافراخته سرباد گیرش که ستونیست بر این چرخ برین ...

(الی آخر قصیده که بسیار طولانیست)

گر کشی زار مرا کم نشود زاری دل‌ای زیاده ز جفای تو وفاداری دل

نیستی آگه از این حال که هر شب تا روززار گریم ز غم هجر تو بر زاری دل

در فراق تو مرا دم‌بدم از خون جگر برخ زرد نشانست ز بیماری دل

آن سر زلف که از باد صبا در تابست چه توان کرد باو شرح گرفتاری دل

می‌دهم در طلبت جان گرامی و مرا غیر از این نیست مرادی ز طلبکاری دل

چون زیم بی‌تو ازین درد چو سالک میرم که خیالت نکند پرسش بیماری دل «۱» *

در ملک تجرد که فنا سلطانست بی برگی ساز و بی بری سامانست
مردان خدا ببوریا می خوابند این بیشه نی تکیه گه شیرانست

(۱) - این غزل منقولست از بیاض میرزا بیدل محفوظ در کتابخانه موزه بریتانیا.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۱۲

۸۵ - اسیر شهرستانی «۱»

میرزا جلال الدین محمد پسر میرزا مؤمن شهرستانی اصفهانی از خاندانی بزرگ و از سادات محترم اصفهان بود که بسال ۱۰۲۹ ه ولادت یافت و در دوران شاه عباس بزرگ و شاه صفی و شاه عباس دوم زندگی کرد و از همطرازان میرزا صائب شاعر استاد عهد صفوی بود. دوره جوانیش بکسب دانش و ادب و مجالست با اهل ذوق و هنر گذشت و بزودی در شاعری

(۱) - درباره او بنگرید به:

* سرو آزاد، ص ۵۳ - ۵۴.

* مخزن الغرائب، احمد علی هاشمی خطی.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* ریاض الشعراء، واله داغستانی، خطی.

* نتایج الافکار، ص ۴۷ - ۴۹.

* آتشکده، تهران، ص ۹۲۳ - ۹۲۴.

* تذکره غنی، محمد عبد الغنی، علیگر ۱۹۱۶، ص ۱۳.

* تذکره سرخوش، هند، ص ۳.

* مرآة الخیال، شیر خان لودی، بمبئی ۱۳۲۴ ه ق ص ۷۵ - ۷۶.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۹۵ - ۹۶.

* بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۴۴۶ - ۴۴۹.

* دیوان میرزا جلال اسیر، هند.

* قصص الخاقانی، داود قلی بن ولی قلی شاه، خطی.

* فهرست ریو، ج ۲، ص ۶۸۱ - ۶۸۲.

* فهرست بلوشه، ج ۳، ص ۳۸۵ - ۳۸۶.

* آنسیکلوپدی اسلام، چاپ جدید، ج ۱، ص ۷۲۸ - ۷۲۹، مقاله «اسیر» (Asir) بقلم R. M. Savory

* تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته. ترجمه شادروان دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۷، ص ۱۹۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۱۳

نام برآورد. خاندان او در عهد پادشاهان اخیر صفوی در اصفهان اهمیت و معروفیت بسیار داشت چنانکه نصرآبادی اهل آن خاندان را «از اجله و اعظام سادات و در پاکی نسب و ظهور حسب کالشمس فی نصف النهار مشهور و معروف» شمرده است، و بسبب همین اهمیت خانوادگی بود که بنابر بعضی از روایتها میرزا جلال بدامادی شاه عباس برگزیده و مفتخر گشت. وی همچنانکه گفتم

از اوان جوانی بمجالست با اهل ادب و بشاعری پرداخت و با گویندگان و اهل ذوق و حال همنشینی آغاز کرد. چندی نیز شاگرد فصیحی شاعر معروف معاصر شاه عباس نخستین بود که از سال ۱۰۳۱ به همراه آن پادشاه از هرات باصفهان منتقل شده بود. پس قاعده می‌بایست شاگردی میرزا جلال در محضر او مربوط ببعد از سال ۱۰۳۱ بوده باشد. اسیر مرتبه والای استاد خود را در سخنوری بدینگونه نشان داده است:

آنان که مست فیض بهارند چون اسیرته‌جرعه‌یی ز جام فصیحی کشیده‌اند مقام بلند اجتماعی میرزا جلال و انتسابش بخاندان شاهی و ذوق ادبی و هنری وی مایه آن بود که محفل او محل اجتماع اهل ادب و سخنوری گردد و بزرگانی چون کلیم و صائب ویرا در سخنان خود بستایند. مثلاً کلیم کاشانی می‌گفت:

میرزای ما جلال الدین بس است از سخن سنجان طلبکار سخن

راستی طبعش استاد منست کج نهم بر فرق دستار سخن ولی نباید پنداشت که کلیم این سخن را دنبال معاشرت با میرزا یا برای خوش آمد حضوری او گفته باشد چه در مدتی که کلیم در ایران بسر می‌برد و حتی در بازگشت از نخستین سفر هند (۱۰۲۸ هـ) هنوز میرزا جلال‌زاده نشده و در پایان اقامت دوساله آن استاد در عراق سنش از یک سال تجاوز نکرده بود. پس گفتار کلیم درباره میرزا جلال و «طلبکاری سخن» آن سخنور مربوطست بدومین دوره اقامتش در هند و نزدیکیهای مرگ کلیم (۱۰۶۱ یا ۱۰۶۲ هـ).

اما معاشرت و مراوده میرزا صائب (م ۱۰۸۱ هـ) و میرزا جلال خالی از

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۱۴

امکان نیست زیرا اگرچه او مدتی از عمرش را در هند گذراند لیکن هم در زمان شاه عباس و هم بعد از سفر نخستین خود بهند و هم بعد از دومین دوره اقامتش در آن سرزمین، دیرگاه در اصفهان بسر می‌برد و در همین زمانها می‌توانست با میرزا جلال، تا آنگاه که پنجه مرگ گلوش را نفشرده بود، مجالست داشته باشد. بهر حال صائب و اسیر بیکدیگر با نظر احترام می‌نگریستند، صائب به تکرار سخن اسیر را تضمین کرد و نیز درباره آن شاعر باریک‌اندیش و تتبع سخن او گفت:

خوشا کسی که چو صائب ز صاحبان سخن تتبع سخن میرزا جلال کند و اسیر نیز که استاد خود فصیحی را از یاد نمی‌برد، تقدم صائب را بر خود بدینگونه توصیف می‌نمود:

با وجود آنکه استادم فصیحی بوده است مصرع صائب تواند یک کتاب من شود عیب بزرگ اسیر در زندگی روزانه او گرفتاری سختش بشرابخوارگی بود، چنانکه گفته‌اند شعرهایش را بیشتر در حال مستی می‌سرود و همین عادت بمیخوارگی او را در جوانی از پای درآورد و بگورستان فرستاد. مرگش را در مأخذهای مختلف ۱۰۴۰^۱، ۱۰۴۹ و ۱۰۶۹ نوشته‌اند.

از دیوان اسیر نسخه‌های متعدد موجودست [از آنجمله دو نسخه بشماره ۸۲۷Supp و دیگری ۹۵۴Supp در کتابخانه ملی پاریس و نسخه‌یی بشماره ۶۶۲، ۱۹Add در کتابخانه موزه بریتانیا و نسخه‌یی در کتابخانه موقوفه اود (Oude) و جز آنها] و بسال ۱۸۸۰ نسخه‌یی ناقص از آن در لکنهو بطبع رسید.

مجموع اشعارش را از قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و ترجیع و ترکیب و تخمیس و رباعی تا بیست هزار بیت نوشته‌اند (نصرآبادی، ۹۶؛ بهارستان سخن، ۴۴۶ و جز آنها) ولی در نسخه‌های متداول کمتر از آنست. قصیده‌هایش در مدح امامان و بعضی از قطعه‌هایش در ستایش شاه صفی است. صاحب هفت

(۱) این تاریخ بهیچروی درست نیست زیرا در دیوان اسیر ماده تاریخهایی بسال ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ دیده می‌شود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۱۵

آسمان گوید «در کلیات او که در کتابخانه حقیر است چند مثنوی موجز بنظر آمد ...»

اسیر یکی از شاعرانیست که در سیر تکاملی سبک شعر در سده یازدهم اثر آشکار دارد. اهمیت او در آنست که بنیاد معانی خود را چنان بر تخیل و توهم نهاده است که هیچ مضمون و نکته‌یی در سخنش خالی از آن نیست بلکه هریک از آنها مسبوق بتصورات دور و دراز و مضمون‌جوییهای باریک از همه آن چیزهاست که گرداگرد او یا در محیط دید و درک او وجود دارد. ناگهان آهوخرام کبک رفتار گل اندامی از برابرش می‌گذرد، جلوه روشن و دل‌انگیز او نوری بر دیده زیبا پسند شاعر می‌افکند، آن نور برقی می‌شود و در خرمن خاک می‌افتد و آن را شعله‌ور می‌سازد و آن شعله در شش جهت عالم می‌افتد، آن را بخاک و آن خاک را بغار تبدیل می‌کند و در فضا پرواز درمی‌آورد و محو می‌کند و شاعر در گیرودار چنین تخیلی می‌گوید:

شش جهت مشت غباری شد و پرواز گرفت برق جولان که در خرمن خاک افتادست! یا گاه کارش از ملالت بدانجا می‌کشد که پهنای زمین و آسمان بر او تنگ می‌شود و فلک با آنهمه گشادگی و برافراشتگی چون خیمه‌یی کوتاه بر سرش سنگینی می‌کند و چشم‌انداز او را تاریک و محدود می‌سازد، ناله برمی‌آورد و می‌خواهد که دامن خیمه را بالا زند تا مگر از احساس آن تاریکی و سنگینی برهد و در حال چنین تخیلی است که می‌گوید:

خاطر من زیر فلک از جوش دلتنگی گرفت دامن این خیمه کوتاه را بالا زنید! دو بیت یادشده را برای مثال آوردم و گر نه هیچ غزل اسیر نیست که خالی از اینگونه خیال‌پردازیهای زیبا و بیهوشانه و هم‌انگیز باشد اما برای درک سخن اسیر خواننده باید مانند خود او وارد عالم خیال شود و با شاعر همگام گردد و هرچه بیشتر در این راه پیش رود بیشتر بدرک سخن وی توفیق خواهد یافت. این بنیادگذاری سخن بر تخیل موجب بکار بردن تشبیه‌ها یا خلق ترکیبهای مجازی و استعاری بسیار تازه در سخن او گردید مثل تشبیه هوای

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۱۶

با طراوت بسفینه غزل، چمن آراسته بلاله و گل بانشاء زیبای مزین؛ و ترکیبهای از قبیل: سرمشق انتظار، سر گریه، چمن آینه، غارت زده ناز، رنج خموشی و صدها از اینگونه تشبیه‌ها و ترکیبهای تشبیهی و استعاری که در شعر او می‌بینیم:

هوا ز موج طراوت سفینه غزلست چمن ز لاله و گل مطلع خوش انشائست
کدام روز که سرمشق انتظارم نیست کدام شب که سر گریه در کنارم نیست
می‌رسد از چمن آینه آشفته نازمی توان یافت که غارت زده ناز خودست

نکند فیض ادب رنج خموشی ضایع هر سؤالی که نکردیم جوابی دارد روشنست که بنا گذاردن سخن بر تصورات دور و دراز ازین شاعر آغاز نشده و در شعر پارسی، چنانکه در شعر هر قومی، تاریخی کهن دارد. مگر عنصری درباره غزلهای رودکی سخن نرانده و با آنکه خود بوهیم باریک درمی‌پیچیده است خویشان را از رسیدن بخیالات غنائی آن شاعر عاجز نیافته و نگفته است:

غزل رودکی وار نیکو بود غزلهای من رودکی وار نیست

اگرچه بیچم بباریک و هم‌بدین پرده اندر مرا بار نیست این خیال‌پروری، و بقول تذکره‌نویسان «خیال‌بندی» کاری تازه در شعر، و هنری منحصر بشاعران سده دهم تا دوازدهم نبود، منتهی اینان در این راه مبالغه و زیاده‌روی آغاز کردند و چنانکه در شرح سخنوری استادان پیش از اسیر در همین عهد دیده‌ایم، هریک از دیگری قدمی در این راه فراتر نهاد و چون گام سخن در این راه تند شد باسیر و هم‌طرازانش رسید و پس از آنکه سرعت بیشتر گرفت بعد القادر بیدل و هم‌خیالانش انجامید تا سرانجام کار بجایی کشید که درک مقصود شاعر را در بعضی از سخنان آنان دشوار و یا گاه ممتنع ساخت.

گشت و گذار در چنین عالم زیبایی از توهم و تخیل بیقین با بسی از لطفها و حالها همراهست و در این بحثی نیست اما اگر درین سیر و سیاحت کار بمبالغه کشد، سیاحتگر از عالم واقع دور می‌ماند و اندک‌اندک اندیشه و گفتارش برای آنانکه بدین مبالغه عادت ندارند نامفهوم می‌ماند و دامنه

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۱۷

خیال بچنان وسعتی می‌کشد که کلام از گنجایی آن بازمی‌ماند و ناساز و نابسامان می‌شود چنانکه در شعر جلال اسیر شده و ناقدان سخن را بر آن داشته است تا سخن او را به رطب و یابس و نیک و بد تقسیم کنند و بواقع نیز چنین است. گاه شعرش از زیبایی خیال و رسایی لفظ با آسمان می‌رسد (۱) و گاه چنانست که خواننده را از آنهمه بی‌مبالاتی که در بیان معنی دارد، یا از آنهمه ابهام که در کلامش راه یافته بشگفتی می‌افکند (۲). تذکره‌نویسانی که بیان حال اسیر پرداخته‌اند همگی متوجه این بلندیها و پستیها در شعر او شده و درباره این افراطها و تفریطهای او و نیز ارزش کارش در عالم «خیال بندی» و اثری که در شاعران بعد از خود داشته سخن گفته‌اند. از آنجمله میر عبد الرزاق خوافی در بهارستان سخن چنین گفته است که اسیر «در شعر بانی بنیاد خیال‌بندیست و خیال‌بندان زمان حال را پیروی او سر افتخار بلندست.

اگرچه طرز خیال بطریق ندرت در اشعار قدما یافته می‌شود و برخی از

(۱) - مانند این دو بیت زیرین، و طبعاً بسی بیتها که در ابیات منقول او خواهید یافت:

تعلق سد راه کام عشق است جنون سرگوشی پیغام عشق است

در بیضه شکسته محبت دل مرا از آشیان بخدمت صیاد می‌برد

(۲) - مثل این بیتها که بعضی بسیار مبهم و بعضی دیگر در عین ابهام متضمن عیبهای فصاحتست:

خلق بی‌ساختگی بوی گلابش نشود آنقدر گل که ز گلزار توکل چیدم

شد بیستون چو حوصله سختی خمارفهاد برق تیشه می‌دیر می‌رسد!

پی گم گشتگی ستاره ماست بال عنقا کلید چاره ماست

در دل آن چشم مست می‌گذرد اول مستی گذاره ماست

گرم اختلاطی که بدل نیشتر زندخون فسرده کله جوشان الفت است

وحشت ز من جناغ محبت نمی‌برد چاک دلم نشان گریبان الفت است

تا لب گشوده‌ای سخت سبز گشته است حرف تو طوطی شکرستان الفت است

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۱۸

متأخرین که پیش از وی گام‌سپر وادی تازه‌گویی بودند نیز بدین روش ولوع تمام داشتند، اما او اساس سخنوری بر همین طرز نهاد و این قانون شگرف را بدست آیندگان قوافل وجود داد، بلکه سخن را بمرتبه‌بی نازک ساخته که تا موشکافان بزم معانی امعان نظر بروی کار نیارند، سر رشته آن بدست نیاید و هر قدر که تعمق بکار برند لطائف دیگر حاصل آید، و معه‌ذا کلامش رطب و یابس بسیار دارد». میر غلامعلی آزاد بلگرامی در سرو آزاد او را «شاعر ادابند» و «موجد انداز «۱» های دلپسند» خوانده است. ازوست:

باده گل بی‌خمار عیش گلستان رسا سرو ز مستی کند تکیه بدوش هوا

ساقی تکلیف مست یاد ورع دلخراش باده نخوردن ستم توبه نمودن خطا

بس که طراوت چکید از گل ابر بهار ذره لب بسته شد قطره بحر هوا

سبزه سیراب موج نسخه عمر ابد دیده ز خاک چمن جلوه آب بقا

می‌کشم از سوز دل سرمه بیگانگی تا نگاهی می‌کنم با نگاهی آشنا

ای بغمت همنشین عیش و طربهای مابسته چشم ننگه بنده شرم حیا

خوی تو الفت نواز ناز تو دشمن گداز صلح تو دیر آشتی جنگ تو زود آشنا

شوخی و ناز و نیاز محرم راز همندمر محبت دراز رشته الفت رسا
 شورش بحر جنون قافله موج خون مرحله عشق تو سلسله شوق پا
 مستی جاوید را سرمه ناز تو کرد آنکه ز حیرت کشید چشم مرا توتیا
 جلوه صیاد عشق داد غبارم بیاد گردش چشم غزال حلقه دام وفا
 عمر ابد می‌چکد از دم تیغ ستم حلقه فتراک عشق چشمه آب بقا
 شد ز ره انتظار دل ز طپیدن غبارچند خورد از کسی وعده فریب وفا
 در ره آزادی منزل آرام نیست کوشش بیهوده چند در گرو دست و پا

(۱) - انداز را بمعناهای مختلف مانند قیاس و مقیاس و نظایر آن آورده‌اند. در تعبیری نظیر آنچه در متن می‌بینیم بیشتر معنی شیوه و طرز و روش می‌دهد. اسیر گوید:

انداز لطفش از گل و گلزار تازه‌تری مهریش ز گرمی بسیار تازه‌تر
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۱۹ در چمن اعتقاد مشق نوا می‌کنم در بغل برگ گل نسخه مدح و ثنا
 مدح امام امم شاه نجف کز شرف داده ز اسمای خود خلعت نامش خدا «۱» *
 از بس که خورده نیش خموشی بیان ماخون شد برنگ غنچه زبان در دهان ما
 پرواز ما ببال و پر بی‌تعلقی است گیرد اگر هوای قفس آشیان ما
 کس در حیات ما نشد آگه براز آه آینه هما نشود استخوان ما
 تیرش چو آتش از دل فولاد می‌جهد بازوی ضعف قبضه گرفت از کمان ما
 جایی که خاک معرکه بر باد می‌رود گردی که برنخاسته از جا نشان ما
 شد استخوان سینه سطرلاب امتحان داغ تو بود اختر هفت آسمان ما
 الفت بهر دیار که باشد غریب نیست وحشت بجان رسیده ز دست و زبان ما
 رفتار کبک یافته هر نقش پا اسیر در رهگذر جلوه سرو روان ما *
 سبزه ما کی ز برق خرمی اندیشه داشت گردید از آب حیوان آتشی در ریشه داشت
 از شکست توبه کار عشرت ما شد درست آسمان ما را گرفتار طلسم شیشه داشت
 چون کنم با طعنه دشمن که کوه سخت جان صد جراحت بر دل از تیغ زبان تیشه داشت
 بهره‌ور می‌شد ز گوهرهای طبع من اسیرگر طریق این سخن دزدان شاعرپیشه داشت *
 صبرم حریف عریبه نیم‌ناز نیست شادم که عمر رنجش بیجا دراز نیست
 آشفستگی ز سایه من موج می‌زند کس روشناس پرتو خورشید راز نیست
 ما مرغ دل برشته نظاره بسته‌ایم طالع نگر که مژده پرواز باز نیست
 عشق پلنگ خو شناسد جوان ز پیر گل را بیزم شعله ز خار امتیاز نیست
 راضی بدشمنی شده‌ام، رشک غیر نیست بگذر ز کشتنم که نیازست و ناز نیست
 بیند بسوی غیر و دلش صید رشک ماست غمگین مباش اسیر که دشمن گداز نیست

(۱) با توجه بآنچه پیش از اینها درباره تکرار قوافی و شیوع آن در بین شاعران این عهد گفته‌ام، خواننده از تکرار قافیه‌های: بقا،

آشنا، پا، هوا، وفا در این چند بیت از آغاز قصیده اسیر تعجب نخواهد کرد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۲۰

*

خون بود دل که لذت درد نهان شناخت این غنچه بسته بود که رنگ خزان شناخت
آینه زاست پرتو شمع مزار من در خواب هم خیال مرا می توان شناخت
در پیش پای پرتو خورشید برنخاست گردی که جای خویش در آن آستان شناخت
رنگ گل و فروغ می و لعل یار شد هر کس که قدر خویش چو آب روان شناخت
پرواز هرزه راه بمنزل نمی برد کی تیر بی سراغ محبت نشان شناخت
پیدا است از جبین عدم عشق پرده سوزاین باده را ز تیشه خارا توان شناخت
شب خوابش از فسانه قلم ربوده بود روزم ز اضطراب دل پاسبان شناخت
روزی کتابخانه غفلت گشاد دل تعبیر خواب الفت اهل جهان شناخت
گردی که شبنم گل این سرزمین نشد کی قرب مهر و منزلت آسمان شناخت
خوابی که می برد بره شوق راحتست دیوانه قدر بستر ریگ روان شناخت
هر دل که در ریاض وفا مست خواب شد کی لذت صبحی این گلستان شناخت
در خواب دیده آینه عکس مراد من خود را اسیر محرم راز نهان شناخت *
مستی که بیخودانه ز اهل نظر گذشت در دیده جلوه کرد وز دل بی خبر گذشت
عزت روا نداشت که تنها گذارمش عمر عزیز در قدم نامه بر گذشت
آتش پرست عشقم و اختر شناس داغ کی شعله از قلمرو من بی خطر گذشت
پیش از خمار ساغر تکلیف داد و رفت ذکرش بخیر توبه که بی درد سر گذشت
کشتی شکسته است ببحر گناه اسیر بخشایشی که موجه طوفان ز سر گذشت *
جذبه شوق که می ریخت پیمانه صبح مست خورشید برون می رود از خانه صبح
چون سیه مست تهی شیشه بانداز صبح فرش گردیده شبم بر در میخانه صبح
عمر کوتاه کجا حسرت دیدار کجا چقدر خواب توان کرد بویرانه صبح
نفس سوخته را فرصت پروازی بود کف خاکستر ما شد بر پروانه صبح
انتظار تو شبی مست ز جا برد مرا تا بجایی که شکستم در میخانه صبح
پیش از آن خاطر بیدار دلان می خواهد که ببخشند گنه محرم و بیگانه صبح

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۲۱ بیش از اندازه می مست شد امروز اسیر گردش چشم که می ریخت پیمانه صبح *

عشق نگشوده طلسمی است که بر دل بستند آه ازین عقده آسان که چه مشکل بستند
گرچه صید قفسم کی روم از خاطر دام از هواداری من عهد بیک دل بستند
عشق بحرست که ساغر کش گرداب فناست لب این بحر ز خمیازه ساحل بستند
شدم آواره و بی دام ندیدم طرفی پام از رشته صد دام بمنزل بستند
رخصت گفت و شنود از نگهت داشت اسیر دل و جان راهش از اندیشه باطل بستند *
از خرام خوش نگاهان رنگ ناز انداختند از دم تسلیم جو طرح نیاز انداختند

حیرت آباد شهادت آنقدر وسعت نداشت خضر را در کوچه عمر دراز انداختند
 گرده‌یی از سینه صافیهای ما برداشتند طرح یک عالم دل آینه‌ساز انداختند
 بلبل و پروانه صید دام بی‌تابی شدند خویش را در ورطه سوز و گداز انداختند
 تا قیامت کشت حاصل خیر اهل همتست مشتش خاکی در ازل در چشم آزد انداختند
 اهل دنیا رسم همت از میان برداشتند سفره‌یی بهر سحرخیزان راز انداختند
 جلوه شمشیر ابروی تو تا محراب شد بر گرفتند از جهان دل جانماز انداختند
 کوهکن شیرینی از نقل محبت برده بود بر زبانها شور محمود و ایاز انداختند
 هر سر راهی سپندی از نیازی سوختند تا سمنند ناز را در ترک‌تاز انداختند
 سعیها خون می‌خورند از رشک اهل دل اسیر کار خود را تا بلطف کارساز انداختند *
 تا دل مست مرا داغ وفا بخشیدند جرم صد می‌کده از نیم‌دعا بخشیدند
 بر سر شمع زند فیض سحر دسته گل تا پروانه ما بال هما بخشیدند
 شعله خوی تو هر لحظه برنگی می‌سوخت بر طاوس بخاکستر ما بخشیدند
 بی‌کسی قرعه اقبال سلیمانی زد جای خاتم دل شوریده بما بخشیدند
 هستی و نیستی اقلیم تبه‌کاری بود جرم ما را ز کجا تا بکجا بخشیدند
 دوستان سینه صاف آینه توفیق است جرم ناکرده ما را بویا بخشیدند
 مشتش خاکستر ما سرمه دل ساز اسیر روشنایست که در راه خدا بخشیدند
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۲۲

*

ساغر چندی بیاد موج اشک ما زنیدمی پرستان خویش را مستانه بر دریا زنید
 از فرنگی نرگسی تیر نگاهی خورده ایم شمع سبزی بر سر لوح مزار ما زنید
 خاطریم زیر فلک از جوش دلتنگی گرفت دامن این خیمه کوتاه را بالا زنید! *
 حیرت گداز ورطه چون و چرا مباحث تا بار خاطری نشوی آسیا مباحث
 خود را خراب ساز و مکن خانه‌یی خراب یعنی که تا غبار توان شد صبا مباحث
 افتادگی جدا و گران مطلبی جد است تا کهر با توان شدن آهن ربا مباحث
 دریوزه نظاره کند خودنما بزور مشکن کلاه گوشه فقر و گدا مباحث
 چندانکه پایمال شوی صبر کن اسیر نومید از وسیله لطف خدا مباحث *
 نگه در دیده مانند گلی در دام خس دارم نفس در سینه همچون عندلیبی در قفس دارم
 بدام طره‌یی افتاده‌ام کز هر سر مویش پریشان ناله‌یی پیچیده در تار نفس دارم
 بکس هرگز نیفتادست کارم عشق را نازم بفریادم چه حاجت داور فریادرس دارم
 چرا بی‌برگ ماند گلشن سودا اسیر از من که همچون سنگ طفلان میوه‌های پیش‌رس دارم *
 کو جنون تا از می دیوانگی ساغر زخم‌خنده تر دامن‌ی بر موجه کوثر زخم
 سرمه چشم هوس بادا کف خاکسترم گر بدام شعله چون خاشاک بال و پر زخم
 چند در زندان نام و ننگ باشم، کو جنون تا چو اخگر قرعه‌یی بر نام خاکستر زخم

باغبان تا کی کند منعم ز سیر باغ اسیر می‌روم کز زخم شمشیری گلی بر سر زخم *
 ز بس در عشق شد صرف خموشی روزگار من نفس در خاک می‌دزدد پس از مردن غبار من
 بخاطر بگذرانم هر گه آن صیاد وحشی را بدام اضطراب خویش می‌افتد شکار من
 بدام آسمان گم کرده‌ام سر رشته خود را سر از هر جا بر آرم صد گره افتد بکار من
 هوای ابر و گلگشت چمن ارزانی مستان ز فیض گریه چشم تر بود باغ و بهار من
 چه خواهم کرد با این بی‌زبانیها اسیر آخر گرفتم صد ره آن بی‌رحم شد تنها دچار من
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۲۳

*

از گرمی سینه‌ام نفس می‌سوزد دوز ناله زار من جرس می‌سوزد
 در دام محبت منم آن مرغ اسیر کز شعله آه من قفس می‌سوزد *
 افغان که نه دل برای سوز آوردیم نی ناوک آه سینه‌سوز آوردیم
 بیهوده چو آفتاب و مه زیر فلک‌روزی بشب و شبی بروز آوردیم *
 آگاهی چیست سیر دنیا کردن در مملکت وجود سودا کردن
 چون مهر سفر کن که بود کار زمان از سرمه سایه دیده بینا کردن

۸۶- صیدی تهرانی «۱»

میر سید علی متخلص به «صیدی» از سادات تهران و از شاعران سده

(۱)- درباره او بنگرید به:

- * تذکره نصر آبادی، ص ۳۵۸-۳۵۹.
- * سرو آزاد، ص ۱۱۱-۱۱۲.
- * نتایج الافکار، ص ۴۱۸-۴۱۹.
- * آتشکده، تهران ص ۱۰۸۹-۱۰۹۲.
- * تذکره سرخوش، ص ۶۵-۶۷.
- * بهارستان سخن، ص ۵۶۲.
- * خزانه عامره، ص ۲۹۳-۲۹۶.
- * صحف ابراهیم، خطی.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۶۸۹ و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۲۴

یازدهم هجریست. آغاز عمر او بکسب دانش در اصفهان گذشت و همانجا بشاعری نام برآورد لیکن مانند بسیاری دیگر از گویندگان عهد خود در طلب مال راه هند پیش گرفت و بسال ۱۰۶۵ بدربار شاهجهان رسید و مورد عنایت آن پادشاه و دخترش جهان‌آرا بیگم قرار گرفت و از آن دو بانامهای جزیل برخوردار شد چنانکه گویند در پاداش قصیده‌یی بمطلع:
 زهی جهان خدا را سپهر عدل و کرم‌بیز سایه قدر تو نیر اعظم هزار رویه از شاهجهان بدو رسید و در برابر غزلی در وصف تفرج

جهان آرا بیگم در باغ بمطلع:

برقع برخ افکنده برد ناز بباغش تا نکهت گل بیخته آید بدماغش پانصد روپیه از آن بانو انعام یافت، و در هند بود تا بسال ۱۰۶۹ هـ پیرامون سی سالگی در دهلی در گذشت. نصرآبادی گوید که مردی زودرنج و باعتقاد خود پیوسته عاشق بود. میر غلامعلی آزاد که دیوان کامل او را دیده بود گوید «قصاید در مدح صاحبقران ثانی شاهجهان دارد و مثنوی در تعریف کشمیر ساخته ...» اما نسخه‌یی از دیوانش بشماره Or. ۲۹۳ که در کتابخانه موزه بریتانیا دیده‌ام یکهزار و سیصد بیت غزل دارد و قصیده‌های او را ندیده‌ام. همه غزلهایش منتخب و یکدست است و مضمونهای غنایی در آنها گاه با اندیشه‌های اخلاقی و اجتماعی درآمیخته، چنانکه بعضی از غزلها بتامای از معانی حکمی حکایت می‌کند، و این با سخن نصرآبادی همسازست که گوید شعر کم اما معانی خوب و برگزیده داشت. زبانش زیبا و بیانش روان و معنیها و مضمونها غالباً تازه است و ارسال مثل و تمثیل در سخنش بسیار، مثل این بیتها:

نقص عشق است که از خار بنالد بلبل نسبت هرچه بگلزار رسد گل باشد

مرد بی‌برگ و نوا را سبک از جای مگیر کوزه بی‌دسته چو بینی بدو دستش بردار

صورت دیوار هم در عالم خود زنده است هر کسی را جامه هستی برنگی داده‌اند

بی‌طالعی نگر که من و یار چون دو چشم همسایه‌ایم و خانه هم را ندیده‌ایم

تقصیر فلک نیست اگر بی‌سر و پاییم چون ابر پریشانی ما از کرم ماست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۲۵ دست و دل باید فراخ از جود صاحب‌مال راتنگ چشمی می‌کند سرگشته‌تر غربال را از غزلهای اوست:

نکند خسته دلی را دل غم‌پرور ماقیمت سنگ کسی نشکند از گوهر ما

گل آمیزش ما بوی جدایی ندهد باد را دود کند گرمی خاکستر ما

پیش ما سروری روی زمین دولت نیست دولت آنست که در پای تو افتد سر ما

عندلیبیم ولی خوی سمندر داریم می‌کند شعله هواداری بال و پر ما

از صفایی که بود عاریتی بیزارم نشکفد در شب مهتاب گل ساغر ما

شهرت از بخت ندارد سخن ما صیدی در شب تار نمایان نشود اختر ما *

بدان شوقم هوای گرد آن سرگشتن است امشب که خون اشک صد پروانه‌ام بر گردنست امشب

که چون فانوس دارد از درون سر رشته رنگم که پرواز بلندش تا کنار دامنست امشب

چه جای غیر در بزم که از سرشاری غیرت بدل داغم ز چشم بی‌نگاه روزنست امشب

نمی‌آید نگه هر دم ز بیم غیر در دیدن گل بیخار چیدن روی او را دیدنست امشب

رقیب از وصل ما دارد اگر بیماری رشکی به از من کس نمی‌داند، علاجش مردنست امشب

وصال یوسف خود را بنسبت پیر کنعانم چراغ کشته چشمم ز رویش روشنست امشب

برنگ گل دماغ از باده تر دارد، بیا صیدی اگر درددلی داری مجال گفتنست امشب *

قطع امیدم ز خود محتاج هجر یار نیست برگ ما را سیلی باد خزان در کار نیست

از ضعیفان بر نمی‌آید درشتی نرم باش سایه ناهموار گردد چون زمین هموار نیست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۲۶ جلوه آن سرو قد خوبست اما پیش من نسبتی استادش را هیچ با رفتار نیست

این غبار خط چها از نشأه لب می‌کند سرمه را در چشم میگون شوخی این مقدار نیست

صیدی افشای محبت را بدشمن واگذار حسن عاشق می‌شناسد حاجت اظهار نیست *

از نور رخس بس که شبم فیض اثر بود در اول شب چشم مرا بیم سحر بود
ای دیده سرشکی بود اعش نشانندی در مردمکت اشک مگر آب گهر بود
ساقی طرف غیر نگه داشت و گر نه بدمستی ما منتظر جام دگر بود
هنگامه او نور دگر داشت که امشب چون تیرگی از مجلس او غیر بدر بود
هر نقش مرادی که بدلخواه برآمد اصلش چو در آمد بنظر سکه زر بود
روزی که مرا طالع مولود نوشتند آغاز پریشانی و انجام هنر بود
از سوز جدایی دل صیدی چه خبر داشت پروانه او سوخته نور نظر بود *

چو باد همسفر خویش را بجا مگذار رفیق اگر همه بار دلست و امگذار
ز عیش جز غم و آزار عیش حاصل نیست برای چیدن گل خار زیر پا مگذار
ز بد گمانی مردم بحق خویش مترس همیشه صرفه خود را با آشنا مگذار
شکسته رنگی گل را غبار شادی گیرد در آن طرف که نشاط دلست پا مگذار
درازدستی فرصت همیشه نیست مجال گلی که بشکفتد از شاخ مدعا مگذار
هوای نفس دلت را شکست و کرد غبار تو نیز دشمن خود را باین هوا مگذار
غمین چرا ز مکافات می شوی صیدی حساب خویش بهنگامه جزا مگذار *

تا سخن تازه نباشد بسخندان مفروش ناله سست بمرغان خوش الحان مفروش
خانه آینه بر شوخی عکست تنگست جلوه جز در دل ما خانه خرابان مفروش
آبرویی که بصد خون دل اندوخته‌ای بامید کرم خواجه بدربان مفروش
ای کرامات نما، ابر بفرمان تو نیست این قدر بیهده باران بگلستان مفروش
دست خواهش ز سر لذت دنیا بردار هر چه را دیده پسندید بدنندان مفروش
عقده آبله دل ز یکی نگشاید این گره جز بسر ناخن پیکان مفروش

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۲۷ کشته تیغ ستم اجر شهیدان دارد بخت برگشته باقبال سلیمان مفروش
چین ابروی گدایان می احسان طلبست بکریمان چو رسی جز لب خندان مفروش
شاید این چرخ بکام تو نگرده صیدی اینقدر عیش سلم بر دل ویران مفروش *

مگداز در شکنجه خواهش زبان خویش ممنون ز بی‌زبانی خود ساز جان خویش
با خاطر شکفته مصاحب چه می کنی خود سیر کن شکفتگی بوستان خویش
پرهیز کن ز صحبت ناجنس زینهار کآتش ز آب کرد سیه دودمان خویش
از خلق دور شو گر از ایشان نه‌ای که مرغ بر شاخ رهگذار نبست آشیان خویش
صیدی درین زمانه کسی نیست بی‌کمان مفرست در بدر چو گدایان کمان خویش *

باغ عشق تو آن عندلیب مدهوشم که غنچه گل شد و گل چیده گشت و خاموشم
ز نارسایی طالع همین زیانم بس که در دل تو گذر دارم و فراموشم
عجب که بی تو دو روز دگر بجا مانم چنین که آتش هجر تو می دهد جوشم
مرا ز حلقه بگوشان خود چه می شمیری که گوهر سخنی از تو نیست در گوشم
بجاست پند تو صیدی ولی چه چاره کنم بزیر بار تعلق نمی رود دوشم *

ز بس که معنی رنگین شد آشکار از من بدور حسن تو شد عالمی بهار از من شکست کشتی معنی بورطه‌یی که در او چو موج دور شود هر نفس کنار از من خطاست تیر تغافل چو بر نشان آید بمن نظاره مکن تا بری قرار از من برهگذار تو بیهوده آن قدر ماندم که انتظار بر آورد زینهار از من دلیل نیستیم بس بود همین صیدی که نیست بر دل آینه‌یی غبار از من تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۲۸

۸۷- سرمد کاشانی «۱»

سعیدای سرمد از شاعران شیفته سده یازدهمست. چند گاهی محضر میر ابو القاسم فندرسکی و ملا صدرای شیرازی را درک کرد و بعد بهند رفت و همانجا ماند و کشته شد. نامش را محمد سعید ضبط کرده‌اند و به «سعیدا» شهرت داشت و در شعر «سرمد» تخلص می‌کرد. درباره بدایت حالش نصر آبادی گفته است که یهودی بود و مسلمان شد، و در بهارستان سخن آمده است که «اصلش از فرنگستانست، ارمنی بوده بتجارت اشتغال نمودی، چون طبعش دراک و رسا افتاده بود بامداد قوت فطری بتحصیل فنون شتی راغب گردید». این نکته روشنست که اگر ارمنی بود فرنگی نبود و یهودی هم نبود و بهر حال بازرگانی بود روشن بین که دنبال بازارگانی بهند افتاد و بسال ۱۰۴۲ ه از راه دریا بشهر تته رسید و در آنجا بعد از چند گاهی حالت جذبه بدو دست داد چنانکه گویند از آن پس برهنه می‌گشت و چنان بود که هرچه داشت بیغمائیان داد تا آنکه از «ستر عورت» هم بازماند! سرمد پس از چند مدت از تته بسال ۱۰۴۴ بلاهور رفت و سپس بحیدرآباد دکن سفر نمود و از آنجا بدهلی عزیمت کرد و در آن شهر با داراشکوه پسر شاهجهان که شیفته اهل ادب و خود از مؤلفان پرکار در تصوف و عرفان بود، آشنایی یافت لیکن عالمان شرع که با خود داراشکوه هم بسبب آمیزش با پیشروان قادییه مخالفت می‌کردند، با سرمد بدشمنی برخاستند. بعد از آنکه اورنگ زیب پسر دیگر شاهجهان بر پدر بشورید و داراشکوه را مقید و بفتوای فقیهان بتهمت الحاد مقتول ساخت

(۱)- درباره او بنگرید به:

* نتایج الافکار، ص ۳۳۴-۳۳۷.

* تذکره نصرآبادی، ص ۳۱۰-۳۱۱.

* مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۲۰.

* ریاض العارفین، ص ۱۴۱-۱۴۳.

* صحف ابراهیم، خطی.

* بهارستان سخن، ص ۵۱۲-۵۱۵؛ و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۲۹

(۱۰۶۹ ه) سرمد نیز بفتوای یکی از آنان بنام ملا عبد القوی و موافقت فقیهان دیگر بقتل رسید (ربیع الثانی سال ۱۰۷۰ ه و بقولی دیگر ۱۰۷۲). قبرش نزدیک مسجد شاهجهان آباد و مزار اهل دلست. از سرمد بیتها و رباعیهای گرم و شورانگیز بازمانده و از آنهاست:

سوخت بی وجهم تماشا را بین کشت بی جرمم مسیحا را بین

شاه و درویش و قلندر دیده‌ای سرمد سرمست رسوا را بین *

خوش‌بالایی کرده چنین پست مراچشمی بدو جام برده از دست مرا
 او در بغل منست و من در طلبش دزد عجیبی برهنه کردست مرا *
 آن ذات برون ز گنبد ازرق نیست ذاتیست مقید که بجز مطلق نیست
 حق باطل نیز هست و باطل حق نیست آن ذات بجز مصدر هر مشتق نیست *
 در مسلخ عشق جز نکو را نکشند لاغر صفتان زشتخو را نکشند
 گر عاشق صادقی ز کشتن مگریزمردار بود هر آنکه او را نکشند *
 سرمد که ز جام عشق مستش کردند بالا بردند و باز پستش کردند
 می‌خواست خداپرستی و هشیاری مستش کردند و بت پرستش کردند *
 سرمد غم عشق بلهوس را ندهند سوز دل پروانه مگس را ندهند
 عمری باید که یار آید بکنار این دولت سرمد همه کس را ندهند *
 آنکس که ترا تاج جهانبانی دادما را همه اسباب پریشانی داد
 پوشید لباس هر که را عیبی دیدی عیبان را لباس عریانی داد *
 سرمد اگرش وفاست خود می‌آید دور آمدنش رواست خود می‌آید
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۳۰ بیهوده چرا در طلبش می‌گردی بنشین که اگر خداست خود می‌آید *
 سرمد غم دوست را بشادی ندهی دردی اگر ت رسد منادی ندهی
 صد گونه مراد گر ترا دست دهد ز نهار ز دست نامرادی ندهی *
 جز مهر تو گر دل نپذیرد چه کند دامن ترا اگر نگیرد چه کند
 سرمد سگ تو بنده تو عاشق تست گر بر سر کوی تو نمیرد چه کند *
 روزی ز قضا حسن ترا می‌سنجید ایزد بترازوی قدر با خورشید
 این بس که گران بود نجیب ز جای و آن بس که سبک بود با فلاک رسید *
 سرمد گله اختصار می‌باید کرد یک کار ازین دو کار می‌باید کرد
 یا تن برضای دوست می‌باید داد یا قطع نظر ز یار می‌باید کرد

۸۸- فیاض لاهیجی

ملا- عبد الرزاق بن علی لاهیجی قمی متخلص به فیاض (م ۱۰۷۲ هـ) چنانکه پیش ازین [ص ۳۲۶ بعد از همین جلد] دیده‌ایم از حکیمان و متکلمان مشهور در سده یازدهم هجری و از شاگردان معروف و مقرب ملا صدرای شیرازیست که سمت دامادی آن حکیم را داشته است. وی گذشته از مراتب دانش و فضل و تألیفهای معروفی که در حکمت و کلام داشته در شمار شاعران مشهور عهد خود نیز بوده است. دیوانش را آذر بیگدلی «سه چهار هزار بیت» و نصر آبادی باشتباه ده دوازده هزار بیت نوشته است. مؤلفان دیگر هم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۳۱

مانند میر غلامعلی آزاد در سرو آزاد و محمد قدرت الله گویاموی هندی در نتایج الافکار آن را وصف کرده‌اند. ازین دیوان بقدر کافی نسخه‌هایی در دستست و من آن را در دو مجلد بشماره‌های ۷۲۸ و ۷۳۰ Supp. از مجموعه نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس دیده‌ام که نخستین مجموعه‌یست از قصیده‌ها و ترکیبها و ترجیعهای طولانی او

پیرامون ۲۷۵۰ بیت در ستایش خالق و منقبت پیامبر و امامان خاصه علی بن ابیطالب بتکرار و ترکیب بندی در مرثیه شهیدان کربلا بشیوه محتشم. مجموعه دوم غزل‌های اوست در حدود ۲۲۰۰ بیت که معمولاً لحن عرفانی اشراقی دارند و بعضی از آنها هم متضمن مدح امامان شیعه است. در شعر فیاض اثر تحصیلات و اطلاعات فلسفی و کلامی او غالباً آشکارست. زبانش سالم و ساده است و پیچیدگی‌های کلام که از ویژگی‌های شعر در عصر اوست کمتر در سخن او بنظر می‌آید. اندیشه‌های عرفانی و مذهبی در شعرش بسیارست. ازوست:

تدبیر ماست در گرو عقل پیر مامعلوم تا کجا برسد زور تیر ما
 برهان ز معرفت نگشاید در صواب نقش خطا زند همه کلک دبیر ما
 ما دست دل بدامن زلف بتان زدیم باشد بروز حشر همین دستگیر ما
 فیاض غم مخور که دمدام رسد بگوش بانگ بشارت از لب لعل بشیر ما *
 چو کرد خاک ره یار روزگار مرا بچشم عالمیان داد اعتبار مرا
 دماغ برگ گل و بوی گلستانم نیست مگر بباغ برد ناله هزار مرا
 بکف نه جام می و در نظر نه روی مهی گلی شکفته نگردید از این بهار مرا
 مرا ز گردش چشم تو حال می گردد بگردش مه و مهر و فلک چکار مرا
 ز نارسایی اقبالم ای فلک خوش باش بدامنی نرسم گر کنی غبار مرا
 چنین که زار و ضعیفم ز هجر او فیاض مگر صبا برساند بکوی یار مرا *
 چون بر سر راه عدمست آنچه وجودست نابود جهان را همه انگار که بودست
 بر هم زده‌ام خشک و تر هر دو جهان را آتش بمیان نیست عزیزان همه دودست
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۳۲ دیریست که در عشق تو محروم جهانم مشتاب بقتل من دلخسته که زودست
 کس ره بسراپرده تقدیر ندارد این قفل درین دهر بکس در نگشودست
 فیاض درین نشأه کسی بی‌المی نیست از سیلی محنت بدن چرخ کبودست *
 بهنر فخر نکردن هنر مردانست گهر خویش شکستن ظفر مردانست
 بر سر کوچه مردان گذری کن کآنجا کیمیا چشم‌براه نظر مردانست
 آنچه در مایده هر دو جهان حاضر نیست چشم اگر باز کنی ما حضر مردانست
 سنگ بالین کن و آنکه مزه خواب ببین تا بدانی که چه در زیر سر مردانست
 میل پروازت اگر هست گرانی بگذار که سبکرو حی دل بال و پر مردانست
 راه پرآه بریدن روش اهل دلست گام بی‌گام نهادن سفر مردانست
 شجر بارور خلد که طوبی لقب است خار خشکیست که در بوم و بر مردانست
 بنده فیض مسیحای زمان شو فیاض که بارشاد معانی پدر مردانست *
 شش جهت را در زدم جز حلقه کس بر در نبوده صدف را سینه کردم چاک یک گوهر نبود
 سیر آتشیانها کردم بیال شعله دوش آنقدر گرمی که در دل بود در اخگر نبود
 گرد غم تا رفته شد از سینه دل افسرده شد پشت گرمیهای آتش جز بخاکستر نبود
 ذوق بی‌بال و پریها کار ما را خام کردورنه در بزمش دل از پروانه‌یی کمتر نبود
 جلوه پرواز زنجیر است بی‌دیدار گل‌بلبلان را بی‌تو دامی همچو بال و پر نبود

قسمت ما یک دو ساغر خون دل در شیشه داشت ورنه شمشیر ترا تقصیر در جوهر نبود
سوزش دل دوش روی اشک ما را سرخ کرد بیش ازین فیاض آبی اندرین گوهر نبود *
ز استغنا خیالش را بما پروا نمی‌افتد نگاهش پر تو خور گر بود بر ما نمی‌افتد
مه رویش گهی تاب از غضب دارد گه از باده بگلزار جمال او گل از گل وا نمی‌افتد
اگر سر رشته کار اسیران بلا نبود سر زلف درازت این چنین در پا نمی‌افتد
چنان هنگامه بازار دامن گیریش گرمست که نوبت در قیامت هم بدست ما نمی‌افتد
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۳۳ نرنجی گر نگاهش بر رقیبان می‌فتد فیاض که تیر خردسالان متصل یکجا نمی‌افتد *
ما فیض کعبه از ره میخانه برده‌ایم سر خط مشرب از خط پیمانه برده‌ایم
ای سیل برمگرد که در انتظار توشد عمرها که رخت بویرانه برده‌ایم
با ما بجز صفای دو عالم نمانده است از دل غبار محرم و بیگانه برده‌ایم *
هم در شیخ زدم هم ره رهبان رفتم کافر از کعبه و از دیر مسلمان رفتم
عادت عکس نقیض فلکم مغلطه زد که پی درد بدریوزه درمان رفتم
خنده بر سستی امید خودم می‌آید از درت رفتم و این طرفه که خندان رفتم
گرچه از آمدن خویش پشیمان بودم لیکن از رفتن خود نیز پشیمان رفتم
آدم این همه ره دست بدامان امیدلیک با پاس ادب دست و گریبان رفتم
اینکه جز لخت دلم هیچ ندادند نصیب جرم این بود که ناخوانده به مهمان رفتم
همدمان، منع من از ناله روا نیست که من بلبلی بودم و نادیده گلستان رفتم
غیرتم گرد ملالت ز وطن بیش افزودیوسفی بودم و از چاه بزندان رفتم
بوی پیراهن یوسف شدم و بی‌اثرم هرزه بود اینکه من از مصر بکنعان رفتم
دوری از دوست ندانی گنه من فیاض رفتم از در گه او لیک بفرمان رفتم *
گریه چون گرمست ز آن با دیده همدم ساختم داغ دلچسب است ز آتش محرم غم ساختم
ابر را در گریه افگندم چو طفل خردسال بس که او را پیش چشم خویش ملزم ساختم
محرمی بایست تا دردی ز دل بیرون کنم لا جرم دانسته با اشک دمام ساختم
سازگاری کرد غم فیاض با من سالها دور بود از مردمی من نیز با غم ساختم *
گر جام میی داری عزم لب جوئی کنور مهر بتی داری فکر سر کویی کن
ای غنچه سری داری در راه بتی در بازوی گل دهنی داری وصف گل رویی کن
دائم که وفایی نیست ای چرخ ترا باری چون خاک کنی ما را در کار سبویی کن
ای خاک هوس تا کی شد فوت نماز عشق از خون دل و دیده برخیز و وضویی کن
فیاض درین وادی راهیست بسر منزل هر چند نمی‌یابی باری تک و پویی کن
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۳۴

۸۹- ملا شاه بدخشانی «۱»

ملا شاه محمد ملقب به «لسان الله» و معروف به «ملا شاه» فرزند ملا عیدی یکی از بزرگان صوفیه هند در سده یازدهم هجریست.

وی از بزرگان طبقه قادریه و مراد محمد داراشکوه است و آن شاهزاده شرحی مستوفی درباره او در کتاب سفینه الاولیاء خود آورده است. پدرش ملا عیدی قاضی ارگ از اعمال رستاق بدخشان بود و او بعد از طی دوران جوانی و آشنایی با دانشهای دینی در ۱۰۲۳ هجری بهند رفت و در سلک مریدان ملا میان میر از پیشروان سلسله قادریه درآمد و بعد از فوت ملا میان میر (۱۰۴۵ هجری) بجای او در کشمیر بساط ارشاد گسترده و در این اوان بود که محمد داراشکوه و خواهرش جهان آرا بیگم در سلک پیروان سلسله قادریه درآمدند و بهمین سبب پدر محمد و جهان آرا یعنی شاهجهان نیز بدو با نظر احترام می‌نگریست و چند بار بملاقات او رفت. ملا شاه در سال ۱۰۷۲ در لاهور بدرود حیات گفت و قبرش در همان شهر زیارتگاهست. وی بسبب مقالات عرفانی و ارشاد صوفیان محل نفرت عالمان مذهبی عهد خود بود و چند بار طعم تکفیر و تهدید بقتل چشید. کلیاتش شامل

(۱) - درباره او بنگرید به:

* پادشاه‌نامه عبد الحمید لاهوری، بنگاله ۱۸۶۷، ج ۲، ص ۳۳۳.

* عمل صالح، محمد صالح کنوی لاهوری، کلکته ۱۹۳۹، ج ۳، ص ۳۷۰ - ۳۷۱.

* صاحبیه، جهان آرا بیگم، درباره محامد ملا شاه، خطی.

* مرآة الخیال، شیر خان لودی، بمبئی ۱۳۲۳ هجری ق، ص ۱۲۸ - ۱۳۰.

* سفینه الاولیاء، لکنهو ۱۸۷۲، ص ۷۳ بعد.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* روز روشن، ص ۴۰۷ - ۴۰۸.

* ریاض العارفین، ص ۱۶۱ - ۱۶۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۳۵

قصیده‌ها و غزل‌ها و مثنویها و رباعیهای عرفانی بسیاریست و از آن بتمامی و باجزاء مختلف خاصه رباعیاتش نسخه‌های بسیار در کتابخانه‌های هند و بیرون از آن موجودست. شعر او متوسط و گاه سست است. هدایت در ریاض العارفین گفته است «پنجاه هزار بیت دیوان دارد. مثنویات بسیار و غزلهای بیشمار، ولیکن رعایت بحر و قوافی را چنانکه باید ننموده است» و شاید نخواست بگوید که رعایت لفظ را هم گاه بدست فراموشی سپرده است! با اینهمه او را در ادب عرفانی هند و نزد پارسی‌شناسان آن سامان مقامی والا است. ازوست:

ای بی‌خبر از یک نگه رحمت ماما چند همی خصومت و زحمت ما

چندی دیدی نتیجه صحبت غریک بار بین نتیجه صحبت ما *

در مدرسه آنچه صحبت یارانت در صومعه آنچه بر گرفتارانت

ز آنگاه که مهر تو گزیدم دیدم کاینها همه کارهای بیکارانت *

یاری که ترا ز خود رهند دگرست کاری که ز تو هیچ نماند دگرست

ما منکر راه مسجد و کعبه نه ایم راهی که بمقصود رساند دگرست *

مایبی و منی ما چو از کار افتاد این هستی ما بگوشه‌یی خوار افتاد

ما را چو ز خود ساخت ز ما هیچ نماند مانند سگی که در نمکزار افتاد *

آخر یابد هر که ز صدقش جوید تخمی که بجای افتاد آخر روید

گویند که هر که یافت حرفی نزدنی نی غلطست هر که یابد گوید *

دریا چو رود خس نرود پس چه کند پس با دریای بیکران خس چه کند

عرفان سریست بایدش پوشیدن می پوشم، لیک مشک را کس چه کند *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۳۶ آن را که بماند «۱» بر سر ایمان جنگ او مؤمن و ز ایمان من او را صد ننگ

مؤمن نشود تا نشمارد یکسان با بانگ نماز بانگ ناقوس فرنگ *

هر که بخود آمدم از خود رستم چون دانستم دل بخود برستم

دیدم جمال یار در خویش عیان دیوانه خود شدیم و خوش بنشستم *

تا می نکنی ز معرفت شیرین کام حاصل نشود کام تو از نقل کلام

حلوا حلوا اگر بگویی صد سال از گفتن حلوا نشود شیرین کام *

شک نیست که اسم بامسما مایم مفهوم تمام زشت و زیبا مایم

گر گفت کسی بما بدی رنجه نه ایم چون ما صدق تمام اشیا مایم *

از بستگی خویش اگر واگردی بر واری خویش مهیا گردی

واگرد بگرد خویش مانند حباب تا واگردی ز خویش و دریا گردی

۹۰- برهمن لاهوری «۲»

چندربهان پسر دهم راس لاهوری متخلص به «برهمن» از جمله شاعران

(۱)- بجای «با ماست».

(۲)- درباره او بنگرید به:

* بهارستان سخن، ص ۵۱۵-۵۱۷.

* نتایج افکار، ص ۱۰۶-۱۰۸.

* گلزار جاویدان، ج ۱، ص ۲۰۷-.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۳۷

هند و نژاد و هندوکیش قدیمست که در شعر و نثر با گویندگان ایرانی همزمان خود کوس برابری می کوفت. وی در نثر معروف خود «چهار چمن» گفته است که در خاندانی از برهمنان بجهان آمد و دو برادر داشت. پدرش از دیوانیان و منصب داران دولت در لاهور بود، و او خود در آخرهای عهد جلال الدین اکبر در لاهور ولادت یافت. نخست شاگردی و ملازمت میر عبد الکرم «میر عمارت» لاهور نمود و سپس در سلک ملازمان افضل خان علامی ملا- شکر الله شیرازی «۱» حاکم آن شهر درآمد. افضل خان مردی فاضل و ادب دوست بود، چندی وزارت شاهجهان داشت و چنانکه برهمن گوید با آنکه منشیان ایرانی و تورانی و هندی در اختیار داشت نظر تربیت بر او گماشت و یکبار که شاهجهان در لاهور بتماشای کاخهای آن خان رفته بود، وی را بحضور پادشاه روشناس کرد. بعد از مرگ آن خان فاضل، گویا به معرفی شهزاده محمد داراشکوه (م ۱۰۶۹ ه)، چندربهان در سلک ملازمان شاهجهان درآمد و عنوان منشی خاص و واقعه نویس وی یافت و کتاب چهار چمن او بعثت عهده داری همین مقام فراهم آمد، چنانکه خواهیم دید. آنچه تذکره نویسان گفته اند که برهمن در نخستین باریابی بحضور شاهجهان این بیت را خواند:

مرا دلیست بکفر آشنا که چندین بار بکعبه بردم و بازش برهمن آوردم و «پادشاه دین پرور» بر او خشمگین شد ... و باز ببخشیدش،

داستانی بر ساخته و دروغست و میر عبد الرزاق خوافی هم متوجه این جعل شده و آن را مردود

* عمل صالح (شاهجهان‌نامه)، ج ۳، ص ۴۳۴.

* مرآة الخیال، ص ۱۳۹.

* تاریخ شعر در لاهور (رساله ...)، آغا یمین از دانشگاه پنجاب (لاهور)، ص ۳۹۲ بعد.

* صحف ابراهیم، خطی.

* روز روشن، تهران، ص ۱۰۸.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

(۱) - درباره او بنگرید به مآثر الامراء، ج ۱، کلکته ۱۸۸۸، ص ۱۴۵ - ۱۵۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۳۸

دانسته است (بهارستان سخن). حقیقت آنست که اولین شعری که برهنم هنگام معرفی شدن بخدمت شاهجهان خواند، چنانکه خود نوشته، این رباعی متوسط بود:

شاهی که مطیع او دو عالم گردد هر جا که سر است پیش او خم گردد

از بس آدم بدور او یافت شرف خواهد که فرشته نیز آدم گردد و پادشاه شعر و خط شکسته او را پسندید. داراشکوه که سیاست نیای خود اکبر را در تقارب فرهنگ هندی و اسلامی دنبال می کرد و گروهی از عالمان هندو را برای ترجمه اثرهای حکمی و عرفانی هند در خدمت داشت، برهنم را از پدر بخواست و ملازم خود نمود و او تا سال ۱۰۶۶ هـ ملازم آن شاهزاده بود و در این سال دیگر باره بدرگاه خوانده شد و خطاب رایی (راجگی) با منصب بلند و درخور یافت.

بعد از عصیان عالمگیر اورنگ زیب بر پدر و برادر و نشستن او بر اورنگ شاهی و کشتن داراشکوه بسال ۱۰۶۹، برهنم ترک خدمت دولتی کرده به بنارس شهر مقدس هندوان رفت و آنجا روزگار را بعزلت گذراند تا بسال ۱۰۷۳ درگذشت.

از دیوان و از نثر چهار چمن او نسخه های کمیاب در دستست و منتخبی از غزلهایش در بیاض میرزا عبد القادر بیدل [کتابخانه موزه بریتانیا بشماره ۸۰۲، Add. ۱۶ و ۸۰۳، Add. ۱۶] نقل شده، و او چه در شعر و چه در نثر زبانی ساده دارد. در غزلهایش اندیشه یی باریک و لحنی عرفانی دیده می شود. شعرش با حال و دلپذیر است و گویند بر خود او هنگام خواندن شعر رقتی دست می داد.

درباره نثرش بجای خود سخن خواهم گفت؛ ازوست:

ای برتر از تصور و وهم و گمان مای در میان ما و برون از میان ما

آینه گشت سینه ما از فروغ عشق شد جلوه گاه صورت معنی نهان ما

جا کرد در میان رگ و ریشه مهر دوست پرورده شد بمغز وفا استخوان ما

استاد عشق حوصله فرمای عاشق است صد جا شکست تا بلب آمد فغان ما

مانند غنچه گرچه خموشیم برهنم لیکن پر از نواست چو بلبل زبان ما *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۳۹ کنم ز ساده دلی بند دیده مژگان رابمشت خس نتوان بست راه طوفان را

جگرفشان شده ام باز جای آن دارد که لاله زار کنم دامن و گریبان را

همیشه زلف ترا اضطراب در کارست چگونه جمع کند خاطر پریشان را

شبی خیال تو آمد بخواب و آسودیم دگر ز هم نگشادیم چشم گریان را

برهنم از تو سخن بی دلیل می خواهم که اعتبار نباشد دلیل و برهان را *

هر نفس بوی محبت آید از گفتار مامی توان فهمید از گفتار ما مقدار ما
 در خیال شمع روی او بشبهای فراق صبح را در خواب یابد دیده بیدار ما
 کی سر آزادگان در پیش گردون خم شود کم مبادا از سر ما سایه دیوار ما
 در محبت از ازل پیوند دارد برهمن رشته زلف بتان با رشته زنار ما *
 من عاشقم مرا بهوس احتیاج نیست مرغ رمیده را بقفس احتیاج نیست
 هرگز نظر بجیفه دنیا نیفکنم شهباز را بیال مگس احتیاج نیست
 در گوشه خمبول چو عنقا فتاده‌ام دیگر مرا بصحبت کس احتیاج نیست
 گر سوی ما ندید، برهمن ازو مرنج گل را باشنایی خس احتیاج نیست *
 کاروان بگذشت و بانگی از درایی برنخاست عالمی گم گشت و از جایی صدایی برنخاست
 چشم تا بر هم زدم انجام شد آغاز عمرطی شد این ره آنچنان کآو از پایی برنخاست
 با دل دیوانه گفتم کیست همراهی کند غیر زنجیر جنون از کس ندایی برنخاست *
 نرگست از سرمه رنگ دلربای تازه بست نسخه افسونگری را از مژه شیرازه بست
 بر سر مژگان سرشکم آمده بی لخت دل گوئیا زخم درون من لب از خمیازه بست
 خواستم تا نقش روی دلبر خود بنگرم گریه‌ام از اشک پیش روی من دروازه بست
 چون گل بادام روی دلبر من بشکفتا که بر لاله‌عذار خویش رنگ غازه بست
 کی بیابد راه سوی من دمی پای نشاط آنکه شیدای برهمن را غمش اندازه بست *
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۴۰ بر آتش غم تو دلم چون کباب سوخت و ز اشک گرم مردم چشمم در آب سوخت
 دارم دلی شکسته که بر آتش فراق چون مو بروی شعله بصد پیچ و تاب سوخت
 آن آتش نهفته که در سینه داشتم چندان بلند شد که دل آفتاب سوخت *
 مرا بسیر گلستان بهار شد باعث بیاده توبه ناستوار شد باعث
 خیال قد و رخ و عارض نگار مرا بسیر سرو و گل و لاله‌زار شد باعث
 قرار در شکن زلف یار خواهم کرد باین قرار دل بیقرار شد باعث
 چو اشک در پی آن سرو چون روان نشوم مرا که گریه بی اختیار شد باعث
 نمی شدم بره دیر هرگز از سر شوق مرا برهمن زنار دار شد باعث *
 بیار باده که وقت بهار می گذرد تو غافل از خودی و وقت کار می گذرد
 چو برق خرمن دلها بخنده می سوزد ز دور جلوه کنان از کنار می گذرد
 شمار عمر گرنامه هر نفس باید که چشم تا زده‌ای از شمار می گذرد
 مرا نظر بتهی دستی برهمن نیست بدامنش گهر آبدار می گذرد *
 نقاب از رخ چو برگیرد سحر که آفتاب من بطرز بی حجابش بیشتر گردد حجاب من
 ز راه عقل بیرون می شتابم در پی مطلب مرا از قرب من دل دور می دارد شتاب من
 دو عالم از کتاب قدرت او یک ورق سازد بود ز آن یک ورق یک نکته عشق انتخاب من
 ز اشک بی کسی دریای رحمت را بجوش آرم اگر در روز محشر در میان آید حساب من
 برهمن تا بصبح محشر از هم چشم نگشایم اگر آید شبی آن آفتاب من بخواب من *

آنان که ز عشق رنگ و بویی دارند در گلشن عیش آبرویی دارند
 چون غنچه صد زبان خموشند ولی در پرده بخویش گفت و گویی دارند *
 خواهم که ز مژگان همه شب خون ریزم در دامن خویش اشک گلگون ریزم
 از خون جگر دو دیده‌ام پر شده است معذورم اگر دو قطره بیرون ریزم *
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۴۱ ما شیفته نرگس جادوی تویم آشفته زلف عنبرین بوی تویم
 چون ماه رخ تو سجده فرما گردد خم گشته تر از هلال ابروی تویم *
 یاد دل دردناک خواهم کردن پیراهن صبر چاک خواهم کردن
 آلودگی که در میان آمده است با آب دو دیده پاک خواهم کردن *
 دل در خم زلف یار خواهم بستن بر خود در اختیار خواهم بستن
 شاید قدمی نهد خیالش در خواب در دیده خود نگار خواهم بستن

۹۱- احسن تربتی «۱»

ظفر خان احسن [احسن الله ملقب به ظفر خان و متخلص به احسن] پسر رکن السلطنه خواجه ابو الحسن تربتی از امیران صاحب نفوذ شیعی مذهب و از شاعران پارسی گوی هندوستان در سده یازدهم هجریست.

(۱)- درباره او و پرسش عنایت خان آشنا بنگرید به:

* مآثر الامراء، ج ۲، کلکته ۱۸۹۰، ص ۷۵۶-۷۶۳.

* بهارستان سخن، ص ۵۳۲-۵۳۴ و ۵۳۴-۵۳۵.

* سرو آزاد، ص ۹۵-۹۶.

* تذکره نصر آبادی، ص ۵۷-۵۸.

* تذکره میخانه، تهران، حاشیه ص ۸۲۹ و ۸۵۴-۸۵۶.

* شمع انجمن، محمد صدیق خان، هند ۱۲۹۲ ه ق، ص ۵۴-۵۵.

* فهرست کتابخانه مجلس شوری، ج ۳، تهران ۱۳۲۱، ص ۴۳-۴۴.

* نتایج الافکار، ص ۴۹-۵۱.

* فهرست بلوشه، ج ۳، ص ۳۹۱-۳۹۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۴۲

پدرش خواجه ابو الحسن (۹۷۲-۱۰۴۲) «۱» در عهد جلال الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ ه) بهند رفت و با حرمت در دربار پذیرفته شد و وزارت شاهزاده دانیال پسر اکبر و صدارت دکن بوی تفویض گردید و در عهد پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷) از دکن پایتخت خوانده شد و عنوان «میربخشی» را که از منصب‌های بلند بود، بدو واگذاشتند و پس از مرگ اعتماد الدوله تهرانی پایه وزارت اعلی (دیوانی کل) و منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار ارتقاء جست و در سال نوزدهم جهانگیری (۱۰۳۳) با حفظ آن مقام صوبه‌داری کل کابل نیز بر عهده او قرار گرفت و چون او بایفای وظیفه‌های درباری و مملکتی مشغول بود پسرش احسن الله با لقب «ظفر خان» بوکالت پدر مأمور کابل گردید؛ در عهد پادشاهی شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ه) خواجه ابو الحسن بمنصب ششزاری و شش هزار سوار ارتقاء یافت و در سال ۱۰۴۱ صاحب- صوبگی کشمیر بدو ارزانی شد ولی نظر بلندی مقام و سالخوردگی از

ملازمت پادشاه دور نگردید و باز پسرش ظفر خان بنیابت پدر معین گشت و چون سال بعد یعنی در ۱۰۴۲ هـ خواجه ابو الحسن در هفتاد سالگی بدرود حیات گفت، همان منصب صوبه‌داری کشمیر اصاله با منصب سه‌هزاری و دوهزار سوار و علم و نقاره بظفر خان احسن واگذار گردید و او مدتها در حکومت کشمیر برقرار بود و در آن میان سرزمین تبت را تسخیر نموده بر امپراطوری تیموریان هند افزود و در پایان حیات چند سالی در لاهور برسم گوشه‌گیری بسر می‌برد و سالیانه چهل هزار روپیه وظیفه داشت تا بسال ۱۰۷۳ هـ در آن شهر بدرود حیات گفت و در مقبره پدر مدفون شد.

«گویند ظاهرش بسیار محقر و کوتاه‌قد بود ... اما در رسایی دانش و درستی تدبیر یکتایی داشت ... و خالی از کمال نبود ... با آنکه خواجه [ابو الحسن تربتی] سنی بود اما ظفر خان در تشیع تعصب تمام داشت. زرها به مردم ایران می‌داد، خصوص در حق شعر اطرفه بذل و کرم می‌فرمود. سخنوران صاحب استعداد دل از اوطان برداشته روی امید بدر گاهش می‌گذاشتند و

(۱) - درباره او بنگرید بمآثر الامراء، ج ۱، ص ۷۳۷-۷۳۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۴۳

بمتمنهای متمنا می‌رسیدند. افصح المتأخرین میرزا صائب تبریزی چون از ایران بکابل رسید از گرم‌جوشی و دریابخشی او دل‌بسته صحبتش گردیده مدتها بهمراهی خان مذکور در هندوستان بسر برد چنانکه گوید، بیت:

خان خانان را بیزم و رزم صائب دیده‌ام در سخا و در شجاعت چون ظفرخان تو نیست و او انتخاب اشعار شعرايي که با وی رابطه اخلاص داشتند بخط هر کدام نویسانیده بر پشت هر ورق صورت آن معنی سنج مصور ساخت. خود نیز شعر را بکمال رسانیده. ازوست:

بتیغ بی‌نیازی تا توانی قطع هستی کن فلک تا افگند از پا ترا خود پیشدستی کن» «۱» همچنانکه از گفتار میر عبد الرزاق برمی‌آید، ظفر خان از مشوقان بسیار بزرگ شاعران پارسی‌گوی و از ترویج‌کنندگان گرم‌رو زبان و ادب پارسی در هندست و درین راه از سنت خانوادگی خود که خاندانی خراسانی بود، پیروی می‌کرد، و چون مردی بلندهمت و بخشنده و گشاده‌دست بود، شاعران از هر سوی بدرگاه او روی می‌آوردند چنانکه باید گفت ظفر خان احسن از ایرانیان نیست که توانست سنت ایرانی دیگر یعنی میرزا عبد الرحیم خانخانان را در سخن‌پروری و شاعرانوی در هند تجدید کند و یا آن را ادامه دهد.

خصلت شاعرپروری ظفر خان از آنجا نشأت می‌کرد که او خود شاعر بود و ازینروی معاشرتش با شاعران شیوه‌یی دوستانه داشت و بزرگانی همچون کلیم و قدسی و صیدی و صائب ازین خوی و خصلت او کامیاب بودند.

از میان شاعران بزرگ عهد، میرزا محمد علی صائب بیش از همه بوی اختصاص داشت و چند قصیده در مدح وی سرود و در آنها گذشته از ستایش‌های عادی شاعران مدیحه‌گو سخندانی ظفر خان را نیز مورد ستایش قرار داد. ظفر - خان هم بصائب ارادت بسیار می‌ورزید و شیوه او را در سخنوری دنبال می‌کرد و در این باب گفت:

طرز یاران پیش احسن بعد ازین مقبول نیست تازه‌گوییهای او از فیض طبع صائب است

(۱) - مآثر الامراء، ج ۲، ص ۷۶۰-۷۶۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۴۴

و این معنی را چند بار در مقاطع غزلهای خود تکرار کرد.

ظفر خان که شیعه معتقدی بود، در مقدمه مجموعه نیاپشهایی بنام «احسن - الدعوات» که بحکم او ترجمه و تنظیم شده خود را «کلب آستان علی عمران احسن الله ملقب بظفر خان» خوانده است «۱».

ظفر خان قصیده و غزل و مثنوی می‌سرود. مثنوی وصف کشمیر او را در نسخه شماره Supp. ۱۷۶۰ کتابخانه ملی پاریس دیده‌ام که بحر هزج مسدس مقصورست. با این عنوان: «توصیف راه کشمیر و گلگشت کشمیر و وصف باغهای آن و صفت قصر فیض بخش که خود بنا کرده بود». این مثنوی چنین آغاز می‌شود:

مرا اندیشه راهیست جانکاه که آنجا خضر هم گم می‌کند راه همراه مثنوی وصف کشمیر در نسخه مذکور سه مثنوی دیگر نیز هست از شاعری دیگر بنام ساطع که اهل کشمیر و معاصر فرخ سیر (۱۱۲۴-۱۱۳۱ ه) بود (بنگرید بصحف ابراهیم) و ربطی باحسن الله احسن ندارد. اینک چند بیتی از مثنوی وصف کشمیر ظفر خان احسن:

خوشا کشمیر و فصل نوبهارش خوشا کشمیر و گشت لاله زارش

چه کشمیر آبروی هشت جنت بهار اینجا کمر بسته بخدمت

چنین گلشن ندیده چشم اختر بود خلدش پدر فردوس مادر

کسی شکر هوایش چون بگوید گل ساغر ز سرو شیشه جوید

خوشا باغی که از فیض حریمش شکفته شد گل شمع از نسیمش

بهار آمد گلستان را جوان کردد گر امروز عشرت می‌توان کرد

شکوفه می‌زند چشمک بمستان که جام می‌بشوق لاله بستان

بفصل گل بگلشن چون شتابی ز جوش گل گر آنجا راه یابی

چنان گلشن دهد عرض تجمل که در هر خار بینی جلوه گل

خوشا باغی که از جویش ریاحین کند در بند حیرت دست گلچین

(۱) - درباره این مجموعه رجوع کنید به فهرست کتابخانه مجلس، ج ۳، ص ۴۳-۴۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۴۵ چنین بر رویهم گل گر زند جوش شکفتن غنچه را گردد فراموش

پای هر گلی افتاده مستم توان گفتن چو بلبل گل پرستم

شکفته چون شود طبعم بگلشن شکفتن یاد گیرد غنچه از من

بگل بلبل چو در یک پیرهن خفت ز منقارش گل آهنگ بشکفت

ز بس گستاخ گردیده است بلبل نمازی نیست دیگر دامن گل

چو شد با خنده گل سیر آهنگ از آن از نغمه بلبل کند ننگ

اگر شبنم نشیند بر رخ گل بجوش آید ز غیرت خون بلبل

تماشای گلم از جا در آورد زبان از وصف سنبل مو بر آورد

فزود از یاسمین روتق چمن راندانی کمتر از گل یاسمن را ...

*

استاد مرا چو درس می‌نوشی گفت اول سبقم حدیث بیهوشی گفت

تا خاطر عالمی پریشان گردد احوال دلم زلف بسر گوشه گفت پسر ظفر خان، میرزا محمد طاهر ملقب به «عنایت خان» و متخلص به

آشنا هم سنت پدر و نیا را در سخندانی حفظ کرد و گذشته از تعهد خدمت‌های دیوانی آیین سخنوری و سخن‌شناسی را دنبال نمود.

وی در عهد شاهجهان بمنصب هزار و پانصدی ارتقاء جست و در اواخر پادشاهی او چندگاه «داروغگی کتابخانه» شاهی را بر عهده

داشت و در دوران پادشاهی اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ ه) در کشمیر گوشه انزوا اختیار نمود و آنجا بود تا بسال ۱۰۸۱ ه

در گذشت. او گذشته از شاعری در انشاء نیز دست داشت و شاهجهان نامه ملا حمید لاهوری و فاضل خان تونی را تلخیص نمود و به «ملخص» موسوم ساخت. این بیت مشهور ازوست:

در سبکباری است آسایش سایه خوابیده قطع راه کند ازو دیوانی در دستست شامل قصیده و غزل و ترجیع‌بند و رباعی و چند مثنوی کوتاه که جمعا بهزار بیت نمی‌رسد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۴۶

۹۲- فوجی نیشابوری «۱»

ملا- مقیم معروف به «مقیما» و متخلص بفوجی از خاندانی شاعری پیشه در نیشابور برخاست. نصرآبادی او و دو برادرش «عظیما» و «کریما» را که پسران ملا قیدی بوده‌اند «۲» ستوده و نوشته است که این ملا- قیدی برادرزاده نظیری نیشابوری بوده و «آن سلسله همگی مردم آدمیند در کمال پاکی طینت و صلاح...». ملا قیدی در عهد شاه جهان بهند رفت و در بازگشت بایران چنانکه در «فوز عظیم» اثر پسرش ملا عظیما ذکر شده بسال ۱۰۶۴ در راه در گذشت.

اما فوجی یعنی ملا- مقیما، گویا پیش از پدر سفر هند اختیار کرده بود چه در سال ۱۰۴۲ هـ حکیم داود را که تازه از ایران بهند رسیده بود ستود «۳».

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۳۱۶-۳۱۷.

* تذکره غنی، محمد عبد الغنی، علیگر ۱۹۱۶، ص ۱۰۴.

* آتشکده، تهران، ص ۷۰۶.

* قصص الخاقانی، داود قلی بن ولی قلیشاه، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی.

* ریاض الشعراء، خطی.

* فهرست ریو، ج ۲، ص ۶۹۰.

* تذکره پیمانه، ص ۳۸۱ ببعد.

(۲)- نصرآبادی غیر از مقیما درباره ملا قیدی پدرش و برادران مقیما یعنی عظیما و کریما در صفحه‌هایی که نشان داده‌ام شرحی مختصر با نمونه‌هایی از شعرشان آورده

(۳)- گوید:

حکیم داود آن نور دیده ایران رسیده سرخوان عطای هند بود

مرید شاه جهان گشته است و می‌خواهد که سایه پرور بال همای هند بود

بهار دولت صاحبقران کند شیرین چو سرو در چمن دلگشای هند بود

ز سال آمدنش سوی هند گر پرسند بگوی «رونق دار الشفای هند» بود

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۴۷

و دیرزمانی در شهر اوریسه (Orissa) بسر می‌برد «۱» و ملازم جان بیگ حاکم آن شهر بود و نیز بدرگاه شاهزاده مراد که در سند (مولتان) بود راه داشت و درباره باغی که او بسال ۱۰۵۳ در مولتان احداث کرده بود ماده تاریخی یافت «۲» تاریخهایی که در

قطعات او یافته می‌شود بر رویهم سالهایی را میان ۱۰۵۲ و ۱۰۵۹ نشان می‌دهد. وی پس از چند سال اقامت در هند و سند بمکه و کربلا و نجف رفت و در راه قصیده‌یی بمطلع زیرین سرود که قسمتی از آن را بجای خود خواهیم آورد:

دست بهم داده‌ایم ما و نسیم صبارقص کنان می‌رویم تا نجف و کربلا و در بازگشت باصفهان رفت و در آنجا نصرآبادی چند بار با وی ملاقات و مصاحبت داشت و او را خوش سلیقه و لطیفه‌پرداز و «ملکی در لباس انسان» یافت. فوجی از اصفهان بزادگاه خود نیشابور رفت و همانجا بسال ۱۰۷۵ درگذشت. بنابر نقل داود قلی در قصص الخاقانی هنگام مرگ چهل و دو سال داشت و در این صورت بسال ۱۰۳۳ ولادت یافته بود.

از دیوانش نسخه‌یی بشماره Or.۳۰۲ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد که نزدیک به پنجهزار بیت قصیده، قطعه، غزل، رباعی، ساقی - نامه‌یی ببحر متقارب مثنی مقصور و دو مثنوی کوتاه دارد. قصیده‌هایش در ستایش امامان و مدح شاهزاده مراد و میرزا جان بیگ است و غزلهایش بنظم الفبایی قافیه تنظیم یافته.

وی سخنی ساده و روان و استوار، بر شیوه گویندگان سده نهم و آغاز

(۱)-

بملک اوریسه هراسان می‌باشیده می‌بفکر خراسان مباش
شکفته درین ملک از هر گیاه گل مدح جان بیگ خورشید شاه

(۲)-

نهال گلشن اقبال شاهزاده مراد که جانشین سلیمان بعدل و داد بود
فگند طرح ریاضی بساحت ملتان که داغ لاله آن دیده را سواد بود
ز چهره شاهد معنی گشود پرده و گفت «مکان ساز و طرب گلشن مراد بود»
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۴۸

سده دهم داشت، هم قصیده و هم غزل را خوب می‌سرود، معنیهای حکمی و عرفانی در شعر او خواه قصیده و خواه غزل بسیار دیده می‌شود و حتی باید گفت که در غزلهایش اندیشه‌های عرفانی و تحقیقی بر معانی غنایی می‌چربد.

در قصیده خود را در ردیف انوری و خاقانی نهاده و گفته است

انوری کو، کجاست خاقانی بی‌حریفان شراب نتوان زد ازوست:

... گوشه‌نشینان عشق از همه جا فارغند کشور آسایش است زاویه انزوا

عشق بساطی فگند معرکه‌ها گرم شدفتمه بلندی گرفت در سر بازارها

در چمن خاطری جای شکفتن نمانددرخت بصحرا کشید وسعت ازین تنگنا

پای بدامن کشان گنج گهر یافتندخاک شود مدعی در طلب مدعا

رنگ طمع واگذار گونه یاقوت گیرزردی رو شاهیست بر طمع کهربا ...

راه بجایی نبرد بی‌مدد دیده دل طعمه طوفان بود کشتی بی‌ناخدا

عشق چو مسند فگند عرش چه و فرش چیست بخت سکندر کدام تخت سلیمان کجا ...

دست طلب بازکش پای بدامن در آرا راه ندارد کسی در حرم کبریا

گرمی عشقت نشد مایه افسردگی سردی طبعت نرفت زین غسل ناشتا

سوخت دماغ ترا کشت چراغ ترافکر صلاح و فساد رأی صواب و خطا

پر نشود گر کنی نقد دو عالم نثار کیسه امید شاه کاسه حرص گدا ...

*

درین پرده چون شمع تا می توانی نگهدار سر رشته زندگانی
 سر از کار خود چرخ بیرون نیارد درین کار گه با همه کاردانی
 گر از خاک و بادی گر از آب و آتش برون بایدت رفت ازین دیر فانی
 بهشت است گیتی تو فرزند آدم مگو هر چه خواهی مکن هر چه دانی
 درخت از بر خود بود پای در گل ز خود گر بر آبی بخود درنمانی
 تعلق شود سرد را سنگ دامن چو شد بسته افتاد آب از روانی
 سگ نفس را بر میار از قلاده نفرموده کس گرگ را پاسبانی
 بر آتش نهد موم را سست مهری بخاک افگند سنگ را سخت جانی
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۴۹ درخت هوس را نیفکنده از پانچیند دلت میوه شادمانی
 رسیدن بخاک در دوست مشکل ز بالانشینی ز والامکانی
 قدم بر سر خویش نتوان نهادن اگر آسمانها کند نردبانی *

بپای دیده چون خورشید پیمودیم دنیا را کسی پیدا نشد کز خاک بردارد سر ما را
 نشد مرغ دل رم دیده ام را بال و پر بند دسر زلفی که از شوخی بدام آورده عنقا را
 طبیعی می کند درد مرا درمان که از دستش بود بر دل جراحتهای گوناگون مسیحا را
 من آن دیوانه ام کز غایت آشفته گی هر دم غبار خاطر م کوهی نهد بر دوش صحرا را
 بزم میکشان چون می روم با این دل غمگین کدورت می کند در شیشه درد آمیز صهبا را
 اگر برداشتی از روی وحدت پرده کثرت توانی بر گرفت از روی دریا موج دریا را
 نمی دانم چه مستی کرده فوجی غمزه ساقی که می بینم چو دلهای بخون آغشته مینا را *

چو غنچه راز دل بلبل چمن دریا بزم بکام کش و لذت سخن دریا ب
 گشوده بند گریبان غنچه باد صباهمه مشام شود بوی پیرهن دریا ب
 درون خلوت و گنجایش نظر هیئات جمال دوست ز بیرون انجمن دریا ب
 چو لب بخنده گشاید نبات مصر بین کند چو زلف گره نافه ختن دریا ب
 قدم بچشمه حیوان نه و سمندر باش رفیق خضر شو و ذوق سوختن دریا ب
 جمال دوست برون آمد از حجاب نقاب تمام دیده شو و جلوه سمن دریا ب
 سخن بصرفه ادا کن درین چمن فوجی و گرنه گوش شو و گفت و گوی من دریا ب *

وسعت دهر باندازه یک شیون نیست جای یک پر زدن ناله درین گلشن نیست
 عرصه دهر محیطی است که چون موج در او هیچکس را خبر از آمدن و رفتن نیست
 عشق آن معرکه آراست که در لشکر او نتوان یافت کسی را که بخود دشمن نیست
 گل رخسار تو از باغ بهشت آمده است تربیت دیده آب و گل این گلشن نیست
 گر شود سرو نباشد ز تعلق آزاد هر کرا سلسله زلف تو بر گردن نیست
 گر شود راز جنون فاش نرنجی فوجی عشق رسوا طلب افتاده، گناه از من نیست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۵۰

*

آواره گرد عشق بمنزل نمی‌رسد صد ره ز دل گذشت و پی دل نمی‌رسد
ما دست و دل ز کشتی امید شسته‌ایم بحر است این که موج بساحل نمی‌رسد
زندان برای زنده دلان محبت است دام و قفس بطایر بسمل نمی‌رسد
برخاستن چه سود و نشستن چه فایده گرد تو چون بدامن محمل نمی‌رسد
فوجی تمیز نیک و بد کار روزگار دیوانه تا نشسته بعقل نمی‌رسد *
پیش بدنامان بنیکی نگذرد نامم هنوز طشت رسوایی نیفتادست از بامم هنوز
زینت فتراک آن ترک شکارافکن شدم چشم در دنبال دارد حلقه دامم هنوز
داغ نومیدی نکرد افسرده‌ام از وصل اوسو ختم صد بار و در اندیشه خامم هنوز
نشأ می‌یابم ولی صاف از کدورت نیستم پرتو ساقی نیفتادست در جامم هنوز
عمر صرف مرغ عشرت کردم و صیدم نشد این کبوتر می‌رهد از گوشه بامم هنوز
می‌نمی‌گیرم بلب فوجی اگر زهرست زهر لذت خونابه دل هست در کامم هنوز *

در چاه غم بسلسله آه می‌روم بنگر بریسمان که در چاه می‌روم
دل داده‌ام ز دست بهر جا که می‌رود همچون ستاره در پی آن ماه می‌روم
ضعفم ز بس که بند بر اعضا نهاده است چون می‌روم ز خویش بیکماه می‌روم
در خواب هم بکوی توام گریه می‌برد چون سیل واکشیده‌ام و راه می‌روم
فوجی شتاب دارم و دل مانده در قفاگاه انتظار می‌کشم و گاه می‌روم *

دل سیر فضای عالم راز نکرد چشمی بتماشای جهان باز نکرد
از طبع گرفته کس بجایی نرسید تا پر ننگشود مرغ پرواز نکرد *
عاشق دل را بآه برپا دارد اندیشه ز سیل ار نکند جا دارد
ویران نشود تا نفسی باقی هست این خانه بی‌ستون ستونها دارد *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۵۱ گفتم مگر از فکر جهان افتادم غافل که بقید این و آن افتادم
این بحر میانش بکنار افتادست رفتم بکنار و در میان افتادم *

... الهی بخوبان آتش عذار بمستان میخانه چشم یار ...
کز اندیشه کفر و دینم برآر برآر، از گمان و یقینم، برآر
ز تسبیح و زنار بگشا گره وزین دام و دانه نجاتم بده
بمن مهربان کن دل شیشه رابشوی از دلم گرد اندیشه را
بخم خانه وحدتم شو دلیل لبم تر کن از جرعه سلسیل
بخلوتگه دل درآ بی نقاب بر آینه‌ام جلوه کن بی حجاب
قمر چند از گردش ماه و سال نماید گهی بدر و گاهی هلال
تهی ساز یکباره این جام رایکی ساز آغاز و انجام را
عطارد نیفگند از کف قلم نگر دید دلگیر ازین پیچ و خم

در آتش فگن خامه و دفترش بده بعد ازین منصبی دیگرش
 دمی زهره از چنگ نهاد چنگ‌وزو برنیامد صدای درنگ
 مکرر شد این نغمه بی‌اثر برون آر ازین پرده نقشی دگر
 نگردید ایوان گردون خراب‌نیفتاد ازو شمسه آفتاب
 تزلزل درین قصر والا فگن‌وز او گوی خورشید در پا فگن
 بخون شفق آسمان گشت رنگ‌نگیرد ز نم تیغ بهرام زنگ
 مده فرصت این ترک خونریز را بریز آبی این آتش تیز را
 شبستان این چرخ نیلوفری نشد روشن از کوکب مشتری
 فروزنده کن مشعل دیگری برین شمع زن سیلی صرصری
 زحل تا بکی پاسبانی کنندگهبانی دیر فانی کند
 برانگیز سیلاب تقدیر رانجانی ده این هندوی پیر را
 ز هم بگسلان رشته روزگار برانداز این پرده از روی کار
 کرین کشت یک جو نداریم رنگ‌بتنگیم ازین باغ گردون بتنگ!
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۵۲

۹۳- ذبیحی یزدی

ملا اسمعیل ذبیحی (یا ذبیح) یزدی از شاعران اواخر سده یازدهم و از معاصران میرزا محمد طاهر صاحب تذکره نصرآبادیست که بقول او «منزوی وادی گمنامی و عزلت» بود «۱». وی نام او را ذبیح آورده ولی در جنگ ذیقیمتی از مثنویهای گوناگون قدیم و جدید که بسال ۱۱۷۰ هـ فراهم آمده و بشماره Or.۴۷۷۲ در کتابخانه موزه بریتانیا محفوظست، نامش دوبار (ورق ۳۰۱ b و ۵۵۲ b) اسمعیل ذبیحی ذکر شده است. خود شاعر نیز در اشعار خویش گاه تخلص خود را ذبیح و گاه ذبیحی آورده است «۲». غیر از دو غزل و یک تغزل و دو ماده تاریخ و یک رباعی که نصرآبادی ازو نقل کرده، دو مثنوی بنام نرگسدان (ورق ۳۰۱ b جنگ مذکور) و هدیه الاحباب (ورق ۵۵۲ b جنگ مذکور) ازو داریم «۳» که شرح آنها چنین است:

مثنوی نرگسدان ببحر هزج مسدس مقصور یا محذوفست در متجاوز از ۶۵۰ بیت در ذکر داستان نرگس بانو مادر امام دوازدهم شیعیان اثنی عشری، و شروع می‌شود با حکایت برگزیده شدن بشر بن سلیمان انصاری از طرف امام دهم و مأمور گردیدنش بخريدن کنیزکی رومی از نخاسی بنام عمر در بغداد. آن کنیزک تن در نمی‌داد تا نخاس او را بهیچیک از خریداران بفروشد ولی امام نامه‌یی به «خط» و به «زبان» فرنگی ببشر بن سلیمان داد تا بعمر برساند با دویست و بیست اشرفی سرخ ... این کنیزک از احفاد شمعون بن حمون وصی عیسی بن مریم و از خاندان قیصره روم بود، زندگانی وی

(۱)- تذکره نصرآبادی، ص ۲۹۹-۳۰۰.

(۲)-

ای ذبیح از گریه نظم آبداری داده روخیز تا ما هم بیاض دیده‌یی رنگین کنیم
 از قتل ذبیحی مکن اندیشه که عیسی خواهد ز خدا عذر گناه تو فرنگی
 (۳)- درباره این جنگ بنگرید به ضمیمه فهرست ریو، ص ۲۳۴-۲۳۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۵۳

از آغاز حیات با شگفتیها همراه بود و او امام یازدهم را در خواب دیده و خواستار او شده بود ... و سرانجام در اختیار او درآمد و امام دوازدهم از او ولادت یافت. تصور نمی‌رود عوامانه بودن داستان از جهت‌های گوناگون گناه ذبیحی بوده باشد چه او ظاهراً ناقل داستان بنظم بوده است نه مبتکر آن.

و اما هدیهٔ الاحباب مثنوی کوتاهیست که در بحر رمل مثنی مقصور نظم شده و شاعر در آن بیاران همنشین که از او دور مانده بودند خطاب نموده است.

زبان‌ش چه در این دو مثنوی و چه در غزلها و دیگر شعرهایش روان و شعرش خالی از عیب است و از غزل او با ردیف «فرنگی» که پیشتر ازین از او نقل کرده‌ام «۱» شوخ‌چشمی او در سخنوری دریافته می‌شود و بقول نصر- آبادی شعرش بی‌نمکی نیست «۲». ازوست:

عشق پنهان بدل چه سان باشد شعله در پرده چون نهان باشد

بی محبت ممان که در عالم حاصل زندگی همان باشد

خواه پروانه باش و خواه چو شمع آتشی بایدت بجان باشد

پیر صد ساله هم بمذهب من عاشقی گر کند جوان باشد

برسد گل بصد بهار دگر گر در آغوش بلبان باشد

مستم از جام کافری که مدام بی می و جام سرگران باشد *

یا بما «۳» یار مشو یا چو شدی چون ما شو ما چو رسوای جهانیم تو هم رسوا شو

عاشق و رند و غزلخوان و فرنگی مشرب رند و لا قید و ملامت کش و بی پروا شو

شور عشق آمد و از ما سر و دستار ربود زاهد، امشب سر پیرت تو هم از سر واشو

منکر طلعت خورشید شدن تیره دلیست غرض اینست که خفاش مشو حربا شو

تا تو در قَطر گیتی خاک فرو می بردت ایمنی خواهی از آسیب فنا دریا شو

(۱)- همین جلد، ص ۵۷-۵۸.

(۲)- تذکره نصر آبادی، ص ۲۹۹.

(۳)- «بما» بجای «با ما» ست و غلطست.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۵۴ چین ابرو بحریفان مفروش ای زاهد سر که در مجلس ما کس نخرد صهبا شو

عاشقان فانی محضند حجاب از که کنی یکدم ای شوخ که هم صحبت مایی واشو *

بردی ز غمش ذبیح جان را بردی این ننگ هزار دودمان را بردی

نامش بردی و جان ندادی بی درد برخیز که عرض عاشقان را بردی *

بود راهی ز دل یک راست تا دل نه گام از وی خبر دارد نه منزل

زمانها پیشتر ز ایجاد عالم شد این ره باز بر اولاد آدم

طفیل آدمی اشیاء دیگر خورند از حاصل این بوستان بر

رموزش را که اهل ذوق دانند گروهی عشق و جمعی شوق خوانند

اگر این شوق آمیزش نبودی فلک هم هیچ در گردش نبودی

نه این ره قطع گردد از بریدن نه دیواری توان پیشش کشیدن
 تو آن معنی که می‌خوانی وصالش بود این شوق روحانی مالش
 در اشیا حب اگر ساری نباشد همه اجزاء کون از هم بپاشد (از منظومه نرگسدان)
 دوستان یاران عزیزان های‌های آه و آه از درد هجران وای وای
 از جفای درد هجران شما بر لب آمد جان من جان شما
 ایستاده جان بلب در انتظار تا بخاک پایتان گردد نثار
 من نیم یک لحظه بی‌یاد شما هیچ می‌آید شما را یاد ما
 یاد دورافتادگان کمتر کنیدز آنکه ترسم عیش خود بر هم زنید
 من گرفتم از میان باری کنار عیشتان خوش باد و صحبت خوشگوار
 چون مژه با هم شما اندر حضور روز شما چون چشم بد من دور دور
 دوستان تا جمع در یک محفلیدز انبساط صحبت هم غافلید
 گر جداتان افکند از هم قدر آن زمان دانید قدر یکدگر
 کس مبادا همچو من دور از شماروزگارم کرده مهجور از شما
 کرده‌ام خود دشمنی با جان خویش از که گیرم بعد ازین تاوان خویش
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۵۵ همچو جاده سر بدامان وطن تا که نگذارم نیاید خواب من
 جان اگر از محنت هجران برم هدیه خاک ره جانان برم
 سوختی ما را بداغ اشتیاق آتشی در جانت افتد ای فراق
 از همان آتش که خود افروختی از همان آتش که ما را سوختی
 از همان آتش که چون شد شعله بارهفت دوزخ هست از وی یک شرار
 ای طریق مهر ناآموخته بشنو این پند از من دلسوخته
 صحبت یاران مکن زنه‌ار ترک ترک هم باشد حرام الا بمرگ
 جان فدای آن وفاسنجیده یار کو بود در دوستیها ماندگار
 قدر هم ای دوستان دانستی است این گرانمایه گهر بس جستانی است (از: هدیه الاحباب)

۹۴- غنی کشمیری «۱»

ملا محمد طاهر کشمیری متخلص به «غنی» از شاعران پارسی‌گوی کشمیر

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۴۴۵-۴۴۶.

* آتشکده آذر، بمبئی، ص ۳۵۰.

* گنج سخن، ج ۳، ص ۱۰۸-۱۱۰.

* صحف ابراهیم، خطی.

* دیوان غنی کشمیری، چاپ لکنهو ۱۸۴۵ میلادی، و مقدمه آن.

* نتایج افکار، ص ۵۱۲-۵۱۶.

* بهارستان سخن، ص ۵۱۹-۵۳۲.

* فهرست ربو، ج ۲، ص ۶۹۲.

* ریاض الشعراء، خطی و تذکره‌های دیگر مانند مرآة الخیال، تذکره سرخوش و جز آنها.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۵۶

و در زمره بزرگترین و مشهورترین آنانست. طایفه وی اصلاً از خراسان بوده و به‌مراه میرسید علی همدانی عارف مشهور بکشمیر مهاجرت نمودند «۱» و او ظاهراً بسال ۱۰۴۰ ه در شهر سرینگر کشمیر ولادت یافت «۲». در آغاز جوانی نزد ملا-محسن فانی (م ۱۰۸۲ ه) که شرح حالش را خواهید دید، بکسب دانش پرداخت و زود در شعر و ادب نام برآورد، ولی هیچگاه از استعداد وافر خود در این راه برای نزدیکی بقدرتمندان عهد بهره‌ی برنگرفت بلکه زندگی را در عزلت و ریاضت و مجاهدت می‌گذراند تا بسال ۱۰۷۹، سه سال پیش از مرگ استاد خود فانی، در گذشت و در همین مدت کوتاه اشعار بسیار از وی یادگار مانده بود که خود هیچگاه فرصت جمع‌آوری آنها را نیافت و پس از مرگ او دوستش محمد علی ماهر (م ۱۰۸۹) آن را جمع آورد و مقدمه‌ی بر آن نگاشت. وی در بیان تاریخ وفات دوستش قطعه‌های زیرین را سرود:

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی غنی سر حلقه اصحاب او در نکته‌دانی شد

تهی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش که آگاهی سوی دار بقا از دار فانی شد *

از فوت غنی گشته که و مه غمگین هر کس شده در ماتم او خاک‌نشین

تاریخ وفاتش از پرسند بگوپنهان شده گنج هنری زیر زمین *

دوش بمن گفت قائلی که غنی مرد قلت له اسکت انت لیس ذکیا

اهل دل ای بی‌خبر بمرگ نمیرند کیف یموت الذی یکون تقیا

نیست وفاتش جز انتقال مکانی کان تقیا و طاهرا و نقیا

دل ز خردسال رحلتش چو طلب کرد قال لنا ان نقول «حی غنیا» (۱۰۷۹)

(۱)- از یادداشتهای دکتر گ. ل. تیکو در رساله «شعرای فارسی‌زبان کشمیر».

(۲)- کلمه «غنی» بحساب ابجدی (۱۰۶۰) است و بنابر ماده تاریخی غنی این تخلص را در بیست سالگی و در سالی که معادل

حرفهای آنست برگزید. پس اگر در ۱۰۶۰ بیست ساله بود، می‌بایست ولادتش در سال ۱۰۴۰ ه اتفاق افتاده باشد.

و نیز بنگرید بتوضیحی که در همین باب در تذکره سرخوش آمده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۵۷

از دیوان غزلها و رباعیها و مثنویهایش نسخه‌هایی در هند و خارج از آن دیار پراکنده است و یکبار بسال ۱۸۴۵ در لکنهو و بار دیگر در مدراس طبع شد.

نسخه‌ی از دیوان او را در کتابخانه ملی پاریس بشماره Supp. ۹۵۶ دیدم که پیرامون ۱۳۰۰ بیت غزل و رباعی دارد و آن را ناسخ به «غنی لاهیجی» نسبت داده. ادگار بلوشه (فهرست، ج ۳، ص ۳۹۵) نیز همین اشتباه را تکرار نموده دیوان مذکور را از غنی لاهیجی (از ملازمان خان احمد گیلانی) دانسته و با این وصف تمام مشخصات حال غنی کشمیری را بدو نسبت داده است. بعد از مطالعه معلوم شد که آن نسخه دفتریست از شعرهای همین غنی کشمیری.

غنی کشمیری از شاعران توانای پارسی‌گوی در هندوستان و از جمله سرآمدان آنان بود. ناقدان سخن فارسی در هند او را بنازکی

خیال و توانایی بسیار در بیان معنیهای دقیق و مضمونهای باریک ستوده و از راه مبالغه نوشته‌اند که «طرز کلامش حلاوتی و بهار اشعارش طراوتی دارد که زبان قلم و قلم زبان در بیان آن لالست. معانی خاص و مضامین تازه که در اشعار وی که بیشتر بطرز ایهامست، یافته می‌شود، در کلام هیچیک از موزونان عالی‌فکر پیدا نیست. الحق او پایه سخنوری را بدرجه بلند سخن بجایی رسانیده که مستعدان صاحب کمال در پیروی و تتبع آن چقدر عرق-ریزی و سعی بکار می‌برند تا خود را اندکی بدان آشنا می‌سازند. چنین معنی بند خوش‌قال و مدعا و مثل‌گوی نازک‌ادا از خطه کشمیر بلکه تمام اقلیم هندوستان برخاسته» (بهارستان سخن). اگرچه در این اظهارنظر میر-عبدالرزاق کار مبالغه بسیار بالا-گرفته است اما حق اینست که غنی را از جمله شاعران و سخنورانی در هند بدانیم، که بشیوه سخن‌گویان عهد، توانسته است خوب از عهده بیان خیالهای دقیق خود در زبان استعاره و ایهام برآید. سخنان خیال‌انگیز و نکته‌های پرمعنایی که قالبهای لفظی از افاده مقصود آنها عاجز باشند در شعر او کم نیست. چاشنی عرفان بگفتارش غالباً جلوه‌های دلپذیر می‌دهد. با آنکه از زمانه فرصت کافی نیافت در طی مدارج سخنوری دور از توفیق نبود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۵۸

ازوست:

جنونی کو که از قید خرد بیرون کشم پا راکنم زنجیر پای خویشان دامن صحرا را
بیزم می‌پرستان محتسب خوش عزتی دارد که چون آید بمجلس شیشه خالی می‌کند جا را
اگر شهرت هوس داری اسیر دام عزلت شو که در پرواز دارد گوشه‌گیری نام عنقا را
بیزم می‌پرستان سرکشی بر طاق نه زاهد که می‌ریزند مستان بی‌محابا خون مینا را
شکست از هر در و دیوار می‌ریزد مگر گردون ز رنگ چهره ما ریخت رنگ «۱» خانه ما را
ندارد ره بگردون روح تا باشد نفس در تن‌رسایی نیست در پرواز مرغ رشته بر پا را
اگر لب از سخن فروبستیم جا دارد که نبود از نزاکت تاب بستن معنی ما را
غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن که روشن کرد نور دیده‌اش چشم زلیخا را *
صفای حسن بتان می‌تراود از دل مابآب آینه گویی سرشته شد گل ما
چنان بیاد سر زلف او گرفتاریم که غیر خانه زنجیر نیست منزل ما
شدیم خاک ز بس در خیال عارض اوسزد اگر گل خورشید روید از گل ما *
جان را بکوی دوست روان می‌کنیم مایعنی که کار عشق بجان می‌کنیم ما
مطرب گر آرزوی تو فریاد ما بودمانند نی بدیده فغان می‌کنیم ما
مشهور در سواد جهان از سخن شدیم همچون قلم سفر بزبان می‌کنیم ما
نتوان چو زاهد از ره خشکی بکعبه رفت کشتی ببحر باده روان می‌کنیم ما
ما را چو شمع مرگ بود خامشی غنی اظهار زندگی بزبان می‌کنیم ما *
پیر شد زاهد و از راز درون بی‌خبرست قد خم گشته او حلقه بیرون درست
حیرتم کشت که چون از سر عشاق گذشت آب شمشیر که خونریز مرا بر کمرست
آب چون نیست گذارد بدهن تشنه عقیق دیده بی‌نم که شود مایل لخت جگرست
ناوک ناز تو در دیده من جا دارد تیر مژگان ترا مردم چشمم سپرست
گر دهی تن بیلا به که بدزدی پهلوكشتی از پیل بود ایمن و پل در خطرست
هر که پرسد ز غنی وجه شکست رنگم‌دانم از سنگدلیهای بتان بی‌خبرست

(۱) - رنگ ریختن: طرح انداختن.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۵۹

*

نشان هرزه گردی ظاهرست از طرز رفتارم بود سرگشتگی پیدا ز نقش پا چو پرگارم
مرا از دست این مشکل گشایان دل بتنگ آمد ز ناخنها گره چون غنچه افتادست در کارم
ز بس در جزو جزوم نقش ابروی تو جا دارد شود قوس قزح هر که پرد رنگی ز رخسارم
بر انگشتش پیچم رشته باریکتر از مودهد تا آن تغافل پیشه را یاد از تن زارم
مرا جز تخته بندیها دکانداری نمی باشد شکست افتاد تا از سستی طالع بیزارم
درین گلشن نباشد طوطی شیرین سخن چون من بکار نیشکر صد عقده افگندست منقارم
صدای گریه ابر بهاری کرد معلوم که آب بحر را زد بر زمین چشم گهر بارم
غنی از گلخن گیتی باخگر می زنم پهلوی که از سوز درون خاکستری شد رنگ رخسارم *
توانگر را نزید لب بخواهش آشنا کردن که با دست تهی پر بدنما باشد دعا کردن
باستغنا گذشتن از جهان آسان نمی باشد بود دشوار قطع راه دور از پشت پا کردن
غریبی بر بساط دهر همچون مهره شطرنج برای خانه تا کی جنگ با همسایه ها کردن
اگر باشد غنی همچون کلیدم خانه از آهن شود ویران اگر خواهم درو یک لحظه جا کردن *
از بس که گلی نبود در گلشن ماخاری نزدست دست در دامن ما
از چشم بد برق نترسیم که سوخت مانند سپند دانه در خرمن ما *
افسوس که رفت نشأ دور شباب سرخوش نشدیم یکدم از باده ناب
از بهر تماشای جهان همچو حباب تا واکردیم چشم رفتیم بخواب *
در گوشه بی تعلقی جای دلست و ارسته همیشه در تماشای دلست
کشتی چو قلندران بپهلوی بند آن را که هوای سیر دریای دلست *
هر کس که بکنج انزوا بنشیند کی بر در کس چو نقش پا بنشیند
در خانه خویش هر که پیوسته نشست نقشش چو نگین در همه جا بنشیند
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۶۰

*

چون بیخردان بی خبر از کار مباح سرگشته بهر کوچه و بازار مباح
ترسم که ز چشم اهل بینش افتی چون طفل سرشک مردم آزار مباح *
ای شیفته زینت و پیرایه خویش تا چند بلند می کنی پایه خویش
نفعی نتوان برد ز سرمایه خویش آسوده کسی نبود در سایه خویش *
مستان همه خفته اند در سایه تاک از گرمی خورشید قیامت بی باک
دنیا گویند مزرع آخرتست ای شیخ بریز دانه سبزه بخاک *
کردم هر چند جستجو در عالم یاران موافق بجهان دیدم کم

افسوس که همچو مهره‌های شطرنج یکرنگ نیند هم‌نشینان با هم

۹۵- شیدای فتحپوری «۱»

شیدای فتحپوری از شاعران سده یازدهم هندست که در یک خاندان ایرانی مهاجر دنیا آمد پدرش از طایفه تکلو و ساکن مشهد بود و از آنجا

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۴۴۴-۴۴۵.

* هفت آسمان، ص ۱۳۸-۱۳۹.

* سرو آزاد، ص ۸۲-۸۴.

* بهارستان سخن، ص ۴۷۵-۴۸۵.

* نتایج الافکار، ص ۳۸۳-۳۸۶.

* ضمیمه فهرست ریو، ص ۲۰۶-۲۰۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۶۱

در زمان پادشاهی جلال الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ ه) بهند رفت و در فتحپور (-سیگری)، پایتخت آن پادشاه، سکونت گزید و شیدا همانجا ولادت یافت و پس از آنکه در شاعری نام برآورد چندگاهی ملازمت میرزا عبد الرحیم خانخانان (م ۱۰۳۶ ه) اختیار نمود و سپس خدمت شهزاده شهریار (م ۱۰۳۷ ه) فرزند جهانگیر پادشاه، کرد و پس از جلوس شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ه) در سلک ملازمان او درآمد و مقام و مرتبه‌یی در دستگاه حکومت داشت و لیکن در آخرهای زندگانی از ملازمت کناره گرفت و با مواجهه که از دولت داشت در کشمیر بسر می‌برد تا بسال ۱۰۸۰ ه در آنجا بدرود حیات گفت.

وی مردی خوش قریحه و نکته‌سنج و حاضر جواب بود و خود را از شاعران همعهد برتر می‌دانست و بر سخنان آنان نکته‌ها می‌گرفت چنانکه معروفست که اظهري (م ۱۰۴۴ ه) که شاعری کهنه‌کار بود در هر مجلسی که شیدا حضور داشت از خواندن شعر خودداری می‌کرد، و از جمله کارهای او نظم قصیده‌یست در اعتراض بر هفت بیت منتخب از قصیده قدسی بدین مطلع:

عالم از ناله من بی‌تو چنان تنگ فضاست که سپند از سر آتش نتواند برخاست وقتی قصیده شیدا، که بر همین وزن و قافیه سروده است، منتشر شد شاعری دیگر بنام ابو البرکات منیری مولتانی لاهوری (م ۱۰۵۴ ه) «۱» بر آن اعتراض کرد و محاکمه‌یی بین او و قدسی، در قصیده‌یی بر همان وزن و قافیه، ترتیب داد و بدینسان داستان قصیده لامیه غضائری و اعتراض عنصری بر آن و جواب غضائری بعنصری بگونه‌یی دیگر تجدید شد. هفت بیت برگزیده از قصیده قدسی و قصیده اعتراضیه شیدا و پاسخ منیری لاهوری تمامی در بهارستان سخن، ذیل نام شیدا، نقل شده است و در اینجا تنها چند بیت از قصیده شیدا که در اعتراض بر نخستین بیت از قصیده قدسی است، نقل می‌شود:

(۱)- درباره او بنگرید به نتایج الافکار ص ۶۳۷-۶۴۰؛ بهارستان سخن ص ۵۰۹-۵۱۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۶۲ ... ای سخن سنج هنرمند، باندیشه بسنج نقد هر حرف بمیدان خرد بی‌کم و کاست ناله در سینه هواییست که پیچد از درد چون ز لب گشت هواگیر هم از جنس هواست عالم از وی نشود تنگ و لیکن ز ملال اهل عالم چو ازو تنگ نشینند رواست

خود گرفتم که جهان تنگ شد از ناله تو که ز تنگی نظر از چشم نیارد برخاست
نیست در بیت دو مصراع بهم ربط پذیر که سیاق سخن هر دو باندیشه جداست
تنگی عالم از ناله بکیفیت اوست که جهان تنگ ز اندوه شده بر دلهاست
برنخیزد چو سپند از سر آتش بقیاس سبب او بکمیت همه از تنگی جاست
تنگی جا ز کجا تنگی اندوه کجایشتر از تن و جان تفرقه هم پیدا است ...

«... بالجمله از لاف و گزافهای شیدا و بی‌باکیها و نکته‌گیریهای او جمیع سخنوران معاصر او دل پری داشتند خصوصا فصحای عراق که او را بتبدل مضامین قدما متهم می‌کردند و بکج مج زبانی طعن می‌زدند» (بهارستان سخن ص ۴۸۲) و شیدا در پایان وصف کشمیر که بنثر پرداخته باین نکته اشاره نموده و فصحای ایران را بسبب آنکه بر فارسی هندوان ایراد می‌گرفته‌اند، سرزنش کرده است و فارسی‌دانی را منوط بایرانی بودن یا هندی بودن ندانسته و نوشته است که «اگر ایرانیان زبان طعن بر من گشایند که پارسی‌زبان ماست، زبان را بکام خود نیابند، چون دستگاه سخن ندارند لا جرم دست و پای همی زنند» (ایضا ص ۴۸۲-۴۸۳). شیدا در همین مقال ازین که بعضی ظاهر او را که گویا بسیار ژولیده و کثیف بود وسیله‌ی برای طعن بر سخن او می‌کردند، اظهار رنجش کرده و نوشته است که «ظاهربینان که از صورت پی بمعنی نبرده‌اند جز بر ظاهر حال من چشم نگمارند، معنی رنگین من چون خلعت ایشان نگارین است و سخنان ایشان چون جامه من کم‌بها و بدقماش، هر گاه بر ایشان معنی رنگین عرضه نمایم ایشان بر جامه من چشم دوزند ...» (بهارستان سخن، ص ۴۸۳).

میر عبد الرزاق خوافی دنبال این سخنان می‌گوید اینهمه طعن شیدا بر سخن معاصران از راه سبکسری نبود بلکه فضل و بلاغت وی و آگهیش از دقایق علم عروض و قوافی و توانائیش در سخنوری او را بر این نقدها و

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۶۳

حتی درشتیها و امی داشت ...

صابون شیدا تنها بجامه اظهري و قدسی نخورد بلکه حتی میرزا ابو طالب کلیم کاشانی هم از دست زبان او در امان نماند و قطعه زیرین که در حق کلیم ساخته مشهورست:

شب و روز مخدومنا طالبایی جیفه دنیوی در تگست

مگر قول پیغمبرش یاد نیست که دنیاست مردار و طالب سگست شاید همین طعن بر شاعران و هجو بعضی از آنان باعث شده باشد که معاصرش میرزا محمد طاهر نصرآبادی درباره‌اش نوشته است که «بسیار تندخو بود و کم الفت بمردم می‌گرفت، وضعش هم کثیف بود، چنانکه ملا رشدی «۱» باو شباهتی داشت. پیوسته بمحض توهمی از اقران و امثال مثل حاجی محمد جان [قدسی] و طالب کلیم که هریک بصفات حمیده یگانه آفاقند می‌رنجیده ...» «۲» و اظهار نظر او درباره شعر شیدا نیز از همین سنخ است چه می‌گوید: «خیالش غریب و افکارش لطیف است، شعر بسیار گفته چنانکه مسموع شد که پنجاه هزار بیت گفته اما از بی‌دماغی تمام را بپاره کاغذها نوشته، در اشعار او بندرت شعر بلند بهم می‌رسد ...» «۳» در صورتی که سخن سنجان هند او را «صاحب ذهن رسا و فکر آسمان‌پیما دانسته و گفته‌اند که شعر را سرعت تمام می‌گفت و «طبعش در مسلک سخن طرازی ... راست

(۱) - ملا رشدی رستم‌داری «از خوردن افیون و ترکیبات آزاد بسیار می‌کشید». وی از معاصران میرزا محمد طاهر نصرآبادی بود و بدو اعتقاد داشت و مدتی در خانه‌اش بسر می‌برد و از آنجا بقم و مشهد رفت و در شهر اخیر اسبی بر او لگد زد و بدان سبب فوت شد. از اوست:

هست این کره گل اثر مقبره‌یی وین چرخ چو لوحی ز بر مقبره‌یی

گیتی لحدی و ما همه مرده دروخورشید چراغی بسر مقبره‌بی (تذکره نصرآبادی، ص ۳۷۹)

(۲) - تذکره نصرآبادی، ص ۴۴۴.

(۳) - ایضا همان صفحه.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۶۴

می‌رفت» ۱» و عدد بیت‌هایش را بعضی تا بی‌کصد هزار بالغ دانسته‌اند.

وی بر رویهم شاعریست متوسط. دیوان غزلهایش را که نزدیک به ۱۲۰۰ بیت دارد [بشماره Or.۲۸۴۹ کتابخانه موزه بریتانیا] خوانده و سخنش را بر منوال سخنوران پایان سده نهم و آغاز سده دهم و بر پایه‌ی نه‌چندان کوتاه یافته‌ام. او یک مثنوی بنام «دولت بیدار» باستقبال از مخزن الاسرار نظامی سرود که ندیده‌ام. میرزا محمد طاهر نصرآبادی این دو بیت را از آن نقل کرده:

خامه من تیر شد از راستی دور ز ننگ کجی و کاستی

تیر چو بی‌پر نشود کارگر گشت سه انگشت بر او چون سه پر و باز نصرآبادی سه بیت زیرین را در صفت تفنگ ازو آورده است که تازگی دارد:

ای راست رو تفنگ شهنشاه کامران در راستی و پردلی خود یگانه‌ای

روشن‌دلی و راست‌نهادی و فتنه‌جو‌ماری و مهره داری و صاحب خزانه‌ای

در پایه ارجمند و در آوازه‌ای بلندز آن دست برگرفته شاه زمانه‌ای از غزلهای اوست:

درازی مژه بین آن دو چشم جادو را که می‌زند سر مژگانش شانه ابرو را

سیاه‌بختی ما در نظر ترا ناید چه التفات بسرمه است چشم آهو را

کسی که چشم بیستان می‌گشاد چو من ز شرم ننگرد از دور باغ مینو را

بچشم آینه شد گرچه ذره ذره خاک ندیده جز رخت آینه سخن گو را

بچشم مست مکن جور کامتحان نکند ز جهل مردم بیمار زور بازو را

کجا بسنگ کشد زر ز راه نادانی بود دو چشم بانصاف اگر ترازو را

نشان وحدت صرفست نقطه دهندش که صد کتاب شود گر بیان کنم او را

رسد ز نکبت زلف تو بوی دل بمشام ولی کجاست مشامی که یابد این بو را *

(۱) - سرو آزاد، ص ۸۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۶۵ کشت در خاک چو دهقان ازل دانه مایه حاصل غم زین ده ویرانه ما

دل چو کعبه سیه و چشم چو بتخانه نگار هست چشم و دل ما کعبه و بتخانه ما

خواب در سر کنی ار گوش بافسانه نهی خواب بیرون رود از چشم بافسانه ما

عاقلان سلسله برپا همه از وسوسه‌اند نیست بی‌سلسله کس جز دل دیوانه ما

راز در سینه بجوش است و زبان رفته ز کارکاش می‌بود سخنگو لب پیمانه ما

تلخ‌کامیم، چه باشد ز شکرخنده خویش عرصه مصر کنی گر ز شکرخانه ما

آشناروی چو آینه بهر رو شده‌ایم غیر ما هیچ کسی نامده بیگانه ما

دل پروانه ما را شرف بال هماغسست شمع خورشید شود از پر پروانه ما

نسبت گنج بویانه چو باقیست چه غم گنج را جای نباشد چو بویانه ما

مردمی ورز و مرو از بر شیدا امشب تا شود خانه چشم از رخ تو خانه ما *

اسیر عشق چه پروای خان و مان دارد کسی ندید که پروانه آشیان دارد

سخن بوصف لب گشت زنده جاوید که هر که زنده بود از لب تو جان دارد

دل که می‌زند از نور خنده بر خورشید چگونه سینه زلف تو اش نهان دارد

بچشم خرد در آمد چو آسمان بزرگ هوس کنم که وصال تو جای جان دارد

کشیده سختی از آن سنگدل ز بس دل من بتن چو دانه مار اشکم استخوان دارد

ز بخت تیره شکایت نکردم اولی که هم ز زلف پریشان او نشان دارد

بجلوه خانه چشم مرا خیال رخت ز بعد اشک بسامان گلستان دارد

اگر ز زهد کسان قدر من نیفزاید چو من خورم می گلگون کرا زیان دارد

ز لعل او زده تا بر نمک سخن شیدا بر آن نمک همه را عشق میهمان دارد *

نیارد شمع در محفل چو رویت تاب گستردن چو مویت باد نارد تاب «۱» بر مهتاب گستردن

من و جام شراب و اختیار کنج میخانه ز زاهد از ریا سجاده بر محراب گستردن

بکنج خانه باید سوختن چون شمع ز استغنا چو مهر و مه نشاید فرش بهر تاب گستردن

(۱) - تاب در مصراع اول بمعنی پرتو و در مصراع دوم بمعنی چین و شکنج است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۶۶ مرا در چشم تر باشد خیال زلف مشکینش ز سیلی دیده‌ای گر سایه را بر آب گستردن

مرا در دل هزاران خار خار حسرت و او را براحت زیر پهلوی بستر سنجاب گستردن

نهند اغیار تاج خسروی گر بر سرت شیدا از آن خوشتر بود فرش در احباب گستردن

۹۶- ناظم هروی «۱»

ملا- فرخ حسین ناظم هروی پسر شاه رضای سبزواری از شاعران سده یازدهم هجریست که در هرات آغاز سخنوری کرده و در خدمت فصیحی هروی آیین شاعری آموخته بود. خوشگو دلیل استادی فصیحی را در آن دانسته

(۱) - درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۳۳۰-۳۳۱ و ۵۴۰.

* سرو آزاد، ص ۱۰۵.

* آتشکده، تهران، ص ۷۷۴-۷۷۶.

* تذکره حسینی، ص ۳۵۶.

* نتایج الافکار، ص ۷۲۲-۷۲۳.

* ریاض الشعراء، خطی.

* ترجمه تاریخ ادبیات هرمان اته، ص ۵۲.

* تذکره سرخوش، ص ۱۱۳-۱۱۴.

* تذکره غنی، ص ۱۳۲.

* فهرست مخطوطات موقوفه اود. ص ۱۲۹، ۵۱۵.

* فهرست ربو، ج ۲ ص ۶۹۲-۶۹۳.

* فهرست بلوشه، ج ۳، ص ۳۹۲.

* صحف ابراهیم، خطی.

* قصص الخاقانی، داود قلی، خطی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۶۷

که شاگردانی چون ناظم هروی و درویش واله و میرزا جلال اسیر زیر دست او تربیت شدند. ولادت ناظم ظاهرا بسال ۱۰۱۶ ه در هرات اتفاق افتاد «۱» و همانجا رشد یافت و بعد از کسب دانش و ادب بدستگاه امارت حسن خان شاملو بیگلریگی خراسان پیوست و در همان حال طرف عنایت و توجه خاص عباسقلی خان پسر حسن خان «۲» نیز بود و در حقیقت بدو اختصاص داشت و هم بدعوت و بتشویق او بنظم یوسف و زلیخای خویش پرداخت، بدین معنی که روزی عباسقلی خان در مجلس انسی که با ناظم داشت او را که تا آن هنگام بقصیده سرایی و غزلگویی روزگار می گذراند، بر آن داشت که مثنوی نیز بسراید و مأمورش کرد تا بنظم قصه یوسف و زلیخا همت گمارد و او نیز چنین کرد و در آغاز آن پس از نعت خدا و ستایش پیامبر و امامان و وصف هرات بمدح شاه عباس و حسن خان شاملو و پسرش عباسقلی خان و ذکر اینکه منظومه خود را بتشویق او و بنام او ساخته است پرداخت «۳».

(۱)- زیرا بنابر اشاره داود قلی وی در سال ۱۰۷۶ (یک سال پیش از ختم کتاب قصص الخاقانی) شصت ساله بود.

(۲)- درباره حسن خان شاملو و پسرش عباسقلی خان پیش ازین در همین جلد سخن گفته‌ام.

(۳)- گوید:

حسن خان تاج استعداد را سرکه در ملک بقا بادا سکندر

شد اول خضر طبعم را شناسادلم را زندگی داد از مواسا

پس آنکه ملک ایران افتخارش که رایج باد جاه سکه‌وارش

فزونتر از پدر شد دلنوازم نمود از ناز عالم بی نیازم

چنان قدردم فرود از قدردانی که کردم با بزرگان سرگرانی

بنظم این کتابم ساخت مأمور فلک جنید و مشرق زد دم نور

... کنم تا وصف او پنهان و پیدا گهی شرم خوش آید گه معما

جز این قانون نباشد رسم و راهم بنامش این معما بس گواهم و آنگاه اسم عباسقلی خان را بطریق معما آورده و باز پس از ستایش شاه عباس چنین گفته است:-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۶۸

یوسف و زلیخای ناظم که بتقلید از یوسف و زلیخای جامی سروده شده بر همان وزن یعنی بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف و بر همان سیاقست، و شاعر آن را بسال ۱۰۵۸ ه آغاز کرده و در ۱۰۷۲ ه پایان برده و چهارده سال در این راه کوشیده است:

می تاریخ این میخانه هوش هم از یوسف زلیخا می زند جوش

ولی این می دمی از خم بر آری که ملفوظ حروفش را شماری

ازین می هم نبردی پی با سرار حزین منشین، کنم ظاهر تر اظهار

ز هجرت در هزار و پنجه و هشت ز مولودش سخن خوش دودمان گشت

بهفتاد و دو زو چتر تمامی چو ماه چارده گردید نامی

بکارش ز آن درین دنیا فروغست که سال چارده سن بلوغست نسخه‌یی ازین منظومه را بشماره Supp.۵۶۲ در کتابخانه ملی پاریس دیده‌ام که پیرامون ۱۵۰۰ بیت دارد. جز این سه نسخه دیگر در همان کتابخانه و دو نسخه در کتابخانه ملی ملک تهران (بشماره‌های ۴۱۴۹ و ۵۱۴۷) و نسخه‌یی در کتابخانه موزه بریتانیا بشماره Add.۲۵۸۱۹ موجودست و یک بار در لکنهو بسال ۱۲۸۶ ه ق و بار دیگر در تاشکند بسال ۱۳۲۲ ه ق بطبع رسید.

ناظم هروی بجز این، چنانکه خود گفته، قصیده و غزل و معما می‌ساخت.

نصرآبادی و دیگران بپتھای منتخبی از غزلهایش آورده‌اند. بدانگونه که

بدور این چنین فرخنده شاهی که عشرت داشت هر سو بز مگاهی

قدیمی بنده راغب سجودش چو گوهر خانه‌زاد بحر جودش

برات کامرانی را نگهدار خراسان بزرگی را سپهدار

حسن طینت حسین آثار خانی که نامش داده هریک را نشانی

چو دیرین بنده آن نامجویم اگر نامش نمی‌دانی بگویم

نجیب و شامل و عباس خانست که چون دولت مقدس دودمانست ... و سپس شرحی در باب تکلیف نظم یوسف و زلیخا از جانب آن خان می‌آورد و داستان را آغاز می‌کند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۶۹

نصرآبادی بیان حالش کرده مردی مهربان و نرم‌خوی بود. وی که معاصر ناظم بوده و با وی مکاتبه داشته گوید «بسیار خلیق و مهربانست و کمال پاکی طینت و آدمیت دارد. فقیر اگرچه بصحبت او فایز نشده‌ام، اما جاسوس خیال در میانه آمد و شدی دارد چنانکه گاهی باشعار بلاغت آثار که مکالمه روحانیست سروربخش خاطر می‌گردد.» (۱)

ازین گفتار نصرآبادی که تألیف تذکره خود را بسال ۱۰۸۳ ه آغاز کرده، چنین برمی‌آید که ناظم هروی تا آن هنگام زنده بود و ازینروی گفتار سراج الدین علیخان آرزو را در داد سخن (۲) در اینکه وفات شاعر بسال ۱۰۸۱ بوده نمی‌توان پذیرفت (۳). از یوسف و زلیخای ناظم هرویست:

شبی پروانه‌یی با شمع خندان ز گرمیهای آتش آب دندان

بمخزون ذره‌یی کرد این تکلم که ای در کوچه پیدا شدن گم

کجا رفت آن خرام عشق پرواز چه شد آن شوخی و جولان پرواز

که جوش خوبییت تا آسمان بود هوا از گوهرت گنج روان بود

جوابش داد کای نادیده کام‌نمک پرورده آتش ولی خام

شود هرکس بوقت خاص فیروزتر شب بال می‌بخشد مرا روز

گرم می‌بود بر سر ظل خورشیدترا در عالم دیدن که می‌دید؟ ..

*

پریزادیت دنیا شوخ تمثال ز روزش بال و از شب سایه بال

فریب هوشمندان پیشه اودل آزادمردان شیشه او
تصرف بین که شوقش چون زند جوش کند آگه دلان از حق فراموش
شود مهرش بدل چون سخت پیوند پدر بر خاک ریزد خون فرزند

(۱) - تذکره نصرآبادی، ص ۳۳۰.

(۲) - بنقل از آن در ۱۵۱. Catalogue Oude, p.

(۳) - اینکه در حاشیه ص ۷۷۵ آتشکده چاپ تهران وفاتش بسال ۱۰۶۸ دانسته شده، درست بنظر نمی آید و محتمل است که مربوط بناظم تبریزی (نصرآبادی، ص ۴۱۱-۴۱۲) باشد که چند سال پیش از تألیف تذکره نصرآبادی مرده بود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۷۰ ز هفت اقلیم جنبش کرده هر هفت ز امواج هوا پوشیده زربفت
عروس تازه طبع مخترع فن بدامادیش مایل مرد تا زن

سبکروحیش ابر کوه تمکین نشستن باشد آن برخاستن این

بهارش چاک پیراهن گشودن خزانیش رنگ بدخویی نمودن

فنا زهریست نامش فرقت اوبقا جامی شرابش صحبت او *

سه ره در پیش دارد عاشق زار که رفتاریست هریک را سزاوار

طلب باشد نخستین کز کشاکش رنگ و پی می کند زنجیر و آتش

بآتشها زند چون شعله دامن بشورشها کشد چون موج گردن

سرش بر دوش صد سودا کند رقص دلش در سینه صحرا کند رقص

هم از همراهیش ترسد دویدن هم از هم بالیش لرزد پریدن

کند سودا ز معشوق غلط سیرز خود غافل سراغش گیرد از غیر

دویم نزدیکی و گستاخ گویی کز آن رو می کشد گل زردرویی

دلش هر دم بسازی کرده آهنگ گه از بوسه سرآرد گاه از رنگ

هوای کامجویی سازدش گرم تذرو نخوتش ریزد پر شرم

وصال از دوست خواهد چون ببیند بساط دوستی خصمانه چیند

دمش در عرض مطلب سرد باشد دمدم چون سبزه اول زرد باشد

شود آخر خجل از خواهش کام ولی وقتی که بالاتر نهد گام

سیوم دار الشهود اتحادست که اصل اینجا مطابق با سوادست

رسد یک نشاء از صد جوش چون مل دمد یک رنگ از صد رنگ چون گل

در آن گر خویش را جوینده یابدز هر جانب بسوی خود شتابد

درنگ آرد شیخون بر شتابش بدل گردد بآرام اضطرابش

بخاموشی شود شوقش عنان تاب که ظرف پر ندارد ناله در آب

چنان مستغرق وحدت نشیند که خود بین گر شود جز حق نبیند

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۷۱

۹۷- صائب تبریزی «۱»

میرزا محمد علی پسر میرزا عبد الرحیم تبریزی اصفهانی معروف به «صائب»

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۱۷-۲۲۰.

* بهارستان سخن، ص ۵۳۹-۵۶۲.

* مآثر الامراء، ج ۲، کلکته، ص ۷۶۱ ببعد.

* دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، تهران ۱۳۱۴، ص ۲۱۷-۲۲۶.

* مرآة الخیال، شیر علی خان لودی، بمبئی ۱۳۲۴ ه ق، ص ۸۸-۹۰.

* تذکره سرخوش، محمد افضل سرخوش، ص ۶۲-۶۵.

* گنج سخن، مؤلف این کتاب، ج ۳، ص ۱۱۱-۱۱۸.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* قصص الخاقانی، داود قلی بن ولی قلیشاه، خطی.

* نتایج الافکار، ص ۴۰۸-۴۱۸.

* ترجمه شعر العجم، ج ۳، تهران ۱۳۳۴، ص ۱۵۸-۱۷۱.

* آتشکده آذر، تهران، ص ۱۲۰-۱۲۸.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* ترجمه ج ۴ تاریخ ادبیات برون، تهران ۱۳۱۶، ص ۱۷۶-۱۸۱.

* مجمع الفصحاء هدایت، ج ۲، ص ۲۳-۲۴.

* سرو آزاد، لاهور ۱۹۱۳، ص ۹۸-۱۰۳.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۶۹۳-۶۹۵.

* ضمیمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۲۰۷.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۳۹۵-۳۹۶.

* فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، تهران ۱۳۲۰، ص ۳۲۴-۳۲۷.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، تهران ۱۳۱۶، ص ۶۲۲-۶۲۳.

* کلیات صائب تبریزی با مقدمه مرحوم امیری فیروزکوهی، تهران ۱۳۳۳.

* کلیات صائب تبریزی، چاپ انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۵.

* کلیات صائب تبریزی، چاپ لاهور ۱۹۷۱ میلادی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۷۲

از استادان بزرگ شعر فارسی در عهد صفویست. خاندان او اصلاً تبریزی و از اعقاب شمس الدین محمد شیرین مغربی تبریزی شاعر مشهور سده هشتم و آغاز سده نهم (م ۸۰۸ ه) بود، ولی ولادت و تربیت میرزا محمد علی در اصفهان بوده و بهمین سبب او را در تذکره‌ها گاه تبریزی و گاه اصفهانی گفته‌اند در حالی که شاعر انتساب خود و خاندانش را بتبریز فراموش نمی‌کرد «۱».

درباره این سخن پرداز معنی آفرین بسیار نوشته و گفته و بعضی از تذکره‌نویسان هم در بیان حالش بتفصیل پرداخته‌اند. از آنجمله است صمصام الدوله شاهنوازخان میر عبد الرزاق خوافی (م ۱۱۷۱ هـ) در مآثر الامرا و در بهارستان سخن، و میر غلامعلی آزاد بلگرامی در سرو آزاد، و علی ابراهیم خان خلیل در صحف ابراهیم، و جز آنان؛ و بعضی از متأخران مانند شبلی نعمانی تقریباً همان گفتارها را با اندک تغییر یا با افزایشهای منشیانه نقل کرده‌اند.

بهترین شرح حال و آثار او آنست که مرحوم امیری فیروزکوهی شاعر نیکو سخن معاصر ما بر آغاز دو چاپ از «کلیات صائب تبریزی» نگاشته است و در شمار مأخذهای حال صائب آنها را ذکر کرده‌ام.

پدرش میرزا عبد الرحیم که از بازرگانان تبریز بود، در عهد شاه عباس بزرگ به اصفهان مهاجرت کرد و در محله عباس آباد سکونت گزید و میرزا محمد علی آنجا ولادت یافت. زادسالش بدرستی دانسته نیست ولی چنانکه در «قصص الخاقانی» آمده صائب بسال ۱۰۷۶ بشصت سالگی رسیده بود. پس می‌بایست پیرامون سال ۱۰۱۰ هـ زاده شده باشد «۲». بشمارگری برخی از همدورگان ما تاریخ ولادتش سال ۱۰۱۶ بود «۳».

(۱) -

صائب از خاک پاک تبریزست هست سعدی گر از گل شیراز

(۲) - این مطلب را از گفتار Ch. Rieu در فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۶۹۳ گرفته‌ام.

(۳) - بنگرید بفرهست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، ج ۳، ص ۳۲۴؛ و بفرهست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، ص ۶۲۲؛ و بگنج سخن، ج ۳، ص ۱۱۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۷۳

صائب در اصفهان پرورش یافت و بنابر شیوه زمان بیقین آنچه را از دانشهای ادبی و عقلی و نقلی که در بایست فرهیختگان زمان بود نزد استادان آن شهر، و نبشتاری (خط) را از عم خود شمس الدین تبریزی معروف به «شیرین قلم» آموخت و در همین روزگار جوانی بود که بمکه و مشهد سفر کرد «۱»، و آنگاه در آخرهای عهد نور الدین جهانگیر (م ۱۰۳۷ هـ)، گویا بگونه بازرگانان، سفر هند اختیار نمود.

تاریخ این سفر را، که هفت سال بدرازا کشید، برخی سال ۱۰۳۴ نوشته‌اند «۲» و این سازگارست با تصریح تذکره‌نویسان که عزیمت صائب را بهند در عین شباب و در آخر عهد جهانگیری، از راه کابل، دانسته و آن را مقدمه آشنایی وی با ظفر خان احسن [که شرح حالش گذشته است] شمرده‌اند، زیرا حکومت کابل از سال ۱۰۳۳ هـ بر عهده ظفر خان بود که بنیابت از پدر خویش خواجه ابو الحسن تربتی در آنجا بسر می‌برد، و چنانکه در بیان حالش دیده‌ایم خود شاعر و از دوستان و مشوقان بزرگ شاعران بود. احسن الله احسن مقدم صائب را بگرمی پذیرفت و «میرزا را بکمند حسن خلق صید کرد» «۳» و «بنابر صاحب کمالی و والا همتی او صحبت میرزا کوک شده در مدح طرازی وی قصائد و غزلیات در سلک نظم کشید ... و از کلام میرزا مستفاد می‌شود که ظفر خان از مراسم قدردانی سر مویی فرونگذاشت چنانکه گوید:

کلاه گوشه بخورشید و ماه می‌شکنم باین غرور که مدحتگر ظفر خانم

ز نوبهار سخایش چو قطره ریز شوم قسم خورد بسر کلک ابر نیسانم

بلند بخت نهالا بهار تربیتا که از نسیم هواداریت گلستانم

حقوق تربیتی را که در ترقی بادزبان کجاست که در حضرتت سخن رانم

تو پای تخت سخن را بدست من دادی تو تاج مدح نهادی بفرق دیوانم

(۱) -

لله الحمد که بعد از سفر حج صائب عهد خود تازه بسطان خراسان کردم

(۲) - مقدمه دیوان صائب بقلم مرحوم امیری فیروز کوهی

(۳) - مآثر الامراء ج ۲، ص ۷۶۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۷۴ ز روی گرم تو جوشید خون معنی من کشید جد تو این لعل از رگ کانم

تو جان ز دخل بجا مصرع مرا دادی تو در فصاحت دادی خطاب سحبانم

ز دقت تو بمعنی چنان شدم باریک که می توان بدل مور کرد پنهانم

چو زلف سنبل ابیات من پریشان بودنداشت طره شیرازه روی دیوانم

چو غنچه ساختی اوراق بادبرده من و گر نه خار نمی ماند از گلستانم

تو مشت مشت گهر چون صدف بمن دادی چو گل تو زر بسپر ریختی بدامانم» (۱) از آخرین بیت‌های منقول پیدااست که صائب

نخستین بار شعرهای خود را، که تا آن هنگام پراکنده بود، بتشویق ظفر خان احسن گرد آورد؛ از جانبی دیگر دوستی میان این دو

گوینده مایه آن شد که احسن شیوه رایج میان دیگر شاعرانی را که می شناخته، رها کند و بطرز صائب روی آورد و بگوید:

طرز یاران پیش احسن بعد ازین مقبول نیست تازه گویهای او از فیض طبع صائب است این آشنایی صائب با احسن همه مدت اقامت

او را در هند فراگرفت و چون در اوایل عهد شهاب الدین شاهجهان (جلوس در ۱۰۳۷) صوبه داری کابل بخواجه لشکر خان محول

گردید و ظفر خان از کابل عزم درگاه پادشاه کرد، صائب را با خود برد و بحضور شاهجهان، آنگاه که در برهانپور دکن بود،

معرفی نمود، و اینکه شبلی نعمان پنداشته که صائب از ایران بقصد شاهجهان براه افتاده «و بوسیله تجارت و بازرگانی بدهلی آمد و

بدربار شاهجهان خود را رسانید» (۲)، درست نیست بلکه تاریخی که او بوسیله ظفر خان بخدمت شاه جهان و خواجه ابو الحسن

تربتی معرفی شد و «بمنصب هزاری و خطاب مستعد خانی سرفراز گردید» (۳)، چنانکه در بهارستان سخن می بینیم، مصادف بود با

دومین سال شاهجهانی (۱۰۳۹ ه) و تا این زمان بیشتر از چهار سال بود که صائب از ایران بیرون آمده و در ملازمت ظفر خان بسر

می برده است.

(۱) - بهارستان سخن، ص ۵۳۹ - ۵۴۱.

(۲) - ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۱۶۰.

(۳) - بهارستان سخن، ص ۵۴۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۷۵

اقامت صائب در برهانپور تا پایان اقامت شاهجهان و تتبع او ظفر خان احسن و پدرش خواجه ابو الحسن تربتی در آن سامان بدرار

کشید و گویا در همین اوقات یعنی بعد از آنکه شش سال از بیرون رفتن صائب از ایران گذشته بود (- ۱۰۳۹) پدر شاعر، میرزا عبد

الرحیم سالخورده در آرزوی دیدار پسر خود را باگره رسانید و پسر را از آمدن خود آگاه کرد و ازو خواست که بخانه بازگردد. از

خوشبختی میرزا عبد الرحیم شاهجهان در همین سال ۱۰۳۹ عزم بازگشت بیایتخت کرد و ظفر خان احسن که این بار بجای پدر

بصوبه داری کشمیر می رفت صائب را با خود بدان سامان برد و او پس از سیر کشمیر، هفت سال بعد از بیرون رفتن از ایران (-

۱۰۴۰ ه) بمیهن بازگشت و در اصفهان بحضور شاه عباس دوم رسید و خطاب ملک الشعرا بی دربار صفوی یافت و تا پایان عهد آن

پادشاه و چند سالی از دوران شاه سلیمان بزیست و در این مدت محضرش در اصفهان محل اجتماع اهل ادب و آمد و شد

دوستداران سخن بود، و او جز بقصد سیاحت بعضی از شهرها و ناحیتهای ایران از اصفهان بیرون رفت و باز باصفهان و به «لنگر» یا «تکیه» خود معاودت کرد و همانجا بود تا بسال ۱۰۸۱ در گذشت. این واقعه را بسال ۱۰۸۰ نیز نوشته‌اند. او را در اصفهان در باغی که اکنون به «قبر آقا» معروفست بخاک سپردند و این بیت از یک غزلش بر سنگ قبر او نقش شده است:

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو عالم پر است از تو و خالیست جای تو صائب را بعضی از تذکره‌نویسان «۱» در شعر شاگرد حکیم رکنای مسیح و حکیم شفایی نوشته و برخی از متأخران «۲» هم این سخن را تکرار کرده‌اند.

نسبت شاگردی صائب بحکیم رکنای درست بنظر نمی‌آید زیرا مسیح چنانکه در شرح حالش دیده‌ایم بتصریح ابو الفضل علامی بسال ۱۰۱۱ ه بهندوستان رفت و صائب در آن هنگام یک ساله بود. هنگامی هم که حکیم در سال ۱۰۴۱ ه بایران بازمی‌گشت صائب از سفر هند بازگشته و سمت ملک الشعرائی دربار

(۱) - مانند علی ابراهیم خان خلیل در صحف ابراهیم.

(۲) - مانند شبلی نعمانی، ترجمه شعر العجم، ص ۱۵۹ از ج ۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۷۶

صفوی یافته و طبعاً سالها از زمان شاگردی او گذشته بود. اما شاگردی صائب در خدمت حکیم شفایی (۹۶۶ - ۱۰۳۷ ه) امری مستبعد بنظر نمی‌آید.

گروهی از شاعران میانه یا نیمه دوم سده یازدهم هجری هم چه در هند و چه در ایران یا بواقع در خدمت صائب شاگردی کرده و یا چندگاهی از فیض محضر او بهره‌مند بوده‌اند مانند ملا- محمد سعید اشرف، جوایب تبریزی، میرزا محسن تأثیر، خاضع، فطرت، نورس و جز آنان

صائب مانند بعضی دیگر از غزلسرایان استاد عهد صفوی شاعر مدیحه‌سرا هم بود و نام ممدوحانی چون ظفر خان احسن و پدرش خواجه ابو الحسن تربتی و شاهجهان و شاه عباس دوم در قصیده‌های زیبایش مخلد گردیده است و تذکره‌نویسان در این راه هم بیکار ننشسته و نوشته‌اند که چون شاه سلیمان بر تخت شاهی نشست (۱۰۷۷ ه) صائب در مطلع غزل زیرین بآن پادشاه نظر داشته:

احاطه کرد خط آن آفتاب تابان را گرفت خیل پری در میان سلیمان را و شاه سلیمان که تازه خط بر چهره‌اش می‌دمید با شنیدن این بیت از شاعر رنجید و دیگر با او سخن نگفت، و عجب اینست که بعضی از متأخران «۱» هم همین افسانه را در شرح حال صائب نقل کرده و بیاد نداشته‌اند که صفی میرزا پسر ارشد شاه عباس دوم هنگام جلوس سلیمان نام نداشت و این نام را چندگاهی بعد از جلوس اختیار کرد، و ازین گذشته خلق یک مضمون با استفاده از داستان سلیمان و خیل دیوان (در اینجا پریان) که بر گرد او بوده‌اند، چه ربطی می‌تواند با نام شاه سلیمان پیدا کند و اگر چنین ربطی وجود داشت مقصود صائب از آن «پریان» که گفته چه کسانی از حاضران مجلس تاجگذاری بوده‌اند؟!

صائب از شاعرانیست که هم در عصر و زمان خود در هند و ایران و روم

(۱) - ترجمه شعر العجم، ج ۳ ص ۱۶۲ - ۱۶۳ بنقل از خزانه عامره.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۷۷

شهرت بسیار یافت و این نام‌آوری بیشتر بسبب طرز نو و توانایی کم‌عدیش در شعر، خواه از طریق ابداع و خواه بتقلید و یا بمناسبت موقع و مقام بوده است. نیکخویی و ادب معاشرت و مجالست او نیز در این امر بی‌اثر نبود و بهمین علتست که چه در هند و چه در ایران محفلش محل اجتماع ادیبان و شاعران آزموده یا نوآموز زمان و بزرگانی از طبقات مختلف بود و شعرهایش دهان بدهان و

دست بدست می‌گشت و دیوان یا برگزیده غزل‌هایش را برسم ارمغان می‌فرستادند. خود او بدرخواست بزرگان ایران و هند پیرامون پنجاه مجموعه از غزل‌های منتخب خود نویسانیده و بدقت تصحیح کرده و بر آنها حاشیه‌هایی نگاشته و نزد آنان فرستاده است که هنوز نمونه‌هایی از آنها وجود دارد. گذشته از این از شعرهای فراوان خویش دفترهایی مانند مرآة الجمال (مجموعه بیت‌هایی در وصف پیکر معشوق) و آرایش نگار (بیت‌های حاوی مضمون‌هایی از آینه و شانه) و میخانه (بیت‌هایی در وصف می و میخانه) و واجب الحفظ (برگزیده مطلع‌هایی از غزل‌هایش) فراهم آورد و این نوع انتخاب سبب شد که دیگران هم برگزیده‌هایی ازین دست از بیت‌های او ترتیب دهند بنام شمع و پروانه، آسمان و آسیا و جز آنها.

کلیات اشعارش شامل قصیده و غزل و مثنویست. سخن‌شناسان قصیده‌های او را چندان نستوده‌اند، مثنوی او را که ببحر متقارب در فتح قندهار بفرمان شاه عباس ثانی سروده متوسط دانسته‌اند. اما آنچه از شعرش مایه شهرت وی شده غزلست که قسمت اصلی و اکثر دیوانش را پدید آورده. مجموع شعرهایش را تا دویست هزار و سیصد هزار بیت نوشته‌اند که مقرون بمبالغه است.

میر عبد الرزاق در بهارستان سخن گفته است «کلیات میرزا قریب یک لک و بیست هزار بیت است. اما دیوان هشتاد هزاری او هم در هندوستان اکثر جا یافته می‌شود و دیوان‌های مختصر که هریک انتخابی زده‌اند بسیار است».

این «دیوان هشتاد هزاری» میرزا را دیگران هم دیده‌اند و از آنجمله میر غلامعلی آزاد بلگرامی گوید دیوان میرزا قریب هشتاد هزار بیت بخط ولایت بنظر رسیده و میرزا سی و سه غزل متفرق بخط خاص بر حواشی آن

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۷۸

نسخه قلمی فرموده».

بحث در سبک شعر صائب بطور یقین باید در دنبال مبحثی که درباره شیوه سخن‌گویی شاعران عهد صفوی داریم و در ارتباط با آن انجام گیرد و این کاریست که درباره همه شاعران بزرگ این عهد باید کرد. با این حال نکته‌هایی درباره بعضی از شاعران استاد هست که باز گفتن آنها دور از فایده نیست. نخست باید بدانیم که صائب در نظر تذکره‌نویسان و ناقدان عهد خویش و بعد از خود تا بزمان ما بدوگونه ارزیابی شده است: ارزیابی آنانکه او را در مقام واقعی خود، خواه بحد استحقاق و خواه بطریق مبالغه ستوده‌اند، و ارزیابی دسته‌ی دیگر که ازو مردی پریشان‌گوی و صاحب‌سخنی نابهنجار ساخته‌اند؛ و خواننده باید، بسبب اهمیتی که صائب در شیوه شاعری عهد خود دارد، نمونه‌هایی از این هر دو نظر را ببیند و بداند. از دسته نخستین در ایران کم و در هند بسیارند. علت آنست که ظهور مشتاق و جانبدارانش در ایران که یکسره مخالف با شیوه شاعران عهد اخیر صفوی بوده‌اند، از شناخت واقعی او پیش‌گیری کرد، در حالی که شیوه او در هند و افغانستان و میانه آسیا همچنان رائج ماند و ازین‌روی داوری ناقدان سخن در آن جانب با آنچه در ایران بود تفاوت یافت. همزمانش نصرآبادی در ایران «انوار خورشید فصاحتش» را عالمگیر وصف کرده و مدعی شده است که آوازه سخنش «بچهار رکن آفاق و شش جهت پنج نوبت کوفته» است [تذکره، ۲۱۷] ولی آن دیگران، در هند، ازین فراتر رفته و پنداشته‌اند که از آنگاه که زبان با سخن آشنایی گرفت چنین معنی‌یاب خوش‌فکری در عرصه وجود جلوه نکرد [بهارستان سخن، ۵۳۹] و «از آن صبحی که آفتاب سخن در عالم شهود پرتو افشانده معنی‌آفرینی باین اقتدار سپهر دوار بهم نرسانده [سرو آزاد، ۹۸] ... اما وقتی در حوزه ادبی ایران بدوره آذر بیکدلی و همطرازانش برسیم وضع را واژگونه می‌یابیم و می‌خوانیم که «از آغاز سخن گسری ایشان طرق خیالات متینه متقدمین مسدود و قواعد مسلمة استادان سابق مفقود و مراتب سخنوری بعد از جناب میرزای مشار الیه که مبدع طریقه جدیده

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۷۹

ناپسندیده بود هر روزه در تنزل ...» [آتشکده، تهران، ۱۲۲].

حقیقت امر آنست که شیوه نو در سخنوری که بنیادش در شعر خواجه حسین ثنایی (م ۹۹۵ یا ۹۹۶ ه) نهاده شده و سپس گویندگان

دیگر تا بعهد شاعری صائب در تقویت آن کوشیده‌اند، در سخن صائب بکمال رسید. او واضع و مبتکر این شیوه نیست بلکه تکمیل‌کننده آنست [و من باین مطلب هنگام بحث در شیوه سخنوری عهد صفوی اشاره کرده‌ام] و نمونه عالی و زیبایی آن را باید در دیوان غزل‌های صائب جست زیرا او هم قدرتی شگفت- انگیز در تخیل و ایجاد تصویرهای ذهنی بدیع، با استفاده از عالم مجاور خود، داشت و هم با زبان توانای خود توانست آن تصویرهای بدیع ذهنی و نکته- های دقیق شعری را در لباس آراسته‌یی از کلام نمایش دهد. بدین سبب است که در کلام او ناهمواریهای شاعران همعهدش را کمتر می‌بینیم. اما این نکته هم مسلم است که ظهور او سبب شد تا فریفتگان سبکش که از توانایی او بی‌ بهره بودند در یافتن نکته‌ها و مضمونهای باریک و گنجاندن آنها در کلام رسا بنارساییهایی گرفتار شوند و اندک‌اندک سخن عذب پارسی را بوضع بدی دچار کنند که می‌دانیم و می‌شناسیم، چنانکه پیش از او یا قریب بزمان او هم کسانی مانند میرزا جلال اسیر بهمین گونه دشواریها گرفتار بودند و در محل عیجویی و خرده گیری سخن شناسان قرار گرفتند.

چون نوبت سخن به بنیان‌گذاران شیوه جدید در نیمه دوم از سده دوازدهم رسید، بجای آنکه مبالغه‌کاران یا ناتوانانی از میان نوآوران عهد اخیر صفوی را نشانه تیر ملامت کنند بتواناترین آنان یعنی صائب تاختند و همه تقصیرها را بر عهده او نهادند و بعضی از بیهیهای او را که قابل عیبگیریست بهانه تخطئه وی ساختند، و حال آنکه بواقع صائب در غزل تواناست و با آنکه بسیار گفته کمتر سخن قابل ایراد دارد، و عادة کلامش بجز در آن موردها که عیب مشترک سخنگویان عهد اوست، استوار و مقرون بموازین فصاحت و پر از مضمونهای دقیق و فکرهای باریک و خیالهای لطیفست، و او بویژه در تمثیل ید بیضا می‌نماید و کمتر غزل اوست که یا متضمن مثلثای سائر نباشد و یا بعضی بیتهای آن حکم مثلثای سائر نداشته باشد و ازینجاست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۸۰

که شیوه خاص صائب را تمثیل دانسته‌اند. اختصاص دیگر صائب بایراد نکته‌های دقیق اخلاقی و حکمی و عرفانی و اجتماعی بحد وفور است، و این هنرنمایی بواقع شکوه خاصی بغزل‌های او بخشیده. ازوست:

زهی ز اندیشه لعل تو پر خون جام فکرتهاز خط عنبرینت پشت بر دیوار حیرتها
دل عارف غبار آلوده کثرت نمی‌گرددندازد خلل در وحدت آئینه صورتها
محیط از چهره سیلاب گرد راه می‌شویدچه اندیشه کسی با عفو حق از گرد زلتها
نگنجد در قبا عاشق و گرنه از برای مامهیا کرده‌اند از اطلس افلاک خلعتها
در آ در حلقه اهل نظر تا روشنت گرددکه در بیماری چشم نکویانست حکمتها
ادب بند زبان عرض مطلب می‌شود صائب و گرنه خامه ما در گره دارد شکایتها *

سهل مشمر همت پیران باتدبیر راکز کمال بال و پر پرواز باشد تیر را
ریشه نخل کهنسال از جوان افزونتر است بیشتر دل‌بستگی باشد بدنیا پیر را
عقل دوراندیش بر ما راه روزی بسته است ورنه هر انگشت پستانبست طفل شیر را
می‌رسد آزار بدگوهر بنزدیکان فزون زخم اول از نیام خود بود شمشیر را
کشور دیوانگی امروز معمور از منست من بیا دارم بنای خانه زنجیر را
نیست صائب ممکن از دل عقده غم واشودناخنی تا هست در کف پنجه تقدیر را *

حسن عالم سوز او را ساغری در کار نیست چهره خورشید را روشنگری در کار نیست
آتش از خود می‌دهد بیرون سپند شوخ ماین سبک سیر فنا را مجمری در کار نیست
قطره آبی بهم پیچد بساط خواب رادر شکست اهل غفلت لشکری در کار نیست

هیچ نقشی نیست کز آینه رو پنهان کنددل چو روشن شد کتاب و دفتری در کار نیست
سیل بی‌رهبر بدریا می‌رساند خویش را شوق در هر دل که باشد رهبری در کار نیست
مطرب ما چون خم می‌سینه پر جوش ماست محفل عشاق را خنیاگری در کار نیست
کهربایی حاصل ما را بغارت می‌برد خرمن بی‌مغز ما را صرصری در کار نیست
هر چه باید آدمی با خویشتن آورده است خواب چون افتاد سنگین بستی در کار نیست
می‌ربایندت چو شبنم شوخی گلها ز هم سیر این گلزار را بال و پری در کار نیست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۸۱ بارها کاویده‌ام خاکستر افلاک را غیر داغ عشق، صائب، اختری در کار نیست *
آرزو بسیار و آهم در دل درویش نیست دشت پرنجیر و یک ناوک مرا در کیش نیست
خانه اهل تعلق شاهراه حادثه است دزد هرگز در کمین خانه درویش نیست
سایه از ویرانه ما می‌کند پهلوی تهی خانه ما از هجوم جغد پرتشویش نیست
مبحث عشق است ای زاهد خموشی پیشه کن عرض علم موشکافیها بعرض ریش نیست
ای سکندر تا بکی حسرت خوری بر حال خضر عمر جاویدان او یک آبخوردن یش نیست
تا از آن تنگ شکر صائب جدا افتاده‌ام سایه مژگان بچشمم کمتر از صد نیش نیست *

خوش آنکه از دو جهان گوشه غمی دارد همیشه سربگریبان ماتی دارد
تو مرد صحبت دل نیستی چه می‌دانی که سر بجیب کشیدن چه عالمی دارد
لب پیاله نمی‌آید از نشاط بهم زمین میکده خوش خواب بی‌غمی دارد
تو محو عالم فکر خودی، نمی‌دانی که فکر صائب ما نیز عالمی دارد *
بزیر چرخ دلی شادمان نمی‌باشد گلی شکفته درین بوستان نمی‌باشد
بهر که می‌نگری همچو غنچه دلتنگ است مگر نسیم درین گلستان نمی‌باشد
خروش سیل حوادث بلند می‌گوید که خواب امن درین خاکدان نمی‌باشد
هزار بلبل اگر در چمن شود پیدایکی چو صائب آتش بیان نمی‌باشد *

تا تو در پرده شدی لاله رخان خار شدند همه گل‌های چمن در پس دیوار شدند
ای بسا خیره‌نگاهان که بیک چشم زدن چون شرر محو در آن لذت دیدار شدند
تا لوای خط مشکین ترا واکردند سرکشان چون علم زلف نگونسار شدند
هیچکس نیست که داند بچه کار آمده است بس که مردم بتماشای تو از کار شدند
کار موقوف بوقتست، که اشجار چمن بنسیمی همه از برگ سبکبار شدند
یا رب، ای عشق گر انمایه چه اکسیری تو که همه بی‌جگران از تو جگردار شدند
رشته عمر بمقراض دو لب قطع شود بیشتر خلق جهان بر سر گفتار شدند

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۸۲ صائب این غزل مرشد رومست که گفت «عید بگذشت و همه خلق پی کار شدند» *

در زیر خرقة شیشه می‌را نگاه دار این ماه را نهفته در ابر سیاه دار
بال و پرست نشو و نما را زمین پاک پاس نفَس برای دم صبحگاه دار
بی‌شاهد و شراب شب ماه مگذران چشمی بروی ساقی و چشمی بماء دار
پیر مغان ز توبه ترا منع اگر کند زنه‌ار گوش هوش بدان خیر خواه دار

از ریشه بر میار نهال امید راته شیشه‌یی برای صبحی نگاه دار
 عرض صفای سینه مده پیش غافلان در پیش زنگی آینه خود سیاه دار
 ماهی محیط را بسر از خامشی کشید صائب بزم باده زبان را نگاه دار *
 کاش می‌دیدى بچشم عاشقان رخسار خویش تا دریغ از چشم خود می‌داشتی دیدار خویش
 سر بدلها داده‌ای مژگان خون‌آلود را بر نمی‌آیی مگر با تیغ لنگردار خویش
 حسن عالم‌سوز را مشاطه‌یی در کار نیست گرم دارد از فروغ شعله‌یی بازار خویش
 ای که می‌جویی گشاد کار خود از آسمان آسمان از ما بود سرگشته‌تر در کار خویش
 می‌روم چون لغزش مستان پهای بیخودی تا کجا سر بر کنم زین سیر بی‌پرگار خویش
 روزگار برق فرصت خنده‌واری بیش نیست مگذران صائب بغفلت دولت بیدار خویش *
 گرچه از وعده احسان فلک پیر شدیم نعمتی بود که از هستی خود سیر شدیم
 نیست زین سبز چمن کلفت ما امروزی غنچه بودیم درین باغ که دلگیر شدیم
 جز ندامت چه بود کوشش ما را حاصل ما که از صبحدم آماده شبگیر شدیم
 گرچه از کوشش تدبیر نچیدیم گلی اینقدر بود که تسلیم بتقدیر شدیم
 شست آن روز قضا دست ز آبادی ما که گرفتار آب و گل تعمیر شدیم
 دل خوش مشرب ما داشت جوان عالم راشد همان روز جهان پیر که ما پیر شدیم
 تن ندادیم باغوش زلیخای جهان‌راضی از سلسله زلف بزنجیر شدیم
 صلح کردیم بیک نقش ز نقاش جهان‌محو یک چهره چو آینه تصویر شدیم
 صائب آن طفل یتیمیم در آغوش جهان که بدریوزه بصد خانه پی شیر شدیم
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۸۳

*

صبح در خواب عدم بود که بیدار شدیم شب سیه مست فنا بود که هشیار شدیم
 بشکار آمده بودیم ز معموره قدس دانه خال تو دیدیم و گرفتار شدیم
 عالم بی‌خبری طرفه بهشتی بودست حیف، صد حیف که ما دیر خبردار شدیم
 پای زنگار بر آینه ما می‌لغزد صیقلی بس که از آن آینه رخسار شدیم *
 با گرانجانی تن دل چه تواند کردن دانه سوخته در گل چه تواند کردن
 خاکساری و تحمل زره داویدست شورش بحر بساحل چه تواند کردن
 پای خوابیده بفریاد نگردد بیدارپند با عاشق بیدل چه تواند کردن
 سیل از کشور ویرانه تهیدست رودباده با مردم غافل چه تواند کردن
 ایمنست از خطر پرده‌دران پرده غیب‌خار با آبله دل چه تواند کردن
 هر سر خار اگر نشتر الماس شود با گرانجانی کاهل چه تواند کردن
 شرم اگر پرده مستوری لیلی نشود پرده نازک محمل چه تواند کردن
 در پی حاصل اگر دیده موران نبود آفت برق بحاصل چه تواند کردن
 مانع شورش دریا نشود صائب موج با جنون قید سلاسل چه تواند کردن *

خون رغبت را بجوش آرد لب میگون تو بوسه را آتش عنان سازد رخ گلگون تو
می شود هر روز بر زنجیرش افزون حلقه‌یی هر که می گردد گرفتار خط شبگون تو
طوق قمری بر کمر زناز گردد سرو رادر گلستانی که باشد قامت موزون تو
مانع بی تابی دریا نمی گردد گهر کی شود سنگ ملامت لنگر مجنون تو
چون کند مجنون عنان داری دل بی تاب رامی کند رقص روانی کوه در هامون تو
عالم مکاره را مکر تو عاجز کرده است چون بر آید صائب بیچاره با افسون تو *
یک روز گل از یاسمن صبح نچیدی پستان سحر خشک شد از بس نمکیدی
صد بار فلک پیرهن خویش قبا کرد یکبار تو بیدرد گریبان ندریدی
چون بلبل تصویر بیک شاخ نشستی ز افسردگی از شاخ بشاخی نپیدی
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۸۴ پیوسته چراگاه تو از چون و چرا بود از گلشن بی چون و چرا رنگ ندیدی
یک صبحدم از دیده سرشکی نفشاندی از برگ گل خویش گلابی نکشیدی
چون صورت دیوار درین خانه شدی محدود نباله یوسف چو زلیخا ندویدی
گردید ز دندان تو دندان لب جام یکبار لب خود ز ندامت نگزیدی
از زنگ قساوت دل خود را نزدودی جز سبزه بیگانه ازین باغ نچیدی
از بار تواضع قد افلاک دوتا ماندوز کبر تو یک ره چو مه نو نخمیدی
ایام خزان چون شوی ای دانه برومند از خاک چو در فصل بهاران ند میدی
در پختن سودا شب و روز تو سرآمدزین دیگ بجز زهر ندامت نچشیدی
از شوق شکر مور بر آورد پر و بال صائب تو درین عالم خاکی چه خزیدی *
رخصت بوسه اگر از لب جامی داری تلخ منشین که عجب عیش مدامی داری
بسته‌ای در گره از ساده دلی دوزخ رادر سر خود اگر اندیشه خامی داری
ای عقیق از من لب تشنه فراموش مباش که درین دایره امروز تو نامی داری
برخوری ز آن لب میگون که چو صهبای صبح در رگ و ریشه جان طرفه خرامی داری
اگر از داغ جنون یافته‌ای مهر قبول چشم بد دور که خوش ماه تمامی داری
صائب این آن غزل حافظ مشکین نفس است «بشنو ای خواجه اگر زآنکه مشامی داری» *
اگر دل از علائق کنده باشی بمنزل بار خود افکنده باشی
چنان گرم از بساط خاک بگذر که شمع مردم آینه باشی
همینجا صلح کن با ما، چه لازم که در محشر ز ما شرمنده باشی
فلکها را توانی پشت سر دید بنور عشق اگر دل زنده باشی
مکن چون صبحدم در فیض تقصیر که دایم با لب پر خنده باشی
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۸۵

۹۸- فانی کشمیری «۱»

شیخ محسن پسر شیخ حسن کشمیری متخلص بفانی «۲» از شاعران پارسی گوی سده یازدهم هندست که چون گروهی از

پارسی دانان و پارسی گویان هند زیر دست او تربیت شدند مقام خاصی در تاریخ ادب فارسی در هند دارد.

از جمله این تربیت شدگان یکی غنی کشمیری شاعر مشهورست که پیش ازین درباره اش سخن گفته‌ام و دیگر حاجی محمد اسلم متخلص بسالم کشمیری (م ۱۱۱۹ هـ) «۳».

وی پس از آنکه در زادگاه خود مقدمات دانشهای عقلی و نقلی را آموخت بسیاحت در سرزمین هند پرداخت و بر اثر آشنایی با مذهبها و مردم ناحیتهای گوناگون بتألیف کتاب دبستان مذاهب توفیق یافت. در ضمن همین سفرها بود که فانی ببلخ رفت و چندی در آنجا مصاحب ندر محمد خان والی آن شهر بود و او را در قصیده‌هایی ستود و در بازگشت بهند بر اثر آشنایی با شاهزاده محمد داراشکوه پسر شاهجهان مقام صوبه‌داری اله آباد بدو

(۱) - درباره او بنگرید به:

* مرآة الخیال، شیر خان لودی، بمبئی ۱۳۲۴ هـ ق، ص ۱۶۶ - ۱۶۸.

* بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۵۳۸ - ۵۳۹.

* تذکره نصرآبادی، تهران، ص ۴۴۷.

* صحف ابراهیم، خطی.

* نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۵۴۱ - ۵۴۲.

* دیوان فانی بتصحیح آقای دکتر گ. ل. تیکو، تهران ۱۳۴۲.

* تذکره پیمانه، احمد گلچین معانی، مشهد ۱۳۵۹ ص ۳۲۵ بعد.

(۲) - او غیر از میرزا محسن فانی دیگرست که در عهد اکبر از ری بهند رفت و در احمدآباد گجرات در گذشت (تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۶۵۸؛ صحف ابراهیم).

(۳) - درباره او بنگرید به نتایج الافکار، ص ۳۴۳ - ۳۴۴؛ صحف ابراهیم و جز آن.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۸۶

تفویض گشت و در آنجا با صوفی بنام محب الله اله آبادی آشنایی یافت و دست ارادت بدو داد و قصیده‌هایی در مدح او پرداخت و ازین هنگامست که اثر اندیشه‌های صوفیانه را در شعر فانی می‌توان مشاهده کرد.

مقام دولتی فانی چندان دوام نیافت زیرا پس از آنکه سپاه شاهجهان بلخ را تصرف کرد دیوان فانی را با قصیده‌هایی که در ستایش ندر محمد خان ساخته بود در آنجا یافتند و بهمین سبب فانی از مقام خود برکنار شد و از آن پس با وظیفه‌یی که برایش معین کردند در کشمیر بسر برده بکار تعلیم پرداخت تا بسال ۱۰۸۲ هـ در گذشت و «رفت فانی بعالم باقی» را تاریخ او یافتند.

از اثرهایش بنثر غیر از کتاب دبستان مذاهب که مشهورست، کتاب نجات المؤمنین و کتاب «شرح عین العلم» را باید نام برد. دیوانش مشتمل بر قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنویهای: مصدر الآثار، ناز و نیاز، ماه و مهر، هفت اختر، میخانه است. در قصیده‌هایش غیر از ندر محمد خان و محب الله اله آبادی، شاهجهان و داراشکوه و ظفر خان احسن و ملا شاه بدخشانی و میان میر از پیشروان سلسله قادریه را ستایش نموده است. مثنویهایش را مانند بسیاری دیگر از مثنوی‌سازان عهد پیروی از نظامی سرود. دیوانش و همچنین مثنویهایش جداگانه بطبع رسیده و از آنها نسخه‌های کافی در دستست. ازوست:

ای تو سزاوار مناجات ماقفل گشای در حاجات ما

ما همه موجود ز بود توایم ما همه پیدا ز نمود توایم

جز تو که آورد برون گل ز خاک جز تو که زد پیرهن غنچه چاک

آینه از روی که شد رونماشانه ز گیسوی که شد موگشا
 جعد شب از سلسله موی کیست‌ماه نو از جنبش ابروی کیست
 اینهمه اسباب شناسائیت داده گواهی بتوانائیت
 لیک درین میکده از اهل هوش نیست کس آگاه بجز میفروش
 بی‌خبران ساخته در هر نفس کاسه سر پر ز شراب هوس
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۸۷ چشم مکافات ز عالم میوش تا همه آیند ز مستی بهوش
 آب بریز این کره خاک را خاک‌نشین کن همه افلاک را
 پرده شب را برخ روز کش دود ز خورشید جهانسوز کش
 گرد تن از چهره جان پاک سازجامه هستی جهان چاک ساز
 هفت فلک را ز هم افکن جدادش جهت از قید جهان کن رها
 نه ورق چرخ بهفت آب شوی از قلم و لوح مکن گفت‌وگوی
 عالم مطلق ز سر ایجاد کن ملک کهن را ز نو آباد کن
 تا ز پس پرده نظاره کنند آرزوی عمر دوباره کنند
 پیش تو آیند همه عذرخواه‌نامه سیه کرده ز نقش گناه (از مثنوی مصدر الآثار)
 چرا نشکفت دل ز باد خزان درین فصل گل می‌کند زعفران
 درختان رسیدند در باغ مست‌چو نرگس همه جام زرین بدست
 رخ شاه‌دان چمن گشته زرد که باد خزان می‌کشد آه سرد
 چرا می‌کشد بلبل از باغ رخت کم از برگ گل نیست برگ درخت
 چنان کرده رنگین چمن را خزان که طاووس صد داغ دارد از آن
 تماشاگران را چو مهمان کندز برگ درختان چراغان کند
 شده این چراغان بهار خزان چراغان روزست کار خزان
 ز عکس می و پرتو هر چراغ‌چو قوس قزح شد خیابان باغ
 نبیند کسی در ریاض جهان بهار زمستان بغیر خزان
 ولی از لب جوی بلبل شنید که درس گلستان بآخر رسید
 خزان هم ز تحریر این نامه ماندورق رفت و در دست او خامه ماند
 بیا ساقی از خواندن این کتاب‌ورق را بگردان چو جام شراب
 دواتی بدستم ده از جام می که فصلی نویسم ز سرمای دی ...
 (از مثنوی میخانه)

ای ز رویت آفتاب اندر کنار آینه راوز خط سبز تو خرم روزگار آینه را
 من نمی‌دانم که چون خواهی جمال خویش دید آب از عکس خط شد موج‌وار آینه را
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۸۸ بس که حسن دوست هر دم جلوه دیگر کندوا بود پیوسته چشم انتظار آینه را
 نیست گر شرم‌نده چون منصور از افشای راز چیست دست معذرت بر پای دار آینه را
 کی ز کشمیرم توان تکلیف سیر هند کرد چون برد کس در حلب از زنگبار آینه را

از خطش تاریخ قتل عاشقان را نسخه‌یست‌زید ار فانی کند لوح مزار آینه را *

ای تار تار زلف تو پیچیده همچون مارها بر گردن ایمان من ز آن تارها زناها

از پشت بام آن نازنین بنماید ار ماه جبین خورشید افتد بر زمین چون سایه دیوارها

از حسن یوسف گفت و گو نبود بمصر آرزوفانی متاع حسن او تا رفت در بازارها *

وہ که در وقت گلم ز آن گل رخسار جدا گل جدا آتش من تیز کند خار جدا

چه فراقست که جانان چو جدا گشت از من دل ز جان گشت جدا جان ز تن زار جدا

در و دیوار جدا گشت ز هم بس که زدم سر جدا بر سر آن کوی و بدیوار جدا

ساقیا داروی بیهوشیم افکن در می که نیاید ب سرم هوش ز دلدار جدا

فانیا جام می نوش درین دهر اگر بیخودی خواهی ازین دلبر خمار جدا

۹۹- عزتی شیرازی «۱»

میرزا جانی عزتی شیرازی از شاعران سده یازدهم هجریست. در آغاز

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۵۶-۲۵۷.

* آتشکده، بمبئی، ص ۲۹۰.

* فهرست بلوشه، ج ۳، ص ۳۵۵-۳۵۶.

* روز روشن، ص ۵۳۸-۵۳۹ و دیگر تذکرها که در متن ذکر شد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۸۹

کارش سمت لشکرنویسی الله وردیخان حاکم فارس داشت و بعد از آن بفرمان شاه عباس مدتی در دار الانشاء پادشاهی در اصفهان سرگرم خدمت بود و این سمت همانست که مؤلف روز روشن از آن بوزارت ایران تعبیر کرده و چنین نیست. میرزا جانی تا مدتی که «بدفترخانه تحریر اشتغال داشت در آن مرتبه نهایت راست‌قلمی بعمل می‌آورد» و سرانجام «بهدایت توفیق دست از آن کار برداشته بمشهد مقدس ساکن شد» [نصرآبادی] و همانجا بود و وقت را صرف عبادت می‌کرد تا درگذشت. گویا سال وفات او از دورانی که نصرآبادی سرگرم تألیف کتاب خود بود (میان سالهای ۱۰۸۳-۱۰۹۰ ه) چندان دور نبود. آذر نوشته است که از حال او اطلاعی ندارد و در روز روشن آمده است که در «نگارستان سخن» و «ید بیضا» و «نشر عشق» و «آفتاب عالمتاب» تخلص او را عزمی نگاشته‌اند و این البته اشتباه است زیرا در غزلهایش تخلص «عزتی» تکرار شده است. نصرآبادی او را جامع کمالات صوری و معنوی و «ملکی در لباس بشر» وصف کرده و گفته است که طبعش کمال لطف داشت.

نسخه‌یی از دیوان او را بشماره ۷۰۲ Supp در کتابخانه ملی پاریس دیده‌ام شامل یکهزار و صد بیت از غزل و رباعی و قطعه و مفردات. از شعرش اعتقاد مذهبی (تشیع) و مشرب عرفانی او آشکارست. شاعری نیکو بیان با سخنی روان و بی‌عیب است. بسیاری از غزلهایش تخلص ندارد. رباعی بسیار ساخته. ازوست:

شیرین نکند شهد غمت کام هوس راز آن در شکرستان تو ره نیست مگس را

آنیم که غمهای ترا عیش شماریم این ذوق نباشد بمحبت همه کس را

لیلی مگر از ناله مجنون بکند یاد کردند ازین واسطه با ناله جرس را

ای وصل طلب غافلی از خار گلستان ترسم که همان یاد کنی کنج قفس را
 ناکامی دل عزتی آسایش جانست پیغام طلب باز مکن پیک نفس را *

رخصت دیدن نبخشم دیده مهجور را کز نگاه گرم آفت می رسد منظور را

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۹۰ غیرت نظارگی شد پرده دار روی دوست ورنه کی تاب تجلی بود کوه طور را

از سیه روزی بتنگم کو خیال کا کلی تا بیاد او بروز آرم شب دیجور را
 نشکفد غیر از گل حسرت اگر تا روز حشر گریه تلخم کند سیراب اشک شور را
 کی کند با صد تبسم زهر چشمی را بدل عزتی زخمی که فهمد لذت ناسور را *

زین آتش سوزنده که در چشم ترم سوخت تا دیده گشودم پر و بال نظرم سوخت
 گل را بچمن هم نفس خار چو دیدم بر خاطر آشفته بلبل جگرم سوخت
 بگذار بمحرومی دیدار بسوزم انگار که محرم شدم و بال و پر سوخت
 در دیده بامید تماشای رخت بودنوری که ز تاب نگهت در بصرم سوخت
 خود عزتی از دوری او سوخته بودم نزدیک چو گشتم بطریق دگرم سوخت *

هر شعله که رخسار بتان در جگر انداخت اشک آمد و در خانه مژگان تر انداخت
 مژگان سیاهی دید بسویم که نگاهش اجزای وجودم همه از یکدگر انداخت
 برخاست نسیمی ز گلستان جمالی آتش بدل بلبل خونین جگر انداخت
 بودم ز تمنای بتان پای بدامان شوق سر کوی دگرم در بدر انداخت
 نومیدی دل بیش شد از سستی طالع تا کار بامید دعای سحر انداخت *

ناتوان عشق هرگز راحت از بستر ندید شعله غیر از کاهش هستی ز خاکستر ندید
 آشیانش رونق حسرت فزاید چون قفس مرغ این گلزار پروازی ز بال و پر ندید
 نشأ دیدار ساقی رونق مستی شکست هیچکس بویی ز می در شیشه و ساغر ندید
 آنچه چشم از حسرت خاشاک راهش می کشد سینه ام از اشتیاق کاوش خنجر ندید
 تا نفس در گلشن دل نایب باد صباست جیب و دامن را تهی از شعله و اخگر ندید
 عزتی بردار از چشم آستین بس ناخوش است چهره عاشق که از خون جگر زیور ندید *

آنکه می بوسد لب جانان لب جامست و بس ساغر می در حریم وصل خود کامست و بس
 خوش مزاجان بی می صافی جهان بر هم زنند رونق دیر مغان از دُردی آشامست و بس

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۹۱ جلوه صیاد بند آهنین بر پا نهد جذب گیرایی مگر در رشته دامست و بس

لذت بیهوشی و آسایش نظاره چیست عشقبازان را مگر در مردن آرامست و بس
 یک زمان بی لذت یاد وصال نیستم کامرانیهای ما از حسرت جامست و بس
 گوش خلقی پر شد از افسانه هر بلهوس عشق ما در شهرت حسن تو بدنامست و بس
 عزتی در دعوی مقصد حیا را ره مباد چشم خوش طبعان ظاهربین در ابرامست و بس *

تا ره بطوف در گه جانانه برده ایم از دل هوای کعبه و بتخانه برده ایم
 هر گه که از حریم وصال تو رفته ایم چون دیده صد بهشت بکاشانه برده ایم
 در محفلی که شکوه ز خوی تو کرده ایم ذوق وفای شعله ز پروانه برده ایم

بر یاد نشأه نگه چشم نیم مست تأثیر باده از دل پیمانه برده‌ایم
 نگرفته‌ایم عزتی از عمر لذتی این صبح را بشام در افسانه برده‌ایم *
 جلوه‌یی کو که از آن دیده صنمخانه کنم کو لبی کز هوشش باده پیمانه کنم
 شوق آزادگیم سوخت چو طفلان تا کی مشق هم مکتبی بلبل و پروانه کنم
 نیست برگ سخنم ورنه بتعلیم جنون اولین عقل بیک مسئله دیوانه کنم
 طره شاهد معنی گره‌اندوز شود سالها در هوس آنکه منش شانه کنم
 عزتی گر بتکلف در دل بگشایم دانش و جهل بصد رابطه همخانه کنم *
 از اشک من گر آب بتیغ ستم دهی از کاینات رونق ملک عدم دهی
 از شوخی که طبع ترا گرم صید کرد شاید اگر نوید بصید حرم دهی
 راضی اگر براحت عاشق نه‌ای چرا خاصیت نشاط دو عالم بغم دهی
 با خنده نیست زور تبسم چه حالتست کاین باده هوش بیش رباید چو کم دهی
 پی برده عزتی بحریم وصال دوست چندی فریب وعده حور و ارم دهی *
 تا فاش شد از هوس جگر چاکی ما آتشکده گشت قالب خاکی ما
 هر دم بفراق بی‌ثباتی سوزیم اینست مکافات هوسناکی ما
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۹۲

*

خاموشی عارفان به از پرنفسی است آشفته‌دلها اثر بلهوسی است
 بی‌قید مباش تا پریشان نشوی پرواز دگرگون تو از بی‌قفسی است *
 ناصح منعم ز عشق دلسوزی نیست هرگز نخورم غمی که آن روزی نیست
 شیرم شکر از چاشنی او دارد آمیزش من بعشق امروزی نیست *
 تا بود رخ از گریه خونین تر بود دل سخره آسمان بداختر بود
 هر قطره که از مردمک چشمم زادآبستن خون جگر دیگر بود *
 شب هجر چو در دل آتش افروخته بود در سینه نفس از تف دل سوخته بود
 نومیدی عشق گرم افغانم داشت جان چشم ز روی عافیت دوخته بود *
 پیمانه بکف ازوست در نوشانوش تسبیح بدست را ازو ذوق خروش
 با هر که بمیخانه و مسجد دیدم هم دست بدست بود و هم دوش بدوش *
 ننشسته بشکر حقیقت مگسم بر باد مجاز رفت عمر از هوسم
 نشنیده کس از قافله بانگ جرسم بگرفته ببازیچه طفلان نفسم *
 هر شب که ز بیخودی بسر می‌غلتم در سیل سرشک چشم تر می‌غلتم
 چون مردم دیده در فراق تا روزاز گریه بخوناب جگر می‌غلتم *
 بی‌برگ گلت چو دیده پرژاله کنم وز گریه خونین مدد ناله کنم
 از پاره چاک‌چاک پرداغ جگر صحرای فراق را پر از لاله کنم *
 دایم گل اشک روید از مژگانم چون دیده خود همیشه تر دامانم

کوکب نه و در قید وبالم شب و روز گردون نیم و همیشه سرگردانم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۹۳

۱۰۰- سالک قزوینی «۱»

محمد ابراهیم قزوینی متخلص بسالک از شاعران سده یازدهم هجریست.

وی نام و تخلص و زادگاه خود را در مثنوی خود موسوم به «محیط کونین» چنین بازنموده است:

ابراهیم سخنورم من در شعر خلیل آزرَم من

سالک بتخلص ردیفم در صورت معنوی حریفم

قزوینیم و فدای قزوین سوگند بخاک پای قزوین و بنابراین گفتار ولی قلی بیگ شاملو در قصص الخاقانی که نام او را محمد

(۱)- درباره او بنگرید به:

* بهارستان سخن، ص ۵۶۳-۵۶۴.

* صحف ابراهیم، خطی.

* خلاصه اشعار و زبده الافکار، میر تقی الدین کاشی، خطی.

* تذکره الشعراء غنی، علیگر ۱۹۱۶، ص ۶۲.

* تذکره سرخوش، ص ۴۵-۴۶.

* آتشکده آذر، تهران، ص ۱۱۶۹-۱۱۷۴.

* تذکره نصرآبادی، ص ۳۲۸-۳۲۹.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* ریحانه الادب، محمد علی مدرس تبریزی، ج ۲، ص ۱۵۰.

* سرو آزاد، ص ۱۰۹-۱۱۰.

* فهرست کتب خطی مجلس شورای ملی، ج ۳، ص ۲۹۶-۲۹۸ (درباره دیوان سالک قزوینی) و ۶۷۹-۶۸۰ (درباره مثنوی محیط کونین).

* قصص الخاقانی، ولی قلی بیگ شاملو هروی.

* تذکره پیمانه، ص ۲۱۵ بعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۹۴

علی نوشته درست نیست. ولادتش در قزوین بسال ۱۰۲۱ ه اتفاق افتاد «۱».

مدتی از جوانی را در سفر گذراند و باز بقزوین برگشت و پس از چندگاه باصفهان رفت و مدتی در آنجا اقامت داشت و با میرزا جلال اسیر معاشر بود و از سخن نصرآبادی برمی آید که پیش از تألیف تذکره خود او را در اصفهان در خانه میرزا جلال دیده و با او بسیار صحبت داشته است و هم او گوید که در آن اوقات بهند رفت و در آنجا صحبت کلیم کاشانی و حاجی محمد جان قدسی مشهدی را دریافت و ثروتی بهم رساند و با آن بقزوین بازگشت، لیکن هرچه را که داشت بتاراج خویشاوندان داد و باز ناگزیر روی بهند نهاد و پس از چندی بزادگاه خود معاودت نمود و آنجا بدرود حیات گفت. نصرآبادی گوید که در وقت بیماری بفرمان پادشاه دوازده تومان برایش فرستاده شد ولی سالک آن را نپذیرفت و گفت که «ما از آن طرف وظیفه گرفتیم، الحال محتاج باین

نیستیم». سال وفات او را ثبت نکرده‌اند لیکن معلومست که در بین سالهای تألیف تذکره نصرآبادی (۱۰۸۳-۱۰۹۰ ه) بدرود حیات گفته بود.

مجموع شعرهای او را ولی قلی بیگ شاملو در پنجاه و شش سالگی شاعر بیست‌هزار بیت دانسته و خوشگو در سفینه خوشگو بسی‌هزار بیت تخمین زده است. نسخه‌یی از دیوان قصیده و غزل و ساقی‌نامه و رباعی او که بشماره دفتر ۱۳۲۷۷ در کتابخانه مجلس شورای ملی محفوظست ۱۰۸۰۰ بیت و نسخه مثنوی محیط کونین او متجاوز از سه‌هزار بیت است. نسخه دیوان او بتصریح کاتب در سال ۱۰۸۴ تحریر شده و گویا همین نسخه بنظر شاعر رسیده و قصیده‌هایی بخط خود بر آن افزوده و اصلاحاتی کرده و بیتهایی بر غزلهایش اضافه نموده و بنابراین تا سال مذکور در قید حیات بوده است.

نصرآبادی گوید که سالک «شاعر درست‌خیال راست سلیقه بوده ...» و براستی چنین است. بزرگترین ویژگی سخن او سادگی و روانی آنست، خاصه در مثنوی محیط کونین که گاه تا بشیوه زبان تخاطب فرود می‌آید و با

(۱)- در محیط کونین که بسال ۱۰۶۱ تمام کرده سال عمر خود را چهل سال گفته:

چل سال گذشت در بطالت از عمر که می‌کشم خجالت

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۹۵

این حال پر است از وصفهای عالی و بیتهای منتخب. این مثنوی را سالک پیروی از تحفه العراقین خاقانی و بر همان وتیره و همان وزن سروده و درین باره گفته است:

خاقانی اگرچه اوستادست این سوخته هم سخن نژادست

انگاره تراش او دروگر ترکیب نگار من سخنور

او ساخته تحفه العراقین من می‌آرم محیط کونین

چون قسمت هر کسبست چیزی او گنج ربود و من پیشیزی وی یک بار دیگر هم منظومه خود را بدینگونه معرفی کرده است:

این رشحه که هست رشک بحرین‌نامش کردم محیط کونین محیط کونین سفرنامه سالکست از قزوین بتبریز و از آنجا بی‌غداد و شهرهای مقدس شیعیان در عراق عرب و بازگشت بقزوین از راه همدان و سپس عزیمت از زادگاه خود بهندوستان از راه اصفهان و شیراز، و وصف مشاهده‌ها و شرح دیدارهای خود با بزرگان علم و ادب و ذکر عارفان و شاعران و نام‌آوران هر دیار ... از همین رویها محیط کونین را، بجز از ارزش ادبی و شعری که دارد، می‌توان از جهت‌های دیگر نیز بمورد توجه و مطالعه درآورد. در این مثنوی گاه غزلهایی بر همان وزن گنجانیده شده است، و سالک آن را بسال ۱۰۶۱ ه در هند پایان برده و گفته است:

این نسخه که شد تمام در هندشد پرده صد کلام در هند

این لقمه دمی که خوش‌نمک بود تاریخ هزار و شصت و یک بود

بشمر پی سال این گزیده «گلدسته بوستان‌دیده» سالک در قصیده‌گویی مانند بسیاری از همعهدانش متوسط ولی در مثنوی، چنانکه در محیط کونین و در ساقی‌نامه می‌بینیم، توانا بود. غزلهایش بشیوه شاعران سده دهم با بیانی ساده است و در آنها اندیشه‌های عرفانی و اخلاقی و تمثیل بسیار می‌بینیم از ساقی‌نامه‌اش که هزار و دویست بیت و متضمن قسمتهای مختلفی است، ۵۵۷ بیت در تذکره پیمانه نقل شده است. ازوست:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۹۶ صبحی چو جبین نیک‌بختان گلگون شده از شفق درختان

صبحی گل روضه جوانی سرمشق بهار زندگانی

صبحی چو بیاض گردن حور دیباچه نگار صفحه نور

صبحی مرآت اهل بینش سر جوش قوام آفرینش
 گلبرگ ترش صباحت انگیز تنگ شکرش حلاوت آمیز
 پیغام شمال عنبرین دم همچون نفس مسیح مریم
 مرغان بترانه صبحی بر همزن توبه نصوحی
 صبح از می انتعاش سرمست پیمانه آفتاب در دست
 بتخانه چین چمن ز شنگی بلبل ترسا و گل فرنگی
 سنبل بکمند زلف طرار بسته بمیان غنچه زنار
 از هم گل و سبزه گشته ناشی آن متن نوشته این حواشی
 مست می انتعاش بلبل از خنده فتاده بر قفا گل
 تردستی ابر سایه گستر هر گوشه فگنده طرح دیگر
 آراسته باغ مجلس خاص گل دایره دست و سرو رقااص
 گویا دل شب کشیده باده نرگس که کلاه کج نهاده
 باغ از نم ابر فیض سیراب برخاسته نرگس از شکر خواب
 از موج نسیم سرو بن تریک نیزه گذشته آبش از سر
 رخ بر رخ گل نهاده سنبل غلتیده سیاه مست بر گل ...

*

الوند کشیده بر فلک تیغ پوشیده زره ز سایه میغ
 سرکش شده قصد جنگ کرده جا بر در و دشت تنگ کرده
 هرگز نبرد سپهر گردان یک دوره دور او پایان
 ابدالوش از جهان ریمن بگذشت و کشیده پا بدامن
 از اوجش اگر بته فتد سنگ از چهره آسمان پرد رنگ
 غلتان ز برش هزار چشمه هر چشمه چو چشم پر کرشمه
 هم لاله عذار و هم سمبر از ابر همیشه زیر چادر
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۹۷ اوجش وطن مجردانست معراج سلوک سالکانست
 از لطف هواش در زمستان باباطاهر همیشه عریان
 آن ناسخ مذهب تعین تجرید پرست بی تغابن
 آن باز سفید قله هوش چون کوه پر از صد و خاموش
 آن عارف بی گراف بی لاف سیمرغ شکار قله قاف
 آن باطن دان هر مظاهر چون نام لطیف خویش طاهر ...
 (از مثنوی محیط کونین)

نکوکار باش ای گرامی جوان که باشی ز کید بدان در امان
 جهان جز سرای مکافات نیست بیک خنده صد سال باید گریست
 ببخش آنچه در دست داری چو گل که فردا پس سر نخاری ز ذل

کجا گور تنگت درین دیو لاخ تواند ازین تنگها شد فراخ
 عجب گر برآید بصد گیر و دار کفن‌واری از دست میراث‌خوار
 اگر خواهی از حق نباشی خجل‌پوش و بیوشان بارباب دل
 بعریان گر اینجا کنی یاوری شود عیب‌پوشت در آن داوری
 خدا را بر آن بنده باشد نظر که در عیب‌پوشی نشد پرده در
 مدر پرده بر عیب بیچارگان که عیب تو در پرده ماند نهان
 بروزی که محشر شود آشکار براندازد این پرده را پرده‌دار
 درین پرده بازیچه باشد بسی که از بازیش نیست آگه کسی
 مزن فال بد با دل بخردت همان به که در پرده باشد بدت
 پرهیز از کرده ناصواب بیندیش از شرم یوم الحساب
 مباح اینقدر مست و غفلت شعار که فردا نخواهی شدن رستگار
 که گفتت می از جام غفلت بنوش چو مردان شراب حقیقت بنوش *
 خراب می بیغش عشق باش خلیل الله آتش عشق باش
 چو در بحر جان افکند عشق شور شود کوه موج چون کوه طور
 دل پیر را عشق برنا کنددم عشق کار مسیحا کند
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۲۹۸ بساقی گری گر محبت نشست شود عشق از باده حسن مست
 ازین بوته یعنی دل داغدار برآید زر عشق کامل عیار (از ساقی نامه)
 با دل زودرنج ما رنگ مریز کینه راطاقت سنگ کی بود خانه آبگینه را
 شرطه چه کار می کند با دل بیقرار من من که بسنگ می زنم خود بخود این سفینه را
 محض خطاست گر کنم دعوی پاکدامنی من که بباده شسته‌ام دلق هزارپینه را
 اشک من و رقیب را فرق نمی کند ز هم چند در آتش افکنم گوهر این دفینه را
 خون جگر ذخیره کن گر غم عشق می خوری شاه برای لشکری جمع کند خزینه را
 سالک از آرزوی دل زمزمه یی شنیده‌ام طایر دور گرد ما دیده ز دام چینه را *
 نه تنها زلف او در تاب دارد خسته جانی را بکشتن می تواند داد مژگانش جهانی را
 وصال دولت بیدار با خود نقش می بستم اگر در خواب می دیدم غبار آستانی را
 دم از روشن‌بینی می زند شمعی درین مجلس که روشن می کند از سوز دل تیغ زبانی را
 در آن میدان که می لغزد ز مستی پای هشیاری نمی بینم بغیر از دختر رز پهلوانی را
 حدیث سرد واعظ یک شرر گرمی نمی بخشد چرا باید شنیدن قصه افسانه خوانی را
 رود دایم سعادت چون هما در سایه بالت ببازوی قناعت بشکنی گر استخوانی را
 علم بر بام گردون می زنی در عاشقی سالک بخود گر مهربان سازی دل نامهربانی را *
 نیست یک دل که ز احیای لبت خرم نیست این اثر با نفس عیسی بن مریم نیست
 دامن از چشم تر ای قبله حاجات مکش کعبه حسنی و این چشمه کم از زمزم نیست
 قدم خضر ز همراهی ما آبله زد دل طلبکار مراد نیست که در عالم نیست

وقت خوش خاطر خرم لب خندان دل شاد آرزویست که در شأن بنی آدم نیست
دم بی صرفه مکن خرج که با مدت عشق همه گر زندگی خضر بود یک دم نیست
فکر عشرت مکن امروز که در باغ جهان سنبلی سلسله جنبان و گلی خرم نیست
نامه مهر و وفا چند فرستی سالک بحریمی که درو باد صبا محرم نیست *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۲۹۹ فروغ حسن تو در دیر و خانقاه یکیست چراغ کلبه درویش و پادشاه یکیست
مجاهدان طریقت بلند می گویند که شیر شرزه این دشت و مور راه یکیست
سر آن بود که سعادت همای سایه اوست کنی چو ترک طمع افسر و کلاه یکیست
ستاره سوخته آسمان بی مهرم صباح روشن من با شب سیاه یکیست
تمیز نیک و بد از چشم عیب بین مطلب پیش کج نظران طوبی و گیاه یکیست
شکوه مرد خدا کشوری بپا دارد علم برای نگهداری سپاه یکیست
میان خوف و رجا سعی آدمی عبث است چو جاده سر بهم آورد هر دو راه یکیست
بچشم کم منگر در خطای کوچک خویش هزار مفسده دارد اگر گناه یکیست
بغیر من دگری نیست تنگدل سالک کسی که مشق جنون می کند سیاه یکیست *

ز دود دل چو گردون عالمی بالای سر دارم ز چشم تر چو دریا سیرگاهی در نظر دارم
سبک پروازی دل از دو عالم برد بیرون ندانم نامه شوق کرا بر بال و پر دارم
معمای وجودم فکر دوراندیش می خواهد چه حرفم کز زمین و آسمان زیر و زبر دارم
بچشم کم مبین در شور اشک آتش آلودم ز دریا بیشتر آشوب در آب گهر دارم
بصد دریا شاید شست خون از چشم ساغرها اگر چون شیشه می آستین از دیده بردارم
بود در دیده من عیب من از آب روشنتر که از هر قطره اشک آینه در پیش نظر دارم
مگر خواهم پیری عذر تقصیر جوانی را چراغ بی فروغم چشم بر راه سحر دارم
نسازم خوابگاه از بستر آسودگی سالک چو داغ لاله دایم تکیه بر لخت جگر دارم *

از آن مشکین کمند افتاده ام در حلقه دامی بهر چشم غزالی دارم از چشم تو پیغامی
هوا شد ابر و گل خندید و بلبل در خروش آمد بیا مطرب بزن سازی بیا ساقی بده جامی
ندانم این کبوتر نامه قتل کرا دارد دل خون می شود تا می نشیند بر لب بامی
عزیز از بهر آن دارم دل صدپاره خود را که بر هر پاره اش از دلربایی کنده ام نامی
ز یارانی که پیش از ما ازین بستان سرا رفتند نسیم از بوی گل می آورد هر لحظه پیغامی
دلت را می کند هشیار از بدمستی غفلت دعا کن در برابر بشنوی از هر که دشنامی
دل افسرده ام سالک نشد پروانه شمعی ندارد حلقه آتش پرستان همچو من خامی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۰۰

*

در دهر که بهر خوشدلی زندانست کی بر رع اهل دل لبی خندانست
هر گوشه که می رویم محنت زارست هر کوچه که می دویم در بندانست *

اینجاست که هوش محو بیهوشیهاست سر رشته حرف با فراموشیهاست

دم درکش و سیر کن مقامات بلندبرجستگی سخن ز خاموشیهاست *

کی رنگ پذیر کلفت چون و چراست آینه صاف ما که انصاف نماست

چون شیشه باده پیش ارباب نظراز ظاهر ما صفای باطن پیداست *

در همچو صدف پشت و پناهی داردشبنم ز گیاه تکیه گاهی دارد

افراد جهان محو جمال ازلدخورشید بهر ذره نگاهی دارد *

هر نغمه که بلبلان خروشان خواندنی بهر نشاط باده‌نوشان خوانند

هر صبح ز محرومی نادیدن گل تکبیر فنای گل‌فروشان خوانند *

انسان که بود بذات خود بی‌مانند آوازه معرفت ازو گشت بلند

دریای وجوب چون بجنبش آمد موجی زد و گوهری بساحل افگند *

دوران از سال و ماه برمی گردد تا قاصد ما ز راه برمی گردد

صدبار رود ز هوش و باز آید چشم تا از رخ او نگاه برمی گردد *

دل گریه و جان ناله تمنا دارد هر قطره اشک شور و غوغا دارد

پیوسته بدیده می‌رود خون جگر این سیل همیشه رو بدریا دارد *

ای خاک درت سرمه کش چشم امید رفتی و ز انتظار شد دیده سفید

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۰۱ باز آ که کشم بدیده خاک قدمت تا کور شود کسی که نتواند دید! *

ما نظم رباعی چهار ارکانیم در قالب آدم طبیعت جانیم

درد ته خمخانه افلاک نه ایم سرجوش شرابخانه انسانیم *

تا از ره و رسم کام بر گردیدم از عشق و محبت آنچه باید دیدم

چون ابر گریستم چو گل خندیدم تخم املی که کشته بودم چیدم *

با خلق زمانه نقش نیرنگ مزین گاهی در صلح و گه در جنگ مزین

در روی درشتان سخن نرم مگوی چون آب روان آینه بر سنگ مزین

۱۰۱- واعظ قزوینی «۱»

میرزا رفیع الدین محمد بن فتح الله قزوینی معروف به «میرزا رفیعا»

(۱)- درباره او بنگرید به:

- * ایضاح المکنون، ج ۱، ستون ۵۳۶.
- * تذکره نصرآبادی، ص ۱۷۱-۱۷۲.
- * سرو آزاد، ص ۱۰۵-۱۰۷.
- * بهارستان سخن، ص ۵۷۹-۵۸۱.
- * تذکره حسینی، میر حسین دوست سنبله‌ی، لکنه‌و ۱۲۹۲ ه ق، ص ۳۶.
- * آتشکده، تهران، ص ۱۲۰۴-۱۲۱۱.
- * نتایج الافکار، ص ۷۳۸-۷۴۰.

* روضات الجنات، ج ۷، قم ۱۳۹۲ ه ق، ص ۸۴-۸۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۰۲

متخلص بواعظ از واعظان و عالمان مذهبی و از شاعران سده یازدهم هجریست که در عهد شاه عباس بزرگ و شاه صفی و شاه عباس ثانی و شاه سلیمان می‌زیست و از نامبرداران عهد خود بود. وی دانشهای دینی را در محضر ملا خلیل غازی قزوینی (۱۰۰۱-۱۰۸۹ ه) متکلم و فقیه و محدث فراگرفت و بنابر قول صاحب امل الآمل در قزوین بواعظی اشتغال داشت. وفاتش بسال ۱۰۸۹ یعنی در همان سالی که استادش در گذشته بود، اتفاق افتاد و اینکه واله داغستانی در ریاض الشعراء مرگ او را در عهد سلطنت شاه سلطانحسین (یعنی بعد از ۱۱۰۵ ه) نوشته درست نیست و همچنین است تاریخ ۱۰۸۲ که سراج الدین علیخان آرزو گفته زیرا چنانکه خواهیم دید در میان ماده تاریخهایی که در دیوانش وجود دارد یکی مربوط بسال ۱۰۸۸ ه یعنی شش سال پس از تاریخ یاد شده است.

مهمترین اثر واعظ کتاب ابواب الجنان اوست بفارسی در اخلاق بنابر- سنتهای اسلامی و خبرها و رهنمودهای امامان شیعه. مؤلف گمان داشت که آن را در هشت باب (بر بنیاد تصویری که مسلمانان از دروازه‌های هشتگانه بهشت دارند) تألیف کند لیکن تنها بنگاشتن جلد اول آن کتاب توفیق یافت و آن در تهران بسال ۱۲۷۴ ه ق طبع شده است. باقی کتاب یعنی جلد دوم آن را پسر میرزا رفیعا موسوم به محمد شفیع که بعد از پدر واعظ جامع قزوین بود، تمام کرد. تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۲ ۱۳۰۲ - ۱۰۱ - واعظ قزوینی ص: ۱۳۰۱

واعظ شامل قصیده و غزل و رباعی و مثنویست. قصیده‌هایش در

* شمع انجمن، صدیق محمد حسن خان، بهوپال ۱۲۹۲ ه ق، ص ۵۱۲-۵۱۳.

* ریاض العارفین، تهران، ۱۳۱۶، ص ۴۰۹.

* امل الآمل، الحر العالمی، بغداد، ج ۲، ص ۲۹۳.

* تذکره سرخوش، ص ۱۲۱-۱۲۲.

* تذکره غنی، ص ۱۴۱.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۳۹۸-۳۹۹.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۶۹۷-۶۹۸.

* ضمیمه فهرست ریو، ص ۲۱۰-۲۱۱ و ۳۹۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۰۳

نعت پیامبر و منقبت دوازده امام و ستایش شاه عباس دوم است. بسیاری از قطعه‌هایش تاریخ‌دار و مربوط بحادثه‌های میان سال ۱۰۳۰ و سال ۱۰۸۸ ه است (بعضی رویدادهای دوران شاه عباس اول، جلوس شاه صفی، بناها و کارهای شاه عباس ثانی و مرگ او، جلوس شاه سلیمان و حادثه‌های عهد وی).

از مثنوی‌هایش یکی منظومه‌یی در بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف با عنوان «داستان رزم نواب خاقان گیتی‌ستان شاه اسمعیل جنت‌مکان با شیبک خان شیانی» و دیگر مثنوی بهمان بحر در تعریف باغ جنت قزوین و دیگر مثنوی بیبحر هزج مسدس مقصور در تعریف مازندران و ستایش شاه عباس دومست.

داستان رزم شاه اسمعیل با شیبک خان یک حماسه تاریخی کوتا هست در ششصد و هفتاد بیت که در ابتدای آن ایاتی در توحید آمده و بدینگونه آغاز شده است:

سزاوار شکر آفریننده بیست که هر قطره از وی دل زنده بیست و نخستین بیت از اصل داستان چنین است:

فرازنده دست و تیغ زبان چنین کرد تسخیر ملک بیان غزلهای واعظ قزوینی پر است از نکته‌های اخلاقی و پند و وعظ و این بیشتر معلول منبرداری شاعر و اشتغالش بموعظه و ارشاد دینی و اجتماعی است. بر رویهم شعر او متوسط و بعضی از بیتهایش در سطح نازلست و با اینحال بیتهای قابل انتخاب هم کم ندارد. قافیه‌ها را گاه بی‌باکانه تکرار کرده است.

از دیوانش نسخه‌هایی در ایران و انیران موجودست و آقای دکتر سادات ناصری طبعی از آن ترتیب داده.

از اوست:

زیور تن صحت اعضاست اهل هوش رانیست دری پربه‌تر از شنیدن گوش را

هست کم حرفی کلامی معنیش فهمیدگی از کتاب عقل سطری دان لب خاموش را

نیست پند تلخ واعظ آشنای هر مذاق می‌برد از هوش این می‌لیک صاحب‌هوش را *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۰۴ پیری از چهره می‌افگنی کار جوانی راچو میدانی که سلخی هست ماه زندگانی را

کسی کز بار پیری حلقه شد قد چو شمشادش سراپا چشم گردیدست و می‌جوید جوانی را

دلیلی بهتر از افتادگی نبود ره حق را که از بالا بیستی آب دارد این روانی را

در آفت‌خانه دنیا تلاش خاکساری کن زمین بودن سپر باشد بالای آسمانی را

اگر خواهی نشاط از حاصل گیتی بکش دامن که دارد سرو از آزادگی رقص روانی را

گرفت از دست ما پیری همه بود و نبود ما بما نگذاشت واعظ هیچ جز داغ جوانی را *

آید چو مرگ هستی پیر و جوان یکیست در پیش برق سبزه تر با خزان یکیست

از هیچکس بجز دوزبانی ندیده‌ام خلق زمانه را همه گویی زبان یکیست

واعظ چراغ محفل دلها کلام ماست ز آنرو که با زبان دل ما شمع سان یکیست *

خرد نشماری حق همکاسگی را ای بزرگ‌شیر یک پستان دو کودک را برادر می‌کند

دیده وقت پیریت بیجا نمی‌آرد غبار از غم فوت جوانی خاک بر سر می‌کند

از بلندی می‌رسد معنی بهر نزدیک و دور رتبه گفتار واعظ کار منبر می‌کند *

قد خمید از دیدن روها پشت پا بساز با عصا دیگر بیاد قامت رعنا بساز

خودنمایی را نباشد حاصلی جز سوختن تا بهار ای سبزه تر زیر این خارا بساز

تا نیفتادست واعظ بر تو چشم صبح حشرای سراپا زشت بر خود بنگر و خود را بساز *

با خلق همنشین و از ایشان بریده باش مضمون دلنشین ز خاطر پریده باش

از خود چنان مرو که دگر رو پس کنی از چشم خویش همچو سرشک چکیده باش *

یا رب دل قانع بدل سیم و زرم ده از پای بدامان سر بی‌درد سرم ده

جز گرد مذلت ز در خلق چه خیزد عقلی بسر بی‌خرد در بدرم ده

زین چشم چه دیدم بجز از عالم کثرت چشم دگر از بهر جهان دگرم ده

در خانه دل گرد غم از روزن گوشت‌گوشی ز خبرهای جهان بی‌خبرم ده

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۰۵ نی جای مقامست گل و لای علائق توفیق گذر کردن ازین رهگذرم ده

از سر مکنم سایه سودای غمت کم‌زین بال هما دولت بی‌زور و زرم ده

پهلوی چو تهی گشت ز عالم پروبال است یا رب بسوی خویشتن این بال و پرم ده

در دشت تجرد نتوان خار غمی یافت از لطف دلیلی سوی آن بوم و برم ده
 خاکم بسر است از هوس سقف زران و دودیرانه در بسته بی بام و درم ده
 غولی چو امل هست ره بند گیت را از درد طلب بدرقه این سفرم ده
 سر گرمی سودای هوا و هوسم سوخت دلسردی از این آتش ظلمت اثرم ده
 از خشکی زهدم نشود تخم عمل سبزاران سرشک از رگ مژگان ترم ده *
 دلم از گرد کلفت شام دیجورست پنداری در او یاد جمالت آتش طورست پنداری
 نظر بر خرمن جمعیت ما همدمان دارد جهان تنگ بر ما دیده مورست پنداری
 شود پرباد چون از عجب سوی خویشتن بیندنگاه چشم خودبین نیش زنبورست پنداری
 خموشست و ازو در هر رگ جانست فریادی زبان عاشقان مضراب طنبورست پنداری
 بچشم زنده دل مرگست واعظ خواب آسایش پیش عاشقان بستر لب گورست پنداری *
 بر نقش جهان که راه زد جاهل راتا چند کنی محو تماشا دل را
 گر دیده عبرت بگشایی کافیت یک مد نظر این ورق باطل را *
 دایم نبود جوانی ایام تراصبح پیرست در پی این شام ترا
 فرداست که در دفتر ایام اجل از قامت خم حلقه کند نام ترا *
 نی در سر شوق و نی بدل پروا ماند قوتها رفت و ناتوانیها ماند
 از عمر گذشته حاصلم پشت خمی است موجی از باد در کف دریا ماند *
 گر باده غم نصیب ما زین خم بود در خنده بی باکی ما غم گم بود
 ممنون عطای کس نگشتیم جز این کاین خنده ما ز کیسه مردم بود
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۰۶

*

کم گو که سخن بود چو در مکنون گردد ز کمی قیمت این در افزون
 تنگی ز دهن از آن پسندیده بود تا حرف از آن شمرده آید بیرون

۱۰۲- رمزی کاشانی «۱»

شیخ محمد هادی پسر حاجی حبیب الله کاشانی متخلص به «رمزی» از شاعران سده یازدهم هجریست. وی از مردم کاشان و بقول آذر بیکدلی «از اواسط الناس آن شهر» بود. نصرآبادی گوید «پدرش مرد کدخدایی بوده، او هم در کمال درویشی و نامرادیست» و داود قلی بیگ شاملو که اسمش را «هادی» و نام پدرش را میرزا حبیب الله نوشته مدعیست که نسبت او باین بابویه قمی می‌رسد. وی چنانکه از تذکره نصرآبادی و از قصص الخاقانی بر می‌آید معاصر مؤلفان این دو کتاب بوده است و در کتاب اخیر تصریح شده است که «سن شریفش از سی متجاوز است» و چون قصص الخاقانی میانه سالهای ۱۰۷۳-۱۰۷۷ ه تألیف شده بنابراین باید رمزی پیرامون سال ۱۰۴۰ ه ولادت یافته باشد.

رمزی در همان اوان جوانی که نامش در زمره شاعران عهد ثبت می‌شد،

* تذکره نصرآبادی، ص ۳۷۲.

* آتشکده، بمبئی، ص ۲۴۳.

* قصص الخاقانی، داود قلی بیگ بن ولی قلی بیگ شاملو، خطی.

* سفینه خوشگو؛ و صحف ابراهیم خطی.

* فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، ج ۳، ص ۷۰۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۰۷

دیوان بزرگی ترتیب داده بود چنانکه داود قلی بیگ «ایات مدون او» را بیشتر از دوازده هزار بیت برشمرده و نوشته است که دو مثنوی او را یکی بنام رمز الحقایق و دیگری باسم رمز الریاحین دیده که نزدیک بچهار هزار بیت دارند. نصرآبادی هم که او را در اصفهان ملاقات می‌کرد، طبعش را در نهایت قدرت یافته و گفته است هیچ لطیفه و مثلی در عالم نیست که او موزون نکرده باشد «چراکه هیچ مثلی مذکور نمی‌شود که از شعر خود دلیلی نمی‌خواند» و در همان حال او را در فن نقاشی و چوب‌تراشی (منبت کاری) بی‌مانند دانسته است.

در مدتی که مرتضی قلی خان شاملو «۱» قورچی‌باشی دولت در عهد شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه) بود، رمزی در ملازمت وی بسر می‌برد و بعد از آن دست از ملازمت برداشت و در اصفهان زندگی پرآرامشی را می‌گذراند.

چنانکه دیده‌ایم رمزی دو مثنوی بنام «رمز الحقایق» و «رمز الریاحین» داشت. ازین منظومه دوم منتخبی در کتابخانه مجلس شورای بشماره ۱۰۱۱ (شماره دفتر ۱۳۷۳۱) موجودست «۲» و از آن معلوم می‌شود که اصل آن بنام شاه عباس ثانی سروده شده و گذشته از مثنوی شامل غزلها و قطعه‌هایی نیز بوده و شاعر پس از توحید و ستایش پیامبر و نخستین امام و مدح پادشاه بوصف

(۱)- مرتضی قلی خان شاملو از رجال معروف دوران شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه) و شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه) بود. در عهد شاه صفی بسبب رشادتی که در جنگها بروز داده بود سمت ایشک آقاسی‌باشی دیوان و دیوان بیگی یافت و در روزگار شاه عباس دوم برتبه قورچی‌باشی رسید و بعد بعلتی معزول و پس از مدتی انزوا بحکومت اردبیل معین شد. وی دوستدار شاعران و معاشر آنان بود و خود هم شعر می‌گفت و دیوانی قریب بچهار هزار بیت داشت (تذکره نصرآبادی، ص ۲۳-۲۴). از دیوان او نسخه‌یی به‌مراه دیوان میرزا رضی آرتیمانی و صفی قلی بیگ در کتابخانه ملی ملک بشماره ۴۵۶۸ موجود است.

(۲)- فهرست کتابخانه مجلس شورای، ج ۳ ص ۳۳۰-۳۳۱ و ۷۰۶-۷۰۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۰۸

باغ هزار جریب نو پرداخته یکایک گل‌های آن را نام برد و از زبان هر گل عیب گل پیشین و هنر خود را بازگفته، سخن را از نرگس آغاز کرده و بگل سرخ انجام داده است. بدینگونه معلوم می‌گردد که کار رمزی میان شاعران دیگر عهد او تازگی خاصی داشته و چیزی شبیه بمنظراتی بود که پیشینیان (مانند اسدی طوسی) میان دو یا چند طرف ترتیب می‌داده و از زبان هریک کمال یکی و نقص آن دیگری را بیان می‌کرده‌اند ولی البته در اینجا سخن از مناظره در میان نیست بلکه اصل بر مقایسه و مفاخره است. منتخب رمز الریاحین پیرامون ۷۵۰ بیت است و چنانکه دیدیم اصل آن با مثنوی رمز الحقایق مجموعاً در چهار هزار بیت بوده و بنابراین باید قاعده منتخب رمز الریاحین نیمی از اصل منظومه یا چیزی کمتر از نصف اصل باشد.

نصرآبادی از دیگر شعرهای رمزی بیت‌های منتخب و چهار رباعی نقل کرده است. ازوست، «گفتار زنبق سفید در مذمت گل یاس و ستایش خود»:

«۱» هنوز از یاس با گلها سخن بود سخن در پرده راز کهن بود

که زنبق را دماغ آشفته دیدم ازو این تازه دعوی می شنیدم
 که ای کجرو بگو این لاف تا کی چنین خودبین و ناانصاف تا کی
 تو در گلزار از بس ناتوانی همیشه بار دوش دیگرانی
 کسی کاو بار دوش دیگرانست همیشه خوار در چشم جهانست
 عبث خود را کشی زین کو بیالاکنی خود را بچشم جمله رسوا
 بدوش نونهلان ز آن برآیی که بر گلها نمایی خودنمایی
 نباشد خودنمایی از تو زیبا که گردی از حقارت گاه پیدا
 مرا زبینه باشد خودنمایی که دارد رنگ و بوی من رسایی
 بگلزاری که حسنم رو نماید بهار از هر طرف شیدا برآید
 ز بویم نوبهار آشفته باشدز دلها گرد کلفت رفته باشد
 بحمد الله که دائم روسفیدم درین گلزار با بخت سعیدم

(۱) مثنوی رمزی منقولست از فهرست کتابخانه مجلس، ج ۳، ص ۷۰۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۰۹ چو من نازک تنی روشن سرشتی نباشد در کنار تازه کشتی

منم با دیده بیدار خفته دماغ از بوی یار خود شکفته
 گریبان چاکیم از بهر آنست که در پیراهنم شوری نهانست
 ز رعنائی چو نخل قامتم رست «۱» صفا رخسارم از آب گهر شست
 مرا خندیدن شیرین از آنست که دایم زعفرانم در دهانست
 ز صهبای لطافت تر دماغم پر است از باده معنی ایامم
 کدامین گل شود با من برابر که دارم بوی خوش چون عنبر تر *
 همدم نبود بکنج این دیر مرادر گلشن بی کسی بود سیر مرا
 همچون الفم براستی پابرجان بود حرکت بخانه غیر مرا *
 آنم که نه حاصلی نه کشتی دارم نه کار بکار خوب و زشتی دارم
 از من همه می رمند یاران وطن در دوزخم و طرفه بهشتی دارم *
 ای مونس و غمگسار دیرینه من بی یاد تو دل مباد در سینه من
 گر پرتوی از لطف تو بر من تابد زربفت شود لباس پشمینه من *
 رمزی ز کریم اگر خبردار شوی از بهر عطای او گنه کار شوی
 جز اینکه گنه کنی و احسان خواهی مستوجب رحمت بچه کردار شوی *
 بترس از ناوک آه فقیران در دل شبها مگو تیر هوایی بر نشان هرگز نمی آید
 وحشی نگهان عاشق غمخوار نخواهند در گله آهو نبود راه شبان را
 زبردستی را کجا باک از زبردستی بود هر که باشد در بلندی بیمش از پستی بود

(۱) - در اصل: نخل قامت تست.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۱۰

۱۰۳- عرشی دهلوی

میر محمد مؤمن عرشی پسر میر عبد الله بن سید مظفر متخلص به وصفی و مشهور بمشکین قلم، از شاعران پارسی گوی و از عارفان سده یازدهم هجری در هند است. نسب او بچند واسطه بشاه نعمت الله ولی عارف و شاعر سده نهم (م ۸۳۴ه) می رسد و او خود در آغاز منظومه مهر و وفا بدینگونه از خاندان خویش و استمرار رسم شاعری در آن یاد کرده:

سخن در خاندانم از قدیمست شکفته طبع گلشن از نسیمست

نخست آن پادشاه ملک تحقیق کزو در موج آمد بحر توفیق

نشسته بر سریر فضل چون شاه باقبال ولایت نعمه الله

دگر استاد معنی میر حاجست که زار باب سخن سرخیل و تاجست

نوشته از سخن دستور معنی تخلص انیش مشهور معنی

دگر میری که مشهور جهانست بشعر و خط درین عالم عیانست

بود چون معنی لفظش مخلص از آتش آمده وصفی تخلص خلاصه سخن درین بیتها آنست که گوینده این منظومه (عرشی) از خاندانیست سخنور که نخستین گوینده اش شاه نعمت الله ولی «۱» و دومین امیر حاج انسی «۲» و سدیگر شاعر و خوشنویسی متخلص بوصفی است یعنی همان میر عبد الله مشکین قلم که در آغاز این گفتار گفته ام و شاعر یک بار دیگر او را در ولایت تالی شاه نعمت الله ولی آورده و گفته است.

بعالم گر ولی بوده علی بود ظهورش نعمه الله ولی بود

پس از وی چون ولایت جلوه دادند بفرق میر عبد الله نهادند

(۱)- همین کتاب، ج ۴، ص ۲۲۸-۲۳۲.

(۲)- ایضا همان جلد، ص ۴۱۷-۴۲۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۱۱

و همین میر عبد الله وصفی مشکین قلم را در عنوان ستایش نامه مشروحش در منظومه مهر و وفا «مرشد حقیقت آگاه امیر عبد الله الحسینی المخاطب به مشکین قلم» می نویسد و اگر این اطلاعات را با آنچه درباره گوینده این منظومه مهر و وفا داریم، یعنی میر محمد مؤمن عرشی ابن مشکین قلم میر عبد الله الاکبر آبادی «۱» همراه کنیم، به آسانی درمی یابیم که مقصود عرشی ازین «میر مشهور جهان و معروف در شعر و خط و متخلص بوصفی و موسوم بمیر عبد الله و مخاطب بمشکین قلم» پدر اوست که از پیشوایان سلسله نعمت اللهیه در هند و مردی مشهور بشاعری و خوشنویسی بود

این میر عبد الله مشکین قلم متخلص بوصفی «۲» فرزند سید مظفر و از نبیرگان شاه برهان الدین خلیل الله بن شاه نور الدین نعمه الله ولی بود.

چنانکه می دانیم شاه خلیل الله در دوران پادشاهی شاه رخ بر اثر نقاری که میان او و دولت تیموری پدید آمده بود، یک فرزند خود میر شاه شمس الدین را در ماهان گذارد و با دو پسر خود شاه محب الدین حبیب الله و میر حبیب الدین محب الله بدکن رفت و در آنجا بیسر دیگرش شاه نور الله که چند سال پیشتر ازو بدکن رفته و بساط ارشاد گسترده بود ملحق گردید «۳» و از آن پس اخلاف شاه نعمه الله ولی در هند پراگدند، و این میر عبد الله بن میر سید مظفر یکی از آنان بود که بسال ۱۰۰۰ه در دهلی ولادت یافت و

او را باعتبار اینکه منشاء خاندانش کرمان بود کرمانی می‌نویسند.

میر عبد الله وصفی همچنانکه پسرش عرشی گفته در شمار مشایخ سلسله نعمه اللهیه و بقول هدایت در ولایت دهلی «بولایت معروف آمده» بود.

نسخ را خوب می‌نوشت و ازین روی با عنوان «مشکین قلم» شهرت داشت و شعر نیز می‌سرود. وفاتش در شصت و سه سالگی، بسال ۱۰۶۳ ه در شهر

(۱) - ایضاح المکنون، ج ۱، ستون ۵۱۷ و ج ۲، ستون ۶۰۹.

(۲) - درباره او بنگرید بریاض العارفین، ص ۲۶۴ - ۲۶۵؛ مجمع الفصحا، ج ۲ ص ۵۱؛ طرائق الحقائق، حاج معصومعلی، ج ۳، ص ۴۲.

(۳) - طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۳۸ بعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۱۲

اجمیر اتفاق افتاد و همانجا بخاک سپرده شد. این قطعه پرمعنی زیبا را بنام او ثبت کرده‌اند، و با آنکه بسیار مستبعد بنظر می‌آید، نقل می‌کنم.

مردمان را بچشم وقت نگروز خیال پریر و دی بگذر

چند گویی فلان چنانش نام چند گویی فلان چنانش پدر

ناف آهو نخست خون بودست سنگ بودست ز ابتدا گوهر

کهران مهتران شوند بعمر کس نژادست مهتر از مادر از میر عبد الله وصفی دو پسر بازماند نخست میر محمد مؤمن عرشی و دوم میر صالح کشفی که هر دو شاعر و خوشنویس بودند.

مولوی محمد مظفر حسین صبا درباره محمد صالح کشفی نوشته است:

«میر محمد صالح دهلوی فرزند میر عبد الله وصفی بود. در خوشنویسی ید طولی داشت. مدتی بفقیر و فلاکت مبتلی بود، زمانی که منظور نظر التفات شاهجهان پادشاه گردید برتبه امارت رسید. روزی شاه از سنین عمرش پرسید، جواب داد که پنج سال است. شاه گفت چگونه؟ جواب داد که عمر همانست که در خدمت حضور گذرد، دیگر هیچ! پادشاه را این لطیفه‌اش خوش آمد، در منزلش افزود و وی تصانیف لطیف دارد از آن جمله مناقب‌نامه مرتضوی» (روز روشن، ص ۶۷۸) اما این «مناقب‌نامه» را هدایت و حاج معصومعلی از عرشی دانسته‌اند نه از برادرش.

پسر دیگر میر عبد الله همین میر محمد مؤمن عرشی صاحب منظومه مهر- و وفاست که در آغاز آن پس از معرفی نیاکان و پدر خود «وصفی»، از خویشان چنین یاد کرده:

منم عرش سخن در دور آدم بعرش الله شده مشهور عالم

بعهد ثانی صاحبقرانم بشعر و خط درین عالم عیانم

کسی کو صدر آمد اندرین قصر خطاب من نوشته نادر العصر

خطابم نادر العصرست امروز شده کلکم سخن را جلوه افروز

... سخنگویان اگر خود آسمانند بدور وسعت عرشی نهانند

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۱۳

چنانکه از بیت‌های زیرین برمی‌آید میر محمد مؤمن عرشی معاصر «شهاب» الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان» (۱۰۳۷ - ۱۰۶۹) و

بفرمان او مخاطب (ملقب) به «نادر العصر» و ضمناً گویا در میان مریدان مشهور به «عرش الله» بوده است و بعید نیست که تخلص عرشی از همین عنوان خانقاهی او برخاسته باشد زیرا چنانکه از یک بیت دنبال ستایشنامه پدرش در منظومه مهر و وفا برمی آید، در مقام ارشاد میراث‌دار پدرش میر عبد الله بود:

پدر چون رفت آن عالم گشاید بفرزند خلف میراث آید وی مانند برادرش کشفی شاعری و خوشنویسی را هم از پدر بارث برده بود «۱»، دیوان قصیده و غزل و رباعی داشت «۲» و چنانکه از منظومه مهر و وفای او برمی آید گذشته از صاحبقران ثانی (شاهجهان) بیسر و ولیعهدش محمد داراشکوه (مقتول بسال ۱۰۶۹ هـ) ارادت می‌ورزیده است زیرا آن شاهزاده فاضل خود پای در عالم وارستگی نهاده و در طریقت قادریه بمقاماتی رسیده و تألیفاتی در تصوف داشته است.

اسمعیل پاشا محمد مؤمن عرشی را در هر دو موردی که از وی یاد کرده بشهر اکبرآباد نسبت داده است «۳» ولی دلیلی بر صحت این انتساب نداریم. وی وفات عرشی را بسال ۱۰۹۱ هـ نوشته است.

غیر از کتاب مناقب‌نامه مرتضوی که بعضی تألیف آن را عرشی و برخی برادرش کشفی نسبت داده‌اند، از عرشی دیوان قصیده و غزل و رباعی و منظومه‌یی بنام مهر و وفا بازماند. اسمعیل پاشا دیوان او را دیده و در شمار

(۱) - گوید:

مسلم بر تو آمد خوش نوشتن بتو زبید در ناسفته سفتن

ز خط صفحه رشک روی گلزار صفایش روشنی افزای انظار

(۲) -

بعالم در غزلگویی تویی طاق گرفته صیت نظمت صوب آفاق

شدی در شعر گفتن بس که ساعی بسی گفتی قصیده هم رباعی

(۳) - ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، ج ۱، استانبول ۱۹۴۵، ستون ۵۱۷ و ج ۲، استانبول ۱۹۴۷، ستون ۶۰۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۱۴

دیوانهایی که در ایضاح المکنون آورده ذکر کرده است؛ و از منظومه مهر و - وفای او نسخه‌یی بشماره ۱۱۰۰ Supp. در کتابخانه ملی پاریس موجود است که بلوشه آن را اشتباهاً به تهماسب قلی بیگ یزدی متخلص بعرشی نسبت داده است «۱». این تهماسب قلی بیگ یزدی در آغاز «عهدی» تخلص می‌کرد و بعد از آن تخلص عرشی اختیار نمود. وی از کردان یزد یا از امیرزادگان افشار کرمان و پسر دایه شاه اسمعیل دوم بود و در خدمت شاه تهماسب و سپس در یزد نزد شاه خلیل الله پسر میرمیران بسر می‌برد و در شعر شاگرد وحشی بود. وفاتش در سال ۹۸۹ هـ اتفاق افتاد «۲».

همسانی تخلص تهماسب قلی بیگ عرشی و میر محمد مؤمن عرشی از طرفی و نداشتن اطلاعی ازین شاعر ثانوی موجب اشتباه بلوشه گردید و یقیناً اگر اندکی بیشتر در متن مهر و وفا غور می‌کرد اینگونه به بیراهه نمی‌رفت.

مهر و وفای عرشی منظومه‌یست بحر هزج مسدس محذوف یا مقصور که پیرامون دوهزار و دویست بیت دارد و شاعر مدعیست که داستان آن را خود ابداع کرده و بخواش دوستان بنظم درآورده و یقیناً مقصود او در این کار نظیره‌گویی بر خسرو و شیرین نظامی بوده و بر همان سیاق در بیان عشق مهر باوفا، با بیانی نه‌چندان استوار سخن گفته است «۳».

(۱) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۳۸۸.

(۲) - بنگرید بآتشکده، بمبئی، ص ۱۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۵۰۰ و ۸۳۰.

(۳) - گوید:

بعالم در غزلگویی تویی طاق گرفته صیت نظمت صوب آفاق
 شدی در شعر گفتن بس که ساعی بسی گفتی قصیده هم رباعی
 کنون وقتست کز روشن ضمیری بنظم مثنوی آفاق گیری
 بیحر خسرو و شیرین سخن گوسخن چون بلبل مست چمن گو
 سخن از قصه مهر و وفاست بگوش عشق حرف آشنایست
 بیارا صورت این قصه بکر برنگ افروزی مشاطه فکر ...
 ... من این قصه که بستم از ره فکر بلفظ و معنی آمد مریم بکر ...
 ز بس این قصه نو دلگشا شد بعالم نام این مهر و وفا شد
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۱۵
 ازوست:

یکی پرسید از شوریده‌یی مست که عاشق را شود با دوست پیوست
 چگونه می‌توان دیدار دیدن گل از گلزار وصل حسن چیدن
 چسان لیلی شود مجنون حیران شود مجنون و بگزیند بیابان
 چسان شیرین شود فرهادانده چگونه لعل گردد سربسر کوه
 چسان وامق شود عذرای دلکش فتد در آتش از آتش شود خوش
 چگونه نقش گردد عین نقاش شود این نکته از آینه‌ها فاش
 کشید از سینه آه دردمندی بگفتا کای نهال ارجمندی
 برافروز از محبت سینه خویش بیه آینه‌یی از عشق در پیش
 ز صورت سوی بی‌صورت توان دیدازین گلشن گل خودرو توان چید
 مظاهر جمله مرآت جمالند همه حیران دیدار و وصالند
 تو دل شو تا دلت دلبر نماید در دیدار بر رویت گشاید
 و گر جذب محبت دلکش افتاد بفرق عشق تاج حسن بنهاد
 چو عاشق مست گشت از شوق دلبر دل او عین دلبر شد سراسر
 کمال عشق و اهل عشق اینست که عاشق عین یار ناز نیست
 چو عاشق عین یار دلگشایست انا المعشوق اگر گوید بجایست *
 سخن آینه رخسار قدسست بچشم حیرتش دیدار قدسست
 سخن سر مطلع دیوان عشق است بظرف لفظ معنی دان عشق است
 سخن گویای اسرار الهیست رموز آموز گفتار الهیست
 سخن در هر زبان می‌گوید اسرار گشا گوش و شنو مستانه گفتار
 بهر گوشی ز خود اخبار دارد چو در اندر صدف آثار دارد
 گهی از وحی می‌گوید خبرها که از الهام بنماید اثرها
 سخن در پرده عین و عیانست سخن بی‌پرده پیدا و نهانست

سخن با حسن معنی روبرو شد طلوع هر چه شد از گفت و گو شد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۱۶ سخن خود عیسی جان آفرینست سخنگو را هزاران آفرینست

سخن مشاطه خوبان معنیست نسیم تازه بستان معنیست

سخن آرایش دیوان عرشیت سخن آینه ایمان عرشیت

۱۰۴- مجذوب تبریزی «۱»

میرزا شرف الدین محمد بن محمد رضا تبریزی «۲» متخلص بمجذوب از عالمان و شاعران عارف مشرب نیمه دوم سده یازدهم هجریست. میرزا محمد طاهر نصرآبادی که تذکره خود را از حدود سال ۱۰۸۳ تا ۱۰۹۰ می نوشته ازین شاعر چون طالب علم مستعدی که در تبریز بسر می برده، مشربی وسیع داشته، و از دشواریهای درسی طالب علمان دیگر گره گشایی می کرده سخن گفته است لیکن باید اطلاعات خود را پیش از ۱۰۸۳ درباره او فراهم آورده باشد و گرنه مجذوب در سالهای تألیف تذکره نصرآبادی مردی پخته و شاعری

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۱۹۲-۱۹۳.

* قصص الخاقانی، خطی.

* دانشمندان آذربایجان، مرحوم محمد علی تربیت، ص ۳۲۶.

* تذکره پیمانه، ص ۴۶۵ ببعد.

* فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۶۸.

* فهرست نسخه های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ج ۲، ص ۶۹۶-۶۹۷.

* ضمیمه فهرست نسخه های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۲۰۹.

* فهرست کتابخانه مجلس شوری، ج ۳، ص ۶۳۸-۶۳۹.

(۲)- غزلی بردیف تبریز دارد بمطلع:

بده ساقی شراب ناب تبریز که دارد فیض دیگر آب تبریز

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۱۷

بنام بوده و تا آن روزگار شعر بسیار داشته. در کتاب قصص الخاقانی داود قلی بیگ که تألیف آن بسال ۱۰۷۳ بوده، ازین شاعر چون مردی معاصر و زنده نام برده شده که در تبریز بسر می برده و در منقبت امامان شعر می سروده و مثنوییی در سه هزار بیت بنام «شاه راه نجات» داشته و غزلهایی باستقبال از حافظ می ساخته است.

وفاتش بنا بر آنچه از رباعی زیرین برمی آید بسال ۱۰۹۳ ه اتفاق افتاد.

این رباعی بر دیوان او افزوده شده و در پایان نسخه موزه بریتانیا دیده می شود:

مجذوب از آن رفت بصد خوشحالی در باغ نعیم بود جایش خالی

تاریخ وفاتش از خرد پرسیدم گفتا «آسود در بهشت عالی» (۱۰۹۳) وی بسال ۱۰۶۳ یکبار دیوان خود را که بیش از ده هزار بیت بود گرد آورد ولی معلوم نیست که این همه سروده هایش باشد زیرا آنچه از شمارش بیت های همه اثرهای منظومش برمی آید، عدد ایاتش ازین حد بسیار در می گذرد. مجذوب غیر از دیوان قصیده ها و غزل هایش که خواهیم دید مثنویهای بزرگی مثل راه نجات

(سه هزار بیت) و تأییدات (هشت هزار بیت) نیز دارد.

مثنوی «تأییدات» [که نسخه‌یی از آن بشماره دفتر ۱۴۳۳۶ در کتابخانه مجلس است] بسال ۱۰۸۸ در بحر هزج مسدس اخرب مکفوف محذوف سروده و بدینگونه آغاز شده است:

ای بر احدیت تو بر حق کونین دو عادل موثق و مشتمل است بر توحید و حدیثهای مؤید امامت و ستایش امامان دوازده گانه در هشت هزار بیت «۱».

مثنوی «راه نجات» که در بحر خفیف مخبون محذوفست در سه هزار بیت ساخته شده و آن را شاعر بسال ۱۰۶۶ پ پایان برده است «۲» ولی معلوم

(۱) - فهرست کتابخانه مجلس، ج ۳، ص ۶۳۸ - ۶۳۹؛ دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۶.

(۲) - دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۱۸

نیست که چرا تاریخ آن در بیت ذیل «شاهراه نجات دلها» (- ۱۰۰۶) است:

بهر تاریخش آنکه درها سفت «شاهراه نجات دلها» گفت و گویا تاریخ غلط و الحاقی باشد چه بسیار بعیدست کسی که در ۱۰۹۳ مرده در حدود سال ۱۰۰۶ در چنان مرحله بالایی از سن باشد که بتواند یک مثنوی مذهبی عرفانی بسراید.

غیر ازینها مجذوب دیوانی در حدود چهار هزار بیت از قصیده و غزل و مخمس و ترجیع بند و مثنویهای کوتاه و از آنجمله ساقی نامه ببحر متقارب مثنی مقصور، و رباعی دارد و از آن دو نسخه بشماره‌های Or.۳۰۹ و Or.۳۶۳۴ در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است و من نسخه نخستین را خوانده‌ام.

وی شاعریست مذهبی با مشرب عرفانی، و از گفتارش معلوم می‌شود که دوبار سفر حج کرد و زیارت نجف و کربلا رفت. در شعر او نکته‌های اندرزی و اخلاقی بسیار می‌توان یافت. ازوست:

دل پر از افغان و از لب نگذرد فریاد ماعیشها دارد بخاطر خاطر ناشاد ما

شکوه را با کیمیای صبر می‌سازیم شکر آفرین بر درس اول گفتن استاد ما

یار ما اول بما دل داد و آنگه دل ربود تا نشد آن شوخ صید ما نشد صیاد ما

ما بی‌کرنگی نمک با می‌پرستان خورده‌ایم عهد و پیمان لبت کی می‌رود از یاد ما

دوش در میخانه چون تسبیح ذکر صوفیان حرف زلفت حلقه شد در حلقه اوراد ما

ما حریف تر کتازیهای هجران نیستیم می‌کند امیدواریهای وصل امداد ما

صبر دارد عیشها مجذوب بی‌تابی مکن صبر کن صبر از برای خاطر ناشاد ما *

مرو بصومعه کآنجا شکفتگی عارست سری بمیکده‌ها کش بین چه در کارست

کسی که گفت درین روزگار عیش کم است اگر بمیکده راهش دهند بسیارست

از آن بشاهد و ساقی و باده و مطرب شدم رفیق که گفتند چاره ناچارست

دلا بس است همین دانشت بعلم نجوم که فیض ملک شب از دیده‌های بیدارست

فریب طاعت بسیار زاهدان نخوری رواج کار فروشنده با خریدارست

امید بی‌عملان و هوای باغ بهشت خیال خام تهی دست و سیر بازارست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۱۹ بگو ترا بکدامین عمل دهند نجات‌چو کار با کرم افتد بهانه بسیارست

ز در گهت بجفا سر نمی کشد مجذوب بخاک پای تو اقرار بنده اقرارست *

دردمندان تو از درد دوا یافته اند زهرنوشان تو از زهر شفا یافته اند

عاشقان چشم نیاز از همه جا دوخته اند تا که گم کرده خود را همه جا یافته اند

سالها گشته مقابل مه و خورشید بهم تا دو آینه ز یک نور و ضیا یافته اند

طاق ابروی تو بر اهل نظر حق دارد قبله راست ازین قبله نما یافته اند

وقت مرغان گلستان قناعت خوش باد که ز بی برگی خود برگ و نوا یافته اند

با بتان مطلب خود را بزبان عرض مکن تا گذشته است بخاطر بادا یافته اند

خاکسار در میخانه دل شو مجذوب دردمندان همه زین خاک شفا یافته اند *

صبح شد ساقی بده جامی که باز شد دری بر روی ما از غیب باز

شیشه را پر می کن و عبرت بگیر از تماشای سپهر شیشه باز

پیش مستان شیشه خالی ز می بی صفا باشد چو روی بی نماز

چون صراحی آنچه داری صرف کن تا دهنند باز و باشی سرفراز

گر بسازی با قناعت همچو من کارها سازی بحکم کارساز

ره بزاهد بسته اند از چارسودلق و تسبیح و ردا و جانماز

کی شود بی کاهش تن دل قوی شمع کی بر خویش بالد بی گداز

شیشه دل را بدست عشق ده تا شوی ایمن ز سنگ حرص و آز

خاکساری پیشه کن مجذوب وار تا شوی پیش جوانان سرفراز *

از دامن خود دست کشیدیم گذشتیم از غیر تو مردانه بریدیم گذشتیم

دیدیم گرانی همه از خاک پرستیت چون شعله سر از خاک کشیدیم گذشتیم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۲۰ راهی که درو ریگ روان شیشه دلهاست هر گام بصد کعبه رسیدیم گذشتیم

در باغ تمنا که دورنگی ثمر اوست چون بوی گل آهسته پریدیم گذشتیم

هر بلهوسی دامنی از غنچه گل چیدما دامن ازین طایفه چیدیم گذشتیم

در پرده آن نور که پیدا و نهانست پیدا و نهان از همه دیدیم گذشتیم

در بادیه گاهی که رسیدیم بمجذوب هوایی بهم از دور کشیدیم گذشتیم *

چه پیچی درین عالم پیچ پیچ که خالیست از راحت و پر ز هیچ

گره بسته یی داشت طفلی بدست فگند از کف و در کمینش نشست

روان طفل دیگر ربودش ز جاچو بگشود در وی نبذ جز هوا

گره بسته دنیا و طفل آن دنیست بگویش که چیزی در آن بسته نیست

فنا بر فنا ظاهرش را بین کجایی هنوز، آخرش را بین

بتعلیم یک گردش چشم یارچها تا کند گردش روزگار

همانست این گنبد کج نهاد کزو رفت تخت سلیمان بیاد

همان منزلست این بیابان تنگ که ره بست بر کیقباد و پشنگ

فلک را همانست آن دست و زور که برد افسر از ایرج و سلم و تور

همان به درین فتنه خیز فنا که با چشم ساقی شوی آشنا
کند فارغ از غصه زاهدت می و مطرب و ساقی و شاهدت
بده ساقی آن کیمیای وجود که ظاهر کنم تا کدامست جود
نه همت همین سیم و زر دادنست که همت براه تو سردادنست ...
(از ساقی نامه)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۲۱

۱۰۵- بینش کشمیری «۱»

میر جعفر بیگ «۲» کشمیری متخلص به بینش از شاعران سده یازدهم هجری در هند است. آغاز حیاتش با آموختن دانش و ادب و شروع بشاعری در کشمیر گذشت و همانجا ملازمت میرزا محمد قاسم کرمانی صاحب دیوان کشمیر و سپس در حدود سال ۱۰۷۴ ستایشگری محمد طاهر صف شکن خان اختیار کرد. این محمد طاهر صف شکن خان که در قصیده های بینش گاه شکن خان نامیده شده، غیر از میرزا لشکری ملقب به صف شکن خان «۳» است. محمد طاهر از سرداران عهد شاهجهان و اورنگ زیب بود و به همراه پادشاه اخیر در ششمین سال پادشاهیش (-۱۰۷۴- ۱۰۷۵) در کشمیر می گذرانید و بعد از آن با مقامات بلند تا بسال ۱۰۸۵ که سال مرگ اوست بخدمت ادامه داد «۴». پس از آنکه بینش ملازمت محمد طاهر صف شکن خان و اورنگ زیب اختیار کرد بشاهجهان آباد منتقل شد و همانجا بود تا درگذشت. اسمعیل

(۱)- درباره او بنگرید به:

* نتایج الافکار، ص ۱۰۹-۱۱۰.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی.

* ایضاح المکنون، اسمعیل پاشا، ج ۱، ستون ۴۹۴.

* آتشکده آذر، بمبئی، ص ۳۵۰.

* کلمات الشعراء خطی.

* فهرست ریو، ج ۲، ص ۶۹۵-۶۹۶.

(۲)- نام او در نتایج الافکار جعفر بیگ، در ایضاح المکنون میر جعفر و در فهرست ریو اسمعیل است.

(۳)- مآثر الامراء، ج ۲ کلکته ۱۸۹۰، ص ۷۳۶-۷۳۸.

(۴)- ایضا همان جلد، ص ۷۳۸-۷۴۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۲۲

پاشا وفاتش را در حدود سال ۱۱۰۰ ه نوشته و محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء که میان سالهای ۱۰۹۳-۱۱۰۸ ه تألیف می کرد از بینش چون مردگان سخن گفته است. از کلیات بینش نسخه یی بشماره ۷۰۵ Egerton در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است که پیرامون ۷۰۰۰ بیت از مثنوی و غزل و قصیده دارد.

از آنجمله است خمسه او که باستقبال خمسه نظامی ساخته است بدین شرح:

(۱) بینش ابصار بر وزن مخزن الاسرار بنام اورنگ زیب که چنین آغاز می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحيم گلبن برجسته باغ نعیم (۲) گنج روان در جواب اسکندرنامه بنام اورنگ زیب. آغاز آن چنینست:

بنامی که عالم گلستان اوست بگنج روان فلک شان اوست (۳) گلدسته در برابر لیلی و مجنون در وصف کشمیر و لاهور که بدین بیت آغاز شده

گلدسته بوستان توحید حمدست بچشم صاحب دید (۴) شور خیال که نظیره‌یی بر خسرو و شیرین در بیان سرگذشت عاشق و معشوقی بنارسی است و ستایشی از اصفهان، و ابتدایش اینست:

خداوندا ز شوق دل خرابم نمک پرورده چون مرغ کبابم (۵) رشته گوهر در برابر هفت گنبد و سرگذشت عاشقانه امیر و گوهر از مردم ساری مازندران و نخستین بیتش اینست:

نتوان یافت در خزینه شاه رشته گوهری چو بسم الله و او خود اینها را خمسه نامیده و در پایان رشته گوهر چنین گفته است:

ای خطابخش عاصیان فرنگ که ببخشایش تو نیست درنگ

رفته از حد اگر گناه کسی هست لطف تو عذرخواه بسی

بگذر از گناه بینش را که تویی لطف آفرینش را

رشته گوهرش فدای تو باد گر حیاتش بود فای تو باد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۲۳ یافتش گوهر کلام نظام که بنام تو خمسه کرد تمام

رشته گوهری که او دارد از ثنای تو آبرو دارد

نامدارست رشته گوهر که ز نام تو شد تمام هنر

یا رب این خمسه بقرین باشد تا سخن هست این چنین باشد غزلهای بینش که قسمت اصلی از دیوانش را تشکیل می‌دهد، بعاتد شاعران همعهدش بیشتر در جواب غزلهای مشهور فارسی از زمان سعدی ببعدست و در آنها عواطف غنایی با اندیشه‌های اجتماعی و اخلاقی و عرفانی بهم آمیخته است. زبان بینش در شعر، خواه در قصیده و خواه انواع دیگر، ساده و روانست و او بعاتد همعصران خود باستعمال ترکیبهای تشبیهی و استعاری زیاد در کلام خود توجه بسیار دارد و مانند آنها سعی می‌کند که از هرچه بر گرد شاعر و در تماس با زندگانیست برای خلق مضمونهای نو استفاده نماید. با اینهمه کلامش از ابهام که یکی از ویژگیهای شعر در عهد اوست خالی و بلکه از اختصاصات آن صراحت و روشنی معنیست. ازوست:

شبی سرچشمه اندوه مجنون که بودش دل حباب چشمه خون

نمود آهنگ طرف چشمه ساری که شوید از جبین دل غباری

بهر سرچشمه دید از مه تجلی چو در آینه عکس روی لیلی

بجوش آمد چو آب از مشرب دوست که بر هر جا نظر می‌افکنم اوست

ز گل تا خار و از مه تا بماه تجلی می‌کند نور الهی

نمی‌باشد بچشم اهل بینش تفاوت در میان آفرینش (از مثنوی شور خیال)

بر سر بازار یکی گل فروش از گل خود شور به بلبل فروش

خواست باقبال شهی بی درنگ چند گلی دسته کند رنگ رنگ

دسته چو می‌بست ز هم می‌گشود تا که ببیند به از آتش که بود

بس که گلش دست ستم خورده شد شیفته چون خاطر پژمرده شد

آتش حسرت بنهادش فتادهمچو خزان داد گلش را بیاد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۲۴ می‌رسد از ناله بلبل بگوش قصه من چون خبر گلفروش (از مثنوی بینش ابصار) نوبهار آمد که برگ عیش روید از زمین ابر مانی گردد و صحرا نگارستان چین شور مجنون تازه گردید از صفای کوهسار شد رگ هر سنگ چون مژگان لیلی دلنشین در چمن یک گل زمین خالی ز اهل شوق نیست دیده نرگس هم از شبنم بود مردم‌نشین شد خیابان فیض‌بخش از لاله یعنی صبح راکی بود با چاک پیراهن صفایی این چنین روز شد از رنگ گل رخسار خوبان ختن شب بود از بوی شبو نافه آهوی چین شام را کز رنگ گل خون شفق بر گردنست جامه صبح است در بر از بهار یاسمین ابر از گلزار می‌پرسد نثار من کجاست از شکوفه باد می‌گوید زرافشانی بین روی گلشن را که خط سبزه دارد خوشنماسایه هر برگ گل گردیده خال عنبرین نوبهار از بس لطافت داده طبع خاک را عکس گل گردد چو افتد سایه گل بر زمین غنچه‌واری هر حباب از رنگ و بو پر می‌شود چون شود آینه آب و گل بود آینه بین نیست خالی از تماشا خواه گلشن خواه دشت دیده در هر گوشه دارد بزم عیشی در کمین در چمن بر یاد سرو و گل بشبها می‌کنند قمری و بلبل بهم طرح غزل در یک زمین «۱» آن لب میگون که دارد لعل رنگ آتشین هست در چشم خیم خیال او چو در خاتم نگین چشم نرگس از نگاهت ناز را گلدسته بند شاخ سنبل هر شکنج طره‌ات را خوشه چین چند بر شمشاد پیچی رشته مرجان مهاشانه از مژگان عاشق کش بزلف عنبرین باز کن بند نقاب از چهره ای صبح امید تا بوصلت بر نگه دل را کنم سبقت گزین شب که از می بر فروزی روی آشناک رامی شود پروانه در مهتاب خاکستر نشین می‌روی در بزم غیر و هر نفس در سینه‌ام حسرت افزا تر بود از صد نگاه واپسین بس که هر سو داده عشقت سر بر سوایی مراسر نوشتم چون نگین پیدا است از لوح جبین بسته‌ام لب از شکایت هر چه می‌خواهی بکن خواهش معشوق باشد عاشقان را دلنشین ...

*

حکایتهاست بر لبها نمی‌دانم بیانش راهمین دانم که می‌گویند مردم داستانش را

(۱) - زمین، به معنی زمینه (۲)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۲۵ نیاید آنقدر نسبت که دل از زلف او دارد اگر قمری بشاخ سرو بندد آشیانش را چرا آن حسن عالمگیر از رخ پرده بردارد که بتوان دید در آینه هر ذره شانش را ازین سودا چو تار طره او گشته‌ام لاغر که تا در بر باسانی کشم موی میانش را ز ابرو چشم مست یار می‌ماند بآن ترکی که بر بالای سر بگذارد از شوخی کمانش را ندیدم در وطن یک لحظه آسایش چو آن مرغی که بر شاخ کجی بندد بگلشن آشیانش را جبین من چو گل یا رب سراسر لب شود بینش که می‌خواهم بوقت سجده بوسم آستانش را * طوبی خیال قامت نامهربان ماست کوثر تبسمی ز لب دلستان ماست

در جستجوی وصل تو شبگیر کرده‌ایم مهتاب صبح گرد ره کاروان ماست
از هیچ دل ز ناله ما آه برنخواست آن آتشی که دود ندارد فغان ماست
ما خود چو شمع صیقل آینه خودیم رازی که هست در دل ما بر زبان ماست
بینش بدهر بس که ملایم طبیعتیم آبی که خورده است هما استخوان ماست *
هر که در راه وصال طالب کامست و بس قطع منزل گر کند در اولین گامست و بس
دستگیر ما بجز مینا درین میخانه نیست گوشه چشمی که می‌بینیم از جامست و بس
هست بر اهل سخن شیرینی گفتار تلخ از زمان پیوسته ما را زهر در کامست و بس
شورش دیگر بود با ناله مرغ اسیر حلقه ذکری که دیدم حلقه دامست و بس
کار بینش راست از زلف کج او می‌شود بی‌نویان را پریشانی سرانجامست و بس *
ما نیز درین قافله سرگرم شتابیم در زیر فلک چون مه نو پا بر کابیم
از ناله ما ساز بود عشرت مردم‌دور از تو درین بزم بآیین رباییم
در میکده ما را هوس نان کسی نیست چون مردم آبی همه لب‌تشنه آیم
غفلت زده ماییم که چون مخمل لاله در پهلوی بخت سیه خویش بخوایم
از باده نداریم چو گل تاب جدایی پیمانه ما گر شکند خانه‌خراییم *
نمک فتنه، بهار چمن ناز تویی سیل بدنام بود، خانه‌برانداز تویی
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۲۶ نسبت عاشق و معشوق بهم بسیارست سینه کبک منم چنگل شهباز تویی
از نوای تو بهر لب شرر زمزمه بیست گرم هنگامه کن شعله آواز تویی
سرو آرایش گلزار ز بالای تو شدمی کند فاخته فریاد نواساز تویی
همه را دیده بینش بتو مایل باشد که مرا با همه چون بخت خداساز تویی *
هر که از عالم خراب گذشت تشنه‌یی بود کز سراب گذشت
ای خوش آنکس که از سر دنیا خنده‌رو همچو آفتاب گذشت

۱۰۶- راقم مشهدی «۱»

میرزا سعد الدین محمد بن خواجه غیاث الدین مشهدی از شاعران و رجال معروف نیمه دوم سده یازدهم هجری بود. پدرش خواجه غیاث از بازرگانان خراسان بود که بهندوستان سفر می‌کرد و میرزا سعد الدین بعهد پادشاهی شاهجهان به‌مراه پدر بدان دیار رفت و در ملازمت اسلام خان مشهدی شاهجهانی معزز و محترم بسر می‌برد ولی پس از چندی بایران بازگشت و

(۱)- درباره او بنگرید به:

* نتایج الافکار، ص ۲۶۸-۲۶۹.

* سرو آزاد، ص ۱۱۹-۱۲۰.

* شمع انجمن، ص ۱۶۷.

* ریاض الشعراء خطی.

* صحف ابراهیم، خطی.

* فهرست کتابخانه اود، اشپرنگر، ص ۵۴۰.

* ضمیمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۲۰۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۲۷

بسعی محمد بیگ اعتماد الدوله، بفرمان شاه سلیمان وارد خدمت دولتی شد، نخست بوزارت هرات که صفی قلیخان شاملو در آنجا سمت بیگلربیگی داشت تعیین گردید و سپس وزارت کل خراسان بدو تفویض شد. گروهی از شاعران مانند احسان مشهدی، عظیمای نیشابوری، شوکت بخاری در کنف حمایتش بسر می‌برده و او را می‌ستوده‌اند تا آنکه در اواخر سده یازدهم در گذشت و مرگش بعد از سال ۱۰۸۴ ه بود چه این آخرین تاریخی است که در یکی از قطعات او دیده می‌شود. از دیوان غزلهایش نسخه‌یی بشماره Or.۳۴۸۷ شامل پنجهزار بیت در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد. بر این دیوان مقدمه‌یی بقلم محمد صادق مشهدی نگاشته شده است. محمد صادق مشهدی درین دیباچه مصنوع گوید که راقم از طرف دربار ظل الهی بجلیل القدر منصب دستوری بین الاعالی و الاهالی ممتازست و بگرامی خطاب آصفی سرافراز، و البته مقصود همان وزارت کل خراسانست که پیش ازین گفته‌ام.

شعر راقم لطیف و دقیق است. میرزا صائب غزلی از او را جواب گفت:

این جواب آن غزل صائب که راقم گفته است تیغ دائم آب در جو دارد و خون می‌خورد از غزلهای راقم است:

ناله مستانه‌یی نشنیدم از میخانه‌می‌روم از خود بیاد گردش پیمانها

جهد کن کز حلقه افلاک پا بیرون نهی تا کسی دارد سر زنجیر این دیوانها

نی ز دریا سبز می‌گردد نه از ابر بهار در زمین آسمان دارم چو انجم دانه‌ها

نیست مردم را بغیر از فکر دنیا آفتی گنج باشد آتشین سیلاب این ویرانه‌ها

طرفه بزمی از برای می‌پرستان چیده‌اند ساقی پیدا نه و در دور این پیمانها

شمع در بزم وصال یار تاره یافتست نیست بی‌مکتوب ما بال و پر پروانه‌ها

شب خیال شوخی آن چشم بیدارم نکرد بر زبانها ماند ازین خواب گران افسانه‌ها

ما کجا و صحبت ارباب دنیا از کجا آشنایی نیست راقم را باین بیگانها *

ز شوخیهای آن مژگان و چشم پر عتاب امشب گدازد آب در شمشیر و مستی در شراب امشب

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۲۸ صفایی داشت بزم عشرتم از تاب رخساری غبار خاطرم گردید گرد ماهتاب امشب

کجا شمعی ز رشک آن گل رخسار می‌سوزد که دارد بال و پر پروانه از موج گلاب امشب

مکن عرض تمنا کر سؤال ما سبک مغزان گرانی می‌کند بر آن لب نازک جواب امشب

ز پا نشست ساقی تا بما نمود زاهد رابدستی سبچه و دست دگر جام شراب امشب

ز بس جوش تپیدنهای دل برده است آرامم چو شمع کشته دارم حسرت یک چشم خواب امشب

تغافلهای او را از خدا خواهم که جز راقم ز ناکامی کس دیگر نباشد کامیاب امشب *

طالع فتحی که در ترکست با تسخیر نیست می‌کنم نازش باقبالی که عالمگیر نیست

شکوه زیرلی آخر بجایی می‌رسد ناله ما گرچه کوتاهست بی‌تأثیر نیست

کی درشتی چاره بی‌تابی اشکم کند گرچه باشد نرم تیغ موج سوهانگیر نیست

نشود افسانه دنیا پرستان گوش ما خواب این شوریده مغزان قابل تعبیر نیست

ساده لوحی بین که چون خضر و سکندر عمرها بوده‌ام سرگشته آبی که در شمشیر نیست

با تنک ظرفان نمی گویم حرف عشق راجای این می شیشه و پیمانه تصویر نیست
نامه‌ام از بیقراریها بآن کو زود رفت تا قیامت گر نمی آید جوابم دیر نیست
خوش نگاهان بر نمی دارند چشم از چشم هم نیست آهویی درین صحرا که آهوگیر نیست
غیر اشک ما که شوخی می کند راقم کجاده‌ای طفلی که در دامن مادر پیر نیست *

جوش حیرت پرده خواب دل بیدار شد آب در آینه ما سبزه زنگار شد
با وجود آنکه می ریزد غبار از دیده‌ام هر کجا دامن فشاندم ابر دامن دار شد
در هوای آن گل رخسار امشب در چمن بس که نالیدیم گل در چشم بلبل خوار شد
یک نفس رفتی و از بس بیقراریهای دل سینه تالاب آمد و رفت نفس افکار شد
گرچه نگشودی ازین گلشن بروی من دری این قدر دیدم که چشمم رخنه دیوار شد
هیچکس نشنید حرف توبه‌یی از من درست با وجود آنکه حرفم صرف استغفار شد
کامرانیهای دنیا تلخکامی آورد در احوال کم نیست تا ناکامیم بسیار شد
فیض آسایش نباشد در پناه خویش هم بر سر ما سایه دیوار ما دیوار شد
گر دری نگشود از چاک گریبان بر دلم سینه‌ام از سنگ طفلان دامن کهسار شد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۲۹ نی همین امروز، بالیده است داغم بارهادر کفم جام تهی پیمانه سرشار شد
گوش بر فریاد من هرگز نداری ورنه من ناله‌ها کردم که بخت خفته‌ام بیدار شد
از هجوم مشتری در دست و پا افتاده‌ایم جنس ما راقم کساد از گرمی بازار شد *

چه عجب از هجوم لشکر برف گر جهانی شود مسخر برف
آسمان بازمانده از حرکت بس که افتاده برف بر سر برف
کشتی آسمان زمینگیر است شده از بس گران ز لنگر برف
خنک آنکس که گرم خواب شود بر سر هم افتاده بستر برف
غیر سرما که لرزدش همه تن دیگری نیست در برابر برف
هست شب را اگر سفیده صبح نیست غیر از غبار لشکر برف
در هوای سفید رویه‌ها بر نیاید فلک ز چادر برف
نتواند رسد بزاهد خشک می رسد گر با آسمان سر برف
گرچه هریک ز جنس یکدگر نذاهد خشک هم بود تر برف
گرچه من گرم صحبتیم راقم داد از ترکتاز لشکر برف *

من آن روزی که حرف عشق عالمگیر می گفتم دو عالم را شکنج حلقه زنجیر می گفتم
کنون لب تشنه خضرم درین وادی خوشا روزی که آب زندگی را خاک دامنگیر می گفتم
نبود از من غبار کینه‌یی بر دل رقیبان راسخن از بس که در بزم تو بی تأثیر می گفتم
نظر بر ساده کاریهای عشقت داشتم روزی که خون می ریختم از چشم و جوی شیر می گفتم
بدنیا بی تعلق بوده‌ام راقم تو می دانی که من دایم جهان را خانه تصویر می گفتم *

گل مراد بتدبیر می توان چیدن اگر نم از دم شمشیر می توان چیدن
بکامرانی من بخت گوشتاب مکن بساط عیش مرا دیر می توان چیدن

کدام آهوی مشکین گذشت ازین صحرا که ناله از نفس شیر می توان چیدن
 کدام خرمن گل بر سر کمانداریست که دسته دسته گل از تیر می توان چیدن
 بیاد زلف که صیاد دام برد و نشست که سنبل از رم نخجیر می توان چیدن
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۳۰ بهار کرده جنون پای سیر اگر داری گلی ز حلقه زنجیر می توان چیدن
 گلی که نیست گرفتار رنگ و بو راقم ز نقش پای زمینگیر می توان چیدن

۱۰۷- نورس دماوندی «۱»

محمد حسین نورس دماوندی از خوشنویسان و شاعران سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم هجریست. در جوانی از زادگاهش دماوند باصفهان رفت و در جرگه شاگردان میرزا صائب تبریزی درآمد و بسفارش او ملازمت محمد زمان خان یافت لیکن چندان درین راه نپایید. نسخه دیوان او بشماره Or.۳۶۴۴ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد حاوی قصیده و ترکیب بند و غزل و مثنوی های کوتاه و قطعه و رباعی و قسمتی بنام مطالع و متفرقات و منشآت، متجاوز از ۳۵۰۰ بیت. قصیده هایش در ستایش امامان و شاه سلیمان و زمان خان مذکور و صفی قلی خان و شیخ علی خان اعتماد السلطنه (زنکنه) است در میان قطعاتش بعضی قطعه های تاریخ دار مربوط بسالهای ۱۰۸۴ و ۱۱۰۵ هم دیده می شود. در میان مثنوی هایش یکی قضا و قدر و دیگری حاتمیه نام دارد. در قسمت متفرقات از دیوانش چند قطعه نثر هم هست که نخستین آنها مربوطست به «مرآت الجمال» صائب که منتخبی است از دیوان آن استاد و

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره روز روشن، ص ۸۵۲.

* تذکره نصر آبادی، ص ۴۰۷.

* ضمیمه فهرست ریو، ص ۲۱۰.

* تذکره حزین، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۴، ص ۹۷-۹۸.

* ریاض الشعراء خطی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۳۱

از جمله منتخبات است که از دیوان او ترتیب یافته و پیش ازین درباره آنها سخن گفته ام. این نسخه دیوان نورس بظن غالب بخط اوست زیرا هم در متن دیوان گاهی دست برده و شعر افزوده است و هم در حاشیه صفحه ها بقلم ریزتر از متن و نیز در پایان دیوان قصیده ها و غزلها و قطعه های تاریخ دار اضافه کرده است، با خط بسیار زیبای نستعلیق و شکسته تعلیق.

شیخ محمد علی حزین او را در تذکره خود بدینگونه معرفی کرده است:

«نورس دماوندی محمد حسین نام داشت. خط نستعلیق نیکو می نوشت، خاصه هرگاه قلمش اندکی خفی بود، بشاعری مشهور و عمری بآن پیشه مغرور، و از امثال خود کمی نداشت لیکن بلاغت و حلاوت سخن نصیبی است شگرف که هرکس را میسر نیاید و هر مرغکی انجیر نخاید. در حضور نورس مذکور میر نجات می گفت که: خوشنویسان این را شاعر می دانند و شعرا این را خوشنویس! در اصفهان مقام نموده بشاعری و خوشنویسی زندگانی سپری ساخت».

داوری معاصران نورس درباره او هرچه بوده باشد مانع بیان این حقیقت نیست که این شاعر خلاف بسیاری از معاصران خود تمایلی شدید بازگشت به شیوه شاعران قدیم نشان داده است، چه در قصیده و چه در غزل، بنحوی که باید او را در این راه بازگشت از

جمله پیشتازان شمرد، اگرچه از آغاز آن راه چندان تجاوز نکرده باشد. سخنش بیشتر منتخب و استوار است. ازوست: جلوه ده در جام می ساقی عذار ساده راییخود از کیفیت دیدار خود کن باده را پنجه خورشید سازد خشت بالین زیر خاک هر که دست از مهر گیرد مردم افتاده را دست تاراج خزان کوتاه از سرو سهی است شد تهی دستی حصار عافیت آزاده را بی حضور اوقات خود را صرف کردن ابلهی است زندگی چون مرگ باشد تن بغفلت داده را از برای سجده اش در قبله افتادگی بر زمین هر نقش پا محراب باشد جاده را در کمینگاه ریا زاهد پی خونریز عام نطع و ریگ خود شمارد سبحة و سجاده را گلشنش گلخن بهارش دی بهشتش دوزخست نورس از یار و دیار خویش دور افتاده را *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۳۲ خال لب تو شاهد داغ دل منست داغ محبت تو چراغ دل منست از بس که محو باده لعل تو گشته است خط لب تو خط ایام دل منست خونگر می که از دم تیغ تو دیده ام خورشید حشر پینه داغ دل منست با یار زلف حور بود موج اشک و آه بی او نظاره موی دماغ دل منست تعلیق نیاز بود خط سبز یار در قید زلف وقت فراغ دل منست چون رشته یی که بی گهرش تاب می رود آشفته زلف او بسراغ دل منست بی درد باختی که فراموش کرده ای شرط محبتی که جناغ دل منست نورس چرا بدست و لب من نمی رسد سیب ذقن که میوه باغ دل منست * تا بلب بحر از سرشکم اخگر تبخاله داشت حلقه گرداب رقص شعله جواله داشت از هجوم نرگس آن نوبهار سرو و گل اشک در مژگان گره چشم چمن از ژاله داشت در غم عشق تو از خونابه نوشان چمن شاخ گل زخم نمایان داغ سودا لاله داشت امشب از اقبال مستی خال هندوی لب در شکرزار تبسم خطه بنگاله داشت بی تو شب در پرده تأثیر افغان دلم چون جرس فانوس شمع محفل من ناله داشت اشکم از مژگان چو کرد آن سرمه سا نرگس روان چشم تا می کرد کار این کاروان دنباله داشت نورس امشب بر سپهر دلبری در موج نورماه او از حلقه های زلف مشکین هاله داشت * گلدسته وار تا همه بی خار و خس شوند خوام که ناکسان جهان جمله کس شوند آزادگان مقید دنیا نبوده اند کی طایران قدس اسیر قفس شوند هیچ از مجاز ره بحقیقت نمی برند پیران این زمانه مرید هوس شوند ره چون یکیست اهل سخن را چه انفعال چون رهروان قافله چون پیش و پس شوند داد سخن بعالم انصاف داده ام ای کاش عارفان سخن دادرس شوند یاران بجلوه گاه عروسان فکر من از خویش می روند، از آن بی نفس شوند آنانکه نورس از تو باوازه خوشدلند قانع ز کاروان بصدای جرس شوند * هر که چون شمع شود سرکش ازو سر گیرند باش افتاده که از خاک ترا بگیرند تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۳۳ طایری چند که با کنج قفس ساخته اند قاف تا قاف بافشانند شهر گیرند مد احسان ابد را خط جام انگارند عارفانی که درین میکده ساغر گیرند

تشنه‌یی چند که فردوس شهادت جویندشعله تیغ ترا موحه کوثر گیرند
 حشم خال و خط آشوب هوسناکانست کشوری نیست دل ما که بلشکر گیرند
 سفله‌یی را که خسی چند بما می‌سنجندبا خزف گوهر یکدانه برابر گیرند
 روش انجم و افلاک مکرر شده است این ره طی شده را بهر چه از سر گیرند
 خون شود رزق ز پهلوی بزرگان جهان گر سراپای تو چون تیغ بگوهر گیرند
 تلخکامان سخنم نورس اگر گوش کنندبی سخن چاشنی قند مکرر گیرند *

آنچه در وجه مقرر دارم لب خشک و مژه تر دارم
 جام جم نیست که از دست دهم بر کف از آبله ساغر دارم
 آه را دل سبب تأثیرست فتح در قبضه خنجر دارم
 سادگی نقش مرادی بودست تکیه بر تیغ ز جوهر دارم
 از فروغ سخن خود نورس آب در دیده گوهر دارم

۱۰۸- شوکت بخاری «۱»

خواجه محمد بن اسحاق بخارایی متخلص به «شوکت» و معروف به

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره محمد علی حزین، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۴، ص ۶۶-۶۹.

* بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۵۸۸-۵۹۷.

* تذکره نصرآبادی، ص ۴۴۲.

* نتایج الافکار، ص ۳۸۶-۳۹۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۳۴

«شوکتا» از شاعران سده یازدهم و آغاز قرن دوازدهم هجریست. اسمعیل پاشا در ایضاح المکنون نوشته است که وی از اعقاب پادشاهان بخاراست.

پدرش چنانکه خود حکایت کرده [تذکره حزین، ۶۶] در بخارا پیشه صراف‌ی داشت و او نیز تا چندگاه همان شغل را داشت تا آنکه گرفتار آزار و تاراج ازبکان گردید و ناگزیر زاد و بوم را رها کرد و در ۱۰۸۸ هـ بهرات رفت و ملازمت بیگلربیگی خراسان صفی قلیخان شاملو اختیار نمود که بعد از عباسقلی خان شاملو استاندار خراسان بود «۱»، و مدتی دراز از مصاحبت و حمایت راقم مشهدی وزیر خراسان [که شرح حالش گذشت] برخوردار بود و او را در قصیده‌های خود مدح نمود و در مجلس او با شاعرانی چون مقیمای مشهدی و عظیمای نیشابوری همنشین بود و در مصاحبت همین وزیر و شاعر دانشمند تخلص پیشین خود را که «تارک» بود رها کرد و «شوکت» تخلص نمود؛ ولی پس از چند سال ازین گونه ملازمتها کناره جست «و چون بغایت نازک‌دل و وارسته‌طبیعت بود از الفت اهل دل ملائت نموده نمدی خراسانی ساترتن ساخته سروپای برهنه از خراسان عزم عراق کرده باصفهان رسیده در مقابری که منسوب بشیخ بزرگوار شیخ علی بن سهیل بن ازهر اصفهانی قدس الله روحه العزیز در خارج حصار آن شهرست مکانی مأنوس اختیار کرده مأوای خود ساخت. چندی بصحبت نیکان و افاضل آن دیار و الفت با بعض شعرا

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* ریاض العارفین، تهران ۱۳۱۶، ص ۳۶۴-۳۶۵.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۶۹۸.

* ایضاح المکنون، ج ۱، ستون ۵۱۱.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۳۹۹-۴۰۱.

* ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴، تهران ۱۳۱۶ ص ۱۷۵.

(۱)- درباره دیگر افراد این خاندان مانند حسین خان و حسنخان و مرتضی قلی خان شاملو بنگرید بتذکره نصرآبادی ص ۲۰-۲۵ و ۲۷ و بهمین جلد، موارد مختلفی که گذشت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۳۵

رغبت می نمود و اکثر اوقات را بعزلت در آن مقام بسر می برد و رفته رفته بر ریاضت و انزوا افزوده ترک معاشرت با خلق نمود و بسیار کم تکلم کردی و در دو سه روز یک بار بلب نانی اکتفا و افطار نمودی، سخافت بدن و گدازش تن از حد در گذشته بود و همان نمد که در خراسان پوشیده چنان دریافت شد که در مدت سی و چهار سال تبدیل نیافته بعد از رحلت از تن او برآورده کفن پوشانیدند...» [تذکره حزین].

وفاتش بسال ۱۱۰۷ ه در اصفهان اتفاق افتاد و او را در همان مزار که شیخ محمد علی حزین نام برده بخاک سپردند.

وی همچنانکه دیدیم، مردی وارسته بود و این حالت وارستگی و رهایی از بستگیهای این جهانی را هرچه سالمندتر می شد ریشه دارتر و استوارتر می ساخت. شعر شوکت نیز تابع همین حالت وارستگی و شکستگی حال او بود، وی در حقیقت گوینده بیست که در عالم بی متتهای خیال سرگشته است، هرچه سرود و هر ترکیبی که در گفتارش بکار برد معنیها و ترکیبهای تازه بیست که بر پایه تخیلهای او استوارست، تشبیههای وهمی و استعارههایی که بر خیال-های ژرف بنا شده باشد در کلامش بسیار زیاد است چنانکه بواقع بالادست میرزا جلال اسیر و همطرازان او رفته و در همان درجه از خیال پردازی و نازک اندیشی است که عبد القادر بیدل بدان رسیده، و بهمین سبب است که گاه رسیدن بکنه مقصود او در بعضی از بیتهایش دشوارست و اینگونه سخنهای او در بادی امر بی معنی بنظر می آید اما چنین نیست، باید بنازک خیالی او بود تا بخیالهای نازکش رسید و بمقصودش پی برد و یا به همان عالم توهمهای او وارد گشت و مانند او شد تا سخن او را گاه بواقع و گاه بتقریب دریافت؛ و پیداست که این نوع شاعری نازلترین نوع آنست.

کمتر کسی از نویسندگان احوالش توانسته است مانند میر عبد الرزاق خوافی در بهارستان سخن این حالت از کلام شوکت را توصیف کند، آنجا که نوشته است «در فن شعر معنی آفرین صاحب تلاش است بلکه در جلوه گاه سخن گستری چنین نازک خیال خوش فکر چهره نمای وجود نگشته. کلامش

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۳۶

بس که تازگی الفاظ و رنگینی عبارت و شوخی معنی و نزاکت خیال دارد میتوان گفت شعرش معنی ندارد. دیوانش سراسر منتخب ارباب معنی است و میان سخن سنجان دست بدست می گردد...» واله داغستانی کسانی مثل شوکت و اسیر و زلالی را از شاعرانی می داند که خون مذمت شعر بر گردن آنانست و مرادش ازین سخن آنست که این سه گوینده و پیروانشان با فرورفتن در ژرفای دریای خیال نتوانستند معانی خود را چنانکه مفهوم همگان و مطبوع ناقدان و وافی بمقصودشان باشد بیان کنند و ازینرو چنان دچار ابتذال شدند که شعر و شاعری را از مقام بلند خود تنزل داده و از ارزش آن کاسته اند.

با همه این گفت و گوها اگرچه سخن شوکت در پیچش سرانگشت خیال گاه بصورت کلافه بی سر درگم درمی آید، اما در میان آن

سخنهای مبهم دیریاب بیتهای دلپذیر تازه و بسیار لطیف هم در شعرش کم نیست.

از دیوان قصائد و غزلها و مقطعات و رباعیات او نسخه‌های متعدد و از آنجمله یک نسخه در کتابخانه موزه بریتانیا و سه نسخه در کتابخانه ملی پاریس موجودست که بنابر یک رباعی که ماده تاریخ جمع‌آوری آنست بسال ۱۰۹۳ فراهم آمد. من نسخه شماره ۷۶۱ Supp کتابخانه ملی پاریس را خوانده‌ام. قصیده‌های شوکت در مدح امام علی بن موسی الرضا و سعد الدین محمد راقم است. ازوست:

زهی موج نگاهت جوهر تیغ تغافلها بدور کاکلت کوتاه زنجیر تسلسلها
شکفتن خودبخود باشد بهارستان حوبی رانسیم این گلستانست باد دامن گلها
بدست ناز او تا می‌رسد گل می‌کند صدجافغان از غنچه مکتوب چون منقار بلبلها
از آن گلگون بیاض دیده تا کردم رقم شوکت‌فرنگی خانه شد دیوانم از رنگ تخیلها *
مسخر کرده‌اند اهل جنون اقلیم هامون راسواد چشم او چون مهر بادامیست مجنون را
بخاک و خون حسرت کوهکن مستانه می‌غلندخیال ساغر می‌کرده نقش پای گلگون را
نشانی از هنرمندان نماند جز هنر باقی بود لوح مزار از خشت خم خاک فلاتون را
بچشم من نماید زخم دل شق قلم شوکت خیال مصرع رنگین کنم فواره خون را
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۳۷

*

مینا بلند شد که ز خود وا کند مرا گردن کشید خضر که پیدا کند مرا
چون قطره آرمید گیم عقده دلست بی‌طاقتی کجاست که دریا کند مرا
او داده با دو دست سر خویش را برون از روزن دلم که تماشا کند مرا
شوکت کجاست شوق جنونی که تا ابدییهوده گرد کوچه دلها کند مرا *
ره کی بود بخلوت ناز تو آه رایرون کند ز آینه عکست نگاه را
از بهر خواب دیدن زلف تو شام هجر خوابانده‌ام بنکعت سنبل نگاه را
شد تکیه گاه راحت ما سنگ کودکان از کهر با بکوه بود پشت کاه را
راهی که کوتهست درازست بی‌رفیق باشد دو پای تیغ دو دم قطع راه را
بیداردل کسیست که وضع ملایمش گیرد بموم آینه صبحگاه را
دیر و حرم بدیده روشن گهر یکیست پیچیده چون دو رشته بهم این دو راه را
مستم ز صاف باده لعلی که کرده است آلوده شراب حریر نگاه را
شوکت ز فیض همت خود بارها بهم آمیختم چو شیر و شکر مهر و ماه را *
آنجا که بود منزل از بودنشان چیست حیرت بمکانی که مرا برد مکان چیست
آینه‌ام از نور نظر می‌کشد آزارتا عاقبت کار من از همنفسان چیست
ابنای جهان را دل بیدار نباشد این قافله را بار بجز خواب گران چیست
کیفیت غفلت چو بود باده چه حاجت چون هست گرانجانی ما رطل گران چیست
کارت بخموشی کشد از گفتن بسیار جز قطع سخن حاصل این تیغ زبان چیست
شوکت گذر از اطلس افلاک چو مردان آرایش خود اینهمه مانند زنان چیست *

نگه شوخ تو مست از می آرام بود گردش چشم تو بالیدن بادام بود
 باده لعل لب نشاء رنگین دارد خط یاقوت درین بزم خط جام بود
 نیست از لطف بمن نیم‌نگاهی که تراست مژدهات چون بهم آید لب دشنام بود
 بس که از حلقه احباب رمیده است دلم قطره باده بچشمم گره دام بود

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۳۸ قسمت شوکت مهجور ز چشم سیهش نگهی باشد و آن نیز به پیغام بود *

آبروی عشرت از ناشادی ما می چکد خون سیل از دامن آبادی ما می چکد
 می خوریم افسوس تا کردیم ترک بندگی خون حسرت از خط آزادی ما می چکد
 ای سواد کعبه مقصود روشن شو که بازاشک گمراهی ز چشم هادی ما می چکد
 قطره آبی که می گردد در گوش اثر از فغان شوکت فریادی ما می چکد *

صبا رسیده‌ای از کوی او پیامم بر جواب نامه‌ی آورده‌ای سلامم بر
 تمام حیرت عشق و صفای معشوقم دهان بچشمه آینه شوی و نامم بر
 مرا بمجلس خوبان که بزم خاموشی است اگر نمی‌بری از روزگار نامم بر
 بشکر آنکه هم آغوش او شدی شوکت یکی بدیدن آن سرو خوش خرامم بر *

آینه‌خانه نظر پاک خویش باش آتش پرست شعله ادراک خویش باش
 از گریه گرد هستی خود را فرو نشان یعنی که مشت آب کف خاک خویش باش
 بیرون منه ز جاده خود پای زینهار چون خون می روان برگ تاک خویش باش
 من می‌نهم چو آب روان سر پهای تاک زاهد برو بسایه مسواک خویش باش
 شوکت ز لاغری نشوی صید هیچکس مژگان چشم حلقه فتراک خویش باش *

چون ناله کند جلوه مستانه خراییم از شعله آواز جرس سینه کبابیم
 آرام نداریم بصحرای محبت از حلقه زنجیر جنون پا بر کبابیم
 ما را جگر تشنه بمیراث رسیدست ما خشک لب سلسله موج سرابیم
 سیلاب بود موج هنر کلبه ما راز آب گهر خود چو صدف خانه خرابیم
 بیخود شده از گرمی کیفیت ما خلق در ساغر خورشید قیامت می نابیم
 باشد دل شیرین سخنان تنگ ز دستش شوکت به نی خامه خود در شکر آبابیم *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۳۹ ز بس گرم شتاب از جوش شوق برق تأثیرم بمغز لاله رنگ داغ ریزد گرد شبگیرم
 نگاه شوخ او از بس مرا گرم جنون داردم آهوست دود شعله آواز زنجیرم
 برنگی از تغافل‌های خوبان آب گردیدم که می‌ریزد ز مژگان قلم چون آب تصویرم
 بگرد خانه‌ام سیل فنا رنگ وطن ریزد همانا کرده‌اند از خاک دامنگیر تعمیرم
 نشان ناوک خود گشته‌ام از طالع وارون بود از آب پیکان حلقه گرداب زهگیرم
 درین صحرا شکاری غیر گمنامی نمی‌بینم بود هم آشیان شهپر عنقا پر تیرم
 مباح از غفلت من زینهار آسوده ای دشمن که خونریزیست چون خوابیدن شمشیر تعبیرم
 چنان بالید از تحسین آصف «۱» شعر من شوکت که از آینه بتوان دید عکس حسن تقریرم *

بیش از دو جهانیم و کم خویشتنیم خورشید جهان و شبم خویشتنیم

آنیم که همچو صورت دورنماخردیم و بزرگ عالم خویشتمیم *
 قطع نظر از مهر و مه و انجم کن چندی خود را بکنج خلوت گم کن
 هم صحبت دیو و دد شو و باک مداراما حذر از مردم نامردم کن *
 عارف که بود راستیش جاده راه شد از کثرت بسر وحدت آگاه
 صد شمع بخط مستقیم است ولی یک شمع نماید بمحاذات نگاه

(۱) - مراد از آصف سعد الدین محمد راقم وزیر خراسانست.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۴۰

۱۰۹- ناصر علی سهرندی «۱»

شیخ ناصر علی سهرندی (سهرندی) ملقب به «صائبای نانی» و متخلص به «علی» از شاعران معروف پارسی گوی هند در سده یازدهم و آغاز سده دوازدهم هجریست. ولادتش بسال ۱۰۴۸ ه «۲» در سهرند (سهرند) «۳» اتفاق افتاد و از عهد شباب شاعری آغاز نمود و ملازمت میرزا فقیر الله بدخشی مخاطب بسیف خان حاکم اله آباد «۴» اختیار کرده بمستقر حکومتش رفت و در آنجا بگلگشت کناره‌های گنگ و جمنا سرگرم شد و چون سیف خان بسال ۱۰۹۵ ه درگذشت ناصر بسهرند بازگشت و در آنجا گرفتار آزار یکی از عالمان دین

(۱) - درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۴۴۷.

* بهارستان سخن، ص ۶۰۷-۶۱۵.

* ایضاح المکنون، ج ۱، ستون ۵۳۳.

* نتایج الافکار، ص ۴۷۵-۴۸۳.

* مآثر الکرام (سرو آزاد)، ص ۱۲۹-۱۳۲.

* ریاض الشعراء خطی.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ج ۲، ص ۶۹۹-۷۰۰.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۳، ص ۴۰۱.

* فهرست کتابخانه اود، اشپرنگر، ص ۱۲۶، ۱۵۱، ۳۲۹.

(۲) - هنگام مرگ بسال ۱۱۰۸ شصت ساله بود.

(۳) - درباره سهرند (سهرند) بنگرید به بهارستان سخن، ص ۶۰۷.

(۴) - پدرش تربیت خان از امرای دوره شاهجهان بود. در عهد اورنگ زیب بسال ۱۰۷۹ ه بصوبه‌داری کشمیر معین شد و پس از چند سال بعلتی منزوی گردید و باز در سال ۱۰۸۶ بخدمت بازگشت و صوبه‌دار اله آباد شد تا در ۱۰۹۵ درگذشت (مآثر الکرام، ص ۱۲۹-۱۳۰).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۴۱

بنام شیخ احمد سهرندی و هجوم متعصبان شد لیکن میر محمد زمان راسخ سهرندی «۱» بحماییت او برخاست و با کمک نزدیکان

مسلح خویش ناصر علی را از معرکه بیرون کشید و شاهجهان آباد برد، و او پس از چندی بسرهند بازگشت و در آنجا بر دست شیخ محمد معصوم از پیشروان سلسله نقشبندیه توبه نمود «۲» و امن و امان خویش بازیافت و بعد از آن بسال ۱۱۰۰ هـ از سرهند به بیجاپور رفت و ملازمت امیر الامرا ذو الفقار خان بهادر پسر اسد خان وزیر اعظم اختیار نمود و چون ذو الفقار خان در سال ۱۱۰۳ مأمور تسخیر کرناٹک از نواحی دکن گردید ناصر علی به همراه او رفت و مدتی در آنجا بسر برد و در همین سفر بود که بیکی از مجذوبان هند بنام شاه حمید دست ارادت داد و در وصف او چنین گفت:

اینک اینک ساقی شیرین رسیدنوبت جام حمید الدین رسید

حلقه در گاه بیچون جام اواز زمین تا آسمان در دام او

جام او خورشید ربانی بودانجمن افروز سبحانی بود

گر جمال او براندازد نقاب روزن هر خانه گردد آفتاب

و در جلالش برکشد تیغ از نیام غیر او باقی نماند و السلام و سرانجام بوارستگی و بی‌نیازی و مصاحبت با اهل فقر گراییده در سرزمین هند بسیاحت پرداخت و نیز بآهنگ گلگشت ایران به پنجاب رفت و چند گاهی آنجا ماند و در همان حال بود که گفت:

علی امسال موقوفست سیر گلشن ایران چو داغ لاله دامنگیر دل شد خاک پنجابم

(۱) - اصلش از ایران بود، نیایش میر عماد در عهد اکبر بهند رفت و منصب پانصدی یافت و پس از ترک خدمت درباری در سرهند ماند. میر محمد زمان همانجا ولادت یافت و چون در خدمت شاهزاده محمد اعظم شاه فرزند اورنگ زیب تقریبی یافت صاحب نفوذ و قدرت گشت. وفاتش بسال ۱۱۰۷ اتفاق افتاد، شعر می‌سرود؛ بهارستان سخن، ص ۶۰۵-۶۰۶.

(۲) - نتایج الافکار، ص ۴۷۶-۴۷۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۴۲

و پس از آن تا مولتان رفت و از آنجا بشاهجهان آباد بازگشت و در انزوا بود تا در ششم رمضان سال ۱۱۰۸ هـ بدرود حیات گفت و قرب مزار نظام - الدین اولیا نزدیک دهلی بخاک سپرده شد. محمد افضل سرخوش فوتش را «آه علی بعالم معنی رفت» یافت. از ناصر علی پسری ماند بنام «علی عظیم» که او نیز شعر می‌گفت و در عهد محمد شاه (۱۱۳۱-۱۱۶۱ هـ) در پایتخت بسر می‌برد. از کلیات اشعار ناصر علی که متجاوز از ۳۵۰۰ بیت است بتمامی و باجزاء نسخه‌های متعدد در دستست. دیوانش بسال ۱۸۴۴ میلادی (۱۲۸۱ هـ ق) در لکنهو و بار دیگر بسال ۱۹۱۷ میلادی در کانپور چاپ شد. قصیده - هایش در ستایش پیامبر و پیشوایان خانقاهی شاعر، و سیف خان و ذو الفقار خان و غضنفر خان حاکم یکی از شهرهای دکن، و شاه عادل پسر خواجه شاه ملقب بشریف خان وزیر اورنگ زیب است. قسمت اساسی دیوانش را غزلهای او بوجود می‌آورد و جز آن منظومه‌یی بنام مثنوی در دو دفتر دارد که بسال ۱۱۰۰ بنام اورنگ زیب نظم کرد، باضافه چند مثنوی کوتاه دیگر.

وی در میان شاعران پارسی گوی هند از جمله سرآمدانست. ویژگیش در داشتن خیالات باریک و بسیار دقیق و دقت در یافتن مضمونهای تازه دیریاب و داشتن زبان ساده متمایل بزبان محاوره است و دیوانش سیر تکاملی اینگونه شعر را خاصه در معنیهای غنائی تا ظهور عبد القادر بیدل بنیکی نشان می‌دهد.

میر عبد الرزاق خوافی در بهارستان سخن گوید که او «در دار الملک بلند خیالی و نازک‌بندی کوس لمن الملکی نواخت ... و الحق صنعت خیال را بدرجه اعلی صعود بخشیده در دقت معانی و تازگی مضامین استاد والا - دستگاهست»، ولی این بلندپروازیهای خیال ناصر علی را گاه در بیان معانی ناتوان و الفاظش را نارسا می‌ساخت و «ازین جهت مستعدان عراق شعرش را به بی‌محاورگی و کج معج الفاضلی متهم می‌کردند و از اشعارش استشهاد می‌آوردند» (بهارستان سخن).

ناصر علی در شاعری بیشتر بر ذوق خود تکیه داشت تا بر اطلاع و دانش

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۴۳

خویش و بهمین سبب بود که در اوایل کار شاعری او بعضی از ناقدان عهد باور نداشتند که شعرهایش ازوست. «سرخوش در کلمات الشعرا آورده که روزی در اوایل مشق فقیر با او گفت که بعضی مردم می گویند که مسوده اشعار ملا ندیم بدست ناصر علی افتاده آن را بنام خود می خواند. گفت امتحان شاعر طرح غزلست، بیائید غزلی طرح کنیم. اول فقیر اسب در میدان تاخت و این مطلع بدیهه گفت:

تن ز اشکم تا بگردن غرق آب استاده است سر بروی او عیان همچون حباب استاده است ناصر علی ... جواب مدعیان باین عبارت ادا کرد:

اهل همت را شاید تکیه بر بازوی کس خیمه افلاک بی چوب و طناب استاده است» (نتایج الافکار)

این جودت طبع و حدت ذهن که ناصر علی را در یافتن و ادا کردن مضمونها چنین چیره کرده بود، مایه غرور وی نیز گشت و او را بلندپروازیهای وادار نمود که از حد او فراتر بود چنانکه خود را از عرفی برتر می شمرد «۱» و بالادست صائب می نهاد «۲» و حتی تصور می کرد که سخنگویان ایرانی باید در برابر گفتارش خاموش و بتقدمش معترف باشند «۳» و همین بلندپروازیست که او را بخودستایی بسیار در اشعارش برانگیخت غافل از آنکه پارسیش گاه مقرون بلغزشهایی بود و ضعف تألیف در برخی از بیتهایش آنها را نامفهوم می ساخت، اگرچه بیتهای پرمعنی و متضمن مضمونها و نکته‌های لطیف هم در دیوانش کم نیست، و قدرتش در تمثیل نیز قابل توجهست. ازوست:

(۱) - گوید:

فرق بسیار بشعر من و عرفی باشد نمک هند ندارند بتان شیراز

(۲) - گوید:

علی شعرم بایران می برد شهرت از آن ترسم که صائب خون بگرید آب در دفتر شود پیدا

هر بیت من برابر دیوان صائبست از بس که اهل طبع مکرر نوشته‌اند

(۳) - گوید:

ولی به مردم ایران پیاله‌یی دارم که بعد از این نکنند این سیاه‌مستان شور

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۴۴ از پی ضبط فغان بر دل گرفتم راه رادر گره بستم چو اخگر شعله‌های آه را

صبح اقبال هما از استخوان طالع شود نیست جز سختی نصیبی مردم آگاه را

مدتی شد آرزومند عتاب قاتلیم ما بروی تیغ می بینیم دایم ماه را

در زمستان جبه درویش باشد آفتاب پوستین گرم اگر مغرور دارد شاه را

اینقدر بر خرمم ای برق می تازی چرادر جهان مگذار از هستی نشان کاه را

در ضلالت تا نیفتادم سعادت روندادراهر پیدا نشد تا گم نکردم راه را

یک نفس غافل مشو از حيله دنیا علی از قفا شیری نهان می آید این روباه را *

کردیم رفو از پر خود چاک قفس رابستیم برو این همه درهای هوس را

از آبله‌های دل فریادپرستان یک آبله در کام و زبانت جرس را

این صاف‌دلان محرم تسخیر نسیمند زنجیر بود جوهر آینه نفس را

صد لخت جگر از دهن چاک فگندیم آراسته‌ایم از چمن عشق قفس را
از شحنه میندیش و ز پیمانه مهریزی آب کند آتش می تیغ عسس را
آمیزش غم با دل عشاق گرانست گیرایی صحبت نبود شعله و خس را
پابند هوس حاجت زنجیر ندارد دامت همین موج غسل پای مگس را
در چشم صدف آب روان ریگ روانست لب تشنه زحمت نخورد شربت کس را
در شهر فنا هم نمودیم اقامت از بس که علی تیز جهان‌دیم فرس را *
نکویی گر رود زین بحر نیکوتر شود پیدا چو گیرد قطره‌یی راه عدم گوهر شود پیدا
بطاعت کوش گر عشق بلا انگیز می‌خواهی متاعی جمع کن شاید که غارتگر شود پیدا
ز رفتن وانخواهم ماند در راه طلب هر گز چو شمع از خارهای پای من از سر شود پیدا
بپیری سعی کن گر در جوانی رفت کار از دست زر گم گشته در آتش ز خاکستر شود پیدا
غبار خاطر داناست اظهار هنر کردن صفا برخیزد از آینه چون جوهر شود پیدا
برنگ ابر پنهانست دریا در غبار من اگر خاک مرا جویند چشم تر شود پیدا
علی شرم بایران می‌برد شهرت از آن ترسم که صائب خون بگیرد آب در دفتر شود پیدا *
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۴۵ عشق سرگرم تماشا، صنمی پیدا نیست دانه‌ها ریگ روان گشته نمی پیدا نیست
نیست مردی که ز سرمزل دنیا گذرد دامن دشت فراخست دری پیدا نیست
یاد روزی که بتان قسمت ما می‌کردند خاک ما نکهت گل شد کرمی پیدا نیست
عشق بی جلوه معشوق تجلی نکند سینه‌ها چشمه خون شد المی پیدا نیست
جام خندید که ما آینه معشوقیم شیشه فریاد بر آورد خمی پیدا نیست
ما علی جلوه بی‌اول و آخر دیدیم بگمان رفتم و بیشی و کمی پیدا نیست *
بی‌حاصلان که خانه بسیلاب داده اند فرش کتان بغارت مهتاب داده‌اند
گردون و نیم قطره مروت نصیب نیست چون شیشه از گداز خودم آب داده‌اند
ناز اینقدر بنعمت دنیا ز بهر چیست این قطره را بدست تو در خواب داده‌اند
دیگر ز نارسایی امید ما میرسان رشته را بچرخ فلک تاب داده‌اند
با ناز عشق دم چه زند ای علی حباب این پیچ و تاب شوق بگرداب داده‌اند *
چو بزم بیخودی دامن گرفت از خویشتن رفتم بخاطر لغزش پای ازین ره ماند و من رفتم
دهان غنچه بوسیدم ز خود رفتن بیاد آمد بکف دامن بوی گل گرفتم از چمن رفتم
نگیرد گرد الفت دامن غربت مزاجان را برنگ موج هر جانب که رفتم با وطن رفتم
نمی‌دانند بی‌دردان سفرهای حریفان را که تا اقصای عالم بر پر و بال سخن رفتم
علی طاقت ندارد جلوه نازک نهالان را «فغانی گر دلی داری تو باش اینجا که من رفتم» *
چه خوش بود که خرامان درون خانه در آیی بقدر نیم نگه بند آن نقاب گشایی
بشوخی تو غزالی درین ختن نشنیدم چو بوی جامه بجای خودی و در همه جایی
هزار شیوه نازست شاه‌دان دگر راتویی که دل بری از عاشقان و رخ نمایی *
آن شعله که یاقوت دلم را رنگست گوهر بمحیط است و شرر در سنگست

روشن شده زو جهان و غافل همه خلق این معنی رنگین چقدر بی رنگست *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۴۶ در بوته فقر خوش بسازم کردند صد رنگ هوس صرف گدازم کردند

کشکول گداپیم تهی بازنگشت همت دادند و بی نیازم کردند *

خوبان ز غم و غصه نجاتم دادند «در ظلمت شب آب حیاتم دادند»

از داغ دلم جهان چراغان کردند در عالم دیدار براتم دادند *

از دهر ترنم بلا می شنوم آواز مخالف همه جا می شنوم

جز دل شکنی نوازش گردون نیست زین دایره بانگ آشنا می شنوم *

فانوس خیال هر دو عالم ماییم جوش دریا سکون شبم ماییم

آینه صورتیم بی صورت خویش چیزی که ندیدنیست آنهم ماییم *

نخفتم یک شب از خندیدن دل که دیر سوماتم بود منزل

بتی می گفت پنهان با برهنه خدای من تویی ای بنده من

مرا بر صورت خود آفریدی برون از نقش خود آخر چه دیدی

۱۱۰- وحید قزوینی «۱»

عماد الدوله میرزا طاهر قزوینی پسر میرزا حسینخان قزوینی، متخلص

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۱۷-۲۰.

* سرو آزاد، ص ۱۳۲-۱۳۶.

* هفت آسمان، کلکته ۱۸۷۳، ص ۱۵۱-۱۵۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۴۷

به «وحید» از خاندانی که در خدمت‌های دیوانی روزگار می‌گذرانید، برخاسته و خود، از جمله شاعران و منشیان معروف عهد صفوی بوده است که در مراتب دیوانی تا بمرتبۀ صدارت ارتقاء جست. وی پس از دانش‌اندوزی و کسب مهارت در ادب و خوشنویسی و ترسل و سیاق وارد خدمت‌های دیوانی گردید و در شمار دفترنویسان دیوان درآمد و بتدریج نامی برآورد تا آنکه در دوره صدارت میرزا تقی اعتماد الدوله معروف به «ساروتقی» وزیر شاه صفی و شاه عباس دوم، بدستکاری او برگزیده شد. چون ساروتقی در اوایل پادشاهی شاه عباس دوم، بسال ۱۰۵۵ کشته شد، خلیفه سلطان (سید علاء الدین حسین) عهده‌دار صدارت گردید و منصب واقع‌نویسی (وقایع‌نگاری) را بوحید تفویض نمود و او درین سمت روزگار می‌گذرانید تا پس از مرگ شیخ علیخان زنگنه وزیر شاه سلیمان بسال ۱۱۰۱ ه با لقب اعتماد الدوله وزیر اعظم شاه سلیمان گردید و در اوایل عهد شاه سلطان حسین چون سال عمرش از نود درگذشته و ضعف پیری بر او مستولی گردیده، و یا بقول بعضی مورد عتاب شده بود، از کار کناره گرفت و اندک سالی بعد درگذشت.

* ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، ج ۱، ستون ۵۳۷.

* بهارستان سخن، ص ۵۹۸-۶۰۲.

* نتایج الافکار، ص ۷۴۰-۷۴۳.

* آتشکده، تهران، بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، ص ۱۲۱۱-۱۲۲۰.

* تذکره سرخوش، ص ۱۱۹-۱۲۱.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی.

* روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۹۰۱-۹۰۵.

* مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۵۰.

* شمع انجمن، ص ۵۱۳-۵۱۵.

* تذکره حزین، تهران، چاپ دوم ۱۳۳۴، ص ۴۶-۵۱.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ابن یوسف، ج ۲ ص ۶۹۹-۷۰۲.

* فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، ص ۶۱۷-۶۲۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۴۸

وفاتش در تذکره نصرآبادی بسال ۱۱۱۲ نوشته شده و درست نیست «۱» و سال ۱۱۱۰ ه که در روز روشن نقل گردیده درست تر بنظر می آید. در بعضی تذکرها مانند بهارستان سخن و نتایج الافکار چنانست که مرگش را بسال ۱۱۰۵ یعنی سال برکنار شدن میرزا طاهر پنداشته‌اند.

میرزا طاهر سه برادر داشت بنام میرزا یوسف و میرزا فصیح و میرزا امین که هر سه مانند خود او برای احراز مقامهای دیوانی تربیت شده بودند و بکارهای دولتی اشتغال داشته‌اند. میرزا یوسف که در آغاز مجلس‌نویس بود در پایان عهد شاه عباس دوم و چند سالی از دوران شاه سلیمان وزیر توپخانه شد. وی کتابی در تاریخ از خلقت آدم تا بعهد شاه سلیمان نوشت بنام خلد برین، و شعر می‌گفت و «واله» تخلص می‌کرد «۲». آن دو برادر دیگر نیز در شعر و انشاء دست داشتند.

میرزا طاهر از شاعران و منشیان پرکار بود. مجموع شعرهایش را از سی تا نود هزار نوشته‌اند و این شماره اخیر مبالغه‌آمیزست. با این حال آذر نوشته است که «نود هزار بیت از ایشان بنظر رسیده، و بعلت مناصب دیوانی تحسین بسیار از شعرای زمان شنیده، بزعم حقیر اگر خوف منصب نبود از هیچکس تحسین نمی‌شنود» اما هم عدد نود هزار آذر نادرستست و هم بدگویی او از وحید چندان بجا نیست زیرا مجموع شعرهای او از روی نسخه‌های موجود پیرامون پنجاه هزار بیت است و اگرچه بسبب پرگویی همه آنها نمی‌تواند منتخب و استوار باشد لیکن در میان آنها می‌توان کم و بیش شعر خوب و معنیهای دلپذیر برگزیدنی یافت؛ و بر رویهم وحید شاعری متوسط بود و با زمانه خود تناسب داشت.

(۱)- این تاریخ در نسخه چاپی تذکره نصرآبادی، در آخر اشعار میرزا طاهر وحید و خارج از متن شرح حالش نوشته و کار صاحب تذکره که کتاب خود را در سال ۱۰۹۰ تمام کرده بود، نیست بلکه تصرفی از کسی در نسخه اساس آن چاپ بنظر می‌رسد.

(۲)- آتشکده، تهران، ص ۱۲۲۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۴۹

از اثرهای منظوم او، غیر از غزلها و قطعه‌ها و رباعیها که از سی هزار بیت درمی‌گذرد، این مثنویهاست: (۱) خلوت راز بیحر خفیف مخبون مقصور در دوهزار و دویست بیت متضمن موضوعها و معنیهای اخلاقی و اندرزی. (۲) ناز و نیاز هم درینگونه موضوعها در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف که بدو هزار و دویست بیت برمی‌آید. (۳) عاشق و معشوق بر وزن لیلی و مجنون در یک هزار و سیصد بیت. (۴) فتح‌نامه در چهارصد و شصت بیت بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف در ذکر فتح قندهار. (۵) آلات جنگ هم

بهر متقارب در هشتصد بیت. ۶) مثنوی کوتاهی هم بحر متقارب در شصت بیت در تعریف نرد. ۷) مثنوی کوتاهی در شصت و هشت بیت بحر خفیف مخبون مقصور در وصف طنبور. ۸) مثنویی در تعریف عمارت شاهی در شصت بیت بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف. ۹) مثنوی بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف در شصت بیت در وصف همایون تپه اشرف (- بهشهر) ۱۰) گلزار عباسی بحر خفیف مخبون مقصور در شصت و شصت بیت در شرح عشق‌بازی فرزند پادشاه عراق که تقلیدیست از هفت پیکر نظامی. ۱۱) ساقی - نامه در چهار هزار و پانصد بیت بحر متقارب و بنام شاه سلیمان.

وحید گذشته از دیوان شعر اثرهایی بنثر دارد که مهمترین آنها «عباسنامه» است در تاریخ دوران شاه عباس دوم که بطبع رسیده است؛ دیگر مجموعه منشآت اوست که خود گرد آورده و دیباچه‌یی بر آن نوشته است و آن نیز یک بار در کلکته بسال ۱۲۴۳ ه ق و دیگر بار در لکنهو بسال ۱۱۶۰ ه ق چاپ شد.

از اوست:

چنان کز سنگ و آهن آتش پنهان شود پیدانی گر هر دو عالم را بهم جانان شود پیدا
ز فانوس گلی نتوان فروغ شمع را دیدن چو بنشیند غبار چشم نور جان شود پیدا *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۵۰ عیش و غم نیست، سراغ از دل سوزان مطلب چشمه خضر ز آتشگه گبران مطلب
با قناعت همه جا گلشن عیش ابدست بسرابی چو رسی چشمه حیوان مطلب

آتش طور کجا پرتو دیدار کجاقوت شعله ز سر پنجه مرجان مطلب

ذوق آشفته دلان شیفتگان می دانند تا پریشان نشوی زلف پریشان مطلب

ای وحید از دل سودازده آرام مجورسم آسودگی از خون شهیدان مطلب *

در غریبی بیش می باشد هنرور را رواج چون شرار از سنگ بیرون شد چراغش روشنست

مردم هموار پیش از ما ز عالم رفته اند این درشتان مانده چون خاکی که در پرویزنست *

زبان بخامشی از حرف یار نتوان بست بقفل غنچه در نوبهار نتوان بست

ز رشته نفس پاره پاره معلومست که دل بهستی ناپایدار نتوان بست *

غیر دانا در جهان از غم کسی را تاب نیست ز آنکه از اعضا همین دل را نصیب از خواب نیست

چشم اگر یعقوب پوشد از رخ یوسف رواست بیشتر از یک نگه روی نکو را تاب نیست

آبرو یک قطره آبست، چون از چهره ریخت پایه ایوان عزت را کم از سیلاب نیست *

نوشم بذوق گریه مستی شراب تلخ جز گریه نیست بهره چو ابرم ز آب تلخ

می باید از عتاب تو زینسان حلاوتی از سر نیاید از لب شیرین عتاب تلخ

نامش چو بر زبان گذرانم بسان ابر شیرین شود اگر بدهان گیرم آب تلخ

کردم سؤال بوسه بشیرینی از لب نبود طریق لطف که گویی جواب تلخ

کوثر چو سرو جا دهدش پیش خود وحید هر کس گذشته است درین نشأه ز آب تلخ

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۵۱

*

خاک مرا بدیر مغان گر سبو کنند گردند مست باده کشانش چو بو کنند

یا رب چه زندگیست که پیوسته دشمنان از بهر ما درازی عمر آرزو کنند

ماند نشان چو ماه برویش ز نازکی گری فی المثل ز دور اشارت باو کنند

از کس مجوی چاره درد نهان وحیدچاکت بجیب نیست که او را رفو کنند *

شد بهار از کمال خرسندی جلوه گر در لباس گلبنی

گشت از لاله باغ چون فانوس تاج هدهد برشک تاج خروس

کرد بلبل بسوی غنچه نگاه چشم بادام بر بنفشه سیاه

غنچه اش قطره در گریبان داشت یوسفی در چه زنخدا داشت

همچو مینای می ز خوردن سنگ خون ز گل جستی از شکستن رنگ

باز کردی ز شوق گل دیدن خار دیوار چشم چون سوزن

شاخ هر تاک از می گلگون بود لبریز همچو رگ از خون

جام گل از رطوبت سرشار بود روی عرق نموده یار

بود ریزان شراب بیغش او چشمه آب بود آتش او

غنچه هایش بدیده احباب بود چون شیشه های پر ز گلاب

خار او داشت از صفای هوا همچو منقار عندلیب نوا ...

(از منظومه گلزار عباسی)

۱۱۱- عظیمای نیشابوری

ملا عظیمای نیشابوری پسر ملا قیدی نیشابوری و برادر ملا مقیمای فوجی است که پیش ازین ذکرش گذشت. نصرآبادی [تذکره، ۳۱۶] او را مردی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۵۲

«در کمال ملایمت و آدمیت» وصف کرده و از خاندانی دانسته که «همگی مردم آدمی و در کمال پاکی طینت و صلاح» بوده اند. «در هنگامی که میرزا سعد الدین راقم از پیشگاه شاه سلیمان صفوی بوزارت ممالک خراسان مأمور بوده عظیمای هم بمصاحبت وی اعتباری عظیم بهمرسانیده بجمعیت خاطر می گذرانید و در سنه احدی عشر و مأیة و الف (۱۱۱۱) رهگرای عالم بقا گردید» [نتایج الافکار، ۴۸۴]. سال مرگش را در بعضی مأخذهای دیگر ۱۱۱۰ نوشته اند.

وی گویا هرگز بهند نرفته بود و با این حال واله داغستانی در ریاض الشعرا آورده است که او از طرف شاهجهان دیوان لاهور داشت و این خالی از اشتباه نیست. وی بغیر از میرزا سعد الدین راقم مشهدی بعضی دیگر از بزرگان ساکن خراسان را مدح گفت. تاریخهایی که در قطعه ها و ماده تاریخهای دیوانش یافته می شود مربوط بمیان سالهای ۱۰۵۵ تا ۱۰۸۲ است.

وی در شعر بنام خود «عظیم» تخلص می کرد. اثر معروفش «فوز عظیم» است که مثنوی است درباره خلقت و طبیعت انسان و آغاز می شود بدین بیت:

دارم سر حمد حق تعالی ام للانسان ما تمنی این منظومه را عظیمای اندکی بعد از مرگ پدرش قیدی بسال ۱۰۶۴ ه در قندهار سرود و در مقدمه آن شاه عباس دوم، میرزا سعد الدین راقم وزیر خراسان وصفی قلی خان بیگلربیگی خراسان (پسر ذوالفقار خان حاکم قندهار) را ستوده است.

دیوانش متضمن قصیده ها و ترکیب بندهایی که بیشتر در ستایش امامانست، و قطعه ها و غزل و مرثیه و چند رباعی است و از آن نسخه یی بشماره Add.۷۷۷۹ در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است «۱».

از عظیمای غزل زیرین چه در عهد او و چه بعد از آن بسیار شهرت داشت.

محمد طاهر نصرآبادی درباره آن نوشته «غزل ردیف گفت را ایشان گفته‌اند که اول تا آخر موقوف بیکدیگر است و بیت مقطع را که موقوف نیست بنوعی گفته که هزار تحسین باید گفت، چون مشهور است نوشتم ...»

(۱) - فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۰۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۵۳

[تذکره، ۳۱۶]، و اینک آن غزل:

قاصد آمد گفتمش آن یار سیمین بر چه گفت گفت با هجرم بسازد، گفتمش دیگر چه گفت
گفت دیگر پا ز حد خویش نگذارد برون گفتمش جمعست از پا خاطر، از سر چه گفت
گفت سر را بایدش از خاک ره کمتر کند گفتمش کمتر شمردم، زین تن لاغر چه گفت
گفت جسم لاغرش را از غضب خواهیم سوخت گفتمش من سوختم، در باب خاکستر چه گفت
گفت خاکستر چو گردد خواهیم بر باد داد گفتمش بر باد رفتم، در حق محشر چه گفت
گفت در محشر بیکدم زنده‌اش خواهیم کرد گفتمش من زنده گردیدم، ز خیر و شر چه گفت
گفت خیر و شر نباشد عاشقان را در حساب گفتمش این هم حسابی، با لب کوثر چه گفت
گفت با ما بر لب کوثر نشیند عاقبت گفتمش گر عاقبت اینست زین بهتر چه گفت

گفت دیگر نگذرد در خاطرش یاد عظیم گفتمش دیگر بگو، گفتا مگو دیگر چه گفت! او بجز ملا مقیمای فوجی که شرح حالش را دیده‌اید، برادری بنام ملا کریم داشت که او نیز شاعر بود و بنابر شرح محمد طاهر نصرآبادی [تذکره، ص ۳۱۷] که خود او را دیده بود «در اوایل جوانی کمال شوخی و بیباکی داشت» اما بعد توبه نمود و بزیارت کعبه رفت و از آنجا باصفهان سفر کرد و چندی مقیم آن شهر بود. ازوست:

ز روی تفکر درین کارگاه بدیباچه عمر کردم نگاه
گذشتم ز فرع و رسیدم باصل بود زندگی مختصر در دو فصل
بهار و خزان و خزان و بهار تو خواهی یکی گیر و خواهی چهار

۱۱۲- جویای تبریزی

میرزا داراب بیگ متخلص بجویا پسر ملا سامری از شاعران سده یازدهم و آغاز سده دوازدهم در هند است. خاندانش اصلاً از تبریز بهند رفته بود و

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۵۴

در کشمیر سکونت گزید. میرزا داراب جویا و برادرش میرزا کامران بیگ گویا هر دو در کشمیر زاده شدند و با این حال چون اصلشان از تبریز بود، جویا را تبریزی نوشته‌اند. وی در شعر شاگرد چند تن از شاعران ایرانی بوده و یا در مصاحبت آنان کسب ادب کرده است مانند محمد سعید اشرف مازندرانی (م ۱۱۱۶ هـ) پسر ملا محمد صالح مازندرانی و دخترزاده ملا محمد تقی مجلسی «۱»؛ و مانند ملا علی رضا تجلی «۲» که هر دو بنوبت به‌مراه ابراهیم خان حاکم کشمیر بآن دیار رفته و در تربیت شعری جویا کوشیده‌اند، و نیز چنانکه علی قلی خان واله داغستانی در ریاض الشعرا نوشته است وی بصحبت ابو طالب کلیم و میرزا صائب نیز در کشمیر رسیده بود.

از تشویق‌کنندگان بزرگ جویا ابراهیم خان حاکم کشمیر بود که بقول سید علی حسنخان صاحب صبح گلشن «در مراعات او بدل

کوشیدی و در حسن سلوک با وی گرم جوشیدی». این ابراهیم خان که مربی و پشتیبان اصلی جویا بود، میان سالهای ۱۰۷۰-۱۱۱۴ هـ سه بار بحکومت کشمیر رسید و چون مانند جویا بر مذهب شیعه بود، همکیش خویش را از یاوریهای خود برخوردار می‌داشت. بجز او دو تن دیگر از حکمرانان کشمیر که پس از ابراهیم خان بر آن خطه حکومت می‌کردند یعنی حفظ الله خان و فاضل خان در نیکوداشت جویا سهیمند. جویا این هر سه حاکم و گروهی دیگر از بزرگان کشمیر را در شعر خود ستوده و از میان پادشاهان هند نیز در کلیات او بستایش اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ هـ) و شاه عالم بهادر شاه (۱۱۱۹-۱۰۲۴ هـ) باز می‌خوریم. کلیات جویا متضمن قصیده‌هایی در ستایش آفریدگار، و قصیده‌ها و ترجیع‌بندهای متعدد در منقبت امامان و چندین مثنوی کوتاه در موضوعهای گوناگون و قطعه‌هایی در ستایش حاکمان و بزرگان کشمیر و یا قطعه‌های تاریخ‌دار، و غزل و رباعی و رقعات و چند دیباچه و از آنجمله دیباچه‌ی بر دیوان

(۱)- نتایج الافکار ص ۵۴-۵۵ و جز آن.

(۲)- همین کتاب و همین جلد، ص ۳۱۷-۳۱۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۵۵

صائب است، و بسال ۱۳۳۷ خورشیدی بسعی دوست فاضلم دکتر محمد باقر استاد دانشگاه پنجاب بطبع رسید. جویا اگرچه در اقسام شعر طبع آزمایی کرده لیکن توجه او مانند دیگر همطرازانش بیشتر بغزلسرائی بود و حق آنست که او را درین راه از شاعران موفق بشماریم. غزلهایش بشیوه صائب اندیشه‌های عارفانه و حکیمانه را با احساس عاشقانه همراه دارد و در آنها بیتها و مصراعهای بسیار می‌توان یافت که زاده تفکرات شاعر است نه خواسته‌های عاطفی او، و بهمین سبب بسی از آنها را می‌توان در شمار مثلها و سخنان کوتاه عارفانه و ناصحانه پذیرفت. ازین گذشته تازگی مضمون و استعمال ترکیبهای استعاری و مجازی بسیار و خوش ادایی در بیان مقصود و معنی از ویژگیهای شعر اوست. از اوست:

سینه صد چاک مانند قفس داریم ماناله پهلوشکافی چون جرس داریم ما
رازدار عشق را نبود مجال دم زدن بخیه بر زخم دل از تار نفس داریم ما
عاقبت با گوشه‌یی از هر دو عالم ساختیم کنج چشم سرمه آلود هوس داریم ما
عشق سرکش را بجسم زار الفت داده‌ایم صد نیستان شعله در آغوش خس داریم ما
زندگانی در گرفتاریست ما را چون حباب از قفس گویم جویا تا نفس داریم ما *
همتم تا دست پرزور هوس پیچیده است در دل تنگم حباب آسا نفس پیچیده است
می‌چکد خون نیاز عاشق از بال و پرتای کبوتر نامه را دست چه کس پیچیده است
از زمین تا آسمان آوازه بیداد اوست ناله‌ام در تنگنای این قفس پیچیده است
تا دل صد چاک را دردت بشور آورده است در فضای سینه آواز جرس پیچیده است
شب شراری در دل از گرمی خونی اوفتاد بر سراپا آتشم مانند خس پیچیده است
باده غفلت ز هوشش برده تا صبح نشور بر تو بیجا اینقدر جویا عسس پیچیده است *
پرده از کار تو بی‌باکی صهبا برداشت کوه تمکین ترا زور می‌از جا برداشت
کاش برداشتی از خواهش دنیا دل را آنکه بر دوش هوس بار تمنا برداشت
داده رم وحشت ما کوهکن و مجنون را این بکھسار شد و آن ره صحرا برداشت
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۵۶ نقش نعلین تجرد سزدش مهر منیر آنکه پا از سر دنیا چو مسیحا برداشت

کرد آزاد شب هجر تو فیض اشکم زور این سیل مرا سلسله از پا برداشت
عشق جويا چو بتعمیر خرابی پرداخت طرح ویرانی دلها ز دل ما برداشت *
شب که عریان ببر آن شوخ قدح نوشم بود یک بغل نور چو فانوس در آغوشم بود
ابر رحمت شد و بارید بدل مایه فیض گوهر چند که از لعل تو در گوشم بود
آنچه مینای فلک ریخت بیمانه مهری تکلف نمی از ساغر سر جوشم بود
شکر کز عشق سبکبار تعلق شده ام آرزو کوه گرانی بسر دوشم بود
چون ز خود در ره بی پا و سری می رفتم بیشتر ناله نی راهزن هوشم بود
شور در گنبد گردون شب هجران جويا تا سحر که ز فغان لب خاموشم بود *
آنانکه میل وصل تو خود کام می کنند آخر ز بوسه صلح پیغام می کنند
یک قطره خونی از مژه غم چکیده است آن را که عاشقان تو دل نام می کنند
مستان برنگ شیشه ساعت ز رفتن گرد کدورت از دل هم وام می کنند
یابند لذت شکر از سر که جبین آنانکه خو بتلخی ایام می کنند
قفل ز سعی بر در روزی نهاده اند آن غافلان که در طلب ابرام می کنند
آزادگان که دست ز صهبا کشیده اند مستی ز تلخی غم ایام می کنند
جمعی که چون عقیق یمن پاک گوهرند خون می خورند و آرزوی نام می کنند
جويا نیافتند ز وسعت که قفس ذوقی که عاشقان بخرم دام می کنند *
گذشتم از سر عشقت من و خیال دگر گل دگر چمن دیگر و نهال دگر
بس است در شب هجر توام توانایی همین قدر که ز حالی روم بحال دگر
امیدوار بعفوم چنانکه می ترسم مباد بیم گناهم شود و بال دگر
نشست تا بدلم چون نگین انگشتر فرود جوهر حسن ترا جمال دگر
ز آه ما که شد امروز تیره آیینه ات کشیده ایم ز روی تو انفعال دگر
ز قید نفس رهایی بسی ممکن نیست ز دام خویش پریدن توان ببال دگر
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۵۷ شنیدن خبر مرگ همگان جويا بس است بهر دل زنده گوشمال دگر *
دل عاشق ز فغان سیر نگرده هر گز جرس از ناله گلوگیر نگرده هر گز
راستان هیچگاه از عزم پشیمان نشوند بی رسیدن نشان تیر نگرده هر گز
لذت گریه نه هر تیره دلی دریا بد آب در دیده زنجیر نگرده هر گز
نرود از دل جويا هوس لعل لبش چشم پیمانه ز می سیر نگرده هر گز *
دل بعشق از بستگی وامی شود غمگین مباش عاقبت این قطره دریا می شود غمگین مباش
در حصول مدعا بی تابیی در کار نیست گر نشد امروز فردا می شود غمگین مباش
عیش خود را تلخ از زهراب نومیدی مکن کام دل آخر مهیا می شود غمگین مباش
گر نشد کام دلت حاصل مشو در اضطراب صبر در کار است جويا می شود غمگین مباش *
هر گز نبود غیر توام آرزوی دل یا رب تهی مباد ازین می سبوی دل
جز غنچه یی که می شکفت از نسیم صبح از کس ندیده ایم درین باغ روی دل

تا خنجر ترا لب زخم دلم مکید آمد مرا ز فیض تو آبی بجوی دل
تا با خودی ز حضرت دل دور مانده‌ای از خود برون خرام پی جستجوی دل *

ما خاک ره جلوه آن سرو روانیم دل داده و جان باخته‌اش از دل و جانیم
از سیل سراپست خطر خانه ما را چون نقش قدم بر حذر از ریگ روانیم
رفتند عزیزان و چو نقش پی سالک ما خاک نشین از پی آن راهروانیم
رفتیم ببال نگه از خویش چو شبنم تا بر رخ خورشید مثالش نگرانیم
هرگز سر تسلیم ز فتراک نیچیم ما حلقه بگوشان خم زلف بتانیم
در بند گرفتاری دلهاست شب و روز تا بنده آزادی آن سرو روانیم
در روز مجوید ز جویا سخن عشق شبها همه شب شمع صفت چرب زبانیم *

نهانی در حجاب زندگانی برون آی از نقاب زندگانی
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۵۸ بقید جسم تا هستی گرفتار گل آلودست آب زندگانی
سواد نامه جز زیر و زیر نیست گذشتم بر کتاب زندگانی
نفس را آمد و رفت پیاپی بود موج سراب زندگانی *

چند دل را بجهان گذران شاد کنی خانه بر رهگذر سیل چه بنیاد کنی
خانه دل که در او غیر هوا را ره نیست بهوس همچو حبابش ز چه آباد کنی
پیچ و تاب الم عشق بود جوهر او گر دلت را همه چون بیضه فولاد کنی
حلقه دام تفکر شود ارقامت اوقاف تا قاف جهان صید پریزاد کنی
دل بی عشق گرفتار هوس شد جویا کاش در بند غمش آری و آزاد کنی

۱۱۳- اثر شیرازی «۱»

شفیعی شیرازی متخلص به «اثر» از شاعران اوایل سده دوازدهم

- (۱)- درباره او بنگرید به:
- * سرو آزاد (مآثر الکرام)، ص ۱۴۲-۱۴۳.
 - * نتایج الافکار، ص ۵۷.
 - * فارسنامه، حاج میرزا حسن فسایی، گفتار دوم، ص ۱۴۲.
 - * تذکره حزین، چاپ دوم تهران ۱۳۳۴، ص ۷۴-۷۷.
 - * صحف ابراهیم، خطی.
 - * آتشکده، چاپ هند، ص ۲۶۳.
 - * فهرست کتابخانه مجلس شورای، ج ۳، ص ۶۶۹.
 - * ریاض الشعراء، خطی.
 - * فهرست ریو، ج ۲، ص ۷۹۱.
 - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۵۹

هجریست. اصلش ازدیه پراشگفت از کوه مره شیراز و محل نشو و نمایش شیراز بود. در خردسالی بیماری آبله کور شد و بهمین سبب است که حاجی میرزا حسن فسایی او را «اثر مشهور بشفیعی اعمی شیرازی» معرفی کرده و میر غلامعلی آزاد نوشته است که «در خردسالی چشمش از آبله بی نور گردید اما چراغ بصیرتش روشنی کامل داشت» و همین نکته را هم دیگران کم و بیش بیان کرده‌اند.

وی روزگار را در شیراز بسر می‌برد و باصفهان نیز می‌رفت و درباره جلوس شاه سلطان حسین صفوی تاریخ «کمر بست و افسر بتارک نهاد» (۱۱۰۵) را یافت. ماده تاریخهای دیگر او تا سال ۱۱۱۰ (سال مرگ ملا محمد باقر مجلسی که ماده تاریخ آن را اثر چنین یافت: قدوه اهل یقین رفت از میان - ۱۱۱۰) و تا سال هزار و صد و یازده است. تاریخ وفاتش را ریو (فهرست ...) سال ۱۱۱۳ در لار نوشته و میر غلامعلی آزاد «بعد عشرين و مائة و الف» (پس از ۱۱۲۰) و محمد قدرت الله گوپامو (نتایج الافکار) ۱۱۲۱ ه ضبط کرده است.

درباره او نوشته‌اند (سرو آزاد) که بسیار کویه منظر بود اما هرگاه در نطق می‌آمد مجلسیان را شیفته حسن کلام می‌ساخت و حزین در تذکره گوید «از مشهوراتست که هر اعمی ثقیل و گرانجان می‌باشد مگر او که سبکروح مشاهده شد». آذر از هجوگویی او و «خیالات پست و بلندی» که درین راه داشت سخن گفته است و گوید که «بطریق متأخرین دیوانی تمام کرده».

ازین دیوان نسخه‌هایی در هند و ایران و دیگر دیارها موجود است، از آنجمله در مجموعه دیوانها بشماره ۱۱۸۶ در کتابخانه مجلس شوری، و در کتابخانه موزه بریتانیا بشماره Egerton.۶۹۵ این نسخه اخیر دیده شده و پیرامون ۱۸۰۰ بیت قصیده و غزل و رباعی دارد. غزلهایش بیشتر متضمن نکته‌های عرفانی و اجتماعیست. شعرش ساده است. ازوست:

باشد بسردمهری دوران مدار ماچون نرگس است فصل زمستان بهار ما
دور از تو بس که زمزمه سنج مصیبتم از موج گریه شد گل بحری غبار ما
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۶۰ هر کس انیس شد بقلم روز خوش ندید از این زبانسیاه خرابست کار ما
مانند نال خامه محالست جز بتیغ مهرت رود برون ز دل بیقرار ما
گردد ز آه و ناله ما مهربان بغیریگانه‌پرور است هوای دیار ما
کافیست فیض اشک اسیران عشق را از گریه مزد ماست اثر در کنار ما *
مهیا از طمع تا چند سازی برگ عشرت رباب رو چه می‌شویی ز دل گرد کدورت را
بصورت معنی انسان میسر کی شود زاهد مبد از جبه و دستار بر خود آدمیت را
باین هیأت ندیدم صورتی بر صفحه هستی پی تحقیق گردیدم سراپا علم هیئت را
عصا را بر کف از سنگینی عمامه می‌گیرد بدوش دیگران زاهد کشد بار شریعت را
ندارد بهره‌یی از نعمت فقر و فنا زاهد بداندانش نخواهد زد فلک سنگ قناعت را
صفا ترک ریا بخشد نه تجدید وضو زاهد بآب از جبهه نتوان شست هرگز گرد نکبت را
اثر دست ندامت کی بدندان می‌گزد زاهد عزیز از کاسه لیس دارد انگشت شهادت را *
روی شکفتگی گل عیشم ندیده است صبحم سیاه روز چو سنبل دمیده است
از طبع من معجو سرو برگ شکفتگی کلکم زبان بتیغ خموشی بریده است
خون از زبان خامه چو شنجرف می‌چکد در شکوه بس که درد بجانم رسیده است
از شوخ طبعی خنک اهل روز گاردایم دلم سیاه چو سرما گزیده است
تا زنده‌ام غم تو نگرده ز من جدا مانند روح در همه اعضا دویده است

سیلاب اشکم از سر کویت نمی‌رود خون بسته می‌شود بزمین تا چکیده است
خود را اثر چو سرمه بمیزان هر نظر سنجیده‌ام، فروتنیم نور دیده است *
بهیچ چیز منه دل درین سرای سپنج که عاقبت نبود حاصلت بجز غم و رنج
بقصر عشرت و ایوان عیش شاهان بین که زاغ نغمه‌سرا گشت و جغد قافیه‌سنج
بسی نماند که آید خزان، غرور نگر که لاله بس نکند از دلال و غنچه ز غنچ
کمین حادثه‌یی هست در کمینکه توهزار حلقه و هر حلقه‌یی هزار شکنج
نشان سنگ جفا می‌شود اثر بجهان‌عروس دهر بهر کس که زد بمهر ترنج
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۶۱

*

دل صاف می‌کند ز کدورت ایاغ صبح می‌افگند سیاهی شب را ز داغ صبح
تا آسمان ز عکس قدح گل شکفته است رنگین تر است مجلس مستان ز باغ صبح
واشد دلم ز فیض صبحی درین بهار آشفته‌گی بخواب نبیند دماغ صبح
خواهم شبی که مست شراب جنون شوم خندم بروی ساغر و گیرم سراغ صبح
سوزد ز رشک مجلس امشب فلک، اثر مینا فتیله ساخته از بهر داغ صبح *
شب که یادت مجلس افروز دل بی‌تاب بود از هجوم گریه طوق گردنم گرداب بود
دیدمش سرمایه حسنی بجز ابرو نداشت باقی از آثار این مسجد، همین محراب بود
صبح پیری شد سفید و غفلت ما کم نشد کاش بیداری نصیب ما بقدر خواب بود
پاک‌طینت بر نمی‌آید برنگ عارضی از لباس رنگ عاری طبع ما چون آب بود
شب بخوابم می‌نماید آنچه پیش آید بروزیغمی در ملک غفلت هم اثر نایاب بود *
ندارند اهل دل ذوقی اگر باشند دور از هم چو موج و بحر می‌آیند سرمستان بشور از هم
ببزم وصل هم پیوسته از راه سیه‌روزی من و آن بیوفا شب در میان بودیم دور از هم
ترش‌رویی ز رنجش نیست با هم اهل دنیا راز چین جبهه می‌گیرند سرمشق غرور از هم
گر افتد با بدان هم دوستی ربط آنچنان باید که چون چپ راست نتواند جدا کردن بزور از هم
نزاعی بهر خونم نیست چشمان فرنگش رانمی‌رنجد هرگز مردم صاحب‌شعور از هم
چنان از آتش حرصند بیخود مردم دنیا که می‌گیرند نان رزق هم را در تنور از هم
اثر با دوستان ماندیم از بی‌مهری دنیا برنگ پنجه‌های دست سرما برده دور از هم *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۶۲ بجای شمع سوزد در شب هجران دماغ من نگرده چون اجل پروانه بر گرد چراغ من
بامیدی که گیرم بوسه‌یی از لعل می‌گونت برنگ گل ز خود لبریز می‌گردد ایاغ من
جدا چون شبنم از خورشید رویت نیست آرام‌نمی‌پرسی نمی‌گویی نمی‌گیری سراغ من
بچشم اهل مجلس شعله جواله می‌آید اثر از بس که ساقی گرم می‌سازد دماغ من *
دلم فروغ تجلی است ز آتشین‌خویی چو صبح آینه‌ام باصفاست از رویی
برنگ کاغذ ابری بجا نمی‌ماند ز سرخ و زرد جهان غیر چین ابرویی
محیط نقطه خال تو گشت حلقه زلف چو مندلی که کشد گرد خویش هندویی

بچشم کم نتوان دید ناتوانان را غبار دیده بینا شود سر مویی
 اثر بذکر جلی عبرت از کبوتر گیر که گشت اسیر قفس تا کشید یاهویی *
 دل از دستم گرفت ابرو کمانی آفت هوشی برنگ آب پیکان با ستم کیشان هم آغوشی
 بداد صاحب مطلب رس، از بیمدعا رنجی ز ارباب غرض یاد آوری، عاشق فراموشی
 بزم آنجا که من دارم مقام از ناز نشینی بره از من بیک جانب روی با غیر همدوشی
 بنقل من حدیث مدعی را داستان سازی ز قول مدعی حرف مرا هرگز مکن گوشه
 اثر در بند عشق آن جفا جو کیست می دانی بزهر هجر عادت کرده یی نیش جفا نوشی

۱۱۴- عالی شیرازی «۱»

میرزا محمد شیرازی پسر حکیم فتح الدین، معروف بنعمت خان عالی از

(۱)- درباره او بنگرید به:

* بهارستان سخن، ص ۶۲۴-۶۲۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۶۳

شاعران و مرتبه داران نامبردار هند در سده یازدهم و ربع اول قرن دوازدهم هجریست. خاندانش در شیراز پیشه و پیشینه پزشکی داشت. عمزادگان وی حکیم محسن و حکیم حاذق خان در عهد پادشاهی اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۹-۱۱۱۸ ه) در هند شهرت یافته و این دومی در سال آخر عالمگیری خطاب «حکیم الملک» و در عهد محمد شاه (۱۱۳۱-۱۱۶۱ ه) منصب پنجهزاری و خطاب حکیم الملوک داشت.

اما حکیم فتح الدین در همان اوان که برادرزاده اش حکیم محسن و نواده برادرش حکیم حاذق خان در هند نام برمی آوردند، بدان سرزمین رفت و پسرش میرزا محمد در آن دیار ولادت یافت و در خردسالی همراه پدر بشیراز بازگشت و بعد از کسب کمال بهند معاونت نمود و در آنجا خدمت ملا شفیعی یزدی (م ۱۰۸۱ ه) معروف به دانشمند خان «۱» نیز شاگردی کرد و سپس در سلک خدمتگزاران اورنگ زیب عالمگیر درآمد و در سال ۱۱۰۴ خطاب «نعمت خان» و داروغگی باورچی خانه یافت و سپس در آخرهای عهد اورنگ زیب بدو لقب مقرب خان و داروغگی جواهرخانه دادند. بعد از مرگ اورنگ زیب (۱۱۱۸ ه) میرزا محمد در اختلافهای میان محمد اعظم شاه و شاه عالم بهادر شاه که چندگاهی تا جلوس این شاهزاده اخیر در سال ۱۱۱۹ ه بدرازا کشیده بود، دخیل و با محمد اعظم شاه همراه بود و محافظت جواهر-خانه را بر عهده داشت. بعد از کشته شدن محمد اعظم شاه میرزا محمد ملازمت شاه عالم بهادر شاه (۱۱۱۹-۱۱۲۴ ه) پیشه کرد و ازو خطاب «دانشمند خان» یافت و نگارش

* نتایج الافکار، ص ۴۸۵-۴۹۰.

* سرو آزاد، ص ۱۳۶-۱۳۹.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۰۳.

* مآثر الامرا، موردهای مختلف از ج ۲ و ج ۳.

* تذکره حسینی، و ریاض الشعراء خطی.

(۱) - درباره او بنگرید بـمآثر الامراء، ج ۲، ص ۳۰-۳۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۶۴

«بهادر شاه‌نامه» بر عهده او نهاده شد ولی نتوانست آن را بپایان رساند و بسال ۱۱۲۱ هـ در گذشت و در دایره میر مؤمن واقع در حیدرآباد بخاک سپرده شد. در تاریخ محمدی سال وفاتش ۱۱۲۲ در دهلی ذکر شده است.

میرزا محمد در نظم و نثر دست داشت و بویژه نثر او در میان ادب شناسان هند بسیار پسندیده و مشهور و مثنوی بنام «سخن عالی» که مشتمل بر حکایتهای تازه‌یست معروف بود و جز آنها دیوان قصیده و غزل از او باز مانده که نسخه‌هایی از آن در دست است و از آنجمله نسخه کتابخانه موزه بریتانیا بشماره ۷۹۰، Add. ۱۶ ملاحظه شد. وی در مقدمه دیوانش نوشته است که در آغاز «حکیم» تخلص می‌کرد و بعد تخلص خود را تغییر داد. این نکته گفتنی است که میرزا محمد قطعه‌های متضمن هجو و شوخی نسبت به معاصران خود بسیار دارد و ازینروی به «هاجی» معروف بود «۱»، ولی غالب اینها شوخی و انتقادست نه هجو بمعنی معهود خود، و گویا درین راه چنان بود که بقول میر عبد الرزاق خوافی «هیچ یکی از زبانش نرسته» «۲» و حتی این امر موجب آن شد که بعضی دیگر از بزرگان اهل طبع او را هجوهای رکیک کنند «۳»، بهر حال او را در این راه توانا و «در طور خود یکتا» دانسته‌اند «۴».

از نثر نعمت خان عالی (۱) رساله هجو حکما، (۲) رقعات، (۳) تاریخات فتوح عالمگیر پادشاه و غیره، (۴) وقایع حیدرآباد که درباره محاصره آن شهر بطریق طنز و هجو انشاء شده، (۵) شاه‌نامه شاه عالم بهادر شاه، نسخه‌هایی موجود است و از آنجمله است نسخه‌یی بشماره ۸۷۵، Add. ۱۶

ازوست:

حسن و عشق از یکدگر پیدا کند جانانه راجلوه هستی ز هم باشد درخت و دانه را
قید وحشت نیست در گیرایی از آرام کم از رگ سنگست زنجیر دگر دیوانه را

(۱) - مآثر الامراء، ج ۲ ص ۶۸۹ و ۷۴۵؛ ج ۳، ص ۶۲۷ و ۶۵۱ و ۶۶۰.

(۲) - ایضا ج ۳، ص ۶۵۱.

(۳) - ایضا ج ۲ ص ۶۹۰.

(۴) - ایضا ج ۲ ص ۷۴۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۶۵ جور معمار قضا کردست ما را تنگدل سخت کوچک ساخت اینجا گنبد بتخانه را

عاشقان را کی رسد پا بر زمین از شوق وصل شمع باشد جاده راه طلب پروانه را

خاموشی ذاتیست در طبع ملایم بی سبب نیست بهر خواب مخمل هیچ دخل افسانه را

کی کند فضل و هنر اصلاح حال مفلسان کس ندیده گنج آبادان کند ویرانه را

بخت کو تا چون کمان عالی بقرbant شود کاش چون سرفار بوسد آستان خانه را *

خاموشی من ناله فروش تب و تابست فریاد من سوخته دل بوی کبابست

پروانه لب تشنه آن شمع جمال در مشرب من جلوه مهتاب سرابست

تنها ز وفاداری گل شکوه ندارم از حلقه خط حسن بیان پا بر کبابست

بر خانه دنیا نهی دل که چو غنچه تا در بگشودست کسی، خانه خرابست

شادند بامید طرب اهل زمانه این طایفه را طول امل تار ربابست

دنیا طلبان بی خبر از مطلب اصلند چون طفل که مشغول بسرلوح کتابست

در پرده سخنهاست ز بی‌پردگی یار آینه میان من و معشوق حجابست
از خال رخس مرتبه حسن بیفزوداین نقطه غلط گر نکنم صفر حسابست
آن یار خطا دیده که رم کرده چو آهوگر چشم بیوشد ز خطا عین صوابست
اشکم شده آینه زخم دل و داغش تا چشم کند کار همه موج حبابست
امروز بترسید ز بدمستی آهم کز یاد رخس داغ دلم جام شرابست
یا رب نرسد چشم بدی نازکیت رامزگان تو خم گشته ز سنگینی خوابست
برداشته عالی ز سرم منت گل رارویی که رگ لعل بر او بند نقابست *

بر من ز بس فراق تو تیغ جفا کشد نقاش عضو عضو من از هم جدا کشد
هر کس چو سرمه خواسته عزت بچشم خلق خود را بگوشه‌یی چو رسانید واکشد
چین جبین ز موجه سیلاب بدترست منت مباد آنکه کس از آشنا کشد
یک گام بیش نیست ره منزل مراد آنهم همین قدر که کس از دهر پا کشد
چون نقش جاده بر سر راهش فتاده‌ایم گردیم خاک پای سری گر بما کشد
طول امل کمند شکار هوس نشداین رشته دراز کسی تا کجا کشد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۶۶ صدبار جان سپردن از آن به که پیش خلق یک بار کس نفس ز پی مدعا کشد
دانی چرا ز گفتن حال دلم خموش ترسم که رفته رفته بچون و چرا کشد
عالی شدست پیرو نکردست ترک عشق نخل خمیده بیست که بار وفا کشد *

بغیر از حسرتی در دل نماند از صحبت دوشم بیک شب رفتم از یادش، مگر خواب فراموشم
نمی‌دانم چرا در وصل او گم می‌کنم خود رانه او مهر و نه من سایه نه او باده نه من هوشم
برنگی نسبت خویشیست عشقم را بحسن او که گر گل می‌شود بویم، و گر می‌شود جوشم
هلال آسا من گم گشته کاهیدم ازین حسرت کز آن خورشید تابان یک شبی پر گردد آغوشم
نگویم قصه هجرش سراپا گر دهان گردم نیم من غنچه، دلتنگی چرا کردست خاموشم
چراغانی بدل عالی ز مهر دلبری دارم فدایم، عاشقم، محوم، غلام حلقه در گوشم *

هجوم جلوه بحسن یگانه خود کن چو دیده آینه را آستانه خود کن
ز هر خدنگ بروی تو واکنم چشمی مرا بکوری دشمن نشانه خود کن
دل از خیال تو هر دم برنگ دیگر شدیا و سیر چمن را بهانه خود کن
برای گوشه‌نشین دورها بود نزدیک چو چشم سیر جهانی بخانه خود کن
سوار ابلق چشمی ازین جهان بجهان اشاره مژه را تازیانه خود کن
همیشه وضع جهان بوده این چنین عالی قیاس مردم پیش از زمانه خود کن

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۶۷

۱۱۵- میرنجات اصفهانی «۱»

میر عبد العال متخلص بنجات پسر میر محمد مؤمن حسینی از سادات کوه کیلویه فارس ساکن اصفهان، از شاعران سده دوازدهم هجری و از مترسلان ماهر روزگار خود بود. بعهد شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه) در دفترخانه شاهی بخدمت اشتغال داشت و

در دوره شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ هـ) در کتابخانه سلطنتی خدمت می‌کرد. نستعلیق را خوش می‌نوشت.

بنابر نقل نصرآبادی، پدرش میر محمد مؤمن نویسنده و محاسب و مستوفی کارآمدی بود و پسرش میر عبد العال شغل پدر را در کارهای دیوانی دنبال نمود و در همان حال شاعری نیز می‌کرد و غزل و مثنوی می‌ساخت و شعرش را در مجلس اشراف می‌خواند و از جایزه‌های آنان برخوردار می‌شد. اما آذر خلاف نصرآبادی شاعری نجات را کوششی بیهوده دانسته و گفته «شعر بسیاری ساخته که قابل هیچ تذکره‌یی نیست. لطیفه‌های بی‌مزه موزون کرده و چون در آن زمان آن طریقه غیر مرضیه شایع بوده خیالات سید مشار الیه درین فن سرآمد معاصرین خود بوده لهذا نزد خواص و عوام معزز و محترم بوده ...»

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۳۴۰-۳۴۲.

* روز روشن، تهران، ص ۸۰۴.

* صحف ابراهیم، خطی.

* تذکره حزین، ص ۶۲-۶۶.

* ضمیمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۲۱۲.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۶۵۴-۶۵۶.

* آتشکده، تهران، ص ۱۰۳۲-۱۰۳۳.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۶۸

آذر در این گفتار که نقل کرده‌ام در حقیقت دنباله سخن واله داغستانی را گرفته است. او ریشه طرز و روش میرنجات را در سخنوری تجاوزهای کسانی مثل زلالی و اسیر از حدود فصاحت و بلاغت می‌داند که بعثت بی‌مایگی و کمی اطلاع از فنون ادب در وادی مهممل‌گویی بتصور نازک‌گویی (نزاکت-گویی؟) درافتاده بودند، و گوید که میرنجات «ماورای روش آنها طرز تازه‌یی اختراع کرده است که پسندیده طبع عوام شده یعنی تابع روزمره اجامر و اوباش و بازاریان گردیده بطریق گفت‌وگوی ایشان بنای شاعری را گذاشته است» و چون بیشتر مردم از راز فصاحت و بلاغت بی‌خبرند باین شیوه او متمایل شدند، اگر طبعی داشتند بهمان شیوه سخن گفتند و گرنه بشنیدن و خواندن آن رغبت نمودند ...

با اینهمه واله از حسن خلق و لطافت ذوق میرنجات و توانایش در لطیفه‌گویی و مجلس‌آرایی سخن گفته و حزین لاهیجی هم که دوست و معاشر میرنجات بوده او را «گل همیشه بهار» انجمن دوستان و «انیسی بی‌سهم و ندیمی عدیم النظیر» دانسته بمهارت در انشاء و خوشنویسی و بحدود و لطافت در شعر وصف کرده و گفته است که «اسلوبش از غرابت افسانه روزگارست».

این شیوه نو و طرز تازه میرنجات در حقیقت همانست که در مثنوی «گل کشتی» او می‌بینیم و او حقا شایسته آنهمه توبیخ واله داغستانی و آذر بیگدلی نیست زیرا چه درین منظومه و چه در غزلهایش کاری خلاف قانون ادب نکرده بلکه خواسته است شعر را از عالم تجرد که در عهد اخیر صفوی پیدا کرده و تنها بسیر در عوالم «نازک‌خیالی» و «خیال‌بندی» افتاده بود بیرون آورد و بآمیزش با زندگی روزانه بکشاند و در همان حال با بعضی طبیعتها و لطیفه‌گوییها همراه کند، یعنی همان کاری که در گل کشتی کرده است و نمونه‌اش را خواهید دید.

میرنجات در یک ترکیب‌بند طولانی خود در «هجو صدر» که در جنگ شماره Or.۴۷۷۲ کتابخانه موزه بریتانیا دیده‌ام همین کار را کرده

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۶۹

است. او این ترکیب‌بند را بر وزن دوازده‌بند محتشم سروده و چنین آغاز کرده است:

ای صدر بی‌مثال که در روزگار تو کار جهان و خلق جهان جمله درهمست او در غزل‌های خود هم سعی داشت تا بزبان اهل زمان و اندیشه‌های آنان نزدیک شود، نزدیکتر از آنچه دیگران رفته بودند.

از منظومه گل‌کشتی او که در وصف جوانی کشتی‌گیر ساخته نسخه‌یی را بشماره Or.۳۶۶۸ در کتابخانه موزه بریتانیا خوانده‌ام و آن مثنوییی است در حدود ۲۷۰ بیت که چند غزل هم بر همان وزن در ضمن آن آمده و بدین ترتیب آغاز شده:

در گپِ عشق هر آن نامه که دلخواه بودزینتش نام خوش حضرت الله بود در این مثنوی وصف زورخانه و آیینها و سنتهای آن و طریقه کار پهلوانان کشتی‌گیر و مطربان زورخانه و آله‌های طربشان و اصطلاحهای گوناگون که از همه جهات در زورخانه‌ها بکار برده می‌شد می‌آید و برای شناخت تاریخ زورخانه‌ها در ایران یکی از بهترین مأخذهاست. میرنجات منظومه خود را بدین بیتها پایان می‌دهد:

ای نهان عشق تو در جان نجات مجنون‌داغ سودای تو دیباچه جان محزون

این سخنها که ز دل سرزده این غمگین رابنده کوی تو این سوخته دیرین را

هست چون غنچه دل‌تنگ دل‌ناکامش کردم از گلشن لطف گل‌کشتی نامش این منظومه را میرنجات بسال ۱۱۱۲ هـ سرود و تاریخش را «غنچه گل که بود بر سر دل تاریخش» یافته [یعنی «غنچه گل» + «د» که حرف اول از کلمه دل است] و آن یک‌بار بسال ۱۸۸۱ میلادی با شرحی از راتان سینگهه Singh Ratan در لکنه‌و، و بار دیگر با شرحی از گویند رام Ram Gobind در مرادآباد هند بطبع رسید و از آن نسخه‌های متعدد جداگانه یا به‌مراه دیوان میرنجات در دستست.

کلیات میرنجات را حزین لاهیجی و میر عبد الغنی در تذکره‌های خود بده هزار بیت برآورد کرده و گفته‌اند که میرزا طاهر وحید [که میرنجات از

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۷۰

دوستان و همنشینان او بوده] بر آن دیباچه نوشته است.

میرنجات عمری طولانی یافت و «با آنکه عمرش از هشتاد مترقی شده طبع جوانش شکفته‌تر از گلزار و طرب‌افزاتر از خنده بهار بود» [تذکره حزین ص ۶۲]. وفاتش بسال ۱۱۲۶ هـ اتفاق افتاد. ازوست از مثنوی گل‌کشتی و از دیوان غزل‌هایش:

باز دل برده ز من پرفن باتدبیری شیراندام بتی نوچه کشتی‌گیری

نونیازی بفنون ستم آراسته‌یی نوجوانی صنم و دلبر نوخاسته‌یی

شعله کردار نگاهی همه طور و انداز تلخ و پرزور و بلا همچو شراب شیراز

سرو بالا صنمی آمده خوش بر سر پاز سر صدق بگویند همه نام خدا [در ضمن وصف طولانی این کشتی‌گیر بسی از اصطلاحات زورخانه‌یی آمده است مثل:]

دل نسر فلک از رشک کنی دیوانه همچو طاوس زنی چتر تو در شل‌خانه

دل دگر گرم تپیدن شده در سینه تنگ می‌زند آن بت طناز مگر تخته شلنگ

هست بر تخته شلنگ تو بآن زیبایی که زند تخته بهنگام سحر ترسایی

ای که در هند خط تیغ تو کاری باشد منصب تخته شلنگ تو هزاری باشد

چه عجب تخته اگر عود قماری گردد جایگیر قدمت بیست هزاری گردد

در شلنگ است عرق‌ریز دگر دلبر ماگل شبنم‌زده گردیده ستم‌گستر ما

مطربا بلبل باغ چمن رندان را گرم کن از دم خود انجمن رندان را
 ناله‌ات صیقل آیین جانست بلی تنبکت تاج سر سوختگانست بلی
 نوبت زمزمه تخته شلنگ است شلنگ چهره یار فرنگست فرنگست فرنگ
 تو که از اهل تلنگی بر ارباب نیاز ناتلنگی مکن و بهر حریفان بنواز
 محفل پیر و جوانست مقامی شد کن بزم خونابه خورانست پیامی شد کن
 بی اصول قدمش سکه رایج نرنی خارجی، واقف دم باش که خارج نرنی
 تنبک عربده جو را بسر چنگ بگیر راک را شد کن و آنگاه ره رنگ بگیر
 جرگ را دیده حیرت زده محشر کن تازه کن زمزمه و شد پیایی سر کن
 تا بمعشوق کند دود دل عاشق زارقال کن شور کن و جهد کن اندیشه مدار
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۷۱ مطربا جقق ما از دم پوینده تست اینهمه کل مکل از تنبک گوینده تست
 ارغنون و نی و قانون برد از دل شک راکوک کن تنبک و طنبور و دف و طوطک را
 نوبت تخته شلنگ است حریفان دستی تنبک ما بتلنگ است حریفان دستی ...
 ... بخروشید و بجوشید و طربناک شوید باعث ربط من و آن بت چالاک شوید
 مطربا این سخن تازه تر از آب حیات غزلی لطف کن از سید ما میرنجات *
 باز هنگامه حس و حرکت خواهم شدمحو دیدار تو آیین صفت خواهم شد
 مطربا خانه‌ات آباد شود جزم بدان که بیک ناله دیگر برکت خواهم شد
 از تغافل جگرم سوخت ندانم آخر که سزاوار عتاب و شفقت خواهم شد
 همه کس را بتماشا طلبی روز وصال که بدانی بچه شوری صدقت «۱» خواهم شد
 گرچه دردی کش میخانه‌ام امروز نجات دم نگهدار که صاحب عظمت خواهم شد *
 کوه و صحرا پر است از نامت بس که فریاد کرده‌ایم ترا
 آنقدرها که یاد ما نکنی آنقدر یاد کرده‌ایم ترا
 من غلام کسی که گفت، نجات «ما کی آزاد کرده‌ایم ترا» *
 رسا افتاده لطف آن لب میگون بمشربها بغیر از بوسه حرفی نیست عاشق را بر آن لبها
 گل آرام بار آید ز خار رنج مردان را که خواب راحت شیرین بود در بستر تبها
 بگاه گریه پنهانست از بهر تماشایش بهر اشکم نگاهی چون نظر در سیر کوکبها *
 گرچه شوخیهاش تمکین دستگاه افتاده است نرگش بسیار بی پروا نگاه افتاده است
 گرد سر تا پای ساقی کامشب از بالای اونا له مستانه‌ام رفعت پناه افتاده است
 بسملش را راه پرواز تپیدن بسته‌اندوای بر مرغی که در این دامگاه افتاده است
 پرتو افگندست در دل باز عشق گلرخی صد تجلی برق در مشت گیاه افتاده است

(۱) - صدقت: تلفظ عامیانه از «صدقه‌ات».

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۷۲ گر گنهکار محبت می کشی، اول نجات! گرچه او در عشق‌بازی بی گناه افتاده است *
 امشب که حسش آینه اهل دید بود دل گلشن همیشه بهار امید بود

از گریه‌های مستیم آخر گشود دل سیلاب قفل خانه ما را کلید بود
 روزی که خط بندگی از ما گرفت عشق این لوح از نگارش هستی سفید بود
 منعش مکن پییری ز اخلاص کودکان این قوم را نجات بطفلی مرید بود *
 در کمین لشکری از گریه دلا داشته‌ای خوش لوای دگر از آه برافراشته‌ای
 لاله خاکستری از خاک برون می‌آید بس که در هر قدمی سوخته‌یی کاشته‌ای
 سرمه کردند غزالان حرم خاکم رامی توان یافت که با ما نظری داشته‌ای
 گنجهت سخت عظیمست بچشم تو نجات وسعت رحمت حق را تو چه پنداشته‌ای *
 از لعن بر یزید عیان شد که شیعه را آزادی از جحیم بیک آبخوردنست!

۱۱۶- سرخوش کشمیری «۱»

محمد افضل سرخوش پسر محمد زاهد بسال ۱۰۵۰ در کشمیر ولادت

(۱)- درباره او بنگرید به:

* بهارستان سخن، ص ۶۲۸-۶۳۱.

* نتایج الافکار، ص ۳۴۴-۳۵۱.

* سرو آزاد، ص ۱۴۳-۱۴۴.

* صحف ابراهیم، خطی.

* سفینه خوشگو بنقل از تاریخ تذکره‌های فارسی، گلچین معانی، ج ۲ تهران ۱۳۵۰، ص ۳۸-۴۰.

* تذکره نصرآبادی، ص ۴۵۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۷۳

یافت و بنابراین، خلاف قول نصرآبادی، لاهوری نیست. پدرش منصب دیوانی داشت و پس از وی پسرانش خدمت دولتی را در پادشاهی اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۹-۱۱۱۸) رها نکردند و خود محمد افضل چنانکه از کارهایش برمی‌آید مدتها بعد از آن پادشاه خدمت دولتی را ادامه می‌داد.

وی در بدایت جوانی بکسب علم و ادب و تمرین نظم و نثر پارسی پرداخت.

در آغاز کار نزد منعم حکاک شیرازی «۱» ادب می‌آموخت و سپس با ناصر علی سرهندی (م ۱۱۰۸ ه) طرح مودت ریخت و صحبت و شاگردی شیخ محمد علی ماهر اکبرآبادی مخاطب به «مرید خان» «۲» و موسوی خان فطرت «۳» اختیار نمود. خوشگو صاحب سفینه خوشگو از شاگردان و ارادتمندان او بود و شرح

(۱)- وی از شیراز بهند رفت و در اکبرآباد اقامت گزید و همانجا در دوران پادشاهی عالمگیر بدرود حیات گفت (روز روشن، ص ۷۷۳).

(۲)- ماهر از هندو زادگانی بود که اسلام پذیرفت و از خدمت کلیم کاشانی و قدسی مشهدی بهره‌ها برگرفت و در شمار ملازمان داراشکوه (کشته در ۱۰۶۹) درآمد و بعد از او چندی در عهد اورنگ زیب بخدمت ادامه داد و بسال ۱۰۸۹ بدرود حیات گفت. ازوست:

زاهد ما گر حریف باده و ساغر شود زهد خشک و سردش از یک جام گرم و تر شود (روز روشن، ص ۷۰۵-۷۰۶)

(۳)- میرزا معز فطرت مخاطب به «موسوی خان» دخترزاده میر محمد زمان مشهدی و پسر میرزا فخرای قمی از سادات موسوی قم بود که پس از کسب علم و ادب در سال ۱۰۸۲ بهند رفت و در دستگاه اورنگ زیب ارج و پایه یافت. در خیالبندی مبالغه می کند و مضمون آفرینی خوش بیانست، ازوست:

زهی از شور سودایت نمکدان کاسه سرهاز شوق دیدن روی تو احوال چشم ساغرها
حدیثی گفتم از بیماری شوق تو بنویسم چو نبض خسته آمد در تپیدن تار مسطرها
بطفلی جنبش گهواره اش بود از رم آهوز شوخی کی تواند خفت در آغوش بسترها
ز بس خون شکایت می چکد از نامه شوقم نگار نیست چون دست بتان بال کبوترها

هنرور از کمال خویش دایم در خطر باشد صدف را می دهد کشتی بطوفان آب گوهرها (بنگرید به بهارستان سخن ص ۶۱۹-۶۲۲)
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۷۴
حالش را بتفصیل بیشتری از دیگران نوشته است.

همچنانکه گفته ایم سرخوش کار دیوانی را مدتها ادامه می داد ولی اواخر زندگانی خود را در شاهجهان آباد دهلی بانزوا می گذرانید تا در گذشت.

سال وفاتش را محمد قدرت الله گوپاموی صاحب نتایج الافکار ۱۱۲۷ (سبع و عشرين و مأیة و الف) «۱» نوشته و این بقول خوشگو که مرگ استادش را در هفتاد و شش سالگی (۱۱۲۶ ه) دانسته نزدیک و با گفتار میر عبد الرزاق خوافی که فوت او را در عهد پادشاهی فرخ سیر (۱۱۲۴-۱۱۳۱ ه) نوشته موافقت.

شاگردش خوشگو کلیات او را در پنجاه هزار بیت برشمرده و از مثنویهایش «نور علی نور» را در جواب مثنوی ملای روم، و منظومه حسن و عشق، و ساقی نامه، و یک مثنوی در بیان بعضی از ویژگیهای هندوستان، جنگنامه محمد اعظم شاه (۱۱۱۸-۱۱۱۹ ه) را نام برده است. میر عبد الرزاق «واقعیات بهادر شاه» را بدو نسبت داده و از آن شعر نقل کرده است. پادشاهی بهادر شاه از ۱۱۱۸ تا ۱۱۲۴ ه بود.

از اثرهای مشهور سرخوش کلمات الشعراست که تذکره بیست بترتیب الفبایی شاعران نزدیک بعهد یا معاصرش از میر الهی همدانی تا میر یحیی کاشی، و سرخوش در فراهم آوردن آن از بیاض میر معز موسوی خان موسوم به «گلشن فطرت» و بعضی از منتخبات میر محمد زمان راسخ «۲» و میر محمد علی ماهر استفاده کرده است ولی بر رویهم تذکره سودمندی نیست و بیشتر بجنگ یا بیاضی می ماند که کسی با یادداشتهایی برای خود ترتیب دهد «۳». کلیاتش را

(۱)- در نسخه چاپی نتایج الافکار کاتب تاریخ رقومی را باشتباه ۱۱۱۷ نوشته است.

(۲)- وی از یک خاندان ایرانی بود که در هند ولادت یافت و بیشتر در سرهند (سهرند) اقامت داشت. شاعری خیالبند و باریک اندیش بود. (بهارستان سخن، ص ۶۰۵-۶۰۶).

(۳)- دو چاپ از آن در لاهور و مدراس شد. درباره آن بنگرید بتاریخ تذکره های فارسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۳۶-۳۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۷۵

ندیده ام و آنچه از شعرش نقل می کنم منتخبی است از بیاض میرزا بیدل (شماره ۸۰۳، ۱۶ و ۸۰۲، Add. ۱۶ کتابخانه موزه بریتانیا) و بهارستان سخن میر عبد الرزاق، و غلامعلی آزاد و محمد قدرت الله گوپامو فردا (تک بیتها) ی متعددی از او انتخاب کرده اند. کلامش پخته و خالی از عیبهای لفظی است و در دیگر ویژگیهای شعر با هموطنان همزمان خود تفاوت بسیار ندارد. از اوست:

بهم ناید چو گل از خنده شادی دهان ماچه خوش نامی بر آمد الله الله از زبان ما
 بسر داریم سودای گل دیدار خورشیدی که چون شبنم همه چشم است بار کاروان ما
 فسون حیرت حسن تو تا مهر خموشی شد بود از بوی گل یک پرده نازکتر فغان ما *
 بیهوده دل درد کشان و سوسه ناکست از یک قدح باده حساب همه پاکست
 از خوشه انگور عیان شد که درین باغ شیرازه جمعیت دلها رگ تاکست *
 برخش بیخودی تا عرش از یک تاختن رفتم تو هم زاهد اگر مردی بیا اینجا که من رفتم
 نهادم سر بدرگاه و شدم محو تماشایت تو بیرون نامدی از خانه من از خویشتن رفتم
 نشد آن بی وفا یکرنگ با من چون گل رعنادر این گلشن باو «۱» هرچند در یک پیرهن رفتم
 مرا چون زین معما هیچ مضمونی نشد روشن بسرحد عدم آخر بفکر آن دهن رفتم
 چو برق از بیقرارها گیرم کی بود سرخوش در آغوش تپش رفتم بهر منزل که من رفتم *
 ز آبادی فزاید شور سودا در دماغ من سواد شهر مشک سوده افشانند بداغ من
 چه پروا عاشق وارسته را از آفت دوران که باشد آستین چون غنچه دامن بر چراغ من
 فزاید کاوش غم جوش شورانگیز سودا را که ناخن جلوه ابرو کند بر چشم داغ من
 ز بس هر لحظه دوران سخت گیرد کار بر عیشم سزد چون لعل اگر می سنگ گردد در ایام من
 برنگی جسته ام از خویش سرخوش در شب هجران که وحشت با چراغ برق می گیرد سراغ من

(۱) - باو، بجای با او!

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۷۶

*

زاهد گفتا که نیست مقبول دعاز آن دست که آلود بجام صهبا
 رندی می گفت تا بود جام بدست دیگر بدعا کسی چه خواهد ز خدا *
 در اهل جهان بود قناعت کمتر مادرزادست حرص در طبع بشر
 بنگر که خورد طفل ز یک پستان شیردر دست بگیرد سر پستان دگر

۱۱۷- بیدل عظیم آبادی «۱»

میرزا عبد القادر پسر میرزا عبد الخالق عظیم آبادی هندوستانی متخلص

(۱) - درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷ ص ۴۵۱.

* سرو آزاد، لاهور ۱۹۱۳، ص ۱۴۸-۱۵۴.

* ایضاح المکنون، ج ۱، ستون ۴۹۴.

* صحف ابراهیم، خطی.

* نتایج الافکار، ص ۱۱۲-۱۱۸.

* ریاض الشعراء خطی.

* خلاصه الافکار، خطی.

* بهارستان سخن، ص ۶۳۱-۶۵۰.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، ص ۵۷۱-۵۷۲.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۴۰۷.

* فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۰۶-۷۰۷.

* ضمیمه فهرست ریو، ص ۲۱۲.

* مرآة الخيال شیر علی خان لودی و سفینه خوشگو و جز آنها ...

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۷۷

به بیدل بزرگترین شاعر پارسی گوی در پایان دوره بیست که مورد مطالعه ماست. اصلش از ترکان جغتایی ارلات «۱» است، و او در عظیم آباد پتنا بسال ۱۰۵۴ ولادت یافت و در همانجا کسب دانش کرد و در آغاز جوانی در زمره اطرافیان شاهزاده محمد اعظم شاه سومین پسر اورنگ زیب در آمد و منصب لشکری بلندی بدو تفویض شد لیکن وی استعداد شعری خود را در خدمت شاهزاده و بزرگان درگاهش نگذارد. روزی در مجلس محمد اعظم شاه سخن از شعر و شاعران بزرگ می‌رفت، بدو گفتند که امروز در سراسر هند بلند مرتبه‌تر از میرزا عبد القادر بیدل در شعر نیست. گفت پس قصیده‌یی در ستایش من گوید تا پایه سخنش بدانم و بر مرتبه‌اش بیفزایم. چون این سخن به بیدل بازگفتند برآشفته و از کار کناره گرفت و از آن پس با آزادگی و قناعت سر کرد و خانه‌اش در شاهجهان آباد محل آمد و شد اهل ادب و دوستان سخن و بزرگان دولت گردید و با عزت و احترام بسیار از آخرهای عهد اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۹-۱۱۱۸ ه) تا اولهای دوران محمد شاه (۱۱۳۱-۱۱۶۱ ه) سرگرم فراهم آوردن اثرهای متعددش در نظم و نثر پارسی بود تا بسال ۱۱۳۳ ه بهفتاد و نه سالگی بدرود حیات گفت. او را در صحن خانه‌اش بخاک سپردند و در آیین عرس «۲» او همه شاعران و صاحب کمالان پایتخت حاضر بودند.

از کلیات آثار بیدل نسخه‌های مختلف بتمامی یا باجزاء در دستست و

(۱)- این نام را «ارلاس» (نتایج الافکار، ص ۱۱۲) و «برلاس» (بهارستان سخن ص ۶۳۲؛ سرو آزاد، ص ۱۴۸) هم نوشته‌اند و من در گنج سخن (ج ۳ ص ۱۲۲) صورت اخیر را ضبط کرده‌ام.

(۲)- عرس بضم اول اصلاً بمعنی مهمانی عروسیست و در عرف صوفیان ضیافت و اطعام که در مراسم بعد از مرگ یا در سالروزها و سالگردهای مشایخ و بزرگان تصوف ترتیب دهند و هنوز بهمین نام میان مسلمانان هند خاصه صوفیان آن دیار متداولست و من خود در بعضی از آنها حاضر بودم. مسلمانان شهر سرایه و (یوگسلاوی) نیز سال شب زندگانی جلال الدین مولوی را «شب عروس» می‌خوانند.

عرس صوفیان با سماع همراهست و قوالان در آن حاضر می‌شوند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۷۸

آن شامل بخش‌های مختلفی از نظم و نثرست مانند: «نکات» و «مراسلات» و مثنویهای عرفات، طلسم حیرت، طور معرفت، محیط اعظم، تنبیه المهورسین؛ و دیوان قصیده‌ها و غزلها و ترجیعها و ترکیبها و مربع و مخمس و مقطع و مستزاد و رباعی. از مجموعه رباعیهای او که بسیارست دفترهای مستقلی نیز ترتیب داده‌اند. کلیاتش بسال ۱۲۸۷ ه ق در لکنهو بطبع رسیده و چاپ دیگری از آن در هند بسال ۱۲۹۹ ه ق کرده‌اند، و جز آنها.

پارسی‌شناسان هند به بیدل از دو راه اعتقاد می‌ورزند: نخست آنکه او را از صاحب‌کمالان و پیشروان بزرگ طریقت می‌شمارند و دوم آنکه او را بزرگترین شاعر پارسی‌گوی متأخر بعد از استادانی مانند امیر خسرو دهلوی و عبد الرحمن جامی می‌دانند. علت آنست که او در نثر و نظم صاحب شیوه خاص بوده و در بیان معنیها و مقصودهای گوناگون خویش در آن شیوه با نهایت توانایی سخن گفته است. وی از «خیال‌بندان» چیره‌دست بود و در ایراد مضمونهای باریک‌مبالغه و اصرار می‌ورزید. در اثرهای اندیشه‌های عرفانی و غنایی با مضمونهای پیچیده شاعرانه و تشبیه‌ها و ترکیبهای استعاری تخیلی و توهمات پندامنه و خیال‌پردازیهایی دور و دراز بهم درآمیخته و ازین راهها کلامی با رنگ و نگار تازه و کاملاً بدیع فراهم آمده است که بکلی با آنچه در دیوانهای پیشینیان می‌یابیم متفاوتست. باید گفت شیوه‌ی از شعر که نزد ما به «سبک هندی» معروف شده در اثرهای بیدل بحدی مبالغه‌آمیز از توسعه رسیده است. میر عبد الرزاق خوافی که بارزش کار بیدل درین راه واقف بود و مانند همه سخن‌شناسان هند بدو اعتقاد می‌ورزید، درباره وی می‌نویسد که: «سرآمد غامض خیالان والا استعداد و جمع معنی‌بندان خوش فکر را استادست. بر سریر سخن گستری فر دارایی و شکوه جمشیدی داشته و در دار الملک سخنوری کوس رستمی نواخته ... از بدو نمایش سخن چنین معنی سنج بلندفکرت جلوه‌فرمای ظهور نگشته، اگرچه در متقدمین امیر خسرو دهلوی و در متأخرین مولانا عبد الرحمن با فضایل صوری و کمالات معنوی در فنون شاعری جامعیت تمام داشتند، اما درین زمانه وی بدستکاری فکر رسا

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۷۹

و پایمردی طبع بلند راه و رسم سخندانی را بشایستگی تمام ورزیده در همه مشام سخندانی و انواع معنی‌یابی بکمال جامعیت شهره آفاق گردید بلکه بمتانت الفاظ و تناسب فقرات و بست تراکیب و نشست مفردات و رنگینی خیال و رسایی انداز موجد آیین تازه و واضع روشی جداگانه که ناسخ طرزهای مستعار و ماحی طوره‌های باستانی تواند بود، گشت. بستست قضا بر کهن اوراق سپهرشیرازه نو از سخن تازه او ...» (۱).

این سخنان میر عبد الرزاق درباره نوآوریهای بیدل اگرچه درستست، اما اینکه شیوه او بکلی با آنچه دیگران داشته‌اند مغایرت دارد، درست نیست. بیدل و هم‌طرازان او در هند که کم نیستند، در حقیقت دنباله‌رو کسانی هستند که شعر پارسی را از سده نهم بعد «۲» از طریقه سنتی آن بیرون کشیدند و همچنانکه بجای خود گفته‌ام زیبایی سخن را در ابهام آن پنداشتند، ابهامی که از پیچیدن مقصود در جامه تشبیه‌ها و استعاره‌های دیرپاب خیالی و وهمی و بنا نهادن کلام بر آنها حاصل می‌شود. این نحوه از بیان مقصود هرچه بیشتر زمان گرفت توسعه و تکامل بیشتر یافت تا آنجا که اندک‌اندک از دو جناح سخن یعنی معنی و لفظ جناح معنی بلندتر و تناورتر و جناح لفظ ضعیف‌تر و ناتوان‌تر گردید و بتدریج کار بدانجا کشید که هر شعری که مضمون و معنی در آن خیالی‌تر و بقول طرفداران آن شیوه «نازک» تر بود پسندیده‌تر شمرده شد و هر شاعر که «خیال‌بند» تر و «غامض خیال» تر بود استادتر؛ و باید اقرار داشت که بیدل درین میدان خیال‌پروری و مضمون‌آوری از همه شاعران دیگر که در زمانهای نزدیک باو و یا در عهد او در هند و ایران پدید آمده بودند پیشی جست و دست همگی آنان را از پشت بست.

پیدااست که این زیاده‌رویها در «خیال‌بندی» و «نازک‌اندیشی» و فزونی دادن مطروف بر ظرف کلام در همان حال که گاه با آفرینش بدایعی در سخن

(۱) - بهارستان سخن، ص ۶۳۱ - ۶۳۲.

(۲) - بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۶۳ - ۱۶۹، و همین جلد ص ۵۲۱ بعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۸۰

همراهست، حتی در نزد شاعران چیره‌دست گاه کار را بسستی و بیمایگی کلام و یا ابهام شدید و بی‌معنی بودن آن می‌کشاند، و

بیدل نیز ازین نقص برکنار نماند چنانکه بعضی از بیت‌های او را باید با سریشم خیال بمعنی چسبانید مانند:

حسرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌یست طاوس جلوه‌زار تو آینه‌خانه‌یست

حسرت کمین مژده وصلی است حیرتم چشم بهم نیامده گوش فسانه‌یست

بیاد آرد دل بی‌تاب اگر نقش میانش را برنگ موی چینی سرمه می‌گردد فغانش را

اینهمه دام خیالاتی که بر هم چیده‌ایم نیست جرم ما و تو معجون هستی سنگ داشت

سامان روزی از عرق سعی مشکل است یعنی در آبرو نتوان نان شکست و ریخت در عالم ابداع ترکیب‌های نو هم بیدل گاه لغزش‌های نابخشودنی دارد چنانکه در این بیتها:

جنون جولانیم هر جا بوحشت آشنا گردد دو عالم گرد بادم در هوای نقش پا گردد ترکیب «جنون جولانی» و «آشنا گردیدن» بمعنی

«همراه شدن» و عبارت «دو عالم گرد بادم ...» بمعنی «دو عالم بمنزله گردبادی برای من ...» در این بیت شایسته نقد است. و یا:

تغافل چه خجلت بخود چیده باشد که آن نازنین سوی ما دیده باشد «بخود چیدن» را بجای «بر خود حمل کردن، بر خود نهادن» آورده و بیت هم بر رویهم بسیار بی‌مزه است، و بیدل ازینگونه بیتها بسیار دارد.

اما سخن بیدل را نباید فقط در پرده این نقصها و لغزشها مستور شمرد، چه او بیت‌های خوب هم بسیار دارد مانند:

مطلبی گر بود از هستی همین آزار بودورنه در کنج عدم آسودگی بسیار بود

بدل گفتم کدامین شیوه دشوارست انجامش نفس در خون تپید و گفت پاس آشناینها

در جگر صد رنگ طوفان کرده‌ایم تا سرشکی نذر مژگان کرده‌ایم

از هجوم اشک ما بیدل مپرس یار می‌آید چراغان کرده‌ایم بر رویهم بیدل شاعریست خیال‌پرداز و معنی‌ساز که کوشش دارد تا

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۸۱

واژه‌ها و ترکیب‌ها را از هر نوع که باشد تابع خیال خود کند و برای از معنی رسانی ببرد که قریحه او می‌خواهد اما چه توان کرد که مرغ خیال همواره بر ستیغ‌های بلند می‌نشیند و کمیت لفظ حتی در زمین هموار هم بدشواری راه می‌پیماید. هرچه درباره او بگویند و بخواهند این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که در موج خیالات او گاه صافیها و پاکیزگیهایست که نادیده گرفتن آنها نوعی از بی‌انصافیست. پستیها و بلندیها در سخن بسیاری از شاعران عهد او، خاصه در سرزمین او، دیده می‌شود اما سخنان بلند را هیچگاه نباید فدای ضعفها و ناتوانیهای کرد که در مواردی دیگر بر گوینده آنها دست می‌دهد.

ازوست:

عصا باشد مددکار طریقت قامت خم رامدار کارفرمایی بر انگشت است خاتم را

بچشم شوخ تا کی عیب‌جوی یک‌دگر بودن مژه بر هم زنی و نشکنید آینه هم را

نشاط زندگی خواهی نم چشمی مهیا کن همین اشکست اگر هست آبیاری نخل ماتم را

نمایانست حال رفتگان از خاک این وادی ز نقش پا توان کردن سراغ خاتم جم را

کج اندیشان ندارند آگهی از راستان بیدل ز انگشتست دایم میل کوری چشم خاتم را *

بمهر مادر گیتی مکش رنج امید اینجا که خونها می‌خورد تا شیر می‌گردد سفید اینجا

مقیم پارسایی باش پیش از خاک گردیدن که سعی هر دو عالم چون عرق خواهد چکید اینجا

محیط از جنبش هر قطره صد طوفان خون دارد شکست رنگ امکان بود گر یک دل تپید اینجا

ز ساز الفت آهنگ عدم زد پرده گوشم‌نوایی می‌رسد کز بیخودی نتوان شنید اینجا

درین وحشت سرا آینه اشک یتیمانم که در بی‌دست و پای هم مرا باید دوید اینجا

کباب خامسوز آتش حیرت دلی دارم که هر جایی نوایی سوخت دودش سرکشید اینجا
نیاز سرکشان حسن آشوب دگر دارد کمینگاه تغافل شد اگر ابرو خمید اینجا
بلندست آنقدرها آشیان عجز ما بیدل که با سعی شکسته بال و پر نتوان رسید اینجا *

هوس نماند ز بس عشق خامکارم سوخت خوشم که شعله این شمع خارخارم سوخت
چو موم دوریم از جلوه گاه شمع وصال اشاره بیست که نتوان جدا ز یارم سوخت

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۸۲ بهار بی ثمری جمله باب سوختن است خیال مصلحت اندیشی چنارم سوخت
چو شمع کشته نرفتم بداغ منت غیرفتیله نفسی بود و بر مزارم سوخت
سرشک هر مژده اندازش آنسوی نظرسر شرر عنانی این طفل نی سوارم سوخت
سرشت آگهیم بوته گداز خودست فروغ دیده بیدار شمع وارم سوخت
هوای وصل بخاک سیه نشاند مرا برنگ داغ جنون نکبت بهارم سوخت
دلی ز پهلوی داغم ندیده گرمی شوق محبت تو ندانم پی چه کارم سوخت
نسیمی از چمن صیدگاه شوق وزید کباب کیست ندانم دل فگارم سوخت
فلک نیافت علاج کدورت بیدل نفس بسینه این دشت از غبارم سوخت *

مست عرفان را شراب دیگری در کار نیست جز طواف خویش دور ساغری در کار نیست
عالم عجزست اینجا جاه کو شوکت کدام تا توانی ناله کن کر و فری در کار نیست
خشت بنیاد تو هم برچیدن مژگان تست در تغافلخانه نام و منظری در کار نیست
شعله‌ها در پرده ساز جهان خوابیده است گر نفس سوزد کسی آتشگری در کار نیست
مشت خاک ما سراپا فرش تسلیم است و بس سجده ما را جبینی و سری در کار نیست
حرص قانع نیست بیدل ورنه از ساز معاش آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست *

مباد چشمه شوق مرا فسردن موج چو اشک عرض گهر دیده ام بدامن موج
ز بیقراری ما فارغست خاطر یاردل گهر چه خبر دارد از تپیدن موج
فسادها بتجمل صلاح می گردد سری ز تیغ کشیدست آرمیدن موج
توان بضبط نفس معنی دل افشا کرد حیات شیشه نهفته است در شکستن موج
ز بیدلان مشو ایمن که تیر آه حباب بیک نفس گذرد از هزار جوشن موج
چو گوهر از دم تسلیم کن سپر بیدل درین محیط که تیغست سر کشیدن موج *

جگری آبله زد تخم غمی پیدا شد دل بر آشفست غبار المی پیدا شد
صفحه ساده هستی خط نیرنگ نداشت خیرگی کرد نظر تا رقمی پیدا شد
نغمه پرده دل مختلف آهنگ نبود ناله دزدید ز بس زیر و بمی پیدا شد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۸۳ عدم داد ز جولانگه دلدار سراغ خاک ره گشتم و نقش قدمی پیدا شد
رشک آن برهنم سوخت که در فکر وصال گم شد از خویش و ز جیب صنمی پیدا شد
نقد پیری ثمر عافیت اندیشی ماست زندگی زیر قدم دید خمی پیدا شد
هستی صرف همان غفلت آگاهی بود خبر از خویش گرفتم عدمی پیدا شد
خواب ما برد ز ما زحمت جولان بیدل مشق بیکاری ما را قلمی پیدا شد *

روشندلان چو آینه بر هرچه رو کنند هم در طلسم خویش تماشای او کنند
این موجها که گردن دعوی کشیده اند بحر حقیقتند اگر سر فرو کنند
عنقا ست در قلمرو امکان بقای عیش اینجا بهار را ز قفس رنگ و بو کنند
ای غفلت آبروی طلب بیش ازین مریز عالم تمام اوست کرا جستجو کنند
پرسرکش است حسن، همان به که بیدلان آینه داری دل بی آرزو کنند
آسوده زی که اهل فنا پیش از انتقام از وضع خویش خاک بجشم عدو کنند
بیدل باین طراوت اگر باشد انفعال باید جهانیان ز جبینم وضو کنند *

نه جام باده شناسم نه کاسه طنبور جزین قدر که جهان یکسرست معدن شور
سفال خویش غنیمت شمر که مدتهاست شکست چینی و مو ریخت از سر فغفور
اگر نه کوری غفلت فسرده مژگان گشاد چشم مدان جز تبسم لب گور
وجود عاریت آینه دار تسلیم است مخواه غیر خمیدن ز پیکر مزدور
مروتست نگهبان عاجزان ورنه کسی دیت ننماید طلب ز کشتن مور
کشیده اند درین معرض پشیمانی عسل تلافی نیش از طبیعت زنبور
ز یار دورم و صبری ندارم، ای ناصح دل شکسته همین ناله می کند، معذور
منی بجلوه رساندم که در تویی گم شدند داشت آینه عجز بیش ازین مقدور
ز سردمهری ایام دم مزین بیدل مباد چون سحر از نفس دمد کافور *

رنگ طاقت سوخت اما وحشت آغازم هنوز چشم بر خاکستر بالست پروازم هنوز
زندگی وصلست اما کو سر و برگ تمیز چون نفس صیدم بفتراکت و می تازم هنوز
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۸۴ کی برم چون صبح کام از عشرت جان باختن من که چون گل از ضعیفی رنگ
می بازم هنوز

رفته است عمریست زین محفل نوای فرصتم ساده لوحان رشته می بندند بر سازم هنوز
سوختن از شعله من حیرت خامی نبرد دیده ام انجام کار و داغ آغازم هنوز
یک نفس قمریست از شور جنون خاکسترم چون نگه در سرمه هم می بالد آوازم هنوز
مشت خاکم تا کجا چرخم پیستی افگند نقش پا گر افسرم سازد سرافرازم هنوز
شبم رم طینتم بیدل گر افسردم چه باک می رسد بر یک جهان بی طاقتی نازم هنوز *

ذوق شهرت ها دلیل فطرت خامست و بس صورت نقش نگین خمیازه نامست و بس
هرچه می بینی بساط آرای عرض حیرتست این گلستان سربسریک نخل بادامست و بس
بسته است از موی چینی صورتم نقاش صنع صبح ایجام همان گل کردن شامست و بس
کاش از خجلت شرارم بر نمی آمد ز سنگ سوختم از شرم آغازی که انجامست و بس
هیچکس را قابل آن جلوه نپسندید صبح جوهر حیرانی آینه او هامست و بس
از تعلق اینقدر خشت بنای کلفتی اندکی از خود بر آ عالم سر بامست و بس
بال آهی می کشد اشکی که می ریزیم ماشبنم ما را هوا گشتن سرانجامست و بس
از نشان کعبه مقصود واقف نیستم اینقدر دانم که هستی ساز احرامست و بس

پختگی دیک سخن را بازمی‌دارد ز جوش تا خموشی نیست بیدل مدعا خامست و بس *

چند باشی ز جنون خاک هوس بر سر خویش ای گل این پیرهن رنگ بر آر از بر خویش
صبح جمعیت ما سوخته جانان دگرست چشم شبگیر کن ای شعله بخاکستر خویش
فکر لذات جهان کلفت جان می‌آردنی بصد عقده فشرده است لب از شکر خویش
خودشناسی است تلافی گر پرواز دلت نیست بر آینه‌ها منت روشنگر خویش
عمرها شد قدم عافیتی می‌شمیرم شمع هر چشم زدن می‌گذرد از سر خویش
بی تو غواصی دریای ندامت داریم غوطه زد شبنم ما لیک بچشم تر خویش
کاش بیدل الم بی‌کسیم درسوزد تا ز خاکستر خود دست نهم بر سر خویش *

من نمی‌گویم زیان کن یا بفکر سود باش ای ز فرصت بی‌خبر در هرچه هستی زود باش
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۸۵ در طلب تشنیه کوتاهی مکش از هیچکس شعله‌ات گر بال بی‌تابی گشاید دود باش
در زیانگاه سلامت نیست حسن عافیت گر توانی آب شد آینه مقصود باش
رنگ آسایش در آغوش بهار بی‌خودیست یک قلم لغزش چو مژگانهای خواب آلود باش
در خموشی گر نداری ساز و برک عافیت گفت و گو هم عالمی دارد، نفس فرسود باش
چیست دل تار و کش دیدار باید ساختن حسن بی‌پروا خوشست آینه گو مردود باش
نقد حیرتخانه هستی صدایی بیش نیست ای عدم نامی بدست آورده‌ای موجود باش *

ازین صحرای بی‌حاصل دگر با خود چه بردارم نگاه عبرتی همچون شررزاد سفر دارم
بموج وحدتم نقش دویی صورت نمی‌بندد اگر آینه‌ام سازی همان حیرت ببر دارم
سراغم می‌توان از دست بر هم سوده پرسیدن رم وحشی غزال فرصتم گردی دگر دارم
مجو صاف طرب از طینت کلفت سرشت من کف خاکم غبار از هرچه گویی بیشتر دارم
بهر تقدیر اگر تقدیر دست حیرتم بندد برنگ خون بسمل در چکیدنها جگر دارم
توانم جست از تاب فریب این چمن بیدل چو شبنم گر بجای کام من هم چشم تر دارم *

هم عنان آهم آشوب جهان خواهم شدن پیرو اشکم محیط بی‌کران خواهم شدن
اشک بی‌تابم تسلی در مزاجم تهمت است از چکیدن گر برون آیم روان خواهم شدن
غیر جیب بیخودی خلوتگه آرام نیست در شکست رنگ چون آتش نهان خواهم شدن
دل ز نیرنگ تغافلای او مایوس نیست باز می‌گوید که آخر مهربان خواهم شدن
با همه افسردگی بیدل چو آواز جرس گر روم از خود دلیل کاروان خواهم شدن *

واماند دل و ننگ نشان کرد مرادنباله گرد کاروان کرد مرا
همدوش رفیقان نگذشتم از خویش بار نفسی چند گران کرد مرا *

گاهی غم آب و دانه می‌باید گفت گاه از عیش و ترانه می‌باید گفت
تا مرگ همی بگفت و گو باید ساخت تا خواب برد فسانه می‌باید گفت *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۸۶ ز آن طره که با رخس بتاب افتادست در گردن خورشید طناب افتادست
گفتم ز چهره پرشکنست اعضایش گفتا که ز بام آفتاب افتادست *

هر صبح که درهای فلک باز کنند مردم قانون جست و جو ساز کنند

قوال فلک بدست گیرد دف مهردنیاطلبان پا زدن آغاز کنند *

کس نشأ ندید تا می ناب نخورد گوهر نگرفت رشته تا تاب نخورد

از سفله مدار چشم راحت بیدل کز چشمه آینه کسی آب نخورد *

دی آینه‌یی فتاده دیدم برهی در گرد کلف شکسته سامان مهی

از پرده رنگش این نوا می‌بالید کای خودبینان بجانب ما نگهی!

۱۱۸- مخلص کاشانی «۱»

میرزا محمد متخلص بمخلص و معروف به «مخلصای کاشی» از شاعران نیمه نخستین از سده دوازدهم هجریست. در دوران پادشاهی شاه سلطان

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره حزین، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۴، ص ۷۷-۷۸.

* سرو آزاد، ص ۱۲۵-۱۲۶.

* نتایج الافکار، ص ۶۵۱-۶۵۷.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی و تذکره‌های دیگر مانند مرآت آفتاب‌نما و نغمه عندلیب.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۰۸-۷۰۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۸۷

حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵) اعتماد الدوله محمد مؤمنخان شاملو او را از کاشان باصفهان خواند و او در پایتخت مدتی از رعایت و نگاهداشت اعتماد الدوله برخوردار و با حزین لاهیجی معاشر و انیس بود و حزین در شرح حالش گفته است که مخلص در مراحل شصت سالگی در اصفهان بدرود حیات گفت و در مقبره جامع عتیق آن شهر بخاک سپرده شد و هم او درباره‌اش گفته «طبعی بسخن آشنا و رغبت و میلی مفرط بشعرا داشت، اشعار خوب دارد، سلیقه‌اش را در شعر قصوری نبود لیکن چون از سرمایه دانشوری عاریست و صنعت ابهام را بجد گرفته گاهی بلکه اکثر سخنش با وجود تناسب الفاظ سبک و خام می‌افتد...». دیوان غزلها و مفرداتش بشماره Add.۱۹۶۲۰ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد که در حدود ۲۵۰۰ (دوهزار و پانصد) بیت دارد. ازوست:

ناز و تمکین می‌فزاید گاه خشم و کین ترامی کند رشک بت‌چین جبهه پرچین ترا

بس که از خورشید رخسارت کند کسب ضیاء چون هلال عید بالذ شمع بر بالین ترا

فرق نتوان کرد آرام و خرامت را ز هم بس که یک مو بر سراپا نیست بی‌تمکین ترا

ابروی پیوسته پروسمه داری در نظربس بود در شاعری این وسمه رنگین ترا

زاهد این تقوی و پرهیز تو بی‌تزویر نیست درد دل گیرد ترا گر هست درد دین ترا

داریش چون کودک یکدانه دایم در کنار بس که طفل اشک باشد در نظر شیرین ترا

ملزم دانا شدن مخلص ندارد خفتی خفت آن باشد که نادانی کند تحسین ترا *

نزد مردان ملک دنیا قابل تسخیر نیست دست همت چون بلند افتاد عالمگیر نیست

مهر لب شد خار صحرای مرا ننگ سؤال‌ورنه پستان تمنی یک نفس بی‌شیر نیست

گرم رفتن می‌شود شب‌نم چو سرزد آفتاب در سفر روشندان را حاجت شبگیر نیست
می‌توان یکدم هزاران دوست با خود خصم کرد در پی قطع محبت حاجت شمشیر نیست
گشته قدش زیر بار گنبد عمامه خم‌ورنه شیخ جاهل ما اینقدرها پیر نیست
چند از بهر عمارت آب‌رو ریزی بخاک این کهن ویرانه مخلص قابل تعمیر نیست *
روح را آمیزش بی‌همتان تن می‌کند امتزاج آب و خاک این نکته روشن می‌کند
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۸۸ صبح پیری سوزدم دل شوق شبهای شباب‌شمع ما در وقت مردن خانه روشن می‌کند
سرفرو نارد بقتلم تیغ استغنائی یارچاره کارم بمرگ خویش مردن می‌کند
مستی هستی که دارد زاهدان را در خم‌ار ساقی ما چاره در یک آب‌خوردن می‌کند
نازنین‌یاری که من دارم ز بس نازک لقا ست خواهش دل بر لبش کار مکیدن می‌کند *
ز باده هر که بعهد شباب می‌گذرد نخورده جام فریب از سراب می‌گذرد
چو قد دوتا شود از می‌گذشتن آسانست خوش آنکه بی‌پل ازین روی آب می‌گذرد
همیشه لازم طبع جوان بود غفلت که روزهای بهاری بخواب می‌گذرد
چه گل ز دولت بیدار می‌توان چیدن ترا که عمر چو مخمل بخواب می‌گذرد
جدا ز خدمت یاران نکته‌دان مخلص مدار صحبت ما با کتاب می‌گذرد *
از نارسیدگیست که صوفی کند خروش سیلاب چون بیحر رسد می‌شود خموش
ما ترک می‌بگفته واعظ نمی‌کنیم مینا بگو برآورد این پنبه را ز گوش
تا آورد مرا ز حقارت سبک بچشم‌خواهم خرید رطل گرانی ز میفروش
پوشیدن آشکار کند عیب جامه را خواهی ز خلق عیب تو پنهان شود می‌پوش
چون چشمه‌سار دامن‌الوند در بهار مخلص ز وصل لاله‌عذاران زدیم جوش *
ما چون قلم سخن بزبان دگر کنیم چون کار ما بحرف رسد گریه سرکنیم
این خواری که بر سر کوی تو می‌کشیم هرگز نشد که نقل بجای دگر کنیم
از خاکیان بغیر سرافگندگی خطاست باید باصل خویش چو نرگس نظر کنیم
در پیش کس بخاک نریزیم آب رومانا خشک خویش باین آب تر کنیم
دیدیم بس خلاف توقع ز دوستان از صندل ار سخن گذرد در دسر کنیم
چشم زمانه باز چو مقراض در قفاست از زخم اگر لباس مقطع ببر کنیم
خوش در گرفته است چراغان داغ مارتیم تا بناله دلش را خبر کنیم
مخلص بما رعایت بیداد مشکل است گرد مدعا نبود ترک سرکنیم *
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۸۹ ره بقرب حق نیابی گر بدنیا مایلی تا ازین باطل نگردي فرد فرد باطلی
گر بکار حق دهی تن می‌توانی ساختن خانه فردای خود معمور از مشت گلی
عالمی را چشم بر دلجویی پیکان اوست شست تا نگشاید آن بی‌رحم نگشاید دلی
احتیاج شمع نبود کلبه عشاق راز آنکه در هر گوشه‌یی از داغ می‌سوزد دلی
من که دایم با خیال یار گرم صحبت‌م جز سر زانو نمی‌باشد مرا سرمزلی
همچو دهقانی که کشتش را ز دهر آفت رسد نیست در پیری مرا از زندگانی حاصلی

خانه بی صاحب چو باشد زود می گردد خراب سعی کن مخلص مگر پیدا کنی صاحب‌دلی

۱۱۹- عالی نیشابوری «۱»

میرزا ابو المعالی متخلص بعالی از یک خاندان اصیل نیشابوری برخاست که نسب خود را بفرید الدین عطار شاعر بزرگ می‌رسانید، و او خود عارف و عالم فاضلی بود که با فرخ سیر، پیش از جلوس بر تخت پادشاهی، ملازم و مجالس بود و در عهد سلطنتش (۱۱۲۴-۱۱۳۱) مقام و مرتبه‌ی بلند داشت و خطاب «وزارت خان» یافت. دیوان قصائد و مقطعات و غزل و رباعی و مفردات

(۱)- درباره او بنگرید بفرهست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۰۵، و در آنجا بآخذهایی مثل همیشه بهار و فرهست اود، ص ۱۲۶ و کتاب ادبیات هند تألیف گارسن دوتاسی Tassy de Garcin ج ۱، ص ۱۹۱ اشاره شده است. حزین (تذکره، ص ۹۰-۹۱) از میرزا ابو المعالی مشهدی نام می‌برد که در همان شهر مشهد در گذشت و او را نباید با این میرزا ابو المعالی نیشابوری اشتباه کرد. یک عالی دیگر بنام میرزا مهدی داریم از اهل مشهد که او نیز معاصر حزین بود و در همان شهر مرد (تذکره حزین، ص ۹۰)؛ و بنگرید به صحف ابراهیم و روز روشن و سرو آزاد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۹۰

او که پیرامون سه هزار و سیصد بیت شعر دارد، در کتابخانه موزه بریتانیا بشماره Add.۱۶۷۹۵ ملاحظه شد. بعضی از قطعاتش در ستایش فرخ سیر و نیز حاوی تاریخهایی میان سالهای ۱۱۲۴ تا ۱۱۲۷ است که غالباً متضمن موضوع ولادت یا ازدواج در خاندان پادشاهیست. قصیده‌هایش در ستایش پیامبر و امامان و فرخ سیر و بزرگان عهدست. شعر عالی نیشابوری بنسبت با شاعران عهدش خوب و استوارست.

غزل‌هایش دلنشین و گرم و مقرون بتخیل‌های دلچسب و قصیده‌هایش روان و محکم است و بر رویهم در شعر زبانی خالی از عیب دارد و هنوز جلوه زبان خراسانیان در سخنش مشهود است و او با آنکه بعد از صائب می‌زیسته و شاعری می‌کرده کمتر شیوه او و پیروانش را در توجه بزبان نزدیک بمحاوره پذیرفته است. در دیوان عالی بارها بیدگویی‌های تندش از زاهدنمایان و ملایان بازمی‌خوریم و معلوم نیست این نقار و ملالت خاطر او از کجا برخاسته است. ازوست:

کی شود دلتنگ از غم هر که با دل آشناست بی تکلف گوشه دل بوستانی دلگشاست

از تماشای گلستان جهان در حیرتم آن چمن پیرا که این گلزار دارد خود کجاست

نیست چاک سینه‌ام همچون قلم مرهم پذیرجامه عریانیم بر تن ز رسوایی قباست

منقلب گردیده است از بس هوای روزگار دهر بر اهل جهان ز افسردگی ماتم سراست

چار فصل دهر را کردم تماشا ماه و سال عمر چون باد بهاری بی ثبات و بی بقاست

بار سنگین موج طوفان خیز و آفت بادبان کشتی در چار موجم را توکل ناخداست

در محبت هر که را کردیم در دهر امتحان همچو عهد گلرخان ناپایدار و بی بهاست

هر که را چون آینه کردم تصور صافدل از برون دارد جلا اما درونش بی صفاست

از پی مطلب دویدن زحمت آرد بیشمار در جهان آسودگی با خاطر بی مدعاست

گوشه‌گیری در جهان خوشتر ز عالم‌گیری است سایه دیوار عزلت سایه بال هماست

بی تکلف چون تواند گوشه از دنیا گرفت زاهد خودبین که سر تا پا ملوث از ریاست

ریسمان بازی کند تسبیح بر کف زیر دلق در کمنداندازی از مکر و حیل مشقش رساست
دام تزویری که دارد او برای صید خلق شانه و عمامه و تسبیح و مسواک و رداست
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۹۱ تا نیند از شکستن گردن او پای لغزدستگیر و راهبر آن کورباطن را عصاست
بس که هست از کرده خود منفعل بعد از نماز می کشد در پیش رو دست و بهانه بر دعاست
آنچه می گوید سزاوارست لیکن آن دغل خود نیارد در عمل، تقریرش از روی ریاست ...

*

«۱» کرده بیخود مستی آن نرگس فتان مرا می پرستم می کشد دل در فرنگستان مرا
دردسر گردیده است ای دوستان مهمان مرا صندل سرخ می آرید از پی درمان مرا
می کند یادش بخیر ای دوستان شادان مرا ز آشنایان هر که سازد از فراموشان مرا
بس که خود را محو حسن بی نشانش دیده ام می توان در دیده کردن چون نگه پنهان مرا
بندبندم گرچه چون نی مایه دار ناله است داغ دارد در گلستان بلبل نالان مرا
چون نیفروزم چو شمع و چون ننالم در گداز نیست غیر از درد و داغ عاشقی سامان مرا
هیچکه از غمزه دلدوز دلداری نکرد ماند از آن بیرحم کافر در دل این ارمان مرا
تا خیالش شد بهارافروز کنج خلوت هست سیر خاطرم هم باغ و هم بستان مرا
گرم صحبت فکر چون با شاهد معنی شود می کند لطف سخن عالی چو گل خندان مرا *
تا بذوق سوختن آراستم هنگامه راشمع سان از تاروپود شعله کردم جامه را
ریشک دارد غیرتم بر خویش و می شویم ز اشک از سواد دیده خود گر نویسم نامه را
از نگاه گرم او نقاش خجلت می کشد در کف صورتگر چین می گذارد خامه را
در بزرگی عالی از گنبد بود در رتبه بیش سخت پیچیده است شیخ شهر ما عمامه را *
بعزم رقص چون برخاست آن مهر و ز جا امشب برعنایی جلا بخشید از طرز ادا امشب
چو خورشید جهانافروز روشن ساخت عالم را بکف ساغر چو آمد آن نگار دلربا امشب

(۱) چنانکه پیش ازین گفته ام شاعران این عهد گاه برای یک غزل چند مطلع می ساختند تا کدامیک مقبولتر افتد. این غزل یکی از آنهاست.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۹۲ چو برگ لاله کز باد خزان بر خاک می غلتد تپیدن در هوایش تا سحر زد دست و پا
امشب

گل افشان تماشا نیست آیین بر سر انگشتش کف دستش بهارستان شد از رنگ حنا امشب
بجان انداخت آتش زخم تیغ نازش از رمزی نماند از بیقراری پای برجا هوش را امشب
حلاوت بخش جان شد غمزه اش از عشوه شوخی ادا در بی ادایی کرد آن شیرین ادا امشب
برنگ چشمه خورشید عالی در تماشایش نظر تار شعاعی بست از آن زرین قبا امشب *
فته بیدار از فریب چشم خون آلود کیست دلپیشانی نصیب از زلف مشک اندود کیست
چشم و دل با عقل و دانش یکجهت گردیده اند باز یا رب آن سر کو قبله مقصود کیست
در کسوف افتاد از رشک رخ او آفتاب می توان معلوم کرد از حسن او محسود کیست

اهل عالم از محبت رنجه‌ها برداشتند در زیان نقد جان دادن ندانم سود کیست
 هر یکی دارد تلاش سوختن پروانه وار شور عشقش تا نصیب جان غم فرسود کیست
 در طلب عالی ز پا منشین و همت بر گمار گر شود توفیق رهبر خود مگو بهبود کیست *
 گره سخت توان از همه مشکل برداشت لیک نتوان ز جهان گذران دل برداشت
 بود از بس که گران بار محبت لیلی نتوانست ز جا پرده محمل برداشت
 کبک دل بال‌فشان بود که شوق نگهش همچو شهباز بچنگ مژه غافل برداشت
 فضلش افزود و کرامت ز ملامت دریافت فاضل از حرف درستی که ز جاهل برداشت
 دل دیوانه ندانست که آسایش چیست گشت آواره و آرام ز منزل برداشت
 چشم بستم که ز آشوب کناری گیرم موج زد شوق و دل آرام ز ساحل برداشت
 عالی از بس که کند نطق تو تألیف قلوب نسخه شعر تو دیوانه و عاقل برداشت
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۹۳

*

بدلداری دل دیوانه فکر سازشی دارد که چشم او هزاران فتنه در هر گردشی دارد
 نمی‌دانم چه آشوبست یا رب در دل خونین که هریک قطره اشکم همچو دریا شورشی دارد
 نمی‌آید بفهم ناقص از نقص ادا فهمی که در هر گردش آن چشم سخنگو پرسشی دارد
 بچشم کم مبین در جان‌نثار خود ز بی‌قدری که جان بی‌بهای عاشق ای جان ارزشی دارد
 دو چشم عشو ساز مست نازش با دل پر خون بزور پنجه مژگان مدام او بَرشی دارد
 به پیچ و تاب افتادست جانها در کمند او که پیچان طره‌اش با ناتوانان پیچشی دارد
 بهار گلشن یکرنگیم تا عشق می‌ورزم دلم با مهر او چون بوی و گل آمیزی دارد
 ندارم در بساط از الفتش جز مایه داغی اگر دل گر جگر گر سینه هریک جوششی دارد
 بنام این درافشانی که سرزد عالی از طبع سخن از خامه‌ات چون ابر نیسان ریزی دارد *
 گل‌های کام از چمن دهر چیده گیر عبرت اگر پذیری نادیده دیده گیر
 توفیق اگر براه طلب رهبری کنده‌بی سعی پا بمنزل و مقصد رسیده گیر
 در خلوت دلست تماشای هر دو کون چشمت ببند و پرده گردون دریده گیر
 بر حرف ابلهان منه انگشت اعتراض هر هرزه‌یی که می‌شنوی ناشنیده گیر
 بردی چو ره بعافیت آباد شهر عشق پیوند الفت از همه عالم بریده گیر
 نوشیدنش چو نیست میسر بکام دل عالی نمک ز وصف لب او مکیده گیر *
 بر هر چه نظر دوختم از یاد نگاری زد موج تماشای گل و باغ بهاری
 بشتاب که از گرم روان ره وحشت برخاسته از دور درین دشت غباری
 تا رفته ز پیش نظر آن مایه آرام برده است ز دل رفتن او صبر و قراری
 بر خاک نشینان ز سر عجب منازید شاید که بر آید ز پس گرد سواری
 آینه رخسار مکدر ننماید بر دامن دل تا ننشسته است غباری
 عالی سخن از فرط سخنور شده بی‌قدر از اهل سخن کاش بگیرند عیاری

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۹۴

۱۲۰- شهرت شیرازی «۱»

حکیم الممالک شیخ حسین طیب شیرازی از پزشکان و شاعران ایرانی بود که بهند رفت و بشغل پزشکی دربار سرگرم شد. نخست خدمت محمد اعظم شاه اختیار کرد که بعد از مرگ پدرش اورنگ زیب (۱۱۱۸ هـ) مدتی کوتاه زمام حکومت در دست داشت و پس از وی در درگاه قطب الدین شاه عالم بهادر شاه اول (۱۱۱۹-۱۱۲۴ هـ) عزت و احترام بسیار بهم رسانید و در عهد محمد فرخ سیر (۱۱۲۴-۱۱۳۱) عنوان حکیم الممالک یافت و در دوران پادشاهی ناصر الدین محمد شاه (۱۱۳۱-۱۱۶۱) بزیارت کعبه رفت و باز بیارگاه شاهان هند برگشت و بمنصب چهارهزاری مفتخر گردید تا بسال ۱۱۴۹ هـ در شاهجهان آباد بدرود زندگانی گفت، و میر غلامعلی آزاد بلگرامی (م ۱۲۰۰ هـ) ماده تاریخ وفاتش را چنین یافت:

بی نظیر زمانه شیخ حسین گوی معنی ز نکته سنجان برد

هاتفی از برای رحلت اوسال تاریخ گفت «شهرت مرد» (۱۱۴۹).

دیوان غزلها و مخمسها (با تضمین اشعار محتشم و صائب و کلیم و اسیر) و مفردات و مقطعات او در کتابخانه ملی پاریس بشماره Supp ۱۶Bruix-۷۵۸ ملاحظه شد. شاعریست خوش فکر با بیانی خوب و کلامی روشن و نو همراه با معنیهای عرفانی و تحقیق و تهذیب. ازوست:

(۱)- درباره او بنگرید به:

* ایضاح المکنون، ج ۱، ستون ۵۱۱.

* نتایج الافکار، ص ۳۹۳-۳۹۴.

* سرو آزاد، ص ۲۰۱-۲۰۲.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۴۰۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۹۵ «۱» بگوشها نبود الفتی صداها راز بس که نیست وفا با هم آشناها را

همیشه سفله کند صید طایر دولت که هست دانه دام استخوان هماها را

چو می روی پی آوازه خوش مکن منزل مقام سرمه بود ناله دراهها را

صدای چینی فغفور اگر دهد کشکول کسی نمی شنود ناله گداها را

شود چو کاسه طنبور پرصدا نکند که کرده دست تهی کار بینواها را

همین نه گندم از آدم گرفت صبر و سکون که چرخ دارد سرگشته آسیاها را

اگر نه وقف خرایست شهر آبادی که داده است بویرانی این بناها را

شود ز همدم بد آه عشقبازان سردوگر نه گرم بود خاصیت هواها را

ز بس که شهرت فریادرس نمی باشد بگوشها نبود الفتی صداها را *

دگر طوطی خطی برد از میان دلها و دینها را که نامش محشر آینه می سازد نگینها را

بجز نرگس نروید سبزه از خاک نظر بازان مگر از چشم حیرت آب دادند این زمینها را

لباس آدمیت آن چنان شد خالی از مردم که جز نال قلم دستی نباشد آستینها را

ز بس شد عام عکس مدعا گر گل شود خرمن بغیر از خار در دامن نباشد خوشه چینها را

کسی در دار دنیا جای آسایش نمی‌خواهد اگر باشد خبر از تنگی جا خوش‌نشینها را
 برون می‌رفتم از چاک قفس چون ناله بلبل دمی گر خالی از صیاد می‌دیدم کمینها را
 گر استقبال را در حال بیند اهل دل شاید که باشد عینک از روشن ضمیری پیش‌بینها را
 بند زلف می‌دیدند احوال دل شهرت و قوفی بود از مشاطگی گر شانه‌بینها را *

همین نه روی زمین در قلمرو پاهاست که زیر هر قدمی شهرها و دنیاهاست
 بدولت دو جهان آبروی فقر مده غلط مبین که در آغوش قطره دریاهاست
 چو ره بخانه دل یافتی بگو شهرت جنون کجاست که در این خرابه صحراهاست *

تپیدن از دل من آرزو برون آورد شکفتن از گره غنچه بو برون آورد

(۱) درین غزل و بسیار جایهای دیگر شهرت نامهای جانداران را با «ها» جمع می‌بندد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۹۶ مبین بچشم کم کز میان گمشدگان مرا زمانه بصد جستجو برون آورد
 سخن ز قید خموشی رهاییم بخشید ازین طلسم مرا گفتگو برون آورد
 ز بس شبیه خطش را بنفشه گفت و کشید زبان خامه نقاش مو برون آورد
 ز بس که بخیه مردم ز روی کار افتاد قماش اکثر یاران رفو برون آورد
 بزم می‌کده پشتش بکوه سرخابست بدوش هر که از آنجا سبو برون آورد
 برآمد اختر بختش ز تیرگی چون مهر چو شهرت آنکه ز هند آبرو برون آورد *

دگر دیوانه زلف که از جان سیر می‌گردد که شیون اشک چشم حلقه زنجیر می‌گردد
 شب خواب حیات از بس که با صبح است هم‌بالین جوان پهلوی پهلوی تا بگردد پیر می‌گردد
 مخواه از جام خالی باده جز در عالم حیرت که این پیمانه در میخانه تصویر می‌گردد
 بصید ذره چون خورشید کی قانع شود فکرم شود گیرنده گر این بار عالمگیر می‌گردد
 چنان طول امل دیوانه دارد اهل دنیا را که هر کس را که دیدم پای در زنجیر می‌گردد
 بود در هند دایم چشم معشوق از پی عاشق در اینجا آهو از دنبال آهو گیر می‌گردد
 نظربازست با سبزان هند از بس که ایرانی‌نگه را در صفاهاں سرمه دامگیر می‌گردد
 کسی شهرت گره نگشاید از کار دل حیران شکفتن کی نصیب غنچه تصویر می‌گردد *

چون سرو دود سرکشد از مجرم هنوز آید بکار فاخته خاکسترم هنوز
 دارم در استخوان تب هجر ترا چو شمع گرمست ازین دو آتشه صهبا سرم هنوز
 با آنکه فاضلست حساب وفای من باقی بود ستمگری دلبرم هنوز
 برده است آب آینه خاکستر مران محو رهنمایی روشن‌گرم هنوز
 شهرت فسرده شد کف خاکسترم ولی گرمست در بغل دل چون اخگرم هنوز *

ز یاد غیر حق خالی دل بی‌کینه را دیدم بآن صورت که من می‌خواستم آینه را دیدم
 ندارد غنچه تصویر دلها نکته وردی تهی از گوهر مقصود این گنجینه را دیدم
 بود روشندلان را بس که از پهلوی هم کلفت گرفتار غبار دل صفای سینه را دیدم
 ز بس پوشیده می‌نوشتند اهل فقر صهبا رالباس دختر رز خرقة پشمینه را دیدم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۹۷ ز می گلرنگ شد روی سیاه زاهدان شهرت بروز شنبه مستان شب آدینه را دیدم *

غیر از نگاه یار نیفتد ببند من نگرفته است جز رم آهو کمند من
در صید گاه سوختگی دانه ریختم آتش بدام شعله فتاد از سپند من
حاجت بتاب نیست دل بی قرار راناز طیب را نکشد دردمند من
دلچسب خلق شد سخنم از زبان توشیرینی از لب تو گرفتست قند من
شهرت بگوش یار بخوان تا اثر کند آن ناله‌یی که کرد در آتش سپند من *

چو دل صید محبت شد ندارد با بدن کاری اسیر حسن غربت را نباشد با وطن کاری
زبان حیرت آینه را فهمیده می گویم بغیر از دیدن رویت نمی آید ز من کاری
بیاران می نماید خامه ام شیرین زبانی راو گرنه طوطیم را نیست بی مشق سخن کاری
مکرر دیدم و گفتم بد از نیکان نمی آید نمی آید قبیح از آنکه دارد با حسن کاری
نگردد گر دل نازک اسیر روی او شهرت کمند کاکلش را نیست با صیدشکن کاری *

در بزم جهان که نیست مأوای درنگ تا چند گهی شیشه شوی گاهی سنگ
یا نامردی قبول کن یا مردی یا رومی روم باش یا زنگی زنگ *

در فکر بود هر که خیالی دارد پرواز کند هر آنکه بالی دارد
گویند کمالست گذشتن ز جهان از هیچ گذشتن چه کمالی دارد

۱۲۱- ثابت اله آبادی «۱»

میر محمد افضل اله آبادی در شعر «ثابت» تخلص می کرد. نیای او

(۱)- درباره او بنگرید به:

* سرو آزاد، ص ۲۰۳-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۳۹۸

میر ضیاء الدین حسین بدخشانی ملقب به «اسلام خان» و متخلص به «والا» از مرتبه داران عهد عالمگیر اورنگ زیب بود و چه در عهد شاهزادگی و چه در دوره پادشاهی او (۱۰۶۹-۱۱۱۸ ه) ملازمت وی می کرد و اتالیقی محمد خان پسر او را بر عهده داشت و چندی هم صوبه دار کشمیر و اکبر آباد بود تا بسال ۱۰۷۴ در گذشت «۱». پسرش میر عیسی بدخشی ملقب به «همت خان» (م ۱۰۹۲) هم در عهد اورنگ زیب مقامات بلند داشت و میر محمد افضل برادرزاده او بود.

ولادت میر محمد افضل در اله آباد اتفاق افتاد و همانجا تربیت شد و دانشهای زمان را فراگرفت و بزودی در شعر نام برآورد و رخت اقامت در شاهجهان آباد دهلی افگند و اگرچه چندگاهی در اردوی پادشاهی جای داشت لیکن بزودی عزلت اختیار کرد و در دهلی بارشاد مریدان اشتغال جست و همانجا بود تا بقول میر غلامعلی آزاد در ربیع الاول سال ۱۱۵۰ ه و بگفته محمد قدرت الله گوپامو در نتایج الافکار بسال ۱۱۵۱ در گذشت. آزاد (در سرو آزاد) نوشته است که ثابت «در جمیع اقسام شعر استادانه می گوید، خصوص در قصیده شأنی بلند دارد. دیوانش حاوی انواع سخن است.»

نسخه دیوان او که در حدود سه هزار بیتست، در کتابخانه موزه بریتانیا دیده شد. متضمن قصائد در توحید و نعت پیامبر و ستایش امامان و بعضی از معاصران، مثنوییی در رثاء شهیدان کربلا، غزل، رباعی، قطعات و مخمسات؛ و آن را پس از مرگش یکی از

ارادتمندان وی بنام «بندعلی» گرد آورده و در آخر آن چنین گفته است: «آنچه مسودات حضرت میر و مرشد بر حق میر-افضل الدین محمد ثابت قدس الله سره العزیز بدست آمده غلام ازلی بندعلی

—* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی.

* نتایج الافکار، ص ۱۳۴.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۰۹.

* تاریخ محمدی، مرآت آفتاب‌نما و جز آنها.

(۱) - درباره او بنگرید به مآثر الامراء، ج ۱، ص ۲۱۷ - ۲۲۰؛ روز روشن ص ۸۸۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۳۹۹

فراهم آورده است کتاب کنانیده ...»

دیوانی بسال ۱۳۲۸ ه ق در هند بنام ثابت چاپ شده است که گمان می‌رود از ثابت دیگری هم از شاعران هند، باشد. بیت‌های سست در آن بسیار است و بسخن ثابت اله آبادی نمی‌ماند.

همانطور که میر غلامعلی آزاد در سرو آزاد نوشته است، میر افضل ثابت قصیده را خوب می‌ساخت و درین قسم از شعر درازنفس بود. مثلاً قصیده‌یی دارد بنام شهاب ثاقب در ۴۵۰ بیت بمطلع:

چو نامه دلم از دست غم رسد بگشادزند ز مهر سویدای خویش نقش مراد و در آن در پاسخ اعتراضهای خلق و جواب بایرادهایی که بر او گرفته‌اند بتفصیل سخن گفت و سخنوران یا مدعیان سخنوری عهد خود را سخت بیاد انتقاد گرفت و ازینکه بعضی اسمها و واژه‌ها و اصطلاحهای دشوار را مثل قسطا و لوقا و مانند آنها در شعر آورده، دفاع کرده و گفته است که اینگونه واژه‌ها را کسانی دیگر مثل حکیم شفایی هم بکار برده‌اند و حرجی بر او نیست؛ و در همین قصیده از یک قصیده دیگر خود سخن گفته است که در آن اصطلاحهای پزشکی و نام بزرگان علم را بکار برده. و من آن را در ذیل ترجمه حال او نقل خواهم کرد زیرا از قصیده‌های نادر این عهدست که بنای آن بر علم گذاشته شده باشد. تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۲ ۱۳۹۹ ۱۲۱ - ثابت اله آبادی ص: ۱۳۹۷ فضل شیعیه‌یی معتقد بود، درباره تعزیه محرم مثنوییی طولانی دارد و در آن از جریان شهادت شهیدان کربلا بگرمی تمام سخن گفته، آغاز آن چنین است:

محرم آمد و گردید حال دهر تباه کشید تیغ مصیبت هلال بر سر ماه
نشد بهیچ در و دشت ماهتاب سفید که همچو پنبه ناسور خون ازو نچکید ...
ازوست:

برپاست ز ما سلسله جوهر شمشیرشیرازه مجموعه زخمیم چو زنجیر
تا چند ز بیداد تو چون ترکش خالی خمیازه کشد زخم دلم در هوس تیر
تا مغز سرم آب شد از عشق تو جوشید با چاشنی درد برغم شکر و شیر
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۴۰۰ پیدا نشود در نظر از ضعف شیبه هرچند که غربال کند کرده تصویر
گرم سفر شام فراقست مگر شمع دارد بکف از داغ چراغ ره شبگیر
سیل آمد و صد خانه‌خرابی بسر آورد ویرانه من بود مگر قابل تعمیر
چون نیشکر از خشکی طالع چه نویسم خوردیم اگر مغز قلم گشت گلوگیر

جویای توام در بدر و خانه بخانه از شور جنون تا شده ام ناله زنجیر
 آب دم تیغیم و دل سخت تو فولادما را نتوان کرد جدا از تو بشمشیر
 از آتش غم نام تو دل را نرهند تب دور بتعویند نگردد ز تن شیر
 بر گردن من طوق چو قمریست خداساز صد شکر سرم نیست برون از خط تقدیر
 تا خرم من ما را سرو کارست بآفت صد مور بود در دل یک دانه چو انجیر
 بر خاک شهیدان مس خود عرض نمودم سیماب صفت گرچه نیم کشته اکسیر
 فلس از تن ماهی نتواند که کشد خار کارم نبود در گره ناخن تقدیر
 در پرده دل غیر وفا نقش نبندد از پیش جفا گرچه شود گرده تصویر
 پیوسته بلندست مقام سخن عشق این نغمه گهی بم نسرايند گهی زیر
 چون شمع ز مشت گل من اشک روان بود آن روز که از عشق شدم قابل تعمیر ...

*

ز بخت تیره سودائیان عشق افسوس گرفته است فلک را تمام شب کابوس
 چراغ مردم چشمش نمی شود روشن که شمع دیده خیالی ز صورت فانوس
 ز اعتدال مزاجی بهار منحرفست که کرده گل بهق اسود از تن طوس
 عجب که دم زند از ناله یی بنفحه صورز حبس ریح ورم کرده کله ناقوس
 بسان بحر که پیداست رعشه از تن اونشان سقم عیان شد ز نسخه قاموس
 مسام کاسه سر از نخاله لبریزست چنانکه روزن غربال پر شود ز سبوس
 مگر علاج رعاف شفق کند خورشید که از سفیده صبح آورد گل شاموس
 درین زمان که ز تأثیر فقر و نادانی کسی رجوع ندارد بطب جالینوس
 برای آنکه برد سدره تهی دستی طلا بروی شکم می کنند مغز فلوس
 برغم یافتن حيله بنی موسی فتاد کار مریضان بزاهد سالوس
 دما دم از نفس صبح اول و ثانی پدید شد برص از آسمان چو مردم روس
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۴۰۱ بتزد ناخن ماه نو ز دیده خویش اگرچه داشت سراپا سپهر رنگ الوس
 دوا بحال مرض گریه می کند هر دم بود گواه بر این حال دمه افیوس
 کشیده رنج حباب از رطوبت دریا شدست ریح درون مثانه اش محبوس
 ندیده زنگی شب رنگ خرمی یک دم هلیله وار ز سودا بود همیشه عبوس
 غرض که گشته مزاج جهان بسی فاسد مگر علاج کند اوستاد بطلیموس
 سپهر فضل و سیادت حکیم امام الدین که هست به ز فلاطون و دیسقوریدوس
 بحکمت عملی شرع را رواج دهد نصیر ملت و دینست چون محقق طوس *
 دشنه حاجت نیست خونریز دل بی تاب را کار با خنجر نباشد کشتن سیماب را
 هوش و غفلت را مکرر عارف از یک چشم دید جا بود در دیده هم بیداری و هم خواب را
 چون بکام غیر بینم تیغ خونریز ترا از گلوی خویش نتوانم بریدن آب را
 گر باین شرم گنه رو سوی مسجد آورم چشمه پل می کند جوش عرق محراب را

گرچه در پیش نظر چون اشک چشم حیرتست دیده مردم ندید آن گوهر نایاب را
 گر باین نیرنگ زاهد سوی مسجد بگذرد می دهد پیرایه قوس قرح محراب را
 چون دو نقش پا که بنشینند با هم بر زمین گرد کلفت مایه صحبت بود احباب را
 آن خط کافر که چون حجاج یوسف ظالمست آشنای مصحف روی تو کرد اعراب را
 وصل چون باشد بکام دل جدایی مشکست باز گشت از بحر کی ممکن بود سیلاب را
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۴۰۲ جان روشن روی دلتنگی نبیند یک نفس غنچه بودن نیست در طالع گل مهتاب را
 کرد افلاطون ز فیض باطن خم کسب فیض ثابت از مستان تو هم تحصیل کن آداب را *
 ساقی من که جهان مست ز میخانه اوست آسمان حلقه بگوش خط پیمانه اوست
 چشم از حیرت آن شعله فانوس خیال گر شود صورت دیوار که پروانه اوست
 یار من با همه نزدیکتر از خویشانست کیست در عالم ایجاد که بیگانه اوست
 کعبه پیداست که خالی ز اثاث البیت است دل هر کس که تهی شد ز هوس خانه اوست
 شمع رویی که شب افروزی او در همه جاست در هر خانه که دیدم ره کاشانه اوست
 همچو دریا که ز مهتاب لبالب گردد عالم آب پر از جلوه مستانه اوست
 یا رب آن مایه آرام چه شورانگیزست هر که را خواب برد گوش بر افسانه اوست
 خودنمایی همه جا گرچه بود عیب ولی داغم از حسرت آن شمع که در خانه اوست
 ثابت از دلبری لیلی ما هیچ میسر عقل با این عظمت عاشق دیوانه اوست *
 مرد هر دم قطع اسباب معیشت می کند هر چه می افتد بدست تیغ قسمت می کند
 بر نمی دارد سرشک از داغهای سینه چشم طبع این طفلان بسیر باغ رغبت می کند
 حسن بازاری نبیند پاکی دامن بخواب صورت مخمل بهر جا استراحت می کند
 دانه زنجیر ما مزد جنون من بس است دل بیک بادام تا عمری قناعت می کند
 ترک چشمت می دهد گر آب تیغ غمزه راتشنه خون خودم با من عنایت می کند
 چشم او از کم نگاهی صبرم از دل می برد ترک مفلس بیشتر در شهر غارت می کند
 هستی او چون نماز بی وضو باطل بوده هر که ثابت در جهان بی می اقامت می کند *
 تا بکی می کنی از بخل سیه محضر خویش همچو خاتم چه زنی مهر بسیم و زر خویش
 عزت خاک ره عشق نگه می دارد سود اگر بر قدمم آبله چشم تر خویش
 بس که در دام تو ماندیم چو طوطی دیدیم صورت رنگ ز آینه بال و پر خویش
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۴۰۳ ای فلک راز کسی از تو چسان بگشاید روز و شب قفل مه و مهر زدی بر در خویش
 گشت گویا ز خط جام سوادم روشن که سیه مست شدم از ورق دفتر خویش
 نمک شور جنون سوخته یی بشناسد که چو قمری شنود ناله ز خاکستر خویش
 دل خورشید ضمیران نکشد منت می هست سرگرمی این طایفه از ساغر خویش
 بس که از طالع پست است مکدر ثابت معنی مهره گل یافته از اختر خویش *
 لباس سبز در بر کرد سرو من بر عنایی برآمد آفتاب طالع از چرخ مینایی
 بخود می بالد از لطف بدن پیراهن سبزش ندارد اینهمه آب زمرد گلشن آرای

بهار باده گلگون شود از سبزه میناتن او را لباس سبز در چشم تماشایی
 شد از رخت زمردرنگ افزون آب و تاب او اگر چه می برد زنگار از آینه زیبایی
 نمی پوشم نظر از جامه آن شاخ گل یک دم که افزون می شود از سبزه دیدن نور بینایی
 تواند یافت اقبال سکندر حسن او ثابت که خواهد کرد آن مه در لباس سبز دارایی *

تا چند رو بعالم صورت کند کسی آینه سان نگاه بحیرت کند کسی
 جایی که چون نماز سفر عمر کوتهست بیجا بود که ذکر اقامت کند کسی
 این ظلم دیگرست که آن تیغ آبدار فرصت نمی دهد که شکایت کند کسی
 عکس رخ تو آینه را رو نمی دهد تسکین خاطرش بچه صورت کند کسی
 انداز مهر و کین تو پر بی نهایتست شکر کدام جور و عنایت کند کسی

۱۲۲- آفرین لاهوری «۱»

فقیر الله لاهوری متخلص به «آفرین» از شاعران سده دوازدهم هجری

(۱)- درباره او بنگرید به:

* سرو آزاد، ص ۲۰۵-۲۰۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۴۰۴

در هند است که هم در عهد خود نام آور بود. او بجز آفرین دیگری بنام شمس الدین مشهدی «۱» و نیز آفرین دیگر باسم میر زین العابدین اصفهانی (م ۱۱۲۵ ه) «۲» است و همانست که میر غلامعلی آزاد بلگرامی (م ۱۲۰۰ ه) در کتاب معروف خود سرو آزاد (دفتر ثانی از مآثر الکرام) که بسال ۱۱۶۶ تألیف نموده شرحی درباره اش آورده و گفته است که در سال ۱۱۴۳ در لاهور بدو باز خورد که سرگرم نظم قصه هیر و رانجها بود، و بار دیگر بسال ۱۱۴۷ نیز او را در همان شهر ملاقات کرد و از او شعر برای درج در تذکره «ید بیضا» که در آن ایام تألیف می نمود، خواست و آفرین از منظومه های خود مثنوی «انبان معرفت» را بخط خود در مسوده آن کتاب درج کرد. آزاد گوید که دیوان آفرین را «مشمول بر قصاید و غزلیات و دیگر جنس شعر» دید و از آن شعر برداشت. قدرت الله گویامو (نتایج الافکار) این دیوان را ضخیم توصیف نموده و شاعر را «بنغزگویی قابل آفرین» دانسته و وفاتش را بسال ۱۱۵۴ ثبت کرده است.

حق آنست که آفرین را از شاعران توانای هند بدانیم که هم در زبان آوری و هم در «خیال بندی» و مضمون آفرینی چیره دست بود. دیوان او بشماره Or.۲۷۴ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد که تاریخ تحریر آن ۱۱۴۷ ه یعنی سالی بود که میر غلامعلی آزاد بملاقات دوم با آفرین می رفت. این دیوان دارای بیش از چهار هزار بیت غزل و مخمس و قصیده هایی در ستایش پیامبر و ترجیع بندی در ذکر مصیبت حسنین است.

اثر دیگر او منظومه «ناز و نیاز» است ببحر متقارب مثنی مقصور که

* نتایج الافکار، ص ۵۹-۶۱.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* صحف ابراهیم، خطی، تاریخ محمدی و مأخذهای دیگر.

* فهرست کتابخانه اود، ص ۱۵۰-۱۵۴.

* فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۱۰.

(۱)- روز روشن، ص ۱۰.

(۲)- ایضا، ص ۱۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۴۰۵

موضوع آن داستان عشق هیر با رانجهاست و بدین بیت آغاز می‌شود:

بنام چمن ساز ناز و نیاز که خار نیازش بود سروناز و چنانکه دیده‌ایم میر غلامعلی آزاد در نخستین ملاقات با آفرین بسال ۱۱۴۳ هـ او را سرگرم نظم آن یافته بود، و آن در هند بطبع رسیده است.

واله داغستانی هم که آفرین را بسال ۱۱۴۷ هـ در زادگاهش ملاقات کرده و او را شناخته است، درباره وی با اعجاب و تحسین یاد نموده و گفته است که اگر او در ایران زاده می‌شد بزرگترین شاعر عهد خود می‌گردید. از اوست:

سخت دشوارست تعمیر دل دیوانهاخانه بر دوش رم سیل اند این ویرانها

برنمی تابد خلل جمعیت روشندان کی شود از خوشه پروین پریشان دانها

آه مظلومان اثر دارد اثر، هشیار باش نیست بی تعبیر ظالم خواب این افسانها

حسن را در اضطراب آرد شکوه عجز عشق شمع می‌لرزد بخویش از شوخی پروانها

فیض عشرت آفرین در گردش افلاک نیست از می بی نشأه پر کردند این پیمانها *

زهی نخل قدت چون شمع آیین بند محفلها دوانده خال رویت چون سویدا ریشه در دلها

می از جوش نشاط دست ساقی مانده از احسان سفید افتاد خونها رنگ الفت رفت از دلها

بیادم دور عیشی می‌دهد هر حلقه زلفی مگر از پنبه میناست تار شمع محفلها

هنوز آواره‌ام در آرزوی کعبه مقصد درین ره عمر آخر گشت و باقی ماند منزلها

تجلی کشته شوقم تمنای کسی دارم که گاهی آتش طور است و گاهی شمع محفلها

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۴۰۶ بدریا قطره آخر آفرین گرداب می‌گرددز دوران بیشتر اینجا تهی چشمند واصلها «۱» *

جلوه‌های حسن رنگینت ندارد آفتاب دیده تصویر ریزد در تماشای تو آب

سفله گر در اهل معنی یافت جا دورست دورمی‌پرد آخر بیک بر هم زدن گرد از کتاب

یک نسیم آشنا کافیت در تسخیر مادام از پهلوی ما گل می‌کند چون موج آب

دل بغفلت بسته را ز اسباب هشیاری چه سود کی بسعی آب گوهر چشم بگشاید ز خواب

در کتاب ماسوی دیدم، ندارد آفرین مصرعی غیر از عنان دل کشیدن انتخاب *

در دل سوخته یاد گل رخساری هست کف خاکسترم آینه گلزاری هست

رفتی و بی تو چمن حلقه ماتم گردیده گللی در نظرم دیده خونباری هست

اینقدر می‌شود از جلوه خوبان معلوم عالم آینه نیرنگی دیداری هست

بیدلان رفته بیک گردش چشم از خویش دهر مدهوش ز بی تابی بیماری هست

چاک دامان و گریبان تو بی چیزی نیست آفرین در نظرت شوخ ستمکاری هست *

قانون نواز وحدت دمساز هر نوایست بیگانه هر که بینی در پرده آشنایست

هر شاخ گل درین باغ دستی بود نگارین هر سرو این گلستان رند برهنه پایست
 هر سبزه‌یی درین دشت خطی بخون نوشتست هر غنچه‌یی که خندد گلبانگ دلربایست
 دریاب گوهر فیض در گرد سایه فقر بر فرق پادشاهان اینست اگر همایست
 هر گردباد این دشت غمنامه فراقست هر گرد این بیابان آشفته ماجرایست
 چون شمع زر فشاند چندانکه آب گردد در هر گداز عاشق سامان کیمیاست
 در مصر حسن و خوبی روشندان عزیزند آینه شو که یوسف مشتاق رونمایست
 یک جلوه آفرین شد در هر نظر برنگی از یک بهار چون گل هر بزم را صفایست

(۱) - در غزلی بدین کوتاهی تکرار قوافی قابل توجهست!

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۴۰۷ شعله نیرنگ حسنش تا چراغ خانه بود جلوه طاوس بال آفت پروانه بود
 شیشه امشب جز خراش نیمکش آهی نداشت موج صهای تو چین جبهه پیمانه بود
 عشرت امروز سامان غم فردای ماست خنده دندان نما در کشت حسرت دانه بود
 در وطن صاحب هنر پامال بی قدری شود با صدف اینجا گهر چون آسیا و دانه بود
 آفرین عشق دویینی‌ها محال آمد محال حرف پرویز و شکر شیرین کهن افسانه بود *

جمعی نظر بمصحف رخسار او کنند کز خون دل چو دیده عاشق وضو کنند
 کوثر کمند عشوه فگن خلد دام رزق مشکل که عاشقان سر همت فرو کنند
 طرح نشست و خاست ندارد نماز عشق تسلیم سجده بیست که در کوی او کنند
 بی‌خاری از جهان گل عشرت نجید کس سیراب این چمن بنم آبرو کنند
 آن کیست آفرین که ندارد هوای دوست بخت شکفته را ز خدا آرزو کنند *

دل ز غم فرسود و ریزد اشک از مژگان هنوز تو تیا شد گوهر و آبست در عمان هنوز
 برق جولانی که بی‌پروا ازین گلشن گذشت می‌کند موج شکست رنگ گل طوفان هنوز
 صبحدم شاید دچار آن بهشت جلوه شد از گل آینه می‌آید نسیم جان هنوز
 در ازل یک جلوه تیغ افشاند شرم آلود من می‌کند چون غنچه زخم شوق دل پنهان هنوز
 در چنین وقتی که منظورست طاعت آفرین عشق می‌بازد هوس با شاهد عصیان هنوز *

حجاب حسن دارد این چنین پیوسته بدخویش حیا تعوید بازو کرده نقش چین بر ابرویش
 اثر جوشیست ز آه کشتگان خنجر نازش بود دست دعا گردی که برمی‌خیزد از کویش
 چه خواهد کرد با ما سینه‌ریشان زلف مشکینی که می‌ریزد ختن جای رقم در وصف گیسویش
 اگر از دل تراوش کم کند خوناب معذورم کباب من ندارد اشک از بس گرمی خویش

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۴۰۸ که دارد آفرین تاب تماشای رخ آن گل که من از خود روم چون در دماغم می‌رسد
 بویش *

پرافشان شد تب سوز دلم از خویشتن رفتم چو اخگر جوش خاکستر زدم چندانکه من رفتم
 جدا ز آن کام دل زد شعله حسرتها بجان من گرفت آتش بدل چون شمع تا در انجمن رفتم
 خط پیشانی من بخیه دامن من باشد بحدی سر بزانو در پی فکر سخن رفتم

نسیم گل دو بالا کرد آشوب دماغم رایاد یوسفی از خود ببوی پیرهن رفتم
 بخواب ای آفرین موری بتاراج شکر دیدم بتعبیرش بفکر بوسه ز آن کنج دهن رفتم *
 در آتش بس که دل را می‌گدازد یاد ایامی چو شمعم نیست غیر از سوختن در نامه پیغامی
 بهم حسن و محبت تازه آیین صحبتی دارند نظرها وقف دیداری دعاها نذر دشنامی
 به محفل بس که امشب بی تو طوفان کرد بی تابی خط ساغر ندارد همچو نبض موج آرامی
 خیال عشوه چشم که طوفان می‌کند در دل حباب اشک گل ناکرده و بالیده بادامی
 محبت در دل هر ذره طوفان جلوه‌ی دارد زنده جوش دگر این باده رنگین بهر جامی
 چه دورست آفرین گر نقشبند صورت خویشم نگین هم آخر از فیض سخن پیدا کند نامی
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۴۰۹

۱۲۳- گرامی کشمیری «۱»

میرزا گرامی پسر میرزا عبد الغنی قبول کشمیری از پارسی گویان سده دوازدهم در هند است. پدرش میرزا عبد الغنی متخلص بقبول شاگرد میرزا داراب بیگ جویای کشمیری تبریزی شاعر معروف بود که در شاهجهان آباد دهلی بسر می‌برد و همانجا بسال ۱۱۳۹ درگذشت. پدرش میرزا گرامی پارسی را در محضر پدر آموخت و در شعر نیز شاگرد او بود، زندگی را در شاهجهان آباد قلندرانه بآزادگی گذراند تا بسال ۱۱۵۶ هـ بدرود حیات گفت و ماده تاریخ مرگش را چنین یافتند «رندی عجبی ازین جهان رفت». از دیوانش نسخه‌ی بشماره ۶۱۹ Supp. در کتابخانه ملی پاریس ملاحظه شد که پیرامون ۱۷۵۰ بیت از قصیده و غزل و رباعی دارد. قصیده‌های او همه باستقبال از قصیده گویان پیشین سروده شده است. شعرش غالبا عرفانی و از پاره‌ی از آنها ارادتش بمولوی آشکارست «۲» و نیز معلوم می‌شود که او از صوفیان قادری بود «۳». ازوست: نیست جز صحرانوردی در جنون تدبیر ماخود بخود و می‌شود از پای ما زنجیر ما

(۱)- درباره او بنگرید به:

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۴۱۰.

* سرو آزاد، ص ۱۹۷-۱۹۸.

* نتایج الافکار، ص ۶۰۷-۶۰۸.

* صحف ابراهیم، خطی؛ و جز آنها ...

(۲)-

من بدام مولوی رومی شدم مست جام مولوی رومی شدم ... تا آخر غزل.

(۳)-

الهی خیر گردانی بحق شاه جیلانی بحق الهی خیر گردانی ... تا آخر غزل.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۴۱۰ یک نفس گر درد را سرگرم بی‌تابی کنیم بگذرد از چرخ هفتم ناله شبگیر ما

ما باهو یاد انداز «۱» رمیدن می‌دهیم کشور وحشت بود در پنجه تسخیر ما

داغ را هرچند ما در سینه پنهان کرده‌ایم گل ز داغ لاله ثابت می‌کند تقصیر ما

لذت آوارگی در عاشقیها راحتست گرد غربت شد گرامی خاک دامنگیر ما *

بهار بیخودیها کی بدل فکر خزان دارد بوقت برگریزان گلستان در گلستان دارد
 ندارد بیم آفت هر که دارد جرأتی در دل بصحرا گله شیران چه پروای شبان دارد
 بروی بستر گل شبنم بی دست و پا بنگریمن عشق از خورشید تابان سایه بان دارد
 شراب لاله گون ما ندارد رنگی از سامان ز خوناب جگر پیوسته بحر بیکران دارد
 گرامی چند فکر گفتنها خلد در دل تو خاموشی گزین لب را گشودنها زیان دارد *
 ما را همه نیاز و ترا ناز داده اند هر نغمه را برنگ دگر ساز داده اند
 بال سپند از مدد شعله بوده است رنگ مرا ز روی تو پرواز داده اند
 مژگان او بچشم زدن ساخت کار دل چنگل بقدر قوت شهباز داده اند
 هر صبح مهر روی ترا دیده سر کشد آینه را بآینه پرداز داده اند
 راز نهان دل بدر آمد ز دست اشک تا بال و پر بریده پرواز داده اند *
 عمرم گذشت و ساکن میخانه ام هنوز خمها ز می تهی شد و فرزانه ام هنوز
 هر چند فصل گل شد و باد بهار رفت جوش نشاط هست بکاشانه ام هنوز
 گر محتسب شکست خم می چه می شود میریزد آب خضر ز پیمانه ام هنوز
 برداشتند شمع وز مشرق سحر دیدم من از نشاط وجد چو پروانه ام هنوز
 سودای عشق در خور هر ظرف داده اند مجنون بهوش آمد و دیوانه ام هنوز
 هر چند گشته از دل مجنون خراب تر سیلست در کمینگه ویرانه ام هنوز
 بشنو گرامی اینکه نظیری چه گفته است «مردم گمان برند که فرزانه ام هنوز»

(۱) - انداز: طرز، شیوه.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۴۱۱

*

بسی در عالم تدبیر با خوف و رجا گشتم ز قید فکر رستم تا بتسلیم آشنا گشتم
 تجرد پیشه را طی مدارج می کند کامل ز یمن عاشقی تا استخوان گشتم هما گشتم
 رفیق مهربان می خواستم در گوشه عزلت چه مستغنی شدم تا با دل خود آشنا گشتم
 براه شوق او از بیدلی کاری نمی آید که روز خوش ندیدم از دل خود تا جدا گشتم
 کسی جز من نمی داند طریق عشقبازی را گرامی در طریق عشق آخر رهنما گشتم *
 جبین از جوش می صبح نمایانست پنداری صفای عارضش خورشید تابانست پنداری
 گل عارض بهار خرمی دارد بیدمستی بچشم عاشقان رشک گلستانست پنداری
 رخ خو کرده اش را دیدم و روشن شد این معنی لب میگون ز شادی صبح خندانست پنداری
 بهرسو می روم بوی شراب ناب می آید مگر ساقی کنون در فکر سامانست پنداری

۱۲۴ - غنیمت پنجابی «۱»

محمد اکرم متخلص به غنیمت از شاعران سده دوازدهم هجری در هند

(۱) - درباره او بنگرید به:

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* روز روشن، تهران، ص ۵۸۹.

* نتایج الافکار، بمبئی، ص ۵۱۶-۵۱۸.

* صحف ابراهیم، خطی.

* تذکره حسینی، نغمه عندلیب و جز آنها.

* مقدمه دیوان غنیمت، چاپ لاهور، ۱۹۵۸ میلادی.

* فهرست کتابخانه اود، ص ۱۲۷ و ۴۱۰.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۰۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۴۱۲

است. نیاکانش از شام بهندوستان مهاجرت کردند و در سرزمین پنجاب سکونت گزیدند و محمد اکرم در محل کنجا و بقولی دیگر در «قصور» از ناحیتهای پنجاب ولادت یافت و پس از کسب مقدمات چندگاهی در خدمت میر محمد زمان راسخ لاهوری بتحصیل ادب و آموختن فن شاعری پرداخت.

این محمد زمان راسخ از ملازمان محمد اعظم شاه پسر عالمگیر اورنگ زیب بود و در خدمتش منصب هفتصدی داشت تا بسال ۱۱۰۷ ه در گذشت.

غنیمت چندگاهی در مصاحبت میر محمد اسحق مخاطب به مکرم خان که از سال ۱۱۰۶ تا سال ۱۱۰۸ ناظم لاهور بوده است، بسر می برد ولی پس از آن بعلت پیوستن بسلسله صوفیان قادری از ملازمتهای درباری و حکومتی دست برداشت و مدتی را بسیاحت گذراند و چندگاهی در کابل بسر برد و سپس به پنجاب بازگشت تا پیرامون سال ۱۱۵۸ همانجا درگذشت و مزارش در کنجا باقیست.

اثر معروف غنیمت مثنوی «نیرنگ عشق» یا «شاهد و عزیز» اوست که ببحر هزج مسدس مقصور یا محذوف سروده و در هند رواج بسیار دارد.

غنیمت این منظومه را در سال ۱۰۹۶ ه پایان برد و آن بسال ۱۲۶۳ ه ق در لکنهو بطبع رسید. دیوان غزلهای او نیز بسال ۱۹۵۸ میلادی در لاهور چاپ شده است. وی باحساس رقیق و «شیرین گفتاری و خوش تقریری» خاصه در مثنوی نیرنگ عشق خود مشهورست. ازوست:

بنام شاهد نازک خیالان عزیز خاطر آشفته حالان

ز مهرش سینه‌ها جولانگه برق دل هر ذره در جوشِ انا الشرق

جگرسوزی چراغ خانه اوپشها شوخی پروانه او

بشوقش لخت دل دیوانه عشق چراغان دیده شد در خانه عشق

بیادش شور بلبل رنگ بسته نمکدانها بزخم گل شکسته *

مرا روزی بدل شوق آشنا شد کتاب صبر را شیرازه واشد

بامید تماشای نگاری نمودم جانب مکتب گذاری

برآمد بر در مکتب خروشم که من سی پاره دل می فروشم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۴۱۳ بگوش شاهد آمد ناله من بغل پرورده تبخاله من
مرا از مهربانیها درون خواند خرد از هم‌ری بیرون در ماند
ز سر پا کرده رفتم یک قدم پیش بلاگردان لطف طالع خویش
بگفتا پیشتر آ، پیش رفتم تکلف برطرف از خویش رفتم
ز دست من بصد اعزاز برداشت غلط کردم بچندین ناز برداشت
بمهر اول غبارش را برافشانند پس آنکه سوره اخلاص برخواند
پسندش کرد و گفتا من خریدار بگفتم گر شود طالع مددکار
بگفتا قیمتش؟ گفتم نگاهی بگفتا کمتر ک گفتم که گاهی
بگفتا یافتم زین بیش مخروش مبدا بشنود آخوند، خاموش! ...
(از: نیرنگ عشق)

طاقت باخته آماده جنگست اینجاناخن ریخته همدست پلنگست اینجا
بی تو روی چمن آمد بنظر پشت پلنگ نکهت گل نفس کام نهنگست اینجا
دل گرفتار اداهای تو کافرستمست کعبه حیران تماشای فرنگست اینجا
تا کمان ابروی ما رفت غنیمت از بزم بی رخس نغمه نی تیر خدنگست اینجا *
بشوق لعل نوشین تو ای جان بخش ساغرهاز موج خویشتن افتاده در خمیازه کوثرها
برنگ تاک می‌بالد رگ جان شهیدانت چو میخوردند بی باکانه از بس آب خنجرها
سجود زاهدان و عشقبازان فرقها دارد چه نسبت سر بخاک افکنده را با خاک بر سرها
نمک زد بسکه شور ناله‌ام در دیده انجم فلک زورق بطوفان داده ز آب چشم اخترها
چه شد گر جاده الفت برنگ رشته باریک است پیاپی دل توان این راه طی کردن چو گوهرها
ز دست جلوه‌های دل‌ربای این پریرادان بود پای دل آینه در زنجیر جوهرها

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۴۱۴ شوخی مژگان‌ت امشب راه در اندیشه داشت دل بجان و تن بجان دیدم که کاوش
پیشه داشت

شب که گرم گریه بودم در خیال جلوه‌اش هر سرشکی را که می‌دیدم پری در شیشه داشت
نقش خسرو از دل سنگین شیرین شسته بود کوهکن ز آن قطره آبی که اندر تیشه داشت
شوخ چشمان بس که پامال خرامش بوده اند سرو رعناش ز مژگان غزالان ریشه داشت
در بیابانی که صیدم را غنیمت خواب برد شیر هم از نیزه بازیهای خار اندیشه داشت *
ز بس گشتم سرشک افشان بیاد چشم مخموری نماید جاده در صحرا بچشمم تاک انگوری
مبدا درد تنهایی نصیب هیچ مهجوری ز آغوش تهی بهتر بود در سینه ناسوری
صفای دل هوس داری گداز درد پیدا کن بود بی باده ساغر در نگاهم چشم بی نوری
مرو از راه و حرف منکر دیدار را مشنو چراغی در کف این رهبرست از دیده کوری
بگرد خود حصار عافیت خواهد بنا کردن بمهر آن کس که بردارد غبار خاطر از موری
خبر از دل ندارم ناله‌یی در گوش می‌آید غنیمت ماند باقی از کباب ما همین شوری

۱۲۵- امید همدانی «۱»

میرزا محمد رضا همدانی ملقب به «قزلباش خان» از شاعران سده دوازدهم هجریست. در شعر «امید» تخلص می‌کرد. ولادتش در همدان اتفاق افتاد و

(۱)- درباره او بنگرید به:

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* سرو آزاد، ص ۲۰۹-۲۱۰.

* نتایج الافکار، ص ۶۲-۶۷.

* فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۱۱.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۴۱۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۴۱۵

در عنوان جوانی از آتشهر باصفهان رفت و آنجا در محضر میرزا طاهر وحید و سپس در خدمت میر نجات بشاگردی و ادب‌آموزی نشست و در اواخر عهد اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸) بهندوستان رفت و مرتبه و منصبی بدو واگذار شد و در دوران پادشاهی قطب الدین بهادر شاه (۱۱۱۹-۱۱۲۴ ه) بر مرتبه‌اش افزودند و او را لقب «قزلباش خان» دادند و در زمان محمد معز الدین جهاندار (۱۱۲۴ ه) مأمور دکن شد و در گیرودار اختلافهایی که میان امیران دولت در دکن رخ داد دخالت‌هایی نمود تا آنکه ملازم مبارز خان ناظم حیدرآباد دکن گردید و بعد از آنکه مبارز خان بنیروی نظام الملک آصف‌جاه «۱» از میان رفت قزلباش خان اسیر او گردید. آصف‌جاه او را بخشید و در شمار ملازمان خود درآورد و بسال ۱۱۵۰ بعهد پادشاهی ناصر الدین محمد شاه (۱۱۳۱-۱۱۶۱ ه) او را به‌مراه خود بشاهجهان‌آباد برد. میر غلامعلی آزاد قزلباش خان را در دکن دیده و او را مردی «خوش خلق رنگین» یافته بود. پس از آن میرزا محمد رضا در دهلی بسر برد تا در نهم جمادی الاولی سال ۱۱۵۹ ه درگذشت و میر غلامعلی آزاد تاریخ وفاتش را چنین یافت:

خان سخن گستر سحرآفرین رخت سفر بست ازین خاکدان

سال وفاتش دل نالان من یافته «جان داده قزلباش خان» (۱۱۵۹) میرزا محمد رضای قزلباش خان در موسیقی از جمله سرآمدان عهد خود بود و حتی بقول میر غلامعلی آزاد موسیقی هندی را «با وصف ولایت‌زا بودن» یعنی خارجی بودن (هندی نبودن) خوب می‌دانست.

وی با آنکه در هند مقامهای بلند یافته بود دل‌خوشی از آن سامان نداشت و امیدوار بود که بزادگاه خود باز گردد «۲».

(۱)- درباره او رجوع کنید به سرو آزاد، ص ۱۷۳-۱۷۴.

(۲)- گوید:

از هند نجات من به امداد علیست از درد شفای دلم از یاد علیست

کی از دگری چشم ترحم دارم امید من از علی و اولاد علیست

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۴۱۶

سخن او ساده ولی متضمن خیالهای باریک و مضمونهای وهم‌انگیز است و بهمین سبب واله داغستانی شیوه‌اش را میان طرز زلالی و

اسیر و سبک میرنجات دانسته و گفته است که «نازک مهملی‌های طرز زلالی و اسیر را علاوه طرز میرنجات نموده کوس مزخرفات بر بام فضیحت می‌نوازند و اگر احیانا کسی خواهد که درین باب سخنی گوید که خلاف رویه و اعتقاد ایشان باشد بالطبع آزرده شده بلکه دم از خصومت می‌زنند».

دیوان امید متضمن قصیده‌هایی در ستایش پیامبر اسلام و علی بن ابی طالب و ناصر الدین محمد شاه و ذو الفقار خان بن اسد خان از وزیران عهدش، و چند تن دیگر؛ قطعه‌ها که یکی از آنها در ستایش فرخ سیر (سلطنت در ۱۱۲۴ هـ) است؛ غزلها و مخمس‌ها و مفردها و رباعیهاست. نسخه‌یی از آن در کتابخانه موزه بریتانیا بشماره Or.۳۴۵ و نسخه‌یی دیگر در کتابخانه ملی پاریس بشماره Supp.۹۶۲ ملاحظه شد که متجاوز از ۴۷۰۰ بیت دارد.

وی منظومه‌یی عاشقانه دارد بنام کارستان که در نسخه کتابخانه ملی پاریس ثبت است. این منظومه در شرح عشقبازیهای والی اختر پادشاه هرموز است. ازوست:

قسم پیری و سوگند بر جوانی ما که همچو صبح بود بی تو زندگانی ما
بغیر باده مده تا نمیرم از غیرت عبث بخاک مریز آب زندگانی ما
بچشم‌روشنی سبز هند آمده است لباس سرمه ببر شوخ اصفهانی ما
چو گوهری که فتد بی بها نرفت آخر برون ز خاطر کم‌مایگان گرانی ما
بتاج قیصر و فغفور سر فرو نایدا میداغ بود افسر کیانی ما *

خانه طاقت ز سیل اشک ویران کرده بود دیده امشب در فراق باز طوفان کرده بود
دوش از بهر نثار خاک پای قاصدت چشم من هم گوهر اشکی بدامان کرده بود
ناله می‌روید بجای نی ز دامن دلش در بیابانی که مجنون تو افغان کرده بود
کرده امید وصالش کار را مشکل امیدورنه با من ناامیدی سخت آسان کرده بود *

از کوی عشق بانگ درایی نمی‌رسد گم گشت راه و راهنمایی نمی‌رسد
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۴۱۷ پیراهنی ز شوق تو هر کس نموده چاک بیچاره دست من که بجایی نمی‌رسد
بهر سگان کوی تو دارم، عجب مدارگر استخوان من بهمایی نمی‌رسد
امید چند شکر کنی در جفای یارهر پادشه بحال گدایی نمی‌رسد *

سری داریم از شور جنون چون سیل صحرایی دلی داریم مانند خیال تازه هر جایی
چو بو در حلقه زلف تو شب تا صبح می‌گشتم خوشا آن کوچه گردیها خوشا آن ذوق رسوایی
ز شوق بیقراری شعله جواله خواهم شدمرا سیماب اگر کشته است از رشک شکیبایی
تکلف برطرف کردند لیلی طلعتان مجنون مرا دیوانه شهری ترا پرشور صحرایی
شب هجر از درازی کرد پیرم همچو صبح آخر تو خود رفتی چو عمر ای بی وفا گویا نمی‌آیی
پریشان گویی ما نیست بی صورت ز حق مگذر که ذکر حلقه زلف تو ما را کرد سودایی
بهر گلشن که رفتم بی تو چون نی بس که نالیدم مرا بلبل فغانی خواند و گل هم گفت غوغایی
بجان ما بگو امید باری هر کجا بینی جناب یار را بسیار از ما عرض تنهایی

را عباس بن عبدالمطلب می‌کشانید و چون مادر شمس الدین علوی بود او خود را میر یعنی سید میخواند. ولادتش بسال ۱۱۱۵ ه در دهلی اتفاق افتاد و هم در آن شهر بفرارگرفتن ادب و دانش همت گماشت و بزودی در نظم و نثر و دانشهای ادبی خاصه علوم بلاغی (معانی و بیان و بدیع و عروض و قوافی) از برگزیدگان زمان گردید و چنانکه نوشته‌اند در آغاز پنجمین دهه از سده دوازدهم دست از وابستگیهای این جهانی برید و جامه فقر در بر کشید و در همان روزگار پای بجهانگردی گشود و بجانب دکن رفت و پنج سال در اورنگ آباد بماند

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۴۱۸

و در همان شهر با میرزا محمد رضا همدانی ملقب بقزلباش خان و متخلص به امید که شرح حالش را دیده‌اید طرح دوستی ریخت و با او بشاهجهان آباد دهلی بازگشت و در آنجا با احترام می‌زیست و با رجال معروف دولت مانند عماد الملک فیروز جنگ پسر نظام الملک آصفجه، و علی قلی خان ظفر جنگ داغستانی دوستی و نزدیکی بسیار داشت لیکن چندی بعد در اکبرآباد گوشه‌یی گزید و در آخرهای زندگانی بزیارت کعبه رفت و در بازگشت میان راه بصره و هند غرقه دریای بی‌کرانه شد و زندگی جاودانه یافت و این ماجرا در سال ۱۱۸۳ ه روی داد.

از اثرهای او یکی حدائق البلاغه است در دانشهای بلاغی فارسی، دیگر دیوان قصیده‌ها و غزلهای او، و سوم مثنوی «واله و سلطان» که در ادب فارسی هند شهرت بسیار دارد و بسال ۱۹۷۱ در لاهور طبع رسید. - وی یکی از سازندگان قصیده مصنوع درین عهد است. خان آرزو در مجمع النفائس تمام قصیده مصنوع او را که بروش معهود دارای صنعتهای مختلف بدیعی است، آورده.

مثنوی واله و سلطان سرگذشت عشق حاد علی قلی خان واله داغستانی مؤلف تذکره مشهور ریاض الشعراست بدخترعم خود خدیجه سلطان که بر اثر انقلابهای پایان عهد صفوی و فرار واله بهندوستان کار آن بناکامی کشید و «فقیر» داستان آن عشق بدفرجام را چنانکه از واله شنیده بود بنظم کشید و بمدت یک سال در سه هزار و دویست و سی بیت بسال ۱۱۶۰ ه پایان برد. کلام فقیر در این مثنوی زیبا استادانه و روان و نشانه‌یست از توانایی گوینده در زبان و ادب پارسی. فقیر در این مثنوی پس از ستایش آفریننده و نعت پیامبر و علی بن ابی طالب و دیگر مقدماتی که در مثنوی سرایی متداول بود، سرگذشت واله را با بیان وضع ایران بعد از حمله افغانیان و آشوب و فتنه آنان که انگیزه بدفرجامی این عشق بود، آغاز کرده و چنین گفته است:

ای آنکه ز چرخ کین ندیدی گر در همه عمر این ندیدی،

بشنو سخنی ز حال والهوز قصه پر ملال واله

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص: ۱۴۱۹

و آنگاه بیهیای زیرین را در وصف آبادانی ایران در عهد صفویان سروده:

گویند که در عجم باقبال نسل صفویه تا دو صد سال

پیرایه تاج و تخت بودند سرمایه جاه و بخت بودند

ز آن تاجوران معدلت فن ایران شده بود رشک گلشن

از عدل بعهد آن بزرگان چوپانی پیشه کرده گرگان

آهو بره خفته در بر شیربالین گوزن از سر شیر

ظالم چو کمر بظلم بسته چون تیر بخاک و خون نشسته

از کس بکسی نرفت بیدادز آتش بخشی نرفت بیداد

شاهان باطاعت ایستاده سر بر خط حکمشان نهاده

هریک چون مهر در دم حرب بگرفته بتیغ شرق تا غرب

صد تاخت بروم و زنگ برده‌وز روی فرنگ رنگ برده
از غزنین تا حدود بغداد ایران همه گشت ایمن آباد
با فتنه نماند هیچ توشه در چشم بتان گرفت گوشه
در دهر نماند شور و غوغا جز در سر عاشقان شیدا
از دولت آن بلندنامان گردید اکسیر خاک ایران ...
و ماجرای وداع واله را با «خدیجه سلطان بیگم» بدینگونه بازنموده است:
«غزل خواندن واله در وداع معشوقه»

از کوی تو ای نگار رفتم اما بدل فگار رفتم
کردم ز در تو عزم رفتن رفته اما ز کار رفتم
آن بلبل بیدلم که از باغ در جوش گل و بهار رفتم
چون لاله ز گلشن وصال با سینه داغدار رفتم
دیدم که تو در کنار غیری از بزم تو بر کنار رفتم
امید من از تو بر نیامد با جان امیدوار رفتم
بودم سبب کدورت توزین رو من خاکسار رفتم
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۲، ص: ۱۴۲۰ همپای شدم بصرصر آه از کوی تو چون غبار رفتم
دیدم سر صید لاغرت نیست از پیش تو دل شکار رفتم
با عشق قرار من همانست از کوی تو بیقرار رفتم
همرنگ «فقیر» در وفایم هر چند ازین دیار رفتم
واله چو بیار این غزل خواند گویی نمکی بداغش افشاند
بگریست بر آن ستم رسیده گل کرد زمین ز آب دیده
تا پای بگل بماند آنجا کی در گل مانده سیل را پا
حاصل چو ز حد گذشت زاری و آن محنت و درد و بیقراری
کردند وداع یکدگر رابستند ز زندگی نظر را
واله چو قدم نهاد در راه از نقش قدم فتاده در چاه
از پستی طالع زیونش شد راه بچاه رهنمونش
گردون که ستیزه‌اش بود خوبربست کمر بخصمی او
سرگشته چو گردباد کردش آواره صد بلاد کردش ...
تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۲۹

[بخش سوم]

[فصل پنجم]

اشاره

مقدمه ص ۱۴۳۹ - ۱۴۴۰

بهره چهارم نثر فارسی از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

ص ۱۴۴۱ - ۱۶۰۲

وضع عمومی نثر و ویژگیهای آن ص ۱۴۴۱ - ۱۴۵۹ زیر عنوان فوق اختصاصات نثر و وضع عمومی آن ذیل بیست شماره که هر یک حکم فصلی کوتاه دارد، مورد بحث قرار گرفته است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۳۰

انواع آثار منثور و موضوعات آنها ص ۱۴۶۰ - ۱۶۰۲ تنبیه ۱۴۶۰

نثر صوفیانه و عارفانه ۱۴۶۰ - ۱۴۶۲

اثرهای مذهبی ۱۴۶۲ - ۱۴۸۳

جستارهای اخلاقی ۱۴۸۳ - ۱۴۹۸

موضوعهای علمی ۱۴۹۹ - ۱۵۰۲

قصه‌ها و داستانها ۱۵۰۲ - ۱۵۴۷

کتابهای قصص و حکایات ۱۵۴۸ - ۱۵۵۰

تاریخ نویسی «۱» ۱۵۵۰ - ۱۵۸۲

تراجم احوال صوفیان ۱۵۸۲ - ۱۵۸۶

سرگذشت حکیمان و عالمان ۱۵۸۶ - ۱۵۸۷

تاریخ وزیران و امیران ۱۵۸۷ - ۱۵۸۸

تذکره‌های فارسی ۱۵۸۸ - ۱۵۹۴

ترسل ۱۵۹۴ - ۱۶۰۰

نثرهای ادبی ۱۶۰۰ - ۱۶۰۱

(۱) - ذیل عنوان فوق از صفحه ۱۵۵۰ تا ۱۵۸۲ عنوانهای زیرین مورد بحث قرار گرفته است: تواریخ عمومی عالم (ص ۱۵۵۲)، تواریخ ایران و اسلام تا عهد صفویان (ص ۱۵۶۰)، تاریخهای ویژه دوره صفویان و نادر شاه (ص ۱۵۶۲)، تواریخ سلاطین هند (ص ۱۵۷۰)، تواریخ محلی (ص ۱۵۷۵)، تواریخ دینی (ص ۱۵۷۸).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۳۱

فهرست مطالب

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۳۳

۲۹- شرفخان بدلیسی ۱۶۹۱ - ۱۶۹۵

۳۰- نمکین هروی ۱۶۹۶ - ۱۶۹۷

۳۱- محمود نطنزی ۱۶۹۷

۳۲- ابو الفضل علامی ۱۶۹۷ - ۱۷۰۱

۳۳- محمد طاهر سبزواری ۱۷۰۲ - ۱۷۰۳

۳۴- عبد الحق حقی ۱۷۰۳ - ۱۷۰۴

- ۳۵- قاضی نور الله ۱۷۰۵-۱۷۰۸
- ۳۶- عبد الفتاح فومنی ۱۷۰۸-۱۷۰۹
- ۳۷- محمد قاسم فرشته ۱۷۰۹-۱۷۱۱
- ۳۸- خواجه نعمه الله هروی ۱۷۱۲-۱۷۱۳
- ۳۹- میر تقی الدین ذکری ۱۷۱۳-۱۷۱۵
- ۴۰- حسن بیگ خاکی ۱۷۱۶-۱۷۱۷
- ۴۱- ظهوری ترشیزی ۱۷۱۷-۱۷۱۸
- ۴۲- طرزی ۱۷۱۸-۱۷۲۲
- ۴۳- ملک شاه حسین سیستانی ۱۷۲۲-۱۷۲۵
- ۴۴- میر حیدر حسینی ۱۷۲۵-۱۷۲۶
- ۴۵- معتمد خان ۱۷۲۶-۱۷۲۷
- ۴۶- مجدی ۱۷۲۷-۱۷۲۹
- ۴۷- میر تقی اوحدی ۱۷۳۰-۱۷۳۳
- ۴۸- محمد باقر افصح ۱۷۳۳
- ۴۹- قیچاق خان ۱۷۳۳-۱۷۳۴
- ۵۰- عبد النبی فخر الزمانی ۱۷۳۵-۱۷۳۹
- ۵۱- عبد الباقي نهاوندی ۱۷۳۹-۱۷۴۲
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۳۴
- ۵۲- اسکندر بیگ منشی ۱۷۴۲-۱۷۴۵
- ۵۳- محمد صادق همدانی ۱۷۴۵-۱۷۴۶
- ۵۴- علی اکبر حسینی اردستانی ۱۷۴۶-۱۷۴۷
- ۵۵- منیر لاهوری ۱۷۴۷-۱۷۵۰
- ۵۶- محمد یوسف اتکی ۱۷۵۰
- ۵۷- میرزا صادق مینا ۱۷۵۰-۱۷۵۶
- ۵۸- عنایت الله کنبو ۱۷۵۶-۱۷۵۸
- ۵۹- جلالای طباطبایی ۱۷۵۹-۱۷۶۲
- ۶۰- کاشف ۱۷۶۲-۱۷۶۵
- ۶۱- محمد صالح کنبو ۱۷۶۵-۱۷۶۶
- ۶۲- دارا شکوه ۱۷۶۶-۱۷۷۰
- ۶۳- طغرا ۱۷۷۰-۱۷۷۴
- ۶۴- میرزا محمد یوسف قزوینی ۱۷۷۴-۱۷۷۶
- ۶۵- برهمن ۱۷۷۶-۱۷۷۷
- ۶۶- ولی قلی شاملو ۱۷۷۷-۱۷۷۹

۶۷- عرشی ۱۷۷۹

۶۸- محمد مفید مستوفی ۱۷۷۹-۱۷۸۴

۶۹- نصرآبادی ۱۷۸۴-۱۷۸۷

۷۰- محمد ابراهیم نصیری ۱۷۸۷-۱۷۸۸

۷۱- سید حسن استرآبادی ۱۷۸۹

۷۲- نعمت خان عالی ۱۷۸۹-۱۷۹۱

۷۳- شاه محمد دارابی ۱۷۹۱-۱۷۹۳

۷۴- بیدل ۱۷۹۴

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۳۵

انواع دیگر نثر ۱۶۰۱

نکته قابل ذکر ۱۶۰۲

بهره پنجم پارسی‌نویسان از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری ص ۱۶۰۳- ۱۸۱۰- ۱- حکیم الدین ادریس ۱۶۰۳-۱۶۰۵

۲- میر جمال حسینی ۱۶۰۶

۳- حسن بن روزبهان ۱۶۰۷-۱۶۰۸

۴- قاضی اختیار ۱۶۰۸-۱۶۱۱

۵- قطب بن محیی ۱۶۱۱-۱۶۱۲

۶- قاضی احمد غفاری ۱۶۱۲-۱۶۱۶

۷- فاضل ابهری ۱۶۱۶-۱۶۱۷

۸- ابن کمال پاشا ۱۶۱۷-۱۶۱۹

۹- جمالی دهلوی ۱۶۱۹-۱۶۲۰

۱۰- واصفی هروی ۱۶۲۱-۱۶۲۳

۱۱- زواری ۱۶۲۳-۱۶۲۶

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۳۶

۱۲- ابو الفضل منشی شیرازی ۱۶۲۶-۱۶۲۷

۱۳- عبد الوهاب همدانی ۱۶۲۷-۱۶۲۸

۱۴- شاه طاهر دکنی ۱۶۲۹-۱۶۳۳

۱۵- امیر محمود ۱۶۳۳

۱۶- میر یحیی و فرزندانش ۱۶۳۴-۱۶۳۹

میر عبد اللطیف ۱۶۳۶.

میر غیاث الدین علی ۱۶۳۶.

میر علاء الدوله کامی ۱۶۳۷.

تمه احوال میر یحیی ۱۶۳۸.

۱۷- مظفر بن محمد شفایی ۱۶۳۹-۱۶۴۱

- ۱۸- حکیم شاه محمد قزوینی ۱۶۴۱-۱۶۴۵
- ۱۹- فخری هروی ۱۶۴۵-۱۶۵۴
- ۲۰- خورشاه ۱۶۵۴-۱۶۵۹
- ۲۱- سامی ۱۶۵۹-۱۶۶۳
- ۲۲- مصلح الدین لاری ۱۶۶۳-۱۶۶۹
- ۲۳- حسن بیگ روملو ۱۶۶۹-۱۶۷۵
- ۲۴- ملا فتح الله کاشانی ۱۶۷۵-۱۶۷۷
- ۲۵- قاضی میر احمد قمی ۱۶۷۷-۱۶۸۱
- ۲۶- وقوعی نیشابوری ۱۶۸۱-۱۶۸۴
- ۲۷- نظام الدین هروی ۱۶۸۴-۱۶۸۷
- ۲۸- امین بن احمد رازی ۱۶۸۸-۱۶۹۱
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۳۷

مقدمه

بنام و بیاری خداوند یکتا اینک سومین بخش جلد پنجم تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی «۱»، که درباره نثر فارسی و پارسی نویسان سده‌های دهم و یازدهم تا میانه سده دوازدهم هجریست، تقدیم خواننده ارجمند می‌شود. بدنبال این بخش فهرست عام جلد پنجم، که براهنمایی دوست و همکار فاضلم آقای دکتر سید محمد ترابی فراهم آمده است، بطبع خواهد رسید. از ایشان برای سرپرستیها و دلمودگیهایی که از هرجهت در راه نشر این جلد کرده‌اند تشکر می‌کنم و توفیقات روزافزونشان را در خدمات ادبی و فرهنگی خواستارم.

(۱)- درباره تکمیل کردن نام کتاب رجوع شود به توضیحی که در صفحه ۱۴۵۸ و ۱۴۵۹ از همین بخش داده شده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۳۸

از آقای یاسینیان، ناشر این کتاب، و از خواننده گرامی، که سستی و تهاون مرا در اتمام کار این جلد بدیده بخشایش نگریسته‌اند، ممنونم و می‌دانم که با همه سختیها که در راه تألیف این جلد تحمل کرده‌ام کاری که شایسته تقدیم به پیشگاه اهل فضل باشد انجام نداده‌ام و بدین سبب از همه آنان امید چشم پوشی و اغماض دارم.

لوبک (آلمان)-۱ مردادماه ۱۳۶۹

ذبیح الله صفا

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۳۹

۷۵- ابو الفتح بن مظفر ۱۷۹۵-۱۷۹۷

۷۶- واله داغستانی ۱۷۹۷-۱۸۰۲

۷۷- ممتاز فراهی ۱۸۰۲-۱۸۰۵

۷۸- میرزا مهدیخان منشی ۱۸۰۵-۱۸۱۰

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۴۱

بهره چهارم نثر فارسی

اشاره

از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

وضع عمومی نثر و ویژگیهای آن

۱) اگر خواننده این کتاب ببحث کوتاهی که درباره «اختصاصات نثر و سبک آن در سده نهم و آغاز سده دهم» داشته‌ام «۱» مراجعه کرده باشد، می‌تواند در اینجا دنباله همان مبحث را بگیرد و بی‌آنکه در آغاز این عهد تغییر محسوسی در آن مطلبها احساس نماید، کار تحقیق را دنبال کند. علت روشنست: نشانه دولت صفوی هنگامی بر پیشانی سده دهم نقش می‌بست که هنوز نگارندگان عهد تیموری بر کار و سرگرم نشر آثار خود بودند، خواه آن گروه که از بیم کشتار قزلباش بروم و فرارود و هند گریختند و خواه آنانکه رضا بقضا دادند و در زادگاه خود ماندند. همه این گروه که برخی از آنان مانند صفی و خواندمیر و فاضل خنجی را در همان مجلد پیشین شناخته‌ایم، همان تربیت و

(۱) - همین کتاب، ج ۴ ص ۴۶۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۴۲

همان سلیقه را که از استادان خود گرفته بودند، داشتند و طبعاً تغییر حکومت اثری در شیوه آنان نمی‌توانست کرد. همه فرهیختگان پایان سده نهم و آغاز سده دهم نیز که در عهد شاه اسمعیل (م ۹۳۰) و شاه تهماسب (م ۹۸۴) چه در ایران و چه در دیگر جایها سرگرم کار شدند، شیوه استادان خود را فراموش نکردند و الگویی را که از کارگاهشان برداشته بودند از دست فرو نهند.

۲) اما این نکته هم روشنست که چه زبان و چه محتوای آن، یعنی مطلب و اندیشه که برای نثر و نظم بایسته است، درین دوره در حال تحول و تغیر بود. دگرگونی اندیشه را می‌توان از آنچه در فصلهای دوم و سوم و چهارم از همین جلد گفته‌ام دریافت، و از تغیر تدریجی زبان نیز در همین فصل، آنجا که از «وضع عمومی زبان فارسی» سخن گفته‌ام، می‌توان اطلاعی باجمال حاصل نمود و در نتیجه با یک ترسیم کلی نثر فارسی را در جریان این تحول و تغیر روزافزون لفظی و فکری دارای دو ویژگی عمده دانست و معرفی کرد: ۱) سستی لفظ، ۲) سخافت نسبی فکر که در بعضی از انواع آثار منثور بسیار لایح و آشکار و در انواع دیگری کمتر مشهود و بر ملاست.

۳) مراد ما از سستی لفظ همانست که عالمان معانی و بیان از آن به «ضعف تألیف» تعبیر می‌کنند یعنی آنکه گوینده در سخن خود فرندهای لغوی و دستوری را رعایت نکند. اگر بخواهیم ازین حیث بنوشته‌های عهد صفوی نگاه کنیم شاهدهای بسیار برای اثبات گفتار خود، حتی در اثرهای منشیانی که از میان دیگر اهل قلم بیشتر نام برآورده‌اند، می‌توانیم داشت مثل:

بکار بردن فعلهای وصفی یعنی یکنوع ماضی نقلی بدون فعل معین - حذف فعل بی‌وجود قرینه لفظی و حتی گاه معنوی - معقد ساختن جمله‌ها که گاه بعمد و بقصد سخن‌آرایی انجام می‌گرفت، و گاه هم دیریابی معنی انگیزه چنین کاری بود زیرا ظاهراً کلامی را که بآسانی دریافته شود مبتذل می‌شمردند، بهمان نحو که درباره شعر دیده‌ایم «۱» - بکار بردن واژه‌های مغولی و ترکی

بی حد و

(۱) - بهمین جلد، ص ۵۵۹ رجوع شود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۴۳

حساب- توسل بتعبیرهای ترکیبی طولانی بجای مصدرهای متداول فارسی مانند «علم ملک ستانی ارتفاع دادن» یعنی جهانگشایی کردن، کشور گرفتن؛ و «روی بوادی فرار آوردن» یعنی گریختن؛ و «مرقوم قلم بیان گردیدن» یعنی نوشته شدن، و مانند اینها که اگر قرار شود از کتابهای گوناگون این عهد نقل کنند توانند که لغت‌نامه‌یی از آنها بسازند.

سبب اساسی این وضع آن بود که بیشتر اهل قلم اگر تحصیلی کرده بودند بزبان عربی بود نه فارسی؛ و یا اصلاً نه عربی درستی آموخته بودند و نه در پارسی‌گویی تمرینی کرده و استادی دیده.

(۴) نکته دیگر وسعت میدان و زمان پارسی‌نویسی درین عهدست یعنی آنکه نثر فارسی این دوران مانند شعر، نه بزمان کوتاهی باز بسته بود و نه تنها بسرزمین اصلی خود یعنی ایران. در دو قرن و نیم زمان و در سرزمینهایی وسیع از کرانه‌های داردانل و بوسفور تا میانه آسیا و کناره‌های گنگ و تا شبه جزیره پهن‌اور دکن میدان نثر پارسی درین عهد بود. در چنین سرزمین وسیع و زمان موسع، و نیز در رشته‌های گوناگون از نویسندگی، نمی‌توان یک سبک و یک شیوه تشخیص داد و آن را توصیف کرد و با یک حکم کلی از کناره موضوع گذشت، بلکه درست بشیوه‌یی که درباره شعر این عهد سخن گفته‌ام در اینجا نیز باید سخن گفت و همه سویه‌ها و رویه‌های منشور را نگرست و سپس دعوی شناخت آن نمود. پس بهتر آنست که باین موضوع کلی از راه شناخت اجزاء آن بنگریم.

(۵) نخستین موضوعی که درین تجزیه بخاطر می‌آید فراوانی واژه‌های عربی در نثر این دوره است که درباره آنها پیش ازین بتفصیل سخن گفته‌ام و درینجا این نکته را می‌افزایم که در انشاء دورانهای گذشته بکار بردن جمله و عبارت تازی بیشتر یا در راه استشهاد نویسندگان بود و یا بقصد اظهار اطلاع از ادب عربی؛ و همچنین بکار بردن واژه‌ها و ترکیبهای عربی که عادهً نتیجه عدم اطلاع از معادل‌های فارسی آنها یا نقص زبان دری در آن موردها بود، و بیشتر

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۴۴

برای اظهار فضل، و قسمتی هم برای آرایش کلام، چنانکه در جای خود بتفصیل بازنموده‌ام «۱». اما درین عهد، گذشته ازین موردها که خواه و ناخواه برقرار سابق بود، مطلب دیگری را باید در نظر داشت و آن نفوذ قطعی و عمقی آن واژه‌ها و ترکیبها در زبان فارسی و حتی پیوند یافتن «۲» آنها با الفاظ دری و گرفتن جای واژه‌ها و ترکیبهایی ازین زبان و بیرون راندن صاحب‌خانه از خانه بود. میزان نفوذ واژه‌ها و ترکیبهای عربی و صورتهای مختلف آن را در نثر فارسی این دوره از نمونه‌هایی که پیش ازین داده‌ام «۳» می‌توان دریافت و اعاده ذکر آن درینجا بایسته نیست.

(۶) بکار بردن واژه‌ها و ترکیبهای ترکی و مغولی در نثر این دوره نیز همان حال را دارد که درباره واژه‌های تازی گفته شده است. غالب این دسته از واژه‌ها از دیرباز و بویژه از عهد تسلط مغولان در زبان فارسی راه جسته و مانده و در پاره‌یی از آثار عهد صفوی بصورت واژه‌های متداول بکار رفته‌اند «۴». پیداست که بکار بردن دسته‌های متعدد ترکمانان نیز وسیله موثری برای نشر زبان ترکی درین دوره و اثر آن در زبان فارسی بوده است که با توضیحاتی که پیش ازین داده‌ام نیازی بیازگویی ندارد.

(۷) در مورد نفوذ زبان عربی در این دوره مطلبی را که تا آن عهد در زبان فارسی و بویژه در نثر سابقه یافته بود، نباید فراموش کرد و آن تأثیر دستوری زبان عربی است در زبان فارسی. البته همچنانکه بتصریح گفته‌ام این

(۱) - همین کتاب ج ۱ چاپ هفتم ص ۱۵۱ بعد و نیز در مجلدات دیگر در مبحث مربوط بزبان فارسی در هریک از عهدها.

(۲) - درین مورد واژه «جوش خوردن» هم قابل استفاده است.

(۳) - همین جلد ص ۴۳۲-۴۳۶

(۴) - برای نمونه تنها در صحایف ۶۴-۶۸ احسن التواریخ روملو این واژه‌ها را یک‌بار یا بیشتر می‌بینیم غیر از نامهای خاص که بسیار است: یورت، ایلغار کردن، اغروق، قشلاق نمودن، ایلچی، اردو، یورش، منقلای، قورچی‌باشی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۴۵

تأثیر پیشینه‌ی دراز در زبان فارسی، بویژه از راه نثر، پیدا کرده بود، ولی از سده نهم و دهم بعد این نفوذ چنان ریشه‌دار و مستقر شد که ریشه‌کن ساختن آن شاید هنوز هم نیازمند زمان باشد. این نفوذ بصورت‌های گوناگونست که درینجا بعضی از آنها اشاره می‌شود:

* جمع بستن واژه‌های عربی (جبل جبال - نقطه نقاط و موردهای فراوان دیگر).

* مطابقت صفت با موصوف مؤنث (روضه مقدسه حبیب السیر ج ۴ ص ۴۲۲ - عتبه علیه ایضا همان صفحه - رویاء صالحه ایضا همان صفحه - درجه علیه اقتدا ایضا ص ۴۲۷ - حادثه هائله ایضا ص ۴۳۰ - بلده فاخره عالم‌آرای عباسی ص ۵۴۹ - و ساده لازم السعاده عباسنامه ص ۲۹۳ - بلده طویه ایضا ص ۲۷۷)، و مؤنث آوردن صفت برای موصوفی که جمع، از هر نوع آن، باشد (ممالک محروسه، روملو ۱۷۷، نصرآبادی ۱۴ - سلاطین اوزبکیه، عالم‌آرا ۵۴۹ - امرای اوزبکیه، ایضا همان صفحه - قبور محفوره، ایضا ص ۵۲۶) و شگفتست که اگر موصوف علامت جمع فارسی هم داشت با آن همین معامله را می‌کرده‌اند (غلامان خاصه شریفه، عباسنامه ۳۲۰ - تفنگچیان خاصه شریفه، ایضا ص ۱۰۷)

* بکار بردن عبارت یا ترکیب عربی بی‌آنکه تغییری در آن داده شود (کرده ایشان را نسیا منسیا انگاشتند، عباسنامه ۲۷۷ - امید که ذات مقدس علی مژ الدهور و الاعوام از اصابه عین الکمال در امان ... باد، ایضا ص ۱۰۸ - از طهرانست من اعمال ری، نصرآبادی ۲۲۷ - فهو المرام، حبیب السیر ج ۴ ص ۴۲۲ - ما فی الضمیر، ایضا همان صفحه - بین الجانین، ایضا همان صفحه - صادق العقیده، ایضا همان صفحه - بلاشبهه، ایضا همان صفحه - فی الحال، میخانه ۳۸)

* جاری ساختن حکمهای دستوری یا لغوی عربی بر فارسی (نبایر بجای نبیرگان، عباسنامه ۳۴۸ - نزاکت مصدر مجعول از نازک که پیش ازین

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۴۶

چند نمونه از آن دیده‌ایم - فرامین جمع فرمان و جز آنها). برای دولخانه و آستانه، چون بهاء حرکت که تلفظ آن شبیه بتاء تأنیث عربی در نزد فارسی‌زبانانست، ختم شده، صفت مؤنث آوردند (آستانه مقدسه، عباسنامه ۱۰۵ - دولخانه مبارکه، عالم‌آرا ۳۶۵ و جز آنها).

* مطابقت صفت و موصوف جمع (امراء عظام، عباسنامه ۱۰۷).

(۸) از ویژگیهای زبان نثر در این دوره، چنانکه در پایان بند سوم اشاره‌ی کوتاه بدان شده، بکار بردن ترکیبهای جمله‌ماندست بجای یک واژه مثل: «رقم زده قلم بدایع نگار شدن» یعنی نوشته شدن (وقایع آندرام مخلص منقول در اورینتل کالج میگزین)، «رخت اقامت بر راحله فنا بستن» یعنی مردن (عالم‌آرای عباسی ص ۳۶۴) - «در مقام متابعت درآمدن» یعنی اطاعت کردن (ایضا ص ۳۶۵)، «پا از جاده سداد بیرون نهادن» یعنی کار ناروا کردن (روملو ص ۴۴۱)، «قدم از طریق رشاد بیرون نهادن» یعنی خامی و نادانی کردن، «سر از ربقه طاعت و روی از قبله مطاوعت برتافتن» یعنی نافرمانی کردن (روملو ۴۴۵)، و بسیار ازینگونه ترکیبهای جمله‌نما که فرصت نقل همه آنها نیست.

۹) از ویژگی‌های نثر در این دوره دراز گفتن (اطناب، اسهاب) است که گویی در نظر اکثر صاحب‌قلمان امری ناگزیران بود، و این بیشتر در نثرهای تاریخی و توصیفی و یا در منشآت بویژه در سلطانیات ملاحظه می‌شود.

در بیشتر کتابهای تاریخ مؤلف در دیباچه و همه سرفصلها و یا در مقدمه‌چینی تصمیم‌ها و فرمانهای شاهی و اینگونه موردها سخن را تا آنجا که در توانایی او بود بدرازا می‌کشانید، ولی هرگاه منظور تنها ذکر واقعه‌یی بود کلامش صورتی دیگر دارد و بیشتر ساده و یا نثری میان ساده و مصنوع است و این شیوه را حتی در آثار تاریخ‌نویسان هند هم می‌بینیم.

بر روی هم نثر عهد صفوی، اگر در کتابهای تاریخ که، خواه در ایران و خواه در هند، منشیان درباری مأمور تنظیم آنها می‌شدند، و یا در نامه‌نگاریهای

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۴۷

منشیان، بنگریم، با حفظ شیوه‌یی که در آخرهای عهد تیموری رائج بود، نگارش یافته است، و بدین سبب کمتر مصنوع و بیشتر ساده متمایل بتصنع است مگر در دیباچه‌ها و سرفصلها و بعضی توصیفها؛ و اگر در داستان‌نگاریها ملاحظه کنیم ساده و خالی از صنعتگریهاست مگر در داستانهای ادبی مثل محبوب القلوب برخوردار بن محمود ترکمان.

۱۰) وقتی سخن از نثر مصنوع درین عهد بگوئیم نباید اثرهای استادانه‌یی را چنانکه در قرن ششم و هفتم دیده‌ایم بخاطر آوریم، زیرا نه زمانه اقتضای ایجاد آنها را می‌کرد و نه نویسندگان و نه خوانندگان مایه پیشینیان را در خلق و درک آن داشتند. اما سرمشقهای متصنعان، خواه نویسندگان کتابهای ادب و تاریخ و خواه منشیان، استادان بزرگی از سده هفتم بعد بوده‌اند که می‌توان بزرگانی از قبیل وصاف الحضرة صاحب کتاب تجزیة الامصار «۱» و معین الدین یزدی نویسنده مواهب الهی «۲» و شرف الدین علی یزدی مؤلف ظفرنامه «۳» را در رأس آنان ذکر کرد، و آنچه بیشتر از همه در شیوه‌اشان وجود دارد اطناب و افزودن شاخ و برگها بر یک مطلب کوچک است که از راه آوردن واژه‌های مسجع و مترادف و مضاف بر یکدیگر در جمله‌ها و عبارتهای دراز که بیکدیگر عطف می‌شوند، و حتی گاه بی‌آنکه واو عطف آنها را پیوند دهد، با وصفهای بی‌فعل [که آنها را فعل وصفی نامیده‌اند]، ادا می‌گردد. این گونه عبارت‌سازیهایی بی‌مزه در آن روزگار نمونه استادی و مهارت منشیانه بود و بسی از اهل قلم مدتها از دوران آموزندگی را در فراگرفتن آن صرف می‌کردند اما حاصل کارشان این بود که خواننده مقصودشان را از آنچه نوشته‌اند بزرحت درک کند.

۱۱) با همه این احوال درین عهد غلبه با نوشته‌هاییست که شیوه مذکور را

(۱) - همین کتاب، ج ۳ ص ۱۲۵۹ - ۱۲۶۲.

(۲) - ایضا همان جلد ص ۱۲۹۷ - ۱۳۰۰.

(۳) - ایضا ج ۴ ص ۴۸۳ - ۴۸۶ و ۲۹۹ - ۳۰۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۴۸

بنحو ساده‌تر و معقول‌تری در آنها بکار برده‌اند یعنی مقدمه‌چینی‌ها بسیار کوتاه‌تر شده و از واژه‌ها و جمله‌های مترادف و مضاف و معطوف پیاپی که همگی یک معنی داشته و غالبا با سجعه‌های متوازن و متوازی دنبال می‌شده‌اند، کاسته شده است. درین دسته از نوشته‌ها هم مطلب آسان‌تر بیان شده و هم جانب صنعت بکلی مهمل نمانده است، نویسنده عاده مطلب خود را بسادگی بیان می‌کند و در گیرودار واقعه‌نگاری خود گاهی هم سری بچند جمله مترادف مسجع می‌زند یا جناسی بهم می‌رساند یا مثلی و شعری را، بفارسی یا عبری، چاشنی‌وار بر مطلب می‌افزاید و می‌گذرد، و مثلا می‌نویسد: «امرا و ارکان دولت و عساكر مریخ صولت قلعه را مرکزوار در میان گرفتند. استاد شیخی توبچی با فوجی از تفنگچیان روملو بر درخت چناری که مشرف بود بر حصار سیبه «۱» ساخته

مخالفان را بتفنگ گرفتند. هر لحظه مهره تفنگ مرگ آهنگ اخبار قل ان الموت الذی تفزون منه فانه ملائیکم بدل ایشان می‌رسانید و هردم خطیب تیز زبان حسام شدید الانتقام خطبه بلیغ یدر ککم الموت و لو کتتم فی بروج مشیده بگوش ایشان می‌خواند. هر چند از بکان بهر هزیمت بر عزیمت سفر مفر می‌جستند جز سقر مقر نمی‌دیدند و بهر طرف که گوش می‌کشیدند فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم می‌شنیدند.» (۲)

بسیار اتفاق می‌افتاد که همین دسته از مؤلفان و نویسندگان خیلی کمتر بسراغ صنایع می‌رفتند و این بیشتر در جاهایی بود که پی‌گیری موضوع سادگی سخن را ایجاب می‌کرد: «... و در مشهد مقدس نزول فرمودند. بعد از زیارت امام هشتم روانه جام شدند. رایات خورشید طلعت چون سایه دولت بر خرگرد انداخت در آن مقام قراولان عساکر ظفر فرجام آمده معروض گردانیدند که خانان اوزبک درین حوالی نزول کرده‌اند، آن حضرت چهارده کس را از قورچیان بزبان‌گیری فرستاد و از آن جانب چهارصد سوار

(۱) - سیبه، سیبا: ترکیست بمعنی «هرجا که محاط از دیوار باشد» (فرنودسار).

(۲) - احسن التواریخ روملو ص ۲۱۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۴۹

بهمین کار آمده بودند، غازیان بایشان دوچار شده چند نفر دستگیر شدند...» (۱).

(۱۲) شیوه صنعتگرایی که نمونه‌یی از آن را در بند یازدهم دیده‌ایم و مربوط با آغاز عهد صفویست، هرچه پایان آن عهد نزدیک شویم بیشتر مطبوع اهل زمان می‌گردد. در ترسل و تاریخ‌نگاری هند هم همین وضع را می‌بینیم و بر رویهم انشاء ساده متمایل بصنعت یا نثر مصنوع متمایل بمرسل در آنجا شایع‌ترست و علت آنست که مؤلفان و منشیان آنجا نیز دنباله همان شیوه پایان عهد تیموری را دارند. البته ابو الفضل علامی را که شیوه‌یی خاص خود دارد، از میان این دسته از اهل قلم بیرون می‌آوریم و بدیگر مؤلفان خاصه مؤلفان تاریخ عهد شاهجهان مثل محمد صالح کنوی لاهوری مؤلف شاهجهان‌نامه و ملا عبد الحمید لاهوری نویسنده پادشاه‌نامه می‌پردازیم. اینان اگرچه انشاء آراسته‌تر و پاکیزه‌تری از همزمانان خود در ایران دارند ولی تقریباً بر همان منوال کار می‌کنند که روملو در احسن التواریخ. نثرهایشان گاه در عین سادگی مصنوع و گاه مخلوط از هردو است و هرجا پای توصیفها و مقدمه‌چینی‌ها بمیان آمد اطناب و صنعتگریهای معهود را از یاد نبردند مانند این عبارت از شاهجهان‌نامه: «چون صدرنشین طارم چارم آهنگ شبستان مغرب نمود و شاهد زمانه برقع مشکفام ظلام بر رو فروهشت نواب مهد علیا با سایر حجاب‌گزینان نقاب عصمت مسندنشین عماریه‌ای زرکار و محفه‌های گوهرنگار گشتند و بدولت‌سرای خلافت معاودت فرموده برقرار معهود بانوی مشکوی دولت و شمع شب‌افروز شبستان سلطنت شدند...».

درین عبارت هم با اطناب مواجهیم و هم با آزاد بودن جمله‌ها از صنعتهای ملال‌انگیز و هم هرجا سوق کلام اجازه داد سجعی بکار رفته است، اما اختصاص قابل توجه درین نوشته‌ها آنست که در آنها مبالغه‌چندانی در استعمال واژه‌های تازی، بویژه اگر مهجور باشد، نگریده و یقینست که ازین

(۱) - ایضا ص ۲۱۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۵۰

باب بیشتر متأثر از محیط ایرانی دربار هند و نیز از شیوه فارسی‌نویسی پیشرو خود ابو الفضل علامی هستند که بانی نوعی تجدد است در نثر فارسی در راه بازگشت بشیوه نگارش منشیان قدیم و در همان حال استفاده استادانه از واژه‌ها و ترکیبهای فارسی دری و احتراز از استعمال بی‌رویه واژه‌ها و ترکیبهای تازی در نوشته‌هایش.

۱۳) بجز ترسل و تاریخ، این نثر ساده متمایل بصنعت و یا نثر مصنوع متمایل بسادگی در بعضی از اثرهای دیگر زمان هم، خواه در ایران و خواه در هند دیده می‌شود. از آنجمله در تراجم احوال و در معرفی سخنوران که بیشتر همان شیوه قدیم را که در لباب الالباب عوفی و دنباله‌روان آن مشاهده می‌کنیم، دارند. مثلاً محمد امین رازی درباره عرفی چنین می‌نویسد «۱»: «نظمش عذوبت سلسبیل و نثرش خاصیت فرات و نیل دارد، جزالت با سلاست آمیخته و لطافت با متانت انگيخته، نظمش اندر هر عبارت جنتی آراسته، نثرش اندر هر اشارت عالمی پیراسته...» اما همینکه از چنین مرحله یعنی معرفی و توصیف صاحب ترجمه بگذریم سخن این دسته را همه‌جا روان و ساده می‌یابیم.

۱۴) داستانها و کتابهای ادب و مجموعه حکایتها و داستانها و مانند‌گان آنها که بجای خود معرفی خواهند شد، و همچنین بیشتر تذکره‌ها و سرگذشت‌نامه‌ها و کتابهای اخلاقی و دینی و علمی عاده نثر ساده و روان دارند.

بعضی ازین گونه کتابها بویژه کتابهای دینی و برخی از داستانها و آنها که از اصل هندی ترجمه شده سادگی و بی‌پیرایگی خود را مرهون عدم اطلاع مؤلفان و مترجمان خود از ادب فارسی و حتی کم‌مایگی درین زبان هستند نه کوشش آنها در داشتن نثری مرسل و خالی از پیرایه‌های لفظی.

۱۵) اما آنچه درباره سادگی عبارت در کتابهای داستانی و اخلاقی و نظایر آنها گفته‌ام نباید بصورت قاعده‌یی عمومی تلقی شود، زیرا در این موردها هم سلیقه مؤلفان و نویسندگان کتابها دخیل بوده است. برای نمونه کتاب

(۱) - هفت اقلیم، تهران، ۱، ۲۳۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۵۱

محبوب القلوب ممتاز فراهی «۱» را برمی‌گزینیم. این کتاب که بیشتر بخاطر حکایتهای شیرینش شهرت یافته در حقیقت یک کتاب اخلاقست که خواه در مقدمه و خواه در متن آن مسائل گوناگون تربیتی و اجتماعی و اخلاقی مطرح گردیده و نظر مؤلف با بحث نسبت به کافی و با ایراد دلیل و گاه استناد بخبر و حدیث و سخنان بزرگان باصطلاح ثابت گردیده و سپس حکایت یا حکایتهایی هم برای مسجل کردن موضوع مورد بحث نقل شده است. اما ممتاز فراهی (میرزا برخوردار بن محمود ترکمان) در بیشتر این موردها نثری مصنوع و معقد دارد و حتی در حکایتهایی که نقل کرده و کوشیده است که در آنها نثر ساده‌تری داشته باشد گاه عنان اختیار قلم از کف اندیشه‌اش رها شده و خامه صنعتگرایی او خود را در پیچ‌وخم تکلف درافکنده و عبارتهای دراز برای معناهای کم بکار برده و مثلاً برای بیان مفهومی چون «داستانگزاران چنین گفته‌اند» چنین نوشته است: «جواهر سنجان بساط رنگین عذب البیانی و ناظران سلسله غور سخن و نکته‌دانی که عقد لآلی گرانبهای تحقیق اخبار لطیفه را سرمایه آرایش دستگاه بضاعت خود ساخته‌اند، مضمون این داستان را چنین در رشته عبارات نطق و بیان منتظم گردانیده‌اند» «۲». و یا پدری پسران در بیان این معنی که چگونه بر اثر سعی و برهنمایی عقل و صبر بر شداید بضاعتی حاصل کرده است، چنین داد سخن می‌دهد: «... شاید این معنی بسمع شما رسیده باشد که من اوایل حال ملازم یکی از جواهریان این ولایت بودم و نظر بر دادوستد لآلی تلاش و تردد و فروغ گوهر عقل و انتظام عقد جواهر حسن سعی چون رشته راهی بر دل یاقوت کار آگاهی و کفایت بهم رسانیده چون لعل بسی شکنجه سختی‌ها کشیده و خونابه انواع محتتها چشیده‌ام تا چهره گهر استطاعت را از آب و تاب بضاعت چنین آرایش داده‌ام...» «۳»

(۱) - این کتاب چنانکه بجای خود خواهیم دید چند بار بهمین نام یا بنام شمس و قهقهه چاپ شده است و از آنجمله است در تهران بسال ۱۳۳۶.

(۲) - محبوب القلوب، چاپ مذکور، ص ۴۱۲.

(۳) - همانجا، ص ۴۱۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۵۲

۱۶) یک صفت و ویژگی رایج در بیشتر اثرهای منثور عهد صفوی کم‌مایگی فکر و اطلاع و ذوق است که در قسمت نسبتاً بزرگی از آنها ملاحظه می‌شود و این معلول علت‌هایی چند است در زمینه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی که پیش ازینها بتفاریق شرح داده شده است و درینجا همان را که یک بار درباره عهد تیموری گفته‌ام تکرار می‌کنم که «درین دوران گویی ذوق لطیف و اندیشه بلند ایرانی، که راه افول می‌پیمود، جای خود را از مغزها بسر انگشتان آورده و در آثار هنرمندان از نقاشان و خطاطان و معماران و کاشی‌سازان و مانندگان آنان جلوه گر شده بود» (۱).

۱۷) موضوعی که در تاریخ نثر این دوره اهمیت بسیار دارد و لازمست که از ذکر آن غافل نمانیم، ترجمه کتابهایی از سانسکریت است بفارسی در سرزمین هند بتشویق پادشاهان آن دیار. ازین راه اثرهای تازه و پرارجی بر گنجینه ادب فارسی افزوده شد و خوشبختانه این کار بیشتر بدست یا بسرپرستی کسانی انجام گرفت که از ادب پارسی مایه بسیار داشتند و کتابهایی که از زیر دست آنان گذشت توانست بشایستگی بر سرمایه ادب فارسی بیفزاید.

اگرچه این نهضت از زمانهای خیلی پیش آغاز شده بود ولی آنچه درین دوره انجام گرفت حاصل توجه و عنایت جلال الدین اکبر پادشاه (م ۱۰۱۴ ه) و نبیره‌اش محمد داراشکوه (م ۱۰۶۹) است. درباره جلال الدین اکبر می‌گویند آموزش ادبی و علمی چندانی نداشت (خلاف پدرش همایون)، بعوض مردی بود بسیار روشن‌بین و بهمان اندازه که در کار کشورگشایی و کشورداری استعداد و لیاقت داشت در کارهای فرهنگی نیز سرآمد بود. دگر تشویقها و نیکوداشتهای او نسبت بشاعران و نویسندگان پارسی‌زبان پیش ازین چندین بار در این جلد آمده است، و بر سر همه این کوششها سعی او در نقل اثرهای متعدد از زبان سانسکریت بزبان پارسی در اینجا قابل ذکر است.

نیت اصلی اکبر در ایجاد نهضت عظیم نقل آثار هندی بفارسی تقارب

(۱) - همین کتاب، ج ۴، ص ۸۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۵۳

فکری و فرهنگی میان رعایای هندو و مسلمان او بود و او درین راه حتی از ایجاد کیش میانه‌یی بین مسلمانان و هندوان بنام آیین الهی باز نایستاد و برای آن تقویم و تاریخی جدید با صوابدید و راهنمایی عصد الدوله امیر فتح الله شیرازی ترتیب داد تا اختلاف تقویمهای هندو و مسلمان که از قضا هر دو قمری و مبتنی بر حسابهای نجومی متفاوت است، از میان برخیزد «و مدار حساب بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند و ... این تاریخ گرامی را تاریخ الهی موسوم ساختند و اسامی ماههای این تاریخ را همان اسامی شهر مشهوره فارسی معتبر داشتند بلقب [فروردین‌ماه] الهی و اردیبهشت‌ماه الهی. نامهای ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند بدین ترتیب: اورمزد، بهمن، اردی‌بهشت، شهریور، اسفندارمذ، خرداد، امرداد، دیبازر، آذر، آبان خور، ماه، تیر، گوش، دیبهر، مهر، سروش، رشن، فروردین، بهرام، رام، باد، دیبادین، دین، ارد، اشتاد، آسمان، زامیاد، ماراسفند، انیران. و چون در بعضی ماهها دو روز از سی زیاده بود آن را بروز و شب منسوب نامزد کرد ... دور سنوات این تاریخ مقدس نیز دوازده باشد «۱»، لاجرم هر سال مسمی باسم ماهی از ماههای الهی ساختند چنانچه «۲» سال اول سال فروردین الهی و سال دوم سال اردیبهشت الهی ... و عمده مؤسسان این تاریخ قدسی علامه الزمانی افلاطون الاوانی امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعصد الدوله بود ...» (۳)

جلال الدین اکبر درین نهضت فرهنگی که براه انداخته بود، نقل بعضی از اثرهای مهم هندویی را بفارسی لازم دانست تا وسیله آشنا کردن رعایای پارسی گوی و پارسی‌خوان مسلمان بکیش هندوان و بفلسفه و عرفان هندویی و دانشهای هندوان گردد. مهمترین

اثرهایی که بدنبال این تصمیم شاهانه بفارسی در آمدند مهابهاراتا و رامایانا بودند که بجای خود درباره آنها سخن

(۱) - طبعاً پس از هر دوازده سال دور تجدید می‌شود.

(۲) - چنانکه درست است.

(۳) - اکبرنامه چاپ «مطبع منشی نول کشور»، ج ۲ ص ۷-۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۵۴

خواهم گفت. کار ترجمه آثار سانسکریت بفارسی در تمام دوره پادشاهی اکبر و جهانگیر و شاه جهان و بویژه بوسیله پسر شاه جهان یعنی محمد داراشکوه، که بتمام معنی اندیشه نیای خود را دنبال می‌نمود، ادامه یافت و حتی در عهد اورنگ زیب عالمگیر نیز که سیاست مذهبی متقنی داشت مؤلفانی را می‌شناسیم که چه از راه ترجمه از هندی بفارسی و چه از راه تألیف کتابهایی درباره عقاید و آداب و اخلاق هندوان دنباله سیاست جلال الدین اکبر را در ایجاد تقارب فرهنگی فریقین می‌گرفتند و درین میان بسیاری از داستانهای هندی چه در دهلی و چه در دکن از اصل هندی بنثر و نظم فارسی درآمد و در این کار حتی بعضی از مترجمان و مؤلفان پارسی گوی هندی نیز شرکت داشتند.

۱۸) درباره شیوه نویسندگی پارسی گویان هند، در بند دوازدهم اشارتی مجمل داشتیم و آن بیشتر ناظر بتاریخنویسی و ترسل بود، اما بطور کلی باید دانست که روش انشاء پارسی گویان مذکور در تألیفاتی که از آنان داریم ساده‌نویسی و توجه بنثر مرسل بوده است، مثلاً در اثرهای داراشکوه که یکی از پارسی نویسان پرکار هندست همه‌جا با نثری بی‌پیرایه برابریم و حتی در بیان او کمتر از لهجه فارسی هند اثر می‌بینیم و این نشانه آموختگی او با آثار فارسی و با زبان فارسی است. او شعری بسیار متوسط دارد و نثرش در عین سادگی و روانی خالی از غلط است و علت اصلی آن مسلماً آشنایی درستش با زبانی است که از مادر ایرانی و معلمان فارسی دان و فارسی گوی خود بمیراث برد. وی این صحت و استقامت انشاء را حتی در ترجمه اوپانیشادها از دست نداده است.

در بیان دقایق عرفان هم همین حال را دارد مثل این نمونه از رساله حق‌نما:

«ای یار، آنگه ذات بحت و آفتاب حقیقت و مرتبه بی‌رنگی که کنت کنزاً مخفیا از آن خبر می‌دهد، چون بدوستی فاحبیت ظاهر شد و نقاب اختفا برافگند، تمامی ذات مقید گشت بلذت وصل و مشاهده دیدار خویش. اکنون اگر طلب مطلق کنی نیابی مگر در مقید، چنانچه (- چنانکه) پیش از

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۵۵

ظهور گنج مخفی اگر مقید را جستی نمی‌یافتی مگر در مطلق، همیشه مطلق در مقید است و مقید با مطلق، و بتحقیق بدان که قید حجاب اطلاقی نیست و تعینات مانع ذات نه. پس بهرچه دست نهاده شود بر عین ذات بی‌حجاب دست نهاده شده است، و بر هرچه نظر افتاده حسن مطلق بی‌حجاب بنظر درآمده است ...»

در تاریخهایی که منشیان هند نوشته‌اند دنباله شیوه تاریخ‌نویسان قرن نهم، با اصرار کمتری در ایراد صنایع مشهود است. نثرهای مورخان غالباً بینابین است، گاه ساده و گاه در عین سادگی مصنوع و گاه مخلوط از هر دو.

مثلاً این عبارت از شاهجهان‌نامه محمد صالح کنبوی لاهوری را ملاحظه کنید:

«... و خاصه شاهزاده بخت بلند سعادت‌مند، دانش‌پژوه سلطان داراشکوه، که از جمله برادران والاگهر بمزیت کبر سن و مزید قدر و شأن سرافراز است ...».

درین عبارت قسمتی مسجع ولی فاقد سایر صنایع و قسمتی دیگر باجناس ناقص و با توازن نسبی است.

اسهاب و اطناب از همین مؤلف هر جا که ممکن باشد بچشم می‌آید و پیش ازین در بند دوازدهم نمونه کوتاهی از آن را آورده‌ام و

آن بخش محدود و مجملی است از شرح مفصل محمد صالح لاهوری درباره فرستاده شدن پسران شاهزاده خرم (یعنی شاه جهان پسر جهانگیر) برسم گروگان نزد جهانگیر و رسیدن آنان بنزد نیای خویش. محمد صالح فقط درباره رسیدن شاهزادگان و استقبال از آنان شرحی مفصل آورده است که تنها قسمتی از آن یعنی بازگشت زنان استقبال کننده بخانه خود را در عبارت منقول در بند یاد شده دیده‌اید و گرنه با نقل همه مطلب کار بدرازا می کشید، درحالی که همه واقعه را صاحب منتخب اللباب ضمن رویدادهای سال ۱۰۳۷ در این عبارت کوتاه بیان کرده است: «هر سه پادشاهزاده که در لاهور بودند بموجب حکم با یمین الدوله بحضور رسیدند و محمد مراد بخش مع بیگمان و پردگیان حرم باستقبال رفته بخدمت حضرت اعلی آوردند...».

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۵۶

باین صورت در یک عصر و زمان و برای وقایع عهد یک پادشاه این دو کتاب یعنی شاه جهان نامه و منتخب اللباب دو نمونه اطناب و مساوات و تصنع و ارسال می توانند بود.

اما کتاب دیگر از دوره شاه جهان بالادست شاه جهان نامه می رود و در اطناب با مبالغه همراه می شود و آن پادشاه نامه اثر ملا عبد الحمید لاهوری (م ۱۰۶۵ ه) است. این کتاب از اسناد معتبر مربوط بدوره پادشاهی شاه جهانست و نمونه‌یی از عبارات آن را در سطرهای زیرین می بینید: «غزه رجب سال هزار و سی و هفتم هلالی مطابق نوزدهم اسفندارمذ ماه، دراری فلک اقبال، لآلی صدف جلال، انوار حدقه دولت، اثمار حدیقه سلطنت پادشاهزاده محمد داراشکوه و محمد شاه شجاع و محمد اورنگ زیب و قدوه امرای والامکان، اسوه نوینان عالی شان، رکن رکن فرمانروایی، ساعد مساعد جهان گشایی، یمین الدوله آصف خان و دیگر خوانین و حشم و سایر غبید و خدام از دار السلطنه لاهور بحوالی دار الخلافت اکبر آباد رسیده بحکم جهان مطاع در ظاهر بهشت آباد معروف به سکندره نزول نمودند...». در این کتاب، هر جا که بنگریم، همینکه بهانه‌یی بدست مؤلف آمد از مبالغه در اطناب خودداری نشد ولی برای کوتاه کردن مقال از نقل بیشتری از آن و همانندهای آن صرف نظر می کنم.

از ویژگیهای قابل توجه نویسندگان این انشاءها آنست که زیاده روی چندانی در آوردن واژه‌های تازی دیریاب نمی کردند و حتی در پاره‌یی موارد سعی داشتند عبارتهای پارسی روان و رسا و خالی از لغت‌های مهجور عربی بنویسند. مثلاً باین واژه‌ها و ترکیبها در شاه جهان نامه بنگرید که تا چه حد روان و ساده است: «پادشاهزاده‌های کامکار بآهنگ دریافت سعادت بساط بوس ... از لاهور روان شده ...» - «خدایگان عالم و خدیو روزگار مانند آفتاب جهان تاب بدستور هر روز طلوع فرخنده فرموده بتازگی عالم آرا و جهان افروز گشتند». در پادشاه نامه اینگونه عبارتها کمتر است و در برابر آن

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۵۷

ترکیبهای عربی بیشتری بکار رفته است. باین حال در آن کتاب هم بترکیبهای خوبی از فارسی متداول زمان بازمی خوریم مثل: سرو جویبار شوکت - گلبن گلزار حشمت - از گزارش بیگانه است و با نگارش آشنا نه - مفارقت دراز - مهاجرت دیریاز - شاهزاده والاجاه سراپا خرد ... اما در همین پادشاه نامه ترکیبهای عربی با تمام صنعتهای لفظی چنان وافرست که گویی شیوه مورخان قرن هشتم و نهم در آن تجدید شده است. جمله‌های مسجع متوازن و مقرون با طناب و جناسهای گوناگون در آن بسیار دیده می شود خاصه در وصف مجلسها یا بیان نعوت اشخاص. لیکن هنگامی که کار به بیان واقعه‌ها می کشد انشاء پادشاه نامه ساده و درست و عبارتها غالباً مرسل و وافیه بمقصودست و در این موردهاست که بیشتر از هر جا به پارسی راه راست بازمی خوریم مثل این قطعه کوتاه که درباره مجلس خانبدان داراشکوه ذکر شده: «... از بسیاری شموع مرصع لکن، که گویی آفتابی هر سو طالع گشته بود، زمین را بر آسمان پایه افزود. شهنشاه فلک بارگاه بمشکوی اقبال تشریف فرموده بخشیان عظام را امر فرمودند که امرا و اعیان سلطنت را موافق قدر و مرتبه بنشانند و ... حکم شد که نغمه سرایان باربد دم و بربط نوازان نکیسا دست بدستاری ساز و آواز زنگ غم از مرآت خاطر جهانیان بزداينند. صدای دلکش مطربان و آوای خوش خنیاگران فلک را برقص آورد و ناهید را برشک و

کدبانوان قاعده‌دان مطابق رسم و آیین حنا بر انگشتان مجلسیان بسته، رومالهای زرنگار بر آن پیچیدند و فوطه‌های زرتار قسمت نمودند. خدمتگزاران بارگاه جلال گل و پان با انواع تنقلات و فواکه و مشومات خوان در خوان چیدند...»

اما هنرنامه‌های این مؤلفان بزرگ، که جانشینان شایسته‌یی برای ملا عبد القادر بداؤنی و ابو الفضل علامی اکبرآبادی و همانندگان آنها بوده‌اند، همیشه بهمان تیره‌یی که بود باقی نماند و بتدریج هم در زبانشان از نظر لغوی و دستوری و هم در شیوه نگارششان از حیث سلاست یا تعقید خللهایی راه یافت که اهل تحقیق را بتأمل وامی‌دارد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۵۸

۱۹) از روزگار آشنایی عالمان و ادیبان پارسی‌نویس با متنهای عربی و ترجمه آنها بنثر فارسی شاهد نوعی از نوشته‌های فارسی هستیم که بیشتر بترکیبات زبان عربی می‌ماند تا بفارسی و این نوع نثر بیش از همه میان عالمان مذهبی متداول بود و چون عهد صفوی دوره تدوین نهایی دانشهای شرعی شیعیان است، این گونه نوشته‌های ترجمه‌مانند را بیشتر و تقریباً بحد انحصار در اثرهای عالمان مذهبی ملاحظه می‌کنیم. در این دسته از نوشته‌ها یا ترجمه‌هایی که از متن‌های عربی شده ترکیب جمله‌ها و جای فعل و فاعل و مفعول و متعلقات آنها بصورتیست که در زبان ادبی عربی و در نثر آن مشهود است مانند «... پس خدا توبه شما را قبول فرمود قبل از آنکه همه کشته شوید، و مهلت داد شما را برای توبه، و باقی گذاشت شما را برای طاعت، بدرستی که اوست بسیار قبول کننده توبه و مهربان...» (۱) - «فرمودند بدرستی که خدا را کرامتی هست در بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه...» (۲) و عبارتهای فراوان دیگری ازین قبیل.

۲۰) در نخستین مروری که خواننده در این کتاب بکند متوجه خواهد شد که نام گروهی از شاعران و منشیان و مؤلفان پارسی‌گوی که از ایران برنخاسته ولی در ادب پارسی حائز مقامی بلند گردیده‌اند، در آن آمده است و طبعاً بهمین مناسبت هم در مسائل مختلفی از جریانهای اجتماعی و اعتقادی و ادبی اشاراتی بدان سرزمینها شده است. سبب آنست که از زمان لشکرکشی‌های غزنویان و غوریان و سلجوقیان و سلسله‌های بعد از آنها بسرزمینهای روم و هند زبان پارسی بعنوان یک زبان رسمی در آن کشورها رواج یافت و روز بروز بر دامنه توسعه آن افزوده شد تا بجایی که در میان مردم غیر درباری و غیر دیوانی هم نفوذ کرد (۳) و از میان آنها منشیان و مؤلفانی پارسی‌گوی

(۱) - حیوة القلوب، تهران، چاپ انتشارات جاویدان، بی‌تاریخ، ج ۱ ص ۲۵۶.

(۲) - حق‌الیقین، تهران، چاپ انتشارات جاویدان، بی‌تاریخ، ص ۴۹۶.

(۳) - با وجود شواهد بسیار در این زمینه [که همین ظهور پارسی‌سرایان و پارسی‌نویسان بومی -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۵۹

ظهور کردند که از کثرت شهرت و اهمیت در شمار شاعران و نویسندگان ایران درآمده و در کتابهای ادب بتکرار جزو این گروه یاد شده‌اند و من نیز بیروزی از آنان در این کتاب همچنین کرده و عذر این درازدستی را هم بارها خواسته‌ام.

اینک که کتاب حاضر در حال اختتام است، از باب جبران مافات، بخوانندگان گرامی پیشنهاد می‌کنم که ازین پس آن را «تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان فارسی» بنامند.

- یکی از آنهاست]، در مجله ایران‌نامه چاپ ممالک متحده امریکای شمالی (سال ۸ ش ۲ ص ۲۳۱) این معنی، با حذف مقدمات و مؤخرات عبارت بنده، زاده «گزافگویی‌های ناشی از عرق ملی» شمرده شده است (!). آقای سعید میرمطهری در شماره پنجم سال پنجم مجله «پر» که در امریکای شمالی منتشر می‌شود جواب مشروح بنویسنده مقاله مذکور داده‌اند. ولی نویسنده مقاله مذکور آقای

احمد کریمی حکاک و شریکش جروم کلینتون، پرخاشگرانه دنباله ایرادات سلیقه‌یی، و نه تحقیقی و ادبی یا تاریخی، را بر من گرفتند و بی آنکه از دانشهای ادبی و فارسی، چنانکه از دیرباز در میان ما معمول بوده و هست، اطلاعی بهم رسانده باشند، بخيال خود خواسته‌اند شیوه نگارش تاریخ ادبیات را بمن بیاموزند. پس بی آنکه کتابم را بحد کفایت خوانده و مجلدات آن را دیده باشند (مگر شاید در حدود یکصد صفحه از آغاز جلد اول) و توجهی بهمه مطالب آن کنند، آن را دنباله تذکره‌های فارسی پنداشته (!) و بمصداق المکثار مهذار سخنانی بکلی ناموجه و ناروا و ناسنجیده با غلطهای لغوی و املائی و انشائی و با ناپختگی تام و تمام، باز در همان مجله ایران‌نامه، آورده‌اند که مایه رنجش عده‌یی از اهل تحقیق و ادب گردید و از آن میان استاد دانشمند آقای دکتر محمد جعفر محبوب (در ایران‌نامه سال ۱۲ شماره ۴) و استادان فاضل آقای دکتر جلال متینی و آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی در مجله ایرانشناسی شماره ۲ سال ششم (بمناسبت چهلمین سال انتشار نخستین جلد این کتاب) پاسخهای تحقیقی استادانه بآن دو داده و مرا مشمول مراجع خود ساخته‌اند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۶۰

انواع آثار منثور و موضوعات آنها

اشاره

تنبيه پیش از آغاز کار خود درین جستار، باید بگویم که این مبحث از مجلد حاضر خلاف همین مبحث در جلدهای پیشین بسیار مشروحت و آن بسبب وفور آثار در بعضی از انواع نثرست درین دوره. همین امر هم مرا ناگزیر ساخت تا ضمن معرفی آثار منثور (در هریک از انواع آنها) بذکر مختصر احوال بعضی از مؤلفان و نویسندگان هم پردازم و بعضی دیگر را جداگانه جزو نویسندگان این دوره بشناسانم و اگر جز این می‌کردم این بخش بسیار مفصل می‌گردید. پس خواننده می‌تواند نام و نشان برخی از اهل قلم را که در عهد صفویان می‌زیستند درین جستار به‌مراه آثارشان بیابد و گروهی دیگر را که در همین مبحث اشاره مختصری بدانان شده است در شمار نویسندگان زمان بجوید و بشناسد.

*** نثر صوفیانه و عارفانه

بهنگام تحقیق در وضع تصوف و عرفان درین دوره اشاره‌یی طولانی درباره اثرهایی درین باب داشته «۱» و دیده‌ایم که بخش مهمی از آنها در شرح مثنوی مولویست، پاره‌یی بفارسی و پاره‌یی بترکی. از میان دیگر اثرها آنچه بفارسی و شایسته نگرش است می‌توان چند کتاب زیرین را که پیش ازین معرفی نکرده‌ام نام برد:

خلاصه المعارف کتابیست در تصوف بطریقه نقشبندیان تألیف آدم بن سید اسمعیل موسوی که در ۱۰۳۵ هـ بتألیف آن در سرهند آغاز کرد و درین راه

(۱) - همین جلد، ص ۲۲۲ - ۲۲۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۶۱

از چند کتاب استفاده نمود و آن را بدو «قسم» و هر قسم را بچند باب و هر باب را بچند فصل منقسم ساخت «۱».

مکاتیب در علم سلوک شامل چهل مکتوب کوتاه درباره اصول تصوف، که گویا بتقلید از لوائح جامی فراهم آمده است. نویسنده رساله عبد الحق بن سیف الدین ترک دهلوی بخاری است که جز این آثار دیگری نیز دارد و وفاتش بسال ۱۰۵۲ هـ یا بنابر آنچه در

مآثر الکرام بلگرامی آمده است در سال ۱۰۵۳ اتفاق افتاد «۲».

زاد السالک از تألیفات عرفانی ملا محسن فیض است که پیش ازین «۳» چند رساله از اثرهای او را در تصوف ذکر کرده‌ام. درین رساله از راه و رسم سلوک سخن می‌رود «۴». وی کتابی دیگر بنام آداب السالکین دارد.

لوامع درباره اصول تصوف در فصلهای متعدد کوتاهی که هریک از آنها «لامعه» نام دارد، تألیف شاه علی اکبر بن محمد که در کشمیر بسال ۱۱۰۷ نوشت. «۵»

نفائس الانفاس رساله بیست در عرفان و اصول عقاید صوفیه که بعبارتی خوش تدوین شده، تألیف محمد قاسم بن عبد القادر که بسال ۱۱۸۰ آنرا در دوازده فصل پایان برد بدین شرح: (۱) در مدح اهل توحید و قدح اهل تقلید (۲) در بویه گداختن و مس وجود را زر دهدهی ساختن (۳) در اعتصام بحبل متین دین مبین و ستایش اهل یقین (۴) در ستایش تواضع و نکوهش ترفع (۵) در مثالب دنیا و مناقب عقبی (۶) در شکر و توکل و تسلیم و تحمل

-(۱)

H. Ethe: Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, Oxford ۱۹۰۳, tome I, ۱۰۵۱.

(۲)- ایضا همان جلد ستون ۱۰۵۲.

(۳)- همین کتاب و همین جلد ص ۲۲۷.

(۴)- فهرست نسخ خطی فارسی دیوان هند ج ۱ ستون ۱۰۵۴.

(۵)- ایضا ص ۱۰۵۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۶۲

(۷) در اختلاص از خداع خداع (۸) در تقرب با نیکی و نیکان و نفرت از بدی و بدان (۹) در عبرت از بی اعتباری زمان و تنبیه بحال اخوان (۱۰) در احوال و احوال موت و استعداد آن قبل حلول الاجل و الفوت (۱۱) در تحبب باولی و تجنب از غیر اولی (۱۲) بیان سودای عشق در سويدای دل «۱»: نام اینگونه کتابهای صوفیان را بسبب اشتغال بر مطلبهای اخلاقی در ذیل عنوان اخلاق نیز می‌توان آورد.

بدایع الدهور از آثار منشور میرزا عبد القادر بیدل که آن را بشیوه گلستان و بهارستان با حکایات درآمیخته است.

از میان مؤلفان تصوف و عرفان این دوره ذکر مشروحتری از دو تن درینجا بایسته است یکی خواجه محمد دهمدار شیرازی (م ۱۰۱۶ ه) و دیگر شاهزاده محمد داراشکوه (م ۱۰۶۹ ه) که هردو تألیفات متعدد و مهمی در تصوف و عرفان و ترجمه حال بزرگان طریقت دارند، ولی پیش ازین بهر دو تن و بعضی از اثرهایشان در همین جلد اشاره کرده‌ام و اگر فرصتی دست دهد باز هم درباره آن دو سخن خواهم گفت.

همه اثرهایی که درباره تصوف و عرفان در عهد مورد مطالعه ما فراهم آمده بشیوه اثرهای عرفانی و صوفیانه پارسی نثری ساده و روان دارد و در تحریر آنها بیان مقصود اکتفا شده است.

*** اثرهای مذهبی

در عهد صفوی بانگیزه‌هایی که پیش ازین بدانها اشاره کرده‌ام، تألیف کتابهایی بفارسی در رشته‌های مختلف علوم دینی رواج یافت بنحوی که ازین راه مجموعه‌یی بسیار بزرگ بوجود آمد. این اثرها عاده و غالبا با نثری ساده و بشیوه خاصی که بترجمه از

(۱) - ایضا س ۱۲۰۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۶۳

تازی شباهت دارد نگارش یافته و اکثر آنها مطلقاً فاقد ارزش ادبی است ولی بعضی که در اوایل این دوره خاصه سده دهم تألیف شده‌اند قابل ذکرند.

مهمترین بخش از دانشهای دینی که درین عهد سبب تألیف کتابهایی بفارسی شده مطلبهای مربوط بقرآن است خواه قراءت و خواه تفسیر و یا بیان اسرار آن ... و کتابهای زیرین را می‌توان بر آنچه پیش ازین «۱» درین باب ذکر شده است، افزود:

خزانة الاسرار از مظهر الدین محمد فرزند بهاء الدین علی قاری که در سال ۹۶۲ در بیست باب در خواص آیه‌ها بترتیب موضوع نگارش یافته (و نسخه‌یی از آن بشماره ۲/۲۲۶ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجودست). درین کتاب بسیاری حدیث از پیغامبر (ص) درباره سودهای تلاوت هریک از سوره‌ها [از باب آموزش گناهان و محفوظ ماندن از حادثه‌های دوران و کسب ثوابهای بی‌شمار اخروی و جز آنها] ذکر شده است.

نثر کتاب مغشوش و کم‌ارزشست.

اسرار القرآن کتابیست درباره تجوید و شناخت فرهادهای آن در سیزده فصل با مقدمه‌یی بشر مصنوع که آمیغی از چند واژه پارسی و بسیاری واژه و ترکیبهای تازیست. مؤلف کتاب ملا- میرقاری گیلانیست از عالمان سده دهم و آغاز سده یازدهم. کتاب انیس العاقلین که در سال ۱۰۰۵ تألیف شده ازوست.

هدیه (یا: هادیه) قطبشاهی تألیف محمد علی کربلانی یک فهرست الفبائی است از آیه‌ها با مقدمه‌یی بفارسی که بنام سلطان عبد الله قطبشاه (۱۰۳۵-۱۰۸۸) نوشته شده است.

اما از تفسیرهایی که بدست عالمان شیعی نوشته شده، بعضی تفسیرهای صوفیانه است که بشیوه اهل تصوف و عرفان در تأویل آیه‌ها نگاشته‌اند.

(۱) - همین جلد ص ۲۴۴-۲۵۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۶۴

تفسیرهای دیگر، بجز مطلبهای عادی و جاری، جستارهایی را درباره «احکام قرآن» یا «مشکلات قرآن» و مانند‌گان آنها دربردارند و بیشتر همراه با حدیثها و خبرها درباره منقبتها و فضیلتهای اهل بیت و ایراد برهانهایی در اثبات مذهب تشیع دوازده امامی یا ذکر دلیلهایی در ابطال مذهب مخالفان آنست، چنانکه در تفسیرهای ملا فتح الله کاشانی می‌بینیم.

پیش ازین بچند تفسیر معتبر فارسی که در عهد صفویان تألیف شده است اشاره کرده‌ام «۱» و درینجا از میان کتابهای دیگر لطائف غیبی و عوطف لاریبی را مذکور می‌دارم. مؤلف این کتاب احمد بن زین العابدین جبل عاملی از شاگردان میرداماد و شیخ بهائی است و در یکی از سالهای میان ۱۰۵۴-۱۰۶۰ وفات یافت. کتاب لطائف غیبی که بسال ۱۰۴۴ تألیف و بشاه صفی تقدیم شده است بشیوه متکلمان فراهم آمده یعنی آیه‌هایی که محلّ استناد درباره ذات واجب و صفات او، نبوت، معاد و همانند آنهاست، تأویل و از هریک در ذیل «لطیفه» یی یاد شده است. این احمد بن زین العابدین کتابهای دیگر کلامی نیز دارد مانند حظیره الانس که شرحی است بر حاشیه جدید تجرید الکلام خواجه نصیر از شمس الدین محمد خفّری، و نیز کتابهایی که در رد نصرانیت نوشته «۲».

خواجه محمد بن محمود دهدار که پیش ازین «۳» درباره چند اثر عرفانی او سخن رفته است، در سال ۱۰۱۳ ه رساله‌یی در تفسیر عرفانی و حکمی دو سوره «الضحی» و «الانشراح» بفارسی نوشته است. این رساله اصلاً در ذکر مقامهای عرفانی پیامبر تهیه شده

است و چون مؤلف می‌پنداشت که دو سوره یاد شده در حق پیامبر نازل شده آن را بشیوه عارفان گزارش کرده است. تفسیر دیگر بحر الموج است تألیف بهاء الدین محمد اصفهانی مشهور به

(۱) - همین جلد ص ۲۵۲.

(۲) - درباره او بنگرید بالذریعه ج ۱ ص ۱۵۹ و ۲۳۷ و بفهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۱۸۹.

(۳) - همین جلد ص ۲۲۵-۲۲۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۶۵

«فاضل هندی» (م ۱۱۳۷ ه) صاحب تألیفاتی در فقه و کلام. بحر الموج بترتیب منظم سوره‌ها و آیه‌ها و ترجمه دقیق آنها با بهره‌مندی از کتابهای اخبار شیعه و تفسیرهای عامه و خاصه و حتی بعضی از گفتارهای حکیمانی چون ابن سینا و خواجه طوسی فراهم آمده است. (۱)

پیش ازین «۲» اشارتی بوجود نیایشنامه‌ها درین عهد شده بود و اینک ذکر فهرست‌وار زیرین در این باب خالی از فایده بنظر نمی‌رسد. نیایشنامه‌های فارسی در عهد صفویان از راههای مختلف شرح و ترجمه و تلخیص پدید آمده‌اند و از جمله قدیمترین آنها کتاب مفتاح النجاة است و آن ترجمه‌یست از «عده الداعی» ابو العباس احمد معروف به ابن فهد حلی (۷۵۷-۸۴۱) بدست علی بن حسن زواری مفسر نامبردار سده دهم هجری. این کتاب حاوی دعا‌های گوناگونست و زواری هم خود چند دعا بر اصل کتاب افزود. - دیگر جمال الصالحین از حسن بن عبد الرزاق لاهیجی. وی کتابی بفارسی در کلام نوشته است بنام شمع الیقین که بطبع رسیده. جمال الصالحین در ۱۳۲ فصل است درباره اعمال بایسته (واجب) و شایسته (مستحب) و عبادتهایی در هریک از دوازده ماه سال و روزهای متبرک و نیایشهای ویژه هریک از آنها و آیینهای زیارت پیامبر (ص) و امامان شیعه. مطلبهای کتاب همه‌جا برپایه خبرها و ترجمه آنها استوارست «۳». - سفینه النجاة معروف به «مقالات خمس» تألیف اصغر بن محمد یوسف قزوینی «۴» از عالمان قرن یازدهم نیز کتابی ازین قبیل است. مقدمه‌یی دارد درباره ثواب خواندن نیایشها و پنج مقال درباره دعا‌های روزانه، دعا‌های هفتگی، دعا‌های سالانه، دعا‌های دیگر و زیارتنامه‌ها «۵».

(۱) - فهرست کتابخانه مجلس شوری، ج ۳ ص ۵-۶.

(۲) - همین جلد ص ۲۵۲-۲۵۳.

(۳) - فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱، ص ۲۰.

(۴) - درباره او بنگرید بروضات الجنات، ج ۳، قم ۱۳۹۱ ه. ق ص ۲۷۲.

(۵) - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۱۲۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۶۶

تحفه الابرار ترجمه‌یست از خلاصه الاذکار ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) در دوازده فصل دربردارنده نیایشهایی که بایسته هرکاری در هر شب و روز از حضر و سفر است. این ترجمه در تهران بطبع رسیده و غیر ازین چندبار دیگر هم پیارسی درآمده است. همین ملا محسن فیض خود تألیفاتی بزبان فارسی در «دعاها و ذکرها» دارد مانند زاد العقبی دربردارنده نیایشها و وردهایی که از «اهل بیت» ویژه ماههای رجب و شعبان و رمضان روایت شده است. این کتاب را فیض بنام شاه عباس دوم تألیف کرد. و باز از همین مؤلف است کتاب لب الحسنت بفارسی که آن را نیز بنام شاه عباس دوم در سه باب: (۱) دعا‌های روزها (۲) دعا‌های هفته‌ها (۳) دعا‌های ماههای هر سال تألیف کرد «۱».

ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) میان اثرهای متعدد مذهبی خود بفارسی چند کتاب هم در نیایشها و وردها و کارهای دینی مؤمنان دارد. از آن جمله است مقباس المصایح و آن مجموعه‌یست از نیایشها در ده فصل که متن آنها بتازیست و مجلسی آن را بنام شاه سلیمان جمع‌آوری و تألیف کرده است «۲». دیگر از اثرهای مجلسی درباره نیایشها کتاب ربیع الاسابیع است دربردارنده نیایشها و وردهای شباروزی خاصه آنها که ویژه روزهای آدینه است. این کتاب بطبع رسیده است. کتاب مشهور دیگر او درین باره کتاب زاد المعاد است که بارها چاپ شده و نسخه‌های خطی بسیار از آن در دستست.

مجلسی آن را بدستور شاه سلطان حسین با یک مقدمه و چهارده باب و خاتمه تألیف کرده است. از باب نخستین تا باب نهم این کتاب همه کارهای دوازده ماهه قمری مؤمنان معلوم شده و باب دهم درباره کارهای دینی مشترک در همه ماههاست. باب یازدهم در زیارت تربت پیامبر و امامان، باب دوازدهم در بیان نمازهای بایسته و شایسته، باب سیزدهم در حکمهای مردگان، باب چهاردهم حاوی حکمهای خمس و زکات و اعتکاف، و خاتمه درباره کفاره گناهانست. دعاها و زیارتنامه‌های این کتاب را عالمان دینی بعد از مجلسی چندبار پیارسی

(۱) - ایضا همان جلد ص ۱۲۲ و ۱۸۴.

(۲) - ریاض العلماء، ج ۵، قم ۱۴۰۳ هـ ق، ص ۴۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۶۷

درآورده‌اند. نسخه‌های چاپی این کتاب در بیشتر خانه‌های شیعی مذهبان ایران و هند یافته می‌شود. کتاب دیگری هم از مجلسی داریم که آنهم مکرر بطبع رسیده و موسومست به تحفه الزائر و مشتمل است بر دیباجه‌یی در سبب تألیف کتاب و مقدمه‌یی در آداب سفر و دوازده باب در راه و رسم زیارت تربت پیامبر و امامان و فرزندان ایشان. در خاتمه این کتاب آیینهای بازدید کسانی که از زیارت بازگشته‌اند نوشته شده است.

آقا جمال خوانساری (م ۱۱۲۵ هـ) که از معاصران ملا- محمد باقر مجلسی و از فقیهان نامبردار زمان بود، کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهایی (م ۱۰۳۰ هـ) را پیارسی ترجمه کرد و حاشیه‌هایی بر آن افزود و آن چندبار بطبع رسید «۱».

مفتاح الفلاح کتابیست بتازی درباره کارهای دینی بایسته (واجب) و شایسته (مستحب) شباروزی و نیایشها که بسال ۱۰۱۵ تألیف شده است. در این کتاب کارهای دینی که باید (۱) در سپیده‌دم (۲) از برآمدن آفتاب تا نیمروز (۳) از نیمروز تا نماز دیگر (۴) از نماز دیگر تا هنگام خواب (۵) از هنگام خواب تا نیمشب (۶) از نیمشب تا سپیده‌دم انجام شود، و نیایشهایی که درخور هر گاهست یاد شده است. مفتاح الفلاح را چندبار چاپ کرده‌اند و بجز آقا جمال خوانساری صدرا نامی هم آن را پیارسی درآورد و آن را آداب عباسی نامید. معلوم نیست که این گزارنده «۲» همان ملاصدرای مشهور باشد اگرچه معاصر شیخ بهایی و در شمار شاگردان او بود. یکی از اسلاف همین شیخ بهایی یعنی برادر نیای او بنام تقی الدین ابراهیم عاملی (م ۹۰۵ هـ) کتابی شامل نیایشها بتازی فراهم آورد و آن را البلد الامین و الدرع الحصین نامید. داود بن شیخ محمد کربلایی آن را در سال ۱۱۳۵ هـ بنام

(۱) - و بنگرید بضمیمه فهرست ریو ص ۴ درباره نسخه Or. ۲۸۱۲ ازین کتاب.

(۲) - گزارنده بمعنی مترجم:

گزارنده را پیش بنشاننده‌همه نامه بر رودکی خواندند (فردوسی) و بمعنی تفسیرکننده و بیان‌کننده نیز هست.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۶۸

شاه سلطان حسین در دو جلد با ترجمه سطر بسطر دعاها پیارسی درآورد. از بلد الامین ترجمه‌های دیگری نیز پیارسی ترتیب یافت.

دخترزاده مجلسی، محمد حسین خاتون آبادی اصفهانی کتابی دارد بنام خزائن الجواهر درباره دعاها و ذکرها و وردها و کارهای دینی و وظیفه‌هایی که وابسته بهر روز و هر شبست. وی در مقدمه این کتاب گفته است که چون بیشتر اینگونه کتابها بتازیبست عامه خلق از سود آنها بی‌بهره‌اند و او برای بهره‌مندی آنان کتاب خود را پی‌ریسی نوشته است.

اگرچه کتابهای اساسی حدیث در عهد صفویان بعربی تألیف و تدوین شده است لیکن در میان این دسته از اثرهای دینی هم چند کتاب قابل ذکر بفارسی داریم که از آنجمله است:

ترجمه المناقب که عالم معروف آغاز عهد صفوی ابو الحسن علی بن حسن زواری آن را از راه ترجمه «کشف الغمّه فی معرفه الائمه» پدید آورد. کتاب اخیر تألیف بهاء الدین ابو الحسن علی بن عیسی بن فخر الدین ابی الفتح اربلی معروف بابن فخر (م ۶۹۲ هـ) «۱» از محدثان بزرگ شیعه است که در آن سرگذشت پیامبر و امامان را یکجا گرد آورد. این زواری کتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (تفرشی) از عالمان سده ششم هجری را هم بنام کشف الاحتجاج بامر شاه تهماسب صفوی پی‌ریسی درآورد. احتجاج حاوی استدلالهایی است که از پیامبر و امامان درباره اصول و فروع دین روایت شده است.

زین الدین علی نقی پسر محمد هاشم کمره‌یی اصفهانی (م ۱۰۶۰ هـ) معاصر شاه صفی و شاه عباس دوم که چندگاهی بکار قضا در شیراز سرگرم بود، در فقه و حکمت و کلام و حدیث چند کتاب دارد که از آن جمله است دو کتاب فارسی

(۱) - درباره او بنگرید به روضات الجنات چاپ قم سال ۱۳۹۱ هـ. ق، ج ۴ ص ۳۴۱-۳۴۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۶۹

او: نخست بنام مسار الشیعه در یک «افتتاح» و دوازده فصل و «اختتام». در هر فصل دوازده حدیث از کتابهای معتبر پیشین شیعه نقل و ترجمه و شرح شده و کتاب بنام شاه صفی درآمده است. دوم کتاب همم الثواقب که آن هم در دوازده فصل است دارای حدیثهایی در موضوعهای گوناگون دینی و دنیای مؤمنان شیعه.

ملا محمد تقی بن مقصود علی (م ۱۰۷۰ هـ) معروف به مجلسی [اول] کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه قمی (م ۳۸۱ هـ) را که از کتابهای چهارگانه حدیث شیعه است، بامر شاه عباس دوم، بفارسی ترجمه کرد و در آن هر حدیث را واژه‌بواژه پی‌ریسی درآورد و آنگاه گفتار عالمان شیعه را در معنی آنها و سپس نظر خود را درباره هریک بیان نمود و مقدمه‌یی نیز بر کتاب افزود و کتابی را که ازین راه فراهم آورد لوامع صاحبقرانی نامید. این کتاب تا پایان کتاب حج بسال ۱۳۲۴ هـ. ق در تهران چاپ شد و از آن نسخه‌های خطی موجودست. ملا- محمد تقی در آغاز کتاب لوامع صاحبقرانی چند جستار سودمند بنام «فایده» آورده است. فایده اول در فضیلت علم و علماست و فایده دوم در وجوب طلب علم و فایده سیم در علومیهست که تعلم آن لازمست و فایده چهارم در بیان اهل بیت حضرت سید المرسلین و فایده پنجم در وجوب رجوع در همه علوم بائمه معصومین و فایده ششم در اوصاف علمای دینی و فایده هفتم در اختلاف اخبار و جمع میان آنها و فایده هشتم در «اجازه حدیث» و فایده نهم در تعلیم و تعلم و آداب و ثواب آن و فایده دهم در مذمت اجتهاد و آراء باطله و فایده یازدهم در اصطلاحات حدیث و فایده دوازدهم در اینکه [کسب] علم بهترین عبادت‌هاست.

محمد صالح بن محمد باقر قزوینی روغنی «۱» از عالمان دینی سده یازدهم چند کتاب بفارسی تألیف یا ترجمه کرده است مانند ترجمه عیون اخبار الرضا که

(۱) - درباره او رجوع شود به: امل الامل ج ۲ ص ۲۷۷، فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۱ ص ۲۲۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۷۰

آن را بسبب اقامت در مشهد برکات المشهد المقدس نام داده. - دیگر رساله اوست درباره «خوردن آدم از شجره منهیه» که اشارت است بخلقت آدم و سرگذشت او و حوا با انکاء بر حدیثهای روایت شده. - دیگر ترجمه نهج البلاغه. - دیگر ترجمه صحیفه سجادیه. - دیگر ترجمه توحید مفضل، مجموعه خبرهایی که مفضل بن عمر جعفری از یاران امام جعفر صادق و امام موسی کاظم (ع) در ذکر چگونگی خلقت و حکمت بعضی از مخلوقها روایت کرده است. روغنی ضمن ترجمه حدیثها سعی داشت تا از تصرف در آنها پرهیز کند.

یکی از اربعینات، چنانکه پیش ازین دیدیم «۱» از بهاء الدین عاملی (شیخ بهائی م ۱۰۳۰ ه) است که بین عالمان شیعی سده‌های واپسین ارزش بسیار دارد. از شاگردان شیخ بهایی عالمی معروف به ابن خاتون و موسوم به شمس الدین محمد عاملی (سده یازدهم) «۲» این اربعین را بفرمان سلطان محمد قطبشاه بفارسی ترجمه کرد. وی کتابهایی هم بیارسی فراهم آورد «۳». در ترجمه قطبشاهی علاوه بر نقل کتاب اربعین شیخ بهائی بیارسی شرحی نیز بر حدیث افزوده شده است و این کتاب را بسال ۱۳۰۹ ه. ق در بمبئی چاپ کردند.

ملا خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ ه) «۴» از شاگردان میرداماد و شیخ بهائی دارای چندین تألیف و شرح و حاشیه در موضوعهای مختلف مذهبی بفارسی است. از جمله آنهاست کتاب صافی یعنی ترجمه و شرح کتاب کافی محمد بن یعقوب کلینی «۵» که بسال ۱۳۰۸ ه. ق در هند بطبع رسید.

(۱) - همین کتاب و همین جلد ص ۲۵۵.

(۲) - درباره او بنگرید به امل الآمل ج ۱ ص ۱۶۱.

(۳) - درباره ترجمه قطبشاهی رجوع کنید به فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۱ ص ۲۲۶-۲۲۷.

(۴) - درباره او بنگرید به روضات الجنات ج ۳ ص ۲۶۹-۲۷۴.

(۵) - درباره او بنگرید به روضات الجنات ج ۶ ص ۱۰۸-۱۱۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۷۱

میر محمد بن محمد لوحی ملقب به «مطهر» و متخلص به نقیبی که از معاصران و معارضان مجلسی اول و دوم بود، کتابی بفارسی دارد بنام کفایه المهتدی فی معرفه المهدی که از جمله اربعینات و مشتمل است بر حدیثهایی که از روایت فضل بن شاذان نیشابوری (سده سوم ه) گرفته شده و همه آن حدیثهای چهل گانه ترجمه و شرح و تفسیر شده و آن را در سال ۱۰۸۳ بپایان رسانیده. ازین کتاب نسخه‌هایی در دست است «۱».

مسیحای کاشانی (م در حدود ۱۱۲۱ ه) کتاب الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد شیخ مفید ابن المعلم البغدادی (م ۴۱۳ ه) را [در سرگذشت پیشوایان شیعه و نصی که بر امامت آنان شده و معجزه‌های هریک و تولد و مرگ و قبر و شماره فرزندان آنان] بنام شاه سلیمان بفارسی در آورد و به تحفه سلیمانی موسوم ساخت. این کتاب بسال ۱۳۰۳ ه. ق در تهران چاپ شد.

ملا محمد باقر مجلسی در جزو کتابهای متعدد فارسی که در موضوعهای مذهبی شیعه نوشته چند کتاب هم در حدیث بفارسی دارد مانند: جلاء العیون در سرگذشت پیشوایان شیعه در یک مقدمه و چهارده باب که بنام شاه سلیمان صفوی (م ۱۱۰۵ ه) تألیف کرده و چندبار چاپ شده و سید عبد الله بن محمد رضای کاظمی (م ۱۲۴۲ ه) آن را بعربی ترجمه کرده است. - رساله رجعت که در آن دوازده حدیث درباره امام دوازدهم (ع) با ترجمه و تفسیر آنها آمده است. گذشته ازینها دو حدیث دیگر هم در آغاز این کتاب نقل شده است مبنی بر پیشگویی درباره ظهور صفویان. در سیزدهمین حدیث ازین حدیثهای چهارده گانه از «رجعت» سخن رفته و

بدین مناسبت رساله یاد شده «رسالة الرجعة» نامیده شده است. این کتاب را در هند چاپ کرده‌اند. - ترجمه نامه امیر المؤمنین علی (ع) بمالک اشتر که به‌مراه آن سه حدیث درباره کشورداری نقل شده است. - حلیة المتقین متضمن حدیثهایی در آیین

(۱) - فهرست کتابخانه مجلس شوری، ج ۳، ابن یوسف ص ۶۱؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۳، ص ۱۴۹۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۷۲

زندگانی که چهارده باب و یک خاتمه دارد. درباره این کتاب باز هم سخن خواهم گفت. - عین الحیات ترجمه بیست که مجلسی از وصایت پیامبر به ابو ذر غفاری کرد و آن بصورت حدیثی در اثرهای عالمان پیشین شیعه تکرار شده است. این کتاب بسال ۱۲۴۰ ه. ق در تهران بطبع رسید.

در تألیف کتابهایی بفارسی در فقه شیعه هم درین عهد کوششهایی شده است:

از جمله عالمان قدیم فارسی‌نویس در شرعیات کمال الدین حسین بن خواجه شرف الدین عبد الحق اردبیلی معروف به الهی «۱» است که مردی فاضل و شاعر و متمایل بتصوف و از شاگردان جلال الدین دوانی و میر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی بود و در اوان قیام شاه اسمعیل صفوی شهرت یافت. وی شرحی بر نهج البلاغه بفارسی بنام شاه اسمعیل نوشت موسوم به نهج الفصاحه، کتابی هم در شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری دارد و کتابهایی دیگر در موضوعهای کلامی و علمی و حکمی و تفسیری؛ درباره او نوشته‌اند اولین کسی است که در شرعیات بنابر مذهب شیعه بفارسی کتاب نوشت. از جمله اثرهای او، غیر از آنچه ذکر کرده‌ام، کتاب تاج المناقب فی فضائل الائمه است بفارسی و دیگر تفسیر فارسی قرآن در چند مجلد. وی در شعر فارسی نیز دست داشته و الهی تخلص می‌کرده است. وفاتش در اردیبهل سال ۹۵۰ اتفاق افتاد و همانجا بخاک سپرده شد.

کتابهای فقهی شیعه بفارسی در آغاز بیشتر برای آگاه ساختن مردم از تکلیفهای شرعی آنان در سطح ابتدایی تألیف می‌شده است. رساله‌های فارسی زیرین از مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ ه)، که در شمار نخستین دفترهای فقهی این

(۱) - درباره احوال و آثارش بنگرید به: ریاض العلماء میرزا عبد الله افندی، ج ۲، قم ۱۴۰۱ ه. ق، ص ۹۸-۱۰۸؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۱۹-۳۲۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ص ۳۹۳، ۶۷۰، ۶۹۰-۶۹۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۷۳

عهدست، یعنی رساله در صلوٰه و صوم (یا: رساله عملی) و رساله حج و رساله ارشاد همه ازین مقوله است.

جامعترین و مهمترین کتابی که بعد ازین مرحله در فقه شیعه اثنی عشری بزبان فارسی تدوین شد کتاب جامع عباسی است که شیخ بهاء الدین عاملی آن را بامر شاه عباس بزرگ تألیف کرده و در مقدمه گفته است که کتاب در بیست بابست که از طهارت آغاز می‌شود و بدیات پایان می‌پذیرد ولی خود توانست پنج باب نخستین آن (طهارت، نماز، زکات، روزه، حج) را تدوین کند. در آغاز باب ششم مقدمه دیگری آمده که در آن گفته شده است مؤلف (یعنی شیخ بهاء الدین) در دوازدهم شوال ۱۰۳۱ (نه ۱۰۳۰ که قول مشهورست) بعد از اتمام پنج باب اول در گذشت و نویسنده دومین مقدمه محمد نظام بن حسین ساوجی قریشی مأمور اتمام کتاب گردید. این کتاب در سال ۱۲۶۴ ه. ق در لکنه و در ۱۲۷۷ ه. ق در تهران و بعد از آن چاپ شده و از آن نسخه‌های خطی بسیار در دستست.

ملا محسن فیض (م ۱۰۹۱ ه) در میان کارهای متنوع و متعددش رساله‌یی از همین سنخ دارد که نگارش آن برای آگاهی عامه است از معنی آنچه هنگام نماز بر زبان می‌آورند همراه با اندکی توجیه و تفسیر و تمثیل بفارسی. این رساله همان ترجمه الصلوٰه اوست که رساله بیست نسله کوتاه که جنبه بلاغی و انشائی آن قابل توجهست و بسال ۱۳۴۰ در تهران بخط نستعلیق خوش همراه با

تصویرهایی در حواشی صفحه‌ها طبع شد. وی کتاب دیگری بفارسی دارد در هشت باب بنام ابواب الجنان در بایستگی (وجوب) نماز آدینه و همین موضوع را فیض در کتاب دیگر خود موسوم به شهاب ثاقب که بتازیست اعاده کرده است.

موضوع بایستگی نماز آدینه در غیبت امام یا نابایستگی آن مورد بحث فقیهان روزگار بوده و کتابها درین باب نوشته‌اند و از آن جمله محقق سبزواری (محمد باقر بن محمد مؤمن م ۱۰۹۰ هـ) رساله‌یی بفارسی در همین باب دارد و

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۷۴

محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸ هـ) هم کتاب رجاء الحق را درین باره نوشته است.

رساله‌های متعدد دیگری هم درین موضوع بتازی فراهم آمده است که ذکر آنها درینجا زائد بنظر می‌رسد.

ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی (م ۱۰۷۰ هـ) کتابی در احکام عبادات و قسمتی از احکام غیر عبادات بفارسی روان نوشته است که در هند بطبع رسیده. از جمله دیگر کتابهای او در فقه بفارسی کتاب حدیقه المتقین است در پنج باب و یک مقدمه و خاتمه که شامل یک دوره از فقه است. پسرش ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) هم چند رساله مانند الشک فی الصلوٰه و حدود و تعزیرات و الدیات و القصاص در جستارهای فقهی نوشته است.

از جمله کتابهایی که بزبان فارسی در جستارهای گونه‌گون کلام و اعتقادات درین دوره تألیف شده بذکر این چند نمونه بسنده می‌شود:

رساله حسنیه از عزّ الدین بن جعفر آملی از عالمان سده دهم هجری معاصر شاه تهماسب صفوی و ملازم تاج الدین حسن وزیر مازندران. وی کتاب خود را با دیباچه و دو باب «در بیان اعتقادات قلبیه و ذکر عبادات شرعی» بنام تاج الدین حسن یاد شده نوشته و گذشته ازین کتاب نهج البلاغه را هم بسال ۹۴۴ هـ بنام آن وزیر پیارسی درآورده است «۱».

رساله حسینی در اثبات امامت علی بن ابی طالب (ع) و جانشینانش تألیف ابراهیم بن ولی الله حسینی استرآبادی که آن را از اصل عربی، که نسخه آن را هنگام بازگشت از سفر حج در دمشق یافته بود، بسال ۹۵۸ هـ بنام شاه تهماسب ترجمه کرد. رساله یاد شده بسال ۱۲۸۴ هـ ق در ایران چاپ شد «۲».

(۱) - نسخه‌یی از حسنیه در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است، فهرست آن کتابخانه ج ۳ ص ۵۷۲.

(۲) - و بنگرید بفهرست ریو، ج ۱ ص ۳۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۷۵

چند سالی دنبال تر احمد بن محمد مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ هـ) «۱» کتاب اصول دین یا اثبات واجب را پیارسی نوشت و علاوه بر این، کتاب پارسی دیگر منسوب باو بنام حدیقه الشیعۀ در اثبات امامت خاصه مشهورست که بسال ۱۳۰۳ هـ ق بطبع رسیده و گویا همین کتاب باشد که میر میران محمد حسینی اردستانی آن را اساس تألیف خود در کتاب کلامی فارسی دیگری بنام کاشف الحق قرار داد و آن را بسال ۱۰۵۸ در حیدرآباد بپایان رسانید «۲».

زبدۀ التصانیف در کلام و احکام شیعه تألیف حیدر بن محمد خوانساری است که بنام شاه عباس بزرگ تألیف کرده و در فراهم آوردن آن از مأخذهایی که نام بعضی را ذکر کرده بهره‌مند بوده است مانند کتاب کشاف زمخشری، کتاب مجمع البیان شیخ طبرسی، تفسیر ابو الفتوح رازی و جز آنها.

این کتاب مشروح در یک مقدمه و دوازده باب و خاتمه است و هر باب آن بچند فصل تقسیم می‌شود: در باب اول در ارکان ایمان و صفات واجب الوجود و نبوت و امامت و معاد و توبه و انابت و احوال روح سخن می‌گوید و در باب دوم و سوم بتفصیل درباره نماز و در باب چهارم درباره روزه و در باب پنجم درباره صدقه و در باب ششم درباره حج و در باب هفتم از احوال پیامبر و امامان

و معجزه‌های آنان و در باب هشتم از تاریخ پیامبران از آدم و نوح تا عیسی و در باب نهم از وظیفه‌های مؤمنان مثل عبادت، توکل، اخلاص، رضا، صبر و جز آنها، و در باب دهم از آنچه مؤمنان باید از آنها پرهیزند، و در باب یازدهم از علم و عالمان و علم قرآن و آداب عالمان دین و در باب دوازدهم از موضوعهای پراگنده‌ی مانند خلقت عالم و آسمان و زمین و فرشتگان و ابلیس و روز رستاخیز و میزان یاد می‌کند. خاتمه در بعضی حدیثها و حکایتهای متفرق است «۳». باتوجه باین بابها و فصلها معلوم می‌شود که

(۱) - روضات الجنات ج ۱ ص ۷۹-۸۵.

(۲) - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۳ ص ۶۰۳-۶۰۵.

(۳) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۱ ص ۴۵-۴۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا ج ۱ ص ۳۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۷۶

زبدۃ التصانیف اگرچه اصلاً بقصد بحث در علم کلام فراهم آمده ولی بزودی از حد آن گذشته و مؤلف بجستارهای دیگری مثل فقه و سرگذشت پیامبران و امامان و بویژه قسمتی از مباحثهای اخلاقی که صبغه دینی دارد توجه نموده است.

کتاب تجرید الکلام خواجه نصیر الدین طوسی را، که از کتابهای اساسی کلام شیعه دوازده امامیست، زین الدین علی بدخشی بنام سلطان محمد قطبشاه (۹۸۹-۱۰۲۰) پارسی درآورده و بر آن شرحی نوشته و آن را تحفه شاهی و عطیه الهی نامیده است «۱». شرح فارسی دیگری از همین کتاب با نام علاقه التجرید نوشته سید امیر محمد اشرف عاملی (م ۱۱۴۵ ه) در دستست «۲».

کتاب شجره الهیه در کلام شیعه تألیف رفیع الدین حیدر حسینی طباطبائی از عالمان سده یازدهم هجریست. وی این کتاب را در عهد پادشاهی شاه صفی و بنام او نوشته و برسم متکلمان شیعه گذشته از اثبات وجود خالق و نبوت و معاد در اثبات امامت نیز سخن گفته و کتاب را در یک مقدمه و هشت «مطلب» تنظیم نموده است. در کتاب قصص الخاقانی از مؤلف کتاب یعنی میرزا رفیعای طباطبائی نایینی سخن رفته است «۳».

از مؤلفان معروف کلام شیعه بفارسی که اثرهایش در شمار کتابهای درسی متعلمان دانشهای دینی شیعه است، ملا عبد الرزاق بن علی بن حسین لاهیجی قمی متخلص بفیاض (م ۱۰۷۲ ه) متکلم معروف دوران صفویست «۴». وی دو کتاب مشهور در کلام شیعه بفارسی دارد: نخست گوهر مراد در یک مقدمه و سه مقاله و خاتمه که حاوی یک دوره کامل از علم کلام است بشیوه متکلمان شیعه و حتی نقل بسیاری از معتقدات آنان که ربطی بمباحث علمی ندارد و اگر از بعضی زوائد آن بگذریم ماحصل کلام تحقیق مؤلف است در موضوع توحید و نبوت

(۱) - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۵۶۱؛ الذریعه، ج ۳ ص ۴۴۳.

(۲) - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه ج ۳، ص ۵۹۶.

(۳) - و بنگرید بفهرست ریو، ج ۱ ص ۳۱.

(۴) - همین کتاب و همین جلد ص ۳۲۶-۳۲۸ و ۱۲۳۰-۱۲۳۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۷۷

و امامت و معاد. فیاض این کتاب را بسال ۱۰۵۸ بنام شاه عباس دوم نوشت و بعد از آن کتاب کوتاه‌تری که در واقع تلخیصی است از گوهر مراد، بنام سرمایه ایمان در یک مقدمه (منطق) و پنج «اصل» تألیف کرد. این هردو کتاب بسبب سادگی انشاء و مطلبها در میان مبتدیان علم کلام شیعه بصورت کتابهای درسی رایجست.

فصول مختاره (کتاب الفصول) که سید مرتضی (م ۴۳۶ هـ) از دو کتاب استاد خود شیخ مفید (م ۴۱۳) بنامهای «المجالس المحفوظة» و «العیون و المحاسن» (۱) انتخاب و تنظیم کرده بود، درین عهد بدست آقا جمال خوانساری (م ۱۱۲۵ هـ) «۲» با افزایشهایی در دو جلد بفارسی درآمد. جلد نخستین هفتاد، و جلد دوم پنجاه و یک فصل دارد «۳».

کتاب تذکره الائمه تألیف ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی (م ۱۰۷۰ هـ) درباره ظهور پیامبر اسلام (ص) و اثبات نبوت او و امامت ائمه معصومین (ع) در یک مقدمه و چهارده باب باضافه خاتمه است. این کتاب بشماره Or.۳۶۴۱ در کتابخانه موزه بریتانیا ملا-حظه شد. مؤلف ادعا کرده است که مطالب کتابش بر کتابهای متعدد از نصارا و براهمه و یونانیان و مجوس و کتاب جاودان خرد تصنیف هوشنگ دومین پادشاه دنیا و کتاب زمزم از تصنیفات زردشت و یسنا و ابستاغ (اوستا) متکی است «۴» ... و بهتر آن خواهد بود که خواننده محقق برای آشنایی بیشتر با دعاوی او بکتاب یاد شده مراجعه کند.

و الله الهادی.

(۱) - این هردو کتاب مجموعه مشاجرات و خرده گیریهای شیخ مفید در رد بر مذهبهای غیر شیعی است.

(۲) - درباره او بنگرید به: روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۱۴-۲۱۵.

(۳) - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۵۶۴-۵۶۵.

(۴) - توضیح: آنچه در متن آورده‌ام کوتاه شده فهرست مشروحیست که مؤلف تذکره الائمه ذکر کرده است و از محرر این سطور نیست. ضمناً بدانیم که مقصود از کتاب زمزم گاتاهای زردشت است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۷۸

پسر مؤلف یاد شده، ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) کتاب حق الیقین را بنام شاه سلطان حسین نوشته و در آخر شعبان سال ۱۱۰۹ پیاپی رسانیده است. این کتاب آخرین تألیف از تألیفات چهل و نه گانه مجلسی بزبان فارسی در مسائل مذهبی شیعه و در همان حال از جمله کتابهای معتبر اعتقادی شیعه بفارسی در دوره‌های اخیر تشیع اثنی عشریست. مجلسی در جستارهای مختلف کتاب یاد شده غالباً بدلیلهای نقلی استناد کرده و اتکاء او بدلیل عقلی بسیار کمتر است و در حقیقت باید این کتاب او را هم از جنس دیگر اثرهای او و تحت تأثیر اطلاعات وسیعش از احادیث شیعه و استناد بآنها دانست. حق الیقین در شش باب و هر باب منقسم باجزاء مختلف از قبیل مقصد و فصل و مباحث گونه‌گونه‌یست که در آنها گنجانیده شده است بدین شرح: باب (۱) اثبات وجود حق تعالی و صفات کمالیه او در ده فصل. (۲) در بیان صفات سلبيه در هشت مبحث. (۳) در بیان صفاتی که متعلق بافعال خالقست در سه مبحث. در مبحث سوم ازین باب مجلسی مسأله جبر را به پنج وجه، رد کرده و اختیار را بنابر مذهب اکثر امامیه و معتزله برگزیده است. (۴) در نبوت و اثبات نبوت محمد (ص). (۵) در امامت. (۶) اثبات معاد و دفع شبهه‌های معاد جسمانی و احوال عالم برزخ و شرایط و علامات قیامت و آنچه از مطالب دیگر که مربوطست بمعاد. در فصل نوزدهم ازین باب ایمان و اسلام و کفر و ارتداد و در فصل بیستم انواع گناه‌ها و توبه از آنها و بایستگی توبه مورد بحث قرار گرفته است. خاتمه حق الیقین در بیان احوال عالم بعد از انقضای امر قیامتست. این کتاب بسال ۱۲۴۱ هـ. ق در تهران چاپ شده و بعد از آن باز هم بطبع رسیده است.

پسر ملا عبد الرزاق لاهیجی قمی بنام میرزا حسن قمی (م ۱۱۲۱ هـ) که از بهترین شاگردان پدر خود بوده و بعد از پدر در قم مجلس درس داشته و همانجا در گذشته است، چند کتاب معروف در کلام و حکمت دارد که از آن جمله است شمع الیقین بفارسی که در

تهران بسال ۱۳۰۳ چاپ شده و از کتابهای

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۷۹

مراجعه در علم کلام میان عالمان امامی است. کتاب دیگر او «رساله فارسی در مسائل مختلف فیه حکمت» و کتاب دیگری بنام

جمال الصالحین است که بسال ۱۱۲۱ نوشته و بعد ازین درباره آن سخن خواهم گفت. وی کتابهایی هم عبری دارد که از آنجمله است زواهر الحکم در یک مقدمه و سه باب که در آن مباحثهای طبیعی و الهی و نبوت و امامت و معاد بروش عالمان شیعی مورد گفت و گو قرار گرفته است. کتاب مهم دیگرش مصابیح الهدی و مفاتیح المنی است (۱).

دیگر ازینگونه کتابهاست ضیاء القلوب درباره امامت و اثبات مذهب حق در میان فرقه‌های اسلامی از محمد بن عبد الفتاح تنکابنی مشهور به سراب (م ۱۱۲۴ هـ).

شایسته می‌بود که از مجالس المؤمنین قاضی نور الله در شمار کتابهای مربوط به اعتقادات سخنی بمیان آید، ولی چون ذیل نام قاضی یاد شده باین کتاب نیز اشاره کرده‌ام، در اینجا بهمین تذکار بسنده می‌کنم.

الملل و النحل محمد بن عبد الکریم شهرستانی (م ۵۴۸ یا ۵۴۹ هـ) که بسال ۸۴۲ بوسیله افضل الدین صدر ترکه اصفهانی بفارسی دیریاب مغلق و منشیانه‌یی درآمده بود، بفرمان نور الدین جهانگیر بر دست مصطفی بن خالقداد در سال ۱۰۲۱ بفارسی ساده‌تری تبدیل و تحریر گردید که بقول خود او «ترجمه من الترجمة الاولى» است (۲).

دبستان مذاهب کتاب قابل توجهیست بفارسی در دینها و مذهبهای مختلف بویژه باورداشتهای پارسیان و هندوان. کتاب در دوازده «تعلیم»

(۱) - بنگرید به: روضات الجنات ج ۴ ص ۱۹۷؛ ریاض العلماء ج ۱، قم ۱۴۰۱ هـ. ق، ص ۲۰۷-۲۰۸؛ الذریعه ج ۱ ص ۵۲؛ فهرست کتابخانه مجلس شوری ج ۳ ص ۴۷-۴۹؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه ج ۳ ص ۵۸۰.

(۲) - این کتاب با مقدمه مشروح و مقابله ترجمه فارسی با متن عربی الملل و النحل شهرستانی بکوشش آقای دکتر محمد رضا جلالی نایینی در تهران بطبع رسیده است. تاریخ چاپ سوم آن (هم در تهران) سال ۱۳۶۱ شمسی است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۸۰

نوشته شده و هر تعلیم مشتمل بر چند «نظر» است: تعلیم نخست) در معرفت عقاید پارسیان. (۲) در باز نمودن عقاید هندوان. (۳) در عقیده بتیان. (۴) در عقاید یهود. (۵) در عقاید ترسا. (۶) در عقاید مسلمان. (۷) در عقاید صادقیه.

(۸) در عقاید واحديه. (۹) در اعتقادات روشنیان. (۱۰) در عقاید الهیه. (۱۱) در عقیده حکما. (۱۲) در عقیده صوفیه. نظری به «نظر» های تعلیم نخست این کتاب بستگی مؤلف را به تعلیمات آذر کیوان ثابت می‌کند ولی بقطع و یقین معلوم نیست که او که بود زیرا از خود در کتاب نامی نیاورد و بهمین سبب از چند تن هریک بمناسبتی بعنوان مؤلف این کتاب یاد شده است مثل محسن فانی کشمیری (م ۱۰۸۱) (۱) و سید ذوالفقار علی حسینی اردستانی متخلص به «موید» و معروف به «موید شاه» و سرانجام کیخسرو اسفندیار پسر آذر کیوان.

از دبستان مذاهب برمی‌آید که مؤلف آن در پتنا از شهرهای معروف هند زاده شده و در همان شهر برآمده و با آذرکیوانیان محشور بوده و بهمراه چند تن از آنان از پتنا باکبرآباد رفته و بعدها برای تهیه مطلبهای کتاب خود بسفرهای گوناگون پرداخته و از آنجمله چندی در مشهد بسر برده است. وی تألیف کتاب خود را بسال ۱۰۵۵ آغاز نموده و بعد از مدتها کار و تجدیدنظر آن را میان سالهای ۱۰۶۴-۱۰۶۷ پایان رسانیده است. متن اصلی این کتاب نخستین بار بسال ۱۲۲۴ هـ. ق در کلکته و بسال ۱۲۶۰ هـ. ق در تهران و بسالهای ۱۲۶۴ و ۱۲۶۷ در بمبئی چاپ شد. ترجمه‌هایی از آن بانگلیسی ترتیب یافت که بهترین آن بدست Shea و Troyer انجام شده و بسال ۱۸۴۳ در پاریس بطبع رسیده است. آخرین طبع متن فارسی آن با تصحیح انتقادی و تعلیقات بسال ۱۳۶۲ ش در تهران بوده است (۲). مؤلف در پایان کتاب قابل توجه

(۱) - درباره او بنگرید بتذکره نتایج الافکار ص ۵۴۱ - ۵۴۲ و بفهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا ج ۳ ص ۱۰۸۱ و مأخذهایی که آنجا ذکر شده است.

(۲) - درباره دبستان مذاهب رجوع شود به: Encyclopedie de l'Islam, Nouvelle edition, tome II, p. ۷۵

-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۸۱

خود می‌نویسد «۱»: «پس از انجامیدن نامه باز نموده می‌آید که بعضی از اعزّه می‌فرمودند که ملل و نحل «۲» و تبصره العوام «۳» که در آنها عقاید و مذاهب باز نموده شده خالی از جانب روی نیست، لاجرم حقیقت دین پوشیده می‌ماند.

دیگر آنکه بعد از ایشان بسی گروه بهم رسیده‌اند. بدین خواست بنوشتن این نامه پرداخت و در این کردارستان عقیده‌آباد از اعتقادات فرق مختلفه آنچه نگاشته آمد از زبان صاحبان آن عقیده و کتاب ایشانست و در گزارش اشخاص و رجال هر فرقه چنانکه مطیعان و مخلصان بتعظیم نام برند، ثبت نمود تا بوی تعصب و جانب روی نیاید.

با نهضتی که بهمت جلال الدین اکبر و نبیره او داراشکوه در ترجمه آثار هندی بفارسی پدید آمده بود، چند کتاب اساسی در جستارهای اعتقادی هندوان بر گنجینه اثرهای پارسی افزوده شد مثل بهگود گیتا «۴» و اوپانیشادها «۵» و جوگ باششت «۶».

بهگود گیتا بخشی است از مهابهارت «۷» و هندوان آن را جوهر مذهب و فلسفه هندو می‌شناسند و آن را ابو الفضل علامی (م ۱۰۱۱ ه) بامر جلال الدین

* فرهنگ ایران باستان، مرحوم ابراهیم پورداود، ج ۱ ص ۳۳۳.

* تعلیقات کتاب دبستان مذاهب چاپ تهران ۱۳۶۲ ش، باهتمام آقای رحیم رضازاده ملک.

* فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ج ۱، ص ۱۴۱ - ۱۴۲ و ج ۳ ص ۱۰۸۱.

* فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱ ص ۲۴۱.

(۱) - دبستان مذاهب، تهران ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۶۷.

(۲) - ملل و نحل شهرستانی.

(۳) - تبصره العوام سید مرتضی علم الهدی.

(۴) - Bhagavad Gita

(۵) - Upanishad

(۶) - Jog - Bashishth

(۷) - Mhabharata

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۸۲

اکبر پادشاه جدا از مهابهارت بزبان فارسی درآورد و چنین آغاز می‌شود: «این نسخه گیتا که در انکشاف سرایر قدرت ذو الجلال و استکشاف حقیقت معرفت لایزالست، آن را باجاست سلطان عادل و برهان کامل ... جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی ... بنده شیخ ابو الفضل از زبان سهنسکریت ... بعبارت فرس و عربی درآورده ...»

اوپانیشادها قسمت خاتمه وداها و اساس مکتب فلسفی آیین ودایی است و شماره آنها تا دویست می‌رسد و محمد داراشکوه از آن میان در حدود پنجاه اوپانیشاد را جمع‌آوری و بسال ۱۰۶۷ بیاری چند تن از عالمان هندو پیارسی ترجمه کرد و سُر اکبر (در بعضی از نسخه‌ها سُر الاسرار) نامید و آن را آنکتیل دوپرون «۱» بلا-تین و بفرانسوی ترجمه کرد و ترجمه لا-تین او بسال ۱۸۰۱ در

استرازبورگ بطبع رسید. یک ترجمه آلمانی هم از آن شد که بسال ۱۸۸۲ چاپ کردند «۲».

و اما جوگک باششت (جوگک باشست) محتوی شرحیست درباره عرفان هندی و اندیشه‌های فلسفی مبتنی بر آیین هندوان که آنداندان «۳» کشمیری آن را تلخیص و تفسیر کرد و نظام الدین پانی پتی بفارسی درآورد. در مقدمه این ترجمه آمده است که اکبر پادشاه بسال ۱۰۰۶ دستور نقل آن را داد «۴». میر فندرسکی (م ۱۰۵۰ ه) ازین ترجمه منتخبی ترتیب داد و بر آن شرحی نوشت. «۵» در دنبال این نهضت ترجمه کتابهایی درباره باورداشتهای و کیشهای هندی

(۱)-Anquetil Duperron

(۲)- ترجمه اوپانیشادها (سر اکبر) بسعی و اهتمام مرحوم دکتر تاراچند سفیر کبیر هند در ایران و آقای سید محمد رضا جلالی نایینی بسال ۱۳۴۰ شمسی (۱۹۶۱ میلادی) در تهران بطبع رسید.

(۳)-Anandan

(۴)- فهرست ریو، ج ۱ ص ۶۰-۶۱.

(۵)- همین جلد ص ۳۱۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۸۳

بفارسی در هندوستان تألیف شد و کار این تصنیف و تألیف چندی بعد از عهد مورد مطالعه ما هم ادامه داشت و ازین راه کتابهای قابل توجه تازه‌یی پدید آمد مانند ریاض المذاهب «۱» و هفت تماشا «۲» و تشریح الاقوام «۳» و جز آنها. درباره مقالات نقطویان (پسیخانیان، واحدیه، تناسخیه) پیروان محمود پسیخانی (م ۸۳۱ ه)، که بدنبال سخنگیرها و آزارهای شاه تهماسب و شاه عباس گروهی از آنان کشته و عده‌یی بهند متواری شده‌اند، در اینجا فرصت گفتار نیست. درین باب بمأخذهای مربوط مراجعه شود «۴».

*** جستارهای اخلاقی

در اوایل عهدی که مورد مطالعه ماست، یا بهتر بگوییم، در فاصله زمانی میان سقوط دولتهای تیموری و ترکمان و تشکیل و تثبیت دولت صفوی و دولت تیموریان هند، در ایران و هند و آسیای صغیر بهمرای کتابهای متعدد ادبی چند کتاب در مباحثهای اخلاقی یا باصطلاح بعضی از مؤلفان در «مکارم اخلاق» و یا باصطلاح اهل علوم عقلی در «حکمت عملی» تدوین شد که روش و شیوه آنها همان بود که پیش ازین دوره در اینگونه کتابها می‌دیدیم. اما بعد ازین دوره، یعنی وقتی که می‌رسیم بعهد رواج تعلیمات مذهبی شیعه، اینگونه کتابها، اگر در ایران تألیف می‌شد

(۱)- فهرست ریو، ج ۱ ص ۶۴.

(۲)- ایضا ص ۶۴-۶۵.

(۳)- ایضا ص ۶۵.

(۴)- عالم‌آرای عباسی ص ۴۷۳-۴۷۷؛ نقطویان یا پسیخانیان، دکتر محمد صادق کیا، ایران کوده شماره ۱۳ تهران ۱۳۳۰؛ زندگانی شاه عباس اول، نصر الله فلسفی ج ۲ ص ۳۳۸-۳۴۴ و ج ۳ ص ۴۰-۵۱؛ دبستان مذاهب تهران ۱۳۶۲، ج ۱ ص ۲۷۳-۲۷۸ و ج ۲ ص ۲۳۱-۲۳۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۸۴

عاده لحن مذهبی شیعه داشت و ازین راه کتابهایی بوسیله محدثان و فقیهان شیعی بزبان فارسی در ذکر مکارم اخلاق، همراه با تعلیمات دینی و ممزوج با حدیثها و سنتها و خبرها که از پیامبر اسلام (ص) و امامان شیعه (ع) نقل شده است، بوجود آمد. ازین زمان بعد «اخلاق» تنها بآن معنی نیست که در سه مبحث از حکمت عملی (ایشیقون) یعنی تهذیب نفس، تدبیر منزل و سیاست المدینه ملاحظه می کنیم بلکه بحثی است عام درباره اینکه چگونه انسان خود را از راه اجرای اوامر شرع و عقل بسعادت دنیوی و اخروی برساند، و پیداست که در چنین بحثی همواره نمونه‌های کمال از میان پیشروان دین و مشایخ و اولیاء و حکیمان و شاعرانی که بزبور ایمان و اخلاق آراسته بودند انتخاب می گردیدند و کردار و گفتار آنان بعنوان شاهد و سرمشق ذکر می شد.

نوشتن کتابهای اخلاق بدین شیوه در ایران سابقه تاریخی دارد و کهن ترین آنها را بصورت اندرزنامه‌ها و کتابهایی از قبیل کلیله و دمنه و جاویدان خرد و سندبادنامه و مرزبان‌نامه و قابوسنامه و سیاستنامه و کیمیای سعادت و نصیحه الملوک و گلستان می بینیم و در عهد تیموری و آغاز عهد صفوی در میان اثرهای ملا حسین کاشفی و ملا جلال دوانی مشاهده می کنیم.

پیداست که در هر دوره‌ی نحوه برخورد با شرع و سنت و حکمت و تعلیمات پیامبران و پیشوایان دین و پیران طریقت و رفتار پادشاهان باعدل و داد و وزیران باتدبیر و سداد تفاوتهایی می یابد، چنانکه در عهد مورد مطالعه ما این برخورد، اگر در ایران باشد، بیشتر رنگ مذهبی شیعی دارد و سرمشقها از گفتار و کردار پیشوایان دین اسلام و مذهب شیعه و کیفیت زندگانی و زهد و عبادت و عدم تعلق آنان بزخارف دنیاوی و ظواهر فریبنده حیات اخذ می شود.

ازین دو نوع کتابهای اخلاقی نمونه‌هایی در عهد صفوی داریم که برخی ضمناً دارای جنبه ادبی هستند، یعنی در بسیاری موارد نثر آنها بشیوه مترسلان نزدیک می شود و در بعضی دیگر، بویژه آنها که بوسیله عالمان شرع تألیف شده تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۸۵

غالباً از حیث ادبی ضعیف است و عبارتهای سست همانند ترجمه از تازی در آنها بسیار دیده می شود.

بعضی از کتابهای اخلاقی این عهد ضمن اشمال بر مباحث عادی اخلاق دارای جنبه‌های اندرزی بیادشاهان و کارداران آنان، یا درباره کیفیت عمل درست و دور از جور و اعتساف و اشتباه هردسته از صاحب‌قدرتان مذهبی و سیاسی و نظامی هم هست که طبعاً می توان مطالب آنها را در یکی از سه باب اساسی اخلاق (تهذیب نفس - تدبیر منزل - سیاست مدن) گنجانید و معلومست که مؤلف می تواند آن دسته از این کتابها را هم در ذیل همین مبحث اخلاق بیاورد.

از جمله نخستین کتابهایی که درین زمینه از آغاز این دوره داریم کتاب سلوک الملوک است از امین الدین ابو الخیر فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی شیرازی معروف به «خواجه ملا» که نامش پیش ازین در همین جلد و در مجلد چهارم از همین کتاب آمده است. وی بعد از تسلط شاه اسمعیل صفوی بر عراق و فارس بفرارود (ماوراء النهر) گریخت و بعد از سال ۹۲۱ در آنجا درگذشت.

خواجه ملا کتاب سلوک الملوک را بسال ۹۱۸ ه بنام ابو الغازی عبید الله خان ازبک آغاز کرد و در یک مقدمه و پانزده باب در سال ۹۲۰ ه پایان برد و در آن بشرح وظیفه‌های حکمرانان و متصدیان امور قضا و احتساب و مانده آنها با توجه بشیوه حنفیان و شافعیان پرداخته است. «۱»

در همین زمینه کتابی داریم از قاضی اختیار الدین تربتی بنام اخلاق همایون که درباره آن و مؤلفش در ذیل احوال نویسندگان و مؤلفان این عهد سخن خواهم گفت.

کتاب دیگر اخلاق شمسیه یا اخلاق شمسی از حسن بن روزبهان شیرازیست که آن را با توجه باخلاق محسنی ملا حسین کاشفی در اوایل سده دهم هجری نوشته و در آن گفته است که بسال ۹۲۴ رساله فراست امام فخر

(۱) - ترجمه تاریخ ادبیات فارسی، هرمان‌اته، تهران ۱۳۳۷، ص ۲۷۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۸۶

رازی را بیارسی درآورده و با افزودن مطلبهایی آن را مرآت الانسان نامیده است.

درباره او پس ازین گفتاری خواهید داشت.

کتاب اخلاق شفافیه تألیف مظفر بن محمد حسینی شفافیه کاشانی اصفهانی (م ۹۶۳ ه) که بشاه تهماسب صفوی تقدیم گردیده در زمره کتابهایی است که بشیوه متداول زمان نوشته شده است و درباره آن ضمن بیان حال مؤلف آن سخن خواهد رفت.

یوسف بن محمد بن یوسف طیب هروی متخلص به «یوسفی» کتاب نصایح یوسفی را بسال ۹۱۹ ه تألیف کرده است. پدرش محمد بن یوسف «۱» صاحب بحر الجواهر است که قسمت اخیر حیات خود را در هندوستان گذرانده و پدرش یوسف نیز با او بوده و در دربار ظهیر الدین بابر و همایون پادشاه می‌زیسته و شعر می‌گفته و یوسفی تخلص می‌کرده است و چند کتاب دیگر بفارسی در فن خود دارد مانند فوائد الاخیار که در ۹۱۳ ه تألیف کرده و «طب یوسفی» و علاج الامراض و جز آنها «۲». از نصایح یوسفی نسخه‌یی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی «۳» حکیم معروف و وزیر شاه تهماسب صفوی کتابی در اخلاق دارد که بنام او اخلاق منصوری خوانده می‌شود و آن خود یکی از سه «وجه» جام جهان‌نماست که می‌بایست بصورت یک دانشنامه (دائرة المعارف) فلسفی فراهم آید و ظاهراً صورت کمال نیافت و این قسمت که حلیه تألیف پوشید خود بدو «مجله» منقسم می‌گردد که نخستین از آن دو چهار «تجلیه» و دومین سه تجلیه دارد. «۴»

(۱) - همین کتاب و همین جلد ص ۳۶۱.

(۲) - تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۲۸۲.

(۳) - درباره او بنگرید بهمین کتاب و همین جلد ص ۲۹۹-۳۰۴.

(۴) - ایضاح المکنون، اسمعیل پاشا، ج ۱، ستون ۵۰؛ فهرست ریو ص ۸۲۶ و ضمیمه فهرست ریو ص ۱۰۸؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۳ ص ۲۱۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۸۷

از معاصران دیگر شاه تهماسب مجد الدین حسینی متخلص به «مجدی» کتابی بنام تحفه المجالس دارد که متضمن حکایتها و سرگذشتها و تاریخ شاهان و ضمناً حاوی نکته‌ها و فصلهاییست مبتنی بر مبانی اخلاقی خاصه جزوهای چهارم تا هفتم آن که درباره مطلبهای مختلفی از مسائل اخلاقی در آنها بتفصیل تمام سخن رفته است. باز هم درباره این کتاب و مؤلف آن سخن خواهم گفت. از عهد همین پادشاه باز هم یک کتاب اخلاق داریم بنام اخلاق طهماسبی که سید ماجد حسینی باسم آن پادشاه نوشته است «۱».

از معاصران دیگر شاه تهماسب که در خارج از ایران یعنی در بلاد روم بسر می‌برده و منشی سلطان سلیمان اول (م ۹۷۴ ه) بوده، ابو الفضل منشی شیرازی، کتابی در آیین کشورداری بنام دستور السلطنة دارد و در مقدمه همین کتاب که از بازمانده بتألیفهای دیگر خود در اخلاق مثل نهج المتقین فی اخلاق سید المرسلین و دستور الوزارة اشاره می‌کند. از او جداگانه یاد خواهد شد.

یکی دیگر از معاصران شاه تهماسب بنام نصیر الدین محمد بن عبد الکریم انصاری استرآبادی «۲» کتاب مکارم الاخلاق تألیف رضی الدین ابو نصر حسن بن فضل الطبرسی «۳» را که از کتابهای مشهور درین فنست بیارسی درآورد و محاسن الاداب نامید. مکارم الاخلاق در شرح رفتار پیامبر اسلام و امامان شیعه است که باید سرمشق همه مسلمانان گردد. محمد بن عبد الکریم کار ترجمه این کتاب را در عهد سلطنت شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ ه) بدستور محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو [که در سال ۹۴۳

بفرمان شاه تهماسب حاکم هرات و امیر الامراء خراسان گردید «۴» انجام داد. کتاب دوازده باب دارد که هر باب

(۱) - نسخه‌ی ازین کتاب در کتابخانه امیر المؤمنین نجف بشماره ۱۷۱۴ موجودست، مستفاد از یادداشتهای آقای دکتر سید محمد ترابی منقول از یادداشتهای سید عبد العزیز طباطبائی.

(۲) - درباره او بنگرید بتاریخ نظم و نثر در ایران ص ۳۷۳.

(۳) - درباره او بنگرید به: ریاض العلماء میرزا عبد الله افندی ج ۱، قم ۱۴۰۱ ه. ق، ص ۲۹۷ - ۲۹۹؛ امل الآمل حرّ عاملی، نجف ۱۳۸۵ ه. ق، ج ۲، ص ۷۵.

(۴) - عالم‌آرای عباسی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰، ص ۶۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۸۸

بچند فصل تقسیم می‌شود و فهرست آن در پایان مقدمه کتاب آمده است «۱».

کتاب هفت کشور از فخری هروی که آمیزه‌یست از مطلبهای تاریخی و حکایتها و نیز مطلبهای مبسوط اخلاقی که در سده دهم نوشته شده، درینجا قابل ذکرست، ولی بهتر آن دیده شد که در ذیل نام فخری هروی معرفی شود. بآنجا مراجعه کنید.

حسن بن علی بن اشرف منشی خاقانی کتاب اخلاق حکیمی را بسال ۹۸۷ - ۹۸۸ در مدتی که شاه محمد حکیم بن همایون پادشاه کابل را تصرف و در آن اقامت کرده بود، بنام او در چهارده مقاله تألیف کرده است بدینگونه: (۱) در حسن خلق (۲) در علو همت (۳) در توکل (۴) در صبر (۵) در عدالت (۶) در شجاعت (۷) در سخاوت (۸) در فراست و محاوره (۹) در سیاست (۱۰) در عفو (۱۱) در حزم (۱۲) در وفا به عهد (۱۳) در مشورت (۱۴) در فوائد متفرقه «۲». تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۴۸۸ جستارهای اخلاقی ص: ۱۴۸۳

رقاری گیلانی (سده دهم و آغاز سده یازدهم) کتابی دارد بنام انیس الغافلین که بسال ۱۰۰۵ تألیف کرده و در دیباچه آن گفته است که «رساله‌ایست ... مشعر بعدم وفای ایام شباب بسیار شتاب و مخبر از غایت ستمکاری و نهایت مردم‌آزاری جهان خراب» و بدین مناسبت مقداری شعر و حکایت و داستان که وسیله تنبه آدمیان باشد آورده و کتاب را بدانها آراسته و نوشته است «این محرّر ممزوجست بروایتهای زیبا و حکایتهای دلگشا از کلام هدایت انجام خجسته فرجام انبیای عظام و اولیای کرام و ابرار نیکوکردار و احرار همایون اطوار و حکمای نامدار و سایر اکابر شیرین گفتار بطریق ایجاز و اختصار» و بدین منوال کتاب جنبه اخلاقی یافته و شایسته نامی شده است که دارد. نثر کتاب مسجع است چنانکه از همین دو موردی که از آن نقل کرده‌ام مشهودست، اما در همان حال دور از صعوبت و دشواریهای لفظی است.

(۱) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ص ۱۵ - ۱۶.

(۲) - بنگرید بفهرست کتابخانه دیوان هند (ایندیا آفیس) ج ۱، شماره فهرست ۲۲۰۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۸۹

ازین کتاب نسخه‌ی بشماره ۱۴۱۰۱ در کتابخانه مجلس شوری موجودست. از ملا میر کتابهای دیگری نیز در دستست مثل مطالب العشاق، و کتاب اسرار القرآن در علم تجوید که نسخه آن در کتابخانه مجلس شوری محفوظست.

محمد باقر نجم ثانی مخاطب به باقر خان کتاب موعظه جهانگیری را که در اخلاق و سیاست مدنست، بسال ۱۰۲۱ ه در یک مقدمه و دو باب بنام جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ ه) تألیف کرد. باب اول در نصیحت پادشاهان، در شش فصل: [۱] در عدالت (۲) در

سخاوت و شجاعت (۳) در مشورت و تدبیر (۴) در احتراز نمودن از دشمنان (۵) در عمل نکردن بسخن صاحب غرض و ساعی نمام را در مجلس راه ندادن (۶) در تربیت ملازمان، باب دوم در نصیحت زیردستان و اخوان زمان در چهار فصل: [۱] در مصاحبت و مخالطت یاران (۲) در مذمت بی‌خبری و سعی در طلب دوست نمودن (۳) در رضا بقضای الهی دادن و قناعت و عزلت (۴) در تحصیل کمالات و استرضای الهی. این کتاب بشماره فهرست ۲۲۰۵ در کتابخانه دیوان هند (ایندیا آفیس) موجود است «۱».

نور الدین محمد قاضی خاقانی پسر شیخ معین الدین کتابی مشروح در اخلاق و سیاست دارد بنام اخلاق جهانگیری. هرمان اته «۲» این مؤلف را همان نور الدین محمد پسر عین الملک شیرازی پزشک می‌داند که دختر ابو الفضل علامی را بزنی داشت. او کتاب خود را باسم جهانگیر پادشاه نوشته و در پایان آن گفته است که کتاب را در ذو القعدة سال ۱۰۲۹ هـ پایان برده لیکن مقدمه کتاب را دو سال بعد از آن بقلم آورده است. اخلاق جهانگیری یک مقدمه و بیست و دو مقاله دارد بدین شرح: (۱) در محبت و عشق و سخنان اولیاء الله تعالی (۲) در فضیلت علم و علما رحمهم الله (۳) در بیان خوف از

(۱) - ایضا همان جلد س ۱۱۹۸ - ۱۱۹۹ و نیز رجوع شود بترجمه تاریخ ادبیات اته، ص ۲۷۲.

(۲) - ایضا فهرست کتابخانه دیوان هند، س ۱۲۰۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۹۰

عذاب و رجا از رحمت حق (۴) در حسن خلق و مذمت بدخلقی (۵) در تواضع و شفقت و مذمت تکبر و خشونت (۶) در بیان علو همت (۷) در توکل (۸) در صبر و شکر (۹) در سخاوت و مذمت بخل و حسد (۱۰) در عدالت و احوال امرا و اولیاء امر و تأنی در حکم (۱۱) در حزم (۱۲) در فراست و محاورت (۱۳) در فوائد مشورت (۱۴) در میامن توبه (۱۵) در عفو الهی مر بندگان را و بندگان مر یکدیگر را (۱۶) در معارج شجاعت (۱۷) در سیاسات (۱۸) در محمدمت وفا و عهد «۱» و مذمت بدعهدهی و بی‌وفایی (۱۹) در مدح راست گفتاری و مذمت دروغگویی (۲۰) در فضیلت تقوی و قناعت و مذمت طمع و حرص و حکایات اهل تقوی (۲۱) در مطایبات (۲۲) در متفرقات «۲».

یکی از مؤلفان هندی موسوم به مبارک فیض الله کتابی دارد بنام راحة القلوب که تاریخ استنساخ بعضی از نسخه‌های آن بنیمه اول سده یازدهم هجری می‌رسد و بنابراین تاریخ تألیف آن دیرتر از آن روزگار نیست «۳».

این کتاب باتوجه بتعلیم‌ها و روایتهای دینی نگارش یافته و بیشتر دستورهای آن جنبه مذهبی دارد. راحة القلوب در بیست باب تنظیم شده است بدین شرح: (۱) در بیان روز قیامت (۲) در خوف عذاب قیامت (۳) در صفت دوزخ (۴) در صفت بهشت (۵) در صفت خدمت پدر و مادر (۶) در بیان خوردن و دادن ربا (۷) در فضیلت نماز و روزه و زکوة (۸) منع کردن خوردن خمر و مناهی (۹) در فضیلت نمازها (۱۰) در فضیلت خواندن قرآن (۱۱) در فضیلت روزه ماه رمضان (۱۲) در حق شوهر بر زن (۱۳) در منع کردن از دروغ (۱۴) در منع کردن از غیبت (۱۵) در منع کردن از حسد و عجب و کبر (۱۶) در

(۱) - مقصود «حسن عهد» است یا شاید وفا به عهد.

(۲) - فهرست کتابخانه دیوان هند، ج ۱، س ۱۲۰۰.

(۳) - نگاه کنید بفهرست ایندیا آفیس (دیوان هند) ج ۱ س ۱۲۰۱ (نسخه شماره فهرست ۲۲۰۸) و ۱۲۰۲ و نسخه‌های دیگر بشماره فهرست ۱۱۳۷ و ۱۱۴۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۹۱

فضیلت نیکویی کردن با خلق (۱۷) در فضیلت خلق نیکو و خشم فروخوردن (۱۸) در نصیحت و حکایت (۱۹) در قضیه ابو شحمه [در

متن: تعزیر کردن پدر بر پسر] ۲۰) در عقوبت نوحه کردن.

کتاب شاهد صادق از میرزا محمد صادق صادقی اصفهانی که در پنج باب و یک خاتمه است و در حدود سال ۱۰۵۶ در هند تألیف شده، ضمن مطلبهای گوناگون دیگر فصلهایی در جستارهای اخلاقی و اجتماعی دارد و طبعاً در فصلهایی که سخن از آداب شریعت و طریقت می‌رود باز هم به مبحث‌های اخلاق درین کتاب نفیس بازمی‌خوریم و همچنین است هنگام مطالعه درباره نوشته‌های علمی عهد مورد مطالعه ما.

حافظ محمد سعید بن حافظ کرم الله بن حافظ سلمان بسال ۱۱۰۲ هـ رساله‌یی که بنام وی رساله محمد سعید خوانده می‌شود، برای عالمگیر اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هـ) ترتیب داد. این کتاب در اخلاق و حکمت عملی با اقتباسات بسیار از کتابهای معروف و از گفتارهای پیشروان شریعت و طریقت و از حکما و بویژه از علی بن ابی طالب (ع) است و یک مقدمه و پنج باب دارد بدینگونه: مقدمه در بیان شمه‌یی از حقیقت و کیفیت آدمی‌زاد و وضع اهل زمانه. باب اول در اجناس فضائل انسان که مکارم اخلاق باشد. باب دوم در تهدید اهل جرم و خطا و لطائف و نکات بر اهل کرم و خداوندان فضل و عطا. باب سیوم در بیان دوست و دشمن و مناسب آن. باب چهارم در تدبیرات امور و مواعظ حکما و عقلا- و فواید سکوت و کم گفتن. باب پنجم در کلمات و نکات و لطائف متفرقه و کلام سعادت انجام ختم خلافت امیر المؤمنین حضرت مرتضی علی. ازین کتاب نسخه‌یی در کتابخانه دیوان هند موجودست که بشماره فهرست ۲۲۱۱ در فهرست آن کتابخانه توصیف شده است. تاریخ استنساخ نسخه یاد شده سال ۱۱۵۸ هـ است «۱».

درباره دستورنامه کسروی یا «توقیعات مطول» و مؤلف آن

(۱)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی دیوان هند، ج ۱ س ۱۲۰۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۹۲

میرزا محمد جلال الدین طباطبائی ذیل عنوان مؤلفان و نویسندگان این عهد سخن خواهم گفت. این کتاب «بموجب اظهار خود مؤلف احکام و مقررات خسرو انوشیروان است در باب سیاست عالی که در مقابل درخواستهای وزرا و رجال دربار از ناحیه این پادشاه اتخاذ شده. این مطالب بدوا بزبان پهلوی نوشته شد، بعد عبری ترجمه سپس بفارسی نقل گشت» «۱».

علی بن طیفور بسطامی کتاب اخلاق حسنی یا اخلاق قطبشاهی را در سال ۱۰۸۳ بنام ابو الحسن قطبشاه (۱۰۸۳-۱۰۹۸ هـ) از پادشاهان قطبشاهی گلکنده، تألیف نمود. این کتاب پس از دیباچه در سه بخش بنام «اصل» و خاتمه تنظیم شده است، بدین شرح: (۱) تهذیب اخلاق شامل نه فصل (۲) تدبیر منزل شامل هفت فصل (۳) سیاست مدن شامل هفت فصل. خاتمه کتاب در «ذکر بعضی مواعظ و نصایح» است. نسخه‌یی ازین کتاب بشماره ۳۸۰۵ خطی در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجودست. این علی بن طیفور همانست که رسایل خواجه عبد الله انصاری را در سه «مقاله» تلخیص کرده و انوار التحقیق نامیده است: مقاله اول مکالمات، مقاله دوم مخاطبات و مقاله سوم مواعظ؛ و آن در سال ۱۲۷۰ هـ. ق بطبع رسیده و بعد از آن نیز چند بار چاپ شده است و نسخه‌های خطی بسیار از آن باقیست.

دو ترجمه که در عهد مورد مطالعه ما، برای پادشاهان تیموری هند از کتاب جاویدان خرد شده بسیار قابل توجهست. جاویدان خرد (الحکمة الخالدة) کتابیست در اخلاق مشتمل بر پندها و اندرزها (بیشتر بصورت کلمات قصار)، که بروایتی ناستوار بهوشنگ پیشداد نسبت داده شده است. در مأخذهای موجود از عهد مقدم بر دوران اسلامی اسم این کتاب نیامده و در قدیمترین کتاب از مأخذهای اسلامی که سخن ازین کتاب و انتساب آن بهوشنگ رفته و قسمت‌هایی از آن نقل شده کتاب السعادة و الاسعاد ابو الحسن محمد بن

(۱) - ترجمه تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته، ص ۲۷۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۹۳

یوسف عامری نیشابوری (م ۳۸۱ ه) است «۱» و ابو علی الخازن احمد بن محمد معروف به ابن مسکویه (م ۴۲۱ ه) «۲» دومین استادیست که درباره آن سخن گفته و آن را از هوشنگ پیشداد دانسته و درباره کیفیت بدست آمدن آن در دوران خلافت مأمون عباسی نیز شرحی نوشته است «۳». متن عربی این کتاب یعنی الحکمۃ الخالده بسال ۱۹۵۲ میلادی در مصر بطبع رسیده است. در این متن عربی اندرزهای حکیمانه بزرگان ایران باستان با حکمت اهل هند و عرب و روم و مسلمانان نقل شده است. این کتاب را نخستین بار تقی الدین محمد بن شیخ محمد الارجانی التستری (- تقی شوشتری) معاصر جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ ه) بنام جاویدان خرد پیارسی درآورد؛ و بار دیگر ابن حاجی شمس الدین محمد حسین حکیم معاصر عالمگیر اورنگ زیب پادشاه (۱۰۶۹ - ۱۱۱۸ ه) بنام انتخاب شایسته خانی ترجمه کرد.

تقی شوشتری، نخستین گزارنده این کتاب، از شاعران و ادیبان دربار جلال الدین محمد اکبر پادشاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴ ه) بود و از آن پادشاه دستور یافته بود تا شاهنامه استاد ابو القاسم فردوسی را بنثر بنویسد. و بعد از اکبر قسمتی از دوران جهانگیری را درک کرده و بخدمات دیوانی گماشته شده بود و در عهد همان پادشاه بدرود حیات گفت. او خود را در مقدمه جاویدان خرد از خدمتگزاران جهانگیر معرفی نموده و گفته است که بفرمان آن پادشاه بترجمه کتاب یاد شده پرداخته است «۴». مطالب کتاب جاویدان خرد بدینگونه

(۱) - کتاب السعادة و الاسعاد بکوشش مرحوم مجتبی مینوی بسال ۱۳۳۶ شمسی در تهران چاپ شد.

(۲) - درباره او و اثرهایش بنگرید بتاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دکتر صفا، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۶ ص ۲۰۰ - ۲۰۲.

(۳) - خلاصه این شرح در حاشیه ص ۲۶۰ بعد ترجمه تاریخ ادبیات فارسی اته بقلم آقای دکتر غلامحسین صدیقی آمده است.

(۴) - درباره او بنگرید بتاریخ بداونی، ج ۳ ص ۲۵۶؛ ریاض الشعراء و اله داغستانی نسخه -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۹۴

است: مقدمه مترجم، مقدمه ابن مسکویه، وصایای هوشنگ، چگونگی دست یافتن مأمون عباسی بر کتاب جاویدان خرد، نصیحت‌های بزرگمهر، قباد، انوشیروان، بهمن پسر اسفندیار، پندهای حکیمان هند، کلمات علی بن ابی طالب (ع)، نصایح لقمان حکیم و حسن بصری و اکثم بن صیفی، امثال و حکم عرب، هرمس و حکیمان یونان.

ترجمه دوم حکمه الخالده که به انتخاب شایسته خانی شهرت دارد، از ابن حاجی شمس الدین محمد حسین حکیم است. وی کار خود را بسال ۱۰۶۵ انجام داد و بنام شایسته خان از رجال دربار اورنگ زیب عالمگیر (م ۱۱۰۵ ه) درآورد و بدین مناسبت آن را انتخاب شایسته خانی نامید. این کتاب مقدمه‌یی از مترجم دارد و بعد از آن شرحی در «پیدا شدن کتاب جاویدان خرد» آمده و سپس وصایا و تعلیمات هوشنگ، بزرگمهر، آذرباد، کیقباد، نوشیروان، جمشید، بهمن پسر اسفندیار، برزویه نقل گردید و بعد از آن رساله یا مبحثی اخلاقی باعنوان آداب و شرایط پادشاهان نقل شده که مصدرست بشرح کوتاهی درباره پادشاهان ایران باستان و پس از آن نصایح حکیمان و شاهان عرب و گفتارها و معجزه‌های پیامبر و امامان، اقوال صوفیان، لقمان حکیم، فیثاغورث، اندرزهای سقراط و پندهای افلاطون بارسطو و ارسطو باسکندر، اندرزهای پیشوایان دینی هند «۱». این کتاب بسال ۱۲۹۴ ه. ق بوسیله هوشنگ هاتریا معروف بدوریش فانی در تهران بچاپ سنگی طبع شده است.

میرزا رفیع واعظ قزوینی (م ۱۰۸۹ ه) که شرح حالش گذشته است «۲» کتابی در اخلاق دارد بنام ابواب الجنان. وی می‌خواست

کتاب خود را در هشت باب (برسم هشت باب بهشت) بنویسد و هر باب را در یک جلد جای دهد،

- خطی؛ فهرست چارلز ریو، ج ۲ ص ۴۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ص ۴۲۸ و ۸۲۲؛ ترجمه تاریخ ادبیات فارسی اته، ص ۲۵۹-۲۶۰.

(۱)- فهرست کتابخانه دیوان هند، س ۱۲۰۳.

(۲)- همین کتاب و همین جلد ص ۱۳۰۱-۱۳۰۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۹۵

نخستین را بروزگار شاه عباس دوم و دومین را بروزگار شاه سلیمان در سال ۱۰۷۹ نگاشت. سومین را بعد ازو پسرش محمد شفیع نوشت. این کتاب چندبار چاپ شده و نسخه‌های خطی زیاد از آن موجودست.

میرزا حسن قمی (پسر عبد الرزاق لاهیجی)، که نام وی و کتابهایش را در علم کلام پیش ازین دیده‌اید، کتابی بفارسی دارد موسوم به جمال الصالحین.

این کتاب متضمن مطلبهاییست که پاره‌یی از آنها را می‌توان اخلاقی دانست و در یک مقدمه و دوازده باب باضافه خاتمه است و از آن نسخه‌های متعدد در دستست. جمال الصالحین بر مبنای تعلیمات دینی نوشته شده و مطلبهای آن غالباً ترجمه عین خبرهاییست که از اهل بیت روایت کرده‌اند «۱».

خویشاوند این میرزا حسن، ملا-محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ) به‌مراه تألیفهای متعدد دیگرش چند کتاب در مبحثهای اخلاقی بفارسی دارد که مهمتر از همه آنها کتاب آینه شاهی است بنام شاه عباس دوم در دوازده باب. فیض درین کتاب موضوع را بیشتر از جنبه حکمی آن نگریسته نخست در شناخت خرد و شرع و طبع و عادت و عرف و سپس شناخت خود که فرمانبر این پنجست پرداخته و آنگاه باین بحث توجه کرده است که چرا این پنج بر آدمی چیره‌اند و اگر با یکدیگر ن سازند کدامیک برتر است و اگر باهم بیامیزند چگونه می‌توان از هم جدا ساخت؟ و در باب یازدهم بمواهب الهی و سپس بکیفیت یاری جستن از خداوند اشاره کرده و ازین راه اثر ابتکاری قابل توجهی پدید آورده است که بسال ۱۳۲۰ همراه ترجمه الصلوة فیض و الفت‌نامه او در شیراز طبع رسیده و خود کتاب ترجمه‌یست از ضیاء القلب مؤلف «۲». کتاب شرائط الایمان فیض را هم که در آن سعی بشناساندن ایمان درست و استوار کرده و بسال ۱۰۶۲ پایان رسانیده است، می‌توان در شمار کتابهای اخلاقی دینی

(۱)- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شوری ج ۳، ص ۴۷-۴۹؛ فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۱ ص ۲۰-۲۱.

(۲)- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۶۴۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۹۶

ذکر کرد «۱».

علم الهدی پسر فیض کتابی بنام تحفه الابرار در عقاید و اخلاق نوشته است مشتمل بر سه باب: (۱) اصول پنجگانه در پنج گفتار (۲) اعمال نیک و بد در سه گفتار (۳) طاعت قلب و گناهان در سه گفتار «۲».

شیخ الاسلام ملا محمد باقر مجلسی ضمن تألیفات متعدد خود چند اثر اخلاقی بروش متشرعان شیعی نوشته است. وی بغیر از ترجمه عهدنامه مالک اشتر و سلوک ولأه العدل که در آیین کشورداریست «۳»، کتاب حلیه المتقین را در تعیین تکلیف مؤمنان در همه کارهای زندگانی اجتماعی و خصوصی همراه با نقل حدیثهای فراوان از پیامبر و امامان تألیف کرد در چهارده باب و خاتمه که هر

باب شامل چندین فصل است و در سال ۱۰۷۹ بانجام رسیده. این کتاب چندبار چاپ شده است. وی کتاب دیگری در همین زمینه دارد بنام عین الحیوه که آن نیز در تهران بطبع سنگی چاپ شد و موضوع آن ترجمه و شرح وصیت پیامبر بابوذر غفاری است و شامل دوره‌یی از حکمت عملی و پندها و اندرزهاست.

از کتابهای دیگر قابل ذکر در اخلاق اینها هستند:

توضیح الاخلاق، کوتاه شده اخلاق ناصری خواجه نصیر بدست علاء الدوله حسین بن میرزا رفیع الدین محمد معروف به خلیفه سلطان (م ۱۰۶۴ هـ) «۴» وزیر شاه عباس بزرگ و شاه صفی و شاه عباس ثانی.

ابواب البیان از ملا- حسن سبزواری واعظ قاری معاصر شاه سلیمان صفوی واعظ مسجد گوهرشاد. وی کتاب یاد شده را بنام شاه سلیمان در سال ۱۰۸۶

(۱)- ایضا ج ۳ ص ۶۶۶.

(۲)- الذریعه ج ۳ ص ۴۰۷.

(۳)- الذریعه ج ۴ ص ۱۱۹ و ج ۱۳ ص ۳۷۳.

(۴)- درباره او بنگرید به روضات الجنات ج ۲ ص ۳۴۶-۳۴۹ و تذکره نصرآبادی ص ۱۵-۱۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۴۹۷

تمام کرد «۱».

کتاب اربعین، بسال ۱۰۳۶ بدست ادهم واعظ خلخالی در چهل فصل تألیف، و در آغاز هر فصل آیه‌یی از قرآن و سپس سخنانی از پیامبر و امامان نقل شده است «۲».

مفتاح الاخلاق در شرح مشکلات اخلاق ناصری و واژه‌ها و جمله‌های عربی آنست بدست عبد الرحمن بن عبد الکرم عباسی برهانپوری که کار خود را بسال ۱۰۸۵ هـ در دو «قسم» تمام کرد «۳».

کتابهایی از قبیل عیار دانش ابو الفضل علامی و سراج المنیر میر محمد شریف و بهار دانش عنایت الله کنبوه و نگارستان کمال پاشازاده و معدن الجواهر طرزی و محبوب القلوب ممتاز فراهی همگی فصلهایی از مسایل اخلاقی دارند ولی شیوه نویسندگان آنها چنین است که حکایت‌هایی آورده و هر دسته از آنها را در ذیل یکی از نکته‌های اخلاقی فصل‌بندی نموده‌اند و بنابراین بهتر آن خواهد بود که آنها را در ذیل کتابهای قصص و حکایات ذکر کنیم.

کتابهای مربوط بامثال و حکم را می‌توان در ذیل کتابهای اخلاقی آورد زیرا مثلها در حقیقت حاوی نکته‌های اخلاقی و اجتماعی و دستورهای زندگانی هستند و نیز پیدا شدن آنها در زبانها نتیجه برخورد با آیین‌ها و خوگرهای گونه‌گونست چه از راه خرق آنها چه بقصد تأیید و تثبیت آنها.

از میان این کتابها باید جامع التمثیل محمد علی حبله‌رودی را ذکر کرد که در سال ۱۰۵۴ بفرمان سلطان عبد الله قطبشاه (۱۰۲۰-۱۰۸۳) و به پیشنهاد وزیرش شیخ محمد الخاتون فراهم آمد، و درحالی که شاه عباس در ایران بجمع‌آوری مثل‌های ترکی فرمان داده بود، قطبشاه گلکنده جمع‌آوری مثل‌های فارسی را

(۱)- فهرست آستانه قدس رضوی، ج ۷ ص ۱۹۴ (از یادداشتهای آقای دکتر سید محمد ترابی).

(۲)- نسخه‌یی از آن بشماره (۳: ۴۴۰) در کتابخانه حضرت عبد العظیم در ری موجودست.

(۳)- نسخه کتابخانه موزه بریتانیا، فهرست ریو ج ۳ ص ۸۳۶-۸۳۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۹۸

وجه همت قرار داد. مثلها درین کتاب بنظم الفبایی نقل شده و شماره فصلها بشماره حرفهای الفباست. حبله‌رودی می‌گوید که درین اثر خود «... بعد از سعی بسیار آنچه ممکن و مقدور بود از مثل و کنایه و اصطلاح که از هرجا و هرکس شنید و پرسید بقید کتابت درآورد ... بعد از جمع و تألیف این امثال ترتیب آن را بحروف تهجی به بیست و هشت فصل قرار داد و این کتاب را جامع التمثیل نام نهاد ...». وی مثلهای رایج میان مردم و در اثرهای ادبی و مصراعها و بیتهایی را که در عهد او حکم مثل سایر یافته بود، بترتیب حرف اول آن آورده است، مثلاً: «خدا که می‌دهد تو برو پشت بخواب- خدا دیر گیرست اما سختگیرست- خوش آن زمان که برآید بیک کرشمه دو کار- خانه درویش را شمعی به از مهتاب نیست ...» همه در فصل هفتم (حرف خاء) آمده است و بر همینگونه است دیگر مثلها. هنگام نقل مثلها اگر عبارت آنها ساده باشد بی‌آنکه توضیحی درباره واژه‌ها دهد از آن می‌گذرد و اگر کلمه دشواری در آن باشد معنی آن را با شاهد بیان می‌کند و گاه هم سبب و سابقه متداول شدن یک مثل را شرح می‌دهد مثل: «در خانه هرچه باشد و مهمان هرکه باشد» که آن را بیکی از پیشروان صوفیه نسبت می‌دهد که «سلمان عراقی بدیدنش رفت و آن شیخ ماحضر پیش او نهاد و بخنده بر سیل طبت گفت در خانه هرچه باشد مهمان هرکه باشد ...» و باز در همین زمینه داستانهایی باعنوان «حکایت» نقل می‌کند و ازین راه هم مقداری حکایت در کتاب درج شده است. جامع التمثیل بسال ۱۲۷۸ ه. ق در تهران چاپ شد و از آن نسخه‌های کافی در دستست. این نکته را هم درباره حبله‌رودی و اثرش بیفزاییم که او پنج سال پیش از تألیف جامع التمثیل کتابی در همین زمینه فراهم آورده بود بنام جامع الامثال که از آن کوتاه‌تر و بمنزله پیش‌آهنگ و سرآغازی برای تألیف آن بوده است.

جامع الامثال بسال ۱۰۴۹ تدوین شد «۱».

(۱)- بنگرید بفهرست کتابخانه دیوان هند، ج ۱، س ۱۲۰۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۴۹۹

*** موضوعهای علمی

درباره موضوعهای علمی کتابهای متعدد درین عهد تألیف شد که پیش ازین «۱» بشماره ۱ از آنها اشاره کرده‌ام و در اینجا بر آنچه بود بعضی دیگر را می‌افزایم:

ترجمه کتاب عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (م ۶۸۲ ه) «۲»، بخشی از آن بسال ۹۵۴ بفرمان ابراهیم عادلشاه (۹۴۱-۹۶۵ ه) انجام گرفته و در لکنهو بسال ۱۲۸۳ ه. ق بطبع رسیده است، و ترجمه قسمت جغرافیا یا جهانشناسی آن (باسم تحفه العجائب) پیش از تاریخ مذکور یعنی بسال ۹۴۸ ه بدست علی طائری (یا: طاهری) در هفت «اقلیم» و «خاتمه» صورت گرفته بود «۳».

جواهرنامه همایونی تألیف محمد بن اشرف حسینی رستم‌داری در بیان سنگهای بهادار (احجار کریمه) است که بنام ظهیر الدین بابر و پسر و جانشینش همایون موشح است. این کتاب در یک «مقدمه» و بیست و دو باب تدوین شده و هر باب بچند فصل منقسم گردیده است. باب اول از لؤلؤ (مروارید) آغاز شده و باب بیست و دوم بفلزات ختم گردیده است «۴».

حیوة الانسان، ترجمه بیست از حیوة الحيوان تألیف کمال الدین محمد الدمیری (م ۸۰۸ ه) که کتاب مفصل معتبری در تاریخ طبیعی است. این ترجمه بدست حکیم شاه محمد قزوینی (م ۹۶۶ ه) و بنام سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم (۹۲۶-۹۷۴ ه) صورت گرفت و بخواست مترجم نام آن بحیوة الانسان مبدل گردید. درباره متن اصلی و ترجمه فارسی این کتاب ذیل

(۱) - همین جلد ص ۳۴۳ - ۳۶۶.

(۲) - درباره او بنگرید بهمین کتاب ج ۱/۳ چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۶ ص ۲۷۹ - ۲۸۱.

(۳) - فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ص ۹۹۵ و ۱۰۵۹؛ و فهرست مخطوطات کتابخانه دیوان هند ج ۱، س ۳۷۵ شماره فهرست ۷۱۶.

(۴) - فهرست ریو، ج ۳ ص ۹۹۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۰۰

احوال حکیم شاه محمد قزوینی سخن گفته خواهد شد «۱».

در دوره مورد مطالعه ما بتألیف یا ترجمه کتابهایی در علم جغرافیا توجه شده و از آن جمله است:

کتاب هفت اقلیم تألیف محمد امین رازی که چون متضمن شرح حال بسیاری از رجال علم و ادب در هریک از اقلیمهای هفتگانه است، آن را در شمار کتابهای تذکره هم قرار می‌دهند. تألیف این کتاب، که در شمار تذکرها و نیز ضمن ترجمه حال مؤلف درباره آن سخن خواهم گفت، در سال ۱۰۰۲ ه انجام گرفت. ویژگی جغرافیایی آن از آن رویت که مؤلف «ربع مسکون» را بنابر شیوه جغرافیایان بخت اقلیم منقسم ساخت و بعد از بیان مرزها و درازا و پهنا و کوهها و رودها و شماره شهرهای آن بذکر یکایک شهرها و توصیف و تاریخ آنها و یاد کردن بزرگان منسوب بآنها پرداخته و ازین راه کتابی فراهم کرده است که هم ارزش جغرافیایی و تاریخی دارد و هم اهمیت ادبی.

دیگر مجمع الغرائب است از سلطان محمد بن درویش محمد مفتی بلخی که بنام پیر محمد خان حاکم اوزبک بلخ تألیف شد. مؤلف که کتابهایی در تاریخ و درباره مخلوقات خوانده و اطلاعاتی فراهم آورده بود، خواست آنها را در معرض قبول پیر محمد خان که بتازگی بر تخت فرمانروایی بلخ نشسته بود، درآورد. وی می‌گوید که زادگاه و باشیدنگاهش بلخ بود و از آنجا بشهرهای پیرامون سفرهایی کرد و از شگفتیهای آن شهرها داستانها بیاد دارد. کتاب بیانزده باب تقسیم می‌شود و مضمون مطلبهایش که خالی از پراکندگی نیست چنینست «۲»: ۱) مطلبهایی درباره کرات آسمانی، سیارات، شکلهای

(۱) - فعلا بنگرید بکشف الظنون، استانبول، ج ۱ ستونهای ۶۹۶ - ۶۹۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۱ ص ۸۰ - ۸۱.

(۲) - نقل بهمه الفاظ نیست.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۰۱

منطقه البروج، آسمان و دوزخ و فرشتگان (۲) پیامبران و چهار خلیفه نخستین (۳) اقلیم و شهرها بنظم الفبایی (۴) انسان (۵) حیوانات (۶) گیاهان (۷) کوهها (۸) دریاها و رودها (۹) بیابانها (۱۰) کنایس و مزارات (۱۱) ابعاد بعضی از دریاها و رودها (۱۲) فاصله میان شهرها (۱۳) علم قیافه (۱۴) پنדהا و حکایتها (۱۵) تاریخ رویدادهای بزرگ. خاتمه درباره حیات طبیعی انسان و حیوان «۱».

مختصر مفید تألیف محمد مفید مستوفی یزدی درباره جغرافیای ایران با توضیحات و فوائد تاریخیست که تألیف و تدوین آن بسال ۱۰۸۷ ه در دکن آغاز شده و بسال ۱۰۹۱ ه در لاهور پایان یافته است. در کتاب ذیل نام هریک از استانها و شهرستانهای ایران نام شهرها و دیارهای مربوط بآنها بنظم الفبایی ذکر شده است. در ترجمه حال «محمد مفید مستوفی» ازین کتاب با توضیح بیشتری یاد خواهم کرد.

حدیقه الاقالیم در توصیف اقلیمهای هفتگانه تألیف مرتضی حسین مخاطب به الله یار عثمانی بلگرامیست. این کتاب که در آخرهای

سده دوازدهم هجری تألیف شده از بسیاری جهات تحت تأثیر هفت اقلیم محمد امین بن احمد رازی و از بعضی جهات بویژه در توصیف هند متضمن تازگی‌هایست «۲».

بهجة العالم که جلد دوم آن روضه الافراح نام دارد تألیف حکیم مهارتخان اصفهانی (م ۱۱۲۴ ه) و متضمن مطالبهای مشروح جغرافیاییست که بیشتر آنها از کتابهای متقدم عربی استخراج گردیده «۳». چارلز ریو «۴» درباره این کتاب و

(۱) - درباره این کتاب بنگرید بفهرست ریو ص ۴۲۶-۴۲۷ و فهرست بلوشه ج ۲ ص ۸۱-۸۲. توضیح آنکه بلوشه بنابر نسخه‌یی از کتاب مذکور که در دست داشته نوشته است که کتاب بنام عبد الله خان بن اسکندر خان شیپانی نوشته شده است.

(۲) - فهرست ریو، ج ۳ ص ۹۹۲-۹۹۳؛ فهرست بلوشه ج ۱ ص ۳۸۹.

(۳) - فهرست کتابخانه دیوان هند، ج ۱ ص ۵۰۰-۵۰۱.

(۴) - فهرست ریو، ج ۳ ص ۹۹۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۰۲

مؤلف آن گوید: مهارتخان اصفهانی در دهلی اقامت داشت و مدتی نیز (خاصه در عهد شاه عالم بهادر، سلطنت از ۱۱۱۹ تا ۱۱۲۴) در لاهور بسر می‌برد.

این کتاب مطالبهای جالبی دارد درباره بیابان کرمان، خوزستان، اهواز، شوشتر، عسکر مکرّم، دزفول، سیستان، فراه، قندهار، غزنین، هندوستان، سوریه، اورشلیم و جز آنها.

در اینجا نباید از ذکر ترجمه کتاب آثار البلاد و اخبار العباد زکریا بن محمد بن محمود قزوینی غافل بود که بنام سیر البلاد بدست محمد مراد بن عبد الرحمن معاصر شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ه) انجام گرفت «۱». نسخه‌یی از یک کتاب جغرافیا بشماره Suppl ۱۳۰۴. در کتابخانه ملی پاریس است بنام عجائب البلدان که بلوشه مؤلف فهرست آن کتابخانه می‌گوید باید همان باشد که در نسخه موزه بریتانیا سیر البلاد نامیده شده است «۲».

ترجمه دیگری از کتابهای جغرافیایی قدیم درین دوره داریم که از کتاب تقویم البلدان ابو الفدا (م ۷۳۲ ه) بانتخاب نه بتمامی صورت گرفته است. این ترجمه بدست گنجعلی فراهانی در محرم سال ۱۰۴۷ ه انجام شد «۳».

*** قصه‌ها و داستانها

داستان‌نویسی در فاصله میان نخستین سالهای سده دهم و میانه قرن دوازدهم بیشتر از آنچه در سده نهم دیده‌ایم، رواج داشت و درین راه تشویقهای پادشاهان و فرمانروایان هند و دکن مایه اصلی پیشرفت بود خواه درباره نقل مجدد داستانهای قدیم یا ترجمه داستانهای هندی یا تألیف و تدوین داستانهایی نو در آن سرزمین و یا نگارش

(۱) - فهرست ریو، ج ۳ ص ۹۹۱.

(۲) - فهرست بلوشه، ج ۱ ص ۳۸۷.

(۳) - ایضا ج ۱ ص ۳۸۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۰۳

مجموعه‌های داستانی جدید ...

موضوعی که پیش از پرداختن بداستانها باید درینجا مطرح کرد، ادامه سنت «قصه‌خوانی» است درین عهد. توضیح آنکه

دستگاههای سلطنت و امارت و خاندانهای اشراف و متمکنان این دوره وابستگی داشتند که شغلشان حکایت کردن داستانها در مجلسهای انس روزانه و شبانه و یا جمع آوردن و نگهداشتن داستانهای مکتوب پیشین و خواندن آنها در همان مجلسها بوده است. بچنین کسانی عنوان «قصه‌خوان» و گاه دفترخوان داده می‌شد «۱». میرزا غیاث الدین علی ملقب به نقیب خان از مقربان جلال الدین اکبر پادشاه برای او «تواریخ و قصص و حکایات و افسانه‌های فارسی و هندی» را می‌خواند «۲» و میرزا غازی ترخان والی تته (سند) و حاکم قندهار (م ۱۰۲۱ هـ) که پیش ازین چند بار بنام او اشاره شده در خدمت خود کسانی مثل ملا اسد قصه‌خوان و میر عبد الباقی قصه‌خوان را نگهداری می‌کرد «۳»؛ و نیز کسان دیگری از قبیل ملا عبد الرشید قصه‌خوان و مولانا حیدر قصه‌خوان و مولانا محمد خورشید اصفهانی قصه‌خوان و برادرش مولانا فتحی شاهنامه‌خوان «۴» در همین دوره در شمار مشاهیر اهل ادب و منتسب بدربارها و درگاههای رجال عهد بوده‌اند.

این کسان که نام برده‌ام مردمی فاضل و شاعر و آگاه از ادب و دانش بوده‌اند و گاه در یک خاندان چند تن این شغل قصه‌خوانی و شاهنامه‌خوانی را بر عهده داشتند مثلاً- مولانا محمد خورشید قصه‌خوان برادر مولانا فتحی بیگ شاهنامه‌خوان و مولانا حیدر قصه‌خوان بود و این مولانا حیدر قصه‌خوان پدر اسد

(۱)- بنگرید بمقدمه ج ۲ دارابنامه طرسوسی صفحه بیست و نیز بمقدمه دارابنامه بیغمی و تعلیقات نگارنده این سطرها بر آن در پایان جلد دوم.

(۲)- تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۳۹۰.

(۳)- تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۵۹۸ و ۶۰۵.

(۴)- در مقالات الشعرا ص ۹۲۸ مرحوم حسام الدین راشدی رحمه الله نام او را همراه شرحی آورده بآنجا بنگرید.

(۵)- عالم‌آرای عباسی ص ۱۹۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۰۴

قصه‌خوانست و اسد قصه‌خوان که به تته مرکز حکومت ارغونیان سند رفته بود در تربیت ادبی میرزا غازی بیگ وقاری مؤثر بوده است «۱». وی بعد از مسموم شدن غازی خان در قندهار از آنجا بخدمت جهانگیر رفته و به «حفیظ خان» مخاطب گردید و همین خطاب خود نشان ازین نکته می‌دهد که او بسائقه شغل قصه‌خوانی داستانها را از حفظ داشت. اسد قصه‌خوان شعر می‌سرود و ازوست:

آن دل که سود او همگی در زیان اوست جنس کساد مهر و وفا در دکان اوست

نازک دل مرا که بزلف تو خو گرفت زنه‌ار نشکنی که غمت در میان اوست

بر گردن وجود ازو طوق آتشست عین عدم که حلقه میم دهان اوست در شاهنامه‌خوانی و قصه‌گویی غیر از خوش‌آهنگی صدای خواننده و گوینده آشنایی آنان بشعر و ادب و بداستانهای مختلف، و قوت بیان و توانایی در ایراد مثلهای جالب و بیتهایی مناسب با موقع و مقام لازم بود. گاه ممکن بود که شاهنامه‌خوانی و داستانگزار باهم در یک تن جمع آید، چنانکه هنوز هم، با همه سستی که درین سنت راه یافته، نزد داستانگزاران و نقالان دیده می‌شود. پیداست که این داستانگزاران و شهنامه‌خوانان از روزگاران قدیم در ایران فعالیت داشته‌اند و من درباره اینگونه کسان چه در کتاب خود بنام حماسه‌سرایی در ایران، و چه در جلدهای پیشین از همین کتاب و چه در مقدمه‌ها و تعلیقات کتابهایی از قبیل دارابنامه طرسوسی و دارب‌نامه بیغمی (- قصه فیروز شاه بن ملک داراب) و بختیارنامه بدین موضوع اشارات مشروح دارم.

اما نکته قابل توجه درین دوره آنست که این داستانگزاران (قصه‌خوانان، دفترخوانان) و شهنامه‌خوانان عهد صفوی ادامه‌دهندگان

سنت و شیوه پیشینیان خود در عهد تیموریان بودند و گویا از «مرشدان کامل» و

(۱) - تذکره میخانه ص ۵۹۸-۵۹۹ و عرفات العاشقین خطی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۰۵

اطرافیان‌شان بر خورداری درازی نداشتند و بهمین سبب است که سراغ این دسته از نگهبانان ادب فارسی را هم همچون دیگر دسته‌های همانند، بیشتر باید در درگاه‌های شاهان و امیران وابسته بدانان در هند گرفت، چنانکه سراغ مؤلفان و مترجمان و یا حافظان نسخه‌های پیشین از داستانهای ملی و غیرملی را.

عبد النبی فخر الزمانی صاحب تذکره میخانه در شرح حال خود «۱» می‌گوید که در زمان رشد در قزوین بقصه‌دانی تمایل یافت و چون حافظه‌ی قوی داشت قصه‌ها را خوب حفظ می‌کرد چنانکه داستان امیر حمزه را با یک بار شنیدن بیاد سپرد و بعد از نوزده سالگی که بهند سفر کرد چند ماهی در لاهور بماند و بسال ۱۰۱۸ هـ از آن شهر به اگره نزد میرزا نظامی قزوینی واقع‌نگار دربار جهانگیر که خویشاوند او بود رفت و میرزا بعثت میل و علاقه‌ی که بقصه امیر حمزه داشت او را بقصه‌دانی و قصه‌گویی تشویق کرد و عبد النبی بمدتی کوتاه درین فن مهارت یافت. اندکی بعد در سال ۱۰۲۲ بوساطت همین خویشاوند ملازمت میرزا امان الله پسر مه‌ابتخان «۲» یافت «و چون ساعتی در بندگی ایشان بسر برد حسب الامر فصلی قصه در خدمت آن نتیجه‌الخوانین گذرانید، بعد از استماع سخن آن صاحب سخن بمرتبه‌ی خواهان فقیر [یعنی صاحب میخانه] شد که دیگر نگذاشت که» بمنزل خود رود «۳».

عبد النبی که سمت قصه‌خوانی و کتابداری میرزا امان الله نصیبش شده بود طرح تألیف کتابهایی را ریخت که یکی از آنها دستور الفصحاست «بجهت خواندن قصه امیر حمزه و آداب آن تا قصه‌خوانان را دستوری باشد» «۴». مرحوم پرفسور محمد شفیع استاد فقید دانشگاه لاهور ضمن ترجمه حال ملا عبد النبی فخر الزمانی مذکور می‌نویسد که «این معلومست که اکبر شاه شائق داستان امیر

(۱) - میخانه، چاپ تهران ۱۳۴۰، ص ۷۵۸-۷۸۳.

(۲) - درباره میرزا امان الله و پدرش بنگرید بهمین جلد ص ۴۷۵-۴۷۸.

(۳) - میخانه، ص ۷۶۲-۷۶۳.

(۴) - ایضا میخانه ص ۷۶۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۰۶

حمزه بود لهذا برای تکمیل این ذوق و شوق بفرمان او داستان امیر حمزه را بطرزی جالب و زیبا با تصاویر ساخته و پرداخته بودند. از بیان عبد النبی معلوم می‌شود که در عهد جهانگیری هم امرا باین داستان علاقه‌مند بودند» «۱».

برگردیم بموضوع داستانها و تدوین و تألیف آنها در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری: داستانهای منشور که درین عهد نوشته شده گاه تحریری جدید از داستانهای قدیم است و گاه روایتی تازه از آنها. - درین میان داستانهایی که بصرافت طبع نویسندگان عهد فراهم آمده باشند متعدد و قابل ذکرند. - بعضی از داستانها جنبه دینی و مذهبی دارند اما داستانهایی که صرفا منشاء ملی داشته باشند بین آنها دیده نمی‌شود مگر آنکه تحریر جدید از قصه فیروز شاه بن ملک داراب «۲» و از داستان ابو مسلم مروزی را که درین اوان فراهم آمده ازین دسته بشماریم. - دسته‌ی از کتابهای این دوره که بعضی از آنها خالی از ارزش ادبی نیستند، مجموعه‌هایی هستند از قصه‌ها و حکایتها که یا بر گرد یک محور اصلی جمع شده‌اند و یا تحت عنوانهای مختلف اخلاقی و اجتماعی، و بدین سبب بعضی از آنها را ذیل عنوانهایی غیر از «قصه‌ها و داستانها» معرفی باید کرد.

همه این داستانها را که از دسته‌های مختلفند نمی‌توان دارای ارزش ادبی کافی دانست بلکه ازین حیث در مراتب متفاوتی قرار دارند

و حتی بعضی از آنها با انشائی نزدیک بزبان محاوره بتحریر درآمده یا ترجمه شده‌اند و بعضی با انشاء ساده درست نوشته شده و برخی بکلی فاقد ارزش ادبی هستند.

در میان نویسندگان و مؤلفان داستانهای که درین عهد نوشته یا نقل شده چند تن هندی را می‌بینیم که هنگام ذکر فهرست داستانها بنام آنان باز خواهید خورد. بعضی از داستانها هم اگرچه اصل هندی دارند بانشاء ایرانیانی که در

(۱) - مقدمه میخانه، چاپ تهران ص چهارده.

(۲) - مقصود تلخیص مقرون بفسادیت که مصطفی قزوینی از جلد سوم داستان مذکور در متن کرده و نسخه را بسال ۱۲۰۱ تمام نموده است (کتابخانه اوپسالا شماره ۵۵۵ نسخ شرقی).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۰۷

هند می‌زیسته‌اند پیارسی درآمده‌اند. اما محل اصلی تجمع این داستانهای خرد و کلان بیشتر سرزمین هند بود تا ایرانزمین و بهمین سبب است که می‌بینیم کتابخانه‌هایی که مجموعه نسخ فارسی آنها بیشتر از آن سرزمین استغنا حاصل کرده است، مثل کتابخانه موزه بریتانیا و کتابخانه دیوان هند و تا حدی کتابخانه ملی پاریس، مجموعه‌های قابل توجهی ازین داستانها را گرد آورده‌اند و فهرست کتابخانه‌های هند و پاکستان خود پر است از نام آنها.

بیشتر مترجمان و مؤلفان داستانها یا جمع‌کنندگان آنها هم، خواه ایرانی و خواه هندی، کار خود را در دستگاههای مختلف دولتی و امارتی هند و بتشویق پادشاهان کل و جزء و صاحب مقامان و کارگزاران حکومتی انجام داده‌اند و باسوادان ساکن ایران بسبب فقدان مشوق و اشتغال بتألیفات دینی و یا شاید بعلت آنکه غالب این «اسمار و قصص» را خالی از فایده می‌شمرده‌اند، کمتر بدانها توجه داشتند.

مهمترین انگیزه این بی‌توجهی تحریم قصه‌گویی و قصه‌ها و طعن و لعن قصه‌گویان است در ایران آن روزگار. منشاء این طعن و لعن و تحریم حدیثی است که بامام صادق (ع) نسبت داده شده است. محقق کرکی «۱» عالم معروف و متنفذ شیعه، معاصر شاه تهماسب صفوی، که پیش ازین بارها بنامش باز خورده‌اید، در کتابش بنام «مطاعن المجرمیه» آورده است که «۲»: «سئل الصادق عن القصص ایحل السماع لهم؟ فقال لا، و قال: من اصغى الی ناطق فقد عبده، فان كان الناطق عن الله فقد عبد الله، و ان كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس».

این حدیث را محمد بن اسحق حموی ابهری معروف بفاضل ابهری که نامش را بعد ازین هم خواهید دید، از استاد خود محقق کرکی عاملی روایت کرده و ضمن نقل آن چنین اظهار نظر نموده است «۳»: «و چون از اول

(۱) - یعنی نور الدین ابو الحسن علی بن حسین بن عبد العالی کرکی عاملی م ۹۴۰. درباره او بنگرید بروضات الجنات ج ۴ قم ۱۳۹۱ ه. ق ص ۳۶۰ ببعد.

(۲) - نقل از انیس المؤمنین محمد بن اسحق حموی ابهری، تهران ۱۳۶۳ ص ۱۴۲.

(۳) - ایضا همان کتاب ص ۱۴۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۰۸

این حدیث مفهوم گردید که هرکس گوش بقصه‌خوان دروغگوی بدارد آن قصه‌خوان را پرستیده و از آخر این حدیث بوضوح رسید که هرکس گوش بآنطور ناکسی کند بندگی شیطان بجای آورده، پس ازین حدیث مستفاد گشت که اگر کسی استماع نماید قصه‌یی را که بر حمزه، که عم پیغمبر آخر الزمان و سید شهادت بسته‌اند، هم قصه‌خوان را پرستیده و هم شیطان را عبادت نموده،

و هرگاه چنین باشد پس ملاحظه نمای حال کسی را که قصه‌یی را شنود و افسانه‌یی را گوش کند که در تعریف ابو مسلم خارجی پرکین ساخته‌اند!... و باز هم در توضیح و تفسیر این حدیث مردم را به پنج گروه بخش کرده و درباره گروه پنجم گفته است که آنان مردمی شیریند و «بدی را دوست دارند و نیکی را دشمن، مانند حیوانات موزیه، چون سگ دیوانه و گرگ و خوک و مانند آن، و این طایفه را نیز اقسام است که بعضی را بزجر از بدی باز می‌توان داشت و بعضی را بقطع اعضا و زندان مؤبد، و گفته‌اند که قصه‌خوانان دروغگوی و افسانه‌خوانان سخت‌روی از این طایفه‌اند! چه مضرت می‌رسانند بحکایات کاذبه و فریب خاطر مردمان می‌دهند و تضییع قابلیت ایشان می‌نمایند!» (۱)

گویا انگیزه بنیادی در گفتن و بازگفتن این سخنان بازداشتن مؤمنان از توجه بداستان بسیار رائج ابو مسلم مروزی در آن روزگار بوده باشد زیرا راوی حدیث یاد شده تنها بنقل آن اکتفا نکرده و در کتاب مطاعن المجرمیه نوشته است که «اعلم ان ابعد القصاص من الصدق و اقربهم بالعذاب و العقاب الذین هم یکذبون و یفترون علی الباق و آبائه علیهم السلام فی شأن ابی مسلم المروزی و هو رجل فاجر ملعون لم یکن من شیعه ائمتنا و لم یعترف بحقوقهم و کان من اشدّ مخالفیهم، و القاصون الخارصون یبدلون احواله و اخباره و یحرّضون و یرغبون الجهال بمحبته و هم غافلون عن قوله تعالی: الا لعنة الله علی الکاذبین» و بعد ازین مقدماتست که ابهری فتوای استاد خود را درباره جواز لعن بر ابو مسلم

(۱) - ایضا همان کتاب ص ۱۴۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۰۹

مروزی و تحریم داستان او نقل کرده است (۱) و شاید بر اثر همین فتوی بوده است که چه در دوره شاه اسمعیل صفوی و چه در عهد جانشین او شاه تهماسب، که نسبت به محقق کرکی ارادت تام داشت (۲)، قصه‌خوانان را از روایت قصه ابو مسلم منع کردند و فرمان دادند که مقبره منسوب باو را که در نزدیکی نیشابور بنا شده بود ویران کنند.

درستست که ابو مسلم مروزی را بفرمان منصور دوانیقی بسال ۱۳۷ هـ در شهر رومیه مداین (- سلوکیه) کشتند، سرش را با هزار کیسه پر از درهم و دینار بمیان نگهبانان ابو مسلم انداختند و تنش را در آب دجله غرق کردند، لیکن ایرانیان مشرق یعنی خراسانیان هم داستان قهرمانی مشهور (- ابو مسلم نامه) را درباره او بر بنیاد واقعات حقیقی بوجود آورده و سینه‌بسینه، تا بعهد صفویان، کشانیده بودند، و هم گوری برای او در نزدیکی نیشابور ساخته و بنایی بر آن ترتیب داده بودند (۳).

چون شاه اسمعیل بر خراسان استیلا یافت فرمان داد تا قصه‌گویان را از بیان داستان ابو مسلم بازدارند و گوری را که باو نسبت داده بودند ویران کنند، ولی پس از مرگ او (۹۳۰ هـ) باز داستانگزاران فرصتی یافته گزاردن سرگذشت او را از سر گرفتند و دوستداران بومسلم بتعمیر گور ویران شده او پرداختند تا آنکه شاه تهماسب صفوی (م ۹۸۴ هـ) باز بویران کردن آن گور و بازداشتن قصه‌خوانان از بیان داستان بومسلم امر کرد، و فرمان داد تا هرکسی آن داستان را باز گوید زبانش را ببرند (۴). با همه این احوال داستان ابو مسلم در تمام سده‌های دهم و یازدهم هجری بر سر زبانها بود (۵) و بعضی از نسخه‌های آن که دیده‌ام تا

(۱) - متن این فتوی در ص ۱۸۹ کتاب انیس المؤمنین نقل شده است.

(۲) - همین کتاب و همین جلد ص ۱۷۶.

(۳) - انیس المؤمنین ص ۱۸۲.

(۴) - ایضا ص ۱۴۰-۱۴۲ و ۱۸۲.

(۵) - بنگرید بمقاله «ماجرای تحریم ابو مسلم‌نامه» از نویسنده این سطرها، مجله ایران‌نامه شماره دوم سال پنجم (۱۳۶۵ شمسی) بویژه

صفحه‌های ۲۴۲-۲۴۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۱۰

میانه سده دوازدهم تاریخ دارد.

نکته مهم درین ماجرا آنست که برخی از عالمان شیعی عهد صفوی علاوه بر ابو مسلم‌نامه داستان‌گزاران را از ذکر داستانهای دیگر مانند رموز حمزه [چنانکه دیده‌ایم] و مختارنامه در شرح دلاوریهای مختار بن ابو عبیده ثقفی [که در سال ۶۶ هجری بخونخواهی شهیدان کربلا بر بنی امیه خروج کرده و بعد از پیشرفتهای دلاوریهای بسیار در ۶۷ هجری کشته شد] «۱» و هفتاد و دو خروج [در بیان جنگهای ابراهیم بن مالک اشتر نخعی بیاری مختار] «۲» هم منع کرده‌اند.

فاضل ابهری در همین باب بعد از واقعه خروج عده‌یی از سران عرب کوفه بسال ۶۵ هجری بر بنی امیه و قتل و انهزام آنان از عبید الله بن زیاد در همان سال، و پیوند دادن این رویدادهای با واقعه مختار که سال بعد رخ داده بود، گوید:

«قصه‌خوانان فریبنده دروغ بسیار اضافه احوال ایشان کرده‌اند، و بر مختار بن ابی عبیده و ابراهیم بن مالک اشتر نیز افسانه بسیار بسته‌اند و آن را مختارنامه و هفتاد و دو خروج نام کرده و عوام از آن مختارنامه نسخه‌ها گرفته‌اند و آن را بمثابه کتاب آسمانی و نص فرقانی از کذب و افترا مبرا و معرا پنداشتند» «۳».

باین ترتیب می‌بینیم که بعضی از عالمان شیعه، و نه همه آنان، بر رویهم با همه داستانها و داستان‌گزاریه‌ها مخالفت داشته‌اند و این امر اگرچه تا حدی از شیوع داستانها و روایت آنها پیش‌گیری نمود لیکن باتوجه بنسخه‌های فراوان از داستانهای مذهبی و قهرمانی و نیمه تاریخی و عشقی که ازین عهد در دست داریم معلوم می‌شود که نفوذ عالمان شرع نتوانست یکباره این نوع دلپذیر از انواع ادبی فارسی را از میان ببرد. هم قصه‌های کهن بیش و کم رائج بود، هم قصه‌های نو نوشته می‌شد و هم داستانهایی از هندی بفارسی درمی‌آمد. با توجه باین نکته که بازار داستانهای فارسی در هند بسیار گرمتر از ایران بود و

(۱)- الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، حوادث سالهای ۶۶ و ۶۷ هجری و مأخذهای متداول دیگر.

(۲)- ایضا همان کتاب و همان سالها و سال ۶۸ هجری.

(۳)- انیس المؤمنین، ص ۱۱۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۱۱

نسخه‌های بازمانده داستانهای آن دوره بیشتر در هندوستان کتابت شده است تا در ایران «۱».

پیدااست که باوجود سیاست دینی در ایران عهد صفوی، داستانهای دینی و آنها که ریشه مذهبی داشته باشد، درین عهد کم نبود و حتی بعضی از آنها مانند حمزه‌نامه (رموز حمزه)، و داستان شاه مردان علی، و مختارنامه، و هفتاد و دو خروج و ابو مسلم‌نامه درین عهد رواج بسیار داشته‌اند. بعضی ازین داستانها مانند ابو مسلم‌نامه و داستان امیر حمزه (رموز حمزه، حمزه‌نامه، داستان امیر المؤمنین حمزه ...) بیقین از دورانهای پیش بدین عهد انتقال یافته‌اند و بعید نیست که آنها را دیگر نیز همین حال را داشته باشند لیکن نسخه‌هایی که امروز از آنها داریم عادةً بازمانده از عهد صفوی و بیشتر آنها تحریر منشیان یا داستان‌گزاران همان دوره‌اند. دنباله این روایتها، تحریرها، استنساخها، دخل و تصرف‌ها تا بعهد قاجاری کشیده شد و اثر این هر دو دوره در نسخه‌هایی که امروز از داستانهای مذکور داریم مشهودست.

معرفی این داستانها را با ذکر داستان سیاحت آدم آغاز می‌کنیم که بسال ۱۳۰۵ هجری قمری در بمبئی بطبع رسید. این داستان را، اگرچه قهرمان آن آدم صفی الله است، نمی‌توان کاملاً دینی شمرد و بهتر آنست که در آن بیشتر بجنبه اساطیری تکیه کنیم. از نکته‌های گفتنی درباره این داستان آنکه گیومرث، نخستین بشر اوستایی و نخستین پادشاه قسمت اساطیری از روایتهای کهن تاریخی ما،

درین داستان چون ساحر و افسونگری معرفی شده است.

ایران‌شناس نام‌آور فقید آرتور کریستن سن رحمه الله علیه خلاصه این داستان را

(۱) - آقای رسول جعفریان در مقاله ممتع خود زیر عنوان «نقش قصه‌پردازان در تاریخ اسلام» (کیهان اندیشه، شماره ۳۰، خرداد و تیر ۱۳۶۹، ص ۱۲۱-۱۴۴) موضع منفی ائمه شیعه (ع) را در برابر قصاص بتفصیل مورد بحث قرار داده است. خواننده برای در دست داشتن اطلاعات موثق درباره سوابق مخالفت عالمان شیعه با داستان‌گزاران بمقاله مذکور مراجعه فرماید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۱۲

در کتاب مشهور خود بنام «نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان» (۱) «ج ۱، ص ۹۹-۱۰۰» نقل کرده است.

نسخه‌هایی از داستان حمزه در دستست که بنامهایی از قبیل: اسمار حمزه، قصه امیر حمزه، رموز حمزه، قصه حضرت امیر المؤمنین حمزه، جنگنامه امیر المؤمنین حمزه، داستان حمزه صاحبقران خوانده می‌شود و انشاءهای متفاوت از دوره‌های مختلف دارد و بعضی از تحریرهای آن بدرجه‌یی از فساد لفظی هستند که اصلاً نمی‌توان برایشان ارزش ادبی قائل شد. نظم این داستان در عهد صفوی (سال ۱۰۷۳ ه) انجام شد «۲» و نسخه‌های موجود آن معمولاً از همین عهد صفوی و یا از دوره بعد یعنی دوران زندیه-قاجاریه، و بیشتر از هندوستانست «۳» و چندبار در ایران و هند بطبع رسیده «۴» و ترجمه‌هایی از آن بتازی و بهندی و بمالایایی و جاوه‌یی موجود است «۵».

قصه شاه مردان علی در کتابخانه دیوان هند (این‌دیا آفیس) بشماره فهرست ۷۸۶ مضبوط «۶» و داستانی مفصل است شبیه بقصه امیر حمزه و با مطلبهایی نظیر همان داستان. هرمان اته مؤلف فهرست کتابخانه دیوان هند داستان یاد شده را

(۱) -

Les Types Du Premier Homme Et Premier Roi Dans L'Histoire Legendaire Des Iraniens,
Stockholm Et Leide, ۱۹۱۷-۱۹۳۴, ۱ er Vol. pp. ۹۹-۱۰۰

(۲) - همین کتاب و همین جلد ص ۵۸۴-۵۸۶.

(۳) - بنگرید بفهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا نسخه‌های معرفی شده در ص ۷۶۰-۷۶۲؛ و بفهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۴ ص ۶۷-۷۰؛ و بفهرست کتابخانه دیوان هند (این‌دیا آفیس) ج ۱ ص ۵۱۹ و بترجمه تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته ص ۲۱۵-۲۱۶.

(۴) - و نیز بنگرید بهمین جلد ص ۵۸۴-۵۸۶ و بترجمه تاریخ ادبیات اته ص ۲۵۷.

(۵) - ترجمه تاریخ ادبیات اته ص ۲۱۵.

(۶) - فهرست این‌دیا آفیس ج ۱، ص ۵۳۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۱۳

روایت مشابه دیگری از داستان امیر حمزه می‌داند «۱».

درباره علی بن ابی طالب (ع) داستان دیگری بنام داستان کوه قاف داریم از فخر الدین ترکستانی که موضوع آن رفتن امامست با یارانش بکوه قاف و سدّ سکندر و شگفتیهایی که رخ داد. نسخه‌یی ازین کتاب که بسال ۱۰۶۸ نوشته شده در نجف موجودست «۲».

باز در مجموعه‌یی از داستانها که در کاشغر بازنویسی شده (سال ۱۲۳۷ ه. ق) چند داستان مربوط بدلاوریهای علی (ع) در مشرق جای داده شده که از آن جمله است: فتح قلعه بربر و کشتن قهرمان آن- داستان لشکرکشی محمد بن حنفیه و کشته شدن غضنفر بر دست علی- داستان فتح قلعه مغرب و کشته شدن اردر دیو بر دست علی- فتح قلعه منیر- داستان لشکرکشی علی برای فتح قلعه سلاسل و کشتن قتال و عنکاء مردستی- داستان جنگ میان حمزه بن سعد و قهقهه کافر که بشمشیر علی (ع) کشته شد و چند داستان دیگر ازین دست «۳».

دیگر از داستانهایی که درباره دلاوریهای شاه مردان داریم جنگنامه امیر المؤمنین یا غزوة المجاهدین است که محمد قاسم نامی آن را از اصل عربی تألیف محمد صالح بحرانی پارسی درآورد.

درین میان نباید داستان محمد بن عبد الله (ص) و زقوم شاه پادشاه خیبر و هفت اقلیم زمین را که نامه‌یی پیامبر نوشته بود فراموش کرد «۴»؛ و همچنین باید از «قصه امیر المؤمنین حسن» «۵» و «قصه امیر المؤمنین حسن و حسین» و «حکایت محمد حنفیه» یاد نمود که نسخه‌های موجود آنها در عهد مورد مطالعه ما در بنگال

(۱)- ایضا همان صفحه.

(۲)- فهرست سید احمد اشکوری ج ۱ ص ۱۷. از یادداشتهای آقای دکتر سید محمد ترابی.

(۳)- مجموعه شماره Suppl ۱۶۸۰. از نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، فهرست بلوشه، ج ۴ ص ۷۶-۷۸.

(۴)- ایضا همان جلد ص ۸۷.

(۵)- فهرست بلوشه، ج ۴ ص ۸۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۱۴

استنساخ شده است «۱».

اگرچه قصه ابو مسلم مروزی را باید در شمار داستانهای مذهبی رایج عهد صفوی آورد ولی مطلب مهم آنست که این داستان از دورانهای پیش بعهد صفوی رسید، منتهی در این عهد با تصرفاتی که در نسخه‌برداریهایی پیاپی از آن شده منتهایی بوجود آمده است که حکم تحریرهای تازه‌یی دارند و در همگی آنها سستی و فساد در عبارتها و نحوه بیان مطلب آشکارست. این نکته هم شایسته نگرش است که غالب نسخه‌های باقی‌مانده ازین داستان آنهاست که در هندوستان و پاکستان امروزی استنساخ شده «۲» و ازینجا روشن می‌شود که اگرچه تحریم قصه ابو مسلم بوسیله عالمان شیعی در ایران خالی از تأثیر نبوده است، ولی بهرحال از رواج آن در ایران پیش‌گیری ممکن نگردید «۳» و حتی روایتهایی از آن در کتابهای دیگر بمناسبت از نو تحریر شد چنانکه در انیس المؤمنین «۴» و نیز در رساله انسایه «۵» می‌بینیم. درین رساله اخیر داستان نهضت ابو مسلم مروزی با خردک آهنگر و احمد زمجی (یا: زنجی) آمده که «تخم بنی مروان را از زمین برانداختند ولی ابو مسلم با بنی عباس نجنکید تا او را شهید کردند» «۶».

در این رساله انسایه که در ذکر نسب سادات طبرستان یا کیهای

(۱)- فهرست ریو ص ۸۱۹.

(۲)- بنگرید بنسخه‌های موجود در کتابخانه ملی پاریس و محل استنساخ آنها، فهرست بلوشه، ج ۴ ص ۳۷-۳۹ و بمقاله آقای دکتر محمد جعفر محبوب در ایران‌نامه شماره ۳ سال چهارم حواشی ص ۴۱۰-۴۱۲.

(۳)- همین جلد و همین بخش ص ۱۵۱۱.

(۴)- چاپ تهران ۱۳۶۳ شمسی ص ۱۴۰-۱۸۰.

(۵) - نسخه این کتاب ظاهراً تاریخی و واقعا داستانی یا مخلوط و مشوب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران همراه چند رساله دیگر موجود است. بنگرید بفرهست آن کتابخانه، ج ۲ ص ۶۶۹ - ۶۷۰ ذیل منشور یا نسبنامه پادشاهان طبرستان؛ و نیز همان مأخذ ص ۶۵۵.

(۶) - نقل از همان مأخذ ص ۶۷۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۱۵

مازندرانست «۱» داستان گسیل شدن عمار بن یاسر از جانب علی بن ابی طالب (ع) بنزد یزدگرد شهریار و اسلام آوردن یزدگرد و زناشویی شهربانو با حسین بن علی و همکاری سپاهیان ایران با علی در جنگ صفین و سپس کشته شدن حسین (ع) بفرمان مروانیان و بازگشتن شهربانو بری و پنهان شدن در کوه بی‌بی شهربانو و سپس شورش مصیب خزاعی و کشتن بنی امیه و دادن خلافت بامام زین العابدین آمده است «۲» و پیداست که بجز بخشی از مطلبهای این کتاب ما بقی اصلاً مبنای تاریخی ندارد.

اشتغال بموضوع ابو مسلم‌نامه مانع معرفی قصه مختار گردید. این داستان مربوطست بسرگذشت مختار بن ابو عبیده الثقفی گیرنده انتقام خون حسین بن علی (ع) که راوی آن سخنان خود را مبتنی کرده است بر گفتار ابو محنف لوط بن یحیی الازدی که او خود مدعی روایت این سرگذشت از محمد بن اسحق (م ۱۵۰ ه) بوده است. عنوان این داستان در آغاز آن «مختارنامه» است «۳». یک مختارنامه از ملا محمد حسین نایینی در ایران بسال ۱۲۸۱ ه. ق بطبع رسیده است و این هر دو غیر از دلگشنامه یعنی مختارنامه منظوم از میرزا ارجمند آزاد بن عبد الغنی بیک «۴» است که بسال ۱۱۳۱ ه بنظم درآورد «۵». مختارنامه منظوم دیگر از عبد الرزاق بیک بن نجفقلی خان دنبلی

(۱) - در مبارک‌آباد مازندران، نزدیک آبعلی گورستانی از کیهای طبرستان دیده‌ام. نمی‌دانم آن گورستان با سنگ‌نبشته‌های قابل توجهش اکنون در چه حالت است.

(۲) - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۲ ص ۶۶۹.

(۳) - فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا ص ۱۵۶.

(۴) - عبد الغنی بیک قبول از شاعران محمد اعظم شاه بن اورنگ زیب (سلطنت از ۱۱۱۸ تا ۱۱۱۹ ه). بنگرید بتاریخ ادبیات فارسی هرمان اته ترجمه استاد فقید دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۷ ص ۶۰.

(۵) - ایضا همان مأخذ ص ۶۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۱۶

متخلص به «مفتون» «۱» است که مجموع ابیات آن از پنج هزار تجاوز می‌کند «۲».

داستان مذهبی مشهوری ازین عهد داریم که بصورت سفرنامه و بچند روایت تنظیم شده است و در همه آنها سخن از جزیره‌یی می‌رود بنام الجزيرة الخضرا یا جزیره صاحب الزمان یا جزیره اخضر که باشیدنگاه «صاحب الامر» یعنی امام دوازدهم اثنی عشریان (ع) و محل فرمانروایی چهار فرزند او بر شهرهای آنست. این داستان اگرچه در عهد صفوی بچند روایت تحریر شده و رواج داشته ولی از مبادی کهن‌تری بآن عهد رسیده و طبعاً در روایتهای جدید تفصیل بیشتری یافته و یکبار نسخه‌یی از آن بنام ترجمه کتاب جزيرة الخضرا که بنام شاه تهماسب صفویست در هند بطبع رسیده که منسوبست به محقق کرکی (نور الدین علی بن حسین بن عبد العال م ۹۴۰) و روایتهای دیگری نیز از آن داریم از میر شمس الدین شوشتری و محمد هادی بن محمد صالح فراهانی و سید شبر بن محمد حویزی مشعشی؛ و تا پایان عهد صفوی مؤلفانی مانند قاضی نور الله شوشتری (مجالس المؤمنین، مجلس اول) و ملا محمد باقر مجلسی (بحار الانوار، ج ۱۳، باب مخصوص بذکر کسانی که امام غایب را دیده‌اند) و میرزا محمد اخباری نیشابوری از عالمان مذهبی سده دوازدهم هجری صاحب کتاب تحفه الامین (منقول از آن در روضات الجنات ج ۷ ص ۱۳۶ - ۱۳۷) در این باب سخن

گفته‌اند «۳». محل اقامت امام در روایت‌های این

(۱) - درباره او بنگرید بمقاله مرحوم حسین نخجوانی در شماره اول سال دوم نشریه دانشکده ادبیات تبریز.

(۲) - حماسه‌سرایی در ایران، دکتر صفا، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۳، ص ۳۸۳.

(۳) - درباره این داستان و روایت‌های مختلف آن بنگرید بفهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲ مقاله آقای علینقی منزوی ص ۵۵۷-۵۶۳ ذیل عنوان جزیره صاحب الزمان؛ و باز بهمان فهرست ج ۵ مقاله اقبال‌نامه بقلم آقای محمد تقی دانش‌پژوه آملی تبرستانی ص ۱۰۹۸-۱۱۰۴؛ و به الذریعه تألیف شیخ آغا بزرگ تهرانی ج ۵ ص ۱۰۶ و ج ۴ ص ۳۹۳ و فهرست کتابخانه ملی ملک.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۱۷

داستان جایست بنام جزیره الخضرا که دارای چند شهر است و بر هریک از آن شهرها یکی از فرزندان صاحب الامر ریاست و حکومت دارد. این جزیره الخضرا که در رساله‌ها و کتابهای عالمان مذهبی از آن یاد شده بدعوی آنان از «جزایر مغرب» است و اما بنابر آنچه با اطلاعات جغرافیایی کنونی همسازست نام شهرست در مدخل تنگه جبل الطارق که امروزه آن را آلژسیراس (Algesiras) نامند، و گویا صورت عربی شده جزیره الخضرا مأخوذ باشد از جزیره سبز (L'il Verte) که در برابر آن واقعست و تازیان آن را جزیره امّ حکیم نامیده‌اند. در مأخذهای قدیم مسیحی از دو «آلژسیراس» سخن می‌رود یکی آنکه در جزیره کوچک یاد شده بود و متروک ماند و دیگری شهری که در برابر آن جزیره یعنی در خشکی قرار دارد و بهمین مناسبت نام جزیره مذکور بر آن نهاده شده و باقی مانده است و رودی بنام «وادی العسل» از آن می‌گذرد. مسلمانان این شهر و جزیره برابر آن (یعنی جزیره ام حکیم) را از زمان فتح اندلس بدست طارق بن زیاد شناخته‌اند و در کتابهای جغرافیائیشان نام آن آمده است «۱». درباره جزیره الخضرا از قرن

(۱) - از آنجمله در معجم البلدان یاقوت حموی که از دو جزیره الخضرا نام برده شده یکی شهری در اندلس و دیگری جزیره‌یی در دریای هند. معجم البلدان چاپ بیروت ج ۲ ص ۱۳۶.

درباره شهر جزیره الخضرا و تاریخ آن رجوع کنید بمقاله: Al- Djazira Al- Khadra' esp. Algesiras)

بقلم A. Huici Miranda در: ۵۳۸-۵۳۷ pp. Encyclopedie de L'Islam, Nouvelle edition, tome II.

و مأخذهای مهمی که در پایان آن مقاله قابل توجه نشان داده شده است.

با آنکه شهر و جزیره کوچک برابر آن یعنی آلژسیراس و امّ حکیم یا جزیره سبز روزگاری در تملک مسلمانان بود اطلاع آنان از آن دو محل بصورت آگاهی مبهم افسانه‌یی درآمده بود.

میرزا محمد اخباری که نامش در متن آمده، هنگامی که خواست از جزیره الخضرا کسب اطلاعی کند ذکر آنرا «اجمالاً در کتاب قاموس و کتاب الانساب سمعانی» دید و از «پادری یوسف مسیحی انگریزی که اعلم نصاری بود نظر بقرب ولایت فرنگ بآنجا» تحقیق نمود و آن پدر مسیحی -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۱۸

هفتم هجری بعد در چند کتاب از عالمان مذهبی شیعه سخن رفته است. در عهد صفوی محقق کرکی علی بن حسین بن عبد العال (م ۹۴۰) «ترجمه کتاب جزیره الخضرا» را برای ملاحظه شاه تهماسب فراهم آورد و این ترجمه در هند بطبع رسیده است. و در زمان همان پادشاه و بدستور وی میر شمس الدین محمد بن اسد الله شوشتری داستان مذکور را در رساله‌یی بنام «اثبات وجود صاحب

الزمان و غیبه و مصالح الغیبه» آورد و قاضی نور الله شوشتری از همین رساله در مجلس اول از کتاب مجالس المؤمنین سخن گفته و درباره جزیره الخضرا چنین آورده است که: «جزیره الخضرا جزیره‌یست در سرزمین ولایت بربر میان دریای اندلس که حضرت صاحب الزمان و اولاد او در آنجا می‌باشند» و بعد ازین در غالب کتابها و رساله‌هایی که درباره امام دوازدهم و رؤیت و محل اقامت او سخن رفته نام جزیره الخضرا دیده می‌شود (۱).

داستان یوسف و زلیخا که از دیرباز موضوع سرودن منظومهای مختلف و نیز در تفسیرهای قرآن دارای قسمتی خاص و مشروح بوده و هست، در آغاز این دوره موضوع تألیف کتابی باسم احسن القصص گردیده است. مؤلف آن معین الدین محمد امین بن حاجی محمد فراهی هراتی (م ۹۰۷ ه) درست در گیراگیر تشکیل دولت صفوی در گذشت. کتاب احسن القصص با حدیث و تصوف و تحقیق و آیت‌های قرآنی و آرایشهای ادبی همراه است. هرمان اته نسخه‌یی ازین داستان را در کتابخانه بودلتن نشان داده است (۲). از معین الدین فراهی داستان دینی دیگری داریم بنام قصه موسوی (- معجزات موسوی یا

- بدو گفت: «سکنه آنجا مسلمانند و پادشاه آنجا را داعی می‌گویند.» [تحفه الامین، نقل از روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۳۶-۱۳۷].
(۱)- خواننده‌یی که طالب اطلاعات مشروحتر در این باب باشد، گذشته از «ترجمه کتاب جزیره الخضرا» که در متن بآن اشاره کرده‌ام، بمآخذهایی که در حاشیه صفحه‌های پیش ذکر شده مراجعه خواهد کرد.
(۲)- ترجمه تاریخ ادبیات اته، ص ۲۱۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۱۹

تاریخ موسوی (۱).

یک تحریر دیگر از داستان یوسف و زلیخا از همین سده دهم در دستست که مطلب تازه‌یی در آن دیده نمی‌شود و بهر حال درینجا قابل ذکرست (۲).

تمام قصص انبیا که درین عهد بتفاریق، خواه در کتب تاریخ و خواه در تفسیرهای قرآن و یا جداگانه گرد آمده باشد از قبیل همین داستانهای دینیست و پیداست که نوشتن اینگونه «قصص» درین عهد اصلا تازگی نداشته و مأخوذ و منقول از کتابهای عربی و فارسیست که پیش ازینها فراهم آمده بود.

از رمانهای تاریخی در این دوره کمتر اثری داریم مگر آنچه از قدیم فراهم آمده و درین عهد رائج بوده است، و یا نقلهایی که از شاهنامه و داستانهای منظوم حماسی دیگر بنثر برای برخورداری قصه‌خوانان ترتیب یافته باشد، و از آنجمله است کتاب هفت لشکر که گویا در آخرهای عهد صفوی از شاهنامه اقتباس شده و بنثر درآمده و حاوی بخشی است از شاهنامه از داستان گیومرث تا سرگذشت بهمن پسر اسفندیار. نسخه‌یی از کتاب یاد شده در کتابخانه مجلس شورای ملی بشماره ۲۹۸۳ موجودست.

داستان دیگری که می‌توان در این ردیف آورد داستان بوستان خیال است که بعضی از قسمتهای آن بر مبنای تاریخی نهاده شده و با خیالپردیهای نویسنده آن در آمیخته. مؤلف این کتاب میر محمد تقی جعفری حسینی احمدآبادی متخلص به خیال است که آن را بنام رشید خان بهادر پسر جعفر خان ناظم بنگاله در پانزده جلد میان سالهای ۱۱۵۵-۱۱۶۹ ه نوشت (۳).

(۱)- ایضا همان مأخذ و همان صفحه.

(۲)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۴، ص ۸۰-۸۱.

(۳)- درباره این کتاب مشروح پرماجرا و داستانهای تودرتوی آن و شرح حال مؤلفش بنگرید به ترجمه تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته ص ۲۱۷-۲۱۸؛ فهرست ریو، ص ۷۷۰-۷۷۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۲۰

از داستانهایی که درین عهد نوشته شده غلبه با داستانهای عاشقانه است.

نویسندگان بعضی ازین داستانها بندرت معلوم و بیشتر ناشناخته‌اند ولی تاریخ بیشتر تحریرها و استنساخهای آنها عهد صفوی و دوره پادشاهی تیموریان هندست. از آن جمله است:

بهجت‌افزا از محمد مهدی جرفادقانی (گلپایگانی) با نثری روان و گاه مزین درباره سرگذشت بدیع الزمان تاجرزاده نیشابوری و پری‌زاد دختر پادشاه چین «و سایر داستانهای شیرین که در بین اتفاق افتاده» (۱).

همانندی نام قهرمان این داستان با قهرمان داستان منظوم دیگری باسم بدیع الزمان‌نامه باعث شده است که بعضی موضوع این دو کتاب را یکی بدانند اما چنین نیست. بدیع الزمان‌نامه مثنوی است عاشقانه ببحر متقارب مثنی مقصور و محذوف که کسی آن را بسال ۱۰۰۷ ه بنظم درآورده و موضوع آن جنگ شاهزاده بدیع الزمانست با تیمور پادشاه اورگنج و رسیدن شاهزاده بچین و ماچین و هنرنماییهایش در آن دو سرزمین و عشق او بقمرچهر دختر خاقان و عروسی کردن با او. در این منظومه پادشاه چین عنوان خاقان و پادشاه ماچین عنوان فغفور دارد و شاهزاده بدیع الزمان را در هنرنماییهایش عیارانی مانند نسیم و جهانسوز، و پهلوانانی چون بهزاد یاری می‌کنند، و او فرزندی بنام بهرام و سام و فیروز دارد و کار مهمش مسلمان کردن تیمور پادشاه اورگنج و رسیدن بجزیره زنگیان و مسلمان کردن آنان و بازخوردن با اشکبوس در شکارگاه و مسلمان کردن وی و نیز خراب کردن بتخانها و بنا کردن مسجدهاست. شعر شاعر درین منظومه گاهی بسیار متوسط است و ضمناً ساقی نامهای کوتاهی هم با روایتهای داستانی خود همراه می‌کند. ازین داستان نسخه‌یی بشماره ۵۱۳۵ در کتابخانه ملک موجودست.

– مقاله آقای دکتر محمد جعفر محبوب در مجله ایران‌نامه، سال دوم شماره ۱ و سال سوم شماره‌های ۲ و ۳.

(۱) – فهرست کتابخانه ملی ملک، تهران، ص ۶۲ بشماره ۲۹۰۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۲۱

داستان عشق بلبل از ابراهیم صغیری بنظم و نثر، مؤلف این داستان از شاعران عهد صفوی بود و نصرآبادی (۱) سه معما بنامهای صدر، خان، ایوب از او نقل کرده است (۲).

کارستان یا کارنامه بشر مسجع و بنظم درباره عشق امیر والاختر حکمران هرموز. مؤلف آن ابو البرکات منیر لاهوری فرزند ملا عبد المجید مولتانی (م ۱۰۵۴ ه) کتاب را بسال ۱۰۵۰ در جونپور بنام شاهجهان نوشته است (۳).

درباره منیر لاهوری و کارستان باز هم سخن خواهیم داشت.

گلشن خیالات یا خواب و خیال از میرزا طاهر نصرآبادی داستانیست عشقی و وصفی از یک رؤیا که نثری منشیانه همراه با نظم دارد و باز درباره آن سخن خواهم گفت.

داستان شاهزاده سیف الملوک و بدیع الجمال دختر شاه پریان از جمله قصه‌هاییست که از نحوه داستان‌گزاری الف لیله و لیله (هزار و یک شب) در آن استفاده شد. نسخه‌های متعدد از آن در دستست، بعضی کامل و بعضی ملخص، و برخی از تحریرهای آن بدینگونه آغاز می‌شود که در ایام محمود غازی یعنی سلطان محمود غزنوی بکوشش وزیرش حسن میمندی کتاب روح‌افزا که حاوی این داستان بود از خزانه پادشاه دمشق فراچنگ آمد (۴). یکی از تحریرهای این داستان با عنوان «حکایت سیف الملوک و دختر پادشاه یمن و رفتن سیف الملوک بزجر تمام به گلستان ارم و دختر گرفتن» در مجموعه‌یی از داستانها که مصحح آنرا «آورده‌اند که ...» نام داده (از ص ۱۸۷ ببعد) و بعد ازین بتفصیل معرفی خواهم کرد، چاپ شده است. در آغاز این تحریر اشاره‌یی

(۱) - تذکره نصرآبادی ص ۵۲۰.

(۲) - ذریعه ج ۹ ص ۶۰۸؛ فرهنگ سخنوران ص ۳۳۶؛ فهرست کتابخانه ملی ملک تهران، ص ۲۴۰.

(۳) - فهرست بلوشه، ج ۴ ص ۶۳؛ ترجمه تاریخ ادبیات اته ص ۲۲۰. نسخه‌هایی از آن در لاهور و آصفیه موجودست.

(۴) - بنگرید بفهرست موزه بریتانیا، ریو، ص ۷۶۴ و ۷۶۵؛ فهرست بلوشه، ج ۴ ص ۴۱؛ فهرست کتابخانه دیوان هند بشماره‌های فهرست ۷۸۸ تا ۷۹۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۲۲

بدوره سلطان محمود و جستجوی داستان بوسيله وزير او و يافتن آن در خزانه پادشاه دمشق نشده است. نثر داستان که روان و سلیس است با شعرهای فراوان از گفتار شاعران پیشین آمیخته است و همین هم نشانه‌یست از قدمت آن، و گذشته ازین نثر منسجم این داستان، با آنکه داستانگزاران متأخر در آن دست برده‌اند، نشان می‌دهد که خیلی پیش‌تر از عهد صفوی بنگارش درآمده بود. بهر حال قهرمان داستان یعنی سیف الملوک پسر عاصم بن صفوان پادشاه مصر، گرفتار عشق بدیع الجمال دختر ملک شهبال پادشاه پریان شد که صورت او را بر پرده‌ی نقش کرده بودند و بهزار جهد تا بگلستان ارم که مقام بدیع الجمال بود رفت و او را از پدر بخواست و بهمراه او و ساعد پسر وزیر مصر که مصاحبش بود و ملک خاتون همسر ساعد بمصر بازگشت.

قصه هزار گیسو ماجرای عشق فیروزیخت پادشاه مصر است بدختری جوان با اسم هزار گیسو که بفرمان پادشاه وزیرش بیگداد رفت و او را خرید، و سرگذشت پسرش آزادبخت. در این قصه حوادثی هم که برای یک بازرگان بغدادی رخ داده بود، نقل شده است «۱».

داستان عشق نوروز پسر زرگر دمشقی بدختری بنام گل «۲»، غیر از داستان نوروز شاه تألیف اودتچند کایات است که شاید بعد ازین معرفی کنم.

عجیب القصص که مانند داستان سیف الملوک عروس آن بدیع الجمال نام دارد، بنام شاه عالم بهادر (۱۱۷۳ - ۱۲۲۱) تألیف شده است. عاشق بدیع الجمال در این داستان شاهزاده‌یست هندی بنام یوسف جمال و اگرچه این داستان غیر از قصه سیف الملوک و بدیع الجمالست ولی ظاهراً بتقلید از آن

(۱) - فهرست کتابخانه موزه بریتانیا ص ۷۶۴، فهرست کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۴ ص ۱۸ و ص ۴۱؛ ترجمه تاریخ ادبیات اته ص ۲۲۱.

(۲) - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۴ ص ۴۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۲۳

ساخته شده است «۱».

مهر و ماه داستان عشق مهر پسر خاورشاه با ماه دختر پادشاه مشرق است. نسخه‌هایی از آن در کتابخانه دیوان هند (بشماره فهرست ۸۰۵) «۲» و کتابخانه ملی پاریس «۳» و کتابخانه موزه بریتانیا و کتابخانه بودلیان و جز آنها موجودست «۴». درین داستان مهر شاه یا شاهزاده مهر با یاران خود که در میانشان ارمیا نام پزشکی که شاگرد لقمان بود دیده می‌شود، در سیر و سیاحتند تا بجزیره دوال پایان و از آنجا بسراندیب می‌رسند و در آن جزیره بر کوه برشته گور آدم صفی را زیارت می‌کنند. درین کتاب از سرگذشت چند عاشق و معشوق سخن می‌رود: مهر با ماه، عندلیب با گل‌عذار، نیک اختر با زهره، مشتری با عذرا؛ و نام عیارانی هم برسم داستانهای قدیم در آن دیده می‌شود مثل نسیم عیار و ظلمت عیار؛ و ضمناً در آن از پادشاهی بنام ابرفرنگی یاد می‌شود و قصه چنین پایان می‌یابد که خاورشاه پادشاهی بفرزندش مهر واگذار کرد و خود بعبادت مشغول گشت. نسخه‌ی ازین داستان در مجموعه شماره

Suppl. ۱۴۹۰ کتابخانه ملی پاریس ملاحظه شد، نثری روان دارد و تاریخ تحریر آن ۱۱۶۷ ه است و بعید نیست که اندکی پیش از آن تاریخ در سرزمین هند نگاشته شده باشد.

نوش آفرین نامه داستانیت در شرح پادشاهی جهانگیر شاه که در نود سالگی بدعای یکی از پارسایان صاحب دختری شد بنام نوش آفرین گهرتاج و موضوع اصلی رمان ماجراهای شگفت‌انگیز این دختر و دلاوریهای او در

(۱) - نسخه آن در کتابخانه دیوان هند (ایندیا آفیس) موجودست بشماره فهرست ۸۴۷ (ج ۱ س ۵۴۲).

(۲) - ایضا ج ۱ ص ۵۲۹.

(۳) - در مجموعه شماره Suppl. ۱۴۹۰

(۴) - و نیز بنگرید بترجمه تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته ص ۲۱۹ - ۲۲۰ و فهرست بلوشه ج ۴ ص ۴۱ - ۴۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۲۴

جهانست «۱». شاید قصه سلطان ابراهیم شاه پسر سلطان عادل شاه پادشاه ختن و داستان عشق او با نوش آفرین دختر جهانگیر شاه پادشاه دمشق باتوجه بهمین قصه تحریر شده باشد. بعد از خواندن نسخه شماره Suppl. ۱۱۲۶ کتابخانه ملی پاریس این حدس تأیید شد «۲».

در نسخه یاد شده کتابخانه ملی پاریس داستانهای کوتاه دیگری هم ملاحظه شد مانند داستان عشق هارون بدختری از خاندان برمکیان و تزویج او؛ داستان منصور پسر خالد جوهری و عشق وی بدختر جعفر العباسی و رقابتی که درین مورد با حجام بهم رساند و جز آنها. حکایات این مجموعه همه منتخب و خوبند و انشاء آنها هم نسبتاً قدیم بنظر می آید و بعضی قرائن ممکن است در حدود سده دهم بنگارش درآمده باشند.

قصه فیروز شاه داستانی مشروح و مطبوعست که ریشه‌ی کهن دارد و بهمت علی نوروز خان یا نوروز علی بیگ شاملو برشته تحریر درآمد. وی در سده یازدهم در دستگاه پادشاهان تیموری هند بسر می‌برد «۳». درین داستان که نسخه آن بشماره Suppl. ۱۵۲۰ در کتابخانه ملی پاریس مطالعه شد، آمده است که پادشاه بدخشان پسری بنام فیروز شاه داشت و پس از او صاحب دو پسر دیگر شد بنامهای نوروز شاه و بهرامشاه ولی پس از آن مادر فیروز شاه را رها کرد و او با پسرش از حرم پادشاهی بیرون رفت و نزدیک کاخ شاهی در محلی باعاشه پرداخت و پسرش علم دین و سلاحشوری آموخت و بزودی در هر دو فن استاد شد. درین میان پادشاه بدخشان بیمار گردید و پزشکان در مداوایش عاجز ماندند تا آنکه پزشکی که از «شهر یونان» بدخشان آمده بود دریافت که علاجش با «گل دیو کنده» است یعنی گلی که دیوش کنده باشد و چنان گلی

(۱) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۴ ص ۴۲ - ۴۳.

(۲) - ایضا همان جلد ص ۷۹ - ۸۰.

(۳) - درباره او بنگرید به صحف ابراهیم علی ابراهیم خان خلیل خطی؛ مخزن الغرائب احمد علی هاشمی سندیلوی خطی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۲۵

در قلمرو پادشاهی یافت نمی‌شد. فیروز شاه ازین ماجرا خبر یافت و از مادر رخصت طلبید تا بجست و جوی آن گل برود. ازین پس سرگذشت فیروز شاه و عشق او با همایون دختر پادشاه فاریاب و جنگهایش با دیوان و بدست آوردن آن گل که یاد کرده‌ایم موضوع اصلی کتاب می‌گردد «۱».

چند قصه عاشقانه و قهرمانانه باسم ملک محمد داریم که از آن جمله است: ملک محمد و شاه کشمیر و ملک محمد و گیتی افروز،

و این داستان اخیر در یک مجموعه که در فهرست کتابخانه دیوان هند بشماره ۸۳۰ معرفی شده «۲»، موجودست و بدینگونه شروع می‌شود: «چنین آورده‌اند که در زمان حضرت شیخ صنعان در طرف زمین مغرب شهری بود که آن را ابیض «۳» می‌گفتند...». نسخه دیگری از همین داستان در همان کتابخانه بشماره فهرست ۸۳۱ معرفی شده است «۴» و نسخه دیگر در کتابخانه ملی پاریس دیده شد «۵» با عنوان قصه ملک محمد. خلاصه داستان چنین است که آذر شاه پادشاه شهر ابیض شاهزاده‌یی «زلاله» نام را بزنی گرفت و ازو فرزندی نیاورد. پس بهدایت اخترشماران سمنرخ دختر پادشاه مشرق را بزنی خواست تا بدعای شیخ صنعان (که درین داستان محل اقامتش بغداد است) ازو صاحب فرزند شد. ازینجا در پیچ‌وخم داستانگراری نام ملک محمد وارد کتاب می‌شود و داستان آذر شاه با قصه او درمی‌آمیزد.

(۱) - نسخه‌یی از کتاب یاد شده در کتابخانه ملی پاریس بشماره (۱۵۲۰. Suppl) ملاحظه شد.

بنگريد بفهرست آن کتابخانه ج ۴ ص ۶۲؛ و از آن نسخه جداگانه‌یی در کتابخانه دیوان هند، بشماره فهرست ۸۰۴ موجودست (فهرست، ج ۱ ص ۵۲۹) و نیز در مجموعه‌یی از آن کتابخانه بشماره فهرست ۸۰۳ که نخستین قصه مندرج در آنست.

(۲) - فهرست کتابخانه دیوان هند، اته، ج ۱ ص ۵۳۶.

(۳) - قابل مقایسه با بلدة البيضاء - Casablanca

(۴) - فهرست کتابخانه دیوان هند، ج ۱، ص ۵۳۶.

(۵) - فهرست بلوشه، ج ۴ ص ۸۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۲۶

ازین دسته قصه‌هاست داستان ملک محمد و شهربانو «۱» که بفرمان شاه عالم بهادر (۱۱۱۹-۱۱۲۴ ه) از اصل هندی بدست منشی غیوری بفارسی درآمده و اختصاصاً شعله آه نام یافته است «۲».

داستان مسعود شاه و گیتی‌آرا که یکی از نسخه‌های موجود آن «۳» در آخرهای سده یازدهم هجری تحریر شده، داستان نسبتاً مشروحیست از غصه فرزندجویی عزیز شاه پادشاه اصفهان. حدیث فرزندخواهی چنانکه می‌دانیم اساس بسیاری از داستانهای ایرانیست و درین مورد عزیز شاه پس از سالیان از یکی از بانوان حرم خویش بنام معصومه دارای پسری شد باسم مسعود شاه و این پسر پس از رشد با دیدن تصویر شاهدختی زیبا بنام گیتی‌آرا عاشق او شد و برای وصال او خویشتن را بماجرایی درافکند.

نسخه مشروحتری از همین داستان مسعود شاه وجود دارد بنام قصه الجواهر و قصه محمد مسعود شاه پادشاه که در سده دوازدهم در هند نویسانده شده و دارای چند مینیاتور هندی نیز هست «۴». درین روایت مشروح محمد مسعود شاه پسر عزیز شاه پادشاه اصفهانست که دل‌باخته «نیک اقبال» دختر فرخ‌فال وزیر، و نیز «گیتی‌آرا» گردید. درین نسخه نویسنده داستان را از زبان جوانی بنام سلطان علی که بخانه خود دعوتش کرده بود، روایت می‌کند.

این داستان را نباید با داستان دیگری بنام حکایت شاهزاده ایران و جوهر اشتباه کرد. متن این داستان در مجموعه‌یی از افسانه‌ها، [که مصحح و ناشرش آن را «آورده‌اند که...» نامیده و بعد ازین بتفصیل معرفی خواهم کرد] آمده است (از ص ۱۱۵ بعد) و موضوع آن عشق شاهزاده ایرانست بکنیزکی

(۱) - ترجمه تاریخ ادبیات فارسی اته، ص ۲۲۰.

(۲) - نسخه‌یی از آن در کتابخانه دیوان هند موجودست. بشماره فهرست ۸۴۸ (ج ۱ ص ۵۴۲)

(۳) - فهرست بلوشه، ج ۴ ص ۶۴-۶۵ بشماره ۹۳۱. Suppl

(۴) - ضمیمه فهرست ریو، ص ۲۴۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۲۷

جوهر نام که بخوابش دیده و دلباخته وی شده بود. آن کنیزک دختر قیصر روم بود که اسلام آورده و از دیار خود گریخته و خواجه‌یی از شهر فارقلیا او را نزد خود نگاه داشته و پادشاه‌زاده ایران فروخته و هموزنش گوهر ستانده بود. داستان سر دراز دارد و بخواندن می‌ارزد. نثرش روان و همراه با واژه‌هایی است که گاه کهنه بنظر می‌آید، و معلومست که تحریری تازه از داستانی نسبتاً کهنه است.

و باز این قصه غیر از قصه دیگرست بنام گیتی‌آرا که نسخه آن بشماره فهرست ۸۳۲ در کتابخانه دیوان هند موجودست «۱» و چنین آغاز می‌شود:

«راویان اخبار و ناقلان آثار چنین روایت می‌فرمایند که در ولایت چین پادشاهی بود عالی‌جاه انجم سپاه و پسری داشت بحسن و کمال آراسته ... الخ».

کتاب گل و هرمز افسانه‌یست آمیخته از ماجراهای قهرمانی و عشقی.

درین کتاب ضمن بیان جهانگشاییهای هرمز از عشق او بشاهزاده خانم «گل» سخن می‌رود و مؤلف می‌گوید که ابراهیم شاه پادشاه استانبول تا هفتاد سالگی پسری نداشت تا جانشین او شود و چون اخترشماران او را بفرزندی نوید ندادند همه را ببند افکند و در دژی بازداشت تا آنکه درویشی او را علاج کرد و بدو بشارت داد که صاحب پسری جهانگشا خواهد گشت. پس او دختر وزیر خود را بزنی گرفت و ازو هرمز شاه بزاد و چون سالی چند برآمد بجنگ پادشاه مصر و مغرب و قبایل فرنگ رفت و ... «۲»

قصه گل و صنوبر یا قصه گل با صنوبر با سرگذشت «سمن شاه» از دیار خاور آغاز می‌شود و از آن نسخه‌های مشروح و مختصر وجود دارد چنانکه نسخه مندرج در یک مجموعه از کتابخانه موزه بریتانیا بشماره ۳ Egerton ۱۰۱۸ -

(۱) - فهرست آن کتابخانه، ج ۱ س ۵۳۶.

(۲) - نسخه‌یی ازین داستان در مجموعه Suppl. ۱۹۳۱ کتابخانه ملی پاریس مندرجست.

بنگرید بفهرست آن کتابخانه، ج ۴، ص ۷۹.

(۳) - ریو، ج ۲، ص ۷۶۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۲۸

کوتاه و نسخه موجود در کتابخانه دیوان هند «۱» بشماره فهرست ۸۱۹ مشروح‌ترست. ترجمه هندوستانی این داستان را هدایت علی اسلام‌آبادی در ۱۸۴۷ در کلکته چاپ کرد و همین داستان بدست گارسن دوتاسی «۲» بفرانسوی ترجمه شد و بسال ۱۸۶۲ در جلد هفتم مجله شرقی و امریکایی «۳» منتشر گردید.

ترجمه دیگری هم از آن بهندوستانی شد و نیز بهندوستانی منظوم گردید. از آن نسخه‌هایی دیگر بغیر از آنچه پیش ازین گفته‌ام با بعضی تفاوتها وجود دارد.

مؤلف فهرست کتابخانه عمومی پنجاب لاهور این داستان را نوشته اندرجیت دهیر از صاحب قلمان آغاز سده دوازدهم هجری در هند دانسته و موضوع آن را مأخوذ از اصل هندی شمرده است «۴».

قصه طالب پادشاه‌زاده و مطلوب حکایتی است از عشق طالب شاه‌زاده یمن بمطلوب دختر پادشاه بدخشان «۵».

قصه ارشد و رشید در بیان سرگذشت ارشد و رشید و اشرف پادشاه‌زادگان چین و فیروز وزیرزاده است. پادشاه چین فرزندى نداشت تا آنکه میوه‌یی بسه تن از زنان خود داد و از آنان سه فرزند زاده شدند ... «۶»

قصه‌های عاشقانه دیگری را درینجا فهرست‌وار نام می‌برم که نسخ آنها بتفاریق در کتابخانه‌های هند و ایران و فرنگستان یافته می‌شود مانند قصه بهرام گور و بانوی حسن - قصه شاهزاده جوانبخت - قصه خاقان شاه - قصه حسن آرا - قصه ملک علی پسر شاه بخارا و مهربانو دختر خوارزمشاه - قصه بهروز بازرگان و دختر شاه کشمیر - قصه فرخ‌شاه امیر ختا - قصه مظفر شاه پادشاه چین و شاهزاده ملک

(۱) - فهرست آن کتابخانه ج ۱ س ۵۳۲.

(۲) - Garcin De Tassy خاورشناس فرانسوی.

(۳) -

۱۳۰ - ۶۹ PP. ۱۸۶۲, tome VII, Revue Orientale et Americaine.

(۴) - لاهور، پنجاب پابلیک لایبری، ۹، ۱۸۷۳.

(۵) - فهرست بلوشه، ج ۴ ص ۱۸.

(۶) - ایضا ص ۱۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۲۹

جمشید و ماه - قصه شاه همایون فال و دل آرام - قصه آزادسرو شاه مرو (۱) و پسرش شاهزاده ملک احمد (۲) - داستان عشق بهرام گور بدختر شاه پریان و جز آنها (۳).

داستانهای متنوعی داریم که اگرچه بنحوی با حوادث عشقی در آمیخته‌اند اما بعضی حکایت از تردستی و طراری و عیاری می‌کنند و برخی حاوی پرسشهایی بشکل چیستان و معما و پاسخهای آنها هستند، و دسته‌ی دیگری تا حدی جنبه تعریضی دارند یا متضمن نصیحت‌های حکیمانه‌ی در هیأت قصه‌اند، و پاره‌ی بویژه این نوع اخیر که نوشته‌ام، تحریرهای جدیدی از داستانهای سابق مانند حکایات طوطی‌نامه و بختیارنامه و داستانهای بلند و کوتاه دیگر هستند، و از جمله آنهاست:

قصه ملکه روم که بجای پدر بر تخت سلطنت نشست و روزی سران قوم را گرد آورد و گفت با مردی همسری خواهد کرد و پادشاهی را بدو خواهد بخشید که بصد پرسش او پاسخ درست دهد، خواه از نسل شاهان باشد یا در زمره گدایان. این خبر بزودی در همه‌جا پراگند، و گروهی آمدند و جان بر سر مدّعی خود گذاردند تا بعد از چهل سال فقیهی از ترکستان بنام عبد العلیم (در بعضی از نسخه‌ها عبد العلی) که ازین ماجرا آگاهی یافته بود بجانب قسطنطنیه شتافت و پس از سفری چهل روزه بدانجا رسید و بهمه پرسشها پاسخ گفت و از ملکه مراد یافت. در کتابخانه ملی پاریس ازین داستان دو نسخه موجودست، یکی بشماره Suppl. ۹۰۹ و دیگری در مجموعه‌ی از داستانها بشماره Suppl. ۹۱۲ که هر دو در میانه‌های سده دوازدهم استنساخ شده‌اند (۴).

(۱) - تصادفی است شگفت‌انگیز در شباهت میان این اسم و نام آزادسرو راوی داستانهای رستم.

(۲) - باز هم شباهت تصادفی با اسم احمد بن سهل مروزی که آزادسرو در خدمت او می‌بود.

(۳) - درباره این چند داستان که برشمرده‌ام بنگرید بفهرست کتابخانه دیوان هند، ج ۱ ستونهای ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۴۲، ۵۴۳؛ و ترجمه تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته ص ۲۲۰ - ۲۲۲.

(۴) - فهرست بلوشه، ج ۴ ص ۸۴ و ۸۷؛ ترجمه تاریخ ادبیات اته، ص ۲۲۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۳۰

نظیر همین داستانست قصه دختر غفور چین که پرسشهایی از عاشقان خود می‌کرد و هر که را که پاسخ نادرست می‌داد می‌کشت

«۱».

درینجا قصه‌هایی را بنام: قصه دختر شاه یمن و وزیران او آصف و کامکار و آثار عصمت، و قصه فرخ‌شاه امیر شیراز و فرخزاد پسر وزیر، و قصه دزد و قاضی، و قصه تمیم انصاری می‌افزایم «۲».

در مجموعه‌یی از داستانها که با عنوان «آورده‌اند که ...» چاپ شده و مصحح آن همه را از عهد صفوی دانسته «۳»، چند داستان دیده می‌شود که غالباً تحریرهای نسبتاً تازه از متنهای کهن‌تری هستند و در بیشتر آنها عامل عشق، اگرچه وجود دارد، ولی محرک اصلی ماجراها نیست، مانند:

«حکایت خواجه بهاء الدین که سنائی وزیر ازو نزد پادشاه سعایت کرد و آخر او را کشتند». جریان قصه بعهد معتصم عباسی در بغداد ارتباط می‌یابد و خواجه بهاء الدین بازرگانی بود مورد لطف و محبت تام خلیفه و سنائی وزیر بر اثر عشقی که بزوجه او داشت او را نزد خلیفه متهم ساخت ولی زن که بزبور پارسایی آراسته بود خواجه سنائی را پیش خلیفه رسوا و بقتل محکوم ساخت و شوی خود را از مهلکه بیرون کشید «۴».

«حکایت سیمرغ که خواست قضا و قدر را بگرداند و نتوانست» «۵» که نسخه‌های دیگر هم از آن دیده‌ام، بروایت «شیخ بزرگوار سلطان المحققین و

(۱) - نسخه‌های موجود در ایندیا آفیس بشماره فهرست ۱۲۳۹، و بودلیان؛ ترجمه تاریخ ادبیات اته ص ۲۲۲.

(۲) - ترجمه تاریخ ادبیات اته ص ۲۲۱ و فهرست ایندیا آفیس، ج ۱، ص ۵۴۴ و ۵۴۵.

(۳) - این مجموعه را آقای دکتر ابو الفضل قاضی زیر عنوان «آورده‌اند که ...» بسال ۲۵۳۵ شاهنشاهی (- ۱۳۵۵ شمسی) در شمار انتشارات دانشگاه ملی چاپ کرده‌اند. کیفیت نسخ داستانها و تاریخ و شرح آنها را در مقدمه مصحح بخوانید.

(۴) - مجموعه مذکور ص ۱-۱۲.

(۵) - ایضا همان مجموعه ص ۱۳-۳۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۳۱

قدوه المدققین حسن بصری» نسبت یافته که «از معتمدان سرور عالم و عالمیان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله روایت کرده» است. موضوع اصلی این داستان آنست که قضای مبرم الهی را «بهیچ چیز دفع نمی‌توان کرد» اما سیمرغ در محضر سلیمان اظهار داشت که باین مطلب اعتقاد ندارد و خداوند برای شرمسار ساختن او مقدر ساخت که پسر ملک مشرق و دختر ملک مغرب را بیکدیگر برساند و بی‌نکاح پسری ازیشان بوجود آورد و سرگذشت این پسر و دختر از همینجا آغاز می‌شود و تا پایان داستان ادامه می‌یابد، و سرانجام پسر و دختر مسلمان شدند و سلیمان باد را فرمان داد که شاهزاده را با دختر بمغرب برد و پادشاه مغرب دختر را با جهاز بسیار روانه مشرق کرد. از آن تاریخ سیمرغ از شرم در پس کوه قاف پنهان شد و دیگر کسی او را نخواهد دید.

«حکایت دور افتادن بهرام گور از لشکر و آمدن بدهی و دختر مهرجو را گرفتن» «۱» که روایت و تحریری نسبتاً جدید از ماجراهای مشهور بهرام گور ساسانیست که در ادب پهلوی و فارسی سابقه دارد. در این داستان بهرام گور که در شکارگاه از لشکر خود جدا مانده بود بدیهی رسید و بدهقان آن دیه پناه برد لیکن مددی ازو نیافت مگر آنکه وی را بخانه مهرجو که در کنار آن دیه بود راهنمایی کرد. مهرجو شرط میزبانی بجای آورد و بهرام بدختر او، مهرخواه، که ساقی مجلس شده بود دل باخت و فردا که لشکریان بر در سرای مهرجو جمع شدند بهرام را شناختند. مهرجو پاداش نیک یافت، مهرخواه همسر بهرام شد و خداوند آن دیه از مال و نعمت خود محروم و آواره گردید تا در تهی‌دستی مرد. همچنانکه گفتم این داستان تحریری نسبتاً جدید از یک متن کهن‌تر است که آثار کهنگی گاه‌گاه در ضمن واژه‌ها و ترکیبها ظاهر می‌گردد.

(۱) - ایضا همان مجموعه ص ۳۴ - ۴۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۳۲

حکایت بهرام گور که درین مجموعه بعد از داستان مذکور آمده «۱» همان داستان بهرام و وزیر او راست روشن و چوپانست که در سیاستنامه خواجه نظام الملک «۲» می‌بینیم و حتی در عبارات چندان تغییری راه داده نشد مگر از طریق حذف و تلخیص و این تشابه دو متن حدس مرا که پیش ازین درباره کهن بودن داستانهای این مجموعه زده‌ام تأیید می‌کند.

«حکایت زن زرگر با فقیه و والی و شهنه و قاضی و محتسب و در صندوق کردن زن زرگر ایشان را» در این مجموعه «۳» هم ازین قبیل داستانهای کهنه است که با تغییراتی دوباره تحریر شد، و نیز بر این منوالست «حکایت جولاه و درودگر و حیل درودگر با جولاه و حیل جولاه با ملک عمان و سرگذشت ایشان» «۴» و «حکایت زن بنا و وزیران پادشاه کرمان و بم که چه کرده‌اند با آن زن بنا و ادب کردن زن بنا وزیران را» «۵».

از همین مجموعه حکایت شاهزاده ایران و جوهر «۶» را که یک داستان عشقی همراه با بعضی ماجراهای دیگرست که پیش ازین معرفی کرده و گفته‌ام که آثار قدمت از آن آشکارست.

داستان شاهنشاه و فخر النساء دختر شاه یمن در این مجموعه با عنوانی دیگر آمده است یعنی «حکایت کل باغبان که بر دختر پادشاه یمن عاشق شده بود و در سفر او را یافت» «۷». این قصه کاملاً عشقی است با تحریری نسبتاً جدید، گویا

(۱) - ایضا ص ۴۲ - ۴۷.

(۲) - سیاستنامه خواجه نظام الملک، تهران ۱۳۲۰ چاپ مرحوم عباس اقبال آشتیانی، ص ۲۳ - ۳۴.

(۳) - ص ۴۸ - ۵۹.

(۴) - ایضا ص ۶۰ - ۷۴.

(۵) - ایضا ص ۷۵ - ۱۱۴.

(۶) - ایضا ص ۱۱۵ - ۱۵۹.

(۷) - ایضا ص ۱۶۰ - ۱۸۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۳۳

از عهد صفوی؛ و بعد از آن داستان سیف الملوک است «۱» که آن هم در شمار داستانهای عاشقانه مذکور افتاده و نسخه‌های دیگر نیز از آن موجودست.

در آخر مجموعه یاد شده تحریری از تحریرهای متعدد و متأخر بختیارنامه را می‌بینیم «۲» که پیش ازین بنام آن اشاره شده است «۳». از میان مجموعه‌های حکایات دو مجموعه بنام جامع الحکایات داریم.

پیداست که خواننده این عنوان را با عنوان کتاب عوفی باسم جوامع الحکایات اشتباه نخواهد کرد. در یکی ازین دو جامع الحکایات که کوچکتر از جامع الحکایات دیگرست نامی از مؤلف یا گردآورنده قصه‌ها نیامده است.

نسخه آن بشماره ۹۴۱ Suppl. در کتابخانه ملی پاریس موجود و شامل قصه‌های زیرینست: داستان قباد و دلارام - داستان بزرجمهر و بخت جمال - سلیم واسطی و حجاج - سیف الملوک و بدیع الجمال [که پیش ازین معرفی کرده‌ام] - سرگذشت مانی - مقتبساتی از کتاب بهار دانش - مقداری امثال و حکم که بنظم الفبایی نقل شده است «۴».

اما جامع الحکایات ثانوی بواقع جامع حکایتهای متعدد و شایسته نامی است که دارد و از آن چند نسخه موجودست، یکی در

کتابخانه آستانه رضوی بشماره ۱۹۱ فهرست آن کتابخانه شامل چهل و شش داستان. مؤلف فهرست کتابخانه یاد شده آقای گلچین معانی معتقد است که شاید این مجموعه برای جلال الدین اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) در هندوستان گرد آمده باشد. نسخه آستانه رضوی در آغاز و انجام افتادگی دارد و علت نقص چند داستان در آن بهمین سبب است. نسخه دیگر از این مجموعه در کتابخانه ملی پاریس بشماره Suppl. ۹۰۷ موجود است «۵» و دو داستان بیشتر از نسخه آستانه رضوی

(۱)- ایضا ص ۱۸۷-۲۳۶.

(۲)- ایضا ص ۲۳۷ ببعد.

(۳)- همین کتاب ج ۳ ص ۱۱۴۸ و ج ۴ ص ۴۷۰.

(۴)- فهرست بلوشه، ج ۴ ص ۸۸-۸۹.

(۵)- فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۴، ص ۸۴-۸۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۳۴

دارد (یعنی پنجاه حکایت) و کاملترین نسخه در کتابخانه دیوان هند است بشماره فهرست ۷۹۷ که ۵۲ داستان را شاملست «۱». جامع این مجموعه بزرگ شیخ محمد عظیم نام داشته که بتصریح خود از مردم ولایت سند بوده است.

نسخه کتابخانه ملی پاریس از روی نسخه دیگری استنساخ گردیده که بتاریخ شعبان سال ۱۰۲۵ تحریر شده بود و بعید نیست که آن همان تاریخ تألیف مجموعه مذکور بوده باشد و نسخه ایندیا آفیس هم تازه نیست و چنانکه از تاریخهای مرقوم در آخر بعضی از حکایات آن برمی آید در حدود سالهای ۱۰۲۸ تا ۱۰۴۶ استنساخ شده است. از داستانهایی که درین مجموعه بزرگ گرد آمده هیچیک با دیگری ارتباط ندارد و قصه‌های پراکنده‌یی هستند که در کنار هم گذارده شده‌اند. شیخ محمد عظیم در مقدمه کوتاهی که بر مجموعه خود نوشته گوید که خواست داستانها و سرگذشتهای عجیبی را در این مجموعه فراهم آورد. اسم او فقط در آخر نسخه کتابخانه ملی پاریس ذکر شده و فهرست داستانها، چنانکه در مجموعه ایندیا آفیس که از همه کاملترست می‌بینیم، چنین است: ۱- حکایت پادشاه که در تلاش مرد بی‌غم سعی کرد. ۲- حکایت شاهزاده که در حیات پدر سفر اختیار کرد. ۳- حکایت مردی منعم از شهر حلب. ۴- حکایت حجاج بن یوسف ثقفی [یا] حکایت مسعود دمشقی و حجاج. ۵- حکایت خشت‌زن شهر کازرون. ۶- حکایت ملک فارس عز الملک و پسر او مجد الملک. ۷- حکایت عزیز و زن. ۸- حکایت بازرگان که در کاروان‌سرای نیشاپور فرود آمده. ۹- حکایت هشام بن عبد الملک [که از ترجمه فارسی کتاب فتوح احمد بن اعثم کوفی برداشته شده].

۱۰- حکایت هارون الرشید و جوان سگ‌پرست. ۱۱- حکایت شیخ صنعان و مریدان. ۱۲- حکایت شهر بی‌جانان [که در فهرست چنین است و در متن حکایت چهار مرد نام دارد]. ۱۳- حکایت پری و شاهزاده. ۱۴- حکایت شاهزاده جوان و جوانبخت. ۱۵- حکایت بهرام گور و کنیزک دلارام. ۱۶-

(۱)- فهرست کتابخانه ایندیا آفیس، ج ۱، س ۵۲۴-۵۲۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۳۵

حکایت شاهزاده نوجوان و دختر شاه یمن. [در فهرست حکایت پادشاه ولایت خطا]. ۱۷- حکایت دختر شاه کشمیر و شاهزاده قنوج. ۱۸- حکایت رضوان شاه و پری و چشمه و آهو. ۱۹- حکایت هارون الرشید و اسحق موصلی. ۲۰- حکایت آن شاهزاده که مادر و پدر بفروخت و با دختر ملک چین مناظره کرد. ۲۱- حکایت پادشاه شمشیربند. ۲۲- حکایت مرد و زن.

۲۳- حکایت مرد و زن جمیل. ۲۴- حکایت مرد مطرب و زن صاحب جمال.

۲۵- حکایت ابو بکر ربانی. ۲۶- حکایت پادشاه و دختر سپهسالار. ۲۷- حکایت مرد بنا و مهندسی و زن مستوره. ۲۸- حکایت آن پادشاه که در خواب بر دختری عاشق شد که سه خال بر روی داشت. ۲۹- حکایت خالد جوهری و پسرش منصور و یوسف حجام. ۳۰- حکایت آن پادشاه که زن پریزاد خواست و قصه مار سیاه و سفید. ۳۱- داستان سعد و سعید و شمعون جهود و مرغ سعادت. ۳۲- حکایت پادشاه دریابار و صد پسر. ۳۳- داستان شاهزاده و حصیرباف. ۳۴- داستان ماهی گیر و پسر. ۳۵- حکایت پادشاه شهر بغداد. ۳۶- داستان بازرگان بصره [این داستان و هشت داستان که بعد از آن نقل شده در موضوع با بختیارنامه مشابهت دارد]. ۳۷- حکایت پادشاه حلب. ۳۸- داستان مرد صابر. ۳۹- حکایت پادشاه یمن. ۴۰- حکایت پادشاه بلاد طبرستان. ۴۱- حکایت پادشاه حبشه. ۴۲- حکایت مرد جواهرشناس بغداد. ۴۳- حکایت ابو تمام. ۴۴- حکایت پادشاه حجاز. ۴۵- حکایت منصور دمشقی و گنج یافتن. ۴۶- حکایت پادشاه و پسر عاقل.

۴۷- حکایت قاضی که از خرمن گل بزیر افتاد. ۴۸- حکایت خشت زن و خلیفه بغداد. ۴۹- حکایت مرد بطلال در شهر کوفه. ۵۰- حکایت مردی در عهد عضد الدوله در شهر بغداد. ۵۱- یک حکایت بی عنوان که متن آن در بعضی قسمت‌ها محو شده مربوط بواقعه‌یی در عهد خلافت علی (ع). ۵۲- حکایت تاجر مصری.

ازین مجموعه ذیقیمت نسخه‌های کامل و ناقص دیگر هم وجود دارد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۳۶

مثل نسخه شماره فهرست ۷۹۸ کتابخانه دیوان هند (فهرست، ج ۱، س ۵۲۶) و در بعضی از نسخه‌ها نام آن باشتباه «جوامع الحکایات» نوشته شده و چنانکه پیش ازین گفته‌ایم این نامگذاری نادرستست. نکته قابل ذکر درباره این مجموعه آنکه از بعض حکایت‌های مندرج در آن با استقلال نسخه‌های جداگانه موجودست و بعضی را هم می‌توان در مجموعه‌های دیگر یافت. مثلاً حکایت شماره ۲۸ را در مجموعه «آورده‌اند که ...» که پیش ازین معرفی شده است می‌توان یافت و نه داستان از شماره ۳۶ بی‌عده هماننده داستان‌هاییست که در بختیارنامه آورده‌اند.

عین این وضع را در مجموعه بزرگ دیگری از قصص و حکایات می‌بینیم که نام عجیبی هم دارد و بعضی از داستان‌های مندرج در آن همانست که در جامع الحکایات می‌بینیم. این مجموعه مقدمه و خاتمه‌یی برسم معمول ندارد و عنوانش که در آغاز کتاب ثبت شده افسانت الغرائب و مؤلف آن تیمنی رومی است. پیداست که تیمنی هاء آخر کلمه افسانه (- هاء حرکت یا بقول معاصران ما هاء غیر ملفوظ) را با هاء بدل از تاء مدور که در پایان بعضی از واژه‌های فارسی شده عربیست (مثل صفحه، دفعه و جز آنها) اشتباه کرده و آن تاء مدور تصویری خود را به تاء ممدود بدل نموده و ازین راه واژه «افسانت»، و با آن ترکیب عجیب یاد شده را، بر ساخته است. بهر حال درین مجموعه گاه همان داستان‌های جامع الحکایات تکرار شده و از آن جمله است حکایت‌های شماره ۲۱ و ۲۲ که با شماره ۱۵ و ۱۴ جامع الحکایات یکسانست. از بعض داستان‌های آن نسخه‌های مستقل در دستست و بعضی قصه‌های آن از کتاب‌های مشهور پیشین برداشته شده. فهرست داستان‌های این مجموعه چنین است: ۱- قصه اسکندر ذو القرنین. ۲- قصه منظر شاه. ۳- حکایت برهن ۴- حکایت پادشاه کشمیر ۵- حکایت دهقان فارس ۶- حکایت روباه گرسنه ۷- حکایت مرد مسافر ۸- حکایت دمنه ۹- قصه بوزینه ۱۰- حکایت سه جوان ۱۱- حکایت موش و گربه ۱۲- حکایت عادلخان ۱۳- حکایت پادشاه

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۳۷

سمرقند ۱۴- حکایت قاسم دیوانه ۱۵- حکایت کل ترک ۱۶- حکایت عبد الله ۱۷- حکایت مرد پیر هیمه کش ۱۸- حکایت عظیم الملک ۱۹- حکایت پادشاه بصره ۲۰- حکایت رئیس موصل ۲۱- قصه حجاج ۲۲- حکایت شهزاده بهرام و گل اندام ۲۳- حکایت مرد نیشابوری در بلاد عراق ۲۴- حکایت خاور شاه پادشاه. شرح این مجموعه در فهرست کتابخانه دیوان هند ذیل شماره ۷۹۹

ملاحظه می‌شود «۱».

مجموعه دیگری بشماره فهرست ۸۰۳ در کتابخانه یاد شده موجود است «۲» حاوی سه داستان مشهور که نخستین آنها قصه فیروز شاه پسر پادشاه بدخشان است که از آن نسخه‌های مستقل در دست است و پیش ازین بدان اشاره کرده‌ام. دوم قصه حسن آرا و سوم قصه مدهمالت (- مدهومالت) که درباره آن سخن خواهم گفت.

از مجموعه‌های قابل ذکر دیگر تحفه الحکایات است که در فهرست کتابخانه دیوان هند بشماره ۸۲۷ معرفی شده «۳» و مجموعه بیست از هفت حکایت تألیف برهمن حصاری در سال ۱۱۲۳ بعهد پادشاهی شاه عالم بهادر شاه (۱۱۱۹-۱۱۲۴ ه) در شاهجهان آباد.

یکی دیگر از اینگونه مجموعه قصه‌ها که در عهد صفوی فراهم آمده و نسخه‌یی از آن بشماره Or.۲۳۷ در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است، آنست که محمد کاظم بن میرک حسین مظفری سجاوندی متخلص به حبی گرد آورده است. حبی در مقدمه کوتاهی که بر این مجموعه نوشته گفته است که این «حکایات عجیب و غریب» را در هفتاد سالگی فراهم آورده و آنها را که در مجالس بزرگان شنیده بانشاء صحیح و فصیح تحریر نموده است. پس این افسانه‌ها از جمله قصه‌های رایج زمان بود که بنابر رسم قدیم تحریر ادبی یافته

(۱)- بنگرید بفهرست کتابخانه دیوان هند، تألیف هرمان اته، ج ۱ ص ۵۲۷.

(۲)- ایضا ص ۵۲۸-۵۲۹.

(۳)- ایضا ص ۵۳۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۳۸

است و بیشتر آنها را در مجموعه‌های دیگر و یا در نسخه‌های جداگانه نیز می‌بینیم. از جمله این قصه‌هاست دقیانوس و اصحاب کهف- منصور جوهری و یوسف سلمانی- مهر و ماه- سعد بن مسعود گوهر فروش اصفهان- قصه عرب و همسرش عوریه و برادرش- داستان شاهزاده و والدینش و دختر پادشاه چین- قصه سلیمان و سیمرغ- سلیم جوهری و حجاج بن یوسف- هارون الرشید و فضل بن ربیع و ابو القاسم بصری و جز آنها ... «۱»

این معنی پیش گفته را درینجا تکرار می‌کنم که هندوستان، در عهد مورد مطالعه ما، بازاری گرم برای رواج داستانهای فارسی بود، خواه داستانهای اصیل ایرانی که بدفعات استنساخ می‌شد، و خواه داستانهایی که از اصل هندی بفارسی درمی‌آمد، و خواه آنها که صاحب قلمان ایرانی بتشویق پادشاهان کل و جزو هندوستان برشته تحریر می‌کشیدند و از آنهاست:

قصه بکاوی «۲»، سرگذشت شاهزاده تاج الملوک و گل که شیخ عزت الله بنگالی از هندی پیارسی ترجمه کرد و کار خود را پیرامون سال ۱۱۳۴ ه بخواش دوستش محمد نام آغازید و اندکی بعد، پس از مرگ آن دوست و باصرار یاران، در ذی الحجه همان سال پایان برد. این قصه را «گل بکاوی» و «تحفه مجلس سلاطین» نیز نامیده‌اند و مؤلفش را بجای عزت الله بنگالی عنایت الله بنگالی هم نوشته‌اند. داستان بکاوی با عنوان «مذهب عشق» بدست نیهال چند «۳» بهندوستانی ترجمه شد و بچاپ رسید، ترجمه‌هایی هم از آن بفرانسوی و بانگلیسی کرده‌اند. تحریر دیگر هندوستانی آن گلزار نسیم است بشعر که بسال ۱۲۵۴ بوسیله شاعری «نسیم» تخلص سروده شد «۴».

(۱)- برای کسب اطلاعات بیشتر بنگرید بفهرست ریو، ص ۷۵۹-۷۶۰. و ضمنا خواننده بداند که عنوانهای مذکور در متن برای قصه‌های این مجموعه اصلی نیستند.

Bakawali-(۲)

Nihal Cand-(۳)

(۴)- بنگرید بفهرست بلوشه، ج ۴، ص ۷۳-۷۴؛ ترجمه تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۲۲۱؛ فهرست کتابخانه دیوان هند، هرمان اته، ج ۱، ص ۵۳۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۳۹

سنگهاسن بتیسی «۱» مجموعه بیست از داستانها درباره سرگذشت «رای ویکراما دی تی» «۲» و چنین شروع می شود که پارواتی «۳» از مهادوا «۴» خواست تا سرگذشت رایان ایام گذشته را برایش حکایت کند و او چنین کرد. در مقدمه آمده است که این مجموعه اصلا از زبان سانسکریت بزبان هندوستانی درآمد و سپس از هندی بدست دو گزارشگر بفارسی ترجمه شد، نخست در عهد اکبر پادشاه بدست چتور بهوج «۵» و دوم در دوران پادشاهی جهانگیر بدست بهاریمل «۶»، ولی در دوره شاهجهان هندوی دیگری بنام بیس برای «۷» از اهالی قنوج که کار دو مترجم یاد شده را ناقص یافت در آن اصلاحاتی کرد و کتابی تازه ترتیب داد و نام «سنگهاسن بتیسی» را بر آن نهاد. پیش ازینها از همین کتاب در عهد اکبر پادشاه و بامر او ترجمه فارسی دیگری بوسیله عبد القادر بدائونی و یک برهمن که او را همراهی می کرد بسال ۹۸۲ انجام گرفت بنام خرد افزا. عبد القادر در سال ۱۰۰۳ تحریر دیگری ازین داستان ترتیب داد که در جلد اول منتخب التواریخ از آن نام برده است. ترجمه ها و تحریرهای دیگری هم ازین مجموعه داستانها ترتیب یافته که ریو از آنها ذیل اسم سنگهاسن بتیسی نام برده است و یکی از آنها موسومست به کشن بلاس «۸» که بامر امیر الامرا جار الله در عهد پادشاهی اورنگ زیب بدست کشنداس باسدیو «۹» لاهوری انجام یافت «۱۰».

Singhasen Battisi-(۱)

Radja Vikramaditya-(۲)

Parvati-(۳)

Mahadeva-(۴)

Tchaturbhoujd-(۵)

Bharimal-(۶)

Bisbarai-(۷)

Kishenbalas-(۸)

Kishandas Basdev-(۹)

(۱۰)- بنگرید به فهرست ریو، ص ۷۶۳؛ فهرست بلوشه، ج ۴ ص ۷۰؛ ترجمه تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته ص ۲۷۷-۲۷۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۴۰

قصه کامروپ «۱» و کام لتا «۲» از داستانهای عاشقانه و قهرمانی هندی است که بنثر و نظم هردو در دستست «۳». موضوع آن شرح دلدادگی کامروپ پسر راج پتی «۴» پادشاه اود با کام لتا دختر پادشاه سراندیب است. کام روپ در سانسکریت بمعنی زیبا و کام لتا بمعنی رعنای عشق انگیزست. این داستان ترجمه بیست بنثر از اصل هندی [تألیف تحسین الدین] که بدست میر محمد کاظم حسینی متخلص به کریم «۵» یکی از شاعران دربار عبد الله قطب شاه (۱۰۳۵-۱۰۸۳ ه) در گلکنده انجام شده است. نسخه‌یی از این داستان در کتابخانه ملی پاریس دیده شد، نثری خوش و روان دارد. درین داستان نخست شرح سلطنت پادشاه شهر اود آمده که فرزندی نداشت «تا آنکه وقتی یکی از درویشان حق پرست را، که آئینه دل از نقش ماسوی الله پرداخته و زر وجود خویش در بوته مجاهدت

و ریاضت تمام عیار ساخته، بآیین آزادگان و بخردمنشان بسیاحت و جهانگردی تماشای انجمن عالم و عزت درگاه هستی می نمود، و کیانی چارج نام داشت، بدان شهر عشرت بهر گذر افتاد. راجه از قدوم او آگهی یافته بصدق نیت و صفای طویت آهنگ خدمتش نمود و بصحبت آن آزاده مرد حق آگاه رسید. پس از تقدیم لوازم خضوع و نیازمندی درددل

Kamaroupa-(۱)

Kamalata-(۲)

(۳)- درباره قصه کامروپ و کاملتا بنگرید به:

ترجمه تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته، ص ۹۱-۹۳.

فهرست بلوشه، ج ۳ ص ۳۹۷-۳۹۸ و ج ۴ ص ۶۳-۶۴.

فهرست ریو، ج ۲ ص ۶۹۷ و ۷۶۳-۷۶۴ و ج ۲ ص ۸۰۳ و نیز ج ۲ ص ۷۱۱.

فهرست کتابخانه دیوان هند ج ۱ س ۵۳۳ شماره فهرست ۸۲۱.

(۴)- این نام در منظومه‌یی که ازین داستان تنظیم شده «راجیت» شده که طبعاً کوتاه شده صورت اصلی آنست.

(۵)- درباره او بنگرید بفهرست ریو، ج ۲، ص ۶۸۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۴۱

خویش و صورت آرزوی خاطر غم‌اندیش عرضه داشت ...». داستان زادن و بالیدن و عشق ورزیدن کامروپ ازین پس آغاز می شود. این داستان بسبب شهرتی که یافت چندبار بشعر فارسی درآمد. نخستین نظم آن دستور همت نام دارد و ناظم آن محمد مراد کار خود را بتشویق همت خان از مقربان عالمگیر پادشاه (۱۰۶۹-۱۱۱۸ ه) آغاز نمود و چهار سال بعد از مرگ او یعنی بسال ۱۰۹۲ پایان برد و ازین راه منظومه‌یی عاشقانه بیحر هزج مسدس مقصور یا محذوف فراهم آورد. همت خان مذکور یکی از تحریرهای قصه کامروپ و کاملتا را نوشته و محمد مراد یاد شده را بنظم آن واداشته بود.

نظم دیگر قصه کامروپ و کاملتا بفارسی از شاعری هندوست بنام «تک چندچند» که آن را گلشن عشق نامید. دیگر نظم حاجی ربیع مغربی دهلوی متخلص به انجب «۱» است که خمسه و دیوان و نیز منظومه مهابهاراته ازوست و صد سال زیست و منظومه‌یی که ازین داستان ترتیب داد فلک اعظم نام دارد و آن را بسال ۱۱۵۷ ه باتمام رسانید؛ و آخرین بار میر علیشیر قانع تتوی شاعر و مورخ و تذکره‌نویس (م ۱۲۰۳ ه) صاحب مقالات الشعرا در شرح حال شاعران پارسی‌گوی هند بنظم آن همت گماشت «۲»، و. فرانکلین «۳» ترجمه‌یی ازین کتاب بانگلیسی کرده است که بسال ۱۷۹۳ در لندن انتشار یافت. از تحریرها و نظمهای مختلف قصه کامروپ و کاملتا نسخه‌های متعدد در بیشتر کتابخانه‌های هند و اروپا موجودست و نسخه‌یی از آن بنام دستور همت که پیش ازین معرفی کرده‌ام بشماره ۹۲۹ Suppl. در کتابخانه ملی پاریس ملا-حظه شد و این همانست که در کتابخانه موزه بریتانیا بشماره ۶۲۴، ۱۹ Add موجود است.

(۱)- درباره او بنگرید بفهرست ریو، ص ۷۱۱ و به تذکره روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۸۷.

(۲)- درباره او بنگرید بتاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۲ ص ۲۸۳.

W.Franklin-(۳)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۴۲

بیتهای زیرین از نسخه کتابخانه ملی پاریس نقل می شود «۱»:

چنین کرد آن فسون پرداز استادز سوز عشق این افسانه بنیاد
 که شاهی بود دولت پرور هندسریر آرای اود از کشور هند
 سپه کش خصم سوزی تاجداری شهی دریادلی گردون مداری
 نشاط اندوز چون عید دل افروز طرب سامان تر از ایام نوروز
 ز عدلش مور با آن ناتوانی زدی با پیل بانگ پهلوانی
 گرامی صورت معنی سرانجام بهار کامرانی راجیت نام
 ز مهرش سینه‌ها گنجینه رازدرش چون باب رحمت بر همه باز
 ... درین رنگین سرای مهر پیوندنبودش آرزویی غیر فرزند
 نبستی نخل دولت بار امید اثر در مه نکردی نور خورشید
 بتان نازپرور داشت بسیار همه مشکوی شاهی را سزاوار
 و لیکن ابر نیسان کم اثر بود صدف لب تشنه آب گهر بود
 چمن آباد رنگ و بو نگشتی صدف آبستن لؤلؤ نگشتی
 ز چندین شمع در کاشانه او نشد روشن چراغ خانه او
 ز بی مهری چرخ بیهده گرد همیشه دست بر دل بود زین درد
 تمنای پسر از حد فزون داشت شکایتها ز چرخ واژگون داشت
 دلش از خار خار غم بصد چاک بحق روی نیازش بود بر خاک
 ... طلب کردی بصد جا چون گدایان دعایی از لب حاجت‌روایان
 مگر صاحب دلی غیبی نیابت دعا را زنده سازد از اجابت
 درین سودا چه شبها روز می کردهوس را مرغ دست آموز می کرد
 که تا قدسی سرشتی سربسر نوربشهرش گشت وارد از ره دور ... الخ

(۱) - در موقعی که منظومه را برای مطالعه زیر دست خود داشتم بیت‌های آن را بچهار هزار تخمین زدم.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۴۳

رنگین بهار داستان نیست که از یک اصل کهن هندی پی‌رستی درآمده و نام قهرمانان آن نیز فارسی شده است. اقتباس کننده داستان
 رای کربادیال «۱» پسر رای منسارام «۲» ساکن سیالکوت است که کار خود را بسال ۱۱۵۵ ه بانجام رسانید.

موضوع رنگین بهار عشق شاهزاده بهرام با دختر داراب شاه است «۳».

قصه نوروز شاه چند داستانست که نیکدخت برای او بتقلید از الف لیله و لیله در هفت شب پی‌پای روایت می‌کند. این کتاب را
 اودیتچند کایتیه «۴» متخلص به عزیز بسال ۱۱۵۷ ه نوشت «۵».

قصه هیرورانجهه داستان نیست بنثر و نظم آمیخته که از اصل هندی بدست منسارام مذکور بسال ۱۱۵۷ پی‌رستی درآمد.

هنگامه عشق تألیف رای آنندرام است که نسخه‌یی از آن در کتابخانه عمومی پنجاب (لاهور) موجودست و آنندرام آن را بسال
 ۱۱۶۴ ه پی‌رستی تحریر کرد. اصل آن از افسانه‌های هندیست و پیش از آنکه بنثر درآید دوبار بنظم درآمده است، نخست بوسیله ملا
 عبد الشکور و بار دیگر بوسیله عاقل خان رازی «۶».

قصه مدهومالت «۷» (مدهمالت) داستان نیست عاشقانه که گویا مأخوذ باشد از متن منظوم همین قصه که عاقل خان رازی بسال ۱۰۶۵

بنام مهر و ماه ساخته

(۱) Kirpadayal

(۲) Mansaram

(۳) - فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ص ۷۷۰؛ ترجمه تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ص ۲۲۰.

(۴) Uditchand Kayath

(۵) - فهرست ریو، ص ۷۷۰.

(۶) - میر عسکر خوافی مخاطب به عاقل خان (م ۱۱۰۸ ه) از امرای مقرب عالمگیر اورنگ زیب، دارای دیوان اشعار و چند مثنوی، و مؤلف ظفرنامه عالمگیری. درباره او بنگرید به مآثر الامرا و ریاض الشعرا و فهرست ریو، ص ۶۹۹ و غیره.

(۷) Madhumalat

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۴۴

است «۱»، و یا شاید از قصه منوهر و مدهومالت که روایتی است فارسی مأخوذ از یک منظومه هندی سروده شیخ منجهن «۲» بسال ۱۰۵۹ ه «۳» اقتباس شده باشد.

قصه میکا و منوهر داستان عشق میکاست به راجه منوهر «۴» که مادهوراس در سال ۱۰۹۸ بنثر فارسی آمیخته با نظم نوشته است و از آن نسخه‌هایی در دستست «۵».

گشایش‌نامه حاوی شش حکایتست با انشائی مزین که بدست خواجه راجکرن «۶» بسال ۱۱۰۰ تألیف شد «۷».

مهابهارت «۸» منظومه بزرگ حماسی هندی بزبان سانسکریت است که ضمنا بزرگترین اثر اساطیری و دارای جنبه بسیار مهم دینی و ادبی است.

سراینده آن «ویاس» شاعر افسانه‌یی هند را دانسته‌اند که بتصور هندوان چند هزار سال زیسته و کرامات بسیار داشته، در تألیف و تنظیم وداها کوشیده و علاوه بر مهابهارت منظومه‌های پوران را نیز بنظم درآورده است، ولی بنابر تحقیقاتی که شده دوره نظم این منظومه بزرگ از چند قرن پیش از میلاد مسیح تا سده سوم میلادی بطول انجامیده و بنابراین اثر طبع چند گوینده است و مجموع اشعار آن از صد هزار بیت درمی‌گذرد. موضوع آن جنگ و ستیز دو شعبه از خاندان هستیناپورا «۹» ست بنام کورو «۱۰» و پاندو «۱۱» و آخر کار

(۱) - فهرست ریو، ص ۶۹۹.

(۲) Manjhan

(۳) - فهرست ریو، ص ۷۰۰ و ۸۰۳.

(۴) Raja Manuhar

(۵) - فهرست کتابخانه دیوان هند، ج ۱ س ۵۳۴.

(۶) Rajkarn

(۷) - فهرست ریو، ص ۷۶۷؛ و فهرست ایندیا آفیس ج ۱ س ۵۳۴.

(۸) Mahabharata

(۹) Hastina -Poura

Kourava-(۱۰)

Pandava-(۱۱)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۴۵

بنابودی کوروها و چیرگی پاندوها و عروج دسته اخیر به سورگ «۱» یعنی بهشت ایندرا «۲» انجامید «۳».

در عهد پادشاهی جلال الدین اکبر، که از روشن دلان روزگار بود و می‌خواست بین رعایای هندو و مسلمان خود تقاربی از راه شناخت فرهنگی بوجود آورد، عده‌یی از آثار مهم هندوان بفارسی که زبان رسمی هند در آن روزگار بود ترجمه گردید. ترجمه مهابهارت نخستین قدمی بود که درین راه برداشته شد و بقول ابو الفضل علامی (م ۱۰۱۱ هـ) جلال الدین اکبر پادشاه (م ۱۰۱۴) پس از تحقیق و مطالعه در راه ایجاد هم‌اندیشگی هندوان و مسلمانان انتخاب این اثر عظیم را برای نقل پیاری مقدم بر آثار دیگر دانست و بنابر اشاره عبد القادر بدآونی در منتخب التواریخ فرمان ترجمه آن را بسال ۹۹۰ هـ صادر نمود و این کار را بر عهده عبد القادر بدآونی و نقیب خان بن عبد اللطیف حسینی و محمد سلطان تھانیسری و ملاشیری که هر چهار از ادیبان و شاعران و مورخان دربار او بودند گذارد، و آنان ضمن مشاوره با برهمنان بزرگ آن را تحت اللفظ پیاری درآوردند و گویا ترجمه بخشی از آن تا ۹۹۲ و بخشی دیگر تا ۹۹۴ بدرازا کشید و بعد از آن فیضی فیاضی برادر ابو الفضل قسمتی از آن را با نثر فصیح تحریر نمود و این انشاء باسم رزمنامه زبانزد گردید و سپس ابو الفضل علامی در سال ۹۹۵ مقدمه‌یی بر آن نگاشت و تحریر ادیبانه قسمتی دیگر برای داراشکوه (م ۱۰۶۹ هـ) پسر شاه جهان باقی ماند «۴». در پایان یکی از نسخه‌های محفوظ در کتابخانه موزه بریتانیا بشماره Add.۵۶۴۲ نقیب خان که خود را ابن

Svarga-(۱)

Indra-(۲)

(۳)- این شرح مأخوذست از دائرة المعارف بزرگ لاروس.

(۴)- درباره ترجمه فارسی مهابهارت رجوع کنید بتوضیحات ریو در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا و توضیحات هرمان اته در فهرست کتابخانه دیوان هند و در ترجمه تاریخ ادبیات فارسی ص ۲۷۴ بعد. و بمقدمه مهابهارت، تهران، بتصحیح آقای دکتر جلالی نائینی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۴۶

عبد اللطیف الحسینی معرفی می‌کند، مدعیست که این اثر را از سانسکریت بامر اکبر در یک سال و نیم پیاری گرداند و آن را در شعبان سال ۹۹۲ هـ پایان برد و پنج تن از برهمنان در این کار بدو یاری می‌کردند. پدر این نقیب خان، میر عبد اللطیف پسر میر یحیی قزوینی بعلت سنی‌گری از ایران بیرون رفت و بدربار همایون پادشاه (م ۹۶۳ هـ) پیوست و پس ازو در دربار اکبر پذیرفته شد و پسرش میر غیاث الدین علی در خدمت آن پادشاه تقرب بسیار یافته بلقب «نقیب خان» مفتخر گردید (۹۸۸ هـ) و پس از اکبر در دربار جهانگیر پادشاه بسر می‌برد تا بسال ۱۰۲۳ در اجمیر درگذشت. نیای نقیب خان، یعنی میر یحیی قزوینی مؤلف کتاب لب التواریخ است و درباره او گفتاری خواهیم داشت.

و اما «رامایانا» قدیمترین حماسه منظوم بزبان سانسکریت است که در ادبیات سانسکریت آدی کاویه «۱» یعنی نخستین منظومه خوانده می‌شود و موضوع آن ماجراهایی است که برای راما قهرمان این داستان رخ داده است.

این کتاب همانقدر که جنبه حماسی و داستانی دارد بهمان اندازه از ارزش دینی در نزد هندوان برخوردارست. اصل سانسکریت آن دارای بیست و چهار هزار بیت است که بهفت دفتر تقسیم می‌شود و هر دفتر نامی خاص دارد. در متنهای موجود آن اختلافهاییست

که بر رویهم بدو دسته مثنهای شمالی و مثنهای جنوبی منقسم می‌گردد. در زمان سروده شدن رامایانا اختلاف نظر است و محققان در پی جویی تاریخ آن تا پیرامون سده پنجم پیش از میلاد مسیح واپس رفته‌اند.

ترجمه این منظومه عظیم در عهد جلال الدین اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ ه) انجام گرفت. وی در سال ۹۹۵ بملا عبد القادر بداؤنی (م ۱۰۰۴ ه) فرمان داد تا رزمنامه رامایانا را بفارسی درآورد و بداؤنی، چنانکه خود در منتخب التواریخ گفته است، چهار سال در اجرای این دستور کار کرد و آن را در جمادی الاولی سال ۹۹۹ ه پایان رسانید. در دوران پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۲۷ ه)

Adikavya (۱)

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۴۷

۱۰۳۷) ملا مسیح پانی پتی آن را ببحر هزج مسدس مقصور در ۵۳۰۷ بیت بنظم درآورد و آن منظومه در هند بطبع رسیده است. بعد از اقدام ملا مسیح چند نظم دیگر از رامایانا بهمان وزن ترتیب یافت.

ترجمه‌های مثنور فارسی این شاهکار ادبیات هندی نیز متعددست و چنانکه دیدیم نخستین بار در عهد جلال الدین اکبر و بامر او و بدست ملا عبد القادر بداؤنی انجام گرفت و آن از رامایانا بروایت منظوم «والمیکی» شاعر سانسکریت زبانتست بفارسی پاکیزه روان که از آن نسخه‌هایی در کتابخانه‌های دیوان هند، موزه بریتانیا، پنجاب لاهور وجود دارد. ترجمه دیگری هم از همین اثر والمیکی بثر فارسی موجود است که در لکنهو بسال ۱۸۷۲ چاپ شده و ترجمه بیست بثر ساده و روان ولی نام گزارنده در این متن معلوم نیست.

روایت منظوم تول سی داس «۱» از رامایانا هم بدست دیبی داس کایتیه «۲» بثر فارسی درآمد.

اما کامل‌ترین متن فارسی رامایانا از امرسینگ است که نسخه‌های متعدد آن را تلفیق نمود و آن را در هفت بخش که هریک را «بیان» نام داده بسال ۱۱۱۷ ه بانجام رسانید و این ترجمه در دو جلد بسال ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ هجری شمسی در تهران بطبع رسید.

خلاصه‌یی از رامایانا بشعر فارسی داریم که گردهرداس «۳» در سال ۱۰۳۶ سرود «۴».

Tulsi -Das- (۱)

Devi -Dasa Kayath- (۲)

Girdhar -Das- (۳)

(۴)- برای کسب اطلاعات بیشتر درباره رامایانا و ترجمه‌های منظوم و مثنور آن رجوع شود به فهرست ریو، ج ۱ ص ۵۵-۵۷؛ مقدمه کتاب رامایانا، ج ۱، تهران ۱۳۵۰ شمسی بقلم آقای دکتر عبد الودود اظهري دهلوی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۴۸

کتابهای قصص و حکایات

مقصودم از «کتابهای قصص و حکایات» کتابهاییست که در آنها چندین حکایت بر گرد یک یا چند محور داستانی یا اخلاقی یا تاریخی گرد آمده‌اند تا مقصود مؤلف را درباره مطلبی که در پیش داشت روشن سازند و در ضمن باو فرصت دهند تا اثر ادبی بدیع و تازه‌یی ایجاد کند. البته این نوع کتابهای قصص و حکایات در ادب فارسی تازگی ندارند، خواه مأخوذ از ادب هندی باشند (مثل کلیله و دمنه، و طوطی‌نامه) یا از عربی (مانند کتاب فرج بعد از شدت)؛ و خواه مؤلفان بصرافت طبع آنها را ابداع کرده باشند (مرزبان‌نامه، سیاستنامه، جوامع الحکایات، تحفه الملوک ...) در این دوره دامنه تألیف کتاب بر این منوال توسعه یافت و عده‌یی از نویسندگان ایرانی و هندی در این امر شرکت جستند و اثرهای سودمندی ازین راه بوجود آوردند و پیداست که همگی آنان در کار

خود از پیشینیان متأثر بوده‌اند.

عده‌یی از مؤلفان اینگونه کتابها در شمار نویسندگان عهد معرفی خواهند شد و درینجا با اثرهایشان اشاره‌یی مجمل خواهم کرد و بعضی دیگر را که بتجدید ذکر نمی‌ارزند در همین مقال با توضیح مشروحتری می‌شناسیم و می‌گذریم:

زینة المجالس از جمله مهمترین اثرهایست که درین عهد بشیوه جوامع الحکایات و لوامع الروایات تألیف شده است. مؤلف کتاب سید مجد الدین محمد بن ابی طالب حسینی متخلص به مجدی از معاصران شاه عباس است و زینة المجالس را بسال ۱۰۰۴ در نه جزو هر جزو را در ده فصل تألیف کرد. نام او و کتابش را باز هم خواهیم دید.

«سراج المنیر» و «خزان و بهار» محمد شریف کاشف (سده یازدهم هجری) هر دو مجموعه حکایاتی از همین سنخند و هردو ارزش ادبی دارند. باز هم درباره آنها سخن خواهم گفت.

بهار دانش تألیف عنایت الله کنبو (سده یازدهم) و عیار دانش از ابو الفضل

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۴۹

علامی [تحریر تازه‌یی از کتاب کلیله و دمنه] در شمار همینگونه آثارند که بموقع معرفی خواهم کرد.

اگرچه تألیف قصه چهار درویش را بامیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵ه) نسبت می‌دهند ولی بعضی آن را اثر محمد علی معصوم دانسته‌اند و حاجی ربیع انجب که نامش را پیش ازین دیده‌ایم آن را بشعر درآورد «۱» و این قصه چندبار بشعر و نثر هندوستانی ترجمه شد «۲».

قصه‌یی دیگر نظیر چهار درویش بنام حکایت افشار خان و سه درویش است؛ و قصه دیگر قصه نوروز شاه است که در حقیقت تقلیدیست از هزار و یک شب و قصه‌هاییست که نیکدخت معشوقه یک سلطان هندی در هفت شب پیاپی برای او بیان کرد و پیش ازین درباره آن سخن گفته‌ام.

دیگر نوادر الحکایات است از عبد النبی فخر الزمانی مؤلف کتاب مشهور میخانه که مجموعه‌یست از داستانهای شگفت پیامبران و امامان و فرمانروایان و شاهزادگان که در ترجمه حال فخر الزمانی بدان اشاره خواهد شد.

کتاب شاهد صادق که از آن در آینده بتفصیل سخن خواهم گفت تألیف میرزا محمد صادق صادقی اصفهانی شامل پنج باب و یک خاتمه دارای حکایات و نوادر اخلاقی و ادبی و جغرافیایی و تاریخی و یکی از کتابهای معتبر در ضبط تاریخ وقایع مهم و متوفیاتست بحدی که نمی‌توان آن را فقط به همراه کتابهای قصص و حکایات آورد.

محبوب القلوب اثر میرزا برخوردار خان بن محمود ترکمان از مؤلفان سده دوازدهم است که حاوی چند داستان بازمانده از حکایات کتابیست که او بنام محفل آرا تألیف کرده بود ولی در گیرودار حوادثی که بعد از آن بر او گذشته بود از میان رفت. کتاب دبستان خرد بدست محمد اسماعیل خان سامی ملقب به نعمان خان در

(۱) - روز روشن، ص ۸۷.

(۲) - ترجمه تاریخ ادبیات اته ص ۲۲۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۵۰

سال ۱۱۳۵ بتقلید از گلستان سعدی نوشته شده و نظر بآنکه بشیوه آن استاد مطلبهای اخلاقی و حکمی را همراه حکایات مطرح می‌کند می‌تواند در شمار همین کتابهای قصص و حکایات ذکر شود.

و همچنین است کتاب نگارستان اثر کمال پاشازاده یا «ابن کمال پاشا» که چندین سال مقدم بر دبستان خرد، آن هم بتقلید از گلستان تألیف شده است.

ابن کمال پاشا تألیفات دیگری نیز دارد و درباره او بجای خود سخن خواهم گفت. خواننده باید بداند که این نگارستان بجز از نگارستان قاضی احمد غفاری و نیز بغیر از نگارستان معینی جوینی است که پیش ازین معرفی شده است. در کتاب معدن الجواهر ملا طرزی شاعر و نثرنویس و مؤلف سده یازدهم هم حکایت‌هایی در هر باب بمناسبت نقل شده است. این کتاب و مؤلف آن را در شمار نویسندگان و مؤلفان عهد معرفی خواهم کرد. کتاب شکرستان را میر محمد مؤمن عرشی بتقلید از گلستان نوشت و نوادر النقول را ابو الفتح بن مظفر بر منوال لطائف الطوائف فخر الدین علی صفی «۱» ترتیب داد. هر یک ازین اثرهای متعدد را که بر شمرده‌ام بجای خود با شرح کافی معرفی خواهم کرد.

تاریخ‌نویسی

اشاره

کمتر دوره‌یی را توان یافت که در ادب فارسی مانند این عهد بنوشتن کتاب در تاریخ توجه شده باشد. شماره این‌گونه کتابها بسیار و در میان کتابهای تاریخ آنها که جنبه تفصیل داشته باشند زیادت. در حقیقت باید گفت نهضت تاریخ‌نویسی عهد تیموری بویژه آخرهای آن عهد در ایران، حرکت فزاینده خود را در عهد صفوی، چه در ایران و چه در آسیای مرکزی و هند و روم از دست نداد؛ و حتی باید دانست آنچه در هند، خواه در دربار تیموریان و خواه در دستگاه‌های متعدد سلاطین

(۱) - همین کتاب، ج ۴، ص ۵۳۴ - ۵۳۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۵۱

دکن انجام گرفت بتنهایی قابل سنجش با همه کارهایست که در قلمرو پادشاهان فرارود و دولت عثمانی و دولت صفوی انجام شد بلکه از آن حد نیز در گذشت، و این حکم چنانکه تاکنون چندبار دیده‌اید و خوب می‌دانید، منحصر بتاریخ نیست بلکه چند نوع دیگر از انواع ادبی فارسی را بنظم و نثر نیز شامل می‌شود.

تقریباً همه مؤلفان تواریخ عمومی این عهد کار مورخان عهد تیموری بویژه امیر خواند محمد صاحب روضه الصفا و غیاث الدین خواندمیر مؤلف حبیب السیر را سرمشق خود قرار می‌دادند و بعضی حتی ازین هم فراتر رفته سبک نویسندگی خواندمیر را، گاه با موفقیت، و غالباً با نقصها و نارساییها، دنبال می‌نمودند. پاره‌یی از مؤلفان در هند از شیوه ابو الفضل علامی، چه در تألیف و چه در نگارش فاضلانهاش، پیروی نمودند.

درین میان طبعاً مؤلفان تواریخ سلسله‌های معین و محلی و دینی هم سبکها و شیوه‌هایی داشتند که با زمان تعلم و تألیفشان سازگار بود مثل حسن بیگ روملو صاحب احسن التواریخ و اسکندر بیگ منشی که سبک بینابین را می‌پسندیدند و میرزا مهدی منشی که بیشتر بانشاء مزین و مصنوع توجه داشت و برخی دیگر که بنثر مرسل و سبکهای ساده متمایل بودند چنانکه هنگام شرح ویژگیهای هریک ازین دسته کتابها خواهیم دید.

تاریخهای فارسی را که درین عهد تألیف شده بر حسب موضوع می‌توان بدینگونه تقسیم کرد: (۱) تواریخ عمومی عالم. (۲) ایران پیش از اسلام، اسلام و ایران تا عهد صفوی. (۳) تاریخهای ویژه صفویان، افغانان و نادر شاه. (۴) تواریخ سلاطین هند. (۵) تاریخهای محلی. (۶) تاریخهای دینی. بدنبال این دسته از کتابها بدسته‌های دیگری که در تراجم احوال مشایخ صوفیه، حکیمان و وزیران و امیران و جز آنها نوشته شده ذیل عنوانهای مربوط اشاره خواهم کرد.

درینجا یادآوری می‌شود که درین مبحث نام عده‌یی از نویسندگان و مؤلفان بمناسبت کتابهای تاریخشان بمیان می‌آید که حقا باید ذیل عنوان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۵۲

پارسی‌نویسان عهد درباره آنان سخن گفت و چنین نیز کرده‌ام مگر در مورد بعضی از مؤلفان که بدوباره گفتن حاجت نیفتاد.

تواریخ عمومی عالم

پیش از شروع بمعرفی این دسته از کتابها که اساسی‌ترین تألیفات تاریخی این دوره‌اند، باید دانست که عالم در نظر مورخان عهد بیشتر عالم ایرانی و اسلامی یا عالمیست که روایتهای ایرانی و اسلامی بدانها توجه دارد. مثلاً در این عالم یونان و روم و چین و ماچین و هند پیش از هجوم مسلمان و ماندگان آنها محلی چندان معتبر ندارند و شناختها درباره آنها بسیار محدود و گاه هیچست. معمولاً- مورخان موضوع را از خلقت عالم، آنهم بروایتهای دینی که داشتند آغاز می‌کردند و سپس بنابر حدیثها و خبرهایی که بدانان رسیده بود بموضوع خلقت آدم صفی الله و ذکر سرگذشت پیامبران (قصص انبیا) می‌پرداختند و آنگاه جداگانه تاریخ داستانی ایران را از گیومرث (بعنوان نخستین شاه نه نخستین نمونه بشر) آغاز می‌نمودند و تا پایان عهد ساسانی به پیش می‌آمدند و طبعاً سلسله روایات آنها درین زمینه بخداینامه‌ها و دیگر مأخذهای ایرانی منتهی می‌شد که در کتابهای مورخان اسلامی از طبری بعد نقل شده و بویژه از شاهنامه استاد طوس متأثر بوده است. در بعضی از این کتابهای تاریخ عمومی جهان پادشاهان کشورها و اقوام دیگری هم توجه می‌شد مثلاً به تبع یمن، بنی‌لحم، عمالقه، کلدانیان، بنی‌اسرائیل، حکمرانان روم و فرنگ و جز آنها، اما همه این اشارتها عادهً مجمل و دور از توضیحات کافی بود.- بعد ازین مقدماتست که تاریخ اسلام با شرح زندگانی پیامبر آغاز می‌شود و به پیش می‌رود و بزودی با تاریخ سلسله‌های ایرانی که از عهد بنی‌العباس در ایران ظهور کردند درمی‌آمیزد و بجانب قرنهای متأخر سیر می‌نماید و اندک‌اندک باقتضای بانیان کار [یعنی آنانکه تاریخ برایشان یا به امرشان نگاشته می‌شد] شعب مختلفی پیدا می‌کند و بناحیتهای تازه‌یی از ایران و انیران کشانیده می‌شود.

همانطور که پیش ازین گفته‌ام تاریخهای عمومی این عهد در حقیقت

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۵۳

دنباله‌هاییست از تألیفات گرانهای میرخواند و خواندمیر. این مؤلف بزرگ ثانوی قسمتی از دوران صفوی را درک کرد و چنانکه در بیان حالش گفته شد مدتی در هرات در ظلّ حمایت والیان دولت صفوی بسر برد و در سال ۹۳۴ هجری بقصد هند سفر کرد و در سال ۹۳۵ بخدمت بابر رسید و بعد از خدمت همایون پادشاه را اختیار کرد و بسال ۹۴۲ بدرود حیات گفت و چون ذکر او پیش ازین گذشت «۱» خواننده فهرست آثارش را ملاحظه خواهد کرد «۲».

اندکی بعد از خواندمیر و کتاب مشروحش در تاریخ عمومی، کتابی در همین زمینه داریم بنام: تاریخ همایونی و معروف به تاریخ ابراهیمی از آغاز خلقت تا سال ۹۵۶ ه و بنابر بعضی از نسخه‌های آن تا سال ۹۵۷ ه، که بنام ناصرالدین همایون پادشاه (۹۳۷-۹۶۳ ه) تألیف شده است. اسم مؤلف آن باختلاف ابراهیم و محمد ذکر شده و نظر بآنکه کتاب بنام تاریخ ابراهیمی شهرت دارد باید وجه نخستین درست‌تر باشد. مؤلف مطالب خود را باختصار نسبی بیان کرده و علاوه بر تاریخ پیامبران و خاندان رسالت و خلفای راشدین بذکر سلسله‌های ایرانی تا سلسله‌های چنگیزی و تیموری پرداخته و از تیموریان تا ظهیرالدین بابر و ناصرالدین همایون رسیده و باتوجه بعهد هریک از سلسله‌ها از بزرگان علم و ادب و عرفان نیز نام برده است. همچنانکه گفته‌ام

(۱)- همین کتاب، ج ۴، ص ۵۴۱-۵۴۵.

(۲)- درباره او بجز مراجعی که پیش ازین یاد شده باز هم رجوع شود به:

* تاریخ تذکره‌های فارسی، آقای گلچین معانی، ج ۲ ص ۵۸۸-۵۹۰ و ص ۶۰۲.

* مقدمه قانون همایونی بانگلیسی بقلم محمد هدایت حسین چاپ جمعیت آسیایی بنگال در ۱۳۱۹ ش.

* مقدمه یک فصل از خلاصه الاخبار مربوط بذکر دار السلطنه هرات و تراجم نود و هشت تن از مشایخ و سادات و عالمان و شاعران و خوشنویسان عهد سلطانحسین بایقرا، از مرحوم سرور گویا اعتمادی، کابل ۱۳۱۹.

* مقاله «خواندمیر مورخ هروی» از مرحوم عبد الحی حبیبی در مجله آریانا، شماره ۷ و ۸ از دوره بیست و چهارم، سال ۱۳۴۵ شمسی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۵۴

این کتاب در کمال اختصار تألیف شده است، چنانکه شرح هر سلسله‌یی از چند صحیفه معدود در نمی‌گذرد و در آنها بذکر واقعه‌ها و حادثه‌های مهم اکتفا شده است «۱».

مقارن تألیف کتابهای یاد شده کتابی دیگر در فرارود تألیف شده است بنام تاریخ ابو الخیر خانی، در تاریخ عمومی از خلقت تا سده دهم هجری، تألیف مسعودی بن عثمان کوهستانی، و بنام ابو الغازی سلطان عبد اللطیف بهادر خان.

وی برادر عبد الله خان پادشاه مقتدر اوزبک است که بعد از برادر از سال ۹۴۷ پادشاهی آغاز کرد و بسال ۹۵۹ درگذشت. کتاب بنام بنیان‌گذار سلسله شاهان اوزبک ابو الخیر خان نامگذاری شده و طبعاً نظر اصلی در تألیف آن بیان تاریخ سلاطین اوزبک بوده است. نثرش مزین و آمیخته با نظمست، و مطلبهای آن با داستان خلقت عالم و تاریخ پیامبران آغاز شده و بعد از آن مؤلف پرداخته است بیان سرگذشت: خلفای راشدین، ائمه اثنی عشر، بنی امیه، بنی عباس، شاهان ایران از گیومرث تا یزدگرد (از شاهنامه)، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، چنگیز خان و جانشینانش تا بسلطنت تیمور قآن در سال ۶۹۴ ه، هلاکو خان و جانشینانش، جلالیریان و گفتار در انجام کار سلطان احمد جلایر و کشته شدنش بدست قرايوسف ترکمان، سرگذشت ابو الخیر خان و سلسله اوزبکان فرارود (ماوراء النهر) بتفصیل زیاد. این تاریخ از باب شناخت اوزبکان و اعمال آنان و روابط خصمانه‌یی که در عهد صفویه با ایران داشته‌اند قابل توجهست «۲».

(۱) - درباره این کتاب بنگرید به:

* فهرست کتابخانه دیوان هند، اته، ج ۱ س ۳۳ و ۳۴.

* فهرست کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱ ص ۲۲۸ - ۲۲۹.

* فهرست ریو، ج ۳ ص ۱۰۱۳.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۴۹۴ - ۴۹۶.

(۲) - بنگرید به فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ج ۱، ص ۱۰۲

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۵۵

نگارستان تألیف قاضی احمد غفاری (م ۹۷۵ ه) که مجموعه‌یست از داستانها و روایتها و منقولات جالب که از کتابهای تاریخ فراهم آمده، و کتاب مشهور «نسخ جهان‌آرا» که تاریخی است عمومی و مشروح و بسیار قابل توجه از خلقت تا سال ۹۷۲، هردو در اینجا قابل ذکرند ولی درباره آنها و قاضی احمد در جزو مؤلفان و پارسی‌نویسان عهد سخن گفته خواهد شد.

تاریخ ایلچی نظام شاهی تاریخی است عمومی از ابتدای آفرینش تا سال ۹۷۰ هجری تألیف خورشاه بن قباد الحسینی (م ۹۷۲ ه) که مؤلف در تدوین آن از کتابهای معتبر پیشین استفاده کرده است. درباره وی نیز بعد ازین سخن خواهم گفت.

مرآت الادوار و مرقعات الاخبار تاریخی عمومی از خلقت آدمست تا سال ۹۷۴ ه تألیف محمد مصلح الدین لاری انصاری که بسال ۹۷۹ در شهر آمد در گذشت.

قسمت اخیر این کتاب در شرح تاریخ آل عثمانست از آغاز تا سلطنت سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶ ه). مصلح الدین لاری که نامش پیش ازین آمده «۱»، اثرهای دیگری داشت که بعد ازین ضمن بیان حالش بدانها اشاره خواهد شد.

تاریخ الفی نوعی خاص ازین کتابهاست در تاریخ عمومی مشرق از نخستین سال بعد از رحلت پیغامبر تا سال هزار ه. تألیف آن بسال ۹۹۳ بامز جلال الدین اکبر پادشاه آغاز شد و بسال ۱۰۰۰ (- الف) آخرین بازبینی آن انجام گرفت و بهمین سبب به «الفی» معروف شد. مقدمه کتاب بقلم ابو الفضل علامی است و از اولین مؤلفان آن نقیب خان (از مترجمان مهابهارت) است که حوادث سی و پنج سال نخستین را با همکاری چند تن دیگر از مؤلفان و از آنجمله ملا عبد القادر بدائونی در مدتی کوتاه نوشت و بعد از آن ملا احمد بن نصر الله تتوی مأمور تدوین آن گردید و چون بزرگترین قسمت کتاب زیر دست او تنظیم شد او را معمولاً مؤلف آن می‌دانند. وی بشهر تته نسبت دارد، و پدرش نصر الله قاضی آن دیار بود، احمد در بیست و دو سالگی بایران رفت و

(۱) - همین جلد ص ۲۹۱ و جز آن.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۵۶

بتحصول پزشکی و دانشهای شرعی در مشهد و یزد و شیراز و قزوین پرداخت و درین شهر اخیر چندگاهی بدربار شاه تهماسب صفوی تعلق داشت و بعد از مرگ آن پادشاه (۹۸۴ ه) زیارت کعبه رفت و در بازگشت بهند چندگاهی نزد قطبشاهیان گلکنده گذراند تا آنکه بسال ۹۸۹ بدربار جلال الدین اکبر رفت و بگرمی پذیرفته شد و اتمام کتاب تاریخ الفی بر عهده او نهاده شد لیکن کشته شدنش بسال ۹۹۶ کار را اندکی معوق نهاد تا آنکه میرزا قوام الدین جعفر بیگ مخاطب به آصف خان «۱» مأمور پی گیری کار ملا احمد تتوی شد و بعد از اتمام کتاب، نقیب خان و او ببازبینی و تصحیح نهایی کتاب گمارده شدند و این کار بسال یکهزار هجری انجام شد. تاریخ الفی کتابیست جامع که بسیار خوب فراهم آمده و نثری خوش دارد با عبارات یکدست و خیلی متمایل بنثر مورخان پیشین که شاید بعثت استکتاب بخش بزرگی از آن از متنهای اصیل تاریخی پیشین چنین باشد «۲».

احسن التواریخ تاریخی است عمومی، بغیر از احسن التواریخ روملو، از آغاز تا سال ۱۰۲۱ ه، تألیف حسن بن محمد الخاکی، که نامش را با توضیح بیشتری درباره کتاب وی بعد ازین خواهیم دید. این کتاب هم مانند تاریخ الفی و بسیاری کتابهای دیگر بخواست اکبر پادشاه تألیف شد چنانکه کتاب روضه الطاهرین تألیف محمد طاهر بن عماد الدین سبزواری که او هم از معاصران جلال الدین اکبر بوده است و کتابش تاریخ عمومی است از آغاز خلقت تا سال ۱۰۱۴ ه یعنی سال وفات اکبر پادشاه. زبده التواریخ تاریخ مفصل مشروحیست که در تألیف آن از منابع مختلفی مثل جامع التواریخ رشیدی، تاریخ حافظابرو، روضه الصفاء،

(۱) - همین جلد، ص ۹۱۹-۹۲۸.

(۲) - و بنگرید بفهرست ریو، ص ۱۱۷-۱۱۸؛ فهرست بلوشه، ج ۱ ص ۲۳۳-۲۳۴؛ فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه دیوان هند، ج ۱ س ۴۰؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲ ص ۵۲۰ و ج ۳، ص ۲۴۴۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۵۷

حبیب السیر و تاریخ الفی استفاده و اقتباس شده است. مؤلف این کتاب حیدر بن علی حسینی رازی کار خود را بسال ۱۰۲۰ آغاز کرد و جلد اول را که شامل تاریخ انبیا و خلفا و شاهانست در سال ۱۰۲۶ پایان برد و درین سال بسی و پنج سالگی رسیده بود «۱».

تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۵۵۷ تواریخ عمومی عالم ص: ۱۵۵۲

اخبار احمدی تاریخ عمومی است که در عهد جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷) بدست احمد بن بهبل «۲» بن جمال کم گو مشهور به

کنبو (۳) تدوین شد (۴).

از کتابهای دیگر در تاریخ عمومی کتاب تاریخ قبیاق‌خانی است که تا حوادث سال ۱۰۳۸ هجری را شامل است و تألیف آن بدست قبیاق خان خواجه‌علی بیگ بلخی انجام گرفت؛ و کتاب منتخب التواریخ تألیف محمد یوسف بن شیخ رحمه الله از آغاز خلقت تا سال جلوس شاهجهان (۱۰۳۷ هـ)؛ و کتاب افصح الاخبار تألیف محمد باقر بن عنایه الله تبریزی متخلص به افصح که آن هم شامل حوادث عمومی از آغاز تا سال جلوس شاهجهانست.

کتاب تحفه الاخبار تاریخ عمومی دیگریست که از آغاز تا حوادث سال ۱۰۷۶ هـ را شامل است و تألیف آن بدستور میرزا محمد بن میرزا بدیع مشهدی صورت گرفت. وی از رجال عهد شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ) و اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هـ) بود و در عهد پادشاه اخیر بلقب اصالت خان مخاطب گردید و بسال ۱۰۷۶ درگذشت. در تحفه الاخبار نیز مانند کتابهای مشابه آن از آغاز خلقت و تاریخ پیامبران و حکیمان قدیم و پادشاهان از پیشدادیان ببعد سخن رفته است (۵).

مرآت العالم تألیف محمد بختاور خان تاریخ عمومی مشروحیست از اواخر

(۱)- فهرست ریو، ج ۳ ص ۸۸۷-۸۸۸.

(۲)-BAHBAL

(۳)-Kanbu

(۴)- فهرست ریو، ج ۳ ص ۸۸۸.

(۵)- اطلاع مشروحتری را درباره این کتاب از فهرست ریو، ص ۱۲۵ کسب کنید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۵۸

این عهد؛ و همچنین است کتاب برهان الفتوح تألیف محمد علی حسینی نیشابوری که تاریخ عمومی کاملی است.

تاریخ مفصلی تألیف سید مفضل خان تاریخی است در هفت مقاله از آغاز تا پادشاهی فرخ سیر (۱۱۲۴-۱۱۳۱ هـ) بدین شرح: (۱) خلقت (۲) آدم و انبیا (۳) محمد (ص) (۴) پادشاهان قدیم ایران (۵) خلفا (۶) سلطان محمود و غزنویان و غوریان و توابع آنان (۷) تیمور و جانشینانش. در این کتاب تاریخ هند و پادشاهان و سلسله‌های اسلامی آن سرزمین بنابر معمول اینگونه کتابها مفصل و قابل استفاده است (۱).

بخشی از کتاب شاهد صادق را که در تاریخست باید در اینجا از یاد ببریم.

در بابهای پنجگانه کتاب مذکور اشارتهای تاریخی مختلف ملاحظه می‌شود ولی آنچه اختصاصاً مربوط بتاریخست فصل هفتاد و نهم از باب سوم در علم اخبار و سیر است که در آن رخدادهای عمده جهان و سال درگذشت گروهی بزرگ از دانشمندان و ادیبان و شاعران از سال اول هجرت تا تاریخ ۱۰۴۲ سال بسال ضبط شده است. این بخش را شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی از شماره چهارم ببعد سال دوم مجله یادگار، که خود نشر می‌داد، چاپ کرده است.

رحمه الله.

تاریخ محمد شاهی که معمولاً نادر الزمانی هم خوانده می‌شود، یک تاریخ عمومیست که با توجه بیشتر بتاریخ هند نوشته شده و بذکر رخ داده‌های دوران محمد شاه (۱۱۳۱-۱۱۶۱ هـ) یعنی درست سالهای آخر دورانی که درباره آن مطالعه می‌کنیم، خاتمه یافته است. مؤلف هندی این کتاب، خوشحال چند، کار خود را بسال ۱۱۵۴ تمام کرد (۲). این کتاب بدو مقاله و هر مقاله بجزوهایی تقسیم شده است. مقاله اول مجمع الاخبار و مقاله دوم زبده الاخبار نام دارد. مقاله اول

(۱) - بنگرید بفهرست ریو، ج ۳، ص ۸۹۲-۸۹۳.

(۲) - در بعض نسخ بر بخش مربوط به پادشاهی محمد شاه خلاصه‌یی حاوی تمام دوره پادشاهی وی تا مرگش بسال ۱۱۶۱ ه افزوده شده است و آن از مؤلف اصلی کتاب نیست.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۵۹

جزء تاریخ عمومی این کتابست زیرا در مقاله دوم مؤلف بهند و پادشاهان و راجگان و نیز مطلبهایی مربوط بفهرنگ آن پرداخته است «۱».

مقارن تألیف کتاب یادشده در هند، کتابی هم در تاریخ عمومی ایران تألیف شده بنام زبده التواریخ، مؤلف این کتاب محمد حسن (یا: محمد محسن) بن محمد کریم مستوفی نادر شاه افشار در آغاز اثر خود از نادر شاه و پسرش رضا قلی میرزا نام برده و گفته که همیشه ملازم رکاب او بود، ولی در حقیقت کتاب را بنام رضا قلی میرزا تألیف نموده و بسال ۱۱۵۴ یعنی دو سال پیش از کور کردن آن شاهزاده شوربخت بانجام رسانیده است و چنانکه باز در مقدمه نوشته «بنای طرح این نسخه بر ضابطه دفتری و سیاقست». نسخه‌یی ازین کتاب بشماره Or.۳۴۹۸ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد. متنی مغشوش و نامنظم است که در آن حساب سلسله‌ها و سلطنت‌ها بسیاق نشان داده شده، عبارات ساده و نازل است و بر رویهم هیچگونه اهمیت ادبی ندارد.

مانند همه تاریخهای عمومی مطلبهای این کتاب از خلقت و گزارش حال آدم صفی الله و پیامبران آغاز شده است، و بعد از ختم سرگذشت پیامبر اسلام (ص) بیان احوال خلفای راشدین، امام حسن (ع) و باقی امامان - پادشاهان ایران قدیم - بنی امیه - بنی عباس و سلسله‌های معاصر آنان از طاهریان تا قراختائیان کرمان - مغولان و پنج سلسله متعاقب آنان (یعنی چوپانیان، ایلکانیان، شاه شیخ ابو اسحق اینجو و آل مظفر، آل کرت، سربداران) - تیمور و تیموریان - قراقویونلو - آق قویونلو و صفویه در آن آمده است. اهمیت این کتاب در اینست که مؤلف آن شاهد و ناظر سقوط سلطنت صفوی و دوران پادشاهی شاه سلطان حسین و شاه تهماسب دوم و شاه عباس سوم و میرویس افغان و محمود افغان و اشرف افغان و ظهور نادر شاه افشار و پیروزیها و رسیدن بیادشاهی و بیان قسمتی از دوران فرمانروایی او بود. بعد ازین ناگهان شاهد بی نظمیهایی در

(۱) - درباره این کتاب بنگرید بفهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، تألیف چارلز ریو، ص ۱۲۸-۱۲۹ و ضمیمه آن فهرست ص ۲۵-۲۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۶۰

موضوعهای کتاب می‌شویم و مؤلف می‌پردازد به «بیان احوال پادشاهان نصاری و افرنج که پادشاهان فرنگ باشند و قیاصره که پادشاهان روم باشند» و به «ذکر ولایت ارمن و افرنج» و بمسائل مختلفی مثل بحث درباره ربع مسکون و اقلیمهای هفت گانه و تاریخ بنی اسرائیل و هند و جز آنها «۱».

تواریخ ایران و اسلام تا عهد صفویان

تاریخهای عمومی که در ایران عهد صفوی تألیف شده همه مانند زبده التواریخ بقصد گزارش احوال ایران از گیومرث تا پادشاهان معاصر مؤلفند. مثلاً لب التواریخ از امیر یحیی بن عبد اللطیف (م ۹۶۲) اگرچه تاریخ عمومی عالمست ولی بیشتر بذکر تاریخ ایران تا عهد شاه تهماسب صفوی اختصاص دارد.

درباره این کتاب و مؤلف آن در شمار پارسی نویسان عهد سخن خواهم گفت.

چندین سال بعد حاجی محمد قلیخان قاجار گنجیه‌یی کتاب «لَبْ لباب» را در تاریخ اسلام و ایران در بیست و سه فصل بسال ۱۰۹۷ ه

تألیف کرد.

این کتاب مشتمل است بر سرگذشت امامان دوازده گانه و خلیفگان عرب و پادشاهان ایران از صفاریان تا رویدادهای سال ۱۰۳۷ ه. آخرین فصل کتاب از باب اشتغال بر شرح حال شاعران پارسی گوی از رودکی تا شاه اسمعیل و یمنی سمنانی، که مجموع عددشان به ۲۲۰ می‌رسد، بسیار قابل توجه است (۲).

کتاب خلد برین که میرزا محمد یوسف برادر میرزا طاهر وحید قزوینی بسال ۱۰۷۸ تألیف کرده کتابی مشروح در تاریخ عمومیست که ارزش ادبی نیز دارد.

این کتاب در هشت «روضه» تنظیم شده است از پیامبران و شاهان پیش از اسلام و دوران اسلامی تا حوادث دوران شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه).

تاریخهای عمومی که اختصاصاً درباره ایران نوشته شده باشد ازین عهد باقیست و از آن جمله است:

(۱)- درباره این کتاب بتفصیل بیشتری در ضمیمه فهرست ریو، ص ۲۴، سخن رفته است.

(۲)- و بنگرید به ذریعه، ۱۸، ص ۲۸۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۶۱

جامع مفیدی از محمد مفید مستوفی یزدی که تاریخی بسیار قیمتی درباره یزدست. در این کتاب بمناسبت ذکر تاریخ آن شهر، شرح پادشاهی اسکندر و ساسانیان و دولت اسلام و حکومت بنی امیه و بنی عباس و عده‌یی از سلسله‌های پادشاهان ایران تا عهد شاه سلیمان صفوی و قسمتی از حادثه‌های مربوط بزمان آنها، تا حدی که بیزد و آبادیهای آن و اطراف آن ارتباط داشته باشد، یاد شده است بنحوی که می‌توان این کتاب را هم در رده تاریخهای عمومی ایران و هم در رسته تاریخهای محلی جای داد. درباره این کتاب و مؤلف آن بجای خود سخن خواهم گفت. محمد مفید تاریخ عمومی مختصری دارد شامل خلاصه تاریخ سالشمار ایران بشیوه سیاق از پیشدادیان بعد و در آغاز آن گفته است که این کتاب را درباره پادشاهان عجم از گیومرث «الی یومنا هذا» که ابتدای جلوس شاه عباس [ثانی] است، «بطریق سیاق» نوشته و به مجالس الملوک موسوم گردانیده است.

تاریخ سلطانی از سید حسن بن مرتضی که بسال ۱۱۱۵ برای شاه سلطان حسین در سه فصل نگاشته است: (۱) خلقت و گزارش احوال پیامبران و امامان.

(۲) پادشاهان پیش از اسلام و دوران اسلامی تا عهد صفوی. (۳) تاریخ صفویان تا حوادث سال ۱۰۵۱ ه «۱». قسمتی ازین کتاب با عنوان «از شیخ صفی تا شاه صفی» در تهران چاپ شد. بعد ازین اشاره‌یی بدان خواهیم داشت.

خلاصه التواریخ پادشاهان عجم، که غیر از خلاصه التواریخ قاضی میر احمد ابراهیمی قمی است، کتابیست در تاریخ ایران از پیشدادیان تا صفویان و پادشاهی شاه عباس دوم، و مؤلف آن از مقربان همین پادشاه بوده است.

نسخه‌یی از آن بشماره ۴۴۷۵۳ در کتابخانه اراکست (۲).

(۱)- نسخه شماره ۱۶۷ Suppl. کتابخانه ملی پاریس، فهرست بلوشه، ج ۱ ص ۲۳۹-۲۴۰. چند نسخه در ایران از آن موجودست.

بنگرید بمقدمه از شیخ صفی تا شاه صفی، تهران ۱۳۶۴.

(۲)- مأخوذ از فهرست آقای منزوی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۶۲

از دوره همین پادشاه تاریخ دیگری درباره ایران داریم از محمد معین اردوبادی معروف به معینا که فهرست شاهان از آغاز اسلام

است تا عهد شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه) و در ۱۰۷۵ تألیف گردیده و چون رقمها بسیاق نوشته شده به تاریخ سیاقی هم مشهورست.

تاریخهای ویژه دوره صفویان و نادر شاه

اینگونه کتابهای کوتاه در برابر تاریخهای مشروح عمومی که پیش ازین یاد کرده‌ام بر رویهم ارزشی چندان ندارند و اغلب نوشتن تاریخ صفویان در آنها مورد توجه بود، چندانکه تاریخ‌نویسی عهد صفویان را بیشتر باید در نگارش تاریخ این سلسله از پادشاهان دانست که گویا بنابر عادت زمان باشاره خود ایشان بوده است تا بابتکار مؤلفان آنها و حتی پرداختن غیاث الدین خواندمیر بنگارش حال شاه اسمعیل صفوی بدستور و بنام حبیب الله ساوجی وزیر دورمش خان والی هرات انجام گرفته و او در پایان حبیب السیر شرح نسب شاه اسمعیل را تا امام هفتم بیان کرده و گزارش حال یکایک نیاکانش را از شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی تا شاه اسمعیل و سپس سرگذشت شاه اسمعیل را از ابتدای احوال او بتفصیل تمام تا ربیع الاول سال ۹۳۰ مرقوم داشته و این بهترین و موثق‌ترین تاریخی است که بدست یکی از استادان بزرگ فن درباره دوران پادشاهی شاه اسمعیل تا اواخر ایام حیات او نوشته شده است. غیاث الدین خواندمیر چنانکه می‌دانیم در سال ۹۳۲ بهند رفت و در ۹۴۱ یا ۹۴۲ همانجا درگذشت و غیر از حبیب السیر اثرهای مشهور دیگری دارد بنام اخبار الاخبار، تاریخ الوزرا، جواهر الاخبار، خاتمه روضه الصفا، خلاصه الاخبار، دستور الوزرا، غریب الاسرار، مآثر الملوک، منتخب تاریخ و صاف، مکارم الاخلاق، قانون همایونی «۱».

تاریخ پادشاهی شاه اسمعیل و شاه تهماسب دنباله کار خواندمیرست درباره

(۱)- این شرح را بعنوان ذیل یا تکمله بر گزارش احوال و آثار خواندمیر در ج ۴ همین کتاب ص ۵۴۱-۵۴۵ بیفزایید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۶۳

نگارش تاریخ صفویان بر دست پسرش امیر محمود. این کتاب به «ذیل حبیب السیر» و به «تاریخ شاه تهماسب» نیز معروفست و نگارش آن بتشویق رکن السلطنه محمد خان شرف الدین اوغلی حاکم هرات بسال ۹۵۳ آغاز شده و بسال ۹۵۷ انجام یافته است. نام جهانگشای خاقان «۱» یا عالم‌آرای شاه اسمعیل یا عالم‌آرای صفوی [اگرچه در زمان متأخرتری از تاریخهای دیگر صفویان نوشته یا تجدید تحریر شده است]، در اینجا آورده می‌شود زیرا موضوع آن سرگذشت بنیان‌گذار شاهنشاهی صفویست. نویسنده این کتاب برارزش نامعلوم است و حتی اسم کتاب هم در بعضی از نسخه‌ها مذکور نیست «۲» و دو نسخه چاپ تهران هم بدو نام یعنی: (۱) عالم‌آرای شاه اسمعیل (تهران ۱۳۴۹ ش) و (۲) عالم‌آرای صفوی (تهران ۱۳۵۰ ش) منتشر شده‌اند. تاریخ تألیف کتاب هم روشن نیست و گویا آغاز کار آن در عهد شاه تهماسب بوده باشد زیرا در پایان آن «۳» اسم شاه تهماسب با دعای خلد الله ملکه آمده است. چارلز ریو «۴» معتقد است که شروع بتألیف این کتاب باید اندکی بعد از جلوس شاه تهماسب (۹۳۰ ه) بوده باشد، ولی از جانبی دیگر در کتاب چندبار از شاه تهماسب و شاه عباس چون مردگان سخن رفته و یکبار هم آمده است که: «... و حال که مسوده این اوراق تألیف شده که سنه ست و ثمانین بعد الف است». باتوجه باین نکات تصور می‌رود که با استسناهایی که ازین کتاب می‌شده در آن تصرفاتی انجام می‌گرفته و یا حتی شاید مطالبی بر آن افزوده می‌شده و این کار تا دوره پادشاهی شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۶ ه) بطول انجامیده است «۵». موضوع اصلی کتاب کارنامه

(۱)- چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. اسلام‌آباد، بی‌تاریخ.

(۲)- از آنجمله در نسخه Or.۳۲۴۸، بضمیمه فهرست ریو، ص ۳۴-۳۵ رجوع شود.

(۳) - عالم‌آرای صفوی، تهران ۱۳۵۰، ص ۶۰۰.

(۴) - ضمیمه فهرست نسخ فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۳۴.

(۵) - و نیز بنگرید بمقدمه عالم‌آرای صفوی، ص ۲۰-۲۲ که تاریخ تألیف کتاب در آن بعهد شاه سلیمان دانسته شده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۶۴

پادشاهی شاه اسمعیل یکم است که مؤلف آن را با بیانی بسیار ساده و بزبان محاوره و گاه بشیوه قصه‌گویان نوشته است چنانکه روایتش رنگ افسانه و داستان جالب و سرگرم‌کننده بخود می‌گیرد اما وقتی مطلبهای اصلی کتاب، یعنی رخ‌داده‌های مربوط بخروج و پادشاهی شاه اسمعیل تا مرگ او و جلوس شاه تهماسب، را با کتابهای دیگر تاریخ صفوی مقابله کنیم، خواهیم دید که آن مطلبها جز در بعضی موارد که ساختگی و مولود اعتقادات تعصب‌آمیز سرخ کلاهانست، در موردهای متعدد دیگر در اساس و بنیاد درست و بمنزله قهرمان‌نامه‌ییست که در آن از دوران کودکی و بالیدگی و سلحشوری و کشورگیری و کشورداری مرشد کامل و جانبازهای مریدان قزلباش او سخن رفته است. ضمناً قسمتی از احوال نیاکان شاه اسمعیل، که بخشی از آن هم بکلی افسانه‌آمیزست، در مقدمه این کارنامه نقل شده و نیز برخی حادثه‌های مربوط بخانان ترکستان و فرارود و فرمانروایان تیموری و عثمانی که مقارن تشکیل شاهنشاهی صفوی می‌زیسته‌اند مذکور افتاده است، و با آنکه جنبه تاریخ‌نویسی کلاسیک فارسی درین کتاب ضعیف است و مطالب شباهت بروایات قصاصان و داستان‌گزاران دارد، نثر ساده آن و ذکر بسیاری از رسمها و آیین‌های درویشان سرخ‌کلاه و آنچه در جامعه ایرانی سده دهم (و شاید بعد از آن) مرسوم بود، این کتاب را در شمار یکی از اثرهای قابل توجه درمی‌آورد.

در اینجا ذکری از تاریخ بسیار مهمی لازمست که بقلم شاه تهماسب فراهم آمده و نام تذکره بر آن نهاده شده و به تذکره شاه تهماسب اشتها یافته است.

این کتاب شمه‌یی از سرگذشت شاه تهماسب است که بقلم خود او بنگارش درآمده و مشتمل است بر رویدادهای دوران سلطنتش از سال ۹۳۰ که تاریخ جلوس اوست بر سریر پادشاهی ایران تا واقعه بایزید پسر سلطان سلیمان (۹۲۶-۹۷۴) که بسال ۹۶۶ هـ بر پدر شورید و بایران پناهنده شد، و تا مقدمات تسلیم او پدر در سال ۹۶۸. درین تذکره شاه تهماسب فقط - بذکر قسمتی از

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۶۵

رویدادهای عهد خود توجه داشته است نه بذکر همه آنها، و بعید نیست که پادشاه در آغاز قصد نگارش تاریخی از پادشاهی خود داشت ولی در عمل بذکر قسمتی از وقایع اکتفا کرد. شیوه نگارش ساده است ولی نویسنده در بیان توانایی چندان ندارد، درحالی‌که استشهدادهای او به بیهوده متناسب که در ضمن گزارشها می‌آورد لطفی بگفتارش می‌بخشد. این کتاب یک‌بار در کلکته و بار دیگر در سال ۱۳۰۸ هـ. ق در لایپزیگ (آلمان) و باز بسال ۱۳۴۳ هـ. ق در برلین و نیز در تهران بطبع رسید.

احسن التواریخ، که بعد ازین درباره آن و مؤلفش امیر حسن روملو سخن خواهم گفت، بنابر نسخه موجود در کتابخانه ملی پاریس شامل دو بخش و مجموعاً متضمن حوادث مابین ۸۰۷ و ۹۸۵ است و اهمیت آن بیشتر در شرح مفصل پادشاهی دوران شاه تهماسب و شاه اسمعیل دوم و آغاز پادشاهی شاه سلطان محمد خدابنده است و مؤلف بیشتر وقایع دوران شاه تهماسب و بعد از آن را از مشاهدات و اطلاعات مستقیم یادداشت کرده است.

خلاصه التواریخ تألیف قاضی میر احمد قمی ابراهیمی که آنچه از آن در دستست مربوطست بیادشاهان صفوی از آغاز تا رویدادهای سال ۱۰۰۱ هـ.

درباره این کتاب و مؤلف آن در شمار پارسی‌نویسان عهد سخن خواهم گفت.

نقاوه الاثر فی ذکر الاخیار تألیف محمود بن هدایه الله افوشه‌یی نظری شاعر و ادیب سده دهم و یازدهم هجریست، حاوی حوادث

سالهای ۹۹۸ تا ۱۰۰۷، که بسال ۱۳۵۰ ش در تهران بطبع رسیده است و بدان باز هم اشارتی خواهیم داشت.

افضل التواریخ در تاریخ صفویانست در سه جلد: اول از عهد شیخ صفی الدین اردبیلی تا مرگ شاه اسمعیل (۹۳۰ هـ)، دوم تا رویدادهای سال ۹۹۵ یعنی عهد شاه تهماسب و شاه اسمعیل دوم و سلطان محمد خدابنده، سوم سلطنت شاه عباس اول (۹۹۶ هـ بعد). مؤلف آن میرزا فضلای پسر زین العابدین پسر روح الله حسینی اصفهانی در مقدمه کتاب گوید که منظور از تألیف

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۶۶

این کتاب بیان حال «شاه عباس پادشاه الصفوی الموسوی الحسینی» است «که مطلب ازین مقدمات و غرض از تألیف این تاریخات ذکر حال آن مظفر خواقین روزگار است» (۱).

تاریخ عباسی، تألیف مولانا جلال الدین محمد بن کمال الدین منجم شاه عباس اول و از مقربان اوست که در شرح حال و کمالات و تاریخ پادشاهی او نوشته و گزارش خود را از بیان نسب شاه عباس از جانب پدر و مادر، و مطالب دیگری درباره او آغاز کرده و آنگاه تاریخ صفویان را از مرگ شاه تهماسب در سال ۹۸۴ هـ و پادشاهی شاه اسمعیل دوم و مرگش در ۹۸۵ و سلطنت سلطان محمد و حوادث زمان شاه عباس از سال ۹۹۶ تا بیست و پنجمین سال پادشاهی او شرح داده است (۲). پسر جلال الدین محمد یعنی کمال الدین کتابی بنام زبده التواریخ دارد که غیر از دو زبده التواریخست که پیش ازین یاد کرده‌ام، و آن تاریخ مختصریست از خلقت تا سال ۱۰۶۳ که بنامهای دیگری (- لب التاریخ، مجمل التواریخ) یاد شده و گویا این پراکندگی نامها بدان علت باشد که مؤلف خود در دیباچه اسمی برای کتاب ذکر نکرده است.

تاریخ عالم آرای عباسی یکی دیگر از چند کتاب درباره پادشاهی شاه عباس اول و مهمترین آنهاست که از آغاز عهد سلاله صفوی تا مرگ شاه عباس بسال ۱۰۳۸ و جانشینی شاه صفی در آن نوشته شده است. درباره این کتاب و مؤلف آن اسکندر بیگ منشی ترکمان بعد ازین سخن خواهم گفت.

درباره شاه عباس کتاب دیگری باسم فتوحات همایونی داریم از نظام سیاقی که بسال ۱۰۰۷ بنام آن پادشاه تألیف شده و تاریخ دوازده سال اول پادشاهی اوست. این کتاب مقدمه‌یی بنام «کرامت» دارد و دوازده فصل بنام «فتح» که دوازدهمین آن درباره تسخیر خراسانست و حوادث مذکور در آن از نیمه

(۱)- بنگرید به ضمیمه فهرست ریو، ص ۳۷-۳۸ و نیز بفهرست منزوی.

(۲)- ریو، ضمیمه فهرست ص ۳۸، این کتاب را بدون اسم ذکر کرده ولی نوشته است که مؤلف آن جلال الدین منجم یزدی است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۶۷

ماه شعبان سال ۱۰۰۶ هـ آغاز می‌شود. نسخه‌یی عکسی ازین کتاب بسال ۱۳۵۲ ش در مجله بررسیهای تاریخی چاپ شده است (۱). و باز درباره آن پادشاه کتاب تجلیات عباسیه از محمد امین یزدی؛ و خلاصه عباسی از محمد پسر عبد الله را هم می‌توان ذکر کرد. دیگر کتاب روضه الصفویه است از میرزا بیگ بن حسن حسینی جنابدی که بنام شاه عباس یکم بسال ۱۰۲۳ تألیف آن آغاز شد و چون مؤلف بعد از مرگ شاه عباس زنده بود کار تألیف خود را ادامه داد و بشرح سلطنت شاه صفی پرداخت. کتاب با ذکر اوصاف شاه اسمعیل شروع شده و در همین قسمت مؤلف گوید «الحال که ثلاث و عشرين و الفست» و این همچنانکه گفتم تاریخ شروع کتابست. - بعد از آن مؤلف بشرح سلسله نسب صفویان از شیخ صفی اردبیلی بعد پرداخته است (۲).

در تاریخ شاه صفی تألیف میر محمد حسین حسینی تفرشی شرح مختصری از گزارش پادشاهی او (سال ۱۰۳۸) تا سال ۱۰۴۱ ذکر شده و معلومست که ناتمام مانده و پس از مرگ مؤلف از یادداشت‌هایش فراهم آمده است و چنین آغاز می‌شود: «مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان که مرحوم مغفور میر محمد حسین حسینی تفرشی بعنوان نمونه نوشته‌اند» و چند نسخه از آن در دستست.

کتاب دیگر در شرح پادشاهی شاه صفی خلاصه السیر است از میرزا محمد معصوم بن خواجهگی اصفهانی «۳» معاصر شاه عباس و شاه صفی که در عهد آن هردو پادشاه مناصبی داشت. ازین کتاب نسخه‌هایی در ایران (آستانه

- (۱)- و نیز بنگرید به فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۱ ص ۳۰۰.
 - (۲)- برای کسب اطلاع مشروح درباره این کتاب بنگرید بضمیمه فهرست ریو، ص ۳۸-۴۰.
 - (۳)- درباره او بنگرید بتذکره نصرآبادی، ص ۷۷؛ الذریعه شیخ آغا بزرگ تهرانی، ج ۹ ص ۱۰۷۰.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۶۸

قدس رضوی، کتابخانه ملی ملک) و خارج موجودست و سال‌شماری از وقایع عهد شاه صفی است و آن خود «مقصد سیم از مطلب چهارم در ذکر مناقب پادشاه جم‌جاه فلک بارگاه شاه صفی الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان» است و معلومست که جزئیست از طرح یک تاریخ بزرگ که چنانکه مؤلف گفته است می‌بایست از آغاز خلقت تا زمان او باشد ولی بخواست شاه صفی منحصر بشرح رویدادهای عهد وی شد. میرزا محمد طاهر نصرآبادی درباره مؤلف گوید: «میرزا معصوم ولد میرزا خواجهگی اصفهانی، خویش میرزا عبد الله وزیر لاهیجان در زمان شاه گردون جاه شاه صفی مشرف اصطبل بود و نهایت قرب داشت، در نظم و نثر طبعش کمال قدرت داشت چنانچه حسب الامر بتألیف تاریخی مشتمل بر وقایع ایام پادشاه مأمور شد. بعد از اشراف اصطبل وزیر قراوغ شده در آنجا فوت شد». رباعی لطیف زیرین ازوست:

بس پرده‌شناسان که درین گنبد رازرفتند و ز هیچکس نیامد آواز

کس نیست که خوان عیشی آماده کننداین نعمت نغمه ماند در کاسه ساز برای شاه عباس دوم بهترین تاریخ آنست که میرزا محمد طاهر وحید «۱» بنام عباسنامه فراهم آورد. این کتاب بتاریخ ۱۳۲۹ ش در اراک چاپ شده و بنام شاه عباس ثانی (سلطنت از ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ ه) و ستایش او و از شرح تولدش آغاز می‌شود و در غالب نسخ، از آنجمله در نسخه Or.۲۹۴۰ کتابخانه موزه بریتانیا «۲» و نیز نسخه چاپی تا حوادث سال ۱۰۷۴ و بازگشت شاه عباس ثانی از سفر مازندران بتهران و اصفهان را شامل است که مصادفست با بیست و دومین سال پادشاهی شاه عباس دوم. کتاب ریاض التواریخ (از شاه اسمعیل یکم تا اواخر عهد شاه عباس دوم) و خلاصه المقال هم در همین ردیفند.

تاریخ کامل پادشاهی شاه عباس ثانی کتاب قصص الخاقانی است از

- (۱)- درباره او بنگرید بهمین کتاب و همین جلد، ص ۱۳۴۶-۱۳۵۱.
- (۲)- ضمیمه فهرست ریو، ص ۴۰-۴۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۶۹

ولی قلی شاملو در یک مقدمه و سه باب و خاتمه. درباره این کتاب و مؤلف آن در شمار پارسی‌نویسان عهد سخن خواهم گفت. از میان چند کتاب دیگر که در آخرهای عهد صفوی درباره این سلسله نگاشته شده و در کتابخانه‌های ایران و هند و اروپا پراکنده است می‌توان اینها را نام برد:

تحفه العالم تألیف میرزا ابو طالب پسر میرزا بیگ موسوی فندرسکی، در شرح پادشاهی شاه سلطانحسین که بسال ۱۱۰۷ ه نگاشته شد «۱».

کتاب دستور شهریاران تألیف محمد ابراهیم بن زین العابدین مجلس‌نویس شاه سلطانحسین در تاریخ سلطنت آن پادشاه که درباره آن باز اشارتی خواهیم داشت.

تاریخ طهماسبی از عبد العلی وقایع نگار درباره رویدادهای میان تاجگذاری شاه سلطان حسین (۱۱۰۵ هـ) و کشته شدن نادر شاه افشار (۱۱۶۰ هـ) که نسخه‌یی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهرانست «۲».

در کتاب «نامه عالم‌آرای نادری» تألیف محمد کاظم وزیر مرو شاهجهان، که در ذکر احوال نادر شاه افشارست. از باب مقدمه اطلاعاتی درباره غلبه افغان از آغاز ماجرا تا آخرین جنگ نادر با اشرف افغان و قلع و قمع آن طایفه آمده است «۳» و اما باقی این کتاب یکی از مأخذهای سودمندست درباره سرگذشت نادر از کوچاندن دسته‌یی از طایفه افشار در عهد شاه عباس صفوی از آذربایجان به ایبورد و دره‌جز و ولادت نادر تا مرگ او «۴».

(۱) - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۹ ص ۱۲۱۳.

(۲) - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۰ ص ۱۶۲۹.

(۳) - عالم‌آرای نادری، ص ۱۳ - ۹۱.

(۴) - این کتاب با طبع عکسی و با مقدمه بقلم N. D. Mikloxo Maklay جزو سلسله انتشارات انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی در مسکو بسالهای ۱۹۶۲ - ۱۹۶۴ چاپ شد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۷۰

اما وقایع نگار اصلی دوران نادری منشی معروف او میرزا محمد مهدی خان استرآبادی ابن محمد نصیر است. کتابهای او بنام جهانگشای نادری (تاریخ نادری) و درّه نادره که حاوی سرگذشت نادر از آغاز تا کشته شدنش در ۱۱۶۰ هجریست، گذشته از جنبه تاریخی دارای ارزش ادبیست و پس ازین درباره او سخن گفته خواهد شد.

تواریخ سلاطین هند

در ذیل عنوان «تواریخ عمومی عالم» با اسم چند کتاب معتبر که بیشتر بدست ایرانیان در هند و بنام پادشاهان هند فراهم آمده است اشاره کرده‌ام، اما اگر بخواهم به همه کتابهای فارسی تاریخ که در سرزمین هند بدست مؤلفان ایرانی یا هندی نژاد فراهم آمده است اشاره کنم کار بسیار بدرازا خواهد کشید. موضوع مهم قابل ذکر آنست که درین عهد پادشاهان تیموری نژاد هند و نیز پادشاهان محلی دکن علاوه بر توجه بشعر و ادب فارسی نظر خاصی بتدوین کتابهای فارسی در بیان تاریخ هند و یا تاریخهای دوران شاهی هریک از پادشاهان سلسله خود داشتند و درین راه از صرف مال و تشویق مؤلفان و دادن مأموریت خاص بدانان دریغ نمی‌کردند و بهمین سبب شماره کتابهای تاریخ و تذکره احوال عالمان و شاعران و امیران و مردان سیاست، و نیز تواریخ محلی هند مثل گجرات و سند و دکن و جز آنها، آنقدر متعددست که اگر بخواهم همه آنها را درینجا ذکر کنم کار خود را از آنچه هست دشوارتر و کتاب را از آنچه شده مفصل‌تر و مشروح‌تر خواهم ساخت «۱»، پس می‌پردازم بتوضیحات کوتاهی نخست درباره

(۱) - خوشبختانه یکی از پارسی‌دانان هند که دوره دکتری ادبیات فارسی را در دانشکده ادبیات تهران گذراند، پایان‌نامه دکتری خود را بذکر این دسته از کتابهای تاریخ در بخشی از دوره مورد مطالعه ما اختصاص داده و او آقای دکتر آفتاب اصغر مؤلف کتاب «تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، تیموریان بزرگ از بابر تا اورنگ زیب، ۹۳۲ - ۱۱۱۸ هـ. ق» است که بسال ۱۳۶۴ ش (۱۹۸۵ میلادی) در لاهور بطبع رسید. - علاوه بر این مؤلفان فهرستهای کتابخانهایی از قبیل کتابخانه ملی پاریس، کتابخانه موزه بریتانیا، کتابخانه‌های کمبریج، لاهور، ایندیا آفیس، وین و جز آنها هم حسب‌الوظیفه بمعرفی این کتابها و مؤلفان آنها پرداخته‌اند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۷۱

تاریخهای عمومی هند و سپس کتابهایی که در شرح سلطنت بعضی از شاهان یا درباره ناحیتهای آن سرزمین تألیف شده است: از میان تاریخهای عمومی هند کتاب طبقات اکبر شاهی در تاریخ سلسله‌های اسلامی هند از آغاز فتوحات مسلمانان (۳۶۷ هـ) در عهد سبکتکین تا سال ۱۰۰۱ هـ، شهرت بسیار دارد و از آن و مؤلفش نظام الدین احمد هروی در شمار پارسی‌نویسان یاد خواهد شد، و همچنین خواهد بود درباره منتخب التواریخ تألیف عبد القادر بدائونی که آن هم از آغاز فتوحات مسلمانان تا سال ۱۰۰۴ هجری را شامل است؛ و بعد از این دو اثر مشهور می‌رسیم بکتاب تاریخ حقی در تاریخ سلسله‌های مسلمان دهلی از سلاطین غوری تا سال ۱۰۰۵ هـ از عبد الحق محدث دهلوی «۱»؛ و کتاب زبدۃ التواریخ تألیف نور الحق دهلوی فرزند عبد الحق مذکور که آن هم در تاریخ پادشاهان مسلمان هندست تا سال ۱۰۱۴ هـ «۲»؛ و گلشن ابراهیمی معروف بتاریخ فرشته که از جمله منابع مهم تحقیق در تاریخ هند اسلامی است «۳».

از کتابهای دیگر درباره هند بذکر این چند اثر بسنده می‌شود:

خلاصه التواریخ از منشی سنجان رای که در بین سالهای ۱۱۰۵ تا ۱۱۰۷ فراهم آورده و در نگارش آن از مأخذهای مختلف از مهابهاراتا و رامایانا گرفته تا تواریخ عمومی و محلی هند که پیش از تاریخ مذکور تألیف گردیده استفاده کرده و حوادث را تا جلوس اورنگ زیب (سال ۱۰۶۹ هـ) ذکر نموده است «۴»؛ و منتخب التواریخ که بسال ۱۱۲۰ بنام بهادر شاه اول (۱۱۱۹-۱۱۲۴)

(۱)- درباره آن بنگرید بفهرست ریو، ص ۲۲۳؛ تاریخ‌نویسی در هند و پاکستان، ص ۱۶۳-۱۶۷.

(۲)- فهرست ریو، ص ۲۲۴-۲۲۵؛ فهرست بلوشه، ج ۱ ص ۳۲۵؛ تاریخ‌نویسی در هند و پاکستان، ص ۱۹۰-۱۹۲.

(۳)- درباره آن و مؤلفش محمد قاسم فرشته در جزو پارسی‌نویسان عهد بحث خواهد شد.

(۴)- فهرست بلوشه، ج ۱ ص ۳۲۹-۳۳۰؛ فهرست ریو، ص ۲۳۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۷۲

با استفاده از مأخذهای مختلف تألیف شده و تا عهد اورنگ زیب را (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هـ) شامل است «۱»؛ و منتخب اللباب تألیف محمد هاشم پسر خواجه میرخوافی مخاطب به خوافی خان نظام الملک از رجال عهد اورنگ زیب و فرخ سیر (۱۱۲۴-۱۱۳۱ هـ) و سلطان محمد شاه (۱۱۳۱-۱۱۶۱ هـ) که در سه جلد از آغاز عهد اسلامی هند تا ۱۱۴۴ تنظیم شده و بطبع رسیده است «۲»، و جز آنها.

کتابهای تاریخ فارسی درباره بعضی از شاهان هند و تاریخهای محلی و نظایر آنها که در هند بدست نویسندگان ایرانی نژاد یا نگارندگان هندی و گاه منشیان پارسی‌گوی هندویی کیش در این دوره تألیف شده باشد متعددست و حق آنست که بذکر مهمترین آنها در اینجا بتلخیص و فهرست‌وار اکتفا شود «۳».

از آنجمله است:

تاریخ داودی درباره سلسله‌های لودی (۸۵۵-۹۳۰ هـ) و سوری (۹۴۶-۹۸۸ هـ).

واقعات بابری شرح وقایع مربوط بزندگی ظهیر الدین بابر که میرزا عبد الرحیم خانخانان آن را بسال ۹۹۸ هـ از اصل ترکی بیپارسی درآورد.

احوال همایون پادشاه تألیف گلبدن بیگم دختر بابر و خواهر همایون پادشاه شامل اطلاعاتی درباره بابر و همایون که در اوایل سلطنت اکبر و بفرمان او با انشائی ساده نوشته شد و بیشتر مربوطست بزندگی خانوادگی و امور داخلی خاندان؛ اما تاریخ سلطنت همایون پادشاه را باختصاص باید در تاریخ همایون شاهی یا تذکره الوقعات یا تاریخ همایون تألیف مهتر جوهر آفتابه‌چی ملاحظه کرد که مشاغل مختلفی در عهد همایون و اکبر داشت و کتاب خود را بسال ۹۹۵، سی و دو سال بعد از مرگ همایون، نوشت.

(۱) - این غیر از منتخب التواریخ بداؤنیست. بنگرید بفهرست ریو، ص ۲۳۱-۲۳۲.

(۲) - فهرست بلوشه، ج ۱ ص ۳۳۱؛ فهرست ریو، ص ۲۳۲-۲۳۳.

(۳) - ذکر این کتابها در فهرستهای مشهور بتکرار آمده است و خواننده برای کسب اطلاعات بیشتر بدانها مراجعه خواهد کرد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۷۳

اکبرنامه در تاریخ پادشاهی جلال الدین اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ ه) تألیف شیخ ابو الفضل علامی که بعد ازین درباره آن سخن خواهم گفت.

توزوک جهانگیری یادداشتهای جهانگیر پادشاه است که بنظم تقویمی از تاریخ جلوس او بر تخت پادشاهی (۱۰۱۴ ه) تا هفدهمین سال پادشاهمین بقلم خود او نگارش یافته و دنباله آن از هجدهمین سال سلطنت بوسیله معتمد خان تحت نظر پادشاه تحریر شد. این کتاب که حاوی اطلاعات دست اول درباره دوران پادشاهی و احوال جهانگیرست، با اضافاتی که تا پایان پادشاهیش شد با عنوان «توزوک جهانگیری» در علیگر بسال ۱۸۶۴ بچاپ رسید «۱».

این معتمد خان که یک ایرانی بنام محمد شریف بن دوست محمد است باستقلال کتابی درباره تیموریان از ابتدا تا جهانگیر دارد موسوم به اقبالنامه که پس ازین درباره آن سخن خواهم گفت.

درباره شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ه) چند تاریخ منشور و منظوم داریم مانند پادشاهنامه تألیف محمد امین بن ابو الحسین قزوینی معروف به میرزا امینا منشی و واقعه‌نویس دربار شاه جهان که تاریخ زندگانی آن پادشاه را از ولادت تا دهمین سال سلطنتش در سه قسمت نوشت. سومین قسمت این کتاب شامل تراجم احوال مشایخ و عالمان و شاعران عهد شاه جهانست «۲».

پادشاهنامه دیگری تألیف عبد الحمید لاهوری است. وی دو جلد اول کتاب را که شامل روی داده‌های سال ۱۰۳۷ (سال جلوس شاه جهان) تا

(۱) - فهرست ریو، ص ۲۵۳-۲۵۴. بلوشه می‌نویسد (فهرست، ج ۱ ص ۳۴۱) که یادداشتهای جهانگیر از هژدهمین و نوزدهمین سال پادشاهیش توسط معتمد خان و محمد هادی تا آخر سلطنتش ادامه یافت، و محمد هادی یک مقدمه تاریخی بر آن افزود (ج ۱ ص ۳۴۱) و کتاب دیگری باسم جهانگیرنامه یادداشتهای بر ساخته کسی است که بجهانگیر نسبت داده شده و باسم تاریخ جهانگیرنامه سلیمی یا تاریخ سلیم شاهی در آغاز عهد شاه جهان نوشته شد و بجای توزوک واقعی جهانگیری معرفی گردید زیرا در یادداشتهای اصلی بعضی قسمتها بود که چندان بنفع شاه جهان نبود (ایضا ص ۳۴۲).

(۲) - فهرست ریو، ص ۲۵۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲ ص ۴۸۸-۴۹۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۷۴

سال ۱۰۵۷ ه است باتمام رساند و چون بسال ۱۰۶۵ ه درگذشت جلد سوم کتاب را مؤلفان دیگری بانجام رساندند. در پایان این کتاب نیز ترجمه حال بزرگان عهد شاه جهان آمده است. پادشاهنامه عبد الحمید لاهوری را برای امتیاز از پادشاهنامه میرزا امینا معمولاً شاهجهاننامه نیز می‌نامند. این کتاب در سالهای ۱۸۶۷-۱۸۶۸ میلادی در کلکته بطبع رسید «۱».

تاریخ دیگر دوره شاه جهان را محمد صادق مخاطب بصادق خان تألیف نموده و تواریخ شاهجهانی نامیده است. در این کتاب رویدادهای دوره شاهجهان تا عصیان اورنگ زیب و گرفتاری شاه جهان سال بسال با انشائی ساده ذکر شده است و ضمناً باید دانست که تواریخ شاهجهانی، یا طبقات شاهجهانی مشتملست بر ذکر احوال سلاطین تیموری و رجال معروف زمان هر یک از ایشان، تا شاه جهان از سال ۱۰۳۷ تا سال ۱۰۴۵ که تاریخ تألیف کتابست «۲».

باز هم کتاب دیگری درباره پادشاهی شاه جهان داریم باسم شاهجهان‌نامه یا «عمل صالح» از محمد صالح کنبوی لاهوری شاگرد و برادر کوچکتر شیخ عنایت الله لاهوری مصنف بهار دانش. محمد صالح صاحب مجموعه منشآت با اسم بهار سخن نیز هست و کتاب او مشتملست بر رویدادهای عهد شاهجهان از ولادت تا وفات در سه جلد که بسالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۲۷ و ۱۹۳۹ میلادی در کلکته بطبع رسید «۳».

اگر بخواهم بهمین گونه درباره تاریخهایی که در عهد هریک از پادشاهان تیموری هند نوشته شده به پیش روم این مبحث را سخت طولانی

(۱) - فهرست بلوشه، ج ۱ ص ۳۴۴ - ۳۴۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۴۹۰ - ۴۹۲؛ فهرست ریو، ص ۲۶۰.

(۲) - فهرست ریو، ص ۲۶۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲ ص ۶۷۴ - ۶۷۵.

(۳) - فهرست ریو، ص ۲۶۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲ ص ۶۸۲ - ۶۸۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۷۵

خواهم کرد، پس بهمین اشارات مجمل درین باب بسنده می‌کنم «۱».

تواریخ محلی

کتابهایی که در تاریخ بخشهای هند مانند بنگال و گجرات و سند و تته و کشمیر و سلسله‌های دکن بفارسی نوشته شده متعددست و ذکر آنها درینجا زائد بنظر می‌رسد «۲» - درباره

(۱) - برای اطلاع بنگرید بشرحهایی که در فهراس مربوط درباره کتابهای مذکور آمده است و از آنجمله درباره: عالمگیرنامه از محمد کاظم منشی پسر میرزا امینا بفهرست ریو، ص ۲۶۶ - مآثر عالمگیری از محمد ساقی مستعد خان، ایضا ص ۲۷۰ - عالمگیرنامه از حاتم خان، ایضا ۲۶۸ - بهادر شاه‌نامه یا شاهنامه شاه عالم بهادر تألیف میرزا محمد مخاطب بدانشمند خان ایضا ص ۲۷۲ - فرخ سیرنامه تألیف میر محمد احسن ایجاد منشی و شاعر مخاطب بمعانی خان، ایضا ص ۲۷۳ - تذکره السلاطین جغتای درباره خاندان تیموری خاصه شعبه هندی آن تا هفتمین سال پادشاهی محمد شاه (۱۱۳۷ ه) تألیف محمد هادی مخاطب بکامورخان، ایضا ص ۲۷۴ - مرآت واردات درباره تیموریان تا شانزدهمین سال پادشاهی محمد شاه (۱۱۴۶ ه) تألیف محمد شفیع بن سید محمد شریف تهرانی متخلص به «وارد» که انشائی مصنوع و مترسلانه دارد، ایضا ص ۲۷۵ - احوال الخواقین تاریخ جانشینان اورنگ زیب تألیف محمد قاسم که قسمت اول آن در سال ۱۱۴۷ ه و قسمت دوم بسال ۱۱۵۱ خاتمه یافت، ایضا ص ۲۷۶ - ۲۷۷، و جز آنها ...

در فهرست کتابخانه ملی پاریس (ج ۱، ص ۳۳۵ - ۳۵۶) بنام عده‌یی ازین کتابها که ذکر کرده‌ایم و کتابهای دیگر بازمی‌خوریم که خواننده خواستار بدان مراجعه خواهد کرد. در فهرستهای دیگری از کتابخانه‌های هند و اروپا خاصه کتابخانه دیوان هند و کتابخانه موقوفات اود نام عده‌یی دیگر ازینگونه کتابها یا همین کتابهای یادشده آمده است؛ باز هم بنگرید بفهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان در چندین جلد تألیف آقای احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش در چند جلد از آقای احمد منزوی، فهرست نسخه‌های چاپ سنگی کتابخانه گنج‌بخش در دو جلد از آقای سید عارف نوشاهی و فهرست نسخه‌های کتابخانه پنجاب لاهور گنجینه آذر از آقای سید خضر عباسی نوشاهی که همگی بوسیله مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سالهای اخیر چاپ شده است و نیز بفهرستهای کتابخانه‌های دیگر هندوستان، و جز آنها و جز آنها.

(۲) - مثل: مرآت سکندری و مرآت احمدی درباره گجرات؛ بهارستان و تهورنامه درباره بنگال؛ تاریخ معصومی درباره سند؛ تاریخ

طاهری درباره تته؛ بهارستان شاهی و تاریخ کشمیر و نوادر الاخبار و واقعات کشمیر و گوهر عالم و حشمت کشمیر درباره کشمیر؛ و برهان مآثر درباره بهمنیان-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۷۶

تاریخهای محلی ایران و افغانستان و فرارود [- ماوراء النهر، که در عهد مورد مطالعه ما در قلمرو ترکستان و یا خود بنام ترکستان درآمده بود]، هم چند کتاب باقی مانده است، و مؤلفان پارسی نویسن درین راه تا چین شمالی (- ختای) و روم نیز پیش رفته‌اند «۱». درباره روم (یعنی آسیای صغیر) و سلاطین عثمانی آن کتابهای هشت بهشت و سلیم‌نامه از مولانا حکیم الدین ادریس بدلیسی قابل توجهست که در ذیل نام همین مؤلف دوباره از آنها یاد خواهد شد. درباره کردستان کتاب معتبر و مشهوری داریم بنام شرفنامه که بطبع

- و نظامشاهیان دکن؛ و تذکره الملوک و فتوحات عادلشاهی و بساتین السلاطین درباره عادلشاهیان بیجاپور؛ و وقایع دکن درباره حوادث آن دیار بعهد شاه جهان؛ و تاریخ سلطان محمد قطبشاهی درباره سلاطین گلکنده و جز آنها و جز آنها.

(۱)- درباره چین شمالی (- ختای) کتابی بفارسی درین عهد داریم از مؤلفی بنام سید علی اکبر ختایی که اصلاً بازرگانی مسلمان از اهل ترکستان بود و چون چندگاهی با اجازه دولت چین در پکن اقامت داشت به «ختایی» شهرت یافت. وی پس از چندگاه در عهد سلطان سلیم اول (۹۱۸-۹۲۶) باستانبول رفت و در آنجا بسال ۹۲۲ ه کتاب خود را با فارسی آشفته‌یی که بیشتر تحت تأثیر زبان ترکی شرقیست در بیست فصل با اتکاء باطلاعات و مشاهدات شخصی خود نوشت تا بسطان سلیم تقدیم دارد ولی چون بهنگام آمادگی کار سلطان در گذشته بود، وی آن را بنام پسر و جانشینش سلطان سلیمان خان اول (۹۲۶-۹۷۴ ه) تقدیم داشت. نسخه اصلی این کتاب در ترکیه است ولی شفر (Schefer) پارسی‌شناس معروف نسخه‌یی از آن نویساند و سه فصل از آن را در (Melange Orientaux) تاریخ طبع سال ۱۸۸۳ میلادی) بطبع رسانید. ازین کتاب ترجمه‌یی بترکی باسم قانون‌نامه چین و خطا یا ختای‌نامه ترتیب یافت که بسال ۱۲۷۰ ه. ق چاپ شده است.

بنگرید بفهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۱، ص ۳۱۸-۳۱۹، و نیز به کشف الظنون چاپ استانبول، ستون ۱۳۱۴، و مؤلف آن حاج خلیفه گوید: فارسی مرتب علی‌عشرین بابا کتبه بعض التجار للسلطان سلیم خان فی حدود سنه ۹۰۰ تسعماً ثم ترجمه بعضهم بالترکیه. و يقال ان المولى علی قوشجی ذهب الی خطای من طرف الوغ بیک فکتب ما رآه کما ذکر فیه. و البته نباید از اشتباه او در تاریخ تألیف کتاب غافل بود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۷۷

رسیده و نسخه‌های خطی هم از آن در دستست. شرح این کتاب و ترجمه حال مؤلف آن را بجای خود خواهید دید. درباره پادشاهان اوزبک و جغتای چند کتاب فارسی قابل ذکرست مانند:

شرفنامه شاهی تألیف حافظ تتش بن میر محمد بخاری در بیان تاریخ عبد الله خان پادشاه معروف اوزبک (از ۹۹۱ تا ۱۰۰۶) از ولادت او بسال ۹۴۰ تا سال ۹۹۷ ه و بهمین سبب آن را عبد الله نامه هم نام داده‌اند «۱». - دیگر «تاریخ ترکستان» است از محمد امین بن میرزا زمان خان بخاری که در سال ۱۰۵۴ تألیف کرد و از باب شرح سلطنت شیبانیان و نیز ذکر امیران و وزیران و عالمان فرارود بویژه بخارا شایان توجهست «۲». - دیگر تاریخ جهانگیری است درباره پادشاهان جغتای و سلاطین اوزبک و افاضل عهد هریک ازین دو دسته پادشاهان و نیز شاهانی که با آنان پیوستگی داشتند. مؤلف این کتاب، مطربی سمرقندی، تألیف آن را بسال ۱۰۳۴ در هندوستان آغاز کرد و پیش از ۱۰۳۷ ختم نمود. وی شاعر و از شاگردان خواجه حسن نثاری از شاعران سده یازدهم هجری بوده است «۳».

درباره بدایع الوقایع واصفی هروی که شامل وقایع خراسان و فرارود در نیمه دوم سده نهم ه است بعد ازین سخن خواهم گفت؛ و باز درباره همین دو ناحیه تاریخ راقم تألیف میر سید شریف راقم سمرقندی که بسال ۱۱۱۳ تألیف کرد قابل ذکرست. این کتاب حاوی واقعه‌های مشهور و سالهای درگذشت بزرگان خراسان و فرارود و بویژه بخارا و سمرقند است از عهد تیمور گورکان تا جلوس عبد العزیز ندر محمد خان (سال ۱۰۵۵) باختصار و گاه فقط بضبط سال و ماه.

این کتاب بنام تاریخ کثیره در حاشیه تحفه الاحباب واضح بخاری بسال ۱۳۳۲

(۱) - برای کسب اطلاع مشروح درباره آن بنگرید بضمیمه فهرست ریو، ص ۴۹-۵۱ و بفهرست کتابخانه دیوان هند از دکتر اته، ج ۱ ستون ۲۲۹ و بمقاله «شرفنامه شاهی» از آقای سلطان حسین سندجی در مجله ایران‌نامه شماره ۲ سال ششم ص ۲۵۹-۲۷۹.

(۲) - فهرست بلوشه، ج ۱، ص ۲۹۵-۲۹۶.

(۳) - نسخه ۱۵۸۴ Suppl. کتابخانه ملی پاریس، فهرست بلوشه، ج ۱ ص ۲۹۵-۲۹۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۷۸

ه. ق در تاشکند چاپ شد «۱».

برای قبیله‌های افغان و باشیدنگاه و نسب و نژادشان کتابی بنام تاریخ خانجهانی مخزن افغانی از خواجه نعمه الله هروی داریم که ازو در شمار پارسی‌نویسان عهد یاد خواهد شد.

راجع بتاریخ سیستان کتاب احیاء الملوک از ملک شاه حسین سیستانی درین دوره قابل توجهست که کار تألیف آن در سال ۱۰۲۸ ه بانجام رسید.

درباره آن باز هم سخنی خواهیم داشت.

درباره تاریخ یزد باید از کتاب مشهور محمد مفید مستوفی (م ۱۰۱۹ ه) بنام جامع مفیدی یاد کرد که بعد ازین هم اشاره‌بی بآن خواهیم داشت.

کتاب تذکره شوشتریه از سید عبد الله بن سید نور الدین شوشتریست، و کتاب تاریخ گیلان از عبد الفتاح فومنی همراه نام مؤلف آن معرفی خواهد شد.

تواریخ دینی

این دسته از کتابها بینابین کتابهای تاریخ و کتابهای تراجم رجال (تذکره‌ها) و معمولاً در بیان حال و سیرت پیامبر اسلام (ص) و یاران اوست، و اگر از مؤلفان شیعی مذهب باشد پس از بیان حال پیامبر بذکر سرگذشت علی (ع) و جانشینان او و رویدادهای روزگارشان در آنها بسنده می‌شود. از جمله این کتابهاست:

کتاب روضه الاحباب فی سیره النبی و الآل و الاصحاح تألیف خواجه میر جمال الدین عطاء الله بن فضل الله حسینی دشتکی شیرازی معاصر سلطان حسین بایقرا و امیر علی شیرنوی و شاه اسمعیل صفوی است و موضوع و محتوایش از اسم آن دریافته می‌شود و بعد ازین بآن و مؤلفش اشاره‌بی خواهیم داشت.

دیگر ازینگونه کتابهاست بنقل از گفتار هرمان اته در تاریخ ادبیات فارسی: «عجائب القصص تألیف عبد الواحد بن محمد مفتی (قرن دهم هجری، ایندیا آفیس شماره ۱۷۲۹) که در بیست فصل است. دیگر کتاب قصص

(۱) - تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲ ص ۵۲۶-۵۳۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۷۹

انبیای کریم، عبد اللطیف فرزند علی الواعظ البیرجندی (شماره ۵۴۲ فهرست برلین) که در ۸۳ فصل است، و تفسیر تذکره الانبیاء و الامم است (ایندیا آفیس شماره ۳۱۹). کتاب مجمع الهدی تألیف علی بن حسن الزواری (ایندیا آفیس شماره ۱۴۰۳) مطالب را تا امام دوازدهم می‌رساند. از طرف دیگر کتاب افصح الاحوال (فهرست برلین شماره ۵۳۹) بانیای ماقبل اسلام منحصر است ...

کتاب مفصلتر دیگری بنام تاریخ انبیاء (ایندیا آفیس شماره ۲۰۲۸) محتوی روایات افسانه‌وار مشروحی است در باب کلیه انبیاء بنی اسرائیل و ذو القرنین و جرجیس و راهب برشیشا و غیرهم ... کتابی دیگر بنام زبدۃ العلوم تألیف عوض حساری (حصاری؟) (الیوت ۴۲۰ در بودلیانا) حاوی روایات خالص اسلامی است و شش فصل دارد و احادیث و حکایات مشروحی در باب حضرت محمد (ص) و صحابه و خلفای چهارگانه و مشایخ معروف و علما و اعظم متصوفه آورده ... «۱»

دیگر ازین کتابها انیس المؤمنین است از فاضل الدین محمد ابهری معروف به فاضل ابهری (سده دهم هجری) در بیان سرگذشت پیامبر و امامان و رویدادهای عهد هریک از آنان. باین کتاب و آثار دیگر فاضل ابهری در بخش پارسی‌نویسان عهد اشاره خواهد شد.

کتاب بسیار مشهور دیگری که ذکر آن در اینجا لازمست مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری است که میانه سالهای ۹۹۳ و ۱۰۱۰ ه در هند تألیف شده و تاکنون بنابر آنچه اطلاع دارم یکبار در تهران بسال ۱۲۶۸ ه. ق و بار دیگر در تبریز بی‌تاریخ چاپ شده است و هیچیک ازین دو چاپ متناسب با ارزش اعلائی کتاب نیست. درباره قاضی نور الله و اثرهای او در شمار پارسی‌نویسان عهد سخن خواهم گفت و درینجا باختصار باید دانست که مجالس المؤمنین تألیف مشروحیست درباره شیعه بویژه شیعه امامیه اثنی عشریه

(۱) - تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته ترجمه مرحوم دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۷، ص ۲۳۲ - ۲۳۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۸۰

و سرگذشت پیشوایان و رجال بزرگ تشیع از آغاز اسلام تا عهد صفویان و نیز بحثهای گوناگون درباره تشیع و اثبات مقالات آن و رد مقالات و مدعیات اهل سنت. از این کتاب بسبب اشتغال بر شرح حال شاعران بزرگی که از میان شیعیان برخاستند، یا قاضی شعار شاعیان را بدانان بر بست، غالباً در شمار تذکره‌های معتبر شاعران نیز نام برده می‌شود.

دیگر کتاب مطالع الانوار است از عقیف الدین بن نور الدین کاشانی که آن را «سیر عقیفی» نیز می‌نامند و تألیف آن بسال ۱۰۸۸ ه انجام شد. موضوع آن ذکر احوال پیامبر اسلام (ص) و غزوه‌ها و بیان سرگذشت خلفای راشدین تا احوال آخر الزمان و قیام قیامت و جز آنهاست «۱».

حیوة القلوب تألیف ملا-محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ه) است که آن را بسال ۱۰۸۷ با اسم شاه سلیمان تألیف نموده است و آن کتابیست مشروح در شرح حال پیامبران و بزرگان دین و بعضی از پادشاهان تا بعثت پیامبر (ص) و شرح حال او و نیاکان و یاران و زنان، و بحثی مستوفی درباره وجوب وجود امام و عصمت او و آیه‌هایی که در شأن امامان نازل شده است «۲».

مجلسی کتاب دیگری بنام تذکره الائمه دارد در یک مقدمه و چهارده باب و خاتمه. چهارده باب آن در شرح احوال چهارده معصوم و خاتمه آن درباره موضوع امامت است. از مجلسی در همین باب کتاب دیگری با اسم جلاء العیون بازمانده است که بسال ۱۰۸۹ تألیف کرده و آن بسالهای ۱۲۴۰ ه. ق و ۱۲۶۶ ه. ق و بعد از آنها بچاپ رسیده است و در مقدمه آن بحیوة القلوب اشاره شده.

موضوع و فصلها و مقدمه و مؤخره این کتاب همانست که در تذکره الائمه دیده می‌شود.

(۱) - نسخه کتابخانه دیوان هند بشماره فهرست ۱۶۳ (فهرست، ج ۱ س ۷۲)؛ و موزه بریتانیا و جز آن؛ و نیز بنگرید بتاریخ نظم و نثر فارسی، ص ۳۷۳.

(۲) - سه جلد ازین کتاب مشروح که در تهران (سازمان انتشارات جاویدان) چاپ شده است ملاحظه شد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۸۱

در شمار اینگونه کتابها می‌توان اعجاز مصطفوی را ذکر کرد. این کتاب تألیف میر محمد صالح کشفی از اعقاب شاه نعمه الله ولی است. درباره پدر و خاندان او پیش ازین «۱» بتفصیل سخن گفته و از همین میر محمد صالح صاحب مناقب‌نامه مرتضوی نیز در آنجا یاد کرده‌ام «۲». وی تألیف کتاب اعجاز مصطفوی را بعد از مناقب‌نامه مرتضوی آغاز نمود ولی عمرش باتمام آن وفا نکرد تا آنکه یک قرن بعد بوسیله یکی از مؤلفان همین خاندان یعنی میر عبد الله بن میر هاشم متخلص به واصفی بسال ۱۱۵۷ تکمیل شد. مطالب اعجاز مصطفوی بدین شرحست: مقدمه میر عبد الله بشعر؛ خلقت پیامبر و زندگانش بشعر؛ تفسیر و توضیحی بنثر در باب نظریه توحید نزد صوفیان؛ تاریخ جنگهای پیامبر از بدر (سال دوم هجرت) تا حنین (سال هشتم هجرت) بشعر؛ معجزات پیامبر و علی (ع) بنثر؛ آخرین سفر حج و رحلت پیامبر؛ خلافت ابو بکر، عثمان و علی بنثر؛ ذکر منقبت فاطمه زهرا و علی و حسن و حسین (ع) و باقی دوازده امام بنثر و نظم «۳».

کتاب درّ المجالس در ۳۳ فصل در ذکر فضائل و مکارم و بیان حال پیامبران تا خاتم النبیین و علی بن ابی طالب و بعضی دیگر از بزرگان اسلام و عده‌یی از مشایخ مانند حسن بصری و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم تا ابو سعید ابو الخیر، از سیف الظفر نوبهاری (سیف الدین ظفر نوبهاری یا بیهاری). ازین کتاب نسخه‌هایی در کتابخانه پراکنده است «۴». این کتاب را سلم الانبیا هم نامیده‌اند «۵» و مقصود از تألیف آن بیشتر ارشاد سالکان راه تصوف بوده است.

پیش ازین «۶» درباره ژروم گزاویه و آثار او درباره مسیحیت، و نیز راجع

(۱) - همین کتاب ص ۱۳۱۰-۱۳۱۴.

(۲) - ایضا ص ۱۳۱۲.

(۳) - بنگرید بفهرست ریو، ص ۱۵۳-۱۵۴ (نسخه Add.۷۰۸۸)

(۴) - فهرست کتابخانه دیوان هند، ج ۱ س ۱۰۴۵-۱۰۴۷.

(۵) - ایضا همانجا.

(۶) - همین جلد، ص ۲۷۵-۲۷۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۸۲

بکتابش مرآت القدس سخن گفته‌ام که در چهار باب و خاتمه نگارش یافته است بدین ترتیب: باب اول در طفولیت مسیح و ولادت و پرورش یافتن، باب دوم در معجزه‌ها و تعلیم، باب سوم در جفاها و محنتها و مرگ مسیح، باب چهارم در برخاستن مسیح از قبر و رفتن او بر آسمان. خاتمه ترجمه قصه حضرت عیسی. این کتاب چنانکه در جای خود دیده‌ایم ترجمه بیست که مؤلف از اثر لاتینی خود بفارسی ترتیب داده و با آنکه خود نیز هفت سال فارسی می‌آموخت همکاری بنام عبد الستار پسر قاسم لاهوری در این راه برای خود برگزید «۱».

تراجم احوال صوفیان

بدنبال این دسته از کتابها که ذکر کرده‌ایم، و بیشتر مشتملست بر ذکر حال پیامبران و بزرگان دین، نوبت می‌رسد بنام بردن از کتابهایی که انحصارا در ترجمه حال پیشوایان صوفیه، درین عهد، نوشته شده است. باز هم درین مورد باید دست بدامان مؤلفان ساکن هند زنیم و از کوششهای آنان مدد جوییم. از جمله این کتابهاست:

سیر العارفین در بیان حال سیزده تن از مشایخ بزرگ طریقت چشتیه هند تألیف حامد بن فضل الله جمالی کنوی دهلوی معروف به درویش جمالی (م ۹۴۲ هـ). درباره او و کتابش بنگرید به بخش پارسی نویسان عهد.

نواقب المناقب که تحریر جدیدیست از مناقب افلاکی که بسال ۹۴۷ هـ بدست عبد الوهاب بن جلال الدین محمد همدانی انجام گرفت، باز بنگرید بقسمت پارسی نویسان عهد.

اخبار الاخیار فی اسرار الابرار از عبد الحق بن سیف الدین ترک دهلوی بخاری، دانشمند و صوفی و مؤلف مشهور صاحب کتابهای متعدد که در ذیل ترجمه حالش بدانها اشاره خواهد شد. وفاتش در ۱۰۵۲ هـ اتفاق افتاد. در کتاب مذکور مؤلف بیان احوال عده زیادی از مشایخ طریقه‌های مختلف چشتی و قادری و جز آنها پرداخته و در خاتمه شرحی درباره خود و پدرش آورده و آن

(۱) - علاوه بر نسخه کتابخانه ملی پاریس که پیش ازین ذکر شده، یک نسخه ازین کتاب در کتابخانه دیوان هند بشماره فهرست ۶۱۹ (ج ۱، س ۲۵۰-۲۵۱) معرفی شده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۸۳

را محتملا بسال ۱۰۲۸ پایان رسانیده است.

اخبار الاصفیا تألیف عبد الصمد بن افضل الدین محمد بن یوسف انصاری از خویشاوندان ابو الفضل علامی، که در ۱۰۱۴ تألیف شد (۱).

روضه الریاحین شامل شرح حال مشایخ بزرگ که اصل آن عربی و موسومست به «روضه الریاحین فی حکایات الصالحین» تألیف عبد الله بن اسعد الیمنی (م ۷۶۸ هـ) (۲). ترجمه این کتاب بدست فضل الله بن اسد الله حسینی سمنانی متخلص به جهانی از معاصران پادشاهان قطبشاهی انجام گرفته و در آن پانصد حکایت در سرگذشت مشایخ نقل شده (۳) و تکمله همین کتاب بنام خلاصه المفایر نیز پیارسی درآمده است (۴).

درباره محفل الاصفیا و مجمع الاولیا از علی اکبر حسینی اردستانی (سده یازدهم) در ذیل عنوان پارسی نویسان سخن خواهم گفت و در اینجا همینقدر باید دانست که این کتاب از باب اشتمال بر اطلاعات وسیع درباره مشایخ بزرگ و پیروان آنها بسیار قابل توجهست.

مونس الایرواح درباره معین الدین سجزی چشتی (۵) و بعضی از پیروانش، تألیف جهان آرا مخاطب به «بیگم صاحب» (ولادت ۱۰۲۲- وفات ۱۰۹۲) بزرگترین فرزند شاه جهان است. وی در مقدمه کتاب درباره سلسله چشتیه با استفاده از سفینه الاولیا که برادرش داراشکوه نوشته بود شرحی نگاشته و کتاب

(۱) - ایضا فهرست کتابخانه دیوان هند، بشماره فهرست ۶۴۱، ج ۱، س ۲۶۶.

(۲) - درباره او بنگرید به «هدیه العارفین» تألیف اسمعیل پاشا بغدادی، استانبول ۱۹۵۱، ستون ۴۶۵-۴۶۶. این کتاب در مصر بطبع رسیده است و یافعی خود آن کتاب را تلخیص کرده و «نزهة العیون النواظر و تحفة القلوب و الخواطر» نامیده است و نیز کتاب دیگری بنام «اطراف عجائب الآیات و البراهین و ارداف غرائب حکایات روض الریاحین» درباره کتاب یاد شده دارد.

(۳) - فهرست کتابخانه دیوان هند، ج ۱، شماره فهرست ۶۴۲، س ۲۶۶-۲۶۷.

(۴) - ایضا شماره فهرست ۶۴۳، ص ۲۶۸.

(۵) - درباره او بنگرید بهمین کتاب ج ۳ چاپ چهارم، ۱۳۶۳، ص ۱۷۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۸۴

را در سال ۱۰۴۹ تکمیل کرده است «۱».

سیر الاقطاب در شرح حال دسته‌یی از مشایخ چشتیه تألیف شیخ الله دینه ابن شیخ عبد الرحیم است که بسال ۱۰۵۶ بپایان رسانید. کتاب در شرح حال عده‌یی از مشایخ چشتی هند است و مؤلف از آغاز کار آنان شروع کرده و بعد از قطب الدین بختیار اوشی «۲» بعده‌یی از مشایخ محلی پانی‌پتی و دنباله آنها تا عهد مؤلف اشاره نموده است.

مرآة الاسرار درباره زندگانی مشایخ هند از آغاز حکومت‌های اسلامی تا عهد مؤلف آن یعنی عبد الرحمن بن عبد الرسول چشتی. وی از یک خاندان از مشایخ چشتی بود که در «اود» و رادولی «۳» بسر می‌بردند. درین کتاب هم شرح حال مشایخ چشتیه از آغاز کارشان شروع شده و علاوه بر این مؤلف توضیحاتی درباره دیگر سلسله‌های تصوف هم داده است مثل قادریه، صفویه، نقشبندیه، ادریسیه، انصاریه و جز آنها. کتاب در ۱۰۶۵ باتمام رسید و تشکیل می‌شود از یک مقدمه و بیست و سه طبقه و کتاب قابل توجهی است «۴».

سفینه الاولیا و سکنیه الاولیا هردو از تألیفات شاهزاده محمد داراشکوه (کشته در ۱۰۶۹ ه) است که پیش ازین «۵» درباره آنها سخن گفته‌ام و بعد ازین در ترجمه احوال داراشکوه بدانها اشاره خواهم کرد.

سفینه العارفین درباره مشایخ قدیم و آنانکه از هند برخاستند تا سده یازدهم ه تألیف محمد امان بن محمد یوسف بن محمد رحیم که گویا نسبش بیزدگرد شهریار می‌رسید. وی بسیاری از ناحیتهای هند برای ملاقات مشایخ و کسب اطلاع از احوال آنان سفر کرد و گوید که ترجمه احوال مشایخ عهد

(۱) - فهرست ریو، ص ۳۵۷.

(۲) - همین کتاب، ج ۳ ص ۱۷۵.

(۳) - Radouli

(۴) - فهرست ریو، ص ۳۵۹ - ۳۶۰.

(۵) - همین جلد، ص ۲۲۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۸۵

خود را بر آنچه از کتابهای ذیل فراز می‌آید افزوده است: کشف المحجوب، تذکره الاولیا، نفحات الانس، فوائد الفؤاد، راحة القلوب، خیر المجالس، سیر العارفین، روضه الاتقیاء، اخبار الاخیار، سیر الاولیا، سفینه الاولیا، سکنیه الاولیا، حسنات العارفین، مونس الارواح. مؤلف شرح حالها را با ترجمه خلفای راشدین، امامان دوازده گانه شیعیان، چهار فقیه اهل سنت آغاز کرده و تا مشایخ سده یازدهم هند و زنان عابد رسانیده است. آخرین سال مذکور در این کتاب ۱۱۰۳ یعنی سال مرگ سید حسن رسول‌نماست. در شرح حال زنان عابد بیشتر از حسنات العارفین داراشکوه استفاده شده است «۱».

مطلوب الطالبین شرح حال مفصل شیخ نظام الدین محمد اولیا (م ۷۲۵ ه) از مشایخ بزرگ چشتیه هند که بدست یکی از اعقابش بنام محمد بولاق بن شیخ ابو محمد خالدی دهلوی بسال ۱۱۱۱ ه تدوین شد. کتاب مشروح و قابل توجهست «۲».

مناقب الحضرات از شیخ محمد مراد نقشبندی (م ۱۱۳۴ ه) در ذکر سرگذشت چند تن از مشایخ نقشبندی «۳».

سواطع الانوار کتاب بزرگ مشروح درباره مشایخ چشتیه تألیف محمد اکرم بن شیخ محمد علی که خود از مشایخ آن طریقت بوده

و کار تدوین این کتاب را بسال ۱۱۳۵ ه آغاز نموده و بسال ۱۱۴۲ پایان برده و درین راه از مأخذهای مختلف استفاده کرده است «۴».

تحائف رشیدیه سرگذشت مشایخ قادریه است از آغاز شاه فتح محمد قادری مراد مؤلف، تألیف محمد عبد الرشید قادری مشتمل بر ۳۷ سرگذشت در سال ۱۱۴۳ ه «۵».

(۱) - فهرست ریو، ص ۳۶۲.

(۲) - فهرست کتابخانه دیوان هند، اته، ج ۱، س ۳۱۸ - ۳۲۶.

(۳) - ایضا س ۳۱۷ - ۳۱۸، بشماره فهرست ۶۵۲.

(۴) - ایضا س ۳۲۶ - ۳۲۹، شماره فهرست ۶۵۴.

(۵) - فهرست ریو، نسخه شماره ۸۱۶، ۱۶. Add

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۸۶

روضه الاولیا کتاب مختصریست درباره مشایخ بزرگ هند بویژه دکن، تألیف غلامعلی آزاد بلگرامی مؤلف سرو آزاد و خزانه عامره در سال ۱۱۶۱ ه و شرح حال خود مؤلف در پایان آنست «۱».

سرگذشت حکیمان و عالمان

درین باره هم کتابهایی بفارسی ازین دوره داریم. پیش ازین «۲» درباره کتابهای رجال که درین عهد نوشته شده باختصار اشارتی داشته‌ام و خواننده می‌تواند نام آن کتابها را درینجا یادداشت کند (البته آنها را که بفارسیست) و بویژه آنچه در بعضی از کتابهای تاریخ در ذکر بزرگان هر عهد آمده است در مورد سرگذشت بزرگان علم و حکمت نیز قابل استفاده است.

اما کتابی که درین دوره مستقیما درباره سرگذشت حکیمان و عالمان فراهم آمده باشد کتاب تاریخ حکماست. این کتاب ترجمه‌یست از کتاب نزهة الارواح و روضة الافراح فی تواریخ الحكماء المتقدمین و المتأخرین معروف به «تاریخ الحكماء» تألیف شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری «۳». مترجم آن مقصود علی هروی تبریزی است که چون ساکن هند شد بمقصود علی هندی معروف گردید. وی کتاب یاد شده را بسال ۱۰۱۱ ه با بعضی اضافات بدستور شاهزاده سلیم (- جهانگیر پادشاه) در دوره سلطنت جلال الدین اکبر از عربی بیارسی درآورد و این ترجمه در تهران بطبع رسیده است «۴».

دیگر کتاب قول الحکماست که «انتخاب تاریخ الحکما» نیز خواننده

(۱) - فهرست کتابخانه دیوان هند، ج ۱ س ۳۳۹، شماره فهرست ۶۵۵.

(۲) - همین جلد، ص ۴۱۶ - ۴۱۸.

(۳) - بنگرید بکشف الظنون حاجی خلیفه، استانبول، ج ۲، س ۱۹۳۹.

(۴) - درباره تاریخ حکما و مقصود علی بنگرید به:

* تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ص ۴۰۱ و ۸۰۸.

* ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، اسمعیل پاشا، ج ۱، س ۲۱۴.

* فهرست کتابخانه دیوان هند، اته، س ۲۴۹، شماره فهرست ۶۱۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۸۷

می‌شود و گزیده‌یست از تاریخ حکمای مقصود علی تبریزی بدست منشی میر سید صدر الدین بن میر محمد صادق بن میر محمد امین. نسخه‌ی ازین کتاب در کتابخانه دیوان هند موجود است «۱».

تاریخ وزیران و امیران و دولتمردان

چند کتاب هم از دوره مورد مطالعه ما بیان احوال رجال عهد اختصاص یافته است. از آنجمله است ارشاد الوزرا تألیف صدر الدین محمد بن زبردستخان، درباره وزیران معروف از روزگاران کهن تا عهد مؤلف که در دوازده «مقاله» بذکر نامشان پرداخته است بدین شرح: (۱) حکمای قدیم: فیثاغورس، جاماسب، سقراط، افلاطون، ارسطو و غیره که بترتیب بعنوان وزیر گشتاسب، بهمن، همای، دارا و پادشاهان دیگر ایران معرفی شده‌اند. - وزیران سلسله‌های ذیل: (۲) بنو امیه (۳) بنو عباس (۴) آل سامان (۵) غزنویان (۶) آل بویه (۷) سلجوقیان (۸) خوارزمشاهان (۹) چنگیز خان و جانشینانش (۱۰) آل مظفر و غوریان (۱۱) تیمور (۱۲) تیموریان هند. - این کتاب در عهد سلطنت محمد شاه (۱۱۳۱-۱۱۶۱ هـ) نوشته شده است. زبردستخان پدر مؤلف کتاب، پسر ابراهیم خان، در بیست و چهارمین سال اورنگ زیب (۱۰۹۵ هـ) بصوبه‌داری «اود» معلوم شد و متعاقباً بلاهور و اجمیر منتقل گردید و در عهد بهادر شاه (۱۱۱۹-۱۱۲۴ هـ) در گذشت «۲».

مآثر رحیمی تألیف میر عبد الباقی نهانندی از مؤلفان معروف عهد جلال الدین اکبر و جهانگیر است که بسال ۱۰۴۲ هـ در گذشت. وی کتاب خود را بنام و در شرح حال میرزا عبد الرحیم خانخانان «۳» نوشته و بمناسبت اطلاعات ذیقیمتی درباره شاهان و امیران و سپاهیان و عالمان و شاعران و جز آنها در کتاب خود آورده است. درباره این کتاب ذیقیمت و مؤلف آن ضمن بیان

(۱)- فهرست کتابخانه دیوان هند، ج ۱، س ۲۵۰، شماره فهرست ۶۱۸.

(۲)- فهرست چارلز ریو، ص ۳۳۸.

(۳)- درباره او بنگرید بهمین جلد، ص ۴۷۱-۴۷۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۸۸

احوال پارسی‌نویسان عهد سخن خواهد رفت.

مآثر الامرا کتاب بسیار پرارزش و مشروحیست از عهد گورکانیان هند که شرح حال ۷۳۰ تن از پادشاهان و وزیران و امیران و سپاهیان و رجال بزرگ دولتی آن دوران در آن آمده. مؤلف آن میر عبد الرزاق خوافی ملقب بصمصام الدوله و شهنواز خان (کشته در ۱۱۷۱ هـ) از سال ۱۱۵۰ تا پایان عمر سرگرم تألیف این کتاب بزرگ بود و آن از ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۱ میلادی در کلکته بطبع رسید.

تذکره‌های فارسی

دوره مورد مطالعه ما از مهمترین دوره‌های تذکره‌نویسی بدنبال نهضت آخرهای دوره تیموریان درین راهست. شور و شوقی که درین دوره در ایران و سپس در هند در تألیف تذکره‌های شاعران وجود داشت، در دوره بعد از آن با نیرویی بسیار ادامه یافت و کتابهای متعدد کوچک و بزرگ درین راه بزینت تصنیف و تألیف آراسته شد. گذشته از محیط مساعدی که تشویق و ترغیب امرا و پادشاهان برای ایجاد چنین کتابهایی بوجود آورده بود، رواج شعر بخودی خود هم انگیزه‌ی خاص درین امر بود. شعر فارسی درین عهد، بدنباله نهضت دوره تیموری و بعثت‌های دیگری که پیش ازین در همین جلد آنها را شناخته‌اید، نه تنها در دربارها و دستگاههای امارت نشانه فضل و سرمایه تقرب بمرکزهای قدرت بود، بلکه بذات خویش یکی از مظاهر کمال انسانی و مایه برتری شاعر بر دیگر مردمان، حتی بر اهل علم بوده است و بهمین سبب هرکس اندک مایه‌ی از ذوق داشت سعی می‌کرد آن را دست

موزه تفاخر سازد و بر اهل زمان عرضه کند. بهمین علت بود که در هر طبقه و هر دسته از طبقات اجتماعی آن زمان بنام عده کثیری از شاعران بازمی‌خوریم و حتی کمتر فیلسوف و عالم و پزشک و ریاضی‌دانی را درین دوره می‌یابیم که کار اصلی خود را، ولو در زمانهایی کوتاه، از دست فرو نهاده و سمند طبع را در میدان نظم بجولان در

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۸۹

نیاورده باشد تا چه رسد بمردم عادی کوی و برزن و بازار و اهل مسجد و خانقاه و جز آن.

این رواج عظیم شعر عده‌یی از صاحب‌ذوقان زمان را برمی‌انگیخت تا در هر شهر و ناحیه بجست‌وجوی طبع آزمایان و ثبت سرگذشت و فراهم آوردن نمونه‌هایی از شعرشان برخیزند و کتابهایی ازین راه فراهم آورند، و بعضی از آنان را وادار تا درین راه بشهر و دیار یا ناحیه محدود نزدیک بخود اکتفا نمایند و از شهری بشهری و از ناحیه‌یی و بناحیه‌یی و از کشوری بکشوری سفر کنند و درین سفرها شاعرانی پارسی‌گوی بجویند، با آنان باب معاشرت بگشایند، از حال و کارشان خبر گیرند و دیوانه‌ایشان را بخوانند و نامشان را در کتابهای خود ثبت کنند.

کسانی مانند میر تقی الدین کاشانی و فخر الزمانی و تقی اوحدی بلیانی و بعضی دیگر از اینگونه مردان را می‌شناسیم که شهرهای ایران و هند را زیر پای سیاحت درآورده و از طبقات مختلفی که شعر می‌سرودند در کتابهای خود یاد نموده‌اند و حاصل کار این طبقه بنوبه خود سرمایه‌دستی دیگر شد تا از مجموع کارها و تحقیق‌ها و جست‌وجوهای آنان کتابهایی بسازند و ازین راه تذکره‌های مشروح بزرگی خواه در همین عهد و خواه در دوره بلافصل آن یعنی سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم مثل آتشکده، صحف ابراهیم، مخزن الغرائب، مجمع الفصحا و جز آن و جز آن ترتیب دهند که مجموع آنها بصورت سرمایه بزرگی برای ادب و ادب‌شناسان فارسی درآمده و بصورت گنجینه‌یی کم‌نظیر برای آیندگان باقی مانده است.

این گنجینه‌های شعر و ادب همانهایی هستند که اصطلاحاً آنها را تذکره می‌نامیم و گویا این اصطلاح از نام «تذکره الشعرا» ی دولتشاه نشأت کرده و بازمانده است، و شاید از تعبیر «تذکره احوال» در این نامگذاری استفاده شده باشد، و بهر حال نوعیست از «کتب تراجم رجال» و دنباله‌یست از آنها که درین مورد فقط بشاعران یا رجال دیگری که گذشته از کارهای عادی خود گاه

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۹۰

شعر هم می‌سروده‌اند، اختصاص یافته است.

از جمله کتابهایی که در آخرهای عهد تیموری در ذکر طبقات مختلفی از شاعران تألیف شده بود کتاب مجالس النفائس میر علی شیرنوی (م ۹۰۶ هـ) بترکی جغتایی است «۱» که بسال ۸۹۶ تألیف نمود. ازین کتاب نفیس و پربها چند سال بعد از مرگ مؤلف آن ترجمه‌ها و تکمله‌هایی فراهم آمد که از جمله آنهاست:

لطائف‌نامه از سلطان محمد فخری هروی که پیرامون سالهای ۹۲۷-۹۲۸ با افزایشهایی بفارسی سلیس ترجمه شد، و این فخری هروی که شرح حال و اثرهایش را جداگانه خواهید دید کتاب دیگری باسم جواهر العجایب در بیان حال بیست و پنج تن از زنان شاعر و کتابی بنام روضه السلاطین در ذکر پادشاهانی که شعر می‌سروده‌اند تألیف کرد، بشرح حالش مراجعه کنید.

ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی که در سال ۹۲۷ بنام سلطان عثمانی (سلطان سلیمان اول) آغاز کرده و بسال ۹۲۹ پایان رسانیده است. وی نیز ترجمه خود را با نقصانها و افزایشهایی در مجالس النفائس انجام داده است. بترجمه حالش بنگرید.

ترجمه دیگری از مجالس النفائس باسم بقیه نقیه از شیخ‌زاده فیاض نیمردانی بسال ۹۶۱ هـ صورت گرفته است که بطبع نرسید و نسخه‌یی از آن نزد مرحوم سید محمد طاهری شهاب ساروی از شاعران معاصر ما موجود بود و آقای احمد گلچین معانی شرح آن را در کتاب خود بنام تاریخ تذکره‌های فارسی (ج ۲ ص ۱۲۳-۱۲۵) آورده است.

قاضی میر احمد قمی از نویسندگان مشهور اواخر سده دهم بجز کتاب خلاصه التواریخ خود سه کتاب معروف در ذکر سخنوران و هنروران فراهم آورده است بنامهای: مجمع الخیار، مجمع الشعرا، گلستان هنر. شرح حال او بعد

(۱) - بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۶، ص ۳۸۵ و شرح حال امیر علی شیرنوائی (فدایی) را هم در آن جلد از ص ۳۸۲ بعد می‌بینید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۹۱
ازین خواهد آمد.

از کتابهای معتبر دیگر در تذکره شاعران کتاب نفائس المآثر است از میر علاء الدوله حسنی سیفی قزوینی متخلص به «کامی» که شرح حالش بعد ازین گفته خواهد شد.

دیگر کتاب پرارزش تحفه سامی است از ابو النصر سام میرزا متخلص به سامی پسر شاه اسمعیل اول که بسال ۹۵۷ در یک مقدمه و یک تنبیه و هفت صحیفه و خاتمه تألیف شده و ازین بابت که حاوی شرح احوال شاعرانی از طبقات مختلف در اواخر عهد تیموری و بایندی و آغاز دوران صفویست بسیار قابل استفاده است. شرح حال سامی بعد ازین خواهد آمد.

دیگر کتاب مشروح و پرارزش هفت اقلیم است از محمد امین بن احمد رازی که بسال ۱۰۰۲ در هند تألیف کرده و در آن ضمن بیان اطلاعات جغرافیایی و تاریخی هریک از اقلیمهای هفتگانه بذکر احوال بزرگان آن اقلیمها و شاعران و ذکر نمونههای اشعار آنان توجه نموده است. این کتاب در تهران (مغلوط) و هند (ناتمام) بطبع رسیده است.

چند سال بعد از تألیف هفت اقلیم یعنی بسال ۱۰۲۸، عبد النبی فخر الزمانی قزوینی متخلص به نبی کتاب مشهور خود میخانه را تألیف کرد. وی بنای خود را بر نوشتن ترجمه احوال شاعرانی نهاد که ساقی‌نامه‌یی ترتیب داده باشند و نقل ساقی‌نامه‌های آنان. این کتاب که از آن باز در ذیل نام مؤلف سخن خواهم گفت، دوبار (لاهور ۱۹۲۶ میلادی و تهران ۱۳۴۰ خورشیدی) چاپ شد و خوشبختی فخر الزمانی در آنست که کتابش هر دوبار بکوشش دو دانشمند مطلع یعنی مرحوم پرفسور محمد شفیع (پاکستان) و آقای احمد گلچین معانی (ایران) بزیور طبع آراسته گردید.

کتاب معتبر دیگر در ترجمه احوال شاعران کتاب تذکره نصرآبادی است درباره شاعران عهد صفوی که بنام شاه سلیمان میان سالهای ۱۰۸۳ - ۱۰۹۰ در یک مقدمه و پنج صف و خاتمه تألیف شده است. درباره این کتاب و مؤلف

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۹۲

آن میرزا محمد طاهر نصرآبادی بعد ازین سخن خواهم گفت. بر این کتاب ذیلی در سال ۱۱۳۴ ه ترتیب یافته که در آن از ۱۴۱ شاعر یاد شده است «۱».

تذکره عظیم و بسیار سودمند خلاصه الشعار و زبده الافکار را باید از جمله بهترین آثار عهد صفوی در شناخت احوال شاعران متقدم و متأخر دانست.

مؤلف این تذکره میر تقی الدین محمد بن شرف الدین علی حسینی کاشانی متخلص به ذکری و معروف به «میر تذکره» است که جز این هم اثرهایی دارد و شرح حال و آثارش را جداگانه خواهید دید. آخرین تاریخی که با تجدیدنظرهای ذکری در تذکره او می‌بینیم سال ۱۰۱۶ هجریست.

شیخ ابو القاسم انصاری کازرونی متخلص بقاسمی (پسر ابو حامد پسر نصر البیان) از عالمان و شاعران سده یازدهم است. وی شاگرد وجیه الدین سلیمان بود که در خدمت غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی علم آموخته بود.

قاسمی کتابی دارد بنام سلم السموات که آن را بسال ۱۰۱۴ ه تألیف نمود.

این کتاب در هفت بخش و هر بخش موسومست به «مرقوم» که در آنها بترتیب درباره: (۱) توحید (۲) نبوت (۳) ولایت (۴) جمعی از حکمای جهان (۵) بعضی از شاعران (۶) مواعظ و حکم (۷) موت و معاد سخن رفته و مرقوم پنجم آن را می‌توان در حکم تذکره کم‌اهمیتی تلقی نمود که در تهران بطبع رسید. قاسمی شعر نیز می‌سرود و دیوانی دارد «۲».

جلد سوم کتاب جامع مفیدی تألیف محمد مفید مستوفی بافقی یزدی که شرح آن در بخش پارسی‌نویسان عهد خواهد آمد، از جهت اشتغال بر ذکر حال سادات و علما و وزرا و مستوفیان و شعرا و هنرمندان که از یزد برخاسته یا بنوعی با تاریخ آن ارتباط داشته‌اند، نیز می‌تواند در شمار تذکره‌ها یاد شود.

(۱) - درباره این ذیل رجوع شود بفهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۲۳۳۰ - ۲۳۳۸ و تاریخ تذکره فارسی، ج ۱ ص ۴۰۴ - ۴۰۶.

(۲) - تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۶۵۳ - ۶۶۰؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۲، ص ۵۹۳ - ۵۹۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۹۳

اگرچه دنباله مطالبی است که مؤلف در بیان تاریخ یزد آورده است. مفید مستوفی تألیف کتاب خود را بسال ۱۰۸۲ در بصره آغاز کرده و در سال ۱۰۹۰ در مولتان بانجام رسانیده است.

دو کتاب میرزا محمد صادق مینا پسر میرزا صالح اصفهانی آزادانی (م ۱۰۶۱ ه) بنام شاهد صادق و صبح صادق، بویژه کتاب ثانوی، حاوی اطلاعات ارزنده‌یی در تراجم رجال هستند. درباره آنها باز هم سخنی خواهیم داشت.

کتاب بسیار معتبر و مفصلی که باید درینجا ذکر شود عرفات العاشقین و عرصات العارفین است از تقی الدین محمد اوحدی دقاقی بلیانی اصفهانی که میان سالهای ۱۰۲۲ - ۱۰۲۴ ه تألیف شد و مؤلف آن در سال ۱۰۳۰ انتخابی از آن بنام کعبه عرفان ترتیب داد. بترجمه حالش بنگرید.

تذکره لطائف الخیال تألیف ملا شاه محمد بن محمد عارف دارابی شیرازی تذکره عمومی شاعرانیست که نامشان در ذیل اعلام جغرافیایی ذکر شده.

تألیف این کتاب بسال ۱۰۷۶ ه آغاز گردید. بشرح حال مؤلف آن رجوع کنید.

کتاب مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری (م ۱۰۱۹ ه) که بسال یکهزار و ده از تألیف آن فارغ شد، و پیش ازین بدان اشارتی داشتیم، بسبب اشتغال بر ترجمه حال گروه بزرگی از دانشمندان و شاعران، می‌تواند در شمار تذکره‌ها مذکور گردد. ذکر شاعران پارسی‌گوی در مجلس دوازدهم این کتاب آمده و در آن از بیست و دو شاعر از فردوسی تا لسانی شیرازی سخن رفته است.

تذکره‌هایی که از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم تألیف شده بهمین چند کتاب که اشاره کرده‌ام منحصر نیست و گذشته ازین در کتابهای تاریخ این دوره هم چنانکه دیده‌ایم در پایان عهد هر پادشاه یا هر سلسله‌یی احوال عالمان و حکیمان و شاعران آن عهد آمده است. خوشبختانه برای احصاء همه اینگونه تاریخها و تذکره‌ها دوست فاضلم آقای احمد گلچین در دو جلد کتاب تاریخ

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۹۴

تذکره‌های فارسی (تهران ۱۳۴۸ و ۱۳۵۰) حق مطلب را ادا کرده است و اگر خواننده بآن کتاب مراجعه کند مرا از ادامه بحث در این مورد بی‌نیاز خواهد ساخت.

ترسل

پیش ازین «۱» درباره ترسل و انشاء فارسی درین عهد، در دنباله دانشهای بلاغی، سخن گفته و نموداری را ببعضی کتابها که درباره

دستور نامه‌نویسی یا بصورت مجموعه نامه‌های نمونه درین دوره تألیف شده‌اند، اشاره کرده‌ام «۲». درینجا دنباله همان مطلب را می‌گیرم، باتوجه باین نکته که بحث درباره عده‌یی از مترسلان که در شمار نویسندگان و مؤلفان این عهد هم هستند، ذیل عنوان فارسی‌نویسان عهد انجام خواهد گرفت و نسبت بباقی آنان، یا کسانی که پیش ازین شرح حالی از آنان دیده‌اید، در همین جستار بذکر و اشاره اجمالی بسنده خواهم کرد.

در عهد تشکیل شاهنشاهی صفوی، از بازماندگان عهد مقدم غیاث الدین خواندمیر «۳» مورخ و مؤلف بزرگ کتابی دارد بنام نامه نامی که تألیف آنرا بسال ۹۲۵ هـ آغاز کرده و بسال ۹۳۰ هـ پایان برده است. این کتاب به نه (۹) «سطر» تقسیم شده و در آنها فرهنگ (قاعده) و بنیاد کار در انشاء نموده شده و نمونه‌هایی از نامه‌ها مربوط بطبقات ذیل ارائه گردیده است یعنی نامه‌هایی به: شاهان، وزیران، امیران و دیگر دیوانیان، عالمان، مشایخ، قاضیان، دهقانان، بازرگانان، مستوفیان، صاحب حرفگان، خویشاوندان، دوستان، نامه‌های تبریک و تسلیت، فرمانها، حکمها و جز اینها؛ و در هر «سطر» توضیحات کافی همراه با مثالهایی برای راهنمایی فراگیرنده مذکور افتاده و نمونه‌هایی از نوشته‌های معاصران خواندمیر که ارزش تاریخی دارند داده شده و در

(۱) - همین جلد، ص ۴۰۵ - ۴۰۸.

(۲) - و در آنجا فراموش کردم که از ترسل عبد الواسع (سده یازدهم) نام ببرم.

(۳) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، چاپ دوم تهران ۱۳۶۳، ص ۵۴۱ - ۵۴۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۹۵

خاتمه کتاب بیتها و رباعیها و قطعه‌ها و لغزها و ماده تاریخیایی که مناسبتی با بعضی از نامه‌های گوناگون دارند از مؤلف نقل گردیده است «۱».

معاصر دیگر شاه اسمعیل، قطب الدین عبد الله بن محیی، معروف به قطب بن محیی، مجموعه‌یی از منشآت دارد که با نثری روان و استوار نوشته شده است و پس ازین ضمن معرفی او از آنها نام خواهم برد.

یکی از مجموعه‌های بسیار مهم این دوره که از مأخذهای تاریخی نیز هست منشآت السلاطین معروف به «منشآت فریدون بیگ» است. نشانجی احمد معروف بفردون بیگ مجموعه مذکور را از یک هزار و هشتصد نامه بسال ۹۸۲ هـ ترتیب داد و بسلطان مراد سوم تقدیم کرد و آن بسال ۱۲۶۵ - ۱۲۶۴ هـ ق در استانبول بطبع رسید. درین مجموعه نامه‌هایی فارسی و بندرت ترکی که سلطانان عثمانی از سال ۸۴۱ تا ۹۱۱ هـ بامیران ترک و پیادشاهان و بزرگان آن عهد در ایران (مثل شاهرخ، جهان‌شاه ترکمان، شروانشاهان، بایسنقر میرزا، سلطان حسین بایقرا، نور الدین عبد الرحمن جامی و جز آنان) نوشته‌اند گرد آمده است «۲».

درباره منشآت شاه طاهر دکنی (م ۹۵۳ هـ) «۳» شاعر و نویسنده و پیشوای مذهبی بزرگ که از آثار خوب این دورانت جداگانه سخن خواهم گفت.

از بدایع الانشاء اثر یوسف بن محمد معروف به یوسفی هروی که در سال ۹۴۰ هـ در هند تألیف شده پیش ازین «۴» سخن رفته است. ازین مجموعه که حاوی نمونه‌های نامه‌ها و توقیع‌ها و محاوراتست نسخه‌هایی در کتابخانه دیوان هند

(۱) - درباره نامه نامی رجوع شود بترجمه تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته بدست مرحوم دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۷، ص ۲۴۶ - ۲۴۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۵۸۹ - ۵۹۰.

(۲) - برای مطالعه شرح مفصل در معرفی این مجموعه بنگرید بفهرست ریو، ص ۳۹۴.

(۳) - درباره او بنگرید بهمین جلد، ص ۶۶۲ بعد.

(۴) - همین جلد، ص ۴۰۶-۴۰۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۹۶

و کتابخانه موزه بریتانیا و کتابخانه موزه ملی پاکستان و جز آنها موجود است.

مؤلف پزشک و در همان حال شاعر و نویسنده و منشی همایون پادشاه بوده است «۱».

از حکیم مسیح الدین ابو الفتح گیلانی و برادرانش حکیم همام الدین و حکیم نور الدین قراری و لطف الله که فرزندان مولانا عبد الرزاق دانشمند وزیر خان احمد گیلانی و از معاصران جلال الدین اکبر بوده‌اند، قبل ازین یاد کرده‌ام «۲». از میان این برادران حکیم ابو الفتح برقعان فصیح خود که از سنخ اخوانیات و بهمین سبب ساده و گاه همراه با شعرهایی از شاعران بزرگ بود، معروف است. مجموعه‌ی ازین رقعات بسال ۱۹۶۸ در لاهور با مقدمه مشروح آقای محمد بشیر حسین بطبع رسید «۳». رقعات حکیم ابو الفتح از جمله سرمشقهای نامه‌نگاری بوده و بخشی از آنرا «چهارباغ» نیز نامیده‌اند «۴».

از معاصر مشهور دیگر جلال الدین اکبر، فیضی فیاضی (م ۱۰۰۴ ه) «۵» منشآت داریم که در حال ذکر وقایع و حکایت موقوف بسیار ساده و در دیگر موردها مسجع ولی با اجتناب از سجع بارد و نابجا و بروانی و سادگی نگاشته شده است. مجموعه منشآت فیضی را یکی از خواهرزادگان او بنام نور الدین محمد پسر حکیم عین الملک شیرازی (م ۱۰۰۳ ه) گرد آورده و لطیفه غیبی نام داده است که بنابر عادت جاری به «لطیفه فیاضی» شهرت دارد «۶». نور الدین در

(۱) - درباره احوالش رجوع شود بهمین جلد، ص ۳۵۶-۳۵۸.

(۲) - همین جلد صحیفه‌های ۴۶۶-۴۶۹ و ۸۲۴-۸۲۷.

(۳) - بنگرید به: گنجینه سخن از نویسنده این سطرها، جلد اول چاپ ۱۳۵۳، دانشگاه تهران، ص ۱۴۶.

(۴) - بنگرید بفهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان تألیف سید عارف نوشاهی، ص ۳۹۰ که گفته است چهارباغ مجموعه رقعاتی از مسیح الدین است که میان سالهای ۹۸۳-۹۹۷ بدوستان نگاشته بود.

(۵) - همین کتاب و همین جلد، ص ۸۳۸ بعد.

(۶) - مانند نسخه Egerton ۶۹۵ که در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد و چارلز ریو آن را در ص ۷۹۲ از فهرست خود معرفی کرده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۵۹۷

مقدمه این مجموعه اشاره‌ی بکوشش ابو الفضل علامی برادر فیضی در جمع‌آوری منظومهای تمام یا ناتمام فیضی که در برابر خمسه نظامی ساخته بود، از قبیل مرکز ادوار و جز آن «۱» کرده و سپس گفته است که «متلفظات و منشآت» فیضی فیاضی را که پراکنده مانده بود بسال ۱۰۳۵ ه فراهم آورده است. این مجموعه منقسم به پنج «لطیفه» و سه «منطوقه» و بخشی بنام «خاتمه» است که شامل نامه‌های فیضی بجلال الدین اکبر و مشایخ و عالمان و پزشکان و سادات و امیران و خویشاوندانست. مقدمه فیضی بر دفتری از شعرهایش که پیرامون نه هزار بیت ترتیب داده و بایران فرستاده بود «۲»، نیز درین مجموعه نقل شده است و عبد النبی فخر الزمانی هم بخشی از آن را در ذکر حال «شیخ فیضی هندوستانی» آورده «۳» و خواننده می‌تواند بدین دو مأخذ مراجعه کند. درباره مکاتبات علامی یا رقعات ابو الفضل از ابو الفضل علامی (م ۱۰۱۱ ه) برادر فیضی فیاضی، و دیگر اثرهایش جداگانه گفتاری خواهیم داشت.

از معاصران این دو برادر در دربار جلال الدین اکبر ابو القاسم خان نمکین است که شرح حالش را خواهیم آورد. کتاب منشآت نمکین که ازو بازمانده مرکبست از نامه‌های رسمی و خصوصی و دستور نامه‌نگاری، و بسال ۱۰۰۶ بنام اکبر تألیف شده است.

از منشیان معروف دیگر هند ابو البرکات منیر لاهوری (م ۱۰۵۴ ه) صاحب دو مجموعه از منشآت بنامهای نگارستان یا نگارستان منیر و نوباه است و درباره آنها ضمن بیان حال بسیار کوتاه این منشی زبردست سخن خواهم گفت.

معاصر و دوست منیر یعنی محمد صالح کنبوی لاهوری مؤلف کتاب عمل

- (۱) - بنگرید بهمین جلد، ص ۸۵۱.
 - (۲) - ایضا همین جلد، ص ۸۴۹ - ۸۵۰.
 - (۳) - تذکره میخانه، چاپ تهران ۱۳۴۰، ص ۲۴۷ - ۲۴۹.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۹۸
- صالح یا شاه جهان نامه مجموعه‌یی از منشآت بنام بهار سخن در یک مقدمه و چهار بخش دارد که شرح آن را بعد ازین خواهیم دید، و همچنین است شرحی که درباره مجموعه منشآت برهمن و دیگر اثرهای مثنوی او خواهم داد.
- میرزا امان الله (م ۱۰۴۷ ه) پسر زمانه بیگ مهابتخان پسر غیور بیگ حسینی شیرازی کابلی که نام او و پدر و خاندانش را پیش ازین «۱» دیده‌اید، نیز شاعر و منشی زبردستی بود. وی نخست لقب خانزاد خان فیروز جنگ داشت و سپس بخان زمان مخاطب گردید و در شعر امانی تخلص می‌کرد. ازو کتابی درباره انشاء با ذکر نمونه‌ها داریم بنام رقعات امان الله یا رقعات امانی یا انشاء خانزاد خان در چهار فصل: (۱) در عرائض مکاتیب (۲) در رقعات (۳) در حواشی (۴) در متفرقات «۲».
- مجموعه منشآت عبد العلی تبریزی، ملقب به ناظر الممالک بشماره Add.۶۶۰۰ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد. نامه‌هاییست که حاجی عبد العلی از طرف و بنام عبد الله قطب شاه (۱۰۳۵ - ۱۰۳۸ ه) و ابو الحسن قطب شاه (۱۰۳۸ - ۱۰۹۸ ه) و بعضی از امیران دربار حیدرآباد، و یا بنام و از جانب خویش نوشته است. مخاطبان این نامه‌ها رجال بزرگ سده یازدهم هند مانند شاه جهان، داراشکوه، اورنگ زیب، شاه شجاع و عادلشاه بیجاپور هستند و علاوه برین نامه‌هایی از طرف و بنام میرزا نظام الدین احمد و حکیم الملک و میر جمله و دیگر بزرگان دربار قطب شاهی هم درین مجموعه یافته می‌شود «۳».
- اگر بخوایم سراغ یکایک مجموعه‌های انشاء که بویژه از عهد اورنگ زیب بعد در هند فراهم آمده است بروم چنانست که بکاری تمامی ناپذیر دست

- (۱) - همین جلد، ص ۴۷۵ - ۴۷۸.
- (۲) - فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه دیوان هند، هرمان اته ج ۱ ص ۱۱۴۷ - ۱۱۴۸، بشماره فهرست ۲۰۷۷؛ فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه ملی پاکستان، سید عارف نوشاهی، لاهور ۱۳۶۲ ش، ص ۳۹۶.
- (۳) - بنگرید بفهرست ریو، ص ۳۸۸ - ۳۹۱ نسخه مذکور بشماره Add.۷۶۸۸ است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۵۹۹

زده باشم. این مجموعه‌ها یا منشی معینی که فرمانگزار پادشاهی و وزیری یا امیری بود، دارد، و یا بقصد تعلیم فراهم آمده و یا مجموعه‌هاییست از نامه‌های مشهور و مهم که بتدریج شهرت یافته و گرد هم آورده شده‌اند. نام این مجموعه‌های گوناگون در فهرستهای نسخ فارسی اروپا و آسیا با بیان نامها و نشانها آمده و بهتر آنست که خواننده بدانها مراجعه کند.

ازین میان نمی‌توانم از ذکر نام یک مجموعه مهم که در ایران فراهم آمده است، بسبب ارزش والای تاریخی و ادبی آن خودداری کنم و آن «نسخه جامعه مراسلات اولو الالباب» است که مجموعه‌یست از نامه‌های پادشاهان ایران و کشورهای مجاور و وزیران آنان و فتحنامه‌ها و منشورهای سلطنتی از عهد الب ارسلان سلجوقی تا سلطنت شاه عباس دوم، فراهم آورده ابو القاسم ایواغلی

حیدر. وی از معاصران شاه صفی و شاه عباس دوم بود، در عهد شاه صفی منصب درباری حرم سلطنتی دربار بدو واگذار شد. کتاب مذکور بعد از سال ۱۰۵۲ که سال جلوس شاه عباس دوم است تکمیل و بدو جزء و یک خاتمه تقسیم شد. جزء اول رسائل و منشورهای پیش از عهد صفوی، جزء دوم دارای هفت فصل است، مربوط بهفت پادشاه صفوی از شاه اسمعیل تا خود شاه عباس دوم.

خاتمه متضمن منشآت برگزیده است، و کتاب از حیث اینکه حاوی اطلاعات تاریخی بسیار و نیز فوائد ادبی است اهمیت دارد «۱». از میان منشیان معروف ایران در سده یازدهم ذکر نام عماد الدوله میرزا محمد طاهر قزوینی متخلص به وحید پسر میرزا حسین خان قزوینی درینجا لازم می‌بود و لیکن پیش ازین درباره او و اثرهایش سخن گفته‌ام «۲». مجموعه منشآتش که گردآورده خود اوست یک بار در کلکته بسال ۱۲۴۳ ه. ق و بار دیگر در لکنهو بسال ۱۱۶۰ ه. ق چاپ شد و از آن نسخه‌های خطی در دستست. کتاب عباسنامه او که بنثر مصنوع نگارش یافته بسال ۱۳۲۹

(۱)- فهرست نسخ خطی فارسی در موزه بریتانیا، ص ۳۸۹.

(۲)- همین کتاب، ص ۱۳۴۶-۱۳۵۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۰۰

خورشیدی در اراک بطبع رسید.

آخرین مترسل و منشی بزرگ این عهد در ایران میرزا مهدیخان منشی نادرشاهست که نامش را در شمار مؤلفان و فارسی‌نویسان عهد خواهید دید.

نثرهای ادبی

اشاره

در پایان این مقال لازمست بنوعی دیگر از نثر که آن را اثر ادبی می‌نامیم اشاره‌ی بشود. در این نوع از نثر نویسنده بیشتر می‌خواهد خود را بییان اوصاف و احوال از طریق بیانات بلاغی و ادبی سرگرم کند، و بییان دیگر قصدش شرح واقعه یا اثبات قضیه یا نفی مطلب یا توضیح موضوع معینی نیست بلکه مطلبی ولو کوچک برای او کافیت تا بر آن شاخ و برگ نهد و آن را بشعر و مثل و تشبیهات و استعارات و کنایات بیاراید و در مجموع اثری هنری بوجود آورد و خواننده را مجذوب هنرنماییهای خود کند.

پیشوای نویسندگان ازین گروه در عهد مورد مطالعه ما ظهوری ترشیزی «۱» است که به پنج قسمت از نثرهای آراسته و مصنوع خود معروف شده و آثارش بصورت سرمشقهای درسی میان فراگیرندگان پارسی و پارسی‌نویسی هند دست بدست گشته و می‌گردد. درباره آنها بنگرید به بخش پارسی‌نویسان عهد.

دومین کسی که نوشته‌های ادبی او رواج روزافزون یافت ملاطرای مهدی (سده یازدهم هجری) است که نام و حالش را بهمراه نویسندگان این عهد خواهیم دید. پیرامون سی دفتر ازو بر جای مانده است که در غالب آنها بشیوه شاعرانه‌ی بتوصیف جایها و منظره‌ها و افراد و نظیر اینها پرداخته و نثرهای لطیف همراه با نظم که هردو از خود اوست در آنها آورده است.

نعمت خان عالی «۲» یعنی میرزا محمد شیرازی (م ۱۱۲۱ ه) متخلص به عالی

(۱)- همین جلد، ص ۹۷۷-۹۸۸.

(۲)- ایضا، ص ۱۳۶۲-۱۳۶۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۰۱
و مخاطب به نعمت خان و مقرب خان و دانشمند خان، یکی دیگر ازین نثرنویسان هنرمند است که پیش ازین او را در شمار شاعران معرفی کرده‌ام و باز هم درباره او سخنی خواهم داشت.
بیدل عظیم‌آبادی «۱» شاعر نوآور و توانای این عهد مجموعه‌یی از رقعات و منشآت دیگر دارد با نثر مزین مصنوع که آنها را ذیل نامش در شمار پارسی‌نویسان عهد خواهیم شناخت.

انواع دیگر نثر

غیر از آنچه تاکنون نوشته شده، نثر فارسی این دوره برای نگاشتن مطلبها و موضوعهای دیگری نیز بکار برده شده است، ولی چون در بخش نخستین از همین جلد درباره بعضی از آن موضوعها سخن گفته‌ام درینجا اعاده ذکر آنها را لازم نمی‌دانم. از جمله آنها هستند کتابهایی که کم‌وبیش در موضوعهای مربوط بشریعت و حکمت و کلام و تصوف و عرفان؛ و مبحثهای علمی (مانند ریاضیات و هیئت و نجوم و پزشکی و داروشناسی)؛ و دانشهای ادبی و بلاغی (مانند فرهنگ‌نویسی و معما و عروض و قافیه و دستور زبان) نوشته شده است، و طبعاً هنگام بحث درباره انواع نثر در این عهد باید همه آنها را در نظر داشت.
نکته‌یی که یک‌بار دیگر بیاد می‌آورم آنست که درباره بعضی از مطلبهای سابق بسبب اهمیت بسیاری که درین دوره داشته (مثل ترسل و انشاء) بآنچه پیش ازین (ص ۴۰۵-۴۰۸) باختصار گفته بودم بسنده نکرده و در مبحث اخیر که به بیان انواع نثر اختصاص دارد، بذکر بعضی از منشیان و اثرهای آنان یا پاره‌یی از مجموعه‌های منشآت توجه نموده‌ام، بخصوص که آنچه در بخش اول درین باب آمده مربوط بمؤلفان دستور ترسل است و آنچه اینجا آورده‌ام مجموعه‌هایی از نویسندگان رسائل.

(۱) - همین جلد، ص ۱۳۷۶-۱۳۸۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۰۲
نکته قابل ذکر اکنون که مبحث انواع نثر و موضوعات آن را در این دوره پایان می‌برم، ذکر این نکته را بایسته می‌دانم که آنچه از اثرهای مختلف که تاکنون در بابهای گوناگون نثر فارسی، خواه در بخش اول و خواه درین بخش [سوم] آورده‌ام، اعم از آنکه مستقیماً از اثرهای ایرانیان باشد، یا از نوشته‌های هندوان و ترکان، همه آثار این دوره نیست بلکه بخشی و نموداری از آنهاست.
و نیز این نکته را درینجا تکرار می‌کنم که اگر گاه اشاره‌یی بنوشته‌های پارسی‌گویان خارج درین مبحث شده بقصد تصاحب افتخارات ملتهای دیگر نبود و نیست. مثلاً- اگر از ابو الفضل علامی و اثرهایش درین مبحث سخن گفته باشم، یا پس ازین بشرح حالش اشاره مختصری کنم نه از آن بابست که او ایرانیست، بلکه بدان سبب است که او در مقام بلندی که کسب کرده بصورت مهره‌یی اصلی در استخوان‌بندی ادب فارسی درآمده و از ذکر نام او در شمار پارسی‌نویسان و مورخان این عهد چاره‌یی نیست. و گر نه او هندوست و متعلق بشبه قاره هند؛ و همین حکم درباره هر پارسی‌نویس و پارسی‌گوی هر سرزمینی که باشد و ما ناگزیر نامی از او در این کتاب برده باشیم، جاریست.

یادشان بخیر و نامشان جاوید باد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۰۳

بهره پنجم پارسی‌نویسان

از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

۱- حکیم الدین ادریس «۱»

مولانا حکیم الدین [یا کمال الدین] ادریس بن مولانا حسام الدین علی بدلیسی «۲» از فارسی‌نویسان و منشیان

(۱)- درباره او بنگرید به:

* کشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون، حاجی خلیفه، استانبول ۱۹۴۱ و ۱۹۴۳، س ۲۰۴۳.

* ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، اسمعیل پاشا، استانبول ۱۹۴۵ و ۱۹۴۷، ج ۱، س ۴۱۰.

* هدیه العارفین، اسمعیل پاشا، ج ۱، استانبول ۱۹۵۱، س ۱۹۶.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱ ص ۳۱۹-۳۲۰ و ۳۲۱-۳۲۲.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ص ۲۱۸-۲۱۹.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴ ص ۲۵۳-۲۵۴ و صفحه‌های ۱۶۹، ۷۴۲، ۷۷۵.

(۲)- بدلیس نام شهر و ناحیه‌ی میانه ارمنستان و اران است که در انتساب آن بیکی ازین دو ناحیه میان جغرافیایان قدیم اختلاف بوده است. بنگرید به ترجمه احسن التقاسیم، تهران ۱۳۶۱ ص ۵۵۵-۵۵۶ و ۵۷۱؛ و به معجم البلدان یاقوت ذیل همین نام؛ و ناحیه اران که حد جنوبی آن رود ارس بود امروزه بتزویر سیاسی آذربایجان خوانده می‌شود!

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۰۴

معروف در پایان سده نهم و اوایل سده دهم هجریست. وی نخست از منشیان دربار سلطان یعقوب آق‌قویونلو (۸۸۴-۸۹۵ ه) بود و در تبریز بسر می‌برد و در سال ۸۹۰ ه نامه‌ی از جانب آن سلطان بخواندگار روم بازید ثانی (۸۸۶-۹۱۸ ه) نوشت و سلطان عثمانی انشاء او را پسندیده بود و او با داشتن چنین سابقه‌ی در اوایل غلبه شاه اسمعیل صفوی بر آذربایجان از بیم سلطان بازید پناه برد و بشایستگی تمام در دربار او پذیرفته شد و در خدمت آن سلطان و بعد از وی در خدمت سلطان سلیم اول (۹۱۸-۹۲۶ ه) مقام بلند یافت و بجز مراتب علمی در امور لشکری نیز درجاتی کسب کرد چنانکه در جنگ با شاه اسمعیل فرمانده سپاهیان کرد لشکر عثمانی بود و در جنگهای مصر نیز به همراه سلطان سلیم شرکت داشت. وفاتش بسال ۹۲۶ در استانبول اتفاق افتاد و او را در محله ایوب نزدیک مسجد زینب خاتون بخاک سپردند و قبرش اکنون بنام ادریس کوشکو معروفست. حاج خلیفه تاریخ مرگ او را ۹۳۰ نوشته است.

حکیم الدین در دانشهای عهد خود دست داشت و تألیفاتی از خود بیادگار گذاشت که از آنجمله است شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری بفارسی، الحق المبین در شرح حق الیقین در کلام بفارسی، رساله الاباء عن مواقع الوباء و جواز الفرار عنه، شرح فصوص الحکم ابن العربی در عرفان.

مرآة الجمال بفارسی، هشت بهشت فی تاریخ آل عثمان بفارسی، سلیم‌نامه بفارسی. هشت بهشت و سلیم‌نامه هردو بانشاء مزین استواری نگارش یافته‌اند و کتاب نخستین یعنی هشت بهشت مربوطست بتاریخ هشت تن از نخستین شاهان آل عثمان (از سال ۷۱۰ تا ۹۰۸ ه) و منقسم بهشت کتبه است که در

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۰۵

آنها از منشاء خاندان عثمانیان و پادشاهی عثمان بیگ و اورخان و مراداول و بازید ایلدرم و محمد اول و مراد ثانی و محمد ثانی و بازید ثانی سخن رفته و مؤلف در انشاء آن بسیار کوشیده است که سبک عطاملک جوینی را در تاریخ جهانگشا و شیوه وصاف را

در تجزیه الامصار و ترجیه الاعصار و روش معین الدین یزدی را در مواهب الهی و هنجار شرف الدین علی یزدی را در ظفرنامه پیروی کند. پسر حکیم الدین ادریس موسوم به ابو الفضل محمد الدفتری متوفی سال ۹۸۷ هـ «۱» ذیلی بر این کتاب تا سلطنت سلطان سلیم ثانی نوشت «۲».

سلیم‌نامه را حکیم الدین ادریس ضمن همراهی سلطان سلیم در جنگهای او فراهم آورد تا ضمیمه‌ی بر هشت بهشت باشد، که چنانکه دیده‌ایم بسلطنت سلطان بایزید ثانی ختم شده است؛ و بدو بخش نثر و نظم فارسی منقسم می‌گردد و غیر از سلیم‌نامه‌های دیگریست که درباره پیروزیهای همین سلطان بنظم درآمده است. هر دو سلیم‌نامه بدلیسی را پسرش ابو الفضل محمد الدفتری متخلص بفضلی جمع‌آوری و مرتب کرده و به سلطان سلیم ثانی (۹۷۴-۹۸۲ هـ) تقدیم نموده است «۳».

(۱)- در کشف الظنون ۹۸۲ هـ، و سال یاد شده در متن منقولست از فهرست بلوشه، ج ۱، ص ۳۲۲ که شرح نسبۀ جامعی درباره این ابو الفضل که تخلص فضلی داشته آورده است؛ و نیز بنگرید بفهرست ریو، ص ۲۱۹.

(۲)- کشف الظنون، ستون ۲۰۴۳ و فهرست بلوشه، ج ۱ ص ۳۱۹-۳۲۰ و فهرست ریو، ج ۱ ص ۲۱۶-۲۱۸.

(۳)- بنگرید بفهرست بلوشه، ج ۱ ص ۳۲۱-۳۲۲ و بکشف الظنون، ستون ۱۰۰۱ که از سلیم‌نامه فارسی ادایی فارسی و سلیم‌نامه ترکی اسحق بن ابراهیم اسکویی یاد می‌کند. حکیم الدین بدلیسی در مقدمه سلیم‌نامه خود از چند سلیم‌نامه یاد کرده است. و نیز بنگرید بشرح مفصل ریو در فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۲۱۸-۲۱۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۰۶

۲- میر جمال حسینی «۱»

خواجه جمال الدین عطاء الله بن فضل الله دشتکی شیرازی از خاندان معروف سادات دشتکی شیراز است که در پایان سده نهم و اوایل سده دهم هجری در هرات می‌زیسته و با سلطانحسین بایقرا همزمان و نخست از وزرای او بود و سپس منصب اشراف دیوان یافت و بعد از وفات آن پادشاه (۹۱۱ هـ) چه از فرزندان او و چه از اوزبکان و صفویان که بنوبت بر هرات استیلا یافتند شغلی پذیرفت تا آنکه بتصریح خواندمیر در اوایل سال ۹۲۷ هـ در هرات درگذشت و اینکه بعضی تاریخ وفاتش را ۹۲۶ نوشته‌اند درست نیست. از تألیفات مهم او بفارسی کتاب روضه الاحباب فی سیره النبی و الآل و الاصحاب است که آن را بدرخواست امیر علی شیرنویی و بصلاحدید عمش امیر سید اصیل الدین عبد الله حسینی «۲» تألیف نمود و آن در سه جلد و سه مقصد است: (۱) شرح حال پیامبر (ص) (۲) بیان حال یاران او از مردان و زنان (۳) ترجمه احوال تابعین و تابعین تابعین و مشاهیر ائمه حدیث. دیگر از آثار میر جمال کتاب تکمیل الصناعه است در علم قوافی.

(۱)- درباره او بنگرید به:

* ریاض العلما و حیاض الفضلا، میرزا عبد الله افندی اصفهانی، ج ۳ قم ۱۴۰۳ هـ. ق، ص ۳۱۵-۳۱۷ و ص ۳۱۸.

* روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، میرزا محمد باقر موسوی خوانساری، ج ۲، قم بی‌تاریخ، ص ۲۱۳ و ج ۵ قم ۱۳۹۲ هـ. ق، ص ۱۸۹-۱۹۴.

* حبیب السیر، خواندمیر، چاپ تهران خیام، ج ۴ ص ۳۳۲-۳۳۳.

* کشف الظنون حاج خلیفه، س ۹۲۲-۹۲۳.

* هدیه العارفین اسمعیل پاشا، س ۶۶۴.

* فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۲ ص ۵۸۱-۵۸۴.

(۲)- این امیر سید اصیل الدین عبد الله دشتکی شیرازی ساکن هرات از عالمان تفسیر و حدیث و ادب بود. از تألیفات اوست درج الدرر و رساله مزارات هرات. وفاتش در سال ۸۸۳ در هرات اتفاق افتاد. حبیب السیر، ج ۴ ص ۳۳۴. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۰۷

۳- حسن بن روزبهان

حسن بن روزبهان شیرازی از مؤلفان سده دهم هجریست که در اصفهان بسر می‌برده و برای یکی از وزیران آن شهر بنام شمس الدوله (یا شمس الدین؟) محمد که معاصر بوده است با شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ ه) صفوی «۱» کتابی در اخلاق تألیف کرده و بوی تقدیم داشته و بنام او آن را اخلاق شمسیه نامیده و نوشته است که: «این کتاب مشتمل است بر چهارده باب و خاتمه‌یی. باب اول در ذکر بعضی از مکارم اخلاق این صاحب دولت «۲» و نصب قواعد عدل و داد گستری و رعیت پروری، باب دوم در حسن خلق و مدارا با اهل عالم، باب سیم در اخلاص و اعتقاد باهل علم، باب چهارم در صفت کرم و شفقت با کافه خلائق، باب پنجم در برآوردن مراد و حاجات مردم، باب ششم در مراعات تقوی و اجتناب از حرام، باب هفتم در شکر و صبر و رضا، باب هشتم در مذمت و حقارت دنیا، باب نهم در مدح قناعت و مذمت حرص و طمع، باب دهم در طریق ریاضت و کسر نفس، باب یازدهم در آداب محبت و حمایت محبان، باب دوازدهم در نگاه داشتن حقوق، باب سیزدهم در علم فراست، باب چهاردهم در عفو عند القدرة و موآنست با اختیار و احتراز از صحبت اشرار. خاتمه در ذکر آداب و نصایح و وصایای حکمای عالی مقدار. و بر این بابها و خاتمه باید مقدمه مشروح مؤلف را نیز افزود که در آن درباره علت و سبب دست یازیدن بتألیف این کتاب

(۱)- نام وزیر را مؤلف در مقدمه کتاب خود آورده و در باب اول کتاب ضمن ستایش از عدل و داد همین وزیر نوشته است که «دار السلطنه اصفهان از اثر عدلش ... ندای و من دخله کان آما در داده ...» و باز در همین باب اول نوشته است که بر اثر عدل این وزیر «نه پریشانی در شهر و نه غوغایی در دیهی بلکه ساعت فساعت جهة خلود سلطنت پادشاه دین پناه و جهت استدامت و کالت و نیابت آن حضرت از هر زبان هزار دعا و ثنا بدرگاه صمدیت متوجه است» و چنانکه می‌دانیم «شاه دین پناه» عنوان شاه تهماسب اول بوده و در مأخذهای عهد تکرار شده است.

(۲)- مقصود همان شمس الدوله (یا شمس الدین؟) محمد است که کتاب برای او و بنامش نوشته شده.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۰۸

سخن گفته و از چند کتاب که پیش از او نوشته شده و مایه جاوید ماندن نام بعضی از بزرگان گذشته گردیده و نیز از بعضی کتابها که در باب علم اخلاق فراهم آمده است نام برده که آخرین آنها اخلاق محسنی از ملا حسین کاشفی (م ۹۱۰ ه) است؛ و نیز وی در همین کتاب گوید که در سال ۹۲۴ رساله فراست امام فخر رازی را بفارسی ترجمه کرده و مطلبهایی بر آن افزوده و آن را مرآة الانسان نامیده است. با این امارات معلوم می‌شود که تألیف این کتاب بعد از سال ۹۲۴ و بظن غالب بعد از ۹۳۰ ه و در عهد پادشاهی شاه تهماسب اول صفوی بنگارش در آمده است. نثر کتاب خوب و روان و منسجم و با همان زبان سالم آثار فارسی در آخرهای سده نهم و اولهای سده دهم هجریست و نویسندگان بیهوده نثر در آن آورده و چون خود شاعر بوده و در شعر «حسن» تخلص می‌کرده، ظاهراً بیشتر آن بیتها ازوست. ازین کتاب چند نسخه در ایران و انیران مانده است «۱». حسن بن روزبهان، چنانکه گفته‌ام در مقدمه کتاب خود از چند کتاب اخلاقی نام برده است که بعید نیست از آنها در تألیف آن استفاده کرده باشد. این نکته هم شایان گفتن است که او برای ذکر شواهدی درباره دستورهای اخلاقی بآوردن حکایتهای تاریخی و مذهبی و آیتهای

قرآنی در هر مورد پرداخته است.

۴- قاضی اختیار «۲»

قاضی اختیار الدین حسن بن غیاث الدین حسینی زاوه‌یی تربتی معروف به «قاضی اختیار» و به

(۱)- مثل نسخه کتابخانه موزه بریتانیا: فهرست ریو، ص ۸۱۶؛ و نسخه کتابخانه مجلس شوری در جزو مجموعه شماره ۴۲۱۸/۲. و نیز درباره اخلاق شمسیه بنگرید به تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۴۰۴؛ و اعیان الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۹۳؛ و الذریعه، ج ۱ ص ۳۷۵.

(۲)- درباره او بنگرید به:

* تحفه سامی، سام میرزا صفوی، تهران ۱۳۱۴، ص ۳۰-۳۱.

* کشف الظنون حاج خلیفه، استانبول، ستون ۷۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۰۹

«اختیار حسینی» از شاعران و مؤلفان مشهور پایان سده نهم و آغاز سده دهمست. پدرش و خود او و هردو پسرش از قاضیان عهد بودند. وی در جوانی از زاوه بهرات رفت و در آنجا دانشهای ادبی و دینی آموخت و با پیشرفتی که درین دانشها حاصل کرد در پایان عهد سلطانحسین بایقرا منصب قضای هرات بدو مفوض گشت و در شمار رجال متنفذ هرات در عهد آن پادشاه درآمد و بعد از وی چندی ملازم پسرش بدیع الزمان میرزا بود و در استیلاي محمد خان شیبانی در مقام قضای هرات باقی ماند و پس از کشته شدن او بزادگاه خود بازگشت و در آنجا بود تا در سال ۹۲۸ه در گذشت و در تربت بخاک سپرده شد. سام میرزا درباره او می نویسد «بزر جمع کردن و امساک شهرت تمام داشت فاما خالی از طبع نبود و در شعر گوی مسابقت از امثال ربوده و از تصانیف او مختار الانوارست» و نیز می نویسد که در آخر عمر مثنوییی با اسم شاه اسمعیل در پنجهزار بیت با اسم «عدل وجود» ساخت.

قاضی اختیار بسبب آنکه آموزگار ظهیر الدین بابر بود بسیار مورد ستایش ویست چنانکه ازو در کتاب خود واقعات بابری بنیکی و با اعجاب یاد می کند. از وی دو پسر مانند پدر و نیای خود منصب قضا داشتند و هردو بعد از چیرگی صفویان بر خراسان بفرارود رفتند و در «شهر سبز» (در تاجیکستان امروزی) ماندند. پسر بزرگتر یعنی میر محمد شفیع در شهر یاد شده منصب قضا داشت و چون درگذشت برادر خردتر بنام میر بدیع قاضی هروی صاحب این مقام گردید. میر بدیع در پزشکی و حکمت دست داشت، غزل می گفت و

* فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲، ص ۳۷-۳۸.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۲۷۸، و درباره دو پسرش ص ۵۸۵.

* ترجمه تاریخ ادبیات اته، ص ۲۷۰.

* حبیب السیر، خواندمیر، تهران خیام، ج ۴، ص ۳۵۵-۳۵۶.

* هدیه العارفین، اسماعیل پاشا البغدادی، ج ۱، استانبول ۱۹۵۱، ستون ۳۱۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۱۰

در پایان حیات یک مثنوی بنام عدن و حور «۱» در پنجهزار بیت سرود.

بقاضی اختیار چند کتاب فارسی نسبت داده شده که عبارتند از:

مختار الاختیار «۲» و اساس الاقتباس و رساله‌یی در فقه و اخلاق همایون. وی اساس الاقتباس را در سال ۸۹۷ تألیف کرده و به «عنوان»، «کلمات»، «سطور» و «حروف» تقسیم نموده و آن مشتمل است بر امثال و حکم و آیات منتخب «۳». این کتاب را می‌خواند «اقتباسات» نامیده است «۴». رساله فارسی او را در فقه ظهیر الدین بابر در کتاب خود بنام واقعات بابری ستوده است «۵».

و اما اخلاق همایون را قاضی نخست برای سلطان حسین میرزا بایقرا نوشته و بعد از آن بنام ظهیر الدین بابر (م ۹۳۷ ه) در آورده و بسال ۹۱۲ تألیف آن را پایان برده است. اخلاق همایون در سه «قانون» تدوین شده و هر قانون بفصلهایی بنام «قاعده» منقسم گردیده است: قانون اول در تهذیب اخلاق، قانون دوم در کیفیت اداره کارهای مالی و دیوانی، قانون سوم در چگونگی رفتار پادشاهان با زیردستان خود «۶». در تألیف این کتاب از بعضی کتابهای پیشین در اخلاق مانند کتاب الطهاره ابو علی مسکویه و اخلاق ناصری خواجه نصیر استفاده و بدانها مراجعه شده است.

ادگار بلوشه مؤلف فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس گوید که ازین کتاب دو تحریر در دستست: نخست همانکه باسم اخلاق همایونست و دیده‌ایم، و دیگر تحریر مکرری از آن بنام دستور الوزارة (بشماره

(۱) - قابل مقایسه با «عدل و جود» که سامی پیدرش نسبت داده است. مطلب مربوط بمیر بدیع را از تاریخ نظم و نثر در ایران نقل کرده‌ام.

(۲) - ایضاح المکنون، ج ۲ ستون ۴۴۷؛ حبیب السیر، ج ۴ ص ۳۵۶. آیا همان نیست که سامی مختار الانوار نوشته است؟

(۳) - کشف الظنون، ستون ۷۴.

(۴) - حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۵۶.

(۵) - فهرست بلوشه، ج ۲، ص ۳۷.

(۶) - عناوین قانونها نقل بمعنی است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۱۱

Suppl (۱.۱۳۲۸) - که بسلطان سلیم اول (۹۱۸-۹۲۶ ه) تقدیم شده و اسم مؤلف در مقدمه کتاب نیامده بلکه در متن آن ذکر شده و در محرم سال ۹۲۶ باتمام رسیده و در آن علاوه بر کتابهایی که پیش ازین گفته شده از میزان الحکم و قسطاس و اساس هم استفاده شده و این آخری شاید همان اساس الاقتباس قاضی اختیار باشد که ظهیر الدین بابر در کتاب خود واقعات بابری از آن یاد نموده است؛ و چون در شرح زندگانی قاضی سخن از رفتن او بروم نیست ناگزیر گفته است که شاید وی به‌مراهم بدیع الزمان میرزا بروم رفته و در آنجا کتاب خود را بنام سلطان سلیم نوشته باشد (؟) اما چنانکه خواننده پیش ازین در همین بخش از کتاب دیده است دستور الوزارة کتابیست در اخلاق که ابو الفضل منشی شیرازی منشی سلطان سلیمان اول (۹۲۶-۹۷۴) پسر سلطان سلیم مذکور نوشته و در کتاب دیگر خود، دستور السلطنه، از آن یاد کرده است. فراموش نشود که اسم قاضی اختیار را اسماعیل پاشا چه در هدیه العارفین و چه در ایضاح المکنون «حسین» ضبط کرده است.

۵- قطب بن محیی «۲»

قطب الدین عبد الله بن محیی بن محمود شیرازی از معاصران شاه اسمعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ ه) مجموعه بزرگی از نامه‌ها دارد که بیاران خود و بزرگان و فرمان‌روایان عهد نوشته که در بعضی از نسخه‌ها شماره آنها به ۷۸۳ می‌رسد و به «مکاتیب قطب بن محیی» معروفست. تاریخ فوت او را مرحوم سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران بسال ۹۱۰ نوشته است و این ظاهراً درست نیست زیرا در یکی از نامه‌هایش که در طرائق الحقایق نقل و بدینگونه آغاز شده است: «من الفقیر الی الله قطب بن

- (۱) - فهرست بلوشه، ج ۲، ص ۳۸.
- (۲) - درباره او و مطالعه نمونه‌هایی از مکتوبهایش بنگرید به: طریق الحقایق، ج ۳، ص ۶۶-۷۰؛ و نیز درباره او رجوع کنید بتاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۲۶۱ و ص ۳۹۶.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۱۲
- محبی الی الحضرة العلیة الصفویة...، سخن از «شاه دین‌پناه» می‌رود که عنوان متعارف شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ ه) بوده و ازینجا معلوم می‌شود که بیشتر از سال مذکور زنده بوده و بعد از سال ۹۳۰ ه در گذشته است. نثر او روان و استوار و بر شیوه مکتوبهای مشایخ صوفیه است.

۶- قاضی احمد غفاری «۱»

قاضی احمد بن محمد غفاری از مؤلفان و نویسندگان مشهور سده دهم هجریست. علت اشتهارش بغفاری آنست که نسبت او بامام نجم الدین عبد الغفار قزوینی از فقیهان مشهور شافعی (م)

- (۱) - درباره او بنگرید به:
- * تحفه سامی، سام میرزا صفوی، تهران، ۱۳۱۴، ص ۷۴ و راجع پیدرش محمد ص ۷۳-۷۴.
 - * هفت اقلیم، محمد امین رازی، تهران، ج ۳ ص ۱۷۸.
 - * آتشکده، آذر، تهران چاپ دکتر سادات ناصری، ص ۱۱۵۰.
 - * تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۳۵۴ و ۸۳۲.
 - * نفائس المآثر، میر علاء الدوله حسنی سیفی قزوینی بنقل از تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲ ص ۳۷۹.
 - * فهرست نسخ فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ص ۱۰۶ و ۱۱۱-۱۱۵.
 - * فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه دیوان هند، اته، چاپ افست ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۳۴-۳۶.
 - * کشف الظنون حاجی خلیفه، چاپ استانبول ستون ۱۹۷۶ و ستون ۶۲۲.
 - * هدیه العارفین، اسمعیل پاشا، استانبول، ص ۱۴۵.
 - * فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۰.
 - * ریاض الشعرا، و اله داغستانی، خطی.
 - * نتایج الافکار، محمد قدره الله گوپاموی هندی، ص ۵۱-۵۲.
 - * ریاض العارفین، آفتاب رای لکنهوی، پاکستان ۱۹۷۶ میلادی ج ۱ ص ۴۱.
 - * ترجمه تاریخ ادبیات اته، ص ۲۳۷.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۱۳
- ۶۶۵ ه) می‌رسید که از ممدوحان همام تبریزی شاعر قرن هفتم بود و کتاب مشهورش در فقه «الحاوی الصغیر» است در فروع که بسبب اهمیتی که داشت چند بار شرح و تلخیص شد یا بنظم درآمد و یا بر آن و بر شرحها و تلخیصهای آن حاشیه نوشتند «۱». غیر از آن کتاب اللباب فی الفقه هم ازوست «۲».
- وفاتش را حاجی خلیفه ذیل الحاوی الصغیر و اللباب فی الفقه بسال ۵۶۵ و محمد امین رازی «۳» بسال ۶۶۳ نوشته‌اند.

پدر قاضی احمد یعنی قاضی محمد مردی فاضل و شاعر بود و در شعر وصالی تخلص می‌کرد و مدتی قضای ری بر عهده وی بود و با همه ارکان دولت شاه اسمعیل صفوی مراوده داشت. وفاتش بسال ۹۳۲ اتفاق افتاد. سام میرزا قطعه لطیف زیرین را ازو نقل کرده و گفته است که بهنگام جوانی صادق نامی او را در حوض انداخت و دستش را مجروح ساخت و او این قطعه را در آن باب سرود:

بعشق صادق اگر دست من شکست چه باک هرآنکه عاشق صادق بود چنین باشد

پی ثبوت مرا احتیاج بین نیست گواه عاشق صادق در آستین باشد «۴» پسر قاضی محمد یعنی همین قاضی احمد غفاری بقول سام میرزا «۵» در حدّ ذهن و سلیقه انشاء شهرت داشت و بنا بنوشته همان شاهزاده چند گاهی ملازم او بود و او این بیت را از سروده‌های قاضی نقل کرده است:

پس از عمری نشیند گرد می‌پیش من آن بدخوز بخت طالع برگشته من زود برخیزد و تذکره‌نویسان دیگر که چیزی از اشعار قاضی نشنیده و نخوانده‌اند همه همین یک بیت را از تحفه سامی بعنوان شاهد شاعری وی روایت نموده‌اند. اما

(۱) - کشف الظنون، س ۶۲۵-۶۲۷ و همین کتاب ج ۳، ص ۲۸۹.

(۲) - کشف الظنون، س ۱۵۴۳؛ هفت اقلیم، تهران، ج ۳ ص ۱۵۷.

(۳) - هفت اقلیم، ج ۳ ص ۱۵۷.

(۴) - تحفه سامی، ص ۷۳-۷۴.

(۵) - ایضا ص ۷۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۱۴

محمد امین رازی که شرح حال قاضی را مشروح‌تر بیان می‌کند «۱» او را مردی فاضل و مورخ و خوش طبیعت وصف کرده و کتاب نگارستان را که در عصر و زمان او «چنان مجموعه از خزانه خیال به پیشگاه بیان نیامده جمع کرده او» می‌داند و همچنین کتاب جهان‌آرا را که بعد ازین درباره آن سخن خواهم گفت.

قاضی احمد در پایان عمر سفر حجاز کرد و در بازگشت بسال ۹۷۵ در شهر دیبال سند بدرود حیات گفت «۲».

قاضی احمد دو اثر بسیار مشهور دارد: نگارستان و تاریخ جهان‌آرا (یا نسخ جهان‌آرا).

نگارستان مجموعه‌یست از نوادر حکایات و روایات که از کتابهای مشهور تاریخی فراهم آمده است و مؤلف اسم این مأخذها را در پایان مقدمه کتاب آورده است، مانند فردوس التواریخ مولانا خسرو ابرقوهی؛ فتوحات میرانشاهی از مولانا سعد الله کرمانی؛ مسالک ممالک از مولانا عبد الرحیم مشهدی؛ تاریخ طبرستان و رویان از سید ظهیر الدین مرعشی؛ تاریخ واسط از سید جعفر بن محمد حسن جعفری. - بیان حوادث و سرگذشتها تحت عنوان خاندانهای از سلاطین که مربوط بآنها هستند انجام گرفته و ازین راه یک سلسله از مطالب از دوران حیات پیامبر تا آغاز سده دهم هجری بدنبال هم ذکر شده است.

این کتاب بسال ۹۵۹ تألیف شده و بنام شاه تهماسب درآمده است، و بسال ۱۲۴۵ ه. ق در بمبئی و بعد در سال ۱۲۷۵ ه. ق در کلکته چاپ سنگی شد و از آن نسخه‌های خطی در ایران و انیران موجودست. ترجمه‌ی از آن بترکی بشماره Add.۷۸۵۲ در کتابخانه موزه بریتانیا وجود دارد که شاید همان باشد که بنقل حاجی خلیفه [کشف الظنون، س ۱۹۷۶] بوسیله شیخ محمد بن محمد (م ۱۰۰۳ ه) بنام «نزهت جهان و نادره زمان» بترکی نقل شد. - این را هم باید

(۱) - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۱۷۸.

(۲) - غیر از مأخذهایی که درباره او نشان داده‌ام بنگرید به منتخب التواریخ بداؤنی و فهرست کتابخانه اود ص ۵۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۱۵

دانست که نگارستان قاضی احمد غفاری غیر از نگارستان دیگر است از معین جوینی که پیش ازین دیده‌ایم «۱»؛ و نیز غیر از نگارستان دیگر که ابن کمال پاشا فراهم آورده و در همین بخش ذکر می‌شود.

کتاب دیگر قاضی احمد کتاب جهان‌آرا، یا نسخ جهان‌آرا، تاریخ عمومی مفصل از خلقت تا سال ۹۷۲ هجریست. مؤلف در مقدمه کتاب ستایش ابوالمظفر شاه تهماسب بهادر خان کرده و گفته است که چون این کتاب سه قسمت منقسم است که هریک از آنها نسخه نام دارد، آنرا نسخ جهان‌آرا می‌نامد و ازین اسم تاریخ تألیف آن (۹۷۱) نیز برمی‌آید، اما چون مطالب کتاب بذکر رویدادهای سال ۹۷۲ می‌انجامد یا باید گفت که بعد از ۹۷۱ مؤلف مطلبهایی بر آن افزوده و یا الف ممدود را بجای عدد یک شماره دو (دو الف) محسوب داشته است. کتاب بسبب اشتمال بر اطلاعات بسیاری درباره سلسله‌های پادشاهان مختلف کوچک و بزرگ و نظم و ترتیب خاص آنها قابل توجه است. قسمتی ازین کتاب مشروح را سرویلیام اوزلی «۲» چاپ کرد.

همچنانکه گفته‌ام جهان‌آرا سه قسمت یا سه «نسخه» تقسیم شده و هر نسخه بچند بخش که در نسخه‌های سه‌گانه نامهای متفاوت دارند. مثلاً- نسخه اول شامل دو بخش است و هر بخش را «آیت» نامیده و نسخه دوم دارای دو بخش که هریک را صحیفه گفته است. آیتها به «نص» و صحیفه‌ها به «صفحه» و صفحه‌ها به «سطر» و «حرف» تقسیم شده است. مقدمه کتاب که «عنوان» نام دارد بدو «حرف» منقسم گردیده درباره خلقت عالم و موضوع نبوت و هدایت خلق بوسیله پیامبران. در نسخه اول از سرگذشت پیامبران (آیت نخستین) و پیامبر اسلام (نص اول از آیت دوم) و اوصیا یعنی دوازده امام شیعیان اثنی عشری (نص دوم از آیت دوم) سخن رفته است.

(۱)- همین کتاب، ج ۳، ص ۱۲۶۸-۱۲۶۹.

(۲)- Sir Wm. Ouseley

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۱۶

نسخه دوم شامل تاریخ از پیشدادیان تا سلسله ترکمان آق‌قویونلو است در دو «صحیفه» که صحیفه نخستین بشاهان پیش از اسلام ایران و بابل و بطنیان و یونان و یمن و ترک تا پدر چنگیز (یسوگای بهادر) اختصاص دارد و صحیفه دوم پیادشاهان دوره اسلامی تا ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو.

نسخه سوم مختص است بتاریخ صفویان که مؤلف آن را سال بسال تا ۹۷۲ ه تدوین کرده است.

اهمیت جهان‌آرا بیشتر در اشتمال آنست بذکر سلسله‌های بزرگ و کوچک و شعبه‌ها و شاخه‌های (فروع) هریک از آنها. مثلاً وقتی مؤلف از سلسله‌های سادات یعنی ادریسیان و شریفان مکه و اسمعیلیان و سادات گیلان و مازندران سخن می‌گوید فروع آنها را هم از یاد نمی‌برد چنانکه فروع اسمعیلیه را در دو حرف بیان می‌کند اول صنهاجیه و دوم حمیریة یا الموتیان و فروع حکومت‌های سادات تبرستان و گیلان را در سه حرف: (۱) آل زیاد (۲) آل بویه (۳) آل کاکویه.

فهرست همه مطلبهای کتاب در مقدمه آن ذکر شده است و چون مؤلف در تدوین آن از مأخذهای مختلف استفاده کرده و ازین راه اطلاع فراوان فراهم آورده، اثر او خواه درباره عهد پیش از صفویان و خواه درباره دوران صفوی حائز اهمیت است. چارلز ریو فهرست کامل این کتاب را در فهرست خود (ص ۱۱۱-۱۱۵) آورده است، و هرمان اته نیز همین کار را در فهرست نسخ فارسی کتابخانه دیوان هند (این‌دیا آفیس) کرده است (ج ۱ ستونهای ۳۴-۳۶).

۷- فاضل ابهری «۱»

فاضل الدین محمد بن اسحق حموی ابهری معروف بفاضل ابهری از عالمان مذهبی آغاز عهد صفوی،

(۱) - درباره او بنگرید به:

* مقدمه کتاب انیس المؤمنین، بتصحیح آقای میر هاشم محدث، تهران ۱۳۶۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۱۷

معاصر با شاه اسمعیل اول و پسرش شاه تهماسب، و از شاگردان فقیه بزرگ شیعه علی بن حسین بن عبد العالی کرکی عاملی معروف به محقق کرکی (م ۹۴۰ ه) بوده است. وی مؤلف کتاب انیس المؤمنین است که بسال ۹۳۸ تألیف شد و چند نسخه از آن در دستست و بسال ۱۳۶۳ خورشیدی در تهران بطبع رسید.

کتاب در یک مقدمه [در بیان مجملی از سرگذشت پیامبر] و دوازده باب [در ذکر احوال دوازده امام و بعضی از رویدادهای عهد هریک از آنان] و خاتمه [در ذکر مختصری از علامات ظهور مهدی] است. این کتاب، بجز عبارتهایی که از متنهای تازی ترجمه شده، نثری روان دارد و مجموعاً حاوی اطلاعات سودمند تاریخیست. از تألیفات دیگر فاضل ابهری کتابیست بنام: منهج الفاضلین فی معرفه الائمه الکاملین که بقول خود او «کتابیست مشتمل بر ادله امامت ائمه اثنی عشر و براهین بطلان امامت غیر ایشان» که در سال ۹۳۷ تألیف شد، و کتابی دیگر باسم منهج النجات که باز بقول مؤلف «دفتریست محتوی بر بسیاری از اخبار و آثار و معجزات و کرامات حضرت سید المرسلین و حضرت ائمه معصومین ... و واقعات زمان ایشان».

۸- ابن کمال پاشا «۱»

شیخ الاسلام شمس الدین احمد بن سلیمان رومی حنفی معروف به ابن کمال پاشا یا کمال پاشازاده از

* الذریعه، ج ۳، ص ۱۹۴.

* اعیان الشیعه، ج ۴۳، ص ۲۸۷.

* فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۱۱ ص ۲۱۵۲.

(۱) - درباره او بنگرید به:

* کشف الظنون، ستونهای ۸۳۰ و ۱۹۷۶ و موارد دیگر.

* هدیة العارفین اسماعیل پاشا البغدادی، ج ۱، استانبول ۱۹۵۱، س ۱۴۱-۱۴۲.

* ترجمه تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته بوسیله مرحوم دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۷ ص ۱۷۵-.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۱۸

دانشمندان و مؤلفان بزرگ در قلمرو دولت عثمانیان و از رجال معروف آن دولت در نیمه اول سده دهم هجری بوده است. اصلش از خاندانی معروف در «ادرنه» بود و خاندانش چندبار در جنگهای عثمانیان با ترسایان شرکت داشتند و خود او نیز در آغاز پیشه سپاهی داشت و بعد آن شغل را فرو نهاد و در خدمت دانشمندان بزرگ عهد بتحصول دانشهای متداول زمان پرداخت و پس از آن مدتی در شهر ادرنه و چندگاهی در شهر اسکوب تدریس می کرد و در عهد سلطان سلیم اول (۹۱۸-۹۲۶ ه) قاضی عسکر آناتولی شد و با همین سمت در لشکرکشی بمصر همراه سلطان سلیم بود و در بازگشت ازین سفر از سال ۹۳۱ مرتبه شیخ الاسلامی داشت تا بسال ۹۴۰ درگذشت و پیکرش را در بیرون دروازه ادرنه در خانقاه شاگردش محمود چلبی (که بعدها قاضی مصر شد) ب خاک سپردند.

کمال پاشازاده در عهد خود بسیار محترم بود و او را مفتی الثقلین خطاب می‌کردند. بجز ترکی پارسی و تازی می‌دانست و ازو اثرهای متعدد بهر سه زبان بازماند. فهرست مشروح اثرهای او را اسماعیل پاشا در هدیه العارفین (ج ۱، س ۱۴۱-۱۴۲) آورده و پیش ازین [در همین جلد ص ۳۹۲] درباره کتابش بنام دقایق الحقایق که در شرح لغتهای دشوار فارسی است اشاره‌ی داشتیم. کتابهای دیگری هم ازو می‌تواند مورد توجه پارسی‌گویان باشد مانند رساله در لغت فرس - محیط اللغه در ترجمه لغات بفارسی - مزیه اللسان الفارسی علی سائر الالسنه ما خلا العربیه، و اینک کتاب مشهور او بنام نگارستان در اینجا مطرح است که غیر از نگارستان معین جوینی و نیز جز نگارستان قاضی احمد غفاریست و این یکی نگارستانی است که بتقلید از گلستان سعدی و بهارستان

* فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۴ ص ۵۷-۵۸.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۸۱۰-۸۱۱.

* همین کتاب، ج ۳ ص ۲۵۴ و همین جلد، ص ۳۹۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۱۹

جامی فراهم آمده و در سال ۹۳۹ در ادرنه نگارش یافته و بنام ابراهیم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان اول (۹۲۶-۹۷۴ ه) درآمده است. این کتاب بهشت باب تقسیم شده که در آنها درباره موضوعاتی مثل سیرت پادشاهان، فضیلت درویشان، رضا بقضای الهی و ادای شکر نعمت، فوائد خاموشی، عشق و جوانی، ضعف پیری، تأثیر تربیت، آداب معاشرت سخن رفته است «۱». بیشتر حکایات که درین کتاب اخلاقی نقل شده در سیرت شخصیت‌های تاریخی مثل شاهان ساسانی، پیامبر اسلام، خلفاء، شاهان غزنوی و سلجوقیست. نویسنده اثر خود را بر بهارستان جامی برتری داده ولی بارجمندی مقام گلستان اعتراف نموده است. بلوشه این کتاب را تقلید بدی از گلستان دانسته «۲» و دکتر آته آن را اثری مصنوع شمرده که «گاهی هم عین جملات گلستان در آن دیده می‌شود» «۳». این کتاب را یحیی بن زکریا المفتی (م ۱۰۳۵) بترکی ترجمه کرده است «۴».

۹- جمالی دهلوی «۵»

حامد بن فضل الله جمالی کنبوی دهلوی معروف بدرویش جمالی یا ملا جمالی دهلوی یا شیخ

(۱)- توضیح درباره بابهای نگارستان نقل بمعنی است نه بلفظ.

(۲)- فهرست کتابخانه ملی پاریس، ۴، ۵۷.

(۳)- ترجمه تاریخ ادبیات، ۱۷۵.

(۴)- کشف الظنون، ستون ۱۹۷۶.

(۵)- درباره او بنگرید به:

* ریاض العارفین هدایت، تهران ۱۳۱۶، ص ۸۴-۸۵.

* نتایج الافکار، محمد قدرت الله گوپامو، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۱۵۳-۱۵۴.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، ذیل حرف جیم.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ص ۴۰۴-۴۰۵ و ۸۰۸-۸۱۰.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۳۵۴-۳۵۵ و چند مأخذ که آنجا نشان داده شده است.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه دیوان هند، اته، ج ۱، س ۲۶۳-۲۶۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۲۰

جمالی کنبو از عارفان و شاعران و نویسندگان پارسی گوی معروف هند در پایان سده نهم و نیمه اول سده دهم هجری بود. نخست جلالی تخلص می کرد ولی بعد با اشاره مراد خویش شیخ سماء الدین چشتی تخلصش را بجمالی مبدل کرد. سفرهای بسیار کرد و از آن جمله به حج رفت و در بازگشت آذربایجان و مازندران و فارس و خراسان را دید و با چند تن از رجال علم و ادب ایران مانند ملا جلال دوانی و جامی دیدار کرد و چون بسال ۸۹۸ بهلی رسید ملازم سکندر شاه لودی ابن بهلول لودی گردید. [سکندر شاه از ۸۹۴ ببعده بر دهلی فرمان می راند] و بعد از او از دربار پسرش ابراهیم (۹۲۳-۹۳۰ ه) بدربار ظهیر الدین بابر پیوست و بعد از بابر ملازم همایون پادشاه بود تا بسال ۹۴۲ درگذشت و در جوار مرقد قطب الدین بختیار کاکلی مدفون گردید و مرقدش زیارتگاهست. از دیوان قصاید و غزلها و چند مثنوی، از آنجمله مثنوی مهر و ماه بوزن خسرو و شیرین نظامی مانده است. کتاب سیر العارفین او در شرح حال سیزده تن از عارفان بزرگ چشتیه هند نوشته شده که بیشتر آنان در تاریخ ادب فارسی صاحب نام و نشانند بدین شرح: خواجه معین الدین سجری (سگری) م ۶۳۳؛ بهاء الدین زکریای مولتانی «۱»؛ قطب الدین مسعود بختیار اوشی (م ۶۳۴)؛ فرید الدین مسعود معروف به گنج شکر (م ۶۷۰)؛ صدر الدین عارف؛ نظام الدین محمد بدائونی معروف به اولیا (م ۷۲۵)؛ رکن الدین ابو الفتح بن صدر الدین عارف؛ حمید الدین ناگوری؛ نجیب الدین متوکل؛ جلال الدین محمود اودهی؛ سید جلال الدین بخاری؛ مخدوم جهانیان (م ۷۸۵) سماء الدین کنبو (م ۹۰۱). این آخری خال و پدرزن حامد بن فضل الله جمالی و مراد و مرشد او بود.

(۱)- دقت! وی مؤسس سلسله سهروردیان مولتانست و چشتی نیست. بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، ص ۱۷۵-۱۷۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۲۱

۱۰- واصفی هروی «۱»

زین الدین محمود بن عبد الجلیل واصفی تاشکندی هروی، پیرامون سال ۸۹۰ ه در تاشکند ولادت یافت «۲» و در جوانی بهرات رفت و محضر شاعر بزرگ نور الدین عبد الرحمن جامی را در آنجا درک کرد، و چون دیرگاه در آن شهر زیسته بهروی معروف شد. وی با اواخر عهد سلطان حسین بایقرا (م ۹۱۱ ه) و دوران تلاش نافرجام فرزندان و زوال دولت تیموری در خراسان و دولت مستعجل محمد شیبانی خان اوزبک در آن سامان همزمان بود چنانکه در تاریخ ۹۱۳ بدستگاه حکومتی اوزبکیه در هرات آمد شادی داشت و عده‌یی از شاعران خراسان را آنجا ملاقات می کرد و بدنبال محاوراتی که درباره شعر کاتبی نیشابوری (م ۸۳۹) «۳» با آنان داشت پنج غزل در وزنهای متفاوت با التزام تیغ و آب در هر یک از آنها در جواب شعری از کاتبی با همین التزام ساخت که آن را «خمسه متحیره» نام داد.

واصفی در حدود سال ۹۱۸ از بیم غلبه شاه اسمعیل صفوی بر هرات از آن شهر بفرارود (ماوراء النهر) بازگشت و بملازمت پادشاهان و امیران اوزبک ادامه داد و آنان را در قصیده‌های متکلف و مصنوع متعددی که سروده است

(۱)- درباره او بنگرید به:

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، ذیل حرف واو.

* عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی.

* مقاله مرحوم صدر الدین عینی منقول در کتاب تاریخ تذکره‌های فارسی.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، گلچین معانی، ج ۲، ص ۴۶۷-۴۸۲. آقای گلچین شرح تقی الدین اوحدی را درباره واصفی هروی در پایان صحائف مذکور از کتاب خود آورده است.

* تاریخ نظم و نثر فارسی، مرحوم سعید نفیسی، ص ۵۵۹-۵۶۰.

(۲)- بعضی مولد او را شهر هرات نوشته‌اند. از مؤلفان بسیار نزدیک باو کسی که او را تاشکندی دانسته تقی الدین اوحیدیست که در ذیل نامش چنین آورده: «در هری نشوونما یافته و در اصل تاشکندیست».

(۳)- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۲۳۳-۲۴۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۲۲

می‌ستود و بیشتر در زادگاه خود تاشکند بسر می‌برد.

وی مؤلف کتاب مشروحی در تاریخ است بنام بدیع الوقایع که رویداده‌ها و سرگذشتها و مطلبهایی را از مشهورات و مسموعات خود در آن یادداشت کرده «و از سال ۹۱۸ تا ظهر روز پنجشنبه ۲۲ رمضان سال ۹۵۸ که تاریخ مرگ پسرش فریدون محمد را در تاشکند در پایان این کتاب یادداشت کرده، مشغول آن بوده است» (۱). این کتاب بسال ۱۹۶۱ میلادی در دو مجلد در مسکو بطبع رسید و در آن بعضی رویدادهای عهد سلطانحسین بایقرا و عاقبت کار فرزندان او در خراسان و واقعه‌های عهد محمد شیبانی خان (شیبیک خان) و دیگر فرزندان ابو الخیر خان اوزبک همراه با ذکر حال عده‌یی از شاعران و فاضلان معروف عهد مؤلف آمده است که بیشتر آنان را دیده و در محفلهایشان حضور داشته و با بعض آنان معاشرت و مجالست کرده و شرح این مشاهدات را همراه با بعضی تراجم احوال در کتاب خود آورده است.

همچنانکه دیده‌ایم واصفی هروی از غزلسرایان و قصیده‌گویان عهد خود بود و قسمتی از قصیده‌های خود را که در مدح پادشاهان اوزبک سروده در کتابش بدایع الوقایع آورده است. بعضی ازین قصیده‌ها کاملاً مصنوع و برسم شاعران متصنع دارای التزامات دشوارند و بر رویهم مهارت گوینده را در نظم می‌رسانند. این بیتها در لغز آفتاب تشبیب یکی از آنهاست (۲):

کیست آن سلطان گردون رفعت عالم پناه‌ملک عالم را مسخر کرده بی‌خیل و سپاه
گرچه باشد بی‌نهایت فسحت اقلیم او پیش سیر رخس خنگ او بود یکروزه راه

(۱)- نقل بلفظ از یادداشت مرحوم سعید نفیسی در همان صفحه‌ها از تاریخ نظم و نثر که در زیرنویس پیشین اشاره کرده‌ام.

(۲)- اشعار واصفی را از کتاب تاریخ تذکره‌های فارسی که در ذکر مآخذ حالش بدان اشاره شده نقل کرده‌ام. تاریخ ادبیات در

ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۶۲۳ ۱۰ - واصفی هروی ص: ۱۶۲۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۲۳ نیست غیر از رونمایان ز آن شه یوسف جمال ز آنکه در دریا فتاده باشد او اندر شناه می‌کند از مهربانی دیگران را تربیت تا بملک خویش سازد دیگران را پادشاه

دشمنش باشد سپاه شام و در جولانگه‌ش شب همه شب ریزه‌های شیشه می‌ریزد براه

لیک خود گیرد بکف جاروب زرین تا کندرفت و روبی جلوه‌گاه خویش را هر صبحگاه

گرچه با مردم بود گرم اختلاط و مهربان نیز نتواند کسی کردن بروی او نگاه

روز با صد جاه بر تخت سلیمانش جای شام باشد منزلش چون یوسف اندر قعر چاه

گر گشاید چهره سازد عالمی را غرق نورور بگیرد، عالمی را در زمان سازد سیاه و این بیتها یک غزل اوست که در هر بیت آن تیغ و آب التزام شده است:

مضطرب گردم چو گیرد در گلویم تیغ یاردر گلوی هر که گیرد آب گردد بی‌قرار

در میان تیغ خوبان دست و پای می‌زنم آشنا باید کرین گردابم آرد برکنار
بگذرد از استخوانهای تنم تیغش چو نیست مانع آب تیز را خاشاک و خس در رهگذار
تیغ تو چون از سرم بگذشت جان دادم روان آب چون بگذشت از سر غیر مردن نیست کار
چون نیامد بر سرم تیغ تو چشمم خشک شد آب چون ناید ز بالا خشک گردد جویبار
واصفی تیغ ترا می‌بیند و محروم از آن می‌کند بر آب از حسرت نظر چون روزه دار

۱۱- زواری «۱»

ابو الحسن علی بن حسن زواری از عالمان بزرگ سده دهم هجری در تفسیر و حدیث و فقه و

(۱)- درباره او بنگرید به:

- * ریاض العلماء و حیاض الفضلا، میرزا عبد الله افندی اصفهانی، ج ۳، قم ۱۴۰۳ ه. ق، ص ۳۹۴-۳۹۶.
- * روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۴ مطبوعه مهر استوار قم سنه ۱۳۹۱ ه. ق، ص ۳۷۶-۳۷۷.
- * هدیة العارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنفین، اسماعیل پاشا البغدادی، ج ۱، استانبول ۱۹۵۱ میلادی، ستون ۷۴۵-.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۲۴

ادبست که در تألیف و ترجمه کتابهای دینی بفارسی سهم عمده‌ای دارد. وی از عالمان عهد شاه اسمعیل (م ۹۳۰ ه) و پسرش شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ ه) و از شاگردان محقق کرکی است. استادان دیگری نیز داشته است (غیاث الدین جمشید زواری مفسر و سید امیر عبد الوهاب بن علی استرآبادی از مشاهیر آغاز عهد صفوی). از شاگردان معروف او ملا فتح الله کاشانیست که جداگانه معرفی خواهد شد. - تاریخ وفاتش را اسماعیل پاشا البغدادی در ایضاح المکنون (ذیل ترجمه الخواص) در حدود ۹۶۰ و در هدیة العارفین (ذیل الزواری) بعد از سال ۹۶۰ ه نوشته است. میرزا عبد الله افندی و میرزا محمد باقر موسوی خوانساری هردو نوشته‌اند که او متمایل بتصوف بوده است چنانکه از کتاب لوامع الانوار او دریافته می‌شود.

مهمترین اثر او ترجمه الخواص در تفسیر قرآنست بفارسی که بتفسیر زواری نیز معروفست و او آن را در دو مجلد بسال ۹۴۶ پایان رسانیده است. نخستین جلد این کتاب تا پایان سوره کهف و دومین تا پایان قرآنست. این تفسیر بعد از تفسیرهایی مانند تفسیر طبری (ترجمه فارسی آن) و تفسیر ابو الفتوح رازی جزو تفسیرهای مشروح و مشهور فارسیست. از اثرهای دیگر اوست شرح

- ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، اسمعیل پاشا، استانبول ۱۹۴۵ میلادی، ستونهای: ۲۸۱، ۴۱۳، ۴۳۶، ۴۵۹، ۵۲۸، ۵۴۹، ۷۰۸.

* الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۴، ص ۷۵.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴ شمسی، ص ۳۷۱.

* سبک‌شناسی، مرحوم محمد تقی بهار (ملک الشعراء)، ج ۳ چاپ سوم ۱۳۴۹ ش، ص ۳۰۲-۳۰۳.

* ریحانة الادب، محمد علی مدرس تبریزی، ۱۳۲۶-۱۳۳۳ ش، ج ۲، ص ۳۹۳.

* الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۰۳.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۲۵

نهج البلاغه بفارسی موسوم به روضه الابرار- ترجمه کشف الغمه بهاء الدین علی بن عیسی اربلی (م ۶۹۲ ه) بنام ترجمه المناقب که آن را بسال ۹۳۸ ه برای امیر قوام الدین محمد از عربی بفارسی درآورد- ترجمه مکارم الاخلاق از رضی الدین ابو نصر حسن بن فضل طبرسی که آن را مکارم الکرائم نام داده- ترجمه عدو الداعی احمد بن فهد حلی (م ۸۴۱ ه) موسوم به مفتاح النجاح- ترجمه کتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج تألیف ابو منصور احمد بن علی بن ابو طالب طبرسی از عالمان سده ششم هجری بنام کشف الاحتجاج که بفرمان شاه تهماسب صفوی بپایان رسانید- ترجمه اعتقادات شیخ صدوق بنام وسیله النجات- مجمع الهدی در تاریخ پیامبران و امامان بفارسی در چهل باب- لوامع الانوار الی معرفه ائمه الاطهار بفارسی که از کتاب احسن الکبار فی مناقب ائمه الاخیار تألیف محمد بن علی بن ابی زید ورامینی بنام شاه تهماسب تلخیص کرده و مطلبهایی بر آن افزوده و با مقدمه‌یی در اصول دین و چهارده باب تنظیم کرده است- ترجمه تفسیر امام حسن عسکری بنام شاه تهماسب- رساله مرآت الصفا بفارسی که خاتمه‌یی مشروح در باب زیارات اهل بیت دارد. باین ترتیب ملاحظه می‌شود که زواری یکی از عالمان دینی فارسی‌نویس پرکار در اوائل عهد صفوی بوده است. میرزا عبد الله افندی که فهرست اثرهای مذکور زواری از او بروضات و دیگر مأخذها نقل شده همه این اثرها را دیده و بعضی را خود داشته است. در پایان فهرست یاد شده ضمن نقل قولی از زواری درباره خوابی که دو سال پیش از حمله شاه اسمعیل بر اوزبکان و تارومار کردن آنان (۹۱۶ ه)، در خراسان دیده، نام کتاب لوامع الانوار بصورت لوامع الاسرار نقل شده است.

نکته‌یی که در پایان این شرح حال باید افزوده شود آنست که نسبت زواره‌یی در عربی «زواری» است و میرزا عبد الله افندی بدین نکته اشاره کرده و عنوان این ترجمه ازو گرفته شده است. مرحوم سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران، جزو اثرهایی که از زواری بایشان رسیده دو کتاب زیرین را افزوده است: ترجمه کتاب طرایف فی مذهب الطوائف رضی الدین علی بن تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۲۶

طاوس حسینی بنام طراوة اللطائف فی ترجمه کتاب الطرائف- ترجمه کتاب امان الاخطار تألیف علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد طاوس حسینی بنام نشر الامان فی الامصار و الاوطان.

۱۲- ابو الفضل منشی شیرازی «۱»

ابو الفضل منشی شیرازی از دانشمندان و ادیبان ایرانی ساکن روم است که با سلطان سلیمان خان (۹۲۶-۹۷۴ ه) معاصر بوده و کتابی در آیین کشورداری دارد بنام دستور السلطنه. مؤلف در مقدمه کتاب می‌نویسد که خاطرش متمایل بدانشها بود «در هر باب سیما علم سیر و تواریخ و نوادر و اخبار سلف و علم مکارم اخلاق که آن را علم مکاشفه و لب الالباب نیز گویند». وی مدعی تألیف کتابهایی در مطلبها و موضوعهای مختلف است که بنوشته او عبارتند از «کتاب اخلاق شمسیه؛ رساله در شرح کلمه توحید؛ کتاب ضیاء القلوب فی کشف الغیوب؛ رساله حرز الامان من فتن آخر الزمان؛ رساله مختصر در عقاید؛ کتاب غرائب الانشاء؛ تحفه الاحباب؛ دستور الوزارة؛ دستور السلطنه؛ کتاب بدائع السحر فی صنایع الشعر؛ نهج المتقین فی اخلاق سید المرسلین؛ مرآة الرجال در علم فراست»؛ باضافه تفسیری از سوره فاتحه و سوره الاخلاص. حاجی خلیفه از فراست‌نامه او بفارسی اسم برده ولی سنه وفاتش را ننوشته است و اسم او را عینا ابو الفضل المنشی الشیرازی ذکر کرده است و یقین است که او از منشیان پارسی‌نویس دستگاه خوانندگان بود. از میان کتابهایی که ابو الفضل منشی در شمار تألیفات خود برشمرده، می‌دانیم که اخلاق شمسیه یا اخلاق شمسی را حسن بن روزبهان تألیف کرده بود، مگر اینکه این اخلاق شمسیه دیگری باشد؛

* کشف الظنون، ستونهای ۶۴۶ و ۱۲۴۲.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۳۹-۴۰.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۹۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۲۷

و نیز کتاب حرز الامان من فتن آخر الزمان را حاجی خلیفه رساله فارسی مختصری از آثار ملا حسین کاشفی شمرده است «۱»، و اسمعیل پاشا هم که فهرست بسیاری از کتابهای فائت از کشف الظنون را در ایضاح المکنون آورده بهیچیک از کتابهای مذکور اشاره نکرده است، پس یا کتابهایی که ابو الفضل منشی از آثار خود ذکر کرده بجز فراست‌نامه و دستور السلطنه مفقود شده و یا تألیف آنها پایان نرسیده و متروک مانده بود.

و اما دستور السلطنه که در آغاز این مقال بدان اشاره کرده‌ام بنام سلطان سلیمان اول در پنج مقصد نوشته شده و در هریک از آنها بآیینی از آیینهای ملک‌داری اشاره شده است بدین شرح: «در بیان سلطنت و حکومت صوری و شرایط آن- در بیان حال ملوک و سلاطین و بیان وجوب رعایت شفقت با زیردستان- در شرح خلافت معنوی- در سیرت انبیا و رسل که بخلافت صوری و معنوی آراسته بودند- در بیان عدالت.»

از احوال ابو الفضل منشی اطلاع بیشتری بدست نیامد و چون کتاب را بنام سلطان سلیمان نوشته و معاصر او بوده، پس در شمار نویسندگان سده دهم هجری درمی‌آید که در روم بسر می‌برده و در دستگاه خواندگاران خدمت دبیری فارسی می‌کرده است.

۱۳- عبد الوهاب همدانی

عبد الوهاب بن جلال الدین محمد همدانی از مؤلفان نیمه اول سده دهم هجریست. از ترجمه حالش فعلا اطلاعی ندارم و تنها معرّف او کتاب پرارزشی است که از او مانده و آن کتاب ثواقب المناقب اوست که بسال ۹۴۷ تألیف کرده و از آن نسخه‌یی بشماره فهرست ۶۳۱ در کتابخانه دیوان هند موجود است «۲». ثواقب المناقب تحریر

(۱)- کشف الظنون، ستون ۶۴۶.

(۲)- بنگرید بفهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دیوان هند، اته، ج ۱، ستونهای ۲۵۹-۲۶۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۲۸

جدیدست از مناقب العارفین شیخ احمد عارفی افلاکی «۱» با تجدیدنظر و اصلاح و در بعضی موردها تلخیص و در دیگر جایها افزایش بعضی مطلبها و خبرها و دقت در تاریخهای مذکور در کتاب اصلی و عند اللزوم تصحیح آنها.

کتاب بیک مقدمه و نه ذکر و خاتمه تقسیم شده است. نه ذکر چنین است: (۱) بهاء الحق و الحقیقه و الدین و ولد بلخی ملقب بسطان العلما پدر جلال الدین رومی در شش باب. در این ذکر سال وفات سلطان العلما در ۱۸ ربیع الآخر سال ۶۲۸ نوشته شده است «۲-۲». سید برهان الدین محقق مربی مولانا و مربای سلطان العلما- (۳) مولانا جلال الدین البلخی الرومی در ۱۰ باب که هر کدام بدو فصل منقسم گردیده است- (۴) شیخ شمس الدین تبریزی در هشت باب.

مرگش درین ذکر بسال ۶۴۳ نوشته شده ولی معمولاً و شاید بضبط صحیح سال ۶۴۵ تاریخ وفات اوست «۳-۵». شیخ صلاح الدین فریدون قونیوی متوفی در اول محرم سال ۶۵۷- (۶) حضرت چلبی حسام الدین متوفی در ۲۲ شعبان ۶۸۳- (۷) سلطان بهاء الدین ولد پسر جلال الدین رومی که در ۱۰ رجب ۷۱۲ فوت کرد- (۸) شیخ جلال الدین فریدون معروف به چلبی عارف پسر سلطان ولد در شش فصل که درین ذکر سال وفاتش ۲۴ ذو الحجه ۷۲۹ نوشته شده- (۹) چلبی شمس الدین امیر عابد برادر جلال الدین فریدون-.

خاتمه در تاریخ تألیف کتاب و مناجات. نسخه‌یی که در کتابخانه دیوان هند ازین کتاب موجودست از سده یازدهم و بسیار مهم و قابل چاپست.

(۱) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، ص ۱۲۸۲ - ۱۲۸۵.

(۲) - بنگرید بهمین کتاب، ج ۲ ص ۱۰۲۱. در آنجا نوشته‌ام که بهاء ولد بروایت افلاکی در ربیع الآخر سال ۶۲۸ و بروایت دولتشاه در سال ۶۳۱ بدرود حیات گفت.

(۳) - بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، ص ۱۱۷۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۲۹

۱۴ - شاه طاهر دکنی

درباره او پیش ازین با تفصیل نسبی در شمار شاعران سخن گفته «۱» و دیده‌ایم که او در سال ۹۲۶ هجری چگونه از چنگ قورچیان شاه اسمعیل جان بدر برد و خود را بدکن رسانید و در آنجا چه مقامهایی یافت و چطور مذهب مؤمنیه از مذاهب اسمعیلیه را در آن دیار شیوع داد. اما اینجا اشاره‌یی خواهم داشت بعضی از تألیفات او مانند:

حاشیه بر تفسیر بیضاوی؛ شرح تهذیب اصول؛ حاشیه بر الهیات شفا؛ رساله‌یی در معما؛ شرح باب حادی عشر در کلام؛ شرح رساله جعفریه در فقه؛ رساله‌یی فارسی در احوال معاد؛ رساله انموذج العلوم؛ رساله‌یی در علم انشاء؛ مجموعه منشآت و جز آنها.

از رساله او در علم انشاء نسخه‌هایی در دستست «۲» و آن در ذکر فرهادها (قاعده‌ها) ی نامه‌نگاری و انشاء است با آوردن نمونه‌ها که شاه طاهر بسال ۹۳۸ ه در هند تألیف و تنظیم کرد. و اما مجموعه منشآت او موسوم به انشاء شاه طاهر همانست که بانشاء روح‌افزا هم شهرت یافته و از آن نسخه‌هایی در دستست و من نسخه‌یی ازین مجموعه را بشماره Suppl. ۲۱۱۴ در کتابخانه ملی پاریس تمامی مطالعه کرده و یادداشت‌هایی از آن فراهم آورده‌ام که اینک بخلاصه‌یی از آنها اشاره می‌شود: انشاء روح‌افزا از شاه طاهر متضمن مقداری از نامه‌های اوست که بسلاطین ایران (شاه تهماسب) و هند (پادشاهان جزء دکن) یا بمردم دیگر نوشته است. چند نامه هم بانشاء او از جانب نظام شاه دکن بشاه تهماسب صفوی نوشته شده است. نامه‌یی را هم شاه تهماسب بسلاطین قلی قطب شاه نوشته بود و چون تا رسیدن آن نامه او مرده بود جانشینش ابراهیم قطب شاه

(۱) - همین جلد ص ۶۶۲ بعد و مأخذهایی که آنجا درباره او و پیروانش نشان داده شده است.

(۲) - و از آنجمله در کتابخانه دیوان هند که عنوانش چنین است: «رساله در بعضی از قواعد علم انشاء و بعضی از مکاتیب شاه طاهر دکنی بشماره فهرست ۲۰۵۶ (فهرست آن کتابخانه، ج ۱، س ۱۱۳۹).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۳۰

بدان پاسخ داد. نامه شاه تهماسب و نامه‌یی که شاه طاهر از جانب ابراهیم شاه نوشته هر دو درین مجموعه مندرجست. نامه‌یی از خود شاه طاهر بشاهزاده سلطانم همشیره شاه تهماسب متضمن توصیه درباره پسر خود شاه حیدر که او را تحت حمایت گیرد. نامه‌یی از زبان نظامشاه بظہیر الدین محمد بابر بهادر و دو نامه از برهان نظام شاه به همایون پادشاه و جز آنها از سلطانیات. - شاه طاهر شاگرد شمس الدین خفری «۱» بود و نامه‌یی بدو نوشته است که نقل خواهم کرد، نامه‌هایی دارد بشاه نعمه الله یزدی و شاه قوام الدین اصفهانی و قاضی جهان پدر شرفجهان شاعر مشهور و سید حسن شاه و سید قوام الدین محمد نوربخشی و قاضی میر حسین که همه در شمار اخوانیات هستند. در نامه‌یی که بقاضی میر حسین نوشته ازینکه خلاف رابطه آبا و اجدادی عمل کرده و

نامه‌یی باو نفرستاده گله کرده و از آن معلومست که دوران شباب را در تحصیل دانش با یکدیگر گذرانیده‌اند. گویا باز در نامه‌یی بهمین میر حسین باشد که از او اظهار رنجش کرده و گفته است چرا بتضریب دیگران باو نسبت الحاد داده و باعث خروجش از ایران شده است؟ و بسیاری نامه‌های دیگر که یا از زبان خود بشاهان و رجال و دوستان و مشایخ و علما نوشته و یا از جانب پادشاهان نظام شاهی و قطب‌شاهی بیکدیگر مرقوم داشته است. نامه زیرین را بشمس الدین محمد خفری استاد خود نگاشته است که بسبب اهمیت آن در اینجا نقل می‌کنم:

تا اشعه آفتاب و جوب از ثقبه اسطربلاب حکمت الهی بر صفایح ممکنات فایض باشد، و پرتو نور وجود اضافی مرتعینات و مراتب وجود حقیقی را عارض، لوامع خورشید فضل و حکم و لوايح نیز خلق و کرم از سپهر ذات فایض البرکات حضرت استادی علامی صاحب سریر اقلیم کمال، مسندنشین بارگاه افضال، نزهت‌بخش ریاض آفاق، چمن‌آرای گلشن افاضت، چهره‌گشای جمال حقایق و معانی، مبین دقایق رموز آسمانی، زیور چهره

(۱) - همین جلد، ص ۳۰۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۳۱

دانش و بینش، فهرست کتاب آفرینش، مجموعه کمالات انسانی، مرآت تجلیات الهی و کیانی ... المولی الحبر العلامة المؤید مولانا و مقتدانا شمس الملئ و الافاضة و الافاده و الدین محمد بر صفحات هیاکل اعیان ثابته اصحاب مکارم و آداب و قوالب قوابل ماهیات ممکنه تلامذه و طلاب لامع و لایح باد. اقل المعتصمین بحبل افادت و اصغر المتشبین بذیل افاضت، طاهر، بعد تلخیص رسایل خلوص و تنقیح مسایل خصوص تحتی چون انفاس قدسیان مجرد از شوب شویب ریا و خدمتی چون ماده خلقت روحانیان مقید بصورت صدق و صفا معروض موقف افادت و مشهود مجلس افاضتش می‌دارد، و پیوسته ارقام اخلاص بکلک اختصاص بر صحیفه خاطر می‌نگارد؛ و حسن ارادت و اعتقاد و کمال مودت و اتحاد نسبت بمقیمان آن آستان که معصم ارباب شوق و طلب و ملثم اصحاب علم و ادب است، مفتقر بزیور خط و خال الفاظ و عبارات نیست و محتاج بمزینة غنج و دلال و شواهد تشبیهات و استعارات نه. حقا که حقیقت شوق صحبت محاط نسبت علمیه نمی‌شود و کیفیت خلت و مودت کماهو در حیز تحریر و تعبیر در نمی‌آید چه احاطه متناهی بغير متناهی امریست ممتنع التیسیر و ادراک امور وجدانی کیفیتی است متعذر التعبير، قلم را آن زبان نبود که راز عشق گوید بازورای حدّ تقریرست شرح آرزومندی فاسأل الله نیل الاتصال و اعوذ به من ذیل الانفصال و الله علی صدق ما اقول خیرا و بایجاب ما اسأل منه قدیرا.

گرچه از راه صورت مسافت بعید حاجز کعبه مقصود گردیده و باین سبب انواع تفرقه و اصناف الم بخاطر محزون رسیده، اما همیشه مشام جان بروایح افادات علیه که از حریم گلشن معنی می‌وزد معطر، و ظلمت آباد طبیعت بلوایح افاضات جلیه که از سپهر باطن قدس موطن می [درخشد] منور بوده، و زمان زمان نسیم توجه خاطر فیاض ریاض قابلیت طالبان را طراوت افزوده، و نفس نفس رشحات ضمیر آفتاب تأثیر مزرع استعداد مستفیدان را تربیت نموده است ... لاجرم اکثر اوقات خود را بعد اقامت مایجب علی العباد و يستحب

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۳۲

للعبيد من وظائف التعبد و رواتب العبودية بتدرّب مقاصد قدما و تتبع مآثر علما مشغول ساخته و خدمت معارف دینیه و ملازمت علوم یقینیه را مورث هدایت و نجات و شمر ارتفاع درجات شناخته است و بقدر همت خود از هر خرمن خوشه‌یی و از هر سفره توشه‌یی گرد آورده و بآنچه مقدور فهم قاصر بوده در آن وادی طریق سعی و اجتهاد سپرده از آن جمله چون در اثنای مطالعه عبارات اشارات و شرحین و محاکمات «۱» خار تردّی در غنچه دل خلیده بود، و غبار شکی چند بآیینۀ خاطر رسیده و در دفع منوع

و نقوض و معارضات صاحب محاکمات سخنی چند روی داده بود فاما از قلت قابلیت و عدم اعتماد بر غریزت خود آنها را واقعی نمی‌نهاد و بمقتضای تأمل در مؤدای المرء لا یبصر بعیوب نفسه توسن طبیعت را در میدان اشعار رخصت جولان نمی‌داد بسبب این دغدغه خاطر قرار نمی‌گرفت و بعلت آن تردد باطن تسکین نمی‌پذیرفت، بخاطر فاطر رسیده که از آن جمله آنچه در وقت گنجد از سواد به بیاض آورده بنظر کیمیا اثر که حلال هر مشکل و فاروق حق و باطل است، معروض دارد تا اگر آن خرده‌ها بر محک اعتبار کامل عیار نمایند بسکه قبول رسانند و در بازار صیرفیان سخن رائج گردانند والا جمله را در خلاص اصلاح بگدازند و عارض حق صرف را از عرضه تعرض باطل خلاص سازند، و علی‌التقدیرین کمینه با حدی الدولتین فایز گردد.

بناء علیه تمام مباحث تصورات به بیاض آورده بنظر مبارک مرسول داشت. بی‌ادبی و گستاخی را بذیل عفو و اغماض مستور داشتن و همت بلند بر تربیت جانب مخلصان نیازمند و اصلاح حال دردمندان مستمند گماشتن بی‌شائبه مناسب شمایل قدسیه آن ذات عالیشان و ملایم طور بزرگی ایشان خواهد بود. بزرگان خرده بر خردان نگیرند. چون امید دولت دست‌بوس

(۱) - مقصود کتاب المحاکمات بین الامام و النصیر فی شرح الاشاراتست از قطب الدین محمد بن محمد بویه رازی م ۷۶۶ ه. و مراد از امام در اسم مذکور امام فخر رازی نخستین شارح اشارات است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۳۳

باقیست امید است که باقی بمشافهه معروض داشته شود.

۱۵- امیر محمود «۱»

امیر محمود بن غیاث الدین خواندمیر هروی مانند پدر بتألیف کتب تاریخی تمایل داشت. وی بعد از مهاجرت پدرش بهند در ایران و در شهر هرات ماند و در کشاکشهای میان صفویان و اوزبکان نیز در همان شهر بسر می‌برد و کتاب تاریخ پادشاهی شاه اسمعیل و شاه تهماسب را که به ذیل حبیب السیر معروفست، در همانجا میان سالهای ۹۵۳-۹۵۷ تألیف کرد. درباره این کتاب پیش ازین در شمار کتابهای تاریخ اشارتی داشتیم و اینک باید بدانیم که امیر محمود شیوه پدر را در تألیف دنبال کرده و در حقیقت کتاب خویش را بصورت ذیلی برای حبیب السیر درآورده است. وی کتاب را با ذکر بعضی از اوصاف شاه اسمعیل و بیان نسب او شروع نموده و احوال نیاکانش را با «گفتار در تیمن بذکر شمه‌یی از صفات و خوارق عادات شیخ صفی الدین الاردبیلی» آغازیده و بعد ازو از جانشینانش صدر الدین موسی، شیخ علی خواجه، ابراهیم، جنید و حیدر نام برده و سپس به بیان سرگذشت شاه اسمعیل از زمان ولادت تا وفات پرداخته است. در این کتاب بیان حوادث بنظم سنواتی ترتیب نیافته بلکه ذکر وقایع اصلی برحسب تقدم و تأخر آنها مورد توجه است. اما تاریخ شاه تهماسب با تفصیل و توضیح بیشتر بویژه درباره خراسان همراهست و تا بواقع محاصره هرات بسال ۹۵۷ بوسیله اوزبکان امتداد دارد. نسخه Or.۲۹۳۹ این کتاب در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد.

(۱) - آقای عبد العلی کارنگ درباره این امیر محمود و کتابش شرحی در شماره هفتم نشریه کتابخانه ملی تبریز نوشته و آقای گلچین معانی آن را در تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲ ص ۵۴۰-۵۴۴ نقل کرده است. و نیز بنگرید بضمیمه فهرست ریو، ص ۳۵-۳۶؛ و اشاره مختصر مرحوم سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۵۸؛ و ریاض الشعراى واله داغستانی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۳۴

۱۶- میر یحیی قزوینی و فرزندانش «۱»

اشاره

امیر یحیی بن عبد اللطیف حسنی سیفی قزوینی از دانشمندان و مؤلفان معروف سده دهم هجریست. وی از سادات سیفی «۲» قزوین بود و در تسنن تعصب می‌ورزید و با این حال حاج خلیفه وی را شیعی دانسته است در حالی که صمصام الدوله شاهنواز خان درباره خاندانش یعنی سادات سیفی گوید «این سلسله در ایران بتسنن مشهور» است. محمد امین بن احمد رازی درباره او نوشته است که «امیر یحیی از علوم عقلی و نقلی بهره و بخشی داشته اما در فن تاریخ و سیر فرید عصر و وحید دهر و مهارتش درین شیوه بحدی بوده که از ابتدای طلوع نیر جهان‌افروز نبوت و

(۱) - درباره او و اثرش لب التواریخ و خاندانش بنگرید به:

* هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۱۷۶-۱۷۷.

* کشف الظنون، استانبول، ستون ۱۵۴۷.

* مآثر الامرا، صمصام الدوله شاهنواز خان، ج ۳ کلکته ۱۳۰۹ ه. ق، ص ۸۱۲-۸۱۷.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ج ۱ ص ۵۷ و ۱۰۴-۱۰۵.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۳۵۴ و درباره پسرش علاء الدوله کامی، ص ۳۸۳، ۴۳۳، ۸۰۶، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۴۰.

* اکبرنامه، ابو الفضل علامی، ج ۱، ص ۱۹.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، گلچین معانی، ج ۲، ص ۳۶۲-۳۹۱.

* تذکره روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۶۷۳-۶۷۴.

* منتخب التواریخ بداوئی، ج ۳، ص ۹۷-۹۹.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱ ص ۲۲۶-۲۲۷.

(۲) - سادات سیفی قزوین از اعقاب سیف الدین محمد حسنی بوده‌اند که در سده هشتم هجری شهرت بسیار داشت. حمد الله مستوفی درباره او در فصل سادات قزوین نوشته است: «سیف المله و الدین محمد الحسنی قاضی القضاة دار الملک سلطانیه و تومان قزوین و ابهر و زنجان و طارمین (- طارم علیا و طارم سفلی) است و متابع مذهب امام اعظم شافعی رضی الله عنه و در قطع قضایا از جاده شرع تجاوز نمی‌کند». تاریخ گزیده، تهران ۱۳۶۲، ص ۷۹۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۳۵

رسالت تا انتهای حیات خود که نهصد و شصت و دو بوده از وقایع هر سال که ازو استفسار می‌نمودند خبر می‌داده و تاریخ تولد و فوت اکثر سلاطین و وزرا و مشایخ و علما و شعرا را در ذکر داشته و در فصاحت و شیرین زبانی و سلاست و نکته‌دانی مشهور جهان و بی‌مثل دوران بوده، کتاب لب (- لب التواریخ) که تاریخ مختصر مفید است از مؤلفات اوست و هفتاد و هفت سال عمر داشته و در نهصد و شصت و دو «۱» از عالم فانی بجهان جاودانی نقل نموده و گاهی بزلال این نوع ابیات رطب اللسان می‌گشته:

ای که بر لاله تر زلف سمن سا داری قصد شوریدگی عاشق شیدا داری

ساعد سیم نمایی و دل از دست بری تو درین کار نگارا ید بیضا داری و نهال این روضه امیر غیاث الدین علی امروز درین سده سنیه بسان نصرت و دولت مقیم بوده بخطاب نقیب خانی مخصوص است و در تاریخ‌دانی و خط‌شناسی و دیگر صفات همال و نظیری ندارد».

شاهنواز خان بعد از آنکه تقریباً همین مطلبهای امین بن احمد رازی را درباره امیر یحیی تکرار نموده اضافه کرده است که: «... ابتدا در خدمت شاه طهماسب صفوی معزز و معتبر بوده شاه او را یحیی معصوم می‌گفت تا آنکه ارباب عناد مزاج شاهی را ازو منحرف

ساختند، که میر یحیی و پسرش میر عبد اللطیف مذهب اهل سنت و جماعت دارند و مقتدای سنیان قزوین‌اند. شاه از حدود آذربایجان قورچی تعیین نمود که میر را با اهل و عیال بصفاهان برده مقید نگاه دارد. در آن هنگام پسر دوم او میر علاء الدوله کامی تخلص مؤلف تذکره نفائس المآثر در آذربایجان بود، مسرعی فرستاده ازین خبر بپدر آگهی داد. میر یحیی بنابر ضعف پیری نتوانست فرار گزید، همراه قورچی بصفاهان رفته بعد یک سال و ده ماه سنه ۹۶۲ نهصد و شصت و دو بعمر هفتاد و هفت سالگی ودیعت حیات سپرد» (۲).

(۱) - در اصل هفتاد و دو.

(۲) - باین حساب ولادت میر یحیی در حدود سال ۸۸۵ - ۸۸۶ هجری بوده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۳۶

[میر عبد اللطیف]

پسر بزرگ میر یحیی، میر عبد اللطیف بعد از دریافت خبر از برادر خویش قزوین را ترک گفت و بگیلان و از آنجا بهند گریخت و در آغاز پادشاهی جلال الدین اکبر (سال ۹۶۳) با خاندانش بهند رسید و مورد قبول و اکرام آن پادشاه گردید و در سال دوم بمعلمی وی برگزیده شد چنانکه گاهی غزلهای حافظ را نزد او می‌خواند. میر عبد اللطیف هم مانند پدر از دانشها آگاه و در وسعت مشرب و آزادمنشی معروف بود و بدین جهت بقول میر عبد الرزاق خوافی (شاهنواز خان) در عراق (مقصود ایرانست) بتسنن و در هند بتشیع اشتها داشت، و باز بقول همان مؤلف «همانا رفتار میر بصوب دار الامان صلح کل بوده که غالیان هر طایفه او را مطعون دارند». معلومست که سخن شاهنواز خان در این مورد مأخوذ از گفتار ابو الفضل علامی مؤلف اکبرنامه است که در ضمن حوادث سال ۹۶۳ می‌نویسد: «از سوانح این ایام سعادت قرین آنست که نقاوه اکابر عراق، معدن مکارم اخلاق، میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی [یعنی درگاه جلال الدین اکبر که تازه سال جلوسش بود] نمود و مشمول انواع اعزاز و اکرام شد، و ولد ارشد اعز او میر غیاث الدین علی که بعاطفت خسروانی بخطاب نقیب‌خانی سربلندی یافته از خاصان بساط قرب شاهنشاهیست، همراه بود. میر بفنون علوم و فضائل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرائف صفات امتیاز تمام داشت و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند بتشیع و در عراق بتسنن زبانزد روزگار بود، همانا که رفتار میر بصوب دار الامان صلح کل بود که غالیان هر طایفه او را مطعون می‌داشتند» (۱). میر عبد اللطیف مردی پرهیزگار بود و در رفع نیازمندیهای حاجتمندان همتی بلند داشت و بنیک‌نفسی و هشیار مغزی می‌زیست تا بسال ۹۸۱ در قصبه فتح پورسیگری در گذشت.

[میر غیاث الدین علی]

پسر او میر غیاث الدین علی که در نقل قول از ابو الفضل علامی و از محمد امین رازی نامش را دیده‌ایم جای او را گرفت و در سال بیست و ششم از

(۱) - اکبرنامه، ج ۲، ص ۱۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۳۷

پادشاهی اکبر (۹۸۹ هجری) خطاب نقیب‌خانی یافت. نقیب خان هم در حدیث و سیر و اسماء رجال و تاریخ بی‌همتا بود و بقول شاهنواز خان «گویند هفت جلد روضه الصفا سر زبان و در جفر نیز مهارتی داشت». وی بعد از اکبر در پادشاهی نور الدین جهانگیر نیز مقام

و مرتبه بلند داشت و بسال ۱۰۲۳ که در موبک جهانگیر در اجمیر بسر می‌برد در گذشت و پسرش میر عبد اللطیف منصب و مقام عمده یافت. نقیب خان چنانکه می‌دانیم از مترجمان مهابهارت است.

[میر علاء الدوله کامی]

اما میر علاء الدوله کامی پسر دیگر میر یحیی که پدر را از سوء قصد شاه تهماسب آگاه کرده بود، به‌مراه برادرش میر عبد اللطیف در همان سال ۹۶۳ هـ وارد هند شد و مانند برادر بلطف در دربار اکبر و در ردیف شاعران آن درگاه پذیرفته شد. وی شعر می‌گفت و کامی تخلص می‌کرد و مردی دانشمند و ادب‌شناس بود. در غزل دست داشت و کتاب مشهوری بنام نفائس المآثر دارد که درباره شاعران خاصه گویندگان دربار اکبر تألیف کرد و ملا عبد القادر بداؤنی مؤلف منتخب التواریخ فصل پایان کتاب خود را در بیان احوال شاعران دربار جلال الدین اکبر از آن کتاب گرفت؛ و اگرچه بعضی پنداشته‌اند که مرگ او در حدود سال ۹۸۲ هـ است «۱» ولی گویا درین مورد تاریخ ختم نفائس المآثر را بجای تاریخ وفات مؤلف گرفته‌اند در حالی که کامی بر کتاب خود بعد از آن سال مطالبی افزود و تاریخهایی در این افزایشها تا سال ۹۹۸ هـ ثبت کرد. وی در این کتاب علاوه بر مطالبی درباره شعر و اصناف سخن و شاعران عهد تیموریان هند از عهد بابر تا دوران اکبر (تا سال ۹۸۲)، اطلاعات تاریخی و جغرافیایی سودمندی را هم آورده است و جز این کتاب رساله‌یی در صنایع شعری و رساله‌یی دیگر بنام صحیفه الارقام در هنر خوشنویسی داشت که در نفائس المآثر از آن نام برده است. این چند بیت از روز روشن نقل می‌شود:

(۱) - چنانکه مؤلف روز روشن، ص ۶۷۳-۶۷۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۳۸ کردی وداع و جای تو در چشم تر هنوزرفتی و صورت تو نرفت از نظر هنوز از بسکه در نظاره آن شست ناز کم تیرت ز دل گذشت و ندارم خبر هنوز صد خار غم ز تربت کامی دمیده است دارد هزار خار دگر در جگر هنوز ** خوار آنکه ز کوی خود برونش کردی زار آنکه بدست غم زبونش کردی دائم بدرت کشان کشان می‌آرد آن دل که هزار بار خونش کردی پرداختن بذکر حال فرزندان میر یحیی سبب شد که از ذکر اثر معروفش لب التواریخ بازمانیم. این کتاب خلاصه‌یست از تاریخ عمومی تا سال ۹۴۸ هـ. میر یحیی در مقدمه این کتاب گوید که از جوانی باز بعثت علاقه بتاریخ به ثبت همه وقایع مهم و تاریخ وفات مشاهیر از هجرت تا عهد خود می‌پرداخت و بنابراین انگیزه‌های تألیف این کتاب جامع از دوران شباب برایش فراهم آمده بود تا آنکه آن را بدستور بهرام میرزا پسر شاه اسمعیل فراهم آورد و در ذی الحجه سال ۹۴۸ پایان رسانید. بخشهایی ازین کتاب در مجلات سابق اروپایی [ریو، ص ۱۰۴] و نیز در گاهنامه سال ۱۳۱۴ (سید جلال تهرانی) چاپ شد و ترجمه لاتین آن در سال ۱۷۸۸ در هال بطبع رسید «۱» و نسخ بسیار از آن در دستست. لب التواریخ بچهار «قسم» تقسیم شده است. قسم اول در دو «فصل»: ۱- پیامبر ۲- امامان. قسم دوم پادشاهان مقدم بر اسلام در «چهار»

(۱) -

,Medulla Historiarum, Buching Magasin Fur die Neue Histoire

۱۷۸۸Hall

آقای منزوی در فهرست خود راجع به لب التواریخ نوشته‌اند: «بلاتینی در پاریس ۱۶۹۰ م و در هال ۱۷۸۳ م و گزیده‌ای ازین ترجمه

به فرانسوی در پاریس ۱۶۹۶ چاپ شده است».

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۳۹

فصل: ۱- پیشدادیان ۲- کیانیان ۳- ملوک الطوائف ۴- ساسانیان. قسم سوم پادشاهان دوره اسلامی شامل سه «مقاله» و شش «باب»: مقاله اول خلفای راشدین، مقاله دوم بنو امیه، مقاله سوم بنو عباس. و شش باب چنین است: باب اول شاهان ایران در عهد عباسیان شامل یازده فصل (۱- طاهریان ۲- صفاریان ۳- سامانیان ۴- غزنویان ۵- غوریان ۶- بویه‌یان ۷- سلجوقیان ۸- خوارزمشاهان ۹- اتابکان ۱۰- اسمعیلیان مغرب و ایران ۱۱- قراختائیان کرمان)، باب دوم مغولان از چنگیز خان تا ابو سعید میرزا بهادر خان، باب سوم ملوک الطوائف بین مغول و تیمور، باب چهارم تیموریان، باب پنجم ترکمانان آق‌قویونلو و قراقویونلو، باب ششم ازبکان ماوراءالنهر و خراسان. قسم چهارم تاریخ صفویان.

۱۷- مظفر بن محمد شفایی

درباره مظفر بن محمد حسینی کاشانی متخلص بشفایی و کتاب او طب شفایی یا «اقرابادین شفایی» و ترجمه لاتینی آن پیش ازین «۱» اشاره‌ی داشتیم. وی کتابی در اخلاق دارد که به اخلاق شفایی مشهور است. نسخه‌ی از آن بشماره Or.۳۵۴۶ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد. در آغاز آن بعد النعوت گوید: «... فاما بعد فقیر حقیر کثیر التقصیر مظفر الحسینی الطیب الکاشانی المتخلص بشفایی باوجود قلت بضاعت و عدم استطاعت کمر اطاعت باشارت پیر روشن ضمیر، که ضمیر منیر او چراغ مجلس روحانیان صوامع قدس است و رای عالم آرایش شمع شبستان روشن دلان مجامع انس، بر خاصره جان بسته این چند کلمه در علم اخلاق که منافع آن بخاص و عام واصل و فواید آن عموم انام را شامل است بعد استخاره و استجازه بر صفحه انشاء رقم نموده ...» و آن را بنام شاه تهماسب صفوی درآورده و بدو تقدیم نموده است.

در مقدمه کتاب بعد از مقدماتی که اندکی از آن نقل شده بیحث در

(۱)- همین جلد، بخش نخستین، ص ۳۶۱-۳۶۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۴۰

بایستگی آرایش نفس بزیور دانش پرداخته و آنگاه به بیان سه قوه: نطقی، شهوی، غضبی و لزوم رعایت اعتدال در هریک توجه نموده و سپس کتاب را بدو مقاله تقسیم نموده است: مقاله اول در بیست و یک باب درباره فضائل اخلاقی و مقاله دوم در هفده باب درباره رذائل اخلاقی. نثر کتاب ساده و بسیار روان است و چنانکه مؤلف خواسته است قابل استفاده خواص و عوام. وی در مقدمه کتاب و در هریک از ابواب حکایت‌هایی آورده و آنها را از کتابهای معتبر نقل نموده و گاه اشعاری از هرجا بشاهد مثال ذکر کرده است.

در پایان لازم بیادآوریم که این شفایی سده دهم را که بسال ۹۶۳ فوت کرده نباید با شفایی دیگری اشتباه کرد که حکیم شرف الدین حسن نام داشته، و اتفاقاً او هم شاعر و پزشک بوده، سه سال بعد از مرگ شفایی نخستین زاده و ۷۴ سال بعد از ولادت او مرده است (- ۹۶۶- ۱۰۳۷).

درباره این شفایی ثانوی هنگامی که بخش دوم این جلد فراهم می‌شد ترجمه حالی نوشته و نمونه‌هایی از شعر او نقل کرده «۱» و تاریخ وفاتش را هم ۱۰۳۷ نگاشته‌ام، نسخه خطی دیوانش را نیز با تحمل رنج سفر و مستلزمات آن در کتابخانه موزه بریتانیا دیده و خوانده و از آن شعر برگزیده‌ام، همان کار که درباره دیگر شاعران عهد صفوی کرده‌ام. گویا در همان اوان هم مقدمه دیوان حکیم شفایی اصفهانی نوشته می‌شد و دیوان آن شاعر در ایران انتشار می‌یافت و مصحح آن که بخش اول این جلد از کتابم را در دست

داشت «۲»، زیر عنوان «وضع شعر فارسی در عهد صفوی» در صفحه‌های بیست و هفت تا سی و شش مقدمه خود، قسمت بزرگی از کتاب مرابین عبارات، از صحیفه ۵۲۱ تا

(۱) - همین جلد، بخش دوم، ص ۱۰۷۵ - ۱۰۸۲.

(۲) - بنگرید بصفحه (۸۵۱) از دیوان حکیم شفایی ذیل عنوان «منابعی که در مقدمه و تصحیح و تعلیقات مورد استفاده قرار گرفته است». علاوه بر این در صحیفه شصت و دو مقدمه هم ببخش اول از جلد پنجم تاریخ ادبیات در ایران با عنوان کلی «جلد پنجم تاریخ ادبیات در ایران» اشاره کرده و ندانسته است که آن بخشی از بخشهای آن جلدست نه همه آن.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۴۱

صحیفه ۵۷۴ [بخش اول از جلد پنجم تاریخ ادبیات در ایران] برگزیده و با اسقاط شاهدهای منظوم و منثور و حذف بعضی توضیحات لازم که داده‌ام، نقل کرده و اصلاً اسمی از مأخذ نبرده است. خدایش هدایت کند «۱».

۱۸ - حکیم شاه محمد قزوینی «۲»

حکیم شاه محمد بن حاجی مبارک قزوینی از دانشمندان و مؤلفان و مترجمان مشهور سده نهم و سده دهم هجریست که در بعضی از رشته‌های علوم

(۱) - مصحح همین دیوان در صحیفه شصت و دو از مقدمه آن درباره من نوشته است: «در جلد پنجم تاریخ ادبیات در ایران (مقصودشان بخش اول از آن جلد است) در سه جا از حکیم بمناسبت‌هایی یاد کرده و شواهدی از ابیاتش آورده و فقط بذکر نام سه مثنوی او اکتفا نموده است از آنجائیکه دیوان شاعر برای نخستین بار (کذا) بچاپ می‌رسد، اگر چنانچه (کذا) بحث مفصلی ازو بمیان نیامده شاید بعلت عدم دسترسی (کذا) بدیوان اشعارش بوده است.» سبب این داوری آنست که مصحح دیوان حکیم شفایی که بخش اول این کتاب را در دست داشت، بفهرست موضوعی آن که در اول کتاب آمده نگاه نکرد تا بداند که در آن بخش فقط بذکر کلیاتی از ادب فارسی از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری توجه شده و شرح حال شاعران و نویسندگان در آن مطرح نیست و آن مواردی هم که اسم حکیم شفایی در آن بخش آمده غیر از موردهایی که بشعرش استشهاد شده، یکبار ذیل عنوان داستان‌سرایست و یکجا ذیل عنوان منظومه‌های حکمی و عرفانی؛ و شرح حال و ذکر نمونه‌های آثار شفایی مانند همه شاعران دیگر عهد صفوی برای بخش دوم جلد پنجم مانند که تاکنون چندبار چاپ شده است و من دیوان حکیم را خیلی پیش از آنکه نسخه‌یی از دیوانش در تبریز طبع رسد و مدتی پیش از نخستین انتشار بخش اول این جلد (در خردادماه ۱۳۶۲) یعنی پیرامون سال ۱۳۵۹ دیده و از آن یادداشتهای لازم را فراهم آورده بودم و نسخه چاپ تبریز را چند ماه پیش ازین تاریخ (امردادماه سال ۱۳۶۹) که سرگرم تنظیم مطالب بخش حاضر از جلد پنجم هستم برای من از تهران فرستاده‌اند.

(۲) - درباره او بنگرید به:

* مقدمه ترجمه مجالس النفائس امیر علیشیر نوایی، بتصحیح شادروان علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۳۲ ش.

* کشف الظنون، حاجی خلیفه چاپ استانبول ستونهای ۲۰۸، ۶۹۷، ۱۱۴۶، ۱۳۷۱، -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۴۲

معقول و منقول اثرهایی دارد و نیز ترجمه‌هایی از ترکی و از تازی پیروسی ازو در دستست. وی از خاندانی که پزشکی اشتغال داشت برآمد و پس از چندی دانش‌اندوزی در زادگاه خود، مدتی هم در شیراز شاگردی علامه جلال الدین دوانی «۱» کرد و

سپس بمکه و از آنجا بدعوت سلطان بایزید دوم (۸۸۶-۹۱۸ هـ) باستانبول رفت و با یکصد و بیست درهم وظیفه روزانه پزشک دربار او شد و بخدمت خود در دربار خواندگاران ادامه می‌داد تا در عهد پادشاهی سلطان سلیمان (۹۲۶-۹۷۴ هـ) درگذشت. حاجی خلیفه وفات او را در ذیل عنوان کتاب عقائد نسفی (ستون ۱۱۴۶) در ۹۲۰ (عشرین و تسعمائه) نوشته و در زیر عنوان کتاب ایساغوجی ضمن تعدید شارحان آن کتاب (ستون ۲۰۸) وفاتش را در سال ۹۶۶ دانسته و در ضمن شارحان کتاب کافیه (ستون ۱۳۷۱) نوشته است که در عهد سلطان سلیمان اول بدرد حیات گفت و اگر چنین باشد باید قاعده تاریخ ثانوی یعنی ۹۶۶ هـ را برای سال وفات او بپذیریم و اینکه شادروان استاد سعید نفیسی نسبت بدرستی این تاریخ تردید کرده است «۲» موجه بنظر نمی‌رسد. از میان اثرهای حکیم شاه محمد برای تحقیق در تاریخ ادب فارسی مهمتر از همه ترجمه مجالس النفائس امیر علیشیر نوایی «۳» است از ترکی پارسی. وی ترجمه این کتاب را بنابر تصریح خویش در سال ۹۲۷ آغاز نموده و در سال

- ۱۵۹۱ و جز آنها که در همین گفتار خواهید دید.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۲۷۶-۲۷۷.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۲۳.

* ریحانة الادب، مرحوم محمد علی مدرس تبریزی، ج ۳ ص ۲۹۶.

(۱)- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۸، ص ۹۹-۱۰۰.

(۲)- تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۲۷۷.

(۳)- درباره او و کتاب مجالس النفائس که بترکیست و دیوان شعر فارسی او (با تخلص فانی) بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، چاپ پنجم ۱۳۶۸، ص ۳۸۲-۳۸۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۴۳

۹۲۹ با تغییرهایی در متن کتاب پایان برده است. بدین معنی که فصلهای کتاب را بهفت «بهشت» تقسیم کرده و ترجمه مجلس هشتم را که در ذکر احوال سلطان حسین بایقرا «۱» ست، باختصار و با حذف اشعار ترکی او در بهشت هفتم جای داده و آنگاه خود مطلبهای تازه‌یی بر کتاب افزوده است، یعنی: اولاً- در بهشت ششم از چهل تن شاعر عهد سلطان یعقوب بایندری نام برده و ثانياً فصلی بنام بهشت هشتم در دنباله کتاب آورده و آن را بدو روضه منقسم ساخته است: روضه نخستین در ذکر شاعران ماضی پیش از عهد سلطان سلیم خان که مطلبهای آن بیشتر از بهارستان جامی گرفته شده، و روضه دوم در احوال سلطان سلیم و شاعران دربار او که متضمن اطلاعات تازه سودمند است.

این ترجمه را استاد فقید، شادروان میرزا علی اصغر خان حکمت شیرازی بهمراه ترجمه دیگر مجالس النفائس یعنی لطائف‌نامه از فخری هروی بسال ۱۳۳۲ ش در تهران بطبع رسانیده و این خدمت را بر خدمتهای دیگر خود بفرهنگ ایران افزوده است. خدایش بیامرزاد و جوانمردیهایش را در یاد همعهدان او جاودانه نگاه دارد.

حکیم شاه محمد قزوینی غیر از ترجمه مجالس النفائس اثرهای دیگری نیز دارد که از آنجمله ترجمه حیوة الحیوان تألیف کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی الدمیری الشافعی (م ۸۰۸) است. دمیری کار پرارزش و دامنه‌دار خود را در تألیف این کتاب بدو نسخه «صغری» و «کبری» در سال ۷۷۳ پایان برد و بعد از چند تلخیص از آن ترتیب یافت «۲». حکیم شاه محمد نسخه ترجمه شده خود را ازین کتاب حیوة الانسان نام داد و گفت «و نام این ترجمه

(۱)- یعنی: سلطان کمال الدین حسین بن منصور بن بایقرا ابن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکانی که چون از اعقاب بایقرا میرزاست

بسلطان حسین بایقرا معروف شده است.

(۲) - درباره این کتاب و کیفیت تدوین آن و دامنه کار دمیری درین مورد بنگرید به کشف الظنون حاجی خلیفه، طبع استانبول، ج ۱ ستونهای ۶۹۶-۶۹۷؛ و نیز بفهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲، ص ۸۰-۸۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۴۴

حیوة الانسانست زیرا که معرفت او سبب حیوة ابدی انسانست» و ترجمه خود را به سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم تقدیم داشت و نه آنچنانکه حاج خلیفه گفته است به «سلطان سلیم خان القدیم» که مقصودش سلطان سلیم اول یاد شده در همین گفتار بوده است.

ترجمه حیوة الحيوان [یا بهتر بگوییم حیوة الانسان] در یک مقدمه و بیست و هشت فصل مربوط به بیست و هشت حرف الفبا [ی عربی] است.

نسخه‌یی از آن بشماره Suppl. ۳۳۳ و بشماره فهرست ۸۱۶ در کتابخانه ملی پاریس موجودست که بتاریخ ۹۳۳ ه یعنی در حیات مترجم بدست ابراهیم بن علی شربتی در استانبول استنساخ گردید.

دیگر از اثرهای حکیم شاه محمد حواشی بر تهافت مولی مصطفی بن یوسف مشهور بخواجه‌زاده برسوی (م ۸۹۳ ه) است که حاجی خلیفه بسبب اهمیتش آن را با عنوان «تهافت حکیم شاه محمد القزوینی» ثبت نموده است «۱».

موضوع کتاب خواجه‌زاده محاکمه بین تهافت الفلاسفه حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی (م ۵۰۵ ه) و تهافت التهافت قاضی ابو الولید محمد بن احمد بن رشد المالکی معروف به «ابن رشد» (م ۵۹۵ ه) است.

دیگر از اثرهای حکیم شاه محمد شرح ایساغوجی اثیر الدین ابهری «۲» است که چندین شرح بر آن نوشته شده و یکی از آنها از همین حکیم شاه محمد است «۳».

دیگر حاشیه اوست بر یکی از شرحهای متعدد عقائد نسفی.

کتاب العقاید تألیف گرانمایه‌یست از شیخ نجم الدین ابو حفص عمر بن

(۱) - کشف الظنون، ستون ۵۱۳.

(۲) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، چاپ پنجم، ۱۳۶۶، ص ۲۴۷ و بکشف الظنون، س ۲۰۶.

(۳) - ایضا کشف الظنون، س ۲۰۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۴۵

محمد النسفی «۱» (م ۵۳۷ ه) که بسبب اهمیت آن چندین شرح و عده زیادی حاشیه بر آن نوشته شده است «۲».

دیگر تفسیریست از سورة الفتح تا پایان قرآن «۳» - و کتاب ربط السور و الايات «۴» - و کتاب کشف الحقایق در شرح کتاب الکافیة فی النحو تألیف ابن حاجب (م ۶۴۶ ه) «۵» - و شرح کتاب الموجز فی الطب تألیف ابو النجم بن غالب نصرانی از پزشکان الملک الناصر صلاح الدین یوسف متوفی بسال ۵۹۹ هجری «۶».

دیگر از آثار شاه محمد کتاب «نصیحت‌نامه» است که مختصریست در طب و حکیم آن را برای سلطان سلیمان خان نوشت و بیک مقدمه و مقصود و خاتمه تقسیم نمود و در سال ۹۲۹ (تسع و عشرين و تسعمائه) از تألیف آن فارغ شد «۷».

۱۹- فخری هروی «۸»

اشاره

سلطان محمد بن امیری هروی متخلص و معروف بفخری از مؤلفان و صاحب قلمان و شاعران مشهور

(۱) - نسف نام شهری بزرگ میان آمودریا و سمرقند.

(۲) - درباره عقاید نسفی و شرحها و حاشیه‌های متعدد آن بنگرید بکشف الظنون ستونهای ۱۱۴۵-۱۱۴۹؛ و ذکر حاشیه شاه محمد در ستون ۱۱۴۶ آمده است.

(۳) - ایضا ستون ۴۴۶.

(۴) - ایضا ستون ۸۳۲.

(۵) - درباره آن بنگرید بکشف الظنون ستونهای ۱۳۷۰-۱۳۷۶ و راجع بکار حکیم شاه محمد همان کتاب ستون ۱۳۷۱.

(۶) - ایضا ستون ۱۸۹۹.

(۷) - ایضا ستون ۱۹۵۸.

(۸) - درباره او رجوع شود به:

* صحف ابراهیم، خطی در حرف «ف»

* عرفات العاشقین تقی الدین اوحدی بلیانی خطی، منقول در تاریخ تذکره‌های فارسی.

* مقدمه مجالس النفائس (ترجمه‌های پارسی آن)، تهران ۱۳۲۳، بتصحیح شادروان-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۴۶

ایران و هند در سده دهم هجریست. پدرش امیری خراسانی از رجال خراسان در پایان دوره تیموری و آغاز عهد صفوی بوده و شعر می‌سروده و با شاعرانی چون هلالی و هاتفی معاشرت داشته است. تقی اوحدی بلیانی درباره این امیری خراسانی گوید که «از اعیان و اکابرست و گویند بنسبت امارت امیری تخلص می‌کرد، ... نقلست که شاه اسمعیل بعد از تسخیر، هرات را بوی و دورمش خان سپرد، و ایشان بغایت خوش سلوک کردند» (۱)، و سلطان محمد تا مدتی از عهد پادشاهی شاه تهماسب در هرات بسر می‌برد و در ظل حمایت دورمیش خان و وزیرش خواجه کریم الدین حبیب الله ساوجی بایجاد آثاری سرگرم بود و در همین اوقات بود که مجالس النفائس امیر علی شیرنوی را بنام شاه اسمعیل و پسرش سام میرزا ترجمه و تکمیل کرد و لطائف‌نامه نامید و سپس در همان دوران پادشاهی شاه تهماسب بعزم سفر حج از خراسان بیرون رفت و بقول خود او گذارش بملک سند افتاد و چندی در آن دیار اقامت کرد و بخدمت ابو الفتح میرزا شاه حسن ارغون حکمران ارغونی سند و تته (۹۳۰-۹۶۱ ه) «۲» درآمد

- علی اصغر حکمت.

* مقدمه تذکره السلاطین چاپ کراچی بتصحیح مرحوم سید حسام الدین راشدی، ۱۹۶۸ میلادی، و نیز مقدمه همان کتاب بتصحیح و طبع مرحوم دکتر عبد الرسول خیام‌پور، تبریز، ۱۳۴۵ شمسی.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، شادروان سعید نفیسی، صفحه‌های ۲۷۷-۲۷۸ و ۳۷۶-۳۷۷ و ۴۳۸-۴۳۹ و ۸۲۵.

* تاریخ تذکره‌های فارسی تألیف آقای احمد گلچین معانی، ج ۱، تهران ۱۳۴۸ ص ۴۱۷-۴۳۲ و ۶۴۴-۶۴۹؛ و ج ۲، تهران ۱۳۵۰ ص ۱۱۸-۱۲۰ و مأخذهایی که ایشان ذکر کرده‌اند.

(۱) - اگر این خبر درست باشد باید این امیری خراسانی همان امیر خان یا امیر سلطان باشد که به تصریح غیاث الدین خواندمیر در حبیب السیر با دورمش خان در رتق و فتق امور خراسان همکاری داشت (حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴ ص ۵۷۵ تا ۵۹۴ که در بیشتر آنها ازو نام برده شده است) (۹)

(۲) - درباره ارغونیان سند بنگرید بهمین جلد، ص ۴۶۴-۴۶۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۴۷

و کتاب روضه السلاطین را پیرامون سال ۹۶۰ بنام او تألیف نمود و بنابراین سفرش از خراسان بسند پیش ازین تاریخ اتفاق افتاد، و بعد از آن اقامتش بنا بر گفته خود او در هند بدرآزا کشید چنانکه در سال ۹۶۳ که سال جلوس اکبر بر تخت سلطنت بود فخری قصیده‌یی در مدح او ساخت و در همان ایام کتاب جواهر العجایب را بنام جیجی بیگم مادر رضاعی اکبر تألیف نمود.

ده سال بعد یعنی در سال ۹۷۰ بنابر تصریح اوحدی بلیانی صاحب عرفات هنوز فخری در هند بسر می‌برد و ستایشگر سلیمه بیگم حرم جلال الدین اکبر بود و میرزا شاه حسن ارغونی را نیز مدح می‌گفت.

از فخری هروی چند اثر مهم و قسمتی از اشعار او در دستست. دیوانش را اوحدی بلیانی دیده و قریب به پنجهزار بیت تخمین زده است و آثار دیگرش بدین شرحست:

(۱) لطائف‌نامه که بنام شاه اسمعیل و پسرش سام میرزا پیرامون سال ۹۲۷-۹۲۸ از مجالس النفائس امیر علیشیر نوایی «۱» که بترکی جغتاییست، ترجمه شد و با اضافات بسیار و افزودن یک مجلس (مجلس نهم) بر آن پیارسی سلیس و روانی در آمد. در مجلس نهم نام ۱۸۹ تن از شاعران که میر علی شیر نخستین آنانست، یاد شده. این ترجمه نخستین بار بسال ۱۹۰۸ در تاشکند و دومین باز بسال ۱۳۲۳ شمسی بضمیمه ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی از مجالس النفائس در تهران بتصحیح و مقدمه استاد فقید شادروان میرزا علی اصغر خان حکمت شیرازی چاپ شد و مدتی هم بتفاریق از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳ میلادی در مجله «اورینتل کالج» (پاکستان) چاپ می‌شد «۲».

(۱) - درباره او رجوع کنید بهمین کتاب، ج ۴، چاپ پنجم ۱۳۶۸، ص ۳۸۲ بیعد تحت عنوان فانی که تخلص او در شعرهای فارسیش بود، درحالی که در شعرهای ترکی نوایی تخلص می‌کرد.

(۲) - گذشته از مأخذهایی که در ابتدای این مقال یاد شده، درباره لطائف‌نامه باز بنگرید بترجمه تاریخ ادبیات ایران تألیف هرمان اته بترجمه شادروان استاد فقید دکتر رضازاده شفق، ص ۵ و -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۴۸

(۲) تحفه الحیب، مجموعه غزلهاییست که شاعران باستقبال از یکدیگر ساخته‌اند و بنظم الفبائی قافیه‌ها از الف تا یاء تنظیم شده و سفینه‌یست بسیار ذقیمت زیرا از بسیاری شاعران که شعر کم از آنان داریم یا دیوانهایشان در دست نیست درین مجموعه شعر می‌یابیم. فخری این سفینه را بسال ۹۲۹ بنام خواجه کریم الدین حیب الله ساوجی وزیر دورمش خان «الله سام میرزا والی خراسان» در هرات تألیف کرد. ربو تألیف آن را بسال ۹۳۰ ه نوشته است «۱».

(۳) بستان خیال که مطالع غزلها از شاعران همعهدش در آن آمده است.

(۴) هفت کشور، و آن آمیخته‌یست از مطلبهای تاریخی و اخلاق و سیاست کشورداری همراه با حکایات و قصص که بنام شاه اسمعیل اول، و بنابراین پیش از سال ۹۳۰، تألیف شده است. نسخه‌یی از آن سابقا در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران موجود بود که شاید اکنون بکتابخانه مرکزی آن دانشگاه منتقل شده باشد، نسخه‌یی دیگر بی ذکر نام مؤلف در کتابخانه دیوان هند موجود است که پس ازین درباره آن سخن خواهم گفت. همه حکایتها و داستانها و قصه‌های کوتاه از سیرت پادشاهان ایران و دیگر بزرگان که درین کتاب نقل شده حاکی از نکته‌های مختلف اخلاقیست.

کتاب شامل یک «مقدمه» دارای هفت «منزل» - و - هفت «کشور» (- اقلیم) - و - شش «مسافت» (- شش فاصله میان هفت اقلیم) است و مسافتها بترتیب بعد از هر کشور و میان کشور مقدم بر آن و مؤخر از آن قرار گرفته است.

در «منزلهای هفتگانه» مقدمه گذشته از صفات انسان کامل که بنای علم اخلاق بر آنست، بعضی از صفات و ملکات پسندیده و فایده هریک اشاره شده و در کشورها و مسافتها بیشتر سیاست و کشورداری و بحث درباره

۱۴- در همین کتاب (ج ۴) بارها از لطائف‌نامه و نیز از ترجمه حکیم شاه محمد بنام آنها یا بنام مجالس النفائس استفاده و بدانها اشاره شده است.

(۱)- ضمیمه فهرست ریو، ص ۳۰۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۴۹

پادشاهان و وزیران و عاملان دولت و مقامها و مرتبه‌های آنان و در بایستهای هریک ازین مقامها و مرتبه‌ها و بحث درباره کشورها و بلاد معروف آنها و بسیاری از مطلبهای تاریخی [همراه با بعضی اشتباهها و خلطها] پیش و بعد از اسلام اشاره شده است. اینک برای آنکه خواننده بهتر از محتوای این کتاب ارزنده آگاه شود تمام فهرست آن را درینجا نقل می‌کنم:

مقدمه در هفت «منزل»:

منزل اول در شناختن انسان کامل و فایده خدمت.

منزل دوم در صفت ادب و مرتبه یافتن اهل طلب.

منزل سیوم در صفت تواضع و فایده آن.

منزل چهارم در صفت حلم و بهره آن.

منزل پنجم در صفت صلاح و فایده آن.

منزل ششم در صفت قول و صدق.

منزل هفتم در صفت افعال حمیده.

کشورهای هفتگانه و مسافتهای شش‌گانه:

کشور اول: در رعیت‌پروری و معدلت گستری و تاریخ سکندر و بستن سد یاجوج و اسامی بلاد آن کشور. مسافت اول: در آنچه پادشاهان را باید، و تاریخ پادشاهی فیروز بن یزدجرد و پادشاهی هرمز و جنگ بهرام چوبین با ملک ترک و پادشاه شدن خسرو پرویز.

کشور دوم: در پیدا شدن قضات و صفت علما، و تاریخ پادشاهی شدید و شداد و اسامی بلاد آن کشور.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۵۰

مسافت دوم: در صفت علو همت و اعتقاد و حق نمک نگاه داشتن و تاریخ پادشاهی اسمعیل سامانی و [یعقوب] لیث صفار.

کشور سیوم: در ضبط و سیاست و بیان هزیمت خوردن افراسیاب از زوبن طهماسب و پیدا شدن ایام عید و خطبه خواندن ملوک و تاریخ پادشاهی منوچهر و فریدون و صفت طوفان و اسامی بلدان آن کشور [مقصود کشوریست که منوچهر بر آن حکومت داشت یعنی ایران].

مسافت سیوم: در صفت پیدا شدن آسمانها و زمینها و بهشت و دوزخ و عجائب و غرائب عالم و تاریخ پادشاهی هوشنگ و ترتیب اسباب سلطنت.

کشور چهارم: در نگاه داشتن خاطرها و مرتبه یافتن سلطان سنجر ماضی رحمه الله و اسامی بلاد آن کشور.

مسافت چهارم: در صفت فراست زنان و قصه حضرت سلیمان علیه السلام و بلقیس و تاریخ پادشاهی شاپور بن اردشیر و حکایت نصیره.

کشور پنجم: در باب قضا و قدر و تاریخ سلطنت سلطان ادهم و اسامی بلاد آن کشور.

مسافت پنجم: در صفت منشیان صاحب کمال و احوال مباشران و عمال.

کشور ششم: در صفت وزرا و تاریخ آصف برخیا و حکما و قلم‌زنان و کاتبان و نقاشان و شعرا.

مسافت ششم: در بیان سؤالات صحیفه که جبریل علیه السلام بانگشتی مملکت بحضرت داود آورد و سلیمان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۵۱

جواب گفته انگشتی را تصرف نمود.

کشور هفتم: تاریخ پادشاهی جمشید و کشته شدن سیاوش و پیدا شدن کیخسرو و احوال حاتم طائی و پیدا شدن شراب و خاتمه کتاب.

این کتاب پرارزش بشماره ۲۲۱۵ فهرست کتابخانه دیوان هند (این‌دیا آفیس) توصیف شده است و دکتر هرمان اته مؤلف فهرست مذکور نوشته است که اسم مؤلف آن در هیچ‌جا نیامده «۱». نسخه مذکور بتاریخ بیستم شعبان سال ۱۱۴۱ هـ بخط مهر علی کتابت شده و بنابراین از کتابت نسخه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (سده یازدهم) اندکی جدیدتر است.

۵) روضه السلاطین که سالها بعد از ترجمه مجالس النفائس بسال ۹۶۰ هـ بنام میرزا شاه حسن بن شاه بیگ ارغون در هفت باب تألیف شده مشتمل است بر ذکر پادشاهانی که شعر می‌سروده‌اند بدین شرح:

باب اول وجه تسمیه شعر و احوال بهرام گور و ابتدای نظم فارسی و احوال سلطان سنجر ماضی و طغرل بیگ سلجوقی که گاهی بنظم التفات فرموده‌اند.

باب دوم در بیان احوال پادشاهان چغتای اوزبک و سلاطین ایشان که اشعار خوب گفته‌اند و در میان مردم شهرت تام دارد.

باب سوم در بیان احوال پادشاهان چغتای از اولاد امجاد امیر تیمور صاحبقران که در سمرقند و خراسان بوده ابیات و اشعار نیک فرموده‌اند و دیوان غزل ترتیب داده‌اند.

باب چهارم در بیان احوال پادشاهان عراق و روم که نظم گفته‌اند.

باب پنجم در ذکر سلاطین و ملوک هندوستان که بنظم میل کرده‌اند.

باب ششم در بیان احوال امرای عالیشان پادشاه نشان که سر اطاعت بهیچکس فرونیاورده‌اند و ابیات خوب دارند.

(۱) - فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه دیوان هند، هرمان اته، ستونهای ۱۲۰۷-۱۲۰۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۵۲

باب هفتم در ذکر جمیل حضرت نواب و ختم کتاب؛ و مقصود او از «حضرت نواب» ممدوح او میرزا شاه حسن ارغونیست.

این تذکره صرف نظر از بعضی نقصها و بی‌دقتیهایی که در آن می‌بینیم بسبب اشتغال بر اطلاعات سودمند، خاصه درباره پادشاهان پارسی‌گوی جغتایی و مغول تبار آسیای مرکزی، قابل توجهست، و اگرچه در این کتاب از پادشاهان مذکور در لباب الالباب عوفی و شعرهایشان استفاده نشده ولی بسبب احتواء بر اطلاعات خوبی درباره مظفریان و جلایریان و ترکمانان سپید گوسفند و سیه گوسفند و چهار تن از صفویان (شاه اسمعیل اول، شاه تهماسب، سام میرزا، بهرام میرزا) و ملوک هند و سند باضافه شاهان ترکزاد آسیای مرکزی و بعضی فوائد دیگر در حقیقت حکم ذیلی بر اثر ذیقیمت عوفی یافته است.

این کتاب دوبار در سنواتی نزدیک بهم بطبع رسید. دوست فاضل در گذشته من سید پیر حسام الدین راشدی پاکستانی آن را بسال

۱۹۶۸ میلادی در کراچی بطبع رسانید و استاد فقید دکتر عبد الرسول خیامپور بسال ۱۳۴۵ ش در تبریز چاپ کرد «۱».

۶) صنایع الحسن در صنعتهای شعری و عروض و قافیه که بنام میرزا شاه حسن ارغونی حکمران سند تألیف شده و مرحوم سید پیر حسام الدین راشدی نسخه‌یی از آن در کتابخانه خود داشت.

۷) جواهر العجایب در بیان حال بیست و پنج تن از زنان شاعر بنظم تاریخیست که از مهستی «۲» آغاز می‌شود و فخری آن را بسال ۹۶۳، سال جلوس جلال الدین اکبر بر تخت سلطنت، بنام جیجی بیگم مخاطب به «ماه‌م» مادر رضاعی آن پادشاه تألیف کرد «۳»، و آن نخست بسال ۱۸۷۳ میلادی در لکنهو و

(۱) - و نیز بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، چاپ پنجم ۱۳۶۸، حاشیه ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

(۲) - درباره او فعلاً بنگرید بروز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۷۸۵ - ۷۸۷.

(۳) - درباره او گوید:

کامکار بخت و دولت ما هم بلقیس قدر آنکه شد پرورده او را در شاهی در کنار

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۵۳

سپس دوبار دیگر در هند چاپ شد «۱». تقی الدین اوحدی ازین کتاب در تألیف عرفات فایده برده و بنام تذکره النساء از آن یاد کرده است.

۸) دیوان اشعار. چنانکه اوحدی بلیانی نوشته فخری دیوانی قریب به پنجهزار بیت داشته که اوحدی آن را در شهر اگره نزد او دیده و از آن اشعاری در عرفات العاشقین ثبت نموده است. از فخری هرویست «۲»:

هست آینه صنع خدا روی تو ما رادر آینه می بین بنگر صنع خدا را

جایی که رسیدست کف پای تو بوسم چون زهره آن نیست که بوسم کف پا را

گل پیرهن چو کشت تنگ در آغوش کآن بخت میسر نشود غیر قبا را

تا پیک صبا کرد طواف سر کویت در دیده کشم خاک ره پیک صبا را

ما را بجفا هجر برانداخت، کجایی ای آنکه برانداخته ای رسم وفا را

هرچند فراموشیت آیین شده باشد یکباره فراموش مکن جانب ما را

فخری بدعا یافته ام دامن وصلش سهوست که گویم اثری نیست دعا را**

سجده غیر از کعبه کویت نمی‌شاید مرا کافرم گر جز بر این در سر فرود آید مرا

جانب بیت الحرم پیمودن راهم چه سود چون حریم کعبه کوی تو می‌باید مرا

تا خیالت در دل آمد چشم پوشیدم ز خلق جز بدیدارت نخواهم چشم بگشاید مرا

(۱) - تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۴۱۷ بعد و ترجمه تاریخ ادبیات اته، ص ۵ و ص ۱۴. اته تاریخ تألیف این کتاب را ۹۴۷ ذکر کرده و آقای گلچین معانی (تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۴۱۹) این تاریخ را به ۹۷۴ تغییر داده (و شاید هم تصحیح کرده است زیرا فخری یکبار دیگر این کتاب را به عیسی طرخان حکمران سند (۹۶۱ - ۹۷۴) با تغییر دیباچه تقدیم کرده است.

(۲) - شعرهایی که از فخری هروی در متن آمده همه از کتاب تاریخ تذکره‌های فارسی نقل شده است. ج ۱، ص ۴۳۱ - ۴۳۳ و ص ۴۲۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۵۴ گفت جای دیگری زین در نکردی اختیار چون کنم جای دگر خاطر نیاساید مرا

فخری آن مه چند فرماید که باشم در هرات بنده فرمانم اما این نفرماید مرا**
ای مرهم جان ریش خونین جگران چون چشم تو نیست لطف این سیمبران
سوی تو بود چشم امیدم نگران یک چشم بود هزار لطف دگران

۲۰- خورشاه «۱»

خورشاه بن قباد حسینی معروف به «ایلچی نظامشاه» از مورخان سده دهم هجریست. بنابر نقل بداؤنی در منتخب التواریخ وی در عراق ولادت یافت و سپس بهند رفت.

مقصود آنست که خورشاه از متولداند هند نیست بلکه ولادتش در ایران (و شاید در عراق عجم) اتفاق افتاد «۲». وی در دوران سلطنت برهان نظامشاه فرمانروای احمد نگر (۹۱۴-۹۶۱ ه) بدکن رفت و بآن پادشاه اختصاص یافت، و در همان حال بشاه طاهر دکنی (م ۹۵۳ ه) از پیشوایان شیعه اسمعیلی که شرح حالش را در شمار شاعران و نویسندگان دیده‌ایم، ارادت می‌ورزید، و بعید نیست که خود هم مانند شاه طاهر و نظامشاه از شیعیان اسمعیلی بوده باشد «۳». خورشاه در سال ۹۵۲ ه از جانب نظامشاه مذکور، و نیز برسات از

(۱)- درباره سرگذشت او علاوه بر آنچه خود در تاریخ ایلچی نظامشاه نوشته، و غیر از اشاره بداؤنی در منتخب التواریخ بحال و کار او، رجوع شود بشرح مفصل چارلز ریو در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۱ ص ۱۰۷-۱۱۱ و ضمیمه آن فهرست، ص ۱۹-۲۲.

(۲)- اشاره بداؤنی سبب شده است که بعضی خورشاه را «عراقی» بنویسند (تاریخ نظم و نثر در ایران ... ص ۳۵۵).

(۳)- بنگرید بهمین جلد، ص ۶۶۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۵۵

طرف شاه طاهر دکنی با هدیه‌های بسیار که بهزار تومان برمی‌آمد، بسفارت بخدمت شاه تهماسب صفوی گسیل شد و در ماه رجب آن سال بشهر ری رسید و چون در این هنگام شاه تهماسب در فیروز کوه توقف داشت رسالت خود را باطلاع رسانید و دستور داده شد که از ری بقزوین رود و او بآنجا رفت و یک ماه دنبال تر بحضور پذیرفته شد و هدیه‌ها و رسالت خود را چه از جانب نظامشاه و چه از طرف شاه طاهر بخدمت شاه تهماسب برگزارد و بدین ترتیب عنوان «ایلچی نظامشاه» برای او بر سر زبانها افتاد و بماند. ایلچی نظامشاه پس از گزاردن رسالت یک سال و نیم در خدمت شاه تهماسب ماند و در رکابش بگرجستان و شروان رفت و خود نیز سفرهایی در ناحیتهای ایران و از آنجمله بگیلان و مازندران کرد و تا سال ۹۷۱ ه در ایران و سرگرم تألیف کتاب خود بود و چون بهند بازگشت بدربار قطبشاهیان گلکنده (غلکنده) پیوست و در خدمت ابراهیم قطبشاه (۹۵۷-۹۸۹ ه) درآمد و همانجا ماند و کتاب خود معروف بتاریخ ایلچی نظامشاه را که تا آخرهای زندگانی سرگرم فراهم آوردن آن بود بنام پادشاه یاد شده درآورد تا در ۲۵ ذو القعدة سال ۹۷۲ ه درگذشت.

تاریخ ایلچی نظامشاه کتابی مشروح و بزرگست که با مراجعه بمآخذهای مختلف بنگارش درآمده و چنانکه مؤلف خود گفته «از مطالعه تاریخ طبری و جوامع الحکایات و جامع التواریخ جلالی و مجمع الروایات و مختصر بیضاوی و قصص الانبیا و عیون التواریخ و روضه الشهداء و عمده الطالب و فصول المهمه و بحر مناقب و کشف الغمه و از کتاب معجم فی الاخبار حالاتی چند بوضوح انجامید و از بدایع وقایع انبیا علیهم السلام تحقیق گردید و از جلد ثالث روضه الصفا که بسلامت الفاظ آراسته و پیراسته است انتخابی نمود و از لب التواریخ و واقعات شیخ زین بعض حکایات در حیز بیان آورد ...» و علاوه برین در بسی از جایها از تاریخ

گزیده و ظفرنامه و حبیب السیر و نسخ جهان‌آرا استفاده کرده و اسم برده است، و چنانکه از طرح عمومی کتاب که

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۵۶

مؤلف معرفی کرده است برمی‌آید، این کتاب بر گرده تاریخهای مفصل عمومی تنظیم شده و تازگی آن بیشتر در شرح مستوفای او درباره تاریخ شاهان دکن است.

از میان نسخه‌های این کتاب محرز این سطور نسخه شماره Or.۳۵۳۵ کتابخانه موزه بریتانیا را دیده و از آن بسبب اهمیتی که دارد این بخش از دیباچه را که ضمناً فهرست مطالب کتاب نیز هست در اینجا نقل نموده است:

مقدمه در سبب آفرینش عالم و مقصود از ظهور ابو البشر آدم (ع) و بعضی از واقعات اولاد امجاد تا بعثت نوح نبی علیه السلام و ذکر طوفان.

مقاله اول در ذکر ملوک عجم و غیره و در بعضی از مشاهیر انبیا علی نبینا و علیهم السلام که در عهد دولت این طبقه عالیمقام مبعوث شده‌اند و بیان مجملی از احوال حکماء. این مقاله محتویست بر پنج گفتار: گفتار اول در ذکر سلطنت پیشدادیان و ظهور بعضی از انبیا که در زمان ایشان واقع شده- گفتار دوم در پادشاهی کیان و زمره‌یی از انبیای عالیشان که در عهد دولت ایشان مبعوث گشته‌اند- گفتار سیوم در تفصیل احوال سکندر فیلقوس و ذکر استیلای او بر معموره عالم و ایالت پادشاهان اشکانیان و بیان حکومت ملوک طوایف و ظهور بعضی از انبیای هدایت نشان- گفتار چهارم در ذکر ملوک ساسانیان که ایشان را اکاسره می‌گویند- گفتار پنجم در ذکر ملوک یمن و قصه اصحاب فیل و بیان حکومت قیصره روم بر سیل اجمال.

مقاله دوم در ذکر تولد و بعثت حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین صلوات الله علیه و علی آله اجمعین و شرح غزوات آن حضرت و خلافت اصحاب و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و وقایع بنی امیه و خلافت بنی عباس و رجوع خلائق بآن کریاس سلطنت اساس. این مقاله نیز مشتملست بر پنج گفتار: گفتار اول در ذکر ولادت سید کاینات و بیان بعثت و غزوات و سایر حالات آن حضرت تا زمان وفات- گفتار دوم در شرح خلافت اصحاب و وقایع ایشان بر سیل ایجاز و اختصار- گفتار سیوم در ذکر ولایت

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۵۷

و امامت حضرت شاه اولیا وصی رسول خدا علی مرتضی علیه السلام و بیان امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین الی یوم المحشر- گفتار چهارم در ذکر وقایع بنی امیه و افعال شنیعه ایشان و ظهور مختار ثقفی و هجوم شیعیان و حدوث فتنه و آشوب که در آن عهد و اوان روی نمود- گفتار پنجم در ذکر خروج خلفای عباسیه بامداد ابو مسلم مروزی و استیلای ایشان بر بلاد اسلام.

مقاله سیوم در ذکر پادشاهانی که در عهد دولت خلفای بنی عباس رتبه سلطنت یافته بر مسند عزت و کامرانی جلوس نموده‌اند و این مقاله مشتملست بر سیزده گفتار: گفتار اول در ذکر ایالت حسین بن طاهر ذو الیمینین و اولاد او- گفتار دوم در بیان پادشاهی آل لیث- گفتار سیوم در ذکر سلطنت سامانیه و بیان حال قابوس و شمگیر- گفتار چهارم در ذکر سلطنت آل بویه- گفتار پنجم در ذکر سلطنت ملوک سبکتکین- گفتار ششم در ذکر حکومت ملوک غور و غرجستان- گفتار هفتم در بیان سلطنت سادات اسمعیلیه- گفتار هشتم در ذکر سلطنت آل سلجوق- گفتار نهم در ذکر حکومت ملوک نیمروز- گفتار دهم در بیان حکومت ملوک کرت- گفتار یازدهم در ذکر حکومت و ایالت اتابکان- گفتار دوازدهم در ذکر سلطنت خوارزمشاهیان- گفتار سیزدهم در شرح احوال قراختانیان.

مقاله چهارم در ذکر سلاطین ترکستان و بیان ظهور چنگیز خان و اولاد او و شرح استیلای ایشان بر بلاد توران و ایران، و این مقاله مشتملست بر چهار گفتار: گفتار اول در ذکر نسب ترکان و شرح حال ایشان- گفتار دوم در ذکر ظهور چنگیز خان و سلطنت

اولاد او و اتباع او که بر بلاد ترکستان و ماوراء النهر واقع شده- گفتار سیوم در ذکر سلطنت هولاکو خان و توجه او ببلاد ایران و بیان حکومت اولاد او- گفتار چهارم در ذکر ایالت آل مظفر که تربیت از دودمان هلاکو خان یافته‌اند.

مقاله پنجم در ذکر ظهور و خروج حضرت صاحبقران

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۵۸

امیر تیمور گورکان و بیان سلطنت اولاد و اسباط او بر اکثر معموره جهان. این مقاله مشتملست بر سه گفتار: گفتار اول در شرح ظهور حضرت صاحبقران و استیلای او بر اکثر جهان- گفتار دوم در ذکر سلطنت حضرت خاقانی شاهرخ میرزا و اولاد عظام او- گفتار سیوم در ذکر پادشاهی باقی اولاد صاحبقران.

مقاله ششم در ذکر پادشاهی تراکمه قراقوینلو و آق‌قوینلو که بترکمانان اشتهاار یافته‌اند و شرح ظهور حضرت شاه جمجاه شاه اسمعیل صفوی و سلطنت ولد ارشدش شاه طهماسب و ذکر جمعی از پادشاهان جیلان و شروان بلکه تمامی حکام طبرستان که معاصر این دو پادشاه عالیشان بوده‌اند و همواره رقم اطاعت امر ایشان را بر صحیفه خاطر ثبت می‌نموده‌اند؛ و شمه‌یی از حالات سلاطین ذی شوکت دیار روم و آن مرز و بوم و این مقاله مشتملست بر پنج گفتار: گفتار اول در ذکر سلاطین قراقوینلو- گفتار دوم در ذکر سلطنت آق‌قوینلو- گفتار سیوم در ذکر ظهور حضرت شاه عالی‌نژاد شاه اسمعیل صفوی و بیان سلطنت خلف ارشدش شاه فلک قباب شاه طهماسب انار الله برهانه- گفتار چهارم در ذکر ایالت ملوک طبرستان- گفتار پنجم در ذکر پادشاهان روم و بیان سلطنت ایشان بر سیبیل ایجاز و اختصار.

مقاله هفتم در ذکر سلاطین هندوستان که در زمان اسلام قدم بر سریر سلطنت آن دیار نهاده‌اند و این مقاله محتویست بر پنج گفتار: گفتار اول در ذکر سلاطین دهلی و توابع- گفتار دوم در بیان پادشاهی طبقه افغان در دار الملک دهلی و آن حدود- گفتار سیوم در ذکر سلاطین خلجی که در بلاد بنگاله و هند علم پادشاهی برافراشته‌اند و انقراض دولت ایشان- گفتار چهارم در ذکر ایالت و پادشاهی حکام گجرات- گفتار پنجم در ذکر سلاطین بهمنی که در مملکت دکن رایت ایالت برافراشته‌اند و بیان انتهای دولت ایشان.

کار خور شاه در بیان وضع دکن بعد از مرگ محمود شاه ثانی و سلطنت‌های ضعیف بهمنیان تا حدود ۹۳۲ و ۹۳۳ هجری و تقسیم ممالک آنان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۵۹

بین امرای پنجگانه‌اشان نظام الملک، عادل خان، قطب الملک- عماد الملک- قاسم برید باتمام می‌رسد. این سرداران اخیر بترتیب پادشاهیهای زیرین را تشکیل دادند: نظامشاهیان در احمدنگر- عادلشاهیان در بیجاپور- قطبشاهیان در گلکنده- عمادشاهیان در برار- بریدشاهیان در بیدار.

خورشاه از میان این دولتها که از تجزیه قلمرو بهمنیان پدید آمده بود، نخست با نظامشاهیان و در پایان عمر با قطبشاهیان سروکار داشت چنانکه گذشت.

باتوجه بفهرستی از محتویات کتاب که مؤلف آن ترتیب داده، و بسیار کلی و مجمل است، وسعت دامنه مطالب در تاریخ ایلچی نظامشاه معلوم می‌گردد، و اگر خواننده با صبر بیشتر و حوصله وسیعتری بتجزیه و تحلیل موضوعات این کتاب پردازد، بیش از اینها بارزش و اهمیت آن پی خواهد برد.

این کتاب با زبانی ساده نوشته شده و از زیاده‌رویهای منشیانه و درازگویی‌های متصنعانه در آن نشانی نیست مگر آنکه از مأخذهایی که خورشاه زبردست خود داشت گاه اثرهایی پذیرفته باشد.

ابو النصر سام میرزا دومین پسر شاه اسمعیل صفوی، روز سه‌شنبه بیست و یکم شعبان سال ۹۲۳ هـ

(۱) - درباره او بنگرید به:

* آتشکده آذر بتصحیح مرحوم دکتر سادات ناصری، ص ۶۲-۶۳.

* ایضاح المکنون، اسماعیل پاشا البغدادی، ستون ۲۵۰.

* هدیه العارفین، اسماعیل پاشا البغدادی، استانبول ۱۹۵۱، ج ۱، س ۳۸۲.

* مجمع الفصحاء هدایت، ج ۱، ص ۳۱.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۷.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲ ص ۳۱۹.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ص ۳۶۷-۳۶۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۶۰

نزدیک مراغه زاده شد. للگی او بدورمیش خان بن عبدی بیگ تواجی تفویض گردید. وی در زمان پدر و برادر، از اوان کودکی و خردسالی، نخست حکمران گیلان و بعد از آن حکمران خراسان گشت و در هرات مستقر شد و دورمیش خان شاملوی مذکور (م ۹۳۱) لله او و امیر الامراء خراسان و وزیرش کریم الدین خواجه حبیب الله ساوجی (م ۹۳۲) تا چندی بست و گشاد کارها را برعهده داشتند و بعد از مرگ دورمیش خان برادرش حسین خان شاملو جای او را گرفت و در این میانها عبید الله خان اوزبک چندبار بخراسان حمله کرد و در چهارمین حمله او که بمحاصره مشهد انجامید حسین خان از مشهد خارج شده بسیستان و کوچ (-قفص) و بلوچ و از آنجا بشیراز رفت و شاه تهماسب بسال ۹۳۶ عزیمت خراسان نموده بعد از فرار عبید الله خان در هرات نزول کرد و حکومت خراسان را بهرام میرزا برادر کوچکتر از سام میرزا داد و غازی خان تکلو را لله او نمود و بعراق

* تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران، سعید نفیسی، ص ۳۷۷-۳۷۹.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ابن یوسف شیرازی، ج ۲، تهران ۱۳۱۶-۱۳۱۸ شمسی، ص ۴۶۱-۴۶۳.

* تحفه سامی، سام میرزا، تهران ۱۳۱۴.

* نتایج الافکار، محمد قدرت الله، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۳۳۱-۳۳۲.

* تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۷، ص ۵.

* تذکره شاه تهماسب، برلین ۱۳۴۳ هـ. ق، ص ۱۶، ۱۷، ۲۵.

* تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر، ترجمه مرحوم رشید یاسمی، تهران ۱۳۲۹ ش. (چاپ دوم)، ص ۳۵، ۳۱۶.

* دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، ص ۱۷۶-۱۷۸.

* حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴، از ص ۵۵۵ ببعده.

* احسن التواریخ روملو، کلکته ۱۹۳۱ میلادی، ص ۲۶۰-۲۶۳ و موارد دیگر.

* کتابهای دیگری از تاریخ صفویه موردهای مختلف. بعضی از مأخذها که ذکر شده مانند مجمع الفصحاء و نتایج الافکار با اشتباهاتی همراهست و خواننده در صورت مراجعه توجه خواهد کرد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۶۱

بازگشت لیکن عید الله خان پنجمین بار بسال ۹۳۸ هـ بخراسان حمله برد و هرات را محاصره کرد.

این بار محاصره بطول انجامید تا آنکه شاه تهماسب باز بسال ۹۳۹ بخراسان رفت و سام میرزا را دوباره بحکومت خراسان گماشت و اغزیوار خان شاملو را لله او و امیر الامراء خراسان کرد ولی چندی ازین امر نگذشت که سام میرزا و اغزیوار خان بی‌اجازت پادشاه در سال ۹۴۱ بقصد تسخیر قندهار رفته آن شهر را محاصره کردند. اغزیوار خان در جنگ با کامران میرزا برادر همایون پادشاه کشته شد و سام میرزا بقلعه طبس گیلکی روی نهاد و در آنجا تحصن اختیار کرد و چون عید الله خان یکی دوبار در این میان بخراسان تاخته بود شاه تهماسب در سال ۹۴۳ بخراسان رفت و در هرات فرود آمد و بفرمان او و امان‌نامه‌یی که بخط خود نوشت سام میرزا از طبس بخدمت شتافت و با آنکه بخشوده شد حکومت خراسان ازو سلب و بیسر شاه تهماسب سلطان محمد میرزا (پدر شاه عباس) واگذار گردید.

ازین پس سام میرزا موکب شاهی را ملازمت می‌کرد و در سفر همایون بایران (سال ۹۵۱ هـ) جزو پیشبازکنندگان بود، و وی نزدیک دوازده سال بدینگونه زیست تا در سال ۹۵۶ از پادشاه تقاضا کرد تا او را از ملازمت معذور دارد و شاه تهماسب در همان سال تولیت بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی را بدو داد و او در اردبیل با عده‌یی از ادیبان و شاعران و عالمان که بر درگاهش گرد آمده بودند بسر می‌برد تا در سال ۹۶۵ گویا بسبب طغیان دستگیر و در قلعه قهقهه زندانی شد تا در سال ۹۷۵ در آنجا بدرود حیات گفت و اینکه بعضی پنداشته و نوشته‌اند که در ۹۸۳ با دیگر شاهزادگان صفوی کشته شده است درست نیست.

سام میرزا شاهزاده‌یی باذوق و شاعر و فاضل و دوستدار شاعران و دانشمندان بود. اشعار کمی از او نقل شده و در بعضی از مأخذها مانند روز روشن و مجمع الفصحا گزارشهای نادرست درباره او و اشعارش آورده‌اند،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۶۲

اما کار مهم و پرارزش او تدوین کتاب مشهور تحفه سامی است در تذکره احوال شاعران اواخر عهد تیموری و اوایل دوران صفوی که بسال ۹۵۷ تألیف شد و مؤلف خواسته است شاعرانی که در تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی و بهارستان جامی و مجالس النفائس امیر علی شیرنوی از نظر مؤلفان دور مانده و نیز آنها که بعد از تألیف کتابهای مذکور زبان بسخنوری گشوده‌اند در کتاب وی ذکر شوند «۱» و این صحیفه گرامی که موسومست بتحفه سامی مشتمل است بر یک تنبیه و هفت صحیفه و یک خاتمه «۲». وی در زیر عنوان «تنبیه» می‌گوید «بر رأی فضیلت آرای سالکان مسالک انصاف و منصفان دور از تعصب و اعتساف مخفی نماناد که در خلال احوال این طایفه خیرمآل اگر بذکر بعضی که مخالفتی از ایشان ظاهر شده باشد پردازد نه پایه دین را از آن اختلاست و نه چهره دولت را از آن گرد ملالی، چه در قرآن مجید بصف لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین، قل هو الله احد با تبت یدا ابی لهب قرینست و سیر انبیای کرام علیهم التحیه و السلام با ذکر عصیان و طغیان جابره و فراعنه همنشین، بل غرض از ایراد این جماعت تاریخت نه شمول عاطفت و عنایت» «۳» زیرا وی در صحیفه اول بعد از ذکر احوال «خطائی» یعنی پدرش شاه اسمعیل و بعضی از شاهزادگان صفوی بذکر نام و حال گروهی دیگر از پادشاهان و شاهزادگان تیموری و اوزبک توجه می‌نماید و نمی‌گذارد تا تعصبات سیاسی یا مذهبی او را از استواری کارش در ذکر شاعران زمان از هر مذهب و طبقه که بوده باشند بازدارد. نثر سامی در تحفه بسیار پخته و مبتنی بر تعلیم است و اشعاری که گاه‌گاه از خود بویژه در مقدمه آورده است نشان از روانی سخن و توانایی او در شاعری می‌دهد. کتاب او برای آشنایی با عده‌یی از شاعران که در

(۱) - تحفه سامی، ص ۴.

(۲) - ایضا همانجا.

(۳) - ایضا ص ۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۶۳

فترت اواخر عهد تیموری و بایندری و دوره انتقال قدرت بصفویان می‌زیسته‌اند بسیار محل استفاده است.

بجز مقدمه کوتاه و «تنبیه» که از آنها سخن گفته‌ام، صحیفه‌های هفتگانه و خاتمه کتاب چنین است: (۱) در ذکر شمه‌یی از حال فرخنده‌مآل حضرت صاحبقران مغفور (- شاه اسمعیل اول) و اولاد و احفاد [او و] سلاطین معاصر ایشان، (۲) در ذکر سادات عظام و علمای افادت اعلام، (۳) در ذکر وزرای مکرم و سایر ارباب قلم، (۴) در ذکر اسامی حضرات واجب التعظیم که اگرچه شاعر نبوده‌اند گاهی زبان بگفتن شعر می‌گشوده‌اند، (۵) در ذکر شعرای مقرر و فصحای بلاغت گستر، (۶) در ذکر طبقه ترکان و شعرای مقرر ایشان، (۷) در ذکر سایر عوام و اختتام کلام. در خاتمه کوتاه کتاب از اتمام آن اظهار خشنودی کرده و چند بیت از سخن خود آورده که از آنجمله است این رباعی:

خون در جگرم ز لعل جان‌پرور تست تنگی دلم ز حقه گوهر تست

هر تار ز کاکلت جدا فتنه گریست حاصل که تمام فتنه‌ها در سر تست این رباعی را هم آذر ازو آورده است:

معشوقه چو عشوه دلاویز کند عاشق ز بلا چگونه پرهیز کند

با دست نصیحت کسان در گوش‌اما بادی که آتشم تیز کند با ملاحظه صحیفه‌های هفتگانه تحفه معلوم می‌شود که صحیفه اصلی کتاب قسمت پنجم آنست که در نسخه چاپی (تهران ۱۳۱۴ ش بسیعی مرحوم وحید دستگردی) از صفحه ۸۵ تا ۱۷۹ را گرفته است.

۲۲- مصلح الدین لاری «۱»

علامه مصلح الدین محمد بن صلاح [الدین] بن جلال [الدین] بن کمال [الدین] بن محمد السعدی انصاری

(۱)- درباره او بنگرید به:

* احسن التواریخ روملو، چاپ افست تهران از روی چاپ کلکته، ص ۴۵۴-.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۶۴

عبادی شافعی لاری، معروف به «مصلح الدین لاری» از دانشمندان و مؤلفان بزرگ و بسیار مشهور سده دهم است که بیارسی و بتازی (و بیشتر بتازی) اثرهایی در فنون مختلف علمی و ادبی ازو برجای مانده و یکی از چهره‌های بسیار درخشان عهد خود در میان دانشمندان است.

ولادتش در لارستان اتفاق افتاد و تحصیلات عالی‌اش در شیراز انجام یافت. نخست شاگرد میر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی (م ۹۴۸) «۱» بود و سپس نزد میر کمال الدین حسین لاری شاگرد ملا جلال دوانی تلمذ کرد و بعد از مدتی تحصیل و تحقیق در شیراز عازم هند شد و مدتی در دربار همایون پادشاه (۹۳۷-۹۶۳ ه) بسر برد و از رجال مقرب درگاه او بود و گذشته ازین بقول تقی اوحدی بلیانی چندگاهی هم در تنه با گروهی از شاعران و فاضلان معروف عهد مثل علاء الدین لاری «۲» و شاه جهانگیر هاشمی صاحب مظهر الآثار «۳» و جز آنان در مجالس میرزا شاه حسن ارغونی حکمران سند و تنه (۹۳۰-۹۶۱

- فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۱، ص ۲۳۱-۲۳۲.

* کشف الظنون حاجی خلیفه (کاتب چلبی)، چاپ استنبول موردهای مختلف و متعددی که در همین گفتار نشان داده خواهد شد.

* تاریخ نظم و نثر در ایران ... سعید نفیسی، ص ۳۵۵-۳۵۶.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۷۷۵-۷۷۷ و منقولات آن از تاریخ سند قاضی میر احمد منشی، و عرفات العاشقین اوحدی

بلیانی.

* روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۶۸۰.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۱، ص ۲۵۷.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه دیوان هند، ج ۱، س ۳۸-۳۹.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۱۱۵-۱۱۷.

(۱)- درباره او بنگرید بهمین جلد، ص ۲۹۹-۳۰۴.

(۲)- وی از عالمان عهد همایون و اکبر و مدتی آخوند دستگاه علی قلی خان ازبک خان زمان سیستانی از امرای عهد جلال الدین اکبر بود.

(۳)- درباره او بنگرید بهمین جلد، ص ۶۵۳-۶۶۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۶۵

ه) بسر می‌برد و بگفته مولوی محمد مظفر حسین صبا از رفقای آن میرزای ارغونی بوده است:

مصلح الدین بعد از فوت همایون پادشاه در سال ۹۶۳ عزم سفر حج از راه دریا کرد ولی در راه کشتی شکست و قریب چهارصد جلد از کتابهایش تلف شد و او بمشقت تمام بساحل رسید و بعد ازین واقعه بقول حسن روملو «بیلده استنبول شتافت و سلطان سلیم پادشاه روم وی را رعایت کرد» و او در استانبول با مفتی بزرگ ابو سعود آشنایی و دوستی گزید و پس از چندی به «آمد» واقع در ناحیه دیار بکر منتقل گردید و در ۹۶۷ تولیت مدرسه خسرو پاشا در آن شهر بدو واگذار شد ولی او بعد از مدتی از آنجا ببغداد رفت و با اسکندر پاشا والی عراق عرب بسر می‌برد و با یکدیگر مباحثه و مذاکره علمی داشتند. قاضی میر احمد بن میر منشی قمی در جلد پنجم خلاصه التواریخ، وقایع سال ۹۸۰، گوید در سال ۹۷۴ که بزیارت عتبات رفته بود مصلح الدین را در بغداد در خدمت پاشای یاد شده دید و این در همان اوان بود که او بتألیف تاریخ خود اشتغال داشت.

چه حسن بیگ روملو و چه قاضی میر احمد سنوات زندگانی استاد را قریب بنود سال نوشته‌اند و چون تاریخ وفاتش را هر دو در ذیل وقایع سال ۹۸۰ ثبت کرده‌اند، بنابراین باید ولادتش پیرامون سال ۸۹۰ اتفاق افتاده باشد.

سال مرگش را کاتب چلبی (حاجی خلیفه) بصورت‌های مختلف گمراه‌کننده‌یی ثبت نموده است چنانکه بحروف (نه برقوم) گاه ۹۷۷ ه «۱» و گاه ۹۷۹ ه «۲» و گاه ۹۸۰ ه «۳» نوشته است. چارلز ریو زیر عنوان مرآت الادوار تاریخ وفات مصلح الدین را ۹۷۹ ه که متکی است بر یکی از اقوال سه‌گانه کاتب چلبی مرقوم داشته است و من باستناد ضبط روملو پیش ازین ۹۸۰

(۱)- در ستونهای ۲۰۲۹ و ۱۹۱.

(۲)- در ستونهای ۹۰۰، ۶۹، ۴۷۵، ۱۰۶۰، ۱۱۱۶، ۱۲۵۱، ۱۳۷۲ و ۱۸۹۳.

(۳)- در ستون ۵۱۶ ثمانین و تسعمائه و با این حال بر آن افزوده شده است: «۹۷۹ تقریباً».

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۶۶

هجری را سال وفات استاد نوشته‌ام «۱».

مصلح الدین شعر فارسی می‌سرود و کلامی تخلص می‌کرد. اوحدی بلیانی و مولوی محمد مظفر حسین صبا چند بیت ازو نقل کرده‌اند و این مؤلف اخیر گفته است که او را بجای کلامی لاری «کاملی شیرازی» نوشته‌اند و البته درست نیست. غزل ذیل را صاحب عرفات ازو نقل کرده و مطلع آن در روز روشن نیز آمده است:

چه سبزه است کز آن روی آتشین برخاست که دید سبزه که از آتش این چنین برخاست

شب فراق تو از خون دیده دامانم چنان پر است که نتوانم از زمین برخاست
براستی چو قد دلکش تو پای «۲» گرفت نشان راستی از سرو راستین برخاست

بخاک پای تو کز آرزوی دیدارت نشست شاد کلامی ولی حزن برخاست «۳» کلامی اثرهای متعددی بیارسی و بتازی دارد. مهمترین اثر فارسی او کتاب مرآة الادوار و مرقات الاخبار است در تاریخ و او آن را باشاره سلطان سلیم ثانی (۹۷۴-۹۸۲ ه) تألیف کرده و در این راه از مأخذهایی چند استفاده برده و نام آنها را در مقدمه کتاب آورده است مانند تاریخ الامم و الملوک محمد بن جریر الطبری، کامل ابن الاثیر، تاریخ ابو حنیفه دینوری، تاریخ العالم ابو عبد الله ذهبی، تاریخ عبد الله بن سعد الیافعی، شاهنامه فردوسی، تاریخ مسعودی، تاریخ بناکتی، المنتظم ابو الفرج بن الجوزی، تاریخ عماد الدین بن کثیر، کتاب المغازی محمد بن اسحق، کتاب المغازی ابن مته، تاریخ محمد بن اسمعیل بخاری، کبار الامم حمزه بن الحسن اصفهانی، کتاب الفتوح محمد بن اعثم کوفی، کتاب معارف ابن قتیبہ، تجارب الامم ابن مسکویه، نوشته‌های ابن المقفع، طبقات فقهای حنفیه مجد الدین فیروزآبادی، طبقات شافعیه سبکی، مقامات یمینی ابو نصر عتبی، تاریخ خسروی ابو الحسن

(۱)- همین جلد، ص ۲۹۱.

(۲)- در اصل: نام.

(۳)- منقول از تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۷۷۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۶۷

محمد بن سلیمان، جامع تاریخ آل سبکتکین ابو الفضل بیهقی، جوامع الحکایات عوفی، طبقات ناصری، زبدۃ التواریخ ابو القاسم محمد بن علی کاشی، تاریخ جهانگشای عظاملک جوینی، وفیات الاعیان ابن خلکان، تاریخ گزیده حمد الله مستوفی، نظام التواریخ قاضی بیضاوی، جامع التواریخ رشید الدین فضل الله، تاریخ وصاف، مواهب الهی معین الدین علی یزدی، اخبار آل مظفر شرف الدین علی یزدی، روضۃ الاحباب جمال الدین محدث، تاریخ حافظ- ابرو، روضۃ الصفا میرخواند و چندین کتاب دیگر.

مرآة الادوار بیک مقدمه و ده باب تقسیم می‌شود: (۱) باب اول انبیا از آدم تا نوح، (۲) باب دوم پیشدادیان، (۳) باب سوم کیانیان، (۴) باب چهارم ساسانیان و حکام عرب، (۵) باب پنجم محمد بن عبد الله (ص) و خلفا، (۶) باب ششم طبقات سلاطین در عهد عباسیان، (۷) باب هفتم چنگیز خان و جانشینانش در چین و در ایران، قراختانیان و آل مظفر، (۸) باب هشتم تیمور و تیموریان ایران، (۹) باب نهم آق‌قویونلوها و آغاز دولت صفویان، (۱۰) باب دهم سلاطین عثمانی تا پادشاهی سلطان سلیمان بن سلطان سلیم. (کشف الظنون، ستون ۱۶۴۶).

این کتاب را سعد الدین حسن مفتی معروف بخواجه افندی با اضافاتی بترکی ترجمه کرد، و باب دهم این کتاب پس از تحریر ثانوی و تکمیل بنام تاج التواریخ بصورت کتاب مستقلی درآمده است.

از تألیفات دیگر مصلح الدین بفارسی شرحی است که بر رساله هیئت ملا علاء الدین علی بن محمد القوشجی (م ۸۷۹ ه) نوشته است (کشف الظنون ستون ۹۰۰).

و از تألیفات او عبری است:

حاشیه بر شرح قاضی میر حسین بن معین الدین میبیدی «۱» بر کتاب هدایة الحکمه اثر الدین ابهری (کشف الظنون ستون ۲۰۲۹).

(۱)- درباره او بنگرید بهمین جلد، ص ۲۹۷-۲۹۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۶۸

شرح کتاب الاربعین نووی. الاربعین تألیف امام محیی الدین یحیی بن شرف النووی الشافعی (م ۶۷۶) از جمله کتابهای معروف اربعینات فی الحدیث «۱» است که بر آن چند شرح نوشته شده و شرح علامه مصلح الدین لاری از همه بهتر است چنانکه حاج خلیفه شرحهای دیگر را در برابر آن مانند بدنهای بی روح دانسته است. (کشف الظنون س ۶۰).

شرح الارشاد فی فروع الشافعیه (تألیف شرف الدین اسماعیل یمنی الشافعی م ۸۳۶ ه). ازین کتاب بجز شرح قاضی مصلح الدین چند شرح دیگر معروفست (کشف الظنون س ۶۹).

تعلیقه مصلح الدین بر انوار التنزیل و اسرار التأویل «۲» قاضی بیضاوی.

(کشف الظنون، س ۱۹۱).

حاشیه بر مطالع الانظار ابو الثناء شمس الدین محمود اصفهانی (م ۷۴۹ ه) که آن خود شرحیست بر طوابع الانوار قاضی بیضاوی در علم کلام.

(کشف الظنون ۱۱۱۶).

فرائض اللاری که شرحیست بر فرائض سجاوندی (سراج الدین محمد بن محمود سجاوندی حنفی) که آن را فرائض سراجیه نیز گویند و شرح مصلح الدین بسبب اهمیت اسمی جداگانه یافته است (کشف الظنون، ستونهای ۱۲۴۷ و ۱۲۵۱).

حاشیه بر کافیه ابن حاجب، کافیه در نحو چنانکه می دانیم اثریست از شیخ جمال الدین ابو عمرو عثمان معروف به ابن حاجب مالکی نحوی (م ۶۴۶ ه) که شرحها و حاشیه‌های متعدد بر آن نوشته‌اند و مصلح الدین لاری حاشیه‌یی بر آن نگاشته است بشیوه گفت‌وگو با عصام الدین ابراهیم بن محمد

(۱) - درباره اربعینات بنگرید بهمین جلد، ص ۲۵۵.

(۲) - درباره انوار التنزیل و مؤلف آن قاضی بیضاوی رجوع شود بهمین کتاب، ج ۳، ص ۲۱۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۶۹

اسفراینی (م ۹۴۳ ه) و عبد الغفور لاری (م ۹۱۲ ه) شاگرد جامی و ازین طریق مطلبهای خود را بیان کرده و فوائد بسیار درباره آن مطالب فراهم آورده است.

(کشف الظنون، ستون ۱۳۷۲).

۲۳ - حسن بیگ روملو «۱»

حسن بیگ (امیر حسن، حسن سلطان) روملو از رجال معروف قزلباش در عهد شاه تهماسب و از مورخان مورد استناد در تاریخ عهد صفویست و با این حال اطلاعاتی که درباره او داریم بتمام از نوشته خود او و بمیزان بسیار کم از عالم آرای عباسی نشأت می‌کند.

چنانکه خود او در رویدادهای سال ۹۳۷ در کتاب خویش، احسن التواریخ، گوید: «درین سال راقم حروف حسن روملو در بلده قم متولد شد». پدرش را نمی‌شناسیم، قبیله او همچنانکه خود او و اسکندر بیگ ترکمان بدفعات گفته‌اند «روملو» از اویماقهای مهم

قزلباشان بودند و در امور لشکری و کشوری صفویه شرکت داشتند و از آنجمله نیای حسن بیگ یعنی امیر سلطان روملو والی قزوین و ساوجبلاغ بود و عده‌یی از سربازان (- قوشون) در اختیار داشت و نواده‌اش حسن بیگ بدفعات ازو در کتاب خود یاد کرده است.

این امیر سلطان و پدرش از سران روملو بودند و قزوین و ساوجبلاغ را به تیول داشتند و بر آن نواحی حکومت می‌کردند و بهمین سبب در شرح

(۱) - درباره او بنگرید به:

* احسن التواریخ، چاپ افست تهران، ۱۳۴۷، ص ۱، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۱۶ و موردهای دیگر.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۱، ص ۲۹۷.

* ضمیمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۹۶ - ۹۷.

* مقدمه احسن التواریخ، چاپ کلکته، ۱۹۳۱ میلادی بقلم C.N. Seddon

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۵۵ و ۸۰۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۷۰

پادشاهی شاه تهماسب چندبار با اسم او بازمی‌خوریم و معلوم می‌شود که او از سران مهم قزلباش در جنگهای شاه تهماسب بود، از آنجمله در حوادث سال ۹۴۳ می‌بینیم «۱» که چون شاه تهماسب چهارمین بار بقصد قلع و قمع عبید الله اوزبک خواست بخراسان رود پیشاپیش امیر سلطان روملو را با صدر الدین خان استاجلو و سلطان علی طاتی اوغلی برسم منقلای «۲» از پیش روانه کرد و خود از پس آنها بطرف نسا و ایبورد رفت، عبید الله خان با شنیدن نهضت قزلباشان بجانب خراسان، بماوراء النهر بازگشت و غائله اوزبکان موقتاً برطرف شد.

اما امیر سلطان روملو باتفاق شاهقلی خلیفه مهرداد بطرف قلعه طبس روانه شدند و سام میرزا را که در آنجا متحصن بود بنزد برادر آوردند «۳»، و بعد ازین جریانات شاه تهماسب بجانب زمین داور و قندهار لشکر کشید و بر کنار آب هلمند نزول کرد و فرمان داد «که امیر سلطان روملو با جنود بسیار روانه قندهار گردد و آن بلده را محافظت نماید. بنابر آن امیر سلطان روانه گشت» «۴».

در رویدادهای همین سال ۹۴۳ می‌بینیم بعد از آنکه بهرام میرزا از گیلان بعراق گریخت «۵» «بقزوین آمد و ... حسن روملو که در آن اوان در قزوین بود و آن بلده به تیول جدّ او امیر سلطان «۶» مقرر بود، باتفاق والده «۷» مراسم استقبال و شرایط تعظیم و اجلال بجای آورد ...» «۸».

در رویدادهای سال ۹۴۶ گوید: «درین سال امیر سلطان روملو که والی قزوین بود و ساوجبلاغ، در تبریز وفات کرد. راقم این حروف ذره بی‌مقدار که

(۱) - احسن التواریخ، ص ۲۷۵.

(۲) - منقلای - پیشرو لشکر، مقدمه، پیش قراول.

(۳) - احسن التواریخ، ص ۲۷۵، عالم‌آرای عباسی، ص ۶۵.

(۴) - احسن التواریخ، ص ۲۷۷، حوادث همان سال ۹۴۳؛ و نیز عالم‌آرای عباسی، ص ۶۵.

(۵) - شرح واقعه را در ص ۲۷۸ احسن التواریخ بخوانید.

(۶) - در اصل اجداد امیر سلطان، و این محالست.

(۷) - همچنین است در اصل.

(۸) - احسن التواریخ، ص ۲۷۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۷۱

نیره اوست بمحنت قورچی گری گرفتار گردید و قوشون او را به پیر سلطان خلیفه که در بلاهت از اقران خود مستثنی بود، عنایت فرمودند» «۱».

ازین مقدمات که بگذریم می‌دانیم که حسن بیگ بدینکه نیره امیر سلطانت اکتفا نمود و جوانی را بکسب کمالات در خدمت

استادان زمان گذراند و از یکی از آنان بنام مالک دیلمی قزوینی که از خوشنویسان زمان بود نام می‌برد و گوید «در علوم شاگرد مولانا جمال الدین محمود شیرازی بود، راقم این حروف، ذره بی‌مقدار، حاشیه شمسیه پیش او خوانده» (۲).

این مولانا مالک دیلمی قزوینی را اسکندر بیگ ترکمان هم «از خوشنویسان مسلم الثبوت عراق» دانسته و نامش را به‌همراه خوشنویسانی که در عهد شاه تهماسب «فرید زمان بودند» آورده است (۳)؛ و اما جمال الدین محمود شیرازی از شاگردان معروف علامه جلال الدین دوانی و استاد میرزا جان باغ نوی شیرازی بود (۴).

مراجعه‌ی با حسن التواریخ و شیوه انشاء آراسته و یکدست آن هم نشان از فضل و ادب مؤلف آن حسن بیگ می‌دهد اما چون او به‌رحال باویماقهای قزلباش تعلق داشت شغل شاغل او سپاهیگری بود و همچنانکه پیش ازین دیده‌ایم با درجه «سلطانی» سمت «قورچی‌گری» داشت و باصطلاح از افسران سپاه تهماسبی بود و بسبب مقام و مرتبه‌ی که حائز شده بود با عنوان «بیگ» ازو یاد شده (۵) و گاه هم بمناسبت درجه‌ی که در «قوشون» داشت با عنوان «سلطان» مذکور افتاده. اسکندر بیگ ترکمان در

(۱) - احسن التواریخ، ص ۲۹۵.

(۲) - ایضا ص ۱۴۲، ضمن حوادث سال ۹۱۹ هـ.

(۳) - عالم‌آرای عباسی، ص ۱۷۱.

(۴) - بنگرید به تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۸۹؛ و درباره میرزا جان باغ‌نوی بنگرید بهمان کتاب و همان صفحه و نیز رجوع کنید بهمین کتاب و همین جلد، ص ۳۰۵-۳۰۶.

(۵) - عالم‌آرای عباسی، ص ۲۷ و ۴۶ و ۹۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۷۲

شرح جنگی که در روز نهم محرم سال ۹۳۵ میان شاه تهماسب و عبید الله خان اوزبک در ولایت جام خراسان رخ داده نام او را جزو «معظم امرای قزلباش» بصورت «حسن سلطان روملو» آورده (۱) و ضمناً چندبار او را با عنوان مورخ «حسن بیگ مورخ روملو» یاد کرده است (۲).

او خود یکجا اشاره‌ی دارد بر اینکه در جنگها با سمت قورچی‌گری خدمت می‌کرده است. از آنجمله در یورش که شاه تهماسب بسال ۹۵۳ بگرجستان برد، وی جزو قورچیان بود و نوشته است که «در آن اوان راقم این حروف حسن نبیره امیر سلطان روملو با جمعی از قورچیان روملو و چینی با فوجی از گبران بی‌ایمان (مقصود مسیحیان گرجی است!) دوچار گشته این کمینه باتفاق شاهقلی نام قورچی چینی حمله کردیم، ایشان را متفرق ساخته و جمعی را مجروح و بیروح کرده اسیر چند گرفته معاودت نمودیم، غازیانی که رفیق ما بودند از کمال دلاوری یک قدم پیش نهادند!» (۳).

ملازمت حسن بیگ با اردوی تهماسبی چند سال زودتر ازین آغاز شده و سالها بعد از آن امتداد یافته بود. گذشته از اشاره‌ی که اسکندر بیگ ترکمان درباره حضور حسن بیگ روملو در واقعه جنگ شاه تهماسب با عبید الله خان اوزبک (سال ۹۳۵ هـ) دارد، خود حسن بیگ تاریخ ابتدای این ملازمت را با استمرار، سال ۹۴۸ هـ ذکر کرده یعنی سالی که شاه تهماسب برای سرکوب علاء الدوله اسمعیلی والی دزفول بجانب خوزستان لشکر کشید. وی می‌نویسد:

«راقم حروف حسن روملو از وقت نهضت شاه دین‌پناه بدزفول (- ۹۴۸ هـ) تا این سال که تاریخ هجری بسنه ثمانین و تسعمائه (۹۸۰ هـ) رسیده است در جمیع اسفار همراه اردوی گردون شکوه بوده اکثر وقایع را برآی العین مشاهده

(۱) - عالم‌آرای عباسی، ص ۵۴.

(۲) - ایضا، ص ۲۷ و ۴۶ و ۹۹.

(۳) - احسن التواریخ، ص ۳۱۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۷۳ نمود «۱».

گمان می‌رود که مقصود حسن بیگ از این همراهی اردو، ملازمت آستان تهماسبی و احراز وظیفه وقایع‌نگاری بود که با استمرار حضور او در جزو حواشی در گاه ملازمه داشت. اسکندر بیگ ترکمان که چندبار از حسن روملو با عنوان مورخ یاد کرده، در جریان پناهندگی همایون پادشاه بشاه تهماسب (سال ۹۵۱ هـ) او را «از حضار حاشیه بساط عزت» شاه تهماسب معرفی نموده است «۲»؛ و گویا این همراهی اردو و مقام و مرتبه‌یی که نصیب حسن بیگ شده بود تا آغاز پادشاهی شاه سلطان محمد (۹۸۵ هـ) برقرار بود و بعد از آن خبری از او نداریم.

حسن بیگ مؤلف کتاب پرارزشیست در تاریخ بنام احسن التواریخ در دو قسمت که قسمت اول آن با رویدادهای سال ۸۰۷ (آغاز سلطنت شاهرخ) شروع شده و در قسمت دوم کتاب (قسمت چاپ شده) بحوادث سال ۹۸۵ یعنی سال جلوس شاه سلطان محمد خدابنده پایان می‌پذیرد. بخش چاپ شده کتاب که در دسترس است بهمان نحو که گفتم قسمت دوم کتابست از آنچه حسن بیگ تألیف نمود.

دو جلد موجود ازین کتاب پرارزش [شماره‌های Suppl. ۱۳۵۰ و Suppl. ۲۲۸ در کتابخانه ملی پاریس که بلوشه آنها را ذیل شماره فهرست ۴۷۵-۴۷۴ (ج ۱، ص ۲۹۷) معرفی کرده است] شامل حوادث سالهاییست که یاد کرده‌ام، ولی اگر بقول خود مؤلف استناد کنیم باید این دو قسمت هم جزئی از یک کتاب مشروح چند جلدی باشد که متأسفانه همه آن در دست نیست مثلاً مؤلف از جلد‌های ششم و هفتم کتاب خود نام می‌برد که شرح حال ابن مقله در نخستین و شرح حال یاقوت مستعصمی در دومین «نوشته شده» «۳» و حتی در مورد

(۱) - ایضا، ص ۳۰۱.

(۲) - عالم‌آرای عباسی، ص ۹۹.

(۳) - احسن التواریخ، ص ۱۴۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۷۴

دیگری از یازدهمین جلد کتاب خود یاد کرده است «۱».

تألیف کتاب در عهد شاه تهماسب و بنام پسرش اسمعیل میرزا که بعد از پدر با عنوان شاه اسمعیل دوم بسلطنت رسید (۹۸۴-۹۸۵ هـ) آغاز شد. در مقدمه جلد یا قسمت چاپی کتاب (طبع افست تهران بسال ۱۳۴۷ هجری شمسی از روی چاپ کلکته بسال ۱۹۳۱ میلادی) بعد از عبارات کوتاهی در ستایش خالق و نعت رسول و منقبت امیر المؤمنین علی (ع) می‌گوید: «اما بعد راقم این کلمات پریشان و محزّر این مقالات بی‌سامان حسن نبیره امیر سلطان روملو که خود را خاک اقدام مورخان می‌داند، این جلد را نیز باسم شاهزاده جوانبخت سلطنت شعار، عمده خواقین عالی تبار، وارث سریر شاهی، جالس مسند پادشاهی، منظور انظار عنایات ربانی، مظهر آثار صنع یزدانی، مهر سپهر سلطنت و کامکاری، بدر طارم شوکت و کشور گشایی، رافع الویة العظمی و الجلاله قانع البنیة الظلم و الضلالة ناصر اولیاء المؤمنین قاهر اعداء المتمرّ دین هزبر میدان صلابت تمساح جیحون شجاعت اسمعیل میرزا نوشته شده ...» و از اینجا معلومست که جزء دیگر نیز باسم اسمعیل میرزا، پیش از رسیدن بمقام سلطنت، و در عهد پادشاهی شاه تهماسب تدوین یافته و آنچه مربوط پیادشاهی شاه اسمعیل دوم و آغاز سلطنت سلطان محمد است بعداً افزوده شده است.

از دو جزء موجود در کتابخانه ملی پاریس جزء اول شامل حوادث سالهای ۸۰۷-۹۰۵ ه و جزء دوم محتوی رویدادهای ۹۰۰-۹۸۵ ه است و این دومی همان قسمت است که نسخه چاپی آن را در اختیار داریم. حسن بیگ درباره این جزء دوم گفته است که: «این جلد مشتمل است بر اخبار و آثار جهانبانی و کشورستانی حضرت فردوس مکانی ظل سبحانی الواصل الی مراحم الملک الجلیل ابو البقشاه اسمعیل، ایضا مشتمل است بر وقایع زمان

(۱)- بنقل از گفتار بلوشه در این باب: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس، ج ۱، ص ۲۹۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۷۵

سلطنت درّ درج خلافت و جهانداری، نیربرج شوکت و کامکاری السلطان بن السلطان ابو مظفر شاه تهماسب بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و عدله و احسانه، و نیز محتویست بر احوال سلاطین رومیه و خوانین چغتای و خانان ازبکیه و مشاهیر علما و صدور و وزراء که معاصر ایشان بوده‌اند ...»

اطلاعاتی که حسن بیگ در مورد قسمت اخیر یعنی احوال علما و صدور و وزرا داده با اخبار مبسوطی که درباره شاعران و خطاطان آورده بسیار قابل توجهست. علاوه بر این مؤلف بعد از فوت شاه تهماسب تا آغاز سلطنت سلطان محمد خدابنده را نیز بتحریر درآورد و بعد از شرح بذل و بخشش سلطان محمد خدابنده و پراکنده شدن گنجینه شاه تهماسب بدست آن پادشاه، درباره او نوشته است که «از زمان آدم تا این زمان که سال تاریخ هجری به نهصد و هشتاد و پنج رسیده است، هیچ پادشاه ذوی الاقتدار بلشکر اینقدر زر نداده است ...» (۱)، و آخرین واقعه‌یی هم که در جلد دوم کتاب (قسمت چاپ شده) می‌بینیم از جمله زد و خوردهای سرحدی دولت‌های صفوی و عثمانیست که همان سال قرب ارض روم اتفاق افتاد.

۲۴- ملا فتح الله کاشانی «۲»

وی نام و نسب خویش را در منهج الصادقین چنین آورده است: ابن شکر الله فتح الله شریف کاشانی. صاحب روضات الجنات درباره او نوشته است که از عالمان دولت شاه تهماسب

(۱)- حسن التواریخ، ص ۵۰۳.

(۲)- درباره او بنگرید به:

* روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۵، چاپ مطبوعه مهر استوار قم در سال ۱۳۹۲ ه. ق، ص ۳۴۵-۳۴۶.

* ریاض العلماء و حیاض الفضلا، میرزا عبد الله افندی اصفهانی، ج ۴، مطبوعه خیام قم، ۱۴۰۱ ه. ق، ص ۳۱۸-۳۱۹.

* فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱، ص ۱۲۳-۱۲۶ و ۱۷۷-۱۷۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۷۶

صفوی و از شاگردان علی بن حسن زواری مفسر مشهور بوده و از شیخ علی کرکی نیز بواسطه روایت نموده و دارای تألیفاتی نیکو خاصه در تفسیر قرآنست که در آن دستی توانا داشت.

درباره او نوشته‌اند که سالها پیش از مرگ سکتی ناقص بر او عارض گشت چنانکه مرده‌اش پنداشتند و بخاکش سپردند. چون در قبر بهوش آمد بانگ و فریاد برآورد چندانکه از گور بیرونش کشیدند، و در آن حالت که بود نذر کرده بود که اگر از آن تنگنا رهایی یابد کتابی در تفسیر قرآن فراهم خواهد آورد. بعد از رهایی از گور سالها بزیست و سهار بنذر خود وفا کرد، دوبار بفارسی و یک‌بار بتازی. دو تفسیر فارسی او منهج الصادقین و خلاصه المنهج است و تفسیر عربی او زبده التفاسیر در دو مجلد بزرگ.

و اما منهج الصادقین فی الزام المخالفین که در پنج مجلدست بیان خود او:

«منطویست بر حل لغات و تراکیب نحویه و اسرار و نکات غریبه مبتنی بر کثرت ادله و براهین در بطلان مذهب مخالفین و رفع شبهات معاندین و اثبات مذهب ائمه اثنی عشر و ذکر مذاهب علما و فقها در مسائل کلامیه و فروعیه دین مبین و بیان قصص مطوله و حکایات مفصله امم سابقین...» و تفسیریهست مشروح که در سال ۱۲۹۶ ه. ق در تهران بطبع رسیده است و نسخه‌های خطی آن هم کم نیست.

کوتاه شده تفسیر یاد شده خلاصه المنهج نام دارد و ملا فتح الله در مقدمه آن نوشته است که چون استفاده از تفسیر مشروح او بعلتهای مختلف برای عموم خاصه آنها که از کسب دانش محروم مانده‌اند دشوار بود، آن را کوتاه کرد و خلاصه المنهج نامید. این کتاب بسال ۱۲۸۴ ه. ق در تهران و یکبار دیگر در تبریز چاپ شد.

دیگر از اثرهای ملا- فتح الله شرح نهج البلاغه است بفارسی موسوم به تنبیه الغافلین و تذکره العارفین که در سال ۹۵۵ ه. پایان رسانده،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۷۷

و دیگر ترجمه قواعد الاحکام علامه حلی (م ۷۲۶ ه) «۱»،

و دیگر کتاب کشف الاحتجاج که ترجمه بیست فارسی از کتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی،

و دیگر زبده التفاسیر که تفسیر مشروح قرآنست عبری که بعد از تفسیرهای فارسی خود بسال ۹۷۷ ه تألیف نمود.

وفات ملا فتح الله بسال ۹۸۸ ه «۲» اتفاق افتاد و ماده تاریخ او را «ملاذ الفقها» یافتند چنانکه در این قطعه می بینیم:

مفتی دین متین کاشف قرآن مبین واقف سر قدر عالم اسرار قضا

هادی وادی تفسیر که در حل کلام خاطرش بود ز اسرار یقین پرده گشا

ملکی ذات و فلک مرتبه فتح الاسلام که بد از قوت او رایت اسلام بیا

قدوه اهل فقاہت که بمصباح دروس همه را بود بارشاد بحق راهنما

کرد پرواز بشهباز سبک جنبش عزم دل وسعت طلبش تا که ازین تنگ فضا

فقها را چو ملاذی بجز آن قدوه نبود بهر تاریخ نوشتند «ملاذ الفقها» (۹۸۸ -)

نثر فتح الله کاشانی مانند بیشتر همطرازانش، آمیخی است از پارسی و تازی که بهره تازی آن بیشتر است و بویژه زیر اثر فرندهای

دستوری عربیست چنانکه نمونه‌یی از آن را در همین گفتار دیده‌اید.

۲۵- قاضی میر احمد قمی «۳»

قاضی میر احمد قمی ابراهیمی پسر شرف الدین حسین حسینی ابراهیمی معروف به «میر منشی» است. این

(۱)- همین کتاب، ج ۳، ص ۲۲۴ و ۲۲۷.

(۲)- این واقعه را بسالهای ۹۷۸ و ۹۹۷ نیز نوشته‌اند که دور از صحت است، (تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۷۴).

(۳)- درباره او بنگرید بکتاب تاریخ تذکره‌های فارسی تألیف آقای احمد گلچین معانی، ج ۱، تهران ۱۳۴۸ شمسی، ص ۴۱۶ و ج

۲، تهران ۱۳۵۰ شمسی، ص ۱۴۱-۱۴۲ و ص ۷۰۸-۷۳۲ که در آنها علاوه بر تحقیقات آقای گلچین مقاله‌هایی از: بانو زهرای

داعی (مجله روزگار نو، ج ۴ شماره ۵، ص ۶۸-۷۰+ مجله نقش و نگار، شماره ۵، ص ۲۳-۲۴) نقل شده باضافه:-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۷۸

شرف الدین حسین مردی بود فاضل و ادیب و منشی و شاعر و محاسب و متحلی بهنرهای گوناگون. وی از شاه تهماسب خطاب «میرمنشی» یافت و بدین عنوان مشهور گردید. میرمنشی در آغاز منشی سام میرزا در هرات بود و سپس بخدمات دیگر دیوانی روزگار می‌گذاشت تا آنکه در زمان حکومت سلطان ابراهیم میرزای صفوی متخلص به «جاهی» «۱» مدتی دراز با سمت وزارت مشهد خدمت آن شاهزاده آزاده هنرمند را درک می‌کرد و تمام عمر را در اجتناب از معصیت‌ها و کارهای مکروه گذراند تا در هفتاد و هفت سالگی بسال ۹۹۰ هـ در آستانه حضرت عبد العظیم (ری) درگذشت و همانجا بخاک سپرده شد. میرمنشی مانند دیگر هنرمندان و شاعران و ادیبان مقرب سلطان ابراهیم میرزا نسبت «ابراهیمی» داشت و این نسبت برای پسرش میر احمد نیز باقی ماند، خاصه که میر احمد بیست سال از دوران جوانی خود را زیر سایه آن شاهزاده بزرگوار در مشهد گذراند و در آن مدت سرگرم دانش‌اندوزی و هنرآموزی بود.

میر احمد روز پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سال ۹۵۳ در شهر قم ولادت یافت و در یازده سالگی به‌مراه پدر، در رکاب سلطان ابراهیم میرزا بمشهد رفت و بیست سال (تاسی و یک سالگی) در آن شهر و در گاه شاهزاده یاد شده بسر برد و از محضر استادان و هنرمندان آن درگاه کسب فیض کرد و در دانش و ادب و هنر نام برآورد و در سال ۹۸۴ هـ، گویا در رکاب سلطان ابراهیم میرزا، بقزوین رفت و بعد از آنکه در همان سال ابراهیم میرزا بفرمان شاه

- اشاره مرحوم محمد علی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸- و مقاله مرحوم حاج حسین آقای نخجوانی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال نهم (۱۳۳۶ شمسی) شماره اول، ص ۱-۱۶- و مقدمه پرفسور زاخودر بر ترجمه روسی تذکره گلستان هنر (مسکو، ۱۹۴۷ میلادی).

- و مقدمه پرفسور مینورسکی بر ترجمه کتاب مذکور بانگلیسی، واشینگتن، ۱۹۵۹ میلادی.- آنچه در این گفتار آمده انتخاب و تلخیص و تنظیمی تازه است از مآخذ مذکور.

(۱)- همین جلد، ص ۴۹۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۷۹

اسمعیل ثانی در قزوین بقتل رسید، قاضی میر احمد مأمور تدوین خلاصه التواریخ شد، و پس از مرگ آن پادشاه خونریز (۹۸۵) دربار صفویان را رها نکرد، یعنی در عهد شاه سلطان محمد (۹۸۵-۹۹۶ هـ) و سپس در دوران پادشاهی شاه عباس همچنان در زمره دیوانیان روزگار می‌گذراند و آخرین منصبی که داشت استیفای دفتر شریعت و وزارت دیوان صدارت بود که از ذیحجه سال ۹۸۸ در زمان پادشاهی شاه سلطان محمد بر عهده داشت و در ماه صفر سال ۱۰۰۷ بر اثر سعایت میر صدر الدین پسر میرزا شرف جهان قزوینی از آن سمت معزول گردید «۱».

آخرین اطلاعی که قاضی احمد از خود داده مربوطست بسال ۱۰۱۵ که شرح ملاقات اوست با محمد امین عقیلی رستم‌داری خوشنویس در گلستان هنر.

پس اینکه وفاتش در الذریعه ذیل خلاصه التواریخ بسال ۱۰۰۱ نوشته شده درست نیست.

از قاضی میر احمد چند اثر مهم بر جای مانده:

نخست کتاب خلاصه التواریخ است که تألیف آن را بسال ۹۸۴ بفرمان شاه اسمعیل دوم آغاز کرد. این کتاب تاریخ عمومی است در پنج جلد که آنچه از آن در دستست جلد پنجم در ذکر سلسله نسب صفویان و شرح وقایع دولت صفویست تا سال ۹۹۹ که شاه عباس متوجه خراسان شد و اندکی از

(۱) - درباره پدر این میر صدر الدین یعنی شرف جهان بنگرید بهمین جلد، ص ۶۷۹ - ۶۹۱؛ و اما تهمت میر صدر الدین بر قاضی احمد قمی چنین بود که میر صدر الدین بیهانه تهیه تذکره‌ی بشیوه تذکره الشعراى دولتشاه سمرقندی هر ساله مبلغی از خزانه می گرفت و پس از آنکه چندبار شاه عباس تذکره را از میر صدر الدین مطالبه کرد، عاقبت میر که کاری انجام نداده بود بنا بنوشته قاضی میر احمد در گلستان هنر بشاه عباس چنین گفت که: «چهل و پنج سال قبل ازین که والد راقم (یعنی میر منشی شرف الدین) وزیر مشهد مقدس معلی بود کتابی از کتابخانه آن حضرت گرفته و نزد او مانده، الحال آن کتاب نزد قاضی احمد است. آن را بستانید و بمن دهید تا من تذکره را تمام کنم. هیچ قزوینی هرگز این حرف نگفته. القصه بمؤدای القاص لا- یحب القاص خاطر اشرف را ازین غلام منحرف ساخته معزول شده بقم آمدم».

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۸۰

آغاز جلد ششم تا رویدادهای سال ۱۰۰۱ هجری. این کتاب بسبب اشتغال بر اطلاعات موثق و مشروح راجع به بدایت حال سلسله صفوی و عده زیادی از رجال ادب و شعر و هنر، از مأخذهای مهم و معتبرست. قاضی احمد وقایع را در این کتاب بنظم سنواتی ثبت کرد و چنانکه در پایان جلد پنجم نوشته «چون سال پارس ثل ۱» باتمام رسید، این مجلد خامس را تمام نمود و بعون الله الملک المعبود نود و سه سال تمام از سلطنت روزافزون سلاطین صفویه و دودمان مرتضویه که بزمان مظهر موعود متصل گردد سمت تحریر یافت» و سپس اظهار امیدواری کرد که «چون پادشاه (یعنی شاه عباس یکم) هنوز جوانست و حوادث مختلف در پیش، درباره او تاریخی علی حده و مجلدی تازه در قید کتابت درآورد» و بعید نیست که مجلد ششم را بهمین قصد آغاز کرده و وقایع یک سال و اندی را هم نوشته و سپس کار را از دست فروهشته باشد.

قاضی میر احمد در تألیف خلاصه التواریخ گذشته از مشاهدات و اطلاعات خود از چند کتاب نیز استفاده کرد مانند لب التواریخ میر یحیی سیفی و حبیب السیر خواندمیر و جهان آرای قاضی احمد غفاری و بویژه احسن التواریخ حسن بیگ روملو. از جلد پنجم این کتاب نسخه‌های کافی موجود است.

کتاب مهم و پرارزش دیگر قاضی میر احمد قمی گلستان هنر است که یک بار بسال ۱۰۰۶ تدوین شد و بعد در آن تجدیدنظر کرده کتاب را بار دیگر تدوین نمود. و آن تذکره‌یست در بیان حال هنرمندان مختلف از خوشنویسان و نقاشان و تذهیب گران و رنگ آمیزان و صحافان و دیگر اصناف مشابه که مؤلف زمان بیشتر آنها را درک کرده و با عده‌ی از آنان رابطه شاگردی یا آشنایی و دوستی داشته است. این کتاب یکبار بوسیله استاد زاخودر بروسی (۱۹۴۷ میلادی) و بار دیگر بوسیله استاد مینورسکی بانگلیسی (۱۹۵۹ میلادی) ترجمه و چاپ شد و از آن نسخه‌های خطی در دستست و فهرست تدوین ثانوی کتاب بدین شرحست: مقدمه در باب احداث قلم و پیدا شدن خط

(۱) - مقصود پارس ثل سال ۹۹۹ است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۸۱

و اسناد آن بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و موضوع علم خط. - فصل اول در بیان خط ثلث و مایشابه. - فصل دوم در ذکر خط تعلیق. - فصل سوم در شرح خط نستعلیق. - فصل چهارم در ذکر احوال نقاشان و مذهبیان و عکس سازان و قاطعان خط و افشانگران و صحافان. - خاتمه در باب تذهیب و جدول و رنگ الوان و ساختن مرکب بانواع مختلف.

دیگر از اثرهای قاضی میر احمد قمی کتاب مجمع الشعرا و مناقب الفضلا است که تذکره‌یست در ترجمه حال شاعران و قسمت خاتمه آن مشتمل است بر ذکر حالات پادشاهان و شاهزادگان و امیران و ترکان. استاد زاخودر در ترجمه گلستان هنر از وجود این

نسخه در روسیه خبر داده است.

قاضی میر احمد تذکره دیگری دارد بنام جمع الخیار در شش مجلد کوچک در بیان احوال شاعران و نویسندگان آذربایجان و عربستان و عراق و خوزستان.

از نثر قاضی میر احمد چند سطر در حاشیه صفحه ۱۶۷۹ نقل کرده‌ام و او همه جا همین قلم ساده و نگارش روان و بی‌تکلف را دارد، حتی در دیباچه‌های آثار خود.

۲۶- وقوعی نیشابوری «۱»

میر محمد شریف وقوعی حسینی نیشابوری از سادات اسحق آباد نیشابور بود که در دوران پادشاهی شاه

(۱)- درباره او بنگرید به:

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲ ص ۲۷۳-۲۷۵.

* ریاض العارفین آفتاب رای لکنهوی، ج ۲ ص ۳۳۰.

* روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۹۱۰-۹۱۱.

* مآثر رحیمی میرزا عبد الباقی نهاوندی، کلکته ۱۹۲۱ میلادی، ج ۳.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۳۵۷، ۴۲۵، ۸۲۰.

* تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، لاهور ۱۹۸۵، ص ۱۴۵-۱۴۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۸۲

تهماسب صفوی مقاماتی در دیوان داشتند. تربیت و تحصیلاتش در خراسان بود و در جوانی در بیشتر فنون خاصه تاریخ و ادب و خط مهارت یافت و سپس بهند روی آورد و چون خویشاوندش شهاب الدین احمد خان از اعیان دربار جلال الدین محمد اکبر پادشاه بود، ملازمت او اختیار نمود و بعد از مرگ او بدرگاه میرزا عبد الرحیم خانخانان پیوست و چندگاهی از مداحان خاص او بود و سرانجام باعانت خان مذکور در سال ۹۹۸ وارد دربار اکبر گردید و روزگار را بخوشی می‌گذراند تا در لاهور بسال ۱۰۰۲ بدرود حیات گفت.

وی را بسبب اعتقادات خاصی که در مسائل دینی داشت کافر می‌دانسته و می‌گفته‌اند که گاه خود را پسیخانی و گاه صباحی نشان می‌دهد ولی جزو هیچیک از آن دو دسته نبود، او را معتقد به تناسخ نیز دانسته‌اند و با اینهمه قصیده‌هایی در ستایش امامان اثنی عشر سروده است که دلیل پایداریش در تشیع می‌تواند بود.

او خط- شکسته را خوب می‌نوشت و ازین روی به محمد شریف شکسته‌نویس شهرت یافت چنانکه آفتاب رای می‌گوید «وقوعی یعنی محمد شریف شکسته‌نویس ...». در انشاء ماهر بود و از کتابهای تاریخ بزبان عربی آگاهی داشت و کتابهای نفیسی در اختیارش بود که بعد از مرگش باقی ماند.

قصیده و غزل و رباعی را خوب می‌ساخت و بقول محمد مظفر حسین صبا در روز روشن چون طبعش بایراد مضمونهای وقوعی تمایل داشت این تخلص را برای خود برگزید. مدتها مداحی میرزا عبد الرحیم خانخانان می‌کرد. محمد امین رازی می‌نویسد که وقوعی از خانخانان «جهت این رباعی سه هزار محمودی صله یافت:

ای بزم ترا دُردی ساغر خورشیدوی عیش شبت کشیده سر در خورشید

گر فضله خاک آستان نشدی چون ظلمت شب شدی مکدر خورشید»

۵۰۵. * طبقات اکبری خواجه نظام الدین بخشی هروی، کلکته ۱۹۱۲، ج ۲ ص ۵۰۵.

* فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه دیوان هند، اته، ج ۱، س ۱۱۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۸۳

و نیز ازوست:

درد خدنگت بجان لذت درمان شکست خار جفایت بدل رونق بستان شکست
ذوق شهید غمت گشت چو معلوم خضر جام بقا بر لب چشمه حیوان شکست
میل خدنگ افگنی کرد چو آن ترک مست خاصیت درد و غم در دل پیکان شکست ...

**

عاشق نمی‌دارد روا افشای راز یار خودای دل مکن رسوا مرا از ناله‌های زار خود
می‌سوزم از درد نهان ای گریه یاری کن دمی تا آب بر آتش زخم از چشم طوفان بار خود **

خوی تو که در ستیزه تقصیر نکرد در کشتنم اندیشه تقدیر نکرد

آن ناله که از سنگ برآورد فغان‌فریاد که در دل تو تأثیر نکرد **

معشوقه وصال جاودانت ندهدره جانب خویش رایگان ندهد

بگذار حدیث وصل کآن پرده‌نشین تا جان ندهی بخود نشانت ندهد **

ای والی سینه قهرمان غم توجان در تن من دست نشان غم تو

جان دادم و کار بر خود آسان کردم تا باز رهم ز امتحان غم تو

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۸۴ بختم بوصال رهنمون بایستی یا درد دلم ازین فزون بایستی

چشم ز غمت اگرچه طوفان انگیخت آلوده به اشکست، بخون بایستی اما اثر معروف میر محمد شریف کتاب اوست بنام مجامع الاخبار که تاریخ مجمل عالم است از خلقت تا سال هزار هجری و ازین حیث بی‌شباهت بتاریخ الفی نیست. این کتاب در دو مقاله تدوین شده است که شرح مختصرشان چنین است: مقاله اول در بیان فوائد تاریخ، آغاز آفرینش، تاریخ انبیا از آدم تا مسیح، تاریخ پادشاهان یهود، حکمای قدیم (از لقمان تا بزرگمهر)، شاهان یمن و سوریه و عراق عجم، پادشاهان قدیم ایران از گیومرث تا یزدگرد سوم. - مقاله دوم شرح حال محمد (ص) و خلفای راشدین، ائمه اطهار، خلفای بنی امیه و بنی عباس و بنی فاطمه. - تاریخ ایران دوره اسلامی، طاهریان، صفاریان، دیلمیان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان، اسمعیلیان، خوارزمشاهان، فراختائیان، اتابکان. - چنگیز خان و اخلافتش، ایلخانیان، چوپانیان، مظفریان، جلایریان، سربداران. - تیموریان ایران، ملوک قراقویونلو و آق‌قویونلو و اوزبکان. - صفویان تا چهارمین سال جلوس شاه عباس. - تاریخ دولت عثمانی. - تاریخ هند در سه قسمت که از سبکتکین آغاز شده و تا سی و هفتمین سال جلوس اکبر پادشاه یعنی سال هزار هجری ادامه یافته است. ارزش این کتاب بیشتر در اشتمال آنست بر یکدوره مجمل و فشرده از تاریخ عمومی جهان، آنطور که مسلمانان می‌شناخته‌اند، تا زمان مؤلف.

۲۷- نظام الدین هروی «۱»

خواجه نظام الدین احمد پسر خواجه محمد مقیم هروی معروف بخواجه نظام الدین بخشی «۲» از رجال

(۱)- درباره او بنگرید به:

* منتخب التواریخ، ملا عبد القادر بداؤنی، ج ۲ ص ۳۹۶-۳۹۸.

* مآثر الامرای میر عبد الرزاق خوافی (صمصام الدوله شاهنواز خان) ج ۱ کلکته ۱۸۸۸- میلادی، ص ۴۷ و ۶۶۰-۶۶۴؛ ج ۲، کلکته ۱۸۹۰، ص ۷۸۰ (درباره عابد خان یکی از پسران نظام الدین) و ج ۳ کلکته ۱۳۰۹ ه. ق، ص ۲۳۹ و ۲۴۳ و ۲۵۰ درباره خواجه مقیم هروی پدر نظام الدین بخشی.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۲۲۰-۲۲۱.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱، ص ۳۲۳-۳۲۴.

* تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان از بابر تا اورنگ زیب، دکتر آفتاب اصغر، لاهور، ۱۹۸۵ میلادی، ص ۱۴۸-۱۴۵.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰ ش، ص ۶۶۸-۶۷۳.

(۲)- بخشی: محرر و منشی، حاکم، ناظر و مستوفی، رئیس خزانه باضافه معانی دیگری که درباره آن ذکر شده، بنگر بفرنود سار ذیل همین واژه.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۸۵

بزرگ دولتی در عهد جلال الدین محمد اکبر پادشاه و از مورخان و مؤلفان ایرانی در هند است که چنانکه خود در کتاب طبقات اکبر شاهی نوشته از اعقاب خواجه عبد الله انصاری عارف مشهور بود. شرح حال او و پدرش در مآثر الامرای میر عبد الرزاق خوافی (صمصام الدوله شاهنواز خان) آمده است.

خواجه محمد مقیم هروی از دوران ظهیر الدین بابر در زمره ملازمان او بود و در آخر عهد آن پادشاه بخدمت دیوانی بیوتات اختصاص یافت و بعد از مرگ بابر (۹۳۷ ه) باردوی میرزا عسکری خان یکی از پسران او پیوست و بهنگامی که همایون پادشاه گجرات را فتح کرد و حکومت احمدآباد را بمیرزا عسکری ارزانی داشت، خواجه مقیم وزیر میرزا و طبعاً از ملازمان همایون بود و در واقعه جوسا یا جونسا (۹۴۶ ه) و شکست همایون و فرارش با چند سوار با گره خواجه مقیم یکی از آن سواران بود و بعد از همایون هم در دوره جلال الدین اکبر خدمات دیوانی را ادامه داد.

بعد از مرگ محمد مقیم پسرش نظام الدین مورد عنایت قرار گرفت و در امور نظامی و دیوانی مقاماتی کسب کرد، چنانکه در بیست و نهمین سال پادشاهی اکبر (- ۹۹۲ ه) بخشی (مستوفی) گجرات شد و در سال سی و هفتم از پادشاهی اکبر (- ۱۰۰۱ ه) بخشی کل ممالک او گردید و درین مقام بلند

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۸۶

بود تا بسال ۱۰۰۳ در چهل و پنج سالگی درگذشت.

اثر مهم و معروف او کتاب طبقات اکبر شاهی یا طبقات اکبری است که موضوع آن تاریخ تمامی احوال هندوستان و طبقات سلاطین مختلف آنست از سبکتکین (۳۶۶-۳۸۷ ه) تا سی و هشتمین سال پادشاهی جلال الدین اکبر (- ۱۰۰۲ ه) و منقسم است به یک «مقدمه» و نه «طبقه» باضافه «خاتمه».

خاتمه حاوی بعضی اطلاعات جغرافیایی هند است و مؤلف در مقدمه گفته است: «چون سواد اعظم هندوستان مملکتی است وسیع و مرکب از چند اقلیم، اکثر ازمه و اوقات در هر ناحیه ازین مملکت وسیع فردی از افراد حکام استیلا- یافته خود را بسلطنت ملقب ساخته فرمانروایی می‌کرد و سخن طرازان آن عصر در احوال داروگیر فرمانروای همان ناحیه تاریخها پرداخته بیادگار گذاشتند چنانکه تاریخ گجرات و تاریخ سند و تاریخ مالوه و تاریخ بنگاله و همچنین تاریخ سایر اقطاع و اکناف ممالک هندوستان جداجدا مرقوم صحائف شده ... و اکنون که جمیع اقطار و نواحی ممالک هندوستان بتیغ جهانگشای حضرت خلیفه‌اللهی مفتوح گشته و جمیع کثرات بوحدت انجامیده ... بخاطر فاتر رسید که تاریخی که جامع و مشتمل بر تمامی احوال ممالک هندوستان باشد عبارتی

واضح از زمان سبکتکین که سنه سبع و ستین و ثلثمائه (۳۶۷ هـ) و ابتدای ظهور اسلام در بلاد هندوستان است تا سنه اثنی و الف هجریه (۱۰۰۲ هـ) موافق سی و هشتم سال الهی که مبداء آن از جلوس ابد قرین حضرت خلیفه الهی است، طبقه بطبقه مرقوم خامه صدق و سداد گرداند و خاتمه هر طبقه را بفتح موکب عالی آن حضرت که عنوان رفعت‌نامه مفاخر است اتصال دهد... «۱» و در خاتمه مختصری درباره سلطنت اکبر پادشاه نوشته مفصل آن را بکتاب اکبرنامه ابو الفضل علامی حواله کرد.

خواجه نظام الدین در تألیف این کتاب از چندین مأخذ معتبر استفاده کرد مثل: تاریخ یمینی، زین الاخبار گردیزی، روضه الصفا، تاج المآثر، طبقات

(۱) - منقول از تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۱۵۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۸۷

ناصری، خزاین الفتوح، تغلق‌نامه، تاریخ فیروزشاهی ضیاء برنی، فتوحات فیروزشاهی، تاریخ مبارکشاهی، فتوح السلاطین، تاریخ محمود شاهی مندوئی، طبقات محمود شاهی گجراتی، مآثر محمود شاه گجراتی، تاریخ محمدی، تاریخ بهادر شاهی، تاریخ بهمنی، تاریخ ناصری، تاریخ مظفر شاهی، تاریخ میرزا حیدر، تاریخ کشمیر، تاریخ سند، تاریخ بابری، واقعات بابری، تاریخ ابراهیم شاهی، واقعات مشتاقی، واقعات همایون پادشاه. نام این مأخذها را نظام الدین در مقدمه کتاب خود آورده است. در طبقات نه گانه این کتاب بترتیب درباره سلاطین زیرین سخن گفته شده است:

(۱) سلاطین دهلی تا اکبر (۲) سلاطین دکن (۳) سلاطین گجرات (۴) سلاطین بنگاله (۵) سلاطین مالوه (۶) سلاطین جونپور (۷) سلاطین سند (۸) سلاطین کشمیر (۹) سلاطین مولتان.

میر عبد الرزاق خوافی درباره این کتاب می‌نویسد: «چون جزء رسی و دقت در تنقیح اخبار و سعی تمام بفراهم آوردن مواد بکار برده، و مثل میر معصوم بهکری و غیره از اهل کمال دمساز تألیف آن بوده‌اند، اعتبار تمام دارد و آن اول تاریخیست که احوال جمیع سلاطین اسلام سواد اعظم هندوستان را (که مساحان بسیط غبرا چاردانگ روی زمین گفته‌اند) جامع است، و مأخذ صاحب تاریخ فرشته و متبعان او (که مع شئی زائد نگاشته‌اند همین نسخه مرغوبه است) «۱».

این کتاب یک‌بار بسال ۱۸۷۰ در لکنهو و بار دیگر در سه جلد در کلکته (سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ میلادی) چاپ شد. از جمله ارزشهای این کتاب اشتمال آن بر تراجم احوال عده زیادی از امیران، عالمان و شاعرانیست که همعهد جلال الدین اکبر بوده‌اند.

(۱) - مآثر الامراء، ج ۱، ص ۶۶۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۸۸

۲۸- امین احمد رازی «۱»

وی چنانکه پیش ازین دیده‌ایم از تبار خواجه ارجاسپ تهرانی متخلص به «امیدی» «۲» بود، و خود پسر خواجه میرزا احمد تهرانی و اسم کامل او محمد امین است و به «امین احمد» بصورت اضافه ابنی در عرف ادیبان و مورخان شهرت دارد.

پدرش خواجه میرزا احمد پسر خواجه محمد طاهر و برادر خواجه محمد شریف هجری و خواجه خواجگی بود. ازین هر سه برادر یادگارهایی در عرصه ادب و سیاست بازماند: از خواجه میرزا احمد، میرزا محمد امین یعنی صاحب این ترجمه و مؤلف کتاب هفت اقلیم؛ و از خواجه خواجگی، شاپور تهرانی شاعر بزرگ که پیش ازین یاد کرده‌ایم «۳»؛ و از خواجه محمد شریف خواجه غیاث

الدین محمد اعتماد الدوله وزیر جهانگیر و پدر نورهان بیگم، (همسر جهانگیر پادشاه) که خود مردی ادیب و ادب‌شناس و مشوق ادیبان و شاعران بود «۴».

(۱) - درباره او بنگرید به:

* طرائق الحقایق، حاج میرزا معصوم علیشاه، ج ۳، ص ۷۱.

* عرفات العاشقین، خطی.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۸۲ و ۸۰۶.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۴۱۰-۴۱۴.

* کشف الظنون حاج خلیفه، استنبول، ستون ۲۰۴۴.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱، ص ۳۷۳.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۳۳۵-۳۳۶.

* ترجمه تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ص ۶ و ۱۴.

* همین کتاب و همین جلد، ص ۴۷۸-۴۸۲.

* مقاله شاپور تهرانی از نگارنده این سطرها، شماره ۴ سال اول ایران‌نامه، ص ۵۰۲-۵۱۰.

(۲) - همین کتاب، ج ۴، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۶، ص ۴۲۵-۴۳۱.

(۳) - همین جلد، ص ۱۰۹۷-۱۱۱۰.

(۴) - ایضا ص ۴۸۰-۴۸۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۸۹

خواجه امین احمد شرح حال همه بزرگان این خاندان را، که همگی مردان صاحب قلم بوده‌اند، تا عهد خود در هفت اقلیم آورده «۱»، و میر عبد الرزاق خوافی نیز ازین خاندان تا بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد در دستگاه پادشاهان تیموری هند در مآثر الامرا یاد نموده است «۲».

پدر محمد امین یعنی خواجه میرزا احمد کار خانوادگی خود را که بازرگانی و ملک‌داری بود ادامه داد، و بقول پسرش «در احداث قنوات و باغات خواهشی مفرط داشت و در حدّ ذات خود مایده انعامش برای غربا آماده بود و در شیوه میزبانی و میهمان‌نوازی ماحضرش برطبق اخلاص نهاده، و پادشاه زمان، شاه تهماسب صفوی را بوی لطفی و شفقتی بی‌قیاس بود ... و چند سال کلانتری ری را مع تصدی خالصات بدو مفوض گردانید و بعد از فوت وی شاه سلطان محمد نیز بنسبت سلف عمل کرده و تا زمان فوت مهمات فوق را بدو حواله داشت ... گاهی بنابر تقریبی شعر می‌گفته ...» «۳».

و درباره محمد امین، معاصرش تقی الدین اوحدی بلیانی در تذکره عرفات گفته است: «زبدۀ الانام، خوش فهم مبین، کامل امین، متبع مورخ، رند لایبالی، صاحب ادراک عالی، شمع مجلس سرافرازی، خواجه امین بن خواجه احمد رازی از امجاد بلده ری است و یکی از ابن اعمام صاحب الصواب، اعتماد الدوله العلیه میرزا غیاث بیگ والد نورمحل «۴»، غایت فطانت و رزانت و متانت و ادراک داشته، زحمت بسیار در جمیع تواریخ کشیده، تتبع حالات نموده، از جمله کتاب هفت اقلیم تألیف اوست که همه کس را بتقریب در آنجا مذکور می‌سازد، از همه چیز سخن می‌گوید، الحق آن نسخه را نیکو نوشته ... و وی مدتی شد که در هند بجوار رحمت حق

(۱) - چاپ تهران، ج ۳، ص ۶۳-۸۱.

(۲) - مآثر الامراء، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۵۱.

(۳) - هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۷۱-۷۲.

(۴) - مقصود نورجهان بیگم است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۹۰

پیوسته ... «۱».

محمد امین چنانکه خود گفته است «۲» از دیرباز «همیشه اوقات را در تحصیل احوال ابرار و اختیار مصروف می‌داشته ... تا آخر بنابر وفور خواهش خود و اشاره بعضی از دوستان خاطر بر آن قرار گرفت که تذکره‌یی جمع سازد از نظم و نثر تا زمان حال را کاری و ایام مستقبل را یادگاری باشد، بعد از شش سال که لیل و نهارا بدان مواظبت نموده شد کتابی بحصول پیوست مملو از اشعار و اخبار و حکایات و آثار که ... اگرچه نظاره‌کنان از گل و ریاحین آن بوستان دماغ جان را معطر و دیده دل را منور می‌گردانند اما از لذت نقل آن ثمرات بنابر افزونی عبارت و زیادتیی کتابت بی‌منفعت و محروم می‌مانند، لاجرم بخاطر رسید که از هر خرمن آن دانه‌یی و از هر کیلش پیمانه‌یی جمع ساخته کتابی علی‌حده تصنیف نماید» و آن کتاب جداگانه همین هفت اقلیم است که چنانکه از گفتار مؤلف برمی‌آید خلاصه‌یست از تذکره‌یی مفصل که با شش سال کار ترتیب داده بود.

این کتاب مختصر شده را که هفت اقلیم نام یافته نمی‌توان تنها تذکره نامید، چه آنطور که از نامش برمی‌آید کتابیست که بنای آن بر جغرافیای هفت اقلیم عالم (تا آنجا که مؤلف می‌شناخته) گذارده شده است. مؤلف نخست می‌پردازد بذکر مقدمه‌یی درباره خشکیهای کره زمین و ربع مسکون از آن خشکیها که در شمال خط استواست و بخشی از ربع مسکون که جغرافیادانان قدیم آن را بهفت بخش می‌کرده و هر بخش را اقلیم می‌نامیده‌اند؛ و بعد از آن شروع می‌کند به بیان هریک از اقلیمهای هفتگانه و تعریف جغرافیایی و مساحت آن و کشورها و شهرهای مهمی که در آنست و ضمن بیان هر شهر و دیار بذکر بزرگان آن، خاصه شاعرانش نیز پرداخته و نمونه‌های خوبی از شعرهایشان ذکر نموده و ضمناً درباره هر کشور اطلاعات تاریخی هم درباره

(۱) - نقل از تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۴۱۳.

(۲) - هفت اقلیم، تهران، ج ۱، ص ۴. تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۶۹۱ ۲۸ - امین احمد رازی ص: ۱۶۸۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۹۱

آن داده است که گاه بسیار قابل توجهست خاصه آنچه درباره سند و هند بیان نموده. تألیف هفت اقلیم بسال ۱۰۰۲ ه پایان یافته است و ازین کتاب قسمتی تا اقلیم سوم بسالهای ۱۹۱۸-۱۹۳۹ در کلکته و قسمتی تا همان اقلیم در تهران و تمام آن در سه جلد بسرمایه کتابفروشی علی اکبر علمی و کتابفروشی ادبیه در تهران (بی‌تاریخ) بطبع پرغلط و بی‌فهرست چاپ شده است. بغیر از مقدمه که درباره آن سخن رفته، متن کتاب بنظم اقلیمی بدینگونه تنظیم و تدوین شده است: اقلیم اول: یمن، بلاد الزنج، نوپیا، چین. - اقلیم ثانی:

مکه، مدینه، یمانه، هرموز، دکن و توضیحات تاریخی راجع بسلسله‌های شاهان مسلمان آنجا از آغاز تا سال ۹۹۹، احمدنگر، دولت آباد، گلکنده، احمدآباد، سورات، بنگال، اریسا، کوچ. - اقلیم سوم: عراق، بغداد، کوفه، نجف، بصره، یزد، فارس، سیستان، قندهار، غزنین، لاهور، دهلی، شرح تاریخی هند از آغاز تا عهد اکبر شاه و مشاهیر هند، سوریه، مصر. - اقلیم چهارم: خراسان، بلخ، هرات، جام، مشهد، نیشابور، سبزوار، اصفهان، کاشان، قم، ساوه، همدان، ری و تهران، دماوند، استرآباد، طبرستان و مازندران، گیلان، قزوین، آذربایجان و تبریز، اردبیل، مراغه. - اقلیم پنجم: شروان، گنجه، خوارزم، ماوراء النهر و سمرقند، بخارا، فرغانه. - اقلیم

ششم: ترکستان، فاراب، یارکند، روسیه، قسطنطنیه، روم. - اقلیم هفتم: بلغار، صقلاب، یاجوج و ماجوج.

۲۹- شرفخان بدلیسی «۱»

امیر شرفخان بدلیسی از مؤلفان سده دهم و آغاز سده یازدهم است که بسبب تألیف کتاب مشهورش

(۱)- درباره او بنگرید به:

* شرح حالی که خود او در پایان کتاب شرفنامه بویژه از ص ۵۷۳ ببعد نوشته است.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۲۰۸-۲۱۰ و ضمیمه آن ص ۶۴-۶۵.

* تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران، ص ۳۸۱-۳۸۲. و بمقالات و تحقیقات بعضی از خاورشناسان که در همین گفتار بدانها اشاره خواهد شد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۹۲

شرفنامه در تاریخ طوایف کرد شهرت یافته است. بدلیس (بتلیس) چنانکه پیش ازین در ذیل ترجمه حکیم الدین ادریس گفته شد نام شهر و ناحیه‌یی در مغرب دریایچه وان، میان ارمنستان و اران است. این شهر و ناحیه در عهد شاه اسمعیل و قسمتی از دوره شاه تهماسب جزو ممالک صفوی بود و بعد، پس از فتح بغداد بدست شاه سلیمان، با ساکنان کرد و ارمنی خود، در قلمرو متصرفات عثمانیان درآمد.

امیر شرف خان (میر شرف) بن امیر شمس الدین بن حاجی شرف بن ضیاء الدین از خاندان حکام بدلیس و از رؤسای عشیرت روجکی (روزکی) از عشایر کرد بود که در سال ۹۴۹ ه در قصبه کرهرود از اعمال قم که پدرش آن را از جانب شاه تهماسب به تیول داشت، تولد یافت، و بنابر رسم دوران تهماسبی با فرزندان اعیان و امرا از نه سالگی تا دوازده سالگی در حرم شاهی در سلک شاهزادگان تربیت شد.

پدرش امیر شمس الدین در عداد ملازمان شاه تهماسب قرار داشت تا آنکه در سال ۹۶۱ ه از ملازمت استعفا کرد و کنج انزوا اختیار نمود و شاه تهماسب بنابر استدعای عشیره روجکی امارت آن عشیره و حکومت بعضی از نواحی شروان را بپسرش یعنی همین امیر شرفخان واگذار کرد، ولی چند سال بعد بار دیگر او را بملازمت برگرداند و بقزوین خواند و امارت روجکی را مجدداً بر عهده او گذارد و الکای کرهرود را کماکان بوی ارزانی داشت. این بار هم امیر شمس الدین چندگاهی بیش در ملازمت پادشاه باقی نماند و دیگر بار امارت روجکی بر عهده شرفخان گذارده شد و او در جزو ملازمان شاه تهماسب در قزوین ماند و «دو سال علی الاتصال از ملازمت منفک نشد» و بعد از گرفتاری خان احمد گیلانی بسال ۹۷۵ ه «۱»، در تسخیر گیلان رشادت بخرج داد و اهمیتی کسب کرد و هفت سال در گیلان بسر برد و سپس بقزوین رفت ولی

(۱)- همین جلد، ص ۵۰۴-۵۰۶. و رش احسن التواریخ ذیل حوادث ۹۷۵ (ص ۴۳۵-۴۴۰).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۹۳

بعثت آغاز مناقشات طوایف قزلباش در پایان عهد شاه تهماسب بقول خود «صلاح در توقف ندید» و تقاضا کرد که او را «بطرفی از اطراف ممالک محروسه ارسال دارند». پس شاه تهماسب حکومت بعضی از نواحی شروان را بدو ارزانی داشت و او بدان جانب رفت و هشت ماه بعد که شاه تهماسب درگذشت (شب سه‌شنبه پانزدهم ماه صفر سال ۹۸۴ ه)، و بعد از آن شاه اسمعیل ثانی پادشاهی نشست، او را بقزوین احضار کرد و منصب امیر الامرائی طوایف کرد را بدو بخشید ولی چندی بعد بر اثر سعایت حاسدان

بر او بدگمان شد و بیهانه حکومت نخجوان او را از پایتخت دور کرد، و چون یک سال و چهار ماه در این مقام جدید بسر برد از طرف سلطان مراد خان ثالث (۹۸۲-۱۰۰۳ هـ) منشور ولایت بدلیس بدو داده شد و حکومت موروث خانوادگی باو بازگشت و او در روز سوم شوال سال ۹۸۶ هـ از نخجوان با چهارصد نفر از ملازمان خویش که از میان آنان دویست تن کرد روجکی بودند از نخجوان عازم قلمرو حکومت خود شد و بوطن اصلی معاودت نمود و از آن پس در جزو امرای دولت عثمانی و مورد احترام سلاطین آل عثمان بود، و بعد از سلطان مراد ثالث در عهد سلطان محمد خان ثالث (۱۰۰۳-۱۰۱۲ هـ) نیز از همین مزایا برخوردار بود و در شرح حال خود چنین نوشت: «... و امروز که تاریخ هجری در سلخ شهر ذی الحجه سنه خمس و الفست (-۱۰۰۵ هـ) بیمن دولت خاقان عالیشان ابوالمظفر سلطان محمد خان حفظه الله تعالی عن الآفات حکومت موروثی در تصرف فقیر است، اگرچه بالطبع ازین امر خطیر اجتناب نموده اشغال آن را در عهده ولد ارشد و فرزند امجد موفق باخلاق نیک ابوالمعالی شمس الدین بیک ... کرده ...».

اثر معروف و مهمّ امیر شرفخان بدلیسی کتاب شرفنامه اوست که باسم سلطان محمد خان ثالث نوشته و در دیباچه آن بعد از مقدمات گفته است:

«مسود این اوراق المفتقر الی الله الملك الهادی شرف بن شمس الدین او صله الله الی سعادة الدنيا و الدین در ریعان جوانی و عنفوان زندگانی بعد از تحصیل علوم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۹۴

دینیه و تکمیل معارف یقینیه و اشغال خطیر دیوانی و کسب کمال نفسانی گاه گاه بمطالعه کتب اخبار خلف و حالات سلاطین سلف اوقات صرف می نمود تا در آن علم شریف و فن لطیف فی الجملة مهارت و در ضبط آن حسب الامکان جسارت بهم رسانید، بخاطر فاتر رسید که در آن علم منیف کتابی تألیف نماید که پرتو شعور ماهران علوم تواریخ بر آن نتافته باشد و ... چون مشاطگان عروس سخن و طوطیان شکرستان اخبار نو و کهن در هیچ عصر و زمان احوال و لات کردستان و چگونگی حالات ایشان را بیان نکرده بودند و درین معنی نسخه‌یی مرتب ننوشته، بخاطر فاتر این ذره بیمقدار ساقط از درجه اعتبار خطور کرد که نسخه‌یی در شرح حالات و مجموعه‌یی در اوضاع و اطوار ایشان بقدر الوسع و الامکان رقم زده کلک بیان نماید و آنچه در تواریخ عجم دیده و از مردمان مسن صحیح القول شنیده و معاینه و مشاهده کرده و اطلاعی بر آن حاصل شده در قید تحریر و صورت تقریر آورده موسوم بشرفنامه سازد تا احوال خانواده‌های عظیم الشأن کردستان در حجاب ستر و کتمان نماند ...» (۱).

واپسین تاریخی که در این کتاب می‌بینیم سال ۱۰۰۵ هجریست که شرفخان در پایان شرح حال خود در آخر کتاب ذکر نموده است و بنا براین همان را باید تاریخ ختم این تألیف دانست. بنای کتاب بر یک «مقدمه» و چهار «صحیفه» و «خاتمه» است که شرفخان بتفصیل آنها را در آغاز کتابش شرح داده و خلاصه آن چنین است:

مقدمه در بیان انساب طوایف کرد و اینکه از کجا پیدا شده‌اند.

صحیفه اول در ذکر ولات کردستان که مورخان آنها را در شمار سلاطین ذکر کرده‌اند در پنج فصل: (۱) ولات دیار بکر و جزیره «۲»، (۲) ولات دینور و شهر زور (-حسنویه)، (۳) ولات فضلویه یا لر بزرگ، (۴) ولات لر کوچک،

(۱)- شرفنامه، چاپ افست، تهران ۱۳۴۳، ص ۷-۹.

(۲)- جزیره ابن عمر، شهری قدیم بر کنار دجله از ناحیه غربی میان موصل و دیار بکر.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۹۵

(۵) سلاطین مصر و شام مشهور بآل ایوب،

صحیفه دوم در ذکر حکام بزرگ کردستان که اگرچه دعوی سلطنت نداشته‌اند اما گاه خطبه و سکه بنام آنان بود و آن نیز در پنج فصلست: (۱) حکام اردلان، (۲) حکام حکاری مشهور بشنبو، (۳) حکام عمادیه مشهور ببهادینان، (۴) حکام جزیره مشهور به بختی، (۵) حکام حصن کیفا «۱» معروف به ملکان،

صحیفه سوم در ذکر سایر حکام و امرای کردستان در سه «فرقه»،

صحیفه چهارم امرا و حکام بدلیس در یک «فاتحه» و چهار «سطر» و یک «ذیل» در بیان احوال مؤلف کتاب،

خاتمه در ذکر سلاطین آل عثمان و پادشاهان معاصرشان در ایران و توران و غیره.

این کتاب بسال ۱۸۶۰ میلادی در سن پترزبورگ (St. Petersburg) بطبع رسید و یک چاپ افست از آن بسال ۱۳۴۳ در تهران شد. از آن نسخه‌های متعدد کامل و ناقص در دستست، ترکی ترجمه شده و خلاصه‌یی نیز بدست «شمعی» از آن ترکی فراهم آمده است. تحقیقاتی بفرانسوی و انگلیسی و آلمانی درباره آن شده و از آن میان Wolkow مقاله‌یی در شرح حال شرفخان و معرفی کتابش در مجله آسیایی (Journal Asiatique) جلد هشتم صفحه‌های ۲۹۱ تا ۲۹۸ درج کرده و - Velaminof Zernof در مقدمه چاپ سن پترزبورگ (۱۸۶۰ میلادی) نیز شرح حال مؤلف را به همراه معرفی شرفنامه آورده است.

(۱) - حصن کیفا، که بتحریف «حسنکیف» هم نوشته می‌شد. شهری کوچک بر کنار دجله میان آمد و جزیره.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۶۹۶

۳۰- نمکین هروی «۱»

ابو القاسم خان نمکین حسینی هروی از شاعران و نویسندگان سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری است که مردی دانشمند و از منشیان خوب عهد خود بود و رباعی را خوب می‌سرود و اواخر عمر را در دربار جلال الدین اکبر گذراند و کتاب منشآت نمکین را بسال ۱۰۰۶ بنام وی تألیف کرد. این منشآت مرکبت از نامه‌های رسمی و خصوصی با توضیحاتی درباره دستور نامه‌نگاری و عنوانها و لقبهایی که برای هر مخاطبی باید بکار برد. در پایان کتاب مؤلف بپاره‌یی موضوعهای دینی که ربطی بنامه‌نگاری ندارد، پرداخته است.

منشآت نمکین در هشت باب و خاتمه تنظیم شده است بدینگونه: باب اول در ابتدای صنعت کتابت و ذکر ابتداء مکاتیب، (۲) در ترقیم فرامین و مناشیر سلاطین عدالت آیین و اجوبه لطایف تزیین آن حضرات، (۳) در تحریر ادعیه صفاتیه و اثنیه فردیه و صحائف مکاتیب، (۴) در ترسیم عرائض سؤالیه و جوابیه، (۵) در تسطیر صحائف مرشد و مسترشدین و والدین و اساتید و اخوة و اخوات و اولاد، و در گله‌مندی و شکایت از عدم مراسله و مایتعلق بها، (۶) در تنمیق صحائف تهانی و تعازی، (۷) در تصدیق قبالات و تمسکات و نکاح و سجلات شرعیه و غیر آن، (۸) در بیان ارتسام صحایف قبل الملاقات و بعدیه و مطایبات مضحکه و متفرقات. خاتمه: در تنمیق مسایل بنای مسلمانی و سبب وجوب نماز و نیت آن و آداب قراءت آن و کیفیت نماز عیدین و خطبات جمعه و عیدین و نماز استسقاء و خطبه و ادعیه کسوف و خسوف الخ.

نسخه‌یی ازین کتاب بشماره فهرست ۲۰۶۴ در کتابخانه دیوان هند (اینندیا آفیس) وجود دارد که مورخست بتاریخ ۱۰۱۲ که گویا از روی نسخه

(۱) - درباره او بنگرید باشاره مجمل هرمان اته در تاریخ ادبیات فارسی (ترجمه ... ص ۲۴۸، و بفهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه دیوان هند، ج ۱، ص ۱۱۴۱-۱۱۴۲؛ و نیز باشاره بسیار کوتاه مرحوم سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۵۸۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۹۷

اصلی مؤلف باشد.

۳۱- محمود نطنزی «۱»

محمود بن هدایه الله افوشته‌یی نطنزی از مؤلفان و شاعران سده دهم و یازدهم هجریست که بسال ۹۳۸ ه و ولادت یافت «۲». پدرش مورد توجه بهرام میرزای صفوی و مردی متقی و پرهیزگار بود و محمود در سایه هدایت او با دانشهای زمان آشنایی یافت و بشعر روی آورده مدعی ساختن پنج دیوان غزل و قصیده و اقسام دیگر شعر بنامهای «مجازیه» و «غایه المجاز» (غزل) و «حاصل الجنات» (مناقب ائمه) و «اضطراریه» و «براءة القلم» (مدایح فرمانروایان) شد که از آنها، اگر واقعا وجود داشتند، اثری در دست نیست، اما اثری که ازو باقی مانده کتابیست بنام نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار، که بسال ۹۹۸ که در فارس اقامت داشت شروع بتألیف آن کرده و در سال ۱۰۰۷ ه پایان برده است و آن بسال ۱۳۵۰ ش در تهران بطبع رسید. نقاوه الآثار انشائی مترسلانه و گاه مزین، همراه با اشعار دارد و اهمیتش در آنست که بسیاری از رویدادهای مربوط بزندگان عمومی و حادثه‌های غیرسیاسی را در ذکر وقایع بعضی از سالها آورد.

۳۲- ابو الفضل علامی «۳»

شیخ ابو الفضل بن مبارک ناگوری اکبرآبادی، برادر کوچکتر شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی، از

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ص ۳۵۸.

* مقدمه و متن کتاب نقاوه الآثار، چاپ تهران ۱۳۵۰ بکوشش آقای دکتر احسان اشراقی.

(۲)- باظهار محمود بن هدایه الله وی در سال ۱۰۰۷ که کتاب خود را تمام کرد شصت و نه ساله بود، پس ولادتش بسال مذکور در متن اتفاق افتاد.

(۳)- درباره او بنگرید به:

* هفت اقلیم، تهران ج ۱، ص ۳۷۳-۳۷۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۹۸

رجال بسیار متنفذ در عهد پادشاهی اکبر است که از هر حیث حقا بهندوستان و هندوان تعلق دارد ولی بسبب اهمیت وافرش در ادب فارسی در اینجا با رعایت کمال اختصار اشاره‌یی باحوال و آثار او می‌کنم: درباره پدر و نیاکانش پیش ازین سخن گفته‌ام و شرح حال برادرش فیضی را هم در شمار شاعران عهد دیده‌اید، و اما ابو الفضل بسال ۹۵۸ در اگره ولادت یافت و تا پانزده سالگی دانشهای متداول زمان خود را فراگرفت و بیشتر آن را مدیون خطیب

- * بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸ میلادی، ص ۴۲۹-۴۳۳ (ضمن ترجمه برادرش شیخ ابو الفیض فیضی).

* مآثر الامراء، ج ۲، کلکته ۱۸۹۰ میلادی، ص ۶۰۸-۶۲۲.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۳۶۴-۳۶۵.

* همین کتاب و همین جلد، ص ۸۳۸ بعد ذیل عنوان فیضی فیاضی.

- * سبک‌شناسی، محمد تقی بهار، ج ۳، تهران چاپ سوم ۱۳۴۹، ص ۲۸۹-۲۹۵.
- * تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر آفتاب اصغر، لاهور، ص ۱۷۱-۱۸۷.
- * سفینه خوشگو، بندر ابن داس خوشگو، پتنا، ۱۹۵۸ میلادی.
- * اکبرنامه، ابو الفضل علامی، کلکته ۱۸۷۷ میلادی.
- * آیین اکبری، ابو الفضل علامی، کلکته، جلد یکم ۱۸۷۲ و جلد دوم ۱۸۷۷ که هر دو در سال ۱۹۸۵ در اسنابروک (آلمان غربی) بچاپ افست تجدید طبع شده‌اند.
- * تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، حاشیه ص ۲۵۲-۲۵۴ که مصحح کتاب، آقای احمد گلچین معانی از مآثر الامرا و از توزوک جهانگیری و از سفینه خوشگو نقل کرده است.
- * تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، ص ۴۳۶-۴۳۸.
- * گنجینه سخن، مقدمه جلد اول چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۴۷.
- * فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۵۱۷-۵۱۹.
- * آنسیکلوپدی اسلام، چاپ جدید، ج ۱، ص ۱۲۰-۱۲۱ مقاله بقلم نور الحسن. Encyclopedia Iranica, Vol I, pp. ۲۸۷- art. par R. M. Eaton.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۱، ص ۳۳۷-۳۴۱ و ۴۰۱-۴۰۲.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۳۹۶ و ۸۳۸.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۶۹۹
- ابو الفضل کازرونی از دانشمندان آن عهد بود. در سال ۹۸۱ بمعرفی برادر خود شیخ ابو الفیض فیضی بخدمت جلال الدین اکبر درآمد و بزودی از مقربان آن پادشاه گردیده و «بمزاج پادشاهی چنان جا کرده که محسود شاهزاده‌ها بود تا بامرا چه رسد و همواره در خدمت پادشاه چون عرض با جوهر قائم بوده امری بی صوابدیدش متمشی نمی‌شد» (۱)، و بعد از چندی بمأموریت‌های نظامی بدکن رفت و در همان مأموریت بسال ۱۰۰۸ بمنصب چهار هزاری ارتقا یافت و همچنان درین خدمت بسر می‌برد تا آنکه در سال چهل و هفتم سلطنت اکبر (۱۰۱۱ هـ) بپایتخت احضار شد و در بین راه بتاریخ چهارم ربیع الاول سال ۱۰۱۱ بر دست کسانی که شاهزاده سلیم (- جهانگیر در دوران پادشاهی) گماشته بود، بقتل رسید.
- ابو الفضل نیز مانند برادر خود در ابداع «دین الهی» یا «توحید الهی» مؤثر بوده است. اهمیت او بیشتر در اینست که نویسنده‌یی چیره‌دست و ماهر بود، مانند برادرش فیضی بزبان فارسی احاطه داشت و سعی می‌کرد در نگارش اثرهای خود بسبکی نزدیک پیشینیان بازگردد و از شیوه نثر عهد صفوی دور شود. وی تألیفات متعددی دارد که مهمتر از همه آنها کتاب اکبرنامه، آیین اکبری، و عیار دانش است.
- اکبرنامه مفصل‌ترین کتاب در تاریخ دوران اکبرست که مؤلف آن را در سه جلد نوشت. در آغاز جلد اول بعد از ایراد شرحی درباره ولادت جلال الدین اکبر، از نسب پادشاهان مغول و سپس از سلطنت بابر و همایون سخن رفته و دنباله کلام بدوره اکبر کشانیده شده و بدینگونه کار تدوین تمام کتاب ادامه یافته و تا وقایع سال چهل و هفتم از پادشاهی اکبر (- سال ۱۰۱۰ هـ) را شامل شده است. اکبرنامه بسال ۱۸۷۷ در کلکته چاپ شد.
- آیین اکبری کتاب مشهور دیگرست از ابو الفضل علامی در شرح رسمها و آیین‌ها و مقررات درباری هند که هریک از آنها ذیل «آیین» (- رسم،

(۱) - مآثر الامراء، ج ۲، ص ۶۱۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۰۰

سنت) ذکر شده (مثل آیین فرود آمدن اردو - آیین چراغ افروزی - آیین واقعه نویسی، و جز آنها). این کتاب در پنج دفتر و خاتمه فراهم آمده: [دفتر اول در منزل آبادی - دفتر دوم در سپاه آبادی - دفتر سیوم در ملک آبادی - دفتر چهارم در احوال هندوستان - دفتر پنجم در دلاویز گفتار شاهنشاهی - خاتمه نبذی از احوال مؤلف]. اهمیت کتاب افزون بر بیان بعضی از فرندها و قانونهای دولتی و سپاهی در عهد تیموریان هند، بیشتر در ذکر احوال گروه بزرگی از شاعران و حکیمان و ادیبانست. در دفتر دوم ذیل فصل یا عنوان «بزرگان جاوید دولت» عده‌یی از شاعران یا بقول خود «قافیه‌سنان» را که پنجاه و نه تنند، از فیضی تا رهی نیشابوری نام برده و در دفتر چهارم زیر عنوان «آمدگان هندوستان» از آدم صفی و هوشنگ پیشداد و سام و جمشید و ضحاک آغاز کرده و رسیده است به ناصر الدین سبکتکین و چند تن از سلاطین بعد تا ظهیر الدین بابر و بازماندگانش، و بعد پرداخته است بیان حال اولیای هند و ... در خاتمه شرح حال خود را آورده است. آیین اکبری در سال ۱۲۷۳ ه. ق در دهلی مطبع رسید.

عیار دانش شیخ ابو الفضل آخرین تحریر از کلیله و دمنه است با عبارات ساده روان و صحیح، که در مقدمه تاریخ آن تا پارسی شدنش را بفرمان نصر بن احمد سامانی و بار دیگر در دوران پادشاهی بهرامشاه غزنوی شرح داده و آنگاه دو باب اول کتاب (در بعضی سخنان بوزرجمهر حکیم) و (در احوال برزویه طبیب) را که ملا حسین واعظ کاشفی در انوار سهیلی حذف کرده بر تحریر خود افزوده و کتاب را بنام جلال الدین اکبر در آورده است. علاوه بر نسخ چاپی ازین کتاب نسخه‌های خطی بسیار در دستست. مکاتبات علامی مجموعه ترسلات شیخ ابو الفضل است و بنامهای مکاتبات ابو الفضل و انشاء ابو الفضل نیز معروفست. نامه‌هایی که درین مجموعه نقل شده بعضی بنام اکبر و پاره‌یی بنام خود شیخ ابو الفضل است و عبد الصمد بن افضل محمد خواهرزاده ابو الفضل اندکی بعد از کشته شدن او

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۰۱

شروع بجمع‌آوری آن کرد و کار خود را بسال ۱۰۱۵ بانجام رسانید. این مجموعه مشتمل است بر سه دفتر: (۱) نامه‌هایی که از جانب اکبر بشاهان و امیران نوشته شده، (۲) نامه‌هایی که ابو الفضل باکبر و بیعضی از امیران نوشته و (۳) دیباچه‌های بعضی کتب و خواتم و انتخاب از کتابها و بیاضها و نثرهای دیگر. این مجموعه یکبار بسال ۱۸۱۰ میلادی در کلکته و سپس بسالهای ۱۲۶۲ ه. ق و ۱۲۸۰ ه. ق در لکنهو مطبع رسید.

او با همه اشتغالات سیاسی کارهای ادبی دیگری نیز کرد مثل تألیف جامع اللغات در لغت فارسی، و نوشتن مقدمه‌هایی بر تاریخ الفی و بر ترجمه مه‌ابهارتا و جز آنها.

درباره اعتقاد شیخ ابو الفضل بسیار چیزها گفته و نوشته‌اند که نقل آنها درینجا مقامی ندارد و ارزش او در نثر زیبای منتخب و استوار و درست اوست که بشیوه نویسندگان پیشین دارد و از آنهمه بی‌مزگیها و تازی‌گوییها و غلطپردازیها که در نثر عهد تیموری و صفوی می‌بینیم در آنها اثری نیست، پارسی هموار و یکدست و دور از افراط و تفریط و همراه با همه فرندهای واژگانی و دستوری و نویسندگی دارد، و البته نباید فراموش کرد که تمایلش بفارسی نویسی و آوردن واژه‌های پارسی بر دیگر تمایلاتش در نثر می‌چربد.

بسبب اهمیتی که کتابهای اکبرنامه و آیین اکبری در میان کتابهای تاریخ دوران تیموری هند پیدا کردند بعد از ابو الفضل علامی بسیاری سعی نمودند شیوه او را در نگارش کتابهای خود پیروی کنند ولی طبعاً باندازه خود ابو الفضل درین راه موفق نیافتند.

ابو الفضل بندرت شعر فارسی می‌سرود. این رباعی ازوست:

نفسی دارم که هر نفس مه گردد گویم که ریاضتش دهم به گردد

هرچند بجهت لاغرش می‌دارم از یک سخن فضول فربه گردد

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۰۲

۳۳- محمد طاهر سبزواری «۱»

محمد طاهر بن خواجه عماد الدین حسن بن سلطان علی بن حاجی محمد حسین سبزواری معاصر جلال الدین اکبر و از اعیان دربار او بوده و باداء خدمت‌های دولتی در هند اشتغال داشته است. در ۹۸۸ فرمان حکمرانی یکی از نواحی هند بدو داده شد و در سال ۱۰۱۳ برای گزاردن رسالتی از جانب پادشاه بخانخانان به برهانپور رفت. برادرش خواجه سلطان احمد هم در دربار اکبر مقاماتی داشت و یکی از شاعران وابسته بدرگاه وی بود.

محمد طاهر مؤلف کتاب خوبی در تاریخست بنام روضه الطاهرین که تاریخ عمومی عالم است از آغاز تا سال ۱۰۱۴ ه. وی در مقدمه کتاب نوشته است که بدان سبب آن را روضه الطاهرین نامیده که اولین کلمه ازین نام سال اتمام کتاب را نشان می‌دهد یعنی روضه که مساویست با ۱۰۱۱. پس کتاب اصلا تا وقایع سال یاد شده ختم می‌شد و بعد بعللی و از آنجمله بسبب آنکه ۱۰۱۴ سال درگذشت جلال الدین اکبر بوده دنباله مطلبهای کتاب تا بآن سال کشیده شده است. کتاب به پنج «قسم» و هر قسم بچند «باب» و هر باب بچند «فصل» تقسیم می‌شود و مؤلف فهرست مطلبهای کتاب را بشرح و تفصیل آورده و در ذکر سلسله‌های سلاطین بهریک از شاهان آن سلسله و مدت پادشاهیش هم اشاره نموده است. بخشی از «قسم اول» این کتاب که بیادشاهان قدیم ایران اختصاص دارد بامر اکبر و بوسیله مولانا تقی الدین محمد شوشتری از شاهنامه فردوسی اخذ و بوسیله مؤلف تلخیص و تکمیل شده است. موضوعها و مطلبهای کتاب از ذکر پیامبران و نخستین پادشاهان ایران و عرب آغاز شده بتمام سرزمینهای ایران و هند و روم و ترک گسترش یافته و بویژه تاریخ هند در آن تفصیل بیشتر و پرارزش‌تری دارد و از روایتهای قدیم هندویی آغاز شده تا شاهان دهلی و سند و کشمیر و مولتان و دکن و غیره

(۱)- درباره او بنگرید به تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۵۷ و بفهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۱۱۹-۱۲۱.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۰۳

امتداد یافته و بابتی خاص بسلطنت اکبر و امیران و عالمان دربار او اختصاص داده شده است.

۳۴- عبد الحق حق «۱»

عبد الحق بن سیف الدین بن سعد الله ترک بخاری دهلوی، از یک خاندان بزرگ ادب و تصوف بود که از بخارا بهند کوچ کرد و در دهلی سکونت گزید. وی محدث و فقیه و مورخ و صاحب اثرهای متعددیست که شماره آنها را تا ۱۲۰ دفتر نوشته‌اند.

شعر نیز می‌گفت و حقی تخلص می‌کرد. پدرش سیف الدین و عمش رزق الله نیز در نظم و نثر فارسی دست داشتند. عبد الحق در ۹۵۸ در دهلی ولادت یافت، بعد از کسب معارف زمان بتصوف گرایید و وارد طریقت قادری شد، دوبار بمکه و مدینه سفر کرد و مدتی در آن جاها بود و بازمانده حیات را در دهلی گذراند و همانجا بسال ۱۰۵۲ درگذشت. وی در موضوعهای گوناگونی مانند حدیث و تفسیر و فقه و تصوف و عرفان و کلام و منطق و تاریخ کتابهای متعدد نوشت. از آن میان بعضی را نام می‌بریم، مثل:

مدارج النبوة و مراتب الفتوة در سیرت رسول بفارسی که خود گزیده‌یی از آن بنام حلیه سید المرسلین ترتیب داد «۲»؛ الطريق القويم فی شرح الصراط المستقیم که در ۱۰۱۶ نوشته «۳»؛ و جذب القلوب الی دار المحبوب یا تاریخ مدینه؛ و

(۱) - درباره او بنگرید به:

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۶۹ - ۳۷۱ و ۸۰۵. درباره پدر و عمش همان کتاب، ص ۶۷۸ و ۷۹۸.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۳۵۵ و ۲۲۳ - ۲۲۴؛ و درباره پسرش نور الحق همان کتاب ص ۲۲۴ - ۲۲۵.

* تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، لاهور ۱۹۸۵، ص ۱۶۳ - ۱۶۷.

* مأخذهای دیگری که در زیر صفحه‌های آینده ذکر خواهد شد.

(۲) - فهرست نسخه‌های فارسی موزه ملی پاکستان، ص ۷۵۴.

(۳) - ایضا، ص ۷۵۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۰۴

اخبار الاخیار فی احوال الابرار و ذکر الملوک فی اخبار سلاطین هند که همه بفارسی هستند.

از میان این آثار که برشمرده‌ایم کتاب اخبار الاخیار حاوی شرح حال مشایخ تصوف در هندست از معین الدین چشتی تا پایان سده دهم هجری که در خاتمه آنها شرح حال پدر مؤلف و خود او نیز ذکر شده «۱». وی این کتاب را در سال ۹۹۶ ه پیش از آنکه بمکه برود تنظیم کرده و در بازگشت آن را دوباره از نظر گذرانده و پیرامن سال ۱۰۲۸ تکمیل کرده است. جهانگیر پادشاه در تزوک خود نوشته که در سال مذکور عبد الحق بحضورش رسیده و کتاب خود را که در شرح حال مشایخ هند نوشته بدو تقدیم کرده است «۲». درین کتاب شرح حال ۲۳۰ تن از مشایخ آمده است.

کتاب مهم دیگر عبد الحق ذکر الملوک فی اخبار سلاطین هند است که به تاریخ حقی نیز شهرت دارد و تاریخ عمومی پادشاهان مسلمان هندست از سلاطین دهلی ببعد در دو باب بدین شرح: باب اول پادشاهان دهلی از معز الدین محمد بن سام (م ۶۰۲ ه) تا سال چهل و دوم از پادشاهی جلال الدین اکبر (- ۱۰۰۵ ه). - باب دوم تمام پادشاهان دیگر هند یعنی سلاطین بنگال، جونپور، دکن (بهمنی)، نظام الملکی، عادلخانی، قطب الملکی، مندو، گجرات، تتهه، کشمیر، مولتان.

پسر عبد الحق یعنی نور الحق مؤلف زبدۃ التواریخ است از معز الدین محمد بن سام تا جلوس جهانگیر (۱۰۱۴ ه) و آن در حقیقت تحریر مفصل‌تریست از تاریخ حقی که دنباله مطلب در آن بجلوس جهانگیر کشانیده شد.

(۱) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه دیوان هند، شماره فهرست ۶۴۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در موزه بریتانیا، ص ۳۵۵ شماره Or.۲۲۱

(۲) - تزوک جهانگیری، چاپ علیگر، ص ۲۸۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۰۵

۳۵ - قاضی نور الله «۱»

قاضی ضیاء الدین نور الله بن سید شریف بن سید جمال الدین نور الله بن شمس الدین محمد شاه حسینی مرعشی «۲» شوشتری از عالمان بزرگ مذهب شیعه و از مؤلفان معروف فارسی و تازی در سده دهم و آغاز سده یازدهم هجریست. وی شعر پارسی و عربی می‌سرود و نوری تخلص می‌کرد. پدر و نیاکانش همگی شیعی مذهب بودند و او تحصیلاتش را در شوشتر نزد وحید شوشتری آغاز کرد و هم در جوانی بسال ۹۷۹ از آن شهر بمشهد رفت و تحصیلاتش را نزد عبد الواحد

(۱) - درباره او بنگرید به:

- * ریاض العلما و حیاض الفضلا، میرزا عبد الله افندی اصفهانی، ج ۵ قم ۱۴۰۳ ه. ق، ص ۲۶۵ - ۲۷۵.
- * امل الآمل، الحر العاملی، بغداد ۱۳۸۵ ه. ق، ج ۲، ص ۳۳۶ - ۳۳۷.
- * روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۸، چاپ قم، ص ۱۵۹ - ۱۶۱.
- * فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، ع منزوی، ص ۶۴۷ - ۶۵۰.
- * تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، ص ۷۵۹ - ۷۶۶.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۳۷۷.
- * طرائق الحقایق، محمد معصوم شیرازی، تهران ۱۳۱۶ - ۱۳۱۹ ه. ق، ج ۱، ص ۱۳۵ - ۱۳۶.
- * فهرست نسخه‌هایی خطی فارسی در دیوان هند، هرمان اته، ج ۱ س ۳۶۱ - ۳۶۲.
- * منتخب التواریخ بدائنی، ج ۳، ص ۱۳۷ - ۱۳۸.
- * عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی، خطی.
- * تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ص ۳۸۰ - ۳۸۱.
- * ریاض العارفین، رضا قلیخان هدایت لله‌باشی، تهران ۱۳۱۶، ص ۴۰۶.
- * ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.
- * ریاض العارفین، آفتاب رای لکهنوی، ج ۲، پاکستان ۱۹۸۲ میلادی، ص ۳۰۳.
- * ریحانة الادب، ج ۲، ص ۶۳۶.

(۲) - مرعش نسبته است بجد اعلای قاضی نور الله یعنی به علی بن عبد الله بن محمد حسینی ملقب به مرعش و یا منسوب بشهری در شام.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۰۶

شوشتری دنبال نمود و پس از دوازده سال در سال ۹۹۲ ه بهند رفت و بوسیله حکیم ابو الفتح گیلانی بخدمت جلال الدین اکبر پادشاه راه یافت و آن پادشاه مقدم او را گرامی داشت و ریاست قاضیان عسکر را بدو داد، و در سال ۹۹۶ که در ملازمت اکبر بلاهور رسید، بسمت قاضی آن شهر معلوم گردید و درین سمت بتصریح معاصرش عبد القادر بدائونی کمال درستی و سختگیری را بر مفتیان و محتسبان نادرست لاهور بخرج داد تا در سال ۱۰۱۹ بر اثر اعمال نفوذ علمای اهل سنت از سمت قضای لاهور معزول گردید و در اکبرآباد (آگره) با اجازه جهانگیر بهمت رفض، و یا بقولی بسبب نگارش کتاب احقاق الحق در اثبات حقانیت شیعه و در رد بر کتاب ابطال الباطل روزبهان خنجی اصفهانی «۱» چند درّه «۲» خاردار بر او زدند تا در گذشت، و بقولی دیگر بعد از نوشتن احقاق الحق متعصبان اهل سنت بر او خشمگین شدند و در میان راه بر سر او ریختند و او را کشتند و بهمین سبب به «شهید» (و بقولی شهید ثالث) معروف شده «۳»، و او را در همان شهر بخاک سپردند و گورش زیارتگاهست.

وی تألیفات متعدد بعربی دارد که همگی درباره مسائل مذهبی شیعه از قبیل تفسیر و فقه و احادیث و اخبار و اصول و کلامست و در کتابهای مختلف بویژه طرائق الحقایق و ریاض العلما و روضات الجنات فهرست آنها نقل شده است و از مشهورترین آنهاست احقاق الحق، مصائب النواصب، کشف العوار، عشرة الکامله، صوارم المهرقه در رد بر کتاب صواعق المحرقة ابن حجر هیشمی مکی.

(۱) - درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۵۳۸ - ۵۴۰؛ و روزبهان ابطال الباطل را در رد بر کتاب نهج الحق علامه حلی نوشت.

(۲) - درّه بضم اول و تشدید راء، تراشه‌های پوست که بروی هم می‌دوختند یا می‌بافتند و محکومان را بدان سیاست می‌کردند.

(۳) - حاج محمد معصوم (معصومعلی) شرح مفصلی درین باره نوشته است، طرائق الحقایق، ج ۱، ص ۱۳۶، بآنجا بنگرید.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۰۷

اما مهمترین اثر او چه در اثبات تشیع و ترجمه رجال بزرگ شیعه و چه در قلمرو زبان و ادب فارسی کتاب مجالس المؤمنین است که بسال ۹۹۳ تألیف آن را شروع کرد و در سال ۱۰۱۳ پایان داد (۱). این کتاب در یک «فاتحه» و دوازده «مجلس» تألیف شد. فاتحه «در تحقیق و تعریف مطلق شیعه و شیعه امامیه اثنی عشریه» است و مجلسهای دوازده گانه چنین است: (۱) در ذکر بعضی از جایها که بامامان و شیعیان اختصاص دارند؛ (۲) در ذکر طایفه‌هایی که مشهور بتشیع اند؛ (۳ و ۴) در ذکر بزرگان شیعه از صحابه و تابعان؛ (۵) در ذکر متکلمان و مفسران و محدثان و قاریان و نحویان و لغویان از میان تابعان تابعان و همچنین درباره «وکلاء ناحیه مقدسه مهدویه علیه السلام»؛ (۶) در ذکر بعضی از صوفیان که بتشیع معروف اند؛ (۷) در ذکر حکیمان و متکلمان نامبردار؛ (۸) در ذکر پادشاهان شیعه مشتمل بر یک مقدمه و شانزده جند [در مقدمه از ملوک عرب بعد از واقعه کربلا که بخونخواهی برخاستند و در جندهای شانزده گانه از آل عباس تا سادات مشعشع خوزستان سخن رفته]؛ (۹ و ۱۰) امرا و وزراء مشهور شیعه؛ (۱۱) شاعران عرب شیعه؛ (۱۲) شاعران پارسی گوی شیعه. - در همه این موردهای ذکر شده قاضی نور الله کوشیده است هرکس را خواه واقعا شیعه و خواه بمناسبتی بسیار ضعیف منسوب بتشیع بوده است در شمار شیعیان بیاورد و بهمین سبب است که قاضی را «شیعه تراش» لقب داده‌اند. در ذکر احوال شاعران پارسی گوی شیعه بیست و دو شاعر از فردوسی تا لسانی ذکر شده‌اند.

اگر از بعضی مبالغات عقیدتی در کتاب مجالس المؤمنین بگذریم آن را یکی از کتابهای اساسی درباره تشیع اثنی عشری و عده‌یی از رجال بزرگ این مذهب می‌یابیم. نثر آن هم خوب و روان و خالی از عیب است. این کتاب تاکنون یکبار در تبریز (بی‌تاریخ) و دوبار در تهران (سنگی در ۱۲۶۸ ه. ق

(۱) - افندی در ریاض العلما نوشته است که قاضی مجالس المؤمنین را در ماه رجب سال ۹۹۸ آغاز کرده و در ذی القعدة سال ۱۰۱۰ (یکهزار و ده) در شهر لاهور بانجام رسانیده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۰۸

و سربى اخيرا) چاپ شده است.

قاضی نور الله شعر فارسی می‌سرود و «نوری» تخلص می‌کرد.

تقی الدین اوحدی در شرح حالش گفته «دیوان اشعارش قریب بسه هزار بیت است، اکثر قصاید» و درباره قصیده‌یی که سید در بدگویی از سید حسن غزنوی «۱» ساخته است بر او ایراد گرفته و آن را «بغایت امری شنیع» دانسته است. چند بیت ازین قصیده که در جواب قصیده معروف سید حسن بدین مطلع:

داند جهان که قرّه عین پیمبرم شایسته میوه دل زهرا و حیدرم سروده شده، چنین است:

شکر خدا که نور الهی است رهبرموز نار شوق اوست فروزنده گوهرم

منت خدای را که نهانخانه ضمیر هست از نقوش ذات و صفاتش مصورم ...

شکر خدا که چون حسن غزنوی نیم‌یعنی نه عاق والد و نی ننگ مادرم

بادم زبان بریده چون آن ناصبی اگر مدح مخالفان علی بر زبان برم ...

رضا قلیخان هدایت این غزل را از قاضی نقل کرده است:

عشق تو نهالیست که خواری ثمر اوست من خاری از آن بادیه‌ام کاین شجر اوست

بر مائده عشق اگر روزه گشایی هشت دار که صد گونه بلا ماحضر اوست
 وه کاین شب هجران تو بر ما چه درازست گویی که مگر صبح قیامت سحر اوست
 فرهاد صفت اینهمه جان کندن نوری در کوه ملامت بهوای کمر اوست

۳۶- عبد الفتاح فومنی

عبد الفتاح فومنی از مؤلفان نیمه اول سده یازدهم هجریست که در امور دیوانی دخالت و تصرف داشت. از وی کتاب سودمندی در تاریخ گیلان باقی مانده است که در سال

(۱)- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۲، ص ۵۸۶. قاضی بدان سبب سید حسن را هجو کرده است که سیدی سنی بود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۰۹

۱۲۷۴ ه. ق (۱۸۵۸ میلادی) بسعی برناردارن (B. Dorn) در سن پترزبورگ (St. Petersburg)، لنین گراد حالیه، بطبع رسید. موضوع کتاب مربوطست بحوادث بیه پیش و بیه پس گیلان از عهد شاه اسمعیل (۹۰۷-۹۳۰ ه) تا عهد شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲) که در یک مقدمه و دو فصل تنظیم شده و هر فصل شامل چند گفتار است. در گفتارهای پایایی این کتاب جریان ضعف و انکسار روزافزون حاکمان و والیان دو ناحیه بیه پس و بیه پیش گیلان و استیصال ملوک مازندران و تسخیر این نواحی بدست قوای دولت صفوی و تعیین ساروخان طالش حاکم آستارا از جانب شاه صفی برای حکومت کل گیلانات ذکر شده است. تاریخ گیلان، بغیر از چاپ نخستین که بدان اشاره کرده‌ام، یکبار دیگر، بسال ۱۳۴۹ ش در تهران بطبع رسیده است.

۳۷- محمد قاسم فرشته «۱»

محمد قاسم هندوشاه بن مولانا غلامعلی هندوشاه استرآبادی معروف به «فرشته» در استرآباد بسال ۹۶۰ هجری ولادت یافت و پس از رشد، در اوایل جوانی، به‌مراه پدر رهسپار هند شد و در احمدنگر پایتخت مرتضی نظامشاه (۹۷۲-۹۹۶ ه) مستقر گردید. غلامعلی هندوشاه مربی فرزند نظامشاه یعنی میران حسین شد و این میران حسین بعد از پدر از ۹۹۶ تا ۹۹۷ حکومت کرد. فرشته نیز در دربار نظامشاه وارد گردید و تا بمقام ریاست نگهبانان سلطنتی ارتقاء جست ولی چنانکه در

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تاریخ گلشن ابراهیمی از خود محمد قاسم فرشته و دیباچه آن.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۲۲۵-۲۲۶.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱، ص ۳۲۶.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۷۳۲-۷۳۳.

* مقالات و تحقیقاتی درباره او که در متن بدانها اشاره شده است.

* تذکره روز روشن، چاپ تهران ۱۳۴۳، ص ۶۱۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۱۰

مقدمه کتاب خود گفته در سال ۹۹۸ از احمدنگر خارج شد و بدربار بیجاپور نزد عادلشاهیان رفت و از طرف سلطان ابراهیم ثانی عادلشاه (۹۸۷-۱۰۳۵) مأمور تألیف تاریخی درباره سلاطین هند گردید و آن را با استفاده از کتابهای متعددی که پیش از وی

تدوین شده بود در سال ۱۰۱۵ پایان رسانید و باسم سلطان ابراهیم مذکور گلشن ابراهیمی نامید و در همین سال از جانب عادلشاه سفارت نزد جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷ ه) بلاهور رفت و مدتی در آنجا ماند و درین فرصت مقداری مطالب تا حوادث ۱۰۳۳ ه بر کتاب خود افزود.

تاریخ مرگ فرشته معلوم نیست و او غیر از تاریخ مذکور یک اثر پزشکی بنام دستور الاطبا نیز دارد.

گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته در ردیف اول کتابهایست که بتاریخ عمومی هند ارتباط دارد، و مورد استفاده تمام مؤلفانیست که بعد از آن خواسته‌اند تاریخ هند را بنویسند و بهمین سبب هم چندبار بطبع رسیده است و بهترین و قدیمترین چاپ آن بسال ۱۲۴۷ ه. ق در بمبئی و پونا تحت نظر میر خیرات علی خان مشتاق اگره‌یی از روی متنی که مائور ژنرال John Briggs فراهم آورده بود، در دو مجلد بزرگ بقطع رحلی و بچاپ سنگی انجام گرفت؛ و چاپ دوم سنگی در انتشارات منشی نول کیشور، لکهنو بسال ۱۲۸۱ ه. ق صورت پذیرفت که بمنزله تجدید طبع نخستین است و چاپ دیگری هم در لکهنو بسال ۱۳۲۱ ه. ق از آن شد.

قسمتهای مختلفی ازین کتاب را بانگلیسی ترجمه و جداگانه چاپ کردند، و شرح حال فرشته را ژول مول (J. Mohl) در Journal des Savants سال ۱۸۴۰ میلادی صفحه‌های ۲۱۲-۲۲۶ و ۳۵۴-۳۷۲ و ۳۹۲-۴۰۳ انتشار داد.

محمد قاسم فرشته کتاب خود را دوبار نامگذاری کرد. بار اول آن را بنام ابراهیم عادلشاه گلشن ابراهیمی نامید و بسال ۱۰۱۵ تمام کرد؛ و بار دوم آن را نورس‌نامه نامید و مقدمه‌یی که مربوط باین نامگذاری ثانویست مورخ است بتاریخ ۱۰۱۸ ه [مثل نسخه شماره Add.۶۵۷۲ کتابخانه موزه بریتانیا] ولی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۱۱

عاقبت حق بحقدار رسید و کتاب در عرف مورخان و محققان به «تاریخ فرشته» شهرت یافت.

کتاب در یک مقدمه و دوازده مقاله و خاتمه تدوین شده است بدین شرح: مقاله اول سلاطین لاهور یا غزنویان؛ (۲) سلاطین دهلی؛ (۳) سلاطین دکن در شش روضه [پادشاهان گلبرگه یا بهمنیان- پادشاهان بیجاپور یا عادلشاهیان- پادشاهان احمدنگر یا نظامشاهیان- پادشاهان گلکنده یا قطب‌شاهیان- پادشاهان برار یا عمادشاهیان- پادشاهان بیدر (بیدار) یا بریدیان]؛ (۴) سلاطین گجرات؛ (۵) حکمرانان مالوه و مندو؛ (۶) سلاطین فاروقی برهانپور؛ (۷) سلاطین بنگال و جونپور؛ (۸) حکمرانان تته و مولتان؛ (۹) در ذکر شاهان سند؛ (۱۰) شاهان کشمیر؛ (۱۱) فرمانروایان مالابار؛ (۱۲) در ذکر حالات مشایخ هند. - خاتمه در ذکر کیفیت هندوستان و رایان محلی «۱».

در این کتاب احوال مشایخ تصوف و عده قابل توجهی از شاعران از عصر غزنویان تا زمان تألیف آمده که بسیار قابل استفاده است، و این کتاب بسبب استقصای مؤلف حاوی اطلاعات وسیع موثق در تاریخ هند است و بهمین سبب بعد از تألیف همواره مورد توجه بوده و هست و کتاب لب التواریخ هند تألیف رای بیندربان «۲» از درباریان عهد شاهجهان و اورنگ زیب بر مبنای همین کتاب نوشته شده است یعنی بیندربان از آن تلخیصی ترتیب داده و از مأخذهای دیگر مطلبهایی بر آن افزوده و دنباله مطلبها را تا یک قرن بعد از تاریخ فرشته تا بسال ۱۱۰۱ پیش آورده است «۳».

(۱)- شرح اجزاء کتاب نقل بلفظ نیست.

(۲)- Rai Bindraban

(۳)- فهرست ریو، ص ۲۲۸-۲۲۹؛ فهرست بلوشه، ج ۱ ص ۳۲۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۱۲

خواجه نعمه الله بن حبیب الله هروی از متصدیان امور دیوانی در عهد جهانگیر پادشاه بود. پدرش خواجه حبیب الله بنابر تصریح پسرش سی و پنج سال آخر عمر خود را در خدمت جلال الدین اکبر بسر برد و در دیوان خالصه کار می‌کرد و خود او یازده سال متصدی شغل واقعه‌نویسی و بعضی خدمات دیگر دیوانی در دوران پادشاهی جهانگیر بود و این دوره بسال ۱۰۱۷ ختم شد و از آن پس خواجه نعمه الله بخدمت پیرمحمد خانجهان اشتغال جست. پیرمحمد پسر دولتخان لودی بود که در دومین سال پادشاهی جهانگیر یعنی در سال ۱۰۱۶ خطاب خانجهان یافت و سرعت ببالاترین مقامات فرماندهی سپاه رسید تا آنکه بسال ۱۰۴۰ هـ درگذشت. خواجه نعمه الله در سال ۱۰۱۸ که خانجهان بجنک دکن می‌رفت همراه او بود و در همین سفر با «میان هیبت خان بن سلیم خان کاگر» اهل سامانه، که او نیز در خدمت خانجهان و از صاحب منصبان او بود، آشنایی و رفاقت یافت، و بتشویق او بتألیف کتابی در تاریخ افغانان همت گماشت و آن را بسال ۱۰۲۰ هـ بنام خانجهان شروع کرد و در دهم ذو الحجه سال ۱۰۲۱ بپایان رسانید. این کتاب موسومست به مخزن افغانی یا تاریخ خانجهانی یا تاریخ خانجهانی مخزن افغانی.

در این کتاب بقبایل افغان ریشه و منشاء سامی داده و ادعا شده است که بعد از فتح اورشلیم قوم اسرائیل بکوهستانهای غور و کوه سلیمان مهاجرت نموده‌اند. کتاب یک مقدمه و هفت باب و خاتمه دارد بدین شرح: مقدمه در سرگذشت مهتر یعقوب جد قبایل افغان. باب اول تاریخ یهود تا غلبه بخت النصر و کوچ کردن قبایل مذکور بکوهستانهای افغانستان. باب دوم سرگذشت خالد بن ولید. باب سوم سرگذشت سلسله شاهان لودی، سلطان

(۱) - درباره او بنگرید به:

* فهرست نسخ فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۲۱۰-۲۱۲.

* فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۱، ص ۳۱۲-۳۱۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۱۳

بهلول لودی و جانشینانش تا آخر پادشاهی سلطان ابراهیم بن سکندر بن بهلول و وفات او در ۹۳۰ هـ. باب چهارم در پادشاهی شیر شاه افغان و جانشینانش.

باب پنجم سرگذشت خانجهان لودی که موضوع اصلی این کتابست. باب ششم نسب‌نامه افغانان. باب هفتم در تاریخ سلطنت جهانگیر پادشاه. خاتمه در شرح حال مشایخ تصوف افغان. خلاصه‌یی از این کتاب را برنارد دارن بانگلیسی ترجمه و در لندن طبع کرده است (۱۸۲۹-۱۸۳۶ میلادی).

۳۹- میر تقی الدین ذکری «۱»

میر تقی الدین محمد بن شرف الدین علی حسینی کاشانی متخلص بذکری و معروف به «میر تذکره» از مؤلفان پرکار عهد صفوی و از شاعران آن دوراست. ولادتش پیرامون سال ۹۴۶ هـ در کاشان اتفاق افتاد و او در همان شهر برآمد و از جمله در محضر محتشم کاشانی شاگردی کرد و سپس به تتبع دیوانها و جمع‌آوری شرح حال شاعران پیش از خود و معاصر خویش پرداخت و مشروح‌ترین تذکره شاعران فارسی را که موسومست به خلاصه الاشعار و زبدۃ الافکار ترتیب داد و چنانکه از گفتار معاصر او تقی الدین اوحدی بلیانی صاحب عرفات العاشقین برمی‌آید مقارن تألیف عرفات (۱۰۲۲-۱۰۲۴ هـ) بدرود حیات گفت و چند اثر از خود

(۱) - در تمام این گفتار نظر بر تحقیق جامعی است که آقای احمد گلچین معانی در کتاب تاریخ تذکره‌های فارسی (ج ۱، تهران

۱۳۴۸، ص ۵۲۴-۵۵۶)، و نیز درباره خلاصه الاشعار علی نقی کمره‌بی، (همان جلد، ص ۵۵۶-۵۶۳) نوشته است. برای اطلاع از محتوای جزء بجزء کتاب خلاصه الاشعار و زبدة الافکار مخصوصا بنگرید بمأخذ مذکور ص ۵۲۴-۵۳۸.

در فهرستهای نسخ فارسی کتابخانه‌های خارج مانند فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه بریتانیا و فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس و کتابخانه‌های هند و پاکستان و جز آنها هم توضیحاتی درباره تذکره میر تقی الدین آمده است. - و نیز بنگرید بتاریخ نظم و نثر در ایران که در آن مرحوم استاد نفیسی مدعیست که تقی الدین پس از چند سفر در ایران بهند رفته و همانجا بوده و کتاب خود را در آنجا تألیف نموده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۱۴

بیادگار گذارد:

۱) خلاصه الاشعار و زبدة الافکار: این کتاب بزرگترین و سودمندترین تذکره‌یست که در عهد صفویان ترتیب یافت. ذکر تألیف این کتاب را بسال ۹۷۵ ه در دوران پادشاهی شاه تهماسب و بنام او آغاز کرد و کار خود را درباره آن تا حدود سال ۱۰۱۶ ادامه داد و برای کسب اطلاعاتی درباره شاعران بعض نواحی بدانجاها سفر کرد و چون محل اقامتش در زادگاهش کاشان می‌بود بذکر شاعران آن شهر و نواحی آن توجه بیشتری نمود. - خلاصه الاشعار و زبدة الافکار هم از حیث شماره شاعران مذکور در آن و هم از جهت منتخبات فراوانی که از دیوانهای استادان متقدم در آن شده نظیر ندارد و تنها عیب آن در اینست که میر تقی الدین بسبب آنکه با نوع مثنوی میانه خوبی نداشت از نقل آنها جز در یکی دو مورد خودداری نمود.

این کتاب عظیم بیک مقدمه و چهار فصل و چهار رکن و یک خاتمه تقسیم و در آنها مجموعا از ۶۵۱ شاعر متقدم و متأخر یاد شده است. در مقدمه کتاب از سبب جمع کردن اشعار و انتخاب از دیوانهای شاعران سخن رفته و در فصلهای چهارگانه از «حقیقت صفات و حالات عشق» و در ارکان اربعه از حالات شاعران بزرگ از عنصری تا غزالی مشهدی سخن بمیان آمده و با گشاده‌دستی کم سابقه‌ی شعر بسیار از آنان انتخاب گردیده است. خاتمه خلاصه الاشعار مشتمل است بر ذکر شاعران عصر و زمان تألیف خلاصه الاشعار در دوازده اصل و هر اصل در دو فصل که در آغاز آن کتاب بشاه عباس بزرگ تقدیم گردیده است. مؤلف درباره شاعران متقدم اصراری داشت که برای هریک عشقی بتراشد و داستانی در آن زمینه بیاورد.

علی نقی کمره‌بی متخلص به نقی «۱» (م ۱۰۲۹ یا ۱۰۳۰ یا ۱۰۳۱) از بخش متقدمین خلاصه الاشعار منتخبی ترتیب داد که بنابر نقل تقی الدین اوحدی در عرفات مایه رنجش تقی الدین کاشی شده اما تقی اوحدی ازین علی نقی کمره‌بی در

(۱) - درباره او بنگرید بهمین جلد، ص ۱۰۱۷-۱۰۲۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۱۵

تذکره خود بنیکی بسیار یاد می‌کند و بعید نیست که «نقی» با اجازه ذکر بی بدین انتخاب دست زده باشد.

از اجزاء مختلف خلاصه الاشعار و زبدة الافکار نسخه‌های متعدد کامل و ناقص در کتابخانه‌های ایران و خارج موجودست و امیدست که روزی، صاحب نظری بقدم همت پیش آید و این اثر گرانبها را بیک جای گرد آورد و بطبع آن پردازد.

۲) مجمع القصائد مشتمل بر قصیده‌هایی که تقی الدین از متقدمان برای تذکره خود انتخاب کرده بود، ظاهرا در پنج جلد.

۳) تدوین دیوان محتشم کاشانی که بنابر وصیت شاعر با افزودن مقدمه‌ی بدست میر تقی انجام شد.

۴) مآثر الخضریه در شرح حال و ذکر بناها و اثرهایی که آقا خضرای نهاوندی در زمان حکومت کاشان در آن سامان پدید آورد.

میر تقی شعر می‌گفت و ذکر می‌تخلص می‌کرد. این غزل استادانه را تقی اوحدی بلیانی از او در تذکره عرفات آورده است:

کدام ماه بطلعت چو ماه من باشد که حسن شاهد من شمع انجمن باشد

شهید عشق ترا نیست بیمی از محشرخوشا تنی که بزخم تو در کفن باشد
 سهیل خرمن جامست برق خرمن غم من آن سهیل نخواهم که در یمن باشد
 خرد میان ترا موی دید و رفت بفکر گمان مردم جاهل خلاف ظن باشد
 حدیث محنت هجران من چو بنویسند فراقنامه مجنون و کوهکن باشد
 کسی که فاش کند راز عشق نیست محب گرش چو مار همه خاک در دهن باشد
 خوشست جان که نثار قدوم دوست شود کسی کجا برد آن جان که در بدن باشد
 بمن یقین شده باری که بعد مردن هم زمین خانه من قبله سخن باشد
 مکن برابر هر نظم شعر ذکری را کسی نگفته پری مثل اهرمن باشد
 تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۱۶

۴۰- حسن بیگ خاکی «۱»

حسن بیگ بن محمد بیگ خاکی شیرازی از مورخان اوایل سده یازدهم هجریست. جد سوم او شمس الدین عبد الله خاکی شیرازی از خدمتگزاران سلسله آق‌قویونلو بود و بسال ۹۰۲ در تبریز وفات یافت. خود او در عهد اکبر بهند رفت و در ۱۰۰۷ هجری منصب بخشی گجرات باو تفویض شد و او همچنان در خدمت تیموریان هند بود تا دور سلطنت بجهانگیر رسید و این بار ریاست دیوان پتنا را بدو دادند و او درین مقام بود تا سرانجام در ماه صفر سال ۱۰۲۲ هجری در آن شهر وفات یافت.
 وی مؤلف کتابیست بنام احسن التواریخ که گاه باشتباه منتخب التواریخ نیز نامیده شده است و تاریخیست عمومی از آغاز تا سال ۱۰۲۱ ه که تألیف آن در عهد سلطنت جلال الدین اکبر آغاز شد و بعهد جهانگیر پادشاه یکبار در بیستم رجب سال ۱۰۱۹ پایان رسید و باز مطلبهایی بر آن افزوده شد چنانکه دومین نوبت اتمام آن بسال ۱۰۲۱ ه کشید.
 نیازی بیادآوری این مطلب نداریم که این احسن التواریخ غیر از کتاب همانم دیگریست تألیف حسن بیگ روملو که ذیل شماره ۲۳ پارسی نویسان عهد بدان اشاره کرده‌ام.

قسمتهای بزرگی از احسن التواریخ خاکی مقتبس است از «نسخ جهان‌آرا» ولی با آن از بسی جهات تفاوت دارد و در مقام و مرتبه خود یکی از تواریخ عمومی قابل توجهست. مؤلف مطلبهای خود را با تاریخ انبیا و پادشاهان قدیم آغاز کرده و آنگاه پرداخته است بیان سرگذشت پیامبر اسلام و خلیفگان و سلسله‌های سلاطین عهد عباسی تا حمله مغول شامل سلسله‌های بزرگ و کوچک ایران و آسیای صغیر و مصر و سوریه و یمن و ترکستان.

(۱)- بنگرید به: فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۸۸۶-۸۸۷ و به تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۳۵۷-۳۵۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۱۷
 سلسله‌های پادشاهان چنگیزی و اولاد و اعقابش در مغولستان و اولوسهای مختلف امپراطوری مغول و هروسپ شاهان (ملوک الطوائف) ایران بعد از انقراض ایلخانان.- تواریخ محلی در دوازده فرقه از پادشاهان مازندران و گیلان و خوزستان و لار و هرمز و شیروان و قرامان و ذو القدر و قراقویونلو و آق‌قویونلو.- سلسله‌های محلی هند و عثمانیان و تیموریان ایران و هند تا جهانگیر.- صفویان تا رویدادهای ۹۹۸ هجری «۱».

۴۱- ظهوری ترشیزی «۲»

از پیشوایان نویسندگان نثرهای ادبی در عهد مورد مطالعه ما ظهوری ترشیزی شاعر مشهوریست که پنج قسمت از نوشته‌های خود معروفست و آنها عبارتند از: (۱) دیباچه نورس، و نورس نام رساله‌یست که ابراهیم ثانی عادلشاه (۹۸۷-۱۰۳۵ هـ) درباره موسیقی هندی نوشته؛ (۲) گلزار ابراهیم در ستایش ابراهیم عادلشاه مذکور که ظهوری با همکاری ملک قمی فراهم آورد؛ (۳) خوان خلیل که آن هم به همکاری ملک قمی در ستایش ابراهیم عادلشاه نوشته شده است؛ (۴) مینا بازار در وصف بازاری که عادلشاه در پایتخت خود بیجاپور ساخته بود؛ (۵) رقعات یا «پنج رقعہ» ظهوری که به «تبسم شهدا» نیز مشهورست و این نام اخیر را بمناسبت نخستین کلام مجموعه یعنی «شهید تبسم دیت عشوه خون بها» بدان داده‌اند.

این نثرها بسرعت و گویا از همان عهد نویسنده مورد توجه پارسی‌نویسان هند و سرمشق کارشان قرار گرفت و بهمین سبب بارها و بارها طبع شد خاصه سه نثر نخستین که به «سه نثر ظهوری» معروفست.

نخستین چاپهای این نثرها عبارتند از: سه نثر ظهوری لکهنو ۱۸۴۶

(۱)- فهرست موضوعی این کتاب را بتفصیل در فهرست ریو، ج ۳، ص ۸۸۶-۸۸۷ می‌توان خواند.

(۲)- درباره او بنگرید بهمین جلد، ص ۹۷۷-۹۸۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۱۸

میلادی، و کانپور ۱۲۶۹ هـ. ق و ۱۸۷۳ میلادی. - مینا بازار دهلی ۱۲۶۵ هـ. ق، همراه با شرح، لکهنو ۱۲۸۲ هـ. ق. - پنج رقعہ با شرح کانپور ۱۲۸۰ هـ. ق و آن را در بعضی چاپهای پاکستان و هند بارادت خان واضع (م ۱۱۲۸ هـ) نسبت داده‌اند «۱».

برای آنکه نمونه‌یی از نظر ناقدان سخن هند را درباره نثر ظهوری ارائه کرده باشم بنقل عبارت صمصام الدوله شاهنواز خان درینجا مبادرت می‌کنم. این عبارت صمصام الدوله در مقام مقایسه طغرای مشهدی با ظهوری نوشته شده است: «... و فی الحقیقه ملا ظهوری استاد مسلم الثبوت است که در فن انشاء بخوش الفاظی و بلند معانی و بی‌پردگی کلمات و استخوان‌بندی حروف اعجاز موسوی ظاهر ساخته ...» «۲». ناقدان سخن مجموعه «شب‌نم شاداب» را از ظهیرای تفرشی (سده یازدهم هجری) متأثر از شیوه نگارش ظهوری می‌دانند «۳».

۴۲- طرزی

دولتخان گوالیاری متخلص به «طرزی» از شاعران و مؤلفان سده یازدهم هجری بود. مولوی محمد مظفر حسین صبا درباره او نوشته است «طرزی، دولت خان گوالیاری در

(۱)- درباره این نثرها و نسخه‌های آنها و اطلاعات دیگر گذشته از آنچه در متن آمده بمراجع زیرین هم بنگرید:

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۳، ص ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴.

* ترجمه تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ص ۲۴۱.

* فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۲۸۲.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۷۴۱-۷۴۲.

(۲)- بهارستان سخن، ص ۵۰۴.

(۳)- نسخه موجود در کتابخانه موزه ملی پاکستان (فهرست، ص ۴۱۹).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۱۹

نظم‌پردازی و نثرطرازی سرآمد اقران بود و کتاب معدن الجواهر حسب الارشاد شاهجهان پادشاه تصنیف نموده [ازوست]:

الهی این چنین عشق و محبت نصیب طرزی خونین جگر کن

ز اسباب محبت نیست آگاه‌ازین رمز نهان او را خبر کن» (۱) اما باید دانست که کتاب معدن الجواهر او با اسم شاهجهان یا بدستور او نوشته نشده و طرزی آن را چنانکه خواهیم دید با اسم جهانگیر پادشاه تألیف نموده و هم در عهد او بانجام رسانیده است. این کتاب مجموعه حکایات و قصص نادر است که دارای فواید اخلاقی هستند و از آن دو تحریر داریم که یکی در هفده بابست و دیگری در بیست و دو باب و بخشی در پایان بنام اختتام، و از هردو تحریر نسخه‌هایی در دستست. من نسخه کتابخانه ملی پاریس را بشماره Supp. ۹۰۳ که از نوع تحریر نخستین است دیده و خوانده‌ام (۲). مؤلف در خاتمه کتاب گفته است: «بار خدایا چون طرزی مسکین از کردار و گفتار سراپا ندامتست، او را رسوای قیامت مساز...» و یکبار دیگر هم آنجا که ابیاتی ببحر متقارب در ستایش جهانگیر پادشاه آورده این بیت را دارد:

ثنای جهانگیر گیتی‌ستان‌چگونه کند طرزی بی‌زبان پس تخلص طرازنده این دفتر طرزی بفتح اول و سکون ثانیست نه «طرازی» (از طراز ترکستان) چنانکه بلوشه گفته است (۳)؛ و در ترجمه تاریخ ادبیات فارسی دکتر آته هم این اسم ظاهرا باشتباه «ملاترزی» نقل شده است (۴).

طرزی معدن الجواهر را بنام جهانگیر پادشاه نوشته و بسال ۱۰۲۴ هـ پایان رسانده و تاریخ آن را دوبار آورده است، بدین گونه:

بنام جهانگیر اقلیم بخش شهنشاه جمجاه گردون محل

(۱) - روز روشن، ص ۵۰۱.

(۲) - این نسخه در ج ۴ فهرست بلوشه، ص ۶۰-۶۱ معرفی شده است.

(۳) - ایضا همان صفحات.

(۴) - ص ۲۳۶ سطر پنجم.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۲۰ شده جلوه‌گر چون عروس این کتاب برآراسته چون حلی و حلل

پی سال اتمام تاریخ گفت‌خرد: نسخه نادر و بی‌بدل (- ۱۰۲۴)

صد شکر کاین کتاب مرتب شد و تمام‌بادا پسند خاطر شاه جهان پناه

چون کرده‌ام بنام جهانگیر از آن شده تاریخ او: کتاب جهانگیر پادشاه (- ۱۰۲۴)

این کتاب همچنانکه گفته‌ام مجموعه بیست از قصص و حکایات اخلاقی و چنانکه دیده‌اید دو تحریر از آن وجود دارد، تحریر نخستین هفده باب دارد و از آن نسخه‌هایی در کتابخانه ملی پاریس و بودلثان و غیره موجودست؛ و تحریر دیگر در بیست و دو بابست و یک بخش پایانی بنام «اختتام». که نسخه آن در کتابخانه دیوان هند بشماره ۷۹۳ فهرست (ج ۱ ص ۵۲۲-۵۲۳) نگهداری می‌شود (۱).

ملا-طرزی درباره این حکایتها که پراکنده و پریشان بودند گوید که «بر محل خویش بنوک خامه سحر ساز و کلک جادو طراز آرایش دادم و این کواکب رخشنده که چون انجم بنات النعش متفرق و از هم جدا بودند، در رنگ اختران پروین فراهم آورده جلابخش دیده اخترشناسان روشن قیاس و مهندسان دقیقه‌شناس ساختم، و این گلهای دانش را که در چمنزار فضل و افضال شکفته‌اند (۲) برچیده گلدسته رنگین آراسته در نظر نخلبندان گلزار (۳) معانی ارمغانی کشیدم و این مجموعه حکایات نادر را معدن الجواهر نام نهادم.»

طرزی در آغاز هر حکایتی لحنی و بیانی خاص دارد و آنها را بدین شیوه‌های گوناگون شروع می‌کند:

(۱) - دو نسخه دیگر از همین کتاب در آن کتابخانه وجود دارد. بشماره‌های فهرست ۷۹۴ و ۷۹۵.

(۲) - در اصل: گل‌های دانش را در چمنزار فضل و افضال که شکفته‌اند.

(۳) - در اصل گل‌عذار.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۲۱

«جادو نفسان نکته طراز و داستان‌سرایان سحرپرداز بقلم گوهر بار بر صحیفه روزگار چنین نگاشته‌اند...»

«مدهوشان راقع عشق و محبت و دردنوشان خمخانه حقیقت و معرفت بگزارش این حکایت پر کیفیت بدینگونه مستمعان را سرمست ساخته‌اند که...»

گاهی ازین گونه تمهیدات در سرآغاز داستانها صرف نظر می‌کند و بسادگی می‌گوید: «در نامه‌های باستانی دیدم در ولایت گیلان فرمانروایی بود بمعدلت و سخاوت آراسته».

حکایت‌های کتاب مختلف و متنوعست و همه آنها بنام شاه جهانگیر غازی و بدعای او ختم می‌شود. مؤلف از خود باعنوان جامع حکایات یاد می‌کند و همین خود دلیلی است بر آنکه او واضع داستانها نبود و آنها را از مأخذهایی که در دسترس داشت فراهم آورد. عنوانهای اخلاقی که این حکایتها در ذیل آنها نقل شده در دو تحریر مذکور ازین کتاب تفاوت‌هایی دارد و من در اینجا بذکر عنوانهای بیست و دو گانه بابهای نسخه دیوان هند (شماره فهرست ۷۹۳) اکتفا می‌کنم که البته همه آنها جنبه اخلاقی دارند و حکایت‌هایی که در ذیل هریک از آنها نقل شده متناسب با همان برداشتهای اخلاقی هستند:

باب (۱) در بیان درجه شهادت، (۲) در عشق و محبت، (۳) در جود و سخاوت، (۴) در فضیلت توکل و قناعت، (۵) در فضیلت اکل حلال و صدق مقال، (۶) در بیان بخشایش الهی، (۷) در بیان استغنا ازیدی، (۸) در وفا و حقیقت و نتیجه آن، (۹) در بی‌وفایی و بی‌حقیقتی و ثمره آن، (۱۰) در پاداش تهمت و افترا، (۱۱) در بیان آنکه طینت آدمیزاد بآب غم سرشته، (۱۲) در فضیلت دیانت و امانت، (۱۳) در نتیجه بی‌دیانتی و کفران نعمت، (۱۴) در معدلت و انصاف، (۱۵) در نتایج بت‌پرستی و دغابازی، (۱۶) در نتیجه اندیشه تباه درباره مردم بی‌گناه، (۱۷) در بیان گوش کردن اندرز خیر سگالان صواب اندیشه، (۱۸) در بیان احوال ستاره‌شناسان، (۱۹) در بیان حقیقت سرود و سماع، (۲۰) در بیان شگفتیهای تقدیر، (۲۱) در مذمت فقر اضطراری، (۲۲) در

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۲۲

نگارش تلخیص زمان مکاره بدکاره. - اختتام در بیان احوال خویش و نیاکان رفیع الشأن.

شایسته یادآور است که در روی ورق اول تحریر هفده بابی کتابخانه ملی پاریس کسی پیرولی نامی را مؤلف این مجموعه معرفی کرده و بلوشه (فهرست، ج ۴، ص ۶۱) نوشته است که شاید او «پیرولی طرازی» باشد. تصور می‌رود این هر دو اشتباه نتیجه عدم اطلاع از حال دولتخان گوالیاری متخلص بطرزی بوده باشد.

۴۳- ملک شاه حسین سیستانی «۱»

ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه محمود سیستانی از بازماندگان سلسله صفاری است که بسال ۹۷۸ هجری ولادت یافت و از جوانی باز بکسب دانشها پرداخت و علوم ادبی و عقلی و نقلی زمان را آموخت و سفرهایی کرد و اثرهایی بنظم و نثر فراهم آورد که کتاب احیاء الملوک و تذکره خیر البیان مهمترین آنها هستند.

کتاب احیاء الملوک اثر قابل توجهیست در تاریخ سیستان که بیشتر آن

(۱) - درباره او بنگرید به:

* شرح مفصل چارلز ریو زیر عنوان احیاء الملوک در ضمیمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۶۶، و نیز زیر عنوان خیر البیان، ایضا ضمیمه فهرست ریو، ص ۷۶-۷۸.

* مقدمه احیاء الملوک بتصحیح آقای دکتر منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۴.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، آقای احمد گلچین معانی، ج ۱، تهران ۱۳۴۸، ص ۶۰۵-۶۰۹.

* خلاصه‌الاشعار و زبده‌الافکار تقی الدین کاشی منقول در صحایف یاد شده از تاریخ تذکره‌های فارسی.

* عرفات العاشقین تقی اوحدی بلیانی منقول ایضا در صفحه‌های نامبرده از تاریخ تذکره‌های فارسی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۲۳

در سال ۱۰۲۷ ه و باقی در سال ۱۰۲۸ ه نوشته شده و آخرین تاریخ مذکور در آن ۲۵ شوال سال اخیرست که مؤلف در اصفهان در جزو ملازمان شاه عباس بسر می‌برد. کتاب احیاء الملوک در مقدمه و سه فصل و خاتمه تألیف گردیده است. مقدمه: در بیان آنکه بانی بلده سیستان و بادی آبادی آن مملکت کیست، و اسامی اهل فضل و دانش و راویان حدیث و اخبار و شعرای نامدار و خصوصیات ولایت نیمروز از عجایب و غرایب و ذکر اسامی آن بلده و وجه تسمیه هر اسم و حاصل آن ملک و ذکر نسب ملوک ولایت مذکور.

فصل اول ذکر پادشاهان سیستان از گرشاسف تا دوران اسلامی و امرای عرب.

فصل دوم در بیان حال اولاد کسری که بعد از استیلای مسلمانان بسیستان رفته آنجا ماندند تا یعقوب بن لیث و خلف بن احمد تا زمان تاج الدین ابو الفضل که اول کسی است که لقب ملکی یافت و تا زمان ملک قطب الدین محمد ثالث که بفرمان تیمور بسال ۸۰۵ جانشین پدر خود شاهشاهان شاه علی در حکومت سیستان گردید و در عهد شاهرخ بن تیمور نیز حیات و حکومت داشت. فصل سوم: از عهد ملک قطب الدین مذکور تا زمان تألیف کتاب. خاتمه در شرح حوادث مربوط بزندگان مؤلف و سفرهای او و معرفی شهرهایی که در آنها توقف نموده و مشاهدی که زیارت کرده و جنگهایی که در آنها شرکت داشته است.

ملک شاه حسین در تألیف احیاء الملوک از چند کتاب دیگر درباره تاریخ سیستان استفاده کرده و از تاریخ قدیم سیستان که مؤلف آن را نمی‌شناسیم و طبع و نشر آن را مدیون مرحوم ملک الشعراء بهاریم، نیز استفاده بسیار برده است. احیاء الملوک بسال ۱۳۲۴ شمسی بتصحیح آقای دکتر منوچهر ستوده در شمار انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب از روی نسخه منحصر موجود در کتابخانه موزه بریتانیا بشماره (Or. ۲۷۷۹) طبع شده است.

و اما خیر البیان تذکره‌یست عمومی که ملک شاه حسین از اواخر سال ۱۰۱۷ بتألیف آن دست زد و کار خود را در سال ۱۰۱۹ در هرات باتمام

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۲۴

رساند و بعدها در سال ۱۰۳۵ ه تجدیدنظری در آن کرد و این تحریر را در ۱۰۳۶ ه با افزایش مطالبی بر آن پایان رسانیده و بشاه عباس صفوی تقدیم داشته است. کتاب مشتمل است بر مقدمه و دو فصل و خاتمه و ختم خاتمه. در مقدمه سرگذشت محمد (ص) و دوازده امام شیعه و سلطنت سلسله صفوی تا بسال ۱۰۳۳ ه شرح داده شده است. - فصل اول در ذکر شعرای قدیم بنظم تاریخی و منتخبی از شعرهایشان که از تذکره‌الشعرا دولتشاه سمرقندی و بهارستان جامی استفاده کرده و بیتهایی بر آنها افزوده است. - فصل دوم در شرح حال شاعران متأخر در چهار «اصل». اصل اول در ذکر شاعران معاصر سلطان حسین بایقرا و شاه اسمعیل اول. اصل دوم شاعران معاصر شاه تهماسب از جلوس او تا میانه سلطنتش. اصل سوم از میانه دوره شاه تهماسب تا عهد شاه عباس. اصل چهارم

درباره شاعرانی که از دوره ولادت شاه عباس تا زمان تألیف کتاب زیسته‌اند. - خاتمه درباره شاهان و امیرانی که شعر سروده‌اند از طغرل شاه سلجوقی، سلطان سنجر، علاء الدین تکش، طغانشاه، سلطان حسین بایقرا، شیبک خان اوزبک، عبد الله خان اوزبک، مرشد قلی سلطان جلایر. - ختم خاتمه درباره بعضی از علما و چند حدیث حاکی از تقوی و مکارم اخلاق.

ملک شاه حسین در مقدمه خیر البیان، چنانکه در خاتمه احیاء الملوک، ببعضی از احوال خود اشاراتی دارد. در آن مقدمه گفته است که در جنگهای شاه عباس در خراسان بسال ۱۰۰۸ ه و در دیگر نبردهایش ملازم رکاب بوده است.

میر تقی الدین کاشی اشاره‌ی باحوال او در خلاصه الاشعار دارد و در آن از سفرش بقزوین در عهد شاه اسمعیل ثانی برای اظهار مذهب خود (تسنن) و نیز از مسافرتش بهند و رسیدن بخدمت اکبر پادشاه سخن می‌راند. تقی اوحدی بلیانی درباره او در عرفات نوشته است: «مفخر الامجاد، بقیه الاکابر، زبده الزمان ملک شاه حسین غیاث سیستانی بغایت عالی مرتبت، بلند فطنت، کامل

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۲۵

طبیعت، خوش فهم، دانا، بجمیع امور تواناست. بوکالت ملک جلال الدین «۱» ملک نیمروز بکرات قیام می‌نمود و درین ازمنه مرخص شده بزیارت بیت الله مشرف شده مراجعت نمود. الحق باقسام سخن قادریست و بهمه روشی استاد، حین مرور سیستان بصحبت وی رسیدم، الحق از مستعدان زمانست و وی تتبع تحفه العراقین «۲» کرده و تذکره الشعرائی نیز می‌نوشت «۳».

۴۴- میر حیدر حسینی

میر حیدر بن علی حسینی رازی از مؤلفان نیمه اول سده یازدهم هجریست. وی کتاب مجمع التواریخ را بسال ۱۰۲۸ تألیف نمود و آن تألیفی نامنظم است از تاریخ ایران و سلاجقه آسیای صغیر و خانان قریم (کریمه) و عثمانیان و شاهان مسلمان هند «۴». مؤلف در آغاز کتاب بسی و پنج سالگی خود اشاره کرده و گفته است که از بدایت حال تا آن وقت که سال ۱۰۲۸ بود اکثر اوقات را بمطالعه تواریخ صرف نمود و در سال ۱۰۲۰ شروع بتألیف کتاب کرد و بسال ۱۰۲۸ جلد اول را بپایان برد و چون درین سال اخیر سی و پنج ساله بود پس ولادتش بسال ۹۹۳ ه اتفاق افتاد.

(۱)- ملک جلال الدین سیستانی از خاندان صفاری بود و چنانکه اوحدی بلیانی صاحب عرفات العاشقین گفته «بفرّ دولت شاه عباس مالک ممالک موروثی خود» بود. و باز صاحب عرفات نوشته است که «گویند در سنه ۱۰۲۹ شاه عباس او را بقتل آورد».

(۲)- تحفه العراقین از خاقانی شروانیست، بشرح حالش رجوع کنید، و نام این مثنوی که صاحب عرفات بملک شاه حسین نسبت داده تحفه الحرمین است در شرح مسافرت مکه او که بسال ۱۰۱۷ هجری سرود.

(۳)- تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۶۰۸.

(۴)- دو جلد ازین کتاب بشماره Suppl. ۱۳۳۰ و Suppl. ۱۳۳۱ در کتابخانه ملی پاریس موجودست (فهرست آن کتابخانه، ج ۱، ص ۳۲۷-۳۲۸). نسخه بسال ۱۲۷۹ ه. ق بدست همشهریم ملا آقا بابا شهیرزادی استنساخ شده است و نسخه ناقصی هم از آن بشماره ۲۱۳۶ در کتابخانه مجلس شوری موجودست. و نیز درباره معرفی کتاب بنگرید بتاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۷۶۹-۷۷۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۲۶

وی کتاب خود را بدو «مجلد» منقسم ساخت: مجلد اول در «احوال انبیا و خلفا و سلاطین» و مجلد ثانی در «احوال حکما و علما و شعرا». و نیز نوشته است که در کتاب او «اکثر نقلها بعبارت مصنفانست و عبارت کمینه [مقصود خود اوست] بسیار کمست، و بنای این بر چند تاریخ معتبرست» و آنگاه پنج کتاب (جامع التواریخ رشیدی- تاریخ حافظ ابرو- روضه الصفاء- حبیب السیر- تاریخ الفی)

را بعنوان مأخذهای اصلی و بیست و شش کتاب را بعنوان باقی مأخذهای خود ذکر کرده و گفته است «بغیر از تواریخی که مذکور شد چند تاریخ دیگر هست که تعداد اسامی آنها موجب طول کلامست» و در آخرهای همین مقدمه ادعا کرد که «قریب به بیست سال از اوقات شریف خود را روز و شب صرف این کتاب نموده» و بدین تقدیر کار خود را از پانزده سالگی آغاز کرده بود.

۴۵- معتمد خان «۱»

محمد شریف مخاطب به «معتمد خان» از مورخان نیمه اول سده یازدهم هند است، میر عبد الرزاق خوافی درباره او نوشته است که «از مردم غیر مشاهیر ایران است، چون بهندوستان وارد شد بدستکاری بخت بیدار بدولت روشناسی جنت مکانی [- جهانگیر پادشاه] فائز گشت و در سال سیوم بخطاب معتمد خان سرافرازی یافت» و در عهد جهانگیر و شاهجهان مقامات اداری بلند مانند بخشگیری و وقایع نگاری داشت و در تحریر و ویراستاری توزوک جهانگیری دخیل بود. همچنانکه

(۱)- درباره او بنگرید به:

* موردهایی از اقبالنامه جهانگیری، چاپ لکنهو، ۱۸۷۰ میلادی، جلد ۳.

* مآثر الامراء، میر عبد الرزاق خوافی، ج ۳، کلکته، ۱۳۰۹ ه. ق، ص ۴۳۱-۴۳۴.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱، ص ۳۴۲-۳۴۳.

* تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۲۶۰-۲۶۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۲۷

میر عبد الرزاق نوشته در سومین سال پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۷ ه) خطاب معتمد خان و در دوره شاهجهان عنوان میربخشی نصیبش گشت و مدارج ترقیش بشرح در مآثر الامرا آمده است. وفاتش بسال ۱۰۴۹ ه اتفاق افتاد. اثر مهمش کتاب اقبالنامه جهانگیری است در سه مجلد که بنام جهانگیر پادشاه نوشته شده و مطالب جلد‌های سه گانه آن چنین است: مجلد اول:

مجملی از احوال نیاکان جهانگیر پادشاه، از امیر تیمور گورکان تا وفات همایون پادشاه (۹۶۳ ه)؛ مجلد دوم: تاریخ سلطنت جلال الدین اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ ه)؛ مجلد سوم: تاریخ پادشاهی جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷ ه).

این کتاب در سه جلد در لکنهو بسال ۱۸۷۰ میلادی چاپ شد. نسخه اول این کتاب در سال ۱۰۲۹ یعنی پانزدهمین سال جهانگیری در کشمیر بدان پادشاه تقدیم شد ولی مؤلف بعد از آن مطالب خود را تا وفات جهانگیر و جلوس شاه جهان بسال ۱۰۳۷ بر کتاب افزود. این کتاب با انشایی روان و درست نوشته شده ولی چون محمد شریف بقول میر عبد الرزاق سابقه تاریخ نویسی نداشت بسیاری از وقایع را ضمن تحریر از قلم انداخته است. عبارت شاهنواز درین باب چنین است: «اگرچه در تاریخ دانی شهرتی داشت اما از اقبالنامه جهانگیری که بعبارت سلیس و مربوط نوشته کلک اخبار طراز اوست معلوم می شود که سلیقه تاریخ نویسی نداشت، چه با وصف عهده عهدنویسی اصلاً بجزئیات ضروری نپرداخته، بلکه معظم وقائع را هم با حذف و اسقاط بسیار بقید تحریر کشیده».

۴۶- مجدی

سید مجد الدین محمد بن ابی طالب الحسنی از مؤلفان قابل توجه اولهای سده یازدهم هجریست. از احوال او اطلاع مشروح ندارم «۱». چارلز ریو بعلت توجه خاصی که او بوصف کاشان

(۱) - اطلاع از و فعلا منحصرست باثرش بنام زینة المجالس که چون به نسخه‌های چاپی آن -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۲۸

و برتری و امتیاز آن بخرج داده، او را از مردم آن شهر دانسته است. وی معاصر شاه عباس اول بوده و کتاب خود، زینة المجالس، را بشیوه کتاب جوامع الحکایات عوفی تألیف نموده و در مقدمه آن گفته است که آن را بخواهش یکی از دوستان در سال ۱۰۰۴ هـ فراهم آورده و درین راه از کتابهای مختلفی استفاده کرده است که اهم آنها عبارتند از: جوامع الحکایات عوفی، نزهة القلوب، روضه الصفا، کشف الغمه، تاریخ ابو حنیفه دینوری، حبیب السیر، وفيات الاعیان، بهجة المباحج تألیف حسن بن حسین سبزواری، نگارستان غفاری، عجائب المخلوقات قزوینی - الفرج بعد الشدة، تاریخ حافظ ابرو - با مطالعه در متن کتاب استفاده‌اش از کتابهای متعدد دیگری نیز روشن می‌گردد که منابع اطلاعات و حکایات و روایات او هستند مثل تاریخ ابو الفضل بیهقی، لطایف الطوایف، تاریخ الحکمای شهرزوری و کتابهای دیگری که از آنها نام نبرده ولی می‌توان رد پای آنها را باسانی شناخت.

این کتاب همچنانکه گفته شد بشیوه عوفی در جوامع الحکایات تألیف شده منتهی بر شماره بخشهای آن افزوده شده و عدد آنها به ۹ رسیده است که هر کدام «جزء» نام دارند و هر جزء بده فصل منقسم گردیده است.

با مراجعه بجزءها و فصلهای کتاب ملاحظه می‌شود که ارزش تاریخی آن بر ارزشهای دیگر آن می‌چربد زیرا مجدی درین کتاب مقدار زیادی مطلبهای تاریخی و گاه جغرافیایی را ذکر کرده و آنها را با بعضی حکایتها و قصه‌ها همراه نموده است.

وی در جزء اول از کتاب خود بعد از اثبات وجود خداوند و اثر مشیت الهی می‌پردازد بذکر معجزات انبیا از آدم صفی ببعده، و بیان کرامتهای اولیا، و

- دسترس نداشتیم از نسخه خطی شماره Or.۲۳۹ در کتابخانه موزه بریتانیا استفاده کردم. - و نیز رجوع شود بتوضیحات چارلز ریو در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۷۵۸ - ۷۵۹ و ۱۰۰۴، و ضمیمه فهرست یاد شده، ص ۲۴۹ - ۲۵۰. - و بنگرید بترجمه تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ص ۲۳۵ و ۲۵۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۲۹

شرح تاریخ پادشاهان قدیم ایران تا غلبه اسلام (از گیومرث تا یزدگرد شهریار) و خلفای راشدین [با تفصیل بسیار درباره علی بن ابی طالب (ع) و دیگر امامان شیعه و موضوع غیبت و سفرای اربعه که آخرینشان علی بن محمد نام داشته و بسال ۳۲۴ هـ در گذشته]، و خلیفگان اموی و عباسی و پادشاهان معاصر با عباسیان از طاهریان ببعده، و سخنانی درباره عدالت و سیرتهای پادشاهان و لطایف و ظرایف اهل زمان و کیاست ملوک. هریک ازین مباحث بنوبه خود با حکایتهای متناسب همراه است.

در جزء دوم ازین مقوله‌ها سخن می‌رود: توقیعات پادشاهان و فایده تدبیرهای صائب آنان، فراست و کیاست و حیل‌های خداوندان دولت و غیر آنان، در کفایت وزیران و موعظتهای حکیمان و لطایف سخنان زیرکان و حکایات قاضیان و عالمان و نوادر احوال دبیران که اینها هم هریک بنوبت خود داستانهایی را بهمراه دارند و این روش را در همه «جزءها» ادامه داده و در هریک از آنها موضوعاتی اخلاقی و اجتماعی را مطرح کرده و حکایتهایی در هر باب نقل نموده است و در آخرین جزء یعنی جزء نهم توجهی را که در جزء اول و دوم نسبت بمسائل تاریخی داشته از سر گرفته و بعد از طرح چند موضوع و حکایتهای مربوط بآنها ناگهان مطالب تاریخی را از دوره مغولان ببعده به پیش کشیده و یچنگیز خان و جانشینانش و خاصه ایلخانان پرداخته است و بعد از آن به: چوپانیان و ایلکانیان و مظفریان (آل مظفر) و آل کرت و سربداران و تیموریان ایران و قراقویونلوها و آق‌قویونلوها و خانان اوزبک تا بجلوس عبد اللطیف خان در سال ۹۴۷ هـ، و تاریخ صفویان با ذکر سلطنت شاه اسمعیل و شاه تهماسب.

کتاب زینة المجالس چندبار در ایران بطبع سنگی چاپ شده است، از آنجمله در سال ۱۲۷۰ هـ. ق و ۱۳۵۹ هـ. ق؛ و از آن نسخه‌هایی

در ایران و انیران موجودست.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۳۰

۴۷- میر تقی اوحدی «۱»

میر تقی الدین محمد اوحدی دقاقی بلیانی اصفهانی پسر معین الدین محمد پسر سعد الدین محمد حسینی از خاندان مشایخ معروف بلیانی کازرونی است که پیش ازین شرح حال یکی از شاعران معروف آن خاندان را بنام امین بلیانی آورده‌ام. نسب تقی الدین بهفت واسطه بیکدی از مشایخ این طایفه یعنی اوحید الدین عبد الله بن ضیاء الدین (یا امام الدین) مسعود بلیانی کازرونی (م ۶۵۵ هـ) می‌کشد و نسب مسعود بلیانی به پنج واسطه به ابو علی حسن بن علی نیشابوری معروف به «دقاق» از عارفان بزرگ سده چهارم و آغاز سده پنجم (م ۴۰۵ هـ) می‌رسد «۲». با این شرح منشاء نسبتهای «بلیانی» و «دقاقی» و «اوحدی» برای تقی الدین اصفهانی روشن می‌گردد.

نصرآبادی که نام او را بسادگی «تقی اوحدی» نوشته مدعیست که او و خاندانش لبنانی بوده‌اند و وی از نسل سید عبد الله لبنانیست. گمان می‌رود که خطای او از درست ناخواندن واژه «بلیانی» نشأت کرده باشد، و بهرحال نوشته او را مقدمه عرفات العاشقین و بعضی دیگر از اشارات مؤلف که در کتاب

(۱)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۳۰۳-۳۰۴.

* عرفات العاشقین [اشاراتی که تقی الدین اوحدی در دیباچه و در متن کتاب باحوال خود نموده و آقای گلچین معانی آنها را استخراج و در تاریخ تذکره‌های فارسی نقل کرده است].

* تاریخ تذکره‌های فارسی، آقای احمد گلچین معانی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، ص ۳-۲۴.

* نتایج الافکار، بمبئی، ۱۳۳۶ خورشیدی، ص ۱۲۶.

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۷۹-۳۸۰.

* فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۳۹۷-۳۹۹.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، خطی، در حرف «ت».

* تذکره ریاض العارفین، آفتاب رای لکنهوی، پاکستان ۱۹۷۶، ج ۱، ص ۱۳۷-۱۳۸.

(۲)- همین کتاب، ج ۳، بخش دوم چاپ چهارم، ۱۳۶۶ ش، ص ۸۶۸-۸۶۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۳۱

خود آورده، اصلاح می‌کند، و چنانکه از گفتار او، یعنی تقی الدین، معلوم می‌گردد مسکن این خاندان اخیراً در شیراز بود و پدرش معین الدین محمد از آن شهر بعراق رفت و تقی در آغاز سال ۹۷۳ در اصفهان زاده شد، درحالی که پدرش پیش از ولادت فرزند بهندوستان رفته و آنجا در گذشته بود و تقی الدین تا دوازده سالگی که مادرش در گذشت در اصفهان ماند و در آنجا مقدمات ادب و بعضی از معارف را فراگرفت و سپس بشیراز رفت و در محضر ملا میر قاری گیلانی مؤلف انیس العاقلین و اسرار القرآن که پیش ازین بنام او باز خورده‌ایم، ریاضیات و علوم غریبه آموخت و بدامادی او سرافراز گردید و در همان حال شاعری را دنبال می‌کرد و در دکان میر محمود طرحی شیرازی که مجمع شاعران بود با چند تن از آنان که مهمتر از همه عرفی شیرازی (م ۹۹۹ هـ) بود، آشنایی یافت، ولی در سال ۹۹۳ هـ از شیراز بعراق رفت و از آن سال تا سال ۱۰۱۵ هـ که راهی هندوستان گردید غالباً در اردوی شاه

سلطان محمد خدابنده و شاه عباس در شهرهایی مانند قزوین و قم و کاشان و اصفهان و یزد و شیراز بسر می‌برد و درین میان چهار سال (۱۰۰۵-۱۰۰۹) هم زیارت عتبات کرد و در کربلا اقامت نمود.

بعد از ورود بهند چندی در لاهور بسر برد و سپس چندگاه در اگره و گجرات و باز در اگره گذراند و در همین شهر اخیر بسال ۱۰۲۲ تألیف تذکره عرفات را آغاز کرد و پس از دو سال در ۱۰۲۴ ه آن را باتمام رسانید و در سال ۱۰۳۶ بفرمان جهانگیر خلاصه‌یی از آن بنام کعبه عرفان ترتیب داد.

میر تقی اوحدی در شعر و نثر پرکار و دارای آثار متنوع بود. غیر از دو کتاب مذکور و بجز کتاب سرمه سلیمانی در بیان واژه‌های دشوار فارسی و برخی از نامهای تاریخی و جغرافیایی و داروها و پاره‌یی اصطلاحها و کنایه‌ها و مانندگان آنها [نسخه بشماره ۱۲۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران] چند مثنوی و دیوان قصاید و دیوان غزل داشت که مجموع ابیات آنها متجاوز از پنجاه هزار بیت بود. رساله‌یی نیز در علم قافیه و رساله‌یی در تصوف نوشت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۳۲

اما اثر مهم و اساسی او تذکره عرفات العاشقین و عرصات العارفین است که تذکره عمومیت که سرگذشت و منتخب اشعار بیش از سه هزار و سیصد شاعر متقدم و متأخر را تا زمان مؤلف بنظم الفبائی شامل است.

این کتاب یک مقدمه و بیست و هشت «عرصه» بعدد حرفهای الفبای عربی دارد و هر عرصه به سه «عرفه» تقسیم می‌شود و در عرفه نخستین گویندگان پیشین (متقدمین) و در عرفه دوم گویندگان میانین (متوسطین) و در سومین گویندگان واپسین (متأخرین) شناسانده شده‌اند. وی در انجام کتاب نوشته است: «مخفی نماناد که این عرفات در اگره بسنه ۱۰۲۲ ابتدا شده و بسنه ۲۴ همانجا باتمام رسیده» و یقین است که علت کوتاهی مدت در تألیف چنین کتاب بزرگ پرمطلبی آمادگی یادداشتهای اوحدی برای تنظیم و تبویب بوده است.

اوحدی بلبانی بسیاری از شاعران همعهد خود را دیده و با گروهی از آنان معاشرت و دوستی کرده و اطلاعاتی که راجع بآنان در عرفات آورده دارای ارزش بسیارست. از اشعار اوست:

دلی دارم خریدار محبت کزو گرمست بازار محبت

لباسی بافتم بر قامت دلز پود محنت و تار محبت

غلط کردم رخ طاقت سیه باد که پشت کردم اظهار محبت *

گر ناز کشی ز یار سهل است چون یار اهل است کار سهل است

گر هست بروزگار اهلی نااهلی روزگار سهل است *

ای حاصل عمر آرزومندی تو آزاد مباد تا ابد بندی تو

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۳۳ گر ما روش بندگی از کف دادیم آخر بکجا رفت خداوندی تو

۴۸- محمد باقر افصح

محمد باقر بن عنایت الله بن صدر الدین محمد تبریزی مشهور به «افصح» که وابسته بدرگاه سلطان مرادبخش پسر شاه جهان بود، از تاریخ‌نویسان سده یازدهم است. از وی کتاب افصح الاخبار بازمانده که خلاصه‌یست از تاریخ عمومی با نثری ساده از آغاز تا جلوس شاه جهان بسال ۱۰۳۷، و چنانکه از گفتار افصح در مقدمه معلوم می‌شود کتاب خود را با استفاده از یک عده کتابهای معروف و مشهور در تاریخ که در احمدآباد گجرات بدست آورده بود، همانجا در هفت باب تألیف کرد: باب اول در آفرینش و شرح احوال پیامبران. باب دوم پیامبر اسلام و خلفای راشدین، امامان شیعه اثنی عشری، بنی امیه، بنی عباس، پادشاهان قدیم،

حکیمان، سلجوقیان. باب سوم چنگیز و جانشینانش تا ابو سعید بهادر.

باب چهارم تیموریان باستانای بابر و شاخه هندی آن سلسله. باب پنجم غزنویان و سلاطین دهلی و سلسله‌های محلی هند. باب ششم تاریخ بابر و همایون و اکبر و جهانگیر. باب هفتم صفویان از شاه اسمعیل تا ۱۰۲۶ هـ «۱».

۴۹- قبیچاق خان

قبیچاق خان خواجهمقلی پسر قبیچاق خان امامقلی بیگ یکی از تاریخ‌نویسان متعدد ایرانی عهد صفوی است که در هند سرگرم کار بودند و کتاب او معروفست به تاریخ قبیچاق خانی.

وی سمت قوش بیگی خانات بخارا را بر عهده داشت و این سمت بعد از مرتبه امارت در خانات بخارا بالاترین مرتبه بود. مؤلف بنابر توضیحاتی که خود داده بعد از حوادثی از قبیل اسارت در سال ۱۰۰۷ و سختیها و انتقال در همان حال اسارت، بهندوستان رسید و در سال ۱۰۲۵ در لاهور بسر می‌برد، و چون از دوران جوانی بتاریخ علاقه داشت و کتابهایی درین فن خوانده بود در مدت

(۱)- بنگرید بفهرست ریو، ص ۱۲۱-۱۲۲ نسخه شماره ۱۳۸.Or.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۳۴

اقامت هند بتدوین تاریخ عمومی درباره کشورهای اسلامی پرداخت و آن را بسال ۱۰۳۴ هـ تمام کرد و در سال ۱۰۳۷ در آن تجدیدنظر نمود و تا حوادث سال ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ را هم بر آن افزود. این کتاب مقدمه‌یی بنام «فاتحه» و پنج باب و «خاتمه» دارد. در فاتحه از خلقت سخن گفته است و در باب اول از تاریخ پیامبران و در باب دوم از تاریخ پیش از اسلام ایران و در باب سوم از پادشاهان پیش از اسلام باقی جهان یعنی تبع یمن، بنی لحم، عمالقه، کلدانیان، پادشاهان ماوراء النهر از اولاد تور پسر فریدون، فرمان فرمایان بنی اسرائیل، حکمرایان روم و یونان و فرنگ یعنی اخلاف سلم پسر فریدون، رایان هند (بنگال، مالوه، دهلی) و فغفوران چین سخن رفته است و در باب چهارم از سرگذشت پیامبر اسلام، خلفای راشدین، ائمه اثنی عشر، خلفای اموی و عباسی، چهار پیشوای اهل سنت؛ و در باب پنجم از شاهان معاصر بنی عباس تا اسمعیلیان (صبحاحیان)، مغول از منشاء افسانه‌یی آنان تا چنگیز و جانشینان او، امیرانی که بعد از مرگ ابو سعید میرزا بهادر خان تا تیمور حکومت داشتند یعنی ایلکانیان و چوپانیان و آل مظفر و آل کرت، سلاطین ترک عثمانی، رایان هند و پادشاهان مسلمان هندوستان یعنی غوریان، سلاطین خلج، تغلقیه، افاغنه، شاهان دکن، تیمور گورکان و سلسله تیموری، آق‌قویونلو و قراقویونلو، صفویه، شیبانیه یاد شده است. - خاتمه شامل بعضی ملاحظات درباره پیامبر اسلامست. بدینگونه ملاحظه می‌شود که تاریخ قبیچاق خانی جامع بسی اطلاعاتست که در کتابهای همطراز و همعهدش در تاریخ مضبوط نیست. نسخه‌یی از آن بشماره ۱۸۷ Suppl. نسخ فارسی در کتابخانه ملی پاریس از نظر گذشت که بسال ۱۰۳۸ هـ در لاهور استنساخ شده بود «۱».

(۱)- و بنگرید بفهرست بلوشه، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۳۵

۵۰- عبد النبی فخر الزمانی «۱»

ملا- عبد النبی فخر الزمانی قزوینی متخلص به «نبی» پسر خلف بیگ، از شاعران و مؤلفان سده یازدهم هجریست که بیشتر دوران زندگانی را در هندوستان گذراند. وی در ترجمه حال خود، که در جزو مأخذهای احوال او بدان اشاره کرده‌ام، نوشته است که

مولدش قزوین بود و پدرش خلف بیگ در آنجا بازرگانی می‌کرد تا بسال ۱۰۰۱ هـ به بیماری طاعون درگذشت. جدّ مادریش فخر الزمان که نسبش بخواجه عبد الله انصاری می‌رسید قضای قزوین را بر عهده داشت و ملا عبد النبی بدلیل انتساب بدو برای خود عنوان فخر الزمانی انتخاب کرد ولی تخلص خود «نبی» را از اسم خویش استخراج نمود (۲).

عبد النبی دوران رشد را در زادگاه خود گذرانید و همانجا زبان بسخن آوری گشود و سپس در پی «قصه‌دانی» رفت و چون حافظه‌ی قوی داشت درین راه کامیاب گشت چنانکه قصه امیر حمزه بن عبد المطلب را «بیک شنیدن بخاطر گرفت». در نوزده سالگی زیارت مشهد رفت و در آنجا از بازرگانان و جهانگردان وصف هند را بسیار شنید و بشوق دیدار آن دیار از راه قندهار خود را بلاهور رسانید و آن را چنان یافت که با خود گفت: «جای توطن تو این سرزمینست نه دار السلطنه قزوین» و پس از گشت‌وگذاری در هند بسال ۱۰۱۸ در دوران پادشاهی نور الدین محمد جهانگیر با گره رسید و بنزد خویشاوند خود میرزا نظامی قزوینی که در آن ایام واقعه‌نگار دربار جهانگیر

(۱) - درباره او بنگرید به:

* شرح حال فخر الزمانی بخامه خود او، تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۷۵۸-۷۸۳.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ص ۱۰۰۴-۱۰۰۵ و ضمیمه آن، ص ۷۴-۷۶.

* مقدمه مرحوم پرفسور محمد شفیع بر چاپ نخستین میخانه (لاهور ۱۹۲۶) باردو که ترجمه فارسی آن در مقدمه میخانه چاپ تهران، ۱۳۴۰ ش، نقل شده است.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، تهران ۱۳۴۰، ص ۳۷۷-۳۸۰.

(۲) -

نبی خود را درافکن در میانه‌مگر نامی بر آری در زمانه

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۳۶

بود جای گرفت و بتشویق او قصه‌دانی و قصه‌گویی را دنبال کرد و درین فن مهارت یافت و در سال ۱۰۲۲ بوساطت همین خویشاوند در اجمیر ملازمت خان زمان بهادر میرزا امان الله متخلص به امانی پسر زمانه بیگ مهابتخان خان خانان (۱) نصیب او شد، و نخست بعنوان قصه‌خوانی و سپس کتابداری آن امیرزاده سخندان پذیرفته شد و در آن خدمت بمطالعه کتابهای معتبر مشغول گردید و بکار تألیف پرداخت و طرح تألیف سه کتاب را ریخت: (۱) دستور الفصحاء برای خواندن قصه امیر حمزه و آداب آن که اگرچه بعدها آن را در کشمیر باتمام رسانید ولی نسخه‌ی از آن در دست نیست. (۲) نوادر الحکایات یا بحر النوادر. (۳) میخانه، که درباره هردو سخن خواهم گفت.

اما عبد النبی بعلت ابتلاء به بیماری «باد فرنگ» (- سیفلیس) و بیم از بدنامی اجمیر را بیهانه بازگشت بقزوین ترک گفت و در اوایل سال ۱۰۲۵ بلاهور و از آنجا بکشمیر نزد خویشاوند خود میرزا نظامی که در آن هنگام بخشی آن ولایت بود، رفت و سپس تا بسال ۱۰۲۷ با او به ماندو، بهار، پتنه رفت و در این شهر در خدمت خواجه یادگار مخاطب به «سردار خان» تقرب یافت و میخانه را بسال ۱۰۲۸ هـ بنام او تمام کرد. تاریخ ۱۰۲۸ آخرین تاریخست که چندبار در میخانه می‌بینیم و بعد از آن تا بسال ۱۰۴۱ که دیباچه نوادر الحکایات را می‌نوشت اطلاع دیگری از او نداریم و تاریخ وفاتش را هم نمی‌دانیم.

فخر الزمانی بنظم و نثر هر دو پرداخته است. ساقی‌نامه او که بستایش سردار خان ختم شده اندکی از دویست بیت متجاوز و چهار بیت آن تضمین از بوستان سعدیست. گذشته ازین بیست و اند بیت دیگر از اشعارش در میخانه پراکنده است ولی خود گفته است که «عدد منظومات فقیر تا لغایت که سال هجرت بهزار و بیست و هشت رسیده، سوای ساقی‌نامه بهزار و پانصد می‌رسد». اگر

ساقی نامه او را نمونه شعرش بدانیم سخنی متوسط داشت. از

(۱) - درباره این پدر و پسر بنگرید بهمین جلد، ص ۴۷۵ - ۴۷۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۳۷

آنجاست:

درین دم که نقدست عمر ای پسر باین نقد خود جنس فردا بخر

در امروز تخمی ز خوبی بکار که فردا تأسف نیاید بکار

بفصل خزان مور سامان خویش کند از برای زمستان خویش

ز موری نبی کم تو هم کار خویش بکن تا که هستی ببازار خویش اما اهمیت او بیشتر در تألیفات اوست که پیش ازین یاد کرده‌ام و از آن میان از دستور الفصحا نسخه‌یی در دست نیست.

اما میخانه تذکره ذیقیمتی است در ذکر شاعران متقدم و متأخری که ساقی نامه ساخته‌اند و چند شاعر مشهور که ساقی نامه نداشتند و چند شاعر دیگر از همعصران فخر الزمانی که نام بیشترشان در جای دیگر نیست و او خود آنها را دیده و با ایشان صحبت داشته است. مجموع شاعرانی که فخر الزمانی شرح حال و اشعارشان را آورده در نسخه چاپی میخانه که بهمت آقای احمد گلچین معانی تنظیم و طبع شده به ۹۰ تن می‌رسد که شرح حال و اشعارشان در ذیل سه «مرتب» ذکر شده است: (۱) مرتبه اول در ذکر سخنورانی که داعی حق را لیک اجابت گفته و سر در نقاب تیره تراب کشیده‌اند؛ (۲) در ذکر سخنورانی که درین ایام خجسته فرجام در حیاتند و اشتها سرشاری دارند؛ (۳) در ذکر سخنورانی که تا هنگام ملاقات این ضعیف ساقی نامه نگفته‌اند و کمترین با ایشان صحبت داشته.

عبد النبی درباره بعضی از سخنوران بتفصیل سخن گفته و اطلاعات دست اول درباره آنان آورده و از آنان اشعاری که گاه در جای دیگر دیده نمی‌شود نقل نموده است.

کتاب مشهور دیگر فخر الزمانی نوادر الحکایات یا بحر النوادر است که مجموعه‌یست از داستانهای تاریخی پیامبران و امامان و شاهان و شاهزادگان.

در مقدمه نسخه Or. ۱۸۷۴ کتابخانه موزه بریتانیا «۱» به پنج «صحیفه»، و در

(۱) - این نسخه در فهرست ریو، ص ۱۰۰۴، توصیف شده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۳۸

مقدمه نسخه شماره ۳۱۷۱ مجلس شوری «۱» به چهار صحیفه منقسم گردیده است، هریک از آنها در دوازده باب و هر باب در دوازده مجلس که مؤلف آن را بنام نور الدین محمد جهانگیر درآورده و بسال ۱۰۴۱ تألیف نموده و درباره توجه آن پادشاه بدین مطلب گفته است که «۲» «روزی در اثنای ملاحظه کتب و تأمل در حقایق مضامین و دقایق معانی حکمت آیین‌رای جهان‌آرای سعادت قرین چنین تعلق یافت که آنچه از تماثل و حکایات و اقوال و روایاتی که انظار مهر آثار را مقبول و مستحسن افتد در مجلدی مدون آید، برحسب امر و اشاره اشرف ارفع همایون این کتاب که الحق مجموعه‌یست از حکایات نادره نغز شیرین و روایات بامغز حکمت تضمین سمت اتمام و تسمیه یافت بنوادر الحکایات امید که هر که از مطالعه‌اش طریق تهذیب اخلاق سپارد و از گفتار و اطوار و رفتار و کردار گذشتگان عبرت گیرد و در مزرع روزگار تخم نیکوکرداری کارد ثوابش بروزگار فرخنده آثار شهریار جمشید وقار عاید گردد، و این کتاب مشتمل است بر چهار صحیفه و هر صحیفه بر دوازده باب و هر بابی بر دوازده مجلس ...».

فهرست دوازده باب از «صحیفه» اول بنابر آنچه در نسخه‌های کتابخانه موزه بریتانیا و نسخه کتابخانه مجلس شورای آمده چنین است: (۱) در بیان حکایات نادره حفظ کردن حضرت آفریدگار بندگان خود را از صغار و کبار، (۲) در بیان معجزات نادره دوازده تن از انبیاء عظام، (۳) در بیان حکایات نادره خواجه کاینات و معجزات محمد مصطفی (ص)، (۴) در بیان منقبت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، (۵) در بیان خوارق عادات و بوارق کرامات مشایخ عظام و اولیای کرام، (۶) در بیان حکایات نادره سلاطین نامدار و خواقین گردون اقتدار، (۷) در بیان حکایات نادره وزرای صواب‌نما، (۸) در بیان حکایات نادره ندما و شعرا که در جرگه ندما درآمده‌اند، (۹) در بیان

(۱) - این نسخه در فهرست کتابخانه مجلس شورای، ۱۰، ۷۵۴ و صف شده.

(۲) - عبارتهای آینده منقول در میان دو گیمه از نسخه کتابخانه مجلس شورای گرفته شده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۳۹

حکایات نادره احکام منجمان، (۱۰) در بیان حکایات تعبیراتی که معبران کرده‌اند، (۱۱) در بیان مهاجرت احمد مختار از مکه بمدینه ...، (۱۲) در بیان حکایت ذو النون مصری ...

حکایت‌های این کتاب از کتابهای مختلف تاریخی و ادبی پیش از مؤلف برداشته و با تغییراتی بانشاء او درآمده است و بهمین سبب انشاء فخر الزمانی در این کتاب روانتر و بهتر از آنست که در میخانه می‌بینیم.

در مقدمه نسخه مجلس چنانکه پیش ازین گفته‌ام نوشته شده است که کتاب در چهار صحیفه تنظیم شده و در مقدمه نسخه موزه بریتانیا بنقل چارلز ریو سخن از پنج صحیفه رفته است، ولی هردو نسخه ناتمامست و گمان نمی‌رود که فخر الزمانی توانسته باشد بوعده خود در تحریر هر چهار یا پنج صحیفه وفا کرده باشد.

۵۱- عبد الباقی نهاوندی «۱»

خواجه میر عبد الباقی نهاوندی متخلص به «باقی» پسر خواجه آقا بابا متخلص به «مدرکی» از شاعران

(۱) - درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۲۴.

* بهارستان سخن، ص ۴۶۱، ضمن شرح حال میرزا عبد الرحیم خانخانان.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۶۸۵.

* روز روشن، تهران، ص ۵۲۱-۵۲۲.

* مآثر رحیمی، کلکته ۱۹۲۴-۱۹۳۱، ج ۳ ص ۱۵۳۵-۱۵۷۶ و مقدمه آن کتاب بقلم استاد محمد هدایت حسین.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۷۴۶-۷۵۶، و بنقل از آن:

* اصل دهم از خلاصه الاشعار تقی الدین کاشی.

* عرفات العاشقین اوحدی بلیانی.

* تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر آفتاب اصغر، لاهور ۱۹۸۵، ص ۲۴۰-۲۴۶.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۴۰

و نویسندگان سده یازدهم هجریست. این خانواده از اهل چولک از توابع نهاوند بودند و بکارهای دیوانی اشتغال داشتند. پدرش

وزیر همدان و برادرش آقا خضر (خضرا) (م ۱۰۱۶ هـ) حاکم کاشان بودند و ترجمه حالشان بتفصیل در خلاصه الاشعار میر تقی کاشی آمده است و نصرآبادی درباره میر عبد الباقی می‌نویسد: «آقا باقی از نجای نهالوندست، برادر آقا خضر»^۱ وزیر کاشان، جوان قابل کاملی بوده و در نظم و نثر قدرت داشته، رباعیات محوی را جمع نموده و بدان دیباچه نوشته بنظر فقیر رسیده حقا که کمال قدرت از کلامش ظاهر است، ازین ولایت دلگیر شده بهندوستان رفت و ملازمت خان خانان اختیار نموده در آنجا فوت شد ...». میر تقی کاشانی و اوحدی بلیانی توضیحات مفصل تری درباره میر عبد الباقی داده و گفته‌اند که او مدتی وزارت همدان را بر عهده داشت ولی پس از چندی بمیل خود از آن خدمت کناره گرفت و بنزد برادرش آقا خضر که در کاشان وزارت داشت، رفت و همانجا بی آنکه متعهد کاری شده باشد، ماند و روزگار را باشتغالهای ادبی و همنشینی با شاعران و ادیبان گذراند. وی بنا بروایت تقی الدین کاشی از مریدان و شاگردان میر مغیث الدین محوی همدانی «۲» بود و علاوه بر هنرنمایی در انواع مختلف شعر رباعی را بروش مراد خود می‌سرود و در «شیوه نثر و انشاء نیز قدرتی تمام» داشت و مقدمه‌یی بر مجموعه گفتارها و رباعیهای محوی نوشت «که خرد خرده‌دان و عقل دانش‌منشان و نکته‌سنجان در آن حیرانست» و چنانکه دیده‌اید نصرآبادی آن دیباچه را دیده و ستوده است.

گذشته ازین انشاء رسا و پخته میر عبد الباقی در کتاب مآثر رحیمی هم ستودنیست و آنچه از نگاشته او در دیباچه دیوان عرفی دیده‌ایم «۳» نشانه‌یست از کیفیت تحقیق او درباره شعر فارسی و تحلیل سخن شاعران عصر خویش.

(۱) - در اصل: جعفر.

(۲) - درباره او بنگرید بهمین جلد، ص ۸۹۲-۸۹۶.

(۳) - همین جلد، ص ۵۲۴ بعد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۴۱

وفات او بنا بر آنچه در تاریخ محمدی آمده و در مقدمه مآثر رحیمی (ص ۱۵) نقل شده بسال ۱۰۴۲ هـ اتفاق افتاد.

اثر مهم میر عبد الباقی کتاب مآثر رحیمی است که کتاب بسیار معتبر و قابل توجهی است در تاریخ و رجال عهد مؤلف. این کتاب اصلا بقصد بیان احوال و مآثر میرزا عبد الرحیم خانخانان «۱» از رجال بسیار بزرگ عهد جلال الدین اکبر و جهانگیر نوشته شده و بمناسبت حاوی اطلاعات ارزنده‌یست در تاریخ و درباره پادشاهان و عالمان و شاعران و سرداران و هنرمندان معاصر او. مآثر رحیمی که در چند جزء عظیم میان سالهای ۱۹۲۴-۱۹۳۱ در کلکته طبع رسیده، در یک مقدمه و چهار فصل و خاتمه تألیف شده است:

مقدمه در ذکر حسب و نسب و آبای میرزا عبد الرحیم خان. - فصل اول در ذکر محمد بیرام خان و حالات سلاطین غزنوی و غیر ذلک تا زمان سلطنت جهانگیر شاه بن اکبر شاه و برخی از حالات سلاطین بنگاله و جونپور و مالوه و کشمیر و ملتان. - فصل دوم در احوال خانخانان عبد الرحیم خان و ذکر سلاطین گجرات و سند و دکن و خاندیس. - فصل سوم در مآثر و آثار خانخانان. - فصل چهارم در ذکر حالات فرزندان خانخانان. - خاتمه در ذکر حالات علما و فضلا و شعرا و سپاهیان و مستعدان سلسله خانخانان در سه قسم: [قسم اول در بیان علما و فضلا، قسم دوم در بیان فصحا و شعرا، قسم سوم در بیان سپاهیان و مستعدان و هنرمندان اصناف].

میر عبد الباقی ذکر حال خانخانان بیرام خان و خانخانان عبد الرحیم خان را از احوال پادشاهان قراقویونلو که نیاکان آنان بودند، آغاز کرد و سپس، بمناسبت، بذکر بسیاری از خاندانهای سلطنتی هند از غزنویان بعد پرداخته و درین راه از کتابهای معتبر پیش از خود استفاده کرده است. اما از لحاظ تاریخ ادبی ایران و هند قسمت خاتمه کتابست که اهمیت اساسی دارد چنانکه در قسم اول از آن خاتمه نام ۶۳۶ تن از عالمان و فاضلان و سخنوران آمده است، و

(۱) - همین جلد، ص ۴۷۱-۴۷۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۴۲
بدینگونه کتاب او یکی از مأخذهای مهم در بیان تاریخ ادبی مورد مطالعه ماست.

۵۲- اسکندر بیگ منشی «۱»

اسکندر بیگ ترکمان مشهور به «منشی» «۲» بسال ۹۶۸ هـ ولادت یافت. از ابتدای احوالش اطلاع ندارم و چنانکه خود در دیباچه عالم آرا نوشته در دوران جوانی بآموختن علم سیاق پرداخت و بعد از آنکه درین فن رتبه کمال یافت بعلم انشاء توجه کرد، و یقیناً، همچنانکه از مطالعه در آثارش برمی آید، دیگر دانشهای عهد خود خاصه علوم ادبی و شرعی را نیز فراگرفت. در سال ۹۹۵ هـ بخدمت سپاهیگری در خطه عراق منصوب شد و در زمستان سال ۱۰۰۱ هـ که شاه عباس از قزوین باصفهان رفت، اسکندر بیگ «درین سال سعادت خدمت این آستان [یعنی دربار شاه عباس یکم] یافته در سلک منشیان عظام انتظام یافت و چون ارباب مناصب در قزوین توقف داشتند ... حسب الامر الاعلی در رکاب مقدس باصفهان رفته بخدمات انشاء قیام داشت و از آن تاریخ بغلامی آن حضرت سرافراز» «۳» بود.

ظاهراً راجع بهمین دوره از خدمت دیوانی اسکندر بیگ است که قاضی

(۱) - درباره او بنگرید به:

* کتاب عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیگ، چاپ دوم تهران مؤسسه امیر کبیر، سال ۱۳۵۰ ش، بویژه دیباچه آن.

* مقدمه آقای ایرج افشار بر چاپ مذکور عالم آرا ص یک تا دوازده.

* فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ص ۱۸۵-۱۸۶؛ و ضمیمه آن فهرست، ص ۴۰.

* فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱، ص ۲۹۸.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۶۸۱-۶۸۲ و حاشیه، ص ۷۲۲-۷۲۳.

(۲) - باستناد قول خود او در دیباچه عالم آرای عباسی.

(۳) - عالم آرای عباسی، ص ۴۵۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۴۳

احمد قمی در گلستان هنر، ذیل ترجمه حال وی نوشت: «... در ابتدای حال بدفترخانه همایون رفته در دفتر شرعیات بنویسندگی اقدام می نمود. در خط نستعلیق بسیار نویسنده خوشنویس شدند، چون استیفای آن دفاتر بر اقم مفوض شد، فقیر آن مهم و دفاتر را باو رجوع نمود و مدتی در یساقها و سفرها با یکدیگر می بودیم، چون جوهر تمام درو مشاهده می شد فقیر نوشتن بعضی احکام و ضبط سر رشته وقایع و سوانح حالات را باو تکلیف می کرد، رفته رفته بمؤانست فقیر در فن انشاء و تحریر کتابات پادشاهان و احکام همایون سرراست شده طبعش بآن عادت نمود ...» «۱» و از آن پس در تمام بازمانده حیات شاه عباس بادامه خدمات سرگرم بود تا چند سالی بعد از وفات آن پادشاه در هفتاد و پنج سالگی، بسال ۱۰۴۳ هـ درگذشت.

از اسکندر بیگ مجموعه‌یی از منشآت و کتاب معروف تاریخ عالم آرای عباسی باقی مانده است. نسخه منشآت اسکندر بیگ با عنوان «کتاب ترسل من منشآت خواجه اسکندر بیگ منشی» در لیدن موجودست «۲».

تألیف عالم آرای عباسی که اثر اساسی اسکندر بیگ است از سال ۱۰۲۵ هـ که مصادف بود با پایان سی‌امین سال پادشاهی شاه عباس

آغاز شد و چون خود بسبب منصبی که داشت شاهد و ناظر بیشتر رویدادهای دوره بسیار مهم سلطنت سلسله صفوی بوده است، کتاب او بی تردید یکی از مأخذهای درجه اول برای تحقیق درباره آن دوراست.

اسکندر بیگ می‌خواست عالم‌آرا را در مقدمه و دو «صحیفه» و خاتمه بنویسد ولی بنگارش خاتمه یا ضمیمه مذکور چنانکه خواهیم گفت موفق نشد و مقدمه و دو صحیفه را در سه جلد تنظیم کرد: جلد اول شامل مقدمه و دوازده مقاله؛ جلد دوم در رویدادهای سی سال اول پادشاهی شاه عباس (سالهای

(۱) - نقل از تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، حاشیه ص ۷۲۲-۷۲۳.

(۲) - آقای ایرج افشار، مقدمه عالم‌آرا، ص هفت، بنقل از «استوری» Story در کتاب تألیفات فارسی.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۴۴

۹۹۶-۱۰۲۵ ه)، جلد سوم شامل وقایع دوازده سال آخر دوران شاه عباس که بسال ۱۰۳۸ ختم شد، و «فقره‌یی چند در ختم کتاب». اسکندر بیگ بعد از وفات شاه عباس ذیلی برای کتاب خود در شرح پادشاهی شاه صفی ترتیب داد ولی با مرگ او در سال ۱۰۴۳ ه آن ذیل ناتمام ماند. این ذیل را آقای احمد سهیلی خوانساری بسال ۱۳۱۷ در تهران بطبع رسانید و برای اتمام آن حدیقه ششم از روضه هشتم خلد برین میرزا محمد یوسف قزوینی را بر آن افزود «۱».

و اما خود عالم‌آرا یک‌بار در سال ۱۳۱۴ ه. ق در تهران و بار دیگر از روی همان چاپ بسعی و اهتمام مؤسسه انتشارات امیر کبیر در سال ۱۳۵۰ طبع شد. آقای ایرج افشار بر این چاپ مقدمه و چند فهرست سودمند افزودند و بعضی افتادگیها را که در چاپ سنگی نخستین رخ داده بود از روی نسخ کاملتر ترمیم کردند.

اسکندر بیگ برای تألیف عالم‌آرا گذشته از اطلاعات مستقیم خود از مأخذهای متعددی که به بیشتر آنها اشاره کرده است استفاده نمود. وی در نگارش این کتاب تا می‌توانست جانب سادگی را نگاه داشت و بقول خود او «از مقتبسات و عبارات مغلق غیر مأنوس که ملال‌انگیز طبایع است اجتناب لازم دانسته صور خجسته منظر اخبار و شاهد نیکوسیر آثار را بساده‌تر لباسی آراسته بجلوه ظهور آورد» (۲). باین حال در بعضی موارد آثار شیوه مترسلان در کتاب آشکار می‌شود ولی نه چندانکه بیگ‌دستی و همواری انشاء آسیبی رسانند.

یکی از وجوه اهمیت عالم‌آرا اشتغال آنست بر احوال شاعران و عالمان و سادات و هنرمندان و ارکان دولت از وزیران و امیران و خوانین با ذکر وفیات آنان که بسیار قابل استفاده محققان می‌تواند بود.

(۱) - بشرح حال میرزا محمد یوسف قزوینی که بعد ازین خواهد آمد مراجعه کنید.

(۲) - عالم‌آرای عباسی، ص ۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۴۵

در پایان این گفتار افزودن دو نکته را لازم می‌دانم: (۱) ذیل عالم‌آرای عباسی که درباره آن و انتساب آن به اسکندر بیگ سخن گفته‌ام، بمرتضی قلی خان حاکم گنجه در بعضی نسخ و در بعض دیگر به محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی نیز منسوبست. (۲) درباره خاتمه یا ضمیمه‌یی که اسکندر بیگ در نظر داشت بر عالم‌آرا بیفزاید و موفق نگردید، خود او چنین نوشته است:

«... در صدر صحیفه اول این دفتر اشعاری شده که بعد از تسوید این تاریخ عالم‌آرا اگر عمر وفا کند و فرصتی از مشغله کسب معاش که تضییع اوقات شریف عالمیان و ناگزیر بر کافه آدمیانست بدست افتد، منتخبی از نوادر حکایات و خلاصه و سرجوشی از غرایب روایات چه آنکه افاضل متقدمین و متأخرین بر صحیفه بیان نگاشته در صفحه روزگار بیادگار گذاشته‌اند ... و چه آنکه در

مدت حیات که در حین اتمام این صحیفه صفوت نهاد شماره آن بهفتاد رسیده بدیده بصیرت دیده و بگوش هوش از پیران روزگار شنیده در یک سفینه جمع نموده از هر خرمن مستعدان خوشه‌یی و از مائده افصال هرکس توشه‌یی برداشته چون دریوزه گران کوی بی‌نوایی دامنی پر نماید و مجموعه مختصری پرداخته بدین صحیفه انضمام دهد ... تا غایت که مشغول تسوید گرامی‌نامه بود فرصت آن نشد ...» (۱).

۵۳- محمد صادق همدانی «۲»

محمد صادق همدانی دهلوی از مؤلفان سده یازدهم هند است که بنابر آنچه از اشارات خود او در کتابش

(۱)- عالم‌آرای عباسی، ص ۱۰۹۵.

(۲)- درباره او بنگرید به:

* فهرست ریو، ص ۱۰۰۹-۱۰۱۰.

* فهرست کتابخانه دیوان هند، ج ۱، س ۳۶۳.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲ ص ۶۷۴-۶۷۵.

* تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۱۹-۳۲۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۴۶

بنام کلمات الصادقین برمی‌آید در سال ۱۰۰۰ ه در یک خاندان ایرانی تبار دهلی ولادت یافت و دانشهای زمان را در محضر استادانی چون ملا کامی سبزواری (م ۱۰۱۶ ه) و شیخ حسین کمانگر (م ۱۰۱۸ ه) و شیخ فیض صرفی (م ۱۰۲۲ ه) آموخت و سپس در حلقه مریدان شیخ عبدالحق محدث دهلوی (م ۱۰۵۲ ه) درآمد. از جمله آثار او کلمات الصادقین، سلسله الصادقین، اخبار جهانگیری، طبقات شاهجهانی است.

کتاب طبقات شاهجهانی که در حدود سال ۱۰۴۶ تألیف شده مشتمل است بر تراجم ده طبقه از عهد تیمور تا دوره شاهجهان که در هریک ازین طبقات شرح حالها در سه باب (اول سادات و مشایخ- دوم علما و حکما و فضلا- سوم شعرا) مذکور افتاده است.

۵۴- علی اکبر حسینی اردستانی

وی از مؤلفان سده یازدهمست که در هند زیسته و بدربار شاهجهان بستگی داشته است. وی کتاب خود محفل الاصفیا و مجمع الاولیا «۱» معروف به «مجمع فیض» را بسال ۱۰۴۳ بنام پادشاه یاد شده تألیف کرد و آن کتاب مشروح خویست در شرح حال خلیفگان بزرگ (خلفای راشدین) و امامان دوازده‌گانه و یاران پیامبر و برخی از فرزندان او و تابعان و تابعان و مشایخ و اولیا و شعرای صوفیه که در تألیف آن از کتابها و مأخذهای بسیار استفاده و نام آنها در کتاب برده شده است.

این کتاب مشتمل است بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه بدین شرح که از آن کتاب نقل می‌شود: «مقدمه محتوی بر بیان اصطلاحات صوفیه و مقامات عشره و بیان طوایف اقطاب و اوتاد و ابدال و مایناسب بذلک... باب اول در ذکر خلفاء راشدین و ائمه اثنی عشر و صحابه مهاجر و انصار و تابعین و تبع تابعین و برخی از اولاد حضرت سید کائنات... باب دوم در ذکر خواجه حسن

(۱)- فهرست ایندیا آفیس، ج ۱، س ۲۷۰-۲۷۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۴۷

بصری و من یتنسب الیه من المشایخ.- باب سیوم در ذکر سلطان ابراهیم ادهم و من یتنسب الیه من المشایخ.- باب چهارم در ذکر شیخ معروف کرخی و من یتنسب الیه من المشایخ.- باب پنجم در ذکر سلطان بایزید بسطامی و من یتنسب الیه من المشایخ.- باب ششم در ذکر سید الطائفه شیخ جنید بغدادی و من یتنسب الیه من المشایخ.- باب هفتم در ذکر سلسله حضرات خواجه «۱» و مشایخ ترکی.- باب هشتم در ذکر مشایخ عصر غوث اعظم شاه محیی الدین شیخ عبد القادر جیلانی.- باب نهم در ذکر مشایخ سهروردیه و کبرویه و چشتیه.- باب دهم در ذکر مشایخ دهلی و گجرات و غیر آن از هندوستان.- باب یازدهم در ذکر شعرا [که از قاسم انوار آغاز می‌شود و به بابا کمال خجندی پایان می‌یابد].- باب دوازدهم در ذکر نساء عارفات. خاتمه در ذکر فضائل و مناقب اهل بیت طاهرین و خلفاء راشدین و شمه‌یی از احوال خضر و الیاس».

۵۵- منیر لاهوری «۲»

ملا ابو البرکات بن ملا عبد المجید ملتانی لاهوری از مشاهیر منشیان و شاعران هند است که گویند فارسی

(۱)- مقصود خواجگان نقشبندی است.

(۲)- درباره او بنگرید به:

* روز روشن، چاپ تهران ۱۳۴۳، ص ۷۷۴-۷۷۶.

* نتایج الافکار، چاپ بمبئی، ص ۶۳۷-۶۴۰.

* سرو آزاد، ص ۶۰.

* مرآة الخیال، ص ۱۱۹.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱ ص ۳۷۷.

* هدیه العارفین، ج ۱، ستون ۶۲۰ ذیل منیر ملتانی.

* تذکره پیمانه، احمد گلچین معانی، مشهد ۱۳۵۹، ص ۵۲۳-۵۳۰.

* شاهجهان‌نامه یا عمل صالح از محمد صالح کنبو، چاپ کلکته، ج ۳، ص ۴۰۸-۴۱۴ و ۴۴۱ که آقای گلچین معانی برگزیده و در تذکره پیمانه آورده است.-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۴۸

را از بسیاری فارسی‌گویان بهتر می‌دانست. وی شاعر و منشی و نویسنده‌ی پرکار بود، منظومه‌های متعدد و دیوان کلیات و قطعات منشور و مجموعه‌های منشآت از او باقی مانده است. شعرش بفصاحت و باریکی مضمونها شناخته شده و نثرش سرمشق نویسندگان و مترسلان بوده. بیشتر از دوران نویسندگیش در دستگاه میرزا صفی مخاطب به سیف خان سپری شد. این سیف خان صوبه‌دار بنگال بود و در سال ۱۰۴۹ بدرود حیات گفت. مجموعه نامه‌هایی که منیر لاهوری از جانب او بدربار و بصاحب منصبان و امیران دولت گورکانیان هند نوشته بخشی از «نگارستان منیر» یا «انشاء منیر» را تشکیل می‌دهد. وفاتش در جوانی بسال ۱۰۵۴ ه اتفاق افتاد. مولوی محمد مظفر حسین صبا درباره او گوید: «ملا ابو البرکات لاهوری خلف ملا عبد المجید ملتانی [متخلص به منیر] در سخنوران هند صاحب استعدادی مثلش کمتر خاسته، زمین نظمش با آسمان رسیده و کرسی نثرش با کرسی فلک برابر گردیده، و در عهد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه امیر منشیان سرکار سیف خان صوبه‌دار اله آباد بود، منشآت آن زمانش بانشاء منیر شهرت دارد ... مثنوی رمز و ایما، نور و صفا، آب و رنگ، ساز و برگ، درد و الم؛ و رساله کارنامه و سراج منیر، و شرح قصائد عرفی بر کمالش در فن نظم و نثر شهود عدولند. میرزا جلال طباطبا کلیاتش را فراهم کرده ...»

باید دانست که سراج منیر از کاشف است نه از منیر و اما کارستان یا کارنامه سرگذشت والا اختر فرمان‌روای هرموز است که با اسم شاهجهان با نثری زیبا و مصنوع نوشته شده و بسال ۱۰۵۰ ه در شهر جونپور باتمام رسیده است و همه نثر و نظم آن از منیر است. نسخه‌یی ازین اثر ادبی زیبا را بشماره

—* فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان نوشته سید عارف نوشاهی، لاهور ۱۳۶۲، ص ۳۸۴.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۱، ص ۴۰۳ و ج ۴، ص ۶۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۴۹

Suppl. ۹۳۵ در کتابخانه ملی پاریس ملاحظه کردم که با سه نثر ظهوری همراه است و برای آنکه از انشاء این منشی ماهر نمونه‌یی در دست خواننده باشد بنقل قسمتی از دیباچه آن که از سنخ نثر موزون و مشحون بصنایع لفظی و معنویست می‌پردازم: «... ملکا من خاکسار را که وطنم زمین سخنست و سخنم غریب وطن، در ملک معنی پایه خسروی ده و در شهرستان دانش ریاست معنوی بخش، تیر کلکم را فصاحت کیش گردان و خدنگ اندیشه‌ام را بآماجگاه مدعا رسان، نیزه قلم را در قلمرو سخن نشان ظفر عطا فرمای و سیاهی لشکر سخنم را بکوکبه معانی بیارای، تیغ‌وار گوهرهای دلم را بر روی آب آور و کمند کردار طره سخنم را بتاب آور، تازی فکر را در مضمار پارسی برانگیز و مانند تیر سخنان رنگین را با دهانم بیامیز، خسرو طبعم را در سایه چتر فیض دار و بادپای سخنم را در عرصه معنی بجولان آر ... پایه‌یی ده که کوس معنی نوازی زنم و رتبه‌یی بخش که خود را در قلمرانی علم کنم، گلگون سخنم را صبا رفتاری آموز و سواد سخنم را بدرخش تیغ زبانم برافروز ... الخ». نسخه دیگری ازین کتاب مزین مسجع در کتابخانه دیوان هند است (بشماره فهرست ۲۰۸۳، فهرست ج ۱، س ۱۱۵۰).

از منشآت منیر دو مجموعه در دستست بنام نگارستان و نوباوه. مجموعه نگارستان که بانشاء منیر نیز شهرت دارد تشکیل شده است از: ۱) چهل و پنج نامه و چهارده رقع که منیر از طرف سیف خان نوشت، ۲) سی و هشت رقع از منیر، ۳) سه مناظره بنثر از منیر بنام مناظره اربع عناصر، مناظره تیغ و قلم، مناظره روز و شب. این کتاب چندبار بطبع رسیده و نسخه‌های خطی آن بسیارست. مجموعه نوباوه را منیر بسال ۱۰۵۱، بعد از نگارستان از رقعات خود فراهم آورد و از آن نیز نسخه‌های بسیار در دستست و بطبع نیز رسیده است.

بحث درباره اثرهای منیر فرصت بیشتری می‌خواهد و آن بر عهده هموطنان اوست و درینجا تنها منظور ذکر خیری از آن استاد بود. این رباعی را

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۵۰

منیر چه خوش سروده است:

روزی که سموم حشر افزون گرددوز آتش مهر چهره گلگون گردد
با دوزخیان چنان بذوقی سوزیم کز رشک دل بهشتیان خون گردد

۵۶- محمد یوسف اتکی «۱»

محمد یوسف بن شیخ رحمه الله اتکی از مورخان و مؤلفان سده یازدهم هجری بود. اصلش از اتک پنجابست و اثری که ازو شهرت یافته منتخب التواریخ نام دارد و آن غیر از منتخب التواریخ بداؤنیست. کتاب محمد یوسف تاریخی عمومی عالمست از آغاز تا جلوس شاه جهان در ۱۰۳۷ ه. در آن از مأخذهای مختلفی که مؤلف نام برده استفاده شده و تألیفش بسال ۱۰۵۶ ه با مقدمه و پنج «قسم» و خاتمه بانجام رسیده است. در قسم پنجم این کتاب از سرگذشت ائمه و مشایخ و عالمان و شاعران و در خاتمه از اقالیم

سبعه سخن رفته است. در «قسم» های پنجگانه این کتاب تاریخ عمومی همه ملتها تا عهد مؤلف بتفصیل نسبی مورد بحث قرار گرفته است ولی اگر مطلب تازه‌یی در آن یافته شود مربوط خواهد بود بهندوستان در عهد مؤلف. نشر محمد یوسف ساده و دور از آرایشهای منشیانه است. از آن نسخه‌هایی (بیشتر در هند) موجودست.

۵۷- میرزا صادق مینا «۲»

میرزا محمد صادق پسر میرزا محمد صالح اصفهانی آزادانی متخلص به صادقی و مشهور به میرزا صادق

(۱)- درباره او بنگرید به فهرست ریو، ص ۱۲۲-۱۲۴ و بتاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۳۵-۳۳۹.

(۲)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۶۴ و ۴۵۲.

* فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۲، تألیف آقای علی نقی منزوی، تهران، ۱۳۳۲، ص ۵۹۴-۶۰۵.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۵۱

مینا از مؤلفان مشهور سده یازدهم هجریست که بسال ۱۰۱۸ ه در بندر سورات هندوستان زاده شد.

پدرش میرزا محمد صالح که جد پدری میرزا محمد طاهر نصرآبادی مؤلف تذکره معروفست، در طلب روزی بهندوستان رفت و در شمار اطرافیان میرزا عبد الرحیم خانخانان سپهسالار جلال الدین اکبر و جهانگیر پادشاه درآمد و بقول میرزا محمد طاهر «در آن ولایت میل کدخدایی کرده و فرزندان بهم رسانید، میرزا صادق مینا یکی از ایشانست که بسبب کمالات صوری و معنوی در هند علم بود». میرزا صالح تا اوایل پادشاهی شاهجهان (جلوس در ۱۰۳۷ ه) زنده بود و در همان اوان درگذشت. وی بنابر نقل نواده‌اش میرزا محمد طاهر، شعر می‌سرود و این رباعی ازوست:

برگرد چمن بسی دویدیم چو آب‌جز عکس گل و لاله ندیدیم چو آب

از باد ز بیدلی تپیدیم چو آب‌در خاک ز ماندگی خزیدیم چو آب نصرآبادی گوید که «میرزا صادق ولد میرزا صالح که جد راقمست، در هندوستان بعرضه وجود آمده در کمال استعداد و نهایت قابلیت بود چنانچه (- چنانکه) در ولایت هندوستان مشهورست، چون در حین اسب جهانیدن افتاد و یک چشم او ناقص شده چشمی از مینا ساخته بجای آن گذاشته بمیرزا صادق مینا مشهور شد، از جمیع علوم خصوصاً هندسه و حساب و استرلاب و اصول ریاضی بهره‌ور بود، با وجود اینها در سپاهیگری و شجاعت و تهور هم ممتاز

* مجله یادگار، سال دوم شماره ۴ ص ۱۹-۲۱ و نقل فصل هفتاد و نهم از باب سوم کتاب شاهد صادق از ص ۲۲ آن شماره تا چند شماره بعد.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ص ۷۷۵-۷۷۶ و ۸۸۹ و ۱۰۰۵ و ۱۰۹۳.

* مآثر رحیمی، میر عبد الباقي نهاوندی، ج ۳ ص ۱۶۴۳-۱۶۴۷.

* تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۲۳-۳۲۶.

* قسمت منقول از مقدمه کتاب شاهد صادق در همین گفتار.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۵۲

بود چنانچه (- چنانکه) از قبل پادشاهزاده شجاع «۱» با متمردان ولایت بنگاله در دریا و صحرا مکرر جنگهای مردانه کرده شرح آنها

را بنظم آورده جهت فقیر (- میرزا طاهر) فرستاده بود و در سنه ۱۰۶۱ در هندوستان فوت شد» (۲) چند بیتی که میرزا طاهر از میرزا صادق نقل کرده از همان رزنامه‌یست که درباره جنگهای خود ببحر متقارب ساخته و از یک مثنوی دیگر ببحر هزج مسدس محذوف.

و اما میرزا صادق خود شرح حالش را در مطلع دوازدهم از مجلد سوم از کتاب صبح صادق آورده و از مجمل آن چنین برمی‌آید که در سال ۱۰۱۸ در بندر سورات هندوستان ولادت یافته و پدرش محمد صالح در خدمت میرزا عبد الرحیم خانخانان می‌زیسته و در سال ۱۰۲۷ ملازم پدرش بود که به اله‌آباد رفته و در دستگاه شهزاده پرویز پسر جهانگیر منصب میرسامانی یافته بود. چند سال هم در پتنه و جونپور سرگرم دانش‌آموزی بود تا در سال ۱۰۳۵ در رکاب شهزاده پرویز و به‌مراه پدر بدکن رهسپار گردید و سال بعد یعنی در ۱۰۳۶ بخدمت شاهزاده خرم (- شاهجهان) راه یافت و بمرتب و واقعه‌نویسی درگاه او برگزیده شد و در سال اول سلطنت شاهجهان (۱۰۳۷ هـ) بجهانگیرنگر مرکز بنگاله که اقامتگاه قاسم خان «۳» داماد جهانگیر پادشاه بود رفت و بامر او در بعضی جنگها مرتبه سپهداری داشت، و بعد در دوره سرکشی و عصیان قاسم خان جزو سردارانی بود که با او جنگیدند و بهمین سبب مورد عتاب اعظم خان و اسلام خان پسران قاسم خان قرار گرفت و در سلیم‌آباد بنگاله بزندان افتاد و پس از چندی رهایی یافت (۱۰۴۸ هـ) و گویا بعد از آن ایام را بعزلت گذراند تا چنانکه نصرآبادی نوشته است بسال ۱۰۶۱ درگذشت.

(۱)- شاهزاده شجاع یکی از پسران شاهجهان و از مدعیان سلطنت در آخرین سالهای پادشاهی پدرش بود.

(۲)- تذکره نصرآبادی، ص ۶۴.

(۳)- ایضا، ص ۶۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۵۳

میرزا محمد صادق غیر از رزنامه‌یی که در شرح جنگهای خود ساخته و بجز مثنوی دیگری که ازو یاد کرده‌ام، و شاید گذشته از مجموعه اشعار، دو اثر بسیار سودمند و جامع دارد که بعلت اشتمال بر مطلبهای مختلف می‌توان آنها را در جزو مقوله‌های گوناگون تاریخ، تذکره، علم اخلاق، حکایات و امثال، موضوعات علوم و جز آنها آورد، بدین شرح:

(۱) شاهد صادق که کتابیست عظیم در مقدمه و پنج باب و خاتمه.

بابهای پنجگانه و خاتمه این کتاب بر رویهم پانصد و چهل و دو فصل دارد که در آنها جستارهای گوناگون دینی و علمی و ادبی و تاریخی و اخلاقی و تراجم احوال و سنتها و هنجارها و روشهای کار در هر دانش و هر کار همراه با نوادر حکایات و امثال آمده است و میرزا محمد صادق آن را در حدود سی و هفت سالگی خود بسال ۱۰۵۴ هـ تألیف کرده و در این گردآوری از مأخذهای متعدد بهره برداشته است. وی در مقدمه کتاب شرحی در شیوه کار خود و فهرست بابهای پنجگانه و موضوعات آن آورده که اینک آن را از نسخه موجود در کتابخانه موزه بریتانیا بشماره Egerton ۱۰۱۶ که نسخه کاملی ازین کتابست، نقل می‌کنم:

«در هزار و پنجاه و چهار از هجرت سید الابرار که خاطری شاد و دلی آباد داشتم، خواستم صحیفه‌یی نگارم و مجموعه‌یی فراهم آرم مشتمل بر انواع علوم و آداب و القاب و اقسام جدّ و هزل از هر باب تا در محاضرات بکار آید و مطالعه اهل فضل را شاید و ارباب طرب و نشاط را انبساط افزاید و همگی همت بر آن گماشتم که از آیات بینات و اخبار سید الاخیار و صحابه و تابعین و احوال ملوک و سلاطین و اقوال علما و حکما و متکلمین و لطایف فصحا و شعرا و ظرفا آنچه مناسب مقام نماید در ذیل آن نگاشته آید. پس مدت سه سال در آن خیال بودم و لحظه‌یی از آن حال نیاسودم و بسی رنج کشیدم تا هر صفحه را گنجی دیدم مشحون بجواهر نکات و نوادر حالات، با خود گفتم آن اشتات را ترکیبی و آن کمالات را ترکیبی دهم و هر فصلی و نقلی را بجای

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۵۴

آن نهم ...» بعد گوید که پس از سفرهای دور و دراز سامان اقامتی فراهم آمد و فرصتی دست داد تا آن یادداشتها و منقولات را نظم و ترتیبی دهد و اسم آن را «شاهد صادق» نهاد «زیرا گواه حال منست و نامه اعمال من».

همچنانکه گفتیم این کتاب پنج باب و خاتمه دارد: باب اول در ذکر خدا و رسول و نبوت و ولایت و ایمان و اسلام و حسنات و سیئات و آنچه بدین مناسب بود. - باب دوم در ریاست و سلطنت و حکومت و آداب و متعلقات آن. - باب سیوم در عقل و علم و عیب و هنر و آنچه مناسب بدانست. - باب چهارم در عشق و محبت و عداوت و فقیر و غنی و عیش و غم و لهو و لعب و سعی و سفر و آنچه بدین لایق بود. - باب پنجم در عالم و زمان و بقا و فنا و موت و حیات و ذکر افلاک و عناصر و موالید و آنچه متعلق است بدان. - خاتمه در ضبط اسماء.

هریک از این بابها چندین فصل دارد مثلاً باب اول در صد و هفت فصل است که در حقیقت کتاب مفصلی است در اخلاق. باب دوم در هفتاد و هفت فصل تنظیم شده که بیشتر آن حکمت عملی (قسمت سیاست مدن) است و باب سیوم در هشتاد فصل و باب چهارم در هفتاد و پنج فصل و باب پنجم در نود و شش فصل و خاتمه در صد و هفت فصل.

شاهد صادق در بعض موارد بدانشنامه‌یی شباهت پیدا می‌کند و حاوی اطلاعات خوبی می‌شود حتی در موضوعات علوم و شرح و توضیح کافی درباره هر یک از آنها. در فصل علم اخبار و سیر که فصل هفتاد و نهم از باب سیوم است پس از معرفی این علم حوادث سنین هجری را از سال اول هجرت تا سال ۱۰۴۲ ه آورده و در این سال اخیر بحمله شاهجهان بدکن و فتح بسی از نواحی آن سرزمین و گشودن قلعه دولت آباد بدست مهابت خان اشاره کرده است. تاریخهای مرگ گروه بزرگی از عالمان و ادیبان و شاعران مشهور در این فصل بمحققان تاریخ و ادب یاوری بسیار کرده و می‌کند. - در فصل هشتادم از باب سوم که بعلم امثال اختصاص دارد بعد از تعریف آن علم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۵۵

بآوردن امثال بنظم الفبایی پرداخته است مثل «آن قدح بشکست و آن ساقی نماند؛ آن دفتر را گاو خورد؛ آن را که حساب پاکست از محاسبه چه باک؛ آب که از سر گذشت چه یک نیزه و چه صد نیزه؛ این را بکسی گو که ترا نشناسد». - فصل پنجاه و یکم از باب چهارم در معرفت اقلیمهای هفتگانه و فهرست الفبایی شهرهای بزرگست با طول و عرض آنها و وصف مختصری از هر یک ... این گزینش کوتاه من از بعض بابها و فصلها برای معرفی بسیار اجمالی هر یک نباید ما را از سودمندی بسیاری دیگر از بخشهای این کتاب عظیم باز دارد زیرا این کتاب در حکم یک دائرة المعارف از دانشها و اطلاعات مختلف تا عهد مؤلف و کتابیست که بیقین شایستگی طبع و نشر دارد. آقای ع.

منزوی مؤلف جلد دوم فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران عنوان پنج باب و فصلهای هر یک از آنها را در کتاب خود نقل کرده (از ص ۵۹۶ تا ۶۰۴) و چون نسخه کتابخانه دانشگاه تهران فاقد خاتمه است عنوانهای فصول آن را نیاورده است.

استاد فقید مرحوم عباس اقبال آشتیانی قسمت بزرگی از فصل هفتاد و نهم از باب سوم کتاب را که در اخبار و سیر است در مجله یادگار (سال دوم از شماره چهارم تا شماره دهم) نقل کرده و در این نقل سال ۲۰۰ هجری را مبدأ قرار داده است و مطالب آن بسال ۱۰۴۱ ه ختم می‌شود، باین عبارت: «۱۰۴۱ شاهجهان پادشاه غازی قصد بلاد دکن کرد و بسی از آن مملکت بگشود و عنقریب قلعه دولت آباد که قاعده آن دیار است بحسن سعی مهابت خان خانانان مفتوح گردید».

۲) اثر دیگر میرزا محمد صادق مینا کتاب صبح صادق است که خود از آن در فصل هفتاد و نهم باب سوم شاهد صادق یاد کرده و مدعی شده است که مطالب آن جوینده را از کتابهای بسیار بی‌نیاز خواهد ساخت. این کتاب هم در تاریخ و جغرافیاست که در چهار مجلد بنام شاهزاده شجاع بن شاهجهان تألیف

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۵۶

شده و مجلد سوم آن حاوی تراجم احوال مردان بزرگ سیاست و علم و ادب تا سال ۱۰۴۸ یعنی سال تألیف کتابست و بعضی از اطلاعات آن که نتیجه رابطه مستقیم میرزا محمد صادق با رجال عهد خود و یا ملاقات با آنانست قابل توجه بسیارست. نمونه نثر ساده محمد صادق مینا را در همین گفتار دیده‌اید و گمان می‌رود برای آشنائی با بیان او کافیست.

۵۸- عنایت الله کنبو «۱»

عنایت الله کنبوی لاهوری از پارسی‌نویسان معروف هند در سده یازدهم هجریست. وی برادر بزرگتر محمد صالح کنبو مؤلف کتاب عمل صالح یا شاهجهان‌نامه است که بزودی درباره او سخن خواهیم گفت. ولادت عنایت الله در نوزدهم ماه جمادی الاولی سال ۱۰۱۷ هجری در برهانپور اتفاق افتاد زیرا که والدینش که لاهوری بودند بعلتی در آنجا بسر می‌بردند ولی پدرش که هنوز جوان بود در آنجا درگذشت و خانواده‌اش بلاهور بازگشت. عنایت الله در لاهور بکسب دانشهای زمان پرداخت و در تربیت برادر کوچکش محمد صالح نیز کوشید و این هر دو برادر از عهد شباب بخدمات دیوانی اشتغال جستند، ولی بعد از چندی عنایت الله بدلهلی انتقال یافت و در آنجا خانقاهی نزدیک مرقد قطب الدین بختیار کاکلی بنا کرد و در آن بعبادت و ریاضت پرداخت تا در جمادی الاولی سال ۱۰۸۲

(۱)- درباره او بنگرید به:

* مقاله عنایت الله کنبو در آنسیکلوپدی اسلام، طبع جدید ج ۳، ص ۱۲۳۴.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۴، ص ۶۵.

* ترجمه تاریخ ادبیات فارسی اته، ص ۲۲۵.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۷۶۵.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دیوان هند، اته، ج ۱، ص ۵۲۹-۵۳۰.

* تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۱۸۶ و ص ۴۹۲-۴۹۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۵۷

درگذشت.

وی مورخ و نویسنده و شاعر بود. از تألیفاتش نخست تکمله اکبرنامه شیخ ابو الفضل علامی است، باین معنی که چون ابو الفضل بسبب قتل او بر دست عاملان جهانگیر (پیش از رسیدن بسلطنت) نتوانست اکبرنامه را پایان برساند در ۱۰۳۷ ه عنایت الله از طرف شاهجهان مأمور شد که حوادث چهار سال آخر دوره جلال الدین اکبر را برشته تحریر درآورد و بر اکبرنامه بیفزاید.

این ذیل یا تکمله حاوی اطلاعات سودمندی است درباره عصیان و خروج جهانگیر بر پدرش اکبر، قتل خائنانه ابو الفضل علامی بتحریک جهانگیر، تعقیب و مجازات قاتلان ابو الفضل بفرمان اکبر، جنگهای دکن، بیماری و مرگ اکبر. عنایت الله در نگارش این ذیل یا تکمله سعی داشت تا روش ابو الفضل علامی را دنبال کند. این ذیل در ضمیمه جلد سوم اکبرنامه بسال ۱۸۸۷ میلادی در کلکته بطبع رسید.

اثر دیگر عنایت الله لاهوری کتاب تاریخ دلگشااست در ذکر پادشاهی شاهجهان و بعضی از رویدادهای اوایل عهد اورنگ زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ ه).

البته مؤلف بشیوه بیشتر تاریخ‌نویسان عهد گورکانیان هند برای بیان پادشاهی شاهجهان سخنان خود را از ذکر تاریخ نیاکانش آغاز کرد.

مهمترین اثر عنایت الله کنبو کتاب بهار دانش اوست که بسال ۱۰۶۰ بنام شاهجهان تألیف کرده و یک کتاب ادبی است و موضوع آن عشق جهاندار سلطان و بهره‌ور بانوست که با عده‌ی حکایات و قصص همراه است و بی شباهت بکتاب هزار و یک شب نیست. این کتاب دو مقدمه دارد، نخست از محمد صالح کنبو برادر خردتر و شاگرد عنایت الله کنبو که خبر از اتمام تألیف کتاب در سال ۱۰۶۰ می‌دهد و سپس مقدمه عنایت الله آمده است که مدعیست داستانها را از برهمن پسری شنیده و از هندی پی‌رستی در آورده و در این باره چنین نوشته است: «بر ضمیر مهر نشان و خاطر صبح توامان چمن پیرایان باغ فضل و هنر و سخن پروران والا گوهر پوشیده مباد که روزی در ایام

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۵۸

عیش و نشاط و هنگام مسرت و انبساط که از آثار انظار گرم خسرو انجم سطح خاک چون ساحت افلاک سبز بود و صحن چمن از نسرين و نسترن رشک‌افزای نسرين و پرن، بتکلیف بعضی از دوستان موافق چون گلهای بوستان سری بصحرا کشیدم. دیدم ساقی سحاب بآیین همت بلند ان لطف سرشار بحال سبز بختان روزگار مبذول داشته و زمین با همه وقار از سرخوشی نشأ آب بکردار تنک ظرفان ضمیر دل بیرون انداخته ...» و بعد از وصف طولانی از بهار دلفروز گوید که انجمن دوستان در چنین زمان فرح‌بخشی انعقاد یافت ولی او از صحبت آنان فارغ و بتمشای هندو پسر برهمن زاده‌ی سرگرم بود که در مصاحبتش زبان بسخن گشود «پس این داستان دلستان که گلهای معانی را تازه بوستان نیست بزبان هندی بلفظی که پنداشتی از طبله یاقوت گوهر مکنون می‌ریزد بمعرض تبیان آورده و گفت هیچ روضه‌ی دلگشا تر و حدیقه‌ی جانفزا تر ازین نباشد که این عود هندی را بر آتش پارسی گذاشته آید ... لا-جرم بنده خاکسار عنایت الله کمبوه که خوشه‌چین خرمن خدایان سخن و تمتع گزین خدمت ارباب دانش و فرهنگ و زله‌ربای خوان سیرچشمان مائده خرد است باشاره آن بدر منیر آسمان نیکویی گلهای چیده را از دامن ریخت و بچمن پیرایی این گلستان دانشوری کمر جهد قائم بست ... و ... به بهار دانش موسوم گردانید».

این کتاب چندین بار بطبع رسیده است: کلکته ۱۸۰۹ و ۱۸۳۶؛ دهلی ۱۸۴۹، بمبئی ۱۲۷۷ ه. ق؛ و ترجمه‌هایی از آن بانگلیسی و آلمانی و بفرانسوی و غیره صورت گرفته «۱» و یکبار بدست شاعری متخلص به عزت بنام تیپو سلطان پادشاه میسور (۱۱۹۷-۱۲۱۳ ه) ببحر هزج مسدس مقصور بنظم در آمد.

(۱)- ترجمه تاریخ ادبیات فارسی اته، ص ۲۲۶؛ فهرست کتابخانه دیوان هند، اته، ج ۱، س ۵۳۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۵۹

۵۹- جلالی طباطبایی «۱»

میرزا محمد جلال الدین طباطبایی زواری از شاعران و نثرنویسان و مؤلفان معروف در سده یازدهم هجریست. نصرآبادی او را از سادات طباطبایی قهپایه و صاحب روز روشن او را یکبار نصرآبادی (ص ۱۷۳) دانسته و بار دیگر با تخلص جلالی از سادات اردستان شمرده (ص ۱۷۶) و محمد صالح کنبوه در شاهجهان‌نامه یا عمل صالح او را یزدی خوانده است ولی او در موثق‌ترین مأخذها قهپایه‌ی زواری و از سادات آنجاست. نصرآبادی نوشته است که «مشار الیه صاحب کمالات صوری و معنوی بوده در ترتیب انشاء نهایت مولویت داشته صلاح و تقوای او بمرتبه‌ی بود که شرح نتوان داد چنانچه (- چنانکه) اکثر شبها به بیداری و مداومت ادعیه اوقات صرف می‌کرد. از عراق بهندوستان [رفت و] در خدمت شاهجهان کمال اعتبار داشت. حسب الامر سوانح ایام آن پادشاه را بخوبترین عبارتی بسلک تحریر کشید. یاران که آن تاریخ را دیده‌اند نقل می‌کنند که بطریق وصاف نوشته. پادشاه باو مهربانی بسیار می‌کرد اما او در فکر ذخیره نبود، با مصاحبان و ندما و فقرا صرف می‌کرد، چند سال قبل از حال تحریر

(۱) - درباره او بنگرید به:

- * شاهجهان‌نامه یا عمل صالح، محمد صالح کنبوه، لاهور ۱۹۶۷، ج ۳ ص ۴۳۲ و ۴۳۶.
- * فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، احمد منزوی، ج ۵ بی‌تاریخ ص ۱۴۱ - ۱۴۲.
- * تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۰۲ - ۱۰۳.
- * روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۱۷۳ و ۱۷۶.
- * تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه استاد فقید دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۷، ص ۲۷۰ - ۲۷۱.
- * مقدمه دستورنامه کسروی، چاپ تبریز ۱۳۳۴ بقلم مرحوم مجتبی مینوی.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ص ۹۳۲ - ۹۳۳.
- * تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر آفتاب اصغر، لاهور ۱۳۶۴ ش، ص ۳۲۷ - ۳۲۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۶۰

فوت شد. حضرت میرزا میرک «۱» این رباعی را ازو نقل می‌کرد:

دانا بار خطاب برمی‌دارد کم‌حوصلگی شراب برمی‌دارد

می‌در دل دردمند دارد تأثیر هر جا زخمی است آب برمی‌دارد» در روز روشن این رباعی با تغییرات و تصرفاتی نقل شده است «۲».

صاحب روز روشن هم او را «جلالا- طباطبائی نصرآبادی» نوشته و گفته است که از سادات قهپایه بود و در نثرپردازی و نظم طرازی صاحب سرمایه. ارباب استعداد نثرش را بر نظم ترجیح می‌دهند و نظمش در کفه میزان نثرش نمی‌نهند. در عهد شاهجهان بهندوستان رسیده در دهلی توطن‌گزید و سوانح شاهجهانی را بکمال فصاحت و بلاغت بحیطه تحریر کشیده مطرح تفضلات شاهی گردید. حکیم شفائی خان با وی بد بود و بدین شعر هجوش نمود:

جیم جهل و الف ابلهی و لام لجاج هر سه در اسم تو جمعست جلالا- چه علاج! محمد صالح کنبوه هم که ازو در عمل صالح یاد کرده بستایش مبالغه‌آمیز نثر او پرداخته و گفته است که «هیچکدام از سخن سنجان و الامقدار را که وجودشان پیرایه این روزگارست، قدرت نیست که در برابر عبارتی که از کلک دو زبان آن دودمان سخن بیرون تراویده یک حرف تواند بقلم آورد».

اگرچه اطلاعات ما درباره احوالش چندان زیاد نیست ولی این را می‌دانیم که وی در ایران کسب دانش کرد و سپس در سال ۱۰۴۴ ه روانه هند شد (عمل صالح) و بدربار شاهجهان راه یافت و از مقبولان درگاه گشت و «به نگارش احوال خیرمآل مأذون گردید» (عمل صالح) و البته این «احوال خیرمآل» مربوط بهمه روزگار پادشاهی شاهجهان نیست بلکه ظاهراً حدود پنج

(۱) - درباره میرزا میرک بنگرید به تذکره نصرآبادی، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.

(۲) - چنین:

دانا ناز و عتاب برمی‌دارد کم‌حوصله کی شراب برمی‌دارد

می‌در دل دردمند تأثیر کنده رجا زخمی است آب برمی‌دارد تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۷۶۱ ۵۹ - جلالای طباطبائی ص: ۱۷۵۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۶۱

سال از آن یعنی سالهای ۱۰۴۲ - ۱۰۴۶ را دربر داشته است و علت این کوتاهی مدت گویا تضریب اهل حسد در نزد شاهجهان بود و این معنی از گفتار محمد صالح کنبوه در عمل صالح برمی‌آید که نوشته است «... در نگارش صور آثار بدیعه پنج ساله احوال آن

حضرت کارنامه‌یی بر روی کار آورده بود که اگر از ناتوان بینی اکثر اعزه برهم نخورده صورت تمامیت می‌یافت و اثری از و باقی می‌ماند آوازه سخن تازه او آویزه گوش روزگار گشته سرمشق فطرت تازه‌نگاران هند و ایران می‌شد» (۱).

اگرچه شاهجهان‌نامه یا پادشاه‌نامه جلالای طباطبایی تنها کارنامه پنج سال از دوران شاهجهانست ولی با این حال تاریخ پرارزش و سند معتبری از تاریخ دوران کوتاه یاد شده است زیرا جلالا درین مدت مورخ رسمی دربار بوده و باسناد معتبر دسترس داشته و از آنها در تألیف کتاب خود بهره‌مند شده است.

اثر دیگر جلالا کتاب دستورنامه کسروی یا توقیعات کسروی یا توقیعات کسری یا توقیعات مطول است که پیش از این درباره آن سخن گفته‌ام (۲).

دیگر مجموعه نامه‌ها و بعض منشآت اوست که به «رقعات جلالا» شهرت دارد و از آن نسخه‌هایی در دستست (۳). از مجموعه‌یی دیگر از نوشته‌های او بنام «منشآت جلالا» هم نسخه‌هایی موجودست که دیباچه دیوان ابوطالب کلیم و دیباچه دیوان قدسی جزو آنهاست (۴). دیگر «سه نثر جلالا» ست که بتقلید از سه نثر ظهوری تهیه شد (۵). دیگر ظفرنامه فتح کانگره یا شش فتح کانگره مربوط

(۱) - عمل صالح، ج ۳، ص ۴۳۲.

(۲) - بنگرید بهمین جلد و همین بخش ص ۱۴۹۱ - ۱۴۹۲ ذیل عنوان جستارهای اخلاقی.

(۳) - فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، منزوی، ج ۵، ص ۱۴۱ - ۱۴۲.

(۴) - ایضا ص ۱۴۲.

(۵) - ایضا ص ۱۴۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۶۲

بفتح قلعه مذکورست بسال ۱۰۲۷ ه. ق بوسیله سپاهیان شاهجهان (۱).

جلالا یکی از منشیان زبردست عهد خود بوده که در نثر منشیانه و مصنوع شهرت داشت. محمد صالح کنبه درباره شیوه نویسندگی جلالا گوید:

«میرزا جلالای طباطبایی یزدی در پرداخت نثر ید بیضا می‌نماید و در فن انشاء و ترسیلات ایجاد طرز نو کرده سخن را جان تازه می‌بخشد و در اختراع معنی دستگاهش بلندست و در ابداع مضامین ید طولی دارد» (۲) و چنانکه در نوشته نصرآبادی دیده‌ایم ناقدان عهد شیوه میرزا جلال را در نثر با طرز و صاف مشابه دانسته‌اند.

۶۰ - کاشف «۳»

میر محمد شریف بن شمس الدین محمد متخلص بکاشف از معاصران شاه عباس بزرگ و از مؤلفان و نویسندگان و شاعران سده یازدهم هجریست. نصرآبادی (۴) از او و خاندانش نام برده و خانواده‌اش را بفضل و ذوق ستوده است. پدر کاشف، شمسای شیرازی در علم سیاق بی‌مانند بود و پسرانش شریفا (یعنی همین میر محمد شریف) و منصف و مقیما خوش طبع و صاحب ذوق و شاعر بوده‌اند.

نصرآبادی بویژه درباره شریفا می‌نویسد «کاشف تخلص دارد، برادر کوچک منصف، او هم مثل برادرش خوش طبیعت بوده، پاره‌یی تحصیل هم نموده چنانچه (- چنانکه) قضای طرشت که از قرای عظیم ری است با او بوده و در نظم و نثر صاحب قدرست، تألیفی از او بنظر رسید مسمی بخزان و بهار، نهایت لطافت از سخنش ظاهرست و اشعار خود را همه‌جا پسندیده آورده، در خاتمه

احوال خود را قلمی نموده، اسم اشعار نظم او بدین موجبست:

(۱) - فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۹۳۲-۹۳۳.

(۲) - عمل صالح، ج ۳، ص ۴۳۶.

(۳) - مآخذ احوال و آثار او در پایان این گفتار مذکور خواهد افتاد.

(۴) - تذکره، ص ۲۵۱-۲۵۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۶۳

لیلی و مجنون، عباس‌نامه، هفت پیکر. قصائد و غزل هم دارد، و اسامی نثرش بدین موجبست: سراج المنیر، در مکنون، خزان و بهار ...».

همچنانکه نصرآبادی نوشت میر محمد شریف در خاتمه کتاب خزان و بهار شرح حال خود و پدرش را آورده که خلاصه آن چنین است که با پدرش شمسای شیرازی چندگاهی در کربلا- اقامت گزید ولی در سال ۱۰۰۶ که مصادف با سه سالگی شریف بود باصفهان رفت و سفری هم همراه پدر بمشهد کرد و بعد از هفت ماه باصفهان بازگشت و بیست سال در آنجا ماند و در این مدت سرگرم تحصیل و ادب‌آموزی بود و بعد بری (تهران) رفت و در آنجا بمدت پانزده سال سمت قضا [ی قصبه طرشت چنانکه نصرآبادی گفته است] داشت.

سراج المنیر مجموعه بیست از حکایت‌های اخلاقی در بیان فضائل و محاسن اخلاق که محمد شریف بسال ۱۰۳۰ تألیف کرده و بنای آن را بر بیست «لمعه» نهاده است بدین شرح: (۱) در شرایط ادب (۲) در حیا (۳) در فواید حلم (۴) در مناقب عدل (۵) در محامد احسان (۶) در حلاوت صبر (۷) در عذوبت عشق (۸) در چاشنی محبت (۹) در مکارم سخاوت (۱۰) در محاسن شجاعت (۱۱) در مراعات صحبت (۱۲) در مرارت ادبار (۱۳) در نتایج خاموشی (۱۴) در عزت قناعت (۱۵) در ذلت طمع (۱۶) در ثمره فتوت (۱۷) در حسن تدبیر (۱۸) در شامت ظلم (۱۹) در مذمت خدعه (۲۰) در ملامت حسد. ازین کتاب نسخ بسیار در هند و ایران و کتابخانه‌های اروپا موجودست. نسخه کتابخانه ملی پاریس بشماره Suppl. ۱۹۴۵ ملاحظه شد. انشاء کتاب مصنوع و متوسط و مطالب اخلاقی بر مبنای تعالیم اسلامیست. شریف در خاتمه کتاب با انشائی متکلف خواست تا دم از استقلال خود در ایراد معانی دقیق و استعارات و تشبیهات بدیع زند، اما همان عبارات نشان از بیانی نه‌چندان توانا می‌دهد.

این کتاب بسال ۱۲۶۵ ه. ق در بمبئی چاپ سنگی شد.

خزان و بهار که آن هم بر همان بنیاد اخلاقی سراج المنیر نهاده شده،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۶۴

کتابیست در ذکر فضائل اخلاقی همراه با حکایت‌هایی مناسب با هریک از آنها، بدین شرح که مؤلف چهارده اصل از اصول اخلاقی را در این کتاب مطرح نموده و بعد از شرح آنها حکایت‌هایی هم بمناسبت آورده است. محمد شریف کتاب خود را بسال ۱۰۶۳ بخواهش محمد اسمعیل منصف برادر بزرگتر خود در یک «مقدمه» و چهارده «اساس» و «خاتمه» با نثری مزین و مصنوع تنظیم کرده «۱» و در مقدمه گفته است: «خیال نقش بندم شاهد حال است که در این کار گاه بی‌پود و تار بشبهای تار همه خواب خود را صرف این مجمل نمودم تا مخملی از محمل سخن چون نافه بر ناقه زبان بستم ... دندان غارت بر متاع دیگران تیز نکردم که نوک قلم نی در ناخنم داشت و از نهال خاطر غیر نوبری نچیدم که سین سخن اره بر سرم می‌گذاشت. چگونه بغارت خرمن سخن دیگران چون مور کمر بندم که دیگر کمر نبندم و چسان بر تخته نرد مهره‌چینان نراد داو کشم که دیگر داد نیابم ...». این نمونه کوچکی است از عبارت‌پردازیه‌های کاشف در خزان و بهار که شیوه آن را در حکایت‌هایی هم که نقل کرده است می‌بینیم. نسخه‌ی ازین کتاب

بشماره Or. ۲۹۵۷ در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد. عنوان اساسهای چهارده گانه آن چنین است: صبر، رحم، ادب، طهارت، عبادت، لطف، یقین، حلم، قناعت، نصرت، مروت، سخاوت، کرامت، هدایت. خزان و بهار بسال ۱۲۸۶ بچاپ سنگی رسیده است. دو بیت زیرین از سخنان منظوم کاشف است.

باید سخت بجای باشدخود هرزه درا درای باشد

(۱) - تاریخ آن چنین است:

بتاریخ وی گفت رای رزین که باید خزان و بهار این چنین (- ۱۰۶۳)

با این حال در مقدمه نسخه شماره Or. ۲۹۵۷ کتابخانه موزه بریتانیا سخن از اتمام کتاب بسال ۱۰۶۰ (تاریخ سنه ستین و الف من الهجره) در آشتیان می‌رود. معلومست که کاشف کتاب را در ۱۰۶۰ تمام کرده و تا ۱۰۶۳ در آن تجدید نظرهایی نموده است. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۶۵ باید چو سحاب در بریزی غربال نه‌ای که خاک بیزی «۱»

۶۱- محمد صالح کنبو

شیخ محمد صالح کنبوی «۲» لاهوری از مورخان و نثرنویسان معروف هند در سده یازدهم هجریست. وی برادر کوچکتر عنایت الله کنبو نویسنده بهار دانش و پرورده او بود. از شرح حالش اطلاع کافی در دست نیست. چه از نوشته‌های معاصرانش و چه از تألیفات خود او مطلب مهمی درباره او فراز نمی‌آید. اثر مهم و اصلی او کتاب عمل صالح معروف بشاهجهان‌نامه است درباره شاهجهان و عهد او و اوایل عهد جانشینش اورنگ زیب عالمگیر بانضمام لاحقیه در بیان حال رجال علم و ادب دوره شاهجهان. این کتاب در سه مجلد در سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۹ میلادی در کلکته بطبع رسید. محمد صالح چنانکه خود گفته عمل صالح را در سال ۱۰۷۰ پایان برد ولی یقین تا سال ۱۰۸۲ که سال فوت برادر خود عنایت الله کنبو را نوشته در آن تجدید نظرهایی کرده است.

اثر مهم دیگر شیخ محمد صالح مجموعه منشآت اوست بنام بهار سخن در یک مقدمه و چهار بخش که هریک را «چمن» نام داده است، و «خاتمه».

این مجموعه بترتیب شامل ستایش شاهجهان و شرحی درباره منشاء این سفینه و نامه‌هاییست که بوسیله مؤلف از طرف پادشاهان و امیران وقت او پادشاهان

(۱) - درباره کاشف و اثرهایش بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۲۵۱-۲۵۲.

* ریاض العارفین آفتاب رای لکهنوی، ج ۲، ص ۱۳۶.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۸۶۱-۸۶۲.

* ضمیمه فهرست ریو، ص ۲۵۰-۲۵۱ و ۲۶۶ و ۲۶۹.

* فهرست نسخ فارسی کتابخانه دیوان هند، ج ۱، س ۱۱۱۹ شماره فهرست ۲۲۰۶.

* ترجمه تاریخ ادبیات فارسی، اته، ص ۸۲ و ۸۴ و ۲۳۱ و ۲۳۴ و ۲۵۷.

(۲) - نسبت کنبو (کنبوی، کنبوه) یا کمبو (کمبویی، کمبوه) چنانکه در مقدمه عمل صالح گفته شده، به محلی است موسوم به کنب (کمب) نزدیک غزنین.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۶۶

ایران و توران نوشته شده و بعضی دیگر نامه‌های نویسنده است بعضی از رجال معاصر خویش. مهمترین قسمت این مجموعه نامه‌هاییست که محمد صالح بهمه‌مدان معروفش مانند ملا منیر لاهوری، عنایت الله کنبوی لاهوری، میان عبد الله قادری نگاشته است و نیز بخش دیگر آن منشآت مصنوعیست در موضوعهای گوناگون که آخرین آنها توصیف‌هاییست از شاهجهان آباد، اگر، کشمیر و دیگر شهرها و ناحیتهای هند. و همچنین است مقدمه محمد صالح بر سومین جلد پادشاه‌نامه و مقدمه بر بهار دانش و جز آنها.

جمع‌آوری و تنظیم این کتاب یکبار در سال ۱۰۶۵ (نسخه دیوان هند بشماره فهرست ۲۰۹۰) و بار دیگر بسال ۱۰۷۴ (نسخه کتابخانه موزه بریتانیا بشماره Or. ۱۷۸) انجام شده است.

۶۲- داراشکوه «۱»

محمد داراشکوه پسر شهاب الدین محمد خرم (شاهجهان) در سال ۱۰۲۴ ه از ارجمند بانو دختر یمین الدوله آصف خان بن غیاث الدین محمد تهرانی، ملقب به ممتاز محل (م ۱۰۴۰ ه) زاده شد. وی نزد استادان معروف عهد خود ادب فارسی و هندی آموخت و در خط شاگرد ملا- عبد الرشید دیلمی شاگرد و خواهرزاده میر عماد بود. از جوانی عرفان توجه یافت و بفرقه قادریه گروید و از عرفان و حکمت و آیین هندویی هم زیر نفوذ یکی از معلمانش (بابا لعل داس) آشنایی عمیق حاصل کرد و ترجمه کتاب اوپانیشادها خود معرف این حال است.

داراشکوه از میان برادران مورد علاقه خاص شاهجهان و ولیعهد او بود و بهمین سبب، خاصه بعثت تمایزش بصوفیه، برادرانش با او از در مخالفت

(۱)- درباره او و اثرها و اندیشه‌های والایش از میان نوشته‌های مؤلفان مختلف رجوع شود بمقدمه‌های مشروحی که دوست فاضلم آقای دکتر سید محمد رضا جلالی نایینی بر کتابهای سفینه الاولیا و سکنیه الاولیا و اوپانیشادها و مجمع البحرین با استقصاء تمام نوشته‌اند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۶۷

درآمدند و اورنگ زیب که بر پدر و برادر شوریده بود، او را بخیانت یکی از رؤسای افغان مقید ساخت و بعد از کسب فتوای فقها مبنی بر اینکه او طریق الحاد پیموده مخالف شرعست، در سال ۱۰۶۹ ه بقتل رسانید و خاندانش را برانداخت. از داراشکوه اثرهای متعدد بر جای ماند که اینک بذکر مختصری درباره آنها مبادرت می‌شود:

(۱) سفینه الاولیا در ترجمه حال مشایخ تصوف که در ۱۰۴۹ ه (بیست و پنج سالگی داراشکوه) تألیف شد. این کتاب در نه قسمت و بر رویهم حاوی چهارصد ترجمه حال است. در بخش اول سیره پیامبر و خلفای راشدین و دوازده امام شیعه و ائمه اربعه اهل سنت و در هشت قسمت دیگر بترتیب درباره تراجم احوال مشایخ جنیدیه و قادریه- نقشبندیه- چشتیه- کبرویه- سهروردیه- مشایخ متفرقه- حالات زنان پیامبر- حالات نساء عارفات و صالحات سخن رفته است و در ضمن بیان حال عارفان بسیاری از شاگردان و پروردگان آنان نیز معرفی شده‌اند. سفینه الاولیای داراشکوه بعثت دسترس داشتن مؤلفش بمأخذهای اساسی کتابی مهم در ذکر طبقات صوفیه است. نثری ساده دارد و چندبار بطبع رسیده، از آنجمله در ۱۲۶۹ ه. ق در اگره و در ۱۸۷۲ میلادی در لکنهو و در ۱۸۸۴ و ۱۹۰۰ در کانپور و در ۱۳۴۵ ش بتصحیح آقای دکتر سید محمد رضا جلالی نایینی در تهران.

(۲) سکنیه الاولیا در شرح حال مشایخ قادریه از آغاز تا عهد مؤلف.

داراشکوه در این کتاب گذشته از مأخذهای مکتوب از بسیاری روایتهای شفاهی نیز استفاده کرد. این کتاب در سال ۱۳۴۴ ش بتصحیح آقای دکتر جلالی نائینی در تهران بطبع رسید.

(۳) رساله حق‌نما که حاوی تحقیقی است عرفانی در شش فصل: اول در بیان عالم ناسوت- دوم در بیان عالم ملکوت- سوم در بیان عالم جبروت- چهارم در بیان عالم لاهوت- پنجم در بیان هویت رب الارباب- ششم در بیان

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۶۸

وحدت وجود. این رساله بسال ۱۰۵۶ تألیف شده و داراشکوه آن را مکمل فتوحات مکیه و فصوص الحکم و سوانح العشاق و لمعات و لوامع می‌داند.

چندبار در هند و بسال ۱۳۳۵ ش در تهران چاپ شد.

(۴) حسنات العارفین یا شطحات مشتمل بر شطحات مشایخ پیشین و همعصر داراشکوه. این کتاب در ۱۳۰۹ ه. ق در دهلی و در ۱۳۵۰ ش در تهران چاپ شد.

(۵) مجمع البحرين در تطبیق اندیشه صوفیان و موحدان هند (عرفان هندی) و یافتن وجه مشترکی میان آندو تألیف شد، ترجمه‌هایی از آن عبری و انگلیسی کرده‌اند. در سال ۱۳۳۵ و ۱۳۶۶ بتصحیح آقای دکتر جلالی نائینی در تهران بطبع رسید.

(۶) سر اکبر یا سر الاسرار ترجمه‌یست از پنجاه اوپانیشاد از سانسکریت بیاری یکی از عالمان دینی هندو بفارسی. او در مقدمه این کتاب مدعیست که وداها از کتابهای مقدس دینی است که در زمان بسیار قدیم بر انبیاء پیشین نازل شده است، و این را یکی از دلایل الحاد و میلان طبع او بآیین هندوان دانسته‌اند که در کشتن او بی‌اثر نبود. ولی حقیقت امر آنست که او با ترجمه چهار کتاب ودا (- اپنکھت) می‌خواست بحقیقت اندیشه هندوان که در آنها نهفته است پی برد:

«بعد از تحقیق این مراتب معلوم شد که در میان این قوم قدیم، پیش از جمیع کتب سماوی، چهار کتاب آسمانی که رگ بید و یجربید و سام بید و اتھر بن بید «۱» باشد، بر انبیای آن وقت، که بزرگترین آنها برهما که آدم صفی الله است، با جمیع احکام نازل شده، و این معنی از همین کتابها ظاهر است ... و خلاصه این چهار کتاب را که جمیع اسرار سلوک و اشتغال «۲» توحید صرف در

(۱)-

۱) Atharva- veda, ۴) Sama- veda, ۳) Yadjour- veda, ۲) Rig- veda,

(۲)- بهمین نحو از اصل نقل شد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۶۹

آن مندرج است، و آن را اپنکھت می‌نامند، و ابنای زمان آن را جدا ساخته بر آن تفسیرها بشرح و بسط تمام نوشته‌اند، و همیشه آن را بهترین عبادات دانسته می‌خوانند. این حق جوی را چون نظر بر اصل وحدت ذات بود، نه بزبان عربی و سریانی و عبرانی و سنسکریت، خواست که این اپنکھت‌ها را که گنج توحید بود و دانشندگان آن در آن قوم هم کم مانده‌اند، بزبان فارسی، بی‌کم و زیاد و بی‌غرض نفسانی، بعبارت راست براسط لفظبلفظ ترجمه نموده بفهمد که این جماعت که آن را از اهل اسلام اینقدر پوشیده و پنهان می‌دارند، در آن چه سرّ است «۱».

این کتاب دوبار در هند و بار دیگر بسال ۱۳۴۰ ش با تصحیح و مقدمه مشروح مرحوم دکتر تاراچند و آقای دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی در تهران و سپس همان چاپ در دو جلد با بعضی اضافات بسال ۱۳۶۸ ش باز در تهران بطبع رسید.

کتاب سر اکبر یا سر الاسرار را آنکتیل دوپرون بزبان لاتین و بزبان فرانسوی بسال ۱۸۰۱-۱۸۰۲ در استرازبورگ چاپ کرد، یکبار هم بسال ۱۸۸۲ در آلمان (در سدن) بلاتین طبع شد.

داراشکوه شعر فارسی نیز می‌سرود و در شعر قادری تخلص می‌کرد.
دیوانش باقی مانده و اشعارش متوسط و متضمن اندیشه‌های عرفانی اوست.
ازوست:

مسافر هر قدر باشد سبکبار نیابد در سفر تصدیع و آزار
تو هم اندر جهان هستی مسافریقین میدان اگر هستی تو هشیار
بقدر مال باشد سرگرانی بقدر پیچ باشد بار دستار
خودی را نیز از سر دور گردان که هم بار است بار وهم و پندار
تو تا باشی بدنیا باش آزادترا چون قادری کرده خبردار

(۱) - اوپانشادها، تهران ۱۳۶۸، مقدمه، ص چهار- پنج.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۷۰ از مرگ نباشد اهل دل را آزار کز خواب نترسد چو بود دل بیدار
گر جان تو جسم را بینداخت چه شد چون کهنه شود پوست بیندازد مار

۶۳- طغرا «۱»

ملا طغرای مشهدی از شاعران و نویسندگان و مترسلان زبردست سده یازدهم هجریست. ولادتش در مشهد بود و همانجا بیالید و بتحصیل ادب پرداخت و در آخرهای دوران جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷ ه) بهند رفت و بعد از چندی اقامت در دکن بشمال سفر کرد و بدربار شاه جهان راه جست و بسمت منشی در دستگاه شاهزاده مرادبخش فرزند شاه جهان پذیرفته شد و همراه او ببلخ رفت و در اواخر عمر بکشمیر سفر کرد و آنجا ماند و بعزلت می‌زیست تا بدرود حیات گفت. چارلز ریو تاریخ این واقعه را چند سالی بعد از جلوس اورنگ زیب عالمگیر بر تخت سلطنت (۱۰۶۹ ه) دانسته و گفته است در مرآت العالم که بسال ۱۰۷۸ تألیف شده از ملا طغرا چون مردگان یاد شده است. صاحب نتایج الافکار تاریخ مرگ طغرا را «اواخر مائه حادی عشر» دانسته و نوشته است که «متصل قبر ابو طالب کلیم مدفون گردید».

میر عبد الرزاق خوافی (شاهنواز خان) درباره وارستگی او در آخرهای

(۱) - درباره او بنگرید به:

* سرو آزاد، ۱۹۱۳، ص ۱۲۴.

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۳۳۹.

* بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۵۰۴-۵۰۵.

* نتایج الافکار، بمبئی، ص ۴۴۱-۴۴۲.

* فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۱۹۵-۲۰۴.

* تذکره پیمانه، احمد گلچین معانی، مشهد ۱۳۵۹، ص ۲۷۷ ببعد.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ص ۷۴۲-۷۴۴.

* ترجمه تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۷۱

زندگانی نوشته است: «کمال بی تعلقی داشت، هرگاه بحجره خود می آمد از درون زنجیر می کرد و چون بیرون می رفت در حجره را وا می گذاشت. سبب این خلاف قاعده ازو استفسار نمودند، گفت متاع حجره خود منم، وقتی که برآمدم دیگر چه احتیاجی در بستن است؟» (۱)

از عیبهای بزرگی که بر او گرفته اند نسبت دادن دزدی بشاعران استاد زمان خود مثل صائب و سلیم و قدسی و دیگران است و همین امر مایه آن شد که غنی کشمیری وی را بدینگونه در رباعی زیرین وصف کند:

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد با اهل سخن شدست دشمن ز حسد

گوید که برند شعرم ارباب سخن نامش نبرند، تا بشعرش چه رسد! طغرا شاعری خوش فکر و مضمون یاب و فطره منشی و صاحب قلم بود. شاید هم علت آنکه بیهوده نسبت دزدی افکار و آثار خود را باین و آن می داد، آن بود که بسیاری از معنیها و مضمونها بطبیعت و فطرت در خاطرش رسوخ داشت و هر که آنها را بیان می کرد بنظر وی ازو می دزدید.

از وی رسائل و منشآت متعدد پیارسی بازمانده است که بهر یک از آنها نامی شاعرانه و شوق انگیز داده است و مجموعه های مختلف از آن باقی مانده.

این رساله ها با نثری مزین و همراه با تصنعات مختلف نگارش یافته و هریک مطلب و موضوع خاصی دارد. مجموعه یی از آنها شامل هجده رساله که آخرینشان رقعات طغراست بسال ۱۸۷۶ در کاونپور بطبع رسید، و مجموعه یی از آنها بنام کلیات طغرا بشماره ۹۲ موقت در کتابخانه مجلس شورا است شامل شانزده دفتر، و مجموعه یی دیگر که بعنوان کلیات طغرا بشماره ۱۱۰ و شماره فهرست [۵۲] در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تألیف آقای علی نقی منزوی یاد شده شامل بیست و پنج دفتر است که بدقت مورد معرفی و توصیف قرار گرفته است (۲).

(۱) - بهارستان سخن، ص ۵۰۴.

(۲) - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۱۹۵-۲۰۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۷۲

نسخه شماره ۸۵۲، ۱۶. Add کتابخانه موزه بریتانیا (۱) که بظاهر ۳۲ و بواقع ۳۱ دفتر دارد (۲) ملا-حظه و بعضی از دفترها بتمامی خوانده شد. در همه دفترها شعرهایی بمناسبت آمده است و حتی غالب آنها با شعر آغاز شده اند. همه نوشته ها اعم از نظم و نثر اثر طغرا و برسم او بسیار مصنوع و همراه با اصرار در بکار بردن مجازها و استعاره های بعید است. وی در رساله «الهامیه» از دیوان شعر خود (متضمن قصیده و غزل و قطعه و دو بیتی) و از مجموعه منشآتش نام برده و گفته است که «با آنکه دو سه مرتبه جواهر خانه سخن تاراج حوادث پذیرفته باز آنقدر هست که صندوقکده افلاک را گنجایش آن نیست» و براستی آنچه از اثرهای طغرا از دستبرد ایام در امان مانده و بما رسیده خود بسیارست و نام سی و یک رساله باضافه یک رساله مکرر که در نسخه موزه بریتانیا آمده اینهاست: ۱- جوش بلبل یا معیار الادراک ۲- فردوسی ۳- تحقیقات ۴- مجمع الغرائب ۵- مرتفعات ۶- مرآت الفتوح ۷- الهامیه ۸- تذکره الاتقیاء ۹- تجلیات ۱۰- کنز المعانی ۱۱- تاج المدايح ۱۲- مشابها ربیعی ۱۳- خمسه ناقصه ۱۴- مرآت الفتوح ۱۵- درخواست ملا ساطع بشاه بهادر برای یک جاگیر (که باید از مجموعه که بنام طغراست حذف شود) ۱۶- عنبرنامه ۱۷- رقعات (متضمن چندین رقعہ بمعاصران ملا- طغرا که در میان آنان بنام کسانی مثل میرزا سنجر و کلیم کاشانی و بزمی و جز آنان بازمی خوریم) ۱۸- کلمه الحق ۱۹- انوار المشارق ۲۰- خود کاسته ۲۱- آشوب نامه ۲۲- تعداد النوادر ۲۳- جوش بلبل ۲۴- جلوسیه ۲۵- پریخانه ۲۶- ضیافت معنوی ۲۷- گریه قلم ۲۸- معراج الفصاحه ۲۹- چشمه فیض ۳۰- ثمره طبی ۳۱- وجدیه جان ۳۲- نمونه انشاء (۳).

(۱) - فهرست ریو، ص ۷۴۲ - ۷۴۴.

(۲) - زیرا رساله «جوش بلبل» یک بار در آغاز کلیات آمده و بار دیگر در ردیف بیست و سومین رساله.

(۳) - اگر درخواست ملا ساطع ... را هم ازین مجموعه بکاهیم شماره دفترهای کلیات بعدد ۳۰ تنزل می‌یابد.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۷۳

رساله تجلیات که در وصف کشمیر در فصل خزانست بدینگونه آغاز می‌شود:

کشمیر بود فصل خزان عالم نوربر طالب فیض دیدنش هست ضرور

گویا که باین باغ، چمن ساز قضا آورده نهال شعله از گلشن طور جای موسی خالیست که پرکاری تجلی درین کوهستان مشاهده نماید و از بسیاری شعشعه کم تواند بجانب اشجار دیده گشاید، هر طرف پشته پشته روشنی الوان بر سر هم ریخته و هر جانب کوه کوه رنگینی درخشان بیکدیگر آمیخته، درختان مسیح زبان تکرار ورق آفتاب نموده و جویبار مشرق دهان بخواندن طومار گشوده، بدستاری هوای پاییز سفیدار فواره نور می‌نماید و بسرکاری ایام بر گریز سرخ بید آبشار یاقوت بنظر می‌آید، آنچه سیمابگر نیسان در بوته انداخته اکسیر ساز مهرگان ذهب ساخته، و هر جا نقاش بهار ملمع پردازی کرده طراح خزان بزر نشان سازی دست بر آورده، زاغی که بر درخت نشسته مرغ زرین برخاسته، مینایی که بر شاخ دویده نوری گردیده، چنار دسترس دارد که خلخال طلا بسازد و قمری می‌تواند بطوق مرصع پردازد، عکس درختان روی آب را بآتشی گل افشان نکرده که چشم حباب نیفزود و ابروی موج نسوزد ... مثنوی:

ز شادابی نغمه بلبلان در آبست آغشته رنگ خزان

شرر سازی ناله فاخته درین خشک و تر آتش انداخته

اگر لاله گردید بی آب و تاب چه غم ساغری شد تهی از شراب

ز دست خود افکنده نرگس عصادرین فصل دارد سر باد پا

شقایق ز بند زمین رسته است چو فواره از جای خود رسته است

ز غربال اشجار زر بیخته بصحن چمن اشرفی ریخته در مجموعه‌ها بنامهای دیگری از دفترهای ملا طغرا بازمی‌خوریم و مجموعه‌های آثار او در پیش و پس بودن رساله‌ها و بعضی از عنوانهای آنها اختلافهایی دارند.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۷۴

چون ملا طغرا در رساله‌های خود همیشه نثری شاعرانه و غالباً توصیفی و متضمن استعاره‌ها و تشبیه‌های گوناگون و متواتر دارد پارسی‌گویان هند بدانها رغبتی بسیار نشان داده و در نتیجه بشرح و تفسیر آنها توجه کرده‌اند بنحوی که تقریباً همه دفترهای یاد شده دارای شرح هستند، و آقای سید عارف نوشاهی در فهرست نسخه‌های خطی موزه ملی پاکستان (ص ۴۲۵ - ۴۲۷) ضمن ذکر رسائل طغرا بشرحهای آنها هم اشاره کرده‌اند.

این نکته را هم نباید فراموش کرد که مجموعه‌های کوچک و بزرگ رساله‌های ملا طغرا در کتابخانه‌های هند و پاکستان بوفور یافته می‌شود.

۶۴ - میرزا محمد یوسف قزوینی «۱»

میرزا محمد یوسف بیگ (یا میرزا یوسف) قزوینی اصفهانی متخلص به «واله» فرزند محمد حسین خان قزوینی و برادر میرزا محمد طاهر وحید قزوینی مانند برادر از منشیان و شاعران معروف عهد خود بود و بامور دفتری و دیوانی روزگار می‌گذراند. میرزا محمد

طاهر نصرآبادی درباره او نوشته است:

«میرزا یوسف: آن جناب هم «۲» برادر عالیجاه وقایع نویسند «۳»، مدتی

(۱) - درباره او بنگرید به:

* ضمیمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۲۲-۲۴.

* تذکره روز روشن، ص ۸۸۸.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۶۱۶-۶۲۳.

* ریاض العارفین آفتاب رای، ص ۳۱۷.

* تذکره نصرآبادی، ص ۸۲ و درباره برادرانش میرزا فصیح و میرزا طاهر بترتیب ص ۸۱ و ۱۷.

* فهرست منزوی، ص ۴۱۵۰.

(۲) - یعنی هم مانند میرزا فصیح که برادر بزرگ میرزا طاهر وحید بود.

(۳) - مقصود میرزا طاهر وحید است که پیش از رسیدن بمرتبه صدارت مدتی سمت وقایع نویسی را در دربار صفوی داشت.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۷۵

بترتیب ارقام پادشاهی مشغول بودند و روانی عبارتش روانی حکم اشرف را پایمرد و از طغرای قلمش مرغوله طره خوبان در پیچ‌وتاب. بعد از آن از نتیجه آثار قابلیت بوزارت سرکار توپخانه مبارکه مشرف شد، حقا که در کمال مردمی و اهلیت در آن امر سلوک می‌نمایند. در تحصیل علوم دینی سعی بسیار نموده چنانچه (- چنانکه) تفسیری در دست دارند، امید که در اتمام آن موفق باشند. مجملا در نظم و نثر سحرپرداز و در نگارش معانی بی‌شریک و انباز است. خطش محضر قبول بخط سلمی رسانیده و نظمش ریشه در زمین دلها دوانیده، چون پیوسته حیران شاهد معنویست واله تخلص دارد... و پس ازین چند بیت منتخب از غزلهایش را آورده و این یکی از آنهاست:

چه کوتاهست شبهای وصال گلر خان یا رب‌خدا از عمر ما بر عمر این شبها بیفزاید و در تذکره روز روشن این رباعی ازو نقل شده است:

تا درنگری نه سرو ماندست و نه بیدنی خارستان و نی گلستان امید

دهقان فلک خرم عمر ما رامی‌پیماید بکیل ماه و خورشید اما مهارت و شهرت او در نثر و بسبب تألیف کتاب پرارزش خلد برین است که آن را بسال ۱۰۷۸ بروزگار پادشاهی شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵) در هشت «روضه» با نثری پخته و منشیانه و بسیار پاکیزه تألیف نمود، بدین شرح: روضه اول درباره پیامبران و پادشاهان پیش از اسلام، روضه دوم درباره پیامبر اسلام (ص) و امامان، روضه سوم درباره سلسله اموی و خاندان عباسی، روضه چهارم خاندانهای عهد عباسیان، روضه پنجم چنگیز و جانشینانش، ششم تیمور و تیموریان، هفتم سلسله‌های قراقویونلو و آق‌قویونلو و پایان تیموریان، هشتم صفویان از آغاز تا ۱۰۷۱، خاتمه در سلطنت شاه سلیمان. مهمترین قسمت این کتاب طبعاً روضه هشتم آنست در ذکر سلسله صفوی که مؤلف آن را به حدائق الخلد موسوم گردانید و مطلبهای آن را بهفت «حدیقه» قسمت نمود: حدیقه اول در ظهور دولت صفوی و پادشاهی شاه

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۷۶

اسمعیل (خاقان سکندرشان)، حدیقه ثانیه در بیان وقایع زمان شاه تهماسب بهادر خان، حدیقه ثالثه در وقایع بعد از شاه تهماسب و سلطنت شاه اسمعیل ثانی، حدیقه رابعه سلطان محمد پادشاه، حدیقه خامسه شاه عباس، حدیقه سادسه سلطان صفی، حدیقه سابعه شاه عباس ثانی و در ذیل احوال هریک ازین شاهان شرح حال بزرگان عهدش از طبقات گوناگون امیران و سادات و مشایخ و

عالم‌ان دین و وزیران و پزشکان و خوشنویسان و نقاشان و مذهب‌ان و شاعران و اهل طرب آمده است. ازین کتاب بخشهایی در ایران و انیران موجودست. نسخه ۲۱۳۰ Suppl. در کتابخانه ملی پاریس و نسخه ۳۴۸۱ Or. در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد. حدیقه ششم از روضه هشتم این کتاب که شامل قسمتی از رویدادهای دوران پادشاهی شاه صفی تا سال وفات او (۱۰۵۲ هـ) است، بتصحیح آقای احمد سهیلی خوانساری بسال ۱۳۱۷ هـ. ش در دنباله ذیل اسکندر بیگ منشی بر کتاب عالم‌آرای عباسی در تهران بطبع رسید. آن ذیل چنانکه پیش ازین در شرح حال اسکندر بیگ دیده‌ایم ذیل عالم‌آرای عباسی و در شرح پادشاهی شاه صفی است که بسبب مرگ اسکندر بیگ در سال ۱۰۴۳ ناتمام ماند.

۶۵- برهمن

چندربهان برهمن (م ۱۰۷۳ هـ) شاعر و نویسنده معروف سده یازدهم هجری را پیش ازین «۱» شناخته‌اید و اینجا درباره منشآت او سخن می‌رود. مجموعه منشآت برهمن که بشماره ۱۴۱، ۲۶ Add در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد «۲»، شامل نامه‌هاییست که بشاه جهان و وزیران و بعضی از امیران بزرگ او نوشته شده و در این مجموعه بترتیب طبقات و مراتب امرا و رجال تنظیم گردیده است. اولین آنها خطاب بشاه جهان و درباره تقدیم داشتن کتاب چهار چمن است بدو. در مقدمه این

(۱)- همین جلد، ص ۱۲۳۶-۱۲۴۱.

(۲)- بنگرید بفهرست ریو، ص ۳۹۷-۳۹۸.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۷۷

مجموعه برهمن ببعضی از آثار خود یعنی دیوان شعر، چهار چمن، گلدسته، تحفه انوار، کارنامه، تحفه الفصحا، مجمع الفقرا و جز آنها اشاره نموده است.

نسخه‌های خوب دیگری ازین مجموعه در کتابخانه دیوان هند «۱» و نیز کتابخانه موزه ملی پاکستان «۲» موجودست.

چهارچمن برهمن بجز مقدمه در چهار بخش است که هریک از آنها چمن نامیده شده. در دو بخش اول ازین چهار بخش نویسنده وظیفه وقایع نگاری خود را در خدمت شاهجهان امتداد داده و پرداخته است بشرح کارهای بزرگ وزیران و گزارش جشنهای دولتی عهد آن پادشاه و شرح مفصل کارهای روزانه او و شکوه و جلال دربار وی و پایتخت تازه شاهجهان آباد و شهرهای ممتاز و هفده استان از استانهای معروف واقع در قلمرو فرمانروایی وی. چمن سوم شامل شرح حال مؤلف و نامه‌های او بنام شاهجهان و وزیرانش و چمن چهارم درباره اندیشه‌ها و نظرهای برهمن درباره دین و اخلاق و تصوفست. این جنبه‌های متنوع موضوعات بچهارچمن اهمیت تاریخی و ادبی بسیار داده و بهمین سبب از اثرهای مشهور پارسی است که پارسی‌دانان هند نوشته‌اند. چندربهان این مجموعه جالب را پیش از سال ۱۰۵۷ گرد آورد.

۶۶- ولی قلی شاملو «۳»

ولی قلی بیگ پسر حاجی داود قلی شاملو از مورخان و صاحب قلمان سده یازدهم هجریست. وی در

(۱)- فهرست آن کتابخانه ج ۱ س ۱۱۵۳ و نیز بنگرید بترجمه تاریخ ادبیات فارسی، دکتر اته، ص ۲۴۹-۲۵۰.

(۲)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه ملی پاکستان، سید عارف نوشاهی، لاهور ۱۳۶۲ ش، ص ۳۹۰.

(۳)- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۹۳-۹۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۷۸

هرات نشوونما یافت و از آنجا بسیستان بخدمت ملک نصرت خان حاکم الکای زابلستان رفت و منصب استیفای او یافت و بعد از چندگاه بقندهار عزیمت نمود و در خدمت ذوالفقار علی خان و پس از وی برادرش منصور خان بسر می‌برد و در همان شهر بسال ۱۰۷۳ که مصادف با سی و هشت سالگی او بود بتألیف کتاب قصص الخاقانی آغازید و بسال ۱۰۷۶ ه آن را پایان برد ولی چون در تراجم و وفیات تا سال ۱۰۸۵ ه هم در آن ذکر شده پس تا این تاریخ سرگرم تألیف و تکمیل کردن مطالب خود بود. قصص الخاقانی تاریخ کامل پادشاهی شاه عباس ثانی است با مقدمه و سه باب و خاتمه. مقدمه در بیان نسب شاه عباس، باب اول در بیان مجملی از احوال نیاکان او تا ظهور شاه اسمعیل یکم، باب دوم شرح پادشاهی شاهنشاهان صفوی تا شاه عباس دوم، باب سوم در شرح مفصل تاریخ شاه عباس دوم از ولادت تا مرگ. خاتمه «در بیان احوال برخی از علما و جمعی از حکما و بعضی از شعرا» دوران آن پادشاه است که مؤلف آن را بدو «تذکره» تقسیم کرده است: تذکره اول درباره عالمان و حکیمان و فاضلان و عارفان، تذکره دوم در بیان حال شاعران دوره شاه عباس ثانی که یکصد و دو شاعر در آن معرفی شده‌اند (از میرزا صائب تبریزی تا حسین وحدت کوه بنانی).

نصرآبادی بنای آب انباری را در سیستان بدو نسبت داده و نیز گفته است که مصاف ذوالفقار خان را با لشکر هند در واقعه محاصره قندهار بنظم آورد (ببحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف) و سه بیت زیرین را از آن نقل کرد: بروز مصاف و بهنگام کارچو بست از پی کین کمر ذوالفقار

* فهرست بلوشه، ج ۱، ص ۳۰۰-۳۰۱.

* فهرست ریو، ج ۱، ص ۱۹۰-۱۹۱.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۶۸۸-۶۹۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۷۹ سرپای خصم و سرای و وطن‌زر و سیم بدخواه و فرزند و زن بخت و بیست و بکند و بسوخت گرفت و بداد و خرید و فروخت

۶۷- عرشی

درباره میر محمد مؤمن عرشی (م ۱۰۹۱ ه) شاعر و خوشنویس معروف فرزند میر عبد الله مشکین قلم پیش ازین «۱» سخن گفته‌ام. وی از معاصران شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۹) و مخاطب به «نادر العصر» بوده و دیوان و منظومه‌ی بنام مهر و وفا از او باقی مانده است. اثر معروف دیگر او کتاب شکرستان است که بتقلید از گلستان فراهم آورد و از آن نسخه‌های متعدد و از آنجمله در کتابخانه دیوان هند موجود است. تاریخ تألیف کتاب سال ۱۰۳۱ ه و بنابراین مربوط بدوران جوانی عرشی است. شکرستان در شش باب بدین گونه تنظیم شده: ۱) در بیان احوال اجداد و مرشدان پاک نهاد، ۲) در سیرت پادشاهان و سریرت وزیران، ۳) در تربیت فرزندان پادشاهان عالیشان که خلیفه الاسلامند، ۴) در بیان عارفان حق و عاشقان شاهد مطلق، ۵) در بیان آداب و حکایات فقرا، ۶) در بیان لطایف و ظرایف. خاتمه. در متن نسخه شکرستان موجود در ایندیا آفیس (بشماره فهرست ۸۲۳) عنوان باب پنجم اختلافی با فهرست دارد و چنین است: «در آداب صحبت با عزیزان از ایام شباب تا شب» که شاید نتیجه تصرف بعدی مؤلف کتاب باشد «۲». شکرستان مانند گلستان نثری آمیخته با نظم همراه با حکایات در هریک از شش باب آن دارد.

۶۸- محمد مفید مستوفی «۳»

محمد مفید بن نجم الدین محمود بن حبیب الله بافق یزدی معروف به «مستوفی» از مؤلفان و شاعران

(۱) - همین جلد، ص ۱۳۱۰ - ۱۳۱۶.

(۲) - فهرست کتابخانه دیوان هند (ایندیا آفیس)، ج ۱، ص ۵۳۳.

(۳) - درباره او بنگرید به:-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۸۰

سده یازدهم هجریست. وی شرح حال خود را در کتاب معروفش «جامع مفیدی» آورده و گفته است که در عهد پادشاهی شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه) در طلب مقام «بمنزل امرا و ارکان دولت تردد آغاز نهاد و بدانه درم و دینار مرغ دل همگی را در دام فریب آورده منصب استیفای موقوفات دارالعباده یزد» را بسال ۱۰۷۷ ه نصیب خود ساخت و در یزد متمکن شد و بزودی نیابت وزارت یزد نیز بر منصبش افزوده شد ولی منصب اخیر را در سال ۱۰۷۹ ه از دست داد و در عوض نظارت اوقاف یزد باو رجوع شد و درین میانه باصفهان نیز رفت.

چون چندی برین احوال گذشت بسبب فوت پسرش دست از کارهای دیوانی کشید و بسودای سفر بار رحیل بربست و در ۱۷ رجب سال ۱۰۸۱ ه از یزد باصفهان و از آنجا از راه حویزه و اهواز و بصره بعراق عرب رفت و پس از زیارت عتبات بیصره بازگشت و در سال ۱۰۸۲ چندگاهی در آن شهر مقیم بود و همانجا شروع بتألیف جامع مفیدی نمود تا آنکه در غره ماه رجب سال مذکور (یعنی ۱۰۸۲ ه) از راه دریا سفر هند در پیش گرفت و به بندر سورات رسید و از آنجا رهسپار دهلی شد و از دهلی بحیدرآباد و سپس به برهانپور

* شرح حال مؤلف بقلم او: بخش دوم از ج ۳ جامع مفیدی، ص ۷۴۳-۸۱۶.

* مقدمه بخش اول، ج ۳، جامع مفیدی، تهران ۱۳۴۰ بکوشش آقای ایرج افشار، از ص هفتم بعید.

* فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، محمد تقی دانش‌پژوه، ج ۳، بخش پنجم مجلد هفتم، دومین ذیل، ص ۲۶۵۹-۲۶۶۲.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۲۰۷-۲۰۸ و ص ۴۲۷-۴۲۸.

* فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱، ص ۲۳۶ و ۲۳۸-۲۳۹.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، ص ۵۸۵-۵۸۷.

* مقدمه آلمانی آقای دکتر سیف الدین نجم‌آبادی بر کتاب «مختصر مفید»، ویسبادن، ۱۹۸۹.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۸۱

سفر کرد و در سال ۱۰۸۶ بدلهی بازگشت و باز از آن شهر بیرون رفت و سرانجام در پانزدهم صفر سال ۱۰۸۸ به «اوجین» رسید و شرف ملازمت شاهزاده محمد اکبر با منصب «دوصدی» یافت و به‌مراه او بمولتان رفت و در شوال سال ۱۰۸۹ منصب وزارت و میرسامانی شاهزاده آن دیار گرفت و در آنجا بقول خود «بر مسند وزارت قرار گرفته بر متکای جلالت تکیه داد» و در روز اول جمادی الاولی سال ۱۰۹۰ کتاب جامع مفیدی را باتمام رسانید ولی بنابر آنچه از کتاب دیگرش مختصر مفید برمی‌آید در سال ۱۰۹۱ در لاهور بسر می‌برده و کتاب اخیر را تمام می‌کرده است و از آن پس از حال او خبری نداریم و بعید نیست که قریب بهمان زمان در گذشته باشد. از آثار اوست:

۱- جامع مفیدی: این کتاب پرارزش اثر اصلی و مشهور محمد مفید است در سه جلد که نخستین آنها مشتمل است بر تاریخ یزد از

عهد اسکندر تا دوران امیر تیمور گورکان که در هفت مقاله نگارش یافته است بدین شرح: ۱) درباره اسکندر که بنای یزد را ازو دانسته است، ۲) ساسانیان، ۳) بنی امیه و بنی عباس تا عهد سلجوقیان، ۴) ملک‌شاه و نظام الملک وزیر و حسن صباح، ۵) اتابکان یزد، ۶) آل مظفر، ۷) تیمور و تیموریان. - جلد دوم جامع مفیدی مربوطست بتاریخ دولت صفوی از آغاز تا دوران زندگانی مؤلف (عهد پادشاهی شاه سلیمان از ۱۰۷۷ هـ بعد) و جلد سوم (در پنج مقاله و خاتمه) در ذکر رجال یزد از سادات و حکام و وزیران و کلانتران و مستوفیان و میرباشیان و یوزباشیان و عالمان و فاضلان و محتسبان و واعظان و خطیبان و منجمان و خطاطان و پزشکان و شاعران و اشراف و اعیان و هنروران و امامزادگان و مشایخ و مساجد و مدارس و رباطات و قری و مزارع و قنوات و ابنیه و آثار.

مقاله پنجم این جلد موقوف بر ذکر حال مؤلف و از خاتمه نیز آنچه مانده در حقیقت دنباله مقاله مذکور و در ذکر چگونگی اتمام کتابست و بدین تفصیل باید گفت که جلد سوم کتاب جامع مفیدی مهمترین و اساسی ترین قسمت این کتاب ذیقیمت است چنانکه در بیان حال گروه بزرگی از رجال می تواند از

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۸۲

مأخذهای اصلی بشمار آید.

محمد مفید مستوفی تألیف این کتاب را بسال ۱۰۸۲ در بصره آغاز نمود و بسال ۱۰۹۰ هـ در مولتان بانجام رسانید و مسلم است که یادداشتهای آن را پیش از خروج از ایران فراهم نموده بود و ازینروی باید آغاز کرد درباره آن را بزمانهایی پیش از ۱۰۸۲ هـ مربوط دانست. این کتاب در تهران بسعی و اهتمام آقای ایرج افشار بطبع رسید (۱۳۴۰-۱۳۴۲ ش). نثر مستوفی درین کتاب بر رویهم مزین و بشیوه صاحب قلمان عهد صفوی مقرون باطناب و حشو و گاه حذف فعل است ولی درستی انشاء و توانایی نویسنده در بیان اوصاف در بسیاری از بخشهای کتاب قابل توجهست مثلاً در وصف نصرآباد نوشته است:

«چنان دیهیست که عذوبت آبش خاصیت چشمه حیات ظاهر می گرداند و لطافت هوایش چون نسیم خلد روحی تازه بقلب پژمرده می رساند. در میان خواص مشهور و بزبان عوام مذکورست که در آن قریه ارم بنیاد احدی را یارای آن نیست که لب بر لب پیاله و دست در گردن صراحی رساند و سکان آن موضع از نشأه باده ارغوانی محروم مانده این بیت تکرار می نمایند:

خمار بی ادبی می کند، شراب کجاست چکیده عرق شرمم آفتاب کجاست و اگر جاهلی از غرور جوانی و از عالم بی خبری جامی از راح ریحانی تجرع نماید بی شک در همان روز بیهوشانه قدم در وادی عدم می گذارد ...

الخ». از اینگونه عبارتهای آراسته در جامع مفیدی بسیارست ولی اهمیت آن بیشتر در محتوی بودن کتابست بر اطلاعات مشروح و دقیق تاریخی و جغرافیایی؛ و ذکر تراجم احوال عده کثیری از شاعران و فاضلان جلد سوم کتاب را در حکم تذکره سودمندی درآورده است.

محمد مفید نثر خود را بشعرهای بسیار مزین ساخته است. قسمتی ازین شعرها از کسانی جز مؤلف جامع مفیدیست و قسمتی دیگر بعید نیست که ازو باشد، مثلاً این رباعی که در بیهودگی منصب تولیت وقف که بر عهده او گذارده بودند بیقین سروده محمد مفید است:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۸۳ چون تولیت وقف مرا شد آیین بودم همه وقت از تردد غمگین

نه فرصت طاعت و نه زر شد پیدا چون کافر درویش نه دنیا و نه دین و در موارد بسیاری دیگر از کتاب اشعاری می یابیم که بمناسبت مقام سروده و بر نثر افزوده شده است و در کتاب دیگرش مختصر مفید هم باشعاری ازو بازمی خوریم. دو نسخه از «دیوان مفید» بتحقیق ولادیمیر ایوانف در فهرست نسخ خطی فارسی انجمن آسیایی بنگال به محمد مفید مستوفی نسبت داده شده است ولی چنانکه مرحوم میرزایف در شماره پنجم سال ۱۹۵۹ میلادی مجله «مسائل خاورشناسی شوروی» توضیح داده از شاعری دیگر بنام محمد مفید بلخی است «۱».

۲- مختصر مفید کتاب دیگر محمد مفیدست «در احوال بلاد ولایت ایران» همراه با نکات متعدد تاریخی و احادیث و روایات و اسمار و حکایات که بمناسبت درباره شهرها و ناحیها آورده است. تألیف این کتاب بسال ۱۰۸۷ در دکن آغاز شد و بسال ۱۰۹۱ در لاهور پایان یافت «۲» و همچنانکه مؤلف در ضمن عنوان کتاب اشاره کرده مربوطست بجغرافیای ناحیها و مملکتهای مختلفی که در قلمرو شاهنشاهی صفوی قرار داشت و مؤلف آن را در جواب گفتار کسی که بعظمت پادشاهان چین و ماچین و ترک و روم اشاره کرده بود، در اثبات عظمت و وسعت شاهنشاهی صفوی و ممالک تابع آن نوشته و برای بیان چنین معنای کوتاهی هفت صفحه از دیباچه را سیاه نموده و چندبار معنیهای نامتناسب را از راه اطناب و اسهاب بهم درآمیخته است «۳».

محمد مفید در تألیف این کتاب از کتابهای معروف متقدم و متأخر در

- (۱)- بنگرید بمقدمه آقای ایرج افشار بر جامع مفیدی، ص هشتم و نهم.
- (۲)- «کتاب مسمی به مختصر مفید»، ویسبادن ۱۹۸۹ ص ۳۸۶-۳۸۷. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۴۲۷-۴۲۸. مقدمه آقای ایرج افشار بر جامع مفیدی، ج ۳ جزء اول ص هشتم.
- (۳)- دیباچه کتاب مختصر مفید، ص ۲-۹.
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۸۴
- رشته‌های گوناگون از تاریخ و جغرافیا و حتی کتابهای حدیث استفاده کرده است، مثل: روضه الصفا، حبيب السیر، صور الاقالیم، مسالك الممالك، نزهة القلوب، معجم البلدان، تاریخ عالم آرا، تاریخ گزیده، هفت اقلیم، عین الحیوة، تاریخ مبارکشاهی معین الدین اسفزاری، عجائب المخلوقات، مجالس المؤمنین، عجائب البلدان، روضه الشهداء، حلیه المتقین، تاریخ احمد بن اعثم کوفی و جز آنها. جلد اول این کتاب را آقای دکتر سیف الدین نجم آبادی استاد دانشگاههای تهران و هایدلبرگ بسال ۱۹۸۹ در ویسبادن بطبع رسانید و جلد دوم اکنون (امرداد ماه ۱۳۶۹) در شرف انتشارست.
- ۳- مجالس الملوك فهرست سلسله‌های پادشاهان ایرانست از آغاز تا سال ۱۰۴۹ که در دوره پادشاهی شاه عباس دوم (۱۰۵۱-۱۰۷۷ ه) تألیف شده و دستنوشته‌یی از آن بشماره ۱۹۴ Suppl. نسخه‌های فارسی در کتابخانه ملی پاریس موجودست.

۶۹- نصر آبادی «۱»

میرزا محمد طاهر نصرآبادی از مؤلفان و صاحب قلمان سده یازدهم هجری و از جانب پدر از بازماندگان میرزا صالح اصفهانی معاصر جهانگیر و پدر میرزا صادق میناست که ذکرش گذشت. ولادتش بسال ۱۰۲۷ ه در نصرآباد، دهی در نیم فرسنگی اصفهان، اتفاق افتاد «۲». دوران جوانی را بلهو و لعب گذراند تا بقهوه‌خانه‌یی در

- (۱)- درباره او و اثرهایش بنگرید به:
- * تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۴۵۷-۴۶۸ و اشاراتی که از ص ۴۵۱ بیعد شده.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۳۶۸-۳۶۹.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۳۲۱-۳۲۲.
- * تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، تهران ۱۳۴۸، ص ۳۹۷-۴۰۴.
- * مأخذهای دیگری که در زیر صفحه‌های همین گفتار بدانها اشاره خواهد شد.
- (۲)- وی در شرح حال خود نوشته است که هنگام مرگ پدرش بسال ۱۰۴۴ هفده ساله بود.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۸۵

اصفهان که مجمع شاعران و ادیبان و اهل کمال بود، راه یافت و در پرتو معاشرت با آنان طبعش بنظم و نثر متمایل شد و سعادت استفاده از محضر دانشمند بزرگ عصر خویش، آقا حسین خوانساری «۱»، نصیب او گردید، و چون در ساختن ماده تاریخ اظهار مهارت کرد بزودی شهرت یافت و دوستان بسیار فراهم آورد ولی بدنبال منصب و مقامی نرفت و معاش خود را از راه کشاورزی حاصل می نمود و بهمین سبب مورد احترام صاحبان مقام و منصب بود و حتی هرگاه شاه سلیمان بنصرآباد می رفت در منزل او نزول می نمود.

وی سفری بمشهد و بعثات کرد و در بازگشت تا چند سال بقهوه خانه‌یی که محل اجتماع دوستانش بود می رفت و بعد از فوت چند تن از آنان رخت بمسجد لبنان کشید و تا سال تألیف تذکره چنانکه خود نوشته است هفت سال بود که از آنجا بجای دیگر منتقل نشد و دوستانش را همانجا ملاقات می کرد و در همان حال سرگرم کار در ایجاد آثارش بود و پیداست که خانه و مزرعه هایش در نصرآباد برقرار بود و بگفته شادروان وحید دستگردی که مقدمه کوتاهی بر نسخه چاپی تذکره نصرآبادی نوشته خانه و گور نصرآبادی در آن محل باقیست.

نصرآبادی در شعر و نثر هر دو دست داشت. از اثرهای اوست:

۱- تذکره نصرآبادی که باسمش معروفست و میرزا محمد طاهر آن را میان سالهای ۱۰۸۳ تا ۱۰۹۰ ه «۲» در مقدمه و پنج «صف» و خاتمه‌یی متضمن دو «دفعه» (هر دفعه در سه حرف) تألیف کرده است: مقدمه در ذکر شاهان و شاهزادگان صفویست که شعر می گفته یا بدانان نسبت شاعری داده اند. صف

(۱)- درباره او بنگرید بهمین جلد، ص ۳۱۴-۳۱۶.

(۲)- در بعضی از نسخه‌های تذکره تاریخ افزایشهای مؤلف تا به ۱۰۹۱ و ۱۱۱۵ می کشد و اگر این افزایشها از خود مؤلف باشد ادامه حیاتش را تا باغاز سده دوازدهم هجری ثابت می کند (بنگرید بیادداشتهای آقای گلچین معانی بر شرح تذکره نصرآبادی. تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۴۰۰).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۸۶

اول در ذکر رجال شاعر در عهد صفویست که بسه فرقه منقسم گردیده‌اند:

مقربان و امرای ایران- امرا و خوانین هند- وزرا و مستوفیان و کتاب دفترخانه همایون اعلی. صف دوم سادات و بزرگان و محترمان. صف سوم عالمان- خوشنویسان- فقرا و درویشان. صف چهارم که مهمترین و مشروحترین بخش تذکره است در ذکر شعراست. در «فرقه اول» ازین صف سخن از شاعران عراق و خراسان می رود و در «فرقه دوم» از شاعران فرارود (ماوراء النهر) و در فرقه سوم از شاعران هندوستان. صف پنجم در ذکر خویشاوندان میرزا محمد طاهر و خود او. خاتمه در ذکر تواریخ (ماده تاریخها) و لغزها و معماهای متقدمان و متأخران که بدو «دفعه» و هر دفعه بسه «حرف» منقسم می گردد.

این تذکره سودمند یکبار بهمت مرحوم وحید دستگردی بسال ۱۳۱۷ شمسی بطبع رسید و آن، بویژه فهرستی که برایش ترتیب یافته، خالی از نقصهایی نیست.

۲- اثر دیگر نصرآبادی گلشن خیالات نام دارد که از آن نسخه‌هایی در دستست «۱»، و آن مجموعه بیست از چند داستان تعریضی مخلوط از نظم و نثر که بعضی از آنها تماماً بشعر است.

۳- از نصرآبادی مکتوبی در دستست که در کتابخانه مرحوم باستانی راد بود و مرحوم استاد عباس اقبال آشتیانی آن را در شماره چهارم سال دوم مجله یادگار (ص ۴۷-۵۰) عیناً بطبع رسانید. این مکتوب را نصرآبادی بمیرزا قاسم خلوت نشین عباس آبادی

تبریزی اصفهانی مشهور به «بز» از تاجرزادگان و رجال متعین عهد شاه سلیمان نوشته و در آن از بدرفتاری پسرش گله کرده است. میرزا محمد طاهر برای وصول کردن حواله میرزا قاسم بسراغ صندوقدار او خواجه التفات رفته و دچار بی‌اعتنایی و بدرفتاری پسر

(۱) - بنگرید به: ذریعه ج ۹، ش ۶۴۳ و ج ۱۱، ش ۲۲۶؛ کتابخانه ملی ملک بشماره:

۱۵ / ۴۶۷۱؛ کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۹، ص ۱۲۱۵ و نسخه‌های دیگر.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۸۷

میرزا قاسم گردیده و در نامه مذکور ماقع را با تعبیرهای ادیبانه و سرزنشها و ملامتها و رهنماییهای حکیمانه شرح داده است. میرزا محمد طاهر در ذیل شرح حال خود و نیز در «حرف» اول خاتمه تذکره مقداری از اشعار خود را نقل کرد «۱». از جمله اشعارش مثنوی بیست ذو بحرین و با صنعت تجنیس در همه قوافی که بتقلید از اهلی شیرازی سروده بعضی از داستانهای گلشن خیالات را هم تماماً بشعر درآورده است. ازوست:

تا نسیم عطر زلفت بر صبا پیچیده است عطسه در مغز غزالان ختا پیچیده است
نیست از بحر تعلق در کف دل هیچ چیز چون حباب این قطره بیجا بر هوا پیچیده است
مانع آمد شد درد از دل عاشق مجوی قفل این گنجینه را دست قضا پیچیده است
در سر ما نیست گردن تافتن از قید عشق گوش ما را دست تسلیم و رضا پیچیده است
دل شهید آرزو کردیم از تیغ هوس خون دل ما را چنین بر دست و پا پیچیده است

۷۰- محمد ابراهیم نصیری

محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری مجلس‌نویس شاه سلطانحسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵) است که از خاندانی معروف بود و نیاکانش در عهد صفویان مشاغل بزرگ داشتند و بنابر یادداشتی که بسال ۱۳۰۲ ه در نخستین صفحه نسخه کتابخانه موزه بریتانیا (بشماره ۲۰۲۹۴۱) Or آمده نصیری نسبتی است بنصیر الدین طوسی دانشمند بزرگ سده هفتم و اگر چنین باشد محمد ابراهیم از اعقاب آن دانشمند جلیل بوده است.

اثر او کتابیست بنام دستور شهریاران در تاریخ سلطنت شاه سلطان حسین از جلوس او در عمارت آینه خانه بسال ۱۱۰۵ ه تا وقایع سال ۱۱۱۰ هجری که بثری بسیار مصنوع نگارش یافته و ذکر مطالب آن همراهست با اطناب و درین راه چندان مبالغه شده است که اگر کتاب را بنیکی تلخیص کنند

(۱) - تذکره نصرآبادی، ص: ۴۶۳-۴۶۸ و ۴۸۷-۴۹۱.

(۲) - ضمیمه فهرست ریو، ص ۴۱-۴۲.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۸۸

چندان مطلبی از آن بدست نخواهد آمد. دیباچه کتاب در ستایش خالق و بزرگان دینست که بثری مزین و آمیخته با آیات و اخبار و عبارات تازی نگارش یافته است. نصیری در «مقدمه» یی که «در ذکر سبب نظم این کتاب» نوشته بعد از اشاره باینکه پادشاهی سلطان حسین بتمامی موافق اصول شریعت است و نظر بر آنست که این شیوه، سرمشق کارگزاری سلاطین کامکار گردد، «... امر قدر قدر قضا امضا و حکم تقدیر نظیر جهان‌پیما شرف نفاذ و عزّ صدور پذیرفت که کمترین غلامزادگان در گاه جهان‌پناه محمد ابراهیم بن زین العابدین النصیری که از بدو طلوع آفتاب دولت این سلسله علیه با اقبال ابا عن جدّ ذره مثال لازم و ملتزم رکاب ظفر

انتساب سلاطین جنت مکیان این خانواده رفیع صاحب اجلال بوده، آن پادشاهان قدردان و جهان کدخدایان ثروت نشان در ازاء نیکو خدمتیها و جانفشانیها و صوفیگریها ایشان را بمناصب عالی و خدمات متعالیه مثل تولیت مشاهد مقدسه منوره و روضات متبرکه عرش درجه نجف اشرف و عتبات عالیات و روضه رضویه علی ساکنین الف سلام و الف تحیه و وزارت دیوان اعلی و انشاء ممالک و استیفاء ممالک و مجلس نویسی و سرداری و وزارت مهر و غیرها ممتاز و سرافراز فرموده‌اند، بنابر زبونی طالع و برگشتگی بخت مدتی مدید و عهدی بعید بود که این بنده اخلاص مفطور بخدمتی مأمور و بنظر عنایت آفتاب توجه ولینعمت خود منظور و نامش در سلک ملازمان و غلامان این آستان عرش بنیان مسطور نبود ... که ناگاه کوبک طالعش از حسیض نکال و وبال بذروه علیای مذکور شدن نامش در مجلس بهشت مثال برآمد ...»

در این کتاب خطبه مجلسی دوم در جلوس شاه سلطان حسین که بعربی و فارسی مصنوعی است آمده و آخرین سنه مذکور در آن توشقان نیل مطابق مأیه و عشر بعد الف (۱۱۱۰) هجریست که سال ششم از جلوس شاه سلطان حسین بود. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۸۹

۷۱- سید حسن استرآبادی

سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی از مؤلفان اوایل سده دوازدهم هجری و از معاصران شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵) است که کتاب تاریخ سلطانی را بسال ۱۱۱۵ بنام او تألیف کرده و درباره موضوع و سبب تألیف آن چنین گفته است: «داعی کثیر التقصیر، ابن سید مرتضی الحسینی سید حسن استرآبادی از روی کتب تواریخ احوال و انساب حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و ملوک و سلاطین نامدار کامکار و سادات رفیع الدرجات موافق قانون حساب و علم سیاق دفتری طرح نموده بود، بعضی از دوستان تکلیف نمودند که بانضمام تشخیص احوال ملایکه و شیاطین و حکومت بنی الجان و کیفیت آفرینش عالم تا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سایر فواید مرقومه بعنوان کتاب در تحت هر باب به بیاض برده شود، لهذا بقلم تحریر درآورده منظور نظر دوستان گردید و بتاریخ سلطانی موسوم شده مشتمل بر سه باب که در صفحه روزگار بیادگار باقی مانده و متوقع است که اگر سهوی یا ترکی واقع شده باشد بقلم اصلاح درآورده و این کمینه را بدعا و فاتحه یاد نمایند ...» از سه باب این کتاب سومین آنها «در بیان انساب سلاطین صفیه صفویه ادام الله اقبالهم الی یوم القیام تا زمان نواب خاقان رضوان مکان شاه صفی نور الله مرقده و مراقد آبائه العظام» اهمیت دارد و تلخیصی است از تاریخهایی که پیش از مؤلف درباره صفویان تألیف شد. این قسمت از کتاب تاریخ سلطانی با عنوان «از شیخ صفی تا شاه صفی» بکوشش آقای دکتر احسان اشراقی بسال ۱۳۶۴ در تهران بطبع رسید. نقل قول کوتاهی که از دیباچه کتاب شده نشان‌دهنده شیوه نگارش سید حسن استرآبادیست.

۷۲- نعمت خان عالی

میرزا محمد شیرازی (م ۱۱۲۱ ه) متخلص به «عالی» و مخاطب به «نعمت خان» و «مقرب خان» و «دانشمند خان» از شاعران و نویسندگان و رجال معروف سده

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۹۰

یازدهم و دوازدهم است که پیش از این «۱» درباره او و آثار منظوم و منثورش سخن گفته‌ام. «رقعات» او بیشتر مکتوبهای اخوانیست و رساله حسن و عشق یا تزویج العشق و الحسن و یا کدخدایی حسن و عشق او در حقیقت نوعی از داستانهایی تعریضی «۲» است که قبلاً از قلم انداخته‌ام. این اثر را امام بخش صهبائی دهلوی (م ۱۲۷۳ ه) شرح کرد «۳». حسن و عشق نعمت خان چندبار بطبع رسیده است (لکنه ۱۸۴۲ و ۱۸۷۳، دهلی ۱۸۴۴ با شرح). کتابهای خوان نعمت، راحه القلوب، وقایع حیدرآباد نیز هریک بدفعه یا دفعات

چاپ شده و بر رویهم نعمت خان عالی هم بسبب خرده‌گیریهای هجومانند خود نسبت ببعضی از معاصران و هم بواسطه خوش ذوقی و نازک طبعی در رقعات و بعضی منشآت مثل خوان نعمت زیاد مورد توجه و آثارش از جمله سرمشقهای نویسندگی در میان پارسی‌نویسان هندنشین است. مجموعه‌یی از منشآت او (انشاء نعمت خان عالی) بشماره ۸۷۵، ۱۶. Add که علاوه بر مکاتیب اخوانی حاوی بعضی دیگر از اثرهای او، مثل رساله در هجو حکما و شاهنامه بهادر شاه در یک سال و نیم اول پادشاهی او، و رساله طولانی در «وقایع محاصره قلعه دار الجهاد حیدرآباد» نیز هست، در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد «۴»، این نامه که در طلب قلم بدوستی نوشته است از آنجا نقل می‌شود: «منشی نون و القلم نقش بوقلمونی روزگار از روزنامه احوال آن والی قلمرو محبت مرفوع القلم داشته کدورت را از خاطر عاطر وحشی، و فرحت را با طبع انسی دارد. سخن‌شناسا، بجودت ذهن مستقیمت که خط نسخ بر خط استوا کشیده

(۱) - همین جلد، ص ۱۳۶۲ - ۱۳۶۶.

(۲) - Visionnaire

(۳) - درباره اصل و شرح کتاب مذکور بنگرید بفهرست نسخ خطی موزه ملی پاکستان، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.

(۴) - فهرست ریو، ص ۷۴۴. و نیز درباره منشآت نعمت خان بنگرید بترجمه تاریخ ادبیات فارسی، دکتر آته، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۹۱

قسم، و بطیب خلق عظیمت که نرخ ریحان شکسته سوگند که دوات محبره محب از قلم چون دیده اعمی از خط شعاعی یک قلم تهی گردیده و کلیم ناطقه که از معجزه سخن ید بیضا مینمود بی‌عصای خامه اعجازش بمقام عجز رسیده، مبارز فکرت بی این نیزه خطی حلقه‌های زره را از دوایر حرف چگونه تواند گشود و شهسوار طبیعت بدون این چوگان چسان گوی نقطه را از میدان صفحه تواند ربود ...» انشاء خوشی هم در تعریف شیراز در این مجموعه دیده می‌شود.

۷۳ - شاه محمد دارابی «۱»

ملا-شاه محمد بن محمد دارابی شیرازی که در شعر گاه عارف و گاه شاه تخلص می‌کرد، از مؤلفان و شاعران سده یازدهم هجریست که شاید تا اوایل سده دوازدهم زیسته باشد.

شرح حالش باجمال در تذکره نصرآبادی (ص ۱۸۶) و در کتاب لطائف الخیال خود شاه محمد آمده است. وی تحصیلات خود را در ایران انجام داد و مدتی در خدمت شیخ بهاء الدین عاملی شاگردی کرد و بعد از آن سفرهایی چند بمکه و مدینه و عتبات و هندوستان نمود و در بازگشت از هند مدتی نزد سید نور الدین مرعشی بمقابله کتابهای حدیث سرگرم بود و در سال ۱۰۷۶ بتألیف کتاب لطایف الخیال پرداخت و بعد بایران برگشت و در فاصله سالهای ۱۰۸۳ - ۱۰۹۰ که نصرآبادی تذکره خود را تألیف می‌کرد در اصفهان بسر می‌برد و با آنکه تذکره او پیشتر از آن تمام شده بود،

(۱) - درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، ص ۱۸۶.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، آقای احمد گلچین معانی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، ص ۸۷ - ۱۰۵.

* ریاض العلما و حیاض الفضلا، ج ۵، قم ۱۴۰۳ ه. ق، ص ۲۷۴ - ۲۷۵.

* صحف ابراهیم، در حرف ش.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۹۲

نصرآبادی گفته است که «تذکره شعرا می‌نویسد» یعنی سرگرم کار آنست، و این بدان معنیست که گویا اطلاعات تازه‌یی بر کتاب می‌افزود یا در آن تجدید نظر می‌کرد.

ملا شاه محمد غیر از لطایف الخیال کتابی بنام لطیفه غیبیه در شرح بعضی از نکته‌های دیوان حافظ دارد که در تهران بچاپ سنگی رسید؛ و نیز کتابی دیگر بنام معراج الکمال در اخلاق ازو بازمانده است.

و اما تذکره لطایف الخیال که مهمترین اثر اوست، تذکره‌یست عمومی که بنظم جغرافیایی در شرح حال شاعران متقدم و متأخر ترتیب یافته و ملا شاه محمد تألیف آن را بسال ۱۰۷۶ آغاز کرد و بسال ۱۰۷۸ بانجام رساند و آن در دو جلد است: در جلد اول ترجمه حال شاعران فارس و توابع- اصفهان و توابع- ایلها و اویماقها و اتراک- کاشان- شرح حال مؤلف آمده، و در جلد دوم از شاعران آذربایجان و توابع- شوشتر- گیلان- مازندران- استرabad- یزد- کرمان و توابع- خراسان و توابع- قندهار و سیستان- ماوراءالنهر- هندوستان- روم و نجف و کربلا سخن رفته است.

نصرآبادی ازین ملا شاه محمد بنیکی بسیار یاد کرده و نقل قول او درینجا خالی از فایده نیست: «ملا شاه محمد از ولایت دارابست، طالب علم منقحی است، مدتی در هند بود، درین سال تشریف آوردند، تذکره شعرا می‌نویسد، امید که موفق باشد. مدتی که در هند بود تا در آنجا بود فیض بهمه کس می‌رسانید چنانچه (- چنانکه) هر سال برای همه همسایگان و مردم دیگر مبلغی می‌فرستاد و الحال که آمده هم فیض او بفقرا و مستحقین می‌رسد، و توفیق این معنی یافته، غرض که مرد بسیار خوبیست و پاره‌یی تحصیل هم کرده در هر علم آگاهی دارد...». در صحف ابراهیم هم ترجمه حالش در حرف «ش» آمده است، و از پایان حیات او خبری نداریم جز اینکه میرزا عبد الله افندی اصفهانی (م ۱۱۳۱ ه) در ذیل حال قاضی نور الله شوشتری و بازماندگان، در کتاب خود ریاض العلماء (ج ۵، ص ۲۷۴) اشاره‌یی بملا

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۹۳

شاه محمد بن ملا محمد شیرازی دارد و گوید که او اکنون ساکن شیراز است و ازینجا معلوم می‌شود که در اوایل سده دوازدهم زنده بوده است. ازوست:

عمر ما چون باد بگذشت و نشان معلوم نیست از سبک سیری پی این کاروان معلوم نیست
صاف دل غمگین نمی‌گردد ز حرف دل خراش جای زخم تیغ در آب روان معلوم نیست
راحت واماندگی راهرو در منزل است زشتی اعمال ما در این جهان معلوم نیست **

بی‌رخت دریای خون در چشم تر دارم بی‌اغم بجان آتش بدل سودا بسر دارم بیا
تا ز راه آمدن ننشیندت بر دل غبارطرفه گلریزان اشکی در نظر دارم بیا
رونمای خاک پایت را ز مروارید اشک در کف هر تار مژگان صد گهر دارم بیا
همچو شاه از بهر پای اندازت ای سرو روان پاره‌های لعل و یاقوت جگر دارم بیا **

جهدی کن و در راه خدا پا بردار زاده ره آخرت ز دنیا بردار
با دست تهی مرو بدرگاه کریم آب از ساحل برای دریا بردار

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۹۴

۷۴- بیدل

بیدل عظیم‌آبادی، شاعر نوآور و توانای این عهد مجموعه‌هایی از منشآت دارد بدین شرح: ۱- چهار عنصر در شرح مقتدایان بیدل

در سلوک راه طریقت و ذکر احوال او. بسیاری از مطالب که میان اهل طریقت رایجست در مطاوی این مطالب آمده و تمام کتاب با نثر مزین مصنوع نوشته شده است و نثرش روشنترین وجهی سبک او را در غزلهایش نشان می‌دهد؛ ۲- رقعات بیدل که مجموعاً ۲۸۹ مکتوب اخوانیست در همان سبک معهود نویسنده؛ ۳- نکات بیدل که از ۷۵ نکته تشکیل می‌شود در شرح مدارج و مقامات سلوک و ریاضت و اشاره بحقایق عرفان و یا شرح بعضی تعبیرات و مصطلحات عارفان. هر نکته‌یی بنثری شروع می‌شود و با آن شعرهایی از مثنوی و غزل و رباعی می‌آید، گاه هم یک نکته بشکل حکایت یا تمثیل ذکر می‌شود. نکات بیدل با نثری ساده و عبارتهایی منسجم و پخته نگارش یافته است و این نثرها همگی در کلیات بیدل که در کابل طبع شده ملاحظه می‌شود و از آنها و از بدایع الدهور او نسخه‌های خطی بسیار در کتابخانه‌ها پراکنده است. از رقعات اوست در معذرت و شکوه کاهلی:

«بیدلم بیدل مرا جز هیچ بودن ساز کواز عدم می‌جوشم انجامم چه و آغاز کو

قطره گردانم طراوت از کجا سامان کنم‌ور بگویم ذره‌ام چون ذره‌ام پرواز کو باین بضاعت اگر نفس موهوم مصروف دعای آن جناب نباشد، زهی حرمان؛ و باین استطاعت اگر تصور معدوم از یاد آن جمال امداد نیندیشد، خهی خسران. بجا نیاوردن بعضی شرایط رسوم بی‌اختیاریست، که بیدلان را از عالم نیستی بخود رسیدن، اندکی درنگ دارد، و از جهان معدومی، بخیال اعتبارات چشم گشودن فرصتی می‌شمارد. جوهر آینه این احوال زبان عذرخواهیست، عرق شرم این اوضاع شبنم بساط عجز نگاهی.

ما را از خیال تو جدایی چه خیالست آینه ما ذره خورشید مثالست

در آب و گهر فاصله جز نام نباشد از عالم نزدیکی و دوری چه سؤالست»

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۹۵

۷۵- ابو الفتح بن مظفر

ابو الفتح بن مظفر از نویسندگان نیمه اول سده دوازدهم هجری، صاحب کتاب «نادر النقول فی مآثر العقول» است که آن را بشیوه لطائف الطوائف فخر الدین علی صفی (م ۹۳۹) و با استفاده از کتابهایی چند تنظیم نمود. این کتاب مجموعه‌یست از داستانهای کوتاه که مؤلف آنها را برای فرزندش محمد نثار علی بسال ۱۱۵۱ فراهم آورد. نسخه‌ی ازین کتاب بشماره ۸۳۴، ۲۵ Add- که گویا نسخه منحصریست «۲»، در کتابخانه موزه بریتانیا ملاحظه شد. مؤلف در مقدمه گفته است که: «چون ... اثر عنایت ایزدی بر دل فایض شد ... خواستم کتابی موجز پارسی بسازم و حکایات نادر خوش آیند، چنانکه طبع هر یکی مایل آن باشد، از محللهای مختلف که در نظر می‌آید یکجا تألیف سازم، اما بحکم الامور مرهونه بالمواقیت آن آرزو در توقف و آن تمنا در تعطیل می‌بود ... تا که فرزندی و ثمره الفؤادی و قره عینی سیدی سندی محمد نثار علی افاضته الله بالطافه الخفی و الجلی بدان اندیشه واقف و بآن فکرت مطلع شد و آن معنی را التماس نمود ...» پس بر این کار همت گماشتم و «از کتب معتبر چنانکه [تاریخ] طبری تألیف محمد بن جریر و جامع الحکایات ترقیم نور الدین محمد عوفی و تاریخ فخر الدین داود بناکتی و ترجمه تاریخ قاضی شمس الدین بن خلکان و موعظت نامه کیکاوس بن سکندر بن قابوس که بجهت فرزند خود گیلانشاه نوشته و تاریخ آل سلجوق تصنیف محمد بن ابی عبد الله النظام الحسینی و سیر النبی المسمی بمعارج النبوه فی مدارج الفتوه و از کتب دیگر التقاط کردم و از اطالت و اکثار احتراز واجب شمردم ... و هرچه از کتب فارسی بنوشتم عبارت آن کتاب را بعینه درج کردم و آنچه از کتب تازی مطالعه نمودم آن را با لباس فارسی پوشاندم و ترجمه‌اش ذکر کردم تا

(۱)- فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۷۶۹.

(۲)- با اعتماد بر قول دکتر هرمان اته (ترجمه تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۳۵). در اینجا شماره کتاب ۸۳۴، ۲۵ Or چاپ شده ولی

درست همانست که در متن آورده‌ام.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۹۶

فهم همگنان آن را دریابد و هرکرا در عربیت ممارست نباشد از اخبار پیشینیان محروم نماند. قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: کلموا الناس علی قدر عقولهم، قطعه:

با یار نو از غم کهن باید گفت لابد بزبان او سخن باید گفت

لا- تفعل و افعل نکند چندان سود چون باعجمی کن و مکن باید گفت و عروسانی را که قرن‌ها در حجاب عربیت مستور بودند و دست فارسی‌خوانان از دامن انتفاع آنان کوتاه بود بر سریر بیان جلوه دادم و از آن پرده خفا بدر آوردم تا طالبان سهولت و آسانی بمراد خود برسند چه مقصود از تألیف این کتاب فهم عوام خلق بوده است لهذا از عبارات بلند و معنی مغلق دست برداشتم و از استعمال الفاظ عربیه و از استعارات بدیعه اجتناب نمودم و مراعات اسجاع و قوافی نکردم تا رخساره قصه بناخن ملالت خراشیده نگردد و مقصود حکایات فوت نشود، فرد:

آرایش کردن ز حد بیش رخساره قصه را کند ریش ...

و اساس این نمیه انیقه بر بیست و یک باب نهادم: باب اول در ذکر معجزات باهره و آیات بینات ظاهره [نبی اکرم] صلی الله علیه و سلم؛ باب دوم در حکایات خلفای اربعه رضوان الله علیهم؛ باب سیوم در ذکر نکات ائمه معصومین و صحابه کرام؛ باب چهارم در ذکر اولیا و صلحای این امت؛ باب پنجم در ذکر حکایات علمای کبار؛ باب ششم در ذکر الفاظ حکما متضمن وعظ و اندرز؛ باب هفتم در ذکر سلاطین عالیمقدار و پادشاهان نامدار؛ باب هشتم در ذکر حکایات وزرا و امرا و مقربان ایشان؛ باب نهم در ذکر نکات ارباب دیوان و منشیان و ادیبان و غیره؛ باب دهم در ذکر حکما و معالجات ایشان و منجمین؛ باب یازدهم در ذکر شعرا و بدیعه گفتن ایشان در محلها؛ باب دوازدهم در ذکر لطایف اعراب و فصحا و بدایع النکات؛ باب سیزدهم در ذکر تعبیر خواب و عجیه ابن سیرین؛ باب چهاردهم در ذکر اسخیا رحمه الله علیهم؛ باب پانزدهم در ذکر بخیلان و طفیلیان و برخواران؛ باب

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۷۹۷

شانزدهم در حکایات عجیه متفرقه متضمن قدرت اله؛ باب هفدهم در ذکر زنان و کودکان و غلمان و کنیزان زیرک؛ باب هجدهم در ذکر احمقان و کذابان و مدعیان نبوت؛ باب نوزدهم در ذکر لطایف ظرفا از مردان و زنان؛ باب بیستم در حکایات عجیه حیوانات و احوال امصار؛ باب بیست و یکم در مزاح و مزخرفات سایر انام ...». کتاب مفصل و نثر آن همچنانکه مؤلف وعده داده است ساده و حکایات آن مستند و ازینروی حاوی اطلاعات بسیار سودمندست.

۷۶- والہ داغستانی «۱»

خان زمان بهادر ظفر جنگ علی قلی خان والہ داغستانی از امیران و شاعران و مؤلفان سده دوازدهم است که تذکره خود موسوم به ریاض الشعرا را درست در پایان عهد مورد مطالعه ما یعنی بسال ۱۱۶۱ تألیف کرد. وی بسال ۱۱۲۴ در اصفهان متولد

(۱)- درباره او بنگرید به:

* خاتمه ریاض الشعرا والہ که ویژه بیان حال اوست.

* همین کتاب و همین جلد، ص ۱۴۱۸- ۱۴۲۰ که حاوی اشاره بیست بداستان عشق والہ بخدیجه سلطان دختر عم والہ که موضوع مثنوی والہ و سلطان گردیده است و خواننده باید بآن مراجعه کند زیرا در این گفتار از تکرار آن مطلب خودداری شد.

* مثنوی والہ و سلطان فقیر دهلوی، و مقدمه آن بقلم ممتاز حسن، کراچی ۱۹۷۱.

* خزانه عامره، غلامعلی آزاد، هند ۱۹۰۰، ص ۴۴۶ - ۴۵۰.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه بریتانیا، ص ۳۷۱ و ضمیمه آن، ص ۸۰.

* تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۱، تهران ۱۳۴۸، ص ۶۵۰ - ۶۶۶ و منقولاتی که در آنجا از «مردم دیده» تألیف عبد الحکیم حاکم لاهوری، و خزانه عامره، و تذکره صبح گلشن تألیف سید علی حسن خان بهوپال خواهید دید.

* آتشکده آذر، چاپ بمبئی ضمن احوال معاصران.

* مجمع الفصحاء، رضا قلیخان هدایت، چاپ قدیم تهران، ج ۲، ص ۵۵۸.

* نتایج الافکار، ص ۷۵۰.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۹۸

شد و در ۱۱۷۰ ه در دهلی در گذشت. نسبش به عباس بن عبد المطلب می‌رسید و جدّ اعلای او در عهد مغول بداغستان رفت و در آنجا ماند و خاندانش در آن دیار بساط ریاست گسترده تا آنکه در عهد شاه عباس یکم یکی از بزرگان آن طایفه باصفهان رفت و بخدمت آن پادشاه درآمد و لقب صفی قلیخان و بیگلریگی ایروان بدو تفویض گردید.

یکی از پسران صفی قلیخان فتحعلی خان اعتماد الدوله وزیر شاه سلطان حسین تا سال ۱۱۳۳ ه است که پیش ازین «۱» نام او را دیده‌اید و برادرزاده او لطفعلی خان داغستانی همانست که توانست جلو نخستین حمله محمود غزنایی را بگیرد و او را که از آشفته‌گی احوال ایران در عهد شاه سلطانحسین استفاده کرده و سیستان و کرمان را تسخیر نموده و بفارس تاخته بود، شکست دهد «۲». برادر فتحعلی خان اعتماد الدوله، مهر علیخان چهار پسر داشت که محمد علی از همه آنها کوچکتر بود که او هم مثل دیگر اعضای خاندان بکارهای لشکری و کشوری اشتغال داشت و علی قلی خان واله پسر اوست که بعد از غلبه افغانان بر اصفهان به هندوستان هجرت کرد و بخدمات لشکری و کشوری در دستگاه تیموریان هند پرداخت و بعهد محمد شاه (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ ه) و احمد شاه (۱۱۶۱ - ۱۱۶۷ ه) و عالمگیر ثانی (۱۱۶۷ - ۱۱۷۳ ه) درجات و مناصب عالی با لقب «خان زمان بهادر ظفر جنگ» یافت و در عزّ و نعمت بسر می‌برد تا در چهل و شش سالگی بسال ۱۱۷۰ ه در دهلی در گذشت.

واله نویسنده و شاعری سخن‌سنج و مردی خوش قریحه و آزاده‌خوی بود. اثر مهم و ارزنده‌اش تذکره ریاض الشعراست در یک مقدمه و بیست و هشت روضه (معادل بیست و هشت حرف) و خاتمه در ذکر احوال مؤلف، که مجموعاً انشایی ساده و روان و دور از تصنع دارد و واله بسال ۱۱۶۱ یعنی در سی و هفت سالگی از تألیف آن فارغ شد و در سبب تألیف آن چنین

(۱) - همین جلد، ص ۲۹ - ۳۰.

(۲) - ایضا همانجا.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۷۹۹

نوشت که «غرض راقم در تسوید این اوراق آنست که بقدر مقدور اشعار بلند و افکار ارجمند فراهم آید و اینکه جمعی کثیر از موزونان را ذکر نماید».

آقای گلچین معانی مؤلف تاریخ تذکره‌های فارسی ریاض الشعرا واله را انتقال و تلخیصی از عرفات العاشقین تقی الدین اوحدی بلیانی دانسته و نوشته است که با این حال علی قلی خان «در ذکر ولی نعمت خویش حق نعمت را از یاد برده او را بباد انتقاد» گرفته است، ولی بهر حال نباید از بعضی مطالب قابل توجه و نقدهای جالب که درین کتاب است غافل بود. نسخه‌های خطی این کتاب کم نیست.

علی قلی خان بهادر شعر می‌ساخته و بقول هدایت «قرب چهار هزار بیت دیوان داشته». حاجی لطفعلی بیگ آذر درین باب نوشته

است «شعری که ناخنی بدل زند ازو مسموع نشد» اما هدایت دلیل این بی‌لطفی را آن دانسته که واله در تذکره خود از آذر چنانکه باید یاد نمود و «چون آن تذکره بایران رسید حاجی نیز احوال نیکو ازو ذکر نکرده است». انتخابهایی از اشعار و مضمونهای خوبی که دارد در تذکره‌ها دیده می‌شود. مولانا محمد قدرت الله گویاموی هندی درباره شعر واله می‌نویسد: «در فنون نظم عارج معارج فصاحت است و سالک مسالک بلاغت، طبع شریفش گنجینه جواهر معانی و فکر لطیفش خزینه نقود خوش بیانی، منظوماتش به ادابندی مضامین تازه دلپذیر است و منثوراتش بایراد عبارات پاکیزه بی‌نظیر، از آنجا که کلام فصاحت نظامش بیشتر حالیه واقع گشته نمک‌پاش جراحات دردمندان است و گفتار شکربارش روح‌افزای بلندطبعان ...»

ذکر این نکته در پایان مقال لازم است که هدایت سال وفاتش را سنه ۱۲۶۵ نوشته و این درست بنظر نمی‌آید. صاحب نتایج الافکار همان سال ۱۱۷۰ (سنه سبعین و مائیه و الف) را مرقوم داشته است. و میر غلامعلی آزاد در خزانه عامره هم از سنه «سبعین و مائیه و الف» درین باره یاد کرده و ماده تاریخی را که فقیر دهلوی در مرگ دوستش بنظم کشیده نقل نموده است که

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۸۰۰

از آن هم ۱۱۷۰ مستفاد می‌شود:

ظفر جنگ امیر گهرسج معنی بحکم قضا از جهان کرد رحلت

طلب کرد دل سال تاریخ فوتش خرد گفت «پیوست واله برحمت» ازوست منتخبات زیرین از چند غزل:

اندیشه کس راه بکنه تو ندارد هرچیز که هست از تو نشان هست و نشان نیست *

آمد پرسش من و ننشسته باز رفت ای من هلاک آنکه بدین خشم و ناز رفت

کوتاه شد فسانه عمر دراز خضر هر جا حدیث آن سر زلف دراز رفت *

چو شمع قصه شوقم بانتهای نرسید دمید صبح و مرا با تو گفتگو باقیست

چو گردباد بگرد سرت نگر دیدم شدم غبار و همان در دل آرزو باقیست *

چون بقاف عدم راه تماشا افتاد هر کجا دیده گشودم همه عنقا دیدم

قطره بودم سر همچشمی بحرم بنظر نظر از خویش چو بستم رخ دریا دیدم *

همرنگ شعله‌ام گهرکان آتشم آتش بود تن من و من جان آتشم

رمز بیان عشق نفهمد کسی چو من پروانه طینتم که زبان‌دان آتشم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۸۰۱

این ترانه‌ها نیز ازوست:

در معرکه عشق ستیز دگرست فتح دگر آنجا و گریز دگرست

فریاد و فغان و گریه و ناله و آه اینها هوسست و عشق چیز دگرست *

از سینه ریش هرچه خواهی بردار زینجا کم و بیش هرچه خواهی بردار

جان و دل و صبر از توام نیست دریغ غیر از غم خویش هرچه خواهی بردار *

من زنده بدوستم نمیرم هرگز مغزی بی‌پوستم نمیرم هرگز

هرکس که نه اوست مرده‌اش دان ز ازل من خود همه اوستم نمیرم هرگز *

خیزید ز راه من که عاشق شده‌ام ترسید ز آه من که عاشق شده‌ام

در دوزخ هجر می‌گدازم شب و روز اینست گناه من که عاشق شده‌ام *

آمد خط یار جست‌وجویی کردم مویی ز آن طره داشت، بویی کردم

آخر ز آن مو که رشته جانم بود پیراهن صبر را رفویی کردم *

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۰۲ رحمی نمود یار بر زاری من غم داد و نکرد هیچ غمخواری من
از تیغ جفا بریخت خونم آخرین بود نتیجه وفاداری من

۷۷- ممتاز فراهی «۱»

میرزا برخوردار بن محمود ترکمان فراهی متخلص به ممتاز و معروف به ممتاز فراهی از نویسندگان و منشیان دوران شاه سلطانه حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ هـ) است. وی شرح حال خود را بتفصیل در دیباچه کتاب محبوب القلوب آورده و خلاصه آن چنین است که آغاز زندگانی را در زادگاه خود فراه گذراند و همانجا بکسب ادب و دانش پرداخت و خیلی زود بنویسندگی و شاعری روی آورد. سپس از فراه بمرو شاهجهان رفت و بخدمت حاکم آنجا اعلان خان درآمد و دو سال در آن شهر بسر برد و بعد از آن باصفهان سفر کرد و ملازم و منشی حسن قلی خان قورچی‌باشی شاملو گردید و درین شهر نخستین بار مجموعه‌یی از حکایات بنام رعنا و زیبا ترتیب داد و آنها را بقول خود «بزیورهای الوان نکات و استعارات» «۲» بیاراست چنانکه مورد توجه اهل زمان گردید و همین توجه و تشویق او را بر آن داشت تا حکایت‌هایی نو بر آنچه بود بیفزاید و آنها را بنابر ویژگیهای اخلاقیشان بچند دسته منقسم سازد. پس «آن را بمقدمه و شش باب و خاتمه مرتب گردانید و به محفل آرا موسومش ساخت و در هر بابی از هر نحو

(۱)- درباره او بنگرید به:

* شرح حالی که از خود در دیباچه کتاب محبوب القلوب آورده است؛ و بمقدمه ناشر همان کتاب، چاپ امیر کبیر، تهران ۱۳۳۶ (بنام شمس و قهقهه).

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۷۶۷-۷۶۸.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۴، ص ۷۱-۷۳.

* فهرست کتابخانه ایندیا آفیس، ج ۱، ستون ۵۲۷-۵۲۸.

* ترجمه تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ص ۲۳۶.

(۲)- شمس و قهقهه، چاپ تهران، ص ۱۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۰۳

مقدماتی که از خصوصیات و لوازم آن بود بمعرض تحریر درآورد» «۱».

چندگاهی بعد «پنجه حب الوطن آویخته دامان خاطر» مؤلف شد و او را از اصفهان بفراه و از آنجا بهرات و مشهد و سرانجام بالکای «درون» «۲» نزد حاکم آنجا منوچهر بن قرچقای کشید و او مدتی را درین ناحیت بخوشی گذراند لیکن در جنگهای سرحدی که با طایفه‌های متمرّد در گرفت کتاب محفل آرای وی با آنچه داشت بغارت رفت و او بعد از مدتی در خوشان (قوچان کنونی) دیگر بار بگرد آوردن حکایتها و تحریر و تألیف تازه آنها همت گماشت و این بار آن را محبوب القلوب نامید و در دیباچه و مقدمه و پنج باب و خاتمه تنظیم نمود، و این همانست که بمناسبت یکی از حکایات شیرین باب دوم که خود مجموعه‌یی از داستانها را بدنبال می‌آورد به شمس و قهقهه اشتها یافت.

دیباچه و بسیاری از درآمدهای قصص و حکایات درین کتاب دارای نثری مصنوع و مغلق همراه با اطناب و درازکشی بیهوده و نابهنجار در سخن است ولی چون ازین موردها بگذریم یعنی وقتی که گفتار مؤلف با روایت و نقل همراه شود، از مبالغه در اطناب و صنعت در کلامش کاسته می‌شود و سخن وی چنان با تصنع و اطناب و اغلاق همراه نیست که مقصود اصلی فراموش گردد و

خواننده از درک معنی بازماند.

در دیباچه کتاب بعد از حمد و ستایش خداوند و پیامبر و امامان، سرگذشت مؤلف آمده و از سبب تألیف کتاب سخن رفته است، و مقدمه دارای پنج مقاله در بعضی از مباحثهای تدبیر منزل و تهذیب نفس و آداب معاشرت و ضیافت و اکل و شرب و شکرگزاری نعمتهای الهیست که با آنها حکایتها و با

(۱) - ایضا همان صفحه ۱۳.

(۲) - «درون از اقلیم چهارم است، در سنوات سابقه و قرون ماضیه در تصرف والیان خوارزم بود، در زمان خاقان گیتی ستان شاه عباس ماضی انار الله برهانه اضافه ممالک محروسه گردید، و در درون قلعه‌ایست که دست تصرف سلاطین از دامن خاکریزش کوتاه است». کتاب مختصر مفید، محمد مفید مستوفی، ویسبادن ۱۹۸۹ بتصحیح آقای دکتر سیف الدین نجم آبادی، ج ۱، ص ۲۱۷.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۸۰۴

حکایتها نتیجه‌های اخلاقی همراه است. بابهای پنجگانه کتاب اینهاست: باب اول در آداب معاشرت و قواعد سخن گفتن؛ باب دوم در نیکوکاری و فواید اجتناب از مردم‌آزاری؛ باب سوم در بیان تسلیم و رضا و کیفیت بخت و اقبال؛ باب چهارم در بیان آداب مصاحبت و کیفیت رفتار با خلق؛ باب پنجم در بیان قناعت و سخاوت و همت و بیان آفت حسد؛ خاتمه حکایت رعنا و زیبا و بیان مکر زنان و مردان.

در آغاز هریک از بابهای یاد شده محبوب القلوب شرحی درباره موضوع آن باب آمده و سپس حکایتهایی بتناسب نقل و از آن نتیجه اخلاقی گرفته شده و بدین ترتیب کتاب در اصل و اساس مبنای اخلاقی یافته است و ایراد حکایات در ذیل چند مبحث اخلاق و برای توضیح و تبیین مقصود و اثبات بیان مؤلف در آن مباحث‌هاست. از جانبی دیگر می‌توان این کتاب را در زمره کتابهایی آورد که در آنها حکایات بر گرد یک یا چند محور گرد آمده‌اند.

در باب دوم محبوب القلوب، بعد از ایراد چند حکایت، داستان گنجور عابد و شمس و قهقهه وزیر گنج‌انیده شده که خود دارای چندین حکایت است و بسبب وجود همین داستان مفصل و حکایتهای مربوط بآنست که کتاب محبوب القلوب را شمس و قهقهه نیز نامیده‌اند، و هم ازین حکایت نسخه‌های مستقل جداگانه‌یی ترتیب یافته است زیرا خود مقدمه‌یی مستقل دارد و مؤلف در آن مقدمه با انشاء بسیار مغلق سبب تألیف و تحریر آن را بیان می‌کند و نیز معلوم می‌دارد که آن را در هرات بعهد حکومت صفی قلی خان تنظیم نموده است «۱».

حکایت رعنا و زیبا هم که در خاتمه کتاب گنجانده شده، ظاهراً تمام یا بازمانده‌یی از مجموعه حکایاتیست که ممتاز فراهی نخستین بار فراهم آورده

(۱) - بنگرید به محبوب القلوب مشهور بشمس و قهقهه چاپ تهران ۱۳۳۶، ص ۱۲۱ بعد و نیز رجوع شود بفهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۴، ص ۷۲-۷۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۸۰۵

بود.

شیوه نگارش در این کتاب همانست که پیش ازین گفته شد، فقط این نکته را باید افزود که میرزا برخوردار نثر خود را با شعر درآمیخته و هر جا که لازم دیده از شعر خود یا از شاعران متقدم بیتیهایی بر کتاب افزوده است. شعر او پایین‌تر از حد متوسط است و همچنانکه گفته‌ام در آن ممتاز تخلص می‌کرد.

ازوست:

عدل نورست کز آن ملک منور گرددوز نسیمش همه آفاق معطر گردد
عدل پیش آر و مراد دل درویش بر آرتا ترا آنچه مرادست میسر گردد**
صبر شمعیت آفتاب ضیا که رسد نور پرتوش همه جا
هر که در راه صبر پای نهدروز گارش بچشم جای دهد

۷۸- میرزا مهدیخان منشی «۱»

میرزا محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی «۲» یکی از چند نویسنده و مترسل دفترخانه یا دار الانشاء نادری «۳»

(۱)- درباره او بنگرید به:

- * صبح گلشن، سید علی حسن، ذیل حرف م.
- * فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، علی نقی منزوی، ص ۲۷۱-۲۷۵.
- * شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، مهدی بامداد، ج ۴، تهران ۱۳۵۷، ذیل نام مهدی، ص ۱۷۱-۱۷۲.
- * دولت نادر شاه از «ک. ز. اشرفیان» و «م. ر. آرونوا» ترجمه حمید امین، چاپ دوم، تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی (- ۱۳۵۶ شمسی هجری)، ص ۵-۷.
- * فهرست کتابهای چاپی فارسی، خانباامشار، ج ۲ تهران ۱۳۵۱.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ص ۱۹۲-۱۹۵ و ضمیمه آن ص ۴۳.
- * فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱، ص ۳۰۱-۳۰۲.
- (۲)- در کتاب دولت نادر شاه آمده است: «اسم کامل میرزا مهدی نظام الدین محمد حاج الحسین الصفوی است» و مؤلفان کتاب او را از خاندان صفوی دانسته‌اند که در استرآباد بدنیا آمد (ص ۵).
- (۳)- «... منشیان عطاردنشان و نویسندگان دفترخانه همایون و اشراف سرکار خاصه شریفه از قبیل میرزا مهدیخان منشی استرآبادی و میرزا مؤمن خان ابیوردی و میرزا حسین اصفهانی مشهور بجویی که نویسندگان دار الانشاء بودند...» (نامه عالم آرای نادری تألیف محمد کاظم وزیر، دفتر اول چاپ مسکو ۱۹۶۲، ص ۲/۲۹۲).

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۰۶

و معروفتر از همه آنهاست که از همه باو نزدیکتر بود. از گزارش حالش اطلاع کافی در دست نداریم و بعید نیست که در آغاز کار خود بدستگاه فتحعلی خان قاجار در خراسان رفته و بعد از کشته شدن او بحوزه فرماندهی نادر قلی افشار انتقال یافته باشد. بعد از آن تا زمان کشته شدن نادر شاه افشار (جمادی الثانی سال ۱۱۶۰ هـ) متصدی خدمات دولتی بوده و اندک سالی پس از آن بدرود حیات گفته است.

بعضی از مؤلفان «۱» تصور کرده‌اند که میرزا مهدیخان استرآبادی در شعر کوکب تخلص می‌کرده است و این بدان سبب است که او را با میرزا مهدی کوکب ابن میرزا یوسف تبریزی اشتباه کرده‌اند. نام این میرزا مهدی کوکب در تذکره‌هایی مانند صبح گلشن (ذیل حرف ک) و ریاض العارفین آفتاب رای لکهنوی (باز ذیل حرف ک. نسخه چاپی ۱۹۸۲ میلادی ج ۲، ص ۱۵۱) آمده است «۲».

میرزا مهدیخان از جمله نزدیکترین درباریان بنادر شاه بود و در غالب سفرهای جنگی و غیر جنگی او را همراهی می‌کرد و بسیاری

از مکاتبات رسمی

(۱) - مانند خانبامشار (در مأخذ یاد شده) ولاکهارت در کتاب «نادر شاه» (بانگلیسی).

(۲) - در مجمع الفصحاء هدایت نام چند کوب دیگر از شیراز و خراسان و مازندران دیده می‌شود (ج ۲، ص ۴۲۶ و ۴۲۹) که البته درین گفتار مطرح نیستند. و نیز درباره این نکته بنگرید بفهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۲، آقای علی نقی منزوی، ص ۲۷۲-۲۷۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۰۷

او را می‌نوشت و سمت وقایع‌نگاری دربار نیز بدو مفوض بود و در سال ۱۱۵۱ ه از نادر مرتبه خانی یافت.

در اوایل سال ۱۱۵۸ که عثمانیان در جنگ ایروان از نادر شاه شکست خوردند، درخواست مصالحه نمودند و در اواخر سال ۱۱۵۹ نماینده‌یی باصفهان فرستادند. نادر در جواب دو نماینده از جانب خود برای عقد معاهده صلح بدربار عثمانی فرستاد که یکی از آن دو میرزا مهدیخان استرآبادی و دیگری مصطفی خان شاملو بود. این هیأت بر سر راه خود از کشته شدن نادر (جمادی الثانی ۱۱۶۰) آگاه شدند و بایران بازگشتند. میرزا مهدیخان از آن پس گوشه‌گیری اختیار نمود تا درگذشت.

وی بزرگترین منشی عهد خود در ایران بود و سبک اصلی و غالبش در انشاء ادامه روش مترسلان و مؤلفان متصنع قرن هفتم و هشتم هجری خاصه وصاف الحضرة «۱» است. مهمترین آثاری که از او بازمانده تاریخ جهانگشای نادری و دره نادره و سنگلاخ و مبانی اللغة و منشآتست.

تاریخ جهانگشای نادری که بزبان فرانسوی «۲» و انگلیسی «۳» ترجمه شده چند بار در تبریز و تهران و بمبئی بطبع رسید و آن را «تاریخ نادری» نیز نامند.

میرزا مهدیخان در مقدمه این کتاب خود را «از چاکران حضور و بضبط وقایع مأمور» توصیف کرده است. در بعضی از نسخ این کتاب خاتمه‌یی بنام محمد حسن خان رئیس ایل قاجار افزوده شده که مورخ است بتاریخ ۱۱۷۱ ه «۴» و این قسمت در ترجمه فرانسوی کتاب هم دیده می‌شود، و اگر الحاقی نباشد میرزا محمد مهدی استرآبادی سالها بعد از قتل نادر زنده و بعزت قرب جوار در

(۱) - همین کتاب، ج ۳، ص ۱۲۵۹ - ۱۲۶۲.

(۲) - ترجمه سر ویلیام جونز (Sir William Jones) ذیل عنوان: Histoire de Nader Chah, Paris ۱۷۷۰

(۳) - ترجمه سر ویلیام جونز مذکور، چاپ لندن ۱۷۷۳.

(۴) - فهرست ریو، ص ۱۹۳.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۰۸

خدمت خانان قاجار بوده است. بعضی دیگر از نسخه‌های این کتاب «۱» همراه با «دیباچه نکاح میرزا مهدیخان بجهت رضا قلی میرزا» ست که با نثری مصنوع نگارش یافته است ولی نثر متن این کتاب بخلاف دره نادره و بجز آغاز فصلها و موردی که مؤلف در آنها بمقدمه‌چینی پرداخته ساده و دور از تکلف است «۲».

دره نادره دارای همان مطلبهای تاریخ جهانگشای نادریست و امتیاز آن در انشاء مزین و بسیار مصنوع پیروی از شیوه وصاف الحضرة است، و مؤلف در مقدمه ازین اثر خود بعنوان یک سرمشق انشاء یاد می‌کند و پیداست که مقصود انشاء مصنوع و پیچیده‌یست که در آن اوان میان اهل قلم رواج داشت. بجهت همین تصنع و تکلف زائد از حد و زیاده‌روی در آوردن مفردات و مرکبات مهجور تازی است که نسخه‌های خطی و چاپی این کتاب همواره با حاشیه‌ها و یادداشتهای بسیار همراهست. این کتاب،

بیشتر بصورت یک کتاب درسی در سطح بالا، بارها در تهران (۱۲۷۱ ه. ق و ۱۳۱۱ ه. ق و باز) و تبریز (۱۲۷۴ ه. ق و باز) و بمبئی (۱۲۹۳ ه. ق و باز) و کلکته (۱۸۴۵ میلادی و باز) و لاهور (۱۹۲۱ میلادی) بطبع رسیده است. بهترین کاری که درباره این کتاب شده رساله دکتری آقای دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهرانست که با مقدمه و توضیحات کافی و رفع مشکلات لغوی همراهست و بسال ۱۳۴۱ خورشیدی بهزینه انجمن آثار ملی در تهران چاپ شد.

از کتاب انشاء یا منشآت میرزا مهدیخان نسخه شماره ۲۰۵۸ Suppl. کتابخانه ملی پاریس دیده شد و آن مجموعه بیست از غالب نامه‌هایی که بقلم او نگارش یافته است با دیباچه مصنوعی که بر آن نگاشته و آن را بنام امامقلی میرزا پسر

(۱) - مثل نسخه شماره ۷۹۰، ۲۵ Add. (فهرست ریو، ص ۱۹۴)

(۲) - در پاره‌یی دیگر از نسخه‌های این کتاب واقعه قتل نادر و رویدادهای عهد شاه‌رخ نواده نادر، علی شاه و جز آن تا سال ۱۱۶۱ هم آمده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۸۰۹

نادر درآورده و بدو اهداء کرده است. این مجموعه مشتمل است بر عروسی‌نامه رضاقلی میرزا و نامه‌های متعدد و مختلف دولتی، سلطانی، اخوانی، شخصی (مثل موضوع وقف کتابخانه‌اش و وقف مزرعه و جز آن). این نامه‌ها را از حیث شیوه نگارش آنها می‌توان بدو دسته تقسیم کرد: بعضی بنثر مزین و متکلف نگارش یافته و بعضی دیگر از جمله نثرهای نسبتاً ساده هستند.

مثلاً- امیر محراب بیگ وزیر هرات در قلعه شروع بساختن بناهای عالی برای خود کرده بود و میرزا مهدی او را بدینگونه از عواقب کارش برحذر داشت:

«آنکه امیر محراب بیگ وزیر هرات بداند که درین وقت بعرض رسید که آن وزارت پناه در قلعه هرات طرح عمارات عالی و قهوه‌خانه و خلوت‌سرا و حرمسرا ریخته‌اند و املاک و مستغلات بر راه انداخته، همچنانکه تدبیر او عرصه را بر دشمن تنگ کرده بود، وسعت دستگاه او عرصه را بر اهل قلعه تنگ کرده، ما و کلاء عالی که در رعایت سرای دهر و در هر ملک و شهر رتبه سروری داریم، همیشه خانه بدوش و از ساغر زحمت و رنج خونابه‌نوش؛ و آن وزارت پناه که ادنی چاکر این خاندانست، با وصف آنکه او را بهیچ وجه حقی از تسخیر آب و گل آن دیار نیست، بچه جهت ریشه تصرف در آن سرزمین فرو برده و راه و رسم خدمت را فراموش کرده ...». گاهی، بویژه در نامه‌هایی که بسلاطین نگاشته، عبارتهای منشیانه زیبا و مقرون بمهارت دارد مانند این نامه که بخوندگار روم نوشته شده است: «چندانکه اشهب زرین ستام مهر در میدان سپهر گرم جولان، و شبرنگ مشکین لگام ماه منزل نورد عرصه آسمانست، عنان سمند رعنا خرام عمر و زندگانی، و زمام جواد سعادت رکاب دولت و کامرانی در کف آمال و سرپنجه اقبال آن برادر بی‌همال باد. بعد از طی مراحل اشتیاق که ادهم قلم در نخستین مرحله پای اظهارش لنگ و پهن دشت صفحه برای جولان خیل بیانش تنگ است، مشهود رأی مؤاخات مسیر می‌دارد که چون توسن دل بی‌قرار در وادی استخبار حقایق حالات سعادت دلالات عزیز عرق ریز شتاب، و نعل آتشین اشهب خاطر از حدت شوق

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۸۱۰

ملاقات گرامی در آتش التهاب می‌باشد، درین وقت که کسی روانه حضور بود بتحریر این نمیقۀ الوداد مبادرت نموده ...». این مجموعه بزرگ است و قسمتی از آن در مخزن الانشاء (ص ۲۴-۱۲۵) بسال ۱۲۷۳ ه. ق در تهران و بهره‌یی دیگر بتنهایی در سال ۱۲۸۵ ه. ق در تهران و بخشی بنام انشاء الدرر در بمبئی چاپ شده است «۱».

کتاب سنگلاخ در لغت ترکی است و مؤلف در دیباچه آن گفته است که چون از جوانی باز دیوان امیر علی شیرنوی را مرور می‌کرد بر آن شد که تا معانی واژه‌های ترکی آن را توضیح دهد، و اگرچه پیش از و چند تن کتابهایی درین باب نوشته‌اند ولی او

درین باب بشرح و تفصیل بیشتری توجه کند، و این کار را در زمانی انجام داد که وظیفه وقایع نگاری دربار نادر شاه افشار بر عهده او بود. کتاب سنگلاخ را محمد خوئی برای عباس میرزا فرزند فتحعلی شاه قاجار تلخیص کرد و آن را «خلاصه عباسی» نامید «۲». مبنای اللغه یا مبادی اللغه پیش گفتاریست که برای کتاب سنگلاخ در لغت ترک نگاشت و آن بسال ۱۹۱۰ در بمبئی مطبع رسید «۳».

- (۱) - درباره چاپهای این مجموعه بنگرید به الذریعه شیخ آقا بزرگ تهرانی، جلدهای ۲ (ص ۳۹۲ و ۳۹۴) و ۳ (ص ۱۶۹) و فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۲۷۴.
- (۲) - ایضا فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۲۷۵.
- (۳) - ایضا فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۲۷۵.
- لوبک (آلمان) - ۱ مردامه ۱۳۶۹ ذیح الله صفا
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۱۱

فهرست عام اعلام تاریخی و جغرافیایی و اماکن و اسامی کتب و فرق و اقوام

اشاره

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۱۳

۱- فهرست اعلام تاریخی «۱»

- آ- آبراهام اکشلن سیس: ۲۹۸
- آدم: ۱۴۷۵، ۱۵۱۱، ۱۵۲۳، ۱۵۵۲، ۱۵۵۵، ۱۵۵۹، ۱۶۵۶، ۱۶۶۷، ۱۶۷۵، ۱۶۸۴، ۱۷۰۰، ۱۷۲۸
- آدم بن سید اسمعیل موسوی: ۱۴۶۰
- آدم صفی الله: - آدم
- آذرباد: ۱۴۹۴
- آذر بیگدلی: ۴۰۲، ۵۸۸، ۶۳۷، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۲، ۶۹۷، ۷۳۰، ۷۴۷، ۷۶۳، ۷۸۳، ۷۹۲، ۷۹۶، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۸، ۸۲۴، ۸۲۹، ۸۷۴
- ۸۷۸، ۹۲۳، ۹۳۰، ۹۵۳، ۹۶۱، ۹۶۸، ۹۷۳، ۱۰۳۵، ۱۰۶۲، ۱۱۱۲، ۱۱۳۵، ۱۲۳۰، ۱۲۷۸، ۱۲۸۹، ۱۳۵۹، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۶۱۲، ۱۷۹۹
- آذر شاه: ۱۵۲۵
- آذرک شاری: ۵۸۵
- آذری: - حکیم آذری
- آرتور کریستن سن: ۱۵۱۱
- آرزو: - سراج الدین علی خان آرزو
- آرنولد لوبکی: ۱۲۲
- آزادبخت: ۱۵۲۲
- آزاد بلگرامی: - میر غلامعلی آزاد بلگرامی
- آزاد سرو: ۱۵۲۹

آرنوا، م. ر.: ۱۸۰۵

آشنا: - میرزا محمد طاهر آشنا

آشتیانی: - اقبال آشتیانی، عباس

آصف برخیا: ۱۶۵۰

آصفخان، ابو الحسن: - میرزا ابو الحسن آصفخان

آصفخان، جعفر: - جعفر قزوینی

آصف الدوله: - جعفر قزوینی

آصف، محمد هاشم: ۶، ۲۷، ۳۱، ۸۱، ۸۲، ۹۱، ۱۹۵، ۴۲۶

آصفی شاعر: ۳۹۹، ۶۹۱

آصفی، زین الدین محمود: ۷

آغایمین: ۱۲۳۷

(۱). شماره‌هایی که با حروف سیاه نشان داده شده، مواردیست که شرح احوال کسی در بین آن صحایف آمده است.

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۱۴

آفتاب اصغر: ۱۵۷۰، ۱۶۸۵، ۱۶۹۸، ۱۷۳۹، ۱۷۵۹

آفتاب رای لکنهوی: ۱۶۱۲، ۱۶۸۱، ۱۷۰۵، ۱۷۳۰، ۱۷۶۵، ۱۷۷۴، ۱۸۰۶

آفرین لاهوری: ۴۸۶، ۵۳۴، ۵۷۳، ۶۰۱، ۱۴۰۳ - ۱۴۰۸

آقا باقی: ۸۹۳

آقا بزرگ تهرانی: - شیخ آقا بزرگ تهرانی

آقا جمال خوانساری: ۱۸۰، ۲۴۴، ۲۷۱، ۳۰۸، ۳۱۶، ۱۴۶۷، ۱۴۷۷

آقا حسین خوانساری: ۱۰۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۵۳، ۳۰۷، ۳۱۴ - ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۸، ۱۷۸۵

آقا حکیم شیرازی: ۲۳۸

آقا خضر: ۸۹۳، ۱۷۴۰

آقا رحیم ارباب: ۲۳۷

آقا رستم (پادشاه مازندران): ۹۹

آقا رضا امیدی: - امید همدانی

آقا رضی قزوینی: - رضی الدین محمد بن حسن قزوینی

آقا شاپور تهرانی: - شاپور تهرانی

آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی - شیخ آقا بزرگ تهرانی

آقا شیخ علی: ۲۱۷

آقا صفی اصفهانی: صفی اصفهانی

آقا علی مدرس تبریزی: - مدرس تبریزی

آقا محمد صادق: ۷۳۷

- آقا محمد صالح خلخالی: ۳۱۲
- آقا محمد علی بهبهانی: ۲۶۷
- آقا محمد هادی مازندرانی: ۴۱۳-۴۱۴
- آقا مسیب چیت‌گر: ۵۱۲
- آقا هادی مازندرانی - آقا محمد هادی مازندرانی
- آلبو کرک: ۵۲، ۵۸۱
- آلپ ارسلان سلجوقی: ۱۵۹۹
- آلفونس دالبو کرک: - آلبو کرک
- آناندان: ۳۱۱، ۱۴۸۲
- آنتونی جنکین سن: ۱۷، ۵۴، ۷۴
- آنتونی شرلی: ۲۲، ۵۴، ۹۵
- آثر دوسن ژرف: ۳۶۱
- آثر یوللو: ۹۷، ۱۵۸
- آنکتیل دوپرون: ۱۴۸۲، ۱۷۶۹
- آنندان کشمیری: ۳۱۱، ۱۴۸۲
- آیتی: ۲۹۷
- الف - ابراهیم (پسر سکندر شاه): ۱۶۲۰
- ابراهیم (از جانشینان شیخ صفی): ۱۶۳۳
- ابراهیم (پسر پولاد ازبکی): ۵۰
- ابراهیم ادهم: ۱۲۵، ۵۹۷، ۱۵۸۱، ۱۶۵۰، ۱۷۴۷
- ابراهیم بن زین العابدین: ۱۵۶۹
- ابراهیم بن سلیمان قطیفی بحرانی: ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۱۷
- ابراهیم بن علی شربتی: ۱۶۴۴
- ابراهیم بن علی کفعمی: ۲۵۳
- ابراهیم بن مالک بن اشتر نخعی: ۱۵۱۰
- ابراهیم بن ولی الله حسینی استرآبادی: ۱۴۷۴
- ابراهیم پاشا: ۵۷۶، ۶۷۵، ۱۶۱۹
- ابراهیم پورداد: ۱۴۸۱
- ابراهیم ثانی (عادلشاه) - سلطان عاد شاه
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۱۵
- ابراهیم ثانی
- ابراهیم خان: ۶۷۵، ۷۵۰، ۱۳۵۴، ۱۵۸۷
- ابراهیم خان بن محمد بیگ ابن امیر علاء الملک بن جهانشاه: ۷۳۰

ابراهیم شاه: ۱۵۲۷، ۱۶۳۰

ابراهیم شاه ثانی: - سلطان عاد شاه ابراهیم ثانی

ابراهیم شیرازی (میرزا ابراهیم پسر ملا صدرا):

۲۴۴، ۲۸۱، ۳۲۰

ابراهیم صغیری: ۱۵۲۱

ابراهیم صفوی: - سلطان ابراهیم میرزا صفوی

ابراهیم عادلشاه: - سلطان عادلشاه ابراهیم ثانی

ابراهیم فاروقی: ۳۷۵

ابراهیم قانونی: - میرزا ابراهیم قانونی

ابراهیم قطب شاه: - سلطان ابراهیم قطب شاه

ابرخس (هیپارخس): ۳۳۷

ابر فرنگی: ۱۵۲۳

آبل (۶۶): A. Abel

ابلونوس: ۳۵۰

ابن ابی النجود: ۲۴۵

ابن الاثیر: ۹۷۰، ۱۵۱۰، ۱۶۶۳

ابن العربی: - محی الدین عربی

ابن بابویه قمی: - شیخ صدوق

ابن بزاز: ۱۴۰

ابن بهلول لودی: ۳۵۸

ابن حاجب: ۲۹۸، ۳۰۵، ۴۱۳، ۱۶۴۵، ۱۶۶۸

ابن حجر هیثمی مکی: ۸۴۰، ۱۷۰۶

ابن حسام خوافی: ۶۲۳

ابن خاتون: ۱۴۷۰

ابن خلف تبریزی: - محمد حسین بن خلف تبریزی

ابن خلکان: ۱۶۶۷، ۱۷۹۵

ابن رشد: ۱۶۴۴

ابن روزبهان خنجی: - فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی

ابن سینا: - ابو علی سینا

ابن شکر الله فتح الله شریف کاشانی - ملا فتح الله کاشانی

ابن صدر الدین شروانی: ۲۴۷

ابن طاوس حلی: ۱۲۶

ابن العربی: - محی الدین عربی

ابن علی بیگ:- باریک بیگ بن پرنک بن علی بیگ

ابن غضائری: ۴۱۷

ابن فخر: ۲۶۱، ۱۴۶۸، ۱۶۲۵

ابن فهد حلی: ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۰۵، ۱۴۶۵، ۱۶۲۵

ابن قتیبه: ۱۶۶۶

ابن کمال پاشا: ۳۹۶، ۱۴۹۷، ۱۵۵۰، ۱۶۱۵، ۱۶۱۷-۱۶۱۹

ابن مسکویه:- ابو علی مسکویه

ابن مقفع: ۱۶۶۶

ابن منبه: ۱۶۶۶

ابن میثم بحرانی: ۱۲۷

ابن الندیم: ۱۲۱

ابن الوندی: ۳۶۱

ابن یوسف شیرازی: ۲۴۵، ۲۶۰، ۳۱۱، ۴۰۰، ۴۱۶، ۶۱۲، ۶۳۷، ۸۳۹، ۹۶۶، ۱۱۸۱، ۱۳۴۷، ۱۴۷۱، ۱۶۶۰

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۱۶

ابو اسمعیل عبد الله انصاری- خواجه عبد الله انصاری

ابو البرکات منیری مولتانی لاهوری: ۱۲۶۱، ۱۵۲۱، ۱۵۹۷، ۱۷۴۷-۱۷۵۰، ۱۷۶۶ نیز- منیر لاهوری و ملا منیر لاهوری

ابو بکر: ۷۱، ۹۶، ۱۳۴، ۱۶۴، ۵۸۹، ۱۵۸۱

ابو بکر ربانی: ۱۵۳۵

ابو تراب بیگ فرقتی: ۶۲۰، ۷۴۳، ۸۶۹

ابو تراب عبد الصمد: ۱۰۴۰

ابو تراب محروم رازی: ۵۱۵، ۸۰۱

ابو تمام: ۱۵۳۵

ابو جعفر محمد تقی استرآبادی: ۳۴۳

ابو جعفر مقرئ بیهقی: ۳۹۰

ابو حامد: ۱۵۹۲

ابو حامد محمد بن محمد غزالی- غزالی طوسی

ابو الحسن: ۱۰۱۸

ابو الحسن بن احمد ابیوردی: ۳۴۸، ۶۸۳، ۶۸۵

ابو الحسن احمد باوردی- ابو الحسن بن احمد ابیوردی و دانشمند ابیوردی

ابو الحسن بن محمد طاهر عاملی: ۲۴۹، ۲۶۶

ابو الحسن تربتی: ۴۸۲، ۴۸۳، ۱۲۷۳، ۱۲۷۶

ابو الحسن زواری: ۱۴۶۸، ۱۶۲۳-۱۶۲۶

ابو الحسن شریف عاملی: ۲۴۹، ۲۶۶

ابو الحسن قطبشاه: - قطب شاه

ابو الحسن کاشانی: ۱۸۶

ابو الحسن کمره‌یی: ۱۰۱۸

ابو الحسن محمد بن سلیمان: ۱۶۶۷

ابو الحسن محمد بن یوسف عامری نیشابوری:

۱۴۹۳، ۱۴۹۲

ابو حفص سغدی: ۳۶۸، ۳۷۸

ابو حنیفه دینوردی: ۱۶۶۶

ابو حنیفه النعمان: ۱۴۲

ابو الخیر خان اوزبک: ۳۵۵، ۱۵۵۴، ۱۶۲۲

ابو ذر غفاری: ۱۴۷۲، ۱۴۹۶

ابو ریحان بیرونی: ۲۳۰

ابو سعود: ۱۶۶۵

ابو سعید ابی الخیر میهنی: ۲۲۶، ۱۵۸۱

ابو سعید میرزا بهادر خان: ۱۶۳۹، ۱۷۳۳، ۱۷۳۴

ابو سلمه خلّال: ۱۹۱

ابو طالب خان تبریزی: ۹۶۷، ۹۷۳

ابو طالب فندرسکی: ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۷

ابو طالب کلیم کاشانی: - کلیم کاشانی تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۸۱۶ - فهرست اعلام تاریخی ص: ۱۸۱۳

الب محمد تبریزی: ۱۰۵۶

ابو طالب میرزا: ۱۰۹

ابو طاهر طرسوسی: - ابو طاهر محمد بن حسن طرسوسی

ابو طاهر محمد بن حسن طرسوسی: ۱۹۲

ابو العباس احمد: - ابن فهد حلّی

ابو العباس سفاح: ۱۹۱

ابو العباس نجاشی: ۴۱۷

ابو عبد الله ذهبی: ۱۶۶۶

ابو عبد الله محمد بن یوسف بن الکنج الشافعی:

۱۴۱

ابو علی حسن بن علی نیشابوری: - دقاق نیشابوری

ابو علی الخازن احمد بن محمد: - ابو علی مسکویه

ابو علی سینا: ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۴۳، ۳۵۹، ۱۴۶۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۱۷

ابو علی مسکویه: ۱۶۱، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۶۶۶

ابو عمرو محمد بن عمر کشی: ۴۱۷

ابو الغازی سلطان ابو سعید خان ازبک: - سلطان ابو سعید خان ازبک

ابو الغازی سلطان عبد اللطیف بهادر خان: - سلطان عبد اللطیف بهادر خان

ابو الغازی عبید الله خان ازبک: - عبید الله خان ازبک

ابو الفتح بن مظفر: ۱۵۵۰، ۱۷۹۵-۱۷۹۷، ۱۷۹۷

ابو الفتح بیگ بایندر: ۶۵

ابو الفتح بیگ ترکمان: ۶۱۴

ابو الفتح رازی: ۱۶۲۴

ابو الفتح محمد بن ابو سعید حسینی شریفی:

۲۵۲

ابو الفتح مسیح الدین گیلانی: ۳۵۵، ۴۶۶، ۵۰۵، ۵۵۳، ۷۸۰، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۴۵، ۱۰۰۸، ۱۱۰۴، ۱۵۹۶، ۱۷۰۶

ابو الفتح مطرزی خوارزمی: ۳۹۰

ابو الفتح میرزا شاه حسن ارغون: - میرزا شاه حسن ارغونی

ابو الفتوح رازی: ۱۴۷۵

ابو الفدا: ۱۵۰۲

ابو الفرج بن الجوزی: ۱۶۶۶

ابو الفضل احمد بن محمد میدانی نیشابوری:

۳۹۰

ابو الفضل بن مبارک: - ابو الفضل علامی

ابو الفضل بیهقی: ۱۶۶۷

ابو الفضل علامی: ۶، ۱۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۳۸۷، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۸۵، ۵۲۴، ۷۸۹، ۸۰۰، ۸۰۴، ۸۳۸، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۴، ۸۴۸

۸۵۱، ۸۵۲، ۸۷۱، ۸۸۶، ۹۰۱، ۱۱۹۴، ۱۲۷۵، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۷، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۹، ۱۴۹۷، ۱۵۴۵، ۱۵۴۷، ۱۵۴۸، ۱۵۵۱، ۱۵۵۵

۱۵۷۳، ۱۵۸۳، ۱۵۹۷، ۱۶۰۲، ۱۶۳۰، ۱۶۳۴، ۱۶۸۶، ۱۶۹۷-۱۷۰۱، ۱۷۵۷

ابو الفضل فیاضی - ابو الفضل علامی

ابو الفضل فیضی فیاضی - فیضی فیاضی

ابو الفضل قاضی: ۱۵۳۰

ابو الفضل کازرونی: ۲۴۷، ۸۴۰، ۱۶۹۹

ابو الفضل محمد الدفتری: ۱۶۰۵

ابو الفضل منشی شیرازی: ۱۴۸۷، ۱۶۱۱، ۱۶۲۶-۱۶۲۷

ابو القاسم ایواغلی حیدر: ۱۵۹۹

ابو القاسم بن محمد رضا مجلس نویس نصیری: ۴۰۵

ابو القاسم بصری: ۱۵۳۸

ابو القاسم خان نمکین - نمکین هروی

ابو القاسم دولتشاهی: ۸

ابو القاسم طاهری: ۶، ۷۹، ۱۱۱، ۱۴۰

ابو القاسم کازرونی: ۲۹۹، ۱۰۴۸

ابو القاسم محمد بن علی کاشی: ۱۶۶۷

ابو القاسم هجری شمشیر گر قمی - قاسم بیگ هجری شمشیر گر قمی

ابو المحاسن حسین بن حسن گرگانی: ۲۵۲

ابو محنف لوط بن یحیی الازدی: ۱۵۱۵

ابو المسعود محیی الدین محمد حنفی: ۲۱۴

ابو مسلم خراسانی مروزی: ۱۹۰، ۱۹۱، ۵۸۶، ۱۵۰۶، ۱۵۰۹، ۱۵۱۴، ۱۶۵۷

ابو المظفر سلطان محمد خان: ۱۶۹۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۱۸

ابو المظفر شاه تهماسب بهادر خان: - شاه تهماسب صفوی

ابو المظفر محمود سلطان (پدر عبید الله خان):

۳۵۵

ابو معین ناصر بن خسرو: - ناصر خسرو

ابو المکارم: ۱۱۲۶، ۱۱۲۷

ابو منصور احمد بن علی بن ابو طالب طبرسی:

۱۶۲۵، ۱۶۷۷

ابو منصور جمال الدین حسن عاملی: ۲۶۹

ابو منصور کوچکونجی خان ازبک پسر ابو الخیر خان: - کوچوم خان ازبک

ابو منصور موفق بن علی هروی: ۱۲۰

ابو منصور و هسودان بن مملان: ۴۲۸

ابو منصور هروی: - ابو منصور موفق بن علی هروی

ابو النجم ایاز اویماق: - ایاز

ابو النجم بن غالب نصرانی: ۱۶۴۵

ابو نصر حسن پادشاه: - اوزون حسن بایندری

ابو نصر سام میرزا: - سام میرزا صفوی

ابو نصر عتبی: ۱۶۶۶

ابو الوفا بوزجانی: ۲۳۰، ۳۵۰

ابو الولید محمد بن احمد بن رشد المالکی: - ابن رشد

ابو نصر فراهی: ۴۱۲

ابو هاشم عثمانی کوفی: ۲۱۹

ابو یزید خلخالی: ۶۸۵

اته، هرمان: ۱۴۸۹، ۱۵۱۲، ۱۵۱۸، ۱۵۴۵، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۹۵، ۱۵۹۸، ۱۶۱۲، ۱۶۱۶، ۱۶۱۹، ۱۶۴۷، ۱۶۶۰، ۱۶۶۹، ۱۷۱۹، ۱۷۲۸، ۱۷۵۶، ۱۷۵۸، ۱۷۷۷، ۱۷۹۰، ۱۸۰۲

اثر شیرازی: ۱۳۵۸-۱۳۶۲

اثیر الدین ابهری: ۲۹۸، ۳۰۵، ۵۶۸، ۱۶۴۴، ۱۶۶۷

اثیر الدین اخسیکتی: ۹۸۰، ۹۸۲

اثیر الدین حسن: ۹۹۲

احسان اشراقی: ۱۶۹۷، ۱۷۸۹

احسان مشهدی: ۱۳۲۷

احسن تربتی - ظفر خان احسن

احسن الله احسن - ظفر خان احسن

احمد احسائی: ۳۲۲

احمد اردکانی: ۳۲۲

احمد افلاکی: ۱۶۲۸

احمد بن اعثم کوفی: ۱۵۳۴

احمد بن بهبل بن جمال کم گو: ۱۵۵۷

احمد بن حاجی محمد سکاکی طبسی: ۲۴۵

احمد بن خضر اسکویی: ۳۹۲

احمد بن زین العابدین جبل عاملی: ۱۹۱، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۷۷، ۱۴۶۴

احمد بن سلیمان: - ابن کمال پاشا

احمد بن سهل مروزی: ۱۵۲۹

احمد بن فهد حلّی: - ابن فهد حلّی

احمد بن محمد اردبیلی: ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۴، ۱۴۷۲، ۱۴۷۵، نیز - مقدس اردبیلی

احمد بن مصطفی: - طاش کبری زاده

احمد بن میر منشی قمی: ۵۰۱

احمد تاج بخش: ۷، ۷۹

احمد تفتازانی: ۳۴۵

احمد جلایر: - سلطان احمد جلایر

احمد خان: - خان احمد گیلانی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۱۹

احمد خلخالی: ۶۸۵

احمد زمجی: ۱۵۱۴

احمد سوربهاری: ۳۷۱، ۳۸۶

احمد سهیلی خوانساری: ۱۷۴۴، ۱۷۷۶

احمد شاه: ۱۷۹۸

احمد شاه درانی: ۳۶۴، ۵۸۴

احمد عاملی: - سید احمد بن زین العابدین علوی عاملی

احمد عاصم عنتابی: ۳۸۵

احمد علی نشانی لاهوری: ۵۴۵

احمد علی هاشمی سندیلوی: ۵۳۳، ۹۵۰، ۹۶۶، ۱۰۵۶، ۱۱۵۸، ۱۲۰۴، ۱۲۱۲، ۱۵۲۴

احمد غفاری - قاضی احمد غفاری

احمد فوقی یزدی: ۶۳۱

احمد قزوینی: ۲۹۱

احمد کسروی: ۶، ۱۳۹، ۴۳۰

احمد کمانچه‌ای: ۸۴

احمد گلچین معانی: ۴۷۱، ۵۰۱، ۵۱۰، ۵۱۶، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۴۸، ۶۵۰، ۶۸۰، ۶۹۴، ۷۲۳، ۷۶۱، ۷۷۷، ۸۰۲، ۸۳۲، ۸۷۷، ۹۵۰، ۹۹۴

۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۱۷، ۱۰۲۷، ۱۰۳۳، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۶۹، ۱۱۴۸، ۱۲۸۵، ۱۳۷۲، ۱۵۳۳، ۱۵۴۱، ۱۵۵۳، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۳، ۱۶۲۱

۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۴۶، ۱۶۵۳، ۱۶۷۷، ۱۶۹۸، ۱۷۱۳، ۱۷۲۲، ۱۷۳۰، ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۷۷۰، ۱۷۸۰، ۱۷۸۵، ۱۷۹۱، ۱۷۹۷، ۱۷۹۹

احمد گیلانی: - خان احمد گیلانی

احمد منزوی: ۴۱۷، ۱۵۶۱، ۱۵۶۶، ۱۵۷۵، ۱۶۳۸، ۱۷۵۹، ۱۷۶۶

احمد مولوی: ۲۲۳

احمد هروی: ۴۴۷

اختانگ ششم: ۳۰، ۳۷

اختصاص خان: - میر عبد السلام مشهدی

اختیار حسینی: - اختیار الدین تربتی

اختیار الدین تربتی: ۱۴۸۵

ادریس کوشکو: ۱۶۰۴

ادگار بلوشه: ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۲۶، ۳۴۴، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۷، ۵۷۶، ۶۰۱، ۶۱۴

۶۴۴، ۶۴۵، ۷۰۱، ۷۵۱، ۹۶۷، ۱۲۵۷، ۱۳۱۴، ۱۴۸۱، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۴، ۱۵۳۳، ۱۵۵۴، ۱۶۰۳، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۲

۱۶۱۶، ۱۶۱۸، ۱۶۴۳، ۱۶۵۹، ۱۶۷۳، ۱۶۷۴، ۱۶۸۸، ۱۷۰۹، ۱۷۱۸، ۱۷۲۶، ۱۷۴۲، ۱۷۵۶، ۱۷۸۰، ۱۸۰۲، ۱۸۰۶

ادوارد براون: ۷، ۲۷، ۳۱، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۶، ۲۰۶، ۲۳۵، ۲۴۲، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۶

۳۲۸، ۴۰۴، ۵۸۷

ادهم واعظ خلخالی: ۱۴۹۷

ارادتخان: ۴۷

ارجاسب امیدی رازی: - امیدی تهرانی

ارجمند آزاد کشمیری: ۵۹۷

ارجمند بانو: - ممتاز محل

ارجمند بانو بیگم دختر آصف خان: - ممتاز محل

اردستانی: ۱۸۷

اردشیر کرمانی: ۳۸۰

ارسطو: ۲۳۵، ۲۸۳، ۳۰۳، ۳۳۷، ۳۳۸، ۱۴۹۴، ۱۵۸۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۲۰

ارسلان جاذب: ۷۸۹

ارسلان طوسی: ۷۸۸-۷۹۱، ۴۵۸

ارشاد: ۱۵۲۸

ارشاد (دکتر): ۸۳۹

ارغون شاه: ۶۵۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲، ۱۶۶۴، ۱۶۶۵

ارمیا: ۱۵۲۳

اژدها سلطان: ۷۳۷

اسپرنگر: - اسپرنگر

استاد شیخی توبچی: ۱۴۴۸

استاذ البشر: - خواجه نصیر الدین طوسی

استانلی لین پول: ۷، ۱۴

اسحق بن ابراهیم اسکویی: ۱۶۰۵

اسحق موصلی: ۱۵۳۵

اسد خان: ۱۳۴۱

اسد العلما علی شیر سرهندی: ۳۷۴

اسد قصه خوان: ۴۶۵، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴

اسدی طوسی: ۳۶۸، ۳۶۹، ۵۹۲، ۵۹۳، ۱۳۰۸

اسرائیل اری: ۵۶

اسفندیار: ۱۸۹، ۱۴۹۴، ۱۵۱۹، ۱۵۸۷

اسکندر بیگ ترکمان: - اسکندر بیگ منشی

اسکندر بیگ منشی: ۵، ۱۴، ۱۱۶، ۳۷۷، ۴۰۲، ۶۸۴، ۶۹۵، ۷۶۱، ۷۹۳، ۸۱۹، ۸۲۸، ۹۲۹، ۹۴۴، ۹۴۵، ۱۰۷۸، ۱۱۱۱، ۱۱۲۰، ۱۱۲۶،

۱۵۵۱، ۱۵۶۶، ۱۶۶۹، ۱۶۷۱، ۱۶۷۲، ۱۷۴۲-۱۷۴۵، ۱۷۶۶

اسکندر پاشا: ۱۶۶۵

اسکندر مقدونی: ۷۱، ۳۷۳، ۴۵۶، ۵۹۲، ۷۱۶، ۱۴۹۴، ۱۵۳۶، ۱۵۶۱، ۱۵۷۹، ۱۶۴۹، ۱۷۸۱

اسلام خان بدخشی: - میر ضیاء الدین حسینی بدخشی

اسلام خان مشهدی: - میر عبد السلام مشهدی

اسماعیل بن عبد الله شروانی: ۲۴۷

اسماعیل بن محمد مازندرانی: ۱۹۶، ۲۱۸، ۳۰۸

اسماعیل پاشا: ۴۶، ۲۵۵، ۲۸۹، ۴۰۹، ۴۶۵، ۶۸۷، ۶۹۵، ۶۹۷، ۷۰۶، ۷۲۹، ۷۷۷، ۸۱۶، ۸۲۷، ۸۶۶، ۸۸۳، ۹۳۷، ۹۵۰، ۹۷۷، ۹۷۹، ۱۰۲۴، ۱۳۱۳، ۱۳۲۱، ۱۳۲۴، ۱۴۸۶، ۱۵۸۳، ۱۵۸۶، ۱۶۰۳، ۱۶۰۹، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۷، ۱۶۵۹

اسماعیل حقی حنفی: ۲۲۳

اسماعیل دده: - شیخ اسماعیل انقروی مولوی

اسماعیل ذبیحی: ۵۷

اسماعیل سامانی: ۱۶۵۰

اسماعیل عادلشاه: ۴۴۷، ۶۶۴

اسماعیل میرزا (برادرزاده شاه اسماعیل صفوی): ۱۰۹، ۴۹۸، ۱۶۷۴

اسماعیل میرزا: - شاه اسماعیل دوم

اسیر: - میرزا جلال اسیر

اسیری: ۵۸۸، ۵۸۹

اسیری رازی: ۴۵۷، ۵۸۸

اسیر شهرستانی: ۱۲۱۲-۱۲۲۳- میرزا جلال اسیر

اسیر لاهیجی: ۵۸۸

اشپرنگر: ۷۰۶، ۱۱۸۴، ۱۱۸۶، ۱۳۲۶، ۱۳۴۰

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۲۱

اشرف: ۱۵۲۸

اشرف افغان: ۲۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۱۵۵۹، ۱۵۶۹

اشرف الدین علی: ۳۰۳

اشرفیان، ک. ز: ۱۸۰۵

اشکبوس: ۱۵۰۲

اشکی قمی: ۴۵۷، ۶۹۱-۶۹۳

اصالت خان: - میرزا محمد بن میرزا بدیع مشهدی

اصغر بن محمد یوسف قزوینی: ۱۴۶۵

اصلان خان: ۱۸۰۲

اظه‌ری شیرازی: ۵۵۰، ۵۵۱، ۱۱۸۱-۱۱۸۳، ۱۲۶۱، ۱۲۶۳

اعتبار خان: ۴۰۷

اعتقاد خان: - میرزا ابو الحسن آصفخان

اعتماد الدوله: ۱۳۴۷

اعتماد الدوله تهرانی: ۴۷۹-۴۸۰، ۴۸۸، ۸۰۳، ۹۹۰، ۹۹۴، ۱۰۵۹، ۱۰۶۲، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۳، ۱۲۴۲، ۱۳۲۷، ۱۶۸۸

اعتماد الدوله حاتم بیگ: ۳۸۲

اعتماد الدوله رازی: - اعتماد الدوله تهرانی

اعتماد الدوله عبد الله خان: ۷۶۵

اعتماد الدوله غیاث بیگ تهرانی: - اعتماد الدوله تهرانی

اعتماد الدوله غیاث الدین محمد تهرانی: - اعتماد الدوله تهرانی

اعتماد الدوله محمد مؤمن خان شاملو: ۱۳۸۷

اعجاز شاهجهان آبادی: ۴۸۵

اعظم خان: ۱۷۵۲

اعظم شاه: ۵۸۳

اغزیوار خان شاملو: ۱۶۶۱

افراسیاب: ۱۶۵۰، ۶۱۹

افشار، ایرج: ۷۶۱، ۱۷۴۲، ۱۷۴۳، ۱۷۸۰، ۱۷۸۲، ۱۷۸۳

افصح: - کمالی شیرازی

افصح: - محمد باقر افصح

افصح المتأخرین: - صائب تبریزی

افضل خان علامی ملا شکر الله شیرازی: ۱۲۳۷

افضل الدین صدر ترکه اصفهانی: ۸۱۸، ۸۱۹، ۱۴۷۹

افضل الدین کاشانی: ۲۳۶

افلاطون: ۲۸۳، ۳۱۱، ۱۴۹۴، ۱۵۸۷

اقبال آشتیانی، عباس: ۶، ۷، ۱۴، ۸۳، ۱۶۶، ۱۹۸، ۴۳۰، ۱۵۵۸، ۱۷۵۵، ۱۷۸۶

اقبال یغمایی: ۱۹۰، ۱۹۲

اقدسی مشهدی: ۴۹۹، ۶۱۷، ۸۳۲-۸۳۸

اکبر پادشاه: - جلال الدین اکبر

اکبر شاه گورکانی: - جلال الدین اکبر

اکثم بن صیفی: ۱۴۹۴

اکسیر: - محمد عظیم بن محمد جعفر

اکشلن سیس، آبراهام: ۲۹۸

الب ارسلان سلجوقی: ۱۵۹۹

الغ بیگ: ۲۷۹، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۵

القاص میرزا: ۱۲، ۱۰۸، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹

الکسندر خان: ۷۱۶، ۱۰۲۵

الله داد اسد العلما: ۸۴۳، نیز - الله داد فیضی سرهندی

الله داد فیضی سرهندی: ۳۷۱، ۳۷۴، ۵۱۸، ۸۴۳

الله وردیخان: ۲۲، ۵۳، ۲۳۸، ۵۷۹، ۱۲۸۹

الله یار عثمانی بلگرامی: ۱۵۰۱

الوند میرزای آق‌قویونلو: ۱۳۰

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۲۲

الوند میرزای بایندری: ۶۴، ۹۶، ۹۷، ۱۵۷، ۱۶۳

الهی اسدآبادی: ۴۶۱، ۴۶۵، ۵۰۱، ۵۱۲، ۵۱۶، ۶۳۰، ۹۳۹، ۱۰۳۵، ۱۱۸۳-۱۱۹۲، ۱۲۰۵، ۱۳۷۴

الهی همدانی: -الهی اسدآبادی

الیاس: ۱۷۴۷

الیزابت: ۵۴

امام اعظم شافعی: ۱۴۱، ۱۶۳۴

امام باقر: ۲۵۳، ۲۸۳

امام جعفر صادق: ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۵۳، ۱۴۷۰، ۱۵۰۷

امام حسن مجتبی: ۱۷۷، ۱۵۱۳، ۱۵۵۹، ۱۵۸۱

امام حسین: ۱۴۱، ۳۱۶، ۶۲۴، ۶۶۵، ۷۹۴، ۷۹۵، ۹۸۰، ۱۵۱۳، ۱۵۱۵، ۱۵۵۹، ۱۵۸۱

امام دوازدهم: ۸۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۸۶، ۱۴۷۱، ۱۵۱۶، ۱۵۷۹، ۱۶۱۷

امام رضا: -امام هشتم

امام زین العابدین: ۲۵۲، ۱۵۱۵

امام زمان: -امام دوازدهم

امام صادق: ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۵۳، ۲۸۳، ۱۴۷۰، ۱۵۰۷

امام علی بن موسی الرضا: -امام هشتم

امام عمر نسفی: ۷۱۶

امام فخر رازی: ۳۰۸، ۱۴۸۵، ۱۶۰۸، ۱۶۳۲

امامقلی بیگ: ۵۳۰

امامقلی خان: -امامقلی خان استاجلو

امام قلی خان استاجلو: ۲۲، ۲۶، ۳۶، ۵۳، ۹۰، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۲۴، ۲۳۸، ۴۹۲، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۱۲۹، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰،

۱۲۰۴

امام قلی ازبک: ۱۲۰۴

امام قلی میرزا: ۳۵، ۱۱۰، ۱۸۰۸، ۱۸۰۹

امام محمد باقر: ۲۵۳، ۲۸۳

امام محمد غزالی طوسی: ۲۰۷، ۲۲۴، ۳۰۱، ۳۳۴، ۱۶۴۴

امام موسی کاظم: ۱۴۷۰

امام محیی الدین یحیی بن شرف النووی (الشافعی): ۱۶۶۸

امام نجم الدین عبد الغفار قزوینی: -نجم الدین عبد الغفار قزوینی

امام هشتم: ۳۳۹، ۷۱۸، ۱۳۳۶، ۱۴۴۸

امام یازدهم: ۱۲۵۳

امان الله امانی (خان زمان): ۸۸۱

امان الله امانی: - امان الله حسینی

امان الله حسینی: ۳۷۱، ۳۸۹، ۴۲۵، ۴۶۱، ۴۷۵، ۴۷۶-۴۷۸، ۵۴۱، ۱۵۰۵، ۱۵۹۸، ۱۷۳۶

امانی: - امان الله حسینی

امانی: - محمد مازندرانی

امانی شاعر: ۵۴۱، ۸۸۱-۸۸۳

امرسینگ: ۱۵۴۷

امید همدانی: ۴۹۰، ۵۴۹، ۱۴۱۴-۱۴۱۷

امیدی تهرانی: ۴۷۹، ۴۸۸، ۶۰۶، ۷۳۶، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۶۸۸

امیدی رازی: - امیددی تهرانی

امیر اصلان: ۱۰۹

امیر الهی اسدآبادی: - الهی اسدآبادی

امیر الامرا: - ابو طالب خانجهانی

امیر الامراء ذو الفقار خان بهادر: -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۲۳

ذو الفقار خان بهادر

امیر برهان الدین عطاء الله حسینی نیشابوری:

۴۰۱

امیر بیگ: ۵۱۳

امیر تیمور صاحبقران: - امیر تیمور گورکان

امیر تیمور گورکان: ۶، ۱۷، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۷، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۹، ۲۰۰،

۱۵۷۷، ۱۵۸۷، ۱۶۵۸، ۱۷۲۳، ۱۷۲۷، ۱۷۳۴، ۱۷۴۶، ۱۷۷۵، ۱۷۸۱

امیر جار الله: ۱۵۳۹

امیر جعفر کاشی: ۵۱۳

امیر جلال الدین محمد تبریزی: - جلال الدین خواند امیر

امیر جمال الدین محدث: ۷۱۶

امیر جمال الدین محمد استرآبادی: - میر جلال الدین محمد استرآبادی

امیر حاج انسی: ۱۳۱۰

امیر حسن: ۸۱

امیر حسن بیگ بایندر: ۱۴۰، ۱۴۴

امیر حسن بیگ روملو: ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۶۵، ۷۰، ۸۰، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰،

۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۷۵، ۴۲۶، ۶۷۲، ۶۸۰، ۶۸۳، ۶۸۵، ۷۱۷، ۷۱۸، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹،

۱۵۵۱، ۱۵۵۶، ۱۶۵۹، ۱۶۶۳، ۱۶۶۵، ۱۶۶۹-۱۶۷۵، ۱۶۸۰، ۱۷۱۶

امیر حسن دهلوی: - حسن دهلوی

امیر حسن روملو: - امیر حسن بیگ روملو

امیر حسین خان بختیاری: ۷۶۳

امیر حسین عابدی: ۱۰۰۷، ۱۰۰۹

امیر حسینی: ۹۳۰

امیر حمزه صاحبقران: ۵۸۵

امیر حمزه بن عبد المطلب: ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۸، ۱۵۱۰، ۱۵۱۲، ۱۷۳۵

امیر خسرو دهلوی: ۲۲۱، ۳۹۰، ۵۱۶، ۵۴۹، ۵۹۴، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۱۵، ۷۵۲، ۸۰۱، ۸۵۳، ۹۲۵، ۹۶۸، ۱۰۰۷، ۱۰۰۹

۱۰۶۴، ۱۳۷۸

امیر خلیل الله شروانشاه: - سلطان خلیل

امیر خواند محمد: - میرخواند

امیر سید حسین کرکی عاملی: ۱۹۴

امیر ذو النون: ۶۵

امیر روزبهان صبری: ۹۳۸

امیر سعد الدین عنایت الله خوزانی: ۱۰۳

امیر سلطان: ۱۶۶۹، ۱۶۷۱، ۱۶۷۴

امیر سید: ۷۱۸

امیر سید اصیل الدین عبد الله حسینی: ۱۶۰۶

امیر شرف خان بن امیر شمس الدین بن حاجی شرف بن ضیاء الدین بدلیسی: - شرف خان بدلیسی

امیر شرف الدین خان بن شمس الدین بدلیسی: - شرفخان بدلیسی

امیر شمس الدین (پدر شرف خان بدلیسی):

۱۶۹۲

امیر شمس الدین محمد کارخانه آقاسی: ۹۱

امیر شمس الدین محمد کرمانی: ۷۹۳

امیر صافی: ۶۰۸

امیر صدر الدین محمد بن شرف المله ابراهیم:

- امیر صدر الدین محمد دشتکی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۲۴

شیرازی

امیر صدر الدین محمد دشتکی: ۱۱۸، ۲۳۸، ۲۷۱، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۶۸۳

امیر صدر الدین موسوی فندرسکی: ۳۱۰

امیر عبد الله خان استاجلو: ۳۶۲

امیر عبد الوهاب: ۱۶۱

امیر عضد الدوله شیرازی: ۴۶۷

امیر علی شیرنویسی: ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۷۳، ۵۲۴، ۶۲۶، ۶۴۸، ۶۴۹، ۹۶۸، ۱۵۷۸، ۱۵۹۰، ۱۶۰۶، ۱۶۴۱، ۱۶۴۲، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۶۲، ۱۸۱۰

امیر غیاث الدین محمد اصفهانی: ۱۶۱

امیر غیاث الدین محمد میر میران: ۹۷۸

امیر غیاث الدین منصور بن امیر صدر الدین - محمد حسینی دشتکی شیرازی:

غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی

امیر غیاث الدین منصور حکیم: ۱۴۹

امیر فخر الدین حسینی: ۲۹۸

امیر فیاض: ۸۹۹

امیر قوام الدین محمد: ۱۶۲۵

امیر محراب بیگ: ۱۸۰۹

امیر محمد اشرف عاملی: ۱۴۷۶

امیر محمد حسن (پدر محمد هاشم آصف):

۸۱، ۹۱

امیر محمد حسین بن امیر محمد صالح خاتون آبادی: ۱۴۶۸، ۱۹۶

امیر محمود بن غیاث الدین خواندمیر هروی:

۱۵۶۳

امیر محمود بیگ مهردار: ۱۸۴

امیر معین الدین سید ابو الفتح محمد بن عبد الباقي حسینی شریفی شیرازی: - میرزا مخدوم

امیر المؤمنین علی: - علی بن ایطالب

امیر نجم ثانی: - امیر یار احمد اصفهانی

امیر نظام الدین وزیر: ۷۶۴

امیر نعمه الله حلّی: ۱۸۴

امیر هاشمی: - هاشمی کرمانی

امیر یار احمد اصفهانی: ۶۶، ۶۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۶۳۷

امیر یحیی بن عبد اللطیف سیفی قزوینی:

۱۵۶، ۱۶۳۴ - ۱۶۳۸

امیری خراسانی: ۱۶۴۶

امیری فیروزکوهی: ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳

امیر یونس محمد صوفی مروی: ۷۱۵

امین احمد رازی: ۱۲۵، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۰۲، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۶۴، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۸، ۵۸۳، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۷، ۶۴۸، ۶۴۹

۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۹، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۹۵، ۶۹۷، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۸۸، ۷۹۹، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۴

۸۲۵، ۸۳۹، ۸۹۳، ۹۱۸، ۹۲۳، ۹۲۹، ۹۵۳، ۹۷۳، ۹۹۵، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۴۸، ۱۰۹۸، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۴۵۰، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۶۷

۱۵۹۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۸۲، ۱۶۸۸ - ۱۶۹۱

امین بلیانی: ۱۷۳۰

امین، حمید «مترجم»: ۱۸۰۵

امین الدین ابو الخیر فضل الله بن روزبهان: - فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی

امین الدین فضل الله روزبهان خنجی اصفهانی:

- فضل الله روزبهان خنجی اصفهانی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۲۵

امین نصرآبادی: ۶۲۸

انجب دهلوی: - حاجی ربیع انجب دهلوی

اندرجیت دهر: ۱۵۲۸

انسان: ۵۶۸

انقروی: - شیخ اسمعیل انقروی مولوی

انوری: ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۹۰، ۵۴۹، ۵۶۹، ۷۹۵، ۸۰۵، ۹۰۰، ۱۰۹۱، ۱۱۵۹، ۱۲۰۶، ۱۲۴۸

انوشیروان: ۲۳، ۳۴، ۱۵۵، ۱۹۲، ۱۴۹۲، ۱۴۹۴

انیسی شاملو: ۴۵۷، ۴۹۹، ۵۹۷، ۸۷۳ - ۸۷۶، ۹۲۲، ۹۷۰

اوجی کشمیری: ۴۹۴، ۵۰۳، ۶۱۷، ۱۱۳۵، ۱۱۴۴

اوجی نطنزی: ۱۱۱۲، ۱۱۳۵، ۱۱۴۴ - ۱۱۴۷، ۱۱۹۸

اوحد الدین عبد الله بن ضیاء الدین مسعود بلیانی کازرونی: ۱۷۳۰

اوحدی بلیانی: ۱۲۴، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۱، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۷۸، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۳، ۶۱۶، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۶۲،

۶۷۴، ۶۹۵، ۶۹۷، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۶۱، ۷۶۳، ۷۶۵، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۵۸، ۸۶۱، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۹،

۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۴، ۹۰۶، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۵۸، ۹۶۰، ۹۶۶، ۹۶۸، ۹۷۳، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۲، ۹۹۵، ۹۹۶، ۱۰۰۱، ۱۰۰۵،

۱۰۱۲، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۴۷، ۱۰۴۹، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۶۲، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۲، ۱۱۲۹،

۱۱۳۰، ۱۱۳۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۸۵، ۱۱۹۶، ۱۵۰۹، ۱۵۹۳، ۱۶۲۱، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۵۲، ۱۶۵۳، ۱۶۶۴، ۱۷۳۰ - ۱۷۳۳، ۱۷۰۵،

۱۷۰۸، ۱۷۱۳، ۱۷۱۴، ۱۷۱۵، ۱۷۲۴، ۱۷۲۵، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰، ۱۷۹۹

اوحدی مراغی: ۵۲۳، ۱۰۹۴

اودیتچند کایتیه: ۱۵۲۲، ۱۵۴۳

اورخان: ۱۶۰۵

اورنگ زیب عالمگیر: ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۱۹۲، ۳۶۶، ۴۵۶، ۴۶۲، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۰، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۱، ۱۲۰۹، ۱۲۲۸،

۱۲۳۸، ۱۲۴۵، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۵۴، ۱۳۶۳، ۱۳۷۳، ۱۳۷۷، ۱۳۹۴، ۱۳۹۸، ۱۴۱۲، ۱۴۵۴، ۱۴۵۶، ۱۴۹۱، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴،

۱۵۳۹، ۱۵۴۱، ۱۵۴۳، ۱۵۵۷، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۴، ۱۵۷۵، ۱۵۸۷، ۱۵۹۸، ۱۶۸۵، ۱۷۱۱، ۱۷۵۷، ۱۷۶۵، ۱۷۶۶، ۱۷۷۰

اوزون حسن: ۱۲۹، ۶۸۲

اطولوقوس بیثانی: ۳۵۰

اوگتای قاآن: ۸۰

اولجایتو خان: ۱۳۵، ۳۴۵، ۶۸۰

اولیاء چلبی: ۴۲۹، ۴۳۰

اولیاء محمد ظلی بن درویش: - اولیاء چلبی

اویس میرزا: ۶۷

اهلی خراسانی: ۶۳۸

اهلی شیرازی: ۵۲۴، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۲۲، ۱۷۸۷

ایاز: ۹۷۰

ایلبرس خان: ۵۰

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۲۶

ایلچی نظامشاه: - خورشاه بن قباد حسینی

اینجو، حسین: - جمال الدین حسین اینجو ایوب: ۱۵۲۱

- ب - بابا طالب اصفهانی: ۴۵۸

بابا فغانی: ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۴۹، ۶۴۵، ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۰۴، ۷۰۶، ۱۱۹۵

بابا کمال خجندی: ۱۷۴۷

بابا لعل داس: ۱۷۶۶

بابا نصیبی گیلانی: - نصیبی گیلانی

بابر: - ظهیر الدین بابر تیموری

بازل: ۵۸۴، ۵۹۰

باریک بیگ پرناک ابن علی بیگ: ۶۵

باستانی راد: ۱۷۸۶

باقی: - عبد الباقي نهاوندی

باقیای مصنف: ۱۱۳۶

بامداد، مهدی: ۱۸۰۵

بانو بیگم: - ممتاز محل

بانو زهرای داعی: ۱۶۷۷

بایزید اول: ۱۳، ۴۴، ۹۹، ۱۵۶۴، ۱۶۰۵

بایزید ایلدرم: ۱۶۰۵

بایزید بسطامی: ۱۲۵، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۱۹، ۱۷۴۷

بایزید دوم (عثمانی): ۱۳، ۴۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۳۴۴، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵

بایزید هروی: ۴۵۸

بایسنقر میرزا: ۱۵۹۵

بخت النصر: ۱۷۱۲

بخشی بیگ تکلو: ۹۸۹

بداؤنی: - عبد القادر بداؤنی

بدخشی الملک همت خان ولد اسلام خان:

۹۸۰

بدخشی میر ضیاء الدین حسین: ۴۷۵، ۶۲۱، ۱۳۹۸

بدر الدین عبد السلام بن ابراهیم حسینی کشمیری: - بدری کشمیری

بدری کشمیری: ۵۹۵، ۷۱۷-۷۱۳

بدیع الجمال: ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۳۳

بدیع الزمان: ۱۵۲۰

بدیع الزمان میرزا: ۶۵، ۱۵۲۰، ۱۶۰۹، ۱۶۱۱ و نیز - شاهزاده بدیع الزمان

براون، ادوارد: ۷، ۲۷، ۷۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۶، ۳۱۰، ۴۰۴

برخوردار بن محمود ترکمان: - ممتاز فراهی برزویه: ۱۴۹۴، ۱۷۰۰

برناردارن: ۱۷۰۹، ۱۷۱۳

برهان اول (برهان نظام الدین شاه هندوی):

۳۷۷، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۱۶۳۰، ۱۶۵۴، ۱۶۵۵

برهان ثانی نظامشاه: - نظامشاه برهان ثانی برهان الدین عطاء الله حسینی نیشابوری: - امیر برهان الدین ...

برهان الدین محقق: - سید برهان الدین محقق برهان الملک وزیر: ۸۱۵

برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی: ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۴، ۳۸۵

برهان نظامشاه: - برهان اول

برهمن: ۴۸، ۴۴۹

برهمن حصاری: ۱۵۳۶، ۱۵۳۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۲۷

برهمن لاهوری: ۴۸۵، ۵۵۸، ۱۲۳۶-۱۲۴۱، ۱۷۷۶-۱۷۷۷

بزرگمهر: ۱۴۹۴، ۱۵۳۳، ۱۶۸۴، ۱۷۰۰

بزمی: ۴۶۵، ۱۷۷۲

بشر بن سلیمان انصاری: ۱۲۵۲

بطلمیوس: ۳۳۷

بقراط: ۲۸۲، ۲۸۳

بکتاش بیگ افشار: ۵۰۳، ۷۶۵

بکتش خان استاجلو: ۱۰۵۷، ۱۰۵۸

بگی آغا: ۱۲۹

بلقیس: ۹۷۰، ۱۶۵۰

بلگرامی: - میر غلامعلی آزاد بلگرامی

بلوشه، ادگار: - ادگار بلوشه

بلیانی: - اوحدی بلیانی

بلیانی کازرونی: - امین بلیانی

بنایی: ۶۹۶

بنایی هروی: ۵۴۹، ۶۰۶، ۶۰۸

بندر داس: - خوشگو

بندعلی: ۱۳۹۸

بوداق اظهاری شیرازی: - اظهاری شیرازی

بو علی سینا: - ابو علی سینا

بوق العشق: ۱۶۰

بهاء الدین ابو الحسن علی بن عیسی بن فخر الدین ابی الفتح اربلی: - ابن فخر

بهاء الدین اربلی: - ابن فخر

بهاء الدین زکریای مولتانی: ۱۶۲۰

بهاء الدین علی بن عیسی اربلی: - ابن فخر

بهاء الدین علی قاری: ۱۴۶۳

بهاء الدین محمد اصفهانی: - فاضل هندی

بهاء الدین محمد عاملی: - شیخ بهایی

بهاء الدین ولد: ۱۶۲۸

بهادر: ۳۶۶

بهادر خان: - محمد سعید خان

بهادر خان ازبک (ثانی): - عبد الله خان ازبک ثانی

بهادر شاه اول: ۱۵۷۱

بهادر شاه ثانی: ۴۸، ۴۶۳

بهار، محمد تقی ملک الشعراء: ۱۶۲۴، ۱۶۹۸، ۱۷۲۳

بهاریمیل: ۱۵۳۹

بهاسکر اچاری: ۳۵۲

بهبود بیگ: ۹۶

بهرام فرزند شاه اسماعیل صفوی: ۴۹۷، ۵۵۳، ۱۵۲۰

بهرام چوبین: ۳۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۴، ۱۶۴۹، ۱۶۵۱

بهرام شاه: ۱۵۲۴، ۱۵۴۳

بهرامشاه غزنوی: ۱۷۰۰

بهرام گور: ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۶۵۱

بهرام میرزا (برادر شاه تهماسب): ۱۰۸، ۴۲۴، ۴۸۳، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۷۳۰، ۷۷۷، ۸۶۵، ۱۱۷۱، ۱۶۳۸، ۱۶۶۰، ۱۶۷۰، ۱۶۹۷

بهزاد (پهلوان): ۱۵۲۰

بهره‌ور بانو: ۱۷۵۷

بهروز بازرگان: ۱۵۲۸

بهشتی (شاعر): ۵۸۲

بهلول لودی: ۳۵۸، ۳۷۲

بهمن: ۱۴۹۴، ۱۵۱۹، ۱۵۸۷

بهمنیار: ۲۸۲

بهوپت رای بیغم بیراگی: ۴۸۵

بهوه بن خواص خان: ۳۵۸

بیدل دهلوی: - عبد القادر بیدل دهلوی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۲۸

بیدل عظیم آبادی: - عبد القادر بیدل دهلوی

بیرام خان: - محمد بیرام بدخشانی

بیرم: - محمد بیرام بدخشانی

بیس برای: ۱۵۳۹

بیضاوی: - قاضی بیضاوی

بیضایی، پرتو: ۱۱۶۱

بیگم صاحب: - جهان آرا بیگم

بینش کشمیری: ۴۳۸، ۴۸۵، ۵۹۸، ۱۳۲۱ - ۱۳۲۶

- پ - پاپ: ۵۶

پادری پول سیمون: ۱۰۴

پادری یوسف مسیحی انگریزی: ۱۵۱۶

پادشاه جمشید نشان: - سلطان حسین صفوی

پادشاه دین پناه: - تهماسب اول

پادشاه عالم پناه: - شاه اسمعیل دوم

پادشاه مرتضوی خصال: - شاه اسماعیل اول صفوی

پارواتی: ۱۵۳۹

پتر بزرگ: ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۸

پدر ژوست دوبوو: ۲۷۷ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۸۲۸ ۱ - فهرست اعلام تاریخی ص: ۱۸۱۳

روسینسکی: - کروسینسکی

پدر گابریل: ۲۷۶

پدر گزاویه: - ژروم گزاویه

پدماوت: ۶۰۱

پرتوی شیرازی: ۶۱۶، ۶۴۸ - ۶۵۳

پرفسور زاخودر: ۱۶۷۸

پریخان خانم: ۱۰۸، ۷۵۱، ۷۹۳

پنون: ۶۰۱

پورسون حسین: ۲۷، نیز - سلطان حسین صفوی

پورسینا: - ابو علی سینا

پولاد بیگ: ۵۳

پیامبر اسلام: ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۶۲، ۲۰۹، ۲۵۸، ۳۳۷، ۵۸۵، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۶۳، ۷۱۵، ۷۲۴، ۷۴۳، ۷۴۸، ۷۵۰، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۱۲۷، ۱۲۰۵،

۱۴۱۶، ۱۴۶۳، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۷۲، ۱۴۷۵، ۱۴۸۷، ۱۴۹۴، ۱۵۱۳، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۶۰۶، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵،

۱۶۱۷، ۱۶۱۹

پیامی: ۴۵۷

پیترو دلاواله: ۸۵، ۱۱۲، ۱۱۶، ۳۸۱

پیر حسام الدین راشدی: ۱۵۰۳، ۱۶۴۶، ۱۶۵۲

پیر سلطان خلیفه: ۱۶۷۱

پیر علی بیگ: ۴۶۹

پیر محمد خان: ۱۵۰۰

پیر محمد خان جهان: ۱۷۱۲، ۱۷۱۳

پیروی ساوجی: ۴۵۷

پیغمبر اسلام: - پیامبر اسلام

- ت - تابعی خوانساری: ۶۲۹، ۷۶۵

تاجبخش، احمد: ۷، ۷۹

تاج الدین ابو الفضل: ۱۷۲۳

تاج الدین حسن: ۱۴۷۴

تاج الدین حسین: ۱۰۲۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۲۹

تاجرباشی: - محمد تقی تاجرباشی

تاراچند: ۱۴۸۲، ۱۷۶۹

تاورنیه: ۱۱۷

تأثیر تبریزی: ۵۱۴، ۵۵۸

تجلی، علیرضا: - علی رضا شیرازی (اردکانی) و ملا علیرضا تجلی

تحسین الدین: ۱۵۴۰

تراب: ۶۲۵

ترابی، سید محمد: ۱۴۸۷، ۱۵۱۳

تریت خان: ۱۳۴۰

تربیت، محمد علی: ۳۸۵، ۴۰۲

تزار: ۵۶

تشبیهی کاشانی: ۴۵۷

تفتازانی سعد الدین: - سعد الدین تفتازانی

تقیای شوشتری: ۵۱۵، ۸۰۱

تقیای شیرازی: ۸۰۱

تقی اعتماد الدوله: - میرزا تقی اعتماد الدوله تقی الدین ابراهیم عاملی: ۱۴۶۷

تقی الدین اصفهانی: - اوحدی بلیانی

تقی الدین اوحدی بلیانی: - اوحدی بلیانی

تقی الدین کاشی: ۶۷۹، ۶۹۴، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۶۱، ۷۶۵، ۷۷۷، ۷۸۱، ۷۸۳، ۷۹۲،

۷۹۴، ۷۹۹، ۸۰۴، ۸۱۸، ۸۲۷، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۹، ۸۶۹، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۹۸، ۹۰۴، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۵۰، ۹۵۲، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۷۷، ۹۸۰،

۹۸۲، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۹، ۱۰۷۵، ۱۰۷۷، ۱۰۹۹، ۱۱۹۴، ۱۱۹۷، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۲، ۱۷۱۳-۱۷۱۶، ۱۷۲۲، ۱۷۲۴، ۱۷۳۹،

۱۷۴۰

تقی الدین محمد اوحدی: - اوحدی بلیانی

تقی الدین محمد بن شیخ محمد الدرجاتی التستری: - تقی شوشتری

تقی الدین محمد ذکری کاشانی: - تقی الدین کاشی

تقی الدین نسابه شیرازی: ۹۳۸

تقی شوشتری: ۱۴۹۳

تقی موسوی: ۷

تکک چندچند: ۱۵۴۱

تمیم انصاری: ۱۵۳۰

تول سی داس: ۱۵۴۷

توماس هربرت: ۸۴، ۱۱۱، ۱۱۶

تور: ۱۷۳۴

تهرانی، سید جلال: ۱۶۳۸

تهرانی، محمد شفیع: ۷

تهماسب اول صفوی: ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۴۳، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۴،

۸۵، ۸۹، ۹۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴،

۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۳،

۳۰۰، ۳۴۸، ۳۶۲، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۷۵، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹،

۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۵، ۶۰۲، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۸، ۶۳۳، ۶۶۵، ۶۷۱، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۵،

۶۸۷، ۶۹۵، ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۶، ۷۱۸، ۷۲۱،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۳۰

۷۳۰، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۴۸، ۷۵۱، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۹۳، ۷۹۴، ۸۱۵، ۸۱۹، ۸۲۴، ۸۲۸، ۸۸۱، ۹۲۰، ۹۲۱، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۵۷، ۱۱۱۱، ۱۱۹۳، ۱۳۱۱، ۱۴۴۲، ۱۴۶۸، ۱۴۷۴، ۱۴۸۳، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۵۰۷، ۱۵۰۹، ۱۵۱۶، ۱۵۱۸، ۱۵۵۶، ۱۵۶۰، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۲۴، ۱۶۲۰، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰، ۱۶۳۳، ۱۶۳۵، ۱۶۳۹، ۱۶۴۶، ۱۶۵۲، ۱۶۵۵، ۱۶۵۸، ۱۶۶۱، ۱۶۶۹، ۱۶۷۲، ۱۶۷۳، ۱۶۷۵، ۱۶۸۲، ۱۶۸۹، ۱۶۹۲، ۱۶۹۳، ۱۷۱۴، ۱۷۲۴، ۱۷۲۹، ۱۷۷۶

تهماسب دوم: ۲۵، ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۳۰، ۵۶، ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۵۵۹

تهماسب قلی بیگ عرشی: ۱۳۱۴

تهماسب قلی بیگ یزدی: ۱۳۱۴

تهماسب میرزا: - تهماسب اول صفوی

تهماسب میرزا: - تهماسب دوم

تیپو سلطان: ۱۷۵۸

تیکو، گ. ل.: ۱۲۵۶، ۱۲۸۵

تیمنی رومی: ۱۵۳۶

تیمور: ۱۵۲۰

تیمور حسینی: ۶۱۱

تیمورقان: ۱۵۵۴، ۱۵۵۸

تیمور گورکان: - امیر تیمور گورکان

- ث- ثابت اله آبادی: ۴۸۶، ۵۲۴، ۱۳۹۷-۱۴۰۳

ثنایی مشهدی: ۴۳۸، ۴۵۷، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۹۶، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۶۰۶، ۶۰۸

۶۰۹، ۶۹۵، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۷۷-۷۸۷، ۷۹۳، ۸۲۵، ۸۲۸، ۸۲۹، ۱۲۷۹

- ج- جابر بن حیان: ۱۲۰

جار الله: ۱۵۳۹

جار الله زمخشری: ۳۹۰، ۱۴۷۵

جاماسب: ۱۵۸۷

جامی: ۲۲۴، ۲۸۰، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۱۳، ۴۵۸، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۵۵، ۶۵۷

۶۵۸، ۶۵۹، ۶۹۶، ۷۱۵، ۷۲۱، ۷۲۴، ۷۵۲، ۷۵۵، ۹۶۸، ۹۷۰، ۱۰۹۳، ۱۱۵۰، ۱۲۶۸، ۱۳۷۸، ۱۴۶۱، ۱۵۹۵، ۱۶۱۹، ۱۶۲۰، ۱۶۲۱، ۱۶۴۳

۱۶۶۲، ۱۶۶۸، ۱۷۲۴

جامی قیصری: ۸۷

جان بیگ: ۱۲۴۷

جانی بیگ: ۴۶۴، ۴۷۲، ۸۲۸، ۹۳۳

جانی بیگ سلطان بن سلطان ابو الخیر خان:

۵۱۱، ۸۲۸

جانی محمد کاظم بن فتح الدین محمد کاشانی فتح خانی: ۳۵۶

جاهی: - سلطان ابراهیم میرزا صفوی

جبار جغتایی: ۶۴

جبرئیل: ۵۵۳

جدایی: ۴۵۷

جذبی: ۴۵۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۳۱

جرجیس: ۱۵۷۹

جسمی همدانی: ۹۳۹

جعفر: - جعفر قزوینی

جعفر الیاسی: ۱۵۲۴

جعفر بن محمد الصادق: - امام جعفر صادق

جعفر بیگ آصفخان: - جعفر قزوینی

جعفر بیگ قزوینی: - جعفر قزوینی

جعفر خان: ۱۵۱۹، ۱۷۲۰

جعفر سروقده: ۵۹۰

جعفر شعار: ۵۸۵

جعفر عباسی: ۱۵۲۴

جعفر قزوینی: ۳۱۰، ۳۵۱، ۴۵۷، ۴۸۳، ۴۹۲، ۵۱۵، ۵۴۹، ۵۹۶، ۶۸۶، ۸۲۵، ۸۶۵، ۹۱۹-۹۲۸، ۹۲۹، ۱۰۰۴، ۱۰۹۹، ۱۱۹۵، ۱۵۵۶

جعفر هروی: ۴۷۵

جعفریان، رسول: ۱۵۱۱

جلابی هجویری: ۲۲۴

جلال اسیر: ۵۹، ۱۲۵، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۷۰، ۹۶۷، ۱۰۶۲، ۱۱۲۸، ۱۲۱۲، ۱۲۲۳، ۱۲۶۷، ۱۲۷۹، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶

۱۳۹۴، ۱۳۳۶

جلالای طباطبایی: ۴۶۱، ۱۷۵۹-۱۷۶۲، ۱۴۹۲

جلال الدین اسکندر: ۳۵۸، ۴۳۶

جلال الدین اکبر: ۱۳، ۱۴، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۲۷۶، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۵۵، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۱۲، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۴

۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۹، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۱۸، ۵۲۶، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۸، ۵۹۵

۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۱۴، ۶۹۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۹، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۵۵، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۳، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۲۵

۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۵، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۶۵، ۸۷۱، ۸۷۴، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۷، ۹۲۰، ۹۲۱

۹۲۴، ۹۲۹، ۹۳۱، ۹۵۲، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۳، ۱۰۰۱، ۱۰۰۸، ۱۰۲۶، ۱۰۳۳، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۱۵، ۱۱۲۰، ۱۲۰۴، ۱۲۳۷، ۱۲۳۷، ۱۲۴۷

۱۲۴۷، ۱۲۶۱، ۱۲۸۵، ۱۳۴۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۴، ۱۴۵۷، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۹۳، ۱۵۰۳، ۱۵۰۵، ۱۵۳۳، ۱۵۳۹، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷

۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷، ۱۶۴۳، ۱۶۴۷، ۱۶۵۲، ۱۶۶۴، ۱۶۸۲، ۱۶۸۴، ۱۶۸۶، ۱۶۸۷، ۱۶۹۶، ۱۶۹۸

۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰، ۱۷۰۱، ۱۷۰۱، ۱۷۰۲، ۱۷۰۳، ۱۷۰۴، ۱۷۰۴، ۱۷۰۶، ۱۷۱۲، ۱۷۱۷، ۱۷۲۴، ۱۷۳۳، ۱۷۴۱، ۱۷۵۱، ۱۷۵۷

جلال الدین بخاری: - سید جلال الدین بخاری

جلال الدین خواندمیر تبریزی: ۱۰۱، ۶۸۱

جلال الدين دواني: ١٦١، ٢٣٤، ٢٧١، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٩، ٣١٢، ٣١٣، ١٤٧٢، ١٤٨٤، ١٤٢٠، ١٤٤٢، ١٤٤٤، ١٤٧١

جلال الدین رومی :- مولوی

جلال الدين سلطان محمد: ٧٥٢

جلال الدین سادات لاہوری: ۴۸۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۳۲

جلال الدين صدر: ١٠٤٩، ١٠٥١

جلال الدين طهرانی: ۳۴۹

جلال الدين محمد بلخي رومي:- مولوی

جلال الدین محمد طباطبائی:- جلالی طباطبائی

جلال الدين محمود اودهی: ۱۶۲۰

جلال الدین محمود تھانیسری: ۲۲۴، ۲۲۵

جلال الدین منجم یزدی: ۱۵۶۶

جلال الدین میرانشاہ: ۴۷

جلالی:- جلالای طباطبائی

جلالی، نائنی، سید محمد رضا: ۱۵۴۵، ۱۷۶۶، ۱۷۶۷، ۱۷۶۸، ۱۷۶۹

جلالہ ہندی: ۴۵۴

جمال الدين احمد بن فهد حلي:- ابن فهد حلي

جمال الدین استرآبادی:- میر جمال الدین محمد استرآبادی

جمال الدين حسن بن شهيد ثاني زين الدين بن علي عاملی: ۲۶۶، نیز- حسن بن شهيد ثاني

جمال الدين حسن اينجو: ٣٦٩، ٣٧١، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٤، ٣٩٥

جمال الدين خوانساری: ۳۰۸

جمال الدین سیدی: ۸۰۰

جمال الدين محدث: ١٦٦٧

جمال الدين محمد:- جمال سيدی

جمال الدین محمد اردستانی: ۷۶۶

جمال الدین محمد عرفی شیرازی:- عرفی شیرازی

جمال الدین محمود شیرازی: ۲۳۴، نیز - مولانا جمال الدین محمود شیرازی

جمال سیدی: ۸۰۰

جمال بن حسن شوشتری: ۵۷۷

جمالی، دہلوی: ۱۵۸۲، ۱۶۱۹-۱۶۲۰

جمشید: ۱۴۹۴، ۱۶۵۱، ۱۷۰۰، ۱۷۳۸

جمن: ۶۰۱

جنکین سن، آنتونی: ۷۴، ۵۴، ۱۷

جنونی بدخشانی معمائی: ۴۵۴، ۶۱۰، ۶۱۱

جنوبی قندهاری: ۸۳۴

جنید بغدادی: ۲۱۳، ۱۷۴۷

جنید بن صدر الدین ابراهیم: ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۰۱، ۱۶۳۳

جواد بن اسعد کاظمی (یا: سعد الله کاظمینی):

۲۵۰، ۳۵۱ و نیز - فاضل جواد

جوانمرد علیخان: ۵۰۹

جوجی (پسر چنگیز خان): ۵۰

جونز، سرویلیام: ۱۸۰۷

جونس هانوی: ۱۰۵

جوهر: ۱۵۲۶، ۱۵۲۷

جویای تبریزی: ۵۱۴، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۶۱، ۱۲۷۶، ۱۳۵۳ - ۱۳۵۸، ۱۴۰۹

جهان آرا بیگم: ۲۲۸، ۱۱۴۹، ۱۲۲۴، ۱۲۳۴، ۱۵۸۳

جهاندار سلطان: ۴۹، ۱۷۵۷

جهان سوز: ۱۵۲۰

جهان شاه ترکمان: - جهان شاه قراقویونلو

جهان شاه قراقویونلو: ۱۴۰، ۱۴۴، ۶۵۶، ۱۵۹۵

جهانگیر: - جهانگیر پادشاه

جهانگیر پادشاه: ۴۷، ۴۹، ۱۱۳، ۲۷۲، ۲۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۹، ۴۵۰، ۴۵۸، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۱، ۵۸۱، ۵۹۶، ۵۹۹، ۷۰۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۳۳

۸۰۳، ۸۴۹، ۹۰۰، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۴، ۹۳۹، ۹۹۰، ۹۹۳، ۹۹۴، ۱۰۰۹، ۱۰۲۶، ۱۰۳۶، ۱۰۴۹، ۱۰۵۹، ۱۰۶۲، ۱۰۹۱، ۱۰۹۸،

۱۰۹۹، ۱۱۲۲، ۱۱۵۰، ۱۱۷۱، ۱۱۸۵، ۱۱۹۵، ۱۲۰۴، ۱۲۴۲، ۱۲۶۱، ۱۲۷۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۸۹، ۱۴۹۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴،

۱۵۳۹، ۱۵۴۶، ۱۵۵۷، ۱۵۷۳، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۶۸۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۴، ۱۷۱۰، ۱۷۱۲، ۱۷۱۳، ۱۷۱۹، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷، ۱۷۳۵، ۱۷۵۲، ۱۷۵۷،

۱۷۷۰

جهانگیر شاه: - جهانگیر پادشاه

جهانگیر قائم مقامی: ۱۳۹

جهانی: - فضل الله بن اسد الله حسینی سمنانی

جیحی بیگم: ۱۶۴۷، ۱۶۵۲

- چ - چارلز ریو: ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۵۳، ۳۶۲، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۰، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۱۳،

۶۳۱، ۶۳۷، ۷۰۱، ۷۵۱، ۷۷۸، ۸۱۸، ۸۳۹، ۸۵۸، ۹۶۷، ۱۰۱۲، ۱۰۱۴، ۱۰۱۷، ۱۰۳۱، ۱۰۴۰، ۱۱۰۰، ۱۱۱۸، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۳۵۹،

۱۴۸۱، ۱۴۸۸، ۱۴۹۴، ۱۴۹۹، ۱۵۰۱، ۱۵۳۹، ۱۵۴۳، ۱۵۴۵، ۱۵۵۴، ۱۵۵۹، ۱۵۶۳، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۸۱،

- ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۵۸۷، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶، ۱۵۹۸، ۱۶۰۳، ۱۶۱۲، ۱۶۱۶، ۱۶۱۹، ۱۶۳۴، ۱۶۴۸، ۱۶۵۴، ۱۶۵۹، ۱۶۶۵، ۱۶۸۸، ۱۷۲۲، ۱۷۲۷، ۱۷۳۹، ۱۷۴۲، ۱۷۵۱، ۱۷۵۶، ۱۷۵۹، ۱۷۷۰، ۱۷۸۰، ۱۷۹۵، ۱۸۰۲، ۱۸۰۵
- چتور بهوج: ۱۵۳۹
- چشتی: ۴۵۸
- چلبی شمس الدین امیر عابد: ۱۶۲۸
- چلبی عارف:- شیخ جلال الدین فریدون
- چندربهان برهمن اکبرآبادی: ۴۴۹، ۴۸۵، ۵۵۸، ۱۷۷۶-۱۷۷۷، نیز- برهمن لاهوری چنگیز خان مغول: ۵۰، ۶۶، ۶۷، ۷۹، ۱۵۵۴، ۱۵۸۷، ۱۶۱۶، ۱۶۳۹، ۱۶۵۷، ۱۶۸۴، ۱۷۲۹، ۱۷۳۴، ۱۷۷۵
- ح- حاتم بیگ: ۱۰۱۸، ۱۰۱۹
- حاتم خان: ۱۵۷۵
- خاتم طائی: ۱۶۵۱
- حاتم کاشی: ۵۲۵
- حاج آقا رحیم ارباب: ۲۳۷
- حاج انسی: ۶۰۶، ۶۰۷
- حاج حسین آقای نخجوانی: ۱۶۷۸
- حاج خلیفه: ۴۶، ۲۵۵، ۲۸۹، ۲۹۷، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۱۳، ۶۳۳، ۶۵۴، ۷۰۶، ۱۵۷۶، ۱۵۸۶، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴، ۱۶۰۸، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۲۷، ۱۶۳۴، ۱۶۴۱، ۱۶۴۲، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴، ۱۶۶۴، ۱۶۶۵، ۱۶۸۸
- حاج زین العطار: ۳۶۳
- حاج سید نصر الله تقوی: ۲۶۱
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۳۴
- حاج محمد معصوم شیرازی: ۶۳۷، ۶۵۵، ۱۰۳۹، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۶۸۸، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶
- حاج ملا هادی سبزواری: ۱۸۷، ۳۲۳، ۲۶۹ نیز- ملا هادی سبزواری
- حاج میرزا سید حسن فسایی شیرازی: ۱۰، ۲۹۹، ۱۳۵۸، ۱۵۹
- حاج میرزا معصوم علیشاه:- حاج محمد معصوم شیرازی
- حاجی ابرقوهی: ۶۰۲
- حاجی اسلم سالم:- سالم کشمیری
- حاجی بکتاش: ۱۳۶
- حاجی حبیب الله کاشانی: ۱۳۰۶
- حاجی خلیفه:- حاج خلیفه
- حاجی داود قلی شاملو: ۱۷۷۷
- حاجی ربیع انجب دهلوی: ۶۰۰، ۱۵۴۱، ۱۵۴۹
- حاجی ربیع مغربی دهلوی:- حاجی ربیع انجب دهلوی
- حاجی محمد اسلم:- سالم کشمیری

حاجی محمد جان مشهدی: - قدسی مشهدی

حاجی محمد حسین خان مروی: ۲۹۳

حاجی محمد ظهیر مخمل‌باف: - محمد ظهیر مخمل‌باف

حاجی محمد فراهی هراتی: ۱۵۱۸

حاجی محمد قلیخان قاجار گنجه‌یی: ۱۵۶۰

حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزای قاجار: - معتمد الدوله فرهاد میرزا

حاجی معصومعلی: - حاج محمد معصوم شیرازی

حاجی مقیم: ۲۳۷

حاجی ملا هادی سبزواری: - حاج ملا هادی سبزواری

حاجی میرزا ابو طالب مازندرانی: ۵۹۷

حاجی میرزا حسن طبیب شیرازی فسایی:

۱۳۵۸، ۱۳۵۹- نیز: حاج میرزا سید حسن فسایی

حاجی میرزا حسن نوری: ۱۶۸، ۲۵۸

حاذق گیلانی: ۴۶۱

حافظ (خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی): ۴۶، ۱۱۸، ۲۱۴، ۳۷۴، ۴۵۶، ۵۰۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۴۹، ۶۹۶، ۷۱۵، ۹۰۵، ۹۱۷،

۱۰۰۱، ۱۰۴۳، ۱۰۶۴، ۱۰۹۳، ۱۳۱۷، ۱۵۹۳، ۱۷۰۷

حافظ ابرو: ۱۱۵، ۱۶۶۷

حافظ ابو نعیم اصفهانی شافعی: ۱۴۱

حافظ اوبهی: ۳۷۱، ۳۷۴

حافظ تتش بن میر محمد بخاری: ۱۵۷۷

حافظ جلاجل: ۸۴

حافظ دوست محمد خوافی: - محمد خوافی

حافظ صابر برقاق: ۸۴

حافظ صابونی قزوینی: ۶۳۱

حافظ محمد بن طلحه شافعی: ۱۴۱

حافظ محمد سعید بن حافظ کرم الله بن حافظ سلمان: ۱۴۹۱

حافظ مظفر قمی: ۸۴

حافظ هاشم: ۸۴

حالتی: ۴۵۷

حالی گیلانی: ۷۹۳

حامد بن فضل الله جمالی کنبوی: ۱۵۸۲،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۳۵

۱۶۱۹- ۱۶۲۱ نیز- جمالی دهلوی

- حَبّی (محمد کاظم): ۱۵۳۷
- حبیب الله ساوجی: ۱۵۶۲، ۱۶۴۶، ۱۶۴۸، ۱۶۶۰
- حبیبی، عبد الحی: ۱۵۵۳
- حجاج بن یوسف ثقفی: ۱۵۳۴، ۱۵۳۸
- حجّت الاسلام امام محمد غزالی: - غزالی طوسی
- حجّه الدین حسینی: ۱۱۸۴
- حر العالمی: ۱۲۷، ۱۳۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۴۳، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۳۳، ۴۱۸، ۱۰۳۹، ۱۴۸۷، ۱۷۰۵
- حرفی ساوجی: ۴۵۷
- حرفی کشمیری: ۴۵۸
- حریفی مصنف: ۱۱۳۶
- حزنی اصفهانی: ۴۵۷، ۵۲۵، ۵۶۸
- حزین لاهیجی: ۳۸۹، ۱۳۵۹، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹
- حسابی نطنزی: ۵۲۵، ۵۲۶، ۶۹۵
- حسام الدین چلبی: ۱۶۲۸
- حسام الدین راشدی: ۱۵۰۳، ۱۶۴۶، ۱۶۵۲
- حسام الدین گرای خان: ۱۰۹۲
- حسن بصری: ۱۴۹۴، ۱۵۳۱، ۱۵۸۱، ۱۷۴۷
- حسن بن حسین سبزواری: ۱۷۲۸
- حسن بن حسین قراحصاری: ۳۹۱
- حسن بن روزبهان شیرازی: ۱۴۸۵، ۱۶۰۷-۱۶۰۸، ۱۶۲۶
- حسن بن سید فتح الله هندی: ۶۱۳
- حسن بن شهید ثانی: ۲۶۶، ۳۳۰
- حسن بن عبد الرزاق لاهیجی: ۱۴۶۵، ۱۴۷۸، ۱۴۹۵
- حسن بن علی بن اشرف منشی: ۱۴۸۸
- حسن بن گل محمد: ۴۰۷
- حسن بن محمد الخاکی: ۱۵۵۶
- حسن بن محمد نیشابوری: ۳۴۶، ۳۵۰
- حسن بصری: ۱۴۹۴
- حسن بیگ: - حسن بیگ رفیع قزوینی
- حسن بیگ بایندری: - امیر حسن بیگ بایندر حسن بیگ بن محمد بیگ خاکی شیرازی: - حسن بیگ خاکی
- حسن بیگ حلواچی اوغلی: ۱۸، ۱۱۶
- حسن بیگ خاکی: ۱۷۱۶-۱۷۱۷
- حسن بیگ رفیع قزوینی: ۴۶۳، ۴۸۸، ۵۴۲، ۵۵۹، ۵۶۵، ۸۷۲

حسن بیگ روملو: - روملو (امیر حسن بیگ)

حسن بیگ عتابی: - عتابی تگلو

حسن چلبی: ۲۲۲

حسنخان شاملو: ۳۴، ۴۰۵، ۴۹۲، ۵۰۳، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۴، ۱۱۲۸، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۵۱، ۱۲۶۷، ۱۳۳۴، ۱۸۰۲

حسن خان عبدلوی شاملو: - حسن خان شاملو

حسن دهلوی: ۷۰۵، ۸۵۳، ۸۸۷

حسن روملو: - روملو، امیر حسن بیگ

حسن سلطان: - روملو، امیر حسن بیگ

حسن صباح: ۱۷۸۱

حسن طبیب شیرازی فسائی: - حاج میرزا سید حسن طبیب شیرازی فسائی

حسن قلی خان قورچی‌باشی شاملو: - حسن خان شاملو

حسن کارکیا: ۵۰۴

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۳۶

حسن کاشی: ۶۲۴

حسن میمندی: ۱۵۲۱

حسن، هادی: ۷۵۵

حسین انصاری: ۳۸۴

حسین اینجو: - جمال الدین حسین اینجو

حسین بایقرا: - سلطان حسین بایقرا

حسین بن آقا جمال الدین خوانساری: - آقا حسین خوانساری

حسین بن شهاب الدین کرکی عاملی: ۴۱۵

حسین بن طاهر ذو الیمینین: ۱۶۵۷

حسین بن علی: - امام حسین

حسین بن علی بن عبد العالی: ۳۰۰

حسین بن منصور حلاج: ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۱۹، ۸۷۹، ۱۱۰۱

حسین پرتو بیضاوی: ۱۱۳۱، ۱۱۶۱

حسین ثنایی: - ثنایی مشهدی

حسین جوهری: ۹۰۰

حسین خان شاملو: ۴۹۲، ۵۰۳، ۱۱۱۱، ۱۱۲۸، ۱۱۳۶، ۱۱۴۵، ۱۳۳۴، ۱۶۶۰

حسین طنوره‌بی: - میرزا حسین طنوره‌بی حسینعلی شاه فرسی: ۵۷۶

حسین عقیلی رستم‌داری: ۷۳، ۱۸۳، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۶

حسینقلی خان: - محمود غلزائی

حسینقلی خلفا: ۹۴، ۲۰۲

حسین کاشی مورخ: ۵۱۵، ۸۰۱، ۸۶۹

حسین کیای چلاوی: ۶۵

حسین مروزی: - خواجه حسین مروی

حسین میبدی: ۶۲۵

حسین میرزا (خراسانی): ۶۵

حسین میرزا (نوه شاه اسمعیل اول): ۸۶۵

حسین نخجوانی: ۱۵۱۶، ۱۶۷۸

حسین نخعی: ۶۲۹، ۷۶۱

حسین نقشی لاهوری: ۵۴۵

حسین وحدت کوه بنانی: ۱۷۷۸

حشمت علی: ۴۰۸

حضرت خضر: ۵۴۶

حضرت داود: ۱۶۵

حضرت سلیمان: ۱۵۳۱، ۱۵۳۸، ۱۶۵۰

حضرت محمد (ص): ۱۴۷۶، ۱۴۷۸، ۱۵۱۳، ۱۵۳۱، ۱۵۵۸، ۱۵۷۹، نیز - پیامبر اسلام

حضرت مریم: ۲۷۶

حضرت مهدی: ۱۶۱۷، نیز - امام دوازدهم

حضرت میرزا میرک: ۱۷۶۰

حضرت نوح: ۱۶۵۶، ۱۶۶۷

حضرت یوسف: ۴۴۱، ۴۴۷، ۴۷۸، ۴۹۶

حفظ الله خان: ۱۳۵۴

حقیری: - شهاب معمای

حکمت، علی اصغر: ۷، ۶۴۸، ۱۱۵۱، ۱۶۴۱، ۱۶۴۳، ۱۶۴۵، ۱۶۴۷

حکیم آذری: ۴۴۶، ۶۲۴، ۹۰۲

حکیم ابو الفتح: (مسیح الدین) گیلانی: ۷۸۰، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، نیز - حکیم مسیح الدین ابو الفتح گیلانی

حکیم‌باشی محمد بن عبد الصبور خویی:

۳۹۴

حکیم پرتوی: - پرتوی شیرازی

حکیم تاج الدین حسین: ۱۰۲۵

حکیم حاذق خان: ۴۶۹، ۸۲۵، ۱۲۰۳، ۱۳۶۳

حکیم حاذق گیلانی: ۴۶۱، ۴۶۹، ۸۲۵، ۱۲۰۳ - ۱۲۰۸

حکیم خوشحال: ۸۲۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۸۳۷

- حکیم داود تقرب خان: ۱۰۷۱، ۱۲۴۶
- حکیم دواپی گیلانی: ۴۶۰
- حکیم الدین ادریس: ۱۵۷۶، ۱۶۰۳-۱۶۰۵، ۱۶۹۲
- حکیم رکنای کاشی: - مسیح کاشانی
- حکیم رکنای مسیح: - مسیح کاشانی
- حکیم سرمد کاشانی: - سرمد کاشانی
- حکیم شاه محمد قزوینی: ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۶۴۱-۱۶۴۵، ۱۶۴۸
- حکیم شاه بن حاجی محمد مبارک قزوینی:
- حکیم شاه محمد قزوینی
- حکیم شرف الدین حسن بن حکیم ملا محمد حسین اصفهانی: ۳۶۱-۳۶۲، - شفایی اصفهانی
- حکیم شفایی اصفهانی: ۳۶۱-۳۶۲، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۸، ۵۹۶، ۶۱۳، ۶۲۹، ۶۳۱، ۱۰۲۵، ۱۰۷۵-۱۰۸۲، ۱۱۲۸، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۳۹۹، ۱۴۸۶، ۱۶۴۱، - نیز - شفایی اصفهانی
- حکیم شفایی کاشانی اصفهانی: ۳۶۱-۳۶۲، ۱۴۸۶
- حکیم شفایی خان: ۱۷۶۰
- حکیم شفایی، مظفر بن محمد حسینی:
- ۳۶۱-۳۶۲، ۱۴۸۶، ۱۶۳۹-۱۶۴۰
- حکیم عبد الرزاق: - مولانا عبد الرزاق گیلانی (پدر مسیح گیلانی)
- حکیم علاء الدین تبریزی: ۳۵۸
- حکیم علی گیلانی: ۱۰۲۵
- حکیم عین الملک دواپی شیرازی: ۳۵۵، ۴۴۹، ۱۴۸۹، ۱۵۹۶
- حکیم فتح الدین: ۱۳۶۲، ۱۳۶۳
- حکیم فغفور: - فغفور گیلانی
- حکیم قراری گیلانی: ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۸۲۴-۸۲۷، ۱۲۰۴، ۱۵۹۶
- حکیم قطبا: ۴۸۸، ۱۱۹۴
- حکیم کمال الدین شیرازی: ۵۰۵
- حکیم کوچک: - قاضی سعید قمی
- حکیم لطف الله: ۴۶۸
- حکیم محسن: ۱۳۶۳
- حکیم محمد حسین (یا: محمد محسن): ۳۴۱
- حکیم محمد مؤمن: ۳۶۲
- حکیم مسیح الدین ابو الفتح گیلانی: ۳۵۵-۴۶۶، ۴۶۹، ۵۰۵، ۵۵۳، ۱۰۰۸، ۱۲۰۴، ۱۵۹۶، ۱۷۰۶
- حکیم ملا: ۳۶۲، ۱۰۷۵-۱۰۷۶
- حکیم الملک: - عالی شیرازی

حکیم الملک: ۱۵۹۸

حکیم الممالک شیخ حسین طیب شیرازی:

- شهرت شیرازی

حکیم مؤمن: ۳۶۲-۳۶۳

حکیم مهارتخان اصفهانی: ۱۵۰۱-۱۵۰۲

حکیم نظام الدین علی کاشی: ۱۰۵۷

حکیم نور الدین قراری: حکیم قراری گیلانی

حکیم نور الدین محمد بن ملا عبد الرزاق گیلانی: - حکیم قراری گیلانی

حکیم همام الدین: ۳۵۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۱۵۹۶

حکیم یوسفی: ۴۰۶

حلاج: - حسین بن منصور حلاج

حلیمی: ۳۹۱

حمد الله مستوفی: ۱۴۰، ۱۶۳۴، ۱۶۶۷

حمزه بن آذرک شاری: ۵۸۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۳۸

حمزه بن حسن اصفهانی: ۱۶۶۶

حمزه بن سعد: ۱۵۱۳

حمزه بن عبد الله خارجی: - حمزه بن آذرک شاری

حمزه بن عبد المطلب: ۵۸۵، ۵۸۶- امیر حمزه بن ...

حمزه میرزا: ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۹۴، ۹۵، ۱۰۹، ۶۸۴، ۷۹۳

حمید الدین ناگوری: ۱۶۲۰

حمید امین: ۱۸۰۵

حنین بن اسحق: ۳۵۹

حیاتی کاشانی: ۱۰۰۹

حیاتی گیلانی: ۴۵۷، ۴۶۸، ۴۷۴، ۵۰۵، ۵۹۸، ۷۳۱، ۱۰۰۱، ۱۰۰۷-۱۰۱۲

حیان مالی: ۱۰۱۲، ۱۰۱۳

حیدر بن جنید بن صدر الدین ابراهیم: ۱۸۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۲، ۲۰۱، نیز- سلطان حیدر

حیدر بن علی حسینی رازی: ۱۵۵۷

حیدر بن محمد خوانساری: ۱۴۷۵

حیدر سلطان ازبک شیبانی: ۷۰۲

حیدر صفوی: - حیدر بن جنید بن صدر الدین ابراهیم و سلطان حیدر

حیدر قصه خوان: ۸۴، ۱۵۰۳- مولانا حیدر قصه خوان

حیدر قلیخان: ۵۷۶

حیدر میرزا صفوی: ۱۷، ۹۳، ۹۴، ۴۰۲

حیدری (شاگرد لسانی): ۴۹۰، ۶۰۸، ۶۳۹، ۶۷۲

حیدری تبریزی: ۴۵۸

حیرتی تونی: ۱۴۲، ۵۸۷، ۵۸۸، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۲۳، ۶۲۷، ۶۲۹، ۷۹۳

- خ- خاتون آبادی: -امیر محمد حسین بن امیر محمد صالح خاتون آبادی

خاضع: ۱۲۷۶

خاقان اسکندرشان: -شاه اسماعیل صفوی

خاقان شاه: ۱۵۲۰، ۱۵۲۸

خاقانی: ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۹۰، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۴۹، ۵۶۹، ۷۸۳، ۷۹۴، ۸۰۴، ۹۷۲، ۱۰۶۴، ۱۰۷۹، ۱۰۹۳، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۷۲۵

خالد بن ولید: ۱۷۱۲

خالد جوهری: ۱۵۲۴، ۱۵۳۵

خالص: ۵۶۸

خان آرزو: ۱۴۱۸

خان احمد گیلانی: ۴۶۶، ۵۰۳، ۵۰۴، ۸۲۸، ۱۰۲۵، ۱۲۵۷، ۱۵۹۶، ۱۶۹۲

خان اعظم کوکلتاش: ۴۷۵، نیز - کوکلتاش

خان بابا مشار: ۱۸۰۵، ۱۸۰۶

خان جهان لودی: ۱۷۱۲، ۱۷۱۳

خان جهان (میرزا ابو طالب): ۴۸۱

خان خاص محلی: ۳۶۶

خان خانان: -میرزا عبد الرحیم خان خانان

خان خانان سپهسالار: -زمانه بیگ مهابتخان

خانزاد خان فیروز جنگ: -امان الله حسینی

خانزاده دانشمند بختیاری: ۷۶۳

خان زمان: ۴۷۵

خان زمان: -امان الله حسینی

خان زمان: -علی قلی خان شاملو

خان زمان بهادر ظفر جنگ: -واله داغستانی

خان زمان بهادر میرزا امان الله: -امان الله حسینی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۳۹

خان زمان علی قلی خان بن حیدر سلطان:

۷۵۶، ۷۰۶، ۷۰۳، ۷۰۲

خاننش بیگم: ۷۶۴

خان میرزا (پسر معصوم بیگ): ۳۴۸

خان واضع: ۱۷۱۸

خانه‌زاد خان فیروز جنگ: - امان الله حسینی

خاور شاه: ۱۵۲۳، ۱۵۳۷

ختایی: - سید علی اکبر ختایی

خدابنده: - سلطان محمد خدابنده

خدابنده میرزا: ۳۵، ۱۱۰

خداوردی افشار: ۴۱۸

خدیجه بیگم: ۱۲۹، ۱۴۰، ۶۰۲، ۱۴۱۸

خدیجه سلطان: ۶۰۲

خردک آهنگر: ۱۵۱۴

خسرو: ۴۹، ۸۵۳

خسرو: - امیر خسرو دهلوی

خسرو اول ساسانی: - انوشیروان

خسرو پاشا: ۲۴، ۳۰۵

خسرو پرویز: ۱۵۵، ۵۹۶، ۱۱۲۲، ۱۶۴۹

خسرو ثانی: - ضمیری اصفهانی

خسروی قائی: ۴۵۷

خضر: ۱۷۴۷

خضرای نهاوندی: ۱۷۱۵

خضری خوانساری: ۵۱۸

خضری قزوینی: ۵۱۸

خطائی: - شاه اسماعیل اول صفوی

خطیب ابو الفضل کازرونی: ۸۴۰

خطیب قزوینی: ۴۱۵

خلاق المعانی اول: - کمال الدین اصفهانی

خلاق المعانی ثانی: - کلیم کاشانی

خلف بن احمد: ۱۷۲۳

خلف بیگ: ۱۷۳۵

خلیفه سلطان: ۲۱۷، ۴۰۴، ۱۰۸۳، ۱۳۴۷، ۱۴۹۶

خلیل الله قزوینی: - ملا خلیل الله قزوینی

خلیل خان افشار: ۱۰۸

خلیل سلطان: ۱۵۵، ۱۵۶

خلیل قاری: - ملا خلیل قاری

- خلیل قزوینی: - ملّا خلیل قاری
- خنجی: - فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی
- خواجگی بلخی: ۴۰۱
- خواجویی: - اسمعیل بن محمد مازندرانی
- خواجوی کرمانی: ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۹۲، ۵۹۳، ۷۵۲
- خواجه آصفی: ۵۲۴
- خواجه آقا بابا: ۱۷۳۹
- خواجه ابو الحسن تربتی: ۴۸۲-۴۸۳، ۱۲۴۱-۱۲۴۵، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، نیز - ظفر خان احسن
- خواجه احمد مقیم هروی: ۱۶۸۴، ۱۶۸۵
- خواجه ارجاسب تهرانی: ۷۳۶، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، نیز - امیدی تهرانی
- خواجه اصفهانی: ۷۱، ۱۶۱
- خواجه اعتماد الدوله صافی اردوبادی: ۱۰۱۸
- خواجه افضل الدین ترکه اصفهانی: ۸۱۸، ۸۱۹، نیز - افضل الدین صدر ترکه اصفهانی
- خواجه افندی: ۱۶۶۷
- خواجه امیر بیک کججی مهردار: ۷۰۱
- خواجه ایوب ماوراء النهری: ۴۵۴
- خواجه بهاء الدین: ۱۵۳۱
- خواجه جلال الدین محمود شیرازی: ۶۸۲
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۴۰
- خواجه جمال الدین عطاء الله بن فضل الله دشتکی شیرازی: - میر جمال حسینی
- خواجه حافظ غیاث: ۳۴۵
- خواجه حبیب الله: ۱۰۱، ۱۷۱۲
- خواجه حسن نثاری: ۱۵۷۷
- خواجه حسین ثنایی مشهدی: - ثنایی مشهدی
- خواجه حسین کاشی: - وحشی جوشقانی
- خواجه حسین مروی: ۴۵۷، ۸۴۰
- خواجه خواجگی: ۴۷۹، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۶۸۸
- خواجه دهدار: - خواجه محمد دهدار شیرازی
- خواجه راجکرن: ۱۵۴۴
- خواجه زاده برسوی: ۱۶۴۴، نیز - موسی مصطفی بن یوسف
- خواجه زین الدین علی بلوی شیرازی: ۸۰۰
- خواجه زین العابدین عبد المؤمن شیرازی: - عبدی بیگ نویدی شیرازی
- خواجه زین الدین علی بیگ انجدانی: ۹۵۷

خواجه سرافراز: ۸۲

خواجه سعید الدین سعد: ۷۱۴

خواجه سلطان احمد: ۱۷۰۲

خواجه شاپور: ۴۷۹، نیز - شاپور تهرانی

خواجه شاه: ۱۳۴۲

خواجه شریف خان: ۱۳۴۲

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی: - حافظ

خواجه شمس الدین محمد صاحب‌دیوان جوینی: ۵۹۰

خواجه شیخ سعید الدین: ۳۷۳

خواجه طبیب بخاری نقشبندی: ۳۹۳

خواجه ظفر خان احسن: - ظفر خان احسن

خواجه ظهیر الدین عبد الله اصفهانی: ۹۳۷

خواجه عبد الله امامی: ۹۳۷

خواجه عبد الله انصاری: ۸۸۲، ۱۱۲۶، ۱۴۹۲، ۱۶۸۵، ۱۷۳۵

خواجه عبد الحی منشی: ۶۸۳ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۸۴۰ - فهرست اعلام تاریخی ص: ۱۸۱۳

عبید الله احرار نقشبندی: ۱۰۵۹، ۱۱۵۰

خواجه عصمت بخاری: ۶۵۷

خواجه علی بن صدر الدین موسی صفوی:

۱۳۰، ۱۴۴، ۱۴۵

خواجه عماد الدین محمود گاوآن: ۴۴۶، ۹۰۳

خواجه غیاثا: ۱۳۲۶

خواجه غیاث الدین تهرانی: - اعتماد الدوله تهرانی

خواجه غیاث الدین محمد اعتماد الدوله: - اعتماد الدوله تهرانی

خواجه غیاث الدین مستوفی: ۶۷۱، ۶۷۳

خواجه غیاث الدین محمد مشهدی: ۷۷۷

خواجه قاسم مستوفی: ۱۰۰۴

خواجه کریم الدین حبیب الله ساوجی: ۳۷۴، ۱۶۴۶، ۱۶۴۸

خواجه کلان غوریانی: ۱۰۲

خواجه محمد اسلام: ۷۱۴

خواجه محمد بن ابو محمد محمود بن محمد دهدار شیرازی: ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۲، ۱۴۶۲، ۱۴۶۴، نیز - خواجه محمد دهدار

شیرازی

خواجه محمد بن اسحاق بخارایی: - شوکت بخاری

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۴۱

خواجه محمد بن محمود دهدار شیرازی: - خواجه محمد دهدار شیرازی

خواجه محمد پارسا: ۶۵۷

خواجه محمد دهدار شیرازی: ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۲، ۱۴۶۲، ۱۴۶۴

خواجه محمد شریف هجری: ۴۷۹، ۶۳۵، ۶۳۶، ۱۰۹۸، ۱۶۸۸

خواجه محمد صالح بیتکچی: ۱۰۲

خواجه محمد صفی: ۱۰۰۴

خواجه محمد طاهر: ۴۷۹، ۱۰۹۸، ۱۶۸۸

خواجه محمد مقیم هروی: ۱۶۸۴ - ۱۶۸۵

خواجه معین الدین سجزی: ۷۸۹، ۱۰۴۸، ۱۵۸۳، ۱۶۲۰

خواجه مگردیج ارمنی جلفایی: - خواجه سرافراز

خواجه ملا: - فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی

خواجه مولانای اصفهانی: ۷۱، ۱۶۱، نیز - خواجه اصفهانی

خواجه میر احمد: ۷۹۲

خواجه میر جمال الدین عطاء الله بن فضل الله

حسینی دشتکی شیرازی: ۱۵۷۸، نیز - میر جمال حسینی

خواجه میر خوافی: - خوافی خان نظام الملک

خواجه میرزا احمد تهرانی: ۱۶۸۹

خواجه میر عبد الباقي نهاوندی: - عبد الباقي نهاوندی

خواجه نصیر بن خواجه محمود بن خواجه بیگ: - نصیرای همدانی

خواجه نصیر الدین طوسی: ۱۳۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۱۰۱۸، ۱۴۶۴

۱۴۶۵، ۱۴۷۶، ۱۴۹۶، ۱۶۱۰، ۱۷۸۷

خواجه نصیر الدین محمود بن خواجه بیگ: - نصیرای همدانی

خواجه نظام الدین بخشی: - نظام الدین احمد هروی

خواجه نظام الملک: ۱۵۳۲، ۱۶۵۹

خواجه نعمه الله هروی: ۱۵۷۸، ۱۷۱۲ - ۱۷۱۳

خواجه یادگار: - سردار خان

خوارزمشاه: ۱۵۲۸

خوافی: - میر عبد الرزاق خوافی

خوافی خان نظام الملک: ۱۵۷۲

خوان خلیل: ۹۵۲، ۱۵۹۸، نیز - عادلشاه خواندگار روم: ۱۰۲۵

خواندمیر: - غیاث الدین خواندمیر

خوانساری: ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۹، نیز - میرزا محمد باقر موسوی خوانساری

خورشاه بن قباد حسینی: ۴۸۶، ۱۵۵۵، ۱۶۵۴ - ۱۶۵۹

خوشحال چند: ۱۵۵۸

خوشدل: ۵۷۶

خوشگو: ۳۸۱، ۱۰۷۱، ۱۲۶۶، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۶۹۸

خیالی: ۴۲۴، ۵۳۷

خیام نیشابوری: ۸۶۰

خیامپور، عبد الرسول: ۶۷۵، ۷۳۰، ۸۱۸، ۸۲۸، ۸۳۳، ۱۶۴۶، ۱۶۵۲

خیرات خان: ۲۳۷

خیر النساء بیگم: - مهد علیا

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۴۲

- د- دارا: ۱۵۸۷

داراب بیگ جویای کشمیری: - جویای تبریزی

داراب خان: ۴۷۳

داراب شاه: ۱۵۴۳

داراشکوه، محمد: ۴۸، ۴۹، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۳۵۳، ۴۵۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۵۸۲، ۶۰۴، ۸۴۵، ۱۲۲۸، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۸۶،

۱۳۱۳، ۱۳۶۲، ۱۴۵۲، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۶۲، ۱۴۸۱، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۷۶۶، ۱۷۷۰، نیز- محمد داراشکوه

داریوش هخامنشی: ۲۳

دالبوکرک: - آلبوکرک

دانش: - میرزا رضی دانش

دانش پژوه، محمد تقی: ۱۴۲، ۲۰۷، ۲۸۳، ۳۰۱، ۳۳۷، ۳۵۶، ۱۵۱۶، ۱۷۸۰

دانشمند ایبوردی: - ابو الحسن بن احمد ایبوردی

دانشمند خان: - عالی شیرازی و ملا شفیعی یزدی

دانیال: ۴۷۲

داود بن شیخ محمد کربلائی: ۱۴۶۷

داود تقرب خان: ۱۰۷۱

داود قلی بن ولی قلی شاه: ۱۲۱۲، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۷۱، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۱۷

داود قلی بیگ شاملو: - داود قلی بن ولی قلی شاه

داوری: - قاضی داوری

دجال: ۶۶

دخلی اصفهانی: ۴۵۸

دده: - شیخ اسماعیل انقروی مولوی

دردی سمرقندی: ۴۵۴، ۶۲۶

درویش بهرام سقای ماوراء النهری: ۴۵۸

درویش جمالی: - جمالی دهلوی

درویش حسین سالک شیرازی: ۹۷۸

درویش علی: ۲۲۲

درویش فانی: ۱۴۹۴

درویش محمد یساول: ۹۹

درویش واله: ۱۱۲۹، ۱۲۶۷

دقاق نیشابوری: ۱۷۳۰

دقاقی: اوحدی بلیانی

دقیانوس: ۱۵۳۸

دکتر آفتاب اصغر: ۱۲۹۸، ۱۷۳۹، ۱۷۵۹

دکتر ارشد: ۸۳۹

دکتر تاراچند: ۱۷۶۹

دکتر جلالی نائینی: ۱۵۴۵، ۱۷۶۷، ۱۷۶۸

دکتر سید جعفر شهیدی: ۱۸۰۸

دکتر گ. ل. نیکو: ۱۲۵۶، ۱۲۸۵

دکتر محمد باقر استاد دانشگاه پنجاب: ۱۳۵۵

دکتر محمد جعفر محبوب: ۱۵۱۴

دلاّ واله، پیترو: ۸۵، ۱۱۲، ۱۱۶

دوایی شیرازی: - حکیم عین الملک دوایی شیرازی

دوایی گیلانی: - حکیم دوایی گیلانی

دود مورکوتن: ۵۵

دورگرسی: ۳۶۵

دورمیش خان شاملو: ۳۷۴، ۶۸۱، ۱۵۶۲، ۱۶۴۶، ۱۶۴۸، ۱۶۶۰، ۱۶۶۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۴۳

دورمیش خان بن عبدی بیگ تواچی: - دورمیش خان شاملو

دولتخان گوالیاری: - طرزی

دولتخان لودی: ۱۷۱۲

دولت‌شاه سمرقندی: ۶۸۵، ۱۶۲۸، ۱۶۶۲، ۱۶۷۹، ۱۷۲۴

دولت‌شاهی، ابو القاسم: ۸

دومان، رافائل: ۵۵

دهخدا، علی اکبر: ۴۱۱

دهوم راس لاهوری: ۱۲۳۶

دیانت خان: ۱۰۶۲

دیبی داس کایتیه: ۱۵۴۷

دیسقوریدوس: ۱۱۴

دین محمد خان ازبک: ۸۲۸

دیوانه: - شیخ سعد الدین احمد

دیوانه: - قاسم مشهدی

دیوانه: نظام شاه مرتضی

دیو سلطان روملو: ۱۰۱، ۶۸۱

- ذ- ذبیحی یزدی: ۵۷، ۵۸، ۱۲۵۲-۱۲۵۵

ذکری: - میر تقی الدین ذکری

ذو الجمالین: آقا حسین خوانساری

ذو الفقار بن اسد خان: ۱۴۱۶

ذو الفقار خان: ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۴۱۶، ۱۷۷۸

ذو الفقار شیروانی: ۶۱۰

ذو الفقار علی خان: ۱۷۷۸

ذو القرنین: - اسکندر مقدونی

ذوقی اردستانی: ۵۱۸

ذوقی کاشی: ۵۱۸

ذو النون: - امیر ذو النون

ذو النون مصری: ۱۷۳۹

- ر- رابرت شرلی: ۲۲، ۵۴، ۵۵، ۷۸، ۹۵

راتان سینگه: ۱۳۶۹

راج پتی: ۱۵۴۰

راجہ جی سنگ سوائی: ۳۵۳

راجہ منوهر: ۱۵۴۴

رازی، محمد بن زکریا: ۲۳۰

راست روشن: ۱۵۳۲

راسخ لاهوری: ۱۴۱۲

راشدی: - پیر حسام الدین راشدی

رافائل دومان: ۵۵

راقم مشهدی: ۵۱۴، ۵۳۲، ۱۳۲۶-۱۳۳۰، ۱۳۳۴، ۱۳۳۶، ۱۳۳۹، ۱۳۵۲

رانجهن: ۶۰۱، ۱۴۰۵

راهب برشیشا: ۱۵۷۹

رای آنندرام: ۱۵۴۳

رای بیندرابان: ۱۷۱۱

رای تیکچندبهار: ۳۷۱

رای کرپادیال: ۱۵۴۳

رای منسارام: ۱۵۴۳

رای ویکرامادی تی: ۱۵۳۹

ربیع انجب دهلوی: ۶۰۰

ربیع مغربی دهلوی: - ربیع انجب دهلوی

رجبعلی تبریزی: - ملا رجبعلی تبریزی

رجبی، پرویز: ۶۳

رحیم رضا: ۱۱۵۸

رحیم عفیفی: ۳۷۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۴۴

رحیموف: ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۱

رزق الله: ۱۷۰۳

رستم خان بن جانی بیگ: ۵۰۹

رستم خان شیپانی: ۵۱۱

رستم زال: ۱۸۹، ۶۱۹، ۱۵۲۹

رستم مولوی: ۳۹۱

رستم میرزا: ۴۵۹، ۴۸۳، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۹۳، ۱۱۷۱

رستم‌داری: ۴۹۲

رسمی: - فغفور گیلانی

رسمی قلندر: رسمی یزدی

رسمی یزدی: ۴۷۴، ۸۸۵، ۹۰۳

رسول اکرم: ۱۹، ۹۹، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۹، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۸۳، ۲۸۶، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۷۳، ۵۰۷،

۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۰۷، ۶۱۲، ۶۲۲، ۶۲۳، نیز - پیامبر اسلام

رسول جعفریان: ۱۵۱۱

رشر: ۲۸۸

رشکی همدانی: ۱۰۳۲، ۱۰۳۵

رشید: ۱۵۲۸

رشید خان بهادر: ۱۵۱۹

رشید الدین فضل الله: ۱۶۶۷

رشید یاسمی: ۷، ۲۷، ۳۱، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۱۰۶، ۷۶۱، ۱۶۶۰

رشیدی: ۳۸۸

رضازاده شفق: ۶، ۵۷۶، ۶۰۰، ۱۲۱۲، ۱۵۱۵، ۱۵۷۹، ۱۵۹۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۴۷، ۱۶۶۰، ۱۷۵۹

- رضا قلی خان هدایت: ۳۱۲، ۳۲۶، ۳۸۰، ۴۷۱، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۶۲، ۷۰۰، ۷۳۲، ۸۰۰، ۸۰۸، ۸۳۰، ۸۳۹، ۸۴۴، ۸۵۸، ۱۰۶۳، ۱۰۶۹، ۱۰۷۱، ۱۲۳۵، ۱۲۷۱، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۶۱۹، ۱۶۵۹، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶، ۱۷۰۸، ۱۷۹۷، ۱۷۹۹
- رضا قلی میرزا: ۴۱، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۵۵۹
- رضای کاشی: ۵۱۵، ۸۰۱
- رضی الدین: ۶۶۳
- رضی الدین آرتیمانی: ۱۲۴، ۱۲۵، ۵۰۰، ۱۰۶۹-۱۰۷۵، ۱۰۸۳، ۱۱۷۵، ۱۳۰۷
- رضی الدین ابو نصر حسن بن فضل الطبرسی: ۱۴۸۷، ۱۶۲۵
- رضی الدین علی بن طاووس حسینی: ۱۶۲۵، ۱۶۲۶
- رضی الدین محمد بن حسن قزوینی: ۲۶۶، ۴۱۵
- رضی الدین محمد بن محمد شفیع: ۴۰۴، ۴۰۵
- رضی دانش: ۴۶۱، ۴۶۳، ۵۵۷، ۵۶۸، نیز- میرزا رضی دانش مشهدی
- رضی قزوینی: ۴۱۵
- رفیع:- رفیع خراسانی
- رفیع خان:- میرزا محمد باذل
- رفیع خراسانی: ۸۷۰-۸۷۳
- رفیع الدین حسین: ۳۵۸، ۴۰۶، ۴۰۷
- رفیع الدین حیدر حسینی طباطبایی: ۱۴۷۶
- رفیع الدین رفیعی: ۹۲۸
- رفیع الدین رفیعی خراسانی: ۹۲۸
- رفیع قزوینی:- حسن بیگ رفیع قزوینی
- رفیعی:- رفیعی کاشانی
- رفیعی کاشانی: ۴۹۰، ۵۱۴، ۶۹۵، ۷۶۳
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۴۵
- ۹۲۳، ۹۲۸-۹۳۱
- رکنای کاشی: ۴۶۱، ۱۱۹۳، ۱۷۳۰
- رکنای مسیح:- مسیح کاشانی
- رکن الدین ابو الفتح بن صدر الدین عارف: ۱۶۳
- رکن الدین خورشاه: ۶۶۳
- رکن الدین علی:- مسیح کاشانی
- رکن الدین مسعود کازرونی: ۱۰۳
- رکن الدین مسعود فرزند حکیم نظام الدین:- مسیح کاشانی
- رکن السلطان محمد نیشابوری: ۷۰۵

رکن السلطنه محمد خان شرف الدین اوغلی:

۱۵۶۳

رکن السلطنه: - خواجه ابو الحسن تربتی

رمزی کاشانی: ۵۱۳، ۱۳۰۶ - ۱۳۰۹

روح الله حسینی اصفهانی: ۱۵۶۵

روح الامین میر جمله اصفهانی: ۴۸۷، ۵۹۶، ۶۱۳، ۱۱۱۷ - ۱۱۲۷، ۱۱۷۲، ۱۵۹۸

روحي انارجانی: ۴۲۹، ۴۳۰

روحي تبریزی: - روحي انارجانی

رودکی: ۳۹۰، ۱۲۱۶، ۱۵۶۰

روزبهان خنجی اصفهانی: ۱۷۰۶

روزبهان صبری: ۹۳۸

روغنی: ۴۵۸

روملو، امیر حسن بیگ: ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۷۲، ۶۷۹، ۶۸۳، ۶۸۵، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۳، ۱۴۴۴،

۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۵۵۱، ۱۵۶۵، ۱۶۶۵، ۱۶۶۹ - ۱۶۷۵

روی فریراداند رادا: ۵۷۹، ۵۸۰

رهایی مروی: ۶۱۴

رهی نیشابوری: ۴۵۸، ۱۷۰۰

ریشلیو: ۲۷۶

ریو، چارلز: - چارلز ریو

رئیس محمد کره ابرقوهی: ۶۵، ۹۷

- ز - زال: ۱۸۹

زرتشت: ۱۸۹، ۱۴۷۷

زقوم شاه: ۱۵۱۳

زکریا بن محمد بن محمود قزوینی: ۱۴۹۹، ۱۵۰۲

زکریای قزوینی: - زکریا بن محمد بن محمود قزوینی

زکی همدانی: ۵۱۲، ۱۰۳۱ - ۱۰۳۵

زالله: ۱۵۲۵

زاللی خوانساری: ۴۴۰، ۵۱۶، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۹۷، ۶۱۳، ۹۶۵ - ۹۷۷، ۱۳۳۶، ۱۳۶۸، ۱۴۱۶

زلیخا: ۹۷۰، ۹۸۵، ۱۱۲۵، ۱۲۵۸، ۱۲۶۸، ۱۲۸۴

زمانه بیگ مهابتخان: ۳۸۹، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۹۲، ۸۸۱، ۹۳۹، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۳۶، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۹۶، ۱۵۰۵، ۱۵۹۸، ۱۷۳۶،

۱۷۵۴، ۱۷۵۵

زمانی یزدی: ۵۰۱، ۵۴۹، ۹۱۷ - ۹۱۹

زمخشری: ۳۰۳، ۱۴۷۵

زواری، ابو الحسن علی بن حسن: ۱۶۲۳-۱۶۲۶

زوبن طهماسب: ۱۶۵۰

زهره داعی: ۱۶۷۷

زهره: ۱۵۲۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۴۶

زیبا: ۶۰۱

زیب النساء بیگم: ۴۶۳، ۴۸۲، ۵۱۸

زین بلو: - خواجه زین الدین علی بلو

زین الدین الاسفرغانی: ۲۲۴

زین الدین بن علی عاملی: - شهید ثانی

زین الدین خوافی: ۶۲۵

زین الدین علی بدخشی: ۱۴۷۶

زین الدین علی بیگ انجدانی: ۹۵۷، ۹۵۹

زین الدین علی نقی اصفهانی: ۱۴۶۸

زین الدین محمود بن عبد الجلیل واصفی هروی: - واصفی هروی

زین العابدین: ۱۵۶۵، ۲۵۲

زین العابدین بن محمد جواد نوری: ۳۲۲

زینل خان سپه سالار: - زینل خان شاملو

زینل خان شاملو: ۲۶، ۳۶، ۱۵۳

- ژ- ژروم گزاویه: ۲۷۶، ۲۷۷، ۱۵۸۱

ژوست دوبوو: ۲۷۷

ژول مول: ۱۷۱۰

- س- سادات ناصری: ۱۴، ۳۰۶، ۳۱۰، ۴۰۲، ۴۷۱، ۶۴۲، ۶۷۳، ۶۸۰، ۷۰۰، ۷۲۱، ۷۲۹، ۷۳۵، ۷۶۰، ۷۷۷، ۸۱۸، ۸۲۸، ۸۳۰، ۹۵۰

۱۰۵۶، ۱۰۹۷، ۱۳۰۳، ۱۳۴۷، ۱۶۱۲، ۱۶۵۹

ساروتقی: - میرزا تقی اعتماد الدوله

ساطع: ۱۲۴۴

ساعد: ۱۵۲۲

سالک اصفهانی: ۱۲۱۰

سالک قزوینی: ۵۱۸، ۱۲۱۰، ۱۲۹۳-۱۳۰۰

سالک کاشانی: ۱۲۱۰

سالک یزدی: ۴۶۳، ۵۱۸، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۶۰، ۱۲۰۹-۱۲۱۱

سالم: - محمد بیگ بن ابو الفتح بیگ ترکمان

سالم کشمیری: ۴۸۴، ۱۲۸۵

سام: ۱۵۲۰، ۱۷۰۰

سام میرزا: ۱۲، ۳۶، ۷۵، ۹۰، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۲۹۹، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۸۷، ۶۲۶، ۶۳۲، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۴۹، ۶۶۴، ۶۷۲، ۶۹۴، ۷۱۹، ۷۲۳، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۹، ۱۴۶۴، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۶، ۱۴۹۶، ۱۵۶۱، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۹۱، ۱۵۹۹، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۴۶، ۱۶۴۸، ۱۶۵۲، ۱۶۵۹، ۱۶۶۰، ۱۶۶۱، ۱۶۶۲، ۱۶۷۰، ۱۶۷۸، ۱۷۰۹، ۱۷۴۴، ۱۷۷۶، ۱۷۸۹

سام نریمان: ۵۹۲، ۱۵۲۰

سامری: ۴۵۸، ۵۱۹

سامی: - سام میرزا

ساوری: ۱۲۱۲

سایکس: ۷، ۳۱، ۷۹، ۱۹۷

سبط حسین رضوی: ۴۶۳

سبکتکین: ۱۵۷۱، ۱۶۸۴، ۱۶۸۶، ۱۷۰۰

سبکی: ۱۶۶۶

ستوده، منوچهر: ۱۷۲۳

ستی النساء بیگم: ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۱۹۴

سحابی استرآبادی: ۸۵۸-۸۶۵، ۸۹۳

سحابی شوشتری: - سحابی استرآبادی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۴۷

سحابی نجفی: - سحابی استرآبادی

سراب: - ملا محمد گیلانی

سراج: - محمد قاسم اصفهانی

سراج الدین حسین: - عارف ایگی

سراج الدین عبد الله صوفی شطاری: ۲۲۵

سراج الدین علی خان آرزو: ۳۷۱، ۳۸۸-۳۸۹، ۴۸۶، ۱۱۴۴، ۱۲۶۹، ۱۳۰۲، ۱۴۱۸

سراج الدین محمد بن محمود سجاوندی:

۱۶۶۸

سرپرسی سایکس: ۷، ۳۱، ۷۹، ۱۹۷

سرجان شاردن: ۱۰۵، نیز - شاردن

سرخاب: ۱۸۹

سرخوش کشمیری: ۴۸۵، ۵۱۴، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۹۰، ۱۱۴۷، ۱۱۷۱، ۱۲۷۱، ۱۳۲۲، ۱۳۴۲، ۱۳۷۲-۱۳۷۶

سردار خان: ۱۷۳۶

سرگرسی: ۳۶۵

سرمه کاشانی: ۱۲۳، ۱۹۲، ۲۱۴، ۸۴۵، ۱۲۲۸-۱۲۳۰

سرمدی اصفهانی: ۴۵۸

سرور گویا اعتمادی: ۱۵۵۳

سروری: ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۸۰-۳۸۴

سروری یزدی: ۴۶۵

سر ویلیام اوزلی: ۱۶۱۵

سر ویلیام جونز: ۱۸۰۷

سعد: ۱۵۳۵

سعد بن مسعود گوهر فروش: ۱۵۳۸

سعد الدین احمد: ۶۱۳

سعد الدین تفتازانی: ۲۹۱، ۳۰۵، ۳۲۷، ۳۴۸، ۴۱۵

سعد الدین حسن مفتی: ۱۶۶۷، نیز- خواجه افندی

سعد الدین رهایی خوافی: ۵۹۵

سعد الدین عنایت الله خوزانی: ۱۰۳، ۶۸۱، نیز- امیر سعد الدین عنایت الله خوزانی

سعد الدین محمد حسینی: ۱۷۳۶

سعد الدین محمد راقم:- راقم مشهدی

سعد الله: ۵۹۹

سعدی: ۴۶، ۳۳۴، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۹۰، ۴۹۷، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۴۹، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۴۵، ۶۴۹، ۶۹۶، ۷۱۵، ۷۴۹، ۷۵۸، ۹۰۵، ۱۰۶۴، ۱۰۹۳،

۱۱۸۶، ۱۲۷۲، ۱۳۲۳، ۱۶۱۸

سعیدای سرمد:- سرمد کاشانی

سعیدای قمی:- قاضی سعید قمی

سعیدای گیلانی: ۴۶۱

سعید میرمطهری: ۱۴۵۹

سعید نفیسی: ۱۶۱، ۱۹۳، ۲۲۶، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۷۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۶۹، ۴۷۱، ۶۱۱، ۶۲۳، ۶۳۷، ۶۴۲،

۶۴۹، ۶۵۴، ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۸۲، ۷۰۱، ۷۳۰، ۸۱۸، ۸۳۹، ۸۸۳، ۱۰۳۱، ۱۰۴۰، ۱۵۸۶، ۱۶۰۳، ۱۶۱۱، ۱۶۱۳، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲،

۱۶۲۵، ۱۶۳۳، ۱۶۴۲، ۱۶۴۶، ۱۶۶۰، ۱۶۶۴، ۱۶۹۶، ۱۶۹۷، ۱۷۰۵، ۱۷۱۳، ۱۷۳۰

سفیان ثوری: ۲۱۹، ۱۵۸۱

سقای ماوراء النهری: ۴۳۸

سقراط: ۲۸۲، ۲۸۳، ۱۴۹۴، ۱۵۸۷

سکاکی: ۴۱۵

سکندر ثانی پسر بهلول لودی:- سلطان سکندر لودی

سکندر شاه افغانی: ۳۵۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۴۸

سکندر شاه تغلقی: ۳۵۹

سکندر شاه گجراتی: ۳۵۹

سکندر شاه لودی: ۳۵۸، ۳۷۲، ۴۴۹، ۱۶۲۰، نیز- سلطان سکندر لودی

سکهرام داس: ۳۹۷

سگ لوند: ۶۳۱

سلامی: ۴۷۸، ۴۷۹

سلطان:- خان زمان

سلطان ابراهیم: ۳۷۲، ۷۳۰، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۴، ۸۲۸، ۸۷۳

سلطان ابراهیم بن سکندر بن بهلول: ۱۷۱۳

سلطان ابراهیم ثانی عادلشاه: سلطان عادلشاه ابراهیم ثانی

سلطان ابراهیم قطب شاه: ۴۰۲، ۱۶۲۹، ۱۶۵۵

سلطان ابراهیم میرزا صفوی: ۴۹۲، ۴۹۹، ۵۳۲، ۷۳۰، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۴، ۸۲۵، ۸۲۸، ۱۶۷۸

سلطان ابو سعید خان ازبک: ۳۵۵، ۵۰۹

سلطان ابو سعید خان بن کوچکنوجی خان:

۳۵۵، ۵۰۹

سلطان احمد جلایر: ۱۵۵۴

سلطان احمد سوم: ۳۹، ۱۹۹

سلطان احمد شاه ثانی بهمنی: ۴۴۶

سلطان بایزید ثانی: ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۷۱، ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۹۲، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۴۲

سلطان بایزید عثمانی:- سلطان بایزید ثانی

سلطان بهادر خان: ۷۰۲، ۷۵۶

سلطان بهلول لودی: ۱۷۱۳

سلطان جنید:- جنید بن صدر الدین ابراهیم

سلطان حسن کارکیا: ۵۰۴

سلطان حسین بایقرا: ۵۰، ۹۸، ۴۰۱، ۴۵۷، ۵۲۴، ۵۲۶، ۶۱۰، ۱۵۵۳، ۱۵۷۸، ۱۵۹۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۲۲، ۱۶۴۲، ۱۷۲۴

سلطان حسین سنندجی: ۱۵۷۷

سلطان حسین میرزا: ۶۵، ۴۸۳

سلطان حسین میرزا بایقرا:- سلطان حسین بایقرا

سلطان حسین صفوی: ۹، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۶، ۶۲، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۶،

۱۱۲، ۱۵۵، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۵۹، ۲۷۷، ۳۴۹، ۳۶۳، ۳۸۳، ۵۹۷، ۶۲۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۸، ۱۴۷۸، ۱۵۵۹، ۱۵۶۱، ۱۵۶۹، ۱۷۸۷،

۱۷۸۸، ۱۷۸۹، ۱۷۹۸

سلطان الحکما: ۳۰۳

سلطان حیدر: ۸۷، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۲، ۲۰۱، ۱۶۳۳

سلطان حیدر فرزند سلطان خلیل: ۱۴۴

سلطان خانم: ۴۹۵

سلطان خلیل: ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷

سلطان سکندر لودی: ۳۵۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۴۹، ۱۶۲۰

سلطان سلیمان اول: - سلطان سلیمان خان قانونی

سلطان سلیم (عثمانی): ۴۵، ۷۱، ۷۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۸۸، ۴۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۷۶، ۶۴۹، ۱۰۹۱، ۱۵۵۵، ۱۵۷۶، ۱۵۹۰، ۱۶۰۴،

۱۶۱۱، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴

سلطان سلیمان خان قانونی: ۱۲، ۱۵، ۴۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۴۹

۶۸، ۲۱۴، ۳۵۴، ۴۰۰، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۸، ۶۷۵، ۱۰۹۱، ۱۴۸۷، ۱۴۹۹، ۱۵۶۴، ۱۶۱۱، ۱۶۲۶، ۱۶۲۷، ۱۶۴۲، ۱۶۴۴، ۱۶۴۵،

۱۶۶۷، ۱۶۹۲

سلطان سلیم ثانی: ۱۰۹۱، ۱۶۰۵، ۱۶۶۶

سلطان سلیم خان: ۱۶۴۳، ۱۶۴۴، ۱۶۶۵

سلطان سنجر: ۱۶۵۰، ۱۶۵۱، ۱۷۲۴

سلطان عادلشاه ابراهیم: ۱۴۹۹، ۱۵۲۴

سلطان عادلشاه ابراهیم ثانی: ۹۰۲، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۷۸، ۹۷۹، ۱۱۲۰، ۱۱۷۱، ۱۷۱۰، ۱۷۱۷

سلطان عبد الله: ۲۲۰، ۳۶۴، ۳۸۴

سلطان عبد الله قطبشاه: ۱۲۰۹، ۱۴۶۳، ۱۴۹۷، ۱۵۴۰، ۱۵۹۸

سلطان عبد العزيز عثمانی: ۴۰۰

سلطان عبد اللطیف بهادر خان: ۵۰۹، ۱۵۵۴، ۱۷۲۹

سلطان العلما: ۱۶۲۸

سلطان علی: ۱۳۰، ۱۴۵

سلطان علی بیگ: ۱۲۵

سلطان علی خلیفه شاملو: ۸۲۸

سلطان علی طائی اوغلی: ۱۶۷۰

سلطان علی گونابادی: ۳۵۵، ۳۵۶، ۸۲۸

سلطان فیاض: ۱۳۷، ۱۳۸

سلطان قلی قطب شاه: ۱۶۲۹

سلطان محسن: ۱۳۷

سلطان محمد اول: ۱۶۰۵

سلطان محمد بن امیری هروی: - فخری هروی

سلطان محمد بن درویش محمد مفتی بلخی:

۱۵۰۰

سلطان محمد ثانی: ۱۶۰۵

سلطان محمد چنگی: ۸۴

سلطان محمد خان ثالث: ۱۶۹۲

سلطان محمد خداپنده: ۹، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۳۳، ۷۵، ۸۰، ۹۴، ۹۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۰۲، ۴۲۹، ۴۵۰، ۴۹۵، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۴، ۵۷۶، ۶۸۴،

۷۳۰، ۷۶۱، ۷۹۳، ۸۱۹، ۹۵۹، ۱۰۵۷، ۱۱۲۰، ۱۱۵۷، ۱۱۹۳، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۷۲، ۱۵۷۵، ۱۵۸۷، ۱۶۶۱، ۱۶۷۳، ۱۶۷۴، ۱۶۷۵، ۱۶۷۹،

۱۶۸۹، ۱۷۱۳، ۱۷۳۱، ۱۷۷۵

سلطان محمد فخری هروی: - فخری هروی

سلطان محمد قطب شاه: ۲۷۳، ۴۹۵، ۵۹۶، ۹۹۳، ۱۱۲۰، ۱۴۷۰، ۱۴۷۶، ۱۵۷۶

سلطان محمد میرزا: ۴۹۸، ۱۶۶۱

سلطان محمود خان: ۵۱، ۷۱۸، ۷۲۴، ۷۵۶

سلطان محمود شاهسوار: ۸۴

سلطان محمود طنوره‌یی: ۸۴

سلطان محمود غزنوی: ۴۲۸، ۷۸۹، ۹۷۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۵۸

سلطان مراد آق‌قویونلو: ۶۵، ۱۶۰، ۱۶۰۵

سلطان مرادبخش: ۱۷۳۳، ۱۷۷۰

سلطان مراد خان عثمانی: ۳۹۳، ۱۶۰۵

سلطان مراد چهارم: ۲۴، ۴۱، ۱۶۶، ۱۰۹۱

سلطان مراد سوم: ۱۹، ۱۹۴، ۵۷۶، ۱۵۹۵، ۱۶۹۲

سلطان ولد: ۱۶۲۸

سلطان یعقوب بایندری: ۹۷، ۱۶۲، ۶۴۵، ۱۶۰۴، ۱۶۴۳

سلم: ۱۷۳۴

سلمان حسابی: ۵۱۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۵۰

سلمان ساوجی: ۳۷۴، ۶۱۰، ۶۱۱

سلمان علی: ۴۵۳

سلمان عراقی: ۱۴۹۸

سلیم (نور الدین جهانگیر): ۸۴۲، ۸۸۵، ۸۹۹، ۹۰۸، ۹۲۴، ۹۹۳

سلیم: ۱۷۷۱

سلیمان: ۲۷۷، ۹۷۰

سلیمان انصاری: ۱۲۵۲

سلیمان قانونی: - سلطان سلیمان خان قانونی

سلیم تهرانی: ۱۲۵، ۵۳۸، ۵۵۷، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۹۸، ۵۹۹، ۱۱۵۱، ۱۱۵۸-۱۱۶۷، ۱۱۷۱، ۱۱۷۳

سلیم جوهری: ۱۵۳۸

سلیم واسطی: ۱۵۳۳

سلیمه بیگم خرم: ۱۶۴۷

سلیم یزدی: ۵۹۸، ۵۹۹

سلیمی: - سلطان سلیم عثمانی

سلیمی تونی: ۶۲۴

سماء الدین کنبو: ۱۶۲۰

سمنرخ: ۱۵۲۵

سمن شاه: ۱۵۲۷

سکندر فیلقوس: ۱۶۵۶

سنان پاشا: ۱۹

سنایی: ۳۳۴، ۳۷۴، ۵۹۸، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۳۲، ۷۱۵، ۷۵۰، ۹۶۹، ۱۰۷۷، ۱۰۹۳، ۱۰۹۹، ۱۵۳۰

سنجر (برادر میرزا معصوم): ۱۱۷۵

سنجر کاشانی: ۴۵۷، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۱۴، ۶۱۸، ۹۲۳، ۹۳۰، ۹۳۱-۹۳۷، ۹۵۱

سنجر کاشی: - سنجر کاشانی

سودی: ۲۲۲، ۳۹۳

سودی بسنوی: - سودی

سوزنی: ۱۰۷۸

سون هدین: ۶۲

سهراب: ۱۸۹

سهرندی: - ناصر علی سرهندی

سهمی بخاری: ۴۵۸، ۴۷۵

سهو اللسان: - لسانی شیرازی

سهیلی خوانساری، احمد: ۱۷۴۴، ۱۷۷۶

سیالکوتی مال: ۳۷۱

سیاوش: ۶۱۹، ۱۶۵۱

سید: ۵۱۷

سید ابراهیم قزوینی: ۲۵۰

سید احمد: ۱۰۲۵

سید احمد اشکوری: ۱۵۱۳

سید احمد بن زین العابدین علوی عاملی:

۱۹۱، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۷۷، ۱۴۶۴

سید احمد عاصم عنتابی: ۳۸۵

سید احمد هروی: ۴۴۷

سید امیر فخر الدین حسینی: ۲۹۸

- سید امیر محمد اشرف عاملی: ۱۴۷۶
- سید برهان الدین محقق: ۱۶۲۸
- سید جعفر بن محمد حسن جعفری: ۱۶۱۴
- سید جلال تهرانی: ۳۴۹، ۱۶۳۸
- سید جلال الدین بخاری: ۱۶۲۰
- سید حسن استرآبادی: ۱۷۸۹-۱۷۹۱
- سید حسن بن سید جعفر عاملی کرکی: ۱۰
- سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی: - سید حسن استرآبادی
- سید حسن رسول‌نما: ۱۵۸۵
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۸۵۱
- سید حسن غزنوی: ۱۷۰۸
- سید حسن شاه: ۱۶۳۰
- سید حسین بن سید حسن موسوی: ۱۰۴۱
- سید حسین بن سید حیدر کرکی عاملی: ۲۴۳
- سید حسین بن سید ضیاء الدین کرکی عاملی: ۲۴۳
- سید حسین حسینی خلخالی: ۲۹۱، ۲۹۲
- سید حسین عقیلی رستم‌داری: - حسین عقیلی رستم‌داری
- سید حیدر آملی: ۲۰۵، ۲۵۰
- سید خضر عباسی نوشاهی: ۱۵۷۵
- سید خلیل الله: ۴۴۵، ۴۴۶
- سید ذو الفقار شروانی: ۶۱۰
- سید ذو الفقار علی حسینی اردستانی: ۱۴۸۰
- سید سبط حسن رضوی: ۴۶۳
- سید سجادین بدران مشعشی: ۱۳۸
- سید شبر بن محمد حویزی مشعشی: ۱۵۱۶
- سید شریف گرگانی: ۱۹۳، ۲۵۲، ۲۷۳، ۲۹۱، ۲۹۲
- سید شریف معمائی: ۳۹۸، ۴۰۰
- سید الشهداء: - امام حسین (ع) و حمزه بن عبد المطلب
- سید صدر جهان مفتی: ۸۲۵
- سید ظهیر الدین مرعشی: ۱۶۱۴
- سید عابد ده یعقوبی کابلی نقشبندی حنفی:

سید عارف نوشاهی: ۱۵۷۵، ۱۵۹۶، ۱۵۹۸، ۱۷۴۸، ۱۷۷۴، ۱۷۷۷

سید عبد الله: ۲۴۴، ۴۱۵

سید عبد الله بن سید نور الدین شوشتری: ۲۴۴، ۴۱۵، ۱۵۷۸

سید عبد الله بن محمد رضای کاظمی: ۱۴۷۱

سید عبد الله لبنانی: ۱۷۳۰

سید عبد الله مشعشع: ۳۰، ۳۱، ۱۳۸

سید عبد الرشید تتوی: - عبد الرشید تتوی

سید عبد العزیز طباطبایی: ۱۴۸۷

سید عبد الوهاب بن علی استرآبادی: ۱۶۲۴

سید علاء الدین حسین: - خلیفه سلطان

سید علی اکبر ختایی: ۱۵۷۶

سید علی حسن خان بهوپال: ۳۸۱، ۹۵۸، ۱۰۶۹، ۱۳۵۴، ۱۷۹۷، ۱۸۰۵

سید علیخان شیرازی: ۳۳۳

سید علیخان کبیر: ۳۰۳، ۳۰۶، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸، نیز - صدر الدین علی بن امیر نظام الدین احمد

سید علیخان مدنی: ۴۱۵، ۴۱۸

سید علی نقی خان فرزند سید حشمت علی:

۴۰۸

سید قوام الدین محمد نوربخشی: ۱۶۳۰ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۸۵۱ - فهرست اعلام تاریخی ص: ۱۸۱۳

اجد بن محمد صادق بحرانی: ۳۳۰

سید ماجد حسینی: ۱۴۸۷

سید مجد الدین محمد بن ابی طالب حسینی:

۱۵۴۷، ۱۷۲۷ - ۱۷۲۹

سید محمد باقر ابن محمد مؤمن سبزواری:

۳۴۳

سید محمد بن فلاح شوشتری مشعشعی: ۲۰۵

سید محمد بن فلاح واسطی: ۱۳۶، ۱۳۷

سید محمد بن محمد موسوی سبزواری:

۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۱۶

سید محمد ترابی: ۱۴۸۷، ۱۴۹۷، ۱۵۱۳

سید محمد تقی فخرداعی گیلانی: - فخرداعی گیلانی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۵۲

سید محمد حیدر عاملی: ۲۵۰

سید محمد سعید قهپایی: ۲۵۰

سید محمد صادق طباطبائی: ۱۰۵۰

سید محمد طاهری شهاب ساروی: ۱۵۹۰ نیز- طاهری شهاب

سید محمد فندرسکی: ۳۱۴

سید محمد مرتضی حسینی واسطی: ۴۰۹

سید محمد مشعشع: ۱۳۶، ۱۴۶

سید محمد مشکات بیرجندی: ۳۱۲، ۳۲۶

سید محمد موسوی: ۱۸۶

سید محمد نوربخش: ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۶، ۶۴۲

سید محمد هروی: ۴۵۸

سید محمود فرخ: ۷۳۱

سید مرتضی: ۱۴۷۷

سید مرتضی بن داعی رازی: ۲۰۳

سید مرتضی علم الهدی: ۱۴۸۱

سید مفضل خان: ۱۵۵۸

سید میر ابو الوفا: ۵۹۷

سید میرزا:- سید نعمه الله جزائری شوشتری سید میرزا ابو الفتح: ۲۹۱

سید میرزا محمد بن شرف الدین علی بن نعمه الله جزائری:- سید نعمه الله جزائری شوشتری

سید نجم الدین ابو القاسم محمد میانکالی کابلی:- کاهی کابلی

سید نصر الله تقوی: ۲۶۱

سید نعمه الله جزائری شوشتری: ۱۷۸، ۱۸۲، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۹۹، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۴۱۳

سید نور الله: ۲۰۵، ۴۴۵

سید نور الدین علی شوشتری: ۲۴۴

سید نور الدین علی بن حسن موسوی عاملی:

۱۸۶، ۲۴۴، ۳۰۶

سید نور الدین علی عاملی:- سید نور الدین علی بن حسن موسوی عاملی

سید نور الدین مرعشی: ۱۷۹۱

سید هاشم احسائی: ۲۴۴

سید هاشم بن سلیمان بحرانی: ۲۴۹

سیف خان: ۱۳۴۰، ۱۳۴۲

سیف الدین: ۱۷۰۳

سیف الدین احمد بن قطب الدین یحیی بن محمد بن سعد الدین مسعود تفتازانی:- سیف الدین احمد تفتازانی

سیف الدین احمد تفتازانی: ۳۴۵

سیف الدین ظفر نوبهاری:- سیف الظفر نوبهاری

سیف الدین محمد حسینی: ۱۶۳۴

سیف الدین محمد فرغانی: ۸۸، ۱۹۰، ۱۰۹۴

سیف الدین نجم آبادی: ۱۷۸۰، ۱۷۸۴، ۱۸۰۳

سیف الظفر نوبهاری: ۱۵۸۱

سیف الملک: ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۳۳

سیفی بخارایی: ۳۹۸

سینه چاک: - ملا یوسف مولوی

- ش - شاپور بن اردشیر: ۱۶۵۰

شاپور تهرانی: ۴۷۹، ۴۸۸، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۹۷، ۶۰۶، ۱۰۵۹، ۱۰۹۷ - ۱۱۱۰، ۱۶۸۸

شاردن: ۷۷، ۱۰۵، ۱۴۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۵۳

شارق بیگ: ۵۳

شافعی: - امام اعظم شافعی

شانی تکلؤ: ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۲۶، ۵۵۱، ۶۲۳، ۹۴۳ - ۹۴۹، ۱۰۸۳

شاه: - شاه محمد دارابی

شاه ابو الحسن: ۴۴۸

شاه ارزانی: ۳۶۰ - ۳۶۱

شاه اسماعیل (اول) صفوی: ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴،

۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸،

۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۴،

۲۰۰، ۲۰۲، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۴۵، ۳۵۸، ۳۷۴، ۳۷۵، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۴۸، ۴۸۳، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹،

۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۷۵، ۵۸۳، ۵۹۳، ۶۱۰، ۶۲۲، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۹، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۸۱، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۳۰،

۷۶۴، ۷۷۸، ۸۶۵، ۱۱۸۱، ۱۳۰۳، ۱۴۴۲، ۱۴۷۲، ۱۴۸۵، ۱۵۰۹، ۱۵۶۰، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۵۶۵، ۱۵۶۸، ۱۵۷۸، ۱۵۹۱، ۱۵۹۵،

۱۵۹۹، ۱۶۰۴، ۱۶۰۹، ۱۶۱۱، ۱۶۱۳، ۱۶۱۶، ۱۶۲۱، ۱۶۲۹، ۱۶۳۳، ۱۶۳۸، ۱۶۴۶، ۱۶۴۸، ۱۶۵۲، ۱۶۵۸، ۱۶۵۹، ۱۶۶۳، ۱۶۹۲، ۱۷۰۹،

۱۷۲۴، ۱۷۲۹، ۱۷۳۳، ۱۷۷۶، ۱۷۷۸

شاه اسماعیل دوم: ۹، ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۷۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۷۳، ۴۰۱،

۴۵۰، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۶۲۲، ۶۲۷، ۷۳۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۷۱، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۱، ۷۹۳، ۸۱۹، ۸۲۰، ۱۳۱۴، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶،

۱۶۷۴، ۱۶۷۹، ۱۶۹۳، ۱۷۲۴، ۱۷۷۶

شاه اسماعیل خطایی: - شاه اسماعیل اول شاه برهان الدین خلیل الله: ۱۳۱۱، ۱۳۱۴

شاه تهماسب اول صفوی: ۹، ۱۰، ۱۱ - ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۳۸، ۴۴، ۵۴، ۵۹، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴،

۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴ و صدها صفحه دیگر

شاه تهماسب دوم صفوی: ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۵۶، ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۵۵۹

شاه جعفر: ۴۴۸، ۶۶۵

شاه جهان: ۲۵، ۴۷، ۴۹، ۱۰۵، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۳۱۱، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۸۱، ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۱۰، ۴۵۰، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۷۶، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۱۴، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۹۰، ۶۰۴، ۸۷۲، ۹۶۸، ۱۰۳۶، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۲، ۱۰۵۷، ۱۱۲۲، ۱۱۴۸، ۱۱۵۰، ۱۱۶۰، ۱۱۷۳، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۹۶، ۱۲۰۴، ۱۲۲۴، ۱۲۲۸، ۱۲۳۴، ۱۲۳۷، ۱۲۴۲، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۶۱، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۲۱، ۱۳۲۶

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۵۴

۱۳۴۰، ۱۳۵۲، ۱۴۴۹، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۵۰۲، ۱۵۲۱، ۱۵۳۹، ۱۵۴۵، ۱۵۵۷، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۶، ۱۵۸۳، ۱۵۹۸، ۱۷۱۱، ۱۷۱۹، ۱۷۲۱، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷، ۱۷۳۳، ۱۷۴۶، ۱۷۵۰، ۱۷۵۲، ۱۷۵۵، ۱۷۵۷، ۱۷۶۰، ۱۷۶۲، ۱۷۶۵، ۱۷۶۶، ۱۷۷۰، ۱۷۷۶، ۱۷۷۷، ۱۷۷۹، ۱۸۰۲

شاه جهانگیر: - جهانگیر پادشاه

شاه جهانگیر هاشمی کرمانی: - هاشمی کرمانی

شاه حبیب الله غازی: ۴۴۶

شاه حسن: ۳۷۶ - ۳۷۷

شاه حسن ارغونی: - میرزا شاه حسن ارغونی

شاه حسن انجوی شیرازی: - شاه حسن

شاه حسین بن امیر ذو النون ارغون: ۶۵۵، ۶۵۸

شاه حسین سیستانی: ۱۵۷۸، ۱۷۲۲، ۱۷۲۵

شاه حمید: ۱۳۴۱

شاه حیدر: ۴۴۸، ۶۶۵، ۱۶۳۰

شاه خلیل الله: ۵۰۲، ۷۶۴، ۷۶۵، ۱۳۱۱

شاهرخ: ۱۸۰۸

شاهرخ فرزند تیمور: ۴۵۵، ۴۵۷، ۵۷۵، ۷۲۱، ۱۳۱۱، ۱۵۹۵، ۱۶۵۸، ۱۶۷۳، ۱۷۲۳

شاهرزای سبزواری: ۱۲۶۶

شاهزاده بدیع الزمان: ۱۵۲۰

شاهزاده بهرام: ۱۵۳۷، ۱۵۴۳

شاهزاده پرویز: ۹۲۱، ۱۰۲۶، ۱۷۵۲

شاهزاده تاج الملوک: ۱۵۳۸

شاهزاده حسین: ۴۸۶، ۸۶۵، ۱۱۷۱

شاهزاده خرم: ۵۸۱، ۱۰۰۱، ۱۰۳۶، ۱۴۵۵

شاهزاده دانیال: ۸۴۲، ۸۷۱، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۱۲۴۲

شاهزاد سلطانم: ۱۶۳۰

شاهزاده سلیم: ۴۷۲، ۴۸۰، ۱۶۹۹، نیز - جهانگیر پادشاه

شاهزاده شجاع بن شاهجهان: ۱۷۵۲، ۱۷۵۵

شاهزاده علاء الدین: ۴۴۶

شاهزاده گل: ۱۵۲۷

شاهزاده محمد:- اورنگ زیب عالمگیر

شاهزاده محمد اکبر: ۱۷۸۱، نیز- جلال الدین اکبر

شاهزاده مراد: ۱۴۲، ۸۵۶، ۸۷۱، ۹۰۲، ۱۲۴۷، ۱۴۵۵

شاهزاده مرادبخش: ۹۶۸

شاهزاده مریم سلطان: ۵۰۴

شاهزاده معز الدین: ۵۹۱

شاهزاده ملا عیدی: ۱۲۳۴

شاهزاده ملک احمد: ۱۵۲۹

شاه سلطان حسین: ۹، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۶، ۶۲، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۵۵، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۳۷، ۲۵۹، ۲۷۷، ۳۴۹، ۵۹۷ و بسیاری از صحایف دیگر شاه سلیمان صفوی: ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۳۶، ۶۷، ۷۵، ۷۷، ۸۹، ۹۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۳۷، ۲۵۹، ۲۷۲، ۳۱۵، ۳۴۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۹۷، ۱۱۱۲، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۳۰۲، ۱۳۲۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۲، ۱۳۶۷، ۱۴۶۶، ۱۴۷۱، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۳، ۱۵۹۱، ۱۷۷۵، ۱۷۸۰

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۵۵

۱۷۸۱، ۱۷۸۵، ۱۷۸۶

شاه سلیم:- جهانگیر پادشاه

شاه شجاع: ۹، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۶، ۴۱، ۵۵، ۹۰، ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۴۹، ۴۹۷، ۵۱۳، ۶۱۱، ۱۴۵۶، ۱۵۹۸، ۱۷۵۲، ۱۷۵۵

شاه شیخ ابو اسحق اینجو: ۱۵۵۹

شاه صفی: ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۵۵، ۶۷، ۷۷، ۸۱، ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۵۱۳، ۶۱۱ و بسیاری از صحایف دیگر

شاه طاهر دکنی: ۱۳۳، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۸۶، ۶۶۲-۶۷۰، ۱۵۹۵، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰، ۱۶۳۳، ۱۶۵۴، ۱۶۵۵

شاه طاهر بن شاه رضی الدین حسینی خواندی انجدانی:- شاه طاهر دکنی

شاه عادل: ۱۳۴۲

شاه عالم بهادر: ۳۶۴، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۷۴، ۱۳۹۴، ۱۴۱۵، ۱۵۰۲، ۱۵۲۲، ۱۵۲۶، ۱۵۳۷، ۱۵۷۱، ۱۵۸۷، ۱۵۳۶

شاه عباس دوم صفوی: ۱۰، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۵۵، ۵۶، ۷۵، ۸۱، ۹۰، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۱۷، ۲۳۷، ۲۴۵، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۶۶، ۴۰۴، ۴۹۷، ۵۰۲، ۵۱۳، ۱۰۲۰، ۱۱۱۲، ۱۱۸۲، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۳۰۲، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۴۶۶، ۱۴۶۸، ۱۴۷۷، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۵۶۱، ۱۵۶۲، ۱۵۶۸، ۱۵۹۹، ۱۷۷۵، ۱۷۷۸، ۱۷۸۴

شاه عباس سوم: ۳۲، ۳۷، ۳۹۴، ۱۵۵۹

شاه عباس کبیر صفوی: ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰

۹۶۹، ۹۶۷، ۹۶۰، ۹۵۹، ۹۴۵، ۹۴۴، ۹۳۳، ۹۳۰، ۹۲۱، ۹۱۸، ۸۸۱، ۸۷۸، ۸۷۷، ۸۷۳، ۸۳۴، ۷۴۳، ۷۴۲، ۷۴۱، ۶۹۵، ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۲۹،
 ۹۷۰، ۹۸۹، ۹۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۵، ۱۰۳۳، ۱۰۴۱، ۱۰۷۰، ۱۰۷۶، ۱۰۷۸، ۱۰۸۳، ۱۰۹۹، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۲۱، ۱۱۲۷، ۱۱۳۵،
 ۱۱۵۹، ۱۱۸۲، ۱۱۸۴، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۶۷، ۱۲۷۲، ۱۲۸۹، ۱۳۰۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۵، ۱۴۷۷، ۱۴۸۳، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۵۶۳،
 ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۶۹، ۱۵۹۹، ۱۶۷۹، ۱۶۸۰، ۱۶۸۴، ۱۷۲۲، ۱۷۲۳، ۱۷۲۵، ۱۷۲۸، ۱۷۳۱، ۱۷۴۲، ۱۷۴۳، ۱۷۴۴، ۱۷۷۵، ۱۷۷۸، ۱۷۹۸،
 ۱۸۰۳، ۱۸۱۵

شاه علی اکبر بن محمد: ۱۴۶۱، ۱۷۲۳

شاه علی شاهنشاهان: ۱۷۲۳

شاه فتح محمد قادری: ۱۵۸۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۵۶

شاه فضل الله جمالی دهلوی: ۴۸۵

شاه فقیر الله آفرین: ۶۰۱، ۶۰۲

شاه قاسم انوار: ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۵۷، ۷۵۰

شاه قاسم فهمی قزوینی: ۱۲۵

شاه قاضی یزدی: ۲۵۰

شاه قلی بابای تکلو: ۱۶۵

شاه قلی بیگ: - قلی بیگ شاملو

شاه قلی خلیفه مهرداد: ۱۶۷۰، ۱۶۷۲

شاه قوام الدین اصفهانی: ۱۶۳۰

شاه محب الله: ۴۴۶

شاه محب الدین حبیب الله: ۱۳۱۱

شاه محمد بن حکیم بن همایون: ۱۴۸۸

شاه محمد دارابی: ۱۵۹۳، ۱۷۹۱-۱۷۹۳

شاه محمد سرنایی: ۸۴

شاه محمد قزوینی: ۱۵۹۰

شاه محمود حسنی شیرازی: ۱۰۴۱

شاه محمود ثانی: ۱۶۵۸

شاه مراد خوانساری: ۸۴

شاه مرتضی: ۳۲۹

شاه نظام شیخ برهان: ۶۶۶

شاه نظر قمشه‌بی: ۴۷۴، ۸۹۳

شاه نعمه الله باقی: ۷۶۴

شاه نعمه الله ولی: ۴۴۵، ۴۴۶، ۵۰۲، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۷۶۴، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۵۸۱

شاه نعمه الله یزدی: ۶۷۳، ۱۶۳۰

- شاهنواز خان: ۴۷۳، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲
- شاهنواز خان: - گرگین خان
- شاهنواز خان: - میر عبد الرزاق خوافی
- شاهنواز خان شیرازی: ۹۳۲
- شاه نور الله: ۱۳۱۱
- شاه نور الدین نعمه الله ولی: - شاه نعمه الله ولی
- شایسته خان: - میرزا ابو طالب خانجهان
- شبللی نعمانی: ۱۱۴، ۲۰۳، ۷۹۹، ۸۴۲، ۸۴۷، ۸۹۷، ۹۰۰، ۱۰۵۶، ۱۰۵۹، ۱۲۷۲
- شجاع الدین الیاس رومی: ۲۹۰، ۲۹۱
- شجاع الدین غضنفر کاشانی کره جاری: ۶۲۹، ۷۶۵
- شداد: ۱۶۴۹
- شدید: ۱۶۴۹
- شراری همدانی: ۴۷۴، ۱۰۳۱
- شرف جهان قزوینی: ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۴۹، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۷۹ - ۶۹۱، ۶۹۵، ۶۹۶، ۹۲۱، ۱۶۳۰، ۱۶۷۹، نیز - میرزا شرف جهان قزوینی
- شرف خان بدلیسی: ۷۹، ۸۰، ۱۶۹۱، ۱۶۹۶
- شرف الدین اسماعیل یمنی الشافعی: ۱۶۶۸
- شرف الدین حسین حسینی ابراهیمی: ۱۶۷۷، ۱۶۷۸
- شرف الدین شفروه: ۳۹۰
- شرف الدین علی بافقی: ۷۶۲
- شرف الدین علی پیام اکبرآبادی: ۴۸۶
- شرف الدین علی یزدی: ۳۹۸، ۴۰۰، ۶۸۱، ۷۱۶، ۱۴۴۷، ۱۶۰۵، ۱۶۶۷
- شرف قزوینی: - شرف جهان قزوینی
- شرلی، سرآنتونی: ۲۲، ۵۴
- شرلی، سررابرت: ۲۲، ۵۴، ۵۵، ۷۸
- شروانشاه: ۱۵۹۵
- شریفا: ۵۱۲، ۵۱۳، ۸۶۶
- شریف تبریزی: ۵۲۴، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۹، ۶۷۱ - ۶۷۴
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۵۷
- شریف خان: - خواجه شاه
- شریف کاشی: ۵۹۷
- شعبان سروری: ۳۸۱
- شعوری کاشی: ۵۱۸

شعوری مشهدی: ۵۱۸

شفایی اصفهانی: ۳۶۱، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۹۶، ۶۱۳، ۶۲۱، ۱۰۲۵، ۱۰۷۵-۱۰۸۳، ۱۱۲۸، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۳۹۹، ۱۶۴۰، ۱۶۴۱

شفر: ۱۵۷۶

شفیعی اعمی شیرازی: - اثر شیرازی

شفیع خوزانی: ۵۰۰

شفیعی: - ضیاء الدین اردوبادی

شفیعی: - میر حسین معمای

شکر الله شروانی: ۲۸۵

شکوهی همدانی: ۵۰۱، ۵۱۲

شکوهی یزدی: ۵۱۶

شکیبی اصفهانی: ۴۵۷، ۴۷۲، ۴۷۴، ۵۱۴، ۵۴۲، ۶۱۷، ۸۲۸، ۸۷۴، ۹۰۳، ۹۳۷-۹۴۳، ۹۵۱

شمخال خان سلطان: ۱۰۹

شمسای رزین قلم: ۴۶۵

شمسای شیرازی: ۸۶۶، ۱۷۶۲، ۱۷۶۳

شمسای گیلانی: ۲۴۸، ۲۷۱، ۳۲۵-۳۲۶، ۳۵۱

شمس الانام شیرازی: ۸۰۱

شمس تبریزی: - شیخ شمس الدین تبریزی

شمس الدوله (یا: شمس الدین) محمد: ۱۶۰۷

شمس الدین بن خلکان: ۱۷۹۵

شمس الدین بن حاجی شرف بن ضیاء الدین:

۱۶۹۲، ۱۶۹۳

شمس الدین تبریزی (عموی صائب): ۱۲۷۳

شمس الدین خفزی: - شمس الدین محمد خفزی

شمس الدین عاملی: ۱۲۷، ۲۰۵، ۲۶۴، ۱۴۷۰

شمس الدین عبد الله خاکی شیرازی: ۱۷۱۶

شمس الدین علوی: ۱۴۱۷

شمس الدین علی خلخالی: ۳۵۱

شمس الدین فقیر دهلوی: ۶۰۲، نیز - فقیر دهلوی

شمس الدین محمد بن احمد خفزی: - شمس الدین محمد خفزی

شمس الدین محمد بن اشرف حسینی سمرقندی: ۲۹۱

شمس الدین محمد بن مبارکشاه: ۳۰۴، ۳۰۶

شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری:

۱۵۸۶

شمس الدین محمد جوینی: ۳۴۶، ۵۹۰

شمس الدین محمد حسین حکیم: ۱۴۹۳، ۱۴۹۴

شمس الدین محمد خفزی: ۱۶۰، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۷۱، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۴۷، ۳۵۰، ۶۶۵، ۶۸۵، ۱۴۶۴، ۱۶۳۰

شمس الدین محمد شیرین مغربی شیرازی:

۱۲۷۲، ۱۲۷۳

شمس الدین محمد صاحب‌دیوان جوینی:

۳۴۶، ۵۹۰

شمس الدین محمد عاملی: - ابن خاتون

شمس الدین محمد کارخانه آقاسی: ۹۱

شمس الدین محمد گیلانی: ۲۴۸، ۲۷۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۵۱، نیز - شمسای گیلانی

شمس الدین محمد لاهیجی: ۶۴۲

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۵۸

شمس الدین محمود اصفهانی: ۲۷۱

شمس الدین مشهدی: ۱۴۰۴

شمس الشعرا کمال الدین محتشم کاشانی: - محتشم کاشانی

شمس قیس رازی: ۳۹۶

شمس مغربی: ۱۲۷۲

شمس شترکوهی: ۸۴

شمعون بن حمون: ۱۲۵۲، ۱۵۳۵

شمعی: ۲۲۲

شب غازانی: - نظام شاهی

شوکت بخاری: ۵۹، ۴۴۰، ۵۰۳، ۵۲۳، ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۴۸، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۷۰، ۱۳۲۷، ۱۳۳۳ - ۱۳۳۹

شهاب الدین احمد خان: ۱۶۸۲

شهاب الدین احمد عبادی: ۴۱۳

شهاب الدین تواریخی: ۲۷۳

شهاب الدین شاهجهان: - شاه جهان

شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی

شاهجهان: ۱۳۱۳، نیز - شاهجهان

شهاب الدین یحیی سهروردی: - شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی

شهاب معمایی: ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۸، ۴۶۲

شهربانو: ۱۵۱۵، ۱۵۲۶

شهرت شیرازی: ۱۳۹۴ - ۱۳۹۷

شهریار: ۴۸۲، ۱۲۶۱

شهزاده بانو مدهومالت: ۶۰۰، ۶۰۱

شهزاده شهریار: ۱۲۶۱، نیز- شهریار

شهید اول:- شمس الدین عاملی

شهید ثانی: ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۶۴، ۲۶۷، ۳۰۶، ۳۳۲

شهیدی، سید جعفر: ۱۸۰۸

شیان: ۵۰

شیبک خان: ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۹۸، ۹۹، ۱۶۳، ۱۹۸، ۵۰۹، ۵۸۳، ۶۴۲، ۱۳۰۳، ۱۶۰۹، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲

شیخ آذری:- حکیم آذری

شیخ آقا بزرگ تهرانی: ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۹۹، ۳۲۶، ۱۵۱۶، ۱۵۶۷، ۱۶۲۴، ۱۸۱۰

شیخ ابراهیم قطیفی بحرانی:- ابراهیم بن سلیمان قطیفی بحرانی

شیخ ابراهیم نیازی: ۴۰۱

شیخ ابو اسحق اینجو: ۱۵۵۹

شیخ ابو الخیر: ۴۶۰، ۸۴۰

شیخ ابو الفضل: ۸۴۰، نیز- ابو الفضل فیاضی

شیخ ابو الفضل بن مبارک: ابو الفضل علّامی

شیخ ابو الفضل علّامی: ابو الفضل علّامی

شیخ ابو الفیض:- فیضی فیاضی

شیخ ابو القاسم اردستانی:- قاسم اردستانی

شیخ ابو القاسم انصاری کازرونی: ۱۰۴۸، ۱۵۹۲

شیخ ابو محمد خالدی دهلوی: ۱۵۸۵

شیخ ابو المؤید محمد بن خطیر الدین: ۲۲۵

شیخ ابو یزید خلخالی: ۶۸۵

شیخ احمد احسائی: ۳۲۲

شیخ احمد افلاکی: ۱۶۲۸

شیخ احمد خلخالی: ۶۸۵

شیخ احمد زرگر: ۹۱۸

شیخ احمد ژنده پیل: ۷۸۹

شیخ احمد سهرندی: ۱۳۴۱

شیخ الاسلام بهاء الدین محمد بن حسین بن

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۵۹

عبد الصمد عاملی:- شیخ بهائی

شیخ الاسلام شمس الدین احمد بن سلیمان:

- ابن کمال پاشا

شیخ اسمعیل انقروی مولوی: ۲۲۳، ۳۰۲

شیخ اسمعیل حقی: ۲۲۳

شیخ اشراق: ۳۰۸، ۳۲۴، ۳۲۷

شیخ الله دیه ابن شیخ عبد الرحیم: ۱۵۸۴

شیخ برهان الدین سیکری وال: ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۷

شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد عاملی اصفهانی: - شیخ بهایی

شیخ بهایی: ۱۰، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۱،

۲۹۳، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۵۴۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۹-۱۰۴۷، ۱۴۶۴، ۱۴۶۷،

۱۴۷۰، ۱۴۷۳، ۱۷۹۱

شیخ جعفر بحرانی: ۲۴۴، ۲۴۶

شیخ جعفر بن کمال الدین زین القراء بحرینی:

- شیخ جعفر بحرانی

شیخ جعفر کاشف الغطاء نجفی: ۲۶۳

شیخ جلال الدین فریدون: - ۱۶۲۸

شیخ جمال الدین ابو عمرو عثمان: - ابن حاجب

شیخ جمال الدین احمد بن فهد حلی: - ابن فهد حلی

شیخ جمال الدین مطهر حلی: ۱۷۱

شیخ جمالی: ۴۴۹

شیخ جمالی کنبو: - جمالی دهلوی

شیخ جمن: ۶۰۱

شیخ جنید: - جنید بن صدر الدین ابراهیم

شیخ حرّ عاملی: - حرّ عاملی

شیخ حسن کشمیری: ۱۲۸۵

شیخ حسین بن عبد الصمد: ۳۰۶

شیخ حسین جیلانی لبنانی: ۲۵۳

شیخ حسین صوفی چشتی: ۴۵۸

شیخ حسین طبیب شیرازی: - شهرت شیرازی

شیخ حسین کمانگر: ۱۷۴۶

شیخ حیدر: - سلطان حیدر

شیخ خضر: ۱۷۹

شیخ خضر (پدر فیضی): ۸۴۰

شیخ رمضان بهشتی رومی: ۲۹۱

شیخ زاده فایض نیمردانی: ۱۵۹۰

شیخ زاده لاهیجی: - فدایی شیرازی

شیخ زین الدین الاسفرغانی: ۲۲۴

شیخ ساقی: ۴۵۷

شیخ سراج الدین عبد الله صوفی شطاری: ۲۲۵

شیخ سعد الله: ۵۹۹

شیخ سعد الدین احمد: ۶۱۳

شیخ سعید کازرونی: ۷۱۶

شیخ سماء الدین چشتی: ۱۶۲۰

شیخ سیواسی: ۲۲۳

شیخ شاه ابراهیم صفوی: ۱۴۴

شیخ شمس الدین تبریزی: ۱۶۲۸

شیخ شهاب: ۳۸۶

شیخ شمس الدین محمد لاهیجی: ۶۴۲

شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی: ۳۰۸، ۳۰۲

شیخ صدوق (ابن بابویه قمی): ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۱، ۱۳۰۶، ۱۴۶۹، ۱۶۲۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۶۰

شیخ صدوق محمد بن علی بن موسی: - شیخ صدوق ابن بابویه قمی

شیخ صفی: - شیخ صفی الدین اردبیلی

شیخ صفی الدین اردبیلی: ۳۱، ۳۲، ۵۷، ۷۳، ۸۵، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۴، ۴۲۳، ۷۵۱، ۱۵۶۱، ۱۵۶۲، ۱۵۶۵، ۱۶۳۳،

۱۷۸۹، ۱۶۶۱

شیخ صنعان: ۱۵۳۴، ۱۵۲۵

شیخ ضیاء الدین محمد (شاعر): ۳۷۱، ۳۷۲

شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی: ۲۰۹، ۲۵۷، ۲۶۶، ۴۱۷

شیخ طبرسی: ۲۶۱، ۱۴۷۵

شیخ عباس قمی: ۲۶۰

شیخ عبد الله بن صالح سماهیجی بحرانی:

۲۶۳، ۲۶۵

شیخ عبد الباسط: ۳۹۷

شیخ عبد الجلیل رازی: ۱۸۹

شیخ عبد الحسین کمره‌یی: ۹۶۸

شیخ عبد الحق محدث دهلوی: ۱۷۴۶

شیخ عبد الحمید لاهوری: ۱۱۴۹

- شیخ عبد الصمد عاملی: ۲۵۵
- شیخ عبد علی الحویزی: ۲۴۴
- شیخ عبد القادر جیلانی: ۱۷۴۷
- شیخ عبد القدوس کنکوی: ۲۲۵
- شیخ عبد المجید سیواسی: ۱۱۴۹، ۲۲۳
- شیخ عبد النبی گنگوی: ۸۴۷، ۸۴۱
- شیخ عزت الله بنگالی: ۱۵۳۸
- شیخ عز الدین: ۱۰۴۰
- شیخ عز الدین علی نقی کمره‌یی: ۱۰۴۴، ۱۰۴۰، ۱۰۲۰، ۱۰۱۹
- شیخ علی الحویزی: ۲۴۴
- شیخ علی بن حسین بن عبد العالی کرکی: ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۵۶، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۰۵، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۱، ۱۶۹، ۸۹، ۱۶، ۳۰۶، ۳۰۷، ۱۵۰۹، ۱۵۱۶، ۱۵۱۸، ۱۶۱۶، ۱۶۲۴، ۱۶۷۷، نیز - محقق کرکی
- شیخ علی بن سهیل بن ازهر اصفهانی: ۱۳۳۴
- شیخ علی بن محمد بن حسن عاملی: ۲۱۷
- شیخ علی بن هلال جزائری: ۲۰۵
- شیخ علی خان اعتماد السلطنه: ۱۳۴۷، ۱۳۳۰
- شیخ علیخان زنگنه: - علیخان زنگنه
- شیخ علی خواجه: ۱۶۳۳
- شیخ علی شهیدی عاملی: ۳۳۲، ۲۰۹، ۱۸۶
- شیخ علی عاملی: - شیخ علی بن محمد بن حسن عاملی
- شیخ علی کرکی: - محقق کرکی
- شیخ علی نقی کمره‌یی شیرازی: ۱۷۱۴، ۱۷۱۳، ۱۴۶۸، ۱۰۲۰، ۱۰۱۹، ۶۲۶، ۵۲۶، ۵۲۵، ۲۶۱، ۱۷۳، ۱۶۷، ۱۲۴
- شیخ علی نقی کمره‌یی طغایی شیرازی: - شیخ علی نقی کمره‌یی شیرازی
- شیخ علی هضم رابع: - شیخ علی شهیدی عاملی
- شیخ عنایت الله لاهوری: ۱۵۷۴
- شیخ غوثی مندوی: - غوثی مندوی
- شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر دهلوی:
- ۱۶۲۰، ۸۴۵
- شیخ فیض صرفی: ۱۷۴۶
- شیخ فیضی هندوستانی: ۱۵۹۷، نیز - فیضی فیاضی
- شیخ کمال الدین: ۳۸۸
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۶۱
- شیخ لطف الله: ۱۷۳، ۲۳۷، ۳۴۱

شیخ لطف الله بن عبد الکریم عاملی: ۱۷۳، ۲۳۷

شیخ ماجد بحرانی: ۳۳۵

شیخ مبارک ناگوری: ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۸، ۸۵۰

شیخ محب الله الله آبادی: ۴۸۴

شیخ محسن کشمیری: - فانی کشمیری

شیخ محمد: ۲۵۹

شیخ محمد باقر خوانساری: - میرزا محمد باقر خوانساری

شیخ محمد بدخشی: ۲۹۰

شیخ محمد بن علی احسائی: ۲۰۵

شیخ محمد بن ابو طالب زاهدی گیلانی: ۳۶۵

شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانی: ۳۳۰

شیخ محمد بن حسن الحر العاملی: ۱۲۷، ۱۳۶، ۲۵۸، ۲۵۹، نیز - حرّ عاملی

شیخ محمد بن محمد: ۱۶۱۴

شیخ محمد حسن: - حرّ العاملی

شیخ محمد تقی مجلسی اصفهانی: - ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی

شیخ محمد الخاتون: ۱۴۹۷

شیخ محمد عظیم: ۱۵۳۴

شیخ محمد علی احسائی: ۲۰۵

شیخ محمد علی خزین لاهیجی: ۴۶۳، ۱۳۳۱، ۱۳۳۳، ۱۳۳۵، ۱۳۵۹، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۸۷

شیخ محمد علی ماهر اکبرآبادی: ۱۳۷۳

شیخ محمد غوثی مندوی: ۹۰۰، ۹۳۷، نیز - غوثی مندوی

شیخ محمد مراد نقشبندی: ۱۵۸۵

شیخ محمد معصوم: ۱۳۴۱

شیخ محمد هادی کاشانی: - رمزی کاشانی

شیخ محمود بن حسین افضل حاذقی گیلانی:

۲۴۷

شیخ محمود شبستری: ۳۳۴، ۱۴۷۲، ۱۶۰۴

شیخ معین الدین: ۱۴۸۹

شیخ مفید: ۲۷۴، ۱۴۷۱، ۱۴۷۷

شیخ منجهن: ۱۵۴۴

شیخ نجم الدین ابو حفص عمر بن محمد نسفی: ۱۶۴۴، ۱۶۴۵

شیخ نظام الدین عبد الشکور تهنیسری: ۲۲۴، ۲۲۵

شیخ نظام الدین محمد اولیاء: ۱۵۸۵ - نظام الدین اولیاء

شیخ یوسف بن احمد بحرانی: ۲۰۸، ۲۱۵، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۳

شیخ توپچی: ۱۴۴۸

شیدای فتحپوری: ۴۸۵، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۹۹، ۶۱۵، ۶۲۹، ۱۲۶۰-۱۲۶۶

شیرازی: ۴۹۱

شیرازی، ابن یوسف:- ابن یوسف شیرازی

شیر خان لودی:- شیر علی خان لودی

شیر شاه افغان: ۱۳، ۵۹، ۴۵۲، ۱۷۱۳

شیر علیخان لودی: ۹۶۶، ۹۸۲، ۱۱۴۷، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۷۱، ۱۲۱۲، ۱۲۳۴، ۱۲۷۱، ۱۲۸۵، ۱۳۷۶

شیرین: ۹۲۵

- ص - صائبی ثانی:- ناصر علی سرهندی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۶۲

صائب تبریزی: ۴۶۱، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۷، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۷، ۵۵۵،

۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۹۷، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۹۰۲، ۱۰۶۲، ۱۰۷۷، ۱۱۶۲، ۱۱۶۷، ۱۱۹۷، ۱۲۱۳،

۱۲۱۴، ۱۲۴۳، ۱۲۷۱-۱۲۸۴، ۱۳۲۷، ۱۳۳۰، ۱۳۴۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۹۰، ۱۳۹۴، ۱۷۷۱، ۱۷۷۸

صابر: ۷۶۷

صابر اصفهانی: ۷۶۷، ۸۰۳

صابر برفاق:- حافظ صابر برفاق

صاحب بن عباد: ۱۸۸

صاحبقران:- شاه جهان

صاحبقران:- حمزه بن آذرک شاری

صادق: ۱۶۱۳

صادق بیگ صادقی افشار:- صادقی افشار

صادق خان:- محمد صادق

صادقی:- میرزا صادق مینا

صادقی افشار: ۴۲۹، ۵۰۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۷۷، ۶۷۱، ۶۷۵، ۷۳۰، ۷۳۶، ۷۷۷، ۷۱۸، ۷۲۸، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۵۹، ۱۰۲۴، ۹۵۸، ۱۰۱۷، ۱۰۹۷،

۱۱۰۲، ۱۱۹۷

صادقی بیگ افشار:- صادقی افشار

صادقی کتابدار:- صادقی افشار

صافی اردوبادی: ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۱۳۵

صالحی هروی: ۴۵۷

صبوحی: ۱۱۵۹

صبوحی جغتایی: ۴۵۸

صبوحی کابلی: ۴۵۸

صحیفی: ۶۱۷

صدر: ۲۳۷، ۱۵۲۱

صدر: ۱۴۶۷

صدرای شیرازی: - ملا صدرای شیرازی

صدر ترکه اصفهانی: - افضل الدین صدر ترکه اصفهانی

صدر ثانی: ۳۵۳، نیز - صدر الدین محمد

صدر خواجه: ۲۳۷

صدر الدین بن شرف جهان قزوینی: ۵۰۰

صدر الدین خان استاجلو: ۱۶۷۰

صدر الدین عارف: ۱۶۲۰

صدر الدین علی بن امیر نظام الدین احمد: - سید علیخان کبیر

صدر الدین علی بن معصوم بن احمد: - سید علیخان کبیر

صدر الدین عینی: ۱۶۲۱

صدر الدین محمد: ۶۸۴، ۶۸۵

صدر الدین محمد: ۳۰۳، ۳۵۳

صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازی قوامی:

۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۳۰

صدر الدین محمد بن ابراهیم دشتکی شیرازی:

- صدر الدین محمد دشتکی شیرازی

صدر الدین محمد بن زبردستخان: ۱۵۸۷

صدر الدین محمد دشتکی شیرازی: ۱۱۸، ۲۳۸، ۲۷۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۳۹، ۶۸۳

صدر الدین محمد زبردستخان: ۱۵۸۷

صدر الدین موسی (بن صفی الدین اردبیلی):

۱۴۴، ۱۶۳۳

صدر العلماء: - صدر الدین محمد دشتکی شیرازی

صدر المتألهین صدر الدین محمد بن ابراهیم

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۶۳

قوامی شیرازی: - ملا صدرای شیرازی صدقی: ۶۰۸، ۷۹۳

صدیق محمد حسن خان: ۷۸۹، ۹۶۶، ۱۲۰۴، ۱۳۰۲

صدیقی غلامحسین: ۱۴۹۳

صفا، ذبیح الله: ۷، ۵۴، ۱۱۴، ۱۴۶، ۱۵۲، ۷۹۲، ۸۳۹، ۱۰۵۶، ۱۱۵۲، ۱۴۹۳، ۱۵۱۶

صفدر علی: ۳۹۷

صفری: ۶

صف شکن خان:- میرزا لشکری

صفی اصفهانی: ۱۲۵، ۴۹۱، ۴۹۲، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳-۱۰۰۷، ۱۴۴۱

صفی الدین اردبیلی:- شیخ صفی الدین اردبیلی

صفی سبزواری: ۹۷۰

صفی صفاهانی: ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، نیز- صفی اصفهانی

صفی قلی بیگ شاملو: ۱۰۰۴، ۱۳۰۷، ۱۳۲۷، ۱۳۳۴، ۱۳۵۲

صفی قلی خان: ۵۰۳، ۱۳۳۰، ۱۷۹۸

صفی قلی خان شاملو: ۵۰۳، ۱۳۲۷، ۱۳۳۴

صفی میرزا:- سام میرزای صفوی

صفی میرزا: ۹۷۲، ۱۰۲۰، ۱۰۸۸، ۱۱۱۲، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۴۵، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۸۲، ۱۱۹۶، ۱۲۱۴، ۱۲۷۶، ۱۳۰۲، ۱۳۰۶، ۱۳۴۷

صفی یزدی: ۹۲۳، ۱۰۰۴

صفیای اصفهانی:- صفی اصفهانی

صفیه سلطان: ۷۶۴، ۷۶۵

صلاح الدین فریدون قونیوی: ۱۶۲۸

صلاح الدین یوسف: ۱۶۴۵

صمصام الدوله شاهنواز خان:- میر عبد الرزاق خوافی

صوفی آملی: ۵۱۸، ۱۰۴۷-۱۰۵۵

صوفی اصفهانی: ۱۰۴۷، ۱۰۵۶

صوفی شیرازی: ۱۰۴۸

صوفی کازرونی: ۱۰۴۸

صوفی مازندرانی: ۵۱۸، -صوفی آملی

صوفی همدانی: ۱۰۴۸

صیدی تهرانی: ۴۶۱، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۶۰، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۸، ۱۱۷۴، ۱۲۲۳-۱۲۲۷، ۱۲۴۳

- ض - ضحاک: ۱۷۰۰

ضعیفی:- محمد قره‌طوبی رومی

ضمیری اصفهانی: ۴۹۶، ۵۱۵، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۴۹، ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۱۳، ۶۳۹، ۶۸۶، ۶۹۴-۷۰۰، ۷۹۳، ۸۲۸، ۹۲۰

ضیاء اصفهانی: ۵۹۹، ۱۰۸۳-۱۰۸۷، ۱۰۹۰

ضیاء الدین اردوبادی: ۴۰۰

ضیاء الدین حدائق شیرازی: ۳۸۳

ضیاء الدین محمد: ۳۷۱

ضیاء الدین نور الله شوشتری مرعشی: ۱۶۹

- ط - طارق بن زیاد: ۱۵۱۷

طاش کبری زاده: ۴۶، ۲۸۷، ۲۸۸

طالب (و مطلوب): ۱۵۲۸

طالب آملی: ۵۸، ۱۱۳، ۱۲۶، ۴۴۱، ۴۶۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۶۴

۴۸۷، ۴۹۱، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۹، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۳۰، ۱۰۵۶ -

۱۰۶۹، ۱۱۰۳، ۱۱۵۰، ۱۱۹۴

طالبها: - طالب آملی

طالبای کلیم: - کلیم کاشانی

طاهر: ۶۶۳

طاهر دکنی: ۴۸۶ - شاه طاهر دکنی

طاهر غنی کشمیری: - غنی کشمیری تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۸۶۴ ۱ - فهرست اعلام تاریخی ص: ۱۸۱۳

، ابو القاسم: ۶، ۷۹، ۱۱۱، ۱۴۰

طاهری شهاب: ۵۷۴، ۱۰۵۶، ۱۰۶۲، ۱۵۹۰

طبرسی: ۲۶۱، ۱۲۶۸، ۱۴۷۵

طرحی شیرازی: ۵۱۵، ۵۱۶، ۸۰۰، ۸۰۱ - ۸۰۷، ۱۷۳۱

طرزی: ۱۴۹۷، ۱۵۵۰، ۱۷۱۸ - ۱۷۲۲

طغانشاه: ۱۷۲۴

طغرای مشهدی: ۴۴۰، ۵۵۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۱۰۳۳، ۱۱۵۱، ۱۱۶۱، ۱۶۰۰، ۱۷۱۸، ۱۷۷۰ - ۱۷۷۴

طغرل بیگ سلجوقی: ۱۶۵۱، ۱۷۲۴

طفیلی ابدال: ۴۲۵

طوفی تبریزی: ۵۲۵

طهرانی، سید جلال الدین: ۳۴۹، ۱۶۳۸

طهماسب قلی بیگ یزدی: ۶۱۴

- ظ - ظریفی: - حسن چلیپی

ظفر (بهادر شاه ثانی): ۴۸، ۴۶۳

ظفر خان احسن: ۴۸۳، ۵۷۰، ۵۷۸، ۱۱۸۵، ۱۲۴۱ - ۱۲۴۵، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۸۶

ظلمت عیار: ۱۵۲۳

ظهوری ترشیزی: ۴۴۸، ۴۷۴، ۴۸۶، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۸، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۸، ۷۹۴، ۸۴۳، ۹۰۳، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۷۷ -

۹۸۸، ۱۰۳۳، ۱۶۰۰، ۱۷۱۷ - ۱۷۶۱، ۱۷۱۸

ظهیرای تفرشی: ۱۷۱۸

ظهیر الدین بابر: ۱۳، ۲۵، ۴۶، ۴۷، ۵۹، ۶۷، ۱۱۳، ۱۹۹، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۶، ۴۲۱، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۶۹، ۴۸۴، ۵۷۸

۱۴۸۶، ۱۴۹۹، ۱۵۵۳، ۱۵۷۰، ۱۵۷۲، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۲۰، ۱۶۳۰، ۱۶۳۷، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰، ۱۷۳۳

ظهیر الدین محمد بابر شاه: - ظهیر الدین بابر

ظهیر الدین محمد حسینی اردستانی: ۲۲۰

ظهیر فاریابی: ۳۷۴، ۳۹۰، ۵۲۳، ۵۴۹، ۱۰۹۴

ظهیری تفرشی: ۱۷۱۸

-ع- عابد خان: ۱۶۸۵

عابدی، سید امیر حسن: ۱۰۰۷، ۱۰۰۹

عادلخان: ۱۵۳۶، ۱۶۵۹

عادلشاه ابراهیم ثانی: -سلطان عاد شاه ابراهیم ثانی

عاد شاه بیجاپور: ۹۵۲، ۱۵۹۸، نیز- ابراهیم عادلشاه

عارف: -شاه محمد دارابی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۶۵

عارف ایگی: ۵۵۰، ۵۵۱، ۶۰۸، ۹۹۲-۱۰۰۰

عارف لاهیجی: ۵۱۵، ۸۰۱

عاصم بن ابی النجود: ۲۴۵- ابن ابی النجود

عاصم بن صفوان: ۱۵۲۲

عادل خان خوافی: -عادل خان رازی

عادل خان رازی: ۴۶۳، ۶۰۱، ۱۵۴۳

عالمگیر اورنگ زیب: -اورنگ زیب

عالمگیر ثانی: ۱۷۹۸

عالی شیرازی: ۱۳۶۲-۱۳۶۶، ۱۶۰۰-۱۶۰۱، ۱۷۸۹-۱۷۹۱

عالی نیشابوری: ۵۷۳، ۵۷۴، ۱۳۸۹-۱۳۹۳

عباس اقبال آشتیانی: ۶، ۷، ۱۴، ۷۹، ۸۳، ۱۶۶، ۱۹۸، ۴۳۰، ۱۵۳۲، ۱۵۵۸، ۱۷۸۷- اقبال آشتیانی، عباس

عباس بن عبد المطلب: ۱۹۱، ۱۴۱۷، ۱۷۹۸

عباسقلی خان شاملو: ۵۰۳، ۱۱۱۲، ۱۲۶۷، ۱۳۳۴

عباس میرزا: -شاه عباس صفوی

عباس میرزای نایب السلطنه: ۳۵۱، ۳۹۴

عبد الله: ۱۵۳۷، ۱۵۶۷

عبد الله افندی: ۴۱۸، ۱۶۶۷، ۱۶۷۵، ۱۷۰۵، ۱۷۰۷، ۱۷۹۲

عبد الله بن اسعد یافعی یمنی: ۱۵۸۳

عبد الله بن حسن بن حسن بن علی: ۱۹۱

عبد الله بن صفی: ۳۶۵

عبد الله بن محمد رئیس الکتاب عثمانی: ۲۲۲

عبد الله بن نور الله بحرینی: ۲۶۰

عبد الله بهادر خان ازبک (ثانی): -عبد الله خان ثانی

عبد الله خان ازبک (اول): ۶۵۷، ۸۲۸، ۸۶۵، ۱۵۵۴، ۱۷۲۴

عبد الله خان استاجلو: ۳۶۲

عبد الله خان بن اسکندر خان شیبانی: ۱۵۰۱

عبد الله خان ثانی: ۲۱، ۲۲، ۴۸۳، ۵۱۰، ۷۱۴، ۷۱۶، ۸۲۵، ۸۶۵، ۱۵۷۷، ۱۷۲۴

عبد الله خان فیروز جنگ: ۳۶۵، ۱۰۵۹، ۱۰۶۲، ۱۱۵۰

عبد الله عباسی: ۳۷۱، ۳۸۶

عبد الله قطب شاه: ۱۲۰۹، ۱۵۹۸ - سلطان عبد الله قطب شاه

عبد الله مشعشع: ۳۰، ۳۱، ۱۳۸

عبد الباقي قصه خوان: ۴۶۵، ۴۷۱

عبد الباقي نهاوندی: ۴۶۸، ۴۷۱، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۵۲، ۶۸۲، ۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۷۹، ۸۰۰، ۸۰۹، ۸۳۹

۸۷۳، ۸۷۴، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۴، ۹۳۸، ۹۵۰، ۹۵۲، ۹۷۷، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۱۰۰۵، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۲۶، ۱۰۳۶، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵

۱۵۰۳، ۱۵۸۷، ۱۶۸۱، ۱۷۳۹-۱۷۴۲، ۱۷۵۱

عبد الباقي ولی دشت بیاضی: - ولی دشت بیاضی

عبد الجبار استرآبادی: ۵۰۵

عبد الحق بن سيف الدين بن سعد الله ترك بخاری دهلوی: ۱۷۰۳-۱۷۰۵ - عبد الحق حقی

عبد الحق حقی: ۱۴۶۱، ۱۵۷۱، ۱۵۸۲، ۱۷۰۳-۱۷۰۴

عبد الحق محدث دهلوی: - عبد الحق حقی

عبد الحکیم حاکم لاهوری: ۱۷۹۷

عبد الحمید لاهوری: ۶، ۴۹، ۲۰۰، ۴۶۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۶۶

۱۱۴۹، ۱۲۳۴، ۱۲۴۵، ۱۴۴۹، ۱۴۵۶، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴

عبد الحی حبیبی: ۱۵۵۳، ۱۵۸۲

عبد الرحمن: ۳۵۴

عبد الرحمن بن حسین: ۴۱۰

عبد الرحمن بن عبد الرسول چشتی: ۱۵۸۴

عبد الرحمن بن الکریم عباسی برهانپوری:

۱۴۹۷

عبد الرحمن جامی: - جامی

عبد الرحیم بن احمد سوربهاری: ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۶

عبد الرحیم بن احمد عبادی: ۴۱۵

عبد الرحیم بن عبد الکریم صفی پوری: ۴۱۱

عبد الرحیم خان خانان: ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۸۳، ۵۵۶، ۵۸۱، ۶۱۷، ۶۱۸، ۷۸۰، ۷۹۳، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۹، ۸۷۱

۸۸۴، ۸۸۵، ۸۹۳، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۱، ۹۰۳، ۹۰۵، ۹۰۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۵۱، ۹۷۸، ۹۸۱، ۹۸۳، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۴، ۱۰۰۸

۱۰۲۶، ۱۲۴۳، ۱۲۶۱، ۱۵۷۲، ۱۵۸۷، ۱۶۸۲، ۱۷۳۹، ۱۷۴۱، ۱۷۴۶، ۱۷۵۱، ۱۷۵۲

عبد الرزاق بیگ بن نجفقلی خان دنبلی: ۱۵۱۵

عبد الرزاق خوافی: - شاهنواز خان

عبد الرزاق کاشانی: - شیخ عبد الرزاق کاشی

عبد الرزاق گیلانی: ۱۲۰۳

عبد الرسول خیامپور: - خیامپور، عبد الرسول

عبد الرشید بن عبد الغفور حسنی مدنی تتوی:

- عبد الرشید تتوی

عبد الرشید تتوی: ۳۷۱، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۱۰

عبد الرؤف المناوی الحدادی: ۲۵۹

عبد الستار لاهوری: ۲۷۶، ۱۵۸۲

عبد السلام فارسی: ۱۴۶

عبد الصاحب بن محمد جعفر دوانی فارسی:

۲۶۳

عبد الصمد بن افضل الدین محمد بن یوسف انصاری: ۱۵۸۳، ۱۷۰۰

عبد الصمد شیرازی: ۱۴

عبد الصمد عاملی: ۲۵۵، ۴۱۴

عبد العالی بن شیخ علی کرکی: ۲۴۳، ۳۰۶

عبد العزیز بهادر خان: ۵۰۹

عبد العزیز خان ترکستان: ۵۱۱

عبد العزیز مراغی: ۳۵۴

عبد العزیز ندر محمد خان: ۱۵۷۷

عبد العلی بیرجندی: ۱۶۱، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۴۵-۳۴۷

عبد العلی تبریزی: ۱۵۹۸

عبد العلی کارنک: ۱۶۳۳

عبد العلیم: ۱۵۲۹

عبد العلی محوی اردبیلی: ۸۹۲، ۸۹۳- محوی اردبیلی

عبد العلی وقایع نگار: ۱۵۶۹

عبد الغفار صدیقی حسینی خوانساری نیشابوری هروی: ۴۰۶

عبد الغفار قزوینی: ۱۶۱۳

عبد الغفور: ۳۲۹

عبد الغفور حسینی مدنی تتوی: ۳۸۷

عبد الغفور لاری: ۴۰۶، ۴۱۳، ۱۶۶۹

عبد الغنی بیک کابلی کشمیری: ۵۹۷

عبد الفتاح فومنی: ۴۶۶، ۵۰۴، ۱۶۷۸، ۱۷۰۸-۱۷۰۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۶۷

عبد القادر بدآونی: ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۶، ۵۹۹، ۷۰۳، ۷۲۹، ۷۵۵، ۷۵۸، ۷۸۹، ۸۰۰، ۸۰۳، ۸۴۲، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۸۳، ۹۲۰، ۹۵۱،

۹۷۹، ۱۴۵۷، ۱۵۳۹، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۴۷، ۱۵۵۵، ۱۵۷۱، ۱۶۳۷، ۱۶۸۴، ۱۷۰۶

عبد اللطیف: ۱۵۷۹

عبد اللطیف بن عبد الله عباسی: ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۶، ۱۰۵۰

عبد اللطیف حسینی: - میر عبد اللطیف حسینی

عبد اللطیف خان: ۵۰۹، ۱۵۷۹، ۱۷۲۹: - سلطان عبد اللطیف بهادر خان

عبد اللطیف کازرونی: ۲۴۹

عبد القادر بیدل دهلوی: ۵۸، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۶۳، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۴۲، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۳، ۱۲۱۶،

۱۲۳۸، ۱۳۳۵، ۱۳۴۲، ۱۳۷۶-۱۳۸۶، ۱۴۶۲، ۱۶۰۱، ۱۷۹۴

عبد القادر مراغی: ۳۵۴

عبد الکریم کاشی: ۹۶۰، ۹۶۱

عبد المجید: ۴۱۲

عبد المؤمن خان: ۲۱، ۲۲

عبد المطلب: ۵۸۵

عبد النبی العثمان الشطاری: ۲۲۵

عبد النبی فخر الزمانی: ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۷۷، ۴۸۹، ۴۹۱، ۶۲۱، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۷۲۴، ۷۷۷، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱،

۸۰۴، ۸۳۵، ۸۶۶، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۹۹، ۹۰۱، ۹۰۴، ۹۰۷، ۹۲۴، ۹۳۸، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۶۰، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۲، ۹۹۴، ۹۹۵، ۱۰۰۱، ۱۰۰۵،

۱۰۰۸، ۱۰۱۳، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۳۵، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۲، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۶۲، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۳، ۱۱۲۷، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰،

۱۱۳۶، ۱۱۴۸، ۱۱۹۵، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۴۹، ۱۵۸۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۷، ۱۷۳۵-۱۷۳۹

عبد النبی گنگوی: - شیخ عبد النبی گنگوی

عبد الواحد بن محمد مفتی: ۱۵۷۸

عبد الواحد شوشتری: ۱۷۰۶

عبد الواسع: ۱۵۹۴

عبد الودود اظهر دهلوی: ۵۹۹، ۱۵۴۷

عبد الوهاب بن جلال الدین محمد همدانی:

۱۵۸۲، ۱۶۲۷- عبد الوهاب همدانی

عبد الوهاب صابونی: ۴۰۱

عبد الوهاب همدانی: ۱۵۸۲، ۱۶۲۷

عبدی بیگ نویدی شیرازی: ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۱۳، ۷۴۶-۷۵۴

عبدی گونابادی: ۶۱۴

عبید الله احرار نقشبندی: ۱۰۵۹، ۱۱۵۰

عبید الله بن زیاد: ۱۵۱۰

عبید الله بن فضل الله خبیصی: ۲۹۲

عبید الله خان ازبک: ۱۲، ۵۱، ۷۰، ۱۰۲، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۳۵۵، ۴۹۵، ۵۰۹، ۵۱۰، ۱۱۲۷، ۱۴۸۵، ۱۵۵۴، ۱۵۷۷، ۱۶۶۰،

۱۶۶۱، ۱۶۷۰، ۱۶۷۲، ۱۷۲۴

عبید الله خان بن محمود خان: ۵۰۹

عبید زاکانی: ۶۳۱

عبیدی: - عبید الله خان ازبک

عتابی تکلوی: ۸۱۵، ۹۸۹، ۹۹۲

عتابی نجفی: ۴۵۷، ۶۰۸، ۸۱۵-۸۱۸

عثمان بن عفان: ۷۱، ۹۶، ۱۶۴، ۵۸۸، ۱۵۸۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۶۸

عثمان بیگ: ۱۶۰۵

عثمان پاشا: ۲۰، ۵۷۷

عجری تبریزی: ۵۰۲

عذرا: ۱۵۲۳

عراقی: ۳۳۴

عربشاه: ۵۰

عرشی دهلوی: ۴۴۸، ۵۳۰، ۵۹۸، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۱۰۳۳، ۱۳۱۰-۱۳۱۶، ۱۵۵۰، ۱۷۷۹

عرفی شیرازی: ۳۳۴، ۴۵۷، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۵۱،

۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۰، ۵۹۶، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۳، ۸۰۰-۸۱۴، ۸۷۸، ۹۰۳، ۱۰۶۴، ۱۴۵۰، ۱۷۳۱، ۱۷۴۰

عرفی صفایی: ۸۴۵، ۸۷۸، ۹۰۳، ۹۳۲

عزت: ۱۷۵۸

عزت الله بنگالی: ۱۵۳۸

عزتی شیرازی: ۵۱۲، ۱۲۸۸-۱۲۹۲

عزالدین بن جعفر آملی: ۲۷۴، ۱۴۷۴

عزالدین حسین بن کرکی عاملی: ۱۰۴۱

عزالدین حسین بن عبد الصمد جبعی عاملی:

۲۴۳، ۲۶۸

عزالدین حسین عاملی: - عزالدین حسین بن عبد الصمد جبعی عاملی

عزالدین علی نقی: - شیخ علی نقی کمره‌یی شیرازی

عز الملک: ۱۵۳۴

عزیز شاه: ۱۵۲۶

عسگری میرزا: ۷۵۶، ۷۵۷

- عصام الدین ابراهیم بن محمد بن عربشاه اسفراینی: ۲۴۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۸۴۰، ۱۶۶۹
- عصمت بخاری: ۶۵۷
- عضد الدوله: ۱۵۳۵
- عضد الدوله: - جمال الدین حسین اینجو
- عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی: ۴۶۷، ۱۴۵۳
- عضد الدوله شیرازی: ۴۶۷، ۶۳۲، ۱۴۵۳
- عضد الدین ایجی: - قاضی عضد الدین ایجی
- عضدی: ۳۰۳
- عطاء الله: ۳۵۳
- عطاء الله حسینی نیشابوری: - امیر برهان الدین عطاء الله ...
- عطاء الله رشیدی ابن احمد نادر: ۳۵۲، ۳۵۳
- عطار نیشابوری: ۲۲۴، ۷۱۵، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۳۸۹
- عطا ملک جوینی: ۱۶۰۵، ۱۶۶۷
- عظیما: ۵۱۴، ۶۱۳، ۱۲۴۶، ۱۳۵۲، ۱۳۲۷، ۱۳۳۴ - ۱۳۵۱، ۱۳۵۳
- عظیما اکسیر: - محمد عظیم بن محمد جعفر اکسیر
- عظیما نیشابوری: ۶۱۳، ۱۳۲۷، ۱۳۳۴، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۳
- عظیم الملک: ۱۵۳۷
- غفیف الدین بن نور الدین کاشانی: ۱۵۸۰
- غفیفی، رحیم: ۳۷۷
- عقیل کوثری: ۴۹۳، ۵۹۷
- علاء الدوله اسماعیلی: ۱۶۷۲، ۱۶۷۷
- علاء الدوله بن یحیی قزوینی: ۵۸۱
- علاء الدوله حسین: - خلیفه سلطان
- علاء الدوله سمنانی: ۸۴۰
- علاء الدوله کامی: ۱۶۳۴، ۱۶۳۵
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۶۹
- علاء الدین تبریزی: ۳۵۸
- علاء الدین تکش: ۱۷۲۴
- علاء الدین علی بن محمد قوشچی: ۲۷۱
- علاء الدین لاری: ۱۶۶۴
- علاء الدین همایونشاه بهمنی: ۴۴۶
- علاء الملک محمد علی: ۲۷۳
- علائی بن محبی واعظ شیرازی: ۲۲۳

علّامہ جلال الدین دوانی:- جلال الدین دوانی

عَلَامَهُ حَلِي: ١٢٧، ١٧١، ٢٦٤، ٢٦٦، ٢٦٨، ٢٧١، ٢٧٢، ١٦٧٧، ١٧٠٦

علامہ مجلسی:- ملا محمد باقر مجلسی

علّامه مصلح الدین محمد بن صلاح الدین شافعی:- مصلح الدین لاری

علّامی :- ابو الفضل علّامی

علامی شیخ بہاء الدین محمد: ۱۰۳۲

علمشاه خاتون: ۱۲۹

علم الهدى محمد: ٣٢٩، ١٤٩٦

علمی، علی اکبر: ۱۶۹۱

علوی:- احمد بن خضر اسکوی

علی ابراہیم خان خلیل: ۴۶۵، ۵۲۷، ۵۲۸، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۸۰، ۷۰۰، ۷۱۷، ۷۲۹، ۷۳۵، ۷۴۱، ۷۷۷، ۷۹۲، ۷۹۹، ۸۳۳، ۸۳۹

173. 1621 1619 1524 1347 1272 1271 1234 1212 1056 1024 919 950 937 883 858

علی احمد نشانی لاہوری: ۵۴۵

علی اصغر حکمت: ۷، ۶۴۸، ۱۱۵۱، ۱۶۴۱، ۱۶۴۳، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، - حکمت، علی اصغر

علی اکبر حسینی اردستانی: ۱۵۸۳، ۱۷۴۶-۱۷۴۷

علی اکبر دہخدا: ۴۱۱

علی اکبر علمی: ۱۶۹۱

علی اهل اللجاج ابو منصور احمد بن علی طبرسی: ۱۴۶۸

علي بن ابي طالب: ۱۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۷۳، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۴۰، ۴۷۰،

1511, 1F9F, 1F91, 1FVF, 1FV1, 1F1A, 1F19, 1F15, 1231, 9F5, VV9, V2F, 999, 93V, 593, 592, 5A9, 5AV, 5.1, F9.

1729, 1681, 1674, 1657, 1581, 1578, 1535, 1515, 1513, 1512

علی بن جمشید نوری: ۳۲۲

علی بن حسن زواری: ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۱، ۱۴۶۵، ۱۵۷۹، ۱۶۲۳، ۱۶۷۶

علی بن حسین: ۲۴۸

علی بن حسین عبد العالی کرکی :- محقق کرکی

علي بن طاووس: ۳۳۷

علی بن طیفور بسطامی: ۱۴۹۲

علی بن عبد العال:- محقق کرکی

علي بن عبد الله بن محمد حسيني: ١٧٠٥

علی بن محمد: ۱۷۲۹

علی بن موسیٰ بن جعفر بن محمد بن محمد طائوس: ۹۴۷، ۱۶۲۶

علی بن موسی الرضا: ۷۱۸، ۱۳۳۶، - امام هشتم

علی بیگ: ۵۳

علی خان زنگنه: ۲۶، ۹۱، ۱۳۴۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۷۰

علیرضا اردکانی شیرازی: ۱۷۳، ۳۱۷-۳۱۸

علیرضا تجلی:- ملّا علی رضا تجلی و ملا میرزا علیرضا تجلی

علیرضا خوشنویس: ۵۰۲

علیرضا شیرازی (اردکانی): ۱۷۳، ۲۹۶، ۳۱۷-۳۱۸

علی شاه: ۱۸۰۸

علی شکر بیگ بهارلو: ۴۶۹

علی شیر قانع تتوی: ۶۰۰

علی طائری (طاهری): ۱۴۹۹

علی عادلشاه: ۸۱۵، ۱۵۲۴

علی عبرتی عظیم آبادی: ۱۰۵۶

علی عظیم: ۱۳۴۲

علیقلی: ۲۷۷

علی قلی خان ازبک خان زمان سیستانی:

۱۶۶۴

علی قلی خان بن حیدر سلطان:- خان زمان علی قلی خان بن ...

علی قلی خان شاملو: ۲۱، ۹۵، ۱۰۷، ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۵۶، ۸۷۳، ۱۰۲۵، ۱۳۰۷، ۱۴۱۸

علی قلی خان ظفر جنگ داغستانی: ۱۴۱۸-واله داغستانی

علی قلی خان واله داغستانی:- واله داغستانی

علی کر: ۳۹۹

علی گیلانی: ۱۰۲۵

علی مردانشاه: ۵۷۷

علی نقی خان کمره‌یی: ۴۰۷، ۱۰۱۷-۱۰۲۴، ۱۷۱۳، ۱۷۱۴، ۱۷۱۵،- شیخ علی نقی کمره‌یی

علی نقی قمی: ۵۱۲

علی نقی منزوی: ۲۹۷، ۴۰۰، ۴۱۷، ۱۵۱۶، ۱۷۵۰، ۱۷۷۱

علی نوروز خان: ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۸۰۵، ۱۸۰۶

علی الواعظ البیرجندی: ۱۵۷۹

عماد الدوله میرزا محمد طاهر قزوینی:- وحید قزوینی

عماد الدین بن کثیر: ۱۶۶۶

عماد الدین عبد الله بغدادی: ۳۴۶

عماد الدین محمود: ۴۴۶،- خواجه عماد الدین محمود گاووان

عماد الدین محمود بن مسعود بن محمود طبیب شیرازی:- عماد طبیب

عماد الدین یحیی بن احمد کاشی: ۲۹۱

عماد طبیب: ۳۶۲

عماد لاری: ۸۴۰

عماد الملک فیروز جنگ: ۱۴۱۸، ۱۶۵۹

عمادی شهریار: ۹۸۰، ۹۸۲

عمار بن یاسر: ۱۵۱۵

عمر (خلیفه): - عمر بن خطاب

عمر الاشرف بن علی بن حسین: ۱۹۱

عمر بن خطاب: ۹۶، ۱۶۸، ۲۱۱، ۵۸۸، ۱۲۵۲

عمر بن حمزه بن عبد المطلب: ۵۸۶

عمر نسفی: ۷۱۶

عمیق بخاری: ۳۹۰

عمو یمین الدوله آصفخان: - میرزا ابو الحسن

عنایت الله بنگالی: ۱۵۳۸

عنایت الله خوزانی: - امیر سعد الدین

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۷۱

عنایت الله خوزانی

عنایت الله قهپایی: ۴۱۷

عنایت الله کنبو لاهوری: ۴۳۵، ۱۴۹۷، ۱۵۴۸، ۱۵۷۴، ۱۷۵۶ - ۱۷۵۹، ۱۷۶۵، ۱۷۶۶

عنایت خان آشنا: ۴۶۱، ۴۸۳، ۵۳۹، ۵۵۶، ۵۶۱، ۵۷۰، ۵۷۱، ۱۲۴۱، ۱۲۴۵

عندلیب: ۱۵۲۳

عنصری: ۳۷۴، ۳۹۰، ۵۲۲، ۹۹۵، ۱۲۱۶، ۱۲۶۱، ۱۷۱۴

عنکاء مردستی: ۱۵۱۳

عوریه: ۱۵۳۸

عوض حساری: ۱۵۷۹

عوفی، محمد: - محمد عوفی

عهدی: - تهماسب قلی بیگ یزدی

عیسی بن مریم: - عیسی مسیح

عیسی طرخان: ۱۶۵۳

عیسی مسیح: ۵۶، ۵۸، ۲۱۹، ۵۱۹، ۶۳۰، ۱۲۵۲، ۱۴۷۵، ۱۵۸۲

عیشی هروی: ۶۱۰

عین الملک دواپی شیرازی: ۲۵۵، ۱۴۸۹، - حکیم عین الملک دواپی شیرازی

- غ - غازان: ۱۳۵

غازیانی: ۱۶۷۲

غازی بیگ ترکمان: - غازی بیگ وقاری

غازی بیگ وقاری: ۴۶۴، ۴۸۳، ۹۳۳

غازی خان تکلو: ۱۶۶۰

غازی گرای خان: ۴۹۵، - عبید الله خان ازبک

غالب: ۵۱۷

غرووری شیرازی: ۵۱۷، ۵۱۸

غرووری کاشی: ۵۱۸

غزالی طوسی: ۲۰۷، ۲۲۴، ۳۰۱، ۳۳۴، ۱۶۴۴

غزالی مشهدی: ۴۵۷، ۴۷۵، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۸، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۳، ۶۱۳، ۶۹۱، ۷۰۰-۷۱۳، ۸۴۱، ۱۷۱۴

غضائری: ۱۲۶۱

غضنفر خان: ۱۳۴۲، ۱۵۱۳

غفاری: - قاضی احمد غفاری

غلامحسین صدیقی: ۱۴۹۳

غلامحسین مصاحب: ۳۴۹، ۳۵۲

غلامعلی آزاد بلگرامی: ۴۸۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۹۱، ۱۴۶۱، - میر غلامعلی آزاد بلگرامی

غلامعلی هندو شاه: ۱۷۰۹

غنی کشمیری: ۴۸، ۵۸، ۴۶۲، ۴۹۰، ۵۱۴، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۸، ۵۶۷، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۱۱۶۲، ۱۱۷۳، ۱۲۵۵-۱۲۶۰، ۱۲۸۵، ۱۷۷۱

غنی لاهیجی: ۱۲۵۷

غنیمت پنجابی: ۱۴۱۱-۱۴۱۴

غنیمت کشمیری: ۵۲۳، ۵۳۴

غنیمت کنجایی گجراتی: ۴۶۳

غوئی مندوی: ۹۰۰

غیاثا: - منصف اصفهانی

غیاثای حلوی: ۱۰۸۷-۱۰۹۰

غیاثای شیرازی: - غیاثای حلوی

غیاثای منصف: منصف اصفهانی

غیاث الدین جمشید زواری: ۱۶۲۴

غیاث الدین جمشید کاشانی: ۳۴۵

غیاث الدین خواندمیر: ۵، ۴۷، ۱۰۱، ۱۳۷،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۷۲

۱۴۸، ۱۵۱، ۳۴۵، ۴۵۱، ۱۴۴۱، ۱۵۵۱، ۱۵۵۳، ۱۵۶۲، ۱۵۹۴، ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۳۳، ۱۶۴۶، ۱۶۶۷، ۱۶۸۰

- غیاث الدین شیرازی: - غیاثی حلوی
- غیاث الدین علی اصفهانی: - منصف اصفهانی
- غیاث الدین علی ایگی: ۹۹۲
- غیاث الدین محمد اعتماد الدوله: ۱۶۸۸
- غیاث الدین محمد تهرانی: ۴۶۰، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۲، ۱۰۹۸، ۱۱۰۱، ۱۱۰۳
- غیاث الدین محمد رازی تهرانی: ۹۹۰، ۹۹۴، ۱۰۵۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۳
- غیاث الدین محمد مشهدی: ۷۷۸
- غیاث الدین محمد میر میران: ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۹۳، ۹۷۸، ۱۳۱۴
- غیاث الدین منصور: امیر غیاث الدین محمد اصفهانی
- غیاث الدین منصور حکیم: - امیر غیاث الدین منصور حکیم
- غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی: ۱۱۸، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۷۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۹ - ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۴۷، ۳۵۸، ۴۱۰، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۹۴، ۷۱۸، ۱۰۷۶، ۱۴۷۲، ۱۴۸۶، ۱۵۹۲، ۱۶۶۴
- غیرتی شیرازی: ۴۵۷، ۵۱۵، ۸۰۱
- غیور بیگ شیرازی: ۴۷۵، ۱۵۹۸
- غیوری حصاری: ۴۵۸
- ف - فارابی: ۲۸۴، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۹۰، ۴۰۸
- فارغی کابلی: ۴۵۸
- فاضل ابهری: ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۱۰، ۱۵۷۹، ۱۶۱۶ - ۱۶۱۷
- فاضل تونی، شیخ محمد حسین: ۳۳۷
- فاضل جواد: ۲۵۰، ۳۵۱
- فاضل خان: ۱۳۵۴
- فاضل خان تونی: ۱۲۴۵
- فاضل خنجی: - فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی
- فاضل الدین محمد بن اسحق حموی ابهری:
- فاضل ابهری
- فاضل هندی: ۲۶۸، ۱۴۶۶ - ۱۴۶۵
- فاطمه الزهراء: ۲۵۸، ۱۵۸۱
- فانی کشمیری: ۴۸، ۴۸۴، ۵۱۴، ۵۲۴، ۱۲۸۵ - ۱۲۸۸، ۱۴۸۰، ۱۶۴۷
- فتحعلی بن کلبعلی سپانلو: ۳۹۴
- فتحعلی خان اعتماد الدوله: ۳۰، ۳۶، ۱۷۹۸
- فتحعلی خان قاجار: ۳۲، ۳۹، ۴۲، ۱۵۶، ۱۸۰۶، ۱۸۱۰
- فتحعلی شاه: ۱۷۷
- فتحی: - مولانا فتحی

فخر داعی گیلانی: ۷۰، ۳۱، ۷۹، ۱۱۴، ۷۹۹، ۸۴۲، ۸۳۹، ۱۰۵۶

فخر الدین اسعد گرگانی: ۷۶۸

فخر الدین بن محمد نجفی: ۲۵۴

فخر الدین ترکستانی: ۱۵۱۳

فخر الدین حسن: ۳۷۶، ۳۷۷- شاه حسن

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۷۳

فخر الدین داود بناکتی: ۱۷۹۵

فخر الدین سماکی: ۸۱۹، ۱۱۱۹

فخر الدین طریحی نجفی: ۴۱۰

فخر الدین عراقی همدانی: ۶۱۰، ۶۲۰

فخر الدین علی صفی: ۵۹۷، ۱۴۴۱، ۱۵۵۰، ۱۷۹۵

فخر الدین محمد بن حسین حسینی استرآبادی: ۲۹۲

فخر الدین محمد خان: ۵۹۰

فخر داعی: ۷۹۹، ۸۳۹، ۸۴۲، ۱۰۵۶

فخر رازی: - امام فخر رازی

فخر الزمان عبد النبی بن خلف تبریزی: - عبد النبی فخر الزمانی

فخر الزمانی قزوینی: - عبد النبی فخر الزمانی

فخر المحققین حلی: ۱۲۷، ۲۷۴

فخر مدبر: ۳۶۵

فخری هروی: ۶، ۵۱، ۵۰۷، ۵۱۰، ۱۴۸۸، ۱۵۹۰، ۱۶۴۳-۱۶۵۴

فدایی: ۴۵۹

فدایی: - منصف اصفهانی

فدایی: - وقاری، میرزا غازی بیگ

فدایی شیرازی: ۶۴۱-۶۴۳

فرانکلین: ۱۵۴۱

فرخزاد: ۱۵۳۰

فرخ، سید محمود: ۷۳۱

فرخ سیر: ۴۹، ۱۲۴۴، ۱۳۷۳، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۴، ۱۴۱۶، ۱۵۵۸، ۱۵۷۲

فرخشاه: ۱۵۲۸، ۱۵۲۹

فرخ یسار شروانشاه: ۱۵۱

فرخی سیستانی: ۵۲۲، ۹۹۵

فردوسی: ۱۸۹، ۳۶۹، ۴۹۷، ۵۲۲، ۵۴۹، ۵۶۲، ۵۹۲، ۶۱۵، ۷۲۲، ۷۸۱، ۱۰۹۳، ۱۴۹۳، ۱۵۹۳، ۱۷۰۷

فردیناند: ۶۹

فرشته:- محمد قاسم فرشته ابن هندو شاه

فرست الدوله شیرازی: ۲۳۸، ۲۹۹

فروریوس: ۳۳۸

فرقتی جوشقانی: ۱۲۴، ۸۶۹، ۹۵۷-۹۶۵

فرنگیس: ۱۵۳

فرهاد: ۶۵۳، ۶۷۶

فرهاد پاشا: ۱۹

فرهاد میرزای قاجار: ۲۳۸

فریبی:- شاپور تهرانی

فرید الدین عطار:- عطار نیشابوری

فرید الدین مسعود گنج شکر دهلوی: ۸۴۵، ۱۶۲۰- شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر دهلوی

فریدون: ۱۵۱، ۵۹۲، ۶۶۷، ۱۶۵۰، ۱۷۳۴

فریدون بیگ:- فریدون بیگ منشی

فریدون بیگ منشی: ۷۱، ۱۶۳، ۱۵۹۵

فریدون محمد: ۱۶۲۲

فسونی شیرازی: ۴۵۸، ۶۰۸

فصیح محمد: ۴۱۲

فصیحی: ۵۰۳، ۵۱۷، ۶۲۰

فصیحی هروی: ۵۰۳، ۵۱۷، ۶۲۱، ۹۶۰، ۱۱۱۲، ۱۱۲۶-۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۴۴، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۶۶، ۱۳۴۸

فضل الله بن اسد الله حسینی سمنانی: ۱۵۸۳

فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی: ۵۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۱، ۲۷۲، ۱۴۴۱، ۱۴۸۵، ۱۷۰۶

فضل الله جمالی دهلوی: ۴۸۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۷۴

فضل الله خنجی:- فضل الله بن روزبهان خنجی

فضل الله مشهدی: ۸۴

فضل بن ربیع: ۱۵۳۸

فضل بن شادان نیشابوری: ۱۴۷۱

فضلی:- ابو الفضل محمد الدفتری

فضولی بغدادی: ۸۷، ۱۲۵، ۴۲۵، ۶۲۶، ۶۷۴-۶۷۹

فطرت: ۵۶۸، ۱۲۷۶

فغانی:- بابا فغانی

فغفور: ۱۵۲۰

فغفور گیلانی: ۴۷۴، ۵۰۵، ۵۱۷، ۶۲۰، ۱۰۲۴-۱۰۳۱

فغفور لاهیجانی: ۴۷۴، ۵۰۵، ۵۱۷، ۶۲۰- فغفور گیلانی

فقیر الله لاهوری:- آفرین لاهوری

فقیر دهلوی: ۴۸۵، ۱۴۱۷- ۱۴۲۰، ۱۷۹۷، ۱۷۹۹

فقیه کاظمی: ۲۶۱

فکرت:- میر عبد الرزاق خوانی

فکری مشهدی: ۴۵۸

فلسفی، نصر الله: ۷، ۷۹، ۱۱۸، ۱۰۳، ۵۸۰

فلوطین: ۳۳۷، ۳۳۸

فلوطینس: ۳۳۷، ۳۳۸

فنایی: ۵۸۲

فنایی جغتایی: ۵۸۲

فنایی مشهدی: ۵۸۲

فن هامر: ۱۶۶

فوجی نیشابوری: ۵۱۲، ۵۱۳، ۸۶۶، ۱۲۴۶- ۱۲۵۱، ۱۳۳۴، ۱۳۵۱، ۱۳۵۳

فهد حلی:- ابن فهد حلی

فهمی:- سلطان محمد میرزا

فهمی رازی: ۴۵۷، ۵۲۵

فهمی قزوینی:- شاه قاسم فهمی قزوینی

فیاض لاهیجی: ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۹۶، ۳۲۶- ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۳۷، ۴۸۷، ۴۸۹، ۵۴۳، ۵۶۴، ۵۶۸، ۱۲۳۰- ۱۲۳۴، ۱۴۷۶،

۱۴۷۷، ۱۴۷۸

فیثاغورث: ۱۴۹۴، ۱۵۸۷

فیروز: ۱۵۲۰، ۱۵۲۸، ۱۵۳۷

فیروز آبادی: ۴۰۹، ۴۱۰

فیروز بخت: ۱۵۲۲

فیروز بن یزدجرد: ۱۶۴۹

فیروز شاه بن ملک داراب: ۱۵۰۳، ۱۵۰۶، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵

فیض کاشانی:- ملّا محسن فیض کاشانی

فیضی:- فیضی فیاضی

فیضی اصفهانی: ۵۱۸، ۵۲۱، ۸۴۳

فیضی اکبر آبادی: ۵۱۸، ۵۲۳، ۶۰۶- فیضی فیاضی

فیضی تربتی: ۵۱۸، ۸۴۳

فیضی دکنی:- فیضی فیاضی

فیضی سرهندی: ۳۷۱، ۳۷۴، ۵۱۸، ۸۴۳

- فیضی فیاضی: ۴۸، ۲۵۲، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۷، ۴۸۵، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۹۶، ۵۹۹، ۶۱۳، ۶۲۷، ۶۰۳، ۷۵۶، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۳۸-۸۵۷، ۹۰۱، ۹۲۹، ۹۵۲، ۹۷۹، ۹۸۵، ۱۰۶۴، ۱۵۴۵، ۱۵۹۶-۱۵۹۷، ۱۶۹۷، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹
- فیضی هندوستانی: فیضی فیاضی
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۷۵
- ق- قابوس وشمگیر: ۱۶۵۷
- قادری: - محمد داراشکوه
- قارون: ۷۱۷
- قاری: ۹۳۳
- قاسم اردستانی: ۵۲۸، ۷۴۱-۷۴۶
- قاسم ارسلان مشهدی: ۴۵۸-ارسلان طوسی
- قاسم انوار: ۱۷۴۷
- قاسم برید: ۱۶۵۹
- قاسم بن محمد: ۲۶۱-ابن الوندی
- قاسم بیگ: ۶۶۵
- قاسم بیگ بن جهانگیر بیگ بن علی بیگ: ۶۵
- قاسم بیگ تبریزی: ۴۶۰
- قاسم بیگ هجری شمشیرگر قمی: ۷۳۶
- قاسم خان: ۱۷۵۲
- قاسم خان جوینی: ۵۴۱، ۵۵۸، ۱۷۵۲
- قاسم دیوانه: ۵۶۸، ۱۵۳۷
- قاسم شاه: ۶۶۳
- قاسم طوسی: - ارسلان طوسی
- قاسم فرشته: - محمد قاسم فرشته
- قاسم قانونی: ۸۴
- قاسم کاهی: ۴۵۴، ۴۵۷، ۶۰۸، ۶۲۶، ۶۲۷-کاهی کابلی
- قاسم لاهوری: ۲۷۶، ۱۵۸۲
- قاسم مشهدی: ۴۴۰، ۱۱۶۷-۱۱۷۰
- قاسمی: - شیخ ابو القاسم انصاری کازرونی
- قاسمی گنابادی: ۴۲۵، ۴۹۶، ۵۷۵، ۵۹۳، ۵۹۵، ۶۱۳، ۶۱۷، ۷۱۷-۷۲۹، ۷۳۵
- قاسمی مازندرانی: ۴۵۸
- قاضی ابو الولید محمد بن رشد المالکی: - ابن رشد
- قاضی احمد بن میر منشی قمی: - قاضی احمد قمی
- قاضی احمد غفاری: ۱۵۵۰، ۱۵۵۵، ۱۶۱۲-۱۶۱۶، ۱۶۱۸، ۱۶۸۰، ۱۷۲۸

قاضی احمد قمی: ۵۰۱، ۶۸۴، ۶۸۵، ۱۵۶۱، ۱۵۶۵، ۱۵۹۰، ۱۶۶۵، ۱۶۷۷، ۱۶۸۱، ۱۷۴۳- قاضی میر احمد قمی

قاضی اختیار: ۱۴۸۵، ۱۶۰۷- ۱۶۱۱

قاضی اختیار الدین حسن بن غیاث الدین حسینی تربتی زواره‌یی: ۱۶۰۷- ۱۶۱۱

قاضی بیضاوی: ۲۴۷، ۲۹۸، ۳۰۵، ۱۶۶۷، ۱۶۶۸

قاضی جهان: ۶۱۴، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۱۶۳۰

قاضی حسین میبدی: - قاضی میر حسین میبدی

قاضی داوری: ۵۸

قاضی روح الله قزوینی: ۶۸۲

قاضی زاده: ۳۴۳- ۳۴۴

قاضی زاده رومی: ۲۵۲

قاضی زکریا بن محمد انصاری: ۲۴۷

قاضی سعید قمی: ۲۴۵، ۲۸۱، ۲۹۶، ۳۳۶- ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲

قاضی سیف الله حسینی قزوینی: ۶۸۰ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۸۷۵ ۱- فهرست اعلام تاریخی ص: ۱۸۱۳

صالح قره‌باغی شروانی: ۲۴۷

قاضی ضیاء الدین نور الله بن سید شریف بن سید جمال الدین نور الله بن شمس الدین محمد شاه حسینی مرعشی: - قاضی نور الله

شوشتری

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۷۶

قاضی ضیاء الدین نور الله شوشتری: - قاضی نور الله شوشتری

قاضی عسکر: ۸۱۸، ۸۱۹

قاضی عضد الدین ایجی: ۲۹۰

قاضی علاء الدین عبد الخالق قاضی زاده کهرودی: ۲۷۱

قاضی کمال الدین میر حسین بن معین الدین حسینی میبدی: - قاضی میر حسین میبدی

قاضی محمد: ۶۵، ۲۲۴، ۲۴۶، ۱۶۱۳

قاضی محمد کاشانی: ۶۸۱

قاضی مسافر: ۱۸۵

قاضی معز الدین: ۸۱۸

قاضی میر احمد ابراهیمی قمی: - قاضی میر احمد قمی

قاضی میر احمد قمی: ۱۰، ۵۰۱، ۶۸۴، ۶۸۵، ۱۵۶۱، ۱۵۶۵، ۱۵۹۰، ۱۶۶۴، ۱۶۶۵، ۱۶۶۷- ۱۶۸۱، ۱۷۴۳

قاضی میر حسین میبدی: ۱۶۱، ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۹، ۱۶۳۰، ۱۶۶۷

قاضی میرزا محمد سعید بن محمد مفید: - قاضی سعید قمی

قاضی نصر الله زیتونی: ۱۷۱

قاضی نور الله شوشتری: ۱۶۲، ۱۹۴، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۹۹، ۴۱۵، ۶۳۷، ۶۶۲، ۶۶۴، ۱۵۱۶، ۱۵۱۸، ۱۵۷۹، ۱۵۹۳، ۱۷۰۵-

۱۷۹۲، ۱۷۰۸

قاضی نور الدین محمد اصفهانی: ۵۲۵، ۵۲۶- نوری اصفهانی

قاضی نور الدین نوری: ۶۰۸

قاضی هندی: ۲۳۷

قائل:- اوحدی بلیانی

قائم آل محمد:- امام زمان

قائم مقامی، جهانگیر: ۱۳۹

قباد: ۱۹۰، ۱۴۹۴، ۱۵۳۳، ۱۷۳۳

قبحاق خان (خواجعلی بیگ بلخی): ۱۵۵۷، ۱۷۳۳-۱۷۳۴

قبحاق خان امامقلی بیگ: ۳۲۶، ۳۸۹، ۴۷۱

قدره الله گوپاموی هندی: ۶۳۷، ۶۴۲، ۷۳۰، ۷۷۷، ۷۸۰، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۶۰، ۹۰۴، ۹۷۳، ۹۷۷، ۱۱۰۱، ۱۱۲۸، ۱۲۳۱، ۱۳۵۹، ۱۳۷۴،

۱۳۷۵، ۱۳۹۸، ۱۶۱۲، ۱۶۱۹، ۱۶۶۰، ۱۷۹۹- محمد قدرت الله گوپاموی هندی

قدرتی اصفهانی: ۵۱۳

قدری شیرازی: ۵۰۳، ۵۱۵، ۵۷۹، ۵۸۱، ۸۰۱

قدسی کربلایی: ۴۵۸

قدسی مشهدی: ۴۶۱، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۷۸، ۱۱۴۷-۱۱۵۸، ۱۱۶۱، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۸۵، ۱۲۴۳، ۱۲۶۱،

۱۲۶۳، ۱۳۷۳، ۱۷۷۱

قدوسی:- شیخ سعد الدین احمد

قراری گیلانی: ۲۰۴، ۴۵۷، ۸۲۴-۸۲۷- حکیم قراری گیلانی

قراوسف ترکمان: ۱۵۵۴

قریبی: ۴۵۸

قزلباش: امید همدانی

قزلباش خان:- امید همدانی

قسمت:- ملا علی نقی قمی

قصاب: ۵۸

قسطا بن لوقا البعلبکی: ۳۱۴

قطب:- قطب الدین

قطب بن محیی: ۱۵۹۵، ۱۶۱۱-۱۶۱۲

قطب الدین: ۱۱۹۴- حکیم قطبا

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۷۷

قطب الدین بختیار اوشی: ۱۵۸۴، ۱۶۲۰

قطب الدین بختیار کاکی: ۱۶۲۰، ۱۷۵۶

قطب الدین بغدادی: ۴۳۴

قطب الدین خان غزنوی: ۷۳۱

قطب الدین شاه عالم بهادر شاه: ۱۳۹۳، ۱۴۱۵، - شاه عالم بهادر شاه

قطب الدین شیرازی: ۳۲۲

قطب الدین شاه لعل قطبی: ۴۰۳

قطب الدین عبد الله بن محیی: ۱۵۹۵، ۱۶۱۱-۱۶۱۲

قطب الدین محمد بن محمد بویه‌ی رازی:

۱۶۳۲

قطب الدین محمد نیریزی: ۲۸۲

قطب الدین محمد ثالث: ۱۷۲۳

قطب الدین مسعود بختیار اوشی: ۱۶۲۰

قطب شاه: ۴۰۳، ۱۴۹۲، ۱۵۹۸

قطب الملک: ۱۶۵۹

قطران تبریزی: ۳۶۸

قلی بیگ: ۵۳، ۱۲۹۳

قلیج خان: ۷۰۶، ۱۰۵۹

قلی خان: ۱۵۸

قلی میلی: ۵۲۸، ۵۳۲

قمرچهر: ۱۵۲۰

قوام الدین جعفر آصفخان قزوینی: - جعفر قزوینی

قوم الدین رازی: ۲۹۲

قوام الدین عبد الله - کامل جهرمی

قوسی تبریزی: ۵۱۸

قوسی شوشتری: ۵۱۸

قوشچی: ۳۰۵، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۴۴

قهقهه کافر: ۱۵۱۳

قیدی شیرازی: ۴۵۷، ۵۱۵، ۸۰۱

قیدی نیشابوری: - ملا قیدی نیشابوری

- ک - کاتب چلبی: - حاج خلیفه

کاتبی: ۵۵۱

کاتبی نیشابوری: ۱۶۲۱

کاردینال بلارمن: ۲۷۶

کاشف: ۱۷۶۲ - میر محمد شریف

کاشفی سبزواری: ۹۷۰

کامران میرزا: ۱۶۶۱

کامروپ: ۱۵۴۰، ۱۵۴۱

کام لتا: ۱۵۴۰، ۱۵۴۱

کامل جهرمی: ۴۷۴، ۶۲۰، ۱۰۰۰-۱۰۰۳

کاملی شیرازی: ۱۶۶۶

کامورخان:- محمد هادی

کامی:- فرقتی جوشقانی

کامی:- میر علاء الدوله کامی

کامی سبزواری: ۴۵۷، ۵۸۱، ۶۰۸

کامی کابلی:- میر علاء الدوله کامی

کاووس: ۱۸۹

کاهی سبزواری:- ملا کاهی سبزواری

کاهی کابلی: ۴۵۷، ۶۰۸، ۷۵۵-۷۶۰

کبیتان تمر: ۵۸۰

ک. ر. اشرفیان: ۱۸۰۵

کرکی:- محقق کرکی

کرو سینسکی: ۲۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲

کریستن سن:- آرتور کریستن سن

کریم: ۵۱۴، ۱۲۴۶

کریمخان زند: ۱۷۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۷۸

کریم دشت بیاضی کوهستانی: ۴۱۲

کریم الدین حبیب الله ساوجی:- خواجه کریم الدین حبیب الله ساوجی

کسای موزی: ۵۶۲

کسروی، سید احمد: ۶، ۱۳۹، ۴۳۰

کسری: ۱۹۰، ۱۷۲۳

کشنداس باسیدو لاهوری: ۱۵۳۹

کشی: ۴۱۷

کفایت خان: ۵۹۰

کفری: ۴۷۴

کلامی: ۴۷۸، ۴۷۹

کلامی لاری:- مصلح الدین لاری

کلان غوریانی:- خواجه کلان غوریانی

کلبر: ۵۵

- کلیم کاشانی: ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۹۹، ۴۶۱، ۴۸۹، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۲، ۵۳۸، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۸، ۶۰۴، ۶۳۰، ۹۵۱، ۹۶۸، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۷۰-۱۱۸۱، ۱۲۱۳، ۱۲۴۳، ۱۲۶۳، ۱۳۵۴، ۱۳۷۳، ۱۳۹۴، ۱۷۷۰
- کمال پاشازاده: ۱۴۹۷، ۱۵۵۰، ۱۶۱۵، ۱۶۱۷-۱۶۱۹، ابن کمال پاشا
- کمال الدین: ۳۸۸
- کمال الدین: ۱۵۶۶
- کمال الدین اسماعیل: ۵۲۳، ۵۴۹، ۱۱۷۱
- کمال الدین اصفهانی: ۱۱۷۱- کمال الدین اسماعیل
- کمال الدین افضل بن یحیی گیلانی: - کمال الدین گیلانی
- کمال الدین بدخشی: ۳۹۸، ۴۰۰
- کمال الدین چلبی بیگ: ۶۰۸
- کمال الدین حسین الهی اردبیلی: ۲۶۹، ۱۴۷۲
- کمال الدین حسین بن خواجه شرف الدین عبد الحق اردبیلی: ۲۶۹، ۱۴۷۲
- کمال الدین حسین بن علی کاشفی سبزواری:
- ملا حسین واعظ کاشفی
- کمال الدین حسین بن محمد الاصبهانی: ۶۹۷
- کمال الدین حسین کاشفی: - ملا حسین واعظ کاشفی
- کمال الدین سحابی استرآبادی: - سحابی استرآبادی
- کمال الدین شاه حسین اصفهانی: ۳۷۵
- کمال الدین شیرازی: ۵۰۵- حکیم کمال الدین شیرازی
- کمال الدین ضمیری اصفهانی: ۶۸۴
- کمال الدین گیلانی: ۳۶۲
- کمال الدین محمد: ۲۸۸
- کمال الدین محمد بدخشی: ۳۹۸، ۴۰۰
- کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی الدمیری: ۱۶۴۳- کمال الدین محمد الدمیری
- کمال الدین محمد الدمیری: ۱۴۹۹، ۱۶۴۳
- کمال الدین مسعود شروانی رومی: ۱۹۱، ۳۴۵
- کمالی سبزواری: ۵۸۲، ۵۸۳، ۶۰۸
- کمفر: ۱۱۵
- کنبو: - احمد بن بهبل بن جمال کم گو
- کنبو لاهوری: - محمد صالح کنبو لاهوری کوتن، سردودمور: ۵۵
- کوثری همدانی: ۴۹۳، ۵۹۶، ۸۷۶- ۸۸۱
- کوجکنوجی خان: - کوجچوم خان
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۷۹

کوچوم خان: ۳۵۵

کور سلیمان قورچی: ۱۵۵، ۱۵۶

کوکب: ۱۸۰۶

کوکلتاش: ۴۷۵، ۸۹۹

کوکناری: - مخفی رشتی

کوهی همدانی: ۷۶۱

کیا احمد سلطان گیلانی: ۴۶۶، ۵۰۳، ۵۰۴ - خان احمد گیلانی

کیا حسین چلاوی: ۹۷

کیاشاه: ۶۶۳

کیا، محمد صادق: ۱۴۸۳

کیانی چارج: ۱۵۴۰

کیخسرو: ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۹، ۶۶۷، ۱۴۸۰، ۱۶۵۱

کیقباد: ۱۴۹۴

کیکائوس بن وشمگیر: ۱۷۹۵

کیومرث: ۱۵۱۱، ۱۵۱۹، ۱۵۵۲، ۱۵۵۴، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۶۸۴، ۱۷۲۹

- گک - گابریل، پیر: ۲۷۶

گارسن دوتاسی: ۶۰۲، ۱۳۸۹، ۱۵۲۸

گرامی کشمیری: ۴۸۵، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۴، ۱۴۰۹ - ۱۴۱۱

گرد هرداس: ۱۵۴۷

گرساف: ۱۷۲۳

گرگین خان: ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰

گریگوری یازدهم: - گرگین خان

گراویه: ۲۷۶، ۲۷۷

گشتاسب: ۱۵۸۷

گل: ۱۵۲۳

گل اندام: ۱۵۳۷

گلبدن بیگم: ۶، ۱۴، ۱۵۷۲

گلچین معانی: - احمد گلچین معانی

گلرخ: - سلطان سکندر شاه لودی

گل عذار: ۱۵۲۳

گل محمد: ۴۰۷

گنج شکر: - فرید الدین مسعود گنج شکر

گنجعلی فراهانی: ۱۵۰۲

گویندرام: ۱۳۶۹

گیتی آرا: ۱۵۲۶، ۱۵۲۷

گیتی افروز: ۱۵۲۵

گیلان‌شاه: ۱۷۹۵

گیلانی، فخر داعی: - فخر داعی گیلانی

گیو: ۱۵۲، ۶۱۹

گیومرث: ۱۵۱۱، ۱۵۱۹، ۱۵۵۲، ۱۵۵۴، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۶۸۴، ۱۷۲۹

- ل - لاد: ۳۷۱

لاروس: ۵۱۶

لاکهارت، لورنس: ۷۹، ۱۰۵، ۱۶۶، ۸۰۷، ۱۸۰۶

لال شیورام داس جیا اکبر آبادی: ۴۸۶

لاهیجانی: ۴۸۲

لسان الله: - ملا شاه بدخشانی

لسان الغیب: - لسانی شیرازی

لسانی شیرازی: ۴۹۰، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۵۲، ۶۰۶، ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۲، ۶۳۶ - ۶۴۱، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۹۶، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۷۹، ۱۵۹۳،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۸۰

۱۷۰۷

لطف الله: ۸۲۴، ۱۵۹۶

لطف الله: ۴۶۸

لطف الله: ۱۹۱

لطف الله بن استاد احمد لاهوری: ۳۵۳

لطف الله بن عبد الکریم عاملی: - شیخ لطف الله بن عبد الکریم عاملی

لطف الله گیلانی: ۸۲۴

لطفعلی بیگ آذر: - آذر بیگدلی

لطفعلی بیگ افشار: ۱۲۵

لطفعلی خان داغستانی: ۲۹، ۳۰، ۳۶، ۱۷۹۸

لقمان حکیم: ۱۴۹۴، ۱۵۲۳، ۱۶۸۴

لوبکی، آرنولد: ۱۲۲

لوئیگی بونلی: ۵۸۱

لورنس لاکهارت: ۷، ۸، ۷۹، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۶

لونگین: ۳۳۸

الله: ۱۰۱

لین پول، استانلی: ۷، ۱۴

- م- مأمون عباسی: ۱۴۹۳، ۱۴۹۴
- ماجد بن محمد صادقی بحرانی: ۳۳۰، ۳۳۵
- مادهوراس: ۱۵۴۴
- مارکوپولو: ۱۲۲
- ماژور، ژنرال: ۱۷۱۰
- مالک اشتر: ۱۴۹۶، ۱۴۷۱
- مالک دیلمی قزوینی: ۱۶۷۱
- مانی: ۱۵۳۳
- ماه: ۱۵۲۳
- ماهر اکبرآبادی: ۵۱۴، ۱۳۷۴
- ماهیم:- جیجی بیگم
- ماهیار نوایی: ۴۳۰، ۴۳۱
- مبارز خان: ۱۴۱۵
- مبارک: ۸۴۰
- مبارک فیض الله: ۱۴۹۰
- مترجم:- آقا هادی مازندرانی
- متهراداس کنبوه مولتانی: ۴۰۷
- مجازی: ۶۸۴
- مجاهد الدین خوانساری: ۷۹۳
- مجتبی مینوی: ۱۴۹۳، ۱۷۵۹
- مجد الدین حسینی: ۱۴۸۷، ۱۷۲۷-۱۷۲۹، ۱۷۳۶-، مجدی
- مجد الدین فیروزآبادی: ۱۶۶۶
- مجد الملک: ۱۵۳۴
- مجدی: ۱۴۸۷، ۱۵۴۸، ۱۷۲۷-۱۷۲۹،-، سید مجد الدین محمد بن ابی طالب حسینی
- مجدوب تبریزی: ۶۲۵، ۱۳۱۶-۱۳۲۰
- مجلسی:- ملا محمد باقر مجلسی
- مجلسی دوم: ۱۷۸۸
- محب: ۳۹۷
- محب الله اله آبادی: ۴۸۴، ۱۲۸۶
- محب الله مستوفی: ۲۳۸
- محب علی خان: ۳۶۶، ۴۷۴- خان خاص محلّی
- محبعلی سندی: ۴۷۴
- محبی:- سلطان سلیمان خان قانونی

محترم:- هاشم قصه خوان

محتشم کاشانی: ۸۸، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۹، ۶۹۵،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۸۱

۶۷۵، ۷۹۲-۷۹۹، ۸۲۸، ۸۶۹، ۸۸۴، ۸۸۷، ۸۸۸، ۱۰۱۸، ۱۰۷۸، ۱۲۳۱، ۱۳۹۴، ۱۷۱۳، ۱۷۱۵

محتشم السلطنه اسفندیاری: ۳۸۳

محبوب، محمد جعفر: ۱۵۱۴، ۱۵۲۰

محدث عاملی: ۲۶۵

محقق ثانی:- محقق کرکی

محقق حلی: ۱۲۷، ۲۶۶

محقق خوانساری:- آقا حسین خوانساری

محقق سبزواری: ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۱۴۷۳

محقق شروانی میرزا محمد بن حسن: ۲۸۷

محقق قمی:- ملا محمد طاهر قمی

محقق کرکی: ۱۶، ۸۹، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۰۰، ۳۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۹، ۱۵۱۶، ۱۵۱۸،

۱۶۱۷، ۱۶۲۴، ۱۶۷۶

محمد (ص):- پیامبر اسلام

محمد (فرزند عبد الله): ۱۵۶۷

محمد (مؤلف لعل قطبی): ۴۰۳

محمد: ۶۶۳

محمد: ۱۵۵۳

محمد: ۱۵۳۸

محمد ابراهیم بن زین العابدین مجلس نویس:

- محمد ابراهیم نصیری

محمد ابراهیم قزوینی:- سالک قزوینی

محمد ابراهیم نصیری: ۱۵۶۹، ۱۷۸۷، ۱۷۸۸

محمد ابن محمد بن مرتضی: ۲۶۰

محمد اسماعیل بن محمد حسین مازندرانی:

۲۱۸، ۳۰۸

محمد اسماعیل خان سامی: ۱۴۹۱، ۱۵۴۹

محمد اسماعیل خواجهی مازندرانی: ۳۴۳

محمد اسماعیل منصف تهرانی: ۸۶۶، ۱۷۶۲، ۱۷۶۳، ۱۷۶۴

محمد اشرف بن حبیب الله طباطبایی: ۳۵۱

محمد اشرف بن عبد الحسیب عاملی: ۲۷۳

محمد اعظم شاه اورنگ زیب: ۱۳۴۱، ۱۳۶۳، ۱۳۷۷، ۱۳۹۴، ۱۴۱۲، ۱۵۱۵

محمد افضل ثابت اله آبادی: ۴۸۶

محمد افضل سرخوش: - سرخوش کشمیری

محمد اکبر: - جلال الدین اکبر

محمد اکرم: - غنیمت پنجابی

محمد اکرم بن شیخ محمد علی: ۱۵۸۵

محمد امان بن محمد یوسف بن محمد رحیم:

۱۵۸۴

محمد امین: - ابن صدر الدین شروانی

محمد امین بن ابو الحسن قزوینی: ۱۵۷۳، ۱۵۷۵

محمد امین بن احمد رازی: - امین احمد رازی

محمد امین بن میرزا زمان خان بخاری: ۱۵۷۷

محمد امین رازی: - امین احمد رازی

محمد امین یزدی: ۱۵۶۷

محمد باذل: ۵۸۹، ۵۹۱

محمد باقر، دکتر ...: ۱۳۵۵

محمد باقر افصح: ۱۵۷۷، ۱۷۳۳

محمد باقر بن عنایه الله تبریزی: ۱۵۵۷ - محمد باقر افصح

محمد باقر بن محمد حسین بن محمد باقر:

۳۴۹

محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری: -

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۸۲

محقق سبزواری

محمد باقر خرده کاشی: ۴۷۴، ۶۱۷

محمد باقر خوانساری: ۷، ۳۱، ۲۰۸، ۲۶۵، ۲۸۰، ۳۱۹، ۳۳۹، ۳۵۴ - میرزا محمد باقر موسوی خوانساری

محمد باقر علمی کاشانی: ۹۶۱

محمد باقر مجلسی: - ملا محمد باقر مجلسی

محمد باقر موسوی خوانساری: - میرزا محمد باقر موسوی خوانساری

محمد باقر میرزا: ۳۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۰ - سام میرزا صفوی

محمد باقر نجم ثانی: ۱۴۸۹

محمد باقر یزدی: ۳۴۸ - ۳۵۰

محمد بختاور خان: ۱۵۵۷

محمد بدر خزانه بلخی: ۳۷۱، ۳۹۰، ۳۹۱

محمد بشیر حسین: ۱۵۹۶

محمد بن ابو بکر رازی: ۴۰۸

محمد بن ابو طالب زاهدی گیلانی: ۳۶۵

محمد بن ابی عبد الله نظام حسینی: ۱۷۹۵

محمد بن احمد (ابن خاتون): ۱۰۴۱

محمد بن ادريس شافعی: - امام اعظم شافعی

محمد بن اسحق: ۱۵۱۵، ۱۶۶۶

محمد بن اسحق حموی ابهری: - فاضل ابهری

محمد بن اسماعیل بخاری: ۱۶۶۶

محمد بن اشرف حسینی رستم‌داری: ۱۴۹۹

محمد بن اعثم کوفی: ۱۶۶۶

محمد بن بدر الدین آق حصاری صاروخانی:

- محمد بن بدر الدین منشی

محمد بن بدر الدین منشی: ۳۹۳

محمد بن جریر طبری: ۱۶۶۶، ۱۷۹۵

محمد بن حاجی الیاس: ۳۹۶

محمد بن حسن اصفهانی: ۲۶۸- فاضل هندی

محمد بن حسن حرّ عاملی: ۴۱۸

محمد بن حسن شروانی: ۴۰۹، ۴۱۵

محمد بن حسن طبسی: ۲۵۰، ۲۵۷

محمد بن زکریای رازی: ۲۳۰، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۵۹

محمد بن سلطان حسین طوسی: ۴۰۰

محمد بن سلیمان بغدادی: - فضولی بغدادی

محمد بن صلاح لاری: ۲۹۱- مصلح الدین لاری

محمد بن عبد الله: - پیامبر اسلام

محمد بن عبد الصبور خوئی: ۳۹۴- حکیم باشی محمد بن ...

محمد بن عبد الفتاح تنکابنی: - محمد تنکابنی

محمد بن عبد الکرم شهرستانی: ۱۴۷۹، ۱۴۸۷

محمد بن علی استرآبادی: ۲۵۰، ۲۶۵

محمد بن علی بن زید ورامینی: ۱۶۲۵

محمد بن علی عاملی: ۲۶۷

محمد بن علی نونداکی: ۴۰۰

محمد بن قوام بن رستم بن احمد بن محمود بدر خزانه بلخی: - محمد بدر خزانه بلخی

محمد بن لاد: ۳۷۱، ۳۷۴

محمد بن محسن بن سمیع قاری: ۲۴۶

محمد بن محمد بن مرتضی: ۲۶۰-

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۸۳

ملا محسن فیض کاشانی

محمد بن محمد زمان کاشانی: ۳۰۷

محمد بن محمد عارف شیرازی: ۴۹۰

محمد بن مراد بن عبد الرحمن: ۱۵۰۲

محمد بن موسی خوارزمی: ۲۳۰

محمد بن یعقوب کلینی: ۲۵۷، ۱۴۷۰

محمد بن یوسف هروی: ۳۶۱، ۱۴۸۶

محمد بولاق بن شیخ ابو محمد خالدی دهلوی: ۱۵۸۵

محمد بیرام بدخشانی: ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۱۷۴۱

محمد بیرامعلی: - محمد بیرام بدخشانی

محمد بیگ اعتماد الدوله: ۱۳۲۷

محمد بیگ بن ابو الفتح بیگ ترکمان: ۶۱۴

محمد بیگ رشکی همدانی: ۶۳۳

محمد پاشا: ۲۴

محمد پسر لاد: ۳۷۱، ۳۷۸

محمد تنکابنی: ۳۴۱، ۱۴۷۹

محمد تقی تاجرباشی: ۸۲- میرزا محمد تقی تاجرباشی

محمد تقی حسینی: ۲۷۳

محمد تقی دانش پژوه: ۱۴۲، ۲۰۷، ۲۸۳، ۳۰۱، ۳۳۷، ۳۵۶، ۱۵۱۶، ۱۷۸۰

محمد تقی فخر داعی گیلانی: ۷، ۷۹، ۱۱۴، ۱۹۷

محمد تقی ملک الشعراى بهار: ۱۶۲۴، ۱۶۹۸، ۱۷۲۳

محمد جان قدسی: ۴۶۰، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۷۸، ۶۲۰- قدسی مشهدی

محمد جعفر بن عنایه الله شیرازی: ۸۳۹، ۸۴۹

محمد جعفر بن محمد صادق لنگرودی: ۳۲۲

محمد چنگی: ۸۴- سلطان محمد چنگی

محمد حبیب الله: ۴۰۹

محمد حسن (یا محمد محسن) بن محمد کریم: ۱۵۵۹، ۱۵۸۱

محمد حسن خان: ۱۸۰۷

محمد حسن دهلوی: ۶۱۵

محمد حسین برهان: - محمد حسین بن خلف تبریزی

محمد حسین بن خلف تبریزی: ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۴ - ۳۸۵، ۳۸۸

محمد حسین بن مسیح کاشانی: ۱۱۹۷

محمد حسین پسر حکیم رکنا: ۱۱۹۷

محمد حسین خاتون آبادی اصفهانی: ۱۴۶۸

محمد حسین خان قزوینی: ۱۷۷۴

محمد حسین دیانت خان: ۱۰۵۹، ۱۰۶۲

محمد حسین فغفور گیلانی: - فغفور گیلانی

محمد حسین نورس دماوندی: - نورس دماوندی

محمد حنفیه: ۱۵۱۳

محمد خان: ۱۲۸۵، ۱۳۹۸

محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو: ۱۴۸۷

محمد خان شیبانی: - شیبک خان

محمد خدا بنده: - سلطان محمد خدا بنده

محمد خوافی: ۸۴

محمد خورشید اصفهانی: ۸۴، ۱۵۰۳ - مولانا محمد خورشید اصفهانی

محمد خوئی: ۱۸۱۰

محمد داراشکوه: ۴۸، ۴۹، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۳۵۳، ۳۵۹، ۴۵۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۵۸۲، ۶۰۴، ۸۴۵، ۱۲۲۸، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۸۵،

۱۳۳۷، ۱۴۵۲، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۸۴

۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۶۲، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۵۴۵، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۹۸، ۱۷۶۶ - ۱۷۷۰

محمد دهدار شیرازی: - خواجه محمد دهدار شیرازی

محمد رضا: - نوعی خوبشانی

محمد رضا (مؤلف شرفنامه محمد شاه): ۵۸۳

محمد رضا (مؤلف مکاشفات رضوی): ۲۲۳

محمد رضا: - شکیبی اصفهانی

محمد رضا بن محمد جان عرفان: ۵۷۷

محمد رضا جلال نائینی: ۱۴۷۹، ۱۴۸۲، ۱۷۶۶، ۱۷۶۷، ۱۷۶۹

محمد رضا خوانساری: ۵۱۳

محمد رضا قمشه‌یی: ۳۲۲

محمد رضا نصیری طوسی: ۲۴۶

محمد رضا همدانی: ۴۹۰

محمد رضایی: ۶۰۱

محمد رفیع واعظ قزوینی: - واعظ قزوینی

محمد زاهد: ۱۳۷۲

محمد زمان تبریزی: ۳۲۵

محمد زمان خان: ۱۳۳۰

محمد ساقی مستعد خان: ۱۵۷۵

محمد سرنانی: ۸۴- شاه محمد سرنایی

محمد سعید اشرف مازندرانی: ۴۶۳، ۵۱۴، ۵۳۹، ۵۵۸، ۵۶۴، ۱۳۵۴

محمد سعید بن محمد مفید: - قاضی سعید قمی

محمد سعید خان بن حیدر سلطان ازبک شیبانی صوبه‌دار جونپور: ۷۰۲، ۷۵۶- بهادر خان

محمد سلطان: ۵۰۳

محمد سلطان تهنیسری: ۱۵۴۵

محمد شاعر بلگرامی: ۴۸۶

محمد شاه: ۵۸۳، ۱۳۴۲، ۱۳۶۳، ۱۳۷۷، ۱۳۹۴، ۱۵۵۸، ۱۵۷۲، ۱۵۷۵، ۱۵۸۷، ۱۷۹۸

محمد شاه ثانی: ۳۶۴

محمد شاه شجاع: ۱۴۵۶

محمد شاه قاجار: ۲۰۱

محمد شاهی بیگ: ۱۵۸

محمد شریف: ۴۷۹

محمد شریف بن دوست محمد (معمد خان):

۱۵۷۳

محمد شریف خان دهلوی: ۳۶۴

محمد شریف خان هجری تهرانی: ۷۳۶

محمد شریف الدین یالتقایا: ۲۸۸، ۲۸۹

محمد شریف شکسته‌نویس: - وقوعی نیشابوری

محمد شریف کاشف: ۱۴۹۷، ۱۵۴۸

محمد شریف کاشی: ۵۹۷

محمد شفیع (پرفسور): ۱۵۰۵، ۱۵۹۱، ۱۷۳۵

محمد شفیع بن سید محمد شریف: - محمد شفیع تهرانی

محمد شفیع تهرانی: ۷، ۱۳۰۲، ۱۴۹۵، ۱۵۰۵، ۱۵۷۵، ۱۷۳۵، ۱۷۳۶

محمد شمس الدین: ۶۶۳

محمد شیبانی خان: - شیبک خان

محمد صادق: ۳۶۳، ۱۵۷۴

محمد صادق پزشک: ۳۶۳

محمد صادق کیا: ۱۴۸۳

محمد صادق مشهدی: ۱۳۲۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۸۵

محمد صادق همدانی: ۱۷۴۵-۱۷۴۶

محمد صالح بن محمد باقر قزوینی روغنی:

۱۴۷۰، ۱۴۶۹، ۲۵۳

محمد صالح بحرانی: ۱۵۱۳

محمد صالح بیتکچی: ۱۳۲۷

محمد صالح خلخالی: - آقا محمد صالح خلخالی

محمد صالح روغنی قزوینی: ۲۵۳، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰

محمد صالح کشفی: ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۵۸۱

محمد صالح کنبوه لاهوری: ۶، ۴۹، ۲۰۰، ۴۶۱، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۷۵، ۱۲۳۴، ۱۴۴۹، ۱۴۵۵، ۱۵۷۴، ۱۵۹۷، ۱۷۴۷، ۱۷۵۶،

۱۷۵۷، ۱۷۵۹، ۱۷۶۰، ۱۷۶۱، ۱۷۶۲، ۱۷۶۵-۱۷۶۶

محمد صالح مازندرانی: ۳۳۰، ۴۱۴، ۱۰۴۲، ۱۳۵۴

محمد صدیق بهادر: ۱۱۴۷

محمد صدیق خان: ۱۲۴۱

محمد صوفی مازندرانی: ۴۵۷، ۴۹۴

محمد طالش: ۹۹

محمد طاهر: ۴۷۹، ۴۸۰

محمد طاهر آشنا: ۴۶۱، ۴۸۳، ۵۵۶، ۵۷۰، ۵۷۱

محمد طاهر اصفهانی: ۵۱۳

محمد طاهر بن عماد الدین سبزواری: ۱۵۵۶

محمد طاهر بن محمد حسین قمی: ۱۷۳، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۸۲، ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۳۳، ۱۴۷۴

محمد طاهر سبزواری: ۱۷۰۲-۱۷۰۳، ۱۵۵۶

محمد طاهر صف شکن خان: ۱۳۲۱

محمد طاهر غنی: ۴۸۴

محمد طاهر قمی: - ملا محمد طاهر قمی

محمد طاهر نصرآبادی: ۲۵، ۲۰۰، ۲۹۸، ۳۱۱، ۳۴۱، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۲۵، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۸۸۶، ۸۷۷، ۸۷۸،

۸۹۳، ۹۱۸، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۴۵، ۹۶۸، ۹۷۳، ۱۰۱۳، ۱۰۲۶، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۵، ۱۰۴۸، ۱۰۷۱، ۱۰۷۶، ۱۰۸۳، ۱۰۹۹،

۱۱۱۲، ۱۱۲۲، ۱۱۲۹، ۱۱۳۱، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۴۴، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۸۴، ۱۱۹۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۸، ۱۲۳۰، ۱۲۴۷، ۱۲۵۲،

۱۲۵۳، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۹، ۱۲۷۸، ۱۲۸۹، ۱۳۱۶، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۶۷، ۱۳۷۳، ۱۴۴۵، ۱۵۶۸، ۱۵۹۰، ۱۷۳۳، ۱۷۴۰، ۱۷۵۱، ۱۷۵۲،

۱۷۶۲، ۱۷۶۳، ۱۷۷۴، ۱۷۷۸، ۱۷۸۴-۱۷۸۷، ۱۷۹۱، ۱۷۹۲

محمد طاهر نقاش: ۵۱۲

محمد طاهر وحید قزوینی: - وحید قزوینی

محمد طاهر وزیر خان: ۵۹۰، ۵۹۱

محمد طاهر وصلی تهرانی: ۵۹۷

محمد ظهیر مخمل‌باف: ۱۰۰۴

محمد عارف شیرازی: ۱۰۵۶، ۱۰۵۷

محمد عادلشاه: ۵۷۹

محمد عبد الرشید قادری: ۱۵۸۵

محمد عبد الغنی: ۶۴۵، ۷۷۷، ۱۱۱۲، ۱۲۱۲، ۱۲۴۶

محمد عظیم بن محمد جعفر اکسیر: ۵۹۸

محمد علی (مؤلف منظومه نادری): ۵۸۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۸۶

محمد علی: ۱۷۹۸

محمد علی بهبهانی: - آقا محمد علی بهبهانی

محمد علی تربیت: ۳۸۵، ۴۰۲، ۵۰۰، ۶۷۱، ۱۲۷۱، ۱۶۶۰، ۱۶۷۸

محمد علی حبله‌رودی: ۱۴۹۷، ۱۴۹۸

محمد علی حزین: ۴۶۳، ۱۳۳۱

محمد علی حسینی نیشابوری: ۱۵۵۸

محمد علی دانا: ۵۶۴

محمد علی صائب: - صائب تبریزی

محمد علی طاهر: ۱۲۵۶

محمد علی کربلایی: ۱۴۶۳

محمد علی ماهر: ۱۲۵۶

محمد علی مدرس تبریزی: ۳۲۲، ۸۵۸، ۱۲۹۳، ۱۶۲۴، ۱۶۴۲

محمد علی معصوم: ۱۵۴۹

محمد علی نثار: ۱۷۹۵

محمد عوفی: ۱۴۵۰، ۱۵۳۳، ۱۶۵۲، ۱۶۶۷

محمد غیاث الدین: ۳۷۱

محمد قاسم: ۱۵۱۳، ۱۵۷۵

محمد قاسم اسیری: ۵۸۸

محمد قاسم اصفهانی: ۵۲۴، ۸۰۹

محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی: - محمد قاسم سروری

محمد قاسم بن عبد القادر: ۱۴۶۱، ۱۵۱۳

محمد قاسم خان موجی: ۵۹۵

- محمد قاسم سراجای اصفهانی: ۵۲۴، ۸۰۹
- محمد قاسم سروری: ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۲، - سروری
- محمد قاسم ظرافت لاهوری: ۵۹۷
- محمد قاسم فرشته: ۶، ۳۷۲، ۳۷۴، ۴۴۶، ۴۴۹، ۱۵۷۱، ۱۷۰۹ - ۱۷۱۱
- محمد قاسم نویدی اصفهانی: - نویدی اصفهانی
- محمد قدره الله گویاموی هندی: ۳۲۶، ۴۷۱، ۶۳۷، ۶۴۲، ۷۳۰، ۷۷۷، ۷۸۰، ۷۹۹، ۸۰۰، ۹۰۴، ۹۷۳، ۹۷۷، ۱۱۰۱، ۱۱۲۸، ۱۲۳۱، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۹۸، ۱۴۰۴، ۱۶۱۲، ۱۶۱۹، ۱۶۶۰، ۱۷۹۹
- محمد قره طوی رومی: ۲۲۳
- محمد قطب شاه: - سلطان محمد قطب شاه تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۸۸۶ - فهرست اعلام تاریخی ص: ۱۸۱۳
- قلی: ۴۰۲
- محمد قلی خان: ۳۹۷، ۵۰۲، ۵۱۲، ۱۰۳۶
- محمد قلی خان: - محب
- محمد قلی خان پرناک: ۵۰۳، ۵۱۲، ۱۰۳۶
- محمد قلی سلیم: ۴۹۳
- محمد قلی قطب شاه: ۵۷۶، ۵۹۶، ۸۶۶، ۹۹۳، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۹۶
- محمد کاظم (وزیر): ۶، ۱۵۶۹، ۱۸۰۶
- محمد کاظم بن میرک حسین مظفری سجاوندی: ۱۵۳۷، - حبی
- محمد کاظم منشی: ۱۵۷۵
- محمد کریم: ۱۵۵۹
- محمد کره: - رئیس محمد کره ابرقوهی
- محمد کمانچه‌یی: ۸۴ - میرزا محمد کمانچه‌یی
- محمد لاد: ۳۷۱، ۳۷۸
- محمد مازندرانی: ۴۰۴
- محمد محسن بن شاه مرتضی بن شاه محمود کاشانی: - ملا محسن فیض کاشانی
- محمد مراد: ۶۰۰، ۱۵۴۱
- محمد مراد بخش: ۱۴۵۵
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۸۷
- محمد مراد بن عبد الرحمن: ۱۵۰۲
- محمد مرتضی حسینی واسطی: ۴۰۹
- محمد مرسلین: ۱۰۵۶
- محمد مسیح بن اسماعیل فسایی: - ملا مسیحای شیرازی
- محمد مسیح بن محمد صادق: - محمد مسیح طیب
- محمد مسیح طیب: ۳۶۳

محمد مشک فروش شیرازی: ۶۳۶

محمد مصلح الدین لاری انصاری: ۱۵۵۵

محمد مظفر حسین صبا: ۴۵۳، ۵۸۳، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۱۱، ۶۳۷، ۶۴۲، ۷۳۷، ۷۴۷، ۸۱۸، ۱۳۱۲، ۱۶۶۵، ۱۶۶۶، ۱۶۸۲، ۱۷۱۸، ۱۷۴۸-

مولوی محمد مظفر حسین صبا

محمد معز الدین جهاندار: ۱۴۱۵

محمد معصوم شیرازی: ۵، ۲۹۷، ۶۳۷، ۱۰۳۹، ۶۵۵، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶- حاج محمد معصوم شیرازی

محمد معین: ۳۸۵

محمد معین اردوبادی: ۱۵۶۲

محمد مفید بلخی: ۱۷۸۳

محمد مفید مستوفی: ۷۶۱، ۱۵۰۱، ۱۵۶۱، ۱۵۷۸، ۱۵۹۲، ۱۵۹۳، ۱۷۷۹-۱۷۸۴، ۱۸۰۳

محمد منشی: ۳۹۳

محمد مؤمن: ۳۲۹

محمد مؤمن بن شاه قاسم سبزواری: ۲۴۸

محمد مؤمن بن عبد الکریم قاری: ۲۴۶

محمد مؤمن حسینی استرآبادی: ۴۰۲، ۴۰۳، ۱۰۳۳، ۱۳۶۷

محمد مؤمن حسینی تنکابنی: - حکیم مؤمن

محمد مؤمن عرشی: ۵۹۸

محمد مؤمن عودنواز: ۵۰۵

محمد مؤمن وجودی: ۴۷۴

محمد مهدی جرفادقانی: ۱۵۲۰

محمد میرزا: - سلطان محمد خدا بنده

محمد میرزا (فرزند شاه تهماسب): ۱۸

محمد میرزا (فرزند شاه عباس): ۳۵، ۱۱۰

محمد میرک صالحی: ۵۲۵

محمد میهنی: ۳۹۶

محمد نثار علی: ۱۷۹۵

محمد نظام بن حسین ساوجی قریشی:

۱۴۷۳

محمدون اربعه: ۳۳۲

محمد هادی بن محمد صالح فراهانی: ۱۵۱۶

محمد هادی، کامورخان: ۱۵۷۳، ۱۵۷۵

محمد هادی مازندرانی: - آقا محمد هادی مازندرانی

محمد هاشم (فرزند خواجه میرخوافی):

۱۵۷۲

محمد هاشم آصف: ۶، ۲۷، ۳۱، ۸۱، ۸۲، ۹۱، ۱۹۵، ۴۲۶

محمد هاشم بن محمد طاهر تهرانی: - محمد هاشم تهرانی

محمد هاشم تهرانی: ۳۶۳

محمد هاشم جرأت: ۴۸۶، ۵۶۱

محمد هاشم کمره‌یی اصفهانی: ۱۴۶۸

محمد هاشم موسوی خان جرأت اورنگ آبادی: ۴۸۶، ۵۶۱

محمد هدایت حسن: ۱۵۵۳، ۱۷۳۹

محمد یحیی بن محمد شفیع قزوینی: ۴۰۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۸۸

محمد یساول: ۹۹- درویش محمد یساول

محمد یوسف بن شیخ رحمه الله: ۱۵۵۷

محمد یوسف اتکی: ۱۷۵۰

محمد یوسف قزوینی: ۴۳۶

محمود افغان: ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۱۳۳، ۱۵۵۹

محمود اول (پادشاه عثمانی): ۴۵

محمود بن احمد زنجانی: ۴۰۸

محمود بن ضیاء الدین محمد: ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۲

محمود بن عثمان لامعی برسوی: ۳۹۹

محمود بن محمد چغمینی خوازمی: ۳۴۷

محمود بن هدایه الله افوشه‌یی نطنزی: - محمود نطنزی

محمود بیگ: - امیر محمود بیگ مهردار

محمود بیگ سالم تبریزی: ۵۹۵

محمود پسیخانی: ۱۴۸۳

محمود چلبی: ۱۶۱۸

محمود خان: ۵۰۹، ۷۵۶

محمود خان مرودشتی: ۲۳۸

محمود خوبشانی مشهدی: ۸۸۳

محمود سیستانی: ۲۹، ۳۹

محمود شاه ثانی: ۱۶۵۸

محمود شاهسوار: - سلطان محمود شاهسوار

محمود طنبره‌یی: ۸۴

محمود طرحی شیرازی: ۵۱۵

محمود غزنوی: ۴۲۸، ۷۸۹، ۹۷۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۵۸

محمود غزالی: ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۱۳۳، ۱۵۵۹، ۱۷۹۸

محمود فرخ: ۷۳۱

محمود مشهدی: ۵۹۱

محمود نظری: ۱۵۶۵، ۱۶۹۷

محمود هدایت: ۷۰۰

محمود اردبیلی: ۴۶۵، ۴۹۱، ۸۹۲-۸۹۳

محمود نیشابوری: - محموی همدانی

محموی همدانی: ۴۵۷، ۸۹۲-۸۹۶، ۱۰۳۲، ۱۰۶۹، ۱۷۴۰

محمی الدین اورنگ زیب: ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۱۹۲، ۳۰۴، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۸۷، ۴۵۶، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۱۸، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۰

۵۹۱، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۲۱- اورنگ زیب عالمگیر

محمی الدین عربی: ۲۰۸، ۲۵۹، ۳۳۰

محمی الدین محمد بن علی بن العربی: ۲۵۹، ۳۳۰، ۳۳۱

محمی الدین محمد بن محمد بردعی تبریزی:

۲۴۷، ۲۹۰

محمی الدین محمد بن مصلح الدین مصطفی قوجوی: ۲۴۷

محمی الدین یحیی بن شرف النووی الشافعی:

۱۶۶۸

مختار بن ابو عبیده ثقفی: ۱۵۱۰، ۱۵۱۵، ۱۶۵۷

مخدوم جهانیان: ۱۶۲۰

مخدوم الملک: ۸۴۷- ملّا عبد الله انصاری

مخفی: - نور جهان بیگم

مخفی: - زیب النساء بیگم

مخفی رشتی: ۱۲۴، ۴۸۲، ۵۱۸

مخفی کوکناری: - مخفی رشتی

مخلصای کاشی: - مخلص کاشی

مخلص کاشی: ۵۷۲، ۱۳۸۶-۱۳۸۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۸۹

مدامی: ۴۷۵

مدرس تبریزی: ۳۲۲، ۸۵۸- محمد علی مدرس تبریزی

مدرس چهاردهی: - میرزا محمد علی مدرس رشتی چهاردهی

مدرکی: - خواجه آقا بابا

مدنی: - سید علی خان کبیر

مدهومالت: ۶۰۰، ۶۰۱

مراد: ۴۷۲

مراد اول: ۱۶۰۵- سلطان مراد اول

مرادبخش: ۵۸۲

مراد بیگ بایندر: ۶۵

مراد ثانی: ۱۶۰۵- سلطان مراد خان عثمانی

مراد چهارم: - سلطان مراد چهارم

مراد سوم: - سلطان مراد سوم

مرادی بافقی: ۷۶۲

مرتضی حسین مخاطب به الله یار عثمانی:

۱۵۰۱

مرتضی خان پرناک ترکمان: ۵۰۳، ۱۰۳۶

مرتضی قلی بیگ صفاهانی: ۶۰۰

مرتضی قلی خان پرناک: ۵۰۳، ۱۰۳۶

مرتضی قلی خان شاملو: ۱۳۰۷، ۱۳۳۴، ۱۷۴۵

مرتضی نظامشاه: ۹۵۰، ۱۷۰۹

مرسلین، محمد: ۱۰۵۶

مرشد بروجردی: ۴۶۵، ۴۸۷، ۵۰۳، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۶۹، ۱۱۸۵

مرشد بن امام شیرازی: ۲۹۱

مرشد خان: ۵۱۴- مرشد بروجردی

مرشد قلی خان استاجلو: ۲۱، ۹۵، ۸۷۳، ۱۰۱۹

مرشد قلی سلطان جلایر: ۱۷۲۴

مریم (حضرت ...): ۲۷۶

مریم سلطان: ۵۰۴

مستعصمی: ۸۲، ۱۶۷۳

المستعلی بالله ابو القاسم احمد: ۶۶۲

مستوفی: - مفید مستوفی

مسعود بید گلی: - مولانا مسعود بید گلی

مسعود دمشقی: ۱۵۳۴

مسعود سعد سلمان: ۶۳۲

مسعود شاه: ۱۵۲۶

مسعود غزنوی: ۹۷۰

مسعود کازرونی: - رکن الدین مسعود کازرونی

مسعودی بن عثمان کوهستانی: ۱۵۵۴

مسیب چیتگر: - آقا مسیب چیتگر

مسیب خان تكلو: ۸۱۹

مسیح: ۵۳۰، ۱۵۴۴، ۱۵۴۶، ۱۶۸۴

مسیح: - مسیح کاشانی

مسیحا: - شیخ سعد الله و مسیحای پانی پتی

مسیحای پانی پتی: ۵۹۹، ۸۴۹، ۱۵۴۷

مسیحای کاشانی (م. ۱۱۲۱): ۱۴۷۱

مسیح الدین ابو الفتح گیلانی: - حکیم مسیح الدین ابو الفتح گیلانی

مسیح الملك محمد یوسف: ۳۶۴

مسیح کاشانی: ۴۶۱، ۴۸۸، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۸، ۵۹۸، ۶۲۱، ۸۳۴، ۸۳۵، ۱۰۵۷، ۱۰۵۹، ۱۱۹۳-۱۲۰۳، ۱۲۱۰، ۱۲۷۵

مشار، خان بابا: ۱۸۰۵، ۱۸۰۶

مشتاق علی: ۲۱۲

مشتری: ۱۵۲۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۹۰

مشرقی مشهدی: ۴۸۷، ۴۹۳، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۹۷، ۱۰۸۳، ۱۱۱۲، ۱۱۳۵-۱۱۴۴

مشفق بخاری: ۴۵۸

مشکین قلم: - وصفی

مصاحب، غلامحسین: ۳۴۹، ۳۵۲

مصطفی بن خالقداد: ۱۴۷۹

مصطفی بن خلیل الدین: ۲۸۸

مصطفی بن شعبان سروری: ۲۲۲، ۲۴۷، ۳۸۱، ۳۹۹

مصطفی بن عبد الله: - حاجی خلیفه

مصطفی پاشا: ۱۹

مصطفی خان شاملو: ۴۱، ۱۸۰۷

مصطفی حسینی تفرشی: ۴۱۸

مصطفی قزوینی: ۱۵۰۶

مصطفی لدین الله نزار: ۶۲۲، ۶۶۳

مصفا، مظاهر: ۸۹۷

مصلح الدین شافعی لاری: ۱۶۱، ۲۴۴، ۲۴۶، ۳۰۴- مصلح الدین محمد لاری

مصلح الدین محمد انصاری لاری: - مصلح الدین محمد لاری

مصلح الدین محمد لاری: ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۴۱۳، ۴۱۵، ۱۵۵۵، ۱۶۶۳-۱۶۶۹

مصیب خزاعی: ۱۵۱۵

مطربی سمرقندی: ۱۵۷۷

مطرزی خوارزمی: ۳۹۰

مطهر بن محمد مقدادی: ۱۹۰

مطیعای تبریزی: ۱۰۷۶

مظاهر مصفا: ۸۹۷

مظفر بن محمد حسینی شفایی کاشانی اصفهانی: - حکیم شفایی

مظفر بن محمد قاسم بن مظفر گنابادی: ۳۴۷- ملا مظفر گنابادی

مظفر حسین کاشانی: ۱۰۳۲

مظفر خان ناظم: ۴۶۷

مظفر الدین حسرتی: ۷۹۴

مظفر سلطان: ۱۰۳، ۶۸۱

مظفر شاه گجراتی: ۷۳۱

مظفر کاشی: ۵۱۷

مظفر گنابادی: ۳۴۷

مظفر لنگ: - مظفر کاشی

مظهر اکبرآبادی: ۴۸۵

مظهر الدین محمد: ۱۴۶۳

معانی خان: - میرزا محمد حسن ایجاد ابی سفیان: ۱۷۷

معتصم عباسی: ۱۵۳۰

معمد خان: ۳۶۴، ۹۲۲، ۱۵۷۳، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷

معمد خان بخشی: ۹۲۲

معمد الدوله فرهاد میرزا: ۲۳۸، ۳۵۱

معروف کرخی: ۲۱۲، ۱۷۴۷

معز الدین: ۵۹۱

معز الدین محمد بن سام: ۱۷۰۴

معز الدین محمد بن ظهیر الدین محمد حسینی اردستانی: ۲۱۹، ۲۲۰

معصوم بیگ: ۳۴۸

معصومعلی: ۲۱۲

معصوم کمانچه‌یی: ۸۴

معصومه: ۱۵۲۶

معین: - معین اللذه

معینا: - محمد معین اردوبادی

معین جویی: ۱۵۵۰، ۱۶۱۵، ۱۶۱۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۹۱

معین الدین اسفرازی: ۱۷۸۴

معین الدین بن شرف الدین حاجی محمد فراهی: ۵۹۰

معین الدین جوینی: ۱۵۵۰، ۱۶۱۵، ۱۶۱۸

معین الدین سجری چشتی: ۷۸۹، ۱۰۴۸، ۱۵۸۳، ۱۶۱۲، ۱۷۰۴ - خواجه معین الدین چشتی

معین الدین علی حسینی: - شاه قاسم انوار

معین الدین علی یزدی: - معین الدین یزدی

معین الدین کتابی: ۱۴۸۹

معین الدین محمد امین بن حاجی محمد فراهی هراتی: ۱۵۱۸

معین الدین محمد: ۱۷۳۰، ۱۷۳۱

معین الدین یزدی: ۱۴۴۷، ۱۶۰۵، ۱۶۶۷

معین اللذة: ۶۳۰

معین مسکین: - معین الدین بن شرف الدین حاجی محمد فراهی

مفتون: - عبد الرزاق بیگ دنبلی

مفتی الثقلین: - ابن کمال پاشا

مفضل بن عمر جعفی: ۱۴۷۰

مفید مستوفی: محمد مفید مستوفی

مقدس اردبیلی: ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۴، ۱۴۷۲

مقرب خان: - عالی شیرازی

مقصود بیگ: ۹۵۹

مقصود علی: ۲۱۲

مقصود علی هروی تبریزی: ۱۵۸۶، ۱۵۸۷

مقیم: ۵۱۲، ۵۱۳، ۸۶۶، ۱۷۶۲ - فوجی نیشابوری

مقیمای مشهدی: ۱۳۳۴ - فوجی نیشابوری مقیمی: ۴۷۵

مکرم خان: ۱۴۱۲

ملا آقا بابا شهمیرزادی: ۱۷۲۵

ملا ابو البرکات بن ملا عبد المجید: - منیر لاهوری

ملا احمد تتوی: ۸۲۵، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶

ملا احمد تونی: ۲۱۸

ملا اسد قصه خوان: ۴۶۵، ۱۵۰۳

ملا اسماعیل اصفهانی: ۳۲۲

ملا اسماعیل ذبیحی یزدی: - ذبیحی یزدی

ملا اوجی نطنزی: - اوجی نطنزی

ملا ترزی: ۱۷۱۹-، طرزی

ملا جلال الدین دوانی: ۱۶۱، ۲۳۴، ۲۷۱، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۵۵، ۱۴۸۴، ۱۶۲۰، ۱۶۴۲، ۱۶۶۴،

۱۶۷۱- جلال الدین دوانی

ملاً جمالی دهلوی:- جمالی دهلوی

ملا حبیب الله شیرازی: ۲۳۴

ملاً حسن سبزواری واعظ قاری: ۱۴۹۶

ملا حسینا: ۱۱۵۹- صبوحي

ملا حسین اردبیلی: ۱۸۵- کمال الدین حسین الهی اردبیلی

ملا حسین واعظ کاشفی: ۸۷، ۶۷۶، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۹۶، ۱۶۰۸، ۱۶۲۷، ۱۷۰۰

ملا حمید: ۶۰۲

ملاً حمید لاهوری: ۱۲۴۵

ملاً حیرتی تونی:- حیرتی تونی

ملا خلیل الله غازی قزوینی: ۱۸۰، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۱۳۰۲، ۱۴۷۰

ملاً خلیل قاری: ۵۱۵

ملا رجبعلی تبریزی: ۱۸۰، ۳۳۶، ۳۴۰-۳۴۳

ملا رشد رستم‌داری: ۱۲۶۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۹۲

ملا زمانی یزدی:- زمانی یزدی

ملاً زین الدین بن علی بن احمد:- شهید ثانی

ملاً سالک: سالک یزدی

ملا سامعی: ۹۰۳

ملا سامری: ۱۳۵۳

ملا سعید:- قاضی سعید قمی

ملا سید محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری:- ملا محمد باقر سبزواری

ملا سیری گلپایگانی: ۱۱۲۹، ۱۱۳۰

ملاً شانی:- شانی تکلو

ملاً شاه بدخشانی: ۱۲۳۴-۱۲۳۶، ۱۲۸۶

ملا شاه لاهوری: ۴۸۵، ۱۲۳۴

ملا شاه محمد بن عارف دارابی شیرازی:

۱۵۹۳- شاه محمد دارابی

ملا شاه محمد:- ملا شاه بدخشانی

ملا شفیعی یزدی: ۱۲۰۹، ۱۳۶۳- دانشمند خان

ملا شکر الله شیرازی: ۱۲۳۷- افضل خان علمای ملا شکر الله

ملا شکوهی همدانی: ۵۱۲، ۱۱۸۶

ملا شمس: - شمسای گیلانی

ملا شهاب الدین حقیری: - شهاب معمایی

ملا شهاب الدین نظام الدین هروی: - شهاب معمایی

ملا شیدای فتحپوری: - شیدای فتحپوری

ملا شیر: ۱۵۴۵

ملا صالح مازندرانی: ۴۱۳

ملا صدرای شیرازی: ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶،

۳۰۷، ۳۱۹-۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۵، ۱۲۲۸، ۱۲۳۰، ۱۴۶۷

ملا طرزی: ۴۳۵، ۱۴۹۷، ۱۵۵۰، ۱۷۱۸-۱۷۲۲-طرزی

ملا طغرای مشهدی: ۹۶۸، ۱۰۳۳، ۱۶۰۰-طغرای مشهدی

ملا ظهوری: - ظهوری ترشیزی

ملا عباس مولوی: ۳۴۱

ملا عبد الله: ۲۳۷

ملا عبد الله افندی: ۴۱۸

ملا عبد الله انصاری مخدوم الملك: ۸۴۱، ۸۴۷

ملا عبد الله بن حسین یزدی: ۳۴۹

ملا عبد الله زنوزی: ۳۲۲

ملا عبد الله شوشتری: ۲۶۸

ملا عبد الله یزدی: ۳۲۷، ۳۴۹

ملا عبد الله بن شهاب الدین یزدی: ۴۱۵

ملا عبد الباقي نهاوندی: - عبد الباقي نهاوندی

ملا عبد الحمید لاهوری: ۶، ۴۹، ۴۶۱، ۱۴۵۶

ملا عبد الرزاق دانشمند: ۸۲۴، ۱۵۹۶

ملا عبد الرزاق فیاض لاهیجی قمی: ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۹۶، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۴۱، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۹۵-فیاض لاهیجی

ملا عبد الرشید دیلمی: ۱۷۶۶

ملا عبد الرشید قصه‌خوان: ۱۵۰۳

ملا عبد الشکور: ۱۵۴۳

ملا عبد العلی بن محمد بیرجندی: ۱۶۱، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۴۴، ۳۴۷-عبد العلی بیرجندی

ملا عبد العلی بیرجندی: - ملا عبد العلی بن محمد بیرجندی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۹۳

ملا عبد الفتاح فومنی: - عبد الفتاح فومنی

ملا عبد القادر بداونی: - عبد القادر بداونی

ملا عبد القوی: ۲۱۴، ۱۲۲۹

ملا عبد المجید مولتانی: ۱۵۲۱

ملا عبد النبی فخر الزمانی: - فخر الزمانی قزوینی

ملا عثمان خطائی: ۴۱۵

ملا عجزی تبریزی: ۵۰۲

ملا عرفی شیرازی: - عرفی شیرازی

ملا عظیم: ۱۲۴۶

ملا علاء الدین علی بن محمد القوشجی:

۱۶۶۷- ملا علی قوشچی

ملا علاء الملک تونی: ۱۱۴۹

ملا علیرضا تجلی: ۱۱۷۵، ۱۳۵۴- علیرضا شیرازی (اردکانی)

ملا علیرضا خوشنویس: ۵۰۲

ملا علی قوشچی: ۳۴۴، ۱۶۶۷

ملا علی محمد مهندس اصفهانی: ۳۴۹

ملا علی نقی قمی: ۵۱۲

ملا علی نوری: ۳۲۲

ملا عیدی: ۱۲۳۴

ملا غربتی: ۵۶۸

ملا غروری شیرازی: ۵۱۷، ۹۷۲

ملا فتح الله بن ملا شکر الله کاشانی: ۲۵۲، ۱۶۲۴، ۱۴۶۴، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶، ۱۶۷۷- ملا فتح الله کاشانی

ملا فرخ حسین ناظم هروی: ۱۲۶۶- ۱۲۷۰- ناظم هروی

ملا فرید ابراهیم دهلوی: ۳۵۳

ملا قدرتی اصفهانی: ۵۱۳

ملا قطب شده باف: ۷۶۲

ملا قوی: ۲۱۴، ۱۲۲۹

ملا قیدی: ۵۱۴، ۱۲۴۶، ۱۳۵۱

ملا کامی سبزواری: ۵۸۱، ۶۰۸، ۱۷۴۶

ملا لطفعلی: ۹۴۵

ملا محسن فانی: ۱۲۵۶، ۱۲۸۵

ملا محسن فیض کاشانی: ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۵،

۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۶، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸- ۳۳۶، ۳۳۹، ۱۰۴۲، ۱۴۶۱، ۱۴۶۶، ۱۴۷۳، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶

ملا محمد ابن علی کربلایی: ۲۴۶

ملا محمد اسمعیل بن محمد سمیع اصفهانی:

۳۲۲

ملا محمد باقر بن زین العابدین یزدی:- محمد باقر یزدی

ملا محمد باقر خراسانی: ۳۱۸

ملا محمد باقر سبزواری: ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۱۷، ۱۰۴۲، ۱۴۷۳- ملا سید محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری

ملا محمد باقر مجلسی: ۸۹، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۲،

۲۳۷، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۳، ۱۳۵۹، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۷۱، ۱۴۷۴، ۱۴۷۸،

۱۴۹۶، ۱۵۱۶، ۱۵۸۰

ملا محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی:- ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی

ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی: ۱۸۰، ۱۲۰، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۴۴،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۹۴

۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۹، ۳۱۵، ۳۱۷، ۴۱۳، ۱۰۴۱، ۱۳۵۴، ۱۴۶۹، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۴، ۱۴۷۷، ۱۵۱۶

ملا محمد حسین نائینی: ۱۵۱۵

ملا محمد رفیع واعظ قزوینی: ۵۸۳- واعظ قزوینی

ملا محمد سعید اشرف مازندرانی: ۴۶۳، ۵۱۴

ملا محمد شفیع گیلانی: ۲۷۵

ملا محمد صالح مازندرانی:- محمد صالح مازندرانی

ملا محمد صوفی مازندرانی: ۴۵۷، ۴۹۴

ملا محمد طاهر غنی: ۴۸۴

ملا محمد طاهر قمی: ۱۷۳، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۸۲، ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۳۳، ۶۶۶، ۱۴۷۴

ملا محمد طاهر کشمیری:- غنی کشمیری

ملا محمد عیشی: ۴۰۸

ملا محمد قاسم مشهدی: ۱۱۶۷- ۱۱۷۰- قاسم مشهدی

ملا محمد گیلانی: ۳۱۸

ملا محمد نراقی: ۳۱۰

ملا محمد هادی: ۳۲۹

ملا محمود بن شیخ ضیاء الدین: ۳۸۲

ملا محمود بن محمد بن قاضی زاده رومی:- میرم چلبی

ملا مسکین:- معین الدین بن شرف الدین حاجی محمد فراهی

ملا مسیحای شیرازی: ۳۱۶

ملا مسیحای گیلانی: ۲۰۴

ملا مسیح پانی پتی: ۱۵۴۷

ملا مصطفی قاری تبریزی: ۲۴۵

ملا مظفر گنابادی: ۳۴۷، ۳۴۸

ملا معز: ۲۱۹، ۲۲۰- معز الدین محمد حسینی اردستانی

ملا مقیم:- فوجی نیشابوری

ملا مقیما:- فوجی نیشابوری

ملا میر قاری: ۱۴۶۳، ۱۴۸۸

ملا منیر لاهوری: ۴۳۵، ۴۶۱، ۵۱۹، ۵۵۷، ۱۷۶۶

ملا موسی هزاره‌یی: ۲۴۶

ملا میان میر: ۱۲۳۴

ملا میرزا جان باغ نوی شیرازی: ۱۸۶، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۷۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۴۱۵، ۱۶۷۱

ملا میرزا علیرضا تجلی: ۱۱۷۵،- علیرضا تجلی

ملا میر قاری گیلانی: ۱۴۶۳، ۱۴۸۸، ۱۷۳۱

ملا میرک: ۶۹۷، ۶۹۸، ۱۶۷۱

ملا ندیم: ۱۳۴۳

ملا نشانی: ۵۱۹

ملا نظیری: ۴۷۳، ۱۰۴۹،- نظیری نیشابوری

ملا نورا: ۳۲۹

ملا واصبا: ۱۱۵۹،- واصب قندهاری

ملا هادی سبزواری: ۱۸۷، ۲۹۶، ۳۲۳- حاج ملا هادی سبزواری

ملا یعقوب صرفی کشمیری: ۴۸۴

ملا یوسف مولوی: ۲۲۲

ملک: ۵۳۰- ملک قمی

ملک بهرام: ۱۰۱۸

ملک جلال الدین سیستانی: ۱۷۲۵

ملک جمشید: ۱۵۲۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۹۵

ملک خاتون: ۱۵۲۲

ملک شاه حسین سیستانی: ۱۵۷۸، ۱۷۲۲- ۱۷۲۵

ملک شاه سلجوقی: ۱۷۸۱

ملک الشعراى بهار:- بهار محمد تقی ملک الشعرا

ملک الشعرا فیضی: ۴۵۷،- فیضی فیاضی

ملک شهبال: ۱۵۲۲

ملک فیاض: فیاض

ملک قطب الدین محمد ثالث: ۱۷۲۳

ملک قمی: ۴۴۸، ۴۷۴، ۴۸۶، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۷۴، ۶۱۵، ۸۴۳، ۸۴۶، ۹۰۳، ۹۴۹- ۹۵۵، ۹۷۸، ۹۷۹، ۱۱۷۵، ۱۷۱۷

ملک محمد اصفهانی: ۵۱۳، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶

ملک محمد قمی: ملک قمی

ملک محمود سیستانی: ۲۹، ۳۹

ملک مسعود بازرگان: ۴۸۰

ملک مشرقی: ۵۹۷، ۱۰۱۸

ملک نصرت خان: ۱۷۷۸

ملکی: - تاج الدین ابو الفضل

ملهم کاشی: ۶۱۷

ممتاز حسن: ۱۷۹۷

ممتاز فراهی: ۱۴۵۱، ۱۴۴۷، ۱۴۹۷، ۱۵۴۹، ۱۸۰۲ - ۱۸۰۵

ممتاز محل: ۴۶۰، ۴۸۱، ۱۷۶۶

ممتاز محل بیگم: - ممتاز محل

ممتاز محمد سعید اعجاز شاهجهان آبادی:

۴۸۴

م میر هوف: ۱۲۱

منالوس اسکندرانی: ۳۵۰

منجهن: - شیخ جمن

منزوی، احمد: ۴۱۷، ۱۵۶۱، ۱۵۶۶، ۱۵۷۵، ۱۶۳۸، ۱۷۵۹

منزوی، علی نقی: ۱۶۳۸، ۱۷۵۰، ۱۷۵۵، ۱۷۶۱، ۱۷۷۱، ۱۸۰۵، ۱۸۰۶

منسارام: ۱۵۴۳

منشی: - محمد بن بدر الدین منشی

منشی: اسکندر بیگ منشی

منشی سنجان‌رای: ۱۵۷۱

منشی غیوری: ۱۵۲۶

منصف اصفهانی: ۶۱۷، ۸۶۵ - ۸۶۸

منصف تهرانی: ۸۶۶، ۱۷۶۴

منصف شیرازی: ۵۱۲، ۵۱۳

منصف لاهوری: ۸۶۶

منصور: ۱۵۲۴

منصور بن محمد بن علی: ۴۰۷

منصور بن معین الدین کاشانی: ۳۴۵

منصور جوهری: ۱۵۳۸

منصور حلاج: ۵۷۲

منصور خان: ۱۷۷۸

منصور دمشقی: ۱۵۳۵

منصور دوانیقی: ۱۹۱، ۱۵۰۹

منعم حکاک شیرازی: ۵۱۴، ۱۳۷۲

منعم خان: ۷۰۶

منگو تیمور: ۵۰

منوچهر بن قرچقای: ۱۸۰۳

منوچهر ستوده: ۱۷۲۲، ۱۷۲۳

منوچهری دامغانی: ۵۶۲

منوهر: ۶۰۰، ۶۰۱

منیار: ۴۵۵

منیر لاهوری: ۱۷۴۷-۱۷۵۰

مؤمن الدوله اسحق خان: ۳۸۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۹۶

موحد الدین فهمی کاشانی: ۶۲۹

موسوی، تقی: ۷

موسوی خان فطرت: ۵۱۴، ۱۲۷۶، ۱۳۷۳

مولا سلطانعلی: ۶۸۴

مولا مصطفی بن یوسف: ۱۶۴۴

مولانا بهشتی مشکوکی: ۵۷۷

مولانا پرتوی شیرازی: - پرتوی شیرازی

مولانا تقی الدین محمد شوشتری: ۱۷۰۲

مولانا جلال الدین محمد بلخی: - مولوی

مولانا جلال الدین محمد بن کمال الدین:

۱۵۶۶

مولانا جمال الدین محمود شیرازی: ۱۶۷۱- جمال الدین محمود شیرازی

مولانا حاجی محمد رضایی: ۶۰۱

مولانا حسن کاشی: ۷۹۴

مولانا حسین جوهری: ۹۰۰- حسین جوهری

مولانا حسین نقشی لاهوری: ۵۴۵

مولانا حکیم الدین (یا کمال الدین) ادریس بن مولانا حسام الدین علی بدلیسی: ۱۵۷۶، ۱۶۰۳، ۱۶۰۶، ۱۶۹۲- حکیم الدین ادریس

مولانا حکیم زلالی خوانساری: - زلالی خوانساری

مولانا حکیم یوسفی منشی همایون: ۴۰۶

مولانا حیدر قصه خوان: ۸۴، ۱۵۰۳

مولانا خسرو ابرقوهی: ۱۶۱۴

مولانا سعد الله کرمانی: ۱۶۱۴

مولانا سیف الدین احمد تفتازانی: ۳۴۵

مولانا شانی تکلو: - شانی تکلو

مولانا شهاب الدین معمای: - شهاب معمای

مولانا شهیدی: ۶۹۶

مولانا شمس الدین محمد وحشی: - وحشی بافقی

مولانا صدقی استرآبادی: ۷۹۳

مولانا ضمیری اصفهانی: - ضمیری اصفهانی

مولانا عبد الجبار استرآبادی: ۵۰۵

مولانا عبد الرحمن جامی: - جامی

مولانا عبد الرحیم مشهدی: ۱۶۱۴

مولانا عبد الرزاق گیلانی: ۴۶۶، ۵۰۵، ۸۲۴، ۸۲۵، ۱۵۹۶

مولانا عبد الرزاق دانشمند: ۸۲۴، ۱۵۹۶

مولانا عبدی نیشابوری: ۷۴۷

مولانا عرفی شیرازی: - عرفی شیرازی

مولانا عماد لاری: ۸۴۰

مولانا فتحی بیک: ۸۴، ۱۵۰۳

مولانا فضل خلخالی: ۶۸۵، ۶۸۶

مولانا قطب الدین بغدادی: ۴۳۴

مولانا کمال الدین حسین بن ضمیری اصفهانی: - ضمیری اصفهانی

مولانا کمال الدین شیخ حسین القنوی: ۳۴۵

مولانا کمال الدین مسعود شروانی: ۳۴۵

مولانا محمد اقدس: - اقدسی مشهدی

مولانا محمد خورشید اصفهانی: ۸۴، ۱۵۰۳

مولانا محمود: ۳۷۲-۳۷۳

مولانا مسعود بیدگلی: ۶۵

مولانا معین الدین واعظ: ۷۱۶

مولانا ملک: ۵۲۵

مولانا موحد الدین فهمی: ۷۶۵

مولانا میرجان هروی: ۱۱۲۶ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۸۹۶ ۱ - فهرست اعلام تاریخی ص: ۱۸۱۳

نور الدین محمد ظهوری: - ظهوری

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۹۷

ترشیزی

مولانای اصفهانی: - خواجه اصفهانی

مولوی: ۴۶، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۳۳۴، ۴۵۶، ۶۱۲، ۶۱۳، ۷۵۹، ۸۶۱، ۱۰۰۹، ۱۰۶۴، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۳۷۴، ۱۳۷۷، ۱۴۰۹، ۱۶۲۸

مولوی آغا احمد علی احمد: ۶۱۳، ۶۵۹، ۷۰۶، ۷۹۹، ۸۳۹، ۱۰۷۵، ۱۱۳۱، ۱۲۰۴

مولوی محمد مظفر حسین صبا: ۳۹۹، ۴۵۳، ۵۸۳، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۱۱، ۶۳۷، ۶۴۲، ۷۳۷، ۷۴۷، ۸۱۸، ۱۳۱۲، ۱۶۶۵، ۱۶۶۶، ۱۷۱۸، ۱۷۴۸
مولی مصطفی بن یوسف: ۱۶۴۴

مؤمن شاه: ۶۶۳

مهابت خان زمانه بیگ: ۳۸۹- زمانه بیگ مهابتخان

مهادوا: ۱۵۳۹

مهارتخان اصفهانی: ۱۵۰۱، ۱۵۰۲

مهر جوهر آفتابه‌چی: ۱۵۷۲

مهر یعقوب: ۱۷۱۲

مهد علیا خیر النساء بیگم: ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۹۴، ۱۰۸، ۱۰۹

مهدی: - سید محمد بن فلاح واسطی

مهدی بامداد: ۱۸۰۵

مهدیخان منشی استرآبادی: ۶، ۴۱، ۳۹۴، ۴۳۵، ۶۲۶، ۱۸۰۵، ۱۸۱۰

مهدی فکاری شیرازی: ۲۴۷

مهر: ۱۵۲۳

مهربانو: ۱۵۲۸

مهرجو: ۱۵۳۱

مهرخواه: ۱۵۳۱

مهرعلی: ۱۶۵۱

مهر علیخان: ۱۷۹۸

مهر النساء: ۴۸۰، ۴۸۸، ۵۸۱- نورجهان بیگم

مهستی: ۱۶۵۲

مهندس: - لطف الله بن استاد احمد لاهوری میان عبد الله قادری: ۱۷۶۶

میان فهیم: ۴۷۳

میان هیبت خان: ۱۷۱۲

میبدی: ۳۳۷

میر ابو تراب محروم رازی: ۵۱۵، ۸۰۱

میر ابو طالب فندرسکی: ۳۱۴، ۳۴۷

میر ابو الفتح سعیدی: ۲۹۱

میر ابو القاسم: - هجری قمری

میر ابو القاسم فندرسکی استرآبادی: ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۸۷، ۳۱۰-۳۱۴، ۳۳۷، ۳۴۷، ۳۷۰، ۱۲۲۸، ۱۴۸۲

میر ابو محمد: ۱۰۱۴

میر ابو المعالی: ۱۱۴۵

میر احمد بن میر محمد حسینی قمری: ۱۰- قاضی میر احمد قمری

میر احمد منشی: ۱۶۶۴

میر اشکی قمری: - اشکی قمری

میر الهی قمری: ۵۲۵

میر الهی همدانی: ۹۳۹، ۱۰۳۵، ۱۳۷۴- الهی اسدآبادی

میر امین الدین حسین دستغیب: ۱۰۱۲

میران حسین: ۱۷۰۹

میر بخشی: - ظفر خان احسن

میر بخشی: معتمد خان

میر بدیع قاضی هروی: ۱۶۰۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۹۸

میر تذکره: - میر تقی الدین ذکری

میر تقی الدین ذکری: ۱۵۹۲، ۱۷۱۳-۱۷۱۵

میر تقی الدین کاشی: - تقی الدین کاشی

میر تقی الدین محمد اوحدی: - اوحدی بلیانی

میر تقی الدین محمد بن شرف الدین علی: - میر تقی الدین ذکری

میر جان: ۱۱۲۷

میر جدایی مصور ترمذی: ۶۹۱

میر جعفر بیگ کشمیری: - بینش کشمیری

میر جلال الدین حسین: ۱۱۱۸

میر جلال الدین محمد استرآبادی: ۱۸۴، ۳۰۰

میر جمال حسینی: ۱۵۲۸، ۱۶۰۶-۱۶۰۷

میر جمال الدین اینجو: ۳۸۱، ۳۸۴

میر جمله: - روح الامین اصفهانی

میر حاج انسی: ۶۰۶، ۶۰۸

میر حبیب الدین محب الله: ۱۳۱۱

میر حسین بن محمد شیرازی معمای: - میر حسین معمای

میر حسین دوست سنهلی: ۱۳۰۱

میر حسین شفیعی معمای: - میر حسین معمای

میر حسین کفری: ۸۸۴

میر حسین معمای: ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱

میر حسین میدی: ۱۶۱

میر حیدر بن علی حسینی رازی: ۱۷۲۵، ۱۷۲۶ - میر حیدر حسینی

میر حیدر حسینی: ۱۷۲۵ - ۱۷۲۶

میر حیدر معمای: ۴۹۰، ۵۱۴، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۹۵، ۷۶۳، ۹۲۳، ۹۲۸ - ۹۳۱ - رفیعی کاشانی

میرخواند: ۱۵۵۱، ۱۵۵۳، ۱۶۶۷

میر خیرات علی خان مشتاق اگه‌یی: ۱۷۱۰

میرداماد: ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۵۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۶ - ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۹

۹۶۷، ۱۰۴۱، ۱۰۷۸، ۱۴۶۴، ۱۴۷۰

میر دوستی سمرقندی: ۴۷۴

میر رضی آرتیمانی: - رضی آرتیمانی

میرزا آقای حکیم شیرازی: ۲۳۸

میرزا ابراهیم: ۳۷۱، ۳۷۶

میرزا ابراهیم ادهم فرزند رضی آرتیمانی:

۱۲۵، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۱۷۵

میرزا ابراهیم بن میرزا شاه حسین اصفهانی:

۳۷۵، ۳۷۶

میرزا ابراهیم حسنی همدانی: ۱۰۶۹

میرزا ابراهیم شیرازی شوشتری: ۲۴۴، ۲۸۱

میرزا ابراهیم صفوی: ۸۷۳

میرزا ابراهیم قانونی: ۴۵۱

میرزا ابو تراب بیگ فرقی: - فرقی جوشقانی

میرزا ابو الحسن آصفخان: ۴۸۱

میرزا ابو الحسن حسینی فراهانی: ۱۱۵۹، ۱۱۶۰

میرزا ابو طالب: ۱۵۶۹

میرزا ابو طالب خان جهان: ۴۸۱

میرزا ابو طالب فندرسکی اصفهانی: ۵۹۰، ۵۹۱

میرزا ابو طالب کلیم کاشانی: - کلیم کاشانی

میرزا ابو طالب مازندرانی: ۵۹۷

میرزا ابو المعالی: - عالی نیشابوری

میرزا ابو المعالی مشهدی: ۱۳۸۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۸۹۹

میرزا احمد اردکانی: ۳۲۳

میرزا احمد تهرانی: - خواجه میرزا احمد تهرانی

میرزا ارجمند آزاد کشمیری: ۵۹۷، ۱۵۱۵

میرزا اسمعیل: ۳۷۵

میرزا امان الله امانی: - امان الله حسینی

میرزا امین: ۱۳۴۸

میرزا امینا: ۱۵۳۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۵، - محمد امین بن ابو الحسین قزوینی

میرزا بایسنقر: ۴۵۷

میرزا بدیع الزمان: ۹۲۰

میرزا برخورداری بن محمود ترکمان فراهی: - ممتاز فراهی

میرزا بیدل: - عبد القادر بیدل دهلوی

میرزا بیگ: ۳۱۰

میرزا بیگ بن حسن حسینی جنابدی: ۱۵۶۷

میرزا بیگ موسوی فندرسکی: ۱۵۶۹

میرزا تقی اعتماد الدوله: ۲۶، ۱۳۴۷

میرزا جان: ۸۰۵

میرزا جان باغ‌نوی: - ملا میرزا جان باغ‌نوی شیرازی

میرزا جانی بیگ: ۴۷۲، ۹۳۳

میرزا جانی عزتی: ۵۱۲ - عزتی شیرازی

میرزا جعفر: ۲۳۷

میرزا جعفر بیگ آصفخان: ۶۸۵، ۶۸۶، ۸۲۵، ۸۶۵، ۹۱۹ - ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۱۰۰۴، ۱۰۹۹، ۱۱۰۳، ۱۱۹۵ - جعفر قزوینی

میرزا جعفر سروقد: ۵۹۰

میرزا جلال اسیر: ۵۸، ۱۲۵، ۴۳۹، ۴۴۱، ۵۲۳، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۷، ۵۶۰، ۹۶۷، ۱۰۶۲، ۱۱۲۸، ۱۱۷۴، ۱۲۱۲ -

۱۲۲۳، ۱۲۶۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۹۴، ۱۳۶۸، ۱۳۹۴، ۱۴۱۶

میرزا جلال الدین سیادت لاهوری: ۴۸۵

میرزا جلال الدین طباطبایی زواره‌یی: ۱۷۴۸، ۱۷۵۹، ۱۷۶۲

میرزا جلال طباطبایی: - جلالای طباطبایی

میرزا حبیب الله: ۱۳۰۶

میرزا حبیب الله صدر: ۹۶۷

میرزا حسابی نطنزی: ۵۲۵، ۵۲۶

میرزا حسن بیگ رفیع قزوینی: ۸۰۲ - حسن بیگ رفیع قزوینی

میرزا حسن طبیب شیرازی فسایی: ۱۰ - حاج میرزا حسن فسایی

میرزا حسن قمی: ۲۷۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۱۴۷۸، ۱۴۹۵

میرزا حسین اصفهانی: ۶۶۳، ۶۶۴

میرزا حسین خان قزوینی: ۱۳۴۶، ۱۵۹۹

میرزا حسین طنبوره‌یی: ۸۴

میرزا حسین نوری: - حاجی میرزا حسین نوری

میرزا حکیم کلانتر: ۱۲۱۰

میرزا خان: میرزا عبد الرحیم خانخان

میرزا داراب بیگ جویای کشمیری: - جویای تبریزی

میرزا داراب جویا: - جویای تبریزی

میرزا رحمن: ۴۷۳

میرزا رستم صفوی: ۴۵۹

میرزا رضی آرتیمانی: رضی آرتیمانی

میرزا رضی دانش: ۴۴۰، ۴۶۱، ۵۴۳، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۸

میرزا رضی صدر: ۱۱۱۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۰۰

میرزا رفیعا: - واعظ قزوینی

میرزا رفیعی طباطبایی: ۱۴۷۶

میرزا رفیع الدین محمد بن فتح الله قزوینی: - واعظ قزوینی

میرزا سعد الدین محمد بن خواجه غیاث الدین مشهدی: - راقم مشهدی

میرزا سعید مستوفی الممالک: ۱۰۸۴

میرزا سلمان جابری اصفهانی: ۷۹۳

میرزا سلمان حسابی: ۵۱۵، ۶۹۵، ۹۲۰

میرزا سلیمان: ۷۶۵

میرزا سنجر: ۱۷۷۲

میرزا سید حسن شیرازی: - حاج میرزا سید حسن شیرازی

میرزا شانی: ۵۰۰، ۱۰۸۳ - شانی تکلو

میرزا شاه حسن بن شاه بیگ ارغون: - میرزا شاه حسن ارغونی

میرزا شاه حسن ارغونی: ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲، ۱۶۶۴

میرزا شاه حسین بن امیر ذو النون ارغون: ۶۵۵، ۶۵۸

میرزا شاهرخ گورکانی: ۴۴۵، ۴۵۷ - شاهرخ فرزند تیمور

میرزا شرف الدین سیفی حسینی قزوینی: - میرزا شرف جهان قزوینی: ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۱۵، ۵۲۵، ۵۴۹، ۶۱۴، ۶۷۹ - ۶۹۱، ۶۹۵، ۹۲۰

۱۶۳۰، ۱۶۷۹

میرزا شرف الدین محمد بن محمد رضا تبریزی: - مجذوب تبریزی

- میرزا شفیع خوزانی: ۵۰۰، ۱۰۸۳
- میرزا صادق مینا: ۱۵۹۳، ۱۷۵۰-۱۷۵۶، ۱۷۸۴
- میرزا صالح اصفهانی: ۱۵۹۳، ۱۷۸۴
- میرزا صالح نقیب رضوی: ۲۳۷
- میرزا صائب:- صائب تبریزی
- میرزا صائبا:- صائب تبریزی
- میرزا صفی: ۱۷۴۸، ۱۷۴۹
- میرزا طاهر وحید قزوینی: ۴۳۶، ۱۳۶۹، ۱۴۱۵، ۱۵۶۰
- میرزا ظهیر الدین ابراهیم: ۳۷۵
- میرزا عبد الله: ۴۷۳، ۱۵۶۸
- میرزا عبد الله (وزیر): ۱۱۵۹، ۱۵۶۸
- میرزا عبد الله افندی: ۱۸۵، ۱۴۷۲، ۱۴۸۷، ۱۶۰۶، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۶۷۵، ۱۷۰۵، ۱۷۰۷، ۱۷۹۲
- میرزا عبد الباقي نهاوندی: ۱۶۸۱
- میرزا عبد الخالق عظیم آبادی هندوستانی:
- ۱۳۷۶
- میرزا عبد الرحیم تبریزی اصفهانی: ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۵- عبد الرحیم خان خانان
- میرزا عبد الغنی قبول کشمیری: ۱۴۰۹
- میرزا عبد القادر بیدل:- عبد القادر بیدل دهلوی
- میرزا عبد الکریم کاشی: ۹۶۰، ۹۶۱
- میرزا عزیز: ۸۴۱
- میرزا عسکری: ۴۵۴، ۷۵۶، ۷۵۷، ۱۶۸۵
- میرزا عسکری خان: ۱۶۸۵
- میرزا علاء الدوله قزوینی: ۷۱۹، ۷۳۱- علاء الدوله کامی
- میرزا علی اکبر: ۲۳۸
- میرزا علی خان: ۹۵۹
- میرزا علی رضا اردکانی: ۱۷۳، ۲۹۶، ۳۱۷-۳۱۸، علیرضای تجلی
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۰۱
- میرزا علیرضا تجلی: ۱۷۳، ۲۹۶، ۳۱۷-۳۱۸، ملا میرزا علیرضا تجلی
- میرزا عیسی اصفهانی: ۴۱۸
- میرزا غازی بیگ ترخان: ۵۱۸- وقاری
- میرزا غازی بیگ وقاری:- وقاری
- میرزا غازی ترخان:- وقاری
- میرزا غیاث الدین علی: ۹۲۰، ۹۲۱، ۱۵۰۳، ۱۵۵۴، ۱۵۵۶

میرزا فخرای قمی: ۱۳۷۳

میرزا فصیح: ۱۷۷۴

میرزا فصیح الدین فصیحی انصاری: - فصیحی هروی

میرزا فضلی: ۱۵۶۵

میرزا فقیر الله بدخشی: ۱۳۴۰

میرزا قاسم خلوت‌نشین عباس آبادی: ۱۷۸۶، ۱۷۸۷

میرزا قاسم فرشته: - محمد قاسم فرشته ابن هندو شاه

میرزا قریب: ۱۲۷۷

میرزا قلی میلی: - میلی هروی

میرزا قوام الدین جعفر بیگ: ۱۵۵۶ - جعفر قزوینی

میرزا قوام الدین قزوینی: - جعفر قزوینی

میرزا کامران بیگ: ۱۳۵۴

میرزا کمال الدین شاه حسین اصفهانی: ۳۷۵

میرزا گرامی: - گرامی کشمیری

میرزا لشکری: ۱۳۲۱

میرزا محب الله مستوفی: ۲۳۸

میرزا محسن تأثیر: ۱۲۷۶

میرزا محسن فانی: - فانی کشمیری

میرزا محمد: - عالی شیرازی

میرزا محمد (دانشمند خان): ۱۵۷۵

میرزا محمد اخباری: ۱۴۱، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷

میرزا محمد استرآبادی: - میرزا محمد امین

میرزا محمد امین: ۱۹۳، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۴۱۸

میرزا محمد امین تهرانی فرزند میرزا احمد: - امین احمد رازی

میرزا محمد باذل: ۵۸۹، ۵۹۱

میرزا محمد باقر موسوی خوانساری: ۳۱، ۲۰۸، ۲۶۵، ۲۸۰، ۳۳۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۳، ۳۵۳، ۱۶۰۶، ۱۶۲۴

میرزا محمد بن حسن شروانی: ۳۱۷

میرزا محمد بن علی استرآبادی: - میرزا محمد امین

میرزا محمد بن محمد رضا قمی: ۲۴۸

میرزا محمد بن میرزا بدیع مشهدی: ۴۹، ۱۵۵۷

میرزا محمد تقی تاجر باشی: ۸۲

میرزا محمد جان قدسی: - قدسی مشهدی

میرزا محمد جلال الدین طباطبایی: ۱۴۹۲ - جلالای طباطبایی

میرزا محمد حسن ایجاد: ۱۵۷۵

میرزا محمد حسن شروانی: ۱۸۰

میرزا محمد حسین نورس دماوندی: - نورس دماوندی

میرزا محمد حسین نیشابوری: - نظیری نیشابوری

میرزا محمد رضا همدانی: - امید همدانی

میرزا محمد شیرازی: عالی شیرازی

میرزا محمد صادق (فرزند میرزا محمد صالح اصفهانی): - میرزا صادق

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۰۲

میرزا محمد صادق صادقی اصفهانی: ۱۴۹۱، ۱۵۴۹، ۱۷۵۰، ۱۷۵۱، ۱۷۵۲

میرزا محمد صادق مینا: ۱۵۹۳، ۱۷۵۰

میرزا محمد صادق اصفهانی آزادانی: ۱۷۵۰، ۱۷۵۲، ۱۷۸۴

میرزا محمد طالش: ۹۹

میرزا محمد طاهر آشنا: - عنایت خان آشنا

میرزا محمد طاهر نصرآبادی: ۲۹۸، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۴۱، ۳۸۲، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۲۵، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۶۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۹۳، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۹،

۹۴۵، ۹۶۸، ۹۷۳، ۱۰۱۳، ۱۰۲۶، ۱۰۳۳، ۱۰۳۵، ۱۰۴۸، ۱۰۷۱، ۱۰۸۳، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۲۰، ۱۱۲۲، ۱۱۲۴، ۱۱۲۸، ۱۱۳۱، ۱۱۳۵،

۱۱۳۶، ۱۱۴۴، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۷۳، ۱۱۹۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۸، ۱۲۳۰، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۵۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۹،

۱۲۷۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۴، ۱۳۱۶، ۱۳۵۱، ۱۳۵۳، ۱۳۶۷، ۱۵۲۱، ۱۵۶۸، ۱۷۴۰، ۱۷۵۱، ۱۷۵۲، ۱۷۵۳، ۱۷۵۹، ۱۷۶۲، ۱۷۶۳، ۱۷۷۴، ۱۷۷۸،

۱۷۸۴-۱۷۸۷، ۱۷۹۱، ۱۷۹۲

میرزا محمد طاهر وحید قزوینی: - وحید قزوینی

میرزا محمد طاهر وزیر خان: ۵۹۰، ۵۹۱

میرزا محمد علی بن علی استرآبادی: - میرزا احمد امینی

میرزا محمد علی صائب: - صائب تبریزی

میرزا محمد علی مدرس رشتی چهاردهی:

۲۷۳

میرزا محمد قاسم کرمانی: ۱۳۲۱

میرزا محمد قاسم گنابادی: - قاسمی گنابادی

میرزا محمد قلی خان تكلو: - میلی هروی

میرزا محمد قلی سلیم طرشتی تهرانی: - سلیم تهرانی

میرزا محمد کمانچه‌یی: ۸۴

میرزا محمد مخلص: - مخلص کاشانی

میرزا محمد معصوم: ۵

میرزا محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی:

۱۵۶۷-۱۵۶۸

میرزا محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی: - میرزا مهدی خان منشی

میرزا محمد مهدی خان استرآبادی: ۱۵۷۰ - میرزا مهدی خان منشی

میرزا محمد نائینی: ۲۷۲

میرزا محمد ولی دشت بیاضی: - ولی دشت بیاضی

میرزا محمد یوسف قزوینی: ۱۳۴۸، ۱۵۶۰، ۱۷۴۴، ۱۷۷۴ - ۱۷۷۶، ۱۸۰۶

میرزا محمود: ۵۹۱

میرزا محمود قمی: ۳۲۲

میرزا مخدوم شریفی: ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۷۳

میرزا مراد: ۴۵۹، ۴۸۳

میرزا معصوم: ۹۳۰، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵

میرزا ملک مشرقی: - مشرقی مشهدی

میرزا مؤمن شهرستانی اصفهانی: ۱۲۱۲

میرزا مهدی عالی: ۱۳۸۹

میرزا مهدی خان استرآبادی: - میرزا مهدی خان منشی

میرزا مهدی خان منشی: ۶، ۴۱، ۳۹۴، ۴۳۵، ۱۵۵۱، ۱۵۷۰، ۱۶۰۰، ۱۸۰۵ - ۱۸۱۰

میرزا مهدی کوکب: ۱۸۰۶، - کوکب

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۰۳

میرزا میرک: ۱۷۶۰

میرزا نظام الدین: - نظام دستغیب

میرزا نظام الدین احمد: ۳۶۶، ۱۵۹۸

میرزا نظام الملک: ۲۳۸

میرزا نظامی قزوینی: ۱۵۰۵، ۱۷۳۵، ۱۷۳۶

میرزا نقیب خان: ۱۵۰۳

میرزا نور الله اصفهانی: - ضیاء اصفهانی

میرزا هندال: ۴۵۴

میرزای ارغونی: ۱۶۶۵

میرزای جلوه: ۳۲۲

میرزا یوسف: ۱۳۴۸ - میرزا محمد یوسف قزوینی

میرزا یوسف خان رضوی مشهدی: ۸۸۴، ۸۸۵

میرزین العابدین اصفهانی: ۱۴۰۴

میر سلطان مراد خان: ۱۰۲۵

میر سنجر کاشانی: - سنجر کاشانی

میر سید ابراهیم قزوینی: ۲۵۰

میر سید ابو الفتح: ۲۵۲، ۷۱۸

میر سید شریف راقم هروی: ۱۵۷۷

میر سید شریف گرگانی: ۲۱۹، ۲۹۲

میر سید صدر الدین بن میر محمد صادق بن میر محمد امین: ۱۵۸۷

میر سید علی تبریزی: ۱۴

میر سید علی تهرانی: - صیدی تهرانی

میر سید محمد شاعر بلگرامی: ۴۸۶

میر سید محمد عتابی نجفی: - عتابی نجفی

میر سید علی همدانی: ۱۲۵۶

میر شاه ابو تراب: ۳۷۷

میر شاه شمس الدین: ۱۳۱۱

میر شاه محمود: ۳۷۷

میر شاهی: ۵۲۴

میر شمس الدین: ۳۰۶

میر شمس الدین شاه جهان آبادی: - فقیر دهلوی

میر شمس الدین شوشتری: ۱۵۱۶، ۱۵۱۸

میر صالح: ۶۹۶

میر صالح کشفی: ۱۳۱۲، ۱۵۸۱

میر صبری روزبهان اصفهانی: ۵۱۴، ۵۲۵

میر صدر الدین محمد: ۵۰۰، ۶۸۴، ۶۸۵، ۱۶۷۹

میر صیدی: ۴۶۱، ۵۶۸، ۱۱۷۴، ۱۲۲۳ - صیدی تهرانی

میر ضیاء الدین حسین بدخشانی: ۴۷۵، ۶۲۱، ۹۸۰، ۱۳۹۸

میر عبد الله اکبر آبادی: - وصفی

میر عبد الله بن سید مظفر: - وصفی

میر عبد الله بن میر هاشم: ۱۵۸۱

میر عبد الله مشکین قلم: - وصفی

میر عبد الباقي: ۶۸۲

میر عبد الباقي قصه خوان: ۴۶۵

میر عبد الباقي نهاوندی: - عبد الباقي نهاوندی

میر عبد الرزاق خوافی: ۵، ۴۹، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۸۹، ۴۵۲، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۹، ۵۱۹

۵۲۷، ۵۳۲، ۵۴۸، ۵۹۰، ۵۹۱، ۶۲۴، ۶۳۷، ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۷۷، ۷۸۰، ۷۹۲، ۷۹۹، ۸۰۶، ۸۲۴، ۸۲۶، ۸۳۹، ۸۴۲، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۸۴

۹۲۱، ۹۲۳، ۹۳۲، ۹۷۷، ۱۰۴۷، ۱۰۴۹، ۱۰۵۱، ۱۰۷۵، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۰۴

- ۱۱۷۱، ۱۱۹۶، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۱۰، ۱۲۱۷، ۱۲۳۷، ۱۲۴۳، ۱۲۵۰، ۱۲۶۲، ۱۲۷۲، ۱۲۷۷، ۱۳۳۵، ۱۳۴۲، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۵۸۸، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷، ۱۶۸۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۷، ۱۶۸۹، ۱۷۱۸، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷، ۱۷۷۰
- میر عبد الرزاق صمصام الدوله شاهنواز خان خوافی: - میر عبد الرزاق خوافی
- میر عبد السلام مشهدی: ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۳۲۶، ۱۷۵۲
- میر عبد الغنی: ۱۳۶۹
- میر عبد الکریم: ۱۲۳۷
- میر عبد اللطیف حسینی قزوینی: ۱۵۴۶، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷
- میر عزیز الله حضوری قمی: ۸۱۵
- میر عسکر خوافی: - عاقلخان رازی
- میر عسکری: ۶۱۷
- میر عقیل کوثری: - کوثری همدانی
- میر علاء الدوله حسینی سیفی قزوینی: ۱۵۹۱، ۱۶۱۲ - میرزا علاء الدوله قزوینی
- میر علاء الدوله کامی: ۵۸۱، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۳۱، ۸۰۳، ۱۵۹۱، ۱۶۱۲، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۷ - ۱۶۳۸
- میر علی ثانی: - ارسلان طوسی
- میر علی حسینی: ۱۱۱۹
- میر علی شیر قانع تتوی: ۶۰۰، ۱۵۴۱
- میر علی شیرنوی: - امیر علی شیرنوی
- میر عماد: ۸۲، ۱۳۴۱، ۱۷۶۶
- میر عماد: - میر محمد زمان راسخ
- میر عماد الدین محمود بن میر حجه الله حسینی اسدآبادی همدانی: - الهی اسدآبادی
- میر عیسی بدخشی: ۶۰۰، ۶۲۱، ۱۳۹۸، ۱۵۴۱
- میر عیسی همت خان: ۶۰۰، ۶۲۱
- میر غازی: ۵۸۸
- میر غروری کاشانی: ۴۷۴
- میر غلامعلی آزاد بلگرامی: ۳۱۷، ۸۰۳، ۸۳۹، ۸۸۴، ۹۱۸، ۹۳۷، ۹۳۹، ۹۵۱، ۹۵۳، ۹۵۸، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۳۶، ۱۰۵۶، ۱۰۶۹، ۱۱۲۸، ۱۱۴۴، ۱۱۴۹، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۹۳، ۱۲۰۴، ۱۲۱۸، ۱۲۲۴، ۱۲۳۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۷، ۱۳۵۹، ۱۳۷۵، ۱۳۹۴، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۶۱، ۱۵۸۶، ۱۷۹۷، ۱۷۹۹
- میر غیاث الدین علی: ۱۵۴۶، ۱۶۳۶ - نقیب خان بن عبد اللطیف حسینی
- میر فایض نظیری: ۹۰۱
- میر فخر الدین محمد سماکی استرآبادی: ۳۰۶
- میر فضل الله مشهدی: ۸۴
- میر فغفور: - فغفور گیلانی
- میر فندرسکی، ابو القاسم: ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۸۷، ۳۱۰ - ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۷، ۳۷۰، ۱۰۵۷، ۱۲۲۸، ۱۴۸۲

میر قاری گیلانی: - ملّا میر قاری گیلانی

میر قوام الدین تهرانی: ۳۴۱

میر قوام الدین مرعشی آملی: ۱۳۶

میرک بخاری: ۳۰۴، ۳۰۶

میرک نقاش: ۵۴۹، ۶۲۰

میر کمال الدین حسین بن محمد لاری: ۳۰۵، ۱۶۶۴

میر لوحی: - سید محمد بن محمد موسوی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۰۵

سبزواری

میرم چلبی: ۳۴۳-۳۴۴

میر محسن رازی: ۵۹۷

میر محمد ابراهیم قزوینی: ۴۱۸

میر محمد احسن ایجاد: ۱۵۷۵

میر محمد ارزانی بن میر حاجی مقیم: ۳۶۰- شاه ارزانی

میر محمد اسحق: ۱۴۱۲- مکرم خان

میر محمد افضل ثابت اله آبادی: - ثابت اله آبادی

میر محمد اکبر: - شاه ارزانی

میر محمد امین میر جمله: - روح الامین اصفهانی

میر محمد باقر داماد: - میر داماد

میر محمد بن محمد لوحی: ۱۴۷۱

میر محمد تقی جعفری حسینی احمدآبادی:

۱۵۱۹

میر محمد حسین حسینی تفرشی: ۱۵۶۷

میر محمد رضا: ۵۸۳

میر محمد رضی آرتیمانی: - رضی آرتیمانی

میر محمد زمان: ۱۳۶۳

میر محمد زمان راسخ لاهوری: ۴۸۹، ۱۳۴۱، ۱۳۷۴، ۱۴۱۲

میر محمد زمان مشهدی: ۳۰۴، ۱۳۷۳

میر محمد شریف: ۱۴۹۷، ۱۵۴۸- وقوعی نیشابوری

میر محمد شریف بن شمس الدین محمد: - میر محمد شریف کاشف

میر محمد شریف کاشف: ۱۷۴۸، ۱۷۶۲- ۱۷۶۵

میر محمد شفیع: ۱۶۰۹

میر محمد صالح دهلوی: ۱۵۸۱

میر محمد صالح کشفی: ۱۳۱۲، ۱۵۸۱

میر محمد طاهر: - ظهوری ترشیزی

میر محمد علی ماهر: ۵۱۴، ۱۳۷۴

میر محمد غیور کابلی: ۳۸۹

میر محمد قلی سلیم: ۴۹۳

میر محمد کاظم حسینی: ۱۵۴۰

میر محمد معصوم خواجهگی اصفهانی:

۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۷۴۵

میر محمد مؤمن استرآبادی: ۴۰۲، ۴۰۳، ۱۰۳۳، ۱۱۱۹، ۱۱۹۶، ۱۳۶۷

میر محمد مؤمن حسینی: ۱۳۶۷

میر محمد مؤمن عرشی: - عرشی دهلوی

میر محمد مؤمن عزیزی فیروزآبادی: ۱۰۱۳، ۱۱۱۹، ۱۱۹۶

میر محمد هاشم دهلوی: ۶۵۷

میر محمد هاشم کاشانی: - سنجر کاشانی

میر محمد هاشم موسوی خان جرأت: ۴۸۶

میر محمود طرحی شیرازی: ۳۱، ۱۷۳۱ - طرحی شیرازی

میر هاشم محدث: ۱۶۱۶

میر مرشد بروجردی: - مرشد بروجردی

میر مصطفی حسینی تفرشی: ۴۱۸

میر مطهری، سعید: ۱۴۵۹

میر معز موسوی خان: ۱۳۷۴

میر معصوم: - میرزا معصوم

میر معصوم بهکری: ۹۳۰، ۹۸۹، ۱۱۷۵، ۱۶۸۷

میر مغیث محوی: - محوی همدانی

میر مغیث همدانی: - محوی همدانی

میر منشی: ۱۰ - قاضی میر احمد قمی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۰۶

میر میران محمد حسینی اردستانی: ۴۹۲، ۵۰۲، ۵۰۳، ۱۴۷۵

میر نجات اصفهانی: ۵۱۴، ۵۴۸، ۵۴۹، ۱۳۳۱، ۱۳۶۷، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۲، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶

میر نعمه الله وصلی: ۴۶۵

میر نور الهدی: - قاضی جهان

میر وارث علی سیفی: ۵

میر وزیر علی عبرتی عظیم آبادی: ۱۰۵۶

میر ویس افغان: ۲۹، ۱۵۵۹

میر ویس غلزائی: ۲۹، ۱۵۵۹

میر هاشم شاه: ۶۵۴، ۶۵۵

میر هاشم محدث: ۱۶۱۶

میر هوف: ۱۲۰

میر همایون: ۶۹۶، ۸۴۰ میر یحیی سیفی: - میر یحیی قزوینی

میر یحیی قمی: ۶۲۷

میر یحیی قزوینی: ۵۸۱، ۱۵۴۶، ۱۵۶۰، ۱۶۳۴-۱۶۳۹، ۱۶۸۰

میر یحیی کاشی: ۴۶۱، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۹۹، ۱۳۷۴

میشل: ۵۵

میلی ترک: - میلی هروی

میلی هروی: ۴۵۷، ۵۲۶، ۷۲۹-۷۳۵، ۷۷۹، ۸۲۸، ۱۰۰۸

مینورسکی: ۷، ۱۶۷۸

مینوی، مجتبی: ۱۴۹۳

- ن- نادر سمرقندی: ۴۵۴

نادر شاه افشار: ۵، ۸، ۹، ۲۵، ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۹، ۶۲، ۶۸، ۸۳، ۹۱، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۷۷، ۱۹۵،

۱۹۷، ۲۶۶، ۳۹۴، ۴۲۷، ۵۸۳، ۵۸۴، ۱۵۵۹، ۱۵۶۹، ۱۵۷۰، ۱۶۰۰، ۱۸۰۶، ۱۸۰۷، ۱۸۰۹، ۱۸۱۰

نادر قلی بیگ افشار: - نادر شاه افشار

نادری ترشیزی: ۴۵۸

نادم گیلانی: ۴۷۴

نادم لاهیجانی: ۶۲۹

نارنجی سلطان بن یاری سلطان شهرزوری:

۴۲۴

ناصر خسرو: ۳۱۲، ۳۱۳

ناصر الدین سبکتگین: ۱۷۰۰

ناصر الدین محمد شاه: ۳۵۳، ۳۹۳، ۴۰۹، ۵۸۳، ۱۴۱۵

ناصر الدین همایون: ۴۷، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۹۵، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۲۵

ناصر علی سهرندی (سهرندی): ۴۳۹، ۴۶۲، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۶۸، ۶۰۱، ۶۲۴، ۹۸۲، ۱۳۴۰-۱۳۶۴

ناظر الممالک: - عبد العلی تبریزی

ناظم الاطباء نفیسی: ۱۲۲، ۴۱۱

ناظم تبریزی: ۹۵۱، ۱۲۶۹

ناظم هروی: ۵۰۳، ۵۶۰، ۵۶۸، ۵۹۶، ۱۲۶۶-۱۲۷۰

ناظمی: ۱۱۳۵

نثاری بخاری: ۵۱۰، ۵۱۱

نثاری تونی: ۶۲۶

نجاتی گیلانی: ۶۱۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۰۷

نجاشی: ۴۱۷

نجف: ۵۹۰

نجم آبادی، سیف الدین: ۱۷۸۰، ۱۷۸۴، ۱۸۰۳

نجم ثانی: -امیر یار احمد اصفهانی

نجم الدوله (پسر مؤتمن الدوله اسحاق خان):

۳۸۸

نجم الدین دبیران: ۲۹، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶

نجم الدین عبد الغفار قزوینی: ۱۶۱۲

نجم الدین کبری: ۲۲۶

نجیب الدین متوکل: ۱۶۲۰

نخجوانی، حسین: ۱۵۱۶، ۱۶۷۸

نخعی، حسین: ۷۶۱

نور محمد خان: ۵۱۱

نرون: ۹۷

نزار بن مستنصر: -المصطفی لدین الله

نسلمن: ۳۵۱

نسیم: ۱۵۲۰، ۱۵۲۳، ۱۵۳۸

نشانجی، احمد: ۱۵۹۵ - فریدون بیگ منشی

نصر آبادی: - میرزا محمد طاهر نصر آبادی

نصر الله تتوی: ۱۵۵۵

نصر الله بن حسن استرآبادی: ۲۶۷

نصر الله زیتونی: ۱۷۱

نصر الله فلسفی: ۷، ۷۹، ۱۰۳، ۱۱۸، ۵۸۰، ۱۴۸۳

نصر الله قاضی: ۱۵۵۵

نصر بن احمد سامانی: ۱۷۰۰

نصر البیان: ۱۵۹۲

نصر الدین محمد همایون: ۱۳، ۱۴، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۹، ۸۴، ۸۵، ۳۰۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۰۶

نصیبی گیلانی: ۵۲۸، ۶۴۴ - ۶۴۸

نصیرا: ۵۵۸

نصیرا: - نصیری همدانی

نصیرای کاشی: ۱۰۶۰

نصیرای همدانی: ۴۰۳، ۵۶۳، ۱۰۳۱ - ۱۰۳۴

نصیر الدین چراغ دهلی: ۳۸۸

نصیر الدین حسین بن عبد الوهاب بهبهانی:

۲۷۲

نصیر الدین محمد بن عبد الکریم انصاری استرآبادی: ۱۴۸۷

نصیر الدین همایون: - همایون پادشاه

نظام استرآبادی: ۶۲۲

نظام اعرج: - حسن بن محمد نیشابوری

نظام بن حسین ساوجی: ۱۰۴۲

نظام دستغیب: ۶۱۷، ۶۲۰، ۱۰۱۲ - ۱۰۱۶

نظام دشتکی: ۳۰۳

نظام الدین احمد بن ابراهیم سلام الله: - نظام دشتکی

نظام الدین احمد قزوینی: ۶، ۱۴، ۳۶۴، ۳۶۶، ۶۸۲

نظام الدین احمد گیلانی: ۳۶۴، ۷۰۰، ۷۵۵

نظام الدین احمد هروی: ۶، ۱۴، ۷۰۰، ۷۵۵، ۱۵۷۱، ۱۶۸۲

نظام الدین اولیاء: ۲۲۱، ۸۴۵، ۱۳۴۲، ۱۵۸۵، ۱۶۲۰

نظام الدین پانی پتی: ۳۱۱، ۳۷۰، ۱۴۸۲

نظام الدین عبد العلی بن محمد حسین بیرجندی: ۳۴۴ - عبد العلی بیرجندی

نظام الدین عشرت سیالکوتی قرشی: ۵۸۴

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۰۸

نظام الدین علی: ۱۱۹۳

نظام الدین علی خلیفه مرغلانی: ۳۶۶

نظام الدین علی طبخا جهرمی: ۱۰۰۰

نظام الدین علی کاشی: ۱۰۵۷

نظام الدین محمد بداؤنی: ۱۶۲۰ - نظام الدین اولیاء

نظام الدین نیشابوری: ۳۵۰ - حسن بن محمد نیشابوری

نظام الدین هروی: ۱۵۷۱، ۱۶۸۳، ۱۶۸۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶

نظام سیاقی: ۱۵۶۶ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۹۰۸ ۱ - فهرست اعلام تاریخی ص: ۱۸۱۳

شامی: ۱۹۹

نظام شاه اسمعیل: ۹۵۰

نظام شاه بحری: ۴۴۸، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۵

نظام شاه برهان ثانی: ۹۵۱، ۹۷۸، ۹۸۰

نظام شاه دکن: ۱۶۲۹، ۱۶۳۰

نظام شاه مرتضی: ۹۵۰، ۹۵۱، ۱۷۰۹

نظام شاه میران حسین: ۹۵۰، ۱۷۰۹

نظام کلاغ: ۶۳۱

نظام معمایی: ۶۲۶

نظام الملک: ۱۷۸۱

نظام الملک آصف جاه: ۱۴۱۵، ۱۴۱۸

نظامی (گنجوی): ۳۰۶، ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۰، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۴۹، ۵۸۸، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۲۰،

۶۵۸، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۵، ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۴۹، ۷۶۳، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۸۰۴، ۸۵۲، ۹۱۷، ۹۲۳، ۹۸۲، ۹۹۰، ۱۱۳۷، ۱۱۹۵، ۱۲۶۴،

۱۲۸۶، ۱۳۱۴، ۱۳۴۹

نظیر مشهدی: ۹۰۲

نظیری نیشابوری: ۱۲۳، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۷۳، ۴۸۶، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۵۰، ۵۵۱، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۲۱، ۸۷۴، ۸۹۷-۹۱۶، ۹۵۱،

۱۰۴۹، ۱۰۶۴، ۱۲۴۶

نعمه الله بن احمد بن قاضی مبارک رومی: ۳۹۳، ۳۹۲

نعمه الله خان عالی:- عالی شیرازی

نعمه الله وصلی:- میر نعمه الله وصلی

نعمت خان عالی: ۱۷۸۹-۱۷۹۱- عالی شیرازی

نفعی رومی: ۱۰۹۰-۱۰۹۷، ۶۲۰

نفیس بن عوض کرمانی: ۳۶۰

نفیسی، سعید: ۱۶۱، ۱۹۳، ۳۰۴، ۳۲۶، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۲، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۶۹، ۴۷۱، ۶۱۱، ۶۲۳، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۵۴، ۶۶۲، ۷۰۱،

۷۷۷، ۸۱۸، ۸۳۹، ۸۸۳، ۱۰۳۱، ۱۵۸۶، ۱۶۰۳، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۹، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۶۴۲، ۱۶۴۶، ۱۶۶۰، ۱۶۶۴،

۱۶۹۶، ۱۷۰۳، ۱۷۰۵، ۱۷۳۰

نفیسی، ناظم الاطباء: ۱۲۲

نقد علی بیگ: ۵۵، ۷۸

نقیب خان بن عبد اللطیف حسینی: ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۵۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۶-۱۶۳۷

نقی کمره‌یی: ۱۰۱۷-۱۰۲۴

نگار: ۶۰۱

نلاودمیاتی: ۸۵۱

نمکین هروی: ۱۵۹۷، ۱۶۹۶-۱۶۹۷

نواب آصفخان: ۱۱۰۳

نواب صمصام الدوله: ۳۰۴- میر عبد الرزاق

نوام محمد صدیق حسن خان: ۴۵۶

نواب میرزا قوام الدین جعفر بن بدیع الزمان بن

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۰۹

آقا ملای دواتدار قزوینی: - جعفر قزوینی

نوابی، ماهیار: ۴۳۰، ۴۳۱

نوابی، عبد الحسین: ۶، ۷، ۱۴

نوح: ۱۵۱، ۶۳۰، ۱۴۷۵، ۱۶۵۶

نوح افندی حنفی: ۱۶۶، ۱۶۷

نور الله اصفهانی: ۵۹۹

نور جهان بیگم: ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۸، ۵۸۱، ۹۹۰، ۱۰۶۱، ۱۰۹۸، ۱۱۴۹، ۱۱۷۲، ۱۲۲۴، ۱۲۳۴، ۱۶۸۶، ۱۶۸۸، ۱۶۸۹، -

مهر النساء

نور الحسن: ۱۶۹۸

نور الحق: ۱۷۰۳، ۱۷۰۴

نور الحق دهلوی: ۱۵۷۱

نور الدین: ۴۶۶، ۴۶۸

نور الدین ابو الحسن علی بن حسین بن عبد العالی: - محقق کرکی

نور الدین بن نور الله شروانی: ۲۴۷

نور الدین جهانگیر: ۱۰۹۱، ۱۴۷۹، ۱۶۳۷، - شاهزاده سلیم

نور الدین جهانگیر پادشاه: - جهانگیر پادشاه

نور الدین شیرازی: ۳۵۹

نور الدین عبد الله حکیم شیرازی: - نور الدین شیرازی

نور الدین عبد الرحمن جامی: - جامی

نور الدین قراری: ۱۵۹۶ - حکیم قراری گیلانی

نور الدین کاشانی: ۳۲۹

نور الدین گیلانی: - حکیم قرار گیلانی

نور الدین محمد: ۳۵۵، ۸۴۹، ۸۷۴، ۱۵۹۶

نور الدین محمد (فرزند نظیری): ۸۷۴، ۹۰۷

نور الدین محمد (فرزند عین الملک): ۸۴۹

نور الدین محمد جهانگیر: - جهانگیر پادشاه

نور الدین محمد خان: ۵۹۰

نور الدین محمد نظیری: ۹۰۷

نور الدین محمد قاضی خاقانی: ۱۴۸۹

نور الدین نوری: ۶۰۸

نورس دماوندی: ۵۱۴، ۵۲۳، ۵۵۱، ۶۰۶، ۱۲۷۶، ۱۳۳۰ - ۱۳۳۳

نور علی: ۲۱۲

نور محل:- نور جهان بیگم

نورنگ خان: ۷۳۱، ۷۳۲

نوروز: ۱۵۲۲

نوروز شاه: ۱۵۲۲، ۱۵۲۴

نوروز علی بیگ شاملو: ۱۵۲۴

نوری:- قاضی نور الله شوشتری

نوری:- قاضی نور الدین اصفهانی

نوری اصفهانی: ۸۱۸-۸۲۴

نوش آفرین: ۵۱۲۳، ۱۵۲۴

نوشاهی، سید خضر عباسی: ۱۵۷۵

نوشاهی، سید عارف: ۱۵۷۵، ۱۷۴۸، ۱۷۷۴، ۱۷۷۷

نوعی خوشانی: ۴۷۴، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۵۸، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۸۸۳-۸۹۲

نوعی مشهدی: ۴۵۸

نویدی اصفهانی: ۴۴۸، ۵۱۸، ۱۱۱۵-۱۱۱۷

نویدی تهرانی: ۵۱۸، ۱۱۱۵

نویدی شیرازی: ۵۱۸، ۱۱۱۵

نویدی نیشابوری: ۴۵۸

نیک اختر: ۱۵۲۳

نیک اقبال: ۱۵۲۶

نیکدخت: ۱۵۴۳، ۱۵۴۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۱۰

نیلکنه بن بهکوتیداس کایته: ۳۹۷

نیهای چند: ۱۵۳۸

- و- واحد:- ملا رجبعلی تبریزی

واختانگ ششم: ۳۰، ۳۶

وارث علی سیفی: ۵

وارد:- محمد شفیع بن سید محمد شریف تهرانی

وارسته:- سیالکوتی مال

واصب قندهاری: ۱۱۵۹

واصفی:- میر عبد الله بن میر هاشم

واصفی هروی: ۱۴۷۷، ۱۵۷۷، ۱۶۲۱-۱۶۲۳

واضح بخاری: ۱۵۷۷

واعظ قزوینی: ۵۴۱، ۵۶۸، ۵۸۳، ۶۳۰، ۱۳۰۱-۱۳۰۶، ۱۴۹۴

والا:- میر ضیاء الدین حسین بدخشی

والمیکی: ۱۵۴۷

واله:- میرزا محمد یوسف قزوینی

واله داغستانی: ۳۸۱، ۴۶۳، ۴۷۶، ۵۲۹، ۵۴۸، ۵۹۰، ۶۰۲، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۷۴، ۶۸۰، ۷۱۷، ۷۳۵، ۷۴۶،

۷۶۱، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۲۴، ۸۵۸، ۸۶۹، ۸۷۷، ۹۳۷، ۹۴۵، ۹۷۳، ۱۰۲۴، ۱۰۵۶، ۱۰۹۹، ۱۱۴۴، ۱۲۰۴، ۱۲۱۲، ۱۲۳۴، ۱۲۷۱، ۱۳۰۲، ۱۳۲۱،

۱۳۲۴، ۱۳۳۶، ۱۳۵۲، ۱۳۵۴، ۱۳۶۸، ۱۳۸۶، ۱۳۹۸، ۱۴۰۵، ۱۴۱۴، ۱۴۹۳، ۱۶۱۲، ۱۶۳۳، ۱۷۰۵، ۱۷۹۷-۱۸۰۲، ۱۸۰۴

وجیه الدین سلیمان: ۱۵۹۲

وجیه الدین عبد الله لسانی:- لسانی شیرازی

وجیه الدین نسف آقای تكلو:- شانی تكلو

وحشتی جوشقانی: ۸۶۹-۸۷۳

وحشی بافقی: ۵۰۳، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۴۴، ۵۵۲، ۵۹۷، ۶۰۸، ۶۱۳، ۶۲۰، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۸، ۶۳۹،

۷۶۰-۷۷۷، ۷۹۳، ۸۲۸، ۸۷۸، ۹۲۹، ۹۷۸، ۱۰۱۸، ۱۳۱۴

وحشی یزدی: ۵۲۹

وحید: ۵۶۸

وحید دستگردی: ۱۶۶۳، ۱۷۸۵، ۱۷۸۶

وحید الدین ابو الحسن محمد: ۲۲۴

وحید الدین گجراتی: ۴۶۰

وحید شوشتری: ۱۷۰۵

وحید قزوینی: ۱۷۹، ۴۳۶، ۴۸۳، ۵۳۹، ۵۶۴، ۵۶۸، ۱۳۴۶-۱۳۵۱، ۱۳۶۹، ۱۴۱۵، ۱۵۶۸، ۱۵۹۹، ۱۷۷۴

وحیدی تبریزی: ۴۰۲

وحیدی قمی: ۴۰۲، ۵۸۷- وحیدی تبریزی

وزیر خان:- میرزا محمد طاهر وزیر خان

وصاف الحضرة: ۱۴۴۷، ۱۶۰۵

وصال شیرازی: ۷۶۶، ۷۶۷

وصالی:- قاضی محمد

وصفی: ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲

وصلی:- خواجه محمد طاهر

وفایی اصفهانی: ۴۵۷

وقاری: ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۸۳، ۵۱۸، ۹۹۰، ۱۰۲۵، ۱۰۳۶، ۱۰۵۰، ۱۰۵۸، ۱۰۶۲، ۱۱۸۵، ۱۵۰۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۱۱

وقوعی نیشابوری: ۴۵۷، ۱۶۸۱-۱۶۸۴

وکیل السلطنه:- محمد بیرام بدخشانی

ولادیمیر ایوانف: ۷۸۳

ولد بلخی: ۱۶۲۸

وليجان سلطان: ۹۵۹

ولی دشت بیاضی: ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۲، ۷۳۰، ۷۳۲، ۸۲۷-۸۳۲، ۱۰۰۱، ۱۰۵۹

ولی سلطان افشار: ۵۰۳

ولی قلی بیگ شاملو هروی: ۱۲۹۳، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۵۶۹، ۱۷۷۷-۱۷۷۹

ولینسکی: ۵۶

ویاس: ۱۵۴۴

ویلیام اوزلی: ۱۶۱۵

ویلیام جونز: ۱۸۰۷

وین چنتو دالساندری: ۱۷

- ه- هاتفی: ۵۴۹، ۵۹۳، ۵۹۴، ۷۱۵، ۷۱۸، ۷۲۱، ۷۲۴، ۱۶۴۶

هادی حسن: ۷۵۵

هادی سبزواری: - حاج ملا هادی سبزواری

هادی مازندرانی: - آقا محمد هادی مازندرانی

هارون الرشید: ۵۸۵، ۱۵۲۴، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۸

هاشم قصه خوان: ۴۵۸

هاشمی بخاری: ۵۲۳

هاشمی دهلوی: ۴۸۵، ۵۲۳

هاشمی کرمانی: ۶۱۲، ۶۵۳-۶۶۲، ۱۶۶۴

هانری کربن: ۳۰۶، ۳۲۱

هانوی، جونس: ۱۰۵

هجری: - محمد شریف

هجری تهرانی: ۴۷۸، ۷۳۷

هجری قمی: ۶۳۸، ۷۳۵-۷۴۱، ۷۶۶

هدایت: - رضا قلیخان هدایت

هدایت علی اسلام آبادی: ۱۵۲۸

هدایت محمد: ۱۵۵۳

هدین، سون: ۶۲

هربرت، توماس: ۱۱۱، ۱۱۶

هرکرن بن متهراداس کنبوه مولتانی: ۴۰۷

هرمان اته: ۵۷۶، ۵۷۸، ۶۰۰، ۶۰۱، ۱۲۱۲، ۱۲۶۶، ۱۴۸۵، ۱۴۸۹، ۱۵۱۲، ۱۵۱۵، ۱۵۱۸، ۱۵۳۷، ۱۵۴۵، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۹۸، ۱۶۱۲،

۱۶۱۶، ۱۶۱۹، ۱۶۲۷، ۱۶۴۷، ۱۶۵۱، ۱۶۶۰، ۱۶۸۲، ۱۶۸۸، ۱۶۹۶، ۱۷۰۵، ۱۷۱۸، ۱۷۱۹، ۱۷۵۶، ۱۷۵۹، ۱۷۷۰، ۱۷۷۷، ۱۷۹۵، ۱۸۰۲

هرمز: ۱۵۲۷، ۱۶۴۹

هرمس: ۳۳۷، ۱۴۹۴

هروی: - فخری هروی

هروی: - واصفی هروی

هزار گیسو: ۱۵۲۲

هلاکی همدانی: ۵۲۵، ۶۲۷، ۱۰۶۹

هولاگوی مغول: ۶۶، ۱۷۰، ۱۹۸، ۶۶۳، ۱۵۵۴، ۱۶۵۷

هلالی: ۵۴۴، ۱۰۳۵، ۱۰۶۹

هلالی جغتایی: ۱۶۴۶

همام: - حکیم همام الدین

همام تبریزی: ۱۶۱۳

همام الدین: - حکیم همام الدین

همام الدین گیلانی: - حکیم همام الدین

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۱۲

همای: ۱۵۸۷

همایون: ۱۵۲۵

همایون پادشاه: ۱۳، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۹، ۸۴، ۸۵، ۳۰۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۵۰، ۴۵۲-۴۵۴، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۹۵، ۶۱۰، ۶۱۱،

۶۶۶، ۶۹۶، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۸، ۸۴۰، ۸۴۱، ۱۴۵۲، ۱۴۸۶، ۱۴۹۹، ۱۵۴۶، ۱۵۵۳، ۱۵۷۲، ۱۵۹۶، ۱۶۲۰، ۱۶۳۰، ۱۶۶۱، ۱۶۶۴، ۱۶۶۵،

۱۶۷۳، ۱۶۸۵، ۱۶۹۹، ۱۷۲۷، ۱۷۴۳

همایون قلی: - حکیم همام الدین

همت خان: ۱۳۹۸، ۱۵۴۱- میر عیسی بدخشی

هندو: ۱۷۵۸

هوشنگ پیشدادی: ۱۴۷۷، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۷۰۰

هوشنگ هاتریا: ۱۴۹۴، درویش فانی

هیر: ۶۰۱، ۱۴۰۵

ی- یاراحمد اصفهانی: ۶۶، ۶۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳- نجم ثانی

یاربیگ: ۴۶۹

یاری سلطان شهرزوری: ۴۲۴

یاسمی، رشید: ۷، ۲۷، ۳۱، ۶۹، ۱۰۶، ۷۶۱، ۱۶۶۰

یافعی: ۱۵۸۳

یاقوت حموی: ۱۵۱۷

یاقوت مستعصمی: ۸۲، ۱۶۷۳

یتیم سلطان: - دین محمد خان ازبک

یحیی بن زکریا المفتی: ۱۶۱۹

یحیی (یوحنا) بن ماسویه: ۳۵۹

یحیی قزوینی: ۵۸۱

یحیی لاهیجانی: ۵۲۵

یزدگرد: ۱۵۱۵، ۱۵۵۴، ۱۵۸۴، ۱۶۸۴، ۱۷۲۹

یزدی: ۵۰۱

یزید بن معاویه: ۱۲۵

یسوگای بهادر: ۱۶۱۶

یعقوب بایندری: - سلطان یعقوب بایندری

یعقوب شاه نور الله: ۶۲۶

یعقوب صدفی کشمیری: ۴۸۴

یعقوب لیث صفار: ۱۶۵۰، ۱۷۲۳

یمین الدوله آصف خان: ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۷۶۶

یمینی سمنانی: ۱۵۶۰

یوحنا بن سرافیون: ۳۵۹

یوسف: ۹۷۰، ۹۸۵، ۱۱۲۵، ۱۱۹۹، ۱۲۶۸، ۱۲۸۴

یوسف انصاری: ۱۵۸۳

یوسف بحرانی: - شیخ یوسف بن احمد بحرانی

یوسف بدیعی: ۳۹۸

یوسف بن محمد: ۱۵۹۵

یوسف بن محمد بن یوسف طیب هروی: - یوسفی هروی

یوسف بیگ: ۴۲۴

یوسف بیگ توشمال: ۴۲۵

یوسف جمال: ۱۵۲۲

یوسف خان رضوی مشهدی: ۸۸۴

یوسف سلطان: ۱۱۵۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۱۳

یوسف سلمانی: ۱۵۳۸

یوسف عادلشاه: ۴۴۷، ۴۴۸

یوسف قلی بیگ: ۴۶۹

یوسف مودود: ۸۴

یوسفی هروی: ۳۵۶-۳۵۸، ۳۶۱، ۱۴۸۶، ۱۵۹۵

یولقلی بیگ انیسی شاملو، - انیسی شاملو یونس بوقاخان: ۵۱

یونس مغول: ۵۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۱۵

۲- فهرست اسامی کتب و رسالات

– آ – آتشکده آذر: ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۲۸، ۴۰۲، ۴۶۹، ۴۹۰، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۲۵، ۵۸۷، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۴۴، ۶۴۹، ۶۵۳، ۶۵۶، ۶۶۲، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۴، ۶۸۰، ۶۹۴، ۷۰۰، ۷۱۷، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۲، ۷۳۵، ۷۴۱، ۷۴۶، ۷۷۷، ۷۸۲، ۷۹۲، ۷۹۹، ۸۰۸، ۸۱۹، ۸۲۷، ۸۳۳، ۸۳۹، ۸۵۸، ۸۷۳، ۸۷۷، ۸۸۴، ۸۹۲، ۸۹۷، ۹۱۷، ۹۲۰، ۹۲۸، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۴۴، ۹۵۰، ۹۵۲، ۹۵۸، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۷۷، ۹۸۹، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۷، ۱۰۲۴، ۱۰۳۱، ۱۰۳۵، ۱۰۳۹، ۱۰۵۶، ۱۰۶۲، ۱۰۶۹، ۱۰۷۵، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۹۷، ۱۱۱۱، ۱۱۲۶، ۱۱۳۵، ۱۱۴۷، ۱۱۵۸، ۱۱۷۱، ۱۱۸۳، ۱۱۹۳، ۱۲۰۹، ۱۲۱۲، ۱۲۲۳، ۱۲۴۷، ۱۲۵۵، ۱۲۶۶، ۱۲۷۱، ۱۲۷۹، ۱۲۸۸، ۱۳۰۱، ۱۳۰۶، ۱۳۱۴، ۱۳۲۱، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۵۸، ۱۳۶۷، ۱۵۸۹، ۱۶۱۲، ۱۶۵۹، ۱۷۹۷

آتشکده یزدان: ۲۹۷

آثار البلاد و اخبار العباد: ۱۵۰۲

آثار الشباب: ۷۰۱، ۷۰۵

آثار عجم (فرصت الدوله شیرازی): ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۹۹، ۳۰۰

آثار المصنفین: ۱۶۲۳

آداب البحث (حسینی سمرقندی): ۲۹۱

آداب البحث (قاضی ایجی): ۲۹۰

آداب الحرب و الشجاعة (فخر مدبر): ۳۶۵

آداب السالکین: ۱۴۶۱

آداب عباسی: ۱۴۶۷

آداب مناظره (استرآبادی): ۲۹۲

آذر و سمندر: ۵۹۷، ۹۶۸، ۹۷۰

آرایش نگار: ۱۲۷۷

آسمان هشتم: ۵۹۶، ۶۱۳، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳

آشوب نامه: ۱۷۷۲

آشوب هندوستان: ۵۸۲

آفتاب عالمتاب: ۷۳۷، ۱۲۸۹

آمال الایمان (در علم کلام): ۳۰۳

آمدنامه بدیع: ۳۹۷

آنسیکلوپدی اسلام: ۶۶، ۱۱۷، ۲۷۴، ۵۱۶

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۱۶

۱۲۱۲، ۱۶۹۸، ۱۷۵۶

آیات الاحکام اردبیلی: - زبدۃ البیان فی براهین احکام القرآن

آیات الاحکام (استرآبادی): ۲۵۰

آیات الاحکام (شریفی): - تفسیر شاهی

آیین اکبری: ۴۵۲، ۴۵۷، ۷۸۹، ۸۴۱، ۹۳۱، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰، ۱۷۰۱

آیین سکندری: ۵۹۵، ۷۴۹

آینه جمال: ۶۹۶

آینه حق‌نما: ۲۷۷

آینه خیال: ۷۰۶

آینه شاهی: ۱۴۹۵

آیین هوشنگ: ۳۷۲

- الف - ابطال الباطل: ۱۷۰۶

ابطال زمان الموهوم: ۳۴۳

ابطال نهج الباطل: ۲۷۲

الابنیه عن حقائق الادویه: ۱۲۰

ابواب الیان: ۱۴۹۶

ابواب الجنان: ۲۶۹، ۱۳۰۲، ۱۴۹۴

ابو مسلم‌نامه: ۱۹۰، ۱۹۱، ۵۸۷، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۴-۱۵۱۵

اپنکھت: ۱۷۶۸، ۱۷۶۹

اتحاد العاقل و المعقول: ۳۲۱

اتّحاف السّیّة باحادیث القدسیّہ: ۲۵۹

اتصاف الماهیة بالوجود: ۳۲۱

اثبات واجب: ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۴۲، ۱۴۷۵

اثبات وحدة الواجب: ۳۲۵

اثبات الهدات بالنصوص و المعجزات: ۲۵۸

اثنی عشریات خمس: ۱۰۴۲

اثنی عشریه: ۲۱۸، ۲۶۹

اثولوجیا: ۳۳۷

اجوبه عن مسائل عویصه: ۳۲۱

احادیث القدسیه: ۲۵۹

الاحتجاج: ۲۶۱، ۱۴۶۸

احسن التواریخ روملو: ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۶۵، ۷۰، ۸۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶،

۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹،

۲۰۰، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۷۵، ۴۲۶، ۴۳۴، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۲، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۹، ۱۵۵۱، ۱۵۵۶،

۱۵۶۵، ۱۶۶۰، ۱۶۶۳، ۱۶۶۹، ۱۶۷۰، ۱۶۷۱، ۱۶۷۳، ۱۶۸۰، ۱۶۹۲، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷

احسن التواریخ (حسن بن محمد خاکی):

۱۵۵۶

احسن الدعوات: ۱۲۴۴

احسن القصص: ۱۵۱۸

احسن الکبار فی ...: ۱۶۲۵

احقاق الحق: ۲۷۲، ۱۷۰۶

احکام عبادات: ۲۶۹

احوال الخواقین: ۱۵۷۵

احوال و اشعار فارسی (شیخ بهائی): ۳۵۲، ۱۰۴۰

احوال همایون پادشاه: ۱۵۷۲

احیاء علوم الدین: ۳۳۴

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۱۷

احیای کمال: ۶۹۶

احیاء الملوک: ۱۵۷۸، ۱۷۲۲، ۱۷۲۳، ۱۷۲۴

اخبار آل مظفر: ۱۶۶۷

اخبار الاخیار: ۱۵۶۲، ۱۵۸۲، ۱۷۰۴، ۱۵۸۵

اخبار الاصفیا: ۱۵۸۳

اخبار جهانگیری: ۱۷۴۶

اختیارات بدیعی: ۳۶۳

اخلاق جهانگیری: ۱۴۸۹

اخلاق حسنی: ۱۴۹۲

اخلاق حکیمی: ۱۴۸۸

اخلاق شفایی: ۱۴۸۶، ۱۶۳۹

اخلاق شمسیه: ۱۴۸۵، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۲۶

اخلاق طهماسبی: ۱۴۸۷

اخلاق قطبشاهی: - اخلاق حسنی

اخلاق محسنی: ۱۴۸۵، ۱۶۰۸

اخلاق منصوری: ۳۰۳، ۱۴۸۶

اخلاق ناصری: ۲۸۷، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۶۱۰

اخلاق همایون: ۱۴۸۵، ۱۶۱۰

ادبیات هند: ۱۳۸۹

اربعین (شیخ بهائی): ۱۴۱، ۲۱۷، ۲۵۵، ۱۴۷۰، ۱۴۹۷، ۱۶۶۸

اربعمئات: ۲۵۵

اربعینات (قاضی قمی): ۳۳۷، ۳۳۹

اردبیل در گذرگاه تاریخ: ۶

ارشاد الاذهان: ۲۶۷

الارشاد فی معرفه حجج الله: ۱۴۷۱

ارشاد الطالبین: ۲۲۵، ۴۰۷

ارشاد الوزراء: ۱۵۸۷

از شیخ صفی تا شاه صفی: ۱۷۸۹

ازهار مثنوی و انوار معنوی: ۲۲۳

الاساس: ۳۴۷

اساس الاقتباس: ۱۶۱۰، ۱۶۱۱

استبصار الاخبار: ۲۶۱

اسرار الایات و انوار البینات: ۲۵۰

اسرار الاطباء: ۳۶۴

اسرار الاولیاء: ۸۴۵

اسرار القرآن: ۱۴۶۳، ۱۴۸۹، ۱۷۳۱

اسرار مکتوم: ۶۱۳، ۷۰۶، ۷۰۷

اسطرلاب الکبیر: ۱۰۴۲

اسفار: ۲۷۵

اسفار الاربعه: ۳۲۱، ۳۲۳

اسکندرنامه: ۳۸۹، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۱۵، ۶۹۶، ۷۱۶، ۷۲۰، ۸۵۰، ۹۷۰، ۱۱۲۳، ۱۳۲۲

اسمار حمزه: ۱۵۱۲

اشراق هیاکل النور: ۳۰۲

اصداف لآل: ۶۹۶

اصول دین: ۱۴۷۵

اصول کافی: ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۸۱، ۳۲۰

اطراف عجائب الآیات و البراهین ...: ۱۵۸۳

اعتقادات: ۲۷۴

اعجاز مصطفوی: ۱۵۸۱

اعلام المحبین: ۲۱۷

اعیان الشیعه: ۲۰۵، ۲۸۲، ۳۱۹، ۳۴۱، ۱۶۰۸، ۱۶۱۶

افتخار الملوک: ۱۱۸۲

افسانه الغرائب: ۱۵۳۶

افصح الاحوال: ۱۵۷۹

افصح الاخبار: ۱۵۵۷، ۱۷۳۳

افضل التواریخ: ۱۵۶۵

افق المبین: ۳۰۶، ۳۰۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۱۸

افکار الشریف: ۴۰۰

اقبالنامه: ۵۹۵، ۱۵۷۳

اقبالنامه جهانگیری: ۹۲۲، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷

اکبرنامه: ۶، ۱۴، ۴۷، ۴۹، ۴۵۶، ۵۹۶، ۸۰۰، ۸۰۴، ۸۴۱، ۸۴۳، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۸۶، ۱۱۹۴، ۱۴۵۳، ۱۵۷۲، ۱۶۳۴، ۱۶۴۳، ۱۶۴۶، ۱۶۳۷،

۱۶۸۶، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۱، ۱۷۵۷

اکسیر السعادتین: ۱۰۴۲

اکسیر العارفین: ۳۲۱

الفاظ جلیه: ۳۹۳

الفت نامه: ۱۴۹۵

الف لیله و لیله: - هزار و یک شب

الفیه: ۲۶۷

امان الاخطار: ۱۶۲۶

ام العلاج: ۳۸۹

امل الآمل: ۱۲۷، ۱۳۶، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۴۳، ۲۵۸، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۵۲، ۴۱۸، ۱۰۳۹، ۱۳۰۲، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۷۰۵

انتخاب دین الهی: ۲۷۶

انتخاب شایسته خانی: ۱۴۹۳، ۱۴۹۴

انجمن آرای ناصری: ۳۸۰

انجیل: ۲۷۵

اندرزنامه عارف ایگی: ۹۹۶

الانساب سمعانی: ۱۵۱۷

انشاء الدرر: ۱۸۱۰

انشاء روح افزا: ۶۶۵

انشاء منیر: ۴۶۱

انشاء هرکرن: ۴۰۷

انشاء یوسفی: ۴۰۶

الانصاف: ۳۳۴، ۳۳۵

انقراض سلسله صفویه: ۸

انمودج العلوم: ۲۸۷، ۳۰۲، ۳۱۷

انوار تجلی: ۵۹۵، ۷۴۹

انوار التحقيق: ۱۴۹۲

انوار التنزيل: ۱۲۴۷، ۱۶۶۸

انوار الحکمة: ۳۳۳

انوار الربيع في انواع البديع: ۴۱۶

انوار سهيلي: ۱۷۰۰

انوار العيون: ۱۱۸۲

الانوار القدسيه: ۲۸۱، ۳۳۷، ۳۴۰

انوار المشارق: ۱۷۷۲

الانوار و الاسرار: ۳۳۳

انيس العارفين: ۷۴۲، ۷۵۰

انيس العاقلين: ۱۴۶۳، ۱۷۳۱

انيس الغافلين: ۱۴۸۸

انيس الليال: ۶۹۶

انيس المؤمنين: ۱۵۰۷، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۴، ۱۵۷۹، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷

انيس الوحيد: ۲۶۱

اوپانيشاد: ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۵۴، ۱۷۶۶

اوستا: ۱۴۷۷

ایران در زمان صفویه: ۷، ۷۹

ایران شهر: ۱۶۶

ایرج و گیتی: ۹۸۹، ۹۹۰

ایساغوجی: ۳۳۸، ۱۶۴۲

الايضاح: ۴۱۵

ايضاح احقاق الحق: ۲۷۲

ايضاح المکنون: ۴۶، ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۷۳، ۲۸۹، ۴۶۵، ۶۸۰، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۲۹، ۷۷۷، ۷۹۹، ۸۱۵، ۸۲۷، ۸۶۵، ۸۸۳، ۸۹۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۱۹

۹۳۱، ۹۳۷، ۹۵۰، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۷۷، ۹۷۹، ۱۰۰۴، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۲۴، ۱۰۴۸، ۱۰۷۵، ۱۰۹۳، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۲۱،

۱۳۳۴، ۱۳۴۰، ۱۳۴۷، ۱۳۷۶، ۱۳۹۴، ۱۳۸۶، ۱۵۸۶، ۱۶۰۳، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۲۴، ۱۶۲۷، ۱۶۵۹

الايقاط ...: ۲۵۹

- ب - بتخانه: ۱۰۴۹

بحار الانوار: ۱۶۸، ۱۸۳، ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۱۵۱۶

بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار ائمة الاطهار:

- بحار الانوار

بحر الاوزان: ۷۱۵

بحر الجواهر: ۳۵۷، ۳۶۱- جواهر اللغه

بحر الفضایل: ۳۷۱، ۳۹۰، ۳۹۱

بحر مسجور: ۷۵۰

بحر مناقب: ۱۶۵۵

بحر المواج: ۱۴۶۴، ۱۴۶۵

بحر النوادر: ۱۷۳۶، ۱۷۳۷، ۱۷۳۸- نوادر الحکایات

بختیارنامه: ۱۵۰۴، ۱۵۲۹، ۱۵۳۳، ۱۵۳۵

بدایه الشعر: ۶۹۶

بدایه الهدایه: ۲۵۸

بدایع الانشاء: ۳۵۸، ۴۰۶، ۱۵۹۵

بدایع الدهور: ۱۴۶۲، ۱۷۹۴

بدایع السحر فی صنایع الشعر: ۱۶۲۶

بدایع الوقایع: ۷، ۱۵۷۷، ۱۶۲۲

برکات المشهد المقدس: ۱۴۷۰

برهان الفتوح: ۱۵۵۸

برهان قاطع: ۳۴۰، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۴

برهان مآثر: ۱۵۷۵

بساتین السلاطین: ۱۵۷۶

بستان خیال: ۱۶۴۸

بستان السیاحه: ۳۰۴

بشاره الشیعه: ۲۱۵

بعض فضائح الروافض: ۲۷۳

بقیه روضات الجنات: ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰

بقیه نقیه: ۱۵۹۰

البلد الامین و الدرع الحصین: ۱۴۶۷، ۱۴۶۸

بنگ و باده (مثنوی): ۴۲۵، ۶۷۶

البوارق الملکوتیه: - الطلائع و البوارق

بوستان خیال (نوید شیرازی): ۶۱۳، ۷۴۶، ۷۴۸، ۷۴۹، ۱۵۱۹

بوستان سعدی: ۶۱۲، ۶۱۳، ۷۱۵، ۷۴۸، ۷۵۸، ۹۷۰، ۱۰۹۳، ۱۷۳۶

بهادر شاه‌نامه: ۱۳۶۴، ۱۵۷۵

بهار دانش: ۱۴۹۷، ۱۵۳۳، ۱۵۴۸، ۱۵۷۴، ۱۷۵۸، ۱۷۶۶

بهارستان جامی: ۱۴۶۲، ۱۵۷۵، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۴۲، ۱۶۶۲، ۱۶۹۸، ۱۷۲۳

بهارستان سخن: ۱۲۴، ۲۱۴، ۳۰۰، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۸۹، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۱۷، ۵۱۸

- ۵۱۹، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۹۰، ۶۲۴، ۶۳۰، ۶۳۷، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۹۴، ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۱۷، ۷۶۱، ۷۷۱، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۹۲، ۷۹۵، ۷۹۹، ۸۰۶، ۸۰۷
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۲۰
- ۸۰۹، ۸۳۹، ۸۴۲، ۸۴۶، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۷۲، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۹۷، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۲۰، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۴۹، ۹۶۶، ۹۷۷، ۹۸۰، ۱۰۱۷، ۱۰۳۹، ۱۰۵۶، ۱۰۶۹، ۱۰۷۱، ۱۰۷۵، ۱۱۱۸، ۱۱۴۷، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۸، ۱۱۶۰، ۱۱۶۷، ۱۱۷۲، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۹۶، ۱۲۰۴، ۱۲۱۰، ۱۲۱۴، ۱۲۲۸، ۱۲۳۶، ۱۲۳۸، ۱۲۵۵، ۱۲۵۷، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۸۵، ۱۳۰۱، ۱۳۳۳، ۱۳۳۵، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۶۲، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۹، ۱۶۹۸، ۱۷۱۸، ۱۷۳۹، ۱۷۷۰، ۱۷۷۱
- بهارستان شاهی: ۱۵۷۵
- بهار سخن: ۱۵۷۴، ۱۵۹۸، ۱۷۶۵
- بهار عجم: ۳۷۱
- بهار و خزان: ۵۹۶، ۶۹۶
- بهجت افزا: ۱۵۲۰
- بهجة الدارين: ۳۰۸
- بهجة العالم: ۱۵۰۱
- بهجة المباحج: ۱۷۲۸
- بهرام نامه (روح الامین اصفهانی): ۱۱۲۳
- بهگود گیتا: ۱۴۸۱، ۱۴۸۲
- بهمن نامه: ۹۰۲، ۹۰۳
- بیاض میرزا بیدل: ۷۵۸، ۱۰۲۷، ۱۲۱۱، ۱۳۷۵، ۴۷۷
- بیان احوال موجودات: ۳۲۶
- بیان اعتقادات قلبیه: ۲۷۴
- بیج گنت: ۳۵۲
- بیست باب: ۳۴۷
- بینش ابصار: ۱۳۲۲، ۱۳۲۴
- پ- پادشاه نامه: ۶، ۴۹، ۱۹۹، ۲۰۰، ۵۷۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۷۶۱، ۱۷۶۶
- پادشاه نامه شاهجهانی: - فتوحات شاهجهانی
- پادشاه نامه میر یحیی کاشی: ۵۷۷
- پازند: ۳۷۹
- پدماوت: ۶۰۱- شمع و پروانه
- پریخانه: ۱۷۷۲
- پری صورت: ۵۹۶
- پژوهشی در کتاب قصص الخاقانی: ۱۴
- پنج گنج نظامی: ۳۷۴، ۸۵۰، ۹۹۰

پنج‌نامه فیضی: ۸۵۰، ۸۵۱

پنون و سی‌سی: - زیبا و نگار

پیش‌آمد احوال (کره جاری): ۶۲۹

ت- تاج التواریخ: ۱۶۶۷

تاج العروس من جواهر القاموس: ۴۰۹

تاج القصص: ۷۱۶

تاج المآثر: ۱۶۸۶

تاج المدایح: ۱۷۷۲

تاج المصادر: ۳۹۰، ۴۱۱

تاج المناقب فی فضائل الائمة: ۱۴۷۲

تاریخ آل سلجوق: ۱۷۹۵

تاریخ ابراهیم شاهی: ۱۶۸۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۲۱

تاریخ ابراهیمی: - تاریخ همایونی

تاریخ ابن اعثم: ۷۱۶، ۱۷۸۴

تاریخ ابن خلکان: ۱۷۹۵

تاریخ ابو حنیفه دینوری: ۱۶۶۶، ۱۷۲۸

تاریخ ابو الخیر خانی: ۱۵۵۴

تاریخ احمد بن اعثم کوفی: - تاریخ ابن اعثم

تاریخ ادبیات ایران (براون): ۷، ۲۷، ۳۱، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۹۷، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۹، ۲۰۶، ۲۳۵، ۲۴۲، ۳۱۱

۳۱۹، ۳۲۶، ۳۲۸، ۴۰۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۷، ۹۶۷، ۱۲۷۱

تاریخ ادبیات ایران (هرمان اته): ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۱۲۱۲، ۱۲۶۶، ۱۴۸۹، ۱۵۱۵، ۱۵۷۹، ۱۵۹۵، ۱۶۶۰، ۱۶۹۶، ۱۷۵۹، ۱۷۷۷، ۱۷۹۵

تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر: ۱۶۶۰

تاریخ ادبیات فارسی: ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۶۰۰، ۶۰۱

تاریخ اکبری: ۴۵۲

تاریخ الفی: ۸۲۵، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷، ۱۶۸۴، ۱۷۰۱، ۱۷۲۴

تاریخ الهی: ۴۹، ۱۴۵۳

تاریخ الامم و الملوك: ۱۶۶۶

تاریخ انبیا: ۱۵۷۹

تاریخ انقلاب ایران: ۱۰۴، ۱۰۶

تاریخ ایران: ۷، ۳۱، ۷۹، ۱۹۷

تاریخ ایلچی نظامشاه: ۱۵۵۵، ۱۶۵۴، ۱۶۵۵، ۱۶۵۹

تاریخ بابر: ۱۶۸۷

تاریخ بناکتی: ۱۶۶۶، ۱۷۹۵

تاریخ بداونی: ۱۴۹۳

تاریخ بناکتی: ۱۶۶۶

تاریخ بهادر شاهی: ۱۶۸۷

تاریخ بهمنی: ۱۶۸۷

تاریخ بیهقی: ۱۷۲۸

تاریخ پادشاهی شاه اسمعیل: ۱۵۶۲، ۱۵۶۳

تاریخ پادشاهی شاه طهماسب: ۱۵۶۲، ۱۵۶۳

تاریخ تحفه الکرام: ۶۰۰

تاریخ تذکره‌های فارسی: ۵۰۱، ۵۱۰، ۵۱۶، ۵۸۴، ۶۳۳، ۶۹۴، ۶۹۶، ۷۰۰، ۸۰۲، ۹۳۷، ۹۶۷، ۱۳۶۷، ۱۳۷۲، ۱۵۰۳، ۱۵۴۱، ۱۵۵۳،

۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۸، ۱۵۹۰، ۱۵۹۲، ۱۵۹۵، ۱۶۱۲، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۶، ۱۶۴۲، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۶۵۹، ۱۶۶۴، ۱۶۶۶، ۱۶۷۷، ۱۶۸۵،

۱۶۸۸، ۱۶۹۰، ۱۶۹۸، ۱۷۱۳، ۱۷۱۷، ۱۷۲۵، ۱۷۳۰، ۱۷۳۵، ۱۷۳۹، ۱۷۴۲، ۱۷۴۳، ۱۷۴۵، ۱۷۴۷، ۱۷۷۴، ۱۷۷۸، ۱۷۸۰، ۱۷۸۴، ۱۷۸۵،

۱۷۹۱، ۱۷۹۷ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۹۲۱ ۲ - فهرست اسامی کتب و رسالات ص: ۱۹۱۵

ترکستان: ۱۵۷۷

تاریخ جهان آرا: ۱۵۵۵، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶

تاریخ جهانگشای جوینی: ۱۶۰۵، ۱۶۶۷، ۱۸۰۷

تاریخ جهانگشای نادری: ۱۸۰۷، ۱۸۰۸

تاریخ جهانگیرنامه سلیمی: ۱۵۷۳

تاریخ جهانگیری: ۱۵۷۷

تاریخ چنگیز خان: ۷۱۶

تاریخ حافظ ابرو: ۱۵۵۶، ۱۶۶۷، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷

تاریخ حقی: ۱۵۷۱

تاریخ حکما: ۱۵۸۶

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۲۲

تاریخ الحکما شهرزوری: ۱۷۲۸

تاریخ خان جهانی مخزن افغانی: ۱۵۷۸

تاریخ خاندان بایندری: ۵۱

تاریخ خسروی ابو الحسن: ۱۶۶۶

تاریخ خلد برین: ۱۳۴۸

تاریخ خوزستان: ۱۳۹

تاریخ داودی: ۱۵۷۲

تاریخ دلگشا: ۱۷۵۷

تاریخ راقم: ۱۵۷۷

تاریخ رشیدی: ۷۱۶

تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه:

۵۸۰

تاریخ ریاضیات: ۳۴۹، ۳۵۲

تاریخ سالشمار ایران به شیوه سیاق ...: ۱۵۶۱

تاریخ سلاطین صفویه: ۵

تاریخ سلطانی: ۱۵۶۱، ۱۷۸۹

تاریخ سند: ۱۶۶۴، ۱۶۸۷

تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس: ۶، ۱۷، ۶۹، ۷۷، ۷۹، ۸۴، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۴۶،

۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۶

تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران: ۷، ۷۹، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۶

تاریخ سیاقی: ۱۵۶۲

تاریخ سیستان: ۱۷۲۲، ۱۷۲۳

تاریخ شاه اسمعیل: ۹۹

تاریخ شاهجهانی: ۱۲۰۵

تاریخ شاه صفی: ۱۵۶۷

تاریخ شرف: ۷۱۶

تاریخ طاهری: ۱۵۷۵

تاریخ طبرستان و رویان: ۱۶۱۴

تاریخ طبری: ۷۱۶، ۱۶۵۵، ۱۷۹۵

تاریخ طهماسبی: ۱۵۶۹

تاریخ العالم: ۱۶۶۶

تاریخ عالم آرای عباسی: ۴۶۹، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۵، ۶۲۳، ۱۰۴۰، ۱۵۶۶، ۱۷۸۴

تاریخ عباسی: ۱۵۶۶

تاریخ عباسنامه: ۱۷۹، -عباسنامه

تاریخ عبد الله بن سعد الیافعی: ۱۶۶۶

تاریخ عثمانی: ۱۶۶

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی: ۱۱۴، ۱۴۶، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۳۸، ۱۴۹۳

تاریخ عماد الدین بن کثیر: ۱۶۶۶

تاریخ فتوحات عالمگیر شاه: ۱۳۶۴

تاریخ فرشته: ۶، ۳۵۸، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۹، ۶۶۲، ۶۶۴، ۸۴۵، ۱۶۸۶، ۱۷۰۹، ۱۷۱۰، ۱۷۱۱

تاریخ فیروزشاهی ضیاء برنی: ۱۶۸۷

تاریخ قیچاق خانی: ۱۵۵۷، ۱۷۳۳، ۱۷۳۴

تاریخ الوزراء: ۱۵۶۲، ۱۶۳۴، ۱۶۶۷

تاریخ کثیره: ۱۵۷۷

تاریخ کشمیر: ۱۵۷۵، ۱۶۳۴، ۱۶۶۷، ۱۶۸۷

تاریخ کشیشان کرملی: ۱۰۴

تاریخ گزیده: ۷۱۶، ۱۶۳۴، ۱۶۵۵، ۱۶۶۷، ۱۷۸۴

تاریخ گلشن ابراهیمی: ۹، ۱۷، ۱۷۱۰، ۱۷۱۱

تاریخ گیلان: ۴۶۶، ۵۰۴، ۱۵۶۷، ۱۵۷۸، ۱۷۰۸، ۱۷۰۹

تاریخ مبارک‌شاهی: ۱۶۸۷، ۱۷۸۴

تاریخ محمد بن اسماعیل بخاری: ۱۶۶۶

تاریخ محمد شاهی: ۱۵۵۸

تاریخ محمدی: ۱۳۹۸، ۱۴۰۴، ۱۶۸۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۲۳

۱۷۴۱

تاریخ محمود (تاریخ غازانی): ۷۱۶

تاریخ محمود شاهی مندوئی: ۱۶۸۷

تاریخ مختصر تحول نظم و نثر پارسی: ۶۲۳

تاریخ مسعودی: ۱۶۶۶

تاریخ مشعشعیان: ۱۳۹

تاریخ مظفر شاهی: ۱۶۸۷

تاریخ معصومی: ۱۵۷۵

تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه: ۷، ۷۷، ۷۹، ۸۳، ۱۶۶

تاریخ مفصلی: ۱۵۵۸

تاریخ میرزا حیدر: ۱۶۸۷

تاریخ نادر شاهی: ۷

تاریخ نادری: - جهانگشای نادری

تاریخ ناصری: ۱۶۸۷

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان پارسی تا قرن دهم: ۱۶۱، ۱۹۳، ۲۲۶، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۲

۳۷۷، ۳۸۱، ۴۶۹، ۴۷۸، ۶۱۱، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۹، ۶۵۴، ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۷۱، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۹۱، ۶۹۴، ۷۰۱، ۷۱۷، ۷۳۰، ۷۳۶، ۷۴۲

۷۴۶، ۷۵۱، ۷۶۱، ۷۷۷، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۲۸، ۸۳۳، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۲، ۸۵۹، ۸۶۹، ۸۷۳، ۸۸۳، ۹۱۷، ۹۲۸، ۹۳۱، ۹۳۷، ۹۴۴، ۹۵۰، ۹۵۸

۹۷۷، ۱۰۰۴، ۱۰۰۹، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۴۸، ۱۰۷۵، ۱۰۹۸، ۱۱۰۰، ۱۱۲۰، ۱۱۸۴، ۱۲۸۵، ۱۳۱۴، ۱۴۷۲، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۹۴، ۱۵۸۰

۱۵۸۶، ۱۶۰۳، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۲۲، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۴۲، ۱۶۵۳، ۱۶۵۴، ۱۶۶۰

۱۶۶۴، ۱۶۶۹، ۱۶۷۱، ۱۶۷۷، ۱۶۸۱، ۱۶۸۸، ۱۶۹۱، ۱۶۹۶، ۱۶۹۷، ۱۶۹۸، ۱۷۰۲، ۱۷۰۳، ۱۷۰۵، ۱۷۱۳، ۱۷۱۶، ۱۷۳۰، ۱۷۳۹

تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان:

۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۵، ۱۶۸۱، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶، ۱۶۹۸، ۱۷۰۳، ۱۷۱۳، ۱۷۲۶، ۱۷۳۹، ۱۷۴۵، ۱۷۵۰، ۱۷۵۱، ۱۷۵۶، ۱۷۵۹

تاریخ واسط: ۱۶۱۴

تاریخ الوزراء: ۱۵۶۲

تاریخ وصاف: ۱۶۶۷، ۱۷۵۹، ۱۴۴۷، ۱۶۰۵، ۱۸۰۷

تاریخ همایونی: ۱۵۵۳، ۱۵۶۶، ۱۵۷۲

تاریخ یمینی: ۱۶۸۶

تاسوعات فلوطینس: ۳۳۸

تألیفات فارسی: ۱۷۴۳

تألیف شریف: ۳۶۴

تبصره العوام: ۲۰۳، ۱۴۸۱

تبیان نافع: ۳۸۵

تتمیم امل الامل: ۴۱۸

تجارب الامم: ۱۶۶۶، ۱۴۴۷

تجريد: ۲۷۷

تجريد الكلام: ۲۷۱، ۱۴۶۴، ۱۴۷۶

تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار: ۱۴۴۷، ۱۶۰۵

تجلیات: ۱۷۷۲، ۱۷۷۳

تجلیات عباسیه: ۱۵۶۷

تحائف رشیدیه: ۱۵۸۵

تحریر وسائل الشیعه: ۲۵۸

تحریم الغناء: ۲۱۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۲۴

تحفه الابرار: ۲۱۶، ۱۴۶۶، ۱۴۹۶

تحفه الاحباب: ۳۷۱، ۳۷۴، ۱۵۷۷، ۱۶۲۶

تحفه الاحرار: ۶۱۲

تحفه الاخيار: ۱۵۵۷

تحفه الاغنيا: ۱۱۸۲

تحفه الامین: ۱۴۱، ۱۵۱۶

تحفه الانوار: ۱۷۷۷

تحفه الاحاطیه: ۳۴۷، ۳۵۱

تحفه الحبيب: ۱۶۴۸

تحفه الحرمین: ۱۷۲۵

تحفه الحكایات: ۱۵۳۷

تحفه الخیال: ۱۱۸۲

تحفه الزائر: ۱۴۶۷

تحفه سامی: ۲۹۷، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۸۷، ۵۹۷، ۶۲۶، ۶۲۳، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۸، ۶۴۹،

۶۶۲، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۹۴، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۹۲، ۱۵۹۱، ۱۶۰۸، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۶۰، ۱۶۶۲

تحفه السعاده: ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۲

تحفه السلطانیه: ۴۰۷

تحفه سلیمانی: ۳۶۳، ۱۴۷۱

تحفه شاهی و عطیه الهی: ۱۴۷۶

تحفه العالم: ۱۵۶۹

تحفه العجایب: ۱۴۹۹

تحفه العراقین: ۹۰۷، ۱۰۷۹، ۱۲۹۵، ۱۷۲۵

تحفه الفصحا: ۱۷۷۷

تحفه القراء: ۲۴۵، ۲۴۶

تحفه المجالس: ۱۴۸۷، ۱۵۳۸

تحفه الملوک: ۱۵۴۸

تحفه المؤمنین: ۳۶۳

تحفه میمونه: ۶۱۵

التحفه الهادیه: ۳۹۶

تحقیقات: ۲۴۸، ۱۷۷۲

تحقیق القوانين: ۳۹۷

تحقیق الهیولی: ۳۰۴

تذکره الاثقیاء: ۱۷۷۲

تذکره الانبیاء و الامم: ۱۵۷۹

تذکره الاولیاء: ۲۲۴، ۹۷۰، ۱۵۸۵

تذکره الائمة: ۱۴۷۷، ۱۵۸۰

تذکره پیمانه: ۶۳۷، ۸۷۷، ۱۰۸۸، ۱۲۴۷، ۱۲۸۵، ۱۲۹۳، ۱۲۹۵، ۱۳۱۶، ۱۷۴۷، ۱۷۷۰

تذکره حزین: ۱۳۳۰، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۴۷، ۱۳۵۸، ۱۳۶۷، ۱۳۷۰، ۱۳۸۶، ۱۳۸۹

تذکره حسینی: ۱۲۶۶، ۱۳۰۱، ۱۳۶۳، ۱۴۱۱

تذکره روز روشن: ۳۲۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۱۱، ۶۲۱، ۱۵۴۱، ۱۵۴۹، ۱۶۰۵، ۱۶۳۴،

۱۶۳۷، ۱۶۵۲، ۱۶۶۴، ۱۶۸۱، ۱۶۸۲، ۱۷۰۹، ۱۷۱۹، ۱۷۳۹، ۱۷۴۷، ۱۷۵۹، ۱۷۶۰، ۱۷۷۴

تذکره سرخوش: ۹۷۷، ۱۱۲۶، ۱۲۱۰، ۱۲۲۳، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۶۶، ۱۲۷۱، ۱۳۰۲، ۱۳۴۷

تذکره السلاطین: ۱۵۷۵، ۱۶۴۶

تذکره شاه طهماسب: ۶، ۱۱، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۷۵، ۹۳، ۱۰۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۹۹، ۳۹۸، ۱۶۶۰

تذکره الشعراء: ۵۰۰، ۶۴۵، ۶۶۲، ۶۷۱، ۶۹۵، ۷۴۱، ۷۷۷، ۸۲۷، ۸۵۸، ۹۲۸، ۹۴۴، ۹۶۶،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۲۵

۱۰۱۷، ۱۰۲۴، ۱۰۹۷، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۲۶، ۱۱۴۷، ۱۲۱۲، ۱۲۴۷، ۱۲۶۶، ۱۳۰۲، ۱۵۸۹، ۱۶۶۲، ۱۶۷۹، ۱۶۴۹، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸،

۱۶۵۱

تذکره شمع انجمن: ۴۵۶

تذکره شوشتریه: ۱۵۷۸

تذکره صبح: ۱۰۷۰

تذکره صحف ابراهیم: - صحف ابراهیم

تذکره العارفین: ۱۶۷۶

تذکره عرفات: ۱۷۳۱

تذکره عرفات العاشقین: ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۸، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۶، ۶۱۶

تذکره غنی: ۶۴۵، ۶۷۱، ۶۹۵، ۷۷۷، ۸۲۷، ۹۲۸، ۹۴۴، ۹۶۶، ۱۰۱۷، ۱۰۲۴، ۱۰۹۷، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۲۶، ۱۱۴۷، ۱۲۱۲، ۱۲۴۶، ۱۳۰۲

تذکره لطائف الخيال: ۱۵۹۳

تذکره مرآت آفتاب‌نما: ۱۳۸۶، ۱۳۹۸

تذکره مرآت الخيال: ۱۲، ۱۲۷۱، ۱۲۸۵، ۱۳۶۷

تذکره مقالات الشعراء: ۶۰۰

تذکره الملوك: ۷، ۱۵۷۶

تذکره میخانه: ۱۲۴، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۸،

۵۴۸، ۵۴۹، ۶۱۷، ۶۴۸، ۶۲۱، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۶۱، ۷۶۳، ۷۷۷، ۷۷۹، ۸۳۲، ۸۳۵، ۸۳۹، ۸۶۵، ۸۶۶،

۸۷۳، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۹۳، ۸۹۷، ۸۹۹، ۹۰۱، ۹۰۳، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۸، ۹۳۱، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۴۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۸، ۹۶۰، ۹۶۲،

۹۷۷، ۹۸۹، ۹۹۲، ۹۹۵، ۱۰۰۰، ۱۰۰۳، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۵، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸،

۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۶، ۱۰۵۸، ۱۰۶۲، ۱۰۶۹، ۱۰۷۵، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۹۷، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۳۱، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶،

۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۹۳، ۱۱۹۵، ۱۲۴۱، ۱۴۴۵، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۴۹، ۱۵۹۱، ۱۵۹۷، ۱۶۹۸، ۱۷۳۵، ۱۷۳۶، ۱۷۳۷

تذکره نتایج الافکار: ۳۸۸، ۱۴۸۰

تذکره النساء: ۱۶۵۳

تذکره نصرآبادی: ۶۶۲، ۶۷۴، ۷۵۵، ۷۶۱، ۷۹۲، ۸۶۶، ۸۷۲، ۸۷۷، ۸۹۲، ۹۱۷، ۹۲۰، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۵۸، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۷۲،

۱۰۰۳، ۱۰۰۵، ۱۰۰۷، ۱۰۱۴، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۲۴، ۱۰۲۶، ۱۰۳۱، ۱۰۳۹، ۱۰۴۸، ۱۰۵۶، ۱۰۶۹، ۱۰۷۱، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۸، ۱۰۸۳،

۱۰۸۷، ۱۰۹۷، ۱۱۰۰، ۱۱۱۸، ۱۱۲۰، ۱۱۲۶، ۱۱۳۰، ۱۱۴۴، ۱۱۴۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۷۰، ۱۲۰۴، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۴، ۱۲۲۳، ۱۲۲۸،

۱۲۴۱، ۱۲۴۶، ۱۲۵۵، ۱۲۶۰، ۱۲۶۲، ۱۲۶۶، ۱۲۶۹، ۱۲۷۱، ۱۲۷۸، ۱۲۸۵، ۱۲۸۸، ۱۳۰۱، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۱۶، ۱۳۳۰، ۱۳۳۳، ۱۳۴۰،

۱۳۴۱، ۱۳۴۷، ۱۳۵۱، ۱۳۵۳، ۱۳۷۲، ۱۳۷۶، ۱۴۹۶، ۱۵۶۷، ۱۵۹۱، ۱۷۳۰، ۱۷۳۹، ۱۷۵۰، ۱۷۵۱، ۱۷۵۹، ۱۷۶۰، ۱۷۶۵، ۱۷۷۰، ۱۷۷۴،

۱۷۷۷، ۱۷۸۴، ۱۷۸۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۲۶

۱۷۷۸، ۱۷۹۱

تذکره النصیریة فی الهیئة: ۳۴۶، ۳۴۷

تذکره نغمه عندلیب: ۱۳۸۶، ۱۴۱۱

تذکره نفائس المآثر: ۱۶۳۵، ۱۶۳۷

تذکره واقعات: ۱۵۷۲- تاریخ همایونی

تذکره ید بیضا: ۱۲۸۹، ۱۴۰۴

ترانه وصال: ۶۹۶

ترجمان اللغة: ۴۰۹

ترجمه ابی مسلم: ۱۹۱

ترجمه الاحتجاج: ۱۶۲۵

ترجمه احسن التقاسیم: ۱۶۰۴

ترجمه اشارات و تنبیها: ۱۴۶

ترجمه اعتقادات: ۱۶۲۵

ترجمه الهیات شفا: ۳۱۵

ترجمه اوپانیشاد: ۱۷۶۶

ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد براون: ۳۱۹، ۳۲۶، ۸۹۷، ۹۶۷، ۱۲۷۱، ۱۳۳۴

ترجمه تاریخ ادبیات هرمان اته: ۱۶۸۵، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۵۱۲، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۶، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰،

۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۳، ۱۵۴۵، ۱۵۴۹، ۱۵۵۴، ۱۶۰۹، ۱۶۱۲، ۱۶۱۶، ۱۶۱۹، ۱۶۴۷، ۱۶۵۳، ۱۶۸۸، ۱۷۱۸، ۱۷۱۹، ۱۷۲۸، ۱۷۵۶،

۱۷۶۵، ۱۷۷۰، ۱۷۷۷، ۱۷۹۵، ۱۸۰۲

ترجمه تفسیر امام حسن عسکری: ۱۶۲۵

ترجمه توحید مفضل: ۱۴۷۰

ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی: ۱۵۹۰

ترجمه حیوة الحیوان: ۱۶۴۳، ۱۶۴۴

ترجمه الخواص: ۱۶۲۴

ترجمه الدر النظیم: ۲۴۵

ترجمه رامایانا- (عبد الودود اظهر دهلوی):

۵۹۹

ترجمه رساله اقرب الطرق الی الله: ۲۲۶

ترجمه سفرنامه تاورنیه: ۸۶

ترجمه شعر العجم: ۸۹۷، ۹۰۰، ۱۰۵۹، ۱۱۷۱، ۱۲۷۱، ۱۲۷۴، ۱۲۷۶

ترجمه صحیفه سجادیه: ۱۴۷۰

ترجمه الصلوة: ۱۴۷۳، ۱۴۹۵

ترجمه طرایف فی مذهب الطوائف: ۱۶۲۵

ترجمه عجایب مخلوقات و غرایب موجودات: ۱۴۹۹

- ترجمه عدة الداعی: ۱۶۲۵
- ترجمه عهدنامه مالک اشتر ...: ۱۴۹۶
- ترجمه قرآن: ۴۱۴
- ترجمه قطبشاهی: ۱۴۷۰
- ترجمه قواعد الاحکام: ۱۶۷۷
- ترجمه کشف اللغة: ۱۶۲۵
- ترجمه گلستان هنر: ۱۶۸۱
- ترجمه مجالس النفائس: ۵۸۷، ۱۶۴۱، ۱۶۴۲، ۱۶۴۳، ۱۶۵۱
- ترجمه مکارم الاخلاق: ۱۶۲۵
- ترجمه مجمع الخواص: ۵۰۴، ۵۱۲، ۵۸۷، ۶۷۱، ۶۷۵، ۷۳۶، ۷۷۷، ۹۴۴، ۹۵۸، ۱۰۱۷، ۱۰۲۴، ۱۰۷۵، ۱۰۹۵، ۱۱۰۲، ۱۱۹۷
- ترجمه مدهومالت و منوهر: ۶۰۰
- ترجمه المناقب: ۱۴۶۸، ۱۶۲۵
- ترجمة من الترجمة الاولى: ۱۴۷۹
- ترجمه منظوم رامایانا (بداؤنی): ۵۹۹
- ترجمه منظوم رامایانا (مسیحا پانی پتی): ۵۹۹
- ترجمه مهابهارت: ۱۵۴۵، ۱۶۲۷، ۱۷۰۱
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۲۷
- ترجمه نامه امیر المؤمنین به مالک اشتر: ۱۴۷۱
- ترجمه نهج البلاغه: ۱۴۷۰
- ترجمه واقعات بابری: ۴۷۴
- ترجیع بند نظام دستغیب: ۶۲۰
- ترسل منصوری: ۴۰۷
- ترویج الارواح: ۴۰۸
- تزوک جهانگیری: ۴۵۹، ۴۶۰، ۸۹۹، ۸۲۴، ۱۰۵۶، ۱۰۵۹، ۱۵۷۳، ۱۶۹۸، ۱۷۰۴
- تشریح الافلاک: ۳۵۱، ۱۰۴۲
- تشریح الاقوام: ۱۴۸۳
- تصویر محبت (فقیر لاهوری): ۶۰۲
- تعاریف الامراض: ۳۶۱
- تعالیق علی وسائل الشیعه: ۲۵۸
- تعداد النوادر: ۱۷۷۲
- تعديل الميزان: ۳۰۳

تعلیق در مبادی قیاسات (رازی): ۲۹۲

تعلیقات اثولوجیای قمی: ۳۳۷

تعلیقہ انوار التنزیل (محمد امین): ۲۴۷

تعلیقہ بر تفسیر بیضاوی (مصلح الدین لاری):

۳۰۵

تعلیقہ بهشتی روحی: ۲۹۱

تعلیقہ شجاع الدین الیاس رومی: ۲۹۱

تعلیقہ لطف الله: ۲۹۱

تعلیقہ مصلح الدین بر انوار التنزیل: ۲۴۷، ۱۶۶۸

تعلیم المسیحی (تعلیم عیسوی ریشلیو):

۲۷۶

تغلق نامه: ۱۶۸۷

تغلق نامه امیر خسرو: ۱۰۰۷، ۱۰۰۹

تفسیر آیه الكرسي: ۲۵۱

تفسیر آیه النور: ۲۵۱

تفسیر ابو الفتوح رازی: ۱۴۷۵، ۱۶۲۴

تفسیر اصفی: ۲۵۱

تفسیر بدیع: ۷۰۶

تفسیر برهان: ۲۴۹

تفسیر بیضاوی: ۲۴۷

تفسیر تذکره الانبیاء و الامم: ۱۵۷۹

تفسیر ترجمه الخواص: ۲۵۲

تفسیر جلاء الاذهان: ۲۵۲

تفسیر سوره انسان یا سوره دهر: ۲۴۸

تفسیر سوره الجمعة: ۲۵۱

تفسیر سوره الفتح: ۱۶۴۵

تفسیر سوره الواقعة: ۲۵۱

تفسیر سوره هل اتی: ۳۰۳

تفسیر سوره یاسین: ۲۵۱

تفسیر شاهی: ۲۵۲

تفسیر صافی: ۲۵۱

تفسیر طبری: ۱۲۶۴

تفسیر عروۃ الوثقی: ۲۵۶

- تفسیر قرآن (تجلی): ۳۱۸
- تفسیر قطب شاهی: ۲۵۰
- تفسیر گازر: ۲۵۲- تفسیر جلاء الاذهان
- تفسیر مرآة الانوار: ۲۴۹
- تفسیر المصطفی: ۲۵۱
- تفسیر معین: ۲۴۸
- تفسیر مقتبس الانوار ...: ۲۴۸
- تفسیر المنشی: ۳۹۳
- تفسیر منهج الصادقین: ۲۵۲
- تقوم الايمان: ۳۰۶
- تقویم البلدان ابو الوفا: ۱۵۰۲
- تکملة الاخبار: ۷۵۱
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۲۸
- تکمله اکبرنامه: ۱۷۵۷
- تکملة العیون: ۳۴۹
- التکملة فی شرح التذکره: ۳۱۴، ۳۴۷
- تکمیل الصناعه: ۴۰۱، ۱۶۰۶
- تلخیص خلاصه الاشعار: ۱۰۱۹
- تلخیص المفتاح: ۴۱۵، ۴۱۶
- تلخیص المقال: ۴۱۸
- تمرنامه: ۵۹۳
- تمهید القواعد (شهید ثانی): ۲۶۷
- تنبيهات المنجمين: ۳۴۸
- تنبيه الغافلین: ۳۸۹، ۱۶۷۶
- تنبيه الغافلین و اخزاء المجانین: ۲۱۷
- تنبيه المهوسین: ۱۳۷۸
- تنقیح البیان (نصر الله استرآبادی): ۲۶۷
- تنقیح الصحاح: ۴۰۸
- تواریخ: ۳۴۴
- تواریخ شاهجهانی: ۱۵۷۴
- تواریخ قطب شاهی: ۵۷۶
- توحید: ۲۶۱
- تورات: ۲۷۷

توزک جهانگیری: - تزوک جهانگیری

توضیح الاخلاق: ۱۴۹۶

تهافت التهافت ابن رشد: ۱۶۴۴

تهافت الحکیم شاه محمد قزوینی: ۱۶۴۴

تهافت الفلاسفه امام محمد غزالی: ۱۶۴۴

تهذیب: ۲۵۶

تهذیب الاحکام: ۲۱۹، ۲۶۷، ۲۶۱، ۲۸۳

تهذیب المنطق و الکلام: ۲۹۱

تهورنامه: ۱۵۷۵

- ث - ثمره طبی: ۱۷۷۲

ثمره الفوائد و نتیجه الوداد: ۵۹۷

ثواقب المناقب: ۱۶۲۷

- ج - جاماسب نامه: ۲۸۶

جام جمشید: ۷۴۸، ۷۴۹

جام جمشیدی: ۵۹۵

الجامع: ۲۶۱

جامع الآیات (انقروی): ۲۲۳

جامع الامثال: ۱۴۹۸

جامع التمثیل: ۱۴۹۷، ۱۴۹۸

جامع التواریخ جلالی: ۱۶۵۵

جامع التواریخ رشیدی: ۱۶۶۷، ۱۷۲۶

جامع الجوامع: ۳۶۲

جامع الحکایات: ۱۵۳۳، ۱۵۳۶، ۱۵۴۸، ۱۷۹۵

جامع عباسی: ۲۳۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۱۰۴۲

جامع الفوائد: ۳۵۷

جامع الفوائد فی تکملة شرح القواعد: ۲۶۸

جامع القواعد: ۳۹۷

جامع اللغات: ۱۷۰۱

جامع مفیدی: ۵۰۳، ۶۳۱، ۷۶۱، ۷۶۵، ۱۵۶۱، ۱۵۷۸، ۱۵۹۲، ۱۷۸۰، ۱۷۸۱، ۱۷۸۲

جامع المقاصد: ۲۶۷

جامع المقال فی ما یتعلق باحوال الحدیث و الرجال: ۲۵۴

جام گیتی نما: ۲۹۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۲۹

جاویدان خرد: ۱۴۷۷، ۱۴۸۴، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴

الجبر و الاختیار: ۳۱۵

جذب القلوب الی دار المحبوب: ۱۷۰۳

جذوات: ۳۰۶

جرون‌نامه: ۵۳، ۵۹، ۵۷۹، ۵۸۱

الجزء الذی لا یتجزأ: ۳۱۵

جزیره الخضراء: ۱۵۱۶، ۱۵۱۸

جزیره مثنوی: ۲۲۲

جلاء العیون: ۱۴۷۱، ۱۵۸۰

جلالیه: ۷۹۵

جلوسیه: ۱۷۷۲

جمال الصالحین: ۳۲۸، ۱۴۶۵، ۱۴۷۹، ۱۴۹۵

جمع الخيار: ۱۶۸۱

جمع مختصر: ۴۰۲

الجموع و المصادر: ۴۰۹

جنان الجنان: ۳۹۳

جنه الاثمار: ۷۴۹

جنه الاخیار: ۶۱۳، ۶۹۶

جنگ غیاثی مذهب: ۶۵۰

جنگنامه امیر المؤمنین: ۱۵۱۳

جنگنامه حمزه: ۱۵۱۲

جنگنامه کشم: ۵۳، ۵۹، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱

جنگنامه محمد اعظم شاه: ۱۳۷۴

جواب بر کتاب مصقل صفا در تجلیه و تصفیة آئینه حق‌نما: ۲۷۷

جوامع التواریخ: ۱۵۵۶

جوامع الحکایات: ۱۵۳۳، ۱۶۵۵، ۱۶۶۷، ۱۷۲۸

جوامع الکلم: ۲۵۸

جواهر الاخبار: ۱۵۶۲

جواهر الخمس: ۲۲۵

جواهر السنیة: ۲۵۹

جواهر العجایب: ۱۵۹۰، ۱۶۴۷، ۱۶۵۲

جواهر اللغة: ۳۵۷، ۳۶۱، ۱۴۸۶

جواهرنامه روح الامین اصفهانی: ۱۱۲۳

- جواهرنامه همایونی: ۱۴۹۹
- جوش بلبل: ۱۷۷۲
- جوگ باشست: ۳۱۱، ۱۴۸۶، ۱۴۸۲
- جوهر فرد: ۶۱۳، ۷۴۹
- جوهر مذهب: - بهگود گیتا
- جهان آرا: ۱۶۵۵
- جهان آرای غفاری: ۱۷، ۱۶۸۰
- جهانگشای جوینی: ۱۵۷۰
- جهانگشای خاقان: ۱۵۶۳
- جهانگشای نادری: ۶، ۱۵۷۰
- جهانگیرنامه: ۲۰۰، ۱۰۶۲، ۱۵۷۳
- جهانگیرنامه سلیمی: ۱۵۷۳
- جهانگیرنامه محمد صالح کنبو: ۲۰۰
- جهان نامه: ۵۸۲
- چ - چراغ هدایت: ۳۷۱، ۳۸۸، ۳۸۹
- چشمه فیض: ۱۷۷۲
- چهار باغ: ۱۵۹۶
- چهار چمن: ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۷۷۶، ۱۷۷۷
- چهار عنصر دانش: ۳۷۱، ۳۸۹، ۱۷۹۴
- چهار مقاله: ۳۵۳، ۹۷۰
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۳۰
- ح - حاتمیه: ۱۳۳۰
- حاشیه آداب البحث (مبیدی): ۲۹۸
- حاشیه اجد جلالیه: ۲۷۱
- حاشیه اسفراینی بر شرح مسعود شروانی:
- ۲۹۱
- حاشیه اسمعیل شروانی بر انوار التنزیل: ۲۴۷
- حاشیه انوار التنزیل (اسفراینی): ۲۴۷
- حاشیه انوار التنزیل (اسمعیل شروانی): ۲۴۷
- حاشیه انوار التنزیل (حاذقی گیلانی): ۲۴۷
- حاشیه انوار التنزیل (فکاری شیرازی): ۲۴۷
- حاشیه انوار التنزیل (قره باغی شروانی): ۲۴۷
- حاشیه انوار التنزیل (کازرونی): ۲۴۷

حاشیه انوار التنزیل (محمد انصاری): ۲۴۷

حاشیه انوار التنزیل (نور الله شوشتری): ۲۴۷

حاشیه بر اثبات واجب قدیم دوانی: ۳۰۵

حاشیه بر اشارات (آقا جمال خوانساری):

۳۱۶

حاشیه بر الهیات تجرید (خفزی): ۱۶۰، ۳۰۴

حاشیه بر الهیات شفا (ملا صدرا): ۳۲۲، ۱۶۲۹

حاشیه بر تحریر اقلیدس خواجه نصیر (مبیدی): ۲۹۸

حاشیه بر تحریر خواجه از کتاب الكرة المتحرکه (یزدی): ۳۵۰

حاشیه بر تحریر خواجه طوسی از کتاب مخروطات (یزدی): ۳۵۰

حاشیه بر تحریر خواجه نصیر از کتاب الاشکال الکریه: ۳۵۰

حاشیه بر تفسیر بیضاوی: ۱۶۲۹

حاشیه بر تفسیر کشاف زمخشری: ۳۰۳

حاشیه بر التکمله فی شرح التذکره: ۳۱۴

حاشیه بر تهذیب المنطق و الکلام تفتازانی (ابیوردی): ۳۰۵، ۳۴۸

حاشیه بر تهذیب المنطق و الکلام تفتازانی (مصلح الدین لاری): ۳۰۵

حاشیه بر حاشیه تهذیب المنطق: ۳۲۷

حاشیه بر حاشیه خطائی بر مختصر (یزدی):

۴۱۵

حاشیه بر حاشیه خطائی بر مطول (یزدی):

۴۱۵

حاشیه بر حاشیه خطائی بر مطول و مختصر (شروانی): ۴۱۵

حاشیه بر حاشیه خفزی بر الهیات تجرید (خوانساری): ۳۰۷

حاشیه بر حاشیه خفزی بر الهیات تجرید (فیاض): ۳۲۷

حاشیه بر حاشیه الفوائد الضیائیه عصام الدین (عبادی): ۴۱۳

حاشیه بر حاشیه الفوائد الضیائیه عصام الدین (کردی): ۴۱۳

حاشیه بر حاشیه الفوائد الضیائیه لاری (کردی): ۴۱۳

حاشیه بر حاشیه شمس الدین محمد خفزی:

۳۲۷

حاشیه بر حاشیه قدیم دوانی (شروانی): ۳۱۷

حاشیه بر حاشیه قدیم دوانی بر شرح تجرید (باغ نوی): ۳۰۵

حاشیه بر حاشیه مطول میر سید شریف (یزدی): ۴۱۵

حاشیه بر حاشیه یزدی بر تهذیب المنطق

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۳۱

تفتازانی (فیاض): ۳۲۷

حاشیه بر شرح اشارات (دشتکی شیرازی):

۳۰۳

حاشیه بر شرح اشارات طوسی (خوانساری):

۳۱۵

حاشیه بر شرح اشارات طوسی (فیاض): ۳۲۷

حاشیه بر شرح الهیات شفا (منصور دشتکی شیرازی): ۳۰۳

حاشیه بر شرح تجرید قوشچی (حسین خوانساری): ۳۱۵

حاشیه بر شرح تجرید قوشچی (شروانی):

۳۱۷

حاشیه بر شرح تهذیب المنطق و الکلام (جلال الدین دوانی): ۳۹۱

حاشیه بر شرح جدید: ۲۷۱

حاشیه بر شرح حکمة الاشراق قطب الدین شیرازی (ملا صدرا): ۳۲۱، ۳۲۲

حاشیه بر شرح حکمة العین (شروانی): ۳۱۷

حاشیه بر شرح حکمة العین دبیران (غیاث الدین دشتکی): ۳۰۳

حاشیه بر شرح شمسیه (یزدی): ۳۴۹

حاشیه بر شرح لمعه (ملا صدرا): ۳۲۰

حاشیه بر شرح مطالع: ۳۰۲

حاشیه بر شرح میدی بر هدایة الحکمة ابهری (مصلح الدین لاری): ۳۰۵

حاشیه بر شرح میرک بخاری بر حکمة العین:

۳۰۶

حاشیه بر شفا: ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۴۳

حاشیه بر شمسیه: ۳۴۸

حاشیه بر طوابع الانوار قاضی بیضاوی (مصلح الدین لاری): ۳۰۵، ۱۶۶۸

حاشیه بر قسمت جواهر و اعراض از شرح تجرید قوشچی (فیاض): ۳۲۷

حاشیه بر کافیه ابن حاجب: ۱۶۶۸

حاشیه بر کتاب الشفا: ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۴۳

حاشیه بر مختصر (شهاب الدین یزدی): ۴۱۵

حاشیه بر مطالع الانظار ابو الثناء شمس الدین محمود اصفهانی: ۱۶۶۸

حاشیه بر مطول تفتازانی (باغ نوی): ۴۱۵

حاشیه بر مطول تفتازانی (مصلح الدین لاری):

۳۰۵

- حاشیه بر مطول (جزایری): ۴۱۵
- حاشیه بر مطول (شهاب الدین یزدی): ۴۱۵
- حاشیه بر مطول (محمد عاملی): ۴۱۵
- حاشیه تحفه الاحباب واضح بخاری: ۱۵۷۷
- حاشیه تهذیب (استرآبادی): ۲۵۰
- حاشیه تهذیب (دوانی): ۳۰۲
- حاشیه جدید (جلالیه): ۲۷۱
- حاشیه سودا: ۲۹۱
- حاشیه سید امیر قمر الدین حسینی: ۲۹۸
- حاشیه سید حسین حسینی خلخالی: ۲۹۱
- حاشیه شجاع الدین الیاس رومی بر شمسیه: ۲۹۰
- حاشیه شرح تجرید (ملا شمس): ۳۲۵
- حاشیه شرح عضدی: ۳۰۳
- حاشیه شرح هدایه الحکمه ابهری (میبدی): ۲۹۸
- حاشیه شمس الدین محمد خفزی بر الهیات تجرید: ۳۲۷
- حاشیه شمسیه: ۱۶۷۱
- حاشیه شمسیه (دوانی): ۳۰۲
- حاشیه شمسیه (میبدی): ۱۶۱
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۳۲
- حاشیه شمسیه شیخ محمد بدخشی: ۲۹۰
- حاشیه شمسیه ملا عبد العلی بن محمد بیرجندی: ۲۹۰
- حاشیه شیخ بهاء الدین عاملی بر تفسیر بیضاوی: ۲۴۷
- حاشیه شیخ گیلانی بر انوار التنزیل: ۲۴۷
- حاشیه شیخ محمد بدخشی بر شمسیه: ۲۹۰
- حاشیه صغری (شعبان سروری): ۲۴۷
- حاشیه طوالع: ۱۶۱
- حاشیه عصام الدین اسفراینی بر انوار التنزیل: ۲۴۷
- حاشیه عماد الدین کاشی: ۲۹۱
- حاشیه قاضی انصاری بر انوار التنزیل: ۲۴۷
- حاشیه قاضی شروانی: ۲۴۷

حاشیه قدیم جلالیه (جلال الدین دوانی):

۲۷۱

حاشیه کازرونی بر انوار التنزیل: ۲۴۷

حاشیه کبری بر انوار التنزیل (شعبان سروری): ۲۴۷

حاشیه کتاب میزان الانتظام: ۲۹۸

حاشیه لاری: ۲۹۱

حاشیه محی الدین تبریزی: ۲۴۷

حاشیه محی الدین قرجوی: ۲۴۷

حاشیه ملا عبد العلی بیرجندی: ۲۹۰

حاشیه مهدی فکاری شیرازی: ۲۴۷

حاشیه میر ابو الفتح سعیدی: ۲۹۱

حاشیه نور الدین شروانی: ۲۴۷

حاشیه نهج البلاغه نواب: ۲۹۸

الحاوی الصغیر: ۱۶۱۳

جل المتین: ۲۵۶، ۲۶۸، ۳۰۶، ۱۰۴۲

جل المتین فی احکام الدین: ۱۰۴۲

حبیب السیر: ۵، ۴۷، ۷۱، ۹۷، ۱۰۱، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۲، ۲۰۰، ۲۹۷،

۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۴۵، ۴۰۱، ۴۵۱، ۶۸۱، ۶۸۳، ۱۴۴۵، ۱۵۵۱، ۱۵۵۷، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۳۳، ۱۶۴۶، ۱۶۵۵،

۱۶۶۰، ۱۶۸۰، ۱۷۲۶، ۱۷۸۴ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۹۳۲ ۲ - فهرست اسامی کتب و رسالات ص: ۱۹۱۵

۱۴۶

حجة الاسلام: ۳۳۱

حجة الکلام: ۳۰۱

حدائق الازهار (عتابی): ۹۹۱

حدائق البلاغه: ۱۴۱۸

حدائق الخلد: ۴۳۶، ۱۷۷۵

حدائق الصالحین: ۳۵۱

حدائق النديه: ۴۱۴

حدوث العالم: ۳۲۱، ۳۲۷

حدود تعزیرات: ۲۷۰، ۱۴۷۴

حدیث رأس الجالوت: ۳۳۹

حديقة الاقالیم: ۱۵۰۱

حديقة الحقيقة سنایی: ۵۹۸، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۳۲، ۷۱۵، ۷۵۰، ۷۵۸، ۹۶۹، ۹۹۰، ۱۰۷۷، ۱۱۱۹، ۱۱۲۳

حديقة السعداء: ۶۷۶

- حدیقه الشیعه اردستانی: ۱۸۷، ۲۷۴
- حدیقه الشیعه (مقدس اردبیلی): ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۱۴۷۵
- حدیقه المتقین: ۲۵۶، ۲۶۹، ۱۴۷۴
- الحدیقه الوردیه فی ...: ۳۴۰
- حدیقه هلالیه: ۳۳۷
- حرز النجات: ۶۲۴
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۳۳
- حسنات العارفین: ۲۲۸، ۱۵۸۵، ۱۷۶۸
- حسن گلوسوز: ۶۱۳، ۹۶۸
- حسن مآل: ۶۹۶
- حسن و عشق: ۱۳۷۴
- حسن و ناز: ۵۹۶
- الحشائش: ۱۱۴
- حشمت کشمیر: ۱۵۷۵
- حظیره الانس: ۲۷۷، ۱۴۶۴
- حقایق (ملا محسن): ۳۲۹، ۳۳۴
- حقایق قدسیه: ۲۲۷، ۲۴۸
- حقایق المعارف: ۶۱۳
- حق المبین: ۱۶۰۴
- حق المبین فی تصویب المجتهدین: ۲۶۳
- حق الیقین: ۱۴۵۸، ۱۴۷۸، ۱۶۰۴
- حکایت افشار خان و سه درویش: ۱۵۴۹
- حکایت بهرام گور: ۱۵۳۱
- حکایت جولاه و درودگر: ۱۵۳۲
- حکایت خواجه بهاء الدین: ۱۵۳۰
- حکایت دور افتادن بهرام گور از لشکر: ۱۵۳۱
- حکایت زن بنا و وزیران پادشاه کرمان: ۱۵۳۲
- حکایت زن زرگر: ۱۵۳۱
- حکایت سیمرغ: ۱۵۳۰
- حکایت شاهزاده ایران و جوهر: ۱۵۲۶، ۱۵۳۲
- حکایت شاهنشاه و فخر النساء: ۱۵۳۲
- حکایت طوطی نامه: ۱۵۲۹
- حکایت محمد حنفیه: ۱۵۱۳

- حکمه العارفین: ۲۸۲
- حکمه العرشیه: ۳۲۱، ۳۲۲
- حکمه العلویه: ۲۸۲
- حکمه العین: ۳۰۴
- حکمه المتعالیه: ۳۲۱، ۳۲۳
- حلل مطرز: ۳۹۸، ۴۰۰
- حل ما لا ینحل: ۳۰۴
- حلیه الحلل: ۴۰۰
- حلیه سید المرسلین: ۱۷۰۳
- حلیه المتقین: ۱۴۷۱، ۱۴۹۶، ۱۷۸۴
- حماسه سرایی در ایران: ۷، ۵۴، ۱۵۲، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۰، ۷۱۶، ۷۱۷، ۸۹۷، ۱۱۵۲، ۱۵۱۶
- حمله حیدری: ۵۸۴، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳
- حواشی بر شرح تجرید (صدر الدین دشتکی):
- ۳۰۲
- حواشی بر شرح مطالع (صدر الدین دشتکی):
- ۳۰۲
- حواشی بر تهافت خواجه زاده: ۱۶۴۴
- حواشی بر شرح عضدی (صدر الدین دشتکی): ۳۰۳
- حیوة الانسان: ۱۴۹۹، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴
- حیوة الحيوان: ۱۴۹۹، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴
- حیوة القلوب: ۱۴۵۸، ۱۵۸۰
- خ- خاتمه روضه الصفا: ۱۵۶۲
- خاندان مشعشی: ۱۳۹
- خاوران نامه: ۶۲۳
- ختای نامه: - قانون نامه چین
- خجسته فال: ۶۹۶
- خردافزا: ۱۵۳۹
- خزان و بهار: ۱۵۴۸، ۱۷۶۳، ۱۷۶۴
- خزائن الاسرار: ۱۴۶۳
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۳۴
- خزانه عامره: ۳۸۸، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۵۶، ۱۰۵۸، ۱۱۷۱، ۱۱۹۳، ۱۲۲۳، ۱۲۷۶، ۱۵۸۶، ۱۷۹۹
- خزائن الجواهر: ۱۴۶۸
- خزائن الفتوح: ۱۶۸۷

خزائن الملوک (عبدی بیگ شیرازی): ۷۵۳، ۷۵۰، ۷۴۹، ۵۹۵،

خزینہ گنج: ۱۱۸۶

خسرو و شیرین (آملی): ۱۰۵۸، ۱۱۰۲، ۱۱۱۹، ۱۱۹۵، ۱۱۹۷

خسرو و شیرین (رفیعی): ۹۳۲

خسرو و شیرین (عرفی): ۸۰۸، ۱۶۲۰

خسرو و شیرین (قاسمی گنابادی): ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۷

خسرو و شیرین (کوثری): ۸۷۸

خسرو و شیرین (نظامی): ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۷۲۱، ۷۴۹، ۷۶۶، ۸۵۰، ۸۷۴، ۹۲۰، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۷۰، ۱۱۹۵، ۱۱۹۷،

۱۳۱۴، ۱۳۲۲

خلاصه الاخبار: ۱۵۵۳، ۱۵۶۲، ۱۶۲۰

خلاصه الاذکار: ۱۴۶۶

خلاصه الاشعار و زبدة الافکار: ۴۰۲، ۵۰۴، ۶۷۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۸، ۷۷۷، ۷۸۱، ۷۹۲، ۷۹۹، ۸۱۸، ۸۲۷، ۸۳۲، ۸۴۴، ۸۶۹

۸۷۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۹۰۴، ۹۳۷، ۹۴۰، ۹۵۰، ۹۵۲، ۹۵۸، ۹۶۰، ۹۷۷، ۹۸۰، ۹۸۲، ۱۰۰۷، ۱۰۰۹، ۱۰۱۷، ۱۰۱۹، ۱۰۴۸، ۱۰۷۵، ۱۰۷۷،

۱۱۹۳، ۱۵۹۲، ۱۷۱۳، ۱۷۱۴، ۱۷۱۵، ۱۷۲۴، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰

خلاصه الافکار: ۷۲۹، ۷۶۳، ۷۹۴، ۹۶۷، ۹۷۳، ۱۰۵۶، ۱۱۰۱

خلاصه تاریخ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی ایران ...: ۷، ۵۴

خلاصه التلخیص فی المعانی و البیان: ۳۰۳

خلاصه التواریخ: ۱۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۵، ۱۵۹۰، ۱۶۶۵

خلاصه التواریخ منشی سنجان رای: ۱۵۷۱

خلاصه الحساب (شیخ بهایی): ۳۵۰، ۳۵۱، ۱۰۴۲

خلاصه السیر: ۱۵۶۷

خلاصه عباسی: ۳۹۴، ۱۵۶۷، ۱۸۱۰

خلاصه القراءه: ۲۴۶

خلاصه المجمع: ۳۸۲، ۳۸۳

خلاصه المعارف: ۱۴۶۰

خلاصه المفاهیر: ۱۵۸۳

خلاصه المقال: ۱۵۶۸

خلاصه المنهج: ۱۶۷۶

خلد برین: ۴۳۶، ۶۱۳، ۷۶۷، ۱۵۶۰، ۱۷۴۴، ۱۷۷۵

خلد برین (قزوینی): ۴۳۶، ۱۳۴۸

خلد برین (وحشی): ۶۱۳، ۷۶۱

خلسه الملوک: ۳۰۶

خلق الاعمال: ۳۰۶

خلوت راز: ۱۳۴۹

خمسه اسیری: ۵۸۸

خمسه حسن بن فتح الله هندی: ۶۱۳

خمسه (ربیع انجیب دهلوی): ۶۰۰

خمسه سام و پری: ۹۹۰

خمسه ناقصه: ۱۷۷۲

خمسه نظامی: ۳۷۴، ۵۴۹، ۵۹۴، ۵۹۶، ۷۰۷، ۷۴۸

خمکده: ۶۲۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۳۵

خواص اعداد: ۳۵۳

خوان خلیل: ۹۵۲، ۹۷۸، ۹۷۹، ۱۷۱۷

خواندمیر مورخ هروی (مقاله): ۱۵۵۳

خوان نعمت: ۱۷۹۰

خود کاسته: ۱۷۷۲

خیر البیان: ۱۷۲۲، ۱۷۲۳، ۱۷۲۴

خیر المجالس: ۱۵۸۵

خیل نامه: ۳۶۵

- د- دارابنامه: ۱۹۲

دارابنامه بیغمی: ۱۵۰۴، ۱۵۰۶

دارابنامه طرسوسی: ۱۹۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴

دار السلام و مدار الاسلام: ۲۵۵

داروشناسی: ۳۶۱

داستان ابو مسلم مروزی: ۱۵۰۶، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰

داستان امیر حمزه: ۱۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲

داستان بزرجمهر و بخت جمال: ۱۵۳۳

داستان بوستان خیال: ۱۵۱۹

داستان بهرام گور و دختر شاه پریان: ۱۵۲۹

داستان عشق بلبل: ۱۵۲۱

داستان جنگ میان حمزه بن سعد و قهقهه کافر: ۱۵۱۳

داستان حمزه صاحبقران: ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۷۳۶

داستان شاهزاده سیف الملوک: ۱۵۲۱

داستان شاهنشاه و فخر النساء: ۱۵۳۲

داستان عشق بهرام گور و دختر شاه پریان:

۱۵۲۹

داستان عشق نوروز: ۱۵۲۲

داستان عشق هارون: ۱۵۲۴

داستان فتح قلعه مغرب و: ۱۵۱۳

داستان کوه قاف: ۱۵۱۳

داستان لشکرکشی علی برای فتح قلعه سلاسل: ۱۵۱۳

داستان لشکرکشی محمد حنیفه و کشته شدن غضنفر: ۱۵۱۳

داستان محمد بن عبد الله (ص) و زقوم شاه:

۱۵۱۳

داستان ملک محمد و شهربانو: ۱۵۲۶

داستان مهر و ماه: ۱۵۲۳، ۱۵۴۳

داستان یوسف و زلیخا: ۱۵۱۸، ۱۵۱۹

دانستن: - التحفة الهادیة

دانشمندان آذربایجان: ۳۸۵، ۴۰۲، ۴۹۰، ۵۰۰، ۶۷۱، ۱۲۷۱، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۶۶۰، ۱۶۷۸

دانشنامه ایران و اسلام: ۱۸۸

دانشنامه علائی: ۲۳۶

دائرة المعارف اسلامی: ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۸۸، ۱۰۴۰

دائرة المعارف بزرگ لاروس: ۱۵۴۵

دبستان خرد: ۱۵۴۹، ۱۵۵۰

دبستان مذاهب: ۱۲۸۶، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۳

دخلیه: ۴۷۰

در احکام دانستن انشاء و املائی که ضرورست: ۴۰۵

در بیان اعتقادات قلبیه و: ۱۴۷۴

درج الدرر: ۱۶۰۶

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۳۶

درر البحار: ۲۶۰

درر مثال: ۶۹۶

درمان بواسیر: ۳۶۴

در المجالس: ۱۵۸۱

در مکنون: ۱۷۶۳

دره نادره: ۶، ۱۵۷۰، ۱۸۰۷، ۱۸۰۸

در یتیم (خواجه دهدار): ۲۲۶

دساتیر: ۳۷۲

دستور الاطباء: ۱۷۱۰

دستور دبیری: ۳۹۶

دستور السلطنة: ۱۴۸۷، ۱۶۱۱، ۱۶۲۶، ۱۶۲۷

دستور الشعراء (مازندرانی): ۴۰۴

دستور شهریاران: ۱۵۶۹، ۱۷۸۷

دستور العفاف (تراب): ۶۲۵

دستور العلاج (فتح خانی): ۳۵۶

دستور العلاج (گونابادی): ۳۵۵، ۳۵۶

دستور العمل و تصحیح الجدول: ۳۴۴

دستور الفصحا: ۱۵۰۵، ۱۷۳۶، ۱۷۳۷

دستور مسیحی: ۳۶۳

دستورنامه کسروی: ۱۴۹۱، ۱۷۶۱

دستور الوزارة: ۱۴۸۷، ۱۵۶۲، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۲۶

دستورهای سه گانه جامی: ۳۹۸

دستور همت: ۶۰۰، ۱۵۴۱

دفتر درد: ۵۹۵، ۷۴۸، ۷۴۹

دقایق الحقایق: ۳۹۲، ۳۹۶، ۱۶۱۷

دلائل البول: ۳۵۷

دلائل النبض: ۳۵۷

دلگشانه: ۱۵۱۵

دلیران جانباز: ۷، ۵۸۵

دلیل الهدی در علم کلام: ۳۰۳

دوازده بند محتشم کاشانی: ۶۲۴

دو حاشیه انوار التنزیل (شیخ بهایی): ۲۴۷

دو حاشیه بر کتاب شفا (خوانساری): ۳۱۵

دو حاشیه شمسیه (الیاس رومی): ۲۹۰

دوحه الازهار: ۷۴۹، ۷۵۳

دولت بیدار: ۶۱۵، ۱۲۶۴

دولت نادر شاه: ۱۸۰۵، ۱۸۰۶

الذیات و القصاص: ۲۷۰

دیباچه تاج العروس: ۴۰۹

دیباچه دیوان ابو طالب کلیم: ۱۷۶۱

دیباچه دیوان قدسی: ۱۷۶۱

- دیباچه نورس: ۹۷۹، ۱۷۱۷
- دیده بیدار: ۶۱۳، ۱۰۷۹
- دیوان ابن حسام خوافی: ۶۲۳
- دیوان اثر شیرازی: ۱۳۵۹
- دیوان احسن تربتی: ۱۲۴۵
- دیوان الادب: ۴۱۱
- دیوان اسیر: ۱۲۱۴
- دیوان اظهار: ۱۱۸۱، ۱۱۸۲
- دیوان الهی: ۱۱۸۵
- دیوان امانی: ۳۸۹
- دیوان امید همدانی: ۱۴۱۶
- دیوان امیر خسرو دهلوی: ۵۱۶، ۸۰۱
- دیوان انوری: ۳۷۴
- دیوان اهلی شیرازی: ۶۳۸
- دیوان بابر: ۴۵۱
- دیوان برهمن لاهوری: ۱۲۳۸
- دیوان بینش کشمیری: ۱۳۲۳
- دیوان ترکی: ۵۰۶
- دیوان ترکی شاه اسمعیل: ۴۲۴
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۳۷
- دیوان ثابت: ۱۳۹۸، ۱۳۹۹
- دیوان جعفر خان آصفخان: ۹۲۴
- دیوان جویای تبریزی: ۱۳۵۴
- دیوان حافظ: ۲۱۴، ۳۷۴، ۳۹۳، ۵۰۱، ۵۴۹، ۹۱۷، ۱۷۹۲
- دیوان حسنخان شاملو: ۴۰۵
- دیوان حکیم حاذق: ۱۲۰۵
- دیوان حکیم شفایی: ۱۶۴۰، ۱۶۴۱
- دیوان حیاتی گیلانی: ۱۰۰۸، ۱۰۰۹
- دیوان خاقانی: ۳۷۴
- دیوان راقم مشهدی: ۱۳۲۷
- دیوان رضی آرتیمانی: ۱۰۷۰
- دیوان زلالی خوانساری: ۹۶۸
- دیوان سالک قزوینی: ۱۲۹۳، ۱۲۹۴

- دیوان سالک یزدی: ۱۲۱۰
- دیوان سعدی: ۳۷۴
- دیوان سلمان ساوجی: ۳۷۴
- دیوان سلیم: ۱۱۶۱
- دیوان سنجر: ۴۹۰
- دیوان شاه طاهر دکنی: ۶۶۶
- دیوان شرف جهان قزوینی: ۵۴۹، ۵۱۵
- دیوان شهرت شیرازی: ۱۳۹۴
- دیوان شیدا فتحپوری: ۱۲۶۴
- دیوان صائب تبریزی: ۱۲۷۳، ۱۲۷۷، ۱۲۷۹
- دیوان صفی قلی بیگ: ۱۳۰۷
- دیوان صوفی: ۱۰۵۲
- دیوان صیدی تهرانی: ۱۲۲۴
- دیوان طالب آملی: ۱۰۶۱، ۱۰۶۲
- دیوان ظهوری: ۹۸۰
- دیوان ظهیر فاریابی: ۳۷۴، ۳۹۰
- دیوان عارف ایگی: ۹۹۵، ۹۹۶
- دیوان عالی: ۱۳۶۴
- دیوان عرشی: ۱۳۱۳
- دیوان عرفی شیرازی: ۵۲۴
- دیوان عزتی شیرازی: ۱۲۸۹
- دیوان عنصری: ۳۷۴
- دیوان عظیمای نیشابوری: ۱۳۵۲
- دیوان علی نقی کمره‌یی: ۱۰۱۹، ۱۰۲۰
- دیوان غنی کشمیری: ۱۲۵۵، ۱۲۵۷
- دیوان غنیمت: ۱۴۱۱، ۱۴۱۲
- دیوان فارسی سلطان سلیم: ۵۰۷
- دیوان فانی کشمیری: ۱۲۸۶
- دیوان فخری هروی: ۱۶۵۳
- دیوان فرقتی جوشقانی: ۹۶۰، ۹۶۱
- دیوان فصیحی هروی: ۱۱۲۷
- دیوان فغانی: ۵۲۹
- دیوان فغفور گیلانی: ۱۰۲۶

دیوان فیضی فیاضی: ۸۳۹، ۸۴۹

دیوان قاسم انوار: ۳۸۶

دیوان قدسی مشهدی: ۱۱۴۸، ۱۷۶۱

دیوان قصاید و غزلهای جمالی دهلوی:

۱۶۲۰

دیوان قصاید و غزلهای زلالی: - دیوان زلالی خوانساری

دیوان کامل جهرمی: ۱۰۰۱

دیوان کلیم کاشانی: ۱۱۷۱

دیوان گرامی کشمیری: ۱۴۰۹

دیوان مجذوب تبریزی: ۱۳۱۸، ۱۳۲۰

دیوان محتشم: ۱۷۱۵

دیوان مسعود سعد سلمان: ۶۳۲

دیوان مشرقی مشهدی: ۱۱۳۶، ۱۱۳۷

دیوان مفید: ۱۷۸۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۳۸

دیوان ملک قمی: ۹۵۲

دیوان میرزا رضی آرتیمانی: ۱۳۰۷

دیوان میرزا قریب: ۱۲۷۷

دیوان میر نجات: ۱۳۶۹

دیوان ناصر علی سهرندی: ۱۳۴۲

دیوان نصیر: ۹۶۰

دیوان نصیرای همدانی: ۱۰۳۳

دیوان نظام دستغیب: ۱۰۱۳

دیوان نظیری نیشابوری: ۸۹۸، ۹۰۷

دیوان نقی کمره‌یی: ۱۰۱۹، ۱۰۲۰

دیوان نورس دماوندی: ۱۳۳۰، ۱۳۳۱

دیوان واعظ قزوینی: ۱۳۰۲

دیوان وحشی: ۶۲۹، ۷۶۲

- ذ- ذخیره: ۳۲۶

ذخیره الخوانین: ۴۶۹، ۸۹۹

ذخیره المعاد فی شرح الارشاد: ۱۸۶

ذره و خورشید: ۵۹۷، ۶۱۳، ۹۶۸، ۹۷۰

الذریعه: ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۵۲، ۴۱۶، ۸۵۸، ۹۵۰، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۴۷۹، ۱۴۹۶، ۱۵۱۶، ۱۵۲۱، ۱۵۶۰، ۱۵۶۷

۱۶۰۸، ۱۶۱۷، ۱۶۲۴، ۱۷۸۶، ۱۸۱۰

ذکر الملوك فى اخبار السلاطين هند: ۱۷۰۴

ذکر المهدى: ۱۴۱

الذكرى: ۳۵۳

ذیل تاریخ مشعشعیان: ۱۳۹

ذیل حبیب السیر: ۱۶۳۳- تاریخ پادشاهی شاه اسماعیل و شاه طهماسب

- ر- راحة القلوب: ۱۴۹۰، ۱۵۸۵، ۱۷۹۰

رافع هذیان: ۳۸۵

رامایانا: ۵۵۹، ۸۴۹، ۱۴۵۳، ۱۵۴۶، ۱۵۴۷، ۱۵۷۱

رام و سیتا: ۵۹۹، ۱۱۹۷

ربط السور و الايات: ۱۶۴۵

ربع مجیب (جلبی): ۳۴۴

ربع المقنطرات (جلبی): ۳۴۴

الربوبیة: ۳۳۸

ربیع الاسایع: ۱۴۶۶

رجاء الحق: ۱۴۷۴

رجال صغیر: ۲۵۰، ۲۶۵

رجال الضعفاء: ۴۱۷

رجال طوسی: ۴۱۷

رجال کبیر: ۲۵۰، ۲۶۵

رجال کشی: ۴۱۷

رجال متوسط: ۲۶۵

رجال نجاشی: ۴۱۷

رجال وسط: ۲۵۰، ۲۶۵

الرد على صوفیه: ۲۱۸

رزم‌نامه رامایانا: ۱۵۴۶

رزم‌نامه شاه اسمعیل: ۵۸۳

رسالة الالباء عن مواقع الوباء و جواز الفرار عنه: ۱۶۰۴

رساله آشوب‌نامه: ۱۷۷۲

رساله ابطال الزمان الموهوم: ۳۰۸

رساله اثبات وحدة الواجب: ۳۲۵

رساله ارشاد: ۱۴۷۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۳۹

- رساله اصطلاحات صوفیان: ۲۲۷
- رساله اظهار الحق: ۱۹۱
- رساله اظهار الکمال: ۳۳۶
- رساله اعتقادات: ۲۰۶، ۲۰۷
- رساله الاعضالات فی فنون العلوم: ۲۸۷
- رساله افيونيه: ۳۶۲
- رساله امان الله: ۱۵۹۸
- رساله الهامیه: ۱۷۷۲
- رسالة الزوراء: ۳۰۲
- رساله انسانيه: ۱۵۱۴
- رساله انموذج العلوم: ۱۶۲۹
- رساله انوار المشارق: ۱۷۷۲
- رساله بدا: ۲۷۵
- رساله پريخانه: ۱۷۷۲
- رساله تاج المدايح: ۱۷۷۲
- رساله تاريخ شعر در لاهور: ۱۲۳۷
- رساله تجويد: ۲۴۶
- رساله تجليات: ۱۷۷۲
- رساله تحریم غنا: ۲۱۷
- رساله تحقیقات: ۱۷۷۲
- رساله تذکره الاتقيا: ۱۷۷۲
- رساله ترجمه ابی مسلم: ۱۹۱
- رساله تشریح در پرگار: ۳۴۷
- رساله تصور و تصدیق (ملا صدرا): ۳۲۱
- رساله تعداد النوادر: ۱۷۷۲
- رساله تعریفات: ۶۳۱
- رساله توحید: ۲۲۶
- رساله توحید و نبوت و امامت (شروانی): ۳۱۷
- رساله ثمره طبی: ۱۷۷۲
- رساله جعفریه: ۲۶۸
- رساله جلوسیه: ۱۷۷۲
- رساله جوش بلبل: ۱۷۷۲

- رساله چشمه فیض: ۱۷۷۲
- رساله چوب چینی: ۳۶۴
- رساله حج: ۱۴۷۳
- رساله حرز الامان: ۱۶۲۶، ۱۶۲۷
- رساله حرمه صلاه الجمعه: ۱۷۳
- رساله حسن و عشق: ۱۷۹۰
- رساله حسنیه: ۱۴۷۴
- رساله حسینی: ۱۴۷۴
- رساله حق‌نما: ۲۲۸، ۱۷۶۷
- رساله خمسہ ناقصه: ۱۷۷۲
- رساله حلّ ما لا ینحل: ۳۰۴، ۳۴۸
- رساله خودکاسته: ۱۷۷۲
- رساله در ابعاد و اجرام: ۳۴۷
- رساله در باب زبان آذری: ۴۳۰
- رساله درباره امامت: ۳۱۸
- رساله درباره وجوب عینی: ۳۱۸
- رساله در بعضی از قواعد علم انشاء: ۱۶۲۹
- رساله در بیان الفاظی که در ترسلات بکار آید: ۴۰۵
- رساله در تحقیق معنیهای اسماء الله: ۳۳۶
- رساله در تصوف: ۱۷۳۱
- رساله در تقویم: ۳۴۷
- رساله در توحید و نبوت و امامت: ۳۱۷
- رساله درخواست ملا ساطع بشاه بهادر: ۱۷۷۲
- رساله در خواص الحیوان: ۳۶۶
- رساله در رد رساله علیرضا تجلی: ۳۱۸
- رساله در شبهات: ۳۱۵
- رساله در عروض: ۴۵۱
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۴۰
- رساله در علم قافیه: ۱۷۳۱
- رساله در فقه حنفی: ۴۵۱
- رساله در کائنات جو (شروانی): ۳۱۷

- رساله در لغت فرس: ۱۶۱۸
- رساله در معما: ۱۶۲۹
- رساله در معنی اختیار (شروانی): ۳۱۷
- رساله در معنی بداء (شروانی): ۳۱۷
- رساله در منع نماز جمعه در غیبت امام: ۳۱۸
- رساله در وجوب عینی نماز جمعه: ۲۶۸، ۳۱۸
- رساله در هجو حکما: ۱۳۶۴، ۱۷۹۰
- رساله در هندسه (شروانی): ۳۱۷
- رساله ذوقیه (خواجه دهدار): ۲۲۷
- رساله رجعت: ۱۴۷۱
- رساله رضاعیه: ۲۵۶
- رساله رقعات: ۱۷۷۲
- رساله رند و زاهد: ۶۷۶
- رساله شرح آمدن: ۳۹۷
- رساله شعرای فارسی زبان کشمیر: ۱۲۵۶
- رساله شهر آشوب در شعر فارسی: ۶۳۸
- رساله صاحبیه: ۲۲۸
- رساله صلوٰه و صوم: ۱۴۷۳
- رساله صناعیه: ۲۸۷
- رساله ضیافت معنوی: ۱۷۷۲
- رساله طرح الکونین: ۳۲۱، ۳۲۳
- رساله طهماسبیه: ۲۶۸، ۱۰۴۰
- رساله عروۃ الوثقی: ۸۵۰
- رساله عنبرنامه: ۱۷۷۲
- رساله فارسی در احوال معاد: ۱۶۲۹
- رساله فارسی در مسائل مختلف فیه حکمت: ۱۴۷۹
- رساله فارسی قوشچی: ۳۰۵
- رساله فراست: ۱۴۸۵، ۱۶۰۸
- رساله فردوسی: ۱۷۷۲
- رساله فرسنامه: ۳۶۵
- رساله فی التوحید: ۲۲۴
- رساله فی الربع المجیب: ۳۴۴

رسالة فی علم الله (ملا شمس): ۳۲۵

رسالة فی علم الهيئة (مصلح الدین لاری):

۳۰۵

رسالة فی الكمالات الالهیه: ۳۰۳

رساله لطائف المعارف (سفرنامه روح): ۶۷۶

رساله گریه قلم: ۱۷۷۲

رساله کارنامه: ۱۶۳۸

رساله کسروی در باب زبان آذری: ۴۳

رساله کلمة الحق: ۱۷۷۲

رساله کثر المعانی: ۱۷۷۲

رساله مجمع الغرائب: ۱۷۷۲

رساله محمد سعید: ۱۴۹۱

رساله مختصر در عقاید: ۱۶۲۶

رساله مرآت الصفات: ۱۶۲۵

رساله مرآت الفتوح: ۱۷۷۲

رساله مرتفعات: ۱۷۷۲

رساله مرقات الاسرار: ۳۴۰

رساله مزارات هرات: ۱۶۰۶

رساله مسالك اليقين: ۳۲۵

رساله مشواق: ۲۲۷

رساله مشابهاة ربیعی: ۱۷۷۲

رساله معراج الفصاحه: ۱۷۷۲

رساله مقادیر: ۲۵۶

رساله منظوم مأکول و مشروب: ۳۵۷

رساله میر محمد مؤمن: ۴۰۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۴۱

رساله نفسیه عرفی: ۸۰۹

رساله نمونه عشق: ۱۷۷۲

رسالة الواضحه: ۲۴۶

رساله وجدیه: ۱۷۷۲

رساله وجوب عینی نماز جمعه (عز الدین عاملی): ۲۶۸

رساله وسواسیه: ۱۰۴۰

رساله های شمسا: ۳۲۵

رساله هجو حکما: ۱۳۶۴، ۱۷۹۰

رساله یائیه: ۳۹۶

رساله ینبوع: ۳۶۲

رساله‌یی در اخلاق همایون: ۱۶۱۰

رساله‌یی در علم انشاء: ۱۶۲۹

رساله‌یی در فقه: ۱۶۱۰

رساله‌یی در قافیه: ۴۰۱

رساله‌یی در معما: ۱۶۲۹

رستم التواریخ: ۶، ۲۷، ۳۱، ۳۷، ۸۱، ۸۲، ۹۱، ۱۱۲، ۱۹۵، ۴۲۶

رسل نامه: ۷۱۵، ۷۱۶

رشته گوهر: ۵۹۸، ۱۳۲۲

رشحات الحیات: ۷۰۷

رعنا و زیبا: ۱۸۰۲

رقعات: ۱۳۶۴، ۱۷۱۷، ۱۷۱۸، ۱۷۹۰

رقعات ابو الفضل علامی: ۱۵۹۷

رقعات امان الله: ۱۵۹۸

رقعات بیدل: ۱۷۹۴

رقعات جلایا: ۱۷۶۱

رقعات حکیم ابو الفتح: ۱۵۹۶

رقعات طغرا: ۱۷۷۱

رمز الحقایق (رمزی): ۱۳۰۸

رمز الریاحین (رمزی): ۱۳۰۷، ۱۳۰۸

رموز حمزه: ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۳

رند و زاهد: ۶۷۶

رنگین بهار: ۱۵۴۳

الرواشح السماویه: ۳۰۶

روح افزا: ۱۵۲۱

روح الصلوة: ۳۳۹

روز روشن: ۶۲۷، ۶۴۲، ۶۴۴، ۶۵۴، ۶۷۵، ۷۱۷، ۷۳۶، ۷۴۱، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۶۱، ۷۶۳، ۸۰۹، ۸۱۸، ۸۲۷، ۸۶۵، ۸۶۹، ۸۸۳، ۸۹۷، ۹۰۲

۹۵۸، ۱۰۰۴، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۳۱، ۱۰۴۷، ۱۰۸۳، ۱۱۱۸، ۱۱۲۶، ۱۱۲۹، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۳۴، ۱۲۳۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۳۱۲

۱۳۳۰، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۶۷، ۱۳۷۳، ۱۳۸۹، ۱۳۹۸، ۱۴۱۱، ۱۶۳۷، ۱۶۵۲، ۱۶۸۱، ۱۷۰۹، ۱۷۱۹، ۱۷۳۹، ۱۷۴۷، ۱۷۵۹، ۱۷۷۴، ۱۷۷۵

روزنامه سقوط اصفهان: ۳۱

روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات: ۷، ۳۱، ۸۹، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶

۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷،
 ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۵،
 ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۸، ۴۱۴، ۶۶۲،
 ۱۰۱۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۴۲

۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۱۹۳، ۱۳۰۱، ۱۴۶۵، ۱۴۶۸، ۱۴۷۰، ۱۴۷۲، ۱۴۷۵، ۱۴۷۷، ۱۴۷۹، ۱۴۸۶، ۱۵۰۶، ۱۵۱۶، ۱۵۱۸،
 ۱۶۰۶، ۱۶۲۳، ۱۶۷۵، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶، ۱۷۹۱

روضه الابرار: ۱۶۲۵

روضه الاتقیا: ۱۵۸۵

روضه الاحباب: ۱۵۷۸، ۱۶۶۷

روضه الاحباب فی سیره النبی و ...: ۱۵۷۸، ۱۶۰۶

روضه الاصحاب: ۱۱۲۷ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۹۴۲ ۲ - فهرست اسامی کتب و رسالات ص: ۱۹۱۵

الافراح: ۱۵۰۱

روضه الاولیا: ۱۵۸۶

روضه الجمال: ۷۱۵

روضه الریاحین: ۱۵۸۳

روضه السلاطین: ۶، ۵۱، ۴۴۹، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۰، ۱۵۹۰، ۱۶۴۷، ۱۶۵۱

روضه الشهداء: ۸۷، ۶۷۶، ۱۶۵۵، ۱۷۸۴

روضه الصفا: ۱۳۴، ۱۵۵۱، ۱۵۵۶، ۱۵۶۲، ۱۶۳۷، ۱۶۵۵، ۱۶۸۶، ۱۷۲۶، ۱۷۲۸، ۱۷۸۴

روضه الصفات: ۷۴۹، ۷۵۴، ۱۶۶۷، ۱۷۲۶، ۱۷۲۸

روضه الصفویه: ۱۵۶۷

روضه الطاهرین: ۱۵۵۶، ۱۷۰۲

روضه المتقین: ۲۵۶

ریاحین البساتین: ۲۲۴

ریاض الابرار: ۱۸۳، ۲۸۰، ۲۸۵، ۳۸۶، ۴۹۲

ریاض الادویه: ۳۵۷، ۳۶۱

ریاض الافکار: ۱۰۵۶

ریاض التواریخ: ۱۵۶۸

ریاض الشعراء: ۳۰۶، ۳۸۱، ۴۷۶، ۵۴۸، ۵۹۰، ۶۰۲، ۶۱۴، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۴۸، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۸۰، ۷۰۰، ۷۱۷، ۷۳۰

۷۳۵، ۷۴۱، ۷۴۶، ۷۶۱، ۷۶۳، ۸۱۸، ۸۵۸، ۸۶۹، ۸۷۷، ۸۸۳، ۹۲۰، ۹۳۱، ۹۳۷، ۹۴۴، ۹۵۲، ۹۵۸، ۹۶۶، ۱۰۱۲، ۱۰۱۷، ۱۰۲۴، ۱۰۳۱

۱۰۳۵، ۱۰۵۱، ۱۰۷۵، ۱۰۸۳، ۱۰۸۸، ۱۰۹۷، ۱۰۹۹، ۱۱۳۵، ۱۱۴۴، ۱۱۴۷، ۱۱۵۸، ۱۱۶۷، ۱۱۷۱، ۱۲۱۲، ۱۲۳۴، ۱۲۳۷، ۱۲۴۷، ۱۲۵۵

۱۲۶۶، ۱۲۷۱، ۱۳۰۲، ۱۳۲۱، ۱۳۲۶، ۱۳۳۰، ۱۳۴۰، ۱۳۵۲، ۱۳۵۴، ۱۳۵۸، ۱۳۶۳، ۱۳۶۷، ۱۳۷۶، ۱۳۸۶، ۱۳۹۸، ۱۴۰۴، ۱۴۱۱، ۱۴۹۳

۱۵۴۳، ۱۶۱۲، ۱۶۳۳، ۱۷۰۵، ۱۷۹۷، ۱۷۹۸، ۱۷۹۹

رياض العارفين: ٢١٤، ٣١٠، ٣١٥، ٣٢٦، ٣٢٨، ٣٤٢، ٤٤٢، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٩، ٤٦٢، ٧٥٥، ٨٥٨، ٨٩٧، ١٠٣٩، ١٠٤١، ١٠٦٩، ١٠٧٥، ١١٩٣، ١٢٣٨، ١٢٣٤، ١٢٣٥، ١٣٠٢، ١٣١١، ١٤١٢، ١٤١٨، ١٤١٩، ١٧٠٥، ١٧٦٥، ١٧٧٣، ١٨٠٦

رياض العلماء: ١٨٤، ٣٤١، ٤١٨، ١٤٦٦، ١٤٧٢، ١٤٧٩، ١٤٨٧، ١٦٠٦، ١٦٢٣، ١٦٧٥، ١٧٠٥، ١٧٠٦، ١٧٩٢

رياض العلوم: ٢٨٥

رياض المذاهب: ١٤٨٣

رياض المؤمنين و حقائق المتقين: ٢١٧

ريحانة الادب: ٢٩٧، ٢٩٩، ٣٠٦، ٣١٠، ٣١٥، ٣٢٦، ٣٢٨، ٣٤١، ٤٥٤، ٤٧٥، ٤٨٠، ٧٠٠، ٨٥٨، ٩٥٠، ٩٥٨، ١٠١٧، ١٠١٩، ١٠٤٠، ١٠٧٥، ١٦٢٤، ١٦٤٢، ١٧٠٥

تاريخ ادبيات در ايران، ج ٥ بخش ٣، ص: ١٩٤٣

ز- زاد السالك: ١٤٦١

زاد العقبي: ١٤٦٦

زاد المعاد: ١٤٦٦

زبده: ١٠٤٢

زبده الاخبار: ١٥٥٨

زبده الاشعار: ٦١٣، ٧٢٠، ٧٢٤

زبده الاصول: ٢٥٠، ٢٦٦

زبده الافكار:- خلاصة الافكار

زبده البيان في براهين احكام القرآن: ٢٤٩

زبده التصانيف: ١٤٧٥، ١٤٧٦

زبده التفاسير: ١٦٧٦، ١٦٧٧

زبده التواريخ: ١٥٥٦، ١٥٥٩، ١٥٦٠، ١٥٦٦، ١٥٧١، ١٦٦٧، ١٧٠٤

زبده الرجال: ٤١٨

زبده العلوم: ١٥٧٩

زكات (ملا صدرا): ٣٢٠

زمزم: ١٤٧٧

زند: ٣٧٩، ٣٨٠

زندگانی شاه عباس اول: ٧، ٧٩، ١٠٣، ١١٨، ١٤٨٣

زواهر الحكم: ٢٧٥، ١٤٧٩

زهره و خورشيد: ٧١٥

زيبا و نگار: ٦٠١

زيج الغ بيجك: ٣٤٤، ٣٥٣

زيج جديد سلطاني (زيج الغ بيجي): ٣٤٤، ٣٥٣

زيج جديد محمد شاهي: ٣٥٣

- زیج شاهجهانی (دهلوی): ۳۵۳
- زین الاخبار گردیزی: ۱۶۸۶
- زینة الاوراق: ۷۴۹
- زینة المجالس: ۱۵۴۸، ۱۷۲۸، ۱۷۲۹
- زین القصص: ۷۱۶
- س - ساطع برهان: ۳۸۵
- ساقی نامه: ۱۳۴۹، ۱۳۷۴
- ساقی نامه ابو تراب بیک فرقتی (ترجیع بند): ۶۲۰
- ساقی نامه اقدسی: ۶۱۷
- ساقی نامه اقدسی (مشهدی): ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۸
- ساقی نامه اوجی کشمیری: ۶۱۷
- ساقی نامه ترجیع بند کامل جهرمی: ۶۲۰، ۱۰۰۲
- ساقی نامه ثنایی مشهدی: ۷۷۸
- ساقی نامه حکیم پرتوی شیرازی: ۶۱۶، ۶۵۰، ۶۵۲
- ساقی نامه حکیم شفایی: ۶۲۱
- ساقی نامه حکیم رکن مسیح (ترکیب بند): ۱۱۹۷، ۶۲۱
- ساقی نامه حیاتی: ۱۰۰۹
- ساقی نامه خرده کاشی: ۶۱۷
- ساقی نامه رضی آرتیمانی: ۱۰۶۹، ۱۰۷۰
- ساقی نامه سالک قزوینی: ۱۲۹۵، ۱۲۹۸
- ساقی نامه سرخوش کشمیری: ۱۳۷۴
- ساقی نامه سنجر کاشانی: ۹۳۲
- ساقی نامه شرف جهان: ۶۱۷، ۶۸۷، ۶۸۹
- ساقی نامه شکیبی: ۶۱۷، ۹۳۹، ۹۴۰
- ساقی نامه صحیفی: ۶۱۷
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۴۴
- ساقی نامه صفی اصفهانی: ۱۰۰۴
- ساقی نامه صوفی: ۱۰۵۲، ۱۰۵۳
- ساقی نامه ظهوری: ۶۱۷، ۹۵۳، ۹۷۷، ۹۸۰
- ساقی نامه عراقی (ترجیع بند): ۶۱۹، ۶۲۰
- ساقی نامه عرفی: ۸۰۸

ساقی نامه غیاثای شیرازی: ۱۰۸۸
 ساقی نامه غیاثای منصف: ۶۱۷
 ساقی نامه فخر الزمانی: ۱۷۳۶، ۱۷۳۷
 ساقی نامه فرقتی: ۹۶۱
 ساقی نامه فصیحی: ۶۲۱
 ساقی نامه فغفور لاهیجانی (ترجیع بند): ۶۲۰، ۱۰۲۷
 ساقی نامه قاسمی گنابادی: ۶۱۷، ۷۲۴
 ساقی نامه کوثری همدانی: ۸۷۷، ۸۸۵، ۸۸۶
 ساقی نامه لسانی شیرازی: ۶۳۸
 ساقی نامه مجذوب: ۱۳۱۸
 ساقی نامه محمد جان قدسی (ترجیع بند):
 ۶۲۰

ساقی نامه مرشد بروجردی: ۱۰۳۶
 ساقی نامه ملا محمد صوفی مازندرانی: ۴۹۴-، ساقی نامه صوفی
 ساقی نامه ملک قمی: ۹۵۳
 ساقی نامه ملهم کاشی: ۶۱۷
 ساقی نامه میر سنجر کاشانی: ۴۹۲، ۶۱۸
 ساقی نامه میر عسکری: ۶۱۷
 ساقی نامه میرک نقاش (ترجیع بند): ۶۲۰
 ساقی نامه نظام دستغیب: ۶۱۷، ۱۰۱۳
 ساقی نامه نظیری نیشابوری (ترکیب بند):
 ۶۲۱

ساقی نامه نفعی (ترجیع بند): ۶۲۰
 ساقی نامه نوعی: ۶۱۷، ۶۱۸، ۸۸۵
 ساقی نامه وحشی بافقی (ترجیع بند): ۶۲۰، ۷۶۵، ۷۷۸
 ساقی نامه هفت جام: ۶۷۶
 سالنامه شرق: ۲۳۷
 سالهوتر: ۳۶۵
 سالهوتر: - سالهوتر
 سالنامه (خواجو): ۵۹۳
 السامی فی الاسامی: ۳۹۰
 سبحة الابرار جامی: ۵۹۷، ۶۱۲، ۶۱۳، ۷۱۵، ۹۷۰
 سبع الشداد: ۳۰۶

سبعه زلالی: ۹۶۸، ۹۶۹

سبک‌شناسی بهار: ۱۶۲۴، ۱۶۹۸

سته سنایی: ۳۷۴

سحاب جلال: ۶۹۶

سحر حلال: ۶۹۶

سخن عالی: ۱۳۶۴

سراج الصالحین: ۷۱۵

سراج اللغة: ۳۸۸

سراج المنیر: ۱۴۹۷، ۱۵۴۸، ۱۷۴۸، ۱۷۶۳

سر اکبر: ۲۲۸، ۱۴۸۲، ۱۷۶۸، ۱۷۶۹

سر الاسرار: - سر اکبر

سرگذشت مانی: ۱۵۳۳

سرمایه ایمان (فیاض): ۲۷۵، ۳۲۷، ۱۴۷۷

سرمه سلیمانی: ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۴، ۱۷۳۱

سرو آزاد: ۳۱۷، ۴۷۸، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۹۰، ۵۹۱، ۶۰۲، ۶۳۰، ۸۳۹، ۸۵۸، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۸۴، ۸۹۷، ۹۱۷، ۹۳۱، ۹۳۷، ۹۴۴، ۹۵۰، ۹۵۲،

۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۲۴، ۱۰۳۵، ۱۰۶۹، ۱۰۹۷، ۱۱۲۶، ۱۱۳۵، ۱۱۴۴، ۱۱۴۷،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۴۵

۱۱۴۹، ۱۱۶۲، ۱۱۶۷، ۱۱۷۱، ۱۱۸۴، ۱۱۹۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۹، ۱۲۱۲، ۱۲۱۸، ۱۲۲۳، ۱۲۳۱، ۱۲۴۱، ۱۲۶۰، ۱۲۶۴، ۱۲۶۶، ۱۲۷۱، ۱۲۷۸،

۱۳۰۱، ۱۳۲۶، ۱۳۴۰، ۱۳۴۶، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۳، ۱۳۷۶، ۱۳۸۶، ۱۳۸۹، ۱۳۹۴، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۹، ۱۴۱۴،

۱۴۱۵، ۱۵۸۶، ۱۷۴۷، ۱۷۷۰

السعادة و الاسعاد: ۱۴۹۲، ۱۴۹۳

سفرنامه آنژیوللو: ۱۵۸

سفرنامه بغداد: ۵۷۷

سفرنامه تاورنیه: ۱۱۷

سفرنامه توماس هربرت انگلیسی: ۸۵، ۱۱۱، ۱۱۶

سفرنامه جهانگردان ایتالیائی: ۱۵۸

سفرنامه روح: ۶۷۶

سفرنامه شاردن: ۱۴۹

سفرنامه مارکوپولو: ۱۲۲

السفير فی الهيئه: ۳۴۷

سفینه اقبال: ۶۹۶، ۶۹۷

سفینه الاولیاء: ۲۲۴، ۲۲۷، ۱۲۳۴، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۷۶۶، ۱۷۶۷

سفینه البحار و مدینه الحكم و الآثار: ۲۶۰

سفینه خوشگو: ۳۸۱، ۴۷۶، ۹۶۷، ۹۹۴، ۱۰۱۷، ۱۲۰۷، ۱۱۱۸، ۱۳۰۶، ۱۳۷۲، ۱۳۷۶، ۱۶۹۸

سفینه العارفین: ۱۵۸۴

سفینه النجات: ۲۶۵، ۳۱۸، ۳۳۲، ۱۴۶۵

سکینه الاولیاء: ۱۹۹، ۲۲۷، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۷۶۶، ۱۷۶۷

سلافه العصر: ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۳۸، ۴۱۸

سلسله الذهب: ۷۵۲

سلسله الصادقین: ۱۷۴۶

سلم الانبیاء: ۱۵۸۱

سلم السماء (قوشچی): ۳۴۴

سلم السموات: ۳۰۰، ۱۵۹۲

سلوک الملوک: ۵۱، ۱۴۸۵، ۱۴۹۶

سلیمان نامه (زلالی خوانساری): ۵۹۷، ۹۶۸

سلیمان و بلقیس (زلالی خوانساری): - سلیمان نامه

سلیمان و بلقیس: ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۸۵۰، ۹۷۰

سلیم نامه: ۱۶۵، ۱۵۷۶، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵

سلیم نامه بدلیسی: ۱۶۰۵

سلیم نامه ترکی: ۱۶۰۵

سلیم واسطی و حجاج: ۱۵۳۳

سنت الشعرا: ۷۰۶

سندباد نامه: ۱۴۸۴

سنگلاخ: ۳۹۴، ۱۸۰۷، ۱۸۱۰

سنگهاسن بتیسی: ۱۵۳۹

سواد العین: ۳۰۴

سواطع الالهام: ۸۴۹

سواطع الانوار: ۱۵۸۵

سوانح الحجاز: ۱۰۴۲

سوانح شاهجانی: ۱۷۶۰

سوانح العشاق: ۱۷۶۸

السهام المارقه من اغراض الزنادقه: ۲۱۷

سهو اللسان: ۶۳۹، ۶۷۲

سه نثر جلالا: ۱۷۶۱

سه نثر ظهوری: ۱۷۱۷، ۱۷۴۸، ۱۷۶۱

سیاحت آدم: ۱۵۱۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۴۶

سیاست‌نامه: ۱۴۸۴، ۱۵۳۳، ۱۵۴۸

سیر الاقطاب: ۱۵۸۴

سیر الاولیاء: ۸۴۵، ۱۵۸۵

سیر البلاد: ۱۵۰۳

سیر العارفین: ۱۵۸۲، ۱۵۸۵، ۱۶۲۰

سیر النبی: ۱۷۹۵

سیف الملوک و بدیع الجمال: ۱۵۳۳

سیف المؤمنین فی قتال المشرکین: ۲۷۷

- ش - شاخه طوبی: ۱۶۸

شارستان: ۳۷۲

شافی: ۲۵۷، ۳۲۹

شافیه: ۳۵۸

شافیه ابن حاجب: ۴۱۳

شافیه در علاج: ۳۵۸

شامل اللغة: ۳۸۲، ۳۹۱

شاه اسمعیل خطایی اثر لری: ۱۳۰، ۴۲۴

شاه اسمعیل صفوی: ۶

شاه جهان‌نامه (کلیم): ۶، ۴۹، ۱۹۹، ۴۶۱، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۹۳، ۱۱۴۹، ۱۱۷۱، ۱۱۷۳، ۱۱۸۴، ۱۲۳۴، ۱۴۴۹، ۱۴۵۶، ۱۵۷۴، ۱۵۹۸، ۱۷۴۷،

۱۷۵۶، ۱۷۵۹، ۱۷۶۰، ۱۷۶۱، ۱۷۶۲، ۱۷۶۵

شاه جهان‌نامه محمد صالح کنبو: ۱۵۹۷، ۱۵۹۸

شاهد صادق: ۱۴۹۱، ۱۵۴۸، ۱۵۵۸، ۱۵۹۳، ۱۷۵۱، ۱۷۵۳، ۱۷۵۴، ۱۷۵۵

شاهد و مشهود: ۵۹۸

شاهراه نجات: ۶۲۵، ۱۳۱۷

شاهرخ‌نامه: ۵۹۳، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۴

شاهنامه بهادر شاه: ۱۳۶۴، ۱۵۷۵، ۱۷۹۰

شاهنامه بهشتی: ۵۷۶

شاهنامه حیدری: ۵۸۶

شاهنامه حیرتی: ۶۲۳

شاهنامه عباسی: ۵۸۲

شاهنامه فردوسی: ۳۷۴، ۵۷۵، ۶۱۴، ۶۱۵، ۱۴۹۳، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۱۹، ۱۵۲۲، ۱۶۶۶، ۱۷۰۲

شاهنامه کلیم: ۵۷۸، ۱۱۷۵، ۱۲۳۴

شاهنامه ماضی (قاسمی گنابادی): ۵۷۵، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۳

شاهنامه محمود بیگ سالم: ۶۱۵

شاهنامه نواب عالی: ۵۷۵، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۱

شاهنشاه‌نامه: ۵۷۸، ۱۱۷۵

شاه طهماسب صفوی: ۷

شاه و گدا: ۴۲۵، ۶۷۶

شبابیه محتشم: ۷۹۵

شبنم شاداب: ۱۷۱۸

شجره الهیه: ۱۴۷۶

شرایط الایمان: ۱۴۹۵

شرایع الاسلام (علامه حلی): ۲۶۷

شرح آداب البحث (ملا عبد العلی بیرجندی):

۲۹۱

شرح اثبات الواجب (صدر الدین محمد دشتکی): ۳۰۱

شرح احمد قزوینی: ۲۹۱

شرح الاربعین نوری: ۱۶۶۸

شرح ارشاد: ۲۶۷

شرح الارشاد فی فروع الشافیه: ۱۶۶۸

شرح ازهار مثنوی و انوار معنوی: ۲۲۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۴۷

شرح اسباب و علامات: ۳۶۰

شرح اسکندرنامه: ۳۸۹

شرح اشارات: ۳۰۳، ۳۲۴، ۱۶۳۳

شرح اصول کافی (ملا صدرا): ۲۸۱

شرح الهیات شفا: ۳۰۳

شرح ایساغوجی ابهری: ۱۶۴۴

شرح باب حادی عشر در کلام: ۱۶۲۹

شرح بر قسمت طبیعی و الهی هدایه ابهری (ملا صدرا): ۳۲۱

شرح بیست باب در معرفت اسطرلاب: ۳۴۶

شرح تجرید: ۲۸۲، ۳۴۸

شرح تجرید قوشچی: ۳۱۵، ۳۲۷

شرح تجرید الکلام (خفری): ۳۰۴

شرح تحریر مجسطی: ۳۴۶

شرح تذکره النصیری: ۳۴۷

شرح تذکره النصیریة فی الهیئة (بیرجندی):

۳۴۶

شرح تذکره الهیئة خواجه نصیر (از خفزی):

۳۱۴

شرح ترکی شیخ اسمعیل مولوی: ۳۰۲

شرح تهذیب اصول: ۱۶۲۹

شرح تهذیب المنطق و الکلام (جلال الدین دوانی): ۲۹۱

شرح جدید (علاء الدین قوشچی): ۲۷۱

شرح جواهر الاسرار: ۲۲۵

شرح حال رجال ایران: ۱۸۰۵

شرح حال غیاث الدین خواندمیر: ۱۴۸

شرح حق الیقین: ۱۶۰۴

شرح حکمة العین (میددی): ۱۶۱، ۲۹۸، ۳۴۵

شرح دفتر اول مثنوی (رئیس الکتاب عثمانی): ۲۲۲

شرح دیوان علی بن ابی طالب (میددی): ۲۹۸

شرح رساله جعفریه در فقه: ۱۶۲۹

شرح رساله زوزاء جلال الدین دوانی (مصلح الدین لاری): ۳۰۵

شرح رساله هیئات قوشچی: ۱۶۶۷

شرح روح البیان: ۲۲۳

شرح زیج جدید سلطانی: ۳۴۶

شرح سودی بر مثنوی: ۲۲۲

شرح سید عابد حقی: ۲۲۴

شرح شافیه ابن حاجب از اسفراینی: ۴۱۳

شرح شافیه (مازندرانی): ۴۱۳، ۴۱۴

شرح شمسیه (قاضی میددی): ۲۹۰، ۲۹۸

شرح شمسیه فی الحساب: ۳۴۶

شرح شمعی بر مثنوی: ۲۲۲

شرح صحیفه سجادیه (آقا هادی): ۴۱۴

شرح صغیر: ۴۱۴

شرح طوالع الانوار: ۲۹۸

شرح عبید الله بن فضل الله خبیصی: ۲۹۲

شرح عربی صحیفه سجادیه (ابن بابویه):

۲۵۶

شرح علامه مصلح الدین لاری: ۱۶۶۸

شرح عین العلم: ۱۲۸۶

شرح غیاث الدین منصور: ۳۰۲

شرح فارسی صحیفه سجادیه (ابن بابویه):

۲۵۶

شرح فصوص الحکم ابن عربی: ۱۶۰۴

شرح فوائد البهائیه فی الحساب: ۳۴۶

شرح قاضی میر حسین میبدی: ۲۹۰

شرح قاموس المحيط (شروانی): ۴۰۹

شرح قدیم (شمس الدین محمود): ۲۷۱

شرح قسمت طبعی و الهی هدایه ابهری:

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۴۸

۳۲۱

شرح قصاید عرفی: ۱۷۴۸

شرح قواعد در فقه (یزدی): ۳۴۹

شرح قوشچی برزیج الغ بیگ: ۳۴۴

شرح کافی (قزوینی): ۱۸۰

شرح کافیه (آقا هادی): ۴۱۴

شرح کافیه (ابن حاجب) از میبدی: ۲۹۸

شرح کافیه (ابن حاجب) از مصلح الدین لاری:

۳۰۵

شرح کتاب الاربعین: ۱۶۶۸

شرح کبیر: ۴۱۴

شرح کمال الدین مسعود شروانی: ۲۹۱

شرح گلشن راز: ۱۴۷۲، ۱۶۰۴

شرح لغت‌های قرآن: ۲۴۶

شرح لمعه: ۳۲۰

شرح لمعه دمشقیه: ۲۶۷

شرح مثنوی (درویش علی): ۲۲۲

شرح مثنوی (سودی): ۲۲۲

شرح مثنوی (شعبان سروری): ۲۲۲

شرح مثنوی (شمعی): ۲۲۲

شرح مثنوی (شیخ سیواسی): ۲۲۳

شرح مثنوی (عبد الله بن محمد): ۲۲۲

شرح مثنوی (قره‌طوی رومی): ۲۲۳

شرح مثنوی (محمد رضا): ۲۲۳

شرح مثنوی (نقشبندی حنفی): ۲۲۴

شرح مرشدین امام شیرازی بر تهذیب المنطق: ۲۹۱

شرح مشیخه «من لا یحضره الفقیه» (ابن بابویه قمی): ۲۵۶

شرح مطالع: ۲۸۲

شرح مطول تفتازانی (لاری): ۴۱۵

شرح معالم (آقا هادی): ۴۱۴

شرح معمیات اسماء حسنی: ۳۹۹

شرح معمیات جامی: ۳۹۹

شرح معمیات علی اکبر: ۳۹۹

شرح معمیات معمای (اردوبادی): ۴۰۰

شرح معمیات معمای (نونداکی): ۴۰۰

شرح ملخص فی الهیئة: ۳۴۷

شرح مقاله نخستین زیج جدید سلطانی: ۳۴۴

شرح ملّا عبد العلی بیرجندی: ۲۹۱

شرح من لا یحضره الفقیه (مجلسی): ۱۸۰

شرح موسوم به ازهار مثنوی و انوار معنوی:

۲۲۳

شرح موسوم به کاشف الاسرار: ۲۲۲

شرح میبدی: ۲۹۸

شرح میرک بخاری (بر حکمة العین): ۳۰۴

شرح نصاب الصبیان: ۴۱۲

شرح نهج البلاغه ملافتح الله کاشانی: ۱۶۷۶

شرح و ترجمه شافیه: ۴۱۶

شرح‌هایی بر تفسیرهای قدیم: ۲۴۷

شرح هدایه (میبدی): ۱۶۱، ۲۹۸، ۳۳۷

شرح هدایه الحکمة اثر الدین ابهری: ۲۹۸

شرح الهیاکل فی حکمة الاشراق: ۳۲۷

شرح هیاکل النور (دشتکی): ۱۸۶، ۳۰۱، ۳۰۲

شرح‌هایی بر الفیه (شهید ثانی): ۲۶۷

شرحی بر هیئت فارسی قوشچی: ۳۱۵

شرحی در نقض متصوفه (مجلسی): ۲۱۸

شرفنامه (بدلیسی): ۷۹

شرفنامه: ۵۹۵، ۱۵۷۶، ۱۶۹۱، ۱۶۹۲، ۱۶۹۳، ۱۶۹۴

شرفنامه شاهی: ۱۵۷۷

شرفنامه محمد شاه: ۵۸۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۴۹

شرفنامه منیری: ۳۷۵، ۳۷۶

شش فتح کانگره: -ظفرنامه فتح کانگره

شعراى فارسى زبان کشمیر: ۱۲۵۶

شعر العجم: ۱۱۴، ۷۹۹، ۸۰۶، ۸۳۹، ۸۴۲، ۸۴۶، ۸۹۷، ۹۰۰، ۱۰۵۶

شعله دیدار: ۶۱۳، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰

شفا: ۲۸۲، ۳۰۳، ۳۱۵، ۳۲۴

شقائى: ۲۸۷

شکرستان: ۱۵۵۰، ۱۷۷۹

الشك فى الصلوة و ...: ۲۷۰، ۱۴۷۴

شمسه و قهقهه: ۱۸۰۲، ۱۸۰۳، ۱۸۰۴

شمسیه: ۲۹۰، ۳۰۲

شمع انجمن: ۶۴۵، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۴۱، ۷۸۹، ۹۶۶، ۹۶۷، ۱۰۵۸، ۱۱۴۷، ۱۱۵۸، ۱۲۰۴، ۱۲۴۱، ۱۳۰۲، ۱۳۲۶، ۱۳۴۷

شمع و پروانه (عاقلخان رازی): ۶۰۱، ۱۲۷۷

شمع اليقين فى معرفه الحق و اليقين: ۲۷۵، ۱۴۶۵، ۱۴۷۸

شور خیال: ۱۳۲۲، ۱۳۲۳

شوارق الالهام در حکمت: ۳۲۷

شواكل الحور: ۳۰۲

شواكل الغرور: ۳۰۲

شواهد الربوبیه: ۳۲۱، ۳۲۳

شواهد النبوه: ۲۲۴

شهاب ثاقب: ۱۳۹۹، ۱۴۷۳

شهر آشوب ظهوری: ۹۸۰

شهر آشوب فغفور گیلانی: ۱۰۲۷

شهرانگیز (وحیدی قمی): ۶۳۲

شهنامه: ۷۲۰، ۷۲۲

شهنامه قاسمی: ۵۹۳

شهنامه نادری: ۵۸۴

شبییه: ۷۹۵

شیخ صفی و تبارش: ۶

شیر و شکر: ۱۰۴۲

شیرین و خسرو: ۵۱۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۱۱۲۰، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۳۷

- ص - صاحبقران‌نامه: ۵۸۴، ۵۸۶

صاحبیه: ۱۲۳۴

صافی: ۱۴۷۰

صبائیه محتشم: ۷۹۵

صبح صادق: ۱۷۵۵، ۱۷۵۲، ۱۵۹۳

صبح گلشن: ۳۸۱، ۹۵۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۳۵۴، ۱۷۹۷، ۱۸۰۵، ۱۸۰۶

صحاح: ۴۱۱

صحاح الادویه: ۳۸۴

صحاح جوهری: ۳۹۰

صحاح اللغة: ۴۰۸

صحائف (حسینی سمرقندی): ۲۹۱

صحایف الاعمال: ۶۹۶

صحف ابراهیم: ۵۲۷، ۴۶۵، ۵۹۰، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۸۰، ۶۹۴، ۷۰۰، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۳۵، ۷۴۱، ۷۴۶، ۷۵۵، ۷۶۱، ۷۷۷، ۷۹۲

۷۹۹، ۸۱۵، ۸۳۳، ۸۳۹، ۸۵۸، ۸۶۵، ۸۶۹، ۸۷۳، ۸۷۷، ۸۸۳، ۸۹۲، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۳۱، ۹۳۷، ۹۴۴، ۹۵۰، ۹۵۸، ۹۶۶، ۹۷۷، ۹۸۹، ۱۰۰۰

۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۱۲، ۱۰۲۴، ۱۰۳۱، ۱۰۳۵، ۱۰۴۸، ۱۰۵۶، ۱۰۶۲، ۱۰۷۱، ۱۰۷۵، ۱۰۸۳، ۱۰۸۸، ۱۱۱۱، ۱۱۳۵، ۱۱۴۴، ۱۱۴۷، ۱۱۵۸

۱۱۵۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۵۰

۱۱۶۷، ۱۱۷۱، ۱۱۸۴، ۱۱۹۳، ۱۲۰۹، ۱۲۱۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۸، ۱۲۳۴، ۱۲۳۷، ۱۲۴۴، ۱۲۴۷، ۱۲۵۵، ۱۲۶۷، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۸۵، ۱۳۰۶

۱۳۲۱، ۱۳۲۶، ۱۳۴۷، ۱۳۵۸، ۱۳۶۷، ۱۳۷۲، ۱۳۷۶، ۱۳۸۶، ۱۳۸۹، ۱۳۹۸، ۱۴۰۴، ۱۴۰۹، ۱۴۱۱، ۱۵۲۴، ۱۵۸۹، ۱۶۱۹، ۱۶۲۱، ۱۶۴۵

۱۷۳۰، ۱۷۹۱، ۱۷۹۲

الصحیفه: ۳۵۱

صحیفه الاخلاص: ۴۰۶، ۷۴۹

صحیفه الاخلاق: ۷۴۹

صحیفه الارقام: ۱۶۳۷

صحیفه سجادیه: ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶

صحیفه کامله سجادیه: ۲۵۳

صحیفه لا ریب: ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۲

صحیفه ملکوتیه: ۳۰۶

صحیفه ناقصه سجادیه: ۲۵۳

صراح: ۳۹۰

صراح اللغه: ۴۱۱

صراط المستقیم: ۳۰۶

صراط النجاة: ۲۶۰

صریح الملك: ۷۵۱

صفوة الصفاء: ۱۴۰

صلاح الادویه: ۳۸۴

صناعیه: ۳۱۱، ۳۳۷

صنایع: ۶۹۶

صنایع الحسن: ۱۶۵۲

صوارم المهرقه: ۱۷۰۶

صواعق المحرقة: ۱۷۰۶

صور الاقالیم: ۱۷۸۴

صورت حال: ۶۹۶

صیقل ملال: ۶۹۶

- ض - ضابطه حل معما: ۴۰۰

ضابطة العلاج: ۱۱۹۴

ضروریات محتشم: ۷۹۵

ضمیمه یا تتمه تغلق نامه امیر خسرو: ۱۰۰۷، ۱۰۰۹

ضمیمه فهرست ریو: ۵۹۹، ۶۹۱، ۱۰۸۳، ۱۱۰۰، ۱۱۴۷، ۱۲۶۰، ۱۳۰۳، ۱۷۶۵، ۱۷۸۷

ضمیمه فهرست نسخه‌های فارسی در موزه بریتانیا: ۳۱۸، ۳۲۶، ۵۹۱، ۶۳۱، ۱۰۹۸، ۱۲۰۴، ۱۷۳۵، ۱۷۷۴

ضوابط الانشاء: ۴۰۷

ضیاء القلب: ۱۴۹۵

ضیاء القلوب: ۱۱۸۲، ۱۴۷۹، ۱۴۹۵، ۱۶۲۶

ضیافت معنوی: ۱۷۷۲

- ط - طاهرات: ۶۹۶

طباشیر الصبح فیضی: ۸۵۰

طب الاکبر: ۳۶۰

طب شفایی: ۳۶۰، ۱۶۳۹

طبقات اکبر شاهی: ۱۵۷۱، ۱۶۸۶

طبقات اکبری: ۶، ۱۴، ۷۰۰، ۷۵۵، ۱۵۷۱، ۱۶۸۲، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶

طبقات جلالیه: ۲۷۱

طبقات سلاطین اسلام: ۷، ۱۴، ۴۷، ۵۰، ۱۹۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۵۱

طبقات شافعیه: ۱۶۶۶

طبقات شافعیه سبکی: ۱۶۶۶

طبقات شاهجهانی: ۱۷۴۶

طبقات صدریه: ۲۷۱

طبقات فقهای حنفیه: ۱۶۶۶

طبقات محمود شاهی مندوئی: ۱۶۸۷

طبقات ناصری: ۱۶۶۷، ۱۶۸۷

طب یوسفی: ۱۴۸۶

طراز اللغة: ۳۰۴، ۴۱۰

طرازنده جنه الاخيار: ۶۱۳

طراوة الطائف فی ترجمه الكتاب الطرايف:

۱۶۲۶

طرايف فی مذهب الطوايف: ۱۶۲۵

طرائق الحقایق: ۱۳۹، ۱۷۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۲،

۳۱۴، ۳۱۹، ۳۳۶، ۳۴۲، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۴، ۱۰۳۹، ۱۳۱۱، ۱۶۱۱، ۱۶۸۸، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶

طرح اللکونین: ۳۲۱

الطريق القويم فی شرح صراط المستقیم:

۱۷۰۳

طغیان الافهام: ۳۳۱

الطلايع و البوارق: ۳۴۰

طلسم: ۱۳۷۸

طوالع: ۲۹۸

طوالع الانوار بیضاوی: ۱۶۶۸

طور معرفت: ۱۳۷۸

طوطی نامه: ۱۰۴۲، ۱۵۴۸

الطهارة: ۱۶۱۰

- ظ - ظفر نامه: ۱۱۵، ۱۴۴۷، ۱۶۰۵، ۱۶۵۵، ۱۷۶۱

ظفر نامه شاهجهانی: ۵۷۸، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵

ظفر نامه عالمگیری: ۱۵۴۳

ظفر نامه فتح کنگره: ۱۷۶۱

- ع - عادل نامه: ۵۷۹

عاشق و معشوق: ۷۲۰، ۷۲۴، ۱۳۴۹

عالم آرا: ۳۷۶

عالم آرای اسکندری: ۴۲۶

عالم آرای امینی: ۵۱، ۱۴۶

عالم آرای شاه اسمعیل: - عالم آرای صفوی

عالم آرای صفوی: ۶، ۷، ۶۶، ۶۷، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۰۲، ۴۱۶، ۴۲۶

عالم آرای عباسی: ۵، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۷۶، ۸۴، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۹۴، ۳۰۶، ۳۷۶، ۴۰۲، ۴۲۳، ۴۳۴، ۴۶۶، ۴۶۹

۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۸۰، ۸۷۳، ۹۲۰، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۴۴، ۹۵۰، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۸۳، ۱۴۸۶، ۱۵۰۳، ۱۵۶۶، ۱۶۶۹

۱۶۷۰، ۱۶۷۱، ۱۶۷۲، ۱۶۷۴، ۱۷۴۲، ۱۷۴۳، ۱۷۴۴، ۱۷۴۵، ۱۷۷۶، ۱۷۸۴

عالم آرای نادری: ۱۵۶۹

عالمگیرنامه: ۱۵۷۵

عباسنامه: ۱۸۰، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۵۶۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۵۲

۱۵۹۸، ۱۷۶۳، ۱۷۹، ۱۳۴۹، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۵۶۸، ۱۵۹۹، ۱۷۶۳

عبد الله نامه: - شرفنامه شاهی

عجائب البلدان: ۱۵۰۲، ۱۷۸۴

عجایب القصص: ۱۵۷۸

عجایب المخلوقات: ۱۷۲۸، ۱۷۸۴

عجیب القصص: ۱۵۲۲

عدة الداعی: ۱۴۶۵

عذاب النواصب علی الجاحد الناصب: ۲۷۳

عذر مقال: ۶۹۶

عرش التقدیس: ۳۰۶

عرصات العارفین: ۱۵۹۳، ۱۷۳۲

عرفات العاشقین: ۱۲۴، ۳۸۱، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۸، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۶، ۶۱۶، ۶۲۹، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۵۴، ۶۶۲، ۶۷۱، ۶۷۴

۶۸۰، ۶۹۴، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۵، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۶، ۸۵۸، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۵، ۸۷۷، ۸۸۳، ۸۸۵، ۸۹۷، ۹۰۴

۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۸، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۴۰، ۹۵۸، ۹۶۰، ۹۶۶، ۹۶۹، ۹۸۹، ۹۹۲، ۹۹۵، ۱۰۰۰، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۷، ۱۰۲۴

۱۰۳۵، ۱۰۴۷، ۱۰۴۹، ۱۰۵۲، ۱۰۵۶، ۱۰۷۵، ۱۰۹۷، ۱۱۲۶، ۱۱۳۱، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۴۷، ۱۱۸۴، ۱۱۹۳، ۱۵۰۴، ۱۶۹۳، ۱۶۲۱، ۱۶۴۵

۱۶۵۳، ۱۶۶۴، ۱۶۸۹، ۱۷۱۳، ۱۷۱۵، ۱۷۲۲، ۱۷۲۴، ۱۷۲۵، ۱۷۳۰، ۱۷۳۲، ۱۷۳۹، ۱۷۹۹

عروة الوثقی: ۳۲۰

عروض محمد مؤمن حسینی استرآبادی:

۱۰۳۳

عروض و قافیه وحیدی تبریزی: ۴۰۲

عشره کامله: ۲۲۵، ۱۷۰۶

- عشق بی زوال: ۶۹۶
- عشق بی زوال: ۸۸۷
- عصمت نامه (ملا حمید): ۶۰۲
- عقاید نسفی: ۱۶۴۲، ۱۶۴۴، ۱۶۴۵
- عقاید و عملیات دین عیسویان: ۲۷۶
- عقد الدرر فی بقرطن عمر: ۱۶۸
- العقد الطهماسبی: ۲۶۸
- علاجات دار الشکوهی: ۳۵۸
- علاج الامراض: ۳۵۷، ۳۶۴، ۱۴۸۶
- علاقه التجريد: ۱۴۷۶
- علم واجب: ۳۰۶
- علم اليقين: ۲۷۵، ۳۳۳
- عمده الطالب: ۱۶۵۵
- عمل صالح: - شاه جهان نامه
- عنبرنامه: ۱۷۷۲
- عواطف لا ریی: ۱۴۶۴ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۹۵۲ ۲ - فهرست اسامی کتب و رسالات ص: ۱۹۱۵
- العلوم: ۲۶۰
- عوالم الکبیر: - عوالم العلوم
- عهد عتیق: ۲۷۵
- عیار دار المعیار: ۵۲۵
- عیار دانش: ۱۴۹۷، ۱۵۴۹، ۱۶۹۸، ۱۷۰۰
- عین الحکمة: ۳۴۱
- عین الحیوة: ۲۱۸، ۳۶۳، ۱۴۷۲، ۱۴۹۶، ۱۷۸۴
- عین اليقين: ۳۳۳، ۳۳۴
- عیون اخبار الرضا: ۱۴۶۹
- عیون التواریخ: ۱۶۵۵
- عیون الحساب: ۳۴۹
- عیون الزلال: ۶۹۶
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۵۳
- العیون و المحاسن: ۱۴۷۷
- عیون المسائل (میر داماد): ۳۰۶
- غ- غایة المأمول: ۲۵۰
- غایة المرام: ۲۶۱

غرایب الاسرار: ۱۵۶۲

غرائب الانشاء: ۱۶۲۶

غزای سلیمانی: ۵۷۶

غزوة المجاهدين: ۱۵۱۳

غزوه نامه اسیری: ۵۸۸، ۵۸۹

غیاث اللغات: ۳۷۱

- ف- فاتح الایات: ۲۲۳

فارسانمه ناصری: ۱۰، ۲۳۸، ۲۹۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹

فارسی گویان پاکستان: ۴۶۳

فارسی گویان هند: ۳۶۹

فارما کوپئا پرسیکا: ۳۶۱

فتح قلعه بربر و ...: ۱۵۱۳

فتح قلعه منیر: ۱۵۱۳

فتح نامه: ۱۳۴۹

فتحنامه عباس نامدار: ۵۷۷

فتحنامه نور جهان بیگم: - وقایع الزمان

الفتوح: ۱۶۶۶

فتوحات شاهجهانی: ۱۱۷۳، ۱۱۷۵

فتوحات عادلشاهی: ۱۵۷۶

فتوحات غیبیه (یزدی): ۳۵۰

فتوحات فیروزشاهی: ۱۶۸۷

فتوحات مکیه: ۱۷۶۸

فتوحات میرانشاهی: ۱۶۱۴

فتوحات همایونی: ۱۵۶۶

فتوح السلاطین: ۱۶۸۷

فتوح العجم: ۵۷۷، ۱۵۳۴، ۱۵۴۸

فراست نامه: ۱۶۲۶، ۱۶۲۷

فراغ بال: ۶۹۶

فرامین و احکام دوران صفوی: ۷

فرائض سجاوندی: ۱۶۶۸

فرائض لاری: ۱۶۶۸

فرج بعد از شدت: ۱۵۴۸، ۱۷۲۸

فرخ سیرنامه: ۱۵۷۵

- فرخ نامه (ساقی نامه): ۹۳۲
- فردوس التواریخ: ۱۶۱۴
- فردوس العارفین: ۵۹۵، ۷۴۹
- فردوسیہ: ۱۷۷۲
- فرس نامه: ۳۶۵
- فرسنامه (فیروز جنگ): ۳۶۵
- فرنودسار: ۱۲۳، ۱۴۴، ۴۱۱
- فرهاد و شیرین: ۴۹۳، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۶۸، ۷۶۶
- فرهاد و شیرین (عتابی): ۹۹۰
- فرهاد و شیرین (عرفی): ۸۰۸
- فرهاد و شیرین (کوثری): ۸۷۷، ۸۷۸
- فرهاد و شیرین (وحشی): ۷۶۱، ۹۲۹
- فرهنگ ابو حض سغدی: ۳۶۸، ۳۷۸
- فرهنگ ایران باستان: ۱۴۸۱
- فرهنگ ایران زمین: ۴۲۹، ۴۳۰
- فرهنگ جهانگیری: ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۵۴
- ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۵، ۴۶۷
- فرهنگ دساتیر: ۳۷۰
- فرهنگ رشیدی: ۳۷۱، ۳۸۷، ۴۱۰
- فرهنگ سخنوران: ۱۵۲۱
- فرهنگ سروری: ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۸، ۱۶۱۸
- فرهنگ سکندری: ۳۷۲-، تحفه السعاده
- فرهنگ سهل و مختصر (سروری): ۳۸۲
- فرهنگ فرس سروری: ۳۸۰
- فرهنگ قطران تبریزی: ۳۶۸
- فرهنگ مؤید الفضلا: ۳۷۸
- فرهنگ میرزا: - نسخه میرزا
- فرهنگ ناصری: ۳۸۰
- فصل الدواوین: ۶۹۷
- فصوص الحکم: ۳۴۳، ۱۷۶۸
- فصوص المهمه: ۲۵۸، ۱۶۵۵
- فصول المختاره: ۱۴۷۷

فضائل النیروز: ۱۸۹

فلک اعظم: ۶۰۰، ۱۵۴۱

فلک البروج: ۱۱۲۲، ۱۱۲۳

فوائد الاخیار: ۳۵۷، ۱۴۸۶

فوائد البهیة: ۴۱۴

فوائد البیان: ۱۰۴۲

فوائد الدینیہ: ۲۱۶، ۲۸۲

فوائد الرضویہ: ۳۳۹

فوائد الصمدیہ: ۴۱۴، ۱۰۴۰، ۱۰۴۲

فوائد الضیائیہ: ۴۱۳

فوائد الفؤاد: ۱۵۸۵

فوائد المدنیہ: ۲۶۴، ۲۶۵

فوز عظیم (عظیمای نیشابوری): ۶۱۳، ۱۲۴۶، ۱۳۵۲

الفهرست: ۱۲۱

فهرست آستان قدس: ۱۴۹۷

فهرست ایندیا آفیس: ۱۷۶۴

فهرست برلین: ۱۵۷۹

فهرست بلوشه: ۳۶۳، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۰۷، ۴۱۴، ۹۵۸، ۱۰۷۵، ۱۱۷۱، ۱۲۱۲، ۱۲۴۱، ۱۲۵۷، ۱۲۶۶، ۱۲۸۸، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۱۳،

۱۵۱۴، ۱۵۱۹، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۵۶، ۱۵۶۱، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴،

۱۵۷۷، ۱۶۰۵، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۷۱۱، ۱۷۱۹، ۱۷۲۲، ۱۷۳۴، ۱۷۷۸

فهرست ترکی: ۸۸۱

فهرست دانشگاه تهران: ۱۰، ۱۴۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۵۳، ۳۰۲، ۳۵۲

فهرست ریو: ۳۶۲، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۰۸، ۶۱۳، ۸۶۶، ۸۶۹، ۹۲۸، ۹۳۱، ۹۵۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۷، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۸۳،

۱۰۸۸، ۱۱۰۰، ۱۱۴۷، ۱۱۷۱، ۱۲۱۲، ۱۲۴۷، ۱۲۵۵، ۱۲۶۰، ۱۲۶۶، ۱۳۰۲، ۱۳۲۱، ۱۳۳۰، ۱۳۵۸، ۱۳۷۶، ۱۴۶۷، ۱۴۷۴، ۱۴۸۳، ۱۴۸۶،

۱۴۹۷، ۱۴۹۹، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۱۴، ۱۵۱۹، ۱۵۲۲، ۱۵۲۶، ۱۵۲۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۷، ۱۵۵۴، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷،

۱۵۵۸، ۱۵۶۳، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۷، ۱۵۸۱، ۱۵۹۵، ۱۵۹۸، ۱۶۰۵، ۱۶۰۸، ۱۶۳۳، ۱۶۴۸، ۱۷۱۱،

۱۷۲۲، ۱۷۳۳، ۱۷۴۵، ۱۷۶۵، ۱۷۷۲، ۱۷۷۶

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۵۵

۱۷۷۸، ۱۷۸۷، ۱۷۹۰

فهرست طوسی: ۴۱۷

فهرست العلوم: ۲۸۷

فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی: ۲۴۸، ۲۵۴، ۳۴۲، ۳۵۲، ۳۶۲، ۴۰۴، ۱۴۹۷

فهرست کتابخانه اود: ۶۷۵، ۷۰۶، ۱۱۸۶، ۱۲۱۴، ۱۲۶۶، ۱۳۲۶، ۱۱۳۴، ۱۴۰۴، ۱۴۱۱، ۱۴۱۳، ۱۶۱۴

فهرست کتابخانه ایندیا آفیس: ۱۵۱۲، ۱۵۳۰، ۱۵۳۴، ۱۵۴۴، ۱۵۷۰، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۶۱۶، ۱۶۵۱، ۱۷۷۹، ۱۸۰۲

فهرست کتابخانه بودلتن: ۵۹۱، ۱۵۱۸، ۱۵۲۳، ۱۵۳۰، ۱۷۲۰

فهرست کتابخانه دانشگاه تهران: ۱۴۲، ۱۶۸، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۸۱، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۱۶، ۶۲۶

فهرست کتابخانه دیوان هند: ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۱، ۱۵۰۷، ۱۵۱۲، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۴۰، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۴۷، ۱۵۵۴، ۱۵۵۶، ۱۵۷۵، ۱۵۷۷، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۵، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۹۵، ۱۵۹۸، ۱۶۱۲، ۱۶۱۶، ۱۶۲۷، ۱۶۲۸، ۱۶۲۹، ۱۶۴۸، ۱۶۵۱، ۱۶۶۴، ۱۶۸۲، ۱۶۹۶، ۱۷۰۴، ۱۷۰۵، ۱۷۲۰، ۱۷۳۱، ۱۷۴۵، ۱۷۴۹، ۱۷۵۶، ۱۷۶۵، ۱۷۶۶، ۱۷۷۷، ۱۷۷۹، ۱۷۸۰

فهرست کتابخانه سپهسالار: ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۱۱، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۲۶، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۶، ۶۳۷، ۶۷۲، ۶۷۵، ۷۷۸، ۷۸۲، ۸۲۸، ۸۲۹، ۷۳۹، ۸۹۷، ۹۵۰، ۹۵۲، ۹۷۷، ۱۰۱۷، ۱۰۱۹، ۱۰۴۰، ۱۱۸۱، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۳۴۷، ۱۳۷۶، ۱۴۶۵، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۹۵، ۱۶۲۴، ۱۶۶۰، ۱۶۷۵

فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی: ۲۱۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۷۷، ۳۱۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۷۶، ۳۸۷، ۳۹۴، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۹، ۶۰۲، ۶۱۲، ۶۲۴، ۶۳۱، ۸۵۸، ۸۹۷، ۹۶۶، ۹۶۷، ۱۰۲۷، ۱۰۳۳، ۱۰۹۷، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۱۰۲، ۱۱۱۸، ۱۱۲۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۷، ۱۱۵۸، ۱۲۴۱، ۱۲۴۴، ۱۲۷۱، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۴۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۴۶۵، ۱۴۷۱، ۱۴۷۹، ۱۴۸۹، ۱۴۹۵، ۱۵۱۹، ۱۶۰۸، ۱۷۲۵، ۱۷۳۸، ۱۷۳۹، ۱۷۷۱

فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: ۲۰۷، ۲۴۸، ۱۰۴۰، ۱۰۴۲، ۱۳۱۶، ۱۴۶۵، ۱۴۷۱، ۱۴۷۵، ۱۴۷۷، ۱۴۷۹، ۱۴۸۶، ۱۴۹۲، ۱۴۹۵، ۱۵۴۰، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۵۶، ۱۵۶۹، ۱۵۷۰، ۱۵۹۲، ۱۶۰۶، ۱۶۱۶، ۱۶۴۸، ۱۶۵۱، ۱۶۹۸، ۱۷۰۵، ۱۷۱۸، ۱۷۳۰، ۱۷۳۱، ۱۷۵۰، ۱۷۵۵، ۱۷۷۰، ۱۷۷۱، ۱۷۸۰، ۱۷۸۶، ۱۸۰۵، ۱۸۰۶، ۱۸۰۸، ۱۸۱۰

فهرست کتابخانه ملی پاریس: ۳۹۷، ۴۰۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۵۶

۵۷۷، ۵۴۲، ۶۴۵، ۶۶۶، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۱۴، ۷۱۷، ۷۲۱، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۷۸، ۷۸۶، ۷۹۸، ۹۵۸، ۹۶۰، ۹۶۶، ۹۷۷، ۱۰۷۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۸، ۱۱۰۲، ۱۱۱۲، ۱۱۱۵، ۱۱۷۵، ۱۱۹۷، ۱۲۱۴، ۱۲۳۱، ۱۲۴۴، ۱۲۵۷، ۱۲۶۸، ۱۲۷۱، ۱۲۸۹، ۱۳۰۹، ۱۳۱۴، ۱۳۳۶، ۱۳۴۰، ۱۳۷۶، ۱۳۹۴، ۱۴۰۹، ۱۴۱۴، ۱۴۷۵، ۱۴۸۱، ۱۵۰۰، ۱۵۰۲، ۱۵۰۷، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۹، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۳۵، ۱۵۲۹، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۵۴، ۱۵۶۱، ۱۵۶۵، ۱۵۶۷، ۱۵۷۰، ۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۵۸۲، ۱۶۰۳، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۲، ۱۶۱۶، ۱۶۱۹، ۱۶۲۶، ۱۶۲۹، ۱۶۳۴، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴، ۱۶۵۹، ۱۶۶۴، ۱۶۶۹، ۱۶۷۳، ۱۶۷۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۸، ۱۶۹۸، ۱۷۰۹، ۱۷۱۲، ۱۷۱۳، ۱۷۱۸، ۱۷۱۹، ۱۷۲۰، ۱۷۲۲، ۱۷۲۵، ۱۷۲۶، ۱۷۳۴، ۱۷۴۲، ۱۷۴۸، ۱۷۴۹، ۱۷۵۶، ۱۷۶۳، ۱۷۷۶، ۱۷۷۰، ۱۷۸۴، ۱۸۰۲، ۱۸۰۴، ۱۸۰۶، ۱۸۰۸

فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار:

۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۶، ۶۷۵، ۷۸۴، ۷۷۸، ۸۲۸، ۸۹۷، ۹۵۰، ۹۷۷، ۱۰۱۷، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۳۴۷، ۱۳۶۷، ۱۴۶۵، ۱۴۶۹، ۱۴۹۵، ۱۶۲۴، ۱۶۶۰، ۱۶۷۵

فهرست کتابخانه معارف: ۲۴۹، ۳۵۲، ۳۷۳

فهرست کتابخانه ملی ایران: - فهرست کتابخانه معارف

فهرست کتابخانه ملی ملک: ۱۵۱۶، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱

فهرست کتابخانه موزه بریتانیا: ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۰۰، ۴۰۹، ۵۱۸، ۶۰۱، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۷۵، ۶۹۱، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۱۷، ۷۲۱، ۷۳۰، ۷۴۹، ۷۵۸، ۷۸۲، ۷۹۲، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۳۹، ۸۵۸، ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۷۴، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۸۱، ۹۲۰، ۹۲۴، ۹۲۸، ۹۳۲، ۹۴۵، ۹۶۰، ۹۶۶، ۹۷۷، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۷، ۱۰۳۳، ۱۰۴۰، ۱۰۸۳، ۱۰۸۸، ۱۰۹۸، ۱۱۰۲، ۱۱۱۸، ۱۱۲۳، ۱۱۳۵، ۱۱۴۴، ۱۱۵۱، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۸۵، ۱۱۹۳، ۱۱۹۷، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۴، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۳۸، ۱۲۴۷، ۱۲۵۲، ۱۲۶۴، ۱۲۶۸، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۳۰۲، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۲۲، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۴۰، ۱۳۵۲، ۱۳۵۹، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۹۰، ۱۳۹۸، ۱۴۰۴، ۱۴۱۱، ۱۴۱۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۷، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۸، ۱۴۹۷، ۱۴۹۹، ۱۵۰۲، ۱۵۰۷، ۱۵۱۲، ۱۵۱۵، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۷، ۱۵۳۷، ۱۵۴۱، ۱۵۴۳، ۱۵۴۵، ۱۵۴۷، ۱۵۵۴، ۱۵۵۹، ۱۵۶۳، ۱۵۶۸، ۱۵۹۶، ۱۵۹۹، ۱۶۰۳، ۱۶۰۵، ۱۶۰۸، ۱۶۱۲، ۱۶۱۴، ۱۶۱۹، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۹، ۱۶۴۰، ۱۶۵۴، ۱۶۵۶، ۱۶۵۹، ۱۶۶۴، ۱۶۶۹، ۱۶۸۵، ۱۶۸۸، ۱۶۹۱، ۱۶۹۸، ۱۷۰۲، ۱۷۰۳، ۱۷۰۴، ۱۷۰۵، ۱۷۰۹، ۱۷۱۰، ۱۷۱۲، ۱۷۱۳، ۱۷۱۶، ۱۷۱۸، ۱۷۲۲، ۱۷۲۳، ۱۷۲۸، ۱۷۳۵، ۱۷۳۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۵۷

۱۷۳۸، ۱۷۳۹، ۱۷۴۲، ۱۷۵۱، ۱۷۵۳، ۱۷۵۹، ۱۷۶۳، ۱۷۶۴، ۱۷۶۵، ۱۷۶۶، ۱۷۷۰، ۱۷۷۲، ۱۷۷۴، ۱۷۷۶، ۱۷۸۰، ۱۷۸۳، ۱۷۹۵، ۱۸۰۲، ۱۸۰۵

فهرست کتابهای چاپی فارسی: ۱۸۰۵

فهرست کتابهای عالمان شیعه: ۴۱۶

فهرست مخطوطات کتابخانه اود: ۱۱۸۴، ۱۱۸۶، ۱۲۶۶

فهرست مدرسه عالی سپهسالار: ۲۴۲، ۲۴۸، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۴

فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان: ۱۷۵۹، ۱۷۶۱

فهرست نسخ خطی انجمن آسیایی بنگال:

۱۷۸۳

فهرست نسخ خطی کتابخانه پنجاب لاهور گنجینه آذر: ۱۵۷۵

فهرست نسخ خطی فارسی دیوان هند:

۱۴۶۱، ۱۴۸۸، ۱۴۹۱، ۱۴۹۴، ۱۴۹۹، ۱۵۰۱، ۱۵۱۲، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۹، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۴۰، ۱۵۴۴، ۱۵۵۶، ۱۷۶۵

فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا: ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۷، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۰، ۵۷۷، ۵۸۲، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۲۴

فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس:

۲۲۵، ۲۷۷، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۲۶، ۳۳۴، ۳۴۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۷، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۶، ۴۱۲، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۹۱، ۶۰۱، ۱۴۷۵، ۱۴۸۱، ۱۵۰۰، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۹، ۱۵۲۲، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۷، ۱۵۳۳، ۱۵۶۷، ۱۵۷۶، ۱۶۰۳، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۲، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۲۶، ۱۶۳۴، ۱۶۶۴، ۱۶۷۳، ۱۶۷۴، ۱۶۸۵، ۱۷۵۶، ۱۷۸۴، ۱۸۰۲، ۱۸۰۴، ۱۸۰۶

فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه گنج بخش: ۱۵۷۵

فهرست نسخه‌های فارسی موزه بریتانیا:

۳۱۰، ۳۱۱، ۵۹۱، ۱۲۷۱ و بسیاری از صحایف دیگر

فهرست نسخه‌های فارسی موزه ملی پاکستان:

179, 1777, 1774, 1761, 1759, 1718, 1703

في حرمة التتن و شرب دخانه: ١٢٤

في الرد على الصوفيه (تونى): ٢١٨

في مقامات العارفين: ١٤٦

ق- قابوس: ۴۰۹

قابوس نامه: ۴۰۹، ۱۴۸۴

قاموس: ٣٩٠، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ١١٠٠، ١٥١٧

قاموس الاعلام: ١١٠٠

قاموس المحيط: ٤٠٩

قانون نامه چین: ۱۵۷۶

قانون نصیری: ۳۹۷

قانون همايوني: ۱۵۵۳، ۱۵۶۲

قباد و دلارام: ۱۵۳۳

قبسات (میر داماد): ۲۷۴، ۳۰۶، ۳۰۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۵۸

قدرت آثار: ۷۰۶

قدس خصال: ۶۹۶

قرآن: ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۹۰، ۱۴۶۳، ۱۴۹۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۶۲۴، ۱۶۶۲، ۱۶۷۶، ۱۶۷۷

قرا بادین شفای: ۳۶۱

قرابادین قادری: ۳۶۰، ۳۶۱

القسطاس: ٢٩١، ١٦١١

قسمیه لطفعلی بیگ افشار: ۱۲۵

قصص انبیای کریم: ۱۵۷۸، ۱۶۵۵

قصص التنزيل: ٧١٦

قصص الحكماء: ٢٣٥

قصص الخاقاني: ١٢٠٢، ١٢٤٦، ١٢٤٧، ١٢٦٦، ١٢٧١، ١٢٧٢، ١٣٠٦، ١٣١٦، ١٣١٧، ١٤٧٦، ١٥٦٧، ١٧٧٨

قصص العلماء: ٢٠٦، ٢٤٢، ٣٠٦، ٣١٥

قصص اللطائف: ٧١٦

قصہ آزاد سرو: ۱۵۲۹

قصه ارشد و رشید: ۱۵۲۸

قصہ امیر حمزہ: ۱۵۱۲

قصه امیر المؤمنین حسن: ۱۵۱۳

قصه امير المؤمنين، حسن و حسين: ۱۵۱۳

قصه بکاولی: ۱۵۳۸

قصه بهرام گور و بانوی حسن: ۱۵۲۸

قصه بهروز بازرگان: ۱۵۲۸

قصه تمیم انصاری: ۱۵۳۰

قصه الجوه: ۱۵۲۶

قصه چهار درویش: ۱۵۴۹

قصه حسن آرا: ۱۵۲۸، ۱۵۳۷

قصه حضرت امیر المؤمنین: ۱۵۱۲

قصه حمزه: ۵۸۵

قصه خاقان شاه: ۱۵۲۸

قصه دختر شاه یمن و وزیران او آصف و کامکار: ۱۵۳۰

قصه دزد و قاضی: ۱۵۳۰

قصه ذو القرنین: ۷۱۶، ۷۱۴، ۵۹۵

قصه سلطان ابراهیم: ۱۵۲۴

قصه شاهزاده جوانبخت: ۱۵۲۶

قصه شاهزاده ملک جمشید و ماه: ۱۵۲۸

قصه شاه مردان علی: ۱۵۱۱، ۱۵۱۲

قصه شاه همایون فال و دل آرام: ۱۵۲۹

قصه شعله و آه: ۱۵۲۶

قصه طالب و مطلوب: ۱۵۲۸

قصه فرخ‌شاه: ۱۵۲۸، ۱۵۳۰

قصه فغفور چین: ۱۵۳۰

قصه فیروز شاه: ۱۵۲۴، ۱۵۳۷

قصه کامروپ و کام‌لتا: ۱۵۴۰، ۱۵۴۱

قصه گل و صنوبر: ۱۵۲۷

قصه گیتی آرا: ۱۵۲۷

قصه مختار: ۱۵۱۵

قصه مدهومالت: ۱۵۳۷، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴

قصه مظفر شاه: ۱۵۲۸

قصه ملک علی: ۱۵۲۸

قصه ملک محمد: ۱۵۲۵

قصه ملک روم: ۱۵۲۹

قصه منوهر و مدهومالت: ۱۵۴۴

- قصه موسوی: ۱۵۱۸
- قصه میکا و منوهر: ۱۵۴۴
- قصه نوروز شاه: ۱۵۴۳، ۱۵۴۹
- قصه هزار گیسو: ۱۵۲۲
- قصه هیرو رانجهه: ۱۵۴۳
- قضا و قدر: ۵۹۴، ۵۹۸، ۱۳۳۰
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۵۹
- قواعد: ۲۶۸
- قواعد الاحکام: ۱۷۱، ۲۶۷، ۲۶۸
- قول الحکما: ۱۵۸۶
- قهرمان نامه: ۱۹۲
- ک - کارستان: ۴۳۵، ۱۵۲۱، ۱۷۴۸
- کارنامه بلخ: ۶۳۲، ۱۷۷۷
- کارنامه (عرفان): ۵۷۷
- کارنامه قاسمی گنابادی: ۷۲۱، ۷۱۹، ۴۲۵، ۷۲۳
- کاشف اسرار (حسن چلبی): ۲۲۲
- کاشف الحق: ۱۸۷، ۲۲۰، ۱۴۷۵
- کافی: ۱۴۷، ۱۸۰، ۲۵۶، ۲۵۷، ۱۴۷۰
- کافیه ابن حاجب: ۴۱۳، ۱۶۴۲، ۱۶۶۸
- کافیه فی نحو: ۴۱۳، ۱۶۴۵
- کامروپ و کام لتا: ۵۹۴، ۶۰۰
- کامل ابن اثیر: ۱۶۶۶
- کامل علایی: ۳۵۸
- کامل فی التاریخ: ۱۵۱۰
- کبار الامم: ۱۶۶۶
- کبری (شریف گرگانی): ۲۹۲
- کتاب ادبیات هند: ۱۳۸۹
- کتاب انباء القائم: ۲۵۷
- کتاب الاشکال الکریه: ۳۵۰
- کتاب التجرید فی الحکمه: ۳۰۳
- کتاب التوحید: ۲۵۷، ۲۶۱
- کتاب جذوات: ۳۰۶
- کتاب الزهره: ۴۱۶

کتاب السموم: ۱۲۰

کتاب العقاید: ۱۶۴۴

کتاب العقل: ۲۵۷

کتاب العلم: ۲۵۷

کتاب الفتن: ۲۵۷

کتاب گل و ریحان: ۷۵۰

کتاب المعاد: ۲۵۷

کتاب النبوة و الامامة: ۲۵۷

کتاب النقض: ۱۴۱

کتابهای پزشکی یونان: ۳۵۹

کتاب اربعة المتاخرة: ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۲۸، ۳۳۲

کتاب اربعة متقدمه: ۱۸۰، ۲۵۶، ۲۵۶

کتابه کُتابو: ۱۱۹

کسر الاصنام الجاهلیة فی کفر جماعة الصوفیة: ۲۱۵، ۳۲۱، ۳۳۳

کشاف زمخشری: ۱۴۷۵

کشف الآیات (نصیری طوسی): ۲۴۶

کشف الآیات (هزاره‌ئی): ۲۴۶

کشف الاحتجاج: ۱۴۶۸، ۱۶۲۵، ۱۶۷۷

کشف الاسرار: ۲۶۱

کشف الانوار: ۲۲۵

کشف الحقایق: ۱۶۴۵

کشف الظنون: ۴۶، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۷۲، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۸۱،

۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۵۰، ۶۳۳، ۶۵۴، ۶۷۵، ۷۰۰، ۷۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۷۶، ۱۵۸۶، ۱۶۰۳، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶،

۱۶۰۸، ۱۶۱۰، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۱۶، ۱۶۱۹، ۱۶۲۶، ۱۶۲۷، ۱۶۳۴، ۱۶۴۱، ۱۶۴۳، ۱۶۴۵، ۱۶۶۷،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۶۰

۱۶۶۸، ۱۶۸۸

کشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون: - کشف الظنون

الکشف عن القراءات السبع: ۲۴۵

کشف اللثام: ۲۶۸

کشف العوار: ۱۷۰۶

کشف الغمه (اربلی): ۲۶۱، ۱۴۶۸، ۱۶۵۵، ۱۷۲۸

کشف اللغات و الاصطلاحات: ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۶، ۳۹۰

کشف المحجوب: ۲۲۴، ۱۵۸۵

کشکول: ۱۰۴۲

کشن بلاس: ۱۵۳۹

کعبه عرفان: ۱۵۹۳، ۱۷۳۱

کفایه الالباب فی شرح مشکلات عیون الحساب: ۳۴۹

کفایه الحساب: ۳۴۷

کفایه المهدی فی معرفه المهدی: ۱۹۱، ۲۱۶، ۱۴۷۱

الکلام: ۳۴۸

کلام المهدی: ۱۳۷

کلمات الشعراء: ۵۹۰، ۹۰۲، ۱۱۴۷، ۱۱۷۱، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۴۳، ۱۳۶۳، ۱۳۷۴

کلمات الصادقین: ۱۷۴۶

کلمات الطریفه: ۲۰۷، ۲۱۵، ۳۳۴

کلمات طیبیه: ۳۲۷

کلمات المحزونه: ۳۳۴

کلمات المکنونه: ۳۳۴

کلمات نوریه: ۲۴۸

کلمه الحق: ۱۷۷۲

کمال نامه: ۷۵۲

کنز الاقوال: ۶۹۶

کلیات اشعار ملک الشعراء: ۱۰۵۶

کلیات بیدل دهلوی: ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۷۹۴

کلیات بینش کشمیری: ۱۳۲۳

کلیات جعفر قزوینی: ۹۲۸

کلیات جویا: ۱۳۵۴

کلیات دیوان شفای: ۱۰۷۸

کلیات سحابی استرآبادی: ۸۶۰

کلیات سرخوش کشمیری: ۱۳۷۴

کلیات شریف تبریزی: ۶۷۵

کلیات شیخ بهائی: ۱۰۴۰

کلیات صائب تبریزی: ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۷

کلیات طالب آملی: ۱۰۵۶

کلیات طغرا: ۱۷۷۱

کلیات عرفی: ۸۰۹

کلیات فیضی فیاضی: ۸۳۹

- کلیات قدسی مشهدی: ۵۷۸، ۱۱۵۱
- کلیات کلیم کاشانی: ۱۱۷۵
- کلیات محمد افضل سرخوش: ۱۳۷۴
- کلیات ملک قمی: ۹۵۲
- کلیات ملا شاه بدخشانی: ۱۲۳۴
- کلیات نظیری نیشابوری: ۹۰۸
- کلیات نوعی خیوشانی: ۸۸۵
- کلید الفاظ عجم: ۳۹۷
- کلید بهشت (قاضی قمی): ۳۳۷، ۳۴۲
- کلیله و دمنه: ۳۹۰، ۱۴۸۴، ۱۵۴۸، ۱۵۴۹، ۱۷۰۰
- کمال‌نامه: ۷۵۲
- کنز: ۴۱۱
- کنز الاقوال: ۶۹۶
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۶۱
- کنز الحساب: ۳۵۱، ۳۹۰
- کنز الدقائق: ۲۴۸
- کنز المعانی: ۱۷۷۲
- الکنی و الالقاب: ۲۹۹، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۳۶، ۱۶۲۴
- کویرهای ایران: ۶۳
- کیمیای سعادت: ۲۲۴، ۱۴۸۴
- کیهان اندیشه: ۱۵۱۱
- گک - گاتاها: ۱۴۷۷
- گل افشان: ۷۵۸
- گل و بلبل: - آذر و سمندر
- گل بکاولی: ۱۵۳۸
- گل و ریحان: ۷۵۰
- گاه شماری و جشنهای ملی ایرانیان: ۸۶
- گاهنامه: ۳۴۹
- گرشاسب‌نامه: ۵۹۳
- گریه قلم: ۱۷۷۲
- گشایش‌نامه: ۱۵۴۴
- گلدسته: ۱۳۲۲، ۱۷۷۷
- گلزار ابرار: ۹۰۰، ۹۳۷

گلزار ابراهیم: ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۷۸، ۹۷۹، ۱۷۱۷ گلزار ایران: ۱۰۹۸

گلزار جاویدان: ۷۰۰، ۱۲۳۶

گلزار عباسی: ۱۳۴۹، ۱۳۵۱

گلزار نسیم: ۱۵۳۸

گلستان سعدی: ۳۸۱، ۱۰۹۳، ۱۴۶۲، ۱۴۸۴، ۱۵۵۰، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۷۷۹

گلستان ناز: ۱۱۲۴

گلستان هنر: ۵۰۱، ۶۸۴، ۶۸۵، ۱۵۹۰، ۱۶۷۸، ۱۶۷۹، ۱۶۸۰، ۱۶۸۱، ۱۷۴۳

گلشن ابراهیمی: ۳۷۲، ۱۵۷۱

گلشن خیالات: ۱۵۲۱، ۱۷۸۶، ۱۷۸۷

گلشن راز: ۶۴۲

گلشن صبح: ۱۸۰۵، ۱۸۰۶

گلشن عشق: ۶۰۰، ۱۵۴۱

گلشن فطرت: ۱۳۷۴

گل کشتی: ۱۳۶۹

گل و بلبل: - آذر و سمندر

گل و هرمز: ۱۵۲۷

گنج اکبری: ۷۰۵

گنج بادآورد: ۳۸۹

گنج روان: ۱۳۲۲

گنج سخن: ۷۶۱، ۷۹۲، ۸۳۹، ۸۹۷، ۹۰۵، ۹۶۶، ۹۷۷، ۱۰۵۶، ۱۱۷۱، ۱۲۵۵، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۴، ۱۳۷۷

گنجینه سخن: ۱۴۶، ۱۵۸۶، ۱۶۹۸

گوهر شهوار (عبدی گونابادی): ۶۱۴

گوهر عالم: ۱۵۷۵

گوهر مراد: ۲۷۵، ۳۲۷، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷

گوی و چوگان: - کارنامه قاسمی گنابادی

ل - لباب الالباب: ۱۴۵۰، ۱۶۵۲

اللباب فی اللغة: ۱۶۱۳

لب التاریخ: ۱۵۶۶، - زبده التواریخ

لب التواریخ: ۱۵۴۶، ۱۵۶۰، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۸، ۱۶۵۵، ۱۶۸۰، ۱۷۱۱

لب الحسنات: ۱۴۶۶

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۶۲

لب لباب: ۱۵۶۰

لسان الخواص: ۲۶۶

لسان الغیب: ۶۳۹، ۶۷۲

لطائف الانشاء: ۴۰۶

لطائف الخیال: ۴۹۰، ۱۰۴۸، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۹۳، ۱۷۹۱، ۱۷۹۲

لطائف الطوائف: ۱۵۵۰، ۱۷۲۸، ۱۷۹۵

لطائف غیبی: ۲۵۲، ۲۷۷، ۱۴۶۴

لطائف اللغات: ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۶، ۳۸۷

لطائف المعارف: ۶۷۶

لطائف المعنوی: ۳۸۶

لطائف نامه: ۱۵۹۰، ۱۶۴۳، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸

لطیفه غیبی: - منشآت فیضی

لطیفه غیبیه: ۸۴۹، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷، ۱۷۹۲

لعل قطبی: ۴۰۳

لغات جوک: ۳۷۰

لغت سنگلاخ: ۳۹۴

لغت فرس اسدی: ۳۶۸

لغت فرس سروری: - فرهنگ سروری و مجمع الفرس

اللغه قراحصاری: ۳۸۲

لغت مثلث: ۳۹۳

لغت نامه اسدی: ۳۶۸، ۳۶۹، - لغت فرس اسدی

لغت نامه اقنوم عجم: ۳۹۲

لغت نامه دهخدا: ۴۱۱

لغت نعمه الله: ۳۹۲، ۳۹۳

لمعات: ۱۷۶۸

لوامع: ۲۶۹، ۳۰۳، ۳۴۷، ۱۴۶۲، ۱۴۶۹، ۱۵۴۹، ۱۷۶۸

لوامع الاسرار: ۱۶۲۵، - لوامع الانوار

لوامع الانوار: ۱۶۲۴، ۱۶۲۵

لوامع خیال: ۶۹۶

لوامع الروایات: ۱۵۴۹

لوامع شاه علی اکبر: ۱۴۶۱

لوامع صاحبقرانی: ۲۶۹، ۱۴۶۹

اللوامع و المعارج: ۳۰۳، ۳۴۷

لوايح جامی: ۱۴۶۱

لوح المسطور: ۷۵۰

لؤلؤة البحرين: ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۴۲، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۳

لیلاوتی: ۳۵۲، ۸۴۹

لیلی و مجنون: ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۲۰، ۶۹۶، ۷۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۹۱۷، ۹۷۰، ۱۱۲۲، ۱۳۲۲، ۱۳۴۱، ۱۳۴۹، ۱۷۶۳

لیلی و مجنون (بدری): ۷۱۵

لیلی و مجنون (خوافی): ۵۹۵، ۵۹۶

لیلی و مجنون (ضمیری): ۶۹۶

لیلی و مجنون (عبدی بیگ): ۷۴۹

لیلی و مجنون (فضولی بغدادی): ۴۲۵، ۶۷۶

لیلی و مجنون (قاسمی گنابادی): ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۳

لیلی و مجنون کاشف: ۱۷۶۳

لیلی و مجنون (موجی): ۵۹۵

لیلی و مجنون (هاتفی): ۷۱۵

م- مآثر الامرا: ۵، ۴۹، ۳۸۹، ۴۵۲، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۶۳

۴۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۷۰۲، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۲، ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۴۹، ۸۵۰، ۹۲۰، ۹۲۳، ۱۰۴۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۵۰

۱۱۶۰، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۶، ۱۲۰۹، ۱۲۳۷، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۳۲۱، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۹۸، ۱۵۴۳، ۱۵۸۸

۱۶۳۴، ۱۶۸۴، ۱۶۸۷، ۱۶۸۹، ۱۶۹۹، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷

مآثر الخضریه: ۱۷۱۵

مآثر رحیمی: ۴۶۹، ۴۷۱، ۵۰۳، ۵۲۴، ۵۳۱، ۷۳۰، ۷۷۷، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۹۹، ۸۰۹، ۸۳۹، ۸۷۳، ۸۸۳، ۸۸۵، ۸۹۷، ۹۰۱، ۹۰۴، ۹۲۸، ۹۳۱

۹۳۷، ۹۳۸، ۹۵۰، ۹۵۲، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۸۰، ۹۸۲، ۱۰۰۰، ۱۰۰۳، ۱۰۰۵، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۲۴، ۱۰۲۶، ۱۰۶۹، ۱۱۸۵، ۱۵۸۷

۱۶۸۱، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰، ۱۷۴۱، ۱۷۵۱

مآثر عالمگیری: ۱۵۷۵

مآثر الکرام: ۱۴۶۱

مآثر محمود شاه گجراتی: ۱۶۸۷

مآثر الملوک: ۱۵۶۲

ماکول و مشروب: ۳۵۷

ماه و مهر: ۱۲۸۶

مبادی اللغة: - مبانی اللغة

مبانی اللغة: ۳۹۴، ۱۸۰۷، ۱۸۱۰

المبدء و المعاد: ۳۲۱

متشابه القرآن: ۲۵۱

متمم تحفه القراء: ۲۴۵

مثنوی: ۶۱۲، ۶۱۳، ۱۳۴۲، ۱۳۷۴

مثنوی آب و رنگ: ۱۷۴۸

مثنوی آذر و سمندر (زلالی خوانساری):

۵۹۷، ۹۶۸، ۹۷۰

مثنوی آلات جنگ: ۱۳۴۹

مثنوی انبان معرفت: ۱۴۰۴

مثنوی ایرج و گیتی: ۹۸۹، ۹۹۰

مثنوی بحر الاوزان: ۷۱۵

مثنوی بنگ و باده: ۴۲۵

مثنوی بینش ابصار (بینش): ۵۹۸، ۱۳۲۴

مثنوی تأییدات: ۱۳۱۷

مثنوی تنبیه المهوسین: ۱۳۷۸

مثنوی پیر و جوان (کره جاری): ۶۲۹

مثنوی حور و عدن: ۱۶۱۰

مثنوی خسرو و شیرین (آقا شاپور): ۱۱۰۲

مثنوی خسرو و شیرین (دهلوی): ۷۱۵

مثنوی خسرو و شیرین (روح الامین اصفهانی): ۱۱۱۹، ۱۱۲۰

مثنوی خسرو و شیرین (سنجر کاشانی): ۹۳۲

مثنوی خلوت راز (قزوینی): ۱۳۴۹

مثنوی جهانگیرنامه: ۱۰۶۲

مثنوی حسن گلوسوز (زلالی): ۹۶۸، ۹۶۹

مثنوی حاتمیه: ۱۳۳۰

مثنوی داستان رزم شاه اسمعیل با شیک خان شیبانی: ۱۳۰۳

مثنوی درد و الم: ۱۶۴۸

مثنوی در صفت ندیمان سلطان عضد الدوله شیرزاد: ۶۳۲

مثنوی دولت بیدار (شیدا): ۱۲۶۴

مثنوی ذره و خورشید (زلالی خوانساری):

۵۹۷، ۹۶۸، ۹۷۰

مثنوی رشته گوهر (بینش): ۵۹۸

مثنوی زبده الافکار: ۷۲۰، ۷۲۴

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۳، ص: ۱۹۶۴

مثنوی زهره و خورشید: ۷۱۵

مثنوی ساز و برگ: ۱۶۴۸

مثنوی سام و پری: ۹۹۰

مثنوی سخن عالی: ۱۳۶۴

مثنوی سلیمان‌نامه (زلالی): ۹۶۸، ۹۷۰

مثنوی سلیمان و بلقیس (حیاتی): ۱۰۰۸، ۱۰۰۹

مثنوی سوزوگداز (نوعی خوبشانی): ۶۰۰

مثنوی شاه و گدا: ۴۲۵

مثنوی شاه راه نجات: ۱۳۱۷، ۱۳۱۸

مثنوی شاه‌رخنامه: ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۷

مثنوی شعله دیدار (زلالی): ۹۶۸، ۹۶۹

مثنوی شمع دل افروز: ۷۱۴، ۷۱۵

مثنوی شور خیال (بینش کشمیری): ۵۹۸

مثنوی شیرین و خسرو (قاسمی گنابادی):

۷۲۰، ۷۲۷

مثنوی گل و بلبل: - آذر و سمندر

مثنوی شهر آشوب (فغفور): ۱۰۲۷

مثنوی طلسم حیرت: ۱۳۷۸

مثنوی طور معرفت: ۱۳۷۸

مثنوی ظفرنامه (قدسی): ۱۱۵۱، ۱۱۷۵

مثنوی عاشق و معشوق: ۷۲۰، ۷۲۴، ۱۳۴۹

مثنوی عدل و جود: ۱۶۰۹

مثنوی عدن و حور: ۱۶۱۰

مثنوی عرفات: ۱۳۷۸

مثنوی عشق‌نامه: ۸۸۷

مثنوی عمارت شاهی: ۱۳۴۹

مثنوی فتح‌نامه: ۱۳۴۹

مثنوی فرقتی: ۹۶۰

مثنوی فرهاد و شیرین (عتابی): ۹۹۰

مثنوی قضا و قدر (سلیم): ۱۱۶۱

مثنوی قضا و قدر (طالب آملی): ۱۰۶۲

مثنوی قضا و قدر (ضیاء اصفهانی): ۱۰۸۳، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶

مثنوی قضا و قدر (نورس): ۱۳۳۰

مثنوی کارنامه یا چوگان‌نامه: ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۵

مثنوی گل افشان: ۷۵۸

مثنوی گل کشتی: ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰

- مثنوی لیلی و مجنون (بدری): ۷۱۵
- مثنوی لیلی و مجنون (روح الامین اصفهانی):
۱۱۲۲
- مثنوی ماتم سرا: ۷۱۵
- مثنوی ماه و مهر: ۱۲۸۶
- مثنوی مجذوب تبریزی: ۶۲۵
- مثنوی محیط اعظم: ۱۳۷۸
- مثنوی محیط کونین: ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۷
- مثنوی محمود و ایاز (انیسی): ۸۷۴، ۹۶۶، ۹۶۷
- مثنوی محمود و ایاز (زلالی خوانساری): تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۹۶۴ ۲ - فهرست اسامی کتب و رسالات ص :
۱۹۱۵
- ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱
- مثنوی محمود و ایاز (کامل جهرمی): ۱۰۰۱
- مثنوی مرآة الصفات: ۷۰۶
- مثنوی مشرق الانوار: ۳۰۶
- مثنوی مصدر الآثار (فانی): ۱۲۸۶
- مثنوی مطلع الفجر: ۷۱۵
- مثنوی معشوق لایزال: ۶۹۶
- مثنوی ملّا وحشی: ۹۲۹
- مثنوی منبع الاشعار: ۷۱۵
- مثنوی مولوی: ۲۲۲، ۲۲۳، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۲۸، ۹۷۰، ۱۴۶۰
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۶۵
- مثنوی مهر و ماه (جمالی کنبوه): ۱۶۲۰
- مثنوی میخانه (زلالی): ۹۶۸، ۹۶۹
- مثنوی میخانه (فانی): ۱۲۸۷
- مثنوی ناز و نیاز (فانی): ۱۲۸۶
- مثنوی ناز و نیاز (قزوینی): ۱۳۴۹
- مثنوی نرگسدان: ۱۲۵۲، ۱۲۵۴
- مثنوی نمکدان حقیقت: ۱۰۸۲
- مثنوی نور و صفا: ۱۶۴۸
- مثنوی نورنامه (قزوینی): ۹۲۰، ۹۲۳
- مثنوی نور علی نور: ۱۳۷۴
- مثنوی نیرنگ عشق: ۱۴۱۲، ۱۴۱۳

- مثنوی واله و سلطان: ۱۴۱۸
- مثنوی وصف طنبور: ۱۳۴۹
- مثنوی وصف کشمیر: ۱۱۶۱، ۱۱۶۴، ۱۲۴۴
- مثنوی وصف همایون تپه اشرف: ۱۳۴۹
- مثنویهای سوز و گداز: ۵۹۴
- مثنویهای عرفات: ۱۳۷۸
- مثنویهای قضا و قدر: ۵۹۴
- مثنوی هدیه الاحباب: ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۵
- مثنوی هفت اختر (فانی): ۱۲۸۶
- المجالس المحفوظه: ۱۴۷۷
- مجالس الملوك: ۱۵۶۱، ۱۷۸۴
- مجالس المؤمنین: ۱۶۲، ۱۶۹، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۴۱۷، ۶۳۷، ۶۶۲، ۷۷۹، ۱۴۷۹، ۱۵۱۶، ۱۵۱۸، ۱۵۷۹، ۱۵۹۳، ۱۷۰۷، ۱۷۸۴
- مجالس النفائس: ۳۹۹، ۶۲۶، ۶۴۸، ۶۴۹، ۷۷۹، ۱۵۹۰، ۱۶۴۱، ۱۶۴۲، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸، ۱۶۵۱، ۱۶۶۲
- مجامع الاخبار: ۱۶۸۴
- مجربات اکبری: ۳۶۰، ۳۶۱
- مجسطی: ۳۴۸
- مجلس حکما: ۳۰۴
- مجله آریانا: ۱۵۵۳
- مجله آسیایی ۵۹۶۱: Journal Asiatique
- مجله ارمغان: ۸۵۸
- مجله ایران دیروز: ۳۱
- مجله ایران نامه: ۱۴۵۹، ۱۵۰۹، ۱۵۱۴، ۱۵۲۰، ۱۵۷۷
- مجله اورینتل کالج: ۱۶۴۷
- مجله بررسیهای تاریخی: ۱۵۶۷
- مجله پر: ۱۴۵۹
- مجله دانشکده ادبیات مشهد: ۱۰۱۷
- مجله روزگار نو: ۱۶۷۷
- مجله شرقی و آمریکایی: ۱۵۲۸
- مجله نقش و نگار: ۱۶۷۷
- مجله هنر و مردم: ۱۴
- مجله یادگار: ۶، ۱۴، ۸۴، ۸۵، ۱۳۹، ۲۱۴، ۳۱۵، ۴۳۰، ۱۵۵۸، ۱۷۵۱، ۱۷۵۵، ۱۷۸۶
- مجمع الابدکار: ۶۱۳، ۸۰۸

- مجمع الاخبار: ۱۵۵۸
- مجمع الاصناف: ۶۳۲
- مجمع البحرين: ۲۲۸، ۴۱۰، ۱۰۷۹، ۱۷۶۶، ۱۷۶۸
- مجمع البيان (طبرسی): ۲۴۸، ۱۴۷۵
- مجمع التواريخ: ۱۵۵۸، ۱۷۲۵
- مجمع الخواص: ۴۲۹، ۵۰۰، ۵۱۲، ۶۷۵، ۷۳۰، ۷۳۷، ۸۱۸، ۸۲۸، ۸۳۳، ۱۰۱۷، ۱۰۲۴، ۱۱۰۲، ۱۱۹۷
- مجمع الخيار: ۱۵۹۰
- مجمع الرجال: ۴۱۷
- مجمع الروایات: ۱۶۵۵
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۶۶
- مجمع الشعراء: ۱۵۹۰، ۱۶۸۱
- مجمع الغرائب: ۱۵۰۰، ۱۷۷۲
- مجمع الفائدة: ۲۶۷
- مجمع الفرس: ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۸۲، ۳۸۳
- مجمع الفصحاء: ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۲۶، ۳۲۸، ۴۷۱، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۱، ۶۵۴، ۶۸۰، ۶۹۴، ۷۰۰، ۷۳۰، ۷۳۲، ۷۶۱، ۷۹۲، ۷۹۹، ۸۰۸، ۸۱۹، ۸۲۸، ۸۳۹، ۸۴۴، ۸۵۸، ۸۶۰، ۸۹۸، ۱۰۱۷، ۱۰۳۹، ۱۰۷۵، ۱۰۷۷، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۷، ۱۰۹۷، ۱۱۷۱، ۱۲۲۸، ۱۲۷۱، ۱۳۱۱، ۱۳۴۷، ۱۵۸۹، ۱۶۵۹، ۱۶۶۰، ۱۶۶۱، ۱۸۰۶
- مجمع الفقراء: ۱۷۷۷
- مجمع فیض: ۱۷۴۶
- مجمع القصائد: ۱۷۱۵
- مجمع النفائس: ۳۸۸، ۱۱۴۴، ۱۴۱۸
- مجمع الهدی: ۱۵۷۹، ۱۶۲۵
- مجلد التواريخ: ۱۵۶۶- زبدة التواريخ کمال الدین محمد
- مجموعه اجلال: ۶۹۶
- مجموعه خیال (مسیح کاشانی): ۱۱۹۵، ۱۱۹۷، ۱۲۰۲
- مجموعه مقالات دکتر ماهیار نوابی: ۴۳۰
- مجموعه منشآت: ۱۶۲۹- انشاء شاه طاهر
- مجموعه منشآت: ۳۱۵
- مجموعه منشآت (برهمن): ۱۷۷۶، ۱۷۷۷
- مجموعه منشآت دولتی: ۱۶۳
- مجنون و لیلی: ۵۹۵
- محاسن الادب: ۱۴۸۷
- المحاكمات فی شرح الاشارات: ۱۶۳۲

محبت نامه: ۴۵۳

محبوب القلوب: ۳۳۷، ۴۳۴، ۱۴۴۷، ۱۴۵۱، ۱۴۹۷، ۱۵۴۹، ۱۸۰۲، ۱۸۰۳، ۱۸۰۴

محجة البيضاء: ۲۰۷، ۳۳۴

محفل آرا: ۱۵۴۹، ۱۸۰۲، ۱۸۰۳، ۱۸۰۴

محفل الاصفیاء و مجمع الاولیاء: ۱۵۸۳، ۱۷۴۶-، مجمع فیض

محمود و ایاز: - مثنوی محمود و ایاز

محیط اعظم: ۱۳۷۸

محیط کونین: ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵

محیط اللغة: ۱۶۱۸

مختار الاختیار: ۱۶۱۰

مختار الانوار: ۱۶۰۹

مختار الصحاح: ۴۰۸

مختار نامه: ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۵

مختار نامه (عبد الرزاق بیگ): ۱۵۱۵

مختار نامه (نائینی): ۱۵۱۵

مختصر بیضاوی: ۱۶۵۵

مختصر مفید: ۱۵۰۱، ۱۷۸۳، ۱۷۸۴، ۱۸۰۳

مختصر وحیدی: ۴۰۲-، جمع مختصر

مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی:

۴۳۰

مخروطات: ۳۵۰

مخزن الاسرار: ۳۰۶، ۳۹۱، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۲۵، ۶۵۵، ۶۵۸، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۵، ۷۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۹۴۵، ۹۵۲،

۹۶۰، ۹۶۹، ۹۸۹، ۹۹۰، ۱۰۷۹، ۱۱۵۲، ۱۱۶۱، ۱۱۹۷، ۱۲۰۵، ۱۲۶۴، ۱۳۲۲

مخزن افغانی: ۱۷۱۲

مخزن الانشاء: ۱۸۱۰

مخزن الغرائب: ۵۳۳، ۸۹۸، ۹۰۱، ۹۵۰، ۹۶۶، ۱۰۵۶، ۱۱۵۸، ۱۲۰۴، ۱۲۱۲، ۱۵۲۴،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۶۷

۱۵۸۹

مخزن گوهر: ۶۲۶

مدار الافاضل: ۳۷۱، ۳۷۴، ۸۴۳

مدارج الفتوة: ۵۹۰، ۱۷۰۳

مدارک الاحکام (علی عاملی): ۱۸۶، ۲۶۷

مدهومات و منوهر: ۵۹۴، ۶۰۰، ۶۰۱

مذکر الاحباب: ۵۱۰، ۵۱۱

مذهب عشق: ۱۵۳۸

مرآت احمدی: ۱۵۷۵

مرآت الادوار و مرقات الاخبار: ۱۵۵۵، ۱۶۶۵، ۱۶۶۷

مرآة الاسرار: ۱۵۸۴

مرآة الافلاک (ابیوردی): ۳۴۸

مرآة الانسان: ۱۴۸۶، ۱۶۰۸

مرآة الجمال (صائب): ۱۲۷۷، ۱۳۳۰، ۱۶۰۴

مرآت الحقائق: ۳۰۱

مرآة الخيال: ۹۶۶، ۹۸۲، ۹۸۵، ۱۱۴۷، ۱۱۴۹، ۱۱۷۱، ۱۲۱۲، ۱۲۳۴، ۱۲۵۵، ۱۲۷۱، ۱۲۷۷، ۱۲۸۵، ۱۳۷۶، ۱۷۴۷

مرآة الرجال: ۱۶۲۶

مرآة الزمان: ۳۰۷

مرآت سکندری: ۱۵۷۵

مرآت الصفات: ۷۰۶

مرآت العالم: ۱۵۵۷، ۱۷۷۰

مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول: ۲۶۰

مرآت الفتوح: ۱۷۷۲

مرآت القدس: ۲۷۶، ۲۷۷، ۱۵۸۲

مرآة الکائنات: ۷۰۷

مرآة المثنوی: ۳۸۶

مرآت واردات: ۱۵۷۵

مراسلات: ۱۳۷۸

مرتفعات: ۱۷۷۲

مردم دیده: ۱۷۹۷

مرزبان نامه: ۱۴۸۴، ۱۵۴۸

مرقات الاخبار: ۱۶۶۶

مرقات الاسرار: ۳۴۰

مرکبات الشاهیه: ۳۶۲

مرکز ادوار (فیض فیاضی): ۵۹۶، ۶۱۳، ۸۵۰، ۸۵۱، ۱۵۹۷

مروج الاسواق: ۷۵۰، ۷۵۳

مزیه اللسان الفارسی ...: ۱۶۱۸

مسار الشیعه: ۱۴۶۹

مسافرتهای جهانگردان ونیزی: ۱۴۷

مسالك الافهام (شهيد ثانی): ۲۶۷
 مسالك الافهام الى آيات الاحكام (كاظمینی):
 ۲۵۰

مسالك الممالك: ۱۶۱۴، ۱۷۸۴
 مسالك و ممالك: ۳۴۷
 مسالك اليقين: ۳۲۵
 مسائل القدسيه: ۳۲۱
 مستدرک الوسائل: ۲۲۰، ۲۵۸
 مسلك المتقين: ۶۱۳
 مشابهاهت ربيعی: ۱۷۷۲
 مشارق (صدر الدين محمد): ۳۰۱
 مشارق (ابيوردی): ۳۴۸
 مشارق الالهام في شرح تجريد الكلام (فياض): ۳۲۷
 المشاعر: ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳
 مشرق الانوار: ۳۰۶
 مشرق الشمسين: ۲۵۶، ۱۰۴۲
 مشرق الشمسين و اكسير السعادتین: ۲۶۸
 مشعشعيان: ۶، ۱۳۹
 تاريخ ادبيات در ايران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۶۸
 مشكوة: ۱۶۲
 مشهد الانوار: ۷۰۶
 مصابيح الهدى و مفاتيح المنى: ۳۲۷، ۱۴۷۹
 المصاحف: ۱۴۱
 مصائب النواصب: ۱۹۴، ۲۷۳، ۱۷۰۶
 مصباح الخزائن و مفتاح الدفائن: ۳۶۳
 مصدر الآثار: ۱۲۸۶
 مصطلحات الشعراء: ۳۷۱
 مصفاة الاشباح: ۳۲۹
 مصقل صفا: ۲۷۷
 مضمار دانش: ۳۶۶
 مطاعن المجرميه: ۱۵۰۷، ۱۵۰۸
 مطالب السؤل في مناقب آل الرسول: ۱۴۱
 مطالب العشاق: ۱۴۸۹

- مطالع الانوار: ۳۴۹، ۱۵۸۰
 مطلع: ۴۰۴، ۴۰۵
 مطلع الفجر: ۷۱۵
 مطلوب الطالبین: ۱۵۸۵
 مطمح الانظار: ۶۱۳، ۱۱۲۲
 مظاهر الالهیه: ۳۲۱
 مظهر الآثار: ۶۱۲، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۰، ۷۶۵، ۱۶۶۴
 مظهر الاسرار: ۶۱۳، ۷۴۹
 مظهر الانوار: ۶۵۷
 المعارج: ۳۴۷
 معارج النبوة: ۵۹۰
 المعارف: ۳۳۳، ۱۶۶۶
 معارف (ابن قتیبه): ۱۶۶۶
 معارف (منصوری): ۳۰۱
 معالم الدین: ۲۶۶
 معالم الشفاء: ۳۰۳، ۳۵۸
 معاهد التنصيص: ۴۱۵
 معتصم الشیعه فی احکام الشریعه: ۲۶۹
 المعجم: ۳۹۶
 معجم البلدان: ۱۵۱۷، ۱۶۰۴، ۱۷۸۴
 معجم فی الاخبار: ۱۶۵۵
 معدن الاخبار احمدی: ۱۵۵۷
 معدن الجواهر: ۴۳۵، ۱۴۹۷، ۱۵۵۰، ۱۷۱۹، ۱۷۲۰
 معدن الشفاء سکندر شاهي: ۳۵۸
 معراج الآمال: ۶۹۶
 معراج الخيال (مثنوی): ۳۱۸
 معراج الفصاحة: ۱۷۷۲
 معراج الکاملین: ۷۱۴
 معراج الکمال: ۱۷۹۲
 معرفة الناقلين: ۴۱۷
 معشوق لا يزال: ۶۹۶
 معميات (جامی): ۳۹۹
 معميات (محتشم): ۷۹۵

- معمیات (میر حسین معمای): ۴۰۰
- المغازی (ابن متبه): ۱۶۶۶
- المغازی (محمد بن اسحاق): ۱۶۶۶
- المغرب فی لغه الفقه: ۳۹۰
- مفاتیح ابواب الجنان: ۳۲۹
- مفاتیح الاعجاز: ۶۴۲
- مفاتیح الشرایع: ۲۶۹
- مفاتیح الغیب: ۲۵۱
- مفتاح الاخلاق: ۱۴۹۷
- مفاتیح البدایع: ۴۰۲
- مفتاح السعادة: ۴۶، ۲۸۸
- مفتاح السعادة و مصباح السیادة: ۲۸۷
- مفتاح العلوم سکاکی: ۴۱۵
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۶۹
- مفتاح الفلاح: ۱۴۶۷
- مفتاح المعضلات: ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۷
- مفتاح النجات: ۱۴۶۵
- مفتاح النجاح: ۱۶۲۵
- مفتاح النکات: ۸۰۵
- مفرح القلوب: ۳۶۱
- مفرح یاقوتی: ۳۶۲
- مقالات خمس: ۱۴۶۵
- مقالات الشعر: ۱۵۰۳، ۱۵۴۱
- مقالات شیخ اشراق: ۳۲۴
- مقالات نقطویان: ۱۴۸۳
- مقاله ابو مسلم خراسانی: ۱۹۱
- مقاله اسیر: ۱۲۱۲
- مقاله اقبال آشتیانی با عنوان (زبان ترکی در آذربایجان): ۴۳۰
- مقاله اقبال نامه: ۱۵۱۷
- مقاله بنج: ۱۲۱
- مقاله حسین نخجوانی: ۱۵۱۶
- مقاله حشیش: ۱۲۱
- مقاله خلاصه و منتخب خلاصه الاشعار:

۱۰۱۷

مقاله دجال: ۶۶

مقاله دکتر محمد مرسلین: ۱۰۵۶

مقاله زبان کنونی آذربایجان (مجموعه مقالات دکتر نوابی): ۴۳۱

مقاله زبان مردم تبریز در پایان سده دهم و آغاز سده یازدهم هجری از مجموعه مقالات دکتر نوابی: ۴۳۰

مقاله شرفنامه شاهی: ۱۵۷۷

مقاله عباس اقبال آشتیانی: ۴۳۰

مقاله علینقی منزوی: ۱۵۱۶

مقاله «فضولی بغدادی»: ۶۷۵

مقاله لیت‌مان درباره الف لیله و لیله: ۱۲۱

مقاله محمد جعفر محجوب: ۱۵۱۴، ۱۵۲۰

مقاله «یادی از عظمت ایران»: ۱۴

مقالید ترکیه: ۳۹۴

مقامات: ۱۷۸، ۲۱۵

مقامات یمینی: ۱۶۶۶

مقباس المصباح: ۱۴۶۶

مقدمه آقای رحیموف بر آثار عبدی شیرازی:

۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۱

مقدمه احیاء الملوك: ۱۷۲۲

مقدمه الادب زمخشری: ۳۹۰

مقدمه ایرج افشار: ۷۶۱

مقدمه تذکره السلاطین: ۱۶۴۶

مقدمه الحركة و التحقيق فیها: ۳۱۱، ۳۱۲

مقدمه دارابنامه طرسوسی: ۱۹۲

مقدمه دستور العلاج: ۳۵۵

مقدمه دستورنامه کسروی: ۱۷۵۹

مقدمه دکتر حسین نخعی (بر دیوان وحشی):

۷۶۱

مقدمه دیوان بیرام خان: ۴۶۹

مقدمه دیوان غزالی مشهدی: ۵۵۲

مقدمه دیوان کاهی: ۷۵۵

مقدمه دیوان نظام دستغیب: ۱۰۱۲، ۱۰۱۴

مقدمه رحیموف بر چاپ آثار عبدی شیرازی:

۷۴۶، ۷۵۱

مقدمه رساله روحی انارجانی: ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱

مقدمه رشید یاسمی بر دیوان وحشی: ۷۶۱

مقدمه عالم آرا (افشار): ۱۷۴۲، ۱۷۴۳

مقدمه قانون همایونی: ۱۵۵۳، ۱۵۶۲

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۷۰

مقدمه کلیات فیضی: ۸۳۹

مقدمه النحو: ۴۱۳

مقصد الاسنی فی تحقیق ماهیه الحركة: ۳۴۰

مقوله الحركة: ۳۱۱، ۳۱۲

مکاتبات علامی: ۱۵۹۷، ۱۷۰۰

مکاتیب: ۱۴۶۱

مکاتیب قطب الدین محیی: ۱۶۱۱

مکارم الاخلاق و غرایب الاسرار: ۱۴۸۷، ۱۵۶۲

مکارم الکرام: ۱۶۲۵

مکاشفات رضوی (محمد رضا): ۲۲۳

ملاذ الاخیار: ۲۱۶

ملاذ المجتهدین: ۲۶۶

ملحقات برهان قاطع: ۳۸۵

ملحق تحفه القراء: ۲۴۵

ملک محمد و شاه کشمیر: ۱۵۲۵

ملک محمد و گیتی افروز: ۱۵۲۵

الملل و النحل: ۱۴۷۹، ۱۴۸۱

مناجات درویشانه: ۷۵۲

مناظره اربع عناصر: ۱۷۴۹

مناظره تیغ و قلم: ۱۷۴۹

مناظره روز و شب: ۱۷۴۹

مناقب افلاکی: ۱۵۸۲

مناقب الحضرات: ۱۵۸۵

مناقب العارفين: ۱۶۲۸

مناقب الفضلا: ۱۶۸۱

مناقب نامه مرتضوی: ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۵۸۱

منبع الاشعار: ۷۱۵

منبع الانهار: ۶۱۵، -نورس نامه

منتخب تاریخ و صاف: ۱۵۶۲

منتخب التواریخ: ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۶، ۷۰۳، ۷۲۹، ۷۵۵، ۷۸۹، ۸۰۴، ۸۴۲، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۸۳، ۹۲۰، ۹۲۸، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۷۹، ۱۵۳۹،

۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۵۷، ۱۵۷۱، ۱۶۱۴، ۱۶۳۴، ۱۶۳۷، ۱۶۵۴، ۱۶۸۴، ۱۷۰۵، ۱۷۱۶، ۱۷۵۰

منتخب اللباب: ۱۹۹، ۳۸۷، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۵۷۲

منتخب اللغات شاهجهانی: ۳۸۷، ۴۱۰، ۴۱۱

منتخب حلل مطرز: ۴۰۰

منتخب النفائس: ۱۱۸۲

منتظم ابو الفرج بن الجوزی: ۱۶۶۶

منتظم ناصری: ۹۹۴، ۱۰۷۰

منتهی الادراک فی مدارک الافلاک: ۳۴۷

منتهی الارب: ۴۱۰، ۴۱۱

منشآت: ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶

منشآت ابو الفضل: ۳۸۷

منشآت (اسکندر بیک): ۱۷۴۳

منشآت (استرآبادی): ۴۳۵

منشآت (برهمن): ۱۵۹۸، ۱۷۷۸

منشآت (جلالا): ۱۷۶۱

منشآت (حسین خوانساری): ۳۱۵

منشآت السلاطین: ۷۱، ۱۶۳، ۱۵۹۵

منشآت شاه طاهر: ۱۵۹۵، ۱۶۲۹، -انشاء روح افزا

منشآت ظهوری: ۹۷۹

منشآت عبد العلی عزیزی: ۱۵۹۸

منشآت فریدون بیگ: -منشآت السلاطین

منشآت فیضی: ۱۵۹۶، ۱۵۹۷

منشآت قزوینی: ۱۳۴۹

منشآت قطب بن محیی: ۱۵۹۵

منشآت میرزا مهدی خان: ۴۳۵، ۱۸۰۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۷۱

منشآت نصیرا: ۱۰۳۳

منشآت نعمت خان عالی: ۱۷۹۰

منشآت نگارستان: ۱۵۹۷

منشآت نوباوه: ۱۵۹۷

منشور شاهی: ۷۵۰

منطق (دوانی): ۲۹۱

منطق الطیر: ۷۱۵

منظور انظار: ۶۱۴

منظومه استقامت نامه (وحشی): ۷۶۶

منظومه اکبر نامه (فیضی): ۵۹۶

منظومه انیسی: ۵۹۷

منظومه ایرج و گیتی: ۹۸۹

منظومه بهار و خزان (ضمیری): ۵۹۵

منظومه پری صورت (میر معصوم نامی):

۵۹۶

منظومه تول سی داس: ۱۵۴۷

منظومه حسن و عشق: ۱۳۷۴

منظومه حسن و ناز (نامی صفوی): ۵۹۶

منظومه خسرو و شیرین (ابراهیم ادهم): ۵۹۷

منظومه خسرو و شیرین (شاپور تهرانی):

۵۹۷

منظومه خسرو و شیرین (کاشی): ۵۹۷

منظومه خسرو و شیرین (ملک مشرقی):

۵۹۷

منظومه خسرو و شیرین (وصلی تهرانی):

۵۹۷

منظومه رام و سیتا (مسیحا پانی پتی): ۵۹۹

منظومه زلالی: ۵۹۷

منظومه سلیمان و بلقیس: ۵۹۴

منظومه سلیمان و بلقیس (حیاتی): ۵۹۸

منظومه سلیمان و بلقیس (فیضی فیاض):

۵۹۶

منظومه سوزو گداز (طالب آملی): ۸۸۶، ۸۸۷، ۱۰۶۲

منظومه شاهد و مشهود (اکسیر): ۵۹۸

منظومه شاهنامه ماضی: ۵۷۵

منظومه شیرین و خسرو (آصفخان): ۵۱۵

منظومه شیرین و خسرو (میر جمله): ۵۹۶

منظومه شیرین و خسرو (نظامی): ۵۱۵

منظومه طالب: ۱۰۶۱

منظومه فرهاد و شیرین (عرفی): ۵۹۶

منظومه فرهاد و شیرین (کوثری): ۴۹۳، ۵۹۷

منظومه فرهاد و شیرین (وحشی بافقی):

۵۹۵

منظومه قضا و قدر: ۱۰۶۲، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۱۶۱، ۱۱۹۷

منظومه قضا و قدر (رکنا مسیح): ۵۹۸

منظومه قضا و قدر (سلیم تهرانی): ۵۹۸، ۵۹۹

منظومه قضا و قدر (سلیم یزدی): ۵۹۸

منظومه قضا و قدر (طالب آملی): ۵۹۸، ۵۹۹

منظومه قضا و قدر (میر یحیی کاشی): ۵۹۹

منظومه قضا و قدر (نور الله اصفهانی): ۵۹۹

منظومه الکامل فی الصناعات: ۲۴۶

منظومه لیلی و مجنون (رهاییی خوافی): ۵۹۵

منظومه لیلی و مجنون (ضمیری): ۵۹۵

منظومه لیلی و مجنون (قاسم خان موجی):

۵۹۵

منظومه لیلی و مجنون (محمود بیگ): ۵۹۵

منظومه لیلی و مجنون (میر جمله): ۵۹۶

منظومه محمود و ایاز: ۵۹۴

منظومه مدهومالت و منوهر (ناصر علی

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۷۲

سهرندی): ۶۰۱

منظومه مرکز ادوار: ۵۴۴

منظومه مه‌بهاراته: ۱۵۴۱، ۱۵۴۴

منظومه مهر و محبت (حکیم شفایی): ۵۹۶

منظومه مهر و وفا: ۱۷۷۹

مونس الارواح: ۱۵۸۳، ۱۵۸۵

منظومه مهر و وفا عرشی: ۵۹۸، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴

منظومه مهر و وفا (محمود بیگ): ۵۹۵، ۶۱۴

منظومه نادری: ۵۸۳

منظومه ناز و نیاز (شاه فقیر الله آفرین): ۶۰۱، ۶۰۲، ۱۴۰۴

منظومه ناز و نیاز (ضمیری اصفهانی): ۵۹۵، ۵۹۸

منظومه ناز و نیاز (کشمیری): ۵۹۷

منظومه ناظر و منظور (جامی ابرقوهی): ۶۰۲

منظومه ناظر و منظور (وحشی بافقی): ۵۹۵، ۶۲۸

منظومه نان و پنیر: ۱۰۴۲

منظومه نان و حلوا: ۱۰۴۲

منظومه نرگسدان: ۵۷، ۱۲۵۲

منظومه نل و دمن (فیضی فیاضی): ۵۹۶، ۵۹۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۷

منظومه وامق و عذرا: ۶۹۶، ۵۹۵

منظومه هفت کشور (فیضی فیاضی): ۵۹۶

منظومه واله و سلطان (فقیر دهلوی): ۶۰۲

منظومه ویس و رامین: ۷۶۸

منظومه یوسف و زلیخا (جامی): ۵۹۶، ۱۲۶۸

منظومه یوسف و زلیخا (قاسم خان موجی):

۵۹۵

منظومه یوسف و زلیخا (محمد بیگ ترکمان): ۶۱۴

منظومه یوسف و زلیخا (محمود بیگ): ۵۹۵

منظومه یوسف و زلیخا (ناظم هروی): ۵۹۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹

من لا يحضره الامام: ۲۵۸

من لا يحضره الفقيه: ۱۸۰، ۲۰۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۵، ۱۴۶۹

منهج الصادقين: ۱۶۷۵، ۱۶۷۶

منهج الفضالین فی معرفه الائمه الکاملین:

۱۶۱۶

منهج المقال: ۴۱۸

منهج النجات: ۱۶۱۶

منیة الممارسين: ۲۶۳، ۲۶۵

موارد الکلم: ۸۴۹

مواهب الهی: ۱۴۴۷، ۱۶۰۵، ۱۶۶۷

الموجز فی الطب: ۱۶۴۵

موش و گربه (بهائی): ۱۰۴۲

موضح الرشاد: ۴۱۴

موضوعات العلوم: ۲۸۸

موعظه جهانگیری: ۱۴۸۹

مونس ابرار (قصیده): ۲۱۳، ۲۸۲

مونس الارواح: ۱۵۸۳، ۱۵۸۵

مؤید الفضلاء: ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۸

مهابهاراتا: ۵۹۶، ۵۹۹، ۶۰۰، ۱۴۵۳، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۵۴۱، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۷۱

مهر و وفا: ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۰۱، ۶۱۴، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۷۷۹

مهر و ماه (عاقلمخان رازی): ۶۰۱

مهر و محبت شفائی: ۱۰۷۹

مهمان نامه بخارا: ۵۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۷۳

مهیج الاشواق: ۷۵۰

المیامر: ۳۳۸

میخانه: ۹۶۸، ۱۵۹۱، ۱۷۳۶، ۱۷۳۷

میخانه فانی: ۶۱۳، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷

میخانه صائب: ۱۲۷۷

میزان الانتظام: ۲۹۸

میزان الحکم: ۱۶۱۱

میزان الصواب: ۲۶۳

میزان الطب: ۳۶۰

میکده: ۹۹۲، ۱۰۰۱، ۱۰۰۸

ن- نادر الزمانی: - تاریخ محمد شاهی

نادر شاه: ۶، ۱۸۰۶

ناز و نیاز: ۵۹۵، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۱۵، ۶۹۶، ۱۲۸۶، ۱۴۰۴

ناظر و منظور: ۵۹۵، ۶۰۲، ۷۶۶

نامه عالم آرای نادری: ۶، ۱۵۶۹، ۱۸۰۶

نامه عالم آرای صفوی: ۱۵۶۹

نامه نامی: ۱۵۹۴، ۱۵۹۵

نان و پنیر: ۱۰۴۲

نبراس الضیاء فی شرح باب البداء: ۲۷۵، ۳۰۶

نتایج الافکار: ۱۲۴، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۰۴، ۵۱۲، ۵۷۱، ۵۷۸، ۵۸۷، ۵۹۰

۶۲۴، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۶۲، ۶۹۱، ۶۹۴، ۷۰۰، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۵۵، ۷۶۱، ۷۷۷، ۷۸۰، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۹، ۸۱۸، ۸۲۷، ۸۳۹، ۸۵۸

۸۶۱، ۸۷۳، ۸۸۳، ۸۹۲، ۸۹۷، ۹۱۷، ۹۲۰، ۹۲۸، ۹۳۸، ۹۴۴، ۹۵۰، ۹۵۸، ۹۶۶، ۹۶۸، ۹۷۳، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۸۹، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۸

۱۰۳۹، ۱۰۵۶، ۱۰۶۹، ۱۰۷۵، ۱۰۹۷، ۱۱۱۱، ۱۱۲۶، ۱۱۲۸، ۱۱۴۷، ۱۱۵۸، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۷۱، ۱۱۸۴، ۱۱۹۳، ۱۲۰۴، ۱۲۱۲، ۱۲۲۳

۱۲۲۸، ۱۲۳۱، ۱۲۳۶، ۱۲۴۱، ۱۲۵۵، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۶، ۱۲۷۱، ۱۲۸۵، ۱۳۰۱، ۱۳۲۱، ۱۳۲۴، ۱۳۳۳، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۷

- ۱۳۴۸، ۱۳۵۲، ۱۳۵۴، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۳، ۱۳۷۲، ۱۳۷۴، ۱۳۷۶، ۱۳۸۶، ۱۳۹۴، ۱۳۹۸، ۱۴۰۴، ۱۴۰۹، ۱۴۱۱، ۱۴۱۴، ۱۴۱۹، ۱۴۸۰، ۱۶۶۰، ۱۷۳۰، ۱۷۴۷، ۱۷۷۰، ۱۷۹۹
- نجات المؤمنین: ۱۲۸۶
- نرگسدان: ۵۷، ۱۲۵۲
- نزهة الارواح و ...: ۱۵۸۶
- نزهت جهان و نادره زمان: ۱۶۱۴
- نزهة العیون النواظر و تحفة القلوب و الخواطر: ۱۵۸۳
- نزهة القلوب: ۱۴۰، ۱۷۲۸، ۱۷۸۴
- نزیل التنزیل: ۳۹۳
- نسبنامه شهریار: ۵۷۶
- نسخ جهان آرا: ۱۵۵۵، ۱۶۵۵، ۱۶۸۰، ۱۷۱۶
- نسخه جامع: ۴۱۱
- نسخه جامعه مراسلات اولو الالباب: ۱۵۹۹
- نسخه کلیات قدسی در کتابخانه موزه بریتانیا: ۵۷۸
- نسخه میرزا: ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۶
- نسخه ناسخه: ۳۸۶
- نشاه بی خمار (بلیانی): ۶۱۶
- نشر عشق: ۱۲۸۹
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۷۴
- نشر الامان فی الامصار و الاوطان: ۱۶۲۶
- نشریه دانشکده ادبیات تبریز: ۶۷۵، ۱۵۱۶، ۱۶۳۳، ۱۶۷۸
- نصاب الصبیان: ۳۵۷، ۴۱۲
- نصاب المولوی: ۲۲۳
- نصاب نزهة الصبیان: ۴۱۲
- نصایح یوسفی: ۱۴۸۶
- نصیحة الملوک: ۱۴۸۴
- نصیحت نامه: ۱۶۴۵
- نظام التواریخ: ۱۶۶۷
- نعمه الله فی لغة الفرس: ۳۹۳
- نفائس الانفاس: ۱۴۶۱
- نفائس المآثر: ۷۱۹، ۷۳۱، ۸۰۳، ۱۵۹۱، ۱۶۱۲، ۱۶۳۵، ۱۶۳۷
- نفحات الهیه: ۳۳۹، ۳۴۰

- نفحات الانس: ۲۲۴، ۱۶۳۷
- نفحات الملوکوتیه: ۲۰۹، ۳۳۱
- نقاوه الاثر فی ذکر الاخیار: ۱۵۶۵، ۱۶۹۷
- نقاوه الادوار: ۳۵۴ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۹۷۴ ۲ - فهرست اسامی کتب و رسالات ص: ۱۹۱۵
- لرجال: ۴۱۸
- نقش بدیع: ۶۱۳، ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۹
- نقش پارسی بر احجار هند: ۱۱۵۱
- التقص: ۱۸۹
- نقل عشاق: ۷۹۵
- نکات: ۱۳۷۸
- نکات بیدل: ۱۷۹۴
- نگارستان (ابن کمال پاشا): ۳۹۲، ۳۹۶، ۱۴۹۷، ۱۵۵۰، ۱۶۱۵، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۷۴۹
- نگارستان (منیر): ۱۵۹۷، ۱۷۴۸، ۱۷۴۹
- نگارستان سخن: ۷۳۷، ۱۰۳۳، ۱۲۸۹، ۱۷۲۸
- نل و دمن: ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲
- نمکدان حقیقت: ۶۱۳
- نمونه انشاء: ۱۷۷۲
- نوادر الاخبار: ۲۵۷، ۲۶۱، ۳۲۹، ۱۵۷۵
- نوادر الحکایات: ۱۵۴۹، ۱۷۳۶، ۱۷۳۷
- نوادر النقول: ۱۵۵۰، ۱۷۹۵
- نواقب المناقب: ۱۵۸۲
- نواقض الروافض: ۱۹۴، ۲۷۳
- نوباوه: ۱۷۴۹
- نورس خیال: ۹۷۹
- نورس نامه فرشته: ۱۷۱۰
- نورس نامه ملک قمی: ۹۵۲
- نور علی نور: ۱۳۷۴
- نورنامه: ۵۹۶، ۹۲۰، ۹۲۴
- نوش آفرین نامه: ۱۵۲۳، ۱۵۲۴
- نهایه الاعجاز: ۷۵۰
- نهایه السحر: ۶۹۶
- نهج البلاغه: ۲۹۸، ۱۴۷۲، ۱۴۷۴، ۱۶۲۵
- نهج الحق و کشف الصدق: ۲۷۲، ۱۷۰۶

نهج الفصاحه: ۱۴۷۲

نهج المتقین فی اخلاق سید المرسلین: ۱۴۸۷، ۱۶۲۶

نیاز و ناز: ۵۹۸

- و- واجب الحفظ: ۱۲۷۷

الواردات القلبیه: ۲۸۱، ۳۲۱، ۳۲۳

وافی: ۲۵۷، ۲۷۵، ۳۲۹

واقعات بابری: ۴۵۱، ۱۵۷۲، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰،

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۷۵

۱۶۱۱، ۱۶۸۷

واقعات درانی: ۵

واقعات شیخ زین: ۱۶۵۵

واقعات کشمیر: ۱۵۷۵

واقعات مشتاقی: ۱۶۸۷

واقعات همایون پادشاه: ۱۶۸۷

واقعیات بهادر شاه: ۱۳۷۴

واله و سلطان: ۶۰۲، ۱۴۱۸، ۱۷۹۸

وامق و عذرا: ۵۹۵، ۶۹۶

وجدیه جان: ۱۷۷۲

وجودیه: ۳۴۲

الوجیز: ۲۴۸، ۴۱۸

الوجیز لغت سروری عجم: ۳۸۲

وجیزه: ۲۵۶

وحده الوجود: ۲۲۶

وداها: ۱۴۸۲، ۱۵۴۴، ۱۷۶۸

ورد الابرار: ۱۱۸۲

ورد الجنة و بدر الجنة: ۲۵۵

وسایل: ۲۵۸

وسواسیه: ۱۰۴۰- رساله طهماسبیه

وسيلة النجات: ۱۶۲۵

وصف کشمیر: ۱۱۶۱

وضع ایران در سال ۱۶۶۰: ۵۵

وفیات الاعیان: ۱۶۶۷، ۱۷۲۸، ۱۸۰۷

وقایع حیدرآباد: ۱۳۶۴، ۱۷۹۰

وقایع الزمان: ۵۸۱

وقایع حواریان دوازده گانه: ۲۷۶

ولاء العدل: ۱۴۹۶

ویس و رامین: ۷۶۸

- ه - هدایه الابرار فی اصول الدین: ۲۶۶

هدایه الحکمه: ۱۶۶۷

هدیه یا هادیه (قطبشاهی): ۱۴۶۳

هدیه الاحباب: ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۵

هدیه الاشراف: ۳۳۵

هدیه العارفين: ۴۶، ۷۰۰، ۷۰۶، ۱۵۸۳، ۱۶۰۳، ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۱، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۵۹، ۱۷۴۷

هزار و یکشب: ۱۲۱، ۱۷۵۷

هشت بهشت: ۷۵۲، ۱۵۷۶، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵

هفت آسمان: ۵۱۹، ۵۲۰، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۵۳، ۶۵۹، ۷۰۰، ۷۰۶، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۶۱، ۷۶۳، ۷۹۹، ۸۳۹، ۸۵۱، ۹۳۱، ۹۴۴

۹۵۰، ۹۶۶، ۱۰۴۰، ۱۰۷۵، ۱۱۲۶، ۱۱۳۱، ۱۱۴۷، ۱۱۵۲، ۱۱۵۸، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۱۴، ۱۲۶۰، ۱۳۴۲

هفت آشوب: ۹۶۸ - هفت سیاره، هفت گنج

هفت اختر (عبدی بیگ): ۵۹۵، ۷۴۹، ۷۵۴، ۱۲۸۶

هفت اقلیم: ۱۲۵، ۳۷۶، ۴۰۲، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۸، ۴۹۰، ۵۴۶، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۷، ۶۰۸

۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۸، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۹۴، ۷۰۱، ۷۰۷، ۷۱۹، ۷۳۵

۷۳۷، ۷۴۱، ۷۴۶، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۶۱، ۷۷۸، ۷۸۲، ۷۸۸، ۷۹۲، ۷۹۹، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۳۳، ۸۳۹، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۵، ۸۸۳، ۸۹۲، ۸۹۷

۹۱۷، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۷۶

۹۳۱، ۹۳۷، ۹۴۰، ۹۵۰، ۹۵۲، ۹۶۵، ۹۷۳، ۹۹۲، ۹۹۵، ۱۰۰۳، ۱۰۰۵، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۷، ۱۰۴۷، ۱۰۵۲، ۱۰۷۵، ۱۰۹۷

۱۰۹۸، ۱۱۹۳، ۱۴۵۰، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۹، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۳۴، ۱۶۶۴، ۱۶۸۱، ۱۶۸۸، ۱۶۸۹، ۱۶۹۰، ۱۶۹۷، ۱۷۸۴

هفت اورنگ جامی: ۵۹۴، ۹۶۸

هفت بند (حسن کاشی): ۶۲۴

هفت پیکر: - هفت گنبد نظامی

هفت پیکر (کاشف): ۱۷۶۳

هفت تماشا: ۱۴۸۳

هفت سیاره (زلالی): ۹۶۸

هفت کشور: ۵۹۶، ۸۵۰، ۱۴۸۸، ۱۶۴۸

هفت کشور فیضی: ۸۵۰

هفت گنبد (نظامی): ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۸، ۷۵۱، ۸۵۰، ۱۱۲۳، ۱۳۲۲، ۱۳۴۹، ۱۷۶۳

هفت گنج (زالی): ۹۶۸، ۹۶۹

هفت لشکر: ۱۵۱۹

هفت مثنوی: ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۱

همایون نامه: ۶، ۱۴، ۵۷۶

همم الثواقب: ۱۴۶۹

همیشه بهار: ۱۳۸۹

هنجار: ۱۶۰۵

هنگامه عشق: ۱۵۴۳

الهیات: ۳۳۸

هیاکل النور: ۳۰۲

هیروور انجهن: ۵۹۴، ۶۰۱

- ی- یادداشت های سید محمد ترابی: ۱۴۸۷، ۱۴۹۷، ۱۵۱۳

یادی از عظمت ایران در مجله یادگار: ۱۴

ید بیضاء: ۱۲۸۹

یسنا: ۱۴۷۷

تنبوع: ۳۶۲

یوسف و زلیخا: ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۱۴، ۹۷۰، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۷۷

۳- فهرست اماکن و اعلام جغرافیایی

- آ- آبعلی: ۱۵۱۵

آب کورنگ: ۵۸۰

آب هلمنده: ۱۶۷۰

آذربایجان: ۱۲، ۱۹، ۲۴، ۳۸، ۳۹، ۶۵، ۶۸، ۷۸، ۹۲، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۱، ۲۲۹، ۳۸۵، ۴۰۲، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱،

۴۳۲، ۶۶۳، ۶۷۵، ۸۹۸، ۹۳۸، ۱۰۲۵، ۱۵۶۹، ۱۶۰۴، ۱۶۲۰، ۱۶۳۵، ۱۶۸۱، ۱۷۹۱

آذربایجان شوروی: ۱۳۰، ۴۲۴

آرتیما: ۱۰۶۹، ۱۰۷۰

آستارا: ۱۷۰۹

آستانه حضرت عبد العظیم: ۱۶۷۸

استرازبورگ: ۱۴۸۲

آسیا: ۴۵، ۱۲۲، ۴۲۱، ۴۲۲، ۱۲۷۸، ۱۴۴۳، ۱۵۹۹

آسیای صغیر: ۴۲، ۴۳، ۹۲، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۴۰، ۲۲۲، ۲۸۷، ۳۴۳، ۱۰۹۰، ۱۴۸۳، ۱۷۱۶، ۱۷۲۵

آسیای مرکزی: ۵۰، ۶۳، ۶۶، ۱۲۸، ۲۲۲، ۳۶۸، ۳۹۴، ۴۲۲، ۴۲۸، ۵۰۹، ۱۵۵۰، ۱۶۵۲

آشور: ۱۱۹

آصفیه: ۱۵۲۱

آفریقا: ۴۵

آکادمی علوم آذربایجان شوروی: ۴۲۴

آلمان: ۵۶، ۷۵، ۱۷۶۹

آلمان غربی: ۱۶۹۸

آمد: ۱۶۶۵

آمریکای شمالی: ۱۴۵۹

آمل: ۵۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۷

آمویه دریا: ۴۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۸۰، ۴۲۱، ۱۶۴۵

آناطولی: ۷۲، ۹۴، ۱۳۰، ۱۳۹، ۲۷۹، ۴۲۴، ۱۶۱۸

- الف - ابرقوه: ۶۵، ۴۷۹

ابهر: ۱۶۳۴

ایبض (شهر): ۱۵۲۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۷۸

ایبورد: ۳۹، ۷۹۵، ۱۵۶۹، ۱۶۹۱

اجمیر: ۸۹۳، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۱۹۶، ۱۳۱۲، ۱۵۴۶، ۱۵۸۷، ۱۶۳۷

الاحساء: ۱۲۷، ۲۸۰، ۳۶۷

احمدآباد: ۵۸۲، ۱۶۸۵، ۱۶۹۱

احمدآباد گجرات: ۴۹۴، ۷۰۳، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۷، ۹۳۲، ۱۰۴۹، ۱۱۵۰، ۱۲۸۵، ۱۷۳۳

احمدنگر: ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۶۶۴، ۶۶۵، ۸۱۵، ۸۴۳، ۸۴۷، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۷۸، ۱۶۵۴، ۱۶۵۹، ۱۶۹۱، ۱۷۰۱

ادرنه: ۱۶۱۸

ادریس کوشکو: ۱۶۰۴

اراک: ۱۸۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۸، ۱۶۰۰

اران: ۱۹، ۱۶۰۴، ۱۶۹۲

اردبیل: ۷۳، ۹۲، ۱۴۰، ۱۷۰، ۲۴۳، ۳۴۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۶۷۲، ۷۴۸، ۱۳۰۷، ۱۴۷۲، ۱۶۶۱، ۱۶۹۱

اردستان: ۷۴۲

اردکان فارس: ۳۱۷

ارزنه الروم: ۱۳

ارس: ۱۶۰۴

ارگ: ۱۲۳۴

ارلات: ۱۳۷۷

ارمنستان: ۱۳، ۲۹، ۴۰، ۱۳۳، ۱۶۰۴، ۱۶۹۲

اروپا: ۴۵، ۶۹، ۷۴، ۷۸، ۳۷۱، ۴۲۱، ۱۵۴۱، ۱۵۶۹، ۱۵۹۹

اروندرو: ۱۵۱

اریسا: ۱۶۹۱

اسپانیا: ۷۵، ۱۶۶

استانبول: ۶۹، ۷۱، ۷۵، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۵۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۴۴، ۳۵۶، ۳۸۱، ۴۶۵، ۶۷۵، ۶۸۰، ۷۰۰، ۷۲۹، ۷۷۷، ۷۹۹، ۸۱۵

۸۲۷، ۹۳۷، ۹۵۰، ۹۶۶، ۱۰۹۰، ۱۳۱۳، ۱۵۰۰، ۱۵۲۷، ۱۵۸۶، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹، ۱۶۱۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۳۴، ۱۶۴۱

۱۶۴۲، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴، ۱۶۵۹، ۱۶۶۴، ۱۶۶۵، ۱۶۸۸

استرآباد: ۲۵، ۳۸، ۱۰۲، ۴۰۲، ۶۳۰، ۸۵۸، ۱۶۹۱، ۱۷۹۲، ۱۸۰۶

استرازیورگ: ۱۴۸۲، ۱۷۶۹

اسدآباد: ۸۹۲

اسکوب: ۱۶۱۸

اسکندریه: ۳۳۸

اسلامآباد: ۱۵۶۳

اسنابروک: ۱۶۹۸

اشرف البلاد: - بهشهر

اصفهان: ۱۲، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۵۵، ۵۶، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۱، ۹۷، ۹۸

۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۵، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۰

۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۸۱، ۴۲۸، ۴۷۹، ۴۸۶، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۳۷، ۷۴۲، ۷۴۷، ۸۱۸، ۸۳۳

۸۶۵، ۹۱۷، ۹۳۸، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۷۲، ۹۸۹، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۵۷، ۱۰۷۰، ۱۰۷۶، ۱۰۷۸

۱۰۸۳، ۱۰۸۸، ۱۰۹۹، ۱۱۱۸، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۵۹، ۱۱۶۷، ۱۱۸۴

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۷۹

۱۱۹۶، ۱۲۱۳، ۱۲۲۴، ۱۲۴۷، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۵، ۱۲۸۹، ۱۳۰۷، ۱۳۲۲، ۱۳۳۰، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۵۹، ۱۴۱۵، ۱۵۲۶، ۱۵۶۸، ۱۶۰۷

۱۶۹۱، ۱۷۲۳، ۱۷۳۱، ۱۷۴۲، ۱۷۶۳، ۱۷۸۰، ۱۷۸۴، ۱۷۸۵، ۱۷۹۱، ۱۷۹۲، ۱۷۹۸، ۱۸۰۲، ۱۸۰۷

افرنج: ۱۵۶۰

افغانستان: ۲۷، ۴۷، ۵۹، ۵۸۴، ۵۸۵، ۱۲۷۸، ۱۵۷۶، ۱۷۱۳

اقیانوس هند: ۵۲

اکبرآباد هند: ۳۸۸، ۴۸۱، ۵۹۰، ۸۴۰، ۱۲۰۴، ۱۳۱۳، ۱۳۷۳، ۱۳۹۸، ۱۴۱۸، ۱۴۵۶، ۱۴۸۰، ۱۷۰۶

اگرا: - اگرا

اگره: ۱۱۳، ۲۷۶، ۳۵۳، ۳۷۷، ۳۷۹، ۴۶۰، ۴۷۲، ۴۸۴، ۴۸۸، ۷۵۶، ۸۴۰، ۸۴۵، ۸۴۸، ۸۹۸، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۹۳، ۱۰۰۱، ۱۰۰۴، ۱۰۰۸

۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۱۳۰، ۱۱۶۰، ۱۱۷۲، ۱۱۸۵، ۱۱۹۵، ۱۲۷۵، ۱۵۰۵، ۱۶۸۵، ۱۶۹۸، ۱۷۰۶، ۱۷۳۱، ۱۷۳۲، ۱۷۳۵

۱۷۶۶

الشتر: - علیشکر

الوند: ۶۴

اله‌آباد: ۹۹۳، ۱۰۲۶، ۱۱۹۵، ۱۲۸۵، ۱۳۴۰، ۱۳۹۸

الیشتر: - علیشکر

امامزاده سهل: ۱۰۳۱

امین آباد: ۷۳۱

انار جان: ۴۲۹

انجدان: ۹۵۸

اندانان: ۸۱۸

اندلس: ۷، ۱۵

انگلستان: ۲۲، ۳۵، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۷۴، ۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰

انیران: ۲۲۲، ۴۱۲، ۴۱۳، ۱۵۵۲

اوبه: ۳۷۴

اوجین: ۱۷۸۶

اود: ۱۵۴۰، ۱۵۸۴، ۱۵۸۷

ارومیه: ۱۰۱۸

اورشلیم: ۱۵۰۲، ۱۷۱۲

اورنگ آباد: ۵۹۱، ۱۱۶۹، ۱۴۱۷

اورینتل کالج: ۱۴۴۶

اورگنج: ۵۲۰

اوریه: ۱۲۴۷

اهواز: ۱۵۰۲، ۱۷۸۰

ایج: - ایگ

ایران شهر: ۷

ایروان: ۲۴، ۱۷۹۸، ۱۸۰۷

ایگ: ۹۹۲، ۹۹۳

ایندیا آفیس: ۵۷۶، ۵۹۷

- ب - بابل: ۱۱۹، ۱۶۱۶

بارفروش: ۱۶۸

باغ امین آباد: ۷۳۱

باغ نو: ۲۳۴

بافق: ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۶

باکو: ۷

باکویه: ۲۵، ۷۹، ۱۷۰

بحران: - بحرین

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۸۰

بحرین: ۲۲، ۱۲۷، ۱۷۰، ۱۸۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۸۰، ۳۶۷، ۱۰۴۰

بخارا: ۱۲، ۵۰، ۱۳۱، ۱۶۱، ۲۲۴، ۲۸۰، ۴۰۶، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۷۵۵، ۱۱۲۷، ۱۳۳۴، ۱۵۲۸، ۱۵۷۷، ۱۶۹۱، ۱۷۳۳

بدخشان: ۴۵۱، ۴۶۹، ۵۶۶، ۶۱۱، ۷۵۷، ۱۲۳۴، ۱۵۲۴، ۱۵۲۸، ۱۵۳۷

بدلیس: ۱۶۰۴، ۱۶۹۳

برار: ۴۴۶، ۸۷۱، ۱۶۵۹

براهان: ۸۱۸

برلین: ۶، ۱۱، ۱۵، ۱۷، ۷۵، ۹۳، ۱۰۱، ۱۵۳، ۱۷۴، ۲۹۹، ۳۵۱، ۴۹۸، ۱۵۶۵، ۱۶۶۰

بروجرد: ۱۰۳۱، ۱۰۳۵

برهانپور: ۴۸۸، ۵۹۰، ۵۹۱، ۸۴۳، ۸۶۵، ۸۷۱، ۸۷۴، ۸۸۵، ۹۲۲، ۹۳۹، ۹۹۳، ۱۰۰۸، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۷۰۲، ۱۷۵۶، ۱۷۸۰

بسطام: ۵۰، ۶۸۵

بصره: ۳۲۰، ۳۲۱، ۱۴۱۸، ۱۵۳۵، ۱۵۳۷، ۱۵۹۳، ۱۶۹۱، ۱۷۸۰، ۱۷۸۲

بعلبک: ۱۰۴۰، ۱۰۴۱

بغداد: ۱۲، ۲۴، ۲۶، ۶۴، ۶۶، ۸۷، ۱۰۵، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۹۴، ۲۷۴، ۳۰۶، ۳۲۶، ۵۷۷، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۷۵، ۸۳۳

۱۰۳۹، ۱۲۹۵، ۱۳۰۲، ۱۵۲۲، ۱۵۲۵، ۱۵۳۰، ۱۵۳۵، ۱۶۶۵، ۱۶۹۱، ۱۶۹۲

بقعه منصوریه شیراز: ۳۰۰

بکر: - دیار بکر

بلخ: ۱۲، ۶۵، ۲۲۴، ۴۶۹، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۵۰۰، ۱۶۹۱

بلاد الزنج: ۱۶۹۱

بلغار: ۱۶۹۱

بلوچ: ۱۶۶۰

بلوچستان: ۲۷، ۴۰

بم: ۱۵۳۲

بمبئی: ۶، ۱۲۴، ۲۳۸، ۲۵۹، ۲۸۷، ۲۹۹، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۷۱، ۴۸۴، ۵۷۸، ۵۹۰

۶۳۷، ۶۴۲، ۶۵۶، ۶۶۲، ۶۷۱، ۶۹۱، ۶۹۴، ۷۰۰، ۷۲۱، ۷۲۹، ۷۴۶، ۷۵۵، ۷۶۱، ۷۷۷، ۷۹۲، ۷۹۹، ۸۱۸، ۸۲۷، ۸۳۹، ۸۵۸، ۸۷۷، ۸۹۲

۹۱۷، ۹۲۸، ۹۳۰، ۹۳۷، ۹۴۴، ۹۶۶، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۳۱، ۱۰۳۵، ۱۰۳۹، ۱۰۶۹، ۱۰۸۷، ۱۰۹۷، ۱۱۴۷، ۱۳۰۶، ۱۱۷۱، ۱۲۰۴، ۱۲۰۹

۱۲۱۲، ۱۲۳۴، ۱۲۵۵، ۱۲۷۱، ۱۲۸۵، ۱۳۰۶، ۱۳۱۴، ۱۳۲۱، ۱۴۷۰، ۱۴۸۰، ۱۵۱۱، ۱۶۱۴، ۱۷۱۰، ۱۷۴۷، ۱۷۵۸، ۱۸۰۷، ۱۸۰۸، ۱۸۱۰

بنارس: ۷۵۶، ۱۳۲۲، ۱۲۳۸

بنای سعادت آباد: ۸۱

بندر جرون: - بندر عباس

بندر چپول: ۹۳۸

بندر سورات: ۱۰۵۹، ۱۶۹۱، ۱۷۵۱، ۱۷۵۲، ۱۷۸۰

بندر عباس: ۲۲، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۶۴، ۸۰۲

بندر کووه: ۴۴۷

بندر گمبرون: - بندر عباس

بندر گنگ: ۵۴

بندر لنگه: ۵۴

بنکسار (در شعر): ۵۸۱

بنگ: ۴۶۷

بنگال: - بنگاله

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۸۱

بنگاله: ۴۷، ۱۲۶، ۳۵۸، ۴۲۱، ۴۴۹، ۴۶۷، ۴۷۶، ۴۸۱، ۹۹۴، ۹۹۷، ۱۱۶۰، ۱۲۳۴، ۱۵۱۳، ۱۵۷۵، ۱۶۵۸، ۱۶۸۶، ۱۶۹۱، ۱۷۰۴، ۱۷۳۴،

۱۷۴۸، ۱۷۵۲

بودلیان: ۱۵۷۹، ۱۷۲۰

بوسفور: ۱۴۴۳

بهار: ۳۷۷، ۳۸۶، ۴۷۶، ۹۹۴، ۱۷۳۶

بهشت آباد: ۱۴۵۶

بهشهر: ۷۷، ۳۲۹

بهوپال: ۴۵۶، ۱۳۰۲

بیابانک: ۴۷۹

بیجاپور: ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۸۸، ۵۷۹، ۶۶۴، ۸۱۵، ۸۴۲، ۹۰۲، ۹۳۲، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۷۸، ۹۷۹، ۱۰۰۰، ۱۱۲۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۹۶،

۱۵۷۶، ۱۶۱۴، ۱۶۵۹، ۱۷۱۰، ۱۷۱۷

بیدار: ۴۴۶، ۱۶۵۹

بیروت: ۴۰۹، ۱۵۱۷

بیه پس: ۵۰۴، ۱۷۰۹

بیه پیش: ۴۶۶، ۵۰۴، ۱۷۰۹

بیهق: ۱۳۲

- پ- پاریس: ۲۱۳، ۲۹۸، ۳۶۱، ۵۰۷، ۱۴۸۰، ۱۶۳۸

پاکستان: ۳۸۷، ۸۳۹، ۸۸۶، ۱۵۱۴، ۱۵۶۳، ۱۵۷۵، ۱۵۹۱، ۱۶۴۷، ۱۷۰۵، ۱۷۱۸، ۱۷۳۰، ۱۷۷۴

پانی پت: ۵۹۹، ۱۵۸۴

پتنا: ۳۸۱، ۱۴۸۰، ۱۶۹۸، ۱۷۱۶

پتنه: ۱۷۳۶، ۱۷۵۲

پراشگفت: ۱۳۵۹

پرتغال: ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۲۷۶، ۵۸۰

پکن: ۱۵۷۶

پنجاب: ۵، ۴۶۹، ۸۳۹، ۱۲۳۷، ۱۳۴۱، ۱۳۵۵، ۱۴۱۲، ۱۵۲۸، ۱۵۴۳، ۱۵۴۷

پونا: ۱۷۱۰

- ت- تاجپوره: ۹۰۱، ۹۳۸

تاجیکستان: ۱۶۰۹

تارند: ۹۸۹

تاشکند: ۱۲۶۸، ۱۵۷۸، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۴۷

تبت: ۵۷۸، ۱۲۴۲

تبرستان: - طبرستان

تبریز: ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۳۱، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۴۹، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۷، ۹۲، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۷

۱۶۱، ۱۷۰، ۱۹۳، ۲۳۹، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۹۳، ۳۵۸، ۳۶۷، ۴۰۲، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۸۶، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۷۷، ۶۱۴، ۶۳۲، ۶۳۷

۶۳۸، ۶۴۵، ۶۴۹، ۶۷۱، ۶۷۵، ۷۰۱، ۷۷۷، ۷۷۸، ۸۳۳، ۹۴۴، ۱۰۱۷، ۱۰۲۴، ۱۰۹۷، ۱۲۷۲، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۵۳، ۱۵۷۹، ۱۶۰۴، ۱۶۴۱

۱۶۴۶، ۱۶۵۲، ۱۶۹۱، ۱۷۰۷، ۱۷۱۶، ۱۷۵۹، ۱۸۰۷، ۱۸۰۸

تنه (تنهه): ۳۸۷، ۶۵۸، ۱۰۳۶، ۱۱۹۶، ۱۲۳۰، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۲۴، ۱۵۵۵، ۱۵۷۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۸۲

۱۶۱۴، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۵۲، ۱۶۵۳، ۱۶۶۴، ۱۶۸۶، ۱۶۸۷، ۱۶۹۱، ۱۷۰۲

تخت پولاد اصفهان: ۳۱۰

تربت: ۱۶۰۹

ترشیز: ۹۷۷

ترک: ۱۷۰۲

ترکستان: ۵۰، ۵۶، ۶۷، ۱۳۱، ۱۵۲۹، ۱۵۶۴، ۱۵۷۶، ۱۶۹۱، ۱۷۱۶

ترکیه: ۴۳، ۴۵، ۲۲۱، ۲۴۷، ۱۵۷۶

تفرش: ۷۳۷

تکه ایلی: ۱۶۵

تنگه جبل الطارق: ۴۵، ۱۵۱۷

توران: ۷۹، ۵۲۵، ۱۶۵۷، ۱۶۹۵

تولوز: ۳۶۱

تون: ۲۹، ۵۸۷، ۶۱۴

توی: ۱۰۶۹

تویسرکان: ۱۰۶۹، ۱۰۷۰

تهانیر: ۲۲۵

تهران: ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۴، ۱۷، ۲۷، و بسیاری از صحایف دیگر

تیسفون: ۲۸، ۳۸

- ج- جاسک: ۵۲

جام: ۱۴۴۸، ۱۶۹۱

جبل الطارق: ۴۵

جبل عامل: ۱۷۰، ۲۱۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۳۶۷، ۴۱۸، ۱۰۴۰، ۱۰۴۲

جبل لبنان: ۱۷۸

جرون: ۵۴، ۵۷۹، ۵۸۱

جزایر مغرب: ۱۵۱۷

جزیره: ۱۶۹۴، ۱۶۹۵

جزیره ام حکیم: ۱۵۱۷

جزیره الخضراء: ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸

جزیره دوال: ۱۵۲۳

جزیره زنگیان: ۱۵۲۰

جزیره قشم: - قشم

جزیره هرموز: - هرمز

جلفای اصفهان: ۷۸

جمنا: ۱۳۴۰

جمند: ۹۷۷

جوشقان: ۹۵۸

جونپور: ۷۰۲، ۷۵۶، ۱۷۵۶، ۱۵۰۲، ۱۵۲۱، ۱۶۸۶، ۱۷۰۴، ۱۷۴۸، ۱۷۵۲

جوین: ۸۹۸

جهانگیرنگر: ۱۷۵۲

جهرم: ۱۰۰۰

جیحون: ۳۱۷

- چ - چالداران: ۶۴۹، ۷۶۴

چولک: ۱۷۴۰

چهار سوق هرات: ۱۰۲

چهلستون اصفهان: ۳۲، ۵۷، ۸۱

چین: ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۰۵۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۷، ۱۵۳۵، ۱۵۳۸، ۱۵۵۲، ۱۵۷۶، ۱۶۶۷، ۱۶۹۱، ۱۷۸۳

چین شمالی: ۱۵۷۶

چین و ماچین: ۱۵۲۰، ۱۵۲۷، ۱۵۵۲

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۸۳

- ح - حافظیه شیراز: ۱۰۱۴

حبشه: ۵۱۶، ۱۵۳۵

حجاز: ۳۲۵، ۹۷۸، ۱۰۲۶، ۱۵۳۵، ۱۶۱۴

الحساء: ۱۲۷، ۲۸۰، ۳۳۶

حلب: ۷۵، ۲۷۷، ۱۵۳۴

حله: ۱۳۶، ۱۷۰، ۱۸۴، ۶۷۵

حویزه: ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۸۰

حیدرآباد: ۶، ۵۱، ۲۲۰، ۲۸۷، ۴۹۹، ۵۱۰، ۱۳۶۵، ۱۴۱۵، ۱۴۷۵، ۱۵۸۸، ۱۵۹۸، ۱۷۸۰، ۱۷۹۰

خ- خاتون آباد: ۱۹۶

خاک عثمانی: ۱۶۱، ۱۹۴، ۲۲۹، ۲۳۱

خاندیش: ۴۲۱، ۴۴۹، ۱۰۲۶

خانقاه نوریه: ۶۴۲

خوشان: ۸۸۴، ۱۸۰۳

ختا: ۱۵۲۸، ۱۵۳۵، ۱۵۷۶

ختلان: ۱۳۶

ختن: ۱۵۲۴

خراسان: ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۶۴، ۲۲۹، ۲۴۳، ۳۵۵، ۳۷۴، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۶۶،

۴۶۸، ۴۷۹، ۴۹۹، ۵۲۵، ۵۵۱، ۵۸۵، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۸۴، ۶۸۵، ۷۰۰، ۷۳۰، ۷۸۰، ۷۸۹، ۸۱۵، ۸۲۵، ۸۲۸، ۸۳۳، ۸۶۵، ۸۸۴، ۸۹۸، ۹۰۲،

۹۳۷، ۹۷۷، ۹۹۳، ۹۹۵، ۹۹۶، ۱۰۲۶، ۱۰۵۷، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۵، ۱۱۴۴، ۱۱۵۱، ۱۲۴۷، ۱۲۵۶، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷،

۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۵۲، ۱۵۰۹، ۱۵۶۸، ۱۵۷۷، ۱۶۰۹، ۱۶۲۰، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۵، ۱۶۳۳، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸، ۱۶۶۰، ۱۶۶۱، ۱۶۷۰،

۱۶۷۲، ۱۶۷۹، ۱۶۸۲، ۱۶۹۱، ۱۷۲۴، ۱۷۸۶، ۱۷۹۲، ۱۸۰۶

خرم آباد: ۱۰۳۵

خلخال: ۴۳۲

خلیج فارس: ۲۲، ۲۳، ۴۲، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۷۴، ۷۸

خوار: ۶۵

خوارزم: ۵۰، ۱۶۹۱

خواف: ۳۵۶

خوزستان: ۱۰۷، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۲۹، ۱۵۰۲، ۱۶۷۲، ۱۶۸۱، ۱۷۰۷، ۱۷۱۷

خوی: ۷۳

خیبر: ۱۵۱۳

خیوه: ۵۰، ۱۳۱

د- دارابگرد فارس: ۹۹۲، ۱۰۳۶

دار الخلافه: ۱۹۹

داردائل: ۱۴۴۳

دار السلطنه اصفهان: ۱۰۰۴

داغستان: ۲۷، ۴۱، ۱۷۹۸

دامرنی: ۸۷۱

دامغان: ۲۱، ۵۰

دانشگاه تهران: ۲۵۴

دانشگاه دهلی: ۱۰۰۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۸۴

دانشگاه هایدلبرگ: ۱۷۸۴

دانمارک: ۷۵

دانوب: ۴۵

دجله: ۱۵۰۹، ۱۶۹۴، ۱۶۹۵

دربار اکبر: ۱۵۴۶

دربار جهانگیر: ۱۵۴۶

دربند: ۲۵

دربند قفقاز: ۳۸

درون: ۱۸۰۳

دره جز: ۱۵۶۹، ۱۶۹۱

دره گز: ۳۹

دریاچه وان: ۱۵۱۳، ۱۶۹۲

دریای اندلس: ۱۵۱۸

دریای سرخ: ۴۵

دریای سیاه: ۴۲۴

دریای عمان: ۵۲

دریای مازندران: ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۸، ۴۲، ۷۴، ۹۲، ۱۳۰، ۱۳۹، ۴۲۴

دریای هند: ۱۵۱۷

دزفول: ۱۵۰۲، ۱۶۷۲

دژ الموت: ۸۲۵

دژ فیروزکوه: ۹۷

دژ قهقهه قرا داغ: ۱۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۵۰۶

دژ ورامین: ۱۰۹

دستگرد: ۳۹

دشت ارژن: ۴۵۳

دشت بیاض: ۸۲۸، ۱۰۵۹

دشت زرقان: ۴۰

دشت موقان: ۴۰، ۱۹۷

دکن: ۱۳۳، ۲۸۷، ۳۷۷، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۲۱، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۹۷، ۵۱۲، ۵۲۲، ۵۷۹

۶۰۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۷۰۱، ۷۹۳، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۱۵، ۸۲۵، ۸۴۳، ۸۶۵، ۸۶۹، ۸۷۱، ۹۰۲، ۹۰۷، ۹۳۲، ۹۳۸، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۷۸، ۹۹۳، ۱۰۰۰

۱۱۸، ۱۱۱۵، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۶۰، ۱۱۷۱، ۱۱۹۶، ۱۲۰۹، ۱۲۲۸، ۱۲۴۲، ۱۲۷۴، ۱۳۱۱، ۱۳۴۱، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۴۳، ۱۴۵۴،
۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۵۱، ۱۵۷۰، ۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۵۸۶، ۱۶۲۹، ۱۶۵۴، ۱۶۵۶، ۱۶۸۷، ۱۶۹۱، ۱۶۹۹، ۱۷۰۲، ۱۷۱۲، ۱۷۵۲، ۱۷۵۵، ۱۷۵۷،
۱۷۷۰

دماغه امید: ۵۲

دماوند: ۱۳۳۰، ۱۳۳۵، ۱۶۹۱

دمشق: ۲۹۰، ۲۹۱، ۱۴۷۴، ۱۵۲۱، ۱۵۱۲، ۱۵۲۴

دمورقایی: ۳۶

دنیور: ۱۶۹۴

دولت آباد: ۴۷۷، ۱۶۹۱، ۱۷۵۴، ۱۷۵۵

دولتخانه تبریز: ۷۳

دهلی: ۱۳، ۴۰، ۴۱، ۵۹، ۸۳، ۱۰۷، ۱۱۳، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۸۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۴۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۸۱، ۵۹۱، ۶۰۰، ۶۰۱،
۶۵۵، ۶۵۶، ۶۹۴، ۷۵۶، ۹۳۹، ۱۰۰۷، ۱۰۵۸، ۱۱۱۲، ۱۱۶۸، ۱۲۲۴، ۱۲۳۰، ۱۲۷۴، ۱۳۱۱، ۱۳۴۲، ۱۳۶۴، ۱۳۷۴، ۱۳۹۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۷،
۱۴۵۴، ۱۵۰۲، ۱۵۷۱، ۱۶۲۰، ۱۶۵۸، ۱۶۸۷، ۱۶۹۱، ۱۷۰۲، ۱۷۰۳، ۱۷۰۴، ۱۷۱۸، ۱۷۳۱، ۱۷۳۴، ۱۷۴۶، ۱۷۵۶، ۱۷۵۸، ۱۷۶۰، ۱۷۶۸،
۱۷۸۰، ۱۷۸۱، ۱۷۹۰، ۱۷۹۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۸۵

دیار بکر: ۶۵، ۹۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۹، ۷۱۸، ۱۶۶۵، ۱۶۹۴، ۱۶۹۶

دیار خاور: ۱۵۲۷

دیال سند: ۱۶۱۴

دیلیم: ۱۰

دیلیمه کوچ قزوین: ۱۰

دینور: ۴۶۹، ۱۶۹۴

– ر – رادولی: ۱۵۸۴

راولپندی: ۴۶۳

رستاق بدخشان: ۱۲۳۴

رستمدا: ۲۱، ۶۸۱

رشت: ۷۳۷

رصدخانه مراغه: ۳۰۰

رصد سمرقند: ۳۴۵

رود ارس: ۴۰، ۱۱۲۱، ۱۶۰۴

رودبار: ۶۶۳

رود سند: ۴۷

رود کر: ۱۵۱

رود وادی العسل: ۱۵۱۷

روسیه: ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۸، ۵۴، ۵۶، ۶۳، ۷۴، ۷۵، ۱۶۸۱، ۱۶۹۱

روم: ۴۶، ۶۸، ۷۲، ۸۴، ۹۹، ۱۳۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۹۰، ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۸۵، ۳۹۱، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۴، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۲۲، ۵۷۵، ۵۷۶، ۶۷۵، ۹۴۵، ۱۰۲۵، ۱۰۹۰، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۲۷۶، ۱۴۴۱، ۱۴۵۸، ۱۴۸۷، ۱۴۹۳، ۱۵۲۷، ۱۵۲۹، ۱۵۵۰، ۱۵۵۲، ۱۵۶۰، ۱۵۷۶، ۱۶۰۴، ۱۶۱۱، ۱۶۲۶، ۱۶۲۷، ۱۶۵۱، ۱۶۵۸، ۱۶۶۵، ۱۶۷۵، ۱۶۹۲، ۱۷۰۲، ۱۷۳۴، ۱۷۸۳، ۱۷۹۲

روم شرقی: ۶۸

رومیه مداین: ۱۵۰۹

ری: ۱۳۲، ۵۸۸، ۸۸۹، ۱۲۸۵، ۱۴۴۵، ۱۴۹۷، ۱۵۱۵، ۱۶۵۵، ۱۶۷۸، ۱۶۹۱، ۱۷۶۲، ۱۷۶۳

ز- زابلستان: ۱۷۷۸

زاوه: ۶۰۹

زاینده‌رود: ۵۳، ۸۱، ۵۸۰

زردکوه بختیاری: ۵۳، ۵۸۰

زنجان: ۱۶۳۴

زور (حسنویه): ۱۶۹۴

زیرباد (زیرآباد): ۹۹۷

س- ساری: ۹۹، ۱۳۲۲

سامانه: ۱۷۱۲

ساوجبلاغ: ۱۶۶۹، ۱۶۷۰

ساوه: ۱۶۹۱

سبزوار: ۱۳۲، ۱۳۵، ۸۸۳، ۱۶۹۱

سد سکندر: ۱۵۱۳

سراندیب: ۱۵۲۳، ۱۵۴۰

سرای فتحیه اصفهان: ۷۷

سرکان: ۱۰۶۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۸۶

سرگنج: ۷۰۳

سرهند (سهرند): ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۴۶۰

سرینگر کشمیر: ۱۲۵۶

سکندره- بهشت آباد

سلطانیه: ۱۲، ۹۲

سلیم آباد بنگاله: ۱۷۵۲

سمرقند: ۲۸۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۵، ۷۵۵، ۱۵۳۷، ۱۵۷۷، ۱۶۴۵، ۱۶۵۱، ۱۶۹۱

سمنان: ۶۵، ۶۸

سن پترزبورگ: ۱۶۹۵، ۱۷۰۹

سند: ۴۳، ۴۷، ۳۸۷، ۴۵۷، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۱۰، ۵۱۸، ۵۸۵، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۵۵، ۶۵۸، ۸۴۰، ۹۳۸، ۱۰۰۴، ۱۰۳۶، ۱۰۵۰، ۱۰۵۸، ۱۲۴۷، ۱۳۴۲، ۱۵۰۴، ۱۵۳۴، ۱۵۷۰، ۱۵۷۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۸۶، ۱۶۸۷، ۱۶۹۱، ۱۷۰۲

سورات: ۱۶۹۱

سورگ: ۱۵۴۵

سوریه: ۱۲۱، ۱۲۲، ۶۶۳، ۶۶۵، ۱۵۰۲، ۱۶۸۴، ۱۶۹۱

سوماترا: ۱۲۲

سوئد: ۷۵

سیالکوت: ۱۵۴۳

سیردریا: ۴۲

سیستان: ۲۹، ۳۰، ۵۸۵، ۵۸۶، ۹۹۳، ۱۵۰۲، ۱۵۷۸، ۱۶۶۰، ۱۶۹۱، ۱۷۲۲، ۱۷۲۳، ۱۷۷۸، ۱۷۹۲، ۱۷۹۸

سیگری: ۱۱۳

– ش – شام: ۴۵، ۹۲، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۸۷، ۲۴۲، ۲۸۰، ۴۱۲

شاهجهان آباد: ۵۷۷، ۵۹۱، ۱۱۶۸، ۱۲۰۹، ۱۲۲۹، ۱۳۲۱، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۷۴، ۱۳۹۸، ۱۴۰۹، ۱۴۷۲، ۱۵۳۷، ۱۷۵۴، ۱۷۶۶

شبانکاره: ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۶، ۱۰۳۶

شبه جزیره بالکان: ۴۲۱

شبه جزیره دکن: ۴۷، ۱۴۴۳، ۱۴۵۴

شبه جزیره میانکاله: ۲۵

شبه قاره هند: ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۱۱۴، ۱۲۰، ۵۱۱، ۱۶۰۲

شروان: ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۲۱، ۳۰، ۶۴، ۷۹، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۷۰، ۳۶۲، ۴۹۸، ۱۶۵۵، ۱۶۵۸، ۱۶۹۱، ۱۶۹۳

شروور: ۱۵۷

شماخی: ۷۹، ۱۵۷

شمس آباد: ۳۴۱

شمشیربند: ۱۵۳۵

شوشتر: ۴۱، ۲۴۴، ۸۵۸، ۱۵۰۲، ۱۷۰۵، ۱۷۹۲

شهر ایض: ۱۵۲۵

شهر سبز: – تاجیکستان

شیراز: ۲۰، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۳، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۷۷، ۴۱۰، ۴۳۰، ۴۶۵، ۴۸۶، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۷۷، ۶۱۴، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۸۲

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۸۷

۷۰۱، ۷۳۰، ۷۴۷، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۳۳، ۸۶۵، ۹۳۸، ۹۵۹، ۹۷۸، ۱۰۰۰، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۲۰، ۱۰۳۶، ۱۰۴۸، ۱۰۸۸

۱۰۹۳، ۱۱۵۹، ۱۱۷۱، ۱۱۸۴، ۱۱۹۶، ۱۲۰۹، ۱۳۷۳، ۱۴۶۸، ۱۵۳۰، ۱۵۵۶، ۱۶۶۰، ۱۶۶۴، ۱۷۳۱، ۱۷۹۳، ۱۸۰۶

شیروان: ۴۹۸، ۱۷۱۷

- ص - صحرای موقان: ۱۹۷

صفاهان: ۱۰۹۹، ۱۱۲۱، ۱۶۳۹

صفه: - کوه صفه

صقلاب: ۱۶۹۱

صوبه بنگاله: ۴۶۷

- ط - طاشکوپرو: ۲۸۷

طارم: ۱۳۰، ۱۷۰

طارم سفلی: ۱۶۳۴

طارم علیا: ۱۶۳۴

طالش: ۱۷۰۹

طاوسخانه: ۸۱

طبرستان: ۱۰۴۸، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۳۵، ۱۶۱۶، ۱۶۵۸، ۱۶۹۱

طبس: ۹۸، ۸۲۸، ۱۶۶۱، ۱۶۷۰

طراز ترکستان: ۱۷۱۹

طرشت: ۱۱۵۸، ۱۷۶۲

طوس: ۱، ۵۷۵، ۵۷۶، ۷۸۹

- ع - عالی قاپو: ۷۸

عباس آباد: ۱۲۷۲

عتبات: ۱۶۶۵، ۱۷۳۱

عثمانی: ۳۵۰، ۵۱۶

عراق: ۱۲، ۲۰، ۲۱، ۴۰، ۹۲، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۷۳، ۲۸۰، ۳۷۶، ۴۰۲، ۴۲۸، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۸۸،

۴۹۲، ۵۰۴، ۵۲۵، ۵۶۳، ۶۷۵، ۷۳۰، ۸۲۰، ۸۲۵، ۸۲۸، ۸۳۴، ۸۷۱، ۸۸۴، ۸۹۸، ۹۳۸، ۹۹۳، ۱۰۲۷، ۱۰۹۹، ۱۱۱۹، ۱۱۲۸، ۱۱۵۹، ۱۱۷۲،

۱۱۸۴، ۱۲۱۳، ۱۲۶۳، ۱۳۳۴، ۱۴۸۵، ۱۵۳۷، ۱۶۳۶، ۱۶۵۱، ۱۶۵۴، ۱۶۶۵، ۱۶۷۰، ۱۶۷۱، ۱۶۸۱، ۱۶۹۱، ۱۷۳۱، ۱۷۴۲، ۱۷۵۹، ۱۷۸۰،

۱۷۸۶

عراق عجم: ۱۹۶، ۴۸۹، ۱۷۵۴، ۱۶۸۴

عراق عرب: ۲۲، ۲۶، ۶۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۴۲، ۳۶۷، ۶۷۵

عربستان: ۴۵، ۲۲۹، ۵۱۶، ۸۴۰، ۱۰۴۴، ۱۶۸۱

عظیم آباد پتنا: ۱۳۷۷

عسکر مکرم: ۱۵۰۲

علی شکر: ۴۶۹

علیگره: ۶۴۵، ۶۶۲، ۷۷۷، ۸۲۷، ۹۲۸، ۹۶۶، ۱۰۱۷، ۱۰۲۴، ۱۰۵۶، ۱۱۴۷، ۱۲۱۲، ۱۲۴۷، ۱۵۷۳، ۱۷۰۴

عمارت آیینه خانه: ۱۷۸۷

- غ - غز: ۵۸۵

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۸۸

غزنین: ۱۵۰۲، ۱۶۹۱ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۱۹۸۸ ۳ - فهرست اماکن و اعلام جغرافیایی ص: ۱۹۷۷

۱۰۲

غیاث آباد دهلی: ۲۲۱

- ف- فارس: ۱۸، ۲۲، ۲۹، ۳۰، ۴۱، ۵۳، ۷۱، ۷۲، ۹۰، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۲۹، ۲۳۸، ۳۰۰، ۳۱۶، ۳۹۵، ۴۶۹،

۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۶۸۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۸۳، ۸۳۴، ۹۷۸، ۱۰۲۰، ۱۰۳۶، ۱۰۴۸، ۱۱۲۹، ۱۱۵۹، ۱۱۸۴، ۱۲۸۹، ۱۳۶۷، ۱۴۸۵، ۱۵۳۶،

۱۶۲۰، ۱۶۹۱، ۱۷۹۸

فاراب: ۱۶۹۱

فارقلیا: ۱۵۲۷

فاریاب: ۱۵۲۵

فتح آباد خبوشان: ۴۱

فتحپور سیگری: ۱۱۳، ۳۷۹، ۴۵۵، ۴۸۰، ۸۰۲، ۸۰۵، ۸۱۵، ۸۴۵، ۹۹۰، ۱۲۰۴، ۱۲۶۱، ۱۶۳۶

فتحی پور: ۱۱۳

فرات: ۱۴۵۰

فرارود: - ماوراء النهر

فرانسه: ۳۵، ۵۵، ۵۶، ۳۲۱، ۶۰۲

فراه: ۱۵۰۲، ۱۸۰۲، ۱۸۰۳

فرح آباد: ۲۵، ۸۱

فرغانه: ۱۶۹۱

فرنگستان: ۱۵۲۸، ۱۵۲۷، ۱۵۶۰

فرهنگستان لینیچی: ۵۸۱

فضلویه: ۱۶۹۴

فیروز کوه: ۶۵، ۹۷، ۱۶۵۵

- ق- قاهره: ۱۳۵، ۱۹۸، ۷۰۲

قائن: ۸۲۸

قائنات: ۴۰

قرا باغ: ۱۵۶۸

قراچه داغ: ۴۳۲

قراداغ: ۱۹۳

قرا مان: ۱۷۱۷

قریم: ۴۹۵، ۱۰۹۲

قزوین: ۱۰، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۳۲، ۳۸، ۵۴، ۶۹، ۷۴، ۸۰، ۸۴، ۹۴، ۹۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۷، ۱۸۳، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۶۸، ۲۸۰،

۲۸۵، ۲۹۳، ۳۶۷، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۸۷، ۶۱۴، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۴۲، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۷۶۲، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۳۴، ۹۲۰

- ۹۲۹، ۹۵۰، ۹۵۸، ۹۶۶، ۹۸۹، ۱۰۴۰، ۱۰۹۷، ۱۱۲۷، ۱۱۳۵، ۱۱۹۴، ۱۳۰۲، ۱۵۰۵، ۱۵۵۶، ۱۶۳۴، ۱۶۳۶، ۱۶۵۵، ۱۶۶۹، ۱۶۷۰، ۱۶۷۸، ۱۶۷۹، ۱۶۹۱، ۱۶۹۲، ۱۶۹۳، ۱۷۲۴، ۱۷۳۱، ۱۷۳۶، ۱۷۳۴
- قسطمونی: ۲۸۷
- قسطنطنیه: ۲۱۴، ۱۵۲۹، ۱۶۹۱
- قشم: ۲۲، ۵۳، ۵۷۹
- قصور: ۱۴۱۲
- قفج: - کیج
- قفقاز: ۲۴، ۳۸، ۱۲۸
- قلعه اجمیر: ۶۲۱
- قلعه ارگ: ۵۷۷
- قلعه اصطخر: ۵۰۴
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۸۹
- قلعه الموت: ۵۰۵
- قلعه باکو: ۱۵۰
- قلعه بربر: ۱۵۱۳
- قلعه سرخ دهلی: ۸۳
- قلعه سلاسل: ۱۵۱۳
- قلعه طبس: ۱۶۶۱، ۱۶۷۰
- قلعه قرشی: ۶۶
- قلعه قهقهه: ۵۰۴، ۱۶۶۱
- قلعه گلستان: ۱۵۰، ۱۵۱
- قلعه گوالیار: ۸۱۵
- قلعه مندو: ۹۹۳، ۹۹۴
- قلعه منیر: ۱۵۱۳
- قم: ۱۳۲، ۲۰۵، ۲۳۹، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۹۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۶۷، ۴۰۲، ۶۶۲، ۶۹۱، ۷۳۶، ۷۳۷، ۹۵۰، ۱۱۱۱، ۱۲۶۳، ۱۳۰۱، ۱۴۶۶، ۱۴۶۸، ۱۴۷۸، ۱۶۰۶، ۱۶۳۳، ۱۶۶۹، ۱۶۷۵، ۱۶۷۸، ۱۶۹۱، ۱۶۹۲، ۱۷۰۵، ۱۷۳۱، ۱۷۹۱
- قندهار: ۱۲، ۱۳، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۰، ۵۹، ۶۵، ۱۰۵، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۶۵، ۴۸۰، ۴۸۳، ۵۱۸، ۶۹۱، ۸۳۴، ۸۶۵، ۹۹۰، ۹۹۳، ۱۰۵۰، ۱۰۵۸، ۱۱۲۸، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۲۷۷، ۱۳۵۲، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۶۶۱، ۱۶۷۰، ۱۶۹۱، ۱۷۳۵، ۱۷۷۸، ۱۷۹۲
- قنوج: ۱۵۳۵، ۱۵۳۹
- قوچان: ۸۸۴
- قونیہ: ۲۲۱
- قیصریه: ۱۰۸۸
- ک- کابل: ۴۷، ۳۸۹، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۸۱، ۷۵۶، ۸۰۲، ۸۴۰، ۱۰۰۵، ۱۰۹۹، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۲۰۵، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳

۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۴۱۲، ۱۴۸۸

کاخ چهل ستون: - چهل ستون ۸۹۳، ۹۲۰

کاروان‌سرای شاه عباسی: ۷۶

کاروان‌سرای عظیم شاهی: ۷۷

کارون: ۵۳، ۵۸۰

کازرون: ۱۰۴۸، ۱۵۳۴

کاشان: ۶۵، ۷۸، ۱۳۲، ۳۰۴، ۳۲۹، ۳۴۸، ۴۸۶، ۴۹۷، ۵۰۳، ۵۱۷، ۵۷۷، ۵۸۷، ۶۶۳، ۶۶۴، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۹۳، ۷۹۵

۸۳۳، ۸۸۴، ۸۹۳، ۹۲۰، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۵۰، ۹۵۹، ۹۶۰، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۱۸، ۱۰۳۲، ۱۰۵۷، ۱۰۶۰، ۱۰۷۷، ۱۱۷۱، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶

۱۳۸۷، ۱۶۹۱، ۱۷۱۳، ۱۷۱۴، ۱۷۱۵، ۱۷۲۷، ۱۷۳۱، ۱۷۴۰، ۱۷۹۲

کاشغر: ۱۵۱۳

کاشمر: ۹۷۷

کانپور: ۳۶۰، ۶۱۸، ۱۳۴۲، ۱۷۱۸، ۱۷۶۷

کبجان: ۷۰۱

کتابخانه آستان قدس رضوی: ۲۵۴، ۲۷۴، ۱۵۳۳

کتابخانه آسیاتیک سوسایتی: ۷۲۰، ۱۱۳۱

کتابخانه اراک: ۱۵۶۱

کتابخانه انستیتوی شرقشناسی سرایه‌وو:

۷۵۰

کتابخانه اود: ۵۷۶، ۵۷۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۹۰

کتابخانه بانکی‌پور: ۱۱۳۱

کتابخانه بودلیان: ۱۵۱۸، ۱۵۲۳

کتابخانه حضرت عبد العظیم: ۱۴۹۷

کتابخانه خان خانان: ۹۰۷

کتابخانه دانشکده ادبیات: ۱۶۴۸، ۱۶۵۱

کتابخانه دانشگاه تهران: ۳۲۵، ۳۲۶، ۴۰۰، ۴۰۴

کتابخانه دیوان هند: ۱۴۹۱، ۱۵۰۷، ۱۵۱۲، ۱۵۲۵، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۳۴، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۷۵، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۷، ۱۶۲۷، ۱۶۲۸ و

...

کتابخانه عمومی پنجاب و لاهور: ۱۵۲۸، ۱۵۴۳، ۱۵۴۷

کتابخانه مجلس شوری: ۶۰۲، ۶۱۲، ۶۲۴، ۷۸۹ و بسیاری از صفحات دیگر

کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار: ۸۲۹، ۹۵۲، ۱۰۱۹، ۱۱۸۲

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: ۱۷۷۱، ۱۷۸۶

کتابخانه ملک: ۱۰۰۸، ۱۰۱۹، ۱۱۰۲، ۱۵۲۰، ۱۵۶۸، ۱۷۸۶

کتابخانه ملی پاریس: ۶۴۵، ۶۶۶، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۴۳، ۹۵۸، ۹۶۰، ۹۶۱، ۱۲۴۴، ۱۲۶۸، ۱۲۸۹، ۱۳۳۶، ۱۴۱۶ و بسیاری صحایف دیگر کتاب

کتابخانه موزه ایران باستان: ۷۲۱

کتابخانه موزه بریتانیا: ۸۴۹، ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۷۴، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۸۱، ۹۲۱، ۹۲۴، ۹۲۸ و بسیاری از صفحات دیگر کتاب

کتابخانه موزه ملی پاکستان: ۱۵۹۶، ۱۷۷۱

کتابخانه موقوفات اود: ۱۵۷۵

کتابخانه میرزا عبد الرحیم خان خانان: ۸۰۹

کجور: ۲۱

کراچی: ۴۶۹، ۴۷۰، ۱۶۵۱

کرانه: ۵۹۹

کربلا: ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۲۳۹، ۵۴۶، ۶۶۵، ۶۷۵، ۶۸۲، ۷۹۶، ۸۳۳، ۱۲۴۷، ۱۳۱۸، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۵۱۰، ۱۷۰۷، ۱۷۳۱، ۱۷۶۳، ۱۷۹۲

کردستان: ۱۲، ۱۳، ۴۲۹، ۴۶۹، ۱۵۷۶، ۱۶۹۴، ۱۶۹۵

کرمان: ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۱، ۶۵، ۱۰۷، ۲۲۹، ۳۸۰، ۵۰۳، ۵۸۵، ۶۵۴، ۶۵۶، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۵، ۹۹۳، ۱۰۱۸، ۱۳۱۱، ۱۳۱۴، ۱۵۰۲

۱۵۳۲، ۱۶۳۹، ۱۷۹۲، ۱۷۹۸

کرمانشاهان: ۳۸، ۴۰

کرنانک: ۱۳۴۱

کره رود: ۱۶۹۲

کشمیر: ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۴۹، ۴۶۷، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۹۱، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۹۸، ۸۷۱، ۹۶۸، ۱۰۰۱، ۱۰۰۴، ۱۱۶۱، ۱۱۷۳، ۱۱۸۵

۱۲۳۴، ۱۲۴۲، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۷۵، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۴۰، ۱۳۵۴، ۱۳۷۲، ۱۳۵۸، ۱۴۶۱، ۱۵۲۵

۱۵۲۸، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶، ۱۵۷۵، ۱۶۸۷، ۱۷۰۲، ۱۷۲۷، ۱۷۳۶، ۱۷۶۶، ۱۷۷۰، ۱۷۷۲

کعبه: ۱۹۷، ۸۹۳، ۸۹۹، ۱۵۵۶

کفران رویدشت اصفهان: ۱۰۸۳

کلکته: ۵، ۶، ۱۴، ۱۷، ۳۵۲، ۳۶۰، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۸، ۴۸۳، ۵۹۰، ۶۱۳

۶۳۷، ۶۵۳، ۶۹۴، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۱۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۹۱

۷۲۰، ۷۵۵، ۷۷۷، ۷۸۹، ۷۹۹، ۷۲۴، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۵۲، ۸۸۳، ۹۲۰، ۹۲۲، ۹۲۸، ۹۵۰، ۹۷۷، ۱۰۰۷، ۱۰۲۴، ۱۰۴۷، ۱۰۴۹، ۱۰۷۵، ۱۱۱۸

۱۱۳۱، ۱۱۴۷، ۱۱۷۱، ۱۱۹۴، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۹، ۱۲۳۴، ۱۲۳۷، ۱۲۴۱، ۱۲۷۱، ۱۳۲۱، ۱۳۴۹، ۱۴۸۰، ۱۵۲۸، ۱۵۶۵، ۱۵۷۴، ۱۵۸۸

۱۵۹۹، ۱۶۳۴، ۱۶۶۰، ۱۶۶۳، ۱۶۶۹، ۱۶۷۴، ۱۶۸۱، ۱۶۸۲، ۱۶۸۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۷، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۱، ۱۷۲۶، ۱۷۳۹، ۱۷۴۱، ۱۷۴۷

۱۷۵۷، ۱۷۵۸، ۱۷۶۵، ۱۸۰۸

کمره: ۱۰۱۸، ۱۰۱۹

کناره‌های بالابین فرات: ۳۱۴

کناره‌های گنگ: ۱۴۴۳

کنجاه: ۱۴۱۲

کوالیار: ۵۹۱-، قلعه گوالیار

کوچ: ۱۶۶۰، ۱۶۹۱

کورنگ: ۵۸۰

کوفه: ۱۳۶، ۱۵۱۰، ۱۵۳۵، ۱۶۹۱

کوه بی‌بی شهربانو: ۱۵۱۵

کوهستانهای غور: ۱۷۱۲

کوه سلیمان: ۱۷۱۲

کوه صفه: ۸۱

کوه غور: ۱۷۱۲

کوه قاف: ۱۵۱۳، ۱۵۳۱

کوه کیلویه: ۱۳۶۷

کوه مره شیراز: ۱۳۵۹

کوی سربرج یزد: ۷۶۳

کھک: ۳۲۱

کیج: ۶۵۴، ۶۵۸

- گ- گجرات: ۲۲۵، ۳۷۷، ۴۲۱، ۴۴۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۷۵۶، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۴۰، ۸۸۴، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۳۲، ۹۳۸، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۱۶۰، ۱۲۸۵، ۱۵۷۰، ۱۵۷۵، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶، ۱۶۸۷، ۱۷۰۴، ۱۷۱۱، ۱۷۱۶، ۱۷۳۱

گرجستان: ۱۳، ۱۵، ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۴۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۳۳، ۷۴۹، ۱۰۲۵، ۱۱۲۱، ۱۶۵۵

گلستان: ۱۷۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲

گلگنده: ۳۶۴، ۴۴۵، ۵۹۷، ۸۴۳، ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۸۵، ۹۹۳، ۱۰۰۰، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۹۶، ۱۴۹۲، ۱۴۹۷، ۱۵۴۰، ۱۵۵۶، ۱۶۵۹، ۱۶۹۱

۱۷۱۱

گناباد: ۷۱۸

گنجه: ۶۱۲، ۷۲۰، ۱۰۲۵

گنگ: ۱۳۴۰، ۱۴۴۳

گوآ: ۲۷۶

گیلان: ۱۲، ۲۱، ۷۸، ۱۳۳، ۴۰۲، ۴۶۶، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۸۷، ۶۴۵، ۶۶۳، ۶۷۵، ۶۸۱، ۸۲۴، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۲۵، ۱۰۲۷، ۱۱۵۹، ۱۶۱۶

۱۶۳۶، ۱۶۵۵، ۱۶۵۸، ۱۶۶۰، ۱۶۷۰، ۱۶۹۱، ۱۶۹۲، ۱۷۰۹، ۱۷۲۱، ۱۷۹۲

- ل- لار: ۲۲، ۴۰، ۴۱، ۵۳، ۳۰۵، ۵۸۰، ۷۳۰، ۱۳۵۹، ۱۷۱۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۹۲

لارستان: ۱۶۶۴

لاهور: ۳۵۵، ۳۸۱، ۴۰۷، ۴۲۲، ۴۷۲، ۴۷۸، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۹۱، ۵۶۶، ۵۹۰، ۵۹۸، ۶۰۲، ۷۸۰، ۷۸۹، ۸۲۵، ۸۳۹، ۸۶۶، ۸۸۱

۸۸۴، ۹۰۵، ۹۳۷، ۹۴۴، ۹۵۰، ۹۹۰، ۱۰۱۷، ۱۰۲۵، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۹۹، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۶۰، ۱۲۲۸، ۱۲۳۴، ۱۲۳۷، ۱۲۴۲، ۱۲۷۱

۱۳۲۲، ۱۳۵۲، ۱۳۷۴، ۱۴۰۴، ۱۴۱۲، ۱۴۱۸، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۵، ۱۵۲۱، ۱۵۲۸، ۱۵۷۰، ۱۵۸۷، ۱۵۹۱، ۱۵۹۶، ۱۶۷۰

۱۶۸۱، ۱۶۸۲، ۱۶۸۵، ۱۶۹۱، ۱۶۹۸، ۱۷۰۳، ۱۷۰۶، ۱۷۰۷، ۱۷۱۰، ۱۷۳۳، ۱۷۳۴، ۱۷۳۶، ۱۷۳۹، ۱۷۴۸، ۱۷۵۹، ۱۷۸۱، ۱۸۰۸

لاهیجان: ۱۳۰، ۱۷۰، ۳۲۶، ۶۴۸، ۸۲۵، ۱۱۵۹، ۱۱۶۱، ۱۵۶۸

لایپزیک: ۱۵۶۵

لبنان: ۱۷۰، ۱۸۷، ۴۰۹، ۱۰۴۰

لرستان: ۲۱، ۱۱۱۱

لر کوچک: ۲۱، ۱۶۹۳

لکنه: ۲۵۸، ۳۶۰، ۳۸۸، ۴۵۹، ۷۸۹، ۸۵۲، ۸۸۶، ۹۷۰، ۱۰۵۶، ۱۲۱۴، ۱۲۳۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۷، ۱۲۶۸، ۱۳۰۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۹، ۱۳۷۸،

۱۴۱۲، ۱۴۷۳، ۱۴۹۹، ۱۵۴۷، ۱۵۹۸، ۱۶۵۲، ۱۶۸۷، ۱۷۰۱، ۱۷۱۰، ۱۷۱۷، ۱۷۱۸، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷، ۱۷۶۷، ۱۷۹۰، ۱۸۰۶

لندن: ۶، ۷، ۱۴، ۱۴۷، ۱۵۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۵۲، ۷۷۸، ۸۵۸، ۸۸۶، ۹۰۴، ۱۵۴۱، ۱۷۱۳، ۱۸۰۷

لبنان: ۱۷۳۰، ۱۷۸۵

لنین گراد: ۱۷۰۹

لوسون: ۲۷۶

لوهور: - لاهور

لهستان: ۷۵

- م - ماچین: ۱۵۲۰، ۱۵۵۲، ۱۷۸۳

مازندران: ۷۶، ۷۸، ۹۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۶۸، ۶۸۱، ۱۰۲۵، ۱۰۲۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۸، ۱۰۶۲، ۱۱۲۱، ۱۱۲۸، ۱۳۰۳، ۱۳۲۲، ۱۴۷۴، ۱۵۱۵،

۱۵۶۸، ۱۶۲۰، ۱۶۵۵، ۱۶۹۱، ۱۷۰۹، ۱۷۹۲، ۱۸۰۶

مالوه: ۳۵۳، ۴۴۹، ۵۹۰، ۷۳۱، ۱۶۸۶، ۱۶۸۷، ۱۷۱۱، ۱۷۳۴

ماندو: ۱۷۳۶

ماوراء النهر: ۱۲، ۴۲، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۶۶، ۱۳۱، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۵، ۲۲۹، ۳۵۵، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۴۴، ۶۶۳،

۷۸۹، ۸۷۴، ۱۱۲۷، ۱۴۴۱، ۱۴۸۵، ۱۵۵۱، ۱۵۵۴، ۱۵۶۴، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۶۰۹، ۱۶۲۱، ۱۶۳۹، ۱۶۵۷، ۱۶۷۰، ۱۶۹۱، ۱۷۳۴، ۱۷۸۶،

۱۷۹۲، نیز - فرارود ماهان: ۱۳۱۱، ۱۳۶۱

مبارک آباد مازندران: ۱۵۱۵

مجلس شورای ملی: ۲۵۴

محال حسنو: ۴۳۲

محال هرزن: ۴۳۲

محال همدان: ۱۰۳۱

محلّه ایوب: ۱۶۰۴

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۹۳

مدراس: ۱۲۵، ۳۸۹، ۴۶۱، ۴۷۱، ۵۲۷، ۵۹۰، ۶۳۷، ۶۶۲، ۶۶۵، ۷۰۰، ۷۱۷، ۷۶۱، ۷۷۷، ۷۹۹، ۸۲۴، ۸۳۹، ۸۵۸، ۹۶۶، ۹۷۷، ۱۲۰۴،

۱۲۱۲، ۱۲۵۷، ۱۲۸۵، ۱۳۳۳، ۱۳۷۴، ۱۶۹۸، ۱۷۷۰

مدرسه اخلاصیه: ۴۰۲

مدرسه الله وردیخان: ۳۲۱

مدرسه ایمانیه: ۲۳۷
 مدرسه باهلیه: ۲۳۸
 مدرسه تقویه: ۲۳۷
 مدرسه چهار باغ: ۳۲، ۲۳۷
 مدرسه حکیم: ۲۳۷، ۲۳۸
 مدرسه خان: ۲۳۷، ۲۳۸
 مدرسه خسرو پاشا: ۳۰۵، ۱۶۶۵
 مدرسه خنجیه: ۲۳۸
 مدرسه خیرات خان: ۲۳۷
 مدرسه دشتکیه: ۲۳۸
 مدرسه زینبیه: ۲۳۸
 مدرسه سلطان: ۲۳۷
 مدرسه سلطانیه: ۴۰۱
 مدرسه شریفیه: ۲۳۸
 مدرسه شیخ لطف الله: ۳۴۱
 مدرسه صالحیه: ۲۳۸
 مدرسه صدر: ۲۳۷
 مدرسه صدر خواجه: ۲۳۷
 مدرسه قوام: ۲۳۸
 مدرسه مادر شاه: ۲۷، ۲۳۷، ۷۷
 مدرسه محبیه: ۲۳۷، ۲۳۸
 مدرسه مرجانیه: ۱۹۴
 مدرسه معصومه قم: ۳۲۶
 مدرسه مقیمیه: ۲۳۷
 مدرسه ملا عبد الله: ۲۳۷
 مدرسه ملا محمد باقر: ۲۳۷
 مدرسه مؤمنیه: ۲۳۸
 مدرسه میرزا جعفر: ۲۳۷
 مدرسه میرزا علی اکبر: ۲۳۸
 مدرسه منصوریه: ۲۳۸، ۲۴۲، ۳۰۰
 مدرسه نظامیه: ۲۳۸
 مدرسه نواب: ۲۳۸
 مدرسه هاشمیه: ۲۳۸

مدیترانه: ۴۵، ۵۲

مدینه: ۳۸۷، ۳۹۳، ۴۱۰، ۶۵۷، ۹۳۹، ۱۰۴۸، ۱۶۹۱، ۱۷۰۳، ۱۷۳۹، ۱۷۹۱

مرادآباد: ۱۳۲۹

مراغه: ۳۰۰، ۱۶۶۰، ۱۶۹۱

مرمر: ۵۹، ۵۸۷، ۱۰۸۶، ۱۸۰۲

مرو شاه جهان: ۵۹، ۵۸۷، ۱۰۸۶، ۱۵۶۹

مزار شاهزاده حسین: ۶۸۴

مزار صدر الدین محمد دشتکی: ۳۰۰

مسجد جامع اصفهان: ۱۸۲، ۱۰۷۶

مسجد جامع کوفه: ۱۳۶

مسجد حاج آقا رحیم ارباب: ۲۳۷

مسجد حسن: ۱۰۳

مسجد زینب خاتون: ۱۶۰۴

مسجد شاه: ۷۷، ۷۸

مسجد شاه جهان آباد: ۱۲۲۹

مسجد شیخ لطف الله: ۷۷، ۲۳۷

مسجد قاضی هندی: ۲۳۷

مسجد گوهرشاد: ۱۴۹۶

مسجد لبنان: ۱۷۸۵

مسکو: ۶، ۷۴۹، ۱۶۲۲، ۱۸۰۶

مشرق: ۱۵۲۵، ۱۵۳۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۹۴

مشکین شهر: ۴۲۹

مشهد: ۲۰، ۲۱، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۷۸، ۱۲۷، ۱۳۲، ۲۱۸، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۶۸، ۲۹۲، ۳۲۵، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۷۷، ۴۰۱، ۴۱۰، ۴۷۰، ۴۸۶،

۵۱۷، ۵۹۰، ۶۳۷، ۷۰۱، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۸۰، ۷۸۱، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۷۷، ۸۸۴، ۹۳۸، ۹۴۵، ۹۶۰، ۱۰۱۷، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۱۴۸، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱،

۱۱۶۷، ۱۱۹۶، ۱۲۶۰، ۱۲۷۳، ۱۲۸۵، ۱۲۸۹، ۱۳۸۹، ۱۴۴۸، ۱۴۸۰، ۱۵۵۶، ۱۶۶۰، ۱۶۷۸، ۱۶۷۹، ۱۶۹۱، ۱۷۰۵، ۱۷۳۵، ۱۷۶۳، ۱۷۴۷،

۱۷۷۰، ۱۷۸۵، ۱۸۰۳

مصر: ۱۶، ۴۵، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۹۸، ۲۴۲، ۲۴۸، ۳۰۶، ۴۰۹، ۴۱۸، ۵۱۶، ۶۶۳، ۱۰۱۴، ۱۴۹۳، ۱۵۲۲، ۱۵۲۷، ۱۵۳۵، ۱۵۸۳، ۱۶۰۴،

۱۶۱۷، ۱۶۹۱، ۱۶۹۴، ۱۷۱۶

مغرب: ۲۳۰، ۱۵۲۷، ۱۵۳۱

مغولستان: ۱۷۱۷

مکران: ۶۵۴، ۶۵۸

مکه: ۱۹۴، ۲۷۳، ۳۱۹، ۳۲۵، ۹۰۲، ۹۳۹، ۹۵۱، ۹۷۸، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۱۰۰، ۱۱۴۸، ۱۱۹۶، ۱۲۴۷، ۱۲۷۳، ۱۶۹۱، ۱۷۰۳، ۱۷۰۴،

۱۷۲۵، ۱۷۳۴، ۱۷۹۱

مناره نصریه: ۱۰۲

مندو: ۹۹۳، ۹۹۴، ۱۷۰۴، ۱۷۱۱

مورچه خورت: ۴۰

موزه بریتانیا: ۱۷، ۸۵۸، ۱۵۸۰

موصل: ۱۵۳۸، ۱۶۹۴

مولتان: ۶۵۸، ۸۴۰، ۹۳۳، ۹۳۸، ۱۰۰۴، ۱۰۳۶، ۱۰۵۰، ۱۲۴۷، ۱۳۴۲، ۱۵۹۳، ۱۶۸۷، ۱۷۰۲، ۱۷۸۱، ۱۷۸۲

میانکال: ۷۵۵

میانه آسیا: ۱۴۴۳

میدان سن بارتولومی: ۱۶۶

میدان شاه: - میدان نقش جهان

میدان نقش جهان: ۷۷، ۷۸

مینا بازار: ۱۷۱۷، ۱۷۱۸

میسور: ۴۵۵، ۱۷۵۷

- ن - ناگور: ۸۴۰

نجف: ۱۳۶، ۱۷۹، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۳۹، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۱۹، ۳۲۸، ۸۰۳، ۸۳۳، ۸۵۸، ۸۵۹، ۱۲۴۷، ۱۳۱۸، ۱۵۱۳، ۱۶۹۱، ۱۷۹۲

نخجوان: ۱۳، ۱۶۹۲

نراق: ۷۹۲

نساء: ۱۶۷۰

نصیرآباد: ۱۷۸۲، ۱۷۸۴، ۱۷۸۵

نویا: ۱۶۹۱

نهاوند: ۱۰۶۹، ۱۷۴۰

نیشابور: ۴۰۶، ۷۴۷، ۸۹۲، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۵۰۹، ۱۵۳۴، ۱۶۸۸، ۱۶۹۱

نیل: ۱۴۵۰

نیمروز: ۱۷۲۵

- و - واسط: ۱۳۶، ۱۳۷

ورامین: ۱۰۹، ۹۸۹

وسعت آباد هندوستان: ۱۰۰۴

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۹۵

ولایت احمدنگر: ۳۷۷

ولایت ارمن: ۱۵۶۰

ونیز: ۶۸، ۶۹، ۱۵۲، ۹۴۷

ویسپادن: ۱۷۸۰، ۱۷۸۳، ۱۷۸۴، ۱۸۰۳

وين: ٤٥، ١٥٧٠

-۵- حال: ۱۶۳۸

هزات: ١٢، ١٨، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٩، ٣٤، ٣٥، ٤٠، ٧٣، ٧٤، ٩٤، ١٠٧، ١٤٧، ١٥٣، ١٥٨، ١٥٩، ١٦١، ١٦٤، ١٩٩، ٢٤٣، ٢٤٨، ٣٤٥، ٣٤٦
 ٣٥٦، ٣٧٤، ٣٩٩، ٤٠١، ٤٠٦، ٤٥١، ٤٥٧، ٥٠٣، ٥٢٢، ٥٦٩، ٧٣٠، ٧٥٥، ٨١٩، ٨٧٣، ٩٣٨، ٩٦٠، ٩٨٩، ١٠٤٠، ١٠٤١، ١٠٤٢، ١١١٢،
 ١١٢٦، ١١٢٧، ١١٢٨، ١١٣٥، ١٢١٣، ١٢٦٦، ١٣٣٧، ١٤٨٧، ١٥٥٣، ١٥٦٢، ١٥٦٣، ١٦٠٦، ١٦٠٩، ١٦٢١، ١٦٣٣، ١٦٤٦، ١٦٤٨،
 ١٦٦٠، ١٦٧٨، ١٨٠٣، ١٨٠٩

ہایدلبرگ: ۱۷۸۴

هرمز:- هر موز

هر موز: ٢٢، ٢٦، ٣٦، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٩٩٣، ١٠٠٠، ١٠٣٦، ١٥٢١، ١٦٩١، ١٦٩٢، ١٧١٧، ١٧٤٨

ہرو آباد: ۴۳۹

ھری:- ھرات

همدان: ۱۲، ۳۸، ۴۰، ۱۰۲، ۴۶۹، ۴۸۶، ۶۹۴، ۸۷۶، ۹۴۴، ۱۰۳۵، ۱۰۶۹، ۱۲۹۵، ۱۴۱۴، ۱۶۹۱، ۱۷۴۰

هنا: ٢٢٩ ٢٢٩ ٢٢١ ٢٢٠ ٢١٤ ١٩٠ ١٩١ ١٢٣ ١٢٠ ١١٧ ١١٤ ١٠٥ ١٣ ٥٩ ٥٢ ٤٨ ٤٧ ٤٣ ٤٢ ٤٠ ٣٣ ٢٥ ١٤ ١٣ ٩
 ٣٩٤ ٣٩٢ ٣٩١ ٣٩٠ ٣٥٩ ٣٥٨ ٣٥٩ ٣٥٥ ٣٥٤ ٣٥٢ ٣٥٠ ٣٣٤ ٣١٧ ٣١٠ ٣٠٥ ٣٤٠ ٢٨٠ ٢٧٩ ٢٧٩ ٢٧٥ ٢٧٢ ٢٣١
 ٢٠٨ ٢٠٧ ٢٠٩ ٢٠٥ ٢٠٢ ٣٩٧ ٣٩٩ ٣٨٩ ٣٨٨ ٣٨٧ ٣٨٤ ٣٨٣ ٣٨٢ ٣٨١ ٣٨٠ ٣٧٧ ٣٧١ ٣٧٠ ٣٦٩ ٣٦٨ ٣٦٧ ٣٦٥
 ٣٧٠ ٣٦٩ ٣٦٩ ٣٦٢ ٣٥٧ ٣٥٩ ٣٥٤ ٣٥١ ٣٥٠ ٣٤٩ ٣٤٨ ٣٤٥ ٣٤٤ ٣٣٧ ٣٣٩ ٣٢٢ ٣٢١ ٣٢٠ ٣١٩ ٣١١ ٣١٠ ٣٠٩
 ٥٠٥ ٥٠٢ ٤٩٧ ٤٩٩ ٤٩٤ ٤٩٣ ٤٩٢ ٤٩١ ٤٩٠ ٤٨٨ ٤٨٧ ٤٨٩ ٤٨٥ ٤٨٤ ٤٨٣ ٤٨٢ ٤٨١ ٤٨٠ ٤٧٩ ٤٧٤ ٤٧٣ ٤٧٢
 ٩٠٣ ٩٠٠ ٥٩٨ ٥٩٣ ٥٩١ ٥٩٠ ٥٨٨ ٥٨٥ ٥٨٤ ٥٨٢ ٥٧٩ ٥٧٥ ٥٦٧ ٥٥٩ ٥٥٧ ٥٣٤ ٥٣٢ ٥٢٥ ٥٢٤ ٥٢٣ ٥١٢ ٥٠٨
 ٨٤٠ ٨٢٥ ٨١٥ ٨٠٩ ٨٠٥ ٨٠٢ ٨٠١ ٧٩٣ ٧٨٩ ٧٨٠ ٧٥٩ ٧٥٤ ٧٣١ ٧٠٩ ٧٠٣ ٧٠١ ٩٩١ ٩٩٥ ٩٩٤ ٩٩٥ ٩٠٨ ٩٠٧
 ٩٣٣ ٩٣١ ٩٣٠ ٩٢٩ ٩٢٨ ٩٢١ ٩٠٨ ٩٠٧ ٩٠٢ ٩٠٠ ٨٩٨ ٨٩٣ ٨٨٩ ٨٨٤ ٨٧٨ ٨٧٤ ٨٧١ ٨٦٩ ٨٦٥ ٨٥٢ ٨٤٥ ٨٤٣
 ١٠٤٩ ١٠٤٨ ١٠٤٤ ١٠٣٥ ١٠٣٣ ١٠٢٥ ١٠٠٨ ١٠٠٥ ١٠٠٤ ١٠٠١ ٩٩٣ ٩٩٢ ٩٩٠ ٩٧٨ ٩٧٧ ٩٦٩ ٩٥٠ ٩٣٩ ٩٣٨
 ١١٢١ ١١٢٠ ١١١٩ ١١١٨ ١١١٥ ١١٠٢ ١١٠٠ ١٠٩٩ ١٠٩٨ ١٠٩٣ ١٠٩٢ ١٠٩١ ١٠٧٧ ١٠٧١ ١٠٦٠ ١٠٥٩ ١٠٥٨ ١٠٥٩

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۹۶

۱۲۱۴ ۱۲۱۳ ۱۲۱۲ ۱۲۰۶ ۱۱۹۸ ۱۱۹۶ ۱۱۹۴ ۱۱۸۶ ۱۱۸۵ ۱۱۸۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۳ ۱۱۷۲ ۱۱۶۷ ۱۱۶۰ ۱۱۵۰ ۱۱۳۱ ۱۱۲۸
 ۱۱۳۱۱ ۱۱۳۱۰ ۱۱۲۸۵ ۱۱۲۷۸ ۱۱۲۷۷ ۱۱۲۷۶ ۱۱۲۷۵ ۱۱۲۷۴ ۱۱۲۷۳ ۱۱۲۶۱ ۱۱۲۵۷ ۱۱۲۴۷ ۱۱۲۴۶ ۱۱۲۴۳ ۱۱۲۴۲ ۱۱۲۴۰ ۱۱۲۳۸ ۱۱۲۲۴
 ۱۱۴۵۰ ۱۱۴۴۹ ۱۱۴۴۶ ۱۱۴۴۱ ۱۱۴۱۸ ۱۱۴۱۵ ۱۱۴۱۲ ۱۱۴۰۹ ۱۱۳۹۸ ۱۱۳۷۸ ۱۱۳۷۴ ۱۱۳۷۳ ۱۱۳۶۹ ۱۱۳۶۴ ۱۱۳۶۳ ۱۱۳۶۰ ۱۱۳۵۳ ۱۱۳۲۶
 ۱۱۵۰۱ ۱۱۴۹۴ ۱۱۴۹۳ ۱۱۴۹۲ ۱۱۴۹۱ ۱۱۴۸۶ ۱۱۴۸۳ ۱۱۴۸۲ ۱۱۴۸۰ ۱۱۴۷۳ ۱۱۴۷۱ ۱۱۴۷۰ ۱۱۴۶۷ ۱۱۴۶۱ ۱۱۴۵۸ ۱۱۴۵۵ ۱۱۴۵۴ ۱۱۴۵۳
 ۱۱۵۴۹ ۱۱۵۴۸ ۱۱۵۴۳ ۱۱۵۴۱ ۱۱۵۴۰ ۱۱۵۳۳ ۱۱۵۲۸ ۱۱۵۲۵ ۱۱۵۲۴ ۱۱۵۲۳ ۱۱۵۲۰ ۱۱۵۱۶ ۱۱۵۱۴ ۱۱۵۱۲ ۱۱۵۱۰ ۱۱۵۰۶ ۱۱۵۰۵ ۱۱۵۰۲
 ۱۱۵۸۹ ۱۱۵۸۶ ۱۱۵۸۴ ۱۱۵۸۲ ۱۱۵۷۷ ۱۱۵۷۵ ۱۱۵۷۲ ۱۱۵۷۱ ۱۱۵۷۰ ۱۱۵۶۹ ۱۱۵۶۳ ۱۱۵۶۰ ۱۱۵۵۹ ۱۱۵۵۸ ۱۱۵۵۶ ۱۱۵۵۳ ۱۱۵۵۲ ۱۱۵۵۰
 ۱۱۶۸۲ ۱۱۶۶۸ ۱۱۶۵۸ ۱۱۶۵۵ ۱۱۶۵۴ ۱۱۶۵۳ ۱۱۶۵۲ ۱۱۶۵۱ ۱۱۶۴۷ ۱۱۶۴۶ ۱۱۶۳۷ ۱۱۶۳۴ ۱۱۶۳۳ ۱۱۶۲۹ ۱۱۶۱۲ ۱۱۶۰۲ ۱۱۵۹۷ ۱۱۵۹۱
 ۱۱۷۳۰ ۱۱۷۲۶ ۱۱۷۲۵ ۱۱۷۲۴ ۱۱۷۱۸ ۱۱۷۱۷ ۱۱۷۱۳ ۱۱۷۰۹ ۱۱۷۰۴ ۱۱۷۰۳ ۱۱۷۰۲ ۱۱۷۰۰ ۱۱۶۹۹ ۱۱۶۹۸ ۱۱۶۹۱ ۱۱۶۸۹ ۱۱۶۸۶ ۱۱۶۸۵
 ۱۱۷۷۴ ۱۱۷۷۳ ۱۱۷۷۰ ۱۱۷۶۹ ۱۱۷۶۴ ۱۱۷۶۳ ۱۱۷۶۰ ۱۱۷۵۹ ۱۱۷۵۲ ۱۱۷۵۱ ۱۱۷۵۰ ۱۱۷۴۷ ۱۱۷۴۶ ۱۱۷۴۱ ۱۱۷۴۰ ۱۱۷۳۴ ۱۱۷۳۳ ۱۱۷۳۱

1798, 1792, 1791, 1790, 1786, 1780, 1777

هند شرقی انگلستان: ۲۲، ۴۸، ۵۶، ۷۴، ۵۷۹

هند شرقی فرانسه: ۵۵، ۷۴

هند شرقی هلند: ۳۵، ۵۶، ۷۴

ی- یارکند: ۱۶۹۱

یزد: ۲۱، ۳۰، ۶۵، ۹۷، ۹۸، ۱۱۷، ۴۷۹، ۵۰۳، ۵۱۷، ۷۳۰، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۹۱۷، ۹۷۷، ۹۹۳، ۱۳۱۴، ۱۵۵۶، ۱۵۷۸، ۱۶۹۱،

۱۷۱۳، ۱۷۸۰، ۱۷۸۱، ۱۷۹۲

یمانه: ۱۶۹۱

یمن: ۸۴۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۸، ۱۵۳۲، ۱۵۳۵، ۱۵۵۲، ۱۶۱۶، ۱۶۵۶، ۱۶۸۴، ۱۶۹۱، ۱۶۹۳، ۱۷۱۶، ۱۷۳۴

یوگواسلاوی: ۴۶، ۲۲۱، ۷۵۰، ۱۳۷۷

یونان: ۳۳۷، ۱۵۲۴، ۱۵۵۲، ۱۶۱۶، ۱۷۳۴

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۹۷

۳- فهرست نام قبایل، طوایف، فرقه‌ها و سلسله‌ها

آ- آباء یسوعی: ۲۷، ۱۰۴، ۲۷۶

آتش پرستان: - گبران

آتشیان: ۲۳۷

آذربایجانیان: ۴۲۸

آشوریان: ۱۱۹

آق‌قویونلو: ۴۴، ۵۱، ۹۲، ۱۲۹، ۱۴۰، ۴۲۳، ۱۵۵۹، ۱۶۱۶، ۱۶۳۹، ۱۶۵۲، ۱۶۵۸، ۱۶۶۷، ۱۶۸۴، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷، ۱۷۲۹، ۱۷۳۴، ۱۷۷۵

آکادیان: ۱۱۹

آل ایوب: ۱۶۹۴، ۱۶۹۵

آل بویه: ۸۷، ۱۸۸، ۱۵۸۷، ۱۶۱۶، ۱۶۵۷

آل رسول: ۶۲۳

آل زیار: ۱۶۱۶

آل سامان: ۱۵۸۷

آل عثمان: ۱۵۵۵، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۱۷، ۱۶۹۵

آل علی: ۱۹۱۰

آل کاکویه: ۱۶۱۶

آل کرت: ۱۵۵۹، ۱۷۲۹، ۱۷۳۴

آل لیث: ۱۶۵۷

آل مصطفی: ۲۸۳

آل مظفر: ۱۵۵۹، ۱۵۸۷، ۱۶۵۲، ۱۶۶۷، ۱۶۸۴، ۱۷۲۹، ۱۷۳۴، ۱۷۸۱

الف- ابدالیان: ۲۹

اتابکان آذربایجان: ۴۲۸

اتابکان یزد: ۱۶۳۹، ۱۶۵۷، ۱۶۸۴، ۱۷۸۱

اتحادیه: - صوفیه

اجتهادیان: ۲۶۳، ۲۶۴

اخباریان: ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶

اخباریان شیعه: ۲۴۹

ادریسیه: ۱۵۸۴، ۱۶۱۶

ارغونیان: ۴۷۲، ۱۵۰۴، ۱۵۴۶، ۱۶۴۶

ارمنیان: ۷۸، ۹۵، ۱۳۳، ۱۶۹۳

اروپائیان: ۵۷، ۶۹، ۷۵، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۱۵۲، ۳۶۹، ۴۹۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۹۸

ازبکان: ۱۱، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۳۹، ۴۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۳۵۵، ۴۲۱، ۵۴۱، ۵۰۹، ۸۲۸، ۸۷۳، ۱۶۳۳، ۱۶۳۹، ۱۶۸۴ و بسیاری از

صحایف دیگر

اسپانیولیان: ۵۲

استاجلو: ۲۰، ۲۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۳۰، ۱۴۳، ۴۲۳، ۶۸۱، ۱۱۱۱

استدلالیان: ۲۹۶

اسماعیلیان: ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۵، ۱۶۱۶، ۱۶۳۹، ۱۶۸۴

اسماعیلیه مؤمنیه: ۶۶۳، ۶۶۴

اشراقیان: ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۱۲

اشعریان: ۱۸۲، ۲۸۴، ۲۹۶، ۳۰۷

اشکانیان: ۶۸، ۱۶۵۶

اشویان: ۱۵۱

اصحاب علوم عقلی: ۲۸۰

اصحاب محمد: ۷۱

اصولیان: ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۶۲، ۲۶۴

اعراب هویزه: ۱۳۷

افشاریان: ۳۸-۴۲، ۸۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۳، ۴۲۳، ۴۲۷، ۱۵۶۹

افغانان: ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۵۵، ۸۲، ۸۷، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷،

۱۹۹، ۴۱۴، ۴۲۷، ۱۴۱۸، ۱۵۵۱، ۱۵۷۸، ۱۶۵۸، ۱۷۱۲، ۱۷۱۳، ۱۷۳۴، ۱۷۹۸

افغانان ابدالی: ۲۴، ۲۵، ۴۰

افغانان غلجایی: ۲۴، ۲۹، ۱۹۵

افغانان غلزایی: - افغانان غلجایی

الموتیان: - حمیریه

الهیة: ۱۴۸۰

امامان: ۱۴۶۶، ۱۴۶۸، ۱۴۹۴

امامان دوازده گانه: ۱۵۷، ۱۹۱، ۶۰۷، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۵، ۱۵۶۰، ۱۵۸۵، ۱۶۱۵، ۱۶۱۷

امامان شیعه: ۱۵۷، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۶۲، ۶۳۷، ۹۶۰، ۱۴۶۵

امامیه: ۹، ۲۶۲، ۳۵۴، ۱۴۷۸

امت زردشت: ۱۸۹

امویان: ۶۹، ۱۹۱، ۱۷۲۹

امیران ترک: ۴۲۲، ۱۵۹۵

امیران جزء دکن: ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۸۶، ۵۳۳

امیران سنی: ۳۵۵

امیران مغول: ۴۲۲

امیران محلی سند: ۴۶۴

انبیاء بنی اسرائیل: ۱۵۷۹

انصاریه: ۱۵۸۴

انگلیسیان: ۲۲، ۳۵، ۴۸، ۵۳، ۷۹، ۵۷۹، ۵۸۰

انیرانیان: ۷۲

اولیاء: ۱۴۸۴

اویغور: ۱۲۸

اویماقهای تابع قزلباش: ۴۲۳

اهل بیت: ۸۷، ۸۸، ۶۰۷، ۶۱۴، ۶۲۲، ۶۲۴، ۱۴۶۶

اهل تقلید: ۱۴۶۱

اهل توحید: ۱۴۶۱

اهل حق: ۱۳۷

اهل سنت: - سنیان

اهل عرب: ۱۴۹۳

اهل عرفان: ۲۰۶، ۲۰۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۱۹۹۹

اهل عمائم: ۸۹

اهل قلم: ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۷

اهل هند: ۱۴۹۳

اهل یقین: ۱۴۶۱

ایرانیان: ۱۳، ۱۴، ۲۸، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰،

۷۲، ۷۴، ۷۷، ۸۵، ۸۶، ۹۵، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۶، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۱

- ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۸۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۸، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۶، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۱، ۶۰۳، ۶۰۷، ۶۲۳، ۱۴۵۲، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۹، ۱۵۱۲، ۱۵۴۸، ۱۵۶۴، ۱۶۰۲، ۱۶۶۷، ۱۷۲۵
- ایرانیان خاوری: ۵۰
- ایرانیان هندنشین: ۳۷۱، ۳۷۲
- ایلخانان مغول: ۱۲۶، ۴۲۹، ۶۸۰، ۱۶۸۴، ۱۷۲۹
- ایمه اطهار: ۱۶۸۴، ۱۷۳۳، ۱۷۳۴، ۱۷۴۱، ۱۷۴۷
- ایلکانیان: ۱۵۵۹، ۱۷۲۹، ۱۷۳۴
- ب- بابلیان: ۱۱۹
- بازرگانان روسی: ۷۹
- بای برتلو: ۱۳۰، ۱۴۳
- بایندریان: ۷۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۵۲، ۲۹۳، ۴۲۹، ۴۴۳، ۴۹۷، ۵۱۱، ۶۲۲، ۶۳۶، ۱۵۹۱، ۱۶۶۳
- بحرانی: ۱۹۲
- براهمه: ۱۴۷۷
- برمکیان: ۱۵۲۴
- برهمنان: ۱۲۳۷، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶
- برید شاهیان: ۴۴۶، ۱۶۵۹، ۱۷۱۱
- بکتاشیان شیعی: ۲۲۱، ۵۰۸
- بکتاشیه: ۱۳۶، ۲۲۱
- بلوچان: ۲۸، ۱۳۲
- بنی اسرائیل: ۱۵۵۹، ۱۵۷۹، ۱۷۱۲، ۱۷۳۴
- بنی امیه: ۱۹۱، ۱۵۱۰، ۱۵۱۵، ۱۵۵۴، ۱۵۵۹، ۱۵۶۱، ۱۵۸۷، ۱۶۳۹، ۱۶۵۶، ۱۶۵۷، ۱۶۸۴، ۱۷۲۹، ۱۷۳۳، ۱۷۳۴، ۱۷۷۵، ۱۷۸۱
- بنی عباس: ۱۵۱۴، ۱۵۵۲، ۱۵۵۴، ۱۵۵۹، ۱۵۶۱، ۱۵۸۷، ۱۶۳۹، ۱۶۵۶، ۱۶۵۷، ۱۶۶۷، ۱۶۸۴، ۱۷۱۶، ۱۷۲۹، ۱۷۳۳، ۱۷۳۴، ۱۷۷۵
- بنی فاطمه: ۱۶۸۴
- بنی لحم: ۱۵۵۲، ۱۷۳۴
- بنی مروان: ۱۵۱۴، ۱۵۱۵
- بویهیان: ۱۶۳۹
- بهادینان: ۱۶۹۵
- بهمنیان دکن: ۴۲۱، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶، ۱۵۷۵، ۱۶۵۸، ۱۶۵۹
- بیات: ۹۳، ۴۲۳، ۶۷۵
- پ- پادشاهان آق‌قویونلو: ۱۷۱۷
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۲۰۰۰
- پادشاهان احمدنگر: ۱۷۱۱
- پادشاهان بنگاله: ۴۴۹

پادشاهان بهمنی: ۴۴۵، ۸۴۳، ۹۰۳

پادشاهان ترکستان: ۶۷

پادشاهان تیموری: ۳۶۸

پادشاهان تیموری هند: ۱۴۹۲، ۱۵۲۰، ۱۵۷۰

پادشاهان جزء دکن: ۴۴۸

پادشاهان خوزستان: ۱۷۱۷

پادشاهان دکن: ۴۷، ۳۷۷، ۶۰۳

پادشاهان دهلی: ۴۴۹

پادشاهان ذو القدر: ۱۷۱۷

پادشاهان روم: ۱۵۶۰، ۱۶۵۸

پادشاهان شیروان: ۱۷۱۷

پادشاهان صفوی: ۴۳، ۱۱۱، ۱۲۷

پادشاهان عجم: ۱۵۶۱

پادشاهان فرارود: ۱۵۵۱

پادشاهان فرنگک: ۱۵۶۰

پادشاهان قراقویونلو: ۱۷۱۷

پادشاهان قرمان: ۱۷۱۷

پادشاهان قطب شاهی: ۱۵۸۳، ۱۶۳۰

پادشاهان گورکانی: ۱۹۲

پادشاهان گیلان: ۱۷۱۷

پادشاهان لار: ۱۷۱۷

پادشاهان مازندران: ۱۷۱۷

پادشاهان محلی دکن: ۱۵۷۰

پادشاهان مسلمان: ۴۷

پادشاهان نصاری: ۱۵۶۰

پادشاهان نظام شاهی: ۱۶۳۰

پادشاهان هندوستان: ۱۵۳۸، ۱۵۵۱

پارسیان: ۱۹۰، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰

پارسی گویان هند: ۱۴۵۴

پاندو: ۱۵۴۴، ۱۵۴۵

پرتغالیان: ۲۲، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۷۹، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱

پسیخانیه: ۱۴۳، ۱۴۸۳

پهلوی: ۲۳۸

پیشدادیان: ۱۵۵۷، ۱۵۶۱، ۱۶۱۶، ۱۶۳۹، ۱۶۵۶، ۱۶۶۷

ت- تاتاران: ۶۴، ۶۷، ۹۵، ۱۲۸

تاجیکان: ۶۷، ۹۵، ۴۲۰- ایرانیان

تازیان: ۶، ۱۶، ۲۸، ۳۱، ۴۵، ۶۴، ۹۸، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۴۲، ۳۷۸، ۴۳۲، ۴۳۶، ۶۱۱

تبار خواجه ارجاسب امیدی: ۴۷۸

تبتیان: ۱۴۸۰

تبع یمن: ۱۵۵۲

تبریزیان: ۱۹، ۹۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۴۳۰

ترخانیان: ۱۰۳۶

ترسایان: - مسیحیان

ترکان: ۱۲، ۱۹، ۲۴، ۴۳، ۵۰، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۳، ۲۰۱، ۴۲۰، ۴۲۲

۴۲۳، ۴۲، ۴۳۱، ۴۳۷، ۴۵۰، ۴۹۵، ۵۰۹، ۱۶۰۲، ۱۶۶۳

ترکان آسیای مرکزی: ۵۰، ۶۶

ترکان جغتایی: ۴۷، ۶۴، ۶۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۴۲۳، ۴۲۵، ۱۳۷۷

ترکان ختایی: ۱۲۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۲۰۰۱

ترکان خراسان: ۴۲۵

ترکان عثمانی: ۶۳، ۳۹۶

ترکان غز: ۴۲۸

ترکان قراخانی: ۱۲۸

ترکان قزلباش: ۲۰۱، ۴۵۰

ترک‌زبانان پارسی‌گوی: ۷۰

ترکمانان: ۱۱، ۳۹، ۵۴، ۶۲، ۶۳، ۹۲، ۹۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۷۰، ۲۷۵، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۶۹، ۴۹۱

۴۹۵، ۷۳۰، ۹۵۹، ۱۴۱۴، ۱۴۴۴، ۱۴۸۳

ترکمانان آق‌قویونلو: - آق‌قویونلو

ترکمانان سپید گوسفند: ۶۴، ۱۲۹، ۴۲۹، ۱۶۱۶، ۱۶۳۹، ۱۶۵۲، - آق‌قویونلو

ترکمانان سیاه گوسفند: ۶۴، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۶۹، ۱۶۵۲، - قراقویونلو

ترکمانان سلجوقی: ۶۴، ۱۲۸، ۱۴۰

ترکمانان عثمانی: ۹۲

ترکمانان قراقویونلو: - قراقویونلو

ترکمانان قزلباش: ۴۹۵

تغلقیه: ۳۸۴، ۱۷۳۴

تکلو: ۹۲، ۹۳، ۱۳۰، ۱۴۳، ۶۸۱، ۷۳۰، ۸۱۹، ۱۲۶۰

تناسخیه: ۱۴۸۳

توخشی: ۱۲۸

تورانیا: ۱۵۲

تومان: ۱۳۰، ۱۴۳

تیموریان ایران: ۱۶۸۴، ۱۷۱۷، ۱۷۲۹

تیموریان هند: ۱۱، ۱۳، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۳، ۹۸، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۹۹،

۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۵۲، ۳۱۱، ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۹۸، ۴۱۵، ۴۲۶، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۸۳،

۴۹۷، ۵۰۲، ۵۱۱، ۵۴۴، ۵۷۵، ۶۲۲، ۶۳۶، ۶۸۷، ۷۱۸، ۷۲۱، ۷۴۷، ۱۲۴۲، ۱۳۱۱، ۱۴۴۱، ۱۴۴۷، ۱۴۴۹، ۱۴۵۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۹۲،

۱۵۰۴، ۱۵۲۰، ۱۵۲۴، ۱۵۵۰، ۱۵۵۱، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۴۴، ۱۵۷۰، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۵، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۶۲۱، ۱۶۳۷،

۱۶۳۹، ۱۶۴۱، ۱۶۶۲، ۱۶۶۳، ۱۶۶۶، ۱۶۸۹، ۱۷۰۰، ۱۷۰۱، ۱۷۱۷، ۱۷۳۴، ۱۷۷۵، ۱۷۸۱، ۱۷۹۸

- ج- جغتای خراسان: ۴۲۳

جغتائیان: ۱۵۷۹، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲

جلایریان: ۴۲۹، ۱۵۵۴، ۱۶۵۲، ۱۶۸۴

جندیان: ۲۲۶، ۱۷۶۷

- چ- چرکس: ۹۵، ۹۶، ۱۰۹

چشتیان: ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۵، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۶۲۰، ۱۷۶۷

چگل: ۱۲۸

چنگیزیان: ۱۰۱، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۸۷، ۱۶۳۹، ۱۶۶۷، ۱۶۸۴، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷

چوبانیان: ۴۲۹، ۱۵۵۹، ۱۶۸۴، ۱۷۲۹

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۲۰۰۲

۱۷۳۴

چیگین: ۱۰۴

- ح- حروفیه: ۱۴۳، ۲۲۶

حشاشین (حشیشیه): - شیعیان اسماعیلیه

حکام اردلان: ۱۶۹۵

حکام جزیره: ۱۶۹۵

حکام گجرات: ۱۶۵۸

حکام حکاری: ۱۶۹۵

حکام حصن کیفا: ۱۶۹۵

حکام عمادیه: ۱۶۹۵

حکام کردستان: ۱۶۹۵

حکمرانان روم و فرنگ: ۱۵۵۲

حکیمان: ۲۱۸، ۲۹۴

حکیمان اسکندریه: ۳۳۸

حلولیه: ۱۴۶، ۲۱۹

حمیدلی: ۱۳۰، ۱۴۳

حمیریه: ۱۶۱۶

حنفیان: ۱۴۸۵

- خ- خانات بخارا: ۵۰، ۱۳۱

خانات خیوه و خوارزم: ۵۰

خانان ازبکیه: ۱۶۷۵

خانان ترکستان: ۱۵۶۴

خانان قریم: ۱۰۹۲، ۱۷۲۵

خانان لار: ۲۲

خانان مغول: ۴۲۱

خاندان ارغونیان: ۴۶۴، ۴۷۲

خاندان اینجو: ۳۷۷

خاندان بابر: ۴۹۵

خاندان بایندری: ۵۱

خاندان بحیرانی: ۱۹۲

خاندان تیموری: ۱۳، ۱۳۲

خاندان حکام بدلیس: ۱۶۹۲، ۱۶۹۵

خاندان خواجه ارجاسب امیدی رازی: ۴۶۰، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۸

خاندان خجندیان: ۸۱۸

خاندان دشتکی شیرازی: ۱۶۲، ۳۰۳

خاندان رسالت: ۱۵۵۳

خاندان رومی: ۱۰۹۴ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ بخش ۳ ۲۰۰۲ - فهرست نام قبایل، طوایف، فرقه‌ها و سلسله‌ها ص: ۱۹۹۷

ن ساسانی: ۳۷

خاندان شیبان: ۵۰

خاندان شیخ مبارک: ۸۴۵

خاندان صفاری: ۱۷۲۵

خاندان عاملی: ۱۹۲

خاندان قیاصره روم: ۱۲۵۲

خاندان لودی: ۳۷۲

خاندان مشعشی: ۱۳۹

خاندان میرزا جانی بیگ: ۴۶۴

خاندان هستناپورا: ۱۵۴۴

خانقاهیان: ۵۲۰

خراسانیان: ۱۵۰۹

خلفای چهارگانه: ۱۵۷۹، ۱۵۸۵

خلفای راشدین: ۱۵۵۳، ۱۵۵۴ ز ۱۵۵۹، ۱۵۸۵، ۱۶۳۹، ۱۶۸۴، ۱۷۲۹، ۱۷۳۳، ۱۷۳۴، ۱۷۴۶، ۱۷۴۷

خلوتیه: ۲۲۱

خلیفگان عرب: ۱۵۶۰

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۲۰۰۳

خواندیه: ۶۶۳

خوارزمشاهیان آل اتسز: ۱۰۱، ۱۵۸۷، ۱۶۳۹، ۱۶۵۷، ۱۶۸۴

خوارج سیستان: ۵۸۶

خوارجیان: ۱۵۷، ۵۸۶

خواندگاران: ۱۹، ۴۴، ۵۷، ۶۸، ۷۴، ۵۰۶، ۵۰۹، ۱۶۲۶

خوانین جغتای: ۱۶۷۵

د-د- داغستانیان: ۳۰

درویشان: ۱۳۵، ۲۱۱، ۸۰۹

درویشان شیعه: ۱۳۵

درویشان صفوی: ۱۵۴

دهریه: ۲۱۹، ۸۴۸

دیلمیان: ۱۶۸۴

ذ-ذو القدر: ۱۳۰، ۱۴۳، ۴۲۳

ر-رافضیان: ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۷-شیعیان

رفاعیه: ۲۲۱

روادیان: ۴۲۸

روجکی (عشیره): ۱۶۹۲، ۱۶۹۳

روس‌ها: ۲۴، ۲۵، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۵۶، ۱۰۷

روشنیان: ۱۴۸۰

روضه‌خوانان: ۷۹۶

روملو: ۹۲، ۹۳، ۱۳۰، ۱۴۳، ۴۲۳

رومیان: ۱۶۵، ۴۲۰

رهبانان: ۲۱۹

ز-زراقیه: ۲۱۹

زرتشتیان: ۱۳۳، ۱۸۹، ۳۱۱، ۳۷۹، ۳۸۰، ۱۴۷۷

زرتشتیان کرمان: ۳۰، ۸۷

زرتشتیان یزد: ۳۰، ۸۷

زردپوستان: ۶۳، ۶۸

زروانیان: ۲۱۹

زناده: ۱۶۳، ۲۱۹

زندیان: ۶۸، ۸۱، ۱۳۸، ۲۲۱، ۲۳۷، ۱۵۱۲

زیدیان: - شیعه زیدیه

- ژ - ژزوئیت‌های اصفهان: ۱۰۴

- س - سادات ادریسیان: ۱۶۱۶

سادات اردستان: ۷۴۲، ۱۷۵۹

سادات اسحق: ۱۶۸۱

سادات اسدآباد همدان: ۸۹۲

سادات اسماعیلیه: ۱۶۵۷

سادات اصفهان: ۱۱۱۸

سادات تهران: ۱۲۲۳

سادات حسنی: ۳۷۷

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۲۰۰۴

سادات خواندیه: ۶۶۳

سادات دستغیبیه: ۱۰۱۳

سادات دشتکی شیرازی: ۱۶۰۶

سادات رضویه: ۴۷۵

سادات سیفی: ۶۸۰، ۱۶۳۴

سادات طباطبایی قم: ۶۹۱

سادات طباطبایی قهپایه: ۱۷۵۹، ۱۷۶۰

سادات طبرستان: ۱۵۱۴، ۱۶۱۶

سادات کوه کیلویه فارس: ۱۳۶۷

سادات گناباد: ۷۱۸

سادات گیلان: ۱۶۱۶

سادات مدینه: ۳۸۷

سادات میانکال: ۷۵۵

سادات مشعشع خوزستان: ۱۷۰۷

سادات موسوی قم: ۱۳۷۳

سادات همدان: ۸۷۶

ساسانیان: ۲۸، ۳۷، ۳۸، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۱۵۵، ۲۳۰، ۱۵۵۱، ۱۶۱۹، ۱۶۳۹، ۱۶۶۷، ۱۶۸۴، ۱۷۸۱

سامانیان: ۶۴، ۵۸۶، ۱۵۵۴، ۱۵۶۱، ۱۶۱۹، ۱۶۳۹، ۱۶۵۷، ۱۶۶۷، ۱۶۸۴، ۱۶۸۷، ۱۷۸۱

سران روملو: ۱۶۶۹

سربداران: ۱۵۵۹، ۱۶۸۴، ۱۷۳۹

سرخ کلاهان: ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۹۰،

۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶،

۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۷، ۳۵۶، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۵۰،

۴۹۵، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۲۱، ۶۴۹، ۷۳۰، ۸۸۱، ۱۴۴۱، ۱۵۶۴، ۱۶۹۳

سفیران ایرانی: ۴۵

سفیران عثمانی: ۴۵

سلاطین آل عثمان: ۱۶۹۳، ۱۶۹۵، ۱۷۲۹، ۱۷۳۴

سلاطین احمدنگر: ۱۷۱۱

سلاطین ازبکیه: ۱۴۴۵

سلاطین اوزبک: ۱۵۵۴، ۱۵۷۷، ۱۶۰۶

سلاطین بنگال: ۱۷۰۴، ۱۷۱۱، ۱۷۴۱

سلاطین بهمنی: ۹۰۳، ۱۶۵۸

سلاطین بیجاپور: ۱۷۱۱

سلاطین ترکستان: ۱۶۵۶

سلاطین تتهه: ۱۷۱۱

سلاطین تیموری: ۱۵۷۴

سلاطین جونپور: ۱۷۰۴، ۱۷۱۱، ۱۷۴۱

سلاطین خاندیس: ۱۷۴۱

سلاطین خلجی: ۱۶۵۸، ۱۷۳۴

سلاطین دکن: ۱۵۵۱، ۱۷۱۱، ۱۷۳۳

سلاطین دهلی: ۱۶۵۸، ۱۷۱۱، ۱۷۳۳

سلاطین دیلمی: ۱۰

سلاطین رومیه: ۱۶۷۵

سلاطین سند: ۱۷۱۱

سلاطین عادلخانی: ۱۷۱۱

سلاطین عادلشاهی: ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۹۱، ۵۷۹

سلاطین عثمانی: ۱۵۷۶، ۱۵۹۵، ۱۶۶۳

سلاطین فاروقی برهانپور: ۱۷۱۱

سلاطین قطب الملکی: ۱۷۱۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۲۰۰۵

سلاطین کشمیر: ۱۷۱۱، ۱۷۴۱

سلاطین گجرات: ۱۷۱۱، ۱۷۴۱

سلاطین گلگنده: ۱۵۷۶

سلاطین لاهور: ۱۷۱۱

سلاطین مالابار: ۱۷۱۱

سلاطین مالوه: ۱۷۱۱، ۱۷۴۱

سلاطین مولتان: ۱۷۱۱، ۱۷۴۱

سلاطین مندو: ۱۷۱۱

سلاطین هندوستان: ۱۵۵۱، ۱۵۷۰، ۱۶۵۸، ۱۷۱۰

سلجوقیان: ۷۷، ۱۴۱، ۱۷۴، ۹۹۵، ۱۴۵۸، ۱۵۵۴، ۱۵۸۱، ۱۶۱۹، ۱۶۳۹، ۱۶۵۷، ۱۶۸۴، ۱۷۳۳

سلسله پهلوی: ۲۳۸

سلسله چشتیه هند: ۸۴۵، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۵، ۱۶۲۰

سلسله شاه نعمه اللهی: ۱۳۱۱

سلسله عادشاهیان: ۹۰۲، ۹۳۲، ۹۷۸

سلسله عمادشاهی: ۴۴۶

سلسله قادریه: ۳۶۰، ۳۶۶، ۱۲۴۸، ۱۲۳۴، ۱۲۸۶، ۱۳۱۳، ۱۴۰۹، ۱۴۱۲

سلسله لودی: ۱۵۷۲، ۱۷۱۲

سلسله لودیان دهلی: ۴۴۹

سلسله محلی هند: ۱۷۱۷، ۱۷۳۳

سلسله نعمت اللهی: ۱۳۱۱

سلسله نقشبندیه: ۱۳۴۱

سنیان: ۹، ۲۷، ۲۸، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۰۲، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱،

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۳۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۹،

۲۴۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۴، ۳۵۵، ۴۹۶، ۵۰۸، ۵۰۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۵

سنیان ازبک: ۱۶۳

سنیان افغان: ۲۸

سنیان عثمانی: ۱۶۳

سنیان قزوین: ۱۶۳۵

سوفسطائیان: ۲۲۶

سهروردیان: ۲۲۱، ۲۲۷

سهروردیه مولتان: ۲۲۱، ۱۶۲۰، ۱۷۶۷

- ش - شاعران پارسی گوی: ۴۶، ۱۵۴۱

شاعران ذو اللسانین: ۴۲۵

شاعران شیعی مذهب: ۸۸

شاعیان: ۳۰، ۱۶۸

شافعیان: ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۴۱، ۳۰۴، ۱۴۸۵

شاملو: ۲۰، ۲۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۳۰، ۱۴۳، ۴۲۳، ۵۰۳، ۸۲۸، ۱۱۱۱

شاهان ازبک: ۱۵۵۴، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲

شاهان ساسانی: ۱۶۱۶، ۱۶۱۹

شاهان سلجوقی: ۱۶۱۹

شاهان غزنوی: ۱۶۱۹

شاهزادگان ازبکی: ۳۳، ۶۷

شاهزادگان بایندری: ۴۴۳

شاهزادگان بهمنی: ۴۴۳

شاهزادگان تیموری: ۵۰، ۶۷، ۴۴۳، ۴۵۱

شاهزادگان ساسانی: ۳۸

شاهزادگان صفوی: ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۴۴۴

شاهزادگان عثمانی: ۳۳، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۴۳

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۲۰۰۶

شاهزادگان گورکانی هند: ۴۴۶

شاهزادگان مغولی: ۴۴۳

شاه سیون: ۹۵، ۱۳۰

شاهنامه خوانان: ۸۳

شریفیان مکه: ۱۶۱۶

شروانشاهان: ۶۴، ۱۵۹۵

شیانیان: ۵۰، ۱۵۷۷، ۱۷۳۴

شیرشاهیان دهلی: ۴۲۱، ۴۴۹

شیعه اسماعیلی: ۱۶۵۴

شیعه دوازده امامی: ۴۴، ۶۲، ۶۶، ۷۰، ۸۵، ۸۶، ۹۷، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۵،

۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۴،

۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۹، ۳۵۴، ۳۷۷، ۴۱۷، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۷۰، ۴۷۳، ۶۲۲، ۶۲۴، ۱۲۴۱، ۱۲۴۴، ۱۲۵۲، ۱۲۸۹، ۱۲۹۵،

۱۳۰۲، ۱۳۹۹، ۱۴۷۸، ۱۵۷۹

شیعه زیدیه: ۱۳۵، ۲۵۲، ۲۵۳

شیعه غالیه: ۱۳۳

شیعیان: ۴۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۲۰،

۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۹۵، ۳۲۴، ۳۳۹، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۹، ۱۴۶۷

شیعیان اسماعیلیه: ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۳، ۲۴۹، ۲۷۴، ۲۸۴، ۳۳۷، ۴۴۸، ۱۶۵۴

- ص - صادقیه: ۱۴۸۰

صفاریان: ۲۹، ۶۴، ۵۸۶، ۱۵۵۴، ۱۵۶۰، ۱۶۳۹، ۱۶۸۴، ۱۷۲۲

صفویان: ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵

۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳

۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷

۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، و بسیاری از صحایف دیگر

صنهاجیه: ۱۶۱۶

صوفیان: - صوفیه

صوفیان تکه ایلی: ۱۶۵

صوفیان تومان: ۱۳۰

صوفیان دوازده امامی: ۲۱۰

صوفیان روم: ۱۳۰، ۱۶۵

صوفیان سبزواری: ۱۳۵

صوفیان سرخ کلاه: ۲۰۲، ۲۲۱

صوفیان سنی: ۲۲۱

صوفیان شام: ۱۳۰

صوفیان شیعی: ۱۶۵، ۲۲۰، ۲۳۱

صوفیان صفوی: ۶۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۴، ۲۰۱، ۲۰۲

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۲۰۰۷

صوفیان قادری هند: ۳۶۰، ۱۴۰۹

صوفیان قراچه داغ: ۱۳۰

صوفیان قزلباش: ۱۵۴

صوفیان کرد: ۹۴

صوفیان مرشدیه: ۱۰۴۸

صوفیان مشکین: ۱۳۰

صوفیان مولویه: - مولویان

صوفیان نقشبندیه: ۶۵۷، ۷۱۴، ۷۵۶

صوفیان نوربخشی: ۶۸۱

صوفیان هندی: ۸۴۲

صوفیه: ۳۱، ۷۳، ۹۴، ۱۳۰، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲

۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۸۳، ۳۵۴، ۳۹۰، ۵۲۰، ۸۰۹، ۱۳۷۷، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲

صوفیه بکتاشیه: - بکتاشیان

صوفیه حروفیه: ۱۳۹

- ط - طاهریان: ۱۵۵۹، ۱۶۳۹، ۱۶۸۴، ۱۷۱۹

طایفه استاجلو: ۲۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۱۱۱

طایفه افشار: ۱۵۶۹

طایفه بای برتلو: ۱۳۰، ۱۴۳

طایفه بیات: ۹۳

طایفه تکلّو: ۹۲، ۹۳، ۱۳۰، ۱۴۳

طایفه حمیدلی: ۱۳۰، ۱۴۳

طایفه روملو: ۹۳، ۱۳۰، ۱۴۳

طایفه شاملو: ۲۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۱، ۱۳۰، ۱۴۳

طایفه قاجار: - قاجاریان

طایفه ورساق: ۱۳۰، ۱۴۳

طایفه‌های ترک زبان: ۹۲

طایفه‌های ترک نژاد شرقی: ۱۳۲

طریقه قادری: ۱۵۸۲

- ع - عادلشاهیان: ۴۴۷، ۴۹۱، ۶۶۴، ۹۰۲، ۹۳۲، ۹۵۱، ۹۷۸، ۱۱۲۰، ۱۱۷۱، ۱۱۹۶، ۱۵۷۶، ۱۶۵۹، ۱۷۱۰، ۱۷۱۱

عارفان: ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲

عالمان آذربایجان: ۲۲۹

عالمان اخباری: ۲۲۰

عالمان اصولی: ۲۲۰

عالمان امامی: ۱۴۷۹

عالمان اهل سنت: ۲۵۵

عالمان ایرانی: ۴۳، ۲۳۱، ۲۷۹، ۲۸۰، ۴۶۰

عالمان جبل عامل: ۲۴۳

عالمان دوازده امامی: ۲۲۰

عالمان دین: ۱۷۰، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۴۰، ۱۴۶۶، ۱۴۶۹، ۱۵۱۶

عالمان دینی هندو: ۲۲۸

عالمان سنی: ۵۰، ۸۹، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۹۴، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۶۰، ۴۱۸

عالمان شرعی: - عالمان مذهبی

عالمان شیعه: ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۶، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۶۷، ۴۱۶

۴۱۷، ۴۱۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۲۰۰۸

عالمان قشری: ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۹۴، ۳۳۰

عالمان مذهبی: ۱۰، ۱۶، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۸۹، ۱۲۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۵۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۶۲، ۴۹۲، ۴۹۵، ۵۲۱، ۶۲۲

عالمان معانی و بیان: ۱۴۴۲

عالمان و ادیبان پارسی نویسنده: ۱۴۵۸

عالمان هندو: ۱۴۸۲

عاملیان: ۱۹۲، ۲۴۳

عباسیان: ۱۹۱، ۱۹۸، ۱۶۳۹، ۱۶۵۷، ۱۷۱۶

عباسیه: - عباسیان

عثمانیان: ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۳۱، ۴۲۳، ۴۴۳، ۵۰۴، ۵۰۸، ۱۵۵۱، ۱۵۵۵، ۱۵۶۴، ۱۵۷۶، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۱۷، ۱۶۶۷، ۱۶۷۵، ۱۶۹۲، ۱۶۹۳، ۱۷۱۷، ۱۸۰۷

عجمان: ۲۰۳

عربان: - تازیان

عشیره روجکی: ۱۶۹۲

عشیره‌های عرب خوزستان: ۱۳۷

عماد شاهیان: ۴۴۶، ۱۶۵۹، ۱۷۱۱

عمالقه: ۱۵۵۲، ۱۷۳۴

عیسویان: ۵۲، ۱۰۰

- غ - غالیه: ۲۱۹

غاویه: ۲۱۹

غریبان: ۲۳۳

غز: ۶۴، ۱۲۸

غزنویان: ۱۷۴، ۹۹۵، ۱۴۵۸، ۱۵۵۴، ۱۵۵۸، ۱۵۸۷، ۱۶۱۹، ۱۶۳۹، ۱۶۸۴، ۱۷۱۱، ۱۷۴۲، ۱۷۳۳

غلامان ترک: ۱۲۸

غلزائیان قندهار: ۲۹

غوریان: ۱۴۵۸، ۱۵۵۸، ۱۵۷۱، ۱۵۸۷، ۱۶۳۹، ۱۶۸۴، ۱۷۳۴

- ف - فارسی دانان هند: ۳۷۱

فدائیان: ۱۲۲

فرانسویان: ۳۵، ۴۷، ۵۵، ۶۵، ۷۹

فرقه مؤمنیه: ۶۶۳

فرقه نزاریه: - نزاریان

فرنگیان: ۵۷، ۷۴، ۲۷۵، ۱۶۶۲، ۱۵۶۰، ۱۷۳۴

فضائلیان: ۱۸۹

فغفوران چین: ۱۷۲۴

فقیهان: ۲۴۰، ۲۸۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۲۰۰۹

فیلسوفان: ۲۱۳، ۲۸۰

- ق - قاجاریه: ۴۲، ۶۲، ۶۸، ۷۷، ۸۱، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۳، ۲۳۸، ۲۹۳، ۳۷۲، ۴۲۳، ۶۲۴، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۸۰۸

قادریه: ۱۹۲، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۸، ۳۶۰، ۳۶۶، ۱۲۲۸، ۱۲۳۴، ۱۵۸۲، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۷۶۶، ۱۷۶۷

قاسمیه: ۶۶۳

قبیله استاجلو: ۱۱۱۱ - استاجلو و طایفه استاجلو

قبیله افشار: ۷۳۶، ۱۵۶۹

قبیله ترکمانان: ۷۳۰

قبیله‌های افغان: ۱۵۷۸ - افغانان

قبیله‌های بلوچ: ۱۳۲

قپچاقیان: ۶۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۳

قراجه داغیان: ۱۳۰، ۱۴۳، ۴۳۲

قراختائیان: ۶۴، ۱۵۵۹، ۱۶۳۹، ۱۶۵۷، ۱۶۶۷، ۱۶۸۴

قراغز: ۱۲۸

قراقویونلو: ۴۴، ۵۱، ۹۲، ۴۲۳، ۴۶۹، ۱۵۵۹، ۱۶۱۶، ۱۶۳۹، ۱۶۵۲، ۱۶۵۸، ۱۶۸۴، ۱۷۱۷، ۱۷۲۹، ۱۷۳۴، ۱۷۴۱، ۱۷۷۵

قرامانلو: ۱۳۰، ۱۴۳

قرخلو: ۳۹

قرشی: ۶۷، ۱۵۹

قرقیز: ۱۲۸

قرمطیان: ۱۳۵، ۲۷۴

قزلباش: - سرخ کلاهان

قزل برک: - سرخ کلاهان

قطب شاهیان: ۲۲۰، ۳۶۴، ۳۸۴، ۴۰۳، ۴۵۵، ۴۴۶، ۴۹۱، ۵۷۶، ۵۹۶، ۵۹۷، ۹۳۲، ۹۹۳، ۱۰۳۳، ۱۱۱۹، ۱۴۹۲، ۱۴۹۷، ۱۵۵۶، ۱۵۸۳

۱۵۵۸، ۱۶۳۰، ۱۶۵۵، ۱۶۵۹، ۱۷۱۱

قفچاق (طایفه): ۶۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۳

قلندریه: ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۱۲

قورچیان: ۶۶۴، ۱۴۴۸، ۱۶۲۹

قوم عرب: ۱۸۸ - تازیان

قیاصره روم: ۱۵۶۰، ۱۶۵۵

- ک- کبراویه: ۲۲۷، ۱۷۶۷

کراثیت: ۱۲۸

کردان: ۲۲

کردان سنی: ۷۲، ۱۶۵

کشتگان کربلا: ۸۷، ۸۸

کشیشان: ۱۰۰، ۱۰۴

کفار هند: ۲۲۶

کلدانیان: ۱۵۵۲، ۱۷۳۴

کیانیان: ۱۶۳۹، ۱۶۵۶، ۱۶۶۷

کیاهای مازندران: ۱۵۱۴، ۱۵۱۵

کیماک: ۶۴، ۱۲۸

کورو: ۱۵۴۴، ۱۵۴۵

- گ- گبران: ۷۱، ۸۶، ۱۰۰، ۱۹۰، ۸۴۶، ۸۴۷

گر جیان: ۲۶، ۲۸، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۴

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۲۰۱۰

گورکانیان هند: ۱۳، ۱۴، ۲۵، ۳۳، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۹، ۶۳، ۸۳، ۱۳۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۷۶، ۲۷۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۷

۳۹۷، ۴۰۹، ۴۲۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۹۱

۵۲۳، ۶۰۳، ۷۰۳، ۷۶۴، ۸۲۵، ۸۴۰، ۸۷۴، ۹۳۰، ۱۰۳۵، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۹۶، ۱۲۰۴، ۱۵۸۸، ۱۷۴۸

- ل- لر کوچک: ۲۱

لزگی: ۳۷

لزگیان داغستان: ۴۱

لودیان: ۴۲۱، ۴۴۹

- م- مأجوج: ۱۶۴۹، ۱۶۹۱

مالایایی: ۱۵۱۲

مبتدعه (صوفیه): ۲۱۹

متصلفه: ۲۱۹

متکلمان: ۲۴۰، ۲۷۰

متکلمان شیعه: ۱۴۷۶

متکلمان معتزلی: ۲۸۴

مجوسیان: - زردتشیان

محدثان: ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۸۱

مخالفان شیعه: ۱۶۰

مرتضویه: ۱۶۸۰

مرثیه خوانان: ۷۹۶

مرشدان: ۲۲۱

مرشد کامل: ۱۶، ۱۹، ۳۳، ۳۴، ۵۴، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷،

۱۵۸، ۲۰۲

مرشدیه کازرونیه: ۲۲۱

مریدان قزلباش: ۱۵۶۴

مزدپرستان: ۸۶

مسلمانان: ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۴۷، ۲۷۹، ۴۶۲، ۶۰۳، ۱۴۵۳، ۱۴۸۰، ۱۴۹۳، ۱۵۱۷، ۱۵۴۵

مسلمانان هند: ۲۷۹، ۱۳۷۷

مسیحیان: ۱۳۳، ۲۱۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۶۱، ۸۴۶، ۱۴۸۰، ۱۶۱۷

مسیحیان گرجستان: ۱۰۰، ۱۶۷۲

مشایخ چشتیه: ۱۵۸۴

مشایخ دهلی: ۱۷۴۷

مشایخ صوفیان مرشدیه: ۱۰۴۸

مشایخ صوفیه: ۱۵۵۱، ۱۵۸۴

مشایخ قادریه: ۱۵۸۵

مشایخ گجرات: ۱۷۴۷

مشایخ صفوی: - صوفیان صفوی

مشائیان: ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۳۵

مشایخ نقشبندیه: ۱۵۸۵

مشعشعیان: ۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳

مشکین: ۱۳۰، ۱۴۳

مصریان: ۱۱۹

مظفریان: ۱۶۸۴

معتزلیان: ۱۸۲، ۲۲۴، ۲۸۴، ۲۹۶، ۳۰۷، ۳۲۴، ۴۷۸

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۲۰۱۱

معماگویان: ۳۹۸

مغولان: ۶، ۳۹، ۴۷، ۵۰، ۶۴، ۶۷، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۹۰، ۲۹۲، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۴۳، ۵۰۹، ۱۴۴۴، ۱۵۵۹، ۱۷۱۶،

۱۷۹۸

مغول کبیر هند: - گورکانیان هند

مغول هند: - گورکانیان هند

ملاحده: ۷۱، ۱۶۳

ملایان: ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۱۸۱، ۴۵۰

ملایان عرب‌نژاد: ۴۵۰

ملایان و ملاباشیان: ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۰

ملوک الطوایف: ۱۷۱۷

ملوک عجم: ۱۶۵۶

ملوک غور و غرجستان: ۱۶۵۷

ملوک کرت: ۱۶۳۰

منشیان هند: ۱۴۵۵

مورخان غربی: ۴۶

موصلوی ترکمان: ۴۹۵

مؤلفان اثنی عشری: ۶۶۴

مؤلفان پارسی گوی: ۱۴۵۸

مؤلفان هندی: ۱۴۹۰

مولویان: ۲۲۱، ۲۲۳، ۵۰۸

مولویان سنی: ۲۲۱

مؤمنان: ۱۹۸، ۱۴۶۹

مؤمنیه: ۶۶۳، ۱۶۲۹

- ن - نادریان: ۴۹۷

ناصریان: ۱۳۴، ۱۶۹، ۱۹۴

نایمان: ۱۲۸

بنطیان: ۱۶۱۶

نزاریان: ۶۶۲، ۶۶۳

نزاریه: ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۵، ۶۶۲، ۶۶۳

نزاریه صوفیه: ۶۶۵

نزاریه مؤمنیه: ۶۶۵

نصارا: ۸۴۶، ۱۴۷۷، ۱۵۶۰

نظام شاهیان احمدنگر: ۳۷۷، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۶۶۴، ۸۱۵، ۹۵۰، ۹۷۸، ۱۶۳۰، ۱۶۵۹

نظام شاهیان دکن: ۱۵۶۸، ۱۵۷۵، ۱۶۵۹

نعمه اللهیان: ۲۲۱، ۶۵۴

نقشبندیه: ۲۲۱، ۲۲۷، ۶۵۷، ۷۱۴، ۷۱۵، ۱۴۶۰، ۱۵۸۴، ۱۷۶۷

نقطویان: ۲۲۶

نوافلاتونیان: ۳۳۸، ۳۳۹

نوربخشیه: ۱۳۹، ۱۴۳، ۶۴۲، ۶۵۲

- و- واحدیه: ۱۴۸۰، ۱۴۸۳

وحدتیه: ۲۱۹

ورساق: ۱۳۰، ۱۴۳

ویژگیان گرجی (غلامان): ۲۹

- ه- هاشمشاهی: ۶۵۴

هرویان: ۱۵۹

هلندیان: ۴۸، ۵۲، ۷۹

هندوان: ۱۴، ۴۸، ۱۸۲، ۲۲۸، ۲۷۹، ۳۱۱، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۲۱، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۶۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۰، ۶۰۰، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۸۴، ۱۲۳۸، ۱۲۶۲،

۱۴۵۳، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۳، ص: ۲۰۱۲

۱۴۸۲، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۱۲، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۴۸، ۱۵۷۲، ۱۵۷۵، ۱۶۰۲، ۱۶۹۸

هندوان مسلمان: ۴۸

هندوان نامسلمان: ۴۸

هندوکیش: ۱۲۳۷

هندوئژاد: ۱۲۳۷

- ی- یاجوج: ۱۵۴۹، ۱۶۹۱

یسوعی: ۱۰۴

یغما: ۱۲۸

یغمائیان: ۲۷۷، ۲۸۳، ۱۴۷۷

یهودیان: ۱۳۳، ۲۷۷، ۳۴۰، ۸۴۶، ۱۴۸۰، ۱۷۱۲

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره

الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

(ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

(ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

(د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

(ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز تحقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱) ۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بیدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

مرکز تحقیقات ایرانی
فائده‌ها
اصفهان



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹